PDF.tarikhema.org

Gemeinde Gottes
Deutschland KdöR
Iranian Christians Germany
ICG e.V.

کلام خدا را نمی توان به زنجیر کشید،
کلام خدا همه جا پخش میشود.

دوم تیموتایوس ۲:۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب مقدّس

ترجمهٔ مژده برای عصر جدید

این نسخه جهت توزیع رایگان و به منظور نسب بر
روی تلفن های همراه هوشمند تهیه گردیده است.

(حق چاپ و توزیع منحصراً متعلق به انجمن های متحّد کتاب مقدّس است.)

tarikhema.org

Copyright © 2007 United Bible
Societies All Rights Reserved

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب مقدّس

ترجمهٔ مژده برای عصر جدید

فهرست

پیدایش	خروج	لاویان	اعداد	تثنیه
یوشع	داوران	روت	۱ سموئیل	۲ سموئیل
۱ پادشاهان	۲ پادشاهان	۱ تواریخ	۲ تواریخ	عزرا
نحمیا	استر	ایّوب	مزامیر	امثال
جامعه	غزلها	اشعیا	ارمیا	سوگنامه
حزقیال	دانیال	هوشع	یوئیل	عاموس
عوبدیا	یونس	میکا	ناحوم	حبقوق
صفنیا	حجّای	زکریا	ملاکی	
متّی	مرقس	لوقا	یوحنا	اعمال
رومیان	۱ قرنتیان	۲ قرنتیان	غلاطیان	افسسیان
فیلیپیان	کولسیان	۱ تسا	۲ تسا	۱ تیمو
۲ تیمو	تیطس	فلیمون	عبرانیان	یعقوب
۱ پطرس	۲ پطرس	۱ یوحنا	۲ یوحنا	۳ یوحنا
یهودا			مکاشفه	

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب پیدایش

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب پیدایش

معرّفی کتاب

کتاب پیدایش شرح آفرینش جهان، خلقت انسان، آغاز گناه و رنج و درد در جهان و نیز گفت‌وگوی خدا با آدمیان است. کتاب پیدایش دارای دو بخش عمده است:

۱- فصلهای ۱-۱۱ آفرینش جهان و تاریخ نژادهای اولیهٔ انسان، داستان زندگی آدم و حوا، قائن، نوح و توفان و بُرج بابل.

۲- فصلهای ۱۲-۵۰ تاریخ آباء و اجداد اولیهٔ قوم اسرائیل. ابتدای آنها حضرت ابراهیم است که به‌خاطر ایمان برجسته و اطاعت از خدا بسیار مشهور و معظم است. سپس داستان زندگی پسرش اسحاق و نوه‌اش یعقوب است که بعدها «اسرائیل» نامیده شد و دوازده پسر او که بنیانگذاران دوازده طایفهٔ اسرائیل بودند. سپس توجّه خاص به یوسف پسر کوچک یعقوب دارد و حوادثی که سبب شد یعقوب و تمام خانواده‌اش به مصر کوچ کنند.

کتاب پیدایش ضمن اینکه دربارهٔ زندگی مردم سخن می‌گوید، اولین شرح کارهای خدا نیز هست. در ابتدا بیان می‌کند که خدا چگونه جهان را آفرید و در پایان شرح وعدهٔ خداست، مبنی بر اینکه او به مردم توجّه دارد و از آنها حمایت و پشتیبانی می‌کند. شخصیّت اولیهٔ کتاب، خود خداست. او کسانی را که کارهای خلاف می‌کنند داوری و مجازات می‌کند و کســانی را که اوامر او را انجام می‌دهند راهنمایی و کمک می‌نماید و وقایع تاریخ آنها را رهبری می‌کند. این کتاب داستان ایمان مردم و عکس‌العمل خدا برای زنده نگاه‌داشتن آن ایمان می‌باشد.

تقسیم‌بندی کتاب

آفرینش جهان و انسان ۱:۱–۲:۲۵
آغاز گناه و رنج و درد ۳:۱–۲۴
از آدم تا نوح ۴:۱–۵:۳۲
نوح و توفان ۶:۱–۱۰:۳۲
بُرج بابل ۱۱:۱–۹
از سام تا ابراهیم ۱۱:۱۰–۳۲
پدران قوم، ابراهیم، اسحاق، یعقوب ۱۲:۱–۳۵:۲۹
نسل عیسو ۳۶:۱–۴۳
یوسف و برادرانش ۳۷:۱–۴۵:۲۸
بنی‌اسرائیل در مصر ۴۶:۱–۵۰:۲۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آفرینش جهان

۱ در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید. **۲**زمین خالی و
بدون شکل بود. همه‌جا آب بود و تاریکی آن را پوشانده
بود و روح خدا بر روی آبها حرکت می‌کرد. **۳**خدا فرمود:
«روشنایی بشود» و روشنایی شد. **۴**خدا از دیدن روشنایی خشنود
شد و روشنایی را از تاریکی جدا کرد. **۵**خدا روشنایی را روز و
تاریکی را شب نام گذاشت. شب گذشت و صبح فرا رسید،
این بود روز اول.

۶خدا فرمود: «فلکی ساخته شود تا آبها را از یکدیگر جدا
کند» **۷**خدا فلک را ساخت و آبهای زیر فلک را از آبهای بالای
فلک جدا کرد. **۸**خدا فلک را آسمان نامید. شب گذشت و
صبح فرا رسید، این بود روز دوم.

۹خدا فرمود: «آبهای زیر آسمان در یک‌جا جمع شوند تا
خشکی ظاهر گردد» و چنان شد. **۱۰**خدا خشکی را زمین
نامید و آبها را که در یک‌جا جمع بودند دریا نام گذاشت.
خدا از دیدن آنچه انجام شده بود، خشنود شد. **۱۱**سپس خدا
فرمود: «زمین همه نوع گیاه برویاند، گیاهانی که دانه بیاورند
و گیاهانی که میوه بیاورند» و چنین شد. **۱۲**پس زمین همه نوع
گیاه رویانید و خدا از دیدن آنچه انجام شده بود، خشنود شد.
۱۳شب گذشت و صبح فرا رسید، این بود روز سوم.

۱۴بعد از آن خدا فرمود: «اجرام نورانی در آسمان به وجود
آیند تا روز را از شب جدا کنند و روزها، سالها و فصلها را
نشان دهند. **۱۵**آنها در آسمان بدرخشند تا بر زمین روشنایی
دهند» و چنین شد. **۱۶**پس از آن، خدا دو جرم نورانی بزرگ
ساخت، یکی خورشید برای سلطنت در روز و یکی ماه برای
سلطنت در شب. همچنین ستارگان را ساخت. **۱۷**آنها را در
آسمان قرار داد تا بر زمین روشنایی دهند **۱۸**و بر روز و شب
سلطنت نمایند و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. خدا، از
دیدن آنچه شده بود، خشنود شد. **۱۹**شب گذشت و صبح فرا
رسید، این بود روز چهارم.

۲۰پس از آن خدا فرمود: «آبها از انواع جانوران و آسمان از
انواع پرندگان پُر شوند» **۲۱**پس، خدا جانداران بزرگ دریایی
و همهٔ جانورانی که در آب زندگی می‌کنند و تمام پرندگان
آسمان را آفرید. خدا از دیدن آنچه کرده بود، خشنود شد **۲۲**و
همهٔ آنها را برکت داد و فرمود تا بارور شوند و دریا را پُر سازند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و به پرندگان فرمود: «بارور و کثیر شوید.» **۲۳**شب گذشت و صبح فرا رسید، این بود روز پنجم.
۲۴بعد از آن، خدا فرمود: «زمین همه نوع حیوانات به وجود آورد، اهلی و وحشی، بزرگ و کوچک» و چنین شد. **۲۵**پس خدا، همهٔ آنها را ساخت و از دیدن آنچه انجام شده بود، خشنود شد.
۲۶پس از آن خدا فرمود: «اینک انسان را بسازیم. ایشان مثل ما و شبیه ما باشند و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همهٔ حیوانات اهلی و وحشی، بزرگ و کوچک و بر تمام زمین حکومت کنند.» **۲۷**پس خدا انسان را شبیه خود آفرید. ایشان را زن و مرد آفرید. **۲۸**آنها را برکت داد و فرمود: «بارور و کثیر شوید. نسل شما در تمام زمین زندگی کند و آن را تحت تسلّط خود درآورد. من شما را بر ماهیان و پرندگان و تمام حیوانات وحشی می‌گمارم. **۲۹**هر نوع گیاهی که غلاّت و دانه بیاورد و هر نوع گیاهی که میوه بیاورد برای شما آماده کرده‌ام تا بخورید. **۳۰**امّا هر نوع علف سبز را برای خوراک تمام حیوانات و پرندگان آماده کرده‌ام» و چنین شد. **۳۱**خدا از دیدن تمام کارهایی که انجام شده بود، بسیار خشنود گشت. شب گذشت و صبح فرا رسید. این بود روز ششم.

۲ به این ترتیب تمام آسمانها و زمین تمام گردید. **۲**در روز هفتم خدا کار آفرینش را تمام کرد و از آن دست کشید. **۳**او، روز هفتم را مبارک خواند و آن را برای خود اختصاص داد، زیرا در آن روز کار آفرینش را تمام کرد و از آن دست کشید. **۴**این چگونگی آفرینش آسمانها و زمین است.
وقتی خداوند آسمانها و زمین را ساخت، **۵**هیچ گیاه یا علف سبزی در روی زمین نبود زیرا خداوند هنوز باران بر زمین نبارانیده بود و کسی نبود که در زمین زراعت کند. **۶**امّا آب از زیر زمین بالا می‌آمد و زمین را سیراب می‌کرد.

آفرینش آدم

۷پس از آن خداوند مقداری خاک از زمین برداشت و از آن آدم را ساخت و در بینی او روح حیات دمید و او یک موجود زنده گردید.

باغ عدن

۸خداوند باغی در عدن که در طرف مشرق است درست کرد و آدم را که ساخته بود در آنجا گذاشت. **۹**خداوند همه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نوع درختان زیبا و میوه‌دار در آن باغ رویانید و درخت حیات و همچنین درخت شناخت خوب و بد را در وسط باغ قرار داد.

۱۰رودخانه‌ای از عدن می‌گذشت و باغ را سیراب می‌کرد و از آنجا به چهار نهر تقسیم می‌شد. **۱۱**نهر اول، فیشون است که سرزمین حویله را دور می‌زند. **۱۲**در این سرزمین طلای خالص و عطر گران‌قیمت و سنگ عقیق وجود دارد. **۱۳**نهر دوّم، جیحون است که سرزمین کوش را دور می‌زند. **۱۴**نهر سوم دجله است که از شرق آشور می‌گذرد و نهر چهارم، فرات است.

۱۵سپس خداوند آدم را در باغ عدن گذاشت تا در آن زراعت کند و آن را نگهداری نماید. **۱۶**خداوند به آدم فرمود: «اجازه داری از میوهٔ تمام درختان باغ بخوری. **۱۷**امّا هرگز از میوهٔ درخت شناخت خوب و بد نخور زیرا اگر از آن بخوری در همان روز خواهی مرد.»

آفرینش زن

۱۸خداوند خدا فرمود: «خوب نیست که آدم تنها زندگی کند. بهتر است یک همدمِ مناسب برای او بسازم تا او را کمک کند.» **۱۹**پس خداوند، تمام حیوانات و پرندگان را از خاک زمین ساخت و نزد آدم آورد تا ببیند آدم چه نامی بر آنها خواهد گذاشت و هر نامی که آدم بر آنها گذاشت، همان نام آنها شد. **۲۰**بنابراین آدم تمام پرندگان و حیوانات را نامگذاری کرد، ولی هیچ‌یک از آنها همدم مناسبی برای آدم نبود که بتواند او را کمک کند.

۲۱پس خداوند، آدم را به خواب عمیقی فرو برد و وقتی او در خواب بود یکی از دنده‌هایش را برداشت و جای آن را به هم پیوست. **۲۲**سپس از آن دنده زن را ساخت و او را نزد آدم آورد. **۲۳**آدم گفت:

«این مانند خود من است.
استخوانی از استخوانهایم و قسمتی از بدنم.
نام او نساء است، زیرا از انسان گرفته شد.»

۲۴به همین دلیل مرد پدر و مادر خود را ترک می‌کند و با زن خود زندگی می‌کند و هر دو یک تن می‌شوند.

۲۵آدم و زنش هر دو برهنه بودند و این را شرم‌آور نمی‌دانستند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نافرمانی انسان

۳ مار که از تمام حیواناتی که خداوند ساخته بود حیله‌گرتر
بود، از زن پرسید: «آیا واقعاً خدا به شما گفته است
که از هیچ‌یک از میوه‌های درختهای باغ نخورید؟»
۲زن جواب داد: «ما اجازه داریم از میوهٔ تمام درختهای باغ
بخوریم **۳**به غیراز میوهٔ درختی که در وسط باغ است. خدا
به ما گفته است که از میوهٔ آن درخت نخورید و حتّی آن را
لمس نکنید مبادا بمیرید.»
۴مار جواب داد: «این درست نیست. شما نخواهید مرد.
۵خدا این را گفت زیرا می‌داند وقتی از آن بخورید شما هم
مثل او خواهید شد و خواهید دانست چه چیز خوب و چه
چیز بد است.»
۶زن نگاه کرد و دید آن درخت بسیار زیبا و میوهٔ آن برای
خوردن خوب است. همچنین فکر کرد چقدر خوب است
که دانا بشود. بنابراین از میوهٔ آن درخت کند و خورد.
همچنین به شوهر خود نیز داد و او هم خورد. **۷**همین‌که
آن را خوردند به آنها دانشی داده شد و فهمیدند که برهنه
هستند. پس برگهای درخت انجیر را به هم دوخته خود را
با آن پوشاندند.
۸عصر آن روز شنیدند خداوند در باغ راه می‌رود. پس خود
را پشت درختان پنهان کردند. **۹**امّا خداوند آدم را صدا کرد و
فرمود: «کجا هستی؟» **۱۰**آدم جواب داد: «چون صدای تو را
در باغ شنیدم ترسیدم و پنهان شدم زیرا برهنه هستم.»
۱۱خدا پرسید: «چه کسی به تو گفت برهنه هستی؟ آیا از میوهٔ
درختی که به تو گفتم نباید از آن بخوری خوردی؟»
۱۲آدم گفت: «این زنی که تو اینجا نزد من گذاشتی آن میوه
را به من داد و من خوردم.»
۱۳خداوند از زن پرسید: «چرا این‌کار را کردی؟» زن جواب
داد: «مار مرا فریب داد که از آن خوردم.»

داوری خدا

۱۴سپس خداوند به مار فرمود: «چون این‌کار را کردی از همهٔ
حیوانات ملعون‌تر هستی. بر روی شکمت راه خواهی رفت و در
تمام مدّت عمرت خاک خواهی خورد. **۱۵**در بین تو و زن کینه
می‌گذارم. نسل او و نسل تو همیشه دشمن هم خواهند بود.
او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنهٔ او را خواهی گزید.»

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶و به زن فرمود: «درد و زحمت تو را در ایّام حاملگی و در
وقت زاییدن بسیار زیاد می‌کنم. اشتیاق تو به شوهرت خواهد
بود و او بر تو تسلّط خواهد داشت.»
۱۷و به آدم فرمود: «تو به حرف زنت گوش دادی و میوه‌ای
را که به تو گفته بودم نخوری، خوردی. به‌خاطر این‌کار، زمین
لعنت شد و تو باید در تمام مدّت زندگی با سختی کار کنی
تا از زمین خوراک به دست بیاوری. ۱۸زمین خار و علفهای
هرزه خواهد رویانید و تو گیاهان صحرا را خواهی خورد. ۱۹با
زحمت و عرق پیشانی از زمین خوراک به دست خواهی آورد تا
روزی که به خاک بازگردی، خاکی که از آن به وجود آمدی.
تو از خاک هستی و دوباره خاک خواهی شد.»
۲۰آدم اسم زن خود را حوا گذاشت چون او مادر تمام
انسانهاست. ۲۱خداوند از پوست حیوانات برای آدم و زنش
لباس تهیّه کرد و به آنها پوشانید.

اخراج آدم و حوا از باغ عدن

۲۲پس خداوند فرمود: «حال آدم مثل ما شده و می‌داند چه چیز
خوب و چه چیز بد است. مبادا از درخت حیات نیز بخورد و
برای همیشه زنده بماند.» ۲۳بنابراین خداوند او را از باغ عدن
بیرون کرد تا در روی زمین که از آن به وجود آمده بود به کار
زراعت مشغول شود. ۲۴خداوند، آدم را از باغ عدن بیرون
کرد و فرشتگان نگهبانی* در طرف شرق باغ عدن گذاشت
و شمشیر آتشینی که به هر طرف می‌چرخید در آنجا قرار داد
تا کسی نتواند به درخت زندگانی نزدیک شود.

قائن و هابیل

۴ پس از آن آدم با زنش حوا همخواب شد و او آبستن
شده پسری زایید. حوا گفت: «خداوند پسری به من
بخشیده است.» بنابراین اسم او را قائن گذاشت. ۲حوا بار
دیگر آبستن شد و پسری زایید و اسم او را هابیل گذاشت.
هابیل چوپان و قائن کشاورز شد. ۳پس از مدّتی قائن مقداری
از محصول خود را به عنوان هدیه نزد خدا آورد. ۴هابیل هم
اولین برهٔ گلّهٔ خود را آورد و قربانی کرد و بهترین قسمت آن را
به عنوان هدیه به خدا تقدیم نمود. خداوند از هابیل و هدیهٔ او
خشنود گشت، ۵امّا قائن و هدیهٔ او را قبول نکرد. قائن از این

---

* واژهٔ استفاده شده در عبری «کروبیان» می‌باشد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بابت خشمگین شد و سر خود را به زیر انداخت. ۶خداوند به قائن فرمود: «چرا خشمگین شدی و سر خود را به زیر انداختی؟ ۷اگر رفتار تو خوب بود، قربانی تو قبول می‌شد. ولی اگر خوب نباشد، گناه نزدیک در، در کمین توست و می‌خواهد بر تو مسلّط گردد. امّا تو باید او را مغلوب کنی.»

۸بعد، قائن به برادرش هابیل گفت: «بیا با هم به مزرعه برویم.» وقتی در مزرعه بودند، قائن به برادرش حمله کرد و او را کشت.

۹خداوند از قائن پرسید: «برادرت هابیل کجاست؟» او جواب داد: «نمی‌دانم. مگر من نگهبان برادرم هستم؟»

۱۰خداوند فرمود: «چه‌کار کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین برای انتقام نزد من فریاد می‌کند. ۱۱الآن در روی زمین، ملعون شده‌ای و زمین دهان خود را باز کرده تا خون برادرت را که تو ریختی، بنوشد. ۱۲وقتی زراعت‌کنی، زمین دیگر برای تو محصول نخواهد آورد و تو در روی زمین پریشان و آواره خواهی بود.»

۱۳قائن به خداوند عرض کرد: «مجازات من بیشتر از آن است که بتوانم آن را تحمّل کنم. ۱۴تو مرا از کار زمین و از حضور خود بیرون کرده‌ای. من در جهان آواره و بی‌خانمان خواهم بود و هرکه مرا پیدا کند، مرا خواهد کشت.» ۱۵خداوند فرمود: «نه، اگر کسی تو را بکشد، هفت برابر از او انتقام گرفته خواهد شد» پس خداوند نشانه‌ای بر قائن گذاشت تا هرکه او را ببیند، او را نکشد. ۱۶قائن از حضور خداوند رفت و در سرزمینی به نام سرگردان که در شرق عدن است، ساکن شد.

فرزندان قائن

۱۷قائن و زنش دارای پسری شدند و اسم او را خنوخ گذاشتند. قائن شهری بنا کرد و آن را به نام پسرش، خنوخ، نامگذاری کرد. ۱۸خنوخ صاحب پسری شد و اسم او را عیراد گذاشت. عیراد، پدر محویائیل بود. محویائیل دارای پسری شد که اسم او را متوشائیل گذاشت. متوشائیل پدر لمک بود. ۱۹لمک دو زن داشت به نام عاده و ظلّه. ۲۰عاده، یابال را به دنیا آورد و یابال جدّ چادرنشینان و گلّه‌داران بود. ۲۱برادر او یوبال، جدّ نوازندگان چنگ و نی بود. ۲۲ظلّه، توبل قائن را زایید که سازندهٔ هر نوع اسباب برنزی و آهنی بود و خواهر توبل قائن، نعمه بود.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۳لمک به زنان خود گفت:
«به حرفهای من گوش کنید.
من مرد جوانی را که به من حمله کرده بود، کشتم.
۲۴اگر قرار است کسی‌که قائن را بکشد، هفت برابر از او
انتقام گرفته شود،
پس کسی‌که مرا بکشد، هفتاد و هفت مرتبه از او انتقام
گرفته خواهد شد.»

شیث و انوش

۲۵آدم و زنش صاحب پسر دیگری شدند. آدم گفت: «خدا به جای هابیل، پسری به من داده است.» پس اسم او را شیث گذاشت. ۲۶شیث دارای پسری شد که اسم او را انوش گذاشت. و از این موقع بود که مردم پرستش نام خداوند را آغاز کردند.

فرزندان آدم
(اول تواریخ ۱:۱-۴)

۵ اسامی فرزندان آدم از این قرار است. وقتی خدا، انسان را خلق کرد، ایشان را شبیه خود آفرید. ۲ایشان را زن و مرد آفرید. و آنان را برکت داد و اسم آنها را انسان گذاشت. ۳وقتی آدم صد و سی ساله شد صاحب پسری شد که شکل خودش بود. اسم او را شیث گذاشت. ۴بعد از آن آدم هشتصد سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگری شد. ۵او در نهصد و سی سالگی مرد.

۶وقتی شیث صد و پنج ساله بود، پسرش انوش به دنیا آمد. ۷بعد از آن هشتصد و هفت سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. ۸او در نهصد و دوازده سالگی مرد.

۹وقتی انوش نود ساله شد، پسرش قینان به دنیا آمد. ۱۰بعد از آن هشتصد و پانزده سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. ۱۱او در نهصد و پنج سالگی مرد.

۱۲قینان، هفتاد ساله بود که پسرش مهللئیل به دنیا آمد. ۱۳بعد از آن هشتصد و چهل سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. ۱۴او در نهصد و ده سالگی مرد.

۱۵مهللئیل، شصت و پنج ساله بود که پسرش یارد به دنیا آمد. ۱۶بعد از آن هشتصد و سی سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. ۱۷او در هشتصد و نود و پنج سالگی مرد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸یارد، صد و شصت و دو ساله بود که پسرش خنوخ به دنیا آمد. **۱۹**بعد از آن هشتصد سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. **۲۰**او در نهصد و شصت و دو سالگی مرد.

۲۱خنوخ، شصت و پنج ساله بود که پسرش متوشالح به دنیا آمد. **۲۲**بعد از آن، خنوخ سیصد سال دیگر زندگی کرد و همیشه رابطهٔ نزدیکی با خدا داشت. او دارای پسران و دختران دیگر شد، **۲۳-۲۴**و تا سیصد و شصت و پنج سالگی درحالی‌که رابطهٔ نزدیکی با خدا داشت، زندگی کرد و بعد از آن ناپدید شد، چون خدا او را برد.

۲۵متوشالح، صد و هشتاد و هفت ساله بود که پسرش لمک به دنیا آمد. **۲۶**بعد از آن هفتصد و هشتاد و دو سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. **۲۷**او در نهصد و شصت و نه سالگی مرد.

۲۸لمک، صد و هشتاد و دو ساله بود که پسری برای او به دنیا آمد. **۲۹**لمک گفت: «این پسر، ما را از سختی کار زراعت در روی زمینی که خداوند آن را لعنت کرده، آرام خواهد ساخت.» بنابراین، اسم او را نوح گذاشت. **۳۰**لمک بعد از آن پانصد و نود و پنج سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد. **۳۱**او در سن هفتصد و هفتاد و هفت سالگی مرد.

۳۲بعد از آنکه نوح پانصد ساله شد، صاحب سه پسر گردید، به نامهای سام، حام و یافث.

شرارت انسان

۶ وقتی تعداد آدمیان در روی زمین زیاد شد و دختران متولّد شدند، **۲**پسران خدا، دیدند که دختران آدمیان چقدر زیبا هستند. پس هر کدام را که دوست داشتند، به همسری خود گرفتند. **۳**پس خداوند فرمود: «روح من برای همیشه در انسان فانی، باقی نخواهد ماند. از این به بعد، طول عمر او یک صد و بیست سال خواهد بود.» **۴**در آن روزها و بعد از آن، مردان قوی هیکلی از نسل دختران آدمیان و پسران خدا به وجود آمدند که دلاوران بزرگ و مشهوری در زمان قدیم شدند.

۵وقتی خداوند دید که چگونه تمام مردم روی زمین، شریر شده‌اند و تمام افکار آنها فکرهای گناه‌آلود است، **۶**از اینکه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انسان را آفریده و در روی زمین گذاشته بود، متأسف و بسیار غمگین شد. **۷**پس فرمود: «من این مردم و چارپایان و خزندگان و پرندگانی را که آفریده‌ام، نابود خواهم کرد. زیرا از اینکه آنها را آفریده‌ام، متأسف هستم.» **۸**امّا خداوند از نوح راضی بود.

نوح

۹-۱۰داستان زندگی نوح از این قرار بود: نوح سه پسر داشت به نامهای سام، حام و یافث. او در زمان خود مردی عادل و پرهیزکار بود و همیشه با خدا ارتباط داشت. **۱۱**امّا تمام مردم در حضور خدا گناهکار بودند و ظلم و ستم همه‌جا را پُر کرده بود. **۱۲**خدا دید که مردم زمین فاسد شده‌اند و همه راه فساد پیش گرفته‌اند.

۱۳خدا به نوح فرمود: «تصمیم گرفته‌ام بشر را از بین ببرم. چون ظلم و فساد آنها دنیا را پُر کرده است، بنابراین من ایشان را همراه با زمین نابود خواهم کرد.

۱۴«تو برای خودت یک کشتی از چوب درخت سرو بساز که چندین اتاق داشته باشد. داخل و خارج آن را با قیر بپوشان. **۱۵**آن را این‌طور بساز: درازای آن صد و پنجاه متر، پهنای آن بیست و پنج متر و ارتفاع آن پانزده متر. **۱۶**پنجره‌ای هم نزدیک سقف در حدود نیم‌متر بساز و در کشتی را در کنار آن قرار بده. کشتی را طوری بساز که دارای سه طبقه باشد.

۱۷«من توفان و باران شدید بر زمین خواهم فرستاد تا همهٔ جانداران هلاک گردند و هرچه بر روی زمین است بمیرد. **۱۸**امّا با تو پیمان می‌بندم. تو به اتّفاق پسرانت و همسرت و عروسهایت به کشتی داخل می‌شوی. **۱۹-۲۰**از تمام حیوانات یعنی پرندگان، چارپایان و خزندگان یک جفت نر و ماده با خودت به کشتی ببر تا آنها را زنده نگاه‌داری. **۲۱**از هر نوع غذا برای خودت و برای آنها با خود بردار.» **۲۲**نوح هرچه خدا به او دستور داده بود، انجام داد.

توفان

۷ خداوند به نوح فرمود: «تو با تمام اهل خانه‌ات به کشتی داخل شو. زیرا در این زمان فقط تو در حضور من پرهیزکار هستی. **۲**از تمام چارپایان پاک از هر کدام هفت نر و هفت ماده و از چارپایان ناپاک از هر کدام یک نر و یک ماده **۳**و از پرندگان آسمان نیز از هرکدام هفت نر و هفت ماده با خودت بردار تا از هر کدام نسلی روی زمین باقی بماند. **۴**زیرا من هفت روز دیگر مدّت چهل شبانه‌روز باران می‌بارانم و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هر جانداری را که آفریده‌ام از روی زمین نابود می‌کنم.» **۵**نوح هرچه خداوند به او دستور داده بود، انجام داد.
۶وقتی توفان آمد، نوح ششصد ساله بود. **۷**او با زنش و پسرهایش و عروس‌هایش به داخل کشتی رفتند تا از توفان رهایی یابند. **۸**همان‌طور که خدا به نوح دستور داده بود، از تمام چارپایان پاک و ناپاک و پرندگان و خزندگان یک جفت نر و ماده، **۹**با نوح به داخل کشتی رفتند. **۱۰**پس از هفت روز، آب روی زمین را گرفت.
۱۱در ششصدمین سال زندگی نوح در روز هفدهم از ماه دوم، تمام چشمه‌های عظیم در زیر زمین شکافته شد و همهٔ روزنه‌های آسمان باز شد **۱۲**و مدّت چهل شبانه‌روز باران می‌بارید. **۱۳**در همان‌روز، همان‌طور که خدا دستور داده بود، نوح و پسرانش سام، حام و یافث و همسر نوح و عروس‌هایش **۱۴**و انواع حیوانات یعنی چارپایان و خزندگان و پرندگان و مرغان و همهٔ بالداران، **۱۵–۱۶**دو به دو نر و ماده با نوح داخل کشتی شدند و خداوند در کشتی را پشت سر ایشان بست.
۱۷مدّت چهل روز باران مانند سیل بر روی زمین می‌بارید و آب زیادتر می‌شد به طوری که کشتی از زمین بلند شد. **۱۸**آب به قدری زیاد شد که کشتی بر روی آب به حرکت آمد. **۱۹**آب از روی زمین بالا می‌آمد و زورآورتر می‌شد تا اینکه آب تمام کوههای بلند را پوشانید. **۲۰**و به اندازهٔ هفت متر از کوهها بالاتر رفت و همه چیز را پوشانید.
۲۱هر جنبنده‌ای که در روی زمین حرکت می‌کرد یعنی تمام پرندگان، چارپایان و خزندگان و تمام مردم، همه مردند. **۲۲**هر جانداری که در روی زمین بود مرد. **۲۳**خدا هر موجودی را که در روی زمین بود یعنی انسان، چارپایان و خزندگان و پرندگان آسمان، همه را نابود کرد. فقط نوح با هرچه در کشتی با او بود باقی ماند. **۲۴**آب صد و پنجاه روز روی زمین را پوشانده بود.

آرامش بعد از توفان

۸ خدا نوح و تمام حیواناتی را که با او در کشتی بودند فراموش نکرده بود. پس بادی بر روی زمین فرستاد و آب رفته‌رفته پایین می‌رفت. **۲**چشمه‌های عظیم زیرزمین و روزنه‌های آسمان بسته شد و دیگر باران نبارید. **۳**آب مرتب از روی زمین کَم می‌شد و بعد از صد و پنجاه روز فرو نشست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴در روز هفدهم ماه هفتم کشتی بر روی کوههای آرارات
نشست. ۵آب تا ماه دهم رفته‌رفته کم می‌شد تا اینکه در روز
اول ماه دهم قلّه‌های کوهها ظاهر شدند.
۶بعد از چهل روز نوح پنجرهٔ کشتی را باز کرد، ۷و کلاغ
سیاهی را بیرون فرستاد. کلاغ سیاه بیرون رفت و دیگر برنگشت
او همین‌طور در پرواز بود تا وقتی که آب فرو نشست. ۸پس
نوح کبوتری را بیرون فرستاد تا ببیند که آیا آب از روی زمین
فرو نشسته است یا خیر؟ ۹امّا کبوتر جایی برای نشستن پیدا
نکرد، چون آب همه‌جا را گرفته بود. پس به کشتی برگشت
و نوح او را گرفت و در کشتی گذاشت. ۱۰هفت روز دیگر
صبر کرد و دوباره کبوتر را رها کرد. ۱۱وقت عصر بود که
کبوتر در حالی‌که یک برگ زیتون تازه در منقار داشت، به نزد
نوح برگشت. نوح فهمید که آب کم شده است. ۱۲بعد از
هفت روز دیگر دوباره کبوتر را بیرون فرستاد. این مرتبه کبوتر
به کشتی برنگشت.
۱۳وقتی نوح ششصد و یک ساله بود در روز اول ماه اول،
آب روی زمین خشک شد. پس نوح دریچهٔ کشتی را باز کرد
و دید زمین در حال خشک شدن است. ۱۴در روز بیست و
هفتم ماه دوم زمین کاملاً خشک بود.
۱۵خدا به نوح فرمود: ۱۶«تو و زنت و پسرهایت و عروس‌هایت
از کشتی بیرون بیایید. ۱۷تمام حیواناتی که نزد تو هستند، تمام
پرندگان و چارپایان و خزندگان را هم بیرون بیاور تا در روی
زمین پراکنده شوند و به فراوانی بارور و کثیر گردند.» ۱۸پس
نوح و زنش و پسرهایش و عروس‌هایش از کشتی بیرون رفتند.
۱۹تمام چارپایان، پرندگان و خزندگان هم با جفتهای خود از
کشتی خارج شدند.
۲۰نوح، قربانگاهی برای خداوند بنا کرد و از هر پرنده و
هر حیوان پاک یکی را به عنوان قربانی سوختنی بر قربانگاه
گذرانید. ۲۱وقتی بوی خوش قربانی به پیشگاه خداوند
رسید، خداوند با خود گفت: «بعد از این، دیگر زمین را
به‌خاطر انسان لعنت نخواهم کرد. زیرا خیال دل انسان حتّی
از زمان کودکی بد است. دیگر همهٔ حیوانات را هلاک
نمی‌کنم، چنانکه کردم. ۲۲تا زمانی‌که دنیا هست، کشت
و زرع، سرما و گرما، زمستان و تابستان و روز و شب هم
خواهد بود.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیمان خدا با نوح

۹ خدا نوح و پسـرانش را برکت داد و فرمود: «بارور و
کثیر شوید و دوباره همه جای زمین را پُر کنید. **۲**همهٔ
حیوانات زمین و پرندگان آسمان و خزندگان و ماهیان از شما
خواهند ترسید. همهٔ آنها در اختیار شماست. **۳**شما می‌توانید
آنها را مثل علف سبز بخورید. **۴**امّا گوشت را با جان یعنی با
خون آن نخورید. **۵**اگر کسی جان انسانی را بگیرد، مجازات
خواهد شد و هر حیوانی که جان انسانی را بگیرد، او را به مرگ
محکوم خواهم کرد. **۶**انسان به صورت خدا آفریده شد. پس
هرکه انسانی را بکشد به دست انسان کشته خواهد شد.
۷«شما بارور و کثیر شوید و در روی زمین زیاد شوید.»
۸خدا به نوح و پسـرانش فرمود: **۹**«من با شما و بعد از شما
با فرزندان شما پیمان می‌بندم. **۱۰**همچنین پیمان خود را با همهٔ
جانورانی که با تو هستند، یعنی پرندگان، چارپایان و هر حیوان
وحشی و هرچه با شما از کشتی بیرون آمدند و همچنین تمام
جانداران روی زمین حفظ خواهم کرد. **۱۱**من با شما پیمان می‌بندم
که دیگر همهٔ جانداران با هم از توفان هلاک نخواهند شـد و
بعد از این، دیگر توفانی که زمین را خراب کند نخواهد بود.
۱۲نشانهٔ پیمانی که نسل بعد از نسل با شما و همهٔ جانورانی که
با شما باشند می‌بندم این است: **۱۳**رنگین‌کمان را تا به ابد در
ابرها قرار می‌دهم تا نشانهٔ آن پیمانی باشد که بین من و جهان
بسته شده اسـت. **۱۴**هر وقت ابر را بالای زمین پهن می‌کنم و
رنگین‌کمان ظاهر می‌شود، **۱۵**پیمان خود را که بین من و شما
و تمامی جانوران می‌باشد به‌یاد خواهم آورد تا توفان دیگر همهٔ
جانداران را با هم هلاک نکند. **۱۶**رنگین‌کمان در ابر خواهد بود
و من آن را خواهم دید و آن پیمانی را که بین من و همهٔ جانداران
روی زمین بسته شده، به یاد می‌آورم.» **۱۷**خدا به نوح فرمود: «این
نشان آن پیمانی است که با همهٔ جانداران زمین بسته‌ام.»

نوح و پسرانش

۱۸سام و حام و یافث پسران نوح بودند که از کشتی بیرون
آمدند. حام پدر کنعانیان است. **۱۹**ایشان سه پسر نوح بودند
که تمام ملل جهان از آنها به وجود آمدند.
۲۰نوح مشغول زراعت شد و اولین کسی بود که باغ انگور
درست کرد. **۲۱**او از شراب آن نوشید و مست شد. درحالی‌که
مست بود در چادر خود لخت شد. **۲۲**در این موقع، حام دید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که پدرش برهنه اســت. او رفت و دو برادر دیگر خود را که بیرون بودند، خبر کرد. **۲۳**ســام و یافث ردایی را بر دوشهای خود انداختند و عقب‌عقب رفته پدر خود را با آن پوشاندند. صورت آنها به طرف دیگر بود و بدن برهنهٔ پدر خود را ندیدند. **۲۴**وقتی نوح به هوش آمد، فهمید که پسر کوچکش چه کرده است. **۲۵**پس گفت:

«کنعان ملعون باد.
او همیشه بندهٔ برادران خود باشد.»

۲۶ همچنین گفت: «خداوندِ سام، متبارک باد
و کنعان بندهٔ او باشد.
۲۷ خدا یافث را فراوانی دهد
و همیشه در چادرهای سام حضور داشته باشد
و کنعان بندهٔ او باشد.»

۲۸نوح بعد از توفان سیصد و پنجاه سال زندگی کرد **۲۹**و در سن نهصد و پنجاه سالگی وفات یافت.

فرزندان پسران نوح
(اول تواریخ ۱:۵-۲۳)

۱۰ اینها فرزندان پسران نوح یعنی فرزندان سام، حام و یافث هستند که بعد از توفان متولّد شدند:

۲پسران یافث: جومر، ماجوج، مادای، یاوان، توبال، ماشک و تیراس بودند. **۳**پسران جومر: اشکناز، ریفات و توجرمه بودند. **۴**پسران یاوان: الیشه، ترشیش، کتیم و رودانیم بودند. **۵**از اینها مردمی که در اطراف دریا در جزیره‌هــا زندگی می‌کردند، به وجود آمدند. اینها فرزندان یافث هستند که هر کدام در قبیله و در ســرزمین خودشــان زندگی می‌کردند و هر قبیله به زبان مخصوص خودشان صحبت می‌کردند.

۶پسران حام: کوش، مصر، لیبی و کنعان بودند. **۷**پسران کوش: سبا، حویله، سبته، رعمه و سبتکا بودند. و پسران رعمه: شبا و ددان بودند. **۸**کوش پسری داشت به نام نمرود. او اولین مرد قدرتمند در روی زمین بود. **۹**او با کمک خداوند تیرانداز ماهری شده بود و به همین جهت است که مردم می‌گویند: «خدا تو را در تیراندازی مانند نمرود گرداند.» **۱۰**در ابتدا منطقهٔ فرمانروایی او شامل: بابل، ارک، آکاد و تمام اینها در سرزمین شنعار بود. **۱۱**بعد از آن به سرزمین آشور رفت و شهرهای نینوا، و رحوبوت عیر، کالح **۱۲**و ریسن را که بین نینوا و کالح که شهر بزرگی است، بنا کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳مصر جدّ لـود، عنامیم، لهابیم، نفتوحیم، ۱۴فتروسـیم، کسلوحیم و کفتوریم که جدّ فلسطینی‌هاست، بود.
۱۵صیدون، نخسـتزادهٔ کنعان بـود و پس از او حت به دنیا آمد. ۱۶کنعان هم جدّ اقوام زیر بود:
یبوسیان، اموریان، جرجاشیان، ۱۷حویان، عرقیان، سینیان، ۱۸–۱۹ارودیان، صماریان و حماتیان.
قبایل مختلف کنعـان، از صیدون تا جـرار که نزدیک غزه است و تا سـدوم و غموره و ادمه و صبوئیم که نزدیک لاشع اسـت، پراکنده شـدند. ۲۰اینها، نسـلهای حام بودند که به صورت قبایل مختلف زندگی می‌کردند و هر قبیله برای خود زبان مخصوصی داشت.
۲۱سـام -برادر بزرگ یافـث- جدّ تمام فرزنـدان عابر بود.
۲۲پسران سام عبارت بودند از: عیلام، آشور، ارفکشاد، لود و اَرام. ۲۳پسـران اَرام، عبارت بودند از: عوص، حول، جاتر و ماشک. ۲۴ارفکشاد، پدر شالح و شالح پدر عابر بود. ۲۵عابر دو پسر داشت. اسـم یکی فالج بود -زیرا در زمان او بود که مردم دنیا پراکنده شدند- و اسم دیگری یقطان بود. ۲۶پسران یقطان عبارت بودند از: المونداد، شالف، حضرموت، یارح، ۲۷هدورام، اوزال، دِقلَه، ۲۸عوبال، ابیمائیل، شِـبا، ۲۹اوفیر، حویله و یوباب. ۳۰همهٔ اینها از ناحیهٔ میشا تا سفاره که یکی از کوههای شرقی است، زندگی می‌کردند. ۳۱اینها نسلهای سام بودند که در قبیله و سرزمینهای مختلف زندگی می‌کردند و هر قبیله با زبان مخصوص خودشان گفت‌وگو می‌کردند.
۳۲همهٔ این افراد بر طبق نسب‌نامه‌هایشان، پسران نوح بودند که بعد از توفان تمام ملّتهای روی زمین به وسیلهٔ آنها به وجود آمد.

بُرج بابل

۱۱ در آن زمان مردم سراسر جهان فقط یک زبان داشتند و کلمات آنها یکی بود. ۲وقتی‌که از مشرق کوچ می‌کردند، به دشت همواری در سرزمین شنعار رسیدند و در آنجا سـاکن شـدند. ۳آنها به یکدیگر گفتند: «بیایید خشت بزنیم و آنها را خوب بپزیم.» آنها به جای سـنگ، آجر، و به جای گچ، قیر داشتند. ۴پس به یکدیگر گفتند: «بیایید شهری برای خود بسازیم و بُرجی بنا کنیم که سرش به آسمان برسد و به این وسیله نام خود را مشهور بسازیم. مبادا در روی زمین پراکنده شویم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵بعد از آن، خداوند پایین آمد تا شهر و بُرجی را که آن مردم
ساخته بودند، ببیند. **۶**آنگاه فرمود: «حال دیگر تمام این مردم،
یکی هستند و زبانشان هم یکی است. این تازه اول کار آنهاست
و هیچ کاری نیست که انجام آن برای آنها غیر ممکن باشد. **۷**پس
پایین برویم و وحدت زبان آنها را از بین ببریم تا زبان یکدیگر
را نفهمند.» **۸**پس خداوند آنها را در سراسر روی زمین پراکنده
کرد و آنها نتوانستند آن شهر را بسازند. **۹**اسم آن شهر را بابل
گذاشتند، چونکه خداوند در آنجا وحدت زبان تمام مردم را از
بین برد و آنها را در سراسر روی زمین پراکنده کرد.

فرزندان سام
(اول تواریخ ۱:۲۴-۲۷)

۱۰اینها فرزندان سام بودند: دو سال بعد از توفان، وقتی که سام
صد ساله بود، پسرش ارفکشاد به دنیا آمد. **۱۱**بعد از آن پانصد
سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و دختران دیگر شد.
۱۲وقتی ارفکشاد سی و پنج ساله بود، پسرش شالح به دنیا
آمد. **۱۳**بعد از آن چهارصد و سه سال دیگر زندگی کرد و
دارای پسران و دختران دیگر شد.
۱۴وقتی شالح سی ساله بود، پسرش عابر به دنیا آمد. **۱۵**بعد
از آن چهارصد و سه سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران
و دختران دیگر شد.
۱۶وقتی عابر سی و چهار ساله بود، پسرش فالج به دنیا آمد.
۱۷بعد از آن چهارصد و سی سال دیگر زندگی کرد و دارای
پسران و دختران دیگر شد.
۱۸وقتی فالج سی ساله بود، پسرش رعو به دنیا آمد. **۱۹**بعد
از آن دویست و نه سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران و
دختران دیگر شد.
۲۰وقتی رعو سی و دو ساله بود، پسرش سروج به دنیا آمد.
۲۱بعد از آن دویست و هفت سال دیگر زندگی کرد و دارای
پسران و دختران دیگر شد.
۲۲وقتی سروج سی ساله بود، پسرش ناحور به دنیا آمد.
۲۳بعد از آن دویست سال دیگر زندگی کرد و دارای پسران
و دختران دیگر شد.
۲۴وقتی ناحور بیست و نه ساله بود، پسرش تارح به دنیا
آمد. **۲۵**بعد از آن صد و نوزده سال دیگر زندگی کرد و دارای
پسران و دختران دیگر شد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۶بعد از اینکه تارح هفتاد ساله شد، پسران او اَبرام، ناحور و هاران به دنیا آمدند.

فرزندان تارح

۲۷اینهـا فرزندان تارح هسـتند: تارح پدر اَبـرام، ناحور و هاران بود و هاران پدر لوط بود. **۲۸**هاران در زادگاه خود در اورکلدانیان -هنگامی که هنوز پدرش زنده بود- مرد. **۲۹**اَبرام با سارای ازدواج کرد و ناحور با مِلکَه دختر هاران ازدواج نمود. هاران پدر یسـکه هم بود. **۳۰**امّا سارای نازا بود و فرزندی به دنیا نیاورد.

۳۱تارح، پسـرش اَبرام و نوه‌اش لوط پسر هاران و عروسش سارای زن اَبرام را برداشت و با آنها از اور کلدانیان به طرف سـرزمین کنعان بیرون رفت. آنها رفتند تا به حرّان رسیدند و در آنجا اقامت کردند. **۳۲**تارح در آنجا در سن دویست و پنج سالگی مرد.

دعوت خدا از ابراهیم

۱۲ خداوند به اَبرام فرمود: «وطن خود، بسـتگانت و خانهٔ پدری خود را ترک کن و به طرف سرزمینی که به تو نشان می‌دهم برو. **۲**من به تو قومی کثیر خواهم داد و آنان ملّتی بزرگ خواهند شد. من تو را برکت خواهم داد و نام تو مشهور و معروف خواهد شد، لذا تو خودت مایهٔ برکت خواهی بود.

۳«به کسانی‌که تو را برکت دهند، برکت خواهم داد.
امّا به کسانی‌که تو را لعنت کنند، لعنت خواهم کرد،
و به وسیلهٔ تو همهٔ ملّتها را برکت خواهم داد.»

۴همان‌طور که خداوند فرموده بود، هنگامی که اَبرام هفتاد و پنج سال داشت از حرّان خارج شد. لوط هم همراه او بود. **۵**اَبرام زن خود سارای و لوط-پسـر برادرش- و تمام دارایی و غلامانی را که در حرّان به دست آورده بود، با خود برد و آنها به طرف سرزمین کنعان حرکت کردند.

وقتی آنها به سرزمین کنعان رسیدند، **۶**اَبرام در آنجا گشت تا به درخت مقدّس موره در زمین شکیم رسید. (در آن موقع کنعانیان هنوز در آن سرزمین زندگی می‌کردند.) **۷**خداوند به اَبرام ظاهر شد و به او فرمود: «این سرزمینی است که من به نسل تو می‌دهم.» پس اَبرام در آنجا که خداوند خود را بر او ظاهر کرده بود، قربانگاهی بنا کرد. **۸**بعد از آن او حرکت کرده به طرف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تپّه‌های شرقی شهر بیت‌ئیل رفت و اردوی خود را بین بیت‌ئیل در مغرب و عای در مشرق بنا کرد. در آنجا نیز قربانگاهی برای خداوند بنا کرد و خداوند را پرستش نمود. **۹**او دوباره از آنجا به جای دیگر کوچ کرد و به جنوب کنعان رفت.

اَبرام در مصر

۱۰امّا در کنعان قحطی بسیار شدیدی شده بود. به همین علّت، اَبرام باز هم به طرف جنوب رفت تا به مصر رسید تا برای مدّتی در آنجا زندگی کند. **۱۱**وقتی به مرز مصر رسیدند، اَبرام به زن خود سارای گفت: «می‌دانم که تو زن زیبایی هستی، **۱۲**پس، وقتی مصریان تو را با من ببینند و بفهمند که تو همسر من هستی، به همین دلیل مرا می‌کشند و تو را زنده نگاه می‌دارند. **۱۳**پس به آنها بگو که تو خواهر من هستی تا به‌خاطر تو مرا نکشند و با من به خوبی رفتار کنند.» **۱۴**وقتی اَبرام از مرز گذشته به مصر داخل شد، مصریان دیدند که همسر او زیباست. **۱۵**بعضی از درباریان سارای را دیده و از زیبایی او به فرعون خبر دادند، پس او را به کاخ فرعون بردند. **۱۶**پادشاه به خاطر سارای، با اَبرام بسیار خوب رفتار کرد و به او گلّه‌های گوسفند و بُز و گاو و الاغ و شتر و غلامان زیادی بخشید.

۱۷امّا به خاطر اینکه فرعون، سارای -زن اَبرام- را گرفته بود، خداوند بلاهایی سخت بر او و بر کسانی‌که در دربار او بودند، فرستاد. **۱۸**پس فرعون به دنبال اَبرام فرستاد و از او پرسید: «این چه کاری بود که کردی؟ چرا به من نگفتی که این زن همسر توست؟ **۱۹**چرا گفتی که او خواهر توست و گذاشتی من او را به همسری خود بگیرم؟ این زن توست، او را بردار و از اینجا برو.» **۲۰**فرعون به نوکران خود دستور داد و آنها اَبرام را با زنش و هرچه داشت برده از مصر بیرون کردند.

جدایی اَبرام و لوط

۱۳ اَبرام با زنش و هرچه داشت به طرف شمال مصر به قسمت جنوبی کنعان رفت و لوط هم همراه او بود. **۲**اَبرام مرد بسیار ثروتمندی بود. او گوسفندان، بُزها، گاوها و طلا و نقرهٔ فراوانی داشت. **۳**او آنجا را ترک کرد و از جایی به جایی دیگر می‌رفت تا به بیت‌ئیل رسید. او به محلی بین بیت‌ئیل و عای رسید، یعنی همان جایی که قبلاً خیمه زده **۴**و قربانگاهی بنا کرده بود. پس در آنجا خداوند را پرستش نمود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵لوط نیز گوسفندان و بُزها و گاوها و فامیل و غلامان بسیاری
داشت. **۶**لوط و اَبرام هر دو چارپایان بسیاری داشتند و چراگاه به
اندازهٔ کافی نبود تا هردوی آنها در آنجا زندگی کنند. **۷**سرانجام
بین چوپانان اَبرام و چوپانان لوط اختلافاتی پیدا شـد. (در آن
موقع کنعانیان و فرزیان هنوز در آنجا زندگی می‌کردند.)
۸پس اَبرام به لوط گفت: «ما با هم فامیل هستیم و چوپانان
تو نباید با چوپانان من اختلاف داشته باشند. **۹**پس بیا از هم
جدا شویم. تو هر قسـمت از زمین را که می‌خواهی انتخاب
کن. تو به یک طرف برو و من به طرف دیگر.»
۱۰لوط خوب به اطراف نگاه کرد و دید که تمام دشت اردن
و تمام راه صوغر مانند باغ خداوند و یا مانند زمین مصر، آب
فراوان دارد. (این قبل از آن بود که خداوند شـهرهای سدوم
و غموره را خراب کند.) **۱۱**بنابراین لوط تمام دشـت اردن را
برای خود انتخاب کرد و به طرف شرق حرکت کرد و به این
ترتیب این دو نفر از هم جدا شدند. **۱۲**اَبرام در سرزمین کنعان
ماند و لوط در بین شهرهای دشت اردن تا نزدیک سدوم ساکن
شد. **۱۳**مردم این شهر بسیار شریر بودند و به ضد خداوند گناه
می‌کردند.

اَبرام به حبرون می‌رود

۱۴بعد از اینکه لوط آنجا را ترک کرد، خداوند به اَبرام فرمود:
«از همان جایی که هسـتی خوب به همهٔ اطراف نگاه کن.
۱۵من تمام سرزمینی را که می‌بینی برای همیشه به تو و به نسل
تو خواهم داد. **۱۶**من نسلهای بسیاری به تو خواهم بخشید به
طوری که کسی نتواند همهٔ آنها را بشمارد. شمارش آنها مثل
شمارش غبار زمین خواهد بود. **۱۷**حال برو و تمام سرزمین را
ببین زیرا من همهٔ آن را بـه تو خواهم داد.» **۱۸**پس اَبرام کوچ
کرد و اردوی خود را نزدیک بلوطسـتان ممری که در حبرون
است، بنا کرد و در آنجا قربانگاهی برای خداوند ساخت.

رهایی لوط توسط ابراهیم

۱۴ چهار پادشـاه یعنی امرافل پادشاه بابل (شینار)،
اریوک پادشاه الاسار، کدرلاعمر پادشاه عیلام و
تیدال پادشـاه گوعیم، **۲**رفتند تا با پنج پادشاه دیگر یعنی بابرا
پادشاه سدوم، بیرشا پادشاه غموره، شیناب پادشاه ادما، شمبر
پادشاه زبوئیم و پادشاه بلا یعنی صوغر جنگ کنند. **۳**این پنج
پادشاه با هم متّحد شدند و در دشت سدیم که اکنون دریای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرده نامیده می‌شود به هم پیوستند. **۴**اینها دوازده سال زیر نظر کدرلاعمر بودند، امّا در سال سیزدهم برضد او قیام کردند. **۵**در سال چهاردهم کدرلاعمر و متّحدان او با لشکریانشان آمدند و رفائیم را در اشتاروت‌کرنین و زیزین را در هام، ایمیم را در دشت قیریتایم **۶**و حوریان را در کوههای اَدوم تا الپاران که نزدیک صحراست تعقیب نموده، شکست دادند. **۷**سپس برگشتند و به قادش که عین‌مشباط می‌باشد آمدند و تمامی عمالیقیان و اموریان را که در درّهٔ زازون تامار زندگی می‌کردند، مغلوب نمودند.

۸سپس پادشاهان سدوم، غموره، ادما، زبولیم و بلا، لشکریان خود را برای حمله بیرون آورده و در دشت میدیم آمادهٔ جنگ شدند **۹**تا با پادشاهان عیلام، گوعیم، بابل و الاسار جنگ کنند. چهار پادشاه به ضد پنج پادشاه. **۱۰**آن دشت پُر از چاههای قیر بود و وقتی که پادشاهان سدوم و غموره کوشش می‌کردند تا از حملهٔ دشمن فرار کنند در چاهها افتادند، ولی سه پادشاه دیگر به کوهها فرار کردند. **۱۱**آن چهار پادشاه همه چیز را در سدوم و غموره با تمام خوراکی‌ها برداشتند و رفتند. **۱۲**لوط، برادرزادهٔ اَبرام در سدوم زندگی می‌کرد. بنابراین آنها او را با تمام دارایی‌اش برداشتند و بردند.

۱۳ولی یک نفر که جان سالم بدر برده بود، آمد و تمام این وقایع را به اَبرام عبرانی اطّلاع داد. او در نزدیکی بلوطستان که متعلّق به ممری اموریان است، زندگی می‌کرد. ممری و برادرانش اشکول و عانر هم پیمانهای اَبرام بودند. **۱۴**وقتی اَبرام شنید که برادرزاده‌اش دستگیر شده است، تمام مردان جنگی خود را که سیصد و هجده نفر بودند احضار کرد و چهار پادشاه را تا دان تعقیب نمود. **۱۵**سپس افراد خود را گروه‌گروه تقسیم کرد و هنگام شب به دشمن حمله کرده آنها را شکست داد و آنها را تا هوباه که در شمال دمشق است، فراری داد. **۱۶**پس هرچه که آنها غارت کرده و با خود برده بودند، پس گرفت. او همچنین لوط برادرزادهٔ خود و تمام دارایی‌اش و تمام زنان و اسیران دیگر را بازگردانید.

ملکی‌صدق برای اَبرام دعا می‌کند

۱۷وقتی اَبرام پس از پیروزی بر کدرلاعمر و پادشاهان دیگر باز می‌گشت، پادشاه سدوم برای استقبال او به دشت شاوه که دشت پادشاه نیز گفته می‌شود، رفت. **۱۸**ملکی‌صدق که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاه سالیم و کاهن خدای متعال بود، برای اَبرام نان و شراب
آورد و **۱۹**برای او دعای خیر کرد و گفت: «خدای متعال که
آسمان و زمین را آفرید اَبرام را برکت دهد. **۲۰**سپاس بر خدای
متعال که تو را بر دشمنانت پیروز گردانید.» اَبرام ده یک آنچه
از غنیمت باز آورده بود به ملکی‌صدق داد.
۲۱پادشاه سدوم به اَبرام گفت: «اموال غنیمتی مال خودت:
ولی افرادم را به من برگردان.»
۲۲اَبرام جواب داد: «من چشم به درگاه خداوند خدای متعال
دوخته‌ام که آسمان و زمین را آفرید **۲۳**که چیزی از اموال تو حتّی
یک نخ یا یک بند کفش هم نگاه نخواهم داشت تا نگویی که
من اَبرام را ثروتمند کردم. **۲۴**من چیزی برای خودم نمی‌گیرم
مگر آنچه را که افراد من تصرّف کردند. ولی بگذار همراهان
من آنیر و اشکول و ممری سهم خود را بردارند.»

پیمان خدا با اَبرام

۱۵ بعد از این اَبـرام رؤیایی دید و صدای خداوند را
شنید که به او می‌گوید: «اَبرام، نترس، من تو را از
خطر حفظ خواهم کرد و به تو پاداش بزرگی خواهم داد.»
۲اَبرام جواب داد: «ای خداوند، خدای من، چه پاداشی به
من خواهی داد، در حالی که مـن فرزندی ندارم؟ تنها وارث
من این الیعزر دمشقی است. **۳**تو به من فرزندی ندادی و یکی
از غلامان من وارث من خواهد شد.»
۴پس او شنید که خداوند دوباره به او می‌گوید: «این غلام
تو الیعزر وارث تو نخواهد بود. پسر تو وارث تو خواهد بود.»
۵خداونـد او را بیرون بـرد و فرمود: «به آسـمان نگاه کن و
تلاش کن ستاره‌ها را بشماری. فرزندان تو به همین اندازه زیاد
خواهند شد.»
۶اَبـرام به خداوند ایمـان آورد و به‌خاطر این، خداوند او را
کاملاً نیک شمرد و او را قبول کرد.
۷سپس خداوند به او فرمود: «من خداوندی هستم که تو را
از اور کلدانیان بیرون آوردم تا این سـرزمین را به تو بدهم که
مال خودت باشد.»
۸امّـا اَبرام از خداوند پرسـید: «ای خداوند متعال، چگونه
بدانم که این زمین مال خود من خواهد بود؟»
۹خداوند در جواب فرمود: «یک گوساله و یک بُز و یک قوچ
که هرکدام سه ساله باشد و یک قمری و یک کبوتر برای من

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیاور.» **۱۰**اَبرام این حیوانات را برای خدا آورد، آنها را از وسط دو تکه کرد و هر تکه را نزد تکهٔ دیگر گذاشت. امّا پرندگان را پاره نکرد. **۱۱**لاشخورها آمدند تا آنها را بخورند ولی اَبرام آنها را دور کرد.

۱۲وقتی خورشید غروب می‌کرد، اَبرام به خواب سنگینی رفت. ترس و وحشت اَبرام را فراگرفت. **۱۳**خداوند به او فرمود: «نسل تو در سرزمین بیگانه، غریب خواهند بود. آنها به غلامی دیگران درمی‌آیند و مدّت چهارصد سال بر ایشان ظلم خواهد شد. **۱۴**امّا من ملّتی که آنها را به غلامی خواهد گرفت، مجازات خواهم کرد. وقتی که آنها سرزمین بیگانه را ترک کنند، ثروت فراوانی با خود خواهند برد. **۱۵**تو خودت کاملاً پیر می‌شوی و با آرامی به نزد اجداد خود خواهی رفت و دفن خواهی شد. **۱۶**چهار نسل طول خواهد کشید تا فرزندان تو به اینجا بازگردند. زیرا من اموریان را بیرون نخواهم کرد تا در شرارت خود به اندازه‌ای برسند که مجازات خود را ببینند.»

۱۷وقتی خورشید غروب کرد و هوا تاریک شد، ناگهان یک ظرف آتش و یک مشعل آتش ظاهر شد و از میان تکه‌های حیوانات عبور کرد. **۱۸**سپس خداوند در آنجا با اَبرام پیمانی بست. او فرمود: «من قول می‌دهم که تمام این سرزمین، از مصر تا رودخانهٔ فرات را، **۱۹**که شامل قینیان، قنزیان، قدمونیان، **۲۰**حِتّیان، فرزیان، رفائیان، **۲۱**اموریان، کنعانیان، جرجاشیان و یبوسیان است، به نسل تو بدهم.»

هاجر و اسماعیل

۱۶ سارای زن اَبرام فرزندی نزاییده بود. او یک کنیز مصری به نام هاجر داشت. **۲**سارای به اَبرام گفت: «خداوند مرا از بچّه‌دار شدن محروم کرده است. چرا تو با کنیز من هاجر همخواب نمی‌شوی؟ شاید او فرزندی برای من به دنیا بیاورد.» اَبرام با آنچه سارای گفت موافقت کرد. **۳**بنابراین سارای هاجر را به عنوان زن صیغه به اَبرام داد. (این واقعه پس از اینکه اَبرام ده سال در کنعان زندگی کرده بود، اتّفاق افتاد.) **۴**اَبرام با هاجر همخواب شد و او حامله گردید. هاجر وقتی فهمید که حامله است، مغرور شد و سارای را کوچک شمرد.

۵پس سارای به اَبرام گفت: «این تقصیر توست که هاجر به من بی‌اعتنایی می‌کند. من خودم او را به تو دادم، ولی او از وقتی که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهمید حامله شده است، به من بی‌اعتنایی می‌کند. خداوند قضاوت کند که تقصیر با کدام‌یک از ماست. تقصیر من یا تو؟»
۶اَبرام در جواب گفت: «بسیار خوب او کنیز توست و زیر نظر تو می‌باشد. هر کاری که می‌خواهی با او بکن.» پس سارای، آن‌قدر هاجر را اذیّت نمود تا او از آنجا فرار کرد.
۷فرشتهٔ خداوند هاجر را در بیابان، نزدیک چشمه‌ای که در راه شور است، ملاقات کرد. ۸فرشته گفت: «هاجر، کنیز سارای، از کجا می‌آیی و به کجا می‌روی؟» هاجر گفت: «من از دست بانویم فرار کرده‌ام.»
۹فرشته گفت: «برگرد و نزد بانوی خود برو و از او اطاعت کن.» ۱۰سپس فرشته گفت: «من نسل تو را آن‌قدر زیاد می‌کنم که هیچ‌کس نتواند آن را بشمارد. ۱۱تو پسری به دنیا می‌آوری و اسم او را اسماعیل می‌گذاری زیرا خداوند گریهٔ تو را شنیده است که به تو ظلم شده است. ۱۲امّا پسر تو مثل گورخر زندگی خواهد کرد. او مخالف همه خواهد بود و همه مخالف او خواهند بود. او جدا از همهٔ برادرانش زندگی خواهد کرد.»
۱۳هاجر از خودش پرسید: «آیا من حقیقتاً خدا را دیده‌ام و هنوز زنده مانده‌ام؟» بنابراین او نام خداوند را که با او صحبت کرده بود «خدای بینا» گذاشت. ۱۴به این سبب است که مردم چاهی را که در بین قادش و یارد واقع است «چاه خدای زنده و بینا» نامیده‌اند.
۱۵هاجر برای اَبرام پسری زایید و اسم او را اسماعیل گذاشت. ۱۶اَبرام در این زمان هشتاد و شش سال داشت.

ختنه، نشانهٔ پیمان

۱۷ وقتی اَبرام نود و نه ساله بود، خداوند بر او ظاهر شد و فرمود: «من خدای قادر مطلق هستم. از من اطاعت کن و همیشه آنچه را که درست است انجام بده.
۲من با تو پیمان می‌بندم و نسلهای بسیاری به تو می‌دهم.»
۳اَبرام روی زمین افتاد و صورت خود را به زمین گذاشت. خدا فرمود: ۴«من این پیمان را با تو می‌بندم: من به تو قول می‌دهم که تو پدر قومهای زیادی خواهی شد. ۵اسم تو بعد از این 'اَبرام' نخواهد بود بلکه 'ابراهیم'، زیرا من تو را پدر قومهایی بسیار خواهم نمود. ۶من به تو فرزندان بسیار می‌دهم و بعضی از آنها پادشاه خواهند شد. نسل تو زیاد خواهد شد و هریک از آنها برای خود قومی خواهند گردید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷«من پیمان خود را با تو و فرزندان تو در نسلهای آینده به
صورت یک پیمان ابدی حفظ خواهم کرد. من خدای تو و
خدای فرزندان تو خواهم بود. ۸من این زمین را که اکنون در
آن بیگانه هستی به تو و به فرزندان تو خواهم داد. تمام سرزمین
کنعان برای همیشه متعلّق به نسل تو خواهد شد و من خدای
ایشان خواهم بود.»
۹خداوند به ابراهیم فرمود: «تو هم باید قول بدهی که هم
تو، و هم فرزندان تو در نسلهای آینده، این پیمان را حفظ
کنید. ۱۰تو و فرزندان تو، همه باید موافقت کنید که هر مردی
در میان شما ختنه شود. ۱۱از حالا تو باید هر پسری را در روز
هشتم تولّدش ختنه کنی. ۱۲این امر شامل غلامانی که در خانهٔ
تو متولّد می‌شوند و یا غلامانی که از بیگانگان می‌خری نیز
هست. این علامت نشان خواهد داد که بین من و تو پیمانی
وجود دارد. ۱۳همه باید ختنه شوند و این یک نشانهٔ جسمانی
است که نشان می‌دهد پیمان من با شما پیمان جاودانی است.
۱۴هر فرزند ذکوری که ختنه نشود دیگر عضو قوم من نخواهد
بود، زیرا او پیمان مرا نگاه نداشته است.»
۱۵خدا به ابراهیم فرمود: «بعد از این نباید زن خود را 'سارای'
صدا کنی از این به بعد اسم او 'سارا' خواهد بود. ۱۶من او را
برکت می‌دهم و به وسیلهٔ او پسری به تو خواهم داد. من او
را برکت خواهم داد و او مادر قومهای بسیار خواهد شد و در
میان فرزندان او بعضی به پادشاهی خواهند رسید.»
۱۷ابراهیم به روی زمین افتاد و صورت خود را بر زمین
گذاشت. ولی شروع کرد به خندیدن و با خود فکر کرد که آیا
مردی که صد سال عمر دارد، می‌تواند بچّه‌دار شود؟ آیا سارا
می‌تواند در نود سالگی بچّه‌دار شود؟ ۱۸پس از خدا پرسید:
«چرا نمی‌گذاری اسماعیل وارث من شود؟»
۱۹خدا فرمود: «نه، زن تو سارا پسری برای تو خواهد زایید.
اسم او را اسحاق خواهی گذاشت. من پیمان خود را با او
برای همیشه حفظ خواهم کرد. این یک پیمان جاودانی است.
۲۰من شنیدم که تو دربارهٔ اسماعیل درخواست نمودی، بنابراین
من او را برکت می‌دهم و به او فرزندان بسیار و نسلهای زیاد
خواهم داد. او پدر دوازده امیر خواهد بود. من ملّت بزرگی
از نسل او به وجود خواهم آورد. ۲۱امّا پیمان خود را با پسر تو
اسحاق حفظ خواهم کرد. او سال دیگر در همین وقت توسط

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سارا به دنیا خواهد آمد.» **۲۲**وقتی خدا گفت‌وگوی خود را با ابراهیم تمام کرد، از نزد او رفت.

۲۳ابراهیم فرمان خدا را اطاعت کرد و در همان روز خودش و پسرش اسماعیل و تمام افراد ذکوری را که در خانه‌اش بودند، ختنه کرد. او همچنین تمام غلامانی را که در خانهٔ او به دنیا آمده بودند و یا خریده بود، ختنه کرد. **۲۴**ابراهیم هنگامی که ختنه شد نود و نه سال داشت. **۲۵**پسر او اسماعیل سیزده ساله بود. **۲۶**آنها هر دو با تمام غلامان ابراهیم، **۲۷**در یک روز ختنه شدند.

به ابراهیم پسری وعده داده می‌شود

۱۸ خداوند در محل درختان مقدّس‌ممری به ابراهیم ظاهر شد. ابراهیم در موقع گرمای روز در مقابل چادر خودش نشسته بود. **۲**وقتی سر خود را بلند کرد، دید که سه مرد در جلوی او ایستاده‌اند. همین که آنان را دید برخاست. به طرف آنها دوید تا از ایشان استقبال کند. ابراهیم در مقابل آنها تعظیم و سجده کرد. **۳**سپس به آنها گفت: «ای آقایان، من در خدمت شما هستم، قبل از اینکه از اینجا بروید در منزل من توقّف کنید. **۴**اجازه بدهید آب بیاورم تا پاهایتان را بشویید. شما می‌توانید در زیر این درخت استراحت کنید. **۵**من برای شما کمی غذا می‌آورم تا بخورید و برای بقیّهٔ سفر خود قوّت بگیرید. شما با آمدن به منزل من بر من منّت بگذارید. پس اجازه بدهید تا در خدمت شما باشم.»

آنها جواب دادند «بسیار خوب، ما قبول می‌کنیم.»

۶ابراهیم با عجله داخل چادر رفت و به سارا گفت: «زودباش، یک پیمانه از بهترین آردهایت را بردار و مقداری نان بپز.» **۷**سپس به طرف گلّه دوید و یک گوسالهٔ لطیف و چاق گرفت و به نوکر خود داد تا فوراً آن را بپزد. **۸**او مقداری ماست و شیر با گوشت گوساله‌ای که پخته بود، آورد و جلوی آن مردان گذاشت و همان‌جا زیر درخت شخصاً از آنها پذیرایی کرد. آنها از آن غذا خوردند.

۹سپس از ابراهیم پرسیدند: «زن تو سارا کجاست؟»

ابراهیم جواب داد که داخل چادر است.

۱۰یکی از آنان گفت: «نه ماه دیگر برمی‌گردم. در آن وقت زن تو سارا صاحب پسری خواهد بود.»

سارا، نزدیک در چادر، پشت او ایستاده بود و گوش می‌داد. **۱۱**ابراهیم و سارا خیلی پیر بودند. و عادت ماهانهٔ زنانگی سارا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قطع شده بود. **۱۲**سارا به خودش خندید و گفت: «اکنون که من پیر و فرسوده شده‌ام، آیا می‌توانم از رابطهٔ جنسی لذّت ببرم؟ در حالی که شوهرم نیز پیر و فرسوده است؟»

۱۳پس خداوند از ابراهیم پرسید: «چرا سارا خندید و گفت 'آیا حقیقتاً من می‌توانم بچّه‌دار شوم درحالی‌که خیلی پیر هستم؟' **۱۴**آیا چیزی هست که برای خداوند مشکل باشد؟ همان‌طور که گفتم نه ماه دیگر خواهم آمد و سارا دارای پسری خواهد بود.»

۱۵سارا از ترس انکار کرد و گفت: «من نخندیدم»

ولی او جواب داد: «تو خندیدی.»

شفاعت ابراهیم برای سدوم

۱۶آن مردان آنجا را ترک نموده و به طرف سدوم حرکت کردند. ابراهیم آنان را بدرقه کرد. **۱۷**خداوند فرمود: «من چیزی را که می‌خواهم انجام بدهم از ابراهیم مخفی نمی‌کنم. **۱۸**نسل او یک قوم بزرگ و قوی خواهد شد و به وسیلهٔ او من همهٔ ملّتها را برکت خواهم داد. **۱۹**من او را انتخاب کرده‌ام تا به پسرانش و به نسل خود یاد بدهد که از من اطاعت کنند تا هرچه را که نیکو و درست است، انجام دهند. اگر آنها این را انجام دهند، من هرچه را به ابراهیم وعده داده‌ام، انجام خواهم داد.»

۲۰پس خداوند به ابراهیم فرمود: «اتّهام هولناکی علیه سدوم و غموره وجود دارد و گناهان آنها بسیار زیاد شده است. **۲۱**من می‌روم تا ببینم آیا این اتّهامی را که شنیده‌ام، درست است؟»

۲۲سپس آن دو مرد آنجا را ترک کردند و به طرف سدوم رفتند ولی خداوند، نزد ابراهیم ماند. **۲۳**پس ابراهیم به حضور خداوند رفت و پرسید: «آیا تو واقعاً می‌خواهی بی‌گناهان را با گناهکاران از بین ببری؟ **۲۴**اگر پنجاه نفر بی‌گناه در آن شهر باشد آیا تو همهٔ شهر را نابود می‌کنی؟ آیا به خاطر آن پنجاه نفر از نابود کردن آن شهر صرف‌نظر نمی‌کنی؟ **۲۵**بدون شک تو بی‌گناهان را با گناهکاران نمی‌کشی. این ممکن نیست. تو نمی‌توانی چنین کاری کنی. اگر بکنی بی‌گناهان با گناهکاران مجازات خواهند شد. این غیرممکن است. داور همهٔ زمین باید با انصاف رفتار کند.»

۲۶خداوند جواب داد: «اگر من پنجاه نفر بی‌گناه در شهر سدوم پیدا کنم، از تقصیر تمام شهر صرف‌نظر می‌کنم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۷ابراهیم دوباره گفت: «لطفاً از اینکه جسارت می‌کنم و به صحبت خود با خداونـد ادامه می‌دهم، مرا ببخش. من فقط یک انسان هسـتم و حق ندارم چیزی بگویم. ۲۸امّا شاید در آنجا به جـای پنجاه نفر فقط چهل و پنج نفـر بی‌گناه وجود داشته باشـد. آیا به‌خاطر اینکه پنج نفر کمتر است تو شهر را نابود می‌کنی؟»

خداوند جواب داد: «من اگر چهل و پنج نفر بی‌گناه در آن شهر پیدا کنم شهر را نابود نخواهم کرد.»

۲۹ابراهیم دوباره گفت: «شاید در آنجا فقط چهل نفر باشند؟» خداوند جواب داد: «اگر چهل نفر هـم پیدا کنم آن را نابود نخواهم کرد.»

۳۰ابراهیم گفت: «ای خداونـد امیدوارم اگر باز هم چیزی می‌گویم خشمگین نشوی. اگر در آنجا فقط سی نفر بی‌گناه باشند چه می‌شـود؟» او جواب داد: «اگر سی نفر هم وجود داشته باشند آنجا را نابود نمی‌کنم.»

۳۱ابراهیم گفت: «ای خداوند لطفاً جسارت مرا ببخش که من به سخنان خود ادامه می‌دهم. فرض کنیم فقط بیست نفر باشند؟» او فرمود: «من اگر بیسـت نفر هم پیدا کنم شهر را خراب نمی‌کنم.»

۳۲ابراهیم گفت: «خداوندا لطفاً خشـمگین نشو، من فقط یک‌بار دیگر صحبت می‌کنم. اگر فقط ده نفر پیدا شـود چه می‌کنی؟»

او فرمود: «اگر من در آنجا ده نفر هم پیدا کنم آنجا را نابود نمی‌کنـم.» ۳۳بعد از اینکه صحبت او با ابراهیم تمام شـد، خداوند رفت و ابراهیم به خانهٔ خود برگشت.

گناهکاری سدوم

۱۹ در غروب آن روز وقتی آن دو فرشته وارد سدوم شدند، لوط بر دروازهٔ شـهر نشسته بود. همین که آنها را دید برخاسـت و به طرف آنها رفت تا از ایشان اسـتقبال کنـد. او در مقابـل آنـان تعظیم کـرد و گفت: ۲«ای آقایـان، من در خدمت شـما هسـتم. لطفاً به خانهٔ من بیایید. شـما می‌توانید پاهای خود را بشـویید و شـب را بگذرانیـد. صبح زود بلند شـوید و به راه خود بروید.» امّا آنهـا جواب دادند: «نه، ما شـب را اینجا، در میدان شـهر می‌گذرانیم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳لوط به خواهش خود ادامه داد تا سرانجام آنها به خانهٔ او رفتند. پس برای مهمانان مقداری نان پخت و غذای خوبی تدارک دید. وقتی غذا حاضر شد، آنها خوردند.
۴قبل از اینکه مهمانان بخوابند، مردهای سدوم خانه را محاصره کردند. تمام مردهای شهر پیر و جوان در آنجا جمع شده بودند. ۵آنها لوط را صدا می‌کردند که بیرون بیاید و می‌پرسیدند: «آن مردانی که آمده‌اند تا امشب در خانهٔ تو بمانند، کجا هستند؟ آنها را بیرون بیاور.» آنها می‌خواستند با این مردان رابطهٔ جنسی داشته باشند.
۶لوط بیرون رفت و در را از پشت بست. ۷او به مردم گفت: «دوستان، من از شما خواهش می‌کنم این‌قدر شرارت نکنید. ۸ببینید، من دو دختر دارم که هنوز باکره هستند. بگذارید آنها را نزد شما بیاورم و هرچه می‌خواهید با آنان انجام دهید ولی با این مردان کاری نداشته باشید. ایشان در خانهٔ من مهمان هستند و من باید از آنها مراقبت کنم.»
۹امّا آنها گفتند: «از سر راه ما کنار برو، ای اجنبی! تو کیستی که به ما بگویی باید چه‌کار بکنیم؟ از سر راه ما کنار برو، وگرنه با تو از آنها بدتر می‌کنیم.» آنها بر لوط هجوم بردند و می‌خواستند در را بشکنند. ۱۰امّا آن دو مرد که داخل خانه بودند بیرون آمدند و لوط را به داخل خانه کشیدند و در را بستند. ۱۱سپس تمام کسانی را که بیرون در جمع شده بودند به کوری مبتلا کردند. پس آنها نمی‌توانستند در را پیدا کنند.

لوط سدوم را ترک می‌کند

۱۲آن دو مرد به لوط گفتند: «اگر تو کسی را در اینجا داری، یعنی پسر، دختر، داماد و هر قوم و خویشی که در این شهر زندگی می‌کنند، آنها را از اینجا بیرون ببر، ۱۳زیرا ما می‌خواهیم اینجا را نابود کنیم. خداوند شکایتهای شدیدی را که علیه مردم این شهر می‌شود، شنیده است و ما را فرستاده است تا سدوم را نابود کنیم.»
۱۴پس لوط به نزد دامادهای خود رفت و به ایشان گفت: «عجله کنید، از اینجا خارج شوید، خداوند می‌خواهد این مکان را نابود کند.» امّا آنها خیال کردند که لوط شوخی می‌کند.
۱۵سپیده‌دم فرشته‌ها به لوط گفتند که عجله کند. آنها گفتند: «زن و دو دختر خود را بردار و بیرون برو تا وقتی این شهر نابود می‌شود، تو زندگی خود را از دست ندهی.» ۱۶لوط دو دل بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی خداوند بر او رحمت کرده بود. پس آن مردان دست او و زنش و دو دخترش را گرفتند و از شهر بیرون کردند. **۱۷**یکی از فرشته‌ها گفت: «به‌خاطر حفظ جان خودتان فرار کنید و پشت سر خود را نگاه نکنید و در دشت نایستید بلکه به کوهها فرار کنید تا هلاک نشوید.»

۱۸لوط در جواب گفت: «ای آقایان، از ما نخواهید که این‌کار را بکنیم، **۱۹**شما به من لطف بزرگی کرده‌اید و زندگی مرا نجات داده‌اید، امّا آن کوهها خیلی دور است و من نمی‌توانم خود را به آنجا برسانم و قبل از اینکه به آنجا برسم هلاک می‌شوم. **۲۰**آن شهر کوچک را می‌بینید؟ آن خیلی نزدیک است. اجازه بدهید به آنجا بروم. همان‌طور که می‌بینید آنجا خیلی کوچک است و من نجات خواهم یافت.»

۲۱فرشته جواب داد: «بسیار خوب، من موافقم. آن شهر را خراب نخواهم کرد. **۲۲**عجله کن، تند برو، من قبل از اینکه تو به آن شهر برسی کاری نمی‌توانم بکنم.» چونکه لوط گفت آن شهر کوچک است، آن شهر صوغر نامیده شد.

ویران شدن سدوم و غموره

۲۳وقتی لوط به صوغر رسید آفتاب تازه طلوع می‌کرد. **۲۴**ناگهان خداوند آتشی از گوگرد بر شهر سدوم و غموره بارانید. **۲۵**خداوند سدوم و غموره و تمام دشتهای آن را با مردم و هر گیاهی که در آنجا روییده می‌شد، ویران کرد. **۲۶**امّا زن لوط به عقب نگاه کرد و به یک ستون نمک تبدیل شد.

۲۷صبح روز بعد ابراهیم بلند شد و با شتاب به جایی که در مقابل خداوند ایستاده بود، رفت. **۲۸**او به طرف سدوم و غموره و دشتهای آن نگاه کرد و دید که از آن قسمت دودی مانند دود کورهٔ بزرگ به هوا بلند می‌شود. **۲۹**امّا وقتی که خداوند شهرهای آن دشتی را که لوط در آنها زندگی می‌کرد ویران نمود، ابراهیم را به‌خاطر داشت و لوط را از آن بلا نجات داد.

نژاد موآبیان و عمونیان

۳۰لوط چون ترسید در صوغر زندگی کند، با دو دختر خود به طرف کوه رفت و در یک غار زندگی کردند. **۳۱**دختر بزرگتر به خواهرش گفت: «پدر ما پیر شده و مرد دیگری در تمام دنیا نیست که با ما ازدواج کند تا بچّه‌دار شویم. **۳۲**بیا پدر خود را مست کنیم و با او همخواب شویم تا از او بچّه‌دار شویم.» **۳۳**آن شب آنها آن‌قدر به او شراب دادند تا مست شد. سپس

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دختر بزرگتر با او همخواب شد. امّا لوط آن‌قدر مست بود که نفهمید چه اتّفاقی افتاده است.
۳۴روز بعد دختر بزرگتر به خواهرش گفت: «من دیشب با پدرم همخواب شدم. بیا امشب هم او را مست کنیم و تو با او هم‌آغوش شو، به این ترتیب هریک از ما از پدرمان صاحب بچّه می‌شویم.» **۳۵**پس آن شب هم او را مست کردند و دختر کوچک‌تر با او خوابید. باز هم او آن‌قدر مست بود که چیزی نفهمید. **۳۶**به این ترتیب هر دو دختر از پدر خود حامله شدند. **۳۷**دختر بزرگ پسری زایید و اسم او را موآب گذاشت. این پسر جدّ موآبیان امروز است. **۳۸**دختر کوچک هم پسری زایید و اسم او را بنی‌عَمی گذاشت. او جدّ عمونیان امروز است.

ابراهیم و ابی‌ملک

۲۰ ابراهیم از ممری کوچ کرد و به جنوب کنعان رفت و در محلی بین قادش و شور ساکن شد. مدّتی بعد، وقتی‌که در جرار ساکن بودند، **۲**او دربارهٔ زن خود سارا، گفت: «او خواهر من است.» بنابراین ابی‌ملک سلطان جرار فرستاد تا سارا را برای او بیاورند. **۳**یک شب خدا در رؤیا به ابی‌ملک ظاهر شد و فرمود: «تو خواهی مرد، زیرا این زنی که گرفته‌ای شوهر دارد.»
۴ابی‌ملک هنوز با سارا همخواب نشده بود. پس گفت: «ای خداوند، من بی‌گناهم آیا من و مردمانم را نابود می‌کنی؟ **۵**ابراهیم خودش گفت که این زن خواهر اوست و آن زن هم همین را گفت. من این کار را از روی سادگی کرده‌ام و گناهی مرتکب نشده‌ام.»
۶خدا در رؤیا به او جواب داد: «بله، من می‌دانم که تو از روی صداقت و سادگی این‌کار را کرده‌ای و به همین دلیل تو را از گناه حفظ کردم و نگذاشتم به او نزدیک شوی. **۷**امّا اکنون، این زن را به نزد شوهرش بفرست. او یک نبی است، برای تو دعا خواهد کرد و تو نخواهی مرد. امّا اگر تو زن را پس ندهی، تو و تمام مردمانت هلاک خواهید شد.»
۸صبح روز بعد ابی‌ملک تمام درباریان را صدا کرد و برای آنها تعریف کرد که چه اتّفاقی افتاده است. همهٔ آنها ترسیدند.
۹پس ابی‌ملک ابراهیم را صدا کرد و از او پرسید: «این چه‌کاری بود که با ما کردی؟ من به تو چه بدی کرده‌ام که تو این بلا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را بر سر من و سرزمین من آوردی؟ هیچ‌کس چنین کاری که تو با من کردی، نمی‌کرد. **۱۰**تو چرا این‌کار را کردی؟»
۱۱ابراهیم جواب داد: «من فکر کردم در اینجا کسی از خدا نمی‌ترسد و مرا خواهند کشت تا زن مرا بگیرند. **۱۲**در حقیقت او خواهر من هم هست. او دختر پدر من است ولی دختر مادرم نیست و من با او ازدواج کرده‌ام. **۱۳**پس وقتی خدا مرا از خانهٔ پدری‌ام به سرزمین بیگانه فرستاد، من به زنم گفتم: 'تو می‌توانی لطف خود را به من این‌طور نشان بدهی که به همه بگویی او برادر من است.'»
۱۴بعد از این ابی‌ملک سارا را به ابراهیم پس داد و علاوه‌بر آن گوسفندان و گاوان و بُزها و غلامان بسیاری به او بخشید.
۱۵همچنین به ابراهیم گفت: «تمام این سرزمین مال من است. در هرجای آن که می‌خواهی اقامت کن.» **۱۶**او به سارا گفت: «من به نشانهٔ اینکه تو بی‌گناه هستی، هزار تکهٔ نقره به برادرت می‌دهم تا همه بدانند که تو هیچ‌کار خلافی نکرده‌ای.»
۱۷–۱۸به خاطر آنچه برای سارا، زن ابراهیم اتّفاق افتاده بود، خداوند تمام زنان اهل خانهٔ ابی‌ملک را نازا کرده بود. بنابراین ابراهیم برای ابی‌ملک دعا کرد و خدا، او را شفا بخشید. همچنین خدا، زن ابی‌ملک و کنیزان او را شفا داد و آنها توانستند صاحب فرزندان شوند.

تولّد اسحاق

۲۱ خداوند همان‌طور که وعده داده بود، سارا را برکت داد **۲**و در وقتی که ابراهیم پیر بود، سارا حامله شد و پسری برای او زایید. این پسر در همان وقتی که خدا فرموده بود به دنیا آمد. **۳**ابراهیم اسم او را اسحاق گذاشت.
۴وقتی اسحاق هشت روزه شد، ابراهیم همان‌طور که خدا به او دستور داده بود، او را ختنه کرد. **۵**وقتی اسحاق متولّد شد ابراهیم صد ساله بود. **۶**سارا گفت: «خدا برای من شادی و خنده آورده است و هرکه این را بشنود با من خواهد خندید.»
۷سپس اضافه کرد: «چه کسی می‌توانست به ابراهیم بگوید که سارا بچّه شیر خواهد داد؟ چون من در موقع پیری او پسری برایش زاییده‌ام.»
۸بچّه بزرگ شد و در روزی که او را از شیر گرفتند، ابراهیم مهمانی بزرگی ترتیب داد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیرون راندن هاجر و اسماعیل

۹یک روز اسماعیل- همان پسری که هاجر مصری برای ابراهیم زاییده بود- به اسحاق پسر سارای می‌خندید. ۱۰سارا آنها را دید و به ابراهیم گفت: «این کنیز و پسرش را بیرون کن. پسر این زن نباید از ارث تو که فقط باید به اسحاق برسد هیچ سهمی ببرد.» ۱۱این موضوع ابراهیم را بسیار ناراحت کرد چون اسماعیل هم پسر او بود. ۱۲امّا خدا به ابراهیم فرمود: «دربارهٔ پسر و کنیزت هاجر نگران نباش. هرچه سارا به تو می‌گوید انجام بده. زیرا نسلی که من به تو وعده داده‌ام از طریق اسحاق خواهد بود. ۱۳من به پسر کنیز تو هاجر هم فرزندان زیادی خواهم داد. از او هم ملّت بزرگ به وجود خواهد آمد چون او هم پسر توست.»

۱۴روز بعد، صبح زود ابراهیم مقداری غذا و یک مشک آب بر پشت هاجر گذاشت و او را با پسر بیرون کرد و هاجر آنجا را ترک کرد و رفت. او در بیابانهای بئرشبع می‌گشت. ۱۵وقتی آب تمام شد، پسر را زیر یک بوته گذاشت ۱۶و خودش به اندازهٔ صد متر از آنجا دور شد. به خودش می‌گفت، «من طاقت ندارم مردن پسرم را ببینم» و همان‌طور که آنجا نشسته بود، شروع کرد به گریه‌کردن.

۱۷خدا، صدای گریهٔ پسر را شنید. فرشتهٔ خدا از آسمان با هاجر صحبت کرد و گفت: «ای هاجر، چرا پریشانی؟ نترس. خدا گریهٔ پسر را شنیده است. ۱۸بلند شو، برو پسر را بردار و آرام کن. من از نسل او ملّتی بزرگ به وجود می‌آورم.» ۱۹خدا چشمهای او را باز کرد و او در آنجا چاهی دید. رفت و مشک را پُر از آب کرد و مقداری آب به پسر داد. ۲۰خدا با آن پسر بود و او بزرگ می‌شد. او در صحرای «فاران» زندگی می‌کرد و شکارچی ماهری شد. ۲۱مادرش یک زن مصری برای او گرفت.

پیمان ابراهیم و ابی‌ملک

۲۲در آن زمان ابی‌ملک، با «فیکول» فرماندهٔ سپاهیان خود، نزد ابراهیم رفت و به او گفت: «در هر کاری که می‌کنی خدا با توست. ۲۳بنابراین اینجا در حضور خدا قول بده که من یا فرزندان من و یا نسل مرا فریب ندهی. من نسبت به تو وفادار بوده‌ام، پس تو هم نسبت به من و این سرزمین که تو در آن زندگی می‌کنی وفادار باش.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴ابراهیم گفت: «من قول می‌دهم.»
۲۵ابراهیم دربارهٔ چاهی کـه غلامان ابی‌ملک تصرّف کرده بودند از او گلایه کرد. ۲۶ابی‌ملک گفت: «من نمی‌دانم چه کسی این‌کار را کرده است. تو هم چیزی در این باره به من نگفتی. این اولین باری است که من این را می‌شنوم.» ۲۷پس از آن، ابراهیم تعدادی گاو و گوسفند به ابی‌ملک داد و هردوی آنها با هم پیمان بستند. ۲۸ابراهیم هفت برهٔ ماده از گلّه جدا کرد. ۲۹ابی‌ملک پرسید: «چرا این‌کار را کردی؟»
۳۰ابراهیم جواب داد: «این هفت برّه را از من قبول کن. با این‌کار تو اعتراف می‌کنی که من همان کسـی هستم که این چاه را کنده‌ام.» ۳۱به‌خاطر همین آنجا «بئرشـبع» نامیده شد، زیرا در آنجا بود که آن دو با هم پیمان بستند.
۳۲بعد از اینکه آنها در بئرشبع با هم پیمان بستند، ابی‌ملک و فیکول به فلسطین برگشتند. ۳۳ابراهیم در بئرشبع درخت گَزی کاشت و به نام خداوند خدای جاودانی دعا کرد. ۳۴ابراهیم در فلسطین مدّت زیادی زندگی کرد.

دستور خدا به ابراهیم برای قربانی نمودن اسحاق

۲۲ مدّتی بعد خدا ابراهیـم را امتحان کرد و به او فرمود: «ابراهیم!» ابراهیم جـواب داد: «بله ای خداوند.» ۲خدا فرمود: «پسر عزیزت اسحاق را که خیلی دوست می‌داری، بردار و به سرزمین موریا برو. آنجا او را بر روی کوهی که به تو نشان خواهم داد برای من قربانی کن.»
۳روز بعد، ابراهیم صبح زود بلند شد. مقداری هیزم برای قربانی شکسـت و آنها را بر روی الاغ گذاشت. اسحاق و دو نفر از نوکران خود را برداشـت و به طرف جایی‌که خدا فرموده بـود به راه افتاد. ۴روز سـوم، ابراهیم آن محل را از فاصلهٔ دور دیـد. ۵به نوکران خود گفـت: «اینجا نزد الاغ بمانید. من و پسـرم به آنجا می‌رویم تا عبـادت کنیم. بعداً نزد شـما برمی‌گردیم.»
۶ابراهیم هیزمها را بر دوش اسحاق گذاشت و خودش کارد و آتش برای روشن کردن هیزم برداشت و برای گذراندن قربانی با هم به راه افتادند. ۷اسحاق گفت: «پدر!»، ابراهیم جواب داد: «بله پسرم؟»
اسحاق پرسـید: «می‌بینم که تو آتش و هیزم داری، پس برّه برای قربانی کجاست؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸ابراهیم جواب داد: «خدا خودش آن را آماده می‌کند.»
هردوی آنها با هم رفتند.
۹وقتی آنها به جایی رسیدند که خداوند فرموده بود، ابراهیم
یک قربانگاه درست کرد و هیزمها را روی آن گذاشت. پسر
خود را بست و او را روی قربانگاه، روی هیزمها قرار داد.
۱۰سپس چاقو را به دست گرفت تا او را قربانی کند. ۱۱امّا
فرشتهٔ خداوند از آسمان او را صدا کرد و گفت: «ابراهیم،
ابراهیم!» او جواب داد: «بلی، ای خداوند.»
۱۲فرشته گفت: «به پسر خود صدمه نزن و هیچ‌کاری با او
نکن. من حالا فهمیدم که تو از خدا اطاعت می‌کنی و به
او احترام می‌گذاری. زیرا تو پسر عزیز خود را از او مضایقه
نکردی.»
۱۳ابراهیم به طرف صدا نگاه کرد. قوچی را دید که شاخهایش
به درختی گیر کرده است. او رفت و آن را گرفت و به عنوان
قربانی سوختنی به جای پسرش قربانی کرد. ۱۴ابراهیم آنجا را
«خداوند مهیّا می‌کند» نامید و حتّی امروز هم مردم می‌گویند
«بر کوه خداوند، او مهیّا می‌کند.»
۱۵فرشتهٔ خداوند، برای بار دوّم از آسمان ابراهیم را صدا
کرد و گفت: ۱۶«من به تو وعده می‌دهم و به اسم خودم
قسم می‌خورم که تو را به فراوانی برکت خواهم داد. زیرا تو
این‌کار را کردی و پسر عزیز خود را از من مضایقه نکردی.
۱۷من قول می‌دهم که نسل تو را مانند ستارگان آسمان و
شنهای ساحل دریا زیاد کنم. نسلهای تو بر دشمنان خود پیروز
خواهند شد. ۱۸تمام ملّتها از من خواهند خواست، همان‌طور
که نسل تو را برکت داده‌ام، نسل آنها را هم برکت دهم.
فقط به خاطر اینکه تو از من اطاعت کردی.» ۱۹ابراهیم نزد
نوکران خود برگشت و آنها با هم به بئرشبع رفتند و ابراهیم
در آنجا ساکن شد.

نسلهای ناحور

۲۰بعد از مدّتی ابراهیم شنید که مِلْکَه هشت فرزند برای
برادرش ناحور به دنیا آورده است: ۲۱عوز که نخستزاده است
و برادرش بوز و کموئیل پدر اَرام، ۲۲کاسد، هازو، پیلداش،
جیدلاف و بتوئیل ۲۳که پدر ربکاست. ملکه این هشت پسر
را برای ناحور برادر ابراهیم به دنیا آورد. ۲۴رئومه زن صیغه‌ای
ناحور نیز تیباه، جاهام، تاهاش و مَعکه را به دنیا آورد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فوت سارا

۲۳ سارا صد و بیست و هفت سال زندگی کرد. **۲**او در حبرون در سرزمین کنعان مرد و ابراهیم برای مرگ او ماتم گرفت.

۳ابراهیم جایی را که بدن همسرش در آنجا بود، ترک کرد و به نزد حِتّیان رفت و گفت: **۴**«من در بین شما یک نفر غریبه هستم. یک قطعه زمین به من بفروشید تا همسر خود را در آن دفن کنم.»

۵آنها جواب دادند: **۶**«ای آقا به سخنان ما گوش بده. ما تو را به چشم یک رهبر پر قدرت نگاه می‌کنیم. همسر خود را در بهترین قبرهایی که ما داریم، دفن کن. همهٔ ما خوشحال خواهیم شد که یک قبر به تو بدهیم تا همسرت را در آن دفن کنی.»

۷ابراهیم نزد آنها تعظیم کرد **۸**و گفت: «اگر شما به من لطف دارید و مایل هستید که همسر خود را اینجا دفن کنم، لطفاً از عفرون پسر سوحار **۹**بخواهید که غار مکفیله را که کنار مزرعه‌اش می‌باشد، به من بفروشد. از او بخواهید که آن را در مقابل همهٔ شما به تمام قیمت به من بفروشد تا صاحب آن غار بشوم.»

۱۰عفرون خودش در آن جلسه با سایر حِتّیان در دروازهٔ شهر نشسته بود. او به طوری که همهٔ حاضرین در آنجا بشنوند، جواب داد: **۱۱**«ای آقا، گوش بده. من تمام مزرعه و غاری را که در آن است به تو می‌دهم. اینجا در حضور تمام افراد قبیله‌ام، آن را به تو می‌دهم تا اینکه همسر خود را در آن دفن کنی.»

۱۲امّا ابراهیم در مقابل حتیان تعظیم کرد **۱۳**و طوری که همه بشنوند به عفرون گفت: «خواهش می‌کنم به حرفهای من گوش بده. من تمام مزرعه را خواهم خرید. قیمت زمین را از من قبول کن و من همسر خود را در آنجا دفن خواهم کرد.»

۱۴عفرون جواب داد: **۱۵**«ای آقا، قیمت زمین فقط چهار صد تکهٔ نقره است. این بین ما چه ارزشی دارد؟ همسر خود را در آن دفن کن.» **۱۶**ابراهیم موافقت کرد و قیمتی را که عفرون گفته بود مطابق وزنی که در بازار آن روز رایج بود به عفرون داد. یعنی چهارصد تکهٔ نقره که عفرون در مقابل همهٔ افراد قبیلهٔ خود تعیین کرده بود.

۱۷به این ترتیب، املاک عفرون که در مکفیله در مشرق ممری بود، به ابراهیم رسید. این مِلک عبارت بود از یک مزرعه و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غاری که در آن بود و تمام درختان مزرعه تا کنار زمین. **۱۸**این ملک در مقابل تمام حِتّیانی که در آن مجلس حاضر بودند، به عنوان مِلک ابراهیم شناخته شد.

۱۹بعد ابراهیم همسرش سارا را در آن غار در سرزمین کنعان دفن کرد. **۲۰**بنابراین مزرعه‌ای که مال حِتّیان بود و غاری که در آن بود به نام آرامگاه به ملکیّت ابراهیم درآمد.

همسری برای اسحاق

۲۴ ابراهیم بسیار پیر شده بود و خداوند به هرچه او می‌کرد، برکت داده بود. **۲**او روزی به یکی از نوکرانش که از همه بزرگتر بود و اختیار همه چیز در دستش بود گفت: «دست خود را زیرِ ران من بگذار و قسم بخور. **۳**من می‌خواهم که تو به نام خداوند، خدای آسمان و زمین قسم بخوری که برای پسر من از مردم این سرزمین یعنی کنعان زن نگیری. **۴**تو باید به سرزمینی که من در آنجا به دنیا آمده‌ام بروی و از آنجا برای پسرم زن بگیری.»

۵آن نوکر پرسید: «اگر آن دختر حاضر نشود وطن خود را ترک کند و با من به این سرزمین بیاید چه‌کنم؟ آیا پسرت را به سرزمینی که تو از آنجا آمدی بفرستم؟»

۶ابراهیم جواب داد: «تو نباید پسر مرا هیچ‌وقت به آنجا بفرستی. **۷**خداوند، خدای آسمان مرا از خانهٔ پدرم و از سرزمین اقوامم بیرون آورد. به طور جدّی به من قول داد که این سرزمین را به نسل من خواهد داد. او فرشتهٔ خود را قبل از تو خواهد فرستاد. بنابراین تو می‌توانی در آنجا زنی برای پسرم بگیری. **۸**اگر دختر حاضر نشد با تو بیاید، آن وقت تو از قولی که داده‌ای آزاد هستی. ولی تو در هیچ شرایطی نباید پسر مرا به آنجا ببری.» **۹**پس آن نوکر دست خود را زیرِ ران اربابش ابراهیم گذاشت و برای او قسم خورد که هرچه ابراهیم از او خواسته است، انجام دهد.

۱۰آن نوکر، که اختیار دارایی ابراهیم در دستش بود، ده تا از شترهای اربابش را برداشت و به شمال بین‌النهرین به شهری که ناحور در آن زندگی می‌کرد، رفت. **۱۱**وقتی به آنجا رسید، شترها را در کنار چشمه‌ای که بیرون شهر بود، خوابانید. نزدیک غروب بود، وقتی که زنان برای بردن آب به آنجا می‌آمدند. **۱۲**او دعا کرد و گفت: «ای خداوند، خدای آقایم ابراهیم، امروز به من توفیق بده و پیمان خودت را با آقایم ابراهیم حفظ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کن. ۱۳من اینجا در کنار چشمه‌ای هستم که زنان جوان شهر
برای بردن آب می‌آیند. ۱۴به یکی از آنها خواهم گفت: 'کوزهٔ
خود را پایین بیاور تا از آن آب بنوشم.' اگر او بگوید: 'بنوش،
من برای شترهایت هم آب می‌آورم'، او همان کسی باشد که
تو برای بنده‌ات اسحاق انتخاب کرده‌ای. اگر چنین بشود، من
خواهم دانست که تو پیمان خود را با آقایم حفظ کرده‌ای.»
۱۵قبل از اینکه او دعایش را تمام کند، ربکا با یک کوزهٔ
آب که بر دوشش بود رسید. او دختر بتوئیل پسر ناحور برادر
ابراهیم بود و اسم زن ناحور ملکه بود. ۱۶ربکا دختری بسیار
زیبا و باکره بود. او از چشمه پایین رفت و کوزه‌اش را پُر کرد
و برگشت. ۱۷مباشر ابراهیم به استقبال او دوید و گفت: «لطفاً
کمی آب از کوزه‌ات به من بده تا بنوشم.»
۱۸او گفت: «بنوش، ای آقا» و فوراً کوزه را از شانه‌اش پایین آورد
و نگه داشت تا او از آن بنوشد. ۱۹وقتی آب نوشید، آن دختر به
او گفت: «برای شترهایت هم آب می‌آورم تا سیراب شوند.» ۲۰او
فوراً کوزه‌اش را در آبخور حیوانات خالی کرد و به طرف چشمه
دوید تا برای همهٔ شتران آب بیاورد. ۲۱آن مرد در سکوت مراقب
دختر بود تا ببیند آیا خداوند سفرش را موفّق خواهد کرد یا نه.
۲۲وقتی آن دختر کارش تمام شد، آن مرد یک حلقهٔ طلایی
گران‌قیمت در بینی و همچنین دو عدد دست‌بند طلا به دستهای
دختر کرد ۲۳و به او گفت: «لطفاً به من بگو پدر تو کیست؟
آیا در خانهٔ او برای من و مردان من جایی هست تا شب را
در آنجا بمانیم؟»
۲۴دختر گفت: «پدر من بتوئیل پسر ناحور و مِلکَه است.
۲۵در خانهٔ ما، کاه و علوفهٔ فراوان، و جا برای استراحت شما
هست.»
۲۶پس آن مرد زانو زد و خداوند را پرستش نمود. ۲۷او گفت:
«سپاس بر خداوند، خدای آقایم ابراهیم که با وفاداری وعده‌ای
را که به او داده است، حفظ کرده است. خداوند مستقیماً
مرا به خانهٔ اقوام آقایم راهنمایی کرده است.»
۲۸دختر به طرف خانهٔ مادرش دوید و تمام ماجرا را تعریف
کرد. ۲۹ربکا برادری به نام لابان داشت. او به طرف بیرون
دوید تا به چشمه‌ای که مباشر ابراهیم در آنجا بود، برود.
۳۰او حلقهٔ بینی و دست‌بندها را در دست خواهرش دیده بود
و شنیده بود که آن مرد به دختر چه گفته است. او نزد مباشر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ابراهیم که با شترهایش کنار چشمه ایستاده بود رفت و به او
گفت: **۳۱**«با من به خانه بیا. تو مردی هستی که خداوند تو را
برکت داده است. چرا بیرون ایستاده‌ای؟ من در خانه‌ام برای
تو جا آماده کرده‌ام و برای شترهایت هم جا هست.»
۳۲پس آن مرد به خانه رفت و لابان شترهای او را باز کرد
و به آنها کاه و علوفه داد. سپس آب آورد تا مباشر ابراهیم و
خادمان او پاهای خود را بشویند. **۳۳**وقتی غذا آوردند، آن مرد
گفت: «من تا منظور خود را نگویم غذا نخواهم خورد.»
لابان گفت: «هرچه می‌خواهی بگو.»
۳۴او گفت: «من مباشر ابراهیم هستم. **۳۵**خداوند، برکت و
ثروت فراوان به آقایم عطا کرده است. به او گلّه‌های گوسفند،
بُز و گاو و همچنین نقره و طلا و غلامان و کنیزان و شتران و
الاغهای زیاد داده است. **۳۶**سارا، همسر آقایم در زمانی که پیر
بود برای او پسری به دنیا آورد و آقایم هرچه داشت به او داده
است. **۳۷**آقایم از من قول گرفته و مرا قسم داده است که از
مردم کنعان برای پسرش زن نگیرم. **۳۸**بلکه گفت: 'برو و از
قبیلهٔ پدرم، از میان اقوامم زنی برای او انتخاب کن.' **۳۹**من از
آقایم پرسیدم: 'اگر دختر نخواست با من بیاید چه‌کنم؟' **۴۰**او
جواب داد: 'خداوندی که همیشه او را اطاعت کرده‌ام فرشتهٔ
خود را با تو خواهد فرستاد و تو را موفّق خواهد نمود. تو از میان
قبیلهٔ خودم و از میان فامیلهای پدرم، زنی برای پسرم خواهی
گرفت. **۴۱**برای رهایی تو از این قسم فقط یک راه وجود دارد.
اگر تو به نزد اقوام من رفتی و آنها تو را رد کردند، آن وقت تو
از قولی که داده‌ای آزاد خواهی بود.'
۴۲«امروز وقتی به سر چشمه رسیدم، دعا کردم و گفتم: 'ای
خداوند، خدای آقایم ابراهیم، لطفاً در این‌کار به من توفیق
عنایت کن. **۴۳**من اینجا سر چشمه می‌مانم. وقتی دختری برای
برداشتن آب می‌آید از او خواهم خواست که از کوزهٔ خود به
من آب بدهد تا بنوشم. **۴۴**اگر او قبول کرد و برای شترهایم
هم آورد، او همان کسی باشد که تو انتخاب کرده‌ای تا همسر
پسر آقایم بشود.' **۴۵**قبل از اینکه دعای خود را تمام کنم، ربکا
با کوزهٔ آبی که بر دوش داشت آمد و به سر چشمه رفت تا آب
بردارد. به او گفتم: 'لطفاً به من آب بده تا بنوشم.' **۴۶**او فوراً
کوزه را از شانه‌اش پایین آورد و گفت: 'بنوش، من شترهای
تو را هم سیراب می‌کنم،' پس من نوشیدم و او شترهای مرا

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هم سیراب کرد. **۴۷**از او پرسیدم 'پدرت کیست؟' او جواب داد: 'پدر من بتوئیل پسر ناحور و مِلْکَه است.' سپس حلقه را در بینی او و دست‌بندها را در دستش کردم. **۴۸**زانو زدم و خداوند را پرستش نمودم. من خداوند، خدای آقایم ابراهیم را سپاس گفتم که مستقیماً مرا به خانهٔ فامیل آقایم هدایت کرد. جایی‌که دختری برای پسر آقایم پیدا کردم. **۴۹**حالا اگر می‌خواهید به آقایم لطف بکنید، به من بگویید تا بدانم وگرنه تصمیم بگیرم که چه باید بکنم.»

۵۰لابان و بتوئیل جواب دادند: «چون این امر از طرف خداوند است، ما حق نداریم تصمیم بگیریم. **۵۱**این تو و این ربکا. او را بردار و برو. همان‌طور که خداوند فرموده است، او همسر پسر آقای تو بشود.» **۵۲**وقتی مباشر ابراهیم این را شنید، سجده کرد و خداوند را پرستش نمود. **۵۳**بعد رختها و هدایای طلا و نقره را بیرون آورد و به ربکا داد. همچنین هدایای گران‌قیمتی هم به برادر و مادرش داد.

۵۴سپس مباشر ابراهیم و خادمان او خوردند و نوشیدند و شب را در آنجا به سر بردند. صبح وقتی بلند شدند، او گفت: «اجازه بدهید نزد آقایم برگردم.»

۵۵امّا برادر و مادر ربکا گفتند: «بگذار دختر مدّت یک هفته یا ده روز اینجا بماند و بعد بیاید.»

۵۶آن مرد گفت: «ما را نگه ندارید. خداوند سفر مرا موفقیّت‌آمیز کرده است، پس اجازه بدهید نزد آقایم برگردم.»

۵۷آنها جواب دادند: «بگذار دختر را صدا کنیم و ببینیم نظر خودش چیست.» **۵۸**پس ربکا را صدا کردند و از او پرسیدند: «آیا می‌خواهی با این مرد بروی؟» او جواب داد: «بلی»

۵۹پس آنها ربکا و دایه‌اش را، با مباشر ابراهیم و خادمان او فرستادند. **۶۰**آنها برای ربکا دعای خیر کردند و گفتند: «تو، ای خواهر ما، مادر هزاران هزار نفر باش و نسلهای تو شهرهای دشمنان خود را به تصرّف درآورند.»

۶۱سپس ربکا و ندیمه‌های او حاضر شدند و سوار شترها شده، و به اتّفاق مباشر ابراهیم حرکت کردند.

۶۲-۶۳اسحاق در قسمت جنوبی کنعان زندگی می‌کرد. او یک روز هنگام غروب بیرون رفت تا در بیابان قدم بزند. از بیابانهای اطراف چاه «خدای زنده و بینا» می‌گذشت که آمدن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شترها را دید. **۶۴**وقتی ربکا، اسحاق را دید، از شتر خود پایین
آمد **۶۵**و از مباشر ابراهیم پرسید: «آن مرد کیست که از مزرعه
به طرف ما می‌آید؟»
مباشـر جواب داد: «او آقای من است.» پس ربکا صورت
خود را با روبند پوشانید.
۶۶مباشر هرچه که انجام داده بود برای اسحاق تعریف کرد.
۶۷اسـحاق ربکا را به چادری که مادرش سارا در آن زندگی
می‌کرد برد و با او ازدواج کرد. اسحاق به ربکا علاقه‌مند شد
و بعد از مرگ مادرش تسلّی یافت.

فرزندان دیگر ابراهیم
(اول تواریخ ۱:۳۲-۳۳)

۲۵ ابراهیم با زن دیگری به نام قطوره ازدواج کرد.
۲او زمران، یُقشان، مدان، مدیان، ایشباک و شوآ
را به دنیا آورد **۳**یقشان، پدر شبا و دِدان بود. آشوریم، لتوشیم،
لئومیم از نسـل دِدان بودند. **۴**عیفا، عیفَر، حنوک، ابیداع و
الداعه فرزندان مدیان بودند. همهٔ اینها فرزندان قطوره بودند.
۵ابراهیم تمام دارایی خود را به اسـحاق بخشید. **۶**ولی در
زمان حیات خود هدایایی هم به پسرهایی که از زنهای دیگر
خود داشت، داد و آنها را از پیش اسحاق بیرون کرد و به طرف
سرزمین مشرق فرستاد.

فوت ابراهیم

۷-۸ابراهیم در سن صد و هفتاد و پنج سالگی در حالی که
کاملاً پیر شـده بود، وفات یافت و به نزد اجداد خود رفت.
۹پسران او اسحاق و اسماعیل او را در آرامگاه مکفیله در مزرعهٔ
مشرق ممری که متعلّق به عفرون پسر سوحار حِتّی بود، دفن
کردند. **۱۰**این همان مزرعه‌ای بود که ابراهیم از حِتّیان خریده
بود. ابراهیم و زنش سارا هر دو در آنجا دفن شدند. **۱۱**بعد از
وفات ابراهیم، خدا پسر او، اسحاق را برکت داد. او نزدیک
چاه «خدای زنده و بینا» زندگی می‌کرد.

فرزندان اسماعیل
(اول تواریخ ۱:۲۸-۳۱)

۱۲پسران اسماعیل-کسی‌که هاجر، کنیز مصری سارا، برای
ابراهیم به دنیا آورده بود- **۱۳**به ترتیب تولّدشـان عبارت بودند
از: نبایوت، قیدار، اَدَبئیل، مبسـام، **۱۴**مشماع، دومه، مسا،
۱۵حداد، تیما، یطور، نافیش و قِدمَـه. **۱۶**اینها نیاکان دوازده
امیر بودند و نام هریک به قبیله و دهات و اردوگاه ایشان داده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد. **۱۷**اسماعیل صد و سی و هفت ساله بود که مرد و به نزد اجداد خود رفت. **۱۸**فرزندان اسماعیل در سرزمینی بین حویله و شور، در مشرق مصر، در راه آشـور زندگی می‌کردند و از فرزندان دیگر ابراهیم جدا بودند.

تولّد عیسو و یعقوب

۱۹این است داستان زندگی اسحاق پسر ابراهیم. **۲۰**اسحاق چهل ساله بود که با ربکا دختر بتوئیل (اَرامی از اهالی بین‌النهرین) و خواهـر لابان ازدواج کرد. **۲۱**چون ربکا فرزندی نداشـت، اسحاق نزد خداوند دعا کرد. خداوند دعای او را مستجاب فرمود و ربکا آبستن شد. **۲۲**ربکا دوقلو آبستن شده بود. قبل از اینکه بچّه‌ها به دنیا بیایند در شکم مادرشان برضد یکدیگر دست و پا می‌زدند. ربکا گفت: «چرا باید چنین چیزی برای من اتّفاق بیفتد؟» پس رفت تا از خداوند بپرسـد. **۲۳**خداوند به او فرمود:

«دو ملّت در شکم تو می‌باشند.
تو دو قوم را، که رقیب یکدیگرند، به دنیا می‌آوری.
یکی از دیگری قویتر خواهد بود
و برادر بزرگ خادم برادر کوچک خواهد بود.»

۲۴وقت زاییدن او رسـید. او دو پسـر به دنیا آورد. **۲۵**اولی سرخ‌رنگ و پوستش مانند پوستین، پُر از مو بود. اسم او را عیسو گذاشـتند. **۲۶**دوّمی وقتی به دنیا آمد، پاشنهٔ عیسو را محکم گرفته بود. اسم او را یعقوب گذاشتند. اسحاق در موقع تولّد این پسرها شصت ساله بود.

عیسو حق نخستزادگی خود را می‌فروشد

۲۷پسرها بزرگ شدند. عیسو شکارچی ماهری شد و صحرا را دوست می‌داشت، ولی یعقوب مرد آرامی بود که در خانه می‌ماند. **۲۸**اسـحاق عیسو را بیشتر دوست می‌داشت چونکه از حیواناتی که او شکار می‌کرد می‌خورد، امّا ربکا یعقوب را بیشتر دوست می‌داشت.

۲۹یک روز وقتی یعقوب مشـغول پختن آش بود، عیسـو از شکار آمد و گرسنه بود. **۳۰**او به یعقوب گفت: «نزدیک است از گرسـنگی بمیرم. مقداری از آن آش قرمز به من بده.» (به همین دلیل است که به او «اَدوم» یعنی قرمز می‌گویند.)

۳۱یعقوب به او گفت: «به این شرط از این آش به تو می‌دهم که تو حق نخستزادگی خود را به من بدهی.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۲عیسو گفت: «بسیار خوب، چیزی نمانده که از گرسنگی بمیرم. حق نخستزادگی چه فایده‌ای برای من دارد؟»
۳۳یعقوب گفت: «اول برای من قسم بخور که حق خود را به من دادی.»
عیسو قسم خورد و حق نخستزادگی خود را به یعقوب داد.
۳۴بعد از آن یعقوب مقداری آش عدس و نان به او داد. او خورد و نوشید و بلند شد و رفت. عیسو برای نخستزادگی خود بیشتر از این ارزش قایل نشد.

اقامت اسحاق در جرار

۲۶ در آن سرزمین قحطی شدیدی به وجود آمد. این غیراز آن قحطی‌ای بود که در زمان ابراهیم شده بود. اسحاق به نزد ابی‌ملک پادشاه فلسطین به جرار رفت. ۲خداوند بر اسحاق ظاهر شد و فرمود: «به مصر نرو. در همین سرزمین در جایی که من می‌گویم بمان. ۳در اینجا زندگی کن. من با تو خواهم بود و تو را برکت خواهم داد. تمام این سرزمین را به تو و به نسل تو خواهم داد و پیمانی را که با پدرت ابراهیم بسته‌ام، حفظ خواهم کرد. ۴من نسل تو را مانند ستارگان آسمان زیاد می‌کنم و تمام این سرزمین را به آنها خواهم داد. تمام ملّتها خواهند خواست تا همان طوری که تو را برکت داده‌ام، آنها را نیز برکت دهم. ۵من تو را برکت خواهم داد چون که ابراهیم از من اطاعت کرد و تمام دستورات و اوامر مرا بجا آورد.»
۶پس اسحاق در جرار ساکن شد. ۷وقتی مردمان آنجا دربارهٔ همسرش پرسیدند، گفت که او خواهر من است. او نمی‌خواست بگوید که ربکا همسرش است چون می‌ترسید او را بکشند تا ربکا را که زن بسیار زیبایی بود بگیرند. ۸مدّتی از سکونت اسحاق در آنجا گذشت، روزی پادشاه ابی‌ملک، از پنجرهٔ اتاقش به بیرون نگاه می‌کرد. او دید که اسحاق و ربکا مشغول عشق‌بازی هستند. ۹ابی‌ملک دستور داد اسحاق را آوردند و به او گفت: «این زن همسر تو می‌باشد، چرا گفتی خواهر توست؟»
او جواب داد: «فکر کردم اگر بگویم او همسر من است، مرا خواهند کشت.»
۱۰ابی‌ملک گفت: «این چه‌کاری بود که با ما کردی؟ ممکن بود یکی از مردان من به آسانی با همسر تو همخواب شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آن صورت تو مسئول گناه ما بودی.» **۱۱**ابی‌ملک به تمام مردم اخطار کرد که هرکس با این مرد و همسرش بدرفتاری کند، کشته خواهد شد.

۱۲اسحاق در آن سرزمین زراعت کرد و در آن سال صد برابر آنچه کاشته بود محصول به دست آورد. چون خداوند او را برکت داده بود. **۱۳**او مرتّب ترقی می‌کرد و مرد بسیار ثروتمندی شد. **۱۴**چون او گلّه‌های گاو و گوسفند و خدمتکاران بسیاری داشت، فلسطینیان به او حسادت کردند. **۱۵**آنها تمام چاههایی را که غلامان پدرش ابراهیم در زمانی که زنده بود کنده بودند، پُر کردند.

۱۶ابی‌ملک به اسحاق گفت: «تو از ما قویتر شده‌ای، پس کشور ما را ترک کن.» **۱۷**بنابراین اسحاق از آنجا رفت و اردوی خود را در اطراف وادی جرار برپا کرد و مدّتی در آنجا ماند. **۱۸**او چاههایی را که در زمان ابراهیم کنده شده بود و فلسطینیان آنها را بعد از وفات ابراهیم پُر کرده بودند، دوباره کند و همان اسمی را که ابراهیم بر آن چاهها گذاشته بود، دوباره بر آنها گذاشت.

۱۹غلامان اسحاق در وادی جرار چاهی کندند که آب داشت. **۲۰**شبانان جرار با شبانان اسحاق دعوا کردند و گفتند: «این آب مال ماست.» بنابراین اسحاق اسم آن چاه را «دعوا» گذاشت.

۲۱غلامان اسحاق چاه دیگری کندند. به‌خاطر آن دعوای دیگری درگرفت. پس او اسم آن چاه را «دشمنی» گذاشت. **۲۲**پس از آنجا کوچ کرد و چاه دیگری کند. به‌خاطر این چاه دیگر دعوایی نشد. پس اسم این چاه را «آزادی» گذاشت. او گفت: «خداوند به ما آزادی داده است تا در زمین زندگی کنیم. ما در اینجا کامیاب خواهیم شد.»

۲۳اسحاق از آنجا کوچ کرد و به بئرشبع آمد. **۲۴**آن شب خداوند بر او ظاهر شد و فرمود: «من هستم خدای پدرت ابراهیم. نترس، من با تو هستم. به‌خاطر وعده‌ای که به بنده‌ام ابراهیم داده‌ام، تو را برکت خواهم داد و فرزندان بسیاری به تو خواهم بخشید.» **۲۵**اسحاق در آنجا قربانگاهی درست کرد و خداوند را پرستش نمود. سپس اردوی خود را در آنجا برپا کرد و غلامان او چاه دیگری کندند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آشتی اسحاق و ابی‌ملک

۲۶ابی‌ملک به اتّفاق مشاور خود، احوزات و سردار سپاهیانش، فیکول از جرار به ملاقات اسحاق آمد. **۲۷**اسحاق پرسید: «تو با من غیردوستانه رفتار کردی و مرا از سرزمین خود بیرون کردی. پس چرا حالا به دیدن من آمدی؟»

۲۸آنها جواب دادند: «ما حالا فهمیده‌ایم که خداوند با توست و فکر می‌کنیم که باید یک قرارداد صلح بین ما بسته شود. ما از تو می‌خواهیم که قول بدهی **۲۹**به ما صدمه‌ای نزنی، همان طوری که ما به تو صدمه نزدیم. ما با تو مهربان بودیم و تو را به سلامتی روانه کردیم. حالا کاملاً واضح است که خداوند تو را برکت داده است.» **۳۰**اسحاق یک مهمانی به افتخار آنها ترتیب داد. آنها خوردند و نوشیدند. **۳۱**روز بعد صبح زود هریک از آنها به هم قول دادند و به‌خاطر آن قسم خوردند. اسحاق با آنها خداحافظی کرد و دوستانه از هم جدا شدند.

۳۲در آن روز غلامان اسحاق آمدند و به او خبر دادند که، چاهی را که می‌کندیم به آب رسیده است.

۳۳او اسم آن چاه را «قسم» گذاشت و به همین دلیل است که آن شهر «بئرشبع» نامیده شد.

همسران بیگانه عیسو

۳۴وقتی عیسو چهل ساله شد با دو دختر حِتی به نامهای جودیت دختر بیری و بسمه دختر ایلون ازدواج کرد. **۳۵**آنها زندگی را بر اسحاق و ربکا سخت کردند.

اسحاق یعقوب را برکت می‌دهد

۲۷ اسحاق پیر و نابینا شده بود. پس به دنبال پسر بزرگش فرستاد و به او گفت: «پسرم» او جواب داد: «بله»

۲اسحاق گفت: «می‌بینی که من دیگر پیر شده‌ام و ممکن است بمیرم. **۳**تیر و کمان خود را بردار. به صحرا برو و حیوانی شکار کن **۴**و از آن غذای خوشمزه‌ای را که من دوست دارم بپز و برایم بیاور تا آن را بخورم و قبل از مردنم دعا کنم که خدا تو را برکت دهد.»

۵وقتی اسحاق و عیسو صحبت می‌کردند، ربکا گفت‌وگوی آنها را می‌شنید. پس وقتی عیسو برای شکار بیرون رفت، **۶**ربکا به یعقوب گفت: «من شنیدم که پدرت به عیسو می‌گفت: **۷**حیوانی برای من بیاور و آن را بپز تا من بعد از خوردن آن قبل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از آنکه بمیرم، دعا کنم که خداوند تو را برکت دهد. **۸**حالا
پسرم، به من گوش بده و هرچه به تو می‌گویم انجام بده. **۹**به
طرف گلّه برو. دو بُزغالهٔ چاق بگیر و بیاور. من آنها را می‌پزم
و از آن غذایی که پدرت خیلی دوست دارد، درست می‌کنم.
۱۰تو می‌توانی آن غذا را برای او ببری تا بخورد و قبل از مرگش،
از خداوند برای تو برکت بطلبد.»
۱۱امّا یعقوب به مادرش گفت: «تو می‌دانی که بدن عیسو
موی زیاد دارد، ولی بدن من مو ندارد. **۱۲**شاید پدرم مرا لمس
کند و بفهمد که من او را فریب داده‌ام، در آن صورت به جای
برکت لعنت نصیب من خواهد شد.»
۱۳مادرش گفت: «پسرم بگذار هرچه لعنت برای توست به
گردن من بیفتد. تو فقط آن چیزی که من می‌گویم انجام بده.
برو و آنها را برای من بیاور.» **۱۴**پس او رفت و بُزغاله‌ها را گرفت
و برای مادرش آورد. مادرش از آنها غذایی را که پدرش دوست
می‌داشت پخت. **۱۵**سپس او بهترین لباسهای عیسو را که در خانه
بود آورد و به یعقوب پوشانید. **۱۶**همچنین با پوست بُزها بازوها و
قسمتی از گردن او را که مو نداشت پوشانید. **۱۷**سپس آن غذای
خوشمزه را با مقداری از نانی که پخته بود به او داد.
۱۸یعقوب نزد پدرش رفت و گفت: «پدر!»
او جواب داد: «بله، تو کدام‌یک از پسران من هستی؟»
۱۹یعقوب گفت: «من پسر بزرگ تو عیسو هستم. کاری
را که به من گفته بودی انجام دادم. لطفاً بلند شو بنشین و
غذایی را که برایت آورده‌ام بگیر و از خدایت برایم طلب برکت
کن.» **۲۰**اسحاق گفت: «پسرم، چطور توانستی به این زودی
آن را آماده کنی؟» یعقوب جواب داد: «خداوند خدای تو، مرا
کمک کرد.» **۲۱**اسحاق به یعقوب گفت: «جلوتر بیا تا بتوانم
تو را لمس کنم تا ببینم آیا واقعاً تو عیسو هستی؟» **۲۲**یعقوب
جلوتر رفت. اسحاق او را لمس کرد و گفت: «صدای تو مثل
صدای یعقوب است. امّا بازوهای تو مثل عیسوست.» **۲۳**او
نتوانست یعقوب را بشناسد چونکه بازوهای او مثل بازوهای
عیسو مو داشت. او می‌خواست برای یعقوب دعای برکت
بخواند **۲۴**ولی باز از او پرسید: «آیا تو واقعاً عیسو هستی؟»
او جواب داد: «بله، من عیسو هستم.»
۲۵اسحاق گفت: «مقداری از آن غذا را برای من بیاور تا
بخورم و بعد از آن برای تو دعای برکت بخوانم.» یعقوب، غذا

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و مقداری هم شراب برای او آورد. **۲۶**اسحاق بعد از خوردن و نوشیدن به او گفت: «پسرم، نزدیکتر بیا و مرا ببوس.» **۲۷**همین که آمد تا پدرش را ببوسد، اسحاق لباسهای او را بو کرد. پس برای او دعای برکت خواند و گفت: «بوی خوش پسر من، مانند بوی مزرعه‌ای است که خداوند آن را برکت داده است. **۲۸**خدا از آسمان شبنم و از زمین فراوانی نعمت و غلاّت و شراب فراوان به تو بدهد. **۲۹**قومهای دیگر بندگان تو باشند و ملّتها در مقابل تو تعظیم کنند. بر خویشاوندان خود حکمرانی کنی و فرزندان مادرت به تو تعظیم نمایند. لعنت بر کسی‌که تو را نفرین‌کند و متبارک باد کسی‌که برای تو دعای خیر کند.»

بازگشت عیسو از شکار

۳۰دعای برکت اسحاق تمام شد. همین‌که یعقوب از آنجا رفت، برادرش عیسو از شکار آمد. **۳۱**او غذای خوشمزه‌ای درست کرده و برای پدرش آورده بود. عیسو گفت: «پدر، لطفاً بلند شو بنشین و مقداری از غذایی که برایت آورده‌ام بخور و دعای برکت برای من بخوان.»

۳۲اسحاق پرسید: «تو کیستی؟»

او جواب داد: «من پسر بزرگ تو عیسو هستم.»

۳۳تمام بدن اسحاق به لرزه افتاد و پرسید: «پس او چه کسی بود که حیوانی شکار کرد و برای من آورد؟ من آن را خوردم و درست قبل از اینکه تو بیایی برای او دعای برکت خواندم. این برکت برای همیشه از آن او خواهد بود.»

۳۴وقتی عیسو این را شنید با صدای بسیار بلند و جگر سوزی گریه کرد و گفت: «پدر، برای من دعای برکت بخوان.»

۳۵اسحاق گفت: «برادرت آمد و مرا گول زد و برکت تو را از تو گرفت.»

۳۶عیسو گفت: «این دفعهٔ دوّم است که او مرا فریب داده است. بی‌خود نیست که اسم او یعقوب است. او اول حق مرا به عنوان نخستزادگی و حالا برکت مرا از من گرفت. آیا دیگر برکتی نمانده است که تو برای من بخواهی؟»

۳۷اسحاق گفت: «من او را بر تو برتری داده‌ام و تمام خویشاوندانش را زیر دست او کرده‌ام. به او غلاّت و شراب داده‌ام و دیگر چیزی نمانده است که برای تو از خدا بخواهم.»

۳۸عیسو التماس‌کنان به پدرش گفت: «ای پدر، آیا تو فقط حق یک دعای برکت داشتی؟ برای من هم از خدا برکت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بخواه.» و سپس با فریاد بلند گریست. **۳۹**بنابراین اسحاق به او گفت:

«برای تو نه شبنمی از آسمان خواهد بود
نه فراوانی غلاّت.
۴۰با شمشیرت زندگی خواهی کرد
و غلام برادرت خواهی بود.
امّا هر وقت از دستور او سرپیچی کنی،
آزاد خواهی بود.»

۴۱چون اسحاق دعای برکت را برای یعقوب خوانده بود، عیسو با یعقوب دشمن شد. او با خودش گفت: «وقت مردن پدرم نزدیک است. بعد از آن یعقوب را می‌کشم.»

۴۲ربکا از نقشهٔ عیسو باخبر شد. دنبال یعقوب فرستاد و به او گفت: «برادرت عیسو نقشه کشیده است که تو را بکشد. **۴۳**حالا هرچه به تو می‌گویم انجام بده. بلند شو و به حرّان نزد برادرم فرار کن. **۴۴**برای مدّتی نزد او بمان تا عصبانیّت برادرت از بین برود. **۴۵**وقتی او این موضوع را فراموش کرد، من یک نفر را می‌فرستم تا تو بازگردی. چرا هردوی شما را در یک روز از دست بدهم؟»

۴۶ربکا به اسحاق گفت: «به‌خاطر زنهای عیسو که بیگانه هستند، از عمر خودم سیر شده‌ام. حالا اگر یعقوب هم با یکی از همین دختران حِتی ازدواج کند، دیگر برای من مرگ بهتر از زندگی است.»

اسحاق یعقوب را نزد لابان می‌فرستد

۲۸ اسحاق یعقوب را صدا کرد. به او سلام کرد و گفت: «با دختران کنعانی ازدواج نکن. **۲**به بین‌النهرین به خانهٔ پدربزرگت بتوئیل برو و با یکی از دختران دایی خود لابان ازدواج کن. **۳**تا خدای قادر مطلق ازدواج تو را برکت دهد و فرزندان زیاد به تو بدهد. بنابراین تو پدر ملّتهای بسیار خواهی شد. **۴**تا خدا همان‌طور که ابراهیم را برکت داد، تو و فرزندان تو را نیز برکت دهد تا تو مالک این سرزمینی که در آن زندگی می‌کنی و خدا آن را به ابراهیم داده است، بشوی.» **۵**اسحاق، یعقوب را به بین‌النهرین به نزد لابان پسر بتوئیل اَرامی فرستاد. لابان برادر ربکا -مادر یعقوب و عیسو- بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عیسو زن دیگری می‌گیرد

۶عیسو فهمید که اسحاق برای یعقوب دعای برکت خوانده
و او را به بین‌النهرین فرستاده است تا برای خود زن بگیرد.
او همچنین فهمید، وقتی اسحاق برای یعقوب دعای برکت
می‌خواند به او دستور داد که با دختران کنعانی ازدواج نکند.
۷او اطّلاع داشت که یعقوب دستور پدر و مادرش را اطاعت
کرده و به بین‌النهرین رفته است. ۸او می‌دانست که پدرش
از زنان کنعانی خوشش نمی‌آید. ۹پس به نزد اسماعیل، پسر
ابراهیم رفت و با محلت دختر اسماعیل که خواهر نبایوت
بود، ازدواج کرد.

رؤیای یعقوب در بیت‌ئیل

۱۰یعقوب بئرشبع را ترک کرد و به طرف حرّان رفت. ۱۱هنگام
غروب آفتاب به محلی رسید. همان‌جا سنگی زیر سر خود
گذاشت و خوابید. ۱۲در خواب دید، پلّکانی در آنجا هست که
یک سرش بر زمین و سر دیگرش در آسمان است و فرشتگان
از آن بالا و پایین می‌روند. ۱۳و خداوند در کنار آن ایستاده و
می‌گوید: «من هستم خدای ابراهیم و اسحاق. من این زمینی
را که روی آن خوابیده‌ای به تو و به فرزندان تو خواهم داد.
۱۴نسل تو مانند غبار زمین زیاد خواهد شد. آنها قلمرو خود را
از هر طرف توسعه خواهند داد. من به وسیلهٔ تو و فرزندان تو،
همهٔ ملّتها را برکت خواهم داد. ۱۵به خاطر داشته باش که من
با تو خواهم بود. و هر جا بروی تو را محافظت خواهم کرد و
تو را به این زمین باز خواهم آورد. تو را ترک نخواهم کرد تا
همهٔ چیزهایی را که به تو وعده داده‌ام به انجام برسانم.»
۱۶یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «خداوند در اینجاست.
او در این مکان است و من این را نمی‌دانستم.» ۱۷او ترسید و
گفت: «این چه جای ترسناکی است. این جا باید خانهٔ خدا
باشد. اینجا دروازهٔ آسمان است.»
۱۸یعقوب روز بعد، صبح زود برخاست. او سنگی را که
زیر سر خود گذاشته بود برداشت و آن را به عنوان یک ستون
یادبود در آنجا گذاشت. بر روی آن روغن زیتون ریخت تا به
این وسیله آن را برای خدا وقف کند. ۱۹او اسم آن شهر را که
تا آن موقع لوز نامیده می‌شد، بیت‌ئیل گذاشت. ۲۰بعد از آن
یعقوب برای خداوند نذر کرد و گفت: «اگر تو با من باشی
و مرا در این سفر محافظت نمایی، به من خوراک و لباس

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدهی **۲۱**و من به سلامتی به خانهٔ پدرم بازگردم، تو خدای
من خواهی بود. **۲۲**این ستون یادبودی که برپا کرده‌ام محل
پرستش تو خواهد شد و از هرچه به من بدهی ده یک آن را
به تو خواهم داد.»

رفتن یعقوب به خانهٔ لابان

۲۹ یعقوب راه خود را ادامه داد و به طرف سرزمین
مشرق رفت. **۲**در صحرا بر سر چاهی رسید که
سه گلّهٔ گوسفند در اطراف آن خوابیده بودند. از این چاه به
گلّه‌ها آب می‌دادند. سنگ بزرگی بر سر چاه بود. **۳**وقتی همهٔ
گوسفندها در آنجا جمع می‌شدند، چوپانان سنگ را از دهانهٔ
چاه بر می‌داشتند و به گلّه‌ها آب می‌دادند و بعد از آن دوباره
سنگ را بر دهانهٔ چاه می‌گذاشتند.
۴یعقوب از چوپانان پرسید: «دوستان من، شما اهل کجا
هستید؟»
آنها جواب دادند: «اهل حران هستیم.»
۵او پرسید: «آیا شما لابان پسر ناحور را می‌شناسید؟»
آنها جواب دادند: «بله، می‌شناسیم.»
۶او پرسید: «حالش خوب است؟»
آنها جواب دادند: «بله خوب است. نگاه کن، این دخترش
راحیل است که همراه گلّه‌اش می‌آید.»
۷یعقوب گفت: «هنوز هوا روشن است و وقت جمع‌کردن
گلّه‌ها نیست. چرا به آنها آب نمی‌دهید تا دوباره به چرا
بازگردند؟»
۸آنها جواب دادند: «تا همهٔ گلّه‌ها در اینجا جمع نشوند ما
نمی‌توانیم به آنها آب بدهیم. وقتی همه جمع شوند، سنگ را
از دهانهٔ چاه برمی‌داریم و به آنها آب می‌دهیم.»
۹یعقوب با آنها مشغول گفت‌وگو بود که راحیل با گلّهٔ پدرش
لابان به آنجا آمد. **۱۰**وقتی یعقوب دختر دایی خود، راحیل را
دید که با گلّه آمده است، بر سر چاه رفت. سنگ را از دهانهٔ
چاه کنار زد و گوسفندان را آب داد. **۱۱**سپس راحیل را بوسید
و از شدّت خوشحالی گریه کرد. **۱۲**یعقوب به راحیل گفت:
«من خویشاوند پدرت و پسر ربکا هستم.»
راحیل دوید تا به پدرش خبر دهد. **۱۳**وقتی لابان خبر آمدن
خواهرزاده‌اش یعقوب را شنید، به استقبال او دوید. او را در
آغوش کشید و بوسید و به خانه آورد. یعقوب تمام ماجرا را

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای لابان شرح داد. **۱۴**لابان گفت: «تو در حقیقت از گوشت و خون من هستی.» یعقوب مدّت یک ماه در آنجا ماند.

خدمت یعقوب به‌خاطر راحیل و لیه

۱۵لابان به یعقوب گفت: «تو نباید به‌خاطر اینکه خویشاوند من هستی، برای من مفت کار کنی. چقدر مزد می‌خواهی؟» **۱۶**لابان دو دختر داشت. اسم دختر بزرگ لیه و اسم دختر کوچک راحیل بود. **۱۷**لیه چشمان قشنگی* داشت، ولی راحیل خوش اندام و زیبا بود.

۱۸یعقوب راحیل را دوست می‌داشت. بنابراین به لابان گفت: «اگر اجازه دهی با دختر کوچک تو راحیل ازدواج کنم، هفت سال برای تو کار می‌کنم.»

۱۹لابان در جواب گفت: «اگر دخترم را به تو بدهم، بهتر از این است که به دیگران بدهم. همین‌جا نزد من بمان.»

۲۰یعقوب برای اینکه با راحیل ازدواج کند، هفت سال در آنجا کار کرد. امّا چون راحیل را خیلی دوست می‌داشت، این مدّت به نظرش مانند چند روز بود.

۲۱بعد از این مدّت یعقوب به لابان گفت: «وقت آن رسیده است. دخترت را به من بده تا با او عروسی کنم.» **۲۲**لابان مجلس عروسی برپا کرد و همهٔ مردم آنجا را دعوت کرد. **۲۳**امّا در آن شب لابان به جای راحیل، لیه را به یعقوب داد و یعقوب با او همخواب شد. **۲۴**(لابان کنیز خود زلفه را به دخترش لیه بخشید.) **۲۵**یعقوب تا صبح روز بعد نفهمید که این لیه است. صبح که فهمید نزد لابان رفت و به او گفت: «این چه‌کاری بود که تو کردی؟ من به‌خاطر راحیل برای تو کار کردم. ولی تو مرا فریب دادی.»

۲۶لابان در جواب گفت: «در بین ما رسم نیست که دختر کوچک را قبل از دختر بزرگ شوهر بدهیم. **۲۷**تا جشن روز هفتم عروسی صبر کن. من راحیل را هم در مقابل هفت سال دیگر که برای من کار کنی به تو می‌دهم.»

۲۸یعقوب قبول کرد. بعد از اینکه یک هفته گذشت، لابان راحیل را هم به یعقوب داد. **۲۹**(لابان کنیز خود بلهه را به راحیل بخشید.) **۳۰**یعقوب با راحیل عروسی کرد و او را بیشتر از لیه دوست می‌داشت. یعقوب به خاطر راحیل هفت سال دیگر برای لابان کار کرد.

---

* مفهوم دقیق این واژه در زبان عبری مشخص نیست.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرزندان یعقوب

۳۱چون خداوند دید که یعقوب لیه را کمتر از راحیل دوست دارد، به لیه قدرت بچّه‌دار شدن بخشید، ولی راحیل نازا ماند. **۳۲**لیه آبستن شد و پسری به دنیا آورد. او گفت: «خداوند ناراحتی مرا دیده است. حالا شوهرم مرا دوست خواهد داشت.» بنابراین اسم بچّه را رئوبین گذاشت. **۳۳**لیه باز هم آبستن شد و پسری زایید و گفت: «خداوند این پسر را هم به من داده است چونکه می‌داند من محبوب شوهرم نیستم.» پس اسم این پسر را هم شمعون گذاشت. **۳۴**بار دیگر او آبستن شد و پسر دیگری زایید. او گفت: «حالا شوهرم به من دلبستگی بیشتری خواهد داشت چون پسری برای او زاییده‌ام.» پس اسم این پسر را لاوی گذاشت. **۳۵**او باز هم آبستن شد و پسر دیگری زایید و گفت: «این بار خداوند را سپاس خواهم گفت.» اسم این پسر را یهودا گذاشت. لیه بعد از این دیگر آبستن نشد.

۳۰ راحیل فرزندی نزایید و به‌خاطر همین به خواهرش حسادت می‌کرد. او به یعقوب گفت: «یا به من بچّه بده یا من می‌میرم.»

۲یعقوب از دست راحیل عصبانی شد و گفت: «من نمی‌توانم جای خدا را بگیرم. اوست که تو را از بچّه‌دار شدن باز داشته است.»

۳راحیل گفت: «بیا و با کنیز من بلهه همبستر شو تا او به جای من بچّه‌ای بزاید و به این وسیله من مادر بشوم.» **۴**پس او کنیز خود بلهه را به شوهرش داد و یعقوب با او همبستر شد. **۵**بلهه آبستن شد و برای یعقوب پسری زایید. **۶**راحیل گفت: «خدا حق من را داده و دعای مرا شنیده است. او به من پسری داده است.» پس اسم این پسر را دان گذاشت. **۷**بلهه بار دیگر آبستن شد و پسر دیگری برای یعقوب زایید. **۸**راحیل گفت: «من با خواهر خود مبارزهٔ سختی کرده‌ام و پیروز شده‌ام.» بنابراین اسم آن پسر را نفتالی گذاشت.

۹امّا لیه وقتی دید دیگر نمی‌تواند بچّه‌دار شود، کنیز خود زلفه را به یعقوب داد. **۱۰**پس زلفه پسری برای یعقوب زایید. **۱۱**لیه گفت: «من سعادتمند شده‌ام.» پس اسم او را جاد گذاشت. **۱۲**زلفه برای یعقوب پسر دیگری زایید. **۱۳**لیه گفت: «من چقدر خوشحال هستم. دیگر، همهٔ زنان مرا خوشحال خواهند خواند.» پس اسم او را اشیر گذاشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴موقع درو گندم، رئوبین به مزرعه رفت. او مهر گیاهی پیدا کرد و آن را برای مادرش لیه آورد. راحیل به لیه گفت: «خواهش می‌کنم مقداری از مهر گیاه پسرت را به من بده.»
۱۵لیه جواب داد: «آیا این کافی نیست که تو شوهر مرا تصاحب کرده‌ای؟ حالا هم کوشش می‌کنی که مهر گیاه پسر مرا از من بگیری؟»
راحیل گفت: «اگر مهر گیاه پسرت را به من بدهی می‌توانی به جای آن امشب با یعقوب بخوابی.»
۱۶وقت عصر بود. یعقوب از مزرعه می‌آمد. لیه به استقبال او رفت و گفت: «تو امشب باید با من بخوابی، زیرا من مِهر گیاه پسرم را برای این‌کار داده‌ام.» پس آن شب یعقوب با او خوابید.
۱۷خدا دعای لیه را مستجاب کرد و او آبستن شد و پنجمین پسرش را زایید. **۱۸**سپس لیه گفت: «خدا به من پاداش داده است. زیرا من کنیز خود را به شوهرم داده‌ام.» پس او اسم پسرش را یساکار گذاشت. **۱۹**لیه بار دیگر آبستن شد و پسر ششم را برای یعقوب زایید. **۲۰**او گفت: «خدا هدیه‌ای عالی به من داده است. حالا دیگر مورد توجّه شوهرم قرار می‌گیرم، چون شش پسر برای او زاییده‌ام.» پس اسم او را زبولون گذاشت. **۲۱**بعد از آن دختری زایید و اسمش را دینه گذاشت.
۲۲خدا راحیل را به یاد آورد. دعای او را مستجاب کرد و به او قدرت بچّه‌دار شدن عطا فرمود. **۲۳**او آبستن شد و پسری زایید. راحیل گفت: «خدا پسری به من داده و به این وسیله ننگ مرا برطرف ساخته است.» **۲۴**بنابراین اسم او را یوسف گذاشت و گفت: «خداوند پسر دیگری هم به من خواهد داد.»

قرارداد یعقوب با لابان

۲۵بعد از تولّد یوسف، یعقوب به لابان گفت: «اجازه بده به وطن خودم و به خانه‌ام بازگردم. **۲۶**زنان و بچّه‌های مرا که به خاطر آنها برای تو کار کرده‌ام به من بده تا از اینجا بروم. البتّه تو خوب می‌دانی که چطور به تو خدمت کرده‌ام.»
۲۷لابان به او گفت: «خواهش می‌کنم به حرفهای من گوش کن، من فال گرفته‌ام و فهمیده‌ام که خداوند به‌خاطر تو مرا برکت داده است. **۲۸**پس حالا بگو مزدت چقدر است تا به تو بدهم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۹یعقوب جواب داد: «تو می‌دانی که چطور گلّه‌های تو
تحت مراقبت من زیاد شده‌اند. ۳۰وقتی من نزد تو آمدم، اموال
تو کم بود ولی حالا زیاد شده است. خداوند به‌خاطر من تو
را برکت داده است. حالا دیگر وقت آن است که من به فکر
خودم باشم.»
۳۱لابان پرسید: «چه چیزی باید به تو بدهم؟» یعقوب جواب
داد: «من هیچ مزدی نمی‌خواهم. اگر با پیشنهاد من موافق
باشی من به کارم ادامه می‌دهم و از گلّه‌های تو مواظبت
می‌کنم: ۳۲امروز به میان گلّه‌های تو می‌روم و تمام برّه‌های
سیاه و بُزغاله‌های ابلق را به جای مزد خودم جدا می‌کنم.
۳۳موقعی که بیایی تا آنچه را من به جای مزد خود برمی‌دارم
ببینی براحتی می‌توانی بفهمی که من با تو بی‌ریا و راست بوده‌ام.
اگر گوسفندی که سیاه نباشد و یا بُزی که ابلق نباشد پیش من
دیدی، بدان که آن را دزدیده‌ام.»
۳۴لابان گفت: «موافقم. همان‌طور که گفتی قبول دارم.»
۳۵امّا آن روز لابان تمام بُزهای نری که ابلق یا خالدار بودند و
همچنین تمام بُزهای مادَه‌ای که ابلق یا خالدار بودند و یا لکهٔ
سفیدی داشتند و همهٔ گوسفندان سیاه را جدا کرد و به پسران
خود داد تا آنها را ببرند و از آنها مواظبت کنند. ۳۶او با این
گلّه سه روز سفر کرد و تا آن جایی که می‌توانست از یعقوب
دور شد. امّا یعقوب از باقیماندهٔ گلّه مواظبت می‌کرد.
۳۷یعقوب شاخه‌های سبز درخت سپیدار و بادام و چنار را
برداشت و روی پوست آنها را خط‌خطی کرد تا سفیدی آنها
معلوم شود. ۳۸بعد وقتی گلّه برای نوشیدن آب می‌آمد، او این
شاخه‌ها را در آبخور آنها می‌انداخت. زیرا حیوانات هنگامی
که برای نوشیدن آب می‌آمدند، جفت‌گیری می‌کردند. ۳۹وقتی
بُزها در مقابل این شاخه‌ها آبستن می‌شدند بُزغاله‌های آنها ابلق
و خالدار به دنیا می‌آمدند.
۴۰یعقوب گوسفندها را از بُزها جدا می‌کرد و آنها را در
طرف دیگر مقابل حیوانات ابلق و خالدار گلّهٔ لابان نگهداری
می‌کرد. به این ترتیب او گلّهٔ خود را مرتب زیاد می‌کرد و آنها
را از گلّهٔ لابان جدا نگهداری می‌کرد.
۴۱هنگامی که حیوانات قوی و سالم جفت‌گیری می‌کردند،
یعقوب شاخه‌ها را در آبخور آنها می‌گذاشت و آنها در میان
شاخه‌ها آبستن می‌شدند. ۴۲امّا وقتی حیوانات ضعیف جفت‌گیری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌کردند یعقوب شاخه‌ها را در آبخور آنها نمی‌گذاشت. به
این ترتیب حیوانات ضعیف به لابان می‌رسید و حیوانات قوی
و سالم مال یعقوب می‌شد. **۴۳**به این ترتیب یعقوب بسیار
ثروتمند شد. او صاحب گلّه‌های بسیار شد و بردگان و شتران
و الاغهای بسیار داشت.

فرار یعقوب از پیش لابان

۳۱ یعقوب شنید که پسران لابان می‌گویند: «تمام
ثروت یعقوب مال پدر ماست. او تمام دارایی‌اش
را از اموال پدر ما به دست آورده است.» **۲**همچنین یعقوب
دید که لابان دیگر مانند سابق با او دوست نیست. **۳**سپس
خداوند به او فرمود: «به سرزمین اجدادت یعنی جایی که در
آن به دنیا آمدی برو. من با تو خواهم بود.»
۴پس یعقوب برای راحیل و لیه پیغام فرستاد تا در مزرعه، جایی
که گلّه‌ها هستند، نزد او بیایند. **۵**به آنها گفت: «من فهمیده‌ام
که پدر شما دیگر مثل سابق با من دوستانه رفتار نمی‌کند. ولی
خدای پدرم با من بوده است. **۶**هردوی شما می‌دانید که من
با تمام وجودم برای پدر شما کار کرده‌ام. **۷**ولی پدر شما مرا
فریب داده و تا به حال ده بار اجرت مرا عوض کرده است.
ولی خدا نگذاشت که او به من صدمه‌ای بزند. **۸**هر وقت لابان
می‌گفت: 'بزهای ابلق اجرت تو باشد'، تمام گلّه، بُزغاله‌های
ابلق زاییدند. وقتی می‌گفت: 'بُزغاله‌های خالدار و ابلق اجرت
تو باشد'، تمام گلّه، بُزغاله‌های خالدار و خط‌خطی زاییدند.
۹خدا گلّه‌های پدر شما را از او گرفته و به من داده است.
۱۰«موقع جفت‌گیری گلّه‌ها خوابی دیدم، که بُزهای نری که
جفت‌گیری می‌کنند، ابلق، خالدار و خط‌خطی هستند. **۱۱**فرشتهٔ
خداوند در خواب به من گفت: 'یعقوب' گفتم: 'بلی' **۱۲**او
ادامه داد: 'نگاه کن. تمام بُزهای نر که جفت‌گیری می‌کنند،
ابلق، خالدار و خط‌خطی هستند. من این‌کار را کرده‌ام. زیرا
تمام کارهایی را که لابان با تو کرده است، دیده‌ام. **۱۳**من
خدایی هستم که در بیت‌ئیل بر تو ظاهر شدم. در جایی که
یک ستون سنگی به عنوان یادبود بنا کردی و روغن زیتون روی
آن ریختی. همان جایی که برای من وقف کردی. حالا حاضر
شو و به سرزمینی که در آن به دنیا آمدی بازگرد.'»
۱۴راحیل و لیه در جواب یعقوب گفتند: «از پدر ما ارثی برای
ما گذاشته نشده است. **۱۵**او ما را مثل بیگانه‌ها فریب داده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

است. ما را فروخته و قیمت ما را خرج کرده است. **۱۶**تمام این ثروتی که خدا از پدر ما گرفته است مال ما و بچّه‌های ماست و هرچه خدا به تو گفته است، انجام بده.»

۱۷-۱۸پس یعقوب تمام گلّه‌ها و تمام چیزهایی را که در بین‌النهرین به دست آورده بود، جمع کرد. زنها و بچّه‌های خود را سوار شتر کرد و آماده شد تا به سرزمین پدری‌اش یعنی کنعان برگردد. **۱۹**لابان رفته بود پشم گوسفندانش را بچیند. وقتی او نبود، راحیل بُتهایی را که در خانهٔ پدرش بود دزدید. **۲۰**یعقوب، لابان را فریب داد و به او خبر نداد که می‌خواهد از آنجا برود. **۲۱**او هرچه داشت جمع کرد و با عجله از آنجا رفت. او از رودخانهٔ فرات گذشت و به سمت تپّه‌های جلعاد رفت.

لابان یعقوب را تعقیب می‌کند

۲۲بعد از سه روز به لابان خبر دادند که یعقوب فرار کرده است. **۲۳**او مردان خود را جمع کرد و به تعقیب یعقوب پرداخت بالاخره بعد از هفت روز در تپّه‌های جلعاد به او رسید. **۲۴**آن شب خدا در خواب به لابان ظاهر شد و به او فرمود: «مواظب باش مبادا یعقوب را به هیچ‌وجه آزار دهی.» **۲۵**یعقوب در کوه اردو زده بود. لابان و یاران او هم در تپّه‌های جلعاد اردو زدند.

۲۶لابان به یعقوب گفت: «چرا مرا فریب دادی و دختران مرا مانند اسیر جنگی با خود بردی؟ **۲۷**چرا مرا فریب دادی و بدون خبر فرار کردی؟ اگر به من خبر می‌دادی تو را با ساز و آواز بدرقه می‌کردم. **۲۸**تو حتّی نگذاشتی که من نوه‌ها و دخترهایم را برای خداحافظی ببوسم. این‌کارت احمقانه بود. **۲۹**من قدرت آن را دارم که تو را اذیّت کنم، امّا دیشب خدای پدرت به من گفت که تو را آزار ندهم. **۳۰**من می‌دانم که تو علاقهٔ زیادی داشتی به وطنت بازگردی. امّا چرا بُتهای مرا دزدیدی؟»

۳۱یعقوب جواب داد: «من می‌ترسیدم که مبادا دخترهایت را با زور از من بگیری. **۳۲**امّا پیش هر کسی‌که بُتهایت را پیدا کنی، آن شخص باید کشته شود. اینجا در حضور یاران ما جستجو کن و هرچه از اموال خودت دیدی بردار.» یعقوب نمی‌دانست که راحیل بُتها را دزدیده است.

۳۳لابان چادرهای یعقوب، لیه و کنیزهای آنها را جستجو کرد و چیزی پیدا نکرد. پس به چادر راحیل رفت. **۳۴**راحیل بُتها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را زیر زین شتر پنهان کرده بود و خودش هم روی آن نشسته بود. لابان تمام چادر او را جستجو کرد ولی آنها را پیدا نکرد. **۳۵**راحیل به پدرش گفت: «از من دلگیر نشو، چون عادت ماهانهٔ زنانگی دارم و نمی‌توانم در حضور تو بایستم.» لابان با وجود جستجوی زیاد نتوانست بُتهای خود را پیدا کند.

۳۶آنگاه یعقوب خشمگین شد و به لابان پرخاش کرد و گفت: «چه خطایی از من سر زده که تو این‌طور مرا تعقیب کردی؟ **۳۷**تو تمام اموال مرا جستجو کردی چه چیزی از اسباب خانه‌ات را پیدا کردی؟ هرچه پیدا کردی اینجا میان یاران خودت و یاران من بگذار تا آنها ببینند و بگویند حق با کدام‌یک از ماست. **۳۸**من مدّت بیست سال با تو بودم. در این مدّت یکی از گوسفندان و یا بُزهای تو بچّه نینداخته است و من حتّی یک میش از گلّهٔ تو برای خودم برنداشته‌ام. **۳۹**هرگز گوسفندی را که حیوان وحشی آن را کشته بود نزد تو نیاوردم تا به تو نشان دهم که تقصیر من نبوده، بلکه خودم عوض آن را می‌دادم. تو آنهایی را که در شب و یا روز دزدیده می‌شدند، از من مطالبه می‌کردی. **۴۰**بارها از گرمای روز و سرمای شب نزدیک بود از بین بروم و نمی‌توانستم بخوابم. **۴۱**همین‌طور بیست سال تو را خدمت کردم. چهارده سال برای دو دخترت و شش سال برای گلّه‌ات، با وجود این تو ده مرتبه اجرت مرا تغییر دادی. **۴۲**هرگاه خدای پدرانم، خدای ابراهیم و اسحاق با من نمی‌بود تو دست خالی مرا بیرون می‌کردی. ولی خدا زحمات مرا دیده است که چطور کار می‌کردم و دیشب تو را سرزنش کرده است.»

توافق یعقوب و لابان

۴۳لابان در جواب یعقوب گفت: «این دختران، دختران من و بچّه‌های آنها بچّه‌های من و این گلّه هم گلّهٔ من است. در حقیقت هرچه که اینجا می‌بینی مال من است. امّا چون نمی‌توانم دخترهایم و بچّه‌های آنها را از تو بگیرم، **۴۴**حاضرم با تو پیمان ببندم. پس بیا تا یک ستون سنگی درست کنیم تا نشانهٔ پیمان ما باشد.»

۴۵پس یعقوب یک سنگ برداشت و آن را به عنوان یادبود در آنجا برپا کرد. **۴۶**او به یاران خود دستور داد تا چند تخته سنگ بیاورند و روی هم بگذارند. سپس، آنها در کنار آن پشته سنگها با هم غذا خوردند. **۴۷**لابان اسم آنجا را «یجر سهدوتا» گذاشت.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ولی یعقوب آنجا را «جلعید» نامید. **۴۸**لابان به یعقوب گفت: «این پشته سنگها از امروز بین من و تو برای شهادت است.» به این سبب است که اسم آنجا را جلعید گذاشتند. **۴۹**لابان همچنین گفت: «وقتی ما از یکدیگر جدا می‌شویم خدا بین ما نظارت کند.» پس آنجا را مصفه هم نامیدند. **۵۰**لابان به سخنان خود ادامه داد و گفت: «اگر دخترهای مرا اذیّت کنی و یا به غیراز آنها زن دیگری بگیری، هرچند که من ندانم، ولی بدان که خدا بین ما ناظر است. **۵۱**این ستونی که بین تو و خودم درست کردم و این تپّه سنگهایی که به عنوان شاهد درست کردیم، **۵۲**هردوی آنها شهادت خواهند داد. من هرگز از این ستون رد نخواهم شد تا به تو حمله کنم و تو هم هرگز از این ستون و یا تپّه سنگها برای حمله به من عبور نخواهی کرد. **۵۳**خدای ابراهیم و خدای ناحور بین ما داوری خواهد کرد.» سپس یعقوب به نام خدایی که پدرش اسحاق او را پرستش می‌کرد قسم یاد کرد که این پیمان را حفظ خواهد کرد. **۵۴**آنگاه یعقوب بر روی آن کوه قربانی کرد و یاران خود را برای غذا خوردن دعوت کرد. بعد از خوردن غذا آنها شب را در کوه به سر بردند. **۵۵**روز بعد صبح زود، لابان نوه‌ها و دخترهای خود را بوسید و برای آنها دعای خیر کرد و به طرف خانه‌اش رفت.

آمادگی یعقوب برای ملاقات با عیسو

۳۲ وقتی یعقوب در راه بود، چند فرشته با او روبه‌رو شدند. **۲**یعقوب آنها را دید و گفت: «اینجا لشکر خداست.» پس اسم آنجا را «مهانیائیم» گذاشت.

۳یعقوب چند نفر قاصد به اَدوم فرستاد تا نزد برادرش عیسو بروند. **۴**به آنها گفت: «به آقایم عیسو بگویید، من یعقوب بندهٔ تو هستم و تا به حال نزد لابان بودم. **۵**من در آنجا صاحب گاوها، الاغها، گوسفندان، بُزها و غلامان شدم. حالا برای تو پیغام فرستاده‌ام به این امید که مورد لطف و توجّه تو قرار بگیرم.»

۶وقتی قاصدان پیش یعقوب برگشتند، گفتند: «ما نزد برادرت عیسو رفتیم. او الآن با چهارصد نفر به استقبال تو می‌آید.» **۷**یعقوب نگران شد و ترسید. پس همراهان خود و گوسفندان، بُزها، گاوها و شتران خود را به دو دسته تقسیم کرد. **۸**او با خود گفت: «اگر عیسو بیاید و به دستهٔ اول حمله کند، دستهٔ دوم می‌توانند فرار کنند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹پس یعقوب دعا کرد و گفت: «ای خدای پدرم ابراهیم و
خدای پدرم اسحاق، ای خداوندی که به من فرمودی: 'به
سرزمین خود و به نزد فامیل خود بازگردم و تو همه چیز را
برای خیریّت من به کار خواهی برد.' ۱۰من بندهٔ تو هستم و
ارزش این همه مهربانی و وفاداریی را که به من کرده‌ای ندارم.
من فقط با یک عصا از این اردن عبور کردم، ولی حالا که
برگشته‌ام مالک دو گروه هستم. ۱۱حالا دعا می‌کنم که مرا از
دست برادرم عیسو نجات بدهی. من می‌ترسم که او بیاید و
به ما حمله کند و همهٔ ما را با زنها و بچّه‌ها از بین ببرد. ۱۲تو
قول دادی همه چیز را برای من به خیریّت بگردانی و نسل
مرا مانند ریگهای کنار دریا آن‌قدر زیاد کنی که کسی نتواند
آنها را بشمارد.»
۱۳او شب در آنجا ماند و سپس از آنچه داشت هدایایی برای
برادرش عیسو تهیّه کرد. ۱۴دویست بُز ماده و بیست بُز نر،
دویست میش و بیست قوچ. ۱۵سی شتر شیرده با بچّه‌های
آنها. چهل گاو ماده و ده گاو نر. بیست الاغ ماده و ده الاغ
نر. ۱۶آنها را به چند گلّه تقسیم کرد و هر گلّه را به یکی از
غلامانش سپرد. به آنها گفت: «شما جلوتر از من به دنبال هم
بروید و بین هر گلّه فاصله بگذارید.» ۱۷به غلام اول دستور
داد: «وقتی برادرم عیسو تو را دید و پرسید 'اربابت کیست و
کجا می‌روی و این حیوانات مال کیست؟' ۱۸تو باید بگویی
'اینها مال بندهٔ تو یعقوب است. او اینها را به عنوان هدیه برای
آقایش عیسو فرستاده است. خود او هم پشت سر ما می‌آید.'»
۱۹همین‌طور به دوّمی و سومی و به همهٔ کسانی‌که مسئول این
گلّه‌ها بودند، گفت: «شما هم وقتی عیسو را دیدید باید همین
را بگویید. ۲۰بگویید بندهٔ تو یعقوب پشت سر ماست.» یعقوب
فکر می‌کرد که با این هدایایی که قبل از خودش می‌فرستد
ممکن است عیسو را خشنود گرداند تا وقتی او را ببیند مورد
بخشش او واقع شود. ۲۱پس هدایا را جلوتر فرستاد و خودش
شب را در اردوگاه به سر برد.

کشتی گرفتن یعقوب در فنیئیل

۲۲همان شب یعقوب برخاست. دو زن و دو صیغه و یازده
فرزند خود را از وادی یبوق گذرانید. ۲۳بعد از آن تمام
دارایی خود را هم از وادی گذرانید. ۲۴امّا خودش به تنهایی
در آنجا ماند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپس مردی آمد و تا طلوع صبح با یعقوب کشتی گرفت.
۲۵وقتی آن مرد دید که نمی‌تواند یعقوب را مغلوب کند،
ضربه‌ای به ران یعقوب زد و ران او از جا در رفت. ۲۶پس آن
مرد گفت: «بگذار بروم، چون سپیده صبح می‌دمد.»
یعقوب گفت: «تا مرا برکت ندهی، نمی‌گذارم.»
۲۷آن مرد پرسید «اسم تو چیست؟» یعقوب گفت: «اسم من
یعقوب است.»
۲۸آن مرد گفت: «بعد از این اسم تو یعقوب نخواهد بود.
تو با خدا و انسان مبارزه کردی و پیروز شدی. پس بعد از این
اسم تو اسرائیل خواهد بود.»
۲۹یعقوب گفت: «حالا اسم خودت را به من بگو.»
امّا او گفت: «چرا اسم مرا می‌پرسی؟» و پس از آن یعقوب
را برکت داد.
۳۰یعقوب گفت: «من خدا را روبه‌رو دیده‌ام و هنوز زنده‌ام.»
پس اسم آن محل را فنیئیل گذاشت. ۳۱وقتی یعقوب فنیئیل را
ترک می‌کرد، خورشید طلوع کرد. یعقوب به‌خاطر ضربه‌ای که
به رانش خورده بود، می‌لنگید. ۳۲حتّی امروز هم بنی‌اسرائیل
ماهیچهٔ کاسهٔ ران را نمی‌خورند. زیرا همین قسمت از ران
یعقوب ضربه خورده بود.

ملاقات یعقوب و عیسو

۳۳ یعقوب دید که عیسو با چهارصد نفر مرد می‌آید.
پس بچّه‌هایش را بین راحیل و لیه و دو صیغه
قسمت کرد. ۲صیغه‌ها و بچّه‌های آنها را اول و پشت سر آنها
لیه و بچّه‌های او را و راحیل و یوسف را هم در آخر گذاشت.
۳یعقوب جلوتر از آنها رفت و هفت مرتبه به خاک افتاد و سجده
کرد تا به برادرش رسید. ۴ولی عیسو دوید و به استقبال یعقوب
رفت. دستش را به گردن او انداخت و او را بوسید. آنها هر
دو گریه می‌کردند. ۵وقتی عیسو به اطراف نگاه کرد و زنها و
بچّه‌ها را دید، پرسید: «این همراهان تو کیستند؟»
یعقوب گفت: «ای آقای من، اینها زنها و فرزندان من هستند
که خداوند از روی لطف به من داده است.» ۶پس صیغه‌ها و
بچّه‌های آنها جلو آمدند و تعظیم کردند. ۷سپس لیه و فرزندانش
و آخر همه یوسف و راحیل جلو آمدند و تعظیم کردند.
۸عیسو پرسید: «مقصودت از آن دسته‌های دیگری که دیدم،
چیست؟» یعقوب گفت: «آنها برای خشنودی تو بود.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹امّا عیسو گفت: «برادر، من به اندازهٔ کافی دارم. اینها را
برای خودت نگه‌دار.»
۱۰یعقوب گفت: «نه، خواهش می‌کنم اگر به من لطف داری،
هدایای مرا قبول کن. دیدن روی تو برای من مثل این است که
خدا را دیده‌ام. تو با من خیلی دوستانه رفتار کرده‌ای. ۱۱لطفاً
این هدایا را که برای تو آورده‌ام، قبول کن. خدا به من لطف
کرده و هرچه احتیاج داشته‌ام به من داده است.» یعقوب آن‌قدر
به عیسو اصرار کرد تا عیسو آنها را قبول کرد.
۱۲عیسو گفت: «پس حاضر شو تا برویم. من هم با شما می‌آیم.»
۱۳یعقوب گفت: «ای آقای من، تو می‌دانی که بچّه‌ها ضعیف
هستند و من هم باید از گوسفندان و گاوها و بچّه‌های آنها
مواظبت کنم. اگر آنها را یک روز بدوانم، همهٔ آنها می‌میرند.
۱۴ای آقای من لطفاً تو جلوتر برو، بنده هم آهسته طوری که
گلّه‌ها و بچّه‌ها بتوانند بیایند، به دنبال تو خواهم آمد تا در
اَدوم به شما برسم.»
۱۵عیسو گفت: «پس بگذار چند نفر از این مردانی که با
من هستند نزد تو بگذارم.» امّا یعقوب گفت: «ای آقای من
احتیاجی به آنها نیست. فقط لطف تو برای من کافی است.»
۱۶پس همان روز عیسو به طرف اَدوم رفت. ۱۷امّا یعقوب
به سُکوّت رفت، و در آنجا خانه‌ای برای خودش ساخت و
جایی هم برای گلّه درست کرد. به این سبب اسم آن محل
را سُکوّت گذاشتند.
۱۸پس یعقوب از بین‌النهرین به سلامتی به شهر شکیم در
سرزمین کنعان رسید و در مزرعه‌ای نزدیک شهر، اردو زد.
۱۹او آن مزرعه را از پسران حمور -پدر شکیم- به صد سکّهٔ
نقره خرید. ۲۰در آنجا قربانگاهی درست کرد و آن را قربانگاه
ئیل، یعنی قربانگاه خدای اسرائیل، نامید.

تجاوز به دینه

۳۴ روزی دینه -دختر یعقوب و لیه- به دیدار چند
نفر از زنان کنعانی رفت. ۲شکیم-پسر حمور
حوّی- که رئیس آن منطقه بود، او را دید و به زور او را گرفت
و به او تجاوز کرد. ۳امّا متوجّه شد که او دختر بسیار زیبا و
دلربایی است و عاشق او شد. پس کوشش می‌کرد که هرطور
شده دل او را بدست آورد. ۴پس شکیم به پدرش گفت: «از
تو می‌خواهم که این دختر را برای من بگیری.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵یعقوب فهمید که دخترش دینه، لکّه‌دار شـده است. امّا
چون پسران او با گلّه رفته بودند، کاری نکرد تا آنها بازگردند.
۶حمور، پدر شکیم به نزد یعقوب رفت تا با او گفت‌وگو کند.
۷در همین موقع پسران یعقوب از مزرعه آمدند. وقتی از ماجرا
باخبر شدند بشدّت ناراحت و خشمگین شدند. زیرا که شکیم
به دختر یعقوب تجاوز کرده بود و به این وسیله به قوم اسرائیل
توهین شـده بود. ۸حمور به ایشـان گفت: «پسر من شکیم
عاشق دختر شما شده اسـت. خواهش می‌کنم اجازه بدهید
تا با او ازدواج کند. ۹بیایید با هم قرارداد ببندیم تا دختران و
پسران ما با هم ازدواج کنند. ۱۰به این ترتیب شما می‌توانید در
سرزمین ما بمانید و در هر جایی که می‌خواهید زندگی کنید.
آزادانه به کسب و کار مشغول شوید و اموال فراوان برای خود
به دست آورید.»
۱۱سپس شکیم به پدر و برادران دینه گفت: «شما این لطف
را در حق من بکنید، در عوض هرچه بخواهید به شما خواهم
داد. ۱۲هرچه پیشکش و هر چقدر مهریه می‌خواهید من قبول
دارم. شما فقط اجازه بدهید که من با دینه ازدواج کنم.»
۱۳پسران یعقوب، چون شکیم خواهرشان دینه را لکّه‌دار کرده
بود، به شـکیم و پدرش حمور با حیله جواب دادند. ۱۴آنها
گفتنـد: «ما نمی‌توانیم بگذاریم خواهرمـان با مردی که ختنه
نشده است، ازدواج کند. چون این‌کار برای ما ننگ است.
۱۵ما فقط با این شرط می‌توانیم با شما موافقت کنیم و اجازه
بدهیم که دختران و پسـران ما با هم ازدواج کنند که شـما
هم مثل ما بشـوید و تمام مردان شما ختنه شوند. ۱۶آن وقت
ما میان شـما ساکن خواهیم شد و با شما یک قوم می‌شویم.
۱۷امّا اگر شـرط ما را قبول نکنید و ختنه نشوید، ما دخترمان
را برمی‌داریم و اینجا را ترک می‌کنیم.»
۱۸این شرط به نظر حمور و پسرش شکیم، پسند آمد. ۱۹آن
مرد جوان به‌خاطر عشـقی که به دختر یعقوب داشـت برای
انجام این شرط هیچ تأخیر نکرد. شکیم در بین فامیل خود از
همه عزیزتر بود.
۲۰حمور و پسرش شکیم به محل اجتماع شهر که در دروازهٔ
شهر بود آمدند و به مردان شهر خود گفتند: ۲۱«این مردم با ما
دوست هستند. بگذارید اینجا در بین ما زندگی کنند و آزادانه
رفت و آمد نمایند. این سرزمین آن‌قدر بزرگ هست که برای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هردوی ما کافی باشد. با دختران آنها ازدواج کنیم و دختران خود را به آنها بدهیم. **۲۲**امّا این مردم فقط به این شرط حاضرند در بین ما زندگـی کنند و با ما یکی شـوند، که تمام مردان و پسـران ما مثل آنها ختنه شوند. **۲۳**در این صورت، آیا تمام دارایی آنها و هرچه را که دارند، مال ما نمی‌شود؟ پس بیایید موافقت کنیم که بین ما زندگی کنند.» **۲۴**تمام مردم آن شهر با آنچه حمور و شکیم گفتند موافقت کردند و تمام مردان و پسران ختنه شدند.

۲۵سه روز بعد، وقتی که مردان به‌خاطر ختنه شدن هنوز درد داشتند، دو پسر یعقوب، شمعون و لاوی -برادران دینه- شمشیر خود را برداشتند و بدون خبر به شهر حمله کردند و تمام مردان را کشتند. **۲۶**آنها حمور و پسرش شکیم را هم کشتند و دینه را از خانهٔ شکیم بیرون آوردند و رفتند. **۲۷**بعد از این کشتار، پسران دیگر یعقوب شهر را غارت کردند تا انتقام خواهرشان را که لکّه‌دار شـده بود، بگیرند. **۲۸**آنها گلّه‌های گوسفند و گاو و الاغ و هرچه که در شهر و مزرعه بود، برداشتند. **۲۹**آنها تمام چیزهای قیمتی را برداشتند و زنان و بچّه‌ها را اسیر کردند و هرچه در خانه‌ها بود، بردند.

۳۰یعقوب به شـمعون و لاوی گفت: «شـما مرا به دردسر انداختید. حالـا کنعانیان و فرزیان و تمام کسـانی‌که در این سرزمین هستند از من متنفّر خواهند شد. من یاران زیادی ندارم. اگر همهٔ آنها با هم متّحد شوند و به من حمله کنند، تمام ما نابود خواهیم شد.»

۳۱امّا آنها جواب دادند: «ما نمی‌توانیم بگذاریم که با خواهر ما مثل یک فاحشه رفتار کنند.»

برکت خدا به یعقوب در بیت‌ئیل

۳۵ خدا به یعقوب فرمود: «برخیز و به بیت‌ئیل برو و در آنجا ساکن شو. در آنجا قربانگاهی برای من بسـاز، برای خدایی که وقتی از دست برادرت عیسو فرار می‌کردی، بر تو ظاهر شد.»

۲پس یعقوب به خانواده و تمام کسانی که با او بودند، گفت: «تمام بُتهایی را که در میان شما هسـت دور بریزید. خود را پاک کنید و لباس نو بپوشـید. **۳**ما از اینجا به بیت‌ئیل کوچ می‌کنیم. من در آنجا برای خدایی که هرجا رفتم با من بود و در روز تنگی مرا کمک فرمود، قربانگاهی بنا خواهم کرد.» **۴**پس

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها تمام بُتهای را که داشتند، همچنین تمام گوشواره‌هایی را که در گوششان بود، به یعقوب دادند. یعقوب آنها را در زیر درخت بلوطی در شکیم پنهان کرد.
۵وقتی یعقوب و پسرانش حرکت کردند، ترس خداوند مردم شهرهای اطراف را فراگرفت. به این‌جهت آنها پسران یعقوب را تعقیب نکردند. **۶**یعقوب با تمام همراهانش به لوز در سرزمین کنعان که امروز بیت‌ئیل نامیده می‌شود آمدند. **۷**او در آنجا قربانگاهی بنا کرد و اسم آنجا را قربانگاه خدای بیت‌ئیل گذاشت. زیرا هنگامی که او از دست برادرش فرار می‌کرد، خدا خودش را در آنجا بر او ظاهر کرد. **۸**دبوره، دایه ربکا مرد. او را در زیر درخت بلوطی در جنوب بیت‌ئیل دفن کردند. به همین جهت اسم آن را «بلوطِ گریان» گذاشتند.
۹وقتی یعقوب از بین‌النهرین برگشت، خدا دوباره بر او ظاهر شد و او را برکت داد. **۱۰**خدا به او فرمود: «اسم تو یعقوب است، امّا بعد از این اسم تو اسرائیل خواهد بود.» **۱۱**خدا به او فرمود: «من خدای قادر مطلق هستم. بارور و کثیر شو. اقوام و ملل از نسل تو به وجود آیند و تو جدّ پادشاهان خواهی شد. **۱۲**من سرزمینی را که به ابراهیم و اسحاق دادم به تو و بعد از تو به فرزندان تو خواهم داد.» **۱۳**سپس خدا از نزد او بالا رفت. **۱۴**یعقوب در همان‌جایی که خدا با او گفت‌وگو کرد یک ستون سنگی برپا کرد و هدیهٔ نوشیدنی و روغن زیتون روی آن ریخت و آن را تقدیس نمود. **۱۵**او اسم آنجا را بیت‌ئیل گذاشت. زیرا در آنجا خدا با او صحبت کرده بود.

فوت راحیل

۱۶یعقوب و خانواده‌اش بیت‌ئیل را ترک کردند. هنوز تا افراته فاصلهٔ زیادی داشتند که موقع وضع حمل راحیل رسید. زاییدن او بسیار مشکل بود. **۱۷**هنگامی که درد زایمان او خیلی شدید شده بود، قابله به او گفت: «نترس، این هم پسر است.» **۱۸**ولی او در حال مرگ بود و در همان حال اسم پسرش را بن‌اونی (یعنی پسر غصهٔ من) گذاشت ولی پدرش او را بنیامین (یعنی پسر دست راست من) نامید.
۱۹راحیل مرد و او را در کنار راه افراته که حالا بیت‌لحم نامیده می‌شود، دفن کردند. **۲۰**یعقوب بر سر قبر او یک ستون سنگی بنا کرد که هنوز هم آن ستون بر روی قبر راحیل وجود دارد. **۲۱**یعقوب از آنجا کوچ کرد و اردوگاه خود را در طرف دیگر بُرج عیدر نصب کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پسران یعقوب
(اول تواریخ ۲:۱-۲)

۲۲وقتی یعقوب در آنجا سکونت داشت، رئوبین با بلهه یکی
از صیغه‌های پدر خود همخواب شد و یعقوب این موضوع
را فهمید.
پسران یعقوب دوازده نفر بودند. **۲۳**پسران لیه عبارت بودند
از: رئوبین پسر بزرگ یعقوب، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار
و زبولون. **۲۴**یوسف و بنیامین پسران راحیل بودند. **۲۵**دان و
نفتالی پسران بلهه کنیز راحیل بودند. **۲۶**جاد و اشیر پسران زلفه،
کنیز لیه بودند. این پسران در بین‌النهرین متولّد شدند.

فوت اسحاق

۲۷یعقوب به ممری نزدیک حبرون-جایی‌که ابراهیم و اسحاق
زندگی می‌کردند- به دیدن پدرش اسحاق رفت. **۲۸**اسحاق صد
و هشتاد سال داشت. **۲۹**او در حالی که کاملاً پیر شده بود،
وفات یافت. پسرانش عیسو و یعقوب او را دفن کردند.

نسل عیسو
(اول تواریخ ۱:۳۴- ۳۷)

۳۶ فرزندان عیسو یعنی اَدوم **۲**که با دختران کنعانی
ازدواج کرده بود عبارتند از: عاده دختر ایلون
حِتّی، اهولیبامه، دختر عَنَه دختر صبعون حوی **۳**و بسمه دختر
اسماعیل و خواهرش نبایوت. **۴**عاده الیفاز را به دنیا آورد و بسمه
رعوئیل را زایید. **۵**اهولیبامه یعوش، یعلام و قورح را زایید. تمام
این پسران در سرزمین کنعان برای عیسو متولّد شدند.
۶عیسو زنان، پسران، دختران و تمام اهل خانه‌اش را با تمام
گلّه‌ها و هرچه در کنعان به دست آورده بود، برداشت و از نزد
برادرش یعقوب به جای دیگر رفت. **۷**زیرا آنها گلّه‌های زیاد
داشتند و آن زمین برای هردوی آنها کافی نبود. **۸**پس عیسو در
کوههای سعیر در اَدوم ساکن شد. عیسو همان اَدوم است.
۹اینها فرزندان عیسو جدّ اَدومیان هستند: **۱۰-۱۳**عاده زن عیسو
پسری به نام الیفاز زایید. الیفاز پنج پسر داشت به نامهای:
تیمان، اومار، صفو، جَعتام و قناز. او یک پسر هم از زن
صیغه‌ای‌اش تمناع داشت به نام عمالیق.
بسمه زن دیگر عیسو هم رعوئیل را به دنیا آورد و رعوئیل
چهار پسر داشت به نامهای: نَحَت، زارَح، شمه و مِزّه.
۱۴اهولیبامه، زن عیسو که دختر عَنَه پسر صبعون بود، سه
پسر برای عیسو زایید: یعوش، یعلام و قورح.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵این قبایل از نسل عیسو هستند و الیفاز که پسر اول عیسو
است جدّ این قبایل بود: تیمان، اومار، صفو، قناز، **۱۶**قورح،
جَعتام و عمالیق. همهٔ اینها از نسل عاده زن عیسو هستند.
۱۷رعوئیل پسر عیسو جدّ این قبایل بود: نَحَت، زارح، شمه،
و مِزّه. اینها همه از نسل بسمه زن عیسو بودند.
۱۸اینها هم قبایلی بودند که از فرزندان اهولیبامه دختر عَنَه-
زن عیسو بودند: یعوش، یعلام و قورح. **۱۹**تمام این قبایل از
نسل عیسو بودند.

نسل سعیر
(اول تواریخ ۱:۳۸-۴۲)

۲۰-۲۱مسکن اصلی سرزمین اَدوم بین قبایلی که از نسل سعیر
حوری بودند، تقسیم شد. این قبایل عبارت بودند از: لوطان،
شوبال، صبعون، عَنَه، دیشون، ایصر و دیشان.
۲۲لوتان جدّ خاندان حوری و هیمام بود. (لوطان خواهری
به نام تمناع داشت.)
۲۳شوبال جدّ خاندانهای، علوان، منَحَت، عیبال، شفو و
اونام بود.
۲۴صبعون دو پسر داشت: ایه و عَنَه. (این همان عَنَه است که
هنگامی که در بیابان الاغهای پدرش را می‌چرانید، چشمه‌های
آب گرم را پیدا کرد.) **۲۵-۲۶**عَنَه پدر دیشون که جدّ خاندانهای
حمدان، ایشبان، بتران، و کِران است، بود. عَنَه دختری به
نام اهولیبامه داشت.
۲۷ایصر جدّ خاندانهای بلهان، زعوان و عقان بود.
۲۸دیشان جدّ خاندانهای عوص و اران بود.
۲۹-۳۰اینها قبایل حوری در سرزمین اَدوم هستند: لوتان،
شوبال، صبعون، عَنَه، دیشون، ایصر و دیشان.

پادشاهان اَدوم
(اول تواریخ ۱:۴۳-۵۴)

۳۱-۳۹قبل از اینکه در اسرائیل پادشاهی سلطنت کند، این
پادشاهان به این ترتیب در سرزمین اَدوم سلطنت کردند:
بالع پسر بعور از دینهابه.
یوباب پسر زارح از بُصره.
حوشام از منطقهٔ تیمان.
هداد پسر بداد از عویت.
(هداد، موآبیان را در جنگی در سرزمین موآب شکست داد.)
سَمله از مسریقه.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاول از رحوبوت رودخانه.
بعل حانان پسر عکبور.
هداد از فاعو. (زن هداد، مهتابیل دختر ماتراد و نوهٔ مذهاب بود.)
۴۰-۴۳عیسو جدّ این قبایل اَدومی بود: تمناع، علوه، یتیت، اهولیبامه، ایله، فینون، قناز، تیمان، مبصار، مجدیئیل و عیرام منطقه‌ای که هریک از ایـن قبایل در آن زندگی می‌کردند، به نام آنها شناخته شد.

یوسف و برادرانش

۳۷ یعقوب به زندگـی در کنعان که محل اقامت پدرش بود، ادامه داد. **۲**و این داسـتان زندگی یعقوب و خانوادهٔ اوست:
یوسف که جوان هفده ساله‌ای بود، به اتّفاق برادرانش -پسران بلهـه و زلفه زنان صیغه‌ای پدرش- از گلّـهٔ پدر خود مواظبت می‌کرد. او از کارهای بدی که برادرانش می‌کردند به پدرش خبر می‌داد.
۳یعقوب، یوسف را از تمام پسرانش بیشتر دوست می‌داشت. زیرا یوسف در زمان پیری او به دنیا آمده بود. او برای یوسف ردای بلندِ آستین داری دوخته بود. **۴**وقتی برادرانش دیدند که پدرشان یوسف را بیشتر از آنها دوست دارد، از او خیلی بدشان آمد. به طوری که نمی‌توانستند با او دوستانه صحبت کنند.
۵یک شب یوسف خوابی دید. وقتی خوابش را برای برادرانش تعریف کرد، آنها از او بیشـتر متنفّر شـدند. **۶**یوسف گفت: «گوش بدهید چه خوابی دیده‌ام. **۷**ما همه در یک مزرعه مشغول بستن دسته‌های گندم بودیم. دستهٔ گندم من بلند شد و راست ایستاد. دسته‌های گندم شما دور دستهٔ گندم من ایستادند و در مقابل آن تعظیم کردند.»
۸برادرانش گفتند: «آیا فکر می‌کنی تو پادشاه و فرمانروای ما خواهی شد؟» پس به‌خاطر خوابی که یوسف دیده و برای آنها تعریف کرده بود نفرت آنها از او بیشتر شد.
۹بعد از آن یوسف خواب دیگری دید و به برادرانش گفت: «من خواب دیگری دیدم. خواب دیدم که خورشـید و ماه و یازده ستاره به من تعظیم می‌کردند.»
۱۰او این خواب را برای پدرش هم تعریف کرد. پدرش او را سرزنش کرد و گفت: «این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فکر می‌کنی که من و مادرت و برادرانت آمده و در مقابل تو تعظیم خواهیم کرد؟»
۱۱برادران یوسف به او حسادت می‌ورزیدند. امّا پدرش این موضوع را به‌خاطر سپرد.

فروش یوسف و بردن او به مصر

۱۲یک روز که برادران یوسف برای چرانیدن گلّه به شکیم رفته بودند، **۱۳**یعقوب به یوسف گفت: «برادرانت در شکیم مشغول چرانیدن گلّه هستند، بیا تو را آنجا بفرستم.» یوسف گفت: «من حاضرم.»
۱۴پدرش گفت: «برو و از سلامتی برادرانت و از وضع گلّه برای من خبر بیاور.» پس پدرش او را از دشت حبرون به شکیم فرستاد.
وقتی یوسف به شکیم رسید، **۱۵**در آنجا دنبال برادرانش می‌گشت. مردی او را دید و پرسید: «دنبال چه می‌گردی؟»
۱۶یوسف گفت: «دنبال برادرانم می‌گردم. آنها مشغول چرانیدن گلّه هستند. آیا می‌دانی آنها کجا هستند؟»
۱۷آن مرد گفت: «از اینجا رفته‌اند. من از آنها شنیدم که به دوتان می‌روند.» پس یوسف به دنبال برادران خود رفت و آنها را در دوتان پیدا کرد.
۱۸برادرانش او را از دور دیدند و قبل از اینکه به آنها برسد توطئه چیدند تا او را بکشند. **۱۹**آنها به یکدیگر گفتند: «کسی که برای ما خواب دیده است، می‌آید. **۲۰**بیایید همین حالا او را بکشیم و در یکی از این چاههای خشک بیندازیم و بگوییم جانور درّنده‌ای او را کشته است. آن وقت ببینیم تعبیر خوابهای او چه خواهد شد.»
۲۱رئوبین وقتی این را شنید کوشش کرد تا او را نجات بدهد. پس گفت: «او را نکشیم، **۲۲**او را در یکی از این چاهها بیندازیم و به او صدمه‌ای نزنیم.» او این را به‌خاطر این گفت تا او را نجات داده به نزد پدرش بازگرداند. **۲۳**وقتی یوسف به نزد برادرانش آمد، آنها او را گرفته و آن ردای بلند آستین‌دار را از تنش درآوردند. **۲۴**سپس او را در چاه خشک و بی‌آبی انداختند.
۲۵وقتی آنها مشغول غذا خوردن بودند، متوجّه شدند که کاروان اسماعیلیان که از جلعاد به مصر می‌رود از آنجا می‌گذرد و بار شتران آنها هم کتیرا و بلسان و لادن بود. **۲۶**یهودا به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برادرانش گفت: «از اینکه برادر خود را بکشیم و موضوع قتل
او را پنهان کنیم چه نفعی به ما می‌رسد؟ **۲۷**بیایید او را به این
اسماعیلیان بفروشیم. در آن صورت ما به او صدمه‌ای نزده‌ایم.
از اینها گذشته او برادر و از گوشت و خون ماست.» برادرانش
با پیشنهاد او موافقت کردند. **۲۸**وقتی تاجرهای مدیانی از آنجا
می‌گذشتند آنها یوسف را از چاه بیرون کشیدند و او را به
قیمت بیست سکّهٔ نقره به اسماعیلیان فروختند. آنها او را به
مصر بردند.
۲۹وقتی رئوبین به سر چاه آمد، دید که یوسف در آنجا نیست.
از غصّه لباس خود را پاره کرد. **۳۰**و به نزد برادرانش برگشت
و گفت: «پسر در آنجا نیست. حالا من چه‌کار کنم.»
۳۱آنها بُزی را کشتند و ردای یوسف را در خون آن بُز فرو
کردند. **۳۲**سپس آن ردای آستین‌دار خونی را به نزد پدر خود بردند
و گفتند: «ما این را پیدا کرده‌ایم. ببین آیا مال پسر توست؟»
۳۳یعقوب آن ردا را شناخت و گفت: «بلی این مال اوست.
حتماً حیوان درّنده‌ای او را کشته است. پسرم یوسف پاره‌پاره
شده است.» **۳۴**یعقوب از غصّه لباس خود را پاره کرد و لباس
سوگواری پوشید و مدّت درازی برای پسرش ماتم گرفت.
۳۵تمام پسرها و دخترهای او آمدند تا او را تسلّی بدهند، امّا
او آنها را رد کرد و گفت: «من با ماتم به گور خواهم رفت.»
پس او به گریه و زاری برای پسرش ادامه می‌داد.
۳۶امّا تاجران مدیانی یوسف را به مصر بردند و او را به
فوتیفار که یکی از افسران فرعون که فرماندهٔ محافظان کاخ
بود، فروختند.

یهودا و تامار

۳۸ در همان زمان یهودا برادران خود را ترک کرد
و نزد شخصی به نام حیره که اهل عدُلام بود
ساکن شد. **۲**یهودا در آنجا دختر کنعانی دید که اسم پدرش
شوعه بود. او با آن دختر ازدواج کرد. **۳**او آبستن شده پسری
زایید و یهودا اسم او را عیر گذاشت. **۴**او دوباره آبستن شد
و پسری زایید که مادرش اسمش را اونان گذاشت. **۵**دوباره
آبستن شد و پسر دیگری زایید. اسم این پسر را شیله گذاشت.
در موقع تولّد این پسر یهودا در اکزیب بود.
۶یهودا برای پسر اولش عیر زنی گرفت که اسمش تامار بود.
۷کارهای عیر، شرارت‌آمیز بود و خداوند از او ناراضی بود و او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را کشت. **۸**پس یهودا به برادر عیر، اونان گفت: «برو و حق برادر شوهری را به جا بیاور و با زن برادرت همخواب شو تا به این وسیله نسلی برای برادرت به وجود آید.» **۹**امّا اونان چون می‌دانست که فرزندان تامار به او تعلّق نخواهند داشت، پس هر وقت با او همخواب می‌شد منی‌اش را بر زمین می‌ریخت تا نسلی برای برادرش به وجود نیاید. **۱۰**این‌کار، خداوند را ناراضی کرد و خداوند او را هم کشت. **۱۱**پس یهودا به عروسش تامار گفت: «تو به خانهٔ پدرت برگرد و همین‌طور بیوه بمان تا پسرم شیله بزرگ شود.» یهودا این را گفت چون می‌ترسید مبادا شیله هم مثل برادرش بمیرد. پس تامار به خانهٔ پدرش رفت.

۱۲بعد از مدّتی زن یهودا مرد. بعد از اینکه روزهای عزاداری تمام شد، یهودا با دوستش حیرهٔ عدُلامی به تمنه رفت، همان جایی که پشم گوسفندانش را می‌چیدند. **۱۳**یک نفر به تامار خبر داد که پدر شوهرش برای چیدن پشم گوسفندانش به تمنه می‌رود. **۱۴**چون تامار دید که شیله بزرگ شده و هنوز با او ازدواج نکرده است، لباس بیوه‌زنی‌اش را عوض کرد و روبندی به صورت خود زد و با چادری خود را پوشانید. سپس بر دروازهٔ روستای عنایم که در سر راه تمنه است، نشست.

۱۵وقتی یهودا او را دید خیال کرد فاحشه است. چون او صورت خود را پوشانده بود. **۱۶**پس نزد او رفت و خواست با او همخواب شود. یهودا نمی‌دانست که آن زن عروس اوست.

تامار پرسید: «چقدر می‌دهی تا با من همخواب شوی؟»

۱۷یهودا جواب داد: «یک بُزغاله از گلّه‌ام برایت می‌فرستم.»

او گفت: «تا وقتی که آن را می‌فرستی آیا گرویی نزد من می‌گذاری؟»

۱۸یهودا گفت: «چه چیزی برای گرو به تو بدهم؟»

او گفت: «مُهر خود را با بند آن و عصایت را پیش من گرو بگذار.» یهودا آنها را به او داد و با او همخواب شد و آن زن آبستن گردید. **۱۹**تامار به خانه رفت و چادر و روبنده‌اش را برداشت و دوباره لباس بیوه‌زنی‌اش را پوشید.

۲۰یهودا، دوستش حیره را فرستاد تا بُزغاله را ببرد و گرویی‌ها را از آن زن پس بگیرد. امّا حیره نتوانست او را پیدا کند.

۲۱پس از چند نفر از مردانی که در عنایم بودند پرسید: «آن زن فاحشه‌ای که اینجا در کنار جاده بود، کجاست؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها گفتند: «هیچ وقت فاحشه‌ای اینجا نبوده است.»
۲۲او پیش یهودا برگشت و گفت: «من نتوانستم آن زن را پیدا کنم. مردان آنجا هم گفتند که هیچ‌وقت فاحشه‌ای اینجا نبوده است.»
۲۳یهودا گفت: «بگذار آن زن آنها را نگه دارد. ما نمی‌خواهیم که مردم به ما بخندند. من کوشش کردم که حق او را بدهم. ولی تو نتوانستی او را پیدا کنی.»
۲۴بعد از سه ماه شخصی به یهودا گفت: «عروس تو تامار فاحشگی کرده و آبستن شده است.» یهودا دستور داد تا او را بیاورند و بسوزانند.
۲۵وقتی می‌خواستند او را بیاورند تا بسوزانند، برای پدر شوهرش پیغام فرستاد: «من از صاحب این چیزها آبستن شده‌ام ببین این مُهر و بند آن و عصا مال کیست؟»
۲۶یهودا آنها را شناخت و گفت: «حق با اوست. من به قولی که داده بودم وفا نکردم. من می‌بایستی او را به عقد پسرم شیله درمی‌آوردم.» یهودا بعد از آن دیگر با تامار همخواب نشد.
۲۷هنگامی که وقت زاییدن تامار رسید، معلوم شد که او دوقلو آبستن است. **۲۸**در وقت زایمان یکی از بچّه‌ها دستش را بیرون آورد، قابله فوراً دستش را گرفت و نخ قرمزی دور آن بست و گفت: «این اول به دنیا آمد.» **۲۹**امّا بچّه دستش را به داخل کشید و برادرش اول به دنیا آمد. پس قابله گفت: «تو راه خود را شکافتی.» پس اسم او را فارص گذاشتند. **۳۰**سپس برادرش با نخی که به دور دستش بسته شده بود به دنیا آمد. اسم او را زارح گذاشتند.

یوسف و زن فوتیفار

۳۹ اسماعیلیان یوسف را به مصر بردند و او را به فوتیفار که یکی از افسران فرعون که فرماندهٔ محافظان کاخ بود، فروختند. **۲**خداوند با یوسف بود و به او در هرکاری توفیق می‌بخشید. او در خانهٔ ارباب مصری‌اش ماند. **۳**فوتیفار دید که خداوند با یوسف است و او را در هر کاری موفّق می‌سازد. **۴**فوتیفار از او خوشش آمد و او را خادم مخصوص خود کرد و تمام دارایی‌اش را به دست او سپرد. **۵**از آن به بعد خداوند به‌خاطر یوسف تمام دارایی آن مصری را چه در خانه و چه در صحرا برکت داد. **۶**فوتیفار هرچه داشت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به دست یوسف سپرد و دیگر کاری به کارهای خانه نداشت مگر غذایی که می‌خورد.

یوسف خوش هیکل و زیبا بود. **۷**بعد از مدّتی، زن اربابش به او علاقه‌مند شد و از او خواست تا با او همخواب شود. **۸**یوسف خواهش او را رد کرد و گفت: «ببین، اربابم به خاطر اطمینانی که به من دارد، همه چیز را به من سپرده و از هیچ چیز خبر ندارد. **۹**من دارای همان اختیاراتی هستم که او هست. او هیچ چیزی را به غیراز تو از من مضایقه نکرده است من چطور می‌توانم چنین کار خلافی را انجام دهم و علیه خدا گناه کنم؟» **۱۰**امّا او هر روز از یوسف می‌خواست که با او همخواب شود و یوسف قبول نمی‌کرد.

۱۱امّا یک روز وقتی یوسف داخل خانه رفت تا کارهایش را انجام دهد، هیچ‌یک از خدمتکاران در خانه نبودند. **۱۲**زن فرمانده، ردای یوسف را گرفت و گفت: «بیا با من همخواب شو.» امّا او فرار کرد و بیرون رفت. درحالی‌که لباسش در دست آن زن ماند. **۱۳**وقتی او دید که یوسف ردای خود را جا گذاشته و از خانه فرار کرده، **۱۴**خدمتکاران را صدا کرد و گفت: «نگاه کنید این عبرانی که شوهرم به خانه آورده است، می‌خواست به ما توهین کند. او وارد اتاق من شد و می‌خواست مرا فریب بدهد و به من تجاوز کند. امّا من با صدای بلند فریاد کردم. **۱۵**وقتی او دید که من فریاد می‌کنم، فرار کرد و ردایش را نزد من جا گذاشت.»

۱۶آن زن ردای یوسف را نزد خودش نگاه داشت تا شوهرش به خانه آمد. **۱۷**پس برای او هم جریان را این‌طور تعریف کرد: «این غلام عبرانی که تو او را آورده‌ای، به اتاق من وارد شد و خواست مرا فریب بدهد و به من توهین کند. **۱۸**امّا وقتی من فریاد کردم، او فرار کرد و ردایش را نزد من جا گذاشت.»

۱۹وقتی ارباب یوسف این را شنید، خشمگین شد. **۲۰**یوسف را گرفت و در زندانی که زندانیان پادشاه در آن بودند زندانی کرد و او در آنجا ماند. **۲۱**امّا خداوند یوسف را برکت داد. بنابراین زندانبان از یوسف خوشش آمد. **۲۲**او یوسف را سرپرست همهٔ زندانیان کرد و او مسئول تمام چیزهایی شد که در زندان انجام می‌گرفت. **۲۳**زندانبان بعد از آن به چیزهایی که به دست یوسف سپرده شده بود کاری نداشت، زیرا خداوند با یوسف بود و او را در تمام کارهایی که می‌کرد، موفّق می‌ساخت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تعبیرخواب زندانیان توسط یوسف

۴۰ مدّتی بعد رئیس ساقیها و رئیس نانواهای مخصوص فرعون، پادشاه مصر مرتکب خلافی شدند. **۲**فرعون خشمگین شد **۳**و آنها را به زندان فرماندهٔ محافظان یعنی در همان زندانی که یوسف زندانی شده بود، انداخت. **۴**آنها مدّت زیادی در آن زندان ماندند و رئیس زندان، یوسف را مأمور خدمت آنها کرد.

۵یک شب رئیس ساقیها و رئیس نانواها هریک خوابی دیدند که تعبیرهای مختلفی داشت. **۶**صبح وقتی یوسف نزد آنها آمد، دید که آنها نگران هستند. **۷**پرسید: «چرا امروز نگران هستید؟»

۸آنها جواب دادند: «هریک از ما خوابی دیده‌ایم و در اینجا کسی نیست که خواب ما را تعبیر کند.»

یوسف گفت: «خدا قدرت تعبیر خوابها را می‌بخشد. بگویید چه خوابی دیده‌اید؟»

۹پس رئیس ساقیها گفت: «خواب دیدم که یک درخت انگور جلوی من است **۱۰**که سه شاخه دارد. بزودی برگهای آن درآمدند و خوشه‌هایش ظاهر شدند و انگور رسیده دادند. **۱۱**من جام فرعون را نگه داشته بودم. پس انگورها را در جام فشار دادم و آن را به دست فرعون دادم.»

۱۲یوسف گفت: «تعبیر خواب تو این است: سه شاخه، سه روز است. **۱۳**روز سوم فرعون گناه تو را می‌بخشد و تو مثل سابق که رئیس ساقیها بودی، دوباره جام را به دست فرعون خواهی داد. **۱۴**امّا وقتی همه چیز برای تو به خوبی انجام شد، مرا به یاد آور. محبّتی به من بکن و احوال مرا به فرعون بگو و کمک کن تا از این زندان آزاد شوم. **۱۵**در واقع مرا از سرزمین عبرانیان دزدیدند و در اینجا هم کاری که مستحق زندان باشد، مرتکب نشده‌ام.»

۱۶وقتی رئیس نانواها دید که تعبیر خواب رئیس ساقیها مساعد و خوب بود، به یوسف گفت: «من هم در خواب دیدم که سه سبد نان روی سرم می‌بردم. **۱۷**در سبد بالایی انواع نان شیرینی برای فرعون وجود داشت و پرندگان آنها را می‌خوردند.»

۱۸یوسف گفت: «تعبیر آن این است: سه سبد، سه روز است. **۱۹**روز سوم فرعون تو را از زندان بیرون می‌آورد. سرت را از تن جدا می‌کند و بدنت را بر دار می‌آویزد تا پرندگان گوشت تو را بخورند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰پس از سه روز، روز تولّد فرعون بود. پس او یک مهمانی
برای همهٔ درباریان ترتیب داد. رئیس ساقیها و رئیس نانواها را
از زندان بیرون آورد و آنها را نزد همهٔ درباریان آورد. **۲۱**رئیس
ساقیها را بر سر شغل سابقش گذاشت، **۲۲**امّا رئیس نانواها را
همان‌طور که یوسف گفته بود به دار آویخت. **۲۳**امّا رئیس ساقیها
هرگز یوسف را به یاد نیاورد و او را بکلّی فراموش کرد.

تعبیر خواب پادشاه توسط یوسف

۴۱ بعد از دو سال که از این جریان گذشت، فرعون
در خواب دید که در کنار رود نیل ایستاده است،
۲که هفت گاو چاق و پروار از رود نیل بیرون آمدند و در
میان علفها مشغول چریدن شدند. **۳**سپس هفت گاو دیگر
بیرون آمدند که لاغر و استخوانی بودند. این گاوها در مقابل
گاوهای دیگر در کنار رودخانه ایستادند. **۴**آنها گاوهای دیگر را
خوردند. در این موقع فرعون بیدار شد. **۵**وی خوابید و دوباره
خواب دید که: هفت خوشهٔ گندم پُر بار بر یک ساقه رویید.
۶بعد از آن هفت خوشهٔ گندم دیگر که باریک و از باد صحرا
پژمرده شده بودند، درآمدند **۷**و خوشه‌های بی‌بار، آن هفت
خوشهٔ پربار را بلعیدند. در این موقع فرعون از خواب بیدار شد
و فهمید که خواب دیده است. **۸**صبح آن روز فرعون نگران
بود. پس دستور داد تا همهٔ جادوگران و حکیمان مصری را
حاضر کردند. سپس خواب خود را برای آنها بیان کرد. ولی
هیچ‌کدام نتوانستند خواب فرعون را تعبیر کنند.

۹در آن موقع رئیس ساقیها به فرعون گفت: «امروز خطاهای
گذشته‌ام به یادم آمد. **۱۰**وقتی فرعون بر من و سرپرست نانواها
خشمگین شدند و ما را به زندان فرماندهٔ گارد انداختند، **۱۱**یک
شب هردوی ما خوابی دیدیم که تعبیرهای مختلفی داشت.
۱۲یک جوان عبرانی هم در آنجا بود که غلام فرماندهٔ گارد بود.
ما خوابهای خود را به او گفتیم و او آنها را برای ما تعبیر کرد.
۱۳همه چیز همان‌طور که او گفته بود، اتّفاق افتاد. من به مقام
پیشین بازگشتم و سرپرست نانواها را اعدام کردید.»

۱۴فرعون فرستاد تا یوسف را فوراً از زندان بیرون بیاورند.
یوسف صورت خود را تراشید و لباسش را عوض کرد و به
حضور فرعون آمد. **۱۵**فرعون به او گفت: «من خوابی دیده‌ام
که هیچ‌کس نتوانسته آن را تعبیر کند. به من گفته‌اند که تو
می‌توانی خوابها را تعبیر کنی.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶یوسف در جواب گفت: «اعلیحضرتا، من نمی‌توانم. امّا
خدا قدرت تعبیر را خواهد بخشید.»
۱۷فرعون گفت: «خواب دیدم که کنار رود نیل ایستاده‌ام.
۱۸هفت گاو چاق و پروار از رودخانهٔ نیل بیرون آمدند و در
میان چراگاه مشغول چریدن شدند، **۱۹**و هفت گاو دیگر بعد
از آنها بیرون آمدند که لاغر و استخوانی بودند، به طوری که
تا آن وقت گاوی به آن لاغری در هیچ جای مصر ندیده بودم.
۲۰گاوهای لاغر، گاوهای چاق را خوردند. **۲۱**امّا هیچ‌کس
نمی‌توانست بفهمد که آنها گاوهای چاق را خورده‌اند، چونکه
درست به لاغری اولشان بودند. سپس از خواب بیدار شدم.
۲۲دوباره خوابیدم و باز خواب دیدم که هفت خوشهٔ پربار
گندم بر یک ساقه روییدند. **۲۳**بعد از آن هفت خوشهٔ گندم
دیگر که بی‌بار و از باد صحرا پژمرده شده بودند، روییدند.
۲۴خوشه‌های پژمرده، خوشه‌های پربار را بلعیدند. من خواب
را برای جادوگران تعریف کردم. امّا هیچ‌یک از آنها نتوانست
آن را برای من تعبیر کند.»
۲۵یوسف به فرعون گفت: «هر دو خواب یک معنی می‌دهد.
خدا از آنچه می‌خواهد بکند به شما خبر داده است. **۲۶**هفت
گاو چاق، هفت سال است هفت خوشهٔ پربار گندم هم هفت
سال است و هر دو خواب شما یکی است. **۲۷**هفت گاو لاغر
و هفت خوشهٔ بی‌بار که از باد صحرا پژمرده شده بودند، هفت
سال قحطی و خشکسالی هستند. **۲۸**همان‌طور که به فرعون
گفتم. خداوند از آنچه می‌خواهد بکند، شما را آگاه ساخته
است. **۲۹**مدّت هفت سال در تمام مصر فراوانی خواهد شد.
۳۰بعد از آن، مدّت هفت سال قحطی خواهد آمد. به طوری
که آن هفت سال فراوانی فراموش خواهد شد، زیرا آن قحطی
سرزمین مصر را نابود خواهد کرد. **۳۱**آن قحطی به قدری شدید
است که اثری از آن سالهای فراوانی باقی نخواهد گذاشت.
۳۲معنی اینکه دو مرتبه خواب دیده‌اید این است که این امر از
طرف خدا مقرّر گردیده و بزودی اتّفاق خواهد افتاد.
۳۳-۳۴«حالا شما باید شخصی که دانا و حکیم باشد،
انتخاب نمایید و او را مأمور کنید که به اتّفاق عدّه‌ای دیگر
در سراسر مصر در تمام مدّت هفت سال فراوانی یک پنجم
محصولات زمین را جمع‌آوری کنند. **۳۵**دستور بده تا تمام
غلاّت را در سالهای فراوانی جمع کنند و آنها را زیر نظر شما

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در انبار شـهرها ذخیره و نگهداری کننـد. ۳۶این آذوقه برای تأمین خوراک مردم در سالهای قحطی ذخیره شود تا مردم از گرسنگی هلاک نشوند.»

نخست‌وزیری یوسف

۳۷فرعون و همهٔ درباریان، این پیشنهاد را پسندیدند. ۳۸پس فرعون به آنها گفت: «ما هرگز کسـی را بهتر از یوسف پیدا نخواهیم کرد. او مردی است که روح خدا در اوست.» ۳۹پس فرعون به یوسـف گفت: «خدا همهٔ این چیزها را به تو نشان داده است. پس کاملاً معلوم است که حکمت و فهم تو از همه بیشتر است. ۴۰من تو را در سراسر کشور مأمور اجرای این‌کار می‌کنم و تمام مردم از فرمان تو اطاعت خواهند کرد. بعد از من تو دومین مرد قدرتمند این کشور هستی و فقط در تخت و تاج از تو بالاترم. ۴۱اکنون تو را نخست‌وزیر مصر می‌کنم.» ۴۲فرعون انگشتر خود را که روی آن مُهر مخصوص فرعون بود از دستش بیرون آورد و به دست یوسف کرد و ردای کتانی گرانبهایی به او پوشانید و یک طوق طلا به گردن او انداخت. ۴۳بعد دومین کالسکهٔ خود را به یوسف داد تا سوار شود و گارد احترام در جلوی او می‌رفتند و فریاد می‌کردند: «زانو بزنید، زانو بزنید.» به این ترتیب یوسف نخست‌وزیر مصر شد. ۴۴فرعون به او گفت: «من فرعون هستم، در سراسر مصر هیچ‌کس حق ندارد بدون اجازهٔ تو دست یا پای خود را دراز کند.» ۴۵پس فرعون اسم یوسف را صفنات فعنیح گذاشت و برای او زنی گرفت به نام «اسنات» که دختر فوتی فارع، کاهن شهر اون بود.

۴۶یوسف سی ساله بود که به خدمت فرعون مشغول شد. او کاخ فرعون را ترک کرد و در سرتاسـر مصر گردش کرد. ۴۷در مدّت هفت سال اول، زمین محصول بسـیار داد ۴۸و یوسف تمام محصولاتی که جمع‌آوری می‌کرد در شهرها انبار نمود. او در هر شهر آذوقه را از اطراف همان شهر جمع‌آوری و انبار می‌کرد. ۴۹غلّه به اندازهٔ ماسـه‌های دریا فراوان بود به طوری که یوسف دیگر آنها را حساب نمی‌کرد.

۵۰قبل از اینکه سالهای قحطی برسد، یوسف از اسنات صاحب دو پسر شد. ۵۱او گفت: «خدا تمام سختی‌ها و خانواده‌ام را از یاد من برده است.» پس اسم پسر اولش را منسی گذاشت. ۵۲او همچنین گفت: «خدا در سرزمینی که در آن سختی کشیدم به من فرزندان داده است.» پس پسر دومش را افرائیم نامید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۳هفت سال فراوانی در سرزمین مصر به پایان رسید ۵۴و
هفت سال قحطی، همان‌طور که یوسف گفته بود شروع شد.
قحطی در کشورهای دیگر هم شروع شد، امّا در سرزمین مصر
آذوقه موجود بود. ۵۵وقتی مصری‌ها گرسنه می‌ماندند نزد فرعون
می‌رفتند و از او خوراک می‌خواستند. فرعون هم به آنها دستور
می‌داد که نزد یوسف بروند و هرچه او به آنها می‌گوید، انجام
دهند. ۵۶قحطی به سختی سراسر مصر را فراگرفت و یوسف
تمام انبارها را بازکرده و غلّه را به مصریان می‌فروخت. ۵۷مردم
از سراسر دنیا به مصر می‌آمدند تا از یوسف غلّه بخرند. زیرا
قحطی همه‌جا را گرفته بود.

رفتن برادران یوسف به مصر برای خرید غلّه

۴۲ وقتی یعقوب فهمید که در مصر غلّه وجود
دارد، به پسرانش گفت: «چرا دست روی دست
گذاشته‌اید؟ ۲من شنیده‌ام که در مصر غلّه هست. به آنجا
بروید و غلّه بخرید تا از گرسنگی هلاک نشویم.» ۳پس ده
برادر ناتنی یوسف برای خرید غلّه به مصر رفتند. ۴امّا یعقوب
بنیامین را که برادر تنی یوسف بود با آنها نفرستاد. چون ترسید
بلایی به سرش بیاید.

۵پسران یعقوب به اتّفاق عدّه‌ای دیگر برای خرید غلّه به
مصر آمدند. زیرا در تمام سرزمین کنعان قحطی بود. ۶یوسف
نخست‌وزیر مصر بود و غلّه را به تمام کسانی‌که از سراسر دنیا
می‌آمدند، می‌فروخت. پس برادران یوسف آمدند و در مقابل
او سجده کردند. ۷وقتی یوسف برادران خود را دید آنها را
شناخت. امّا طوری رفتار کرد که گویی آنها را نمی‌شناسد.
یوسف با خشونت از آنها پرسید: «شما از کجا آمده‌اید؟»

آنها جواب دادند: «ما از کنعان آمده‌ایم تا آذوقه بخریم.»

۸یوسف برادران خود را شناخت ولی آنها یوسف را نشناختند.
۹یوسف خوابی را که دربارهٔ آنها دیده بود، به یاد آورد و به
آنها گفت: «شما جاسوس هستید و آمده‌اید تا از ضعف کشور
ما آگاه شوید.»

۱۰آنها گفتند: «نه، ای آقا، ما مثل غلامان تو برای خرید آذوقه
آمده‌ایم. ۱۱ما همه برادریم، ما جاسوس نیستیم بلکه مردمان
امین و راستگویی هستیم.»

۱۲یوسف به آنها گفت: «نه شما آمده‌اید تا از ضعف کشور
ما آگاه شوید.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳آنها گفتند: «ای آقا، ما دوازده برادر بودیم. همه فرزندان یک مرد در سرزمین کنعان. یکی از برادران ما اکنون نزد پدرمان است و یکی هم مرده است.»
۱۴یوسف گفت: «به همین جهت است که گفتم، شما جاسوس هستید. **۱۵**حالا شما را این‌طور امتحان می‌کنم: به جان فرعون قسم که تا برادر کوچک شما به اینجا نیاید شما را آزاد نخواهم کرد. **۱۶**یکی از شما برود و او را بیاورد. بقیّهٔ شما هم اینجا زندانی خواهید شد تا درستی حرف شما ثابت شود. در غیر این صورت، به جان فرعون قسم می‌خورم که شما جاسوس هستید.» **۱۷**سپس آنها را مدّت سه روز در زندان انداخت.
۱۸روز سوم یوسف به آنها گفت: «من مرد خداترسی هستم. شما را به یک شرط آزاد می‌کنم. **۱۹**اگر شما راست می‌گویید یکی از شما اینجا در همین زندان بماند و بقیّهٔ شما با غلّه‌ای که برای رفع گرسنگی خانوادهٔ خود خریده‌اید، بازگردید. **۲۰**سپس شما باید برادر کوچک خود را نزد من بیاورید تا حرفهای شما ثابت شود و من شما را هلاک نکنم.»
آنها با این پیشنهاد موافقت کردند **۲۱**و به یکدیگر گفتند: «ما حالا در نتیجهٔ کاری که با برادر خود کردیم مجازات می‌شویم. چگونه از روی ناراحتی به ما التماس می‌کرد و ما گوش ندادیم، به‌خاطر همین است که ما اکنون دچار چنین زحمتی شده‌ایم.»
۲۲رئوبین گفت: «من به شما گفتم که آن پسر را اذیّت نکنید. ولی شما گوش ندادید و حالا به‌خاطر مرگ او مجازات می‌شویم.» **۲۳**یوسف فهمید که آنها چه می‌گویند ولی آنها این را نمی‌دانستند، زیرا به وسیلهٔ مترجم با او صحبت می‌کردند.
۲۴یوسف از نزد آنها رفت و شروع کرد به گریه کردن و بعد دوباره نزد آنها برگشت و با آنها صحبت کرد. سپس شمعون را گرفت و در مقابل آنها دست و پای او را بست.

بازگشت برادران یوسف به کنعان

۲۵یوسف دستور داد تا کیسه‌های برادرانش را پُر از غلّه کنند. پول هرکس را در کیسه‌اش بگذارند و توشهٔ سفر به هرکس بدهند. این دستور انجام شد. **۲۶**سپس برادرانش کیسه‌های غلّه را بر الاغهای خود بار کردند و به راه افتادند. **۲۷**در جایی‌که شب را منزل کرده بودند، یکی از آنها کیسهٔ خود را باز کرد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا بـه الاغش غذا بدهـد. امّا دید که پولش در درون کیسـهٔ اوست. **۲۸**پس به برادرانش گفت: «پول من به من پس داده شده و الآن در کیسهٔ من است.» همه دلهایشان فرو ریخت و از ترس از یکدیگر می‌پرسیدند: «این چه‌کاری است که خدا با ما کرده است؟»

۲۹وقتی در کنعان به نزد پدرشان رسیدند، هرچه برایشان اتّفاق افتاده بود برای او تعریف کردند **۳۰**و گفتند: «نخسـت‌وزیر با خشونت با ما صحبت کرد و خیال کرد که ما برای جاسوسی به آنجا رفته بودیم. **۳۱**ما جواب دادیم که ما جاسوس نیستیم، بلکه مردمان درستکاری هستیم. **۳۲**ما دوازده برادر بودیم همه فرزند یک پدر. یکی از برادران ما مرده است و برادر کوچکمان هم الآن نزد پدرمان است.» **۳۳**آن مرد جواب داد: «به این طریق می‌فهمم که شما مردمان درستکاری هستید: یک نفر از شما نزد من بماند و بقیّه برای رفع گرسنگی خانوادهٔ خود غلّه بگیرید و بروید. **۳۴**سپس برادر کوچک خود را به نزد من بیاورید. آن وقت خواهم دانست که شما جاسوس نیستید. بلکه مردمان درستکاری هستید و برادر شما را به شما پس می‌دهم. آن وقت شما می‌توانید در اینجا بمانید و داد و ستد کنید.»

۳۵وقتی آنها کیسه‌های خود را خالی می‌کردند، هرکس پولش را در کیسـهٔ خودش پیدا کرد. وقتی پولهـا را دیدند، آنها و پدرشان ترسیدند. **۳۶**پدرشان به آنها گفت: «آیا شما می‌خواهید که من همهٔ فرزندانم را از دست بدهم؟ یوسف دیگر نیست، شمعون هم نیست و حالا می‌خواهید بنیامین را هم ببرید. همهٔ اینها به سر من آمده است!»

۳۷رئوبین به پدرش گفت: «اگر مـن بنیامین را برنگردانم، تو می‌توانی هر دو پسر مرا بکشی. تو او را به من بسپار، من خودم او را برمی‌گردانم.»

۳۸امّا یعقوب گفت: «پسر من نمی‌تواند با شما بیاید. برادر او مرده و او تنها مانده است. ممکن است در راه اتّفاقی برای او بیفتد. من یک پیرمرد هستم و این غم مرا خواهد کشت.»

بازگشت برادران یوسف با بنیامین به مصر

۴۳ قحطی در کنعان شـدید شد. **۲**وقتی خانوادهٔ یعقوب تمام غلّه‌ای را که از مصر آورده بودند خوردند، یعقوب به پسرانش گفت: «به مصر بازگردید و مقداری خوراک برای ما بخرید.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳یهودا به او گفت: «آن مرد به سختی به ما هشدار داد
که تا برادر کوچک خود را با خود نبریم، اجازه نداریم پیش
او بازگردیم. **۴**اگر تو حاضری برادر ما را با ما بفرستی، ما
می‌رویم و برای تو آذوقه می‌خریم. **۵**امّا اگر تو حاضر نیستی،
ما هم نمی‌رویم. زیرا آن مرد به ما گفت که تا برادر خود را
همراه نبریم اجازه نداریم نزد او بازگردیم.»
۶یعقوب گفت: «چرا شما به آن مرد گفتید که ما برادر
دیگری هم داریم و مرا به عذاب انداختید؟»
۷آنها جواب دادند: «آن مرد با دقّت دربارهٔ ما و از وضع
خانوادهٔ ما سؤال می‌کرد. می‌پرسید: 'آیا پدر شما هنوز زنده
است؟ آیا برادر دیگری هم دارید؟' ما هم به او جواب صحیح
دادیم. از کجا می‌دانستیم او می‌گوید که برادر خود را به آنجا
ببریم؟»
۸یهودا به پدرش گفت: «پسر را با من بفرست تا بلند شویم
و برویم و همهٔ ما زنده بمانیم. نه ما بمیریم، نه تو و نه بچّه‌های
ما. **۹**من زندگی خودم را نزد تو گرو می‌گذارم و تو او را به
دست من بسپار. اگر او را صحیح و سالم نزد تو برنگرداندم،
برای همیشه گناه این‌کار به گردن من باشد. **۱۰**اگر ما این‌قدر
صبر نمی‌کردیم تا به حال دو مرتبه رفته و برگشته بودیم.»
۱۱پدرشان یعقوب به آنها گفت: «حالا که این‌طور است، از
بهترین محصولات زمین با خود بردارید و به عنوان هدیه برای
نخست‌وزیر ببرید. کمی بلسان، عسل، کتیرا، ادویه، پسته و
بادام **۱۲**پول هم، دو برابر با خود بردارید. چون شما باید پولی
را که در کیسه‌هایتان به شما بازگردانیده شده است، با خود
بردارید. ممکن است در آن مورد اشتباهی شده باشد. **۱۳**برادر
خود را هم بردارید و به نزد آن مرد بازگردید. **۱۴**امیدوارم،
خدای قادر مطلق دل آن مرد را نرم کند تا نسبت به شما
مهربان گردد و بنیامین و برادر دیگرتان را به شما پس بدهد.
اگر قسمت من این است که فرزندانم را از دست بدهم، باید
قبول کنم.»
۱۵پس، برادران هدایا و دو برابر پول، با خود برداشتند و با
بنیامین به سوی مصر حرکت کردند. در مصر به حضور یوسف
رفتند. **۱۶**یوسف وقتی بنیامین را با آنها دید، به خدمتگزار
مخصوص خانه‌اش دستور داده گفت: «این مردان را به خانه
ببر. آنها ناهار را با من خواهند خورد. یک حیوان سر بِبُر و

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آماده کن.» **۱۷**خادم هرچه یوسف دستور داده بود انجام داد و برادران را به خانهٔ یوسف برد.

۱۸وقتی که آنها را به خانهٔ یوسف می‌بردند، آنها ترسیدند و فکر می‌کردند که به‌خاطر پولی که دفعهٔ اول در کیسه‌های آنها جا مانده بود آنها را به آنجا می‌برند تا به طور ناگهانی به آنها حمله کنند، الاغهایشان را بگیرند و به صورت غلام به خدمت خود در آورند. **۱۹**پس وقتی نزدیک خانه رسیدند، به طرف خادم رفتند و به او گفتند: **۲۰**«ای آقا، ما قبلاً یک مرتبه برای خرید غلّه به اینجا آمدیم. **۲۱**سر راه در محلی که استراحت می‌کردیم، کیسه‌های خود را باز کردیم و هریک پولمان را تماماً در دهانهٔ کیسهٔ خود پیدا کردیم. ما آن را برای شما پس آورده‌ایم. **۲۲**همچنین مقداری هم پول آورده‌ایم تا غلّه بخریم ما نمی‌دانیم چه کسی پولهای ما را در کیسه‌های ما گذاشته بود.»

۲۳خادم گفت: «نگران نباشید و نترسید. خدا -خدای پدر شما- پولهای شما را در دهانهٔ کیسه‌هایتان گذاشته است. من پولهای شما را دریافت کردم.» سپس شمعون را هم نزد آنها آورد.

۲۴خادم تمام برادران را به خانه برد. برای آنها آب آورد تا پاهای خود را بشویند و به الاغهای آنها علوفه داد تا بخورند. **۲۵**موقع ظهر قبل از اینکه یوسف به خانه بیاید، آنها هدایای خود را حاضر کردند تا به او تقدیم کنند. زیرا شنیده بودند که ناهار را با یوسف خواهند خورد. **۲۶**وقتی یوسف به خانه آمد، آنها هدایای خود را برداشته و به خانه آمدند و در مقابل او به زمین افتادند و سجده کردند. **۲۷**یوسف از وضع سلامتی آنها پرسید. سپس به آنها گفت: «شما دربارهٔ پدرتان که پیر است با من صحبت کردید، او چطور است؟ آیا هنوز زنده است و حالش خوب است؟»

۲۸آنها جواب دادند: «غلام تو -پدر ما- هنوز زنده است و حالش خوب است.» پس زانو زدند و در مقابل او تعظیم و سجده کردند.

۲۹وقتی یوسف چشمش به بنیامین -پسر مادرش- افتاد، گفت: «پس این برادر کوچک شماست همان کسی که درباره‌اش با من صحبت کردید. پسرم، خدا تو را برکت بدهد.» **۳۰**سپس ناگهان آنجا را ترک کرد، چون به‌خاطر علاقه‌ای که به برادرش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داشت، بغض گلویش را گرفت. پس به اتاق خودش رفت و گریه کرد. **۳۱**بعد صورت خود را شست و برگشت و در حالی که خود را کنترل می‌کرد، دستور داد غذا بیاورند. **۳۲**یوسف جدا غذا می‌خورد و برادرانش هم جدا. همچنین مصریانی که در آنجا غذا می‌خوردند، جدا بودند زیرا مصری‌ها عبرانیان را نجس می‌دانستند. **۳۳**برادران دور میز برحسب سن خود -از بزرگ به کوچک- روبه‌روی یوسف نشسته بودند. وقتی آنها دیدند که چطور نشسته‌اند، به یکدیگر نگاه کردند و تعجّب نمودند. **۳۴**غذا را از میز یوسف تقسیم کردند، امّا قسمت بنیامین پنج برابر بقیّه بود. پس آنها با یوسف خوردند و نوشیدند و خوش بودند.

جام گمشده

۴۴ یوسف به خادم مخصوص دستور داد: «کیسه‌های آنها را تا آنجا که می‌توانند ببرند، از غلّه پُر کن و پول هرکس را هم در بالای کیسه‌اش بگذار. **۲**جام نقره‌ای مرا هم با پولی که برادر کوچک برای خرید غلّه آورده است در کیسه‌اش بگذار.» خادم تمام دستورات او را اجرا کرد. **۳**روز بعد صبح زود، برادران را با الاغهایشان روانهٔ راه نمودند. **۴**هنوز فاصلهٔ زیادی از شهر دور نشده بودند که یوسف به خادم دستور داد: «با عجله دنبال آنها برو و وقتی به آنها رسیدی بگو: **۵**'چرا در مقابل نیکی بدی کردید و چرا جام نقره‌ای آقایم را دزدیدید؟ این همان جامی است که آقای من در آن می‌نوشد و با آن فال می‌گیرد. شما کار بسیار بدی کرده‌اید.'»

۶وقتی خادم به آنها رسید، این سخنان را به آنها گفت. **۷**آنها به او جواب دادند: «چه می‌گویی؟ ما قسم می‌خوریم که چنین کاری نکرده‌ایم. **۸**تو می‌دانی که ما از سرزمین کنعان، پولی را که در دهانهٔ کیسه‌های خود پیدا کردیم برای شما پس آوردیم. پس چرا باید طلا یا نقره از خانهٔ آقای تو بدزدیم؟ **۹**اگر آن را نزد یکی از ما پیدا کردی، او باید کشته شود و بقیّه هم غلامان شما خواهیم شد.»

۱۰او گفت: «من موافقم. امّا در کیسهٔ هرکس پیدا شود فقط آن شخص غلام من خواهد شد و بقیّهٔ شما آزاد هستید که بروید.» **۱۱**همه فوراً کیسه‌های خود را بر زمین گذاشتند و هریک کیسهٔ خود را باز کرد. **۱۲**ناظر با دقّت جستجو کرد. از بزرگتر شروع کرد تا کوچکتر و جام در کیسهٔ بنیامین پیدا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد. **۱۳**برادران لباسهای خود را پاره کردند و الاغهای خود را
بار کرده به شهر برگشتند.
۱۴وقتی یهودا و برادرانش به خانهٔ یوسف آمدند، او هنوز آنجا
بود. آنها در مقابل او سجده کردند. **۱۵**یوسف گفت: «این
چه کاری بود که کردید؟ آیا نمی‌دانستید که مردی مثل من با
فال‌گرفتن شما را پیدا می‌کند؟»
۱۶یهودا جواب داد: «ای آقا، ما چه می‌توانیم بگوییم و چطور
می‌توانیم بی‌گناهی خود را ثابت کنیم؟ خدا گناه ما را آشکار
نموده است. حالا نه فقط کسی‌که جام در کیسهٔ او بود، بلکه
همهٔ ما غلامان تو هستیم.»
۱۷یوسف گفت: «نه، نه، هرگز چنین کاری نخواهم کرد.
فقط کسی‌که جام در کیسهٔ او پیدا شده، غلام من خواهد شد.
بقیّهٔ شما می‌توانید صحیح و سالم نزد پدرتان برگردید.»

شفاعت یهودا برای بنیامین

۱۸یهودا به نزد یوسف رفت و گفت: «ای آقا، لطفاً اجازه
دهید به روشنی سخن بگویم و نسبت به من عصبانی نشوید.
شما مثل خود فرعون هستید. **۱۹**ای آقا، از ما پرسیدید که آیا
ما پدر و یا برادر دیگری داریم؟ **۲۰**ما جواب دادیم که پدری
داریم که پیر است. برادر کوچکتری هم که در زمان پیری
پدرمان متولّد شده. برادر آن پسر مرده و او تنها فرزندی است
که از مادر آن پسر برایش باقیمانده است. پدرش او را خیلی
دوست دارد. **۲۱**ای آقا، شما فرمودید که او را اینجا بیاوریم تا
او را ببینید. **۲۲**ما جواب دادیم که آن پسر نمی‌تواند پدرش را
ترک کند. اگر او را ترک کند، پدرش خواهد مرد. **۲۳**سپس
شما گفتید که اجازه نداریم پیش شما بازگردیم مگر این که
برادر کوچکمان همراه ما باشد.
۲۴«وقتی ما نزد پدرمان برگشتیم، هرچه شما فرموده بودید به او
گفتیم. **۲۵**سپس او به ما گفت که برگردید و مقداری خوراک بخرید.
۲۶ما جواب دادیم که نمی‌توانیم برویم، ما اجازه نداریم پیش آن مرد
برویم مگر اینکه برادر کوچک ما هم با ما باشد. **۲۷**پدرمان گفت که
شما می‌دانید که همسرم راحیل فقط دو پسر برای من به دنیا آورد.
۲۸یکی از آنها از نزد من رفته و حتماً به وسیلهٔ یک حیوان وحشی
دریده شده است، چون از وقتی که مرا ترک کرده دیگر او را ندیده‌ام
۲۹حالا اگر شما این یکی را هم از من بگیرید و اتّفاقی برای او بیفتد،
موهای سفید مرا با غم و اندوه به گور خواهید گذاشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۰-۳۱«حالا ای آقا، اگر من بدون این پسر نزد پدرم برگردم، همین که ببیند پسر با من نیست، خواهد مرد. زندگی او به این پسر بسته است و ما با این‌کار پدر پیر خود را از دست خواهیم داد. **۳۲**دیگر اینکه زندگی خود را برای این پسر نزد پدرم گرو گذاشته‌ام. اگر این پسر را به نزد او برنگردانم، همان‌طور که گفته‌ام تا آخر عمر نزد پدرم گناهکار خواهم بود. **۳۳**حالا ای آقا، به جای او من اینجا می‌مانم و غلام شما می‌شوم. اجازه بدهید او با برادرانش برگردد. **۳۴**من چطور می‌توانم پیش پدرم بازگردم، اگر این پسر با من نباشد؟ من نمی‌توانم بلایی را که به سر پدرم می‌آید ببینم.»

یوسف خود را به برادرانش معرّفی می‌کند

۴۵ یوسف دیگر نتوانست نزد خدمتکارانش جلوی احساس خود را بگیرد. پس دستور داد تا همه از اتاق او بیرون بروند. و هنگامی که او خود را به برادرانش شناسانید هیچ‌کس آنجا نبود. **۲**او با صدای بسیار بلند گریه کرد به طوری که مصریان او را شنیدند و این خبر به گوش فرعون رسید. **۳**یوسف به برادرانش گفت: «من یوسف هستم. آیا پدرم هنوز زنده است؟» امّا وقتی برادرانش این را شنیدند، به قدری ترسیدند که نتوانستند جواب بدهند. **۴**سپس یوسف به آنها گفت: «جلوتر بیایید.» آنها جلوتر آمدند. یوسف گفت: «من، برادر شما، یوسف هستم- همان کسی‌که او را به مصر فروختید- **۵**حالا از اینکه مرا به اینجا فروختید نگران نباشید و خود را سرزنش نکنید. در واقع این خدا بود که مرا قبل از شما به اینجا فرستاد تا زندگی مردم را نجات دهد. **۶**حالا فقط سال دوّم قحطی است. پنج سال دیگر هم محصولی در کار نخواهد بود. **۷**خدا مرا قبل از شما به اینجا فرستاد تا از این راه عجیب به فریاد شما برسد و تا شما و فرزندانتان زنده بمانید. **۸**پس در واقع شما نبودید که مرا به اینجا فرستادید، بلکه خدا بود. او مرا دارای بزرگترین مقام دربار فرعون و مسئول تمام کشور و نخست‌وزیر مصر کرده است.

۹«حالا فوراً نزد پدرم بازگردید و به او بگویید: این سخنان پسرت یوسف است: 'خدا مرا نخست‌وزیر مصر کرده است. بدون تأخیر نزد من بیا. **۱۰**تو می‌توانی در منطقهٔ جوشن زندگی کنی -جایی که به من نزدیک باشی- تو، فرزندان تو، نوه‌های تو، گوسفندانت، بُزهایت، گاوهایت، و هرچه که داری. **۱۱**اگر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تو در جوشن باشی، من می‌توانم از تو مواظبت کنم، هنوز پنج سال دیگر از قحطی باقیمانده است. من نمی‌خواهم که تو و خانواده‌ات و گلّه‌هایت از بین بروید.'»

۱۲یوسف به سخنان خود ادامه داد و گفت: «حالا همهٔ شما و همچنین تو، بنیامین، می‌توانید ببینید که من واقعاً یوسف هستم. **۱۳**به پدرم بگویید که من اینجا در مصر دارای چه قدرتی هستم. هرچه که دیده‌اید به پدرم بگویید. سپس فوراً او را به اینجا بیاورید.»

۱۴یوسف دست خود را به گردن برادرش بنیامین انداخت و شروع کرد به گریه کردن. بنیامین هم درحالی‌که یوسف را در بغل گرفته بود، گریه می‌کرد. **۱۵**یوسف سپس در حالی که هنوز گریه می‌کرد، برادرانش را یکی‌یکی در آغوش گرفت و بوسید، بعد از آن برادرانش با او به گفت‌وگو پرداختند.

۱۶وقتی خبر به کاخ فرعون رسید که برادران یوسف آمده‌اند فرعون و درباریان همه خوشحال شدند. **۱۷**فرعون به یوسف گفت: «به برادرانت بگو چارپایان خود را بار کنند و به کنعان برگردند. **۱۸**سپس پدر و خانواده‌هایشان را بردارند و به اینجا بیایند. من بهترین زمین مصر را و بیشتر از آنچه که برای زندگی آنها لازم باشد، به ایشان خواهم داد. **۱۹**به آنها بگو چندین گاری از مصر با خود ببرند تا زنان و بچّه‌های کوچک را سوار کنند و همراه پدرشان بیاورند. **۲۰**آنها از بابت چیزهایی که نمی‌توانند با خود بیاورند نگران نباشند زیرا بهترین چیزها در سرزمین مصر مال آنها خواهد بود.»

۲۱پسران یعقوب همان‌طورکه به ایشان گفته شده بود، انجام دادند و یوسف همان‌طورکه فرعون دستور داده بود، چند گاری و خوراک برای سفر به ایشان داد. **۲۲**همچنین به هرکدام از آنها یک دست لباس داد. امّا به بنیامین سیصد سکّهٔ نقره و پنج دست لباس داد. **۲۳**یوسف ده بار الاغ از بهترین چیزهای مصر و ده بار الاغ غلاّت و نان و آذوقه برای سفر پدرش فرستاد. **۲۴**او برادران خود را روانه نمود و به آنها گفت: «در راه با یکدیگر دعوا نکنید.»

۲۵آنها مصر را ترک کردند و به نزد پدرشان یعقوب در کنعان رفتند. **۲۶**به پدرشان گفتند: «یوسف هنوز زنده است. او نخست‌وزیر مصر است!» یعقوب مات و متحیّر شده بود، زیرا نمی‌توانست حرفهای آنها را باور کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۷امّا وقتی آنها تمام سخنان یوسف را به او گفتند، و وقتی گاریهایی را که یوسف برای آوردن او به مصر فرستاده بود، دید حرفهای آنها را باور کرد. ۲۸او گفت: «پسرم یوسف هنوز زنده است. این تنها چیزی بود که می‌خواستم. می‌روم و قبل از مردنم او را می‌بینم.»

رفتن یعقوب و خانواده‌اش به مصر

۴۶ یعقوب هرچه داشت جمع کرد و به بئرشبع رفت. و در آنجا برای خدای پدرش اسحاق قربانی‌ها گذرانید. ۲در شب خدا در رؤیا به او ظاهر شد و فرمود: «یعقوب، یعقوب،»

او جواب داد: «بلی، ای خداوند.»

۳خداوند فرمود: «من خدا هستم. خدای پدرت. از رفتن به مصر نترس. زیرا من در آنجا از تو قومی بزرگ به وجود خواهم آورد. ۴من با تو به مصر خواهم آمد و از آنجا تو را به این سرزمین برمی‌گردانم. موقع مردنت یوسف نزد تو خواهد بود.»

۵یعقوب از بئرشبع حرکت کرد. پسرانش او و بچّه‌های کوچک و زنان خود را در گاری‌هایی که فرعون فرستاده بود، سوار کردند. ۶آنها گلّه‌ها و تمام اموالی را که در کنعان به دست آورده بودند برداشته و به مصر رفتند. یعقوب تمام خانواده‌اش ۷یعنی پسران، دختران و نوه‌هایش را هم با خود به مصر برد.

۸نام کسانی‌که با یعقوب به مصر رفتند از این قرار است:

پسر بزرگ یعقوب، رئوبین ۹و پسران رئوبین، حنوک، فلو، حسرون و کارمی ۱۰و شمعون و پسرانش: یموئیل، یامین، اوهد، یاکین، صوحر و شاول پسر زن کنعانی. ۱۱لاوی و پسرانش: جرشون، قهات و مراری ۱۲یهودا و پسرانش: شیله، فارص و زارح (عیر و اونان پسران دیگر یهودا در کنعان مردند.) پسران فارص که عبارت بودند از: حصرون و حامول. ۱۳یساکار و پسرانش: تولاع، فُوَه، یوب و شمرون. ۱۴زبولون و پسرانش سارد، ایلون و یا حلیئیل. ۱۵اینها پسرانی هستند که لیه علاوه بر دخترش دینه، برای یعقوب در فدان اَرام به دنیا آورد و تعدادشان سی و سه نفر بود.

۱۶همراه اینها جاد و پسران او یعنی صفیون، حجی، شونی، اصبون، عبی، ارودی و ارئیلی بودند. ۱۷همچنین اشخاص ذیل هم در جمع آنها بودند: پسران اشیر: یمنه، یشوه، یشوی، بریعه و خواهرشان سارح. پسران بریعه: حابر و ملکیئیل. ۱۸شانزده پسر زلفه، کنیزی که لابان به دختر خود، لیه داد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹دو پسر راحیل زن یعقوب یوسف و بنیامین. ۲۰پسران یوسف، منسی و افرایم که اسنات دختر فوطی فارع، کاهن اون، برای یوسف در سرزمین مصر به دنیا آورد. ۲۱پسران بنیامین: بالع، باکر، اشبیل، جیرا، نعمان، ایحی، رش، مفیم، حفیم و آرد. ۲۲این چهارده نفر پسران و نوادگان راحیل و یعقوب بودند.
۲۳پسر دان: حوشیم. ۲۴پسران نفتالی: یحصیئیل، جونی، یصر و شلیم.
۲۵اینها پسران بلهه، کنیزی که لابان به دختر خود راحیل داد و او برای یعقوب به دنیا آورد تعدادشان هفت نفر بود.
۲۶تعداد فرزندان یعقوب-به غیراز پسران و زنهای آنها- که با او به سرزمین مصر رفتند شصت و شش نفر بود. ۲۷و با دو پسر یوسف که در مصر متولّد شده بودند مجموع خانوادهٔ یعقوب به هفتاد می‌رسید.
۲۸یعقوب یهودا را نزد از خود نزد یوسف فرستاد تا به او خبر بدهد که پدرش و خانوادهٔ او در راه هستند و بزودی به جوشن می‌رسند.
۲۹یوسف ارابهٔ خود را حاضر کرد و به جوشن رفت تا از پدرش استقبال کند. وقتی یکدیگر را دیدند، یوسف دستهای خود را به گردن پدرش انداخت و مدّت زیادی گریه کرد.
۳۰یعقوب به یوسف گفت: «حالا دیگر برای مردن حاضرم، من تو را دیدم و یقین دارم که هنوز زنده‌ای.»
۳۱سپس یوسف به برادرانش و سایر اعضای خانوادهٔ پدرش گفت: «من باید به نزد فرعون بروم و به او خبر بدهم که برادرانم و تمام اهل خانهٔ پدرم که در کنعان زندگی می‌کردند نزد من آمده‌اند. ۳۲به او خواهم گفت که شما چوپان هستید و حیوانات و گلّه‌ها و رمه‌های خود را با تمام دارایی خود آورده‌اید. ۳۳وقتی فرعون از شما بپرسد که کار شما چیست؟ ۳۴بگویید: 'ما از دوران کودکی مانند اجدادمان چوپان بودیم و از گلّه‌های خود مواظبت می‌کنیم.' به این ترتیب او به شما اجازه می‌دهد که در منطقهٔ جوشن ساکن شوید.» یوسف این را به‌خاطر این گفت که مصری‌ها چوپانان را ناپاک می‌دانستند.

۴۷ بعد از آن یوسف پنج نفر از برادرانش را برداشت و به نزد فرعون رفت و به او گفت: «پدر و برادرانم با گلّه و رمه و هرچه دارند از کنعان به نزد من آمده‌اند و اکنون

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در منطقهٔ جوشن هستند.» ۲سپس برادرانش را به فرعون معرّفی کرد. ۳فرعون از آنها پرسید: «شغل شما چیست؟»

آنها جواب دادند: «ما مانند اجداد خود چوپان هستیم ۴و به‌خاطر این به اینجا آمده‌ایم که، در کنعان قحطی خیلی شدید است و ما علفزار برای چرانیدن گلّه‌های خود نداریم. حالا از شما تقاضا داریم اجازه بدهید که ما در منطقهٔ جوشن ساکن شویم.» ۵فرعون به یوسف گفت: «پدر و برادرانت پیش تو آمده‌اند. ۶تمام سرزمین مصر در اختیار توست. ایشان را در بهترین زمینها و در منطقهٔ جوشن سکونت بده. اگر در بین آنها مردان کاردانی هم هستند ایشان را سرپرست گلّه‌داران من بگردان.»

۷سپس یوسف، پدرش یعقوب را به حضور فرعون آورد. یعقوب به فرعون سلام کرد و درود فرستاد. ۸فرعون از یعقوب پرسید: «تو چند سال داری؟»

۹یعقوب گفت: «سالهای عمرم که به سختی و در سرگردانی گذشته است صد و سی سال است که البته به سن اجدادم نرسیده است.» ۱۰سپس یعقوب از فرعون خداحافظی کرد و از نزد او رفت. ۱۱یوسف همان طوری که فرعون دستور داده بود، پدر و برادرانش را در مصر در بهترین زمینهای آنجا در نزدیکی شهر رعمسیس سکونت داد و در آنجا، املاکی را به ایشان بخشید. ۱۲یوسف برای پدر و برادرانش و تمام اعضای خانوادهٔ آنها برابر تعدادشان آذوقه تهیّه کرد.

قحطی

۱۳قحطی به قدری شدید شده بود که در هیچ‌جا خوراک نبود. مردم مصر و کنعان گرسنه و بینوا شدند. ۱۴یوسف تمام پولهای آنها را در مقابل فروش غلّه از آنها گرفته و به خزانهٔ فرعون گذاشته بود. ۱۵وقتی تمام پولها در مصر و کنعان تمام شد، مصری‌ها به نزد یوسف آمدند و گفتند: «پول ما تمام شده. تو به ما خوراک بده و کاری بکن که ما از گرسنگی نمیریم.»

۱۶یوسف گفت: «اگر پول شما تمام شده، حیوانات خود را بیاورید و من در عوض آنها به شما غلّه می‌دهم.» ۱۷بنابراین آنها حیوانات خود را پیش یوسف آوردند و یوسف در مقابل اسب و گوسفند و بُز و گاو و الاغ به آنها غلّه می‌داد. در آن سال یوسف در مقابل حیوانات به ایشان غلّه داد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸سال بعد دوباره آنها نزد یوسف آمدند و گفتند:
«ای آقا، ما حقیقت را از تو پنهان نمی‌کنیم، پول ما
تمام شده و همهٔ حیوانات ما هم مال شماست. دیگر به
غیراز بدنها و زمینهایمان چیزی نداریم که به تو بدهیم.
۱۹بیا خود ما و زمینهای ما را هم به عوض غلّه بخر و
مگذار مزارع ما از بین بروند. ما غلامان فرعون خوا
هیم شد و زمینهای ما هم مال فرعون باشد، به ما غلّه
بده تا بخوریم و نمیریم و در مزارع خود بکاریم تا زمین
از بین نروند.»
۲۰یوسف تمام زمینهای مصر را برای فرعون خرید و
همهٔ مصریان مجبور شدند که زمینهای خود را بفروشند.
چون قحطی بسیار شدید شده بود. به این ترتیب تمام
زمینها جزو املاک فرعون شد. ۲۱یوسف، مردم مصر
-از کوچک تا بزرگ- همه را به غلامی فرعون در آورد.
۲۲تنها زمینی را که یوسف نخرید، زمین کاهنان بود. آنها
لازم نبود زمین خود را بفروشند، چون از طرف فرعون
سهمیه‌ای برای آنها معیّن شده بود. ۲۳یوسف به مردم
گفت: «ببینید، من شما و زمینهای شما را برای فرعون
خریده‌ام. اینجا بذر برای شما موجود است تا در زمینهای
خود بکارید. ۲۴ولی موقع درو باید یک پنجم محصول را
به فرعون بدهید و بقیّهٔ بذر برای کاشتن و خوراک خود
و خانواده‌تان باشد.»
۲۵آنها در جواب یوسف گفتند: «ای آقا، تو در حق ما نیکی
کردی و جان ما را نجات دادی. حالا همهٔ ما غلامان فرعون
خواهیم بود.» ۲۶پس یوسف این را در سرزمین مصر قانونی
کرد که یک پنجم محصول باید به فرعون داده شود. این قانون
هنوز هم در مصر باقی است؛ به غیراز زمین کاهنان که جزء
املاک فرعون نبود.

آخرین خواهش یعقوب

۲۷بنی‌اسرائیل در مصر در منطقهٔ جوشن زندگی کردند -جایی که
ثروتمند و صاحب فرزندان بسیار شدند- ۲۸یعقوب مدّت هفده
سال در مصر زندگی کرد و در آن زمان صد و چهل و هفت
سال داشت. ۲۹وقتی زمان مرگش رسید فرزندش یوسف را
صدا کرد و گفت: «دست خود را زیرِ ران من بگذار و برای
من قسم بخور که مرا در زمین مصر دفن نکنی. ۳۰من آرزو

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دارم پیش اجدادم دفن شوم. مرا از مصر ببر و در جایی که آنها دفن شده‌اند به خاک بسپار.»

یوسف گفت: «هرچه گفتی من همان‌طور انجام خواهم داد.»

۳۱یعقوب گفت: «قسم بخور.» یوسف قسم خورد. پس یعقوب درحالی‌که در بستر خود بود از یوسف تشکّر کرد.

دعای برکت یعقوب برای افرایم و منسی

۴۸ مدّتی بعد به یوسف خبر رسید که پدرش بیمار است. پس او دو پسرش، افرایم و منسی را برداشت و به دیدن پدرش رفت. **۲**وقتی یعقوب شنید که پسرش یوسف به دیدن او آمده است، تمام قدرت خود را به کار برد و روی تخت خود نشست. **۳**یعقوب به یوسف گفت: «خدای قادر مطلق، در لوز کنعان به من ظاهر شد و مرا برکت داد. **۴**خداوند به من فرمود: 'من به تو فرزندان بسیار خواهم داد و از فرزندان تو قومهای بسیار به وجود خواهم آورد. من این زمین را به فرزندان تو برای همیشه تا ابد به ارث خواهم داد.'

۵«حالا دو پسر تو که قبل از آمدن من به مصر برای تو به دنیا آمدند، مال من خواهند بود. افرایم و منسی مثل رئوبین و شمعون پسران من هستند و در این وعده سهیم می‌باشند. **۶**امّا پسرانی که بعد از این دو به دنیا بیایند مال تو می‌باشند و ارث آنها از طریق افرایم و منسی به ایشان خواهد رسید. **۷**این به‌خاطر مادرت راحیل است. هنگامی که من از بین‌النهرین می‌آمدم، در سر راه کنعان درحالی‌که تا افراته فاصلهٔ زیادی نبود، راحیل مرد و من او را در کنار راه افراته که امروز بیت‌لحم نامیده می‌شود به خاک سپردم.»

۸وقتی یعقوب پسران یوسف را دید، پرسید: «این پسرها کیستند؟»

۹یوسف جواب داد: «اینها پسران من هستند که خدا در مصر به من داده است.»

یعقوب گفت: «آنها را پیش من بیاور تا برای ایشان دعای برکت بخوانم.» **۱۰**چشمان یعقوب به علّت پیری تار شده بود و نمی‌توانست خوب ببیند. یوسف پسرها را نزد او آورد. یعقوب آنها را بغل کرد و بوسید. **۱۱**یعقوب به یوسف گفت: «هرگز فکر نمی‌کردم دوباره تو را ببینم. امّا حالا خدا حتّی فرزندان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تو را هم به من نشان داده است.» **۱۲**سپس یوسف آن دو را از
روی زانوهای یعقوب برداشت و در مقابل وی سجده کرد.
۱۳یوسف، افرایم را در طرف چپ و منسی را در طرف
راست یعقوب قرار داد. **۱۴**امّا یعقوب دست خود را طوری
دراز کرد که دست راستش را بر سر افرایم که کوچکتر بود و
دست چپش را روی سر منسی که بزرگتر بود گذاشت. **۱۵**و
سپس برای یوسف دعای برکت خواند و گفت:
«خدا، همان خدایی که پدرانم ابراهیم و اسحاق او را
بندگی کردند، این دو پسر را برکت دهد.
خدا -همان خدایی که تا امروز مرا رهبری کرده است-
ایشان را برکت دهد.
۱۶همان فرشته‌ای که مرا از تمام سختی‌ها و مشکلاتم
نجات داد،
ایشان را برکت دهد تا نام من و نام پدرانم ابراهیم و
اسحاق به وسیلهٔ این پسران پایدار بماند
و تا آنها فرزندان بسیار داشته باشند.»
۱۷یوسف وقتی دید که پدرش دست راست خود را روی
سر افرایم گذاشته است، ناراحت شد. پس دست پدرش را
برداشت تا از روی سر افرایم روی سر منسی بگذارد. **۱۸**به
پدرش گفت: «این پسر بزرگتر است، دست راست خود را
روی سر او بگذار.»
۱۹پدرش از این‌کار خودداری کرد و گفت: «می‌دانم، پسرم،
من می‌دانم. نسل منسی هم قوم بزرگی خواهد شد. امّا برادر
کوچکش از او بزرگتر خواهد شد و نسل او ملّتی بزرگ خواهد
گردید.»
۲۰پس در آن روز یعقوب ایشان را برکت داد و گفت:
«بنی‌اسرائیل موقع برکت، اسم شما را به زبان خواهد آورد.
آنها خواهند گفت خدا شما را مثل افرایم و منسی بگرداند.»
به این ترتیب افرایم را بر منسی ترجیح داد.
۲۱سپس یعقوب به یوسف گفت: «همان‌طور که می‌بینی من
به مرگ نزدیک شده‌ام. امّا خدا با شما خواهد بود و شما
را به سرزمین اجدادتان برمی‌گرداند. **۲۲**این فقط برای توست
نه برای برادرانت. من شکیم را که منطقهٔ حاصلخیزی است
و آن را با شمشیر و کمان خودم از اموریان گرفته‌ام به تو
می‌بخشم.»

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آخرین گفتار یعقوب

۴۹ یعقوب پسران خود را صدا کرد و گفت: «دور
من جمع شوید تا به شما بگویم که در آینده چه
اتّفاقی برای شما خواهد افتاد.

۲«ای پسران یعقوب دور هم جمع شوید
و به سخنان پدرتان اسرائیل گوش بدهید:

۳«رئوبین، پسر بزرگ من،
تو قدرت من و اولین ثمر دوران شجاعت من هستی.
از همهٔ پسران من سرافرازتر و سربلندتری
۴تو مانند موجهای خروشان دریایی
ولی خیلی بزرگ نخواهی شد،
زیرا با زن صیغه‌ای من همخواب شدی
و به بستر من بی‌احترامی کردی.

۵«شمعون و لاوی مانند یکدیگرند.
آنها شمشیرهای خود را برای ظلم بکار می‌برند.
۶در گفت‌وگوهای محرمانهٔ آنها شرکت نخواهم کرد
و هرگز در محفل آنان نخواهم بود،
زیرا ایشان مردم را در حالت غضب کشتند
و برای سرگرمی خود گاوها را لنگ نمودند.
۷لعنت بر خشم آنها، زیرا خشمشان بسیار وحشتناک
است.
لعنت بر غضب آنها، چون در حالت غضب بسیار
بی‌رحم می‌شوند.
من ایشان را در سرزمین اسرائیل متفرق
و در میان مردمانش پراکنده خواهم کرد.

۸«ای یهودا، برادران تو، تو را ستایش خواهند کرد.
بر دشمنان خود غلبه خواهی داشت،
و برادرانت در مقابل تو تعظیم خواهند کرد.
۹یهودا، مانند شیری است که شکار خود را کشته
و به کمینگاه خویش برگشته،
دراز کشیده و خوابیده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و هیچ‌کس جرأت نمی‌کند او را برخیزاند.
۱۰ یهودا، عصای سلطنت را نگاه خواهد داشت.
نسل او همیشه فرمانروایی خواهد کرد تا شیلوه بیاید
و همهٔ امّتها از او اطاعت خواهند کرد.
۱۱ او کرهٔ خویش را به درخت مو،
و الاغ خود را، به بهترین درخت انگور بسته
و لباسهای خود را در شراب قرمز شسته است.
۱۲ چشمانش از شراب قرمزترند،
و دندانهایش از شیر سفیدتر است.

۱۳ «زبولون: در کنار دریا زندگی خواهد کرد.
ساحل او بندرگاه کشتیها خواهد شد
و حدود او تا صیدون خواهد رسید.

۱۴ «یساکار، یک الاغ قوی است
که در آغل گوسفندان خوابیده است.
۱۵ او دید که جای استراحت او نیکو
و زمین او دلگشاست.
او پشت خود را برای بار خم کرده
و مجبور شده است که مثل یک غلام کار کند.

۱۶ «دان، بر قوم خود مانند یکی از طایفه‌های اسرائیل
فرمانروایی خواهد کرد.
۱۷ دان مانند ماری در کنار درّه
و مثل افعی در کنار جاده خواهد بود
که پاشنهٔ اسب را می‌گزد
و سوارش از پشت آن می‌افتد.

۱۸ «من منتظر رستگاری از طرف خداوند هستم.

۱۹ «گروهی راهزن بر جاد، حمله خواهند کرد،
ولی او برگشته آنها را تعقیب خواهند نمود.

۲۰ «محصول زمین اشیر عالی
و غذایش شاهانه خواهد بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۱«نفتالی آهویی است که آزاد می‌دود
و آهو برّه‌های قشنگ می‌زاید.

۲۲«یوسف، کرهٔ اسب وحشی در کنار آبها
و الاغ وحشی در کوهساران است.
۲۳دشمنانش وحشیانه به او حمله کردند،
و به سویش تیر انداختند و او را اذیّت کردند.
۲۴امّا کمان او همچنان در قوّت نبرد باقی است
و بازوان او به وسیلهٔ خدای قادر یعقوب
-که شبان و صخرهٔ اسرائیل است- توانا گردید.
۲۵او خدای پدر توست که تو را کمک می‌کند.
خدای قادر مطلق تو را برکت می‌دهد.
-برکت از آسمان و از زیر زمین،
برکت بر پستانها و بر رحِمها-
۲۶برکتهای پدرت
که از برکت کوههای جاودانی
و تپّه‌ها بزرگتر است،
بر سر یوسف خواهد بود
و بر پیشانی او، که از برادرانش جدا شد.

۲۷«بنیامین، مانند گرگ درّنده است
که صبح تا شب می‌کشد و پاره می‌کند.»

۲۸اینها دوازده طایفهٔ اسرائیل هستند و این سخنانی بود که پدرشان در موقع وداع، مناسب حال هریک، به آنها گفت.

وفات یعقوب

۲۹-۳۰سپس یعقوب به پسرانش وصیّت کرده فرمود: «حالا که من می‌میرم و به اجداد خودم می‌پیوندم، مرا در غاری که در مزرعهٔ -عفرون حِتّی- در مکفیله در شرق ممری در سرزمین کنعان است، به خاک بسپارید.» ابراهیم، این غار و مزرعهٔ آن را برای آرامگاه از عفرون خریداری کرده بود. ۳۱«این همان جایی است که ابراهیم و زنش سارا و همچنین اسحاق و زنش ربکا را در آن به خاک سپرده‌اند و من هم لیه را در آنجا دفن کرده‌ام. ۳۲آن غار و مزرعه‌اش از حِتّیان خریداری شده است. مرا در آنجا به خاک بسپارید.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۳وقتی یعقوب وصیّت خود را به پسرانش تمام کرد در رختخواب خود خوابید و مرد و به نزد اجداد خود رفت.

۵۰ یوسف بر روی پدرش افتاده گریه می‌کرد و صورت او را می‌بوسید. ۲سپس به پزشکان مخصوص خود دستور داد تا جنازهٔ پدرش را مومیایی کنند. ۳مومیایی کردن آن مطابق مراسم آن زمان، چهل روز طول کشید و مصریان مدّت هفتاد روز برای او عزا گرفتند.

۴وقتی روزهای عزا تمام شد، یوسف به درباریان فرعون گفت: «لطفاً پیغام مرا به فرعون برسانید و بگویید، ۵پدرم در موقع فوت خود مرا قسم داده است که بدن او را در سرزمین کنعان در قبری که قبلاً تهیّه کرده است، به خاک بسپارم. پس خواهش می‌کنم اجازه بفرمایید بروم و بدن پدرم را به خاک بسپارم و بازگردم.»

۶فرعون گفت: «برو و همان طوری که به پدرت قول داده‌ای جنازهٔ او را به خاک بسپار.»

۷پس یوسف رفت تا پدرش را دفن کند و تمام درباریان فرعون و همهٔ بزرگان و رهبران مصر، با یوسف رفتند. ۸خانوادهٔ یوسف، برادرانش و تمام کسانی‌که اهل خانهٔ پدرش بودند، همه با او رفتند. فقط بچّه‌های کوچک و گلّه‌ها و رمه‌ها در منطقهٔ جوشن باقی ماندند. ۹ارّابه‌سوارها و اسب سواران نیز همراه یوسف رفتند. آنها عدّهٔ بسیار زیادی بودند.

۱۰وقتی آنها به خرمنگاه اطاد که در شرق اردن است رسیدند، گریه و زاری سختی کردند و مدّت هفت روز برای پدر خود مراسم عزاداری برپا کردند. ۱۱وقتی مردم کنعان دیدند که این مردم در اطاد مراسم عزاداری برپا کرده‌اند، گفتند: «مصریان چه عزای بزرگی گرفته‌اند.» به همین دلیل است که آن محل «ایل‌مصرایم» نامیده شد.

۱۲بنابراین پسران یعقوب، همان‌طور که او به آنها دستور داده بود، عمل کردند. ۱۳آنها جنازهٔ او را به کنعان بردند و در آرامگاه مکفیله-در شمال ممری در مزرعه‌ای که ابراهیم از عفرون حِتّی برای آرامگاه خریده بود- به خاک سپردند. ۱۴وقتی یوسف جنازهٔ پدرش را به خاک سپرد، با برادرانش و همهٔ کسانی‌که برای مراسم تدفین با او آمده بودند، به مصر برگشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یوسف دوباره برادرانش را مطمئن می‌سازد

۱۵برادران یوسف، بعد از مرگ پدرشان گفتند: «مبادا یوسف هنوز نسبت به ما کینه داشته باشد و بخواهد به‌خاطر بدیهایی که به او کرده‌ایم، ما را به مکافات کارهای خودمان برساند!» **۱۶**پس برای یوسف پیغام فرستادند که: «پدرمان قبل از اینکه بمیرد، **۱۷**به ما گفت: 'از تو خواهش کنیم که گناه برادرانت را ببخشی، زیرا آنها با تو بد رفتاری کردند.' حالا از تو تقاضا می‌کنیم، خطایی را که ما غلامان خدای پدرت به تو کرده‌ایم ببخشی.» یوسف وقتی این پیغام را شنید، گریه کرد.

۱۸سپس برادران او خودشان آمدند و در مقابل یوسف تعظیم کردند و گفتند: «ما اینجا مانند غلامان تو، در برابر تو هستیم.»

۱۹ولی یوسف به آنها گفت: «نترسید. من نمی‌توانم خودم را جای خدا بگذارم. **۲۰**شما برای من نقشهٔ بد کشیدید ولی خدا، آن را خیّریت گردانید تا چنانکه امروز می‌بینید، جان عدّهٔ زیادی را حفظ کند. **۲۱**دیگر دلیلی ندارد که بترسید. من از شما و فرزندان شما مواظبت خواهم کرد.» پس یوسف حرفهای دلگرم کننده به آنها گفت و دوباره آنها را مطمئن ساخت.

وفات یوسف

۲۲یوسف به اتّفاق خانوادهٔ پدرش به زندگی در مصر ادامه داد و هنگامی که فوت کرد صد و ده سال داشت. **۲۳**یوسف، فرزندان افرایم و نوه‌های او را هم دید. او همچنین تا زمان تولّد فرزندان ماخیر، پسر منسی هم زنده بود. **۲۴**او به برادرانش گفت: «من در حال مرگ هستم. امّا به طور یقین خدا از شما مواظبت خواهد کرد و شما را از این زمین به سرزمینی که به ابراهیم و اسحاق و یعقوب وعده داده است، خواهد برد.» **۲۵**سپس یوسف از آنها خواست تا قسم بخورند و قول بدهند که وقتی خدا آنها را به آن سرزمین می‌برد، آنها جنازهٔ او را با خودشان ببرند. **۲۶**یوسف در سن صد و ده سالگی در مصر وفات یافت. آنها جنازهٔ او را مومیایی کردند و در تابوت گذاشتند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب خروج

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب خروج

معرّفی کتاب

خروج یا مهاجرت، اشاره به مهمترین واقعه در تاریخ بنی‌اسرائیل دارد. این واقعه که در این کتاب آمده اســت، کار خدا برای آزادی بنی‌اســرائیل از یوغ بردگی مصریان اســت. این کتاب دارای چهار بخش عمده است:

۱- آزادی بنی‌اسرائیل از بردگی

۲- سفر آنها به کوه سینا

۲- پیمان خدا با بنی‌اســرائیل در کوه ســینا و تنظیم قوانین اخلاقی، اجتماعی و مذهبی

۴- ساختن جایگاه پرستش برای بنی‌اسرائیل و قوانینی که برای کاهنان و پرستش خدا داده شد.

مهمتر اینکه، این کتاب شــرح می‌دهد که خدا چه کرد و چگونه بنی‌اســرائیل را از بردگی نجات داده، به صورت یک ملّت درآورد و به آنها امید برای زندگی آینده داد. شخصیّت مرکزی این کتاب از نظر انسانی «موسی» است. مردی که خدا انتخاب کرد تا قوم او را از مصر رهبری نماید.

معروف‌ترین و مهم‌ترین قسمت کتاب فصل ۲۰ آن می‌باشد که ده فرمان در آن نوشته شده است.

تقسیم‌بندی کتاب

آزادی بنی‌اسرائیل از مصر ۱:۱–۲۱:۱۵

الف– بردگی در مصر ۱:۱–۲۲

ب– تولّد و دوران اوّلیه زندگی موسی ۱:۲–۳۱:۴

ج– موسی و هارون در برابر فرعون ۱:۵–۱۰:۱۱

د– عید فصح و عزیمت از مصر ۱:۱۲–۲۱:۱۵

از دریای سرخ تا کوه سینا ۲۲:۱۵–۲۷:۱۸

قانون و پیمان ۱:۱۹–۱۸:۲۴

خیمهٔ حضور خداوند و قوانین پرستش ۱:۲۵–۳۸:۴۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدرفتاری مصریان با بنی‌اسرائیل

۱ فرزندان یعقوب (اسرائیل) که هرکدام با خانوادهٔ خود
همراه یعقوب به مصر رفتند، از این قرار بودند: **۲**رئوبین،
شمعون، لاوی، یهودا، **۳**یساکار، زبولون، بنیامین، **۴**دان، نفتالی،
جاد و اشیر. **۵**تعداد تمام کسانی‌که مستقیماً از نسل یعقوب
بودند، هفتاد نفر بود. یوسف پسر او هم از قبل در مصر بود.
۶با گذشت زمان، یوسف و تمام برادران او و تمام کسانی‌که
از آن دوره بودند، مردند. **۷**ولی نسل آنها یعنی بنی‌اسرائیل چنان
بارور و کثیر شدند که سراسر مصر را پُر کردند.
۸بعد از مدّتی فرعون جدیدی در مصر به قدرت رسید که
چیزی دربارهٔ یوسف نمی‌دانست. **۹**او به مردم خود گفت:
«تعداد بنی‌اسرائیلی‌ها خیلی زیاد شده و حتّی از ما هم نیرومندتر
شده‌اند. **۱۰**اگر جنگی برپا شود، ممکن است آنها با دشمنان ما
همدست شوند و برضد ما بجنگند و از این سرزمین فرار کنند.
ما باید راهی پیدا کنیم که نگذاریم آنها زیاد شوند.» **۱۱**بنابراین
مصری‌ها سرکارگرانی برای اسرائیلی‌ها تعیین کردند تا با کارهای
سخت، آنها را ناتوان و ذلیل سازند. آنها شهرهای فیتوم و
رعمسیس را جهت مرکز تدارکات برای فرعون می‌ساختند.
۱۲امّا هرچه مصری‌ها بیشتر بنی‌اسرائیل را اذیّت می‌کردند،
تعداد آنها بیشتر می‌شد و همه‌جا را پُر می‌کردند. به طوری
که مصری‌ها از اسرائیلی‌ها می‌ترسیدند. **۱۳-۱۴**ولی مصری‌ها
به بنی‌اسرائیل بیشتر ظلم می‌کردند و آنها را به بردگی گرفته
به کارهای بسیار سخت از قبیل، خانه‌سازی و هر نوع کار
کشاورزی وادار می‌ساختند و هیچ رحمی به آنها نمی‌کردند،
به طوری که زندگی آنها تلخ شده بود.
۱۵فرعون، به شفره و فوعه، قابله‌های عبرانی دستور داد که:
۱۶«وقتی برای زائوهای عبرانی قابلگی می‌کنید، نگاه کنید،
اگر نوزاد پسر است او را بکشید، ولی اگر دختر است او
را زنده بگذارید.» **۱۷**امّا قابله‌ها از خدا ترسیدند و از دستور
فرعون اطاعت نکردند و پسران را نکشتند. **۱۸**فرعون قابله‌ها
را احضار کرد و به آنها گفت: «چرا این کار را می‌کنید؟ چرا
شما می‌گذارید پسرها زنده بمانند؟»
۱۹قابله‌ها به فرعون گفتند: «زنهای عبرانی موقع زاییدن مانند
زنهای مصری نیستند. آنها قوی هستند و به راحتی می‌زایند
و پیش از آنکه ما برسیم بچّه به دنیا می‌آید.» **۲۰**چون قابله‌ها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از خدا ترسیدند، خداوند به آنها احسان کرد و آنها خودشان دارای خانواده شدند. **۲۱**و بنی‌اسرائیل هم مرتب زیادتر و تواناتر می‌شدند.

۲۲پس فرعون، به مصری‌ها فرمان داد: «هر نوزاد پسر عبرانی را که به دنیا می‌آید به رود نیل بیاندازید ولی دخترها را زنده بگذارید.»

تولّد موسی

۲ در همین زمان مردی از طایفهٔ لاوی، با زنی از طایفهٔ خویش ازدواج کرد، **۲**و آن زن برای او پسری زایید. وقتی آن زن دید که نوزادش چقدر زیباست، مدّت سه ماه او را پنهان کرد. **۳**امّا چون نتوانست بیشتر او را پنهان کند، سبدی را که از نی درست شده بود برداشت و آن را قیراندود کرد تا آب به درونش نفوذ نکند. او بچّه را در درون سبد گذاشت و سپس آن را در میان نیزار در کنار رود نیل رها کرد. **۴**خواهر طفل، کمی دورتر ایستاده بود تا ببیند چه اتّفاقی برای بچّه می‌افتد.

۵دختر فرعون برای حمام کردن به رود نیل آمد. وقتی ندیمه‌هایش در کنار رود قدم می‌زدند او سبد را در میان نیزار دید. پس یکی از کنیزانش را فرستاد تا سبد را بیاورد. **۶**دختر فرعون آن را باز کرد و پسر بچّه‌ای را دید. بچّه گریه می‌کرد و دختر فرعون دلش به حال بچّه سوخت و گفت: «این بچهٔ یکی از عبرانیان است.»

۷سپس خواهر طفل جلو آمد و به دختر فرعون گفت: «می‌خواهید بروم و یکی از زنهای عبرانیان را بیاورم تا بچّه را برای شما شیر بدهد؟»

۸دختر فرعون گفت: «آری برو و این کار را بکن.» دختر رفت و مادر خود طفل را آورد. **۹**دختر فرعون گفت: «این بچّه را ببر و برای من نگه‌دار. من مزد تو را خواهم داد.» پس آن زن بچّه را گرفت تا از او مواظبت کند. **۱۰**بعدها وقتی‌که بچّه به قدر کافی بزرگ شد، او را به نزد دختر فرعون آورد. دختر فرعون او را به پسری خود قبول کرد و گفت: «من او را از آب گرفتم، پس اسم او را موسی می‌گذارم.»

بازگشت موسی به سرزمین مدیان

۱۱وقتی موسی بزرگ شد، رفت تا قوم خود، عبرانیان را ببیند. او دید که چگونه آنان را به کارهای سخت وادار کرده‌اند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حتّی دید که یک نفر مصری یـک عبرانی را که از قوم خود موسی بود، کتک می‌زند. **۱۲**موسی به اطراف نگاه کرد و چون کسی آنجا نبود، آن مصری را کشت و جنازه‌اش را زیر شن‌ها پنهان کرد. **۱۳**روز بعد برگشت و دید که دو نفر عبرانی با هم گلاویز شده‌اند. به کسـی‌که مقصّر بود گفت: «چرا هم‌نژاد خود را می‌زنی؟»

۱۴آن مرد در جواب گفت: «چه کسی تو را حاکم و قاضی ما کرده است؟ آیا می‌خواهی مرا هم مثل آن مصری بکشی؟» موسی ترسید و با خود فکر کرد، «حتماً همهٔ مردم فهمیده‌اند که من چه کار کرده‌ام.» **۱۵**وقتی فرعون این ماجرا را شـنید، تصمیم گرفت موسی را بکشد. امّا موسی فرار کرد و به سرزمین مدیان رفت و در آنجا ساکن شد.

۱۶روزی وقتـی موسـی بر سـر چاهی نشسـته بود، هفت دختر یترون، که کاهن مدیان بود، بر سـر چاه آمدند. آنها آبخورهـا را پُر کردند تا گلّهٔ گوسـفندان و بُزهای پدر خود را سـیراب کنند. **۱۷**امّا بعضی از چوپانان، دختران یترون را از سـر چاه دور کردند. پس موسـی به کمک دخترها رفت و گلّهٔ آنها را سـیراب کرد. **۱۸**وقتی دختران به نزد پدرشان یترون برگشتند، پدرشـان پرسید: «چه شد که امروز به این زودی برگشـتید؟»

۱۹آنها جواب دادند که یک نفر مصری ما را از دست چوپانان نجات داد و حتّی از چاه آب کشیده گلّهٔ ما را سیراب کرد.

۲۰او از دخترانش پرسـید: «آن مرد حالا کجاسـت؟ چرا او را آنجا رها کردیـد؟ بروید و از او دعوت کنیـد تا با ما غذا بخورد.»

۲۱موسی موافقت کرد که در آنجا زندگی کند و یترون دختر خود صفوره را هم به عقد او درآورد. **۲۲**صفوره پسری زایید. موسی با خود گفت، «من در این سرزمین بیگانه هستم، پس اسم او را جرشوم می‌گذارم.»

۲۳چند سـال بعد فرعـون مرد. امّا بنی‌اسـرائیل هنوز از بردگی، آه و ناله می‌کردند و گریه و زاری آنها برای کمک بـه درگاه خدا رسـید. **۲۴**او دعا و زاری آنها را شـنید و پیمانی را که با ابراهیم و اسـحاق و یعقوب بسـته بود به یاد آورد. **۲۵**خدا، بر قوم اسـرائیل نظر کرد و آنها را مورد توجّـه قـرار داد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دعوت خدا از موسی

۳ یک روز وقتی موسی گلّهٔ گوسفندان و بُزهای پدر زنش یترون، کاهن مدیان را می‌چرانید، گلّه را به طرف غرب بیابان برد تا به کوه مقدّس، یعنی سینا رسید. **۲**در آنجا فرشتهٔ خداوند از میان شعله‌های آتشِ بوته‌ای بر او ظاهر شد. موسی نگاه کرد و دید که بوته شعله‌ور است امّا نمی‌سوزد! **۳**پس با خود گفت: «نزدیک بروم و این چیز عجیب را ببینم که چرا بوته نمی‌سوزد!»

۴وقتی خداوند دید موسی نزدیک می‌آید، از میان بوتهٔ آتش او را صدا کرد و فرمود: «موسی، موسی!»

موسی عرض کرد: «بلی حاضرم.»

۵خدا فرمود: «نزدیکتر نیا! نعلینت را از پایت بیرون بیاور چون جایی که ایستاده‌ای زمین مقدّس است. **۶**من، خدای اجداد تو هستم. خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب.» موسی صورت خود را پوشانید چون ترسید که به خدا نگاه کند.

۷آنگاه خداوند فرمود: «زحمات قوم خود را که در مصر هستند دیدم و ناله و زاری آنها را از دست سرکارگران شنیدم. من تمام رنج و عذاب آنها را می‌دانم.

۸«بنابراین نازل شده‌ام تا آنها را از دست مصری‌ها نجات بدهم و از مصر بیرون آورده به سرزمینی غنی و حاصلخیز ببرم. به سرزمینی که اکنون کنعانیان، حِتّیان، اموریان، فرزیان، حویان و یبوسیان در آن زندگی می‌کنند. **۹**من فریاد قوم خود را شنیده‌ام و می‌دانم که چگونه مصری‌ها به آنها ظلم می‌کنند. **۱۰**حالا بیا تو را نزد فرعون بفرستم تا تو قوم من بنی‌اسرائیل را از این سرزمین بیرون بیاوری.»

۱۱موسی به خدا عرض کرد: «ای خداوند، من کیستم که نزد فرعون بروم تا بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون بیاورم؟»

۱۲خدا فرمود: «من با تو خواهم بود و وقتی‌که تو قوم مرا از مصر بیرون بیاوری، مرا در این کوه پرستش خواهید کرد. این نشانه‌ای خواهد بود که من تو را فرستاده‌ام.»

۱۳موسی به خدا گفت: «وقتی من به نزد بنی‌اسرائیل بروم و بگویم که خدای اجداد شما مرا نزد شما فرستاده است و آنها از من بپرسند که اسم او چیست، به آنها چه بگویم؟»

۱۴خدا فرمود: «هستم آنکه هستم. به بنی‌اسرائیل بگو او که 'هستم' نامیده می‌شود مرا نزد شما فرستاده است. **۱۵**به آنها بگو:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

'خداوند خدای اجداد شما، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب مرا نزد شما فرستاده است.' اسم من تا ابد همین خواهد بود و تمام نسلهای آینده باید مرا به همین اسم بخوانند. **۱۶**برو و تمام رهبران قوم اسرائیل را جمع کن و به آنها بگو که خداوند، خدای اجداد شما، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب بر من ظاهر شد و گفت که من شما و آنچه را که مصریان با شما می‌کنند مشاهده کردم. **۱۷**من تصمیم گرفته‌ام که شما را از مصر، که در آن عذاب می‌کشید، بیرون بیاورم. من شما را به سرزمینی که غنی و حاصلخیز است می‌برم. جایی که اکنون کنعانیان، حِتّیان، اموریان، فرزیان، حویان و یبوسیان در آن زندگی می‌کنند.

۱۸«قوم من به سخنان تو گوش خواهند داد. سپس تو به اتّفاق رهبران قوم اسرائیل به نزد فرعون برو و به او بگو: 'خداوند خدای عبرانیان، خود را بر ما ظاهر کرده است. حالا ما از تو تقاضا داریم که اجازه بدهی مدّت سه روز به صحرا برویم و برای خداوند خدای خود، قربانی بگذرانیم.' **۱۹**من می‌دانم که فرعون این اجازه را به شما نخواهد داد، مگر به انجام این کار مجبور شود. **۲۰**امّا من قدرت خود را به کار می‌برم و مصر را با کارهای عجیبی که در آن انجام خواهم داد، تنبیه می‌کنم. بعد از آن او به شما اجازه می‌دهد که بروید.

۲۱«من قوم خود را در نظر مصریان محترم خواهم ساخت. بنابراین وقتی بیرون می‌روید دست خالی نخواهید بود. **۲۲**هر زن اسرائیلی به نزد همسایهٔ مصری خود و یا هر زن مصری که در خانهٔ او هست برود و از آنها لباس و زینت‌آلات طلا و نقره بگیرد و شما آنها را به پسران و دختران خود بپوشانید و به این ترتیب ثروت مصری‌ها را غارت خواهید کرد.»

خدا به موسی قدرت معجزات می‌دهد

۴ موسی به خداوند عرض کرد: «اگر بنی‌اسرائیل سخنان مرا باور نکنند و به من گوش ندهند و بگویند که تو بر من ظاهر نشدی، چه کار باید کنم؟»

۲خداوند از او پرسید: «آن چیست که در دست داری؟»
موسی عرض کرد: «عصا»

۳خداوند فرمود: «آن را بر زمین بینداز.» وقتی موسی آن را بر زمین انداخت، عصا به مار تبدیل شد و موسی از آن فرار کرد.

۴خداوند به موسی فرمود: «دستت را دراز کن و دمش را بگیر.» موسی دستش را دراز کرد و آن را گرفت و مار دوباره

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به عصا تبدیل شد. **۵**خداوند فرمود: «این کار برای بنی‌اسرائیل نشانه‌ای است تا آنها باور کنند که خداوند، خدای اجداد آنها، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب بر تو ظاهر شده است.»

۶خداوند بار دیگر به موسی فرمود: «دست خود را به داخل ردایت ببر.» موسی اطاعت کرد و وقتی آن را بیرون آورد دستش به مرضی مبتلا شده پُر از لکه‌های سفید، مانند برف گردیده بود.

۷خداوند فرمود: «دوباره دستت را به داخل ردایت ببر.» او چنین کرد و وقتی این بار آن را بیرون آورد، مانند سایر اعضای بدنش سالم شده بود. **۸**خداوند به موسی فرمود: «اگر آنها سخنان تو را قبول نکردند و نشانهٔ اول را هم باور نکردند، نشانهٔ دوم را باور خواهند کرد. **۹**اگر این دو نشانهٔ را قبول نکردند و به سخنان تو گوش ندادند، آنگاه مقداری از آب رودخانهٔ نیل بردار و بر روی خشکی بریز. آن آب به خون تبدیل خواهد شد.»

۱۰موسی عرض کرد: «ای خداوند، من سخنور خوبی نبوده‌ام، نه از ابتـدا و نه از وقتی‌که تو با من صحبت کرده‌ای. من در حرف زدن کند هستم و نمی‌توانم خوب حرف بزنم.»

۱۱خداوند فرمود: «چه کسی به انسان زبان داد؟ یا چه کسی او را کر و لال آفرید؟ چه کسی او را بینا و یا کور کرده است؟ آیا نه من که خداوندم؟ **۱۲**حالا برو، من به زبان تو قدرت خواهم داد و به تو یاد می‌دهم که چه بگویی.»

۱۳امّا موسی عرض کرد: «نه ای خداوند. خواهش می‌کنم یک نفر دیگر را بفرست.»

۱۴آنگاه خداوند بر موسی خشمگین شد و فرمود: «آیا نمی‌دانم که بـرادرت هارون لاوی سـخنران خوبی اسـت؟ او الآن به ملاقات تو می‌آید و از دیدن تو خوشحال خواهد شد. **۱۵**تو با او صحبت کن و به او بگو که چه بگوید. به هنگام صحبت به هردوی شـما کمک خواهم کرد و به هردوی شما خواهم گفت که چه باید بکنید. **۱۶**او سخنگوی تو خواهد بود و به جای تو با قوم صحبت خواهد کـرد. آنگاه تو برای او مانند خدا خواهی بود و به او خواهی گفت چه بگوید. **۱۷**این عصا را با خود ببر تا با آن نشانهٔ خود را ظاهر سازی.»

بازگشت موسی به مصر

۱۸آنگاه موسی به نزد پدر زنش یترون رفت و به او گفت: «اجازه بده به نزد اقوام خـود در مصر بروم و ببینم آیا هنوز زنده‌اند.» یترون موافقت کرد و به موسی گفت: «به سلامت برو.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹موسی هنوز در سرزمین مدیان بود که خداوند به او فرمود:
«به مصر بازگرد زیرا تمام کسانی‌که می‌خواستند تو را بکشند
مرده‌اند.» **۲۰**پس موسی زن و پسران خود را بر الاغی سوار
کرد و عصایی را که خدا به او فرموده بود به دست گرفت و
به طرف مصر برگشت.
۲۱خداوند دوباره به موسی فرمود: «حالا که تو به مصر
برمی‌گردی، متوجّه باش که تمام کارهای عجیبی را که قدرت
انجام آن را به تو داده‌ام، در مقابل فرعون انجام دهی. امّا من
دل فرعون را سخت می‌کنم تا قوم را آزاد نکند. **۲۲**آنگاه تو
باید به فرعون بگویی که خداوند چنین می‌گوید: 'اسرائیل پسر
من و نخستزادهٔ من است. **۲۳**من به تو می‌گویم پسر مرا آزاد
کن تا برود و مرا پرستش کند. امّا تو آنها را آزاد نمی‌کنی. پس
من هم پسرت یعنی نخستزادهٔ تو را می‌کشم.'»
۲۴در راه مصر جایی که موسی اردو زده بود، خداوند با او
برخورد نمود و خواست او را بکشد. **۲۵-۲۶**امّا صفوره زن
موسی، سنگ تیزی برداشت و پسرش را ختنه کرد و پوست
غُلفهٔ او را به پای موسی مالید. به‌خاطر رسم ختنه به موسی
گفت: «تو برای من شوهر خونی هستی.» پس خداوند موسی
را رها کرد.
۲۷خداوند به هارون فرمود: «به بیابان برو و از موسی استقبال
کن.» هارون رفت و موسی را در کوه مقدّس ملاقات کرد و
او را بوسید. **۲۸**موسی تمام چیزهایی را که خداوند به هنگام
روانه کردنش به سوی مصر به او امر فرموده بود و همچنین
نشانه‌هایی که به او داده بود، برای هارون تعریف کرد. **۲۹**پس
موسی و هارون به مصر رفتند و تمام رهبران بنی‌اسرائیل را دور
هم جمع کردند. **۳۰**هارون تمام چیزهایی را که خداوند به موسی
فرموده بود، برای آنها تعریف کرد. سپس موسی نشانه‌ای در
مقابل قوم ظاهر ساخت. **۳۱**آنها ایمان آوردند و چون شنیدند
که خداوند به آنها توجّه نموده و از درد و رنجشان آگاه است،
همگی تعظیم کرده خدا را سجده و پرستش نمودند.

موسی و هارون در مقابل فرعون

۵ سپس موسی و هارون به نزد فرعون رفتند و گفتند:
«خداوند خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید: 'بگذار
قوم من بروند تا مراسم عید را در بیابان به احترام من بجا
بیاورند.'»

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲امّا فرعون گفت: «خداوند کیست که من باید به سخنان او
گوش بدهم و اسرائیل را آزاد کنم؟ من خداوند را نمی‌شناسم
و بنی‌اسرائیل را هم آزاد نمی‌کنم.»
۳آنها در جواب گفتند: «خدای عبرانیان خود را بر ما ظاهر
کرده است. تو، به ما اجازه بده یک سفر سه روزه به بیابان
برویم تا برای خدای خود، قربانی کنیم. اگر ما این کار را
نکنیم، او ما را به وسیلهٔ مرض یا جنگ نابود خواهد کرد.»
۴فرعون به موسی و هارون گفت: «چرا می‌خواهید مردم را
از کارشان باز دارید؟ آنها را سر کار خود بازگردانید. ۵قوم
شما از مصری‌ها هم بیشتر شده و حالا می‌خواهید از کار
دست بکشید؟»
۶در همان روز فرعون به سرکارگران مصری و ناظران اسرائیلی
دستور داد: ۷«دیگر برای خشت زدن کاه به آنها ندهند و آنها
را مجبور کنند که خودشان کاه جمع کنند. ۸تعداد خشتهایی
را هم که می‌زنند، باید به اندازهٔ گذشته باشد و حتّی یکی
هم کمتر نباشد. چون تنبلی می‌کنند و به همین خاطر است
که مدام از من می‌خواهند که بگذارم بروند و برای خدای
خود قربانی بگذرانند! ۹این مردم را سخت به کار وادار کنید
تا همیشه مشغول باشند و فرصت نداشته باشند به سخنان
بیهوده فکر کنند.»
۱۰پس سرکارگران و ناظران رفتند و به بنی‌اسرائیل گفتند که
فرعون چنین می‌گوید: «من دیگر کاه به شما نخواهم داد.
۱۱خودتان باید بروید و از هر کجا که می‌توانید کاه برای خود
جمع کنید. امّا همچنان باید همان تعداد خشت را بسازید.»
۱۲پس قوم برای یافتن کاهبن به جای کاه در سرتاسر مصر پراکنده
شدند. ۱۳سرکارگران مرتب بر آنها فشار می‌آوردند که باید
تعداد خشتها در هر روز به اندازهٔ زمانی باشد که کاه می‌گرفتند.
۱۴سرکارگران مصری، ناظران اسرائیلی را می‌زدند که چرا تعداد
خشتهای ساخته شده به اندازهٔ روزهای گذشته نیست.
۱۵پس ناظران به نزد فرعون شکایت برده، گفتند: «عالیجناب،
چرا با ما این‌طور رفتار می‌کنی؟ ۱۶کاه به غلامانت نمی‌دهند و
می‌گویند باید خشت بسازید و مرتب ما را می‌زنند درصورتی‌که
تقصیر سرکارگران تو می‌باشد.»
۱۷فرعون گفت: «شما تنبل هستید و نمی‌خواهید کار کنید. از
این جهت است که از من می‌خواهید که بگذارم بروید و برای

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند قربانی بگذرانید. **۱۸**حالا به سر کار خود بازگردید. کاه به شما داده نخواهد شد و تعداد خشتهایی هم که می‌زنید باید به اندازهٔ سابق باشد.» **۱۹**وقتی به ناظران اسرائیلی گفته شد که تعداد خشتها باید به اندازهٔ روزهای قبل باشد، فهمیدند که در زحمت افتاده‌اند.

۲۰چون از نزد فرعون بیرون رفتند، دیدند که موسی و هارون منتظر آنها ایستاده‌اند. **۲۱**پس به آنها گفتند: «خداوند می‌داند که چه کار کرده‌اید و شما را مجازات خواهد کرد! زیرا شما باعث شده‌اید که فرعون و درباریانش از ما نفرت داشته باشند. و بهانه‌ای به دست آنها داده‌اید تا ما را بکشند.»

گلایه موسی از خداوند

۲۲پس موسی بار دیگر به سوی خداوند روی آورد و عرض کرد: «خداوندا، چرا به قوم خود بدی می‌کنی و چرا مرا به اینجا فرستادی؟ **۲۳**چون از وقتی‌که به نزد فرعون رفتم تا پیغام تو را بگویم او با قوم بد رفتاری می‌کند و تو هم هیچ کاری برای رهایی آنها نکرده‌ای!»

۶ آنگاه خداوند به موسی فرمود: «حالا خواهی دید که من با فرعون چه می‌کنم. من او را مجبور می‌کنم که قوم مرا آزاد کند. در حقیقت کاری می‌کنم که او مجبور شود قوم مرا از این سرزمین بیرون کند.»

خدا موسی را فرا می‌خواند

۲خدا به موسی فرمود: «من، خداوند هستم، **۳**به ابراهیم، اسحاق و یعقوب به عنوان خدای قادر مطلق ظاهر شدم ولی خودم را با اسم خود یعنی 'خداوند' به آنها نشناساندم. **۴**با آنها پیمان بستم و وعده دادم که سرزمین کنعان، یعنی سرزمینی را که در آن مانند بیگانگان زندگی کردند به آنها بدهم. **۵**حالا آه و نالهٔ بنی‌اسرائیل که مصری‌ها آنها را غلام و بردهٔ خود کرده‌اند، شنیده‌ام و پیمان خود را به یاد آورده‌ام. **۶**پس به بنی‌اسرائیل بگو که من به آنها می‌گویم: 'من، خداوند هستم و شما را از بندگی مصری‌ها آزاد خواهم کرد. و با بازوی قدرتمند خود آنها را سخت مجازات خواهم نمود و شما را نجات خواهم داد. **۷**شما را قوم خود خواهم ساخت و خدای شما خواهم بود. وقتی شما را از بردگی مصری‌ها نجات دادم، خواهید دانست که من خدای شما هستم. **۸**من شما را به سرزمینی خواهم آورد که صمیمانه وعده کرده بودم آن را به ابراهیم،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسحاق و یعقوب بدهم. من آن را به شما خواهم داد تا مال خودتان باشد. من، خداوند هستم.'» **۹**موسی این سخنان را به بنی‌اسرائیل گفت، ولی آنها به سخنان او گوش ندادند، چون روح آنها در زیر بار بردگی سخت خرد شده بود.

۱۰آنگاه خداوند به موسی فرمود: **۱۱**«برو به فرعون بگو که باید بگذاری بنی‌اسرائیل از مصر بیرون بروند.»

۱۲امّا موسی به خداوند عرض کرد: «بنی‌اسرائیل به سخنان من گوش نمی‌دهند، پس چطور فرعون به سخنان من گوش خواهد داد درصورتی‌که من در سخن گفتن هم ناتوانم؟»

۱۳خداوند به موسی و هارون مأموریت داد: «به بنی‌اسرائیل و فرعون بگویید که من به شما فرمان دادم تا بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون بیاورید.»

نسب‌نامهٔ موسی و هارون

۱۴اسامی سران طایفه‌های آنها از این قرار است: رئوبین که نخستزادهٔ یعقوب بود، چهار پسر داشت: حنوک، فلو، حصرون و کرمی که اینها پدران خاندانهایی هستند که به نام ایشان خوانده می‌شوند. **۱۵**شمعون شش پسر داشت: یموئیل، یامین، اوهد، یاکین، صوحر و شاول که از زن کنعانی برایش به دنیا آمده بود. اینها نیاکان خاندانهایی هستند که به نام ایشان خوانده می‌شوند. **۱۶**لاوی صد و سی و هفت سال عمر کرد و دارای سه پسر بود به نامهای جرشون، قهات و مراری که اینها نیاکان خاندانهایی هستند که به نام ایشان خوانده می‌شوند. **۱۷**جرشون دارای دو پسر بود به نامهای لبنی و شمعی که هریک دارای طایفه‌های متعدّدی شدند. **۱۸**قهات صد و سی و سه سال عمر کرد و دارای چهار پسر شد به نامهای عمرام، ایصهار، حبرون و عُزیئیل. **۱۹**مراری دو پسر داشت به نامهای محلی و موشی که با فرزندانشان خاندانهای لاوی را تشکیل دادند.

۲۰عمرام با عمه‌اش یوکابد ازدواج کرد. یوکابد، هارون و موسی را زایید. عمرام صد و سی و هفت سال عمر کرد. **۲۱**ایصهار سه پسر داشت به نامهای قورح، نافج و زکری. **۲۲**عُزیئیل سه پسر داشت به نامهای میشائیل، ایلصافن و ستری.

۲۳هارون با الیشابع که دختر عمیناداب و خواهر نحشون بود ازدواج کرد و دارای چهار پسر شد به نامهای ناداب، ابیهو، العازار و ایتامار. **۲۴**قورح دارای سه پسر شد به نامهای اسیر،

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

القانه و ابیاساف. اینها نیاکان شاخه‌های طایفهٔ قورح بودند.
۲۵العازار پسر هارون با یکی از دختران فوتیئیل ازدواج کرد و صاحب پسری شد به نام فینحاس. این بود اسامی سران خاندانها و خانواده‌های طایفهٔ لاوی.
۲۶موسی و هارون همان کسانی بودند که خداوند به ایشان فرمود: «بنی‌اسرائیل را با تمامی طایفه‌هایش از سرزمین مصر بیرون بیاورید.» **۲۷**موسی و هارون کسانی هستند که به فرعون، گفتند: «بنی‌اسرائیل را از مصر آزاد کن.»

فرمان خداوند به موسی و هارون

۲۸یک روز خداوند در سرزمین مصر با موسی سخن گفت و فرمود: **۲۹**«من، خداوند هستم. هر آنچه را به تو می‌گویم به فرعون، بگو.»
۳۰امّا موسی به خداوند عرض کرد: «خداوندا، تو می‌دانی که من در سخن گفتن کُند هستم. پس چطور فرعون به سخنان من گوش خواهد داد؟»

۷ خداوند به موسی فرمود: «ببین، من تو را برای فرعون مانند خدا کرده‌ام و برادرت هارون نبی تو خواهد بود.
۲هرچه به تو دستور داده‌ام به برادرت هارون بگو تا او به فرعون بگوید که بنی‌اسرائیل را از سرزمین مصر آزاد کند. **۳**امّا من فرعون را سنگدل می‌سازم و هرچند نشانه‌ها و شگفتی‌های هولناک در مصر انجام دهم، **۴**فرعون به سخنان شما گوش نخواهد داد. پس از آن با قدرت خود مصری‌ها را شدیداً مجازات خواهم کرد و طایفه‌های قوم خود را از این سرزمین بیرون خواهم آورد.
۵آنگاه، وقتی با دست پرقدرت خود بنی‌اسرائیل را از سرزمین آنها بیرون بیاورم، مصریان خواهند دانست که من، خداوند هستم.» **۶**موسی و هارون آنچه را که خداوند به آنها فرموده بود انجام دادند. **۷**هنگامی که آنها با فرعون صحبت کردند، موسی هشتاد ساله و هارون هشتاد و سه ساله بود.

عصای هارون

۸خداوند به موسی و هارون فرمود: **۹**«اگر فرعون از شما خواست که با معجزه‌ای ادّعای خود را ثابت کنید، به هارون بگو عصای خود را در مقابل فرعون بر زمین بیاندازد تا به مار تبدیل شود.» **۱۰**پس موسی و هارون به حضور فرعون رفتند و هرچه خداوند به آنها دستور داده بود انجام دادند. هارون عصای خود را در مقابل فرعون و بزرگان دربار بر زمین انداخت

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و عصا به مار تبدیل شد. **۱۱**فرعون دانشمندان و جادوگران مصر را حاضر کرد و آنها هم همان کار را انجام دادند. **۱۲**آنها عصاهای خود را بر زمین انداختند و عصاها به مار تبدیل شدند ولی عصای هارون، عصاهای آنها را خورد. **۱۳**امّا همان‌طور که خداوند فرموده بود، فرعون در سنگدلی خود باقی ماند و به سخنان موسی گوش نداد.

مصیبت‌زدگی مصر

نخستین بلا: تبدیل آب به خون

۱۴سپس خداوند به موسی فرمود: «فرعون خیلی سرسخت است و اجازه نداد قوم برود. **۱۵**صبح برای ملاقات فرعون به کنار رود برو، هنگامی‌که او به آب داخل می‌شود. عصایی را هم که به مار تبدیل شده بود با خودت بردار، و کنار رود نیل منتظر او باش. **۱۶**سپس به او بگو: خداوند خدای عبرانیان مرا فرستاده است تا به تو بگویم که قوم او را آزاد کنی تا او را در بیابان پرستش نمایند. ولی تا به حال گوش نداده‌ای. **۱۷–۱۸**حال من این عصا را به آب رود می‌زنم و آب آن به خون تبدیل خواهد شد، ماهیان خواهند مرد، رودخانه متعفّن خواهد شد و مردم مصر نمی‌توانند از آن بنوشند. خداوند می‌گوید: به این وسیله خواهی دانست که من، خداوند هستم.»

۱۹خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو عصای خود را بردار و دست خود را بر روی آبهای مصر و تمام رودخانه‌ها، نهرها، استخرها، حتّی کوزه‌های سنگی و کاسه‌های چوبی دراز کن تا آب همهٔ آنها به خون تبدیل شود.»

۲۰موسی و هارون همان‌طورکه خداوند دستور داده بود، انجام دادند. هارون در مقابل فرعون و درباریان، عصای خود را بلند کرد و به آب رودخانه زد و تمام آب آن به خون مبدّل شد. **۲۱**ماهیانی که در رودخانه بودند مردند و رودخانه متعفّن شد و مصری‌ها دیگر نمی‌توانستند از آن آب بنوشند. همهٔ جای مصر از خون پُر شد. **۲۲**جادوگران مصر هم با افسونهای خود همان کارها را انجام دادند و فرعون سنگدل‌تر شد و همان‌طور که خداوند فرموده بود به سخنان موسی و هارون گوش نداد. **۲۳**فرعون برگشت و به کاخ خود رفت و هیچ توجّهی به آنچه اتّفاق افتاده بود نداشت. **۲۴**تمام مصری‌ها برای پیدا کردن آب در کنار رود مشغول کَندن گودال شدند، چون نمی‌توانستند از آب رودخانه بنوشند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۵هفت روز از زمانی کـه خداوند آب رودخانه را به خون تبدیل کرده بود، گذشت.

دومین بلا: قورباغه‌ها

۸ خداوند به موسی فرمود: «نزد فرعون برو و به او بگو که خداوند چنین می‌فرماید: 'قوم مرا آزاد کن تا بروند و مرا پرستش کنند. ۲اگر آنها را آزاد نکنی، من تمام سرزمین تو را پُر از قورباغه می‌کنم. ۳قورباغه‌ها آن‌قدر در رود نیل زیاد خواهند شـد که به طرف کاخ تو خواهند آمد و به خوابگاه و رختخـواب تو خواهند رفت. همچنین بـه خانهٔ درباریان و سـایر مردم و حتّی به تنورها و تغارهای خمیر خواهند رفت. ۴قورباغه‌ها بر روی تو و بـر روی تمامی مردمان و درباریانت جست و خیز خواهند کرد.'»

۵خداوند به موسـی فرمود: «به هارون بگو دست و عصای خود را به سوی رودها و نهرها و استخرها بلند کند تا قورباغه‌ها بیرون بیایند و تمام سرزمین مصر را پُر کنند.» ۶هارون عصای خود را به طرف آبهای مصر بلند کرد و قورباغه‌ها بیرون آمدند و تمام سرزمین مصر را پُر کردند. ۷جادوگران مصر هم با جادو همین کار را کردند و زمین مصر را پُر از قورباغه کردند.

۸فرعون، موسی و هارون را به حضور طلبید و به آنها گفت: «نزد خداوند دعـا کنید تا این قورباغه‌هـا را از من و از مردم سرزمین من دور کند و من قوم شـما را آزاد می‌کنم و ایشان می‌توانند برای خداوند قربانی کنند.»

۹موسی گفت: «خیلی خوب، تو فقط زمان آزادی را معیّن کن تا من برای تـو و درباریان تو و همـهٔ مردمانت دعا کنم که قورباغه‌ها از تو و از خانهٔ تو دور شوند و فقط در رود نیل بمانند.»

۱۰فرعون گفت: «فردا برایم دعا کن.»

موسـی گفت: «همان طوری کـه خواسـتی خواهم کرد. آنگاه خواهی دانسـت که خدای دیگری مثل خداوند خدای ما نیست. ۱۱تو و درباریانت و همهٔ مردمانت از شر قورباغه‌ها خلاص خواهید شد و قورباغه‌ها غیراز رود نیل در هیچ کجای دیگر دیده نخواهند شد.» ۱۲آنگاه موسی و هارون از نزد فرعون بیرون رفتند و موسی به‌خاطر قورباغه‌هایی که بر فرعون فرستاده شـده بودند نزد خداوند دعا کرد. ۱۳خداوند دعای موسی را مستجاب کرد و تمام قورباغه‌هایی که در خانه‌ها و حیاطها و

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزارع بودند مردند. **۱۴**مصری‌ها قورباغه‌ها را دسته‌دسته جمع می‌کردند چون زمین متعفّن شده بود. **۱۵**امّا وقتی فرعون دید که قورباغه‌ها مرده‌اند، بار دیگر سنگدل شد و همان‌طور که خداوند فرموده بود به سخنان موسی و هارون گوش نداد.

سومین بلا: پشه‌ها

۱۶خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو با عصای خود زمین را بزند و در تمام سرزمین مصر گرد و غبار به پشه‌ها تبدیل خواهد شد.» **۱۷**پس هارون با عصای خود زمین را زد و تمام گرد و غبار مصر به پشه تبدیل گردید، به طوری که روی تمام مردم و حیوانات را پوشانیدند. **۱۸**جادوگران هم کوشش کردند با جادو، پشه به وجود بیاورند امّا نتوانستند. همه‌جا از پشه پُر شده بود. **۱۹**جادوگران به فرعون گفتند که این کار از قدرت خداست. امّا فرعون سنگدل شد و همان‌طور که خداوند فرموده بود به سخنان موسی و هارون گوش نداد.

چهارمین بلا: مگسها

۲۰خداوند به موسی فرمود: «فردا صبح زود بلند شو و وقتی‌که فرعون به کنار رودخانه می‌آید به دیدن او برو و به او بگو که خداوند می‌فرماید: 'قوم مرا رها کن تا مرا پرستش کنند. **۲۱**به تو هشدار می‌دهم اگر چنین نکنی، مگسهای بی‌شماری بر تو، درباریان و تمام مردمانت خواهم فرستاد و خانهٔ مصریان و سرزمین آنها پُر از مگس خواهد شد. **۲۲**ولی سرزمین جوشن را که قوم من در آن زندگی می‌کنند، از بقیّهٔ مصر جدا می‌کنم تا مگسی در آنجا دیده نشود تا بدانی که من، در این سرزمین خداوند هستم **۲۳**و میان قوم خود و قوم تو فرق می‌گذارم و تو فردا این نشانه را خواهی دید.'» **۲۴**خداوند گروه بی‌شماری از مگسها را به کاخ فرعون و خانهٔ درباریان و تمام مردمانش و به سراسر مصر فرستاد، به طوری که مگسها زمین را ویران می‌کردند.

۲۵پس فرعون، موسی و هارون را به حضور طلبید و گفت: «بروید و در همین سرزمین برای خدای خود قربانی کنید.»

۲۶موسی گفت: «این کار درستی نیست. زیرا آنچه را که ما برای خدای خود قربانی می‌کنیم در نظر مصری‌ها ناپسند است و اگر آنچه را که آنها بد می‌دانند ما همان را در مقابل آنها انجام دهیم، آیا آنها ما را سنگسار نخواهند کرد؟ **۲۷**ما باید سه روز در بیابان سفر کنیم تا همان‌طور که خداوند به ما دستور می‌دهد، برای او قربانی کنیم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۸فرعون گفت: «به شما اجازه می‌دهم که به بیابان بروید و برای خدای خود قربانی کنید، به شرطی که زیاد دور نشوید و برای من هم دعا کنید.»
۲۹موسی گفت: «هم اکنون که بیرون می‌روم، نزد خداوند دعا می‌کنم که فردا مگسها را از شما، از درباریان و از تمام مردمانت دور نماید. ولی تو دوباره ما را فریب ندهی و مانع رفتن و انجام دادن مراسم قربانی نشوی.»
۳۰موسی از نزد فرعون بیرون رفت و نزد خداوند دعا کرد.
۳۱خداوند همان طوری که موسی خواسته بود، مگسها را از فرعون و از درباریان و تمام مردمان مصر دور کرد به طوری که یک مگس هم باقی نماند. ۳۲امّا فرعون باز هم سنگدل شد و قوم را آزاد نکرد.

پنجمین بلا: مرگ حیوانات

۹ خداوند به موسی فرمود: «نزد فرعون برو و بگو خداوند خدای عبرانیان چنین می‌فرماید: 'قوم مرا آزاد کن تا برود و مرا پرستش کند. ۲زیرا اگر باز هم آنها را آزاد نکنی، ۳دست خداوند بلایی در میان حیوانات تو خواهد فرستاد که اسبها، الاغها، شتران، گاوها، گوسفندان و بُزهای تو را مبتلا خواهد ساخت. ۴در میان حیوانات بنی‌اسرائیل و حیوانات مصری‌ها فرق می‌گذارم به طوری که هیچ حیوانی که متعلّق به بنی‌اسرائیل باشد نخواهد مرد. ۵من که خداوند هستم، فردا را برای انجام این کار تعیین می‌کنم.'»
۶فردای آن روز خداوند آنچه که فرموده بود عمل کرد و تمام حیوانات مصری‌ها مردند. امّا حتّی یکی از حیوانات بنی‌اسرائیل هم نمرد. ۷فرعون پرسید «چه شده است؟» به او گفتند حتّی یکی از حیوانات بنی‌اسرائیل هم نمرده است. ولی فرعون همچنان سنگدل بود و از آزاد کردن قوم خودداری کرد.

ششمین بلا: دمل‌ها

۸خداوند به موسی و هارون فرمود: «مشتهای خود را از خاکستر کوره پُر کنید و موسی آن را در مقابل فرعون به هوا بپاشد. ۹آنها مانند غبار بر سرتاسر سرزمین مصر پاشیده خواهد شد و همه‌جا دملهای دردناک در مردم و حیوانات به وجود خواهد آمد.» ۱۰پس آنها مقداری از خاکستر کوره برداشتند و موسی آن را در مقابل فرعون به هوا پاشید. و آن خاکسترها دملهای دردناکی در مردم و حیوانات به وجود آورد. ۱۱جادوگران

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نتوانستند در مقابل موسی بایستند. چون آنان هم مانند سایر مصری‌ها بدنشان پُر از دملها شده بود. **۱۲**ولی خداوند همان‌طور که فرموده بود، فرعون را سنگدل کرد و او به سخنان موسی و هارون گوش نداد.

هفتمین بلا: تگرگ

۱۳خداوند به موسی فرمود: «فردا صبح زود به دیدن فرعون برو و به او بگو خداوند خدای عبرانیان چنین می‌فرماید: 'قوم مرا آزاد کن تا بروند و مرا پرستش کنند. **۱۴**زیرا این دفعه نه فقط درباریان و مردمانت، بلکه خود تو را هم به بلا مبتلا خواهم کرد تا بدانی که در سرتاسر جهان کسی مانند من نیست. **۱۵**زیرا اگر دست خود را به طرف تو و مردمانت دراز کرده بودم و شما را به بلایا مبتلا ساخته بودم، اکنون همهٔ شما نابود شده بودید. **۱۶**لیکن به‌خاطر این تو را تا به حال زنده نگاه داشته‌ام که قدرت خود را نشان دهم و نام من در سرتاسر جهان مشهور گردد. **۱۷**امّا تو همچنان متکبّری و قوم مرا آزاد نمی‌کنی. **۱۸**فردا در چنین وقتی چنان تگرگی بر مصر خواهم فرستاد که مصر هرگز در تاریخ خود به‌یاد نداشته است. **۱۹**اکنون بفرست تا گلّه‌هایت و هر چیزی که در فضای باز داری، بیاورند و در زیر سایه‌بان قرار دهند. زیرا تگرگ بر انسان و حیوان و هر چیزی که در فضای باز باشد خواهد بارید و همه را نابود خواهد ساخت.'» **۲۰**بعضی از بزرگان دربار فرعون که از آنچه خداوند فرموده بود ترسیده بودند غلامان و گلّه‌های خود را به جای سرپوشیده آوردند. **۲۱**امّا کسانی‌که به هشدار خداوند توجّه نداشتند، غلامان و گلّه‌های خود را در صحرا واگذاردند.

۲۲پس خداوند به موسی فرمود: «دست خود را به سوی آسمان بلند کن تا در سرتاسر مصر، بر انسانها و حیوانات و گیاهان صحرا تگرگ ببارد.» **۲۳**موسی عصای خود را به طرف آسمان بلند کرد و به امر خداوند در سرزمین مصر رعد و برق شدیدی واقع شد و تگرگ شروع به باریدن کرد. **۲۴**تگرگ شدیدی می‌بارید و دایماً صاعقه به زمین می‌زد. تگرگ آن‌قدر شدید بود که مصریان مانند آن را در تاریخ خود به‌یاد نداشتند. **۲۵**تگرگ هرچه را که در بیابان بود از آدم و حیوان و گیاهان صحرایی همه را نابود کرد و درختان را شکست. **۲۶**سرزمین جوشن، -جایی که قوم اسرائیل در آن زندگی می‌کردند- تنها جایی بود که تگرگ نبارید.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۷فرعون، موسی و هارون را به حضور طلبید و به ایشان
گفت: «این دفعه گناه کرده‌ام، زیرا خداوند عادل است و من
و مردمان من گناهکاریم. ۲۸نزد خداوند دعا کنید. همین که
رعد و برق و تگرگ متوقّف شود، شما را آزاد خواهم کرد.
لازم نیست بیشتر از این در اینجا بمانید.»
۲۹موسی در جواب فرعون گفت: «همین که از شهر بیرون
برویم دستهای خود را بلند کرده دعا خواهم کرد تا رعد و
برق و تگرگ متوقّف شود تا تو بدانی که زمین مال خداوند
است. ۳۰ولی می‌دانم که تو و درباریانت هنوز از خداوند
نمی‌ترسید.»
۳۱محصول کتان و جو آسیب دیده بود چون جو، خوشه
کرده بود و کتان دانه آورده بود. ۳۲امّا محصول گندم به‌خاطر
اینکه دیررس است آسیب ندید.
۳۳موسی از نزد فرعون بیرون رفت و از شهر خارج شد، سپس
دستهای خود را به سوی خداوند بلند کرد و رعد و برق و
تگرگ متوقّف شد و باران دیگر نبارید. ۳۴امّا چون فرعون دید
که دیگر همه‌چیز آرام شده، بار دیگر گناه کرد و او و درباریانش
دل خود را سخت کردند. ۳۵فرعون بار دیگر سختی نشان داد
و اجازه نداد که بنی‌اسرائیل از مصر بیرون روند.

هشتمین بلا: ملخها

۱۰ خداوند به موسی فرمود: «نزد فرعون برو، من فرعون و
درباریانش را سرسخت و سنگدل نموده‌ام تا این نشانه
را در میان ایشان انجام دهم. ۲تا آنچه را که من در مصر انجام
دادم و نشانه‌هایی را که در میان آنها به عمل آوردم و حماقت
مصریان را آشکار کردم برای فرزندان و نوه‌هایت تعریف کنی.
و همهٔ شما خواهید دانست که من، خداوند هستم.»
۳پس موسی و هارون نزد فرعون رفتند و گفتند: «خداوند
خدای عبرانیان چنین می‌فرماید: 'تا کی می‌خواهی از تواضع
کردن در مقابل من خودداری کنی؟ قوم مرا آزاد کن تا بروند و
مرا پرستش کنند. ۴اگر از آزاد کردن آنها خودداری کنی، من
فردا ملخها را به سرزمین تو خواهم فرستاد. ۵آنها آن‌قدر زیاد
هستند که تمام روی زمین را خواهند پوشانید. و آنچه را که
از تگرگ باقیمانده و تمام درختهایی را که در مزارع هستند
خواهند خورد. ۶قصرهای تو و خانه‌های تمام درباریان و تمام
مردمانت پُر از ملخ خواهد شد. آنها از هر آنچه که نیاکانت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیده‌اند هم بدتر خواهند بود.'» آنها بعد از گفتن این سخنان از نزد فرعون بیرون رفتند.

۷درباریان به فرعون گفتند: «تا کی این مرد باید ما را زحمت بدهد؟ مردان بنی‌اسرائیل را آزاد کن تا بروند و خداوند خدای خود را پرستش کنند. مگر نمی‌دانی که سرزمین مصر ویران شده است؟»

۸پس موسی و هارون را به نزد فرعون بازگرداندند و فرعون به آنها گفت: «بروید و خداوند خدای خود را پرستش کنید. ولی بگویید بدانم چه کسانی خواهند رفت؟»

۹موسی در جواب گفت: «همهٔ ما به اتّفاق کودکان و پیران و پسران و دختران خود خواهیم رفت و گوسفندان و بُزها و گاوان خود را هم خواهیم برد. زیرا عیدی داریم که باید به احترام خداوند برگزار کنیم.»

۱۰فرعون گفت: «به خداوند سوگند می‌خورم که هرگز نخواهم گذاشت زنها و کودکان را هم با خود ببرید! روشن است که نقشهٔ شورش در سر دارید. **۱۱**فقط به مردها اجازه داده می‌شود که بروند و خداوند را پرستش کنند. چون شما همین را خواسته بودید.» پس موسی و هارون را از نزد فرعون بیرون کردند.

۱۲خداوند به موسی فرمود: «دست خود را بر سرزمین مصر بلند کن تا ملخها بیایند و هر گیاه سبزی را که روی زمین است و آنچه را که از تگرگ باقیمانده است بخورند.» **۱۳**موسی عصای خود را بر سرزمین مصر بلند کرد و به دستور خدا باد شدیدی به مدّت یک شبانه‌روز از مشرق به طرف مصر وزید و هنگام صبح باد شرقی ملخها را با خود آورد. **۱۴**ملخها تمام سرزمین مصر را پوشاندند و همه‌جا را پُر کردند و آن‌قدر زیاد بودند که کسی تا آن وقت مانند آن را ندیده بود و بعد از آن هم نخواهد دید. **۱۵**زمین از ملخها سیاه شده بود و ملخها همهٔ میوه‌های درختان و تمام گیاهان سبز را که از تگرگ باقیمانده بود خوردند به طوری که هیچ برگی بر درخت و هیچ علف سبزی در تمام سرزمین مصر نماند.

۱۶فرعون با شتاب موسی و هارون را صدا کرد و به آنها گفت: «من به خداوند خدای شما و به شما گناه کرده‌ام. **۱۷**فقط این دفعه گناه مرا ببخشید و از خدای خود بخواهید تا این بلای مرگ‌آور را از من دور کند.» **۱۸**موسی از نزد فرعون

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیرون رفت و بـه درگاه خداوند دعا کـرد. **۱۹**خداوند آن باد شرقی را به یک باد شدید غربی تبدیل کرد. آن باد تمام ملخها را جمع کرد و همه را به دریای سرخ ریخت به طوری که در سراسر مصر حتّی یک ملخ هم باقی نماند. **۲۰**امّا خداوند دل فرعون را سخت کرد و فرعون بنی‌اسرائیل را آزاد نکرد.

نهمین بلا: تاریکی

۲۱خداوند به موسی گفت: «دست خود را به طرف آسمان بلند کن تا تاریکی غلیظی که بتوان احساس کرد سرزمین مصر را فرا بگیرد.» **۲۲**موسـی دسـت خود را به سوی آسمان بلند کرد و تاریکی غلیظی به مدّت سـه روز تمام سرزمین مصر را گرفت. **۲۳**مصری‌ها نمی‌توانستند یکدیگر را ببینند و در آن سه روز هیچ‌کس از خانه‌اش بیرون نیامد ولی جایی که بنی‌اسرائیل زندگی می‌کردند روشن بود.

۲۴فرعون موسی و هارون را صدا کرد و گفت: «همگی شما با زنها و فرزندان خود بروید و خداوند را پرسـتش کنید. امّا گلّه‌های گوسفند و بُز و گاو شما در همین جا بمانند.»

۲۵موسی گفت: «پس تو باید گاو و گوسفند برای قربانی و قربانی سوختنی برای ما مهیّا کنی تا برای خداوند خدای خود، قربانی کنیم. **۲۶**ولی ما گلّه‌های خود را با خود خواهیم برد و حتّی یکی از آنها را هم جا نخواهیم گذاشت. ما باید حیوانی را که برای پرسـتش نمودن خداوند خدای خود لازم داریم، خودمان انتخاب کنیم و تا به آنجا نرسیم، نمی‌دانیم کدام‌یک از حیوانات خود را باید برای خداوند قربانی کنیم.»

۲۷ولی خداوند فرعون را سـختدل کرد و او اجازه نداد که آنها بروند. **۲۸**فرعون به موسی گفت: «از پیش چشم من دور شـو و سـعی کن که دیگر مرا نبینی زیرا روزی که مرا ببینی کشته خواهی شد.»

۲۹موسی گفت: «بسیار خوب، دیگر مرا نخواهی دید.»

آخرین بلا: مرگ نخستزادگان

۱۱ بعد از آن خداوند به موسی فرمود: «فقط یک بلای دیگر بر سـر فرعون و مردم او خواهم آورد. بعد از آن او شما را آزاد خواهد کرد. در حقیقت او همهٔ شما را از اینجا بیرون خواهد کرد. **۲**حالا به تمام بنی‌اسـرائیل بگو که هرکس چه زن و چه مرد از همسـایهٔ مصری خود زینت‌آلات طلا و نقره بخواهد.» **۳**خداوند بنی‌اسرائیل را در نظر مصریان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عزیز گردانید و موسی در نظر بزرگان و مردم مصر مَرد بزرگ و برجسته‌ای بود.

۴موسی به فرعون گفت: «خداوند می‌فرماید: 'در نیمه‌های شب به مصر خواهم آمد ۵و هر نخستزادهٔ مصری که پسر باشد خواهد مرد. چه نخستزادهٔ فرعون که جانشین اوست و چه نخستزادهٔ کنیزی که پشت دستاس نشسته است و چه نخستزادهٔ حیوانات، همه خواهند مرد. ۶چنان سر و صدای گریه و شیونی در تمام مصر به راه خواهد افتاد که هرگز شنیده نشده و شنیده نخواهد شد. ۷امّا در میان بنی‌اسرائیل حتّی سگی هم به طرف آنان و یا حیوانات آنها پارس نخواهد کرد. آنگاه خواهید دانست که خداوند بین مصریان و بنی‌اسرائیل فرق می‌گذارد.'» ۸موسی بدین‌گونه سخنان خود را به پایان برد: «آنگاه همهٔ درباریان، نزد من خواهند آمد و در مقابل من تعظیم خواهند کرد و التماس خواهند نمود تا من و تمام قوم من از اینجا بیرون برویم و بعد از آن من خواهم رفت.» سپس موسی درحالی‌که بشدّت خشمگین بود، از نزد فرعون بیرون رفت.

۹خداوند به موسی فرمود: «فرعون به سخنان شما گوش نخواهند داد تا من کارهای عجیب بیشتری در سرزمین مصر به عمل بیاورم.» ۱۰موسی و هارون تمام این کارهای عجیب را در مقابل فرعون انجام دادند، امّا خداوند دل فرعون را سخت کرد و او بنی‌اسرائیل را آزاد نکرد.

عید فطیر

۱۲ خداوند در مصر به موسی و هارون فرمود: ۲«این ماه برای شما ماه اول سال باشد. ۳به تمام جماعت اسرائیل بگو: هرکس در روز دهم این ماه، باید برّه یا بُزغاله‌ای برای خانوادهٔ خود بگیرد. ۴اگر خانواده‌ای کم جمعیّت است و یک حیوان برای آنان زیاد است، حیوان را با همسایهٔ مجاور خود تقسیم کند و هر یک مقداری را که برای افراد خانواده‌اش لازم است بردارند. ۵باید برّه یا بُز یک سالهٔ نر و سالم از میان گلّهٔ خود انتخاب کنید. ۶آن را تا عصر روز چهاردهم همین ماه نگاه دارید. تمام جماعت بنی‌اسرائیل برّه‌های خود را در همان روز قربانی کنند. ۷سپس مقداری از خون آن را بردارید و بر دو طرف چهارچوب و بالای در خانه‌ای که حیوان قرار است در آن خورده شود، بپاشید. ۸در همان شب، تمام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گوشتها را کباب کرده با نان بدون خمیرمایه و سبزیجات تلخ بخورید. **۹**این گوشت را نپخته و یا آب‌پز نخورید بلکه تمام آن را، حتّی کلّه و پاچه و روده‌های آن را هم روی آتش کباب کنید. **۱۰**هیچ چیزی از آن را تا صبح نگاه ندارید و اگر چیزی از آن باقی ماند آن را با آتش بسوزانید. **۱۱**موقع خوردن آن کمربند خود را ببندید، نعلین خود را به پا کنید، عصای خود را به دست بگیرید و آن را با عجله بخورید، چون عید فصح خداوند است.

۱۲«در آن شب من از مصر عبور می‌کنم و تمام نخستزاده‌های مصری چه انسان و چه حیوان همه را می‌کشم. من، خداوند هستم و بر تمام خدایان مصر داوری خواهم کرد. **۱۳**خونی که بر دو طرف چهارچوب و بر سر در خانهٔ شما پاشیده شده است، نشانه‌ای است که شما در آنجا زندگی می‌کنید و چون آن نشانه را ببینم، از آن عبور می‌کنم و وقتی‌که مصریان را هلاک می‌کنم، به شما هیچ آسیبی نخواهد رسید. **۱۴**شما باید آن روز را همیشه به‌خاطر داشته باشید و آن را به عنوان عید خداوند همیشه جشن بگیرید تا کاری را که من برای شما کرده‌ام، به یاد داشته باشید. این عید در بین شما یک رسم همیشگی باشد و نسل بعد از نسل آن را نگاه دارید.»

جشن نان فطیر

۱۵خداوند فرمود: «مدّت هفت روز نان بدون خمیرمایه بخورید. در همان روز اول، تمام خمیرمایه را از خانهٔ خود دور بریزید. اگر کسی در این هفت روز نان خمیرمایه‌دار بخورد باید از قوم من جدا شود. **۱۶**روز اول و همچنین در روز هفتم باید برای عبادت گردهم آیید. در این روزها هیچ کاری نباید بکنید. فقط می‌توانید غذای هرکس را برایش آماده کنید. **۱۷**شما باید عید فطیر را نگاه دارید زیرا در چنین روزی بود که طایفه‌های شما را از مصر بیرون آوردم. بنابراین شما در تمام نسلهای خود این عید را جشن بگیرید. **۱۸**از عصر روز چهاردهم ماه اول تا عصر روز بیست و یکم، شما نباید نانی که خمیرمایه دارد بخورید. **۱۹**برای هفت روز نباید خمیرمایه در خانه‌های شما پیدا شود و اگر کسی در این مدّت چیزی با خمیرمایه بخورد چه غریب و چه اهل آنجا، باید از قوم من جدا شود. **۲۰**هیچ چیزی که خمیرمایه داشته باشد نخورید، بلکه فقط فطیر بخورید.»

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اولین عید فصح

۲۱موسی تمام رهبران قوم اسرائیل را صدا کرد و به آنها گفت:
«هر کدام از شما برّه یا بُزغاله‌ای مناسب خانوادهٔ خود انتخاب
کنید و آن را برای عید فصح قربانی کنید. **۲۲**یک دسته زوفا
بردارید و آن را در خون حیوان که در تشت ریخته شده فرو
کنید. سپس آن را به سر در و دو طرف چهارچوب خانه‌های
خود بمالید و هیچ‌یک از شما نباید تا صبح از خانه بیرون بیاید.
۲۳چون خداوند از مصر عبور می‌کند تا مصری‌ها را بکشد،
وقتی خون را بر سر در و دو طرف چهارچوب خانه‌های شما
ببیند، از آن رد می‌شود و اجازه نمی‌دهد که فرشتهٔ مرگ به
خانه‌های شما داخل شود و شما را هلاک کند. **۲۴**شما و
فرزندان شما باید این قانون را برای همیشه حفظ کنید. **۲۵**و
وقتی به سرزمینی که خداوند به شما وعده داده است وارد
شدید، آنگاه این مراسم را بجا آورید. **۲۶**وقتی فرزندان شما
بپرسند که معنی این مراسم چیست؟ **۲۷**پاسخ خواهید داد، این
قربانی فصح برای تکریم خداوند است. زیرا او از خانه‌های
بنی‌اسرائیل در مصر رد شد و مصری‌ها را هلاک کرد ولی از
ما گذشت.»

پس بنی‌اسرائیل زانو زدند و خداوند را پرستش کردند. **۲۸**سپس
رفتند و آنچه را که خداوند توسط موسی و هارون دستور داده
بود انجام دادند.

مرگ نخستزاده‌ها

۲۹در نیمه‌های شب خداوند تمام نخستزاده‌های مصری، از
نخستزاده فرعون که بر تخت نشسته بود گرفته تا نخستزادهٔ
اسیری که در زندان بود و همچنین نخستزادهٔ حیوانات را نیز
کشت. **۳۰**در آن شب فرعون و درباریان و همهٔ مصری‌ها بیدار
شدند و گریه و زاری و شیون عظیمی در مصر برپا شد، زیرا
خانه‌ای نبود که پسر مرده‌ای در آن نباشد. **۳۱**در همان شب
فرعون، موسی و هارون را به حضور طلبید و به آنها گفت: «از
سرزمین من بیرون بروید. شما و تمامی قوم اسرائیل از کشور
من خارج شوید و همان‌طور که می‌خواستید خداوند را پرستش
کنید. **۳۲**چنانکه گفتید گلّه‌ها و رمه‌های خود را بردارید و
بروید. به جهت برکت من هم دعا کنید.»

۳۳مصری‌ها، اصرار می‌کردند که بنی‌اسرائیل هرچه زودتر
سرزمین آنها را ترک کنند. چون می‌گفتند اگر شما از اینجا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نروید همهٔ ما خواهیم مرد. **۳۴**بنابراین بنی‌اسرائیل آردهایی را که خمیر کرده بودند ولی هنوز ور نیامده بود و تغارهای خمیر را برداشتند و آنها را در پارچه‌ای پیچیدند و بردوش خود گذاشتند. **۳۵**بنی‌اسرائیل همان‌طور که موسی به ایشان فرموده بود، از مصری‌ها زینت آلات طلا و نقره و لباس گرفته بودند. **۳۶**خداوند بنی‌اسرائیل را در نظر مصری‌ها عزیز گردانیده بود و هرچه می‌خواستند به آنها می‌دادند. به این ترتیب بنی‌اسرائیل اموال مصری‌ها را با خود بردند.

خروج از مصر

۳۷بنی‌اسرائیل که تعداد آنها به غیراز زنها و بچّه‌ها در حدود ششصد هزار مرد بود، پیاده از رعمسیس به سُکوّت کوچ کردند. **۳۸**همچنین عدّهٔ زیادی از اقوام دیگر با گوسفندان، بُزها و گاوان خود با آنها رفتند. **۳۹**آنها از خمیر ور نیامده‌ای که از مصر با خود آورده بودند نان فطیر پختند. زیرا که با عجله از مصر بیرون آمده بودند و فرصت نکرده بودند که نان بپزند و یا توشهٔ راه آماده کنند. **۴۰**بنی‌اسرائیل مدّت چهارصد و سی سال در مصر زندگی کرده بودند. **۴۱**در آن روزی که چهارصد و سی سال به پایان رسید، تمام طایفه‌های قوم خداوند از مصر بیرون رفتند. **۴۲**در این شب بود که خداوند از آنها پاسداری کرده، ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورد و این همان شب است که برای خداوند وقف شد تا بنی‌اسرائیل در تمام دوره‌ها و نسلهای خود در آن شب به یاد خداوند باشند.

مقرّرات عید فصح

۴۳خداوند به موسی و هارون فرمود: «این مقرّرات عید فصح است: هیچ بیگانه‌ای نباید از غذای فصح بخورد. **۴۴**امّا هر غلامی که شما خریده‌اید اگر ابتدا او را ختنه کرده‌اید، می‌تواند از آن بخورد. **۴۵**غریب یا کارگر روزمزد از آن نخورد. **۴۶**تمام آن غذا باید در خانه‌ای که تهیّه شده است خورده شود، چیزی از آن نباید بیرون برده شود و هیچ‌یک از استخوانهای آن شکسته نشود. **۴۷**تمام جماعت اسرائیل این عید را نگاهدارند. **۴۸**کسی که ختنه نشده از آن نخورد. امّا اگر غریبه‌ای در بین شما باشد و بخواهد این عید را برای تکریم خداوند نگاه دارد، اول باید تمام مردان اهل خانه‌اش ختنه شوند و بعد آن عید را نگاهدارد. بعد از آن او مانند اهالی آنجا خواهد بود. **۴۹**این مقرّرات برای کسی که اصلاً اسرائیلی است و یا غریبی که در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میان شما ساکن شده است یکی است.» **۵۰**تمام بنی‌اسرائیل اطاعت کردند و آنچه را که خداوند به موسی و هارون فرموده بود، انجام دادند. **۵۱**در آن روز خداوند بنی‌اسرائیل و تمام طایفه‌های آنها را از مصر بیرون آورد.

وقف نخستزادگان

۱۳ خداوند به موسی فرمود: **۲**«تمام نخستزاده‌های مذکر را برای من وقف کن. زیرا هر نخستزادهٔ مذکری که در میان بنی‌اسرائیل متولّد شود، چه انسان و چه حیوان، از آن من است.»

عید فطیر

۳موسی به مردم گفت: «این روز را به‌خاطر بسپارید، روزی که از مصر بیرون آمدید، یعنی از جایی که در آن برده و غلام بودید. این روزی است که خداوند شما را با دست نیرومند خود بیرون آورد. نانی که خمیرمایه دارد نخورید. **۴**شما در این روز اول ماه ابیب از مصر بیرون آمدید. **۵**خداوند به اجداد شما وعده داده است که سرزمین کنعانیان، حِتّیان، اموریان، حویان و یبوسیان را به شما بدهد. وقتی‌که او شما را به آن سرزمین غنی و حاصلخیز می‌آورد، شما باید در اولین روز هر سال این روز را جشن بگیرید. **۶**هفت روز نان فطیر بخورید و روز هفتم را به احترام خداوند جشن بگیرید. **۷**هفت روز نان فطیر بخورید و هیچ خمیرمایه یا نان خمیرمایه‌دار نزد شما و در تمامی سرزمین شما نباشد. **۸**وقتی این مراسم را بجا می‌آورید، برای پسران خود تعریف کنید که همهٔ اینها به‌خاطر کاری است که خداوند هنگامی که از مصر بیرون می‌آمدید کرده است. **۹**این مراسم برای شما مانند نشانه‌ای بر دست و یادگاری بر پیشانیتان باشد تا همیشه قوانین خداوند را در نظر داشته باشید. زیرا خداوند شما را با قدرت عظیم خود از مصر بیرون آورد. **۱۰**این عید را هر سال در موقع خودش جشن بگیرید.

نخستزاده

۱۱«خداوند چنانکه به اجداد شما وعده داده بود، شما را به سرزمین کنعان می‌برد. در آن موقع **۱۲**شما باید تمام نخستزادگان مذکر را برای خداوند وقف کنید. همچنین تمام نخستزاده‌های نرینهٔ حیوانات شما از آن خداوند است. **۱۳**ولی به جای نخستزادهٔ الاغ یک برّه تقدیم کن و اگر نخواستی برّه تقدیم کنی، گردن او را بشکن. ولی به جای نخستزادهٔ پسرت فدیه‌ای بده. **۱۴**در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آینده، وقتی پسران تو بپرسند که معنی این کار چیست؟ بگو: 'خداوند ما را با دست نیرومند خود از مصر، جایی‌که در آن بندگی می‌کردیم، بیرون آورد. **۱۵**چون فرعون سرسختی کرد و نخواست ما را آزاد کند، خداوند تمام نخستزاده‌های مذکر را چه انسان و چه حیوان در سرزمین مصر کشت. به همین دلیل است که ما تمام نخستزاده‌های نرینهٔ حیوانات را برای خداوند قربانی می‌کنیم. ولی به جای پسران نخستزاده فدیه می‌دهیم. **۱۶**این مراسم برای تو مانند نشانه‌ای بر دستت و یادگاری در مقابل چشمانت بر پیشانیت باشد که خداوند با قدرت خود ما را از سرزمین مصر بیرون آورد.'»

ستون ابر و ستون آتش

۱۷وقتی فرعون بنی‌اسرائیل را آزاد کرد، خدا آنها را از راه سرزمین فلسطین نبرد، هرچند که آن کوتاه‌ترین راه بود. زیرا خدا فرمود مبادا وقتی‌که ببینند مجبور هستند جنگ کنند، پشیمان شوند و به مصر بازگردند. **۱۸**پس آنها را از راه صحراهای اطراف دریای سرخ برد. بنابراین بنی‌اسرائیل مسلّح شدند و از مصر بیرون آمدند.

۱۹موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، چون یوسف بنی‌اسرائیل را قسم داده بود که وقتی خدا شما را از اینجا آزاد کرد، استخوانهای مرا هم با خودتان از اینجا ببرید.

۲۰بنی‌اسرائیل از سُکوّت کوچ کردند و در ایتام در کنار صحرا اردو زدند. **۲۱**خداوند روزها در ستونی از ابر پیشاپیش آنها می‌رفت تا راه را به آنها نشان دهد و شبها در ستونی از آتش تا راه آنها را روشن کند تا آنها بتوانند شب و روز راه بروند. **۲۲**همیشه، روزها ستون ابر و شبها ستون آتش در جلوی آنها بود.

عبور از دریای سرخ

۱۴ خداوند به موسی فرمود: **۲**«به بنی‌اسرائیل بگو، بازگردید و در مقابل پی‌حیروت که بین میگدال و دریای سرخ و نزدیک بعل‌صفون است اردو بزنید. **۳**فرعون فکر می‌کند که بنی‌اسرائیل در بیابان سرگردان شده‌اند و صحرا آنها را محاصره کرده است. **۴**من فرعون را سنگدل می‌کنم و او شما را تعقیب خواهد کرد. آنگاه جلال خود را بر فرعون و بر لشکریان او آشکار خواهم کرد تا مصریان بدانند که من، خداوند هستم.» بنی‌اسرائیل همان‌طور که خداوند به آنها دستور داده بود عمل کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵وقتی به فرعون خبر دادند که بنی‌اسرائیل فرار کرده‌اند، او و درباریانش پشیمان شده با خود گفتند: «این چه کاری بود که ما کردیم و این قوم را از بردگی خود آزاد ساختیم؟» **۶-۷**پس پادشاه ارابهٔ جنگی و لشکریان خود را با ششصد عدد از بهترین ارّابه‌ها و تمام ارّابه‌های مصری که سرداران بر همهٔ آنها سوار شده بودند حاضر کرد. **۸**خداوند، دل فرعون و درباریان او را سخت گردانید و فرعون به تعقیب بنی‌اسرائیل که جسورانه از مصر بیرون رفته بودند پرداخت. **۹**لشکریان مصر، با تمام اسبان و ارّابه‌های فرعون و سواران به دنبال بنی‌اسرائیل رفتند و در بی‌حیروت و بعل‌صفون، جایی که اردو زده بودند، به آنها رسیدند.

۱۰وقتی بنی‌اسرائیل دیدند که فرعون و لشکریانش به دنبال آنها می‌آیند ترسیدند و نزد خداوند فریاد کردند. **۱۱**آنها به موسی گفتند: «آیا در مصر قبر نبود که ما را به این بیابان آوردی تا اینجا بمیریم؟ ببین با بیرون آوردن ما از مصر با ما چه‌کار کردی. **۱۲**آیا قبل از اینکه از مصر بیرون بیاییم به تو نگفتیم که بگذار در اینجا بمانیم و مصری‌ها را خدمت کنیم؟ زیرا بهتر است در آنجا برده باشیم تا اینکه اینجا در بیابان بمیریم.»

۱۳موسی در جواب آنها گفت: «نترسید. بایستید و ببینید که خداوند امروز برای نجات شما چه می‌کند. شما هرگز دوباره مصریان را نخواهید دید. **۱۴**خداوند برای شما جنگ می‌کند و لازم نیست شما هیچ کاری بکنید.»

۱۵خداوند به موسی فرمود: «چرا نزد من فریاد می‌کنید؟ به قوم بگو که پیش بروند. **۱۶**تو هم عصایت را به دست بگیر و با آن به دریا بزن. آب دریا شکافته خواهد شد و بنی‌اسرائیل می‌توانند در وسط دریا از روی خشکی عبور کنند. **۱۷**من دل مصریان را سخت می‌کنم تا آنها شما را تعقیب کنند. پس از آن به وسیلهٔ قدرتی که بر فرعون و لشکریان او و ارّابه‌ها و سوارانش نشان می‌دهم، جلال خواهم یافت. **۱۸**وقتی آنان را شکست دادم مصریان خواهند دانست که من، خداوند هستم.»

۱۹فرشتهٔ خداوند که در جلوی اردوی بنی‌اسرائیل حرکت می‌کرد، رفت و در پشت سر آنها ایستاد. ستون ابر هم از جلوی ایشان رفت و در پشت سر آنها، **۲۰**بین لشکریان مصر و اردوی بنی‌اسرائیل ایستاد. ستون ابر برای مصری‌ها تاریکی و شب به وجود آورد ولی به قوم اسرائیل روشنایی می‌بخشید. بنابراین لشکریان آنها نتوانستند به یکدیگر نزدیک شوند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۱موسی دست خود را به طرف دریا بلند کرد و خداوند به
وسیلهٔ یک باد شدید شـرقی که در تمام شب می‌وزید آبهای
دریا را به عقب برد. آب شکافته شد ۲۲و بنی‌اسرائیل در میان
دریا از روی خشکی عبور کردند و آبها در دو طرف آنها دیوار
شـده بود. ۲۳مصریـان از عقب آنها رفتند و با تمام اسـبان،
ارّابه‌ها و سواران آنها به وسـط دریا آمدند. ۲۴در وقت سحر
خداوند از میان سـتون آتش و ابر بر مصریان نگاه کرد و آنها
را وحشـت‌زده نمود. ۲۵او باعث شد که چرخ ارّابه‌های آنها
گیر کند و آنها به سختی می‌توانستند حرکت کنند. مصریان
گفتند: «خداوند برای بنی‌اسـرائیل برضد ما می‌جنگد. بیایید
از اینجا بازگردیم.»

۲۶خداوند به موسـی فرمود: «دسـت خود را به طرف دریا
بلند کن تـا آب آن بر روی مصریان و ارّابه‌ها و سـواران آنها
بازگردد.» ۲۷موسی دسـت خود را به طرف دریا بلند کرد و
در طلوع صبح آب دریا به حالت اول خود برگشت. مصریان
کوشش می‌کردند فرار کنند ولی خداوند آنها را به وسط دریا
انداخت. ۲۸آبها برگشتند و ارّابه‌ها و سواران آنها و لشکریان
مصر که به دنبال بنی‌اسرائیل آمده بودند، در دریا غرق شدند،
به طوری که یکی از آنها هم باقی نماند. ۲۹امّا بنی‌اسرائیل در
وسط دریا از روی زمین خشک عبور کردند و آبها در دو طرف
آنها مانند دیوار بود.

۳۰در آن روز خداوند بنی‌اسرائیل را از دست مصریان نجات
داد و بنی‌اسـرائیل جنازهٔ مصریان را در سـاحل دریا مشاهده
کردند. ۳۱وقتی بنی‌اسرائیل قدرت عظیم خداوند را دیدند که
چطور مصریان را شکسـت داد، از خداوند ترسیده و به او و
به خادم او موسی ایمان آوردند.

سرود موسی

۱۵ سپس موسـی و بنی‌اسرائیل این سـرود را برای خـداوند سـراییدند:

«خداوند را می‌سرایم، چون او با شکوه و جلال پیروز
شده است.
او اسبها و سوارانشان را به دریا انداخت
۲ خداوند قدرت من و سرود من است.
اوست که مرا نجات داده است
او خدای من است، او را سپاس خواهم گفت
خدای پدر من است، بزرگی او را خواهم سرایید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ خداوند مرد جنگی است.
نام او خداوند است

۴ «ارّابه‌ها و لشکر فرعون را به دریا انداخت.
بهترین سرداران مصر را به دریای سرخ انداخت
۵ دریای عمیق آنها را پوشانید
و آنها مثل سنگ به ته دریا رفتند

۶ «دست راست تو، ای خداوند، با قدرت سرافراز گردید
و دشمن را تکه‌تکه کرد
۷ با کثرت جلال خود، دشمنانت را نابود کردی.
خشم خود را فرستادی و آنها را مثل خاشاک
سوزاندی
۸ به دریا دمیدی و آبها بالا آمدند
و مثل دیوار ایستادند
و اعماق دریا منجمد گردید.
۹ دشمن گفت: 'آنها را تعقیب می‌کنم و می‌گیرم.
دارایی آنها را تقسیم می‌کنم و هرچه می‌خواهم
برمی‌دارم.
شمشیر خود را می‌کشم و با دست خود همهٔ آنان را
نابود می‌کنم.'
۱۰ ولی یک نسیم از طرف تو آمد و مصریان را در دریا غرق
کرد.
و مثل سرب به ته دریا رفتند.

۱۱ «ای خداوند، کدام‌یک از خدایان مثل تو هستند؟
کیست مانند تو عجیب در قدّوسیّت؟
و چه کسی می‌تواند مانند تو معجزات و کارهای
عجیب بکند؟
۱۲ تو دست راست خود را دراز کردی
و زمین، دشمنان ما را فرو برد.
۱۳ از روی محبّت پایدار خود، قومی را که نجات دادی،
رهبری نمودی
و در قدرت خود ایشان را به سوی مسکن مقدّس
خود هدایت کردی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴ امّتها شنیدند و نگران شدند.
فلسطینی‌ها از ترس به لرزه افتادند.
۱۵ و رهبران اَدوم متحیّر شدند.
قدرتمندان موآب بر خود لرزیدند.
و مردم کنعان برافروخته شدند.
۱۶ ترس و وحشت آنها را فراگرفت.
آنها قدرت تو را دیدند،
و از ترس بی‌حرکت ماندند.
تا اینکه قوم تو، قومی که تو ای خداوند از بردگی آزاد کردی، عبور کنند.
۱۷ تو ایشان را خواهی آورد و در کوه خود غرس خواهی کرد
در مکانی که تو ای خداوند برای خود انتخاب کرده‌ای.
یعنی در مکان مقدّسی که خودت آن را بنا نموده‌ای.
۱۸ تو ای خداوند تا به ابد پادشاهی خواهی کرد.»

سرود مریم

۱۹ بنی‌اسرائیل در میان دریا از روی زمین خشک عبور کردند، امّا وقتی ارّابه‌های مصریان با اسبان و سوارانشان به دریا رفتند، خداوند آبها را بازگردانید و آنها را غرق کرد.
۲۰ مریم، که نبیّه و خواهر هارون بود دف خود را برداشت و تمام زنها به دنبال او دفهای خود را برداشته رقص‌کنان بیرون آمدند. ۲۱ مریم این سرود را برای آنها خواند:
«برای خداوند بسرایید زیرا که با جلال پیروز شده است.
او اسبها و سوارانشان را به دریا انداخت.»

آب تلخ

۲۲ سپس موسی بنی‌اسرائیل را از دریای سرخ حرکت داد و به صحرای شور برد. آنها مدّت سه روز در بیابان حرکت کردند ولی آب پیدا نکردند. ۲۳ پس از آن به ماره رسیدند ولی آب آنجا به قدری تلخ بود که نمی‌توانستند از آن بنوشند. به همین دلیل بود که آنجا ماره نامیده شده بود. ۲۴ پس مردم نزد موسی شکایت کردند و گفتند: «چه باید بنوشیم؟» ۲۵ موسی نزد خداوند دعا کرد و التماس نمود و خداوند قطعه چوبی به او نشان داد. او آن را برداشت و به آب انداخت و آب شیرین شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آنجـا خداوند قانونی برای آنها معیّـن نمود تا مطابق آن زندگی کنند و آنها را در آنجا امتحان کرد. **۲۶**خداوند فرمود: «اگر از من اطاعت کنید و هرچه را که در نظر من درست است بجا بیاورید و اوامر مرا نگاه دارید، من شـما را با هیچ‌یک از مرضهایی که بر مصریان فرستادم، مجازات نخواهم کرد. من، خداوند هستم. همان کسی‌که شما را شفا می‌دهد.»

۲۷روز بعد به ایلیم آمدند. در آنجا دوازده چشمهٔ آب و هفتاد درخت خرما بود. آنها در آنجا در کنار آب اردو زدند.

مَنّا و بلدرچین

۱۶ تمام جماعت بنی‌اسـرائیل از ایلیم کوچ کردند و در روز پانزدهم ماه دوم بعد از اینکه از مصر خارج شدند، به صحرای سـین که بین ایلیم و سیناست، رسیدند. **۲**آنجا، در آن بیابان، همگی نزد موسی و هارون شکایت کردند **۳**و گفتند: «ای کاش خداوند ما را در سرزمین مصر می‌کشت. زیرا در آنجا می‌توانستیم در کنار دیگ‌های گوشت بنشینیم و غذای سـیری بخوریم. امّا تو ما را به این بیابان آورده‌ای تا از گرسنگی بمیریم.»

۴پس خداوند به موسی فرمود: «من برای همهٔ شما از آسمان مثل باران غذا خواهم ریخت. مردم باید هر روز بیرون بروند و به اندازهٔ احتیاج آن روز از آن جمع‌آوری کنند. به این ترتیب من می‌توانم ایشـان را امتحان کنم که آیا دستورات مرا انجام می‌دهند، یا خیر. **۵**آنچه در روز ششم جمع می‌کنند، دو برابر روزهای قبل خواهد بود.»

۶پس موسی و هارون به تمام مردم اسرائیل گفتند: «شما امشب خواهید دانست کسی‌که شما را از سرزمین مصر، بیرون آورده است، خداوند است. **۷**هنگام صبح جلال خداوند را خواهید دید. خداوند شکایتهای شما را که برضد او کرده‌اید، شنیده است. زیرا ما چه کسی هستیم که شما از ما شکایت کنید؟» **۸**سپس موسی گفت: «خداوند، غروبها گوشت و صبح‌ها نان به هر انـدازه‌ای که بتوانید بخورید به شـما خواهد داد، زیرا خداوند شکایتهایی را که علیه او کرده‌اید شنیده است. وقتی شما برضد ما شکایت می‌کنید در واقع برضد خداوند شکایت می‌کنید.»

۹موسی به هارون گفت: «به تمام مردم بگو بیایند و در حضور خداوند بایستند، زیرا که او شکایتهای ایشان را شنیده است.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰همین که هارون با مردم صحبت کرد آنها به بیابان نگاه کردند
و جلال خداوند را که در ابر ظاهر شده بود دیدند. ۱۱خداوند
به موسی فرمود: ۱۲«من شکایتهای بنی‌اسرائیل را شنیدم. به آنها
بگو غروبها گوشت و صبح‌ها نان به هر اندازه‌ای که بخواهند،
خواهند داشت تا بدانند من خداوند خدای ایشان می‌باشم.»
۱۳هنگام غروب دستهٔ بزرگی از بلدرچین آمد و سرتاسر اردوگاه
را پوشاند و هنگام صبح شبنم گرداگرد اردوگاه را فراگرفت.
۱۴چون شبنم بخار شد چیزهایی نازک و دانه‌دانه روی سطح
بیابان را پوشانده بود که همانند شبنم لطیف بودند. ۱۵وقتی
بنی‌اسرائیل آنها را دیدند نمی‌دانستند که آنها چه هستند. پس
از یکدیگر می‌پرسیدند: «اینها چه هستند؟»
موسی به آنها گفت: «این نانی است که خداوند به شما
داده است تا بخورید. ۱۶خداوند دستور داده است که هریک
از شما به اندازهٔ احتیاج خود یعنی یک پیمانه دو لیتری برای
هر نفر از اعضای خانواده‌اش از اینها جمع کند.»
۱۷بنی‌اسرائیل شروع کردند به جمع کردن؛ بعضی‌ها بیشتر و
بعضی‌ها کمتر. ۱۸وقتی آنها را وزن می‌کردند، کسانی‌که زیاد
جمع کرده بودند زیاد نداشتند و آنهایی که کمتر جمع کرده
بودند کم نداشتند، هرکس به همان اندازه‌ای که احتیاج داشت
جمع کرده بود. ۱۹موسی به آنها گفت: «هیچ‌کس نباید چیزی
از آن را برای فردا نگاه دارد.» ۲۰امّا بعضی‌ها به حرف موسی
گوش ندادند و قسمتی از آن را نگاه داشتند. ولی صبح روز
بعد همهٔ آنها کرم گذاشته و گندیده بود و موسی نسبت به آنها
خشمگین شد. ۲۱هرکس هر روز صبح به اندازهٔ احتیاجش جمع
می‌کرد و وقتی خورشید بالا می‌آمد و گرم می‌شد آنچه که روی
زمین باقیمانده بود آب می‌شد و از بین می‌رفت.
۲۲در روز ششم آنها دو برابر احتیاج روزانه خود جمع می‌کردند
یعنی هرکس به اندازهٔ دو پیمانهٔ چهار لیتری. پس رهبران قوم
آمدند و به موسی خبر دادند. ۲۳موسی به آنها گفت: «این
دستور خداوند است. فردا، روز استراحت و روز مقدّس است.
پس امروز هرچه می‌خواهید با آتش بپزید و هرچه می‌خواهید با
آب بپزید. هرچه که باقی بماند آن را برای فردا نگاه دارید.»
۲۴همان‌طور که موسی دستور داده بود، هرچه را باقیمانده
بود برای فردا نگه داشتند، ولی نه کرم گذاشت و نه گندید.
۲۵موسی گفت: «این را امروز بخورید زیرا امروز سبت، روز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند و روز استراحت است و خارج از اردوگاه هیچ غذایی پیدا نخواهید کرد. **۲۶**شما باید شش روز غذا جمع‌آوری کنید ولی در روز هفتم که روز استراحت است غذا نخواهد بود.»
۲۷در روز هفتم بعضی از مردم به بیابان رفتند تا غذا جمع کنند ولی چیزی پیدا نکردند. **۲۸**سپس خداوند به موسی فرمود: «شما تا کی می‌خواهید از دستورات من سرپیچی کنید؟ **۲۹**این را به‌خاطر داشته باشید که من، خداوند، یک روز برای استراحت به شما داده‌ام و به همین دلیل است که همیشه در روز ششم به اندازهٔ دو روز به شما غذا می‌دهم. پس در روز هفتم هرکس در جای خود بماند و از خیمه‌اش بیرون نیاید» **۳۰**بنابراین مردم در روز هفتم به استراحت پرداختند.
۳۱بنی‌اسرائیل اسم این غذا را مَنّا گذاشتند. مَنّا شکل تخم گشنیز و مزهٔ آن مانند کلوچهٔ عسلی بود. **۳۲**موسی گفت: «خداوند دستور داده است که مقداری از مَنّا را نگه دارید تا نسلهای آیندهٔ ما نانی را که خداوند پس از بیرون آوردن ما از سرزمین مصر، در بیابان به ما داد، ببینند.» **۳۳**موسی به هارون گفت: «به اندازهٔ یک پیمانه دو لیتری، مَنّا در ظرفی بریز و آن را در حضور خداوند بگذار تا برای نسلهای آینده نگه‌داری شود.» **۳۴**همان‌طور که خداوند به موسی دستور داده بود، هارون ظرف مَنّا را در مقابل صندوق پیمان گذاشت تا نگهداری شود. **۳۵**بنی‌اسرائیل مدّت چهل سال مَنّا خوردند یعنی تا زمانی که به مرز سرزمین کنعان رسیدند. **۳۶**(در آن زمان یک پیمانه دو لیتری معادل یک دهم مقیاس مورد استفاده برای اندازه‌گیری جامدات بود.)

جاری شدن آب از صخره
(اعداد ۲۰:۱-۱۳)

۱۷ تمام بنی‌اسرائیل از بیابان سین کوچ کردند و طبق دستور خداوند از جایی به جای دیگر می‌رفتند. آنها در رفیدیم اردو زدند ولی در آنجا آب برای نوشیدن نداشتند.
۲پس با اعتراض به موسی گفتند: «به ما آب بده تا بنوشیم.»
موسی در جواب آنها گفت: «چرا اعتراض می‌کنید؟ چرا خداوند را امتحان می‌کنید؟»
۳امّا مردم که خیلی تشنه بودند به شورش خود ادامه داده به موسی گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی تا ما و بچّه‌ها و گلّه‌های ما را در این بیابان از تشنگی هلاک کنی؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴موسی با التماس به خداوند عرض کرد: «با این قوم چه کنم؟ چون نزدیک است مرا سنگسار کنند.»
۵خداوند به موسی فرمود: «چند نفر از رهبران بنی‌اسرائیل را با خود بردار و پیشاپیش مردم برو. آن عصایی را که با آن به رود نیل زدی به دست بگیر. **۶**من بر روی صخره‌ای در کوه سینا می‌ایستم. تو با عصایت به آن صخره بزن تا از آن صخره آب بیرون بیاید و مردم بنوشند.» پس موسی در حضور تمام رهبران اسرائیل این کار را انجام داد.
۷موسی اسم آن محل را مساه و مریبا گذاشت زیرا بنی‌اسرائیل در آنجا اعتراض کرده و خداوند را امتحان نمودند چون گفتند: «آیا خداوند با ما هست یا نه؟»

جنگ با عمالیق

۸عمالیقی‌ها آمدند و در رفیدیم با بنی‌اسرائیل به جنگ پرداختند.
۹موسی به یوشع گفت: «عدّه‌ای از مردها را انتخاب کن و فردا به جنگ عمالیقی‌ها برو. من روی قلّهٔ کوه می‌ایستم و عصایی را که خداوند فرموده است به دست می‌گیرم.» **۱۰**یوشع هرچه موسی دستور داده بود انجام داد و به جنگ عمالیقی‌ها رفت. موسی و هارون و حور هم به قلّهٔ کوه رفتند. **۱۱**تا زمانی که موسی دستهای خود را بالا نگه می‌داشت، بنی‌اسرائیل پیروز می‌شدند امّا همین که موسی دستهایش را پایین می‌آورد عمالیقی‌ها پیروز می‌شدند. **۱۲**وقتی دستهای موسی خسته شد، هارون و حور سنگی آوردند و موسی روی آن نشست و هارون و حور در دو طرف او ایستادند و دستهای او را بالا نگه داشتند. دستهای موسی تا غروب آفتاب بالا بود. **۱۳**به این ترتیب یوشع عمالیقی‌ها را با شمشیر شکست داد.
۱۴پس از آن خداوند به موسی فرمود: «این پیروزی را به یادگار در کتاب بنویس و به یوشع بگو من حتّی یاد عمالیقی‌ها را هم در زیر آسمان از بین خواهم برد.» **۱۵**موسی قربانگاهی ساخت و آن را «خداوند پرچم من است» نامید. **۱۶**و گفت: «پرچم خداوند برافراشته خواهد بود و خداوند تا ابد با عمالیق جنگ خواهد کرد.»

یترون به ملاقات موسی می‌رود

۱۸ یترون، پدر زن موسی که کاهن مدیان بود، آنچه را که خدا برای موسی و قوم اسرائیل انجام داده و آنها را از سرزمین مصر بیرون آورده بود شنید. **۲-۳**پس یترون،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صفوره، زن موسی که او را نزد پدرش به خانه فرستاده بود، و
دو پسرش یعنی جرشوم و الیعزر را برداشت و به نزد موسی آمد.
(موسی گفته بود که «من در سرزمین بیگانه، غریب هستم.» پس
اسم پسر خود را جرشوم گذاشت. **۴**بعد از آن گفته بود: «خدای
پدرم به من کمک کرد و نگذاشت به دست فرعون کشته شوم.»
بنابراین اسم پسر دوم خود را الیعزر گذاشت.) **۵**یترون با زن موسی
و دو پسر او به بیابانی آمد که موسی در آنجا در کوه مقدّس
خیمه زده بود. **۶**یترون برای موسی پیغام فرستاد که ما به نزد تو
می‌آییم. **۷**موسی به استقبال او رفت و در مقابل او تعظیم کرد و
او را بوسید. آنها بعد از احوالپرسی به خیمهٔ موسی رفتند. **۸**موسی
برای یترون تعریف کرد که خدا برای نجات بنی‌اسرائیل چه به سر
فرعون و اهالی مصر آورد. همچنین تعریف کرد که چطور آنها
در بین راه در سختی و زحمت بودند و خداوند چگونه آنها را
نجات داده است. **۹**یترون وقتی ماجرا را شنید خوشحال شد **۱۰**و
گفت: «سپاس بر خداوندی که شما را از دست فرعون و مردم
مصر نجات داد. شکر بر خداوندی که قوم خود را از بردگی آزاد
کرد. **۱۱**حالا می‌دانم که خداوند از همهٔ خدایان بزرگتر است زیرا
خداوند این کار را هنگامی انجام داد که مصریان با بنی‌اسرائیل با
ظلم و ستم رفتار می‌کردند.» **۱۲**آنگاه یترون قربانی سوختنی آورد
تا سوخته شود و نیز قربانی‌های دیگر تا به خداوند تقدیم کند.
بعد از آن هارون و تمام رهبران اسرائیل آمدند تا به اتّفاق یترون
پدر زن موسی در حضور خداوند با هم غذا بخورند.

انتخاب داوران

(تثنیه ۱:۹-۱۸)

۱۳روز بعد موسی برای رسیدگی به شکایات مردم در بین
آنها حاضر شد و از صبح تا شب مشغول بود. **۱۴**وقتی یترون
تمام کارهایی را که موسی انجام می‌داد دید، از موسی پرسید:
«این چه‌کاری است که تو برای مردم انجام می‌دهی؟ چرا همهٔ
این‌کارها را به تنهایی انجام می‌دهی و مردم از صبح تا شب
اینجا منتظر می‌ایستند تا با تو مشورت کنند؟»
۱۵موسی در جواب گفت: «من باید این کار را انجام دهم،
چون مردم نزد من می‌آیند تا بدانند ارادهٔ خدا چیست. **۱۶**هرگاه
دو نفر با هم اختلاف داشته باشند نزد من می‌آیند و من تشخیص
می‌دهم حق با چه کسی است و قوانین و دستورات خدا را
برای آنها شرح می‌دهم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷یترون گفت: «تو کار درستی نمی‌کنی! **۱۸**تو با این کار هم خودت و هم مردم را خسته می‌کنی. چون این کار به تنهایی برای تو خیلی دشوار است. **۱۹**حالا من به تو نصیحت خوبی می‌کنم و خدا با تو خواهد بود. این درست است که تو قوم را به حضور خدا ببری و اختلافات آنها را به خدا عرض کنی. **۲۰**تو باید اوامر خدا را به آنها تعلیم دهی و برای آنها شرح دهی که زندگی و رفتار آنها چگونه باشد. **۲۱**امّا علاوه بر این تو باید مردان قابل و کاردان که خدا ترس و امین باشند و رشوه نگیرند از میان مردم انتخاب کنی تا رهبر گروههای هزار نفری، صد نفری، پنجاه نفری و ده نفری باشند. **۲۲**آنها همیشه بین مردم داوری کنند. آنها می‌توانند تمام کارهای مشکل را نزد تو بیاورند ولی کارهای کوچک را خودشان حل و فصل کنند. آنها با این کار به تو کمک می‌کنند و بار تو سبک‌تر و کار تو راحت‌تر می‌شود. **۲۳**اگر این کار را طبق خواست خدا انجام دهی، هم خودت را زیاد خسته نمی‌کنی و هم مردم اختلافاتشان زودتر حل شده و به سر کار خود می‌روند.»

۲۴موسی نصیحت پدر زن خود یترون را قبول کرد **۲۵**و مردان قابلی از بین تمام بنی‌اسرائیل انتخاب و آنها را به رهبری گروههای هزار نفری، صد نفری، پنجاه نفری و ده نفری منصوب کرد. **۲۶**آنها همیشه بین مردم داوری کرده و کارهای مشکل را نزد موسی می‌آوردند. ولی کارهای کوچک‌تر را خودشان حل و فصل می‌کردند.

۲۷پس از آن موسی با پدر زن خود، یترون خداحافظی کرد و یترون به خانهٔ خود برگشت.

بنی‌اسرائیل در کوه سینا

۱۹ **۱-۲**بنی‌اسرائیل از رفیدیم حرکت کرده و در روز اول ماه سوم بعد از بیرون آمدن از مصر، به صحرای سینا رسیدند و در دامنهٔ کوه سینا اردو زدند. **۳**موسی به بالای کوه رفت تا با خدا ملاقات کند.

خداوند از میان کوه با موسی صحبت کرد و فرمود به بنی‌اسرائیل یعنی به فرزندان یعقوب بگو: **۴**«شما دیدید که من، خداوند، با مصریان چه کردم و چطور مثل عقابی که جوجه‌های خود را روی بالهای خود می‌برد، شما را نزد خود آوردم. **۵**حالا اگر شما از من اطاعت کنید و پیمان مرا نگاه دارید، شما قوم برگزیدهٔ من خواهید بود. زیرا تمام زمین از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن من است، **۶**ولی شما برای من امّت مقدّس و خادمان من خواهید بود.» **۷**موسی از کوه پایین رفت و تمام رهبران اسرائیل را جمع کرد و آنچه خداوند به او فرموده بود به ایشان گفت. **۸**تمام مردم یک صدا گفتند: «ما هرچه خداوند فرموده است انجام خواهیم داد» و موسی این را به خداوند عرض کرد.

۹خداوند به موسی گفت: «من در ابر غلیظی به نزد تو خواهم آمد تا قوم سخن گفتن مرا با تو بشنوند و از آن به بعد تو را باور خواهند کرد.»

موسی به خداوند گفت که مردم به او چه پاسخی داده‌اند. **۱۰**خداوند فرمود: «به نزد مردم برو و به ایشان بگو که امروز و فردا خود را برای پرستش پاک نمایند. آنها باید لباسهای خود را بشویند **۱۱**و در روز سوم حاضر باشند. من در آن روز در مقابل چشمان همه بر کوه سینا نازل می‌شوم. **۱۲**در اطراف کوه حدودی معیّن کن تا مردم از آن عبور نکنند. به ایشان بگو از کوه بالا نروند و حتّی به کوه نزدیک نشوند. اگر کسی یک قدم روی کوه بگذارد، کشته خواهد شد. **۱۳**آن شخص باید یا سنگسار شود و یا با تیر کشته شود و کسی نباید به او دست بزند. این دستور هم برای انسان است و هم برای حیوانات که باید کشته شوند. امّا وقتی شیپور زده شود، آنگاه همه باید بالای کوه بروند.»

۱۴موسی از کوه پایین آمد و به مردم گفت که برای پرستش آماده شوند. پس آنها لباسهای خود را شستند. **۱۵**موسی به آنها گفت: «برای پس فردا آماده شوید و در این مدّت رابطهٔ جنسی نداشته باشید.»

۱۶صبح روز سوم در کوه رعد و برق شد و ابر غلیظی روی کوه ظاهر گردید. سپس صدای شیپور بسیار بلندی شنیده شد، به طوری که تمام مردمی که در اردوگاه بودند از ترس لرزیدند. **۱۷**موسی قوم را از اردوگاه بیرون برد و برای ملاقات خدا در دامنهٔ کوه ایستادند. **۱۸**تمام کوه سینا با دود پوشیده شده بود، زیرا خداوند در آتش بر روی کوه نزول فرموده بود و دود آن مثل دود کوره بالا می‌رفت و تمام کوه بشدّت می‌لرزید. **۱۹**صدای شیپور بلندتر و بلندتر شد. موسی صحبت کرد و خدا در رعد به او جواب داد. **۲۰**خداوند بر روی قلّهٔ کوه سینا نازل شد و از موسی خواست که به قلّهٔ کوه بیاید. موسی به قلّهٔ کوه رفت. **۲۱**خداوند به او فرمود: «پایین برو و به قوم بگو که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مبادا از حدود معیّن شـده عبور کنند تا مرا ببینند. اگر چنین کنند بسیاری از آنان کشته خواهند شد. **۲۲**حتّی کاهنانی هم که به من نزدیک می‌شـوند باید خود را پاک نمایند. در غیر این صورت آنها را هم مجازات خواهم کرد.»

۲۳موسی به خداوند عرض کرد: «مردم نمی‌توانند از کوه بالا بیایند زیرا تو به ما دسـتور داده‌ای که کوه را مقدّس شمرده، حدودی دور آن تعیین کنیم.»

۲۴خداوند فرمود: «پایین برو و هارون را با خودت بیاور. امّا کاهنان و مردم نباید از حدود خود عبور کنند و نزد من بیایند، چون ایشان را مجازات می‌کنم.» **۲۵**موسی پایین رفت و آنچه خداوند فرموده بود، به مردم گفت.

ده حکم
(تثنیه ۵:۱-۲۱)

۲۰ خدا، این سخنان را فرمود: **۲**«من، خداوند هستم که شما را از سرزمین مصر، که در آن برده بودید، بیرون آوردم.

۳«خدای دیگری را غیراز من پرستش نکن.

۴«هیچ مجسـمه و یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان و یـا پایین در زمین و یا در آبهای زیر زمین اسـت، برای خود مساز. **۵**در مقابل هیچ بتی سجده مکن و آن را پرستش منما، زیـرا من خداوند، که خدای تو هسـتم هیچ رقیبی را تحمّل نمی‌کنم و انتقام گناه کسـانی را که از من متنفّرند تا نسـل سوم و چهارم از فرزندانشان می‌گیرم. **۶**امّا من محبّت پایدار خود را تا هزاران نسل به کسانی که مرا دوست دارند، نشان خواهـم داد.

۷«نام مرا برای مقاصد شریرانه بر زبان میاور، زیرا من، خداوند خدای شما، هرکس که نام مرا بیهوده بر زبان بیاورد مجازات خواهم کرد.

۸«سـبت را به‌خاطر داشـته باش و آن را مقدّس بشـمار. **۹**شـش روز کار کن و تمام کارهایـت را انجام بده. **۱۰**ولی روز هفتم، روز اسـتراحت و مخصوص خداوند اسـت. در آن روز هیچ‌کـس کار نکند. نه خودت، نـه فرزندانت، نه غلامت، نه کنیزت، نه حیواناتت و نه غریبی که نزد توست. **۱۱**من، خداوند، در شش روز زمین و آسمان و دریا و هرچه در آنهاسـت را سـاختم و در روز هفتم استراحت کردم. به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همین دلیل است که من، خداوند، سبت را متبارک ساختم و آن را تقدیس نمودم.
۱۲«پدر و مادر خود را احترام کن تا عمر تو در سرزمینی که به تو می‌دهم طولانی شود.
۱۳«قتل نکن.
۱۴«زنا نکن.
۱۵«دزدی نکن.
۱۶«علیه همسایهٔ خود شهادت دروغ مده.
۱۷«به خانهٔ همسایهٔ خود طمع مکن. به زنش، غلامش، کنیزش، گاوش، الاغش و هر چیزی که مال همسایه‌ات می‌باشد طمع نداشته باش.»

ترس مردم
(تثنیه ۵:۲۲-۳۳)

۱۸وقتی مردم رعد و برق و صدای شیپور و دودی را که در کوه بود، دیدند، از ترس لرزیدند و در فاصلهٔ دور ایستادند **۱۹**و به موسی گفتند: «تو با ما صحبت کن و ما گوش می‌دهیم ولی خدا با ما صحبت نکند، مبادا بمیریم.»
۲۰موسی گفت: «نترسید. خدا آمده است تا فقط شما را امتحان کند تا از او بترسید و گناه نکنید.» **۲۱**امّا مردم در فاصلهٔ دورتر ایستادند و فقط موسی به نزدیک ابر غلیظ، جایی که خدا بود، رفت.

قانون قربانگاه

۲۲خداوند به موسی دستور داد که به بنی‌اسرائیل بگوید: «شما دیدید، من که خداوند هستم چگونه از آسمان با شما صحبت کردم. **۲۳**از نقره یا طلا برای خود خدایان درست نکنید تا آنها را علاوه بر من پرستش نمایید. **۲۴**قربانگاهی از خاک برای من بسازید و گوسفند یا بُز یا گاوی که برای قربانی سلامتی می‌گذرانی و همچنین قربانی سوختنی خود را روی آن بگذرانید. در هر جایی که مقرّر کنم که شما در آنجا مرا عبادت کنید، به نزد شما خواهم آمد و شما را برکت خواهم داد. **۲۵**اگر قربانگاهی از سنگ برای من درست می‌کنی آن را با سنگ‌های تراشیده شده درست نکن. زیرا اگر ابزار خود را در آن به کار ببری آن را بی‌حرمت می‌سازی. **۲۶**در قربانگاهی که برای من می‌سازی پلّه نساز، زیرا هنگامی که از آن بالا می‌روی قسمت برهنهٔ بدن تو نمایان می‌شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طرز رفتار با غلامان
(تثنیه ۱۵:۱۲- ۱۸)

۲۱ «این احکام را به بنی‌اسرائیل بگو: **۲**اگر یک غلام عبرانی بخری، باید مدّت شش سال برای تو خدمت کند و در سال هفتم بدون پرداخت چیزی آزاد شود. **۳**اگر موقعی که غلام تو شد مجرّد بود، نباید موقع رفتن از نزد تو همسری با خود ببرد. امّا اگر موقعی که غلام تو شد، متاهل بود، می‌تواند همسرش را هم با خود ببرد. **۴**اگر ارباب او برایش زن گرفته و از آن زن صاحب پسران و دخترانی شده باشد، آن زن و فرزندان متعلّق به ارباب می‌باشند و آن غلام باید تنها از آنجا برود. **۵**امّا اگر آن غلام بگوید ارباب و زن و فرزندانم را دوست دارم و نمی‌خواهم آزاد بشوم، **۶**اربابش او را به محلی که عبادت می‌کنند ببرد و در آنجا در مقابل در یا چهارچوب، گوش او را با درفش سوراخ کند. در آن صورت آن غلام تا آخر عمرش متعلّق به آن ارباب خواهد بود.

۷«اگر کسی دختر خود را به عنوان کنیز بفروشد، آن دختر مثل غلامان آزاد نشود. **۸**اگر کسی دختری را بخرد تا با او ازدواج کند ولی بعداً از او خوشش نیاید، آنگاه می‌باید به پدرش بازفروخته شود و ارباب او حق ندارد وی را به بیگانگان بفروشد. زیرا به او خیانت کرده است. **۹**اگر کسی کنیزی بخرد تا او را به پسرش بدهد، باید مطابق رسومی که برای دختران آزاد مرسوم است با او رفتار کند. **۱۰**اگر زن دیگری بگیرد باید همان غذا و لباس و معاشرتی را که قبلاً با زن اول داشته حفظ کند. **۱۱**اگر این سه چیز را انجام ندهد، باید او را بدون قیمت آزاد کند.

قوانین درباره کارهای خلاف

۱۲«هرکس که کسی را بزند و او را بکشد، باید کشته شود. **۱۳**امّا اگر تصادفی بوده و او قصد کشتن او را نداشته، بلکه خواست خدا بوده است، جایی را معیّن می‌کنم که به آنجا فرار کند. **۱۴**ولی اگر کسی خشمگین شده به عمد شخص دیگری را بکشد، او باید کشته شود، حتّی اگر به قربانگاه من پناه ببرد.

۱۵«کسی‌که پدر یا مادر خود را بزند باید کشته شود.

۱۶«کسی‌که شخصی را بدزد تا بفروشد یا به عنوان غلام نزد خود نگه دارد، باید کشته شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷«کسی‌که پدر یا مادر خود را لعنت کند باید کشته
شود.
۱۸«اگر موقع دعوا، یکی از دو طرف، دیگری را با سنگ یا
مشت بزند، به طوری که او نمیرد ولی بستری شود **۱۹**و بعد
بتواند با عصا راه برود، کسی‌که او را زده بی‌گناه است. امّا
باید غرامت بیکاری و مخارج معالجه او را بپردازد.
۲۰«اگر کسی غلام یا کنیز خود را با عصا بزند به طوری
که در همان وقت بمیرد باید مجازات شود. **۲۱**ولی اگر یکی
دو روز بعد بمیرد، مجازات نشود؛ چون آن غلام یا کنیز جز
دارایی او بوده و همین ضرر برای او کافی است.
۲۲«اگر در موقع دعوا زن حامله‌ای را بزنند و او بچّه‌اش را
بیندازد ولی صدمهٔ دیگری به او وارد نشود، کسی‌که او را زده،
باید جریمه‌ای را که شوهر آن زن معیّن می‌کند در مقابل قاضی
بپردازد. **۲۳**امّا اگر صدمهٔ دیگری وارد شود، در آن صورت
جان به عوض جان، **۲۴**چشم به عوض چشم، دندان به عوض
دندان، دست به عوض دست، پا به عوض پا، **۲۵**داغ به عوض
داغ، زخم به عوض زخم و لطمه به عوض لطمه.
۲۶«اگر کسی غلام یا کنیز خود را طوری بزند که چشمش
از بین برود، او را در عوض چشمش آزاد کند. **۲۷**اگر دندان
او را بشکند، او را در عوض دندانش آزاد کند.

مسئولیّت مالکها

۲۸«اگر گاو نری با شاخ خود مرد یا زنی را بکشد، آن گاو
نر را سنگسار کنند و گوشتش را هم نخورند. امّا صاحبش
مجازات نشود. **۲۹**امّا اگر آن گاو قبلاً هم شاخ می‌زده و صاحبش
می‌دانسته و با وجود این آن گاو را نگه داشته و آن گاو مرد
یا زنی را کشته است، گاو را سنگسار کنند و صاحبش را
نیز بکشند. **۳۰**امّا اگر جریمه‌ای معیّن کنند، او باید جریمه را
بپردازد و جان خود را خلاص کند. **۳۱**اگر گاو دختر یا پسری
را بکشد همین قانون اجرا می‌شود. **۳۲**اگر گاو غلام یا کنیزی را
بکشد، صاحبش باید سی تکه نقره به عنوان جریمه به صاحب
غلام یا کنیز بپردازد و گاو را نیز سنگسار کنند.
۳۳«اگر کسی روی چاهی را باز کند و یا چاهی بکند و روی
آن را نپوشاند و گاو یا الاغی در آن چاه بیفتد، **۳۴**صاحب چاه
باید یا عوض آن را بدهد یا جریمه‌اش را بپردازد و لاشهٔ حیوان
را برای خودش بردارد. **۳۵**اگر گاو کسی، گاو همسایه را بزند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و آن گاو بمیـرد، گاو زنده را بفروشـند و قیمت آن را با هم تقسیم کنند و لاشـهٔ گاو مرده را نیز بین خود تقسیم نمایند.
۳۶امّا اگر معلوم شود که آن گاو قبلاً شاخ می‌زده و صاحبش او را محافظت نکرده اسـت، باید گاو زنده را به عوض گاو بدهد و لاشهٔ گاو مرده را برای خود بردارد.

مقرّرات دربارهٔ جریمه

۲۲ «اگر کسی گاو یا گوسـفندی را بدزدد و آن را بکشد یا بفروشـد، باید در عوض هر گاو، پنج گاو و در عوض هر گوسفند، چهار گوسفند بدهد. ۲-۴او باید هرچه دزدیده، جریمهٔ آن را بدهد. اگر چیزی ندارد که جریمه بدهد، خود او را به عنوان غلام بفروشند تا با پول آن جریمه‌اش را بپردازد. حیوان دزدیده شده را، چه گاو باشد چه الاغ چه گوسفند، اگر زنده در دست او گرفتند باید دو برابر آن جریمه بدهد. اگر دزدی در هنگام شب، در موقع دزدی کشته شود، کسی‌که او را کشته جرمی ندارد. امّا اگر این اتّفاق هنگام روز بیفتد، کسی‌که او را بکشد، قاتل محسوب می‌شود.
۵«اگر کسی اجازه می‌دهد که حیواناتش در مزرعه یا تاکستان کس دیگری بچرند، باید از بهترین محصول تاکستان یا مزرعه خود تاوان آن را پس بدهد.
۶«اگر کسی در مزرعه خود آتش روشن کند تا علفهای هرز را بسوزاند و آتش به مزرعه شخص دیگری سرایت کند و خوشه‌های غلّه را که رسیده و یا درو شده است بسوزاند، کسی‌که آتش روشن کرده، باید خسارات آن را جبران کند.
۷«اگر کسی پول و یا اموال قیمتی خود را به طور امانت به کسی بسـپارد ولی آنها از خانهٔ آن شخص دزدیده شود، اگر دزد را پیـدا کردند، دزد باید دو برابر آن را پـس بدهد. ۸امّا اگر دزد پیدا نشد، آن شخصی که اموال نزد او بوده، باید به عبادتگاه برود و در آنجا قسـم بخورد که اموال امانت‌گزار را ندزدیده است.
۹«در موقع خیانت در امانت چه در مورد گاو، الاغ، گوسفند و چه لباس و هر چیز دیگر که کسی ادّعای آن را می‌کند، هر دو نفر را به عبادتگاه ببرند و کسـی‌که در حضور خدا مقصّر شناخته شود دو برابر خسارت بدهد.
۱۰«اگر کسی الاغ، گاو، گوسفند یا هر حیوان دیگری را از همسایهٔ خود امانت بگیرد ولی آن حیوان بمیرد یا صدمه ببیند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و یا بزور از او گرفته شود و شاهدی هم نباشد، **۱۱**آن شخص باید به عبادتگاه برود و قسم بخورد که اموال همسایهٔ خود را ندزدیده است. در این صورت مالک حیوان قسم او را قبول کند و عوض آن را نگیرد. **۱۲**امّا اگر حیوان را از او دزدیده باشند، باید تاوان آن را پس بدهد. **۱۳**اگر حیوانی توسط حیوان وحشی کشته شده باشد، باقیمانده‌اش را به عنوان مدرک نزد صاحبش بیاورد و دیگر لازم نیست که تاوان پس بدهد.

۱۴«اگر کسی حیوانی را از همسایهٔ خود قرض گرفت و در غیاب صاحبش آسیبی به آن حیوان رسید و یا مرد، او باید به همسایه‌اش تاوان آن را بدهد. **۱۵**ولی اگر در مقابل صاحبش بوده، لازم نیست که خسارت آن را جبران کند. اگر آن حیوان را کرایه کرده بود، کرایه‌ای که داده شده به عوض تاوان آن می‌باشد.

قوانین اخلاقی و مذهبی

۱۶«اگر کسی دختری را که نامزد او نیست فریب بدهد و به او تجاوز کند، باید مهریه‌اش را به او پرداخته و با او ازدواج نماید. **۱۷**اگر پدر دختر راضی نبود که دختر را به او بدهد، بازهم باید مهریهٔ یک دختر را به او بدهد.

۱۸«زن جادوگر را زنده نگذارید.

۱۹«هرکس که با حیوانی جماع کند باید کشته شود.

۲۰«هرکس برای خدای دیگری به غیراز من که خداوند هستم قربانی بگذراند، باید به مرگ محکوم شود.

۲۱«کسی را که غریب است اذیّت نکنید. **۲۲**بر او ظلم منمایید. به‌خاطر بیاورید که شما هم در سرزمین مصر غریب بودید. **۲۳**بر بیوه‌زن یا یتیم ظلم نکنید. اگر بر ایشان ظلم کنید و ایشان نزد من فریاد برآورد و کمک بخواهد، دعای ایشان را مستجاب خواهم کرد. **۲۴**و من خشمگین شده، شما را با شمشیر خواهم کشت تا زنهای شما بیوه و فرزندانتان یتیم گردند.

۲۵«اگر به فقیری از افراد قوم من، پولی قرض دادید، مثل نزول‌خواران از او بهره نگیرید. **۲۶**اگر ردای همسایهٔ خود را به عنوان گرو گرفتید، قبل از غروب آفتاب آن را به او پس بدهید. **۲۷**چون این تنها ردایی است که او خود را با آن گرم می‌کند و با آن می‌خوابد. اگر او نزد من دعا و زاری کند، دعای او را مستجاب خواهم کرد، زیرا من خدای کریم هستم.

۲۸«به خدا ناسزا مگویید. رهبر قوم خود را لعنت نکنید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۹«در دادن هدیهٔ نوبر محصول و شیرهٔ انگور خود تأخیر نکنید.

«نخستزاده‌هایتان را که پسر هستند برای من وقف نمایید.
۳۰نخستزادهٔ گاو و گوسفند خود را به من بدهید، اولین نخستزادهٔ نر را هفت روز نزد مادرش نگه‌دارید و در روز هشتم آن را به من تقدیم کنید.
۳۱«شما قوم من هستید، پس نباید گوشت حیوانی را که توسط حیوانات وحشی دریده شده باشد، بخورید. آن را نزد سگها بیندازید.

عدالت و انصاف

۲۳ «شایعات باطل را انتشار ندهید و با شهادات دروغ از شریران پشتیبانی نکنید. ۲در انجام کارهای خلاف همرنگ جماعت نشوید و در موقع دعوا، به‌خاطر پیروی از اکثریت، شهادت دروغ ندهید و حق را پایمال نکنید. ۳در محاکمهٔ فقیر، به‌خاطر اینکه فقیر است از او طرفداری نکنید.
۴«اگر گاو یا گوسفند دشمن خود را دیدید که گُمشده است، آن را به او بازگردانید. ۵اگر دیدید که الاغ دشمنتان زیر بار خوابیده است، هرچند که از آن شخص روگردان هستید، ولی کمک کنید تا الاغ بلند شود.
۶«وقتی با شخص فقیری اختلاف دارید، حق او را ضایع نکنید. ۷از تهمت ناحق دوری کنید و باعث مرگ افراد بی‌گناه نشوید. زیرا من کسانی را که این‌گونه کارهای خلاف انجام می‌دهند، محکوم خواهم کرد. ۸از گرفتن رشوه خودداری کنید، زیرا رشوه چشم مردم را کور می‌کند و دعوی مردم درستکار را خلاف نشان می‌دهد.
۹«کسی را که غریب است اذیّت نکنید. شما می‌دانید که غریب بودن یعنی چه، زیرا خودتان در مصر غریب بودید.

سال هفتم و روز هفتم

۱۰«شش سال در زمین خود زراعت کنید و محصول آن را جمع نمایید. ۱۱امّا در سال هفتم آن را به حال خود بگذارید و در آن زراعت نکنید. بگذارید مردمان فقیر قوم شما، هرچه در آن می‌روید بخورند و آنچه را هم که از آن باقی می‌ماند، حیوانات صحرا بخورند. در مورد تاکستان و درختان زیتون خود هم همین‌طور عمل کنید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲«هفته‌ای شش روز کار کنید، امّا روز هفتم کار نکنید تا
غلامان و افراد غریبی که برای شما کار می‌کنند، و همچنین
حیوانات شما استراحت کنند.
۱۳«به آنچه من که خداوند هستم، به شما گفتم گوش کنید.
خطاب به خدایان دیگر دعا نکنید و حتّی نام آنها را بر زبان
نیاورید.

سه عید بزرگ

(خروج ۳۴:۱۸-۲۶؛ تثنیه ۱۶:۱-۱۷)

۱۴«هر سال سه مرتبه برای من عید بگیرید: ۱۵عید فطیر در
ماه ابیب، زیرا در آن ماه از مصر خارج شدید. همان‌طور که
به شما دستور داده‌ام، هفت روز نان فطیر بخورید و هیچ‌کس
بدون هدیه برای پرستش من نیاید.
۱۶«عید نوبر محصولات، هنگامی که محصولات خود را که
در مزرعه‌تان کاشته‌اید درو می‌کنید.
«عید خیمه‌ها در پاییز، هنگامی‌که میوه‌ها را از تاکستانها
و باغهای خودتان جمع‌آوری می‌کنید. ۱۷هر سال سه مرتبه
تمام افراد ذکور باید برای پرستش من، که خدای شما هستم،
حاضر شوند.
۱۸«هنگامی‌که برای من قربانی می‌گذرانید، نانی را که با
خمیرمایه درست شده است هدیه نکنید، و چربی حیواناتی
که در این عید برای من قربانی می‌کنید برای صبح روز بعد
باقی نماند.
۱۹«هر سال نوبر محصولات زمین خود را به خانهٔ خداوند
خدایتان بیاورید،
«هرگز بُزغاله را در شیر مادرش نپزید.

وعده و دستورات

۲۰«من یک فرشته پیشاپیش شما می‌فرستم تا شما را در راه
محافظت کند و به جایی که برای شما آماده کرده‌ام برساند.
۲۱خوب به او توجّه کنید و از او اطاعت نمایید. از او سرپیچی
نکنید زیرا من او را فرستاده‌ام و او عصیان شما را نخواهد بخشید.
۲۲امّا اگر شما از او اطاعت کنید و آنچه به شما دستور داده‌ام
بجا آورید، من با همهٔ دشمنان شما خواهم جنگید. ۲۳فرشتهٔ
من پیشاپیش شما می‌رود و شما را به سرزمین اموریان، حِتّیان،
فرزیان، کنعانیان، حویان و یبوسیان خواهد آورد و من همهٔ آنها
را نابود خواهم کرد. ۲۴در مقابل خدایان آنها سجده نکنید و

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها را پرستش منمایید، در کارهای مذهبی آنها شرکت نکنید. بلکه همهٔ آنها را خراب کنید و ستونهای مقدّس سنگی آنها را بشکنید. **۲۵**اگر شما مرا، خداوند خدایتان را پرستش نمایید، من شما را با غذا و آب برکت خواهم داد و تمامی مرضهای شما را برخواهم داشت. **۲۶**در سرزمین شما زنی که بچّهٔ خود را سقط کند و همچنین زن نازا نخواهد بود. من عمر طولانی به شما می‌دهم.

۲۷«من ترس خود را پیش از شما در بین تمام مللی که شما از نزد آنها عبور خواهید کرد، می‌فرستم. اقوامی را که شما با آنان جنگ کنید دچار اغتشاش خواهم ساخت. کاری می‌کنم که تمام دشمنانتان از دست شما فرار کنند. **۲۸**من دشمنان شما را به وحشت دچار خواهم کرد تا حویان، کنعانیان و حِتّیان را فراری دهند. **۲۹**آنها را مدّت یک سال بیرون نخواهم کرد، مبادا آن زمین به ویرانه تبدیل شود و حیوانات وحشی به شما حمله کنند. **۳۰**بلکه آنها را کم‌کم بیرون می‌کنم تا افراد شما به اندازهٔ کافی بتوانند آن زمین را تصرّف کنند. **۳۱**حدود و مرز سرزمین شما را از خلیج عقبه تا دریای مدیترانه و از صحرا تا رود فرات قرار می‌دهم و ساکنان آنجا را به دست شما تسلیم می‌کنم و شما آنها را بیرون خواهید کرد. **۳۲**شما هیچ عهد و پیمانی با آنها و با خدایان آنها نبندید. **۳۳**اجازه ندهید که آنها در سرزمین شما بمانند، مبادا شما را به گناه علیه من بکشانند. اگر خدایان آنها را عبادت کنید، این برای شما دامی خواهد شد.»

بستن پیمان

۲۴ خداوند به موسی فرمود: «تو و هارون، ناداب و ابیهو و هفتاد نفر از رهبران اسرائیل بر بالای کوه به نزد من بیایید و از فاصلهٔ دور مرا سجده کنید. **۲**تو تنها نزدیک من بیا و دیگران نزدیک نشوند. قوم حتّی روی کوه هم نیایند.»

۳پس موسی آمد و تمام سخنان خداوند و همهٔ احکامی را که فرموده بود، برای قوم بیان کرد. تمام قوم با هم جواب دادند: «ما هرچه را که خداوند فرموده است، انجام خواهیم داد.» **۴**موسی تمام دستورات خداوند را نوشت و صبح روز بعد برخاست و در پایین کوه قربانگاهی درست کرد و دوازده ستون

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به نشانهٔ دوازده طایفهٔ اسرائیل در آنجا قرار داد. **۵**سپس چند نفر از جوانان را فرستاد و آنها قربانی‌های سوختنی گذرانیدند و برای پرستش خداوند گاوها را قربانی کردند. **۶**بعد از آن موسی نصف خون قربانی‌ها را برداشت و در کاسه ریخت و نصف دیگر را در روی قربانگاه پاشید. **۷**سپس کتاب پیمان را برداشت و آن را با صدای بلند برای مردم خواند. آنها گفتند: «ما از خداوند اطاعت می‌کنیم و هرچه فرموده است، انجام خواهیم داد.»

۸موسی خونی را که در کاسه ریخته بود برداشت و بر روی مردم پاشید و گفت: «این خون پیمانی را که خداوند هنگام دادن فرامینش با شما بست، تأیید می‌کند.»

۹موسی با هارون، ناداب، ابیهو و هفتاد نفر از رهبران اسرائیل به بالای کوه رفتند **۱۰**و خدای بنی‌اسرائیل را دیدند که زیر پاهایش مانند فرشی از یاقوت کبود، شفاف و آبی همچون آسمان بود. **۱۱**ولی خدا دست خود را بر بزرگان بنی‌اسرائیل دراز نکرد. آنها خدا را دیدند، سپس با یکدیگر خوردند و نوشیدند.

موسی در کوه سینا

۱۲خداوند به موسی فرمود: «بر بالای کوه به نزد من بیا و در اینجا بمان تا لوح‌های سنگی را که تمام قوانینی که باید به قوم تعلیم دهی در آن نوشته‌ام، به تو بدهم.» **۱۳**پس موسی با معاونش یوشع، آماده شدند و موسی به بالای کوه مقدّس رفت. **۱۴**موسی به رهبران قوم گفت: «شما در اینجا منتظر بمانید تا ما بازگردیم. هارون و حور نزد شما هستند و هرکس که مشکلی دارد به نزد آنها برود.»

۱۵وقتی موسی بالای کوه سینا رفت، ابر آن را پوشانید **۱۶**و روشنایی خیره‌کننده‌ای که نشانهٔ حضور خداوند بود، کوه را فراگرفت. ابر مدّت شش روز آن را پوشانده بود و در روز هفتم، خداوند موسی را از میان ابرها صدا کرد. **۱۷**روشنایی حضور خداوند در نظر بنی‌اسرائیل مانند آتش سوزانی بر قلّهٔ کوه بود. **۱۸**موسی به میان ابرها داخل شد. به بالای کوه رفت و مدّت چهل شبانه‌روز در کوه ماند.

هدایا برای خیمهٔ حضور خداوند

(خروج ۳۵:۴-۹)

۲۵ خداوند به موسی فرمود **۲**به بنی‌اسرائیل بگو: «برای من هدیه بیاورند و هرکسی که از روی میل خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هدیه‌ای برای من بیاورد آن را قبول کن. **۳**هدایایی که از آنها
قبول خواهی کرد از این قرار است: طلا، نقره، برنز، **۴**کتان
نفیس، نخهای پشم تابیده شده به رنگ ارغوانی، قرمز و بنفش،
پارچهٔ بافته شده از موی بُز، **۵**پوست قوچ که آن را رنگ قرمز
زده باشند، چرم‌های نفیس، چوب اقاقیا، **۶**روغن برای چراغها،
ادویه برای روغن مسح و برای بُخور خوشبو، **۷**سنگهای عقیق
و قیمتی برای تزئین ردا و سینه‌پوش کاهن اعظم. **۸**قوم باید
برای من خیمه‌ای مقدّس برپا کنند تا در بین آنها ساکن شوم.
۹این مکان مقدّس و وسایل آن باید مطابق نمونه‌ای باشد که
به تو نشان خواهم داد.

صندوق پیمان
(خروج ۳۷:۱-۹)

۱۰«صندوقی از چوب اقاقیا به طول یک متر و ده سانتیمتر و
عرض و ارتفاع شصت و شش سانتیمتر بسازند **۱۱**و تو آن را از
داخل و خارج با طلای خالص بپوشان، آن را در یک قالب
طلا قرار بده. **۱۲**چهار حلقهٔ زرّین برای آن بساز و آنها را به
چهار پایهٔ آن نصب کن، دو حلقه در هر طرف. **۱۳**دو چوب
اقاقیا بلند تهیّه کن و آنها را با طلا بپوشان. **۱۴**آنها را از داخل
حلقه‌هایی که در هر طرف صندوق قرار دارد، رد کن تا بتوانید
صندوق را حمل کنید. **۱۵**چوبها باید در این حلقه‌ها بمانند و
نباید از آن حلقه‌ها بیرون آورده شوند. **۱۶**آنگاه دو لوح سنگی
را که بر آن احکام نوشته شده‌اند به تو خواهم داد تا آنها را در
داخل صندوق بگذاری.

۱۷«سرپوشی از طلای خالص به طول یک متر و ده سانتیمتر
و عرض شصت و شش سانتیمتر برای آن درست کن. **۱۸**دو
فرشتهٔ نگهبان از طلا بساز و آنها را در دو سر صندوق -روی
سرپوش- نصب کن. **۱۹**یک فرشته نگهبان در یک سر و
دیگری در سر دیگر سرپوش قرار بگیرد. آنها را طوری بساز
که با سرپوش یک تکه شوند. **۲۰**فرشتگان نگهبان روبه‌روی
یکدیگر قرار بگیرند و بالهایشان بر روی سرپوش گسترده
شود. **۲۱**دو لوح سنگی را در داخل صندوق بگذار و سرپوش
را روی آن قرار بده. **۲۲**من از بالای سرپوش، در بین دو
فرشتهٔ نگهبانی که بر روی صندوق پیمان قرار دارند، با تو
ملاقات خواهم کرد و قوانین خود را برای قوم اسرائیل به
تو خواهم گفت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میز برای نان مقدّس
(خروج ۳۷:۱۰-۱۶)

۲۳«میزی از چوب اقاقیا به طول هشتاد و هشت سانتیمتر و
عرض چهل و چهارسانتیمتر و ارتفاع شصت و شش سانتیمتر
بساز. ۲۴آن را با روکشی از طلای خالص بپوشان. سپس آن
را در قالبی بگذار. ۲۵حاشیه‌ای به عرض هفتاد و پنج میلیمتر
از چوب بساز و در اطراف آن نصب کن. سپس آن را با قابی
از طلا بپوشان. ۲۶چهار حلقه زرّین بساز و آنها را به چهار
گوشهٔ میز جایی‌که پایه‌ها قرار دارند، وصل کن. ۲۷حلقه‌ها
باید نزدیک حاشیهٔ چوبی باشد، به طوری که بتوان چوبهایی
را برای حمل میز از داخل آن گذراند. ۲۸این چوبها باید از
چوب اقاقیا و دارای روکش طلا باشد. ۲۹بشقابها، کاسه‌ها،
کوزه‌ها و پیاله‌هایی برای استفاده از هدایای نوشیدنی بساز و
بر روی میز قرار بده. تمام اینها باید از طلای خالص ساخته
شود. ۳۰نان مقدّس تقدیمی به من، باید همیشه بر روی میز
در حضور من باشد.

چراغدانها
(خروج ۳۷:۱۷-۲۴)

۳۱«یک چراغدان از طلای خالص که چکش‌کاری شده
باشد، بساز. پایهٔ چراغدان و شاخه‌ها و جاچراغی‌هایش، همه
یک‌پارچه باشند. ۳۲در دو طرف چراغدان، شش شاخه قرار
بگیرد. سه شاخه در یک طرف و سه شاخه در طرف دیگر.
۳۳در انتهای هریک از شش شاخهٔ چراغدان، سه جا چراغی
به شکل شکوفهٔ بادام با گلبرگ و کاس‌برگش قرار داده شود.
۳۴در انتهای شاخهٔ مرکزی چراغدان، چهار جا چراغی به
شکل شکوفهٔ بادام با گلبرگ و کاس‌برگش ساخته شود. ۳۵در
زیر هر سه جفت از شاخه‌های چراغدان، یک پیاله به شکل
کاس‌برگ ساخته شود. ۳۶پیاله‌ها، شاخه‌ها و شاخهٔ مرکزی
باید از طلای یک‌پارچه ساخته شوند. تمام چراغدان باید از
طلای خالص یک‌پارچه و چکش‌کاری شده ساخته شود.
۳۷هفت چراغ بساز و بر چراغدان نصب کن تا اطراف خود
را روشن کنند. ۳۸فتیله‌دانها و بشقابهای زیر آنها همه از طلای
خالص باشند. ۳۹چراغدان و تمام وسایل مربوط به آن از یک
قطعه طلای خالص به وزن سی و پنج کیلوگرم ساخته شود.
۴۰دقّت کن تا آن را مطابق نمونه‌ای که در کوه به تو نشان
داده شد بسازی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خیمهٔ حضور خداوند
(خروج ۳۶:۸-۳۸)

۲۶ «قسمت درونی خیمهٔ مقدّس که خیمهٔ حضور من است را با ده پردهٔ کتان خوش‌بافت، از نخهای پشم تابیده شده به رنگهای بنفش، ارغوانی و قرمز بساز و آن را با تمثالهای فرشتگان نگهبان، تزئین کن. **۲**هر پرده دوازده متر طول و دو متر عرض داشته باشد. **۳**این پرده‌ها پنج تا، پنج تا به یکدیگر دوخته شـوند. **۴**حلقه‌هایی از ریسمان ارغوانی رنگ بساز و آنها را به حاشیهٔ پردهٔ تختهٔ اول متّصل کن. همین کار را برای پرده‌های تختهٔ دوم نیز انجام بده. **۵**پنجاه حلقه به کنارهٔ پردهٔ اول و پنجاه حلقه به کنارهٔ پردهٔ دوم دوخته شود. این حلقه‌ها باید مقابل یکدیگـر قرار بگیرند. **۶**پنجاه چنگک طلایی بساز و پرده‌ها را با این چنگک‌ها به هم وصل کن.

۷«از یازده قطعه پارچهٔ بافته شده از موی بُز، پوششی برای بیرون خیمه بسـاز. **۸**طول هریک از این پرده‌ها سـیزده متر و عرض آن دو متر باشـد. **۹**این پرده‌ها را به صورت یک تختهٔ پنج تایی و یک تختهٔ شش تایی به طور جداگانه به هم بدوز. ششمین پردهٔ دوم را که جلوی خیمه قرار می‌گیرد، دولا کن. **۱۰**پنجاه حلقه در حاشیهٔ پرده‌ای که در کنار تختهٔ اول قرار دارد و پنجاه حلقه در حاشیهٔ پرده دوم وصل کن. **۱۱**پنجاه چنگک برنزی بساز و آنها را در داخل حلقه‌ها قرار بده تا خیمه به هم وصل شود. **۱۲**قسمت اضافی این پرده‌ها از پشت خیمه آویخته شود. **۱۳**نیم متری که از طول پرده‌ها از هر طرف اضافه می‌آید، از دو طرف آویزان شود تا خیمه را بپوشاند.

۱۴«روکشی از پوست قوچ که به رنگ قرمز، رنگ شده باشد، بر روی قسمت فوقانی خیمه بکش و روی آن را نیز با روکش دیگری از چرم اعلا بپوشان.

۱۵«ستونهایی از چوب اقاقیا بسـاز تا خیمه بر روی آن قرار بگیرد. **۱۶**هر ستون چهار متر طول و شصت و شش سانتیمتر عرض داشته باشد. **۱۷**با دو زبانه برای اتصال تا به این ترتیب همهٔ سـتونها به هم متّصل شوند. همهٔ ستونها باید دارای این اتصالها باشند. **۱۸**بیست ستون برای قسمت جنوبی خیمه بساز. **۱۹**چهل پایهٔ نقره‌ای در زیر این بیسـت ستون قرار بده دو پایه برای هر ستون تا دو اتصال آن را نگاه دارند. **۲۰**بیست ستون هم برای طرف شـمال خیمه بسـاز. **۲۱**چهل پایهٔ نقره‌ای هم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در زیر آنها قرار بده -دو پایه زیر هر ستون- **۲۲**شش ستون هم برای عقب خیمه در سمت غرب، درست کن. **۲۳**دو ستون دیگر هم برای گوشه‌های عقب درست کن. **۲۴**این ستونهای گوشه باید از پایین تا بالا به یکدیگر متّصل باشند. دو ستون گوشهٔ دیگر هم به همین طریق ساخته شوند. **۲۵**بنابراین هشت ستون با شانزده پایهٔ نقره‌ای، که دو پایه در زیر هر ستون قرار بگیرد، بساز.

۲۶«تخته‌هایی از چوب اقاقیا بساز -پنج تخته برای ستونهای چوبی دیوار یک طرف خیمه، **۲۷**پنج تخته برای ستونهای طرف دیگر و پنج تخته برای ستونهای عقب خیمه، که در سمت مغرب است- **۲۸**تختهٔ پشت‌بندی که در وسط قرار می‌گیرد، باید در تمام طول خیمه امتداد بیابد. **۲۹**تمام ستونها را با روکشی از طلا بپوشان و حلقه‌هایی از طلا به آنها نصب کن، به طوری که تخته‌های پشت‌بند، از داخل آنها بگذرد. **۳۰**خیمه را باید مطابق نمونه‌ای که در روی کوه به تو نشان دادم، بسازی.

۳۱«پرده‌ای از نخهای پشمی ارغوانی، بنفش و قرمز و کتان تابیده شدهٔ خوش‌بافت تهیّه کن و آن را با تمثالهای فرشته‌های نگهبان، که با مهارت طرح شده باشند، تزئین کن. **۳۲**پرده را با چنگکهای زرّین به چهار ستونی که از چوب اقاقیا ساخته شده و روکش طلا دارد و بر چهار پایهٔ نقره‌ای قرار گرفته، آویزان کن. **۳۳**پرده را به چنگک‌های سقف خیمه بیاویز و صندوق پیمان که حاوی دو لوح سنگی است را در پشت پرده قرار بده. این پرده باید مکان مقدّس را از مقدّس‌ترین مکان جدا سازد. **۳۴**سرپوش را بر صندوق پیمان بگذار. **۳۵**میز را در خارج از مقدّس‌ترین مکان، در سمت شمالی خیمه و چراغدان را در سمت جنوبی آن، بگذار.

۳۶«برای قسمت ورودی خیمه، پرده‌ای از کتان خوش‌بافت که از نخهای پشمی ارغوانی، بنفش و قرمز بافته شده باشد درست کن. **۳۷**برای این پرده، پنج ستون از چوب اقاقیا که با طلا پوشانیده شده و چنگکهای طلایی دارد بساز. پنج پایهٔ برنزی هم برای این پنج ستون درست کن.

قربانگاه

(خروج ۳۸:۱-۷)

۲۷ «قربانگاهی از چوب اقاقیا به طول دو متر و بیست سانتیمتر و عرض دو متر و بیست سانتیمتر -به شکل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مربّع- و به ارتفاع سه متر و ده سانتیمتر بساز. **۲**چهار برجستگی به شکل شاخه در چهار گوشهٔ آن بساز. این برجستگی‌ها و قربانگاه باید از یک قطعه چوب ساخته شود و با روکشی از برنز پوشیده شود. **۳**خاک‌اندازها برای برداشتن خاکسترهای چوب و همچنین بیلچه‌ها، کاسه‌ها، چنگک‌ها و انبرها برای آن بساز. تمام این وسایل باید از برنز ساخته شود. **۴**برایش آتشدانی مشبک بساز و چهار حلقهٔ برنزی برای حمل آن در گوشه‌هایش نصب کن. **۵**این آتشدان را در زیر لبهٔ قربانگاه قرار بده، به طوری که در نیمهٔ فوقانی قربانگاه قرار بگیرد. **۶**میله‌هایی از چوب اقاقیا برای حمل آن بساز و آنها را با روکشی از برنز بپوشان. **۷**موقع حمل قربانگاه این میله‌ها را از داخل حلقه‌ها بگذران. **۸**قربانگاه را از تخته به صورت یک جعبه، مطابق نمونه‌ای که در روی کوه به تو نشان دادم بساز.

صحن خیمهٔ مقدّس

(خروج ۳۸:۹-۲۰)

۹«صحنی برای خیمهٔ مقدّس من بساز. پرده‌های قسمت جنوبی آن از کتان خوش بافت و به طول چهل و چهار متر باشد. **۱۰**این پرده‌ها به وسیلهٔ بیست ستون برنزی که در بیست پایهٔ برنزی قرار دارد، با چنگک‌ها و میله‌های نقره‌ای نگه داشته می‌شود. **۱۱**پرده‌های قسمت شمالی نیز باید به همان صورت ساخته شود. **۱۲**پرده‌های طرف مغرب، به طول بیست و دو متر با ده ستون و ده پایه باشد. **۱۳**عرض صحن بیست و دو متر و به طرف طلوع خورشید باشد. **۱۴-۱۵**در هر طرف در ورودی خیمه، یک پردهٔ شش متر و شصت سانتیمتری با سه ستون و سه پایه قرار بگیرد. **۱۶**برای دروازهٔ صحن، یک پرده به طول نُه متر از کتان تابیدهٔ خوش بافت، قلّابدوزی شده پشمی به رنگهای ارغوانی، بنفش و قرمز، که به وسیلهٔ چهار ستون و چهار پایه نگه داشته می‌شود، درست کن. **۱۷**تمام ستونهای اطراف صحن باید به وسیلهٔ پشت‌بندهای نقره‌ای به هم متّصل گردند و چنگک‌های آنها از نقره و پایه‌های آنها از برنز باشد. **۱۸**درازای صحن چهل و چهار متر، پهنای آن بیست و دو متر و ارتفاع آن دو متر و بیست سانتیمتر باشد. پرده‌ها از کتان تابیده شده و ستونها از برنز ساخته شوند. **۱۹**تمام وسایلی که برای خیمه به کار می‌رود و تمام میخهای خیمه و میخهای پرده‌های آن باید از برنز ساخته شوند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰«به بنی‌اسرائیل دستور بده که روغن زیتون خالص برای
چراغها بیاورند تا چراغها همیشه روشن باشند. ۲۱هارون و
پسرانش، چراغدان را در خیمهٔ مقدّس من، خارج از پرده‌ای
که در مقابل صندوق پیمان است، بگذراند و آن را در حضور
من از شب تا صبح روشن نگه دارند. این قانون باید برای
همیشه، نسل بعد از نسل در بنی‌اسرائیل مراعات شود.

لباس کاهنان
(خروج ۳۹:۱-۷)

۲۸ «برادرت هارون و پسرانش ناداب، ابیهو، العازار و
ایتامار را از بقیّهٔ قوم اسرائیل جدا کن و به حضور
من بیاور تا به عنوان کاهن مرا خدمت نمایند. ۲برای برادرت
هارون لباس کهانت تهیّه کن تا به او وقار و جلال ببخشد.
۳به استادکاران ماهری که مهارت خود را مدیون من هستند
بگو، لباسهای هارون را درست کنند تا او تقدیس شود و به
عنوان کاهن مرا خدمت نماید. ۴لباسهایی که آنها باید تهیّه
کنند از این قرار است: سینه‌پوش، جامهٔ مخصوص کاهنان،
ردا، پیراهن بلند نقش‌دوزی شده، دستار و کمربند. آنها باید
برای برادرت هارون و پسرانش لباسهای کهانت تهیّه کنند تا
آنها به عنوان کاهنان در خدمت من باشند. ۵لباسها باید از
نخهای طلا و پشم به رنگهای بنفش، ارغوانی و قرمز و کتان
ظریف درست شوند.

۶«جامهٔ مخصوص کاهنان باید از نخهای طلا و با پشم به
رنگهای بنفش، ارغوانی و قرمز و کتان خوش بافت تهیّه و به
طرز هنرمندانه‌ای طراحی شده باشند. ۷دو بند از دو طرف
شانه‌ها به سینه‌پوش متّصل و در عقب به هم بسته شوند. ۸یک
کمربند به همان ترتیب از طلا و نخهای بنفش و ارغوانی و
قرمز و کتان خوش بافت به آن وصل باشد. ۹دو قطعه سنگ
عقیق تهیّه کن و اسامی دوازده پسر یعقوب را بر روی آنها
حک کن. ۱۰شش اسم بر روی یک سنگ و شش اسم بر روی
سنگ دیگر، به ترتیب زمان تولّدشان. ۱۱یک جواهرساز ماهر
را بیاور تا اسامی پسران یعقوب را بر این دو سنگ حکاکی
کند، و آنها را در قالبی زرّین قرار بده. ۱۲این دو سنگ را به
نشانهٔ دوازده طایفهٔ اسرائیل به بندهایی که از شانه‌ها به سینه‌پوش
وصل می‌شود ببند. به این وسیله هارون همیشه نام آنها را بر
روی شانه‌های خود حمل می‌کند تا من -خداوند- همیشه قوم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود را به یاد بیاورم. **۱۳-۱۴**قابی زرّین بساز و دو زنجیر از طلای خالص که مثل ریسمان بافته شده باشد تهیّه کن و قاب را به آنها وصل کن.

سینه‌پوش کاهن
(خروج ۳۹:۸-۱۲)

۱۵«سینه‌پوشی برای کاهن اعظم بساز تا آن را در تشخیص ارادهٔ خدا به کار برد. این باید از جنس همان موّاد جامهٔ مخصوص کاهنان و با نقش‌دوزی‌های مشابه آن ساخته شود. **۱۶**آن را دولا کن تا به شکل مربّعی با طول و عرض بیست و دو سانتیمتر درآید. **۱۷**چهار ردیف سنگهای قیمتی که در هر ردیف سه سنگ داشته باشد بر روی آن قرار بده. سنگ‌های ردیف اول، عقیق قرمز، یاقوت زرد و لعل باشد. **۱۸**ردیف دوم زمرّد، یاقوت و الماس، **۱۹**ردیف سوم فیروزه، عقیق سفید و یاقوت ارغوانی، **۲۰**ردیف چهارم یاقوت کبود، عقیق جگری و یشم باشد. سنگ‌ها باید در قالبی زرّین قرار بگیرند. **۲۱**تعداد سنگها باید دوازده عدد باشد. یک عدد برای هریک از اسامی پسران یعقوب. بر روی هر سنگ نام یکی از دوازده طایفهٔ اسرائیل حک شود. **۲۲**برای سینه‌پوش زنجیرهایی از طلای خالص مانند ریسمان بافته شده، بساز. **۲۳**دو حلقهٔ زرّین برای سینه‌پوش بساز و بر گوشه‌های فوقانی آن وصل کن. **۲۴**سپس ریسمانهای زرّین را به دو حلقه‌ای که در گوشه‌های سینه‌پوش قرار دارد متّصل نما. **۲۵**دو سر دیگر ریسمانها را به دو قاب ببند، به طوری که آنها در جلو به بندهای جامهٔ مخصوص کاهن متّصل شود. **۲۶**دو حلقهٔ زرّین بساز و آنها را به گوشه‌های پایین سینه‌پوش و به قسمت داخلی آن، یعنی در کنار جامه وصل کن. **۲۷**دو حلقهٔ زرّین دیگر هم بساز و آنها را به قسمت پایین بندهایی که از شانه‌های جامهٔ مخصوص کاهنان نزدیک درز و بالای کمربندی که از پشم ظریف ساخته شده، متّصل نما. **۲۸**حلقه‌های سینه‌پوش باید با نخ ارغوانی رنگ به حلقه‌های روی جامهٔ مخصوص کاهنان مربوط شوند. به طوری که سینه‌پوش در بالای کمربند قرار بگیرد و محکم باشد.

۲۹«به این ترتیب هارون اسامی طایفه‌های اسرائیل را که روی سینه‌پوش نوشته شده، بر روی قلبش حمل خواهد کرد تا هروقت به مکان مقدّس و به حضور خدا می‌رود آنها را همیشه به یاد من که خداوندم بیاورد. **۳۰**سنگهای اوریم و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تُمیم را بر سینه‌پوش بگذار تا هروقت هارون به حضور مقدّس من می‌آید آنها را حمل کند. در چنین مواقعی او باید همیشه این سینه‌پوش را بر تن داشته باشد تا بتواند ارادهٔ مرا برای قوم اسرائیل تشخیص دهد.

بقیّهٔ لباسهای کهانت

(خروج ۳۹:۲۲-۳۱)

۳۱«ردایی که زیر جامهٔ مخصوص کاهنان پوشیده می‌شود، باید از یک قطعه پارچهٔ پشمی ارغوانی رنگ باشد. **۳۲**در وسط آن پارچه، شکافی برای جای سر باز شود و دور تا دور جای شکافته شده با کتانی که مانند زره بافته شده باشد، دوخته شود تا مانع پارگی آن شود. **۳۳-۳۴**حاشیهٔ ردا را با منگوله‌هایی به شکل انار که از نخهای پشم ارغوانی، قرمز و بنفش درست شده باشد تزئین نما و در وسط هر دو منگوله، یک زنگ طلایی آویزان کن. **۳۵**هارون هروقت برای خدمت به معبد می‌رود این ردا را بپوشد تا وقتی به مکان مقدّس و به حضور من وارد می‌شود و یا وقتی آنجا را ترک می‌کند، صدای زنگ شنیده شود. مبادا او در آنجا بمیرد.

۳۶«لوحه‌ای برّاق از طلای خالص بساز و کلمات 'وقف شده برای خداوند' را بر روی آن حک کن، همان‌طور که یک جواهر ساز روی انگشتری خاتم حکاکی می‌کند. **۳۷**این لوحه به وسیلهٔ نخ ارغوانی رنگ به قسمت جلوی دستار بسته می‌شود. **۳۸**هارون باید آن را بر پیشانی خود قرار دهد تا من خداوند، تمام قربانی‌هایی را که بنی‌اسرائیل به من تقدیم می‌کنند بپذیرم، حتّی اگر قوم در تقدیم آنها مرتکب خطاهایی نیز بشوند.

۳۹«پیراهن هارون را از کتان ظریف بباف و دستاری از کتان ظریف و حمایل نقش‌دوزی شده برای او درست کن.

۴۰«برای پسران هارون هم پیراهن، حمایلی و سرپوشی درست کن که به آنها وقار و جلال ببخشد. **۴۱**این لباسها را بر تن برادرت هارون و پسران او بپوشان و آنها را با روغن زیتون مسح نموده، دستگذاری و تقدیس نما تا آنها به عنوان کاهن، مرا خدمت نمایند. **۴۲**برای آنها شلوارهای کتانی کوتاه تهیّه کن تا برهنگی بدن آنها را از کمر تا رانهایشان بپوشاند. **۴۳**هارون و پسرانش هروقت به درون خیمهٔ مقدّس خداوند وارد می‌شوند و یا به قربانگاه و یا برای خدمت به مکان مقدّس می‌روند، باید شلوار پوشیده باشند، مبادا برهنگی آنها نمایان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شود و کشته شوند. هارون و پسرانش باید تا ابد از این قانون اطاعت نمایند.

مراسم تقدیس هارون و پسرانش برای مقام کهانت
(لاویان ۸:۱- ۳۶)

۲۹ «این است آنچه که تو باید برای دستگذاری هارون و پسرانش انجام دهی تا آنها را برای خدمت کهانت تقدیس نمایی. یک گاو نر و دو قوچ بی‌عیب انتخاب نما. **۲**از آرد گندم بسیار خوب، نان فطیر بپز، بعضی را با روغن زیتون بپز، مقداری هم بدون روغن زیتون، و مقداری نیز به شکل کلوچه‌های نازک که روی آن روغن مالیده شده باشد، تهیّه کن. **۳**آنها را داخل سبد بگذار و وقتی گاو نر و دو قوچ را برای من قربانی می‌کنی آنها را نیز تقدیم نما.

۴«هارون و پسرانش را به در خیمهٔ مقدّس خداوند بیاور و آنها را با آب غسل بده. **۵**سپس لباس کهانت، یعنی پیراهن، جامهٔ مخصوص کاهنان، ردایی که بر جامهٔ مخصوص کاهنان قرار می‌گیرد، سینه‌پوش و کمربند را به هارون بپوشان. **۶**دستار را بر سرش بگذار و نشانهٔ مقدّس را که بر آن عبارت 'وقف شده برای خداوند' حک شده، بر دستار نصب کن. **۷**بعد روغن مقدّس را بر سر او بریز و او را تقدیس نما.

۸«پس پسران هارون را نیز جلو بیاور و پیراهن مخصوص را به آنها بپوشان. **۹**سپس کمربند را به کمر آنها ببند و دستار بر سرشان بگذار. کهانت برای هارون و پسرانش یک امر واجب دایمی خواهد بود. پس به این ترتیب هارون و پسرانش را برای خدمت کهانت تقدیس نما.

۱۰«گاو نر را جلوی در خیمهٔ مقدّس خداوند بیاور و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر آن بگذارند. **۱۱**سپس تو گاو نر را در حضور من، جلوی در خیمهٔ حضور خداوند ذبح کن. **۱۲**کمی از خونش را با انگشت خود بر شاخهای قربانگاه بمال و بقیّه را بر پایه‌های قربانگاه بریز. **۱۳**آنگاه تمام چربی که روده‌ها را پوشانیده و بهترین قسمت جگر و دو قلوه و چربی آن را بگیر و بر روی قربانگاه بسوزان، **۱۴**امّا گوشت و پوست و سرگین گاو نر را بیرون اردوگاه با آتش بسوزان، چون قربانی گناه است.

۱۵«یکی از قوچها را بگیر و به هارون و پسرانش بگو که دستهای خود را روی سر قوچ بگذارند، **۱۶**سپس سر قوچ را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ببر و خونش را بگیر و آن را گرداگـرد قربانگاه بپاش. **۱۷**بعد قوچ را تکه‌تکه کن، و شکمبه، روده‌ها و پاچه‌هایش را بشوی و آنها را روی سر و هریک از تکه‌ها بگذار. **۱۸**تمام قوچ را به عنوان قربانی سوختنی بر قربانگاه بسوزان. عطر این قربانی مرا خشنود می‌سازد.

۱۹«سپس قوچ دوم را بگیر و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ بگذارند، **۲۰**و سر قوچ را بِبُر و قسمتی از خون آن را به نرمهٔ گوش راست هارون و پسرانش، و همچنین به انگشت شَصتِ دستِ راست و انگشت شَصت پای راست ایشان بمال. باقیماندهٔ خون را گرداگرد قربانگاه بپاش. **۲۱**مقداری از خونی را که بر روی قربانگاه هست بگیر و قدری روغن مسح برداشته بر هارون و پسرانش و بر لباسهای او و پسران هارون و لباسهای آنها بمال تا او و پسرانش و لباسهایشان تقدیس گردند.

۲۲«سـپس چربـی و دنبـه قـوچ، چربی‌ای کـه روده‌ها را می‌پوشاند، بهترین قسـمت جگر، دو قلوه و چربی‌ای را که روی آنها می‌باشـد و ران راست را ببر. **۲۳**و از سبد نانی که به من تقدیم شـده یک نان از هر نوع بردار: یکی از نانهای با روغن زیتون و یکـی بدون آن و یک عدد کلوچه. **۲۴**اینها را به دست هارون و پسرانش بده و به آنها بگو که آنها را به عنوان هدیهٔ مخصوص به من تقدیم کنند. **۲۵**سپس تو اینها را از دست آنان بگیر و بر بالای قربانی سوختنی بسوزان تا عطر خوشبو برای من باشد.

۲۶«بعد سینهٔ قوچ را بگیر و به عنوان هدیهٔ مخصوص به من تقدیم نما. این قسمت سهم تو می‌باشد.

۲۷«زمانی که یک کاهن دسـتگذاری می‌شود، سینه و ران راست قوچی که برای دستگذاری قربانی شده باشد، باید به عنوان هدیهٔ مخصوص به من تقدیم گردد و برای کاهنان کنار گذاشته شود. **۲۸**این قانون تغییرناپذیر است که وقتی قوم من هدیهٔ سلامتی می‌گذرانند، سینه و ران راست آن از آن کاهنان است. این هدیهٔ قوم به خداوند است.

۲۹«لباسهای کهانت هارون بعد از مرگ او به پسرانش تعلّق خواهد داشـت تا در وقت دستگذاری آنها را بپوشند. **۳۰**پسر هارون که به عنوان کاهن جانشین او می‌شود تا به خیمهٔ مقدّس خداوند داخل شده و خدمت کهانت را انجام دهد، باید این لباسها را به مدّت هفت روز بپوشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۱«گوشت قوچی را که در مراسم دستگذاری هارون و
پسرانش قربانی شده در مکان مقدّس با آب بپز. ۳۲هارون و
پسرانش آن گوشت را با نانی که در سبد می‌باشد در ورودی
خیمهٔ مقدّس خداوند بخورند. ۳۳آنها باید خوراکی را که در
مراسم دستگذاری و آمرزش آنها آماده شده به تنهایی بخورند.
فقط کاهنان می‌توانند این غذا را بخورند، چون مقدّس است.
۳۴اگر چیزی از گوشت و یا نان مراسم دستگذاری تا صبح
باقی بماند، باید آن را با آتش بسوزانی. آنها نباید خورده شود،
زیرا مقدّس است.
۳۵«هارون و پسرانش را مدّت هفت روز درست همان‌طور
که به تو دستور داده‌ام، تقدیس نما. ۳۶هر روز باید یک گاو
نر برای آمرزش گناهان قربانی کنی تا قربانگاه را پاک گردانی.
سپس آن را با روغن زیتون تقدیس کن تا مقدّس گردد. ۳۷این
کار را تا مدّت هفت روز، هر روز انجام بده. آنگاه قربانگاه
کاملاً مقدّس می‌گردد، و هرکس یا هر چیز که قربانگاه را لمس
نماید توسط قدرت قدّوسیّت آن آسیب خواهد دید.

قربانی روزانه
(اعداد ۲۸:۱-۸)

۳۸«هر روز باید دو برّهٔ یک ساله را بر قربانگاه قربانی کنی.
۳۹یک برّه را صبح و دیگری را غروب قربانی کن، ۴۰با برّهٔ اول
یک کیلو آرد نرم و یک لیتر روغن خالص زیتون تقدیم نما و
نیز یک لیتر شراب برای هدیهٔ نوشیدنی تقدیم کن. ۴۱برّهٔ دوم
را شامگاهان مانند برّهٔ اول، به همراه یک کیلو آرد نرم و یک
لیتر روغن خالص زیتون و یک لیتر شراب قربانی نما تا عطر
خوشبو و قربانی سوختنی برای من باشد. ۴۲این قربانی سوختنی
باید برای همیشه جلوی در ورودی خیمهٔ مقدّس خداوند در
حضور خداوند، جایی که من بر شما ظاهر می‌شوم و با شما
سخن می‌گویم تقدیم شود. ۴۳من در آنجا با بنی‌اسرائیل ملاقات
خواهم نمود و نور حضور من آنجا را مقدّس خواهد گردانید.
۴۴من خیمه و قربانگاه را تقدیس خواهم گردانید، و هارون و
پسرانش را برای خدمت به عنوان کاهنان تقدیس می‌نمایم.
۴۵من در میان بنی‌اسرائیل ساکن شده خدای ایشان خواهم
بود. ۴۶آنها خواهند دانست که من خداوند خدای ایشان هستم
که ایشان را از مصر بیرون آوردم بنابراین در میان ایشان ساکن
خواهم شد. من خداوند خدای ایشان هستم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قربانگاه مخصوص بُخور
(خروج ۳۷:۲۵-۲۸)

۳۰ «قربانگاهی برای سوزانیدن بُخور با چوب اقاقیا بساز.
۲آن را به صورت چهار گوش بساز. درازایش چهل و
پنج سانتیمتر، و ارتفاعش نود سانتیمتر. شاخهایش در چهار گوشه
از یک تکه باشند **۳**روی آن و هر چهار طرفش و نیز شاخهایش را با
طلای ناب بپوشان و یک حاشیهٔ طلایی نیز به دور آن بساز. **۴**دو
حلقهٔ طلایی بساز و آنها را در هر دو طرف زیر حاشیه‌ها نصب
کن تا میله‌هایی که برای حمل آنهاست از آنها عبور کند. **۵**میله‌ها
را از چوب اقاقیا بساز و آنها را با طلا بپوشان. **۶**این قربانگاه را
روبه‌روی پرده‌ای که در مقابل صندوق پیمان است بگذار. آنجا
جایی است که من با تو ملاقات می‌کنم. **۷**هر روز صبح وقتی‌که
هارون چراغها را آماده می‌کند، بُخور معطر روی آن بسوزاند.
۸او هر شامگاه نیز وقتی‌که چراغها را روشن می‌کند، باید این کار
را انجام دهد. این هدیه بُخور باید در تمام دورانها بدون وقفه
انجام گردد. **۹**در این قربانگاه هیچ بُخور ناپاک نسوزانید و قربانی
سوزاندنی، هدیهٔ غلاّت و هدیهٔ نوشیدنی نگذرانید. **۱۰**هارون باید
سالی یک‌بار با ریختن خون قربانی گناه بر شاخهای قربانگاه آن
را پاک نماید. این مراسم باید در تمام دورانها انجام شود. این
قربانگاه باید برای خداوند کاملاً مقدّس باشد.»

مالیات خیمهٔ مقدّس خداوند

۱۱خداوند به موسی فرمود: **۱۲**«هر وقتی‌که تو بنی‌اسرائیل را
سرشماری می‌کنی، هرکس باید بهای جان خود را به من بپردازد
تا هنگام سرشماری بلایی بر او واقع نگردد. **۱۳**هرکسی که
شمرده می‌شود، باید مبلغ معیّن شده را بپردازد، این هدیه برای
خداوند است. **۱۴**تمام کسانی‌که شمرده می‌شوند و بیست سال
و یا بیشتر دارند باید همین مبلغ را به من بپردازند. **۱۵**شخص
ثروتمند بیشتر ندهد و شخص فقیر هم کمتر از آن ندهد، این
بهای جان آنهاست. **۱۶**تو باید این هدایا را از قوم اسرائیل
بگیری، جمع کنی و برای خدمت خیمهٔ مقدّس خداوند در
حضور من به کار ببری. این هدایا بازخرید جان آنهاست و من
از آنها پشتیبانی خواهم کرد.»

حوض برنزی

۱۷خداوند به موسی فرمود: **۱۸**«حوضی با پایه‌هایی از برنز
برای شست‌وشو بساز و آن را در وسط خیمهٔ حضور خداوند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قربانگاه بگذار و آب در آن بریز. **۱۹–۲۰**هارون و پسرانش قبل از اینکه برای تقدیم قربانی‌های سوختنی نزد قربانگاه بروند، دستها و پاهای خود را در آب حوض بشویند، مبادا هلاک گردند. **۲۱**آنها باید دستها و پاهای خود را بشویند تا نمیرند. این قانون همیشگی برای آنها و جانشینانشان می‌باشد.»

روغن تقدیس

۲۲خداوند به موسی فرمود: **۲۳**«از بهترین عطریّات بگیر، شش کیلو مُر چکیده، سه کیلو دارچین معطر، سه کیلو نیشکر معطر، **۲۴**و شش کیلو دارچین مطابق وزن رسمی، به اضافهٔ چهار کیلو روغن زیتون، **۲۵**از اینها عطری با مهارت تمام برای روغن تقدیس درست کن. **۲۶**با این روغن معطر، خیمهٔ مقدّس خداوند، صندوق پیمان، **۲۷**میز و هر آنچه مربوط به آن است، قربانگاه بُخور، چراغدان و آنچه مربوط به آن است، **۲۸**قربانگاه هدایای سوزاندنی و آنچه مربوط به آن است، حوض شست‌وشو و پایه‌هایش را تقدیس نما. **۲۹**تمام اینها را به این ترتیب تقدیس نما تا کاملاً مقدّس گردند و هرکس که آنها را لمس کند نیز مقدّس خواهد گردید. **۳۰**سپس هارون و پسرانش را برای خدمت من به عنوان کاهن تقدیس کن. **۳۱**به قوم اسرائیل بگو، 'این روغن مقدّسِ تقدیس، باید در تمام نسلها برای خدمت من مصرف گردد. **۳۲**این روغن نباید روی اشخاص عادی ریخته شود، و شما نباید مطابق دستور آن هیچ مخلوطی مانند آن درست کنید، این روغن مقدّس است و برای شما باید مقدّس باشد. **۳۳**هرکسی که مانند ترکیب آن مخلوط درست کند و هرکس از آن بر بدن کسی دیگر غیراز یک کاهن بمالد، از قوم من اخراج گردد.'»

۳۴خداوند به موسی فرمود: «از عطریّاتی که به تو می‌گویم از هریک به اندازهٔ مساوی بگیر: مَیعه، اظفار، قِنّه و کُندُر خالص. **۳۵**اینها را مخلوط کن و بُخوری مانند عطر درست کن و نمک نیز بر آن اضافه کن تا پاک و مقدّس باشد. **۳۶**قدری از آن را خوب به صورت پودر بکوب و قدری از آن را جلو صندوق پیمان، در خیمهٔ مقدّس خداوند، جایی که من با شما ملاقات می‌کنم بگذار، این برای شما کاملاً مقدّس باشد. **۳۷**نباید برای خودتان با این ترکیب عطریّات بسازید بلکه این بُخور را به‌خاطر خداوند، مقدّس بدانید. **۳۸**هرکسی که مطابق ترکیب این بُخور برای خودش بسازد از میان قوم من اخراج گردد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صنعتگران خیمهٔ مقدّس خداوند
(خروج ۳۵:۳۰-۳۶:۱)

۳۱ خداوند به موسی فرمود: **۲**«من بصلئیل پسر اوری نوهٔ حور را که از طایفهٔ یهودا می‌باشد، انتخاب کرده‌ام. **۳**او را از قدرت خود پُر ساخته‌ام و به او استعداد و دانش و مهارت برای انجام هنرهای گوناگون بخشیده‌ام. **۴-۵**تا در طلا سازی و نقره سازی و برنز کاری، همچنین در جواهرسازی و مرصع‌کاری آن و نجّاری و چوب‌بری و صنایع دیگر با مهارت کار کند. **۶**اهولیاب -پسر اخیسامک- را که از طایفهٔ دان است، به همکاری و معاونت او انتخاب کرده‌ام و به تمام صنعتگران حکمت و قدرت مخصوصی بخشیده‌ام تا تمام چیزهایی را که دستور داده‌ام، **۷**یعنی خیمهٔ مقدّس خداوند، صندوق پیمان و سرپوش آن، تمام وسایل خیمه، **۸**میز و اثاثیهٔ آن، چراغدان طلای خالص و وسایل آن، آتشدان بُخور، **۹**آتشدان برای سوزاندن قربانی‌های سوختنی با تمام وسایل آن، **۱۰**لباس مخصوص کهانت برای هارون و پسرانش، **۱۱**روغن مسح و بُخور معطّر برای مکان مقدّس و همهٔ اینها را کاملاً همان‌طور که دستور داده‌ام، بسازند.»

سبت روز استراحت

۱۲خداوند به موسی فرمود: **۱۳**«به بنی‌اسرائیل بگو: سبت، روز مخصوص من و روز استراحت را محترم بدارید. این بین من و شما و تمام نسلهای آیندهٔ شما، نشانه‌ای است تا بدانید که من که خداوند هستم، شما را قوم مخصوص خود نموده‌ام. **۱۴**شما باید روز سبت را محترم بدارید زیرا این روز برای شما مقدّس است. کسی‌که حرمت آن را نگاه ندارد، از قوم من اخراج گردد و کسی‌که در این روز کار کند، باید کشته شود. **۱۵**شما شش روز دارید که در آن کارهای خود را انجام دهید. امّا روز هفتم، روز استراحت و روز مقدّس خداوند است. هرکس که در آن روز کاری انجام بدهد باید کشته شود. **۱۶**قوم اسرائیل باید این روز را به عنوان نشانهٔ پیمان، نگاه دارند. **۱۷**این پیمانی ابدی بین من و قوم اسرائیل می‌باشد. زیرا من -خداوند- آسمان و زمین را در شش روز ساختم و روز هفتم دست از کار کشیدم و استراحت نمودم.»

۱۸وقتی‌که خداوند سخنان خود را با موسی در کوه سینا تمام کرد، دو لوح سنگی به او داد که خودش احکام خود را روی آن نوشته بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گوسالهٔ طلایی
(تثنیه ۹:۶-۲۹)

۳۲ وقتی مردم دیدند که موسی مدّت زیادی در کوه مانده و بازنگشته است، دور هارون جمع شدند و گفتند: «ما نمی‌دانیم چه بر سر این موسی که ما را از مصر بیرون آورد، آمده است. پس خدایی برای ما بساز تا ما را راهنمایی کند.»

۲هارون به آنها گفت: «گوشواره‌های طلایی را که در گوش زنها و دختران و پسران شما هست، به نزد من بیاورید.» **۳**پس تمام مردم، گوشواره‌های طلایی را که به گوشهای خود آویخته بودند، بیرون آورده نزد هارون بردند. **۴**هارون گوشواره‌ها را از ایشان گرفت و آنها را ذوب کرده در قالب ریخت و یک گوسالهٔ طلایی از آن درست کرد.

مردم گفتند: «ای اسرائیل، این خدای ماست که ما را از زمین مصر بیرون آورد.»

۵سپس هارون قربانگاهی در مقابل گوسالهٔ طلایی درست کرد و اعلام نمود: «فردا عید مخصوص خداوند است.» **۶**روز بعد، صبح زود برخاسته و حیواناتی آوردند تا به عنوان قربانی بسوزانند. بعضی هم هدایای سلامتی آوردند و سپس به خوردن و نوشیدن و لهو و لعب پرداختند.

۷خداوند به موسی فرمود: «فوراً پایین برو. زیرا قوم تو که از زمین مصر بیرون آوردی، گناه کرده و مرا ترک نموده‌اند. **۸**آنها راهی را که من به ایشان نشان دادم ترک کرده‌اند و گوساله‌ای از طلا درست کرده آن را پرستش می‌کنند و برای آن قربانی نموده‌اند. آنها می‌گویند که آن گوساله خدای ایشان است که آنها را از مصر بیرون آورده است. **۹**من می‌دانم که آنها چه مردمان خودسر و نافرمانی هستند. **۱۰**تو دیگر برای آنها شفاعت نکن چون من از دست آنها خشمگین هستم و می‌خواهم آنها را نابود کنم. سپس از تو و از نسلهای تو قوم بزرگی به وجود می‌آورم.»

۱۱امّا موسی نزد خداوند خدای خود التماس نموده گفت: «ای خداوند، چرا با قوم خود چنین خشمگین هستی، قومی که با قدرت و عظمت آنها را از مصر بیرون آوردی؟ **۱۲**چرا مصریان بتوانند بگویند که تو، قوم خود را از مصر بیرون بردی تا آنها را در کوه و بیابان هلاک کنی و از بین ببری؟ از خشم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود بگذر و از تصمیم خود منصرف شو و این بلا را بر سر قوم خود نیاور. **۱۳**ابراهیم و اسحاق و یعقوب، بندگان خود را به یاد آور. قول و قسمی‌که برای ایشان خوردی به‌خاطر بیاور که فرمودی نسل آنها را مانند ستارگان آسمان زیاد می‌کنی و تمام سرزمینی را که به ایشان قول دادی به آنها می‌دهی که تا ابدالآباد مال خودشان باشد.» **۱۴**پس خداوند از خشم خود صرف نظر فرمود و آن بلا را بر سر قومش نیاورد.

۱۵موسی از کوه پایین رفت و دو لوح سنگی که احکام بر دو طرف آن نوشته شده بود، در دستش بود. **۱۶**این لوح‌های سنگی را خدا خودش ساخته و احکام را بر روی آنها نوشته بود.

۱۷وقتی‌که یوشع سر و صدا و فریاد مردم را شنید، به موسی گفت: «این صداها صدای جنگ در اردوگاه است.»

۱۸موسی در جواب گفت: «این صداها شبیه صدای پیروزی و یا نالهٔ شکست نیست، بلکه صدای آواز خواندن است.»

۱۹وقتی‌که موسی به نزدیک اردو رسید و گوساله طلایی و مردمی را که می‌رقصیدند، دید، خشمگین شد و لوح‌ها را در پای کوه به زمین زد و شکست. **۲۰**سپس گوساله‌ای را که ساخته بودند برداشت و در آتش سوزانید و مثل پودر آن را نرم کرد و سپس با آب مخلوط نموده و آن آب را به اسرائیلی‌ها نوشانید. **۲۱**موسی به هارون گفت: «این مردم با تو چه‌کار کرده‌اند که تو با آنها مرتکب چنین گناهی شدی؟»

۲۲هارون گفت: «از من عصبانی نشو، تو می‌دانی که این مردم چطور مشتاق گناه هستند. **۲۳**آنها به من گفتند که ما نمی‌دانیم چه بر سر این موسی که ما را از مصر بیرون آورده است، آمده. پس برای ما خدایی درست کن تا ما را رهبری کند. **۲۴**من از آنها خواستم تا طلاهای خود را به نزد من بیاورند و آنها هم آوردند. سپس طلاها را در آتش انداختم و این گوساله بیرون آمد!»

۲۵موسی دید که هارون اجازه داده قوم یاغی شوند و خود را در نظر دشمنانشان احمق نشان دهند. **۲۶**بنابراین در مقابل دروازهٔ اردوگاه ایستاده فریاد کرد و گفت: «تمام کسانی‌که طرف خداوند هستند، اینجا نزد من بیایند.» تمام طایفهٔ لاوی به نزد موسی رفتند. **۲۷**موسی به آنها گفت: «خدای بنی‌اسرائیل می‌فرماید هریکی از شما شمشیر خود را ببندد و از این طرف اردو به آن طرف اردو برود و برادر و دوست و همسایهٔ خود را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بکشد.» **۲۸**لاویان دستور موسی را اطاعت کردند و در آن روز نزدیک به سه هزار مرد را کشتند. **۲۹**موسی به لاویان گفت: «شما امروز با کشتن پسران و برادران خویش، خود را برای خدا وقف نموده‌اید تا به عنوان کاهنان، خداوند را خدمت کنید. بنابراین خداوند خودش شما را برکت داده است.»

۳۰روز بعد، موسی به مردم گفت: «شما مرتکب گناه بزرگی شده‌اید. امّا من دوباره بالای کوه می‌روم، شاید بتوانم از خدا برای شما آمرزش بطلبم.» **۳۱**موسی دوباره به نزد خداوند رفت و عرض کرد: «این مردم گناه بزرگی مرتکب شده‌اند. آنها خدایی از طلا برای خود درست کرده آن را پرستش نموده‌اند. **۳۲**حالا از تو تقاضا می‌کنم، گناه آنها را ببخشی. امّا اگر حاضر نیستی که گناه آنها را ببخشی، پس اسم مرا هم از دفتری که نوشته‌ای، پاک کن.»

۳۳خداوند در جواب فرمود: «من نام کسانی را که برضد من گناه کرده‌اند از دفتر خود پاک می‌کنم. **۳۴**حالا برو و قوم را به جایی که به تو گفته‌ام رهبری کن. به‌خاطر داشته باش که فرشتهٔ من تو را راهنمایی خواهد کرد. ولی موقع آن هم خواهد رسید که من قوم را به‌خاطر گناهی که کرده‌اند مجازات کنم.»

۳۵پس خداوند آن قوم را به‌خاطر اینکه هارون را مجبور کرده بودند که گوسالهٔ طلایی برای آنها بسازد، به بیماری مبتلا نمود.

کوچ از کوه سینا

۳۳ خداوند به موسی فرمود: «تو و این قومی که آنها را از مصر بیرون آورده‌ای از این مکان کوچ کنید و به سرزمینی که قول داده‌ام به ابراهیم و اسحاق و یعقوب و فرزندان آنها بدهم، بروید **۲**من فرشته‌ای را می‌فرستم تا شما را راهنمایی کند. تمام کنعانیان، اموریان، حِتّیان، فرزیان، حویان و یبوسیان را از سر راه شما بیرون خواهم کرد. **۳**شما به سرزمینی غنی و حاصلخیز می‌روید. امّا من خودم با شما نخواهم آمد، زیرا شما مردمی سرکش هستید و ممکن است شما را در راه نابود کنم.»

۴هنگامی که مردم این سخنان سخت را شنیدند، ماتم گرفتند و از جواهرات و آلات زینتی خود استفاده نکردند. **۵**خداوند به موسی دستور داد که به آنها بگوید: «شما مردم گردنکشی هستید و من اگر حتّی یک لحظه با شما بیایم شما را نابود خواهم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرد. حال شما جواهرات خود را از خود دور کنید تا من تصمیم بگیرم با شما چه‌کار کنم.» ۶پس قوم اسرائیل بعد از اینکه کوه سینا را ترک کردند از جواهرات خود استفاده نکردند.

خیمهٔ مقدّس خداوند

۷هروقت قوم بنی‌اسرائیل اردوگاه برپا می‌کردند، موسی خیمهٔ مقدّس را برمی‌داشت و دور از اردوگاه نصب می‌کرد. آن خیمه را «خیمهٔ مقدّس خداوند» می‌گفتند. هرکسی که می‌خواست با خداوند راز و نیاز کند بـه آن خیمه می‌رفت. ۸هروقت که موسی به طرف خیمه می‌رفت تمام مردم در مقابل چادرهای خود می‌ایستادند تا موسی داخل خیمه شـود. ۹بعد از اینکه موسی به داخل خیمه می‌رفت، سـتون ابر پایین می‌آمد و در مقابـل در خیمه می‌ایسـتاد و خداوند از داخل ابر با موسـی گفت‌وگو می‌کرد. ۱۰همین که مردم ستون ابر را در مقابل در خیمه می‌دیدند، همگی سجده می‌کردند. ۱۱خداوند با موسی روبه‌رو صحبت می‌کرد، همان‌طور که یک نفر با دوست خود صحبت می‌کند. سپس موسـی به طرف اردوگاه برمی‌گشت امّا آن مرد جوان یعنی یوشـع پسر نون که معاون موسی بود، در خیمه می‌ماند.

خداوند قول می‌دهد که با قوم خود باشد.

۱۲موسی به خداوند عرض کرد: «این درست است که تو به من فرموده‌ای که این قوم را به آن سرزمین رهبری کنم، امّا به من نگفته‌ای که چه کسی را با من خواهی فرستاد. تو فرموده‌ای که مرا خوب می‌شناسـی و از من خشنود هستی. ۱۳پس اگر این‌طور است نقشهٔ خود را به من بگو تا بتوانم تو را خدمت نموده و خُشنود بسازم. همچنین به‌خاطر آور که تو این قوم را انتخاب کرده‌ای تا از آن تو باشند.»

۱۴خداوند فرمود: «من با تو خواهم آمد و تو را پیروز خواهم ساخت.»

۱۵موسی در جواب عرض کرد: «چنانچه با ما نخواهی آمد، ما را از این مکان بیرون نبر. ۱۶اگر تو با ما نیایی از کجا معلوم خواهد شـد که از من و قوم خود راضی هستی؟ حضور تو با ما، وجه تمایز ما با سایر ملل روی زمین می‌باشد.»

۱۷خداوند به موسـی فرمود: «من همان‌طور که تو گفته‌ای انجام خواهم داد، زیرا تو را خوب می‌شناسـم و از تو راضی هستم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸آنگاه موسی درخواست کرد: «بگذار تا نور درخشان حضور تو را ببینم.»
۱۹خداوند فرمود: «من تمام درخشندگی خود را در مقابل تو می‌گسترانم. من نام مقدّس خود را به تو اعلام می‌کنم. من، خداوند هستم. و بر هرکه برگزینم رأفت و رحمت خواهم کرد. **۲۰**ولی من نمی‌گذارم که روی مرا ببینی زیرا کسی نمی‌تواند روی مرا ببیند و بعد از آن زنده بماند. **۲۱**اینجا در کنار من جایی است که تو می‌توانی روی یک صخره بایستی. **۲۲**وقتی‌که نور درخشان حضور من عبور می‌کند، تو را در شکاف صخره می‌گذارم و تو را با دست خود می‌پوشانم تا عبور کنم **۲۳**و بعد از آن دست خود را برمی‌دارم و تو می‌توانی از پشت مرا ببینی ولی روی مرا نمی‌توانی ببینی.»

دومین الواح سنگی
(تثنیه ۱۰:۱-۵)

۳۴ خداوند به موسی فرمود: «دو لوح سنگی آماده کن و من همان احکامی را که در لوح‌های اولیه نوشته شده بودند و تو آنها را شکستی، می‌نویسم. **۲**فردا صبح آماده باش و به کوه سینا برو و بر قلّهٔ کوه در حضور من حاضر شو. **۳**هیچ‌کس نباید با تو بیاید و کسی هم در اطراف کوه دیده نشود. به هیچ گلّه و رمه‌ای هم اجازه نده که در نزدیکی کوه بچرد.» **۴**پس موسی همان‌طور که خداوند فرموده بود دو لوح سنگی مانند لوح‌های اول آماده کرد و صبح هنگام برخاست و لوح‌ها را با خود گرفته بالای کوه سینا رفت.
۵خداوند در یک ستون ابر پایین آمد و در برابر او ایستاد و نام مقدّس خود، یعنی خداوند را به او اعلام کرد **۶**خداوند از برابر او گذشت و ندا داد: «من خداوند خدای بخشنده و مهربان و دیر خشم و سرشار از محبّت پایدار و وفاداری هستم. **۷**بر هزاران نسل محبّت پایدار خود را نگه می‌دارم و بخشایندهٔ خطا و گناه هستم، امّا گناه را بدون جزا نمی‌گذارم، بلکه انتقام خطاهای پدران را از پسران و پسرانِ پسران ایشان را تا نسل سوم و چهارم می‌گیرم.»
۸-۹آنگاه موسی سر به سجده نهاده گفت: «خداوندا، اگر به راستی در درگاه تو قبول شده‌ام، تمنّا می‌کنم که تو نیز همراه ما باشی. البتّه می‌دانم که این قوم، مردم نافرمان و سرکشی هستند، ولی باز از پیشگاهت التماس می‌کنم که گناه و خطای ما را ببخشی و ما را به پیشگاهت بپذیری.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تجدید پیمان

(خروج ۲۳:۱۴-۱۹؛ تثنیه ۷:۱-۵؛ ۱۶:۱-۱۷)

۱۰خداوند در جواب او فرمود: «من اکنون با شما پیمان می‌بندم
و در مقابل چشمان تمام قوم چنان معجزاتی نشان می‌دهم که
در هیچ جای دنیا و در بین هیچ ملّتی دیده نشده باشد. و تمام
مردم اسـرائیل قدرت خداوند را خواهند دید، زیرا من کاری
عجیب در میان شما انجام خواهم داد. **۱۱**احکامی را که من
امروز به شـما می‌دهم اطاعت کنید. آنگاه من تمام اموریان،
کنعانیان، حِتّیان، فرزیان، حویان و یبوسیان را از سر راه شما
دور می‌کنم. **۱۲**امّا هوشـیار باشید که به سرزمینی که می‌روید
با مردم آنجا پیمان نبندید، مبادا در دام ایشـان گرفتار شوید.
۱۳بلکه تو باید قربانگاههای آنها را ویران کنی، ستونهای ایشان
را بشکنی و نشانه‌های الههٔ اشره را از بین ببری.
۱۴«خدایان دیگر را پرستش نکنید، زیرا من، خداوند غیور هستم.
۱۵هیچ‌گاه نباید با مردم آن سرزمین پیمان ببندید، زیرا وقتی آنها
برای خدایان خود قربانی می‌کنند، شما را دعوت می‌کنند که به
آنها بپیوندید و از قربانی آنها بخورید. **۱۶**«چون دختران ایشان را
برای پسران خود بگیرید، وقتی آن دختران بُتهای خود را پرستش
کنند، پسران شما را نیز به بت‌پرستی وادار می‌نمایند.
۱۷«خدایان ساخته شده را عبادت نکنید.
۱۸«عید فطیر را برگـزار کنید. هفت روز نان فطیر بخورید.
این مراسم را در زمان معیّن، یعنی در ماه ابیب، طبق دستوری
که به شما داده‌ام برگزار نمایید، زیرا در همین ماه بود که شما
از مصر خارج شدید.
۱۹«هر پسر نخستزاده و هر نخستزاده نر از حیوانات گلّهٔ شما
به من تعلّق دارد. **۲۰**به عوض نخستزادهٔ الاغ، یک برّه بدهید و
اگر نمی‌خواهید برّه بدهید، گردن نخستزادهٔ نر الاغ را بشکنید.
برای هر پسر نخستزاده باید فدیه بدهید. هیچ‌کس نباید دست
خالی به حضور من بیاید.
۲۱«شش روز کار کنید و در روز هفتم استراحت نمایید. حتّی
در موسم شخم و درو هم نباید در روز هفتم کار کنید.
۲۲«عید نوبر محصولات را جشـن بگیرید. عید خیمه‌ها را
که آغاز پاییز است هر ساله برگزار کنید.
۲۳«سـه مرتبه در سال، همهٔ مردان و پسران شما به حضور
خداوند خدای اسرائیل حاضر شوند. **۲۴**در این سه مرتبه‌ای که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به حضور من می‌آیید، هیچ‌یک از اقوامی که من آنها را از سر راه شما دور کرده‌ام به سرزمین شما حمله نخواهد کرد.
۲۵«نانی را که با خمیرمایه پخته شده باشد همراه خون حیوانی که برای من قربانی شده، با هم تقدیم نکنید. گوشت قربانی عید فصح را تا صبح نگه ندارید.
۲۶«هر سال بهترین نوبر محصولات خود را به خانهٔ خداوند خدای خود بیاورید. بُزغاله را در شیر مادرش نپزید.»
۲۷خداوند به موسی فرمود: «احکامی را که به تو دادم بنویس، زیرا اینها شرایط پیمانی هستند که با تو و قوم اسرائیل بسته‌ام.»
۲۸موسی چهل شبانه‌روز با خداوند در بالای کوه ماند. او در تمام این مدّت نه چیزی خورد و نه چیزی نوشید، او بر روی لوح‌های سنگی کلمات پیمان -ده حکم- را نوشت.

پایین آمدن موسی از کوه سینا

۲۹وقتی موسی با دو لوحهٔ سنگی از کوه پایین آمد، متوجّه نشد که چهره‌اش در اثر صحبت کردن با خدا می‌درخشید.
۳۰و چون هارون و مردم اسرائیل چهرهٔ درخشان موسی را دیدند، از ترس به او نزدیک نشدند. **۳۱**امّا موسی آنها را نزد خود خواند. پس هارون و رهبران قوم نزد او رفتند و موسی با آنان گفت‌وگو کرد. **۳۲**بعد از آنکه همگی در حضور او جمع شدند، آنچه را که خداوند برکوه سینا به او فرموده بود به اطّلاع آنها رسانید. **۳۳**چون سخنان موسی تمام شد روی خود را با نقاب پوشاند. **۳۴**هروقت موسی در خیمهٔ مقدّس خداوند می‌رفت که با او گفت‌وگو کند تا وقتی‌که خارج می‌شد نقاب را از روی خود برمی‌داشت. بعد همهٔ احکامی را که از خداوند می‌گرفت، برای مردم اسرائیل بیان می‌کرد، **۳۵**مردم چهرهٔ تابان او را می‌دیدند. موسی تا زمانی که دوباره برای ملاقات خداوند می‌رفت، نقاب بر چهره داشت.

مقرّرات روز سبت

۳۵ موسی تمام مردم اسرائیل را جمع کرد و به آنها گفت: «این است احکامی که خداوند داده و شما باید از آنها پیروی نمایید. **۲**شش روز کار کنید، امّا روز هفتم روز مقدّس و مخصوص خداوند و استراحت است. هرکسی که در آن روز کار کند باید کشته شود. **۳**و در روز سبت در خانه‌هایتان آتش روشن نکنید.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هدایا برای خیمهٔ حضور خداوند
(خروج ۲۵:۱- ۹)

۴بعد موسی خطاب به مردم اسرائیل گفت: «این است آنچه
که خداوند امر فرموده است. ۵برای خداوند از صمیم قلب
هدیه بیاورید. هدایای شما شامل این چیزها باشد: طلا، نقره،
برنز، ۶کتان نفیس، نخهای پشم تابیده شده به رنگ ارغوانی،
بنفش و قرمز، پارچهٔ بافته شده از موی بُز، ۷پوست قوچ که
آن را رنگ قرمز زده باشند، و چرم نفیس، چوب درخت اقاقیا،
۸روغن چراغ، ادویه برای روغن مسح، بُخورِ خوشبو، ۹سنگهای
عقیق و قیمتی، برای تزئین ردا و سینه‌پوش کاهن اعظم.

لوازم خیمهٔ مقدّس خداوند
(خروج ۳۹:۳۲- ۴۳)

۱۰«همهٔ صنعتگران ماهر که در میان شما هستند چیزهایی را که
خداوند امر فرموده است بسازند. از قبیل: ۱۱خیمه و پوشش آن،
چنگک‌ها، بندها، ستونها و پایه‌های آن؛ ۱۲صندوق پیمان و میله‌ها
برای حمل و نقل آن، سرپوش آن، پردهٔ دروازهٔ خیمه، پرده‌ها؛
۱۳میز، پایه‌ها، ظروف و نان مقدّس، ۱۴چراغدان، چراغ و روغن؛
۱۵قربانگاه بُخور، پایه‌ها، شبکه‌های برنزی، روغن مسح، بُخور
خوشبو، پردهٔ دروازهٔ خیمه؛ ۱۶قربانگاه قربانی سوختنی، آتشدانهای
برنزی، میله‌های چوبی برای حمل و نقل آن، حوض و پایه‌های آن،
۱۷پرده‌های اطراف حیاط خیمه، ستونها، پایه‌ها و پردهٔ دروازه‌ها
۱۸میخهای خیمه، میخهای حیاط و طنابهای آن ۱۹لباسهای نفیس
بافته شده برای کاهنانی که باید به هنگام خدمت در مکان مقدّس
آنها را بپوشند، یعنی لباس مقدّس برای هارون کاهن و پسرانش تا
در هنگام انجام وظیفهٔ کهانت از آنها استفاده کنند.»

هدایای مردم

۲۰بعد همهٔ مردم از حضور موسی رفتند. ۲۱آنگاه تمام
کسانی‌که مایل بودند، برای خداوند هدیه آوردند تا در خیمهٔ
مقدّس خداوند، برای وظایف مربوط به آن و لباس‌های مقدّس
به کار برده شوند. ۲۲پس مرد و زن، با رضایت آمدند و حلقه،
انگشتر، گوشواره، دستبند و هر قسم زیورآلات طلا با خود
آوردند و تقدیم خداوند کردند. ۲۳هرکسی که کتان نفیس، پشم
ارغوانی، بنفش و قرمز، پارچهٔ بافته شده از موی بُز، پوست قرمز
قوچ و چرم نفیس داشت آورد. ۲۴برخی هدایای نقره‌ای و برنزی
و عدّه‌ای چوب اقاقیا آوردند. ۲۵همهٔ زنهایی که در کارهای
دستی مهارت داشتند، پارچه‌های پشمی ارغوانی، بنفش و قرمز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و کتان نفیس را که خود بافته بودند به حضور خداوند تقدیم کردند. **۲۶**آنها همچنین از موی بُز نخ می‌ریسیدند. **۲۷**رهبران سنگهای عقیق و نگین‌های زینتی برای جامهٔ مخصوص کاهنان و سینه‌پوش آوردند. **۲۸**همچنین عطریّات، روغن چراغ، روغن مسح و بُخور خوشبو هدیه آوردند. **۲۹**پس قوم اسرائیل با میل و رغبت اشیای نفیس را که خداوند به موسی امر کرده بود به عنوان هدیه برای خداوند آوردند.

صنعتگران برای خیمهٔ مقدّس خداوند

(خروج ۳۱:۱-۱۱)

۳۰-۳۳موسی به مردم گفت: «خداوند، بصلئیل پسر اوری، نوهٔ حور، از طایفهٔ یهودا را که پُر از روح خدا و دارای لیاقت، ذکاوت، دانش و هنر است تعیین فرموده است تا نقشه و کارهای طلا و نقره و برنز، حجاری، زرگری، حکاکی و امور نجّاری را اداره و مراقبت کند. **۳۴**خداوند به او و اهولیاب، پسر اخیسامک از طایفهٔ دان استعداد تعلیم مهارتهای خود به دیگران را داده است. **۳۵**و به آنها مهارت بخشیده که کارهای همهٔ صنعتگران را از قبیل طراحی، نساجی و طراز در پارچه‌های پشمی ارغوانی، بنفش و قرمز را که به عهده دارند و همچنان بافندگان و سایر هنرمندان و صنعتگران را نظارت کنند.

۳۶ «بصلئیل و اهولیاب و سایر هنرمندانی که خداوند به ایشان استعداد و توانایی انجام کاری عطا کرده است، مطابق دستورات خداوند برای ساختن خیمهٔ حضور خداوند کار بکنند.»

مردم بیشتر از حد نیاز هدیه می‌آورند

۲موسی، بصلئیل و اهولیاب و همهٔ افراد ماهری را که استعداد خدایی داشتند و همهٔ افراد دیگر را که مایل به انجام این کار بودند دعوت کرد. **۳**موسی همهٔ مصالح و مواد ساختمانی را که مردم برای ساختن خیمهٔ حضور خداوند هدیه داده بودند همراه با همهٔ اشیایی که هر صبح دریافت می‌کرد به آنها می‌داد. **۴**پس آنگاه افراد ماهری که کارها را انجام می‌دادند، نزد موسی رفتند **۵**و چنین گفتند: «مردم بیش از آنچه نیاز است تا فرمان خدا را انجام دهیم، هدایا می‌آورند.»

۶پس موسی به سراسر اردو فرمان فرستاد تا دیگر هدیه‌ای برای خیمهٔ مقدّس نیاورند. **۷**آنچه تا آن زمان آورده بودند بیشتر از نیاز بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساختن خیمهٔ مقدّس
(خروج ۲۶:۱-۳۷)

۸ابتدا بافندگان ماهر برای خیمهٔ مقدّس ده پرده از پارچه‌های
نفیس کتان و پشم‌های ارغوانی، بنفش و قرمز را با اشکال فرشتگان
نگهبان، به صورت ماهرانه‌ای درست کردند. ۹طول هر پرده
دوازده متر و عرض آن دو متر بود و همهٔ آنها به یک اندازه بودند.
۱۰سپس پنج پرده را به یکدیگر دوختند و پنج پردهٔ دیگر را نیز به
همین ترتیب به هم دوختند. ۱۱سپس پنجاه حلقه از کتان ارغوانی
در کنارهٔ هر یک از آن دو تکه، ساختند ۱۲و بعد حلقه‌ها را مقابل
هم دوختند. ۱۳همچنین پنجاه چنگک طلایی ساختند و پرده‌ها
را به وسیلهٔ چنگک به هم پیوستند. و به این ترتیب با پیوستن هر
دو تکه، خیمه به صورت یک پارچه تکمیل شد.
۱۴در بالای سقف، پوشش دیگری انداختند که از یازده پردهٔ
پشم بُز ساخته شده بودند. ۱۵هر یازده پرده یک اندازه و طول
هر کدام از آنها سیزده متر و عرض آن دو متر بود. ۱۶پنج پرده
را با هم پیوستند و شش پردهٔ دیگر را جداگانه به هم دوختند.
۱۷پنجاه حلقه در امتداد کنارهٔ هر دو پارچه دوختند ۱۸و همچنین
پنجاه چنگک برنز را در پرده‌ها دوختند و به وسیلهٔ آنها دو
پارچه را به هم پیوستند. ۱۹آنها دو پوشش ساختند. یکی از
پوست قرمز شدهٔ قوچ و دیگری از چرم اعلا تا به عنوان پوشش
خارجی مورد استفاده قرار بگیرد.
۲۰بعد از آن تخته‌هایی از چوب اقاقیا برای خیمه ساختند.
۲۱طول هر تخته چهار متر و عرض آن شصت و شش سانتیمتر
بود. ۲۲هر تخته دو زبانه داشت که یکی را به دیگری متّصل
می‌ساختند. ۲۳همهٔ تخته‌های خیمه را به همین ترتیب ساختند.
خیمه بیست تخته در سمت جنوب خود داشت. ۲۴چهل
پایهٔ نقره‌ای در زیر بیست تخته ساختند. و هر تخته با پایه‌اش
به وسیلهٔ دو زبانه پیوند می‌شد. ۲۵همچنین بیست تخته در
سمت شمال خیمه ساختند. ۲۶با چهل پایهٔ نقره‌ای، یعنی دو
پایه برای هر تخته. ۲۷سمت مغرب خیمه که قسمت عقبی
آن بود، از شش تخته تشکیل شده بود. ۲۸دو ستون دیگر نیز
برای گوشه‌های عقب ساختند ۲۹این ستونهای گوشه‌ها از پایین
تا بالا به یکدیگر متّصل بودند. دو ستون گوشهٔ دیگر هم به
همین طریق ساخته شدند. ۳۰بنابراین هشت ستون با شانزده پایهٔ
نقره‌ای که دو پایه در زیر هر ستون قرار گرفت، ساختند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۱بعد پشت‌بندهایی از چوب اقاقیا برای تخته‌های هر دو
طرف خیمه ساختند پنج پشت‌بند برای یک طرف خیمه ۳۲و
پنج پشت‌بند برای طرف دیگر و پنج پشت‌بند برای قسمت
عقب در غرب. ۳۳پشت بند میانی طوری ساخته شده بود که
از یک سر تخته وسطی تا سر دیگر آن امتداد داشت. ۳۴تخته‌ها
و پشت‌بندها را با روکشی از طلای خالص پوشانیده بودند. و
حلقه‌ها هم از طلای خالص ساخته شده بودند.
۳۵پردهٔ داخلی از کتان نفیس و پشم به رنگهای آبی، بنفش
و قرمز و با شکلهای فرشتگان نگهبان ساخته شده بودند.
۳۶پرده با چهار چنگک طلایی از چهار ستون چوب اقاقیا که
با روکشی طلا پوشیده شده بودند و بر چهار پایه قرار داشتند
آویزان بود. ۳۷همچنان پرده‌ای برای دروازهٔ خیمه از کتان و
پشمهای ارغوانی، بنفش و قرمز درست کردند. ۳۸این پرده به
وسیلهٔ پنج چنگک به پنج ستون بسته شده بود. پایه‌های ستونها
برنزی و سرهای آنها از طلا ساخته شده بودند.

ساختن صندوق پیمان
(خروج ۲۵:۱۰- ۲۲)

۳۷ بصلئیل صندوق پیمان را از چوب اقاقیا ساخت
که طول آن یک متر و ده سانتیمتر، عرض آن
شصت و شش سانتیمتر و ارتفاع آن نیز شصت و شش سانتیمتر
بود. ۲آن را از درون و بیرون با طلای خالص پوشانید و نواری
از طلا به دور آن کشید. ۳حلقه‌های طلایی در چهار گوشهٔ
آن، یعنی دو حلقه در دو طرف آن ساخت. ۴دو میله از چوب
اقاقیا را با طلا روکش نموده ۵و در حلقه‌های دو طرف به منظور
حمل و نقل گذاشت. ۶سرپوش صندوق را از طلای ناب به
طول یک متر و ده سانتیمتر و عرض شصت و شش سانتیمتر
ساختند. ۷دو فرشتهٔ نگهبان از طلای خالص چکش‌کاری
شده ساخت، ۸یک فرشتهٔ نگهبان در یک طرف و یکی در
طرف دیگر آن بود. آنها با سرپوش صندوق طوری ریخته شده
بودند که در حقیقت یک تکهٔ واحد بودند. ۹فرشتگان نگهبان
روبه‌روی هم، بالهایشان باز و بر سرپوش صندوق گسترده شده
بودند و روی آنها پایین به طرف سرپوش بود.

ساختن میز مخصوص برای نان مقدّس
(خروج ۲۵:۲۳-۳۰)

۱۰میز را هم از چوب اقاقیا ساخت که طول آن هشتاد و
هشت سانتیمتر، عرض آن چهل و چهار سانتیمتر و ارتفاع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن شصت و شش سانتیمتر بود. **۱۱**و آن را با طلای خالص پوشاند و دور آن را با روکشی از طلای ریخته تزئین کرد. **۱۲**حاشیه‌ای به اندازهٔ هفتاد و پنج میلیمتر به دور آن ساخت و تخته‌های آن را با قابی از طلا تزئین کرد. **۱۳**او چهار حلقهٔ طلایی ساخت و آنها را در چهار گوشهٔ بالای پایه‌ها نصب کرد. **۱۴**حلقه‌ها نزدیک تخته‌ها و به منظور حمل و نقل میز ساخته شده بودند. **۱۵**میله‌هایی از چوب اقاقیا به منظور حمل و نقل میز ساخت و آنها را با طلا پوشاند. **۱۶**ظروفی که برای هدایای نوشیدنی بر سر میز قرار داده می‌شدند عبارت بودند از کاسه‌ها، پیاله‌ها و جامها و همگی از طلای خالص ساخته شده بودند.

ساختن چراغدان

(خروج ۲۵:۳۱-۴۰)

۱۷چراغدانی هم از طلای خالص و چکش‌کاری شده ساخت. پایه، شاخه‌ها و جاچراغی‌ها یک تکه بودند. **۱۸**در دو طرف آن شش شاخه قرار داشت، سه شاخه در یک طرف و سه شاخه در طرف دیگر. **۱۹**جاچراغی هر شاخه به شکل شکوفهٔ بادام و هریک دارای گل و گلبرگ ساخته شده بود. شش شاخه از چراغدان سر زده بود. **۲۰-۲۱**پایهٔ اصلی چراغدان با چهار پیاله به شکل شکوفهٔ بادام با گل و گلبرگ آن تزئین یافته بود و همگی یک تکه و از زیر هر شاخه یک گلبرگ سر زده بود. **۲۲**گلبرگها و شاخه‌ها با چراغدان یک تکه و از طلای خالص و چکش کاری شده ساخته شده بودند. **۲۳**بعد هفت چراغ آن را با انبرها و سینی‌های آنها از طلای خالص ساخت. **۲۴**وزن همگی آنها سی و پنج کیلوگرم طلای خالص بود.

ساختن قربانگاه بُخور

(خروج ۳۰:۱-۵)

۲۵قربانگاه بُخور را از چوب اقاقیا ساخت. طول و عرض آن چهل و پنج سانتیمتر و ارتفاع آن نود سانتیمتر بود. شاخهای چهار گوشهٔ آن طوری ساخته شده بودند که همه یک تکه دیده می‌شدند. **۲۶**سطح و پیرامون و شاخهای آن با طلای خالص پوشیده شده بودند و با قابی از طلای خالص گرداگرد آن را تزئین کرد. **۲۷**دو حلقهٔ طلایی به زیر قاب نصب کردند که از آنها برای گرفتن میله‌ها برای حمل و نقل آن استفاده می‌شد. **۲۸**میله‌ها از چوب اقاقیا ساخته و با طلای خالص پوشانیده شده بودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساختن بُخور و روغن مسح
(خروج ۳۰:۲۲-۳۸)

۲۹روغن مقدّس و بُخور خالص را که مانند عطر بود، آماده
کرد.

ساختن قربانگاه برای قربانی سوختنی
(خروج ۲۷:۱-۸)

۳۸ قربانگاه قربانی سوختنی را از چوب اقاقیا ساختند که ارتفاع آن یک متر و سی سانتیمتر و طول آن دو متر و بیست سانتیمتر بود. **۲**شاخهایی هم در چهار گوشهٔ خود داشت که شاخها و قربانگاه یک تکه بودند و همه با برنز پوشانیده شده بودند. **۳**ظروف قربانگاه، یعنی دیگ، خاک‌انداز، کاسه، چنگک و آتشدان آن، همه برنزی بودند. **۴**آتشدان قربانگاه برنزی بود و پایین‌تر از لب و در نصف ارتفاع آن قرار داشت. **۵**چهار حلقهٔ برنزی در چهار گوشهٔ آتشدان برای گرفتن دو میلهٔ چوبی ساخت. **۶**میله‌ها از چوب اقاقیا و با برنز پوشانده شده بودند. **۷**میله‌ها را در حلقه‌های دو طرف آتشدان برای حمل و نقل قربانگاه جا داد. قربانگاه از تخته ساخته شده بود و درونش خالی بود.

ساختن حوض برنزی
(خروج ۳۰:۱۸)

۸حوض برنزی و پایهٔ برنزی آن را از آینه‌هایی ساخت که هدیهٔ زنهایی بود که جلوی در خیمهٔ مقدّس خداوند خدمت می‌کردند.

حیاط و سایر قسمت‌های خیمهٔ مقدّس
(خروج ۲۷:۹-۱۹)

۹بعد شروع به درست کردن پرده‌های حیاط نمودند. پردهٔ سمت جنوب آن چهل و چهار متر و از کتان نفیس بافته شده بود. **۱۰**تعداد ستونهای آن بیست بود و این ستونها بر بیست پایهٔ برنزی قرار داشتند. چنگک‌ها و پشت‌بندهای ستونها از نقره ساخته شده بودند. **۱۱**پردهٔ شمال آن هم به طول چهل و چهار متر و دارای بیست ستون و بیست پایهٔ برنزی بود. چنگک‌ها و پشت‌بندهای ستونهای آن هم نقره‌ای بودند. **۱۲**پردهٔ سمت مغرب آن بیست و دو متر و دارای ده ستون و ده پایه بود. چنگک‌ها و پشت‌بندهای ستونها از نقره بودند. **۱۳**طول پردهٔ سمت مشرق هم بیست و دو متر بود. **۱۴-۱۵**پرده‌های هر دو طرف دروازه شش متر و شصت سانتیمتر و هرکدام دارای سه ستون و سه پایه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود. **۱۶**همهٔ پرده‌های اطراف حیاط از کتان لطیف ساخته شده بودند. **۱۷**پایه‌های ستونها برنزی، امّا چنگک‌ها و پشت‌بندها و سرپوش ستونها نقره‌ای بودند. **۱۸**پردهٔ دروازهٔ حیاط از کتان نفیس و پشم به رنگهای آبی، بنفش و قرمز، به هم تابیده بود. طول آن نُه متر و ارتفاع آن دو متر بود. **۱۹**چهار ستون آن بالای چهار پایهٔ برنزی قرار داشتند. چنگک‌ها، سرپوش ستونها و پشت‌بندها از نقره بودند. **۲۰**تمام میخهای خیمه و پردهٔ آن برنزی بودند.

فلزهایی که در خیمهٔ مقدّس به کار برده شد

۲۱این است فهرست مواد فلزی که در ساخت خیمهٔ مقدّس خداوند به کار رفتند. این فهرست مطابق سفارش موسی و توسط لاویانی که تحت نظارت ایتامار پسر هارون کاهن کار می‌کردند تهیّه شده بود.

۲۲و بصلئیل پسر اوری، نوهٔ حور از طایفهٔ یهودا همه‌چیز را مطابق فرمان خداوند ساخت. **۲۳**اهولیاب پسر اخیسامک از طایفهٔ دان که حکاک و طراح و بافندهٔ کتان لطیف از جنس پشم ارغوانی، بنفش و قرمز بود، به او کمک می‌کرد.

۲۴مقدار طلایی که مردم هدیه دادند در حدود یک تن، مطابق معیار رسمی بود. **۲۵**وزن نقره سه هزار و چهارصد و سی کیلوگرم، مطابق معیار رسمی بود **۲۶**این مبلغ مطابق سرشماری تعداد آنها، ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر مرد بیست ساله یا بالاتر بود. **۲۷**مقدار نقره‌ای که برای صد پایهٔ صد ستون خیمه و پردهٔ آن به کار رفت سه هزار و چهارصد و سی کیلوگرم بود، یعنی سی و چهار کیلو برای هر پایه. **۲۸**نقره‌ای که برای ساختن چنگک‌ها، روپوش ستونها و سرهای آنها و پشت‌بندها مصرف شد سی کیلو بود. **۲۹**مقدار برنزی که مردم هدیه آوردند دو هزار و چهارصد و بیست و پنج کیلو گرم بود. **۳۰**و از آن برای ساختن پایه‌ها، ورودی خیمهٔ مقدّس خداوند، قربانگاه، شبکهٔ برنزی و ظروف آن **۳۱**و میخهای خیمه و حیاط آن استفاده شد.

تهیّه لباس کاهنان
(خروج ۲۸:۱-۱۴)

۳۹ با پشم ارغوانی، بنفش و قرمز جامه‌های فاخری برای کاهنانی که باید آنها را به هنگام خدمت در مکان مقدّس می‌پوشیدند، دوختند. آنها جامه‌های کهانت را برای هارون آن‌چنان که خداوند به موسی فرموده بود دوختند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲جامهٔ مخصوص کاهنان را از کتـان نفیس و نخهای طلا و پشـم به رنگهای ارغوانی، بنفش و قرمز ساختند. **۳**از طلا رشته‌های نازک ساختند و در پارچه‌های ارغوانی، بنفش و قرمز به صـورت ماهرانه‌ای به کار بردنـد. **۴**برای جامهٔ مخصوص کاهنان سرشانه‌هایی ساختند که از دو طرف شانه به هم وصل می‌شـدند. **۵**کمربند جامهٔ مخصوص کاهنـان از جنس خود آن با مهـارت خاصّی برای دور کمر به همـان ترتیب از طلا و پارچه‌های نفیس ارغوانی، بنفش و قرمز و کتان نفیس بافته شده که با جامهٔ مخصوص کاهنان آن جامه یک تکه بود، و آن را هم طبق دستور خداوند به موسی، ساختند. **۶-۷**دو قطعه سنگ عقیق را که بر آنها نام طایفه‌های اسرائیل حکاکی شده بودند، بر دو قاب طلا نشانده مطابق فرمان خداوند به موسی به دو سرشانه نصب کردند.

سینه‌پوش
(خروج ۲۸:۱۵-۳۰)

۸سینه‌پوش را هم به طور ماهرانه‌ای از همان مواد ساختند **۹**آن را دولا به صورت مربّع بیسـت و دو در بیست و دو سانتیمتر دوختند. **۱۰**چهار ردیف از سنگهای قیمتی را در آن نصب کردند. سنگهای ردیف اول عقیق قرمز، یاقوت زرد و لعل بود. **۱۱**ردیف دوم دارای زمرّد، یاقوت و الماس بود. **۱۲**در ردیف سوم فیروزه، عقیق سفید و یاقوت ارغوانی نصب کرده بودند. **۱۳**سنگهای ردیف چهارم یاقوت کبود، عقیق جگری و یشم بودند. سنگها در یک قاب طلایی زربفت، نصب شده بودند. **۱۴**تعداد سنگها دوازده و بر هر کدام آنها نام یکی از پسران یعقوب را حکاکی کرده بودند تا نمایانگر دوازده طایفهٔ اسـرائیل باشند. **۱۵**برای سینه‌پوش زنجیرهایی از طلای خالص مانند ریسمان ساختند. **۱۶**دو طوق طلا و دو حلقهٔ طلا هم سـاختند و دو حلقه را به دو گوشهٔ سینه‌پوش بستند. **۱۷**دو ریسمان طلا را به دو حلقهٔ انتهای دو بند سـینه‌پوش وصل کردند. **۱۸**دو سر دیگر زنجیر را به دو طوق بسـتند، یعنی از جلو به دو سرشـانه‌های جامهٔ مخصوص کاهنان بسته شده بود. **۱۹**دو حلقهٔ طلایی برای دو گوشهٔ پایین سینه‌پوش ساختند و در قسمت داخل آن یعنی در کنار جامهٔ مخصوص کاهنان وصل کردند. **۲۰**دو حلقهٔ طلایی دیگر هم ساختند که آنها در قسمت پایین سرشانه‌ها در جلوی جامهٔ مخصوص کاهنان آویزان بودند. **۲۱**و سینه‌پوش را به وسیلهٔ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حلقه‌ها با نوار ارغوانـی به حلقه‌های جامهٔ مخصوص کاهنان وصل کردند تا سینه‌پوش به صورت مطمئن به پیش بند وصل شود و بالای کمربند قرار گیرد. همان‌طور که خداوند به موسی امر فرموده بود.

سایر قسمت‌های لباس کاهنان

(خروج ۲۸:۳۱-۴۳)

۳۱ ردایی که روی جامهٔ مخصوص کاهنان قرار می‌گیرد را هم با هنر خاصّی از یک پارچهٔ پشمی ارغوانی ساختند. **۳۲** در وسط آن یک درز گذاشتند و حاشیه‌ای به دور تا دور درز دوختند تا مانع پاره شدن ردا شود. **۳۳** دور دامن ردا را با زنگوله‌هایی به شکل انار که از کتان نفیس و پشـم تابیدهٔ ارغوانی، بنفش و قرمز درست شده بودند، تزئین کردند. **۳۴** بین هر زنگوله یک زنگ طلا خالص آویزان کردند. **۳۵** هرگاه هارون برای خدمت به معبد می‌رفت آن ردا را می‌پوشید. همان‌طور که خداوند به موسی امر فرموده بود.

۳۶ برای هارون و پسرانش نیز پیراهن، **۳۷** دستار، کلاه و زیرجامه از کتان نفیس ساختند. **۳۸** همچنین، کمربندی از کتان نفیس و پشمهای ارغوانی، بنفش و قرمز طبق دستور خداوند به موسی ساختند. **۳۹** نیم تاجی هم از طلای خالص ساختند و این کلمات را روی آن حکاکی کردند: «وقف شدهٔ خداوند.» **۴۰** این نیم تاج را با یک نوار ارغوانی در جلوی دستار نصب نمودند.

تکمیل کار

(خروج ۳۵:۱۰-۱۹)

۴۱ به این ترتیب، کار ساختن خیمهٔ مقدّس خداوند طبق فرمانی که خداوند به موسی داد تکمیل شد. **۴۲** و سپس کارهایی را که تکمیل کرده بودند نزد موسی آوردند که عبارت بودند از: خیمهٔ حضور خداوند، لوازم آن، چنگک‌ها، تخته‌ها، پشـت‌بندها، ستونها و پایه‌های آنها، **۴۳** پوششها از پوست قرمز رنگ شدهٔ قوچ و چرم، پرده، **۴۴** صندوق پیمان خداوند و میله‌های حمل و نقل آن، **۴۵** سرپوش، میز و ظروف آن و نان مقدّس تقدیمی به خـدا، **۴۶** چراغدانی از طلایی خالـص با چراغها، تزئینات و روغن چراغ، **۴۷** قربانگاه طلایی، روغن مسح، بُخور، پردهٔ ورودی خیمه، **۴۸** قربانگاه برنزی، آتشـدان و میله‌ها و لوازم و حوض و پایه‌های آن، **۴۹** پرده‌های حیاط، ستونها، پایه‌ها، پردهٔ دروازهٔ حیاط، طنابها، میخها و همهٔ ظروفی که در خیمهٔ حضور خداوند به کار برده می‌شدند. **۵۰** و لباسهای نفیس برای خدمت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در مکان مقدّس یعنی لباس کهانت برای هارون و پسرانش، برای خدمت کهانت. **۴۲**طبق امر خداوند به موسی، مردم اسرائیل همهٔ کارها را تکمیل کردند. **۴۳**موسی تمام کارهایی را که انجام داده بودند بازرسی کرد و همه را برکت داد، زیرا همه چیز مطابق دستوری بود که خداوند به موسی داده بود.

برپا کردن و تقدیس خیمهٔ مقدّس خداوند

۴۰ خداوند به موسی فرمود: **۲**«در روز اول ماه اول، خیمهٔ مقدّس خداوند را برپا کن. **۳**صندوق پیمان خداوند که حاوی ده حکم است را در آن بگذار و آن را با پرده بپوشان. **۴**میز را هم با ظروف آن بیاور و در جای مخصوص آن قرار بده. همچنان چراغدان را بیاور و چراغهایش را روشن کن. **۵**قربانگاه طلایی را برای بُخور خوشبو در مقابل صندوق پیمان بگذار. پردهٔ ورودی خیمه را آویزان کن. **۶**قربانگاه قربانی سوختنی را نزد دروازهٔ خیمهٔ حضور خداوند بگذار. **۷**حوض را بین خیمه و قربانگاه قرار بده و آن را از آب پُر کن. **۸**حیاط گرداگرد خیمه را مرتب کن و پردهٔ دروازهٔ حیاط را آویزان نما.

۹«روغن مسح را بگیر و بر همهٔ چیزهایی که در خیمه است بپاش. اثاث و لوازم آن را وقف خداوند کن تا پاک و مقدّس شوند. **۱۰**بر قربانگاه بُخورِ خوشبو و ظروف آن هم روغن مسح را بپاش تا آنها مقدّس باشند. **۱۱**سپس بر حوض و پایهٔ آن روغن مسح را بپاش و آن را وقف کن.

۱۲«سپس هارون و پسرانش را نزد دروازهٔ خیمهٔ حضور خداوند آورده آنها را غسل بده. **۱۳**لباس مقدّس را به تن هارون کن و او را مسح نما تا برای وظیفهٔ کهانت پاک و مقدّس شود. **۱۴**بعد پسرانش را هم آورده پیراهنهایشان را به آنها بپوشان. **۱۵**آنها را هم مسح کن همان‌طور که پدرشان را مسح کردی؛ تا بتوانند به عنوان کاهن مرا خدمت نمایند. مسح آنها برای همیشه بوده و به منزلهٔ انتخاب دایمی ایشان و نسلهای ایشان به مقام کهانت خواهد بود.»

۱۶موسی همهٔ آنچه را که خداوند فرموده بود تماماً انجام داد. **۱۷**در روز اول ماه اول سال دوم که از مصر بیرون آمدند، خیمهٔ مقدّس خداوند برپا گردید. **۱۸**تخته‌ها را بر پایه‌ها قرار داد و ستونهایش را نصب کرد. **۱۹**پوشش را به روی خیمه گسترانید و پوشش دیگر را روی آن انداخت. همان‌طور که خداوند به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موسی دستور داده بود. **۲۰**دو لوحهٔ سنگی را که احکام ده‌گانهٔ خداوند بر آنها نوشته شده بودند در صندوق قرار داد. میله‌ها را در حلقه‌های صندوق جا داد و سرپوش را بالای صندوق گذاشت. **۲۱**صندوق را به داخل خیمه آورد و پرده را جلوی آن آویزان نمود. همان‌طور که خداوند فرموده بود.

۲۲سپس میز را در قسمت شمالی خیمه بیرون پرده گذاشت. **۲۳**و نان مقدّس را روی میز به حضور خداوند تقدیم کرد. همان‌طور که خداوند به موسی امر فرموده بود. **۲۴**آنگاه چراغدان را در خیمهٔ حضور خداوند آورد و در مقابل میز در قسمت جنوب خیمه گذاشت. **۲۵**چراغها را در حضور خداوند روشن نمود. چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. **۲۶**قربانگاه طلایی را در خیمهٔ حضور خداوند، مقابل پرده گذاشت. **۲۷**بُخور خوشبویی را بر روی آن دود کرد. همان‌طور که خداوند به موسی امر فرموده بود. **۲۸**پردهٔ دروازهٔ ورودی خیمه را آویزان کرد. **۲۹**قربانگاه قربانی سوختنی را جلوی دروازهٔ خیمه گذاشت و قربانی سوختنی و هدیهٔ غلاّت را به حضور خداوند تقدیم کرد. طبق دستوری که خداوند به موسی داده بود. **۳۰**سپس حوض را بین خیمهٔ و قربانگاه قرار داد و آن را برای شست‌وشو از آب پُر کرد. **۳۱**موسی، هارون و پسرانش دست و پای خود را شستند. **۳۲**هرگاه آنها به خیمه و یا نزد قربانگاه می‌رفتند شست‌وشو می‌کردند. همان‌طور که خداوند به موسی امر فرموده بود. **۳۳**بعد حیاط گرداگرد خیمه و قربانگاه را محصور کرد و پردهٔ دروازهٔ ورودی را آویزان نمود. به این ترتیب موسی تمام کارها را به پایان رسانید.

ابر در بالای خیمهٔ مقدّس
(اعداد ۹:۱۵-۲۳)

۳۴آنگاه ابری خیمهٔ حضور خداوند را پوشاند و جلال خداوند خیمه را پُر کرد. **۳۵**و موسی نتوانست به خیمهٔ حضور خداوند داخل شود، زیرا ابر بر آن قرار گرفته و جلال خداوند آن را پُر ساخته بود. **۳۶**هرگاه که ابر از بالای خیمه برمی‌خاست، بنی‌اسرائیل به راه خود ادامه می‌دادند و آن را تعقیب می‌کردند. **۳۷**اگر ابر حرکت نمی‌کرد، مردم هم حرکت نمی‌کردند. **۳۸**در تمامی دوران آوارگی، قوم در طول روز ابر خداوند را بالای خیمه، و در طول شب آن را به صورت شعلهٔ آتش مشاهده می‌کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب لاویان

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶			۲۷	

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب لاویان

معرّفی کتاب

کتاب لاویان، شرح مقرّرات پرستش و مراسم مذهبی قوم کهن اسرائیل و دستوراتی برای کاهنانی که مسئول انجام مراسم و قوانین بودند، می‌باشد.

موضوع اصلی کتاب، قدّوسیّت خداست و اینکه قوم او در عبادت و زندگی باید از چه روشهایی پیروی کنند تا رابطه‌شان با او که «خدای قدّوس اسرائیل» است، حفظ شود.

مشهورترین کلمات این کتاب در فصل ۱۸:۱۹ می‌باشد که عیسی آن را دومین و بزرگترین حکم خواند: «همسایهٔ خود را مانند جان خود دوست بدار.»

tarikhema.org

تقسیم‌بندی کتاب

قوانین هدایا و قربانی‌ها ۱:۱– ۳۸:۷
دستگذاری هارون و پسرانش به مقام کهانت ۸: ۱–۱۰: ۲۰
قوانین مربوط به آداب و رسوم پاکی و ناپاکی ۱:۱۱– ۱۵: ۳۳
روز کفّاره ۱۶: ۱– ۳۴
قوانین دربارهٔ تقدس در زندگی و پرستش ۱:۱۷– ۳۴:۲۷

قربانی سوختنی

۱ خداوند از خیمهٔ مقدّس، موسی را فراخوانده به او فرمود:
۲ به قوم اسرائیل بگو که وقتی کسی برای خداوند قربانی می‌کند، قربانی او باید گاو، گوسفند یا بُز باشد. **۳** اگر برای قربانی سوختنی، گاو می‌آورد، آن گاو باید نر و بی‌عیب باشد. او باید قربانی را در برابر در ورودی خیمهٔ مقدّس تقدیم کند، تا مورد قبول خداوند قرار گیرد. **۴** او باید دست خود را بر سر گاو بگذارد تا قربانی او پذیرفته و گناهانش بخشیده شود. **۵** آنگاه وی گاو را در حضور خداوند ذبح کند و پسران هارون که

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کاهنان می‌باشند، خون آن را به چهار طرف قربانگاه که جلوی
در ورودی خیمهٔ مقدّس است بپاشند. ۶آنگاه پوست قربانی را
بکَند و آن را تکه‌تکه کند. ۷کاهنان، یعنی پسران هارون، هیزم
را بر قربانگاه بگذارند، آتش را روشن کنند، ۸و تکه‌های حیوان
را با سر و چربی آن روی هیزم بگذارند. ۹سپس آن شخص دل
و روده و پاچه‌های حیوان را با آب بشوید و کاهن تمام آن را
در آتش روی قربانگاه بسوزاند. این قربانی سوختنی که بر آتش
تقدیم می‌شود مورد پسند خداوند قرار می‌گیرد.
۱۰اگر گوسفند یا بُز را قربانی کند، آن حیوان باید نر و بی‌عیب
باشد ۱۱و آن را در سمت شمال قربانگاه در حضور خداوند ذبح
کند. کاهنان، یعنی پسران هارون، خون آن را به چهار طرف
قربانگاه بپاشند. ۱۲سپس آن شخص، قربانی را تکه‌تکه کند تا
کاهن آن تکه‌ها را با سر و چربی آن بر هیزم روی قربانگاه قرار
دهد. ۱۳آن شخص باید دل و روده و پاچهٔ حیوان را با آب بشوید
و کاهن همه را بالای قربانگاه بسوزاند. این قربانی سوختنی که
بر آتش تقدیم می‌شود، مورد پسند خداوند قرار می‌گیرد.
۱۴اگر شخصی پرنده‌ای را برای قربانی می‌آورد، آن پرنده باید
یک قمری یا یک جوجه کبوتر باشد. ۱۵کاهن آن را به قربانگاه
بیاورد و سرش را بکَند و در قربانگاه بسوزاند. بعد خون آن
را بر پهلوی قربانگاه بریزد. ۱۶همچنین سنگدان و مواد داخل
آن را بیرون بیاورد و به طرف شرق قربانگاه، در خاکستردانی
بیندازد. ۱۷بعد، بالهای آن را بگیرد و پرنده را از وسط پاره
کند، امّا پرنده نباید دو تکه شود. آنگاه کاهن آن را بر هیزم
بالای قربانگاه بسوزاند. این قربانی سوختنی که بر آتش تقدیم
می‌شود مورد پسند خداوند قرار می‌گیرد.

هدیه غلاّت

۲ هرگاه کسی برای خداوند غلاّت هدیه می‌آورد، ابتدا
باید آن را به آرد تبدیل کند، روغن زیتون بر آن بریزد و
کُندُر بر آن بگذارد. ۲همهٔ آن هدیه به کاهن داده شود. کاهن
یک مشت از آن را با روغن و کُندُر که نمونهٔ تمام آن هدیه
است بر قربانگاه بسوزاند. بوی این هدیه که بر آتش تقدیم
می‌شود، مورد پسند خداوند است. ۳بقیّهٔ آرد به پسران هارون
تعلّق می‌گیرد. این قسمت نیز که به کاهنان داده می‌شود،
بسیار مقدّس است؛ زیرا از هدیه‌ای گرفته شده که به خداوند
تقدیم شده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴اگر هدیهٔ آردی در تنور پخته شده باشد، باید از خمیر بدون
مایه و آرد مرغوب تهیّه و با روغن زیتون مخلوط شده باشد. از
نان فطیری که روی آن با روغن زیتون چرب شده هم می‌توان
به عنوان هدیه استفاده کرد.
۵هرگاه هدیهٔ آردی بر ساج پخته شود، باید از آرد مرغوب،
بدون خمیرمایه و با روغن زیتون مخلوط شده باشد. ۶آن را
باید تکه‌تکه کرد و بر آن روغن ریخت تا به عنوان هدیهٔ آردی
تقدیم شود.
۷اگر هدیهٔ نان پخته شده در تابه باشد، باید با آرد و روغن
زیتون درست شده باشد. ۸هدایای آردی باید به کاهن داده
شوند تا آنها را به قربانگاه ببرد و به حضور خداوند تقدیم
کند. ۹کاهن باید یک قسمت از هدیه را به عنوان نمونه بر
قربانگاه بسوزاند. بوی این هدیه که بر آتش تقدیم می‌شود،
مورد پسند خداوند قرار می‌گیرد. ۱۰باقیماندهٔ هدیهٔ آردی به
هارون و پسرانش تعلّق دارد. این قسمت نیز که به آنها داده
می‌شود، بسیار مقدّس است؛ زیرا قسمتی از هدیه‌ای است که
به خداوند تقدیم شده است.
۱۱همهٔ هدایای غلاّت که به خداوند تقدیم می‌شوند باید از
خمیر بدون مایه تهیّه شده باشند. استفاده از خمیرمایه و عسل
برای هدیه‌ای که به حضور خداوند تقدیم می‌شود، جایز نیست.
۱۲هدیهٔ نوبر محصول را که برای خداوند می‌آورید، نباید بر
قربانگاه بسوزانید. ۱۳همهٔ هدایای آردی باید نمک‌دار باشند،
زیرا نمک، یادگار پیمانی است که خداوند با شما بست، (پس
به همهٔ هدایای آردی، نمک بزنید.) ۱۴هرگاه از نوبر محصول
خود برای خداوند هدیهٔ آردی تقدیم می‌کنید، باید دانه‌ها را از
خوشه‌های تازه جدا کنید، آنها را بکوبید و برشته کنید. ۱۵بعد
بر آن روغن زیتون بریزید و روی آن، کُندُر بگذارید. ۱۶سپس
کاهن قسمتی از دانه‌های کوبیده شده را با روغن و کُندُر به
عنوان نمونه، بر آتش بسوزاند و به خداوند تقدیم کند.

قربانی سلامتی

۳ هرگاه کسی بخواهد برای خداوند قربانی سلامتی تقدیم
کند، می‌تواند از گاو نر یا مادّه‌ای که سالم و بی‌عیب
باشد، استفاده کند. ۲دست خود را بر سر حیوان بگذارد و در
برابر در خیمهٔ مقدّس آن را قربانی کند و کاهنان، یعنی پسران
هارون خون قربانی را به اطراف قربانگاه بپاشند ۳-۵سپس او

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چربی داخل شکم، تمام چربی و روده‌ها، قلوه‌ها و چربی روی آنها و بهترین قسمت جگر را، به عنوان قربانی سوختنی برای خداوند جدا کند. آنگاه کاهنان آنها را برای خداوند، بر هیزم بالای قربانگاه بسوزانند. این قربانی که بر آتش تقدیم می‌شود، مورد پسند خداوند قرار می‌گیرد.

۱۶اگر کسی گوسفند یا بُز را برای قربانی سلامتی می‌آورد، فرقی نمی‌کند که آن حیوان نر است یا ماده، امّا باید سالم و بی‌عیب باشد. ۷هرگاه قربانی گوسفند باشد، ۸آن شخص باید دست خود را بر سر قربانی بگذارد، در برابر در خیمهٔ مقدّس آن را ذبح کند و بعد کاهنان خون آن را به چهار طرف قربانگاه بپاشند. ۹سپس او چربی، تمام دنبه، روده‌ها و چربی روی آنها، ۱۰قلوه‌ها و چربی روی آنها و بهترین قسمت جگر را به عنوان قربانی سوختنی برای خداوند تقدیم کند. ۱۱آنگاه کاهن همهٔ آنها را که اکنون به صورت یک خوراک درآمده‌اند، به عنوان هدیه برای خداوند بر قربانگاه بسوزاند.

۱۲هرگاه کسی بُزی را برای قربانی می‌آورد، ۱۳دست خود را بر سر حیوان بگذارد و آن را در برابر دروازهٔ خیمهٔ مقدّس ذبح کند. کاهنان خون قربانی را به گرداگرد قربانگاه بپاشند. ۱۴سپس او همهٔ چربی اعضای داخلی، ۱۵قلوه‌ها و چربی روی آنها و بهترین قسمت جگر آن را تقدیم کند. ۱۶کاهن همهٔ آنها را که اکنون به صورت یک خوراک درآمده‌اند، به عنوان هدیه به خداوند بر آتش قربانگاه بسوزاند. تمام چربی آن حیوان به خداوند تعلّق دارد. ۱۷هیچ اسرائیلی هرگز نباید خون بخورد، همچنین باید از خوردن چربی قربانی پرهیز کند. این قانونی ابدی است که تمام اسرائیلی‌ها در هر جا که زندگی کنند باید آن را نگاه دارند.

قربانی گناه ناخواسته

۴ خداوند به موسی فرمود: ۲به قوم اسرائیل بگو که هرگاه کسی ناخواسته گناه کند و یکی از احکام خداوند را که به آنها داده است بجا نیاورد، باید طبق این مقرّرات عمل کند:

۳اگر از کاهن اعظم گناهی سر بزند، همهٔ قوم گناهکار محسوب می‌شوند. پس او باید برای کفّارهٔ گناه خود، یک گوسالهٔ نر را که سالم و بی‌عیب باشد به خداوند تقدیم کند. ۴گوساله را در برابر دروازهٔ خیمهٔ مقدّس بیاورد، دست خود را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر سر آن بگذارد و در حضور خداوند آن را ذبح کند. **۵**آنگاه کاهن اعظم خـون قربانی را به خیمهٔ مقدّس ببـرد، **۶**در آنجا انگشت خود را در خون فرو برد و آن را هفت بار در برابر پردهٔ جایگاه مقدّس بپاشد. **۷**بعد در حضور خداوند کمی از آن خون را بر چهار شاخ قربانگاه بُخور، که در داخل خیمهٔ مقدّس است بمالد. بقیّهٔ خون را در پای قربانگاه قربانی سوختنی که نزدیک در ورودی خیمهٔ مقدّس است، بریزد. **۸**بعد کاهن تمام چربی قربانی گناه و چربی اعضای داخلی، **۹**قلوه‌ها و چربی روی آنها و بهترین قسمت جگر آن را جدا کند **۱۰**و همه را بر قربانگاه قربانی سوختنی، مثل چربی گاو قربانی سلامتی، بسوزاند. **۱۱-۱۲**امّا باید پوست، گوشت، کلّه، پاچه، اعضای داخلی، دل، روده و سرگین قربانی را به یک محل پاک، در بیرون اردوگاه، جایی که خاکستر را می‌اندازند، ببرد و روی هیزم بسوزاند.

۱۳هرگاه تمام قوم اسرائیل ناآگاهانه مرتکب گناه شوند و یکی از احکام خداوند را بجا نیاورند، با وجودی که خطا عمدی نباشد، گناهکار محسوب می‌شوند. **۱۴**وقتی گناه ایشان آشکار گردد، آنها باید گوسالهٔ نری را به عنوان قربانی گناه به خیمهٔ مقدّس بیاورند. **۱۵**رهبران قوم به حضور خداوند دستهای خود را بر سر گوساله بگذارند و در آنجا سرش را ببرند. **۱۶**بعد کاهن اعظم خون گوساله را به خیمهٔ مقدّس بیاورد **۱۷**و انگشت خود را در خـون فرو برد و آن را هفت بـار در جلوی پرده مقدّس بپاشد. **۱۸**سپس کمی از خون را بر چهار شاخ قربانگاه بُخور که در داخل خیمهٔ مقدّس اسـت، بمالد و باقیماندهٔ خون را نزدیک در ورودی خیمهٔ مقدّس بپاشـد. **۱۹**سپس تمام چربی آن را بگیـرد و بر قربانگاه بسـوزاند. **۲۰**کاهن همان کاری را که با گوسـالهٔ قربانی گناه کرد، با این گوساله هم بکند. به این ترتیب تاوان گناهان قوم داده می‌شـود و همگی بخشیده می‌شوند. **۲۱**بعد گوسالهٔ قربانی شده را به بیرون اردوگاه ببرد، آن را مثل گوسـالهٔ اول بسـوزاند. با این قربانی، تمام قوم از گناه پاک می‌شوند.

۲۲هرگاه یکی از حاکمان ناآگاهانه مرتکب گناه شود و یکی از احکام خداوند را زیر پا گذارد، گناهکار محسوب می‌گردد. **۲۳**هنگامی‌که از گناه خود آگاه شود، یک بُز نر را که سالم و بی‌عیب باشـد برای قربانی بیاورد. **۲۴**دست خود را بر سر بُز بگذارد و در قسمت شمالی قربانگاه در جایی که قربانی سوختنی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را ذبح می‌کنند، سرش را ببرد. این قربانی‌ای است که گناه را برمی‌دارد. **۲۵**بعد کاهن کمی از خون حیوان را با انگشت خود بر چهار شاخ قربانگاه قربانی سوختنی بمالد و باقیماندهٔ خون را در پای قربانگاه بریزد. **۲۶**تمام چربی آن را، مثل چربی قربانی سلامتی بر قربانگاه بسوزاند. به این ترتیب کاهن تاوان گناه او را می‌دهد و گناه آن حاکم بخشیده می‌شود.

۲۷هرگاه یکی از مردم عادی ناآگاهانه گناه کند و از یکی از احکام خداوند سرپیچی نماید، مقصّر شمرده می‌شود. **۲۸**وقتی به گناه خود پی ببرد، یک بُز ماده را که سالم و بی‌عیب باشد، برای تاوان گناه خود بیاورد. **۲۹**آنگاه دست خود را بر سر قربانی بگذارد و در قسمت شمالی قربانگاه جایی که قربانی سوختنی را می‌کُشند، ذبح کند. **۳۰**کاهن کمی از خون حیوان را با انگشت خود به چهار شاخ قربانگاه قربانی سوختنی بمالد و باقیماندهٔ خون را در پای قربانگاه بریزد. **۳۱**کاهن تمام چربی آن را مثل چربی قربانی سلامتی جدا کند و بر سر قربانگاه بسوزاند و بوی آن مورد پسند خداوند قرار می‌گیرد. به این ترتیب کاهن تاوان گناه آن شخص را می‌دهد و او از گناه پاک می‌شود.

۳۲هرگاه آن شخص بخواهد برّه‌ای را برای گناه قربانی کند، یک برّهٔ مادّه را که سالم و بی‌عیب باشد بیاورد. **۳۳**آنگاه دست خود را بر سر حیوان بگذارد و آن را در قسمت شمالی قربانگاه در جایی که قربانی سوختنی را می‌کشند، ذبح کند. **۳۴**بعد کاهن کمی از خون حیوان را با انگشت خود به چهار شاخ قربانگاه قربانی سوختنی بمالد و باقیماندهٔ خون را در پای قربانگاه بریزد. **۳۵**سپس تمام چربی آن را، مثل چربی برّهٔ قربانی سلامتی جدا کند، و کاهن آن را همراه قربانی‌هایی که بر آتش برای خداوند تقدیم می‌گرداند، بر قربانگاه بسوزاند. به این ترتیب کاهن قربانی گناه او را به خدا تقدیم می‌کند و او بخشیده خواهد شد.

موارد قربانی گناه

۵ اگر کسی از گناه کس دیگری اطّلاع داشته باشد و از آنچه که دیده و یا آگاه شده است، در دادگاه شهادت ندهد، گناهکار شمرده می‌شود.

۲اگر کسی ندانسته به لاشهٔ یک حیوان مرده، که نظر به حکم شریعت ناپاک محسوب می‌شود، دست بزند و بعد متوجّه گردد که اشتباه کرده است، خطاکار می‌باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳اگر کسی ندانسته نجاست انسان را لمس کند، هنگامی‌که
متوجّه اشتباه خود گردد، گناهکار محسوب می‌شود.
۴اگر کسی نسنجیده برای انجام کار خوب یا بد خود سوگند
یاد کند و بعد متوجّه اشتباه خود شود، گناهکار است.
۵اگر کسی در یکی از این موارد خطاکار باشد، باید به گناه
خود اعتراف کند ۶و برای کفّارهٔ گناه خود، یک گوسفند یا
بُز ماده را برای قربانی به حضور خداوند بیاورد و کاهن آن را
برایش قربانی کند.
۷اگر تنگدستی نتواند گوسفند یا بُزی را تهیّه کند، به جای
آن می‌تواند دو قمری یا دو جوجه کبوتر بیاورد یکی را جهت
قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی. ۸آنها را به کاهن
بدهد و او اول پرنده‌ای را که برای قربانی گناه آورده است بگیرد
و بدون کنده شدن سر، گردنش را بشکند. ۹بعد کمی از خون
قربانی گناه را بر کنار قربانگاه بپاشد و بقیّه را در پای قربانگاه
بریزد. این قربانی برای کفّاره گناه است. ۱۰سپس پرنده دوم را
طبق مقرّرات شریعت، به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کند. به
این ترتیب، کاهن کفّاره گناهی را که آن شخص مرتکب شده
است، می‌پردازد و آن شخص از گناه پاک می‌شود.
۱۱اگر باز هم قدرت خرید دو قمری یا دو کبوتر را نداشته
باشد، می‌تواند یک کیلو آرد مرغوب جهت قربانی گناه بیاورد،
امّا نباید آن را با روغن زیتون مخلوط کند و یا کُندُر بر آن
بگذارد، زیرا این، قربانی گناه می‌باشد. ۱۲بعد آرد را به کاهن
بدهد و او یک مشت آرد را به عنوان یادبود بردارد، و برای
خداوند بر روی قربانگاه بسوزاند. این قربانی گناه است. ۱۳به
این ترتیب، کاهن کفّارهٔ گناه او را در هر کدام از این موارد
می‌پردازد و گناه آن شخص بخشیده می‌شود. باقیماندهٔ این آرد
درست مانند قربانی غلاّت، به کاهن تعلّق دارد.

قربانی جبران خطا

۱۴خداوند به موسی فرمود: ۱۵اگر شخصی ناخواسته در ادای
نذری که در نظر خداوند مقدّس است، کوتاهی کرده باشد، او
باید قوچ یا بُزی را که سالم و بی‌عیب باشد، به عنوان قربانی
جبران خطا برای خداوند بیاورد. قیمت آن قوچ باید مطابق
نرخ رسمی تعیین شده باشد. ۱۶او به علاوهٔ پرداخت نذر باید
بیست درصد به آن بیافزاید و به کاهن بدهد. کاهن با آن قربانی
تاوان خطای او را داده و او از گناه پاک می‌شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷هرگاه شخصی ناخواسته از بجا آوردن یکی از احکام
خداوند غفلت ورزد، مجرم می‌باشد و باید جرم آن را بپردازد.
۱۸به عنوان قربانی جبران خطا او باید یک قوچ یا بُز سالم و
بی‌عیب، که قیمت آن به نرخ رسمی تعیین شده باشد بیاورد.
کاهن آن قربانی را به عنوان کفّارهٔ گناه ناخواستهٔ او تقدیم کند و
او بخشیده خواهد شد. ۱۹این، قربانی جبران خطاست، به‌خاطر
گناهی که او علیه خداوند مرتکب شده است.

۶ خداوند این دستورات را به موسی داد: ۲هرگاه شخصی
در مقابل خداوند مرتکب گناهی شود و از پس دادن
چیزی که نزد او گرو گذاشته شده خودداری کند، یا در امانت
خیانت نماید، یا دزدی کند، یا مال همسایه را بزور بگیرد ۳و
یا چیزی را که یافته است، پنهان کند و قسم بخورد که نزد
او نیست، ۴-۵وقتی‌که گناه او ثابت شود، باید چیزی را که
دزدیده به علاوهٔ بیست درصد قیمت اصل مال، بازگرداند.
۶برای اینکه خطای او جبران گردد، یک قوچ یا بُز را که سالم
و بی‌عیب و قیمت آن مطابق نرخ رسمی باشد، برای کاهن
ببرد تا به حضور خداوند قربانی کند و خطایش بخشیده خواهد
شد. ۷کاهن با این قربانی در حضور خداوند، گناه او را کفّاره
می‌کند و بخشیده خواهد شد.

مقرّرات قربانی سوختنی

۸خداوند به موسی فرمود: ۹«به هارون و پسرانش بگو که
مقرّرات قربانی سوختنی به این قرار می‌باشند: قربانی سوختنی
باید تمام شب بر قربانگاه بماند و آتش هم روشن باشد. ۱۰بعد
کاهن لباس زیر و ردای کتانی سفید بپوشد و خاکستر قربانی
سوختنی را جمع کند و در پهلوی قربانگاه بگذارد. ۱۱سپس
لباس خود را عوض کند و خاکستر را بیرون اردوگاه ببرد و در
یک‌جای پاک بریزد. ۱۲آتش بالای قربانگاه، همیشه افروخته
باشد و هیچ‌گاه خاموش نشود و کاهن هر صبح، هیزم تازه
بر آن بگذارد و قربانی سوختنی را بالای آن قرار دهد و چربی
قربانی سلامتی را بر آن بسوزانند. ۱۳آتش بالای قربانگاه باید
همیشه روشن بماند و خاموش نشود.

مقرّرات هدیهٔ آردی

۱۴«مقرّرات هدیهٔ آردی به این ترتیب اجرا می‌شوند: پسران
هارون وقتی هدیهٔ آردی را به حضور خداوند تقدیم می‌کنند،
باید روبه‌روی قربانگاه بایستند. ۱۵بعد یک مشت از آرد مرغوب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و آمیخته با روغن و کُندُری که بالای آن است را به عنوان نمونه بر قربانگاه بسوزاند. بوی این هدیه مورد پسند خداوند قرار می‌گیرد. **۱۶-۱۷**باقیماندهٔ آن به کاهنان تعلّق دارد تا از آن برای خوراک خود استفاده کنند و باید بدون خمیرمایه پُخته شود و در یک‌جای پاک، یعنی در صحن خیمهٔ مقدّس خورده شود. این قسمت هدیهٔ آردی را که بر آتش تقدیم می‌شود، خداوند به کاهنان داده است و مثل قربانی گناه و قربانی جبران خطا مقدّس می‌باشد. **۱۸**فرزندان ذکور هارون نسل به نسل می‌توانند از این قسمت قربانی بخورند، امّا اگر کس دیگری به آن قربانی دست بزند، قدّوسیّت آن به او آسیب خواهد رسانید.»

۱۹خدا همچنین به موسی فرمود: **۲۰**«هارون و هر کدام از پسرانش در روزی که به مقام کهانت تقدیس می‌شوند، باید یک کیلو آرد (به اندازهٔ هدیهٔ آردی روزانه) به حضور خداوند بیاورند. نصف آن را در صبح و نصف دیگر آن را در وقت شام تقدیم کنند. **۲۱**آرد باید با روغن مخلوط، و بر ساج پخته شود، بعد آن را تکه‌تکه کنند و به عنوان قربانی آردی به حضور خداوند تقدیم گردد. بوی این قربانی خداوند را خشنود می‌کند. **۲۲**هر کدام از پسران هارون در روزی که به عنوان کاهن انتخاب می‌شود، همین هدیه را باید به حضور خداوند تقدیم کند و این، یک فریضهٔ ابدی برای آنها می‌باشد. **۲۳**همهٔ هدایای آردی باید کاملاً بسوزند و خورده نشوند.»

قربانی گناه

۲۴خداوند به موسی فرمود: **۲۵**«پسران هارون باید این مقرّرات را در مورد قربانی گناه رعایت کنند: در قسمت شمال قربانگاه جایی که قربانی سوختنی تقدیم می‌شود قربانی گناه را در حضور خداوند ذبح کنند. این قربانی، بسیار مقدّس است. **۲۶**کاهنی که حیوان را قربانی می‌کند، گوشت آن را در صحن خیمهٔ مقدّس، که مکانی مقدّس است، بخورد. **۲۷**هرکس و هر چیزی که به گوشت آن قربانی دست بزند، قدّوسیّت آن به او آسیب خواهد رسانید و اگر لباس کسی با خون قربانی آلوده شود، باید آن را در مکانی مقدّس بشوید. **۲۸**ظرف گِلی را که گوشت قربانی در آن پخته می‌شود باید بشکنند، امّا اگر گوشت قربانی در یک ظرف فلزی پخته شود، باید آن ظرف را پاک کنند و با آب بشویند. **۲۹**تمام پسران کاهنان می‌توانند از آن قربانی بخورند. این قربانی بسیار مقدّس است. **۳۰**امّا گوشت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قربانی گناه که خون آن برای کفّارهٔ گناه به خیمهٔ مقدّس آورده می‌شود، خورده نشود، بلکه تمام آن را در آتش بسوزانند.

قوانین پرداخت قربانی جبران خطا

۷ «قوانین پرداخت قربانی جبران خطا، که قربانی بسیار مقدّسی است، از این قرار می‌باشد: **۲**در آن جایی که مراسم قربانی سوختنی را انجام می‌دهند، باید قربانی تاوان جرم ذبح شود و خون آن بر چهار طرف قربانگاه پاشیده شود. **۳-۴**بعد تمام چربی آن را با دنبه، چربی روی اجزای داخل شکم، قلوه‌ها و چربی روی آنها و بهترین قسمت جگر را جدا کند و بر قربانگاه قرار بدهد. **۵**سپس کاهن همه را به عنوان قربانی جبران خطا برای خداوند بر روی قربانگاه بسوزاند. **۶**هریک از مردان خانوادهٔ کاهنان می‌تواند گوشت این قربانی را بخورد. این قربانی بسیار مقدّس است.

۷«مقرّرات قربانی گناه و قربانی جبران خطا جرم یکسان می‌باشد. گوشت قربانی حق کاهنی است که آن را می‌گذراند. **۸**همچنین پوست قربانی سوختنی به کاهنی که مأمور گذراندن آن است تعلّق می‌گیرد **۹**همهٔ قربانی‌های آردی که در تنور، تابه و یا بر ساج پخته می‌شوند، متعلّق به کاهنی است که آنها را می‌گذراند. **۱۰**و هر قربانی آردی، خواه روغنی باشد خواه خشک، باید بین پسران هارون به طور مساوی تقسیم شود.

مقرّرات قربانی سلامتی

۱۱«مقرّرات قربانی سلامتی که برای خداوند تقدیم می‌شود به این ترتیب می‌باشند: **۱۲**اگر کسی بخواهد قربانی شکرگزاری به خداوند تقدیم کند، او می‌باید به همراه حیوانی که برای قربانی می‌آورد، هدیه‌ای از نان بدون خمیرمایه نیز بیاورد، یعنی قرص‌هایی از آرد مخلوط با روغن زیتون و کلوچه‌ای که بر آن روغن زیتون مالیده شده باشد و کیک‌هایی که از آرد و روغن زیتون تهیّه شده باشد. **۱۳**در ضمن باید با این قربانی، نانهایی که با خمیرمایه پخته شده باشند نیز تقدیم گردد. **۱۴**و از هر قسم نان یک قسمت را به عنوان هدیهٔ مخصوص برای خداوند تقدیم کند. این قسمت به کاهنی تعلّق می‌گیرد که خون حیوان قربانی شده را بر روی قربانگاه می‌پاشد. **۱۵**گوشت حیوان قربانی سلامتی باید در همان روزی که برای شکرگزاری تقدیم می‌گردد، خورده شود و تا صبح روز بعد باقی نماند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶«هرگاه قربانی دلخواه و یا نذری باشد، گوشت آن باید
در همان روزی که آن را تقدیم می‌کند، خورده شود، ولی اگر
چیزی از قربانی باقی بماند روز دیگر آن را بخورند. **۱۷**امّا اگر
چیزی از آن، تا روز سوم باقی بماند، باید در آتش سوزانده
شود. **۱۸**هرگاه گوشت قربانی در روز سوم خورده شود، خداوند
آن قربانی را نمی‌پذیرد و به حساب نمی‌آورد، زیرا گوشت آن
مکروه شده است و هرکسی که آن را بخورد، خطاکار محسوب
می‌شود. **۱۹**گوشتی را که با یک چیز ناپاک تماس می‌گیرد،
نباید خورد و باید آن را در آتش بسوزانند.
«گوشت قربانی را تنها کسانی‌که پاک هستند می‌توانند بخورند.
۲۰امّا هرگاه کسی‌که پاک نباشد از گوشت قربانی سلامتی که
برای خداوند تقدیم می‌شود بخورد، باید از بین قوم خدا طرد
گردد. **۲۱**همچنین اگر کسی به یک چیز ناپاک دست بزند
-خواه نجاست انسان باشد یا حیوان، یا هر چیز دیگر- و آنگاه
گوشت قربانی سلامتی را که برای خداوند تقدیم شده است
بخورد، آن شخص باید از بین قوم خدا طرد گردد.»
۲۲خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل
بدهد: **۲۳**«شما نباید چربی گاو، گوسفند یا بُز را بخورید.
۲۴چربی حیوان مُرده و یا حیوانی که توسط یک جانور وحشی
دریده شده باشد، هرگز خورده نشود، بلکه از آن چربی برای
کار دیگری استفاده شود. **۲۵**چربی حیوانی که بر آتش برای
خداوند تقدیم شده باشد، نباید خورده شود و هرکسی که آن
را بخورد از بین قوم خداوند طرد گردد. **۲۶**همچنین شما هرگز
خون نخورید، چه خون پرنده باشد چه چهارپا. **۲۷**هرکس که
خون بخورد باید از بین قوم خدا طرد شود.»
۲۸خداوند به موسی فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل
بدهد: **۲۹**«کسی‌که می‌خواهد قربانی سلامتی بدهد، باید یک
قسمت آن را به عنوان هدیهٔ مخصوص برای خداوند بیاورد.
۳۰و با دست خود آن قربانی را بر آتش برای خداوند تقدیم
کند و چربی و سینهٔ آن را به حضور خداوند تکان بدهد.
۳۱بعد کاهن چربی را بر قربانگاه بسوزاند، امّا سینه، سهم
کاهنان می‌باشد. **۳۲-۳۳**ران راست قربانی باید به عنوان سهمیه
مخصوص به کاهنی که خون و چربی قربانی سلامتی را تقدیم
می‌کند، داده شود. **۳۴**زیرا خداوند سینه و ران قربانی سلامتی
را از قوم اسرائیل گرفته آنها را به عنوان سهمیهٔ مخصوص به

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کاهنان داده است، بنابراین قوم اسرائیل باید آنها را همیشه به کاهنان بدهند. **۳۵**وقتی‌که هارون و پسرانش از جانب خداوند به خدمت کهانت منصوب می‌شوند این قسمت از قربانی‌هایی که بر آتش برای خداوند تقدیم شده، به آنها تعلّق خواهد گرفت. **۳۶**در روزی که آنها برای این خدمت کهانت انتخاب شدند، خداوند به قوم اسرائیل فرمان داد تا این قسمت از قربانی همیشه به کاهنان تعلّق بگیرد.»

۳۷اینها مقرّراتی هستند که باید در مورد قربانی‌های سوختنی، غلاّت، پرداخت قربانی جبران خطا، تقدیس و سلامتی رعایت شوند **۳۸**که خداوند بر کوه سینا، در بیابان به موسی داد تا قوم اسرائیل طبق آن مقرّرات، قربانی‌های خود را تقدیم کنند.

دستگذاری هارون و پسرانش

(خروج ۲۹:۱-۳۷)

۸ خداوند به موسی فرمود: **۲**«هارون و پسرانش را با لباس مخصوص کهانت، روغن تدهین، گوسالهٔ قربانی گناه، دو قوچ و یک سبد نان بدون خمیرمایه، جلوی در ورودی خیمهٔ مقدّس بیاور، **۳**و تمام قوم اسرائیل را هم در آنجا جمع کن.»

۴موسی طبق دستور خداوند رفتار نمود و وقتی‌که همهٔ قوم اسرائیل جمع شدند، **۵**موسی به آنها گفت: «کاری را که حالا می‌خواهم بکنم مطابق فرمان خداوند است.»

۶پس موسی، هارون و پسرانش را آورد و آنها را با آب غسل داد **۷**و پیراهن و ردا را به تن هارون کرد و کمربند را به کمرش بست. بعد جامهٔ مخصوص کاهنان را به وی داد که روی لباس خود بپوشد و کمربندی را که با مهارت خاصّی بافته شده بود به دور کمرش ببندد. **۸**بعد سینه‌پوش را بر او بست و اوریم و تُمیم را در آن گذاشت. **۹**سپس طبق فرمان خداوند دستار را به سر هارون بست و بر جلوی دستار، نیم تاجی از طلا قرار داد.

۱۰آنگاه موسی، روغن مسح را بر خیمهٔ مقدّس و همهٔ چیزهایی که در آن بود پاشید و تقدیس کرد. **۱۱**بعد قدری از آن روغن را هفت مرتبه به قربانگاه و تمام ظروف آن، حوضچه و پایه‌اش پاشید و آنها را هم وقف نمود. **۱۲**قدری از روغن تدهین را بر سر هارون ریخت و او را برای وظیفهٔ کهانت مسح و تقدیس کرد. **۱۳**بعد موسی، طبق امر خداوند، پسران هارون را آورد و پیراهن را به آنها پوشاند، کمربند را به کمر ایشان بست و کلاه را بر سر آنها گذاشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴آنگاه موسی، گاو قربانی گناه را آورد. هارون و پسرانش
دستهای خود را بر سر آن گذاشتند. ۱۵بعد موسی، سر گاو را
برید و کمی از خون آن را با انگشت خود بر چهار شاخ قربانگاه
مالید و باقیماندهٔ خون را در پای قربانگاه ریخت و آن را وقف
نمود و برایش کفّاره کرد. ۱۶سپس موسی تمام چربی داخل شکم،
بهترین قسمت جگر و قلوه‌ها را با چربی روی آنها بر روی قربانگاه
سوزاند. ۱۷امّا بقیّهٔ گاو را با پوست، گوشت و روده‌های آن به
بیرون اردوگاه برد و طبق دستور خداوند، همه را سوزاند.
۱۸بعد موسی، قوچ قربانی سوختنی را آورد و هارون و پسرانش
دستهای خود را بر سر آن گذاشتند. ۱۹و موسی آن را ذبح
کرد و خون آن را به دور تا دور قربانگاه پاشید. ۲۰وقتی قوچ
را قطعه‌قطعه کرد آنها را با کلّه و چربی قوچ سوزاند. ۲۱سپس
اجزای داخلی حیوان را و پاچه‌های آن را با آب شست، همه
را بر قربانگاه سوزاند و همان‌طور که خداوند فرموده بود، آن را
به عنوان قربانی سوختنی بر آتش تقدیم کرد و بوی این قربانی
مورد پسند خداوند بود.
۲۲آنگاه یک قوچ دیگر را به منظور تقدیس کاهنان آورد و
هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر آن گذاشتند. ۲۳موسی
آن را ذبح کرد و قدری از خون آن را بر نرمهٔ گوش راست
و شصت دست راست و شصت پای راست هارون مالید.
۲۴بعد پسران هارون را آورد کمی از خون قوچ را بر نرمهٔ گوش
راست، شصت دست راست و شصت پای راست پسران هارون
مالید و بقیّهٔ خون را بر چهار طرف قربانگاه ریخت. ۲۵آنگاه
چربی، دنبه، تمام چربی اجزای داخلی، بهترین قسمت جگر،
قلوه‌ها با چربی روی آنها و ران آن را گرفت. ۲۶آنگاه از سبد
نانهای بدون خمیرمایه که به خداوند تقدیم شده بود، یک
قرص نان روغنی و یک نان نازک برداشت و آنها را بر ران
راست گذاشت. ۲۷سپس همهٔ آنها را بر دستهای هارون و
پسرانش گذاشت تا به عنوان هدیهٔ مخصوص، تکان دهند و
برای خداوند تقدیم کنند. ۲۸آنگاه موسی همه را از دست آنها
گرفت و بر قربانگاه سوزاند و به عنوان قربانی انتصاب روحانی
بر قربانگاه سوزاند که بوی آن برای خداوند خوشایند بود.
۲۹بعد موسی، سینهٔ قوچ را گرفت و به عنوان هدیهٔ مخصوص
به حضور خداوند تکان داد. مطابق فرمان خدا، این قسمتِ
قربانی سهم موسی بود.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۰آنگاه موسی، مقداری از روغن مسح با کمی از خونی
را که بر قربانگاه بود به هارون و لباس او و لباس پسرانش
پاشید. به این ترتیب موسی، هارون و پسرانش و لباسهایشان
را تقدیس کرد.
۳۱موسی به هارون و پسرانش گفت: «همان‌طور که خداوند
فرموده، گوشت را در برابر درِ ورودیِ خیمهٔ مقدّس بپزید
و همان‌جا با نانی که در سبد است، بخورید. ۳۲باقیماندهٔ
گوشت و نان را در آتش بسوزانید. ۳۳تا روزی که مدّت
تقدیس شما به سر نرسد، نباید از ورودی خیمهٔ مقدّس خارج
شوید که این مدّت هفت روز می‌باشد. ۳۴ما امروز دستورات
خداوند را بجا آوردیم تا گناهان شما پاک شوند. ۳۵شما
باید هفت شبانه‌روز در کنار دروازهٔ خیمهٔ مقدّس بمانید و
وظایفی را که خداوند به عهدهٔ شما گذاشته، انجام دهید.
وگرنه خواهید مُرد، این دستور خداوند است.» ۳۶پس،
هارون و پسرانش هر آنچه خداوند توسط موسی امر فرموده
بود، انجام دادند.

هدیهٔ قربانی هارون

۹ در روز هشتم، یک روز پس از به انجام رسیدن مراسم
انتصاب روحانی، موسی، هارون و پسرانش را همراه
با رهبران قوم اسرائیل جمع کرد ۲و به هارون گفت: «یک
گوساله و یک قوچ را که سالم و بی‌عیب باشند، بگیر و به
حضور خداوند تقدیم نما. گوساله را برای قربانی گناه و قوچ
را برای قربانی سوختنی ذبح کن، ۳و به قوم اسرائیل بگو: یک
بُز نر را برای قربانی گناه و یک گوساله و یک برّه را که هر دو
یک ساله، بی‌عیب و سالم باشند، به عنوان قربانی سوختنی
بیاورند. ۴همچنین آنها باید یک گاو و یک قوچ را برای قربانی
سلامتی با مقداری آرد که با روغن زیتون مخلوط شده باشد،
به عنوان هدیهٔ آردی بیاورند و به حضور خداوند تقدیم نمایند،
زیرا امروز خداوند بر آنان ظاهر خواهد شد.»
۵آنها تمام چیزهایی را که موسی دستور داده بود، نزد خیمهٔ
مقدّس آوردند و تمام قوم اسرائیل برای پرستش خداوند در آنجا
جمع شدند. ۶موسی به آنها گفت: «خداوند به شما تمام این
دستورات را داده است که اوامر او را بجا آورید، تا نور حضور او
بر شما پرتو افکند.» ۷سپس موسی به هارون گفت: «به قربانگاه
برو و قربانی‌های گناه و سوختنی را تقدیم کن، تا گناهان تو و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مردم پاک شوند، این قربانی‌ها را همان‌طور که خداوند گفته
است تقدیم کن تا گناهان مردم پاک شوند.»
۸پس هـارون نزدیک قربانگاه رفت و گوسـالهٔ قربانی گناه
خود را ذبح کرد. ۹پسـرانش خون قربانـی را برای او آوردند
و او انگشـت خود را در آن فرو برد و به چهار شاخ قربانگاه
مالید و باقیماندهٔ خون را در پای قربانـگاه ریخت. ۱۰چربی،
قلوه‌ها و بهترین قسمت جگر را طبق فرمان خداوند به موسی،
بر قربانگاه سوزانید. ۱۱امّا گوشت و پوست قربانی را در بیرون
اردوگاه در آتش سوزاند.
۱۲بعد از آن، هارون، قربانی سوختنی را گذرانید و پسرانش
خون قربانی را نزد او بردند و او آن را به چهار طرف قربانگاه
پاشید. ۱۳سپس کلّه و دیگر اجزای حیوان را برای هارون آوردند
و او همه را در بالای قربانگاه سوزاند. ۱۴اجزای داخلی حیوان
را با پاچه‌های آن شست و در قربانگاه سوزاند.
۱۵بعد هدایای مردم را نزد هـارون بردند. او بُز قربانی گناه
مردم را گذرانیـده، مثل قربانی گناه خود، بـرای کفّارهٔ گناه
مردم تقدیم نمود. ۱۶و طبق مقرّرات، قربانی سـوختنی آنها را
به حضور خداوند تقدیم کرد. ۱۷بعد هدیهٔ آرد را آورد و یک
مشت از آن را گرفت و بر قربانگاه سوزاند. (این کار را علاوه
بر قربانی سـوختنی روزانه انجام داد.) ۱۸سپس هارون، گاو و
قوچ را به عنوان قربانی سلامتی قوم گذرانید و پسرانش خون
قربانی را برای او بردند و او آن را در چهار طرف قربانگاه پاشید.
۱۹بعد چربی، دنبه، چربی روی اجزای داخلی، قلوه‌ها و بهترین
قسمت جگر گاو و قوچ را ۲۰بر سینهٔ حیوان قرار داده، نزدیک
قربانگاه برد و تمام چربی را بر قربانگاه سوزاند. ۲۱امّا سینه و
ران راست را، طبق دستور موسی، به عنوان هدیهٔ مخصوص
در حضور خداوند تکان داد.
۲۲بعد از پایان مراسـم، هارون دسـتهای خود را به طرف
قوم اسـرائیل دراز کرده، آنها را برکت داد و از قربانگاه پایین
آمد. ۲۳سـپس موسی و هارون به خیمهٔ مقدّس داخل شدند.
هنگامی‌که از آنجا بیرون آمدند، مردم را برکت دادند و جلال
خداوند بر تمام مردم ظاهر گردید. ۲۴آنگاه آتشـی از حضور
خداوند برخاست، چربی و قربانی سوختنی را که بر قربانگاه
قرار داشت، بلعید. چون قوم آن صحنه را دیدند، با فریاد به
روی زمین به سجده افتادند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گناه ناداب و ابیهو

۱۰ ناداب و ابیهو، پسران هارون، هر کدام منقل خویش را برداشته و زغالهای افروخته در آن گذاشتند و کُندُر بر آن دود کرده و به خداوند تقدیم کردند. امّا این آتش مقدّس نبود زیرا که خداوند به آنها امر نکرده بود. **۲**ناگهان آتشی از حضور خداوند پیدا شد و آنها را سوزاند و هر دو در حضور خداوند مُردند. **۳**آنگاه موسی به هارون گفت: «خداوند چنین فرمود: هرکسی خدمت مرا می‌کند، باید به قدّوسیّت من احترام بگذارد تا در حضور قوم خود جلال یابم.» امّا هارون خاموش ماند.

۴بعد موسی میشائیل و الصافان، پسران عُزیئیل، عموی هارون را فراخوانده به آنها گفت: «بیایید و جنازه‌های پسران عمویتان را از این مکان مقدّس به خارج اردوگاه ببرید.» **۵**پس آنها آمدند و از لباس جنازه‌ها گرفته، آنها را طبق دستور موسی از اردوگاه بیرون بردند.

۶بعد موسی به هارون و پسرانش، العازار و ایتامار فرمود: «موهایتان را شانه کنید و جامهٔ خود را پاره نکنید، مبادا بمیرید و غضب خدا بر سر تمام قوم بیاید. امّا قوم اسرائیل اجازه دارند که به‌خاطر این دو نفر، که با آتشی که خداوند فرستاد مردند، عزاداری کنند. **۷**شما نباید از دروازهٔ خیمهٔ مقدّس بیرون بروید وگرنه می‌میرید، زیرا روغن مسح خداوند بر سر شماست.» پس آنها طبق دستور موسی رفتار کردند.

قوانین برای کاهنان

۸خداوند به هارون فرمود: **۹**«هرگز بعد از خوردن مشروب وارد خیمهٔ مقدّس نشوید؛ زیرا خواهید مرد و این قانون دایمی برای تو و پسرانت و نسلهای آینده است. **۱۰**شما باید فرق بین مقدّس و غیر مقدّس و پاک و ناپاک را بدانید، **۱۱**و همهٔ احکامی را که من به وسیلهٔ موسی به تو دادم، باید به تمام قوم اسرائیل تعلیم بدهی.»

۱۲بعد موسی به هارون و پسرانش، العازار و ایتامار گفت: «از هدیهٔ آردی که بر آتش تقدیم شده بود، نان بدون خمیرمایه بپزید و در کنار قربانگاه بخورید، زیرا این هدیه بسیار مقدّس است. **۱۳**شما باید آن را در مکانی مقدّس بخورید، این هدایا سهم تو و پسرانت از قربانی‌ای که بر آتش به خداوند تقدیم شده، هستند. **۱۴**امّا تو و خاندانت اجازه دارید که سینه و ران را که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به عنوان هدیهٔ مخصوص برای خداوند تقدیم می‌شود بخورید و باید در یک‌جای پاک خورده شود، زیرا این هدیه به عنوان سهم تو و پسرانت، از قربانی سلامتی قوم اسرائیل داده شده است. **۱۵**مردم باید ران و سینهٔ قربانی را هنگام تقدیم چربی بر آتش، بیاورند و به عنوان هدیهٔ مخصوص به حضور خداوند تکان بدهند. طبق فرمان خداوند آن ران و سینه، همیشه سهم تو و فرزندانت می‌باشند.»

۱۶وقتی موسی سراغ بُز قربانی گناه را گرفت، آگاه شد که سوزانده شده است. در نتیجه از العازار و ایتامار خشمگین شد و پرسید: **۱۷**«چرا شما قربانی گناه را در مکانی پاک نخوردید؟ زیرا این قربانی مقدّس‌ترین قربانی‌هاست که به شما داده شده است تا کفّارهٔ گناهان قوم اسرائیل باشد. **۱۸**چون خون آن به داخل جایگاه مقدّس برده نشده بود، طبق دستور من باید قربانی را در همان‌جا می‌خوردید.»

۱۹هارون به موسی گفت: «با وجودی که آنها قربانی گناه و قربانی سوختنی را تقدیم کردند این واقعهٔ هولناک برای من رخ داد، پس اگر گوشت قربانی را می‌خوردم، آیا خداوند از کار من راضی می‌شد؟» **۲۰**وقتی موسی دلیل او را شنید، قانع شد.

حیوانات قابل خوردن

(تثنیه ۱۴:۳-۲۱)

۱۱ خداوند به موسی و هارون فرمود **۲**که به قوم اسرائیل چنین دستور بدهند: **۳**«هر حیوانی که شکافته سُم باشد و نشخوار کند، می‌توانید گوشت آن را بخورید. **۴-۶**ولی گوشت شتر، گورکن و خرگوش را نباید خورد، زیرا این حیوانات گرچه نشخوار می‌کنند، ولی شکافته سُم نیستند. **۷**همچنین گوشت خوک نیز حرام است، چرا که هرچند شکافته سُم است، امّا نشخوار نمی‌کند. **۸**گوشت آنها را نباید بخورید و به لاشهٔ آنها نباید دست بزنید، زیرا آنها ناپاک هستند.

۹«از گوشت حیواناتی که در آب زندگی می‌کنند -چه در رودخانه و چه در دریا- آنهایی را می‌توانید بخورید که باله و فلس داشته باشند. **۱۰**ولی هر حیوانی که در آب زندگی می‌کند ولی دارای باله و فلس نباشد، نباید خورده شود. **۱۱**این‌گونه حیوانات ناپاک شمرده می‌شوند و شما نباید گوشت آنها را بخورید و یا به لاشهٔ آنها دست بزنید. **۱۲**باز می‌گویم که گوشت حیوانات آبی که باله و فلس نداشته باشند، ناپاک می‌باشند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳-۱۹«پرندگانی را که نباید بخورید عبارتند از: عقاب، جغد، باز، شاهین، لاشخور، کرکس، کلاغ، شترمرغ، مرغ دریایی، لک‌لک، مرغ ماهیخوار، مرغ سقا، قره غاز، هدهُد و خفاش.
۲۰«خوردن حشرات بالدار هم حرام است. **۲۱-۲۲**مگر آنهایی که می‌جهند مانند ملخ، جیرجیرک و انواع دیگر آنها را می‌توان خورد. **۲۳**حشرات بالدار و خزنده که چهار پا دارند ناپاک هستند.
۲۴«هرکسی که به لاشهٔ این حیوانات دست بزند، تا شامگاه ناپاک می‌باشد. **۲۵**همچنین هرکسی که یکی از اجزای لاشهٔ این حیوانات را بردارد، باید لباس خود را بشوید و آن شخص تا شامگاه ناپاک خواهد بود. **۲۶**هر حیوانی که شکافته سُم نباشد و نشخوار نکند ناپاک است و هرگاه کسی به آن دست بزند، ناپاک می‌شود. **۲۷**هر حیوان چهارپا که روی پنجه راه رود خوردنش جایز نیست و هرکسی که به لاشهٔ آن دست بزند، تا شامگاه ناپاک می‌باشد. **۲۸**و اگر لاشهٔ او را بردارد باید لباس خود را بشوید و تا شامگاه ناپاک خواهد بود.
۲۹-۳۰«موش کور، موش صحرایی، موش خانگی و مارمولک ناپاک هستند. **۳۱**هرکسی که به لاشهٔ این حیوانات دست بزند، تا شامگاه ناپاک خواهد بود. **۳۲**اگر لاشهٔ آنها بر اشیای چوبی، لباس، چرم، جوال و ظروف بیفتد، آنها را ناپاک می‌کند. پس باید آنها در آب قرار داده شوند، امّا تا شامگاه ناپاک خواهند بود. **۳۳**اگر لاشهٔ یکی از این حیوانات در یک ظرف گِلی بیفتد، آن ظرف ناپاک می‌شود و باید آن را شکست. **۳۴**اگر آب این ظرف بر خوراکی بریزد، آن خوراک ناپاک می‌شود و هر نوع نوشیدنی که در آن ظرف باشد نیز ناپاک به حساب می‌آید. **۳۵**اگر لاشهٔ یکی از این حیوانات در تنور یا اجاق بیفتد، آن اجاق یا تنور را باید شکست. **۳۶**امّا اگر لاشه در چشمه یا حوضی بیفتد، آب آن ناپاک نمی‌شود، ولی کسی‌که لاشه را از آب بیرون می‌آورد، ناپاک می‌گردد. **۳۷**اگر لاشه بر دانه‌هایی که برای کاشتن به کار می‌روند بیفتد، آن دانه‌ها ناپاک نمی‌شوند، **۳۸**امّا اگر دانه‌ها در آب، تر شده باشند و آن وقت لاشه بر آنها بیفتد، آن دانه‌ها ناپاک می‌شوند.
۳۹«هرگاه حیوانی که گوشت آن قابل خوردن است بمیرد و کسی به آن دست بزند، آن شخص تا شامگاه ناپاک خواهد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود. **۴۰**هرکسی که از گوشت آن بخورد و یا لاشهٔ آن را بردارد، باید لباس خود را بشوید و او تا شامگاه ناپاک خواهد بود.
۴۱-۴۲«همهٔ حیواناتی که بر روی زمین با سینه می‌خزند، چهارپا و یا آنهایی که پاهای زیاد دارند، قابل خوردن نیستند. **۴۳**شما نباید با خوردن آنها خـود را ناپاک کنید. **۴۴**زیرا من خداوند خدای شـما هستم و شـما باید خود را تقدیس کنید و مانند من مقدّس باشید. **۴۵**من همان خداوندی هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم، بنابراین همان‌طور که من قدّوس هستم، شما هم باید مقدّس باشید.»
۴۶این قوانین باید در مورد حیوانات، پرندگان، جانوران آبی، خزندگان و هر جنبندهٔ دیگر روی زمین رعایت شوند. **۴۷**شما باید فـرق بین حیوانات پاک و ناپاک و بین گوشـت پاک و ناپاک را بدانید.

پاکی زنان بعد از زایمان

۱۲ خداوند به موسـی فرمود که این دسـتورات را به قوم اسرائیل بدهد: **۲**وقتی زنی پسری بزاید، آن زن مدّت هفت روز ناپـاک خواهد بود، همان‌گونه که در هنگام عادت ماهانهٔ خود ناپاک می‌باشد. **۳**در روز هشتم طفل باید ختنه شـود. **۴**آن زن باید مدّت سی و سه روز صبر کند تا از خونریزی خود به صورت کامل پاک گردد. و تا آن زمان نباید به چیزهایی که مقدّس می‌باشـند، دسـت بزند و یا به خیمهٔ مقدّس داخل شود.
۵اگر فرزندش دختر باشد، آن زن تا دو هفته ناپاک خواهد بود، همان‌گونه که در هنگام عادت ماهانه خود ناپاک است. او باید مدّت شصت و شش روز صبر کند تا از خونریزی خود بکلّی پاک شود.
۶هنگامی‌که زمان طهارت او تمام شد، چه پسر زائیده باشد چه دختر، او باید یک برّه یک ساله را برای قربانی سوختنی و یک کبوتر یا یک قمری را به عنوان قربانی گناه به جلوی دروازهٔ خیمهٔ مقـدّس نزد کاهن ببرد **۷**تـا او آن را به حضور خداوند تقدیم کند و برایش کفّاره نماید. آن وقت از خونریزی زایمان پاک می‌شود. هر زنی که از زایمان فارغ شده است، باید از این مقرّرات پیروی کند.
۸اگر آن زن تهی‌دست باشد و نتواند که برّه را قربانی کند، در عوض باید دو کبوتر یا دو قمری، یکی را برای قربانی سوختنی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و دیگری را جهت قربانی گناه ببرد. کاهن باید با تقدیم این قربانی‌ها برای او کفّاره کند و به ایـن ترتیب زن دوباره پاک می‌شود.

قوانین بیماری پوستی

۱۳ خداوند به موسی و هارون این دستورات را داد:
۲اگر در پوسـت بدن شـخصی دُمَل، جوش یا لکه‌ای دیده شود، ممکن است آن شخص مبتلا به جذام باشد و باید او را نزد هارون یا یکی از کاهنان ببرند. **۳**کاهن لکه را معاینه خواهد کرد. اگر موهایی که در لکه هستند سفید شده و خود لکه از پوست اطراف آن عمیقتر باشد، پس آن شخص مبتلا به جذام است و کاهن او را ناپاک اعلام کند. **۴**امّا اگر لکه سفید شده و از پوست اطراف آن عمیقتر و موی آن سفید نباشـد، کاهن آن شـخص را برای هفت روز جدا از دیگران نگه دارد. **۵**کاهن بعد از هفت روز او را دوباره معاینه کند و اگر دید که لکه تغییر نکرده و بزرگتر نشده است، آنگاه کاهن برای هفت روز دیگر او را جدا نگه دارد. **۶**بعد از هفت روز کاهن بـاز او را معاینه کند. اگر لکه کـم رنگ بود و بزرگ نشده بود، پس کاهن باید او را پاک اعلام نماید، زیرا آن لکه یک زخم سطحی است و آن شخص باید فقط لباس خود را بشوید، آن وقت پاک محسوب می‌گردد. **۷**اگر پس از آن که کاهـن او را پاک اعلام کرد، لکه بزرگتـر گردد، باید دوباره نزد کاهن بـرود. **۸**کاهن باز او را معاینـه کند و اگر دید که لکه بزرگ شده است، پس آن شخص مبتلا به جذام است و ناپاک اعلام شود.

۹اگر کسی مبتلا به مرض جذام باشد، باید نزد کاهن برده شود، **۱۰**کاهن او را معاینه کند و اگر پوست وَرَم کرده و موی آن سفید شده باشد، **۱۱**پس مرض او مُزمن است و کاهن باید او را ناپاک اعلام کند و دیگر نباید او را برای معاینات بیشتر نگه داشت، چون او واقعاً ناپاک است. **۱۲**اگر معلوم گردد که مرض به سر تا پای بدنش سـرایت کرده است، **۱۳**باید کاهن او را دوبـاره معاینه کند و درصورتی‌که مـرض تمام بدنش را پوشانده باشـد، باید او را پاک اعلام کند، چون تمام بدنش سفید شده اسـت. **۱۴**امّا اگر در بدنش زخم تازه‌ای پیدا شده باشد، او ناپاک است. **۱۵**پس کاهن زخم او را معاینه کند و اگر واقعاً زخم او تازه باشد، آنگاه باید او را ناپاک اعلام کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶امّا اگر زخم تازه سفید شود، آن وقت نزد کاهن بازگردد.
۱۷کاهن او را معاینه کند و اگر زخم سفید شده باشد، کاهن
باید او را پاک اعلام کند.
۱۸اگر بر پوست کسی دمل برآمده باشد و بعد خوب شود،
۱۹امّا در جای دمل، آماسی سفید یا لکه‌ای سفید مایل به سرخی
دیده شود، آن شخص باید نزد کاهن برود، **۲۰**کاهن باید او را
معاینه کند و اگر لکه عمیقتر از سطح پوست بوده و موهایش
سفید شده باشد، آنگاه کاهن باید او را ناپاک اعلام کند.
مرض او جذام است و از همان دمل پیدا شده است. **۲۱**اگر در
وقت معاینه معلوم شود که موهای لکه سفید نشده‌اند و لکه کم
رنگ و از سطح پوست عمیقتر نیست، آن وقت کاهن باید او
را برای هفت روز جدا از دیگران نگه دارد. **۲۲**اگر لکه بزرگ
شده باشد، کاهن باید او را ناپاک اعلام کند، زیرا او مبتلا به
مرض جذام است. **۲۳**امّا اگر لکه تغییر نکرده باشد، پس آن
لکه جای دمل است و کاهن باید او را پاک اعلام نماید.
۲۴اگر بدن کسی دچار سوختگی شده باشد و در جای
سوختگی لکه سفید یا سفیدِ مایل به سرخی پیدا شده باشد،
۲۵کاهن باید آن را معاینه کند. اگر موهای جای سوختگی سفید
بوده و آن لکه عمیقتر از سطح پوست باشد، پس لکهٔ مذکور
جذام است و از جای سوختگی پیدا شده است، بنابراین کاهن
باید او را ناپاک اعلام کند. **۲۶**امّا اگر کاهن دید که موهای
جای سوختگی سفید نیست و آن لکه کم رنگ است و عمیقتر
از سطح پوست نیست، پس کاهن او را باید برای هفت روز
جدا از مردم دیگر نگه دارد. **۲۷**در روز هفتم، کاهن باز او را
معاینه کند. اگر لکه بزرگ شده باشد، پس جذام است و کاهن
باید او را ناپاک اعلام کند. **۲۸**امّا اگر لکه تغییر نکرده و کم
رنگ باشد، پس آن فقط جای سوختگی است و کاهن باید او
را پاک اعلام کند، زیرا آن لکه داغ سوختگی است.
۲۹اگر زن یا مردی در سر یا چانه خود لکه‌ای داشته باشد،
۳۰کاهن باید آن را معاینه کند. اگر لکه عمیقتر از سطح پوست
باشد و موهای زرد و نازک در آن دیده شوند، آن وقت کاهن
باید او را ناپاک اعلام کند، زیرا آن شخص به مرض مبتلا است.
۳۱اگر کاهن دید که لکه عمیقتر از پوست نیست و موهای
سیاه در آن دیده نمی‌شوند، پس کاهن باید برای هفت روز
او را از دیگران جدا نگه دارد. **۳۲**در روز هفتم لکه را دوباره

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معاینه کند. اگر دید که لکه بزرگ نشده است، موهای زرد در آن دیده نمی‌شوند و عمیقتر از سطح پوست نیست، **۳۳**آن شخص می‌تواند اطراف لکه را بتراشد، و نه روی آن را. بعد کاهن او را برای هفت روز دیگر جدا از مردم نگه دارد. **۳۴**بعد از هفت روز کاهن باز او را معاینه کند. اگر دید که لکه بزرگ نشده است و عمیقتر از سطح پوست نیست، کاهن باید او را پاک اعلام کند. در این صورت شخص مذکور می‌تواند لباس خود را بشوید و پاک اعلام شود. **۳۵**امّا اگر بعد از آن که آن شخص پاک اعلام شد، لکه بزرگ شود، **۳۶**کاهن دوباره او را معاینه کند. اگر دید که لکه بزرگ شده است، بدون آن که موهای زرد را در آن بیابد، او را ناپاک اعلام کند. **۳۷**امّا اگر در وقت معاینه موی سیاه در آن به نظر خورد، معلوم است که آن شخص شفا یافته است و باید پاک اعلام شود.

۳۸اگر مرد یا زنی لکه‌های سفیدی بر پوست بدن خود داشته باشند، **۳۹**کاهن باید آن شخص را معاینه کند. اگر لکه‌ها سفید و کم رنگ باشند، آنها فقط لکه‌های سطحی هستند که به روی پوست بدن پیدا شده‌اند و آن شخص پاک است.

۴۰-۴۱اگر موی سر مردی از پیش روی یا از عقب ریخته باشد، آن شخص ناپاک نیست. **۴۲**امّا اگر در سر طاس او لکه‌های سفید مایل به سرخی دیده شوند، پس آن مرد مبتلا به مرض جذام است. **۴۳**کاهن باید او را معاینه کند. اگر لکه سفید مایل به سرخی باشد، **۴۴**او را ناپاک اعلام کند، زیرا آن لکه جذام است.

۴۵شخص جذامی باید لباس پاره بپوشد و بگذارد موهای سرش ژولیده بماند و قسمت پایین صورتش را بپوشاند و فریاد بزند: «من ناپاک هستم! من ناپاک هستم!» **۴۶**آن شخص تا زمانی که به آن مرض مبتلا است، ناپاک شمرده می‌شود و باید خارج از اردوگاه و جدا از مردم دیگر زندگی کند.

قوانین مربوط به کَپَک

۴۷اگر لباس یا یک پارچه پشمی یا کتانی **۴۸**و یا هر چیز کتانی، پشمی یا چرمی کَپَک زده باشد **۴۹**و لکهٔ سبز رنگ یا سرخ رنگ در آن دیده شود، باید آن را به کاهن نشان بدهند. **۵۰**کاهن آن را معاینه کند و به مدّت هفت روز نگه دارد. **۵۱**در روز هفتم آن را دوباره معاینه کند. اگر مرض در پارچه پخش شده باشد، آن پارچه ناپاک است **۵۲**و کاهن باید آن

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را بسوزاند، زیرا مرضی که به آن سرایت کرده مُسری است و باید در آتش از بین برود.
۵۳امّا اگر معاینه نشان بدهد که لکه در پارچه پخش نشده است، **۵۴**آنگاه کاهن امر کند که پارچه را بشویند و برای هفت روز دیگر نگه دارد. **۵۵**سپس کاهن آن را معاینه کند و اگر رنگ لکه عوض نشده باشد، حتّی اگر بزرگتر نشده باشد، هنوز هم ناپاک است. پس آن را بسوزانند خواه لکه در روی پارچه و یا در پشت آن باشد. **۵۶**اگر کاهن دید که پارچه بعد از شستن کم رنگ شده است، آن قسمت پارچه یا تکه چرم را ببرد. **۵۷**امّا اگر لکه دوباره ظاهر شد، چون کپک است کاهن باید آن را بسوزاند. **۵۸**امّا اگر لکهٔ پارچه بعد از شستن محو شد، آن پارچه باید دوباره شسته شود و آنگاه پاک می‌گردد.
۵۹این است مقرّرات مربوط به کپک در پارچهٔ کتانی و پشمی و هر چیز دیگری تا معلوم شود که پاک است یا ناپاک.

پاکیزگی بعد از شفای بیماری جذام

۱۴ خداوند به موسی **۲**در مورد کسی‌که جذام او شفا یافته است این دستورات را داد: در روزی که او پاک اعلام می‌گردد، باید او را نزد کاهن ببرند. **۳**کاهن باید برای معاینه او از اردوگاه بیرون برود. هرگاه دید که او از مرض شفا یافته است، **۴**دستور بدهد که دو پرندهٔ پاک، یک تکه چوب سدر، ریسمان قرمز و چند شاخهٔ زوفا برای مراسم تطهیر بیاورد. **۵**سپس کاهن دستور دهد که یکی از پرنده‌ها را در بالای ظرف سفالی که آب تازهٔ چشمه در آن است، بکشند. **۶**آنگاه کاهن باید پرندهٔ دیگر را به همراه چوب سدر، ریسمان قرمز و شاخه‌های زوفا در خون پرنده‌ای که کشته شده بود فرو کند **۷**و کاهن خون آن را هفت بار بر شخصی که از جذام شفا یافته است، بپاشد و او را پاک اعلام نماید. بعد پرندهٔ زنده را در صحرا آزاد کند. **۸**شخصی که شفا یافته است، لباس خود را بشوید و تمام موهای خود را بتراشد و در آب غسل کند، تا پاک گردد. بعد از آن می‌تواند به اردوگاه داخل شود، امّا به مدّت هفت روز، در بیرون چادر خود بماند. **۹**در روز هفتم موهای سر، ریش، ابروان و تمام بدن خود را بتراشد، لباس خود را بشوید و در آب غسل کند، آن وقت پاک می‌شود.
۱۰در روز هشتم باید دو برّهٔ نر و یک برّهٔ مادهٔ یک ساله را که سالم و بی‌عیب باشند همراه با سه کیلو آرد مرغوب مخلوط

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با روغن زیتون و یک سوم لیتر روغن زیتون، نزد کاهن بیاورد.
۱۱کاهنی که مراسم تطهیر را انجام می‌دهد، آن شخص و هدیهٔ
او را جلـوی دروازهٔ خیمهٔ مقدّس به حضـور خداوند بیاورد.
۱۲کاهن یک برّه نر را با یک سوم لیتر روغن زیتون بگیرد و به
عنوان قربانی جبران خطا در حضور خداوند تکان دهد و تقدیم
نماید. این قربانی، هدیه مخصوصی است که به کاهن تعلّق
می‌گیـرد. **۱۳**برّه را در جای مقدّس کـه قربانی گناه و قربانی
سوختنی را سر می‌بُرند، بکشد؛ زیرا این قربانی بسیار مقدّس
اسـت و مانند قربانی گناه، به کاهن تعلّق دارد. **۱۴**بعد کاهن
کمی از خون قربانـی جبران گناه را به نرمهٔ گوش، شـصت
دست راست و شصت پای راسـت او بمالد. **۱۵**سپس قدری
از روغن زیتون را در کف دست چپ خود بریزد. **۱۶**انگشت
دست راست خود را در آن فرو برد و روغن را هفت مرتبه به
حضور خداوند بپاشد. **۱۷**بعد کمی از روغن کف دست خود
را به نرمه گوش راست، شصت دست راست و شصت پای
راست آن شخص بمالد. **۱۸**باقیماندهٔ روغنِ کف دست خود را
بر سر او بمالد تا مراسم تطهیر انجام شود و گناه او در حضور
خداوند کفّاره شود.
۱۹آنگاه کاهن باید قربانی گناه را تقدیم کند و مراسم تطهیر
را بجا آورد و سـپس قربانی سوختنی را سر ببرد. **۲۰**بعد از آن
کاهن باید قربانی سوختنی را با هدیهٔ آردی بر قربانگاه تقدیم
نماید. به این ترتیب کاهن برای گنـاه او کفّاره می‌کند و آن
شخص پاک می‌شود.
۲۱امّا اگر آن شخص تنگدست باشد و نتواند دو برّه را قربانی
کند، می‌تواند برای مراسم تطهیر خود تنها یک برّهٔ نر را جهت
قربانی جبران خطا و یک کیلـو آرد مرغوب را که مخلوط با
روغن زیتون باشد به عنوان هدیهٔ آردی با یک سوم لیتر روغن
زیتون بیاورد. **۲۲**همچنان دو قمری یا دو جوجه کبوتر یکی را
برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی بیاورد. **۲۳**در
روز هشتم آنها را به جلوی دروازهٔ خیمهٔ مقدّس نزد کاهن ببرد
تا برای تطهیر او به حضور خداوند تقدیم کند. **۲۴**کاهن، برّه
و روغن زیتون را به عنوان قربانی جبران خطا به حضور خداوند
تکان بدهد. **۲۵**برّه را برای قربانی جبران خطا بگذراند و کمی
از خون آن را به نرمهٔ گوش راسـت، شصت دست راست و
شصت پای راست آن شـخص بمالد. **۲۶**کاهن، قدری از آن

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روغن زیتون را در کف دست چپ خود بریزد **۲۷**و با انگشت دست راست خود کمی از آن را هفت مرتبه به حضور خداوند بپاشد. **۲۸**بعد کاهن قدری از روغن زیتون کف دست خود را به نرمهٔ گوش راست، شصت دست راست و شصت پای راست آن شخص بمالد. **۲۹**روغن باقیماندهٔ کف دست خود را بر سر آن شخص بریزد و به این ترتیب مراسم تطهیر انجام می‌شود. **۳۰**بعد دو قمری یا دو جوجه کبوتر را گرفته، **۳۱**یکی را برای قربانی گناه و دیگری را به عنوان قربانی سوختنی همراه با هدیهٔ آردی به حضور خداوند تقدیم کند تا مراسم تطهیر بجا آورده شود و گناه آن شخص را کفّاره کند. **۳۲**این است مقرّرات تطهیر برای شخص تنگدستی که از مرض جزام شفا یافته است، انجام شود.

کَپَک در خانه

۳۳-۳۵خداوند به موسی و هارون، قوانین زیر را در مورد خانه‌ای که کپک زده است، داد. (شروع اعتبار این قوانین از زمانی خواهد بود که قوم اسرائیل به سرزمین کنعان وارد شده باشند، سرزمینی که خداوند به قوم برای مالکیّت خواهد بخشید.) اگر کسی متوجّه شود که خداوند کَپَک را به آن خانه فرستاده است، آن شخص باید این موضوع را به کاهن خبر دهد. **۳۶**پیش از آن که کاهن برای معاینه، داخل آن خانه شود باید امر کند که خانه را تخلیه نمایند تا چیزهایی که در آن خانه هستند ناپاک اعلام نشوند. بعد کاهن به داخل خانه برود **۳۷**و کپک را معاینه کند. اگر در دیوار خانه لکه‌های سبز رنگ یا سرخ رنگ دیده شوند و عمیقتر از سطح دیوار باشند، **۳۸**کاهن باید از آنجا خارج شود و درِ خانه را به مدّت هفت روز ببندد. **۳۹**در روز هفتم کاهن باید دوباره برای معاینه به آن خانه برود و اگر دید که لکه‌ها در دیوار پخش شده‌اند، **۴۰**آنگاه دستور دهد که قسمتی از دیوار را که دارای کَپَک است، بکنند و سنگهای آن را در جای ناپاکی در خارج شهر بیندازند. **۴۱**سپس دستور بدهد تا دیوارهای داخل خانه را بتراشند و گچ و خاک و گل آنها را در محلی ناپاک در بیرون شهر بیندازند. **۴۲**بعد سنگهای دیگر را به جای سنگهای کنده شده قرار دهند و دیوار را دوباره گچ بگیرند.

۴۳امّا اگر کَپَک‌ها بعد از آن که دیوار دوباره گچ‌کاری شد، باز نمایان گردیدند، **۴۴**کاهن باید دوباره بیاید و نگاه کند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اگر دید که لکه‌ها پخش شـده‌اند، پس آن خانه کپک زده و ناپاک است. **۴۵**آن وقت باید خانه را ویران کنند و تمام سنگ، چوب و خاک آن به خارج شهر برده شود و در یک‌جای ناپاک بیندازند. **۴۶**هنگامی که در خانه بسـته است، اگر کسی وارد خانه شود، تا غروب ناپاک است. **۴۷**هرکسی که در آن خانه بخوابد و یا چیزی بخورد، باید لباس خود را بشوید.

۴۸ولی بعد از آن که دیوار خانه را گچ‌کاری کردند و کاهن آن را معاینه کرد و دید که لکه‌ها در دیوار منتشر نشده، خانه را پاک اعلام کند، زیرا مرض برطرف شـده اسـت. **۴۹**برای تطهیر خانه باید دو پرنده را همراه با چوب سدر و ریسمان قرمز و چند شاخهٔ زوفا بیاورند. **۵۰**یکی از پرندگان را بالای کاسهٔ گِلی حاوی آب تازهٔ چشمه، بکشـند **۵۱**بعد پرندهٔ زنده را با چوب سدر، ریسمان قرمز و شاخه‌های زوفا در خون پرنده‌ای که بالای آب روان کشته شد، فرو کند و هفت بار بر آن خانه بپاشد. **۵۲**به این طریق آن خانه با خون پرنده، آب روان، پرندهٔ زنده، چوب سدر، شاخه‌های زوفا و ریسمان قرمز پاک می‌شود. **۵۳**سپس پرندهٔ زنده را بیرون شهر ببرد و در صحرا آزاد کند تا مراسم تطهیر بجا آورده شود و آن خانه پاک گردد.

۵۴این اسـت مقرّرات مربوط به جذام **۵۵-۵۶**که در پوست بدن و زخمهـا و دملها یا التهاب و یا کپک که در لباس و یا خانه می‌باشد. **۵۷**توسط این قوانین شما قادر خواهید بود پاکی یا ناپاکی چیزی را تشخیص دهید.

ترشحات ناپاک بدن

۱۵ **۱-۲**خداوند به موسی و هارون فرمود که این دستورات را به قوم اسرائیل بدهند: «اگر از بدن مردی مایعی خارج شود، آن مایع ناپاک است. **۳**این مایع خواه جاری باشد خواه متوقّف گردد، در هر صورت ناپاک است. **۴**هر بستری که آن مرد در آن بخوابد و روی هر چیزی که بنشیند، ناپاک می‌شود. **۵**هرکسی که به بستر او دست بزند **۶**یا روی چیزی که او نشسته است، بنشیند تا شـامگاه ناپاک خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند. **۷**و هرکسی که به آن مرد دست بزند، تا غروب ناپاک خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند. **۸**بر هرکسی که آب دهان بیندازد آن شخص تا غروب ناپاک خواهد بود و باید لباس خود را بشوید و غسل کند. **۹**بر هر زینی که بنشیند آن زین ناپاک می‌شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰اگر شخصی بر چیزی که آن مرد نشسته است، دست بزند
تا غروب ناپاک خواهد بود و کسی‌که آن چیز را حمل کند،
تا غروب ناپاک خواهد بود و باید لباس خود را بشوید. ۱۱اگر
آن مردِ ناپاک با دستهای نشسته به کسی دست بزند، آن
کس تا غروب ناپاک خواهد بود و باید لباس خود را بشوید
و غسل کند. ۱۲هرگاه آن مرد به یک ظرف گِلی دست بزند،
آن ظرف را باید شکست و اگر ظرف چوبی باشد باید با آب
شسته شود.
۱۳«وقتی جریان مایع از بدن آن مرد قطع شد، باید تا هفت
روز صبر کند. بعد با آبِ پاکِ چشمه، لباس خود را بشوید و
غسل کند و آنگاه پاک می‌شود. ۱۴در روز هشتم دو قمری یا
دو جوجه کبوتر را به جلوی در ورودی خیمهٔ مقدّس بیاورد و
به کاهن بدهد. ۱۵کاهن یکی از پرنده‌ها را برای قربانی گناه و
دیگری را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کند و به این ترتیب
کاهن در حضور خداوند برای آن مرد که مایع از بدنش جاری
بود، کفّاره می‌کند.
۱۶«هرگاه از مردی آب منی خارج شود، تا غروب ناپاک
خواهد بود و باید تمام بدنش را در آب بشوید. ۱۷هر پارچهٔ
نخی یا چرمی که مَنی بر آن ریخته باشد، باید با آب شسته
شود و آن پارچه تا غروب ناپاک خواهد بود. ۱۸هرگاه زن و
مردی با هم نزدیکی کنند، هردوی آنها باید غسل کنند و تا
غروب ناپاک خواهند بود.
۱۹«زنی که عادت ماهانه داشته باشد، به مدّت هفت روز
ناپاک خواهد بود. هرکسی که به آن زن دست بزند، تا غروب
ناپاک خواهد ماند. ۲۰آن زن در دوران عادت ماهانه خود،
بر هر چیزی که بخوابد و یا بنشیند، آن چیز ناپاک می‌شود.
۲۱هرکسی که به بستر آن زن دست بزند، باید لباس خود را
بشوید و غسل کند و تا غروب ناپاک خواهد بود. ۲۲-۲۳هرکسی
که به بستر آن زن و یا به چیزی که آن زن روی آن نشسته
باشد، دست بزند، تا شام ناپاک خواهد بود و باید لباس خود
را بشوید و غسل کند. ۲۴اگر مردی با زنی در دوران عادت
ماهانه با او همبستر شود، به مدّت هفت روز ناپاک خواهد
بود و هر بستری که او در آن بخوابد ناپاک است.
۲۵«اگر زنی خونریزی غیرعادی داشته باشد و یا خون ریزی‌اش
بعد از دوران عادت ماهانه او همچنان ادامه پیدا کند، آن زن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا زمانی که خونریزی‌اش قطع شود مثل زمان عادت ماهانهٔ خود، ناپاک باقی می‌ماند. **۲۶**در آن دوران بر هر چیزی که بخوابد یا بنشیند، آن چیز ناپاک می‌شود **۲۷**و هرکسی که به آن چیزها دست بزند، ناپاک می‌شود. او باید لباس خود را بشوید و غسل کند و تا شامگاه ناپاک خواهد بود. **۲۸**بعد از آنکه خونریزی وی قطع شد، آن زن باید تا هفت روز صبر کند، آن وقت پاک می‌شود. **۲۹**در روز هشتم، آن زن باید دو قمری یا دو جوجه کبوتر را به در ورودی خیمهٔ مقدّس برده، به کاهن بدهد. **۳۰**کاهن باید یکی از آنها را جهت قربانی گناه و دیگری را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم نماید و به این طریق به حضور خداوند، برای نجاست عادت ماهانهٔ آن زن، کفّاره می‌کند.»

۳۱خداوند به موسی گفت که به قوم اسرائیل در مورد ناپاکی‌اش هشدار دهد تا مبادا خیمهٔ مقدّس را که در وسط اردوگاه بود، آلوده سازند. اگر چنین می‌کردند، کشته می‌شدند.

۳۲«این است مقرّرات برای مردی که مایعات و یا منی از او خارج شود. **۳۳**و همچنین زنی که عادت ماهانه دارد یا مردی که با او همبستر می‌شود.»

روز کفّاره

۱۶ پس از آن که دو پسر هارون، هنگامی‌که آتش غیرمقدّسی به خداوند تقدیم می‌کردند، مُردند.

۲خداوند به موسی فرمود: «به برادرت، هارون بگو که تنها در وقت معیّن به مقدّسترین مکان که پشت پرده است و در آنجا صندوق پیمان و تخت رحمت قرار دارند، داخل شود. در هیچ زمان دیگر وارد آنجا نشود، مبادا بمیرد. زیرا من در ابر بالای تخت رحمت ظاهر می‌شوم. **۳**شرایط ورود هارون به مقدّسترین مکان به این ترتیب است: او باید یک گوساله را برای قربانی گناه و یک قوچ را به عنوان قربانی سوختنی بیاورد.

۴«او باید غسل کند و لباس مخصوص کهانت را که عبارت از ردای کتانی، زیرجامه، کمربند و دستار کتانی است بپوشد.

۵«قوم اسرائیل باید دو بُز نر برای قربانی گناه و یک قوچ، جهت قربانی سوختنی به هارون بدهند. **۶**هارون باید گوساله را برای کفّارهٔ گناه خود و خانواده‌اش قربانی کند. **۷**سپس دو بُز را گرفته، به حضور خداوند در برابر دروازهٔ خیمهٔ مقدّس ببرد. **۸**سپس هارون قرعه بیندازد تا معلوم شود که کدام بُز از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن خداوند و کدام‌یک را باید در بیابان رها کند. **۹**آنگاه بُزی
را که به قید قرعه برای خداوند تعیین شـد، به عنوان قربانی
گناه سـر ببرد **۱۰**و بُز دیگر را در بیابان رهـا کند تا گناه قوم
اسرائیل را با خود ببرد.
۱۱«پس از آن که هارون گوسالهٔ نر را برای کفّارهٔ گناه خود
و خانواده‌اش قربانی کرد، **۱۲**یک منقل پُر از زغال مشتعل را از
قربانگاه گرفته با دو مشت بُخور خوشبو کوبیده به مقدّسترین
مکان ببرد. **۱۳**در حضور خداوند، بُخور را بر روی آتش بریزد تا
دود آن مانند ابری، تخت رحمت را که بالای صندوق پیمان
است، بپوشاند تا او آن را نبیند و نمیرد. **۱۴**بعد کمی از خون
گوساله را با انگشت خود یک‌بار در جلوی تخت رحمت و
بعد هفت بار در جلوی صندوق پیمان بپاشد.
۱۵«سـپس بُز را برای کفّـارهٔ گناه قوم قربانی کند و خون
آن را بـه مقدّسـترین مـکان ببرد و مثل خون گوسـاله، بر
تخـت رحمت و جلوی آن بپاشـد. **۱۶**به ایـن طریق برای
مقدّسترین مکان که به‌خاطر گناهان قوم اسرائیل آلوده شده
و بـرای خیمهٔ مقدّس که در میانشـان قـرار دارد و ناپاک
گردیده اسـت، کفّاره می‌دهد. **۱۷**از زمانی که هارون برای
مراسـم کفّاره به داخل مقدّسـترین مکان مـی‌رود تا زمانی
کـه از آنجا بیرون می‌آید، هیچ‌کسـی نباید در داخل خیمهٔ
مقدّس حاضر باشـد. وقتی‌که مراسم قربانی را برای خود،
خانواده‌اش و تمام قوم اسـرائیل به انجام رسانید، **۱۸**باید به
طرف قربانـگاه در حضور خداوند بـرای آن کفّاره بدهد.
بعد کمی از خون گوسالهٔ نر و بُز را بر چهار شاخ قربانگاه
بمالـد. **۱۹**و قدری از خون را با انگشـت خود، هفت بار
بر قربانگاه بپاشـد تا آن را از آلودگیهای قوم اسـرائیل پاک
کند و تقدیسـش نماید.

بُز رها کردنی

۲۰«وقتی هارون مراسـم مذهبی را برای مقدّسـترین مکان،
خیمـهٔ مقدّس و قربانـگاه تمام کرد، بُز زنـده را حاضر کند
۲۱و هر دو دسـت خود را بر سـر آن بگـذارد و به گناهان و
خطاهای قوم اسـرائیل اعتراف کند و گناهانشان را بر سر آن
بُز انتقال دهد. سـپس بُز را شخص معیّنی به بیابان ببرد و در
آنجا رها کنـد. **۲۲**آن حیوان تمام تقصیرات مردم را به جای
غیر مسکونی می‌برد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۳«بعد هارون باید به داخل خیمهٔ مقدّس برود و لباس
مخصوص کهانت را که جهت انجام مراسم مذهبی در
مقدّسترین مکان پوشیده بود، از تن بیرون کرده، در همان‌جا
بگذارد. ۲۴سپس در جای مقدّسی غسل کند و لباسهای خود
را بپوشد. بعد از آن بیرون برود و قربانی سوختنی را برای خود
و برای قوم اسرائیل تقدیم کند و به این وسیله برای خود و قوم
اسرائیل کفّاره کند. ۲۵تمام چربی قربانی گناه را بر سر قربانگاه
بسوزاند. ۲۶و کسی‌که بُز را به بیابان می‌برد، بعد از انجام
وظیفه، لباس خود را بشوید و غسل کند، آن وقت می‌تواند
وارد اردوگاه شود. ۲۷گوسالهٔ نر و بُزی که به عنوان قربانی
گناه ذبح شدند و هارون خون آنها را برای کفّارهٔ گناه مردم
به مقدّسترین مکان برد، باید به بیرون اردوگاه برده شوند و با
پوست، گوشت و سرگین آنها سوزانده شوند. ۲۸کسی‌که آنها
را می‌سوزاند، باید لباس خود را بشوید و غسل کند و آنگاه
می‌تواند به اردوگاه بازگردد.

مراسم روز کفّاره

۲۹«این مقرّرات باید همواره انجام شود: در روز دهم ماه
هفتم، قوم اسرائیل و همهٔ بیگانگانی که در میانشان زندگی
می‌کنند، باید روزه بگیرند و نباید کار کنند، ۳۰زیرا در آن
روز، مراسم کفّارهٔ گناه انجام می‌شود، تا همهٔ شما در حضور
خداوند از گناه پاک باشید. ۳۱آن روز، یک روز بسیار مقدّس
است و شما نباید به هیچ وجه کار کنید، بلکه روزه‌دار باشید
و این قانون را برای همیشه نگاه دارید. ۳۲کاهنی که به جای
پدر خود تعیین و تقدیس می‌شود، لباس مخصوص کهانت را
دربر کند و مراسم مذهبی را انجام دهد. ۳۳او همچنین برای
مقدّسترین مکان، خیمهٔ مقدّس، قربانگاه، کاهنان و قوم اسرائیل
کفّاره کند. ۳۴این یک قانون ابدی است و برای کفّارهٔ گناهان
قوم اسرائیل، هر سال یک مرتبه انجام شود.»

موسی همهٔ اوامر خداوند را بجا آورد.

قوانین مربوط به خون قربانی

۱۷ خداوند به موسی فرمود ۲که این دستورات را به
هارون، پسران او و قوم اسرائیل بدهد: ۳-۴«اگر
کسی از قوم اسرائیل، گاو، گوسفند یا بُزی را در جای دیگری
به غیراز جلوی در ورودی خیمهٔ مقدّس برای خداوند قربانی
کند، خون ریخته و گناهکار است و دیگر از جمله اعضای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قوم خداوند به شمار نمی‌آید. **۵**معنی این قانون این است که مردم اسرائیل از این به بعد در صحرا قربانی نکنند، بلکه آنها باید قربانی‌های خود را نزد کاهن به جلوی در ورودی خیمهٔ مقدّس ببرند و به عنوان قربانی سلامتی به حضور خداوند، تقدیم نمایند. **۶**کاهن باید خون قربانی را بر قربانگاه خداوند در جلوی درِ ورویِ خیمهٔ مقدّس بپاشد و چربی آن را که مثل عطر خوشبو برای خداوند خوشایند است، بسوزاند. **۷**قوم اسرائیل دیگر نباید با قربانی کردن برای ارواح شریر در صحرا به خداوند خیانت کنند، این یک قانون جاودانی است که نسلهای آینده نیز باید آن را رعایت کنند.

۸«به مردم بگو که اگر یک اسرائیلی و یا بیگانه‌ای که در بین آنها زندگی می‌کند، **۹**به غیراز جلوی در ورودی خیمهٔ مقدّس در جای دیگری برای خداوند قربانی کند، باید از میان قوم بیرون رانده شود.

۱۰«هرگاه یک اسرائیلی و یا بیگانه‌ای که در میان آنها زندگی می‌کند، خون بخورد، از او روی می‌گردانم و از بین قوم خود طردش می‌کنم. **۱۱**جان هر موجود زنده‌ای در خون اوست و من آن را به شما داده‌ام که برای کفّارهٔ گناهان خود در قربانگاه بریزید تا گناهان شما پاک گردد. خونی که در آن حیات است، گناهان را پاک می‌کند **۱۲**به این دلیل من به شما دستور می‌دهم که نه خودتان و نه بیگانه‌ای که در میان شماست، نباید خون بخورید.

۱۳«هر اسرائیلی یا بیگانه‌ای که در بین مردم اسرائیل زندگی می‌کند، اگر حیوان یا پرنده‌ای شکار کند، باید خونش را بریزد و خون را با خاک بپوشاند. **۱۴**زیرا زندگی هر موجود زنده‌ای در خون اوست، بنابراین به قوم اسرائیل گفتم که آنها نباید خون هیچ جانوری را بخورند، چرا که زندگی هر موجودی در خون اوست و هرکسی که آن را بخورد، باید از بین قوم رانده شود.

۱۵«هرکسی که گوشت حیوان مرده یا حیوانی را که توسط یک جانور وحشی دریده شده باشد، بخورد خواه آن شخص اسرائیلی باشد، خواه بیگانه‌ای در بین ایشان، باید لباس خود را بشوید و غسل کند. آن شخص تا شام ناپاک می‌باشد و بعد از آن پاک می‌شود. **۱۶**امّا اگر لباس خود را نشوید و غسل نکند، گناهکار شمرده می‌شود.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منع از همبستر شدن

۱۸ خداوند به موسی فرمود **۲**که به قوم اسرائیل بگوید:
«من خداوند خدای شما هستم. **۳**شما نباید از
کارهای مردم مصر که در سرزمین ایشان زندگی می‌کردید،
پیروی کنید. یا از کارهای کنعانیان که شما را به سرزمین
آنها می‌برم، تقلید نمایید. **۴**شما باید احکام مرا بجا آورید و
از دستورات من اطاعت کنید، زیرا من خداوند خدای شما
هستم. **۵**از احکامی که به شما می‌دهم و از قوانینی که برای
شما وضع می‌کنم، پیروی نمایید تا زندگی خود را حفظ کنید.
من خداوند هستم.
۶«هیچ‌کسی نباید با شخصی که محرم اوست، همبستر
شود. **۷**با مادرت همبستر مشو، زیرا با این کار، مادر خود را
بی‌عصمت می‌سازی. **۸**اگر با زنان دیگر پدرت همبستر شوی،
پدرت را بی‌حرمت می‌کنی. **۹**با خواهر یا خواهر ناتنی‌ات، چه
دختر پدرت باشد چه دختر مادرت، چه در خانه تولّد یافته
باشد، چه در خارج، نباید همبستر شوی. **۱۰**با دختر پسرت و
یا دختر دخترت همبستر مشو، چرا که این کار سبب بی‌عفّتی
آنها و رسوایی خودت می‌شود. **۱۱**با دختر زن پدرت همبستر
مشو، زیرا آن دختر هم خواهر توست. **۱۲–۱۳**با عمه که خواهر
پدرت یا خاله که خواهر مادرت است، همبستر مشو. **۱۴**با زن
عمویت همبستر نشو، چون او مانند عمهٔ توست. **۱۵**با عروست
همبستر مشو، چون او زن پسرت است. **۱۶**با زن برادرت همبستر
مشو، زیرا با این‌کارت برادرت را بی‌حرمت می‌سازی. **۱۷**با
دختر و نوهٔ زنی که با او نزدیکی کرده‌ای، همبستر مشو، چون
این کار زنا کردن با محرم است. **۱۸**تا زمانی که زنت زنده
است، نباید با خواهر او ازدواج کنی.
۱۹«با زنی که عادت ماهانه دارد، همبستر مشو. **۲۰**تو نباید
با زن یک شخص دیگر همبستر شوی، چرا که به وسیلهٔ او
ناپاک می‌شوی. **۲۱**هیچ‌یک از فرزندانت را برای بت مولِک بر
قربانگاه او نسوزان، چون این عمل، نام خداوند، خدای تو را
بی‌حرمت می‌سازد. **۲۲**هیچ مردی نباید با مرد دیگری رابطهٔ
جنسی داشته باشد، زیرا خدا از این کار نفرت دارد. **۲۳**هیچ زن
یا مردی نباید با حیوانی رابطهٔ جنسی داشته باشد، چون با این
عمل خود را ناپاک می‌سازد و این کار بسیار زشت است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴«با این کارها خود را ناپاک نسازید، زیرا به‌خاطر همین کار
است که می‌خواهم همهٔ اقوامی را که در این سرزمین زندگی
می‌کنند، بیرون کنم و شما را در آن جای دهم. ۲۵آن سرزمین
به‌خاطر کارهای زشت آنها آلوده شد، بنابراین می‌خواهم همهٔ
ساکنان آنجا را به سزای کارهایشان برسانم و آنها را از آنجا
بیرون اندازم. ۲۶شما خواه اسرائیلی باشید، خواه بیگانه، باید
قوانین و احکام مرا بجا آورید و از ارتکاب کارهای زشت
خودداری کنید. ۲۷زیرا آن سرزمین به‌خاطر کارهای زشت آن
مردمی که پیش از شما در آنجا بودند، آلوده شد. ۲۸و شما
هم اگر به آن‌گونه کارها دست بزنید و آن سرزمین را آلوده
کنید، مثل آن مردم از آنجا بیرون انداخته می‌شوید. ۲۹زیرا
هرکسی که مرتکب یکی از این کارهای زشت شود، از بین
قوم طرد می‌گردد.
۳۰«بنابراین هرگز با ارتکاب کارهای زشتِ آن مردم، خود
را آلوده نسازید، بلکه قوانین مرا بجا آورید، زیرا من خداوند
خدای شما هستم.»

قوانین قداست و عدالت

۱۹ خداوند به موسی فرمود ۲که به قوم اسرائیل بگوید:
«شما باید مثل من که خداوند خدای شما هستم،
مقدّس باشید. ۳به پدر و مادرتان احترام بگذارید و مقرّرات
سبت مرا رعایت نمایید، زیرا من خداوند خدای شما هستم.
۴«بت‌پرستی نکنید و برای خود بت نسازید، چرا که من
خداوند خدای شما هستم.
۵«هنگامی‌که قربانی سلامتی به حضور من تقدیم می‌کنید،
قوانین را رعایت کنید، تا هدیهٔ شما پذیرفته شود. ۶گوشتش
را باید در همان روزی که حیوان را قربانی می‌کنید و یا فردای
آن بخورید. هرچه را که تا روز سوم باقی می‌ماند، باید در آتش
بسوزانید. ۷اگر در روز سوم آن را بخورید، مکروه است و من
آن قربانی را نمی‌پذیرم. ۸پس اگر در روز سوم آن را بخورید،
گناهکار می‌شوید، زیرا به قدّوسیّت من، بی‌احترامی می‌کنید و
در نتیجه، از بین قوم من طرد می‌شوید.
۹«وقتی محصول زمین خود را درو می‌کنید گوشه و کنار زمین
را درو ننمایید. همچنین خوشه‌هایی را که باقیمانده‌اند جمع
نکنید. ۱۰در وقت انگورچینی، تمام انگورهای تاکستان خود
را نچینید. خوشه‌ها و دانه‌های انگور را که بر زمین افتاده‌اند،

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جمع نکنید. آنها را بـرای فقرا و بیگانگان بگذارید، زیرا من خداوند خدای شما هستم.
۱۱«از دزدی، خیانـت و دروغگویی پرهیز نماییـد. **۱۲**به نام من قسم ناحق نخورید و نام مرا بی‌حرمت نسازید، چون من خداوند خدای شما هستم.
۱۳«به همنوع خود ضرر نرسانید و به مال او خیانت نکنید. مزد کارگری را که برای شما کار می‌کند در موقع معیّن بپردازید. حتّی برای شب هم نزد خود نگاه ندارید. **۱۴**به اشخاص کَر، دشنام ندهید و پیش پای مردمان کور، سنگ نیندازید، بلکه از من بترسید، زیرا من خداوند خدای شما هستم.
۱۵«در قضاوت، عادل باشید و بین فرد تنگدست و ثروتمند تبعیض قایل نشـوید، بلکه با همه از روی انصاف و عدالت رفتار نمایید. **۱۶**سخن‌چینی نکنید و هرگاه جان کسی در دادگاه در میان باشد، اگر شهادت شما به او کمک می‌کند، ساکت نمانید. زیرا من خداوند خدای شما هستم.
۱۷«کینه‌توز نباشید. اختلافات خود را حل کنید تا دچار گناه نشوید. **۱۸**از کسـی انتقام نگیرید و از او متنفّر نشوید، بلکه همسایه‌ات را مثل جان خود دوسـت بدار، زیرا من خداوند خدای شما هستم.
۱۹«احـکام مرا بجا آورید. حیوانـات خانگی را با حیوانات غیر همنوع آنها وادار به جفت‌گیری نکنید. در زمین خود دو نوع بذر نکارید و لباسی که می‌پوشید، نباید از دو نوع پارچهٔ مختلف باشد.
۲۰«اگر کسـی با کنیزی که صیغهٔ شـخص دیگری است، همبستر شود و آن کنیز بازخرید و یا آزاد نشده باشد، آنها را نباید کشت، بلکه مجازات شوند، چرا که آن زن آزاد نشده اسـت **۲۱**و آن مرد باید قوچی را به عنوان قربانی جبران خطا جلوی در ورودی خیمهٔ مقدّس بیاورد. **۲۲**کاهن باید با آن قوچ برای او به حضور خداوند کفّاره کند و به این ترتیب آن مرد از گناه پاک می‌شود.
۲۳«هنگامی‌که به سرزمین کنعان وارد شدید، هرگونه درخت میوه که کاشـتید، میوه‌های آنها را برای سه سال اول ناپاک بدانید و شما نباید میوهٔ آنها را بخورید. **۲۴**تمام محصول سال چهارم را برای سپاس و شکرگزاری وقف خداوند کنید. **۲۵**امّا در سال پنجم شما می‌توانید از میوهٔ آنها بخورید و اگر به همین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طریق رفتار کنید، ثمر فراوان می‌گیرید؛ زیرا من، خداوند خدای شما هستم.
۲۶«شما نباید گوشتی را که خون داشته باشد بخورید. از فالگیری و جادوگری خودداری کنید. **۲۷**موهای شقیقه‌های خود را نتراشید و گوشه‌های ریش خود را نچینید. **۲۸**در مراسم عزاداری برای مردگان، بدن خود را زخمی یا خالکوبی نکنید.
۲۹«دخترتان را با وادار ساختن به فحشا در پرستشگاه، بی‌حرمت و بی‌عصمت نسازید. اگر چنین کنید آنها به دنبال خدایان دیگر رفته و سرزمین شما پُر از زنا و شرارت خواهد شد. **۳۰**شرایط و مقرّرات روز سبت مرا رعایت کنید و معبد مرا مقدّس و محترم شمارید، زیرا من خداوند خدای شما هستم.
۳۱«از جنگیران و جادوگران طلب کمک نکنید، زیرا آنها شما را آلوده و ناپاک می‌سازند، چرا که من خداوند خدای شما هستم.
۳۲«در جلو پای مو سفیدان بپا برخیزید و به پیر مردان احترام گذارید.
۳۳«اگر یک شخص بیگانه در سرزمین شما زندگی می‌کند، به او آزار نرسانید **۳۴**با او مثل یک اسرائیلی رفتار کنید و مثل جان خود دوستش بدارید، زیرا خود شما زمانی در سرزمین مصر بیگانه بودید، زیرا من خداوند خدای شما هستم.
۳۵«در اندازه‌گیری طول و حجم و وزن تقلّب نکنید. **۳۶**از وسایل دقیق استفاده کنید، زیرا من خداوند خدای شما هستم و من شما را از مصر بیرون آوردم. **۳۷**شما باید تمام احکام و قوانین مرا بجا آورید، زیرا من خداوند خدای شما هستم.»

مجازات نامطیعان

۲۰ خداوند به موسی فرمود: **۲**«به قوم اسرائیل بگو که هرکسی، چه اسرائیلی باشد چه بیگانه‌ای که در بین آنها زندگی می‌کند، اگر فرزندان خود را برای بت مولِک قربانی کند، باید سنگسار شود. **۳**من خودم برضد او بر می‌خیزم و از بین قوم طردش می‌کنم، زیرا فرزندان خود را برای بت مولِک قربانی کرده و با این کار خود معبد مرا آلوده و نام مقدّس مرا بی‌حرمت نموده است. **۴**اگر مردم از گناه او چشم بپوشند و او را محکوم به مرگ نکنند، **۵**آن وقت خودم به ضد او و خانواده‌اش و همهٔ کسان دیگری که با پرستش بت مولِک به من خیانت کرده‌اند، بر می‌خیزم و آنها را از بین قوم طرد می‌کنم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶«اگر شخصی از ارواح و جادوگران کمک طلب کند، گناهکار است و من به ضد او بر می‌خیزم و از بین قوم طردش می‌کنم. ۷پس خود را تقدیس کنید، و مقدّس باشید، زیرا من خداوند خدای شما هستم. ۸احکام مرا بجا آورید. من خداوند هستم و شما را پاک و مقدّس می‌سازم.

۹«هرکسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند باید کشته شود و خونش به گردن خودش می‌باشد.

۱۰«اگر شخصی با زن شخص دیگری زنا کند، باید زن و مرد هر دو کشته شوند. ۱۱کسی‌که با زن پدر خود همبستر شود، به پدر خود بی‌حرمتی کرده است و هر دو باید کشته شوند و خونشان به گردن خودشان خواهد بود. ۱۲هرگاه مردی با عروس خود زنا کند، هر دو باید کشته شوند، زیرا با محرم خود زنا کرده است و خونشان به گردن خودشان خواهد بود. ۱۳اگر مردی با مرد دیگری رابطهٔ جنسی داشته باشد، هردوی آنها مرتکب کار زشتی شده‌اند و باید هر دو کشته شوند، خودشان مسئول مرگ خودشان خواهند بود. ۱۴اگر مردی با زنی و مادر او ازدواج کند، گناه عظیمی را مرتکب شده است و هر سه را باید در آتش بسوزانند، تا این لکهٔ بدنامی از میان شما پاک شود. ۱۵اگر مردی با یک حیوان جماع کند، آن مرد با حیوان یک‌جا کشته شوند. ۱۶همچنین اگر زنی با یک حیوان جماع کند، زن و حیوان هر دو باید کشته شوند و خونشان به گردن خودشان خواهد بود.

۱۷«اگر مردی با خواهر یا خواهر ناتنی خود ازدواج کند، کار بسیار زشتی کرده است و هر دو باید در برابر عموم مردم از بین قوم طرد گردند و آن مرد باید جزا ببیند، چرا که با خواهر خود زنا کرده است. ۱۸اگر مردی با زنی که عادت ماهانه دارد همبستر شود، هر دو قانون شکنی کرده‌اند و باید از بین قوم طرد گردند.

۱۹«اگر مردی با عمه یا خالهٔ خود همبستر گردد، هر دو باید مجازات شوند، چرا که با محرم خود زنا کرده‌اند. ۲۰اگر مردی با زن عمو یا زن دایی خود همبستر شود، به ایشان بی‌حرمتی کرده است. این مرد و زن باید به سزای کار خود برسند و بدون فرزند بمیرند. ۲۱هرگاه مردی با زن سابق برادر خود ازدواج کند، به برادر خود بی‌احترامی کرده است و هر دو بدون فرزند خواهند مُرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۲«شما باید همهٔ احکام و دستورات مرا بجا آورید و به آنها
عمل کنید تا شما را از آن سرزمینی که به شما بخشیده‌ام،
طرد نکنم. ۲۳شما نباید از آداب و رسوم مردمی که می‌خواهم
از آنجا برانم، پیروی کنید؛ زیرا آنها به‌خاطر کارهایشان، مرا از
خودشان بیزار کرده‌اند. ۲۴من به شما وعده داده‌ام که شما آن
سرزمین غنی و حاصلخیز را متصرّف شوید. من خداوند خدای
شما هستم که شما را از اقوام جهان جدا کردم و برای خود
برگزیدم. ۲۵شما باید بتوانید تشخیص دهید که کدام حیوان یا
پرنده حلال یا حرام است. شما نباید گوشت حیوان یا پرندهٔ
حرام را بخورید، زیرا من آنها را حرام ساخته‌ام و خوردن آنها
شما را ناپاک می‌کند. ۲۶شما باید برای من پاک و مقدّس
باشید، زیرا من، خداوند و قدّوس هستم و شما را از اقوام دیگر
جدا کردم تا قوم من باشید.
۲۷«هر مرد یا زنی که ارواح مردگان را احضار می‌کند، باید
سنگسار شود و خونش به گردن خودش خواهد بود.»

تقدّس کاهنان

۲۱ خداوند به موسی فرمود: «به هارون و پسرانش
بگو که هرگز به جنازهٔ کسی دست نزنند، زیرا
که ناپاک می‌شوند، ۲مگر اینکه جنازهٔ یکی از خویشاوندان
نزدیک، یعنی مادر، پدر، پسر، دختر، برادر ۳یا خواهرش که
شوهر نکرده و در خانهٔ او می‌زیسته است، باشد. ۴چون کاهن
رهبر قوم خود است، او نباید خود را در مرگ افراد خانوادهٔ
زنش ناپاک کند.
۵«هیچ کاهنی نباید به نشانهٔ سوگواری سر خود را بتراشد
یا ریش خود را کوتاه کند و یا بدن خود را زخمی کند. ۶او
باید مقدّس باشد و مرا بی‌حرمت نکند. او برای من هدایای
خوردنی بر آتش تقدیم می‌کند، پس باید مقدّس باشد. ۷او
نباید با زن فاحشه و زنی که باکره نیست و یا زن بیوه عروسی
کند، زیرا او نزد خدای خود مقدّس است. ۸کاهنان را باید
مقدّس بشمارید، چرا که آنها هدایای خوردنی برای من تقدیم
می‌کنند. من خداوند و قدّوس هستم و شما را تقدیس می‌کنم
۹اگر دختر کاهن فاحشه شود، پدر خود را بی‌حرمت می‌سازد
و باید او را زنده در آتش بسوزانند.
۱۰«کاهن اعظم که با روغن مخصوص، مسح و تقدیس شده
است و لباس کهانت می‌پوشد، نباید هنگام سوگواری موهای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود را باز و پریشان بگذارد یا جامهٔ خود را بدرد. **۱۱-۱۲**چون او برای من مسح و تقدیس شده است، نباید با خارج شدن از معبد و رفتن به خانه‌ای که جنازه در آن است، حتّی اگر جنازهٔ پدر و مادرش باشد، معبد مرا بی‌حرمت سازد. **۱۳-۱۴**با دختری که باکره است باید ازدواج کند و با زن بیوه یا فاحشه عروسی نکند، بلکه زن او دختر باکره‌ای از خاندان خودش باشد. **۱۵**در غیر این صورت فرزندان او در بین مردم بی‌حرمت خواهند بود.»

۱۶خداوند به موسی فرمود: **۱۷**«به هارون بگو که اگر در نسلهای آینده یکی از فرزندان او عیب جسمانی داشته باشد، نباید هدیهٔ خوردنی به حضور من تقدیم کند. **۱۸-۱۹**و کسی‌که معیوب و کور یا شل باشد، یا نقصی در صورتش داشته و یا دست یا پایش شکسته باشد، نباید هدیه‌ای را به حضور من تقدیم کند. **۲۰**شخصی که گوژپشت، کوتاه قد، مبتلا به بیماری چشم یا پوست و یا خواجه باشد، **۲۱**به‌خاطر عیب جسمانی‌اش حق ندارد که هدایای خوردنی به حضور من بر آتش تقدیم کند، **۲۲**او می‌تواند از هدایای مقدّس و هم از مقدّسترین هدایا که به حضور من تقدیم می‌شوند، بخورد، **۲۳**امّا او نباید به نزدیک پردهٔ جایگاه مقدّس و یا قربانگاه برود، چون نقص جسمانی دارد و با این کار خود، معبد مرا بی‌حرمت می‌سازد، زیرا من خداوند هستم و آنها را تقدیس کرده‌ام.»

۲۴پس موسی این دستورات را به هارون، پسران او و قوم اسرائیل داد.

قدّوسیّت هدایا

۲۲ خداوند به موسی فرمود: **۲**«به هارون و پسرانش بگو به هدایای مقدّسی که قوم اسرائیل برای من وقف می‌کنند، احترام بگذارند. من خداوند هستم و نام مقدّس مرا بی‌حرمت نسازند. **۳**اگر کسی از فرزندانتان در نسلهای آینده، ناپاک باشد و به هدایای مقدّسی که قوم اسرائیل برای من وقف کرده‌اند، نزدیک شود، آن شخص باید از بین قوم طرد گردد. من خداوند هستم.

۴«هیچ‌یک از فرزندان هارون که جذام داشته باشد یا از بدنش مایع جاری شود، تا هنگامی‌که پاکیزه نگردد، نمی‌تواند از قربانی‌های مقدّس بخورد. هر کاهنی که به جنازه‌ای دست بزند یا در اثر خروج منی از بدنش ناپاک شده باشد **۵**و یا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حیوان یا شخصی را که ناپاک است، لمس کند **۶**تا غروب ناپاک خواهد بود و تا غسل نکند، حق ندارد که از هدایای مقدّس بخورد. **۷**او هنگام غروب آفتاب پاک می‌شود و بعد از آن می‌تواند از خوراک مقدّس که حق اوست، بخورد. **۸**او نباید گوشت حیوان مرده یا حیوانی را که یک جانور وحشی دریده باشد، بخورد، زیرا با این کار، خود را ناپاک می‌سازد. من خداوند هستم.

۹«همهٔ کاهنان باید از این دستورات پیروی کنند، در غیر این صورت مقصّر خواهند بود و هلاک خواهند شد، زیرا اوامر مقدّس مرا بجا نیاورده‌اند. من خداوند هستم و آنها را تقدیس کرده‌ام.

۱۰«تنها کاهنان می‌توانند از هدایای مقدّس بخورند و هیچ‌کس دیگر، حتّی خدمتکار و مهمان کاهن هم حق خوردن آنها را ندارد. **۱۱**امّا غلام زرخرید و یا آنهایی که در خانهٔ او به دنیا آمده باشند، می‌توانند از آنها بخورند. **۱۲**اگر دختر یک کاهن با شخصی که کاهن نباشد ازدواج کند، نباید از آن هدایا بخورد. **۱۳**امّا اگر بیوه شده و یا طلاق گرفته و بی‌فرزند بوده و به خانهٔ پدر برگشته باشد، آنگاه می‌تواند از خوراک پدر خود بخورد. پس به غیراز اعضای خاندان کاهنان، کس دیگری حق خوردن آنها را ندارد.

۱۴«اگر کسی ندانسته از هدایای مقدّس بخورد باید همان مقدار را به اضافه یک پنجم به کاهن بازگرداند. **۱۵**پس کاهنان نباید به اشخاص دیگر اجازه بدهند که با خوردن هدایای مقدّسی که قوم اسرائیل برای من وقف می‌کنند، آنها را بی‌حرمت سازند، **۱۶**زیرا با این کار مقصّر شناخته می‌شوند. من خداوند هستم و آن هدایا را تقدیس می‌کنم.»

۱۷خداوند به موسی فرمود: **۱۸**«به هارون، پسران او و تمام قوم اسرائیل بگو وقتی یک اسرائیلی یا یکی از بیگانگانی که در بین آنها زندگی می‌کند، هدیه‌ای به عنوان قربانی سوختنی می‌آورد، چه آن هدیهٔ نذری باشد چه دلخواه **۱۹**برای اینکه من آن را بپذیرم، آن قربانی باید گاو، گوسفند یا بُز نَر و بی‌عیب باشد تا من آن را بپذیرم. **۲۰**حیوانی را که عیب داشته باشد، نباید قربانی کرد، زیرا من آن را قبول نمی‌کنم.

۲۱«هرگاه کسی از رمه یا گلّهٔ خود حیوانی را به عنوان قربانی سلامتی برای من تقدیم می‌کند، چه این قربانی نذری باشد،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چه دلخواه، آن حیوان باید سالم و بی‌عیب باشد تا مورد قبول من واقع گردد. **۲۲**حیوان کور، شل، مجروح و یا حیوانی را که بدنش زخم داشته باشد، نباید بر آتش قربانگاه برای من تقدیم شود. **۲۳**گاو یا گوسفندی که عضو زاید یا ناقص داشته باشد، می‌توانید به عنوان هدیهٔ دلخواه تقدیم کنید، امّا نه به صورت قربانی نذری. **۲۴**حیوانی که بیضه‌اش کوبیده یا بریده شده باشد را نباید در سرزمین خود برای من قربانی کنید.

۲۵«حیواناتی را که از بیگانگان می‌خرید، برای قربانی استفاده نکنید. این حیوانات ناقص به حساب می‌آیند و پذیرفته نمی‌شوند.»

۲۶-۲۷خداوند به موسی فرمود: «وقتی گاو، گوسفند یا بُزی به دنیا می‌آید، تا هفت روز باید نزد مادرش بماند و بعد از آن می‌توان آن را بر آتش برای من تقدیم کرد. **۲۸**گاو یا گوسفند را نباید با برّه‌اش در یک روز گذرانید. **۲۹**وقتی قربانی شکرگزاری را به حضور من تقدیم می‌کنید، باید مقرّرات قربانی را رعایت کنید، وگرنه من قربانی شما را قبول نمی‌کنم **۳۰**و گوشت آن را باید در همان روز بخورید و تا فردای آن باقی نماند.

۳۱«شما باید تمام احکام مرا بجا آورید، زیرا من خداوند هستم. **۳۲**نام مقدّس مرا بی‌حرمت نسازید و من که خداوند هستم، شما را تقدیس می‌کنم، پس تمام قوم اسرائیل باید مرا مقدّس بدانند؛ **۳۳**چرا که من شما را از سرزمین مصر به اینجا آوردم تا خدای شما باشم.»

عیدهای مذهبی

۲۳ خداوند این مقرّرات را به موسی **۲**در مورد عیدهای مذهبی، هنگامی‌که مردم اسرائیل برای نیایش جمع می‌شوند، داد. **۳**شش روز کار کنید، امّا روز هفتم که سبت و یک روز مقدّس است، برای استراحت تعیین شده است، در آن روز نباید کار کرد، بلکه برای نیایش جمع شوید. در هر مکانی که زندگی کنید، روز سبت به من تعلّق دارد. **۴**این عیدهای مقدّس باید در زمانهای مشخصی برگزار شوند.

عید فصح و عید نان فطیر
(اعداد ۲۸:۱۶-۲۵)

۵عید فصح که به احترام خداوند گرفته می‌شود، بایستی از غروب روز چهاردهم ماه اول شروع شود. **۶**در روز پانزدهم همان ماه، عید نان فطیر شروع می‌شود و شما باید برای هفت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روز نان فطیر، یعنی نانی که بدون خمیرمایه پخته شده باشد، بخورید. **۷**در روز اول این عید، برای نیایش جمع شوید و از هرگونه کارهای روزمرهٔ خود، دست بکشید. **۸**مدّت هفت روز هدایای سوختنی برای من تقدیم کنید. در روز هفتم از کارهای روزمرهٔ خود دست بکشید و دوباره برای عبادت جمع شوید.

عید میوهٔ نوبر

۹-۱۰وقتی به سرزمینی که خداوند به شما می‌بخشد، رفتید و اولین محصول زمین خود را درو کردید، نوبر آن را به کاهن بدهید **۱۱**او باید آن را به عنوان هدیهٔ مخصوص، در روز بعد از سبت به حضور خداوند بیاورد تا از طرف شما پذیرفته شود. **۱۲**در همان روز یک برّهٔ یک سالهٔ نر را که سالم و بی‌عیب باشد، به عنوان قربانی سوختنی به حضور من تقدیم کنید. **۱۳**همراه آن، هدیه‌ای برای قربانی آردی که عبارت است از دو کیلو آرد مرغوب، مخلوط با روغن زیتون به حضور من تقدیم کنید. بوی این هدیه، برای من خوشایند است. یک لیتر شراب را هم به عنوان هدیهٔ نوشیدنی بیاورید. **۱۴**تا این هدایا را به حضور من تقدیم نکنید، نباید نان یا حبوبات را به صورت خام یا برشته بخورید. این مقرّرات را همیشه و در نسلهای آینده، در هر جایی که باشید رعایت کنید.

عید نوبر محصولات
(اعداد ۲۸:۲۶-۳۱)

۱۵«هفت هفته بعد از روز سبت، روزی که نوبر محصول خود را برای خداوند می‌آورید. **۱۶**یعنی در روز پنجاهم که روز بعد از هفتمین سبت است، هدیهٔ دیگری از نوبر محصول خود را به خداوند تقدیم کنید. **۱۷**از هر خانواده دو قرص نان را به عنوان هدیهٔ مخصوص به حضور من بیاورید. هر قرص آن باید از دو کیلو آرد با خمیرمایه، پخته شده باشد و به عنوان نوبر محصول خود به حضور من تقدیم شود. **۱۸**همراه این نانها، هفت برّهٔ یک سالهٔ سالم و بی‌عیب، یک گوساله و دو قوچ را به عنوان قربانی سوختنی با هدایای آردی و نوشیدنی به حضور خداوند تقدیم کنید. بوی این قربانی‌ها که بر آتش تقدیم می‌شوند، برای خداوند خوشایند است. **۱۹**همچنین یک بُز نر را به عنوان قربانی گناه و دو برّه یک سالهٔ نر را برای قربانی سلامتی تقدیم نماید. **۲۰**کاهن باید نانها را با آن دو برّه به عنوان هدیهٔ مخصوص به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند، برای کاهنان تقدیم کند. این هدایا بسیار مقدّسند.
۲۱در آن روز همهٔ شما باید از کار روزمرّهٔ خود دست بکشید
و برای نیایش جمع شوید. فرزندانتان هم در آینده در هر کجا
که باشند، همین مقرّرات را رعایت نمایند.
۲۲«وقتی محصولات خود را درو می‌کنید، گوشه‌های زمین
را تماماً درو نکنید و خوشه‌هایی که بر زمین افتاده‌اند را جمع
نکنید تا مردم فقیر و بیگانگانی که در بین شما زندگی می‌کنند،
از آنها استفاده نمایند. من خداوند خدای شما هستم.»

عید سال نو
(اعداد ۲۹:۱-۶)

۲۳-۲۴خداوند به موسی این دستورات را داد: «به قوم اسرائیل
بگو که هر سال، روز اول ماه هفتم روز استراحت است و همهٔ
مردم اسرائیل با شنیدن صدای شیپور، برای نیایش گردهم آیند.
۲۵در آن روز هدیه‌ای بر آتش برای من تقدیم کنید و همگی
باید از کارهای روزمرهٔ خود دست بکشید.»

روز کفّاره
(اعداد ۲۹:۷-۱۱)

۲۶-۲۷خداوند به موسی فرمود: «هر سال، روز دهم ماه هفتم،
روز کفّاره است. در آن روز برای عبادت جمع شوید. همگی
شما روزه بگیرید و هدیه‌ای بر آتش برای من تقدیم کنید. **۲۸**در
آن روز از هر کاری که دارید، دست بکشید؛ زیرا آن روز،
روزی است که باید مراسم مذهبی را بجا آورید تا از گناهانتان
پاک شوید. **۲۹**هرکسی که در آن روز، روزه نگیرد، از بین قوم
من طرد می‌شود. **۳۰**یا اگر کسی کار کند، خودم او را از بین
می‌برم. **۳۱**این یک قانون ابدی است و باید در نسلهای آیندهٔ
شما در هر جایی که باشند رعایت شود. **۳۲**از غروب روز نهم
ماه هفتم تا غروب روز دهم آن ماه، روز مخصوص است و
باید روزه بگیرید و استراحت کنید.»

عید خیمه‌ها
(اعداد ۲۹:۱۲-۴۰)

۳۳-۳۴خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو که در
روز پانزدهم ماه هفتم، عید خیمه‌ها شروع می‌شود هفت روز
در حضور من جشن گرفته شود. **۳۵**در روز اول عید، همگیتان
باید از کارهای روزمرهٔ خود دست بکشید و برای عبادت جمع
شوید. **۳۶**در آن هفت روز هدایایی را بر آتش به حضور من
تقدیم کنید. در روز هشتم باز برای عبادت گرد هم آیید و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هدیه‌ای بر آتش برای من تقدیم نمایید. آن روز، روز پرستش است و شما نباید به هیچ کاری دست بزنید.
(۳۷«اینها عیدهای مذهبی هستند که باید، تمام مردم اسرائیل، برای نیایش جمع شوند و قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی و نوشیدنی را مطابق مقرّرات، بر آتش به من تقدیم کنند. ۳۸این عیدها به غیراز روزهای عادی سبت می‌باشند و هدایایی که در این عیدها تقدیم می‌کنند، غیراز هدایایی عادی، نذری و داوطلبانه هستند که به حضور من تقدیم می‌کنند.)
۳۹«در روز پانزدهم ماه هفتم، وقتی خرمن را جمع می‌کنید این عید را برای هفت روز در حضور من برگزار کنید. روزهای اول و هشتم عید، روزهای استراحت می‌باشند. ۴۰در روز اول، بهترین میوه‌های درختان خود را بچینید و شاخه‌های درخت خرما و شاخه‌های پُر برگ بیدِ لب جوی را جمع کنید و به مدّت هفت روز، این عید را به احترام من که خداوند خدای شما هستم، جشن بگیرید. ۴۱این عید را در ماه هفتم هر سال برای هفت روز جشن بگیرید و این قانونی است همیشگی که باید در نسلهای آینده آن را رعایت کنید. ۴۲در مدّت این هفت روز همهٔ شما مردم اسرائیل، باید در خیمه‌ها به سر ببرید، ۴۳تا فرزندانتان در آینده آگاه باشند که من خداوند خدای آنها، وقتی قوم اسرائیل را از سرزمین مصر بیرون آوردم، آنها را در خیمه‌ها جا دادم.»
۴۴به این ترتیب، موسی مقرّرات عیدهای مذهبی را به اطّلاع قوم اسرائیل رسانید.

نگهداری از چراغها
(خروج ۲۷:۲۰-۲۱)

۲۴ خداوند به موسی فرمود: ۲«به قوم اسرائیل دستور بده که روغن زیتون خالص را برای چراغهای معبد بیاورند و چراغها همیشه روشن باشند. ۳-۴هارون هر شامگاه چراغهایی را که در چراغدانهای طلای خالص، که در بیرون پرده مقدّس‌ترین مکان، مقابل صندوق پیمان قرار دارند، با روغن زیتون پُر کند و چراغها را همیشه آماده تا صبح روشن نگه دارد. این قانونی جاودانی برای نسلهای آیندهٔ شماست.

نان مقدّس

۵«با دوازده کیلو آرد، دوازده قرص نان بپزید ۶و آنها را در دو ردیف شش تایی بر سر میزی که از طلای خالص ساخته شده است و در حضور من قرار دارد، بگذارید. ۷بر هر ردیف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نان، کُندُر خالص بگذارید تا به عنوان نمونه‌ای از نان بر آتش به حضور من تقدیم کنید **۸**در آینده در هر سبت نان باید به حضور خداوند تقدیم شود. این وظیفهٔ مردم اسرائیل برای همیشه است. **۹**این نان به هارون و پسرانش تعلّق دارد، آنها را باید در یک‌جای مقدّس بخورند، زیرا این هدیه از مقدّسترین هدایایی است که به حضور من تقدیم می‌شود.»

مجازات کفر گفتن

۱۰-۱۱روزی مردی که پدرش مصری و مادرش یک اسرائیلی به نام شلومیت، دختر دِبری، از طایفهٔ دان بود، با مردی اسرائیلی در اردوگاه به نزاع پرداخت و به خداوند کفر گفت و او را نزد موسی آوردند. **۱۲**او را توقیف کردند تا ببینند خواست خداوند برای او چیست.

۱۳خداوند به موسی فرمود: **۱۴**«آن مرد را از اردوگاه بیرون ببرید و همهٔ کسانی‌که کفر گفتن او را شنیدند دستهای خود را بر او بگذارند و آنگاه تمام قوم اسرائیل او را سنگسار کنند. **۱۵**به قوم اسرائیل بگو که هرکسی که به خدای خود کفر بگوید، به سزای عملش برسد و باید بمیرد **۱۶**و تمام مردم اسرائیل او را سنگسار کنند. این قانون شامل حال مردم اسرائیل و همچنین بیگانگانی که در بین آنها زندگی می‌کنند، می‌شود.

۱۷«هرکسی که مرتکب قتل گردد، باید کشته شود. **۱۸**اگر کسی حیوانی را که متعلّق به او نیست بکشد، باید عوض آن را به صاحبش بدهد، جان به عوض جان.

۱۹«هرگاه شخصی به کس دیگری صدمه برساند، باید او هم همان صدمه را ببیند. **۲۰**اگر استخوان کسی را بشکند، استخوان او نیز باید شکسته شود. هرگاه کسی چشم شخص دیگری را کور کند، باید چشم خودش هم کور شود. و اگر دندان کسی را بشکند دندان او را نیز بشکنند. هرگاه شخص دیگری را زخمی کند خود او هم باید زخمی شود. **۲۱**هرکسی که یک حیوان را بکشد، باید عوض آن را بدهد و اگر شخص دیگری را بکشد، خودش هم کشته شود. **۲۲**این قانون برای اسرائیلی‌ها و هم برای بیگانگان است زیرا من خداوند خدای شما هستم.»

۲۳پس موسی اینها را به مردم گفت و آنگاه آن مرد را به بیرون اردوگاه برده، سنگسارش کردند و مردم اسرائیل مطابق فرمان خداوند عمل نمودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سال هفتم
(تثنیه ۱۵:۱-۱۱)

۲۵ خداوند این دستورات را در کوه سینا به موسی داد: **۲**«به قوم اسرائیل بگو هنگامی‌که وارد سرزمینی که به شما می‌دهم شدید، هر هفت سال بگذارید که زمین من استراحت کند. **۳**شش سال زمینهای خود را کشت کنید، درختان انگور را هرس نمایید و محصولات خود را جمع کنید. **۴**امّا در سال هفتم زمین را به خداوند وقف نمایید و در آن چیزی نکارید و هرس نکنید. **۵**نباتات خودرو را که در زمین شما می‌رویند درو نکنید و همچنین انگور را از درختانی که هرس نشده‌اند برای خود نچینید. آن سال برای زمین، سال استراحت است. **۶**گرچه در آن سال کشت و زراعت نمی‌شود، امّا من برای شما و غلام، کنیز و کارگرانتان و همچنین بیگانگان که در بین شما زندگی می‌کنند، خوراک تهیّه می‌کنم. **۷**رمه و گلّهٔ شما و جانوران وحشی هم باید از محصول زمین بخورند.

سال پنجاهم

۸«هفت مرتبه هفت سال یعنی در مجموع چهل و نُه سال بشمار، **۹**سپس در روز دهم ماه هفتم، یعنی روز کفّاره، شخصی را بفرست تا در سرتاسر زمین شیپور بزند. **۱۰**به این ترتیب، سال پنجاهم را مقدّس بشمارید و برای همهٔ ساکنان سرزمین اعلام آزادی کنید. در این سال همهٔ دارایی، مردمی که فروخته شده بودند، به صاحبان اصلی یا بازماندگان‌شان بازگردانده شوند و هرکس که به عنوان برده فروخته شده بود، به خانوادهٔ خود بازگردد. **۱۱**در سال پنجاهم نه چیزی در زمین بکارید، نه محصول آن را درو نمایید و نه انگورها را جمع کنید. **۱۲**سال پنجاهم، سال مقدّس است و در این سال هر چیزی را که در زمین می‌روید، بخورید.

۱۳«در سال پنجاهم هرکسی باید به مُلک و جای خود بازگردد. **۱۴**در معاملهٔ خرید و فروش زمین، صادق و با انصاف باشید. **۱۵**قیمت آن باید مطابق تعداد سالهایی که به سال پنجاهم آینده مانده است، تعیین گردد. **۱۶**یعنی اگر سالهای زیادی به سال پنجاهم مانده باشند، قیمت زمین زیادتر و اگر سالهای کمی مانده باشند، از قیمت آن کاسته می‌شود. به این معنی که فروشنده، قیمت محصولات سالهای باقیمانده را از خریدار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌گیرد. **۱۷**در معامله با بنی‌اسرائیل صادق باشید و از من که خداوند خدای شما هستم، اطاعت کنید.

مشکل سال هفتم

۱۸«اوامر و فرامین مرا بجا آورید تا در سرزمین خود با آسودگی و امنیّت زندگی کنید. **۱۹**زمین، محصول کافی بار می‌آورد و هرقدر که بخواهید، می‌توانید از محصول آن بخورید و سیر شوید.

۲۰«بعضی خواهند پرسید: 'پس در سال هفتم که هیچ کشت و زراع نمی‌شود، چه بخوریم؟' **۲۱**جواب این است که من، زمین را در سال ششم آن‌قدر برکت می‌دهم که برای سه سال محصول کافی بار آورد. **۲۲**تا وقتی در سال هشتم شروع به جمع‌آوری محصول خود می‌کنید، هنوز هم خوراک کافی داشته باشید.

خرید دوبارهٔ ملک

۲۳«زمین را نباید به صورت دایمی بفروشید، زیرا زمین متعلّق به من است. به شما اجازه می‌دهم تا همچون بیگانگان از آن استفاده کنید.

۲۴«وقتی زمین فروخته شد، مالک اصلی حق دارد که آن را دوباره بخرد. **۲۵**اگر یک اسرائیلی تنگدست شود و مجبور گردد که زمین خود را بفروشد، یکی از نزدیکترین خویشاوندان او باید زمین را بازخرید کند. **۲۶**هرگاه آن شخص، کسی را نداشته باشد که زمینش را بازخرید کند، اگر بعد از مدّتی خودش پول کافی به دست آورد که زمین را دوباره بخرد، **۲۷**در آن صورت باید قیمت محصولاتی را که تا سال پنجاهم از زمین حاصل می‌شود پرداخت کند و زمین را بازخرید نماید. **۲۸**اگر توان بازخرید آن را نداشته باشد، زمین تا سال پنجاهم، نزد خریدار باقی می‌ماند، امّا در سال پنجاهم، باید دوباره آن را به صاحب اصلی خود بازگرداند.

۲۹«هرگاه کسی خانهٔ خود را که در میان دیوارهای شهر واقع است بفروشد، او حق دارد که در ظرف یک سال آن را دوباره بخرد. **۳۰**اگر بعد از یک سال نتواند آن را بازخرید کند، در آن صورت خانه به خریدار تعلّق می‌گیرد و فروشنده نمی‌تواند در سال پنجاهم آن را دوباره به دست آورد. **۳۱**امّا اگر خانه در روستای بدون دیوار واقع باشد، حکم زمین زراعتی را دارد. مالک اصلی حق بازخرید آن را دارد و آن را باید در سال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پنجاهم به او بازگردانـد. **۳۲**امّا لاویان می‌توانند املاک خود را در شـهرهایی که تعیین شـده، در هر زمان بازخرید کنند. **۳۳**اگر یکی از لاویان خانه خود را در شـهر بفروشد و نتواند آن را بازخرید کند، باید در سـال پنجاهـم آن را دوباره به او بازگردانند، زیرا املاک لاویان به طور دایم متعلّق به مردم اسرائیل است. **۳۴**امّا لاویان نمی‌توانند کشتزارهای اطراف شهر خود را بفروشند، چرا که آنها مِلک دایمی ایشان است.

قرض دادن به فقیر

۳۵«هرگاه یکی از اسرائیلیان همسایهٔ تو فقیر و تنگدست شود، به او کمک نما. تو باید از او همانند کارگران خودت حمایت کنی تا بتواند در میان شما زندگی کند. **۳۶**از او سودی نگیر، بلکه از خدای خود بترس و اجازه بده که با تو زندگی کند. **۳۷**از پولی که به او قرض می‌دهی، سود نگیر و چون به او غذا می‌دهی، توقّع فایده نداشته باش. **۳۸**من خداوند خدای شما هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا سرزمین کنعان را به شما بدهم و خودم خدای شما باشم.

آزادی بردگان

۳۹«اگر یکی از همسایگان اسرائیلی تو فقیر شود و خود را به تو بفروشد، تو نباید با او مانند یک غلام رفتار کنی. **۴۰**او باید مثل یک کارگر روزمزد تا سال پنجاهم برای تو کار کند. **۴۱**بعد از آن می‌تواند با اطفال خود، خانهٔ تو را ترک کند و به زمین خود و نزد خانوادهٔ خود بازگردد. **۴۲**شما بندگان خدا هستید و او شما را از مصر بیرون آورد، پس نباید به بردگی فروخته شوید. **۴۳**با آنها با خشونت رفتار مکن و از خداوند بترس. **۴۴**اگر به برده نیاز دارید می‌توانید از اقوامی که در اطراف شما هستند، خریداری کنید. **۴۵**همچنین می‌توانید فرزندان بیگانگانی را که در بین شما زندگی می‌کنند، حتّی اگر در سرزمین شما به دنیا آمده باشند، بخرید. **۴۶**آنها تا زنده هستند، غلام شما می‌باشند و می‌توانید آنها را بعـد از خود برای فرزندانتان واگذارید، امّا شما نباید با اسرائیلی بدرفتاری کنید.

۴۷«اگر یکی از بیگانگانی که در بین شـما زندگی می‌کند ثروتمند شود و یکی از اسرائیلیان تنگدست گردد و خود را به آن بیگانه و یا نزدیکان او بفروشد، **۴۸-۴۹**یکی از برادرانش یا عمویش یا پسر عمویش یا یکی از اقوام نزدیکش می‌تواند او را بازخرید کند. اگر خودش پول کافی به دست آورد، می‌تواند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود را بازخرید نماید. **۵۰**او باید با کسی‌که او را خریده مشورت کند و بهای بازخریدش را بر مبنای مزد کارگر روزمزد و سالهای باقیمانده تا سال پنجاهم حساب کند. **۵۱-۵۲**او باید بهای آزادی خود را به نسبت سالهای باقیمانده بپردازد، **۵۳**مانند کسی‌که سالانه استخدام شده باشد. صاحب او نباید با خشونت با او رفتار کند. **۵۴**اگر او با هیچ‌یک از این شرایط آزاد نشد، او و فرزندانش باید در سال پنجاهم آزاد گردند. **۵۵**یک اسرائیلی نمی‌تواند بندهٔ دایمی باشد، زیرا آنها بندگان خداوند هستند. او آنها را از مصر خارج کرد، او خداوند خدای شماست.»

پاداش اطاعت

(تثنیه ۷:۱۲-۲۴؛ ۲۸:۱-۱۴)

۲۶ خداوند فرمود: «بُتها، ستونهای سنگی و مجسمه‌های تراشیده برای پرستش نسازید، زیرا من خداوند خدای شما هستم. **۲**از مقرّرات سبت من پیروی کنید و به معبد من احترام بگذارید، زیرا من خداوند هستم.
۳«اگر مطابق اوامر و احکام من رفتار کنید و آنها را بجا آورید، **۴**من باران را به موقع خواهم فرستاد تا کشتزار، محصول و درختان، میوه بار آورند. **۵**خرمن شما آن‌قدر زیاد می‌شود که کوبیدن آن تا فصل چیدن انگور طول خواهد کشید و محصول انگور شما به قدری فراوان می‌شود که چیدن آن تا زمان کاشتن بذر طول خواهد کشید. خوراک فراوان خواهید داشت و در سرزمین خود در امنیّت زندگی خواهید کرد.
۶«من در آنجا صلح برقرار می‌سازم و بدون ترس و با آسودگی به خواب می‌روید. حیوانات خطرناک را از سرزمین شما دور می‌کنم و جنگ و خونریزی در آن رخ نمی‌دهد. **۷**بر دشمنان غالب می‌شوید و با شمشیر شما، هلاک می‌گردند. **۸**پنج نفر از شما می‌توانند صد نفر را مغلوب سازند و صد نفر شما هزار نفر را شکست می‌دهند. **۹**به شما برکت می‌دهم و فرزندان زیاد عطا می‌کنم و به قولی که داده‌ام، وفا می‌کنم. **۱۰**محصولات شما آن‌قدر زیاد می‌شوند که تا برداشتن محصول آینده باقی می‌مانند و نمی‌دانید که با آن غلّهٔ اضافه چه کنید. **۱۱**من در بین شما ساکن می‌شوم و هرگز شما را ترک نمی‌کنم. **۱۲**من همیشه با شما خواهم بود. من خدای شما خواهم بود و شما قوم من خواهید بود. **۱۳**من خداوند خدای شما هستم که شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم تا دیگر بردهٔ آن مردم نباشید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زنجیر بردگی را از پایتان و یوغ اسارت را از دوش شما برداشتم تا با سرفرازی راه بروید.

سزای نافرمانی
(تثنیه ۲۸:۱۵-۶۸)

۱۴«امّا اگر به حرف من گوش ندهید، **۱۵**قوانین مرا رد کنید، اوامر مرا بجا نیاورید و پیمانی را که با شما بسته‌ام بشکنید، این‌طور جزا می‌بینید: **۱۶**بر سر شما بلای ناگهانی می‌آورم. شما را به مرضی بی‌درمان گرفتار می‌سازم. به تبی که چشمانتان را کور و عمر شما را کوتاه کند، مبتلا می‌شوید و دشمنان محصول زحمت شما را می‌خورند. **۱۷**برضد شما برمی‌خیزم و شما را به دست دشمن مغلوب می‌سازم و بدخواهانتان بر شما حکومت می‌کنند. شما آن‌قدر وحشت‌زده می‌شوید که بدون اینکه کسی شما را تعقیب کند، پا به فرار می‌گذارید.

۱۸«اگر باز هم از من اطاعت نکنید، سزای گناهتان را هفت برابر می‌سازم. **۱۹**قدرتی را که به آن افتخار می‌کنید، نابود می‌سازم. باران بر زمین نخواهد بارید و زمین شما مانند آهن، سخت خواهد شد. **۲۰**تمام تلاش شما بیهوده خواهد بود، زیرا زمین و درختان شما محصول و میوه بار نخواهند آورد.

۲۱«اگر باز هم خلاف میل من رفتار کنید و به حرف من گوش ندهید، بلاهایی که بر سر شما می‌آورم هفت برابر خواهند بود. **۲۲**من حیوانات خطرناک وحشی را در میان شما خواهم فرستاد تا فرزندان شما را بکُشند و گلّهٔ شما را نابود کنند و از تعداد جمعیّت شما بکاهند تا جاده‌های شما خالی و متروک شوند.

۲۳«اگر با وجود این‌همه مجازات، باز هم به حرف من توجّه ننمایید و خلاف رضای من رفتار کنید، **۲۴**آن وقت برضد شما بر می‌خیزم و خودم سزای گناه شما را هفت مرتبه دشوارتر می‌سازم. **۲۵**اگر پیمان مرا بشکنید، از شما انتقام می‌گیرم و به ضد شما جنگ برپا می‌کنم و اگر برای حفاظت جان خود در شهرها بگریزید، بیماریهای بی‌درمانی را در بین شما شایع می‌کنم و شما را مغلوب دشمنان می‌سازم. **۲۶**ذخیرهٔ آرد شما را آن‌قدر کاهش می‌دهم که ده زن در یک تنور نان بپزند و با جیره‌ای که به شما داده می‌شود، سیر نمی‌شوید.

۲۷«اگر با وجود این‌همه مجازات، باز هم به حرف من گوش ندهید و از من اطاعت نکنید، **۲۸**آنگاه من غضب خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را بر سر شما می‌آورم و سزای گناهتان را هفت مرتبه شدیدتر
از پیش می‌کنم. **۲۹**از شدّت گرسنگی گوشت فرزندان خود
را خواهید خورد. **۳۰**پرستشگاههای بالای تپّه‌های شما را
ویران می‌کنم، قربانگاههایی را که در آن بُخور می‌سوزانید،
نابود خواهم کرد. اجساد شما را به روی بُتهای شما خواهم
انداخت و از شما متنفّر خواهم شد. **۳۱**شهرهای شما را به
خرابه تبدیل می‌نمایم، پرستشگاههای شما را خراب می‌کنم و
قربانی‌های شما را نمی‌پذیرم. **۳۲**سرزمین شما را بکلّی ویران
می‌کنم تا دشمنان شما که در آنها جایگزین می‌شوند، تباهی
آنها را ببینند و حیران شوند. **۳۳**شما را در بین اقوام جهان
پراکنده می‌سازم. جنگ را بر سر شما می‌آورم، شهرهای شما
را ویران و از سکنه خالی می‌گردانم. **۳۴-۳۵**درحالی‌که شما
در تبعید در سرزمین دشمنانتان به سر می‌برید، زمینهای شما
برای سالهایی که شما به آنها استراحت نداده‌اید، استراحت
کامل خواهند کرد و بایر خواهند ماند.

۳۶«من شما را در تبعید چنان دچار وحشت خواهم ساخت
که از صدای برگی که در اثر وزش باد حرکت می‌کند، هراسان
شوید و مانند کسی‌که از ترس شمشیر می‌گریزد، پا به فرار
بگذارید و بر زمین بیفتید **۳۷**با وجودی که کسی شما را دنبال
نمی‌کند در هنگام فرار بر روی یکدیگر خواهید افتاد و نیرویی
برای مبارزه با دشمن نخواهید داشت. **۳۸**در اسارت می‌میرید
و در دیار دشمنان خود به خاک می‌روید. **۳۹**کسانی‌که در
سرزمین دشمن باقی بمانند، به‌خاطر گناهان خود و اجدادشان
از بین می‌روند.

۴۰«امّا اگر فرزندانتان به گناهان خود و اجدادشان -یعنی آن
کسانی‌که با من مقاومت کردند، **۴۱**و علیه من سرکشی نمودند
و باعث شدند که من روی خود را از آنها بازگردانم و آنها را به
تبعید به سرزمین دشمنانشان بفرستم - اعتراف کنند، و فروتن
شده و مجازات گناه و سرکشی خود را پرداخت کنند، **۴۲**آن
وقت پیمان خود را که با یعقوب و اسحاق و ابراهیم بسته
بودم، به‌یاد می‌آورم و سرزمین آنها را به‌یاد می‌آورم. **۴۳**ابتدا
زمینها باید تخلیه شوند تا کاملاً استراحت کنند و آنها باید
مجازات کامل بشوند، زیرا دستورات و فرمانهای مرا نپذیرفتند.
۴۴ولی با وجود این، آنها را در سرزمین دشمنان خود بکلّی
ترک نمی‌کنم، از بین نمی‌برم و پیمان خود را نمی‌شکنم، زیرا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من خداوند خدای ایشان هستم. **۴۵**پیمان خود را که با اجداد
آنها بسته بودم به‌یاد می‌آورم، زیرا من با قدرت خود آنها را
در برابر چشمان مردم مصر از آن سرزمین بیرون آوردم، تا من
خداوند خدای آنها باشم.»
۴۶اینها قوانین و احکامی می‌باشند که خداوند در کوه سینا،
توسط موسی به قوم اسرائیل داد.

قوانین هدایای نذری

۲۷ خداوند این دستورات را توسط موسی **۲**به مردم
اسرائیل داد: اگر کسی مطابق نذری، وقف من
شود، آن شخص می‌تواند با پرداخت مبلغ معیّنی خود را آزاد
سازد. **۳-۷**معیار رسمی آن از این قرار است:

مرد بیست تا شصت ساله، پنجاه تکه نقره،
زن بیست تا شصت ساله، سی تکه نقره،
پسر پنج تا بیست ساله، بیست تکه نقره،
دختر پنج تا بیست ساله، ده تکه نقره،
پسر یک ماهه تا پنج ساله، پنج تکه نقره،
دختر یک ماهه تا پنج ساله، سه تکه نقره،
مرد از شصت ساله به بالا، پانزده تکه نقره،
زن از شصت ساله به بالا، ده تکه نقره.

۸اگر شخصی فقیر باشد و نتواند آن مبلغ را بپردازد، پس او را
نزد کاهن ببرند و او مبلغی را که بتواند بپردازد، تعیین کند.
۹اگر حیوانی را که مورد قبول من باشد، نذر کند باید آن
حیوان را به من تقدیم کند و هر چیزی که به من تقدیم می‌شود،
مقدّس است؛ **۱۰**آن را نباید با چیز دیگری عوض کند و یا خوب
را با بد، یا بد را با خوب تغییر بدهد. اگر چنین کند، هر دو
حیوان به من تعلّق می‌گیرند. **۱۱**اگر نذر، یک حیوان ناپاک باشد
که به عنوان قربانی برای خداوند قابل پذیرش نباشد، آنگاه آن
حیوان را نزد کاهن ببرد. **۱۲**و کاهن بر اساس کیفیّت خوب یا
بد آن، بهایی را برای آن تعیین کند و آن شخص باید آن بها
را بپردازد. **۱۳**اگر آن شخص بخواهد حیوان مذکور را بازخرید
کند، علاوه بر قیمتی که کاهن تعیین کرده است، یک پنجم
قیمت آن را هم بپردازد.
۱۴هرگاه کسی خانهٔ خود را وقف خداوند کند، کاهن باید
خانه را ارزیابی کند و آن ارزش نهایی خانه خواهد بود. **۱۵**اگر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کسی که خانه را وقف کرده، بخواهد خانه را بازخرید کند، او قیمت خانه را به اضافهٔ بیست درصد بهای آن بپردازد.
۱۶اگر شخصی، یک قسمت زمین خود را وقف من کند، قیمت آن باید از روی مقدار تخمی که در آن کاشته می‌شود، تعیین گردد. زمینی که در آن یکصد کیلو جو کاشته شود، ده تکه نقره قیمت دارد. **۱۷**اگر شخصی زمین خود را در سال پنجاهم وقف کند، در آن صورت قیمت زمین مساوی با قیمت محصول پنجاه سالهٔ آن می‌باشد. **۱۸**امّا اگر زمین را بعد از سال پنجاهم وقف کند، باید قیمت آن را از روی سالهایی که به سال پنجاهم آینده باقیمانده است، تعیین کند. **۱۹**اگر آن شخص بخواهد زمین را دوباره بخرد، او باید بیست درصد به قیمت آن اضافه کند و بپردازد. **۲۰**امّا اگر او بدون آن که زمین را بازخرید کند، آن را به شخص دیگری بفروشد، دیگر هرگز نمی‌تواند آن را دوباره بخرد. **۲۱**ولی در سال پنجاهم بعدی آن زمین موقوفه شده به خداوند تعلّق می‌گیرد و باید آن را به کاهن داد.
۲۲هرگاه کسی زمینی را که خریده است به من وقف کند و آن زمین مال موروثه نباشد، **۲۳**کاهن باید قیمت آن را از روی سالهایی که به سال پنجاهم باقیمانده است، تعیین کند و آن شخص باید قیمت آن را در همان روز بپردازد و پول آن به من تعلّق می‌گیرد. **۲۴**در سال پنجاهم زمین باید به مالک اصلی‌اش بازگردد.
۲۵قیمتها باید مطابق نرخ رسمی تعیین گردند.
۲۶اولین نوزاد هر حیوان، چه گاو و چه گوسفند، متعلّق به خداوند است، بنابراین کسی نمی‌تواند آن را وقف کند. **۲۷**نوزاد حیوان حرام را می‌توان با قیمت روز به اضافه بیست درصد اضافه بها بازخرید کرد. اگر بازخرید نشد، می‌توان آن را به قیمت روز به کس دیگری فروخت.
۲۸هرگز چیزی را که کاملاً وقف خداوند شده باشد، نمی‌توان بازخرید کرد؛ چه انسان، چه حیوان و چه زمین باشد. چون آنها همیشه به خداوند تعلّق دارند. **۲۹**کسی که محکوم به مرگ شده باشد، نمی‌تواند خود را بازخرید نماید و باید کشته شود.
۳۰ده درصد محصول زمین، چه غلّه باشد چه میوه، به خداوند تعلّق دارد. **۳۱**اگر کسی بخواهد محصول خود را بخرد، باید بیست درصد به قیمت آن اضافه کند. **۳۲**ده درصد گلّه و رمه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از آن خداوند است. هنگامی که آنها را می‌شمارید، هر دهمین آنها به من تعلّق می‌گیرند. **۳۳**صاحب گلّه یا رمه، حیوانات را طوری قرار ندهد که حیوان بد برای من جدا شـود و یا جای حیوان خوب را عوض کند. اگر جای حیوانات خوب و بد را تغییر بدهد، در آن صورت هر دو حیوان به من تعلّق می‌گیرند و حق بازخرید آن را ندارد.

۳۴اینها دستوراتی بودند که خداوند در کوه سینا توسط موسی به قوم اسرائیل داد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب اعداد

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۳۶				

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب اعداد

معرّفی کتاب

کتاب اعداد، شرح وقایع بنی‌اسرائیل در طی چهل سالی است که آنها کوه سینا را ترک کرده و به نواحی شرقی مرز کنعان رسیدند. اسم این کتاب اشاره به دو واقعهٔ سرشماری دارد که موسی ابتدا در کوه سینا، قبل از حرکت قوم انجام داد و سپس بعد از یک نسل در سرزمین موآب، یعنی در شرق رود اردن دوباره تکرار شد. بنی‌اسرائیل بعد از سرشماری اول، کوشش کردند که در قادش برنیع در مرز جنوبی کنعان به زمین کنعان وارد شوند ولی موفّق نشدند. مدّتی بعد از اینکه سالهای زیادی در این منطقه زندگی کردند، به منطقهٔ شرق رود اردن رفتند، جایی‌که عدّه‌ای از آنان در آنجا ماندند و عدّه‌ای نیز آمادهٔ عبور از رود اردن شدند.

مردم اغلب هنگام روبه‌رو شدن با سختیها مأیوس می‌شدند و می‌ترسیدند و علیه خدا و موسی، مردی که خدا او را انتخاب کرد تا آنها را رهبری کند، قیام می‌کردند. امّا خدا در پیمان خود وفادار و پایدار بود و هر چند بنی‌اسرائیل ضعیف و نافرمانبردار بودند، از آنها مراقبت و نگهداری نمود. موسی نیز استوار و پایدار باقی بود، هرچند گاهی صبر خود را در خدمت به خدا و مردم خویش از دست می‌داد.

tarikhema.org

تقسیم‌بندی کتاب

آماده شدن بنی‌اسرائیل برای ترک کوه سینا ۱:۱–۲۳:۹
الف– سرشماری اول ۱:۱–۴۹:۴
ب– قوانین و مقرّرات مختلف ۱:۵–۲۶:۸
ج– دومین عید فصح ۱:۹–۲۳
از کوه سینا تا موآب ۱:۱۰–۳۵:۲۱
وقایع موآب ۱:۲۲–۴۲:۳۲
خلاصهٔ مهاجرت از مصر تا موآب ۱:۳۳–۴۹
دستورات قبل از عبور از رود اردن ۱:۳۳–۵۰–۱۳:۳۶

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اولین سرشماری قوم اسرائیل

۱ در روز اول ماه دوم از سال دوم، بعد از آنکه قوم اسرائیل
از مصر خارج شدند، در صحرای سینا، خداوند در خیمهٔ
عبادت به موسی فرمود:
۲«تمام قوم اسرائیل را برحسب خاندان و خانواده‌شان سرشماری
کن. **۳**تو و هارون، تمام مردان بیست ساله و بالاتر را که قادر
به جنگیدن باشند، سرشماری کنید، **۴**و سرکردهٔ هر خاندان
باید در این سرشـــماری کمک کند.» **۵–۱۵**این است نامهای
رهبران هر طایفه:

طایفه	رئیس خاندان
از طایفهٔ رئوبین:	الیصور، پسر شدیئور
از طایفهٔ شمعون:	شلومیئیل، پسر صوریشدای
از طایفهٔ یهودا:	نحشون، پسر عمیناداب؛
از طایفهٔ یساکار:	نتنائیل، پسر صوغر؛
از طایفهٔ زبولون:	الیاب، پسر حیلون؛
از طایفهٔ افرایم:	الیشمع، پسر عمیهود؛
از طایفهٔ منسی:	جملیئیل، پسر فدهصور؛
از طایفهٔ بنیامین:	ابیدان، پسر جدعونی؛
از طایفهٔ دان:	اخیعزر، پسر عمیشدای؛
از طایفهٔ اشیر:	فجعیئیل، پسر عکران؛
از طایفهٔ جاد:	الیاساف، پسر دعوئیل؛
از طایفهٔ نفتالی:	اخیرع، عینان؛

۱۶اشـــخاص فوق، سرکردگان قوم اســـرائیل بودند که برای
این‌کار انتخاب شدند.

۱۷–۱۹در همان روز موســـی، هارون و سرکردگان طایفه‌ها،
تمام مردان بیست ساله و مسن‌تر را برای نام‌نویسی در صحرای
سینا، فراخواندند و همان‌طور که خداوند به موسی امر فرموده
بود، هرکس برحسب خاندان و خانواده‌اش نام‌نویسی شد.
۲۰–۲۱نتیجهٔ نهایی سرشماری از این قرار بود:
از طایفهٔ رئوبین پسر اول یعقوب: تمام مردانی را که بیست
ساله و بالاتر و آمادهٔ خدمت سربازی بودند، برحسب طایفه و
خاندانشان سرشماری کرد؛

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تعدادشان چهل و شش هزار و پانصد نفر بود.

۲۲–۲۳از طایفهٔ شمعون: تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت سربازی آماده بودند، برحسب طایفه و خاندانشان سرشماری کرد؛

تعدادشان پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بود.

۲۴–۲۵از طایفهٔ جاد: تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت سربازی آماده بودند، برحسب طایفه و خاندانشان سرشماری کرد؛

تعدادشان چهل و پنج هزار ششصد و پنجاه نفر بود.

۲۶–۲۷از طایفهٔ یهودا: تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت سربازی آماده بودند، برحسب طایفه و خاندانشان سرشماری کرد؛

تعدادشان هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بود.

۲۸–۲۹از طایفهٔ یساکار: تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت سربازی آماده بودند، برحسب طایفه و خاندانشان سرشماری کرد؛

تعدادشان پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بود.

۳۰–۳۱از طایفهٔ زبولون: تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت سربازی آماده بودند، برحسب طایفه و خاندانشان سرشماری کرد؛

تعدادشان پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بود.

۳۲–۳۳از طایفهٔ افرایم پسر یوسف: تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت سربازی آماده بودند، برحسب طایفهٔ خاندانشان سرشماری کرد؛

تعدادشان چهل هزار و پانصد نفر بود.

۳۴–۳۵از منسی پسر یوسف: تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت سربازی آماده بودند، برحسب طایفه و خاندانشان سرشماری کرد؛

تعدادشان سی و دو هزار و دویست نفر بود.

۳۶–۳۷از طایفهٔ بنیامین: تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت سربازی آماده بودند، بر حسب طایفه و خاندانشان سرشماری کرد؛

تعدادشان سی و پنج هزار و چهارصد نفر بود.

۳۸–۳۹از طایفهٔ دان: تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت سربازی آماده بودند، برحسب طایفه و خاندانشان سرشماری کرد؛

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تعدادشان شصت و دو هزار و هفتصد نفر بود.
۴۰-۴۱از طایفهٔ اشیر: تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت سربازی آماده بودند، برحسب طایفه و خاندانشان سرشماری کرد؛
تعدادشان چهل و یک‌هزار و پانصد نفر بود.
۴۲-۴۳از طایفهٔ نفتالی: تمام مردانی را که بیست ساله و بالاتر و برای خدمت سربازی آماده بودند، برحسب طایفه و خاندانشان سرشماری کرد؛
تعدادشان پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر بود.
۴۴این آمار کسانی است که توسط موسی، هارون و دوازده نفر از سران اسرائیل که هرکدام نماینده یک طایفهٔ بودند، سرشماری شدند.
۴۵-۴۶تعداد تمام کسانی‌که در قوم اسرائیل بیست ساله و مسن‌تر و قادر به جنگیدن بودند ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بود.
۴۷این سرشماری شامل طایفهٔ لاوی نبود. **۴۸-۴۹**زیرا خداوند به موسی فرموده بود: «طایفهٔ لاوی باید از سربازی معاف باشد. **۵۰**وظایف آنها مربوط به خیمهٔ عبادت و نگهداری از وسایل و لوازم آن است و آنها باید در اطراف خیمه اردو بزنند. **۵۱**در هنگام نقل مکان لاویان باید آن را جمع کنند و آنها مسئول برپا کردن آن نیز هستند. اگر کس دیگری به آن نزدیک شود، باید او را کشت. **۵۲**هر طایفهٔ اسرائیل باید اردوگاه و پرچم جداگانه‌ای داشته باشد. **۵۳**لاویان باید به دور خیمهٔ عبادت، اردوی خود را برپا کنند تا خشم من برمردم اسرائیل فرود نیاید و تنها لاویان باید مسئول امور خیمهٔ عبادت باشند.» **۵۴**به این ترتیب آنچه را که خداوند، توسط موسی امر فرموده بود، قوم اسرائیل بجا آورد.

نظم طایفه‌ها در اردوگاه

۲ خداوند به موسی و هارون فرمود: **۲**زمانی‌که قوم اردوگاه را برپا نمودند، هر شخص می‌بایست زیر پرچم علامت قسمت خود و پرچم طایفهٔ خویش اردو بزند. این اردوگاه باید گرداگرد خیمهٔ عبادت برپا شود.
۳-۹در سمت شرق:
طایفهٔ یهودا، به رهبری نحشون، پسر عمیناداب، هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر؛

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طایفهٔ یساکار، به رهبری نتنائیل، پسر صوغر، پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر؛

طایفهٔ زبولون، به رهبری الیاب، پسر حیلون، پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر؛

تعداد تمام افرادی که در بخش یهودا سکونت داشتند صد و هشتاد و شش هزار و چهارصد نفر بود. هنگامی‌که قوم اسرائیل به جای دیگری می‌روند، این سه طایفه پیشاپیش همه حرکت خواهند کرد.

۱۰-۱۶در سمت جنوب:

طایفهٔ رئوبین، به رهبری الیصور، پسر شدیئور، چهل و شش هزار و پانصد نفر؛

طایفهٔ شمعون، به رهبری شلومیئیل، پسر صوریشدای، پنجاه و نه هزار و سیصد؛

طایفهٔ جاد، به رهبری الیاساف، پسر دعوئیل، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه؛

تعداد تمام افرادی که در بخش رئوبین سکونت داشتند صد و پنجاه و یک‌هزار و چهارصد و پنجاه نفر بود. هنگام حرکت، این سه طایفه در ردیف دوم حرکت خواهند کرد.

۱۷لاویان با خیمهٔ عبادت به دنبال آنها حرکت خواهند نمود و همهٔ طایفه‌های دیگر زیر پرچم مخصوص خود حرکت می‌کنند.

۱۸-۲۴در سمت غرب:

طایفهٔ افرایم، به رهبری الیشمع، پسر عمیهود، چهل هزار و پانصد نفر؛

طایفهٔ منسی، به رهبری جملیئیل، پسر فدهصور، سی و دو هزار و دویست نفر؛

طایفهٔ بنیامین، به رهبری ابیدان، پسر جدعونی، سی و پنج هزار و چهارصد نفر؛

تعداد کلّ افرادی که در بخش افرایم سکونت داشتند صد و هشت هزار و صد نفر بود. هنگام حرکت این سه طایفه در ردیف سوم حرکت خواهند کرد.

۲۵-۳۱در سمت شمال:

طایفهٔ دان، به رهبری اخیعزر، پسر عمیشدای، شصت و دو هزار و هفتصد نفر؛

طایفهٔ اشیر، به رهبری فجیعیئیل، پسر عکران، چهل و یک‌هزار و پانصد نفر؛

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طایفهٔ نفتالی، به رهبری اخیرع، پسر عینان، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر؛

تعداد کلّ افرادی که در بخش دان سکونت داشتند صد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بود. در هنگام حرکت، این سه طایفه در آخر حرکت خواهند کرد.

۳۲-۳۳ پس مجموع تمام سربازان اسرائیلی، به استثنای طایفهٔ لاوی که به امر خداوند سرشماری نشدند، ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بود.

۳۴ مردم اسرائیل طبق فرامین خداوند به موسی رفتار کردند، هر خاندان زیر پرچم مخصوص خود اردو می‌زد و حرکت می‌کرد.

پسران هارون

۳ این است خانوادهٔ هارون و موسی، در زمانی‌که خداوند در کوه سینا با موسی صحبت کرد. **۲** هارون دارای چهار پسر به نامهای ناداب (پسر اول)، ابیهو، العازار و ایتامار بود. **۳** این چهار نفر برای خدمت کهانت انتخاب و تقدیس شدند. **۴** امّا ناداب و ابیهو به‌خاطر اینکه در بیابان سینا آتش غیر مجاز به حضور خداوند تقدیم کردند، کشته شدند و فرزندی از آنها باقی نماند. پس تنها العازار و ایتامار در دوران حیات پدر خود به او کمک می‌کردند.

انتخاب لاویان برای کمک کاهنان

۵ خداوند به موسی فرمود: **۶** «طایفهٔ لاوی را فرا بخوان و آنها را به عنوان دستیاران هارون برگزین. **۷** آنها بایستی کارهای لازم برای خیمهٔ حضور من، وظایف کاهنان و نیز تمام قوم را انجام دهند. **۸** آنها باید مسئولیّت تمام لوازم خیمه و نیز انجام وظایف بقیّهٔ بنی‌اسرائیل را به عهده بگیرند. **۹** تنها مسئولیّتی که لاویان دارند این است که هارون و پسران او را خدمت نمایند. **۱۰** تنها هارون و پسرانش را به وظیفهٔ کهانت بگمار و اگر کس دیگری چنین کند باید کشته شود.»

۱۱ خداوند به موسی فرمود: **۱۲** «من لاویان را به جای تمام نخستزادگان قوم اسرائیل برای خود انتخاب کرده‌ام و آنها متعلّق به من هستند. **۱۳** تمام نخستزادگان از آن من هستند، هنگامی‌که من تمام نخستزادگان را در مصر نابود کردم، نخستزادگان اسرائیل را چه انسان و چه حیوان برای خود تقدیس کردم، آنها به من تعلّق خواهند داشت، من خداوند هستم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرشماری لاویان

۱۴بار دیگر خداوند در بیابان سینا به موسی فرمود: ۱۵«لاویان
را برحسب طایفه و خاندانشان بشمار و پسران آنها را از یک
ماهه و بالاتر سرشماری کن.» ۱۶موسی طبق دستور خداوند،
آنها را سرشماری کرد. ۱۷نامهای پسران طایفهٔ لاوی از این قرار
می‌باشند: جرشون، قهات و مراری. ۱۸پسران خاندان جرشون:
لبنی و شمعی. ۱۹پسران خاندان قهات: عمرام، یصهار، حبرون
و عُزیئیل. ۲۰پسران خاندان مراری: محلی و موشی.
۲۱خاندان جرشون جدّ فامیلهایی لبنی و شمعی بود. ۲۲تعداد
مردان آنها، از یک ماهه و بالاتر، به هفت هزار و پانصد نفر
می‌رسید. ۲۳اردوگاه آنها در سمت غربی خیمهٔ عبادت بود.
۲۴سرکردهٔ خاندان جرشونیان، الیاساف پسر لایل بود. ۲۵وظیفهٔ
آنها مراقبت از خیمهٔ عبادت، پوششها، پردهٔ دروازهٔ دخول خیمه،
۲۶پرده‌های دیوارهای اطراف خیمه و قربانگاه، پرده در ورودی
حیاط و طنابها و خدمات مربوط به آنها بود.
۲۷قهات جدّ خاندانهای عمرام، یصهار، حبرون و عُزیئیل بود.
۲۸تعداد مردان آنها، از یک ماهه و بالاتر، هشت‌هزار و ششصد
بالغ بود. ۲۹اردوگاه آنها در سمت جنوبی خیمهٔ عبادت، ۳۰و
رهبر خاندان الیصافان، پسر عُزیئیل بود. ۳۱وظیفهٔ ایشان مراقبت
از صندوق پیمان خداوند، میز نان مقدّس، چراغدانها، قربانگاه،
ظروفی که کاهنان در مکان مقدّس از آنها استفاده می‌کردند،
پردهٔ بین مقدّسترین مکان و کارهای مربوط به آنها بود.
۳۲العازار، پسر هارون، رئیس رهبران لاویان بود و بر امور
مستخدمان مکان مقدّس نظارت می‌کرد.
۳۳مراری جدّ خاندانهای مَحلْی و موشی بود. ۳۴تعداد
مردان ایشان، از یک ماهه و بالاتر، به شش هزار و دویست
نفر می‌رسید. ۳۵سرکردهٔ این دو خاندان صوریئیل، پسر ابیحایل
بود. موضع اردوگاه آنها در سمت شمال خیمهٔ عبادت بود.
۳۶آنها مسئولیّت چهار چوب خیمهٔ عبادت، پشت‌بندها،
ستونها، پایه‌های ستونها و دیگر اجزا و امور مربوطهٔ آنها را به
عهده داشتند. ۳۷آنها همچنین از ستونهای اطراف حیاط و
پایه‌ها و میخها و طنابهای خیمه مراقبت می‌کردند.
۳۸موسی، هارون و پسرانش می‌بایست در جلوی خیمهٔ عبادت،
یعنی در سمت شرق آن اردو برپا کنند. آنها برای مردم اسرائیل
مراسم مذهبی را در مکان مقدّس انجام می‌دادند. به غیراز آنها،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اگر هر کسی دیگر به داخل جایگاه مقدّس قدم می‌گذاشت، سزایش مرگ بود. **۳۹**مجموع کلّ مردان یک ماهه و بالاتر لاوی، که موسی و هارون برحسب خاندانها، مطابق دستور خداوند سرشماری کردند، بیست و دو هزار نفر بود.

لاویان جانشین نخستزادگان پسر می‌شوند

۴۰خداوند به موسی فرمود: «همهٔ پسران ارشد قوم اسرائیل به من تعلّق دارند. پس آنها را از یک ماه و بالاتر سرشماری و نامهای آنها را ثبت کن. **۴۱**شما باید لاویان را به جای نخستزادگان اسرائیل و نخستزادگان دامهای ایشان را به جای نخستزادگان دامهای اسرائیل برای من بپذیرید، من خداوند هستم.» **۴۲**بنابراین موسی طبق امر خداوند پسران اول قوم اسرائیل را شمرد **۴۳**تعداد آنها از یک ماهه و بالاتر بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بود.

۴۴خداوند به موسی فرمود: **۴۵**«حالا لاویان را به جای پسران اول اسرائیل و حیواناتشان را به جای نخستزادگان حیوانات برای من وقف کن. **۴۶**چون تعداد نخستزادگان قوم اسرائیل دویست و هفتاد و سه نفر بیشتر از تعداد لاویان است، تو باید آن تعداد را بازخرید کنی. **۴۷**برای هر نفر آن پنج تکه نقره بگیر **۴۸**و به هارون و پسرانش بپرداز.» **۴۹–۵۱**موسی خداوند را اطاعت کرد و مبلغ بازخرید دویست و هفتاد و سه نفر را، که عبارت از یک‌هزار و سیصد و شصت و پنج تکه نقره بود، به هارون و پسرانش پرداخت.

وظایف مردان خاندان قهات

۴ خداوند به موسی و هارون فرمود: **۲**«از طایفهٔ لاویان، خاندان قهات را با فامیلهایشان سرشماری کن. **۳**مردان سی ساله تا پنجاه ساله‌ای که می‌توانند در خیمهٔ اجتماع خدمت کنند. **۴**خدمات آنها مربوط به امور بسیار مقدّس است.»

۵خداوند به موسی چنین امر فرمود: هنگام کوچ اردو، هارون و پسرانش باید وارد خیمهٔ عبادت شوند. پرده را پایین بیاورند و صندوق پیمان را با آن بپوشانند. **۶**بالای پرده، پوست بُز را بیندازند و سپس آن را با پارچهٔ ارغوانی، بپوشانند و میله‌های حامل صندوق را در حلقه‌های آن قرار دهند.

۷بعد روی میزی را که نان مقدّس روی آن گذاشته می‌شود، با پارچهٔ ارغوانی بپوشانند و بشقابها، قاشقها، کاسه‌ها، پیاله‌ها و نان مقدّس را، بر آن قرار دهند. **۸**آنگاه پارچهٔ قرمزی را، بر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روی آنها بیندازند و روی پارچهٔ قرمز را، با پوست بُز بپوشانند و میله‌های حامل میز را، در حلقه‌ها قرار دهند.
۹سپس چراغدانها، چراغها، آتشگیرها، انبرها، سینی‌ها و ظرفهای روغن زیتون را با پارچه‌های ارغوانی، بپوشانند. **۱۰**همهٔ این وسایل را در پوست بُز بپیچند و بالای چهارچوب حامل بگذارند.
۱۱بعد پارچهٔ ارغوانی را، بر روی قربانگاه طلایی بیندازند و آن را با پوست بُز بپوشانند و میله‌های حامل را در حلقه‌های قربانگاه قرار دهند. **۱۲**تمام وسایل و لوازم دیگر مکان مقدّس را در پارچهٔ ارغوانی بپیچند و آن را با پوست بُز بپوشانند و روی چهارچوب حامل بگذارند. **۱۳**بعد خاکستر قربانگاه را خالی کنند و بر روی قربانگاه پارچهٔ ارغوانی بیندازند. **۱۴**آنگاه همهٔ وسایل قربانگاه را از قبیل منقلها، چنگک‌ها، خاک‌اندازها، کاسه‌ها و ظروف دیگر را، بر روی پارچه قرار دهند و آنها را با پوست بُز بپوشانند و میله‌های حامل را در جاهایشان قرار دهند. **۱۵**هنگامی که هارون و پسرانش، خیمهٔ عبادت و وسایل آن را جمع کردند و اردو آماده حرکت شد، خاندان قهاتیان باید برای بردن آنها بیایند، ولی حق ندارند که به آن چیزهای مقدّس دست بزنند، مبادا کشته شوند.
این بود وظایف خاندان قهات در مورد حمل لوازم خیمهٔ عبادت.
۱۶العازار، پسر هارون باید مسئول نظارت بر خیمهٔ عبادت و تهیّهٔ روغن برای چراغها، بُخور خوشبو، هدیهٔ آردی، روغن مسح و وسایل خیمه باشد.
۱۷خداوند به موسی و هارون فرمود: **۱۸**«شما نباید بگذارید که خاندان قهات با دست زدن به اشیای مقدّس از بین بروند. **۱۹**برای جلوگیری از آن، هارون و پسرانش باید با آنها وارد خیمهٔ عبادت شوند و وظیفهٔ هرکدامشان را تعیین کنند. **۲۰**امّا اگر آنها، حتّی برای یک لحظه هم به داخل خیمه بروند و به چیزهای مقدّس نگاه کنند، خواهند مرد.»

وظایف مردان خاندان جرشون

۲۱–۲۳خداوند به موسی فرمود: «تمام مردان سی ساله تا پنجاه سالهٔ خاندان جرشون از طایفهٔ لاوی را که بتوانند در خیمهٔ عبادت خدمت کنند، سرشماری کن. **۲۴**آنها را به این وظایف بگمار: **۲۵**حمل خیمه، پوششهای داخلی و خارجی آن، پوشش پوست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بُز، پردهٔ در ورودی، **۲۶**حمل پرده‌ها و طنابهای دیوار حیاط و پردهٔ در ورودی حیاطی که در اطراف قربانگاه و خیمهٔ عبادت است و دیگر وسایل مربوط به خیمه. **۲۷**وظایف مردان خاندان جرشون زیر نظر هارون و پسرانش تعیین و انجام خواهد شد. **۲۸**ایتامار، پسر هارون، باید بر وظایف خاندان جرشونیان نظارت نماید.»

وظایف مردان خاندان مراری

۲۹–۳۰خداوند به موسی فرمود: «تمام مردان سی ساله تا پنجاه سالهٔ خاندان مراری را که بتوانند در خیمهٔ عبادت خدمت کنند، سرشماری کن. **۳۱**آنها مسئول حمل و نقل چهارچوب، میله‌ها، ستونها و پایه‌ها، **۳۲**ستونهای اطراف حیاط و پایه‌های آنها، میخها، طنابها و دیگر اجزای خیمه می‌باشند. **۳۳**این بود وظیفهٔ مردان خاندان مراری که آنها هم باید تحت نظر ایتامار، پسر هارون خدمت کنند.»

سرشماری لاویان

۳۴پس موسی و هارون، با کمک رهبران قوم اسرائیل، مردان خاندان قهات را سرشماری کردند. **۳۵–۳۶**تعداد مردان سی ساله تا پنجاه ساله که می‌توانستند در خیمهٔ عبادت خدمت کنند، دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بود. **۳۷**این سرشماری طبق امر خداوند به موسی انجام شد. **۳۸–۴۱**تعداد مردان سی ساله تا پنجاه سالهٔ خاندان جرشون، دو هزار و ششصد و سی نفر **۴۲–۴۵**و مردان خاندان مراری، سه هزار و دویست نفر بود.
۴۶–۴۸به این ترتیب، موسی و هارون به اتّفاق رهبران قوم اسرائیل، مردان سه خاندان طایفهٔ لاوی را سرشماری کردند و مجموع مردان سی ساله تا پنجاه ساله که شایستگی کار در خیمهٔ عبادت را داشتند، هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بود.
۴۹این سرشماری مطابق دستور خداوند به موسی انجام شد.

پاکسازی اردوگاه

۵ **۱–۳**خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو که همهٔ کسانی را که بیماری پوستی دارند، اشخاصی که بدنشان مایع ترشح می‌کند و آنهایی که در اثر تماس با جنازه‌ای ناپاک شده‌اند، خواه مرد باشند خواه زن، باید از اردوگاه خارج کنند تا آنجا را که من با آنها در آن ساکنم، ناپاک نسازند.»
۴مردم اسرائیل طبق دستور خداوند عمل کردند و آنها را از اردوگاه خارج کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جبران خسارت

۵خداوند به موسی گفت: ۶«به قوم اسرائیل بگو که هرگاه مرد یا زنی در برابر من مرتکب خطایی شود و به کسی خسارت برساند، ۷باید به گناه خود اعتراف کند و خسارت کامل به اضافه بیست درصد به آنها بپردازد. ۸امّا اگر شخص خسارت دیده بمیرد و اقوام نزدیک نداشته باشد تا خسارت به آنها پرداخت شود، آنگاه خسارت به علاوه یک قوچ برای خداوند به کاهن داده می‌شود. ۹همچنین وقتی قوم اسرائیل هر هدیهٔ مخصوصی را که برای خداوند می‌آورند، باید به کاهن بدهند و کاهن آن را برای خود نگاه دارد. ۱۰همهٔ چیزهایی‌که وقف خداوند می‌شوند به کاهن تعلّق می‌گیرد.»

زنانی که مورد سوء ظن شوهر خود قرار می‌گیرند

۱۱-۱۴خداوند به موسی امر فرمود تا به قوم اسرائیل بگوید: اگر مردی گمان کند که زنش به او خیانت کرده و با مرد دیگری همبستر شده است، امّا شاهدی نداشته باشد، ۱۵آن مرد باید زن خود را با یک کیلو آرد جو که با روغن زیتون یا کُندُر مخلوط نشده باشد نزد کاهن ببرد، چون این هدیه، هدیهٔ بدگمانی است و برای روشن کردن حقیقت تقدیم می‌شود.

۱۶کاهن آن زن را به حضور خداوند بیاورد ۱۷آنگاه کمی آب مقدّس را در یک کاسهٔ سفالی بریزد و با قدری از خاک زمین عبادتگاه مخلوط کند. ۱۸سپس موی بافته آن زن را باز کند و هدیهٔ بدگمانی را در دستهای او بگذارد و کاهن با کاسهٔ آب تلخ لعنت، که در دست خود دارد در پیش روی زن بایستد. ۱۹آن وقت کاهن از آن زن بخواهد که به بی‌گناهی خود قسم بخورد و به او بگوید: «اگر با مرد دیگری همبستر نشده باشی، این آب تلخ لعنت به تو آسیبی نمی‌رساند. ۲۰امّا هرگاه مرتکب زنا شده باشی، ۲۱-۲۲خداوند در بین قومت به لعنت خود گرفتارت کند و این آب در شکمت داخل شده، آن را متورّم سازد و تو را نازا کند.» و زن بگوید: «آمین! آمین!»

۲۳«سپس کاهن این لعنت‌ها را در یک طومار بنویسد و آنها را در آب تلخ بشوید. ۲۴قبل از آن که آب تلخ را به زن بنوشاند که ممکن است باعث درد شدیدی در او گردد، ۲۵کاهن هدیهٔ بدگمانی را از دست زن بگیرد و آن را در حضور خداوند تکان بدهد و بعد بالای قربانگاه بگذارد. ۲۶آنگاه یک مشت آن را در بالای قربانگاه بسوزاند و بعد از زن بخواهد که آب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را بنوشد. **۲۷**اگر آن زن به شوهر خود خیانت کرده باشد، این آب در او اثر کرده باعث درد شدیدی می‌شود، شکمش را متورم می‌سازد و نازا می‌شود. در بین قوم خود ملعون می‌گردد. **۲۸**امّا اگر بی‌گناه باشد، صدمه‌ای نمی‌بیند و می‌تواند صاحب فرزند شود.»

۲۹-۳۰این است قانون بدگمانی دربارهٔ زنی که شوهرش به او بدگمان شده باشد و در آن صورت شوهرش او را به حضور خداوند بیاورد تا کاهن مراسم لازم را بجا آورد. **۳۱**اگر زن گناهکار باشد، سزای گناه خود را می‌بیند، امّا مرد در این مورد بی‌تقصیر است.

مقرّرات نذر

۶ **۱-۲**خداوند به موسی فرمود این دستورها را به قوم اسرائیل بدهد: هر مرد یا زنی که نذر مخصوصی کند و خود را وقف خدمت به خداوند نماید، **۳-۴**تا هنگامی‌که خود را وقف خداوند کرده است، نباید مشروبات الکلی، شراب، سرکه و آب انگور بنوشد و نباید انگور، کشمش و هر چیزی که از تاک به دست آمده باشد، حتّی دانه و پوست آن را بخورد.

۵مدّت زمانی که خود را وقف خداوند نموده، نباید موی سرش را بتراشد، او مقدّس است و باید بگذارد موی سرش بلند شود. **۶-۷**در مدّتی که خود را وقف خداوند کرده است، نباید به جنازه‌ای نزدیک شود و خود را ناپاک سازد، حتّی اگر جنازهٔ پدر، مادر، برادر و یا خواهرش باشد، **۸**زیرا در تمام آن مدّت وقف خداوند می‌باشد.

۹هرگاه کسی به طور ناگهانی در کنار او بمیرد، ناپاک می‌شود و باید پس از هفت روز موی سر خود را بتراشد تا از نجاست پاک شود. **۱۰**در روز هشتم دو قمری یا دو جوجه کبوتر را به در ورودی خیمهٔ عبادت بیاورد و به کاهن بدهد. **۱۱**کاهن یکی را به عنوان قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی تقدیم کند و گناه او را به‌خاطر نزدیکی‌اش به جنازه، کفّاره نماید. در همان روز او باید موهای خود را دوباره تقدیس کند. **۱۲**در همان روز دوباره خود را وقف خداوند کند و روزهای پیش از ناپاکی‌اش را حساب نکند، زیرا تقدیس موهایش از بین رفته است. او باید یک برّه به عنوان قربانی جبران خطا تقدیم نماید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳وقتی دورهٔ نذر خود را به پایان رسانید، باید به دَم دروازهٔ خیمهٔ عبادت برود ۱۴و یک برّهٔ نر یک ساله و بی‌عیب را، برای قربانی سوختنی، یک برّهٔ مادهٔ یک ساله و بی‌عیب را، برای قربانی گناه و همچنین یک قوچ بی‌عیب را، به عنوان قربانی سلامتی، ۱۵با یک سبد نان فطیر، که از آرد مرغوب، مخلوط با روغن زیتون تهیّه شده باشد و قرص‌های روغنی و هدیهٔ آردی و نوشیدنی بیاورد.

۱۶کاهن این قربانی و هدایا را از او بگیرد و به حضور خداوند به عنوان قربانی گناه و قربانی سوختنی تقدیم کند. ۱۷قوچ را با یک سبد نان فطیر و هدیهٔ آردی و نوشیدنی برای قربانی سلامتی تقدیم نماید. ۱۸بعد، شخصی که خود را وقف خداوند کرده است، موی سر خود را جلوی در خیمهٔ عبادت بتراشد و در آتش قربانگاه سلامتی بیندازد.

۱۹سپس کاهن، شانهٔ پُخته قوچ را با یک نان فطیر و یک قرص نان روغنی، در دست او بگذارد. ۲۰پس از آن کاهن همهٔ آنها را بگیرد و به عنوان هدیهٔ مخصوص در حضور خداوند تکان بدهد. اینها و همچنین سینه و ران قوچ، سهم مقدّس کاهن است. آنگاه شخصی که خود را وقف خداوند کرده است، می‌تواند شراب بنوشد.

۲۱این مقرّرات مربوط به کسی است که نذر می‌کند و خود را وقف خداوند می‌کند و همچنین مربوط به قربانی‌هایی است که در پایان دوران نذر خود باید تقدیم کند. علاوه بر اینها، او باید نذرهای دیگری را که در شروع دوران وقف به گردن گرفته است، ادا نماید.

برکت کاهنانه

۲۲خداوند به موسی فرمود: ۲۳به هارون و پسران او بگو که قوم اسرائیل را با این عبارات برکت بدهند:

۲۴خداوند شما را برکت بدهد و در پناه خود نگه دارد.

۲۵خداوند نور چهرهٔ خود را بر شما بتاباند و شما را از فیض و رحمت خود برخوردار گرداند.

۲۶خداوند به شما بنگرد و به شما صلح و آرامش عطا فرماید.

۲۷خداوند گفت: «هرگاه هارون و پسرانش به نام من، برای ایشان برکت بخواهند، من به آنها برکت خواهم داد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هدایای رهبران

۷ موسی در روزی که برپا کردن خیمهٔ عبادت را به پایان رساند، تمام وسایل و لوازم آن و قربانگاه را تدهین و تخصیص نمود. **۲**رهبران طایفه‌های اسرائیل، یعنی مو سفیدان طایفه‌هایی که مسئول سرشماری بودند، **۳**هدایای خود را که عبارت بودند: از شش گاری سر پوشیده، هر گاری از طرف دو رهبر و دوازده گاو، برای هر نفر یک گاو در برابر خیمهٔ عبادت، به حضور خداوند تقدیم کردند. **۴–۵**خداوند به موسی فرمود: «هدایای ایشان را قبول کن و آنها را به لاویان بده تا برای وظایف خود از آنها استفاده کنند.» **۶**پس موسی گاریها و گاوها را برای لاویان برد. **۷**دو گاری و چهار گاو را، به خانوادهٔ جرشون داد. **۸**چهار گاری و هشت گاو را، در اختیار خانوادهٔ مراری که زیر نظر ایتامار، پسر هارون خدمت می‌کردند، گذاشت. **۹**امّا به خانوادهٔ قهات، گاری یا گاوی داده نشد، زیرا آنها مسئول مراقبت اشیای مقدّس بودند و آنها را بر دوش خود حمل می‌کردند.

۱۰در همان روز، رهبران قوم هدایایی هم برای تقدیس قربانگاه آوردند. وقتی‌که می‌خواستند هدایا را در جلوی قربانگاه تقدیم کنند، **۱۱**خداوند به موسی فرمود: «هر روز یکی از رهبران، هدیهٔ خود را برای تقدیس قربانگاه تقدیم کند.»

۱۲–۴۷رهبران هدایای خود را به ترتیب زیر تقدیم کردند.

روز اول، نحشون، پسر عمیناداب، از طایفهٔ یهودا،
روز دوم، نتنائیل، پسر صوغر، از طایفهٔ یساکار،
روز سوم الیاب، پسر حیلون، از طایفهٔ زبولون،
روز چهارم، الیصور، پسر شدیئور، از طایفهٔ رئوبین،
روز پنجم، شلومیئیل، پسر صوریشدای، از طایفهٔ شمعون،
روز ششم، الیاساف، پسر دعوئیل، از طایفهٔ جاد،
روز هفتم، الیشمع، پسر عمیهود، از طایفهٔ افرایم،
روز هشتم، جملیئیل، پسر فدهصور، از طایفهٔ منسی،
روز نهم، ابیدان، پسر جدعونی، از طایفهٔ بنیامین،
روز دهم، اخیعزر، پسر عمیشدای، از طایفهٔ دان،
روز یازدهم، فجعیئیل، پسر عکران، از طایفهٔ اشیر،
روز دوازدهم، اخیرع، پسر عینان، از طایفهٔ نفتالی.

هدایای همهٔ رهبران، کاملاً شبیه یکدیگر و عبارت بودند از: یک سینی نقره به وزن یک و نیم کیلوگرم، یک کاسهٔ نقره‌ای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به وزن هشتصد گرم، هر دو ظرف پُر از آرد مرغوب مخلوط با روغن برای هدیهٔ آردی بودند. یک ظرف طلایی به وزن صد و ده گرم پُر از بُخور خوشبو، یک گاونر جوان، یک قوچ و یک برّهٔ نر یک ساله، برای قربانی سوختنی، یک بُز نر برای قربانی گناه، دو گاو نر، پنج قوچ، پنج بُز نر و پنج برّهٔ نر یک ساله، برای قربانی سلامتی.

۴۸-۸۸مجموع هدایای دوازده رهبر برای تقدیس قربانگاه، به قرار زیر بودند:

دوازده عدد سینی نقره‌ای، هر کدام به وزن یک و نیم کیلوگرم،

دوازده عدد کاسهٔ نقره‌ای، هر کدام به وزن هشتصد گرم. وزن تمام ظروف نقره‌ای در حدود بیست و هفت کیلو و ششصد گرم بود.

دوازده عدد ظرف طلایی، هرکدام به وزن صد و ده گرم، وزن کلّ آنها یک کیلو و سیصد و بیست گرم،

دوازده گاو نر، دوازده قوچ، دوازده بُز نر یک ساله (با هدایای آردی آنها) برای قربانی سوختنی، دوازده بُز نر برای قربانی گناه، بیست و چهار گاو نر جوان، شصت قوچ، شصت بُز نر و شصت برّهٔ نر یک ساله، برای قربانی سلامتی.

۸۹وقتی‌که موسی به خیمهٔ عبادت داخل شد تا با خداوند صحبت کند، از بالای تخت رحمت که بر صندوق پیمان قرار داشت، یعنی از بین دو مجسمهٔ فرشته، آواز خداوند را شنید که با او حرف می‌زد.

چگونگی نصب چراغها

۸ **۱-۲**خداوند به موسی فرمود: «به هارون بگو که چراغها را در چراغدانها طوری قرار دهد که نور هر هفت چراغ در جلوی چراغدانها بتابد.» **۳**هارون امر خداوند را بجا آورد و چراغها را طوری قرار داد که جلوی چراغدانها را روشن کند. **۴**چراغدانها، از سر تا پایه، از طلا و مطابق همان نقشه‌ای که خداوند به موسی نشان داده بود، ساخته شده بودند.

تطهیر و وقف لاویان

۵-۶سپس خداوند به موسی فرمود: «لاویان را از سایر قوم اسرائیل جدا کن، و آنها را به این ترتیب تطهیر نما: **۷**آب طهارت را بر آنها بپاش. بعد به آنها بگو که تمام موهای بدن خود را بتراشند، لباسهای خود را بشویند و غسل کنند. **۸**بعد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها یک گاو جوان را بـا هدیهٔ آردی، که از آرد مرغوب و با روغن تهیّه شده باشد و یک گاو جوان دیگر، برای قربانی گناه بیاورند. **۹**آنگاه همهٔ لاویان را به حضور مردم در جلوی خیمهٔ عبادت بیاور، و تمام جماعت قوم اسرائیل را جمع کن. **۱۰**مردم اسرائیل بر سر لاویان دست بگذارند. **۱۱**هارون آنها را به عوض تمام قوم اسرائیل به عنوان هدیهٔ مخصوص، وقف خداوند کند و لاویان به جای آنها برای خداوند خدمت نمایند. **۱۲**سـپس لاویان دست خود را بر سر گاوها بگذارند و به حضور خداوند تقدیم کنند تا یکی برای قربانی گناه و دیگری برای سوختنی برای تطهیر لاویان، کفّاره شود.

۱۳«آنگاه لاویان به عنوان هدیهٔ مخصوص به خداوند تقدیم شوند و هارون و پسرانش وظایف آنها را تعیین کنند. **۱۴**به این ترتیب، لاویان را از سایر قوم جدا کن. آنها به من تعلّق دارند. **۱۵**پس از آن که آنها را تطهیر و وقف من کردی، برای خدمت در خیمهٔ عبادت آماده شـوند. **۱۶**آنهـا از بین تمام طایفه‌های اسـرائیل به من تعلّق دارند، و من آنها را به عوض پسران اول قوم اسرائیل برای خود اختیار کرده‌ام. **۱۷**زیرا همهٔ نخستزادگان در قوم اسرائیل، خواه انسان باشـند، خواه حیوان، از آن من هستند؛ همان روزی که پسران اول مصریان را کشتم اینها را برای خود برگزیدم. **۱۸**بلی، من لاویان را به عوض تمام پسران قوم اسرائیل برای خود گرفتم. **۱۹**من لاویان را به عنوان یک هدیه به هارون و پسرانش بخشیده‌ام تا در خیمهٔ عبادت به عوض قوم اسرائیل خدمت کنند و از قوم اسرائیل محافظت نمایند که اگر به مکان مقدّس نزدیک شوند، آسیبی به ایشان نرسد.»

۲۰موسی، هارون و همهٔ مردم اسرائیل تمام دستوراتی را که خداوند برای تقدیس لاویان به موسی داده بود، به دقّت انجام دادند.

۲۱لاویان خود را تطهیر کردند، لباسـهای خود را شستند و هارون آنها را به عنوان هدیهٔ مخصوص به خداوند وقف نمود. او همچنان برای تطهیر ایشـان، مراسـم کفّاره انجام می‌داد. **۲۲**بعد از آن لاویان، همان‌طور که خداوند به موسی امر فرموده بود، به خیمهٔ عبادت رفتند و زیر نظر هارون و پسرانش به انجام وظایف خود پرداختند.

۲۳-۲۴خداوند به موسـی فرمود: «لاویان باید خدمت خود را در خیمهٔ عبادت، از سن بیست و پنج سالگی یا بالاتر آغاز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کنند، **۲۵**و در سن پنجاه سالگی بازنشسته شوند. **۲۶**بعد از آن، می‌توانند لاویان دیگر را در انجام خدمتشان کمک کنند، امّا خودشان نباید مستقیماً در امور عبادتگاه دخالت نمایند. به این ترتیب، وظایف لاویان را برای ایشان تعیین کن.»

دومین فصح

۹ در ماه اول سال دوم، پس از آن که قوم اسرائیل سرزمین مصر را ترک کرد، خداوند در صحرای سینا به موسی فرمود: **۲-۳**«قوم اسرائیل هنگام غروب روز چهاردهم این ماه مراسم عید فصح را برگزار کنند. برای برگزاری این مراسم، از دستوراتی که من داده‌ام پیروی نمایید.» **۴**پس موسی به مردم اسرائیل گفت مراسم عید فصح را بجا آورند. **۵**در غروب روز چهاردهم ماه اول سال دوم، مراسم عید را طبق دستورات خداوند در صحرای سینا بجا آوردند.

۶ولی عدّه‌ای از مردان در اردوی اسرائیل، به علّت تماس با جسد مرده ناپاک شده، نتوانستند در مراسم شرکت کنند. آنها نزد موسی و هارون رفته **۷**گفتند: «ما در اثر تماس با جنازه، ناپاک شده‌ایم. چرا ما نباید مثل سایر مردم در این عید، قربانی‌های خود را به خداوند تقدیم کنیم؟»

۸موسی به آنها گفت: «صبر کنید تا من در این مورد از خداوند دستورالعمل بگیرم.»

۹-۱۰خداوند به موسی فرمود: «اگر یکی از شما و یا فرزندان شما در اثر تماس با جسد مرده ناپاک شود، یا در سفر باشد و نتواند در مراسم عید شرکت نماید، بازهم می‌تواند عید فصح را بجا آورد. **۱۱**یک ماه بعد از عید، یعنی در عصر ماه دوم می‌تواند عید را با خوردن برّه، نان بدون خمیرمایه و سبزیهای تلخ بجا آورد. **۱۲**او نباید چیزی را باقی بگذارد، یا استخوانی از آن را بشکند و باید از تمام دستوراتی که در این مورد داده‌ام پیروی کند. **۱۳**امّا کسی‌که ناپاک و یا مسافر نباشد و از انجام مراسم عید فصح خودداری کند، باید از بین قوم طرد شود، زیرا در وقت معیّن قربانی خود را به خداوند تقدیم نکرده است. آن شخص گناهکار شمرده می‌شود.

۱۴«اگر یک نفر بیگانه در بین شما سکونت دارد، او هم می‌تواند مراسم عید فصح را با پیروی از مقرّرات آن برای خداوند، بجا آورد. پیروی از این مقرّرات هم برای بیگانگان و هم برای قوم اسرائیل واجب است.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ابر راهنما
(خروج ۴۰:۳۴-۳۸)

۱۵در روزی که خیمهٔ عبادت را برپا کردند، ابری خیمه را پوشاند. در شام همان روز، آن ابر به شکل آتش درآمد و تا صبح بالای خیمه باقی ماند. **۱۶**به همین ترتیب، ابر همیشه در روز خیمه را می‌پوشاند و هنگام شب به شکل آتش در می‌آمد. **۱۷**هرگاه ابر از بالای خیمه حرکت می‌کرد، قوم اسرائیل هم به راه می‌افتادند و در هر جایی که ابر توقّف می‌کرد، مردم هم در همان‌جا اردو می‌زدند. **۱۸**قوم اسرائیل به امر خداوند به سفر خود ادامه می‌دادند، و به امر او هم توقّف کرده، اردو می‌زدند. **۱۹**حتّی اگر ابر بالای خیمه، مدّت زیادی هم توقّف می‌کرد، قوم اسرائیل طبق دستور خداوند، در همان‌جا می‌ماندنـد. **۲۰**بعضی اوقـات ابر بالای خیمه برای چند روز توقّف می‌کرد، آنها هم به پیروی از حکم خداوند، در خیمه‌های خود باقی می‌ماندند. و بعد هم به امر خداوند حرکت می‌کردند. **۲۱**گاهی ابر تا صبح توقّف می‌کرد و صبح روز دیگر به راه می‌افتاد، امّا خواه شب می‌بود خواه روز، وقتی‌که ابر حرکت می‌کرد، قوم اسرائیل هم با راهنمایی ابر کوچ می‌کردند. **۲۲**اگر ابر دو روز، یک ماه و یا زمانی طولانی بالای خیمهٔ عبادت توقّف می‌نمود، مردم اسرائیل هم از جای خود حرکت نمی‌کردند ولی همین‌که ابر به راه می‌افتاد، آنها هم به دنبالش به راه می‌افتادند. **۲۳**به این ترتیب، قوم اسرائیل به امر خداوند حرکت می‌کردند و به امر خداوند خیمه‌های خود را برمی‌افراشتند و هر دستوری که خداوند به موسی می‌داد، آنها طبق آن رفتار می‌کردند.

شیپورهای نقره‌ای

۱۰ **۱-۲**خداوند به موسی فرمود: «دو شیپور از نقره بساز و از آنها برای جمع کردن و کوچ دادن قوم اسرائیل استفاده کن. **۳**زمانی‌که هر دو شیپور نواخته شوند، همهٔ مردم اسرائیل باید در جلوی در ورودی خیمهٔ عبادت اجتماع کنند. **۴**امّا وقتی‌که یک شیپور نواخته شود، تنها رهبران خاندان‌های اسرائیل نزد تو جمع شوند. **۵**هنگامی‌که شیپور نواخته شود، طایفه‌هایی که در سمت شرق خیمهٔ عبادت هستند کوچ کنند. **۶**بار دوم که شیپور نواخته شود، طایفه‌های سمت جنوب خیمه حرکت کنند. **۷**شیپورها باید با صداهای مختلف نواخته شوند تا مردم بتوانند تشخیص بدهند که جمع شوند و یا کوچ کنند. **۸**تنها پسران هارون که کاهن هستند، باید شیپورها را بنوازند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«این یک قانون همیشگی است که باید شما و نسلهای آیندهٔ شما آن را رعایت کنید. **۹**وقتی در سرزمین خود، برای جنگ علیه دشمنانی که به شما حمله می‌کنند بروید، باید شیپورها را بنوازید، آنگاه در حضور خداوند به یاد آورده خواهید شد و از دشمنان نجات خواهید یافت. **۱۰**همچنین در روزهای خوشی، یعنی در مراسم برگزاری عید، اول هر ماه و در وقت تقدیم کردن قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های سلامتی هم، این شیپورها را بنوازید تا شما را به‌یاد من بیاورند، زیرا من، خداوند خدای شما می‌باشم.»

حرکت قوم اسرائیل از صحرای سینا

۱۱در بیستم ماه دوم سال دوم، ابر از بالای خیمهٔ عبادت حرکت کرد. **۱۲**قوم اسرائیل هم به ترتیب از صحرای سینا به دنبال آن به راه افتادند تا اینکه ابر در صحرای فاران توقّف نمود.

۱۳آنها به دستور خداوند توسط موسی کوچ کردند. **۱۴**ابتدا طایفهٔ یهودا، زیر پرچم خود و به رهبری نحشون، پسر عمیناداب، به راه افتاد. **۱۵**بعد طایفهٔ یساکار به رهبری نتنائیل، پسر صوغر **۱۶**و سپس طایفهٔ زبولون به رهبری الیاب، پسر حیلون روانه شدند.

۱۷وقتی‌که خیمهٔ عبادت را جمع کردند، جرشونیان و مراریان، از طایفهٔ لاوی، که مسئول حمل آن بودند، خیمه را برداشتند و به راه افتادند.

۱۸پس از آن طایفهٔ رئوبین، زیر پرچم خود و به رهبری الیصور، پسر شدیئور کوچ کرد. **۱۹**پشت سر آنها طایفهٔ شمعون به رهبری شلومیئیل، پسر صوریشدای به راه افتاد. **۲۰**به دنبال آنها، طایفهٔ جاد به رهبری الیاساف، پسر دعوئیل رفت.

۲۱آنگاه قهاتیان آماده حرکت شدند، و وسایل و لوازم مقدّس را برداشته، به راه افتادند. خیمهٔ عبادت می‌بایست پیش از رسیدن آنها برپا شود.

۲۲سپس طایفهٔ افرایم زیر پرچم خود و به رهبری الیشمع، پسر عمیهود حرکت کرد. **۲۳**بعد از آن، نوبت طایفهٔ منسی رسید که به رهبری جملیئیل، پسر فدهصور کوچ کند. **۲۴**به دنبال آنها، طایفهٔ بنیامین به رهبری ابیدان، پسر جدعونی حرکت کرد.

۲۵پشت سر آنها، طایفهٔ دان زیر پرچم خود و به رهبری اخیعزر، پسر عمیشدای به راه افتاد. **۲۶**سپس طایفهٔ اشیر به رهبری فجیعیئیل، پسر عکران، **۲۷**و در پایان طایفهٔ نفتالی به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رهبری اخیرع، پسر عینان حرکت کرد. **۲۸**سفر طایفه‌های اسرائیل دسته به دسته به این ترتیب بود.

۲۹موسی به برادر زن خود، حوباب، پسر رعوئیل مدیانی گفت: «ما به سرزمینی که خداوند به ما وعده داده است خواهیم رفت، تو هم با ما بیا و از تو به خوبی نگهداری می‌کنیم، خداوند به قوم اسرائیل وعده‌های بسیار خوب داده است.»

۳۰امّا او در جواب موسی گفت: «من نمی‌آیم و می‌خواهم به وطن خود و نزد خویشاوندان خود بازگردم.»

۳۱موسی گفت: «خواهش می‌کنم ما را ترک مکن. تو می‌دانی ما کجا می‌توانیم در این بیابان اردو بزنیم و تو می‌توانی راهنمای ما باشی. **۳۲**اگر همراه ما بیایی، برکاتی که خدا به ما می‌دهد، نصیب تو هم می‌شود.»

صندوق پیمان و ابر راهنما

۳۳پس از ترک کوه سینا، مدّت سه روز درحالی‌که صندوق پیمان خداوند پیشاپیش قوم اسرائیل بود، راه می‌رفتند تا به جایی رسیدند که برای توقّف آنها تعیین شده بود. **۳۴**هنگامی‌که سفر می‌کردند، ابر خداوند در طول روز بالای سرشان سایه می‌انداخت.

۳۵هرگاه صندوق پیمان حرکت می‌کرد، موسی می‌گفت: «خداوندا، برخیز، دشمنانت پراکنده شوند و بدخواهانت از حضورت فرار کنند.» **۳۶**هنگامی‌که صندوق پیمان توقّف می‌نمود، موسی می‌گفت: «ای خداوند، نزد هزاران اسرائیلی بازگرد.»

مردم اسرائیل لب به شکایت می‌گشایند

۱۱ قوم اسرائیل به‌خاطر دشواریهای خود به درگاه خداوند زبان به شکایت گشود. وقتی خداوند شکایت آنها را شنید، خشمگین شد و آتشی فرستاد و اطراف اردو را از بین برد. **۲**آنگاه مردم نزد موسی گریستند و موسی نزد خداوند دعا کرد و آتش خاموش شد. **۳**پس آنجا را «تبعیره» (یعنی سوختن) نامیدند، زیرا در آنجا آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده بود.

انتخاب هفتاد رهبر

۴بیگانگانی که با قوم اسرائیل بودند، هوس خوردن گوشت کرده بودند و خود قوم اسرائیل نیز ناله‌کنان می‌گفتند: «ای کاش کسی به ما گوشت می‌داد! **۵**به یاد داریم که در مصر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ماهی رایگان می‌خوردیم، خیار، خربزه، تره، پیاز و سیر داشتیم.
۶امّا اکنون اشتهای خود را از دست داده‌ایم و به غیراز این مَنّا
چیز دیگری نیست که بخوریم.»
۷مَنّا مادّه‌ای بود، به اندازهٔ تخم گشنیز به رنگ سفید مایل
به زرد. ۸مردم اسرائیل می‌رفتند و آن را از روی زمین جمع
می‌کردند، در هاوَن می‌کوبیدند و آرد می‌کردند و بعد، از آن آرد
نان می‌پختند. و مزهٔ نان روغنی داشت. ۹مَنّا با شبنم شبانگاه
بر زمین می‌نشست.
۱۰موسی صدای گریهٔ قوم اسرائیل را، که جلوی چادرهای
خود نشسته بودند، شنید. موسی از اینکه خداوند خشمگین
شده بود بسیار ناراحت شد ۱۱و به خداوند گفت: «چرا با این
بنده‌ات چنین رفتار می‌کنی؟ من چه کرده‌ام که از من ناراضی
هستی؟ چرا بار این قوم را به دوش من گذاشته‌ای؟ ۱۲آیا من
آنها را آفریده‌ام و به دنیا آورده‌ام که می‌گویی مانند پرستاری که
کودک را در آغوش می‌گیرد، آنها را به سرزمینی که به اجدادشان
وعده داده‌ای ببرم؟ ۱۳برای این‌همه مردم از کجا گوشت تهیّه
کنم؟ زیرا آنها نزد من گریه می‌کنند و می‌گویند: 'به ما گوشت
بده تا بخوریم.' ۱۴من به تنهایی نمی‌توانم، بار مسئولیّت تمام
این مردم را به گردن بگیرم. این بار برای من بسیار سنگین
است. ۱۵اگر با من این‌چنین رفتار می‌کنی، خواهش می‌کنم
مرا بکش، بکش تا از این بدبختی رهایی یابم.»
۱۶خداوند به موسی فرمود: «هفتاد نفر از رهبران برجستهٔ قوم
اسرائیل را جمع کن و نزد دروازهٔ خیمهٔ عبادت به حضور من
بیاور و در آنجا همراه تو بایستند. ۱۷آنگاه من نزول می‌کنم و با
تو حرف می‌زنم و از روحی که به تو داده‌ام، می‌گیرم و به آنها
می‌دهم تا در مسئولیّت امور قوم با تو سهیم باشند و تو تنها نباشی.
۱۸به مردم اسرائیل بگو: 'خود را برای فردا پاک کنید و به شما
گوشت داده می‌شود که بخورید.' به آنها بگو که خداوند نالهٔ
شما را شنید که می‌گفتید: 'ای کاش کسی به ما گوشت می‌داد
که می‌خوردیم. وقتی‌که در مصر بودیم، وضع بهتری داشتیم.'
بنابراین خداوند به شما گوشت می‌دهد. ۱۹شما نه برای یک
روز، دو روز، پنج روز، ده روز یا بیست روز، ۲۰بلکه برای یک
ماهِ کامل، آن‌قدر گوشت خواهید خورد که از دماغهایتان بیرون
بیاید و از خوردن آن بیزار شوید، زیرا خدایی را که بین شماست
رد کردید و افسوس خوردید که چرا از مصر خارج شدید.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۱امّا موسی گفت: «تنها تعداد مردمی که پیاده هستند ششصد هزار است، باز هم تو می‌گویی که برای یک ماه کامل به آنها گوشت می‌دهی؛ **۲۲**اگر ما همهٔ رمه و گلّهٔ خود را بکشیم، برای این‌همه مردم کفایت نمی‌کند. یا اگر تمام ماهیان دریا را هم بگیریم، امکان ندارد که همهٔ این مردم را سیر کنیم.»
۲۳خداوند به موسی گفت: «آیا دست خداوند کوتاه است؟ حالا خواهی دید که آنچه گفته‌ام به انجام خواهد رسید یا نه.»

نبوّت هفتاد رهبر

۲۴پس موسی از خیمهٔ عبادت خارج شد و آنچه را که خداوند فرموده بود، به مردم گفت. بعد هفتاد نفر از رهبران قوم را جمع کرد و آنها را در اطراف خیمهٔ عبادت قرار داد. **۲۵**آنگاه خداوند در ابر نازل شد و با موسی به صحبت پرداخت و از روحی که بر موسی قرار داشت گرفت و بر آن هفتاد نفر رهبر گذاشت. به مجرّدی که روح بر آنها قرار گرفت شروع به نبوّت کردند، امّا بار دیگر نبوّت نکردند.
۲۶دو نفر از آن هفتاد رهبر به نامهای الداد و میداد در اردوگاه مانده و به خیمهٔ عبادت نرفته بودند، امّا روح بر آنها هم قرار گرفت و در اردوگاه نبوّت کردند. **۲۷**یک مرد جوان دویده نزد موسی رفت و به او گفت: «الداد و میداد در اردوگاه نبوّت می‌کنند.»
۲۸یوشع، پسر نون که از جوانی دستیار موسی بود گفت: «آقای من، آنها را منع کن.»
۲۹امّا موسی به او گفت: «آیا تو به جای من حسادت می‌ورزی؟ ای کاش خداوند روح خود را بر همهٔ قوم خود قرار می‌داد تا همهٔ آنها نبی می‌شدند.» **۳۰**بعد موسی با رهبران به اردوگاه برگشتند.

خداوند بلدرچینها را می‌فرستد

۳۱به فرمان خداوند بادی وزید که بلدرچین‌ها را، از دریا با خود آورد. به طوری که اطراف اردوگاه از هر طرف به ارتفاع یک متر و به مسافت چند کیلومتر از بلدرچین پُر شد. **۳۲**قوم اسرائیل تمام شب و روز و فردای آن بلدرچین جمع کردند. هیچ‌کس کمتر از سیصد من جمع نکرده بود. مردم بلدرچینها را در اطراف اردوگاه پهن کردند تا خشک شوند. **۳۳**امّا هنوز گوشت در زیر دندانشان بود که آتش خشم خداوند بر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قوم اسرائیل شعله‌ور شد و بلای سختی را بر آنها نازل کرد و عدّه‌ای از آنها را از بین برد. **۳۴**بنابراین آنجا را «قبروت هتاوه»، یعنی «قبرستان حرص و طمع» نامیدند، زیرا افرادی را که هوس گوشت کرده بودند، در آنجا دفن نمودند.

۳۵بعد قوم اسـرائیل از قبروت هتاوه حرکت کرده، رهسپار حضیروت شدند و مدّتی در آنجا توقّف نمودند.

مخالفت مریم و هارون با موسی

۱۲ مریـم و هارون، موسـی را به‌خاطر اینکه، با یک زن حبشی ازدواج کرده بود، سرزنش نمودند **۲**و گفتند: «آیا خداوند تنها به وسـیلهٔ موسی سخن گفته است؟ آیا به وسیلهٔ ما هم سخن نگفته است؟» خداوند حرف آنها را شنید. **۳**(موسی متواضع‌ترین شخص روی زمین بود.)

۴خداوند به موسی، هارون و مریم فرمود که هر سه نفرشان فوراً در خیمهٔ عبادت حاضر شوند. پس هر سه نفر آنها به حضور خداوند رفتند. **۵**آنگاه خداوند در یک ستون ابر نازل شد و در نزد دروازهٔ خیمه ایستاد و فرمود: «هارون و مریم پیش بیایند.» و آنها پیش رفتند. **۶**خداوند فرمود: «حرف مرا بشنوید، وقتی بخواهم با یک نبی حرف بزنم با او در رؤیا و خواب صحبت می‌کنم. **۷**ولی هنگامی‌که با موسـی، خدمتگزار خود سخن می‌گویم متفاوت است، زیرا من او را مسئول همهٔ قوم خود، اسرائیل کرده‌ام. **۸**به همین دلیل من با روشنی و نه با رمز، و رو در رو با او صحبت می‌کنم، او حتّی شکل مرا دیده است. چطور جرأت می‌کنید که بندهٔ من موسی را سرزنش کنید؟»

ابتلای مریم به بیماری پوستی

۹آنگاه خداوند از آنها خشـمگین شد و آنها را ترک کرد. **۱۰**هنگامی‌که ابر از بالای خیمه برخاست، تمام بدن مریم مبتلا به جذام سفید شد. چون هارون این را دید، **۱۱**به موسی گفت: «سرور من، ما را به‌خاطر این گناه تنبیه مکن، ما از روی نادانی مرتکب این گناه شدیم. **۱۲**نگذار که مریم مانند کودکی شود که مرده به دنیا می‌آید و نصف بدنش پوسیده است.»

۱۳پس موسی به درگاه خداوند دعا کرد و گفت: «ای خداوند به تو التماس می‌کنم تا او را شفا دهی.»

۱۴خداوند به موسی فرمود: «اگر پدرش به روی او آب دهان می‌انداخت، آیا برای هفت روز خجل نمی‌بود؟ پس برای هفت روز در بیرون اردوگاه تنها بماند و بعد از آن می‌تواند بازگردد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵پس مریم مدّت هفت روز در بیرون اردوگاه به سر برد و قوم
اسرائیل تا زمان بازگشت مریم، از سفر بازایستاد. ۱۶آنگاه آنها
از حضیروت کوچ کردند و در صحرای فاران اردو زدند.

بررسی اوضاع کنعان
(تثنیه ۱:۱۹-۳۳)

۱۳ خداوند به موسی فرمود: ۲«از هر طایفه، یک
رهبر برای جاسوسی به سرزمین کنعان که به آنها
بخشیده‌ام، بفرست.» ۳-۱۵موسی طبق دستور خداوند عمل
کرده، از اردوگاه خود در صحرای فاران، رهبرانی به سرزمین
کنعان فرستاد. اسامی آنها عبارتند از:

طایفه	رهبر
شموع، پسر زکور،	از طایفهٔ رئوبین،
شافاط، پسر حوری،	از طایفهٔ شمعون،
کالیب، پسر یفنه،	از طایفهٔ یهودا،
یجال، پسر یوسف،	از طایفهٔ یساکار،
هوشع، پسر نون،	از طایفهٔ افرایم،
فلطی، پسر رافو،	از طایفهٔ بنیامین،
جدیئیل، پسر سودی،	از طایفهٔ زبولون،
جدی، پسر سوسی،	از طایفهٔ منسی،
عمیئیل، پسر جملی،	از طایفهٔ دان،
ستور، پسر میکائیل،	از طایفهٔ اشیر،
نحبی، پسر وفسی،	از طایفهٔ نفتالی،
جاوئیل، پسر ماکی،	از طایفهٔ جاد.

۱۶اینها نامهای کسانی بودند که موسی برای جاسوسی به
آن سرزمین فرستاد. موسی نام هوشع، پسر نون را به یوشع
تبدیل کرد.
۱۷هنگامی‌که موسی آنها را فرستاد، به ایشان دستور داد که از
اینجا به طرف شمال، یعنی به جنوب سرزمین کنعان و سپس
به قسمت کوهپایه بروید ۱۸و وضع آنجا را بررسی کنید که
آنجا چطور سرزمینی است، چقدر جمعیّت دارد و چقدر قوی
هستند. ۱۹زمین آنها حاصلخیز است، یا خیر؟ مردم آنجا در
شهرهای بی‌حصار زندگی می‌کنند و یا در شهرهای مستحکم؟
۲۰خاک زمین حاصلخیز است، یا بایر؟ آنجا درختان زیاد دارد،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یا نه؟ شجاع باشید وسعی کنید که از میوه و محصول آنجا مقداری را برای نمونه، با خود بیاورید. (آن موقع فصل نوبر انگور بود.)
۲۱پس آنها رفتند و وضع زمین را از بیابان سین تا رحوب در نزدیکی گذرگاه حمات، بررسی نمودند **۲۲**و از قسمت جنوب آنجا عبور کرده، به حبرون رسیدند. در آنجا خاندان اخیمان، شیشای و تلمای، که از سلسلهٔ عناق بودند، زندگی می‌کردند. (حبرون هفت سال قبل از صُوعَن مصر بنا شده بود.) **۲۳**سپس به وادی اشکول وارد شدند و از آنجا یک خوشه انگور چیدند و با خود بردند. این خوشه انگور آن‌قدر سنگین بود که آن را به چوبی بسته، دو نفر بر شانه‌های خود حمل می‌کردند. آنها همچنین مقداری انار و انجیر هم به عنوان نمونه، با خود بردند. **۲۴**آن وادی را به‌خاطر آن خوشهٔ انگور، اشکول (یعنی خوشه) نامیدند.

بازگشت جاسوسان

۲۵بعد از چهل روز آنها از سفر برگشتند **۲۶**و نزد موسی، هارون و تمام قوم اسرائیل که در قادش، واقع در صحرای فاران اردو زده بودند، رفتند و چگونگی سفر خود را به اطّلاع آنها رساندند و میوه‌هایی را که با خود آورده بودند، به آنها نشان دادند. **۲۷**آنها به موسی گفتند: «به سرزمینی که ما را فرستادید، رفتیم و آن را بررسی کردیم. آنجا یک سرزمین غنی و حاصلخیز است. اینها میوه‌های آنجاست که برای نمونه با خود آوردیم. **۲۸**امّا ساکنان آنجا مردم نیرومندی هستند و در شهرهای بزرگ و مستحکم زندگی می‌کنند. همچنین فرزندان عناق غول پیکر را هم در آنجا دیدیم. **۲۹**مردم عمالیق در جنوب زندگی می‌کنند؛ حِتّیان، یبوسیان و اموریان در مناطق کوهستانی و کنعانیان در سواحل دریای مدیترانه و رود اردن زندگی می‌کنند.»
۳۰کالیب مردم را در حضور موسی ساکت کرد و گفت: «فوراً برویم و آنجا را تصرّف کنیم، چون یقین دارم که بر آنها پیروز می‌شویم.»
۳۱آنگاه مردانی که با او به آنجا رفته بودند گفتند: «ما نمی‌توانیم با آن مردم مقابله کنیم، زیرا آنها قویتر از ما هستند.» **۳۲**آنها دربارهٔ سرزمینی که تجسس کرده بودند، گزارش بدی به قوم اسرائیل دادند. آنها گفتند: «سرزمینی را که ما برای جاسوسی به آنجا رفتیم، ساکنان سرزمین خود را می‌بلعد. مردمی را که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آنجا دیدیم همــه قوی‌هیکل بودند. ۳۳ما در آنجا عناقی‌ها را دیدیم، آنها آن‌قدر قوی و بلند قامت هستند که ما در مقابل آنها خود را کوچک مثل ملخ احساس می‌کردیم و آنها نیز در مورد ما همینطور فکر می‌کردند.»

شورش قوم اسرائیل

۱۴ مردم تمام شب با آواز بلند گریستند ۲و از موسی و هارون شکایت کرده گفتند: «ای کاش در مصر می‌مردیم، یا در همیــن بیابان از بین می‌رفتیم. ۳خداوند ما را به این سرزمین آورد تا ما را با شمشــیر دشمن به قتل برساند و زنان و فرزندان ما اسیر شــوند، پس بهتر است که به مصر بازگردیم.» ۴به یکدیگر گفتند: «بیایید که برای خود رهبری انتخاب کنیم تا ما را به مصر بازگرداند.»

۵آنگاه موسی و هارون در پیش مردم اسرائیل به خاک افتادند. ۶یوشع، پسر نون و کالیب، پسر یفنه، جزء آنانی بودند که برای بررسی به سرزمین کنعان رفته بودند، جامهٔ خود را پاره کردند و ۷به مردم اسرائیل گفتند: «ما سرزمین کنعان را بررسی کردیم. آنجا سرزمین بسیار حاصلخیزی است. ۸اگر خداوند از ما خشنود باشــد، ما را به آنجا می‌برد و آن سرزمین غنی و حاصلخیز را به ما می‌دهد. ۹پس شما نباید علیه خداوند شورش کنید و از مردم کنعان بترسید، زیرا شکست دادن آنها برای ما، مثل آب خوردن آسان است. آنها پُشــت و پناهی ندارند، امّا خداوند همراه ماست. از ایشان نترسید!» ۱۰مردم اسرائیل خواستند آنها را سنگسار کنند که ناگهان جلال با شکوه خداوند در خیمهٔ عبادت بر تمام قوم اسرائیل ظاهر شد.

دعای موسی برای قوم

۱۱خداوند به موسی فرمود: «تا به کی این قوم به من اهانت می‌کنند؟ با وجود این‌همه نشانه‌هایی که من در میان آنها نشان دادم، باز هم به من ایمان نمی‌آورند. ۱۲پس می‌خواهم که آنها را به مرض هولناکی مبتلا و از ارث محروم کنم و از تو قومی که بزرگتر و قویتر از اینها باشد، به وجود آورم.»

۱۳امّا موسی به خداوند گفت: «اگر این خبر به گوش مردم مصر برسد چه خواهند گفت؟ تو این قوم را با قدرت خود از دست آن مردم نجات دادی. ۱۴مردم مصر از این موضوع به ساکنان سرزمین کنعان خبر خواهند داد. مردم کنعان می‌دانند کــه تو ای خداوند، با این قوم هســتی و خود را در ابری که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بالای سر آنهاست، نشان می‌دهی و با ستون ابر و آتش شب و روز آنها را راهنمایی می‌کنی. **۱۵**حالا اگر تمام این قوم را از بین ببری، آن مردمی که شهرت تو را شنیده‌اند، خواهند گفت: **۱۶**'چون خداوند نتوانست این قوم را به این سرزمین که وعدهٔ مالکیّت آن را به آنها داده بود برساند، مجبور شد که آنها را در بیابان از بین ببرد.' **۱۷**اکنون از درگاه تو تقاضا می‌کنم، قدرت خود را به ما نشان ده و آنچه را قول داده بودی انجام بده، هنگامی‌که فرمودی: **۱۸**من، خداوند به آسانی خشمگین نمی‌شوم و محبّت من بی‌پایان است و به شما وفادار هستم و گناهان شما را می‌بخشم، امّا گناه را بدون سزا نمی‌گذارم. به‌خاطر گناه پدران، فرزندانشان را تا نسل سوم و چهارم جزا می‌دهم. **۱۹**پس از حضور تو التماس می‌کنم که از روی بزرگواری و محبّت بی‌پایانت، گناهان این مردم را ببخشی، چنانچه از همان زمانی که سرزمین مصر را ترک کردند، تاکنون بارها گناهان ایشان را بخشیده‌ای.»

قوم اسرائیل جزا می‌بیند

۲۰آنگاه خداوند فرمود: «چون تو از من خواهش کردی، من آنها را می‌بخشم، **۲۱-۲۲**امّا به حیات خود و به حضور پرجلالم که زمین را پُر کرده است، قسم می‌خورم که هیچ‌کدام از آنهایی را که جلال و نشانه‌های مرا در مصر و همچنین در بیابان دیده‌اند و بازهم از من نافرمانی کرده‌اند و مرا مورد آزمایش قرار داده‌اند، **۲۳**آن سرزمینی را که به نیاکانشان وعدهٔ مالکیّت آن را داده‌ام، نخواهند دید. **۲۴**ولی بندهٔ من، کالیب با آنها فرق دارد. او همیشه و از صمیم دل، دستورات مرا انجام داده است، بنابراین او را به همان سرزمینی که برای بررسی‌اش رفته بود، می‌برم و نسل او را مالک آن می‌سازم. **۲۵**حالا که عمالیقیان و کنعانیان در دشتها سکونت دارند، پس بهتر است از راه دریای سرخ به بیابان بازگردید.»

۲۶سپس خداوند به موسی و هارون فرمود: **۲۷**«تا به کی این مردم شریر از من شکایت می‌کنند؟ من بارها شکایت این قوم را شنیده‌ام. **۲۸**به آنها بگو: 'خداوند به حیات خود قسم می‌خورد که همان بلا را که از آن می‌ترسیدند بر سرتان می‌آورم. من خداوند سخن گفته‌ام **۲۹**اجسادتان در این بیابان پوسیده می‌شوند. از تمام اشخاص بیست ساله و بالاتر یک نفر هم زنده نمی‌ماند، چرا که از من شکایت کردید. **۳۰**به غیراز کالیب، پسر یفنه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و یوشع پسر نون، هیچ‌کدام ایشان به آن سرزمینی که به شما وعده دادم، قدم نمی‌گذارد. **۳۱**همچنین کودکان شما را که گفتید، اسیر ساکنان آن سر زمین می‌شوند، به سلامتی به آن جایی‌که شما آن را رد کردید، می‌رسانم. **۳۲**امّا جنازه‌های شما در این بیابان می‌افتند. **۳۳**فرزندان شما به‌خاطر بی‌ایمانی شما برای چهل سال چوپانی می‌کنند تا که آخرین نفر شما در بیابان بمیرد. **۳۴**در مقابل هر روزی که نمایندگان شما آن سرزمین را شناسایی کردند، یک سال جزا می‌بینید؛ یعنی مدّت چهل سال در بیابان سرگردان می‌باشید. به این ترتیب جزای نافرمانی خود را می‌بینید تا بدانید که، بی‌اطاعتی از من چه نتیجه‌ای دارد. **۳۵**شما ای قوم شریر، که به مخالفت با من برخاسته‌اید، در بیابان می‌میرید. این است گفتار من که خداوند هستم.'»

۳۶-۳۷آن کسانی‌که برای بررسی به کنعان رفته بودند و با شایعات بد، مردم را به وحشت انداخته، آنها را به ضد خداوند تحریک نمودند، در اثر بلایی که خداوند بر سرشان آورد، همه هلاک شدند. **۳۸**از بین آنها تنها یوشع، پسر نون و کالیب، پسر یفنه زنده ماندند.

اولین قصد حمله به سرزمین
(تثنیه ۱:۴۱-۴۶)

۳۹موسی آنچه را که خداوند فرموده بود، به اطّلاع مردم رساند و آنها بسیار گریه کردند. **۴۰**روز بعد، صبح زود برخاستند و به سر کوه رفتند و گفتند: «ما حاضر و آماده هستیم تا به سرزمینی که خداوند به ما وعده داده برویم. ما به گناه خود اعتراف می‌کنیم.»

۴۱موسی به آنها گفت: «شما با این کار خود، از فرمان خداوند سرپیچی می‌کنید، امّا موفّق نمی‌شوید. **۴۲**شما نباید به آنجا بروید، زیرا خداوند به شما کمک نخواهد کرد و دشمنانتان، شما را شکست می‌دهند. **۴۳**وقتی با عمالیقیان و کنعانیان روبه‌رو شوید، با شمشیر آنها به قتل می‌رسید. چون شما از دستور خداوند سرپیچی کرده‌اید و خداوند با شما نخواهد بود.»

۴۴امّا آنها به حرف موسی گوش ندادند و با وجودی که صندوق پیمان خداوند و موسی از اردوگاه حرکت نکرده بودند، به طرف کوهستان حرکت کردند. **۴۵**آنگاه عمالیقیان و کنعانیانِ ساکن کوهستان پایین آمدند و آنها را شکست دادند و تا حُرما تعقیب کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقرّرات قربانی

۱۵ خداوند به موسی فرمود: **۲**به قوم اسرائیل بگو وقتی به سرزمینی که به ایشان خواهم داد رسیدند، این مقرّرات را رعایت کنند: **۳–۵**هرگاه بخواهند قربانی سوختنی، یا هر قربانی دیگری که بر آتش تقدیم می‌شود و خداوند آن را می‌پسندد، بیاورند. قربانی باید گاو، قوچ، گوسفند یا بُز باشد. آن قربانی، خواه قربانی سوختنی، خواه نذری، خواه دلخواه، و یا قربانی مخصوص یکی از عیدها باشد، در هر صورت باید با هدیهٔ آردی تقدیم شود. اگر کسی بخواهد که برّه‌ای را قربانی کند، باید همراه آن یک کیلو آرد مرغوب، مخلوط با یک لیتر روغن به عنوان هدیهٔ آردی و یک لیتر شراب به عنوان هدیهٔ نوشیدنی تقدیم کند. **۶–۷**هرگاه بخواهد یک قوچ را قربانی کند، همراه آن باید دو کیلو آرد مرغوب مخلوط با یک و نیم لیتر روغن به عنوان هدیهٔ آردی و همچنین یک و نیم لیتر شراب به عنوان هدیهٔ نوشیدنی تقدیم کند. این نوع قربانی خداوند را راضی می‌کند. **۸–۱۰**اگر کسی بخواهد، یک گاو را برای قربانی نذری یا سلامتی بیاورد، همراه آن باید سه کیلو آرد مرغوب، مخلوط با دو لیتر روغن به عنوان هدیهٔ آردی و نیز دو لیتر شراب به عنوان هدیهٔ نوشیدنی تقدیم کند. بوی این قربانی که بر آتش به خداوند هدیه می‌شود برای او خوشایند است.

۱۱این چیزهایی است که باید همراه هر یک از قربانی‌های گاو، قوچ، برّه یا بُزغاله تقدیم شوند. **۱۲**هنگامی‌که، بیش از یک حیوان قربانی می‌شود، هدایای همراه آن، باید به نسبت تعداد حیوانات زیاد شود. **۱۳–۱۴**تمام کسانی‌که بخواهند، قربانی مورد پسند خداوند را بر آتش تقدیم کنند، چه اسرائیلی و چه بیگانگانی که به طور موقّت یا دایمی در میان آنان زندگی می‌کنند، باید از این مقرّرات پیروی کنند. **۱۵–۱۶**این قوانین برای شما و بیگانگانی که در میان شما زندگی می‌کنند، ابدی است. زیرا همه در برابر خداوند یکسان می‌باشند و یک قانون بر شما و آنها حکم می‌کند.

۱۷خداوند به موسی فرمود: **۱۸**به قوم اسرائیل بگو: «وقتی به سرزمینی که به شما می دهم، رسیدید **۱۹**هرگاه از محصول زمین بخورید، باید هدیه‌ای به خداوند بدهید. **۲۰**هرگاه نان بپزید، باید اولین قرص نان را که از اولین خرمن خود به دست می‌آورید، به عنوان هدیهٔ مخصوص به خداوند تقدیم نمایید. **۲۱**این هدیه‌ای است دایمی، که همهٔ نسلهای شما در آینده باید آن را انجام دهند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هدیهٔ گناه ناخواسته

۲۲-۲۳هرگاه شما یا نسلهای آینده‌تان، ندانسته از انجام دستوراتی که خداوند به موسی داد، غفلت کنید، **۲۴**و بعد متوجّه اشتباه خود بشوید، آن وقت باید یک گاو را به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. تمام جماعت، باید این قربانی را که بویش مورد پسند خداوند است، طبق مقرّرات، همراه هدیهٔ آردی و هدیهٔ نوشیدنی و یک بُز نر جهت قربانی گناه تقدیم کنند. **۲۵**کاهن برای تمام قوم اسرائیل کفّاره کند، گناهانشان بخشیده می‌شود، زیرا اشتباه آنان عمدی نبوده است و برای این گناه خود به حضور خداوند قربانی سوختنی و قربانی گناه نیز تقدیم کرده‌اند. **۲۶**تمام قوم اسرائیل و بیگانگانی که در میان آنها سکونت دارند، بخشیده می‌شوند، زیرا تمام مردم در این اشتباه شریک بوده‌اند.

۲۷هرگاه شخصی ندانسته گناهی کند، آن وقت باید یک بُز مادهٔ یک ساله را به عنوان قربانی گناه تقدیم کند **۲۸**و کاهن در حضور خداوند برایش کفّاره نماید و آن شخص بخشیده می‌شود. **۲۹**این قانون را بیگانگانی هم که در بین شما سکونت دارند، رعایت کنند.

۳۰امّا اگر کسی عمداً مرتکب گناهی شود، خواه اسرائیلی باشد خواه بیگانه، آن شخص در برابر خداوند، گناه ورزیده است و باید از اجتماع طرد شود، **۳۱**زیرا او فرمان خداوند را رد نموده، از فرمان او عمداً سرپیچی کرده است. او مسئول عقوبت خود خواهد بود.

شکستن قانون سبت

۳۲هنگامی‌که قوم اسرائیل در بیابان بودند، مردی را دیدند که در روز سبت هیزم جمع می‌کند. **۳۳**آنها او را نزد موسی و هارون و سایر رهبران قوم بردند. **۳۴**آنها او را در زندان انداختند، چرا که نمی‌دانستند با او چه کنند. **۳۵**خداوند به موسی فرمود: «سزای این شخص مرگ است. تمام قوم اسرائیل او را در بیرون اردوگاه سنگسار کنند تا بمیرد.» **۳۶**پس او را از اردوگاه خارج نموده، طبق فرمان خداوند سنگسار کردند.

منگوله‌ها

۳۷-۳۸خداوند به موسی فرمود: «به قوم اسرائیل بگو که بر گوشه‌های لباسهای خود منگوله‌هایی بسازند و آنها را با نخهای آبی وصل کنند. **۳۹**منگوله‌ها نقش یادآوری را به عهده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواهند داشت، هرگاه شما به آنها بنگرید، تمامی فرامین مرا به خاطر آورده، اطاعت خواهید نمود و از خواهشهای نفسانی خود پیروی نخواهید کرد. **۴۰**پس شما، همهٔ فرمانهای مرا به یاد بیاورید و آنها را انجام دهید و برای خداوند خود، مقدّس باشید. **۴۱**من شما را از سرزمین مصر بیرون آوردم. آری، من خداوند خدای شما هستم.»

شورش قورح، داتان و ابیرام

۱۶ **۱-۲**روزی قورح پسر یصهار نوه قهات، از طایفهٔ لاوی با داتان و ابیرام پسران الیاب و اون پسر فالت، که هر سه از طایفهٔ رئوبین بودند همدست شده علیه موسی شورش کردند. در این توطئه دویست و پنجاه نفر از رهبران شناخته شده هم که از طرف مردم انتخاب شده بودند، شرکت داشتند. **۳**آنها نزد موسی و هارون رفته گفتند: «شما از حد خود تجاوز کرده‌اید! همهٔ قوم اسرائیل متعلّق به خداوند می‌باشند و خداوند با همهٔ ماست. پس چرا شما خود را برتر از قوم خداوند می‌شمارید؟»

۴وقتی موسی سخنان آنها را شنید به خاک افتاد **۵**و به قورح و همراهانش گفت: «فردا صبح خداوند به شما نشان می‌دهد که چه کسی به او تعلّق دارد و چه کسی مقدّس است و چه کسی را برگزیده است که به حضور او نزدیک شود. **۶-۷**پس ای قورح، تو و همراهانت فردا صبح با منقلهای پر از آتش بیایید و در حضور خداوند در آنها بُخور دود کنید. آن وقت معلوم می‌شود که خداوند چه کسی را انتخاب کرده است. ای پسران لاوی، این شما هستید که حدّتان را نمی‌شناسید.»

۸موسی به قورح و همراهانش گفت: **۹**«ای لاویان بشنوید. آیا به نظر شما این امر کوچک است که خدای اسرائیل شما را از بین تمام قوم اسرائیل برگزید و در خیمهٔ عبادت موظّف ساخت تا به او نزدیک شوید و برای خدمت به مردم آماده باشید؟ **۱۰**خداوند به تو و همهٔ لاویان این افتخار را بخشید و حال می‌خواهید کاهن هم باشید. **۱۱**شما با این کار، با خداوند مخالفت می‌کنید. گناه هارون چیست که شما از او شکایت می‌کنید؟»

۱۲سپس موسی به داتان و ابیرام، پسران الیاب پیام فرستاد که بیایند، امّا آنها در جواب گفتند: «ما نمی‌آییم. **۱۳**آیا این کافی نبود که تو ما را از سرزمینی که در آن شیر و عسل جاری بود،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیرون آوردی تا در این بیابان از بیـــن ببری و حالا می‌خواهی بر ما حکومت کنی؟ **۱۴**تو هنوز ما را به سرزمین حاصلخیزی نیاورده‌ای و یا مزارع و تاکستانهایی برای ملکیّت خودمان به ما نداده‌ای. تو ما را فریب می‌دهی؟ ما نمی‌آییم.»

۱۵موســی خشمگین شــد و به خداوند گفت: «قربانی‌های ایشان را قبول مکن. من حتّی یک الاغ از آنها نگرفته‌ام و به هیچ‌کدام آنها آسیبی نرسانده‌ام.»

۱۶موسی به قورح گفت: «تو و دویست و پنجاه نفر همراهانت فردا صبح به حضــور خداوند بیایید. هارون هم می‌آید. **۱۷**هر کدام یک منقــل بیاورید، بُخور در آن گذاشــته و بر قربانگاه تقدیم کنید. هارون هم با منقل خود حاضر می‌شود.» **۱۸**پس همگی منقلهای خود را آورده آتش روشن کردند و بُخور بر آنها گذاشتند و با موسی و هارون نزد دروازهٔ ورودی خیمهٔ عبادت ایستادند. **۱۹**بعد قورح تمام قوم اسرائیل را برضد موسی و هارون تحریک نمود و همه را در برابر دروازهٔ خیمهٔ عبادت جمع کرد. ناگهان حضور پرشکوه خداوند بر تمام قوم اسرائیل ظاهر شد. **۲۰**خداوند به موسی و هارون فرمود: **۲۱**«از این مردم خود را جدا کنید، زیرا می‌خواهم همهٔ آنها را فوراً هلاک کنم.»

۲۲امّا موسی و هارون به خاک افتادند و گفتند: «ای خدایی که سرچشمه زندگی هستی، آیا به‌خاطر گناه یک نفر بر تمام قوم خشمگین می‌شوی؟»

۲۳خداوند به موسی فرمود: **۲۴**«پس به قوم اسرائیل بگو که از چادرهای قورح و داتان و ابیرام دور شوند.»

جزای شورشیان

۲۵آنگاه موسی با رهبران قوم، به طرف چادر داتان و ابیرام رفتنــد **۲۶**و به مــردم گفت: «خواهش می‌کنــم که از اطراف چادرهای این مردان شریر دور شــوید و به مال و چیزهایی‌که متعلّق به ایشــان است دست نزنید، مبادا به‌خاطر گناهان آنها شما هم هلاک شوید.» **۲۷**پس آنها از اطراف چادرهای قورح و داتان و ابیرام دور شدند.

داتان و ابیرام با زنان و فرزندان خود از چادر بیرون آمده جلوی در ایستادند. **۲۸**موسی گفت: «به این وسیله خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده تا تمام این کارها را انجام بدهم و آنها را به ارادهٔ خود نکرده‌ام. **۲۹**اگــر این مردم به مرگ طبیعی یا در اثر تصادف و یا مریضی بمیرند، در آن صورت خداوند مرا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نفرستاده است. **۳۰**امّا اگر خداوند چیز تازه‌ای به عمل آورد، زمین باز شود و اینها را با همهٔ مال و دارایی‌شان در خود فرو بَرَد و زنده به گور برونـد، آن وقت می‌دانید که این مردان به خدا اهانت کرده‌اند.»

۳۱به مجرّدی که سـخنان موسی تمام شـد، زمین زیر پای قورح و داتان و ابیرام باز شد **۳۲**و آنها را همراه با خانواده‌ها و هم‌دستان و همهٔ چیزهایی را که به آنها متعلّق بودند، در خود فروبرد. **۳۳**به این ترتیب شکاف زمین بر آنها بسته شد و همگی با همهٔ دارایی خود زنده به گور شدند و از بین رفتند. **۳۴**سایر مردم اسرائیل که نزدیک آنها ایستاده بودند، فریاد برآورده، فرار کردند که مبادا زمین آنها را هم ببلعد.

۳۵بعد آتشی از جانب خداوند فرود آمد و آن دویست و پنجاه نفری را که بُخور تقدیم می‌کردند، سوزاند.

منقلها

۳۶خداوند به موسـی فرمـود: **۳۷**«به العازار، پسـر هارون کاهن بگو که منقلها را از بین شـعله‌های آتش بیرون بیاورد، چون وقف من شده‌اند، مقدّس می‌باشند. **۳۸**او باید خاکستر منقلهـای برنزی این مردان را، کـه به قیمت جان خود گناه کردند، دور بریزد. بعد از منقلها ورقه‌های نازک بسازد، آنها را برای پوشش قربانگاه به کار بَرَد. این پوشش قربانگاه برای مردم اسرائیل خاطره‌ای عبرت‌انگیز خواهد بود.» **۳۹**پس العازار کاهن از منقلهای برنزی برای پوشش قربانگاه ورقه ساخت، **۴۰**تا قوم اسـرائیل عبرت بگیرند و هیچ‌کسـی به غیراز نسل هارون، جرأت نکند که در حضور خداوند بُخور بسـوزاند و به همان بلایی گرفتار شـود که بر سر قورح و پیروانش آمد. به این ترتیب دسـتوراتی که خداوند به موسـی داد، همه به انجام رسـید.

هارون مردم را نجات می‌دهد

۴۱ولی فردای آن روز قوم اسـرائیل بار دیگر علیه موسـی و هارون لب به شکایت گشـودند و گفتند: «شما قوم خداوند را کشـتید.» **۴۲**امّا وقتی‌که مردم برضد موسی و هارون جمع شدند، ناگهان دیدند که ابر خیمهٔ عبادت را دربرگرفته و حضور پرشکوه خداوند ظاهر شد. **۴۳-۴۴**موسی و هارون رفتند و در برابر خیمهٔ عبادت ایستادند و خداوند به موسی فرمود: **۴۵**«از این مردم دور شوید تا آنها را فوراً هلاک سازم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امّا موسی و هارون در حضور خداوند به خاک افتادند.
۴۶موسی به هارون گفت: «منقل خود را بگیر و از آتش
قربانگاه روی آن بریز و بر آن بُخور بریز و فوراً در بین مردم
برو و برای ایشان کفّاره کن تا گناهانشان بخشیده شود،
زیرا آتش خشم خداوند بر آنها شعله‌ور گردیده و بلا شروع
شده است.» **۴۷**هارون طبق دستور موسی عمل کرد و فوراً
به میان مردم رفت و دید که بلا شروع شده بود، پس بُخور
بر آتش نهاد و برای آنها کفّاره کرد. **۴۸**او بین زندگان و
مردگان ایستاد و بلا رفع شد. **۴۹**علاوه بر آنانی که روز قبل
با قورح هلاک شدند، چهارده هزار و هفتصد نفر دیگر نیز
مردند. **۵۰**وقتی بلا متوقّف شد، هارون نزد موسی به در خیمهٔ
عبادت بازگشت.

عصای هارون شکوفه می‌کند

۱۷ خداوند به موسی فرمود: **۲**«به قوم اسرائیل بگو که
هر یک از رهبران دوازده طایفه، یک عصا برای تو
بیاورد. تو نام هر کدام آنها را بر عصای او بنویس. **۳**نام هارون
باید بر عصای طایفهٔ لاوی نوشته شود. **۴**سپس آن عصاها را به
خیمهٔ عبادت ببرید و در مقابل صندوق پیمان قرار دهید، یعنی
مکانی که با شما ملاقات می‌کنم. **۵**آنگاه عصای کسی‌که من
او را انتخاب کرده‌ام شکوفه می‌دهد. به این ترتیب به شکایات
همیشگی قوم برضد تو، خاتمه می‌دهم.»
۶موسی با مردم اسرائیل صحبت کرد و هر یک از رهبران
دوازده طایفه، برای او یک عصا آورد **۷**و موسی آنها را گرفته،
با عصای هارون در خیمهٔ عبادت برد و در برابر صندوق پیمان
خداوند گذاشت.
۸روز بعد موسی وارد خیمهٔ عبادت شد و دید که عصای
هارون که نام طایفهٔ لاوی بر آن نوشته شده بود شکوفه
داده و بادام رسیده بار آورده است. **۹**موسی عصاها را بیرون
آورد و به قوم اسرائیل نشان داد. بعد از آن که آنها عصاها
را دیدند، هر یک از رهبران عصای خود را پس گرفتند.
۱۰خداوند به موسی فرمود که عصای هارون را دوباره در
برابر صندوق پیمان بگذارد تا اخطاری برای این مردم
سرکش باشد و بدانند که اگر از شکایت دست نکشند، از
بین می‌روند. **۱۱**پس موسی هر آنچه را که خداوند فرموده
بود، انجام داد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲سپس قوم اسرائیل به موسی شکایت کرده گفتند: «برای ما
دیگر امیدی باقی نمانده است. ۱۳حالا هرکسی که نزدیک خیمهٔ
عبادت برود، کشته می‌شود، پس همهٔ ما هلاک می‌گردیم.»

وظایف کاهنان و لاویان

۱۸ خداوند به هارون فرمود: «تو، پسرانت و سایر
لاویان در مقابل هر نوع بی‌حرمتی که به خیمهٔ
عبادت شود، مسئول هستید. فقط تو و پسرانت برای هر خطایی
که در خدمت این جایگاه مقدّس سر بزنند، مقصّر می‌باشید.
۲خویشاوندان تو، یعنی طایفهٔ لاوی، باید در امور مربوط به
خیمهٔ عبادت به شما کمک کنند. ۳امّا انجام کارهای مقدّس
در داخل مکان مقدّس عبادت، تنها مسئولیّت تو و پسرانت
می‌باشد. لاویان نباید به اشیاء مقدّس و یا قربانگاه دست
بزنند، زیرا در آن صورت هم تو و هم آنها هلاک می‌شوید.
۴فقط آنها با تو همکاری کنند و وظایف محولهٔ خود را در
خیمهٔ عبادت انجام دهند و کسی‌که از طایفهٔ لاوی نباشد
حق ندارد که همراه تو کار کند. ۵باز می‌گویم که تنها تو و
پسرانت، باید امور مربوط به این مکان مقدّس و قربانگاه را
انجام دهید. مبادا خشم من در مقابل قوم اسرائیل برانگیخته
شود. ۶من خودم لاویان را که بستگان تو هستند، از بین تمام
طایفه‌های اسرائیل برگزیدم و به عنوان هدیه به تو دادم. آنها
وقف من شده‌اند تا وظایف مقدّس خود را در خیمهٔ عبادت
انجام دهند. ۷امّا وظیفهٔ کهانت، تنها مسئولیّت تو و پسرانت
می‌باشد و فقط شما باید امور مربوط به قربانگاه و مقدّسترین
مکان را انجام دهید. مقام کهانت، هدیهٔ خاصی است که
به شما داده‌ام و اگر هرکس دیگری، به لوازم مقدّس نزدیک
شود، کشته خواهد شد.»

سهم کاهنان

۸خداوند به هارون فرمود: «مسئولیّت تمام هدایایی را که قوم
اسرائیل برای من می‌آورند و همهٔ اشیایی را که وقف من می‌کنند،
به عهدهٔ تو و پسرانت می‌گذارم. این یک قانون ابدی است. ۹از
بین تمام هدایای مقدّسی که بر قربانگاه سوزانده نمی‌شوند، این
هدایا متعلّق به شماست: هدیه‌های آردی، قربانی‌های گناه و
قربانی‌های جبران خطا. هرآنچه که به من تقدیم می‌شود، مقدّس
است و به تو و پسرانت تعلّق می‌گیرد. ۱۰اینها را باید در مکانی
مقدّس بخورید و تنها افراد ذکور حق خوردن آنها را دارند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱«همچنین همهٔ هدایای مخصوص دیگری که قوم اسرائیل
به من تقدیم می‌کنند، من آنها را به شما و پسران و دختران
شما، به عنوان سهم دایمی می‌دهم و همهٔ اعضای خانوادهٔ شما
درصورتی‌که ناپاک نباشند، می‌توانند آنها را بخورند.
۱۲«بهترین روغن، بهترین شراب و غلّه و میوه‌های نوبری را
که به خداوند تقدیم می‌کنند، به شما می‌دهم. ۱۳میوه‌های
نوبری که از زمینهای آنها به خداوند تقدیم می‌شود، به شما
تعلّق خواهد داشت و هرکس از اعضای خانوادهٔ شما که ناپاک
نباشد، می‌تواند از آن بخورد.
۱۴«هرآنچه در اسرائیل بدون قید و شرط وقف من شده است،
به شما تعلّق دارد.
۱۵«تمام نخستزادگانی را که اسرائیل به من تقدیم می‌کند،
چه انسان و چه حیوان، به شما تعلّق دارند. امّا پسران اول
و حیواناتی که حرام گوشت هستند، باید بازخرید شوند.
۱۶پسران نخستزاده را می‌توان هنگامی‌که یک ماهه شدند، به
قیمت پنج تکه نقره بازخرید نمود، براساس مقیاس رسمی.
۱۷امّا نخستزادهٔ گاو، گوسفند و بُز را نمی‌توان بازخرید کرد،
زیرا آنها متعلّق به من هستند و باید برای من قربانی شوند.
خون آنها را باید بر قربانگاه پاشید و چربی آنها به عنوان هدیه
بر آتش به من تقدیم شود. بوی این قربانی مورد پسند من
واقع می‌گردد. ۱۸گوشت آنها، مانند سینه و ران راست، هدیهٔ
مخصوص متعلّق به شماست.
۱۹«من این هدایای مخصوص را که قوم اسرائیل برایم می‌آورند،
به تو و خانواده‌ات داده‌ام و این پیمانی جاوید است که من با
تو و فرزندانت بسته‌ام.
۲۰«خداوند به هارون فرمود: «شما نباید، هیچ زمینی در سرزمین
اسرائیل داشته باشید. چرا که من، سهم و ارث شما هستم.

سهم لاویان

۲۱«ده درصد هر چیزی را که قوم اسرائیل به من تقدیم
می‌کنند، به طایفهٔ لاوی به جای خدمتشان، در خیمهٔ عبادت،
بخشیده‌ام. ۲۲از این به بعد، سایر بنی‌اسرائیل حق ندارند که
به خیمهٔ عبادت نزدیک بشوند، مبادا مجرم شناخته شوند
و بمیرند. ۲۳تنها لاویان می‌توانند، وظایف خیمهٔ عبادت را
انجام دهند و اگر در انجام وظایف خود کوتاهی کنند، مجرم
شناخته می‌شوند و این قانونی است دایمی که نسلهای آینده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هم باید آن را رعایت کنند، **۲۴**چون ده درصدی را که قوم اسرائیل، به صورت هدیهٔ مخصوص به من تقدیم می‌کنند، به لاویان داده‌ام؛ در نتیجه آنها نباید زمینی در سرزمین اسرائیل داشته باشند.»

ده یک لاویان

۲۵خداوند به موسی فرمود که **۲۶**به لاویان بگوید: «ده درصد چیزهایی را که از قوم اسرائیل می‌گیرید، به عنوان هدیهٔ مخصوص، به من تقدیم کنید. **۲۷**خداوند این هدیهٔ مخصوص را، به عنوان هدیهٔ نوبر میوه، غلاّت و شراب می‌پذیرد. **۲۸-۲۹**پس این ده درصدهایی را، که به من تقدیم می‌کنید، باید از بهترین قسمت آنها باشند و باید آنها را به هارون کاهن بدهید. **۳۰**پس از آن که بهترین قسمت را تقدیم کردید، بقیّهٔ آنها را برای خود بردارید، همان‌طور که کشاورزان بعد از تقدیم هدایا، باقیماندهٔ محصول را برای خود نگه می‌دارند. **۳۱**شما و خانواده‌هایتان می‌توانید آن را در هر جایی که بخواهید، بخورید؛ زیرا آن مزد خدمتی است که شما در خیمهٔ عبادت انجام می‌دهید. **۳۲**شما لاویان، با خوردن آن مقصّر شمرده نمی‌شوید، به شرطی که بهترین قسمت ده درصد را به کاهنان بدهید. و اگر این کار را نکنید به هدیه‌های مقدّس، بی‌حرمتی می‌نمایید و کشته می‌شوید.»

خاکستر گاو قرمز

۱۹ خداوند به موسی و هارون فرمود که **۲**این دستورات را به قوم اسرائیل بدهند که یک گاو قرمز و بی‌عیب را که هیچ یوغی بر گردنش گذاشته نشده باشد، بیاورند **۳**و آن را به العازار کاهن بدهند. قربانی باید بیرون اردوگاه برده شود و در حضور العازار ذبح شود. **۴**آنگاه العازار، قدری از خون گاو را، با انگشت خود، هفت بار به طرف جلوی خیمهٔ عبادت بپاشد. **۵**بعد حیوان را با پوست، گوشت، خون و سرگین آن بسوزاند. **۶**العازار چوب سدر و شاخه‌های زوفا و ریسمان قرمز را بگیرد و آنها را در آتش بیندازد. **۷**پس از آن باید لباسهای خود را بشوید و غسل کند و بعد به اردوگاه بازگردد، امّا تا شام ناپاک می‌باشد. **۸**شخصی که گاو را سوزانده است، باید لباسهای خود را بشوید و غسل کند و او هم تا شام ناپاک می‌باشد. **۹**سپس شخصی که ناپاک نباشد، خاکستر گاو را جمع کند و در مکانی پاک در بیرون اردوگاه نگه دارد تا قوم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسرائیل آن را برای آب طهارت، که به‌خاطر رفع گناه است، به کار بَرند. **۱۰**کسی‌که خاکستر گاو را جمع کرده است، لباسهای خود را بشوید و او هم تا شام ناپاک می‌باشد. این مقرّرات را هم مردم اسرائیل و هم بیگانگانی که در بین آنها سکونت دارند، باید همیشه رعایت کنند.

تماس با جنازه

۱۱هرکسی که جنازه‌ای را لمس کند تا هفت روز ناپاک می‌باشد. **۱۲**او باید در روز سوم و هفتم، خود را با آب طهارت بشوید تا پاک شود. امّا اگر در آن دو روز خود را با آن آب پاک نکند، همان‌طور ناپاک باقی می‌ماند. **۱۳**اگر کسی جنازه‌ای را لمس کند و خود را با آب طاهر نکند، ناپاک باقی می‌ماند، چرا که آب طهارت بر او پاشیده نشده است. آن شخص باید از بین قوم طرد شود، زیرا او معبد خداوند را ناپاک کرده است.

۱۴اگر کسی در چادری بمیرد، این مقرّرات باید رعایت شوند: هرکسی که در آن چادر ساکن است و یا در آن داخل می‌شود تا هفت روز ناپاک می‌باشد. **۱۵**هرگونه ظرف بی‌سرپوش که در آن چادر باشد، ناپاک می‌شود. **۱۶**هرگاه شخصی به جسد کسی‌که کشته شده، یا به مرگ طبیعی مرده باشد دست بزند، یا استخوان انسان و یا قبری را لمس کند تا هفت روز ناپاک می‌باشد.

۱۷برای اینکه شخص ناپاک، پاک شود، باید خاکستر گاو قرمز را که برای رفع گناه قربانی شده است در یک ظرف بیندازد و آب روان بر آن بریزد. **۱۸**سپس شخصی که پاک باشد، شاخه‌های نعنا را در آن آب فرو برد و با آن شاخه‌ها، آب را بر چادر و همهٔ ظروفی که در چادر هستند و همچنین بر همهٔ کسانی‌که در آن چادر بوده‌اند، یا به استخوان انسان، یا به جسد و یا به قبری که دست زده باشند، بپاشد. **۱۹**شخص پاکی باید آب طهارت را در روز سوم و هفتم بر سر شخص ناپاک بریزد. در روز هفتم، شخص ناپاک باید لباسهای خود را بشوید، غسل کند. او در شام همان روز پاک می‌شود.

۲۰ولی اگر کسی ناپاک شود و خود را پاک نسازد، ناپاک باقی می‌ماند، چرا که آب طهارت بر او پاشیده نشده است. آن شخص باید از بین قوم اسرائیل طرد شود، زیرا خیمهٔ خداوند را ناپاک کرده است. **۲۱**این یک قانون دایمی است. شخصی که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آب طهارت را می‌پاشد، باید لباسهای خود را بشوید و هرکسی که به آن آب دست بزند تا شام ناپاک باقی می‌ماند. **۲۲**هرچیزی که دست ناپاک به آن بخورد، ناپاک می‌شود و هرکسی که چیز ناپاک را لمس کند تا شام ناپاک باقی می‌ماند.

واقعهٔ قادش
(خروج ۱۷:۱-۷)

۲۰ در ماه اول سال، قوم اسرائیل به بیابان صین رسیدند و در قادش اردو زدند. در آنجا مریم فوت کرد و دفن شد.
۲جایی‌که اردو زده بودند، آب نداشت؛ بنابراین مردم به دور موسی و هارون جمع شده، **۳**لب به شکایت گشوده گفتند: «ای کاش ما هم با خویشاوندان اسرائیلی خود، در حضور خداوند می‌مردیم. **۴**چرا ما را در این بیابان آوردید تا با حیوانات خود در اینجا بمیریم؟ **۵**چرا ما را از مصر به این بیابان خراب و بی‌علف آوردید؟ در اینجا نه غلّه است، نه انجیر، نه تاک و نه انار. در اینجا حتّی آب هم، برای نوشیدن نداریم.» **۶**موسی و هارون از حضور مردم به نزد دروازهٔ خیمهٔ عبادت رفتند و در آنجا به خاک افتادند و حضور با شکوه خداوند بر آنها ظاهر شد.
۷خداوند به موسی فرمود: **۸**«عصا را از جلوی صندوق پیمان بردار. بعد تو و برادرت هارون، قوم اسرائیل را جمع کنید و در پیش چشمان آنها به این صخره بگو که آب خود را جاری سازد. آن وقت می‌توانید از آن صخره به مردم و حیواناتشان آب بدهید.» **۹**پس موسی چنانکه خداوند فرموده بود، عصا را از جلوی صندوق پیمان برداشت.
۱۰بعد او و هارون همهٔ مردم را در نزد آن صخره جمع کردند و موسی به آنها گفت: «ای مردم سرکش بشنوید. آیا می‌خواهید که ما از این صخره برای شما آب بیرون بیاوریم؟» **۱۱**آنگاه موسی عصا را بلند کرد و دو مرتبه به صخره زد. آب فراوان جاری شد و همهٔ مردم و حیوانات آنها از آب نوشیدند.
۱۲خداوند به موسی و هارون فرمود: «چون شما به من اعتماد نکردید و در نزد قوم اسرائیل به قدّوسیّت من احترام نگذاشتید، بنابراین شما آنها را به آن سرزمینی که به آنها وعده دادم، راهنمایی نمی‌کنید.»
۱۳پس آنجا را مریبه، یعنی مشاجره نامیدند، زیرا در آنجا بود که بنی‌اسرائیل با خداوند مشاجره کردند و در همان‌جا خداوند به مردم ثابت کرد که پاک و مقدّس است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جلوگیری اَدوم از عبور بنی‌اسرائیل

۱۴موسی قاصدانی را از قادش با این پیام نزد پادشاه اَدوم فرستاد: «ما خویشاوندان تو، یعنی از طایفهٔ اسرائیل هستیم. شما از سختی‌ها و دشواری‌هایی که ما متحمّل شده‌ایم، آگاه هستید. **۱۵**همچنین می‌دانید که نیاکان ما چگونه به مصر رفتند و سالیان دراز در آنجا زندگی کردند و مصریان چگونه رفتار ناخوشایندی با نیاکان ما داشتند. **۱۶**وقتی ما برای کمک نزد خدا گریستیم، او فریاد ما را شنید و فرشته‌ای را فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. حالا در قادش که در نزدیکی مرز سرزمین شماست، اردو زده‌ایم. **۱۷**خواهش می‌کنیم اجازه دهید از سرزمین شما عبور کنیم. ما به کشتزارها و باغهای انگور شما داخل نمی‌شویم و از چاههای شما آب نمی‌نوشیم، بلکه از شاهراه خواهیم رفت و از آن خارج نمی‌شویم تا از سرزمین شما بیرون رویم.»

۱۸امّا پادشاه اَدوم گفت: «شما نمی‌توانید از اینجا عبور کنید و اگر بخواهید که به سرزمین ما داخل شوید، با شمشیر به مقابلهٔ شما می‌آییم.»

۱۹قاصدان اسرائیلی به او گفتند: «ما فقط از شاهراه می‌رویم و اگر ما یا حیوانات ما از آب شما بنوشیم قیمت آب را می‌پردازیم. تنها تقاضای ما این است که به ما اجازهٔ عبور بدهید.»

۲۰پادشاه اَدوم گفت: «شما حق عبور از خاک ما را ندارید.» آنگاه اَدوم با لشکر عظیم خود به مقابلهٔ بنی‌اسرائیل آمد. **۲۱**وقتی قوم اسرائیل دیدند که اَدومیان به آنها اجازهٔ عبور نمی‌دهند، ناچار از راه دیگری به سفر خود ادامه دادند.

وفات هارون

۲۲بنی‌اسرائیل از قادش حرکت کردند و به کوه هور، **۲۳**در مرز اَدوم رسیدند. در آنجا خداوند به هارون و موسی فرمود: **۲۴**«هارون خواهد مرد و به سرزمینی که به اسرائیل وعده دادم داخل نمی‌شود، زیرا هردوی شما در کنار چشمهٔ مریبه از دستور من سرپیچی کردید. **۲۵**پس حالا هارون و پسرش، العازار را به کوه هور ببر. **۲۶**در آنجا لباس کهانت را از تن هارون درآور و به تن پسرش العازار کن. هارون در همان‌جا می‌میرد و به اجداد خود می‌پیوندد.» **۲۷**موسی مطابق امر خداوند رفتار کرد و درحالی‌که همهٔ مردم اسرائیل تماشا می‌کردند آن سه نفر به بالای کوه هور رفتند. **۲۸**در آنجا موسی لباس کهانت را از تن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هارون بیرون کرد و به پسرش العازار پوشاند. هارون در بالای همان کوه جان سپرد و موسی و العازار از کوه پایین آمدند. **۲۹**وقتی بنی‌اسرائیل از مرگ هارون خبر شدند، مدّت سی روز برای او عزاداری کردند.

پیروزی بر کنعانیان

۲۱ وقتی پادشاه کنعانی سرزمین عراد، واقع در جنوب کنعان، شنید که بنی‌اسرائیل از راه اتاریم می‌آیند، بر آنها حمله کرد و تعدادی از آنها را اسیر کرد. **۲**پس قوم اسرائیل عهد کردند که اگر خداوند به آنها کمک فرماید تا بر این قوم پیروز شوند، تمام شهرهای آنها را بکلّی نابود کنند. **۳**خداوند دعای آنها را شنید و کنعانیان را شکست داد و مردم اسرائیل آنها را با شهرهای ایشان نابود کردند، پس آنجا را حُرما، یعنی نابودی نامیدند.

مار برنزی

۴بعد از آن، قوم اسرائیل از کوه هور حرکت کرد تا از راهی که به دریای سرخ می‌رفت، سرزمین اَدوم را دور بزنند. امّا بنی‌اسرائیل از این سفر طولانی به تنگ آمدند **۵**و از خدا و موسی شکایت کردند و گفتند: «چرا ما را از مصر آوردید تا در این بیابان بمیریم؟ نه چیزی است که بخوریم و نه آب است که بنوشیم. ما از خوردن این خوراک بی‌مزه خسته شده‌ایم.» **۶**آنگاه خداوند مارهای سمی را در میان ایشان فرستاد و بسیاری از قوم گزیده شدند و مردند. **۷**مردم اسرائیل نزد موسی آمدند و گفتند: «ما گناه کرده‌ایم، زیرا علیه خداوند و علیه تو شکایت نموده‌ایم. پس به حضور خداوند دعا کن که ما را از شر این مارها نجات بدهد.» پس موسی برای آنها دعا کرد. **۸**خداوند به موسی فرمود: «یک مار برنزی بساز و بر تیری بیاویز. اگر هر مارگزیده‌ای به آن نگاه کند، زنده می‌ماند.» **۹**پس موسی یک مار برنزی ساخت و آن را بر سر تیری آویخت و همین که مار گزیده‌ای، به آن نگاه می‌کرد، شفا می‌یافت.

عزیمت به سوی موآب

۱۰بنی‌اسرائیل به سفر خود ادامه داده، به اوبوت رسیدند و در آنجا اردو زدند. **۱۱**از آنجا به عیی‌عبارم که در بیابان، در شرق موآب واقع بود، رفتند. **۱۲**سپس به وادی زارِد آمدند و در آنجا اردو زدند. **۱۳**بعد به طرف شمال وادی ارنون، در نزدیکی مرز اموریان کوچ کردند. (وادی ارنون خط مرزی بین موآبیان و اموریان است.) **۱۴**در کتاب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«جنگهای خداوند» در این زمینه اشاره شده است که: «...شهر واهیب در سوفه، وادیها؛ رود ارنون، **۱۵**رودخانه‌ها و وادیهایی که به شهر عار در امتداد مرز موآب قرار دارند، سرازیر می‌شوند.»
۱۶سپس بنی‌اسرائیل سفر خود را به طرف بئر، یعنی چاه ادامه دادند. این همان‌جایی است که خداوند به موسی فرمود: «قوم اسرائیل را جمع کن و من به آنها آب می‌دهم.» **۱۷**آنگاه بنی‌اسرائیل این سرود را خواندند:

«ای چاه فوران کن!
برایش سرود بخوانید!
۱۸ این چاهی است که شاهزادگان کندند.
با عصای سلطنت و با عصای رهبران کنده شد.»

قوم اسرائیل از بیابان به متانه حرکت کردند **۱۹**و از آنجا، به نحلیئیل و بعد به باموت رفتند. **۲۰**و از باموت به درّه‌ای در منطقهٔ موآبیان در کوهپایهٔ کوه فسجه که مشرف بر بیابان است، رفتند.

شکست سیحون پادشاه و عوج پادشاه
(تثنیه ۲:۲۶-۳:۱۱)

۲۱قوم اسرائیل، نمایندگان خود را نزد سیحون، پادشاه اموریان فرستادند که این پیام را به او برسانند: **۲۲**«به ما اجازه بدهید که از سرزمین شما عبور کنیم. ما قول می‌دهیم که فقط از شاهراه برویم، به باغهای انگورتان داخل نشویم و تا زمانی که در خاک شما باشیم، حتّی از آب شما هم ننوشیم.» **۲۳**امّا سیحون به آنها اجازه نداد که از خاک او عبور کنند. در عوض ارتش خود را جمع کرد و به مقابلهٔ اسرائیل به بیابان رفت و در ناحیهٔ یاهص، با آنها جنگید. **۲۴**مردم اسرائیل بر آنها غالب شدند، سیحون را کشتند و سرزمین‌شان را از وادی ارنون تا وادی یبوق و تا مرز عمونیان تصرّف کردند. امّا نتوانستند جلوتر بروند، زیرا مرز عمونیان به خوبی محافظت می‌شد. **۲۵**بنی‌اسرائیل، همهٔ شهرهای اموریان را همراه با شهر حشبون و شهرهای اطراف آن را تصرّف کردند و در آن ساکن شدند. **۲۶**حشبون پایتخت اموریان بود که سیحون قبلاً در جنگ با پادشاه سابق موآب آن را با تمام سرزمین آنها تا وادی ارنون تصرّف کرده بود.
۲۷شاعران دربارهٔ حشبون چنین گفته‌اند:

«به حشبون بیایید و آن را آباد کنید،
پایتخت سیحون را بنا نمایید،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۸ زیرا آتشی از حشبون برخاست
و شهر عار در موآب را ویران کرد
و بلندیهای ارنون را بلعید.
۲۹ وای بر تو ای موآب!
ای قوم کموش هلاک شدید.
پسرانش را فراری و دخترانش را
به دست سیحون، پادشاه اموری اسیر ساخت.
۳۰ سعادت و کامرانی ایشان
از حشبون تا به دیبون نابود گشت
و ما آنها را تا نوفح که نزدیک میدباست
از بین بردیم.»

۳۱ به این ترتیب قوم اسرائیل در سرزمین اموریان ساکن شدند.
۳۲ موسی چند نفر را به یعزیر فرستاد تا وضع آنجا را بررسی کنند.
بعد قوم اسرائیل به آنجا حمله بردند و آن شهر را با روستاهای
اطراف آن گرفتند و ساکنان آنجا را بیرون راندند.
۳۳ سپس بازگشتند و به طرف باشان رفتند. امّا عوج پادشاه
باشان، با ارتش خود به مقابلهٔ آنها به ادرعی آمد. ۳۴ خداوند
به موسی فرمود: «از عوج نترس؛ زیرا من او را با مردم و
سرزمین ایشان به دست تو تسلیم کرده‌ام و تو همان کاری
را که با سیحون، پادشاه اموری در حشبون کردی، با او هم
بکن.» ۳۵ پس بنی‌اسرائیل، عوج را با پسران و ساکنان آنجا
به قتل رساندند و احدی را زنده نگذاشتند و سرزمین ایشان
را متصرّف شدند.

فرستادن نمایندگان پادشاه موآب نزد بلعام

۲۲ بعد از آن، قوم اسرائیل به سمت دشت موآب
حرکت کردند و در شرق رود اردن، مقابل شهر
اریحا اردو زدند.
۲ چون بالاق، پسر صفور پادشاه موآب با خبر شد که تعداد
بنی‌اسرائیل بسیار زیاد است و چه بلایی را بر سر اموریان
آوردند، ۳ او و موآبیان بسیار ترسیدند. ۴ موآبیان به رهبران
مدیان پیام فرستاده گفتند: «این گروه بزرگ، مثل گاوی که
سبزه را می‌جَود، ما را خواهد خورد.» ۵ پس بالاق، پادشاه
موآب پیامی به بلعام، پسر بعور در فتور که در کنار رود فرات
در سرزمین آماو واقع است، فرستاده گفت: «گروه بزرگی از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرزمین مصر آمده‌اند و در همه‌جا پراکنده شده و در نزدیکی ما جا گرفته‌اند. **۶**حالا ما از تو خواهش می‌کنیم که بیایی و این قوم را لعنت کنی، زیرا آنها از ما قویتر هستند. شاید به این ترتیب، من بتوانم آنها را شکست بدهم و از این سرزمین بیرون برانم. ما می‌دانیم کسی را که تو برکت بدهی، برکت می‌بیند و هرکسی را که نفرین کنی، نفرین می‌شود.»

۷رهبران موآب و مدیان با مبلغی پول به عنوان مزد نفرین، نزد بلعام رفتند و پیام بالاق را به او رساندند. **۸**بلعام به آنها گفت: «امشب همین جا بمانید و فردا آنچه را که خداوند به من بفرماید، به شما می‌گویم.» پس رهبران موآب شب را با بلعام به سر بردند.

۹همان شب خدا نزد بلعام آمد و فرمود: «این مردان کیستند؟»

۱۰بلعام جواب داد: «اینها نمایندگان بالاق، پادشاه موآب هستند. او آنها را فرستاده است و می‌گوید، **۱۱**که یک گروه عظیم مردم از مصر آمده و در همه‌جا پراکنده شده‌اند و از من خواهش کرده است که بروم و آنها را نفرین کنم تا او بتواند با آنها بجنگد و آنها را از آنجا براند.»

۱۲خدا به او فرمود: «تو نباید با آنها بروی و آن قوم را نفرین کنی، زیرا من آنها را برکت داده‌ام.»

۱۳پس بلعام، فردای آن روز صبح برخاسته، نزد فرستادگان بالاق رفت و به آنها گفت: «به وطن خود بازگردید، زیرا که خداوند اجازه نداد که با شما بروم.» **۱۴**نمایندگان بالاق دوباره به وطن خود بازگشتند و به او گفتند: «بلعام از آمدن خودداری می‌کند.»

۱۵سپس بالاق بار دیگر گروه مهمتر و بزرگتری را فرستاد. **۱۶**آنها به بلعام گفتند: «بالاق از تو استدعا می‌کند که بیایی. **۱۷**او از تو با احترام پذیرایی می‌کند و هر امری که تو بفرمایی، بجا می‌آورد. لطفاً بیا و این قوم را نفرین کن.»

۱۸بلعام به آنها گفت: «اگر بالاق، کاخ خود را پر از طلا و نقره کند و به من ببخشد، از امر خداوند خدای خود به هیچ‌وجه سرپیچی نمی‌کنم. **۱۹**به هرحال، بازهم امشب را اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به من چه خواهد گفت.»

۲۰خدا همان شب به بلعام گفت: «حالا که این مردان دوباره آمده‌اند، برخیز و با آنها برو، امّا فقط آنچه را که من به تو

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌گویم، انجام بده.» **۲۱**پس بلعام صبح برخاست. الاغ خود را پالان کرد و با رهبران بالاق به راه افتاد.

الاغ بلعام به زبان می‌آید

۲۲امّا خداوند از رفتن بلعام خشمگین شد و فرشتهٔ خود را سر راه او فرستاد و راه را بر او بست. بلعام درحالی‌که بر الاغ خود سوار بود، دو نوکرش همراه او می‌رفتند. **۲۳**الاغ بلعام، فرشتهٔ خداوند را دید که شمشیری در دست دارد و سر راه ایستاده است. آنگاه الاغ از جاده رم کرد و به مزرعه‌ای رفت. بلعام الاغ را زد و آن را دوباره به جاده بازگرداند. **۲۴**بعد فرشتهٔ خدا در جایی‌که جاده تنگ می‌شد و در دو طرف آن دیوارهای سنگی دو باغ انگور قرار داشتند، ایستاد. **۲۵**چون الاغ دید که فرشتهٔ خداوند آنجا ایستاده است، خود را به دیوار چسباند و پای بلعام را به آن فشرد. بلعام دوباره الاغ را زد. **۲۶**آن وقت فرشته پیش رفت و در جای تنگتری ایستاد که الاغ به هیچ وجه نمی‌توانست از آنجا عبور کند. **۲۷**الاغ در بین جاده خوابید و بلعام خشمگین شد و با چوب دست خود، الاغ را زد. **۲۸**آنگاه خداوند، الاغ را بزبان آورد و به بلعام گفت: «گناه من چیست که مرا سه بار زدی؟»

۲۹بلعام جواب داد: «تو مرا مسخره کردی. ای کاش یک شمشیر داشتم و تو را در همین جا می‌کشتم.»

۳۰الاغ به بلعام گفت: «آیا من همان الاغی نیستم که تمام عمر بر آن سوار شده‌ای؟ آیا هرگز چنین کاری کرده‌ام؟» بلعام جواب داد: «نه!»

۳۱آن وقت خداوند چشمان بلعام را باز کرد و بلعام فرشتهٔ خداوند را دید که شمشیر به دست، سر راه ایستاده است و وی نزد او به خاک افتاد. **۳۲**فرشته به او گفت: «چرا الاغت را سه مرتبه زدی؟ من آمده‌ام تا تو را از رفتن باز دارم، زیرا این سفر تو از روی بی‌اطاعتی است. **۳۳**این الاغ سه مرتبه مرا دید و از سر راه من دور شد. اگر این الاغ این کار را نمی‌کرد تو را می‌کشتم و این الاغ را زنده می‌گذاشتم.»

۳۴بلعام به فرشته گفت: «من گناه کرده‌ام. من متوجّه نشدم که در سر راه ایستاده بودی. حالا اگر با رفتن من موافق نیستی، من به خانهٔ خود برمی‌گردم.» **۳۵**فرشتهٔ خداوند به او فرمود: «با این مردان برو، امّا فقط هرچه را که من به تو می‌گویم، بگو.» پس بلعام با فرستادگان بالاق حرکت کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

استقبال بالاق از بلعام

۳۶چون بالاق با خبر شد که بلعام می‌آید، به استقبال او به شـهر موآب، در کنار وادی ارنون، واقع در مرز موآب رفت.
۳۷بالاق از بلعام پرسید: «چرا بار اول که قاصدانم را فرستادم نیامـدی؟ آیا فکر می‌کـردی که من به تو پاداش شایسـته‌ای نخواهم داد؟»
۳۸بلعام جواب داد: «من اکنـون آمده‌ام، امّا قدرتی ندارم. من فقط کلامی را که خداوند در دهان من بگذارد، به زبان می‌آورم.» **۳۹**پس بلعام، همراه بالاق به شـهر حصوت رفت.
۴۰در آنجا بالاق گاو و گوسفند قربانی کرد و گوشت آنها را برای بلعام و رهبرانی که با او بودند، فرستاد.
۴۱بامدادان بالاق بلعام را به سر کوه بَموت بعل برد تا از آنجا عدّه‌ای از قوم اسرائیل را ببیند.

اولین نبوّت بلعام

۲۳ بلعام به بالاق گفت: «در اینجا هفت قربانگاه بسـاز و برای من هفت گاو و هفت قوچ آماده کن.»
۲بالاق طبق دسـتور او رفتار کرد و آنها بر هر قربانگاه یک گاو و یک قوچ را قربانی کردند. **۳**بعد بلعام به بالاق گفت: «در کنار قربانی سوختنی خود بایست و من می‌روم تا ببینم که آیا خداوند به ملاقات من می‌آید، یـا نه. هرچه که او به من بفرماید، تو را از آن آگاه می‌سازم.» پس بلعام تنها بالای تپّه‌ای رفت **۴**و در آنجـا خدا او را ملاقات کرد. بلعام به او گفت: «من هفت قربانگاه درست کردم و بر هر کدام آنها یک گاو و یک قوچ قربانی کردم.»
۵خداونـد به بلعام فرمود که چه بگویـد و او را دوباره نزد بالاق فرستاد تا پیام او را برساند. **۶**پس بلعام نزد بالاق که با تمام رهبران موآب در کنار قربانی سوختنی خود ایستاده بودند، بازگشت
۷و چنین گفت:

«بالاق مرا از سوریه،
از کوههای مشرق آورد.
به من گفت: 'بیا و یعقوب را به‌خاطر من نفرین کن.
بیا و به قوم اسرائیل لعنت بفرست.'

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸ چگونه می‌توانم قومی را نفرین کنم که خدا نفرین نکرده
است؟
چگونه می‌توانم مردمی را لعنت کنم که خدا لعنت
نکرده است؟
۹ از فراز کوهها آنها را می‌بینم،
از بالای تپّه‌ها آنها را تماشا می‌کنم.
آنها مردمی هستند که تنها زندگی می‌کنند،
خود را جزو اقوام دیگر بشمار نمی‌آورند.
۱۰ آنها مانند غبار، بی‌شمارند و بی‌حساب.
ای کاش، این سعادت را می‌داشتم،
که مثل یکی از افراد قوم خدا بمیرم.
ای‌کاش، عاقبت من، مانند عاقبت آنها باشد.»

۱۱ بالاق از بلعام پرسید: «این چه کاری بود که تو به من
کردی؟ من به تو گفتم دشمنانم را نفرین کنی، ولی تو آنها را
برکت دادی.»
۱۲ بلعام پاسخ داد: «آیا نباید آنچه را که خداوند بر زبانم
می‌گذارد بیان کنم.»

دومین نبوّت بلعام

۱۳ بالاق به او گفت: «بیا تا تو را به مکان دیگری ببرم. از
آنجا تنها یک قسمت قوم اسرائیل را می‌بینی. از همان‌جا آنها
را برای من نفرین کن.» ۱۴ پس بالاق او را به مزرعه صوفیم که
بر کوه فسجه واقع است برد. در آنجا هفت قربانگاه ساخت
و بر هر کدام آنها یک گاو و یک قوچ قربانی کرد.
۱۵ بلعام به پادشاه گفت: «تو در همین جا کنار قربانی سوختنی
بایست. من در آنجا برای ملاقات خداوند می‌روم.»
۱۶ خداوند به ملاقات بلعام آمد و به او فرمود که پیام او را
به بالاق برساند. ۱۷ بلعام نزد بالاق که با رهبران موآب کنار
قربانی سوختنی ایستاده بودند، برگشت. بالاق از او پرسید:
«خداوند چه فرمود؟» ۱۸ بلعام این چنین بیان کرد:

«ای بالاق، برخیز و بشنو!
ای پسر صفور به من گوش فرا ده!
۱۹ خداوند چون انسان نیست که دروغ بگوید،
یا چون او توبه کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به آنچه که قول بدهد عمل می‌کند، او سخن می‌گوید و
به انجام می‌رسد.
۲۰ به من امر فرموده است که آنها را برکت بدهم.
او به آنها برکت داده است؛ من آن را نمی‌توانم تغییر
دهم.
۲۱ او در آیندهٔ اسرائیل بدبختی و دشواری نمی‌بیند
خداوند خدای ایشان با آنهاست.
آنها او را به عنوان پادشاه خویش اعلام می‌کنند.
۲۲ خدا آنها را از مصر بیرون آورد.
آنها چون گاو وحشی نیرومند هستند.
۲۳ کسی نمی‌تواند اسرائیل را جادو کند
و افسون کسی بر آنها کارگر نیست.
دربارهٔ اسرائیل می‌گویند:
'خدا چه کارهایی برای آنها کرده است.'
۲۴ این قوم را ببینید
که مثل شیر مادّه برمی‌خیزند
و مانند شیر نر به پا می‌ایستند.
تا وقتی‌که شکار خود را نخورند
و خون کشته‌شدگان خود را ننوشند،
نمی‌خوابند.»

۲۵ بالاق به بلعام گفت: «نه آنها را نفرین کن و نه به آنها
برکت بده.»
۲۶ بلعام پاسخ داد: «مگر من به تو نگفتم، هرآنچه را که
خداوند بگوید، انجام خواهم داد.»
۲۷ آنگاه بالاق به او گفت: «حالا بیا تا به جای دیگری
برویم، شاید مورد پسند خدا باشد و به تو اجازه بدهد که قوم
اسرائیل را از آنجا برای من نفرین کنی.» ۲۸ بالاق او را بر قلّهٔ
فغور که مشرف به بیابان بود، برد. ۲۹ بلعام به او گفت که
هفت قربانگاه بسازد و هفت گاو و هفت قوچ را برای قربانی
آماده کند. ۳۰ بالاق مطابق دستور او عمل کرد و بر هر قربانگاه
یک گاو و یک قوچ قربانی کرد.

نبوّت سوم بلعام

۲۴ وقتی بلعام دید که خداوند از برکت دادن به
اسرائیل خشنود شده است، مانند گذشته به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جادو متوسّل نشد، بلکه رو به طرف بیابان کرد **۲**قوم اسرائیل
را دید که طایفه‌طایفه در آنجا اردو زده‌اند. آنگاه روح خدا بر
او نازل شد **۳**و این کلام بر زبانش جاری شد:

«وحی بلعام پسر بعور،
وحی آن مردی که چشمانش باز شد،
۴وحی کسی‌که سخنان خدا را شنید،
و رؤیایی را دید که خدای متعال نشان داد،
آن که به خاک افتاد و چشمانش باز شد.
۵اردوهای شما چقدر زیباست،
۶همچون درختان عودی که خداوند به دست خود کاشته
باشد،
و چون درختان سدر کنار جویبارها.
۷دلوهای ایشان، از آب لبریز می‌شود.
بذرهای ایشان، با آب فراوان آبیاری می‌شوند.
پادشاه آنها بزرگتر از اجاج می‌باشد
و مملکت آنها سرفراز می‌گردد.
۸خدا آنها را از مصر بیرون آورد.
او مانند گاو وحشی برای آنان می‌جنگد،
و آنها دشمنان خود را می‌بلعند.
استخوانهایشان را خُرد می‌کنند،
تیرهای آنان را می‌شکنند.
۹مانند شیر می‌خوابند
و کسی جرأت آن را ندارد
که آنها را بیدار کند.
کسی‌که تو را برکت بدهد، برکت ببیند
و لعنت باد بر کسی‌که تو را لعنت کند.»

۱۰آتش خشم بالاق بر بلعام افروخته شد و درحالی‌که دستهای
خود را به هم می‌زد، به بلعام گفت: «من تو را فراخواندم که
دشمنان مرا نفرین کنی، امّا تو برعکس، سه بار آنها را برکت
دادی. **۱۱**از اینجا زود برو و به خانه‌ات بازگرد. من گفتم که به تو
پاداش خوبی خواهم داد، امّا خدا تو را از آن محروم ساخت.»
۱۲بلعام گفت: «من به قاصدانت گفتم: **۱۳**که اگر تو قصرت
را پر از طلا و نقره کنی و به من بدهی، من نمی‌توانم از فرمان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند سرپیچی نمایم و یا آنچه خودم بخواهم بگویم. من
هرچه را که خداوند بفرماید، می‌گویم.
۱۴«حالا نزد قوم خود می‌روم، امّا باید بدانی که در آینده،
قوم اسرائیل چه بلایی بر سر مردم تو می‌آورند.»

نبوّت چهارم بلعام

۱۵بلعام چنین سخن خود را آغاز کرد:

«این است وحی بلعام پسر بعور،
وحی مردی که چشمانش باز شد،
وحی آن کسی‌که سخنان خدا را شنید
۱۶و خدای متعال به او حکمت آموخت
و رؤیایی را دید،
که خدای قادر مطلق به او نشان داد.
او به خاک افتاد و چشمانش باز شد.
۱۷او را خواهم دید،
امّا نه حالا،
او را تماشا خواهم کرد،
ولی نه از نزدیک.
پادشاهی همچون ستاره‌ای درخشان
در اسرائیل ظهور خواهد نمود.
او رهبران موآب را شکست می‌دهد.
مردم آشوبگر را سرکوب می‌کند،
۱۸و دشمنان خود را در اَدوم شکست می‌دهد،
زمین ایشان را تصرّف می‌کند،
۱۹اسرائیل به پیروزی ادامه می‌دهد،
دشمنان را پایمال می‌سازد
و کسی را هم زنده نمی‌گذارد.»

۲۰بعد بلعام رو به طرف عمالیقیان کرد و این چنین پیشگویی
کرد:
«عمالیقیان مقتدرترین اقوام بودند،
امّا سرانجام، همه هلاک می‌شوند.»
۲۱سپس به قینیان نگاه کرد و این چنین پیشگویی کرد:
«جای سکونت شما مستحکم است،
آشیانهٔ شما بر صخره‌ای قرار دارد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۲ امّا قینیان از بین می‌روند
و لشکر نیرومند آشوریان،
شما را به اسارت می‌برد.»
۲۳ بلعام با این سخنان به پیشگویی خود پایان بخشید:
«افسوس که وقتی خدا این کار را انجام بدهد،
هیچ‌کسی زنده نخواهد بود.
۲۴ کشتی‌ها از سواحل قبرس می‌آیند،
آشور و عابر را سرکوب می‌سازند،
امّا خود آنها هم نابود می‌شوند.»
۲۵ بعد بلعام برخاست و به وطن خود بازگشت و بالاق هم به راه خود رفت.

بت‌پرستی قوم اسرائیل

۲۵ در زمانی که قوم اسرائیل در درّهٔ اقاقیا اردو زده بودند، مردان آنها با دختران موآب زنا می‌کردند. ۲این دخترها آنها را دعوت می‌کردند تا در مراسم قربانی که برای بُتهای ایشان برگزار می‌شد، شرکت کنند. مردان اسرائیلی گوشت قربانی را می‌خوردند و بُتهای ایشان را پرستش می‌کردند. ۳به مرور زمان، قوم اسرائیل به پرستش بت بعل‌فغور پرداختند. پس خشم خداوند بر قوم اسرائیل افروخته شد ۴و به موسی فرمود: «همهٔ رهبران طایفه‌های اسرائیل را در روز روشن در حضور من اعدام کنید تا خشم سهمگین من از سر قوم اسرائیل دور شود.» ۵موسی به قضات اسرائیل گفت: «تمام کسانی را که بت بعل‌فغور را پرستش کرده‌اند، اعدام کنید.»

۶سپس یکی از مردان اسرائیلی در برابر چشمان موسی و تمام مردمی که در جلوی خیمهٔ عبادت گریه می‌کردند، یک زن مدیانی را با خود به اردوگاه آورد. ۷وقتی فینحاس، پسر العازار، نوه هارون کاهن این را دید، نیزه‌ای را به دست گرفت ۸و به دنبال آن مرد، به درون چادری که دختر را به آن برده بود رفت و نیزه را در بدن هردوی آنها فروبرد و به این ترتیب، بلا از سر مردم اسرائیل رفع شد. ۹با وجود این، بیست و چهار هزار نفر در اثر آن بلا تلف شدند.

۱۰خداوند به موسی فرمود: ۱۱«فینحاس، پسر العازار، نوه هارون کاهن، خشم مرا فرونشاند. او نخواست که به غیراز من خدای دیگری را پرستش کند، بنابراین من هم قوم اسرائیل را تلف نکردم. ۱۲-۱۳پس به او بگو که چون او حرمت مرا حفظ کرد و باعث

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد که من گناه قوم اسرائیل را ببخشم، من با او یک پیمان ابدی می‌بندم که او و فرزندانش برای همیشه کاهن باشند.»
۱۴نام مرد اسرائیلی که با آن زن مدیانی کشته شد، زمری بود. او پسر سالو، یکی از رؤسای طایفهٔ شمعون بود. **۱۵**زن مدیانی هم کزبی نام داشت و دختر صور، یکی از بزرگان خاندان مدیان بود.
۱۶خداوند به موسی فرمود: **۱۷**«مدیان را سرکوب کن و ایشان را از بین ببر. **۱۸**زیرا آنها با حیله و نیرنگ شما را گمراه ساختند و به پرستش بت بعل‌فغور تشویق کردند و واقعهٔ مرگ کزبی این امر را ثابت می‌سازد.»

دومین سرشماری

۲۶ بعد از آن که بلا رفع شد، خداوند به موسی و العازار، پسر هارون کاهن فرمود: **۲**«تمام مردان اسرائیلی را، از بیست ساله به بالا سرشماری کنید تا مشخص شود که از هر طایفه چند نفر می‌توانند در جنگ شرکت کنند.»
۳-۴پس موسی و العازار کاهن به رؤسای طایفه‌های اسرائیل که در دشت موآب، در کنار رود اردن، مقابل اریحا اردو زده بودند، فرمان داد که سر شماری را شروع کنند.
نتیجهٔ سرشماری مردان اسرائیل که از مصر آمدند، به این قرار بود:
۵از طایفهٔ رئوبین نخستزادهٔ یعقوب، خاندانهای حنوک، فلو، **۶**حصرون و کرمی جزو این طایفه بودند **۷**و تعداد ایشان چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بود. **۸**یکی از فرزندان فلو الیاب نام داشت **۹**که پدر نموئیل، داتان و ابیرام بود. داتان و ابیرام، دو نفر از رهبران، با هم دستی قورح علیه موسی و هارون توطئه نمودند و با این کار خود به خداوند اهانت کردند. **۱۰**زمین دهان خود را باز کرد و آنها را فرو برد، همراه با آنها، قورح و پیروانش نیز کشته شدند و همچنین آتشی از جانب خداوند آمد و دویست و پنجاه نفر را خاکستر ساخت. این اخطاری بود به سایر قوم اسرائیل. **۱۱**امّا پسران قورح کشته نشدند.
۱۲خاندانهای نموئیل، یامین، یاکین، **۱۳**زارح و شاول، جزو طایفهٔ شمعون بودند. **۱۴**جمعیّت آنها بیست و دو هزار و دویست نفر بود.
۱۵خاندانهای صفون، حَجّای، شونی، **۱۶**ازنی، عیری، **۱۷**ارودی و ارئیلی، جزو طایفهٔ جاد به شمار می‌رفتند **۱۸**و جمعیّت آنها چهل هزار و پانصد نفر بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹-۲۱خاندانهای شیله، فارص، زارح، حصرون و حامول، جزو طایفهٔ یهودا بودند. (دو پسر یهودا، عیر و اونان در سرزمین کنعان مردند و شامل آنها نبودند.) **۲۲**تعداد این خاندانها به هفتاد و شش هزار و پانصد نفر می‌رسید.

۲۳خاندانهای تولع، فوه، **۲۴**یاشوب و شمرون، جزو طایفهٔ یساکار بودند **۲۵**و جمعیّت آنها به شصت و چهار هزار و سیصد نفر می‌رسید.

۲۶خاندانهای سارد، ایلون و یحلیئیل، جزو طایفهٔ زبولون بودند. **۲۷**و جمعیّت آنها به شصت هزار و پانصد نفر بالغ می‌شد.

۲۸طایفهٔ یوسف پدر منسی و افرایم.

۲۹طایفهٔ منسی، ماخیر پسر منسی و پدر جلعاد بود، نسب‌نامه‌های خاندانهای زیر به جلعاد رسد. **۳۰**خاندانهای ایعزر، حالق، **۳۱**اسریئیل، شکیم، **۳۲**شمیداع و حافر فرزندان جلعاد بودند. **۳۳**صلفحاد، پسر حافر پسری نداشت، امّا دارای پنج دختر به نامهای محله، نوعه، حجله، ملکه و ترصه بود. **۳۴**تعداد این خاندانها پنجاه دو هزار و هفتصد نفر بود.

۳۵خاندانهای شوتالح، باکر و تاحن، جزو طایفهٔ افرایم بودند. **۳۶**یکی از خاندانهای شوتالح عیرانی‌ها بودند. **۳۷**تعداد این خاندانها، به سی و دو هزار و پانصد نفر بالغ می‌شد. این خاندانها از نسل یوسف بودند.

۳۸خاندانهای بالع، اشبیل، احیرام، **۳۹**شفوفام و حوفام از طایفهٔ بنیامین بودند. **۴۰**خاندانهای ارد و نعمان فرزندان بالع بودند. **۴۱**تعداد افراد این خاندانها به چهل و پنج هزار و ششصد نفر می‌رسید.

۴۲خاندان شوحام، **۴۳**که جمعیّت آنها به شصت و چهار هزار و چهارصد نفر بالغ می‌شد، از طایفهٔ دان بود.

۴۴-۴۶خاندانهای یمنه، یشوی، بریعه، حابر و ملکیئیل، جزو طایفهٔ اشیر بودند. اشیر دختری هم به نام سارح داشت. **۴۷**تعداد آنها پنجاه و سه هزار و چهارصد بود.

۴۸-۴۹خاندانهای یاحصئیل، جونی، یصر و شلیم، از طایفهٔ نفتالی بودند **۵۰**و تعدادشان به چهل و پنج هزار و چهارصد نفر می‌رسید.

۵۱جمعیّت کلّ مردان قوم اسرائیل ششصد و یک‌هزار و هفتصد و سی نفر بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۲خداوند به موسی فرمود: ۵۳«این سرزمین را به تناسب
تعداد هر طایفه بین ایشان تقسیم کن. ۵۴-۵۶تقسیمات زمین
باید به قید قرعه صورت بگیرد و به طایفهٔ بزرگتر، زمین زیادتر
و به طایفهٔ کوچکتر، زمین کمتر داده شود.»
۵۷طایفهٔ لاوی شامل خاندانهای جرشون، قهات و مراری
بود. ۵۸خاندانهای لبنی، حبرون، محلی، موشی و قورح
هم، جزو طایفهٔ لاوی بودند. قهات پدر عمرام بود. ۵۹عمرام
با یوکابَد، دختر لاوی که در مصر متولّد شده بود ازدواج
کرد. او برای عمرام دو پسر به نامهای موسی و هارون
و همچنین یک دختر به نام مریم به دنیا آورد. ۶۰هارون
چهار پسر به نامهای ناداب، ابیهو، العازار و ایتامار داشت.
۶۱ناداب و ابیهو وقتی آتش غیر مجاز را برای خداوند تقدیم
کردند، مردند. ۶۲تعداد افراد ذکور لاوی، از یک ماهه به
بالا بیست و سه هزار نفر بود. امّا لاویان، جدا از طایفه‌های
دیگر اسرائیل، سرشماری شدند، زیرا به آنها زمین در سرزمین
اسرائیل داده نشد.
۶۳این بود نتیجهٔ سرشماری خاندانهایی که، توسط موسی و
العازار در دشت موآب، در کنار رود اردن، مقابل اریحا صورت
گرفت. ۶۴در تمام این سرشماری، حتّی یک نفر هم، از آن
اشخاصی که قبلاً توسط موسی و هارون کاهن در صحرای
سینا سرشماری شده بودند، وجود نداشت، ۶۵زیرا خداوند
فرموده بود که تمام آن افراد، به استثنای کالیب، پسر یفنه و
یوشع، پسر نون در بیابان خواهند مُرد.

دختران صَلفحاد

۲۷ مَحله، نوعه، حُجله، مِلکه و تِرصه، دختران
صلفحاد بودند. صلفحاد پسر حافر بود و حافر
پسر جلعاد، نوه ماخیر و نتیجهٔ منسی و منسی یکی از پسران
یوسف بود. ۲روزی دختران صلفحاد در کنار در خیمهٔ عبادت
رفتند و به موسی، العازار کاهن، رهبران طایفه‌ها و سایر مردمی
که در آنجا حضور داشتند، چنین گفتند: ۳«پدر ما در بیابان مرد
و پسری نداشت. او جزو پیروان قورح نبود که برضد خداوند
سرکشی کردند. او به‌خاطر گناه خودش مُرد. ۴فقط برای
اینکه او پسری نداشت، باید نام پدر ما، از بین طایفه‌اش محو
شود؟ ما خواهش می‌کنیم که برای ما هم، مانند خویشاوندان
پدر ما زمین داده شود.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵موسی ادّعای ایشان را به حضور خداوند آورد ۶و خداوند
به موسی فرمود: ۷«دختران صلفحاد راست می‌گویند، در میان
عموهایشان، زمین موروثی به ایشان بده و سهم پدر ایشان را
به ایشان واگذار نما. ۸به قوم اسرائیل بگو که هرگاه مردی
می‌میرد و پسری از خود بجا نمی‌گذارد، باید میراث او به
دخترش برسد. ۹اگر دختر نداشته باشد، زمین او به برادرانش
تعلّق می‌گیرد. ۱۰اگر برادر نداشته باشد، به عموهایش داده شود
۱۱و اگر عمو یا برادر هم نداشته باشد، پس زمینش به نزدیکترین
خویشاوندان او سپرده شود. من، خداوند به تو امر می‌کنم تا به
مردم اسرائیل بگویی که باید این قانون را رعایت کنند.»

انتخاب یوشع به جانشینی موسی

(تثنیه ۳۱:۱-۸)

۱۲خداوند به موسی فرمود: «بر سر کوه عباریم برو و از آنجا
سرزمینی را که به قوم اسرائیل داده‌ام، ببین. ۱۳پس از آن که
آن را دیدی، تو نیز مانند برادرت هارون، خواهی مرد. ۱۴زیرا
هردوی شما هنگامی‌که قوم اسرائیل در مریبه علیه من شورش
کردند، در بیابان صین از اوامر من سرپیچی کردید و شما
نخواستید قدرت مقدّس مرا در حضور قوم تصدیق کنید.» (مریبه
چشمه‌ای است در قادش واقع در بیابان صین.)
۱۵موسی به حضور خداوند عرض کرد: ۱۶«ای خداوند، خدایی
که سرچشمهٔ حیات تمام بشر هستی، از تو استدعا می‌کنم که
شخصی را به عنوان هادی و راهنمای این قوم انتخاب کنی
۱۷تا بتواند آنها را در همهٔ امور هدایت کند، از آنها مراقبت
نماید و قوم تو مانند گوسفندان بی‌شبان نماند.»
۱۸خداوند به او فرمود: «برو دست خود را بر یوشع، پسر نون
که روح من در او قرار دارد، بگذار. ۱۹بعد او را نزد العازار
کاهن و تمام قوم ببر و در حضور همگی به عنوان پیشوای
قوم تعیین کن. ۲۰بعضی از اختیارات خود را به او بده تا تمام
مردم اسرائیل از او اطاعت نمایند. ۲۱او باید برای گرفتن دستور
از من نزد العازار برود. من به وسیلهٔ اوریم با العازار صحبت
می‌کنم و العازار اوامر مرا به یوشع می‌رساند و به این ترتیب،
من آنها را هدایت می‌کنم.» ۲۲موسی طبق فرمان خداوند عمل
کرد. او یوشع را به حضور العازار کاهن و تمام قوم اسرائیل
آورد. ۲۳طبق فرمان خداوند، بر سر او دست گذاشت و او را
به عنوان پیشوای قوم تعیین کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مراسم قربانی روزانه
(خروج ۲۹:۳۸-۴۶)

۲۸ خداوند به موسی فرمود **۲**که به قوم اسرائیل این چنین دستور بدهد: قربانی‌هایی که بر آتش به خداوند تقدیم می‌کنید، مرا خشنود می‌سازند، پس باید در موقع معیّن و مطابق دستور خداوند تقدیم شوند.
۳این قربانی باید دو برّهٔ نر یک ساله و بی‌عیب باشد و هر روز به عنوان قربانی سوختنی تقدیم شود. **۴**یک برّه را در صبح و یکی را در شام قربانی کنند. **۵**با هر کدام آنها، یک کیلو آرد مرغوب، مخلوط با یک لیتر روغن زیتون، به عنوان هدیهٔ آردی تقدیم شود. **۶**این قربانی سوختنی است که در کوه سینا تعیین شد تا هر روز به عنوان عطر خوشبو به خداوند تقدیم شود. **۷**به علاوه، با برّه‌ای که در صبح قربانی می‌شود هدیهٔ نوشیدنی هم باید تقدیم گردد و آن عبارت است از یک لیتر شراب و باید در قربانگاه در حضور من ریخته شود. **۸**همچنین با برّهٔ قربانی شام نیز، هدیهٔ آردی و نوشیدنی تقدیم گردد. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می‌شود، برای خداوند دلپسند است.

قربانی روز سبت

۹در روز سبت دو برّهٔ یک ساله و بی‌عیب قربانی شود. همراه این قربانی هدیهٔ آردی نیز باشد که عبارت است از: دو کیلو آرد مخلوط با یک لیتر روغن زیتون و همچنین یک لیتر شراب به عنوان هدیهٔ نوشیدنی، تقدیم گردد. **۱۰**این قربانی باید در هر سبت به علاوهٔ قربانی روزانه، با هدیهٔ نوشیدنی آن تقدیم شود.

قربانی ماه نو

۱۱در روز اول هر ماه، باید یک قربانی سوختنی به خداوند تقدیم گردد که عبارت است از: دو گاو جوان، یک قوچ و هفت برّهٔ نر یک ساله که همه باید سالم و بی‌عیب باشند. **۱۲**همچنین برای هر گاو سه کیلو، برای قوچ دو کیلو **۱۳**و برای هر برّه یک کیلو آرد مخلوط با روغن زیتون به عنوان هدیهٔ آردی، تقدیم شود. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می‌گردد، برای خداوند دلپسند می‌باشد. **۱۴**با هر گاو دو لیتر شراب، با قوچ یک و نیم لیتر و با هر برّه یک لیتر به عنوان هدیهٔ نوشیدنی تقدیم شود. این قربانی سوختنی است که باید هر ماه در طول سال تقدیم شود. **۱۵**به جز قربانی سوختنی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روزانه و هدیهٔ نوشیدنی آن، یک بُز نر هم، در روز اول هر ماه، به عنوان قربانی گناه تقدیم شود.

عید نان فطیر
(لاویان ۲۳:۵-۱۴)

۱۶در روز چهاردهم ماه اول، مراسم فصح را به احترام نام خداوند برگزار کنید. **۱۷**از روز پانزدهم برای هفت روز مراسم عید را جشن بگیرید و در این روزها، تنها نان بدون خمیرمایه خورده شود. **۱۸**روز اول عید، روز عبادت است و کار دیگری نکنید. **۱۹**در این روز، دو گاو جوان، یک قوچ و هفت برّهٔ نر یک ساله، که همه سالم و بی‌عیب باشند، به عنوان قربانی سوختنی بر آتش به خداوند تقدیم شود. **۲۰**با هر گاو سه کیلو، با قوچ دو کیلو، **۲۱**با هر برّه یک کیلو آرد مخلوط با روغن زیتون به عنوان هدیهٔ آردی تقدیم گردد. **۲۲**یک بُز نر هم، برای کفّارهٔ گناهان خود قربانی کنید. **۲۳**این قربانی‌ها، علاوه بر قربانی‌هایی می‌باشند که هر روز صبح تقدیم می‌شوند. **۲۴**در طول این هفت روز، به غیراز قربانی سوختنی روزانه و هدیهٔ نوشیدنی آن، قربانی مخصوص فصح را نیز، تقدیم کنید. بوی این قربانی که بر آتش تقدیم می‌شود، مورد پسند خداوند می‌باشد. **۲۵**در روز هفتم دوباره برای عبادت جمع شوید و هیچ کار دیگری نکنید.

عید نوبر محصولات
(لاویان ۲۳:۱۵-۲۲)

۲۶در روز عید نوبر محصولات، که اولین محصول غلّه را به خداوند تقدیم می‌کنید، همگی باید برای عبادت جمع شوید و به هیچ کار دیگری دست نزنید. **۲۷**در این روز، دو گاو جوان، یک قوچ و هفت برّهٔ نر یک ساله را به عنوان قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کنید. بوی این قربانی برای خداوند دلپسند می‌باشد. **۲۸**همچنین با هر گاو سه کیلو، با قوچ دو کیلو **۲۹**و با هر برّه یک کیلو آرد مخلوط با روغن زیتون، به عنوان هدیهٔ آردی تقدیم شود. **۳۰**برای کفّارهٔ گناهان خود، یک بُز نر را هم قربانی کنید. **۳۱**این قربانی‌ها باید با هدایای نوشیدنی آنها تقدیم شوند. اینها به اضافه قربانی سوختنی روزانه می‌باشند که با هدیهٔ آردی آن تقدیم می‌گردد. همهٔ حیواناتی که قربانی می‌شوند، باید سالم و بی‌عیب باشند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قربانی عید سال نو
(لاویان ۲۳:۲۳-۲۵)

۲۹ در روز اول مـاه هفتم، همگی باید برای عبادت جمع شوید و هیچ کار دیگری نکنید. در این روز شـیپورها را بنوازید **۲**و یک گاو جوان، یک قوچ و هفت برّهٔ نر یک ساله، که همه سالم و بی‌عیب باشند، به عنوان قربانی سـوختنی به خداوند تقدیم کنید. بوی این قربانی مورد پسند خداوند واقع می‌شـود. **۳**با گاو سه کیلو، با قوچ دو کیلو **۴**و با هر برّه یک کیلو آرد مخلوط با روغن زیتون، به عنوان هدیهٔ آردی تقدیم کنید. **۵**همچنین یک بُز نر را برای کفّارهٔ گناهان خود قربانی کنید. **۶**اینها به علاوه قربانی سوختنی ماهانه با هدیهٔ آردی آن و به غیراز قربانی سـوختنی روزانه با هدایای آردی و نوشیدنی آن است که مطابق مقرّرات مربوطه تقدیم می‌شوند. بوی این قربانی سوختنی، مورد پسند خداوند واقع می‌شود.

قربانی روز کفّاره
(لاویان ۲۳:۲۶-۳۲)

۷در روز دهم ماه هفتم، باز برای عبادت جمع شوید، روزه بگیرید و به هیچ کار دیگری دسـت نزنید. **۸**در این روز یک گاو جوان، یک قوچ و هفت برّهٔ نر یک ساله را، که همه سالم و بی‌عیب باشند، به عنوان قربانی سوختنی، به خداوند تقدیم کنید. بوی این قربانی مورد خشـنودی خداوند واقع می‌شود. **۹-۱۰**همچنین با گاو سه کیلو، با قوچ دو کیلو و با هر برّه یک کیلو آرد مخلـوط با روغن زیتون، به عنوان هدیهٔ آردی تقدیم کنید. **۱۱**یک بُز نر را هم، برای کفّاره گناهان خود قربانی کنید. این قربانی باید به علاوهٔ قربانی سوختنی روزانه، با هدایای آردی و نوشیدنی آن تقدیم شود.

قربانی عید خیمه‌ها
(لاویان ۲۳:۳۳-۴۴)

۱۲در روز پانزدهم ماه هفتم، یک بار دیگر برای عبادت، گرد هم آیید و هیچ کار دیگری نکنید. این عید را به افتخار خداوند برای هفت روز جشن بگیرید. **۱۳**در روز اول عید، سیزده گاو جوان، دو قوچ و چهارده برّهٔ نر یک سـاله، که همگی سالم باشند، به عنوان قربانی سوختنی، به خداوند تقدیم کنید. او از بوی این قربانی خشنود می‌گردد. **۱۴-۱۵**با هر گاو سه کیلو، با هر قوچ دو کیلو و با هر برّه یک کیلو آرد مخلوط با روغن زیتون، به عنوان هدیهٔ آردی تقدیم شـود. **۱۶**همچنین یک بُز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نر را هم، برای کفّارهٔ گناهان خود قربانی کنید. اینها باید به اضافهٔ قربانی سوختنی روزانه، با هدایای آردی و نوشیدنی آن تقدیم شوند.

۱۷در روز دوم عید، دوازده گاو جوان، دو قوچ و چهارده برّهٔ نر یک ساله را که همگی سالم و بی‌عیب باشند، قربانی کنید. **۱۸-۱۹**همراه آنها هدایای مربوط به روز اول را نیز، تقدیم کنید.

۲۰در روز سوم عید، یازده گاو جوان، دو قوچ و چهارده برّهٔ نر یک ساله را که همگی سالم و بی‌عیب باشند، قربانی کنید. **۲۱-۲۲**همراه آنها هدایای مربوط به روز اول را نیز، تقدیم کنید.

۲۳در روز چهارم عید، ده گاو جوان، دو قوچ و چهارده برّهٔ نر یک ساله را که همگی سالم و بی‌عیب باشند، قربانی کنید. **۲۴-۲۵**همراه آنها هدایای مربوط به روز اول را نیز، تقدیم کنید.

۲۶در روز پنجم عید، نُه گاو جوان، دو قوچ و چهارده برّهٔ نر یک ساله را که همگی سالم و بی‌عیب باشند، قربانی کنید. **۲۷-۲۸**همراه آنها هدایای مربوط به روز اول را نیز، تقدیم کنید.

۲۹در روز ششم عید، هشت گاو جوان، دو قوچ و چهارده برّهٔ نر یک ساله را که همگی سالم و بی‌عیب باشند، قربانی کنید. **۳۰-۳۱**همراه آنها هدایای مربوط به روز اول را نیز تقدیم کنید.

۳۲در روز هفتم عید، هفت گاو جوان، دو قوچ و چهارده برّهٔ نر یک ساله را که همگی سالم و بی‌عیب باشند، قربانی کنید. **۳۳-۳۴**همراه آنها هدایای مربوط به روز اول را نیز، تقدیم کنید.

۳۵در روز هشتم، برای عبادت جمع شوید و به هیچ کار دیگری دست نزنید. **۳۶**در این روز یک گاو جوان، یک قوچ و هفت برّهٔ نر یک ساله را که همگی سالم و بی‌عیب باشند، به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. بوی این قربانی مورد خشنودی خداوند واقع می‌شود. **۳۷-۳۸**همراه آنها هدایای مربوط به روز اول را تقدیم کنید.

۳۹اینها مقرّراتی هستند مربوط به: قربانی سوختنی، هدایای آردی، نوشیدنی و قربانی سلامتی، که باید در روزهای مخصوص

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به خداونـد تقدیم کنید. اینهـا به غیـراز قربانی‌های نذری و قربانی‌های داوطلبانه می‌باشند.
۴۰موسی همهٔ این فرامین را که خداوند به او داد، به اطّلاع مردم رساند.

مقرّرات مربوط به نذر

۳۰ موسـی این دسـتورات را به رهبـران طایفه‌های اسرائیل داد: **۲**وقتی کسی برای خداوند نذر کند و یا تعهّدی نماید، نمی‌تواند پیمان خود را بشـکند و باید به قولی که داده است، وفا کند.
۳هرگاه دختری که هنوز، در خانهٔ پدر خود می‌باشد، برای خداوند نذر کند و یا تعهّدی نمایـد، **۴-۵**باید به پیمانی که کرده است، وفا نماید. مگر اینکه وقتی پدرش بشنود، او را باز دارد. در این صورت مجبور نیست که نذر خود را ادا نماید و خداوند او را می‌بخشد، چون پدرش او را بازداشته است. اگر پدرش در روزی که از نذری او باخبر شود چیزی نگوید، آنگاه دختر باید نذر خود را ادا نماید.
۶اگر زنی پیش از ازدواج نذر کرده و یا نسنجیده تعهّدی کرده باشد **۷**و بعداً شوهرش از نذر او آگاه شود و در همان روزی که شـنید، به زن چیزی نگوید، نذر او به گردنش باقی می‌ماند. **۸**امّا اگر شوهرش او را از نذر و یا قولی که داده است منع کند، آنگاه مجبور نیسـت که نذر خود را ادا نماید و خداوند او را می‌بخشد، زیرا شوهرش با نذر او مخالفت کرده است.
۹اگر زنی که بیوه است و یا طلاق داده شده باشد، نذر کند و یا تعهّدی نماید، باید به پیمان خود وفا کند.
۱۰هرگاه زنی که شوهر کرده باشد و در خانهٔ شوهر خود نذر کند **۱۱**و شوهرش آگاه شود و چیزی نگوید، باید نذر خود را ادا کند و هر تعهّدی که کرده است، باید آن را انجام دهد. **۱۲**ولی اگر شوهرش از نذر او باخبر شود و مخالفت کند، در آن صورت نذر یا وعدهٔ او باطل می‌شود و خداوند او را می‌بخشد، چرا که شـوهرش با نذر او مخالفت کرده اسـت. **۱۳**بنابراین شوهر او حق دارد که با نذر یا تعهّد او موافقت و یا مخالفت کند. **۱۴**امّا اگر شـوهرش در روزی که از نذر او باخبر شود و سکوت کند، آنگاه باید به نذر و تعهّد خود وفا کند. **۱۵**اگر شـوهرش در اول چیزی نگوید و بعداً نذر او را باطل سـازد، شوهرش مقصّر ادا نکردن نذر زن خود می‌باشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶اینها دستوراتی است که خداوند در مورد ادای نذر یا تعهّد دختری که در خانهٔ پدر زندگی می‌کند، یا زنی که شوهر دارد، به موسی داد.

جنگ با مدیان

۳۱ خداوند به موسی فرمود: ۲«انتقام قوم اسرائیل را از مدیـان بگیر و بعد از انجام ایـن کار خواهی مرد.»

۳آنگاه موسی به مردم گفت: «عدّه‌ای را مسلّح نمایید تا به جنگ مدیان بروند و انتقام خداوند را از آنها بگیرند. ۴شـما باید از هر طایفه، یک‌هزار نفر را برای جنگ بفرستید.»

۵پـس آنها از هر طایفه، یک‌هزار نفـر را که تعداد آنها به دوازده هزار نفر می‌رسـید برای جنگ آماده و مسلّح ساختند ۶و موسی آنها را تحت فرماندهی فینحاس، پسر العازار کاهن، همراه با اشیای مقدّس و شـیپور برای نواختن اعلام جنگ، به میدان نبرد فرسـتاد. ۷ارتش اسـرائیل طبق فرمان خداوند به موسـی، بر مدیان یورش بردند و همهٔ مردان مدیان کشته شـدند. ۸در میان کشته‌شدگان پنج پادشاه مدیان به نامهای اوی، راقم، صـور، حور و رابع بودند. بلعام، پسـر بعور را هم کشـتند.

۹مردم اسرائیل همهٔ زنها و کودکان مدیانی را به اسیری گرفتند. گلّه، رمه و دارایی آنها را تاراج کردند. ۱۰شهرها و اردوگاههای ایشان را آتش زدند. ۱۱-۱۲اسیران، غنایم جنگی و گلّه و رمه آنها را نزد موسی، العازار و سایر قوم که در دشت موآب، در کنار رود اردن مقابل شهر اریحا اردو زده بودند، بردند.

بازگشت از جنگ

۱۳موسی، العازار کاهن و رهبران قوم به پیشواز ارتش اسرائیل در خارج اردوگاه رفتند. ۱۴موسی از رهبران نظامی خشمگین شـد ۱۵و از آنها پرسید: «چرا زنها را زنده گذاشتید؟ ۱۶همین زنها بودند که به نصیحت بلعام گـوش دادند و قوم ما را در فغور، به بت‌پرستی تشویق کردند و در نتیجه، قوم خداوند دچار بلا شد. ۱۷پس حالا تمام پسران و زنهای شوهردار را بکشید. ۱۸امّا دختران باکره را برای خود زنـده نگه دارید. ۱۹بعد هر شخصی، که کسی را کشته و یا به جسدی دست زده باشد تا هفـت روز در بیرون اردوگاه بماند. بعد در روزهای سـوم و هفتم، شما و اسیران شـما طهارت کنید. ۲۰همچنین تمام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لباسها و اشیایی را که از چرم یا موی بُز و یا چوب ساخته شده باشند، پاک کنید.»

۲۱العازار کاهن به ارتش اسرائیل که از جنگ برگشته بودند گفت: «اینها دستوراتی است که خداوند به موسی داد: **۲۲-۲۳**هر چیزی که در آتش نمی‌سوزد، از قبیل طلا، نقره، برنز، آهن، حلبی و سرب را باید از آتش بگذرانید و هر چیز دیگری را که با آتش پاک نمی‌شود، باید با آب پاک کنید. **۲۴**در روز هفتم لباسهای خود را بشویید. آنگاه پاک می‌شوید و می‌توانید به اردوگاه بازگردید.»

تقسیم غنایم

۲۵-۲۷خداوند به موسی فرمود: «تو و العازار با سایر رهبران قوم، همهٔ غنایم جنگی را، چه انسان و چه حیوان، صورت برداری کنید. سپس آنها را به دو قسمت تقسیم کنید. نصف آن را به سپاهیانی که به جنگ رفته‌اند و نیم دیگرش را به مردم اسرائیل بدهید. **۲۸**از همهٔ اسیران و گاو، الاغ، گوسفند و بُز که سهم سربازان است، یک پانصدم سهم خداوند است. **۲۹**این سهم را به العازار کاهن بدهید تا آن را به عنوان هدیهٔ مخصوص، به خداوند تقدیم کند. **۳۰**از سهمی که به بقیّهٔ قوم می‌دهید، دو درصد همهٔ اسیران و گاو، الاغ، گوسفند و بُز را به لاویانی که در خیمهٔ عبادت خدمت می‌کنند، بدهید.» **۳۱**موسی و العازار طبق دستورات خداوند عمل کردند.

۳۲-۳۵غنایم به دست آمده به جز آنچه که سربازان برای خود نگه داشتند، عبارت بودند از: ششصد و هفتاد و پنج هزار رأس گوسفند، هفتاد و دو هزار رأس گاو، ششصد و ده هزار رأس الاغ و سی و دو هزار دختر باکره. **۳۶-۴۰**نیمی از تمام غنایم که به سپاهیان داده شد، اینها بودند: سیصد و سی و هفت هزار و پانصد رأس گوسفند (ششصد و هفتاد و پنج رأس به خداوند داده شد)، سی و شش هزار رأس گاو (هفتاد و دو رأس به معبد خداوند داده شد)، سی هزار و پانصد رأس الاغ (شصت و یک رأس به معبد خداوند داده شد) و شانزده هزار دختر (سی و دو دختر به معبد خداوند داده شد.) **۴۱**موسی طبق امر خداوند، همهٔ سهم خداوند را به العازار داد.

۴۲-۴۶سهم بقیّهٔ قوم اسرائیل مساوی با سهم سپاهیان و از این قرار بود: سیصد و سی و هفت هزار و پانصد رأس گوسفند، سی و شش هزار رأس گاو، سی هزار و پانصد رأس الاغ و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شانزده هزار دختر. **۴۷**طبق امر خداوند موسی دو درصد اینها را به لاویان داد.

هدایای سرکردگان نظامی

۴۸آنگاه رهبران نظامی نزد موسی آمده **۴۹**گفتند: «ما سربازانی را که تحت فرمان ما بودند، شمردیم. حتّی یک نفرشان هم در جنگ کشته نشده‌اند. **۵۰**پس ما همهٔ زیورهای طلا، بازوبند، دستبند، انگشتر، گوشواره و گلوبند را که به غنیمت گرفته‌ایم، به حضور خداوند، به عنوان کفّاره تقدیم می‌کنیم تا زندگی ما را از خطر حفظ فرماید.» **۵۱**موسی و العازار، طلاهایی را که به صورت زیورآلات ساخته شده بود، از آنها گرفتند. **۵۲**وزن تمام آنها در حدود صد و نود کیلو بود. **۵۳**(سپاهیان غنایمی را که به دست آورده بودند، برای خود نگه داشتند.) **۵۴**بعد موسی و العازار، طلاها را به خیمهٔ عبادت بردند تا در حضور خداوند یادگار قوم اسرائیل باشند.

طایفه‌های شرق رود اردن
(تثنیه ۳:۱۲-۲۲)

۳۲ طایفه‌های رئوبین و جاد که دارای گلّه‌های زیادی بودند، چون دیدند که سرزمین یعزیر و جلعاد برای نگهداری گلّه‌های ایشان جای مناسبی است، **۲**بنابراین نزد موسی، العازار کاهن و رهبران رفته، عرض کردند: **۳-۴**«این سرزمینی که شامل شهرهای عطاروت، دیبون، یعزیر، نِمره، حشبون، اِلعاله، شبام، نِبو و بعون است و قوم اسرائیل به کمک خداوند آن را متصرّف شده، جای خوبی برای گلّه‌های ماست. **۵**بنابراین از شما خواهش می‌کنیم، به جای سهم ما در آن طرف رود اردن، این سرزمینها را به ما بدهید.»

۶موسی به آنها گفت: «آیا شما می‌خواهید که در همین جا بمانید و سایر برادرانتان به جنگ بروند؟ **۷**به چه جرأت می‌خواهید قوم اسرائیل را از رفتن به سرزمین آن سوی رود اردن، که خداوند آن را به آنها داده است، دلسرد بسازید؟ **۸**پدران شما نیز هنگامی‌که آنها را از قادش برنیع فرستادم تا آن سرزمین را بررسی کنند، همین کار را کردند. **۹**امّا وقتی به وادی اشکول رسیدند و آن سرزمین را دیدند، دوباره برگشتند و قوم اسرائیل را از رفتن به آنجا دلسرد ساختند. **۱۰-۱۱**در آن روز خشم خداوند افروخته شد و سوگند یاد کرد که همهٔ کسانی‌که از مصر خارج شدند و بیست ساله و مسن‌تر هستند، هیچ‌یک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به سرزمینی که وعدهٔ آن را به ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده بود، وارد نخواهند شد، زیرا آنها خداوند را از دل و جان پیروی نکردند. **۱۲**از آن جمله، تنها کالیب، پسر یفنه و یوشع، پسر نون بودند که به خداوند وفادار ماندند. **۱۳**پس خشم خداوند بر قوم اسرائیل برافروخته شد و آنها را مدّت چهل سال در بیابان سرگردان ساخت تا اینکه همهٔ آنهایی که در مقابل خداوند گناه کرده بودند، هلاک شدند. **۱۴**حالا شما نسل گناهکار، جای نیاکان خود را گرفته‌اید و می‌خواهید که شدّت خشم خداوند را بر سر قوم بیاورید. **۱۵**اگر شما باز هم از امر خداوند پیروی نکنید، او دوباره این قوم را در بیابان ترک می‌کند، آنگاه خود شما مسئول تباهی آنها خواهید بود.»

۱۶پس آنها گفتند: «ابتدا به ما اجازه بدهید که در اینجا برای گلّه‌های خود طویله و برای اطفال خود شهرها بسازیم، **۱۷**آنگاه ما مسلّح می‌شویم و پیشاپیش برادران خود به آن سوی رود اردن می‌رویم تا آنها را به مقصد برسانیم. امّا خانوادهٔ ما باید در شهرهای مستحکمی که خواهیم ساخت، بمانند تا از خطر دشمن در امان باشند. **۱۸**تا تمام قوم اسرائیل زمین خود را به دست نیاورند، ما باز نخواهیم گشت. **۱۹**ما در آن سوی رود اردن، زمین نمی‌خواهیم، زیرا ما سهم خود را در اینجا، یعنی شرق رود اردن گرفته‌ایم.»

۲۰موسی گفت: «اگر به راستی می‌خواهید این کار را بکنید، پس در حضور خداوند برای جنگ آماده شوید. **۲۱**تمام مردان جنگی شما از رود اردن عبور کنند تا که خداوند همهٔ دشمنان را پراکنده سازد. **۲۲**بعد از آن که آن سرزمین را در حضور خداوند متصرّف شدید، می‌توانید بازگردید، زیرا وظیفهٔ خود را در مقابل خداوند و قوم اسرائیل انجام داده‌اید و آن وقت زمینهای شرق رود اردن را، از جانب خداوند مالک می‌شوید. **۲۳**امّا اگر به وعدهٔ خود وفا نکنید، در برابر خداوند گناهکار شمرده می‌شوید و به‌خاطر گناه خود، جزا می‌بینید. **۲۴**حالا بروید و برای کودکان خود، شهرها و برای گلّه‌های خود، طویله بسازید، امّا به آنچه که گفتید باید عمل کنید.»

۲۵مردم جاد و رئوبین به موسی گفتند: «ما از امر تو پیروی می‌کنیم. **۲۶**کودکان، زنان، رمه و گلّه ما در شهرهای جلعاد می‌مانند. **۲۷**ما همه آماده هستیم تا در زیر فرمان خداوند به جنگ برویم، ما از رود اردن خواهیم گذشت و خواهیم جنگید، همان‌طور که تو دستور دادی.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۸سپس موسی به العازار کاهن، یوشع پسر نون و رهبران
طایفه‌های اسرائیل دستور داده گفت: ۲۹«اگر مردان طایفه‌های
جاد و رئوبین آماده شدند و همراه شما به آن طرف رود اردن
برای خداوند به جنگ رفتند، آن وقت پس از آن که آن سرزمین
را تصرّف کردند، باید سرزمین جلعاد را به آنها بدهید. ۳۰امّا
اگر با شما نرفتند، در آن صورت از سرزمین کنعان سهمی به
آنها داده شود.»
۳۱مردان طایفه‌های جاد و رئوبین گفتند: «ما از امر خداوند
پیروی می‌کنیم. ۳۲به فرمان او ما از رود اردن خواهیم گذشت
و به سرزمین کنعان داخل می‌شویم و می‌جنگیم، امّا زمینهای
این طرف رود اردن باید به ما تعلّق بگیرد.»
۳۳موسی تمامی سرزمینهای سیحون، پادشاه اموریها و عوج
پادشاه باشان و همهٔ شهرها و حومهٔ آنها را برای طایفه‌های
جاد و رئوبین و نصف طایفهٔ منسی پسر یوسف تعیین کرد.
۳۴-۳۶مردان طایفهٔ جاد شهرهای دیبون، عطاروت، عروعیر،
عطروت شوفان، یعزیر، یُجبهه، بیت نمره و بیت هاران را آباد
کردند. همهٔ این شهرها دارای دیوار و طویله برای گوسفندها
بودند. ۳۷-۳۸مردم طایفهٔ رئوبین شهرهای حشبون، الیعاله،
قیریتایم، نِبو و بعل معون (اسرائیلی‌ها نام این شهرها را که تصرف
کرده بودند، عوض کردند) و سبمه را ساختند.
۳۹خاندان ماخیر، از طایفهٔ منسی به جلعاد رفتند و آن شهر
را متصرّف شدند و ساکنان آن را که اموریان بودند از آنجا
بیرون راندند. ۴۰پس موسی شهر جلعاد را به خاندان ماخیر
داد و آنها در آنجا سکونت اختیار کردند. ۴۱یائیر که از طایفهٔ
منسی بود روستاهای اطراف جلعاد را اشغال کرد و آن ناحیه
را حووت‌یائیر نامید. ۴۲شخص دیگری به نام نوبح به شهر
قنات حمله کرد و آنجا را متصرّف شد و آن را به نام خود،
یعنی نوبح نامید.

مراحل سفر از مصر تا موآب

۳۳

این است مراحل سفر بنی‌اسرائیل از روزی که به
رهبری موسی و هارون از سرزمین مصر خارج
شدند. ۲موسی طبق فرمان خداوند چگونگی و مراحل سفر
آنها را نوشت.
۳آنها در روز پانزدهم ماه اول، یعنی یک روز بعد از فصح از
شهر رعمسیس در مصر با سرفرازی خارج شدند، ۴درحالی‌که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مصریان پسران ارشد خود را، که شب قبل خداوند کشته بود، دفن می‌کردند. به این ترتیب خداوند نشان داد که از خدایان مصر نیرومندتر است.

۵پس مردم اسرائیل از رعمسیس حرکت کردند و به سُکوّت آمدند و در آنجا اردو زدند. **۶**بعد به ایتام که در کنار بیابان است رفتند. **۷**از آنجا کوچ کرده، رهسپار فم الحیروت شدند که در شرق بعل صفون واقع بود و در دامنهٔ کوه مجدل، اردوهای خود را برافراشتند. **۸**سپس فم الحیروت را به عزم بیابان ایتام ترک کردند و از دریای سرخ عبور نموده، به آنجا رسیدند. پس از طی یک مسافت سه روزه، در بیابان ایتام به مارّه آمدند و در آنجا اردو زدند. **۹**از آنجا به ایلیم رفتند چون آنجا دارای دوازده چشمه و هفتاد درخت خرما بود.

۱۰از ایلیم حرکت کرده، به کنار دریای سرخ رفتند **۱۱**و از آنجا به بیابان سین آمدند و در آنجا اردو زدند. **۱۲**اردوگاه دیگرشان دفقه، **۱۳**بعد الوش **۱۴**و رفیدیم بود. در رفیدیم آب نوشیدنی پیدا نمی‌شد.

۱۵–۳۷از رفیدیم کوچ کردند و از آنجا به صحرای سینا و بعد به قیروت هتاوه، سپس به سوی حصیروت رفتند. بقیّهٔ مراحل سفرشان به این ترتیب بود:

از حصیروت به رتمه،
از رتمه به رِمون فارص،
از رِمون فارص به لبنه،
از لبنه به رسه،
از رسه به قهیلاته،
از قهیلاته به کوه شافر،
از کوه شافر به حراده،
از حراده به مقهیلوت،
از مقهیلوت به تاحت،
از تاحت به تارح،
از تارح به متقه،
از متقه به حشمونه،
از حشمونه به مسیروت،
از مسیروت به بنی‌یعقان،
از بنی‌یعقان به حورالجدجاد،
از حورالجدجاد به یُطبات،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از یطبات به عبرونه،
از عبرونه به عِصیون جابر،
از عصیون جابر به قادش در بیابان صین،
از قادش به کوه هور در مرز سرزمین اَدوم.
۳۸-۳۹در اینجا بود کــه خداوند به هارون کاهن فرمود که به بالای کوه هور برود و او در روز اول ماه پنجم سال چهلم، بعد از آن که قوم اسرائیل از ســرزمین مصر خارج شدند، در سن صد و بیست و سه سالگی وفات یافت.
۴۰پادشاه عراد واقع در قسمت جنوب کنعان، از آمدن قوم اسرائیل باخبر شد.
۴۱-۴۹سپس قوم اسرائیل از کوه هور حرکت کرده، رهسپار صلمونه شــدند. از صلمونه به فونون، بعد بــه اوبوت، عیی عباریم (مرز موآب)، دیبون جاد، علمون دبلاتایم و سپس در کوهستان عباریم، در نزدیکی کوه نَبو، اردو زدند. بالاخره به دشت موآب رسیدند که در کنار رود اردن، مقابل شهر اریحا بود. و در آنجا در کنار رود اردن از بیت یشیموت تا آبل درّهٔ اقاقیا، در دشت موآب اردو زدند.

راهنمایی قبل از عبور کنعان

۵۰در همین جا، یعنی در کنار رود اردن، مقابل شهر اریحا بود که خداوند **۵۱**این دســتورات را به موســی داد: «وقتی از رود اردن عبور کردید، به سرزمین کنعان رسیدید، **۵۲**باید تمام ســاکنان آنجا را بیرون برانید. همهٔ بُتهای سنگی و فلزی آنها را از بین ببرید و پرستشگاههای بالای تپّه‌های ایشان را ویران کنید. **۵۳**سرزمینشان را متصرّف شوید و در آنجا سکونت اختیار نمایید، زیرا من آن ســرزمین را به شــما داده‌ام. **۵۴**زمین آنجا را بین طایفه‌های اسرائیل به قید قرعه تقسیم کنید. به خاندان بزرگتر، زمین زیادتر و به خانــدان کوچکتر، زمین کمتر داده شود. **۵۵**اگر شما ساکنان آنجا را نرانید، کسانی‌که باقی بمانند، مثل خار در چشم شما و مانند تیغ در پهلویتان بوده، موجب آزارتان می‌شوند. **۵۶**و من هم همان طوری که می‌خواستم با آنها رفتار کنم، با شما هم همان رفتار را می‌نمایم.»

مرزهای سرزمین کنعان

۳۴ خداوند به موســی فرمود، **۲**که به قوم اسرائیل این چنین دستور بدهد: «هنگامی‌که به سرزمین کنعان، که من آن را به شما می‌دهم، داخل شدید، مرزهای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شما از این قرار خواهد بود: **۳**قسمت جنوبی آن از بیابان صین در امتداد مرز اَدوم خواهد بود. مرز جنوبی آن از دریای مُرده در شرق شروع شـده، **۴**به طرف جنوب از گردنه عقربها، به سـوی بیابان صین ادامه می‌یابد. دورتریـن نقطهٔ مرز جنوبی، قادش برنیع می‌باشـد. از آنجا به طـرف حصرادار و عصمون **۵**و از آنجا تا وادیی در مرز مصر پیش رفته، به دریای مدیترانه ختم می‌شود.

۶«مرز غربی شما، سواحل دریای مدیترانه می‌باشد.

۷«قسمت شـمالی از دریای مدیترانه شروع شده، به طرف مشرق تا کوه هور می‌رسد **۸**و از آنجا تا گذرگاه حمات ادامه یافتـه **۹**و از صدد و زفرون عبور کرده، انتهای آن حصر عینان است.

۱۰«مرز شرقی شما، از حصر عینان شروع شده تا شفام می‌رسد. **۱۱**بعد به طرف جنوب به ربله، در سمت شرقی عین ادامه می‌یابد. از آنجا ادامه یافته، به طرف جنوب و بعد به جانب غرب ادامه داشته تا دورترین نقطهٔ جنوبی دریاچه جلیل می‌رسد. **۱۲**سپس در امتداد رود اردن، به دریای مرده ختم می‌شود.

«این مرزهای چهارگانه شماست.»

۱۳موسی به قوم اسرائیل گفت: «این سرزمینی است که شما به قید قرعه به دست می‌آورید و طبق فرمان خداوند بین نُه و نیم طایفه تقسیم شود. **۱۴–۱۵**سهم طایفه‌های رئوبین و جاد و نصف طایفهٔ منسی در سمت شرقی رود اردن و در مقابل شهر اریحا تعیین شده است.»

اشخاصی که مأمور تقسیمات زمین شدند

۱۶خداوند به موسـی فرمود: **۱۷**«العازار کاهن و یوشع، پسر نون **۱۸**و همچنین یک رهبر از هر طایفه تعیین شـوند تا زمین را بین طایفه‌های اسرائیل تقسیم کنند.» **۱۹–۲۸**نامهای آنها به شرح زیر می‌باشد:

طایفه	رهبر
از طایفهٔ یهودا،	کالیب، پسر یفنه،
از طایفهٔ شمعون،	شموئیل، پسر عمیهود،
از طایفهٔ بنیامین،	الیداد، پسر کسلون،
از طایفهٔ دان،	بُقی، پسر یُجلی،
از طایفهٔ منسی،	حنیئیل، پسر ایفود،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طایفه	رهبر
از طایفهٔ افرایم،	قموئیل، پسر شفطان،
از طایفهٔ زبولون،	الیصافان، پسر فرناک،
از طایفهٔ یساکار،	فلطیئیل، پسر عزان،
از طایفهٔ اشیر،	اخیهود، پسر شلومی،
از طایفهٔ نفتالی،	فدهئیل، پسر عمیهود.

۲۹اینها نام کسانی بود که خداوند مأمور کرد تا بر کار تقسیم زمین، بین طایفه‌های اسرائیل، نظارت کنند.

شهرهای تعیین شده برای لاویان

۳۵ در دشت موآب، کنار رود اردن و در مقابل شهر اریحا، خداوند به موسی فرمود: **۲**«به قوم اسرائیل امر کن که از سهم خود شهرهایی را با چراگاههای اطرافشان به لاویان بدهند. **۳**در آن شهرها زندگی کنند و چراگاهها برای استفاده رمه و گلّه و سایر حیواناتشان باشند. **۴**چراگاهها از دیوارهای شهر، تا فاصله نیم کیلومتر در هر سمت امتداد داشته باشد. **۵**به این ترتیب محوطه‌ای، مربّع شکل به وجود می‌آید که هر ضلع آن معادل هزارمتر خواهد بود و شهر در مرکز آن قرار می‌گیرد. **۶-۷**چهل و هشت شهر با چراگاههای اطراف آنها، به لاویان داده شود. از آن میان، شش شهر را به عنوان شهر پناهگاه به آنها بدهید تا اگر کسی تصادفاً مرتکب قتل می‌شود، بتواند به آن پناه ببرد. **۸**تعداد شهرهایی که هر طایفه به لاویان می‌دهد، باید متناسب با اندازهٔ سرزمین آن طایفه باشد، یعنی طایفه‌های بزرگتر، شهرهای بیشتر و طایفه‌های کوچکتر، شهرهای کمتری بدهند.»

شهرهای پناهگاه

(تثنیه ۱۹:۱-۱۳؛ یوشع ۲۰:۱-۹)

۹خداوند به موسی فرمود: **۱۰**«وقتی از رود اردن عبور کردید و وارد سرزمین کنعان شدید، **۱۱**شهرهایی را به عنوان پناهگاه تعیین کنید که هرگاه کسی ناخواسته شخصی را کشته باشد، به آنجا فرار کند **۱۲**تا او در آنجا از انتقام جویی وابستگان مقتول در امان باشد. زیرا شخص قاتل تا زمانی که در دادگاه جرمش ثابت نگردد، نباید کشته شود. **۱۳**شش شهر را انتخاب کنید. **۱۴**سه شهر در شرق رود اردن و سه شهر در سرزمین کنعان. **۱۵**این شهرها نه تنها برای قوم اسرائیل، بلکه برای خارجی‌هایی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که به صورت موقّت یا دایمی در میان شما سکونت دارند، پناهگاه باشد که اگر کسی تصادفاً مرتکب قتل شده باشد، به یکی از آن شهرها فرار کند.
۱۶-۱۸«امّا اگر کسی با یک تکه آهن، سنگ و یا چوب، شخصی را بکشد، قاتل است و باید کشته شود. **۱۹**مدّعی خون مقتول، وقتی قاتل را بیابد، خودش باید او را بکشد.
۲۰«هرگاه کسی از روی دشمنی شخصی را هُل بدهد، یا با پرتاب کردن چیزی، او را بکشد **۲۱**و یا از روی دشمنی با مشت بزند و آن شخص بمیرد، مدّعی خون مقتول وقتی با قاتل روبه‌رو شود، او را بکشد.
۲۲«امّا اگر قتل تصادفی بوده و از روی دشمنی نباشد، مثلاً کسی را بدون قصد هُل بدهد، یا با پرتاب چیزی بزند **۲۳**و یا نادیده سنگی را بر او پرتاب کند و او را بکشد و بدون آن که با او دشمنی داشته باشد، یا بخواهد صدمه‌ای به او برساند، **۲۴**در اینجا قوم باید در مورد قتل خواسته یا ناخواسته، و اینکه آیا قاتل را به دست مدّعی خون مقتول بسپارند یانه، قضاوت کنند. **۲۵**وقتی معلوم شود که قتل ناخواسته است، پس قوم باید متّهم را از دست مدّعی برهاند و به شهر پناهگاهی که فرار کرده بود، باز گردانند. او تا هنگام مرگ کاهن اعظم وقت، در آنجا بماند. **۲۶**اگر شخص قاتل شهر پناهگاه را ترک کند **۲۷**و وابستگان مقتول او را در خارج شهر بیابند و او را بکشند، این عمل انتقام، قتل شمرده نمی‌شود، **۲۸**زیرا آن شخص می‌بایست تا مرگ کاهن اعظم، در شهر پناهگاه می‌ماند و بعد از آن به وطن و خانهٔ خود بازمی‌گشت. **۲۹**این قوانین دایمی برای تمام قوم اسرائیل و نسلهای آیندهٔ ایشان در هر کجا که باشند، صادق است.
۳۰«هرکس مرتکب قتل شود به موجب شهادت چند شاهد باید کشته شود. امّا هیچ‌کس نباید، به‌خاطر شهادت یک نفر کشته شود. **۳۱**کسی‌که قاتل شناخته شد، باید کشته شود و خون بهای رهایی او پذیرفته نشود. **۳۲**از شخصی که به شهر پناهگاه فرار کرده است، پولی برای اینکه به او اجازه داده شود، پیش از مرگ کاهن اعظم به خانه خود بازگردد، گرفته نشود. **۳۳**سرزمینی را که در آن سکونت دارید، آلوده نسازید. قتل و خونریزی، زمین را آلوده می‌کند و بدون کشتن قاتل کفّارهٔ دیگری پذیرفته نشود. **۳۴**پس سرزمینی را که در آن سکونت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دارید، ناپاک و آلوده نسازید، زیرا من خداوند هستم و در بین قوم اسرائیل ساکن هستم.»

ازدواج زنان وارث

۳۶ رهبران خاندانهای جلعاد پسر ماخیر، نوهٔ منسی پسر یوسف، نزد موسی و رهبران اسرائیل آمده به موسی گفتند: **۲**«خداوند به تو فرمود که زمین را به قید قرعه بین قوم اسرائیل تقسیم کنی و سهم برادر ما، صلفحاد را به دخترانش بدهی. **۳**ولی اگر آنها با مردان طایفهٔ دیگری ازدواج کنند، زمین آنها به همان طایفه انتقال می‌یابد و در نتیجه به دارایی آن طایفه اضافه می‌گردد و از زمین ما کاسته می‌شود. **۴**در سال پنجاهم، هنگامی‌که زمینها فروخته شد، به صاحبان اصلی آن بازگردانده می‌شود، این زمینها را نمی‌توان به طایفهٔ ما باز گرداند.»

۵آنگاه موسی این دستورات را از جانب خداوند به مردم اسرائیل داد: «مردان طایفهٔ یوسف راست می‌گویند. **۶**آنچه خداوند در مورد دختران صلفحاد می‌فرماید، این است: به آنها اجازه بدهید، با هر مردی که می‌خواهند، ازدواج کنند، امّا این مردان باید از طایفهٔ خودشان باشند. **۷**میراث مردم اسرائیل نباید از یک طایفه به طایفهٔ دیگر منتقل شود، و باید به صورت اوّلیه باقی بماند. **۸**دخترانی که در طایفه‌های اسرائیل، وارث زمین هستند باید فقط با مردان طایفهٔ خودشان ازدواج کنند تا از زمین آن طایفه کاسته نشود. **۹**به این ترتیب، زمین یک طایفه به طایفهٔ دیگری منتقل نمی‌شود.»

۱۰–۱۱پس دختران صلفحاد، یعنی محله، ترصه، حجله، ملکه و نوعه، فرمان خداوند را که به موسی داده بود بجا آوردند. **۱۲**آنها با مردان طایفهٔ منسی پسر یوسف ازدواج کردند و میراث آنها در طایفهٔ خودشان باقی ماند.

۱۳این است احکام و مقرّراتی که خداوند، توسط موسی به قوم اسرائیل داد، هنگامی‌که قوم اسرائیل دردشت موآب، کنار رود اردن و مقابل شهر اریحا بودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب تثنیه

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۱	۳۲	۳۴	

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب تثنیه

معرّفی کتاب

کتاب تثنیه، کتاب سخنرانی‌های موسی برای بنی‌اسرائیل در سرزمین موآب می‌باشد، جایی که آنها پس از مدّتها سفر در بیابان، سرانجام توقّف نمودند و آمادهٔ ورود به کنعان شدند.

بعضی از مسائل خیلی مهمّی که در این کتاب به آن اشاره شده، عبارتند از:

-موسی وقایع عظیم چهل سال گذشته را دوباره بیان می‌کند و از مردم درخواست می‌کند که به‌خاطر داشته باشند خدا چگونه آنها را در بیابان رهبری نمود و نسبت به خدا وفادار و مطیع باشند.

-موسی ده فرمان اوّلیه را تکرار نموده و معنی فرمان اول را تأکید می‌نماید و از مردم می‌خواهد که فقط خدا را پرستش نمایند. سپس او قوانین گوناگونی را که در ادارهٔ امور زندگی آنها در کنعان لازم خواهد بود بازگو می‌کند.

-موسی معنی پیمان خدا با آنها را یادآوری می‌کند و از آنها دعوت می‌کند که تعهّد خود را نسبت به انجام آن پیمان تجدید نمایند.

-یوشع به عنوان دومین رهبر قوم خدا منصوب می‌شود و موسی، پس از سراییدن یک سرود در تمجیدِ وفاداری خدا و برکت دادن طایفه‌های بنی‌اسرائیل، در موآب در شرق رود اردن وفات می‌کند.

موضوع اصلی کتاب این است که خدا، بنی‌اسرائیل را نجات و برکت داده است. پس آنها باید این را به‌خاطر داشته، خدا را اطاعت نموده و دوست بدارند تا حیات داشته و از برکاتِ پیوستهٔ خدا بهره‌مند گردند.

آیات برجستهٔ این کتاب ۶: ۴-۶ می‌باشد و شامل کلماتی است که عیسی مسیح آن را بزرگترین حکم خواند: «خداوند خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام توان دوست بدارید.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تقسیم‌بندی کتاب

سخنرانی اول موسی ۱:۱–۴:۴۹
سخنرانی دوم موسی ۱:۵–۲۶:۱۹
الف– احکام ۱:۵–۱۰:۲۲
ب– قوانین، مقرّرات و هشدارها ۱:۱۱–۲۶:۱۹
دستورات برای ورود به کنعان ۱:۲۷–۲۸:۶۸
تجدید پیمان ۱:۲۹–۳۰:۲۰
سخنان آخر موسی ۱:۳۱–۳۳:۲۹
وفات موسی ۱:۳۴–۱۲

مقدّمه

۱ این سخنانی است که موسی به قوم اسرائیل، هنگامی‌که آنها در شرق رود اردن (واقع در صحرای موآب) بودند، گفت. شهرهای این ناحیه عبارت بودند از: سوف، فاران، توفل، لابان، حضیروت و دی‌ذهب. **۲**از کوه سینا تا قادش برنیع از راه اَدوم سفری یازده روزه است. **۳**در روز اول ماه یازدهم سال چهلم، موسی هرآنچه را که خداوند فرمان داده بود، به بنی‌اسرائیل گفت. **۴**بعد از آن که او سیحون، پادشاه اموریان را که در حشبون حکومت می‌کرد و عوج، پادشاه باشان را که در عشتاروت و ادرعی حکومت می‌کرد، شکست داد. **۵**در آن سوی رود اردن در سرزمین موآب، موسی به شرح قوانین خداوند پرداخت.

او گفت: **۶**«وقتی ما در کوه سینا بودیم، خداوند خدای ما به ما چنین فرمود: 'شما به قدر کافی در این کوهستان توقّف کرده‌اید. **۷**اردو را جمع کرده، حرکت نمایید و به سرزمین کوهستانی اموریان و نواحی آن یعنی دشت اردن، کوهستان‌ها، دشتها، حوالی سمت جنوب، سواحل مدیترانه، سرزمین کنعان، لبنان و تا رود فرات بروید و همه را تصرّف کنید. **۸**من این سرزمین را در برابر شما نهاده‌ام، وارد شوید و آن را تصرّف کنید. چون این سرزمینی است که من، خداوند، به نیاکان شما ابراهیم و اسحاق و یعقوب و تمامی نسلهای آیندهٔ ایشان وعده داده بودم.'

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انتخاب قضات

۹«در آن روزها به شما گفتم: من به تنهایی نمی‌توانم مسئولیّت
شما را تحمّل کنم. ۱۰خداوند تعداد شما را مثل ستارگان آسمان
بی‌شمار ساخته است. ۱۱خداوند خدای نیاکانتان، تعداد شما
را هزار برابر افزایش دهد و طبق وعده‌اش شما را برکت دهد.
۱۲امّا چطور می‌توانم به تنهایی به تمام دعواها و منازعات شما
رسیدگی کنم؟ ۱۳بنابراین از هر طایفه، چند مرد دانا، فهمیده
و باتجربه را انتخاب کنید و من آنها را به رهبری شما تعیین
می‌نمایم. ۱۴شما با پیشنهاد من موافقت کردید. ۱۵آن وقت
من آن اشخاص دانا و باتجربهٔ هر طایفه را که شما انتخاب
کردید، مأمور ساختم تا به عنوان رهبر گروههای هزار، صد،
پنجاه و ده نفری انجام وظیفه کنند.
۱۶«در آن موقع به رهبران امر کردم که در عین حال در امور
قضایی هم به شما کمک کنند و دعواها و امور حقوقی مردم را
چه از قوم خودشان باشند چه از بیگانه، از روی عدالت و بدون
تبعیض داوری کنند. ۱۷شما باید در قضاوت بی‌طرف باشید، به
ضعیف و قوی یکسان گوش کنید و از کسی نترسید؛ زیرا داوری
از طرف خداوند است. اگر حل مسئله‌ای برای شما مشکل
باشد آن را نزد من بیاورید و من به آن رسیدگی می‌کنم.
۱۸«در همان وقت برای همهٔ کارهایی که باید انجام دهید،
دستوراتی صادر کردم.

ارسال جاسوسان از قادش برنیع
(اعداد ۱۳:۱-۳۳)

۱۹«طبق امر خداوند خدای خود، از کوه سینا حرکت کردیم
و از بیابان وسیع و وحشتناک عبور نموده به کوهستان اموریان
رفتیم. وقتی به قادش برنیع رسیدیم ۲۰-۲۱به شما گفتم که
خداوند خدای ما، این سرزمین را به ما داده است. حالا بروید
و طبق فرمان خداوند خدای نیاکانتان، آن را تصاحب کنید.
نترسید و هراس به دل خود راه ندهید.
۲۲«آنگاه همه نزد من آمدید و گفتید: 'بیایید چند نفر را پیشتر
به آنجا بفرستیم تا آن سرزمین را بررسی کنند و بعد به ما خبر
بدهند که از کدام طریق می‌توانیم به آن سرزمین داخل شویم
و با چه شهرهایی روبه‌رو می‌شویم.'
۲۳«من با پیشنهاد شما موافقت کردم و دوازده نفر، یعنی
یک نفر از هر طایفه انتخاب نمودم. ۲۴آنها به راه افتادند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از کوهستان‌ها گذشته به وادی اشکول رفتند و آنجا را بررسی کردند. **۲۵**آنها برگشتند و نمونه‌هایی از میوه‌های آن سرزمین را با خود آوردند و گزارش دادند، آن سرزمینی را که خداوند خدای ما، به ما داده است سرزمینی حاصلخیز است.

۲۶«امّا شما از ورود به آنجا امتناع نموده از فرمان خداوند سرکشی کردید. **۲۷**در خیمه‌هایتان از یکدیگر به شکایت پرداختید و گفتید: 'چون خداوند از ما نفرت داشت، ما را از سرزمین مصر بیرون آورد تا ما را به دست اموریان تسلیم کند و از بین ببرد. **۲۸**چرا به آنجا برویم؟ برادران ما که به آنجا رفتند، با خبرهایی که آوردند، ما را ترساندند؛ زیرا گفتند که مردان آن سرزمین قویتر و قد بلندتر از ما هستند و دیوارهای شهرهایشان سر به فلک کشیده است و همچنین آنها آدمهای غول‌پیکری را که از فرزندان عناق هستند را هم در آنجا دیده‌اند.'

۲۹«امّا من به شما گفتم که هراسان نباشید و از آن مردم نترسید. **۳۰**خداوند خدای شما، راهنمای شماست و همان‌طور که قبلاً در مصر و همچنین در این بیابان در برابر چشمان شما جنگید، حالا هم برای شما جنگ می‌کند. **۳۱**در بیابان دیدید که چگونه شما را در امنیّت به اینجا آورد؛ مانند پدری که فرزندش را حمل می‌کند. **۳۲**امّا با همهٔ اینها و با وجودی که پیشاپیش شما حرکت می‌کرد تا جای مناسبی برای اقامت شما پیدا کند، بازهم شما به خداوند اعتماد نکردید. **۳۳**او قبل از شما حرکت کرد تا مکانی برای اردوی شما بیابد. او در سراسر سفر، در شب به وسیلهٔ ستونی از آتش و در روز با ستونی از ابر، شما را راهنمایی فرمود.

خداوند بنی‌اسرائیل را تنبیه می‌کند
(اعداد ۱۴:۲۰-۴۵)

۳۴«وقتی خداوند شکایت شما را شنید، خشمگین شد و قسم خورد و فرمود: **۳۵**'حتّی یک نفر هم از شما نسل شریر، روی آن سرزمینی را که من وعدهٔ مالکیّتش را به نیاکان شما داده بودم، نخواهد دید **۳۶**به غیراز کالیب پسر یفنه، که چون از من اطاعت کامل نمود. آن زمینی را که بررسی کرده است به او و فرزندانش می‌بخشم.' **۳۷**به‌خاطر شما، خداوند از من نیز خشمگین شد و فرمود: 'تو هم به آن سرزمین داخل نخواهی شد. **۳۸**به جای تو، یوشع پسر نون که معاون توست، قوم اسرائیل را هدایت می‌کند. پس او را تشویق کن چون او رهبری قوم اسرائیل را در تصرّف آن سرزمین به عهده خواهد گرفت.'

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۹«سپس خداوند به همهٔ ما فرمود: 'فرزندان شما که هنوز بسیار جوان هستند و فرق خوب و بد را نمی‌دانند وارد آن سرزمین خواهند شد. کودکانی که شما گفتید اسیر دشمنان می‌شوند. من سرزمین را به آنها خواهم داد تا در آن ساکن شوند. ۴۰امّا شما حالا بازگردید و از راهی که به طرف دریای سرخ می‌رود به بیابان بروید.'

۴۱«آنگاه شما گفتید: 'ما در برابر خداوند گناه کرده‌ایم، امّا اکنون می‌رویم و طبق فرمان خداوند می‌جنگیم.' پس همهٔ شما برای جنگ آماده شدید و فکر می‌کردید که به آسانی می‌توانید آن ناحیهٔ کوهستانی را تسخیر کنید.

۴۲«خداوند به من فرمود که به شما بگویم که جنگ نکنید؛ زیرا خداوند با شما نمی‌رود و دشمن، شما را شکست می‌دهد.

۴۳من آنچه را که خداوند به من فرمود به شما گفتم، امّا شما توجّه نکردید. شما از روی غرور، در مقابل خداوند ایستادگی کردید و برای جنگ به کوهستان رفتید. ۴۴سپس اموریانی که ساکنان آنجا بودند، به مقابلهٔ شما آمدند و مانند زنبور شما را دنبال کردند و شما را از اَدوم تا حُرما شکست دادند. ۴۵آنگاه شما برگشتید و در حضور خداوند گریه کردید، ولی خداوند به فریاد شما گوش نداد.

۴۶«بعد شما مدّت مدیدی در قادش ماندید.

سالهای آوارگی در بیابان

۲ آنگاه طبق امر خداوند بازگشتیم و از راهی که به طرف دریای سرخ می‌رود به بیابان رفتیم. سالهای زیادی در نواحی اَدوم سرگردان بودیم.

۲«سپس خداوند به من فرمود که: ۳به اندازهٔ کافی در این سرزمین کوهستانی سرگردان بوده‌اید، حالا به طرف شمال بروید ۴و به مردم فرمان بده و بگو: شما بزودی از سرزمینی که به خویشاوندان شما یعنی پسران عیسو که در اَدوم ساکنند خواهید گذشت، ایشان از شما خواهند ترسید. پس احتیاط کنید. ۵با آنها جنگ نکنید، زیرا من حتّی یک وجب از زمین ایشان را به شما نخواهم داد، چون من تمام سرزمین کوهستانی اَدوم را به عیسو داده‌ام. ۶در آنجا برای غذا و آبی که مصرف می‌کنید، باید پول بپردازید.

۷«خداوند خدایتان، در تمام مدّت چهل سالی که در این بیابان وسیع، سرگردان بوده‌اید در هر قدم، مراقب شما بوده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از هر جهت به شما برکت داده است و به هیچ چیزی محتاج نبوده‌اید.

۸«پس ما از سرحد اَدوم که خویشاوندان ما، یعنی فرزندان عیسو در آن زندگی می‌کردند، عبور نمودیم و بعد از جاده‌ای که به طرف ایلت و عصیون جابر می‌رود گذشته رو به شمال به طرف بیابان موآب حرکت کردیم. ۹خداوند به من فرمود: 'موجب آزار و اذیّت موآبیان که فرزندان لوط هستند، نشوید و با آنها جنگ نکنید، زیرا من از زمین آنها چیزی به شما نمی‌دهم، چون شهر عار را به آنها بخشیده‌ام.'»

۱۰(یکی از طایفه‌های غولها که قبلاً در آنجا سکونت داشتند، ایمیان بودند ۱۱که مثل غولهای عناقی قدی بلند داشتند. ایمیان مانند عناقیان، اصلاً از رفائیان بودند، امّا موآبیان آنها را ایمی می‌خواندند. ۱۲حوریان هم قبلاً در اَدوم زندگی می‌کردند، امّا فرزندان عیسو آنها را بیرون رانده همه را از بین بردند و سرزمین ایشان را اشغال کردند، همان‌طور که اسرائیل، سرزمین مردم کنعان را که خداوند به آنها داده بود، تصرّف کرد.)

۱۳«بعد به امر خداوند از وادی زارَد عبور کردیم. ۱۴از ترک قادش برنیع تا عبور از بیابان زارد، سی و هشت سال گذشت. همان‌طور که خداوند فرموده بود، در این مدّت تمام مردان جنگی ما از بین رفتند. ۱۵دست خداوند برضد آنها دراز بود تا اینکه همه را هلاک کرد.

۱۶«بعد از آن که تمام مردان جنگی مردند، ۱۷خداوند به من فرمود: ۱۸'امروز باید از طریق عار از سرحد موآب عبور کنید. ۱۹وقتی به سرحد عمونیان نزدیک شدید، به آنها آزار نرسانید و از جنگ با آنها خودداری کنید، زیرا من سرزمین آنها را به شما نمی‌دهم، چون آنجا را به فرزندان لوط بخشیده‌ام.'»

۲۰(نام دیگر این ناحیه رفائیم است، یعنی نام مردمی که در آنجا زندگی می‌کردند. عمونیان ایشان را زمزمیان می‌خواندند. ۲۱رفائیان قومی بزرگ و قدرتمند و مانند عناقیان قد بلند بودند. امّا خداوند ایشان را نابود کرد تا عمونیان بر ایشان غلبه کرده در سرزمین آنان ساکن شوند. ۲۲خداوند به فرزندان عیسو هم به همین ترتیب کمک کرد و حوریان را که پیش از آنها در اَدوم سکونت داشتند، از بین برد و فرزندان عیسو تا به امروز به جای آنها در آن ناحیه زندگی می‌کنند. ۲۳سرزمین ساحل مدیترانه نیز محل سکونت اهالی جزیرهٔ کریت شده بود. ایشان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عویان را نابود کرده بر سرزمین ایشان به سوی جنوب تا شهر غزه ساکن شدند.)

۲۴«پس از اینکه از سرزمین موآب گذشتیم، خداوند فرمود: 'از وادی ارنون عبور کنید و با سیحون، پادشاه حشبون بجنگید. من او را با سرزمینش به دست شما تسلیم می‌کنم. **۲۵**امروز وحشت را در دل مردم ایجاد می‌نمایم تا همه‌کس در همه‌جای دنیا از شما بترسند و وقتی نام شما را بشنوند به وحشت بیفتند.'

شکست سیحون، پادشاه حشبون

(اعداد ۲۱:۲۱-۳۰)

۲۶«پس من از بیابان قدیموت، نمایندگان خود را نزد سیحون، پادشاه حشبون فرستادم و با این پیام پیشنهاد صلح کردم: **۲۷**'اگر به ما اجازه بدهی که از سرزمینت عبور کنیم، ما تنها از شاهراه به سفر خود ادامه می‌دهیم و از آن به چپ یا راست قدم نمی‌گذاریم. **۲۸**غذا و آب خود را از شما می‌خریم. چیزی که از شما می‌خواهیم اجازهٔ عبور از خاک شماست و بس. **۲۹**فرزندان عیسو که در اَدوم سکونت دارند و همینطور موآبیان که در عار زندگی می‌کنند به ما اجازهٔ عبور از سرزمین خود را دادند. ما از طریق رود اردن به سرزمینی که خداوند به ما داده است، می‌رویم.'

۳۰«امّا سیحون، پادشاه حشبون به ما اجازهٔ عبور نداد. خداوند او را سرسخت و لجوج ساخت تا ما او را شکست بدهیم و سرزمین او را تسخیر کرده، در آن ساکن شویم که تا امروز نیز هستیم.

۳۱«آنگاه خداوند به من فرمود: 'من سیحون و سرزمین او را در برابر شما عاجز ساخته‌ام؛ پس بروید و برای تصرّف آن دست به کار شوید.' **۳۲**وقتی سیحون با لشکر خود برای جنگ به یاهص آمد، **۳۳**خداوند خدای ما، او را به دست ما تسلیم کرد و ما او را همراه با فرزندان و تمام مردمش کشتیم. **۳۴**بعد از آن که شهرهای او را تصرّف کردیم، همهٔ مردان، زنان و کودکان را بکلّی از بین بردیم و هیچ‌کسی را زنده نگذاشتیم. **۳۵**تنها گلّه‌ها را به عنوان غنیمت برای خود نگه داشتیم و شهرهایی را که تسخیر کرده بودیم، غارت کردیم. **۳۶**از عروعیر که در کنار وادی ارنون است تا جلعاد، همهٔ شهرها را و همچنین شهری را که در میان درّه بود، تصرّف کردیم و هیچ شهری در برابر ما مقاومت نکرد؛ زیرا خداوند خدای ما، همه را در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دستهای ما گذاشته بود. **۳۷**امّا به سرزمین عمونیان و ناحیه وادی یبوق و شهرهای کوهستانی که خداوند ما را از رفتن به آنها منع کرده بود، نزدیک نشدیم.

شکست عوج پادشاه
(اعداد ۲۱:۳۱-۳۵)

۳ «بعد از آن به طرف باشان حرکت کردیم. پادشاه باشان با تمام لشکر خود برای مقابله ما به ادرعی آمد. **۲**خداوند به من فرمود: 'از او نترس، زیرا من او را همراه با تمام مردم و سرزمینش به تو سپرده‌ام. با او همان رفتار را بکن که با سیحون، پادشاه اموریان در حشبون کردی.'

۳«به این ترتیب خداوند خدای ما، عوج پادشاه باشان را هم با تمام مردم او به دست ما تسلیم کرد و ما همه را کشتیم و حتّی یک نفر را هم زنده نگذاشتیم. **۴**هر شصت شهر، یعنی تمام نواحی ارجوب سرزمین باشان و تمام قلعه‌های نظامی آنها را تصرّف کردیم. **۵**این شهرهای مستحکم با دیوارهای بلند و دروازه‌های پشت‌بنددار و همچنین چندین روستای بدون دیوار نیز به تصرّف ما درآمدند. **۶**همه را مثل سرزمین باشان بکلّی نابود ساختیم و تمام مردان و زنان و کودکان را هلاک کردیم. **۷**امّا گلّه‌ها و غنایمی را که به دست آوردیم برای خود نگه داشتیم.

۸«به این ترتیب ما تمام سرزمین دو پادشاه اموری را که در شرق رود اردن بود، یعنی از ناحیه وادی ارنون تا کوه حرمون تصرّف کردیم. **۹**(مردم صیدون کوه حرمون را سریون و اموریان آن را سنیر می‌گفتند.) **۱۰**ما تمام شهرهایی را که در آن جلگه واقع بودند همراه با سرزمین جلعاد و باشان تا سلخه و ادرعی به دست آوردیم.»

۱۱(عوج، آخرین پادشاه رفائیان بود تابوت او که از سنگ ساخته شده بود حدود چهار متر طول و دو متر عرض دارد. این تابوت هم‌اکنون نیز در شهر امونات در سرزمین ربّاه می‌باشد.)

طایفه‌های شرقی رود اردن
(اعداد ۳۲:۱-۴۲)

۱۲«بعد از آن که این سرزمین را تصاحب کردیم، آن را از عروعیر که در کنار وادی ارنون است با نصف کوهستان جلعاد و شهرهای آن به طایفه‌های رئوبین و جاد دادم. **۱۳**بقیّهٔ جلعاد و تمام سرزمین باشان را که عوج در آن سلطنت می‌کرد به نصف طایفهٔ منسی دادم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(ناحیهٔ ارجوب در باشـان را سـرزمین رفائیان هم می‌نامند.
۱۴خانوادهٔ یائیر از طایفهٔ منسـی سراسـر ناحیـه ارجوب را تا
حدود جشـوریان و معکیـان تصرّف کردند و آنجـا را به نام
خود، یعنی حَوُوت یائیر نامیدند که تـا به امروز به همین نام
خوانده می‌شود.)
۱۵«به خاندان ماخیر، جلعاد را دادم. **۱۶**طایفه‌های رئوبین و
جاد، منطقه‌ای را که از وادی ییبوق در جلعاد (سرحد عمونیان)
شروع می‌شد و تا وسـط وادی ارنون وسعت داشت، اشغال
کردند. **۱۷**سرزمین ایشان از غرب تا رود اردن، از دریاچه جلیل
تا شـمال، از دریای مُرده تا جنوب و در شرق تا کوه فسجه
ادامه داشت.
۱۸«من به شـما گفتم خداوند خدای شما، این سرزمین را
به شما داده است. پس تمام مردان مسلّح شما باید پیشاپیش
قوم بروند و آنها را به آن طرف رود اردن برسانند. **۱۹**امّا زنان،
کودکان و گلّه‌ها را که می‌دانم تعداد آنها بسـیار زیاد است،
باید در همین شـهرهایی که خدا به شما داده است، بمانند.
۲۰خویشاوندان اسرائیلی خود را کمک کنید تا بتوانند سرزمینی
را که خداوند در غرب اردن به آنها داده است، اشغال کنند.
آنگاه شما می‌توانید به سرزمینی که به شما داده‌ام بازگردید.
۲۱«سپس به یوشع دستور داده گفتم: 'تو با چشمان خود دیدی
که خداوند خدایت با آن دو پادشاه چه کرد. او با تمام ممالک
آن طرف رود اردن هم، همین کار را می‌کند. **۲۲**از مردم آنجا
نترسید، زیرا خداوند خدایتان برای شما می‌جنگد.'

به موسی اجازهٔ ورود به کنعان داده نمی‌شود

۲۳«آنـگاه مـن بـه حضور خداونـد التماس کـرده گفتم:
۲۴'خداوندا، تو عظمت و قدرت دست خود را به این بندهٔ خود
نشان دادی. هیچ خدایی در آسمان و زمین نمی‌تواند آنچه را
که تو در حق ما کردی، بکند. **۲۵**حالا از تو تمنّا می‌کنم که
به من اجازه بدهی تا به آن سوی رود اردن بروم و آن سرزمین
حاصلخیز و کوهستان‌های مرغوب و لبنان را ببینم.'
۲۶«امّا خداوند به‌خاطر شما از من خشمگین بود و به تقاضای
من گوش نداد و به من فرمود: 'همین برای تو کافی اسـت.
دیگر در این باره حرفی نزن. **۲۷**به بالای کوه فسجه برو و از
آنجا به سـمت مغرب، شمال، جنوب و مشـرق نظر بینداز.
آن سرزمین را از دور خواهی دید، امّا از رود اردن هرگز عبور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نخواهی کرد. **۲۸**ولی یوشع را به جانشینی خود بگمار و او را تقویت و تشـویق کن، زیرا او قوم اسرائیل را به آن طرف رود اردن هدایت خواهد کرد و آن سرزمین را که تو از بالای کوه مشاهده می‌کنی تسخیر خواهد کرد.'

۲۹«بنابراین ما در درّهٔ مقابل بیت فغور ماندیم.»

موسی مردم را به اطاعت تشویق می‌کند

۴ سپس موسی به قوم گفت: «حالا ای قوم اسرائیل به قوانینی که به شما یاد می‌دهم به دقّت گوش بدهید تا زنده بمانید و بتوانید به سرزمینی که خداوند خدای اجدادتان به شما داده است وارد شـوید و آن را تصاحب کنید. **۲**شما نباید به احکامی که به شـما می‌دهم بیافزایید و یا از آنها کم کنید، بلکه فقط همین احکامی را که از جانب خداوند خدایتان می‌باشد، بجا آورید. **۳**شما به چشم خود دیدید که خداوند چطور در بعل فغور تمام کسـانی را که بت بعل را پرسـتش کردند، از بین برد. **۴**امّا چون شـما به خداوند خدای خود، وفادار بودید تا امروز زنده ماندید.

۵«طبق فرمان خداوند خدای خود، تمام قوانین او را به شما تعلیم داده‌ام. هنگامی که سرزمین را تسخیر کردید از آنها پیروی نمایید. **۶**اگـر از آنها با دل و جان اطاعـت کنید، نزد مردم در داشتن حکمت و بصیرت مشـهور می‌شوید و چون مردم کشورهای دیگر این قوانین را بشنوند، خواهند گفت: 'این قوم بزرگ واقعاً دارای حکمت و بصیرت هستند.'

۷«زیرا کدام قومی، هرقدر هم بزرگ باشـد، مثل ما خدایی دارد که هر وقتی‌که به حضور او دعا کنند، به آنها نزدیک باشد و دعایشان را فوراً قبول فرماید؟ **۸**کدام ملّتی، هرقدر هم بزرگ باشد، قوانینی این چنین عادلانه که امروز به شما دادم، دارد؟ **۹**لیکن احتیاط کنید و متوجّه باشید، مبادا در طول زندگی خود چیزهایی را که با چشـمان خود دیده‌اید فراموش کنید؛ بلکه به فرزندان و نوه‌های خود یاد بدهیـد. **۱۰**آن روزی را به‌خاطر بیاورید که در کوه سینا در حضور خداوند ایستاده بودید، او به مـن فرمود: 'مردم را در حضور من جمـع کن تا کلام مرا بشنوند و بیاموزند که تا زنده هستند به من احترام بگذارند و بتوانند فرزندان خود را تعلیم بدهند.'

۱۱«شما نزدیک آمده در دامنه کوه ایستادید درحالی‌که ابرهای سیاه و غلیظی کوه را پوشانیده بودند و شعله‌های آتش از آن به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آسمان زبانه می‌کشیدند. **۱۲**آنگاه خداوند از میان آتش با شما صحبت کرد و شما تنها آواز کلام او را شنیدید، امّا خودش را ندیدید. **۱۳**او پیمانی را که عبارت است از احکام ده‌گانهٔ او، بر دو لوح سنگی نوشت و به شما داد تا از آنها اطاعت کنید. **۱۴**آنگاه خداوند به من امر فرمود تا آن قوانین را به شما تعلیم بدهم که وقتی به سرزمینی که نزدیک به تصرّف و اشغال آن هستید، رسیدید از آنها پیروی نمایید.

نهی از بت‌پرستی

۱۵«در آن روزی که خداوند در کوه سینا از بین آتش با شما صحبت کرد، هیچ شکل و صورتی را ندیدید، پس احتیاط کنید **۱۶**که با ساختن بت به هر شکل، چه زن چه مرد، **۱۷**و چه به صورت حیوان یا پرنده، **۱۸**خزنده یا ماهی، خود را آلوده نسازید. **۱۹**همچنین وقتی به آسمانها نگاه می‌کنید و آفتاب، مهتاب و ستارگان را می‌بینید، منحرف نشوید و آنها را سجده و پرستش نکنید. خداوند خدایتان آنها را برای تمام اقوام جهان ساخته است. **۲۰**خداوند شما را از کورهٔ آهن، یعنی از مصر بیرون آورد تا قوم خاص او باشید، طوری که امروز هستید.

۲۱«خداوند به‌خاطر شما از من خشمگین شد و قسم خورد که من از رود اردن عبور نمی‌کنم و در آن سرزمین حاصلخیز که به شما داده است قدم نمی‌گذارم. **۲۲**من در همین جا بدون آن که به آن طرف رود اردن بروم، می‌میرم؛ امّا البتّه شما برای تصرّف آن سرزمین حاصلخیز به آنجا می‌روید. **۲۳**پس احتیاط کنید تا پیمانی را که خداوند خدایتان، با شما بست، از یاد نبرید. هیچ نوع بُتی نسازید، زیرا خداوند خدایتان، شما را از این کار منع کرده است **۲۴**و بدانید که او آتشِ سوزنده و خدای غیور است.

۲۵«حتّی اگر سالها در آن سرزمین زندگی کنید و دارای فرزند و نوه شده باشید، خود را با ساختن بُتها آلوده نسازید. این در نظر خداوند پلید است و او را خشمناک می‌سازد. **۲۶**من امروز آسمان و زمین را علیه شما شاهد می‌گیرم که اگر مرا اطاعت نکنید، بزودی از روی زمین محو خواهید شد. در سرزمین آن‌سوی رود اردن که بزودی آن را تصرّف خواهید کرد، مدّت زیادی زندگی نخواهید کرد. **۲۷**خداوند شما را در بین اقوام پراکنده می‌کند و تعداد شما را کم می‌سازد. **۲۸**در آنجا بُتهایی را که از چوب و سنگ و به دست بشر ساخته شده‌اند، خواهید پرستید؛ بُتهایی که نه می‌بینند، نه می‌شنوند، نه می‌خورند و نه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌بویند. **۲۹**در آنجا به دنبال خداوند خواهید گشت و اگر با تمام قلب خود به جستجوی او بپردازید، او را خواهید یافت. **۳۰**هنگامی‌که شما در دشواری هستید و همهٔ این وقایع رخ دهد، شما به سوی خداوند باز خواهید گشت و از صدای او اطاعت خواهید کرد. **۳۱**خداوند بخشنده است. او شما را تنها نخواهد گذاشت و نابود نخواهد کرد و او پیمانی را که با نیاکان شما بسته است، فراموش نخواهد کرد.

۳۲«گذشته را، یعنی زمان قبل از تولّدتان را، حتّی زمانی را که خداوند انسان را بر روی زمین آفرید، جستجو کنید. همهٔ زمین را جستجو کنید، آیا هرگز چنین امر عظیمی واقع شده یا کسی چیزی مانند این شنیده است؟ **۳۳**آیا قومی هرگز صدای خداوند را در میان آتش شنیده که هنوز زنده باشد؟ **۳۴**آیا هرگز خدایی کوشش کرده است تا برود و قومی را از میان قومی دیگر برای خود برگزیند، همان‌گونه که خداوند خدای شما، این کار را برای شما در مصر انجام داد؟ در برابر چشمان شما، او قدرت عظیم خود را به کار برد. او بلا و جنگ آورد، نشانه‌ها و شگفتی‌ها انجام داد و باعث اتّفاق حوادث وحشتناک شد. **۳۵**خداوند این چیزها را به شما نشان داد تا بدانید خداوند خدای شماست و خدای دیگری به جز او وجود ندارد. **۳۶**او گذاشت تا صدای او را از آسمان بشنوید تا شما را تأدیب کند و در زمین، آتشِ عظیم خود را به شما نشان داد و شما کلام او را از میان آتش شنیدید. **۳۷**زیرا او نیاکان شما را دوست داشت و فرزندان ایشان را برگزید و شما را در حضور خود و با قدرت عظیمش از مصر خارج کرد. **۳۸**و اقوامی را که بزرگتر و نیرومندتر از شما بودند، بیرون راند تا شما را وارد کند و سرزمین آنها را به شما بدهد، چنانکه امروز است. **۳۹**پس حالا بدانید و فراموش نکنید که خداوند خدای آسمانها و همچنین خدای روی زمین است و به غیراز او خدای دیگری وجود ندارد. **۴۰**شما باید از فرمانهای او که امروز به شما می‌دهم پیروی کنید تا خود و فرزندان شما کامیاب گردید و برای همیشه در سرزمینی که خداوند خدایتان به شما داده است، زندگی کنید.»

شهرهای پناهگاه در شرق رود اردن

۴۱بعد موسی سه شهر را در شرق رود اردن تعیین کرد **۴۲**تا اگر کسی مرتکب قتل ناخواستهٔ شخصی شد که دشمن او نبوده است، برای فرار از خطر مرگ به یکی از آنها پناه ببرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۳این شهرها عبارت بودند از: باصر در همواری بیابان برای طایفهٔ رئوبین، رامـوت، در جلعاد برای طایفهٔ جاد و جولان، در باشان برای طایفهٔ منسی.

معرّفی قوانین خدا به قوم اسرائیل

۴۴موسی این احکام و قوانین را هنگامی که قوم از سرزمین مصر خارج شـدند و در شـرق درّهٔ اردن، مقابـل بیت فغور اقامت داشتند، به آنها داد. ۴۵-۴۶این همان سرزمینی بود که سیحون، پادشاه اموریان در آن سلطنت می‌کرد و پایتخت آن، شهر حشبون بود. موسی و قوم اسرائیل سیحون را با مردمش مغلوب ساختند. ۴۷قوم اسـرائیل سرزمین سیحون و همچنین سرزمین عوج پادشاه باشـان را که هر دو از پادشاهان اموری در شـرق رود اردن بودند، اشـغال کردند. ۴۸این سرزمین از عروعیر در کنار وادی ارنون تا کوه سـریون که همان حرمون است امتداد داشت ۴۹و شامل تمام منطقهٔ شرق رود اردن بود که از جنوب به دریای مُرده و از مشرق به کوهپایهٔ کوه فسجه منتهی می‌شود.

ده فرمان
(خروج ۲۰:۱-۱۷)

۵ موسی قوم اسـرائیل را گرد هم آورد و به آنها گفت:
«ای قوم اسرائیل به احکام و قوانینی که امروز به شما می‌دهم، گوش بدهید. آنها را بیاموزید و به دقّت از آنها پیروی کنید. ۲خداوند خدای ما، در کوه سینا پیمانی با شما بست. ۳خداوند این پیمان را با پدران ما نبست، بلکه با همهٔ ما که امروز اینجا زنده هستیم. ۴خداوند در آن کوه از میان آتش، با شما روبه‌رو حرف زد. ۵در آن موقع من به عنوان واسطه بین خداوند و شما ایستاده بودم، زیرا شما از آن آتش می‌ترسیدید و به بالای کوه نرفتید.

«خداوند فرمود: ۶'من خداوند خدای تو هستم که تو را از مصر و از بردگی آزاد کردم.

۷«'خدای دیگری را غیراز من پرستش نکن.

۸«'هیچ مجسمه و یا تمثالی از آنچه بالا در آسمان و یا پایین در زمین است، برای خودت مساز. ۹در مقابل هیچ بتی سجده مکن و آن را پرستش منما، زیرا من که خداوند خدای تو هستم. هیچ رقیبی را تحمّل نمی‌کنم و انتقام گناه کسانی را که از من نفرت کنند تا نسل سوم و چهارم از فرزندانشان می‌گیرم ۱۰امّا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من محبّت پایدار خود را تا هزاران نسل به کسانی‌که مرا دوست دارند و احکام مرا اطاعت می‌کنند، نشان خواهم داد.
۱۱«'نام مرا برای مقاصد شریرانه بر زبان میاور، زیرا من خداوند خدای شما، هرکس که نام مرا بیهوده بر زبان بیاورد، مجازات خواهم کرد.
۱۲«'روز سبت را برگزار کن و آن را مقدّس بشمار، چون خداوند خدایت، به تو امر فرموده است. **۱۳**شش روز کارکن و تمام کارهایت را انجام بده. **۱۴**ولی روز هفتم، روز استراحت و مخصوص خداوند است. در آن روز هیچ‌کس کار نکند. نه خودت، نه فرزندانت، نه غلامت، نه کنیزت، نه حیواناتت و نه غریبی که نزد توست. **۱۵**به یاد آور که در سرزمین مصر برده بودی و خداوند خدایت تو را با دستهای نیرومند خویش بیرون آورد، به این دلیل خداوند خدایت به تو امر کرد تا روز سبت را نگه داری.
۱۶«'پدر و مادر خود را احترام کن، چنانکه خداوند خدایت امر می‌فرماید. اگر چنین کنی در سرزمینی که خداوند خدایت به تو می‌بخشد، عمر طولانی خواهی داشت.
۱۷«'قتل نکن.
۱۸«'زنا نکن.
۱۹«'دزدی نکن.
۲۰«'برضد همسایهٔ خود شهادت دروغ نده.
۲۱«'به زنش، غلامش، کنیزش، گاوش، الاغش و هرچیزی که مال همسایه‌ات باشد، طمع نداشته باش.'
۲۲«خداوند این احکام را در کوه سینا با آواز بلند از میان آتش، ابر و تاریکی غلیظ اعلام فرمود و چیز دیگری به آنها نیفزود. او آنها را بر دو لوح سنگی نوشت و به من داد.

ترس مردم
(خروج ۲۰:۱۸-۲۱)

۲۳«چون شما صدای او را از تاریکی شنیدید و کوه را که در آتش شعله‌ور بود دیدید، با سران طایفه‌های خود نزد من آمدید **۲۴**و گفتید: 'خداوند خدای ما، جلال و عظمت خود را به ما نشان داد و ما صدای او را از میان آتش شنیدیم. امروز فهمیدیم که ممکن است انسان زنده بماند، حتّی اگر خدا با او صحبت کند. **۲۵**امّا اگر بار دیگر صدای خداوند را بشنویم حتماً می‌میریم. این آتش هولناک ما را می‌سوزاند، **۲۶**زیرا تا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به حال هیچ انسانی نتوانسته است که صدای خدای زنده را چنین که ما شنیدیم، بشنود و زنده بماند. **۲۷**پس خودت برو و به همهٔ سخنان خداوند خدای ما گوش بده. بعد بیا و هر آنچه را که خداوند خدای ما فرمود به ما بگو. آنگاه ما به اوامر خداوند گوش می‌دهیم و از آنها اطاعت می‌کنیم.'

۲۸«خداوند سخنان شما را هنگامی‌که با من سخن می‌گفتید، شنید و فرمود: 'من سخنانی را که این مردم به تو گفتند، شنیدم. هرآنچه گفتند نیکوست. **۲۹**کاش همواره چنین می‌اندیشیدند و از من می‌ترسیدند و فرمانهای مرا بجا می‌آوردند تا همه‌چیز برای آنها و فرزندانشان تا ابد به نیکی بگذرد. **۳۰**حال برو و به آنها بگو که به چادرهای خود بازگردند. **۳۱**امّا تو همین جا در حضور من بمان و من تمام احکام، قوانین و دستورات خود را به تو می‌دهم تا تو به آنها تعلیم بدهی و آنها همه را در آن سرزمینی که به آنها می‌بخشم، بجا آورند.'

۳۲«پس شما به دقّت از اوامر خداوند اطاعت کنید و از آنها سرپیچی ننمایید. **۳۳**طریق خداوند خدایتان را دنبال کنید تا در آن سرزمینی که به شما می‌دهم، زندگی طولانی و آسوده‌ای داشته باشید.

فرمان بزرگ

۶ «این است فرمانها، قوانین و احکامی که خداوند خدای شما، به من امر کرد که به شما بیاموزم تا در سرزمینی که به سویش می‌روید و تصرّفش می‌کنید، بجا آورید. **۲**به این ترتیب شما، فرزندان و نوادگانتان از خداوند خدای خود بترسید و از قوانین او که من به شما می‌دهم، همیشه پیروی کنید تا عمر طولانی داشته باشید. **۳**پس ای اسرائیل بشنو و در انجام آنها دقّت کن! تا برای تو نیکو باشد تا در سرزمینی که غنی و حاصلخیز است، بسیار افزوده شوی همان‌طور که خداوند خدای نیاکانتان به شما قول داده است.

۴«ای اسرائیل بشنو: خدای ما خداوند یکتاست. **۵**شما باید خداوند خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام توان دوست بدارید. **۶**دستوراتی را که امروز به شما می‌دهم در قلب خود نگه دارید. **۷**آنها را با دقّت به فرزندانتان بیاموزید و زمانی که در خانه و یا در راه هستید، هنگام استراحت و هنگامی‌که بیدار می‌شوید، دربارهٔ آنها سخن بگویید. **۸**آنها را بر دست و پیشانی خود ببندید **۹**و بر سر در و دروازهٔ خانه‌های خود بنویسید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از بی‌اطاعتی برحذر باشید

۱۰«درست همانگونه که خداوند خدایتان به نیاکان شما، ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده داد؛ او سرزمینی با شهرهای بزرگ و غنی به شما خواهد بخشید که خودتان، آن را نساخته‌اید. ۱۱خانه‌های آن مملو از چیزهای نیکو خواهد بود که شما آنها را تهیه نکرده‌اید، چاههایی در آن خواهد بود که شما حفر نکرده‌اید، تاکستانها و باغهای زیتونی که شما آنها را نکاشته‌اید. هنگامی که خداوند شما را به این سرزمین بیاورد، تمام خوراک شما را فراهم خواهد کرد. ۱۲احتیاط کنید، مبادا خدایی را که شما را از بردگی در مصر نجات داد، فراموش کنید. ۱۳از خداوند خدای خود بترسید و فقط او را خدمت نمایید و به نام او سوگند یاد کنید. ۱۴به دنبال خدایان دیگر، خدایان مردمی که در اطراف شما هستند، نروید؛ ۱۵زیرا خداوند خدایتان که در بین شما حضور دارد، خدایی غیور است، مبادا آتش خشم او در برابر شما افروخته شود و شما را از روی زمین محو کند.

۱۶«خداوند خدایتان را امتحان نکنید، چنانکه در مسا او را آزمودید. ۱۷شما باید به دقّت از هر امر خداوند خدایتان پیروی کنید و احکام و دستورات او را که به شما داده است، بجا آورید. ۱۸آنچه را که نیک و در نظر خداوند پسندیده است انجام دهید تا زندگی خوب و آسوده داشته باشید و به سرزمین خوبی که خداوند به اجدادتان وعده داده است، بروید و آن را تصرّف کنید ۱۹و دشمنان خود را طبق وعدهٔ خداوند بیرون خواهید راند.

۲۰«در آینده وقتی فرزندانتان از شما بپرسند: 'معنی قوانین، احکام و دستورات خداوند خدای ما که به شما داده است چیست؟' ۲۱به آنها بگویید: 'ما در مصر بردهٔ فرعون بودیم، امّا خداوند با دست توانای خود ما را از سرزمین مصر بیرون آورد. ۲۲ما با چشمان خود دیدیم که خداوند نشانه‌ها، شگفتی‌ها و بلاهای وحشتناک بر مصر و فرعون و تمام افرادش نازل کرد. ۲۳ما را از آنجا بیرون آورد تا وارد سرزمینی کند که به نیاکان ما وعده داده بود. ۲۴سپس خداوند به ما امر فرمود که احکام او را بجا آوریم و از خداوند خدای خود بترسیم تا چنانکه که امروز می‌بینید، زندگی طولانی و کامیابی داشته باشیم. ۲۵اگر ما تمام احکامی را که خداوند خدای ما به ما امر فرموده است به دقّت و با اطاعت کامل بجا آوریم، او از ما راضی می‌شود.'

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قوم برگزیدهٔ خدا
(خروج ۳۴:۱۱-۱۶)

۷ «هنگامی‌که خداوند خدایتان، شما را به سرزمینی که
به آن وارد می‌شوید تا آن را تصاحب کنید، بیاورد و
ملّتهایی چون حِتّی‌ها، جَرجاشی‌ها، اموری‌ها، کنعانی‌ها، فِرِزی‌ها،
حوی‌ها و یبوسی‌ها را که از شما بزرگتر و نیرومندترند، از سر
راه شما دور کند، **۲**و هنگامی‌که خداوند خدایتان آنها را به
دست شما تسلیم و مغلوب سازد، شما باید آنها را بکلّی از
بین ببرید. با آنها پیمان نبندید و به آنها ترحّم نکنید. **۳**با آنها
ازدواج نکنید و نگذارید فرزندانتان با پسران و دختران ایشان
ازدواج کنند، **۴**زیرا آنها فرزندان شما را از خداوند دور می‌کنند
تا خدایان آنها را پرستش کنند. آنگاه خشم خداوند علیه شما
برافروخته خواهد شد و شما را به سرعت نابود خواهد کرد.
۵پس باید با آنها چنین رفتار کنید: قربانگاههایشان را ویران
کنید، ستونهای آنها را بشکنید، شمایل الههٔ اشره را از بین ببرید
و بُتهای آنها را در آتش بسوزانید. **۶**زیرا شما در نزد خداوند
یک قوم مقدّس هستید و خداوند خدایتان شما را از بین تمام
اقوام روی زمین برگزید تا قوم خاص او باشید.
۷«خداوند شما را به‌خاطر جمعیّت زیادتان دوست نداشت
و برنگزید زیرا شما کوچکترین قومها بودید؛ **۸**بلکه به‌خاطر
این بود که شما را دوست داشت و به قَسَمی که به اجدادتان
خورده بود، وفا کرد تا شما را با دست نیرومند خود از اسارت
و بندگی نجات بخشد و از دست فرعون، آزاد کند. **۹**پس
باید بدانید که خداوند خدای شما، خدای یگانه است. او
خدایی با وفاست که عهد و پیمان خود را نگاه می‌دارد و
محبّت پایدار خود را به دوستداران خود و آنهایی که از احکام
او پیروی می‌کنند تا هزاران نسل نشان می‌دهد. **۱۰**امّا آنهایی
را که از او تنفّر دارند، بدون درنگ مجازات خواهد کرد.
۱۱پس از احکام، قوانین و دستورات او که همه را امروز به شما
می‌دهم، به دقّت پیروی کنید.

برکات اطاعت از خدا
(تثنیه ۲۸:۱-۱۴)

۱۲«اگر شما به این احکام توجّه کنید و از آنها به دقّت پیروی
نمایید، خداوند خدایتان، محبّت پایدار خود را به شما نشان
می‌دهد و به پیمانی که از روی محبّت پایدار با اجداد شما
بسته است، وفا می‌کند. **۱۳**او شما را دوست می‌دارد، برکتتان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌دهد و به تعدادتان می‌افزاید. او شما و زمینتان را بارور و پرثمر می‌کند. غلّه، انگور، روغن، گلّه و رمه‌تان را در سرزمینی که به نیاکان شما وعده فرمود برکت می‌دهد و فراوان می‌سازد. **۱۴**شما خوشبخت‌ترین مردم روی زمین می‌شوید و هیچ یک از شما و حتّی گلّه‌هایتان هم نازا نخواهد بود. **۱۵**خداوند هرگونه مرض را از شما دور می‌کند و نمی‌گذارد به آن امراض هولناکی که در مصر دیده بودید، دچار شوید؛ بلکه کسانی‌که دشمن شما هستند به آن بیماریها مبتلا می‌گردند. **۱۶**شما باید تمام اقوامی را که خداوند به دستتان تسلیم می‌کند از بین ببرید. به آنها رحم نکنید، خدایان ایشان را نپرستید، چون در دام خطرناکی گرفتار می‌شوید.

۱۷«شاید در دلتان بگویید که این قومها از ما بیشترند، چگونه می‌توانیم آنان را اخراج کنیم. **۱۸**از آنها نترسید. فقط آنچه را که خداوند خدایتان در حق فرعون و مردم مصر کرد به‌خاطر آورید. **۱۹**بلاهای وحشتناکی را که بر سر آنها آورد و نشانه‌ها و شگفتی‌هایی را که نشان داد، به چشم خود مشاهده کردید و دیدید که چگونه دست توانای او شما را از سرزمین مصر بیرون آورد. خداوند خدایتان همین رفتار را هم با کسانی می‌کند که شما از آنها می‌ترسید. **۲۰**از این گذشته خداوند خدایتان زنبورهایی خواهد فرستاد تا دشمنانی را که فرار کرده‌اند و پنهان شده‌اند، نابود کنند. **۲۱**از آنها نترسید، زیرا خداوند خدایتان که همراه شماست، خدای بزرگ و با هیبتی است. **۲۲**خداوند خدای شما، اندک‌اندک این ملّتها را از جلوی راه شما دور خواهد کرد. شما نباید آنها را یک‌جا نابود کنید، زیرا در آن صورت تعداد حیوانات وحشی فزونی می‌یابد و شما را تهدید خواهند کرد. **۲۳**امّا خداوند خدایتان آنها را به دست شما تسلیم می‌کند و به وحشت می‌اندازد تا که همگی نابود شوند. **۲۴**او پادشاهان آنها را به دست شما می‌سپارد و شما نامشان را از صفحهٔ روزگار محو سازید. هیچ‌کس قادر نخواهد بود که در مقابل شما مقاومت کند و شما همهٔ آنها را هلاک می‌کنید. **۲۵**بُتهایشان را در آتش بسوزانید. به نقره و طلایی که این بُتها از آن ساخته شده‌اند، طمع نکنید و آن را برای خود نگیرید چون به دام می‌افتید، زیرا خداوند خدایتان آن را مکروه می‌داند. **۲۶**بُتها را به خانهٔ خود نیاورید. چون همان لعنتی که بر آنهاست، بر شما خواهد بود. از بُتها متنفّر و بیزار باشید چون لعنت خداوند بر آنهاست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند را از یاد نبرید

۸ «تمام فرمانهایی را که امروز به شما داده‌ام، به دقّت انجام دهید تا زنده بمانید و زیاد شوید، و وارد زمینی که خداوند به نیاکان شما وعده داده بود، شوید و آن را تصرّف کنید. ۲شما باید به یاد داشته باشید که خداوند چگونه شما را در این چهل سال در بیابان هدایت کرد تا شما را فروتن کند و شما را بیازماید تا بداند در قلب شما چیست، آیا فرمانهای او را بجا می‌آورید یا نه. ۳او شما را فروتن کرد و گرسنه گذاشت و بعد شما را با مَنّا تغذیه کرد که نه شما می‌شناختید و نه نیاکانتان تا به شما بفهماند که زندگی انسان فقط بسته به نان نیست، بلکه به هر کلمه‌ای که خدا می‌فرماید. ۴در این چهل سال لباسهای شما پاره نشد و پاهای شما متورّم نگشت. ۵به یاد داشته باشید، همان‌طور که پدر، پسر خود را تأدیب می‌کند، خداوند خدایتان نیز شما را تأدیب می‌کند. ۶پس شما باید از فرمانهای خداوند اطاعت کنید و در راه او قدم بردارید و از او بترسید. ۷زیرا خداوند شما را به سرزمین حاصلخیزی می‌برد که جویهای آب، چشمه‌ها و رودخانه‌ها از وادیها و کوههای آن جاری است ۸سرزمینی که در آن گندم، جو، انگور، درختان انجیر، انار و زیتون، عسل ۹و خوراک به فراوانی یافت می‌شود و در آنجا به هیچ چیزی محتاج نخواهید بود. آن سرزمین و کوههایش پُر از معادن آهن و مس می‌باشد. ۱۰در آنجا بخورید و سیر شوید و خداوند خدایتان را به‌خاطر این سرزمین با برکتی که به شما بخشیده، شکر کنید.

۱۱«امّا احتیاط کنید که خداوند خدایتان را از یاد نبرید. احکام، قوانین و دستورات او را که امروز به شما ابلاغ می‌کنم، بجا آورید. ۱۲در آنجا بخورید و سیر شوید و برای سکونت خود خانه‌های زیبا بسازید ۱۳و هنگامی‌که رمه، گلّه، نقره، طلا و دارایی‌تان افزایش یابد، ۱۴نباید مغرور شوید و خداوند خدایتان را که شما را از اسارت و بردگی در مصر بیرون آورد، فراموش کنید. ۱۵او شما را در بیابان بزرگ و وحشتناک و خشک و بی‌علف که پُر از مارهای سمی و کژدم بود، راهنمایی کرد. از دل سنگ خارا به شما آب داد. ۱۶در آن بیابان شما را با مَنّا که اجدادتان آن را ندیده بودند، تغذیه کرد تا شما را فروتن سازد و بیازماید و در آخر به شما برکت بدهد. ۱۷هیچ‌گاه نگویید: 'ما با نیرو و قدرت خود این ثروت را به دست آورده‌ایم.' ۱۸خداوند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خدایتان را همیشه به‌خاطر داشته باشید، زیرا اوست که به شما قدرت و ثروت عطا می‌کند تا وعده‌ای را که به نیاکانتان داده بود، انجام دهـد. **۱۹**امّا اگر خداوند خدایتان را فراموش کنید و از خدایان دیگر پیروی کنید و آنها را بپرسـتید، من به شما اخطار می‌کنم که هلاکت شما حتمی است. **۲۰**مانند اقوامی که خداوند پیش روی شما نابود کرد، شما نیز نابود خواهید شد؛ زیرا شما از صدای خداوند خدایتان پیروی نکردید.

نتیجهٔ نافرمانی از خداوند

۹ «ای قوم اسـرائیل بشنوید! شما امروز باید از رود اردن عبور کنید تا سـرزمین آن طرف دریا را تصرّف کنید. مردمی که در آنجا زندگی می‌کنند بزرگتر و قویتر از شما هستند و شهرهای مستحکم و سر به فلک کشیده دارند. **۲**آنها مردمی قد بلند و قوی هستند، آنها غولند و شما شنیده‌اید که می‌گویند کیست که بتواند در برابر فرزندان عناق مقاومت کند. **۳**بدانید امروز خداوند خدایتان پیش از شـما مانند آتش سوزنده‌ای به آنجا وارد می‌شود و آنها را نابود می‌کند و در مقابل شما تسلیم می‌سـازد تا شـما طبق وعدهٔ خداوند آنها را بیرون کنید و به سرعت نابود سازید.

۴«وقتـی خداونـد خدایتان آنها را از سـر راهتان دور کرد، نگویید: 'چون ما مردمی نیک هستیم، خداوند ما را به اینجا آورد تا آن را تصرّف کنیم.' بلکه به سبب شرارت ساکنان آنجا بود که خداوند آنها را از آنجا بیرون راند. **۵**به‌خاطر عدالت و پاکی شما نیست که شما این سرزمین را تصرّف خواهید کرد، بلکه به دلیل شرارت این اقوام است که خداوند آنها را از نزد شـما بیرون می‌کند تا وعده‌ای را که خداوند به نیاکان شما، یعنی ابراهیم، اسحاق و یعقوب داده است، عملی سازد. **۶**باز می‌گویم که خداوند خدایتان به‌خاطر اینکه شـما مردم نیکی هستید، این سرزمین حاصلخیز را به شما نمی‌دهد. شما برعکس قوم سرکشی هستید.

۷«به‌خاطر داشته باشید و فراموش نکنید که چطور آتشِ خشم خداوند خدایتان را در بیابـان برافروختید. از همان روزی که شـما از سرزمین مصر خارج شـدید و به این سرزمین آمدید، بارها در مقابل خداوند سرکشی کرده‌اید. **۸**حتّی در کوه سینا هم او را به حدّی خشمگین ساختید که می‌خواست شما را از بین ببرد. **۹**هنگامی‌که به بالای کوه رفتم تا لوح‌های سنگی،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یعنی لوح‌های پیمانی را که خداوند با شما بست بگیرم، مدّت چهل شبانه‌روز گرسنه و تشنه در آنجا ماندم. **۱۰**خداوند، دو لوح سنگی را که با انگشت خود نوشته شده بود، به من داد و بر آنها تمام سخنانی که خداوند در روز اجتماع، در کوه از میان آتش به شما گفته بود، نوشته بود. **۱۱**خداوند بعد از چهل شبانه‌روز، این دو لوح سنگی یعنی لوح‌های پیمان را به من داد.

۱۲«بعد خداوند به من فرمود: 'فوراً برخیز و پایین برو، زیرا آن مردمی را که از سرزمین مصر آوردی، همه فاسد شده‌اند. به سرعت از راهی که من به آنها نشان داده بودم، منحرف شده و برای خود بُتی ساخته‌اند.'

۱۳«خداوند چنین فرمود: 'این قوم واقعاً مردمی سرکش هستند. **۱۴**پس مرا بگذار که آنها را از بین ببرم و نامشان را از صفحهٔ روزگار محو کنم. آنگاه برای تو قومی قویتر و بزرگتر از آنها به وجود می‌آورم.'

۱۵«درحالی‌که کوه شعله‌ور بود، من دو لوح پیمان خداوند را در دست داشتم و از کوه پایین آمدم. **۱۶**آنگاه وقتی بت گوساله‌ای را که ساخته بودید دیدم، دانستم که شما به راستی در مقابل خداوند گناه ورزیده‌اید و خیلی زود از احکام خداوند سرپیچی کرده‌اید. **۱۷**من لوح‌هایی را که در دست داشتم در برابر چشمانتان بر زمین زده شکستم. **۱۸**بار دیگر مدّت چهل شبانه‌روز در حضور خداوند رو به خاک افتادم. نه نان خوردم و نه یک قطره آب نوشیدم. زیرا به‌خاطر گناه شما و کارهای زشتی که کرده بودید، خداوند را به خشم آوردید. **۱۹**من می‌ترسیدم که خداوند از شدّت خشم، شما را نابود سازد، امّا خداوند بار دیگر دعایم را قبول کرد. **۲۰**خداوند چنان بر هارون هم خشمگین شد که می‌خواست او را هلاک کند، امّا من در همان موقع شفاعت او را کردم. **۲۱**بعد گوساله‌ای را که شما ساخته بودید در آتش سوزاندم و آن را خُرد کرده خوب ساییدم تا مانند غبار نرم شد و آن را در نهری که از کوه جاری بود ریختم.

۲۲«در تبعیره، مَسّا، قبروت و هتاوه هم خشم خداوند را برافروختید. **۲۳**وقتی‌که خداوند در قادش برنیع به شما گفت: 'به سرزمینی که به شما داده‌ام بروید و آن را تصاحب کنید،' شما امر خداوند خدایتان را بجا نیاوردید؛ به او اعتماد ننموده،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و از او اطاعت نکردید. **۲۴**از روزی که شما را می‌شناسم، علیه خداوند سرکشی کرده‌اید.

۲۵«چون خداوند می‌خواست شما را از بین ببرد، من مدّت چهل شبانه‌روز در حضور او به خاک افتادم **۲۶**و به درگاه او دعا کردم و گفتم: 'ای خداوند، خدای من، این مردم را که قوم تو هستند با قدرت عظیمت از مصر نجات دادی. **۲۷**بندگانت ابراهیم، اسحاق و یعقوب را به‌یاد آور و از سرکشی، شرارت و گناه این مردم چشم بپوش، **۲۸**زیرا مردم مصر خواهند گفت: چون خداوند نتوانست آنها را به سرزمینی که وعده داده بود برساند و به‌خاطر اینکه از آنها نفرت داشت آنها را از اینجا بیرون برد تا در بیابان هلاک شوند. **۲۹**امّا این مردم، قوم تو هستند و تو آنها را با قدرت و بازوی توانایت به اینجا آوردی.'

موسی احکام ده‌گانه را دوباره دریافت می‌کند

(خروج ۳۴:۱-۱۰)

۱۰ «آنگاه خداوند به من فرمود: 'دو لوح سنگی دیگر مانند لوح‌های قبلی بتراش و یک صندوق چوبی بساز. لوح‌ها را در صندوق بگذار و به بالای کوه نزد من بیا. **۲**من بر آنها همان احکامی را که بر لوح‌های قبلی نوشته بودم و تو آنها را شکستی، دوباره می‌نویسم. آن وقت، تو آن دو لوح را در صندوق بگذار.'

۳«پس من یک صندوق از چوب اقاقیا ساختم، دو لوح سنگی را هم مثل لوح‌های قبلی تراشیدم و آنها را برداشته به بالای کوه رفتم. **۴**خداوند همان احکام ده‌گانه را که وقتی همهٔ شما در پایین کوه جمع شده بودید از میان آتش به شما داد، دوباره بر آنها نوشت. **۵**آنگاه من از کوه پایین آمدم و طبق فرمان خداوند لوح‌ها را در صندوقی که ساخته بودم گذاشتم که تا امروز در آن قرار دارند.»

۶(بعد قوم اسرائیل از بیروتِ بنی‌یعقان به موسیره رفتند. در آنجا هارون درگذشت و به خاک سپرده شد و پسرش العازار، به جای او به خدمت کهانت گماشته شد. **۷**از آنجا به سفر خود ادامه داده به جدجوده کوچ کردند و سپس به یُطبات، سرزمینی که دارای جویهای آب روان بود رفتند. **۸**در همان وقت بود که خداوند طایفه لاوی را انتخاب کرد تا صندوق پیمان خداوند را حمل کنند و در حضور او بایستند و او را خدمت کنند و به نام او برکت بدهند که تا به امروز همین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وظایف را انجام می‌دهند. **۹**به این دلیل است که به لاویان، مثل طایفه‌های دیگر سهمی در سرزمین داده نشد، چون خود خداوند میراث آنها می‌باشد، همان‌طور که خداوند خدای شما به آنها گفت.)

۱۰«همانطور که پیشتر گفتم، من مثل دفعه اول مدّت چهل شبانه‌روز در بالای کوه ماندم. باز هم خداوند دعایم را قبول فرمود و نخواست شما را از بین ببرد. **۱۱**خداوند به من فرمود: 'برخیز به سفر خود ادامه بده و مردم را رهبری کن تا بروند و آن سرزمین را که به نیاکانشان وعده داده بودم، تصاحب کنند.'

توقع خداوند از قوم اسرائیل

۱۲«پس حالا ای قوم اسرائیل، باید بدانید که خداوند از شما چه می‌خواهد: از خداوند خدایتان بترسید، طریق او را دنبال کنید، او را با تمام دل و جان دوست بدارید و خدمت کنید **۱۳**و احکام او را که امروز به شما ابلاغ می‌کنم و برای خیر و صلاح شماست بجا آورید. **۱۴**آسمان و زمین و هرآنچه در آنهاست، به خداوند تعلّق دارد. **۱۵**با این وجود، محبّت خداوند به نیاکان شما آن‌قدر بود که شما را به جای اقوام دیگر انتخاب کرد و شما هنوز قوم برگزیده او هستید. **۱۶**پس مطیع خداوند باشید و سرسختی نکنید. **۱۷**زیرا خداوند خدایتان، خدای خدایان و خداوندِ خداوندان است. خدایی است با عظمت و توانا و با هیبت. تبعیض را نمی‌پسندد و رشوه نمی‌گیرد. **۱۸**او به داد یتیمان و بیوه‌زنان می‌رسد. غریبان را دوست می‌دارد و برای آنها غذا و لباس تهیّه می‌کند. **۱۹**شما هم به غریبان شفقت نشان بدهید، زیرا شما نیز در سرزمین مصر غریب بودید. **۲۰**از خداوند خدایتان بترسید و تنها او را بپرستید. به او توکّل کنید و فقط به نام او قسم بخورید. **۲۱**او مایهٔ افتخار شما و همان خدایی است که در برابر چشمانتان معجزات بزرگی به شما نشان داد. **۲۲**هنگامی‌که اجداد شما به مصر رفتند، هفتاد نفر بودند، حالا خداوند خدایتان تعداد شما را به اندازهٔ ستارگان آسمان ساخته است.

کارهای عظیم خداوند

۱۱ «خداوند خدایتان را دوست بدارید. اوامر، دستورات و قوانین او را همیشه بجا آورید. **۲**به‌یاد داشته باشید که شما از روی تجربه‌تان معلوماتی در مورد خداوند حاصل کردید و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این شما بودید نه فرزندانتان، که از طرف خداوند تأدیب شدید
و عظمت، قدرت، هیبت ۳و معجزات او را مشاهده نمودید
و دیدید که با فرعون و تمام مردم سرزمین او چه کرد. ۴شما
مشاهده کردید که خداوند با ارتش مصر با اسبها و ارّابه‌های
ایشان چه کرد و چگونه خداوند آب دریای سرخ را هنگامی‌که
آنها در تعقیب شما بودند بر سرشان ریخت و چگونه خداوند آنها
را تا به امروز نابود کرد. ۵شما می‌دانید خداوند در بیابان برای
شما چه کرد، قبل از اینکه شما به اینجا بیایید. ۶وقتی داتان و
ابیرام، پسران الیاب، از طایفه رئوبین مرتکب گناه شدند، زمین
دهان باز کرد و در برابر چشمان تمام مردم اسرائیل آنها را با
خانواده، چادرها و مال و دارایی‌شان در خود فرو برد. ۷شما با
چشمان خود کارهای عظیم خداوند را دیده‌اید.

برکات سرزمین وعده

۸«پس همهٔ این احکامی را که امروز به شما می‌دهم، بجا
آورید تا قدرت آن را داشته باشید که سرزمینی را که اکنون
وارد آن می‌شوید، تصرّف کنید. ۹تا در سرزمینی که خداوند به
نیاکان شما وعده داده بود؛ به ایشان و فرزندانشان بدهد عمر
طولانی داشته باشید، سرزمینی که غنی و حاصلخیز است.
۱۰این سرزمینی که شما بزودی وارد آن می‌شوید، مثل زمین
مصر که از آنجا آمده‌اید نیست که در آن تخم می‌کاشتید و
با سختی آبیاری می‌کردید. ۱۱بلکه این سرزمین از کوهها و
دشتهایی تشکیل شده است که با آبِ باران سیراب می‌شود
۱۲و خداوند خدایتان آن را پرورش می‌دهد و چشمان او همیشه
و تمام سال متوجّه آن می‌باشد.

۱۳«اگر شما تمام احکامی را که امروز به شما می‌دهم بجا
آورید، خداوند خدایتان را دوست بدارید و با تمام قلب و جان
او را خدمت کنید، ۱۴آنگاه باران را به زمینتان در بهار و پاییز
می‌فرستد تا غلّه، شراب و روغن فراوان داشته باشید. ۱۵چراگاهها
را برای چریدن گلّه‌هایتان سبز و خرّم می‌سازد و برای خودتان
هم غذای کافی می‌دهد که بخورید و سیر شوید. ۱۶احتیاط
کنید مبادا فریب بخورید و از خداوند روی برگردانید و پیرو
خدایان غیر شوید و آنها را بپرستید. ۱۷خشم خداوند علیه شما
برافروخته خواهد شد و او درِ آسمان را خواهد بست و بارانی
نخواهد بود و زمین محصولی نخواهد داد و شما بزودی در
زمین خوبی که خداوند به شما داده است، نابود می‌شوید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸«پس این سخنان را در دل و جان خود جای دهید و آن
را مانند نشـانه‌ای بر دست و پیشانی خود، به عنوان یادآوری
ببندید ۱۹و به فرزندان خود تعلیم بدهید. همیشـه دربارهٔ آنها
صحبت کنید؛ خواه در خانه باشـید، خـواه در بیرون، خواه
در بستر باشید، خواه بیدار. ۲۰آنها را بر دو طرف چهارچوب
خانه‌ها و دروازه‌هایتان بنویسید. ۲۱آنگاه تا آسمان و زمین باقی
است، شما و فرزندان شما در سرزمینی که خداوند به نیاکان
شما وعده داده است، زندگی طولانی خواهید داشت.
۲۲«همهٔ این احکام را که به شما می‌دهم، به دقّت بجا آورید:
خداوند خدایتان را دوسـت بدارید، فرامین او را بجا آورید و
نسـبت به او وفادار بمانید. ۲۳آنگاه خداوند همهٔ این اقوام را
که بزرگتر و قویتر از شما هستند از سر راهتان بیرون می‌راند تا
شما سـرزمین‌های آنها را تصرّف کنید. ۲۴هر جایی که کف
پای شما بر آن گذارده شود از آن شما خواهد بود. قلمروتان از
طرف جنوب تا بیابان، از طرف شمال تا لبنان، از طرف شرق
تا رودخانهٔ فرات و از طرف غرب تا دریای مدیترانه وسـعت
خواهد داشـت. ۲۵هیچ‌کس نمی‌تواند در برابر شما مقاومت
کند، چون خداوند خدایتان همان‌طور که قول داده است، هر
کجا که بروید، ترس شما را در دل مردمی که با آنها روبه‌رو
می‌شوید، خواهد گذاشت.
۲۶«من امروز به شما حق انتخاب می‌دهم که بین برکت و
لعنت یکی را انتخاب کنید. ۲۷اگر از احکام خداوند خدایتان
که امروز به شما می‌دهم اطاعت کنید، برکت می‌بینید؛ ۲۸امّا
اگر از فرمانهـای خداوند خدایتان پیروی نکنید و از راهی که
امروز به شما فرمان دادم خارج شوید و به دنبال خدایان دیگری
که نمی‌شناختید بروید، لعنت خواهید شـد. ۲۹وقتی خداوند
خدایتان شما را به آن سرزمینی که تصاحب می‌کنید، برساند
برکت را بر کوه جرزیم و لعنت را بر کوه عیبال اعلام کنید.
۳۰همان‌طور که می‌دانید، اینها دو کوهی هستند در غرب رود
اردن، یعنی در سرزمین کنعانیانی که در دشت اردن، در مقابل
جلجال زندگی می‌کنند. بلوط موره هم در آنجا واقع است.
۳۱وقتـی از رود اردن عبـور کنید و به سـرزمینی که خداوند
خدایتان به شـما می‌دهد رسـیدید و در آنجا سکونت اختیار
کردید، ۳۲باید از تک‌تک احکامی که امروز به شما می‌دهم
از دل و جان اطاعت نمایید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جای معیّن برای عبادت

۱۲ «وقتی به سرزمینی که خداوند خدای نیاکانتان به شما داده است، وارد شدید، باید این احکام و قوانین را تا زنده هستید، بجا آورید. **۲**شما باید تمام عبادتگاه‌های مردمی را که سرزمین ایشان را اشغال می‌کنید، از بین ببرید، چه در بالای کوهها و تپّه‌ها باشند و چه در زیر درختان سبز. **۳**قربانگاهها را ویران کنید، ستونهایشان را بشکنید و نشانه‌های الههٔ اشره را در آتش بسوزانید و بُتهای ایشان را قطعه‌قطعه کنید تا هرگز دیگر در آن مکانها ستایش نشوند.

۴«شما نباید خداوند خدایتان را به طوری که آنها خدایان خود را می‌پرستند، پرستش کنید؛ **۵**بلکه جایی را که خداوند خدایتان خودش از بین طایفه‌های اسرائیل انتخاب می‌کند، آنجا را عبادتگاه خود بسازید. شما باید به آنجا بروید. **۶**قربانی سوختنی و دیگر قربانی‌های خود را با ده درصد دارایی خود، هدایای مخصوص، هدایای نذری، هدایای داوطلبانه، نخستزاده‌های گلّه‌ها و رمه‌هایتان به آنجا بیاورید. **۷**آنجا در حضور خداوند خدایتان که شما را برکت داده است، شما و خانواده‌هایتان از دسترنج خود خواهید خورد و لذّت خواهید برد.

۸«شما نباید مانند امروز رفتار کنید که هرکس هرچه در نظر خودش درست است، انجام می‌دهد؛ **۹**زیرا هنوز شما وارد سرزمینی که خداوند به شما داده است نشده‌اید؛ مکانی که می‌توانید در آن با آرامش زندگی کنید. **۱۰**هنگامی‌که از رود اردن عبور کنید، خداوند اجازه می‌دهد آن سرزمین را تصرّف و در آنجا زندگی کنید. او شما را از همهٔ دشمنان حفظ خواهد کرد و شما در آرامش خواهید زیست. **۱۱**خداوند یک مکان را انتخاب خواهد کرد تا او در آنجا ستایش شود و در آنجا شما باید هر آنچه را به شما دستور داده‌ام، بیاورید، یعنی قربانی‌های سوختنی و بقیّهٔ قربانی‌ها، ده در صد دارایی و هدایای مخصوص که شما به خداوند وعده داده‌اید. **۱۲**در آنجا در حضور خداوند، همراه با فرزندان و خدمتکاران خود و لاویانی که در میان شما هستند، شادمان باشید. به‌خاطر داشته باشید که لاویان زمینی از خود ندارند. **۱۳**قربانی‌های سوختنی خود را در هر جا که دلتان بخواهد تقدیم نکنید، **۱۴**بلکه شما باید فقط در یک محل که خداوند در میان یکی از طایفه‌های شما انتخاب می‌کند، قربانی کنید. فقط آنجا می‌توانید قربانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوختنی تقدیم کنید و کارهای دیگری را که به شما فرمان داده‌ام، انجام دهید.
۱۵«امّا شما آزادید که حیوانات را ذبح کنید و گوشت آنها را در هر کجا که هستید، بخورید. شما می‌توانید هر تعدادی را که خداوند به شما می‌دهد، بخورید. همهٔ شما چه پاک یا ناپاک می‌توانید از آن بخورید، همان‌طور که گوشت آهو و غزال را می‌خورید. **۱۶**امّا شما نباید خون آن را بخورید، بلکه آن را مثل آب بر زمین بریزید. **۱۷**همچنین شما نباید هیچ‌کدام از هدایا را در محلی که زندگی می‌کنید بخورید: ده درصد غلّه، شراب، روغن، نخستزاده‌های گلّه و رمه، چیزهایی را که برای خداوند نذر کرده‌اید، هدایای داوطلبانه و هدایای مخصوص. **۱۸**شما و فرزندانتان به همراه خدمتگزاران و لاویانی که در شهر شما زندگی می‌کنند، می‌توانید از این هدایا در حضور خداوند خدایتان در مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده، بخورید و شما باید در هر کاری که در حضور خداوند خدایتان انجام می‌دهید، شادمان باشید. **۱۹**مطمئن باشید که لاویان را تا زمانی که در سرزمین خود هستید، فراموش نکنید.
۲۰«هنگامی‌که خداوند خدایتان، مطابق وعدهٔ خود مرزهای شما را گسترش دهد، هر وقت که بخواهید می‌توانید گوشت بخورید. **۲۱**اگر مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده، از شما دور باشد؛ آنگاه آزاد هستید که گلّه یا رمه‌تان را که خداوند به شما داده است، همان‌طور که قبلاً به شما گفتم، در هر جایی که دلتان بخواهد ذبح کنید و گوشت آن را بخورید. **۲۲**همهٔ شما چه پاک یا ناپاک، می‌توانید از آن بخورید، همان‌طور که گوشت آهو و غزال را می‌خورید. **۲۳**فقط مطمئن باشید که گوشتی را که در آن خون هست نخورید، زیرا حیات در خون است و شما نباید حیات را با گوشت بخورید. **۲۴**خون را برای غذا استفاده نکنید، بلکه آن را مانند آب بر زمین بریزید. **۲۵**اگر چنین کنید، با فرزندان خود در زندگی خیر می‌بینید، زیرا این کار شما خداوند را خشنود می‌سازد. **۲۶**ولی آنچه را که وقف خداوند می‌کنید -خواه هدایای نذری باشند خواه قربانی‌ها- باید همه را به مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده، بیاورید. **۲۷**قربانی‌هایی را که باید کاملاً سوخته شوند، در قربانگاه خداوند تقدیم کنید. همچنین قربانی‌هایی که گوشت آن را می‌خورید و خون آن را بر قربانگاه می‌ریزید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۸دقّت کنید آنچه را به شما امر می‌کنم، اطاعت کنید و همیشه همه‌چیز برای شما و فرزندانتان به خیر خواهد گذشت. زیرا شما عمل درست و کاری که خداوند خدایتان را خشنود می‌کند، انجام می‌دهید.

از بت‌پرستی بپرهیزید

۲۹«خداوند خدایتان ملّتهایی را که شما سرزمین آنها را تصرّف می‌کنید و در آنجا زندگی می‌کنید، نابود خواهد ساخت. ۳۰بعد از آن که خداوند آن ملّتها را نابود کرد، مطمئن باشید که مراسم مذهبی آنها را انجام ندهید؛ سعی نکنید که بدانید آنها چگونه خدایان خود را پرستش می‌کنند تا شما هم به همان طریق خداوند را ستایش کنید. ۳۱خداوند خدایتان را مانند خدایان ایشان پرستش نکنید؛ زیرا در مراسم ستایش خدایان خودشان کارهای زشتی را که خداوند شما از آن نفرت دارد، انجام می‌دهند. آنها حتّی فرزندان خود را در قربانگاه در آتش قربانی می‌کنند.

۳۲«هر آنچه را که به شما فرمان داده‌ام، با دقّت انجام دهید؛ نه چیزی به آن بیفزایید و نه کم کنید.

۱۳ «اگر در بین شما انبیا و یا تعبیرکنندگان خواب وجود داشته باشند که به شما وعدهٔ معجزه‌ای بدهند ۲و آن معجزه هم تحقّق یابد، اگر آن وقت بگویند: 'بیایید که خدایان مردم دیگر را که شما هرگز نپرستیده‌اید، پرستش کنیم،' ۳به حرفهای ایشان توجّه نکنید. خداوند خدایتان از ایشان استفاده می‌کند تا شما را آزمایش کند و ببیند که شما خداوند را با تمام دل و جان دوست دارید. ۴شما باید تنها از خداوند خدایتان پیروی کنید، فقط از او بترسید، احکام او را بجا آورید، او را بپرستید و به او وفادار باشید. ۵آن انبیا و تعبیرکنندگان خواب که می‌گویند علیه خداوند، خدایی که شما را از بردگی در مصر نجات داد، سرکشی کنید، باید کشته شوند. چنین اشخاصی شرور هستند و ایشان، شما را از راهی که خداوند فرمان داده است، دور می‌کنند. آنها باید کشته شوند تا از این فتنه رهایی یابید.

۶«اگر کسی حتّی برادر، پسر، دختر، زن یا صمیمی‌ترین دوستتان، در خفا شما را تشویق کند و بگوید که بیایید خدایان دیگر را که هم برای شما و هم برای اجدادتان بیگانه هستند، بپرستیم ۷یا یکی از آنها شما را تشویق نماید که خدایان مردمی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را که در نزدیکی شما زندگی می‌کنند یا خدایان اقوام سرزمینهای
دوردست را بپرستید، **۸**شما نباید قبول کنید و به حرف او گوش
بدهید. به او رحم و شفقت نشان ندهید و از او محافظت
نکنید. **۹**او را بکشید و دست خودتان، اولین دستی باشد که
او را سنگسار کند و بعد دستهای تمام قوم. **۱۰**او را سنگسار
کنید زیرا او می‌خواهد شما را از خداوند خدایتان که شما را از
بردگی در مصر نجات داد، دور کند. **۱۱**آنگاه همهٔ مردم اسرائیل
خواهند شنید که چه اتّفاقی افتاده است، آنها خواهند ترسید و
دیگر هرگز کسی دست به چنین شرارتی نخواهد زد.
۱۲«وقتی در شهرهایی که خداوند خدایتان برای سکونت به
شما می‌دهد ساکن شوید، ممکن است بشنوید **۱۳**که اشخاص
فرومایه‌ای از قوم شما در شهر خود، مردم را گمراه کرده‌اند
تا خدایانی را که شما هرگز پرستش نکرده‌اید، پرستش کنند.
۱۴اگر شما چنین شایعه‌ای شنیدید، با دقّت تحقیق کنید و اگر
حقیقت داشت که چنین کار پلیدی انجام شده است، **۱۵**آنگاه
همهٔ مردم شهر را بکُشید و گلّه‌های آن شهر را کاملاً نابود
کنید. **۱۶**تمام دارایی مردم آنجا را در میدان شهر جمع کنید،
آنگاه شهر و هرآنچه در آن است را بسوزانید و به عنوان قربانی
به خداوند خدایتان تقدیم کنید. آن شهر باید برای همیشه ویرانه
بماند و هرگز بازسازی نشود. **۱۷**از آنچه که حرام شده برای خود
برندارید. آنگاه خداوند از شدّت خشم خود بازخواهد گشت
و رحم و شفقت نشان خواهد داد و همان‌طور که به نیاکانتان
وعده داد بود، به تعداد شما خواهد افزود، **۱۸**به شرطی که از
احکام خداوند خدایتان که امروز به شما اعلام می‌کنم، پیروی
نمایید و آنچه را که مورد پسند اوست، بجا آورید.

از سوگواری بپرهیزید

۱۴ «شما فرزندان خداوند خدایتان هستید و مثل دیگران
در ماتم مردگان، خود را زخمی نکنید و موی
جلوی سرتان را نتراشید، **۲**زیرا شما در نزد خداوند خدایتان
مقدّس هستید و او شما را از بین تمام ملل جهان برگزید تا
قوم خاص او و متعلّق به او باشید.

حیوانات حلال و حرام
(لاویان ۱۱:۱-۴۷)

۳«شما نباید گوشت حیوان حرام را بخورید. **۴**گوشت این
حیوانات را می‌توانید بخورید: گاو، گوسفند، بُز، **۵**آهو، غزال،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گوزن و انواع بُز کوهی. ۶هر حیوانی را که شکافته سُم باشد و نشخوار کند، می‌توانید بخورید. ۷امّا شتر، خرگوش و گورکن، اگر چه شکافته سُم هستند و نشخوار می‌کنند، گوشت آنها حرام است. ۸گوشت خوک را با وجودی که شکافته سُم است ولی چون نشخوار نمی‌کند، نخورید. پس شما نه گوشت این حیوان را بخورید و نه به لاشهٔ آن دست بزنید.

۹«از حیواناتی که در آب زندگی می‌کنند، تنها آنهایی را که باله و فلس دارند، می‌توانید بخورید ۱۰و آنهایی را که فاقد باله و فلس هستند نباید بخورید. آنها حرام هستند.

۱۱«هر نوع پرندهٔ پاک را می‌توانید بخورید، ۱۲–۱۸به غیراز اینها: عقاب، جغد، باز، شاهین، لاشخور، کرکس، کلاغ، شترمرغ، مرغ دریایی، لک‌لک، مرغ ماهیخوار، مرغ سقا، هُدهُد و خفاش.

۱۹«تمام حشراتی که بال دارند، حرام هستند؛ آنها را نباید بخورید. ۲۰شما تمام حشرات حلال را می‌توانید بخورید.

۲۱«حیوانی را که به مرگ طبیعی مُرده باشد، نباید بخورید. آن را به مسافری که در شهر شما باشد بدهید که بخورد و یا آن را به بیگانگان بفروشید. خودتان نخورید، زیرا شما برای خداوند خدایتان مقدّس هستید.

«بُزغاله یا برّه را در شیر مادرش نپزید.

قوانین ده در صد

۲۲«از تمام محصولات زمینهای خود هرساله ده درصد را کنار بگذارید. ۲۳سپس به مکانی که خداوند خدایتان برای پرستش انتخاب کرده است بروید و در آنجا در حضور او ده درصد غلّه، شراب، روغن زیتون و نخستزادگان گلّه‌هایتان را بخورید. این کار را انجام دهید تا بیاموزید که چگونه همیشه، به خداوند احترام بگذارید. ۲۴اگر معبد از خانهٔ شما بسیار دور است و شما نمی‌توانید ده درصد محصولاتی را که خداوند با آنها شما را برکت داده است، به آنجا ببرید؛ ۲۵آنگاه آنها را بفروشید و پولش را به مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده ببرید. ۲۶در آنجا هرآنچه که می‌خواهید بخرید، از جمله گاو، گوسفند، شراب و نوشیدنی تخمیر شده و در حضور خداوند خدایتان شما و خانواده‌تان بخورید و شادمانی کنید.

۲۷«لاویانی را که در بین شما زندگی می‌کنند، فراموش نکنید؛ زیرا آنها صاحب ملک نیستند. ۲۸در پایان هر سه سال باید ده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درصد کلّ محصولات خود را در شهر خود جمع کنید. **۲۹**این غذا برای لاویان است که زمینی ندارند و همچنین بیگانگان، یتیمان و بیوه زنانی که در شـهرهای شما زندگی می‌کنند که بیایند، بخورند و سیر شوند تا خداوند خدایتان به همهٔ کارهای شما برکت دهد.

سال هفتم
(لاویان ۲۵:۱-۷)

۱۵ «در پایان هر هفت سال، باید وامهای بدهکاران خود را ببخشید. **۲**هرکسی که از همسایهٔ اسرائیلی خود طلبی دارد، باید آن را ببخشد. او نباید وام خود را طلب کند، زیرا خود خداوند این قرض را لغو کرده است. **۳**اگر یک نفر بیگانه از شـما قرض گرفته باشد، می‌توانید قرض خود را پس بگیرید؛ امّا هرگاه کسـی از قوم خودتان به شما مقروض باشد، نباید آن را مطالبه کنید.

۴«پس در بین شما هیچ‌کسی نباید به چیزی محتاج باشد، چرا که خداوند خدایتان شما را در سرزمینی که به شما داده اسـت، برکت خواهد داد و حتّی یک نفر از مردم شما فقیر نخواهد بود. **۵**اگر از او اطاعت کنید و دستورهایی را که امروز داده‌ام به دقّت انجام دهید، **۶**خداوند شـما را طبق وعده‌اش برکت خواهد داد. شما به ملّتهای زیادی وام خواهید داد ولی مجبور نخواهید شد که از کسی قرض کنید. شما بر ملّتهای زیادی حکومت خواهید کرد امّا آنها بر شما حکومت نخواهند کرد.

۷«اگر در سرزمینی که خداوند خدایتان به شما می‌دهد، در یکی از شهرهایش، اسرائیلی نیازمندی باشد، خودخواه نباشید و از کمـک کردن به او کوتاهـی نکنید. **۸**بلکه سـخاوتمند باشـید و به اندازهٔ نیازش به او وام بدهید. **۹**از وام دادن به او به‌خاطر نزدیکی سـالی که وامها بخشـیده می‌شود خودداری نکنید. اجازه ندهید چنین فکر پلیدی به ذهن شـما راه یابد. اگر شـما از دادن وام خودداری کنید، او علیه شما به درگاه خداوند ناله می‌کند و شما گناهکار شناخته خواهید شد. **۱۰**با سخاوت و بدون خودخواهی به او وام دهید و خداوند شما را در هر کاری برکت خواهد داد. **۱۱**همیشـه افراد تنگدست و نیازمند اسرائیلی خواهند بود، پس من به شما فرمان می‌دهم با آنها سخاوتمند باشید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رفتار با بردگان
(خروج ۲۱:۱-۱۱)

۱۲«هرگاه یک برادر یا خواهر اسرائیلی را بخرید، پس از شش
سال خدمت، در سال هفتم باید او را آزاد کنید. ۱۳هنگامی که
او را آزاد می‌کنید، او را دست خالی نفرستید. ۱۴با سخاوت
از برکاتی مانند گوسفند، غلاّت و شراب، که خداوند به شما
داده است به او بدهید. ۱۵به یاد بیاورید که شما در مصر برده
بودید و خداوند خدایتان شما را آزاد کرد و به همین دلیل است
که به شما این فرمانها را می‌دهم.
۱۶«امّا اگر او به شما بگوید که من نمی‌خواهم شما را ترک
کنم، زیرا او شما و خانوادهٔ شما را دوست دارد، ۱۷آنگاه او را
به دَم در ببرید و گوش او را با درفشی سوراخ کنید و بعد از آن
او برای همیشه بردهٔ شما می‌باشد. با کنیزان خود نیز چنین رفتار
کنید. ۱۸هنگامی که برده‌ای را آزاد می‌کنید، ناراحت نباشید؛
زیرا مدّت شش سال برای شما با نصف دستمزد یک کارگر
استخدامی کار کرده است. این کار را انجام دهید و خداوند
خدایتان شما را در همهٔ امور برکت خواهد داد.

نخستزادگان گاو و گوسفند

۱۹«همهٔ نخستزاده‌گان نر گاو و گوسفند را وقف خداوند کنید.
از این گاوها کار نکشید و پشم این گوسفندان را نچینید.
۲۰شما می‌توانید گوشت آنها را هر ساله با خانوادهٔ خود در
حضور خداوند خدایتان در مکانی که خداوند برای پرستش
خود برگزیده، بخورید. ۲۱امّا اگر این حیوانات معیوب باشند،
اگر کور و لنگ باشند یا هر عیب جدّی دیگری داشته باشند،
شما نباید آنها را برای خداوند خدایتان قربانی کنید. ۲۲همهٔ
شما می‌توانید این حیوانات را در خانه‌های خود بخورید، چه
پاک یا ناپاک باشید. همان‌طور که گوشت آهو یا غزال، را
می‌خورید. ۲۳امّا خون آنها را نباید بخورید بلکه آن را مثل
آب بر زمین بریزید.

عید فصح
(خروج ۱۲:۱-۲۰)

۱۶ «در ماه ابیب عید فصح را به احترام خداوند خدایتان
بجا آورید، زیرا در همین ماه بود که خداوند
خدایتان هنگام شب، شما را از سرزمین مصر بیرون آورد. ۲در
عید فصح از رمه و گلّه‌تان برای خداوند خدایتان در مکانی
که خداوند برای پرستش خود برگزیده، قربانی کنید. ۳شما

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نباید گوشت قربانی را با نانی که با خمیرمایه پخته شده باشد بخورید. هفت روز نان فطیر بخورید. این نان، یادگار روزهای مشقّت‌بار شما در مصر و خاطرهٔ روزی است که با عجله آن سرزمین را ترک کردید. **۴**برای مدّت هفت روز هیچ‌کس در سرزمین شما نباید خمیرمایه در خانه‌اش داشته باشد و گوشت حیوانی را که در عصر روز اول قربانی شده است، باید در همان شب بخورید.

۵-۶«در سرزمینی که خداوند خدایتان به شما می‌دهد، قربانی فصح را فقط در مکانی که خدا برای پرستش خود برگزیده، انجام دهید و نه جایی دیگر. در هنگام غروب قربانی کنید، زیرا در غروب بود که شما مصر را ترک کردید. **۷**گوشت قربانی را در مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده، بپزید و بخورید و صبح روز بعد به خانهٔ خود بازگردید. **۸**مدّت شش روز بعد از آن نان فطیر بخورید. در روز هفتم همهٔ شما برای پرستش خداوند خدایتان جمع شوید و به هیچ کار دست نزنید.

عید نوبر محصولات

(خروج ۲۲:۳۴؛ لاویان ۱۵:۲۳-۲۱)

۹«هفت هفته بعد از آغاز فصل درو، **۱۰**عید نوبر محصولات را برگزار کنید و هدایای داوطلبانه خود را به نسبت برکتی که خداوند خدایتان به شما داده است، برای احترام به او تقدیم کنید. **۱۱**همه با فرزندان، خدمتکاران، لاویان، بیگانگان، یتیمان و بیوه زنانی که در شهرهای شما زندگی می‌کنند، در حضور خداوند شادی کنید. این کار را در مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده، انجام دهید. **۱۲**مطمئن باشید که از این فرمانها پیروی می‌کنید و فراموش نکنید شما در مصر برده بودید.

عید خیمه‌ها

(لاویان ۳۳:۲۳-۴۳)

۱۳«عید خیمه‌ها را بعد از آن که خرمن خود را کوبیدید و آب انگورها را گرفتید، برای هفت روز برگزار کنید. **۱۴**این عید را با فرزندان، خدمتکاران، لاویان، بیگانگان، یتیمان و بیوه‌زنانی که در شهرهای شما زندگی می‌کنند، برگزار کنید. **۱۵**خداوند خدایتان را با برگزاری این جشن به مدّت هفت روز در مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده، محترم بشمارید. شادمان باشید زیرا خداوند محصولات و کار شما را برکت داده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶«همهٔ مردان شما سه بار در سال برای پرستش خداوند در
مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده، در روزهای عید
فصح، عید نوبر محصولات، و عید خیمه‌ها جمع شوند. هر
مرد باید هدیه‌ای با خـود بیاورد. ۱۷هریک به اندازهٔ توانایی و
برکتی که خداوند به او داده است.

قضات و مأموران دولتی

۱۸«برای هر یک از طایفه‌هایتان در شهرهایی که خداوند خدایتان
به شما می‌دهد، قضات و مأموران را بگمارید تا مردم را عادلانه
داوری کنند. ۱۹در داوری بی‌عدالتی نکنید، طرفداری ننمایید
و رشوه نگیرید؛ زیرا رشوه، حتّی چشمان مردم دانا و صادق
را کور می‌کند و اشـخاص راستگو را دروغگو می‌سازد. ۲۰از
عدالت کامل پیروی کنید تا در سرزمینی که خداوند خدایتان
به شما می‌دهد، زنده بمانید و مالک آن شوید.

بت‌پرستی

۲۱«شما نباید ستون چوبی الههٔ اشره را در کنار قربانگاه خداوند
خدایتان قرار دهید ۲۲و نباید هیچ ستون سنگی را برای پرستش
برپا کنید. خداوند خدایتان از آن نفرت دارد.

۱۷ «برای خداوند خدایتان گاو یا گوسـفندی را که
معیوب باشد، قربانی نکنید؛ زیرا خداوند از این
کار بیزار است.

۲«اگر شنیدید که در یکی از شهرهای شما مردی یا زنی علیه
خداوند مرتکب گناه شده است و پیمان او را شکسته است،
۳و خدایان دیگری را ستایش و خدمت می‌کند و یا خورشید و
ماه یا ستارگان را برخلاف فرمان خداوند می‌پرستد، ۴هنگامی که
چنین خبری را می‌شنوید، با دقّت آن را بررسی کنید. اگر چنین
کار زشتی در اسرائیل اتّفاق افتاده ۵آنگاه آن مرد یا زن گناهکار
را به بیرون شهر ببرید و سنگسارش کنید تا بمیرد. ۶امّا حکم
مرگ باید با شهادت دو یا سه نفر شاهد صادر شود. شهادتِ
تنها یک نفر قابل قبول نیست. ۷اول شاهدان باید برای کشتن
او سنگها را پرتاب کنند و بعد سایر مردم. به این ترتیب محیط
شما از گناه و شرارت پاک می‌شود.

حکم قضات و کاهنان

۸«ممکن اسـت کـه بعضی از دعاوی بـرای قضات محل
قضاوتش بسیار دشوار باشد، مانند حق مالکیّت، صدمات بدنی
و یا تفاوت بین قتل خواسـته یا ناخواسته. در این صورت به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده، بروید. **۹**آنگاه دعوی خود را نـزد کاهن و قاضی وقت ببریـد و بگذارید تا ایشان قضاوت کنند. **۱۰**آنها حکم صادر خواهند کرد و شما باید دقیقاً آنچه را به شما می‌گویند، انجام دهید. **۱۱**حکم آنها را بپذیرید و دستورات ایشان را با همهٔ جزئیات انجام دهید. **۱۲**هرکس که جرأت کند که از قاضی یا کاهن سرپیچی کند، باید کشته شود. به این ترتیب شما این شر را از اسرائیل پاک می‌کنید. **۱۳**آنگاه همه خواهند شنید و خواهند ترسید و دیگر کسی جرأت نخواهد کرد که به این‌گونه عمل نماید.

قوانین مربوط به پادشاه

۱۴«بعد از اینکه سرزمینی را که خداوند به شما خواهد داد، تصرّف کردید و در آن ساکن شدید، آنگاه شما خواهید گفت که مانند اقوام دیگری که اطراف شما هستند، به پادشاهی نیاز دارید. **۱۵**مطمئن باشید که پادشاهی را که انتخاب می‌کنید، برگزیدهٔ خداوند است. او باید از قوم شما باشد، بیگانه را برای پادشـاهی انتخاب نکنید. **۱۶**پادشـاه نباید تعداد زیادی اسب برای ارتش خود داشته باشد و او نباید مردم را به مصر بفرستد تا اسب بخرند، زیرا خداوند گفته است که هرگز به مصر باز نگردید. **۱۷**پادشـاه نباید زنهای فراوانی داشته باشد، زیرا این باعث می‌شـود که از خداوند دور بشـود. او نباید برای خود نقره و طلای زیاد جمع کند. **۱۸**هنگامی‌که او پادشاه شد، باید نسخه‌ای از قوانین خداوند و تعالیم او را از روی نسخهٔ اصلی که توسط کاهنان نگهداری می‌شود داشته باشد. **۱۹**او باید این کتاب را در دسترس خود نگه دارد و در تمام طول عمرش از آن بخواند تا یاد بگیرد که چگونه خداوند را احترام بگذارد و از همهٔ فرمانهای او با دقّت پیروی کند. **۲۰**این کار باعث می‌شود که فکر نکند از دیگر مردم اسرائیل برتر است و از فرامین خداوند منحرف نشود. پس برای سالیان زیادی پادشاهی خواهد کرد و فرزندان او برای نسلها بر اسرائیل حکومت خواهند کرد.

سهم کاهنان و لاویان

۱۸ «طایفه کاهنان لاوی از زمین‌های اسرائیل سهمی نخواهند داشت. در عوض، زندگی آنها به وسیلهٔ هدایا و قربانی‌هایی که به خداوند تقدیم می‌شود، تأمین گردد. **۲**آنها نباید زمینی داشته باشند؛ زیرا امتیاز کاهن خداوند بودن، سهم آنها می‌باشد، همان‌طور که خداوند وعده داده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳«هرگاه گاو یا گوسفندی را قربانی می‌کنید، شانه، دو بناگوش و شکمبه را به کاهنان بدهید. ۴همچنین نوبر محصولات، شراب، روغن زیتون و پشم گوسفندان را به آنها بدهید. ۵خداوند از میان همهٔ شما طایفهٔ لاوی را برگزید تا برای همیشه کاهنان خدمتگزار او باشند.

۶«هر فرد لاوی از هر شهر سرزمین اسرائیل که باشد، می‌تواند به مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده بیاید ۷و می‌تواند به عنوان کاهن خداوند خدای خود، خدمت کند، مانند دیگر لاویان که آنجا خدمت می‌کنند. ۸به او باید به اندازهٔ کاهنان دیگر سهم غذا برسد و می‌تواند هر آنچه را که خانوادهٔ او برایش می‌فرستند، نگاه دارد.

اخطار علیه بت‌پرستی

۹«وقتی به سرزمینی که خداوند خدایتان به شما داده است، وارد شدید از آداب زشت مردمی که در آنجا هستند، پیروی نکنید. ۱۰-۱۱فرزندان خود را در آتش قربانگاه قربانی نکنید. از فالگیری، غیبگویی، رمالی و جادوگری بپرهیزید. با ارواح مردگان مشورت نکنید. ۱۲خداوند خدایتان از مردمی که این کارهای زشت را انجام می‌دهند، بیزار است و به همین دلیل است که مردم آن سرزمینها را در زمانی که شما پیشروی می‌کنید، بیرون می‌راند. ۱۳کاملاً به خداوند وفادار باشید.

وعدهٔ فرستادن یک نبی

۱۴«مردمی که سرزمین ایشان را تصاحب می‌کنید، به غیبگویان و فالگیران گوش می‌دهند، ولی خداوند خدایتان اجازه نمی‌دهد که شما چنین کنید. ۱۵خداوند خدایتان از بین شما یک نبی مانند من برای شما برمی‌انگیزاند. شما باید از او پیروی کنید.

۱۶«روزی که در پایین کوه سینا جمع شده بودید گفتید: 'اگر بار دیگر آواز خداوند خدای خود را بشنویم و یا آن آتش حضور خداوند را ببینیم، از ترس می‌میریم.' ۱۷آنگاه خداوند به من فرمود: آنچه گفتند بجاست. ۱۸من از بین آنها یک نبی مانند تو برای ایشان می‌فرستم. من به او خواهم گفت که چه بگوید و او به مردم همهٔ فرامین مرا خواهد گفت. ۱۹او به نام من سخن خواهد گفت و هرکس را که از او اطاعت نکند، مجازات خواهم کرد. ۲۰امّا اگر نبی‌ای جرأت کند به نام من سخن بگوید، هنگامی که من به او فرمان نداده باشم، او باید برای این کار بمیرد و همچنین هر نبی‌ای که به نام خدایان دیگر سخن بگوید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۱«شما ممکن است از خود بپرسید، چگونه می‌توان فهمید
که پیـام نبی از طرف خداوند نیسـت. ۲۲اگـر نبی‌ای به نام
خداوند سخن بگوید و آنچه گفته است به حقیقت نپیوندد،
آن پیام از خداوند نیست. آن نبی از طرف خودش سخن گفته
است و شما نباید از او بترسید.

شهرهای پناهگاه

(اعداد ۹:۳۵-۳۴؛ یوشع ۱:۲۰-۹)

۱۹ «بعد از آن که خداوند خدایتان مردمی را که سرزمین
ایشان را به شـما خواهد داد، نابود کرد و بعد از
اینکه شما شهرها و خانه‌های ایشان را تصرّف کردید و در آنجا
ساکن شدید، ۲-۳آن سرزمین را به سه منطقه تقسیم کنید و
در هر کدام شهری را که رسـیدن به آن آسان باشد مشخص
کنید. آنگاه مردی که مرتکب قتل شده است، می‌تواند به آنها
برای حفاظت فرار کند. ۴هرگاه مردی مرتکب قتل ناخواستهٔ
شخصی که دشـمن او نبوده بشـود، می‌تواند به یکی از این
شـهرها فرار کند و در امان باشد. ۵برای نمونه، اگر مردی با
همسایهٔ خود برای قطع کردن درخت به جنگل برود و هنگام
قطع درخت، تبر از دسته‌اش جدا شود و باعث مرگ مرد دیگر
شـود، او می‌تواند به یکی از این شـهرها فرار کند و در امان
باشد. ۶اگر فقط یک شـهر وجود داشته باشد، ممکن است
که فاصله‌اش دور باشد و مدّعی خون مقتول به متّهم برسد و
در خشم، مرد بی‌گناهی را بکشد. به خصوص که آن مرد در
اثر تصادف کشته شده و دشمن او نبوده. ۷به این دلیل است
که من دستور داده‌ام که سه شهر در نظر بگیرید.
۸«هنگامی که خداوند سرزمین شما را وسعت دهد، همان‌طور
که به نیاکان شما فرمود و تمام سرزمینی را که وعده داده بود
به شما بدهد، ۹آنگاه شما باید سه شهر پناهگاه دیگر نیز داشته
باشید. اگر هرچه را امروز فرمان داده‌ام انجام دهید و اگر خداوند
خدایتان را دوست داشته باشید و طبق تعالیم او زندگی کنید،
او این سرزمین را به شـما خواهد داد. ۱۰چنین کنید تا مردم
بی‌گناه کشته نشوند و شـما به علّت کشتن آنها در سرزمینی
که خداوند به شما خواهد داد، گناهکار نباشید.
۱۱«امّا اگر شخصی با کسی دشمنی داشته باشد و او را عمداً
بکشد و بعد به یکی از آن شهرها فرار کند، ۱۲در آن صورت
رهبران شـهر خودش، باید به دنبال قاتل بفرستند که او را از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنجا بیاورند و به دست مدّعی خون مقتول تسلیم کنند تا کشته شود. **۱۳**بر او رحم نکنید و باید اسرائیل را از خون بی‌گناه پاک سازید تا در همهٔ کارها موفّق باشید.

مرزهای سرزمین‌های همسایه

۱۴«در سرزمینی که خداوند خدایتان به شما می‌دهد مرز سرزمین همسایهٔ خود را که از قدیم تعیین شده است تغییر ندهید.

شهادت در دادگاه

۱۵«برای محکومیّت کسی یک شاهد کافی نیست، حداقل دو شاهد برای اثبات گناه لازم است. **۱۶**اگر شاهد مقرضی به دروغ مردی را متّهم به جنایت کند، **۱۷**هر دو نفر باید به مکانی که خداوند برای پرستش خود برگزیده، رفته و توسط کاهنان و قاضیان حاضر، مورد قضاوت قرار گیرند. **۱۸**قضات باید در مورد این قضیه به دقّت تحقیق کنند و اگر ثابت شد که شاهد دروغ می‌گوید، **۱۹**مجازات او، باید مجازات مرد متّهم باشد. به این ترتیب شرارت از میان شما پاک خواهد شد. **۲۰**آنگاه سایر مردم وقتی از این قضیه باخبر شوند، می‌ترسند و کسی جرأت نمی‌کند که مرتکب چنین جنایتی بشود. **۲۱**در چنین موارد، ترّحم نشان ندهید بلکه حکم شما این باشد: جان به عوض جان، چشم به عوض چشم، دندان به عوض دندان، دست به عوض دست و پا به عوض پا.

مقرّرات جنگ

۲۰ «زمانی که به جنگ می‌روید و لشکر دشمن را با اسبها و ارّابه‌های جنگی آنها بزرگتر و نیرومندتر از خود می‌بینید، نترسید؛ زیرا خداوند خدایتان که شما را از سرزمین مصر بیرون آورد، همراه شما می‌باشد. **۲**پیش از آن که به جنگ بروید، کاهنی بیاید و به ارتش بگوید، **۳**'ای مردان اسرائیلی، بشنوید! امروز شما برای جنگ به مقابل دشمن می‌روید. سست دل نشوید، نترسید، وحشت نکنید و شجاع باشید، **۴**زیرا خداوند خدایتان با شما می‌رود، با دشمن می‌جنگد و شما را پیروز می‌سازد.'

۵«آنگاه افسران به سربازان چنین بگویند: 'آیا کسی هست که خانه‌ای نو ساخته و آن را وقف نکرده باشد؟ وی به خانهٔ خود بازگردد، در غیر این صورت اگر در جنگ کشته شود، شخص دیگری آن خانه را وقف خواهد کرد. **۶**آیا کسی هست که تاکستانی کاشته و هنوز از انگور آن برداشت نکرده باشد؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اگر هست به خانهٔ خود بازگردد، مبادا در جنگ بمیرد و کس دیگری میوهٔ آن را بخورد. **۷**آیا کسی هست که نامزد کرده امّا هنوز ازدواج نکرده باشد؟ اگر هست، باید به خانهٔ خود بازگردد، در غیر این صورت اگر در جنگ کشته شود، شخص دیگری با نامزد او ازدواج خواهد کرد.'

۸«همچنین افسران به سربازان بگویند: 'آیا کسی هست که شجاعتش را از دست داده باشد و بترسد؟ اگر چنین است، او باید به خانهٔ خود بازگردد. در غیر این صورت روحیه دیگران را از بین خواهد برد.' **۹**هنگامی‌که سخنان افسران با ارتش تمام شد، برای هر گروه، رهبری انتخاب شود.

۱۰«هنگامی‌که می‌خواهید به شهری حمله کنید، ابتدا به مردم فرصت بدهید که تسلیم شوند. **۱۱**اگر دروازه‌ها را باز کردند و تسلیم شدند، آنها باید بردگان شما شوند و از آنها بیگاری بکشید. **۱۲**امّا اگر تسلیم نشدند و خواستند که بجنگند، پس شما آن شهر را محاصره کنید. **۱۳**هنگامی‌که خداوند خدایتان آن شهر را به شما داد، همهٔ مردان آنجا را به قتل برسانید. **۱۴**امّا شما می‌توانید زنان و کودکان و گاو و گوسفند و هرچه را در شهر هست، برای خود نگه دارید. شما می‌توانید از هر چیز که به دشمن شما تعلّق دارد، استفاده کنید؛ زیرا خداوند آنها را به شما داده است. **۱۵**به همین ترتیب با تمام شهرهایی که از سرزمینی که در آن ساکن می‌شوید دور هستند، رفتار کنید.

۱۶«امّا در شهرهای آن سرزمینی که خداوند خدایتان به شما می‌دهد، همه را بکشید. **۱۷**همه را از بین ببرید، حِتّیان، اموریان، کنعانیان، فرزیان، حویان و یبوسیان را همان‌طور که خداوند خدایتان امر فرموده است. **۱۸**در غیر این صورت ایشان کارهای زشتی را که برای پرستش خدایانشان انجام می‌دهند، به شما می‌آموزند و شما علیه خداوند خدایتان مرتکب گناه خواهید شد.

۱۹«هنگامی‌که سعی می‌کنید شهری را تصرّف کنید، درختان میوهٔ آن را قطع نکنید، حتّی اگر محاصره طولانی شود، میوهٔ آنها را بخورید امّا درختان را نابود نکنید، زیرا آنها دشمنان شما نیستند. **۲۰**درختانی را که می‌دانید میوه بار نمی‌آورند، قطع کنید و از چوب آنها برای ساختن سنگر استفاده کنید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مقرّرات قتلی که قاتلش معلوم نباشد

۲۱ «اگر در سرزمینی که خداوند خدایتان به شما خواهد بخشید، جسد مرد کشته‌ای را یافتید، و شما قاتل او را نمی‌شناسید، **۲**آنگاه رهبران و قضات شما، فاصله جسد تا شهرهای نزدیک را اندازه بگیرند. **۳**رهبران شهری که جسد به آن نزدیکتر است، گوساله‌ای را که هرگز یوغ به گردنش بسته نشده است، بگیرند **۴**و آن را به نهری ببرند که دارای آب جاری باشد، ولی زمین آن شخم نخورده و کشت نشده باشد. در آنجا گردن گوساله را بشکنند. **۵**کاهنان نیز باید به آنجا بروند، زیرا آنها باید در همهٔ موارد حقوقی که شامل خشونت است، تصمیم بگیرند. خداوند خدایتان، آنها را انتخاب کرده است تا او را خدمت کنند و به نام او برکت بدهند. **۶**آنگاه تمام رهبران شهری که مقتول به آن نزدیکتر است، باید دستهای خود را روی آن گوساله بشویند. **۷**و بگویند: 'ما این مرد را نکشتیم و ما نمی‌دانیم چه کسی این کار را کرده است. **۸**خداوندا، قوم اسرائیل را که از مصر رهایی دادی ببخش و ما را مسئول قتل مردی بی‌گناه، مدان.' **۹**به این ترتیب با پیروی از اوامر خداوند، شما مسئول قتل شناخته نخواهید شد.

ازدواج با دختر اسیر

۱۰«هنگامی که خداوند در جنگ شما را پیروز گرداند و شما اسیرانی بگیرید، **۱۱**ممکن است در میان آنها زن زیبایی را ببینید که خوشتان بیاید، و بخواهید با او عروسی کنید. **۱۲**او را به خانهٔ خود ببرید. در آنجا آن زن سر خود را بتراشد، ناخنهای خود را کوتاه کند **۱۳**و لباسهای خود را عوض کند. او باید مدّت یک ماه در خانهٔ شما برای پدر و مادرش عزاداری کند، بعد از آن می‌توانید با او عروسی کنید. **۱۴**بعداً اگر او را دیگر نخواستید، شما باید او را آزاد کنید. چون شما او را مجبور کردید تا با شما همبستر شود، شما نمی‌توانید با او مانند یک کنیز رفتار کنید و او را بفروشید.

حق فرزند نخستزاده

۱۵«ممکن است شخصی دو زن داشته باشد و هر دو برایش پسرانی بیاورند، امّا پسر بزرگترش، فرزند زن مورد علاقه‌اش نباشد، **۱۶**آن شخص نمی‌تواند سهم ارث زیادتری به پسر کوچکتر خود، یعنی فرزند زنی که دوست دارد، بدهد. **۱۷**او باید دو سهم از دارایی خود را به پسر بزرگتر، که فرزند ارشد او و مستحقّ است بدهد، گرچه او پسر زن مورد علاقه‌اش نباشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پسر نافرمان

۱۸«اگر شخصی پسر سرکش و نافرمان داشته باشد و با وجود
تنبیه شـدن، بازهم از والدین خود اطاعت نکند، ۱۹والدین او
باید او را نزد رهبران شـهری که در آن زندگی می‌کنند ببرند
تا محاکمه شـود. ۲۰ایشان باید بگویند: 'پسر ما سرسخت و
سرکش اسـت و از اطاعت کردن از ما خودداری می‌کند، او
ولخرج و میگسار اسـت.' ۲۱آنگاه مردان شهر او را سنگسار
کنند و به این ترتیب از این شـر راحت می‌شـوید و همه در
اسرائیل خواهند شنید و خواهند ترسید.

قوانین دیگر

۲۲«اگر مردی به‌خاطر ارتکاب جنایتی اعدام شود و بدنش از
دار آویزان باشد ۲۳نباید در شب آنجا بماند، او باید در همان
روز دفن شود، زیرا جسد آویزان از دار، لعنت خداوند را به آن
سرزمین می‌آورد. جسـد را دفن کنید تا سرزمینی که خداوند
خدایتان به شما داده، آلوده نگردد.

۲۲

«اگر گاو یا گوسفند یکی از همسایگان اسرائیلی
خود را ببینید که سرگردان است، بی‌اعتنا نباشید؛
بلکه آن را به صاحبش بازگردانید. ۲اگر صاحب آن در نزدیکی
شما سکونت نداشـته باشد و یا ندانید که صاحبش کیست،
آن وقت آن را به خانهٔ خود ببرید و وقتی‌که صاحبش پیدا شد،
آن را به او بازگردانید. ۳همین کار را در مورد الاغ، لباس و
یا هر چیز دیگری که همسایهٔ اسرائیلی شما گُم کرده باشد،
انجام دهید.
۴«اگر الاغ یا گاو همسایهٔ اسرائیلی شما افتاده است، بی‌اعتنا
نباشید، به او کمک کنید تا حیوان را بلند کند.
۵«زن نباید لباس مردانه بپوشد و نه مرد لباس زنانه به تن کند؛
زیرا خداوند خدایتان از این کار نفرت دارد.
۶«وقتی آشیانهٔ پرنده‌ای را بالای درخت یا روی زمین می‌بینید
که پرنـده یا روی تخمها نشسـته و یا در کنـار جوجه‌هایش
می‌باشد، مادر را همراه جوجه‌هایش نگیرید. ۷مادر را رها کنید
که برود، تنها جوجه‌هایش را برای خود بگیرید. به این ترتیب
زندگی طولانی و کامیابی خواهید داشت.
۸«هنگامی‌که خانهٔ نو می‌سـازید، مطمئن باشید که در لبهٔ
بام خانه نرده بگذارید تا اگر کسـی از آنجا افتاد و مرد، شما
مسئول نباشید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹«در تاکستان خود هیچ بذر دیگری نکارید، اگر چنین کنید، از هیچ‌یک از آنها نباید استفاده کنید.
۱۰«برای شخم زدن، گاو و الاغ را در یک یوغ نبندید.
۱۱«لباسی را که از مخلوط پشم و نخ بافته شده باشد، نپوشید.
۱۲«در چهار گوشهٔ لباس خود منگوله بدوزید.

مقرّرات ازدواج

۱۳«ممکن است مردی با دختری ازدواج کند و بعداً تصمیم بگیرد که او را نمی‌خواهد ۱۴و او را به دروغ متّهم کند که در زمان ازدواج باکره نبوده است.
۱۵«آنگاه پدر و مادر دختر باید مدرک بکارت دختر را نزد رهبران در دروازهٔ شهر بیاورند. ۱۶آنگاه پدر دختر بگوید: 'من دخترم را به این مرد دادم تا همسر او باشد، امّا حالا او را نمی‌خواهد. ۱۷به او تهمت ناروا زده و گفته است، در زمان ازدواج او باکره نبوده است. امّا این مدرک بکارت دختر من است، به این لکه‌های خون روی ملافه عروسی نگاه کنید.'
۱۸آنگاه رهبران شهر باید مرد را بگیرند و تازیانه بزنند. ۱۹و معادل یکصد تکه نقره جریمه‌اش کنند و این جریمه باید به پدر دختر پرداخت شود، زیرا او به یک دختر باکرهٔ اسرائیلی تهمت زده است. آن زن همسر او باقی بماند و تا زمانی که آن مرد زنده است، اجازه ندارد او را طلاق بدهد.
۲۰«امّا اگر اتّهامات مرد حقیقت داشته و مدرکی که بکارت آن زن را ثابت کند وجود نداشته باشد، ۲۱آنگاه رهبران شهر باید زن را به درِ خانهٔ پدرش ببرند و مردان شهر باید او را سنگسار کنند تا بمیرد. او با داشتن روابط نامشروع، هنگامی‌که هنوز در خانهٔ پدر خود بوده، در میان قوم اسرائیل به کار شرم‌آوری دست زده است. به این ترتیب از این شرارت پاک می‌شوید.
۲۲«اگر مردی در حال زنا با یک زن شوهردار دیده شود، باید آن مرد و زن هر دو به قتل برسند. به این ترتیب اسرائیل از شرارت پاک می‌شود.
۲۳«اگر مردی در شهر با دختر باکره‌ای که نامزد شده است زنا کند، ۲۴باید آنها را به خارج دروازه ببرید و سنگسار کنید تا بمیرند. دختر باید بمیرد، زیرا با وجودی که در شهر بود و صدایش شنیده می‌شد، برای کمک فریاد نکرد و مرد به‌خاطر زنا با نامزد مردی دیگر باید بمیرد. به این ترتیب از این شرارت پاک می‌شوید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۵«امّا اگر مردی در خارج شهر به ناموس دختری که نامزد شخص دیگری است تجاوز کند، آنگاه باید فقط آن مرد متجاوز کشته شود ۲۶و با آن دختر کاری نداشته باشید، زیرا او کاری نکرده است که مستحق مرگ باشد. کار این مرد مثل آن است که کسی به شخصی حمله کند و او را به قتل برساند. ۲۷چون مرد متجاوز او را در بیابان یافت گرچه دختر برای کمک فریاد کرد، کسی نبود که به او کمک کند.

۲۸«اگر مردی به یک دختری که نامزد نباشد، تجاوز کند و در حال انجام این کار دستگیر شود، ۲۹آن مرد متجاوز باید به پدر دختر پنجاه تکه نقره بپردازد و با آن دختر ازدواج کند چون او، آن دختر را بی‌حرمت ساخته است. هرگز اجازه ندارد که او را طلاق بدهد.

۳۰«هیچ مردی نباید به حق پدر خود تجاوز کرده و با یکی از زنان وی همبستر شود.

اخراج از اجتماع

۲۳ «هرکسی که بیضه‌ها یا آلت تناسلی‌اش بریده شده باشد، اجازه ندارد که داخل جماعت خداوند شود.

۲«شخص حرامزاده و فرزندان او، تا ده نسل حق ندارند که در جماعت خداوند داخل شوند.

۳«به هیچ یک از عمونیان و موآبیان و فرزندان آنها تا ده نسل نباید اجازهٔ ورود در جماعت خداوند داده شود، ۴زیرا وقتی شما از مصر خارج شدید آنها با نان و آب به استقبال شما نیامدند. آنها حتّی بلعام، پسر بعور را که از مردم فتور بود از بین‌النهرین اجیر کردند تا شما را لعنت کند. ۵امّا خداوند خدایتان به حرف بلعام توجّه نکرد. برعکس چون شما را دوست داشت لعنت را به برکت تبدیل کرد. ۶بنابراین تا زنده هستید هرگز نباید به آنها کمک کنید که سعادتمند شوند.

۷«امّا شما نباید اَدومیان را دشمن خود بشمارید، زیرا آنها خویشاوندان شما هستند. همچنین از مردم مصر نباید متنفّر باشید، چرا که در سرزمین‌شان زندگی می‌کردید. ۸نسل سوم ایشان اجازه دارند که در جماعت خداوند داخل شوند.

پاکیزگی اردوگاه نظامی

۹«وقتی برای جنگ با دشمنان اردو می‌زنید، باید از هرگونه ناپاکی دوری کنید. ۱۰اگر کسی به‌خاطر انزال شبانه ناپاک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شـود، باید به خارج اردوگاه برود و در آنجا بماند. **۱۱**سپس غسل کند و هنگام غروب آفتاب به اردوگاه بازگردد.
۱۲«مسـتراحها را در بیرون اردوگاه بسـازید. **۱۳**هرکسی در بین ابزار خود باید وسیله‌ای برای کَندن زمین داشته باشد که قبـل از قضای حاجت، با آن زمین را حفر کند و بعد مدفوع خود را بپوشاند. **۱۴**اردوگاه را پاکیزه نگه دارید، زیرا خداوند خدایتان در اردوگاه با شماسـت تا شما را حفاظت کند و بر دشمنان پیروز گرداند. مرتکب کار پلیدی نشوید، مبادا خداوند از شما روگردان شود.

قوانین متفرقه

۱۵«هرگاه برده‌ای از صاحب خود فرار کند و نزد شما بیاید، او را مجبور نکنید که نزد صاحب خود بازگردد. **۱۶**او می‌تواند در بین شما در هر جایی که بخواهد زندگی کند و شما نباید بر او ظلم کنید.
۱۷«مردان یا زنان اسـرائیلی نباید فاحشـهٔ پرستشگاه شوند. **۱۸**شما نباید پولی را که از راه فحشا و لواط به دست می‌آید، به عنوان نذر به خانهٔ خداوند خدایتان بیاورید، زیرا خداوند از فاحشه‌های پرستشگاه بیزار است.

پایگاه نظامی

۱۹«هرگاه به یک اسرائیلی برای خوراک و یا چیزهای دیگر پول قرض می‌دهید، از او سود نگیرید، **۲۰**امّا اگر به یک بیگانه قرض بدهید می‌توانید از او سود بگیرید، ولی نه از یک اسرائیلی. به این ترتیب خداوند خدایتان در آن سرزمینی که وارد می‌شوید در همهٔ کارها به شما برکت می‌دهد.
۲۱«وقتی‌که برای خداوند خدایتان نذر می‌کنید باید بدون تأخیر آن را ادا نمایید، زیرا اگر نذر خود را به موقع ادا نکنید، در پیشگاه خداوند گناهکار محسوب می‌شـوید. **۲۲**امّا اگر از نذر کردن خودداری کنید، گناهکار نیستید. **۲۳**هرچه می‌گویید، به آن عمل کنید. همین طور وقتی به دلخواه خود برای خداوند خدایتان نذر می‌کنید، باید در ادای آن دقّت کامل به عمل آورید.
۲۴«وقتی به تاکستان کسی می‌روید، از انگورهای آن هرقدر که بخواهید می‌توانید بخورید، امّا نباید انگور را در ظرفی بریزید و با خود ببرید. **۲۵**هرگاه به کشـتزار کسی داخل می‌شوید، می‌توانید با دستتان خوشه‌ها را بچینید و بخورید، ولی نباید از داس استفاده کنید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طلاق و ازدواج مجدّد

۲۴ «ممکن است مردی با زنی ازدواج کند و بعداً تصمیم بگیرد کـه او را نمی‌خواهد، زیرا او در زن چیزی دیده است که دوست ندارد و برای او طلاق نامه‌ای بنویسد و به زن بدهد و او را از خانه روانه بکند. **۲**آنگاه اگر آن زن با مرد دیگری ازدواج کند **۳**و شوهر دوم نیز او را نخواهد و برای او طلاق نامه بنویسد و به او بدهد و او را از خانه بیرون کند، یا شـوهر دوم بمیرد. **۴**در هر صورت شوهر اولش نباید دوباره با او ازدواج کند، زیرا این کار در نظر خداوند زشـت است. شـما نباید مرتکب چنین گناه پلیدی در سرزمینی که خداوند به شما داده است، بشوید.

قوانین متفرقه

۵«مردی که تازه ازدواج کرده است، نباید به خدمت سربازی برود، یا وظایف دیگر اجتماعی به عهدهٔ او گذاشته شود. او باید برای مدّت یک سـال معاف باشـد تـا در خانه بماند و همسرش را خوشحال کند.

۶«هیچ‌کسی نباید آسیا یا سنگ آسیای کسی را گرو بگیرد، زیرا آن چیز وسیلهٔ امرار معاش صاحبش می‌باشد.

۷«اگر کسـی یک نفر اسـرائیلی را بدزدد و با او مثل برده رفتار کند و یا او را بفروشد، آن شخص دزد باید کشته شود تا شرارت از بین شما پاک گردد.

۸«اگر کسی به مرض برص مبتلا شود، باید به دقّت به آنچه که کاهنان می‌گویند عمل کند، چون آنها احکامی را که من داده‌ام، بجا می‌آورند. **۹**به‌خاطر داشته باشید که وقتی از مصر خارج می‌شدید خداوند با مریم چه کرد.

۱۰«وقتی شـما به کسـی قرض می‌دهید، نباید برای گرفتن بالاپوش او به عنوان گرو به خانه‌اش داخل شوید. **۱۱**شما باید در بیرون خانه منتظر باشـید تا صاحب خانـه، خودش آن را برای شما بیاورد. **۱۲**اگر او مرد تنگدستی است، شما نباید در بالاپوش او بخوابید. **۱۳**هنگام غروب شما باید بالاپوش را به او بازگردانید تا در آن بخوابد و شما را برکت دهد تا خداوند خدایتان از شما راضی باشد.

۱۴«بر مزدور و کارگر تنگدست و نیازمندی که برای شما کار می‌کند، چه اسرائیلی باشد چه بیگانه، ظلم نکنید. **۱۵**هر روز قبل از غروب آفتاب مزد او را پرداخت کنید. او به آن مزد نیاز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دارد و روی آن حساب می‌کند. اگر به او نپردازید، او علیه شما در حضور خداوند، زاری خواهد کرد و شما گناهکار خواهید بود.
۱۶«والدین نباید به سبب گناه فرزندان خود کشته شوند. همچنین فرزندان نیز نباید به‌خاطر گناه والدین‌شان محکوم گردند. هرکسی باید به سبب گناه خودش کشته شود.
۱۷«غریبان و یتیمان را از حقوق ایشان محروم نکنید و لباس بیوه زنان را در مقابل قرضی که می‌دهید، گرو نگیرید. **۱۸**به‌خاطر داشته باشید که شما هم در سرزمین مصر برده بودید و خداوند خدایتان شما را آزاد کرد. به همین خاطر است که من به شما چنین فرمان می‌دهم.
۱۹«اگر در وقت دروی محصول فراموش کنید که دسته‌ای از محصول را از مزرعه ببرید، برای بردن آن برنگردید. آن را برای غریبان و یتیمان و بیوه زنان بگذارید تا خداوند خدایتان در همهٔ کارها به شما برکت بدهد. **۲۰**وقتی محصول زیتونتان را از درخت می‌تکانید، چیزی را که باقی می‌ماند نتکانید، بلکه آن را برای استفادهٔ غریبان و یتیمان و بیوه زنان بگذارید. **۲۱**وقتی انگور را یک‌بار از تاک چیدید، بار دوم برای چیدن آن نروید، بلکه باقیمانده را بگذارید که غریبان و یتیمان و بیوه زنان از آن استفاده کنند. **۲۲**به‌خاطر داشته باشید که در سرزمین مصر برده بودید. به همین دلیل است که به شما این فرمان را می‌دهم.

۲۵ «هرگاه دو نفر با هم دعوایی داشته باشند و به دادگاه بروند، قاضی باید بی‌گناه را تبرئه نماید و مجرم را محکوم کند. **۲**اگر شخص مجرم مستحقّ شلاّق باشد، قاضی به او امر کند که بر روی زمین دراز بکشد و به تناسب جرمش او را شلاّق بزنند **۳**و نباید زیادتر از چهل شلاق بخورد زیرا بیشتر از آن، او را در نظر مردم خوار می‌سازد.
۴«هنگامی که گاو خرمن را می‌کوبد دهانش را نبند.

ازدواج با زن برادر

۵«هرگاه دو برادر با هم در یک‌جا زندگی کنند و یکی از آنها بدون داشتن پسری بمیرد، بیوهٔ او نباید به مرد بیگانه‌ای، خارج از خانواده‌اش داده شود، بلکه برادر شوهرش با او ازدواج کند تا حق برادر شوهری را بجا آورد **۶**و پسر اولی که پس از این ازدواج به دنیا بیاید، باید پسر برادر متوفی شمرده شود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا نام آن مرد از اسـرائیل محو نگردد. **۷**امّا اگر برادر شوهرش میل نداشت که با او ازدواج کند، پس آن زن نزد رهبران شهر برود و بگوید: 'برادر شوهرم وظیفهٔ خود را در حق من انجام نمی‌دهد و نمی‌خواهد که نام برادرش در اسرائیل باقی بماند.' **۸**آنگاه رهبران شـهر آن مرد را احضـار کرده و با او صحبت کنند. هرگاه او اصرار کنـد و بگوید: 'من علاقه ندارم که با او ازدواج کنم.' **۹**پس آن زن برود و در حضور رهبران شـهر یکی از کفشـهای آن برادر را از پایش درآورد و به رویش تُف بیندازد و بگوید: 'کسی‌که چراغ خانهٔ برادر خود را روشن نگاه نمی‌دارد، سزایش این است.' **۱۰**از آن به بعد، فامیل آن مرد در سراسر اسرائیل به «خاندان کفش کنده» معروف می‌شود.

قوانین متفرقه

۱۱«اگر مردی با مرد دیگری جنگ کند و زن یکی از آنها، برای کمک شـوهر خود مداخله کـرده، از عورت مرد دیگر بگیرد، **۱۲**دست آن زن باید بدون رحم قطع شود.

۱۳«در کیسـه‌تان دو نوع وزن، یکی سبک و یکی سنگین نداشته باشید. **۱۴**نباید در خانهٔ خود دو پیمانه، یکی کوچک و دیگری بزرگ داشته باشید. **۱۵**از وزنه‌ها و پیمانه‌های دقیق اسـتفاده کنید تا در سـرزمینی که خداوند خدایتان به شـما می‌دهد عمر طولانی داشـته باشـید. **۱۶**خداوند از کسانی‌که تقلّب می‌کنند، بیزار است.

فرمان کشتن عمالیقیان

۱۷«بـه یاد بیاورید که در راه خـروج از مصر، مردم عمالیق با شـما چه کردند! **۱۸**آنها از خدا، ترسـی نداشتند؛ بنابراین هنگامی‌که شما خسـته و بی‌رمق بودید، از پشت سر به شما حمله کردند، و همهٔ کسانی را که در عقب سرگردان بودند، کشتند. **۱۹**بنابراین در سرزمینی که خداوند خدایتان بعنوان میراث به شما می‌بخشـد تا آن را تصرف کنید، آنگاه که شما را از دست تمام دشمنانتان رهایی می‌بخشد، فراموش نکنید که شما باید نام عمالیق را از روی زمین محو و نابود کنید.

هدایای نوبر محصولات

۲۶ «وقتی به سـرزمینی که خداوند خدایتان به شما می‌دهد، رسیدید و آن را تصرّف نمودید و در آن ساکن شدید، **۲**باید مقداری از نوبر میوهٔ محصولات زمین خود را در سبدی بگذارید و به مکانی که خداوند برای پرستش خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برگزیده است، ببرید. **۳**نزد کاهن مسئول بروید و به او بگویید: 'من اعتراف می‌کنم که خداوند خدای تو مرا به سرزمینی که به اجداد ما وعده فرموده بود، آورده است.'

۴«آنگاه کاهن سبد را از شما می‌گیرد و در برابر قربانگاه خداوند خدایتان قرار می‌دهد. **۵**آنگاه در حضور خداوند خدایتان بگویید: 'جدّ من یک اَرامی آواره بود که خانوادهٔ خود را به مصر برد تا در آنجا زندگی کنند. هنگامی‌که به آنجا رفتند، تعدادشان کم بود، ولی قومی نیرومند و پرجمعیّت شدند. **۶**مصریان با ما به خشونت رفتار کردند و ما را مجبور ساختند که به عنوان برده کار کنیم. **۷**آنگاه ما برای کمک به درگاه خداوند خدای اجدادمان فریاد برآوردیم. خداوند صدای ما را شنید و رنج و سختی و بدبختی ما را دید. **۸**خداوند با دست توانا و بازوی نیرومند خود و وحشت عظیم، با نشانه‌ها و شگفتیها، ما را از مصر بیرون آورد **۹**و به این سرزمینی که غنی و حاصلخیز است آورد و آن را به ما بخشید. **۱۰**پس اکنون نوبر محصولی را که او به من داده است، تقدیم می‌کنم.'

«آنگاه سبد را در حضور خداوند، پایین بگذارید و خداوند را ستایش کنید. **۱۱**به‌خاطر برکاتی که خداوند خدایتان به شما و خانواده‌تان داده است، شکرگزار باشید و اجازه بدهید که لاویان و بیگانگانی که در میان شما هستند، در برپا کردن جشن به شما بپیوندند.

۱۲«هر سه سال، یک‌بار باید ده درصد تمام محصولاتتان را به لاویان، غریبان، یتیمان و بیوه زنان شهرتان بدهید که بخورند و سیر شوند. **۱۳**بعد در حضور خداوند خدایتان بگویید: 'طبق فرمان تو تمام ده درصد محصول خود را به لاویان، غریبان، یتیمان و بیوه زنان دادم و از هیچ یک از احکام تو سرپیچی نکرده و آنها را از یاد نبرده‌ام. **۱۴**هنگامی‌که عزادار یا ناپاک بوده‌ام، از آن ده درصد محصول نخورده‌ام و برای مردگان هدیه نکرده‌ام و از همهٔ اوامر خداوند خدای خود اطاعت نموده‌ام. **۱۵**ای خداوند، از جایگاه مقدّست در آسمان، نظر بینداز و قوم خود اسرائیل و همچنین این سرزمین غنی و حاصلخیزی را که طبق وعده‌ات به نیاکان ما، به ما بخشیده‌ای برکت بده.'

قوم خاص خداوند

۱۶«امروز خداوند خدایتان امر می‌فرماید که تمام احکام و قوانین او را به دقّت و از دل و جان بجا آورید. **۱۷**امروز شما

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پذیرفته‌اید که خداوند خدای شماست؛ شما قول داده‌اید که از او پیروی کنید تمام احکام او را بجا آورید و هر آنچه را که او فرمان دهد انجام دهید. **۱۸**امروز خداوند شما را طبق وعده‌اش به عنوان قوم خودش پذیرفته است و به شما فرمان می‌دهد که احکام او را بجا آورید، **۱۹**او شما را بزرگترین قومی که تا به حال آفریده است، خواهد کرد و شما نام او را عزّت و جلال خواهید داد. همان‌گونه که وعده داده بود، شما قوم برگزیدهٔ او خواهید بود.»

یادگاری بر کوه عیبال

۲۷ آنگاه موسی و رهبران اسرائیل به مردم چنین دستور دادند و گفتند: «تمام فرمانهایی را که امروز صادر می‌کنم، بجا آورید. **۲**در روزی که از رود اردن عبور می‌کنید تا وارد سرزمینی که خداوند به شما داده است، بشوید. شما باید سنگهای بزرگ برپا کنید و روی آنها را گچ بگیرید. **۳**وقتی وارد سرزمینی که خداوند به شما داده است، می‌شوید سرزمینی که غنی و حاصلخیز است، سرزمینی که خداوند خدای اجدادتان به شما وعده داده بود، روی آن سنگها تمام این تعالیم و قوانین را بنویسید. **۴**هنگامی‌که از رود اردن گذشتید همان‌طور که امروز فرمان می‌دهم این سنگها را در کوه عیبال برپا کنید و روی آنها را گچ بگیرید. **۵**در آنجا قربانگاهی برای خداوند خدایتان از سنگ، بدون استفاده از ابزار فلزی بسازید. **۶**زیرا هر قربانگاهی که برای خداوند خدایتان می‌سازید، باید از سنگ نتراشیده باشد. در آنجا شما باید برای خداوند خدایتان قربانی‌های سوختنی تقدیم کنید. **۷**همچنین قربانی‌های سلامتی تقدیم کنید و در آنجا در حضور خداوند بخورید و شادمانی کنید. **۸**احکام خدا را با خط واضح بر آن سنگها بنویسید.»

۹بعد موسی و کاهنان به مردم گفتند: «ای قوم اسرائیل، توجّه کنید و بشنوید! امروز شما قوم خداوند خدایتان شدید. **۱۰**پس از خداوند خدایتان اطاعت کنید و احکام و قوانین او را که امروز به شما می‌دهم بجا آورید.»

لعنت برای نامطیعان

۱۱در همان روز موسی به قوم اسرائیل دستور داد و گفت: **۱۲**«وقتی از رود اردن عبور کردید، طایفه‌های شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، یوسف و بنیامین بالای کوه جرزیم بایستند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برکات را اعلام کنند. **۱۳**طایفه‌های رئوبین، جاد، اشیر، زبولون، دان و نفتالی بر کوه عیبال بایستند و لعنتها را بیان کنند. **۱۴**آنگاه لاویان با آواز بلند، به تمام قوم اسرائیل اعلام کنند و بگویند:
۱۵«لعنت بر آن کسی که بُتی از سنگ، چوب و یا فلز بسازد و مخفیانه آن را پرستش کند. خداوند از بت‌پرستی نفرت دارد.
همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'
۱۶«لعنت بر آن کسی که به والدین خود بی‌احترامی کند. همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'
۱۷«لعنت بر آن کسی که حدود بین زمین خود و همسایه‌اش را تغییر بدهد. همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'
۱۸«لعنت بر آن کسی که شخص نابینایی را از راه منحرف سازد. همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'
۱۹«لعنت بر آن کسی که در مورد بیگانگان، یتیمان و بیوه زنان بی‌عدالتی کند. همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'
۲۰«لعنت بر آن کسی که با زن پدر خود همبستر شود، زیرا به پدر خود بی‌حرمتی کرده است. همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'
۲۱«لعنت بر آن کسی که با حیوانی رابطهٔ جنسی داشته باشد.
همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'
۲۲«لعنت بر آن کسی که با خواهر خود، چه تنی و چه ناتنی، همبستر شود. همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'
۲۳«لعنت بر آن کسی که با مادر زن خود همبستر شود. همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'
۲۴«لعنت بر آن کسی که مخفیانه مرتکب قتل شود. همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'
۲۵«لعنت بر آن کسی که رشوه بگیرد تا خون بی‌گناهی را بریزد. همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'
۲۶«لعنت بر آن کسی که از احکام و قوانین خداوند اطاعت نکند. همهٔ مردم بگویند: 'آمین!'

برکات برای مطیعان

(لاویان ۲۶:۳-۱۳؛ تثنیه ۱۲:۷-۲۴)

۲۸ «اگر از خداوند خدایتان پیروی کنید و با دقّت فرمانهای او را که امروز به شما می‌دهم انجام دهید، خداوند خدایتان شما را بالاتر از تمام ملّتهای جهان خواهد نشاند. **۲**اگر از خداوند خدایتان اطاعت کنید تمام این برکات به شما خواهد رسید و شما را فرا خواهد گرفت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳«خداوند شهرها و کشتزارهایتان را برکت خواهد داد.
۴«خداوند با فرزندان زیاد و با محصولات فراوان و گاو و گوسفند زیاد شما را برکت خواهد داد.
۵«سفره و ظرف خمیر شما را برکت خواهد داد.
۶«هنگامی که وارد می‌شوید برکت خواهید گرفت و هنگامی که خارج می‌شوید برکت خواهید گرفت.
۷«خداوند دشمنانی را که علیه شما برخاسته‌اند شکست خواهد داد. آنها از یک جهت به شما حمله می‌کنند و از هفت جهت خواهند گریخت.
۸«خداوند خدایتان تمام کارهای دستتان را برکت می‌دهد، انبارهایتان را پر از غلّه می‌کند؛ در سرزمینی که به شما می‌بخشد به شما برکت می‌دهد.
۹«اگر شما از احکام خداوند خدایتان اطاعت کنید و در راه او قدم بردارید، او نیز شما را طبق وعده‌ای که داده است، قوم خاص خود می‌سازد. ۱۰تمام اقوام روی زمین وقتی ببینند که شما قوم برگزیدهٔ خداوند هستید، از شما می‌ترسند. ۱۱خداوند در سرزمینی که به اجدادتان وعده داده است، شما را سعادتمند می‌سازد، فرزندان زیاد، رمه و گلّه بسیار و محصولات فراوان به شما می‌بخشد. ۱۲خداوند دریچه‌های آسمان را باز می‌کند و باران را در موسمش برای شما می‌فرستد. در همهٔ کارهایتان به شما برکت می‌دهد. شما به بسیاری از اقوام قرض می‌دهید، امّا وام نخواهید گرفت. ۱۳اگر با دقّت از تمام قوانینی که امروز به شما می‌دهم پیروی کنید، خداوند خدایتان شما را رهبر ملّتها خواهد کرد و نه پیرو آنها و شما همیشه سعادتمند خواهید بود و هرگز ذلیل نخواهید شد. ۱۴امّا شما هرگز نباید به هیچ‌وجه از آنها سرپیچی کنید و یا خدایان دیگر را پرستش و خدمت نمایید.

نتایج سرپیچی کردن
(لاویان ۲۶:۱۴-۴۶)

۱۵«اگر از خداوند خدایتان سرپیچی کنید و با دقّت از تمام قوانینی که امروز به شما می‌دهم پیروی نکنید، به این لعنت‌ها گرفتار می‌شوید:
۱۶«خداوند شهر و کشتزارتان را لعنت می‌کند.
۱۷«سفره و خمیرتان را لعنت می‌کند.
۱۸«فرزندان، محصولات و رمه و گلّه‌تان را لعنت می‌کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹«هنگامی که وارد می‌شوید، لعنت خواهید شد و هنگامی که
خارج می‌شوید، لعنت خواهید شد.
۲۰«اگر شرارت کنید و از خداوند روی‌گردان شوید، او شما
را به مصیبت، پریشانی و ناکامی گرفتار می‌سازد تا بزودی از
بین بروید و نابود شوید. ۲۱خداوند امراض بی‌درپی می‌فرستد
تا شما را در آن سرزمینی که وارد می‌شوید، بکلّی محو سازد.
۲۲خداوند شما را دچار بیماریهای عفونی، تورّم و تب خواهد
کرد. او خشکسالی و بادهای سوزنده خواهد فرستاد تا محصولتان
را نابود کنند. این بلاها تا زمانی که شما بمیرید، باقی خواهند
ماند. ۲۳باران از آسمان نمی‌بارد و زمینِ زیر پایتان مثل آهن،
خشک می‌شود. ۲۴به جای باران، خداوند توفان خاک و توفان
شن می‌فرستد تا شما را هلاک کند.
۲۵«خداوند دشمنانتان را بر شما پیروز خواهد کرد. شما از
یک جهت به آنها حمله می‌کنید ولی از هفت جهت خواهید
گریخت. همهٔ مردم روی زمین با دیدن آنچه بر شما واقع شده
است، هراسان خواهند شد. ۲۶اجساد شما خوراک مرغان
هوا و حیوانات وحشی خواهد شد و کسی نخواهد بود تا آنها
را بترساند و دور کند. ۲۷خداوند شما را به همان دُمَلی که
بر مصریان فرستاد، دچار خواهد کرد. او بدنهای شما را پر
از زخم خواهد کرد و شما خارش خواهید گرفت، امّا درمانی
برایتان نخواهد بود. ۲۸خداوند شما را به دیوانگی، کوری و
پریشانی فکر دچار خواهد کرد. ۲۹در روز روشن مانند نابینایی
که در تاریکی راه خود را جستجو می‌کند، راه خواهید رفت
و در تمام کارهای خود سعادتمند نخواهید شد و دایماً مورد
ظلم مردم قرار خواهید گرفت و چپاول می‌شوید و هیچ‌کس به
شما کمک نخواهد کرد.
۳۰«نامزدتان زن شخص دیگری می‌شود و در خانه‌ای که
می‌سازید، کس دیگری زندگی می‌کند تاکستانی را که غرس
می‌کنید، میوه‌اش را نمی‌چشید. ۳۱گاوهایتان را در پیش چشمان
شما سر می‌برند، امّا شما از گوشت آن نمی‌خورید. الاغهایتان
را از پیش روی شما می‌دزدند و آنها را دیگر به دست نمی‌آورید.
گوسفندتان به دشمنانتان داده می‌شوند و کسی به دادتان
نمی‌رسد. ۳۲پسران و دختران شما را به بردگی به بیگانگان
خواهند داد و هر روز چشم انتظار بازگشت فرزندان خود خواهید
بود، ولی کاری نمی‌توانید بکنید. ۳۳ملّتی بیگانه، محصولاتی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را که با کار سخت به دست آورده‌اید، خواهند خورد و شما دایماً مورد ظلم و خشونت واقع خواهید شد. **۳۴**و با دیدن وضع ناگوار اطراف خود، دیوانه می‌شوید. **۳۵**خداوند شما را از سر تا پا به دُمَل‌های بی‌درمان دچار می‌سازد.

۳۶«خداوند شما و پادشاه برگزیدهٔ شما را نزد قومی که نه شما و نه اجدادتان می‌شناختند، خواهد برد و در آنجا خدایانی را که از چوب و سنگ ساخته شده‌اند، خدمت خواهید کرد. **۳۷**در سرزمین‌هایی که خداوند شما را پراکنده خواهد کرد، مردم از سرنوشت شما تعجّب خواهند نمود، آنها شما را مسخره می‌کنند و به شما خواهند خندید.

۳۸«بذر فراوان خواهید کاشت و اندک درو خواهید کرد، زیرا ملخ محصول شما را خواهد خورد. **۳۹**تاکستان غرس می‌کنید و از آن مراقبت می‌نمایید، امّا شراب آن را نمی‌نوشید و انگور آن را نمی‌چینید، زیرا تاکها را کرم می‌خورد. **۴۰**درختان زیتون در همه‌جا می‌رویند، امّا از روغن آنها استفاده نمی‌کنید، چرا که میوهٔ آنها پیش از رسیدن می‌ریزند. **۴۱**صاحب پسران و دختران می‌شوید، ولی آنها با شما نمی‌مانند، زیرا آنها به اسارت برده می‌شوند. **۴۲**تمام درختان و محصولات زمین شما خوراک ملخها می‌شوند.

۴۳«بیگانگانی که در سرزمین شما زندگی می‌کنند، نیرومند و شما ضعیف خواهید شد. **۴۴**آنها به شما وام خواهند داد امّا شما به آنها وام نخواهید داد. در انتها آنها رهبر شما و شما پیرو آنها خواهید بود.

۴۵«تمامی این لعنت‌ها به دنبال شما خواهند بود و شما را فرا خواهند گرفت و به آنها دچار خواهید گشت تا هلاک شوید، زیرا شما از خداوند خدایتان پیروی نکردید و فرمانها و احکام او را که به شما داد، بجا نیاوردید. **۴۶**همهٔ این مصیبت‌ها نشانه و شگفتی ابدی برای شما و فرزندانتان خواهد بود. **۴۷**خداوند شما را همه‌گونه برکت داد، امّا شما او را با شادمانی و دلخوشی خدمت نکردید. **۴۸**بنابراین دشمنانی را که خداوند علیه شما خواهد فرستاد، خدمت خواهید کرد. شما گرسنه، تشنه و عریان، نیازمند به همه‌چیز خواهید بود. خداوند یوغ آهنین تا دَم مرگ، بر گردنتان خواهد نهاد. **۴۹**خداوند قومی را که زبان ایشان را نمی‌دانید از آن سوی دنیا مانند عقاب بر سر شما فرود می‌آورد. **۵۰**آنها مردمانی سنگدل خواهند بود که به پیر و جوان رحم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نخواهند کرد. **۵۱**ایشان غلّه و رمهٔ شما را خواهند خورد و شما از گرسنگی می‌میرید. ایشان برای شما هیچ غلّه، شراب، روغن زیتون و گاو و گوسفند باقی نخواهند گذاشت و شما خواهید مرد. **۵۲**ایشان همهٔ شهرهای شما را محاصره خواهند کرد تا دیوارهای بلند و مستحکمی را که به آن توکّل دارید، در تمام سرزمین فرو ریزند و آنها شما را در تمام شهرهای سرزمینی که خداوند خدایتان به شما داده است، محاصره خواهند کرد.

۵۳«هنگام محاصره از ناچاری گوشت پسران و دختران خود را که خداوند به شما داده است، می‌خورید. **۵۴**نجیب‌ترین و رحیم‌ترین مرد، آن‌قدر درمانده می‌شود که حتّی به برادر، زن و فرزندان خود که هنوز زنده هستند، رحم نمی‌کند. **۵۵**او از گوشتی که می‌خورد، یعنی از گوشت فرزندان خود، به برادر و زن خود نمی‌دهد. زیرا در محاصره و تنگی‌ای که گرفتار شده است، غذای دیگری باقی نخواهد ماند. **۵۶-۵۷**حتّی نجیب‌ترین و دلرحمترین زن که به‌خاطر ثروتمندی هرگز به جایی پیاده نرفته بود، همان‌طور رفتار خواهد کرد. وقتی دشمنان، شهر را محاصره کنند، حاضر نمی‌شود که از خوراک خود به شوهر و فرزندان خود بدهد. او از ناچاری و کمبود غذا، کودک نوزاد و جفت نوزاد را پنهان خواهد کرد تا دور از چشم دیگران، مخفیانه و به تنهایی بخورد.

۵۸«اگر شما به دقّت از هر کلمهٔ شریعت که در این کتاب نوشته شده است، پیروی نکنید و از نام پرجلال و با هیبت خداوند خدایتان نترسید، **۵۹**آنگاه خداوند شما و فرزندانتان را به بلاهای ترسناک و مرضهای مُزمن و بی‌درمان دچار می‌سازد. **۶۰**خداوند بار دیگر شما را به تمام بیماریهای وحشتناکی که در مصر تجربه کردید، گرفتار خواهد کرد و شما هرگز بهبود نخواهید یافت. **۶۱**او همچنین شما را به همهٔ بیماریها و مرضهای واگیرداری که در کتاب قوانین و آموزش خداوند به آنها اشاره نشده است، دچار خواهد کرد و شما نابود خواهید شد. **۶۲**گرچه تعداد شما به اندازهٔ ستارگان آسمان بی‌شمار شده است، ولی فقط تعداد کمی از شما باقی خواهند ماند؛ زیرا شما از خداوند خدایتان پیروی نکردید. **۶۳**همانطور که خداوند از کامیابی و کثیر شدن شما خرسند گردید، به همانگونه با از بین بردن و نابودی شما نیز، خرسند خواهد گشت. شما از سرزمینی که در شرف تصرّف آن هستید، آواره خواهید شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۴«خداوند شما را در بین همهٔ ملّتها در سراسر جهان پراکنده
خواهد کـرد و در آنجـا خدایان چوبی و سـنگی را خدمت
خواهید کرد؛ خدایانی که شما و نیاکانتان هرگز پرستش نکرده
بودید. ۶۵در هیچ کجا آرامش نخواهید یافت، هیچ مکانی را
خانه نخواهید نامید، خداوند شما را پر از نگرانی، ناامیدی و
بیچارگی خواهد ساخت. ۶۶زندگی شما همواره در خطر خواهد
بود. شب و روز، شما وحشت زده خواهید بود. شما همیشه
با ترس از مرگ خواهید زیسـت. ۶۷قلبهای شما با وحشت
از آنچه که می‌بینید خواهد تپید. هر بامداد، آرزوی شامگاه و
هر شامگاه، آرزوی بامداد را خواهید کرد. ۶۸خداوند شما را
با کشتی به مصر خواهد فرسـتاد، هرچند قبلاً گفته بود شما
هرگز دیگر به آنجا نخواهید رفت. آنجا شـما تلاش خواهید
کرد، خود را به دشمنانتان به بردگی بفروشید، امّا کسی شما
را نخواهد خرید.»

تجدید پیمان خداوند در سرزمین موآب

۲۹ این است متن پیمانی که خداوند در سرزمین موآب
به وسیلهٔ موسی با قوم اسرائیل بست. این پیمان
غیراز پیمانی است که در کوه سینا بسته بود.
۲موسی تمام قوم اسرائیل را گرد هم آورد و به آنها گفت:
«شما با چشمان خود دیدید که خداوند در سرزمین مصر با
فرعون و خدمتکارانش و تمام سرزمینش چه کرد. ۳آزمایشهای
بزرگی که چشمان شما دید، نشانه‌ها و شگفتی‌های عظیم را
در آن سـرزمین به شما نشان داد. ۴ولی تا به امروز خداوند
دلی که بفهمد و چشـمی که ببیند و گوشـی که بشنود را
به شـما نداده است. ۵مدّت چهل سال خداوند شما را در
بیابان هدایت کرد. لباسـها و کفشـهای شـما کهنه و پاره
نشدند. ۶شـما نه نان برای خوردن و نه شراب و نوشیدنی
تخمیرشده برای نوشیدن داشتید، امّا خداوند احتیاجات شما
را برآورده کرد تا به شـما یاد بدهد که او خدای شماست.
۷وقتی به اینجا آمدید، سـیحون، پادشـاه حشبون و عوج،
پادشـاه باشـان به جنگ ما آمدند، ولی ما آنها را شکست
دادیم. ۸سـرزمین ایشـان را تصرّف کردیم و به طایفه‌های
رئوبین، جاد و نصف طایفه منسی دادیم. ۹پس از هر کلمهٔ
این پیمان به دقّت پیروی نمایید تا در هر کاری که می‌کنید
موفّق شـوید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰«امروز شما رهبران، ریش سفیدان، افسران و همهٔ مردان
اسرائیل، ۱۱زنان، بچّه‌ها، بیگانگانی که با شما زندگی می‌کنند،
کسانی‌که هیزم می‌شکنند و کسانی‌که آب می‌آورند، در حضور
خداوند خدایتان ایستاده‌اید ۱۲تا با خداوند خدایتان پیمان
ببندید و مسئولیّت انجام آن را بپذیرید ۱۳تا آنکه امروز خداوند
همان‌طور که به شما و به نیاکانتان، یعنی ابراهیم، اسحاق
و یعقوب وعده داد، شما را به عنوان قوم خود بپذیرد و او
خدای شما باشد. ۱۴-۱۵شما تنها کسانی نیستید که خداوند
با شما پیمانی با مسئولیّت می‌بندد. او با همهٔ ما که امروز در
حضورش ایستاده‌ایم و همچنین فرزندان ما که هنوز به دنیا
نیامده‌اند، نیز پیمان می‌بندد.
۱۶«به یاد دارید که در سرزمین مصر چگونه زندگی می‌کردیم
و چطور از بین اقوام مختلف گذشتیم. ۱۷شما بُتهای نفرت‌انگیز
ایشان را که از چوب و سنگ و نقره و طلا ساخته شده بودند،
دیدید. ۱۸مطمئن باشید که امروز در میان شما هیچ مرد، زن،
خانواده یا طایفه‌ای، از خداوند خدایمان روی برنگرداند و
خدایان ملّتهای دیگر را پرستش نکنند. این مانند ریشه‌ای است
که رشد می‌کند و گیاهی تلخ و زهرآگین می‌شود. ۱۹مطمئن
باشید، امروز کسی در میان شما نباشد که این هشدارها را
بشنود و خود را قانع کند به اینکه حتّی اگر به راههای خود
برود، ایمن خواهد بود. زیرا او باعث خواهد شد که تر و
خشک باهم بسوزند. ۲۰خداوند چنین مردی را نخواهد بخشید،
در عوض، آتش سوزندهٔ خشم خداوند، علیه او شعله خواهد
کشید و تمام لعنت‌هایی که در این کتاب نوشته شده است تا
هنگامی‌که خداوند او را نابود سازد، بر او فرود خواهند آمد.
۲۱خداوند او را از همهٔ طایفه‌های اسرائیل جدا خواهد کرد و
بلاها و لعنت‌هایی را که در این کتاب نوشته شده است، بر
سر او خواهد آورد.
۲۲«نسلهای آینده و فرزندان شما و بیگانگانی که از سرزمین‌های
دوردست بیایند و از سرزمین شما عبور کنند، بلاها و بیماریهایی
را که خداوند به این سرزمین فرستاده است، خواهند دید.
۲۳کشتزارها بی‌حاصل و با گوگرد و نمک پوشیده خواهند
شد، هیچ چیز در آنها کاشته نخواهد شد و حتّی علف نیز
در آنجا نخواهد رویید. سرزمین شما مانند شهرهای سدوم و
غموره و اَدُمَه و صبوئیم خواهد بود که خداوند با آتش خشم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود آنها را نابود کرد. **۲۴**آنگاه جهانیان خواهند پرسید: 'چرا خداوند با سرزمین ایشان چنین کرده است؟ دلیل خشم عظیم او چه بوده است؟' **۲۵**سپس پاسخ خواهند داد: 'زیرا ایشان پیمانی را که هنگام خروج از مصر، خداوند خدای نیاکانشان با ایشان بست، شکسته‌اند. **۲۶**ایشان خدایان دیگری را که نمی‌شناختند، خدمت و پرستش کرده‌اند، خدایانی که خداوند پرستش آنها را منع کرده بود. **۲۷**بنابراین آتش خشم خداوند برضد آنها افروخته شد و آنها را به تمام لعنت‌هایی که در این کتاب نوشته شده‌اند، گرفتار کرد. **۲۸**خداوند با قهر و غضب و خشم شدید خود، آنها را از این سرزمین ریشه کن ساخت و به سرزمین دیگری راند که تاکنون در آنجا به سر می‌برند.'

۲۹«اسرار به خداوند خدای ما تعلّق دارد، امّا آنچه بر ما آشکار گشته است، برای همیشه به ما و فرزندانمان تعلّق دارد تا از همهٔ آنها پیروی کنیم.

انتخاب بین برکت و لعنت

۳۰ «من اکنون بین برکت و لعنت به شما حق انتخاب داده‌ام. هنگامی‌که همهٔ این وقایع بر شما روی داد، و در میان اقوامی زندگی کنید که خداوند شما را در میان آنها پراکنده گرداند، سخنان مرا به‌یاد خواهید آورد. **۲**اگر شما و فرزندانتان به سوی خداوند بازگردید و از فرمانهای خداوند با دل و جان پیروی کنید، **۳**آنگاه خداوند خدایتان، شما را از اسارت آزاد می‌سازد و بر شما رحم می‌کند و شما را که در بین اقوام بیگانه، پراکنده کرده است، دوباره جمع و کامیاب می‌کند. **۴**حتّی اگر شما در دورترین نقاط جهان پراکنده باشید، خداوند خدایتان شما را گرد هم خواهد آورد و بازخواهد گرداند. **۵**او شما را بار دیگر به سرزمینی که به اجدادتان تعلّق داشت می‌آورد تا آن را تصاحب کنید. شما را بیشتر از اجدادتان کامران می‌سازد و به تعداد شما می‌افزاید. **۶**خداوند خدایتان به شما و فرزندانتان دلهای پاک و فرمانبردار عطا می‌کند تا خداوند خدایتان را از دل و جان دوست بدارید و در آن سرزمین همیشه زندگی کنید. **۷**او همهٔ این لعنتها را علیه دشمنان شما متوجّه خواهد کرد، کسانی‌که از شما متنفّر بودند و به شما ظلم کردند. **۸**شما دوباره مطیع خداوند می‌شوید و از احکامی که امروز به شما می‌دهم پیروی می‌کنید. **۹**خداوند شما را در همهٔ کارهایتان کامیاب خواهد کرد. فرزندان زیاد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به شما عطا می‌کند و گلّه و رمه و محصولات زمینتان را فروان می‌سازد. او از کامیاب نمودن شما به همان اندازه‌ای خوشحال می‌شود که از کامیاب نمودن نیاکانتان خوشحال بود. **۱۰**ولی شما باید از او پیروی کنید و تمام فرمانهایی را که در کتاب آموزشی او نوشته شده، بجا آورید. شما باید با تمام دل و جان به سوی او بازگردید.

انتخاب بین زندگی و مرگ

۱۱«فرمانهایی که امروز به شما می‌دهم، بسیار دشوار و غیر ممکن نیست. **۱۲**در آسمان قرار ندارند که بگویید: 'چه کسی می‌تواند به آسمان برود و آنها را برای ما بیاورد تا بشنویم و از آنها اطاعت کنیم؟' **۱۳**و نه در آن سوی دریا هستند که بگویید: 'کیست که بتواند به آن طرف دریا عبور کند و آنها را برای ما بیاورد تا بشنویم و از آنها اطاعت کنیم؟' **۱۴**این قوانین بسیار به شما نزدیکند. آنها در دهان و قلب شما هستند تا بتوانید آنها را بجا آورید.

۱۵«ببینید، من امروز در برابر شما زندگی و نیکی، مرگ و بدبختی را قرار می‌دهم. **۱۶**اگر از احکام خداوند خدایتان که امروز به شما می‌دهم اطاعت کنید، او را دوست بدارید، در راه او قدم بردارید و اوامر، قوانین و دستورات او را بجا آورید، به تعدادتان افزوده می‌شود و خداوند خدایتان در سرزمینی که وارد می‌شوید، به شما برکت می‌دهد. **۱۷**امّا اگر نافرمانی کنید و گوش ندهید، به دنبال خدایان دیگر بروید و آنها را بپرستید، **۱۸**حالا من در اینجا به شما اخطار می‌کنم، شما نابود خواهید شد و در سرزمینی که در آن سوی رود اردن اشغال خواهید کرد، چندان دوام نخواهید آورد. **۱۹**من آسمان و زمین را شاهد می‌گیرم که امروز زندگی و مرگ، برکت و لعنت را در برابر شما قرار داده‌ام. پس زندگی را انتخاب کنید تا شما و فرزندانتان زنده بمانید. **۲۰**خداوند خدایتان را دوست بدارید، از او اطاعت کنید و به او وفادار بمانید، زیرا که او وسیلهٔ حیات شماست و به شما و فرزندانتان در آن سرزمینی که به اجدادتان، ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده فرموده است عمر طولانی خواهد داد.»

یوشع جانشین موسی می‌شود

۳۱ موسی در ادامهٔ سخنان خود به قوم اسرائیل چنین گفت: **۲**«من اکنون صد و بیست ساله هستم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و دیگـر توان رهبری شـما را ندارم به جز ایـن، خداوند به من فرمـود که من از رود اردن عبور نخواهم کرد. **۳**خداوند خدایتان خودش پیش از شما به آن سرزمین می‌رود و مردمانی را که در آنجا زندگی می‌کنند، نابود می‌کند تا شـما بتوانید سـرزمین آنها را اشغال کنید. همچنین همان‌طور که خداوند گفته است، یوشع رهبر شما خواهد شد. **۴**خداوند این مردم را نابود خواهد ساخت همان‌طور که سیحون و عوج پادشاهان اموری را شکست داد و سرزمین آنها را نابود کرد. **۵**خداوند شـما را بر آنها پیروز خواهد کرد و شما باید دقیقاً همان‌طور که فرمـان داده‌ام، با آنها رفتار کنید. **۶**قوی و دلیر باشـید، ترس و وحشـت را به دلهای خـود راه ندهید، زیرا خداوند خدایتان با شـما خواهد بود. شما را تنها نمی‌گذارد و ترک نمی‌کنـد.»

۷بعد موسی، یوشع را احضار کرده در حضور تمام قوم اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش، زیرا تو این قوم را به آن سرزمینی که خداوند به اجداد ما وعده فرموده است رهبری می‌کنی تا آنجا را متصرّف شوند. **۸**خداوند پیشاپیش تو حرکت می‌کند و همراه تو می‌باشد. او تو را تنها نمی‌گذارد و ترک نمی‌کند، پس نترس و هراسان مباش.»

قوانین باید هر هفت سال خوانده شود

۹آنگاه موسـی احکام شـریعت را نوشت و به کاهنان که مسـئول حمل صندوق پیمان خداونـد بودند و همچنین به رهبران اسـرائیل داد **۱۰**و به آنها فرمود: «در پایان هر هفت سـال، یعنی در سالی که قرض‌ها بخشیده می‌شوند، هنگام عیـد خیمه‌هـا و **۱۱**در وقتی‌که همهٔ قوم اسـرائیل در حضور خداوند در مکانی که خداوند برای پرسـتش خود برگزیده، جمـع می‌شـوند این احـکام را بـرای آنها با صـدای بلند بخوانید. **۱۲**همهٔ مردان، زنان، کودکان و بیگانگانی را که در شـهرهای شـما زندگی می‌کنند، گرد هم آورید تا همه بشنوند و بیاموزند و به خداوند خدایتان احترام بگذارند و از آموزشهای او با دقّت پیروی کنند. **۱۳**به این ترتیب فرزندان شـما که هرگز قوانین خداوند خدایتان را نشـنیده‌اند، آنها را خواهند شـنید تا زمانی که در سرزمینی که شما تصرّف خواهیـد کرد، زندگی کنند خواهند آموخت که از خداوند اطاعـت کننـد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آخرین دستورات خداوند به موسی

۱۴خداوند به موسی فرمود: «وقت مرگت نزدیک شده است. یوشع را صدا بزن و با خود به خیمهٔ عبادت بیاور تا به او مأموریت بدهم.» پس موسی و یوشع به خیمهٔ عبادت رفتند. **۱۵**خداوند در ستون ابر ظاهر شد و نزد دروازهٔ خیمهٔ عبادت ایستاد.

۱۶خداوند به موسی فرمود: «بزودی خواهی مرد. بعد از مرگ تو این مردم در سرزمینی که می‌روند، به من خیانت می‌کنند و خدایان غیر را می‌پرستند، مرا از یاد می‌برند و پیمانی را که من با آنها بسته‌ام، می‌شکنند. **۱۷**آنگاه در آن روز خشم من علیه آنها شعله‌ور خواهد شد و ایشان را ترک خواهم نمود و آنها نابود خواهند شد و بلیدی و دشواریهای فراوانی بر آنها فرود خواهد آمد تا در آن روز با خود بگویند 'به‌خاطر نبودن خداوند در میان ماست که دچار این بلیدیها شده‌ایم.' **۱۸**به سبب بلیدی و پرستش خدایان دیگر، ایشان را یاری نخواهم کرد.

۱۹«حالا این سرود را بنویس و به مردم اسرائیل بیاموز تا این مدرکی از جانب من علیه آنها باشد. **۲۰**من آنها را به آن سرزمینی غنی و حاصلخیز خواهم برد، همان‌طور که به اجدادشان وعده داده بودم. آنجا هرچه غذا بخواهند، خواهند داشت و به راحتی زندگی خواهند کرد امّا آنها از من روی گردانیده و خدایان دیگر را پرستش خواهند کرد. آنها مرا رد خواهند کرد و پیمان مرا خواهند شکست. **۲۱**به مصیبت‌های وحشتناکی دچار خواهند شد. امّا این سرود هنوز خوانده خواهد شد و مدرکی علیه ایشان خواهد بود. حتّی قبل از اینکه من آنها را به سرزمینی که به آنها وعده دادم، ببرم، از افکار ایشان آگاهم.»

۲۲در همان روز موسی این سرود را نوشت و به قوم اسرائیل آموخت.

۲۳سپس خداوند به یوشع پسر نون فرمود: «قوی و دلیر باش، زیرا تو قوم اسرائیل را به سرزمینی که به آنها وعده دادم، هدایت می‌کنی و من همراه تو خواهم بود.»

۲۴هنگامی‌که موسی نوشتن همهٔ قوانین را در کتاب به پایان رساند، **۲۵**به لاویانی که مسئول حمل صندوق پیمان خداوند بودند گفت: **۲۶**«این کتاب را که حاوی احکام شریعت است بگیرید و در کنار صندوق پیمان خداوند خدایتان قرار دهید تا هشداری برای قوم اسرائیل باشد. **۲۷**زیرا می‌دانم آنها چقدر سرسخت و سرکش هستند. اگر حالا که زنده در کنار آنها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هستم، چنین سرکشی می‌کنند، وای به حال زمانی که بمیرم.
۲۸حالا تمام ریش‌سفیدان و رهبران قوم را جمع کنید تا این
سخنان را به آنها بگویم و آسمان و زمین را بر آنها شاهد بگیرم.
۲۹می‌دانم پس از مرگ من، مردم شرور خواهند شد و آنچه را
به آنها آموخته‌ام رد خواهند کرد، و آنها در آینده با دشواریها
روبه‌رو خواهند شد زیرا آنچه را در نظر خداوند پلید است، بجا
می‌آورند و خداوند را خشمگین خواهند کرد.»

سرود موسی

۳۰سپس موسی تمام این سرود را برای همهٔ مردم اسرائیل
خواند و آنها به او گوش فرا دادند.

۳۲ «ای آسمان و زمین سخنان مرا بشنوید!
و به آنچه می‌گویم گوش فرا دهید.
۲تعالیم من مانند قطرات باران فرو خواهد ریخت،
و مانند شبنم به زمین خواهد نشست،
سخنان من، چون باران بر گیاهان تازه روییده خواهد
بارید،
مانند بارانی است آرام، بر سبزه‌های لطیف.
۳زیرا من نام خداوند را می‌ستایم.
و قوم او عظمت او را خواهند سرود.

۴«خداوند محافظ بزرگ توست،
کامل و عادل در همهٔ راهها.
خداوند شما، با وفا و قابل اعتماد است،
او امین و صادق می‌باشد.
۵امّا شما بی‌وفا گشته‌اید و لیاقت فرزندی او را ندارید،
ملّتی گناهکار و فریبکارید.
۶ای قوم احمق و نادان!
آیا به این طریق، تلافی خوبی‌های او را می‌کنید؟
آیا او پدر و آفریدگار شما نیست؟
آیا او نبود که شما را خلق کرد و از شما قومی
ساخت؟

۷«ایّام گذشته را به‌یاد آورید، به سالهای قدیم بیندیشید،
و از نیاکانتان بپرسید تا به شما نشان دهند.
از ریش‌سفیدانتان سؤال کنید تا به شما بگویند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸ خدای متعال سهم هر قوم را داد؛
و برای هر کدام از آنها، جایی برای زندگی بخشید،
و مرزهای آنها را به نسبت تعداد بنی‌اسرائیل تعیین کرد.
۹ او فرزندان یعقوب را برای خودش برگزید.

۱۰ «او قوم اسرائیل را در بیابان
و در صحرای خشک و سوزان، سرگردان یافت.
او مثل تخم چشم خود، از آنها مراقبت کرد و آنها را
پناه داد.
۱۱ مانند عقابی که به جوجه‌های خود پرواز می‌آموزد
و با بالهای گستردهٔ خود آنها را در ایمنی می‌گیرد،
خداوند اسرائیل را از سقوط نجات داد.
۱۲ خداوند به تنهایی آنها را هدایت کرد،
بدون کمک خدایان دیگر.

۱۳ «او آنها را بر فراز کوهها جای داد.
و آنها از محصول زمین خوردند.
آنها در میان صخره‌ها عسل وحشی یافتند.
و درختان زیتون آنها در زمین سنگلاخ رشد کرد.
۱۴ گاوها و بُزهای آنها شیر فراوان دادند.
آنها بهترین گوسفندان، بُزها و گاوها،
بهترین گندم، و بهترین شراب را داشتند.

۱۵ «قوم خداوند ثروتمند، امّا سرکش شدند؛
آنان فربه و سیر شدند.
آنها خداوند، آفریدگار خود را ترک کردند
و نجات‌دهندهٔ نیرومند خود را رد کردند.
۱۶ با خدایان بیگانهٔ خود غیرت خداوند را برانگیختند
و با کارهای زشت خود او را به خشم آوردند.
۱۷ آنها برای خدایانی که واقعی نبودند، قربانی کردند؛
خدایانی که اجدادشان نمی‌شناختند،
خدایانی که قوم اسرائیل هرگز پیروی نکرده بود.
۱۸ آنها خدایشان، نجات‌دهندهٔ توانای خویش را فراموش
نمودند
و خدایی را که به آنها حیات بخشید، از یاد بردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹ «وقتی خداوند این کارها را دید، خشمگین شد
و پسران و دختران خود را ترک کرد.
۲۰ خداوند فرمود: 'من آنها را ترک می‌کنم
تا ببینم که عاقبت آنها چه می‌شود،
زیرا آنها مردمی سرکش و بی‌وفا هستند.
۲۱ با بُتهای خود مرا خشمگین کرده‌اند،
با خدایان دروغین خود، غیرت مرا برانگیختند.
پس من آنها را به وسیلهٔ کسانی‌که حتّی قومی به شمار
نمی‌آیند، به خشم خواهم آورد.
من آنها را به وسیلهٔ ملّتی ابله، به غیرت خواهم آورد.
۲۲ آتش خشم من برافروخته می‌شود و تا اعماق زمین فرو
می‌رود،
زمین و همهٔ چیزهایی را که در آن هستند
و کوهها را از ریشه می‌سوزاند.

۲۳ «'آنها را به مصیبت‌های بی‌شمار مبتلا می‌کنم
و هدف همهٔ تیرهای خود قرار می‌دهم.
۲۴ آنها از گرسنگی و تب، جان خواهند سپرد،
آنها از بیماریهای مهلک، خواهند مرد.
حیوانات وحشی را به جان آنها خواهم انداخت
و مارهای سمّی می‌فرستم تا آنها را بگزند.
۲۵ جنگ، مرگ را در خیابانها می‌آورد،
ترس به خانه‌ها حمله خواهد کرد.
مردان و زنان جوان خواهند مرد.
نه کودکان نجات خواهند یافت و نه سالمندان.
۲۶ می‌خواستم آنها را پراکنده کنم
تا خاطره‌ای از آنها در یاد کسی باقی نماند.
۲۷ امّا من نمی‌توانم اجازه دهم که دشمنانشان بگویند
که آنها قوم مرا شکست داده‌اند،
درحالی‌که، این من بودم که آنها را شکست دادم.'

۲۸ «اسرائیل قومی نادان است.
آنها هیچ بینشی ندارند.
۲۹ اگر آنها خردمند بودند،
می‌توانستند درک کنند که چرا شکست خورده‌اند.

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۰ چرا هزار نفر از یک نفر
و ده هزار نفرشان از دو نفر شکست خوردند؟
چون خدای توانا، آنها را ترک کرده بود.
خداوند آنها را به دست دشمن تسلیم نمود.
۳۱ دشمنان ایشان می‌دانند که خدایانشان ضعیف هستند
و چون خدای اسرائیل قدرتمند نیستند.
۳۲ دشمنانشان مانند مردم سدوم و غموره فاسد می‌باشند.
به تاکهایی می‌مانند که انگور تلخ و زهرآگین به بار
می‌آورند،
۳۳ مانند شرابی که از زهرمار تهیّه شده باشد.

۳۴ «خداوند می‌داند که دشمنان چه کرده‌اند.
او به موقع آنها را تنبیه خواهد کرد.
۳۵ خداوند از آنها انتقام می‌گیرد و آنها را جزا می‌دهد.
بزودی آنها سقوط می‌کنند،
زیرا روز هلاکت ایشان نزدیک است.
۳۶ هنگامی‌که خداوند ببیند آنها ناتوان شده‌اند،
به آنهایی که او را خدمت کرده‌اند، رحم خواهد کرد؛
هنگامی‌که او ببیند که چقدر بیچاره شده‌اند
خداوند مردم خود را نجات خواهد داد.
۳۷ خداوند به آنها می‌گوید:
'کجا هستند آن خدایان پُر قدرتی که به آنها پناه
می‌بردید؟
۳۸ شما از چربی قربانی‌های خود به آنها دادید
و به آنها شراب برای نوشیدن دادید،
بگذارید تا بیایند و به شما کمک کنند،
بگذارید تا برای نجات شما بیایند.

۳۹ «'بدانید که من، تنها من، خدا هستم
و به غیراز من خدای دیگری وجود ندارد.
من می‌میرانم و زنده می‌سازم. مجروح می‌کنم و شفا
می‌بخشم.
کسی نمی‌تواند از دست من رهایی یابد.
۴۰ دست خود را به سوی آسمان بلند می‌کنم و می‌گویم:
به حیات خود سوگند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۱ شمشیر برّاق خود را تیز خواهم کرد
و عدالت را اجرا خواهم نمود
از دشمنانم انتقام خواهم گرفت.
کسانی را که از من متنفّرند، مجازات خواهم کرد.
۴۲ خون آنها از تیرهای من خواهد چکید
و شمشیر من همهٔ مخالفان مرا خواهد کشت.
کسانی را که علیه من می‌جنگد زنده نخواهم گذاشت.
حتّی زخمی‌ها و اسیران خواهند مرد.'

۴۳ «ای ملّتها شما باید با قوم خداوند او را ستایش کنید
هرکس را که آنها را بکشد، مجازات خواهم کرد.
او از دشمنان خود انتقام می‌گیرد.
و گناهان قوم خود را می‌بخشد.»

۴۴ موسی و یوشع پسر نون این سرود را خواندند تا مردم اسرائیل آن را بشنوند.

آخرین دستورات موسی

۴۵ هنگامی‌که موسی دادن آموزشهای خداوند را به مردم به پایان رساند، ۴۶ به آنها گفت: «حتماً از همهٔ این فرامین که امروز به شما داده‌ام، پیروی کنید. آنها را به فرزندان خود تکرار کنید تا آنها با دقّت از همهٔ فرمانهای خداوند پیروی کنند. ۴۷ این آموزشها کلمات پوچی نیستند، آنها زندگی شما هستند. از آنها پیروی کنید و شما در سرزمین آن سوی رود اردن که بزودی تصرّف خواهید کرد، عمر طولانی خواهید داشت.»

۴۸ در همان روز خداوند به موسی فرمود: ۴۹ «به کوهستان عباریم، واقع در سرزمین موآب، مقابل شهر اریحا برو و از کوه نِبو بالا برو و سرزمین کنعان را که من به مردم اسرائیل خواهم داد بنگر. ۵۰ تو در آن کوه، همان‌طور که برادرت در کوه هور درگذشت جان خواهی سپرد. ۵۱ زیرا هردوی شما در حضور قوم اسرائیل، کنار چشمه مریبهٔ قادش، واقع در بیابان صین، حرمت مرا نگاه نداشتید. ۵۲ آن سرزمینی را که به قوم اسرائیل می‌دهم از دور می‌بینی، امّا وارد آن نخواهی شد.»

برکت دادن قوم توسط موسی

۳۳ این برکاتی است که موسی مرد خدا، قبل از وفاتش به قوم بنی‌اسرائیل داد:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ خداوند از کوه سینا آمد،
مانند خورشید برفراز اَدوم طلوع کرد
و از کوه فاران بر قوم خود درخشید.
آنگاه دهها هزار فرشته با او بودند
و آتشی مشتعل در دست راست او.
۳ خداوند قوم خود را دوست دارد
و آنانی را که متعلّق به او هستند، محافظت می‌کند.
ما در مقابل پاهای او، سر فرود می‌آوریم
و پیرو فرامین او هستیم.
۴ ما از فرامینی که موسی به ما داده است، پیروی
می‌کنیم.
آنها باارزشترین گنجینهٔ قوم ما هستند.
۵ وقتی طایفه‌های آنها و رهبران قوم اجتماع کردند،
خداوند پادشاه آنان گردید.

۶ موسی دربارهٔ طایفهٔ رئوبین گفت:
«رئوبین جاوید باد
با وجودی که تعدادشان کم است.»

۷ دربارهٔ طایفهٔ یهودا گفت:
«ای خداوند، به فریاد آنها برای کمک گوش فرا ده،
آنها را دوباره با طایفه‌های دیگر متحّد کن،
پروردگارا، برای آنها بجنگ
و آنها را در برابر دشمنان یاری ده!»

۸ دربارهٔ طایفهٔ لاوی گفت:
«تو ای خداوند، ارادهٔ خود را به وسیلهٔ اوریم و تُمیم
به خدمتگزاران وفادار خود لاویان، آشکار کن.
تو آنها را در مسا آزمودی
و در چشمه مریبه حقانیّت آنها را ثابت کردی.
۹ آنان بیش از پدر و مادر، برادران یا فرزندان خود
به تو وفاداری نشان دادند.
آنها از فرامین تو پیروی کردند
و به پیمان تو وفادار ماندند.
۱۰ ایشان به قوم تو خواهند آموخت

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا از قوانین تو پیروی کنند و در قربانگاه تو قربانی
کنند.
۱۱ ای خداوند، به آنها کمک کن تا قوم نیرومندی
گردند،
از کارهای دستهایشان خشنود باش،
دشمنان آنان را شکست ده
و نگذار دیگر برخیزند.»

۱۲ دربارهٔ طایفهٔ بنیامین چنین گفت:
«این قومی است که خداوند دوستش دارد.
و نگه‌دار اوست، او در تمام روز از آنها حفاظت
می‌کند
و در میان آنها می‌خرامد.»

۱۳ دربارهٔ طایفهٔ یوسف گفت:
«خداوند زمین آنها را با باران
و آبهای زیر زمین برکت دهد.
۱۴ زمینهای ایشان با میوه‌های رسیده در زیر آفتاب
و فراوانی محصول در هر فصل برکت یابد.
۱۵ تپّه‌های کهن ایشان پر از میوه‌های خوب گردد.
۱۶ زمین‌های آنها پر از نیکویی گردد
و خداوند که در بوتهٔ سوزان ظاهر شد،
از آنها خشنود باشد.
تمام این برکات شامل حال یوسف باد،
یعنی کسی‌که سرکردهٔ برادران خود بود.
۱۷ یوسف، همچون گاو نیرومندی است،
چون شاخهای گاو وحشی،
شاخهای او هزار نفر طایفه منسی
و ده هزار نفر طایفه افرایم هستند.
با آنها قومها را زخمی می‌کند
و تا پایان زمین می‌راند.»

۱۸ دربارهٔ طایفه‌های زبولون و یساکار چنین گفت:
«ای زبولون در تجارت دریای خود سعادتمند شو
و ای یساکار ثروت تو در خانه‌ات افزون گردد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹ آنان بیگانگان را به کوه خود دعوت می‌کنند
و قربانی راستین را در آنجا قربانی می‌کنند.
آنها ثروت خود را از دریا
و از شن ساحل دریا به دست می‌آورند.»

۲۰ دربارهٔ طایفهٔ جاد چنین گفت:
«سپاس آفریدگار را که سرزمین آنها را گسترش
داد.
جاد مانند شیر صبر می‌کند
تا بازو یا سر را بدرد.
۲۱ آنها بهترین زمین‌ها را برای خود برداشتند.
سهم رهبران به ایشان تعلّق گرفت.
هنگامی‌که رهبران قوم اسرائیل گرد هم آمدند،
آنها از فرامین و قوانین خداوند پیروی کردند.»

۲۲ دربارهٔ طایفهٔ دان چنین گفت:
«دان مثل شیر جوانی است
که از باشان بیرون می‌جهد.»

۲۳ دربارهٔ طایفهٔ نفتالی او گفت:
«نفتالی به‌خاطر نیکی خداوند، از برکات افزون
برخوردار شده است،
سرزمین آنها از دریاچهٔ جلیل تا جنوب می‌رسد.»

۲۴ دربارهٔ طایفهٔ اشیر گفت:
«اشیر از طایفه‌های دیگر بیشتر برکت یافته است،
آرزو می‌کنم که مورد علاقهٔ برادران خود قرار گیرد.
و زمینش پُر از درختان زیتون باشد.
۲۵ شهرهایش با دروازه‌های آهنین حفاظت شوند.
و همیشه در امنیّت زیست کند.»

۲۶ ای مردم اسرائیل، هیچ خدایی چون خدای شما نیست.
او با عظمت خود از فراز ابرها به یاری شما می‌آید.
۲۷ خداوند همیشه مدافع شما بوده است.
دست جاودانی خدا همیشه پشتیبان شماست،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او دشمنان شما را بیرون راند، هنگامی‌که شما پیشروی
می‌کردید
و به شما گفت همه را نابود کنید!
۲۸ تا فرزندان یعقوب
در امنیّتِ سرزمین پُر از غلّه و شراب
آنجایی که شبنم از آسمان، زمین را آبیاری می‌کند، در
آرامش به سر برند.
۲۹ ای اسرائیل، چه شادمان هستی،
هیچ قومی چون تو نیست،
قومی که خداوند نجات داده است.
خداوند سپر و شمشیر توست
تا از تو دفاع کند و تو را پیروز گرداند.
دشمنان تو برای ترّحم خواهند آمد
و تو آنها را لگدکوب خواهی کرد.

مرگ موسی

۳۴ موسی از دشتهای موآب به قلّهٔ نَبو، در کوه فسجه در شرق اریحا بالا رفت و در آنجا خداوند تمام آن سرزمین را به او نشان داد. سرزمین جلعاد از شمال تا شهر دان، ۲تمام سرزمین نفتالی، سرزمین طایفه‌های افرایم، منسی، سرزمین طایفه یهودا، از جنوب تا دریای مدیترانه، ۳قسمت جنوبی سرزمین یهودا و دشتی که از صوغر به اریحا، شهر درختانِ نخل می‌رسد. ۴آنگاه خداوند به موسی فرمود: «این سرزمینی است که من به ابراهیم، اسحاق و یعقوب وعده داده‌ام که به فرزندانشان بدهم. من آن را به تو نشان داده‌ام امّا به تو اجازه نمی‌دهم که به آنجا بروی.»

۵پس موسی خدمتکار خداوند، در سرزمین موآب در گذشت، همان‌گونه که خداوند فرموده بود. ۶خداوند او را در درّه‌ای، در سرزمین موآب آن سوی شهر بیت فغور، به خاک سپرد، امّا تا به امروز هیچ‌کسی از محل دقیق گور او آگاه نیست. ۷موسی در سن صد و بیست سالگی درگذشت. با این وجود، همچنان نیرومند بود و چشمان او به خوبی می‌دید. ۸قوم اسرائیل برای او سی روز در دشتهای موآب سوگواری کردند.

۹یوشع پسر نون، پُر از حکمت بود، زیرا موسی او را به جانشینی خود برگزیده بود، مردم اسرائیل از یوشع پیروی کردند و فرامینی را که خداوند به موسی داده بود، بجا آوردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰هرگز نبی‌ای چون موسی در اسرائیل نبوده است، خداوند با او
رو در رو صحبت می‌کرد. **۱۱**هیچ نبی‌ای نشانه‌ها و شگفتی‌هایی
را که موسی، به دستور خداوند در برابر فرعون، درباریان و همهٔ
سرزمین مصر ظاهر کرد، انجام نداده است. **۱۲**کارهای بزرگ
و هیبت‌انگیزی را که موسی در برابر چشمان قوم اسرائیل نشان
داد، هیچ نبی‌ای، توانایی انجام آن را نداشته است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب یـــوشـــــع

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یـــوشـــــع

معرّفی کتاب

کتاب یوشع، داستان استیلای بنی‌اسرائیل بر کنعان، به رهبری یوشع، جانشین موسی است. نکات برجستهٔ این کتاب عبارتند از: عبور از رود اردن، سقوط اریحا، جنگ در عای و تجدید پیمان بین خدا و بنی‌اسرائیل. یکی از معروف‌ترین قسمت‌های کتاب آیهٔ ۲۴: ۱۵ می‌باشد: «هم اکنون تصمیم بگیرید که چه کسی را پرستش خواهید کرد... امّا من و خانواده‌ام خداوند را پرستش خواهیم نمود.»

تقسیم‌بندی کتاب

تسخیر کنعان ۱:۱-۲۴:۱۲
تقسیم زمین ۱:۱۳-۴۵:۲۱
الف- زمین شرق رود اردن ۱:۱۳-۳۳
ب- زمین غرب رود اردن ۱:۱۴-۵۱:۱۹
ج- شهرهای پناهگاه ۱:۲۰-۹
د- شهرهای لاویان ۱:۲۱-۴۵
بازگشت طایفه‌های شرقی به سرزمین‌های خویش ۱:۲۲-۳۴
وصیّت یوشع ۱:۲۳-۱۶
تجدید پیمان در شکیم ۱:۲۴-۳۳

فرمان تصرّف کنعان

۱ بعد از وفات موسی خدمتگزار خداوند، خداوند به دستیار موسی، یعنی یوشع پسر نون گفت: **۲**«خادم من موسی، وفات یافته است. پس تو و همهٔ مردم اسـرائیل آماده شوید تا از رود اردن عبور کرده به سرزمینی که من به آنها خواهم داد، بروید. **۳**همان‌طور که به موسی گفته‌ام به شما هم می‌گویم، هر جایی که پای شـما به آن برسـد، آنجا را به شما خواهم داد. **۴**حدود سرزمینهای شـما، از جنوب به بیابان، از شمال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به کوههای لبنان، از مغرب به سواحل مدیترانه و از مشرق به رود فرات خواهد رسید. همچنین سرزمین حِتّیان را در اختیار شما می‌گذارم. **۵**همان‌طور که با موسی بوده‌ام با تو نیز خواهم بود و تا پایان عمرت، هیچ‌کس نخواهد توانست، در برابر تو مقاومت کند. همیشه همراه تو خواهم بود و هرگز تو را ترک نخواهم کرد. **۶**دلیر و شجاع باش، زیرا تو این قوم را رهبری خواهی کرد تا سرزمینی را که به نیاکانشان وعده داده‌ام، به دست آورند. **۷**قوی و دلیر باش و از تمام دستورات و قوانینی که موسی خدمتگزار من، به تو داده است، اطاعت کن و از آن منحرف نشو تا در هر کاری که می‌کنی موفّق گردی. **۸**کتاب تورات را همیشه درنظر داشته باش. آن را بخوان و دربارهٔ آن روز و شب تفکّر کن تا بتوانی تمام دستوراتی که در آن نوشته شده، پیروی و اطاعت نمایی. آنگاه موفّق و کامیاب خواهی شد. **۹**باز می‌گویم: دلیر و شجاع باش، ترس و شک به دل خود راه مده، زیرا خداوند خدای تو در همه‌جا همراه توست.»

دستور یوشع به قوم

۱۰پس یوشع به رهبران قوم دستور داد که **۱۱**به همهٔ مردم در اردو بگویید «آذوقهٔ خود را تهیّه کنید، زیرا بعد از سه روز از رود اردن عبور خواهیم کرد و سرزمینی را که خداوند به ما وعده فرموده است، تصرّف خواهیم نمود.»

۱۲یوشع به بزرگان طایفهٔ رئوبین و جاد و نصف طایفهٔ منسی، خاطرنشان کرده گفت: **۱۳**«کلام موسی، خادم خداوند را به یاد داشته باشید که فرمود: خداوند خدای شما زمینی برای شما آماده کرده است تا در آن ساکن شده، آرامی بیابید. **۱۴**شما با زنان، اطفال و گلّه و رمهٔ خود به آسودگی در این سرزمین در این سوی رود اردن زندگی کنید. امّا مردان مسلّح، باید برای جنگ آماده باشند و پیشاپیش بقیّهٔ قوم از رود اردن عبور کنند تا آنها را در تصرّف آن سرزمین یاری نمایند. **۱۵**همراه آنها بمانید تا آنها زمینی را، که در غرب رود اردن است و خداوند وعدهٔ مالکیّت آن را به آنها داده است، تصرّف کنند و وقتی‌که همگی آرام و آسوده شدند، آنگاه شما می‌توانید به وطن خود، در شرق رود اردن، که خادم خداوند، موسی به شما داده است، بازگردید.»

۱۶همگی موافقت کردند و گفتند: «هرچه به ما امر کردی، بجا می‌آوریم و به هر جایی که ما را بفرستی، می‌رویم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷همان‌طور که همیشه موسی را اطاعت می‌کردیم، از تو هم
اطاعت می‌نماییم. و دعا می‌کنیم، همان‌طور که خداوند خدای
تو همراه موسی بود، همراه تو نیز باشد! **۱۸**و هرکسی که با تو
مخالفت نماید، یا از دستورات تو سرپیچی کند، کشته خواهد
شد. پس دلیر و شجاع باش.»

یوشع جاسوسانی به اریحا می‌فرستد

۲ پس یوشع پسر نون، دو نفر جاسوس را محرمانه از اردوی
اقاقیا به کنعان فرستاد و گفت: «بروید و وضعیّت و
شرایط آنجا، مخصوصاً شهر اریحا را بررسی کنید.» آن دو
رفتند و در آنجا، در خانهٔ زن فاحشه‌ای به نام راحاب، شب را
به سر بردند. **۲**به پادشاه اریحا خبر رسید که چند نفر اسرائیلی
برای جاسوسی وارد سرزمین شده‌اند. **۳**پادشاه اریحا به راحاب
پیغام فرستاده گفت: «مردانی که در خانهٔ تو هستند، جاسوس
می‌باشند. آنها را به ما تحویل بده.»
۴امّا راحاب آن دو نفر را پنهان کرده گفت: «بلی آنها نزد
من آمدند، ولی من نفهمیدم که از کجا آمده بودند. **۵**هنگام
غروب آفتاب، پیش از آنکه دروازه‌های شهر بسته شود، اینجا
را ترک کردند و نمی‌دانم به کجا رفتند. اکنون نیز اگر عجله
کنید، می‌توانید آنها را دستگیر نمایید.» **۶**امّا راحاب آنها را
در پشت بام، زیر ساقهٔ الیاف کتان که در آنجا گذاشته بود،
پنهان کرده بود. **۷**فرستادگان پادشاه تا نزدیک رود اردن به
تعقیب جاسوسان رفتند. بعد از رفتن آنها، دروازه‌های شهر
بسته شد.
۸پیش از آنکه جاسوسان بخوابند، راحاب به پشت بام رفت
۹و به آنها گفت: «من می‌دانم که خداوند این سرزمین را به
شما داده است. همهٔ مردم این سرزمین از شما می‌ترسند و
هر وقت نام اسرائیل را می‌شنوند، به وحشت می‌افتند. **۱۰**ما
شنیده‌ایم که وقتی از سرزمین مصر خارج می‌شدید، چطور
خداوند دریای سرخ را برای شما خشک کرد و چگونه سیهون
و عوج، دو پادشاه اموریان در شرق رود اردن را از بین بردید.
۱۱همین‌که خبر آن به گوش ما رسید همگی از ترس شما به
وحشت افتادیم و دل و جرأت خود را از دست دادیم. زیرا
خداوند خدای شما، خدای آسمان و زمین است. **۱۲-۱۳**پس
اکنون به نام خداوند قسم بخورید تا همان‌طور که من با شما
با مهربانی رفتار کردم، شما هم با فامیل من به خوبی رفتار کنید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و نشانه‌ای به من دهید که پدر، مادر، برادران، خواهران من و خانوادهٔ ایشان را از بین نبرید، بلکه از مرگ نجات بدهید.»
۱۴آنها به راحاب گفتند: «اگر به آنچه می‌گوییم عمل نکنیم، خدا ما را بکشد. اگر تو از نقشهٔ ما چیزی به کسی نگویی، قول می‌دهیم وقتی خداوند این سرزمین را به ما داد، با شما با لطف و مهربانی رفتار کنیم.»
۱۵سپس راحاب آنها را با ریسمان از پنجره به پایین فرستاد، چون خانهٔ او در کنار دیوار شهر قرار داشت. **۱۶**راحاب به آنها گفت: «به طرف کوه بروید و مدّت سه روز خود را در آنجا پنهان کنید تا کسانی‌که در تعقیب شما هستند بازگردند، آنگاه بی کار خود بروید.»
۱۷آنها به راحاب گفتند: «ما به وعده‌ای که به تو داده‌ایم، عمل خواهیم کرد. **۱۸**وقتی ما وارد سرزمین شما شدیم، این ریسمان قرمز را به پنجره‌ای که ما را از آن به پایین فرستادی ببند. آنگاه تو باید پدر، مادر، برادران، خواهران و تمام خانوادهٔ پدرت را در خانه‌ات جمع کنی. **۱۹** هرکسی که از خانهٔ تو خارج شده، به کوچه برود، خونش به گردن خودش می‌باشد و گناه ما نخواهد بود. امّا اگر به کسی‌که در خانهٔ تو باشد، صدمه‌ای برسد، ما مسئول خواهیم بود. **۲۰**اگر تو از نقشهٔ ما به کسی اطّلاع بدهی، آنگاه ما مجبور نخواهیم بود به وعدهٔ خود که به تو داده‌ایم، عمل کنیم.» **۲۱**راحاب قبول کرد و آنها را روانه نمود. وقتی آنها رفتند او ریسمان قرمز را به پنجره بست.
۲۲آنها به طرف کوه رفتند و مدّت سه روز در آنجا پنهان شدند تا وقتی‌که فرستادگان پادشاه برگشتند. آنها تمام آن سرزمین را جستجو کردند، ولی جاسوسان را نیافتند. **۲۳**آنگاه جاسوسان از کوه پایین آمدند و از رود اردن عبور کرده، نزد یوشع پسر نون برگشتند. پس همهٔ وقایع سفر خود را به او گزارش دادند.
۲۴سپس آنها گفتند: «اکنون به ما ثابت شد که خداوند همهٔ آن سرزمین را به ما داده است؛ زیرا تمام مردم آنجا از ترس ما به وحشت افتاده‌اند.»

عبور قوم اسرائیل از رود اردن

۳ روز بعد، یوشع و تمام قوم اسرائیل صبح زود از خواب بیدار شدند؛ اردوگاه اقاقیا را ترک کرده، به سمت رود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اردن حرکت کردند و مادامی که منتظر عبور از رود بودند، در آنجا اردو زدند. **۲-۳**بعد از سه روز رهبران قوم در سرتاسر اردوگاه گشتند و به مردم گفتند: «وقتی کاهنان را دیدید که صندوق پیمان خداوند را می‌برند، از اردوگاهتان خارج شوید و به دنبال آنها بروید. **۴**چون شما راه را نمی‌دانید، آنها شما را راهنمایی می‌کنند. امّا یادتان باشد که هرگز به صندوق پیمان خداوند نزدیک نشوید و دست کم یک کیلومتر از آن فاصله داشته باشید.»

۵یوشع به مردم گفت: «خود را پاک کنید، زیرا خداوند فردا معجزات بزرگی نشان خواهد داد.» **۶**بعد به کاهنان فرمان داد که صندوق پیمان خداوند را گرفته، پیشاپیش مردم بروند و آنها طبق فرمان یوشع عمل کردند.

۷خداوند به یوشع فرمود: «امروز تو را نزد قوم اسرائیل سرفراز می‌سازم تا آنها بدانند که همان‌طور که همراه موسی بودم با تو نیز هستم. **۸**به کاهنانی که صندوق پیمان را حمل می‌کنند بگو، وقتی به کنار رود اردن رسیدند، داخل رود نشوند بلکه در همان‌جا بایستند.»

۹یوشع به مردم گفت: «بیایید و بشنوید که خداوند خدای شما، چه فرموده است. **۱۰**به این وسیله خواهید دانست که خدای زنده در بین شماست و بدون شک کنعانیان، حِتّیان، حویان، فِرِزیان، جرشیان، اموریان و یبوسیان را، از سر راه شما دور می‌کند. **۱۱**صندوق پیمان خداوند خدایی که مالک تمام زمین است، پیش از شما داخل رود اردن می‌گردد. **۱۲**پس دوازده نفر را به نمایندگی از دوازده طایفهٔ اسرائیل برای وظیفهٔ خاصّی انتخاب کنید. **۱۳**همین که پای کاهنان حامل صندوق خداوند که صاحب تمام زمین است، به آب رود اردن برسد، آب از جریان باز می‌ایستد و مانند سد روی هم انباشته می‌شود.»

۱۴مردم از اردوگاه حرکت کردند و کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند پیشاپیش آنها به راه افتادند. **۱۵-۱۶**در آن وقت سال، چون موسم درو بود آب تا کنارهٔ رود بالا آمده بود. همین که کاهنان پای خود را در آب گذاشتند، آبی که از طرف بالا جریان داشت، از حرکت باز ماند و در مسافت دوری تا شهر آدم، در نزدیکی صرتان جمع شد و آبی که پایین‌تر از آنجا بود تا دریای مرده قطع شد، به طوری که قوم توانستند در جایی که مقابل اریحا بود، از رود عبور کنند. **۱۷** کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند، در وسط رود اردن بر روی خشکی ایستادند تا همهٔ مردم از رود گذشتند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دوازده سنگ یادبود

۴ وقتی‌که همهٔ مردم به سلامتی از رود اردن عبور کردند، خداوند به یوشع فرمود: **۲**«دوازده نفر، یکی از هر طایفه انتخاب کن **۳**به آنها بگو که هرکدام یک سنگ از همان جای خشک رودخانه که کاهنان ایستاده‌اند، بردارند و در جایی که امشب اردو می‌زنید، بگذارند.»

۴پس یوشع آن دوازده نفر نمایندهٔ طایفه‌های اسرائیل را فرا خوانده، **۵**به آنها گفت: «به رود اردن، جایی که صندوق پیمان خداوند خدایتان قرار دارد، بروید و هر کدام به نمایندگی از هر طایفهٔ اسرائیل، یک سنگ را بر روی شانهٔ خود بیاورید. **۶**آن دوازده سنگ، کارهای بزرگی را که خداوند برای آنها انجام داده است، به یاد می‌آورند. و در آینده چون فرزندان شما بپرسند که این سنگها برای چیست، **۷**شما به آنها بگویید که وقتی صندوق پیمان خداوند از رود اردن عبور می‌کرد، جریان آب قطع شد و به همین سبب، این سنگها برای بنی‌اسرائیل خاطره‌ای جاودانه می‌باشند.»

۸آنها دستور یوشع را بجا آوردند و همان‌طور که خداوند فرموده بود، به نمایندگی از دوازده طایفهٔ اسرائیل دوازده سنگ از رود اردن آورده، در جایی که اردوگاه ایشان بود، قرار دادند. **۹**یوشع در وسط رودخانه، جایی که کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند ایستاده بودند نیز دوازده سنگ بر روی هم قرار داد. آن سنگها تا به حال در همان‌جا قرار دارند. **۱۰**کاهنان در وسط رودخانه ایستادند تا آنچه را که خداوند به یوشع دستور داده بود، انجام شود. همان‌طور که موسی به یوشع فرموده بود.

قوم با عجله از رودخانه عبور کرد. **۱۱**بعد از آنکه همگی به آن طرف رودخانه رسیدند، کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند، پیشاپیش مردم به راه افتادند. **۱۲**مردان طایفهٔ رئوبین، جاد و نصف طایفهٔ منسی برحسب دستور موسی، پیشاپیش مردم دیگر حرکت کردند. **۱۳**در حدود چهل هزار نفر، همگی مسلّح و آماده برای جنگ از صحرای اریحا گذشتند. **۱۴**در آن روز خداوند یوشع را در نظر بنی‌اسرائیل سرافراز نمود و در تمام طول عمرش همان‌طور که به موسی احترام می‌گذاشتند، به او نیز احترام می‌گذاشتند.

۱۵-۱۶خداوند به یوشع فرمود: «به کاهنان حامل صندوق پیمان خداوند بگو که از رود اردن خارج شوند.» **۱۷**پس یوشع امر کرد که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها از رودخانه بیرون بیایند. **۱۸**همین که کاهنان از رود اردن خارج شدند و پای به خشکی گذاشتند، آب رودخانه دوباره به حالت اول خود برگشت و آب آن بر تمام کناره‌هایش جاری شد.

۱۹روزی که مردم اسرائیل از رود اردن عبور کردند، روز دهم ماه اول سال بود و آنها در جلجال، در سرحد شرقی اریحا، اردو زدند. **۲۰**یوشع در آنجا دوازده سنگی را که از رود اردن آورده بودند، بر روی هم نصب کرد. **۲۱**آنگاه به مردم گفت: «در آینده وقتی فرزندان شما بپرسند که این سنگها برای چیست؟ **۲۲**شما به آنها بگویید که این سنگها به یادبود روزی است که مردم اسرائیل از میان رود اردن، از خشکی عبور کردند. **۲۳**بگویید که خداوند خدای ما، آب رود اردن را خشک کرد و آن را نگه داشت تا همگی از رود عبور کردند. درست مانند همان معجزه‌ای که چهل سال پیش انجام شد، یعنی وقتی‌که خداوند آب دریای سرخ را خشک کرد تا ما از آن عبور کنیم. **۲۴**تا تمام مردم روی زمین بدانند که قدرت خداوند عظیم است و شما نیز همیشه به خداوند خدای خود احترام بگذارید.»

مراسم ختنه در جلجال

۵ پادشاهان اموریان در غرب رود اردن و همهٔ پادشاهان کنعانیان در سواحل دریای مدیترانه، شنیدند که خداوند آب رود اردن را خشک نمود و مردم اسرائیل همگی از آن عبور کردند. بنابراین آنها از مردم اسرائیل بسیار ترسیدند و دل و جرأت خود را از دست دادند.

۲آنگاه خداوند به یوشع فرمود: «از سنگ چخماق چاقو بساز و تمام مردان اسرائیل را ختنه کن.» **۳**پس یوشع از سنگ چخماق چاقو ساخت و مردان اسرائیل را بر تپّهٔ غُلفه ختنه کرد. **۴-۵**دلیل ختنه این بود که هرچند همهٔ مردان جنگی اسرائیل، هنگامی که سرزمین مصر را ترک کردند ختنه شده بودند، امّا در طی چهل سال اقامت خود در بیابان مردند و پسرانی که از آن پس به دنیا آمدند، ختنه نشده بودند. **۶**قوم اسرائیل برای مدّت چهل سال سرگردان بودند. در آن مدّت، همهٔ مردان جنگی که سرزمین مصر را ترک کردند، درگذشتند. چون آنها از خداوند اطاعت نکردند، پس خداوند قسم خورد که نگذارد پای یکی از آنها هم به آن سرزمینی که شیر و عسل در آن جاری است و به مردم اسرائیل وعده فرموده بود، برسد. **۷**پس یوشع، پسران آن مردان را که قبلاً ختنه نشده بودند، ختنه کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸وقتی مراسم ختنه به پایان رسید، تمام قوم در اردوهای خود ماندند تا زخمشان بهبود یابد. ۹خداوند به یوشع فرمود: «امروز من آن لکهٔ ننگی را که به‌خاطر غلامی در مصر از آن رنج می‌بردید، از شما دور کردم.» پس آن محل را که در آن مراسم ختنه صورت گرفت، جلجال یعنی دور کردن نامید که تا به امروز به همین نام یاد می‌شود.

عید فصح در جلجال

۱۰بنی‌اسرائیل در دوران اقامت خود در جلجال نزدیک اریحا، مراسم عید فصح را، در عصر روز چهاردهم ماه برگزار نمودند. ۱۱روز بعد برای اولین بار از محصولات سرزمین کنعان یعنی نان فطیر و حبوبات برشته شدهٔ آن سرزمین را خوردند. ۱۲مَنّا دیگر نبارید و بنی‌اسرائیل دیگر هرگز از آن نداشتند، بلکه از آن به بعد از محصولات زمین کنعان خوردند.

رؤیای یوشع

۱۳یوشع در نزدیکی‌های شهر اریحا بود که ناگهان مردی که یک شمشیر برهنه در دست داشت، پیدا شد. یوشع نزد او رفته پرسید: «تو دوست ما هستی یا دشمن ما؟»

۱۴آن شخص جواب داد: «هیچ‌کدام، سپهسالار ارتش خداوند هستم.»

یوشع به سجده افتاد و گفت: «ای آقا، به بندهٔ خود چه امر می‌کنید؟»

۱۵سپهسالار به او گفت: «کفشهایت را از پایت بیرون آور، زیرا جایی که ایستاده‌ای، مقدّس است.» و یوشع اطاعت کرد.

سقوط اریحا

۶ دروازه‌های شهر اریحا را از ترس مردم اسرائیل بسته بودند، به طوری که نه کسی می‌توانست داخل شود و نه کسی می‌توانست خارج گردد. ۲ خداوند به یوشع فرمود: «من شهر اریحا را با پادشاه و لشکر نیرومند آن به دست تو می‌دهم. ۳شما باید مدّت شش روز، هر روز به همراه تمام سپاهیان خود به دور شهر بگردید. ۴هفت کاهن، هر کدام با یک شیپور، که از شاخ قوچ ساخته شده باشد، پیشاپیش صندوق پیمان حرکت کنند. روز هفتم شهر را هفت مرتبه دور بزنید و کاهنان هم شیپور خود را بنوازند. ۵همین که صدای بلند و طولانی شیپور کاهنان را شنیدید، همهٔ مردم با صدای بلند فریاد کنند. آن وقت دیوارهای شهر اریحا فرو می‌ریزند و همهٔ سپاهیان باید مستقیماً داخل شهر شوند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶پس یوشع پسر نون، کاهنان را به حضور خود خوانده، به
آنها گفت: «صندوق پیمان را بردارید و هفت نفر از شما،
هرکدام با یک شیپور پیشاپیش صندوق پیمان حرکت کنید.»
۷سپس درحالی‌که مردان مسلّح پیشاپیش صندوق پیمان خداوند
و کاهنان حرکت می‌کردند، به مردم گفت: «شما بروید و به
دور شهر بگردید.»
۸مردم به دستور یوشع حرکت کردند و هفت کاهن شیپور خود
را بر داشته، پیشاپیش صندوق پیمان خداوند به صدا درآوردند.
۹مردان مسلّح در جلوی کاهنان حرکت کردند و بقیّهٔ لشکر
هم، پشت سر آنان رفتند. ۱۰یوشع به مردم گفت: «تا وقتی‌که
من به شما نگویم، هیچ صدایی از کسی در نیاید.» ۱۱در آن
روز، صندوق پیمان خداوند را یک‌بار به دور شهر گردانیدند و
بعد برگشتند و شب را در اردوگاه خود به سر بردند.
۱۲-۱۴صبح روز بعد، باز یوشع برخاست و کاهنان، صندوق
پیمان خداوند را گرفته، درحالی‌که شیپور خود را می‌نواختند،
به اتّفاق سربازان برای دفعه دوم شهر را دور زدند. به این ترتیب
برای شش روز همین کار را کردند.
۱۵روز هفتم سپیده دَم برخاسته، این‌بار هفت بار شهر را دور
زدند. ۱۶امّا در مرتبهٔ هفتم وقتی‌که کاهنان شیپور خود را به
صدا درآوردند، یوشع به مردم گفت: «فریاد کنید! زیرا خداوند
این شهر را به ما داده است. ۱۷شهر و همهٔ چیزهایی را که
در آن است، به عنوان قربانی برای خداوند، از بین ببرید. امّا
به راحاب فاحشه و خانوادهٔ او که به جاسوسان ما پناه داد،
آسیبی نرسانید. ۱۸شما نباید چیزی به غنیمت بگیرید، زیرا
حرام است؛ بلکه همه چیز باید از بین برده شود، وگرنه بلای
وحشتناکی بر سر همهٔ مردم اسرائیل خواهد آمد. ۱۹تمام اشیای
ساخته شده از طلا، نقره، برنز و یا آهن، به عنوان صدقه برای
خداوند، در خزانه نگه داشته شوند.»
۲۰وقتی شیپورها را نواختند، همهٔ مردم فریاد برآوردند. همین
که صدای فریادشان بلند شد، دیوارهای شهر فرو ریختند. آنگاه
سپاهیان اسرائیل همگی یکراست به داخل شهر رفتند و آن را
تسخیر کردند. ۲۱بعد همه چیز را، زن و مرد، پیر و جوان،
گاو، گوسفند و الاغ را با شمشیر از بین بردند.
۲۲بعد یوشع به آن دو مردی که برای جاسوسی به آن سرزمین
آمده بودند، گفت: «به خانهٔ آن زن فاحشه بروید و به وعده‌ای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که داده‌اید، وفا کنید. او را با تمام خانواده‌اش بیاورید.» **۲۳**پس آن دو جوان جاسوس رفتند و او را با پدر، مادر، برادران و همهٔ خویشاوندانش آورده به جایی که در بیرون اردوگاه برایشان ترتیب داده بودند، منتقل نمودند. **۲۴**آنگاه شهر را با هرچه در آن بود آتش زدند، غیراز آنچه که از طلا، نقره، برنز و آهن ساخته شده بود که آنها را در خزانهٔ خداوند نگه داشتند. **۲۵**به این ترتیب، یوشع راحاب فاحشه و بستگانش را که در خانهٔ او بودند، نجات داد و آنها تا امروز در اسرائیل ساکنند، چون او آن دو جاسوسی را که یوشع به اریحا فرستاده بود، پناه داده بود.

۲۶سپس یوشع مردم را قسم داده گفت:

«لعنت خدا بر کسی باد که بخواهد شهر اریحا را دوباره آباد کند، او به قیمت جان پسر ارشدش بنیاد آن را خواهد نهاد.
هر شخصی که بکوشد دروازه‌های آن را بسازد، به قیمت جان پسر کوچکش تمام خواهد شد.»

۲۷خداوند با یوشع بود و نام او در سراسر آن سرزمین شهرت یافت.

گناه عخان

۷ هرچند خداوند به بنی‌اسرائیل فرموده بود که نباید از آنچه که حرام شده است برای خود به غنیمت بگیرند، امّا بنی‌اسرائیل مرتکب گناه شدند و از فرمان خدا سرپیچی کردند، چون عخان پسر کرمی، نوهٔ زبدی از خاندان زارح، که از طایفهٔ یهودا بود، از آنچه که حرام شده بود، برای خود غنیمت گرفت. پس خداوند بر بنی‌اسرائیل خشمگین شد.

۲یوشع چند نفر را از اریحا به شهر عای، که در شرق بیت‌ئیل و در نزدیکی بیت آون بود فرستاد تا اطّلاعاتی درباره آنجا به دست آورند. آنها پس از آنکه مأموریت خود را انجام دادند، **۳**نزد یوشع برگشته گفتند: «لازم نیست که همگی برای حمله بروند. چون عای شهر کوچکی است. فقط دو یا سه هزار نفر برای تسخیر آن شهر کافی است.» **۴**پس در حدود سه هزار سرباز اسرائیلی رفتند و حمله را شروع کردند. امّا اسرائیلی‌ها شکست خورده، فرار کردند. **۵**سربازان عای آنها را تا به دروازهٔ شباریم تعقیب کرده، سی و شش نفرشان را کشتند و مردم اسرائیل جرأت خود را از دست داده، به وحشت افتادند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶یوشـع و رهبران اسرائیل لباس خود را پاره کرده تا شام در
برابر صندوق پیمان خداوند به خاک افتادند و خاک بر سر خود
ریختند. ۷پس یوشع گفت: «ای خداوند، چرا ما را از رود اردن
عبور دادی و به اینجا آوردی تا به دست اموریان کشته شویم؟
ای کاش در آن طرف رود اردن می‌ماندیم. ۸خداوندا، اکنون
چاره چیست؟ مردم اسرائیل از نزد دشمنان فرار کرده‌اند. ۹اگر
کنعانیان و دیگر اقوام این سرزمین از این ماجرا باخبر شوند، ما
را محاصره کرده، همه را نیست و نابود می‌کنند. آنگاه برای
حفظ آبروی خود چه خواهی کرد.»
۱۰خداوند به یوشع فرمود: «برخیز، چرا به روی خاک افتاده‌ای؟
۱۱همهٔ مردم اسـرائیل گناهکارند. ایشـان به پیمانی که من با
آنها بسته بودم، وفا نکردند. چیزهای حرام را که باید از بین
می‌بردند، برای خود برداشتند. دزدی کردند، دروغ گفتند و
آن را پنهان نمودند. ۱۲به همین سبب است که مردم اسرائیل
نمی‌توانند در برابر دشمن مقاومت کنند، بلکه فرار می‌کنند.
چون به لعنت گرفتار شده‌اند. اینک اگر آن چیزهای حرام را
از بین نبرید، من دیگر با شما نخواهم بود. ۱۳پس برخیز و به
مردم بگو که خود را پاک کنند و برای فردا آماده شوند و به
ایشان بگو که خداوند خدای اسرائیل، چنین می‌فرماید: شما
مردم اسرائیل چیزهای حرام را که باید از بین برده می‌شدند،
برای خود نگه داشته‌اید و تا آن چیزها را دور نکنید، نمی‌توانید
در برابر دشـمن مقاومت نماییـد. ۱۴فردا صبح همهٔ طایفه‌ها
حاضر شوند و طایفه‌ای را که خداوند نشان می‌دهد، با تمام
خاندانهای خود پیش بیایند. آنگاه خاندانی که خداوند نشان
می‌دهد، سپس اعضای آن خاندان جلو بیایند و خداوند کسی
را که این کار را انجام داده است، معلوم می‌کند. ۱۵پس آن
کسی‌که مال حرام را برداشته است، با همهٔ دارایی‌اش در آتش
سوزانیده شود، چون آن شـخص پیمان خداوند را شکسته و
شرم بر بنی‌اسرائیل آورده است.»
۱۶پس یوشـع روز بعد، صبح زود برخاسـته، بنی‌اسرائیل را
طایفه به طایفه جمع کرد و طایفهٔ یهودا مسئول شناخته شد.
۱۷سپس هر خاندان یهودا پیش آمد و قرعه به نام خاندان زارح
درآمد. آنگاه هر فامیل پیش آمد و فامیل زبدی را جدا کردند.
۱۸وقتی‌که مردان خانوادهٔ زبدی پیش آمدند، عخان پسر کرمی
نوهٔ زبدی از خاندان زارح از طایفهٔ یهودا، گناهکار شـناخته

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد. **۱۹**آنگاه یوشع به عخان گفت: «فرزندم، خداوند خدای اسرائیل را تجلیل و تمجید کن و راست بگو که چه کرده‌ای. چیزی از من پنهان نکن.»

۲۰ عخان جواب داد: «به راستی من در برابر خداوند خدای اسرائیل گناه کرده‌ام و کار بدی که از من سر زده است، این است: **۲۱**از بین اموال غنیمت، یک ردای زیبای بابلی، صد تکه نقره و یک شمش طلا، به وزن پنجاه تکه نقره دیدم و از روی طمع آنها را برداشتم و در چادر خود، در زیر خاک پنهان کرده‌ام. و نقره زیر همه قرار دارد.»

۲۲یوشع چند نفر را فرستاد و آنها به طرف چادر دویدند و دیدند که به راستی همهٔ چیزها را در چادر درحالی‌که نقره در زیر همه قرار داشت، پنهان کرده بود. **۲۳**آنها را از چادر نزد یوشع و مردم اسرائیل آوردند و به حضور خداوند قرار دادند. **۲۴**پس یوشع همراه همهٔ مردم اسرائیل، عخان پسر زارح را با نقره، ردا، میلهٔ طلا، پسران، دختران، گاوها، الاغان، گوسفندان، چادر و همهٔ دارایی‌اش گرفته در دشت عخور آوردند. **۲۵**یوشع به عخان گفت: «چرا این‌همه مصیبت را بر سر ما آوردی؟ حالا خداوند، تو را به مصیبت گرفتار می‌کند!» آنگاه همگی عخان را همراه با فامیلش سنگسار کردند و بعد همه را در آتش سوزاندند. **۲۶**سپس تودهٔ بزرگی از سنگ برروی جنازهٔ او برپا کردند که تا به امروز باقی است. به این ترتیب خشم خداوند فرو نشست. ازاین‌رو آنجا را دشت عخور نامیدند.

اشغال و ویرانی شهر عای

۸ خداوند به یوشع فرمود: «همهٔ جنگجویان را گرفته بدون ترس و تشویش به عای برو. من پادشاه عای، مردم شهر و سرزمین او را به دست تو داده‌ام. **۲**همان رفتاری که با اریحا و پادشاه آن کردی، با عای و پادشاهش نیز بکن، امّا این بار به تو اجازه می‌دهم که همهٔ اموال و چارپایان آنها را که به غنیمت می‌گیری، برای خودتان نگه دارید. به صورت ناگهانی و از پشت شهر حمله کنید.»

۳پس یوشع و تمام لشکریان او آماده حرکت به طرف عای شدند. پس یوشع سی هزار سرباز دلیر را انتخاب کرد و هنگام شب آنها را به آنجا فرستاد و گفت: **۴**«برای شبیخون در یک طرف شهر پنهان شوید، امّا نه بسیار دور از آن، و برای حملهٔ ناگهانی آماده باشید. **۵-۶**من با یک گروه سرباز به شهر حمله

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌کنم. وقتی‌که لشکریان عای، مانند دفعهٔ گذشته به مقابلهٔ ما آمدند، ما عقب‌نشینی می‌کنیم. آنها تصوّر می‌کنند که ما فرار کرده‌ایم، پس ما را تعقیب خواهند نمود. چون از شهر به فاصله زیادی دور شدند، **۷**آنگاه شما از کمینگاه خود بیرون آمده، شهر را تصرّف کنید، زیرا خداوند خدای شما، آن را به دست شما تسلیم خواهد نمود. **۸**وقتی شهر را تصرّف کردید، طبق فرمان خداوند آن را آتش بزنید. این دستور من می‌باشد.»
۹پس آنها هنگام شب به طرف کمینگاه خود حرکت کردند و در جایی که بین غرب عای و بیت‌ئیل بود، پنهان شدند. یوشع شب را در اردوگاه خود به سر برد.
۱۰صبح روز بعد، یوشع برخاست و سربازان خود را آماده کرد و با رهبران بنی‌اسرائیل رهسپار عای شدند. **۱۱**آنها در شمال شهر در نزدیکی درّه‌ای اردو زدند. **۱۲-۱۳**در آن شب یک لشکر پنج هزار نفری دیگر را فرستاد تا در غرب شهر، بین عای و بیت‌ئیل برای کمک به قشون اصلی کمین کنند و خودش شب را در دشت به سر برد. **۱۴**وقتی پادشاه عای لشکر یوشع را دید، فوراً دست به کار شد و به همراه لشکریان خود برای حمله به بنی‌اسرائیل به روبه‌روی دشت اردن رفت. غافل از اینکه یک لشکر دیگر بنی‌اسرائیل در عقب شهر کمین کرده‌اند. **۱۵**یوشع و مردان جنگی او، چنان وانمود کردند که از دست آنها شکست خورده، به طرف بیابان فرار می‌کنند. **۱۶**پس به تمام سربازانی که در شهر بودند، دستور داده شد که به تعقیب بنی‌اسرائیل بروند. به این ترتیب آنها از شهر دور شدند، **۱۷**به طوری که هیچ سربازی در بیت‌ئیل و یا عای باقی نماند و دروازه‌های شهر را نیز بازگذاشتند و به تعقیب بنی‌اسرائیل رفتند.
۱۸آنگاه خداوند به یوشع گفت: «نیزه‌ات را به طرف عای دراز کن، زیرا من آن را به دست تو می‌دهم.» یوشع چنان کرد. **۱۹**همین که دست یوشع بلند شد، لشکر بنی‌اسرائیل که در کمینگاه بودند، فوراً به شهر حمله برده، آن را تسخیر کردند و آتش زدند. **۲۰**چون مردان عای به پشت سر خود نگاه کردند، دیدند که دود از شهر به طرف آسمان بالا می‌رود و راه فرار از هر سو به روی ایشان بسته شده است، زیرا مردانی که به بیابان فرار کرده بودند، برگشته و به آنهایی که در تعقیبشان بودند، حمله کرده بودند. **۲۱**وقتی یوشع و همراهانش دود را دیدند و فهمیدند که سربازانی که در کمین بودند، شهر را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تسخیر کرده‌اند، برگشتند و تمام مردان عای را به قتل رساندند.
۲۲مردان اسرائیل که در شـهر بودند، بیرون آمدند و از پشت
سر به کشـتار دشمن شـروع کردند، به طوری که هیچ‌کس
نتوانست فرار کند، و همه کشته شدند. **۲۳**امّا پادشاه عای را
زنده دستگیر کرده، به حضور یوشع آوردند.
۲۴بعد از آنکه مردان بنی‌اسرائیل تمام کسانی را که در خارج
شهر بودند کشتند، به داخل شهر رفتند و کسانی را که زنده
مانده بودند، با شمشـیر هلاک کردند. **۲۵**در همان روز تمام
ساکنان عای که در حدود دوازده هزار زن و مرد بودند، کشته
شدند. **۲۶**زیرا یوشع نیزهٔ خود را به طرف عای بالا گرفته بود
و تا زمانی که تمام ساکنان آن نابود نشده بودند، پایین نیاورد.
۲۷پس بنی‌اسرائیل مطابق دستور خداوند به یوشع، فقط چارپایان
و اموال آنان را برای خود به غنیمت گرفتند. **۲۸**یوشع عای را
آتش زد و به خاکستر تبدیل نمود و تا امروز به همان حال باقی
است. **۲۹**پادشاه عای را به دار آویختند و جسد او تا شام آویزان
ماند. هنگام غروب آفتاب، یوشع دستور داد، جسد او را از دار
پایین بیاورند و نزد دروازهٔ ورودی شهر بیندازند و بر روی آن یک
تودهٔ بزرگ سنگ انباشتند که هنوز هم دیده می‌شود.

خواندن تورات در کوه عیبال

۳۰بعد یوشع قربانگاهی برای خداوند خدای اسرائیل بر کوه عیبال
ساخت. **۳۱**همان‌طور که موسی خادم خداوند، در کتاب تورات به
مردم اسرائیل دستور داده بود، قربانگاهی از سنگهای نتراشیده، که
ابزار کارگران به آنها نخورده بود ساختند و مردم در آنجا قربانی‌های
سوختنی و سلامتی برای خداوند تقدیم کردند. **۳۲**یوشع در همان‌جا
در حضور بنی‌اسرائیل یک نسخه تورات موسی را بر لوح‌های سنگی
نوشت. **۳۳**تمام بنی‌اسرائیل و رهبران، صاحب منصبان، داوران و
همچنین غریبانی که در بین آنها بودند، به دو دسته تقسیم شده،
مقابل هم ایستادند. نیمی در پایین کوه جرزیم و نیم دیگر آنها در
پایین کوه عیبال ایستادند. بین آن دو دسته، کاهنان و صندوق پیمان
خداوند قرار داشتند و منتظر بودند که دعای برکت خوانده شود.
این مراسم بر حسب دستوری بود که موسی خادم خداوند، سالها
پیش داده بود. **۳۴**بعد یوشع از روی کتاب تورات، دعای برکت
و نفرین را برای ایشان خواند. **۳۵**تمام احکامی که موسی نوشته
بود، از ابتدا تا انتها برای بنی‌اسرائیل و زنان و اطفال و بیگانگانی
که در میانشان ساکن بودند، خوانده شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حیله اهالی جبعون

۹ وقتی خبر پیروزی بنی‌اسرائیل به گوش پادشاهان سرزمینهای اطراف رسید، اینها پادشاهان سرزمینهای غرب رود اردن و سواحل دریای مدیترانه تا کوههای لبنان، یعنی حِتّیان، اموریان، کنعانیان، فرزیان، حویان و یبوسیان بودند. **۲**آنها یک لشکر متّحد تشکیل دادند تا در مقابل یوشع و لشکر او بجنگند.

۳-۴امّا چون اهالی جبعون شنیدند که یوشع چه بلایی بر سر اریحا و عای آورده است، حیله‌ای اندیشیدند و چند نفر را نزد یوشع فرستادند. **۵**آنها لباسها و کفشهای کهنه و پاره پوشیده و بر الاغهای خود پالان کهنه و پاره گذاشته و مشکهای شرابی که وصله شده بود و نیز مقداری نان کپک زده بار کرده بودند. **۶**آنها به اردوی یوشع در جلجال آمدند و به او و مردم اسرائیل گفتند: «ما از یک سرزمین دور آمده‌ایم تا با شما پیمان صلح ببندیم.»

۷مردم اسرائیل به آنها گفتند: «ما از کجا بدانیم که شما در همین نزدیکی‌ها زندگی نمی‌کنید و از راه دور آمده‌اید؟ ما نمی‌توانیم با شما پیمان ببندیم.»

۸آنها به یوشع گفتند: «ما شما را خدمت می‌کنیم.»

یوشع از آنها پرسید: «شما کیستید و از کجا آمده‌اید؟»

۹آنها جواب دادند: «ما از یک سرزمین دوردست آمده‌ایم، زیرا ما دربارهٔ خداوند خدای شما شنیده‌ایم که چه کارهای حیرت‌آوری در سرزمین مصر انجام داد، **۱۰**بر سر دو پادشاه اموری، سیهون پادشاه حشبون و عوج پادشاه باشان که در عشتاروت زندگی می‌کردند، چه بلایی آورد. **۱۱**بنابراین رهبران و بزرگان سرزمین ما گفتند که توشهٔ سفر گرفته به دیدن شما بیاییم و بگوییم که ما در خدمت شما هستیم. پس بیایید با هم پیمان دوستی ببندیم. **۱۲**وقتی‌که از خانه‌های خود حرکت کردیم، این نانها را که برای توشه راه خود گرفتیم، گرم و تازه بودند و حالا همه خشک و بیات شده‌اند. **۱۳**این مشکهای شراب، که اینک کهنه و پاره شده‌اند، آن وقت نو بودند. و کفشها و لباسهای ما هم در این سفر طولانی کهنه و پاره شده‌اند.»

۱۴پس مردم اسرائیل بدون مشورت با خداوند، از توشهٔ راه آنها خوردند. **۱۵**و یوشع با آنها پیمان صلح بست و به آنها اجازه داد که در آنجا زندگی کنند. رهبران اسرائیل نیز قسم خوردند که به پیمان خود وفادار بمانند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶امّا سه روز بعد از پیمان بستن ایشان، معلوم شد که آنان
در همسایگی آنها زندگی می‌کنند. **۱۷**سربازان اسرائیل برای
تحقیق رفتند و در روز سوم به آن شهرها که عبارت بودند از:
جبعون، کفیره، بئیروت و قریت یعاریم رسیدند. **۱۸**امّا آسیبی به
آنها نرساندند، زیرا رهبران ایشان به نام خداوند خدای اسرائیل
قسم خورده بودند. بنابراین آنها بر رهبران خود، که با آن
مردم پیمان صلح بسته بودند، خشمگین شدند. **۱۹**امّا رهبران
گفتند: «ما به نام خداوند خدای اسرائیل، قسم خورده‌ایم و
نمی‌توانیم به آنها صدمه‌ای برسانیم. **۲۰**مبادا کاری برخلاف
قسمی که خورده‌ایم بکنیم و به غضب خدا گرفتار شویم.
۲۱بگذارید که زنده بمانند. امّا آنان را به خدمت می‌گماریم
تا آنها برای ما هیزم‌شکنی کنند و آب بیاورند.» این تصمیمی
بود که رهبران گرفتند.

۲۲یوشع مردم جبعون را به حضور خود خواسته پرسید: «چرا
ما را فریب دادید و گفتید که از یک سرزمین دور آمده‌اید،
درحالی‌که در همین جا زندگی می‌کردید؟ **۲۳**پس اکنون به
لعنت خدا گرفتار شده‌اید! و از این به بعد به صورت غلام برای
خانهٔ خدای ما کار کنید. آب بیاورید و هیزم بشکنید.»

۲۴آنها جواب دادند: «چون ما اطیمنان داشتیم که خداوند
خدای شما، به خادم خود موسی دستور فرموده بود که تمام
این سرزمین را به شما بدهد و شما همهٔ ساکنان آن را از بین
ببرید، بنابراین ترسیدیم و برای نجات جان خود این کار را
کردیم. **۲۵**اکنون سرنوشت ما به دست شماست. هرچه صلاح
شما باشد در حق ما بکنید.» **۲۶**پس یوشع آنها را از دست مردم
اسرائیل نجات داده نگذاشت که کشته شوند. **۲۷**امّا یوشع از
همان روز آنها را مأمور کرد که برای مردم و قربانگاه خداوند
هیزم بشکنند و آب بیاورند و تا امروز نیز در جایی که خداوند
برای عبادت انتخاب کرد چنین می‌کنند.

آفتاب در جای خود می‌ایستد

۱۰ **۱-۲**چون ادونی‌صدق، پادشاه اورشلیم شنید که یوشع،
عای را تصرّف کرده و آن را با خاک یکسان ساخته
و پادشاه آن را به قتل رسانیده، همان‌طور که اریحا و پادشاه آن
را از بین برد و همچنین با مردم جبعون پیمان صلح بسته است
و آنها با مردم اسرائیل زندگی می‌کنند، بی‌اندازه ترسید. چون
جبعون مانند همهٔ پایتخت‌های دیگر، شهری مهم و بزرگتر از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عای بود و همچنین مردانی دلاور و جنگجو داشت، **۳**بنابراین ادونی‌صدق، پادشاه اورشلیم به هوهام پادشاه حبرون، فرام پادشاه یرموت، یافیع پادشاه لاخیش و دبیر پادشاه عجلون پیامی به این شرح فرستاد: **۴**«بیایید به من کمک کنید تا جبعون را از بین ببریم، زیرا آنها با یوشع و بنی‌اسرائیل پیمان صلح بسته‌اند.» **۵**این پنج پادشاه اموری، یعنی پادشاهان اورشلیم، حبرون، یرموت، لاخیش و عجلون، قوای خود را جمع کرده، با همهٔ سپاهیان خود به جبعون آمدند و جنگ شروع شد.

۶مردان جبعون در اردوگاه جلجال به یوشع خبر دادند و خواهش کرده گفتند: «ما را تنها نگذار. هرچه زودتر خود را به کمک ما برسان! ما را نجات بده! همهٔ پادشاهان اموری که در کوهستان‌ها زندگی می‌کنند، با سپاهیان خود برای حمله در اینجا جمع شده‌اند.»

۷آنگاه یوشع با تمام ارتش و سربازان دلیر خود از جلجال به سوی جبعون حرکت کرد. **۸**خداوند به یوشع فرمود: «از دشمن نترس. من پیروزی را نصیب تو کرده‌ام. هیچ‌کدام از آنها نمی‌توانند در برابر تو مقاومت کنند.» **۹**پس یوشع و سپاهیان او تمام شب راه رفتند تا به جبعون رسیدند و یک حملهٔ ناگهانی را بر اموریان شروع کردند. **۱۰**خداوند آنها را به دست مردم اسرائیل شکست داد، تعداد بی‌شماری از آنها در جبعون به قتل رسیدند و بقیّهٔ به گردنهٔ کوه بیت‌حورون فرار کردند. بنی‌اسرائیل آنها را تا عزیقه و مقیده تعقیب کرده، به کشتار خود ادامه می‌دادند. **۱۱**فراریان وقتی می‌خواستند از گردنهٔ کوه بیت‌حورون پایین بروند، خداوند تگرگهای درشتی را تا عزیقه بر سرشان فرود می‌آورد و همه را نابود کرد. آنانی که در اثر بارش تگرگ بزرگ کشته شدند، بیشتر از آنانی بودند که با شمشیر بنی‌اسرائیل کشته شدند.

۱۲در همان روزی که مردم اسرائیل اموریان را شکست دادند، یوشع در اجتماع اسرائیل به درگاه خداوند چنین دعا کرد:

«ای آفتاب، در بالای جبعون بایست
و ای مهتاب، بر دشت ایلون توقّف کن.»

۱۳بنابراین تا زمانی که اسرائیل دشمنان خود را نابود نساخت، آفتاب در جای خود ایستاد و مهتاب از جای خود حرکت نکرد. در این باره در کتاب یاشر نوشته شده است که آفتاب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در وسط آسمان در جای خود ایستاد و تمام روز غروب نکرد.
۱۴نه پیش از آن و نه بعد از آن، کسی چنان روزی را ندیده
است که خداوند فقط به‌خاطر دعای یک انسان چنین کاری
کرد. خداوند برای مردم اسرائیل جنگ نمود.
۱۵بعد یوشع با همهٔ سپاهیان خود به اردوگاه در جلجال برگشت.

شکست پنج پادشاه

۱۶در زمان جنگ، آن پنج پادشاه فرار کردند و در غار مقیده
پنهان شدند. **۱۷**به یوشع خبر رسید که مخفیگاه آن پنج پادشاه
را پیدا کرده‌اند و آنها در غار مقیده هستند. **۱۸**یوشع دستور داد
که سنگهای بزرگی را به دهانه غار بگذارند و چند نفر هم
در آنجا کشیک بدهند تا آنها نتوانند از غار خارج شوند. **۱۹**به
سربازان دیگر هم دستور داد: «به تعقیب بقیّهٔ دشمنان بروید و
از پشت سر به آنها حمله کنید و نگذارید که داخل شهر خود
شوند! خداوند خدای شما، آنها را به دست شما داده است.»
۲۰یوشع و مردان او به کشتار آنها ادامه دادند و هر پنج لشکر
دشمن را از بین بردند، امّا تعداد کمی جان سالم به در برده،
داخل شهر شدند. **۲۱**بعد لشکریان اسرائیل بدون تلفات جانی
به اردوگاه خود برگشتند. و از آن به بعد کسی جرأت آن را
نداشت که حرف بدی دربارهٔ اسرائیل بزند.
۲۲سپس یوشع دستور داد که سنگها را از دهانهٔ غار بردارند
و آن پنج پادشاه را به حضور او بیاورند. **۲۳-۲۴**آنها سنگها را
از دهانهٔ غار برداشته، پنج پادشاه اورشلیم، حبرون، یرموت،
لاخیش و عجلون را بیرون آوردند و نزد یوشع بردند. آنگاه یوشع
تمام قوم اسرائیل را جمع کرد و به فرماندهان نظامی گفت:
«بیایید و پاهای خود را روی گردن این پادشاهان بگذارید.»
۲۵و اضافه کرد: «نترسید. شجاع و دلیر باشید، زیرا خداوند
این کار را در حق همهٔ دشمنان شما می‌کند.» **۲۶**سپس یوشع،
پادشاهان را کشت و اجساد آنها را بر پنج درخت آویخت و
آنها تا شام بر درخت آویزان ماندند. **۲۷**هنگام شام یوشع دستور
داد که اجساد آنها را پایین بیاورند و در همان غاری که پنهان
شده بودند، بیندازند. سپس سنگهای بزرگی را در دهانه غار
قرار دادند که هنوز هم در آنجا باقی است.

تسخیر سایر شهرهای اموری‌ها

۲۸یوشع در همان روز به شهر مقیده حمله کرده، پادشاه آن
را کشت و همهٔ مردم آنجا را به قتل رسانید و هیچ‌کس را زنده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نگذاشت. همان کاری را که در حق پادشاه اریحا کرده بود، در حق پادشاه مقیده هم کرد.
۲۹بعد یوشع با ارتش خود از مقیده حرکت کرده، به لبنه حمله کرد. **۳۰**خداوند، بنی‌اسرائیل را بر آن شهر و پادشاهش پیروز ساخت. آنها هیچ‌کس را زنده نگذاشتند و بلایی را که بر سر پادشاه اریحا آورده بودند، بر سر این پادشاه هم آوردند.
۳۱یوشع و لشکر او، از لبنه به لاخیش رفته، آن را محاصره کردند. **۳۲**خداوند به بنی‌اسرائیل پیروزی بخشید و یوشع آنجا را در روز دوم تسخیر نمود و کاری که در لبنه کرده بود، در لاخیش هم کرد و تمام مردم آنجا را کشت و هیچ‌کس را زنده نگذاشت.
۳۳آنگاه هورام، پادشاه جازر به کمک لاخیش آمد، امّا یوشع او را با سپاهش مغلوب کرد و یک نفر را هم زنده نگذاشت.
۳۴-۳۵سپس یوشع با ارتش خود از لاخیش به عجلون رفت و در روز اول آن را محاصره و تصرّف کرد و مثل لاخیش همهٔ ساکنان آن را با شمشیر کشت.
۳۶-۳۷بعد از آن یوشع با قوای خود از عجلون به حبرون رفت. پس از یک حمله آن را تسخیر کرد. سپس پادشاه، شهرها و همهٔ مردم آنجا را از بین برد و چنانکه در عجلون کرد در آنجا هم هیچ‌کس را زنده نگذاشت و همهٔ کسانی را که در آنجا بودند بکلّی نابود نمود.
۳۸-۳۹بعد یوشع به دبیر حمله کرد و آن را هم مثل حبرون تسخیر نمود. پادشاه و شهرهای آن را از بین برد و همهٔ ساکنان آنجا را کشت و هیچ‌کس را زنده نگذاشت.
۴۰یوشع مطابق دستور خداوند خدای بنی‌اسرائیل، تمام آن سرزمین را که شامل کوهستان، منطقهٔ جنوبی و دامنه‌های کوه بود، تصرّف کرد. پادشاهان و مردمان آن را از بین برد. همه را بکلّی نابود کرد و هیچ جانداری را زنده نگذاشت. **۴۱**مبارزهٔ یوشع از قادش برنیع شروع شد و تا غزه و تمام سرزمین جوشن و جبعون رسید. **۴۲**همهٔ پادشاهان و سرزمینهای ایشان را در یک زمان تسخیر کرد، زیرا خداوند اسرائیل، برای ایشان جنگ می‌کرد.
۴۳بعد یوشع و ارتش او به اردوگاه خود در جلجال برگشتند.

شکست یابین و متّحدانش

۱۱ **۱-۳**وقتی خبر پیروزیهای یوشع به گوش یابین، پادشاه حاصور رسید، فوراً پیامهایی برای این پادشاهان فرستاد: یوباب پادشاه مادون، پادشاهان شمرون و اخشاف،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاهان کوهستان شمالی، پادشاهان دشت اردن در جنوب دریاچهٔ جلیل و هامون، پادشاهان نافوت دور در غرب، پادشاهان کنعان در سمت شرق و غرب، پادشاهان اموریان، پادشاهان حِتّیان، پادشاهان فرزیان، پادشاهان یبوسیان در کوهستان، پادشاهان حویان در دامنهٔ کوه حرمون در سرزمین مصفه.
۴-۵آنها همگی قوای خود را جمع کرده، یک ارتش متّحد تشکیل دادند که مثل ریگ دریا بی‌شمار بود. آنها با اسبان و ارّابه‌های جنگی در کنار چشمه‌های میرُوم اردو زده، برای جنگ با اسرائیل آماده شدند.
۶خداوند به یوشع فرمود: «نترس، زیرا فردا در همین وقت همهٔ آنها را کشته، به دست مردم اسرائیل تسلیم می‌کنم. زردپی پاهای اسبان ایشان را قطع کنید و ارّابه‌های آنها را آتش بزنید.» **۷**پس یوشع با مردان خود به میرُوم رفت و با یک حملهٔ ناگهانی، آنها را شکست داد. **۸**خداوند آنها را به دست مردم اسرائیل تسلیم کرد. و سربازان اسرائیل، دشمنان را تا به صیدون بزرگ و مسرفوت مایم در شمال و دشت مصفه در شرق تعقیب کرده کشتند و یکی از آنها را هم زنده نگذاشتند. **۹**پس یوشع همان‌طور که خداوند امر فرموده بود، با آنها رفتار نمود، زردپی پاهای اسبهای ایشان راقطع کرد و تمام ارّابه‌های ایشان را آتش زد.
۱۰یوشع در راه بازگشت، حاصور را تصرّف کرد و پادشاه آن را کشت، زیرا حاصور در آن زمان نیرومندترین شهر بود. **۱۱**همهٔ ساکنان آنجا را با شمشیر کشت و هیچ جانداری را زنده نگذاشت و حاصور را نیز به آتش کشید.
۱۲یوشع تمام این شهرها را تسخیر کرد و پادشاهان آنان را گرفت و همه را کشت. همان‌طور که موسی، خادم خداوند، دستور داده بود. **۱۳**امّا یوشع از میان تمام شهرهایی که بر روی تپّه‌ها بنا شده بودند، فقط حاصور را آتش زد. **۱۴**تمام غنیمت و گلّه و رمه‌ای را که بنی‌اسرائیل به دست آوردند، برای خود نگه داشتند، امّا همهٔ مردم را با دَم شمشیر کشتند و هیچ‌کس را زنده نگذاشتند. **۱۵**یوشع طبق دستور خداوند به خادم خود موسی، و راهنمایی موسی رفتار کرد و همهٔ اوامر خداوند را کاملاً انجام داد.

سرزمینی که یوشع تصرّف کرد

۱۶به این ترتیب یوشع تمام آن سرزمین را تصرّف کرد. یعنی همهٔ کوهستان‌ها، منطقهٔ جنوبی، منطقهٔ جوشن، دشتها،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کوهستان‌های اسرائیل و دشت اردن. **۱۷**قلمرو اسرائیل از کوه حالق، در نزدیکی اَدوم، تا بعل جاد در دشت لبنان، در دامنهٔ کوه حرمون وسعت یافت و یوشع پادشاهان آنها را دستگیر کرد و به قتل رساند. **۱۸**این جنگها سالهای زیادی طول کشید. **۱۹**تنها شهری که با اسرائیل صلح کرد جبعون بود که حویان در آن ساکن بودند. ولی همهٔ شهرهای دیگر را تصرّف کردند و از بین بردند. **۲۰**چون این خواست خدا بود که دلهای آنها سخت گردد و به جنگ با اسرائیل برخیزند. در نتیجه همگی آنها بدون هیچ ترحّمی کشته شدند. چنانکه خداوند به موسی فرموده بود.

۲۱در این زمان یوشع، عناقیانی را که در منطقهٔ کوهستانی حبرون، دبیر، عناب و کوههای یهودا و اسرائیل زندگی می‌کردند، کشت و آنها را با شهرهایشان بکلّی نابود کرد. **۲۲**از عناقیان یک نفر هم در سرزمین اسرائیل زنده نماند، امّا بعضی از آنها در غزه، جت و اشدود باقی ماندند.

۲۳به این ترتیب یوشع، طبق دستور خداوند به موسی، تمام آن سرزمین را تصرّف نمود و آن را به عنوان ملکیّت به بنی‌اسرائیل داد و سپس آن را بین تمام طایفه‌های بنی‌اسرائیل تقسیم کرد.

سرانجام در آن سرزمین آرامی برقرار شد.

پادشاهانی که موسی شکست داده بود

۱۲ بنی‌اسرائیل دو پادشاهی را که در شرق رود اردن بودند شکست دادند. سرزمینی را که آنها به تصرّف در آوردند عبارت بود از: دشت ارنون، تا کوه حرمون با تمام دشت اردن. **۲**یکی از آن دو، سیهون، پادشاه اموریان بود که در حشبون حکومت می‌کرد. قلمرو حکومت او شامل نیمی از سرزمین جلعاد، یعنی عروعیر در کنار وادی ارنون و از وسط آن درّه تا وادی یبوق، که سرحد عمونیان بود. **۳**همچنین دشت اردن و دریاچهٔ جلیل در جنوب بیت یشموت در شرق دریای مرده تا دامنهٔ کوه فسجه.

۴دیگری عوج، پادشاه باشان بود که از بازماندگان رفائیان بود و در عشتاروت و ادرعی حکومت می‌کرد. **۵**قلمرو سلطنت او از کوه حرمون، سلخه و تمام باشان تا سرحد جشوریان و معکیان، نصف جلعاد تا سرحد سیهون، پادشاهی حشبون وسعت داشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶موسی، خادم خداوند و بنی‌اسرائیل آنها را شکست دادند
و موسی، سرزمین آنها را به طایفهٔ رئوبین و جاد و نیمی از
طایفهٔ منسی داد.

پادشاهانی که یوشع شکست داده بود

۷پادشاهان دیگری را که یوشع و بنی‌اسرائیل شکست دادند
در غرب رود اردن بودند. سرزمین آنها از بعل جاد، در دشت
لبنان تا کوه حالق در جنوب نزدیک اَدوم وسعت داشت و یوشع
آن را بین طایفه‌های بنی‌اسرائیل تقسیم کرد. ۸این قسمت شامل
کوهستان، کوهپایه‌های غربی، دشت اردن و دامنه‌های آن،
دشتهای شرقی و صحرای جنوب نگب می‌گردید. مردمانی
که در آن سرزمین زندگی می‌کردند حِتّیان، اموریان، کنعانیان،
فرزیان، حویان و یبوسیان بودند. ۹-۲۴پادشاهانی را که قوم
اسرائیل شکست دادند، عبارت بودند از: پادشاه اریحا، پادشاه
عای (که نزدیک بیت‌ئیل است)، پادشاه اورشلیم، پادشاه حبرون،
پادشاه یرموت، پادشاه لاخیش، پادشاه عجلون، پادشاه جازر،
پادشاه دبیر، پادشاه جادر، پادشاه حُرما، پادشاه عراد، پادشاه
لبنه، پادشاه عدُلام، پادشاه مقیده، پادشاه بیت‌ئیل، پادشاه تفوح،
پادشاه حافر، پادشاه عفیق، پادشاه لشارون، پادشاه مادون،
پادشاه حاصور، پادشاه شمرون مرون، پادشاه اکشاف، پادشاه
تعناک، پادشاه مجدو، پادشاه قادش، پادشاه یقنعام در کرمل،
پادشاه دور در نافت دور، پادشاه اقوام در جلیل و پادشاه ترصه.
در مجموع سی و یک پادشاه بودند.

سرزمین‌های تسخیر نشده

۱۳ وقتی‌که یوشع پیر و سالخورده شد، خداوند به او
فرمود: «تو حالا پیر و سالخورده شده‌ای و هنوز
هم جاهای زیادی برای تصرّف باقیمانده است. ۲که عبارتند
از: تمام سرزمین فلسطینیان، جشوریان ۳عویان از شیحور که در
شرق مصر است تا سرحد عقرون در سمت شمال، که اکنون
در دست کنعانیان است. پنج حکمران فلسطینی در این پنج
شهر حکومت می‌کردند: غزه، اشدود، اشقلون، جت و عقرون،
۴در جنوب، تمام سرزمین کنعانیان، از میعاره در صیدون تا
افیق و سرحد اموریان، ۵سرزمین جبلیان، تمام سرزمین لبنان
در شرق، از بعل جاد در جنوب کوه حرمون تا گردنه حمات،
۶-۷ساکنان کوهستان از لبنان تا مصرفوت مایم و مردم صیدون،
همهٔ اینها را از سر راه بنی‌اسرائیل بیرون می‌رانم. تو باید آن را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همان‌طور که گفته‌ام بین نُه طایفهٔ بنی‌اسـرائیل و نصف طایفهٔ منسی تقسیم کنی.»

سرزمین‌های شرقی رود اردن

۸نیم دیگر طایفهٔ منسی و طایفه‌های رئوبین و جاد قبلاً سهم خود را گرفته‌اند که در شرق رود اردن است و موسی، خادم خداوند به آنها داد ۹که حـدود آن از عروعیر، در کنار وادی ارنون، و از شـهری که در وسط این وادی است، تمام بیابان میدبا تا دیبون وسعت داشـت. ۱۰آن قسمت همچنین شامل تمام شهرهای سیهون، پادشاه اموریان که در حشبون حکومت می‌کرد تا به سرحد عمون بود ۱۱و جلعاد، سر زمین جشوریان و معکیان، سراسر کوه حرمون، تمام باشان، تا سلخه هم مربوط به این ناحیه بود. ۱۲تمام سرزمین عوج، پادشاه باشان، که در اشـتاروت و ادرعی حکومت می‌کرد. او تنها بازماندهٔ رفائیان بود و موسـی آنها را شکسـت داد و از سرزمینهایشان بیرون راند. ۱۳امّا بنی‌اسرائیل جشوریان و معکیان را بیرون نکردند، بلکه این دو قوم هنوز هم تا به امروز در بین بنی‌اسرائیل زندگی می‌کنند.

۱۴موسی به طایفهٔ لاوی سـهمی از زمین نداد. طبق دستور خداوند آنها حق داشتند که سهم خود را از قربانی‌های سوختنی که بر قربانگاه برای خداوند تقدیم می‌شد، بگیرند.

سرزمین طایفهٔ رئوبین

۱۵وقتی که موسی سهم خاندانهای طایفهٔ رئوبین را داد، ۱۶قلمرو سرزمین آنها از عروعیر، در کنار وادی ارنون، شهر مرکزی وادی و سراسر دشت مجاور میدبا بود. ۱۷این ناحیه شامل حشبون و تمام شهرهای آن در دشت، دیبون، باموت بعل، بیت بعل معون، ۱۸یهصه، قدیموت، میفاعت، ۱۹قیریتایم، سبمه، سارت شحر در کوهستان در بالای دشـت، ۲۰بیت فغور، در دامنهٔ فسجه، بیت‌یشیموت، ۲۱سراسر شهرهای دشت، تمام سرزمین سیهون پادشاه اموریان که در حشبون حکومت می‌کرد و موسی او را با پادشـاهان مدیان، یعنی اوی، راقم، صور و رابع، که در آن سرزمین زندگی می‌کردند، شکست داد. ۲۲بنی‌اسرائیل، بلعام پسر بعور فال‌بین را، همراه با بقیّهٔ آنها با شمشیر کشت ۲۳و رود اردن سرحد غربی طایفهٔ رئوبین بشمار می‌رفت. این شهرها و دهات آن سهم طایفهٔ رئوبین بودند که به خاندانهای آنها داده شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرزمین طایفهٔ جاد

۲۴موسی ســهم طایفهٔ جاد را هم داد. ۲۵که عبارت بود از یعزیر، همهٔ شهرهای جلعاد، نیمی از سرزمین عمونیان تا عروعیر که در شرق ربه واقع است. ۲۶و از حشبون تا رامت مصفه و بطونیم، از محنایم تا سرحد دبیر ۲۷و در دشت اردن شهرهای بیت هارام، بیت نمره، سُکوّت، صافون و بقیّهٔ سرزمین سیهون، پادشاه حشــبون. رود اردن سرحد غربی آن بود که تا دریاچهٔ جلیل ادامه داشت. ۲۸این شهرها و روستاهای آن سهم طایفهٔ جاد بودند که به خاندانهای آنها داده شد.

سرزمین نصف طایفهٔ منسی

۲۹موسی قســمتی از سرزمین را به نصف طایفهٔ منسی داد. ۳۰محدودهٔ سرزمین ایشان از محنایم، تمام باشان، یعنی سراسر سرزمین عوج، پادشاه باشان، و شهرهای یائیر که تماماً شصت شهر بود، وسعت داشت. ۳۱نیم جلعاد، عشتاروت، ادرعی و شهرهای عوج در باشان به نصف خاندان ماخیر پسر منسی، داده شد.

۳۲این ترتیبی است که موسی سرزمین شرق اریحا و اردن را هنگامی که در موآب بود، تقسیم کرد. ۳۳امّا موسی به طایفهٔ لاوی ســهمی از زمین نداد، بلکه همچنان‌که خداوند فرموده بود، خود خداوند خدای بنی‌اسرائیل سهم آنان بود.

تقسیم کنعان به حکم قرعه

۱۴ زمینهایی را که بنی‌اســرائیل در سرزمین کنعان به دســت آوردند، العازار کاهن، یوشع پسر نون و رهبران قوم بین ایشان تقسیم کردند. ۲تقسیم‌بندی زمین به حکم قرعه و طبق دستوری که خداوند به موسی داده بود، بین نُه و نیم طایفهٔ صورت گرفت. ۳موسی قبلاً سهم دو طایفهٔ و نیم از بنی‌اسرائیل را در شرق رود اردن داده بود. امّا به طایفهٔ لاوی سهمی نداد. ۴چون نسل یوســف، یعنی منسی و افرایم، دو طایفه را تشکیل می‌دادند، بنابراین به لاویان سهمی داده نشد. به غیراز شهرهایی که در آنها زندگی می‌کردند و چراگاههایی برای رمه و گلّه‌هایشــان. ۵تقسیم زمین همان‌طور که خداوند به موسی امر فرموده بود انجام شد.

حبرون به کالیب داده شد

۶روزی عدّه‌ای از طایفهٔ یهودا، در جلجال نزد یوشع آمده و یکی از آنان، کالیب پسر یفنه قنزی به او گفت: «به‌یاد داری که خداوند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دربارهٔ من و تو در قادش برنیع به بندهٔ خود، موسی چه گفت؟ **۷**در آن وقت من چهل ساله بودم که موسی مرا برای جاسوسی از قادش برنیع، به سرزمین کنعان فرستاد. من گزارش درستی برای او آوردم. **۸**امّا برادرانی که همراه من رفتند مردم را ترساندند. چون من امر خداوند را از دل و جان بجا آوردم، **۹**موسی در همان روز به من گفت: آن قسمت کنعان را که تو در آن قدم گذاشتی برای همیشه به تو و به فرزندان تو می‌بخشم، زیرا تو امر خداوند خدای مرا از دل و جان بجا آوردی. **۱۰**اکنون چهل و پنج سال از آن زمان، که بنی‌اسرائیل در بیابان سفر می‌کردند، گذشته و من هشتاد و پنج ساله شده‌ام و خداوند هنوز مرا زنده نگه داشته است **۱۱**و هنوز مانند زمانی که موسی مرا به مأموریت فرستاد، قوی هستم. نیرو و قوّتی را که در آن وقت داشتم، حالا هم دارم. و برای جنگ و سفر آماده‌ام. **۱۲**بنابراین خواهش می‌کنم که طبق وعدهٔ خداوند، این کوهستان را به من بده. تو به یاد داری که عناقیان در شهرهایی که دارای دیوارهای مستحکم بودند، زندگی می‌کنند و اگر خدا بخواهد من آنها را طبق گفتهٔ خداوند، از آنجا بیرون می‌رانم.»

۱۳پس یوشع او را برکت داد و حبرون را به کالیب پسر یفنه بخشید. **۱۴**به این ترتیب، حبرون تا به امروز از آن کالیب می‌باشد، زیرا اوامر خداوند خدای اسرائیل را از صمیم دل بجا آورد. **۱۵**نام حبرون قبلاً قریت اربع بود. اربع یکی از مردان قهرمان عناقیان بود و آنجا را به افتخار او قریت اربع نامیدند.

سرانجام در آن سرزمین صلح برقرار شد.

سهم طایفهٔ یهودا

۱۵ زمینی که به خاندانهای طایفهٔ یهودا داده شد، از طرف جنوب به سرحد اَدوم، که دورترین نقطهٔ جنوبی آن صحرای صین بود، می‌رسید. **۲**این سرحد جنوبی از انتهای دریای مرده شروع شده **۳**و به جاده‌ای که به طرف گردنهٔ عکربیم می‌رفت، ادامه داشت. از آنجا به بیابان صین و حصرون، در جنوب قادش برنیع و بعد از ادار قرقع دور زده، **۴**تا عصمون ادامه داشته و از آنجا به سوی مرز مصر می‌رفت و به دریای مدیترانه ختم می‌شد. این حد جنوبی یهودا بود.

۵سرحد شرقی آن، در امتداد دریای شور و تا دهانهٔ رود اردن می‌رسید.

سرحد شمالی آن از خلیج دریای مرده، که آب رود اردن در آن می‌ریخت شروع شده، **۶**از بیت حجله گذشته، به طرف

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شمال به دشت اردن و سنگ بوهن می‌رفت. بوهن نام پسر رئوبین بود. **۷**از آن نقطه از راه دشت عخور به دبیر و از آنجا به طرف شمال غرب به جلجال، مقابل گردنه اَدومیم و تا جنوب دشت ادامه داشت. و از آنجا تا به چشمه‌های عین شمس و عین روجل می‌رسید. **۸**سپس از درّهٔ هنوم تا به کوه یبوسی یعنی اورشلیم در سمت جنوب و از آنجا به طرف غرب از قلّهٔ کوه مقابل درّه هنوم، در انتهای شمالی دشت رفائیم می‌گذشت **۹**و از سر کوه به چشمهٔ نفتوح و از آنجا از شهرهای کوه عفرون دور زده تا بعله یعنی قریت یعاریم امتداد داشت. **۱۰**بعد از غرب بعله دور زده، به اَدوم می‌رسید. از امتداد کوه یعاریم یعنی کسالون گذشته، به بیت‌شمس سرازیر می‌شد و به تمنه می‌رسید. **۱۱**از آنجا به تپّه‌ای در شمال عقرون می‌آمد و شکرون را دور زده تا کوه بعله ادامه داشت. از آنجا به یبنئیل و بعد به دریای مدیترانه ختم می‌شد. **۱۲**سرحد غربی آن را ساحل دریای مدیترانه تشکیل می‌داد.

این بود سرحدّات خاندانهای طایفهٔ یهودا.

تصرّف حبرون و دبیر توسط کالیب

(داوران ۱:۱۱-۱۵)

۱۳همان‌طور که خداوند به یوشع امر فرموده بود، یک قسمت از زمین طایفهٔ یهودا را، به کالیب پسر یفنه داد و آن عبارت بود از: حبرون شهری که متعلّق به اربع پدر عناق بود. **۱۴**کالیب سه پسر عناق از خاندان شیشی، اخیمان و تلمی را از آنجا بیرون راند. **۱۵**سپس با ساکنان دبیر جنگید. نام دبیر قبلاً قریت سفر بود. **۱۶**کالیب اعلام کرد و گفت: «هرکسی که به قریت سفر حمله کند و آن را تصرّف نماید من دختر خود، عکسه را به او می‌دهم.» **۱۷**عتنئیل، پسر قناز برادر کالیب، آن را تصرّف کرد و کالیب دختر خود را به او داد. **۱۸-۱۹**وقتی که عکسه نزد عتنئیل آمد، عتنئیل او را تشویق کرد که از پدرش، کالیب مزرعه‌ای بخواهد. چون عکسه از الاغ خود پایین آمد، کالیب از او پرسید: «چه می‌خواهی؟» عکسه گفت: «یک هدیه به من بده، زیرا زمینی که به من دادی، خشک و بی‌آب است. پس می‌خواهم که چند چشمهٔ آب به من بدهی.» پس کالیب چشمه‌های بالا و پایین را به او داد.

شهرهای یهودا

۲۰سرزمینی که به خاندانهای طایفهٔ یهودا داده شد، شامل این قسمت‌ها بود: **۲۱**شهرهای طایفهٔ یهودا در امتداد سرحدات

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اَدوم، در سمت جنوب اینها بودند: قبصئیل، عیدر، یاجور، **۲۲**قینه، دیمونه، عدعد، **۲۳**قادش، حاصور، یتنان، **۲۴**زیف، طالم، بعلوت، **۲۵**حاصور حدته، قریوت حصرون یعنی حاصور، **۲۶**آمام، شماع، مولاده، **۲۷**حصرجده، حشمون، بیت فالط، **۲۸**حصرشوعال، بئرشبع، بزیوتیه، **۲۹**بعاله، عَیم، عاصم، **۳۰**التولد، کسیل، حُرما، **۳۱**صقلج، مدمنه، سنسنه، **۳۲**لباوت، سلخیم، عین و رِمون. تماماً بیست و نه شهر با روستاهای آنها.

۳۳شهرهایی که در دامنهٔ کوه واقع بودند: اشتاول، صرعه، اشنه، **۳۴**زانوح، عین جنیم، تفوح، عینام، **۳۵**یرموت، عدُلام، سوکوه، عزیقه، **۳۶**شعرایم، عدیتایم، جدیره و جدیرتایم. تماماً چهارده شهر با روستاهای آنها.

۳۷همچنین صنان، حداشاه، مجدل جاد، **۳۸**دلعان، مصفه، یقتئیل، **۳۹**لاخیش، بصقه، عجلون، **۴۰**کبون، لحمان، کتلیش، **۴۱**جدیروت، بیت داجون، نعمه، مقیده. تماماً شانزده شهر با روستاهای آنها.

۴۲لبنه، عاتر، عاشان، **۴۳**یفتاح، اشنه، نصیب، **۴۴**قعیله، اکزیب و مریشه. جمعاً نه شهر با روستاهای آنها.

۴۵عقرون با شهرها و روستاهای آن، **۴۶**از عقرون تا دریای مدیترانه و شهرها و روستاهای اطراف اشدود.

۴۷اشدود، شهرها و روستاهای آن، غزه، شهرها و روستاهای آن تا مرز مصر، تا دریای مدیترانه و سواحل آن.

۴۸شهرهای کوهستانی شمیر، یتیر، سوکوه، **۴۹**دنه، قریت سنه (یعنی دبیر)، **۵۰**عناب، اشتموه، عانیم، **۵۱**جوشن، حولون و جیلوه. جمعاً یازده شهر با روستاهای اطراف آنها.

۵۲اراب، دومه، اشعان، **۵۳**یانوم، بیت تفوح، افیقه، **۵۴**حمطه، حبرون و صیعور. جمعاً نه شهر با روستاهای اطراف آنها.

۵۵معون، کرمل، زیف، یوته، **۵۶**یزرعیل، یقدعام، زانوح، **۵۷**قائن، جبعه و تمنه، جمعاً ده شهر با روستاهای اطراف آنها.

۵۸حلحول، بیت صور، جدور، **۵۹**معارات، بیت عنوت و التقون. جمعاً شش شهر با روستاهای اطراف آنها.

۶۰قریت بعل یا قریت یعاریم و ربه، دو شهر با روستاهای اطراف آنها.

۶۱شهرهای بیابان: دشت اردن، مدیَن، سکاکه، **۶۲**نبشان، شهر نمک و عین جدی. جمعاً شش شهر با روستاهای اطراف آنها.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۳امّا مردم یهودا نتوانستند، یبوسیان را که در اورشلیم زندگی
می‌کردند، بیرون برانند؛ بنابراین یبوسیان تا به امروز، با مردم
یهودا در اورشلیم هستند.

سرزمین طایفهٔ افرایم

۱۶ سهم فرزندان یوسف از اردن، در شرق چشمه
اریحا شروع شده تا به بیابان و کوهستان بیت‌ئیل
می‌رسید ۲و از بیت‌ئیل تا لوز و عطاروت که سرحد ارکیان
است ادامه داشت. ۳از آن نقطه به یفلطیان که به طرف غرب
است تا بیت حورون پایین و تا جازُر و ساحل دریای مدیترانه
می‌رسید.
۴پس فرزندان یوسف، یعنی طایفهٔ منسی و افرایم سهم زمین
خود را گرفتند.
۵سهم خاندانهای طایفهٔ افرایم که سرحد شرقی آن از عطاروت
ادار شروع می‌شد و تا قسمت بیت‌حورون بالا ۶و از آنجا به
دریای مدیترانه می‌رسید. سرحد شمالی آن از دریای مدیترانه
به طرف شرق، یعنی مکمیه و از آنجا گذشته تا تانه شیلوه و
یانوحه ادامه داشت. ۷از یانوحه به طرف جنوب تا عطاروت و
نعره و از آنجا به رود اردن ختم می‌شد. ۸شروع سرحد غربی
آن از تفوح تا وادی قانه و پایان آن در دریای مدیترانه بود. ۹به
خاندانهای طایفهٔ افرایم بعضی از شهرهای نیمی از طایفهٔ منسی
هم داده شد. ۱۰ایشان کنعانیانِ ساکنِ جازر را بیرون نراندند و
آنها تا به امروز در بین طایفهٔ افرایم به سر می‌برند ولی آنها را
به کار اجباری وادار کردند.

سهم طایفهٔ منسی غربی

۱۷ یک سهم از زمینی که در غرب رود اردن بود، به
طایفهٔ منسی، پسر اول یوسف داده شد. به ماخیر
پدر جلعاد، پسر اول منسی که یک قهرمان مبارز بود، جلعاد
و باشان را در شرق رود اردن دادند. ۲زمینی که در غرب رود
اردن بود، به خاندانهای ابیعزر، هالک، اسریئیل، شکیم، حافر
و شمیداع که به پسران منسی پسر یوسف بودند، داده شد.
۳صلفحاد پسر حافر پسر جلعاد پسر ماخیر پسر منسی پسری
نداشت، بلکه دارای چند دختر بود به نامهای، محله، نوعه،
حجله، ملکه و ترصه. ۴آنها نزد العازار کاهن، یوشع پسر نون
و رهبران بنی‌اسرائیل آمدند و گفتند: «خداوند به موسی فرموده
بود که به ما هم زمینی در بین برادران ما داده شود.» پس به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها نیز مانند برادران ایشـــان سهمی داده شد. **۵**به این ترتیب طایفهٔ منسی به غیراز جلعاد و باشان، ده سهم دیگر از زمین را در شرق رود اردن مالک شدند، **۶**چون دختران طایفهٔ منسی ملکیّت خود را در بین مردان طایفه به دســت آوردند. زمین جلعاد به سایر بقیّهٔ مردان طایفهٔ منسی داده شد.

۷وسعت زمین طایفهٔ منسی از اشیر تا مکمته، که در شرق شکیم است، می‌رسید و از آنجا به طرف جنوب، تا منطقه‌ای که مردم عین‌تفوح زندگی می‌کردند، ادامه داشت. **۸**سرزمین تفوح متعلّق به طایفهٔ منسی بود. امّا شهر تفوح واقع در سرحد منسی، به طایفهٔ افرایم تعلّق داشــت. **۹**سرحد منسی تا وادی قانه می‌رسید. شهرهای جنوب وادی، گرچه در سرزمین منسی واقع بودند، ولی به طایفهٔ افرایم تعلّق داشــتند. سرحد منسی به طرف شــمال وادی رفته به دریای مدیترانه ختم می‌شــد. **۱۰**افرایم در جنوب، منسی در شمال و دریای مدیترانه در سرحد غربی آنها واقع بود. اشیر به ســمت شمال‌غرب و یساکار به طرف شمال‌شرق قرار داشت. **۱۱**در سرزمین یساکار و اشیر این شــهرها با روســتاهای آنها متعلّق به طایفهٔ منسی بودند: بیت شان، یبلعام، دور، عین دور، تعناک و مجدو. **۱۲**مردم منسی نتوانستند ساکنان آن شــهرها را بیرون برانند، پس کنعانیان به زندگی در آنجا ادامه دادند. **۱۳**حتّی هنگامی که قوم اسرائیل قویتر هم شدند، نتوانستند تمام کنعانیان را از آنجا خارج کنند، ولی آنها را به کار اجباری وادار کردند.

اعتراض طایفهٔ یوسف

۱۴مردم طایفهٔ یوسف به یوشع گفتند: «چرا به ما فقط یک سهم دادی، درحالی‌که از برکت خداوند، جمعیّت ما بسیار گردیده و قومی بزرگ شده‌ایم.» **۱۵**یوشع به آنها گفت: «اگر جمعیّت شما زیاد است و ناحیه کوهستانی افرایم برایتان کافی نیست، به سرزمین فرزیان و رفائیان بروید و جنگل آنجا را برای خود صاف کنید.»

۱۶آنها جواب دادند: «آن کوهستان برای ما کفایت نمی‌کند. ولی کنعانیانی که در دشت ســکونت دارند چه در بیت‌شان و چه در دشت یزرعیل، همگی دارای ارّابه‌های جنگی آهنی هستند.»

۱۷آنگاه یوشــع به مردم طایفهٔ یوســف یعنی افرایم و منسی گفت: «می‌دانم که جمعیّت شما زیاد است و صاحب قدرت

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هستید و باید سهم زیادتری داشته باشید. **۱۸**پس کوهستان از آن شما باشد. اگرچه آنجا منطقهٔ جنگلی است، شما می‌توانید جنگل را صاف کنید و مالک آن شوید. هرچند، کنعانیان ارّابه‌های جنگی آهنی دارند و قوی هستند، شما می‌توانید آنها را از آنجا بیرون کنید.»

تقسیم بقیّهٔ زمینها

۱۸ بعد از آنکه مردم اسرائیل سرزمین را تسخیر کردند، همه در شیلوه جمع شدند و خیمهٔ مقدّس را برپا کردند. **۲**هفت طایفهٔ اسرائیل هنوز سهم زمین خود را نگرفته بودند. **۳**پس یوشع به قوم اسرائیل گفت: «تا به کی سستی می‌کنید و نمی‌روید تا سرزمینی را که خداوند خدای اجدادتان به شما داده است، تصرّف کنید؟ **۴**از هر طایفه سه نفر را انتخاب نمایید و من آنها را به سراسر سرزمین می‌فرستم تا هر جایی را که می‌خواهند صاحب شوند، بررسی کنند و نتیجهٔ بررسی خود را بنویسند و برای من بیاورند. **۵**آنگاه آن سرزمین به هفت سهم تقسیم می‌شود. یهودا در قسمت جنوبی خود و طایفهٔ یوسف در قسمت شمالی خود می‌مانند **۶**و شما زمین را به هفت قسمت تقسیم کرده نقشهٔ آن را برایم بیاورید تا من در حضور خداوند قرعه بیندازم. **۷**امّا طایفهٔ لاوی در بین شما از آن زمین سهمی نمی‌گیرند، چون سهم آنها این است که به عنوان کاهن، خداوند را خدمت کنند. طایفهٔ جاد، رئوبین و نصف طایفهٔ منسی، سهم زمین خود را قبلاً از موسی، خادم خداوند گرفته‌اند.»

۸پیش از آن که نمایندگان طایفه‌ها به مأموریت خود بروند، یوشع به آنها دستور داد: «به سراسر آن سرزمین بروید. آن را بررسی کنید و بعد بیایید و به من گزارش کتبی بدهید و من در حضور خداوند قرعه می‌اندازم.» **۹**پس آنها به تمام قسمت‌های آن سرزمین رفته و گزارشی نوشتند که چگونه شهرهای آنجا را به هفت قسمت تقسیم کردند. بعد با فهرست نامهای شهرها، به اردوگاه یوشع در شیلوه برگشتند. **۱۰**یوشع با مشورت خداوند برای ایشان در شیلوه قرعه انداخت و در آنجا سهم هفت طایفهٔ باقیماندهٔ بنی‌اسرائیل تعیین شد.

منطقهٔ طایفهٔ بنیامین

۱۱قرعهٔ اول برای خاندانهای طایفهٔ بنیامین بود. ملکیّت آنها بین طایفهٔ یهودا و یوسف واقع بود. **۱۲**سرحد شمالی آن، از رود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اردن شروع شده، به شمال اریحا می‌رسید، و از آنجا به طرف غرب، تا کوهستان و بیابان بیت آون ادامه داشت. **۱۳**از آن نقطه به طرف جنوب به لوز یعنی بیت‌ئیل و سپس به عطاروت ادار به طرف کوهی در جنوب بیت حورون پایین می‌رفت. **۱۴**بعد به سوی مغرب دور زده، از پهلوی کوهی که در بیت حورون است می‌گذشت و به طرف جنوب به قریت بعل که قریت یعاریم هم نامیده می‌شود و متعلّق به طایفهٔ یهودا بود خاتمه می‌یافت. این بود سرحد غربی آن. **۱۵**سرحد جنوبی آن از کنار قریت یعاریم شروع شده، به چشمه‌های نفتوح، **۱۶**و از آنجا به دامنهٔ کوهی که مشرف بر درّهٔ هنوم در انتهای شمال دشت رفائیم واقع بود، می‌رفت. بعد از درّهٔ هنوم گذشته، به طرف جنوب، جایی که یبوسیان زندگی می‌کردند رسیده، از آنجا به طرف عین روجل می‌رفت. **۱۷** بعد به طرف شمال پیچیده، به عین شمس و سپس تا جلیلوت، مقابل گردنه اَدّمیم می‌رسید. از آنجا به طرف پایین به سنگ بوهن، پسر رئوبین **۱۸**و باز از شمال دشت اردن گذشته، به عربهٔ پایین می‌رفت. **۱۹**از آنجا هم گذشته، به طرف شمال بیت حجله می‌رفت و در خلیج دریای شور ختم می‌شد. این سرحد جنوبی آن بود. **۲۰**رود اردن سرحد شرقی آن را تشکیل می‌داد. این سرحدات سهم خاندان طایفهٔ بنیامین بود.

۲۱این شهرها متعلّق به خاندانهای طایفهٔ بنیامین بودند: اریحا، بیت‌حجله، عمیق قصیص، **۲۲**بیت عربه، صمارایم، بیت‌ایل، **۲۳**عَّویم، فاره، عفروت، **۲۴**کفرعمونی، عفنی و جابع، جمعاً دوازده شهر و روستاهای اطراف آنها. **۲۵**جلعون، رامه، بئیروت، **۲۶**مصفه، کفیره، موصه، **۲۷**راقم، یرفئیل، تراله، **۲۸**صیله، آلف، یبوس اعنی اورشلیم، جبعه و قریت یعاریم. جمعاً چهارده شهر با روستاهای اطراف آنها. این بود سهم خاندان طایفهٔ بنیامین.

سرزمین طایفهٔ شمعون

۱۹ قرعه دوم برای خاندانهای طایفهٔ شمعون بود. سرزمین ایشان تا سرزمین یهودا می‌رسید. **۲**و شامل این شهرها بود: بئرشبع، شبع، مولادا، **۳**حصرشوعال، بالح، عاصم، **۴**التولد، بتول، حُرما، **۵**صقلغ، بیت مرکبوت، حصرسوسه، **۶**بیت لباعوت و شاروحن. جمعاً سیزده شهر با روستاهای اطراف آنها.

۷عین، رِمون، عاتر و عاشان، جمعاً چهار شهر با روستاهای اطراف آنها. **۸**این روستاها با تمام شهرهای اطراف که آن تا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعلت بئیر یا رامه، در جنوب ادامه داشت، به خاندان طایفهٔ شمعون تعلّق گرفت. **۹**چون وسعت سرزمین طایفهٔ یهودا بیش از نیاز آنان بود، بنابراین قسمتی از آن به طایفهٔ شمعون داده شد.

سرزمین طایفهٔ زبولون

۱۰قرعه سوم به نام خاندان طایفهٔ زبولون درآمد. وسعت سرزمین آنها تا به سارید می‌رسید. **۱۱**از آنجا به طرف غرب به مرعله و دباشه و تا وادی مشرق از یقنعام ادامه داشت. **۱۲**از سارید به طرف مشرق به سرحد کسلوت تابور و بعد به دابره و تا یافیع می‌رسید. **۱۳**از آنجا به طرف مشرق تا جت حافر و عت‌قاصین و بعد از راه نیعه به طرف رِمون می‌رفت. **۱۴**از طرف شمال به حناتون دور زده به درّهٔ یفتحئیل ختم می‌شد. **۱۵**این سرزمین شامل شهرهای قطه، نهلال، شمرون، یداله و بیت‌لحم که با روستاهای اطراف آنها، **۱۶**جمعاً دوازده شهر بودند. این شهرها و روستاهای آن سهم طایفهٔ زبولون بودند که به خاندانهای آنها داده شد.

سرزمین طایفهٔ یساکار

۱۷قرعه چهارم به نام خاندانهای طایفهٔ یساکار درآمد. **۱۸**سرزمین آنها شامل شهرهای یزرعیل، کسلوت، شونم، **۱۹**حفارایم، شیئون، اناحره، **۲۰**ربیت، قشیون، آبص، **۲۱**رمه، عین جنیم، عین حده و بیت فصیص بود. **۲۲**سرحد این سرزمین با تابور، شحصیمه و بیت شمس هم تماس داشت و تا رود اردن می‌رسید. **۲۳**این بود زمین خاندانهای طایفهٔ یساکار. جمعاً شانزده شهر با روستاهای اطراف آنها.

سرزمین طایفهٔ اشیر

۲۴قرعه پنجم به نام خاندانهای طایفهٔ اشیر درآمد. **۲۵**سرزمین ایشان شامل حلقه، حلی، باطن، اکشاف، **۲۶**المَلِك، عمعاد و مشال بود. و سرحد غربی آن با کرمل و شحور لبنه تماس داشت. **۲۷**بعد این سرحد به طرف شرق دور زده به بیت داجون و از آنجا به زبولون و درّهٔ یفتحئیل در شمال رسیده، بعد به طرف بیت عامق و نعیئیل و سپس به طرف شمال به کابول، **۲۸**حبرون، رحوب، حمون، قانه و تا به صیدون بزرگ ادامه داشت. **۲۹**از آنجا به سرحد رامه پیچیده، به شهر مستحکم صور می‌رسید. از آن نقطه تا حوصه ادامه پیدا کرده، انتهای آن دریای مدیترانه بود. این منطقه شامل محلب، اکزیب، **۳۰**عمه،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عفیق و رحوب بود. جمعاً بیست و دو شهر با روستاهای اطراف آنها. **۳۱**این شـــهرها با دهاتشان مربوط به ملکیّت خاندانهای طایفهٔ اشیر بودند.

سرزمین طایفهٔ نفتالی

۳۲قرعه ششم به نام خاندانهای طایفهٔ نفتالی درآمد. **۳۳**سرحد زمین آنها از حالف در بلوطی که در صنعیم است شروع شده به ادامی ناقب و یبنئیل و تا لقوم ادامه داشت و انتهای آن رود اردن بود. **۳۴**از آنجا به طرف غرب پیچیده به آزنوت تابور و بعد به حقوق می‌رسید. و با زبولون در جنوب، با اشیر در مغرب و با رود اردن در مشرق تماس داشت. **۳۵**شهرهای مستحکم آن صدیم، صیر، حمت، رقت، کنارت، **۳۶**ادامَه، رامه، حاصور، **۳۷**قادش، اذرعی، عین حاصور، **۳۸**یرون، مجدلئیل، حوریم، بیت عناه و بیت شمس بودند. جمعاً نوزده شهر با روستاهای اطراف آنها. **۳۹**این بود زمین خاندانهای طایفهٔ نفتالی با شهرها و روستاهای آنها.

سرزمین طایفهٔ دان

۴۰قرعه هفتم به نام خاندانهای طایفهٔ دان درآمد. **۴۱**سرزمین ایشان شامل شهرهای صرعه، اشتئول، عیرشمس، **۴۲**شعلبین، ایالون، یتله، **۴۳**ایلون، تمنه، عقرون، **۴۴**التقیه، جبتون، بعله، **۴۵**یهود، بنی‌برق، جـــت رِمون، **۴۶**میاه یرقون، رقون و منطقهٔ اطراف یافا بود. **۴۷**وقتی طایفهٔ دان سرزمین خود را از دست دادند، به لشم حمله نموده، آن را تصرّف کردند. مردم آنجا را با دَم شمشیر کشتند و در آنجا سکونت اختیار کرده و نام آن شهر را از لشم به دان، که اسم جدشان بود، تبدیل نمودند. **۴۸**این شـــهرها و روســـتاهای اطراف آنها متعلّق به خاندانهای طایفهٔ دان بودند.

سهم یوشع

۴۹هنگامی که مردم اســـرائیل تقســـیم ســـرزمینها را به پایان رساندند، ایشـــان در میان خود، به یوشع پسر نون نیز سهمی دادند. **۵۰**طبق دســـتور خداوند و انتخاب خودش، شهر تمنه سارح را که در کوهستان افرایم بود برای او تعیین کردند. یوشع آن را دوباره آباد کرد و در آنجا سکونت اختیار نمود.

۵۱به این ترتیب العازار کاهن، یوشـــع پســـر نـــون و رهبران طایفه‌های اسرائیل، آن سرزمین را در حضور خداوند، در مقابل دروازهٔ خیمهٔ مقدّس در شیلوه تقسیم کردند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شهرهای پناهگاه

۲۰ بعد خداوند به یوشع فرمود: **۲**«به قوم اسرائیل بگو، طبق دستوری که به موسی داده بودم، شهرهایی را به عنوان پناهگاه انتخاب کنید، **۳**تا اگر کسی ناخواسته مرتکب قتل شود، به یکی از آن شهرها پناه ببرد و دست وابستگان شخص مقتول به او نرسد. **۴**شخص قاتل باید، به یکی از آن شهرها فرار کند و در جلو دروازهٔ ورودی شهر بایستد و ماجرای خود را برای رهبران آن شهر بیان کند. آنها او را به داخل شهر ببرند و جایی برایش تهیّه کنند و او نزد آنها بماند. **۵**اگر خانوادهٔ شخص مقتول برای انتقام بیایند، قاتل را به دست آنها نسپارند؛ زیرا او به طور تصادفی مرتکب قتل شده و با مقتول سابقهٔ دشمنی نداشته است. **۶**او تا زمان محاکمه در حضور مردم و تا زمان فوت کاهن اعظم وقت، در آنجا بماند. بعد از آن، شخص قاتل می‌تواند به خانهٔ خود و به شهری که از آن فرار کرده است، بازگردد.»

۷بنابراین شهر قادش در جلیل، در کوهستان نفتالی، شکیم در کوهستان افرایم و حبرون در کوهستان یهودا برای این منظور تعیین گردیدند. **۸**همچنین طبق دستور خداوند سه شهر دیگر را در آن طرف رود اردن، در شرق اریحا انتخاب کردند که عبارت بود از باصر، در بیابان طایفهٔ رئوبین، رامون در جلعاد در سرزمین جاد و جولان در باشان در محدوده طایفهٔ منسی. **۹**اینها شهرهای پناهگاه بودند برای مردم اسرائیل و بیگانگانی که با آنها زندگی می‌کردند. هرگاه کسی ناخواسته مرتکب قتل می‌شد، به آنجا پناه می‌برد تا به دست وابستگان شخص مقتول کشته نشود و در آنجا تا روز محاکمهٔ خود باقی می‌ماند.

شهرهایی که به لاویان داده شد

۲۱ رهبران فامیل لاویان، نزد العازار کاهن، یوشع پسر نون و بزرگان طایفه‌های بنی‌اسرائیل به شیلوه، در سرزمین کنعان آمده، گفتند: **۲**«طبق دستور خداوند به موسی، باید شهرهایی برای زندگی ما و چراگاههایی هم برای گلّه‌های ما، به ما داده شود.» **۳**بنابراین مطابق فرمان خداوند، مردم اسرائیل شهرهایی را با چراگاههای آنها برای لاویان و گلّه‌های ایشان تعیین کردند.

۴خاندان قهاتیان اولین خانواده از طایفهٔ لاوی بودند که قرعه به نام ایشان درآمد. برای این خانواده‌ها که از فرزندان هارون

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بودند سیزده شهر در سرزمین یهودا، شمعون و بنیامین تعیین کردند. **۵**به بقیّهٔ خاندان قهاتیان، ده شهر در طایفهٔ افرایم، دان و نصف طایفهٔ منسی داده شد.

۶برای خاندان جرشونیان سیزده شهر در طایفه‌های یساکار، اشیر، نفتالی و نصف طایفهٔ منسی در باشان تعیین کردند.

۷به خانوادهٔ خاندان مراری دوازده شهر در طایفه‌های رئوبین، جاد و زبولون داده شد.

۸این شهرها و چراگاهها را مردم اسرائیل، طبق فرمان خداوند به موسی، به حکم قرعه به لاویان دادند.

۹اینها شهرهایی هستند در طایفه‌های یهودا و شمعون که به فرزندان هارون که قهاتیان بودند، دادند. **۱۰**آنها نخستین کسانی از طایفهٔ لاوی بودند که قرعه به نام ایشان درآمد. **۱۱**این شهرها را برای ایشان تعیین نمودند: قریت اربع (اربع پدر عناق بود) که اکنون آن را حبرون می‌گویند و در کوهستان یهودا واقع است با چراگاههای اطراف آن. **۱۲**امّا مزرعه و روستاهای اطراف آن قبلاً به کالیب پسر یفنه داده شده بود.

۱۳علاوه بر حبرون که یکی از شهرهای پناهگاه بود، این شهرها را نیز با چراگاههای اطراف آنها به فرزندان هارون کاهن دادند: **۱۴**لبنه، یتیر، اشتموع، **۱۵**حولون، **۱۶**دبیر، عین، یطه و بیت شمس جمعاً نه شهر از دو طایفهٔ یهودا و شمعون. **۱۷**از طایفهٔ بنیامین: جبعون، جبعه، **۱۸**عناتوت و علمون. **۱۹**شهرهایی که به فرزندان هارون کاهن دادند، سیزده شهر با چراگاههای اطراف آنها بودند.

۲۰به بقیّهٔ خانوادهٔ لاویان از خاندان قهات این شهرها را با چراگاههای اطراف آنها، از طایفهٔ افرایم دادند: **۲۱**شکیم شهر پناهگاه قاتلین در کوهستان افرایم، جازر، **۲۲**قبصایم و بیت حورون جمعاً چهار شهر. **۲۳**از طایفهٔ دان چهار شهر با چراگاههای اطراف آنها: التقیه، جبتون، **۲۴**ایلون و جت رِمون. **۲۵**از نصف طایفهٔ منسی غربی: تعنک، جت رِمون جمعاً دو شهر با چراگاههای اطراف آنها. **۲۶**به این ترتیب خاندان قهاتیان ده شهر با چراگاههای آنها دریافت کردند.

۲۷یک خانوادهٔ دیگر لاوی، یعنی خاندان جرشونیان، این دو شهر را با چراگاههای اطراف آنها در نصف طایفهٔ منسی در باشان به دست آوردند: شهر جولان شهر پناهگاه در باشان و شهر بعشتره. **۲۸**از طایفهٔ یساکار: قشیون، دابره، **۲۹**یرموت و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عین جنیم جمعاً چهار شهر با چراگاههای اطراف آنها. **۳۰**از طایفهٔ اشیر: میشال، عبدون، **۳۱**حلقات و رحوب جمعاً چهار شهر با چراگاههای اطراف آنها. **۳۲**از طایفهٔ نفتالی: قادش شهر پناهگاه در جلیل، حموت دور و قرتان جمعاً سه شهر با چراگاههای اطراف آنها. **۳۳**سپس به خانوادههای خاندان جرشونیان سیزده شهر با چراگاههای اطراف آنها داده شد.

۳۴به بقیّهٔ لاویان یعنی خاندان مراری چراگاههای اطراف آنها در طایفهٔ زبولون داده شد که عبارت بودند از: یقنعام، قرته، **۳۵**دمنه و نحلال جمعاً چهار شهر با چراگاههای اطراف آنها. **۳۶**از طایفهٔ رئوبین: باصر، یهصه، **۳۷**قدیموت و میفعه جمعاً چهار شهر با چراگاههای اطراف آنها. **۳۸**از طایفهٔ جاد: راموت شهر پناهگاه در جلعاد، محنایم، **۳۹**حشبون و یعزیر جمعاً چهار شهر با چراگاههای اطراف آنها. **۴۰**آن دوازده شهر را برای خاندان مراری، که بقیّهٔ طایفهٔ لاوی بودند، تعیین کردند.

۴۱-۴۲به این ترتیب برای طایفهٔ لاوی جمعاً چهل و هشت شهر را با چراگاههای اطراف آنها در بین طایفههای اسرائیل تعیین کردند.

۴۳قوم اسرائیل سر انجام همهٔ آن سرزمین را، همانطور که خداوند وعده داده بود که به ملکیّت ایشان میدهد، به دست آوردند و در آنجا زندگی را شروع کردند. **۴۴**خداوند همانگونه که وعده فرموده بود، در هر گوشه آن سرزمین آرامش برقرار کرد. هیچیک از دشمنان ایشان نمیتوانست در مقابل آنها مقاومت کند، زیرا خداوند، بنیاسرائیل را بر تمام دشمنان پیروز میساخت. **۴۵**خداوند به تمام وعدههایی که به مردم اسرائیل داده بود، وفا کرد.

بازگشت طایفههای شرقی

۲۲ **۱-۲**سپس یوشع مردم طایفهٔ رئوبین، جاد و نصف طایفهٔ منسی را جمع کرده به آنها گفت: «شما از همهٔ احکام موسی، خادم خداوند اطاعت کردید و تمام اوامر او را بجا آوردید. **۳**هیچوقت برادران و خواهران اسرائیلی خود را ترک نکردید، بلکه با اخلاص کامل از دستورات خداوند پیروی نمودهاید. **۴**اینک که خداوند طبق وعدهٔ خود، به برادران شما صلح و آرامش بخشیده است، پس به خانههای خود در سرزمینی که در آن طرف رود اردن است و موسی، خادم خداوند به شما داد، بازگردید. **۵**مراقب باشید که همهٔ

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

احکامی را که موسی، خادم خداوند به شما داده است، بجا آورید. خداوند خدای خود را دوست داشته باشید، رضای او را بخواهید و از اوامر او اطاعت کنید. به او وفادار باشید و از جان و دل او را خدمت نمایید.» **۶**بعد یوشع آنها را برکت داده به خانه‌هایشان فرستاد.

۷موسی به نصف طایفهٔ منسی زمینی را در باشان داده بود. یوشع به نصف دیگر آن طایفه زمینی در بین سایر اقوام اسرائیل در غرب رود اردن داد. پیش از آن که مردم به خانه‌های خود بروند، یوشع همه را برکت داد. **۸**او به آنها گفت: «حالا شما با دارایی و مال فراوان، گلّه و رمه، نقره، طلا، برنز، آهن و لباس زیاد به خانه‌های خود برمی‌گردید. شما باید همهٔ چیزهایی را که از دشمنان به غنیمت گرفته‌اید، با برادرانتان تقسیم کنید.»

۹پس طایفه‌های رئوبین، جاد و نصف طایفهٔ منسی از مردم اسرائیل در شیلوه که در سرزمین کنعان بود جدا شدند و به خانه‌های خود در جلعاد، که طبق دستور خداوند به موسی، آن را به دست آورده بودند، برگشتند.

قربانگاهی در شرق رود اردن

۱۰وقتی‌که طایفه‌های رئوبین و جاد و نصف طایفهٔ منسی به حوالی رود اردن، در سرحد کنعان آمدند، یک قربانگاه بزرگ و قابل توجّه ساختند. **۱۱**چون سایر مردم اسرائیل این را شنیدند، گفتند: «مردم رئوبین و جاد و منسی یک قربانگاه در سرحد کنعان، در حوالی رود اردن، یعنی در قسمتی که متعلّق به ما می‌باشد، ساخته‌اند.» **۱۲**وقتی‌که مردم اسرائیل این را شنیدند، همگی در شیلوه جمع شدند تا با آنها جنگ کنند.

۱۳–۱۴آنگاه مردم اسرائیل، فینحاس پسر العازار کاهن را، با ده نفر نماینده، یعنی از هر طایفهٔ، یک سرکرده نزد مردم رئوبین، جاد و نصف طایفهٔ منسی فرستادند. **۱۵–۱۶**آنها به جلعاد آمدند و به نمایندگی از طرف جماعت خداوند به آنها گفتند: «این چه فتنه‌ای است که شما در مقابل خدای اسرائیل کردید؟ شما با ساختن آن قربانگاه، از امر خداوند سرپیچی نمودید. بنابراین شما دیگر پیرو او نیستید. **۱۷–۱۸**آیا گناهی که در فغور از ما سر زد کم بود؟ به‌خاطر همان گناه بود که آن بلا بر سر قوم خدا آمد که تا به حال از آن رنج می‌بریم. آیا نمی‌خواهید از اوامر خداوند پیروی کنید؟ اگر امروز فرمان خدا را بجا نیاورید،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند فردا همهٔ مردم اسرائیل را به غضب خود گرفتار می‌کند.
۱۹اگر سرزمین شما مکان ناپاک برای عبادت است، پس بیایید
به سرزمین خداوند، در جایی که خیمه اوست، جایی را برای
خود انتخاب کنید. با ساختن قربانگاهی دیگر برضد خداوند
و برضد ما قیام نکنید. **۲۰**آیا به یاد دارید که عخان پسر زارح
نخواست طوری که خداوند امر فرموده بود، چیزهای حرام را
از بین ببرد. تنها عخان به‌خاطر گناه خود هلاک نشد، بلکه
تمام قوم اسرائیل به غضب خداوند گرفتار شدند.»
۲۱مردم رئوبین، جاد و نصف طایفهٔ منسی به رؤسای طایفه‌های
بنی‌اسرائیل جواب دادند: **۲۲**«خدای قادر مطلق و خداوند متعال
می‌داند که چرا ما این کار را کردیم و می‌خواهیم شما هم
بدانید که اگر این کار ما نافرمانی از خداوند و یا نقصی در
ایمان ما باشد، شما حق دارید ما را زنده نگذارید. **۲۳**یا اگر
این قربانگاهی را که برای قربانی سوختنی و آردی و قربانی
سلامتی ساخته‌ایم، بی‌اطاعتی از فرمان خداوند باشد، خداوند
خودش از ما انتقام بگیرد. **۲۴**امّا این‌طور نیست. این کار ما به
این سبب بود که می‌ترسیدیم در آینده، فرزندان شما به فرزندان
ما بگویند: شما حق ندارید که خدای اسرائیل را بپرستید **۲۵**زیرا
خداوند رود اردن را بین ما و شما یعنی طایفه‌های رئوبین و
جاد سرحد قرار داده است و شما هیچ سهمی در خداوند
ندارید. بنابراین فرزندان شما ممکن است فرزندان ما را از
پرستش خداوند باز دارند. **۲۶**به همین دلیل، گفتیم بیایید تا
قربانگاهی بسازیم، نه برای سوزانیدن بُخور و یا قربانی، **۲۷**بلکه
برای شهادتی بین مردم ما و مردم شما و همچنین نسل آینده،
تا بدانند که ما واقعاً خداوند را با هدایای سوختنی و قربانی‌ها
و قربانی‌های سلامتی پرستش می‌کنیم و اگر در آینده فرزندان
شما به فرزندان ما بگویند: 'شما در خداوند سهمی ندارید،'
۲۸فرزندان ما جواب بدهند: 'به قربانگاهی که اجداد ما شبیه
قربانگاه خداوند ساخته‌اند نگاه کنید. این قربانگاه برای هدایای
سوختنی و قربانی نبود، بلکه تا شهادتی باشد، بین مردم ما
و مردم شما.' **۲۹**ما هرگز از خداوند نافرمانی نمی‌کنیم و ادّعا
نداریم که با ساختن یک قربانگاه برای خود و تقدیم قربانی‌های
سوختنی و صدقه‌های آردی، فرمان خداوند را بجا می‌آوریم.
ما می‌دانیم که یگانه قربانگاه، همان قربانگاه خداوند است که
در مقابل خیمهٔ مقدّس قرار دارد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۰وقتی فینحاس کاهن و بزرگان قوم و رؤسای طایفه‌های
اسرائیل که با او بودند سخنان مردم رئوبین و جاد و منسی را
شنیدند، همگی قانع شدند. **۳۱**فینحاس پسر العازار کاهن به مردم
رئوبین و جاد و منسی گفت: «حال به یقین می‌دانم که خداوند
در بین ما حضور دارد و شما از او نافرمانی نکرده‌اید، بلکه قوم
ما و تمام بنی‌اسرائیل را از مجازات نجات داده‌اید.»
۳۲بعد فینحاس پسر العازر کاهن و رهبران قوم از مردم رئوبین،
جاد و منسی در جلعاد خداحافظی کرده نزد قوم اسرائیل برگشتند
و همه چیز را به آنها گزارش دادند. **۳۳**این خبر مردم اسرائیل را
شادمان ساخت و همگی خدا را شکر کردند و دیگر سخنی
از جنگ با طایفه‌های رئوبین و جاد و منسی و ویران کردن
سرزمین آنها نزدند.
۳۴مردم رئوبین و جاد، آن قربانگاه را «شاهد» نامیدند، زیرا
گفتند: «این قربانگاه شاهد است که خداوند، خداست.»

وصیّت یوشع

۲۳ پس از گذشت سالهای طولانی، سرانجام خداوند
بنی‌اسرائیل را از دشمنان گرداگرد ایشان رهایی
بخشید و آنان به آرامی رسیدند. یوشع پیر و سالخورده شده
بود. **۲**او تمام قوم اسرائیل را با رهبران، رؤسا، داوران و معتمدان
آنها جمع کرده به آنها گفت: «من اکنون پیر شده‌ام. **۳**شما
آنچه را که خداوند خدای شما، به‌خاطر شما با سایر قومها
کرد، دیدید. خداوند خدای شما، برای شما جنگ کرد. **۴**من
سرزمین اقوامی را که باقی مانده‌اند و همچنین آنهایی را که
قبلاً مغلوب نموده‌ام، از رود اردن در شرق تا دریای مدیترانه
در غرب، بین شما تقسیم کردم. **۵**خداوند خدای شما، همهٔ
آن مردم را از سر راه شما و از سرزمینی که در آن سکونت
دارند، بیرون می‌کند تا همان‌طور که به شما وعده داده بود،
سرزمین آنها را تصرّف نمایید. **۶**پس کوشش کنید آنچه را که
در کتاب تورات موسی نوشته شده، انجام دهید و از هیچ‌یک
از دستورات آن سرپیچی نکنید. **۷**احتیاط کنید با مردمی که
در بین شما باقی مانده‌اند، معاشرت نداشته باشید. حتّی نام
خدایان آنها را هم، به زبان نیاورید. به نام خدایان ایشان قسم
نخورید و آنها را خدمت یا پرستش نکنید. **۸**بلکه همان‌طور
که تا به حال رفتار نموده‌اید، به خداوند خدای خود توکّل
نمایید. **۹**او اقوام بزرگ و نیرومند را از سر راهتان بیرون راند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا هیچ قومی یارای مقاومت با شما را نداشته باشد. **۱۰**هرکدام
از شما می‌تواند به تنهایی در مقابل هزار سرباز دشمن بایستد،
زیرا خداوند خدایتان مطابق وعده‌ای که داده است، برای شما
جنگ می‌کند. **۱۱**پس کوشش کنید که خداوند خدای خود را
دوست داشته باشید. **۱۲**اگر از او روی برگردانید و با اقوامی
که باقی مانده‌اند، معاشرت و ازدواج کنید، **۱۳**باید بدانید که
خداوند خدای شما، آنها را بیرون نخواهد کرد، بلکه آنها دام
بر سر راه شما و تازیانه برای پشت شما و خاری در چشمتان
خواهند شد تا اینکه همگی شما در این زمین نیکویی که خداوند
خدای شما، به شما داده است، هلاک گردید.

۱۴«اکنون زمان مرگ من رسیده است و شما از دل و جان
می‌دانید که خداوند خدای شما، همهٔ چیزهای خوبی را که
وعده فرموده بود، به شما داد و به تمام وعده‌های خود وفا
کرد و یکی از آنها هم بر زمین نیافتاد. **۱۵**امّا همان‌طور که همهٔ
وعده‌های خود را عملی کرد، اگر از فرمان او سرپیچی نمایید،
چنان بلاهایی بر سرتان خواهد آورد که همگی شما در این
سرزمینی که خداوند به شما داده است، بکلّی نابود شوید.
۱۶اگر شما پیمانی را که خداوند خدایتان با شما بسته است،
بشکنید و خدایان بیگانه را پرستش کنید، آنگاه خشم خداوند
بر شما خواهد آمد و شما را در آن سرزمینی که به شما داده
است، نیست و نابود می‌کند.»

تجدید پیمان در شکیم

۲۴ بعد یوشع تمام طایفه‌های اسرائیل را با رهبران،
روسا، داوران و معتمدان آنها در شکیم فراخواند.
آنها آمدند و در پیشگاه خدا حاضر شدند. **۲**یوشع به آنها
گفت: «خداوند خدای بنی‌اسرائیل چنین می‌فرماید: 'سالها
پیش اجداد شما در آن طرف رود فرات زندگی می‌کردند و
خدایان بیگانه را می‌پرستیدند. یکی از اجدادتان، طارح پدر
ابراهیم و ناحور بود. **۳**بعد جدّ شما، ابراهیم را از سرزمین آن
طرف رود فرات به سراسر کنعان هدایت نمودم. فرزندان او
را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم. **۴**به اسحاق یعقوب و
عیسو را دادم. کوهستان اَدوم را به عیسو بخشیدم، امّا یعقوب
و فرزندانش به مصر رفتند. **۵**سپس موسی و هارون را فرستادم
و بلاهای بزرگی بر سر مصر آوردم. امّا اجداد شما را از آنجا
بیرون آوردم. **۶**وقتی آنها را از مصر بیرون آوردم، مصریان با

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ارّابه‌های جنگی و سربازان اسب سوار، اجداد شما را تعقیب کردند. وقتی اجداد شما به دریای سرخ رسیدند. **۷**نزد من دعا و زاری نموده کمک خواستند. من بین آنها و لشکریان مصر تاریکی ایجاد نمودم و آب دریا را بر سر مصریان ریختم، به طوری که همهٔ آنها در دریا غرق شدند. آنچه را که من بر سر مصریان آوردم، شما به چشم خود دیدید.

«'سپس شما مدّتی طولانی در بیابان زندگی کردید. **۸**بعد شما را به سرزمین اموریان که در شرق رود اردن بود، آوردم. آنها با شما جنگ کردند و من شما را بر آنها پیروز ساختم و همهٔ آنها را از بین بردم. **۹**بعد بالاق پسر صفور، پادشاه موآب به جنگ بنی‌اسرائیل آمد و بلعام پسر بعور را دعوت کرد که شما را لعنت کند. **۱۰**امّا من حرف بلعام را گوش نکردم. پس او شما را برکت داده و به این ترتیب شما را از دست بالاق نجات دادم. **۱۱**شما از رود اردن عبور کردید و به اریحا رفتید. مردم اریحا مانند اموریان، فرزیان، کنعانیان، حِتّیان، جرجاشیان، حویان و یبوسیان با شما جنگیدند، امّا من شما را بر همهٔ آنها پیروز ساختم. **۱۲**وقتی که جلو رفتید، من پیش از رسیدن شما به آنجا، دو پادشاه اموریان را به ترس و وحشت انداختم تا آنها از سر راهتان رانده شوند. شما با شمشیر و کمان خود این کار را نکردید! **۱۳**من به شما زمینی را دادم که شما در آن زحمت نکشیده بودید. شهرهایی را بخشیدم که شما بنا نکرده بودید. حالا شما در آن جاها زندگی می‌کنید، انگور را از تاک و زیتون را از درختهایی می‌خورید که خود شما نکاشته بودید.'

۱۴«پس از خداوند بترسید و با اخلاص و وفاداری او را خدمت و پرستش کنید. خدایانی را که نیاکانتان در آن طرف رود فرات و در مصر می‌پرستیدند، فراموش کنید و تنها خداوند را بپرستید. **۱۵**اگر نمی‌خواهید خداوند را پرستش کنید، هم اکنون تصمیم بگیرید که چه کسی را پرستش خواهید کرد. آیا خدایانی را که نیاکانتان در آن طرف رود فرات می‌پرستیدند، یا خدایان اموریان را که اکنون در سرزمین‌شان زندگی می‌کنید؟ امّا من و خانواده‌ام خداوند را پرستش خواهیم نمود.»

۱۶آنگاه مردم جواب دادند: «ما هرگز خداوند را ترک نخواهیم کرد تا خدایان بیگانه را پرستش نماییم. **۱۷**زیرا خداوند، ما و نیاکان ما را از مصر، که در آنجا در غلامی به سر می‌بردیم،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیـرون آورد و آن همه معجزات را در برابر چشـمان ما انجام داد. بـه هر جایی که رفتیـم و از بین همـهٔ اقوامی که عبور کردیم، او حافظ و نگهبان ما بود. **۱۸**وقتی‌که به این سرزمین آمدیـم، خداوند، اموریان را کـه در اینجا زندگی می‌کردند، بیرون راند. پس ما نیز خداوند را که خدای ماسـت پرستش خواهیم کرد.»

۱۹یوشع به مردم گفت: «امّا ممکن است شما نتوانید خداوند را پرستش کنید، او خدای مقدّس و غیور است. او گناهان شما را نمی‌بخشد. **۲۰**اگر خداوند را ترک کنید و خدایان بیگانه را بپرستید، او از شما رو می‌گرداند و شما را مجازات می‌کند و با وجود همهٔ خوبی‌هایی که در حق شـما کرده است، بازهم شما را از بین می‌برد.»

۲۱مردم به یوشع گفتند: «خیر، ما خداوند را پرستش خواهیم کرد.»

۲۲آنگاه یوشع به آنها گفت: «خودتان شاهد باشید که خداوند را برای پرستش اختیار کردید.»

آنها جواب دادند: «بلی، ما شاهد هستیم.»

۲۳یوشع گفت: «پس خدایان بیگانه را که با خود دارید، ترک کنید و دلهایتان را به خداوند خدای اسرائیل بسپارید.»

۲۴مردم به یوشع گفتند: «ما خداوند خدای خود را پرستش خواهیم کرد و از اوامر او اطاعت خواهیم کرد.»

۲۵پس یوشع در همان روز در شکیم، با مردم پیمان بست و احکام و قوانینی برای ایشان وضع کرد. **۲۶**یوشع همهٔ آنها را در کتاب دسـتورات خدا نوشت. بعد سنگ بزرگی برداشت و در زیر درخت بلوط، در جایـگاه مقدّس خداوند قرار داد. **۲۷**سپس یوشع به مردم گفت: «این سنگ شاهد ماست، زیرا همهٔ سـخنانی را که خداوند به ما گفت شنید. بنابراین، این سنگ شاهد است و اگر شما از خدا سرپیچی کنید، این سنگ برضد شما شهادت خواهد داد.» **۲۸**آنگاه یوشع مردم را مرخّص نمود و هرکس به سرزمین خود بازگشت.

مرگ یوشع و العازار

۲۹مدّتی بعد، یوشع پسر نون، خدمتگزار خداوند در سن صد و ده سـالگی در گذشـت. **۳۰**او را در زمین خودش در تمنه سارح که در کوهستان افرایم، در شمال کوه جاعش است به خاک سپردند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۱بنی‌اسرائیل در طول زندگانی یوشع و همچنین رهبران قوم، که بعد از مرگ او زنده بودند و همهٔ کارهایی را که خداوند برای قوم اسـرائیل کرده بود، با چشـم خود دیده بودند، به خداوند وفادار ماندند.

۳۲استخوانهای یوسـف را که مردم اسرائیل از مصر با خود آورده بودند در شـکیم، در جایی که یعقوب از پسران حمور به قیمت یکصد سکّهٔ نقره خریده بود، دفن کردند. این زمین جزو زمینهای فرزندان یوسف بود.

۳۳العازار پسر هارون نیز مُرد و در جبعه، در کوهستان افرایم، در شهری که به پسرش فینحاس تعلّق داشت به خاک سپرده شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب داوران

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۱				

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوران

معرّفی کتاب

کتاب داوران، شرح وقایعی از تاریخ بنی‌اسرائیل، از زمان ورود آنان به کنعان، تا زمان استقرار پادشاهی است. این وقایع، دربارهٔ حکومت قهرمانان ملّی است که آنان را «داوران» می‌نامیدند، اکثر آنها فرماندهان نظامی بودند، نه قاضی. یکی از معروفترین آنها سامسون است که شرح کارهای وی در فصلهای ۱۳-۱۶ نوشته شده است.

بزرگترین درس این کتاب این است که زندگی بنی‌اسرائیل بستگی به اطاعت آنان از خدا داشت. زمانی که نافرمانی می‌کردند، دچار فلاکت می‌شدند. مهمتر آن که حتّی وقتی قوم نسبت به خدا بی‌وفا بودند و دچار فلاکت می‌شدند، خدا همیشه حاضر بود که وقتی آنان توبه کنند و دوباره به سوی او بازگردند، آنها را نجات بخشد.

tarikhema.org

تقسیم‌بندی کتاب

اتّفاقات تا زمان وفات یوشع ۱:۱-۲:۱۰
داوران اسرائیل ۲:۱۱-۱۶:۳۱
وقایع گوناگون ۱۷:۱-۲۱:۲۵

جنگ طایفه یهودا و شمعون با ادونی بازق

۱ بعد از وفات یوشع، قوم اسرائیل از خداوند پرسیدند: «اول کدام طایفه باید به جنگ کنعانیان برود؟»
۲ خداوند فرمود: «طایفهٔ یهودا باید اول برود. من آن سرزمین را به آنها خواهم سپرد.»
۳ طایفهٔ یهودا، به طایفهٔ شمعون گفتند: «شما با ما بیایید تا با کنعانیان بجنگیم و سرزمینی را که متعلّق به ماست تصرّف کنیم، ما نیز به شما کمک می‌کنیم تا سرزمین خود را تصرّف نمایید.» پس سپاهیان شمعون و سپاهیان یهودا با هم به جنگ رفتند. **۴** خداوند آنها را بر کنعانیان و فرزیان پیروز ساخت،

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنان ده‌هزار نفر از دشمنان خود را در بازق کشتند. **۵**سپس ادونی بازق را یافته، با او جنگیدند. **۶**ادونی بازق فرار کرد، امّا آنها او را دستگیر نموده، شصت دست و پای او را بریدند. **۷**ادونی بازق گفت: «هفتاد پادشاه با شصتهای دست و پا بریده، خرده نانهای سفرهٔ مرا می‌خوردند. اکنون خداوند مرا به سزای کارهایم رسانیده است.» بعد او را به اورشلیم آوردند و او در آنجا مُرد.

تسخیر اورشلیم و حبرون به دست طایفهٔ یهودا

۸سپاهیان یهودا اورشلیم را تصرّف کردند و ساکنان آن را با شمشیر کشتند و شهر را آتش زدند. **۹**سپس به جنگ کنعانیان که در کوهستان، در جنوب و در کوهپایه‌ها زندگی می‌کردند، رفتند. **۱۰**بعد با کنعانیان ساکن حبرون، که قبلاً قریت اربع نامیده می‌شد، جنگ کردند و خاندانهای شیشای، اخیمان و تلمای را شکست دادند.

تسخیر دبیر توسط عتنئیل
(یوشع ۱۵:۱۳-۱۹)

۱۱از آنجا به شهر دبیر حمله کردند. (نام دبیر پیش از آن قریت سفیر بود.) **۱۲**کالیب گفت: «هرکسی که قریت سفیر را تسخیر کند من دختر خود، عکسه را به او می‌دهم.» **۱۳**عتنئیل، پسر قناز برادر کوچکتر کالیب، آن شهر را تسخیر کرد و کالیب عکسه دختر خود را به او داد. **۱۴**وقتی نزد او آمد، عتنئیل او را تشویق کرد که از پدرش کالیب، یک مزرعه بخواهد. عکسه از الاغ خود پایین آمد و کالیب از او پرسید: «چه می‌خواهی؟» **۱۵**عکسه گفت: «به من یک هدیه بده. چون زمینی که به من داده‌ای، سرزمینی خشک و بی‌آب است، پس چند چشمهٔ آب نیز به من بده.» پس کالیب چشمه‌های بالا و پایین را به او داد.

پیروزی طایفه‌های یهودا و بنیامین

۱۶فرزندان قینی، پدر زن موسی، با طایفهٔ یهودا از اریحا به بیابان یهودا که در جنوب عَراد است رفتند و با مردم آنجا زندگی کردند. **۱۷**بعد مردان یهودا، به همراهی مردان شمعون، به جنگ کنعانیانِ شهر صَفَت رفتند. آن شهر را بکلّی ویران کردند و نامش را حُرما گذاشتند. **۱۸**سپاهیان یهودا همچنین غَزَّه، اشقلون، عقرون و روستاهای اطراف آنها را تصرّف کردند. **۱۹**خداوند آنها را در تصرّف کوهستان کمک کرد. امّا آنها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نتوانستند، ساکنان دشت را بیرون برانند، زیرا آنها ارّابه‌های جنگی آهنی داشتند. **۲۰**شهر حبرون را، طبق دستور موسی، به کالیب دادند و سه خاندان عَناق را از آنجا بیرون راندند. **۲۱**امّا طایفهٔ بنیامین، یبوسیان مقیم اورشلیم را بیرون نراندند، بنابراین آنها تا به امروز، با طایفهٔ بنیامین زندگی می‌کنند.

تسخیر بیت‌ئیل به دست طایفه‌های افرایم و منسی

۲۲طایفهٔ یوسف هم رفت و به شهر بیت‌ئیل حمله کرد و خداوند با آنها بود. **۲۳**آنها جاسوسانی را به بیت‌ئیل، که اکنون لوز نامیده می‌شود، فرستادند. **۲۴**جاسوسان مردی را دیدند که از شهر خارج می‌شود. آنها نزد او رفتند و گفتند: «اگر راه ورود به شهر را به ما نشان بدهی، ما با تو به خوبی رفتار می‌کنیم.» **۲۵**آن مرد راه را به آنها نشان داد. آنها رفتند و همهٔ مردم شهر را، به غیراز آن مرد و خانواده‌اش کشتند. **۲۶**بعد آن مرد، به سرزمین حِتّیان رفت و در آنجا شهری را آباد کرد و آن را لوز نامید که تا به امروز به همین نام مشهور است.

اقوامی که بنی‌اسرائیل آنها را بیرون نکردند

۲۷طایفهٔ منسی ساکنان بیت‌شان، تَعَنَک، مجدو، دور، یبلعام و روستاهای اطراف آنها را بیرون نکردند، بنابراین کنعانیان در همان‌جا ماندند. **۲۸**وقتی قوم اسرائیل قویتر شد، آنها را به کارهای اجباری وادار نمود امّا آنها را مجبور به ترک آن سرزمین نکرد.

۲۹طایفهٔ افرایم هم، کنعانیان مقیم جازَر را بیرون نراندند و ایشان با مردم افرایم به زندگی ادامه دادند.

۳۰طایفهٔ زبولون هم، ساکنان قطرون و نَهلول را بیرون نکردند، پس کنعانیان در همان‌جا ماندند و بنی‌اسرائیل آنها را به کار اجباری وادار کردند.

۳۱طایفهٔ اشیر ساکنان شهرهای عکو، صیدون، اَحلَب، اکزیب، حَلبه، عَفیق و رَحوب را، بیرون نکردند، **۳۲**بنابراین، مردم اشیر با کنعانیان ساکن آنجا زندگی می‌کردند.

۳۳طایفهٔ نفتالی ساکنان شهرهای بیت شمس و بیت عنات را بیرون نکردند و با کنعانیان آن دو شهر زندگی می‌کردند ولی آنها را مجبور کردند که مردم نفتالی را خدمت کنند.

۳۴امّا موریان مردم طایفهٔ دان را به کوهستان راندند و به آنها اجازه نمی‌دادند که به دشت بیایند. **۳۵**وقتی‌که موریان در ایلون، شَعَلبیم و کوه حارَس پراکنده شدند، طایفهٔ یوسف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قویتر شدند و آنها را شکست دادند و اموریان را به کارهای اجباری وادر نمودند.
۳۶سرحد اموریان از گردنه عَقرَبیم تا سالع و بالاتر از آن می‌رسید.

فرشتهٔ خداوند در بوکیم

۲ فرشتهٔ خداوند، از جلجال به بوکیم رفت و به قوم اسرائیل گفت: «من شما را از مصر به سرزمینی که وعدهٔ مالکیّت آن را به اجدادتان داده بودم، آوردم. به آنها گفتم: هرگز پیمانی را که با شما بسته‌ام، نخواهم شکست. ۲شما هم نباید پیمانی با ساکنان این سرزمین ببندید. باید قربانگاههای آنها را ویران کنید. امّا شما فرمان مرا بجا نیاوردید. چرا این کار را کردید؟ ۳پس من هم، آن مردم را، از سر راهتان دور نمی‌کنم؛ بلکه آنها، خاری در پهلوی شما و خدایان آنها، دامی برای شما خواهند بود.» ۴وقتی فرشتهٔ خداوند این سخنان را گفت، تمام مردم اسرائیل با صدای بلند، گریه کردند. ۵پس آنجا را بوکیم نامیدند و به حضور خداوند قربانی کردند.

وفات یوشع

۶یوشع مردم را مرّخص نمود و آنها به جاهایی که برایشان به عنوان ملکیّت تعیین شده بود، رفتند تا آنها را تصرّف کنند. ۷بنی‌اسرائیل در طول زندگانی یوشع و همچنین در زمان حیات رهبران قوم، که همهٔ کارهایی را که خداوند برای قوم اسرائیل کرده بود، با چشم خود دیده بودند، به خداوند وفادار ماندند. ۸یوشع پسر نون، خدمتگزار خداوند در صد و ده سالگی وفات یافت. ۹او را در زمین خودش در تمنه حارس که در کوهستان افرایم، در شمال کوه جاعش بود دفن کردند. ۱۰پس از مدّتی، آن نسل از دنیا رفتند و نسل دیگری بعد از آنها به وجود آمدند. این نسل نه خداوند را می‌شناختند و نه کارهای او را که برای مردم اسرائیل انجام داده بود، دیده بودند.

بنی‌اسرائیل خداوند را ترک می‌کند

۱۱بنی‌اسرائیل نسبت به خداوند شرارت ورزید و پرستش بت بعل را آغاز نمود. ۱۲خداوند خدای اجداد خود را ترک کرد، همان خدایی که آنها را از مصر بیرون آورد. آنها خدایان مردمی را که در همسایگی‌شان زندگی می‌کردند پرستش نموده، در مقابل آنها سجده کردند و به این ترتیب، خداوند را به خشم آوردند. ۱۳آنها خداوند را ترک کردند و بت بعل و اشتاروت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را پرستش نمودند. **۱۴**پس خداوند بر اسرائیل خشمگین شد و آنها را به دست تاراجگران سپرد تا غارت شوند و اسیر دشمنان اطراف خود گردند تا دیگر نتوانند در مقابل دشمن مقاومت کنند. **۱۵**هر جایی که برای جنگ می‌رفتند، دست خداوند برضد ایشان بود و مانع پیروزی آنها می‌گردید، زیرا خداوند از پیش به آنها گفته و قسم خورده بود که این کار را می‌کند.
۱۶امّا وقتی خداوند وضع رنج‌آور آنها را دید، رهبرانی برای ایشان تعیین کرد تا آنها را از دست تاراجگران، نجات بدهند. **۱۷**امّا بنی‌اسرائیل از این رهبران اطاعت نکردند. آنها خداوند را ترک نموده، بُتها را پرستش نمودند. اجداد آنها از فرمانهای خدا اطاعت می‌کردند، امّا این نسل جدید خیلی زود از انجام آن باز ایستادند. **۱۸**هر زمان که خداوند رهبری را برای بنی‌اسرائیل تعیین می‌کرد، او را کمک می‌نمود و تا زمانی که آن رهبر زنده بود، مردم را از دست دشمنانشان می‌رهانید. خداوند بر آنها رحمت می‌نمود، زیرا آنها به دلیل رنج و مرارت و ظلمی که می‌دیدند، ناله می‌کردند. **۱۹**امّا بعد از آن که آن رهبر فوت می‌کرد، آنها به راههای شرارت‌آمیز خود بازمی‌گشتند و بدتر از اجداد خود عمل می‌کردند. بُتها را پرستش می‌نمودند و در مقابل آنها سجده می‌کردند و به کارهای شرارت‌بار خود ادامه می‌دادند. **۲۰**پس آتش خشم خداوند دوباره شعله‌ور می‌شد و می‌گفت: «چون مردم پیمانی را که با اجدادشان بسته بودم، شکستند و از احکام من پیروی نکردند، **۲۱**من هم آن اقوامی را که بعد از وفات یوشع باقی ماندند، بیرون نمی‌رانم. **۲۲**من آنها را وسیله‌ای برای آزمایش مردم اسرائیل می‌گردانم تا ببینم که آیا مانند اجداد خود، به راه راست می‌روند یا نه.» **۲۳**پس خداوند آن اقوام را در آن سرزمین باقی گذاشت و آنها را بیرون نکرد و به دست یوشع تسلیم ننمود و بعد از مرگ یوشع نیز آنها را فوراً بیرون نکرد.

اقوامی که باقی ماندند

۳ پس خداوند بعضی از این اقوام را در آن سرزمین باقی گذاشت تا اسرائیلیانی که طعم جنگ با کنعانیان را نچشیده بودند، آزمایش کند **۲**و در عین حال خداوند می‌خواست که به این نسل جوان فرصتی بدهد تا فنون جنگی را یاد بگیرند. **۳**قبایلی که باقی ماندند، عبارت بودند از: پنج شهر فلسطینیان، تمام کنعانیان، صیدونیان و حویان که در کوههای لبنان از بعل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حرمون تا گذرگاه حمات زندگی می‌کردند. **۴**آنها برای آزمایش بنی‌اسرائیل باقی ماندند تا معلوم شود که آیا قوم اسرائیل احکام خداوند را که به وسیلهٔ موسی به اجدادشان داده شده بود، بجا می‌آورند یا نه. **۵**پس بنی‌اسرائیل در بین کنعانیان، حِتّیان، اموریان، فرزیان، حویان و یبوسیان زندگی کردند. **۶**دختران آنها را برای پسران خود گرفتند و دختران خود را به پسران آنها دادند. و خدایان ایشان را پرستش کردند.

عتنئیل

۷باز بنی‌اسرائیل، خداوند خدای خویش را فراموش کردند و دست به کارهایی زدند که گناه بود و بُتهای بعل و اشتاروت را پرستش نمودند. **۸**آنگاه آتش خشم خداوند بر بنی‌اسرائیل افروخته شد و آنها را به دست کوشان رشتعایم، پادشاه بین‌النهرین سپرد تا مغلوب شوند و او مدّت هشت سال بر آنها حکومت می‌کرد. **۹**امّا وقتی مردم اسرائیل به درگاه خداوند ناله و زاری نمودند، خداوند رهاننده‌ای برای ایشان فرستاد که عتنئیل پسر قناز برادر کوچکتر کالیب بود. **۱۰**روح خداوند بر عتنئیل قرار گرفت و او بنی‌اسرائیل را رهبری کرد. او به جنگ رفت و با کمک خداوند، کوشان رشتعایم پادشاه بین‌النهرین را شکست داد. **۱۱**در آن سرزمین مدّت چهل سال آرامش برقرار بود و بعد عتنئیل پسر قناز فوت کرد.

ایهود

۱۲بار دیگر مردم اسرائیل به ضد خداوند شرارت ورزیدند و خداوند، عجلون پادشاه موآب را بر آنها چیره گردانید. **۱۳**عجلون با عمونیان و عمالیقیان متّحد شده، اسرائیل را شکست داد و شهر اریحا را تصرّف کردند. **۱۴**عجلون پادشاه موآب مدّت هجده سال بر اسرائیل حکومت کرد.

۱۵وقتی مردم اسرائیل نزد خداوند زاری کردند، خداوند باز نجات‌دهنده‌ای برای ایشان فرستاد. نام او ایهود، پسر جیرا، از طایفهٔ بنیامین و مردی چپ دست بود. بنی‌اسرائیل باج خود را توسط ایهود برای عجلون فرستادند. **۱۶**ایهود برای خود یک خنجر دودمه، به طول پنجاه سانتیمتر ساخت و آن را در زیر لباسش، بالای ران راست خود پنهان نمود. **۱۷**بعد از آن که باج را به عجلون که بسیار چاق بود تقدیم کرد، **۱۸**سپس همراهان خود را که باج را حمل می‌کردند روانه نموده، **۱۹**خودش از معدن سنگ که در جلجال بود، نزد عجلون پادشاه آمد و گفت: «من یک پیام محرمانه برای تو آورده‌ام.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاه فوراً کسانی را که در حضورش بودند، بیرون فرستاد.
۲۰در آن وقت، پادشاه در کاخ تابستانی و در اتاق مخصوص
خود نشسته بود. ایهود به او نزدیک شد و گفت: «من پیامی
از جانب خدا برایت آورده‌ام.» پادشاه از جای خود برخاست.
۲۱آنگاه ایهود با دست چپ خود خنجر را از زیر لباس کشید
و به شکم او فرو کرد. **۲۲**خنجر تا دسته در شکمش فرورفت
و چربی آن، تیغ خنجر را پوشانید و کثافات از شکمش بیرون
ریخت. ایهود خنجر را از شکم او بیرون نکشید. **۲۳**سپس در
را به روی او قفل کرد و خودش از راه بالاخانه گریخت. **۲۴**پس
از رفتن ایهود، وقتی خدمتکاران پادشاه آمدند و دیدند که در
اتاق قفل است، فکر کردند که او به دستشویی رفته است.
۲۵امّا چون انتظارشان طولانی شد، کلید آورده در را باز کردند
و دیدند که پادشاه‌شان بر روی زمین افتاده است.
۲۶هنگامی که خدمتکاران پادشاه انتظار می‌کشیدند، ایهود از
معدن سنگ گذشت و صحیح و سالم به سَعیرت رسید. **۲۷**وقتی
به کوهستان افرایم آمد، شیپور را به صدا درآورد. مردم اسرائیل
به دور او جمع شدند و سپس از کوهستان با او رفتند و ایهود
آنها را رهبری می‌کرد. **۲۸**آنگاه به آنها گفت: «به دنبال من
بیایید، زیرا خداوند دشمنانتان، موآبیان را به دست شما داده
است.» پس آنها به دنبال او رفتند و گذرگاههای رود اردن را
به روی مردم موآب بستند و به هیچ‌کس اجازهٔ عبور ندادند.
۲۹آنها ده هزار نفر از مردم موآب را که همه مردان نیرومند و
جنگی بودند، به قتل رساندند و هیچ‌کس نتوانست فرار کند.
۳۰به این ترتیب، موآبیان به دست مردم اسرائیل مغلوب شدند
و مدّت هشتاد سال، صلح در آن سرزمین برقرار شد.

شمجر

۳۱بعد از ایهود رهبر دیگری، به نام شَمجَر پسر عَنات روی
کار آمد که با کشتن ششصد نفر از فلسطینیان با یک چوب
گاورانی، قوم اسرائیل را نجات داد.

دبوره و باراق

۴ بعد از وفات ایهود، مردم اسرائیل باز کارهایی کردند
که در نظر خداوند زشت بود. **۲**پس خداوند آنها را
به دست یابین، پادشاه کنعان که در حاصور سلطنت می‌کرد،
مغلوب ساخت. فرماندهٔ ارتش یابین، سیسرا بود که در حروشت
امّتها زندگی می‌کرد. **۳**یابین نهصد ارابهٔ جنگیِ آهنی داشت و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیست سال تمام بر مردم اسرائیل، سخت ظلم می‌کرد. سپس قوم اسرائیل با زاری از خداوند کمک خواستند.

۴در آن زمان نبیّه‌ای به نام، دبوره زن لفیدوت داور قوم اسرائیل بود. **۵**او زیر درخت خرمای دبوره، بین رامه و بیت‌ئیل که در کوهستان افرایم بود، می‌نشست و مردم اسرائیل برای حل و فصل دعوای خود نزد او می‌آمدند. **۶**او یک روز باراق، پسر ابینوعم را که در قادش، در سرزمین نفتالی و زبولون زندگی می‌کرد نزد خود خواند و به او گفت: «خداوند خدای اسرائیل فرموده است که تو باید ده هزار نفر از طایفهٔ نفتالی را مجهّز کرده با آنها به کوه تابور بروی **۷**و با سیسرا فرمانده ارتش یابین و با همهٔ ارّابه‌های جنگی و سربازان او بجنگی. خداوند می‌فرماید: من آنها را به وادی قیشون کشانده، به دست تو تسلیم می‌کنم.»

۸باراق به او گفت: «اگر تو با من بروی من می‌روم و اگر تو با من نروی من هم نمی‌روم.»

۹دبوره جواب داد: «البتّه من با تو می‌روم، امّا یادت باشد که اگر من با تو بروم و سیسرا مغلوب شود، افتخار پیروزی به تو نخواهد رسید، چون سیسرا به دست یک زن سپرده خواهد شد.» پس دبوره همراه باراق به قادش رفت. **۱۰**باراق مردان طایفه‌های زبولون و نفتالی را که ده هزار نفر بودند مجهّز ساخته، آنها را همراه با دبوره به میدان جنگ رهبری نمود.

۱۱در این وقت، حابَر قینی از دیگر قینیان، که از فرزندان حوباب پدر زن موسی بود، جدا شده رفت و در نزد درخت بلوط در صنعایم، در نزدیکی قادش چادر زد.

۱۲وقتی سیسرا شنید که باراق پسر ابینوعم به کوه تابور رفته است، **۱۳**تمام مردان خود را با نهصد ارابهٔ جنگی آهنی، آماده کرد و از حروشت امّتها به کنار وادی قیشون حرکت داد.

۱۴دبوره به باراق گفت: «بلند شو! امروز روزی است که خداوند سیسرا را به دست تو تسلیم می‌کند. خداوند قبلاً نقشهٔ شکست او را کشیده است.» پس باراق از کوه پایین آمد و با ده هزار مرد به جنگ سیسرا رفت. **۱۵**خداوند سیسرا و تمام ارّابه‌های جنگی و لشکر او را به وحشت انداخت. سیسرا از ارابهٔ خود پیاده شد و فرار کرد. **۱۶**باراق ارّابه‌ها و ارتش دشمن را تا حروشت امّتها تعقیب کرد و همهٔ لشکر سیسرا با شمشیر به قتل رسیدند و یک نفر هم زنده نماند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷سیسرا پای پیاده فرار کرد و به چادر یاعیل، زن حابر قینی
پناه برد، زیرا بین یابین، پادشاه حاصور و خاندان حابر قینی،
رابطهٔ دوستی برقرار بود. ۱۸یاعیل به استقبال سیسرا بیرون آمد
و به او گفت: «بیا آقا، داخل شو، نترس. در اینجا در کنار ما
خطری برایت نیست.» پس سیسرا با او به داخل چادر رفت.
یاعیل او را با لحافی پوشاند. ۱۹سیسرا به یاعیل گفت: «کمی
آب بده که تشنه هستم.» یاعیل یک مشک شیر را باز کرد و به
او یک لیوان شیر داد و دوباره او را با لحاف پوشاند. ۲۰سیسرا
به یاعیل گفت: «برو جلوی دروازهٔ چادر بایست. اگر کسی
آمد و پرسید که آیا کسی در چادر است؟ بگو خیر.»
۲۱امّا یاعیل یکی از میخهای چادر را با یک چکش گرفت و آهسته
نزد او رفت و میخ را به شقیقه‌اش کوفت که سر آن به زمین فرورفت
و سیسرا جابه‌جا مُرد، چون از فرط خستگی به خواب سنگینی رفته
بود. ۲۲وقتی باراق به دنبال سیسرا آمد، یاعیل به استقبال او بیرون
رفت و به او گفت: «بیا شخصی را که در جستجویش بودی، به
تو نشان بدهم.» باراق داخل چادر شد و سیسرا را، درحالی‌که
میخ چادر به شقیقه‌اش فرورفته بود، مُرده یافت.
۲۳بنابراین خداوند در همان روز یابین، پادشاه کنعان را به دست
مردم اسرائیل شکست داد. ۲۴از آن روز به بعد، قوم اسرائیل از
یابین قویتر و قویتر می‌شدند تا اینکه او را بکلّی نابود کردند.

سرود دبوره و باراق

۵ در آن روز دبوره و باراق پسر ابینوعم این سرود را
خواندند:

۲ زمانی که رهبران اسرائیل پیشقدم گردیدند
و مردم با اشتیاق داوطلب شدند.
خدا را شکر گویید.
۳ ای پادشاهان بشنوید
و ای فرمانروایان گوش کنید!
من برای خداوند می‌سرایم
و برای خداوند خدای اسرائیل سرود می‌خوانم.
۴ خداوندا، وقتی از اَدوم بیرون آمدی،
هنگامی‌که از صحرای اَدوم گذشتی، زمین لرزید،
از آسمان باران بارید
و ابرها باران خود را فرو ریختند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ کوهها از حضور خداوندِ کوه سینا لرزیدند
و از حضور خداوند قوم اسرائیل، به لرزه درآمدند.

۶ در زمان شمجر پسر عنات
و در دوران یاعیل،
جاده‌ها متروک شدند
و مسافران از راههای پر پیچ و خم گذشتند.
۷ شهرهای اسرائیل رو به ویرانی رفتند،
تا که تو ای دبوره،
به عنوان مادر اسرائیل آمدی.
۸ چون اسرائیل، خدایان تازه را پیروی نمود،
جنگ به دروازهٔ شهرها رسید.
در بین چهل هزار مرد اسرائیلی،
هیچ سپر و نیزه‌ای یافت نمی‌شد.
۹ دل من با رهبران اسرائیل است،
که خود را با میل و رغبت وقف مردم کردند.
خدا را شکر کنید.
۱۰ ای کسانی‌که بر الاغهای سفید سوار هستید
و بر فرشهای گران‌قیمت می‌نشینید،
و شما ای کسانی‌که با پای پیاده راه می‌روید،
۱۱ صدای هیاهو را در کنار چاهها بشنوید!
که از پیروزی خداوند می‌گوید؛
پیروزی مردم اسرائیل!

سپس قوم خدا به طرف دروازه‌های شهر حرکت کردند.
۱۲ بیدار شو ای دبوره، بیدار شو!
بیدار شو، بیدار شو و سرود بخوان، بیدار شو
ای باراق، ای پسر ابینوعم،
اسیران را به اسارت ببر،
۱۳ آنگاه آنانی که باقیمانده بودند، از کوه پایین آمدند و نزد
رهبران خود رفتند
و قوم خداوند به نزد او آمدند و برای جنگ آماده شدند.
۱۴ مردان از افرایم به دنبال طایفهٔ بنیامین،
به طرف درّه آمدند،
فرماندهان از ماخیر و رهبران از زبولون،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵ رهبران یساکار با دبوره
و باراق به دشت آمدند.
امّا در بین طایفهٔ رئوبین نفاق بود
و شک داشتند که بیایند.
۱۶ چرا در بین آغلها درنگ نمودی؟
برای اینکه نوای نی را بشنوی؟
بلی، در بین طایفهٔ رئوبین نفاق بود.
آنها نتوانستند تصمیم بگیرند که بیایند
۱۷ جلعاد در آن طرف رود اردن ماند.
چرا دان نزد کشتی‌ها ماند؟
اشیر در ساحل آرام نشست
و در بندرها ساکن شد.
۱۸ مردم طایفه‌های زبولون و نفتالی زندگی خود را،
در میدان جنگ به خطر انداختند.

۱۹ پادشاهان آمدند و جنگیدند.
پادشاهان کنعان در تعنک
و چشمه‌های مجدو جنگ کردند،
امّا غنیمتی از نقره به دست نیاوردند.
۲۰ ستارگان از آسمان جنگیدند.
هنگامی‌که از این سو تا آن سوی آسمان را می‌پیمودند،
آنها علیه سیسرا جنگیدند.
۲۱ وادی خروشان قیشون، آنها را در ربود،
پیشروی وادی قیشون.
ای جان من، قوی باش.
۲۲ آنگاه صدای بلند چهار نعل سُم اسبان،
همانند صدای پای دشمنان شنیده شد.

۲۳ فرشتهٔ خداوند می‌گوید که میروز را لعنت کنید.
به ساکنان آن لعنت بفرستید،
زیرا آنها برای کمک به خداوند نیامدند
و او را در جنگ با دشمنانش تنها گذاشتند.

۲۴ خوشا به حال یاعیل،
زن حابر قینی،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او از تمام زنان چادرنشین، زیادتر برکت بیابد.
۲۵ سیسرا آب خواست و یاعیل به او شیر داد،
و دوغ را در جام شاهانه به او داد.
۲۶ سپس میخ چادر و چکشِ کارگر را گرفت
و در شقیقهٔ سیسرا فرو برد.
سرش را شکست
و شقیقه‌اش را شکافت.
۲۷ او پیش پایش خَم شد و افتاد.
بلی، در پیش پایش،
در جایی که خَم شد،
افتاد و مُرد.

۲۸ مادر سیسرا از پنجره نگاه می‌کرد
و منتظر آمدن او بود. می‌گفت:
«چرا ارابهٔ او تأخیر کرده؟
چرا صدای چرخهای ارابهٔ او نمی‌آید؟»
۲۹ ندیمه‌های حکیم وی به او جواب دادند،
امّا او سخنان خود را تکرار می‌کرد و می‌گفت:
۳۰ «حتماً غنیمت بسیار گرفته است و وقت زیادی لازم دارد
تا آن را تقسیم کند.
یک یا دو دختر برای هر سرباز،
سیسرا برای خود لباسهای گران‌قیمت
و برای ملکه، شال گردنهای نفیس خواهد آورد.»

۳۱ خداوندا، همهٔ دشمنانت همچنین هلاک گردند.
امّا دوستدارانت، مانند آفتاب با قدرتِ تمام بدرخشند.

بعد از آن، مدّت چهل سال آرامش در آن سرزمین برقرار بود.

جدعون

۶ مردم اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند گناه کردند
و خداوند اجازه داد تا مدیانیان هفت سال، بر آنها حکومت کنند. ۲مدیانیان چنان بر قوم اسرائیل ظلم می‌کردند که اسرائیلیان، خود را از ترس آنها در غارها و کوهستان‌ها پنهان می‌کردند. ۳هر وقت که مردم اسرائیل کشت و زرع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌کردند، مدیانیان به همراه عمالیقیان و قبایل بیابانی بر آنها هجوم می‌آوردند. **۴**در آنجا اردو می‌زدند و کشت و زرع آنها را، تا شهر غزه باقی نمی‌گذاشتند و همه‌چیز را، از خوراک گرفته تا گوسفند، گاو و الاغ غارت می‌کردند. **۵**آنها با گلّه و رمه و چادرهای خود همچون ملخ هجوم می‌آورند و همه‌چیز را از بین می‌بردند. تعداد آنها و شترهایشان آن‌قدر زیاد بود که نمی‌شد آنها را شمرد. **۶**مردم اسرائیل در مقابل مدیانیان، بسیار ذلیل و ضعیف بودند. پس نزد خداوند گریه و زاری کرده، از او کمک خواستند.

۷چون خداوند گریه و زاری ایشان را به‌خاطر ظلم مدیانیان شنید، **۸-۹**نبی‌ای را برای مردم اسرائیل فرستاد. او به مردم گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: من شما را از بردگی در مصر و از دست همهٔ کسانی‌که بر شما ظلم می‌کردند، رهانیدم. من آنها را از سر راه شما دور کردم و زمینشان را به شما بخشیدم. **۱۰**به شما گفتم که من خداوند خدای شما هستم. از خدایان اموریان که در زمین ایشان به سر می‌برید، نترسید. امّا شما به سخنان من گوش ندادید.»

۱۱روزی فرشتهٔ خداوند آمد و در زیر درخت بلوطی، در عُفره نشست. آنجا متعلّق به یوآش ابیعزری بود. پسرش جدعون مخفیانه در چرخشت، گندم می‌کوبید تا از نظر مدیانیان پنهان باشد. **۱۲**فرشتهٔ خداوند بر او ظاهر شد و گفت: «ای مرد دلاور، خداوند همراه توست.»

۱۳جدعون جواب داد: «آقا اگر خداوند همراه ماست، پس چرا به این روز بد گرفتار هستیم؟ کجاست آن همهٔ کارهای عجیب خداوند، که اجداد ما برای ما تعریف می‌کردند و می‌گفتند: 'خداوند ما را از مصر بیرون آورد؟' امّا حالا ما را ترک کرده و اسیر مدیانیان ساخته است.»

۱۴خداوند رو به طرف او کرده فرمود: «با قدرتت، برو و مردم اسرائیل را از دست مدیانیان نجات بده. من تو را می‌فرستم.»

۱۵جدعون گفت: «چطور می‌توانم قوم اسرائیل را نجات بدهم، چون خاندان من ضعیف‌ترین خاندان طایفهٔ منسی است و من کوچکترین عضو خانواده‌ام می‌باشم؟»

۱۶خداوند فرمود: «من همراه تو هستم و تو می‌توانی همهٔ مدیانیان را شکست بدهی.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷جدعون گفت: «اگر تو به من لطف داری، معجزه‌ای به
من نشان بده تا بدانم که حقیقتاً تو خداوند هستی که با من
حرف می‌زنی. ۱۸امّا لطفاً از اینجا نرو تا من بروم و یک هدیه
بیاورم و به حضورت تقدیم کنم.» خداوند فرمود: «من می‌مانم
تا بازگردی.»
۱۹پس جدعون به خانهٔ خود رفت. بُزغاله‌ای را کباب کرد و
مقداری آرد برداشته، از آن نان فطیر پُخت. بعد گوشت را در
سبدی و آب گوشت را در کاسه‌ای ریخت و در زیر درخت
بلوط به حضور فرشتهٔ خداوند تقدیم کرد. ۲۰فرشتهٔ خداوند
به او گفت: «این گوشت و نان فطیر را بگیر و بالای این
سنگ بگذار و آب گوشت را بر آنها بریز.» جدعون اطاعت
کرد. ۲۱آنگاه فرشتهٔ خداوند، با نوک عصایی که در دستش
بود، گوشت و نان فطیر را لمس کرد و آتشی از سنگ جهید
و گوشت و نان فطیر را بلعید. بعد فرشتهٔ خداوند از نظرش
ناپدید شد.
۲۲آنگاه جدعون دانست که او به راستی فرشتهٔ خداوند بود و با
ترس گفت: «آه ای خداوند، من فرشتهٔ خداوند را روبه‌رو دیدم.»
۲۳خداوند به او فرمود: «سلامت باش، نترس، تو نمی‌میری.»
۲۴جدعون در آنجا قربانگاهی برای خداوند ساخت و آن را
«خداوند سرچشمهٔ صلح و سلامتی است» نامید. (تا به امروز
در عُفره که متعلّق به خاندان ابیعزریان است، باقی است.)
۲۵در همان شب خداوند به او فرمود: «گاو پدرت را که
هفت ساله است بگیر و به قربانگاه بعل، که متعلّق به پدرت
است ببر. قربانگاه را ویران کن و الههٔ اشره را که در پهلوی
آن است، بشکن. ۲۶به جای آن برای خداوند خدای خود،
بر سر این قلعه قربانگاهِ مناسبی بساز. بعد گاو را گرفته، با
چوبِ الههٔ اشره قربانی سوختنی تقدیم کن.» ۲۷جدعون ده
نفر از خدمتکاران را با خود برد و طبق دستور خداوند رفتار
کرد. چون از فامیل خود و مردم می‌ترسید، آن کار را در شب
انجام داد.
۲۸صبح روز بعد، وقتی مردم شهر به آنجا آمدند، دیدند
که قربانگاه ویران شده و الههٔ اشره شکسته و گاو دیگری بر
قربانگاه تازه قربانی شده. ۲۹پس از یکدیگر پرسیدند: «این کار
را چه کسی کرده است؟» بعد از جستجوی زیاد فهمیدند که
کار جدعون پسر یوآش بوده است. ۳۰پس مردم شهر نزد یوآش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رفتند و به او گفتند: «پسرت را بیرون بیاور. سزای او مرگ است، زیرا قربانگاه بعل را ویران کرده و الههٔ اشره را که در پهلوی آن بود، شکسته است.»
۳۱امّا یوآش به آنهایی که برای دستگیری پسرش آمده بودند، گفت: «شما می‌خواهید به بعل کمک کنید و از او طرفداری نمایید؟ ولی این را بدانید هرکسی که بخواهد از او دفاع کند تا فردا صبح خواهد مرد. اگر او واقعاً خداست، بگذارید خودش از خود دفاع کند چون قربانگاهش ویران شده است.» **۳۲**از آن روز به بعد جدعون یروبعل نامیده شد. (یعنی بگذار بعل از خود دفاع کند.)
۳۳آنگاه همهٔ مدیانیان، عمالیقیان و مردم مشرق زمین متّحد شدند و از رود اردن عبور کرده، در دشت یزرعیل اردو زدند.
۳۴بعد روح خداوند بر جدعون آمد و او شیپور را نواخت و مردم ابیعزر را جمع کرد که به دنبال او بروند. **۳۵**قاصدانی را هم به تمام طایفهٔ منسی فرستاد و آنها هم آمدند و به دنبال او رفتند. همچنین به طایفه‌های اشیر، زبولون و نفتالی پیام فرستاد و آنها هم آمدند و به او پیوستند.
۳۶جدعون به خدا گفت: «اگر همان‌طور که وعده فرمودی، قوم اسرائیل را به وسیلهٔ من نجات می‌دهی، **۳۷**پس من پشم گوسفند را در خرمنگاه می‌گذارم. اگر شبنم تنها بر پشم نشسته باشد و زمین خشک باشد، می‌دانم که اسرائیل به دست من نجات می‌یابد.» **۳۸**همین‌طور هم شد. وقتی صبح روز بعد از خواب بیدار شد، پشم را فشرد؛ از پشم آن‌قدر شبنم چکید که یک کاسه پُر شد. **۳۹**آنگاه جدعون به خدا گفت: «بر من خشمگین نشو. یک‌بار دیگر هم می‌خواهم امتحان کنم. این دفعه پشم خشک بماند و زمین اطراف آن با شبنم، تَر باشد.»
۴۰خدا مطابق خواهش او عمل کرد. پشم خشک ماند و زمین اطراف آن با شبنم تر شد.

جدعون مدیانیان را شکست می‌دهد

۷ صبح روز دیگر، یروبعل یعنی جدعون، با همهٔ مردمی که با او بودند رفت و در کنار چشمه حَرُود اردو زد. اردوگاه مدیانیان در شمال آنها، در دشت کوه موره، برپا بود.
۲خداوند به جدعون فرمود: «تعداد افراد شما بسیار زیاد است تا من شما را بر مدیانیان پیروزی بخشم زیرا آن وقت خواهید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گفت ما با قدرت و توان خودمان نجات یافتیم. ۳به مردم بگو: هرکسی که ترسوست و از جنگ می‌ترسد باید از کوه جلعاد به خانهٔ خود بازگردد.» بیست و دو هزار نفر از آنجا برگشتند و تنها ده هزار نفرشان باقی ماندند.

۴خداوند به جدعون فرمود: «هنوز هم افراد شما زیاد است. آنها را به لب چشمه ببر و آنجا من به تو نشان می‌دهم که چه کسانی بروند و چه کسانی بمانند.» ۵پس جدعون آنها را به کنار چشمه آب برد. خداوند به جدعون گفت: «آنها را با توجّه به طرز آب خوردنشان به دو دسته تقسیم کن. کسانی‌که دهان خود را در آب گذاشته مثل سگها آب می‌نوشند و آنهایی که زانو زده با دستهای خود آب می‌نوشند.» ۶کسانی‌که با دستهای خود آب نوشیدند، سیصد نفر بودند. و بقیّه زانو زده، با دهان خود از چشمه آب نوشیدند. ۷خداوند به جدعون گفت: «با همین سیصد نفر که با دستهای خود از چشمه آب نوشیدند، مدیانیان را مغلوب می‌کنم. بقیّه را به خانه‌هایشان بفرست.» ۸پس جدعون تنها سیصد نفر را با خود نگه داشت و دیگران را پس از آن که آذوقه و شیپورها را از آنها گرفت، به خانه‌هایشان فرستاد. سربازان مدیانی در دشت پایین آنها اردو زده بودند.

۹در همان شب خداوند به جدعون فرمود: «برو و به اردوی مدیانیان حمله کن و من آنها را به دست تو مغلوب می‌کنم. ۱۰امّا اگر می‌ترسی که حمله کنی، اول با خادمت فوره، به اردوگاه مدیانیان برو ۱۱و گوش بده که آنها چه می‌گویند و آن وقت دلیر می‌شوی و برای حمله جرأت پیدا می‌کنی.» پس جدعون همراه فوره به مرز اردوگاه دشمن رفتند. ۱۲مدیانیان، عمالیقیان و قبایل بیابانی مانند دستهٔ بزرگی از ملخ در دشت جمع شده بودند و شتران بسیاری به فراوانی ریگهای ساحل دریا داشتند.

۱۳وقتی جدعون به اردوگاه دشمن رسید، یکی از مردان به دوست خود خوابی را که دیده بود، بیان می‌کرد. گفت: «خواب دیدم که یک نان جو در اردوی مدیانیان افتاد، به چادر خورد، آن را واژگون کرد و چادر بر زمین افتاد.» ۱۴رفیقش گفت: «خواب تو فقط یک تعبیر دارد. به این معنی که جدعون پسر یوآش اسرائیلی، با شمشیر می‌آید و خدا مدیانیان و تمام اردوگاه ما را به دست او خواهد سپرد.»

۱۵وقتی جدعون خواب و تعبیر آن را شنید، به سجده افتاد و بعد به اردوی اسرائیل برگشت و به مردم گفت: «برخیزید که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند سپاه مدیانیان و متّحدان آنها را به دست ما داده است.»
۱۶بعد جدعون آن سیصد نفر را به سه دسته تقسیم کرد. به
دست هر کدام یک شیپور و یک کوزهٔ خالی داد. در داخل هر
کوزه یک مشعل گذاشت. **۱۷**به آنها گفت: «وقتی به نزدیک
اردوگاه دشمن رسیدیم به من نگاه کنید، هرچه من کردم شما
هم بکنید. **۱۸**وقتی من شیپور را نواختم، همهٔ کسانی‌که با من
هستند شیپورهای خود را در اطراف اردوگاه بنوازند و فریاد
بزنند: 'ما برای خداوند و برای جدعون جنگ می‌کنیم!'»
۱۹پس جدعون و یکصد نفری که با او بودند، قبل از نیمه
شب به نزدیکی مرز اردوگاه رسیدند، وقتی‌که نگهبانان عوض
شدند، شیپورهای خود را به صدا درآوردند. و کوزه‌هایی را
که در دست داشتند شکستند. **۲۰**و هر سه دسته شیپورها را
نواختند و کوزه‌ها را شکستند. مشعلها را به دست چپ و
شیپورها را به دست راست گرفته، نواختند و فریاد برآوردند:
«ما برای خداوند و برای جدعون می‌جنگیم!» **۲۱**همهٔ آنها در
اطراف اردوگاه در جای خود ایستادند و سپاه عظیم، وحشتزده
به هر طرف می‌دویدند و فریادکنان فرار می‌کردند. **۲۲**همین که
تمام سیصد نفر شیپورهای خود را نواختند، خداوند سربازان
دشمن را به جان یکدیگر انداخت و آنها از یک سر اردوگاه
تا سر دیگر آن، یکدیگر را با شمشیر می‌کشتند. آنها تا بیت
شطه به جانب صَریرَت و تا سرحد آبَل مَحوله، که در نزدیکی
طَبات است، فرار کردند.
۲۳جدعون به مردم طایفه‌های نفتالی، اشیر و منسی پیام
فرستاد که بیایند و به تعقیب فراریان بروند. **۲۴**او همچنین به
تمام کوهستان افرایم، قاصدانی را با این پیغام فرستاد: «به
جنگ مدیانیان بیایید و راه آبها و رود اردن را تا بیت بارَه به
روی ایشان ببندید.» **۲۵**آنها دو سردار مدیانی، یعنی غُراب و
ذئب را دستگیر کردند. غراب را در نزد صخرهٔ غراب کشتند
و ذئب را در چرخشت شراب سازی‌اش به قتل رساندند. بعد
از آن که مدیانیان را فراری دادند سرهای غراب و ذئب را به
آن طرف اُردن نزد جدعون بردند.

شکست نهایی مدیانیان

۸ مردم افرایم به جدعون گفتند: «این چه کاری بود که
با ما کردی؟ چرا وقتی به جنگ مدیانیان رفتی ما را
خبر نکردی؟» پس او را با خشم بسیار سرزنش نمودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲جدعون به آنها گفت: «آیا خوشه‌چینی افرایم از میوه‌چینی
ابیعزر بهتر نیست؟ کار شما در پایان جنگ بمراتب، مهمتر از
کار ما در شروع جنگ بود. ۳زیرا خداوند به شما کمک کرد
که دو سردار مدیانیان، یعنی غُراب و ذَئب را دستگیر کنید.»
با این سخن جدعون، آنها آرام شدند.
۴بعد جدعون، با سیصد نفر از همراهان خود از رود اردن
عبور کرد. آنها با وجود اینکه بسیار خسته بودند، باز هم از
تعقیب دشمن دست نکشیدند. ۵جدعون به مردم سُکوّت
گفت: «لطفاً به همراهان من چیزی برای خوردن بدهید،
زیرا آنها خسته و بی‌حال شده‌اند و ما هنوز در تعقیب زَبَح و
صَلمُونَع، پادشاهان مدیان هستیم.»
۶رهبران سُکوّت گفتند: «آیا زبح و صلمونع را دستگیر کرده‌ای
که ما به سپاه تو نان بدهیم؟»
۷جدعون گفت: «بسیار خوب! وقتی‌که خداوند زبح و صلمونع
را به دست من تسلیم کند، آنگاه من گوشت بدن شما را با
تیغ و خار بیابان می‌دَرَم.» ۸جدعون از آنجا به فَنوعیل رفت
و از آنها هم، درخواست خوراک کرد. آنها هم، مانند مردم
سُکوّت به او جواب دادند. ۹جدعون به مردم فنوعیل گفت:
«وقتی به سلامتی بازگردم این بُرج را ویران می‌کنم.»
۱۰در این وقت زَبَح و صَلمونع با پانزده هزار سرباز در قَرقور
بودند. از تمام قوای شرقی فقط همین تعداد باقیمانده بود،
زیرا یکصد و بیست هزار نفرشان قبلاً تلف شده بودند. ۱۱بعد
جدعون از راه کاروان رو در شرق نوبح یُجبَها رفته، با یک
حمله ناگهانی سپاه مدیانیان را شکست داد. ۱۲زبح و صلمونع
فرار کردند. جدعون به تعقیب آنها رفت و هر دو پادشاه مدیان
را دستگیر کرد و تمام سپاه آنها را تارومار کرد.
۱۳بعد جدعون پسر یوآش از طریق گردنه حارَس از جنگ
برگشت. ۱۴او یک جوان سُکوّتی را دستگیر کرد و پس از
پرس و جو از او خواست تا نامهای مأموران و سرکردگان
سُکوّت را بنویسد. آن جوان نام هفتاد و هفت نفرشان را
نوشت. ۱۵جدعون به سُکوّت رفت و به مردم آنجا گفت: «به
یاد بیاورید که شما از کمک کردن به من خودداری کردید و
گفتید که من هرگز نمی‌توانم زبح و صلمونع را دستگیر کنم
و از دادن خوراک به ما که خسته و بی‌حال بودیم، خودداری
کردید. اینک ببینید آنها اینجا هستند.» ۱۶بعد با خار بیابان،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رهبران سُکوّت را مجازات کرد. **۱۷**بُرج فنوعیل را ویران نمود و مردان شهر را به قتل رساند.

۱۸بعد به زبح و صلمونع گفت: «آنهایی را که در تابور کشتید چگونه اشخاصی بودند؟»

جواب دادند: «آنها همگی مانند شما و هر کدام مانند یک شاهزاده بودند.» جدعون گفت:

۱۹«پس آنها برادران و پسران مادر من بودند. به خداوند قسم، اگر شما آنها را نمی‌کشتید، من هم شما را نمی‌کشتم.» **۲۰**پس به پسر اول خود، یَتَر گفت: «برخیز و آنها را بکُش.» امّا یتر دست به شمشیر نبرد و ترسید، چون هنوز بسیار جوان بود.

۲۱آنگاه زبح و صلمونع به جدعون گفتند: «تو خودت ما را بکش. ما می‌خواهیم که به دست یک شخص شجاعی، مثل تو کشته شویم.» پس جدعون برخاست، زبح و صلمونع را کشت و گردنبندهای شترهای ایشان را نیز برداشت.

۲۲مردم اسرائیل به جدعون گفتند: «تو بیا و حاکم ما باش، تو و پسرانت و نسلهای آیندهٔ تو، زیرا تو ما را از دست مدیانیان نجات دادی.»

۲۳جدعون جواب داد: «نه من و نه پسران من، پادشاه شما می‌شویم. حاکم شما خداوند است. **۲۴**امّا یک خواهش از شما می‌کنم که هر کدامتان گوشواره‌هایی را که به غنیمت گرفته‌اید به من بدهید.» (چون دشمنان آنها، که اسماعیلی بودند، همگی گوشوارهٔ طلا داشتند.)

۲۵آنها جواب دادند: «با کمال میل، ما گوشواره‌ها را به تو می‌دهیم.» پس آنها ردایی را روی زمین پهن کردند و همگی گوشواره‌هایی را که به غنیمت گرفته بودند، در آن انداختند. **۲۶**وزن گوشواره‌ها به غیراز گردنبندهای شتران، و زنجیرها و لباسهای ارغوانی پادشاهان مدیان و حلقه‌های گردن شترهایشان، در حدود بیست کیلوگرم طلا بود. **۲۷**جدعون از آنها یک مجسمهٔ طلایی ساخت و آن را در شهر خود، عُفره قرار داد. بزودی مردم اسرائیل شروع به پرستش آن کردند. این کار برای جدعون و خانواده‌اش دامی شد.

۲۸به این ترتیب مردم مدیان به دست اسرائیل شکست خوردند و دیگر نتوانستند قدرت خود را به دست بیاورند. در دوران عمر یروبعل، مدّت چهل سال صلح و آرامش در آن سرزمین برقرار بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرگ جدعون

۲۹جدعون، پسر یوآش به خانهٔ خود برگشت. ۳۰او دارای هفتاد پسر بود زیرا زنهای زیادی داشت. ۳۱او همچنین یک صیغه در شَکیم داشت که برایش یک پسر به دنیا آورد و وی را ابیملک نامید. ۳۲وقتی‌که جدعون فوت کرد، پیر و سالخورده شده بود. او را در آرامگاه پدرش یوآش، در عفره در سرزمین ابیعزریان به خاک سپردند.

۳۳بعد از وفات جدعون، مردم اسرائیل دوباره گمراه شده، به پرستش بعل پرداخته و بت بعل را خدای عهد خود نامیدند ۳۴و خداوند خدای خود را از یاد بردند. خدایی که آنها را از دست دشمنان اطرافشان نجات داده بود. ۳۵آنها خدمات یروبعل (جدعون) را که در حق ایشان کرده بود، فراموش نمودند و به خاندان او احترام نگذاشتند.

ابیملک

۹ ابیملک، پسر جدعون نزد خویشاوندان مادر خود به شکیم رفت و همه را جمع کرده به آنها گفت: ۲«به اطّلاع تمام مردم شکیم برسانید و از آنها بپرسید: آیا می‌خواهید هفتاد پسر جدعون حاکم بر شما باشند یا یک نفر که من هستم؟ و به یاد داشته باشید که من از گوشت و خون شما می‌باشم.» ۳پس خویشاوندان مادرش، از طرف او حرفهایی را که زده بود، به مردم شکیم گفتند. و آنها با کمال خوشی پیروی از ابیملک را قبول کردند و گفتند: «او برادر ماست.» ۴آنها هفتاد سکّهٔ نقره، از پرستشگاه بعل عهد به او دادند. ابیملک با آن پول، مردان ولگرد و بیکار را اجیر کرد تا به او بپیوندند. ۵بعد ابیملک به خانهٔ پدر خود به عفره رفت و هفتاد برادر خود را روی یک سنگ کشت. تنها کوچکترین آنها، که یوتام نام داشت، زنده ماند؛ زیرا او خود را پنهان کرده بود. ۶بعد همهٔ ساکنان شکیم و بیت ملو، کنار ستون درخت بلوط در شکیم، او را به پادشاهی برگزیدند.

۷وقتی یوتام باخبر شد، به بالای کوه جَرزیم ایستاد و با صدای بلند به مردم گفت: «ای ساکنان شکیم، به من گوش بدهید تا خدا به شما گوش بدهد. ۸یک روز درختان تصمیم گرفتند که پادشاهی برای خود انتخاب کنند. آنها اول نزد درخت زیتون رفتند و گفتند: 'بیا پادشاه ما باش.' ۹امّا درخت زیتون به آنها گفت: 'آیا می‌خواهید که من از روغن خود، که به وسیلهٔ آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خدایان و اشـخاص را احترام می‌گذارنـد، صرف نظر کنم و
بروم حاکم درختان دیگر باشم؟' **۱۰**بعد درختان به درخت انجیر
گفتند: 'بیا پادشاه ما شـو.' **۱۱**درخت انجیر جواب داد: 'من
نمی‌خواهم که شیرینی و میوهٔ خوب خود را ترک کنم و بروم و
بر درختان دیگر پادشاهی کنم.' **۱۲**سپس نزد تاک انگور رفتند
و گفتند: 'بیا پادشاه ما شو.' **۱۳**تاک گفت: 'آیا باید از شراب
خود که برای خدایان و انسان خوشی می‌آورد صرف‌نظر کنم
و حاکم درختان دیگر شوم؟' **۱۴**بالاخره نزد بوتهٔ خار رفتند و
گفتند: 'بیا و پادشاه ما باش.' **۱۵**بوتهٔ خار جواب داد: 'اگر به
راستی می‌خواهید که من پادشاه شما شوم، پس بیایید در سایهٔ
من پناه ببرید، وگرنه آتشـی از من خواهد برخاست که حتّی
تمام درختان سدر لبنان را خواهد سوزانید.'

۱۶«اکنون خوب فکر کنید که آیا انتخاب ابیملک به عنوان
پادشاه، کار درستی است؟ آیا نسبت به جدعون و خاندانش
احسان نموده‌اید و کاری که لایق او باشد، به عمل آورده‌اید؟
۱۷پدر من برای شما و به‌خاطر شما جنگ کرد. زندگی خود
را به خطر انداخت و شـما را از دست مدیانیان نجات داد.
۱۸امّا شما امروز برضد خانوادهٔ پدرم برخاسته‌اید و هفتاد پسر
او را روی یک سنگ کُشتید و ابیملک را که پسر کنیز اوست،
فقط به‌خاطر اینکه یکی از اقوام شماست به عنوان پادشاه خود
انتخاب کردید. **۱۹**اگر شـما یقین دارید که از روی راستی و
صداقت این کار را کرده‌اید و احترام جدعون را بجا آورده‌اید،
من نیز آرزو می‌کنم که شـما و ابیملک با هم خوش باشـید.
۲۰وگرنه، آتشـی از ابیملک برخیزد که همهٔ ساکنان شکیم و
بیت مِلُو را بسوزاند و تمام مردم شکیم و بیت ملو و نیز خود
ابیملک را از بین ببرد.» **۲۱**بعد یوتام از آنجا گریخت و از ترس
برادر خود، ابیملك، به بَئیر فرار کرد.

۲۲ابیملک مدّت سه سال بر اسرائیل حکومت کرد. **۲۳**آنگاه
خداوند روح شرارت بین ابیملک و مردم شکیم ایجاد کرد و
مردم شکیم برضد ابیملک شورش نمودند. **۲۴**پس از این حادثه،
ابیملک و ساکنان شکیم که در قتل هفتاد پسر جدعون با او
همدست بودند، به سزای کارهای خود رسیدند. **۲۵**مردم شکیم
برای حمله بر ابیملك، در امتداد جـاده‌ای که به بالای کوه
می‌رفت، کمین کردند و هرکسی را که از آنجا می‌گذشت،
غارت می‌کردند. کسی به ابیملک خبر داد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۶جَعل پسر عابد، با خویشاوندان خود به شکیم آمد و در آنجا، در بین مردم شهرت و اعتبار زیادی پیدا کرد. ۲۷یک روز آنها بیرون رفتند و از تاکستانی انگور چیدند و جشن گرفتند. سپس به پرستشگاه خدای خود رفتند و در آنجا خوردند و نوشیدند و ابیملک را مسخره کردند. ۲۸جَعل از مردم پرسید: «ابیملک کیست؟ چرا ما مردم شکیم باید او را خدمت کنیم؟ آیا او پسر جدعون و نام دستیارش زَبول نیست؟ ما باید به جدّ خود حامور وفادار باشیم. ۲۹ای کاش این مردم زیر دست من می‌بودند تا من ابیملک را از بین می‌بردم. آنگاه به ابیملک می‌گفتم: تمام لشکرت را جمع کن و به جنگ ما بیا.»

۳۰امّا وقتی زَبول حاکم شهر، سخنان جعل پسر عابد را شنید، بسیار خشمگین شد. ۳۱او پیامی به ابیملک در ارومه فرستاده گفت: «جعل پسر عابد و خویشاوندان او به شکیم آمده‌اند و مردم را برضد تو می‌شورانند. ۳۲پس هنگام شب با همراهانت بروید و پنهان شوید. ۳۳صبح روز بعد، وقت طلوع آفتاب بروید و به شهر حمله کنید. وقتی‌که او و مردانش برای مقابله آمدند، آن وقت هر معامله‌ای که می‌خواهی با آنها بکن.»

۳۴پس ابیملک و همهٔ کسانی‌که با او بودند، شبانگاه رفتند و به چهار دسته تقسیم شده، در کمین نشستند. ۳۵وقتی صبح شد، جعل بیرون رفت و نزد دروازهٔ شهر ایستاد. ابیملک با همراهان خود از کمینگاه بیرون آمد. ۳۶چون جعل آنها را دید، به زبول گفت: «آن مردم را می‌بینی که از کوه پایین می‌آیند!»

زبول به او گفت: «تو سایهٔ کوه را مردم خیال کردی.»

۳۷جعل باز گفت: «ببین مردم به طرف ما می‌آیند و یک گروه دیگر هم از راه بلوط مَعُونیم می‌آیند.»

۳۸آنگاه زبول رو به طرف او کرده پرسید: «کجاست آن حرفهای توخالی‌ای که می‌زدی؟ یادت می‌آید که می‌گفتی: ابیملک کیست که ما خدمت او را بکنیم؟ اینها کسانی هستند که تو به آنها ناسزا می‌گفتی. پس حالا برو و با آنها جنگ کن.» ۳۹جعل پیشاپیش مردم شکیم برای جنگ با ابیملک رفت. ۴۰ابیملک او را شکست داد و او فرار کرد. بسیاری از مردم شکیم زخمی شدند و تا نزدیک دروازهٔ شهر، به هر طرف روی زمین افتادند. ۴۱ابیملک در ارومه ساکن شد و زبول جعل را با وابستگانش از شکیم بیرون راند تا دیگر در آنجا زندگی نکنند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۲روز دیگر مردم شکیم به صحرا رفتند و ابیملک باخبر
شد. ۴۳او مردان خود را جمع کرد و به سه دسته تقسیم کرد
و در صحرا کمین کردند. وقتی مردم را دیدند که از شهر
بیرون می‌آیند، از کمینگاه خود خارج شدند و همه را به قتل
رساندند. ۴۴ابیملک و همراهانش با شتاب رفتند و در جلوی
دروازهٔ شهر ایستادند تا نگذارند که مردم به شهر داخل شوند.
در عین حال دو دستهٔ دیگر آنها، به کسانی‌که در صحرا بودند
حمله کردند و همه را کشتند. ۴۵ابیملک تمام آن روز جنگ
کرد تا اینکه شهر را به تصرّف خود درآورد. همهٔ کسانی را
که در شهر بودند، از بین بردند. شهر را ویران کردند و در آن
نمک پاشیدند.
۴۶وقتی مردمی که در نزدیک بُرج شهر بودند، از واقعه باخبر
شدند، به قلعهٔ پرستشگاه خدای عهد پناه بردند. ۴۷وقتی
ابیملک اطّلاع یافت که ساکنان بُرج شکیم در یک‌جا جمع
شده‌اند، ۴۸با همراهان خود بر بالای کوه صَلمُون رفت. تبری
را به دست گرفته، شاخهٔ درختی را برید و آن را بر شانهٔ خود
گذاشت. آنگاه به همراهان خود گفت: «کاری که من کردم
شما هم فوراً بکنید!» ۴۹پس هرکدام یک شاخهٔ درخت را
بریده، به دنبال ابیملک رفتند. شاخه‌ها را بردند و در اطراف
قلعه انباشته و آنها را آتش زدند. همهٔ مردم بُرج شکیم، که در
حدود یک‌هزار مرد و زن بودند، هلاک شدند.
۵۰بعد ابیملک به شهر تاباص رفت. در آنجا اردو زد و آن
را تصرّف کرد. ۵۱امّا در بین شهر یک بُرج بسیار مستحکم
وجود داشت. پس همهٔ مردم، زن و مرد و رهبران به داخل آن
بُرج رفتند و دروازه‌ها را بستند. سپس چند نفر برای دیده‌بانی
به پشت بام بُرج رفتند. ۵۲ابیملک برای حمله به طرف بُرج
رفت. وقتی به دروازهٔ بُرج نزدیک شد تا آن را به آتش بزند،
۵۳یکی از زنها سنگ آسیابی گرفته بر سر ابیملک انداخت و
کاسهٔ سرش را شکست. ۵۴ابیملک به جوان سلاحدار خود
گفت: «شمشیرت را بِکش و مرا بکُش تا مبادا بگویند: یک
زن او را کُشت.» پس آن جوان شمشیر خود را به شکم او فرو
کرد و او را کشت. ۵۵چون مردم اسرائیل دیدند که ابیملک
مرده است، همه به خانه‌های خود برگشتند.
۵۶به این ترتیب خدا، ابیملک را به‌خاطر گناهی که در مقابل پدر
خود کرد و هفتاد پسر او را کشت، به سزای کارهایش رساند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۷خدا همچنین بلای شرارت مردم شکیم را بر سر خودشان
آورد. بـه این ترتیب نفرین یوتام، پسـر جدعـون به حقیقت
پیوست.

تولع

۱۰ بعد از مرگ ابیملك، یک نفر از طایفهٔ یساکار به
نام تُولَع پسر فُواه نوهٔ دودا، برای نجات قوم اسرائیل
آمد. او در شهر شامیر در کوهستان افرایم زندگی می‌کرد. ۲او
مدّت بیست و سه سال بر اسرائیل رهبری کرد. بعد از وفاتش
او را در شامیر به خاک سپردند.

یائیر

۳بعد از او یائیر جلعادی، بیسـت و دو سال حاکم اسرائیل
بود. ۴او دارای سـی پسر بود که بر سی الاغ سوار می‌شدند
و سی شهر در سـرزمین جلعاد داشـتند که تا به امروز به نام
شهرهای یائیر یاد می‌شوند. ۵وقتی‌که فوت کرد، او را در قامون
دفن کردند.

۶بار دیگر مردم اسرائیل با پرستش خدایان در پیشگاه خداوند
شرارت ورزیده، خدایان بعل و عشتاروت، یعنی خدایان سوریه،
صیدون، موآب، عمون و فلسـطین به خداوند گناه ورزیدند.
آنها او را ترک کرده، از عبادت او دست کشیدند. ۷پس آتش
خشم خداوند شـعله‌ور شد و آنها را زیر سـلطهٔ فلسطینیان و
عمونیان برد. ۸برای مدّت هجده سال آنها بر اسرائیلیانی که در
سرزمین اموریان در شرق رود اردن در جلعاد زندگی می‌کردند،
ظلم و ستم روا داشتند. ۹عمونیان از رود اردن عبور کرده، برای
جنگ با طایفه‌های یهـودا، بنیامین و افرایم رفتند و زندگی را
بر مردم اسرائیل تلخ ساختند.

۱۰آنگاه قوم اسـرائیل به حضور خداوند گریه و زاری کردند
و گفتند: «ما در برابر تو گناه کرده‌ایم، زیرا ما خدای خود را
ترک نموده، خدایان بعل را پرستش کرده‌ایم.»

۱۱خداوند به آنها فرمود: «آیا من شـما را از دسـت مردمان
مصر، اموری، عمونی و فلسـطینی نجات ندادم؟ ۱۲آیا وقتی
شما از دست ظلم مردم صیدون، عمالق و معونی نزد من فریاد
کردید، شـما را نجات ندادم؟ ۱۳امّا شما مرا ترک کردید و
خدایان بیگانه را پرستیدید، پس من دیگر شما را نجات نخواهم
داد. ۱۴بروید نزد همان خدایانی که برای خود انتخاب کردید
تا شما را از ظلم و ستمی که می‌کشید، خلاص کنند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵مردم اسـرائیل به خداوند گفتند: «ما گناهکاریم. هرچه کـه می‌خواهی در حق ما بکـن. امّا اکنون یک‌بـار دیگر ما را نجـات بده.» ۱۶پس آنها خدایـان بیگانه را از بین بردند و دوباره خداوند را پرستش کردند. پس خداوند بر رنجهای آنان شفقت نمود.

۱۷در این وقت عمونیان، سپاه خود را در جلعاد آماده و مجهّز کردند. مردم اسرائیل هم همه یک‌جا جمع شده، در مصفه اردو زدند. ۱۸رهبران سپاه جلعاد از یکدیگر پرسیدند: «چه کسی می‌خواهد فرمانده ما در جنگ با عمونیان باشد؟ هرکسی که داوطلب شود، آن شخص حاکم ما در جلعاد خواهد بود.»

یفتاح

۱۱ یفتاح جلعادی جنگجویی دلاور، امّا پسر یک فاحشه بود و پدرش جلعاد نام داشت. ۲جلعاد از زن اصلی خود دارای پسران دیگری هم بود. وقتی پسرانش بزرگ شدند، یفتاح را از سرزمین خود بیرون کرده به او گفتند: «تو از میراث پدر ما حقّی نداری، زیرا تو پسر یک زن دیگر هستی.» ۳پس یفتاح از نزد برادران خود فرار کرد و در سرزمین طوب ساکن شد. در آنجا تعدادی اشخاص شرور را دور خود جمع کرده، سردسته آنها شد.

۴بعد از مدّتی، جنگ بین عمونیان و اسـرائیل شروع شد. ۵رهبران جلعاد، برای آوردن یفتـاح، به طوب رفتند ۶و به او گفتند: «بیا و ما را رهبری کن تا به کمک تو بتوانیم با عمونیان جنگ کنیم.»

۷یفتاح به آنها جواب داد: «شـما از روی دشـمنی، مرا از خانهٔ پدرم بیرون راندید و اکنون چون گرفتار شده‌اید، نزد من آمده‌اید.»

۸سرکردگان جلعاد گفتند: «ما به تو احتیاج داریم تا با ما به جنگ عمونیان بیایی و رهبر و فرماندهٔ تمام سرزمین جلعاد باشی.»

۹یفتاح به آنان گفت: «اگر شما مرا به سرزمین خودم بازگردانید تا با عمونیان جنگ کنم و خداوند مرا پیروزی بخشد من حاکم شـما خواهم بود.» ۱۰آنها گفتند: «ما قسم می‌خوریم و خدا شـاهد ما باشـد که هرچه می‌خواهی انجام می‌دهیم.» ۱۱پس یفتاح با رهبران جلعادی رفت و مردم آنجا او را به عنوان رهبر و فرماندهٔ خود انتخاب کردنـد و جلعاد در مصفه در حضور خداوند، سخنان خود را بیان کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲بعـد یفتاح، قاصدانی را نزد پادشـاه عمونیان با این پیام
فرستاد: «با ما چه دشمنی داری که به جنگ ما آمده‌ای؟»
۱۳پادشاه عمونیان در جواب گفت: «به‌خاطر اینکه وقتی قوم
اسرائیل از مصر آمدند، سرزمین ما را از وادی اَرنون تا به یَبوق
و رود اردن گرفتند. حالا می‌خواهیم که سرزمین ما را به آرامی
به ما بازگردانید.»
۱۴یفتاح باز چند نفر را نزد پادشاه عمونیان فرستاد که به او
بگوید: ۱۵«اسرائیل زمین موآب و عمونیان را بزور نگرفته است،
۱۶بلکه وقتی از مصر خارج شدند، از راه بیابان به خلیج عقبه
و از آنجا عبور کرده به قادش آمدند. ۱۷بعد مردم اسـرائیل از
پادشاه اَدوم خواهش کرده، گفتند: به ما اجازهٔ عبور از سرزمینت
را بده. امّا او خواهش ایشـان را قبول نکرد. از پادشاه موآب
هم همین خواهش را کردند و او هـم به آنها جواب رد داد،
پس مردم اسـرائیل در قادش ماندند. ۱۸بعد از راه بیابان رفتند
و سـرزمین اَدوم و موآب را دور زده، به سـمت شرقی موآب
رسیدند و در قسمت دیگر وادی ارنون اردو زدند. گرچه ارنون،
سرحد موآب بود، امّا مردم اسـرائیل هیچ‌گاه سعی نکردند از
سرحد گذشته، داخل خاک موآب شوند. ۱۹بعد مردم اسرائیل
به سیحون، پادشاه اموریان و پادشاه حشبون پیام فرستاده، از
آنها خواهش کردند که از راه سرزمین آنها به وطن خود بروند.
۲۰ولی سـیحون به مردم اسرائیل اعتماد نکرد و نه تنها به آنها
اجازهٔ عبور نداد؛ بلکه تمام سپاه خود را جمع کرده در یاهَص
اردو زد و با اسرائیل جنگید. ۲۱خداوند خدای اسرائیل، سیحون
و تمام مردم او را به دست اسرائیل تسلیم کرد. به این ترتیب،
اسرائیل آنها را شکست داده تمام سرزمین اموریان را تصرّف
نمودند. ۲۲همچنان سـرزمین اموریان از ارنون تا به یبوق و از
بیابان تا رود اردن، به تصرّف اسرائیل درآمد. ۲۳پس خداوند
خدای اسرائیل بود که اموریان را به‌خاطر قوم خودش اسرائیل،
بیرون کرد. آیا می‌خواهید آن زمین را پس بگیرید؟ ۲۴شما آنچه
را که خدایتان کموش به شما داده است، نگاه دارید و هرچه
را هم که خداوند خدای ما به ما بخشـیده است، برای خود
نگاه می‌داریم. ۲۵آیا تو از بالاق پسر صفور، پادشاه موآب بهتر
هستی؟ او هرگز خیال بدی در مقابل اسرائیل نداشته و نه هرگز
با اسرائیل جنگیده است. ۲۶مردم اسرائیل در این سرزمین مدّت
سیصد سال زندگی کرده‌اند و در سرزمین حَشبون، عروعیر و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روستاهای اطراف آنها و تا وادی ارنون، پراکنده بوده‌اند. چرا در این مدّت، ادّعای مالکیّت آن را نکردید؟ **۲۷**بنابراین، من به شما بدی نکرده‌ام، بلکه این تو هستی که قصد جنگ داری و به ما بدی می‌کنی. خداوند که داور عادل است، داوری خواهد کرد که گناهکار کیست؛ قوم اسرائیل یا مردم عمون.»
۲۸امّا پادشاه عمونیان به پیام یفتاح گوش نداد.
۲۹آنگاه روح خداوند بر یفتاح آمد و با ارتش خود از جلعاد و منسی گذشته، به مصفه جلعاد آمد و در آنجا برای حمله آماده شد. **۳۰**یفتاح نذر کرد که اگر خداوند به او کمک کند که عمونیان را شکست بدهد، **۳۱**در وقت بازگشت به وطن، اولین کسی را که از در خانهٔ او بیرون بیاید، به عنوان قربانی سوختنی برای خداوند تقدیم کند.
۳۲پس یفتاح برای حمله به عمونیان از رود گذشت و خداوند او را پیروز گردانید. **۳۳**در یک حملهٔ ناگهانی با کمک خداوند، آنها را شکست داد و بیست شهر ایشان را، از عروعیر تا منیت تا آبیل کرامیم از بین برد و همهٔ مردم را، به قتل رساند. به این ترتیب عمونیان از دست اسرائیل شکست خوردند.

دختر یفتاح

۳۴بعد از آن یفتاح به خانهٔ خود در مصفه برگشت. یگانه دختر او، درحالی‌که رقص می‌کرد و دایره می‌زد، به استقبال او از خانه بیرون آمد. یفتاح به غیراز او پسر یا دختر دیگری نداشت. **۳۵**وقتی چشم یفتاح بر دخترش افتاد، یقهٔ خود را پاره کرد و گفت: «آه ای دخترم، تو مرا به چه دردسر بزرگی انداختی؛ زیرا از قولی که به خداوند داده‌ام، نمی‌توانم صرف نظر کنم.»
۳۶دخترش به او گفت: «پدر جان، مطابق قولی که به خداوند داده‌ای، رفتار کن. مخصوصاً حالا که خداوند انتقام ما را از دشمن ما، یعنی عمونیان گرفته است. **۳۷**امّا دو ماه به من مهلت بده تا بر کوهها گردش کنم و با دوستانم ماتم بگیرم، چون دیگر نمی‌توانم ازدواج کنم.» **۳۸**پدرش گفت: «برو!» آن دختر برای دو ماه از خانهٔ پدر خود رفت و با دوستان خود برای گردش به کوهها رفت و به‌خاطر اینکه باکره از دنیا خواهد رفت، ماتم گرفت. **۳۹**بعد از پایان دو ماه، نزد پدر خود برگشت و پدرش مطابق قولی که به خداوند داده بود، رفتار کرد. آن دختر به راستی هرگز عروسی نکرد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از آن به بعد در اسرائیل برای مردم عادت شد، ۴۰که دختران جوان، هر سال برای چهار روز می‌رفتند و برای دختر یفتاح جلعادی ماتم می‌گرفتند.

یفتاح و طایفهٔ افرایم

۱۲ مردم افرایم برای جنگ آماده شدند؛ آنها از رود اردن به سمت زفان گذشتند و به یفتاح گفتند: «چرا وقتی‌که به جنگ عمونیان رفتی، از ما دعوت نکردی که همراه تو برویم؟ حالا ما خانه‌ات را بر سرت آتش می‌زنیم.»
۲یفتاح گفت: «روزی که من و همراهانم با دشمنان در جنگ بودیم از شما کمک خواستیم، امّا شما به کمک ما نیامدید.
۳بنابراین من جان خود را به خطر انداخته، به جنگ عمونیان رفتم و با کمک خداوند، آنها را شکست دادم. حالا آمده‌اید و با ما دعوا می‌کنید؟» ۴آنگاه یفتاح مردان جلعاد را جمع کرد و با افرایم جنگیدند و افرایم را شکست دادند. مردم افرایم یک بار گفته بودند: «شما فراریان افرایم هستید که در بین افرایم و منسی زندگی می‌کنید.» ۵مردم جلعاد گذرگاههای رود اردن را به روی افرایم بستند و اگر یکی از فراریان افرایم می‌خواست از رود عبور کند، نگهبانان جلعاد می‌پرسیدند: «تو افرایمی هستی؟» اگر می‌گفت: «نی، نیستم.» ۶آن وقت نگهبانان می‌گفتند: «بگو، شبولت.» اگر به عوض شبولت، می‌گفت سبولت، یعنی کلمه را به درستی تلفّظ نمی‌کرد، آنگاه او را می‌کشتند. در آن وقت چهل و دو هزار نفر از مردم افرایم کشته شدند.
۷یفتاح مدّت شش سال حاکم اسرائیل بود. وقتی مُرد او را در یکی از شهرهای جلعاد به خاک سپردند.

ابصان، ایلون و عبدون

۸بعد از او ابصان بیت‌لحمی حاکم اسرائیل شد. ۹او دارای سی پسر و سی دختر بود. او دختران خود را به خارج از خاندان شوهر داد و برای پسران خود هم سی عروس از خارج آورد. او مدّت هفت سال بر اسرائیل حکومت کرد. ۱۰بعد ابصان مُرد و در بیت‌لحم دفن شد.
۱۱بعد از وفات ابصان، ایلون زبولونی، حاکم اسرائیل شد. او مدّت ده سال بر اسرائیل حکومت کرد. ۱۲بعد ایلون درگذشت و در ایلون واقع در زبولون به خاک سپرده شد.
۱۳پس از ایلون، عبدون پسر هلیل فرعتونی، بر اسرائیل حکومت کرد. ۱۴او دارای چهل پسر و سی نوهٔ مذکر بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که بر هفتاد الاغ سوار می‌شـدند. بعد از آن که هشت سال حکومت کرد **۱۵**فوت نمود و در سرزمین افرایم در کوهستان عمالیقیان دفن شد.

تولّد سامسون

۱۳ قوم اسرائیل باز کاری کردند که در نظر خداوند گناه بود. پس خداونـد آنها را برای مدّت چهل سال زیر سلطهٔ فلسطینیان برد.

۲در شهر صرعه مردی زندگی می‌کرد که از طایفهٔ دان و نام او مانوح بود. زن او نازا بود و نمی‌توانست فرزندی داشته باشد. **۳**روزی فرشتهٔ خداوند نزد آن زن آمد و گفت: «تو نازا هستی و طفلی نداری، امّا حامله می‌شوی و پسری به دنیا می‌آوری. **۴**باید از خوردن شراب و هر نوع مسکرات خودداری کنی و چیزهای حرام نخوری. **۵**موی سر پسری را که به دنیا می‌آوری، نباید بتراشی؛ چون پسرت از ابتدای تولّد، نذر خداوند می‌باشد. او قوم اسرائیل را از دست فلسطینیان نجات می‌دهد.»

۶بعد آن زن رفت و به شوهر خود گفت: «یک مرد خدا نزد من آمد. چهره‌اش مانند چهره یک فرشته مهیب بود. من نپرسیدم که از کجا آمده بود. او هم به من نگفت که نامش چیست. **۷**او به من گفت: تو پسری به دنیا می‌آوری. از نوشیدن شراب و مسکرات دوری کن و چیزهای حرام نخور، زیرا پسرت از زمان تولّد تا روز وفات نذر خداوند می‌باشد.»

۸آنگاه مانوح از خداوند درخواست کرده گفت: «خداوندا، از تو تمنّا می‌کنم که آن مرد خدا را دوباره بفرست تا به ما یاد بدهد که وقتی طفل متولّد شد، چگونه او را تربیت کنیم.»

۹خداوند خواهش او را قبول کرد و وقتی‌که آن زن در مزرعه نشسته بود، دوباره فرشته نزد او آمد. شوهرش مانوح با او نبود. **۱۰**زن با شتاب نزد شوهر خود رفته گفت: «آن مردی که روز پیش اینجا آمده بود، دوباره آمده است.»

۱۱مانوح برخاسـت و به دنبال زن خود، نزد آن مرد رفت و پرسید: «تو بودی که با زن من حرف زدی؟» او جواب داد: «بلی، من بودم.»

۱۲مانوح گفت: «به ما بگو، پس از آن که همهٔ سخنانی را که گفتی انجام شد، او را چگونه تربیت کنیم؟»

۱۳فرشتهٔ خداوند جواب داد: «زنت باید آنچه را به او گفته‌ام انجام دهد. **۱۴**از محصول تاک نباید بخورد. از شراب و دیگر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مسکرات پرهیز کند، چیزهای حرام نخورد او باید آنچه را به او گفته‌ام، انجام دهد.»
۱۵مانوح به فرشتهٔ خداوند گفت: «خواهش می‌کنم که جایی نروی تا بُزغاله‌ای برایت بپزم.»
۱۶فرشته گفت: «من جایی نمی‌روم، امّا نان تو را نمی‌خورم. اگر می‌خواهی قربانی سوختنی تهیّه نمایی، آن را به خداوند تقدیم کن.» مانوح نفهمید که او فرشتهٔ خداوند بود.
۱۷مانوح از فرشته پرسید: «نامت را به ما بگو تا بعد از آن که پیشگویی تو حقیقت پیدا کرد، به همه دربارهٔ تو بگوییم و از تو تشکّر کنیم.»
۱۸فرشتهٔ خداوند گفت: «چرا می‌خواهی نام مرا بدانی، زیرا فهمیدن نام من از قدرت و فهم بشر خارج است.»
۱۹مانوح بُزغاله و قربانی آردی را گرفته، بر روی یک سنگ برای خداوند تقدیم کرد. خداوند در برابر چشمان مانوح و زنش کار عجیبی انجام داد. **۲۰**وقتی‌که شعلهٔ آتش از سر قربانگاه به طرف آسمان بلند شد، فرشتهٔ خداوند هم در میان آن شعله به آسمان بالا رفت. با دیدن آن صحنه، مانوح و زنش به سجده افتادند. **۲۱**پس از آن مانوح و زنش دیگر فرشتهٔ خداوند را ندیدند. آنگاه مانوح دانست که آن شخص فرشتهٔ خداوند بود.
۲۲او به زن خود گفت: «حالا مُردن ما حتمی است، زیرا خدا را دیده‌ایم.»
۲۳امّا زنش گفت: «اگر خداوند قصد کشتن ما را می‌داشت، قربانی‌های سوختنی و آردی را، از دست ما قبول نمی‌کرد و این معجزات عجیب را نشان نمی‌داد و این سخنان را به ما نمی‌گفت.»
۲۴وقتی‌که آن زن طفل خود را به دنیا آورد، او را سامسون نامید. طفل بزرگ شد و خداوند او را برکت داد. **۲۵**هر وقت که سامسون از اردوگاه دان در صرعه و اشتاعول دیدن می‌کرد، روحِ خداوند او را به شوق در می‌آورد.

ازدواج سامسون

۱۴ یک روز سامسون به تمنه رفت و در آنجا یک دختر فلسطینی را دید. **۲**وقتی به خانه برگشت به پدر و مادر خود گفت: «من یک دختر فلسطینی را، در تمنه دیده‌ام و می‌خواهم با او ازدواج کنم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳امّا پدر و مادرش گفتند: «آیا در بین تمام خویشاوندان و اقوام ما، دختر پیدا نمی‌شود که تو می‌خواهی از بین فلسطینیان کافر زن بگیری؟»

سامسون در جواب پدرش گفت: «او را برای من بگیرید، چون از او خیلی خوشم آمده است.»

۴پدر و مادرش نمی‌دانستند که این امر ارادهٔ خداوند است؛ زیرا خداوند می‌خواست، به وسیلهٔ سامسون فلسطینیان را که در آن زمان بر اسرائیل حکومت می‌کردند، سرکوب نماید.

۵پس سامسون با والدین خود به تمنه رفت. وقتی به تاکستانهای تمنه رسیدند، ناگهان شیر جوانی به سامسون حمله کرد. **۶**در همین زمان، روح خداوند به سامسون قدرت بخشید و او بدون اسلحه، شیر را مانند بُزغاله‌ای از هم درید. امّا از کاری که کرده بود، به پدر و مادر خود چیزی نگفت.

۷سپس رفت و با آن دختر گفت‌وگو نمود و او را پسندید. **۸**پس از مدّتی، وقتی برای ازدواج با او می‌رفت، از جاده خارج شد و رفت تا لاشهٔ شیری را که کشته بود ببیند، در آنجا یک گروه زنبور را با عسل در لاشهٔ شیر دید. **۹**قدری از عسل را برداشت تا در بین راه بخورد. وقتی به نزد پدر و مادر خود رسید به آنها هم کمی از آن عسل داد و آنها خوردند. امّا سامسون به آنها نگفت که عسل را از لاشهٔ شیر گرفته بود.

۱۰پدرش به خانهٔ آن دختر رفت و سامسون مطابق رسم جوانان جشنی ترتیب داد. **۱۱**وقتی فلسطینیان او را دیدند سی نفر از جوانانشان را فرستادند تا نزد او بمانند. **۱۲**سامسون به مهمانان گفت: «من یک چیستان برایتان می‌گویم. اگر شما در مدّت هفت روز جشن جواب آن را پیدا کردید، من سی دست لباس ساده و سی دست لباس نفیس به شما می‌دهم. **۱۳**اگر نتوانستید، شما باید سی دست لباس ساده و سی دست لباس نفیس به من بدهید.» آنها گفتند: «بسیار خوب، چیستانت را به ما بگو.»

۱۴سامسون گفت:

«از خورنده خوردنی به دست آمد،
و از زورآور، شیرینی.»

پس از سه روز آنها هنوز نتوانسته بودند، جواب چیستان را پیدا کنند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵در روز چهارم، همگی نزد زن سامسون آمدند و گفتند: «از شوهرت معنی چیستان را بپرس وگرنه تو و خانهٔ پدرت را آتش می‌زنیم. آیا شما ما را دعوت کردید که غارتمان کنید؟»
۱۶پس زن سامسون نزد شوهر خود گریه کرد و گفت: «تو از من بدت می‌آید و مرا اصلاً دوست نداری. تو به هموطنانم یک چیستان گفتی، امّا معنی آن را بیان نکردی.»
سامسون به او گفت: «ببین، من به پدر و مادرم هم، آن را نگفته‌ام. چرا به تو بگویم؟» **۱۷**امّا آن زن هر روز نزد او گریه می‌کرد تا اینکه سرانجام در روز هفتم معنی آن را برایش گفت. آن زن نیز آن را برای جوانان فلسطینی بیان کرد. **۱۸**آنها در روز هفتم پیش از غروب آفتاب نزد سامسون آمده به او گفتند:

«چیست شیرینتر از عسل؟
کیست قویتر از شیر؟»

سامسون به آنها گفت:
«اگر با گاو من شخم نمی‌کردید،
نمی‌توانستید چیستان مرا حل کنید.»

۱۹آنگاه روح خداوند بر سامسون قرار گرفته، به او قدرت بخشید. پس سامسون به شهر اشقلون رفت و سی نفر از ساکنان آنجا را کشت. دارایی‌شان را گرفت و لباسهایشان را به کسانی‌که چیستان را حل کرده بودند، داد. سپس خشمگین به خانهٔ پدر خود بازگشت. **۲۰**زن سامسون نیز با دوست بسیار نزدیک او، که در شب عروسی با او بود، ازدواج کرد.

شکست فلسطینیان توسط سامسون

۱۵ بعد از مدّتی، در موسم درو گندم، سامسون برای دیدن زن خود رفت. او یک بُزغاله به عنوان هدیه، با خود برد و به پدر زن خود گفت: «می‌خواهم به اتاق زن خود بروم.»
امّا پدر زنش به او اجازه نداد. **۲**او گفت: «من فکر کردم که تو از او بدت می‌آید، پس او را به رفیقت دادم. امّا خواهر کوچکتر او، از او هم زیباتر است، تو می‌توانی با او ازدواج کنی.»
۳سامسون گفت: «اکنون دیگر هر بلایی به سر فلسطینیان بیاورم، تقصیر من نیست.» **۴**پس رفت و سیصد شغال گرفت و دمهای آنها را دو به دو به هم بست و در بین هر جفت یک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مشعل گذاشت. **۵**سپس مشعلها را روشن نمود و شغالها را در بین کشتزارها و تاکستانهای فلسطینیان رها کرد و به این ترتیب تمام کشتزارها و درختان زیتون آنها را به آتش کشید.
۶فلسطینیان پرسیدند: «چه کسی این کار را کرده است؟»
گفتند: «سامسون، داماد تمنی، زیرا تمنی زن او را به دوستش داده است.» آنگاه فلسطینیان رفتند و آن زن را همراه پدرش در آتش سوزاندند.
۷سامسون به آنها گفت: «چون شما این کار را کردید، پس سوگند می‌خورم تا انتقام آنها را از شما نگیرم، آرام نمی‌نشینم.»
۸پس با یک حملهٔ شدید تعداد زیادی از آنها را کشت و رفت و در غار صخرهٔ عیطام ساکن شد.
۹فلسطینیان هم رفته، در یهودا اردو زده شهر لِحی را محاصره کردند. **۱۰**مردم یهودا از فلسطینیان پرسیدند: «چرا به جنگ ما آمده‌اید؟»
آنها جواب دادند: «ما آمده‌ایم تا سامسون را دستگیر کنیم و انتقام خود را از او بگیریم.» **۱۱**آنگاه سه هزار نفر از مردم یهودا به غار صخرهٔ عیطام نزد سامسون رفتند و به او گفتند: «آیا خبر نداری که فلسطینیان بر ما حکومت می‌کنند؟ پس این چه کاری است که با ما کرده‌ای؟»
سامسون جواب داد: «همان کاری را که با من کردند، من هم با ایشان کردم.»
۱۲آنها گفتند: «ما آمده‌ایم که تو را دستگیر کنیم و نزد فلسطینیان ببریم.» سامسون گفت: «بسیار خوب، امّا قول بدهید که مرا نکُشید.»
۱۳آنها جواب دادند: «خیر، تو را نمی‌کشیم. فقط تو را بسته به آنها خواهیم داد.» پس آنها دست و پای سامسون را با دو ریسمان نو بستند و از غار بیرون بردند.
۱۴وقتی سامسون به لِحی رسید، فلسطینیان با دیدن او فریاد برآوردند. در همان لحظه روح خداوند به او قدرت بخشید و ریسمانهایی که با آنها او را بسته بودند مثل مومِ بر روی آتش، آب شده به زمین ریختند. **۱۵**آنگاه یک استخوان چانهٔ الاغی را که تازه مرده بود، دید. پس آن را برداشت و با آن هزار نفر را کشت. **۱۶**سامسون گفت:

«با استخوان لاشهٔ یک الاغ از کُشته پُشته ساختم،
یعنی با استخوان چانه الاغ هزار مرد را کشتم!»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷وقتی حرف خود را تمام کرد، استخوان چانهٔ الاغ را به زمین انداخت و آنجا را «تپّهٔ استخوان چانه» نامید.
۱۸در این وقت، سامسون بسیار تشنه شده بود، پس به درگاه خداوند دعا کرده گفت: «امروز به این بنده‌ات، افتخار آن را دادی که قوم اسرائیل را نجات بدهم. آیا اکنون باید از تشنگی بمیرم و به دست این کافران بیفتم؟» ۱۹آنگاه خداوند گودالی را که در آنجا بود شکافت و از آن آب جاری شد. وقتی‌که از آن آب نوشید، جان تازه‌ای گرفت و حالش بجا آمد. به این خاطر آنجا را عین حقوری (یعنی چشمهٔ کسی‌که دعا کرد) نامید که تا به امروز در لِحی باقی است.
۲۰سامسون در زمان فلسطینیان مدّت بیست سال بر اسرائیل حکومت کرد.

سامسون در غزه

۱۶ یک روز سامسون به غزه رفت. در آنجا شب را با یک زن فاحشه به سر بُرد. ۲مردم غزه شنیدند که سامسون به آنجا آمده است، پس آن خانه را محاصره کرده و تمام شب در دروازهٔ شهر بی‌صدا منتظر ماندند. آنها با خود گفتند تا وقتی هوا روشن شود، منتظر می‌مانیم و وقت صبح هنگامی که او خواست برود، او را می‌کشیم. ۳سامسون تا نیمه شب در آنجا خوابید و سپس برخاست و دروازهٔ شهر را با چارچوب آن یک‌جا از زمین کَند و بر شانهٔ خود گذاشته، به بالای تپّه‌ای که روبه‌روی حبرون است بُرد.

سامسون و دلیله

۴سامسون عاشق زنی شد که نامش دلیله بود و در وادی سورَق زندگی می‌کرد. ۵بزرگان فلسطینی نزد آن زن آمده گفتند: «او را فریب بده و بپرس که چه چیزی او را چنین نیرومند ساخته است و چگونه می‌شود بر او چیره شد تا ما او را بگیریم و ببندیم. اگر این کار را برای ما انجام دهی، هریک از ما هزار و صد تکهٔ نقره به تو می‌دهیم.»
۶پس دلیله نزد سامسون آمد و گفت: «لطفاً به من بگو که این قدرت عظیم تو در چیست. چطور کسی می‌تواند تو را مغلوب کند و ببندد؟»
۷سامسون جواب داد: «اگر مرا با هفت ریسمان‌تر و تازه، که خشک نشده باشد ببندند، من ناتوان و مانند مردم عادی می‌شوم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸بزرگان فلسطینی هفت ریسمان‌تر و تازه را که خشک نشده
بودند، آوردند و دلیله دست و پای سامسون را با آنها بست.
۹چند نفر از آنها، در یک اتاق دیگر پنهان شده بودند. دلیله
به سامسون گفت: «فلسطینیان برای دستگیری تو آمده‌اند.»
امّا سامسون ریسمانها را، مثل نخی که روی آتش بگیرند، پاره
کرد و راز قدرت او کشف نشد.
۱۰بعد دلیله به او گفت: «تو مرا مسخره کردی و به من دروغ
گفتی. حال لطفاً به من بگو چطور می‌توان تو را بست؟»
۱۱سامسون گفت: «اگر مرا با ریسمانی نو، که هرگز استفاده
نشده باشد ببندند، قدرت خود را از دست می‌دهم و مثل
مردان دیگر می‌شوم.»
۱۲پس دلیله او را با ریسمانهای نو بست. فلسطینیان مانند
دفعه پیش، در اتاق دیگر پنهان شده بودند. دلیله گفت:
«سامسون، فلسطینیان آمده‌اند تا گرفتارت کنند.» امّا سامسون
باز ریسمانها را مثل نخ از بازوان خود گسیخت.
۱۳دلیله باز به سامسون گفت: «تو بار دیگر مرا مسخره کرده و به من
دروغ گفتی. حال راست بگو که چطور می‌توان تو را بست؟»
سامسون جواب داد: «اگر هفت حلقهٔ موی سر مرا، با نخ
به هم ببافند و با یک میخ محکم ببندند، آنگاه من ضعیف و
مثل مردان عادی می‌شوم.»
۱۴پس وقتی‌که سامسون خواب بود، دلیله هفت حلقهٔ موی
او با نخ به هم بافت و با میخ محکم بست و به او گفت:
«سامسون، فلسطینیان برای دستگیری تو آمده‌اند.» سامسون بیدار
شد و میخ را از موی خود کشید و موی خود را باز کرد.
۱۵دلیله به او گفت: «چرا می‌گویی که مرا دوست داری،
درحالی‌که به من راست نمی‌گویی؟ تو سه بار مرا مسخره کردی
و نگفتی که رمز قدرت تو در چیست.» ۱۶چون دلیله هر روز
اصرار می‌کرد و بر او فشار می‌آورد تا حدّی که از دست او به
ستوه آمده بود، ۱۷پس راز خود را برای او بیان کرده گفت: «تا
حال هیچ تیغ سلمانی به سرم نخورده است. از همان وقتی‌که
در شکم مادر بودم، وقف و نذر خداوند شدم. اگر موی سرم
را بتراشند، قدرتم را از دست می‌دهم، ضعیف و مثل مردان
دیگر می‌شوم.»
۱۸وقتی دلیله از راز او آگاه شد، به بزرگان فلسطینی خبر داده
گفت: «فوراً اینجا بیایید، زیرا سامسون راز خود را به من بیان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرد.» پس آنها با پولی که وعده داده بودند، نزد دلیله آمدند.
۱۹دلیله سر او را روی زانوی خود نهاده، او را خوابانید و کسی را صدا کرد و هفت گیسوی او را تراشید و با این ترتیب، او را ناتوان و درمانده کرد. **۲۰**پس به او گفت: «سامسون، فلسطینیان برای دستگیری تو آمده‌اند!» سامسون از خواب بیدار شد و با خود فکر کرد: «مانند گذشته، با یک تکان خود را آزاد می‌سازم.» امّا نمی‌دانست که خداوند او را ترک کرده بود. **۲۱**فلسطینیان او را دستگیر کردند. چشمانش را از کاسه درآوردند و او را به غزه بردند. در آنجا او را به زنجیرهای برنزی بستند و در زندان انداختند و وادارش کردند که گندم دستاس کند. **۲۲**امّا بعد از مدّتی موی سرش دوباره بلند شد.

مرگ سامسون

۲۳بزرگان فلسطینی جمع شدند تا در طی مراسمی برای خدای خود «داجون» قربانی کنند. پس با شکرگزاری می‌گفتند: «خدای ما، دشمن ما یعنی سامسون را به دست ما تسلیم کرد.» **۲۴-۲۵**آنها خوشحال بودند و گفتند: «سامسون را صدا کنید تا ما را سرگرم کند.» وقتی سامسون را از زندان بیرون آوردند تا آنها را سرگرم کند، او را بین دو ستون قرار دادند. وقتی مردم او را دیدند، خدای خود را سرودند: «خدای ما، ما را بر دشمنانمان پیروز نموده است، کسی‌که سرزمین ما را ویران کرد و بسیاری از ما را کشت.» **۲۶**سامسون به پسر جوانی که دست او را گرفته بود گفت: «بگذار تا ستونهای خانه را لمس کرده، به آنها تکیه کنم.» **۲۷**آن خانه پُر از مرد و زن بود. و تمام بزرگان فلسطینی در آنجا حضور داشتند. در بالای آن خانه هم در حدود سه هزار نفر مرد و زن جمع شده بودند و نمایش سامسون را تماشا می‌کردند.
۲۸سامسون به درگاه خداوند دعا کرد و گفت: «خداوندا، خدای ما! از تو خواهش می‌کنم که مرا فراموش نکنی. به من نیرو ببخش! این آخرین تقاضای من به درگاه توست، ای خدای من، تا انتقام یکی از چشمان خود را از این فلسطینیان بگیرم.» **۲۹**آنگاه سامسون بر دو ستون وسطی که تمام خانه بر آنها قرار داشت با دو دست خود فشار آورد **۳۰**و گفت: «بگذار با فلسطینیان بمیرم.» بعد با تمام قدرت، دو ستون را از جا کَند و سقف خانه بر سر بزرگان فلسطینی و همهٔ کسانی‌که در آنجا بودند، افتاد. به این ترتیب تعداد کسانی را که سامسون

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در وقت مُردن خود کشت، زیادتر از تعداد کسانی بود که در دوران زندگی خود کشته بود.

۳۱بعد برادران و خانواده‌اش آمدند و جنازهٔ او را برداشته، در آرامگاه پدرش مانوح که بین صُرعه و اَشتاول واقع بود، دفن کردند. سامسون مدّت بیست سال بر اسرائیل حکومت کرد.

میخا و لاوی

۱۷ مردی بود به نام میخا که در کوهستان افرایم زندگی می‌کرد. **۲**او به مادرش گفت: «وقتی کسی آن هزار و صد تکه نقرهٔ تو را دزدید تو او را نفرین کردی، من شنیدم. ببین پول نزد من است و من آن کسی هستم که آن را برداشت.»

مادرش گفت: «فرزندم، خداوند تو را برکت بدهد.» **۳**میخا پول را به مادر خود پس داد. مادرش گفت: «من این نقره را با دست خود برای پسرم وقف خداوند می‌کنم تا یک بُت نقره‌ای ساخته شود. بنابراین نقره را به تو می‌دهم.» **۴**پس وقتی نقره را به مادر خود داد، مادرش دویست تکهٔ آن را به زرگر داد تا از آن بُت بسازد و سپس آن را در خانه میخا گذاشت.

۵میخا بتخانه‌ای داشت و بت می‌ساخت. یکی از پسران خود را به عنوان کاهن خود معیّن کرده بود. **۶**در آن زمان مردم اسرائیل پادشاهی نداشتند و هرکس هر کاری که دلش می‌خواست می‌کرد.

۷یک جوان لاوی، از طایفهٔ یهودا خواست از بیت‌لحم به افرایم بیاید تا جایی برای سکونت پیدا کند. **۸**پس شهر بیت‌لحم یهودا را ترک کرد و به کوهستان افرایم رفت و در راه، در خانه میخا توقّف کرد. **۹**میخا از او پرسید: «از کجا آمده‌ای؟»

او جواب داد: «من یک لاوی هستم و از شهر بیت‌لحم یهودا آمده‌ام تا جایی برای سکونت پیدا کنم.»

۱۰میخا به او گفت: «بیا با من زندگی کن و برای من پدر و کاهن باش. من به تو سالانه ده تکه نقره، یک دست لباس و هزینه زندگی می‌دهم.» **۱۱**مرد لاوی موافقت کرد که با او زندگی کند و میخا با او همچون یکی از پسران خود رفتار می‌کرد. **۱۲**به این ترتیب میخا او را به عنوان کاهن شخصی خود انتخاب کرد. **۱۳**بعد میخا به او گفت: «حال یقین دارم که خداوند به مال و دارایی من برکت می‌دهد، زیرا یک لاوی به عنوان کاهن برای من کار می‌کند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

میخا و طایفهٔ دان

۱۸ در آن زمان در اسرائیل پادشاهی نبود. طایفهٔ دان در جستجوی جایی برای سکونت بودند؛ زیرا تا آن وقت، طایفهٔ دان تنها طایفه‌ای بود که هنوز در بین طایفه‌های اسرائیل جایی برای سکونت نیافته بود. **۲**پس آنها پنج نفر از جنگجویان زبدهٔ خود را، از صرعه و اشتاول فرستادند تا وضعیّت سرزمینی را که می‌خواستند در آن سکونت کنند بررسی نمایند. پس آنها به کوهستان افرایم رفتند و در خانهٔ میخا اقامت کردند. **۳**آنها در آنجا صدای لاوی جوان را شناختند. سپس او را به گوشه‌ای برده پرسیدند: «تو را چه کسی به اینجا آورد؟ در اینجا چه می‌کنی و وظیفه‌ات چیست؟»

۴او پاسخ داد: «من با میخا قراردادی بسته‌ام. او به من حقوق می‌دهد تا کاهن او باشم.»

۵آنها به او گفتند: «لطفاً از خداوند سؤال کن که آیا ما در این سفر کامیاب می‌شویم یا نه.»

۶کاهن به آنها گفت: «بسلامت بروید، زیرا در این سفر خداوند همراه شماست.»

۷بعد آن پنج نفر به راه افتادند و به لایش رسیدند. در آنجا مردمی را دیدند که در امنیّت زندگی می‌کردند و مانند ساکنان صیدون ساکت و آرام بودند. ثروت فراوان دارند و در روی زمین چیزی کم ندارند. علاوه بر این از صیدونیان هم دور هستند و با دیگران هم کاری ندارند. **۸**وقتی نزد مردم خود به صرعه و اشتاول برگشتند، مردم از آنها پرسیدند: «چه خبری دارید؟» **۹**آنها جواب دادند: «برای حمله آماده شوید. ما آن زمین را دیدیم. بسیار عالی است. درنگ نکنید، بلکه فوراً بروید و زمین را تسخیر نمایید. **۱۰**وقتی به آنجا برسید مردمی را می‌بینید که بی‌دفاع هستند و سرزمین‌شان نیز وسیع و حاصلخیز است و چیزی کم ندارد و خداوند آن را به شما داده است.»

۱۱پس ششصد نفر از طایفهٔ دان، که همه مسلّح بودند، از صرعه و اشتاول حرکت کردند. **۱۲**درسر راه خود در قریت یعاریم، در سرزمین یهودا اردو زدند و آن اردوگاه را که در غرب قریت یعاریم بود، اردوگاه دان نامیدند که تا به امروز به همین نام خوانده می‌شود. **۱۳**آنها از آنجا گذشته، به کوهستان افرایم و به خانه میخا رفتند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴آن پنج نفر که برای جاسوسی به لایش رفته بودند، به مردم گفتند: «می‌دانید که در این خانه‌ها بُتهای تراشیده و ریختگی وجود دارند. پس حال خوب فکر کنید که چه باید کرد.» ۱۵آن پنج نفر نزد جوان لاوی به خانهٔ میخا رفتند و با او به گفت‌وگو پرداختند. ۱۶آن ششصد نفر مردان دان، که مسلّح به سلاح جنگی بودند، در ورودی دروازه ایستاده بودند. ۱۷آن پنج نفر جاسوس به داخل بتخانه رفتند و بُتها را برداشتند. در عین حال، کاهن با مردان مسلّح در ورودی دروازه ایستاده بود.

۱۸وقتی کاهن دید که آنها مجسمه‌ها را می‌برند، از آنها پرسید: «چه می‌کنید؟»

۱۹آنها جواب دادند: «ساکت باش، صدایت را در نیاور! همراه ما بیا و پدر و کاهن ما باش. کدام بهتر است، کاهن خانهٔ یک نفر باشی، یا کاهن یک خانوادهٔ طایفهٔ اسرائیل؟» ۲۰دل کاهن بسیار شاد شد و بُتها را گرفت و همراه آنها رفت.

۲۱آنها دوباره به راه افتادند. اطفال، اموال و اثاث خود را در صف جلو قرار دادند. ۲۲وقتی مسافتی از خانه میخا دور شدند، میخا و مردانی که در اطراف منزل او بودند، جمع شده به تعقیب مردان دان رفتند ۲۳و صدا کردند که بایستند. آنها برگشتند و از میخا پرسیدند: «چرا ما را با این مردان تعقیب می‌کنید؟»

۲۴او جواب داد: «شما بُتهای مرا که ساخته بودم و همچنین کاهن مرا گرفته بردید. اینک هیچ چیز برای من باقی نگذاشتید، بازهم می‌پرسید: چرا شما را با این مردان تعقیب می‌کنیم؟»

۲۵آنها گفتند: «صدایت را بلند نکن، مبادا مردان ما بشنوند و خشمگین شده، به شما حمله کنند و شما و خانوادهٔ شما را بکشند.» ۲۶مردم دان این را گفته و به راه خود ادامه دادند. چون میخا فهمید که یارای مقاومت با آنها را ندارد، برگشت و به خانهٔ خود رفت.

سکونت طایفهٔ دان در لایش

۲۷مردان دان، با آنچه که میخا ساخته بود، به همراه کاهن او به شهر آرام و بی‌دفاع لایش رفتند. مردم آنجا را کشتند و شهر را آتش زدند. ۲۸کسی نبود که به آنها کمک کند، زیرا از صیدون بسیار دور بودند و با مردمان دیگر هم رابطه‌ای نداشتند. آن شهر در یک دشت، در نزدیکی رحوب، واقع بود. مردم طایفهٔ دان آن شهر را دوباره آباد کردند و در آنجا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساکن شدند. **۲۹**آن شهر را که قبلاً لایش نام داشت، به افتخار جَدّ خود، دان، که یکی از پسران یعقوب بود، دان نامیدند. **۳۰**مردم دان بُتها را برای خود در جای مخصوصی قرار دادند. یوناتان، پسر جَرشوم نوه موسی و پسرانش تا زمانی که مردم به اسارت برده شدند، کاهنان طایفهٔ دان بودند. **۳۱**طایفهٔ دان تا روزی که خیمهٔ خدا در شیلوه بود، بُتهای میخا را پرستش می‌کردند.

لاوی و زن صیغه‌ای او

۱۹ در زمانی که پادشاهی در اسرائیل نبود، شخصی از لاویان در دورترین قسمت کوهستان افرایم زندگی می‌کرد. او زنی را از بیت‌لحم برای خود صیغه کرد. **۲**امّا آن زن از دست او ناراحت شده، به خانهٔ پدر خود، به بیت‌لحم یهودا برگشت و مدّت چهار ماه در آنجا ماند. **۳**سپس شوهرش به دنبال او رفت تا دل او را به دست آورده و به خانه بازگرداند. پس با خادم خود و دو الاغ روانه خانهٔ پدر زن خود شد. همسرش او را به خانهٔ پدر خود برد و پدر زنش از دیدن او خوشحال گردید. **۴**پس پدر زنش اصرار کرد تا او بماند. پس او سه روز در خانهٔ پدرزن خود ماند و با هم خوردند و نوشیدند. **۵**در روز چهارم هنگام صبح برخاستند و آماده رفتن شدند. امّا پدر دختر به داماد خود گفت: «چیزی بخورید و بعد بروید.»

۶پس آن دو مرد با هم نشستند، خوردند و نوشیدند. باز پدر زنش گفت: «یک شب دیگر هم بمان و خوش باش.»

۷روز دیگر باز وقتی می‌خواست برود، پدر زنش خواهش کرد که تا شب صبر کند و بعد به راه خود برود. او به ناچار قبول کرد و آن روز هم با هم ماندند. **۸**در روز پنجم صبح زود برخاست تا برود. پدر زنش گفت: «چیزی بُخور و تا بعد از ظهر صبر کن.» پس هر دو با هم خوردند.

۹امّا وقتی آن مرد با صیغه‌اش و خادم خود آمادهٔ رفتن شدند، پدر زنش گفت: «ببین، اکنون روز به آخر رسیده است و نزدیک شام است. بیا امشب هم مهمان من باش و با هم خوش باشیم. فردا صبح زود می‌توانی برخیزی و به خانه‌ات بازگردی.»

۱۰امّا آن مرد نخواست شب در آنجا بماند. پس برخاست و با صیغه‌اش، خادم و دو الاغ خود از آنجا حرکت کرد و به طرف یبوس (یعنی اورشلیم) رفتند. **۱۱**وقتی به آنجا رسیدند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نزدیک غروب آفتاب بود. خادمش به او گفت: «بیا امشب در اینجا توقّف کنیم.»
۱۲-۱۳امّا او در جواب گفت: «خیر، ما در شهری که مردمانش اسرائیلی نیستند، توقّف نخواهیم کرد. کوشش می‌کنیم که به جبعه یا در صورت امکان به رامه برسیم و شب در آنجا بمانیم.» **۱۴**پس آنجا را ترک کردند و به راه خود ادامه دادند. بعد از غروب آفتاب به جبعه که یکی از شهرهای بنیامین است رسیدند. **۱۵**به شهر داخل شدند تا شب را در آنجا به سربرند. امّا چون کسی آنها را دعوت نکرد، ناچار به میدان شهر رفتند و در آنجا نشستند.
۱۶در همین وقت پیرمردی از کار روزمرهٔ خود در مزرعه برمی‌گشت. او یکی از ساکنان اصلی کوهستان افرایم بود و در جبعه که همهٔ مردم آن بنیامینی بودند زندگی می‌کرد. **۱۷**وقتی مسافرها را در میدان شهر دید، از آنها پرسید: «کجا می‌روید و از کجا آمده‌اید؟»
۱۸او جواب داد: «ما از بیت‌لحم یهودیه آمده‌ایم و به دورترین نقطهٔ کوهستان افرایم، جایی که محل سکونت ماست می‌رویم. برای چند روزی به بیت‌لحم یهودیه رفتیم و اکنون در حال بازگشت به خانهٔ خود هستیم. در این شهر کسی ما را به خانه‌اش دعوت نکرد که شب را در آنجا بمانیم. **۱۹**کاه و یونجه برای الاغهای خود و نان و شراب برای خود و صیغه‌ام و خادمم داریم. هیچ چیزی کم نداریم.»
۲۰پیر مرد گفت: «بسیار خوشحال می‌شوم که به خانه من بیایید و من تمام احتیاجات شما را فراهم می‌کنم. شما نباید شب در میدان شهر بمانید.» **۲۱**پس پیر مرد آنها را به خانهٔ خود برد. کاه و یونجه برای الاغها آورد، پاهایشان را شست و شکمشان را سیر کرد.
۲۲درحالی‌که آنها خوش و سرحال بودند، چند نفر از اشخاص شریر شهر به دور خانهٔ پیر مرد جمع شده، در زدند و به صاحب‌خانه گفتند: «آن مرد را که مهمان توست، بیرون بیاور تا با او لواط کنیم.»
۲۳صاحب‌خانه بیرون رفت و به آنها گفت: «نی برادران من، حرف زشت نزنید. آن مرد مهمان من است. این کار بد را نکنید. **۲۴**من یک دختر باکره دارم، او را با زن صیغه‌ای مهمان خود، برایتان می‌فرستم و هرچه دلتان می‌خواهد با آنها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بکنید، امّا از کار بد با آن مرد صرف نظر کنید.» **۲۵**امّا مردم به حرف او گـوش ندادند. آنگاه آن مرد زن صیغه‌ای خود را نزد آنها فرستاد و آنها تمام شب به او تجاوز می‌کردند. **۲۶**صبح زود او را رها نمودند.

سپیده‌دَم آن زن آمد و نزد درب خانه‌ای که شوهرش مهمان بود، افتاد و تا زمانی که هوا روشن شد در آنجا ماند. **۲۷**وقتی‌که شوهرش بیدار شد، رفت و در خانه را باز کرد و می‌خواست که به راه خود برود، دید که صیغه‌اش نزد در افتاده و دستهایش بر آستانهٔ در است. **۲۸**شوهرش به او گفت: «برخیز تا برویم.» امّا جوابی نشنید. پس جنازهٔ او را بر پشت الاغ انداخت و روانهٔ خانه خود شـد. **۲۹**چون به خانهٔ خود رسید، کارد را گرفت و جسد آن زن را دوازده قطعه کرد و آن قطعات را به دوازده طایفهٔ اسرائیل فرستاد. **۳۰**هرکس آن را دید گفت: «از روزی که مردم اسرائیل از مصر خارج شدند تا به حال چنین جنایت فجیعی دیده نشده است. پس باید چاره‌ای بیندیشیم.»

بنی‌اسرائیل آماده جنگ می‌شود

۲۰ آنگاه تمام قوم اسرائیل از دان تا بئرشبع به همراه اهالی جلعاد، بـه حضور خداوند در مصفه جمع شـدند. **۲**تعداد آنها با سپاهی متشکّل از پیاده و شمشیرزن و رهبرانشان چهارصد هزار نفر بود که در آنجا به حضور خداوند حاضر بودند. **۳**خبر اجتماع قوم اسـرائیل بزودی به سـرزمین بنیامین رسید.

مردان اسرائیل پرسیدند: «به ما بگو که این کار زشت چگونه اتّفاق افتاد؟» **۴**مرد لاوی که صیغه او به قتل رسیده بود، جواب داد: «من با صیغه‌ام به جبعه بنیامین رفتم که شب را در آنجا بگذرانیم. **۵**مردم جبعه به مخالفت من برخاستند. هنگام شب، خانه‌ای را که من در آن بودم، محاصره کردند و می‌خواستند که مرا بکشند. صیغهٔ مرا بی‌عصمت کردند و در حقیقت او را کشتند. **۶**من جسد صیغه‌ام را قطعه‌قطعه کردم و آن قطعات را به سراسر سرزمین اسرائیل فرستادم، زیرا مردم جبعه کار بسیار زشت و ناروایی در مقابل قوم اسرائیل کردند. **۷**اکنون شما مردم اسرائیل، در این باره فکر کنید و چاره‌ای بیندشید.»

۸–۱۰تمـام ارتـش با یک دل و یک زبـان گفتند: «تا مردم جبعه را به سزای کارشان نرسانیم، هیچ‌کدام از ما به چادر یا خانهٔ خود برنمی‌گردیم. تصمیم ما این اسـت که طبق قرعه،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یک دهم لشکر را انتخاب کرده تا آذوقه و لوازم جنگی برای ما برسانند. بقیّهٔ ما می‌رویم و جبعه را به‌خاطر آن کار زشت مردمش از بین می‌بریم.» **۱۱**به این ترتیب تمام قوم اسرائیل برای انجام این کار متّحد شدند.

۱۲آنها پیامی برای طایفهٔ بنیامین فرستاده گفتند: «این چه‌کار زشتی است که از شما سر زده است؟ **۱۳**پس اکنون آن مردان پست و شریر را که در جبعه هستند به دست ما تسلیم کنید تا آنها را به قتل برسانیم.» امّا مردم بنیامین به تقاضای برادران اسرائیلی خود گوش ندادند، **۱۴**بلکه برعکس آنها همگی در بیرون شهر جبعه جمع و آماده شدند تا به جنگ اسرائیل بروند. **۱۵**مردم بنیامین در آن روز بیست و شش هزار مرد شمشیرزن و هفتصد نفر از ساکنان جبعه را مجهّز ساختند. **۱۶**از آن جمله هفتصد نفر چپ دست را انتخاب کردند که هر کدام از آنها مویی را با فلاخن نشانه می‌گرفتند و خطا نمی‌کردند. **۱۷**تعداد سپاهیان اسرائیل به غیراز مردان بنیامین چهارصد هزار نفر و همهٔ مردان شمشیرزن و جنگی بودند.

جنگ علیه بنیامینیان

۱۸پیش از شروع جنگ، مردم اسرائیل به بیت‌ئیل رفتند و از خداوند پرسیدند که کدام طایفهٔ اول به جنگ بنیامین برود؟

خداوند در جواب فرمود: «طایفهٔ یهودا.»

۱۹–۲۰پس سپاه اسرائیل هنگام صبح به راه افتاده روانه جبعه شدند و برای جنگ در مقابل لشکر بنیامین آماده حمله گردیدند. **۲۱**سپاه بنیامین هم برای مقابله آمدند و در آن روز بیست و دو هزار نفر از سپاهیان اسرائیل کشته شدند. **۲۲**امّا مردم اسرائیل، جرأت خود را از دست ندادند و بار دیگر برای جنگ صف آراستند و در همان جای سابق اردو زدند.

۲۳قبل از جنگ، مردم اسرائیل به حضور خداوند تا به شام گریه کردند و از او پرسیدند که: «آیا دوباره برویم و با برادران بنیامینی خود جنگ کنیم؟»

خداوند فرمود: «بلی، بروید.»

۲۴پس سپاه اسرائیل، روز دیگر برای جنگ به اردوی بنیامین نزدیک شدند. **۲۵**و لشکر بنیامین هم، در همان روز برای مقابلهٔ آنها به جبعه رفت. باز از سپاهیان اسرائیل هجده هزار نفر به قتل رسیدند که همگی مردان شمشیر زن و جنگی بودند. **۲۶**بار دیگر مردم اسرائیل با تمام سپاه خود به بیت‌ئیل رفتند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و شروع به گریه کردند. آنها به حضور خداوند نشستند و تا غروب روزه گرفتند. و قربانی سوختنی و سلامتی به حضور خداوند تقدیم کردند **۲۷**در آن روزها صندوق پیمان خداوند در بیت‌ئیل بود **۲۸**و فینحاس پسر العازار نوهٔ هارون هم کاهن آنجا بود. آنها از خداوند سؤال کردند: «آیا به جنگ برادران بنیامینی خود بازگردیم؟»

خداوند جواب داد: «بلی، بروید، و من به شما کمک می‌کنم که فردا آنها را شکست بدهید.»

۲۹سپاه اسرائیل در اطراف جبعه کمین کردند. **۳۰**در روز سوم به مقابله لشکر بنیامین رفتند و مثل دفعات گذشته در جبعه صف‌آرایی کردند. **۳۱**لشکر بنیامین هم برای حمله رفت. سپاه اسرائیل عقب‌نشینی کرد و سپاهیان بنیامین در تعقیب ایشان از شهر دور شدند. در شاهراهی که بین بیت‌ئیل و جبعه بود، مانند دفعات پیش شروع به کشتن آنها کردند. در نتیجه در حدود سی نفر از سپاهیان اسرائیلی به قتل رسیدند. **۳۲**مردم بنیامین گفتند: «باز آنها را شکست دادیم.»

امّا سپاه اسرائیل قبلاً نقشه کشیده بودند که از سپاه بنیامین فرار کنند تا آنها بیشتر از شهر دور شوند. **۳۳**در عین حال لشکر اصلی اسرائیل هم، به بعل تامار رسیدند و حمله را شروع کردند. **۳۴**ده هزار سپاهی که در غرب جبعه کمین کرده بودند، از کمینگاه خارج شدند و جنگ سختی شروع شد. سپاهیان بنیامین خبر نداشتند که بلای ناگهانی بر سرشان خواهد آمد. **۳۵**خداوند به اسرائیل کمک کرد که بنیامین را شکست بدهند و بیست و پنج هزار و صد نفرشان را که همه مردان شمشیرزن بودند، در همان روز به قتل برسانند. **۳۶**سرانجام مردم بنیامین پی بردند که شکست خورده‌اند.

چگونگی پیروزی اسرائیلیان

پس سپاه اسرائیل عقب‌نشینی کرد تا به سپاهیان خود که در نزدیک جبعه کمین کرده بودند، فرصت بدهند که حمله را شروع کنند. **۳۷**پس آنها از کمینگاه خود بیرون آمده، با یک حمله ناگهانی به داخل شهر رفته، همهٔ ساکنان آن را کشتند و شهر را آتش زدند. **۳۸-۳۹**وقتی‌که دود شهر به آسمان بلند شد، سپاهیان اسرائیل که در بیرون شهر بودند برگشتند و بر لشکر بنیامین حمله کردند. قبلاً قرار گذاشته بودند که بلند شدن دود از شهر، اشاره حمله به شهر است. **۴۰-۴۱**چون سپاهیان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنیامین به پشت سر نگاه کردند و دود غلیظ را دیدند که به آسمان بلند می‌شود و سپاه اسرائیل بر آنها حمله‌ور شده‌اند، دانستند که بلای بزرگی بر سرشان آمده است. **۴۲**پس از مقابل سپاه اسرائیل فرار کرده، به بیابان گریختند. امّا سپاهیان اسرائیل آنها را تعقیب کردند. آنهایی که در داخل شهر بودند، بیرون آمدند و از پشت سر همه را کشتند. **۴۳**باقیماندهٔ سپاه بنیامین را محاصره و تعقیب نموده از منوحه تا نزدیک جبعه در شرق آنها را پایمال کردند. **۴۴**هجده هزار سپاهی بنیامین، که همه مردان جنگی و دلاور بودند به قتل رسیدند. **۴۵**آنهایی که زنده ماندند، به بیابان به طرف صخرهٔ رِمون گریختند. امّا پنج هزار نفرشان در راه فرار و دو هزار نفر در جدعوم، که همگی مردان جنگی بودند، کشته شدند. **۴۶**در همان روز تعداد سپاهیان بنیامین، که همگی مردان جنگی بودند و به دست سپاه اسرائیل کشته شدند، بیست و پنج هزار نفر بود.

۴۷امّا تنها ششصد نفر توانستند، به بیابان فرار کرده، خود را به صخرهٔ رِمون برسانند. آنها مدّت چهار ماه در آنجا ماندند. **۴۸**بعد سپاه اسرائیل برگشته، تمام مردم بنیامین و اطفال و حیوانات طایفهٔ بنیامین را کشتند و همهٔ شهرهای آنها را به آتش کشیدند.

زنانی برای مردان طایفهٔ بنیامین

۲۱ مردم اسرائیل در مصفه قسم خورده گفتند: «هیچ‌کسی از ما نباید بگذارد که دخترش با مرد بنیامینی عروسی کند.» **۲**مردم همه در بیت‌ئیل اجتماع کرده تا غروب در حضور خداوند نشستند و با آواز بلند زارزار گریه کردند **۳**و گفتند: «خداوندا، خدای اسرائیل، چرا چنین مصیبتی بر سر مردم اسرائیل آمد؟ چرا طایفهٔ بنیامین از میان بنی‌اسرائیل نابود شد؟»

۴صبح روز بعد، مردم یک قربانگاه ساختند و قربانی‌های سوختنی و سلامتی تقدیم کردند. **۵**بعد پرسیدند: «کدام طایفهٔ اسرائیل در اجتماع ما به حضور خداوند حاضر نشد؟» آنها قسم خورده بودند که اگر کسی به حضور خداوند در مصفه نیاید، حتماً کشته می‌شود. **۶**در عین حال آنها به‌خاطر برادران بنیامینی خود بسیار غمگین بودند و می‌گفتند: «امروز یک طایفهٔ اسرائیل کم شد. **۷**حال با مردانی که زنده مانده‌اند چه کنیم؟ زیرا ما به نام خداوند قسم خورده‌ایم که دختران خود را به آنها ندهیم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸دوباره پرسیدند: «کدام طایفهٔ اسرائیل به حضور خداوند
در مصفه حاضر نشده است؟» پس معلوم شد که از یابیش
جلعاد هیچ‌کسی نیامده بود. ۹زیرا وقتی‌که سرشماری کردند،
حتّی یک نفر هم، از ساکنان یابیش جلعاد را در آنجا نیافتند.
۱۰پس آنها دوازده هزار نفر از مردان دلیر خود را به آنجا فرستاده
گفتند: «به یابیش جلعاد بروید و همهٔ ساکنان آنجا را با زنها
و کودکان بکشید. ۱۱و شما باید همهٔ مردان و همچنین زنانی
را که باکره نیستند، بکلّی از بین ببرید.» ۱۲آنها رفتند و در
بین مردم جلعاد، چهارصد دختر جوان باکره یافتند و آنها را
به اردوگاه شیلوه، در سرزمین کنعان آوردند.
۱۳بعد مردم اسرائیل به بازماندگان طایفهٔ بنیامین که در صخرهٔ
رِمون بودند، پیامی فرستاده، پیشنهاد صلح کردند. ۱۴مردان
بنیامین به شیلوه برگشتند و اسرائیل آن چهارصد دختری را که
از یابیش جلعاد زنده آورده بودند، به آنها دادند. امّا تعداد آن
دخترها برای همهٔ آنها کافی نبود.
۱۵مردم اسرائیل بسیار غمگین بودند، زیرا خداوند بین آنها
نفاق انداخته بود. ۱۶رهبران قوم گفتند: «چون زنهای طایفهٔ
بنیامین از بین رفته‌اند، پس برای بقیّهٔ مردان آنها از کجا زن پیدا
کنیم؟ ۱۷بازماندگان طایفهٔ بنیامین باید وارث داشته باشند تا آن
طایفهٔ بکلّی از بین نرود. ۱۸در عین حال ما هم نمی‌توانیم که
دختران خود را به آنها بدهیم، زیرا قسم خورده‌ایم که: لعنت
بر ما، اگر دختران خود را به مردان بنیامینی بدهیم.»
۱۹بعد به فکرشان رسید که در شیلوه، بین لبونه و بیت‌ئیل
در امتداد قسمت شرقی شاهراهی که از بیت‌ئیل به شکیم
می‌رود، برای خداوند جشن سالانه برپا می‌شود. ۲۰به مردان
بنیامین گفتند: «بروید و در تاکستانها پنهان شوید. ۲۱صبر کنید
تا دختران شیلوه برای رقص با رقاصان بیرون بیایند. آنگاه از
مخفیگاه خود خارج شوید و هر کدامتان یکی از دخترها را
برای خود گرفته، به سرزمین بنیامین بروید. ۲۲اگر پدران یا
برادرانشان به نزد شما آمدند و اعتراض کردند، شما می‌توانید
به آنها چنین بگویید: 'لطفاً اجازه دهید آنها را نگاه داریم، چرا
که ما آنها را در جنگ از شما به اسیری نگرفته‌ایم تا همسران ما
باشند و از آنجا که شما آنها را به ما نداده‌اید، مقصّر شکستن
سوگند خود نیستید.'»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۳مردان بنیامین طبق دستور آنها رفتار کردند. هر کدام برای خود یکی از آن رقاصه‌ها را گرفته، به سرزمین خود بردند. شهرها را دوباره آباد کردند و در آنجا زندگی را از نو شروع کردند. **۲۴**مردم اسرائیل هم هر کدام به طایفهٔ و خانواده و سرزمین خود برگشتند.

۲۵در آن زمان در اسرائیل پادشاهی نبود و مردم هرچه می‌خواستند می‌کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب روت

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۱	۲	۳	۴

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب روت

معرّفی کتاب

داستان زیبای روت واقعه‌ای است که در دورهٔ خشونت‌های داوران اتّفاق افتاده است. روت، زنی از اهالی موآب است که با یک اسرائیلی ازدواج می‌کند. پس از مرگ شوهرش، وفاداری مخصوصی به مادر شوهرش و پایبندی عمیقی نسبت به خدای بنی‌اسرائیل از خود نشان می‌دهد.

در پایان، او با یکی از خویشاوندان شوهر متوفی خود ازدواج می‌کند و از این طریق جدهٔ داوود، بزرگترین پادشاه بنی‌اسرائیل می‌گردد.

وقایع کتاب داوران نشان می‌دهد که قوم خدا به هنگام روی برگردانیدن از او، دچار مصیبت می‌شوند. کتاب روت نشان می‌دهد که برکت شامل حال بیگانه‌ای شده که به سوی خدای بنی‌اسرائیل می‌آید و جزء قوم امین او محسوب می‌گردد.

tarikhema.org

تقسیم‌بندی کتاب:

بازگشت روت و نعومی به بیت‌لحم ۱:۱-۲۲
ملاقات روت با بوعز ۲:۱-۱۸:۳
ازدواج بوعز با روت ۴:۱-۲۲

کوچ الیملک و خانواده‌اش به موآب

۱ **۱-۲**در زمانهای قدیم، در روزگاری که قوم اسرائیل هنوز پادشاهی نداشت، قحطی سختی در آن سرزمین واقع گشت. به همین دلیل شخصی به نام الیملک، که از خاندان افراته بود و در بیت‌لحم یهودیه زندگی می‌کرد، به اتّفاق همسرش نعومی و دو پسرش محلون و کلیون به سرزمین موآب کوچ کرد تا در آنجا زندگی کنند. در طول اقامتشان در آنجا **۳**الیملک مُرد و نعومی به اتّفاق دو پسرش **۴**که با دختران موآبی به نامهای عرفه و روت ازدواج کرده بودند، تنها ماند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حدود ده سال بعد **۵**محلون و کلیون نیز درگذشتند و نعومی بدون شوهر و فرزند ماند.

بازگشت نعومی و روت به بیت‌لحم

۶پس از مدّتی نعومی باخبر شد که خداوند قوم خود را با اعطای محصول خوب، برکت داده است. از این رو تصمیم گرفت به همراه دو عروس خود، موآب را ترک کند. **۷**پس آنها با هم به راه افتادند تا به یهودیه بازگردند. امّا در بین راه **۸**نعومی به آنها گفت: «به خانهٔ خود، به نزد مادرانتان بازگردید. امیدوارم خداوند در عوض نیکویی که به من و به فرزندانم کردید، با شما به نیکی رفتار کند. **۹**دعای من این است که هر دو نفر شما بتوانید ازدواج کنید و تشکیل خانواده بدهید.»

پس نعومی آنها را بوسید و از آنها خداحافظی کرد. امّا آنها گریه‌کنان **۱۰**به او گفتند: «نه، ما همراه تو و به میان قوم تو خواهیم آمد.»

۱۱نعومی در پاسخ گفت: «دخترانم، شما باید بازگردید. چرا می‌خواهید همراه من باشید؟ آیا فکر می‌کنید که من می‌توانم دوباره صاحب پسرانی شوم که با شما ازدواج کنند؟ **۱۲**به خانهٔ خود بروید، چون من پیرتر از آن هستم که بتوانم دوباره ازدواج کنم. حتّی اگر چنین چیزی امکان می‌داشت و همین امشب ازدواج می‌کردم و صاحب دو پسر می‌شدم، **۱۳**آیا شما می‌توانید صبر کنید تا آنها بزرگ شوند؟ آیا این امید، مانع ازدواج شما با دیگران نخواهد شد؟ نه دخترانم، شما می‌دانید که این غیر ممکن است. خداوند با من از در خشم درآمده و از این بابت برای شما بسیار متأسفم.»

۱۴آنها باز به گریه افتادند. بعد از آن عرفه مادر شوهر خود را بوسید و از او خداحافظی کرد و به خانهٔ خود برگشت. امّا روت به او چسبید. **۱۵**از این رو نعومی به او گفت: «روت، زن برادر شوهرت به نزد قوم خود و خدایان خود برگشته است. تو نیز همراه او برو.»

۱۶امّا روت در جواب گفت: «از من نخواه که تو را ترک کنم. اجازه بده همراه تو بیایم. هر جا بروی، من نیز خواهم آمد و هر جا زندگی کنی، من هم در آنجا زندگی خواهم کرد. قوم تو، قوم من و خدای تو، خدای من خواهد بود. **۱۷**هر جا تو بمیری، من هم خواهم مرد و همان‌جا دفن خواهم شد. خداوند مرا جزا دهد اگر چیزی جز مرگ، مرا از تو جدا سازد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸وقتی نعومی دید روت برای همراهی او مصمّم است، دیگر چیزی نگفت.
۱۹آنها به راه خود ادامه دادند تا به بیت‌لحم رسیدند. وقتی آنان وارد شهر شدند مردم از دیدنشان به هیجان آمدند و زنان با تعجّب می‌گفتند: «آیا این زن، واقعاً همان نعومی (یعنی خوش) است؟»
۲۰نعومی در پاسخ گفت: «مرا دیگر نعومی نخوانید، مرا مارّه (یعنی تلخی) صدا کنید، چون خدای قادر مطلق زندگی مرا تلخ ساخته است. ۲۱وقتی اینجا را ترک کردم صاحب همه‌چیز بودم، امّا خداوند مرا دست خالی به اینجا بازگردانیده است. چرا مرا نعومی صدا می‌کنید درحالی‌که خداوند مرا محکوم کرده و بر من بلا آورده است؟»
۲۲به این ترتیب نعومی به همراه روت، عروس موآبی خود، از موآب بازگشت. وقتی آنها به بیت‌لحم رسیدند، فصل برداشت جو به تازگی شروع شده بود.

کار کردن روت در مزرعهٔ بوعز

۲ نعومی خویشاوندی به نام بوعز داشت که مردی ثروتمند و با نفوذ و از خانوادهٔ شوهرش الیملک بود.
۲یک روز روت به نعومی گفت: «من به مزارع اطراف می‌روم تا خوشه‌هایی را که دروکنندگان جا می‌گذارند، جمع کنم. مطمئن هستم کسی را خواهم یافت که به من اجازه دهد با او کار کنم.»
نعومی جواب داد: «برو، دخترم.»
۳پس روت به یکی از مزارع رفت و پشت سر دروکنندگان راه می‌رفت و خوشه‌های برجا مانده را جمع می‌کرد. برحسب اتّفاق، آن مزرعه متعلّق به بوعز بود.
۴مدّتی بعد، بوعز از بیت‌لحم آمد و بعد از سلام به کارگران گفت: «خداوند با شما باد!» و آنها در جواب گفتند: «خداوند تو را برکت دهد.»
۵بوعز از مباشر خود پرسید: «آن زن جوان کیست؟»
۶مباشر جواب داد: «او یک دختر بیگانه است که همراه نعومی از موآب به اینجا آمده است ۷و از من اجازه خواست تا پشت سر دروکنندگان، خوشه‌های به جا مانده را جمع کند. او از صبح زود مشغول کار است و همین الآن دست از کار کشید تا کمی در زیر سایبان استراحت کند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸آنگاه بوعز به روت گفت: «دخترم، به نصیحت من گوش
کن، در هیچ مزرعهٔ دیگر جز اینجا خوشه‌چینی نکن. همراه
زنان دیگر در همین جا کار کن. **۹**به آنها نگاه کن و هر جا
آنها درو می‌کنند، تو هم با آنان باش. من به کارگران خود
دستور داده‌ام مزاحم تو نشوند. هر وقت تشنه شدی برو و از
کوزه‌هایی که آنها پُر کرده‌اند، بنوش.»
۱۰روت در مقابل بوعز، تعظیم کرد و به او گفت: «چرا باید
شما تا این اندازه در فکر من باشید؟ چرا شما نسبت به یک
بیگانه این‌قدر مهربان هستید؟»
۱۱بوعز در جواب گفت: «آنچه تو بعد از مرگ شوهرت در
حق مادر شوهر خود انجام داده‌ای، به گوش من رسیده است.
من می‌دانم چگونه پدر، مادر و وطن خود را ترک کردی و
برای زندگی کردن به میان قومی آمدی که قبلاً چیزی دربارهٔ
آنها نمی‌دانستی. **۱۲**خداوند تو را برای کارهایی که کرده‌ای
پاداش دهد. خداوند خدای اسرائیل که نزد او برای حمایت
آمده‌ای، تو را پاداش کامل عطا فرماید.»
۱۳روت در پاسخ گفت: «ای آقا، نسبت به بنده بسیار لطف
دارید. سخنان محبّت‌آمیز شما باعث دلگرمی من، که با خادمان
شما برابر نیستم، گردیده است.»
۱۴در وقت ناهار بوعز به روت گفت: «بیا، کمی از این نان
بردار و در غذا فرو کن.» پس روت در کنار بقیّهٔ کارگران
نشست و بوعز قدری غلّهٔ برشته به او داد. روت آن‌قدر
خورد تا سیر شد و قدری هم باقی ماند. **۱۵–۱۶**بعد از آن که
روت بلند شد و به خوشه‌چینی پرداخت. بوعز به کارگران
خود دستور داده گفت: «بگذارید او هرجا می‌خواهد خوشه
جمع کند، حتّی در جایی که خوشه‌ها بسته‌بندی می‌شوند.
به او چیزی نگویید و مانع کارش نشوید. از آن گذشته،
مقداری از خوشه‌های بسته‌بندی شده را روی زمین بریزید
تا او جمع کند.»
۱۷روت تا غروب آفتاب در آن مزرعه خوشه جمع می‌کرد.
وقتی خوشه‌ها را کوبید، در حدود دوازده کیلوگرم جو خالص
به دست آورد. **۱۸**روت تمام آن را با خود به شهر نزد مادر
شوهر خود برد و به او نشان داد که چقدر جو جمع کرده
است. او باقیماندهٔ غذای خود را نیز به نعومی داد. **۱۹**نعومی
از او پرسید: «از کجا این‌همه را جمع کردی؟ در مزرعهٔ چه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کسی مشغول کار بودی؟ خدا کسی را که چنین لطفی در حق تو کرده است، برکت دهد.»

روت به نعومی گفت که در مزرعه شخصی به نام بوعز کار می‌کرده است.

۲۰نعومی به عروس خود گفت: «خداوند بوعز را برکت دهد. خداوند همیشه وعدهٔ خود را با زندگان و مردگان نگاه می‌دارد.» و بعد از آن افزود: «آن مرد یکی از اقوام نزدیک ماست. او از جمله افرادی است که باید سرپرستی ما را به عهده بگیرد.»

۲۱پس از آن روت گفت: «از آن مهمتر، بوعز از من خواسته است تا انتهای فصل درو، فقط در مزرعهٔ او خوشه‌چینی کنم.»

۲۲نعومی به عروس خود گفت: «بله دخترم، بهتر است همراه زنان در مزرعهٔ بوعز کار کنی. اگر جای دیگری بروی، ممکن است کارگران مزاحمت شوند.» **۲۳**پس روت تا آخر فصل درو جو و گندم در آنجا به جمع‌آوری غلّه ادامه داد و با مادر شوهر خود زندگی می‌کرد.

روت و بوعز

۳ مدّتی بعد، نعومی به روت گفت: «باید برایت شوهری پیدا کنم تا تو بتوانی خانه و خانواده‌ای برای خودت داشته باشی. **۲**به‌خاطر داشته باش، این بوعز که همراه زنان دیگر برایش کار می‌کنی، از اقوام ماست. خوب گوش کن؛ او امشب مشغول خرمن‌کوبی خواهد بود. **۳**خودت را خوب بشوی، کمی عطر بزن و بهترین لباس خود را بپوش. آنگاه به خرمنگاه برو؛ ولی تا وقتی‌که خوردن و نوشیدنش تمام نشده، نگذار بفهمد تو در آنجا هستی. **۴**از جایی که می‌خوابد اطمینان حاصل کن. وقتی به خواب رفت برو، روی‌انداز او را از روی پاهایش کنار بزن و نزد پای او دراز بکش. او آن وقت به تو خواهد گفت چه باید بکنی.»

۵روت در جواب گفت: «هرچه بگویی انجام خواهم داد.»

۶پس روت به خرمنگاه رفت و درست مطابق هرآنچه مادر شوهرش به او گفته بود، رفتار کرد. **۷**وقتی بوعز از خوردن و نوشیدن دست کشید و کاملاً سرحال آمد، رفت و روی پشتهٔ جو خوابید. روت به آهستگی به او نزدیک شد، روی‌انداز را به کناری زد و نزد پای بوعز دراز کشید. **۸**در نیمه‌های شب بوعز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ناگهان از خواب بیدار شد و برگشته با تعجّب دید که زنی نزد پای وی خوابیده است. **۹**بوعز پرسید: «تو کیستی؟»

روت جواب داد: «ای آقا، بندهٔ شما روت هستم. شما یکی از اقوام نزدیک من هستید و سرپرستی من به عهده شماست. پس خواهش می‌کنم با من ازدواج کنید.»

۱۰بوعز گفت: «دخترم، خداوند تو را برکت دهد. با آنچه تو اکنون می‌کنی، وفاداری خودت را به خانوادهٔ ما، حتّی بیش از آنچه نسبت به مادر شوهرت انجام داده‌ای، ثابت می‌کنی. تو می‌توانستی به دنبال یک مرد جوان ثروتمند یا فقیر باشی، ولی این کار را نکردی. **۱۱**حالا دیگر نگران نباش. هرچه بگویی برایت انجام خواهم داد. تمام مردم شهر می‌دانند که تو زن نجیبی هستی. **۱۲**درست است که من یکی از خویشاوندان نزدیک تو و مسئول حمایت از تو می‌باشم، امّا شخصی نزدیکتر از من هم وجود دارد. **۱۳**بقیّهٔ شب را اینجا بمان. فردا صبح خواهیم فهمید که آیا او مایل است حمایت از تو را بر عهده بگیرد یا نه. اگر او حاضر شود این‌کار را انجام بدهد، آن را انجام می‌دهد، در غیر این صورت به خدای زنده سوگند یاد می‌کنم که سرپرستی تو را بر عهده خواهم گرفت. حالا بخواب و تا صبح همین‌جا بمان.»

۱۴پس روت در آنجا در نزد پای بوعز خوابید. امّا صبح زود قبل از آن که هوا کاملاً روشن شود و کسی او را بشناسد، برخاست؛ چون بوعز نمی‌خواست کسی بفهمد که آن زن در آنجا بوده است. **۱۵**بوعز به او گفت: «شال خود را بر زمین پهن کن.» روت چنان کرد و بوعز در حدود بیست کیلوگرم جو در آن ریخت و آن را بر روی دوشش گذاشت. پس روت با آن‌همه جو به شهر برگشت. **۱۶**وقتی به خانه رسید، مادر شوهرش از او پرسید: «خوب دخترم، کار تو با بوعز به کجا کشید؟»

روت هر آنچه را که بوعز برایش انجام داده بود به او گفت. **۱۷**او اضافه کرد: «بوعز گفت که من نباید دست خالی به نزد تو بازگردم. او این مقدار جو را به من داد.»

۱۸نعومی به او گفت: «حال باید صبر کنی تا ببینم نتیجهٔ این کارها چه خواهد بود. بوعز امروز تا این مسئله را حل نکند، آرام نمی‌گیرد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ازدواج بوعز با روت

۴ بوعز به دروازهٔ شهر، جایی که مردم اجتماع می‌کردند، رفت. وقتی نزدیکترین خویشاوند الیملک، یعنی همان شخصی که بوعز از او نام برده بود، از آنجا می‌گذشت، بوعز او را صدا زد و گفت: «دوست عزیز، بیا اینجا بنشین.» پس او آمده در آنجا نشست. **۲**سپس بوعز از ده نفر از رهبران شهر نیز خواست تا بیایند و آنجا بنشینند. وقتی آنها نشستند **۳**بوعز به خویشاوند خود گفت: «حالا که نعومی از موآب برگشته است، می‌خواهد مزرعه‌ای را که متعلّق به خاندان الیملک می‌باشد، بفروشد. **۴**من فکر می‌کنم تو باید از این موضوع باخبر باشی. اگر آن زمین را می‌خواهی، اکنون در حضور افرادی که در اینجا نشسته‌اند، آن را بخر. امّا اگر تو آن را نمی‌خواهی بگو، چون حق خرید آن مزرعه اول با توست، بعد از تو من می‌توانم آن را بخرم.»

آن شخص گفت: «من آن را می‌خرم.»

۵بوعز گفت: «خوب، اگر تو مزرعه را از نعومی می‌خری، سرپرستی روت، بیوهٔ موآبی نیز با تو خواهد بود تا آن مزرعه برای خانوادهٔ متوّفی باقی بماند.»

۶آن مرد در جواب گفت: «در آن صورت من از حق خود، در خرید مزرعه صرف‌نظر می‌کنم، چون فرزندان من آن را به ارث نخواهند برد. من ترجیح می‌دهم از خرید آن خودداری کنم. تو آن را بخر.»

۷در آن روزگار برای انجام یک معامله یا انتقال یک ملک، رسم بود که فروشنده کفش خود را از پایش در آورد و آن را به خریدار بدهد. به این ترتیب اسرائیلی‌ها نشان می‌دادند که معامله انجام شده است.

۸وقتی آن مرد به بوعز گفت: «تو آن را بخر.» کفش خود را نیز از پایش در آورد و آن را به بوعز داد. **۹**آنگاه بوعز به رهبران و تمام مردمی که در آنجا گرد آمده بودند، گفت: «همهٔ شما امروز شاهد هستید که من تمام مایملک الیملک و پسرانش کلیون و محلون را از نعومی خریده‌ام. **۱۰**علاوه بر این روت موآبی، بیوهٔ محلون نیز همسر من خواهد شد. به این ترتیب دارایی شخص مرحوم در خانوادهٔ او حفظ می‌شود و شجرهٔ او در بین قوم و شهر او ادامه خواهد یافت. امروز همهٔ شما شاهد این امر هستید.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱رهبران قوم و سایر حاضران گفتند: «بله، ما شاهدیم. باشد
که خداوند همسرت را مانند راحیل و لیه که برای یعقوب
فرزندان بسیاری آوردند، بگرداند. باشد که تو در میان خاندان
افراته ثروتمند و در شهر بیت‌لحم معروف شوی. **۱۲**باشد فرزندانی
که خداوند از این زن جوان به تو عطا خواهد فرمود، خانوادهٔ
تو را مانند خاندان فارص، فرزند یهودا و تامار بگردانند.»

بوعز و نسل او

۱۳پس از آن، بوعز روت را به عنوان همسر خود به منزل
برد. خداوند روت را برکت داد و او حامله گردید و پسری به
دنیا آورد. **۱۴**زنان شهر به نعومی گفتند: «خدا را سپاس باد!
او امروز به تو نوه‌ای عطا فرموده که حامی تو باشد. خدا او را
در بین تمام قوم اسرائیل بزرگ و مشهور بگرداند. **۱۵**عروست
تو را دوست دارد و برایت از هفت پسر بهتر است. اکنون
برای تو نوه‌ای به دنیا آورده که زندگی تازه‌ای به تو خواهد
بخشید و در پیری محافظ تو خواهد بود.» **۱۶**نعومی آن طفل
را در آغوش گرفت و از او مراقبت نمود.
۱۷زنانی که در همسایگی آنها زندگی می‌کردند طفل را عوبید
نامیدند. آنها به تمام مردم می‌گفتند: «پسری برای نعومی زاییده
شده است.»
۱۸–۲۲عوبید پدر یَسی، و یَسی پدر داوود بود. شجره‌نامهٔ
خاندان فارص تا داوود به این شرح است: فارص، حصرون، رام،
عمیناداب، نحشون، سلمون، بوعز، عوبید، یَسی و داوود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب اول سموئیل

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱				

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب اول سموئیل

معرّفی کتاب

کتاب اول سموئیل، شرح انتقال حکومت داوران به حکومت پادشاهی است. این دگرگونی ملّی بنی‌اسرائیل در اطراف سه نفر دور می‌زند: سموئیل بزرگترین و آخرین داور، شائول اولین پادشاه اسرائیل و داوود نبی که سرگذشت پرحادثهٔ او قبل از رسیدن به قدرت با داستان سموئیل و شائول درهم آمیخته است.

موضوع این کتاب، مانند سایر کتابهای تاریخی عهد عتیق، این است که وفاداری به خدا موفقیّت می‌آورد و عدم اطاعت از خدا شکست و عذاب. این مطلب به طور آشکار در پیام خدا به عیلی کاهن در فصل ۲:۳۰ آمده است: «...هرکسی که به من احترام بگذارد، او را محترم می‌گردانم و کسی‌که مرا حقیر شمارد، او را حقیر خواهم ساخت.»

آهنگ کتاب در مورد افکار موافق و مخالفِ ایجاد حکومت پادشاهی است. در حالی‌که خدا پادشاه واقعی بنی‌اسرائیل می‌باشد، ولی به‌خاطر درخواست مردم، خدا پادشاهی برای اسرائیل انتخاب می‌کند. حقیقت مهم این است که پادشاه و مردم هر دو در زیر فرمان و داوری خدا می‌باشند. طبق قوانین خدا، حقوق همهٔ مردم، چه فقیر و چه ثروتمند برابر است.

تقسیم‌بندی کتاب

سموئیل به عنوان داور بنی‌اسرائیل ۱:۱–۱۷:۷
پادشاه شدن شائول ۱:۸–۲۷:۱۰
اولین سالهای پادشاهی شائول ۱:۱۱– ۳۵:۱۵
داوود و شائول ۱:۱۶–۳۱:۳۰
مرگ شائول و پسرانش ۱:۳۱–۱۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

القانه و خانواده‌اش در شیلوه

۱ رامه‌تایم شهری بود در کوهستان افرایم. در این شهر مردی زندگی می‌کرد به نام القانه که پدرش یروحام بود. یروحام پسر الیهو، الیهو پسر توحو و توحو پسر صوف بود. **۲**القانه دو زن داشت، نام یکی حنا بود و دیگری فنینه. فنینه دارای اولاد بود، امّا حنا فرزندی نداشت. **۳**القانه هرسال برای عبادت از شهر خود به شیلوه می‌رفت تا به حضور خداوند متعال قربانی بگذراند. در آنجا دو پسر عیلی، یعنی حفنی و فینحاس به عنوان کاهنان خداوند، خدمت می‌کردند. **۴**القانه هرگاه قربانی می‌کرد، از گوشت آن به زن خود فنینه و همهٔ پسران و دختران خود یک سهم می‌داد. **۵**امّا به حنا دو سهم می‌داد، چون حنا را خیلی دوست می‌داشت، گرچه آن زن بی‌اولاد بود. **۶**چون خداوند حنا را از داشتن فرزند بی‌بهره ساخته بود، فنینه، هووی او همیشه به او طعنه می‌زد و او را ناراحت می‌کرد. **۷**این کار، هر ساله تکرار می‌شد. هر وقت که به معبد خداوند می‌رفتند، فنینه او را مسخره می‌کرد و به گریه می‌انداخت؛ در نتیجه حنا چیزی نمی‌خورد. **۸**شوهرش از او می‌پرسید: «چرا گریه می‌کنی و چیزی نمی‌خوری و غمگین هستی؟ آیا من برای تو از ده‌ها فرزند پسر بهتر نیستم؟»

حنا و عیلی

۹یک شب زمانی که در شیلوه بودند، حنا بعد از صرف غذا برخاست و بیرون رفت. عیلی کاهن در جلوی دروازهٔ معبد خداوند نشسته بود. **۱۰**حنا درحالی‌که با سوز دل به درگاه خداوند دعا می‌کرد، به تلخی می‌گریست. **۱۱**در همان حال نذر کرد و گفت: «ای خداوند متعال، بر کنیز خود نظر کن و بر من رحمت نما. دعایم را بپذیر و پسری به من عطا فرما و قول می‌دهم که او را وقف تو کنم و تا زمانی که زنده باشد موی سر او هرگز تراشیده نشود.»

۱۲دعای حنا طولانی شد، عیلی متوجّه او شد و دید که لبهایش حرکت می‌کنند. **۱۳**چون حنا در دل خود دعا می‌کرد، صدایش شنیده نمی‌شد و تنها لبهایش تکان می‌خوردند. عیلی فکر کرد که او مست است. **۱۴**به حنا گفت: «تا کی مست می‌شوی؟ شراب را کنار بگذار.»

۱۵حنا جواب داد: «نخیر آقا، شراب ننوشیده‌ام و مست نیستم، بلکه شخص دل شکسته‌ای هستم که با خداوند خود راز و نیاز می‌کنم. **۱۶**فکر نکنید که من یک زن میگسار هستم، من از بخت بد خود می‌نالم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷عیلی گفت: «به سلامت برو و خدای اسرائیل تو را به
مرادت برساند.»
۱۸حنا گفت: «از لطفی که به این کنیزت دارید، تشکّر
می‌کنم.» بعد حنا به خانهٔ خود رفت. خورد و نوشید و دیگر
آثار غم در چهره‌اش دیده نمی‌شد.

تولّد سموئیل و وقف او به خداوند

۱۹صبح روز بعد القانه و خانواده‌اش برخاستند و به عبادت
خداوند پرداختند، بعد به خانهٔ خود در شهر رامه بر گشتند. القانه
با زن خود، حنا همبستر شد. خداوند دعای حنا را مستجاب
فرمود، **۲۰**پس از مدّتی حنا حامله شد و پسری به دنیا آورد و
او را سموئیل یعنی «از خدا خواسته شده» نامید.
۲۱دوباره زمان آن رسید که القانه و خانواده‌اش برای گذرانیدن
قربانی سالیانه به شیلوه بروند و نیز نذر مخصوص خود را ادا
نمایند. **۲۲**امّا حنا با آنها نرفت و به شوهر خود گفت: «همین
که طفل را از شیر بگیرم، او را به حضور خداوند می‌آورم تا
همیشه در آنجا بماند.»
۲۳القانه گفت: «بسیار خوب، صبر کن تا طفل از شیر گرفته
شود. هرچه که رضای خداوند باشد انجام شود.» پس حنا تا
زمانی که طفل از شیر باز گرفته شد، آنجا ماند.
۲۴وقتی که او طفل را از شیر گرفت، وی را که هنوز بسیار کوچک
بود برداشته با یک گوسالهٔ سه ساله، یک کیسه آرد و یک مشک
شراب به معبد خداوند در شیلوه برد. **۲۵**در آنجا گوساله را قربانی کرد و
طفل را نزد عیلی برد **۲۶**و گفت: «آقا، آیا مرا به‌خاطر دارید؟ من همان
زنی هستم که دیدید در همین اینجا ایستاده بودم و به درگاه خداوند
دعا می‌کردم. **۲۷**من از خداوند تقاضای یک پسر کردم و او دعایم را
مستجاب نمود و این پسر را به من عطا کرد. **۲۸**حالا می‌خواهم او را
وقف خداوند کنم که تا زنده است در خدمت او باشد.»
سپس آنها خداوند را در همان‌جا پرستش کردند.

دعای حنا

۲ حنا دعا کرد و گفت:
«خداوند دل مرا شادمان ساخته است،
از کارهایی که خدا برای من کرده است، شادی می‌کنم،
با خوشحالی بر دشمنانم می‌خندم،
چقدر خوشبخت هستم، چون خداوند مرا یاری نموده
است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ «او یگانه خدای پاک و مقدّس است.
شریک و همتایی ندارد.
هیچ پشت و پناهی مانند خدای ما نیست.
۳ مغرور و متکبّر مباشید
و سخنان غرورآمیز بر زبان میاورید.
خداوند بر همه‌چیز آگاه است.
اوست که کارهای مردم را داوری می‌کند.
۴ کمان دلاوران را می‌شکند،
امّا ناتوانان را نیرو می‌بخشد.
۵ کسانی‌که سیر بودند اکنون برای یک لقمه نان اجیر می‌شوند،
امّا آنهایی که گرسنه بودند، سیر شدند.
زنی که نازا بود، هفت طفل به دنیا آورد،
و آنکه فرزندان زیاد داشت، اکنون بی‌اولاد گردیده است.
۶ خداوند می‌میراند و زنده می‌کند.
به گور می‌برد و زنده می‌سازد.
۷ خداوند فقیر می‌کند و غنی می‌گرداند.
سرنگون می‌سازد و سرفراز می‌نماید.
۸ مسکینان را از خاک بلند می‌کند
و بینوایان را از بدبختی می‌رهاند.
آنها را همنشین پادشاهان می‌گرداند
و به جایگاه عزّت می‌نشاند،
اساس زمین از آن خداوند است،
او زمین را بر آن استوار نموده است.

۹ «مؤمنین را به راه راست هدایت می‌کند
و امّا شریران، در تاریکی نابود می‌گردند.
انسان تنها با زور بازوی خود پیروز نمی‌گردد.
۱۰ دشمنان خداوند نابود می‌شوند،
خداوند از آسمان، آنها را با رعد و برق خواهد زد.
خداوند تمام دنیا را داوری خواهد کرد.
او به پادشاه برگزیدهٔ خود قدرت و پیروزی می‌بخشد.»

۱۱ بعد القانه به خانهٔ خود در رامه برگشت و سموئیل در حضور عیلی کاهن، در شیلوه به خدمت خداوند مشغول بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پسران عیلی

۱۲پسـران عیلی اشـخاص پست و فاسـدی بودند. آنها به
خداوند احترام نمی‌گذاشتند ۱۳و وظایف مذهبی را که به عهده
داشتند، انجام نمی‌دادند. وقتی کسی قربانی می‌کرد، خادم آنها
می‌آمد و درحالی‌که گوشت هنوز در حال پختن بود، چنگال
سه شاخه‌ای را که با خود داشت در دیگ، یا پاتیل، و یا هر
ظرف دیگری که در آن گوشت را می‌پختند، فرو می‌برد ۱۴و
هرچه را که با چنگال از دیگ بیرون می‌کشید سهم کاهن بود.
آنها با تمام مردم اسرائیل که به شیلوه می‌آمدند به همین ترتیب
رفتار می‌کردند. ۱۵بیشتر وقتها پیش از سوزانیدن چربی، خادم
آنها می‌آمد و به کسـی‌که قربانی می‌کرد می‌گفت: «گوشت
خام را برای کباب به کاهن بده، چون او گوشت پخته قبول
نمی‌کند.»
۱۶اگر آن شخص می‌گفت: «صبر کنید تا اول چربی آن بسوزد
و بعد هرقدر گوشت که می‌خواهید ببرید.» خادم به او می‌گفت:
«خیر، همین حالا بده، وگرنه بزور از تو می‌گیرم.»
۱۷این گناه پسـران عیلی در نظر خداوند بسیار بزرگ بود،
زیرا آنها قربانی خداوند را بی‌حرمت می‌کردند.

سموئیل در شیلوه

۱۸سموئیل با پیش‌بندی کتانی که به کمر بسته بود، خداوند
را خدمت می‌کرد. ۱۹مادرش هر سال یک ردای کوچک برای
او می‌دوخت و وقتی‌که برای تقدیم قربانی سالانه همراه شوهر
خود به شیلوه می‌رفت، برایش می‌برد. ۲۰عیلی برای القانه و زنش
دعای برکت می‌کرد و می‌گفت: «خداوند به عوض این طفلی
که وقف او کردید، فرزندان دیگری به شما عطا کند.»
بعد آنها همگی به خانهٔ خود برمی‌گشتند.
۲۱خداوند به حنا لطف کرد و او دارای سه پسر و دو دختر
شد. سموئیل نیز در خدمت خداوند رشد می‌کرد.

عیلی و پسرانش

۲۲در این هنگام عیلی بسیار پیر شده بود و می‌شنید که پسرانش
چگونه با مردم اسرائیل بدرفتاری می‌کنند و حتّی با زنانی که
در کنار در ورودی خیمهٔ مقدّس خدمت می‌کردند، همخواب
می‌شدند. ۲۳پس به آنها گفت: «چرا این کارها را می‌کنید؟
تمام مردم از کارهای بد شما شکایت دارند. ۲۴فرزندان من،
از این کارها دست بکشید، چیزهایی را که مردم دربارهٔ شما

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌گویند وحشتناک است. **۲۵**اگر شخصی نسبت به شخص دیگری گناه ورزد، ممکن است که خدا از او دفاع کند، ولی اگر کسی نسبت به خداوند مرتکب گناهی شود، چه کسی می‌تواند برای او شفاعت کند؟»

امّا آنها به نصیحت پدر خود گوش ندادند، چون ارادهٔ خدا این بود که آنها را هلاک نماید.

۲۶امّا سموئیل کوچک، بزرگ می‌شد و خدا و مردم از او راضی بودند.

نبوّت دربارهٔ خانوادهٔ عیلی

۲۷روزی یک نبی نزد عیلی آمد و به او گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: وقتی جدّ تو هارون و خانواده‌اش در کشور مصر بردهٔ فرعون بودند، خود را بر هارون ظاهر ساختم. **۲۸**از بین تمام طایفه‌های بنی‌اسرائیل خانوادهٔ او را به عنوان کاهنان خود برگزیدم تا بر قربانگاه من قربانی تقدیم کنند و بُخور بسوزانند و در حضور من جامهٔ مخصوص کاهنان را بپوشند. تمام گوشت قربانی‌های سوختنی را برای آنها تعیین کردم. **۲۹**پس چرا قربانی‌ها و نذرهایی را که مردم برای من می‌آورند، بی‌حرمت می‌کنی؟ تو به پسرانت بیشتر از من احترام می‌گذاری. به آنها اجازه می‌دهی که از خوردن بهترین گوشت قربانی که قوم من برای من می‌گذرانند، خود را چاق نمایند. **۳۰**خداوند خدای اسرائیل می‌فرماید: هر چند وعده داده بودم که خاندان تو و خاندان پدرت همیشه کاهنان درگاه من باشند، امّا بعد از این نمی‌خواهم. بلکه هرکسی که به من احترام بگذارد، او را محترم می‌گردانم و کسی‌که مرا حقیر شمارد، او را حقیر خواهم ساخت. **۳۱**روزی خواهد آمد که من تمام جوانان را در خانوادهٔ تو و نیز در طایفهٔ تو خواهم کشت به طوری که دیگر پیرمردی در خانوادهٔ تو یافت نخواهد شد. **۳۲**تو به مصیبت دچار می‌گردی و به برکاتی که به مردم اسرائیل می‌بخشم با حسرت نگاه خواهی کرد و هیچ‌کس در خانوادهٔ تو به سن پیری نخواهد رسید. **۳۳**فقط یک نفر را از نسل تو زنده نگاه خواهم داشت. او به عنوان کاهن مرا خدمت خواهد کرد. ولی نابینا شده و امیدی نخواهد داشت. و بقیّهٔ نسل تو به طرز فجیعی کشته خواهند شد. **۳۴**برای اینکه گفته‌های من بر تو ثابت شود، بدان که دو پسرت، حفنی و فینحاس در یک روز خواهند مرد. **۳۵**امّا من برای خود کاهن صادقتر و باوفاتری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

انتخاب می‌کنم که با دل و جان مرا خدمت کند. خاندانش را برکت می‌دهم تا در حضور برگزیدهٔ من همیشه آمادهٔ خدمت باشد. **۳۶**بازماندگان تو برای یک سکّهٔ نقره یا یک قرص نان در مقابل او سر تعظیم خم کرده بگویند: 'لطفاً برای ما کاری در بین کاهنان بده تا لقمه نانی به دست آوریم.'»

ظاهر شدن خداوند بر سموئیل

۳ سموئیل تحت نظر عیلی، خداوند را خدمت می‌کرد. در آن زمان به ندرت پیامی از طرف خدا می‌رسید و رؤیاها کم بود. **۲**یک شب عیلی که چشمانش تار شده بود و چیزی را به خوبی نمی‌توانست ببیند، در بستر خود دراز کشیده بود. **۳**چراغ معبد خداوند هنوز روشن بود. سموئیل هم در معبد خداوند، نزدیک صندوق پیمان خدا به خواب رفته بود. **۴**در همین وقت صدای خداوند آمد و فرمود: «سموئیل! سموئیل!» او جواب داد: «بلی، آقای من.» **۵**بعد از جای خود برخاست و نزد عیلی رفت و گفت: «ای آقا، تو صدایم کردی؟ چه می‌فرمایی؟»

عیلی گفت: «من تو را صدا نکردم. برو بخواب.» پس سموئیل به رختخواب خود برگشت.

۶-۷خداوند باز صدا کرد: «سموئیل!» سموئیل نمی‌دانست که او خداوند است، زیرا خداوند تا به حال با او صحبت نکرده بود، پس از جای خود برخاست و دوباره نزد عیلی رفت و پرسید: «بلی، چه می‌خواهی؟»

عیلی گفت: «فرزندم، من تو را صدا نکردم، برو بخواب.» سموئیل هنوز خداوند را نمی‌شناخت زیرا تا به حال پیامی از طرف خدا به او نرسیده بود.

۸خداوند برای بار سوم سموئیل را صدا کرد. او باز برخاست و نزد عیلی رفت و گفت: «مرا صدا کردی؟ من اینجا هستم.»

آنگاه عیلی دانست که خداوند سموئیل را صدا می‌کند. **۹**بنابراین به سموئیل گفت: «برو بخواب. اگر باز صدایی بشنوی جواب بده و بگو: بفرما خداوندا، بنده‌ات می‌شنود.» پس سموئیل رفت و در جای خود دراز کشید.

۱۰خداوند آمد و در مقابل سموئیل ایستاد و مثل دفعات پیش صدا کرد: «سموئیل! سموئیل!» و سموئیل جواب داد: «بفرما خداوندا، بنده‌ات می‌شنود.»

۱۱خداوند به سموئیل فرمود: «من کار وحشتناکی در اسرائیل انجام خواهم داد که هر که بشنود، از ترس حیرت‌زده خواهد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شد. **۱۲**در آن روز همهٔ چیزهایی را که علیه خاندان عیلی گفته‌ام از اول تا آخر بجا خواهم آورد. **۱۳**به او خبر دادم که به زودی مجازات خواهند شد، زیرا پسران او به من کفر گفتند و او آنها را از گناهشان باز نداشت. **۱۴**بنابراین قسم خوردم که گناهان خاندان عیلی را با قربانی و صدقه نمی‌بخشم.»

۱۵آن شب سموئیل تا صبح در بستر ماند و صبح هنگام مانند همیشــه دروازه‌های معبد خداوند را باز کرد. او می‌ترسید که دربارهٔ رؤیایی که دیده بود، چیزی به عیلی بگوید. **۱۶**امّا عیلی، سموئیل را صدا کرد و گفت: «سموئیل فرزندم.»

او جواب داد: «بلی، آقای من.»

۱۷عیلی پرســید: «خداوند به تو چه گفت؟ چیزی را از من پنهان مکــن. اگر آنچه را که به تو گفت، به من نگویی خدا تو را مجازات کند.» **۱۸**پس سموئیل همه‌چیز را به عیلی گفت و چیزی را از او پنهان نکرد. عیلی گفت: «او خداوند است، پس بگذار هرچه ارادهٔ او می‌باشد، انجام دهد.»

۱۹سموئیل بزرگ می‌شد و خداوند همراه او بود و هر چیزی را که به سموئیل می‌گفت، به حقیقت می‌پیوست. **۲۰**تمام قوم اسرائیل، از دان در شمال، تا بئرشبع در جنوب، اطّلاع یافتند که سموئیل به مقام نبوّت برگزیده شده است. **۲۱**از آن به بعد خداوند خود را در شیلوه ظاهر می‌کرد، جایی که به سموئیل ظاهر شده و با او صحبت کرده بود و وقتی سموئیل صحبت می‌کرد، همهٔ مردم گوش می‌دادند.

افتادن صندوق پیمان خداوند به دست فلسطینیان

۴ در این وقت، فلســطینیان برای جنگ با اسرائیل گرد آمدند و سربازان اسرائیل برای جنگ با آنها آماده شدند. آنها در ابن‌عزر و فلسطینیان در افیق اردو زدند. **۲**فلسطینیان به بنی‌اسرائیل حمله کردند و جنگ سختی در گرفت. بنی‌اسرائیل با از دست دادن چهل هزار نفر در میدان جنگ، از فلسطینیان شکســت خوردند. **۳**بعد از جنگ، وقتی لشــکر اسرائیل به اردوگاه خود برگشت، رهبران قوم گفتند: «چرا خداوند اجازه داد تا ما از دست فلسطینیان شکست بخوریم؟ بیایید صندوق پیمان خداوند را از شیلوه بیاوریم تا خداوند در بین ما باشد و ما را از خطر دشمنان حفظ کند.» **۴**پس چند نفر را به شیلوه فرستادند و صندوق پیمان خداوند متعال را که بر مجسمهٔ دو فرشتهٔ نگهبان قرار داشــت، به میدان جنگ آوردند. حفنی و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فینحاس، دو پسر عیلی، صندوق پیمان خداوند را همراهی می‌کردند.
۵وقتی‌که مردم اسرائیل صندوق پیمان خداوند را دیدند، از خوشی چنان فریاد زدند که زمین به لرزه آمد. **۶**وقتی فلسطینیان صدای فریاد آنها را شنیدند، گفتند: «این صدای فریاد که از اردوی عبرانیان می‌آید، برای چیست؟» وقتی دانستند که آنها صندوق پیمان خداوند را به اردوگاه خود آورده‌اند، **۷**بسیار ترسیدند و گفتند: «تا به حال چنین چیزی اتّفاق نیفتاده است، اینک خدایی در اردوگاه آمده است. **۸**وای به حال ما، چه کسی می‌تواند ما را از دست خدایان نیرومند نجات بدهد؟ اینها همان خدایانی هستند که مردم مصر را در بیابان با بلاهای مختلفی از بین بردند. **۹**ای فلسطینیان، شجاع و دلیر باشید، مبادا مانند عبرانیان که غلام ما بودند، ما غلام آنها شویم. از خود شجاعت نشان بدهید و مردانه بجنگید.»
۱۰به این ترتیب فلسطینیان به جنگ رفتند و اسرائیل را شکست دادند. لشکریان اسرائیل همه فرار کرده، به خانه‌های خود برگشتند. در این جنگ سی هزار سرباز اسرائیلی کشته شدند. **۱۱**صندوق پیمان خدا به دست فلسطینیان افتاد و دو پسر عیلی، یعنی حفنی و فینحاس هم کشته شدند.

وفات عیلی

۱۲در همان روز، مردی از طایفهٔ بنیامین از میدان جنگ گریخت و با جامه‌ای دریده و خاک بر سر پاشیده، خود را به شیلوه رسانید. **۱۳**وقتی به آنجا رسید، عیلی در کنار راه نشسته، منتظر شنیدن اخبار جنگ بود، زیرا به‌خاطر صندوق پیمان خدا نگران بود. همین که آن مرد داخل شهر شد و خبر جنگ را به مردم داد، تمام مردم شهر فریاد برآوردند. **۱۴**چون صدای فریاد به گوش عیلی رسید پرسید: «چه خبر است؟» آن مرد دوان‌دوان آمد و ماجرا را به عیلی خبر داد. **۱۵**در آن وقت عیلی نود و هشت ساله و چشمانش نابینا شده بودند. **۱۶**آن مرد به عیلی گفت: «من امروز از میدان جنگ گریخته به اینجا آمدم.»
عیلی پرسید: «فرزندم، وضع جنگ چطور بود؟»
۱۷قاصد جواب داد: «لشکریان اسرائیل از دست فلسطینیان شکست خوردند و فرار کردند. مردم زیادی کشته شدند و در بین کشته شدگان دو پسرت، حفنی و فینحاس هم بودند. علاوه بر آن صندوق پیمان خدا هم به دست دشمن افتاد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸همین که عیلی از صندوق پیمان خداوند باخبر شد، از صندلی خود به پشت افتاد و گردنش شکست و جان داد، چون بسیار پیر و سنگین بود. عیلی مدّت چهل سال قوم اسرائیل را رهبری کرد.

مرگ بیوهٔ فینحاس

۱۹عروس عیلی، زن فینحاس که حامله بود و زمان وضع حمل او نزدیک شده بود، وقتی شنید که صندوق پیمان خداوند به دست فلسطینیان افتاده و پدر شوهر و شوهرش هم مرده‌اند، درد زایمانش شروع شد. ناگهان خم شد و طفلی به دنیا آورد. ۲۰او درحالی‌که جان می‌داد، زنان پرستار به او گفتند:
«غصّه نخور، زیرا صاحب پسری شده‌ای.» امّا او جوابی نداد و به حرفشان اعتنایی نکرد. ۲۱طفل را «ایخابود» نامید، یعنی، جلال خدا اسرائیل را ترک کرد، زیرا صندوق پیمان خداوند و همچنین پدر شوهر و شوهرش از دست رفتند. ۲۲پس گفت: «جلال خدا، اسرائیل را ترک کرد، چون صندوق پیمان خدا به دست دشمن افتاد.»

صندوق پیمان در فلسطین

۵ وقتی‌که فلسطینیان، صندوق پیمان خدا را به دست آوردند، آن را از ابن‌عزر به شهر خود اشدود بردند. ۲بعد آن را به پرستشگاه داجون آوردند و در پهلوی بت داجون قرار دادند. ۳صبح روز بعد هنگامی‌که مردم اشدود به پرستشگاه رفتند، دیدند که بت داجون در برابر صندوق پیمان خداوند رو به زمین افتاده بود. پس داجون را برداشتند و آن را دوباره در جایش قرار دادند. ۴امّا فردای آن روز، وقتی‌که مردم صبح زود از خواب بیدار شدند، دیدند که داجون باز در برابر صندوق پیمان خداوند رو به زمین افتاده است. این بار سر و دو دست او قطع شده و در آستانهٔ در قرار داشتند و فقط تن او باقیمانده بود. ۵به همین دلیل است که تا به امروز هم کاهنان داجون و هرکس دیگری که به پرستشگاه داجون داخل می‌شود قدم بر آستانهٔ پرستشگاه داجون نمی‌گذارد.
۶آنگاه دست انتقام خداوند برای تباهی مردم اشدود بلند شد. مردم سرزمین اشدود و اطراف و نواحی آن را به دُمَل مبتلا ساخت. ۷وقتی مردم دیدند که چه بلایی بر سرشان آمده است، گفتند: «ما نمی‌توانیم صندوق پیمان خدا را نزد خود نگه داریم، زیرا همهٔ ما را با داجون، خدای ما از بین می‌برد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸پس قاصدانی فرستاده تمام رهبران فلسطینیان را جمع کرده
پرسیدند: «با صندوق پیمان خدای اسرائیل چه کنیم؟»
آنهـا جواب دادند: «آن را به جـت می‌بریم.» پس صندوق
پیمان خدای اسرائیل را به جت بردند، ۹ولی وقتی‌که صندوق
به جت رسـید، خداوند پیـر و جوان آنجا را بـه مرض دُمل
دچار نمود. ۱۰بعد صندوق پیمان خداوند را از آنجا به عقرون
فرستادند. همین که صندوق پیمان به آنجا رسید، مردم عقرون
فریاد برآوردند: «صندوق پیمان خدای اسرائیل را برای این به
اینجا آورده‌اند که ما را هلاک کند.» ۱۱پس آنها تمام بزرگان
فلسطینیان را جمع کرده گفتند: «صندوق پیمان خدای اسرائیل
را دوباره به جای خودش بازگردانید تا ما و مردم ما از هلاکت
نجات یابیم.» آن مرض همه را دچار وحشت ساخته بود زیرا
خدا آنها را به شدت تنبیه می‌کرد. ۱۲کسانی هم که زنده مانده
بودند، مبتلا به مرض دُمل بودند و چنان درد می‌کشیدند که
فریادشان به آسمان رسیده بود.

بازگشت صندوق پیمان خداوند

۶ صندوق پیمـان خداونـد مدّت هفت ماه در کشـور
فلسطینیان ماند. ۲فلسـطینیان، کاهنان و جادوگران
خود را فراخوانـده گفتند: «بـا صندوق پیمـان خداوند چه
کنیم؟ اگر آن را به جای خـود بازگردانیم، با چه هدیه‌ای آن
را بازگردانیم؟»
۳آنها گفتند: «اگر می‌خواهید صندوق پیمان خدای اسرائیل
را بفرستید دست خالی نفرسـتید، بلکه حتماً آن را همراه با
قربانی گناه بفرستید. صندوق پیمان نباید بدون هدیه بازگردانیده
شود. در آن صورت شـفا می‌یابید و خواهید دانست که چرا
خدا شما را تنبیه کرده است.»
۴پرسیدند: «چه نوع قربانی گناه بفرستیم؟»
آنها جواب دادند: «پنج مجسمهٔ طلایی از دمل و پنج مجسمهٔ
طلایی از موش، یعنی یـک هدیه به‌خاطر هر یک از حاکمان
فلسطین بفرستید، زیرا این بلا بر شما و بر حاکمانتان یکسان
آمده اسـت. ۵شما باید مجسمهٔ موشها و دملها را که کشور
شـما را ویران می‌کنند، بسازید. و خدای اسـرائیل را تکریم
نمایید شاید او از تنبیه شما، خدای شما و کشور شما دست
بردارد. ۶شـما نباید مانند مردم مصر و فرعون، سرسـخت و
سرکش باشید، زیرا آنها از فرمان خدا اطاعت نکردند و به قوم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسـرائیل اجازهٔ خروج ندادند، پس خداوند آنها را با بلاهای گوناگون از بین بـرد. **۷**پس بروید و یک گاری نو آماده کنید و دو گاو شیری را که یوغ بر گردنشان گذاشته نشده باشد، به آن ارّابـه ببندید. گوساله‌هایشـان را از آنها جدا کنید و به طویله بازگردانید. **۸**سپس صندوق پیمان خداوند را بر گاری بگذارید و مجسـمه‌های طلایی دمل و موشها را که به عنوان قربانی گناه می‌فرسـتید در یک صندوق جداگانه گذاشته در پهلوی صندوق خداوند قرار دهیـد. آنگاه گاوها را رها کنید تا هر جا که می‌خواهند بروند. **۹**اگر گاوها از سـرحد کشور ما عبور کنند و به طرف بیت‌شمش بروند، آنگاه می‌دانیم که خدای بنی‌اسرائیل آن بلای هولناک را بر سر ما آورده است. اگر نه، معلوم می‌شود که آن بلاها، اتّفاقی بوده و دست خدا در آنها دخالتی نداشته است.»

۱۰پس آنها همان طور عمل کردند. دو گاو شیری را گرفته به گاری بستند و گوساله‌هایشان را در طویله از آنها جدا نمودند. **۱۱**صندوق پیمـان خداونـد را بر گاری گذاشـتند و همچنین صندوقچه‌ای را که در آن مجسـمه‌های طلایی دمل و موشها بود، در پهلویش قرار دادند. **۱۲**آنگاه گاوها بدون اینکه منحرف شوند مسـتقیم به طرف بیت‌شـمش حرکت کردند. رهبران فلسطینیان تا سرحد بیت‌شمش به دنبال آنها رفتند.

۱۳در این وقت مردم بیت‌شمش مشغول دروی گندم در دشت بودند. وقتی‌که چشمشـان بر صندوق افتاد از دیدن آن بسیار خوشحال شدند. **۱۴**گاری در مزرعهٔ شخصی به نام یوشع که از ساکنان بیت‌شمش بود داخل شد و در آنجا در کنار یک سنگ بزرگ توقّف کرد. مردم چوب گاری را شکستند و با آن آتش روشن کردند و گاوها را به عنوان قربانی سوختنی قربانی کردند. **۱۵**چند نفر از طایفهٔ لـاوی آمدند و صندوق پیمان خداوند و صندوق حاوی مجسـمه‌های طلایی دمل و موشها را برداشته بر آن سنگ بزرگ قرار دادند. مردم بیت‌شمش در همان روز قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های دیگر هم به حضور خداوند تقدیم کردند. **۱۶**حاکمان فلسـطین پس از آنکه آن مراسم را دیدند، همان روز به عقرون برگشتند.

۱۷آن پنج مجسـمهٔ طلایـی دمل که فلسـطینیان به عنوان قربانی گناه به پیشـگاه خداوند فرستادند از طرف پنج حاکم شهرهای مهم اشدود، غزه، اشـقلون، جت و عقرون بودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸مجسمه‌های طلایی موش از طرف پنج شهر مستحکم و روستاهای بدون دیوار که به وسیلهٔ پنج حاکم فلسطینی اداره می‌شدند، فرستاده شده بودند. سنگ بزرگی که بر بالای آن صندوق پیمان خداوند را قرار دادند، تا به امروز در مزرعهٔ یوشع از ساکنان بیت‌شمش باقی است.

۱۹امّا خداوند هفتاد نفر از مردم بیت‌شمش را کشت، زیرا آنها به داخل صندوق پیمان خداوند نگاه کردند. مردم به‌خاطر اینکه خداوند آن هفتاد نفر را هلاک کرد، ماتم گرفتند.

صندوق پیمان در قریت یعاریم

۲۰مردم بیت‌شمش گفتند: «کیست که بتواند به حضور خداوند خدای مقدّس، بایستد؟ این صندوق را از اینجا به کجا بفرستیم؟» ۲۱پس آنها قاصدانی را با این پیغام نزد مردم قریت یعاریم فرستادند: «فلسطینیان صندوق پیمان خداوند را بازگردانیده‌اند. بیایید و آن را نزد خود ببرید.»

۷ ۱چند نفر از قریت یعاریم آمدند و صندوق پیمان خداوند را گرفته به خانهٔ ابیناداب که بر روی تپّه‌ای قرار داشت بردند و پسرش العازار را به نگهبانی آن گماشتند.

۲صندوق پیمان مدّت بیست سال در آنجا باقی ماند. در طول آن مدّت، تمام مردم اسرائیل به درگاه خداوند ناله و زاری می‌کردند.

سموئیل داور اسرائیل

۳آنگاه سموئیل به قوم اسرائیل گفت: «اگر واقعاً می‌خواهید از صمیم دل به سوی خدا بازگردید، پس خدایان بیگانه و بت عشتاروت را ترک کنید. تصمیم بگیرید که فقط از خداوند پیروی نمایید و فقط بندهٔ او باشید. آنگاه او شما را از دست فلسطینیان نجات می‌دهد.» ۴قوم اسرائیل قبول کردند و بُتهای بعل و عشتارت را از بین بردند و فقط به پرستش خداوند پرداختند.

شکستِ فلسطینیان در مصفه

۵بعد سموئیل گفت: «همهٔ قوم اسرائیل را در مصفه جمع کنید و من به حضور خداوند، برای شما دعا می‌کنم.» ۶پس آنها همه در مصفه جمع شدند. از چاه آب کشیدند و به حضور خداوند ریختند و در آن روز همه روزه گرفتند و گفتند: «ما نزد خداوند گناهکار هستیم.» در این روز، سموئیل به رهبری بنی‌اسرائیل تعیین گردید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷وقتی فلسطینیان شنیدند که قوم اسرائیل در مصفه جمع
شده‌اند، رهبران فلسطینیان سپاه خود را برای حمله علیه اسرائیل
فرستادند. چون قوم اسرائیل شنیدند که فلسطینیان آمادهٔ حمله
شده‌اند، ترسیدند. **۸**پس از سموئیل خواهش کرده گفتند: «به
حضور خداوند خدای ما دعا کن که ما را از دست فلسطینیان
نجات بدهد.» **۹**سموئیل یک برّهٔ شیرخواره را گرفته به عنوان
قربانی سوختنی و کامل به حضور خداوند تقدیم کرد. بعد از
طرف مردم اسرائیل به درگاه خداوند دعا کرد و خداوند دعای
او را قبول کرد. **۱۰**در هنگامی که سموئیل مشغول اجرای مراسم
قربانی سوختنی بود، فلسطینیان برای حمله به اسرائیل نزدیکتر
می‌شدند، امّا خداوند با صدای غرّش رعد از آسمان آنها را
سراسیمه ساخت و در نتیجه قوم اسرائیل آنها را شکست دادند.
۱۱لشکر اسرائیل آنها را از مصفه تا بیت‌کار تعقیب کرده، همه
را هلاک نمودند.

۱۲بعد سموئیل سنگی را برداشته بین مصفه و سن قرار داد
و گفت: «خداوند تا به حال ما را کمک کرده است.» پس
آن سنگ را اَبَن عَزَر یعنی سنگ کمک نامید. **۱۳**به این ترتیب
فلسطینیان شکست خورده، دیگر هرگز پای خود را در سرزمین
اسرائیل نگذاشتند، زیرا دست خداوند تا زمانی که سموئیل زنده
بود، علیه آنها در کار بود. **۱۴**شهرهای اسرائیلی، از عقرون تا جت
که به تصرّف فلسطینیان درآمده بودند، دوباره به دست اسرائیل
افتادند. ضمناً بین اسرائیلیان و اموریان، صلح برقرار شد.

۱۵سموئیل تا آخر عمر رهبری قوم اسرائیل را به عهده داشت.
۱۶او هر سال به بیت‌ئیل، جلجال و مصفه می‌رفت و به کارهای
مردم رسیدگی می‌کرد. **۱۷**بعد به خانهٔ خود در رامه برمی‌گشت
و به امور قضاوت می‌پرداخت و در همان‌جا قربانگاهی برای
خداوند ساخت.

مردم اسرائیل پادشاه می‌خواهند

۸ وقتی سموئیل به سن پیری رسید، پسران خود را به
عنوان داور بر اسرائیل گماشت. **۲**نام پسر اول او یوئیل
و دومی ابیا بود که در بئرشبع داوری می‌نمودند. **۳**امّا پسرانش
به راه او نرفتند. آنها برای سود شخصی خود کار کرده، رشوه
می‌گرفتند و عدالت را پایمال می‌نمودند.

۴پس تمام بزرگان قوم در یک مکان گرد هم آمدند و نزد سموئیل
به رامه رفتند **۵**و به او گفتند: «خودت پیر و سالخورده شده‌ای و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پسرانت هم به راه تو نمی‌روند، بنابراین ما می‌خواهیم که مانند اقوام دیگر پادشاهی داشته باشیم تا بر ما حکومت کند.» **۶**سموئیل از اینکه آنها گفتند «ما پادشاه می‌خواهیم،» بسیار دلگیر شد، پس به حضور خداوند دعا کرده از او راهنمایی خواست. **۷**خداوند به سموئیل فرمود: «برو، به هرچه می‌گویند گوش بده. آنها می‌خواهند مرا ترک کنند نه تو را، و میل ندارند که بعد از این من پادشاه آنها باشم. **۸**از همان روزی که آنها را از کشور مصر خارج کردم، همیشه سرکشی کرده‌اند و پیرو خدایان دیگر بوده‌اند. حالا با تو هم همان رفتار را می‌کنند. **۹**پس برو و به هرچه می‌گویند گوش بده، امّا به آنها اخطار کن و آنها را از رفتار و کردار پادشاهی که بر آنها حکومت خواهد کرد، باخبر ساز.»

۱۰سموئیل آنچه را که خداوند فرموده بود، به کسانی‌که از او پادشاه می‌خواستند، بیان کرد و گفت: **۱۱**«بدانید که پادشاه، پسران شما را به خدمت خواهد گرفت، بعضی را برای ارّابه‌ها و بعضی را برای اسبها و بعضی را نیز برای اینکه پیشاپیش ارّابه‌های او بدوند. **۱۲**فرماندهان نظامی را به رتبه‌های مختلف مقرّر می‌کند تا سپاه او را در جنگ رهبری نمایند. بعضی را مأمور می‌سازد که زمینهای او را شخم بزنند و محصولات او را درو کنند و تجهیزات نظامی و ارّابه‌های او را بسازند. **۱۳**دختران شما را برای عطرسازی، آشپزی و نان‌پزی می‌برد. **۱۴**بهترین زمینهای زراعتی، باغهای انگور و زیتون شما را گرفته، به خدمتکاران خود می‌بخشد. **۱۵**ده‌یک غلّه و انگورتان را گرفته به مأموران و خادمان خود می‌دهد. **۱۶**غلامان، کنیزان، بهترین حیوانات گلّه و الاغهای شما را برای کارهای شخصی خود به کار خواهد گرفت. **۱۷**ده یک گلّهٔ شما را گرفته، خود شما را نیز غلام خود می‌سازد. **۱۸**در آن روز از دست پادشاهی که برای خود انتخاب کرده‌اید، فریاد خواهید کرد، امّا خداوند به دادتان نخواهد رسید.»

۱۹با وجود همهٔ این دلایل باز هم مردم اصرار کردند و گفتند: «ما پادشاه می‌خواهیم، **۲۰**چون آرزو داریم که مانند اقوام دیگر باشیم. او بر ما سلطنت کند و در جنگ رهبر ما باشد.» **۲۱**وقتی سموئیل سخنان آنها را شنید، همه را به حضور خداوند عرض کرد. **۲۲**خداوند به سموئیل فرمود: «هرچه مردم می‌خواهند بکن. برو و پادشاهی برای آنها برگزین.» پس سموئیل مردم را به خانه‌های خود فرستاد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ملاقات سموئیل و شائول

۹ مرد مقتدر و ثروتمندی در طایفهٔ بنیامین زندگی می‌کرد به نام قیس. او پسر ابیئیل، ابیئیل پسر صرور، صرور پسر بکورت و بکورت پسر افیح بود. **۲**قیس پسر جوان و خوش چهره‌ای داشت به نام شائول که در بین تمام اسرائیل جوان خوش‌اندامی مانند او پیدا نمی‌شد. او یک سر و گردن از دیگران بلندتر بود.

۳روزی الاغهای قیس، پدر شائول گُم شدند. قیس به پسر خود، شائول گفت: «برخیز و با یکی از خادمان برای یافتن الاغها برو.» **۴**آنها از کوهستان‌های افرایم گذشته تا سرزمین شلیشه رفتند امّا الاغها را نیافتند. از آنجا به شعلیم رفتند ولی اثری از الاغها نبود. بعد سراسر سرزمین بنیامین را جستجو نمودند، باز هم الاغها را نیافتند. **۵**وقتی به سرزمین صوف رسیدند، شائول به خادم همراه خود گفت: «بیا بازگردیم. ممکن است حالا پدرم الاغها را فراموش کرده و نگران ما شود.»

۶امّا خادمش در جواب او گفت: «چیزی به یادم آمد. در این شهر، یک مرد خدا زندگی می‌کند و همهٔ مردم به او احترام می‌گذارند. او هر چیزی که بگوید، حقیقت پیدا می‌کند. بیا نزد او برویم، شاید بتواند ما را راهنمایی کند.»

۷شائول جواب داد: «ولی ما چیزی نداریم که به عنوان هدیه برایش ببریم. نانی را هم که داشتیم تمام شده است و هدیهٔ دیگری هم نداریم که به آن مرد خدا بدهیم. پس چه ببریم؟»

۸خادم گفت: «من یک تکهٔ کوچک نقره دارم، آن را به مرد خدا می‌دهیم تا ما را راهنمایی کند.»

۹-۱۲شائول پذیرفت و گفت: «بسیار خوب، برویم.» پس آنها به شهر نزد آن مرد خدا رفتند. آنها در راهِ تپّه‌ای که به طرف شهر می‌رفت با چند دختر جوان برخوردند که برای کشیدن آب می‌رفتند. از آن دخترها پرسیدند: «آیا در این شهر، شخص رائی هست؟» در آن زمان وقتی کسی حاجتی داشت، می‌گفت: «بیا نزد یک رائی برویم.» چون به کسانی‌که امروز نبی می‌گویند در آن زمان رائی می‌گفتند. **۱۳**دخترها جواب دادند: «بلی، او اکنون درست سر راه شماست. اگر عجله کنید، پیش از آن که به شهر برسد، او را خواهید دید. او امروز به شهر آمده است، زیرا مردم برای گذراندن قربانی به قربانگاهی که روی تپّه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌باشد، آمده‌اند. مردمی که به آنجا دعوت شده‌اند، تا رائی نیاید و دعای برکت نخواند، دست به غذا نمی‌زنند. اگر شما همین حالا بروید، قبل از آنکه او روی تپّه برود، او را ملاقات خواهید نمود.» **۱۴**پس آنها به شهر رفتند و دیدند که سموئیل در راه خود به سوی تپّه، به طرف آنها می‌آید.

۱۵یک روز پیش از آمدن شائول، خداوند به سموئیل فرمود: **۱۶**«فردا در همین ساعت مردی را از سرزمین بنیامین نزد تو می‌فرستم. تو او را مسح کرده به عنوان فرمانروای قوم من، اسرائیل انتخاب کن! تا قوم مرا از دست فلسطینیان نجات بدهد. من بر آنها رحم کرده‌ام، زیرا نالهٔ آنها به گوش من رسیده است.»

۱۷وقتی سموئیل شائول را دید، خداوند به سموئیل فرمود: «این شخص همان کسی است که من درباره‌اش به تو گفتم! او کسی است که بر قوم من حکومت خواهد کرد.» **۱۸**لحظه‌ای بعد شائول در نزد دروازهٔ شهر به سموئیل برخورد و گفت: «لطفاً خانهٔ رائی را به ما نشان بده.»

۱۹سموئیل جواب داد: «من خودم همان رائی هستم. حالا پیش از من به بالای تپّه برو، زیرا امروز با من غذا می‌خوری. فردا صبح هرچه که می‌خواهی بدانی برایت می‌گویم و بعد می‌توانی به هر جایی می‌خواهی، بروی. **۲۰**امّا در بارهٔ الاغها که سه روز پیش گُم شده بودند، نگران نباش، چون آنها پیدا شده‌اند. ولی امید مردم اسرائیل بر تو و خانوادهٔ پدرت می‌باشد.»

۲۱شائول جواب داد: «من از طایفهٔ بنیامین هستم که کوچکترین طایفه‌هاست و خانوادهٔ من هم کوچکترین خانواده‌های طایفهٔ بنیامین می‌باشد. چرا این سخنان را به من می‌گویی؟»

۲۲آنگاه سموئیل، شائول و خادمش را در سالن بزرگی که در آن در حدود سی نفر مهمان حضور داشتند برد و در صدر مجلس نشاند. **۲۳**بعد سموئیل به آشپز گفت: «آن تکهٔ گوشت را که به تو دادم و گفتم که آن را نزد خود نگه‌دار، بیاور.» **۲۴**آشپز گوشت را آورد و نزد شائول گذاشت. سموئیل گفت: «این را مخصوصاً برای تو نگه داشته بودم تا در وقت معیّنش آن را بخوری. حالا بفرما، نوش جان کن!»

به این ترتیب شائول در آن روز با سموئیل غذا خورد. **۲۵**وقتی آنها از تپّه پایین آمدند و به شهر رفتند، بستری برای شائول بر پشت‌بام خانه آماده بود. او دراز کشید و به خواب رفت.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۶صبح روز بعد سموئیل، شائول را که در پشت بام بود صدا
زد و گفت: «برخیز، وقت آن است که بروی.» پس شائول
برخاست و با سموئیل بیرون رفت. ۲۷وقتی آنها به خارج شهر
رسیدند، سموئیل به شائول گفت: «به خادمت بگو که جلوتر
از ما برود و تو کمی صبر کن، زیرا می‌خواهم پیغامی را که از
جانب خداوند دارم، به تو بگویم.»

مسح نمودن شائول به فرمانروایی توسط سموئیل

۱۰ آنگاه سموئیل یک ظرف روغن زیتون را گرفته، بر سر
شائول ریخت. بعد او را بوسید و گفت: «خداوند
تو را انتخاب کرده است که فرمانروای اسرائیل باشی. تو بر قوم
او فرمانروایی خواهی کرد و آنها را از دست تمام دشمنانشان
خواهی رهانید و این نشانهٔ آن است که خداوند تو را برگزیده
است تا بر قوم او سلطنت کنی. ۲وقتی از من جدا می‌شوی،
دو نفر را در کنار قبر راحیل در شهر صلصح که در سرزمین
بنیامین واقع است، خواهی دید. آنها به تو خبر می‌دهند که
الاغهایی را که جستجو می‌کردی، پیدا شده‌اند. حالا پدرت
در فکر الاغها نیست بلکه به‌خاطر تو نگران است و می‌گوید،
پسرم را چطور پیدا کنم. ۳باز وقتی جلوتر بروی به درخت
بلوط تابور می‌رسی. در آنجا سه مرد را می‌بینی که برای پرستش
خداوند به بیت‌ئیل می‌روند. یکی از آنها سه بُزغاله، دیگری
سه قرص نان و سومی یک مشک شراب با خود دارد. ۴آنها
با تو احوالپرسی می‌کنند و به تو دو قرص نان می‌دهند که تو
باید آن را بپذیری. ۵بعد به کوه خدا در جبعه می‌رسی که در
آنجا سربازان فلسطینیان نگهبانی می‌دهند. همین که به شهر
وارد می‌شوی با چند نفر از انبیا برمی‌خوری که از کوه پایین
می‌آیند و در حال نواختن چنگ و دف و نی و بربط، می‌رقصند
و می‌خوانند. ۶سپس روح خداوند بر تو قرار می‌گیرد و تو هم
با آنها می‌خوانی و به شخص دیگری تبدیل می‌شوی. ۷از آن
به بعد هر تصمیمی که می‌گیری انجام بده، زیرا خداوند با
تو خواهد بود. ۸تو قبل از من به جلجال برو، در آنجا من
در وقت ادای مراسم قربانی سوختنی و ذبح کردن قربانی‌های
سلامتی با تو خواهم بود. هفت روز منتظر من باش تا بیایم و
به تو بگویم که چه کارهایی باید بکنی.»
۹وقتی شائول با سموئیل خداحافظی کرد و می‌خواست
برود، خدا شخصیّت تازه‌ای به او داد و همهٔ چیزهایی را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که سموئیل گفته بود، به حقیقت پیوستند. **۱۰**وقتی شائول و نوکرش به کوه خدا رسیدند گروهی از انبیا را دیدند که به طرف آنها می‌آیند. آنگاه روح خدا بر شائول قرار گرفت و با آنها می‌خواند. **۱۱**کسانی که قبلاً او را می‌شناختند، وقتی دیدند که با انبیا می‌خواند، گفتند: «پسر قیس را چه شده است؟ آیا شائول هم نبی شده است؟» **۱۲**یک نفر از حاضرین اضافه کرد: «پدرشان کیست؟» از همان زمان این مَثَل وِرد زبان مردم شد که می‌گویند: «شائول هم از جملهٔ انبیاست.» **۱۳**وقتی شائول نبوّتش را تمام کرد، به منزل خود رفت.

۱۴عموی شائول از آنها پرسید: «کجا رفته بودید؟»

شائول جواب داد: «برای یافتن الاغها رفته بودیم. چون آنها را نیافتیم، نزد سموئیل رفتیم.»

۱۵عمویش گفت: «به من بگو که او چه گفت.»

۱۶شائول جواب داد: «او به ما گفت که الاغها پیدا شده‌اند.» امّا دربارهٔ پادشاهی چیزی به عموی خود نگفت.

شائول پادشاه اسرائیل می‌شود

۱۷سموئیل قوم اسرائیل را برای یک اجتماع مذهبی در مصفه دعوت کرد **۱۸**و به آنها گفت: «خداوند خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: 'من قوم اسرائیل را از مصر بیرون آوردم و شما را از دست مردم مصر و مردمی که بر شما ظلم می‌کردند، نجات دادم.' **۱۹**امّا امروز شما خدای خود را که شما را از بلاها و مصائب رهایی بخشید، رد کردید. حالا از من می‌خواهید که پادشاهی برایتان انتخاب کنم. بسیار خوب، اکنون به ترتیب طایفهٔ و خاندان به حضور خداوند حاضر شوید.»

۲۰پس سموئیل همهٔ طایفه‌های اسرائیل را به حضور خداوند جمع کرد و از بین آنها طایفهٔ بنیامین به حکم قرعه انتخاب شد. **۲۱**سپس همهٔ خانواده‌های طایفهٔ بنیامین را به حضور خداوند آورد و قرعه به نام خانوادهٔ مطری درآمد. سپس هریک از افراد خانوادهٔ مطری حاضر شدند و از بین آنها شائول، پسر قیس انتخاب گردید. امّا وقتی رفتند که او را بیاورند او را نیافتند. **۲۲**پس از خداوند پرسیدند: «او کجاست؟ آیا او اینجا در بین ماست؟»

خداوند جواب داد: «بلی، او خود را در بین اسبابها پنهان کرده است.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۳آنگاه رفتند و او را آوردند. وقتی در بین مردم ایستاد، یک سر و گردن از دیگران بلندتر بود. **۲۴**سموئیل به مردم گفت: «این شخص همان کسی است که خداوند او را به عنوان پادشاه شما انتخاب کرده است. در تمام قوم اسرائیل مثل او پیدا نمی‌شود.»

آنگاه همه با یک صدا گفتند: «زنده باد پادشاه!»

۲۵بعد سموئیل حقوق و وظایف پادشاه را برای مردم شرح داد و همه را در کتابی نوشت و به حضور خداوند تقدیم کرد. سپس مردم را به خانه‌های خود فرستاد. **۲۶**شائول هم به خانهٔ خود در جبعه برگشت و مردان نیرومند هم که خدا دل آنها را برانگیخته بود شائول را همراهی کردند. **۲۷**امّا بعضی از اشخاص پستی که در آنجا حاضر بودند، گفتند: «این شخص چطور می‌تواند ما را نجات بدهد؟» پس او را مسخره کردند و هدیه‌ای برایش نیاوردند، ولی او حرفی نزد.

شائول عمونیان را شکست می‌دهد

۱۱ در این وقت ناحاش عمونی با ارتش خود به منظور حمله به اسرائیل در مقابل یابیش جلعاد اردو زدند. مردم آنجا به ناحاش پیشنهاد صلح کرده گفتند: «با ما پیمان ببند و ما تحت فرمان تو خواهیم بود.»

۲ناحاش گفت: «بسیار خوب، به یک شرط با شما پیمان می‌بندم که من چشم راست هر کدام از شما را از کاسه بیرون آورم تا همهٔ اسرائیل سرافکنده شوند!»

۳رهبران یابیش به او گفتند: «به ما یک هفته مهلت بده تا قاصدانی را برای کمک به سراسر کشور اسرائیل بفرستیم. اگر کسی برای نجات ما نیامد، آنگاه ما به تو تسلیم می‌شویم.»

۴وقتی قاصدان به جبعه که مسکن شائول بود، آمدند و به مردم از وضع بد خود خبر دادند، همه با آواز بلند گریه کردند. **۵**در این وقت شائول با گاوهای خود از مزرعه به شهر می‌آمد. پس پرسید: «چه شده است؟ چرا همه گریه می‌کنند؟» آنها او را از خبری که قاصدان یابیش آورده بودند آگاه ساختند. **۶**وقتی شائول آن سخنان را شنید، روح خداوند بر او قرار گرفت و بشدّت خشمگین شد. **۷**آنگاه یک جفت گاو را گرفته آنها را تکه‌تکه کرد و به قاصدان داد تا به سراسر کشور اسرائیل تقسیم کنند و به مردم بگویند: «هرکسی که نیاید و به دنبال شائول و سموئیل نرود، گاوهایش به چنین سرنوشتی دچار می‌شوند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مردم همه از شنیدن این خبر به وحشت افتادند و ترس خدا همه را فراگرفت. بنابراین همه با هم برای جنگ آماده شدند.
۸وقتی در بازق آنها را شمردند، تعدادشان سیصد هزار نفر از اسرائیل به اضافهٔ سی هزار نفر از یهودا بود. **۹**آنها به قاصدان یابیشی گفتند: «به مردم خود بگویید فردا پیش از ظهر نجات می‌یابند.» چون قاصدان به یابیش آمدند و پیغام شائول را به مردم رساندند همه خوشحال شدند. **۱۰**پس مردم یابیش به ناحاش گفتند: «ما فردا خود را تسلیم می‌کنیم، آنگاه هرچه دلتان بخواهد با ما بکنید.»
۱۱روز دیگر شائول آمد و مردم را به سه گروه تقسیم کرد و هنگام صبح یک حملهٔ ناگهانی را بر عمونیان شروع نموده، تا ظهر به کشتار آنها پرداخت. کسانی‌که باقی ماندند، طوری پراکنده شدند که حتّی دو نفرشان هم در یک‌جا با هم دیده نمی‌شدند.
۱۲بعد مردم به سموئیل گفتند: «کجا هستند آن کسانی‌که می‌گفتند شائول نباید پادشاه ما باشد؟ آنها را بیاورید تا سرهایشان را از تن جدا کنیم.»
۱۳امّا شائول گفت: «حتّی یک نفر هم نباید در این روز کشته شود، زیرا خداوند امروز اسرائیل را نجات داد.» **۱۴**بعد سموئیل به مردم گفت: «بیایید به جلجال برویم و سلطنت را از نو برقرار کنیم.» **۱۵**پس همهٔ مردم به جلجال رفتند. در آنجا شائول را در حضور خداوند، پادشاه خود ساختند و برای خداوند قربانی سلامتی تقدیم نمودند و شائول و همهٔ مردم اسرائیل با هم جشن گرفتند.

آخرین سخنرانی سموئیل

۱۲ سموئیل به قوم اسرائیل گفت: «خواهشی که از من کرده بودید، بجا آوردم و پادشاهی برایتان منصوب کردم. **۲**اکنون پادشاه رهبر شماست. امّا من پیر شده و موهایم سفید گشته است، پسران من نزد شما هستند. من از دوران جوانی شما را خدمت کرده‌ام. **۳**اکنون از شما می‌خواهم که در حضور خداوند و پادشاه برگزیدهٔ او حقیقت را بگویید که آیا من گاو یا الاغ کسی را بزور گرفته‌ام؟ آیا بر کسی ظلم کرده‌ام یا به کسی آزار رسانده‌ام؟ اگر از کسی رشوه گرفته‌ام تا چشمان خود را ببندم، بگویید تا آن را جبران کنم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴آنها گفتند: «نه، تو به کسی ظلم نکرده‌ای، و به کسی هم
آزار نرسانده‌ای و از کسی رشوه نگرفته‌ای.»
۵سموئیل گفت: «پس خدا و پادشاه برگزیدهٔ او شاهد من
هستند که من در نزد شما گناهی ندارم.»
آنها جواب دادند: «بلی، درست است.»
۶سموئیل گفت: «خداوند بود که موسی و هارون را مأمور
ساخت و اجداد شما را از مصر بیرون آورد. ۷اکنون بایستید تا
در پیشگاه خداوند شما را متّهم نمایم که خداوند چه کارهایی
در حق شما و نیاکانتان کرده است. ۸وقتی بنی‌اسرائیل در مصر
بودند و مردم آنجا شروع به آزار آنها کردند، آنان به حضور
خداوند گریه و زاری نمودند. پس خداوند موسی و هارون را
فرستاد و آنها نیاکان شما را از مصر خارج نموده و به این سرزمین
آوردند. ۹ولی آنها بزودی خداوند خدای خود را فراموش کردند.
پس خداوند، آنها را به دست دشمنانشان، یعنی سیسرا، فرماندهٔ
سپاه یابین، پادشاه کشور حاصور، فلسطینیان و پادشاه موآب
مغلوب ساخت. ۱۰آنها باز نزد خداوند ناله و زاری کردند و
گفتند: ما گناهکار هستیم، زیرا خداوند را فراموش کردیم و در
عوض بُتهای بعل و عشتاروت را پرستیدیم. حالا ما را ببخش و
از دست دشمنان نجات بده و ما تنها تو را پرستش خواهیم کرد.
۱۱پس خداوند جدعون و باراق، یفتاح و سرانجام مرا فرستاد و
شما را از دست دشمنانی که در اطرافتان بودند، رهایی بخشید
و باز به شما فرصت داد تا زندگی آسوده‌ای داشته باشید. ۱۲امّا
وقتی دیدید که ناحاش، پادشاه عمونیان قصد دارد به شما حمله
کند، خدای خود را رد کردید و از من خواستید که پادشاهی
برای شما تعیین کنم تا بر شما حکومت کند.
۱۳«این است پادشاهی که انتخاب کرده‌اید؛ از خداوند خواستید
و او یک پادشاه برای شما برگزید تا بر شما حکومت کند.
۱۴پس اگر از خدا بترسید و از او اطاعت نموده، او را خدمت
نمایید و دستورات او را بجا آورید و اگر شما و پادشاهی که
بر شما حکومت می‌کند از فرمان خداوند خدای خود پیروی
کنید، همه‌چیز برای شما نیکو خواهد شد. ۱۵امّا اگر به سخنان
خداوند گوش ندهید و از اوامر او سرپیچی کنید، آنگاه او علیه
شما و پادشاه شما خواهد بود. ۱۶اینک توجّه نمایید و کارهای
عظیم خداوند را ببینید. ۱۷شما می‌دانید که در این فصل سال
که وقت درو گندم است، باران نمی‌بارد. امّا من به درگاه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند دعا می‌کنم تا رعد و برق و باران از آسمان بفرستد تا بدانید که وقتی خواستید پادشاهی برای شما تعیین شود، چه گناه بزرگی در برابر خداوند مرتکب شدید.»
۱۸آنگاه سموئیل به حضور خداوند دعا کرد و خداوند در همان روز رعد و برق و باران را فرستاد و ترس خداوند و سموئیل همه را فراگرفت. **۱۹**قوم اسرائیل به سموئیل گفتند: «از حضور خداوند خدای خود تمنّا کن که ما را هلاک نسازد؛ زیرا به‌خاطر اینکه برای خود پادشاه خواستیم، به گناهان خود افزودیم.»
۲۰سموئیل به آنها گفت: «نترسید، می‌دانم که شما گناهکار هستید، امّا سعی کنید که از این به بعد از احکام خداوند پیروی کنید و از دل و جان او را خدمت نمایید. **۲۱**به دنبال چیزهای بیهوده نروید زیرا آنها فایده‌ای ندارند و نمی‌توانند شما را نجات بدهند. **۲۲**خداوند به‌خاطر نام با عظمت خود، قوم خود را ترک نمی‌کند. او با میل خود شما را قوم خاص خود ساخت. **۲۳**من هم خدا نکند که در مقابل خداوند مرتکب گناهی بشوم و دست از دعا کردن برای شما بکشم، بلکه من راه راست و نیک را به شما نشان خواهم داد. **۲۴**فقط از خداوند بترسید و با ایمان کامل و با تمام وجود از او اطاعت کنید و کارهای عظیمی را که برای شما کرده است، از یاد نبرید. **۲۵**امّا اگر باز هم از کارهای بد دست نکشید، هم شما و هم پادشاه شما هلاک خواهید شد.»

جنگ با فلسطینیان

۱۳ شائول سی ساله بود که پادشاه شد و مدّت چهل سال بر اسرائیل سلطنت نمود. **۲**او سه هزار نفر از مردان اسرائیلی را انتخاب کرد که دو هزار نفر از آنها را با خود به مخماس و کوهستان بیت‌ئیل برد و هزار نفر را هم همراه پسرش یوناتان به جبعهٔ بنیامین فرستاد و بقیّه را به خانه‌هایشان فرستاد.
۳یوناتان به اردوگاه فلسطینیان در جبعه حمله نموده، آنها را شکست داد. این خبر بزودی به گوش فلسطینیان رسید و شائول دستور داد که خبر جنگ را در همه‌جا با صدای شیپور اعلام کنند تا تمام عبرانیان بشنوند. **۴**چون مردم اسرائیل اطّلاع یافتند که شائول به اردوگاه فلسطینیان حمله کرده و فلسطینیان از بنی‌اسرائیل متنفّر شده‌اند، پس تمام قوم در جلجال به حالت آماده‌باش درآمدند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵فلسطینیان سی هزار ارابهٔ جنگی، شش هزار سرباز سواره و تعداد بی‌شماری همچون ریگ دریا، سرباز پیاده برای جنگ با اسرائیل آماده کرده در مخماس، در شرق بیت آون، اردو زدند. ۶بنی‌اسرائیل از دیدن آن سپاه عظیم روحیهٔ خود را از دست دادند و خود را در غارها و سوراخها یا بین صخره‌ها، قبرها و یا چاهها پنهان کردند. ۷بعضی از آنها هم از رود اردن گذشته به سرزمین جاد و جلعاد پناه بردند.

در این وقت شائول در جلعاد بود و همراهانش از عاقبت جنگ می‌ترسیدند. ۸سموئیل قبلاً به شائول گفته بود که برای آمدن او یک هفته انتظار بکشد. چون آمدن او طول کشید، سربازان کم‌کم از اطراف او پراکنده می‌شدند. ۹پس شائول گفت: «قربانی‌های سوختنی و سلامتی را به حضور من بیاورید.» او مراسم قربانی سوختنی را انجام داد. ۱۰در پایان مراسم قربانی، سموئیل از راه رسید و شائول به استقبال او رفت. ۱۱سموئیل پرسید: «این چه کاری بود که تو کردی؟»

شائول جواب داد: «تو در وقت معیّن نیامدی و مردم هم از اطراف من پراکنده می‌شدند، به علاوه فلسطینیان هم در مخماس آمادهٔ حمله بودند. ۱۲پس با خود گفتم فلسطینیان بزودی در جلجال به ما حمله می‌کنند، از طرفی رضامندی خداوند را هم کسب نکرده‌ام، پس مجبور شدم مراسم قربانی سوختنی را خودم انجام دهم.»

۱۳سموئیل گفت: «تو کار احمقانه‌ای کردی چون دستور خداوند خدای خود را بجا نیاوردی. اگر تو فرمان خداوند خدای خود را انجام می‌دادی، سلطنت تو و نسل تو برای همیشه برقرار می‌ماند. ۱۴امّا چون تو از فرمان او اطاعت نکردی، سلطنت تو برقرار نمی‌ماند. خداوند شخص دلخواه خود را یافته، او را به سلطنت بر قوم خود خواهد گماشت.»

۱۵آنگاه سموئیل جلجال را ترک نموده، به راه خود رفت و بقیّهٔ سربازان به دنبال شائول به جبعه، در سرزمین بنیامین رفتند. وقتی شائول سربازان خود را شمرد، دید که تنها ششصد نفر باقیمانده بودند. ۱۶شائول و پسرش، یوناتان و سربازان ایشان در جبعهٔ بنیامین اردو زدند و فلسطینیان در مخماس اردو زدند. ۱۷سپاه فلسطینیان به سه دسته تقسیم شدند. یک دسته از راه عُفره به سرزمین شوعال حرکت کرد، ۱۸دستهٔ دوم به سوی

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیت حورون و دستهٔ سوم به طرف سرحدی که مشرف به درّهٔ صبوعیم در نزدیکی بیابان است به راه افتاد.
۱۹در آن روزها هیچ آهنگری در سرزمین اسرائیل یافت نمی‌شد، زیرا فلسطینیان به عبرانیان اجازه نمی‌دادند که شمشیر و نیزه بسازند. **۲۰**پس هرگاه مردم اسرائیل می‌خواستند بیل، گاوآهن، تبر و یا داس خود را تیز کنند، بایستی نزد آهنگران فلسطینی می‌رفتند. **۲۱**دستمزد تیز کردن بیل و گاوآهن هشت تکهٔ نقره و داس و تبر و سوهان چهارتکهٔ نقره بود. **۲۲**در روز جنگ، به غیراز شائول و یوناتان هیچ یک از سربازان، شمشیر یا نیزه‌ای نداشتند.
۲۳فلسطینی‌ها تعدادی از سپاهیان خود را فرستادند تا از گذرگاه مخماس دفاع کنند.

حملهٔ یوناتان بر فلسطینیان

۱۴ یک روز یوناتان به جوانی که اسلحه او را حمل می‌کرد گفت: «بیا تا به اردوگاه فلسطینیان که در آن طرف است برویم.» او این امر را به پدر خود اطّلاع نداد.
۲شائول با ششصد نفر از سربازان خود در نزدیکی جبعه در مغرون، زیر یک درخت انار اردو زده بود. **۳**در بین مردان او اخیای کاهن حضور داشت. (اخیا برادر ایخابود، پسر فینحاس و نوهٔ عیلی) وی کاهن خداوند در شیلوه بود. او جامهٔ مخصوص کاهنان را دربر داشت. مردم نمی‌دانستند که یوناتان آنجا را ترک کرده است.
۴یوناتان برای اینکه به استحکامات نظامی فلسطینیان برسد می‌بایست از گذرگاه باریکی که بین دو صخرهٔ تیز به نامهای بوصیص و سِنَّه بود، بگذرد. **۵**یکی از آن دو صخره به طرف شمال، مقابل مخماس و دیگری به طرف جنوب مقابل جبعه قرار داشت.
۶یوناتان به جوان همراه خود گفت: «بیا تا به اردوگاه فلسطینیان کافر برویم. امید است که خداوند به ما کمک بکند، زیرا تعداد دشمن چه کم باشد، چه زیاد، در برابر قدرت خداوند ناچیز است.»
۷جوان همراهش گفت: «هرچه صلاح می‌دانی بکن، من با نظر تو موافقم.»
۸یوناتان گفت: «پس بیا به آنجا برویم. ما خود را به آنها نشان می‌دهیم. **۹**اگر گفتند: 'حرکت نکنید تا ما نزد شما بیاییم،' ما

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در جای خود می‌ایستیم و نزد آنها نمی‌رویم. **۱۰**امّا اگر گفتند که نزد آنها برویم، در آن صورت می‌رویم، زیرا این نشانهٔ آن است که خداوند آنها را به دست ما تسلیم می‌کند.» **۱۱**پس آنها خود را به سپاهیان فلسطینیان نشان دادند و فلسطینیان گفتند: «عبرانیان را ببینید که از غارهایی که در آنها پنهان شده بودند، بیرون آمده‌اند.» **۱۲**آنها یوناتان و جوان همراهش را صدا کرده گفتند: «اینجا بیایید تا چیزی را به شما نشان بدهیم.»

یوناتان به جوان همراه خود گفت: «پشت سر من بیا، خداوند آنها را به دست ما تسلیم می‌کند.» **۱۳**یوناتان به حالت سینه‌خیز درحالی‌که همراهش پشت سرش می‌آمد، نزد آنها بالا رفت و به فلسطینیان حمله کرد. یوناتان آنها را به زمین می‌انداخت و جوان همراهش که پشت سرش بود، آنها را می‌کشت. **۱۴**در همان حملهٔ اول، یوناتان و همراهش در حدود بیست نفر آنها را در یک جریب زمین هلاک کردند. **۱۵**تمام فلسطینیان چه در اردوگاه و چه در بیرون و حتّی سربازان از ترس به لرزه افتادند. در آن هنگام زلزلهٔ شدیدی رخ داد و آنها را بیشتر به وحشت انداخت.

شکست فلسطینیان

۱۶نگهبانان شائول در جبعهٔ بنیامین دیدند که سپاه عظیم فلسطینیان سراسیمه به هر طرف می‌دوند. **۱۷**آنگاه شائول به همراهان خود گفت: «ببینید چه کسانی غایب هستند.» وقتی جستجو کردند دیدند که یوناتان و کسی‌که اسلحهٔ او را حمل می‌کرد حاضر نبودند. **۱۸**پس شائول به اخیا گفت که صندوق پیمان خداوند را نزد او بیاورد. چون صندوق خداوند در آن وقت نزد قوم اسرائیل بود. **۱۹**هنگامی که شائول با کاهن حرف می‌زد، شورش در اردوی فلسطینیان شدیدتر شد و شائول به کاهن گفت: «صبر کن!» **۲۰**پس شائول و همراهانش همگی برای جنگ رفتند و دیدند که فلسطینیان برضد یکدیگر شمشیر کشیده، خودشان یکدیگر را می‌کشند. **۲۱**آن عدّه از عبرانیانی که قبلاً در اردوی فلسطینیان بودند به طرفداری از مردم اسرائیل که با شائول و یوناتان بودند علیه فلسطینیان داخل جنگ شدند. **۲۲**همچنین اسرائیلیانی که در کوهستان افرایم خود را پنهان کرده بودند وقتی خبر فرار فلسطینیان را شنیدند به جنگ دشمن رفتند. **۲۳**خداوند در آن روز قوم اسرائیل را پیروز ساخت و جنگ از حدود بیت‌آون هم گذشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوگند عجولانهٔ شائول

۲۴اسرائیلی‌ها در آن روز از گرسنگی ناتوان شده بودند؛ زیرا شائول گفته بود: «تا من انتقام خود را از دشمنان نگیرم، نباید کسی دست به غذا بزند و اگر کسی این کار را بکند، لعنت بر او باد!» بنابراین آن روز هیچ‌کسی غذا نخورده بود. **۲۵**مردم به جنگلی رسیدند و دیدند که عسل بروی زمین جاری است **۲۶**و در همه‌جای جنگل عسل به فراوانی پیدا می‌شد، ولی از ترس سوگندی که شائول خورده بود، کسی به آن دست نزد. **۲۷**امّا یوناتان چون از فرمان پدر خود بی‌اطّلاع بود، نوک عصایی را که در دست داشت داخل کندوی عسل کرده آن را خورد و حالش بهتر شد. **۲۸**یکی از حاضرین به او گفت: «ما همگی از گرسنگی بی‌حال هستیم، چون پدرت گفته است: 'لعنت بر آن کسی که امروز چیزی بخورد.'»

۲۹یوناتان جواب داد: «پدرم بیهوده مردم را زحمت می‌دهد. می‌بینی که فقط با چشیدن یک ذره عسل چقدر حالم بهتر شد. **۳۰**بهتر بود اگر پدرم به مردم اجازه می‌داد تا از غذایی که از دشمنان به دست آورده‌اند بخورند، آنگاه می‌توانستند تعداد زیادتری از فلسطینیان را بکشند.»

۳۱آن روز مردم اسرائیل فلسطینیان را از مخماس تا ایلون تعقیب کرده می‌کشتند و در اثر گرسنگی ضعیف شده بودند. **۳۲**پس به حیواناتی که به غنیمت گرفته بودند حمله کرده گاوها و گوسفندان را سر می‌بریدند و گوشت آنها را با خون می‌خوردند. **۳۳**کسی به شائول خبر داده گفت: «مردم با خوردن خون در مقابل خداوند گناه می‌کنند.»

شائول گفت: «شما خیانت کرده‌اید. حالا یک سنگ بزرگ را نزد من بغلطانید **۳۴**و بعد بروید و به مردم بگویید که گاوان و گوسفندان را به اینجا بیاورند و بکشند و بخورند و با خوردن خون، نزد خداوند گناه نکنند.» پس همه در آن شب گاوان را آورده در آنجا کشتند. **۳۵**شائول برای خداوند قربانگاهی ساخت و آن اولین قربانگاهی بود که برای خداوند بنا کرد.

۳۶سپس شائول گفت: «بیایید بر فلسطینیان شبیخون بزنیم و تا صبح هیچ‌کدام آنها را زنده نگذاریم.»

مردم گفتند: «هرچه صلاح می‌دانی بکن.»

امّا کاهن گفت: «اول با خدا مشورت کنیم.»

۳۷شائول از خدا پرسید: «آیا به تعقیب فلسطینیان برویم؟ آیا به ما کمک می‌کنی که آنها را مغلوب سازیم؟» امّا خدا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در آن شب به او جوابی نداد. **۳۸**بعد شائول به رهبران قوم گفت: «باید معلوم کنیم که چه کسی از ما مرتکب گناه شده است. **۳۹**به نام خداوند که آزادی بخش اسرائیل است قسم می‌خورم که گناهکار باید کشته شود، حتّی اگر پسرم یوناتان باشد.» امّا کسی چیزی نگفت. **۴۰**آنگاه شائول به قوم اسرائیل گفت: «همهٔ شما آن طرف بایستید و یوناتان و من این طرف می‌ایستیم.»

مردم جواب دادند: «تو هرچه که بهتر است انجام بده.»

۴۱شائول با دعا به خداوند گفت: «خداوندا، ای خدای اسرائیل، چرا به سؤال این بنده‌ات جوابی ندادی؟ آیا من و یوناتان گناهی کرده‌ایم یا گناه به گردن دیگران است؟ خداوندا، گناهکار را به ما نشان بده.» سپس قرعه انداختند، قرعه به نام شائول و یوناتان درآمد. **۴۲**طبق دستور شائول، بین خود او و یوناتان قرعه انداختند. این بار قرعه به نام یوناتان درآمد.

۴۳آنگاه شائول به یوناتان گفت: «راست بگو چه کرده‌ای؟»

یوناتان جواب داد: «کمی عسل را با نوک عصای دست خود گرفته خوردم. برای مردن حاضرم.»

۴۴شائول گفت: «بلی، تو حتماً باید کشته شوی. خدا مرا بکشد، اگر تو کشته نشوی.»

۴۵ولی سربازان به شائول گفتند: «امروز یوناتان قوم اسرائیل را نجات داد. غیر ممکن است که او کشته شود. به نام خداوند قسم نمی‌گذاریم حتّی یک تار موی او هم کم شود، زیرا امروز به وسیلهٔ او بود که خداوند معجزهٔ بزرگی نشان داد.» به این ترتیب مردم شفاعت کرده یوناتان را از مرگ نجات دادند.

۴۶بعد شائول، فرمان بازگشت سپاه خود را صادر کرد و فلسطینیان هم به وطن خود برگشتند.

پادشاهی و خانوادهٔ شائول

۴۷وقتی شائول پادشاه اسرائیل شد، با همهٔ دشمنان، از قبیل موآبیان، عمونیان، اَدومیان، پادشاهان صوبه و فلسطینیان جنگید و در همهٔ جنگها پیروز شد. **۴۸**او با شجاعت تمام عمالیقیان را شکست داد و قوم اسرائیل را از دست دشمنان نجات داد.

۴۹شائول سه پسر داشت به نامهای یوناتان، یشوی و ملکیشوع. او همچنین دارای دو دختر بود. دختر بزرگش میرب و دختر کوچکش میکال نام داشت. **۵۰**زن شائول، اخینوعام دختر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اخیمعاص بود و فرماندهٔ ارتش او، ابنیر پسر نیر عموی شائول بود. **۵۱**قیس پدر شائول و نیر پدر ابنیر و پسران ابیئیل بودند.
۵۲در تمام دوران سلطنت شائول، اسرائیل و فلسطینیان همیشه در جنگ بودند و شائول هر شخص نیرومند و شجاعی را که می‌دید، به خدمت سپاه خود در می‌آورد.

جنگ با عمالیقیان

۱۵ سموئیل به شائول گفت: «خداوند مرا فرستاد تا تو را برای پادشاهی اسرائیل مسح نمایم. پس اکنون به پیام خداوند متعال گوش بده **۲**که چنین می‌فرماید: 'وقتی‌که مردم اسرائیل از مصر خارج شدند و می‌خواستند از سرزمین عمالیق عبور کنند، آن مردم مانع عبور آنها شدند، اینک می‌خواهم عمالیقیان را به‌خاطر این‌کارشان مجازات کنم. **۳**پس برو همهٔ آن مردم را از بین ببر. بر آنها هیچ رحم مکن، بلکه زن و مرد، کودکان و اطفال شیرخوار، گاوان، گوسفندان، شترها و الاغهای ایشان را هم زنده مگذار.'»
۴پس شائول سپاه خود را در طلایم برای جنگ آماده کرد. تعداد سربازان او دویست هزار پیاده از اسرائیل و ده هزار نفر از یهودا بود. **۵**شائول به شهر عمالیق نزدیک شده در یک وادی کمین گرفت. **۶**بعد به قوم قینیان پیغام فرستاده گفت: «از مردم عمالیق جدا شوید وگرنه شما هم با آنها هلاک خواهید شد، زیرا وقتی‌که مردم اسرائیل از مصر خارج شدند، شما با آنها با مهربانی و خوبی رفتار کردید.» پس قینیان از مردم عمالیق جدا شدند.
۷آنگاه شائول به عمالیقیان حمله کرده همه را از حویله تا شور که در شرق مصر است به قتل رساند. **۸**اجاج، پادشاه عمالیق را زنده دستگیر کرد و دیگران را با شمشیر از بین بُرد. **۹**امّا شائول و مردان او اجاج را نکشتند و همچنین بهترین گوسفندان، گاوان و حیوانات پروار و برّه‌ها و اجناس قیمتی را از بین نبردند. تنها چیزهای بی‌ارزش را نابود کردند.

برکناری شائول از پادشاهی

۱۰بعد خداوند به سموئیل فرمود: **۱۱**«متأسفم که شائول را به پادشاهی برگزیدم، او از من رویگردان شده و از دستورات من نافرمانی کرده است.» سموئیل برآشفت و تمام شب به درگاه خداوند نالید. **۱۲**صبحِ روز بعد خواست که به دیدن شائول برود. امّا شنید که شائول به کرمل رفته تا ستونی به یادگار خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بسازد و از آنجا به جلجال رفته است. **۱۳**وقتی سموئیل شائول را یافت، شائول به او گفت: «خداوند به تو برکت بدهد. ببین من فرمان خداوند را بجا آوردم.»

۱۴سموئیل گفت: «پس این‌همه صدای گوسفند و بانگ گاوها چیست که می‌شنوم؟»

۱۵شائول جواب داد: «آنها را از مردم عمالیق به غنیمت گرفته‌اند. مردان من بهترین گوسفندان و گاوها را نکشتند تا برای خداوند خدای ما قربانی کنند امّا همهٔ چیزهای دیگر را بکلّی از بین بردیم.»

۱۶سموئیل به شائول گفت: «خاموش باش! بشنو که خداوند دیشب به من چه فرمود.»

شائول گفت: «بگو.»

۱۷سموئیل جواب داد: «آن وقت که تو حتّی در نظر خودت شخص ناچیزی بودی، خداوند تو را به فرمانروایی قوم اسرائیل برگزید و تو را به پادشاهی اسرائیل مسح نمود. **۱۸**او تو را مأمور ساخته فرمود: 'برو عمالیقیان گناهکار را نابود کن و آن‌قدر بجنگ تا همه هلاک شوند.' **۱۹**پس چرا از فرمان خداوند اطاعت نکردی؟ چرا دست به تاراج و چپاول زدی و کاری را که در نظر خداوند زشت بود، به عمل آوردی؟»

۲۰شائول در جواب گفت: «من از امر خداوند اطاعت نمودم. وظیفه‌ای را که به من سپرده بود، تمام و کمال اجرا کردم. اجاج، پادشاه عمالیقیان را اسیر کرده آوردم و مردم عمالیق را بکلّی از بین بردم. **۲۱**امّا مردم بهترین گوسفندان، گاوان و اموالی را که باید از بین می‌بردند برای خود نگه داشتند تا برای خداوند در جلجال قربانی کنند.»

۲۲سموئیل گفت: «آیا خداوند بیشتر از دادن قربانی‌ها و نذرها خشنود و راضی می‌شود یا از اطاعت از او؟ اطاعت بهتر از قربانی کردن است. فرمانبرداری بمراتب بهتر از چربی قوچ است. **۲۳**نافرمانی مثل جادوگری، گناه است. سرکشی مانند شرارت و بت‌پرستی است. چون تو از فرمان خداوند پیروی نکردی، بنابراین او هم تو را از مقام سلطنت بر کنار کرده است.»

۲۴شائول به گناه خود اعتراف کرده گفت: «بلی، من گناهکارم. از فرمان خداوند و حرف تو سرپیچی کرده‌ام، زیرا من از مردم ترسیدم و مطابق میل آنها رفتار نمودم. **۲۵**امّا خواهش

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌کنم که گناه مرا ببخشی و همراه من بیایی تا خداوند را پرستش کنم.»
۲۶سموئیل جواب داد: «من با تو بر نمی‌گردم! زیرا تو امر خداوند را بجا نیاوردی و خداوند هم تو را از مقام سلطنتِ اسرائیل برکنار کرده است.»
۲۷وقتی سموئیل می‌خواست از نزد او برود، شائول ردای او را گرفت و ردای او پاره شد. **۲۸**سموئیل گفت: «می‌بینی، امروز خداوند، سلطنت اسرائیل را از تو پاره و جدا کرد و آن را به یک نفر دیگر که از تو بهتر است، داد. **۲۹**آن خدایی که عظمت و جلال اسرائیل است دروغ نمی‌گوید و ارادهٔ خود را تغییر نمی‌دهد، زیرا او بشر نیست که تغییر عقیده بدهد.»
۳۰شائول بازهم تمنّا کرده گفت: «درست است که من گناه کرده‌ام، امّا به‌خاطر احترام من در نزد مردم و نیز رهبران قوم برای پرستش خداوند خدایت، با من بیا.» **۳۱**سرانجام سموئیل راضی شد و با او رفت.
۳۲بعد سموئیل گفت: «اجاج، پادشاه عمالیقیان را به حضور من بیاورید.» اجاج را با ترس و لرز آوردند، او با خود می‌گفت: «چقدر مرگ تلخ است!» **۳۳**سموئیل گفت: «همان‌طور که شمشیر تو مادران را بی‌اولاد کرد، مادر تو هم مانند همان مادران بی‌اولاد می‌شود.» این را گفت و اجاج را در حضور خداوند در جلجال تکه‌تکه کرد.
۳۴سموئیل از آنجا به رامه رفت و شائول هم به خانهٔ خود به جبعه برگشت. **۳۵**سموئیل دیگر شائول را تا روز مرگش ندید، ولی همیشه به‌خاطر او غمگین بود و خداوند از اینکه شائول را به مقام سلطنت اسرائیل برگزیده بود، متأسف بود.

داوود به پادشاهی برگزیده می‌شود

۱۶ خداوند به سموئیل فرمود: «تا به کی برای شائول که من او را از سلطنت بر کنار کرده‌ام، ماتم می‌گیری؟ اکنون یک پیمانه روغن زیتون گرفته به بیت‌لحم، به خانهٔ شخصی به نام یَسی برو. چون من یکی از پسران او را برای خود به پادشاهی برگزیده‌ام.»
۲سموئیل پرسید: «چطور می‌توانم بروم، زیرا اگر شائول آگاه شود، مرا خواهد کشت.»
خداوند فرمود: «یک گوساله بگیر و با خود ببر و بگو: 'جهت اجرای قربانی برای خداوند می‌آیم.' **۳**یَسی را هم در مراسم قربانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دعوت کن. در آنجا به تو خواهم گفت که چه باید بکنی و تو همان کسی را که نام می‌برم برای پادشاهی مسح کن.»
۴سموئیل طبق فرمودهٔ خداوند عمل کرد. وقتی‌که به بیت‌لحم رسید، رهبران شـهر با ترس و لرز به استقبال او آمدند و از او پرسیدند: «به چه منظور آمده‌ای؟ آیا خیر است؟»
۵سموئیل جواب داد: «بلی، خیر است. آمده‌ام برای خداوند قربانی کنم. شما هم خود را تقدیس کنید و همراه من برای ادای مراسم قربانی بیایید.» سموئیل همچنین به یَسی و پسرانش گفت که خود را تقدیس کنند و با او برای انجام مراسم قربانی بیایند.
۶وقتی آنها آمدند و چشم سموئیل بر الیاب افتاد، فکر کرد و با خود گفت: «این همان کسی است که خداوند برگزیده است.» **۷**امّا خداوند به سموئیل فرمود: «تو نباید از روی قد و چهرهٔ او قضاوت کنـی، من او را انتخاب نکرده‌ام. من مانند انسان به کسـی نگاه نمی‌کنم. انسان به ظاهر نگاه می‌کند، امّا من به دل.»
۸بعد یَسی پسـر خود، ابیناداب را به نزد سموئیل آورد. امّا سموئیل گفت: «او را هم خداوند انتخاب نکرده است.» **۹**یَسی پسر دیگر خود، شمه را به حضور سموئیل فرستاد. او گفت: «این هم شخص برگزیدهٔ خداوند نیست.» **۱۰**پس یَسی هفت پسر خود را به سموئیل معرّفی کرد و سموئیل به یَسی گفت: «هیچ‌کدام اینها را خداوند برنگزیده است.» **۱۱**سموئیل از یَسی پرسید: «آیا همهٔ پسرانت در اینجا حاضرند؟»
یَسی جواب داد: «فقط پسر کوچکم اینجا نیست، چون او گلّهٔ گوسفند را می‌چراند.»
سموئیل گفت: «کسی را بفرسـت تا فوراً او را بیاورد و تا او نیاید ما کاری نمی‌کنیم.» **۱۲**پس یَسی کسی را به سراغ او فرستاد تا او را بیاورند. او جوان خوش سیما و دارای چهره‌ای شاداب و چشمان زیبا بود. خداوند فرمود: «برخیز و او را مسح کن، زیرا او شخص برگزیدهٔ من است.» **۱۳**آنگاه سموئیل روغن زیتون را گرفته بر سر داوود که همراه برادران خود ایستاده بود، ریخت و در همان روز روح خداونـد با تمام قدرت بر داوود فرود آمد. بعد از آن سموئیل به رامه برگشت.

داوود در خدمت شائول

۱۴امّا روح خداوند شائول را ترک کرد و به عوض، خداوند روح پلیـد را برای عـذاب دادن او فرسـتاد. **۱۵-۱۶**بعضی از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خادمان شائول به او گفتند: «به ما اجازه بده تا کسی را که بتواند خوب چنگ بنوازد پیدا کنیم تا هر وقت که روح پلید، تو را رنج و عذاب بدهد، نوای چنگ تو را آرام کند.»
۱۷شائول موافقت کرده گفت: «بروید و یک چنگ نواز ماهری را پیدا کرده به حضور من بیاورید.»
۱۸یکی از خادمان گفت: «من یکی از پسران یَسی را که در بیت‌لحم زندگی می‌کند، می‌شناسم که او نه تنها یک چنگ نواز لایق است، بلکه جوانی خوش‌چهره، دلیر، نیرومند و خوش‌بیان نیز هست و خداوند با او می‌باشد.»
۱۹شائول چند نفر را نزد یَسی فرستاد تا پسر خود، داوود چوپان را به حضور او بفرستد. **۲۰**یَسی یک الاغ را با نان و یک مشک شراب بار کرد و یک بُزغاله هم با داوود برای شائول فرستاد. **۲۱**داوود به حضور شائول آمد و شائول از او خوشش آمد و او را سلاحدار خود نمود. **۲۲**سپس شائول برای یَسی پیام فرستاد که بگذارد داوود نزد او بماند، زیرا که از او خوشش آمده است. **۲۳**پس هر وقت که روح پلید از جانب خدا می‌آمد و او را رنج می‌داد، داوود چنگ می‌نواخت و روح پلید شائول را ترک می‌کرد و او آرامش می‌یافت.

جلیات بنی‌اسرائیل را به مبارزه می‌طلبد

۱۷ فلسطینیان ارتش خود را برای جنگ در سوکوه، در سرزمین یهودیه جمع کردند و در افس دمیم، بین سوکوه و عزیقه اردو زدند. **۲**همچنین شائول و مردان جنگی اسرائیل نیز جمع شده در درّهٔ ایلاه اردو زدند و یک خط دفاعی در مقابل فلسطینیان تشکیل دادند. **۳**فلسطینیان در یک طرف، بالای کوه ایستادند و اسرائیلیان بر کوه مقابل در طرف دیگر، درحالی‌که درّه‌ای در بین ایشان قرار داشت.
۴آنگاه مرد مبارزی به نام جلیات که از اهالی جت بود از اردوی فلسطینیان به میدان آمد. قد او در حدود سه متر بود. **۵**کلاهخود برنزی بر سر، زره برنزی به وزن پنجاه و هفت کیلو به تَن **۶**و ساق‌بند برنزی به پا داشت. زوبین برنزی روی شانه‌هایش بود **۷**و چوب نیزه‌اش به کلفتی چوب نساجان و سرنیزه‌اش از آهن و به وزن هفت کیلو بود. سلاحدارش پیشاپیش او با سپر بزرگی می‌رفت. **۸**او در آنجا ایستاد و با صدای بلند به سپاه اسرائیل گفت: «آیا لازم بود که با این‌همه سپاه برای جنگ بیایید؟ من از طرف فلسطینیان به میدان آمده‌ام و شما

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هم که از مردان شائول هستید، یک نفر را از طرف خود برای جنگ با من بفرستید. **۹**اگر بتواند با من بجنگد و مرا بکشد، آنگاه ما همه غلام شما می‌شویم. و اگر من بر او غالب شدم و او را کشتم، در آن صورت شما غلام ما می‌شوید و ما را خدمت می‌کنید.» **۱۰**او اضافه کرد: «من امروز مبارز می‌طلبم. پس یک نفر را بفرستید تا با من بجنگد.» **۱۱**وقتی شائول و سپاه اسرائیل سخنان او را شنیدند جرأت خود را از دست دادند و بسیار ترسیدند.

داوود در اردوگاه شائول

۱۲داوود، پسر یسای افراتی که از اهالی بیت‌لحم و از طایفهٔ یهودا بود، هفت برادر داشت. پدرش در زمان پادشاهی شائول بسیار پیر و سالخورده شده بود. **۱۳**سه برادر بزرگ او به ترتیب، الیاب، ابیناداب و شمه نام داشتند که با سپاه شائول برای جنگ آمده بودند. **۱۴**داوود برادر کوچکتر بود. آن سه برادر با شائول ماندند **۱۵**و داوود گاه‌به‌گاه به بیت‌لحم برمی‌گشت تا از گلّه‌های پدر خود نگهبانی کند.

۱۶در عین حال آن فلسطینی تا چهل روز، صبح و شام به میدان می‌آمد و مبارز می‌طلبید.

۱۷یک روز یَسی به داوود گفت: «این ده کیلو غلّهٔ برشته را با ده نان بردار و هرچه زودتر برای برادرانت در اردوگاه ببر. **۱۸**همچنین این پنیرها را هم برای فرماندهان ایشان ببر و ببین که برادرانت چطور هستند و از سلامتی ایشان برای من نشانه‌ای بیاور.» **۱۹**در همین وقت شائول و سپاهیان او در درّهٔ ایلاه با فلسطینیان در جنگ بودند.

۲۰داوود صبح زود برخاست و گلّه را به چوپان سپرد. آذوقه را برداشت و طبق راهنمایی پدر خود رهسپار اردوگاه شد و دید که سپاه اسرائیل با فریاد روانهٔ میدان جنگ است. **۲۱**لحظه‌ای بعد هر دو لشکر مقابل هم صف آراستند. **۲۲**داوود چیزهایی را که با خود آورده بود به نگهبانان اردو سپرد و خودش به میدان جنگ رفت تا احوال برادران خود را بپرسد. **۲۳**در همین موقع مبارز فلسطینی که نامش جلیات و از شهر جت بود، از اردوگاه فلسطینیان خارج شد و مانند گذشته مبارز طلبید و داوود شنید. **۲۴**همین که سپاهیان اسرائیل او را دیدند، از ترس فرار کردند. **۲۵**گفتند: «آن مرد را دیدید؟ او آمده است که آبروی تمام سپاه اسرائیل را ببرد. پادشاه اعلام کرده است

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که هرکسی او را بکشد جایزهٔ خوبی به او می‌بخشد و دختر خود را هم به او می‌دهد و نیز تمام خاندانش از دادن مالیات معاف می‌شوند.»

۲۶داوود از کسانی که آنجا ایستاده بودند، پرسید: «کسی که آن فلسطینی را بکشد و اسرائیل را از این ننگ رهایی دهد، چه پاداشی می‌گیرد؟ این فلسطینی کافر کسیت که سپاه خدای زنده را چنین تحقیر و رسوا می‌کند؟» **۲۷**آنها گفتند: «او همان پاداشی را می‌گیرد که پیشتر گفتیم.»

۲۸چون الیاب، برادر بزرگ او دید که داوود با آن مردان حرف می‌زند، خشمگین شد و پرسید: «اینجا چه می‌کنی؟ آن چند تا گوسفند را در بیابان، نزد چه کسی گذاشتی؟ من تو آدم بدجنس را می‌شناسم و می‌دانم که به بهانهٔ دیدن جنگ آمده‌ای.»

۲۹داوود گفت: «من چه کرده‌ام؟ تنها یک سؤال کردم.» **۳۰**این را گفت و رو به طرف شخص دیگری کرده، سؤال خود را تکرار نمود و هر کدام همان یک جواب را به او دادند.

۳۱وقتی سخنان داوود به گوش شائول رسید، شائول او را به حضور خود خواند. **۳۲**داوود به پادشاه گفت: «نگران نباشید. من می‌روم و با آن فلسطینی می‌جنگم.»

۳۳شائول به داوود گفت: «تو نمی‌توانی حریف آن فلسطینی شوی، زیرا تو جوانی بی‌تجربه هستی و او از جوانی شخصی جنگجو بوده است.»

۳۴امّا داوود در جواب گفت: «این غلامت چوپانی گلّهٔ پدر خود را کرده است. هرگاه شیر یا خرس بیاید و برّه‌ای را از گلّه ببرد، **۳۵**من بدنبالش رفته و آن را از دهان حیوان درّنده نجات می‌دهم. اگر به من حمله کند، گلویش را گرفته و آن را می‌کشم. **۳۶**غلامت شیر و خرس را کشته است و با این فلسطینی کافر هم که سپاه خدای زنده را بی‌حرمت می‌کند، همان معامله را می‌نماید. **۳۷**خداوندی که مرا از چنگ و دندان شیر و خرس نجات داده است، از دست این فلسطینی هم نجات می‌دهد.»

پس شائول موافقت کرده گفت: «برو خداوند همراهت باشد.» **۳۸**آنگاه شائول لباس جنگی خود را به داوود پوشانید. کلاهخود برنزی به سرش گذاشت و زره به تنش کرد. **۳۹**داوود شمشیر شائول را به کمر بست و دو سه قدم راه رفت ولی دید که

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی‌تواند با آن لباسها حرکت کند. او به شائول گفت: «من به این لباسها عادت ندارم.» پس آنها را از تنش بیرون آورد. **۴۰**سپس چوبدستی خود را به دست گرفت و پنج سنگ صاف از وادی برداشت و در کیسهٔ چوپانی خود انداخت، فلاخن خود را برداشته و به طرف آن فلسطینی رفت.

داوود، جلیات را مغلوب می‌کند

۴۱فلسطینی هم درحالی‌که سربازی سپر او را در جلوی او می‌برد به طرف داوود رفت. **۴۲**وقتی فلسطینی، خوب به داوود نگاه کرد، او را مسخره نمود. چون به نظر او داوود پسری خوشرو و ظریف بود. **۴۳**او به داوود گفت: «آیا من سگ هستم که با چوب برای مقابلهٔ من می‌آیی؟» پس داوود را به نام خدایان خود لعنت کرد. **۴۴**بعد به داوود گفت: «بیا تا گوشتت را به مرغان هوا و درّندگان صحرا بدهم.»

۴۵داوود به فلسطینی جواب داد: «تو با شمشیر و نیزه نزد من می‌آیی و من به نام خداوند متعال، خدای اسرائیل که تو او را حقیر شمردی، نزد تو می‌آیم. **۴۶**امروز خداوند مرا بر تو پیروز می‌گرداند. من تو را می‌کشم و سرت را از تن جدا می‌کنم و لاشهٔ سپاهیانت را به مرغان هوا و درّندگان صحرا می‌دهم تا همهٔ مردم روی زمین بدانند که خدایی در اسرائیل هست **۴۷**و همهٔ کسانی‌که در اینجا حاضرند، شاهد باشند که پیروزی با شمشیر و نیزه به دست نمی‌آید، زیرا جنگ، جنگ خداوند است و او ما را بر شما پیروز می‌سازد.»

۴۸وقتی‌که فلسطینی از جای خود حرکت کرد و می‌خواست به داوود نزدیک شود، داوود فوراً برای مقابله به سوی او شتافت. **۴۹**دست خود را در کیسه کرد و یک سنگ برداشت و در فلاخن گذاشت و پیشانی فلسطینی را نشانه گرفت. سنگ به پیشانی او فرو رفت و او را نقش بر زمین نمود. **۵۰**داوود با یک فلاخن و یک سنگ بر فلسطینی غالب شد و درحالی‌که هیچ شمشیری در دست او نبود، او را کشت. **۵۱**بعد داوود رفت و بالای سر فلسطینی ایستاد، شمشیر او را از غلاف کشید و او را کشت و سرش را از تن جدا کرد.

وقتی فلسطینیان دیدند که پهلوانشان کشته شد، همه فرار کردند. **۵۲**بعد لشکر اسرائیل و یهودا برخاستند و با فریاد به تعقیب فلسطینیان تا جت و حتّی دروازه‌های عقرون پرداختند به طوری که جاده‌ای که به طرف شعریم و جت و عقرون

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌رفت پر از اجساد مردگان بود. **۵۳**سپس دست از تعقیب کشیده برگشتند و اردوگاه فلسطینیان را غارت نمودند. **۵۴**داوود سر بریدهٔ جلیات را گرفته به اورشلیم برد. امّا اسلحهٔ او را در چادر خودش نگاه داشت.

داوود به شائول معرّفی می‌شود

۵۵وقتی‌که داوود برای جنگ با فلسطینی می‌رفت، شائول از فرمانده سپاه خود، ابنیر پرسید: «این جوان پسر کیست؟»

ابنیر جواب داد: «پادشاها به جان تو قسم که من نمی‌دانم.»

۵۶پادشاه به ابنیر گفت: «برو بپرس که این جوان پسر کیست.»

۵۷پس از آنکه داوود فلسطینی را کشت و برگشت، ابنیر او را به نزد شائول برد. داوود هنوز سَر جلیات را با خود داشت **۵۸**و شائول از او پرسید: «ای جوان، پدر تو کیست؟»

داوود جواب داد: «پدر من بندهٔ شما، یسای بیت‌لحمی است.»

۱۸ در همان روز بعد از گفت‌وگوی شائول با داوود، یوناتان علاقه زیادی به داوود پیدا کرد، به حدّی که او را به اندازهٔ جان خود، دوست می‌داشت. **۲**شائول، داوود را نزد خود نگاه داشت و نگذاشت که به خانهٔ پدر خود بازگردد. **۳**یوناتان به‌خاطر علاقهٔ زیادی که به داوود داشت با او پیمان دوستی بست. **۴**یوناتان ردای خود و همچنین کمربند، کمان و شمشیر خود را نیز به داوود بخشید. **۵**داوود در هر مأموریتی که شائول به او می‌داد، موفّق می‌شد. بنابراین شائول او را فرماندهٔ سپاه خود نمود. از این امر هم مردم و هم سپاهیان خوشحال بودند.

حسادت شائول نسبت به داوود

۶هنگامی‌که داوود و سربازان، پس از کشته شدن جلیات برمی‌گشتند، زنها از تمام شهرهای اسرائیل با ساز و آواز به استقبال شائول پادشاه آمدند. **۷**رقص‌کنان با شادی این سرود را می‌خواندند: «شائول هزاران نفر را و داوود ده‌ها هزار نفر را کشته است.» **۸**شائول از شنیدن این سرود، سخت خشمگین شد و با خود گفت: «آنها به داوود ده‌ها هزار نفر را و به من فقط هزاران نفر را نسبت می‌دهند. قدم بعدی این است که او را پادشاه سازند.» **۹**بنابراین از همان روز کینهٔ داوود را به دل گرفت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰روز دیگر روح پلیدی از جانب خدا بر شائول آمد و او را
در خانه‌اش پریشان خاطر ساخت. داوود برای اینکه او را آرام
سازد، مانند سابق برایش چنگ می‌نواخت. ۱۱امّا شائول نیزه‌ای
را که در دست داشت به سوی داوود پرتاب کرد تا او را به دیوار
میخکوب کند، ولی داوود، دو بار خود را کنار کشید.
۱۲شائول از داوود می‌ترسید، زیرا خدا با او بود ولی شائول را
ترک کرده بود. ۱۳پس شائول او را از پیشگاه خود بیرون کرد
و به رتبهٔ فرمانده سپاه هزار نفری گماشت. داوود مردان خود
را در جبهه رهبری می‌نمود. ۱۴او در هر کاری که می‌کرد،
موفّق می‌شد؛ زیرا خداوند با او بود. ۱۵وقتی شائول موفقیّت
او را در همهٔ کارها دید، از او بیشتر ترسید. ۱۶امّا همهٔ مردم
اسرائیل و یهودا، داوود را دوست می‌داشتند، چون او رهبر
موفّقی بود.

ازدواج داوود با دختر شائول

۱۷روزی شائول به داوود گفت: «می‌خواهم دختر بزرگ
خود میرب را به عقد تو درآورم به شرط اینکه تو شجاعت
و دلاوری خود را در جنگهای خداوند ثابت کنی.» هدف
شائول این بود که داوود به دست فلسطینیان کشته شود، نه
به دست خود او.
۱۸داوود گفت: «من چه کسی هستم و خاندان پدرم و قوم
من کیست که داماد پادشاه شوم؟» ۱۹امّا وقتی‌که داوود آماده
شد که با میرب، دختر شائول عروسی کند، معلوم شد که او
را به عدرئیل محولاتی داده بودند.
۲۰در عین حال میکال دختر دیگر شائول عاشق داوود بود.
چون به شائول خبر رسید، خوشحال شد. ۲۱او با خود گفت:
«دختر خود را به داوود می‌دهم تا دامی برای او گردد و او به
دست فلسطینیان کشته شود.» بنابراین شائول برای بار دوم
به داوود پیشنهاد کرد که دامادش بشود. ۲۲او به خادمان
خود گفت که به طور خصوصی و محرمانه به داوود بگویند:
«پادشاه از تو بسیار راضی است و همهٔ کارکنان او هم تو را
دوست دارند. پس حالا باید پیشنهاد پادشاه را قبول کنی و
داماد او بشوی.»
۲۳وقتی خادمان پادشاه، پیام او را به داوود رساندند، داوود
به آنها گفت: «مگر داماد پادشاه شدن آسان است، من از
خانوادهٔ فقیر و ناچیزی هستم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴خادمان پادشاه رفتند و جواب داوود را به او دادند. ۲۵شائول گفت: «بروید و به داوود بگویید کــه من مهریه نمی‌خواهم. در عوض برای من صد قلفهٔ فلسطینیان را بیاور تا از دشمنانم انتقام گرفته شــود.» هدف شائول این بود که داوود به دست فلسطینیان به قتل برسد. ۲۶وقتی خادمان پادشاه به داوود خبر دادند، او این پیشنهاد را پسندید و موافقت کرد که داماد پادشاه بشود. پس داوود پیش از زمان معیّن، ۲۷با سپاه خود رفت و دویست فلسطینی را کشت و قلفهٔ آنها را برید. همه را تمام و کمال به پادشاه داد تا شرط او بجا آورده شود و داماد پادشاه گردد. شائول هم دختر خود میکال را به او داد.

۲۸آنگاه شائول دانست که خداوند با داوود است و میکال هم او را بسیار دوست دارد، ۲۹پس بیشتر از گذشته از داوود می‌ترسید و دشمنی و نفرت او به داوود روزبه‌روز بیشتر می‌شد.

۳۰هر زمان که سپاه فلسطینیان حمله می‌کرد، موفقیّت داوود در شکست آنها زیادتر از دیگر افسران نظامی شائول بود و به همین دلیل او بسیار معروف گردید.

قصد قتل داوود

۱۹ شائول به پسر خود یوناتان و خادمان خود گفت که داوود را به قتل برسانند. امّا چون یوناتان، داوود را دوست می‌داشت، ۲به داوود خبر داده گفت: «پدرم شائول، قصد کشتن تو را دارد. پس تو تا صبح مراقب خود باش. در جایی پنهان شــو و خود را مخفی کن. ۳بعد من می‌آیم و در مزرعه‌ای که تو پنهان شده‌ای با پدرم دربارهٔ تو صحبت می‌کنم و نتیجهٔ گفت‌وگوی خود را با او به تو اطّلاع می‌دهم.»

۴یوناتان نــزد پدر خود از داوود تعریــف کرد و به او گفت: «خواهش می‌کنم به داوود ضرری نرسان، زیرا او هرگز به تو بدی نکرده است. رفتار او در مقابل تو نیک و صادقانه بوده است. ۵او جان خود را به خطر انداخت و آن فلسطینی را کشت و خداوند پیروزی بزرگی نصیب اسرائیل کرد. خودت آن را به چشم خود دیدی و خوشحال شدی. پس چرا می‌خواهی او را بی‌سبب به قتل برسانی و دست خود را به خون بی‌گناهی آلوده کنی؟»

۶شائول خواهش یوناتان را قبول کرد و به نام خداوند قسم خورد که داوود را نکشــد. ۷بعد یوناتان، داوود را خواســت و همه‌چیز را به او گفت؛ سپس او را به حضور شائول برد و مانند سابق به خدمت خود مشغول شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸دوباره جنگ با فلسطینیان شروع شد و داوود با یک حمله آنان
را شکست داد و آنها با دادن تلفات سنگینی فرار کردند.
۹روزی شائول در خانهٔ خود نشسته بود و نیزهٔ خود را در
دست داشت و به نوای چنگ داوود گوش می‌داد که ناگهان
روح پلید از جانب خداوند بر شائول آمد. ۱۰شائول خواست
که داوود را با نیزهٔ خود به دیوار بکوبد، امّا داوود از حضور
شائول گریخت و نیزه به دیوار فرو رفت. او از آنجا فرار کرد
و از مرگ نجات یافت.
۱۱آن شب شائول افرادی را به خانهٔ داوود فرستاد تا مراقب
او باشند و فردای آن روز هنگامی‌که از خانه خارج می‌شود او
را بکشند. امّا میکال، زن داوود او را از خطری که متوجّه او
بود آگاه ساخت و گفت: «شبانه از خانه خارج شو، وگرنه
فردا زنده نخواهی ماند.» ۱۲میکال داوود را از پنجره به پایین
فرستاد و داوود از خانه گریخت. ۱۳سپس میکال یک مجسمه
را در بستر قرار داد و بالشی از موی بُز زیر سرش گذاشت و آن
را با لحافی پوشاند. ۱۴وقتی فرستادگان شائول آمدند که او را
ببرند میکال گفت که داوود مریض است. ۱۵شائول چند نفر را
فرستاد و گفت: «او را با بسترش به حضور من بیاورید تا وی را
بکشم.» ۱۶وقتی آنها آمدند دیدند که مجسمه‌ای در بستر قرار
دارد و بالشی زیر سر آن بود. ۱۷شائول از میکال پرسید: «چرا
مرا فریب دادی و گذاشتی که دشمن من از دستم بگریزد؟»
میکال جواب داد: «او به من گفت: 'یا بگذار که فرار کنم
یا تو را می‌کشم.'»
۱۸به این ترتیب داوود فرار کرد و خود را سالم به سموئیل
در رامه رساند و به او گفت که شائول چگونه با او رفتار کرده
است. پس سموئیل داوود را با خود به نایوت برد تا در آنجا
زندگی کند. ۱۹چون به شائول خبر دادند که داوود در نایوت
است ۲۰چند نفر را فرستاد تا او را دستگیر کنند. وقتی آنها به
آنجا رسیدند، چند نفر از انبیا را دیدند که به رهبری سموئیل
نبوّت می‌کنند. آنگاه روح خداوند بر فرستادگان شائول آمد و
آنها هم شروع به نبوّت کردند. ۲۱چون شائول از ماجرا باخبر
شد، تعداد دیگری را فرستاد و آنها هم شروع به نبوّت کردند.
او برای بار سوم فرستادگانی را فرستاد که برای آنان هم همان
اتّفاق افتاد. ۲۲پس خودش به طرف رامه به راه افتاد. وقتی
به چاه بزرگی در سیخوه رسید، از مردم پرسید: «سموئیل و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوود کجا هستند؟» یک نفر جواب داد: «آنها در نایوت رامه هستند.» **۲۳**در راه نایوت روح خداوند بر او هم آمد و او هم تا نایوت در بین راه نبوّت می‌کرد. **۲۴**او لباس خود را از تن بیرون آورد و در حضور سموئیل نبوّت می‌کرد. و تمام روز و شب در آنجا برهنه افتاده بود. به این دلیل بود که گفتند: «آیا شائول هم از جملهٔ انبیا است؟»

داوود و یوناتان

۲۰ بعد داوود از نایوت رامه فرار کرد و نزد یوناتان آمد و گفت: «من چه گناهی کرده‌ام؟ و چه خلافی نسبت به پدرت کرده‌ام که قصد کشتن مرا دارد؟»

۲یوناتان گفت: «خدا نکند! کسی تو را نخواهد کشت. پدرم هر کاری که بخواهد انجام دهد چه کوچک و چه بزرگ اول با من در میان می‌گذارد. چرا پدرم این موضوع را از من پنهان کند؟ این امر حقیقت ندارد.»

۳داوود جواب داد: «پدرت خوب می‌داند که من و تو دوست هستیم، پس نخواسته در این مورد چیزی به تو بگوید که مبادا غمگین شوی. به نام خداوند و به جان تو قسم که من با مرگ فقط یک قدم فاصله دارم.»

۴یوناتان به داوود گفت: «هرچه بخواهی برایت انجام خواهم داد.»

۵داوود جواب داد: «فردا اول ماه است و من باید با پدرت سر سفره بنشینم، امّا به من اجازه بده تا غروب روز سوم در صحرا پنهان شوم. **۶**اگر پدرت دلیل نبودن مرا بر سر سفره بپرسد، بگو که من از تو خواهش کردم تا به من اجازه بدهی که به شهر خود به بیت‌لحم بروم و در مراسم قربانی سالانه با خانوادهٔ خود باشم. **۷**اگر بگوید: 'خوب.' می‌دانم که خطری برایم نیست. امّا اگر خشمگین شد، آنگاه مرگ من به دست او حتمی است. **۸**پس از تو خواهش می‌کنم که از روی لطف به من کمک کنی، زیرا ما قول دوستی به هم داده‌ایم. اگر خطایی از من سر زده باشد، خودت مرا بکش، امّا مرا نزد پدرت نبر.»

۹یوناتان گفت: «هرگز چنین فکری نکن! اگر می‌دانستم که پدرم قصد بدی نسبت به تو دارد، آیا به تو نمی‌گفتم؟»

۱۰داوود گفت: «اگر پدرت با خشم به تو جواب دهد چه کسی مرا آگاه خواهد ساخت؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱یوناتان به داوود گفت: «بیا با هم به مزرعه برویم.» و هر
دو به راه افتادند. **۱۲**یوناتان به داوود گفت: «در حضور خداوند
خدای اسرائیل به تو قول می‌دهم که فردا یا پس فردا، با پدرم
دربارهٔ تو حرف می‌زنم و فوراً به تو اطّلاع می‌دهم که او دربارهٔ
تو چه فکر می‌کند. **۱۳**اگر دیدم که خشمگین است و قصد
کشتن تو را دارد، به جان خودم قسم می‌خورم که به تو خبر
می‌دهم تا بتوانی به سلامتی فرار کنی و خداوند یار و نگهبان تو
باشد همان‌طور که با پدرم بوده است! **۱۴**اگر من زنده ماندم،
لطفاً سوگند خود را با من به یاد داشته باش. **۱۵**اگر مُردم،
همان لطف و محبّت را نسبت به خانوادهٔ من داشته باش تا
روزی که خداوند همهٔ دشمنانت را از روی زمین نابود کند.
۱۶پس یوناتان با خاندان داوود پیمان بست و گفت: 'خداوند
انتقام تو را از دشمنانت بگیرد.'»

۱۷یوناتان دوباره داوود را قسم داد، این بار به‌خاطر محبّتی
بود که با او داشت، زیرا داوود را مانند جان خود دوست
می‌داشت. **۱۸**یوناتان گفت: «فردا جشن اول ماه است، چون
تو بر سر سفره نباشی جایت خالی است. **۱۹**پس فردا همه
از غیبت تو آگاه می‌شوند. پس مانند دفعهٔ پیش در مخفیگاه
خود، در کنار ستون سنگی بمان. **۲۰**من می‌آیم و سه تیر به آن
طرف، طوری پرتاب می‌کنم که گویا هدفی را نشانه گرفته‌ام.
۲۱آنگاه یک نفر را می‌فرستم که تیرها را پیدا کند. اگر به او
بگویم: 'تیرها در این طرف تو هستند، برو آنها را بیاور.' پس
بدان که خیر و خیریّت است و مطمئن باش که هیچ خطری
متوجّه تو نیست. **۲۲**و اگر به او بگویم: 'جلوتر برو و تیرها در
آن طرف توست.' به این معنی است که تو باید فوراً از اینجا
بروی، زیرا خدا تو را نجات داده است. **۲۳**از خدا می‌خواهم
که به ما کمک کند تا به عهد و پیمان خود وفادار باشیم،
چون او شاهد پیمان ما بوده است.»

۲۴پس داوود خود را در مزرعه پنهان کرد. وقتی‌که جشن
اول ماه شروع شد، پادشاه بر سفرهٔ غذا حاضر شد. **۲۵**او طبق
عادت در جای مخصوص خود کنار دیوار نشست. یوناتان
مقابل او قرار گرفت و ابنیر پهلوی شائول نشست. امّا جای
داوود خالی بود. **۲۶**شائول در آن روز چیزی نگفت و گمان
کرد که حادثه‌ای برای داوود رخ داده است. و ممکن است
برای شرکت در این مراسم از نظر شرعی پاک نبوده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بلی، حتماً همین طور است. ۲۷امّا فردای آن، یعنی در روز دوم ماه، باز هم جای داوود خالی بود. شائول از پسر خود یوناتان پرسید: «چرا پسر یَسی، سر سفره نیامده است؟ او نه دیروز اینجا بود و نه امروز.»

۲۸یوناتان جواب داد: «داوود از من خواهش بسیار کرد که به او اجازه بدهم به بیت‌لحم برود. ۲۹او از من خواهش کرد و گفت: 'اجازه بده که بروم، زیرا خانوادهٔ من می‌خواهد مراسم قربانی را برگزار کند و برادرم به من امر کرده است که در آنجا حاضر باشم. بنابراین اگر به من لطف داری بگذار که بروم و برادرانم را ببینم.' به همین دلیل او نتوانست سر سفره به حضور پادشاه حاضر شود.»

۳۰آنگاه شائول بر یوناتان بسیار خشمگین شد و به او گفت: «ای حرامزاده، من می‌دانم که تو از داوود پشتیبانی می‌کنی، تو با این کار هم آبروی خودت را می‌بری و هم آبروی مادرت را. ۳۱تا زمانی که پسر یَسی بروی زمین زنده باشد تو به پادشاهی نمی‌رسی. پس برو و او را به حضور من بیاور، او باید کشته شود.»

۳۲یوناتان از پدر خود پرسید: «چرا او باید کشته شود؟ گناه او چیست؟»

۳۳آنگاه شائول نیزه‌ای را که در دست داشت به قصد کشتن او به طرف او انداخت. پس یوناتان دانست که پدرش دست از کشتن داوود بر نمی‌دارد. ۳۴پس یوناتان با خشم از سر سفره برخاست و در روز دوم ماه هم چیزی نخورد؛ زیرا به‌خاطر رفتار زشت پدرش نسبت به داوود بسیار ناراحت شده بود.

۳۵صبح روز بعد یوناتان با یک پسر جوان به وعده‌گاه خود، در مزرعه نزد داوود رفت. ۳۶به جوان گفت: «برو تیری را که می‌زنم پیدا کن.» آن جوان درحالی‌که می‌دوید، یوناتان تیر را طوری می‌انداخت که از او دورتر می‌افتاد. ۳۷وقتی آن جوان به جایی رسید که تیر یوناتان خورده بود، ۳۸یوناتان از پشت سر او صدا کرد: «تیرها به آن طرف افتاد شتاب کن. صبر نکن.» جوان تیرها را جمع کرد و نزد آقای خود آمد. ۳۹البتّه آن جوان منظور یوناتان را نفهمید. فقط یوناتان و داوود می‌دانستند که منظور چیست. ۴۰بعد یوناتان کمان خود را به آن جوان داد و به او گفت که آن را به شهر ببرد.

۴۱همین که آن جوان از آنجا رفت، داوود از کنار ستون سنگ برخاست روی به خاک افتاد و سه مرتبه سجده کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن دو یکدیگر را بوسیدند و با هم گریه می‌کردند. غم و غصهٔ داوود بیشتر از یوناتان بود. **۴۲**یوناتان به داوود گفت: «برو به سلامت. ما به نام خداوند، قسم خورده‌ایم و خداوند، من و تو و فرزندانمان را برای همیشه نسبت به پیمان ما وفادار خواهد ساخت.» بعد هر دو از هم جدا شدند و یوناتان به شهر بازگشت.

فرار داوود از نزد شائول

۲۱ داوود به نوب نزد اخیملک کاهن رفت. وقتی اخیملک او را دید ترسید و پرسید: «چرا تنها آمدی و کسی همراهت نیست؟»

۲داوود به اخیملک کاهن جواب داد: «پادشاه مرا برای یک کار خصوصی فرستاده است و به من امر کرده است که دربارهٔ آن چیزی به کسی نگویم و کسی نداند که چرا به اینجا آمده‌ام. و به خادمان خود گفته‌ام که در کجا منتظر من باشند. **۳**اکنون خوردنی چه داری؟ پنج قرص نان و یا هر چیز دیگری که داری به من بده.»

۴کاهن به داوود گفت: «من نان معمولی ندارم، امّا نان مقدّس موجود است و اگر افراد تو به تازگی با زنی همبستر نشده باشند، می‌توانید از آن بخورید.»

۵داوود جواب داد: «مطمئن باش. افراد من حتّی وقتی به مأموریت‌های معمولی می‌رویم خود را پاک نگاه می‌دارند، پس چقدر بیشتر اکنون که ما به مأموریت مقدّسی می‌رویم.»

۶چون نان عادی موجود نبود، کاهن از نان مقدّس، یعنی از نانی که به حضور خداوند تقدیم شده بود به او داد. در همان روز نان تازه و گرم به عوض آن نانها در آنجا گذاشته شده بود.

۷در همان روز تصادفاً یکی از گماشتگان شائول به نام دوآغ اَدومی که سرپرست چوپانهای شائول بود برای مراسم طهارت به آنجا آمده بود.

۸داوود از اخیملک پرسید: «آیا در اینجا نیزه یا شمشیری داری؟ چون این مأموریت خیلی فوری و ضروری بود وقت آن را نداشتم که شمشیر یا اسلحه‌ای با خود بیاورم.»

۹کاهن گفت: «شمشیر جلیات فلسطینی که تو او را در درّهٔ ایلاه کشتی در پارچه‌ای پیچیده و در پشت جامهٔ مخصوص

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کاهنان گذاشته‌ام. اگر می‌خواهی آن را بردار، زیرا من اسلحهٔ دیگری ندارم.»

داوود گفت: «از این چه بهتر! آن را به من بده.»

۱۰داوود همان روز از ترس شائول از آنجا فرار کرد و نزد اخیش، پادشاه جت رفت. **۱۱**خادمان اخیش به او گفتند: «آیا این شخص داوود، پادشاه کشورش نیست که زنان رقص‌کنان به استقبالش رفتند و می‌خواندند که: 'شائول هزاران نفر را کشته است و داوود ده‌ها هزاران نفر را؟'»

۱۲وقتی داوود سخنان آنها را شنید، از اخیش، پادشاه جت بسیار ترسید. **۱۳**پس ناگهان وضع خود را تغییر داده خود را به دیوانگی زد. روی درها خط می‌کشید و آب دهنش از ریشش می‌چکید. **۱۴**آنگاه اخیش به خادمان خود گفت: «این شخص دیوانه است. چرا او را نزد من آوردید؟ **۱۵**مگر ما دیوانه کم داریم که این شخص را هم نزد من آوردید؟»

قتل عام کاهنان

۲۲ داوود از شهر جت فرار کرد و به غاری نزدیک شهر عدُلام پناه برد. وقتی برادران و دیگر اعضای فامیل او باخبر شدند، همه به او پیوستند. **۲**همچنین تمام افراد تنگدست و آنهایی که بدهکار بودند و تمام مردمی که از زندگی ناراضی بودند همه به دور او جمع شدند و داوود رهبر و راهنمای آنها شد. تعداد مردمی که به آنجا آمدند در حدود چهارصد نفر بودند.

۳داوود از آنجا به مصفهٔ موآب رفت و به پادشاه موآب گفت: «خواهش می‌کنم به پدر و مادرم اجازه بدهی که پیش تو بمانند تا وقتی‌که بدانم خداوند برای من چه نقشه‌ای دارد.» **۴**پس او پدر و مادر خود را نزد پادشاه موآب برد و در تمام مدّتی که داوود در پناهگاه بود، آنها نزد او ماندند.

۵سپس جاد نبی به داوود گفت: «از پناهگاهت بیرون بیا و به کشور یهودا برو.» پس داوود آنجا را ترک کرد و به جنگل حارث رفت.

۶شائول در آن وقت در جبعه زیر یک درخت بلوط، بر تپّه‌ای نشسته بود. نیزه‌ای در دست داشت و محافظینش به دور او ایستاده بودند. به او خبر داده بودند که داوود و یارانش پیدا شده‌اند **۷**شائول به آنهایی که دور او ایستاده بودند گفت: «شما مردم بنیامین، بشنوید! آیا پسر یَسی به شما وعدهٔ زمین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و باغ انگور و مقام و منصب نظامی داده است **۸**که همه علیه من همدست شـده‌اید؟ وقتی پسر من با پسر یَسی متّفق شد، کسی به من اطّلاع نداد. دل هیچ‌کس به حال من نسوخت. هیچ‌کدام از شـما تا به امروز به من خبر نداد که پسرم، نوکر خودم را تشویق به کشتن من کرده است.»

۹دوآغ اَدومی که با خادمان شائول ایستاده بود جواب داد: «من پسر یَسی را دیدم که به نوب، نزد اخیملک پسر اخیتوب آمد. **۱۰**اخیملک دربارهٔ او از خداوند پرسید و بعد به او آذوقه و همچنین شمشیر جلیات فلسطینی را داد.»

۱۱شائول فوراً اخیملک کاهن، پسر اخیتوب را با تمام خانوادهٔ پدرش که کاهنان نوب بودند به حضور خود خواست. **۱۲**شائول گفت: «بشنو، ای اخیملک پسر اخیتوب!»

او جواب داد: «بفرمایید آقا، من در خدمت شما هستم.»

۱۳شائول از او پرسید: «چرا تو و پسر یَسی علیه من همدست شدید؟ تو به او آذوقه و شمشیر دادی و از طرف او با خداوند مشـورت کردی. او اکنون علیه من برخاسته و منتظر فرصت مناسب است تا مرا بکشد.»

۱۴اخیملک در جـواب پادشـاه گفـت: «در بین خادمانت چه کسی مثل داوود وفادار و صادق است؟ به‌علاوه او داماد پادشاه و همچنین فرماندهٔ گارد محافظ و شخص محترمی در خاندان سلطنتی است! **۱۵**این، بار اول نیست که من دربارهٔ او با خداوند مشورت کردم! خدا نکند که من و خانواده‌ام خیال بدی دربارهٔ پادشاه داشته باشیم و پادشاه نباید ما را متّهم سازد. من دربارهٔ این موضوع هیچ چیزی نمی‌دانم»

۱۶پادشاه گفت: «اخیملک، تو و خاندان پدرت سزاوار مرگ هسـتید.» **۱۷**آنگاه به محافظینی که به دورش ایسـتاده بودند گفت: «این کاهنان خداوند را بکشید، زیرا با داوود همدست هسـتند. اینها خبر داشـتند که داوود از نزد من فرار می‌کند، ولی به من اطّلاع ندادند!» امّا محافظین نخواستند که دست خود را به روی کاهنان خداوند بلند کنند. **۱۸**پس پادشـاه به دوآغ اَدومی گفت: «تو برو آنها را بکش.» دوآغ قبول کرد و کاهنان خداوند را کشت. تعداد آنها هشتاد و پنج نفر بود و همه جامه‌های مخصوص کاهنان را دربرداشتند. **۱۹**بعد به نوب که شـهر کاهنان بود رفت و خانواده‌های کاهنان را از مرد و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زن گرفته تا اطفال و کودکان شیرخوار همه را کشت. حتّی گاوان، الاغان و گوسفندان آنها را هم زنده نگذاشت.
۲۰امّا یکی از پسران اخیملک پسر اخیتوب که ابیاتار نام داشت از آنجا گریخت و نزد داوود رفت. **۲۱**او به داوود گفت که شائول، کاهنان خداوند را کشت. **۲۲**داوود به ابیاتار گفت: «همان روزی که دوآغ اَدومی را در نوب دیدم، دانستم که او به شائول خبر می‌دهد. پس من مسئول مرگ خاندان پدرت هستم. **۲۳**تو در همین جا نزد من بمان و نترس. هرکسی که قصد کشتن تو را داشته باشد، قصد کشتن مرا هم دارد. بنابراین بودن تو همراه من برایت خطری ندارد.»

نجات شهر قعیله

۲۳ یک روز به داوود خبر رسید که فلسطینیان به شهر قعیله حمله کرده و خرمنهای آنها را غارت کرده‌اند. **۲**داوود از خداوند پرسید: «می‌خواهی بروم و به فلسطینیان حمله کنم؟»
خداوند به داوود فرمود: «بلی، برو و آنها را شکست بده و قعیله را آزاد کن.»
۳امّا همراهان داوود گفتند: «ما در اینجا در یهودیه در ترس و بیم به سر می‌بریم، پس چطور می‌توانیم به قعیله برویم و با لشکر فلسطینیان بجنگیم؟» **۴**آنگاه داوود دوباره از خداوند سؤال کرد و خداوند جواب داد: «برخیز و به قعیله برو. من به تو کمک می‌کنم که فلسطینیان را شکست بدهی.» **۵**پس داوود و مردان او به قعیله رفتند و با فلسطینیان جنگیدند و تلفات سنگین جانی به آنها رساندند و رمه و گلّهٔ آنها را تاراج کرده با خود آوردند و به این ترتیب داوود مردم قعیله را نجات داد.
۶وقتی‌که ابیاتار، پسر اخیملک نزد داوود به قعیله فرار کرد، جامهٔ مخصوص کاهنان را با خود برد.
۷کسی به شائول خبر داد که داوود به قعیله آمده است. شائول گفت: «خداوند او را به دست من داده است، زیرا با آمدن به داخل چهار دیوار این شهر، خودش را به دام انداخته است.» **۸**پس شائول همهٔ سپاهیان خود را جمع کرد تا به قعلیه لشکرکشی کنند و داوود و همراهان او را دستگیر نمایند.
۹هنگامی‌که داوود شنید که شائول می‌خواهد به او حمله کند، به ابیاتار کاهن گفت: «جامهٔ مخصوص کاهنان را نزد من بیاور.» **۱۰**آنگاه داوود دعا کرده گفت: «ای خداوند خدای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسرائیل، بنده‌ات شنیده‌ام که شائول خیال دارد به قعیله حمله
کند و به‌خاطر من شهر را خراب کند. ۱۱آیا مردم قعیله مرا به
دست او تسلیم می‌کنند؟ آیا همان‌طور که شنیده‌ام شائول به
اینجا می‌آید؟ ای خداوند خدای اسرائیل، تمنّا می‌کنم که به
من جواب بده.»
خداوند فرمود: «بلی، شائول به اینجا می‌آید.»
۱۲داوود پرسید: «آیا مردم قعیله مرا و همراهانم را به دست
شائول تسلیم می‌کنند؟»
خداوند جواب داد: «بلی، تسلیم می‌کنند.»
۱۳آنگاه داوود با مردان خود که تعدادشان در حدود ششصد
نفر بود از قعیله حرکت کردند و شهر به شهر می‌گشتند. چون
شائول آگاه شد که داوود فرار کرده است از رفتن به قعیله
دست کشید.

داوود در نواحی کوهستانی

۱۴هنگامی‌که داوود در بیابان در کوهستان‌های زیف به سر
می‌برد، شائول همه روزه در تعقیب او بود، ولی خدا نمی‌خواست
که داوود به دست شائول بیفتد.
۱۵داوود در جنگل حارث بود که شنید شائول برای کشتن
او آمده بود. ۱۶در همان وقتی‌که داوود در بیابان زیف بود،
یوناتان، پسر شائول برای دیدن او به آنجا رفت و او را تشویق
کرد که به حمایت خداوند اطمینان داشته باشد. ۱۷او گفت:
«نترس! زیرا پدرم، شائول هرگز به تو صدمه‌ای نخواهد زد.
تو به مقام سلطنت در اسرائیل می‌رسی و من شخص دوم در
دربار تو خواهم شد و پدرم هم این را می‌داند.» ۱۸پس هردوی
ایشان، پیمان دوستی خود را تازه کردند. داوود در جنگل ماند
و یوناتان به خانهٔ خود برگشت.
۱۹بعضی از اهالی زیف نزد شائول در جبعه رفتند و به او
گفتند: «داوود در نواحی جنوب یهودیه در غارهای حارث
در کوههای حخیله به سر می‌برد. ۲۰ای پادشاه، می‌دانیم که
شما چقدر مشتاق دستگیری او هستید؛ پس هر زمان که مایل
هستید با ما بیایید و ما وظیفهٔ خود می‌دانیم که او را به دست
شما تسلیم کنیم.»
۲۱شائول گفت: «خداوند به شما برکت بدهد که این‌قدر با
من مهربان هستید. ۲۲بروید بیشتر تحقیق کنید تا مطمئن شوید
و پناهگاه دقیق او را معلوم کنید و بپرسید که چه کسی او را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیده است؛ زیرا شنیده‌ام که او خیلی حیله‌گر است. **۲۳**وقتی مخفیگاه او را پیدا کردید به من اطّلاع دهید بعد من همراه شما می‌آیم و اگر در این سرزمین باشد، حتّی اگر لازم باشد تمام سرزمین یهودیه را جستجو کنم، او را پیدا می‌کنم.»
۲۴آنگاه همه برخاستند و قبل از شائول به زیف برگشتند. در این وقت داوود و همراهان او در بیابان معون واقع در عربه در جنوب صحرا بودند. **۲۵**شائول و مردان او به تعقیب او رفتند. وقتی داوود از آمدن شائول به زیف آگاه شد، او و همراهانش به طرف صخره‌های کوههای معون رفتند و در آنجا ماندند. وقتی شائول این را شنید به تعقیب او رفت. **۲۶**اکنون شائول در یک طرف کوه بود و داوود در طرف دیگر. هرقدر که داوود و همراهانش عجله می‌کردند که از شائول دورتر شوند، شائول و مردانش برای دستگیری آنها، نزدیکتر می‌شدند. **۲۷**در همین وقت قاصدی آمد و به شائول گفت: «فوراً بازگردید زیرا که فلسطینیان به کشور حمله کرده‌اند.» **۲۸**پس شائول از تعقیب داوود دست برداشت و برای جنگ با فلسطینیان رفت. به همین دلیل آنجا را «کوه جدایی» نامیدند. **۲۹**داوود از آنجا رفت و در غارهای عین‌جدی ساکن گردید.

داوود از کشتن شائول صرف‌نظر می‌کند

۲۴ وقتی شائول از جنگ با فلسطینیان بازگشت، به او خبر دادند که داوود به بیابان عین جدّی رفته است. **۲**پس شائول با یک سپاه مخصوص سه هزار نفری از بهترین سربازان اسرائیل، برای یافتن داوود و همراهانش در بین صخره‌های بُزهای کوهی به جستجو پرداخت. **۳**در سر راه خود طویله‌ای را دیدند که نزدیک به غاری بود. و شائول برای قضای حاجت به آن غار رفت. اتّفاقاً داوود و مردان او هم در درون همان غار پنهان شده بودند. **۴**همراهان داوود به او گفتند: «امروز همان روزی است که خداوند فرمود: من دشمنت را به دستت می‌سپارم و هرچه دلت بخواهد با او بکن!» آنگاه داوود برخاست و آهسته رفت و گوشهٔ ردای شائول را برید. **۵**امّا بعداً وجدانش او را ناراحت کرد که چرا گوشهٔ ردای شائول را بریده. **۶**او به همراه خود گفت: «من نباید این کار را می‌کردم، زیرا گناه بزرگی را مرتکب شدم که به پادشاه برگزیدهٔ خداوند چنین بی‌احترامی کردم.» **۷**سخنان داوود به همراهانش اخطاریه‌ای بود که اجازه ندارند به شائول ضرری برسانند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بعد شـائول از غار خارج شـد و به راه خود رفت. **۸**داوود
هم برخاست و از غار بیرون رفت واز پشت سر شائول را صدا
کرد: «ای پادشـاه!» وقتی شـائول به عقب نگاه کرد، داوود
خَم شد و تعظیم کرد **۹**و به شائول گفت: «چرا به حرف مردم
که می‌گویند من می‌خواهم به تو ضرر برسانم گوش می‌دهی؟
۱۰امروز به چشم خود دیدی که حقیقت ندارد، زیرا خداوند
در آن غار تو را به دست من داد و حتّی بعضی از همراهانم مرا
تشویق کردند که تو را بکشم، امّا من بر تو رحم کردم و گفتم
که هرگز دست خود را بر آقای خود بلند نمی‌کنم، زیرا که او
پادشاه برگزیدهٔ خداوند است. **۱۱**ببین، این یک تکه از ردای
توست که من آن را بریدم، ولی تو را نکشتم. پس باید بدانی
و یقین کنی که من قصد ندارم به تو هیچ آسیبی برسانم. من
هیچ گناهی نکرده‌ام، امّا تو برای کشتن من در همه‌جا به دنبال
من هستی. **۱۲**خداوند بین من و تو داور باشد. خداوند انتقام
مرا از تو بگیرد. من با تو کاری ندارم. **۱۳**این مَثَل قدیمی که
می‌گویند: 'کار بد از مردم بد سرمی‌زند.' با وجود بدیهایی که
تو در حقّ من کرده‌ای، مـن قصد ندارم که به تو بدی کنم.
۱۴پادشاه اسرائیل می‌خواهد چه کسی را بکشد و در تعقیب چه
کسی است؟ یک سگ مرده و یا یک پشهٔ ناچیز؟ **۱۵**خداوند
خودش در بین ما داوری کند و معلوم کند که اشـتباه از چه
کسی است و مرا حفظ کند و از دست تو نجات دهد.»
۱۶وقتی داوود سخنان خود را تمام کرد، شائول گفت: «داوود
فرزندم این تو هستی؟» آنگاه شائول با صدای بلند گریه کرد **۱۷**و
به داوود گفت: «تو حقّ داری و من اشتباه کردم. با اینکه من در
مورد تو این‌همه بدی کردم، تو به من خوبی کردی. **۱۸**بلی، امروز
به من ثابت شد که تو چه احسان بزرگی در حقّ من کردی. زیرا
خداوند مرا به دست تو سپرد، ولی تو مرا نکشتی. **۱۹**چه کسی
است که به دست دشمنش بیفتد و هیچ آسیبی به او نرساند و او
را رها کند؟ خداوند به‌خاطر این احسانی که امروز در حقّ من
کردی به تو پاداش بدهد. **۲۰**اکنون اطمینان دارم که تو به پادشاهی
می‌رسی و سلطنت اسرائیل را استوار خواهی نمود. **۲۱**پس به نام
خداوند قسم بُخور که بعد از من، خانواده‌ام را از بین نبری و نام
مرا در خانوادهٔ پدرم محو نکنی.» **۲۲**داوود قسم خورد.
بعد شـائول به خانهٔ خود رفت و داوود و همراهانش به غار
برگشتند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درگذشت سموئیل

۲۵ بعد از مدّتی سموئیل درگذشت و تمام قوم اسرائیل برای مراسم عزاداری جمع شدند. سپس او را در آرامگاه خانوادگی‌اش در رامه به خاک سپردند.

داوود و ابیجایل

سپس داوود به صحرای فاران رفت. **۲**در آنجا شخص ثروتمندی از خاندان کالیب در معون زندگی می‌کرد که دارای املاکی در کرمل بود. او سه هزار گوسفند و یک‌هزار بُز داشت. او در وقت پشم‌چینی در کرمل بود. **۳**نام او نابال بود و زنش ابیجایل نام داشت که زنی زیبا و دانا بود، ولی نابال مردی سنگدل و بد اخلاق بود.

نابال در کرمل مشغول پشم‌چینی گوسفندانش بود. **۴**در بیابان به داوود خبر دادند که نابال پشم گوسفندان خود را می‌چیند. **۵**پس داوود ده نفر از جوانان همراه خود را به کرمل نزد او فرستاد **۶**و گفت: «سلام مرا به او برسانید و بگویید: خداوند تو و خانواده‌ات را سلامت بدارد و اموالت را برکت دهد. **۷**شنیدم که در آنجا برای پشم چینی آمده‌ای. زمانی که چوپانهایت در اینجا بودند ما به آنها آزاری نرساندیم و تا وقتی‌که در کرمل بودند هیچ چیزشان گُم نشد. **۸**از خادمانت بپرس و آنها به تو خواهند گفت. اینک تقاضا دارم به فرستادگان من احسان کنی، زیرا امروز روز عید است. پس هر چیزی می‌توانی به غلامانت و دوست عزیزت داوود بده.»

۹فرستادگان داوود رفتند و پیام او را به نابال رسانده منتظر جواب ماندند. **۱۰**نابال پرسید: «داوود کیست؟ پسر یَسی چه کاره است؟ اکنون خیلی از غلامان از نزد اربابان خود فرار می‌کنند. **۱۱**آیا می‌خواهید که من نان و آبی را که برای پشم‌چینان خود تهیّه کرده‌ام و حیوانی را که برای خوراک آنها سربریده‌ام به شماها که معلوم نیست از کجا آمده‌اید، بدهم؟»

۱۲قاصدان داوود برگشتند و به او خبر دادند که نابال چه گفت. **۱۳**آنگاه داوود به همراهان خود گفت: «همگی شمشیر خود را به کمر ببندید.» همه شمشیرهای خود را برداشتند و چهارصد نفرشان به دنبال داوود رفتند، امّا دویست نفرشان نزد اسبابها در همان‌جا ماندند.

۱۴یکی از خدمتکاران نابال به ابیجایل گفت: «داوود چند نفر را از بیابان فرستاد که سلام او را به آقای ما بگوید امّا او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها را تحقیر کـرد. **۱۵**درحالی‌که آنها با ما خوب بودند و تا وقتی‌که در صحرا با آنها بودیم هیچ آزاری به ما نرسید و چیزی از ما گُم نشد. **۱۶**روز و شب مثل دیواری از ما و گوسفندان ما محافظت می‌کردنـد. **۱۷**حالا بهتر اسـت که هرچه زودتر فکری بکنی، چون ممکن است بلایی بر سر ارباب و خاندان او بیاید. آقای ما به حدّی بدسرشـت است که کسی جرأت نمی‌کند با او کلمه‌ای حرف بزند.»

۱۸آنگاه ابیجایل فوراً برخاسته دویست نان، دو مشک شراب، پنج گوسـفند بریان شـده، پنج پیمانه غلّهٔ بریان، صد دسته قرص نان کشمشی و دویست قرص نان انجیر مهیّا کرده روی الاغها بار کرد **۱۹**و به خادمان خود گفت: «شـما قبل از من بروید و من به دنبال شـما می‌آیم.» او در این مورد به شـوهر خود چیزی نگفت.

۲۰ابیجایل درحالی‌که سوار الاغ بود و از تپّه پایین می‌رفت، داوود را دید که با همراهان خود به طـرف او می‌آید و چند لحظه بعد نزد آنها رسید. **۲۱**داوود با خود فکر می‌کرد که: «ما بیهوده از مال و دارایی این شخص در بیابان نگهبانی کردیم. وقت خود را تلف نمودیم و نگذاشتیم چیزی از اموال او گُم شود. امّا او در عوض خوبی، پاداش ما را به بدی داد. **۲۲**حالا قسم خورده‌ام که لعنت خدا بر من باد، اگر تا صبح یک مرد از مردان او را زنده بگذارم.»

۲۳وقتی چشم ابیجایل بر داوود افتاد، فوراً از الاغ خود پایین آمد روی به خاک افتـاد و تعظیم کرد. **۲۴**سـپس به پاهایش افتاد و گفت: «تمام گنـاه و تقصیر را من به گردن می‌گیرم. امّا خواهش می‌کنم به سـخنان کنیزتان گوش بدهید. **۲۵**شما نباید از نابال که یک شـخص احمقی است، دلخور باشید. او همان‌طور که از اسـمش پیداست، آدم احمقی است. باور کنید که من فرسـتادگان شـما را ندیدم. **۲۶**آقای من، اینک خداوند شـما را از ریختن خون و گرفتن انتقام از دشمنانتان باز داشته اسـت، به حیات خداوند قسم که همهٔ دشمنانتان مانند نابال ملعون خواهند شد. **۲۷**من این هدایا را برای شما و همراهانتان آورده‌ام **۲۸**و آرزومندم که اگر آمدن کنیزتان به اینجا گستاخی باشـد، او را ببخشید. و من ایمان دارم که خداوند شما و خاندان شما را به سلطنت خواهد رسانید، چون شما برای خداوند جنگ می‌کنید و تا زمانی که زنده هستید هیچ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بدی بر شما واقع نخواهد شـد. **۲۹**اگر کسی درپی آزار شما باشد و قصد کشتن شـما را داشته باشد، خداوند شما را در پناه خود آن‌چنان حفظ می‌کند که کسی از گنج خود مراقبت می‌نماید. امّا جان دشمنانتان را مانند سنگ فلاخن از بدنشان دور می‌اندازد. **۳۰**وقتی‌که خداوند همهٔ چیزهای خوبی را که وعده کرده اسـت در حق شما انجام داد و شـما را به مقام پادشاهی اسرائیل رساند، **۳۱**آنگاه به‌خاطر گرفتن انتقام از دشمنان و ریختن خون آنها پشـیمان و ناآرام نباشید. پس بعد از آنکه خداوند احسان خود را در حق شما بجا آورد، این کنیزتان را به‌یاد بیاورید.»

۳۲داوود گفت: «خداوند خدای اسرائیل متبارک باد که تو را امروز نزد من فرستاد. **۳۳**آفرین بر تو که با چنین حکمتی، مرا از ریختن خون و گرفتن انتقام باز داشتی! **۳۴**وگرنه به نام خداوند خدای اسرائیل که مرا نگذاشت به تو صدمه‌ای برسانم، قسم که اگر تو نزد من نمی‌آمدی، تا صبح یک نفر از مردان نابال را هم زنده نمی‌گذاشتم.» **۳۵**بعد داوود چیزهایی را که ابیجایل آورده بـود گرفت و به او گفت: «بـه خانه‌ات برو و نگران نباش، آنچه را که خواستی بجا خواهم آورد.»

۳۶وقتی ابیجایل نزد نابال برگشت، دید که او جشن شاهانه‌ای در خانه برپا کرده و سرخوش و مست بود. ابیجایل تا صبح به او چیزی نگفت. **۳۷**وقتی صبح شد و مستی شراب از سرش پرید، زنش ماجرا را به او گفت. پس او ناگهان منقلب شد و بی‌حرکت افتاد. **۳۸**پس از ده روز خداوند جان او را گرفت.

۳۹وقتی داوود از مـرگ نابال آگاه شـد گفـت: «خداوند متبارک باد که انتقام توهینی را که او به من کرد از او گرفت و نگذاشت که خطایی از من سرزند. خداوند سزای عمل بد او را به او داد.»

بعد داوود برای ابیجایل پیغام فرستاد و پیشنهاد کرد که همسر او بشود. **۴۰**فرستادگان داوود نزد ابیجایل به کرمل رفتند و به او گفتند: «داوود ما را فرستاد که تو را نزد او ببریم تا همسر او بشوی.»

۴۱ابیجایل برخاست روی به خاک افتاد و گفت: «کنیزتان خدمتکاری اسـت که آماده است، پای خادمان آقای خود را بشوید.» **۴۲**بعد فوراً برخاست و بر الاغ خود سوار شد و پنج ندیمهٔ خود را همراه گرفته، به دنبال فرسـتادگان داوود به راه افتاد و به این ترتیب همسر داوود شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۳داوود با اخینوعم یزرعیلی هم ازدواج کرد و هر دو همسر
او شدند. ۴۴و شائول دختر خود میکال را که همسر داوود بود
به فلطی پسر لایش که از ساکنان جلیم بود، داد.

داوود دوباره از کشتن شائول صرف‌نظر می‌کند

۲۶ چند نفر از اهالی زیف نزد شائول به جبعه آمده
گفتند: «داوود در تپّهٔ حخیله که روبه‌روی بیابان
است خود را پنهان کرده است.» ۲پس شائول با سه هزار نفر
از بهترین سربازان خود در تعقیب داوود به زیف رفت. ۳شائول
در تپّهٔ حخیله که در سر راه و در شرق بیابان بود اردو زد.
داوود هنوز در بیابان بود و وقتی‌که فهمید شائول به تعقیب
او می‌آید، ۴جاسوسانی را فرستاد تا از آمدن شائول به او خبر
بدهند. ۵بعد داوود به اردوگاه شائول رفت و جایی را که شائول
با ابنیر پسر نیر، فرمانده سپاه خوابیده بود، پیدا کرد و دید که
شائول در درون اردو درحالی‌که محافظین به دور او حلقه زده
بودند، خوابیده بود.

۶بعد داوود آمد و به اخیملک حِتّی و ابیشای پسر صرویه،
برادر یوآب گفت: «آیا کسی حاضر است که با من به اردوی
شائول بیاید؟»

ابیشای جواب داد: «من می‌آیم.»

۷پس داوود و ابیشای هنگام شب به اردوی شائول رفتند و
دیدند که شائول در خواب بود، نیزه‌اش در بالای سرش بر
زمین فرورفته است. ابنیر و محافظین دور او خوابیده بودند.
۸ابیشای به داوود گفت: «خداوند امروز دشمن شما را به
دست شما داد. حالا اجازه بفرما که او را با نیزهٔ خودش به
زمین بکوبم. فقط یک ضربه کافی است که او را بکشم و
ضربهٔ دوم لازم نیست.»

۹داوود گفت: «نه، او را نکش. زیرا خداوند کسی را که
دست خود را بر برگزیدهٔ خدا دراز کند، مجازات می‌کند.
۱۰به خداوند زنده سوگند، که روزی خود خداوند او را هلاک
خواهد کرد، یا روز مرگش فرا می‌رسد و یا در جنگ کشته
خواهد شد. ۱۱خدا نکند که من، کسی را که خداوند پادشاه
ساخته است، بکشم! ولی یک کار می‌کنم. نیزه‌ای که بالای
سرش است و کوزهٔ آبش را برمی‌داریم و از اینجا می‌رویم!»
۱۲پس داوود نیزه و کوزهٔ آب شائول را از بالای سرش برداشته
به راه خود رفت. کسی ایشان را ندید و متوجّه آنها نگردید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و حتّی کسی هم بیدار نشد، چون خداوند خواب سنگینی بر همه آورده بود.
۱۳بعد داوود به آن طرف دیگر رفت و در بالای تپّه در فاصلهٔ دور و مطمئنی ایستاد. **۱۴**آنگاه با صدای بلند رو به سپاه و ابنیر کرده گفت: «ابنیر جواب بده!»
او جواب داد: «تو کیستی که با صدای خود پادشاه را بیدار می‌کنی؟»
۱۵داوود به ابنیر گفت: «تو چه مردی هستی؟ مقامی که تو داری هیچ‌کس دیگر در تمام اسرائیل ندارد. پس چرا از آقای خود، پادشاه به درستی نگهبانی نمی‌کنی؟ هم اکنون کسی وارد اردو شد تا او را بکشد و تو باخبر نشدی. **۱۶**به خداوند قسم، تو به‌خاطر اینکه از آقای خود که پادشاه برگزیدهٔ خداوند است به خوبی حفاظت نکردی، باید کشته شوی. آیا می‌دانی که نیزه و کوزهٔ آب پادشاه که بالای سرش بودند، کجا هستند؟»
۱۷شائول صدای داوود را شناخت و پرسید: «پسرم داوود، این صدای توست؟»
داوود جواب داد: «بلی، سرورم! این صدای من است. **۱۸**من چه کرده‌ام؟ گناه این خادم تو چیست که همیشه در تعقیبش هستی؟ **۱۹**از پادشاه درخواست می‌کنم به عرض این بنده گوش بدهد. اگر خداوند تو را برضد من برانگیخته است، من قربانی می‌دهم تا بخشیده شوم و اگر دسیسهٔ مردم باشد، لعنت خداوند بر ایشان باد! آنها مرا از سرزمین خداوند بیرون کرده‌اند تا در سرزمینی بیگانه بُتها را پرستش نمایم. **۲۰**نگذار خون من در سرزمین بیگانگان و دور از حضور خداوند به زمین بریزد. چرا پادشاه اسرائیل با این بزرگی مانند کسی‌که برای شکار یک کبک به کوهها می‌رود، به تعقیب من که مانند یک پشهٔ ناچیز هستم، باشد؟»
۲۱شائول گفت: «من اشتباه کردم، بازگرد پسرم، من دیگر آزاری به تو نمی‌رسانم، زیرا تو امروز مرا از مرگ نجات دادی. رفتار من احمقانه بود و می‌دانم که خطای بزرگی از من سر زد.»
۲۲داوود گفت: «نیزه‌ات نزد من است. یکی از محافظینت را بفرست که آن را برایت بیاورد. **۲۳**خداوند هرکسی را از روی رفتار نیک و وفاداری او پاداش می‌دهد. خداوند تو را امروز به دست من داد، امّا چون تو پادشاه برگزیدهٔ خداوند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هستی، من صدمه‌ای به تو نرساندم. **۲۴**پس همان‌طور که من امروز زندگی تو را رهاندم، دعا می‌کنم که خداوند هم مرا از این‌همه مصیبت نجات دهد.»

۲۵شائول به داوود گفت: «پسرم، خدا تو را برکت دهد. تو در آنچه که انجام دهی موفّق خواهی شد.»

آنگاه داوود به راه خود رفت و شائول هم به خانهٔ خود برگشت.

داوود در بین فلسطینی‌ها

۲۷ داوود در دل خود گفت: «من بالاخره یک روز به دست شائول کشته می‌شوم. پس بهتر است که به کشور فلسطینیان فرار کنم تا شائول از تعقیب من در اسرائیل دست بردارد و من از دستش آرام شوم.» **۲**پس داوود با ششصد نفر از همراهان خود نزد اخیش پسر معوك، پادشاه جت رفت. **۳**همراهانش هر کدام با فامیل خود و داوود هم با دو زن خود، یعنی اخینوعم یزرعیلی و ابیجایل کرملی، زن نابال در آنجا ساکن شدند. **۴**خبر فرار داوود به جت، به گوش شائول رسید. پس از تعقیب داوود دست کشید.

۵داوود به اخیش گفت: «اگر به من لطف کنی می‌خواهم به جای پایتخت در یکی از شهرهای اطراف زندگی کنم.» **۶**اخیش موافقت کرد و شهر صقلغ را که تا به امروز هم به پادشاهان یهودا متعلّق است، به او داد. **۷**به این ترتیب داوود برای مدّت یک سال و چهار ماه در بین فلسطینیان زندگی کرد.

۸داوود و همراهانش به جشوریان، جزریان و عمالقه که از روزگاران قدیم در امتداد شور و مصر زندگی می‌نمودند، حمله می‌کردند. **۹**و به هر جایی که حمله می‌کردند، تمام زنان و مردان آنجا را می‌کشتند و گوسفند، گاو، الاغ، شتر و حتّی لباس آنها را هم گرفته نزد اخیش برمی‌گشتند. **۱۰**اخیش می‌پرسید: «امروز به کجا حمله کردید؟» داوود جواب می‌داد: «به جنوب یهودا» یا «به مردم یرحمئیل» یا «به قینیان.» **۱۱**داوود در حمله‌های خود زن یا مردی را زنده نمی‌گذاشت، مبادا به جت بیایند و گزارش کارهای او را بدهند. داوود در تمام مدّتی که در کشور فلسطینیان زندگی می‌کرد، کارش همین بود. **۱۲**اخیش حرف داوود را باور می‌نمود و فکر می‌کرد که قوم اسرائیل بکلّی از او متنفّر هستند و حالا برای همیشه نزد او می‌ماند و او را خدمت می‌کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۸ در آن هنگام فلسطینی‌ها سپاه خود را جمع کردند تا با اسرائیل بجنگند. اخیش به داوود گفت: «البتّه می‌دانی که تو و مردانت باید در این جنگ با ما باشید.»
۲داوود گفت: «بسیار خوب، من خادم شما هستم و شما خواهید دید که من چه خواهم کرد.»
اخیش گفت: «بسیار خوب، من هم تو را محافظ همیشگی خود می‌سازم.»

شائول و زنی که ارواح را احضار می‌کرد

۳در این زمان سموئیل مرده بود و تمام قوم اسرائیل برای او ماتم گرفته و او را در شهر خودش، در رامه به خاک سپرده بودند. شائول پادشاه، همهٔ فالبین‌ها و احضارکنندگان ارواح را از کشور اسرائیل بیرون کرده بود.
۴فلسطینی‌ها آمدند و در شونیم اردو زدند و شائول هم با سپاه خود در جلبوع اردو زدند. **۵**وقتی شائول سپاه عظیم فلسطینی‌ها را دید، ترسید. **۶**او از خداوند سؤال کرد که چه کند. امّا خداوند جوابش را نداد، نه در خواب به او جواب داد و نه به وسیلهٔ قرعه و نه توسط انبیا. **۷**آنگاه شائول به خادمان خود گفت: «بروید زنی را که با ارواح سر و کار داشته باشد پیدا کنید، تا نزد او بروم و بپرسم که چه باید بکنم.»
آنها گفتند: «زنی در عین دور هست.»
۸شائول شکل خود را تغییر داده، لباس عادی پوشید و در هنگام شب با دو نفر از افراد خود به خانهٔ آن زن رفت. از او خواهش کرده گفت: «روح شخصی را که به تو می‌گویم احضار کن و از او بپرس که من باید چه کار کنم؟»
۹زن به او گفت: «تو خوب می‌دانی که شائول تمام فالگیران و جادوگران را از اسرائیل بیرون کرده. چرا تو می‌خواهی مرا به دام بیندازی و به کشتن بدهی؟»
۱۰شائول گفت: «به نام خداوند قسم می‌خورم که از این بابت هیچ ضرری به تو نخواهد رسید.»
۱۱زن پرسید: «چه کسی را می‌خواهی که برایت بیاورم؟»
او جواب داد: «سموئیل را.»
۱۲وقتی آن زن سموئیل را دید با آواز بلند فریاد زد و به شائول گفت: «برای چه مرا فریب دادی؟ تو شائول هستی.»
۱۳پادشاه به او گفت: «نترس. چه می‌بینی؟»
زن گفت: «یک روح را می‌بینم که از زمین بیرون می‌آید.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴شائول پرسید: «چه شکلی دارد؟»
زن جواب داد: «پیرمردی را می‌بینم که ردایی بر تن دارد.»
آنگاه شائول دانست که او سموئیل است. پس رو به زمین خم شد و تعظیم کرد.
۱۵سموئیل به شائول گفت: «چرا آسایش مرا برهم زدی و مرا به اینجا آوردی؟»
شائول گفت: «مشکل بزرگی دارم، زیرا فلسطینی‌ها به جنگ من آمده‌اند. خداوند مرا ترک کرده است و دیگر به سؤالهای من جواب نمی‌دهد. نه توسط انبیا و نه در خواب. بنابراین تو را خواستم تا به من بگویی که چه کار کنم.»
۱۶سموئیل گفت: «وقتی خداوند تو را ترک کرده و دشمن تو شده است، چرا از من سؤال می‌کنی؟ **۱۷**خداوند همان‌طور که قبلاً به من گفته بود، عمل کرد. او پادشاهی را از تو گرفته و به همسایهات، داوود داده است. **۱۸**چون تو اوامر خداوند را اطاعت نکردی و عمالیقی‌ها و آنچه را که داشتند از بین نبردی، پس خداوند این بلا را بر سر تو آورد. **۱۹**علاوه بر این تو و لشکر اسرائیل به دست فلسطینی‌ها سپرده می‌شوید و تو و پسرانت فردا نزد من خواهید آمد و لشکر اسرائیل بکلّی مغلوب می‌شود.»
۲۰شائول با شنیدن سخنان سموئیل ناگهان به روی زمین افتاد، زیرا بشدّت ترسید. چون تمام شب و روز چیزی نخورده بود، بسیار ضعیف شده بود. **۲۱**وقتی آن زن وضع پریشان شائول را دید به او گفت: «من جان خود را با انجام دادن دستورات شما به خطر انداختم. **۲۲**اکنون خواهش می‌کنم که شما هم خواهش مرا بپذیرید و چیزی بُخورید تا کمی قوّت بگیرید و بتوانید بازگردی.»
۲۳امّا شائول از خوردن خودداری کرده گفت: «من چیزی نمی‌خورم.» همراهانش نیز به او اصرار نمودند. پس شائول از زمین برخاست و روی تخت نشست. **۲۴**آن زن فوراً گوسالهٔ چاقی را که در خانه داشت، سر برید. آرد را خمیر کرده نان فطیر پخت. **۲۵**سپس غذا را نزد شائول و خادمانش گذاشت. آنها خوردند و برخاسته، شبانه به راه افتادند.

فلسطینی‌ها داوود را رد می‌کنند

۲۹ سپاه فلسطینی‌ها در افیق جمع شدند و لشکر اسرائیل نیز در کنار دشت یزرعیل اردو زد. **۲**وقتی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرماندهان لشکر فلسطینی‌ها گروههای صد نفره و هزار نفره را به حرکت در آوردند، داوود و همراهان هم به دنبال اخیش پادشاه می‌رفتند.
۳فرمانده‌های فلسطینی‌ها پرسیدند: «این عبرانیان اینجا چه می‌کنند؟» اخیش در جواب گفت: «او داوود خادم شائول، پادشاه اسرائیل است. او مدّت زیادی است که با من به سر می‌برد. در این مدّت هیچ اشتباهی از او ندیده‌ام.»
۴امّا فرماندهان فلسطینی خشمگین شدند و گفتند: «او را به شهری که به او داده‌ای بفرست. او نباید با ما به جنگ برود، مبادا علیه ما بجنگد. زیرا کشته شدن ما به دست او فرصت خوبی به او می‌دهد که اعتماد آقای خود را به دست آورده با او آشتی کند. **۵**آیا این شخص همان داوود نیست که زنهای اسرائیلی در رقص‌های خود برایش می‌خواندند: شائول هزاران نفر را کشته و داوود ده‌ها هزار نفر را؟»
۶پس اخیش داوود را به حضور خود خواند و گفت: «من به خداوند زنده قسم می‌خورم که تو شخص درستکاری هستی و از روزی که نزد من آمدی، هیچ بدی از تو ندیده‌ام. من می‌خواهم تو با ما به جنگ بروی، امّا فرماندهان سپاه نمی‌خواهند. **۷**پس به سلامتی بازگرد و کاری نکن که آنها را ناراضی کنی.»
۸داوود به اخیش گفت: «من چه کرده‌ام؟ در این مدّتی که در خدمت تو بوده‌ام آیا هیچ خطایی در من دیده‌ای که مرا از جنگ کردن با دشمنان آقایم باز دارد؟»
۹اخیش جواب داد: «من می‌دانم. تو در نظر من مثل فرشتهٔ خدا نیکو هستی، ولی فرماندهان دیگر می‌ترسند و نمی‌خواهند که با آنها به جنگ بروی. **۱۰**پس از تو خواهش می‌کنم تو و همهٔ کسانی‌که از نزد شائول پادشاه اسرائیل نزد من آمدید، فردا صبح زود همین که هوا روشن شد، اینجا را ترک کنید.»
۱۱پس داوود و همراهان او صبح زود برخاستند و به فلسطین برگشتند. سپاهیان فلسطین نیز به راه خود به طرف یزرعیل ادامه دادند.

جنگ با عمالیقی‌ها

۳۰ روز سوم داوود و همراهانش به صقلغ آمدند و دیدند که عمالقه به جنوب حمله کرده، شهر صقلغ را آتش زده‌اند **۲**و زنها و کودکان را اسیر کرده با خود برده‌اند، امّا کسی را نکشته‌اند. **۳**داوود و همراهانش وقتی آن صحنه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را دیدند و پی‌بردند که شهر به خاکستر تبدیل شده و زنان و پسران و دخترانشان را به اسارت برده‌اند، **۴**آن‌قدر گریه کردند که دیگر توان گریه کردن نداشتند. **۵**دو زن داوود، اخینوعم یزرعیلی و ابیجایل زن نابال کرملی هم جزو اسیران بودند.

۶داوود با مشکل بزرگی روبه‌رو شده بود، زیرا مردها به‌خاطر از دست دادن زن و فرزندانشان بشدّت ناراحت شده بودند و می‌خواستند داوود را سنگسار کنند. امّا خداوند خدای داوود، او را تقویت نمود. **۷**داوود به ابیاتار کاهن، پسر اخیملک گفت: «جامهٔ مخصوص کاهنان را برای من بیاور!» و ابیاتار آن را برایش آورد. **۸**آنگاه داوود از خداوند پرسید: «آیا به تعقیب آنها بروم؟ آیا می‌توانم به آنها برسم؟»

خداوند جواب داد: «بلی، برو و آنها را تعقیب کن. مطمئناً به آنها خواهی رسید و اسیران را آزاد خواهی کرد.»

۹پس داوود و ششصد نفر همراهان او به راه افتادند تا به وادی بسور رسیدند. **۱۰**دویست نفرشان آن‌قدر خسته شده بودند که یارای پیش رفتن نداشتند. امّا داوود با چهارصد نفر دیگر به راه خود ادامه دادند. **۱۱**مردان داوود در سر راه خود با جوانی مصری در صحرا برخوردند و او را نزد داوود آوردند. آن شخص، سه شبانه‌روز چیزی نخورده بود، پس نان و آبی به او دادند تا بخورد. **۱۲**همچنین یک تکه نان انجیر و دو خوشهٔ کشمش به او دادند. وقتی‌که او سیر شد و حالش بجا آمد، **۱۳**داوود از او پرسید: «کیستی و از کجا آمده‌ای؟»

او گفت: «من یک مصری و غلام یک عمالیقی هستم. سه روز پیش مریض شدم و به همین خاطر اربابم مرا ترک کرد. **۱۴**ما به منطقهٔ کریتیان که در جنوب یهوداست و جنوب کالیب حمله کردیم و شهر صقلغ را آتش زدیم.»

۱۵داوود به او گفت: «آیا حاضری مرا نزد آنها ببری؟»

او جواب داد: «اگر به نام خدا قسم بخوری که مرا نکشی و به دست اربابم نسپاری، من تو را نزد آنها می‌برم.»

۱۶وقتی او داوود را نزد عمالیقیان برد، دید که آنها بساط خود را در همه‌جا پهن کرده می‌خوردند و می‌نوشیدند و به‌خاطر آن‌همه غنیمتی که از کشور فلسطینیان و یهودا به دست آورده بودند، جشن گرفته بودند. **۱۷**داوود و همراهانش، در سپیده دَم به آنها حمله کردند و تا شام روز دیگر به کشتار آنها پرداختند. به غیراز چهارصد نفرشان که بر شترهای خود سوار شدند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرار کردند، کس دیگری نتوانست بگریزد. **۱۸**داوود همهٔ افراد و همهٔ چیزهایی را که عمالیقیان به غنیمت گرفته بودند دوباره به دست آورد و دو زن خود را هم نجات داد. **۱۹**هیچ چیزی از آنها کم نشد، نه خرد و نه بزرگ، نه پسر و نه دختر، همه‌چیز را دوباره به دست آوردند. **۲۰**داوود همچنین گلّه‌ها و رمه‌ها را پس گرفت و مردم آنها را پیشاپیش خود می‌راندند و می‌گفتند: «اینها همه غنایم داوود است.»

۲۱وقتی داوود به وادی بسور برگشت به آن دویست نفری که به‌خاطر خستگی نتوانستند همراه او بروند گفت: «صلح و سلامتی بر شما باد.» **۲۲**امّا بعضی از اشخاص پست و شرور که در بین همراهان داوود بودند گفتند: «چون اینها با ما نیامدند، پس از غنایمی هم که به دست آورده‌ایم، چیزی به آنها نمی‌رسد. فقط زن و فرزندان خود را بگیرند و بی کار خود بروند.»

۲۳امّا داوود گفت: «نه برادران، این کار را نکنید! شکرگزار باشید که خداوند ما را حفظ کرد و به ما کمک نمود که دشمن خود را شکست بدهیم. **۲۴**در این مورد من با شما موافق نیستم. هرکس حق مساوی دارد. خواه به جنگ رفته باشد، خواه از اموال و اثاثیه مراقبت کرده باشد.» **۲۵**از همان روز به بعد این قانون را در بین اسرائیل مرسوم ساخت که تا به امروز باقی است.

۲۶وقتی داوود به صلقغ آمد یک سهم از غنیمت را برای دوستان و رهبران یهودا با این پیغام فرستاد: «اینها هدیه‌ای است که از دشمنان خداوند به غنیمت گرفته‌ایم.» **۲۷**هدایایی هم به شهرهایی فرستاد که او و همراهانش به آنجا سفر کرده بودند، یعنی بیت‌ئیل، راموت جنوبی، یتیر، **۲۸**عروعیر، سفموت، اشتموع، **۲۹**راکال، قینیان، **۳۰**حُرما، بورعاشان، عتاق **۳۱**و حبرون.

مرگ شائول و پسرانش

۳۱ فلسطینی‌ها باز به جنگ اسرائیل رفتند. اسرائیلی‌ها شکست خورده، فرار کردند و عدّهٔ زیادی از آنها در کوه جلبوع کشته شدند. **۲**سپس فلسطینی‌ها به تعقیب شائول رفتند و پسرانش، یوناتان، ابیناداب و ملکیشوع را به قتل رساندند. **۳**و بعد به سراغ شائول رفتند و تیراندازان او را محاصره نموده او را به سختی مجروح نمودند. **۴**آنگاه شائول

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به جوانی که سلاح او را حمل می‌کرد گفت: «شمشیرت خود را درآور و مرا بکش تا این فلسطینی‌های کافر مرا تحقیر نکنند.» امّا مرد جوان بسیار ترسیده بود و چنین نکرد. پس شائول شمشیر کشید و خود را به روی آن انداخت. **۵**چون سلاح‌بردارش دید که شائول مرد، او هم شمشیر خود را کشید و بر آن افتاد و او هم مرد. **۶**به این ترتیب شائول، سه پسرش و سپاهیانش در آن روز کشته شدند. **۷**اسرائیلی‌هایی که در سمت دیگر دشت یزرعیل و طرف شرق رود اردن بودند، وقتی دیدند که سپاه اسرائیل فرار کرده‌اند و شائول و پسرانش هم کشته شده‌اند، شهرهای خود را ترک کرده، گریختند. آنگاه فلسطینیان آمدند و شهرهایشان را اشغال کردند.

۸فردای آن روز که فلسطینی‌ها برای غارت اجساد کشته‌شدگان آمدند، جنازه‌های شائول و پسرانش را در کوه جلبوع یافتند. **۹**سر شائول را بریدند، اسلحه‌اش را برداشتند و مژدهٔ مرگ شائول را به بتخانه‌ها و مردم خود در سراسر کشور پخش کردند. **۱۰**اسلحهٔ شائول را در پرستشگاه عشتاروت قرار دادند و جسدش را بر دیوار شهر بیت‌شان آویختند.

۱۱چون مردم یابیش جلعاد شنیدند که فلسطینیان در حق شائول چه کرده‌اند، **۱۲**دلاوران خود را به بیت‌شان فرستادند و ایشان شبانه خود را به بیت‌شان رساندند و اجساد شائول و پسرانش را از دیوار پایین آوردند و ایشان را سوزانیدند. **۱۳**بعد استخوانهایشان را برداشته در زیر درخت بلوط در یابیش دفن کردند و هفت روز روزه گرفتند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب دوم سموئیل

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب دوم سموئیل

معرّفی کتاب

کتاب دوم سموئیل که در واقع ادامهٔ کتاب اول سموئیل است، شرح استقرار پادشاهی حضرت داوود است. این پادشاهی ابتدا در یهودا در قسمت جنوب (فصلهای ۱-۴) و سپس بر تمامی قوم به اضافهٔ اسرائیل در شمال بود. (فصلهای ۵-۲۴) در این کتاب شرح داده می‌شود که چگونه حضرت داوود پادشاهی خود را استوار نمود و چگونه با دشمنان خویش چه در بین قوم و چه قدرتهای بیگانه به نبرد پرداخت.

حضرت داوود به عنوان یک مردی با ایمان استوار و عمیق نسبت به خدا معرّفی شده، همچنین کسی‌که به مردم خویش وفادار و امین بود. و نیز نشان داده شده که او گاهی به‌خاطر ارضای خواسته‌های خویش دچار وسوسه و گناه گردیده است. امّا همین‌که ناتان نبی او را از گناهش آگاه می‌سازد، با اعتراف به گناه خود مجازات الهی را می‌پذیرد.

زندگی موفّقیّت‌آمیز حضرت داوود، بنی‌اسرائیل را تحت تأثیر فراوان قرار داد. سپس آنها پس از مدّتها، در زمانی که در پریشانی به سر می‌بردند، به امید پادشاهی دیگر از نسل داوود بودند؛ کسی که مانند او باشد.

تقسیم‌بندی کتاب

سلطنت داوود بر یهودا ۱:۱-۱۲:۴
سلطنت داوود بر تمام قوم اسرائیل ۱:۵-۲۵:۲۴
الف- سالهای اولیه ۱:۵-۱۹:۱۰
ب- داوود و بتشبع ۱:۱۱-۲۵:۱۲
ج- مشکلات و سختی‌ها ۲۶:۱۲-۲۶:۲۰
د- سالهای آخر ۱:۲۱-۲۵:۲۴

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آگاه شدن داوود از مرگ شائول

۱ داوود بعد از وفات شائول و پیروزی بر عمالیقیان به صقلغ
بازگشت و دو روز در آنجا توقّف کرد. **۲**روز سوم مَرد
جوانی از اردوی شائول با لباس پاره و خاک به سر ریخته،
نزد داوود آمد. روی به خاک نهاد و تعظیم کرد. **۳**داوود از او
پرسید: «از کجا آمده‌ای؟»
او جواب داد: «من از اردوی اسرائیل فرار کرده‌ام.»
۴داوود پرسید: «از جنگ چه خبر داری؟»
او گفت: «مردم ما از میدان جنگ گریختند. بسیاری از آنها
زخمی و کشته شدند. شائول و پسرش، یوناتان هم مُردند.»
۵داوود پرسید: «از کجا می‌دانی که شائول و یوناتان
مرده‌اند؟»
۶او جواب داد: «من اتّفاقی از کوه جلبوع می‌گذشتم، در
آنجا شائول را دیدم که بر نیزهٔ خود تکیه داده و ارّابه‌ها و
سواران دشمن به او نزدیک می‌شدند. **۷**وقتی به پشت سر
نگاه کرد و مرا دید، صدا کرد. من جواب دادم: 'بلی ای
آقا' **۸**او پرسید: 'تو کیستی؟' جواب دادم: 'من یک عمالیقی
هستم.' **۹**او به من گفت: 'بیا اینجا و مرا بکش، من به سختی
مجروح شده‌ام و در حال مرگ هستم.' **۱۰**پس رفتم و او را
کشتم، چون می‌دانستم به‌خاطر آن زخم مهلکی که داشت،
امکان زنده ماندنش نبود. بعد تاج سر و بازوبندش را برداشته
به حضور سرور خود آوردم.»
۱۱آنگاه داوود و همراهانش جامهٔ خود را پاره کردند و **۱۲**برای
شائول و یوناتان، برای اسرائیل و سپاه خداوند، گریستند و
عزاداری کرده، تا شام روزه گرفتند زیرا بسیاری از آنها در جنگ
کشته شده بودند.
۱۳داوود از جوان پرسید: «اهل کجا هستی؟»
او جواب داد: «من پسر یک مهاجر عمالیقی هستم.»
۱۴داوود گفت: «آیا نترسیدی که پادشاه برگزیدهٔ
خداوند را کشتی؟» **۱۵**بعد داوود به یکی از مردان خود
گفت: «او را بکش.» آن مرد با شمشیر خود او را زد و
کشت. **۱۶**داوود گفت: «خونت به گردن خودت باشد،
زیرا با زبان خود اقرار کردی که پادشاه برگزیدهٔ خداوند
را کشتی.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوگواری داوود برای شائول و یوناتان

۱۷داوود این سوگنامه را برای شائول و پسرش، یوناتان سرود.
۱۸بعد دستور داد که آن را به همهٔ مردم یهودا تعلیم بدهند.
(این سوگنامه در کتاب یاشر ثبت شده است.)

۱۹«ای اسرائیل، رهبران تو بر فراز تپّه‌ها نابود شدند.
بنگر که دلاوران چگونه سرنگون گشتند.
۲۰این خبر را در جت
و در جاده‌های اشقلون بازگو نکنید،
مبادا دختران فلسطینی‌ها خوشحال شوند
و دختران بت‌پرستان شادی کنند.

۲۱«ای کوههای جلبوع، شبنم و باران بر شما نبارد.
کشتزارهایتان همیشه بی‌حاصل شوند،
زیرا در آنجا سپر قهرمانان دور انداخته شد،
و سپر شائول دیگر با روغن جلا داده نمی‌شود.
۲۲شائول و یوناتان،
نیرومندترین دشمنان خود را کشتند.
از جنگ دست خالی برنگشتند.

۲۳«چقدر دوست داشتنی و خوشرو بودند!
در زندگی و در مرگ با هم یک‌جا بودند.
تندروتر از عقابها و نیرومندتر از شیرها بودند.

۲۴«اینک ای دوشیزگان اسرائیل، برای شائول گریه کنید
برای او که به شما جامه‌های قرمز گرانبها می‌پوشاند
و با جواهر و زر شما را می‌آراست.

۲۵«این قهرمانان توانا،
چگونه در جریان جنگ کشته شدند.
یوناتان بر فراز تپّه‌ها جان داد.

۲۶«یوناتان ای برادرم، دل من برای تو پر از اندوه است.
تو برای من چقدر گرامی و دوست داشتنی بودی.
عشق تو به من ژرفتر از عشق زنان بود.

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۷ «قهرمانان افتاده‌اند
و سلاحهای آنها از بین رفته است.»

داوود، پادشاه برگزیدهٔ یهودا

۲ داوود از خداوند سؤال کرد: «آیا به یکی از شهرهای یهودا بروم؟»
خداوند جواب داد: «بلی، برو.»
داوود پرسید: «به کدام شهر بروم؟»
خداوند فرمود: «به شهر حبرون.» ۲پس داوود با دو زن خود، اخینوعم یزرعیلی و ابیجایل، بیوهٔ نابال کرملی ۳و با جنگجویانش و خانواده‌های ایشان به شهرهای اطراف حبرون رفته در آنجا ساکن شد. ۴آنگاه سران طایفهٔ یهودا برای مراسم تاجگذاری آمدند و داوود را به پادشاهی طایفهٔ یهودا، مسح کردند.
هنگامی‌که به داوود خبر رسید که مردم یابیش جلعاد، شائول را به خاک سپرده‌اند، ۵داوود این پیام را برای ایشان فرستاد: «خداوند به شما به‌خاطر وفاداریی که به پادشاه داشته‌اید و او را آبرومندانه دفن کردید برکت بدهد! ۶دعا می‌کنم که خداوند هم به نوبهٔ خود، وفا و محبّت سرشار خود را نصیب شما گرداند! من هم به‌خاطر کردار نیک شما، خوبی و احسان خود را از شما دریغ نمی‌کنم. ۷نیرومند و شجاع باشید، پادشاه شما شائول مرده است و مردم یهود مرا به پادشاهی خود مسح کرده‌اند.»

یشبوشت، پادشاه اسرائیل

۸-۹در این وقت اَبنیر پسر نیر، سپهسالار لشکر شائول، به محنایم رفت و ایشبوشت پسر شائول را به پادشاهی قلمرو جلعاد، آشوریان، یزرعیل، افرایم، بنیامین و تمام سرزمین اسرائیل گماشت. ۱۰وقتی ایشبوشت پادشاه شد، چهل ساله بود و دو سال سلطنت کرد. امّا طایفهٔ یهودا، از داوود پیروی کردند. ۱۱داوود مدّت هفت سال و شش ماه در حبرون، پادشاه طایفهٔ یهودا بود.

جنگ اسرائیل و یهودا

۱۲اَبنیر، پسر نیر با سربازان ایشبوشت از محنایم به جبعون رفت. ۱۳یوآب پسر صرویه، و سربازان داوود رفته آنها را در برکه جبعون ملاقات کردند. هر دو سپاه مقابل هم در دو طرف برکه نشستند. ۱۴آنگاه اَبنیر به یوآب گفت:
«بگذار جوانان ما زورآزمایی کنند!» یوآب موافقت کرد.

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵پس دوازده نفر از هر گروه بنیامین و ایشبوشت پسر شائول
و دوازده نفر از گروه داوود انتخاب شدند و به جنگ پرداختند.
۱۶هریک سر حریف خود را گرفته و با شمشیر به پهلوی او
می‌زد، تا همهٔ آنها کشته شدند و آن مکان را «میدان شمشیر»
نامیدند.
۱۷جنگ آن روز جنگی خونین بود و سپاه داوود، لشکر اَبنیر
را شکست داد. **۱۸**سه پسر صرویه، یعنی یوآب، ابیشای و
عسائیل هم در آنجا بودند. عسائیل که مثل یک آهوی وحشی،
چابک و تیز بود **۱۹**تک و تنها به تعقیب اَبنیر رفت. مستقیماً
او را دنبال کرد و هیچ چیزی مانعش نمی‌شد. **۲۰**اَبنیر به پشت
سر نگاه کرد و پرسید: «عسائیل، این تو هستی؟»
او جواب داد: «بلی، من هستم.»
۲۱اَبنیر گفت: «به دو طرفت نگاه کن، یکی از جوانان را
دستگیر نما، دارایی‌اش را بگیر.» امّا عسائیل قبول نکرد و به
تعقیب خود ادامه داد. **۲۲**اَبنیر باز به او گفت: «از اینجا برو.
نمی‌خواهم تو را بکشم، زیرا در آن صورت چطور می‌توانم
به روی برادرت، یوآب نگاه کنم؟» **۲۳**او باز هم قبول نکرد.
آنگاه اَبنیر با نیزه به شکم او زد و سر نیزه‌اش از پشت او بیرون
آمد، به زمین افتاد و مُرد. هرکه به آن مکانی که جنازهٔ عسائیل
افتاده بود رسید، ایستاد.
۲۴یوآب و ابیشای به دنبال اَبنیر رفتند. هنگام غروب آفتاب
به تپّهٔ امّه که در نزدیکی جیح و در راه بیابان جبعون است،
رسیدند. **۲۵**سپاه اَبنیر که همه از مردم بنیامین بودند، در بالای
تپّه جمع شدند. **۲۶**اَبنیر، یوآب را خطاب کرده گفت: «آیا ما
باید برای همیشه بجنگیم؟ تو نمی‌توانی ببینی که در آخر چیزی
جز تلخی نمی‌ماند؟ ما از اقوام تو هستیم. کی به افرادت دستور
خواهی داد که از تعقیب ما دست بکشند؟»
۲۷یوآب در جواب گفت: «به خدای زنده سوگند می‌خورم
که اگر تو حرفی نمی‌زدی، ما تا فردا صبح شما را تعقیب
می‌کردیم.» **۲۸**آنگاه یوآب شیپور زد و همگی توقّف کردند و
دست از تعقیب سپاه اسرائیل کشیدند و دیگر با آنها جنگ
نکردند.
۲۹اَبنیر و مردان او تمام شب از راه دشت اردن رفته از رود
اردن عبور کردند. فردای آن روز تا ظهر راه پیمودند تا به
محنایم رسیدند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۰یوآب پس از تعقیب اَبنیر به حبرون برگشت و تمام سپاه
خود را جمع کرد. بعد از سرشماری دید که به غیراز عسائیل
نوزده نفر دیگر از مردان داوود کم بودند. ۳۱امّا سیصد و شصت
نفر از افراد اَبنیر، از طایفهٔ بنیامین، به دست مردان داوود کشته
شده بودند. ۳۲بعد جنازهٔ عسائیل را بُردند و در آرامگاه پدرش
در بیت‌لحم به خاک سپردند. یوآب و افرادش تمام شب راه
رفتند و سپیده‌دم به حبرون رسیدند.

۳ جنگ بین خانوادهٔ شائول و خاندان داوود، زمان
درازی ادامه داشت. نیروهای شائول روز به روز ضعیفتر
می‌شدند و قدرت داوود رو به افزایش بود.

پسران داوود

۲شش پسر داوود در حبرون به دنیا آمدند، اولین آنها اَمنون
که مادرش اخینوعم یزرعیلی بود. ۳پسر دوم او کیلاب بود که
ابیجایل، بیوهٔ نابال کرملی به دنیا آورد. سومی ابشالوم پسر
معکه، دختر تلمای پادشاه جشور، ۴چهارمی ادونیا پسر حجیت،
پنجمی شفطیا پسر ابیطال ۵و ششمی یترعام پسر عجله بود.

اَبنیر به داوود می‌پیوندد

۶در مدّتی که جنگ بین نیروهای داوود و نیروهای سلطنتی
شائول ادامه داشت، اَبنیر یکی از قدرتمندترین پیروان خانوادهٔ
شائول گردید.

۷شائول همسر صیغه‌ای به نام رصفه داشت که دختر ایه
بود. ایشبوشت، اَبنیر را متّهم ساخته گفت: «چرا با صیغهٔ پدرم
همبستر شدی؟» ۸اَبنیر از این حرف او بسیار خشمگین شد و
گفت: «مگر من سگ هستم که با من چنین رفتار می‌کنی؟
با وجود تمام خوبی‌هایی که من در حق پدرت و برادران و
دوستان او کردم و نگذاشتم که دست داوود به تو برسد، تو
امروز برعکس، مرا به‌خاطر این زن، گناهکار می‌سازی. ۹-۱۰پس
حالا با تمام قدرت خود می‌کوشم که سلطنت را از تو بگیرم
و طبق وعدهٔ خداوند، سرزمین را از دان تا بئرشبع به داوود
تسلیم کنم.» ۱۱ایشبوشت از ترس خاموش ماند و نتوانست
جوابی به اَبنیر بدهد.

۱۲آنگاه اَبنیر پیامی به این شرح به داوود فرستاده گفت: «آیا
می‌دانی که این سرزمین مال کیست؟ اگر با من پیمان ببندی،
من به تو کمک می‌کنم و اختیار تمام سرزمین اسرائیل را به
دست تو می‌سپارم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳داوود پاسخ داد: «بسیار خوب، من به شرطی با تو پیمان
می‌بندم که همسرم میکال، دختر شائول را با خود نزد من
بیاوری.» **۱۴**بعد داوود به ایشبوشت پیام فرستاده گفت: «زن
من میکال را که به قیمت صد قلفهٔ فلسطینی خریده‌ام برایم
بفرست.» **۱۵**پس ایشبوشت او را از شوهرش، فلطیئیل پسر
لایش پس گرفت. **۱۶**شوهرش گریه‌کنان تا به بحوریم به دنبال
او رفت. بعد اَبنیر به فلطیئیل گفت: «برگرد و به خانه‌ات برو.»
او ناچار به خانهٔ خود برگشت.
۱۷اَبنیر به رهبران اسرائیل پیشنهاد کرد و به آنها خاطرنشان
نمود که از مدّتها قبل می‌خواستند داوود بر آنها سلطنت کند،
۱۸حالا وقت آن است که خواستهٔ خود را عملی کنند، زیرا
خداوند فرمود: «به وسیلهٔ بنده‌ام داوود، قوم اسرائیل را از دست
فلسطینیان و همهٔ دشمنان ایشان نجات می‌دهم.» **۱۹**سپس اَبنیر
بعد از مذاکره با رهبران طایفهٔ بنیامین، به حبرون نزد داوود
رفت تا از نتیجهٔ مذاکرات خود با قوم اسرائیل و طایفهٔ بنیامین،
به او گزارش بدهد.
۲۰اَبنیر با بیست نفر از جنگجویان خود به حبرون رسید و
داوود برای آنها مهمانی داد. **۲۱**اَبنیر به داوود گفت: «من
می‌خواهم بروم و تمام قوم اسرائیل را جمع کنم و به حضور
سرورم، پادشاه بیاورم تا پیمانی با شما ببندند و شما به آرزوی
دیرینهٔ خود برسید و بر آنها حکومت کنید.» پس داوود به او
اجازه داد و او را به سلامت روانه کرد.

اَبنیر به قتل می‌رسد

۲۲بعد از آنکه اَبنیر رفت، یوآب و بعضی از افراد داوود از
یک حمله برگشتند و غنیمت فراوانی را که گرفته بودند با خود
آوردند. **۲۳**چون یوآب شنید که اَبنیر به ملاقات پادشاه آمده
بود و پادشاه به او اجازه داد که بی‌خطر برود، **۲۴**با عجله نزد
داوود رفت و گفت: «چرا این کار را کردی؟ اَبنیر نزد تو آمد
و تو هم به او اجازه دادی که برود. **۲۵**تو خوب می‌دانستی
که او برای جاسوسی آمده بود تا از همهٔ حرکات و کارهایت
باخبر شود.»
۲۶وقتی یوآب از نزد داوود رفت، فوراً چند نفر را به دنبال
اَبنیر فرستاد و او را از کنار چشمهٔ سیره بازآوردند ولی داوود
از این کار آگاه نبود. **۲۷**به مجرّدی که اَبنیر به حبرون رسید،
یوآب او را از دروازهٔ شهر به بهانهٔ مذاکرهٔ خصوصی به گوشه‌ای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برد و در آنجا به انتقام خون برادر خود عسائیل، شکم او را درید و او را به قتل رساند. **۲۸**هنگامی که داوود از ماجرا باخبر شد گفت: «من و سلطنت من در ریختن خون اَبنیر در حضور خداوند گناهی نداریم. **۲۹**یوآب و خاندان او مقصّرند. از خدا می‌خواهم که همه‌شان به عفونت و جذام مبتلا شوند، از پا بیفتند و با دَم شمشیر یا از قحطی بمیرند.» **۳۰**به این ترتیب یوآب و برادرش ابیشای، اَبنیر را کشتند، زیرا برادر ایشان، عسائیل را در جنگ جبعون به قتل رسانده بود.

خاکسپاری اَبنیر

۳۱داوود به یوآب و تمام کسانی که با او بودند گفت: «لباس خود را پاره کنید و پلاس بپوشید و برای اَبنیر سوگواری کنید.» داوود پادشاه در پی جنازهٔ او رفت. **۳۲**بعد اَبنیر را در حبرون به خاک سپردند و پادشاه با آواز بلند بر سر قبر او گریه کرد و همهٔ مردم نیز گریستند. **۳۳**آنگاه پادشاه این سوگنامه را برای اَبنیر خواند:

«آیا لازم بود که اَبنیر مانند نادانان بمیرد؟
۳۴ دستهای تو بسته
و پاهایت در زنجیر نبودند.
تو به دست فرومایگان کشته شدی.»

و مردم دوباره برای اَبنیر گریه کردند.
۳۵چون داوود در روز دفن اَبنیر چیزی نخورده بود، مردم از او خواهش کردند که غذا بخورد، امّا داوود سوگند یاد کرد که تا غروب آفتاب به چیزی لب نزند. **۳۶**مردم احساسات نیک او را مانند دیگر کارهای خوب او تقدیر کردند. **۳۷**آنگاه دانستند که پادشاه در کشتن اَبنیر دخالتی نداشته است. **۳۸**پادشاه به مأموران خود گفت: «می‌دانید که امروز یک رهبر و یک شخصیّت بزرگ اسرائیل کشته شد. **۳۹**با اینکه من، پادشاه برگزیدهٔ خداوندم ولی ضعیف هستم و این مردان یعنی پسران صرویه از من تواناترند. خداوند مردم شریر را به جزای کارهایشان برساند.»

کشته شدن ایشبوشت

۴ هنگامی که ایشبوشت، پسر شائول شنید که اَبنیر در حبرون کشته شده از ترس دستها و پاهایش سُست شدند و تمام مردم اسرائیل پریشان گشتند. **۲-۳**سپاه متهاجم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسرائیل تحت ادارهٔ دو افسر، به نامهای بعنه و ریکاب بود. این دو نفر پسران رِمون بئیروتی، از طایفهٔ بنیامین بودند. گرچه بئیروتیان به جتایم، محل سکونت کنونی خود فرار کرده بودند، امّا اصلاً از مردم بنیامین بودند.

۴یوناتان پسر شائول، پسری داشت به نام مفیبوشت که هنگامی‌که شائول و یوناتان کشته شدند پنج سال داشت. وقتی خبر مرگ آنها در یزرعیل شنیده شد، پرستارش او را برداشت و فرار کرد، امّا به‌خاطر عجله‌ای که داشت او را انداخت و او لنگ شد.

۵پسران رِمون، یعنی بعنه و ریکاب، هنگام ظهر به خانهٔ ایشبوشت رسیدند. ایشبوشت در حال استراحت بود. **۶**زنی که دربان خانه بود گندم پاک می‌کرد، امّا لحظه‌ای بعد، از خستگی خوابش برد. **۷**هنگامی‌که داخل خانه شدند، به اتاق خواب ایشبوشت رفته او را در بسترش کشتند. بعد سرش را از تن جدا کردند و آن را با خود بردند، از راه دشت اردن تمام شب راه رفتند تا به حبرون رسیدند. **۸**پس سر ایشبوشت را به حضور داوود برده گفتند: «سر ایشبوشت، پسر دشمنت شائول را که همیشه قصد کشتن تو را داشت، برایت آوردیم. خداوند انتقام سرور ما، پادشاه را از شائول و فرزندان او گرفت.»

۹امّا داوود جواب داد: «خداوندی که مرا از شر دشمنانم نجات داد شاهد است **۱۰**وقتی آن کسی‌که خبر مرگ شائول را برایم آورد و فکر می‌کرد که من از آن خبر شاد می‌شوم، او را در صقلغ کشتم و این چنین انعامِ خوش خبری‌اش را به او دادم. **۱۱**پس می‌دانید کسی‌که یک شخص نیک و صالح را در بستر خوابش بکشد، چند برابر جزا می‌بیند؟ آیا فکر می‌کنید که انتقام خون او را از شما نمی‌گیرم و شما را از روی زمین محو نمی‌کنم؟» **۱۲**آنگاه به خادمان خود امر کرد که آن دو برادر را بکشند. آنها دستور او را بجا آوردند. بعد دست و پایشان را قطع کرده اجسادشان را در کنار برکهٔ حبرون به دار آویختند. سپس سر ایشبوشت را در آرامگاه اَبنیر در حبرون دفن کردند.

انتخاب داوود به عنوان پادشاه سرزمین یهودا و اسرائیل

(اول تواریخ ۱۱:۱-۹؛ ۱۴:۱-۷)

۵ رهبران طایفه‌های اسرائیل به حضور داوود در حبرون آمدند و گفتند: «ما گوشت و استخوان تو هستیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲پیش از این هرچند شائول پادشاه ما بود، ولی تو در جنگها
رهبر ما بودی و خداوند فرمود که تو باید شبان و راهنمای
مردم اسرائیل باشی.» ۳پس رهبران اسرائیل در حبرون به حضور
پادشاه جمع شدند و داوود پادشاه با آنها پیمان بست. مطابق
آن پیمان، داوود را به عنوان پادشاه خود مسح نمودند. ۴داوود
سی ساله بود که پادشاه شد و مدّت چهل سال سلطنت کرد.
۵او قبلاً مدّت هفت سال و شش ماه در حبرون پادشاه یهودا
بود. بعد مدّت سی و سه سال در اورشلیم بر تمام یهودیه و
اسرائیل پادشاهی کرد.

داوود اورشلیم را تصرّف می‌کند

۶داوود و سپاهش به مقابله با یبوسیان که در اورشلیم ساکن
بودند رفتند. یبوسیان گمان می‌کردند داوود نمی‌تواند وارد شهر
شود و به داوود گفتند: «تو نمی‌توانی به اینجا وارد شوی، زیرا
حتّی اشخاص کور و لنگ هم می‌توانند از آمدن تو جلوگیری
کنند.» ۷امّا داوود شهر مستحکم صهیون را تصرّف کرد و آن
را شهر داوود نامید.
۸آن روز داوود به مردان خود گفت: «آیا کسی بیشتر از من
از یبوسیان متنفّر است؟ به اندازه‌ای که بخواهد آنها را بکشد؟
پس از راه مجرای قنات داخل شهر شوید و به این مردم کور و
لنگ حمله کنید.» به همین دلیل است که گفته‌اند: «کوران
و لنگان نمی‌توانند وارد خانهٔ خدا شوند.»
۹بعد از تسخیر قلعه، داوود در آنجا ساکن شد و در اطرافش
از جایی که خاک‌ریزی شده بود به داخل، شهری ساخت و
آن را شهر داوود نامید. ۱۰داوود روز به روز قویتر می‌شد، زیرا
خداوند خدای متعال همراه او بود.
۱۱حیرام، پادشاه صور پیکهایی را با چوبهای درخت سدر،
نجّار و سنگتراش برای داوود فرستاد تا برای او خانه‌ای بسازند.
۱۲آنگاه داوود دانست که خداوند به‌خاطر مردم اسرائیل او را به
پادشاهی برگزیده و سلطنت او را کامیاب نموده است.
۱۳پس از آنکه داوود از حبرون به اورشلیم رفت، صیغه‌ها
و زنان دیگر هم گرفت. آنها برایش پسران و دختران دیگر
به دنیا آوردند. ۱۴اینها نامهای فرزندان او هستند که در
اورشلیم متولّد شدند: شموع، شوباب، ناتان، سلیمان،
۱۵یَبحار، الیشوع، نافج، یافیع، ۱۶الیشمع، الیاداع و
الیفلط.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیروزی بر فلسطینی‌ها
(اول تواریخ ۱۴:۸-۱۷)

۱۷چون فلسطینی‌ها شنیدند که داوود به پادشاهی اسرائیل
انتخاب شده است، همهٔ نیروهای آنها برای دستگیری او
رفتند. وقتی داوود از آمدن آنها باخبر شد، به داخل قلعه رفت.
۱۸فلسطینی‌ها آمده، در دشت رفائیان مستقر شدند. **۱۹**داوود
از خداوند پرسید: «آیا به فلسطینی‌ها حمله کنم؟ آیا تو مرا
پیروز خواهی کرد؟»

خداوند پاسخ داد: «برو، من تو را پیروز خواهم کرد.»

۲۰داوود رفت و در بعل فراصیم با فلسطینیان جنگید و آنها را
شکست داد و گفت: «خداوند مانند سیلاب خروشانی دشمنان
را شکست داد.» به همین دلیل آنجا را بعل فراصیم نامیدند.
۲۱بعد داوود و سپاهیانش بُتهایی را که فلسطینی‌ها بجا گذاشته
بودند، با خود بردند.

۲۲فلسطینی‌ها دوباره آمدند و بازهم در دشت رفائیان مستقر
شدند. **۲۳**وقتی داوود بار دیگر از خداوند پرسید، خداوند به
وی فرمود: «این بار از روبه‌رو حمله نکن، بلکه از پشت سر و از
پیش درختان به مقابلهٔ آنها برو. **۲۴**وقتی که صدای پا را از بالای
درختان شنیدی، آنگاه حمله کن! زیرا این نشانهٔ آن است که
خداوند راه را برایت باز کرده است تا بروی و سپاه فلسطینی‌ها
را از بین ببری.» **۲۵**داوود آنچه را خداوند امر کرده بود انجام
داد و فلسطینی‌ها را از جبعه تا جازر به عقب راند.

آوردن صندوق پیمان به اورشلیم
(اول تواریخ ۱۳:۱-۱۴؛ ۱۵:۲۵-۱۶:۶ و ۴۳)

۶ داوود دوباره مردان برگزیدهٔ اسرائیل را که سی هزار نفر
بودند، جمع کرد. **۲**داوود و تمامی مردانش برای آوردن
صندوق پیمان خدا به بعل یهودا رفتند. این صندوق نام خداوند
متعال را که تختش بر فراز فرشتگان نگهبان قرار دارد، برخود
دارد. **۳**صندوق پیمان را از خانهٔ ابیناداب، در جبعه برداشته و
بر گاری‌ای نو گذاشتند. عُزّه و اخیو، پسران ابیناداب ارّابه را
می‌راندند. **۴**و اخیو پیشاپیش آن می‌رفت. **۵**داوود و همهٔ قوم
اسرائیل با صدای چنگ و کمانچه و دف و سنج با تمام توان،
در حضور خداوند سرود می‌خواندند و می‌رقصیدند.

۶چون به خرمنگاه ناکان رسیدند پای گاوها لغزید. عُزّه دست
خود را بر صندوق گذاشت که نیفتد. **۷**آنگاه آتش غضب خداوند
بر عُزّهٔ شعله‌ور گردید و به‌خاطر گناهی که کرد در کنار صندوق

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند کشته شد. ۸داوود از اینکه قهر خداوند عُزّه را به آن سرنوشت دُچار کرد، بسیار خشمگین شد و آنجا فارص عُزّه نامیده شد که تا به امروز به همین نام یاد می‌شود.
۹داوود آن روز از خداوند ترسیده بود و گفت: «حالا چگونه می‌توانم صندوق خداوند را با خود ببرم؟» ۱۰پس او تصمیم گرفت که صندوق پیمان را به شهر داوود نبرد. پس آن را به خانهٔ عوبید اَدوم جیتی برد ۱۱و مدّت سه ماه در آنجا ماند. خداوند به‌خاطر آن عوبید اَدوم و خانوادهٔ او را برکت داد.
۱۲داوود هنگامی‌که باخبر شد که خداوند به‌خاطر آن صندوق، خانواده و همهٔ دارایی عوبید اَدوم را برکت داده است، صندوق خداوند را از خانهٔ عوبید اَدوم با شادمانی به شهر داوود آورد. ۱۳اشخاصی که صندوق را حمل می‌کردند، پس از آنکه شش قدم رفتند توقّف نمودند تا داوود یک گاو و یک گوسالهٔ چاق قربانی کند. ۱۴داوود درحالی‌که جامهٔ مخصوص کاهنان را پوشیده بود با تمام وجود پیشاپیش صندوق خداوند، می‌رقصید. ۱۵به این ترتیب داوود و بنی‌اسرائیل صندوق خداوند را با فریاد خوشی و آواز سرنا به شهر داوود آوردند.
۱۶وقتی صندوق خداوند به شهر داوود رسید، میکال دختر شائول از پنجرهٔ خانه دید که داوود جلوی صندوق خداوند جست‌وخیز کنان می‌رقصد، پس در دل خود او را حقیر شمرد. ۱۷بعد صندوق را به درون خیمه در جایی که داوود برایش تعیین کرده بود، قرار دادند. داوود قربانی سوختنی و هدیهٔ سلامتی را به پیشگاه خداوند تقدیم کرد. ۱۸پس از ادای مراسم قربانی، داوود همهٔ مردم را به نام خداوند متعال برکت داد. ۱۹او به هریک از مردان و زنان یک قرص نان، مقداری کشمش و یک تکه گوشت داد. در پایان مراسم همگی، به خانه‌های خود رفتند.

میکال، داوود را سرزنش می‌کند

۲۰داوود به خانهٔ خود رفت تا خانوادهٔ خود را برکت بدهد، امّا میکال، دختر شائول به استقبال او بیرون رفت و گفت: «امروز پادشاه اسرائیل قدرت و عظمت خود را خوب نشان داد! او مثل یک آدم پست در برابر چشمان کنیزانش، خود را برهنه کرد.»
۲۱داوود به او گفت: «من در برابر خداوندی که مرا بر پدرت و تمام خانواده‌اش برتری داد، می‌رقصیدم. او مرا رهبر و پیشوای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قوم خود ساخت. این کار را برای سپاسگزاری از خداوند انجام دادم **۲۲**و مایلم که زیادتر از این، کارهای احمقانه بکنم. یقین دارم که برخلاف عقیدهٔ تو، کنیزان، که تو از آنها نام بردی احترام زیادتری برایم خواهند داشت.» **۲۳**پس میکال تا آخر عمر بدون فرزند به سر برد.

پیغام ناتان به داوود
(اول تواریخ ۱۷:۱-۱۵)

۷ داوود پادشاه در کاخ خود در امنیّت و آرامش می‌زیست. زیرا خداوند او را از شر دشمنانش رهانیده بود. **۲**داوود به ناتان نبی گفت: «ببین، من در این کاخ زیبای ساخته شده از چوب سدر، زندگی می‌کنم درحالی‌که صندوق خداوند هنوز در خیمه قرار دارد.»

۳ناتان به پادشاه گفت: «برو و آنچه در قلب توست انجام بده، زیرا خداوند با توست.» **۴**در همان شب خداوند به ناتان چنین گفت: **۵**«برو پیام مرا به بندهٔ من داوود برسان و بگو که تو کسی نیستی که برای من خانه‌ای بسازد. **۶**زیرا از روزی که من بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون آوردم در خانه‌ای ساکن نشده‌ام و جای من همیشه در خیمه بوده است. **۷**آیا در هر مکانی که من با مردم اسرائیل بوده‌ام، از رهبرانی که برای شبانی آنها برگزیدم، هرگز پرسیدم که چرا خانه‌ای از چوب سدر برایم نساخته‌اند.

۸«پس برو و به داوود خدمتگزار من بگو خداوند متعال چنین می‌گوید: 'من تو را از میان گوسفندان در چراگاه به رهبری مردم قوم خود اسرائیل رساندم. **۹**همواره با تو بوده‌ام و دشمنان تو را نابود کرده‌ام. من نام تو را مانند مردمان مشهور در دنیا پرآوازه خواهم ساخت. **۱۰**برای قوم خود بنی‌اسرائیل، سرزمینی را تعیین کردم که برای همیشه وطن ایشان باشد و از شر دشمنان در امان باشند **۱۱**و نمی‌گذارم مانند دورانی که داوران را بر آنها گماشتم، خوار و ذلیل شوند. همچنین سلسلهٔ خاندان تو را برقرار می‌کنم. **۱۲**روزی که با این جهان وداع کنی و با پدرانت دفن شوی، یکی از فرزندان تو را جانشینت می‌سازم و سلطنت او را نیرومند و پایدار می‌کنم. **۱۳**او خانه‌ای برایم خواهد ساخت و من سلطنت او را ابدی و جاودان می‌سازم. **۱۴**من پدر او خواهم بود و او پسر من خواهد بود. امّا اگر بی‌عدالتی کند من او را مانند پدری که پسرش را تنبیه می‌کند، مجازات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواهم کرد. **۱۵**ولی محبّت من همیشه شامل حال او خواهد بود و من او را مانند شائول که از سر راه تو برداشتم، ترک نخواهم کرد. **۱۶**سلطنت خاندان تو پایدار و تاج و تخت تو برای ابد برقرار می‌ماند.'» **۱۷**پس ناتان هر آنچه را که در رؤیا دید و شنید برای داوود بیان کرد.

دعای شکرگزاری داوود
(اول تواریخ ۱۷:۱۶-۲۷)

۱۸آنگاه داوود پادشاه در پیشگاه خداوند زانو زد و گفت: «ای خداوند متعال، من کیستم و فامیل من کیست که شایستهٔ چنین مقامی باشیم؟ **۱۹**علاوه بر اینها وعدهٔ نامی جاودان به خانوادهٔ من دادی تا مردم از این تعلیم بگیرند. **۲۰**از این بیشتر چه می‌توان گفت؟ زیرا ای خداوند متعال، تو می‌دانی که من چه کسی هستم. **۲۱**تو مطابق وعده‌ای که دادی و به‌خاطر میل و رغبت خود این کارها را می‌کنی تا من ارادهٔ تو را بدانم. **۲۲**ای خداوند متعال، تو خدای بزرگواری هستی. مثل و مانندی نداری. ما به گوش خود شنیده‌ایم که کسی شریک و همتای تو نیست. **۲۳**هیچ ملّت دیگری مثل قوم اسرائیل، چنین خوشبخت نبوده که قوم برگزیدهٔ تو باشد. تو قوم اسرائیل را نجات دادی تا به نام تو جلال و افتخار بیاورند و معجزه‌های بزرگ و کارهای ترس‌آور نشان دادی تا مصریان و خدایانشان را از سر راه قوم خود دور کنی. **۲۴**تو قوم اسرائیل را برگزیدی که برای همیشه قوم تو باشد و تو خدای ایشان باشی.

۲۵«اکنون ای خداوند خدا، به وعده‌ای که به این بنده‌ات و فرزندانش دادی وفا کن و مطابق آن عمل نما. **۲۶**خداوندا، نام تو تا ابد بزرگ باد، تا گفته شود که خداوند متعال، خدای اسرائیل است و خاندان بنده‌ات داوود در حضور تو پایدار بماند. **۲۷**ای خداوند متعال، خدای اسرائیل، تو به من آشکار کردی که فرزندان من بر قوم اسرائیل سلطنت خواهند کرد، به این جهت جرأت کرده‌ام که به این‌گونه در حضورت نیایش کنم.

۲۸«اکنون ای خداوند متعال، تو خدا هستی و کلام تو حقیقت است و این نیکویی را به بندهٔ خود وعده داده‌ای. **۲۹**اکنون ای خداوند متعال، باشد که خاندان بنده‌ات را برکت دهی تا در حضور تو تا ابد بمانند، زیرا ای خداوند تو چنین گفته‌ای و خاندان بنده‌ات از برکت تو تا به ابد خجسته باد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیروزیهای سپاه داوود
(اول تواریخ ۱۸:۱-۱۷)

۸ بعد از آن داوود دوبـاره به فلسـطینیان حمله کرد و سرزمین آنها را به تصرّف خود در آورد.
۲سـپس مردم موآب را شکست داد و اسیران را روی زمین خواباند و از هر سـه نفر دو نفر آنها را کشت و بقیّه را زنده گذاشت، تا او را خدمت کنند و باج بدهند.
۳داوود همچنین پادشـاه صوبه، هددعزر پسر رحوب را در جنگ کنار رود فرات مغلوب کرد. هددعزر برای به دست آوردن قدرت از دسـت رفتهٔ خود به آنجا آمده بود. **۴**داوود یک‌هزار و هفتصد سوار و بیست هزار نفر پیادهٔ او را اسیر گرفت. بعد پاهای همهٔ اسـبهای ارّابه‌های او را لنـگ کرد و فقط یکصد اسب او را برای استفادهٔ خود نگه داشت.
۵وقتی سوریان دمشق به کمک هددعزر آمدند، داوود بیست و دو هزار نفر سوری را کشت. **۶**بعد داوود چند گروه از افراد نظامی را در دمشق گماشت و سوریان تابع داوود شدند و به او باج می‌دادند. داوود به هر جایی که می‌رفت خداوند او را پیروز می‌ساخت. **۷**سپرهای طلایی را که از سربازان هددعزر گرفته بود همه را به اورشلیم آورد. **۸**او همچنین مقدار زیادی اسباب برنزی از باته و بیروتای، دو شهر هددعزر، به اورشلیم برد.
۹وقتی توعی، پادشـاه حمات شـنید که داوود تمام لشکر هددعزر را شکست داده است، **۱۰**پسر خود، یورام را به حضور داوود فرستاد تا سلام او را به داوود برساند و به‌خاطر پیروزی بر هددعزر، به او تبریک بگوید، زیرا هددعزر همیشه با توعی در جنگ بود. یورام همچنین ظروف نقره و طلا و برنزی برای داوود برد. **۱۱-۱۲**داوود پادشاه همهٔ این هدایا را با تمام نقره و طلایی که از اَدوم، موآب، عمون، فلسطین، عمالقه و هددعزر به غنیمت گرفته بود، وقف خداوند کرد.
۱۳داوود در جنـگ با اَدومیـان در درّهٔ نمک هجده هزار از اَدومیان را کشت و این پیروزی به شهرت او افزود. **۱۴**در سراسر اَدوم سربازان خود را فرستاد و همهٔ آنها را تابع خود ساخت. به هر جایی که داوود می‌رفت، خداوند او را پیروز می‌ساخت.
۱۵داوود با عدل و انصاف حکمرانی می‌کرد. **۱۶**سپهسالار لشـکر او یوآب پسـر صرویه و یهوشافاط، پسـر اخیلود وزیر اطّلاعات او بود. **۱۷**صادوق، پسر اخیطوب و اخیملک، پسر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ابیاتار کاهن بودند و سرایا منشـی دربار بود. **۱۸**بنایاهو، پسر یهویاداع فرمانده محافظ و پسران داوود معاونین او بودند.

داوود و مفیبوشت

۹ روزی داوود پرسید: «آیا کسی از خاندان شائول زنده مانده است تا من به‌خاطر یوناتان به او کمک کنم؟»

۲یک نفر از خدمتکاران شائول را به نام صیبا به حضور داوود آوردند. داوود پادشاه از او پرسید: «تو صیبا هستی؟»

او جواب داد: «بله، سرور من.»

۳پادشاه از او سؤال کرد: «آیا هنوز هم از خاندان شائول کسی باقیمانده اسـت تا من وفاداری و مهربانی به او نشان بدهم؟ همان‌طور که به خدا قول دادم، انجام خواهم داد.»

صیبا در جواب پادشاه گفت: «بلی، پسر لنگ یوناتان هنوز هم زنده است.»

۴پادشاه پرسید: «او حالا کجاست؟»

صیبا گفت: «او در خانهٔ ماخیر پسر عمیئیل در لودبار است»

۵آنگاه داوود یک نفر را فرستاد تا او را از خانهٔ ماخیر بیاورد.

۶وقتی مفیبوشـت، پسـر یوناتان به حضور داوود آمد، سر خود را به علامـت تعظیم به زمین خم کـرد. داوود گفت: «مفیبوشت؟» او جواب داد: «بلی، سرور من، بنده در خدمت شما می‌باشم.»

۷داوود گفت: «نترس، من به‌خاطر دوستی و وفاداری به پدرت می‌خواهم در حق تو احسان و خوبی کنم. من تمام زمینهای پدربزرگت، شائول را به تو باز می‌گردانم و تو با من همیشه بر سر یک سفره خواهی نشست.»

۸مفیبوشت باز به سجده افتاده تعظیم کرد و گفت: «آیا این سگ مرده لیاقت این‌همه مهربانی را دارد؟»

۹بعد داوود، صیبا خادم شائول را به حضور خود خواست و گفت: «همهٔ آنچه را که متعلّق به شـائول بود به نوهٔ سرورت دادم. **۱۰**پس تو، پسران و خادمانت باید در زمینهایش کشاورزی کنید تا از حاصل آن پسـر سـرورت و فامیـل او چیزی برای خوردن داشته باشـند. امّا مفیبوشت، پسر سرورت همیشه با من در سر یک سفره نان می‌خورد.» صیبا پانزده پسر و بیست خدمتکار داشت.

۱۱صیبا به پادشاه گفت: «سرور من، این خدمتکارتان همهٔ آنچه را که فرمودید بجا می‌آورد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از آن پس مفیبوشت مثل پسران داوود به سر یک سفره با او نان می‌خورد. **۱۲**مفیبوشت پسر جوانی به نام میکا داشت. و همهٔ خانوادهٔ صیبا خدمتکاران مفیبوشت شدند. **۱۳**مفیبوشت که از دو پا لنگ بود به اورشلیم رفت و همیشه در سر سفرهٔ پادشاه نان می‌خورد.

شکست عمونیان و سوریان توسط داوود
(اول تواریخ ۱۹:۱-۱۹)

۱۰ بعد از مدّتی پادشاه عمونیان درگذشت و حانون، پسرش جانشین او شد. **۲**داوود گفت: «چون پدر او ناحاش همیشه با من مهربان و وفادار بود، من هم به پاس خوبی‌های او به پسرش احسان و خوبی می‌کنم.» پس داوود تسلیّت نامه‌ای به دست خادمان خود برای او فرستاد.

وقتی خادمان داوود به سرزمین عمونیان آمدند، **۳**مأموران حانون به او گفتند: «این اشخاص را داوود برای تسلیّت و به‌خاطر احترام به پدرت نفرستاده است. اینها برای جاسوسی آمده‌اند تا پیش از آنکه به ما حمله کنند، وضع و حال اینجا را بررسی نمایند.»

۴پس حانون امر کرد که نیمی از ریش قاصدان داوود را بتراشند و لباس ایشان را تا قسمت بالای ران پاره کنند و آنها را نیمه برهنه روانه کرد. **۵**وقتی داوود از ماجرا باخبر شد، برای قاصدان پیام فرستاده گفت که در اریحا بمانند تا ریششان بلند شود، زیرا آنها از وضعی که داشتند خجالت می‌کشیدند.

۶هنگامی‌که عمونیان پی بردند که با کاری که کرده‌اند، خشم و غضب داوود را برانگیخته‌اند، بیست هزار سرباز پیاده را از سوریان بیت رحوب و صوبه، یک‌هزار نفر را از پادشاه معکه و دوازده هزار نفر را از مردم طوب اجیر کردند. **۷**از طرف دیگر چون به داوود خبر رسید، یوآب را با همه سپاه نیرومند بنی‌اسرائیل برای حمله فرستاد. **۸**عمونیان برای دفاع از دروازهٔ شهر سنگر گرفتند و سربازان سوریانی بیت رحوب و صوبه و معکه در دشت مستقر شدند.

۹هنگامی که یوآب دید که باید در دو جبهه مبارزه کند، گروهی از بهترین رزمندگان سپاه را انتخاب کرده، آنها را برای مقابله با سوریان آماده کرد. **۱۰**بقیّهٔ قوا را به رهبری برادر خود، ابیشای به جنگ عمونیان فرستاد. **۱۱**یوآب به برادر خود گفت: «اگر سوریان بر ما چیره شدند به کمک ما بیا و اگر عمونیان بر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شما پیروز گردند، ما به کمک شما می‌آییم. **۱۲**دلیر و شجاع باشید و برای مردم و شهرهای خدای خود مردانه بجنگید. هرچه خواست خداوند باشد انجام خواهد شد.»

۱۳پس یوآب و سپاه او بر سوریان حمله کردند و سوریان همگی گریختند. **۱۴**چون عمونیان دیدند که سوریان فرار می‌کنند، آنها هم از ترس ابیشای به داخل شهر گریختند و یوآب بعد از جنگ با عمونیان به اورشلیم برگشت.

۱۵چون سوریان پی بردند که از دست بنی‌اسرائیل شکست خورده‌اند، دوباره لشکر خود را آماده کردند. **۱۶**هددعزر سوریانی را که در شرق رود فرات بودند، فراخواند. آنگاه همگی به فرماندهی شوبک، سپهسالار هددعزر به حیلام آمدند. **۱۷**داوود باخبر شد، و شخصاً سپاه بنی‌اسرائیل را از رود اردن عبور داده به سوی حیلام رهبری کرد. آنگاه سوریان حمله را شروع کرده، به جنگ پرداختند. **۱۸**امّا نتوانستند مقاومت کنند و دوباره گریختند. داوود هفتصد نفر ارّابه‌رانهای جنگی و چهل هزار سوار سوریان را همراه با سپهسالارشان کُشت. **۱۹**وقتی پادشاهانی که تابع هددعزر بودند، دیدند که از دست بنی‌اسرائیل شکست خوردند، با بنی‌اسرائیل صلح کردند و تابع آنها شدند و سوریان دیگر از ترس، به کمک عمونیان نرفتند.

داوود و بتشبع

۱۱ در فصل بهار، هنگامی‌که پادشاهان به جنگ می‌روند، داوود یوآب را با سپاه اسرائیل به جنگ فرستاد. آنان عمونیان را از بین بردند و شهر ربه را محاصره کردند. امّا داوود در اورشلیم ماند.

۲یک روز، بعد از ظهر داوود از بستر برخاست و به پشت‌بام کاخ رفت و به قدم زدن پرداخت. از روی بام نظرش بر زنی افتاد که حمام می‌کرد. آن زن زیبایی فوق‌العاده‌ای داشت. **۳**داوود کسی را فرستاد تا بداند که آن زن کیست و معلوم شد که او بتشبع، دختر الیعام و زن اوریای حِتّی است. **۴**پس داوود قاصدان را فرستاد و آن زن را به حضورش آوردند و داوود با او همبستر شد. (قبل از اینکه بیاید، مراسم پاکیزگی بعد از عادت ماهانه را انجام داده بود.) سپس به خانهٔ خود رفت. **۵**پس از مدّتی پی برد که حامله است. پس قاصدی نزد داوود فرستاد تا حاملگی‌اش را به او خبر بدهد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶آنگاه داوود به یوآب پیام فرستاد و از او خواست که اوریا
را به نزد او بفرستد. ۷هنگامی که اوریا آمد، داوود از حال یوآب
و سپاه او و وضع جنگ جویا شد. ۸بعد به اوریا گفت که
به خانهٔ خود برود و شست‌وشو کند و هدیه‌ای هم برای او به
خانه‌اش فرستاد. ۹امّا اوریا به خانهٔ خود نرفت و در نزد دروازهٔ
کاخ با سایر خادمان پادشاه خوابید. ۱۰چون داوود باخبر شد
که اوریا به خانهٔ خود نرفته است، او را به حضور خود خواسته
گفت: «تو مدّت زیادی از خانه‌ات دور بودی، پس چرا دیشب
نزد زنت به خانه نرفتی؟»
۱۱اوریا جواب داد: «آیا رواست که صندوق خداوند، مردم
اسرائیل و یهودا، سرورم یوآب و سپاه او بیرون در دشت بخوابند
و من به خانهٔ خود بروم و با همسرم بخورم و بنوشم و همخواب
شوم. به جان شما سوگند که هرگز این کار را نمی‌کنم.»
۱۲داوود گفت: «امروز هم همین جا بمان و فردا دوباره به
اردوگاه برو.» پس اوریا آن روز هم در اورشلیم ماند. ۱۳داوود
او را برای شام دعوت نمود و او را مست کرد. اوریا آن شب
نیز به خانهٔ خود نرفت و با خادمان پادشاه خوابید.
۱۴فردای آن روز داوود نامه‌ای به یوآب نوشت و به وسیلهٔ اوریا
برای او فرستاد. ۱۵متن نامه به این قرار بود: «اوریا را در صف
اول یک جنگ سخت بفرست و خودت عقب‌نشینی کن و
بگذار تا او کشته شود.» ۱۶پس یوآب او را در جایی گماشت
که نزدیک به شهر محاصره شده بود، یعنی جایی که بهترین
جنگجویان دشمن می‌جنگیدند. ۱۷آنگاه دشمنان از شهر بیرون
آمدند و با یک حمله، بسیاری از سربازان بنی‌اسرائیل را به قتل
رساندند که اوریا هم از جملهٔ کشته‌شدگان بود.
۱۸یوآب اخبار جنگ را برای داوود فرستاد ۱۹و به نامه‌رسان
گفت: «وقتی پیام مرا به پادشاه گفتی ۲۰اگر دیدی که پادشاه
خشمگین شد و گفت: 'چرا آن‌قدر به شهر نزدیک شدید؟
آیا نمی‌دانستید که دشمن از بالای دیوار تیراندازی می‌کنند؟
۲۱مگر فراموش کردید که در شهر تاباص یک زن با انداختن
سنگ آسیاب دستی از بالای دیوار ابیملک پسر جدعون را
کشت؟ پس چرا به نزدیک شهر رفتید؟' آن وقت به او بگو که
خادمش، اوریا هم کشته شد.»
۲۲نامه‌رسان آمد و پیام یوآب و وقایع جنگ را به داوود گزارش
داد ۲۳و گفت: «دشمن از شهر بیرون آمد و به ما حمله کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ما آنها را دوباره به دروازهٔ شهر راندیم. **۲۴**آنگاه تیراندازان دشمن از بالای دیوار شهر بر ما تیراندازی کردند و بعضی از افراد ما را کشتند و اوریا هم کشته شد.»

۲۵داوود به قاصد گفت: «به یوآب دلداری بده و به او بگو نگران نباشد چون کسی نمی‌داند چه کسی در جنگ کشته خواهد شد. به او بگو در آینده سخت‌تر بجنگد و شهر را تسخیر کند.»

۲۶چون زن اوریا شنید که شوهرش کشته شده است، سوگوار شد. **۲۷**وقتی دوران سوگواری به پایان رسید، داوود او را به خانهٔ خود آورد و با او عروسی کرد. آن زن برایش پسری به دنیا آورد، امّا این کار در نظر خداوند ناپسند آمد.

پیغام ناتان و توبهٔ داوود

۱۲ خداوند ناتان نبی را نزد داوود فرستاد. ناتان نزد او رفت و این داستان را برای او تعریف کرد: «در شهری دو مرد زندگی می‌کردند. یکی از آنها ثروتمند و دیگری فقیر بود. **۲**مرد ثروتمند رمه و گلّهٔ فراوان داشت. **۳**امّا آن شخص دیگر، از مال دنیا فقط یک برّهٔ ماده داشت که خریده و پرورش داده بود و مثل حیوان دست‌آموز با او و فرزندانش نَشو و نما می‌کرد. از کاسهٔ او می‌خورد و از جام او می‌نوشید. در آغوش او می‌خوابید و او را مانند دختر خود دوست داشت. **۴**روزی یک مسافر به خانهٔ مرد ثروتمند آمد. او دلش نخواست که از گلّه و رمهٔ خود برّه‌ای را بگیرد و برای مهمانش غذا تهیّه کند. در عوض رفت و برّهٔ آن مرد فقیر را گرفت و آن را کباب کرد و برای مهمان خود آورد.»

۵داوود از شنیدن این داستان بسیار خشمگین شد و به ناتان گفت: «به نام خداوند سوگند کسی‌که این کار را کرد، سزاوار مرگ است. **۶**چون او با بی‌رحمی برّهٔ آن مرد فقیر را گرفت، او باید چهار برابر تاوان بدهد.»

۷ناتان به داوود گفت: «تو همان شخص هستی و خداوند خدای بنی‌اسرائیل چنین می‌فرماید: من تو را به عنوان پادشاه بنی‌اسرائیل برگزیدم. از دست شائول تو را نجات دادم. **۸**کاخ شائول را به تو بخشیدم و زنهای او را به آغوش تو دادم. تخت سلطنت اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. اگر همهٔ اینها کم بود، من برایت زیادتر می‌دادم. **۹**پس چرا به فرمانهای خدا بی‌احترامی نمودی؟ و کاری کردی که در نظر من ناپسند بود؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اوریا را با شمشیر عمونیان به قتل رساندی و زن او را تصاحب کردی. **۱۰**بنابراین شمشیر هرگز از خانواده‌ات دور نخواهد بود. چرا تو زن اوریا را گرفتی که زن تو بشود؟ من از این عمل تو بسیار ناراضی هستم.» **۱۱**خداوند چنین می‌گوید: «من از خانوادهٔ خودت کسی را بلای جانت می‌گردانم و زنهایت را می‌گیرم و به مردم دیگر می‌دهم. و آنها با زنهایت در برابر چشم همه همبستر می‌شوند. **۱۲**تو آن کار را در خفا کردی. امّا کاری که من با تو می‌کنم در روز روشن و در حضور تمام مردم اسرائیل خواهد بود.»

۱۳داوود به ناتان گفت: «من در برابر خداوند گناه کرده‌ام.»

ناتان گفت: «خداوند گناهت را بخشید و به‌خاطر گناهی که کردی، نمی‌میری. **۱۴**چون با این کارِ زشت خود باعث شده‌ای که دشمنان خداوند کفر بگویند، بنابراین فرزند تو می‌میرد.» **۱۵**ناتان این را گفت و به خانهٔ خود بازگشت.

مرگ پسر داوود

خداوند کودکی را که بیوهٔ اوریا برای داوود به دنیا آورده بود، بیمار کرد. **۱۶**داوود از خداوند خواهش کرد که او را شفا بدهد. روزه گرفت و تمام شب به روی زمین خوابید. **۱۷**بزرگان قوم و خانواده‌اش آمدند و از او خواهش کردند که برخیزد و با آنها نان بخورد، امّا او قبول نکرد. **۱۸**در روز هفتم کودک مرد و خادمان داوود می‌ترسیدند که این خبر را به او بدهند. آنها گفتند: «زمانی که کودک هنوز زنده بود داوود به سخنان ما پاسخ نمی‌داد، ما چگونه می‌توانیم این خبر را به او بدهیم؟ زیرا ممکن است به خود صدمه‌ای برساند.»

۱۹امّا وقتی داوود دید که خادمانش آهسته صحبت می‌کنند، فهمید که فرزندش مرده است. از آنها پرسید: «آیا کودک مرده است؟» آنها جواب دادند: «بلی، مرده است.»

۲۰آنگاه داوود از روی زمین برخاست. حمام کرد، عطر زد و لباس پاک پوشید. بعد برای عبادت به معبد خداوند رفت. از آنجا به خانه آمد و گفت که برایش غذا بیاورند. غذا را آوردند پیش رویش گذاشتند و او خورد. **۲۱**خادمانش تعجّب کرده پرسیدند: «ما نمی‌فهمیم! وقتی‌که بچّه زنده بود، تو روزه گرفتی و گریه کردی. حالا که او مرده است آمدی و نان می‌خوری.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۲داوود گفت: «وقتی‌که کودک هنوز زنده بود، روزه گرفتم
و گریه کردم، زیرا امیدوار بودم که شاید خداوند بر من رحم
کند و او شـفا یابد. ۲۳امّا حالا که او مرده است، چرا روزه
بگیرم؟ آیا امکان دارد که او را بـاز آورم؟ من نزد او می‌روم،
ولی او نزد من باز نمی‌گردد.»

تولّد سلیمان

۲۴سپس داوود زن خود، بتشبع را تسلّی داد و با او همبستر
شد. بعد از مدّتی بتشبع پسـری به دنیا آورد و او را سلیمان
نامید. خداوند او را دوست داشت ۲۵و پیامی به وسیلهٔ ناتان
نبی برای داوود فرستاد تا سلیمان را یدیدیا یعنی محبوب خدا
لقب دهد.

تسخیر ربه توسط داوود
(اول تواریخ ۲۰:۱-۳)

۲۶در این زمان یوآب با عمونیان جنگید و می‌خواست پایتخت
ایشـان را تصرّف کند ۲۷و پیامی برای داوود فرستاده گفت:
«من با عمونیان جنگیدم و شهر ربه را که ذخیرهٔ آب آنهاست،
تصرّف کردم. ۲۸پس حالا بقیّهٔ سپاه را با خود بیاور و کار را
تمام کن تا تسخیر و پیروزی به نام تو ختم شود نه به نام من.»
۲۹پس داوود همهٔ سپاه را جمع کرده به ربه رفت، جنگید و آن
را بکلّی تصرّف کرد. ۳۰تاج مِلکُوم خدای عمونیان را که وزن
آن سـی و چهار کیلو طلای خالص بود و دارای جواهر بود،
از سرش گرفت و بر سر خود گذاشت و غنیمت بسیار زیاد و
گرانبهایی را با خود برد. ۳۱مردم شهر را به بردگی گرفت تا با
ارّه، کلنگ و تبر کار کنند و گروهی را در کوره‌های آجرپزی
به کار گماشت. به همین ترتیب با همهٔ شهرهای عمونیان رفتار
کرد. سپس داوود و سپاهش به اورشلیم بازگشتند.

اَمنون و تامار

۱۳ ابشالوم، پسر داوود خواهر زیبایی به نام تامار داشت.
پسر دیگر داوود که اَمنون نام داشت عاشق تامار
شد. ۲عشق تامار آن‌قدر او را رنج می‌داد که سرانجام بیمار شد.
چون تامار باکره بود، امکان نداشت که امنون با او رابطه‌ای
داشته باشد. ۳امنون دوست هوشـیار و زیرکی داشت به نام
یوناداب. او پسر شمعه، برادر داوود بود. ۴یک روز یوناداب
به اَمنون گفت: «ای شاهزاده، چرا روز به روز لاغر می‌شوی
و چرا به من نمی‌گویی چه مشکلی داری؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اَمنون گفت: «من تامار، خواهر ناتنی‌ام را دوست دارم.»
۵یوناداب به او گفت: «برو به بستر و وانمود کن که مریض هستی. وقتی که پدرت به دیدنت آمد از او خواهش کن که به خواهرت تامار اجازه بدهد که پیش رویت غذا تهیّه کند و خود او به تو غذا بدهد.» **۶**پس اَمنون به بستر رفت و وانمود کرد که مریض است.
وقتی‌که پادشاه به دیدنش آمد، اَمنون از او خواهش کرده گفت: «لطفاً اجازه بده تا تامار به اینجا بیاید و برایم خوراک بپزد تا بتوانم او را ببینم و او با دستهای خودش غذا را به من بدهد.»
۷آنگاه داوود به تامار پیام فرستاد و گفت: «به خانهٔ برادرت برو و برای او غذا بپز.» **۸**پس تامار به خانهٔ امنون رفت و امنون در اتاق خواب خود روی بستر دراز کشیده بود. تامار کمی آرد گرفت و خمیر کرد و نان پخت. **۹**بعد آن را در یک سینی برای او برد. امّا امنون از خوردن خودداری کرد و گفت: «هیچ‌کس در خانه نباشد. همه را بیرون کن.» بنابراین خانه خالی شد.
۱۰آنگاه امنون به تامار گفت: «نان را در اتاق خواب بیاور و به من بده.» **۱۱**وقتی تامار نان را برای او به اتاق خوابش برد، اَمنون از دست او گرفت و گفت: «بیا خواهر عزیزم، با من در بستر بخواب.»
۱۲تامار گفت: «نه، برادر، مرا وادار به این کار نکن. چنین کار شرم‌آوری در اسرائیل روی نداده است. نباید رسوایی به بار بیاوری. **۱۳**می‌دانی که من شرمنده و رسوا می‌شوم و تو هم یکی از احمقترین مردان اسرائیل به شمار خواهی رفت. برو با پادشاه حرف بزن و او مرا به تو خواهد داد.» **۱۴**امّا اَمنون حرف او را نشنید و چون او از تامار قویتر بود مجبورش کرد که با او همبستر شود.
۱۵ناگهان اَمنون از تامار متنفّر شد. نفرت او شدیدتر از عشقی بود که قبلاً به او داشت. پس به تامار گفت که فوراً از خانه‌اش خارج شود.
۱۶تامار گفت: «نه، ای برادر این کار غلط است، زیرا اگر مرا از خانه بیرون کنی، این کار تو بدتر از جنایتی خواهد بود که قبلاً مرتکب شدی.»
امّا اَمنون نخواست او را بشنود **۱۷**و خادم خود را صدا کرد و گفت: «بیا این زن را از نزد من بیرون ببر و در را پشت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرش ببند.» **۱۸**پس خادم اَمنون او را از خانه بیرون کرد و در را پشت سرش بست.

تامار ردای بلندِ آستین‌دار به تن داشت، زیرا در آن زمان دختران باکرهٔ پادشاه آن‌گونه ردا می‌پوشیدند. **۱۹**تامار خاکستر بر سر خود ریخت، لباس خود را پاره کرد و درحالی‌که دستهای خود را بر سر گذاشته بود فریادکنان از آنجا رفت. **۲۰**ابشالوم از تامار پرسید: «آیا برادرت این کار را با تو کرده است؟ آرام باش. غصّه نخور. او برادر توست.» تامار در خانهٔ ابشالوم در غم و پریشانی به سر می‌برد.

۲۱هنگامی‌که داوود پادشاه این خبر را شنید، بسیار خشمگین شد. ولی پسر خود اَمنون را سرزنش نکرد. چون او پسر اولش بود. او را بسیار دوست می‌داشت. **۲۲**ابشالوم از اَمنون به‌خاطر این عمل متنفّر شد ولی خاموش ماند.

انتقام ابشالوم

۲۳دو سال از آن ماجرا گذشت. پشم‌چینان ابشالوم در نزدیکی افرایم، پشم گوسفندان او را می‌چیدند. و ابشالوم تمام برادران خود را در آن مراسم دعوت کرد. **۲۴**ابشالوم نزد پادشاه رفت و او و مأمورینش را به جشن پشم‌چینی دعوت کرد.

۲۵پادشاه گفت: «خیر فرزندم، اگر همهٔ ما بیاییم برایت بسیار زحمت می‌شود.» ابشالوم بسیار اصرار کرد، امّا پادشاه نپذیرفت. از او تشکّر کرد و برکتش داد.

۲۶ابشالوم گفت: «اگر شما نمی‌توانید بیایید، به برادرم اَمنون اجازه دهید که بیاید.»

پادشاه پرسید: «چرا می‌خواهی اَمنون بیاید؟» **۲۷**امّا چون ابشالوم بسیار پافشاری کرد، پادشاه اجازه داد که اَمنون و همهٔ پسران دیگرش با او بروند. **۲۸**بعد ابشالوم به خادمان خود امر کرد: «صبر کنید تا اَمنون مست شراب شود. زمانی که اشاره کردم فوراً وی را بکشید و نترسید، زیرا به دستور من این کار را می‌کنید. پس دلیر و شجاع باشید.» **۲۹**بنابراین خادمان ابشالوم امر سرور خود را بجا آورده، امنون را کشتند. پسران دیگر پادشاه بر قاطرهای خود سوار شدند و از ترس جان خود فرار کردند.

۳۰وقتی آنها هنوز در راه بودند به داوود خبر رسید که ابشالوم همهٔ پسران او را کشته و کسی از آنها زنده نمانده است. **۳۱**آنگاه پادشاه برخاست و لباس خود را پاره کرد و بر روی زمین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دراز کشید. همهٔ خدمتکارانش با جامه‌های دریده در اطرافش ایستاده بودند. **۳۲**امّا یوناداب، برادرزادهٔ داوود پسر شمعه گفت: «خاطرتان جمع باشد، همهٔ آنها کشته نشـده‌اند. تنها اَمنون مرده است. ابشالوم از همان روزی که امنون به خواهرش تامار تجاوز کرد، نقشهٔ کشتن او را در سر داشت و چنین تصمیم گرفته بود. **۳۳**خبری که شنیدید حقیقت ندارد. همان‌طور که گفتم به غیراز اَمنون همهٔ پسران پادشاه زنده هستند.»

۳۴ابشالوم فرار کرد. کسانی‌که مراقب و محافظ شهر بودند، جمعیّت بزرگی را دیدند که از جادهٔ کنار کوه به طرف شهر می‌آیند. **۳۵**یوناداب به پادشاه گفت: «آنها پسران تو هستند که می‌آیند درست همان‌طور که به تو گفتم.» **۳۶**همین که حرفش تمام شد، پسران پادشاه رسیدند و همگی با صدای بلند گریه کردند. پادشاه و مأمورینش هم به تلخی گریستند.

۳۷ابشالوم گریخت و نزد تلمای پسر عمیهود، پادشاه جشور رفت و داوود مدّت زیادی برای پسر خود ماتم گرفت. **۳۸**ابشالوم مدّت سه سال در جشور ماند. **۳۹**اکنون داوود غم مرگ اَمنون را فراموش کرده بود و دلش می‌خواست ابشالوم را ببیند.

ترتیب بازگشت ابشالوم توسط یوآب

۱۴ چون یوآب پسـر صرویه فهمید که پادشاه شوق بسیاری برای دیدن ابشـالوم دارد، **۲**به دنبال زن زیرکی که در شهر تقوع بود فرستاد. به او گفت: «خود را به دروغ عزادار نشان بده. لباس عزاداری بپوش. سرت را شانه نکن و طوری خود را نشان بده که مدّت زیادی عزادار بوده‌ای. **۳**سپس نزد پادشـاه برو و هر آنچه به تو می‌گویم به او بگو.» آنگاه به او یاد داد چه بگوید.

۴وقتی آن زن به حضور پادشاه آمد، در برابر او به علامت احترام روی به خاک نهاد و عرض کرد: «ای پادشاه، به من کمک کنید!»

۵پادشاه پرسید: «چه می‌خواهی؟»

زن جواب داد: «من زن بیوه‌ای هسـتم. شوهرم فوت کرده است. **۶**این کنیزت دو پسـر داشت. آن دو در صحرا با هم جنگ کردند و در آنجا کسی نبود که آنها را از هم جدا کند. در نتیجه یکی از آنها کشته شـد. **۷**حالا تمام خانواده تقاضا دارند که من پسـر دیگرم را به دست قانون بسپارم تا به‌خاطر قتل برادر خود کشته شود. اگر این کار را بکنم وارثی برای ما باقی نمی‌ماند و نام شوهرم از صفحهٔ روزگار محو می‌شود.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸پادشـــاه به زن گفت: «به خانه‌ات برو و من مشکل تو را حل خواهم کرد.»
۹زن گفت: «پادشاها! این گناه به گردن من و خانواده‌ام باشد و تو و خانواده‌ات عاری از هر گناه باشید.»
۱۰پادشاه گفت: «اگر کسی تو را تهدید کرد، او را به حضور من بیاور و من به تو اطمینان می‌دهم که کسی به تو صدمه‌ای نمی‌تواند برساند.»
۱۱آنگاه زن گفت: «پس به نام خداوند سوگند یاد کنید که از کشتن پسر دیگرم، توسط خویشاوندانم جلوگیری کنید.»
پادشاه گفت: «به خداوند سوگند یاد می‌کنم که نمی‌گذارم حتّی یک تار موی پسرت کم شود.»
۱۲زن گفت: «ای پادشـــاه، اجازه بفرمایید که یک خواهش دیگر هم بکنم.» پادشاه پرسید: «چه می‌خواهی؟»
۱۳زن گفت: «پس چرا این کار را در حق قوم خدا نمی‌کنید؟ پادشاه در این تصمیمی که دربارهٔ من گرفته مقصّر است، زیرا پســـر خودش را که آواره است، نبخشـــیده و به خانه نیاورده است. **۱۴**سرانجام همهٔ ما می‌میریم. زندگی ما مثل آب است که وقتی به زمین ریخت، جمع کردن آن غیر ممکن اســـت. حتّی خدا نیز جان کسی را نمی‌گیرد، بلکه در عوض می‌کوشد تا جان گمشده‌ای را بازیابد. **۱۵**ای پادشاه، دلیل اینکه من نزد شما آمده‌ام این اســـت که مردم مرا ترساندند؛ امّا من با خود گفتم که به حضور پادشاه می‌روم و عرض خود را می‌کنم شاید پادشاه خواهش مرا بجا آورد **۱۶**من فکر کردم تو ای پادشاه به عرایضم توجّه می‌کنی و مرا و پســـرم را از دست آن کسی‌که می‌خواهد ما را از ســـرزمینی که خدا به ما داده اســـت، جدا کنـــد و از بین ببرد، رهایی می‌دهـــی. **۱۷**من با خود گفتم که کلام پادشاه به من امنیّت می‌بخشد، زیرا پادشاه مانند فرشتهٔ خداوند است و فرق خوبی و بدی را می‌داند. خداوند پشت و پناهت باشد.»
۱۸آنگاه پادشاه به آن زن گفت: «یک سؤال از تو می‌کنم و تو باید صادقانه جواب بدهی.» زن گفت: «بفرمایید.»
۱۹پادشاه پرسید: «آیا یوآب تو را به اینجا فرستاد؟»
زن جواب داد: «عمر پادشاه دراز باد! من نمی‌خواهم چیزی را از پادشاه پنهان کنم. بله، یوآب مرا به اینجا فرستاد و آنچه را که به شما گفتم او به من یاد داد. **۲۰**او این کار را کرد تا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منظور خود را به طور غیر مستقیم به عرض پادشاه برساند. امّا روشن شد که پادشاه مانند فرشتهٔ خداوند، خردمند و دانا و از همهٔ رویدادها باخبر است.»

۲۱آنگاه پادشاه به یوآب گفت: «من تصمیم گرفتم که آنچه را که تو می‌خواهی انجام دهم. برو و ابشالوم را بیاور.»

۲۲یوآب خود را بر روی زمین افکند و تعظیم کرد و گفت: «پادشاها! خداوند شما را برکت دهد! امروز به این خدمتکار معلوم شد که پادشاه از من رضایت دارند، زیرا خواهش من را قبول فرمودند.» **۲۳**پس یوآب برخاست و به جشور رفت و ابشالوم را به اورشلیم آورد. **۲۴**پادشاه گفت: «او را به خانه‌اش ببر و به اینجا نیاور. من نمی‌خواهم او را ببینم.» به این ترتیب ابشالوم در خانهٔ خود زندگی کرد و دیگر پادشاه را ندید.

آشتی داوود با ابشالوم

۲۵در اسرائیل کسی به زیبایی ابشالوم پیدا نمی‌شد. از فرق سر تا کف پا هیچ‌گونه عیبی در او نبود. **۲۶**او موی سر خود را سالانه یک‌بار کوتاه می‌کرد. زیرا در مدّت یک سال آن‌قدر بلند و سنگین می‌شد که وزن آن به بیش از دو کیلوگرم می‌رسید. **۲۷**ابشالوم سه پسر و یک دختر به نام تامار داشت که دختر بسیار زیبایی بود.

۲۸ابشالوم دو سال در اورشلیم زندگی کرد و هیچ‌گاه پادشاه را ندید. **۲۹**بعد به یوآب پیام فرستاد که بیاید و او را نزد پادشاه ببرد، امّا یوآب نخواست که بیاید. بار دوم از او خواهش کرد که بیاید، باز هم قبول نکرد. **۳۰**آنگاه ابشالوم به خدمتکاران خود گفت: «مزرعهٔ یوآب پهلوی کشتزار من است و او در آن جو کاشته است. بروید و آن را آتش بزنید.» خدمتکاران رفتند و مزرعهٔ او را آتش زدند.

۳۱یوآب به خانهٔ ابشالوم رفت و از او پرسید: «چرا خدمتکاران تو مزرعهٔ مرا آتش زدند؟»

۳۲ابشالوم جواب داد: «من از تو خواهش کردم که اینجا بیایی تا تو را به حضور پادشاه بفرستم که از او بپرسی چرا مرا از جشور به اینجا آورد؟ برای من بهتر بود که در همان‌جا می‌ماندم. بنابراین می‌خواهم نزد پادشاه بروم تا اگر گناهکارم مرا بکشد.»

۳۳یوآب رفت و پیام ابشالوم را به پادشاه رساند. پادشاه او را به حضور خود خواند. وقتی ابشالوم نزد پادشاه آمد، روی بر زمین نهاده و تعظیم کرد و پادشاه او را بوسید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نقشهٔ ابشالوم برای شورش

۱۵ بعد از مدّتی ابشالوم ارّابه و اسبهایی آماده کرد و نیز یک گروه محافظ پنجاه نفری را که در جلوی او می‌دویدند، استخدام کرد. **۲**او هر روز، صبح زود از خواب بیدار می‌شد و به دروازهٔ شهر رفته می‌ایستاد. هرکسی که برای رسیدگی به شکایت خود نزد پادشاه می‌رفت، ابشالوم او را صدا می‌کرد و می‌پرسید: «از کدام شهر هستی؟» و هنگامی‌که او می‌گفت که از فلان طایفهٔ اسرائیل است، **۳**ابشالوم به او می‌گفت: «ادّعای تو درست است، امّا پادشاه کسی را ندارد که به ادّعای تو رسیدگی کند. **۴**ای کاش من قاضی بودم و آن وقت هرکس که دعوایی داشت، نزد من می‌آمد و من از روی عدل و انصاف به دعوای او رسیدگی می‌کردم.» **۵**هرگاه شخصی به او نزدیک می‌شد و تعظیم می‌کرد، ابشالوم با او دست می‌داد و او را می‌بوسید. **۶**به این ترتیب ابشالوم با همهٔ مردم اسرائیل که برای رسیدگی به شکایت خود به حضور پادشاه می‌آمدند، چنین رفتار می‌کرد و دل همهٔ مردم را به دست می‌آورد.

۷بعد از چهار سال ابشالوم به پادشاه گفت: «خواهش می‌کنم که به من اجازه بدهید تا به حبرون بروم و نذری را که به خداوند کرده‌ام، ادا کنم. **۸**زیرا وقتی‌که در جشور بودم نذر کردم که اگر خداوند مرا دوباره به اورشلیم بازگرداند، به حبرون می‌روم و خداوند را پرستش می‌کنم.»

۹پادشاه گفت: «برو، خدا نگهدارت.» پس ابشالوم به حبرون رفت. **۱۰**امّا ابشالوم به سراسر اسرائیل جاسوسانی با این پیام فرستاد: «هنگامی‌که صدای شیپور را شنیدید، بگویید: ابشالوم پادشاه حبرون است.» **۱۱**دویست نفر که ابشالوم آنها را دعوت نموده بود با وی از اورشلیم به حبرون رفتند. امّا آنها از اهداف وی خبر نداشتند. **۱۲**هنگام مراسم قربانی، ابشالوم اخیتوفل جیلونی را که مشاور داوود بود از شهر جیلوه نزد خود خواند. به این ترتیب، دسیسه دامنه‌دار شد و به تعداد طرفداران ابشالوم افزود.

گریز داوود از اورشلیم

۱۳کسی برای داوود به اورشلیم خبر آورده گفت: «مردم اسرائیل، ابشالوم را پیروی می‌کنند.»

۱۴آنگاه داوود به تمام مردانی که با او در اورشلیم بودند گفت: «اگر می‌خواهید از دست ابشالوم جان سالم بدر ببریم،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باید هرچه زودتر از اینجا فرار کنیم. وگرنه ابشالوم بزودی به اینجا می‌رسد و ما را شکست خواهد داد و همهٔ مردم شهر را خواهد کُشت.»
۱۵مردانش به او گفتند: «ما برای اجرای هر امر و خدمتی حاضر و آماده‌ایم.» **۱۶**پس پادشاه و خانواده‌اش به راه افتادند، امّا داوود ده نفر از صیغه‌های خود را برای نگهداری خانه، همان‌جا گذاشت.
۱۷هنگامی که داوود و افرادش شهر را ترک می‌کردند در آخرین خانه منزل کردند. **۱۸**تمام مأمورینی که با او بودند، همراه با ششصد نفر از مردم جت که محافظین سلطنتی بودند، به دنبال او آمده، از جلوی او عبور کردند. **۱۹**پادشاه از اِتای جتی پرسید: «تو چرا همراه ما آمدی؟ با همراهانت به اورشلیم نزد پادشاه ابشالوم پادشاه برو. چرا که تو یک بیگانه و دور از میهن خود هستی. **۲۰**دیروز بود که آمدی و امروز تو را باز با خود آواره سازم؟ خدا می‌داند که سرنوشت مرا به کجا خواهد برد. پس بازگرد و همراهانت را هم با خود ببر. خداوند پشت و پناهت باشد.»
۲۱امّا اتای به پادشاه گفت: «به نام خداوند و به جان شما سوگند یاد می‌کنم که به هر کجا بروید از شما جدا نمی‌شوم، چه در مرگ و چه در زندگی.»
۲۲پادشاه گفت: «بسیار خوب، همراه ما بیا.» آنگاه اتای با همهٔ مردمان و کودکانشان از جلوی پادشاه عبور کردند.
۲۳همگی درحالی‌که با صدای بلند گریه می‌کردند، همراه با پادشاه از وادی قدرون عبور کردند و به طرف بیابان به راه افتادند.
۲۴آنگاه ابیاتار، صادوق و همهٔ لاویان صندوق پیمان خداوند را در کنار جاده قرار دادند تا تمام مردم از شهر خارج شدند.
۲۵بعد پادشاه به صادوق گفت: «صندوق خداوند را دوباره به شهر ببر و اگر خداوند به من لطف کند، مرا به اینجا باز خواهد گرداند تا دوباره صندوق و مسکن او را ببینم. **۲۶**ولی اگر او از من راضی نباشد، آنگاه خود را تسلیم خواست او خواهم کرد.» **۲۷**بعد پادشاه به صادوق گفت: «ببین، به سلامتی به شهر بازگرد و پسرت اخیمعص و یوناتان پسر ابیاتار را هم با خود ببر. **۲۸**من در گذرگاه رودخانه منتظر پیام تو می‌باشم که مرا از چگونگی اوضاع اورشلیم آگاه کنی.» **۲۹**پس صادوق

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و ابیاتار صندوق خداوند را دوباره به اورشلیم بردند و در آنجا ماندند.

۳۰داوود درحالی‌که گریه می‌کرد پای برهنه و سر پوشیده به فراز کوه زیتون بالا رفت. همهٔ همراهان او هم سرهای خود را پوشانده بودند و به دنبال او می‌رفتند و می‌گریستند. **۳۱**وقتی کسی به داوود خبر داد که اخیتوفل، مشاور او با ابشالوم همدست شده است، گفت: «ای خداوند دعا می‌کنم که اخیتوفل پندهای احمقانه‌ای به ابشالوم بدهد.»

۳۲چون داوود به بالای کوه، به جایی رسید که مردم برای عبادت جمع شده بودند، حوشای ارکی با جامهٔ دریده و خاک بر سر منتظر او بود. **۳۳**داوود به او گفت: «آمدن تو با من کمکی به من نمی‌کند. **۳۴**ولی اگر به اورشلیم بازگردی می‌توانی مفید واقع شوی. به ابشالوم بگو همان‌طور که به پدرت خدمت کردم، همین کار را برای تو انجام خواهم داد و در این صورت می‌توانی نقشه‌های اخیتوفل را خنثی کنی. **۳۵-۳۶**صادوق و ابیاتار و پسرانشان، اخیمعص و یوناتان هم آنجا هستند. هرچه از خاندان پادشاه شنیدی به وسیلهٔ آنها برایم بفرست.»

۳۷پس حوشای، دوست داوود روانهٔ شهر شد و هم زمان با ابشالوم وارد اورشلیم شد.

داوود و صیبا

۱۶ هنگامی‌که داوود از بالای کوه سرازیر شد صیبا خادم مفیبوشت را دید که منتظر اوست و با خود چند الاغ پالان شده، دویست قرص نان، صد بسته کشمش، صد بسته میوهٔ تازه و یک مشک شراب آورده بود. **۲**پادشاه از صیبا پرسید: «اینها را برای چه آوردی؟»

صیبا جواب داد: «الاغها را برای آن آوردم تا خانوادهٔ پادشاه از آنها برای سواری استفاده کنند. کشمش و میوه را برای خادمان و شراب را برای نوشیدن خستگان در بیابان آوردم.»

۳پادشاه پرسید: «نوهٔ اربابت کجاست؟» صیبا جواب داد: «او هنوز در اورشلیم است. به من گفت که قوم اسرائیل سلطنت پدربزرگش، شائول را به او برمی‌گردانند.»

۴پادشاه گفت: «هر آنچه از آن اوست را به تو می‌دهم.»

صیبا گفت: «پادشاها من بندهٔ تو هستم. باشد که همیشه از من خشنود باشید.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوود و شمعی

۵وقتی داوود به بحوریم رسید، شخصی از خانوادهٔ شائول
به نام شمعی، پسر جیرا به سر راهشان آمده، دشنام داد ۶و
به طرف داوود پادشاه، خادمان، مأموران و دلاورانی که دور
او بودند، سنگ می‌انداخت ۷و گفت: «برو گمشو ای مرد
قاتل و پست. ۸خداوند انتقام خون خاندان شائول را که تو
به جایش پادشاه شدی از تو گرفت. مصیبتی بر تو آمد و تو
را از سلطنت برداشت و پسرت ابشالوم را جانشینت ساخت.
ای قاتل خونریز.»
۹آنگاه ابیشای پسر صرویه پیش آمد و به پادشاه گفت: «چطور
اجازه می‌دهی که این سگ مرده به آقای من، پادشاه دشنام
بدهد؟ اجازه بدهید که بروم و سرش را از تن جدا کنم؟»
۱۰امّا پادشاه به ابیشای و یوآب گفت: «این کار به شما
مربوط نیست. اگر او به من دشنام می‌دهد، خداوند به او
گفته است. پس چه کسی می‌تواند به او بگوید که چرا این
کار را می‌کنی؟» ۱۱بعد داوود به ابیشای و همهٔ خادمان خود
گفت: «چرا از دشنام این بنیامینی تعجّب می‌کنید؟ پسر من
که از رگ و خون من است، قصد کشتن مرا دارد. بگذارید
دشنامم بدهد، زیرا خداوند به او چنین گفته است. ۱۲شاید
خداوند غم و پریشانی مرا ببیند و به‌خاطر این دشنامها، مرا
برکت بدهد.» ۱۳داوود و همراهان او به راه خود ادامه دادند
و شمعی هم درحالی‌که دشنام می‌داد و به طرف داوود سنگ
می‌انداخت و خاک به هوا می‌پاشید در جهت مخالف به
سوی کوه رفت. ۱۴پادشاه و همهٔ کسانی‌که با او بودند خسته
و درمانده به مقصد رسیدند و استراحت کردند.

ابشالوم در اورشلیم

۱۵ابشالوم و پیروان او همراه با اخیتوفل به اورشلیم آمدند.
۱۶وقتی حوشای ارکی، دوست داوود نزد ابشالوم آمد، به او
گفت: «زنده باد پادشاه! زنده باد پادشاه!»
۱۷ابشالوم از حوشای پرسید: «آیا وفاداری خود را به دوستت
به این قسم نشان می‌دهی؟ چرا همراه دوستت نرفتی؟»
۱۸حوشای جواب داد: «من خدمتکار کسی می‌باشم و نزد آن
شخصی می‌مانم که از طرف خداوند و اکثریت مردم اسرائیل
انتخاب شده باشد. ۱۹از طرف دیگر، چون در خدمت پدرت
بودم، می‌خواهم در خدمت شما نیز باشم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰آنگاه ابشالوم از اخیتوفل پرسید: «حالا که به اینجا رسیدیم چه باید کرد؟»

۲۱اخیتوفل گفت: «برو با همهٔ صیغه‌های پدرت که از خانه‌اش نگهداری می‌کنند، همبستر شو. آنگاه همهٔ مردم اسرائیل می‌دانند که تو در نظر پدرت منفور شده‌ای و در نتیجه بیشتر از تو پشتیبانی می‌کنند.» **۲۲**پس چادری برای ابشالوم به پشت بام برپا کردند و ابشالوم درحالی‌که همهٔ مردم اسرائیل تماشا می‌کردند وارد چادر شد و با همهٔ صیغه‌های پدر خود همبستر شد. **۲۳**به این ترتیب هر پیشنهادی که اخیتوفل می‌داد، ابشالوم مانند داوود آن را قبول می‌کرد و در نظر او آن‌قدر عاقلانه می‌بود که گویی کلام خداست.

حوشای ابشالوم را گمراه می‌کند

۱۷ اخیتوفل به ابشالوم گفت: «به من اجازه بده که دوازده هزار نفر را انتخاب کنم و امشب به تعقیب داوود بروم. **۲**حالا که او خسته و ناامید است به او حمله می‌کنیم. او ترسیده و همراهان او فرار خواهند کرد و من تنها پادشاه را می‌کشم. **۳**و همراهان او را نزد تو می‌آورم.» **۴**این پیشنهاد مورد قبول ابشالوم و سران قوم قرار گرفت.

۵بعد ابشالوم گفت: «از حوشای ارکی هم بپرسید که نظر او در این مورد چیست.» **۶**وقتی حوشای آمد، ابشالوم از او پرسید: «تو چه می‌گویی؟ آیا نظر اخیتوفل را قبول کنم؟»

۷حوشای گفت: «این بار پیشنهاد اخیتوفل درست نیست. **۸**پدرت و مردان او، جنگجویان شجاعی هستند و مانند خرسی که بچّه‌هایش در بیابان ربوده شده باشند، خشمگین و بی‌تابند. گذشته از این پدرت در جنگ شخص آزموده و با تجربه‌ای است و شب در بین سربازان خود نمی‌خوابد. **۹**اکنون شاید در غاری یا جای دیگری پنهان شده باشد و کافی است، بیرون بیاید و چند نفر از افراد تو را بکشد، آنگاه شایعه شکست سپاه تو در همه‌جا پخش می‌شود. **۱۰**شاید حتّی شجاعترین مردان شیردل، از ترس بکلّی خود را ببازند. زیرا همهٔ مردم اسرائیل می‌دانند که پدرت و مردانی که با او هستند، دلاور و شجاع می‌باشند. **۱۱**پیشنهاد من این است که تمام مردان جنگی اسرائیل از دان تا بئرشبع که مانند ریگ بی‌شمارند جمع شوند و شما آنها را فرماندهی کنید. **۱۲**ما به جایی که اوست حمله می‌کنیم و مثل شبنمی که بر زمین می‌بارد بر او فرود می‌آییم. آنگاه از او و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همراهان او اثری باقی نمی‌ماند. **۱۳**اگر به داخل شهر بگریزد، آنگاه همهٔ سپاه اسرائیل با شما هستند. دیوارهای شهر را با کمند به نزدیکترین درّه می‌کشیم و به عمق آن می‌اندازیم تا حتّی یک دانه سنگ آن هم باقی نماند.»

۱۴پس ابشالوم و تمام مردم اسرائیل گفتند که رأی و نظر حوشای بهتر از نظر اخیتوفل است، زیرا خداوند چنین مقدّر فرموده بود که پیشنهاد عاقلانهٔ اخیتوفل قبول نشود و خداوند ابشالوم را به روز بد گرفتار کند.

هشدار به داوود

۱۵بعد حوشای به صادوق و ابیاتار کاهن بیان کرد که اخیتوفل چه نظری داد و پیشنهاد خودش چه بود. **۱۶**«پس فوراً پیامی به داوود بفرست و به او اطّلاع بده که شب را نباید در گذرگاه رودخانه بگذراند، بلکه هرچه زودتر آنجا را ترک کند وگرنه او و همهٔ همراهانش نابود می‌شوند.»

۱۷یوناتان پسر ابیاتار و اخیمعص پسر صادوق در عین روجل منتظر بودند و کنیزی برای ایشان خبرها را می‌آورد تا آنها نیز فردا به داوود برسانند. آن دو برای اینکه دیده نشوند نمی‌توانستند به داخل شهر بروند. **۱۸**با وجود آن‌همه احتیاط، یکی از غلامان، آنها را دید و به ابشالوم خبر داد. پس آن دو فوراً از آنجا به بِحُوریم گریختند. در آنجا شخصی آنها را در چاه خانهٔ خود پنهان کرد. **۱۹**زن صاحب خانه، سر چاه را با پارچه‌ای پوشاند و بروی پارچه مقداری گندم ریخت که چاه معلوم نشود. **۲۰**وقتی خادمان ابشالوم آمدند و از او پرسیدند که اخیمعص و یوناتان کجا هستند.

زن گفت: «آنها به آن طرف رودخانه رفتند.»

خادمان پس از آنکه جستجو کردند و آنها را نیافتند، به اورشلیم برگشتند. **۲۱**وقتی آنها رفتند، یوناتان و اخیمعص از چاه بیرون آمدند و نزد داوود پادشاه رفتند و گفتند: «زود باش و از رودخانه عبور کن، زیرا اخیتوفل پیشنهاد کرده است که تو را دستگیر کنند و بکشند.» **۲۲**آنگاه داوود برخاست و با همراهان خود از رود اردن عبور کردند و تا سپیده‌دَم حتّی یک نفر هم در آنجا نماند.

۲۳چون اخیتوفل دید که پیشنهادش مورد قبول قرار نگرفت، الاغ خود را پالان کرد و به شهر و خانهٔ خود رفت. پس از آنکه کارهای خود را سر و سامان داد، خود را به دار آویخت و او را در آرامگاه پدرش به خاک سپردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴داوود به محنایم رسید. ابشالوم اردوی اسرائیل را آماده و
مجهّز کرد و از رود اردن گذشت. **۲۵**ابشالوم عماسا را به جای
یوآب به فرماندهی سپاه خود برگزید. (عماسا پسر شخصی
به نام یترای اسرائیلی، شوهر ابیجایل دختر ناحاش، خواهر
صرویه، مادر یوآب بود.) **۲۶**ابشالوم و سپاه او در سرزمین
جلعاد اردو زدند.
۲۷چون داوود به محنایم آمد، شوبی پسر ناحاش از ربت
بنی‌عمون، ماخیر پسر عمیئیل از لودبار و برزلائی جلعادی از
روجلیم از او استقبال کردند. **۲۸-۲۹**برای آنها بستر، دیگ و
کاسه، گندم و جو، غلّه، لوبیا، عدس، عسل و پنیر، کشک
و چند گوسفند آوردند و به آنها گفتند: «در این سفر در بیابان
گرسنه، تشنه و خسته شده‌اید.»

شکست و مرگ ابشالوم

۱۸ داوود مردانی را که با او بودند گرد آورد و برای
آنها فرماندهانی در گروههای صد نفری و هزار
نفری گماشت. **۲**یک سوم لشکر را به فرماندهی یوآب، یک
سوم دیگر به فرماندهی ابیشای پسر صرویه، برادر یوآب و یک
سوم آنها را به رهبری اتای جتی به راه انداخت و پادشاه به
مردم گفت: «من نیز با شما خواهم آمد.»
۳امّا آنها به او گفتند: «خیر، شما نباید بیایید. زیرا اگر ما
بگریزیم برای دشمن اهمیّتی ندارد. ارزش شما برای ما بیش
از ده هزار نفر است. بهتر است که در شهر بمانید و اگر به
کمکی نیاز داشتیم برای ما بفرست.»
۴پادشاه گفت: «بسیار خوب، هرچه شما صلاح می‌دانید
انجام خواهم داد.» پس داوود در دروازهٔ شهر ایستاد و همگی در
دسته‌های صد نفری و هزار نفری از شهر بیرون رفتند. **۵**پادشاه
به یوآب، ابیشای و اتای گفت: «به‌خاطر من با ابشالوم که
جوان است با ملایمت رفتار کنید.» همهٔ مردم فرمانی را که
داوود دربارهٔ ابشالوم داد، شنیدند.
۶سپاه داوود برای مقابله با لشکر اسرائیل به خارج از شهر
رفت و جنگ در جنگل افرایم شروع شد. **۷**در نتیجه سپاه
داوود لشکر اسرائیل را شکست داد و بسیاری کشته شدند.
تعداد کشته‌شدگان به بیست هزار نفر می‌رسید. **۸**جنگ در
سراسر آن ناحیه گسترش یافت. تعداد کسانی‌که در جنگل
مردند زیادتر از آنهایی بود که با شمشیر کشته شدند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹در هنـگام جنگ، ابشـالوم به چند نفـر از خادمان داوود
بر خورد. او بر قاطر خود سوار شـد و فرار کرد. قاطر از زیر
شـاخه‌های یک درخت بزرگ بلوط رفت، سر ابشالوم میان
شـاخه‌ها گیر کرد و او در هوا آویزان ماند. قاطر از زیر پایش
رفت و به دویدن ادامه داد. ۱۰شخصی او را در آن حال دید و
به یوآب خبر داده گفت: «من ابشالوم را دیدم که از درخت
بلوط آویزان بود.»
۱۱یوآب از او پرسـید: «چه گفتی؟ تو او را در آنجا دیدی و
نکشـتی؟ اگر او را می‌کشتی من به تو ده سـکّهٔ نقره و یک
کمربند می‌دادم.»
۱۲امّا آن مرد به او گفت: «اگر هزار سکّهٔ نقره هم می‌دادی،
دست خود را بر پسر پادشـاه بلند نمی‌کردم، زیرا شنیدم که
داوود به تو و ابیشای و اتای چه امر کرد. او گفت که به‌خاطر
او به ابشالوم جوان صدمه‌ای نرسانیم. ۱۳و اگر من به پادشاه
خیانت می‌کردم و پسرش را می‌کشتم، از پادشاه مخفی نمی‌ماند
و تو نیز از من دفاع نمی‌کردی.»
۱۴یوآب گفت: «نمی‌خواهم با این حرفها وقت خود را تلف
کنم.» آنگاه درحالی‌که ابشـالوم زنده بود سه نیزه را گرفته و
به قلب او فرو کرد. ۱۵سـپس ده نفر از سربازان یوآب به دور
ابشالوم حلقه زدند و او را کشتند.
۱۶آنگاه یوآب شیپور نواخت و همهٔ لشکر از تعقیب اسرائیل
دست کشـیدند. ۱۷جسد ابشـالوم را به جنگل برده در چاه
عمیقی، انداختند و با تودهٔ بزرگی از سـنگ آن را پوشاندند.
همهٔ سپاه اسرائیل به شهرهای خود گریختند.
۱۸ابشالوم وقتی زنده بود در دشت پادشاه بنای یادبودی برای
خود ساخته بود، زیرا می‌گفت: «من پسری ندارم که نام مرا
زنده نگه دارد.» پس آن را به نام خود، یعنی یادبود ابشـالوم
نامید که تا به امروز به همان نام یاد می‌شود.

خبر مرگ ابشالوم به داوود

۱۹بعد اخیمعـص پسـر صادوق گفت: «حالـا می‌روم و به
پادشـاه مژده می‌دهم که خداوند او را از دسـت دشـمنانش
نجات داد.»
۲۰یوآب به او گفت: «نه، تـو نباید امروز این مژده را به او
بدهی. یک روز دیگر این کار را بکن، زیرا پسر پادشاه مرده
است.» ۲۱و یوآب به مرد حبشه‌ای گفت: «تو برو آنچه را که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دیدی به پادشاه خبر بده.» مرد حبشه‌ای تعظیم کرد و به راه افتاد.

۲۲اخیمعص باز به یوآب گفت: «خواهش می‌کنم بگذار که من هم به دنبال آن حبشه‌ای بروم.» یوآب گفت: «فرزندم، حالا رفتن تو فایده‌ای ندارد، زیرا خبر بیشتری نیست که تو ببری.»

۲۳اخیمعص گفت: «به هر حال من می‌خواهم بروم.»

یوآب به او اجازه داده گفت: «بسیار خوب، برو.» آنگاه اخیمعص از راه کوتاه دشت اردن رفت و پیش از مرد حبشه‌ای به آنجا رسید.

۲۴داوود کنار دروازهٔ شهر نشسته بود. هنگامی‌که دیده‌بان به بالای دیوار رفت، مرد تنهایی را دید که به طرف آنها می‌دود.

۲۵دیده‌بان به داوود خبر داد. پادشاه گفت: «اگر تنهاست حتماً خبری آورده است.» وقتی او نزدیکتر شد،

۲۶دیده‌بان شخص دیگری را دید که به طرف او می‌دود. دیده‌بان صدا کرد: «یک نفر دیگر هم می‌دود.»

پادشاه گفت: «البتّه او هم خبر بیشتری با خود آورده است.»

۲۷دیده‌بان گفت: «شخص اولی مثل اخیمعص می‌دود.»

پادشاه گفت: «او شخص خوبی است و خبر خوش می‌آورد.»

۲۸اخیمعص با آواز بلند گفت: «پادشاها، خبر خوشی است.» آنگاه در برابر او تعظیم کرده صورت بر زمین نهاد و گفت: «سپاس بر خداوند خدای شما، که شما را در مقابل مردمانی که علیه شما شورش کردند، پیروزی بخشید.»

۲۹پادشاه پرسید: «آیا ابشالوم سالم است؟» اخیمعص جواب داد: «وقتی یوآب مرا فرستاد، در آنجا هنگامهٔ بزرگی برپا بود، امّا ندانستم که چه بود.»

۳۰پادشاه گفت: «صبر کن، تو همین جا باش.» پس اخیمعص به یک طرف ایستاد.

۳۱در همین وقت مرد حبشه‌ای رسید و گفت: «مژده! زیرا خداوند امروز تو را از شر آنهایی که در مقابل تو شورش کردند، نجات داد.»

۳۲پادشاه پرسید: «آیا ابشالوم جوان سالم است؟» مرد حبشه‌ای گفت: «خداوند همهٔ دشمنان پادشاه و تمام آنهایی را که برضد او برخاستند، به روز آن جوان گرفتار کند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۳پادشاه بسیار غمگین شد و به اتاق بالای دروازه رفت و
گفت: «ای فرزندم، ابشالوم، ای پسرم، ابشالوم! ای کاش من
به جای تو می‌مردم! ای ابشالوم، فرزندم، پسرم!»

سرزنش داوود توسط یوآب

۱۹ یوآب باخبر شد که پادشاه برای ابشالوم گریه
می‌کند و سوگوار است. ۲چون مردم شنیدند که
پادشاه به‌خاطر پسر خود بسیار غمگین است، پیروزی آن روز
به اندوه تبدیل شد. ۳سربازان همه به آرامی وارد شهر شدند،
مانند سپاهی که شکست خورده باشد. ۴پادشاه روی خود
را پوشاند و با صدای بلند گریه کرد و گفت: «آه ای پسرم،
ابشالوم! وای پسرم، ابشالوم!»
۵آنگاه یوآب به کاخ پادشاه آمد و به او گفت: «امروز تو همه
را خجالت دادی. همین مردم بودند که زندگی تو، پسران،
دختران، زنان و صیغه‌هایت را نجات دادند. ۶تو دشمنان
خود را دوست داری و از کسانی‌که به تو محبّت دارند نفرت
داری. حالا به ما ثابت شد که مأموران و خدمتکارانت نزد تو
هیچ ارزشی ندارند. امروز فهمیدیم که اگر ابشالوم زنده بود
و همهٔ ما کشته می‌شدیم تو شاد می‌شدی. ۷به هر صورت
حالا برخیز و بیرون برو با مردم با مهربانی صحبت کن. اگر
این کار را نکنی به خدا قسم که تا شب یک نفر هم برایت
باقی نمی‌ماند و این برایت مصیبتی خواهد بود که در عمرت
ندیده باشی.» ۸پس پادشاه به ناچار برخاست و رفت و کنار
دروازهٔ شهر نشست. مردان او شنیدند که او آنجاست و همهٔ
آنها آنجا جمع شدند.

حرکت داوود به طرف اورشلیم

در این زمان تمام اسرائیلی‌ها به شهرهای خودشان فرار
کردند. ۹بحث و گفت‌وگویی در بین تمام طایفه‌ها شروع شد
و می‌گفتند: «پادشاه، ما را از دست دشمنان ما و فلسطینی‌ها
نجات داد و حالا از دست ابشالوم فراری است و در آوارگی
به سر می‌برد. ۱۰حالا ابشالوم که ما به عنوان پادشاه خود مسح
نموده‌ایم در جنگ کشته شده است، پس چرا منتظر هستیم و
داوود پادشاه را باز نمی‌آوریم؟»
۱۱خبر آنچه اسرائیلی‌ها می‌گفتند به داوود رسید. بعد داوود
پادشاه به صادوق و ابیاتار کاهن پیامی به این شرح فرستاد: «به
رهبران یهودا بگویید: چرا در باز آوردن پادشاه، شما آخر همه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هستید؟ **۱۲**و شما که برادران و از رگ و خون من هستید چرا
در باز آوردن پادشاه تأخیر می‌کنید؟ **۱۳**و به عماسا بگویید: چون
تو خواهرزادهٔ من هستی، خدا مرا بکشد، اگر تو را به جای
یوآب سپهسالار خود مقرّر نکنم.» **۱۴**پس عماسا سرکردگان
یهودا را قانع ساخت و آنها هم با یکدل و یک زبان موافقت
کردند و به پادشاه پیام فرستادند و گفتند: «تو و همهٔ کسانی‌که
با تو هستند به نزد ما بازگردید.»

۱۵پس پادشاه رهسپار اورشلیم شد و وقتی‌که به رود اردن
رسید، همهٔ مردم یهودا به استقبال او به جلجال آمدند تا پادشاه
را در عبور از رود اردن همراهی کنند.

۱۶شمعی، پسر جیرای بنیامینی هم با عجله از بحوریم آمد و
همراه مردم یهودا به استقبال او شتافت. **۱۷**با او یک‌هزار بنیامینی
با صیبا، خادم شائول و پانزده پسر و بیست نفر خدمتکار او
بودند و پیش از داوود به رود اردن رسیدند. **۱۸**آنها از رودخانه
گذشتند تا خاندان پادشاه را به این سوی رودخانه بیاورند و هر
آنچه خواست پادشاه است انجام دهند.

داوود شمعی را عفو می‌کند

وقتی پادشاه از رود عبور کرد، شمعی پسر جیر به پیش پای
پادشاه افتاد **۱۹**و گفت: «امیدوارم که سرورم گناهی را که
کرده‌ام و خطای بزرگی را که در روز رفتن ایشان از اورشلیم
از من سر زد فراموش کرده و مرا بخشیده باشند. **۲۰**زیرا خودم
خوب می‌دانم که چه گناهی کرده‌ام و به همین خاطر قبل از
همهٔ خاندان یوسف به استقبال پادشاه آمدم.»

۲۱ابیشای پسر صرویه گفت: «آیا شمعی که پادشاه برگزیدهٔ
خداوند را دشنام داد، نباید کشته شود؟»

۲۲داوود به پسران صرویه، ابیشای و یوآب گفت: «کسی
نظر شما را نپرسید. آیا می‌خواهید مشکل ایجاد کنید؟ امروز
روز کشتن نیست، بلکه روزی است که باید جشن بگیریم،
زیرا من دوباره پادشاه اسرائیل شدم.» **۲۳**بعد پادشاه به شمعی
گفت: «سوگند یاد می‌کنم که تو کشته نخواهی شد.»

محبّت مفیبوشت به داوود

۲۴-۲۵بعد مفیبوشت، پسر شائول از اورشلیم به دیدن پادشاه
آمد. از روزی که پادشاه اورشلیم را ترک کرد، مفیبوشت دیگر
پاها و لباس خود را نشست و ریش خود را کوتاه نکرد. پادشاه
به او گفت: «چرا با من نیامدی؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۶مفیبوشت جواب داد: «ای پادشاه! خادم من مرا فریب داد. من به او گفتم که الاغ مرا پالان کن، چون می‌خواهم بر آن سوار شوم و همراه پادشاه بروم. شما می‌دانید که من از دو پا لنگ هستم. **۲۷**و او به من تهمت زد که من نخواستم همراه پادشاه بروم. من می‌دانم که پادشاه همچون فرشتهٔ خداوند است و بنابراین هرچه میل دارید بکنید. **۲۸**تمام خاندان ما باور نمی‌کردند که شما ما را زنده بگذارید، امّا برعکس شما، مرا از بین همهٔ کسانی‌که با شما به سر یک سفره نان می‌خوردند زیادتر افتخار بخشیدی. من هیچ گِله و شکایتی ندارم.»

۲۹پادشاه گفت: «دیگر حرف نزن. من تصمیم گرفتم که تو و صیبا زمین را بین خود تقسیم کنید.»

۳۰مفیبوشت گفت: «همهٔ زمین از آن صیبا باشد. چون حالا پادشاه به سلامتی برگشته است همین برای من کافی است.»

داوود برزلائی را برکت می‌دهد

۳۱برزلائی که از داوود و سپاه او در محنایم پذیرایی کرده بود، از روجلیم آمد تا پادشاه را در عبور از رود اردن بدرقه کند. **۳۲**او شخص سالخورده و ثروتمندی بود که هشتاد سال عمر داشت. **۳۳**پادشاه به او گفت: «همراه من به اورشلیم بیا. در آنجا زندگی کن و من همهٔ وسایل زندگی تو را فراهم می‌کنم.»

۳۴امّا برزلائی به پادشاه گفت: «سالهای زیادی از عمر من باقی نمانده است که به اورشلیم بروم. **۳۵**من پیرمردی هشتاد ساله هستم. و هیچ چیز برایم لذّت بخش نیست. مزهٔ آنچه را که می‌خورم و می‌نوشم، نمی‌توانم بفهمم. صدای آواز خوانندهٔ مرد یا زن را نمی‌توانم بشنوم. پس چرا با رفتن خود مشکل دیگری بر مشکلات پادشاه بیافزایم؟ **۳۶**برای من همین افتخار کافی است که با پادشاه از رود عبور کنم! بعد اجازه می‌خواهم که به سرزمین خود بازگردم **۳۷**و در همان جایی که پدر و مادرم دفن شده‌اند، بمیرم. امّا پسرم کمهام اینجا در خدمت پادشاه است. اجازه بدهید که با شما بیاید و هر خوبی که در حق او بکنید در حقیقت، در حق من کرده‌اید.»

۳۸پادشاه گفت: «بسیار خوب، کمهام با من بیاید و هرچه که تو بخواهی برای او انجام می‌دهم.» **۳۹**پس همگی از رودخانه گذشتند. وقتی‌که پادشاه به آن طرف رود رسید برزلائی را بوسید و برکتش داد و برزلائی به خانهٔ خود برگشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مجادلهٔ یهودا و اسرائیل

۴۰پادشاه به جلجال رفت و کمهام را هم با خود برد. تمام
مردم یهودا و نیمی از مردم اسـرائیل در آنجـا حاضر بودند و
همراه او رفتند. ۴۱بعد همهٔ مردان اسرائیل جمع شده به حضور
او برای شکایت آمدند و به او گفتند که چرا تنها مردان یهودا
پادشاه و خانوادهاش را در عبور از رود همراهی کردند؟
۴۲مردم یهـودا در جواب گفتند: «بهخاطر اینکه پادشـاه از
طایفهٔ خود ماست. دلیلی ندارد که شما حسادت کنید. ما از
او چیزی نگرفتهایم و او به ما انعامی نداده است.»
۴۳مردم اسرائیل گفتند: «در اسرائیل ده طایفهٔ دیگر هست،
بنابراین ما ده برابر بیشتر از شما به گردن پادشاه حق داریم. پس
چرا سایر طایفهها را در آوردن پادشاه دعوت نکردید؟ بهخاطر
داشته باشـید که ما اولین کسانی بودیم که پیشنهاد کردیم او
را دوباره بیاوریم تا پادشاه ما باشد.»
امّا مردم یهـودا در ادّعای خود خشـنتر از مردم اسـرائیل
بودند.

شورش شبع

۲۰ مرد فرومایهای به نام شبع فرزند بکری و از طایفهٔ
بنیامین در جلجال بود. او شیپور خود را به صدا
درآورد و فریـاد زد: «مـا داوود را نمیخواهیم. او پادشـاه ما
نیست. ای مردم اسـرائیل به خانههای خود بازگردید.» ۲پس
تمام قوم اسرائیل داوود را ترک کرده به دنبال شبع رفتند. امّا
مردم یهودا با پادشـاه ماندند و او را از رود اردن تا اورشـلیم
همراهی کردند.
۳وقتی داوود به کاخ خود در اورشلیم وارد شد، دستور داد
که ده صیغهای را که مأمور نگهبانی خانهاش بودند، در یک
خانه تحت مراقبت نگه دارند و احتیاجات ایشان را تهیّه کنند.
ولی دیگر با آنها همبستر نشد و تا روز مرگ ایشان مانند زنان
بیوه در آن خانه محبوس ماندند.
۴پادشاه به عماسا دستور داده گفت: «مردان اسرائیل را گردهم
بیاور و تا پس فردا با آنها نزد من بیا.» ۵عماسـا رفت تا سپاه
را جمع کند، امّا کار جمعآوری بیش از سه روز طول کشید.
۶داوود به ابیشای گفت: «شبع ممکن است بیشتر از ابشالوم
به ما زیان برساند. فوراً چند نفر از محافظین مرا با خود بردار
و به تعقیب او برو و پیش از آنکه داخل شهر دیوارداری شود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و موجب درد سر و گرفتاری ما گردد خود را به او برسان.»
۷پس ابیشای و یوآب همراه با چند نفر از محافظین پادشاه و
عدّه‌ای از دلاوران از اورشلیم به تعقیب شبع رفتند. **۸**وقتی به
سنگ بزرگی که در جبعون است رسیدند، عماسا به استقبال
ایشان آمد. یوآب درحالی‌که لباس سربازی به تن و خنجر در
غلاف به کمر بسته بود به طرف عماسا قدم برداشت. در
همین وقت خنجر او از غلاف به زمین افتاد. **۹**یوآب به عماسا
گفت: «برادر، چطوری؟» این را گفت و با دست راست خود
ریش او را گرفت که ببوسد، **۱۰**امّا عماسا متوجّه خنجری که
در دست دیگر یوآب بود نشد. یوآب خنجر را در شکم او
فرو برد و روده‌هایش به زمین ریخت. عماسا با همان ضربهٔ
اول جان داد.

بعد یوآب و برادرش، ابیشای به تعقیب شبع پسر بکری رفتند.
۱۱یکی از مردان یوآب، کنار جسد عماسا ایستاد و فریاد زد: «هر
که طرفدار داوود و یوآب است به دنبال یوآب بیاید.» **۱۲**عماسا
غرق در خون، در سر راه افتاده بود. وقتی یکی از مردان یوآب
دید که جمعیّتی به دور جسد او ایستاده‌اند و تماشا می‌کنند،
عماسا را از سر راه برداشته در صحرا انداخت و جنازهٔ او را
با روی‌اندازی پوشاند. **۱۳**وقتی جسد عماسا از سر راه برداشته
شد، همگی به دنبال یوآب برای دستگیری شبع رفتند.

۱۴شبع از تمام طایفه‌های اسرائیل گذشت و به آبل بیت معکه
آمد. همهٔ مردم خاندان بکری در شهر آبل بیت معکه جمع
شده از او پیروی کردند. **۱۵**سربازان یوآب به آبل رسیده آن را
محاصره و تصرّف کردند. بعد پشته‌ای در برابر شهر ساختند
و از بالای آن به خراب کردن دیوارها پرداختند. **۱۶**آنگاه زن
دانایی از بالای دیوار شهر، یوآب را صدا کرده گفت: «به یوآب
بگویید که نزد من بیاید تا با او حرف بزنم.» **۱۷**یوآب نزد آن
زن رفت و زن از او پرسید: «تو یوآب هستی؟»
او جواب داد: «بله.»
زن به او گفت: «به حرف کنیزت گوش بده.»
یوآب گفت: «گوش می‌دهم.»
۱۸زن گفت: «در قدیم می‌گفتند: اگر مشکلی دارید 'برای
حل آن به شهر آبل بروید.' زیرا در آنجا هر مشکلی حل و
فصل می‌شد. **۱۹**من یکی از اشخاص صلح جو و ایماندار
در اسرائیل هستم. تو می‌خواهی شهری را که مادر شهرهای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسرائیل اســت خراب کنی؟ چرا چیزی که متعلّق به خداوند است از بین می‌بری؟»

۲۰یوآب جواب داد: «خدا نکند که من آن را نابود یا خراب کنم. **۲۱**امّا در اینجا شخصی است به نام شبع پسر بکری، از کوهســتان افرایم. او در مقابل داوود پادشاه دست به شورش زده است. ما فقط او را می‌خواهیم که تسلیم شود و آن وقت ما همه از اینجا می‌رویم.»

زن گفت: «بسیار خوب، ما سر او را از آن طرف دیوار برایت می‌اندازیم.» **۲۲**آنگاه زن با پیشــنهاد حکیمانهٔ خود نزد مردم رفت و آنها سر شبع را بریدند و برای یوآب انداختند. بعد یوآب شیپور نواخت و مردان، شهر را ترک کردند و به خانه‌های خود بازگشتند و یوآب به اورشلیم نزد پادشاه رفت.

صاحب منصبان داوود

۲۳اکنون یوآب فرماندهٔ کلّ ارتش اسرائیل بود و بنایاهو، پسر یهویاداع سرفرماندهی لشکر محافظین دربار را به عهده داشت. **۲۴**ادورام مســئول کارگران اجباری، یهوشــافاط، پسر اخیلود وزیر اطّلاعات، **۲۵**شیوا منشی و صادوق و ابیاتار کاهن بودند. **۲۶**عیرای یاییری هم کاهن شخصی داوود بود.

اعدام فرزندان شائول

۲۱ در دوران سلطنت داوود سه سال خشکسالی شد. داوود بــه درگاه خداوند دعا کرد و خداوند به او پاسخ داد و فرمود: «این خشکسالی نتیجهٔ گناه شائول و خاندان اوست که جبعونیان را کشتند.» **۲**پس پادشاه، جبعونیان را به حضور خود فراخواند. (جبعونیان از قوم اسرائیل نبودند، بلکه گروهی از باقیماندگان اموریان بودند. بنی‌اسرائیل قسم خورده بودند که هرگز به روی آنها شمشیر نکشند. امّا شائول به‌خاطر تعصّبات ملّی قصد کشتن آنها را کرد.) **۳**داوود از ایشان پرسید: «چه کاری می‌توانم برای شما انجام دهم تا جبران گذشته بشود تا شما قوم خداوند را برکت بدهید؟»

۴آنها جــواب دادنــد: «ما از شــائول و خانــدان او نقره و طلا نمی‌خواهیم و نمی‌خواهیم کســی از مردم اسرائیل کشته شود.»

پادشاه پرسید: «پس چه می‌خواهید؟»

۵-۶آنها گفتند: «هفت پسر شائول را به ما بدهید. فرزندان کسی‌که می‌کوشید ما را از بین ببرد تا کسی از ما در اسرائیل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

باقی نماند. ما آنها را در جبعه، شهر شائول که پادشاه برگزیدهٔ خداوند بود به دار خواهیم آویخت.» پادشاه قبول کرد و گفت: «آنها را به شما می‌دهم.»

۷امّا پادشاه مفیبوشت، پسر یوناتان را نداد، زیرا داوود و یوناتان در حضور خداوند قسم خورده بودند. **۸**پس دو پسر رصفه را که برای شائول به دنیا آورده بود، یعنی ارمونی و مفیبوشت و پنج پسر میرب، دختر شائول را که برای عدرییل پسر برزلائی محولاتی به دنیا آورده بود به دست آنها سپرد. **۹**آنها همه را در حضور خداوند بر آن کوه به دار آویختند و همهٔ آنها جان سپردند. روزی که آنها را کشتند، همزمان با روز اول فصل دروی جو بود.

۱۰رصفه، همسر صیغه‌ای شائول، دختر آیه، پلاسی را گرفت و برای خود به روی صخره‌ای انداخت. در تمام موسم درو تا روزی که باران بارید، در آنجا ماند و از جنازهٔ دو پسرش شبانه‌روز نگهداری کرد تا پرندگان به آنها کاری نداشته باشند.

۱۱هنگامی که داوود این خبر را شنید، **۱۲-۱۴**به مردان خود دستور داد تا استخوانهای آنها را جمع کنند و ضمناً چند نفر را به یابیش جلعاد فرستاد و از مقامات آنجا تقاضا کرد که استخوانهای شائول و یوناتان را برایش بفرستند. آنها اجساد شائول و یوناتان را از میدان عمومی شهرشان دزدیده بودند. فلسطینی‌ها آن دو را بعد از آنکه در سر کوه جلبوع کشتند، به آن میدان آوردند و آویزان کردند. وقتی استخوانها را آوردند آنها را با استخوانهای هفت نفر دیگر در قبرستان قیس، پدر شائول در شهر صیلع در سرزمین بنیامین دفن کردند. بعد از آن خداوند دعای ایشان را قبول کرد و خشکسالی از بین رفت.

ستیز با غول فلسطینی

(اول تواریخ ۲۰:۴-۸)

۱۵بار دیگر فلسطینی‌ها علیه اسرائیل جنگ را آغاز کردند و داوود و سربازانش با آنها وارد مبارزه شدند. در طول جنگ، داوود خسته و فرسوده شد. **۱۶**یشبی بنوب که از فرزندان غولها و وزن نیزهٔ برنزی او در حدود سه و نیم کیلو بود و یک شمشیر نو به کمر داشت، قصد کشتن داوود را کرد. **۱۷**امّا ابیشای، پسر صرویه به کمک داوود آمد و به فلسطینی حمله کرد و او را کشت. آنگاه مردان داوود به او گفتند: «از این به بعد تو نباید با ما به جنگ بروی، زیرا ما نمی‌خواهیم که چراغ اسرائیل خاموش شود.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸بعد از آن در یک جنگ دیگر با فلسطینیان که در جوب به
وقوع پیوست، سبکای حوشاتی، سفای را که یکی از فرزندان
غولها بود، کشت.
۱۹باز در جنگ دیگری با فلسطینیان که آن هم در جوب بود،
الحانان پسر یاعیر، لحمی را که برادر جلیات بود و نیزه‌ای به
اندازهٔ نورد بافندگی داشت، کشت.
۲۰در جنگ دیگری در جت، مرد قوی هیکل و قد بلندی
بود که دست و پاهایش شش انگشت داشت، یعنی تعداد کلّ
انگشتان دست و پایش بیست و چهار بود او از فرزندان غولها
بود. ۲۱چون اسرائیل را تحقیر کرد، برادرزادهٔ داوود، یوناتان
پسر شمعه او را به قتل رساند.
۲۲این چهار نفر همه از فرزندان غولها بودند که به دست
داوود و مردان او کشته شدند.

سرود پیروزی داوود
(مزمور ۱۸)

۲۲ ۱-۲داوود بعد از آنکه خداوند او را از دست شائول
و دیگر دشمنانش رهانید، این سرود را به سپاس
نجات خود، برای خداوند سرایید:

خداوند پشتیبان من است،
و پناهگاه مستحکم من.
۳ خدای من، نجات‌دهندهٔ من است.
او همانند یک پناهگاه از من محافظت می‌کند؛
او مرا حمایت می‌کند و در امنیّت نگاه می‌دارد.
او نجات‌دهندهٔ من است.
او مرا حمایت می‌کند و از دست دشمنانم رهایی‌ام
می‌بخشد.
۴ خداوند را که شایستهٔ سپاس و ستایش است می‌طلبم،
و از شر دشمنانم در امان هستم.

۵ امواج مرگ به دورم حلقه زده‌اند
و امواج نابودکننده احاطه‌ام کرده‌اند.
۶ طنابهای گور به دورم حلقه زده‌اند
و مرگ، دام خود را بر سر راهم قرار داده است.
۷ در مشکلاتم به حضور خداوند زاری نمودم،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از خدای خود کمک خواستم.
و او از معبد خود نالهٔ مرا شنید
و فریاد من به گوشش رسید.

۸ آنگاه زمین لرزید و تکان خورد
و بنیاد آسمانها از شدّت خشم او به لرزه افتاد.
۹ از سوراخهای بینی او دود برآمد
و از دهانش زغال برافروخته و آتش کشنده بیرون آمد.
۱۰ او آسمانها را شکافت و فرود آمد
و زیر پاهایش ابرهای سیاه بود.
۱۱ او با سرعت بر فرشتهٔ بالدار خود پرواز کرد
و بر بالهای باد پرواز کرد.
۱۲ او با تاریکی خود را پوشانید
و ابرهای سیاه باران‌زا احاطه‌اش کردند.
۱۳ از روشنی حضور او شراره‌ها زبانه کشیدند.

۱۴ خداوند نیز در آسمانها با صدای رعدآسا سخن گفت.
و صدای خداوند متعال شنیده شد.
۱۵ تیرهای خود را پرتاب نمود و دشمنانش را پراکنده ساخت
و با رعد و برق همه را آشفته کرد.
۱۶ عمق دریا ظاهر شد
و بنیاد زمین آشکار گردید،
هنگامی که خداوند دشمنانش را توبیخ کرد
و با خشم بر آنها غرید.

۱۷ خداوند دستش را از آسمان دراز کرد و مرا برگرفت؛
و از آبهای عمیق مرا بیرون کشید.
۱۸ او مرا از دست دشمنان قدرتمندم
و از دست تمام کسانی‌که از من متنفّرند رهانید
آنها برایم خیلی قوی بودند.
۱۹ وقتی در سختی بودم، بر سرم ریختند،
امّا خداوند از من حمایت کرد.
۲۰ او مرا کمک کرد تا از خطر رهایی یابم؛
او مرا نجات داد زیرا از من خشنود بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۱ خداوند به‌خاطر نیکوکاری‌ام به من پاداش داد
و به‌خاطر بی‌گناهی‌ام به من برکت عطا نمود.
۲۲ من دستورات خداوند را بجا آورده‌ام
و روی خود را از خدا برنگردانیده‌ام.
۲۳ احکام او را انجام داده‌ام
و از اوامر او سرپیچی نکرده‌ام.
۲۴ در پیشگاه او بی‌عیب بوده
و از گناه دوری کرده‌ام.
۲۵ بنابراین به‌خاطر نیکوکاری‌ام به من پاداش داد،
و به‌خاطر بی‌گناهی‌ام به من برکت عطا نمود.

۲۶ ای خداوند، تو با اشخاص وفادار، وفادار هستی
و به مردم بی‌عیب، نیکویی می‌کنی.
۲۷ با کسانی‌که پاک هستند با پاکی رفتار می‌نمایی
و با کسانی‌که کجرو هستند مخالفت می‌کنی.
۲۸ تو فروتنان را نجات می‌بخشی،
و اشخاص متکبّر را سرنگون می‌کنی.

۲۹ ای خداوند، تو نور من هستی
تاریکی مرا روشن گردان.
۳۰ با نیروی تو به دشمن یورش می‌برم
و دژهای آنان را درهم می‌شکنم.

۳۱ راه خدا کامل و وعدهٔ خدا قابل اطمینان است،
او حافظ کسانی است که به او پناه می‌برند.
۳۲ خداوند، تنها خداست؛
خدا تنها تکیه‌گاه ماست.
۳۳ این خدا، پناهگاه پایدار من است
و راه من را امن ساخته است.
۳۴ پاهای مرا مانند پاهای آهو ساخته
و بر کوهها استوارم نموده است.
۳۵ دستهایم را برای جنگ تعلیم می‌دهد
تا بتوانم قویترین کمان را به دست گیرم.

۳۶ ای خداوند تو از من حمایت نموده و مرا نجات دادی،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کمک تو مرا به عظمت رسانید.
۳۷ راه را برای قدمهایم هموار ساختی،
تا پاهایم نلغزند.
۳۸ دشمنانم را تعقیب کردم و آنها را شکست دادم؛
و تا آنها را از بین نبردم بازنگشتم.
۳۹ آنها را بکلّی پایمال نمودم تا دیگر بر نخیزند
و به زیر پاهایم جان دادند.
۴۰ تو برای مبارزه به من نیرو بخشیدی
و دشمنانم زیر پاهایم جان دادند.
۴۱ دشمنانم را متواری ساختی
و کسانی را که از من نفرت داشتند، نابود کردم.
۴۲ آنها برای کمک زاری می‌کنند، امّا کسی به دادشان
نمی‌رسد.
خداوند را صدا کردند، امّا او به آنها جوابی نداد.
۴۳ من آنها را همچون غبار زمین، خُرد کردم
و به زیر پاهای خود مانند گل و لای کوچه پایمال
نمودم.

۴۴ تو مرا از دست مردم ستیزه‌گر رهانیدی،
و فرمانروایی مرا بر ملّتها حفظ نمودی؛
مردمی را که نمی‌شناختم، اکنون مرا خدمت می‌کنند.
۴۵ بیگانگان نزد من تعظیم می‌کنند
و دستوراتم را فوراً اطاعت می‌نمایند.
۴۶ آنها دلسرد شده‌اند
و با ترس و لرز از قلعه‌های خود بیرون می‌آیند.

۴۷ خداوند زنده است! حامی خود را ستایش می‌کنم!
متبارک باد خدای قدرتمند که مرا نجات می‌دهد!
۴۸ او در برابر دشمنانم مرا پیروزی می‌بخشد
و ملل جهان را به دست من مغلوب می‌سازد.
۴۹ او مرا از دست دشمنانم می‌رهاند.

و نزد دشمنانم سرافرازم می‌نماید
و مرا از چنگ مردم ظالم نجات می‌دهد.
۵۰ بنابراین من تو را در میان ملّتها ستایش می‌کنم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و سرود نیایش برای تو می‌خوانم.
۵۱ خداوند پیروزی و افتخار را نصیب پادشاه برگزیدهٔ خود می‌کند
و به برگزیدهٔ خود داوود، و فرزاندان او
برای همیشه رحمت و شفقت نشان می‌دهد.

آخرین گفتار داوود

۲۳ داوود پسر یَسی، مردی که خداوند او را به بزرگی رساند، مردی که خداوندِ یعقوب او را پادشاه کرد، مردی که سرایندهٔ سرودهای خوش برای اسرائیل است. این آخرین کلام اوست.

۲ «روح خداوند به وسیلهٔ من سخن می‌گوید
و کلام او از زبان من جاری است.
۳ خدای اسرائیل به زبان آمد
و نگهبان اسرائیل به من گفت:
'پادشاهی که با عدالت حکمرانی
و از خداوند پیروی می‌کند،
۴ مانند نور خورشید در آسمان بی‌ابر می‌درخشد،
خورشیدی که نورش بعد از بارندگی، سبزه‌ها را
درخشان می‌کند.'

۵ «آری، بدین‌گونه پروردگار به خاندان من فزونی می‌بخشد،
زیرا او پیمانی استوار و جاودان با من بسته است،
پیوندی که شکسته نخواهد شد،
پیمانی که تغییر نخواهد کرد.
تنها خواست من چنین است و آن پیروزی من است
که خداوند حتماً آن را ممکن خواهد ساخت.
۶ امّا مردم بدکار مانند خار هستند که دور انداخته می‌شوند،
زیرا به آنها نمی‌توان دست زد.
۷ اگر کسی بخواهد به آنها دست بزند،
باید به وسیله‌ای آهنی یا انبر مجهّز باشد
تا آنها را گرفته در آتش بسوزاند.»

سربازان برجستهٔ داوود

۸ اینها نامهای سه قهرمانی هستند که در سپاه داوود خدمت کردند. نفر اول آنها یوشیب بشبت تحکمونی که رهبر آن سه نفر بود. او در یک جنگ هشتصد نفر را کشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹نفر دوم العازار، پسر دودو و نوهٔ اخوح بود. او یکی از سه نفری بود که وقتی فلسطینی‌ها برای جنگ جمع شده بودند، همراه داوود برای مقابلهٔ آنها رفت. در آن جنگ همهٔ سربازان اسرائیلی فرار کردند، **۱۰**ولی او به جنگ ادامه داد و به کشتار فلسطینی‌ها پرداخت تا اینکه دستش خسته شد و شمشیر به دستش چسبید. خداوند در آن روز پیروزی بزرگی نصیب ایشان کرد. بعد کسانی که فرار کرده بودند برگشتند و شروع به تاراج و غارت کردند.

۱۱نفر سوم شمه پسر آجی هراری بود. هنگامی که فلسطینی‌ها در لِحی، آنجا که کشتزار عدس بود گرد آمده بودند، سپاه اسرائیل همگی گریختند، **۱۲**ولی او تنها در میدان برای دفاع ایستاد و فلسطینی‌ها را شکست داد. خداوند آنها را به پیروزی بزرگی نایل گردانید.

۱۳داوود در غار عدُلام بود و سپاه فلسطینی‌ها در دشت رفائیم اردو زده بودند، سه نفر از سی فرماندهٔ نظامی لشکر اسرائیل، در فصل درو به دیدار او رفتند. **۱۴**داوود در مکان محفوظی بود و فلسطینی‌ها در بیت‌لحم مستقر بودند. **۱۵**داوود با شوق و آرزو گفت: «ای کاش کسی بود که برایم کمی آب از چاهی که نزدیک دروازهٔ بیت‌لحم است، می‌آورد.» **۱۶**آنگاه آن سه مرد دلاور قلب لشکر دشمن را شکافته از چاه پهلوی دروازهٔ بیت‌لحم آب کشیدند و برای داوود بردند. امّا داوود آب را ننوشید، بلکه آن را برای خداوند ریخت **۱۷**و گفت: «خداوندا، غیر ممکن است این را بنوشم. این آب، خون این مردان است که زندگی خود را به‌خاطر آوردن آن به خطر انداختند.» پس داوود آب را ننوشید.

این بود کاری که آن سه مرد دلاور کردند.

۱۸ابیشای برادر یوآب، پسر صرویه سرکردهٔ آن سی نفر بود. یک‌بار او به تنهایی سیصد نفر از دشمن را کشت و به‌خاطر همین شجاعتش مثل آن سه نفر مشهور شد. **۱۹**گرچه او فرماندهی سی نفر از سرداران را به عهده داشت، ولی در شهرت به آن سه نفر نمی‌رسید.

۲۰بنایاهو پسر یهویاداع سرباز مشهور دیگری است که شجاعتهای فراوانی از خود نشان داد. از جمله او دو جنگجوی بزرگ موآبی را کشت و در روز برفی وارد چاهی شد و شیری را کشت. **۲۱**بار دیگر با یک چوبدستی، به یک نفر پهلوان مصری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که به نیزه مسلّح بود حمله کرد. نیزه را از دستش ربود و با نیزهٔ خودش، او را کشت. **۲۲**بنایاهو با انجام چنین کارهایی مانند آن سه قهرمان شهرت یافت. **۲۳**او یکی از آن سی نفر دلاور مهم بود، ولی با این وجود مقام و رتبهٔ آن سه نفر را نداشت. داوود او را به مقام فرماندهی محافظین خود تعیین کرد.

۲۴عسائیل، برادر یوآب هم یکی از آن سی نفر بود. بقیّهٔ آنها عبارت بودند از:

الحانان پسر دودو از بیت‌لحم،
۲۵شمهٔ حرودی، الیقای حرودی،
۲۶حالص فلطی، عیرا پسر عقیش تقوعی،
۲۷ابیعزر عناتونی، مبونای حوشاتی،
۲۸صلمون اخوخی، مهرای نطوفاتی،
۲۹حالب پسر بعنهٔ نطوفاتی،
اتای پسر ریبای از شهر جبعهٔ بنیامین،
۳۰بنایای فرعاتونی،
هدای از وادیهای جاعش،
۳۱ابوعلبون عرباتی، عزموت برحومی،
۳۲الیحبای شعلبونی پسر یاشن، یوناتان،
۳۳شمهٔ هراری، اخیام پسر شارر هراری،
۳۴الیفلط پسر احسبای پسر معکاتی،
الیعام پسر اخیتوفل جیلونی،
۳۵حصرون کرملی، فعرای اربی،
۳۶یجال پسر ناتان از صوبه، بانی جادی،
۳۷صالق عمونی، نحرای بئیروتی (سلاحدار یوآب، پسر صرویه)،
۳۸عیرای یتری، جارب یتری
۳۹و اوریای حِتّی. این سرداران جمعاً سی و هفت نفر بودند.

سر شماری توسط داوود
(اول تواریخ ۲۱:۱-۲۷)

۲۴ بار دیگر خشم خداوند بر اسرائیل فرود آمد و داوود را وادار به سرشماری اسرائیل و یهودا کرد. **۲**پادشاه به یوآب، فرمانده ارتش خود گفت: «بروید تمام طایفه‌های اسرائیل را از دان تا بئرشبع سرشماری کنید تا بدانم که جمعیّت سربازان کشور چند نفر است.»

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳یوآب گفت: «خداوندا عمر پادشـاه آن‌قدر دراز باشد که تعداد مردم کشور را صد برابر حالا ببینند. آیا می‌توانم بپرسم که چرا پادشاه می‌خواهد این کار انجام شود؟» **۴**امّا پادشاه یوآب و افسران را مجبور کرد تا قبول کنند. پس یوآب و فرماندهان لشکر از حضور پادشاه مرّخص شدند و برای سرشماری مردم اسرائیل به راه افتادند.

۵آنها از اردن عبور کرده در عروعیر، در جنوب شهر که در وسط درّه‌ای در سرزمین جاد و در نزدیکی یعزیر است، چادر زدند. **۶**بعد به جلعاد، در سرزمین تحتیم حدشی رسیدند و سپس به دان یعن آمدند. بعد از آنجا رفته صیدون را دور زده **۷**به قلعهٔ صور آمدند. از همه شهرهای حویان و کنعانیان گذشتند تا به بئرشبع در جنوب یهودا رسـیدند. **۸**سرشماری مدّت نه ماه و بیست روز طول کشید. سپس یوآب و همراهانش به اورشلیم برگشـتند. **۹**یوآب نتیجهٔ سرشماری را به پادشاه تقدیم کرد و معلوم شـد که جمعیّت اسرائیل هشـتصد هزار مرد جنگی و شمشیرزن و از یهودا پانصد هزار نفر بودند.

۱۰بعد از آنکه سرشماری تمام شد، داوود از عمل خود پشیمان گشت و به خداوند گفت: «من گناه بزرگی را مرتکب شدم، آفریدگارا مرا ببخش، به راستی کار بیهوده‌ای کردم.»

۱۱–۱۲خداوند بـه جادِ نبی که رائی داوود بود، فرمود: «برو به داوود بگو من به تو سـه انتخاب می‌دهـم. هر کدام را او انتخاب کند، آن را انجام خواهم داد.» بامدادان چون داوود برخاست، **۱۳**جاد نزد داوود رفت و گفت: «آیا می‌خواهی سه سال خشکسالی به کشورت بیاید، یا قبول داری که برای سه ماه از دشمنان فراری باشی و یا وبا برای سه روز در کشور شایع شود؟ حالا جواب بده که کدام‌یک از آنها را قبول می‌کنی تا به خداوند بگویم؟»

۱۴داوود جواب داد: «تصمیم سـختی است. امّا بهتر است که خود را به خداوند بسپارم از اینکه به دست دشمنان بیفتم، زیرا او خدایی بسیار بخشنده و مهربان است.» **۱۵**پس خداوند بیماری کشنده‌ای را بر مردم اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از دان تا بئرشبع تلف شدند. **۱۶**هنگامی‌که فرشته دست خود را دراز کرد تا اورشلیم را نابود سـازد خداوند پشیمان شد و به او گفت: «کافی است، دست نگه‌دار!» فرشتهٔ خداوند در خرمنگاه ارونهٔ یبوسی بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷هنگامی‌که داوود فرشته را دید، به خداوند گفت: «من گناهکار هستم این مردم بیچاره چه گناهی کرده‌اند؟ من و خاندانم سزاوار قهر و غضب تو هستیم.»

۱۸در همان روز جاد نزد داوود آمد و گفت: «برو و قربانگاهی در خرمنگاه ارونهٔ یبوسی برای خداوند بساز.» **۱۹**داوود موافقت کرد و رفت تا آنچه را که خداوند فرموده بود بجا آورد. **۲۰**وقتی ارونه دید که پادشاه و مردانش به سوی او می‌آیند، پیش رفت و به خاک افتاد **۲۱**و پرسید: «چرا پادشاه نزد این خدمتکار خود آمده‌اند؟»

داوود گفت: «می‌خواهم که این خرمنگاه را از تو بخرم و برای خداوند قربانگاهی بسازم تا این بلا رفع شود.»

۲۲ارونه گفت: «پادشاه اختیار دارند که هر استفاده‌ای از آن بکنند. گاوها هم برای قربانی سوختنی حاضرند و می‌توانند خرمنکوب و یوغ گاوها را برای هیزم به کار ببرند. **۲۳**همهٔ اینها را به پادشاه می‌دهم و دعا می‌کنم که خداوند قربانی پادشاه را قبول فرماید.»

۲۴امّا پادشاه به ارونه گفت: «خیر، من می‌خواهم قیمت همه‌چیز را به تو بدهم و چیزی که رایگان باشد برای خداوند قربانی نمی‌کنم.» پس داوود خرمنگاه و گاوها را به قیمت پنجاه تکه نقره خرید **۲۵**و قربانگاهی برای خداوند ساخت. سپس قربانی سوختنی و قربانی سلامتی به او تقدیم کرد. خداوند دعای او را پذیرفت و بلا از سر مردم اسرائیل دور شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب اول پادشاهان

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۲			۲۱	

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب اول پادشاهان

معرّفی کتاب

کتاب اول پادشاهان، تاریخ ادامهٔ سلطنت بنی‌اسرائیل می‌باشد که در کتابهای سموئیل شروع شده است. این کتاب را می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد.

۱- جانشینی حضرت سلیمان به عنوان پادشاه در جنوب و شمال و مرگ پدرش حضرت داوود.

۲- زندگی موفّقیّت‌آمیز و پر قدرت سلیمان به خصوص در ساختن معبد بزرگ در اورشلیم.

۳- جدا شدن قوم به پادشاهی شمال (اسرائیل) و پادشاهی جنوب. (یهودا) سپس داستان پادشاهانی که تا اواسط قرن نهم ق. م. بر آنان حکمرانی نمودند.

در دو کتاب پادشاهان، هریک از پادشاهان، برحسب وفاداری آنها به خدا، مورد قضاوت قرار گرفته‌اند و موفقیّتهای ملّی آنان نیز بر اساس همین وفاداری بوده است، درحالی‌که بت‌پرستی و بی‌اطاعتی، آنها را دچار پریشانی کرده است. پادشاهان ناحیهٔ شمالی، همه سقوط کردند، درحالی‌که سرگذشت پادشاهان جنوب درهم آمیخته است.

قسمت‌های مهم کتاب اول پادشاهان، مربوط به انبیای خداوند است که به مردم هشدار می‌دادند، بت‌پرستی نکنند و نسبت به خدا نامطیع نباشند. داستان ایلیا و انبیای بعل در فصل هجدهم قابل ذکر است.

تقسیم‌بندی کتاب

پایان سلطنت حضرت داوود ۱:۱-۱۲:۲
حضرت سلیمان پادشاه می‌شود ۱۳:۲-۴۶
پادشاهی حضرت سلیمان ۱:۳-۴۳:۱۱
الف- سالهای اول ۱:۳- ۳۴:۴
ب- ساختن معبد بزرگ ۱:۵- ۶۶:۸
ج- سالهای آخر ۱:۹-۴۳:۱۱
تجزیهٔ پادشاهی ۱:۱۲-۵۳:۲۲
الف- شورش طایفه‌های شمالی ۱:۱۲-۲۰:۱۴
ب- پادشاهان یهودا و اسرائیل ۲۱:۱۴-۳۴:۱۶
ج- ایلیای نبی ۱:۱۷-۲۱:۱۹
د- آخاب، پادشاه اسرائیل ۱:۲۰-۴۰:۲۲
ه- یهوشافاط پادشاه یهودا و اخزیا پادشاه اسرائیل ۴۱:۲۲-۵۳

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوود پادشاه در پیری

۱ در ایـن زمان داوود پادشـاه مردی سـالخورده بود، با وجودی که خدمتکارانش او را با لحاف می‌پوشاندند، بازهم گرم نمی‌شـد. **۲**پس خدمتکارانش بـه او گفتند: «ای پادشاه، به ما اجازه بدهید تا برای شما زن جوانی را پیدا کنیم تا از شما مراقبت کند. او در کنار شما بخوابد و شما را گرم کند.» **۳**پس در سراسـر سرزمین اسـرائیل به جستجوی دختر زیبایی رفتند. سرانجام دختر بسیار زیبایی را به نام ابیشک که از اهالی شونم بود، پیدا کردند و به حضور پادشاه آوردند. **۴**او دختری بسیار زیبا بود و از پادشاه نگهداری می‌کرد امّا پادشاه با او همبستر نشد.

آرزوی ادونیا برای پادشاهی

۵-۶در این زمان ابشالوم مرده بود، ادونیا پسر داوود و حَجیت فرزند ارشـد او بود. او مرد خوش‌چهره‌ای بـود. داوود او را هرگز در هیچ موردی سـرزنش نکرده بود. او آرزو داشت که پادشاه شود. او برای خود ارّابه‌ها، اسبها و پنجاه نفر محافظ تهیّه کرده بود. **۷**ادونیا با یوآب، پسـر صرویه و ابیاتار کاهن گفت‌وگو کرد و آنها موافقت کردند تا از او پشـتیبانی کنند. **۸**امّا صادوق کاهن، بنایاهو، پسر یهویاداع، ناتان نبی، شمعی، ریعی و محافظین پادشاه از ادونیا طرفداری نکردند.

۹روزی ادونیا در «سنگ مار» که در نزدیکی عین روجل است، گوسـفند، گاو و گوسـاله‌های پروار قربانی کرد. او از پسران دیگر داوود و درباریانی که اهل یهودا بودند برای شـرکت در مراسم قربانی دعوت کرد. **۱۰**امّا او برادر ناتنی خود سلیمان، ناتان نبی، بنایاهو و محافظین پادشاه را دعوت نکرد.

سلیمان پادشاه می‌شود

۱۱آنگاه ناتان به بتشبع، مادر سلیمان گفت: «آیا نشنیده‌ای که ادونیا پسر حَجیب، خود را پادشاه خوانده؟ و داوود پادشاه از این موضوع بی‌خبر است. **۱۲**اگر می‌خواهی جان خودت و پسرت سلیمان را نجات بدهی، به تو پیشنهاد می‌کنم که **۱۳**نزد داوود پادشاه برو و به او بگو: سرورم، تو به این کنیزت وعده دادی و گفتی: 'بعد از من، پسرت سلیمان پادشاه خواهد بود و بر تخت من خواهد نشسـت.' پس چرا ادونیا پادشاه شده است؟ **۱۴**و در هنگام گفت‌وگوی تو با پادشاه، من هم می‌آیم و سخنان تو را تأیید می‌کنم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵پس بتشبع به اتاق پادشاه رفت. در این وقت پادشاه بسیار
پیر شده بود و ابیشک شونمیه از او مراقبت می‌کرد. ۱۶بتشبع
تعظیم کرد و پادشاه پرسید: «چه می‌خواهی؟»
۱۷او پاسخ داد: «سرورم، شما به من وعده دادید و به نام
خداوند سوگند یاد کردید و گفتید: 'پسرم سلیمان بعد از من
پادشاه خواهد شد و بر تخت من خواهد نشست.' ۱۸حالا
می‌بینم که ادونیا پادشاه شده است و شما از این موضوع اطّلاع
ندارید. ۱۹او تعداد زیادی گاو، گوسفند و گوسالهٔ پرواری قربانی
کرده است و پسران شما و ابیاتار کاهن و یوآب فرمانده ارتش
شما را به این جشن دعوت کرده است، امّا پسرت سلیمان را
دعوت نکرده است. ۲۰اکنون سرورم، ای پادشاه، مردم اسرائیل
به تو چشم دوخته‌اند تا به آنها بگویید چه کسی جانشین شما
خواهد شد. ۲۱زیرا اگر نگویید، بعد از مرگ شما با پسرم
سلیمان و من مانند خیانتکارها رفتار خواهند کرد.»
۲۲او هنوز با پادشاه سخن می‌گفت که ناتان نبی به کاخ رسید.
۲۳به پادشاه خبر دادند که نبی آنجاست، و ناتان داخل شد و به
پادشاه تعظیم کرد. ۲۴آنگاه پرسید: «سرورم آیا شما فرموده‌اید که
ادونیا جانشین شماست و پادشاه خواهد شد؟ ۲۵زیرا همین امروز او
تعداد زیادی گاو، گوسفند و گوسالهٔ پرواری قربانی کرده است. او
همهٔ پسران شما، یوآب فرمانده ارتش شما و ابیاتار کاهن را دعوت
کرده است و اکنون ایشان مشغول خوردن و نوشیدن هستند و فریاد
می‌زنند، زنده باد ادونیای پادشاه! ۲۶امّا سرور من، او مرا یا صادوق
کاهن یا بنایاهو و یا سلیمان را دعوت نکرده است. ۲۷سرورم، آیا
شما این کارها را تصویب کرده‌اید و حتّی به خدمتگزاران خود
نگفته‌اید که چه کسی به جانشینی شما پادشاه خواهد شد؟»
۲۸آنگاه داوود پادشاه پاسخ داد: «بتشبع را نزد من بخوانید.»
پس او به حضور پادشاه آمد و در برابرش ایستاد. ۲۹پادشاه
سوگند یاد کرد و گفت: «به خداوند زنده سوگند، که مرا از
تمام دشواریها رهانیده است. ۳۰امروز وعده‌ای را که به نام
خداوند خدای اسرائیل به تو داده بودم، نگاه خواهم داشت که
پسر تو سلیمان به جانشینی من، پادشاه خواهد شد.»
۳۱آنگاه بتشبع سر تعظیم بر زمین نهاده احترام بجا آورد و
گفت: «جاوید باد داوود پادشاه!»
۳۲بعد داوود پادشاه گفت: «صادوق کاهن، ناتان نبی و
بنایاهوی پسر یهویاداع را به حضور من بیاورید.» وقتی آنها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمدند، **۳۳**پادشاه به آنها گفت: «درباریان مرا با خود ببرید و پسرم سلیمان را بر قاطر من سوار کنید و او را به جیحون ببرید. **۳۴**در آنجا صادوق کاهن و ناتان نبی او را به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند، آنگاه شیپور بنوازند و جار بزنند جاوید باد سلیمان پادشاه! **۳۵**هنگامی‌که او برای نشستن بر تخت من می‌آید، به دنبال او باز گردید. او جانشین من و پادشاه خواهد بود؛ زیرا او کسی است که من به عنوان حکمران اسرائیل و یهودا برگزیده‌ام.»

۳۶بنایاهو پاسخ داد: «این انجام خواهد شد و باشد که خداوند خدای شما نیز آن را تأیید کند. **۳۷**همچنان‌که خداوند با سرورم پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد و سلطنت او را از سلطنت شما کامیاب‌تر کند.»

۳۸پس صادوق کاهن، ناتان نبی، بنایاهو محافظین سلطنتی رفتند و سلیمان را بر قاطر داوود پادشاه سوار کرده، به جیحون آوردند. **۳۹**در آنجا صادوق یک ظرف روغن از خیمهٔ مقدّس خداوند برداشت و با آن سر سلیمان را مسح کرد. بعد شیپور نواختند و همه گفتند: «زنده باد سلیمان پادشاه!» **۴۰**سپس همه با شادمانی و صدای فلوت به دنبال او بازگشتند، به طوری که زمین زیر پایشان می‌لرزید.

۴۱وقتی ادونیا و مهمانان او از خوردن فارغ شدند، صدای آنها را شنیدند. چون صدای شیپور به گوش یوآب رسید، پرسید: «این هیاهو برای چیست؟» **۴۲**او هنوز حرف خود را تمام نکرده بود که یوناتان، پسر ابیاتار کاهن آمد. ادونیا گفت: «بیا داخل شو. تو یک شخص نیک هستی و حتماً خبری خوش آورده‌ای.»

۴۳یوناتان جواب داد: «خیر، زیرا داوود پادشاه، سلیمان را به جای خود پادشاه ساخته است. **۴۴**پادشاه صادوق کاهن، ناتان نبی، بنایاهو، محافظین سلطنتی را فرستاد تا او را بر قاطرِ پادشاه سوار کنند. **۴۵**صادوق کاهن و ناتان نبی سلیمان را در جیحون به عنوان پادشاه مسح کردند. از آنجا مردم با شادمانی به راه افتادند و شهر پُر از شور و هنگامه است. آن صدا را هم که شنیدید، هیاهوی مردم بود. **۴۶**سلیمان اکنون پادشاه است. **۴۷**همچنین درباریان برای ادای احترام نزد داوود پادشاه رفته و گفتند: 'خداوند شما، سلیمان را مشهورتر از شما گرداند و سلطنت او را کامیاب‌تر از سلطنت شما گرداند.' سپس داوود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاه در بستر خود سجده کرد **۴۸**و دعا کرد: 'خداوند را سپاس می‌گویم، خدای اسرائیل را که امروز یکی از فرزندان مرا به جانشینی من پادشاه کرد، و اجازه داده تا من زنده باشم و این را ببینم.'»

۴۹آنگاه همهٔ مهمانان ادونیا از ترس جان برخاستند و به راه خود رفتند. **۵۰**ادونیا هم از ترس سلیمان رفت و شاخهای قربانگاه خیمهٔ مقدّس را محکم گرفت. **۵۱**به سلیمان خبر دادند و گفتند: «ادونیا از ترس سلیمان پادشاه شاخهای قربانگاه را محکم گرفته و می‌گوید: سلیمان پادشاه قول بدهد که مرا نکشد.»

۵۲سلیمان پاسخ داد: «اگر او وفادار باشد، یک مو از سرش کم نخواهد شد، امّا اگر نباشد، کشته خواهد شد.» **۵۳**آنگاه سلیمان پادشاه گفت او را به حضورش بیاورند. وقتی ادونیا آمد، در حضور سلیمان تعظیم کرد و سلیمان گفت: «به خانه‌ات برو.»

آخرین اندرزهای داوود به سلیمان

۲ هنگامی‌که وفات داوود نزدیک شد، سلیمان را نزد خود خواند و آخرین دستورات خود را به او داد و چنین گفت: **۲**«مرگ من فرا رسیده است، نیرومند باش و از خود مردانگی نشان بده **۳**و هرآنچه خداوند خدایت به تو فرمان می‌دهد انجام بده. از همهٔ فرامین و قوانین او پیروی کن، همان‌طورکه در احکام موسی نوشته شده است تا در هر کجا که می‌روی و هرآنچه می‌کنی کامیاب گردی. **۴**اگر با دقّت و وفاداری و با تمام دل و جان از او پیروی کنی، خداوند وعده‌ای را که به من داده عملی خواهد کرد که فرزندان من بر اسرائیل حکومت خواهند کرد.

۵«همچنین به یاد آور که یوآب پسر صرویه با کشتن دو فرمانده نظامی اسرائیل، ابنیر پسر نیر و عماسا پسر یَتَر با من چه کرد؟ به یاد آور او چگونه آنها را در زمان صلح به انتقام قتل در زمان جنگ کشت، او مردان بی‌گناهی را کشت و حالا من مسئول عمل او هستم و در نتیجه رنج می‌کشم. **۶**پس با دانش عمل کن، امّا نگذار او به مرگ طبیعی بمیرد.

۷«ولی با پسران برزلائی جلعادی مهربان باش و از آنها نگهداری کن، زیرا هنگامی‌که من از دست برادرت ابشالوم می‌گریختم آنها به من مهربانی کردند.

۸«همچنین شمعی پسر جیرای بنیامینی، اهل بحوریم را به‌یاد داشته باش که وقتی به محنایم رفتم، او بدترین دشنامها را به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من داد، امّا روزی که در رود اردن به دیدنم آمد، قسم خوردم که او را نکشم. ۹امّا تو نباید بگذاری او بی‌سزا بماند، تو می‌دانی با او چه باید کرد، او را با موهای سفید غرقه به خون به گور بفرست.»

وفات داوود

۱۰داوود درگذشت و در شهر داوود به خاک سپرده شد. ۱۱او مدّت چهل سال بر اسرائیل سلطنت کرد، هفت سال در حبرون و سی و سه سال در اورشلیم. ۱۲سلیمان جانشین داوود پدر خود گشت و پادشاه شد، و قدرت سلطنت او استوار گردید.

مرگ ادونیا

۱۳سپس ادونیا، پسر حَجیت نزد بتشبع، مادر سلیمان رفت. بتشبع پرسید: «آیا به قصد صلح آمده‌ای؟»

او پاسخ داد: «بلی ۱۴درخواستی دارم.» بتشبع پرسید: «چه می‌خواهی؟»

۱۵او پاسخ داد: «تو می‌دانی که من باید پادشاه می‌شدم و همه در اسرائیل منتظر به تخت نشستن من بودند، امّا چنین نشد، و خواست خدا بود که برادرم پادشاه گردد. ۱۶حالا من درخواستی دارم، خواهش می‌کنم آن را رد نکنید»

بتشبع پرسید: «چه می‌خواهی؟»

۱۷او پاسخ داد: «چون می‌دانم او درخواست تو را رد نمی‌کند، از سلیمان پادشاه درخواست کن تا اجازه بدهد که من با ابیشک دختر شونم ازدواج کنم.»

۱۸بتشبع گفت: «بسیار خوب، من به پادشاه خواهم گفت.»

۱۹پس بتشبع نزد سلیمان پادشاه رفت تا از طرف ادونیا با او گفت‌وگو کند. پادشاه به استقبال مادر خود برخاست و در مقابل او تعظیم کرد. بعد بر تخت خود نشست و امر کرد تا یک تخت دیگر هم برای مادرش بیاورند که در دست راست او بنشیند. ۲۰آنگاه مادرش گفت: «من از تو خواهش کوچکی دارم و امیدوارم که آن را رد نکنی.»

پادشاه گفت: «خواهشت را بگو مادرم، البتّه هرچه بگویی قبول می‌کنم.»

۲۱بتشبع گفت: «اجازه بده که ابیشک با برادرت، ادونیا ازدواج کند.»

۲۲پادشاه پرسید: «چرا این خواهش را از من می‌کنی؟ اگر می‌خواهی که ابیشک را به او بدهم، در آن صورت بگو که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سلطنت را هم به او تسلیم کنم، زیرا او برادر بزرگ من است. همچنین ابیاتار کاهن و یوآب، پسر صرویه طرفدار او هستند.»
۲۳آنگاه سلیمان پادشاه به نام خداوند سوگند یاد کرد و گفت: «خداوند به من چنین و بدتر کند، اگر این سخنها به قیمت جان ادونیا تمام نشود. **۲۴**خداوند مرا بر تخت سلطنت پدرم داوود استوار گردانید او به قول خود وفا کرد و پادشاهی را به من و فرزندان من داد. من به خدای زنده سوگند یاد می‌کنم که ادونیا امروز خواهد مرد!»
۲۵پس سلیمان پادشاه، بنایاهو، پسر یهویاداع را فرستاد و او ادونیا را کشت.

تبعید ابیاتار و قتل یوآب

۲۶سپس پادشاه به ابیاتار گفت: «به مزرعه‌ات در عناتوت برو، سزای تو مرگ است، امّا اکنون تو را نمی‌کشم. زیرا هنگامی‌که با پدرم داوود بودی، مسئولیّت صندوق پیمان خداوند را به عهده داشتی، و در سختی‌ها سهیم بودی.»
۲۷پس سلیمان ابیاتار را از مقام کاهن خداوند برکنار کرد و به این ترتیب آنچه که خداوند دربارهٔ خاندان عیلی در شیلوه فرموده بود، عملی شد.
۲۸وقتی‌که یوآب از مرگ ادونیا باخبر شد، به خیمهٔ مقدّس فرار کرد (او طرفدار ادونیا و علیه سلیمان بود) و شاخهای قربانگاه را گرفت و در آنجا به بست نشست. **۲۹**کسی به سلیمان خبر داد که یوآب به خیمهٔ خداوند پناه برده و در پهلوی قربانگاه ایستاده است. سلیمان بنایاهو، پسر یهویاداع را فرستاد و گفت: «برو و او را بکش.» **۳۰**بنایاهو به خیمهٔ مقدّس داخل شد و گفت: «پادشاه امر کرده است که بیرون بیایی.»
یوآب گفت: «خیر، می‌خواهم در همین جا بمیرم.» بنایاهو برگشت و نزد پادشاه رفت و گفت که یوآب این‌طور جواب داد.
۳۱پادشاه گفت: «برو هرچه یوآب می‌گوید بکن. او را بکش و دفنش کن تا خون بی‌گناهی را که ریخته است از گردن من و خاندان داوود دور شود. **۳۲**خداوند یوآب را برای قتلهایی که بدون اطّلاع پدرم داوود مرتکب شده است، مجازات خواهد کرد. یوآب دو بی‌گناه را که از خود او شریفتر بودند، یعنی ابنیر، فرماندهٔ لشکر اسرائیل و عماسا فرماندهٔ لشکر یهودا را کشت. **۳۳**خون آنها تا ابد به گردن یوآب و فرزندانش می‌باشد،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امّا خداوند همیشــه به خاندان داوود که جانشین او هستند، کامیابی عطا می‌کند.»
۳۴پس بنایاهو به قربانگاه رفت و یوآب را کشت و جسدش را در خانهٔ خودش در بیابان دفن کرد. **۳۵**سپس پادشاه بنایاهو را به جای یوآب به عنوان فرمانده سپاه و صادوق کاهن را به جای ابیاتار گماشت.

مرگ شمعی

۳۶آنگاه پادشاه شمعی را به حضور خود خواند به او گفت: «اینجا در اورشلیم خانه‌ای برای خود بساز و در همین جا زندگی کن و شــهر را ترک نکن. **۳۷**اگر روزی شهر را ترک کنی و از وادی قدرون بگذری، قطعاً کشته خواهی شد و خونت به گردن خودت می‌باشد.»
۳۸شمعی پاسخ داد: «بسیار خوب سرور من، من هرآنچه شما بگویید انجام می‌دهم.» پس از آن مدّتِ زیادی در اورشلیم زندگی کرد.
۳۹امّا بعد از سه سال دو نفر از غلامان شمعی گریختند و نزد اخیش پسر معکه، پادشاه جت رفتند. وقتی شمعی باخبر شد که غلامانش در جت هستند، **۴۰**الاغ خود را پالان کرد و به جستجوی غلامان خود به جت رفت و آنها را دوباره به خانه آورد. **۴۱**چون به ســلیمان خبر دادند که شمعی از اورشلیم به جت رفته و برگشته است، **۴۲**پادشاه شمعی را احضار کرد و به او گفت: «مگر من تو را به خداوند سوگند ندادم و تأکید نکردم که اگر از اورشلیم خارج شوی، کشته خواهی شد؟ آیا تو موافقت نکردی و نگفتی: 'هرچه بگویی اطاعت می‌کنم؟' **۴۳**پس چرا سوگندی را که به خداوند یاد کردی، شکستی و از فرمان من سرپیچی کردی؟» **۴۴**پادشاه همچنین گفت: «تو در قلب خود می‌دانی چه پلیدیهایــی به پدرم داوود کرده‌ای، خداوند پلیدیهای تو را به سرت خواهد آورد. **۴۵**امّا او مرا برکت می‌دهد و تاج و تخت داوود برای همیشه استوار می‌ماند.»
۴۶بعد بنایاهو، پسر یهویاداع به امر پادشاه بیرون رفت و او را کشت.
به این ترتیب سلیمان اساس یک سلطنتِ استوار را بنا نهاد.

سلیمان از خداوند حکمت می‌طلبد
(دوم تواریخ ۱:۳-۱۲)

۳ ســلیمان با فرعون پیمان دوستی بست و با دختر او ازدواج کرد. ســلیمان دختر فرعون را به شهر داوود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آورد تا ساختن کاخ خود، معبد بزرگ و دیوارهای اورشلیم را به پایان برساند. **۲**چون تا آن زمان هنوز معبدی ساخته نشده بود. مردم اسـرائیل در روی تپّه‌ها قربانی می‌کردند. **۳**سلیمان خداوند را دوست داشت و مطابق فرمانهای پدر خود، داوود رفتار می‌کرد، ولی هنوز هم قربانی‌ها و نذرهای خود را در روی تپّه‌ها تقدیم می‌نمود.

۴روزی پادشاه برای قربانی کردن به جبعون رفت؛ زیرا مشهورترین قربانگاه در آنجا بود. تا آن زمان او صدها قربانی سوختنی در آنجا تقدیم کرده بود. **۵**در جبعون، سلیمان خداوند را در خواب دید. خداوند به او گفت: «چه می‌خواهی تا به تو بدهم؟»

۶سلیمان پاسخ داد: «تو همیشه به پدرم داوود، محبّت فراوان نشان داده‌ای. او خدمتگزار نیکو و وفاداری بود و در رابطه‌اش با تو صادق بود و تو با دادن پسری که امروز به جایش سلطنت کند، به محبّت خود ادامه داده‌ای و مهر جاودان و پایدار خود را آشکار کرده‌ای. **۷**ای خداوند، تو مرا پادشاه و جانشین پدرم کردی، با وجودی که بسـیار جوان هستم و نمی‌دانم چگونه حکومت کنم. **۸**اینجا من در میان مردم برگزیدهٔ تو هسـتم، قومی که تعدادشان بی‌شمار است. **۹**پس به من حکمت بده تا بتوانم با قوم تو، به عدالت رفتار کنم و بتوانم فرق بین خوبی و بدی را تشخیص دهم. در غیر این صورت من چگونه می‌توانم بر این قوم عظیم تو حکمرانی کنم.»

۱۰خداوند از این درخواسـت سـلیمان خشنود گشـت **۱۱**و به او فرمود: «چون تو خواسـتار حکمت گشتی تا با عدالت حکومت کنی و نه عمر طولانـی و ثروت برای خود یا مرگ دشمنانت، **۱۲**آنچه را که خواسته‌ای به تو خواهم داد. من به تو چنان اندیشه‌ای خردمند و بینشی روشن می‌دهم که هیچ‌کس مثل تو نداشته و نخواهد داشت. **۱۳**همچنین، آنچه را هم که درخواست نکرده‌ای، به تو خواهم داد، یعنی ثروت و افتخار که تا زنده هستی، هیچ پادشاهی به پای تو نرسد. **۱۴**اگر در راه من گام برداری و مانند پدرت داوود از احکام و فرامین من پیروی کنی، به تو عمری دراز خواهم بخشید.»

۱۵سلیمان بیدار شد و دانست که خداوند در رؤیا با او سخن گفته است. سپس به اورشلیم رفت و در برابر صندوق پیمان خداوند ایستاد و قربانی‌های سوختنی و سلامتی تقدیم کرد و برای درباریان خود جشنی برپا نمود.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوری سلیمان

۱۶یک روز دو زن فاحشــه نزد پادشاه آمدند و در حضور او ایستادند. **۱۷**یکی از آن دو زن گفت: «سرورم، من و این زن در یک خانــه زندگی می‌کنیم. چندی پیــش کودکی به دنیا آوردم. **۱۸**ســه روز بعد از تولّد فرزنــدم، این زن هم صاحب کودکی شــد. ما دو نفر تنها بودیم و بــه جز ما کس دیگری در خانه نبود. **۱۹**یک شــب او به روی بچّه خود غلطید و او را خفه کرد. **۲۰**آنگاه نیمه شب برخاست و پسر مرا از کنارم برداشت و پسر مُردهٔ خود را به جای آن گذاشت. **۲۱**وقتی‌که صبح برخاستم که طفلم را شیر بدهم دیدم که او مُرده است. از نزدیک نگاه کردم، دیدم او پسر من نیست.»

۲۲زن دومی گفت: «نه، کودک زنده پسر من است. کودک مُرده پسر توست.»

زن اولی گفت: «نه، کودک مرده از توست و کودک زنده پسر من است.»

به این ترتیب آن دو زن در حضور پادشاه دعوا می‌کردند.

۲۳آنگاه سلیمان پادشاه گفت: «هریک از شما دو نفر مدّعی است که کودک زنده از آن اوست و کودک مرده به دیگری تعلّق دارد.» **۲۴**پس گفت: «یک شمشیر برایم بیاورید.» وقتی شمشــیر را آوردند، **۲۵**او دستور داد: «کودک زنده را نصف کنید و به هر کدام یک قسمت بدهید.»

۲۶مادر واقعی که قلبش لبریز از محبّت برای پسرش بود، به پادشــاه گفت: «ای پادشاه کودک را نکشــید و او را به این زن بدهید.»

امّــا زن دیگر گفت: «به هیچ‌کدام از مــا ندهید و او را دو پاره کنید.»

۲۷پس سلیمان گفت: «این کودک را نکشید، او را به زن اولی بدهید. او مادر واقعی است.»

۲۸هنگامی‌که مردم اسرائیل از قضاوت سلیمان باخبر شدند، همگی با دیدهٔ احترام به او نگریستند، زیرا دانستند که خداوند به او حکمت داده است تا به عدالت قضاوت کند.

درباریان سلیمان

۴ سلیمان، پادشاه تمام اسرائیل بود **۲**و درباریان بلند پایهٔ او عبارت بودند از:

رهبر کاهنان: عزریا پسر صادوق.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ منشی: الیحورف و اخیا، پسر شیشه.
بایگان: یهوشافاط، پسر اخیلود.
۴ فرماندهٔ ارتش: بنایاهو، پسر یهویاداع.
کاهن: صادوق و ابیاتار.
۵ سرپرست فرمانداران: عزریا، پسر ناتان.
مشاور پادشاه: کاهن زابود، پسر ناتان.
۶ سرپرست خدمتکاران کاخ: اخیشار.
سرپرست کارهای کارگران اجباری: ادونیرام، پسر عَبد
۷ سلیمان دوازده نفر استاندار برای تمام اسرائیل انتخاب کرد و آنها مسئول تهیّه غذای دربار بودند، هر کدام یک ماه در سال مسئول تدارکات دربار بودند. ۸ این است نامهای دوازده استاندار و مناطقی که سرپرستی می‌کردند:
بن‌هور، در کوهستان افرایم.
۹ بندَقَر، در شهرهای ماقص، شبلعیم، بیت شمس و ایلون بیت حانان.
۱۰ بنحَسَد در اروبوت، سوکوه و تمام ناحیهٔ حافر،
۱۱ بن‌ابیناداب که با تافت دختر سلیمان ازدواج کرده بود: در تمام منطقهٔ دُر.
۱۲ بعنا، پسر اخیلود: در شهرهای تعنک، مجدو و تمام سرزمینهای نزدیک بیت شان، حوالی صرتان و جنوب شهر یزرعیل تا شهر آبل محوله و شهر یقمعام.
۱۳ بن‌جابر، در شهر راموت واقع در جلعاد و روستاهایی که در جلعاد به خاندان یاعیر از فرزندان منسی بود و ناحیهٔ ارجوب در باشان، شصت شهر بزرگِ دیواردارِ دیگر که دروازه‌هایشان پشت‌بند برنزی داشت.
۱۴ اخیناداب پسر عدو، در محنایم.
۱۵ اخیمعص، او با باسمت دختر سلیمان، ازدواج کرده بود، در سرزمین نفتالی
۱۶ بعنا پسر حوشای، در منطقهٔ اشیر و شهر بعلوت.
۱۷ یهوشافاط، پسر فاروح، در یساکار.
۱۸ شمعی، پسر ایلا، در بنیامین.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹ جابر، پسر اوری، در سرزمین جلعاد که شامل
سرزمینهای سیحون، پادشاه اموریان و عوج، پادشاه
باشان می‌شد.
به جز این دوازده نفـر، مقام دیگری بود که مسـئول تمام
سرزمین بود.

کامیابی حکومت سلیمان

۲۰ جمعیّت مردم اسـرائیل و یهودا مانند ریگ دریا بی‌شمار
بود؛ آنها می‌خوردند و می‌نوشیدند و شادمان بودند. **۲۱** قلمرو
پادشاهی سلیمان شـامل تمام ملّتها از رود فرات و فلسطین تا
مرز مصر می‌بود که در تمام طول عمر او مطیع بودند و به او
مالیات می‌پرداختند.
۲۲ مصرف روزانهٔ دربار سلیمان عبارت بود از: معادل پنج تُن
آرد و ده تُن بلغور، **۲۳** ده گاو از طویله، بیست گاو از چراگاه،
صد گوسفند و همچنین آهو، گوزن، غزال و مرغهای چاق.
۲۴ قلمرو فرمانروایی او را تمام قسـمت غربی رود فرات و از
تِفسَـح تا غزه و تمام سرزمینهای پادشـاهان ماورالنهر تشکیل
می‌دادند. و در سراسر سـرزمینهای اطراف او صلح و آرامش
حکمفرما بود. **۲۵** در زمان حیات سـلیمان، مردم اسـرائیل و
یهودا در امنیّت زندگی می‌کردند و هر خانواده تاکستان و باغ
انجیر خود را داشت.
۲۶ همچنین سلیمان چهل هزار آخور برای اسبهای ارّابه‌هایش
و دوازده هزار سوارکار داشت. **۲۷** دوازده فرماندار او، هریک
مسئول تهیّه مواد غذایی سـلیمان و درباریان برای مدّت یک
ماه بود. ایشـان همواره تمام نیازها را فراهم می‌آوردند. **۲۸** هر
فرماندار سهم جو و کاه خود را برای اسبان ارّابه‌ها و سایر اسبان
در مکان مقرّر می‌آوردند.
۲۹ خدا به سـلیمان بینش و خردی شـگفت‌انگیز و دانشی
بی‌نهایت بخشید. **۳۰** سلیمان از خردمندان شرق و مصر خردمندتر
بـود. **۳۱** او خردمندترین مرد بـود. او داناتر از ایتان ازراحی و
پسران ماحول، یعنی حیمان، کلکول و دردع بود. شهرت او
به همهٔ سرزمینهای همسایه رسید. **۳۲** همچنین او سه هزار مَثَل
گفت و یک‌هزار و پنج سرود نوشت. **۳۳** او دربارهٔ درختان و
گیاهان از درخت سـدر لبنان گرفته تا زوفا که در روی دیوار
می‌رویند، سخن گفت. او همچنین دربارهٔ حیوانات، پرندگان،
خزندگان و ماهیان سخن گفت. **۳۴** مردم از همه‌جا می‌آمدند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا حکمت سلیمان را بشنوند و نمایندگان پادشاهان روی زمین برای مشورت نزد او می‌آمدند.

آمادگی سلیمان برای ساختن معبد بزرگ

(دوم تواریخ ۲:۱-۱۸)

۵ حیرام، پادشاه صور همیشه دوست داوود بود و هنگامی‌که شنید، سلیمان جانشین پدر خود داوود پادشاه شده است، سفیرانی نزد او فرستاد. **۲**سلیمان برای حیرام این پیام را فرستاد: **۳**«تو می‌دانی که پدرم داوود به‌خاطر جنگهای دایمی علیه سرزمینهای دشمنان اطرافش نتوانست معبدی برای ستایش خداوند بسازد تا اینکه خداوند او را بر همهٔ دشمنانش پیروز گرداند. **۴**امّا اکنون خداوند خدای من، به من در همهٔ مرزها آرامی بخشیده و من دشمنی ندارم و خطر حمله نیز وجود ندارد. **۵**خداوند، به پدرم داوود وعده داد، پسرت که من او را بعد از تو پادشاه خواهم کرد، برای من معبدی خواهد ساخت. اکنون تصمیم گرفته‌ام که آن معبد را برای ستایش خداوند بسازم. **۶**پس مردان خود را به لبنان بفرست تا درختان سدر برای من قطع کنند. مردان من نیز با آنها کار خواهند کرد و من مزد کارگران تو را هرچه تعیین کنی می‌پردازم، همان‌طور که می‌دانی کارگران من در قطع کردن درختان به خوبی کارگران تو نیستند.»

۷حیرام هنگامی‌که پیام سلیمان را شنید، بسیار خشنود شد و گفت: «سپاس خداوند را که امروز به داوود چنین پسر خردمندی داده است تا جانشین او و پادشاه آن سرزمین بزرگ شود.» **۸**آنگاه حیرام برای سلیمان پیام فرستاد که: «من پیام شما را دریافت کرده‌ام و آمادهٔ انجام درخواست شما هستم. **۹**مردان من الوار را از لبنان به ساحل دریا پایین می‌آورند و آنها را به هم می‌بندند تا شناور شوند و از آنجا به محلی که شما انتخاب می‌کنید خواهیم فرستاد. در آنجا مردان من آنها را باز می‌کنند و مردان شما مسئول آنها خواهند بود. در عوض، خوراک مردان مرا تهیّه کنید.»

۱۰پس حیرام الوار سدر و کاج مورد نیاز سلیمان را تهیّه کرد. **۱۱**سلیمان هر سال معادل دو هزار تُن گندم و چهار هزار و چهارصد لیتر روغن زیتون خالص برای خوراک مردان حیرام می‌فرستاد.

۱۲خداوند طبق وعدهٔ خود به سلیمان بینش داد. بین حیرام و سلیمان صلح برقرار بود و آنها با یکدیگر پیمان بستند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳سلیمان پادشاه، سی هزار کارگر از سراسر اسرائیل به بیگاری
گرفت و ۱۴ادونیرام را سرپرست آنها قرار داد. او آنها را به سه
گروه ده هزار نفری تقسیم کرد. هر گروه یک ماه در لبنان و
دو ماه در خانه به سر می‌برد. ۱۵سلیمان همچنین هفتاد هزار
باربر و هشتاد هزار سنگتراش در کوهستان داشت. ۱۶او سه
هزار و سیصد سرکارگر برای نظارت برکارها گماشت. ۱۷به
دستور سلیمان پادشاه آنها سنگهای مرغوب بزرگی برای پایه
معبد بزرگ می‌بریدند. ۱۸کارگران سلیمان و حیرام و مردان
شهر بابیلوس سنگها و الوار را برای ساختن معبد بزرگ آماده
کردند.

سلیمان معبد بزرگ را می‌سازد

۶ سلیمان پادشاه چهارصد و هشتاد سال بعد از خروج
قوم اسرائیل از مصر و در سال چهارم سلطنت خود،
در ماه زیو، یعنی در ماه دوم سال ساختمان معبد بزرگ را
آغاز کرد. ۲طول معبدی که سلیمان برای خداوند ساخت،
بیست و هفت متر، عرض آن نُه متر و ارتفاع آن سیزده متر و
نیم بود. ۳اتاق ورودی معبد بزرگ پنج متر پهنا و ده متر درازا
داشت که معادل طول معبد بزرگ می‌شد. ۴دیوارهای معبد
بزرگ پنجره‌هایی داشت که از بیرون تنگ‌تر از داخل بودند.
۵در کنار دیوار خارجی، در پهلو و پشت معبد بزرگ، ساختمان
دیگری، سه طبقه ساخته شد. ارتفاع هر طبقه معادل دو متر
و سی سانتیمتر بود. ۶عرض اتاقهای طبقهٔ اول دو متر و سی
سانتیمتر، طبقهٔ دوم دو متر و هفتاد سانتیمتر و طبقهٔ سوم سه
متر و ده سانتیمتر بود. در پیرامون معبد بزرگ پشتی‌ها ساخت
تا تیرها به دیوار آن فرو نروند.
۷سنگهای ساختمانِ معبد بزرگ همه در معدن تهیّه و تراشیده
شده بودند که در وقت بنای آن صدای چکش و تیشه و دیگر
ابزار آهنی شنیده نمی‌شد.
۸در ورودی طبقهٔ اول در سمت جنوب معبد بزرگ بود و
آنجا با پلّه به طبقهٔ دوم و سوم وصل می‌شد. ۹سلیمان ساختمان
معبد بزرگ را به پایان رساند، سقف آن با تیرها و تخته‌های
چوب سدر پوشانیده شده بود. ۱۰ساختمان سه طبقه‌ای که در
کنار دیوار خارجی معبد بزرگ ساخته شده بود و ارتفاع سقف
هر طبقه دو متر و سی سانتیمتر بود که به وسیلهٔ تیرهای سدر
به معبد بزرگ وصل می‌شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱خداوند به سلیمان فرمود: ۱۲«اگر از تمام احکام و فرامین
من پیروی کنی، آنگاه هرآنچه را که به پدرت داوود وعده داده
بودم، برای تو انجام خواهم داد ۱۳و در میان مردمِ خود، یعنی
قوم اسرائیل در این معبد بزرگ ساکن خواهم شد و هرگز آنها
را ترک نخواهم کرد.»
۱۴پس سلیمان ساختن معبد بزرگ را به پایان رساند.

لوازم داخل معبد بزرگ
(دوم تواریخ ۳:۸-۱۴)

۱۵دیوارهای داخلی از کف اتاق تا سقف با چوب سدر پوشیده
شده بود و زمین از چوب کاج ساخته شده بود. ۱۶یک اتاق
درونی، که مقدّسترین مکان خوانده می‌شد، در پشت معبد
بزرگ ساخته شد. طول آن نُه متر و با تخته‌های چوب سدر از
زمین تا سقف جدا شده بود. ۱۷اتاق جلوی مقدّسترین مکان،
هجده متر طول داشت. ۱۸چوبهای سدر به شکل کدوها و
گُلهای شکفته حکاکی شده بودند، به طوری که سنگهای
دیوارها دیده نمی‌شدند.
۱۹در قسمت پشت معبد بزرگ اتاقی درونی ساخته شد که
صندوق پیمان خداوند در آن قرار می‌گرفت. ۲۰این اتاق درونی
نُه متر طول، نُه متر عرض و نُه متر ارتفاع داشت و با طلای
خالص پوشانده شده بود. قربانگاه از چوب سدر پوشیده بود.
۲۱داخل معبد بزرگ با طلا پوشانده شده بود و زنجیرهای طلایی
را جلوی در ورودی اتاق درونی که آن هم با طلا پوشانده
شده بود، قرار دادند. ۲۲داخل معبد بزرگ همچنین قربانگاه
مقدّس‌ترین مکان، تماماً از طلا پوشیده شده بودند.
۲۳سلیمان دو فرشتهٔ نگهبان از چوب زیتون ساخت و در
مقدّسترین مکان قرار داد، ارتفاع هریک چهار و نیم متر بود.
۲۴-۲۶هر دو یک شکل و یک اندازه بودند. طول هر بال دو
متر و دو سانتیمتر بود. از نوک یک بال تا نوک بال دیگر آن
چهار و نیم متر بود. ۲۷آنها را پهلو به پهلو در مقدّسترین مکان
قرار داد که بال یکی از آنها به یک دیوار و بال دیگری به دیوار
مقابل و دو بال دیگرشان در وسط اتاق با هم تماس داشتند.
۲۸هر دو فرشتهٔ نگهبان با طلا پوشانده شده بودند.
۲۹دیوارهای پیرامون هر دو اتاق ورودی را با فرشتگان نگهبان،
درختان خرما و گُلهای شکفته حکاکی کرد. ۳۰حتّی زمین هم
با طلا پوشانده شده بود.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۱برای مقدّسترین مکان در ورودی‌ای از چوب درخت زیتون ساخت که چهارچوب و سردر آن به شکل پنج ضلعی بود. ۳۲روی درها شکلهای فرشتگان نگهبان و نخلها با طلا پوشیده شده بود.

۳۳برای در ورودی چهارچوب مستطیلی از چوب زیتون ساخت. ۳۴آنجا دو لنگهٔ درِ تا شو از چوب کاج ساخته شده بود. ۳۵روی آنها فرشتگان نگهبان، درختان خرما و گُلهای کنده‌کاری شده که با روکش طلا پوشیده شده بود قرار داشت.

۳۶حیاط داخلی را روبه‌روی معبد بزرگ ساخت که دیوارهای آن از یک ردیف چوب سدر و سه ردیف سنگ ساخته شده بود.

۳۷معبد بزرگ در ماه دوم، سال چهارم سلطنت سلیمان پایه‌گذاری شد.

۳۸در سال یازدهم سلطنت سلیمان در ماه بول که ماه هشتم است، ساختمان معبد بزرگ کاملاً مطابق نقشه پایان یافت. معبد بزرگ در مدّت هفت سال ساخته شد.

کاخ سلیمان

۷ سلیمان کاخی برای خود ساخت که ساختن آن سیزده سال طول کشید. ۲یکی از تالارهای کاخ را جنگل لبنان نامید که طول آن چهل و شش متر، عرض آن بیست و سه متر و ارتفاع آن سیزده متر و نیم و بر تیرهای سدر و بر چهار ستون ساخته شده بود. ۳سقف با تیرهای سدر که بر روی ستونها قرار داشتند، پوشیده شده بود. چهل و پنج تیر در سقف قرار داشت، پانزده تیر در هر ردیف. ۴در هریک از دو دیوار جانبی سه ردیف پنجره بود. ۵درها و پنجره‌ها چهارچوب چهارگوش داشتند و سه ردیف پنجره در هر دیوار روبه‌روی یکدیگر بودند.

۶سلیمان تالار ستونها را ساخت، طول آن بیست و پنج متر و عرض آن پانزده متر بود و جلوی آن ایوانی بود که سایبانش روی ستونها قرار می‌گرفت.

۷او تالاری برای تخت سلطنتی ساخت تا در آنجا داوری کند. دیوارهای تالار داوری از چوب سدر پوشیده بود.

۸خانهٔ شخصی سلیمان در حیاطی دیگر، پشت تالار داوری مانند ساختمانهای دیگر ساخته شد. همچنین سلیمان خانهٔ مشابهی برای همسرش که دختر فرعون بود، ساخت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹تمام این ساختمانها و حیاط بزرگ از پایه تا بالای دیوار، از
سنگهای مرغوب ساخته شده بودند. سنگها در معدن آماده و
طبق اندازه بریده و با ارّه قسمت داخلی و خارجی آنها میزان
شده بود. ۱۰پایه‌ها از سنگهای بزرگی که در معدن آماده شده
بودند، به اندازه‌های چهار متر و نیم و سه متر و نیم ساخته
شده بود. ۱۱روی آنها سنگهای دیگری که به اندازهٔ معیّن بریده
شده بودند، قرار داشت و روی آنها تیرهای سدر قرار گرفته
بود. ۱۲دیوارهای حیاط کاخ، حیاط داخلی معبد بزرگ و اتاق
ورودی به معبد بزرگ از یک لایه الوار سدر و سه لایه سنگ
تراشیده شده، تشکیل شده بود.

مأموریت حورام

۱۳سلیمان پادشاه به دنبال مردی به نام حورام فرستاد. او
صنعتگری بود که در شهر صور زندگی می‌کرد و در ریخته‌گری
برنز مهارت داشت. ۱۴او پسر بیوه‌زنی از طایفهٔ نفتالی و پدرش
که دیگر زنده نبود از شهر صور بود. حورام صنعتگری باهوش
و باتجربه بود. او دعوت سلیمان پادشاه را برای انجام کارهای
او پذیرفت.

دو ستون برنزی
(دوم تواریخ ۳:۱۵-۱۷)

۱۵حیرام دو ستون برنزی ریخت که طول هر ستون در حدود نُه
متر و پیرامون آنها پنج متر و نیم بود. ۱۶او همچنین دو سرستون
برنزی به ارتفاع دو متر و سی سانتیمتر برای ستونها ساخت.
۱۷سر ستونها با زنجیرهای به هم بافته شده، ۱۸و با دو ردیف
انار برنزی تزئین شده بودند.
۱۹سرستونها به شکل نیلوفر و به ارتفاع یک متر و هشتاد
سانتیمتر ساخته شده بودند ۲۰و روی قسمت گردیِ بالای
زنجیرها نصب شده بودند. دویست انار در دو ردیف در
گرداگرد هر سر ستون بود.
۲۱بعد ستونها را در دالان معبد بزرگ قرار داد. ستون سمت
جنوب را یاکین و ستون سمت شمال را بوعز نامید. ۲۲سر
ستونهایی که به شکل نیلوفر بود، روی ستونها قرار گرفتند و
ساختن ستونها پایان یافت.

حوض برنزی
(دوم تواریخ ۴:۲-۵)

۲۳حیرام حوض گردی از برنز، به عمق چهار و نیم متر و به
قطر دو متر و بیست و پنج سانتیمتر و پیرامون سیزده و نیم متر

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ساخت. **۲۴**پیرامون لبهٔ خارجی حوض دو ردیف کدوی برنزی بود که هم زمان با خود حوض یک تکه ساخته شده بود. **۲۵**حوض بر پشتِ دوازده گاو برنزی که به سمت بیرون بودند، قرار داشت. سه گاو به طرف شمال، سه گاو به طرف غرب، سه گاو به طرف جنوب و سه گاو به طرف شرق. **۲۶**ضخامت دیوارهٔ حوض به اندازهٔ کف دست و لبهٔ آن به شکل جام بود و مانند گلبرگ سوسن به طرف بیرون باز می‌شد. گنجایش آن معادل چهل هزار لیتر بود.

گاری‌های برنزی

۲۷حیرام همچنین ده گاری برنزی به درازای یک متر و هشتاد سانتیمتر به پهنای یک متر و هشتاد سانتیمتر و ارتفاع یک متر و سی سانتیمتر ساخت. **۲۸**چهارچوب اطراف گاری‌ها با ورقه‌هایی پوشانده شده بود. **۲۹**در روی ورقه‌ها شکلهای شیر، گاو و فرشتهٔ نگهبان، و روی چهار چوب بالا و پایین شیرها و گاوها و نقشهایی از دسته‌های گل بود. **۳۰**هر گاری چهار چرخ برنزی با محورهای برنزی داشت. در چهارگوشه آن پایه‌های برنزی با نقش مارپیچ تزئین شده بود تا حوض روی آن قرار بگیرد. **۳۱**در روی هر گاری قاب گردی بود. اندازهٔ آن از روی گاری به بالا چهل و پنج سانتیمتر و به طرف پایین هفده سانتیمتر بود و دور آن کنده‌کاری شده بود. **۳۲**چهارچرخ در زیر ورقه‌ها به ارتفاع هفتاد سانتیمتر و محورهای چرخها و گاری یک‌پارچه بود. **۳۳**چرخها مانند چرخ ارّابه ساخته شده بودند و محورها، قاب چرخها، پره‌ها، توپی چرخها همه از برنز ساخته شده بودند. **۳۴**چهار دستگیره در چهار گوشهٔ گاری بود که با خود گاری‌ها یک‌پارچه ریخته شده بودند. **۳۵**پیرامون بالای هرگاری تسمه‌ای به ارتفاع بیست و دو سانتیمتر کشیده شده بود، پایه‌ها و ورقه‌ها همه یک‌پارچه بودند. **۳۶**پایه‌ها و ورقه‌ها با اشکال موجودات بالدار، شیرها و درختان خرما تزئین شده و با نقش‌های مارپیچ پوشیده شده بود. **۳۷**به این ترتیب او ده گاری ساخت که همه مشابه و یک اندازه و یک شکل بودند.

۳۸حیرام همچنین ده حوضچهٔ برنزی به قطر دو متر برای گاری‌ها ساخت و ظرفیّت هر حوضچه معادل هشتصد لیتر بود. **۳۹**او پنج گاری و حوضچه را در سمت جنوب و پنج عدد دیگر را در سمت شمال و حوض اصلی را در گوشهٔ جنوب شرقی جای داد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خلاصهٔ فهرست وسایل معبد بزرگ
(دوم تواریخ ۴:۱۱-۵:۱)

۴۰حیرام همچنین، دیگها، بیلها و کاسه‌ها ساخت. او تمام
کارهایش را برای سلیمان پادشاه در معبد بزرگ خداوند تمام
کرد.
۴۱-۴۵وسایلی که او ساخت عبارت بودند از:
دو ستون،
دو سر ستون به شکل کاسه به روی ستونها،
دو رشته زنجیر بر روی سر ستونها،
چهارصد انار برنزی در دو ردیف صدتایی برای هر سر
ستون،
ده گاری با ده حوضچه روی آنها،
یک حوض بزرگ با دوازده گاو زیر آن از برنز،
دیگها، بیلها و کاسه‌ها،
۴۶تمام این وسایل، به دستور پادشاه در کارگاه ریخته‌گری واقع
در دشت اردن بین سُکوّت و صرطان ساخته شد. **۴۷**سلیمان
این ظروف را وزن نکرد، زیرا تعداد آنها زیاد بود و وزن آنها
هرگز محاسبه نشد.
۴۸سلیمان همچنین وسایلی از طلا برای معبد بزرگ ساخت:
قربانگاه و میز نان مقدّس، **۴۹**ده چراغدان که روبه‌روی
مقدّس‌ترین مکان قرار داشت، پنج عدد در سمت جنوب و
پنج عدد در سمت شمال، گُلها چراغها و انبرها. **۵۰**جامها،
چراغ خاموش‌کن‌ها، کاسه‌ها، ظروف جای بُخور، آتشدانها،
لولاهای مقدّسترین مکان و درِ خارجی معبد بزرگ، همه از
طلا ساخته شده بودند.
۵۱هنگامی‌که سلیمان پادشاه کارهای معبد بزرگ را به پایان
رساند، تمام ظروف نقره و طلا را که پدرش داوود، وقف کرده
بود، به خزانهٔ معبد بزرگ آورد.

آوردن صندوق پیمان خداوند به معبد بزرگ
(دوم تواریخ ۲:۵-۲:۶)

۸ آنگاه سلیمان تمام رهبران طایفه‌ها و خاندانهای اسرائیل
را در اورشلیم جمع کرد تا صندوق پیمان خداوند را از
شهر داوود، یعنی صهیون، به معبد بزرگ بیاورند. **۲**همهٔ مردان
اسرائیل در ماه ایتانیم که ماه هفتم است، در عید خیمه‌ها نزد
سلیمان پادشاه جمع شدند. **۳**هنگامی‌که همهٔ رهبران اسرائیل
آمدند، کاهنان صندوق پیمان را بلند کردند **۴**و به معبد بزرگ

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آوردند. لاویان و کاهنان، همچنین خیمهٔ مقدّس خداوند و همهٔ ظروف مقدّسی را نیز که داخل آن بود، آوردند. **۵**سلیمان پادشاه و همهٔ مردم اسرائیل در مقابل صندوق پیمان جمع شدند و تعداد بی‌شماری گوسفند و گاو قربانی کردند. **۶**کاهنان صندوق پیمان خداوند را در جای خود در داخل معبد بزرگ و در مقدّسترین مکان زیر بالهای مجسمهٔ فرشتگان نگهبان قرار دادند. **۷**بالهای گستردهٔ فرشتگان نگهبان روی صندوق پیمان، چوبهایی را که با آنها صندوق حمل می‌شد، می‌پوشاند. **۸**این چوبها آن‌قدر بلند بودند که از مقدّسترین مکان که قبل از محراب بود دیده می‌شدند، امّا از خارج دیده نمی‌شدند و تا به امروز در همان‌جا هستند. **۹**در صندوق پیمان چیزی جز دو لوح سنگی که موسی در کوه سینا -جایی که خداوند با قوم اسرائیل هنگام خروجشان از مصر پیمان بست- در آن گذاشته بود، نبود.

۱۰هنگامی‌که کاهنان از جایگاه مقدّس خارج شدند، ابری معبد بزرگ را پُر کرد، **۱۱**به طوری که کاهنان نتوانستند وظایف خود را انجام دهند، زیرا نور درخشان و خیره کنندهٔ حضور خداوند آنجا را پُر کرده بود.

۱۲آنگاه سلیمان گفت:

«خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن
خواهد شد.
۱۳اکنون من معبد با شکوهی برای تو ساخته‌ام،
مکانی که تو تا ابد در آن ساکن شوی.»

سخنرانی سلیمان
(دوم تواریخ ۶:۳-۱۱)

۱۴آنگاه سلیمان پادشاه به آنها روی کرد و تمام جماعتی را که در آنجا ایستاده بودند برکت داد و **۱۵**گفت: «سپاس بر خداوند خدای اسرائیل که هرچه به پدرم داوود وعده داده بود، با دستهای خود انجام داد. به او فرموده بود، **۱۶**از زمانی که قوم خود اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، شهری را در سرتاسر اسرائیل برنگزیدم که در آن معبدی ساخته شود تا من در آن ستایش شوم، امّا داوود را برگزیدم تا بر قوم من حکومت کند.

۱۷«آرزوی پدرم داوود این بود که معبدی برای پرستش خداوند خدای اسرائیل بسازد. **۱۸**امّا خداوند به پدرم داوود گفت: 'خواست تو خوب بود که می‌خواستی معبدی برای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من بنا کنـی **۱۹**ولی تو این معبد را برای من بنا نخواهی کرد، بلکه پسری که برای تو به دنیا خواهد آمد، معبدی به نام من خواهد ساخت.'

۲۰«اکنون خداوند به وعدهٔ خود وفا کرده است، زیرا من به جای پدرم داوود برخاسته‌ام و بر تخت سلطنت اسرائیل نشسته‌ام، همان‌طور که خداوند وعده داده بود و من معبد بزرگ را برای پرستش خدای اسرائیل ساخته‌ام. **۲۱**در آنجا مکانی برای صندوق پیمان فراهم آورده‌ام، پیمانی که خداوند، هنگامی‌که نیاکان ما را از مصر بیرون آورد، با آنها بست.»

دعای سلیمان

(دوم تواریخ ۶:۱۲-۴۲)

۲۲آنگاه سلیمان درحالی‌که تمام قوم اسرائیل حاضر بودند، در مقابل قربانگاه در حضور خداوند ایستاد. دستهای خود را به سوی آسمان بلند کرد **۲۳**و گفت: «ای خداوند خدای اسرائیل، هیچ خدایی چون تو در آسمان و در روی زمین نیست! تو پیمان خود را با قوم خویش نگاه می‌داری و هنگامی‌که با تمام دل در زندگی از تو پیروی می‌کنند، محبّت خود را به آنها نشان می‌دهی. **۲۴**تو وعدهٔ خود را با پدرم داوود، نگاه داشتی؛ امروز همهٔ سخنان تو به حقیقت پیوسته است. **۲۵**اکنون ای خداوند خدای اسرائیل، وعده‌ای را که به بندهٔ خود، پدرم داوود داده‌ای، نگاه‌دار که فرمودی: همواره یکی از فرزندان او بر تخت پادشاهی اسرائیل خواهد نشست، اگر مانند او از تو پیروی کنند. **۲۶**پس اکنون ای خدای اسرائیل، بگذار هرآنچه را به بنده‌ات، پدرم داوود وعده داده بودی، به حقیقت بپیوندد.

۲۷«امّا ای خدا، آیا براستی تو در زمین ساکن خواهی شد؟ حتّی همهٔ آسمانها گنجایش تو را ندارند، پس چگونه این معبد بزرگ، تو را در خود جای خواهد داد؟ **۲۸**ای خداوند، خدا، من بندهٔ تو هستم، به نیایش من گوش فرا ده و درخواست امروز مرا برآورده کن. **۲۹**باشد که چشمان تو روز و شب بر این معبد بزرگ باشد، مکانی که تو برگزیده‌ای تا ستایش شوی، هنگامی‌که به سوی این معبد بزرگ نیایش می‌کنم مرا بشنو. **۳۰**نیایش‌های مرا بشنو، نیایش‌های قوم خود را، هنگامی‌که به سوی این مکان روی می‌کنند، بشنو؛ از جایگاه خود در آسمانها ما را بشنو و ما را ببخش.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۱«هرگاه کسی متّهم به جرمی علیه دیگری گردد و به قربانگاه
این معبد بزرگ آورده شود تا سوگند یاد کند که بی‌گناه است،
۳۲ای خداوند، در آسمانها بشنو و عمل کن و بندگان خود را
داوری کن، گناهکار را مجازات و آنچه کرده است بر سر او
فرود آور و بی‌گناهان را طبق نیکوکاری ایشان پاداش بده.
۳۳«هنگامی که قوم تو اسرائیل، به‌خاطر گناه علیه تو از
دشمنانشان شکست می‌خورند، آنگاه که به سوی تو باز می‌گردند
و به این معبد بزرگ می‌آیند و با فروتنی برای بخشش، تو را نیایش
می‌کنند، ۳۴از آسمانها آنها را بشنو، گناه قوم خود را ببخش و
آنها را به سرزمینی که به نیاکان ایشان دادی، بازگردان.
۳۵«هنگامی که آسمان بسته می‌شود و به‌خاطر گناه علیه تو،
باران نمی‌بارد، اگر آنها به سوی این مکان دعا کنند و نام تو را
بخوانند و از گناه بازگردند، ۳۶از آسمانها آنها را بشنو. گناهان
پادشاه و مردم اسرائیل را ببخش و به آنها درستکاری بیاموز.
پس ای خداوند، به آن سرزمینی که به عنوان ارث دایمی به
قومت بخشیده بودی، باران بفرست.
۳۷«هرگاه این سرزمین دچار خشکسالی یا طاعون شود یا
محصولات آن در اثر بادهای سوزان و هجوم ملخ از بین رود،
یا دشمن قوم تو را در هریک از شهرها محاصره کند، هر بلا
و مرضی که باشد. ۳۸نیایش‌های آنها را بشنو، اگر هرکس از
قوم تو اسرائیل، با قلبی پر از اندوه دستهای خود را به سوی
این معبد بزرگ با نیایش بلند کند، ۳۹نیایش‌های آنها را بشنو.
از جایگاه خود در آسمانها به آنها گوش فرا ده. ایشان را
ببخشای و یاری کن، تنها تو از اندیشهٔ قلب انسان آگاهی. با
هرکس، هر آن گونه که سزاوار است، عمل کن. ۴۰تا آنها در
تمام مدّتی که در سرزمینی که تو به نیاکانشان داده‌ای، زندگی
کنند و از تو بترسند.
۴۱-۴۲«همچنین وقتی بیگانه‌ای که در سرزمین دوردستی
زندگی می‌کند، نام تو و کارهای عظیمی که تو برای قوم خود
انجام داده‌ای، بشنود و برای دعا و ستایش تو به این معبد
بزرگ بیاید، ۴۳نیایش او را بشنو. از آسمان که جایگاه توست،
او را بشنو و آنچه را از تو درخواست می‌کند، برآورده کن تا
همهٔ مردم جهان مانند قوم تو اسرائیل، تو را بشناسند و از تو
پیروی کنند. آنگاه آنها خواهند دانست این معبد بزرگی که من
ساخته‌ام، مکانی است که تو باید ستایش شوی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۴«آنگاه که تو به مردم خود امر می‌کنی که به جنگ علیه
دشمنانشان بروند و آنها به سوی این شهر که تو برگزیده‌ای و
این معبد بزرگ که من برای تو ساخته‌ام، به درگاه تو نیایش
کنند، هرکجا که هستند، ۴۵نیایش آنها را بشنو. از آسمانها
ایشان را بشنو و پیروزشان گردان.
۴۶«هنگامی‌که قوم تو علیه تو مرتکب گناه می‌شود -زیرا
هیچ‌کس نیست که گناه نکند- و تو در خشم خود اجازه می‌دهی
که دشمن آنها را شکست دهد و به اسارت به سرزمینی دیگر
ببرد، حتّی اگر آن سرزمین دور دست باشد. ۴۷نیایش مردم
خود را بشنو. اگر ایشان در آن سرزمین توبه کنند و اعتراف
نمایند که چه پلید و گناهکار هستند، خداوندا نیایش ایشان
را بشنو. ۴۸اگر ایشان با تمامی دل و جان خود، در سرزمین
دشمنان خود که آنها را به اسارت برده‌اند، توبه کنند و به سوی
سرزمینی که به نیاکانشان دادی و شهری که تو برگزیدی و
معبد بزرگی که من به نام تو ساخته‌ام، نیایش کنند، ۴۹آنگاه
نیایش ایشان را بشنو. از جایگاه خود در آسمانها نیایش ایشان
را بشنو و نسبت به آنها بخشنده باش. ۵۰مردمی را که علیه
تو گناه و سرکشی کرده‌اند، ببخش و قلب کسانی‌که ایشان را
به اسارت گرفته‌اند، نرم ساز تا شاید بر ایشان مهربانی کنند.
۵۱چون ایشان قوم و میراث تو هستند که از مصر، از میان
کوره آهن بیرون آوردی.
۵۲«بگذار تا چشمان تو بر زاری خدمتکار تو و زاری قوم تو
اسرائیل گشوده باشد و هنگامی‌که تو را می‌خوانند، ایشان را
بشنوی. ۵۳چون تو ایشان را از میان تمامی مردم جهان برگزیدی
تا میراث تو باشند، همان‌گونه که به موسی خدمتگزار خود،
هنگامی‌که نیاکان ما را از مصر بیرون آوردی، اعلام کردی.»

آخرین نیایش سلیمان

۵۴پس از آن که سلیمان نیایش و زاری خود را به خداوند
پایان داد از برابر قربانگاه که زانو زده و دستهای خود را به
سوی آسمان برافراشته بود، برخاست ۵۵و ایستاد و با آوازی
بلند همهٔ کسانی را که در آنجا گرد آمده بودند، برکت داد
و گفت:
۵۶«سپاس بر خداوند باد که طبق همهٔ وعده‌های خود به قوم
خود اسرائیل آرامی بخشید، و به همهٔ وعده‌های نیکویی که
توسط موسی خدمتگزار او داده شده بود، وفا کرد. ۵۷خداوند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خدای ما، با ما باشـد، همان‌طور که با نیاکان ما بود و ما را
ترک و رها نکند. **۵۸**باشـد که او دلهای ما را به سوی خود
مایل گرداند تا در راه او گام برداریم و فرمانها و قوانینی را که
به نیاکان ما داد بجا آوریم. **۵۹**تا خداوند خدای ما همواره این
نیایش را به یاد داشـته باشد و با بخشندگی، نیاز روزانهٔ مردم
اسرائیل و پادشاه ایشان را برآورده کند. **۶۰**تا همهٔ مردم جهان
بدانند که خداوند ما یکتاسـت و به جز او خدایی نیسـت.
۶۱باشد که شما که قوم او هستید، همیشه به خداوند خدای
ما وفادار باشید. قوانین و فرامین او را همان‌طور که امروز پیروی
می‌کنید بجا آورید.»

تقدیس معبد بزرگ
(دوم تواریخ ۷:۴-۱۰)

۶۲آنگاه سلیمان پادشاه و تمام قوم اسرائیل در برابر خداوند
قربانی کردند. **۶۳**سلیمان بیست و دو هزار گاو و یکصد و بیست
هزار گوسفند برای قربانی سلامتی به خداوند تقدیم کرد. پس
پادشاه و همهٔ قوم اسرائیل معبد بزرگ را تقدیس کردند. **۶۴**در
همان روز پادشاه وسـط حیاط جلوی معبد بزرگ را تقدیس
کرد. چون قربانگاه برنزی گنجایش همهٔ قربانی‌ها را نداشت.
قربانی‌های سوختنی، هدایای آردی و چربی قربانی‌های سلامتی
را در آنجا تقدیم کرد.
۶۵پس پادشاه با همهٔ قوم اسرائیل در آن زمان به مدّت هفت
روز عید خیمه‌ها را برپا نمود و انبوهی از جمعیّت از راه دور،
از گذرگاه حمات تا مرز مصر در جنوب در آنجا بودند. **۶۶**در
روز هشتم سـلیمان مردم را روانه کرد و آنها پادشاه را برکت
دادند و با شادمانی و با دلی شاد از همهٔ خوبی‌هایی که خداوند
به داوود خدمتگزار خود و همهٔ قوم اسـرائیل نشـان داد، به
خانه‌های خود رفتند.

ظاهر شدن دوبارهٔ خداوند بر سلیمان
(دوم تواریخ ۷:۱۱-۲۲)

۹ پس از آن که سلیمان پادشاه ساختن معبد بزرگ و کاخ
و هرآنچه را که خواسته بود، به پایان رساند، **۲**خداوند
برای بار دوم به او ظاهر شـد، چنانکه در جیحون به او ظاهر
شده بود. **۳**خداوند به او گفت: «من نیایش و خواهش تو را
در برابر خود شـنیدم و این معبد بزرگ را که تو سـاخته‌ای،
تقدیس کرده‌ام و نام خود را تا ابد بر آن نهاده‌ام. چشـمان و
قلب من برای همیشه آنجا خواهند بود. **۴**اگر تو مانند پدرت،

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوود با قلبی راستین و پاک در برابر من گام برداری و مطابق همهٔ فرمانهایی که به تـو دادهام، عمل کنی و احکام مرا بجا آوری، **۵**آنگاه من تخت سلطنت تو را برای همیشه در اسرائیل استوار خواهم کرد. همانطور که به پدرت داوود وعده دادم و گفتم که یک نفر از نسل تو همیشه بر اسرائیل سلطنت خواهد کرد. **۶**امّا اگر تو یا فرزندان تو از من پیروی نکنید و فرمانها و احکامی را که به شما دادهام، بجا نیاورید و خدایان دیگر را خدمت و ستایش کنید، **۷**آنگاه من قوم اسرائیل را از سرزمینی که به آنها داده بودم، بیرون خواهم راند و معبد بزرگی را که به نام خود تقدیس کرده بودم، از نظر دور خواهم داشـت و قوم اسرائیل ضربالمثل و مورد ریشخند بین همهٔ مردم خواهد شد. **۸**این معبد بزرگ ویرانه خواهد شد و همهٔ کسانیکه از آن میگذرند شـگفتزده خواهند شد و خواهند گفت: چرا خداوند با این سـرزمین و این خانه چنین کرده است؟ **۹**آنگاه خواهند گفت: زیرا ایشان خداوند خدایی که نیاکانشان را از سرزمین مصر بیرون آورد، ترک کردند و از خدایان دیگر پیروی کردند و آنها را پرسـتش نمودند. در نتیجه خداوند آنها را به این بلا دچار کرده است.»

موافقت نامهٔ سلیمان با حیرام
(دوم تواریخ ۱:۸-۲)

۱۰در پایان بیسـت سـالی که سلیمان دو سـاختمان، معبد بزرگ و کاخ سلطنتی را ساخت، **۱۱**حیرام، پادشاه صور، تمام چوبهای سدر و صنوبر و طلای مورد نیاز را برای این کار فراهم آورد. پس از پایان کار، سلیمان پادشاه بیست شهر در سرزمین جلیل بـه او داد. **۱۲**امّا هنگامیکه حیرام از صور برای بازدید شـهرهایی که سـلیمان به او داده بود آمد، آنها را نپسندید. **۱۳**پس به سـلیمان گفت: «ای برادر، این چه شهرهایی است که تو به من دادهای؟» و تا به امروز آن شهرها سرزمین کابول (یعنی بیحاصل) خوانده میشود. **۱۴**حیرام معادل پنج تن طلا برای سلیمان فرستاده بود.

سایر کارهای سلیمان
(دوم تواریخ ۳:۸-۱۸)

۱۵سلیمان پادشاه برای ساختن معبد بزرگ و کاخ و پرکردن گودی زمین در شـرق شـهر و سـاختن دیوارهای اورشلیم و همچنین بازسازی شهرهای حاصور، مجدو و جازر از کارگران اجباری اسـتفاده کرده بود. **۱۶**(جازر شهری بود که فرعون،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن را تصرّف کرد و به آتش کشید و کنعانیانی را که در آنجا زندگی می‌کردند، کُشت. و بعد آن شهر را به عنوان جهزیه به دختر خود، زن سلیمان داد.) **۱۷**پس سلیمان جازر، بیت حورون پایینی **۱۸**و شهرهای بعلت و تَدمُور را در سرزمین یهودا بازسازی کرد. **۱۹**شهرهایی که انبار در آنها بودند و شهرهایی که ارّابه‌ها و سواران در آنها بودند و هرآنچه را که او می‌خواست در اورشلیم، در لبنان و در هر کجا در قلمرو خود بسازد ساخت. **۲۰**فرزندان، بازماندگان اموریان، حِتّیان، فَرِزِیان، حویان و یبوسیان که از مردم اسرائیل نبودند، **۲۱**و همچنین فرزندانشان که بعد از آنها در آن سرزمین باقی‌مانده بودند و مردم اسرائیل نتوانستند که آنها را بکلّی از بین ببرند، سلیمان به عنوان برده، آنها را به کار می‌گرفت و تا به امروز برای مردم اسرائیل خدمت می‌کنند. **۲۲**سلیمان مردم اسرائیل را برده نکرد. آنها به عنوان سرباز، افسران، فرماندهان، ارّابه‌رانان و سواران خدمت می‌کردند.

۲۳در کارهای ساختمانی سلیمان، پانصد و پنجاه نفر سرکارگر بودند.

۲۴سلیمان پس از اینکه همسرش، دختر فرعون از شهر داوود به کاخی که او برایش ساخته بود رفت، گودی زمینهای شرق شهر را پر کرد.

۲۵بعد از تکمیل ساختمان معبد بزرگ، سلیمان سالانه سه بار قربانی‌های سوختنی و سلامتی بر قربانگاهی که برای خداوند ساخته بود تقدیم می‌نمود و همچنین بُخور می‌سوزاند.

۲۶سلیمان پادشاه در عصیون جابر، که نزدیک شهر ایلوت در ساحل خلیج عقبه در سرزمین اَدوم بود ناوگانی از کشتی‌ها ساخت. **۲۷**حیرام پادشاه عدّه‌ای از ملوانان ناوگانان خود را فرستاد تا به مردان سلیمان خدمت کنند. **۲۸**آنها به سرزمین اوفیر رفتند و برای سلیمان حدود شانزده تن طلا آوردند.

ملاقات با ملکهٔ سَبَا

(دوم تواریخ ۹:۱-۱۲)

۱۰ ملکهٔ سبا از شهرت سلیمان پادشاه باخبر شد و به اورشلیم سفر کرد تا با پرسش‌های دشوار، او را بیازماید. **۲**ملکهٔ سبا با گروه بزرگی از همراهان و همچنین شترهایی با بار ادویه، جواهرات و مقدار زیادی طلا به اورشلیم آمد و هنگامی که به نزد سلیمان آمد، هر آنچه در اندیشهٔ او بود با وی در میان نهاد. **۳**سلیمان به همهٔ پرسش‌های وی پاسخ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داد. هیچ چیز از پادشاه پوشیده نبود که نتواند پاسخ دهد.
۴ملکهٔ سبا هنگامی‌که دانش سلیمان و کاخی را که ساخته
بود، ۵خوراکهای سفره او، محل سکونت مقامات، سازماندهی
درباریان کاخ و لباسهایشان، خدمتکارانی که در هنگام جشن
او خدمت می‌کردند و قربانی‌هایی را که در معبد بزرگ تقدیم
می‌کرد دید، شگفت‌زده شد. ۶او به سلیمان پادشاه گفت:
«هرآنچه در سرزمین خود در مورد کارهای شما و دانش شما
شنیده بودم، درست بود، ۷امّا تا من با چشمهای خود ندیدم،
گزارشها را باور نداشتم؛ امّا من حتّی نیمی از آن را هم نشنیده
بودم. دانش و ثروت شما بیش از آن است که به من گفته
بودند. ۸خوشا به حال همسران شما! خوشا به حال خدمتگزاران
شما که همیشه با شما هستند و خردمندی شما را می‌شنوند!
۹خداوند خدای شما را ستایش می‌کنم که از تو خشنود بود
و تو را بر تخت سلطنت اسرائیل نشانید و چون محبّت خدا
نسبت به قوم اسرائیل ابدی است، تو را بر آنان پادشاه ساخت
تا با عدل و انصاف بر آنها سلطنت نمایی.»
۱۰ملکهٔ سبا هدایای خود را به سلیمان پادشاه تقدیم کرد، آنها
عبارت بودند از: معادل پنج تُن طلا و سنگهای گرانبها و مقدار
زیادی ادویه به اندازه‌ای که او هرگز دریافت نکرده بود.
۱۱(ناوگان حیرام نیز از سرزمین اوفیر طلا و جواهرات و مقدار
زیادی چوب صندل آورد ۱۲و پادشاه برای ستونهای معبد بزرگ،
کاخ شاهی و ساختن چنگ و بربطِ نوازندگان از همان چوب
صندل استفاده کرد و به آن اندازه چوب صندل تا آن روز در
آنجا دیده نشده بود.)
۱۳سلیمان پادشاه، هرآنچه ملکهٔ سبا خواسته بود به او داد، به
اضافهٔ هدایای که سلیمان با سخاوتمندی به او بخشید. آنگاه
ملکهٔ سبا و همراهانش به سرزمین خود بازگشتند.

ثروت سلیمان پادشاه
(دوم تواریخ ۹:۱۳-۲۹)

۱۴سلیمان پادشاه هرسال بیست و سه تن طلا دریافت می‌کرد.
۱۵به اضافهٔ مالیاتی که توسط بازرگانان پرداخت می‌شد و سود
معامله‌ها و خراجی که توسط پادشاهان عرب و فرمانداران
بخش‌های اسرائیل پرداخت می‌شد.
۱۶سلیمان دویست سپر بزرگ که با حدود هفت کیلو طلا
روکش شده بود ساخت. ۱۷او همچنین سیصد سپر کوچکتر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که با حدود دو کیلو طلا روکش شـده بودند، ساخت و آنها را در تالار جنگل لبنان گذاشت.
۱۸او تخت با شکوهی از عاج ساخت و آن را با طلای ناب روکش کرد. **۱۹**این تخت شـش پلّه داشت و در پشت تخت مجسمه سر گوساله‌ای قرار داشت و در دو طرف تخت دسته‌ای بود که در کنار آنها دو مجسمهٔ شیر بود. **۲۰**در دو طرف هریک از شش پلّه دو مجسمهٔ شیر ایستاده بودند. هرگز چنین تختی در هیچ سرزمینی ساخته نشده بود.
۲۱همهٔ جامهای نوشیدنی سلیمان از طلا بود و همهٔ ظروف تالار جنگل لبنان از طلای خالص بود و از نقره استفاده نشده بود، زیرا در زمان سلیمان با ارزش محسوب نمی‌شد. **۲۲**سلیمان ناوگانی از کشتیهای اقیانوس‌پیما داشت که با کشتیهای حیرام حرکت می‌کردند. هر سه سال یک‌بار ناوگان او بازمی‌گشت و طلا، نقره، عاج، میمون و طاووس می‌آوردند.
۲۳سلیمان پادشاه، ثروتمندتر و دانشمندتر از همهٔ پادشاهان بـود **۲۴**و تمـام مردم جهان خواسـتار آمدن و شـنیدن دانش خدادادی او بودند. **۲۵**همهٔ بازدید کنندگان هرسـال برای او هدایایی مانند ظروف طلا و نقره، پارچه، اسلحه، ادویه، اسب و قاطر می‌آوردند.
۲۶سلیمان نیرویی شامل هزار و چهارصد ارّابه و دوازده هزار اسب داشت. تعدادی از آنها را در اورشلیم و بقیّه را در شهرهای دیگر مستقر کرده بود. **۲۷**در زمان پادشاهی سلیمان، نقره در اورشلیم مانند سـنگ و چوب سدر مانند چنار دشتهای غربی فراوان بود. **۲۸**مأموران سلیمان اسب را از مصر و قیلیقیه وارد می‌کردند. **۲۹**آنها ارّابه‌ها را از مصر به قیمت ششصد تکه نقره و هر اسـب را به قیمت صد و پنجاه تکه به پادشاهان سوریه و حِتّی می‌فروختند.

روی برگرداندن سلیمان از خداوند

۱۱ سلیمان به جز دختر فرعون، زنان بیگانهٔ فراوانی را دوست می‌داشت. او با زنانی از موآب، عمونیان، اَدومیان، صیدونیان و حِتّیان ازدواج کـرد، **۲**یعنی از ملّتهایی که خداوند به قوم اسـرائیل گفته بود، با آنها ازدواج نکنید و آنها نیز با شما ازدواج نکنند، زیرا آنها به یقین قلبهای شما را به سوی خدایان خویش خواهند گردانید. **۳**او هفتصد همسر که همه از شاهزادگان بودند و سیصد صیغه برای خود گرفت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و همســرانش قلب او را از خداوند بازگرداندند. ۴هنگامی‌که سلیمان پیر شد، ایشــان او را به سوی ستایش خدایان بیگانه کشاندند. او به خداوند خدای خود مانند پدرش داوود وفادار نبود. ۵ســلیمان عَشتورَت، خدای صیدونیان و مِلکُوم خدای منفور عمونیان را ستایش می‌کرد. ۶پس سلیمان آنچه را که در چشم خداوند پلید بود، انجام داد و مانند پدرش داوود، کاملاً خداوند را پیروی نکرد. ۷در کوه شــرق اورشلیم مکانی برای پرستش کموش، خدای نفرت‌انگیز موآب، و مکانی برای پرستش مولِک، خدای نفرت‌انگیز عمونیان ساخت. ۸او همچنین برای همسران بیگانه خود پرستشگاههایی ساخت که در آنها برای خدایان خود بُخور می‌سوزاندند و قربانی می‌کردند.

۹آنگاه خداوند از ســلیمان خشــمگین شــد، زیرا دل او از خداوند خدای اسرائیل، خدایی که دو بار بر او ظاهر گشته بود، منحرف شد. ۱۰به او در این موارد فرمان داده بود که نباید به دنبال خدایان دیگر باشد، امّا او فرمان خداوند را بجا نیاورد. ۱۱پس خداوند به سلیمان گفت: «چون اندیشهٔ تو چنین بوده است و پیمان و فرمانهای مرا که به تو داده بودم، نگاه نداشتی، ســلطنت را از تو خواهم گرفت و به یکــی از خدمتگزارانت خواهــم داد. ۱۲ولی به‌خاطر پدرت داوود این کار را در زمان حیات تو نخواهم کرد، بلکه در زمان سلطنت پسرت این کار را عملی خواهم کرد. ۱۳امّا من همهٔ سلطنت را از تو نخواهم گرفت؛ بلکه به‌خاطر بنده‌ام داوود و شهر برگزیدهٔ اورشلیم یک طایفه را به پسر تو خواهم داد.»

دشمنان سلیمان

۱۴خداوند اجداد اَدومی را که از شاهزادگان اَدوم بودند، به دشمنی علیه سلیمان برانگیخت. ۱۵هنگامی‌که داوود در اَدوم بود، یوآب فرماندهٔ ارتش، برای به خاک سپردن کشته‌شدگان به اَدوم رفت و همهٔ مردان اَدوم را کشت. ۱۶یوآب و همهٔ اسرائیل به مدّت شش ماه در آنجا ماندند تا همهٔ مردان اَدومی را کشتند. ۱۷امّا هدد و گروهی از خدمتکاران پدرش به مصر گریختند، در آن زمان هدد کودکی خردسال بود. ۱۸آنها از مدیان به فاران رفتند، در آنجا گروهی از مردان به آنها پیوستند. آنگاه به مصر سفر کردند و به نزد فرعون پادشاه مصر رفتند، پادشاه به هدد، خانه، زمین و غذا داد. ۱۹هدد دوستی فرعون را جلب کرد و فرعون خواهر زن خود، خواهر ملکهٔ تَحفَنیس را به همســری

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هدد در آورد. **۲۰**خواهر تَحفَنیس پسری به نام جَنُوبَت برای او به دنیا آورد و تَحفَنیس او را در خانهٔ فرعون از شیر گرفت و جَنُوبَت در کاخ فرعون با پسران او زندگی می‌کرد.
۲۱هنگامی‌که خبر درگذشت داوود و خبر مرگ یوآب در مصر به هدد رسید، به فرعون گفت: «اجازه بدهید تا به سرزمین خود بازگردم.»
۲۲فرعون از او پرسید: «مگر در نزد من چه کمبودی داری که حالا می‌خواهی به سرزمین خود بازگردی؟»
او پاسخ داد: «فقط اجازه بدهید بروم.»
۲۳خداوند همچنین رَزُون، پسر الیاداع را به دشمنی علیه سلیمان برانگیخت. او از نزد سرور خویش هدد عزر، پادشاه صوبه گریخته بود. **۲۴**او پیروانی گردهم آورد و رهبر گروهی چپاولگر شد، بعد از کشتار توسط داوود، ایشان به دمشق رفتند و در آنجا ساکن شدند و پیروانش او را پادشاه کردند.
۲۵در طول حیات سلیمان او دشمن اسرائیل بود و مانند هدد باعث آزار بود و از اسرائیل نفرت داشت و در سوریه حکومت می‌کرد.

وعدهٔ خدا به یَرُبَعام

۲۶یربعام پسر نباط افرایمی از اهالی صرده، از درباریان سلیمان، نام مادر بیوه‌اش صروعه بود، همچنین دست خود را علیه پادشاه بلند کرد.
۲۷داستان شورش از این قرار بود که سلیمان زمینهای شرق اورشلیم را پُر و دیوارهای شهر را تعمیر می‌کرد. **۲۸**یربعام مرد جوان توانایی بود و هنگامی‌که سلیمان دید، با چه سختی کار می‌کند، او را مسئول همهٔ کارگران اجباری منطقهٔ طایفه‌های منسی و افرایم کرد **۲۹**در هنگامی‌که یربعام از اورشلیم خارج می‌شد، اخیا، نبی‌ای از شیلوه در راه با او روبه‌رو شد. اخیا جامهٔ تازه‌ای به تن داشت و ایشان هر دو در صحرا تنها بودند. **۳۰**اخیا ردای خود را به دوازده قسمت پاره کرد، **۳۱**و به یربعام گفت: «ده تکه را برای خود بگیر، زیرا خداوند خدای اسرائیل به تو می‌فرماید: 'من پادشاهی را از سلیمان خواهم گرفت و من به تو ده طایفهٔ خواهم داد. **۳۲**سلیمان به‌خاطر داوود خدمتگزارم، و اورشلیم شهر برگزیدهٔ من یک طایفه را نگاه خواهد داشت. **۳۳**زیرا او مرا ترک کرده است و عشتورت، الههٔ صیدونیان، کموش خدای موآب و مِلکُوم خدای عمونیان را پرستش کرد و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در راههای من گام برنداشته و آنچه را از دیدگاه من نیکوست، بجا نیاورده و احکام و دستورات مرا مانند پدرش، داوود پیروی نکرده است. **۳۴**امّا با این وجود همهٔ سرزمین را از دست او خارج نخواهم کرد، ولی به‌خاطر داوود خدمتگزار برگزیدهٔ من که فرمانها و احکام مرا بجا آورد او را در طول حیاتش فرمانروا خواهم ساخت. **۳۵**امّا من پادشاهی را از پسر سلیمان می‌گیرم و به تو ده طایفهٔ خواهم داد. **۳۶**ولی به پسر سلیمان یک طایفه خواهم داد تا همیشه یکی از فرزندان خدمتگزارم داوود در اورشلیم، شهر برگزیده‌ام که نام خود را بر آن گذاشته‌ام، حکومت کنند. **۳۷**پس یربعام، من تو را پادشاه اسرائیل خواهم کرد و تو بر سراسر سرزمینی که خواستهٔ توست حکومت خواهی کرد. **۳۸**اگر تو مانند بندهٔ من داوود، از همهٔ احکام من پیروی کنی و در راه من گام برداری و هرآنچه را که در نظر من راست است، بجا آوری و همهٔ احکام و دستورات مرا انجام دهی، من همواره با تو خواهم بود و خانهٔ مستحکمی برایت خواهم ساخت، همان‌طور که برای داوود ساختم و من اسرائیل را به تو خواهم داد. **۳۹**به‌خاطر گناه سلیمان، من فرزندان داوود را مجازات خواهم کرد، امّا نه برای همیشه.'»

۴۰سلیمان تلاش کرد تا یربعام را بکشد، امّا او به نزد شیشق، فرعون گریخت و تا هنگام مرگ سلیمان آنجا ماند.

مرگ سلیمان

(دوم تواریخ ۹:۲۹-۳۱)

۴۱امّا بقیّهٔ کارهای سلیمان و کارهایی که انجام داد و دانش او، آیا آنها همه در کتاب کارهای سلیمان نوشته نشده‌اند؟ **۴۲**سلیمان مدّت چهل سال در اورشلیم حکومت کرد. **۴۳**هنگامی‌که سلیمان در گذشت او را در شهر پدرش داوود به خاک سپردند و فرزندش رحبعام جانشین او شد.

شورش طایفه‌های شمالی

(دوم تواریخ ۱۰:۱-۱۹)

۱۲ رحبعام به شکیم رفت، در آنجا تمام طایفه‌های شمالی گرد آمده بودند تا او را به پادشاهی برگزینند. **۲**هنگامی‌که یربعام پسر نباط، که از دست سلیمان به مصر فرار کرده بود، این خبر را شنید از مصر بازگشت. **۳**مردم طایفه‌های شمالی به دنبال او فرستادند و همه با هم به نزد رحبعام رفتند و به او گفتند: **۴**سلیمان پدر تو با خشونت با ما رفتار کرد و بار سنگینی بر دوش ما نهاد، شما این بار

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را سبکتر کنید و زندگی را برای ما آسانتر کنید و ما بندگان وفادار تو خواهیم بود.
۵او به ایشان گفت: «بروید و بعد از سه روز بازگردید تا به شما پاسخ دهم.» پس آنها رفتند.
۶رحبعام پادشاه با ریش‌سفیدانی که مشاور پدرش سلیمان بودند، مشورت کرد و پرسید: «به نظر شما به این مردم چه پاسخی بدهم؟»
۷ایشان پاسخ دادند: «اگر می‌خواهی به این مردم خوب خدمت کنی، به درخواست آنها پاسخ مساعد بده و آنها برای همیشه خدمتگزار وفادار تو خواهند بود.»
۸امّا او پند بزرگسالان را ندیده گرفت و در عوض نزد جوانانی که با او پرورش یافته بودند و حالا مشاور او بودند، رفت.
۹از ایشان پرسید: «شما چه پیشنهادی دارید؟ به این مردم که می‌گویند بار ما را سبکتر کن چه بگویم؟»
۱۰جوانانی که با او پرورش یافته بودند پاسخ دادند: «به ایشان چنین بگو 'انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت‌تر است.
۱۱اگر پدرم بار سنگین بر شما نهاده بود من آن را سنگین‌تر می‌کنم. پدرم شما را با شلاق تنبیه می‌کرد، من شما را با شلاق چرمی تنبیه خواهم کرد.'»
۱۲بعد از سه روز یربعام و قوم اسرائیل نزد رحبعام آمدند.
۱۳پادشاه با خشونت به مردم پاسخ داد. او راهنمایی بزرگسالان را نشنیده گرفت. ۱۴او مطابق مشورت مردان جوان به ایشان گفت: «پدرم بار سنگین بر شما نهاد، امّا من آن را سنگین‌تر می‌کنم. پدرم شما را با شلاق تنبیه کرد، ولی من شما را با شلاق چرمی تنبیه خواهم کرد.» ۱۵پس پادشاه به مردم گوش نداد، زیرا خواست خداوند چنین بود تا وعده‌ای را که توسط اخیای نبی به یربعام داده بود، عملی سازد.
۱۶هنگامی‌که مردم اسرائیل دیدند که پادشاه به آنها گوش نمی‌دهد، با فریاد به پادشاه گفتند: «ما چه سهمی در داوود داریم؟ ما میراثی از پسر یَسی نداریم، ای مردم اسرائیل به خانه‌های خود بازگردید. و بگذارید رحبعام اکنون به خانهٔ خود بنگرد.»
پس بنی‌اسرائیل به خانه‌های خود رفتند. ۱۷امّا رحبعام بر مردم اسرائیل که در شهرهای یهودا ساکن بودند حکومت کرد.
۱۸رحبعام پادشاه، ادونیرام را که سرپرست کارگران اجباری بود فرستاد و همهٔ مردم اسرائیل او را سنگسار کردند تا مرد و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رحبعام پادشاه با شتاب بر ارابهٔ خود سوار شد و به اورشلیم گریخت. **۱۹**پس تا به امروز طایفه‌های شمالی اسرائیل، علیه خاندان داوود سرکشی می‌کنند.

۲۰هنگامی‌که همهٔ مردم اسرائیل شنیدند که یربعام از مصر بازگشته است، به دور یکدیگر جمع شدند و او را پادشاه اسرائیل کردند. تنها مردم طایفهٔ یهودا به خاندان داوود وفادار ماندند.

نبوّت شمعیا

(دوم تواریخ ۱۱:۱-۴)

۲۱هنگامی‌که رحبعام به اورشلیم آمد، همهٔ افراد طایفه‌های یهودا و بنیامین را که یکصد و هشتاد هزار نفر جنگاور برگزیده بودند، جمع کرد تا به جنگ اسرائیل بروند و پادشاهی را به رحبعام، پسر سلیمان بازگرداند. **۲۲**امّا کلام خدا بر شمعیا مرد خدا، آمد و فرمود: **۲۳**به رحبعام، پسر سلیمان، و تمام مردم یهودا و بنیامین بگو **۲۴**خداوند چنین می‌فرماید: «شما نباید بروید و با برادران اسرائیلی خود بجنگید. هرکس به خانهٔ خود بازگردد، زیرا این خواست من است.» همهٔ آنها فرمان خداوند را پیروی کردند و به خانهٔ خود رفتند.

دور شدن یربعام از خداوند

۲۵آنگاه یربعام شهر شکیم را در کوهپایه‌های افرایم بازسازی نمود و در آنجا زندگی کرد. پس از چندی به شهر فنوئیل رفت و آنجا را ساخت. **۲۶**یربعام با خود اندیشید: «طولی نمی‌کشد که پادشاهی به خاندان داوود باز خواهد گشت. **۲۷**اگر این مردم پیوسته برای تقدیم قربانی‌ها در معبد بزرگ در اورشلیم به آنجا بروند، دوباره به سوی سرورشان، رحبعام، پادشاه یهودا بازگشت می‌کنند و با رحبعام پادشاه یهودا متّحد گشته مرا خواهند کشت.»

۲۸پادشاه بعد از بررسی دو گوسالهٔ طلایی ساخت و به مردم گفت: «شما به اندازهٔ کافی به اورشلیم رفته‌اید، اینان خدایان شما هستند که شما را از سرزمین مصر خارج کردند.» **۲۹**آنگاه یکی از آن دو بت را در بیت‌ئیل و دیگری را در دان قرار داد. **۳۰**مردم با رفتن و پرستش در بیت‌ئیل و دان مرتکب گناه شدند. **۳۱**یربعام همچنین در بالای تپّه‌ها پرستشگاههایی ساخت و کاهنانی را که از طایفهٔ لاوی نبودند، برگزید.

۳۲یربعام جشنی در ماه هشتم در روز پانزدهم ماه مانند جشنی که در یهودا بود برگزار کرد و در قربانگاه، قربانی تقدیم می‌کرد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همچنین در بیت‌ئیل نیز در برابر گوسـاله‌هایی که ساخته بود، چنین کرد و در بیت‌ئیل در پرستشگاههایی که بر بالای تپّه‌ها ساخته بود، کاهنانی گماشت. **۳۳**در پانزدهم روز ماه هشتم، ماهی که خودش برگزیده بود، بـه قربانگاهی که در بیت‌ئیل سـاخته بود رفت. او برای قوم اسرائیل جشـنی قرار داد و به سوی قربانگاه رفت تا بُخور بسوزاند.

پیشگویی نبی خدا

۱۳ به فرمان خداوند نبی‌ای از یهودا به بیت‌ئیل رفت و هنگامی‌کـه یربعام در برابر قربانگاه ایسـتاده بـود تا قربانی تقدیم کند، به آنجا رسـید. **۲**او بنا به فرمان خداونـد به قربانگاه گفـت: «ای قربانـگاه، ای قربانگاه، خداونـد چنین می‌فرماید: کودکی به نام یوشـیا در خاندان داوود بـه دنیا خواهـد آمد. او کاهنانـی را که بر روی تو بُخور می‌سـوزانند، قربانی خواهد کرد و استخوان انسان را در روی تـو خواهد سـوزانید.» **۳**سـپس ادامه داده گفت: «این قربانگاه ویران خواهد شـد و خاکسترهای آن پراکنده خواهند گشـت. آنگاه خواهید دانسـت که آنچه می‌گویم از جانب خداوند اسـت.»

۴هنگامی‌که پادشـاه این سـخنان را شـنید دست خود را از قربانگاه بـه طرف او دراز کـرد و گفت: «او را دسـتگیر کنید.» دستی را که دراز کرده بود، چنان خشک شد که او نمی‌توانست آن را به سـوی خود جمع کند. **۵**قربانگاه ویران شـد و خاکسـترهای آن بیرون ریخت همان‌طور که مرد خدا طبق کلام خداوند پیشگویی کرده بود. **۶**پادشاه به نبی گفت: «خواهش می‌کنم برای من نزد خداوند خدای خود دعا کن تا دست مرا شفا دهد.»

مرد خدا در نزد خداوند دعا کرد و دسـت او شفا یافت و مانند سابق شد. **۷**آنگاه پادشاه به مرد خدا گفت: «با من به خانه بیا و غذایی بخور و من پاداش تو را خواهم داد.»

۸مرد خدا به پادشـاه پاسخ داد: «اگر نیمی از خانهٔ خود را به من بدهی من با تو وارد آن نخواهم شد و من در اینجا نان نخواهم خورد و آب نخواهم نوشـید. **۹**خداوند به من فرمان داده است که در اینجا نان نخورم و آب ننوشم و از راهی که آمده‌ام باز نگردم.» **۱۰**پس او از راه دیگری رفت و از راهی که به بیت‌ئیل آمده بود بازنگشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نبی پیر بیت‌ئیل

۱۱در آن زمان نبی پیری در بیت‌ئیل زندگی می‌کرد. پسرهایش آمدند و بـرای او تعریف کردند که نبی یهـودا در آن روز در بیت‌ئیل چه کرده و به یربعام پادشاه چه گفته اسـت. **۱۲**پدر ایشان پرسید: «از چه راهی رفت؟» پسرانش به او نشان دادند نبی‌ای که از یهودا آمده بود، از چه راهی بازگشت. **۱۳**پس به پسرانش گفت: «الاغ مرا حاضر کنید» پسرانش الاغ را حاضر کردند و او سوار شده **۱۴**و به دنبال مرد خدا به راه افتاد و او را که در زیر درخت بلوطی نشسته بود، پیدا کرد و از او پرسید، «آیا تو مرد خدا اهل یهودا هستی؟»

او پاسخ داد: «من هستم.»

۱۵به او گفت: «با من به خانه بیا و غذا بخور.»

۱۶مرد خدا گفت: «من نمی‌توانم بر گردم و به خانهٔ تو بیایم و نمی‌توانم آنجا نان بخورم و آب بنوشـم. **۱۷**زیرا خداوند به من امر کرده است: تو نباید آنجا نان بخوری یا آب بنوشی و از راهی که آمده‌ای بازگردی.»

۱۸آنگاه نبی پیر بیت‌ئیـل به او گفت: «من نیز مانند تو نبی هستم و فرشته از طرف خداوند به من گفت که تو را با خود به خانه ببرم و از تو پذیرایی کنم.» امّا نبی پیر دروغ می‌گفت.

۱۹پس او به خانهٔ نبی پیر رفت و در خانه‌اش نان خورد و آب نوشید. **۲۰**هنگامی‌که آنها بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند بر نبی پیری که او را بازگردانده بود آمد. **۲۱**نبی پیر فریاد برآورد و به نبی اهل یهودا گفت: «خداوند می‌فرماید چون تو از کلام خداوند سرپیچی کردی و دستورات خداوند خدایت را نگاه نداشـتی، **۲۲**چون تو بازگشـتی و در آنجا نان خوردی و آب نوشیدی درحالی‌که او به تو گفت: 'نان نخور و آب ننوش' پس بدن تو در گورستان نیاکانت به خاک سپرده نخواهد شد.»

۲۳بعد از صرف غذا، نبی پیر الاغ نبی یهودا را حاضر کرد. **۲۴**نبی یهودا سوار شده به راه خود رفت. امّا در راه شیری به او حمله کرد و او را کشت. جسـد او در جاده افتاده بود و الاغ و شـیر در کنارش ایسـتاده بودند. **۲۵**مردمی که از آنجا می‌گذشتند، جسد را در راه و شیری که در کنارش بود، دیدند. پس به شهری که نبی پیر زندگی می‌کرد، خبر آوردند.

۲۶هنگامی‌که نبی پیر شنید، گفت: «این نبی از فرمان خداوند سرپیچی کرد، پس خداوند شیر را فرستاد تا به او حمله کند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و او را بکشـد، همان‌طور که خداوند گفته بود.» **۲۷**آنگاه به پسـران خود گفت: «الاغی را برای من حاضـر کنید» و آنها چنین کردند. **۲۸**سـپس او رفت و جسـد را که در راه افتاده بود، یافت درحالی‌که الاغ و شیر کنارش ایستاده بودند. شیر نه جسد را خورده بود و نه به الاغ حمله کرده بود. **۲۹**نبی پیر جسد را برداشت و بر روی الاغ گذاشت و به بیت‌ئیل بازگشت تا سـوگواری کند و او را به خاک بسپارد. **۳۰**او جسد را در گورستان خانوادگی‌اش به خاک سپرد و برای او سوگواری کرده و می‌گفتند: «وای ای برادر من، وای ای بـرادر من!» **۳۱**بعد از به خاک سپردن، مرد خدا به پسرانش گفت: «هنگامی‌که من مُـردم مرا در گوری که مرد خدا به خاک سـپرده شـد، دفن کنید و استخوانهای مرا پهلوی استخوانهای او بگذارید. **۳۲**سخنانی که او به فرمان خداوند علیه قربانگاه در بیت‌ئیل و علیه همهٔ پرستشگاهها در شهرهای سامره گفت، به حقیقت خواهند پیوست.»

گناه پلید یربعام

۳۳بعد از ایـن وقایـع، یربعام از کارهای پلید خود دسـت برنداشـت و از میان همهٔ مردم، کاهنان برای پرستشگاههای بالای تپّه‌ها می‌گماشت. او هرکسی را که می‌خواست کاهن شـود، به کهانت می‌گماشت. **۳۴**این گناه او باعث ویرانی و نابودی کامل خاندان او شد.

مرگ پسر یربعام

۱۴ در آن زمان ابیا، پسر یربعام بیمار شد. **۲**یربعام به همسر خود گفت: «برخیز و قیافه‌ات را تغییر بده تا کسی تو را نشناسـد که همسر من هستی و به شیلوه، نزد اخیای نبی برو. او به من گفته بود که پادشاه اسرائیل می‌شوم. **۳**ده نان، مقداری کلوچه و یک کوزهٔ عسل بردار و به نزد او برو، او به تو خواهد گفت که برای کودک چه اتّفاقی خواهد افتاد.»

۴همسر یربعام چنین کرد، برخاست و به خانهٔ اخیای نبی در شیلوه رفت. اخیا به علّت پیری قادر به دیدن نبود. **۵**خداوند به اخیا گفته بود که همسر یربعام می‌آید تا در مورد پسر بیمارش پرسش کند و خداوند به اخیا گفت که چه پاسخی بدهد.

هنگامی‌که همسـر یربعام رسـید، وانمود کرد که شـخص دیگری است. **۶**امّا هنگامی‌که اخیا صدای پای او را که از در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وارد می‌شد، شنید گفت: «وارد شو، ای همسر یربعام، چرا وانمود می‌کنی شخص دیگری هستی؟ من خبر بدی برای تو دارم. **۷**برو و به یربعام بگو که خداوند خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: 'من تو را از همهٔ مردم برتر ساختم و به رهبری قوم خود اسرائیل برگزیدم. **۸**من پادشاهی را از خاندان داوود گرفتم و به تو دادم، امّا تو مانند خدمتگزار من داوود نبودی که کاملاً به من وفادار بود و از فرمانهای من پیروی می‌کرد و تنها آنچه را در نظر من درست بود، انجام می‌داد. **۹**تو مرتکب گناهان بزرگتری از فرمانروایان پیشین شده‌ای. تو از من روی‌گردان گشته‌ای و خشم مرا بر افروخته‌ای، زیرا بُتهای فلزی برای پرستش ساخته‌ای. **۱۰**به این دلیل، من بر سر خاندان یربعام بلا خواهم آورد و از خاندان یربعام هر مردی را چه آزاد و چه اسیر در اسرائیل خواهم کشت و خاندان تو را خواهم سوزاند، همان‌گونه که سرگین طویله را می‌سوزانند تا تمام شود. **۱۱**هریک از اعضای خانوادهٔ تو که در شهر بمیرد، سگها ایشان را خواهند خورد و اگر در صحرا، لاشخورها آنها را خواهند خورد؛ چون خداوند چنین گفته است.'»

۱۲پس برخیز و به خانه‌ات برو. هنگامی‌که پایت به شهر برسد کودک تو خواهد مرد. **۱۳**تمام مردم اسرائیل برای او سوگواری خواهند کرد و او را به خاک خواهند سپرد. او تنها عضو خانوادهٔ یربعام است که دفن شایسته‌ای خواهد داشت زیرا خداوند خدای اسرائیل از او خشنود است. **۱۴**خداوند پادشاه دیگری بر اسرائیل خواهد گماشت تا به پادشاهی خاندان یربعام پایان دهد. **۱۵**«خداوند اسرائیل را مجازات خواهد کرد و او مانند نی‌ای در رودخانه خواهد لرزید. او قوم اسرائیل را از این سرزمین خوبی که به نیاکانشان داده بود، ریشه کن خواهد کرد و ایشان را در آن‌سوی رود فرات پراکنده خواهد ساخت، زیرا ایشان با ساختن الههٔ اشره خشم او را برانگیخته‌اند. **۱۶**خداوند اسرائیل را به‌خاطر گناه یربعام که اسرائیل را به گناه کشید، ترک خواهد کرد.»

۱۷آنگاه همسر یربعام برخاست و به ترصه رفت. به محض ورود به خانه، کودک او مرد. **۱۸**مردم اسرائیل برای او سوگواری کردند و او را به خاک سپردند، همان‌طور که خداوند به وسیلهٔ خدمتگزار خود اخیای نبی بیان کرده بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرگ یربعام

۱۹کارهای دیگر یربعام پادشاه، جنگها و چگونگی سلطنت
او همه در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.
۲۰یربعام بیست و دو سال پادشاهی کرد و بعد از مرگش به
خاک سپرده شد و پسرش ناداب جانشین او شد.

رحبعام، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۱۱:۵-۱۲:۱۵)

۲۱رحبعام، پسر سلیمان، هنگامی‌که پادشاه یهودا شد، چهل
و یک سال داشت و هفده سال در اورشلیم حکومت کرد،
شهری که خداوند در تمام سرزمین اسرائیل آن را برگزیده بود
تا در آن پرستش شود. مادر رحبعام نعمه نام داشت و از اهالی
عمون بود.
۲۲مردم یهودا علیه خداوند بیشتر از نیاکان خود گناه ورزیدند
و خشم او را برانگیختند. ۲۳ایشان پرستشگاههایی برای خدایان
دروغین ساختند و ستونهای سنگی برپا نمودند. الههٔ اشره را
برفراز تپّه‌ها و زیر سایهٔ درختان پرستش کردند. ۲۴حتّی لواط‌گران
و روسپیانی بودند که در این پرستشگاهها خدمت می‌کردند.
مردم یهودا تمام کارهای شرم آور مردمانی را که خداوند از آن
سرزمین بیرون راند، انجام می‌دادند.
۲۵در سال پنجم سلطنت رحبعام، شیشق، فرعون مصر به
اورشلیم حمله کرد. ۲۶او همهٔ خزانهٔ معبد بزرگ و کاخ پادشاه
را غارت کرد. او همچنین سپرهای طلایی را که سلیمان ساخته
بود، با خود برد. ۲۷رحبعام پادشاه به جای آنها سپرهایی از برنز
ساخت و آنها را به نگهبانان دروازهٔ کاخ داد. ۲۸هرگاه پادشاه
به معبد بزرگ می‌رفت، نگهبان‌ها سپرها را حمل می‌کردند و
سپس به اتاق نگهبان‌ها باز می‌گرداندند.
۲۹همهٔ کارهای رحبعام پادشاه در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا
نوشته شده است. ۳۰همواره بین رحبعام و یربعام جنگ بود.
۳۱رحبعام درگذشت و در گورستان سلطنتی به خاک سپرده
شد و پسرش، ابیا جانشین او شد.

ابیا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۱۳:۱-۱۴:۱)

۱۵ در سال هجدهم سلطنت یربعام، پسر نباط، ابیا
پادشاه یهودا شد ۲و مدّت سه سال در اورشلیم
پادشاهی کرد. مادرش معکه، دختر ابشالوم بود. ۳او مانند
جدش داوود کاملاً به خداوند خدای خود وفادار نبود و مرتکب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همهٔ گناهانی که پدرش شده بود، گشت. **۴**امّا به‌خاطر داوود، خداوند خدای او، به ابیا پسری داد تا بعد از او در اورشلیم حکومت کند و آن را امن نگاه دارد. **۵**زیرا داوود آنچه را که به چشم خداوند نیک بود، انجام می‌داد و از فرمانهای او در طول حیاتش سرپیچی نکرد؛ به جز در مورد اوریای حِتّی. **۶**در تمام طول زندگی ابیا جنگی که بین رحبعام و یربعام شروع شد، ادامه داشت. **۷**بقیّهٔ کارهای ابیا در کتاب پادشاهان یهودا ثبت شده است.

۸ابیا درگذشت و در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش آسا جانشین او شد.

آسا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۱۵:۱۶-۶:۱۶)

۹در بیستمین سال سلطنت یربعام، پادشاه اسرائیل، آسا پادشاه یهودا شد **۱۰**و مدّت چهل و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادر بزرگ او معکه، دختر ابشالوم بود.

۱۱آسا هرآنچه را که در چشم خداوند نیکو بود، مانند جدش داوود بجا می‌آورد. **۱۲**او تمام روسپیان و لواط‌گران را در پرستشگاههای بت‌پرستان از سرزمین اخراج کرد و همهٔ بُتهایی را که نیاکانش ساخته بودند، برداشت. **۱۳**او مادر بزرگ خود معکه را از مقام ملکهٔ مادر بر کنار کرد، زیرا او بت زننده‌ای به شکل الههٔ اشره ساخته بود. آسا بت را شکست و در وادی قدرون سوزاند. **۱۴**با وجودی که آسا همهٔ پرستشگاههای بالای تپّه‌ها را نابود نکرد، ولی تا پایان زندگی خود به خداوند وفادار ماند. **۱۵**او تمام وسایلی را که پدرش به خداوند وقف کرده بود در معبد بزرگ قرار داد.

۱۶آسا، پادشاه یهودا و بعشا، پادشاه اسرائیل در تمام دوران حکومت خود با یکدیگر در جنگ بودند. **۱۷**بعشا یهودا را تصرّف کرد و شهر رامه را مستحکم نمود تا رفت و آمد به یهودا را قطع کند. **۱۸**پس آسای پادشاه تمام نقره و طلایی را که در معبد بزرگ و کاخ باقی مانده بود برداشت و با عدّه‌ای از مقامات خود با این پیام به دمشق نزد بنهدد، پسر طبرمون، نوهٔ حزیون، پادشاه سوریه فرستاد. **۱۹**«بگذار تا مانند پدرانمان متّحد شویم. این طلا و نقره هدیه‌ای برای توست. اکنون پیمان خود را با بعشا، پادشاه بشکن تا نیروهای خود را از سرزمین من خارج کند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰بنهدد با آسای پادشاه موافقت کرد و افسران فرمانده و
ارتش آنها را فرستاد تا به شهرهای اسرائیل حمله کنند. آنها
شهرهای عیون، دان، آبل بیت معکه، منطقهٔ دریاچهٔ جلیل و
تمام سرزمین نفتالی را تسخیر کردند. ۲۱هنگامی‌که بعشای
پادشاه این را شنید از مستحکم کردن رامه دست کشید و به
شهر ترصه رفت.
۲۲آنگاه آسای پادشاه دستور صادر کرد که همه در سراسر
یهودا، بدون استثناء سنگها و الوار رامه را که بعشا برای ساختمان
استفاده کرده بود، بردارند و ببرند. آسای پادشاه با این مصالح
شهر مصفه و جَبَع در سرزمین بنیامین را مستحکم کرد.
۲۳بقیّهٔ وقایع دوران سلطنت آسا، شجاعت و همهٔ کارهای
دیگر او و شهرهایی که ساخته بود، در کتاب تاریخ پادشاهان
یهودا نوشته شده‌اند. امّا در زمان پیری‌اش بیماری پا، او را فلج
کرد. ۲۴آسا درگذشت و در گورستان سلطنتی در شهر داوود
به خاک سپرده شد و پسرش یهوشافاط جانشین او شد.

ناداب پادشاه اسرائیل

۲۵در سال دوم سلطنت آسا، پادشاه یهودا ناداب، پسر یربعام
بر تخت سلطنت اسرائیل نشست. ۲۶آنچه را در نظر خداوند
پلید بود، بجا می‌آورد و در راه نیاکان خود گام برداشت و با
گناه خود مردم اسرائیل را وادار به گناه کرد.
۲۷بعشا، پسر اخیا که از طایفهٔ یساکار بود، علیه ناداب
دسیسه کرد و هنگامی‌که ارتش ناداب، شهر جِبتون در فلسطین
را محاصره کرده بودند، ناداب را کشت. ۲۸بعشا، ناداب را
در سال سوم پادشاهی آسا بر یهودا کُشت و جانشین او شد.
۲۹به مجرّدی که بعشا پادشاه شد، تمام خاندان یربعام را
کشت. طبق کلام خداوند که براخیای شیلونی سخن گفته بود.
۳۰به‌خاطر گناهی که یربعام مرتکب شد و قوم اسرائیل را وادار
به گناه کرد، خشم خداوند خدای اسرائیل برافروخته شد.
۳۱سایر وقایع حکومت ناداب و همهٔ کارهای او در کتاب
تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. ۳۲آسا و بعشا پادشاه
اسرائیل همواره در جنگ بودند.

بعشا پادشاه اسرائیل

۳۳بعشا، پسر اخیا در سال سوم سلطنت آسا پادشاه یهودا،
سلطنت خود را آغاز کرد و مدّت بیست و چهار سال در ترصه
بر همهٔ اسرائیل حکومت کرد. ۳۴آنچه را در چشم خداوند

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پلید بود، انجام می‌داد و در راه یربعام گام برداشت و با گناه خویش مردم اسرائیل را به گناه کشاند.

۱۶ کلام خداوند بر ییهُو، پسر حنانی علیه بعشا آمد که فرمود: **۲**«چون من تو را از خاک برداشتم و رهبر مردم اسرائیل کردم و تو در راه یربعام گام برداشتی و قوم من اسرائیل را به گناه کشاندی، گناه ایشان مرا خشمگین کرده است. **۳**پس من همان‌گونه که با خاندان یربعام رفتار نمودم با تو و خاندان تو هم رفتار خواهم کرد. **۴**هرکس از خاندان تو در شهر بمیرد، سگها وی را خواهند خورد و آنانی که در بیابان بمیرند، طعمهٔ لاشخورها خواهند شد.»

۵بقیّهٔ کارهای بعشا و شجاعتهای او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. **۶**بعشا درگذشت و در شهر ترصه به خاک سپرده شد و پسرش، ایله جانشین او شد.

۷به سبب گناه بعشا علیه خداوند، پیام خداوند به ییهوی نبی، پسر حنانی علیه بعشا آمد. او خشم خداوند را برانگیخت نه تنها به دلیل کارهای پلید خود، که مانند یربعام پادشاه رفتار کرد و بلکه همچنین به‌خاطر کشتار همهٔ خاندان یربعام.

سلطنت ایله بر اسرائیل

۸در سال بیست و ششم پادشاهی آسا بر یهودا، ایله، پسر بعشا در ترصه پادشاه اسرائیل شد و دو سال سلطنت کرد. **۹**زَمرِی، یکی از افسران او که فرماندهٔ نیمی از ارّابه‌های پادشاه بود، علیه پادشاه توطئه چید. روزی ایله در ترصه، در خانهٔ ارصا که مسئول کاخ بود، مست شد. **۱۰**زمری وارد خانه شد، ایله را زد و کشت و جانشین پادشاه گردید. این واقعه در بیست و هفتمین سال سلطنت آسا، پادشاه یهودا رخ داد.

۱۱به محض اینکه زمری پادشاه شد، همهٔ اعضای خانوادهٔ بعشا را کُشت و همهٔ مردان خویشاوند و دوستان او را نیز کشت. **۱۲**به این ترتیب، زمری تمام خاندان بعشا را طبق کلام خداوند که به ییهوی نبی فرموده بود هلاک کرد، **۱۳**زیرا بعشا و پسرش، ایله بت‌پرستی کردند و اسرائیل را به گناه کشیدند و خشم خداوند خدای اسرائیل را برانگیختند. **۱۴**بقیّهٔ رویدادهای سلطنت ایله در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

پادشاهی زمری بر اسرائیل

۱۵زمری در بیست و هفتمین سال سلطنت آسا، پادشاه یهودا، در ترصه پادشاه اسرائیل شد و هفت روز حکومت کرد. در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این هنگام سپاه اسرائیل شـــهر جبتون را در فلسطین محاصره کرده بود. **۱۶**هنگامی‌که آنها شنیدند که زمری توطئه کرده و پادشاه را کشته اســـت در همان‌جا فرماندهٔ خود عُمرِی را به پادشاهی اسرائیل برگزیدند. **۱۷**عُمری با سپاه اسرائیل از جبتون به ترصه رفت و آن را محاصره کرد. **۱۸**هنگامی‌که زمری دید که شهر تسخیر شده است. به قلعهٔ داخلی کاخ رفت و کاخ را به آتش کشـــید و در میان آتش مرد. **۱۹**این رویداد به‌خاطر گناه او علیه خداوند بود. او نیز مانند یربعام با گناهان خود و به گناه کشاندن قوم اسرائیل، خداوند را ناراحت کرد. **۲۰**بقیّهٔ رویدادهای سلطنت زمری و توطئه او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

پادشاهی عُمری در اسرائیل

۲۱میان مردم اسرائیل دوگانگی افتاد گروهی خواستار پادشاهی تِبنی، پسر جِینَت شدند و گروه دیگر از عُمری پیروی کردند. **۲۲**امّا گروهی که طرفدار عُمـــری بودند بر مردمی که طرفدار تبنی، پسر جینت بودند، چیره گشتند. پس تبنی درگذشت و عمری پادشاه شد. **۲۳**عُمری در سال سی و یکم سلطنت آسا، پادشاه یهودا، پادشاه شد و دوازده سال که شش سال آن در ترصه بود، پادشـــاهی کرد. **۲۴**عُمری تپّهٔ سامره را از شخصی به نام سامر به هفتاد کیلو نقره خرید و روی آن شهری ساخت و آن را به نام صاحبش، سامره نامید.

۲۵عُمری بیش از پیشینیان خود علیه خداوند گناه ورزید. **۲۶**در راه یربعام، پسر نباط گام برداشت و با گناه خود اسرائیل را به گناه کشـــید و با بُتهای خود خشم خداوند خدای اسرائیل را برانگیخت. **۲۷**بازماندهٔ رویدادهای پادشاهی عُمری و کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. **۲۸**عُمری در گذشت و در ســـامره به خاک سپرده شد و پسرش اخاب جانشین او گشت.

اخاب پادشاه اسرائیل

۲۹اخاب پســـر عُمری در ســـال سی و هشتم سلطنت آسا، پادشاه یهودا، پادشاه اسرائیل شد و بیست و دو سال در سامره ســـلطنت کرد. **۳۰**او بیش از پیشینیان خود علیه خداوند گناه ورزید. **۳۱**گویا گام برداشتن در راه گناه‌آلود یربعام، پسر نباط برایـــش کافی نبود که با ایزابل دختر اَتبَعل، پادشـــاه صیدون هم ازدواج کرد و بت بعل را خدمت و پرستش نمود. **۳۲**او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پرستشگاه و قربانگاهی برای بعل در سامره ساخت. **۳۳**همچنین او الههٔ اشره را ساخت. او بیش از پادشاهان پیشین گناه کرد و خشم خداوند خدای اسرائیل را برانگیخت. **۳۴**در زمان اخاب، مردی از بیت‌ئیل به نام حیئیل شهر اریحا را بازسای کرد. همان‌طور که خداوند به وسیلهٔ یوشع پسر نون گفته بود، پایه‌های شهر را به قیمت جان پسر اولش ابیرام بنا نهاد و دروازهٔ شهر را به قیمت جان سُجُوب، کوچکترین فرزندش بناکرد.

ایلیا و خشکسالی

۱۷ ایلیای تشبی، از اهالی جلعاد به اخاب پادشاه گفت: «به نام خداوند خدای زندهٔ اسرائیل، که من خدمتگزار او هستم، به شما می‌گویم در چند سال آینده، نه شبنمی خواهد بود و نه باران خواهد بارید، مگر من بگویم!»

۲کلام خداوند بر وی آمد و گفت: **۳**«از اینجا به سوی شرق برو و در نزدیکی وادی کَریت که در شرق رود اردن است پنهان شو. **۴**از آب جوی بنوش و من به زاغها فرمان داده‌ام تا برای تو خوراک بیاورند.»

۵پس ایلیا طبق فرمان خداوند رفت و در نزدیکی وادی کریت، در شرق اردن به سر برد. **۶**او از جوی، آب می‌نوشید و زاغها صبح و شام برایش نان و گوشت می‌آوردند. **۷**بعد از مدّتی به علّت نبودن باران نهر خشک شد.

ایلیا و بیوه زنی در صرفه

۸سپس خداوند به ایلیا فرمود: **۹**«اکنون به شهر صَرَفه که در نزدیکی شهر صیدون است برو و در آنجا بمان. من به بیوه زنی در آنجا فرمان داده‌ام تا به تو خوراک دهد.» **۱۰**پس او برخاست و به صرفه رفت. هنگامی‌که به دروازهٔ شهر رسید، بیوه زنی را دید که هیزم جمع می‌کرد. او به بیوه‌زن گفت: «خواهش می‌کنم کمی آب به من بده.» **۱۱**هنگامی‌که زن برای آوردن آب می‌رفت او را صدا کرد و گفت: «خواهش می‌کنم تکه نانی هم برای من بیاور.»

۱۲او پاسخ داد: «به خداوند زنده، خدای تو سوگند، که من نانی ندارم. آنچه دارم یک مشت آرد در کاسه و کمی روغن زیتون در کوزه است. من به اینجا آمدم تا کمی هیزم جمع کنم و به خانه ببرم تا برای پسرم و خودم آن را بپزم و این آخرین خوراک ما خواهد بود و ما از گرسنگی خواهیم مُرد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳ایلیا به او گفت: «نگران نباش. به خانه برو و آنچه را که گفتی انجام بده، امّا ابتدا یک نان کوچک از آنچه داری برای من بپز و بـرای من بیاور و پس از آن برای خودت و پسـرت خوراکی آماده کن. **۱۴**چون خداوند خدای اسرائیل می‌گوید: 'تا زمانی که خداوند باران بفرسـتد نه کاسـهٔ تو از آرد خالی خواهد شد و نه کوزهٔ تو از روغن.'»

۱۵بیوه‌زن رفت و آنچه را ایلیا گفته بود، انجام داد و همهٔ آنها برای چندین روز غذای کافی داشتند. **۱۶**همان‌گونه که خداوند به وسـیلهٔ ایلیا وعده داده بود، نه کاسه از آرد خالی شد و نه کوزه از روغن تهی گشت.

ایلیا پسر بیوه‌زن را شفا می‌دهد

۱۷چند روز بعد پسـر بیوه‌زن بیمار شد. حال او بدتر و بدتر شد و عاقبت مرد. **۱۸**بیوه‌زن به ایلیا گفت: «ای مرد خدا، چرا با من چنین کردی؟ آیـا تو به اینجا آمده‌ای که گناهان مرا به خداوند یادآوری کنی و باعث مرگ پسرم شوی؟»

۱۹ایلیا به او گفت: «پسـرت را به من بده.» ایلیا پسرش را از آغوش او گرفت و او را بـه بالا خانه، در اتاقی که زندگی می‌کرد، بُرد و در بستر خواباند. **۲۰**آنگاه او با صدای بلند دعا کرد: «ای خداوند خدای من! چرا چنین بلای وحشتناکی بر سر این بیوه‌زن آورده‌ای؟ او مرا در خانه‌اش پناه داده و حالا تو باعث مرگ پسر او شده‌ای.» **۲۱**سپس ایلیا سه بار روی جسد دراز کشـید و چنین دعا کرد: «ای خداوند خدای من، این کودک را زنده گردان.» **۲۲**خداوند دعای ایلیا را پاسـخ داد، کودک حیات دوباره یافت و زنده شد.

۲۳ایلیا کودک را برداشت و پایین نزد مادرش برد و گفت: «ببین، پسر تو زنده است.»

۲۴زن به ایلیا گفت: «حالا می‌دانم که تو مرد خدا هستی و هرچه می‌گویی، از جانب خداوند است و حقیقت دارد.»

پیام ایلیا به اخاب

۱۸ پس از مدّتی، در سال سوم خشکسالی، خداوند به ایلیا فرمود: «نزد پادشاه برو و خود را معرّفی کن و من بر زمین باران خواهم فرسـتاد.» **۲**پس ایلیا به نزد اخاب رفت تا با او ملاقات کند.

در آن هنگام قحطی بسیار سختی در سـامره بود. **۳**اخاب عوبدیا را که مسئول کاخ پادشاه بود، به نزد خویش خواند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

(عوبدیا ایمان راسخی به خداوند داشت **۴**و هنگامی‌که ایزابل
می‌خواست انبیای خداوند را بکشد، او یکصد نفر از آنها را
در دو غار در گروههای پنجاه نفری پنهان کرد و برای ایشان
نان و آب تهیّه می‌کرد.) **۵**اخاب به عوبدیا گفت: «بیایید تا به
تمام چشمه‌ها و وادیهای سرزمین برویم. شاید بتوانیم مقداری
علف پیدا کنیم تا اسبها و قاطرها را زنده نگه داریم، شاید
مجبور نباشیم، هیچ‌کدام از حیوانات را بکشیم.» **۶**پس آنها
سرزمینی را که می‌بایست بررسی کنند بین خود تقسیم کردند
و هر کدام به تنهایی در جهتی رفتند.

۷عوبدیا در بین راه ناگهان ایلیا را دید. او را شناخت و سر
به خاک نهاد و گفت: «سرور من ایلیا، شما هستید؟»

۸او پاسخ داد: «بلی من ایلیا هستم. برو به سرورت پادشاه
بگو که من اینجا هستم.»

۹عوبدیا گفت: «مگر من چه گناهی کرده‌ام که می‌خواهی
مرا به دست اخاب بدهی تا مرا بکشد؟ **۱۰**به خداوند زنده،
خدای تو سوگند یاد می‌کنم که پادشاه در همهٔ سرزمینهای
جهان در جستجوی تو بوده است. هرگاه فرمانروای سرزمینی
خبر می‌داد که تو در سرزمین آنها نیستی، اخاب آن فرمانروا
را مجبور می‌کرد سوگند یاد کند که نمی‌توانند تو را پیدا
کنند. **۱۱**اکنون تو می‌خواهی من بروم و به او بگویم تو اینجا
هستی؟ **۱۲**همین که از نزد تو بروم، روح خداوند تو را به جای
ناشناخته‌ای خواهد برد و اگر من بروم و به اخاب بگویم که
تو اینجا هستی و او تو را نیابد، او مرا خواهد کشت. هرچند
که من از کودکی خداوند را با وفاداری پرستش می‌کنم. **۱۳**آیا
کسی به سرورم نگفته، هنگامی‌که ایزابل انبیای خداوند را
می‌کشت من چگونه صد نفر از آنها را در دو گروه پنجاه نفری
در دو غار پنهان کردم و به ایشان نان و آب دادم؟ **۱۴**حالا به
من می‌گویی: 'برو و به سرورت بگو که ایلیا اینجاست.' او
مرا خواهد کشت.»

۱۵ایلیا پاسخ داد: «به خداوند زنده، خدای متعالی که
خدمتگزارش هستم، امروز خود را به اخاب نشان خواهم
داد.»

۱۶پس عوبدیا نزد اخاب رفت و این را به او گفت و اخاب
به دیدن ایلیا رفت. **۱۷**هنگامی که اخاب ایلیا را دید، به او
گفت: «این تو هستی، خرابکار اسرائیل؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸ایلیا پاسخ داد: «من خرابکار نیستم. تو و خاندان پدرت
خرابکار هستید. شما از فرمان خداوند سرپیچی کرده‌اید و بت
بعل را پرستش می‌کنید. **۱۹**اکنون همهٔ مردم اسرائیل را گردهم
آور و نـزد من در کوه کرمل بفرســت و همچنین چهارصد و
پنجاه نبی بت بعل و چهارصد نبی الههٔ اشره را که بر سر سفرهٔ
ایزابل می‌خورند نیز بفرست.»

ایلیا و انبیای بعل

۲۰پس اخاب به تمام مردم اسرائیل پیام فرستاد تا همراه انبیا
در کوه کرمل گردهم آیند. **۲۱**ایلیا نزد مردم رفت و گفت: «تا
به کی دو دل خواهید ماند؟ اگر خداوند خداست از او پیروی
کنید و اگر بت بعل، پس از او پیروی کنید.» مردم حتّی یک
کلمه پاســخ ندادند. **۲۲**آنگاه ایلیا به ایشان گفت: «من تنها
نبی خدا هستم که باقی مانده، ولی انبیای بت بعل چهارصد و
پنجاه نفر هستند. **۲۳**دو گاو نر بیاورید، یک گاو را انبیای بعل
برگزینند، آن را بکشند، تکه‌تکه کنند و روی هیزم بگذارند،
ولی آتش روشن نکنند. من نیز با گاو دیگر چنین خواهم کرد.
۲۴آنگاه شما نام خدای خود را بخوانید و من نام خداوند را و
خدایی که با آتش پاسخ دهد خدای حقیقی است.»
همهٔ مردم پاسخ دادند: «بسیار خوب!»
۲۵پس ایلیا به انبیای بت بعل گفت: «چون تعداد شما بیشتر
اســت گاو نری را برگزینید و آن را نخست آماده کنید و نام
خدای خود را بخوانید ولی هیزم را آتش نزنید.»
۲۶ایشان گاو نری را که آورده بودند، آماده کردند و نام بعل
را از صبح تا ظهر خواندند و می‌گفتند: «ای بعل، به ما پاسخ
ده» و به پایکوبی در اطراف قربانگاهی که ساخته بودند، ادامه
دادند. امّا پاسخی نیامد.
۲۷هنگام ظهر ایلیا به ایشــان می‌خندید و می‌گفت: «بلندتر
او را صدا کنید، او خداست؛ شاید در اندیشهٔ عمیق فرو رفته
یا مشغول باشد، یا شاید به سفر رفته، شاید خوابیده باشد و
باید او را بیدار کنید.» **۲۸**پس انبیای بعل بلندتر دعا کردند و
طبق مراسم خود خویشــتن را با چاقو و خنجر بریدند تا خون
جاری شود. **۲۹**آنها به هیاهوی خود تا نیمروز ادامه دادند، ولی
پاسخی نیامد و هیچ صدایی شنیده نشد.
۳۰آنگاه ایلیا به مردم گفت: «نزدیک بیایید.» و همهٔ مردم به
او نزدیک شــدند. او قربانگاه خداوند را که ویران شده بود،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بازسازی کرد. **۳۱**ایلیا دوازده سنگ برداشت، هر سنگ به نشانه یک طایفهٔ پسران یعقوب، کسی که خداوند به او گفت: «نام تو پس از این اسرائیل خواهد بود.» **۳۲**با این دوازده سنگ او قربانگاهی به نام خداوند ساخت و دور آن جویی که گنجایشی معادل شانزده لیتر داشت، کَند. **۳۳**سپس هیزم را روی قربانگاه گذاشت و گاو نر را تکه‌تکه کرد و روی هیزمها گذاشت و گفت: «چهار کوزه از آب پر کنید و روی قربانی و هیزمها بریزید.» **۳۴**او گفت: «دوباره چنین کنید» و آنها برای بار دوم چنین کردند و گفت: «برای سومین بار» و چنین کردند. **۳۵**آب از روی قربانگاه جاری شد و جوی را پر کرد.

۳۶در هنگام انجام قربانی عصر ایلیای نبی به سمت قربانگاه رفت و چنین دعا کرد: «خداوندا، خدای ابراهیم، اسحاق و اسرائیل، بگذار امروز آشکار گردد که تو خدای اسرائیل هستی و من خدمتگزار تو هستم و من همهٔ این کارها را به فرمان تو بجا آورده‌ام. **۳۷**مرا پاسخ بده ای خداوند، مرا پاسخ بده تا این مردم بدانند که تو ای خداوند، خدا هستی و آنها را به سوی خود بازمی‌گردانی.»

۳۸آنگاه آتش خداوند فرود آمد و قربانی، هیزم، سنگ و خاک را سوزاند و آب جوی را خشک کرد. **۳۹**هنگامی که مردم این را دیدند، خود را به روی زمین افکندند و فریاد برآوردند: «خداوند، خداست! خداوند، خداست!»

۴۰ایلیا دستور داد: «انبیای بت بعل را دستگیر کنید؛ نگذارید هیچ‌کس بگریزد.» مردم همه را دستگیر کردند، و ایلیا آنها را به کنار وادی قیشون برد و در آنجا ایشان را کشت.

پایان خشکسالی

۴۱ایلیا به اخاب گفت: «برو، بخور و بنوش، من صدای غرّش باران را که نزدیک می‌شود می‌شنوم.» **۴۲**درحالی که اخاب رفت تا بخورد، ایلیا بالای قلّهٔ کوه کرمل رفت. در آنجا به روی زمین خم شد و سرش را بین زانوهایش قرار داد. **۴۳**او به خدمتکار خود گفت: «برو و به سوی دریا نگاه کن.»

خدمتکار رفت و بازگشت و گفت: «من چیزی ندیدم.» ایلیا گفت: «هفت مرتبهٔ دیگر برو.» **۴۴**در مرتبهٔ هفتم او گفت: «نگاه کن ابر کوچکی به اندازهٔ دست آدمی از دریا برمی‌خیزد.»

ایلیا به او گفت: «برو به اخاب بگو سوار ارّابه‌اش شود و پیش از اینکه باران او را از رفتن بازدارد به خانهٔ خود بازگرد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۵در اندک زمانی ابر سیاه آسمان را پوشاند. باد شروع به وزیدن کرد و باران سنگینی بارید. اخاب سوار بر ارابهٔ خود شد و به یزرعیل بازگشت. ۴۶دست خداوند بر ایلیا بود، کمر خود را بست و در پیشاپیش اخاب دوید و قبل از او به دروازهٔ یزرعیل وارد شد.

ایلیا در کوه سینا

۱۹ اخاب همهٔ کارهایی را که ایلیا کرده بود، برای همسرش ایزابل تعریف کرد که چگونه ایلیا همهٔ انبیای بت بعل را با شمشیر کشت. ۲آنگاه ایزابل برای ایلیا پیام فرستاد: «مگر خدایان مرا بکشند، وگرنه تا فردا همین موقع، همان کاری را که با انبیای من کردی با تو خواهم کرد.» ۳ایلیا از ترس جانش گریخت و با خدمتکارش به شهر بئرشبع در یهودا رفت و خدمتکارش را در آنجا گذاشت. ۴امّا خودش یک روز در بیابان راه پیمود و زیر سایهٔ درختی نشست و آرزوی مرگ کرد و گفت: «خدایا، دیگر مرا بس است. جان مرا بگیر، زیرا من از نیاکانم بهتر نیستم.»

۵سپس زیر درخت دراز کشید و به خواب رفت. ناگهان فرشته‌ای او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور!» ۶به اطراف نگاه کرد و یک قرص نان، که روی سنگهای داغ پخته شده بود و یک کوزهٔ آب نزدیک سر خود دید. او خورد و نوشید و دوباره دراز کشید. ۷فرشتهٔ خداوند برای دومین بار آمد و او را لمس کرد و به او گفت: «برخیز و بخور، زیرا سفر برای تو دشوار خواهد بود.» ۸او برخاست و خورد و نوشید و چهل شبانه‌روز با نیروی آن خوراک تا به کوه سینا، کوه خدا رفت. ۹وارد غاری شد تا شب را در آنجا سپری کند.

ناگهان خداوند به او گفت: «ایلیا، اینجا چه می‌کنی؟»

۱۰او پاسخ داد: «ای خداوند خدای متعال، من همیشه تو را خدمت کرده‌ام، تنها تو را؛ امّا مردم اسرائیل پیمان خود را با تو شکسته‌اند، قربانگاههای تو را ویران کرده‌اند و انبیای تو را کشته‌اند. من تنها باقی مانده‌ام و اینک آنان قصد جان مرا دارند.»

۱۱خداوند به او گفت: «بیرون برو و در بالای کوه نزد من بایست.» آنگاه خداوند از آنجا گذشت و باد شدیدی فرستاد که کوه را شکافت و صخره‌ها را فرو ریخت، امّا خداوند در باد نبود. باد از وزیدن ایستاد، آنگاه زلزله شد، امّا خداوند در زلزله نبود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲بعد از زلزلــه آتش بود، امّا خداوند در آتش نبود و بعد از
آتش صدای ملایمی شنیده شد.
۱۳هنگامی‌که ایلیا صدا را شــنید، صورت خود را با ردای
خویش پوشاند و رفت و در دهانهٔ غار ایستاد. آنگاه صدایی به
او گفت: «ایلیا، اینجا چه می‌کنی؟»
۱۴او پاسخ داد: «ای خداوند خدای متعال، من همیشه تو را
خدمت کرده‌ام، تنها تو را؛ امّا مردم اسرائیل پیمان خود را با تو
شکسته‌اند، قربانگاههای تو را ویران کرده‌اند و انبیای تو را کشته‌اند.
من تنها باقیمانده‌ام و اینک آنان قصد جان مرا دارند.»
۱۵خداوند بــه او گفت: «به بیابان نزدیک دمشــق بازگرد،
سپس وارد شهر شو و حزائیل را به پادشاهی سوریه مسح کن.
۱۶همچنین ییهو، پســر نِمشی را برای پادشاهی اسرائیل مسح
کن و الیشع، پسر شافاط از اهالی آبل محوله را تدهین کن تا
به جای تو نبی گردد. ۱۷هرکس که از شمشیر حزائیل بگریزد
ییهو او را خواهد کشت و آن کس که از شمشیر ییهو بگریزد،
الیشع او را خواهد کشــت. ۱۸با این وجود هفت هزار نفر را
که هنوز به من وفادارند و در مقابل بت بعل تعظیم نکرده‌اند و
آن را نبوسیده‌اند در اسرائیل زنده خواهم گذاشت.»

خواندن الیشع

۱۹پس ایلیا از آنجا رفت و الیشــع، پسر شافاط را یافت که
شخم می‌زد. دوازده جفت گاو نر در جلوی او بودند و او با
جفت دوازدهم بود. ایلیا از کنار او گذشــت و ردای خود را
روی دوش او انداخت. ۲۰الیشع گاوها را رها کرد و به دنبال
او دوید و گفت: «اجازه بده تا پدر و مادرم را برای خداحافظی
ببوسم، آنگاه به دنبال تو می‌آیم.»
ایلیا به او گفت: «بازگرد، مانع تو نمی‌شوم»
۲۱پس بازگشت و یک جفت گاو را سر برید و آنها را با چوب
گاوآهن پخت و به مردم داد و آنها خوردند. آنگاه برخاست و
به دنبال ایلیا رفت و به خدمت او پرداخت.

جنگ اخاب با سوریه

۲۰ بنهدد، پادشاه سوریه تمام ارتش خود را گرد هم
آورد، سی و دو پادشاه و اسبها و ارّابه‌ها همراه او
بودند. او سامره را محاصره و به آن حمله کرد. ۲او قاصدان را به
شهر، نزد اخاب پادشاه اسرائیل فرستاده، چنین پیام داد: ۳«نقره
و طلای تو و بهترین زنان و فرزندان تو از آن من هستند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴پادشـاه اسرائیل پاسخ داد: «هرچه شما بگویید، ای سرور
من، ای پادشاه من و آنچه دارم از آن شماست.»
۵قاصد دوباره آمد و گفت: «بنهدد چنین می‌گوید، نقره و
طلا و همسـران و فرزندان خود را تحویل بده. ۶من فردا در
همین موقع درباریان خود را می‌فرسـتم، آنهـا خانهٔ تو و تمام
خدمتگزاران تو را جستجو خواهند کرد و هرچه را که دلشان
بخواهد برخواهند داشت.»
۷اخاب پادشاه، رهبران سرزمین را فراخواند و گفت: «ببینید،
این مرد می‌خواهد ما را نابود کند. او خواسـتار نقره و طلا و
زنها و بچّه‌های من بود و من موافقت کردم.»
۸رهبران و مردم پاسخ دادند: «به او توجّه نکن و تسلیم نشو.»
۹پس اخاب به پیام آوران بنهدد گفت: «به سـرورم، پادشاه
بگویید: من درخواسـت اول تو را می‌پذیرم امّـا نمی‌توانم با
پیشنهاد دوم موافقت کنم.»
قاصدان رفتند و با پیام دیگری بازگشتند که: ۱۰بنهدد چنین می‌گوید:
«من نیروی کافی می‌آورم تا شهر شما را نابود کنند و خاک آن را در
دست خود حمل کنند. خدایان مرا بکشند، اگر چنین نکنم.»
۱۱اخاب پادشاه پاسخ داد: «به بنهدد پادشاه بگویید که سرباز
واقعی بعد از نبرد افتخار می‌کند نه قبل از آن.»
۱۲هنگامی که بنهدد این پیام را شنید در چادر با پادشاهان
دیگر مشـغول میگسـاری بود. او به مردان خود گفت: «در
جای خود مستقر شوید و آمادهٔ حمله به شهر باشید» و آنها در
مواضع خود مستقر شدند.

شکست بنهدد توسط اخاب

۱۳در ایـن هنـگام نبی‌ای نزد اخاب پادشـاه آمد و گفت:
«خداوند می‌گویـد: 'این ارتش بزرگ را می‌بینی! من امروز تو
را بر آنان پیروز خواهم کرد و تو خواهی دانست که من خداوند
هستم.'» ۱۴اخاب پرسید: «چه کسی این کار را خواهد کرد؟»
نبی پاسخ داد: «خداوند می‌گوید به وسیلهٔ سربازان جوانی که
تحت نظر فرمانداران اسرائیل هستند.»
سپس او پرسید: «چه کسی حمله را آغاز خواهد کرد؟»
او پاسخ داد: «خود تو!»
۱۵پس اخاب سربازان جوان فرمانداران استانها را فراخواند.
آنها دویست و سی و دو نفر بودند. سپس او ارتش اسرائیل را
که هفت هزار نفر بودند، فراخواند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶هنگام ظهر از شهر خارج شدند. در این زمان بنهدد و سی و دو پادشاهِ متّحد او در چادرهای خود میگساری می‌کردند.
۱۷نخست سربازان فرمانداران استانها بیرون رفتند. دیده‌بانان بنهدد خبر دادند که گروهی سرباز از سامره بیرون می‌آیند.
۱۸بنهدد گفت: «چه برای جنگ و چه برای صلح می‌آیند آنها را زنده دستگیر کنید.»
۱۹پس سربازانِ فرمانداران استانها ابتدا از شهر خارج شدند و ارتش اسرائیل به دنبال آنها. **۲۰**هریک از ایشان حریف خود را کشت، سربازان سوری گریختند و اسرائیلی‌ها ایشان را دنبال کردند ولی بنهدد سوار بر اسب همراه گروهی از سواره نظام گریخت. **۲۱**پادشاه اسرائیل بیرون رفت و اسبها و ارّابه‌ها را گرفت و سوری‌ها را در کشتاری بزرگ شکست داد.
۲۲آنگاه نبی نزد اخاب پادشاه رفت و گفت: «بازگرد و نیروهای خود را بازسازی کن و آنچه را لازم است انجام بده، زیرا در بهار پادشاه سوریه دوباره به تو حمله خواهد کرد.»

دومین حملهٔ سوریه

۲۳درباریان پادشاه سوریه به او گفتند: «خدایان اسرائیل، خدایان تپّه‌ها هستند، به همین دلیل آنها از ما نیرومندتر بودند. اجازه بدهید تا ما در دشت با آنها بجنگیم، یقیناً ما نیرومندتر خواهیم بود.
۲۴اکنون آن سی و دو پادشاه را بر کنار کن و به جای آنان فرماندهان نظامی بگمار **۲۵**و ارتشی مانند سپاهی که از دست دادی آماده کن، اسب به جای اسب و ارّابه به جای ارّابه، آنگاه ما در دشت نبرد خواهیم کرد. یقیناً نیرومندتر از آنان خواهیم بود.»
بنهدد پادشاه موافقت کرد و طبق پیشنهاد ایشان عمل نمود. **۲۶**در بهار، بنهدد سربازان خود را فراخواند و به شهر افیق رفت تا به اسرائیل حمله کند. **۲۷**مردم اسرائیل نیز آماده و مجهّز بودند و به مقابلهٔ ایشان رفتند و اسرائیلی‌ها مانند دو گلّهٔ کوچک بُز در برابر سوری‌ها بودند، درصورتی‌که سوری‌ها همه‌جا را پر کرده بودند.
۲۸نبی‌ای نزد اخاب پادشاه رفت و گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: چون سوری‌ها می‌گویند من خدای تپّه‌ها هستم و نه خدای دشتها، من شما را بر ارتش بزرگ آنها پیروز خواهم کرد و تو و مردمانت خواهید دانست که من، خداوند هستم.»
۲۹مدّت هفت روز سپاه سوریه و اسرائیل در مقابل یکدیگر اردو زدند. در روز هفتم نبرد آغاز شد و اسرائیلی‌ها صد هزار نفر از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوری‌ها را کشتند. **۳۰**بازماندگان به شهر افیق گریختند و دیوار شهر به روی بیست و هفت هزار نفر از ایشان خراب شد.

بنهدد نیز به شهر گریخت و در پستوی خانه‌ای پناه گرفت. **۳۱**درباریان بنهدد به او گفتند: «ما شنیده‌ایم که پادشاهان اسرائیل بخشنده هستند. اجازه بدهید تا پلاس دور کمر خود ببندیم و طناب به گردن خود بیندازیم و به نزد پادشاه اسرائیل برویم، شاید تو را زنده بگذارد.» **۳۲**پس آنها پلاس به کمر خود بستند و طناب به گردن خود نهادند و نزد اخاب رفتند و گفتند: «خدمتگزار تو بنهدد می‌گوید: 'اجازه دهید من زنده بمانم.'»

اخاب پرسید: «آیا او هنوز زنده است؟ او برادر من است.» **۳۳**درباریان بنهدد این را نشانه خوبی دانستند و بی‌درنگ حرف خودش را تکرار کردند و گفتند: «بله، برادر تو بنهدد.»

اخاب فرمان داد: «او را نزد من بیاورید.» هنگامی‌که بنهدد رسید اخاب از او دعوت کرد که سوار ارابهٔ او شود. **۳۴**بنهدد گفت: «تمام شهرهایی را که پدرم از پدر تو گرفت به تو بازمی‌گردانم. تو می‌توانی در دمشق مرکز تجاری برپا کنی، همان‌طور که پدرم در سامره کرد.»

اخاب پاسخ داد: «تحت این شرایط تو را آزاد می‌کنم.» پس از اینکه پیمان بستند، بنهدد را رها کرد.

محکوم شدن اخاب توسط یک نبی

۳۵به فرمان خداوند مردی از گروه انبیا به دوست خود گفت: «مرا بزن» امّا آن مرد چنین نکرد. **۳۶**پس به او گفت: «چون تو از فرمان خداوند سرپیچی کردی پس از اینکه مرا ترک کنی، شیری تو را خواهد کشت.» و چون او را ترک کرد شیری آمد و او را کشت.

۳۷نبی مرد دیگری را یافت و به او گفت: «مرا بزن» پس آن مرد او را زد و زخمی نمود. **۳۸**نبی صورت خود را با پارچه‌ای پوشاند تا ناشناس باشد و در کنار جاده رفت و منتظر عبور پادشاه اسرائیل ایستاد. **۳۹**هنگامی‌که پادشاه از آنجا می‌گذشت او را صدا کرد و گفت: «بندهٔ تو در میدان جنگ بود که سربازی، اسیری را نزد من آورد و گفت: مواظب این مرد باش اگر فرار کند تو باید به جای او کشته شوی و یا سه هزار سکّهٔ نقره جریمه بدهی. **۴۰**امّا من به کارهای دیگر مشغول شدم و آن مرد گریخت.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پادشاه پاسخ داد: «تو مقصّر هستی و باید تاوان آن را بپردازی.»
۴۱آنگاه نبی پارچه از صورت خود کنار زد و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیاست. ۴۲نبی به پادشاه چنین گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: 'چون مردی را که من به مرگ محکوم کرده‌ام، گذاشتی تا از دست تو رها شود، در نتیجه جان تو به جای جان او و جان مردم تو به جای مردم او خواهد بود.'»
۴۳پادشاه اندوهناک و پریشان به خانهٔ خود در سامره بازگشت.

تاکستان نابوت

۲۱ در نزدیکی کاخ اخاب پادشاه در یزرعیل، تاکستانی بود که به نابوت از اهالی یزرعیل تعلّق داشت.
۲روزی اخاب به نابوت گفت: «تاکستان خود را به من بده تا در آن سبزیکاری کنم، زیرا آن نزدیک خانهٔ من است و به عوض آن، تاکستان بهتری به تو خواهم داد یا اگر بخواهی بهای عادلانهٔ آن را پرداخت می‌کنم.»
۳ولی نابوت به اخاب پاسخ داد: «حاشا، خداوند روا نمی‌دارد که ارث نیاکانم را به تو بدهم.»
۴اخاب از جوابی که نابوت به او داد، اندوهگین و خشمناک به کاخ خود رفت و در بستر خود رو به دیوار دراز کشید و خوراک نخورد. ۵همسرش ایزابل نزد او رفت و گفت: «چرا این‌قدر ناراحت هستی و خوراک نمی‌خوری؟»
۶اخاب به او گفت: «به‌خاطر حرفی که نابوت به من گفته است. من به او پیشنهاد کردم که تاکستانش را بخرم یا اگر ترجیح می‌دهد تاکستان دیگری به او بدهم، ولی او گفت من تاکستانم را به تو نمی‌دهم.»
۷ایزابل همسرش پاسخ داد: «مگر تو پادشاه اسرائیل نیستی؟ برخیز و غذا بخور و خوشحال باش. من تاکستان نابوت یزرعیلی را به تو خواهم داد.»
۸پس ایزابل نامه‌ای از طرف اخاب نوشت و با مُهر وی مُهر کرد و برای بزرگان و درباریان شهری که نابوت در آن زندگی می‌کرد فرستاد. ۹ایزابل در نامه چنین نوشت: «اعلام یک روز روزه نمایید، مردم را جمع کنید و نابوت را در بالای مجلس بنشانید. ۱۰دو نفر از ولگردها را وادار کنید تا او را متّهم کنند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و بگویند که او به خدا و پادشاه کفر گفته است. آنگاه او را به خارج ببرید و سنگسار کنید تا بمیرد.»
۱۱مسئولان و بزرگان شهر طبق دستور ایزابل عمل کردند. **۱۲**اعلام کردند که همهٔ مردم روزه بگیرند و یک‌جا جمع شوند. سپس نابوت را در بالای مجلس نشاندند. **۱۳**سپس دو نفر ولگرد آمدند و در برابر او نشستند و او را در برابر مردم متّهم کردند و گفتند: «نابوت به خدا و پادشاه کفر گفته است.» پس او را به خارج از شهر بردند و سنگسارش کردند تا جان داد. **۱۴**آنگاه برای ایزابل پیام فرستادند و گفتند: «نابوت سنگسار شده و مرده است.»
۱۵چون ایزابل شنید که نابوت سنگسار شده و مرده است، به اخاب گفت: «برخیز و تاکستان نابوت را که او نخواست به تو بفروشد تصرّف کن چون او مرده است.» **۱۶**اخاب بی‌درنگ روانهٔ تاکستان شد تا آن را تصرّف کند.
۱۷کلام خداوند بر ایلیای تِشبی آمد و فرمود: **۱۸**«برخیز و به دیدن اخاب پادشاه اسرائیل که در سامره است برو، او در تاکستان نابوت است تا آن را تصرّف کند. **۱۹**به او بگو خداوند چنین می‌گوید: 'تو هم آدم می‌کشی و هم مال او را غصب می‌کنی؟' و به او بگو خداوند چنین می‌گوید: 'در جایی که سگها خون نابوت را لیسیدند، سگها خون تو را نیز خواهند لیسید.'»
۲۰اخاب به ایلیا گفت: «ای دشمن من، آیا مرا یافتی؟»
او پاسخ داد: «بلی، زیرا تو خود را فروخته‌ای تا آنچه را در چشم خداوند پلید است بجا آوری. **۲۱**پس خداوند به تو چنین می‌گوید: 'من تو را به بلا دچار می‌کنم و تو را نابود می‌کنم و تمام مردان خاندان تو را در اسرائیل چه آزاد و چه بنده محو خواهم کرد. **۲۲**خاندان تو را مانند خاندان یربعام پسر نباط و مانند بعشا، پسر اخیا خواهم ساخت، زیرا تو خشم مرا برافروخته‌ای و اسرائیل را به گناه کشانده‌ای.' **۲۳**خداوند دربارهٔ ایزابل فرمود: 'سگها جسد ایزابل را در درون شهر یزرعیل خواهند خورد. **۲۴**هرکس از خاندان اخاب در شهر بمیرد سگها او را خواهند خورد و اگر در بیابان بمیرد طعمهٔ لاشخوران خواهد شد.'»
۲۵(در واقع هیچ کسی نبود که مانند اخاب خود را فروخته باشد تا آنچه را در چشم خداوند پلید بود، به جا آورد زیرا توسط زنش ایزابل تحریک می‌شد. **۲۶**او با پرستش بُتها به شیوهٔ آموری‌ها که خداوند از برابر قوم اسرائیل بیرون رانده بود به شرم‌آورترین گناهان دست زد.)

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۷هنگامی که اخاب این سخنان را شنید، جامهٔ خود پاره
کرد و پلاس بر تن کرد و روزه گرفت و بر پلاس می‌خوابید و
اندوهگین و افسرده راه می‌رفت.
۲۸کلام خداوند بر ایلیا تشبی آمد و گفت: ۲۹«آیا اخاب را
دیدی که چگونه در برابر من فروتن شده است؟ چون او خود
را در برابر من فروتن کرده است مادامی که زنده است این
بلا را به سرش نمی‌آورم، امّا در زمان پسرش بر خاندان او بلا
خواهم فرستاد.»

اخطار میکایای نبی به اخاب

(دوم تواریخ ۱۸:۲-۲۷)

۲۲ مدّت سه سال بین سوریه و اسرائیل جنگ نبود.
۲امّا در سال سوم یهوشافاط، پادشاه یهودا نزد
اخاب، پادشاه اسرائیل آمد.
۳پادشاه اسرائیل به افسران خود گفت: «آیا می‌دانید که راموت
جلعاد از آن ماست و ما ساکت نشسته‌ایم و آن را از دست
پادشاه سوریه پس نمی‌گیریم؟» ۴پس به یهوشافاط گفت: «آیا
برای جنگ همراه من به راموت جلعاد خواهی آمد؟»
یهوشافاط پاسخ داد: «من، چون تو و مردم من، چون مردم
تو و سواران من، چون سواران تو هستند.»
۵«امّا بهتر است ابتدا از خداوند راهنمایی بخواهیم.»
۶پس پادشاه اسرائیل حدود چهارصد نفر نبی را گرد آورد و
از ایشان پرسید: «آیا به راموت جلعاد حمله کنیم یا نه؟»
ایشان پاسخ دادند: «حمله کنید، خداوند شما را پیروز
خواهد کرد.»
۷امّا یهوشافاط پرسید: «آیا نبی دیگری نیست که به وسیلهٔ
او نظر خداوند را بدانیم؟»
۸اخاب پاسخ داد: «یک نفر دیگر به نام میکایا، پسر یِمله.
امّا من از او بیزار هستم، زیرا او هرگز در مورد من پیشگویی
خوبی نکرده است و همیشه بد می‌گوید.»
یهوشافاط پاسخ داد: «نباید چنین بگویی.»
۹پس پادشاه اسرائیل به یکی از مأموران دربار خود گفت:
«برو و بی‌درنگ میکایا، پسر یمله را نزد من بیاور.»
۱۰در این زمان، پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا در
خرمنگاه در خارج دروازهٔ شهر سامره بر تختهای خود نشسته
و ردای شاهی برتن کرده بودند و تمام انبیا در حضور ایشان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیشگویی می‌کردند. **۱۱**صِدَقیا، پسر کَنَعنَه که شاخهای آهنینی برای خود ساخته بود گفت: «خداوند چنین می‌فرماید، با این شاخها سوری‌ها را عقب خواهید راند و نابود می‌کنید.»
۱۲همهٔ انبیا نیز چنین پیشگویی می‌کردند و می‌گفتند: «به راموت جلعاد بروید و پیروز شوید. خداوند آن را به دست پادشاه خواهد داد.»
۱۳آن مأمور نزد میکایا رفت و به او گفت: «همهٔ انبیا پیروزی پادشاه را پیشگویی کرده‌اند، بهتر است که تو هم چنین کنی.»
۱۴امّا میکایا پاسخ داد: «به خداوند زنده سوگند که هرچه خداوند بفرماید آن را خواهم گفت.»
۱۵هنگامی‌که میکایا نزد اخاب پادشاه آمد، پادشاه از او پرسید: «میکایا، آیا برای جنگ به راموت جلعاد بروم یا نه؟»
او جواب داد: «برو خداوند به تو کمک می‌کند که پیروز شوی.»
۱۶امّا اخاب پاسخ داد: «هنگامی‌که به نام خداوند با من سخن می‌گویی حقیقت را بگو. چند بار این را به تو بگویم؟»
۱۷میکایا پاسخ داد: «من قوم اسرائیل را دیدم که مانند گوسفندان بدون شبان در تپّه‌ها پراکنده شده‌اند و خداوند فرمود: این مردم رهبری ندارند. بگذارید هریک به سلامتی به خانهٔ خود بازگردند.»
۱۸پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا به تو نگفتم که او دربارهٔ من به نیکی پیشگویی نخواهد کرد بلکه به بدی.»
۱۹میکایا گفت: «پس سخنان خداوند را بشنو: من خداوند را دیدم که بر تخت خود نشسته بود و تمام فرشتگان در کنار او ایستاده بودند. **۲۰**خداوند پرسید: 'چه کسی اخاب را فریب خواهد داد تا او به راموت جلعاد رود و کشته شود؟' بعضی از فرشتگان گفتند چنین و دیگری گفت چنان. **۲۱**سرانجام روحی جلو آمد و در برابر خداوند ایستاد و گفت: 'من او را فریب خواهم داد.' **۲۲**خداوند پرسید: 'چگونه؟' روح پاسخ داد: 'من بیرون می‌روم و روح دروغ در دهان همهٔ انبیای او خواهم گذاشت.' خداوند فرمود: 'برو و او را بفریب. تو موفّق خواهی شد.'»
۲۳پس میکایا ادامه داده گفت: «این است آن چیزی که واقع شده، خداوند روح دروغ را در دهان انبیای تو گذاشته تا به تو دروغ بگویند ولی او تو را به بلا دچار خواهد ساخت.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴سپس صدقیا، پسر کنعنه به صورت میکایا سیلی زد و گفت:
«روح خداوند چگونه مرا ترک کرد تا با تو سخن بگوید؟»
۲۵میکایا پاسخ داد: «روزی که داخل پستو بروی و پنهان
شوی خواهی دید.»
۲۶پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بازداشت کنید و نزد فرماندار
شهر و یوآش، پسر پادشاه ببرید. ۲۷به ایشان بگویید او را در زندان
بیندازند و فقط به او آب و نان بدهند تا من به سلامت بازگردم.»
۲۸میکایا گفت: «همه بشنوید و سخنان مرا به یاد داشته
باشید، اگر تو بسلامت بازگردی، خداوند توسط من سخن
نگفته است.»

شکست و مرگ اخاب

(دوم تواریخ ۱۸:۲۸-۳۴)

۲۹پس اخاب و یهوشافاط، پادشاه یهودا به راموت جلعاد
رفتند. ۳۰اخاب به یهوشافاط گفت: «من به صورت ناشناس
وارد نبرد می‌شوم ولی تو لباس شاهانه بپوش!» و پادشاه اسرائیل
با لباس مبدل وارد نبرد شد.
۳۱پادشاه سوریه به سی و دو افسر ارّابه‌های خود فرمان داد
تا به هیچ‌کس به جز پادشاه اسرائیل حمله نکنند. ۳۲هنگامی
افسران، یهوشافاط را دیدند گمان کردند که پادشاه اسرائیل
است و خواستند که به او حمله کنند، امّا یهوشافاط فریاد
زد. ۳۳هنگامی‌که افسران ارّابه‌ها دانستند که او پادشاه اسرائیل
نیست، از دنبال کردن او دست برداشتند. ۳۴سربازی سوری
بیکانی اتّفاقی پرتاپ کرد و به درز زره اخاب پادشاه خورد.
او به ارّابه‌ران خود گفت: «من زخمی شده‌ام، بازگرد و مرا از
میدان جنگ خارج کن.»
۳۵در آن روز جنگ شدّت گرفت و پادشاه را که در ارّابه‌اش در
برابر سوری‌ها برپا نگاهداشته بودند، در غروب مرد و خون زخمش
در کف ارّابه جاری بود. ۳۶نزدیکی غروب آفتاب، به سربازان
دستور داده شد که به شهر و سرزمین خود بازگردند.
۳۷پس پادشاه در گذشت و به سامره برده شد و ایشان پادشاه
را در سامره به خاک سپردند. ۳۸آنها ارابهٔ او را در برکهٔ سامره
شستند و سگها خون او را لیسیدند و روسپیان خود را در آن
شستند، همان‌گونه که کلام خداوند گفته بود.
۳۹همهٔ کارهای اخاب و آنچه کرد و کاخی که با عاج ساخت
و همهٔ شهرهایی که ساخت در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نوشته شده است. ۴۰پس اخاب در گذشت و به اجداد خود پیوست، پس از او پسرش اخزیا پادشاه شد.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۲۰:۳۱-۲۱:۱)

۴۱یهوشافاط، پسر آسا در سال چهارم پادشاهی اخاب، پادشاه اسرائیل، پادشاه یهودا شد. ۴۲یهوشافاط سی و پنج ساله بود که به سلطنت رسید و مدّت بیست و پنج سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش عَزُوبَه، دختر شلحی بود. ۴۳او در همهٔ راههای پدرش، آسا گام برداشت و به بیراهه نرفت و آنچه را که در نظر خداوند درست بود، انجام می‌داد. امّا پرستشگاههای بالای تپّه‌ها را نابود نکرد و مردم هنوز در آنها قربانی می‌کردند و بُخور می‌سوزاندند. ۴۴یهوشافاط همچنین با پادشاه اسرائیل صلح کرد.

۴۵همهٔ کارهای دیگر یهوشافاط و دلاوری او و چگونگی جنگها همه در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. ۴۶او سایر لواطیان و روسپیانی را که از زمان پدرش آسا باقی مانده بودند پاکسازی کرد.

۴۷اَدوم پادشاهی نداشت و توسط فرمانداری که پادشاه یهودا معیّن می‌کرد اداره می‌شد.

۴۸یهوشافاط ناوگان تجاری ساخت تا برای آوردن طلا از اوفیر بروند، ولی هرگز نرفتند؛ زیرا کشتی‌ها در عصیون جابر شکسته شدند. ۴۹آنگاه اخزیا، پسر اخاب به یهوشافاط گفت: «بگذار خادمان من با خادمان تو در کشتی‌ها بروند.» امّا یهوشافاط نپذیرفت.

۵۰یهوشافاط درگذشت و در گورستان سلطنتی در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش یهورام جانشین او شد.

اخزیا، پادشاه اسرائیل

۵۱اخزیا، پسر اخاب در سال هفدهم سلطنت یهوشافاط، پادشاه یهودا، در سامره به تخت نشست و دو سال سلطنت کرد. ۵۲او آنچه را در نظر خداوند پلید بود بجا آورد و در راه پدرش و در راه مادرش و در راه یربعام پسر نباط که اسرائیل را به گناه کشاند گام برداشت. ۵۳او بت بعل را پرستش و خدمت کرد و مانند پدرش خشم خداوند خدای اسرائیل را برانگیخت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب دوم پادشاهان

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب دوم پادشاهان

معرّفی کتاب

کتاب دوم پادشاهان، ادامهٔ تاریخ دو پادشاهی اسرائیل است. این کتاب دارای دو قسمت می‌باشد:

۱- تاریخ دو پادشاهی از اواسط قرن نهم قبل از میلاد تا سقوط سامره در سال هفتصد و بیست و دو قبل از میلاد.

۲- تاریخ سلطنت یهودا، از زمان سقوط پادشاهی شمالی اسرائیل تا تسخیر و ویرانی اورشلیم به دست نبوکدنصر پادشاه بابل در سال پانصد و هشتاد و شش قبل از میلاد.

این کتاب با به حکومت رسیدن جدلیا، تحت نظر بابلی‌ها، و همچنین آزاد کردن یهویاکین از زندان به پایان می‌رسد.

این وقایع به‌خاطر عدم اطاعت و بی‌وفایی در ایمان، توسط پادشاهان و قوم بنی‌اسرائیل اتّفاق می‌افتد. انهدام اورشلیم و اسارت عدّهٔ زیادی از مردمان یهودا، نکتهٔ عطف مهمی در تاریخ بنی‌اسرائیل می‌باشد. نبی‌ای که در کتاب دوم پادشاهان جانشین ایلیا می‌شود، الیشع می‌باشد.

تقسیم‌بندی کتاب

تقسیم شدن پادشاهی ۱:۱–۴۱:۱۷
الف– الیشع نبی ۱:۱– ۱۵:۸
ب– پادشاهان یهودا و اسرائیل ۱۶:۸–۴:۱۷
ج– سقوط سامره ۵:۱۷–۴۱
پادشاهی یهودا ۱:۱۸– ۳۰:۲۵
الف– از حزقیا تا یوشیا ۱:۱۸– ۲۶:۲۱
ب– حکمرانی یوشیا ۱:۲۲–۳۰:۲۳
ج– آخرین پادشاهان یهودا ۳۱:۲۳– ۲۰:۲۴
د– سقوط اورشلیم ۱:۲۵–۳۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرزنش اخزیا توسط ایلیا

۱ پس از مرگ اخاب، قوم موآب علیه اسرائیل شورش
کرد.
۲اخزیا از ایوان طبقهٔ بالای کاخ خود افتاده و زخمی شده
بود. پس چند نفر را نزد بعل‌زبوب، خدای عقرون شهری در
فلسطین فرستاد و گفت بروید و از او بپرسید که آیا من از این
مرض شفا می‌یابم یا نه؟
۳امّا فرشتهٔ خداوند به ایلیای تشبی گفت: «برخیز و به ملاقات
قاصدان پادشاه سامره برو و به آنها بگو که چرا نزد بعل‌زبوب
می‌روند و از او راهنمایی می‌خواهند. آیا فکر می‌کنید که در
اسرائیل خدایی وجود ندارد؟ **۴**پس اکنون خداوند می‌فرماید:
'تو بستری را که به آن رفته‌ای ترک نخواهی کرد و حتماً
خواهی مرد.'»
پس ایلیا رفت و به آنها خبر داد. **۵**قاصدان نزد پادشاه بازگشتند
و پادشاه از آنها پرسید: «چرا بازگشتید؟»
۶آنها جواب دادند: «در بین راه مردی را ملاقات کردیم و
او به ما گفت: بازگردید و به پادشاه خود که شما را فرستاده
است بگویید که خداوند می‌فرماید: 'آیا در اسرائیل خدایی نیست
که تو از بعل‌زبوب، خدای عقرون راهنمایی می‌خواهی؟ پس از
بستر بیماری برنمی‌خیزی و حتماً می‌میری.'»
۷پادشاه پرسید: «او چگونه شخصی بود؟»
۸آنها جواب دادند: «او ردایی پوستین پوشیده بود و
کمربندی چرمی به کمر داشت.» پادشاه گفت: «او ایلیای
تشبی است.»
۹آنگاه پادشاه سرداری را با پنجاه نفر از سپاهیانش نزد ایلیا
فرستاد. او به راه افتاد و ایلیا را دید که بر تپّه‌ای نشسته است
و به او گفت: «ای مرد خدا، پادشاه امر کرده است که نزد
او بروی.»
۱۰ایلیا در جواب سردار گفت: «اگر من مرد خدا هستم،
پس آتشی از آسمان فرود آید و تو را با پنجاه نفر همراهانت
نابود کند.» ناگهان آتشی از آسمان فرود آمد و آن سردار و
سپاهیانش را هلاک کرد.
۱۱پادشاه بار دیگر سرداری را با پنجاه نفر نزد ایلیا فرستاد.
او رفت و به ایلیا گفت: «ای مرد خدا، پادشاه امر کرده است
که فوراً نزد او بروی.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲ایلیا گفت: «اگر من مرد خدا هستم، پس آتشی از آسمان فرود آید و تو را با پنجاه نفر سپاهیانت از بین ببرد.» ناگهان آتشی از جانب خداوند پایین آمد و او را با همراهانش نابود کرد.

۱۳پادشاه بار سوم سرداری را با پنجاه نفر نزد ایلیا فرستاد. سردار رفت و در برابر ایلیا زانو زد و با زاری گفت: «ای مرد خدا، از تو تمنّا می‌کنم که به من و همراهانم رحم کنی. **۱۴**آن دو سرداری که با سپاهیان خود پیشتر از من به حضور تو آمدند، با آتش آسمانی هلاک شدند، امّا بر ما رحم داشته باش.»

۱۵آنگاه فرشتهٔ خداوند آمد و به ایلیا گفت: «همراه او برو و نترس.» پس ایلیا برخاست و با او نزد پادشاه رفت **۱۶**و به او گفت: «خداوند می‌فرماید که تو قاصدانت را نزد بعل‌زبوب، خدای عقرون فرستادی و فکر کردی که خدایی در اسرائیل وجود ندارد، بنابراین از بستر بیماری زنده برنمی‌خیزی و حتماً می‌میری.»

مرگ اخزیا

۱۷پس او مطابق کلام خدا، که توسط ایلیا گفته شده بود، مرد و برادرش یهورام پادشاه اسرائیل شد، زیرا اخزیا پسری نداشت. شروع سلطنت او در سال دوم سلطنت یهورام، پسر یهوشافاط، پادشاه یهودا بود.

۱۸بقیّهٔ وقایع دوران سلطنت اخزیا و کارهای او، در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

ایلیا به آسمان برده می‌شود

۲ زمانی فرا رسیده بود که خداوند می‌خواست ایلیا را با گردبادی به آسمان ببرد، ایلیا و الیشع در راه بازگشت از جلجال بودند. **۲**ایلیا به الیشع گفت: «تو اینجا بمان، زیرا خداوند به من امر فرموده است که به بیت‌ئیل بروم.»

امّا الیشع پاسخ داد: «به حیات خداوند و به زندگی تو سوگند که تو را ترک نخواهم کرد.» پس آنها رهسپار بیت‌ئیل شدند.

۳گروهی از انبیا که در آنجا زندگی می‌کردند، نزد الیشع رفتند و پرسیدند: «آیا می‌دانی، امروز خداوند سرورت را از تو خواهد گرفت؟»

الیشع پاسخ داد: «بله می‌دانم، ساکت باشید.»

۴ایلیا به الیشع گفت: «تو اینجا بمان، زیرا خداوند به من امر فرموده است که به اریحا بروم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امّا الیشع پاسخ داد: «به حیات خداوند و به زندگی تو سوگند که تو را ترک نخواهم کرد.» پس آنها رهسپار اریحا شدند.
۵گروهی از انبیا که در آنجا زندگی می‌کردند نزد الیشع رفتند و پرسیدند: «آیا می‌دانی امروز خداوند سرورت را از تو خواهد گرفت؟»
الیشع پاسخ داد: «بله می‌دانم، ساکت باشید.»
۶ایلیا به الیشع گفت: «تو اینجا بمان زیرا خداوند مرا امر فرموده که به رود اردن بروم.»
الیشع پاسخ داد: «به حیات خداوند و به زندگی تو سوگند که تو را ترک نخواهم کرد.» پس هردوی ایشان روانه شدند.
۷پنجاه نفر از انبیا به دنبال ایشان تا رود اردن آمدند. ایلیا و الیشع در کنار رود اردن ایستادند و پنجاه نبی در فاصلهٔ کوتاهی از آنها ایستادند. **۸**ایلیا ردای خویش را گرفت و آن را پیچید و آب را زد، آب شکافته شد و آنها از روی خشکی به آن سوی رود رفتند. **۹**آنجا ایلیا به الیشع گفت: «به من بگو قبل از اینکه من برداشته شوم، چه کاری می‌خواهی برای تو انجام دهم؟»
الیشع پاسخ داد: «لطفاً دو برابر روح خود را به من بده.»
۱۰ایلیا گفت: «تو درخواست دشواری کرده‌ای، با این وجود اگر هنگامی‌که من برداشته می‌شوم، مرا ببینی درخواست تو عملی خواهد شد و اگر مرا نبینی چنین نخواهد شد.»
۱۱همچنان‌که به راه رفتن و گفت‌وگو ادامه می‌دادند، ارابهٔ آتشین و اسبهای آتشین، ایشان را از هم جدا کردند و ایلیا در گردبادی به آسمان برده شد. **۱۲**الیشع این را دید و فریاد برآورد: «ای پدرم، ای پدرم، ای مدافع نیرومند اسرائیل، تو رفتی!» و پس از آن ایلیا را دیگر هرگز ندید.
الیشع از اندوه ردای خود را درید و به دو نیم کرد. **۱۳**آنگاه ردای ایلیا را که افتاده بود، برداشت و به کنار رود اردن بازگشت و آنجا ایستاد **۱۴**و با ردای ایلیا آب را زد و گفت: «کجاست خداوند خدای ایلیا؟» سپس دوباره آب را زد و آب کنار رفت و به آن سوی رود رفت. **۱۵**پنجاه نفر نبی اهل اریحا که او را تماشا می‌کردند، گفتند: «روح ایلیا بر الیشع ساکن است.» و به ملاقات او رفتند و به او تعظیم کردند. **۱۶**و به او گفتند: «در میان خدمتکاران ما پنجاه مرد نیرومند است، لطفاً اجازه بدهید بروند و سرور شما را بیابند. شاید روح خداوند او را بر کوهی یا در درّه‌ای گذاشته باشد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او پاسخ داد: «نه، آنها را نفرستید.»
۱۷امّا آن‌قدر اصرار کردند تا مجبور شد و گفت: «بفرستید.»
آنها پنجاه مرد را فرستادند و سه روز به جستجوی او پرداختند،
ولی او را نیافتند. **۱۸**آنگاه ایشان نزد الیشع که در اریحا منتظر
بود، بازگشتند او به ایشان گفت: «مگر به شما نگفتم که
نروید؟»

معجزهٔ الیشع

۱۹مردم شهر به الیشع گفتند: «همان‌طور که می‌بینید این شهر
در جای خوبی قرار دارد، امّا آب آن بد و زمین آن بی‌حاصل
است.»
۲۰او گفت: «در کاسه‌ای نو، نمک بریزید و نزد من بیاورید.»
پس برایش آوردند. **۲۱**آنگاه الیشع به چشمهٔ آب رفت و نمک
را در آب ریخت و گفت: «خداوند می‌فرماید: 'من این آب
را گوارا ساختم. پس از این، مرگ و بی‌حاصلی از آن پدید
نیاید.'» **۲۲**پس آب آنجا طبق گفتهٔ الیشع تا به امروز گوارا شده
است.
۲۳الیشع از آنجا به بیت‌ئیل رفت. در راه، پسران خردسال او
را مسخره کردند و گفتند: «ای کچل برو گمشو، ای کچل
برو گمشو!»
۲۴الیشع به عقب برگشت و آنها را دید و همه را به نام
خداوند لعنت کرد. آنگاه دو خرس ماده از جنگل بیرون آمدند
و چهل و دو نفر از آنها را دریدند.
۲۵الیشع از آنجا به کوه کرمل رفت و سپس به سامره
برگشت.

جنگ بین اسرائیل و موآب

۳ یورام، پسر اخاب، در هجدهمین سال سلطنت
یهوشافاط پادشاه یهودا، سلطنت خود را بر اسرائیل
در سامره آغاز کرد و دوازده سال حکومت کرد. **۲**او آنچه را
که در نظر خداوند پلید بود، بجا آورد؛ امّا نه به بدی پدر و
مادرش زیرا او بت بعل را که پدرش ساخته بود، نابود کرد.
۳امّا او نیز مانند یربعام پادشاه، پسر نباط، مردم اسرائیل را به
گناه کشید و از کار خود دست برنداشت.
۴مِیشا، پادشاه موآب گوسفند پرورش می‌داد و هرسال صد
هزار برّه و پشم صد هزار قوچ، به اسرائیل خراج می‌داد. **۵**امّا
هنگامی‌که اخاب درگذشت، پادشاه موآب علیه پادشاه اسرائیل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شـورش کرد. **۶**پس یورام پادشـاه از سامره خارج شد و تمام لشکر خود را بسـیج کرد. **۷**او برای یهوشافاط، پادشاه یهودا پیام فرستاد که پادشاه موآب علیه من شورش کرده است. آیا در نبرد علیه او به من کمک خواهی کرد؟

یهوشافاط پاسـخ داد: «بله، چنین خواهم کرد، من و همهٔ مردان و اسبهای من در اختیار شما هستیم. **۸**از کدام جهت باید حمله کنیم؟»

یورام پاسـخ داد: «ما از راه طولانی صحـرای اَدوم خواهیم رفت.»

۹پس پادشاهان اسرائیل، اَدوم و یهودا حرکت کردند و بعد از هفت روز، آب تمام شد و هیچ آبی برای آنان و حیواناتشان باقی نمانده بود. **۱۰**آنگاه پادشاه اسرائیل گفت: «افسوس که خداوند این سه پادشـاه را خوانده که آنها را به دست موآب بسپارد.»

۱۱یهوشافاط پادشاه پرسید: «آیا نبی‌ای هست که به واسطهٔ او از خداوند راهنمایی بخواهیم؟»

یکی از افسران پادشاه اسرائیل پاسخ داد: «الیشع، پسر شافات که شاگرد ایلیا بود اینجاست.»

۱۲یهوشـافاط گفت: «او یک نبی واقعی است.» پس هرسه پادشاه نزد الیشع رفتند.

۱۳الیشع به پادشاه اسرائیل گفت: «من با شما کاری ندارم. نزد انبیای پدر و مادر خود بروید.»

امّا پادشاه اسـرائیل جواب داد: «خیر، زیرا خداوند، ما سه پادشاه را به اینجا آورد تا به دست موآبیان تسلیم کند.»

۱۴الیشع پاسـخ داد: «به خداوند زندهٔ متعال که خدمتگزار او هستم سوگند، که اگر به‌خاطر احترام به یهوشافاط پادشاه یهودا نبود، حتّی به تو نگاه هم نمی‌کردم. **۱۵**اکنون نوازنده‌ای نزد من بیاورید.»

هنگامی‌که نوازنده چنگ می‌نواخت قدرت خداوند بر او فرود آمد. **۱۶**و او گفت: «خداوند چنین می‌گوید در همهٔ وادیهای خشک، گودالی بکَنید. **۱۷**با وجودی که شما نه باران و نه بادی خواهید دید، این وادی پر از آب می‌شود و شما و چارپایان شما به اندازهٔ کافی آب برای آشامیدن خواهید داشت.» **۱۸**الیشع ادامه داد و گفت: «این کار آسانی برای خداوند است، او همچنین شما را بر موآب پیروز خواهد گردانید. **۱۹**شما همهٔ شهرهای زیبا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و مستحکم آنها را تسخیر خواهید کرد، همهٔ درختان میوهٔ آنها را خواهید برید و چشمه‌های آب آنها را خشک خواهید کرد و همهٔ کشتزارهای حاصلخیز آنها را با سنگ خواهید پوشاند و نابود خواهید کرد.»

۲۰صبح روز بعد، در هنگام قربانی عادی صبحگاهی، آب از طرف اَدوم جاری شد و زمین را پوشاند.

۲۱هنگامی که موآبیان شنیدند که پادشاهان به جنگ ایشان آمده‌اند، همهٔ کسانی را که می‌توانستند اسلحه به دست بگیرند، از پیر تا جوان، جمع کرده و در مرز مستقر گشتند. **۲۲**هنگامی که بامداد روز بعد برخاستند، خورشید بر روی آب می‌درخشید و به نظر موآبیان، آب مانند خون قرمز به نظر می‌آمد. **۲۳**ایشان گفتند: «این خون است، حتماً پادشاهان با یکدیگر جنگیده‌اند و یکدیگر را کشته‌اند، برویم و اردوی آنها را تاراج کنیم.»

۲۴امّا هنگامی که به اردوگاه رسیدند، اسرائیلی‌ها به ایشان حمله کردند و آنها را وادار به عقب‌نشینی کردند و موآبیان را کشتند و سپس ایشان را دنبال کردند **۲۵**و شهرهای ایشان را نابود ساختند. همچنین هنگام عبور از زمین‌های حاصلخیز هر اسرائیلی سنگی در آن پرتاب می‌کرد تا تمام آن زمینها از سنگ پوشیده شد. آنها چشمه‌ها را بستند و درختان میوه‌دار را بریدند. تنها شهر پایتخت، قیرحارست باقی مانده بود و فلاخن‌اندازان آن را محاصره کردند و به آن حمله نمودند.

۲۶هنگامی که پادشاه موآب فهمید که شکست خواهد خورد، هفتصد مرد شمشیرزن را با خود برد و کوشید از خط دشمن بگذرد و نزد پادشاه سوریه برود، امّا نتوانست. **۲۷**آنگاه او پسر نخست خود را که باید جانشین او می‌شد، گرفت و در روی دیوار شهر قربانی کرد. اسرائیلی‌ها ترسیدند و از شهر عقب‌نشینی کردند و به سرزمین خود بازگشتند.

کمک الیشع به بیوه زنی بینوا

۴ همسر یکی از اعضای گروه انبیا نزد الیشع آمد و گفت: «ای سرورم همان‌طور که می‌دانید شوهرم درگذشته است. او مردی خداترس بود، امّا حالا طلبکار آمده تا دو فرزند مرا به غلامی ببرد.»

۲الیشع به او گفت: «چه کاری می‌توانم برایت انجام دهم؟ به من بگو در خانه چه داری؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او پاسخ داد: «خدمتکار تو به جز یک کوزهٔ روغن زیتون چیز دیگری در خانه ندارد.»
۳الیشع به او گفت: «برو بیرون و از همهٔ همسایگانت تا آنجا که می‌توانی کوزه‌های خالی قرض بگیر. **۴**آنگاه تو و پسرانت داخل خانه شوید و در را ببندید و شروع کنید در کوزه‌ها روغن ریختن و هر کدام را که پر شد، کنار بگذارید.»
۵پس آن زن از نزد او به خانه‌اش رفت و در را به روی خود و پسرانش بست. پسرانش کوزه‌ها را می‌آوردند و او روغن را داخل آنها می‌ریخت. **۶**هنگامی که کوزه‌ها پر شدند، او به پسرش گفت: «کوزهٔ دیگری بیاور.» او پاسخ داد: «دیگر کوزه‌ای نیست.» آنگاه روغن باز ایستاد. **۷**او نزد الیشع نبی بازگشت و او به زن گفت: «برو، روغن را بفروش و قرض‌هایت را پرداخت کن و تو و پسرانت می‌توانید با باقیماندهٔ آن زندگی کنید.»

الیشع و زن ثروتمند شونمی

۸روزی الیشع به شونیم رفت. در آنجا زن ثروتمندی زندگی می‌کرد. او با اصرار او را به غذا خوردن دعوت کرد. بعد از آن هرگاه به شونیم می‌رفت در آنجا غذا می‌خورد. **۹**او به شوهرش گفت: «من مطمئن هستم این مرد که همیشه به اینجا می‌آید، مرد مقدّس خداست. **۱۰**بیا در روی بام اتاق کوچکی بسازیم و در آن تخت و میز و صندلی و چراغی بگذاریم تا او هرگاه به اینجا می‌آید، بتواند در آنجا بماند.»
۱۱روزی الیشع به شونیم بازگشت و به اتاق خود رفت تا استراحت کند. **۱۲**او به خدمتکار خود، جیحَزی گفت: «برو آن زن را صدا کن.» هنگامی که زن آمد، **۱۳**الیشع به جیحزی گفت: «از او بپرس در عوض زحماتی که برای ما متحمّل شده، چه‌کار می‌توانم برای او بکنم؟ آیا پیامی برای پادشاه یا فرماندهٔ ارتش دارد؟»
زن پاسخ داد: «من در میان اقوام خود زندگی می‌کنم و نیازی ندارم.»
۱۴الیشع از جیحزی پرسید: «پس برای او چه کاری می‌توانم انجام دهم؟» او پاسخ داد: «او پسری ندارد و شوهرش مرد پیری است.»
۱۵الیشع دستور داد: «به آن زن بگو اینجا بیاید.» زن آمد و در میان درگاه ایستاد. **۱۶**الیشع به او گفت: «سال آینده در همین وقت، پسری در آغوش خواهی داشت.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زن پاسخ داد: «نه! سرور من، ای مرد خدا، به کنیز خود دروغ نگویید.»
۱۷امّا همان‌طور که الیشع گفته بود، آن زن حامله شد و در بهار سال بعد پسری به دنیا آورد.
۱۸هنگامی‌که کودک بزرگ شد، روزی به نزد پدرش نزد دروگران رفت **۱۹**و به پدرش گفت: «آه، سرم، سرم!»
پدر به خدمتکار خود گفت: «او را نزد مادرش ببر.» **۲۰**خدمتکار او را برداشت و نزد مادرش برد. کودک تا ظهر روی پای مادرش نشست و آنگاه مُرد. **۲۱**مادر پسرش را بالا برد و در بستر الیشع خواباند. در را بست و پایین رفت. **۲۲**آنگاه شوهرش را خواند و به او گفت: «خدمتکاری با الاغ به اینجا بفرست تا من به سرعت نزد الیشع نبی بروم و بازگردم.»
۲۳شوهرش پرسید: «چرا امروز باید نزد او بروی؟ نه ماه نو است و نه سبت.»
زن پاسخ داد: «جای نگرانی نیست.» **۲۴**آنگاه زن الاغ را پالان کرد و به خدمتکار گفت: «تا آنجا که می‌توانی تند برو و تا وقتی‌که من نگفته‌ام آهسته نرو.» **۲۵**پس زن روانه شد و در کوه کرمل، به مرد خدا رسید.
هنگامی‌که مرد خدا دید که او می‌آید به خدمتکار خود جیحزی گفت: «نگاه کن زن شونمی می‌آید. **۲۶**عجله کن و به استقبالش برو و ببین آیا حال خودش، شوهرش و فرزندش خوب است.»
زن به جیحزی گفت: «همه‌چیز خوب است.» **۲۷**امّا وقتی به سر کوه نزد الیشع رسید، به پاهایش چسبید. جیحزی آمد تا او را از پاهایش دور کند، الیشع گفت: «او را رها کن، مگر نمی‌بینی او عمیقاً ناراحت است؟ و خداوند در مورد آن چیزی به من نگفته است.»
۲۸آنگاه زن گفت: «آیا من از شما فرزندی خواستم؟ آیا از شما خواهش نکردم که مرا فریب ندهید؟»
۲۹الیشع به جیحزی گفت: «عجله کن، عصای مرا بردار و برو. اگر کسی را دیدی، سلام نکن و اگر به تو سلام کردند، جواب نده. عصای مرا روی صورت پسر بگذار.»
۳۰آنگاه مادر کودک گفت: «به خداوند زنده و به جان تو سوگند که من بدون تو اینجا را ترک نمی‌کنم.» پس الیشع برخاست و به دنبال او رفت. **۳۱**جیحزی جلوتر از ایشان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رفت و عصا را روی صورت کودک گذاشت. امّا هیچ صدا و علامتی از حیات نبود. پس بازگشت و به الیشع گفت: «کودک بیدار نشد.»

۳۲هنگامی‌که الیشع وارد خانه شد، دید که کودک مرده روی تخت او خوابیده است. **۳۳**او در را بست و به درگاه خداوند دعا کرد. **۳۴**بعد برخاست در بستر به روی طفل دراز کشید و دهان، چشمان و دستهای خود را بر دهان، چشمان و دستهای طفل گذاشت و درحالی‌که روی او خمیده، دراز کشیده بود، بدن او گرم شد. **۳۵**سپس از بستر پایین آمد و در اتاق یک‌بار بالا و پایین قدم زد. بعد دوباره آمد و به روی کودک خم شد. آنگاه کودک هفت بار عطسه زد و چشمان خود را باز کرد. **۳۶**الیشع جیحزی را خواند و گفت: «این زن شونمی را بخوان.» پس او را خواند و هنگامی‌که نزد او آمد الیشع گفت: «پسرت را بردار.» **۳۷**آن زن آمد و به پاهای او افتاد و در روی زمین تعظیم کرد. سپس پسرش را برداشت و بیرون رفت.

دو معجزهٔ دیگر الیشع

۳۸هنگامی‌که الیشع به جلجال بازگشت، قحطی بود. درحالی‌که به گروهی از انبیا تعلیم می‌داد، او به خدمتکار خود گفت: «دیگ بزرگ را بار کن و برای ایشان آش بپز.» **۳۹**یکی از آنها برای آوردن سبزی به صحرا رفت و بوتهٔ وحشی کدو یافت و دامن خود را از کدو پر کرد و آمد و آنها را بدون آن که بداند چیست، خُرد کرد و در دیگ ریخت. **۴۰**برای مردان آش کشیدند که بخورند ولی به محض اینکه آن را چشیدند به الیشع گفتند: «این سمی است» و نتوانستند بخورند. **۴۱**الیشع گفت: «آرد بیاورید.» و او آن را در دیگ ریخت و گفت: «برای مردان بکشید تا بخورند.» و چیز مضری در دیگ نبود.

۴۲روزی مردی از بعل شَلیشه آمد و برای الیشع بیست قرص نان جو از محصول نَوبر و خوشه‌های تازه در یک کیسه آورد. الیشع به خادمش گفت: «اینها را به مردم بده که بخورند.» **۴۳**امّا خادمش گفت: «آیا فکر می‌کنی که این چند قرص نان برای یکصد نفر کافی است؟»

الیشع باز گفت: «آنها را به مردم بده که بخورند، زیرا خداوند می‌فرماید که همه سیر می‌شوند و چیزی هم باقی می‌ماند.» **۴۴**پس خادم نان را جلوی آنها گذاشت و همان‌طور که خداوند فرموده بود، خوردند و چیزی هم باقی ماند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شفای نعمان

۵ پادشاه سوریه، برای نعمان فرماندهٔ ارتش خود، ارزش و احترام فراوان قایل بود. زیرا توسط او خداوند به سوریه پیروزی بخشیده بود. با وجودی که او رزمنده‌ای مقتدر بود، ولی از بیماری جذام رنج می‌برد.
۲در این هنگام سپاه سوریه در یکی از حملات خود، دختر جوانی را از سرزمین اسرائیل اسیر کرده، برد و او همسر نعمان را خدمت می‌کرد. **۳**او به بانوی خود گفت: «اگر سرورم نزد نبی‌ای که در سامره است می‌بود، او می‌توانست وی را از جذامش شفا دهد.» **۴**پس نعمان آنچه را که از دختر اسرائیلی شنیده بود، به پادشاه سوریه گفت. **۵**پادشاه گفت: «برو و من نامه‌ای همراه تو به پادشاه اسرائیل خواهم فرستاد.»
او رفت و با خود سی هزار تکهٔ نقره، شش هزار تکهٔ طلا و ده دست لباس برد. **۶**او نامه را نزد پادشاه اسرائیل آورد، متن نامه چنین بود: «به وسیلهٔ این نامه من خدمتگذار خود نعمان را به تو معرّفی می‌کنم تا او را از مرض جذام شفا دهی.»
۷هنگامی‌که پادشاه اسرائیل نامه را خواند، جامهٔ خود را پاره کرد و گفت: «مگر من خدا هستم که مرگ یا زندگی ببخشم که این مرد برای من پیام می‌فرستد که نعمان را از جذام شفا دهم؟ ببینید چگونه بهانه‌جویی می‌کند.»
۸امّا هنگامی‌که الیشع مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل جامهٔ خود را پاره کرده است، پیامی برای پادشاه فرستاد: «چرا جامه خود را پاره کرده‌ای؟ بگذار نزد من بیاید تا بداند در اسرائیل نبی‌ای هست.»
۹پس نعمان با اسب و ارّابه‌اش رفت و در جلوی خانهٔ الیشع ایستاد. **۱۰**الیشع خادم خود را فرستاد و به او گفت: «برو خود را هفت بار در رود اردن بشوی تا از مرض خود شفا بیابی.»
۱۱امّا نعمان با خشم آنجا را ترک کرد و گفت: «من فکر کردم او حداقل نزد من بیرون خواهد آمد و خواهد ایستاد و نام خداوند خدای خود را خواهد خواند و دستش را روی زخم من تکان خواهد داد و جذام من شفا پیدا خواهد کرد.
۱۲آیا رودهای ابانه و فَرفَر دمشق، از همهٔ رودهای اسرائیل بهتر نیستند؟ آیا نمی‌توانستم در آنها شست‌وشو کنم و پاک گردم؟»
او بازگشت و با خشم رفت.
۱۳امّا خدمتکارانش نزد او آمده و گفتند: «اگر نبی از شما می‌خواست کار دشواری را انجام دهید، آیا بجا نمی‌آوردید؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حالا چرا همان‌طور که او گفته خود را نمی‌شویید تا شفا پیدا کنید؟» **۱۴**پس نعمان به رود اردن رفت و هفت بار در آن فرو رفت و طبق کلام مرد خدا شفا یافت و بدنش مانند یک کودک سالم و پاک گردید. **۱۵**آنگاه او با همهٔ همراهانش نزد مرد خدا بازگشت و در حضور وی ایستاد و گفت: «اکنون می‌دانم که در تمام جهان خدایی به جز خدای اسرائیل نیست. خواهشمندم این هدایا را از خدمتکار خود بپذیرید.»

۱۶امّا الیشع گفت: «به خداوند زنده‌ای که او را خدمت می‌کنم، سوگند که هدیه‌ای از تو نخواهم پذیرفت.»

نعمان اصرار کرد که او آن را بپذیرد، امّا او نپذیرفت **۱۷**پس نعمان گفت: «حالا که هدایای مرا نمی‌پذیری، اجازه بده که دو بار قاطر از خاک اینجا به کشورم ببرم، زیرا پس از این قربانی و هدایایی سوختنی به هیچ خدایی به جز خداوند تقدیم نخواهم کرد. **۱۸**امیدوارم که خدا هنگامی‌که همراه پادشاه به پرستشگاه رِمون، خدای سوریه می‌روم، مرا ببخشد زیرا پادشاه به بازوی من تکیه می‌کند و هنگامی‌که آنجا سجده می‌کنم خداوند مرا به این خاطر ببخشد.»

۱۹الیشع گفت: «به سلامت برو.»

طمع جیحزی

هنگامی‌که نعمان فاصله کمی دور شده بود **۲۰**جیحزی، خدمتکار الیشع با خود اندیشید: «سرورم بدون اینکه هدایا را بپذیرد، اجازه داد نعمان برود! به خدای زنده سوگند که دنبال او خواهم دوید و چیزی از او خواهم گرفت.» **۲۱**پس جیحزی به دنبال نعمان رفت. هنگامی‌که نعمان دید که کسی به دنبال او می‌دود از ارابهٔ خود پایین پرید و به استقبالش آمد و گفت: «آیا اتّفاق بدی افتاده است؟»

۲۲جیحزی پاسخ داد: «نه، امّا سرورم مرا فرستاد تا به شما بگویم که دو نفر از گروه انبیای منطقهٔ کوهستانی افرایم رسیده‌اند و او می‌خواهد که شما به آنها سه هزار تکهٔ نقره و دو دست لباس بدهید.»

۲۳نعمان گفت: «خواهش می‌کنم شش هزار تکهٔ نقره بگیرید.» و اصرار کرد و آنها را در دو کیسه گذاشت و با دو دست لباس به دو نفر از خدمتکارانش داد و آنها را جلوتر از جیحزی روانه کرد. **۲۴**هنگامی‌که آنها به تپّه‌ای که الیشع در آن زندگی می‌کرد رسیدند، جیحزی دو کیسهٔ نقره به داخل خانه برد و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپس خدمتکاران نعمان را بازگرداند. **۲۵**او به درون خانه رفت و الیشع از وی پرسید: «کجا بودی؟»

او پاسخ داد: «سرورم هیچ کجا.»

۲۶امّا الیشع گفت: «آیا هنگامی‌که آن مرد از ارّابه‌اش به استقبال تو آمد روح من آنجا نبود؟ اکنون زمانی نیست که پول و لباس، باغهای زیتون و تاکستانها، گوسفند و گلّه و خدمتکار پذیرفت! **۲۷**پس اکنون بیماری نعمان بر تو خواهد آمد و تو و فرزندانت برای همیشه به آن دچار خواهید بود.»

هنگامی‌که جیحزی رفت، به بیماری دچار شده پوستش مانند برف سفید بود.

پیدا شدن سر تبر

۶ روزی گروهی از انبیا به الیشع گفتند: «جایی که ما زیر نظر تو در آن زندگی می‌کنیم برای ما کوچک است. **۲**اجازه بدهید ما به رود اردن برویم و الوار جمع کنیم و خانه‌ای برای خود در آنجا بسازیم تا در آن زندگی کنیم.»

الیشع پاسخ داد: «بسیار خوب.»

۳آنگاه یکی از ایشان گفت: «خواهش می‌کنم همراه خدمتکارانت بیا»

و او پاسخ داد: «خواهم آمد.» **۴**پس الیشع با ایشان رفت. هنگامی‌که آنها به رود اردن آمدند، مشغول بریدن درختان شدند. **۵**امّا زمانی که یک نفر از ایشان درختی را می‌برید تیغهٔ تبرش در آب افتاد. او فریاد کرد و گفت: «ای سرورم، من این تبر را امانت گرفته بودم.»

۶الیشع پرسید: «کجا افتاد؟»

هنگامی‌که جایش را به او نشان داد، الیشع چوبی برید و در آنجا انداخت و تیغهٔ تبر به روی آب آمد. **۷**الیشع گفت: «آن را بردار.» پس او دستش را دراز کرد و آن را برداشت.

شکست ارتش سوریه

۸پادشاه سوریه با اسرائیل در جنگ بود، با افسران خود مشورت کرد و محل اردوگاه را برگزید. **۹**امّا الیشع برای پادشاه اسرائیل پیام فرستاد که «مواظب باشید و از این محل عبور نکنید، زیرا ارتش سوریه در آنجاست.» **۱۰**پادشاه اسرائیل به افرادی که آنجا بودند، هشدار داد و آنها مراقب بودند. این رویداد چند بار تکرار شد.

۱۱به‌خاطر این موضوع فکر پادشاه سوریه بسیار آشفته گشت. او افسران خود را فراخواند و از ایشان پرسید: «چه کسی در میان شما طرفدار پادشاه اسرائیل است؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲آنگاه یکی از افسران او گفت: «هیچ‌کس ای پادشاه. این
الیشع، نبی اسرائیل است که آنچه را شما حتّی در اتاق خواب
خود می‌گویید، به پادشاه اسرائیل می‌گوید.»
۱۳او گفت: «بروید و ببینید که او کجاست تا من بفرستم
او را دستگیر کنند.»
به او گفتند که الیشع در دوتان است. **۱۴**پس او سواران و
ارّابه‌ها و سپاه بزرگی به آنجا فرستاد. آنها در شب آمدند و
شهر را محاصره کردند.
۱۵صبحگاه، هنگامی‌که خادم الیشع برخاست و بیرون رفت
و دید، سپاهی با اسبان و ارّابه‌ها شهر را محاصره کرده‌اند به
الیشع گفت: «ای سرورم، چه باید کرد؟»
۱۶الیشع پاسخ داد: «نترس، تعداد کسانی‌که با ما
هستند بیشتر از آنهاست.» **۱۷**آنگاه او دعا کرد و گفت:
«ای خداوندا، چشمان او را باز کن تا ببیند.» خداوند
دعای او را پاسخ داد و خدمتکار الیشع نگاه کرد و
دید کوهها پر از اسبها و ارّابه‌های آتشین در اطراف
الیشع هستند.
۱۸هنگامی‌که سوریها حمله کردند، الیشع دعا کرد: «ای
خداوند این مردان را کور کن.» خداوند پاسخ دعای او را داد
و آنها را کور کرد. **۱۹**الیشع به ایشان گفت: «راه این نیست
و این شهری نیست که دنبال آن می‌گردید، مرا دنبال کنید و
شما را نزد مردی که در جستجویش هستید خواهم برد.» او
ایشان را به سامره برد.
۲۰پس از ورود به سامره الیشع بی‌درنگ دعا کرد و گفت:
«خداوندا، چشمان ایشان را باز کن تا ببینند.» خداوند ایشان
را بینا ساخت و دیدند که در سامره هستند.
۲۱هنگامی‌که پادشاه اسرائیل ایشان را دید از الیشع پرسید:
«ای پدر، آنها را بکشم؟ آنها را بکشم؟»
۲۲الیشع پاسخ داد: «تو آنها را نخواهی کشت. آیا کسانی
را که با شمشیر و کمان اسیر می‌کنی، می‌کشی؟ به آنها آب
و نان بدهید تا بخورند و بنوشند و نزد سرور خود بازگردند.»
۲۳پس او جشن بزرگی برای ایشان برگزار کرد و هنگامی‌که
خوردند و نوشیدند ایشان را روانه ساخت و ایشان نزد سرور
خود بازگشتند. ارتش سوریه پس از آن به خاک اسرائیل حمله
نکرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

محاصره سامره

۲۴پس از مدّتی بنهدد، پادشاه سوریه، تمام ارتش خود را گرد آورد و به سامره یورش برد و آنجا را محاصره کرد. **۲۵**در اثر محاصره قحطی در شهر به حدّی بود که کلّهٔ الاغ، هشتاد تکهٔ نقره و ظرف کوچکی از فضلهٔ کبوتر، به پنج تکهٔ نقره به فروش می‌رسید.

۲۶هنگامی‌که پادشاه اسرائیل روی دیوار شهر قدم می‌زد، زنی فریاد برآورد: «مرا کمک کنید ای سرور، ای پادشاه.»

۲۷او پاسخ داد: «اگر خداوند تو را کمک نکند، من چگونه می‌توانم تو را یاری کنم؟ از کدام خرمنگاه و چرخشت چیزی به تو بدهم؟ **۲۸**مشکل تو چیست؟»

او پاسخ داد: «این زن به من گفت: 'پسرت را بده تا امروز او را بخوریم و فردا پسر مرا می‌خوریم.' **۲۹**پس ما پسرم را پُختیم و خوردیم. روز بعد من به او گفتم پسرت را بده تا او را بخوریم، ولی او پسر خود را پنهان کرده است.»

۳۰چون پادشاه سخن زن را شنید جامهٔ خود را پاره کرد و مردمی که نزدیک دیوار بودند، دیدند که پادشاه در زیر لباس خود پلاس به تن داشت. **۳۱**پادشاه گفت: «خداوند مرا بکشد، اگر تا پایان روز سر الیشع را از تنش جدا نکنم.» **۳۲**الیشع با بزرگان در خانهٔ خود نشسته بود که پادشاه قاصدی نزد او فرستاد.

امّا قبل از اینکه قاصد برسد الیشع به بزرگان گفت: «می‌بینید که این قاتل کسی را فرستاده تا سر از تن من جدا کند؟ هنگامی‌که قاصد آمد در را ببندید و اجازه ندهید که داخل شود. پادشاه خودش پشت سر او خواهد آمد.» **۳۳**هنگامی‌که هنوز سخن می‌گفت، پادشاه نزد او آمد و گفت: «این بلا از طرف خداوند است، چرا باید بیشتر برای خداوند صبر کنم؟»

۷ الیشع پاسخ داد: «کلام خداوند را بشنو، خداوند چنین می‌گوید: فردا در همین زمان در دروازه‌های سامره پنج کیلو از بهترین گندم یا ده کیلو جو را به قیمت یک تکهٔ نقره می‌توان خرید.»

۲افسری که پادشاه بر دست او تکیه می‌کرد به مرد خدا گفت: «مگر خود خدا از آسمان دریچه‌ای بگشاید تا این وقایع روی دهند.»

الیشع گفت: «تو با چشمان خود خواهی دید، امّا از آن نخواهی خورد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرار ارتش سوریه

۳چهار مرد جذامی در خارج دروازهٔ سامره بودند و به یکدیگر گفتند: «چرا اینجا بنشینیم تا بمیریم؟ ۴چه اینجا بمانیم یا داخل شهر بشویم، در هر صورت از گرسنگی خواهیم مرد. پس بیایید به اردوی سوریان برویم. اگر ما را زنده نگه‌دارند، زنده خواهیم ماند و اگر ما را بکشند، خواهیم مرد.» ۵پس در شامگاه برخاستند تا به اردوی سوریان بروند، امّا هنگامی‌که در کنار اردوی سوریان رسیدند کسی در آنجا نبود. ۶زیرا خداوند موجب شده بود تا ارتش سوریه صدای ارّابه‌ها و اسبها و ارتش بزرگی را بشنوند، پس آنها به یکدیگر گفتند: «پادشاه اسرائیل، پادشاهان حِتّیان و مصریان را به ضد ما اجیر کرده است تا با ما بجنگند.» ۷بنابراین شامگاهان از ترس جان خود، همهٔ آنان گریختند و چادرها و اسبها و الاغها و اردوی خود را همان‌طور که بود، رها کردند.

۸هنگامی‌که جذامیان کنار اردو رسیدند وارد چادری شدند و خوردند و نوشیدند و از آنجا طلا و نقره و لباس برداشتند و رفتند و آنها را پنهان کردند و بازگشتند و به چادر دیگری داخل شدند و از آن نیز بردند و پنهان کردند.

۹آنگاه به یکدیگر گفتند: «کاری که ما می‌کنیم درست نیست. امروز روز خبر خوش است. اگر تا فردا صبر کنیم و خاموش باشیم مجازات خواهیم شد. پس بیایید تا برویم و به افسران پادشاه خبر دهیم.» ۱۰پس آنها رفتند و به دروازه‌بانهای شهر گفتند: «ما به اردوی سوریان رفتیم و کسی در آنجا دیده نمی‌شد. اسبها و الاغهای آنها بسته بودند و چادرهایشان دست نخورده بود.»

۱۱آنگاه دروازه‌بانها خبر را جار زدند و کاخ پادشاه را باخبر نمودند. ۱۲پادشاه در شب برخاست و به افسران خود گفت: «من به شما می‌گویم که سوری‌ها چه نقشه‌ای دارند، آنها می‌دانند که ما گرسنه هستیم. پس آنها در دشت پنهان شده‌اند و به این فکر هستند که ما از شهر خارج شویم و آنها ما را اسیر کنند و وارد شهر شوند.»

۱۳یکی از افسران او گفت: «در هر صورت مردم شهر محکوم به مرگ هستند، مانند آنانی که تا حالا مرده‌اند. اجازه بدهید مردانی با پنج راس اسبی که باقیمانده‌اند بفرستیم تا بدانیم که چه رخ داده است.» ۱۴ایشان مردانی برگزیدند و پادشاه آنها را با

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دستورالعمل در دو ارّابه فرستاد تا ببینند که بر سر ارتش سوریه چه آمده است. **۱۵**مردان تا رود اردن رفتند و در جاده لباس و وسایلی را که سوری‌ها در هنگام فرار بجا گذاشته بودند، دیدند. پس ایشان بازگشتند و به پادشاه گزارش دادند. **۱۶**مردم سامره با عجله بیرون آمدند و به اردوی سوری‌ها هجوم آوردند و آن را تاراج کردند و همان‌طور که خداوند فرموده بود، پنج کیلو از بهترین گندم یا ده کیلو از بهترین جو را به قیمت یک تکهٔ نقره فروختند.

۱۷پادشاه آن افسری را که بردست او تکیه می‌کرد، بر دروازه گماشت و او زیر پای مردم لگدمال شد و مُرد، همان‌طور که الیشع زمانی که پادشاه به دیدن او رفته بود، پیش‌گویی کرده بود. **۱۸**الیشع به پادشاه گفته بود روز بعد پنج کیلو از بهترین گندم یا ده کیلو از بهترین جو در سامره به قیمت یک تکهٔ نقره به فروش خواهد رفت. **۱۹**امّا آن افسر به الیشع گفته بود: «مگر خود خدا از آسمان دریچه‌ای بگشاید تا این وقایع روی دهند.» الیشع گفته بود: «تو آن را با چشمان خود خواهی دید، امّا از آن نخواهی خورد.» **۲۰**پس برای او چنین رخ داد و مردم او را لگدکوب کردند و او در دروازهٔ شهر مُرد.

بازگشت زن شونمی

۸ الیشع به زن شونمی که پسرش را زنده کرده بود، گفته بود: «برخیز و با خانواده‌ات به سرزمین دیگری برو، زیرا خداوند این سرزمین را برای مدّت هفت سال به خشکسالی دچار خواهد کرد.» **۲**پس آن زن برخاست و مطابق کلام مرد خدا عمل کرد و با خانوادهٔ خود به سرزمین فلسطین رفت و هفت سال در آنجا ماند.

۳در پایان هفت سال او به اسرائیل بازگشت و نزد پادشاه رفت تا درخواست کند که زمین و خانه‌اش به او باز داده شود. **۴**در این هنگام پادشاه با جیحزی، خدمتکار مرد خدا گفت‌وگو می‌کرد و می‌گفت: «از کارهای بزرگی که الیشع انجام داده بگو.» **۵**زمانی که جیحزی به پادشاه می‌گفت چگونه الیشع مرده را زنده کرده بود، زنی که پسرش زنده شده بود، برای دادخواهی نزد پادشاه آمد. جیحزی گفت: «ای پادشاه این همان زنی است که الیشع پسرش را زنده کرد.» **۶**در پاسخ سؤال پادشاه او داستان جیحزی را تأیید کرد و پادشاه مأموری را برای او گماشت و به او گفت: «دارایی و همهٔ محصول هفت سال زمینش را به او بازگردانید.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

الیشع و بنهدد پادشاه سوریه

۷هنگامی‌که الیشع به دمشق رفت، بنهدد، پادشاه سوریه بیمار
بود و به او خبر دادند که الیشع آنجاست. ۸پادشاه به حزائیل
گفت: «هدیه‌ای با خود به نزد مـرد خدا ببر و از طریق او از
خداوند بپرس که آیا من بهبود خواهـم یافت یا نه؟» ۹حزائیل
چهل شتر از بهترین محصولات دمشـق بار کرد و نزد الیشع
رفت. هنگامی‌که حزائیل او را ملاقات کرد گفت: «بنده‌ات
بنهدد، پادشاه سوریه مرا فرستاده تا از شما بپرسم که آیا بیماری
او بهبود خواهد یافت یا نه؟»
۱۰الیشع پاسـخ داد: «خداوند بر من آشکار کرده است که
او خواهد مرد، امّا بـرو و به او بگو که بهبود خواهد یافت.»
۱۱آنگاه الیشع با نگاهی ترسناک به او خیره شد تا او شرمگین
شد و مرد خدا گریست. ۱۲حزائیل پرسید: «ای سرورم، چرا
گریه می‌کنی؟»
الیشع پاسخ داد: «زیرا می‌دانم چه کارهای هولناکی علیه مردم
اسرائیل انجام خواهی داد. تو قلعه‌های ایشان را به آتش خواهی
کشید، مردان جوان را با شمشیر خواهی کشت و کودکان را
تکه‌تکه خواهی کرد و شکم زنان آبستن را خواهی درید.»
۱۳حزائیل گفت: «من کسی نیستم، چگونه می‌توانم چنان
قدرتی داشته باشم؟»
الیشـع پاسخ داد: «خداوند به من نشـان داد که تو پادشاه
سوریه خواهی شد.»
۱۴پس حزائیل به نزد سـرور خود برگشـت، بنهدد پرسید:
«الیشع به تو چه گفت؟»
او پاسخ داد: «الیشع گفت یقیناً بهبود خواهی یافت.» ۱۵فردای
آن روز لحاف را در آب فرو برد و روی صورت بنهدد پهن کرد
تا مُرد و حزائیل پادشاه سوریه شد.

یهورام، پادشاه یهودا
(دوم تواریخ ۲۱:۱-۲۰)

۱۶در سال پنجم پادشاهی یورام، پسر اخاب بر اسرائیل، یهورام
پسر یهوشافاط پادشاه یهودا شـد. ۱۷یهورام در سن سی و دو
سالگی پادشاه شد و مدّت هشت سال در اورشلیم حکومت
کرد. ۱۸دختر اخاب، همسر او بود و یهورام در راه پادشاهان
اسرائیل گام برمی‌داشت، مانند آنچه خاندان اخاب بجا آورده
بودند و آنچه را از نظر خداوند پلید بود، انجام می‌داد. ۱۹امّا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند به‌خاطر خدمتگزارش داوود، یهودا را نابود نکرد، زیرا خداوند قول داده بود که نسل او تا به ابد حکومت خواهند کرد.
۲۰در زمان یهورام، اَدوم علیه حکومت اسرائیل شورش کرد و برای خود پادشاهی برگزید. **۲۱**پس یهورام با تمام ارّابه‌هایش به صعیر رفت، در آنجا ارتش اَدومیان ایشان را محاصره کرد. شبانگاه او و فرماندهان ارّابه‌هایش، توانستند که محاصره را بشکنند و بگریزند و سربازانش در خانه‌های خود پراکنده شدند. **۲۲**اَدوم از آن به بعد استقلال خود را از یهودا حفظ کرده است. در این زمان شهر لبنه نیز شورش کرد.
۲۳بقیّهٔ وقایع دوران سلطنت یهورام و کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا ثبت شده است. **۲۴**یورام درگذشت و در گورستان سلطنتی در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش اخزیا به جای او پادشاه شد.

اخزیا، پادشاه یهودا
(دوم تواریخ ۲۲:۱-۶)

۲۵در دوازدهمین سال پادشاهی یورام پسر اخاب، اخزیا پسر یهورام پادشاه یهودا شد. **۲۶**او در سن بیست و دو سالگی به سلطنت رسید و مدّت یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش عَتَلیا، دختر عُمری پادشاه اسرائیل بود. **۲۷**او نیز در راه خاندان اخاب گام برداشت و کارهایی کرد که از نظر خداوند پلید بود همان‌گونه که خاندان اخاب عمل کرده بودند، زیرا او داماد خاندان اخاب بود.
۲۸اخزیای پادشاه به یورام پادشاه اسرائیل پیوست و برای جنگ با حزائیل، پادشاه سوریه به راموت در جلعاد لشکر کشید و یورام در نبرد زخمی شده بود. **۲۹**او به شهر یزرعیل بازگشت تا زخمهایش بهبود یابند و اخزیا به عیادتش رفت.

مسح کردن ییهو، به پادشاهی اسرائیل

۹ در این هنگام الیشع نبی، یکی از انبیای جوان را خواند و به او گفت: «آماده شو که به راموت جلعاد بروی، این کوزهٔ روغن زیتون را با خود ببر. **۲**چون به آنجا رسیدی ییهو پسر یهوشافاط، پسر نمشی را پیدا کن، او را به اتاق خلوتی دور از همراهانش ببر. **۳**آنگاه کوزهٔ روغن را روی سرش بریز و به او بگو خداوند می‌فرماید: 'تو را به پادشاهی اسرائیل مسح می‌کنم.' سپس با سرعت هرچه تمام آنجا را ترک کن.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴پس نبی جوان به راموت جلعاد رفت. ۵هنگامی‌که به آنجا
رسید افسران ارتش گرد هم نشسته بودند. او گفت: «ای
فرمانده، من برای شما پیامی دارم.»
ییهو گفت: «برای کدام‌یک از ما؟»
او پاسخ داد: «برای شما، ای فرمانده.» ۶پس او برخاست
و به داخل خانه رفت و نبی جوان روغن را بر سرش ریخت و
گفت: «خداوند خدای اسرائیل چنین می‌گوید: 'من تو را به
پادشاهی قوم خدا در اسرائیل مسح می‌کنم. ۷تو باید خاندان
سرور خود، اخاب را نابود کنی تا من انتقام خون انبیای خدمتگزار
خود و خون همهٔ خدمتگزاران خدا را از ایزابل بگیرم. ۸تمام
خانوادهٔ اخاب هلاک می‌شوند و مرد، زن، برده و آزادشان را
نابود می‌کنم. ۹خاندان اخاب را به سرنوشت خانوادهٔ یربعام
پسر نباط و خاندان بعشا پسر اخیا گرفتار می‌سازم. ۱۰سگها
ایزابل را در زمین یزرعیل خواهند خورد و او دفن نخواهد شد.'»
آنگاه نبی جوان در را باز کرد و گریخت.
۱۱هنگامی‌که ییهو نزد افسران همراه خود بازگشت از وی پرسیدند:
«آیا همه‌چیز خوب است؟ آن مرد دیوانه از تو چه می‌خواست؟»
ییهو پاسخ داد: «شما می‌دانید او چه می‌خواست.»
۱۲ایشان پاسخ دادند: «نه، ما نمی‌دانیم. به ما بگو او چه گفت.»
او به من گفت: «خداوند مرا به پادشاهی اسرائیل مسح
کرده است.»
۱۳آنها با عجله ردای خود را در آوردند و روی پلّه‌ها پهن کردند
و شیپور نواختند و با فریاد گفتند: «ییهو پادشاه است.»

کشته شدن یورام

۱۴پس ییهو پسر یهوشافاط، نوهٔ نمشی علیه یورام دسیسه چید.
یورام و همهٔ مردم اسرائیل با حزائیل، پادشاه سوریه در یزرعیل در حال
جنگ بودند. ۱۵امّا یورام پادشاه به یزرعیل بازگشت تا زخمهایی که
سوری‌ها در جنگ با حزائیل پادشاه سوریه به او زده بودند، بهبود
یابد. پس ییهو به افسرانش گفت: «اگر با من هستید، نگذارید
کسی از شهر خارج شود و به یزرعیل خبر برساند.» ۱۶پس او بر
ارابهٔ خود سوار شد و به سوی یزرعیل رفت. یورام هنوز بهبود نیافته
بود و اخزیا پادشاه یهودا، به آنجا برای دیدن یورام آمده بود.
۱۷دیدبانی که بر بُرجی دیده‌بانی در یزرعیل ایستاده بود،
ییهو و مردانش را دید که نزدیک می‌شوند. پس با صدای بلند
گفت: «من سوارانی را می‌بینم که می‌آیند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یورام پاسخ داد: «سواری را بفرست تا بپرسد که دوست هستند یا دشمن.»
۱۸سوار بیرون رفت و به ییهو گفت: «پادشاه می‌خواهد بداند که آیا شما مانند دوست آمده‌اید؟»
ییهو پاسخ داد: «به تو مربوط نیست، به دنبال من بیا.»
دیده‌بان از روی بُرج گزارش داد که قاصد به آن گروه رسید ولی بازنگشت. **۱۹**قاصد دیگری فرستاده شد و از ییهو همان سؤال را پرسید. دوباره ییهو پاسخ داد: «به تو مربوط نیست، دنبال من بیا.»
۲۰دیده‌بان دوباره گزارش داد که «قاصد نزد آنها رسید امّا بازنمی‌گردد» و اضافه کرد: «فرماندهٔ گروه ارّابه‌اش را مانند ییهو، دیوانه‌وار می‌راند.»
۲۱یورام پادشاه دستور داد: «ارابهٔ مرا آماده کنید.» سپس او و اخزیا پادشاه یهودا هریک بر ارّابه‌های خود سوار شدند و به دیدار ییهو رفتند. ایشان در کشتزار نابوتِ یزرعیلی به ییهو رسیدند. **۲۲**هنگامی‌که یورام او را دید، پرسید: «ای ییهو آیا از در صلح آمده‌ای؟»
او پاسخ داد: «تا هنگامی‌که جادوگری و بت‌پرستی مادرت ایزابل ادامه داشته باشد، چگونه می‌توان در صلح بود؟»
۲۳یورام با فریاد به اخزیا گفت: «خیانت اخزیا!» و ارابهٔ خود را بازگرداند و گریخت. **۲۴**ییهو کمان خود را با تمام نیرو کشید و تیری پرتاب کرد که از پشت در میان کتف‌های یورام فرو رفت و قلب او را شکافت. یورام در ارابهٔ خود افتاد و جان سپرد. **۲۵**ییهو به دستیار خود بدقَر گفت: «او را بردار و در کشتزار نابوت یزرعیلی بینداز. به‌یاد بیاور هنگامی‌که ما دوش به دوش در عقب اخاب پدر او سواره می‌آمدیم خداوند علیه او چنین گفت: **۲۶**'من دیروز ریخته شدن خون نابوت و پسرانش را دیدم و قول می‌دهم تو را در اینجا در همین کشتزار مجازات کنم.' پس اکنون جسد او را بردار و مطابق کلام خداوند در آن زمین بینداز.»

کشته شدن اخزیا، پادشاه یهودا

۲۷هنگامی‌که اخزیا، پادشاه یهودا چنین دید، به سوی شهر بیت‌هگان گریخت. ییهو او را دنبال کرد و فریاد زد: «او را بکشید.» و ایشان او را در ارّابه‌اش بر بلندیهای جور در نزدیکی شهر یَبلعام زخمی کردند. او به شهر مجدو گریخت و در آنجا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جان سپرد. **۲۸**افرادش او را در ارّابه‌اش به اورشلیم بردند و او را در گور خودش در شهر داوود با نیاکانش به خاک سپردند.
۲۹اخزیا در یازدهمین سال سلطنت یورام، پسر اخاب، پادشاهی خود را بر یهودا آغاز کرد.

کشته شدن ملکه ایزابل

۳۰هنگامی که ییهو به یزرعیل آمد، ایزابل باخبر شد و چشمها و موی خـود را آرایش کرد و از پنجره بیرون را نگاه می‌کرد.
۳۱زمانی که ییهو از دروازه وارد می‌شد، ایزابل گفت: «ای قاتل سرورت، ای زمری، آیا همه‌چیز خوب است؟»
۳۲ییهو سر خود را به سوی پنجره بلند کرد و فریاد زد: «چه کسی طرفدار من است؟ چه کسی؟» دو سه نفر از خواجگان به او نگاه کردند. **۳۳**ییهو گفت: «او را پایین بیندازید.» پس او را پایین انداختند و خونش به روی دیوار و اسبان پاشیده شد و ییهو با اسبها و ارّابه‌اش بدن او را لگدکوب کردند. **۳۴**آنگاه او وارد شد و خورد و نوشـید و گفت: «اکنون این زن لعنتی را ببرید و او را به خاک بسپارید، زیرا او دختر پادشاه است.»
۳۵امّا هنگامی‌که بیرون رفتند تا او را دفن کنند، فقط کاسهٔ سر و استخوانهای دست و پای او را یافتند. **۳۶**هنگامی‌که بازگشتند و خبر دادند، ییهو گفت: «این کلام خداوند است که توسط خدمتگزار خود ایلیای تشـبی پیشـگویی کرده بود که جسد ایزابل را در زمین یزرعیل سـگها خواهند خورد **۳۷**و جسدش مانند سرگین در کشتزارهای زمین یزرعیل پراکنده خواهد شد تا کسی نتواند بگوید که این ایزابل است.»

کشتار پسران اخاب

۱۰ هفتاد پسر از خاندان اخاب در سامره بودند. پس ییهو نامه‌هایی برای مقامات، بزرگان و سرپرسـتانِ پسران خاندان اخاب در سامره فرستاد و گفت: **۲**«شما سرپرستانِ بازماندگان پادشاه هستید و ارّابه‌ها، اسبها و اسلحه و شهرهای مستحکم در اختیار دارید پس به محض دریافتِ این نامه، **۳**باید شایسته‌ترین پسرِ سرور خود را برگزینید تا جانشین پدرش شود و برای خاندان سرور خود بجنگید.»
۴امّا ایشان ترسیدند و با خود گفتند: «دو پادشاه نتوانستند در برابر او بایستند، ما چگونه می‌توانیم؟» **۵**آنگاه مسئول کاخ، فرماندار شهر با بزرگان و سرپرستان، پیامی برای ییهو فرستاده و گفتند: «ما بندگان تو هسـتیم. ما هر آنچه تو بگویی انجام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواهیم داد. ما کسی را پادشاه نخواهیم کرد، هرچه که فکر می‌کنی درست است، انجام بده.»

۶آنگاه ییهو دومین نامه را چنین نوشت: «اگر شما طرفدار من و آمادهٔ پیروی از من هستید، سر پسران سرورتان اخاب را تا فردا همین ساعت، با خود به یزرعیل نزد من بیاورید.»

در آن وقت هفتاد پسر پادشاه، زیر نظر رهبران شهر پرورش می‌یافتند. ۷هنگامی‌که نامه به آنها رسید، ایشان هفتاد پسر پادشاه را کشتند و سرهایشان را در سبدها گذاشتند و نزد ییهو به یزرعیل فرستادند.

۸هنگامی‌که قاصد به ییهو گفت: «آنها سرهای پسران پادشاه را آورده‌اند.» او گفت: «آنها را در دو توده تا صبح در کنار دروازهٔ شهر بگذارید.» ۹بامدادان بیرون رفت و ایستاد و به همهٔ مردم گفت: «شما بی‌گناه هستید. این من بودم که علیه سرورم توطئه کردم و او را کشتم، امّا چه کسی همهٔ ایشان را کشته است؟ ۱۰این ثابت می‌کند که هرچه خداوند در مورد بازماندگان اخاب فرموده است به حقیقت خواهد پیوست. خداوند هرچه را که توسط ایلیای نبی گفته بود، انجام داد.» ۱۱آنگاه ییهو بقیّهٔ خاندان اخاب و همهٔ بزرگان، دوستان و کاهنان او را کشت تا دیگر کسی از آنها باقی نماند.

کشته شدن خویشاوندان اخزیا

۱۲ییهو سپس رهسپار سامره شد. در بین راه به جایی که محل اجتماع چوپانها بود، ۱۳به خویشاوندان اخزیا، پادشاه یهودا برخورد. از ایشان پرسید: «شما کیستید؟»

ایشان پاسخ دادند: «ما از خویشاوندان اخزیا هستیم و به دیدار شاهزاده‌ها و ملکه ایزابل می‌رویم.» ۱۴ییهو به مردان خود دستور داد: «آنها را زنده دستگیر کنید.» پس آنها را که چهل و دو نفر بودند، دستگیر کردند و در کنار گودالی در آنجا کشتند و هیچ‌کدام از ایشان زنده نماند.

کشته شدن بازماندگان اخاب

۱۵هنگامی‌که آنجا را ترک کرد، یهوناداب پسر رکاب را دید که به استقبالش می‌آمد. ییهو به او سلام کرد و گفت: «من و تو هم فکر هستیم، آیا از من حمایت می‌کنی؟»

یهوناداب پاسخ داد: «بله، حمایت خواهم کرد.»

ییهو گفت: «اگر چنین است دست خود را به من بده» و او دست خود را دراز کرد و ییهو دست او را گرفت و بالا

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشید و بر ارّابه سوار کرد. **۱۶**یهو گفت: «با من بیا و غیرتی را که برای خداوند دارم ببین.» آنها با یکدیگر به سوی سامره راندند. **۱۷**هنگامی‌که به آنجا رسیدند، یهو مطابق کلامی که خداوند بـه ایلیا گفته بود، تمام بازمانـدگان اخاب را که در سامره بودند، کشت و از بین برد.

کشته شدن پرستندگان بت بعل

۱۸یهو تمام مردم سامره را گرد آورد و به آنها گفت: «اخاب، بعل را اندکی خدمت کرد ولی یهو او را خیلی بیشتر خدمت خواهد نمود. **۱۹**پس اکنون همهٔ انبیای بعل و تمام کسانی‌که او را پرستش می‌کنند و همهٔ کاهنان او را گرد هم بیاورید. زیرا من قربانی بزرگی برای بعل دارم، هرکس که غایب باشد، زنده نخواهد ماند.» امّا یهو حیله‌گری می‌کرد تا به این وسیله پرستندگان بعل را نابود کند. **۲۰**آنگاه یهو فرمان داد تا روزی را برای پرستش بعل اعلام کنند و چنین کردند. **۲۱**یهو به سراسر اسرائیل پیام فرستاد و تمام کسانی‌که بعل را پرستش می‌کردند، آمدند و کسی نبود که نیامده باشد. ایشان وارد پرستشگاه بعل شدند و سرتاسر آن را پر کردند. **۲۲**او به کسی‌که مسئول لباسها بود گفت: «لباسها را برای پرستش بعل بیرون بیاور و به همهٔ پرستندگان بعل بده.» او برای ایشان لباسها را بیرون آورد. **۲۳**آنگاه یهو و یهوناداب پسر رکاب داخل پرستشگاه بعل شدند و به پرستندگان بعل گفت: «مطمئن شوید که فقط پرستندگان بعل حاضر باشند و کسی از پرستندگان خداوند داخل نشده باشـد.» **۲۴**آنگاه ایشان داخل پرستشگاه شدند تا قربانی و هدایای سوختنی تقدیم کنند. یهو هشتاد نفر در خارج پرستشگاه گماشته بود و به ایشان دستور داد: «همه را بکشید. اگر بگذارید کسی فرار کند، شما به جای او کشته خواهید شد.»

۲۵پس از تقدیم هدایای سوختنی، بی‌درنگ یهو به محافظین و افسران خود گفت: «داخل شوید و همه را بکشید، اجازه ندهید کسـی فرار کند.» آنگاه آنها را از لبهٔ تیغ گذراندند و اجسادشان را بیرون انداختند و به قسمت اندرونی پرستشگاه بعل رفتند **۲۶**و ستون بعل را بیرون آوردند و سوزاندند. **۲۷**پس ایشان سـتون و پرستشـگاه بعل را ویران کردند و آنجا را به آبریزگاه تبدیل نمودند که تا به امروز باقی است.

۲۸یهو به این‌گونه اسرائیل را از وجود بعل پاکسازی کرد. **۲۹**امّا یهو از گناهان یربعام پسر نباط که اسرائیل را به گناه کشید،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بازنگشت؛ یعنی از پرستش گوساله‌های طلایی که در بیت‌ئیل و دان بودند. **۳۰**خداوند به یهو فرمود: «چون تو کارهایی را که در نظر من نیکو هستند، به خوبی انجام داده‌ای و آنچه که خواست من بود با خاندان اخاب نمودی، فرزندان تو تا چهار نسل بر تخت اسرائیل خواهند نشست.» **۳۱**امّا یهو با تمام دلش از قوانین خداوند خدای اسرائیل پیروی نکرد و از گناهان یربعام که اسرائیل را به گناه کشانده بود، دوری ننمود.

مرگ یهو

۳۲در آن زمان خداوند خواست تا از وسعت سرزمین اسرائیل بکاهد. حزائیل، پادشاه سوریه بر تمام سرزمین اسرائیل پیروز شد. **۳۳**از رود اردن به طرف شرق تمام سرزمین جلعاد، جاد، رئوبین و منسی از عروعیر که در نزدیکی وادی ارنون تا جلعاد و باشان را تصرّف کرد.

۳۴بقیّهٔ کارهای یهو و هرچه انجام داد و تمام قدرت او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. **۳۵**یهو درگذشت و به اجدادش پیوست و او را در سامره به خاک سپردند. پسرش، یهوآخاز جانشین او شد. **۳۶**یهو مدّت بیست و هشت سال در سامره بر اسرائیل پادشاهی کرد.

حکومت عتلیا بر یهودا

(دوم تواریخ ۲۲:۱۰-۲۳:۱۵)

۱۱ چون عتلیا مادر اخزیا از مرگ پسر خود باخبر گشت، دستور کشتار همهٔ افراد خانوادهٔ سلطنتی را صادر کرد. **۲**امّا یَهُوشَبَع، دختر یهورام پادشاه خواهر اخزیا، یوآش پسر اخزیا را برداشت و از میان پسران پادشاه که در انتظار مرگ بودند دزدید و با پرستارش در خوابگاه از عتلیا پنهان کرد، به این ترتیب یوآش کشته نشد. **۳**یهوشع در مدّت شش سالی که عتلیا بر سرزمین حکومت می‌کرد، یوآش را در معبد بزرگ پنهان کرد.

۴امّا در سال هفتم، یهویاداع کاهن، فرماندهان محافظین سلطنتی را به معبد بزرگ خداوند دعوت کرد. او با ایشان پیمان بست و در معبد بزرگ سوگند یاد کردند. آنگاه پسر پادشاه را به ایشان نشان داد. **۵**سپس به ایشان چنین دستور داد: «هنگامی‌که در روز سبت انجام وظیفه می‌کنید، یک سوم شما باید از کاخ حفاظت کند. **۶**یک سوم دیگر از دروازهٔ سور حفاظت کند و یک سوم دیگر در دروازهٔ پشت سر محافظین،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بایســتند. **۷**دو گروه دیگر که روز سبت در مرّخصی هستند، در معبد بزرگ از پادشاه محافظت کنند. **۸**پادشاه را محافظت کنید و مسلّح باشید. هرکجا می‌رود، با او باشید. هرکس به شما نزدیک شد او را بکشید.»

۹افسران از دستورات یهویاداع پیروی کردند و افراد خود را نزد او آوردند؛ آنهایی که روز سبت کار می‌کردند و نیز کسانی که مرّخصی داشتند. **۱۰**یهویاداع نیزه‌ها و سپرهایی را که به داوود پادشاه تعلّق داشتند و در معبد بزرگ نگهداری می‌شدند، به افسران داد **۱۱**و او مردان را با شمشیرهای کشیده در اطراف و جلوی معبد بزرگ گماشت تا از پادشاه حفاظت کنند. **۱۲**آنگاه او پسر پادشاه را بیرون آورد و تاج بر سرش نهاد و به او نسخه‌ای از قوانین پادشاهی داد و او را مسح نموده و پادشاه اعلام نمود. مردم دست زدند و گفتند: «زنده باد پادشاه!»

۱۳هنگامی‌که عتلیا صدای محافظین و مردم را شنید، نزد مردم به معبد بزرگ رفت. **۱۴**هنگامی‌که نگاه کرد، دید که پادشاه نزدیک ستون برحسب سنّت ایستاده و افسران و شیپورچی‌ها پادشــاه را احاطه کرده بودند و همهٔ مردم ســرزمین شادمانی می‌کنند و شــیپور می‌نوازند. عتلیا جامهٔ خود را درید و فریاد زد: «خیانت، خیانت!»

۱۵آنگاه یهویاداع کاهن به افسران فرمانده ارتش دستور داد: «او را از میان صف سربازان بیرون بیاورید و هرکس به دنبال او آمد وی را بکُشید.» زیرا کاهن گفته بود: «او در معبد بزرگ کشته نشود.» **۱۶**پس او را دستگیر کردند و از دری که اسبها وارد کاخ پادشاه می‌شدند، بردند و در آنجا کشته شد.

اصلاحات یهویاداع

(دوم تواریخ ۲۳:۱۶-۲۱)

۱۷یهویاداع کاهن، پادشاه و مردم با خداوند پیمان بستند که قوم او باشند؛ او همچنین پیمانی بین پادشاه و مردم منعقد کرد. **۱۸**آنگاه مردم به پرستشگاه بعل رفتند و آن را ویران نمودند و قربانگاهها و بُتهایش را شکســتند و متان کاهن بعل را به قتل رسانیدند.

یهویاداع برای معبد بزرگ محافظین گماشت. **۱۹**سپس افسران، محافظین پادشــاه و محافظین کاخ، پادشاه را از معبد بزرگ خداوند به کاخ همراهی کردند. یوآش از راه دروازهٔ محافظین وارد کاخ شد و برتخت پادشاهی نشست. **۲۰**همهٔ مردم کشور

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شاد بودند و شـهر پس از اینکه عتلیا در کاخ سلطنتی کشته شد، آرام بود.
۲۱یوآش در سن هفت سالگی پادشاه یهودا شد.

یوآش، پادشاه یهودا
(دوم تواریخ ۲۴:۱-۱۶)

۱۲ در سـال هفتم سلطنت ییهو، یوآش پادشاه شد و مدّت چهل سال در اورشـلیم پادشاهی کرد. نام مادرش ظبیه و از ساکنان بئرشبع بود. **۲**او در طول زندگی خود کارهایی که خداوند را خشنود می‌کرد، انجام داد زیرا یهویاداع کاهن او را آموزش می‌داد. **۳**با وجود این پرستشگاههای بالای تپّه‌ها نابود نشده بود و مردم در آنجا قربانی می‌کردند و بُخور می‌سوزاندند.
۴یوآش کاهنـان را خواند و دسـتور داد پولهایی را که برای قربانی به معبد بزرگ هدیه می‌شود چه مقرّری معمولی و چه پولی را که داوطلبانه اهدا می‌شود، پس‌انداز کنند. **۵**هر کاهن مسئول پول کسانی بود که به آنها خدمت می‌کرد و این پولها برای تعمیرات لازم در معبد بزرگ مصرف می‌شد.
۶امّا تا بیست و سومین سال سلطنت یوآش پادشاه، کاهنان هنوز هیچ تعمیری در معبد بزرگ انجام نداده بودنـد. **۷**پس یوآش پادشاه، یهویاداع کاهن و سایر کاهنان را فراخواند و به ایشان گفت: «چرا شما معبد بزرگ را تعمیر نمی‌کنید؟ از این به بعد، شـما اجازه ندارید پولی را که دریافت می‌کنید، نزد خود نگه دارید، باید آن را بـرای تعمیر معبد بزرگ بدهید.» **۸**کاهنان پذیرفتند که دیگر از مردم پول نگیرند و معبد بزرگ را نیز تعمیر نکنند.
۹آنگاه یهویاداعِ کاهن جعبه‌ای را برداشت و سرپوش آن را سوراخ کرد و آن را نزدیک قربانگاه در سمت راست در ورودی معبـد بزرگ قـرار داد. کاهنانی کـه از در ورودی محافظت می‌کردند، پولهایـی را که به معبد بزرگ آورده می‌شـد، در جعبه می‌ریختند. **۱۰**هرگاه پول زیادی در جعبه جمع می‌شد، منشی پادشاه و کاهن اعظم پولها را می‌شمردند و در کیسه‌ها می‌گذاشـتند و در آنها را می‌بستند. **۱۱**بعد از شمارش پول آن را به دسـت مسئول بازسـازی معبد بزرگ می‌دادند و به این طریق مزد نجّاران و بنّایان **۱۲**و معماران و سنگ‌تراشان پرداخت می‌شد و برای خرید الوار و سنگ، برای تعمیرات و پرداخت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هزینه‌های مورد نیاز دیگر، از این پول پرداخت می‌شد. **۱۳**از این پول برای پرداخت هزینه‌های ساخت جامهای نقره‌ای، کاسه‌ها و شیپورها یا وسایل مورد نیاز چراغها و یا هیچ ظرف طلا یا نقره استفاده نمی‌شد. **۱۴**تمامی آن برای پرداخت مزد کارگران و خرید مصالح مصرف می‌شد. **۱۵**مردانی که مسئول این کار بودند، واقعاً درستکار بودند. پس لازم نبود که برای هزینه‌ها حساب پس بدهند. **۱۶**پول قربانی جبران خطا و گناه به صندوق انداخته نمی‌شد، بلکه آن پول به کاهنان تعلّق داشت.

یوآش به حزائیل باج می‌دهد

۱۷در این زمان حزائیل، پادشاه سوریه به شهر جَت حمله و آن را تسخیر کرد. آنگاه تصمیم گرفت به اورشلیم حمله کند. **۱۸**یوآش پادشاه یهودا، تمام هدایایی را که پیشینیان او، یهوشافاط، یهورام و اخزیا به خداوند داده بودند، به اضافهٔ هدایای خود و تمام طلای خزانه‌های معبد بزرگ و کاخ را برای حزائیل پادشاه فرستاد و او ارتش خود را از اورشلیم دور کرد.

۱۹هرکار دیگری را که یوآش انجام داد، در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا ثبت شده است.

۲۰خادمانش علیه او دسیسه کردند و او را در خانهٔ میلو، در راه سِلی کشتند. **۲۱**قاتلین او یوزاکار، پسر شِمعَت و یهوزاباد، پسر شومیر بودند. جنازهٔ او را با اجدادش، در شهر داوود به خاک سپردند و پسرش، امصیا جانشین او شد.

یهوآخاز، پادشاه اسرائیل

۱۳ در بیست و سومین سال سلطنت یوآش پسر اخزیا پادشاه یهودا، یهوآخاز پسر ییهو در سامره پادشاه اسرائیل شد و هفده سال سلطنت کرد. **۲**او آنچه را در نظر خداوند زشت بود، انجام داد و از گناهان یربعام پسر نباط که اسرائیل را به گناه کشید، دوری نکرد. **۳**خشم خداوند علیه اسرائیل برافروخته شد؛ بنابراین اجازه داد که حزائیل، پادشاه سوریه و بنهدد مرتباً به آنها حمله کنند. **۴**آنگاه یهوآخاز نزد خداوند دعا کرد و خداوند دید که پادشاه سوریه چگونه با خشونت به اسرائیلی‌ها ستم می‌کند، پس دعای او را مستجاب کرد. **۵**خداوند رهبری برای اسرائیل فرستاد تا آنها را از دست سوری‌ها آزاد کند، پس اسرائیلی‌ها مانند گذشته در صلح زندگی کردند. **۶**امّا هنوز از گناهانی که یربعام پادشاه اسرائیل را به آن کشانده بود، دست برنداشتند و به انجام آنها ادامه دادند و الههٔ اشره در سامره ماند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷از ارتش یهوآخاز فقط پنجاه سوار، ده ارّابه و ده هزار پیاده
باقی مانده بود، زیرا پادشاه سوریه بقیّه را نابود و ایشان را مانند
غبار، پایمال کرده بود.
۸بقیّهٔ کارهای یهوآخاز و هرچه کرد و شجاعت او در کتاب تاریخ
پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. ۹یهوآخاز درگذشت و او را
در سامره به خاک سپردند و پسرش، یهوآش جانشین او شد.

یهوآش، پادشاه اسرائیل

۱۰در سی و هفتمین سال سلطنت یوآش پادشاه یهودا، یهوآش
پسر یهوآخاز در سامره پادشاه اسرائیل شد و مدّت شانزده
سال سلطنت کرد. ۱۱او هم با کارهای زشت خود، خداوند
را ناراضی ساخت و به همان راه گناه‌آلودی که یربعام، پسر
نباط مردم اسرائیل را بُرد، گام نهاد و از آن راه بازنگشت.
۱۲بقیّهٔ کارهای یهوآش و هرچه کرد و شجاعت او که چگونه
با امصیا، پادشاه یهودا جنگ کرد، در کتاب تاریخ پادشاهان
اسرائیل نوشته شده‌اند. ۱۳یهوآش درگذشت و در گورستان
سلطنتی در سامره به خاک سپرده شد و پسرش یربعام دوم
جانشین او شد.

مرگ الیشع

۱۴هنگامی‌که الیشع نبی به بیماری کشنده‌ای مبتلا شد و در
بستر مرگ افتاد، یهوآش پادشاه اسرائیل به عیادت او رفت و
درحالی‌که گریه می‌کرد گفت: «ای پدرم، ای پدرم، ای ارّابه
و ای سوار اسرائیل.»
۱۵الیشع به او گفت: «تیرها و کمانی بردار.» پس او تیرها و
کمان برداشت ۱۶و به او گفت: «آمادهٔ تیراندازی باش.» پادشاه
چنین کرد و الیشع دستهای خود را روی دستهای پادشاه نهاد.
۱۷سپس الیشع به پادشاه گفت: «پنجره را به سوی سوریه بازکن.»
الیشع دستور تیراندازی داد. بی‌درنگ پس از آن که پادشاه پیکان
را پرتاب کرد، نبی به او گفت: «تو پیکان خداوند هستی که
به وسیلهٔ آن بر سوریه پیروز خواهد شد. تو با سوری‌ها در افیق
نبرد خواهی کرد تا آنها شکست بخورند.»
۱۸الیشع گفت: «پیکانها را بردار و به زمین ضربه بزن.»
پادشاه به زمین سه بار ضربه زد و ایستاد. ۱۹آنگاه مرد خدا از او
خشمگین شد و به او گفت: «تو باید پنج یا شش مرتبه به زمین
ضربه می‌زدی. آنگاه می‌توانستی پیروزی کامل بر سوریه داشته
باشی، امّا حالا آنها را فقط سه بار شکست خواهی داد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰الیشع درگذشت و او را به خاک سپردند. در آن دوران هر سال در فصل بهار، عدّه‌ای از موآبیان به اسرائیل حمله می‌کردند. ۲۱یک‌بار زمانی که کسی را به خاک می‌سپردند، گروهی از مهاجمین دیده شدند. مردم جسد مرده را در قبر الیشع انداختند و گریختند. پس از اینکه جسد به استخوانهای الیشع خورد، آن مرد زنده شد و روی پای خود ایستاد.

جنگ بین اسرائیل و سوریه

۲۲در تمام طول سلطنت یهوآخاز، حزائیل پادشاه سوریه، اسرائیل را مورد ستم قرار می‌داد. ۲۳امّا خداوند به آنها محبّت نمود و رحم کرد و به سوی ایشان بازگشت؛ زیرا به‌خاطر پیمانی که با ابراهیم، اسحاق و یعقوب بسته بود، ایشان را نابود نکرد و تاکنون نیز آنها را از حضور خود دور نکرده است.

۲۴هنگامی که حزائیل، پادشاه سوریه درگذشت، پسرش بنهدد جانشین او شد. ۲۵پس یهوآش پسر یهوآخاز شهرهایی را که حزائیل از دست پدرش یهوآخاز در جنگ گرفته بود، از دست بنهدد پسر حزائیل پس گرفت و سه بار وی را شکست داد.

امصیا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۲۵:۱-۲۴)

۱۴ در سال دوم سلطنت یهوآش پسر یهوآخاز، پادشاه اسرائیل، امصیا پسر یوآش پادشاه یهودا شد. ۲او در سن بیست و پنج سالگی به سلطنت رسید و مدّت بیست و نُه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش یهوعدان و از اهالی اورشلیم بود. ۳او مانند پدرش یوآش آنچه را که در نظر خداوند درست بود بجا آورد ولی نه مثل جد خود داوود. ۴او پرستشگاههای بالای تپّه‌ها را ویران نکرد و مردم هنوز در آنجا قربانی می‌کردند و بُخور می‌سوزاندند.

۵پس از اینکه قدرت را کاملاً در دست گرفت، خادمینی که پدرش را کشته بودند، به قتل رساند. ۶امّا او فرزندان قاتلین پدرش را نکشت و با آنها مطابق کتاب قوانین موسی رفتار کرد که خداوند می‌فرماید: «والدین نباید به‌خاطر جنایت فرزندانشان کشته شوند و فرزندان نباید به‌خاطر جنایت والدینشان کشته شوند، هرکس باید به‌خاطر جنایتی که خود مرتکب شده است، کشته شود.»

۷امصیا ده هزار نفر سرباز اَدومی را در درّهٔ نمک کشت و شهر سالع را در نبرد گرفت و آن را یُقتئیل نام نهاد که تا به امروز به همان نام خوانده می‌شود.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸آنگاه امصیا قاصدانی نزد یهوآش، پادشاه اسرائیل فرستاد و او را به جنگ دعوت کرد. **۹**امّا یهوآش پادشاه اسرائیل به او چنین پاسخ داد: «روزی بوتهٔ خاری در کوههای لبنان برای درخت سدر پیام فرستاد که دخترت را به پسر من به همسری بده. حیوان وحشی لبنان که از آنجا می‌گذشت خار را لگدمال کرد. **۱۰**اکنون ای امصیا تو اَدومی‌ها را شکست داده‌ای و مغرور شده‌ای، به شهرت خود راضی باش و در خانه‌ات بمان. چرا برای خودت و قومت مشکل ایجاد می‌کنی؟»

۱۱امّا امصیا گوش نکرد، پس یهوآش، پادشاه با سربازان خود خارج شد و علیه او در بیت شمس در یهودا به نبرد پرداخت. **۱۲**یهودا از اسرائیل شکست خورد و همهٔ سربازان به خانه‌های خود گریختند. **۱۳**یهوآش امصیا را دستگیر کرد و بعد با سپاه خود به اورشلیم رفت. دیوار اورشلیم را از دروازهٔ افرایم تا دروازهٔ زاویه که یکصد و هشتاد متر طول داشت ویران کرد. **۱۴**تمام نقره، طلا و ظروفی را که در معبد بزرگ و خزانهٔ کاخ شاهی بود، گرفت و با گروگانها به سامره بازگشت.

۱۵بقیّهٔ کارهای یهوآش، شجاعت او و چگونه با امصیا، پادشاه یهودا جنگید، در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. **۱۶**یهوآش درگذشت و در سامره با پادشاهان اسرائیل به خاک سپرده شد. سپس پسر او یربعام جانشین او شد.

وفات امصیا پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۲۵:۲۵-۲۸)

۱۷امصیا پادشاه، پانزده سال پس از مرگ یهوآش پسر یهوآخاز زندگی کرد. **۱۸**بقیّهٔ وقایع دوران سلطنت امصیا، در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده‌اند.

۱۹در اورشلیم علیه او توطئه کردند و او به شهر لاکیش گریخت. امّا دشمنانش او را دنبال کردند و در آنجا او را کشتند. **۲۰**جسد او بر روی اسبی به اورشلیم حمل شد و در آنجا در گور سلطنتی در شهر داوود به خاک سپرده شد. **۲۱**مردم یهودا پسر شانزده سالهٔ او، عَزَریا را به جای پدرش به تخت نشاندند. **۲۲**عزریا پس از وفات پدر خود، اِیلَت را دوباره آباد کرد و به یهودا بازگرداند.

یربعام دوم، پادشاه اسرائیل

۲۳در سال پانزدهم سلطنت امصیا پادشاه یهودا، یربعام پسر یهوآش در سامره پادشاه اسرائیل شد و مدّت چهل و یک سال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سلطنت کرد. **۲۴**او آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد و از همهٔ گناهان یربعام، پسر نباط که مردم اسرائیل را به گناه کشاند، دوری نجست. **۲۵**او تمام سرزمینهایی را که به اسرائیل تعلّق داشت، دوباره تسخیر کرد، از گذرگاه حَمات در شمال تا دریای مرده در جنوب. این بود آنچه که خداوند خدای اسرائیل به وسیلهٔ خدمتگزار خود یونس نبی، پسر اَمِتای، اهل جت حافر، وعده داده بود.

۲۶خداوند مصیبت عظیمی در میان بنی‌اسرائیل دید و کسی نبود که به ایشان کمک کند. **۲۷**امّا نابودی کامل و همیشگی اسرائیل، هدف خداوند نبود، پس او به وسیلهٔ یربعام دوم ایشان را نجات داد.

۲۸همهٔ کارهای یربعام دوم، نبردهای شجاعانه او و چگونگی بازگرداندن دمشق و حمات به اسرائیل در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل ثبت شده است. **۲۹**یربعام درگذشت و در گورستان سلطنتی به خاک سپرده شد و پسرش زَکریا به جای او به تخت پادشاهی نشست.

عزریا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۲۶:۱-۲۳)

۱۵ در سال بیست و هفتم سلطنت یربعام دوم، پادشاه اسرائیل، عزریا پسر امصیا پادشاه یهودا شد. **۲**او شانزده ساله بود که به سلطنت رسید و مدّت پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادر او یکلیا و اهل اورشلیم بود. **۳**او آنچه را که در نظر خداوند نیک بود، مانند پدرش امصیا انجام می‌داد. **۴**امّا پرستشگاههای بالای تپّه‌ها ویران نشدند و مردم به قربانی کردن و سوزاندن بُخور در آنجا ادامه دادند. **۵**خداوند پادشاه را تا پایان عمرش به جذام مبتلا کرد و او در خانه‌ای جدا زندگی می‌کرد. یوتام پسر پادشاه سرپرستی کاخ را به عهده داشت و بر کشور حکومت می‌کرد.

۶بقیّهٔ رویدادها و کارهای عزریا در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. **۷**عزریا درگذشت و در گورستان سلطنتی در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش، یوتام به جایش پادشاه شد.

سلطنت زکریا بر اسرائیل

۸در سال سی و هشتم سلطنت عزریا پادشاه یهودا، زکریا پسر یربعام در سامره پادشاه اسرائیل شد و مدّت شش ماه سلطنت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرد. **۹**او آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، مانند اجدادش انجام داد. او از گناهان یربعام پسر نباط که اسرائیل را به گناه کشاند، دوری نجُست. **۱۰**شلوم پسر یابیش برضد زکریا توطئه کرد و او را در حضور مردم در ایبلیئم کشت و به جای او به تخت پادشاهی نشست.

۱۱همهٔ کارهای زکریا در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

۱۲این وعدهٔ خداوند به یهو که فرمود: «پسران تو تا نسل چهارم بر تخت پادشاهی اسرائیل خواهند نشست.» به انجام رسید.

شلوم، پادشاه اسرائیل

۱۳در سال سی و نهم سلطنت عُزیا، پادشاه یهودا، شلوم، پسر یابیش پادشاه شد و مدّت یک ماه در سامره سلطنت کرد.

۱۴بعد مناخیم، پسر جادی از تِرصه به سامره آمد و شلوم را در آنجا کشت و خودش به جای او پادشاه اسرائیل شد. **۱۵**بقیّهٔ کارهای شلوم و توطئه او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است. **۱۶**مناخیم در راه ترصه، شهر تِفصَح و حومهٔ آن را با خاک یکسان کرد و تمام ساکنان آن را کشت زیرا ایشان به او تسلیم نشده بودند. او حتّی شکم همهٔ زنان حامله را پاره کرد.

مناخیم، پادشاه اسرائیل

۱۷در سال سی و نهم سلطنت عزریا پادشاه یهودا، مناخیم پسر جادی، بر تخت سلطنت اسرائیل نشست و مدّت ده سال در سامره حکومت کرد. **۱۸**او آنچه را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد و در تمام طول زندگیش از گناهانی که یربعام پسر نباط، اسرائیل را به گناه کشاند، دوری نجست. **۱۹**تغلت فلاسر، امپراتور آشور، اسرائیل را اشغال کرد و مناخیم سی و چهار تُن نقره به او داد تا پشتیبانی او را برای استحکام قدرت خود در کشور جلب کند. **۲۰**مناخیم این پول را بزور از ثروتمندان اسرائیل گرفت و هر کدام پنجاه تکه نقره پرداختند. آنگاه تغلت فلاسر، امپراتور آشور به کشور خود بازگشت.

۲۱بقیّهٔ وقایع دوران سلطنت مناخیم و فعالیّت‌های او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل ثبت شده است. **۲۲**مناخیم درگذشت و پسرش، فَقَحیا جانشین او شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سلطنت فَقَحیا بر اسرائیل

۲۳در سال پنجاهم سلطنت عزریا پادشاه یهودا، فَقَحیا پسر
مناخیم در سامره بر تخت سلطنت اسرائیل نشست و مدّت دو
سال پادشاهی کرد. **۲۴**او کارهایی کرد که در نظر خداوند زشت
بودند. او از کارهای بد یربعام، پسر نباط که مردم اسرائیل به
راه خطا برد دست نکشید. **۲۵**یکی از مأموران او به نام فِقَح،
پسر رَمَلیا برضد او شورش کرد و با همراهی پنجاه نفر از مردم
جلعاد، او را با دو نفر دیگر به نامهای ارحوب و اریه در کاخ
شاهی در سامره به قتل رساند و به جای او پادشاه شد.
۲۶شرح بقیّهٔ رویدادهای پادشاهی فَقَحیا در کتاب تاریخ
پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

سلطنت فِقَح بر اسرائیل

۲۷در سال پنجاه و دوم سلطنت عزریا پادشاه یهودا، فِقَح،
پسر رملیا در سامره پادشاه شد و مدّت بیست سال بر اسرائیل
سلطنت کرد. **۲۸**او هر آنچه را در نظر خداوند پلید بود، انجام
داد و از گناهان یربعام پسر نباط، که اسرائیل را به گناه کشید،
دوری نجست.
۲۹در دوران سلطنت فِقَح، تِغلَت فلاسر امپراتور آشور، به
اسرائیل حمله کرد و شهرهای عیون، آبل، بیت معکه، یانوح،
قادش، حاصور، جلعاد، جلیل و تمام سرزمین نفتالی را تصرّف
کرد و مردم آنجا را اسیر کرده، به آشور برد.
۳۰در سال بیستم سلطنت یوتام پسر عزریا، هوشع پسر ایله
دست به شورش زد و در حمله‌ای فِقَح را به قتل رساند و به
عوض او پادشاه شد. **۳۱**بقیّهٔ وقایع سلطنت فقح و کارهای او
در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده است.

یوتام، پادشاه یهودا
(دوم تواریخ ۲۷:۱-۹)

۳۲در سال دوم پادشاهی فِقَح، یوتام پسر عُزیا پادشاه یهودا
شد. **۳۳**او در بیست و پنج سالگی به پادشاهی رسید و مدّت
شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش یَرُوشا،
دختر صادوق بود. **۳۴**او آنچه را که از نظر خداوند نیک
بود، مانند پدرش عُزیا بجا می‌آورد. **۳۵**امّا پرستشگاههای
بالای تپّه‌ها ویران نشدند و مردم به قربانی کردن و سوزاندن
بُخور در آنجا ادامه دادند. او دروازهٔ فوقانی معبد بزرگ را
ساخت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۶بقیّهٔ رویدادها و کارهای یوتام، در کتاب پادشاهان یهودا
نوشته شده است. ۳۷در زمانی که او پادشاه بود، خداوند ابتدا
رَصِین، پادشاه سوریه و فِقَح، پادشاه اسرائیل را فرستاد تا به یهودا
حمله کنند. ۳۸یوتام درگذشت و او را در آرامگاه سلطنتی در
شهر داوود به خاک سپردند و پسرش آحاز جانشین او شد.

سلطنت آحاز بر یهودا

(دوم تواریخ ۲۸:۱-۲۷)

۱۶ در سال هفدهم سلطنت فِقَح پسر رملیا، آحاز پسر
یوتام بر تخت سلطنت یهودا نشست. ۲او بیست
ساله بود که پادشاه شد و مدّت شانزده سال در اورشلیم سلطنت
کرد. او برخلاف جدش، داوود پادشاه هر آنچه را که در نظر
خداوند نیک بود، انجام نداد، ۳و در راه پادشاهان اسرائیل گام
برداشت. او پسر خود را به عنوان قربانی در برابر بت سوزاند و
از رسوم نفرت‌انگیز اقوامی که خداوند از پیش قوم اسرائیل بیرون
رانده بود، تقلید نمود. ۴او در پرستشگاههای بالای تپّه‌ها، و
در زیر هر درخت سبزی قربانی کرد و بُخور سوزاند.
۵رصین، پادشاه سوریه و فِقَح، پادشاه اسرائیل به اورشلیم
حمله و آن را محاصره کردند، امّا نتوانستند آحاز را شکست
دهند. ۶در آن زمان رصین، پادشاه سوریه شهر ایلت را پس
گرفت و یهودیان را بیرون کرد و اَدومیان در آنجا جایگزین
شدند و تا به امروز در آن ساکن هستند. ۷آحاز، قاصدانی
نزد تِغلَت فلاسَر، امپراتور آشور با این پیام فرستاد: «من بنده و
مانند پسر تو هستم. برای نجات من از دست پادشاه سوریه و
اسرائیل به اینجا بیا، چون آنها به من حمله کرده‌اند.» ۸آحاز
همچنین نقره و طلایی را که در معبد بزرگ و در خزانهٔ کاخ
پادشاه بود، برای امپراتور آشور هدیه فرستاد. ۹تغلت فلاسر،
امپراتور آشور خواهش او را پذیرفت و به دمشق حمله کرد. آن
را تصرّف نمود و مردم آنجا را اسیر کرد و به قیر برد و رصین
را کشت.
۱۰وقتی آحاز به ملاقات تغلت فلاسر، امپراتور آشور به دمشق
رفت و قربانگاه آنجا را دید نقشهٔ ساختمان آن را با تمام جزئیاتش
برای اوریای کاهن فرستاد. ۱۱اوریای کاهن، قبل از بازگشت
پادشاه از دمشق، قربانگاهی مطابق آنچه آحاز پادشاه از دمشق
فرستاده بود، ساخت. ۱۲وقتی پادشاه بازگشت و قربانگاه را
دید، رفت ۱۳و قربانی سوختنی و هدایای آردی تقدیم کرد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شراب و خون قربانی صلح را بر آن ریخت. **۱۴**قربانگاه برنزی را که وقف خداوند شده بود و در جلوی معبد بزرگ قرار داشت برداشت و در سمت شمال قربانگاه نو گذاشت. **۱۵**بعد پادشاه به اوریا امر کرد و گفت: «بر این قربانگاه بزرگ، قربانی سوختنی صبح، هدایای آردی شامگاهی، قربانی سوختنی و آردی پادشاه و قربانی مردم را باید تقدیم کنی و خون همهٔ قربانی‌ها را بر آن بریزی، امّا قربانگاه برنزی باید تنها برای استفادهٔ شخصی من، به منظور هدایت خواستن از خداوند باشد.» **۱۶**اوریای کاهن همهٔ کارها را مطابق فرمان آحاز پادشاه انجام داد.

۱۷سپس آحاز پادشاه پایه‌های چهارچوب آن را برید و تشتها را از بالای آن برداشت و همچنین حوض برنزی که بر دوازده گاو برنزی قرار داشت را پایین آورد و بر پایه سنگی گذاشت. **۱۸**او سایه‌بانی را که برای سبت در معبد بزرگ ساخته بود، برداشت و راه ورودی پادشاه از خارج به معبد بزرگ را به‌خاطر امپراتور آشور بست.

۱۹بقیّهٔ وقایع دوران سلطنت آحاز و کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا ثبت شده است. **۲۰**آحاز درگذشت و با اجداد خود در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش حزقیا جانشین او شد.

tarikhema.org

هوشع، پادشاه اسرائیل

۱۷ در سال دوازدهم سلطنت آحاز پادشاه یهودا، هوشع پسر ایلا در سامره بر تخت سلطنت اسرائیل نشست و مدّت نُه سال پادشاهی کرد. **۲**او آنچه را در نظر خداوند پلید بود، انجام داد. امّا نه مانند پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند. **۳**شلمناسر، امپراتور آشور به جنگ او آمد. هوشع به او تسلیم شد و هر سال به او باج می‌داد. **۴**امّا یک سال هوشع قاصدانی نزد «سوا» فرعون فرستاد و از او کمک خواست و خراج سالانه به آشور نپرداخت. هنگامی‌که شلمناسر از این آگاه شد، هوشع را دستگیر کرد و به زندان انداخت.

سقوط سامره

۵آنگاه شلمناسر زمین اسرائیل را اشغال نموده اسرائیل و سامره را محاصره کرد، در سال سوم محاصره **۶**که نهمین سال سلطنت یوشع بود، امپراتور آشور سامره را تصرّف و اسرائیلی‌ها را اسیر کرد و به آشور برد. گروهی از آنان را در شهر حَلَح، بعضی را در نزدیکی رودخانه خابور در ناحیه جوزان و بعضی را در شهرهای مادها، جایگزین کرد.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷سقوط سامره نتیجهٔ گناه مردم اسرائیل بود که در مقابل
خداوند خدای خود مرتکب شدند. خدایی که آنها را از
دست فرعون نجات داد، امّا آنها خدایان بیگانه را پرستش
کردند. ۸از سنّتهای مردمی که خداوند از پیش روی قوم خود
بیرون رانده بود و رسومی که پادشاهان اسرائیل آنها را آشنا
کرده بودند، پیروی نمودند. ۹مردم اسرائیل در خفا کارهایی
را که از نظر خدا، خداوندشان نیکو نبود، انجام دادند.
آنها در کوچکترین دهکده‌ها تا شهرهای بزرگ در بالای
تپّه‌ها برای خود پرستشگاهها ساختند. ۱۰در بالای تپّه‌ها و
زیر هر درخت سبزی برای خود الههٔ اشره ساختند. ۱۱مانند
اقوامی که خداوند از سر راه ایشان برداشته بود، برفراز تپّه‌ها
قربانی کردند. ایشان کارهای پلید کردند و خشم خداوند را
برافروختند. ۱۲خداوند به ایشان فرموده بود که بت نپرستید،
امّا ایشان چنین کردند.

۱۳با این وجود، خداوند به وسیلهٔ همهٔ پیشگویان و تمام
رائی‌ها به مردم اسرائیل و یهودا اخطار کرد و فرمود: «مطابق
دستوراتی که به اجداد شما و خدمتگزاران خود انبیا برای شما
فرستادم، از راههای پلید خود بازگردید و از فرامین و قوانین من
پیروی کنید.» ۱۴آنها گوش فرا ندادند و سرسخت بودند و مانند
اجدادشان به خداوند خدای خود ایمان نداشتند. ۱۵ایشان از
فرامین و پیمانی که خدا با اجدادشان بسته بود و اخطارهایی
که به ایشان داده بود، بیزار شدند. ایشان از بُتهای بی‌ارزش
پیروی کردند و ارزش خود را از دست دادند، به دنبال ملّتهای
همسایه‌ای که خداوند فرمان داده بود، مانند ایشان عمل نکنید،
رفتند. ۱۶ایشان از همهٔ فرامین خداوند سرپیچی کردند و برای
خود دو گوسالهٔ فلزی و الههٔ اشره ساختند و آنچه را در آسمان
بود، پرستش کردند و بت بعل را خدمت نمودند. ۱۷ایشان
دختران و پسران خود را در آتش سوزاندند و برای بُتها قربانی
کردند و به جادوگری و فالگیری روی آوردند و خود را در نظر
خداوند به پلیدی فروختند و خشم او را برانگیختند. ۱۸خداوند
بسیار خشمگین بود و ایشان را از حضور خود دور کرد و فقط
قوم یهودا باقی ماند.

۱۹مردم یهودا هم از احکام خداوند خدای خود اطاعت
نکردند و از رسوم و شیوه‌هایی که مردم اسرائیل در پیش گرفته
بودند، تقلید کردند. ۲۰خداوند فرزندان اسرائیل را طرد کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایشـــان را مجازات نمود و به دست تاراجگران سپرد و ایشان را از حضور خود بیرون انداخت.
۲۱بعد از آن که خداوند، اســـرائیل را از خانوادهٔ داوود جدا کرد، آنها یربعام پسر نباط را به پادشاهی خود انتخاب کردند. یربعام مردم اسرائیل را از پیروی خداوند بازداشت و سبب شد که آنها مرتکب گناه بزرگی شوند. **۲۲**مردم اسرائیل از گناهان یربعام پیروی کردند و از گناه کردن دست نکشیدند، **۲۳**تا اینکه خداوند، همان‌طور که به وسیلهٔ تمام انبیا پیشگویی فرموده بود، مردم اسرائیل را از حضور خود راند. در نتیجه، آنها در سرزمین آشور تا به امروز در حال تبعید به سر می‌برند.

سکونت آشوریان در سامره

۲۴امپراتور آشور مردم را از بابل، کوت، عوا، حمات و سَفروایِم آورد و آنها را به جای مردم اسرائیل در شهرهای سامره جای داد. به این ترتیب آشوریان سامره را تصرّف نموده در شهرهای آن سکونت اختیار کردند. **۲۵**چون این مردم در اوایل اقامت خود در آنجا خداوند را پرســتش نکردند، در نتیجه خداوند شیرها را به میان آنها فرستاد و تعدادی از ایشان را کشت. **۲۶**پس به امپراتور آشور خبر دادند و گفتند: «مردمی را که آوردی و در شهرهای ســـامره جای دادی از قوانین خدای آن سرزمین خبر ندارند، بنابراین او شیرها را فرستاد و آنها مردم را می‌کشتند، زیرا از شریعت خدای آن سرزمین بی‌خبر هستند.» **۲۷**امپراتور آشور امر کرد: «یکی از کاهنانی را که اسیر گرفته‌اید به آنجا بفرستید تا به آنها شریعت خدای آن سر زمین را تعلیم بدهد.» **۲۸**پس یکی از کاهنان را که از ســـامره اســـیر کرده بودند به بیت‌ئیل فرســـتادند و او در آنجا سکونت اختیار کرد و به آنها آموخت که به چه ترتیب خداوند را بپرستند.
۲۹امّا مردمی که در سامره ساکن شدند، برای خود خدایانی ساختند و در پرستشـــگاههای بالای تپّه‌ها که مردم سامره بنا کرده بودند، قرار دادند. **۳۰**مردم بابل بت سُـــکّوت‌بِنُوت را، مردم کوت بت نِرگال را، مردم حمات بت اَشیما را و **۳۱**عویان بُتهای نِبحَز و تِرتاک را ساختند. مردم سفروایم فرزندان خود را برای اَدِرمَلَک و عَنَمَلَک خدایان خود، در آتش قربانی کردند. **۳۲**آنها همچنان خداوند را عبادت می‌کردند و از بین خود، از هر گروه، مردم کاهنانی را در پرستشگاههای بالای تپّه‌ها گماشتند که برای ایشان در همان پرستشگاهها قربانی تقدیم کنند. **۳۳**به

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

این ترتیب هم خداوند و هم خدایان خود را می‌پرستیدند، مطابق رسوم سرزمینی که از آنجا آمده بودند.
۳۴تا امروز آنها از رسوم قبلی خود پیروی می‌کنند. ایشان خدا را پرستش نکردند و از فرامین و قوانین خداوند، که به فرزندان یعقوب - که وی را اسرائیل نامید- پیروی نکردند. **۳۵**خداوند با ایشان پیمان بست و به ایشان فرمان داد: «خدایان دیگر را ستایش نکنید، به آنها سجده یا خدمت یا برای آنها قربانی نکنید، **۳۶**بلکه باید از من، یعنی خداوند پیروی کنید، کسی‌که شما را با اقتدار و توانایی از مصر بیرون آورد. شما باید مرا سجده کنید و برای من قربانی بگذرانید. **۳۷**شما باید همواره از قوانین و فرمانهایی که من برای شما نوشتم، پیروی کنید. شما نباید از خدایان دیگر پیروی کنید، **۳۸**و شما نباید پیمانی را که من با شما بستم فراموش کنید. **۳۹**شما باید از من، خداوند خدایتان اطاعت کنید تا شما را از دست دشمنانتان نجات دهم.» **۴۰**امّا آن قوم گوش ندادند و طبق آیین گذشتهٔ خود رفتار کردند.
۴۱پس آن مردم خداوند را ستایش کردند، امّا بُتهای خود را نیز پرستیدند و تا امروز بازماندگان ایشان چنین می‌کنند.

حزقیا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۲۹:۱-۲؛ ۳۱:۱)

۱۸ در سال سوم سلطنت هوشع پسر ایله، پادشاه اسرائیل حزقیا، پسر آحاز پادشاه یهودا شد. **۲**او بیست و پنج ساله بود که به سلطنت رسید و مدّت بیست و نُه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش اَبیه و دختر زکریا بود. **۳**او مانند جدش داوود، آنچه را در نظر خداوند نیک بود، بجا می‌آورد. **۴**او پرستشگاههای بالای تپّه‌ها را ویران کرد، ستونهای سنگی را شکست، الههٔ اشره را قطع کرد و مار برنزی را که موسی ساخته بود و نِحُشتان نامیده می‌شد، تکه‌تکه کرد، زیرا قوم اسرائیل برای آن بُخور می‌سوزاندند. **۵**هیچ‌یک از پادشاهان قبل یا بعد از حزقیا مانند او نبودند، زیرا او به خداوند خدای اسرائیل اطمینان کرده بود. **۶**او به خداوند ایمان داشت و از پیروی او دوری نجست و فرامینی را که خداوند به موسی داده بود، بجا می‌آورد. **۷**از این رو خداوند با او بود، هرکجا رفت کامیاب شد. او علیه امپراتور آشور قیام کرد و از او فرمانبرداری نکرد. **۸**او فلسطینیان را تا غزه و اطرافش، از بُرجهای دیدبانی تا شهرهای دیواردار شکست داد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹در سال چهارم حزقیا و سال هفتم پادشاهی هوشع پسر ایله
پادشاه اسرائیل، شلمناسر امپراتور آشور، به سامره حمله کرد
و آن را محاصره نمود ۱۰و در پایان سال سوم آن را تصرّف
کرد. در سال ششم سلطنت حزقیا و در سال نهم پادشاهی
هوشع، تمام سرزمین سامره را تسخیر کرد. ۱۱امپراتور آشور،
مردم اسرائیل را اسیر کرده به آشور برد. بعضی از آنها را در
شهر حَلَح، بعضی را در کنار رود خابور، در ناحیه جوزان و
بعضی را در شهرهای مادها جای داد.
۱۲زیرا ایشان از صدای خداوند خدای خود پیروی نکردند
و پیمان او را شکستند و ایشان به فرامین موسی خدمتگزار
خداوند گوش ندادند و از آن پیروی نکردند.

حملهٔ سنحاریب به یهودا

(دوم تواریخ ۳۲:۱-۱۹؛ اشعیا ۳۶:۱-۲۲)

۱۳در سال چهاردهم سلطنت حزقیا بود که سنحاریب،
امپراتور آشور به یهودا حمله کرده، شهرهای مستحکم آن را
تسخیر نمود. ۱۴حزقیا پیامی به این شرح به سنحاریب که در
لاکیش بود فرستاد: «من اشتباه کردم، لشکرت را از اینجا
بیرون کن، هرچه که بخواهی انجام می‌دهم.» پس امپراتور
آشور از او درخواست کرد که برایش بیست خروار نقره و دو
خروار طلا بفرستد. ۱۵حزقیا تمام نقره‌ای را که در خزانه‌های
معبد بزرگ و کاخ شاهی بود، برای او فرستاد. ۱۶او همچنین
طلاهایی را که خودش با آنها دروازه‌ها و ستونهای معبد بزرگ
را پوشانده بود جدا کرد و به سنحاریب امپراتور آشور داد.
۱۷امپراتور آشور، فرماندهٔ کلّ قوا، افسر ارشد و فرماندهٔ نظامی
خود را با لشکری بزرگ از لاکیش برای نبرد علیه حزقیای
پادشاه به اورشلیم فرستاد. هنگامی که آنها به اورشلیم رسیدند،
جاده‌ای را اشغال نمودند که در آن پارچه‌بافان در کنار نهری
که در مسیر برکهٔ بالایی بود، کار می‌کردند. ۱۸آنگاه ایشان
پادشاه را خواندند. الیاقیم پسر حلقیا، سرپرست امور دربار و
شبنای منشی دربار و یوآخ پسر آساف، مسئول بایگانی دربار
نزد ایشان بیرون آمدند. ۱۹فرماندار نظامی به ایشان گفت: «به
حزقیا بگویید که پادشاه بزرگ، امپراتور چنین می‌گوید: به
چه کسی با اعتماد توکّل کرده‌ای؟ ۲۰آیا فکر می‌کنی حرفهای
پوچ جای اصول نظامی و قدرت را در جنگ می‌گیرد؟ اکنون
تو به که توکّل می‌کنی که علیه من قیام کرده‌ای؟ ۲۱تو منتظر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هستی که مصر به شما کمک کند، امّا آن مانند نی است که نمی‌توان آن را به جای چوبدستی استفاده کرد، زیرا خواهد شکست و به دستت فرو خواهد رفت. فرعون چنین است، اگر کسی بر او تکیه کند.

۲۲«امّا اگر به من بگویید: ما به خداوند خدای خود تکیه می‌کنیم. آیا او همان کسی نیست که حزقیا پرستشگاههای او را بر فراز تپّه‌ها و قربانگاههای او را ویران کرد و به مردم یهودا و اسرائیل گفت: شما باید در مقابل قربانگاه اورشلیم ستایش کنید؟ **۲۳**حالا بیا و با سرورم، امپراتور آشور شرط ببند، من دو هزار اسب به تو می‌دهم، اگر بتوانید دو هزار سوارکار پیدا کنید که بر آنها سوار شوند! **۲۴**شما حتّی نمی‌توانید با پایین‌ترین درجه‌دار سپاه آشور بجنگید، با این وجود انتظار دارید مصر برای کمک شما ارّابه و سواره نظام بفرستد! **۲۵**آیا فکر می‌کنید که من بدون کمک خداوند، به سرزمین شما حمله کرده‌ام و آن را ویران کرده‌ام؟ خود خداوند به من گفت حمله کن و نابود کن.»

۲۶آنگاه الیاقیم، شبنا و یوآخ به فرمانده نظامی گفتند: «خواهش می‌کنیم به زبان آرامی سخن بگویید. ما آن زبان را می‌فهمیم. عبری سخن نگویید، زیرا همهٔ مردم روی دیوار می‌شنوند.»

۲۷او پاسخ داد: «آیا فکر می‌کنید سرورم مرا فرستاد که تنها با شما و پادشاه صحبت کنم؟ خیر! روی سخن من با مردمی که در روی دیوار نشسته‌اند، نیز هست؛ زیرا ایشان هم مانند شما مدفوع خود را خواهند خورد و ادرار خود را خواهند نوشید.»

۲۸آنگاه فرمانده نظامی آشور ایستاد و با صدای بلند به زبان عبری فریاد زد: «به سخنان امپراتور بزرگ آشور گوش فرا دهید. **۲۹**او به شما هشدار می‌دهد تا نگذارید حزقیا شما را فریب دهد. حزقیا نمی‌تواند شما را از دست من نجات دهد. **۳۰**نگذارید حزقیا شما را مجبور کند که به خداوند تکیه کنید و بگوید: خداوند ما را خواهد رهانید و این شهر به دست امپراتور آشور تسلیم نخواهد شد. **۳۱**به حرف حزقیا گوش ندهید، زیرا امپراتور آشور چنین می‌گوید: با من صلح کنید و نزد من آیید تا هرکس از مو خود انگور و از درخت خود انجیر بخورد و هرکس از آب چشمهٔ خود بنوشد. **۳۲**تا زمانی که من بیایم و شما را با خود به سرزمینی مانند سرزمین خودتان ببرم؛ سرزمین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غلّه و شراب، سرزمین نان و تاکستانها، سرزمین درختان زیتون و عسل، تا شما زنده بمانید و نمیرید. به حزقیا گوش ندهید. او هنگامی‌که می‌گوید خدا شما را نجات می‌دهد، شما را گمراه می‌کند. **۳۳**آیا خدای ملّتهای دیگر، ایشان را از دست امپراتور آشور نجات داد؟ **۳۴**خدایان حمات و ارفاد کجا هستند؟ کجا هستند خدایان سفروایم و هینع و عوا؟ آیا آنها سامره را از دست من رهانیده‌اند؟ **۳۵**کدام‌یک از خدایان آن سرزمینها، سرزمین خود را از دست من نجات داده است که خداوند، اسرائیل را از دست من نجات دهد؟»

۳۶امّا مردم خاموش ماندند و یک کلمه پاسخ ندادند، زیرا پادشاه دستور داده بود که به او پاسخی ندهید. **۳۷**آنگاه الیاقیم، شبنا و یوآخ با جامه‌های دریده نزد حزقیا رفتند و پیام فرماندهٔ نظامی را به او رساندند.

پادشاه از اشعیا راهنمایی می‌خواهد

(اشعیا ۳۷:۱-۷)

۱۹ وقتی حزقیا گزارش آنها را شنید، لباس خود را از اندوه پاره کرد، پلاس پوشید و به معبد بزرگ خداوند رفت. **۲**او الیاقیم، سرپرست امور دربار، شبنای منشی دربار و رؤسای کاهنان را که همگی پلاس پوشیده بودند، نزد اشعیای نبی پسر آموص فرستاد. **۳**ایشان به او گفتند: «حزقیا چنین می‌گوید 'امروز روز مصیبت است و ما مجازات و سرافکنده شده‌ایم. ما چون زنی هستیم که هنگام زایمان قدرت زاییدن ندارد. **۴**امپراتور آشور افسران ارشد خود را فرستاده تا به خدای زنده توهین کنند. باشد تا خدا، خداوند خدایت، این اهانتها را بشنود و آنانی که این سخنان را گفته‌اند، مجازات کند. پس برای بازماندگان ما به درگاه خداوند دعا کن.'»

۵-۶هنگامی‌که بندگان حزقیای پادشاه نزد اشعیا آمدند، اشعیا به آنان چنین گفت: «به سرور خود بگویید خداوند چنین می‌گوید: 'از سخنانِ کفرآمیزِ خادمانِ امپراتور آشور نترس. **۷**خداوند باعث می‌شود که امپراتور آشور شایعه‌ای بشنود و مجبور به بازگشت به کشور خودش شود و خداوند او را در وطن خودش خواهد کشت.'»

آشوریها بار دیگر تهدید می‌کنند

(اشعیا ۳۷:۸-۲۰)

۸فرمانده نظامی آشور باخبر شد که امپراتور، شهر لاکیش را ترک کرده است و در شهر لبنه جنگ می‌کند، پس برای مشورت با وی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به آنجا رفت. **۹**به آشوریان خبر رسید که ارتش مصر به رهبری تِرهاقه پادشاه حبشه در راه حمله به ایشان هستند. هنگامی که امپراتور آشور این خبر را شنید، نامه‌ای برای حزقیا پادشاه یهودا فرستاد. **۱۰**«خدایی که تو به او اعتماد داری، به تو وعده داده است که امپراتور آشور نمی‌تواند اورشلیم را تصرّف کند، امّا تو باید باور نکنی و فریب نخوری. **۱۱**شاید شنیده باشی که امپراتوران آشور به هر مملکتی که حمله کرده‌اند، آن را بکلّی نابود ساخته‌اند. پس تو فکر می‌کنی که از دست ما نجات می‌یابی؟ **۱۲**وقتی نیاکان من شهرهای جوزان، حاران، رَصَف و مردم بیت‌عدن را که در تَلَسار زندگی می‌کردند از بین بردند، آیا خدایانشان توانستند که آنها را نجات بدهند؟ **۱۳**کجا هستند پادشاهان حمات، ارفاد، سفروایم، هینع و عِوا؟»

دعای حزقیا

(اشعیا ۳۷:۱۴-۲۰)

۱۴حزقیا نامه را از دست قاصد گرفت و خواند، سپس به معبد بزرگ رفت و نامه را در برابر خداوند گشود. **۱۵**حزقیا در برابر خداوند چنین دعا کرد: «ای خداوند خدای اسرائیل، که در بالای فرشتگان نگهبان بر تخت نشسته‌ای، تو خدا هستی. تنها تو خدای همهٔ پادشاهان زمینی، تو آسمان و زمین را آفریدی. **۱۶**ای خداوند، به من گوش بده و بشنو. ای خداوند، چشمانت را بگشا و ببین. سخنان سنحاریب را بشنو که چگونه به تو، خدای زنده توهین می‌کند. **۱۷**به راستی ای خداوند، امپراتور آشور ملّتها و سرزمینهایشان را نابود کرده است **۱۸**و خدایان ایشان را در آتش انداخت، زیرا آنها خدا نبودند و ساختهٔ دست انسان از چوب و سنگ، در نتیجه نابود شدند. **۱۹**اکنون ای خداوند خدای ما، ما را از دست آشوری‌ها برهان تا همهٔ ملّتهای دنیا بدانند که فقط تو ای خداوند، خدا هستی.»

پیام اشعیا به پادشاه

(اشعیا ۳۷:۲۱-۳۸)

۲۰سپس اشعیا، پسر آموص این پیام را برای حزقیا فرستاد: «خداوند چنین می‌فرماید: دعایت را در مورد سنحاریب، امپراتور آشور شنیدم. **۲۱**این کلامی است که خداوند دربارهٔ او فرموده است:

«دختر باکرهٔ صیهون از تو بیزار است.
او به تو پوزخند می‌زند،
دختر باکرهٔ اورشلیم در پشت سرت،
سر خود را می‌جنباند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۲«کیست که تو به او توهین کرده و وی را مسخره
نموده‌ای؟
برای چه کسی صدایت را بلند کرده‌ای
و با غرور چشمان خود را به بالا افراشته‌ای؟
علیه قدّوس اسرائیل.
۲۳با قاصدانت خداوند را تمسخر کرده و گفته‌ای:
'با ارّابه‌های خود بر فراز کوهها صعود کرده‌ام،
بر بلندترین نقطهٔ لبنان.
من بلندترین درخت سدر را بریده‌ام.
من به عمق دورترین و انبوه‌ترین جنگل انبوه رسیده‌ام.
۲۴چاهها کنده‌ام و از آبهای بیگانه نوشیده‌ام.
من با کف پایم جویباران مصر را خشک کرده‌ام.'
۲۵آیا هرگز نشنیده‌ای که من در گذشته‌های دور چنین
مقدّر کردم؟
و اکنون آن را انجام دادم.
من به تو قدرت دادم که شهرهای دیواردار را با خاک
یکسان کنی.
۲۶مردمانی که در آنجا زیست می‌کردند، ناتوان بودند؛
ایشان هراسان و پریشان بودند.
ایشان چون گیاهی که در بیابان
یا علفی که روی بام می‌روید بودند،
که بادهای گرم شرقی آنها را می‌سوزاند.

۲۷«امّا من نشستن و برخاستن،
آمدن و رفتن تو
و خشم تو را علیه خود می‌دانم.
۲۸زیرا تو از من خشمگین شده‌ای
و گستاخی تو به گوش من رسیده است.
من قلّاب خود را بر بینی تو
و لگام بر دهانت خواهم گذاشت
و تو را از راهی که آمده‌ای باز خواهم گرداند.»

۲۹آنگاه اشعیا به حزقیا پادشاه گفت: «این است نشانه‌ای
از رویدادهای آینده؛ امسال غلّه خود را خواهید خورد و سال
دوم آنچه از آن بروید و سال سوم بکارید و برداشت کنید و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تاکستانها بکارید و میوهٔ آنها را بخورید. **۳۰**بازماندگان یهودا خواهند شکفت همچون گیاهانی که ریشه‌هایشان را به اعماق زمین می‌فرستند و محصول می‌آورند. **۳۱**بازماندگانی از اورشلیم و کـوه صیهون خواهند بود؛ زیرا خداونـد متعال چنین مقدّر فرموده است.»

۳۲این است آنچه خداوند دربارهٔ امپراتور آشور می‌گوید: «او به این شهر وارد نخواهد شـد یا پیکانی به سوی آن نخواهد انداخت. هیچ سربازی با سپر نزدیک شهر نخواهد آمد. پشته‌ای در برابر دیوارش نخواهد ساخت.» **۳۳**خداوند می‌فرماید: «او از راهی که آمده بازگشـت خواهد کرد و وارد شهر نخواهد شـد. **۳۴**من از این شهر دفاع خواهم کرد و به‌خاطر خودم و خدمتگزارم داوود از آن محافظت می‌کنم.»

۳۵در آن شـب فرشـتهٔ خداوند به اردوی آشوری‌ها رفت و یکصد و هشتاد و پنج هزار سرباز آنها را کشت. صبح روز بعد هنگامی‌که مردم بیدار شدند، همهٔ آنها مُرده بودند. **۳۶**سپس سـنحاریب، امپراتور آشـور آنجا را ترک کرد و به سرزمینش بازگشت و در شهر نینوا ساکن شد. **۳۷**روزی درحالی‌که در پرستشگاه خدای خود، نِسروک مشغول عبادت بود، پسرانش ادرملک و شرآصر با شمشیر او را به قتل رساندند و بعد به سرزمین آرارات فرار کردند و پسرش آسرحدون جانشین او شد.

بیماری حزقیا و شفای او

(اشعیا ۳۸:۱-۸ و ۲۱-۲۲؛ دوم تواریخ ۳۲:۲۴-۲۶)

۲۰ در آن روزها حزقیا تا سرحد مرگ بیمار شد. اشعیای نبی، پسـر آموص نزد او رفت و گفت: «خداوند می‌فرماید: کارهایت را سر و سامان بده، زیرا تو خواهی مرد و بهبود نخواهی یافت.»

۲آنگاه حزقیا روی به سـوی دیـوار نمود و چنین دعا کرد: **۳**«اکنون ای خداوند، من به تو التماس می‌کنم، به یاد آور که من چگونه با وفاداری و با تمام قلبم در برابر تو گام برداشته‌ام و آنچه را در نظر تو نیک بود، انجام داده‌ام.» حزقیا به تلخی گریست.

۴قبل از اینکه اشعیا از حیاط میانی کاخ خارج شود، کلام خداوند بر او آمـد: **۵**«بازگرد و به حزقیـا رهبر قوم من بگو، خداوند خدای جدّت داوود چنین می‌گوید: 'من دعای تو را شنیده‌ام و اشـکهای تو را دیده‌ام، من تو را شفا خواهم داد،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در روز سوم برخیز و به معبد بزرگ برو. **۶**من پانزده سال به عمر تو می‌افزایم. من تو را و این شهر را از دست امپراتور آشور رهایی می‌بخشم و من به‌خاطر خودم و خدمتگزارم داوود از این شهر دفاع خواهم کرد.'»

۷اشعیا گفت: «خمیری از انجیر بیاورید و روی دُمَل او بگذارید تا خوب شود.» **۸**حزقیا از اشعیا پرسید: «نشانهٔ شفای من از طرف خداوند چیست؟ و من چگونه بعد از سه روز به معبد بزرگ بروم؟»

۹اشعیا پاسخ داد: «خداوند به تو نشانه‌ای خواهد داد تا به تو ثابت شود که او به وعدهٔ خود وفا می‌کند. حالا می‌خواهی که سایه روی پلّه‌ها ده پلّه جلو برود یا عقب؟»

۱۰حزقیا گفت: «این آسان است که سایه را ده پلّه جلو برد، آن را ده پلّه به عقب بازگردان.»

۱۱اشعیا نزد خداوند دعا کرد و خداوند سایه را ده پلّه از روی پلّه‌ای که آحاز پادشاه ساخته بود، به عقب بازگرداند.

نمایندگانی از بابل
(اشعیا ۳۹:۱-۸)

۱۲در آن زمان مرُودَک بَلَدان (پسر بلدان پادشاه بابل) چون شنید حزقیا بیمار است، نمایندگان خود را همراه با نامه و هدیه‌ای نزد او فرستاد. **۱۳**حزقیا به آنها خوش‌آمد گفت و همهٔ خزانه‌ها، نقره، طلا، ادویه‌جات، عطرهای گرانبها، زرّادخانهٔ خود، هرآنچه را در انبارها یافت می‌شد و هرچه در کاخ و قلمرو او بود به آنها نشان داد. **۱۴**آنگاه اشعیای نبی نزد حزقیای پادشاه رفت و پرسید: «این مردان چه می‌گفتند؟ و از کجا آمده بودند؟»

حزقیا پاسخ داد: «ایشان از سرزمینی دور آمده‌اند، از بابل.»

۱۵اشعیا پرسید: «ایشان در کاخ تو چه دیدند؟»

حزقیا پاسخ داد: «ایشان هرآنچه را در کاخ من بود، دیدند. هیچ چیزی در انبارهای من نیست که به آنها نشان نداده باشم.»

۱۶آنگاه اشعیا به پادشاه گفت: «خداوند قادر مطلق می‌فرماید: **۱۷**زمانی فرا خواهد رسید که هرآنچه در کاخ توست و آنچه نیاکان تو تا به امروز ذخیره کرده‌اند، به بابل حمل خواهد شد و هیچ چیز باقی نخواهند ماند. **۱۸**بعضی از پسران تو را به اسارت خواهند برد، ایشان را خواجه خواهند کرد تا در کاخ پادشاه بابل خدمت کنند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹حزقیا پاسخ داد: «کلام خداوند که گفتی نیکوست.»
زیرا او با خود اندیشید: «چرا که نه؟ زیرا در زمان من صلح و
امنیّت برقرار خواهد بود.»

مرگ حزقیال
(دوم تواریخ ۳۲:۳۲-۳۳)

۲۰کارهای دیگر حزقیای پادشاه، شجاعتهای او و چگونگی
ساختمان استخر و حفر قنات برای آوردن آب به شهر، در کتاب
تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. ۲۱حزقیا درگذشت و
پسرش منسی جانشین او شد.

منسی پادشاه یهودا
(دوم تواریخ ۳۳:۱-۲۰)

۲۱ منسی دوازده ساله بود که به سلطنت رسید. او مدّت
پنجاه و پنج سال در اورشلیم پادشاهی کرد و مادرش
حِفصیبه نام داشت. ۲او کارهایی کرد که در نظر خداوند زشت
بود. از کارهای شرم‌آور اقوامی که خداوند آنها را از سر راه قوم
اسرائیل راند، پیروی نمود. ۳زیرا او پرستشگاههای بالای تپّه‌ها
را که پدرش حزقیا ویران کرده بود، دوباره آباد کرد و قربانگاهی
برای بعل ساخت. مانند اخاب، پادشاه اسرائیل الههٔ اشره را
پرستش می‌کرد و حتّی ستارگان را می‌پرستید. ۴در معبد بزرگ
خداوند، در همان جایی که نام خداوند را بر خود داشت، او
قربانگاههایی برای خدایان دیگر ساخت. ۵در هر دو صحن معبد
بزرگ خداوند، قربانگاههایی برای پرستش ستارگان بنا نمود.
۶او پسر خود را در آتش قربانی کرد و فالگیری و افسونگری
می‌کرد و با جادوگران و احضارکنندگان ارواح مشورت می‌نمود.
۷الههٔ اشره را در معبد بزرگی که خداوند به داوود و پسرش
سلیمان گفته بود: «اینجا در اورشلیم، در این معبد بزرگ که
مکانی است که من از تمام سرزمین‌های دوازده طایفهٔ اسرائیل
برگزیده‌ام تا من ستایش شوم.»جای داد. ۸اگر مردم اسرائیل از
همهٔ فرامین من و تمام شریعتی که موسی خدمتگزار من به ایشان
داد، پیروی کنند آنگاه من اجازه نخواهم داد که ایشان را از
سرزمینی که به نیاکانشان دادم بیرون کنند.» ۹مردم اسرائیل به
کلام خداوند گوش ندادند. منسی آنها را به راههایی برد که
مرتکب کارهای زشت‌تری شدند و کارهای آنها بدتر بود از
کارهای اقوامی که خداوند از سر راهشان رانده بود.
۱۰خداوند به وسیلهٔ خدمتگزارانش یعنی انبیا گفت: ۱۱«زیرا
منسی، پادشاه یهودا کارهای پلیدی را که بدتر از اموری‌ها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود، انجام داد و با بُت‌های خود مردم یهودا را به گناه کشید.
۱۲بنابراین من، خداوند خدای اسرائیل چنان بلایی بر اورشلیم
و یهودا نازل کنم که هرکس آن را بشنود، ترسان شود. **۱۳**من
اورشلیم را مانند سامره تنبیه خواهم کرد، چنانکه اخاب پادشاه
اسرائیل و فرزندان او را تنبیه کردم و من اورشلیم را مانند ظرفی
که پاک می‌کنند و برمی‌گردانند خواهم کرد. **۱۴**من بازماندگان
قوم را به دست دشمنانشان خواهم سپرد تا طعمهٔ آنان گردند
و تاراج شوند. **۱۵**زیرا از روزی که نیاکانشان را از مصر بیرون
آوردم تا به امروز ایشان آنچه را که از نظر من پلید بود، انجام
دادند و خشم مرا برانگیختند.»
۱۶همچنین منسی آن‌قدر مردم بی‌گناه را کشت که در
جاده‌های اورشلیم جوی خون جاری شد. او همچنین مردم
یهودا را به راه بت‌پرستی کشاند و باعث شد که در مقابل
خداوند مرتکب گناه شوند.
۱۷همهٔ کارهای دیگر منسی و گناهانی را که مرتکب شد،
در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. **۱۸**بعد از
آن که منسی فوت کرد و به اجداد خود پیوست، او را در باغ
قصرش، یعنی در باغ عُزا به خاک سپردند، و پسرش آمون به
جای او بر تخت سلطنت نشست.

آمون، پادشاه یهودا
(دوم تواریخ ۳۳:۲۱-۲۵)

۱۹آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و مدّت دو سال
در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش مُشَلمَت، دختر حاروص
و از اهالی یهودا بود. **۲۰**او مثل پدر خود منسی کارهایی کرد
که در نظر خداوند زشت بودند. **۲۱**در همهٔ امور از راه و روش
پدر خود پیروی نمود و مانند او به بُت‌ها خدمت کرد و آنها را
پرستید. **۲۲**خداوند خدای اجداد خود را از یاد برد و در راه
خداوند گام برنداشت.
۲۳خادمان آمون دسیسه کردند و او را در کاخش کشتند.
۲۴امّا مردم یهودا همه توطئه‌گران را کشتند و پسر آمون، یوشیا
را به جای او پادشاه ساختند.
۲۵بقیّهٔ وقایع دوران سلطنت آمون در کتاب تاریخ پادشاهان
یهودا نوشته شده است. **۲۶**آمون در مقبره‌اش، در باغ عُزا به
خاک سپرده شد و پسرش، یوشیا به جای او بر تخت سلطنت
نشست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سلطنت یوشیا بر یهودا
(دوم تواریخ ۳۴:۱-۲)

۲۲ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و مدّت سی و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش یَدیده و دختر عدایه از شهر بُصقت بود. **۲**او هرآنچه را که در نظر خداوند نیکو بود، بجا می‌آورد و در راه جدّش داوود گام برداشت و به راههای چپ یا راست منحرف نشد.

ترمیم معبد بزرگ توسط یوشیا
(دوم تواریخ ۳۴:۸-۲۸)

۳یوشیا در سال هجدهم سلطنت خود، شافان پسر اَصَلیا، نوهٔ مَشُلام را که منشی معبد بزرگ خداوند بود، به حضور خود خواند و گفت: **۴**«نزد حلقیا، کاهن اعظم برو و پولی را که کاهنان باید هنگام ورود مردم به معبد بزرگ از آنها بگیرند، بگیر **۵-۶**و به کسانی‌که مأمور ترمیم معبد بزرگ هستند بده تا مزد نجّاران، معماران و بنّایان و قیمت چوب و سنگ مورد نیاز ترمیم معبد بزرگ را بپردازند. **۷**مأموران کار ترمیم، اشخاص صادقی هستند و نیازی نیست که از آنها صورت حساب هزینه‌ها را طلب کنی.»

حِلقیا کتاب تورات را می‌یابد

۸شافان فرمان پادشاه را به حلقیا رساند و حلقیا به او گفت که کتاب تورات را در معبد بزرگ یافته است، پس آن را به شافان داد. شافان آن را خواند. **۹**بعد نزد پادشاه بازگشت و به او گزارش داده گفت: «پولی را که در معبد بزرگ بود، گرفتم و به مأموران کار ترمیم معبد بزرگ دادم.» **۱۰**آنگاه او گفت: «کتابی را که حلقیا به من داد، نزد من است.» سپس کتاب را با صدای بلند برای پادشاه خواند.

۱۱وقتی پادشاه کلام کتاب تورات را شنید، لباس خود را پاره کرد. **۱۲**بعد به حلقیای کاهن، اخیقام پسر شافان، عَکبور پسر میکایا، شافان منشی و یکی دیگر از مأموران خود به نام عسایا امر کرده گفت: **۱۳**«بروید و از خداوند دربارهٔ آموزشهای این کتاب برای من و مردم یهودا جویا شوید. خداوند از ما خشمگین است؛ زیرا اجداد ما کارهایی را که این کتاب گفته شده است، انجام نداده‌اند.»

۱۴پس حلقیای کاهن، اخیقام، عکبور، شافان و عسایا نزد زنی به نام حُلده که نبیّه بود، رفتند. او همسر شلوم بود، و پسرش تقوه، نوهٔ حَرحَس که مسئول لباس در معبد بزرگ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود. حلده در قسمت نوساز اورشلیم ساکن بود. ایشان به وی گفتند که چه روی داده است. **۱۵**حلده به ایشان گفت: «بروید و به مردی که شما را فرستاده بگویید، خداوند خدای اسرائیل می‌فرماید: **۱۶**'من بر این مکان و ساکنان آن بلایی فرود خواهم آورد، همان‌طور که در کتابی که پادشاه یهودا خوانده است، نوشته شده است. **۱۷**زیرا ایشان مرا ترک کردند و برای خدایان دیگر بُخور سوزاندند و با کارهای خود خشم مرا برانگیخته‌اند، خشم من علیه اورشلیم افروخته شده و خاموش نخواهد شد.' **۱۸**امّا در مورد پادشاه یهودا، که شما را فرستاد تا از خداوند راهنمایی بخواهد، به او بگویید که خداوند خدای اسرائیل می‌فرماید: 'تو کلام این کتاب را شنیدی **۱۹**و چون توبه کردی، سر تواضع خم نمودی، لباست را دریدی و پی بردی که من این شهر و ساکنان آن را جزا می‌دهم و نفرین می‌کنم. من دعایت را شنیده‌ام **۲۰**و تا زمانی که زنده هستی بلایی را که بر سر اورشلیم می‌آورم، نخواهی دید بلکه بعد از وفات تو آن کار را می‌کنم تا با خاطرجمعی و روحی آسوده از این جهان بروی.'»

آنها پیام او را به پادشاه رساندند.

تجدید پیمان

(دوم تواریخ ۳۴:۳-۷؛ ۲۹-۳۳)

۲۳ یوشیا همهٔ رهبران یهودا و اورشلیم را احضار کرد. **۲**پادشاه به اتّفاق تمام مردم یهودا و اورشلیم، کاهنان و مردم از کوچک تا بزرگ به معبد بزرگ رفت. او تمام کتاب عهدی را که در معبد بزرگ یافته بودند، برای همه خواند. **۳**پادشاه در کنار ستون با خداوند پیمان بست که از او پیروی کند و فرامین، قوانین و احکام او و کلماتی را که در کتاب پیمان نوشته بود، با تمام دل و جان خود انجام دهد. همهٔ مردم در این پیمان به او پیوستند.

۴آنگاه یوشیا به کاهن اعظم و دستیارانش و محافظین دروازهٔ معبد بزرگ دستور داد تا تمام وسایلی را که برای پرستش بت بعل و الههٔ اشره و ستارگان آسمان بکار می‌رفت، بیرون بیاورند. او آنها را در بیرون شهر اورشلیم و در وادی قدرون سوزاند و خاکستر آن را به بیت‌ئیل برد. **۵**او تمام کاهنانی را که پادشاهان یهودا برای قربانی کردن در قربانگاه بُتها در شهر یهودا و نزدیک اورشلیم، تعیین کرده بودند، به همراه تمام کاهنان بعل، خورشید،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ماه، سیارات و ستاره‌ها برکنار کرد. **۶**الههٔ اشره را که در معبد بزرگ خداوند بود، بیرون آورد و در خارج اورشلیم، در وادی قدرون سوزاند و به خاکستر تبدیل کرد و بعد خاک آن را بر گورستان عمومی پاشید. **۷**محل سکونت لواطیان را که در معبد بزرگ بود و زنها در آنجا برای الههٔ اشره لباس می‌بافتند، ویران کرد. **۸**او همهٔ کاهنان را از شهرهای یهودا به اورشلیم آورد و به تمام قربانگاههایی که در سراسر کشور در آنها قربانی می‌کردند، بی‌حرمتی کرد. او همچنین قربانگاههای بُز پلید را در نزدیکی دروازهٔ یهوشع حاکم شهر، که در سمت چپ دروازهٔ ورودی بود را ویران کرد. **۹**آن کاهنان اجازه نداشتند در معبد بزرگ خدمت کنند ولی می‌توانستند از نان فطیر در میان برادران خود بخورند.

۱۰یوشیای پادشاه به پرستشگاه توفَت در درّهٔ بنی‌هنوم بی‌حرمتی کرد، پس دیگر کسی نمی‌توانست دختر یا پسر خود را به عنوان قربانی سوختنی برای مولِک به عنوان قربانی سوختنی برای خدای مولِک قربانی کند. **۱۱**او همچنین اسبهایی را که پادشاهان یهودا برای پرستش خورشید وقف کرده بودند، از آنجا برداشت و ارّابه‌های آنها را سوزاند (اسبها در حیاط معبد بزرگ در نزدیکی دروازه و نه چندان دور از محل زندگی نَتَنمَلَک که از مقامات مهم بود، نگهداری می‌شدند.) **۱۲**قربانگاههایی را که پادشاهان یهودا بر بام خانهٔ آحاز، پادشاه اسرائیل ساخته بودند، با قربانگاههایی که منسی در دو حیاط معبد بزرگ بنا کرده بود، ویران ساخت و خاک و سنگ آنها را در وادی قدرون پاشید. **۱۳**یوشیا قربانگاههایی را که سلیمان پادشاه در شرق اورشلیم و جنوب کوه زیتون برای پرستش بُتهای نفرت‌انگیز اَشتورت الههٔ صیدونیان، کموش بت موآبیان و مِلکُوم بت عمون ساخته بود، بی‌حرمتی کرد. **۱۴**یوشیای پادشاه، ستونهای سنگی را شکست و الههٔ اشره را خُرد کرد و جای آن را با استخوانهای انسان پوشاند.

۱۵همچنین قربانگاه بیت‌ئیل و پرستشگاههای بلندی را که یربعام پسر نباط، یعنی کسی‌که قوم اسرائیل را به گناه کشید، ساخته بود ویران کرد. پرستشگاههای بالای تپّه‌ها را آتش زد و تبدیل به خاکستر نمود و الههٔ اشره را هم سوزاند. **۱۶**آنگاه یوشیا چند قبر در روی تپّه دید، او دستور داد تا استخوانها را از گورها بیرون بیاورند و بر روی قربانگاه بسوزانند و به این

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ترتیب قربانگاه را ناپاک کرد. همان‌گونه که کلام خداوند بر نبی آمده بود و او این رویدادها را پیش‌بینی کرده بود. **۱۷**آنگاه یوشیا پرسید: «آن مقبره چیست؟»

مردم شهر بیت‌ئیل پاسخ دادند: «این مقبرهٔ نبی‌ای است که از یهودا آمد و کارهایی را که تو علیه قربانگاه بیت‌ئیل کردی، پیشگویی کرده بود.»

۱۸یوشیا دستور داد: «با آن کاری نداشته باشید، استخوانهای او را جابه‌جا نکنید.»

پس استخوانهای او و نبی‌ای را که از سامره آمده بود، تکان ندادند.

۱۹یوشیای پادشاه، در تمام شهرهای اسرائیل همهٔ پرستشگاههای بالای تپّه‌ها را که توسط پادشاهان اسرائیل ساخته شده بودند و به وسیلهٔ آن خشم خداوند برانگیخته شده بود، ویران کرد. او با آن قربانگاهها مانند قربانگاه بیت‌ئیل رفتار کرد. **۲۰**او تمام کاهنانی را که در قربانگاههای بت‌پرستان خدمت می‌کردند، بر همان قربانگاهها کشت و در روی قربانگاهها استخوانهای انسان را سوزاند. آنگاه به اورشلیم بازگشت.

مراسم برگزاری عید فصح

(دوم تواریخ ۳۵:۱-۱۹)

۲۱یوشیا دستور داد تا مراسم عید فصح را برای جلال خداوند خدای خود جشن بگیرند همان‌گونه که در کتاب عهد نوشته شده است. **۲۲**از زمان داورانی که بر اسرائیل داوری می‌کردند تا آن روز هیچ پادشاهی از اسرائیل یا یهودا، جشن عید فصح را این چنین برگزار نکرده بود. **۲۳**در سال هجدهم سلطنت یوشیا پادشاه، جشن عید فصح در اورشلیم برای خداوند برگزار شد.

۲۴همچنین یوشیا احضار کنندگان روح، افسونگران، فالگیران، بُتهای خانگی و همهٔ وسایل مربوط به آن را در سرزمین یهودا و اورشلیم از بین برد تا اوامر کتابی که حلقیای کاهن آن را در معبد بزرگ یافته بود، بجا آورده شود. **۲۵**پیش از یوشیا هیچ پادشاهی نبود که مطابق شریعت موسی با تمام دل، جان و توان به سوی خداوند روی آورد و پس از او نیز پادشاهی چون او برنخاست.

۲۶امّا به خاطر کارهای منسی آتش خشم خداوند علیه یهودا فرو ننشست و حتّی اکنون نیز خاموش نشده است. **۲۷**خداوند

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرمود: «من یهودا را از نظر دور خواهم داشت، همان‌طور که اسرائیل را دور داشته‌ام و شهر برگزیده خود، اورشلیم و معبد بزرگی را که گفتم نام من در آن خواهد بود، ترک خواهم کرد.»

مرگ یوشیا
(دوم توراریخ ۳۵:۲۰-۳۶:۱)

۲۸بقیّهٔ وقایع دوران سلطنت یوشیا و کارهای او در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا نوشته شده است. **۲۹**در زمان پادشاهی یوشیا، نِکوه فرعون مصر با ارتش خود به سوی رود فرات رفت تا به امپراتور آشور کمک کند. یوشیا سعی کرد ایشان را در مجدو متوقّف کند، امّا در نبرد کشته شد. **۳۰**افسران او جسدش را در ارّابه‌ای گذاشتند و به اورشلیم بردند و در گور خودش به خاک سپردند.

مردم یهودا پسر او، یهوآخاز را به جای پدرش به تخت سلطنت نشاندند.

یهوآخاز، پادشاه یهودا
(دوم توراریخ ۳۶:۲-۴)

۳۱یهوآخاز بیست و سه ساله بود که بر تخت سلطنت نشست و مدّت سه ماه در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش حَموطَل، دختر ارمیا و از اهالی لبنه بود. **۳۲**او مثل اجداد خود کارهایی کرد که در نظر خداوند زشت بود. **۳۳**فرعون نکوه او را در رِبلَه، در سرزمین حمات، به زندان انداخت تا دیگر نتواند در اورشلیم سلطنت کند و یهودا را مجبور کرد که سالانه دو خروار نقره و سی و چهار کیلو طلا خراج بدهد. **۳۴**سپس فرعون نکوه، الیاقیم یکی دیگر از پسران یوشیا را پادشاه ساخت و نامش را به یهویاقیم تبدیل کرد. امّا یهوآخاز را با خود به مصر برد و او در همان‌جا درگذشت.

یهویاقیم، پادشاه یهودا
(دوم توراریخ ۳۶:۵-۸)

۳۵یهویاقیم از مردم به نسبت دارایی ایشان مالیات می‌گرفت تا به این وسیله میزان خراجی را که باید به فرعون می‌پرداخت، جمع‌آوری کند.

۳۶یهویاقیم بیست و پنج ساله بود که به سلطنت رسید و مدّت یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش زبیده، دختر فدایه و از مردم رومه بود. **۳۷**او مثل نیاکان خود کارهایی کرد که در نظر خداوند پلید بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شورش و مرگ یهویاقیم

۲۴ در زمان سلطنت یهویاقیم، نبوکدنصر پادشاه
بابل یهودا را اشغال کرد و یهویاقیم مدّت سه
سال خراجگزار او شد؛ سپس علیه او شورش کرد. **۲**مطابق
کلام خداوند که توسط انبیا گفته شده بود، خداوند سپاهیان
کلدانی، سوری، موآبی و عمونی را فرستاد تا یهودا را نابود
کنند. **۳**درواقع این رویداد به فرمان خداوند، به‌خاطر گناهان و
کارهایی که منسی انجام داده بود، بر یهودا واقع شد تا ایشان را
از نظر خود دور کند. **۴**همچنین به‌خاطر ریختن خون بی‌گناهانی
که در اورشلیم جاری شد، خداوند او را نبخشید.
۵همهٔ کارهایی که یهویاقیم انجام داد، در کتاب تاریخ
پادشاهان یهودا نوشته شده است. **۶**یهویاقیم درگذشت و
پسرش جانشین او شد.
۷فرعون و ارتش او دیگر هرگز از مصر خارج نشدند، زیرا
پادشاه بابل تمام سرزمینی را که به مصر تعلّق داشت، از رود
فرات تا مرزهای شمالی مصر، تصرّف کرده بود.

سلطنت یهویاکین بر یهودا

(دوم تواریخ ۳۶:۹-۱۰)

۸یهویاکین هجده ساله بود که به سلطنت رسید و مدّت سه
ماه در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش نَحُوشطا دختر الناتان
و از اهالی اورشلیم بود. **۹**او نیز مانند پدرش آنچه را در نظر
خداوند پلید بود، بجا آورد.
۱۰در دوران سلطنت او سپاه بابل به اورشلیم حمله کرد و آن را
محاصره نمود. **۱۱**در وقت محاصرهٔ شهر، نبوکدنصر خودش به
اورشلیم آمد. **۱۲**یهویاکین خود را همراه با مادر، پسران و مأموران
و همچنین کارکنان کاخ شاهی، به نبوکدنصر تسلیم کرد.
پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را اسیر کرد.

تسخیر اورشلیم

۱۳پادشاه بابل همهٔ دارایی خزانه‌های معبد بزرگ و کاخ
شاهی را با خود برد. طبق پیشگویی که خداوند فرموده بود،
همهٔ ظروف و وسایل طلایی معبد بزرگ را که سلیمان پادشاه
اسرائیل ساخته بود، شکست. **۱۴**نبوکدنصر تمام ساکنان اورشلیم
را با جنگجویان، مأموران، صنعتگران و آهنگرانش که ده هزار
نفر بودند، با خود برد و به غیراز فقیرترین مردمِ آنجا، کس
دیگری باقی نماند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵او همچنین یهویاکین، مادر، زنها و مأموران او را با اشخاص
برجستهٔ قوم، از اورشلیم به بابل به اسیری برد. **۱۶**پادشاه بابل
هفت هزار اسیر از مردان برجسته به بابل آورد؛ صنعتگران،
آهنگران و هزار مرد نیرومند که برای خدمات نظامی آمادگی
داشتند.
۱۷پادشاه بابل عموی یهویاکین، مَتَنیا را به جای او پادشاه
کرد و نامش را به صدقیا تغییر داد.

صدقیا، پادشاه یهودا

(دوم تواریخ ۳۶:۱۱-۱۶؛ ارمیا ۵۲:۱-۳)

۱۸صدقیا بیست و یک ساله بود که به سلطنت رسید و مدّت
یازده سال در اورشلیم پادشاه بود. مادرش حموطل نام داشت.
او دختر ارمیا و از اهالی لبنه بود. **۱۹**او مانند یهویاکین کارهایی
را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد. **۲۰**خداوند چنان از
مردم اورشلیم و یهودا خشمگین شد که ایشان را از نظر خود
دور کرد. صدقیا علیه پادشاه بابل قیام کرد.

سقوط اورشلیم

(دوم تواریخ ۳۶:۱۳-۲۱؛ ارمیا ۵۲:۳-۱۱)

۲۵ نبوکدنصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود در روز
دهم ماه دهم سال نهم سلطنت صدقیا، به اورشلیم
حمله و آن را محاصره کرد و گرداگرد آن سنگر ساخت. **۲**شهر
تا سال یازدهم صدقیای پادشاه در محاصره بود. **۳**در روز نهم
ماه چهارم آن سال، در شهر قحطی چنان سخت شد که مردم
چیزی برای خوردن نداشتند. **۴**دیوارهای شهر را سوراخ کردند
و با وجودی که سربازان بابلی شهر را محاصره کرده بودند،
پادشاه یهودا با تمام سربازانش در شب گریختند. ایشان از راه
باغ سلطنتی، از مسیری که دو دیوار را به هم وصل می‌کرد،
به سوی دشت اردن گریختند. **۵**امّا ارتش بابل، پادشاه را دنبال
نمود و او را در نزدیکی دشت اریحا دستگیر کرد و سپاهیانش
پراکنده شدند. **۶**صدقیا را نزد پادشاه بابل، به شهر ربله بردند و
او را در آنجا محاکمه کردند. **۷**آنها پسران صدقیا را در جلوی
چشمان صدقیا کشتند و چشمان او را از کاسه در آوردند و
او را به زنجیر کشیده، به بابل بردند.

ویرانی معبد بزرگ

(ارمیا ۵۲:۱۲-۳۳)

۸در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدنصر
پادشاه، نبوزرادان، مشاور و فرمانده نظامی ارتش پادشاه وارد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اورشلیم شد. **۹**او معبد بزرگ را سوزاند و کاخ پادشاه و همهٔ خانه‌های بزرگ اورشلیم را نیز سوزاند. **۱۰**و سربازان او دیوارهای شهر را ویران کردند. **۱۱**نَبوزرادان، فرمانده ارتش، بقیّهٔ مردمی را که در شهر بودند و کسانی‌که به پادشاه بابل پناهنده شده بودند، بـا خود به تبعید بـرد. **۱۲**امّا او فقیرترین مردمی را که زمینی نداشتند، برای کارکردن در تاکستانها و کشتزارها باقی گذاشت.

۱۳بابلی‌ها سـتونهای برنـزی، پایه‌ها و حوض برنزی را که در معبـد بزرگ بودنـد، تکه‌تکه کردند و با خـود به بابل بردنـد. **۱۴**آنها همچنیـن بیلها، خاک‌اندازهـا، قربانگاهها، وسایل مربوط به چراغهای معبد بزرگ، کاسه‌هایی که برای جمع‌آوری خون قربانی‌ها استفاده می‌شد، کاسه‌هایی که برای سوزاندن بُخور استفاده می‌شد و همهٔ وسایل برنزی را که در معبد بزرگ استفاده می‌شد، با خود بردند. **۱۵**هرآنچه را که از طلا و نقره سـاخته شـده بود بردند، به علاوهٔ کاسه‌های کوچک و آتشدانهای کوچکی که برای حمل زغال گداخته اسـتفاده می‌کردند. **۱۶**وسایل برنزی که سلیمان پادشاه برای معبد بزرگ ساخته بود، دو ستون، میزهای چرخدار و حوض بزرگ بسیار سنگین بودند که قابل وزن کردن نبودند. **۱۷**دو سـتون همانند یکدیگر بودند و هرکدام تقریباً هشـت متر و سرستونهای آن یک متر و نیم بودند. دور تا دور سر ستونها انارهـای برنزی بود که به وسـیلهٔ زنجیرهای بافته شـده به یکدیگـر وصـل بودنـد.

قوم یهود به بابل برده می‌شوند
(ارمیا ۵۲:۲۴-۲۷)

۱۸نبوزرادان فرماندهٔ نظامی، کاهن اعظم سرایا و کاهن دوم صَفَنیا و سه نفر از محافظین معبد بزرگ را نیز دستگیر کرد. **۱۹**از افرادی که هنوز در شـهر باقی مانـده بودند، او فرماندهٔ نظامی را با پنج نفر از مشاورین پادشاه و معاون فرماندهٔ نظامی که مسئول بایگانی ارتش بود و شصت نفر از افراد مهم شهر را دستگیر کرد. **۲۰**نبوزرادان ایشان را به شهر ربله، نزد پادشاه بابل برد. **۲۱**در سـرزمین حمات پادشاه دستور داد، ایشان را بزنند و سپس بکشند.

بـه این‌گونـه مـردم یهـودا را از سـرزمین خود بـه تبعید بردنـد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جَدَلیا، فرماندار یهودا
(ارمیا ۴۰:۷-۹؛ ۴۱:۱-۳)

۲۲پادشاه بابل، جدلیا پسر اخیقام، نوهٔ شافان را بر مردمی
که باقی گذاشته بود و در سرزمین یهودا باقی مانده بودند،
به عنوان فرماندار گماشت. **۲۳**وقتی‌که افسران و سربازانی که
تسلیم نشده بودند این خبر را شنیدند، نزد جدلیا در مصفه
آمدند. ایشان عبارت بودند از: اسماعیل پسر نتنیا، یوحانان
پسر قاریح، سرایا پسر تنحومتِ نطوفاتی و یازنیا پسر معکاتی.
۲۴جدلیا برای ایشان سوگند یاد کرد و گفت: «از مأموران
بابلی نترسید در همین سرزمین ساکن شوید و از پادشاه بابل
اطاعت کنید و برای شما نیکو خواهد بود.»
۲۵امّا در ماه هفتم آن سال، اسماعیل پسر نتنیا نوهٔ الیشمع
که عضو خاندان سلطنتی بود، با ده نفر از همراهان خود به
مصفه رفت و به جدلیا حمله کرد و او را با یهودیانی که با او
بودند، به قتل رساند. **۲۶**آنگاه همهٔ مردم از فقیر تا غنی و افسران
ارتش، از ترس برخاستند و به مصر مهاجرت کردند.

آزادی یهویاکین
(ارمیا ۵۲:۳۱-۳۴)

۲۷در سال سی و هفتم تبعید یهویاکین پادشاه یهودا، در روز
بیست و هفتم ماه دوازدهم، اویل مَرُدَک پادشاه بابل شد. او
یهویاکین را از زندان آزاد نمود. **۲۸**با مهربانی با او رفتار کرد
و به او مقامی بالاتر از همهٔ کسانی‌که در دربارش بودند داد.
۲۹پس یهویاکین لباس زندان را از تن بیرون کرد و در باقی
روزهای زندگیش بر سر سفرهٔ پادشاه غذا می‌خورد **۳۰**و هزینهٔ
زندگی روزانهٔ او توسط پادشاه تا زمانی که زنده بود، پرداخت
می‌شد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب اول تواریخ

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب اول تواریخ

معرّفی کتاب

کتاب اول و دوم تواریخ، تکرار مطالبی است که در کتابهای سموئیل و پادشاهان ذکر شده است، امّا این کتاب بیشتر وقایع طایفهٔ یهودا را که در جنوب سرزمین اسرائیل سکونت داشتند، شرح می‌دهد. در این دو کتاب دو نکتهٔ برجسته‌ای که بر تاریخ سلطنت اسرائیل تأثیر داشتند، نشان می‌دهند:

۱- با وجود مصیبتهایی که بر سلطنت‌های اسرائیل و یهودا وارد شد، خدا هنوز هم به وعده‌ای که به آن قوم داده بود، وفادار ماند و نقشه‌ای را که برای قوم خود داشت، توسط آن عدّه کسانی‌که در سرزمین یهودا باقیمانده بودند، عملی کرد. برای ثابت کردن این مطلب، نویسندهٔ کتاب به موفقیّتهای داوود و سلیمان، اصلاحات اجتماعی یهوشافاط، حزقیا و یوشیا اشاره می‌کند و همچنین از مردمی که به خدا وفادار مانده بودند، نام می‌برد.

۲- منشأ ترتیب پرستش خدا در معبد بزرگ در اورشلیم و مخصوصاً وظیفهٔ کاهنان و لاویان را در امور نیایشی شرح می‌دهد و با اینکه سلیمان معبد بزرگ را ساخت، امّا داوود را مؤسس اصلی رسوم مذهبی آن معرّفی می‌کند.

تقسیم‌بندی کتاب

شجره‌نامه و فهرست اسامی ۱:۱-۴۴:۹
مرگ شائول ۱۰:۱-۱۴
حکمرانی داوود ۱۱:۱-۳۰:۲۹
الف- دشواریها و موفّقیّتها ۱۱:۱-۱:۲۲
ب- آمادگی برای ساختن معبد بزرگ
۲:۲۲- ۳۰:۲۹

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از آدم تا ابراهیم
(پیدایش ۵:۱-۳۲؛ ۱۰:۱-۳۲؛ ۱۱:۱۰-۲۶)

۱-۴آدم پدر شیث، شیث پدر انوش، انوش پدر قینان، قینان پدر مهللئیل، مهللئیل پدر یارد، یارد پدر خنوخ، خنوخ پدر متوشالح، متوشالح پدر لمک، لمک پدر نوح و نوح پدر سام و حام و یافث بود.
۵پسران یافث: جومر، ماجوج، مادای، یاوان، توبال، ماشک و تیراس. **۶**پسران جومر: اشکناز، ریفات و تُوجرَمه. **۷**پسران یاوان: الیشه، ترشیش، کِتیم و رودانیم.
۸پسران حام: کوش، مصر، لیبی و کنعان. **۹**پسران کوش: سبا، حویله، سبته، رعمه، سبتکا و ددان. **۱۰**کوش همچنین پدر نمرود بود که یکی از قهرمانان روی زمین شد. **۱۱-۱۲**پسران مصر: لود، عنامیم، لهابیم، نفتوحیم، فتروسیم، کسلوحیم جدّ فلسطینیان و کفتوریم بود. **۱۳-۱۶**کنعان پدر صیدون پسر اول، حِتّیان و قومهای یبوسیان، اموریان، جَرجاشیان، حِویان، عرقیان، سینیان، اروادیان، صماریان و حماتیان بود.
۱۷پسران سام: عیلام، آشور، ارفکشاد، لود، ارام، پسران ارام: عوص، حول، جاتر و ماشک بود. **۱۸**ارفکشاد پدر شالح و شالح پدر عابر بود. **۱۹**عابر دو پسر داشت. یکی از آنها فالج بود که در دوران زندگی او مردم روی زمین به شعبات مختلف تقسیم شدند و دیگری یقطان نام داشت. **۲۰-۲۳**یقطان پدر المودادِ، شالف، حضرموت، یارح، هدورام، اوزال، دقله، عوبال، ابیمائیل، شبا، اوفیر، حویله و یوباب بود.
۲۴-۲۷سلسلهٔ خانوادهٔ سام تا ابرام: ارفکشاد، شالح، عابر، فالج، رعو، سروج، ناحور، تارح و ابرام یعنی ابراهیم.

فرزندان اسماعیل
(پیدایش ۲۵:۱۲-۱۶)

۲۸ابراهیم دو پسر داشت به نامهای اسحاق و اسماعیل.
۲۹-۳۱نسب نامهٔ آنها به ترتیب زیر می‌باشد: پسران اسماعیل: نبایوت پسر اول، قیدار، اَدَبئیل، مِبسام، مشماع، دومه، مسا، حداد، تیما، یطور، نافیش و قِدمَه.
۳۲پسران قطوره صیغهٔ ابراهیم: زمران، یُقشان، مدان، مدیان، ایشباک و شوآ را به دنیا آورد. شبا و ددان پسران یقشان بودند.
۳۳پسران مدیان: عیفا، عیفَر، حنوک، ابیداع و الداعه بودند. ایشان پسران ابراهیم بودند که صیغه‌اش، قطوره به دنیا آورد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرزندان عیسو
(پیدایش ۳۶:۱-۱۹)

۳۴اسحاق، فرزند ابراهیم، دو پسر داشت به نامهای عیسو و اسرائیل. **۳۵**پسران عیسو: الیفاز، رعوئیل، یعوش، یعلام و قورح. **۳۶**پسران الیفاز: تیمان، اومار، صفو، جَعتام، قناز، تمناع و عمالیق. **۳۷**پسران رعوئیل: نَحَت، زارح، شمه و مِزّه.

ساکنان اصلی اَدوم
(پیدایش ۳۶:۲۰-۳۰)

۳۸پسران سعیر: لوطان، شوبال، صبعون، عَنَه، دیشون، ایصر و دیشون. **۳۹**حوری و هومام پسران لوطان بودند و خواهر لوطان تمناع نام داشت.

۴۰پسران شوبال: علوان، مَنحت، عیبال، شفو و اونام.
ایه و عنه پسران صبعون بودند.

۴۱عنه پدر دیشون و دیشون جدّ خاندانهای حمدان، اشبان، بتران و کران بود.

۴۲بلهان، زعوان و عقان پسران ایصر، عوص و اران پسران دیشون بودند.

پادشاهان اَدوم
(پیدایش ۳۶:۳۱-۴۳)

۴۳این است نامهای پادشاهانی که پیش از آنکه سلطنتی در اسرائیل تشکیل شود، در سرزمین اَدوم حکمرانی می‌کردند: بالع، پسر بعور که در شهر دینهابه سکونت داشت. **۴۴**بعد از آنکه بالع فوت کرد، یوباب پسر زارح از بُصره جانشین او شد. **۴۵**بعد از یوباب، حوشام از سرزمین تیمانی به جای او به سلطنت رسید. **۴۶**پس از وفات حوشام، هَدَاد پسر بَداد که مدیان را در کشور موآب شکست داد، بر تخت سلطنت نشست. پایتخت او شهر عویت بود. **۴۷**وقتی هدد درگذشت، سَمله از شهر مسریقه پادشاه شد. **۴۸**پس از مرگ سمله، شاول از رحوبوت، -شهر کنار رودخانهٔ فرات- جانشین او شد. **۴۹**بعد از وفات شائول بعل حانان، پسر عکبور به جای او بر تخت شاهی نشست. **۵۰**بعد از آنکه بعل حانان مُرد، هدار جانشین او شد. نام شهر او فاعو و نام زنش مهیطبئیل، دختر مطرد و نوهٔ مَی‌ذاهَب بود.

۵۱بعد از مدّتی هدد هم فوت کرد. قبایل اَدوم عبارت بودند از:
تمناع، علوه، یتیت، **۵۲**اهولیبامه، اِیله، فینون، **۵۳**قناز، تیمان، مبصار، **۵۴**مجدیئیل و عیرام.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرزندان یهودا

۲ **۱-۲**اینها فرزندان یعقوب بودند: رئوبین، شمعون، لاوی، یهودا، یساکار، زبولون، دان، یوسف، بنیامین، نفتالی، جاد و اشیر.
۳عیر، اونان و شیله پسران یهودا بودند که زنش، بتشوع کنعانی به دنیا آورد. عیر، پسر اول یهودا چون یک شخص شریر بود، خداوند او را کشت. **۴**بیوهٔ عیر و یهودا صاحب دو پسر به نامهای فارص و زارح شدند، بنابراین یهودا دارای پنج پسر بود.
۵حصرون و حامول پسران فارص بودند. **۶**زارح دارای پنج پسر به نامهای زمری، ایتان، هیمان، کلکول و دارع بود. **۷**عاکار، پسر کرمی اشیایی را که وقف خداوند شده بودند، برای خود نگه داشت و در نتیجه، مصیبت بزرگی بر سر مردم اسرائیل آورد.
۸عزریا پسر ایتان بود.

شجره‌نامهٔ داوود پادشاه

۹یرحمئیل، رام و کلوبای پسران حصرون بودند.
۱۰رام پدر عمیناداب و عمیناداب پدر نحشون، رهبر طایفهٔ یهودا بود. **۱۱**نحشون پدر سلما و سلما پدر بوعز بود. **۱۲**بوعز پدر عوبید و عوبید پدر یَسی بود.
۱۳اولین پسر یَسی الیاب، دوّمی ابیناداب، سومی شمعه، **۱۴**چهارمی نتنئیل، پنجمی ردای، **۱۵**ششمی اوصم و هفتمی داوود بود. **۱۶**خواهرانشان صرویه و ابیجایل بودند.
صرویه سه پسر به نامهای ابیشای، یوآب و عسائیل داشت. **۱۷**ابیجایل با یتر اسماعیلی ازدواج نمود و عماسا را به دنیا آورد.

پسران حصرون

۱۸کالیب، پسر حصرون از دو زن خود، عزوبه و یریعوت دارای سه پسر به نامهای یاشر، شوباب و اردون شد. **۱۹**وقتی عزوبه مُرد، کالیب با افرات عروسی کرد و افرات حور را به دنیا آورد. **۲۰**حور پدر اوری و اوری پدر بصلئیل بود.
۲۱بعد حصرون در سن شصت سالگی با دختر ماخیر، پدر جلعاد عروسی کرد و از او صاحب یک پسر به نام سَجُوب شد. **۲۲**سجوب پدر یائیر بود و او بیست و سه شهر را در سرزمین جلعاد اداره می‌کرد، **۲۳**امّا جشور و ارام شهر یائیر را با قنات و شصت

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

روستای اطراف آن تصرّف کردند. اشخاص مذکور همه پسران ماخیر، پدر جلعاد بودنـد. **۲۴**بعد از وفات حصرون در کالیب افراته، ابیه زن حصرون، اشحور، پدر تقوع را به دنیا آورد.

پسران یرحمئیل

۲۵پسران یرحمئیل، عبارت بودند از: رام پسر اول، بونه، اورن، اوصم و اخیا. **۲۶**یرحمئیل یک زن دیگر هم به نام عطاره داشت و او مادر اونام بود. **۲۷**معص، یامین و عاقر پسران رام، **۲۸**شمای و یاداع پسران اونام و ناداب و ابیشور پسران شمای بودند.

۲۹نام زن ابیشـور ابیحایل بود و او احبان و مولید را به دنیا آورد. **۳۰**سَـلَد و افایم پسران ناداب بودند. سلد بدون پسر از دنیا رفت. **۳۱**یشـعی پسر افایم، شیشان پسر یشعی و احلای پسر شیشان بود.

۳۲یاداع، برادر شمای دو پسر داشت به نامهای یَتَر و یوناتان. یتر بـدون فرزند مُـرد. **۳۳**فالَت و زازا پسـران یوناتان بودند. اشخاص نامبرده پسران یرحمئیل بودند.

۳۴شیشان پسری نداشت، امّا دارای چند دختر بود. او یک غلام مصری داشـت که نام او یرحاع بود. **۳۵**شیشـان دختر خود را به یرحاع داد و یرحاع دارای پسری شد به نام عتای. **۳۶**عتای پدر ناتان، ناتان پدر زاباد، **۳۷**زاباد پدر افلال، افلال پدر عوبید، **۳۸**عوبید پـدر ییهو، ییهو پدر عزریا، **۳۹**عزریا پدر حالص، حالص پدر العاسه، **۴۰**العاسه پدر سِسمای، سسمای پدر شلوم، **۴۱**شلوم پدر یقمیا و یقمیا پدر الیشمع بود.

پسران دیگر کالیب

۴۲پسران کالیب، برادر یرحمئیل: پسر اول او میشاع پدر زیف بود، زیف پدر ماریشه و ماریشـه پدر حبرون بود. **۴۳**قورح، تفوح، راقم و شامع پسران حبرون بودند. **۴۴**شامع پدر راحم، راحم پدر یرقعام و راقم برادر شامع، پدر شمای بود. **۴۵**ماعون پسر شمای و بیت صور پسر ماعون بود.

۴۶عیفا، صیغه کالیب، حاران، موصا و جازیز را به دنیا آورد. حاران نیز پسری به نام جازیز داشت.

۴۷(راجَم، یوتام، جیشـان، فالت، عیفا و شـاعف پسـران یهدای بودند.)

۴۸معکه، صیغه دیگر کالیب، شابَر و تِرحَنَه را به دنیا آورد. **۴۹**او همچنین مادر شاعف، پدر مَدمَنه، شوا، پدر مَکْبینا و پدر جبعا بود و کالیب یک دختر هم به نام عکسه داشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۰اشخاص نامبرده پسران کالیب بودند.
فرزندان حور، پسر اول افراته اینها بودند: شوبال، بانی شهر قریت یعاریم، ۵۱سلما، بانی شهر بیت‌لحم و حاریف، بانی شهر بیت جادر.
۵۲فرزندان شوبال، بانی قریت یعاریم، هرواه و نصف خانوادهٔ منوحوت بودند. ۵۳خاندانهایی که در قریت یعاریم زندگی می‌کردند اینها بودند؛ یتریان، فوتیان، سوماتیان، مشراعیان از ایشان خانواده‌های صارعاتیان و اِشطاولیان بوجود آمدند.
۵۴پسران سلما، بانی بیت‌لحم، جدّ نطوفاتیان، عطروت بیت یوآب، نصف مانحتیان و صرعیان.
۵۵خاندانهایی که در نوشتن و نویسندگی مهارت داشتند و در یعبیص زندگی می‌کردند: ترهاتیان، شمعاتیان و سوکاتیان بودند. ایشان قینانیانی بودند که از نسل ریکاب فرزند حمات بودند.

خانوادهٔ داوود

۳ پسران داوود که در حبرون به دنیا آمدند عبارتند از: اَمنون، پسر اول او که مادرش اخینوعم یزرعیلی بود، دوم دانیال پسر ابیجایل کرملی، ۲سوم ابشالوم پسر معکه، دختر تلمای پادشاه جَشور، چهارم ادونیا، پسر حَجیت، ۳پنجم شفطیا پسر ابیطال و ششم یترعام پسر عجله بود.
۴این شش پسر او در حبرون، جایی که مدّت هفت سال و شش ماه سلطنت کرد، متولّد شدند.
بعد به اورشلیم مهاجرت نمود و در آنجا مدّت سی و سه سال دیگر پادشاهی کرد. ۵در دوران اقامتش در اورشلیم دارای پسران دیگری هم شد که چهار نفر آنها را بتشبع، دختر عمیئیل به دنیا آورد. نامهای ایشان شمعی، شوباب، ناتان و سلیمان بودند.
۶نُه نفر دیگر ایشان یَبحار، الیشوع، الیفالط، ۷نوجه، نافج، یافیع، ۸الیشمع، الیاداع و الیفلط نام داشتند. ۹همهٔ اینها پسران داوود بودند. به غیراز ایشان پسران دیگر هم از صیغه‌های خود داشت. او همچنین دارای یک دختر به نام تامار بود.

خانوادهٔ سلیمان

۱۰این است نام فرزندان سلیمان که نسل به نسل به پادشاهی رسیدند: رحبعام، ابیا، آسا، یهوشافاط، ۱۱یورام، اخزیا، یوآش، ۱۲امصیا، عزریا، یوتام، ۱۳آحاز، حزقیا، منسی، ۱۴امون، یوشیا.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵پسران یوشیا: اولی یوحانان، دوّمی یهویاقیم، سومی صِدقیا و چهارمی شلوم. ۱۶پسران یهویاقیم: یَکُنیا و پسر او صدقیا.
۱۷پسران یَکُنیا که در دوران اسارت او به دنیا آمدند: شالتیئیل، ۱۸ملکیرام، فدایا، شناصر، یَقمیا، هوشاماع و نَدَبیا.
۱۹پسران فدایا: زَرُبابل و شمعی. پسران زرُبابل: مَشلام و حننیا و خواهرشان، شلومیت. ۲۰پنج پسر دیگر او حَشوبه، اوهل، برخیا، حَسَدیا و یُوشَب‌حَسَد بودند.
۲۱حننیا دو پسر داشت به نامهای: فَلَطیا و اشعیا، اشعیا پدر رفایا بود و رافایا پدر ارنان، ارنان پدر عوبدیا، عوبدیا پدر شکنیا
۲۲و شمعیا پسر شکنیا. پنج پسر شمعیا: حطوش، یجال، باریح، نعریا و شافاط بودند. ۲۳سه پسر نعریا: الیوعینای، حزقیا و عزریقام بودند. ۲۴هفت پسر الیوعینای: هودایا، الیاشیب، فلایا، عقوب، یوحانان، دلایاع و عنانی بودند.

فرزندان یهودا

۴ پسران یهودا: فارص، حصرون، کرمی، حور و شوبال.
۲رَآیا، پسر شوبال پدر یحت و یحت پدر اخومای و لاهد بود و ایشان به خانواده‌های صرعاتیان تعلّق داشتند.
۳پسران عیطام: یزرعیل، یشما، یدباش و دخترش هَصلَلفونی بودند. ۴فنوئیل بانی جدور و عازر بانی خوشه بود. ایشان پسران حور، پسر اول افراته، بانی بیت‌لحم بودند.
۵اشحور، بانی تقوع دو زن داشت به نامهای حلا و نعره.
۶نعره مادر اخُزام، حافر، تیمانی و اخشطاری بود. ۷صَرَت، صوحر، اتنان.
۸و قوس پدر عانوب و صوبیبه وجدّ خاندان اخرحیل، پسر هارُم بود.
۹یعبیص محترمتر از دیگر برادران خود بود. مادرش او را یبعیص نامید و گفت: «من او را با درد به دنیا آوردم.» ۱۰یبعیص نزد خدای اسرائیل دعا کرد و گفت: «خدایا، مرا برکت ده و سرزمین مرا وسعت ببخش، با من باش و مرا از هر آنچه پلید است و باعث درد من می‌شود دور نگاهدار.» و خدا دعای او را اجابت فرمود.

نامهای خانواده‌های دیگر

۱۱کلوب، برادر شوحه، پدر مَحیر و محیر پدر اشتون بود.
۱۲اشتون پدر بیت رافا، فاسیح و تحنه و تحنه بانی عیرناحاش بود. ایشان از اهالی ریقه بودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳عتنئیل و سرایا پسران قناز بودند. عتنئیل پدر حتات و
۱۴مَعونوتای بود و مَعونوتای پدر عُفره.
سرایا پدر یوآب و یوآب درّهٔ صنعتگران را پایه‌گذاری کرد و
همهٔ هنرمندان ماهر در آنجا سکونت داشتند.
۱۵کالیب، پسر یَفُنَه دارای سه پسر به نامهای عیر، ایله و
ناعم بود و ایله پدر قناز بود.
۱۶زیف، زیفه، تیریا و اَسَرئیل پسران یهللئیل بودند.
۱۷یَتَر، مَرَد، عیفَر و یالون پسران عَزرَه بودند. مریم، شمای
و یشبع، پدر اشتموع فرزندان بتیه، دختر فرعون بودند که
برای شوهر خود، مَرَد به دنیا آورد. ۱۸زن یهودی مَرَد هم سه
پسر داشت به نامهای یارد، بانی جدور، جابر، بانی سوکو و
یقوتیئیل، بانی زانوح.
۱۹زن هودیه خواهر نَحَم بود. یکی از پسران او، پدر قعیله
جرمی و دیگری پدر اشتموع معکاتی بود.
۲۰اَمنون، رنه، بنحانان و تیلون پسران شیمون بودند.
زوحیت و بنزوحیت پسران یشعی بودند.

فرزندان شیله

۲۱پسران شیله پسر یهودا: عیر بانی لیکه، لعده بانی مریشه
و جدّ خاندان بافندگان کتان بود که در بیت اشبیع زندگی
می‌کردند. ۲۲یوقیم و اهالی شهر کوزیبا، یوآش و ساراف،
حکمران موآب که بعد به یشوبی لحم بازگشت، این نامها از
مدارک باستانی به‌جا مانده‌اند. ۲۳این افراد کوزه‌گر و ساکن
نتاعیم و جدیره بودند و برای پادشاه کار می‌کردند.

نسل شمعون

۲۴نموئیل، یامین، یاریب، زارح و شاول پسران شمعون بودند.
۲۵شاول پدر شلوم و پدر بزرگ مبسام و جدّ مشماع بود.
۲۶فرزندان مشماع: حموئیل پسرش، زکور نوه‌اش و شمعی
نتیجه‌اش بود. ۲۷شمعی شانزده پسر و شش دختر داشت، امّا
برادرانش فرزندان زیادی نداشتند. بنابراین جمعیّت طایفهٔشان
کمتر از جمعیّت طایفهٔ یهودا بود. ۲۸آنها در شهرهای بئرشبع،
مُولاده، حصر-شوعال، ۲۹بلهه، عاصم، تولاد، ۳۰بتوئیل،
حُرما، صقلغ، ۳۱بیت مرکبوت، حصر سوسیم، بیت‌برئی و
شعرایم سکونت داشتند. این شهرها تا دوران سلطنت داوود
در اختیار ایشان بودند. ۳۲پنج قریت اطرافشان عیطام، عین،
رِمون، توکن و عاشان بودند. ۳۳به علاوهٔ تمام روستاهایی که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در جوار شهرها تا بعلت قرار داشتند، اینها مکانهای سکونت ایشان بود و برای خود شجره‌نامه‌ای نوشته بودند.
۳۴مشوباب، یملیک، یوشه پسر امصیا، **۳۵**یوئیل، یهو پسر یوشبیا، نوه سرایا، نتیجهٔ عسیئیل، **۳۶**الیوعینای، یعکوبه، یشوحایا، عسایا، عدیئیل، یَسیمیئیل، بنایاهو، **۳۷**و زیزا پسر شفعی، پسر الون، پسر یدایا، پسر شمری، پسر شمعیا. **۳۸**اشخاص نامبرده رؤسای خاندانها بودند. چون تعداد خانواده‌هایشان زیاد شدند، **۳۹**ایشان برای یافتن چراگاه برای گلّه‌های خود تا دهانهٔ جَدور در شرق درّه کوچ کردند. **۴۰**آنجا چراگاه خوب و حاصلخیز و زمینی گسترده، آرام و امنی یافتند. ساکنان قبلی آنجا قوم حام بودند.
۴۱اشخاص مذکور در زمان سلطنت حزقیا، پادشاه یهودا به آنجا آمدند. ساکنان آنجا را که معونیان بودند با چادرها و خانه‌هایشان از بین بردند که تا امروز اثری از آنها باقی نیست و خود در آنجا ساکن شدند، زیرا آنجا چراگاه خوبی برای رمه‌هایشان داشت. **۴۲**سپس پانصد نفر از طایفهٔ شمعون به اَدوم رفتند. رهبران ایشان پسران یشیع، یعنی فلطیا، نعریا، رفایا عُزیئیل بودند. **۴۳**آنها باقی ماندهٔ عمالقه را که فرار کرده بودند، از بین بردند و خودشان تا به امروز در آنجا زندگی می‌کنند.

نسل رئوبین

۵ رئوبین پسر اول یعقوب بود، امّا چون با یکی از صیغه‌های پدر خود همبستر شده بود حق نخستزادگی او به پسران یوسف، پسران اسرائیل داده شد و نام او در شجره‌نامه به ترتیبِ پسر اول ثبت نشده است. **۲**با این وجود طایفهٔ یهودا از همه قویتر شد و یک فرمانروا از آن بیرون آمد.
۳پسران رئوبین، فرزند اول یعقوب عبارت بودند از: حنوک، فلو، حصرون و کرمی.
۴پسران یوئیل: پسرش شمعیا، نوه‌اش جوج و نتیجه‌اش شمعی بود. **۵**پسر شمعی میکا، نوه‌اش رایا و نتیجه‌اش بعل بود. **۶**پسر بعل، بئیره بود که تغلت فلناسر امپراتور آشور او را به اسارت برد. او رهبر طایفهٔ رئوبین بود.
۷-۸ایشان خویشاوندان او هستند که رهبران طایفهٔ بودند و نام ایشان در شجره‌نامه ثبت شده است. یعیئیل، زکریا، بالع پسر عزاز، نوه شامع، نتیجهٔ یوئیل. ایشان در عروعیر و تا نِبو و بعل معون **۹**و به طرف شرق تا مدخل بیابان و تا رود فرات

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پراکنده بودند، زیرا گلّهٔ گاو ایشـان در سرزمین جلعاد بسیار زیاد شدند.

۱۰در دوران سـلطنت شـائول، طایفـهٔ رئوبین بـا حاجریان جنگیدند و آنها را شکست داده و سـرزمین آنها را در شرق جلعاد اشغال کردند.

نسل جاد

۱۱طایفهٔ جاد در همسایگی رئوبین، در سرزمین باشان و تا سَلخه زندگی می‌کردند. **۱۲**مهمترین شخصیّت طایفهٔ ایشان یوئیل و بعد از او شافام، یعنای و شافاط در باشان بودند. **۱۳**بقیّهٔ اعضای طایفه به هفت خاندان تعلّق داشتند که عبارتند از: میکائیل، مشلام، شبع، یورای، یعکان، زبع و عابر. **۱۴**این افراد از نسل ابیحایل پسر حوری، پسر یاروح، پسر جلعاد، پسر میکائیل، پسر یشیشای، پسر یحدو و پسر بوز بودند. **۱۵**اخی پسر عبدیئیل، نوه جونی رئیس خاندان بود. **۱۶**این مردم جلعاد و اطراف آن را در سرزمین باشان و همچنین چراگاههای وسیع شارون را در اختیار خود داشتند. **۱۷**همهٔ این اسامی در زمان یوتام پادشاه یهودا و یربعام، پادشاه اسرائیل در شجره‌نامه ثبت شده‌اند.

ارتشی از طایفه‌های شرقی

۱۸در طایفه‌های رئوبین، جاد و نیم طایفهٔ منسی چهل و چهار هزار و هفتصد و شصت سـرباز باتجربه که به سپر و شمشیر و کمان مسـلّح بودند، وجود داشـت. **۱۹**آنها به جنگ قبایل حاجریانِ یطور، نافیش و نوداب رفتند. **۲۰**ایشان به خدا توکّل کردند و به درگاه او نیایش کردند و خداوند نیایش ایشـان را پاسـخ داد و ایشـان را بر حاجریان و متّحدانشان پیروز کرد. **۲۱**ایشـان از دشمن پنجاه‌هزار نفر شـتر، دویست و پنجاه‌هزار رأس گوسـفند و دو هزار رأس الاغ به غنیمت گرفتند و صد هزار نفر اسیر کردند. **۲۲**ایشان بسیاری از دشمنان را کشتند، زیرا آن جنـگ، ارادهٔ خدا بود و آنها در آن سـرزمین تا زمان تبعید خود زیستند.

نیم طایفهٔ منسی

۲۳نصف طایفهٔ منسی جمعیّت زیادی بود. محل سکونت آنها از باشان تا بعل حرمون، سنیر و کوه حرمون وسعت داشت. **۲۴**رهبران خاندانهای آنها عبارت بودند از: عیفَر، یشعی، الیئیل، عزرئیل، ارمیا، هودویا و یحدیئیل. همهٔ ایشان رهبران جنگجو، شجاع و مشهور خانواده‌های خود بودند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۵امّا ایشان در مقابل خدای اجداد خود گناه کردند. بُتهای مردم آن سرزمین را که خداوند از سر راهشان برداشته و از بین برده بود، می‌پرستیدند. **۲۶**پس خداوند سبب شد که فول، امپراتور آشور مشهور به تغلت فلناسر به کشور ایشان حمله کند و مردم رئوبین، جاد و نیم طایفهٔ منسی را به حلح، خابور، هارا و رود جوزان به اسارت ببرد. آنها تا به امروز ساکن آنجا هستند.

نسل لاوی

۶ اینها نامهای پسران لاوی هستند: جرشون، قهات و مراری. **۲**قهات چهار پسر به نامهای عمرام، یصهار، حبرون و عُزیئیل داشت.

۳هارون، موسی و مریم فرزندان عمرام بودند. ناداب، ابیهو، العازار و ایتامار پسران هارون بودند.

۴العازار پدر فینحاس، فینحاس پدر ابیشوع، **۵**ابیشوع پدر بُقی، بقی پدر عُزِی، **۶**عزی پدر زَرَحیا، زرحیا پدر مرایوت، **۷**مرایوت پدر اَمَریا، امریا پدر اخیطوب، **۸**اخیطوب پدر صادوق، صادوق پدر اخیمعص، **۹**اخیمعص پدر عُزرّیا، عُزرّیا پدر یوحانان، **۱۰**یوحانان پدر عزریا (عزریا در معبد بزرگ که سلیمان در اورشلیم ساخت کاهن بود.) **۱۱**عزریا پدر امریا، امریا پدر اخیطوب، **۱۲**اخیطوب پدر صادوق، صادوق پدر شلوم، **۱۳**شلوم پدر حلقیا، حلقیا پدر عزریا، **۱۴**عزریا پدر سرایا و سرایا پدر یهوصاداق بود. **۱۵**زمانی که خداوند مردم یهودا و اورشلیم را به دست نبوکدنصر تبعید ساخت، یهوصاداق هم تبعید شد.

سایر نسل لاوی

۱۶چنانکه قبلا گفته شد، لاوی سه پسر به نامهای جرشون، قهات و مراری داشت و هر کدام آنها از خود دارای پسران بود. **۱۷**جرشون پدر لبنی و شمعی بود. **۱۸**عمرام، یصهار، حبرون و عُزیئیل پسران قهات، **۱۹**محلی و موشی پسران مراری بودند. ایشان فرزندان لاوی، نسل به نسل، می‌باشند:

۲۰جرشون پدر لبنی، لبنی پدر یحت، یحت پدر زمه، **۲۱**زمه پدر یوآخ، یوآخ پدر عدو، عدو پدر زارح و زارح پدر یاترای بود.

۲۲قهات پدر عمیناداب، عمیناداب پدر قورح، قورح پدر اسّیر، **۲۳**اسّیر پدر القانه، القانه پدر ابیاساف، ابیاساف پدر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسّیر، ۲۴اسّیر پدر تَحَت، تخت پدر اوریئیل، اوریئیل پدر عُزیا و عُزیا پدر شاول بود.
۲۵عماسای و اخیموت پسران القانه بودند. ۲۶اخیموت پدر صوفای، صوفای پدر نَحَت، ۲۷نخت پدر الیاب، الیاب پدر یروحام و یروحام پدر القانه بود.
۲۸پسران سموئیل: اولی یوئیل و دوّمی ابیا بود.
۲۹مراری پدر محلی، محلی پدر لبنی، لبنی پدر شمعی، شمعی پدر عزه، ۳۰عزه پدر شمعیا، شمعیا پدر هجیا و هجیا پدر عسایا بود.

نوازندگان معبد بزرگ

۳۱این است نام مردانی که داوود بعد از آوردن صندوق پیمان به معبد بزرگ برای نواختن موسیقی در آنجا گماشت.
۳۲ایشان تا قبل از ساختن معبد بزرگ توسط سلیمان در اورشلیم در برابر خیمهٔ مقدّس خداوند طبق اصول مقرّر انجام وظیفه می‌کردند.
۳۳شجره‌نامهٔ کسانی‌که این مسئولیّت را داشتند از این قرار بود: از خاندان قهات: هیمان رهبر گروه سرایندگان، پسر یوئیل که نسل او به یعقوب می‌رسد عبارت بود از: هیمان، یوئیل، سموئیل، ۳۴القانه، یروحام، الیئیل، توح، ۳۵صوف، القانه، مهت، عماسای، ۳۶القانه، یوئیل، عزریا، صَفَنیا، ۳۷تَحَت، اسّیر، ابیاساف، قورح، ۳۸یصهار، قهات، لاوی و اسرائیل.
۳۹برادرش آساف که در دست راست وی می‌ایستاد: آساف پسر برکیا پسر شمعی، ۴۰میکائیل، بَعسِیا، ملکیا، ۴۱اتنی، زارح، عدایا، ۴۲اِیتان، زمه، شمعی، ۴۳یحت، جرشون و لاوی.
۴۴در سمت چپ، خویشاوندان پسران موری که از نسل لاوی بودند می‌ایستادند عبارتند از: ایتان پسر قیشی، پسر عبدی، پسر ملوک، ۴۵حشبیا، امصیا، حلقیا، ۴۶امصی، بانی، شامر، ۴۷محلی، موشی، مراری و لاوی.
۴۸سایر لاویان به وظایف مختلف در معبد خداوند خدمت می‌کردند.

نسل هارون

۴۹هارون و پسرانش در قربانگاه هدایای سوختنی و در قربانگاه بُخور برای کفّارهٔ گناهان مردم اسرائیل قربانی می‌کردند و کارهای مقدّسترین مکان را مطابق دستورات موسی خدمتگزار خدا بجا می‌آوردند. ۵۰این است نامهای پسران هارون: العازار، فینحاس،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ابیشوع، **۵۱**بقی، عُزی، زَرَحیا، **۵۲**مرایوت، امریا، اخیطوب، **۵۳**صادوق و اخیمعص.

محل سکونت لاویان

۵۴این سرزمینی است که به خاندان هارون، از خاندان قهات، واگذار شد. ایشان اولین سهم از زمینهایی را که به لاویان داده شد دریافت کردند. **۵۵**این سرزمین شامل حبرون در قلمرو یهودا و چراگاههای اطراف آن می‌شود. **۵۶**امّا زمینهای اطراف آن شهر با روستاهای آنها به کالیب پسر یفنه داده شدند. **۵۷**به نسل هارون شهرهای پناهگاه: حبرون، لبنه، با چراگاههای آنها و همچنین شهرهای یتیر، اشتموع، با چراگاههای آنها را دادند. **۵۸**حیلین، دبیر، **۵۹**عاشان، بیت شمس، **۶۰**از سرزمین بنیامین این شهرها با چراگاههایشان به خاندان قهات داده شد: جبعه، عَلَمَت و عناتوت که جمعاً سیزده شهر می‌شدند. **۶۱**ده شهر به بقیّهٔ خاندان قهات در سرزمین غربی طایفهٔ منسی به قید قرعه تعلّق گرفت.

۶۲برای خانواده‌های خاندان جرشون سیزده شهر را در طایفه‌های یساکار، اشیر، نفتالی و نیم طایفه منسی در باشان تعیین کردند. **۶۳**به خانواده‌های مراری در سرزمین رئوبین جاد و زبولون دوازده شهر را به حکم قرعه دادند. **۶۴**به این ترتیب مردم اسرائیل برای لاویان شهرها و چراگاهها را تعیین کردند. **۶۵**از طایفه‌های یهودا، شمعون و بنیامین، شهرهای نامبرده به قید قرعه به ایشان داده شد.

۶۶به بعضی از خانواده‌های قهات شهرهایی با چراگاههایشان از سرزمین طایفهٔ افرایم داده شد. **۶۷**که عبارت بودند از شکیم، شهر پناهگاه در کوهستان افرایم، جازر، **۶۸**یقمعام، بیت حورون، **۶۹**ایلون و جت رِمون. **۷۰**از نصف طایفهٔ منسی شهرهای عانیر و بلعام را به بقیّهٔ خانوادهٔ قهات دادند.

۷۱شهرها و چراگاههای آنها که به خانواده‌های خاندان جرشون داده شد عبارت بودند از:

در شرق سرزمین منسی شهر جولان در باشان و شهر عشتاروت.

۷۲از طایفهٔ یساکار: قادش، دَبَرَه، **۷۳**راموت، عانیم.

۷۴از طایفهٔ اشیر مش‌آل، عبدون، **۷۵**حقوق و رحوب.

۷۶از طایفهٔ نفتالی قادش در جلیل، حمون و قیریتایم را با چراگاههای اطراف آنها برای پسران جرشوم تعیین کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۷به بقیّهٔ خانواده‌های خاندان مراری، این شهرها با چراگاههای آنها برای ایشان تعیین شـد: رمونو و تابور، از سرزمین طایفهٔ زبولون.
۷۸در سـرزمین رئوبین، شرق رود اردن، مقابل شهر اریحا، باصر در بیابان، یهصه، ۷۹قدیموت و مَیفعَت.
۸۰از طایفهٔ جاد راموت در جلعاد، محنایم، ۸۱حشبون و یعزیر را با چراگاههای اطراف آنها.

نسل یساکار

۷ یسـاکار چهار پسـر داشـت به نامهای تولاع، فوه، یاشوب و شمرون.
۲عزی، رفایا، یریئیل، یحمای، یبسام و سموئیل پسران تولاع و همگی رؤسای خانواده و مردان دلاور زمان خود بودند. در دوران سلطنت داوود تعدادشان به بیست و دو هزار و ششصد نفر می‌رسید.
۳یزرحیا پسر عزی بود و از جمله چهار پسر یزرحیا: میکائیل، عوبدیا، یوئیل و یشیا رؤسای خانواده‌های خود بودند. ۴تعداد همسران و فرزندان ایشـان به قدری زیاد بود که سی و شش هزار نفر مرد برای خدمت سربازی آماده داشتند.
۵در آمار رسـمی خانواده‌های طایفهٔ یساکار هشتاد و هفت هزار نفر مرد آماده خدمت سربازی ثبت شدند.

نسل بنیامین و دان

۶بالع، باکر و یدیئیل سه پسر بنیامین بودند.
۷بالع پنج پسر داشـت، اصبون، عزی، عُزیئیل، یریموت و عیری ایشـان رؤسـای خاندان و رزمندگان مشهوری بودند. نسل آنها شـامل بیست و دو هزار و سی و چهار مرد آماده به خدمت سربازی می‌شد.
۸زمیره، یوعاش، الیعزر، الیوعینای، عُمری، یریموت، ابیا، عناتوت و علمت پسران باکر بودند. ۹در آمار رسمی خاندان ایشان بیست هزار و دویست مرد آماده خدمت سربازی ثبت شده است.
۱۰بلهان پسـر یدیئیل بود و یعیـش، بنیامین، ایهود، کنعنه، زیتان، ترشیش و اخیشاحر پسران بلهان بودند. ۱۱ایشان رهبران خانواده‌ها در خاندان و همهٔ سـربازان مشهوری بودند. نسل آنها شامل هفده هزار و دویست مرد آماده به خدمت سربازی می‌شد. ۱۲شفیم و حفیم پسران عیر و حشیم پسر احیر بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نسل نفتالی

۱۳یحصیئیل، جونی، یصر و شلوم پسران نفتالی بودند. مادربزرگشان بلهه نام داشت.

نسل منسی

۱۴اسرائیل و ماخیر پسران منسی بودند که صیغهٔ آرامی‌اش به دنیا آورد. ماخیر پدر جلعاد بود. **۱۵**ماخیر برای حفیم و شفیم همسرانی پیدا کرد. او خواهری داشت به نام معکه. نام پسر دوم او صلفحاد بود که او تنها چند دختر داشت.

۱۶معکه، زن ماخیر پسری به دنیا آورد و او را فارش نامید و برادرش شارش نام داشت که دارای دو پسر به نامهای اولام و راقم بود. **۱۷**بدان پسر اولام بود و اینها فرزندان جلعاد پسر ماخیر و نوه منسی بودند.

۱۸ایشهود، ابیعزر و محله پسران همولکه، خواهر ماخیر بودند. **۱۹**اخیام، شکیم، لقحی و انیعام پسران شمیداع بودند.

نسل افرایم

۲۰فرزندان افرایم، نسل به نسل به این قرار بودند: شوتالح، بارَد، تَحَت، العادا، تحت، **۲۱**زاباد، شوتالح، عازر و العاد. افرایم دو پسر دیگر به نامهای العاد و عازر داشت که هنگام سرقت گلّهٔ جتی‌ها به دست افراد محلی کشته شدند. **۲۲**افرایم، پدرشان برای چندین روز به‌خاطر آنها سوگواری کرد و برادرانش برای تسلیّت او آمدند. **۲۳**افرایم دوباره با زنش نزدیکی کرد و همسرش حامله شد و پسری به دنیا آورد. ایشان او را به یاد آن مصیبت، بریعه یعنی فاجعه نام نهادند.

۲۴دختر او شیره نام داشت که شهرهای بیت حورون بالا و پایین و اُزین شیره را ساخت.

۲۵–۲۷این است سلسلهٔ نسل افرایم: رافح پسرش بود؛ رافح پدر راشف، راشف پدر تالح، تالح پدر تاحن، تاحن پدر لعدان، لعدان پدر عمیهود، عمیهود پدر الیشمع، الیشمع پدر نون و نون پدر یهوشوع بود.

۲۸سرزمین و جای سکونت آنها بیت‌ئیل و روستاهای اطراف آن، نعران در شرق، جازر، شکیم و غزه با روستاهای اطراف آنها در غرب بودند.

۲۹در امتداد سرحد طایفهٔ منسی، در شهرهای بیت‌شان، تعناک، مجدو، دور و روستاهای اطراف آنها نسل یوسف، پسر اسرائیل زندگی می‌کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نسل اشیر

۳۰یمنه، یشوه، یشوی و بریعه پسران اشیر بودند. خواهرشان سارح نام داشت.
۳۱حابَر و ملکیئیل پدر برزاوَت پسران بریعه بودند.
۳۲یفلیط، شومیر و حوتام پسران حابر بودند و دخترش شوعا نام داشت.
۳۳فاسَک، بمهال و عَشوَت پسران یفلیط بودند.
۳۴احی، رُهجه، یَحبَه و ارام پسران برادرش، شومیر بودند.
۳۵صوفح، یمناع، شالَش و عامال پسران برادرش، هیلام بودند.
۳۶سوح، حَرنَفر، شوعال، بیری، یمره، **۳۷**باصر، هود، شمَّا، شَلَشَه، یتران و بئیرا پسران صوفح بودند.
۳۸یفنه، فِسفا و ارا پسران یتران، **۳۹**آرح، حنیئیل و رصیا پسران عُلا بودند.
۴۰همهٔ ایشان فرزندان اشیر بودند. ایشان سران خانواده‌های جنگاوران مشهور و رهبران برجسته بودند. نسل اشیر بیست و شش‌هزار نفر سرباز آماده به خدمت نظام داشت.

نسل بنیامین

۸ پسران بنیامین اینها بودند: اولی بالع، دوّمی اشبیل، سومی اخرخ، **۲**چهارمی نوحه و پنجمی رافا.
۳ادّار، جیرا، ابیهود، **۴**ابیشوع، نعمان، اخوخ، **۵**جیرا، شفوفان و حورام پسران بالع بودند.
۶پسران احود که رؤسای خانواده‌های خود بودند، در جبعه سکونت می‌کردند. آنها در جنگ دستگیر و به مناحت تبعید شدند. **۷**نامهای آنها نعمان، اخیا و جیرا بودند. جیرا پدر عزا و اخیحود بود.
۸شحرایم زنهای خود، حوشیم و بعرا را طلاق داد، **۹**سپس وقتی در سرزمین موآب زندگی می‌کرد با خوداش ازدواج نمود و دارای هفت پسر شد. نامهایشان یوباب، ظیبا، میشاع، مَلکام، **۱۰**بعوص، شکیا و مرمه و همهٔ آنها رؤسای خانواده‌های خود بودند.
۱۱از یک زن دیگر خود که حوشیم نام داشت، صاحب دو پسر به نامهای ابیطوب و الفعل شد.
۱۲عابر، مشعام و شامر پسران الفعل بودند. شامر شهرهای اونو و لود را با روستاهای اطراف آنها آباد کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بنیامینیان در جت و ایلون

۱۳پسران دیگرش بریعه و سامع رؤسای خانواده بودند و در ایلون سکونت داشتند و آنها بودند که ساکنان جت را از وطنشان اخراج کردند.
۱۴اخیو، شاشق، یریموت، **۱۵**زَبَدیا، عارد، عادر، **۱۶**میکائیل، یشفه و یوخا پسران بریعه بودند.

بنیامینیان در اورشلیم

۱۷زَبَدیا، مَشلام، حزقی، حابر، **۱۸**یَشمَرای، یزلیا و یوباب پسران الفعل بودند.
۱۹یعقیم، زِکری، زبدی، **۲۰**الیعینای، صلتای، ایلی‌ئیل، **۲۱**ادایا، برایا و شِمرَت پسران شمعی بودند.
۲۲یشفان، عابر، ایلی‌ئیل، **۲۳**عبدون، زکری، حانان، **۲۴**حننیا، عیلام، عَنتوتیا، **۲۵**یفدیا و فنوئیل پسران شاشق بودند.
۲۶شمشرای، شحریا، عتلیا، **۲۷**یعرشیا، ایلیا و زکری پسران یرحام بودند. **۲۸**اینها همه رؤسای خانواده‌های خود بودند و در اورشلیم سکونت داشتند.

بنیامینیان در جبعون و اورشلیم

۲۹یعی‌ئیل، بانی جبعون، در جبعون زندگی می‌کرد و نام زنش معکه بود. **۳۰**پسر اول او عبدون و پسران دیگرش صور، قیس، بعل، ناداب، **۳۱**جدور، اخیو، زکریا، **۳۲**و مقلوت که پدر شماه بود در اورشلیم با خویشاوندان خود یک‌جا زندگی می‌کردند.

خانوادهٔ شائول پادشاه

۳۳نیر، پدر قیس، قیس پدر شائول پادشاه و شائول پادشاه پدر یوناتان، ملکیشوع، ابیناداب و اشبعل بود. **۳۴**یوناتان پدر مریب بعل و مریب بعل پدر میکا بود.
۳۵فیتون، مالَک، تحریع و آحاز پسران میکا بودند. **۳۶**آحاز پدر یهوعده و یهوعده پدر علمت، عزموت و زمری بود. زمری پدر موصا **۳۷**و موصا پدر بنعا، بنعا پدر رافه، رافه پدر العاسه و العاسه پدر آصیل بود.
۳۸آصیل دارای شش پسر به نامهای عَزریقام، بُکرو، اسماعیل، شعریا، عوبدیا و حانان بودند. **۳۹**برادر او، عیشق سه پسر داشت: اولی اولام، دوّمی یعوش و سومی الیفلط بود.
۴۰پسران اولام مردان نیرومند، شجاع و تیراندازانی ماهر بودند. این مردان یکصد و پنجاه پسر و نوه داشتند و از طایفهٔ بنیامین بودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مردمی که از اسارت بازگشتند

۹ اسامی همهٔ مردم اسرائیل مطابق خانوادهٔ ایشان در کتاب پادشاهان اسرائیل ثبت شده بود.

مردم یهودا به‌خاطر مجازات گناهان خود به بابل به اسارت برده شـده بودند. **۲**نخستین کسانی‌که بازگشتند و در شهرها و املاک خود ساکن شـدند، مردم عادی اسرائیل، کاهنان، لاویان و کارگران معبد بزرگ بودند. **۳**این است نام گروهی از مردم طایفه‌های یهودا، بنیامین و افرایم و منسی که به اورشلیم رفتند و در آنجا ساکن شدند.

۴عوتای، پسر عمیهود، پسر عُمری، پسر اِمری، پسر بانی، از نسل فارص، پسر یهودا. **۵**از خانوادهٔ شیلونیان: عسایا، پسر اول و پسرانش. **۶**از خانوادهٔ زارح: یوئیل و خویشاوندان او.

تعداد ساکنان طایفهٔ یهودا در اورشلیم ششصد و نَود نفر بود.

۷از طایفهٔ بنیامین: سَـلو، پسـر مشـلام، نوه هودیا، نتیجهٔ هسنوآه، **۸**یبنیا پسر یروحام، ایله پسر عزی، نوه مکری، مشلام پسر شفطیا، نوه رعوئیل، نتیجهٔ یبنیا.

۹تعداد این مردم طبق نسب نامهٔ ایشان نهصد و پنجاه و شش نفر و همگی رؤسای خانوادهٔ خود بودند.

کاهنان ساکن اورشلیم

۱۰از کاهنان: یدعیا، یهویاریب، یاکین، **۱۱**عزریا، پسر حلقیا، پسر مشلام، پسر صادوق، پسر مرایوت، پسر اخیطوب مسئول معبد بزرگ، **۱۲**عدایا، پسر یروحام، پسر فشحور، پسر ملکیا، معسای، پسر عدیئیل، پسر یحزیره، پسر مشلام، پسر مشلیمیت، پسر امیر و خویشاوندان ایشان.

۱۳تعداد کاهنان هزار و هفتصد و شصت نفر و همه رؤسای خانواده و اشخاص کاردانی بودند و در معبد بزرگ انجام وظیفه می‌کردند.

لاویان ساکن اورشلیم

۱۴از لاویان: شمعیا، پسر حشوب، پسر عزریقام، پسر حشبیا از خانوادهٔ مراری. **۱۵**یقبقر، حارش، جِلال، متنیا، پسر میکا، نوهٔ زکری، نتیجهٔ آساف، **۱۶**عوبدیا، پسر شمعیا، نوهٔ جِلال، نتیجهٔ یدوتون، برخیا، پسر آسا، نوهٔ القانه، ایشان در روستاهای نطوفاتیان سکونت داشتند.

دروازه‌بانان ساکن اورشلیم

۱۷دروازه‌بانان عبارت بودند از: شـلوم رئیـس دروازه‌بانان، عقوب، طلمون، اخیمان و نزدیکانشان. **۱۸**تا آن زمان اعضای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خاندان ایشان از دروازهٔ شرقی پادشاه محافظت می‌کردند و قبل از آن از اردوگاههای لاویان نگهبانی می‌کردند.
۱۹شلوم، پسر قوری، نوهٔ ابیاساف، نتیجهٔ قورح و اعضای خانوادهٔ قورحیان مسئول نگهبانی دروازهٔ ورودی خیمهٔ مقدّس خداوند بودند، همان‌گونه که اجداد آنها مسئول نگهبانی اردوگاه خداوند بودند. **۲۰**فینحاس، پسر العازار قبلاً رئیس دروازه‌بانان بود و خداوند با او می‌بود.
۲۱زکریا، پسر مشلمیا دروازه‌بان دروازهٔ ورودی خیمهٔ مقدّس بود.
۲۲تعداد نگهبانان درهای ورودی و دروازه‌ها دویست و دوازده نفر بودند. ایشان طبق روستاهایی که در آن زندگی می‌کردند، ثبت نام شده بودند. داوود پادشاه و سموئیل رائی اجداد ایشان را برای این مسئولیّت گمارده بودند. **۲۳**ایشان و فرزندانشان به نگهبانی از دروازهٔ معبد بزرگ ادامه دادند. **۲۴**دروازه‌بانان در چهار جهت شرق، غرب، شمال و جنوب قرار داشتند.
۲۵خویشاوندان آنها به نوبت، از روستاهای مربوطه می‌آمدند و برای هفت روز در آنجا به ایشان کمک می‌کردند. **۲۶**ایشان چهار رئیس داشتند، همه لاوی بودند و مسئولیّت اتاقها و خزانه‌های معبد بزرگ خداوند را به دوش داشتند. **۲۷**به‌خاطر اهمیّت کار ایشان در نزدیکی معبد بزرگ زندگی می‌کردند تا از دروازه‌های آن نگهبانی و هر صبح آنها را باز کنند.

دیگر لاویان

۲۸بعضی از ایشان مسئول ظروف مربوط به مراسم معبد بزرگ بودند و هنگامی‌که آنها را برمی‌داشتند و بازمی‌گرداندند آنها را می‌شمردند. **۲۹**دیگران مسئول وسایل مقدّس دیگر، آرد، شراب، روغن زیتون، بخور و عطریّات بودند. **۳۰**مسئولیّت مخلوط کردن و ساختن عطریّات با کاهنان بود.
۳۱یکی از لاویان به نام متتیا، فرزند نخست شلوم از خاندان قورحی مسئول پختن نان اهدایی بود. **۳۲**بعضی از افراد خاندان قهات مسئول پختن نان مقدّس برای روز سبت بودند.
۳۳بعضی از خانواده‌های لاوی مسئول موسیقی در معبد بزرگ بودند. رهبران این خانواده‌ها در ساختمان معبد بزرگ زندگی می‌کردند. چون کار آنها شبانه‌روزی بود، مسئولیّت دیگری نداشتند.
۳۴افراد نامبرده طبق شجره‌نامه، همه از رهبران خانواده‌های لاوی بودند که در اورشلیم زندگی می‌کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نسب نامه و نسل شائول پادشاه
(اول تواریخ ۸:۲۹-۳۸)

۳۵یعی‌ئیل، بانی جبعون، در جبعون سکونت داشت. نام زنش
معکه **۳۶**و نام پسر اولش عبدون بود. بعد از او صور، قیس،
بعل، نیر، نـاداب، **۳۷**جدور، اخیـو، زکریا و مقلوت بودند.
۳۸مقلوت پدر شماه بود که با خویشاوندان خود در اورشلیم
زندگی می‌کرد.
۳۹نیر پدر قیس، قیس پدر شـائول و شـائول پـدر یوناتان،
ملکیشوع، ابیناداب و اشـبعل بود. **۴۰**مریب بعل پسر یوناتان
و میکا پسـر مریب بعل بود. **۴۱**فیتون، مالک، تحریع و آحاز
پسران میکا بودند. **۴۲**آحاز پدر یعره، یعره پدر علمت، عمری
و زمری و زمری پدر موصا، **۴۳**موصا پدر بنعا بود. رفایا پسر
بنعا، العاسه نوه و آصیل نتیجه‌اش بود.
۴۴آصیل شـش پسـر به نامهای عزریقام، بُکرو، اسماعیل،
شعریا، عوبدیا و حانان داشت.

مرگ شائول پادشاه
(اول سموئیل ۳۱:۱-۱۳)

۱۰ فلسطینی‌ها در دامنه کوه جلبوع با اسرائیل جنگ
کردند، بسیاری از اسرائیلی‌ها در آنجا کشته شدند
و بقیّهٔ آنها با شائول و پسرانش گریختند. **۲**امّا فلسطینی‌ها به
آنها رسیدند و سه پسر شائول، یوناتان، ابیناداب و ملکیشوع را
کشتند. **۳**نبرد سختی در اطراف شائول در گرفت، کمانداران
او را یافتند و او با تیر ایشان زخمی شـد. **۴**شائول به جوانی
که اسـلحه او را حمل می‌کرد گفت: «شمشیر خود را درآور
و مرا بکُش تا این فلسـطینی‌های کافر مرا تحقیر نکنند.» امّا
مرد جوان بسیار ترسیده بود و چنین نکرد. پس شائول شمشیر
کشید و خود را به روی آن انداخت. **۵**هنگامی‌که مرد جوان
دید شائول مرده است، خود را بر روی شمشیر خود انداخت
و مرد. **۶**پس شـائول و سـه پسـرش و همهٔ خاندان او با هم
کشته شدند. **۷**هنگامی‌که اسرائیلی‌هایی که در دشت یزرعیل
زندگی می‌کردند، شنیدند که ارتش گریخته و شائول و پسرانش
درگذشته‌اند شهرها را رها کردند و گریختند. آنگاه فلسطینی‌ها
آمدند و شهرها را اشغال کردند.
۸فردای آن روز، هنگامی‌که فلسـطینی‌ها برای لخت کردن
کشته‌شدگان آمدند، جسد شـائول و پسرانش را که در کوه
جلبوع افتاده بود پیدا کردند. **۹**فلسـطینی‌ها جسـد شائول را

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

لخت کردند و سر او و زره‌اش را برداشتند و قاصدانی به سراسر سرزمین فلسطین فرستادند تا خبر خوش را برای بُتهایشان و مردم ببرند. **۱۰**ایشان زره شائول را در پرستشگاه خدایان خود و سرش را در پرستشگاه بت داجون قرار دادند. **۱۱**هنگامی‌که مردم یابیش در جلعاد شنیدند که فلسطینی‌ها با شائول چه کرده‌اند. **۱۲**شجاعترین مردان ایشان رفتند و اجساد شائول و پسرانش را به یابیش آوردند و ایشان بدنهای آنها را زیر درخت بلوطی به خاک سپردند و هفت روز روزه گرفتند.

۱۳شائول مرد زیرا به خداوند وفادار نبود. او از فرمانهای خداوند سرپیچی کرد. او سعی کرد از ارواح مردگان راهنمایی بگیرد. **۱۴**و از خداوند راهنمایی نخواست. در نتیجه خداوند او را کشت و پادشاهی را به داوود پسر یَسی داد.

داوود، پادشاه اسرائیل و یهودا

(دوم سموئیل ۵:۱-۱۰)

۱۱ آنگاه همهٔ قوم اسرائیل در حبرون نزد داوود گرد هم آمدند و گفتند: «ما گوشت و استخوان تو هستیم، **۲**حتّی هنگامی‌که شائول پادشاه ما بود، تو سپاه ما را در جنگها رهبری کردی و خداوند خدای تو به تو فرمود: تو شبان قوم من، اسرائیل خواهی بود و پیشوای آنها خواهی شد.» **۳**پس تمام رهبران قوم اسرائیل نزد پادشاه در حبرون رفتند و داوود در پیشگاه خداوند در حبرون با ایشان پیمان بست و ایشان داوود را طبق کلام خداوند به سموئیل به پادشاهی اسرائیل مسح کردند.

۴داوود و همهٔ قوم اسرائیل به اورشلیم حمله کردند که در آن زمان آن را یبوس می‌نامیدند و ساکنان اوّلیه آن، یبوسیان هنوز در آنجا ساکن بودند. **۵**یبوسیان به داوود گفتند، او هرگز وارد شهر نخواهد شد، امّا داوود قلعهٔ صهیون را تسخیر کرد، سپس آنجا را شهر داوود نامیدند. **۶**داوود گفت: «هرکس اولین یبوسی را بکشد، فرمانده ارتش خواهد شد.» یوآب، که مادرش صرویه بود، حمله را آغاز کرد و فرمانده شد. **۷**چون داوود در قلعه زندگی می‌کرد، پس آنجا را شهر داوود نامیدند. **۸**از قسمت شرقی تپّه که زمینهای گود را پر کرده بودند او آغاز به بازسازی شهر کرد و یوآب بقیّهٔ شهر را بازسازی نمود. **۹**داوود روز به روز نیرومندتر شد؛ زیرا خداوند قادر متعال با او بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سربازان مشهور داوود
(دوم سموئیل ۲۳:۸-۳۹)

۱۰این است نامهای رهبران مردان توانای داوود، که با همهٔ مردم اسـرائیل طبق کلام خداوند از پادشاهی داوود پشتیبانی کردند.

۱۱این است آمار مردان توانای داوود: یشبعام حَکمونی فرماندهٔ آن سه افسر مشهور، او نیزهٔ خود را علیه سیصد نفر بلند کرد و همه را کشـت. **۱۲**شـخص دوم میان آن سه افسر العازار، پسر دودو از خاندان اخوح بود. **۱۳**هنگامی‌که فلسطینی‌ها در فَسـدَمیم برای جنگ جمع شـده بودند، او با داوود بود. در آنجا کشتزار جو بود و مردان از دست فلسطینی‌ها گریختند. **۱۴**امّا او و افرادش در کشتزار جو ایستادگی کردند و از آن دفاع نمودند. و فلسـطینی‌ها را کشتند و خداوند با پیروزی بزرگی ایشان را رهانید.

۱۵هنگامی‌که ارتش فلسطین در دشت رفائیم اردو زده بود، سه نفر از سی نفر فرمانده نزد داوود به غار عدُلام رفتند. **۱۶**در آن زمان داوود در پناهگاه بود و پادگان فلسطینی‌ها در بیت‌لحم بود. **۱۷**داوود با حسـرت گفت: «ای کاش کسـی از چاهی که در نزدیکی دروازهٔ بیت‌لحم است به من آبی برای نوشیدن می‌داد.» **۱۸**آنگاه آن سه دلاور از پادگان فلسطینی‌ها گذشتند و از چاهی که نزدیک بیت‌لحم بود آب کشیدند و آن را نزد داوود آوردند. امّا داوود آن را ننوشید، او آن را برای خداوند ریخت. **۱۹**و گفت: «من هرگز نمی‌توانم این را بنوشـم، این مانند نوشیدن خون این مردان است که جان خود را به خطر انداختند!» پس او نپذیرفت که آن را بنوشد. کارهای شجاعانه این سه سرباز شجاع چنین بود.

۲۰ابیشای، برادر یوآب فرمانده آن سی نفر بود. او با سیصد مرد جنگید و با نیزه خود آنها را کشت و هم‌ردیف آن سه نفر مشـهور بود. **۲۱**او از همهٔ سی نفر مشهورتر بود و رهبر ایشان شد. امّا شهرت او به پای آن سه نفر نمی‌رسید.

۲۲بنایاهو، پسر یهویاداع، اهل قبصیئیل، سرباز معروفی بود. او کارهای شجاعانه فراوانی کرد. از جمله کشتن دو جنگجوی بزرگ موآبی، او یک‌بار در یک روز برفی به گودالی وارد شد و شیری را کشت. **۲۳**او همچنین یک مصری را کشت، مرد بزرگی که قـدش دو متر و نیم بود و نیـزه‌ای به اندازهٔ چوب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نساجان در دست داشت. بنایا با چوب‌دستی به او حمله کرد و نیزه‌اش را از دستش گرفت و مصری را با آن کشت. **۲۴**این بود شجاعت‌های بنایاهو، او یکی از سی نفر بود. **۲۵**او در میان سی نفر بارز بود امّا مانند آن سه نفر مشهور نبود. داوود او را به رهبری محافظین خود گمارد.

۲۶مردان شجاع ارتش عبارتند از: عسائیل، برادر یوآب؛ الحانان، پسر دودی بیت‌لحمی؛ **۲۷**شمهٔ حرودی، خالَص فلونی؛ **۲۸**عیرا، پسر عقیش تقوعی؛

ابیعزر عناتوتی؛ **۲۹**سبکای حوشاتی؛ عیلای اخوخی؛ **۳۰**مهرای نطوفاتی؛

حالب، پسر بعنه نطوفاتی؛ **۳۱**اتای، پسر ریبای از جبعه بنیامین؛ بنایاهوی فرعاتونی؛ **۳۲**حورای از وادیهای جاعش؛ ابیئیل عرباتی؛ **۳۳**عزموت برحومی؛ الیحبای شعلبونی؛ **۳۴**پسران هاشم جزونی؛ یوناتان، پسر شاجای هراری؛ **۳۵**اخیام، پسر ساکار حراری؛ الیفال، پسر اور؛ **۳۶**حافر مکیراتی؛ اخیای فلونی؛ **۳۷**حصرون کرملی؛ نعرای، پسر ازبای؛ **۳۸**یوئیل، برادر ناتان؛ مبحار، پسر هجری؛ **۳۹**صالق عمونی؛ نحرای بئیروتی سلاحدار یوآب، پسر صرویه؛ **۴۰**عیرای یتری؛ جارَب یتری؛ **۴۱**اوریای حِتّی؛ زاباد، پسر احلای؛ **۴۲**عَدینا، پسر شیزای رئوبینی سرکرده رئوبینیان و سی نفر همراهان او؛ **۴۳**حانان، پسر معکه؛ یهوشافاط متنی؛ **۴۴**عزیای عشتروتی؛ شاماع و یعوئیل، پسران حونام عروعیری؛ **۴۵**یدیعئیل، پسر شِمری و برادرش، یوخای تیصی؛ **۴۶**الیئیل، از محواتی؛ یریبای و یوشوبا، پسران الناعم؛ یتمه موآبی؛ **۴۷**الیئیل، عوبید و یعسیئیل مصوباتی.

پیروان داوود از طایفهٔ بنیامین

۱۲ این است نام مردانی که نزد داوود در صقلغ آمدند، هنگامی‌که داوود به‌خاطر شائول پادشاه پسر قیس نمی‌توانست با آزادی حرکت کند، ایشان از گروه دلاورانی بودند که در نبرد، داوود را یاری کردند. **۲**ایشان از طایفهٔ بنیامین و از نزدیکان شائول بودند، ایشان می‌توانستند با دست راست و چپ با کمان تیراندازی و با فلاخن سنگ پرتاب کنند. **۳**رهبر ایشان اخیعزر بود. سپس یوآش، هر دو پسران شماعه جبعاتی و یحزیئیل و فالط، پسران عزموت و براکه و ییهوی عناتوتی؛ **۴**شمعیای جبعونی مردی نیرومند در میان آن سی نفر و رهبر ایشان بود، ارمیا و یحزیئیل، یوحانان، یوزاباد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جدیراتی، ۵العوزای، یریموت، بعلیا، شمریا، شفطیای حروفی، ۶القانه، یشیا، عزرئیل، یوعزر، و یشبعاماز از خانوادهٔ قورحیان، ۷یوعیله و زبدیا، پسران یروحام جدوری.

پیروان داوود از طایفهٔ جاد

۸هنگامی‌که داوود در قلعهٔ بیابانی بود رزمندگانی نیرومند و با تجربه، از طایفهٔ جاد که متخصص در سپر و نیزه، شیرچهره و مانند آهو در کوه تیزپا بودند، به او پیوستند. ۹عازر فرمانده، دومین عوبدیا، سومین الیاب، ۱۰چهارمین مشمنه، پنجمین ارمیا، ۱۱ششمین عتای، هفتمین الیئیل، ۱۲هشتمین یوحانان، نهمین الزاباد، ۱۳دهمین ارمیا و یازدهمین مکبنای.

۱۴این جادیان همه افسران ارتش بودند کوچکترین آنها برابر با صد نفر و بزرگترین ایشان برابر با هزار نفر بود. ۱۵آنها در ماه اول سال هنگامی‌که رود اردن طغیان می‌کند، از آن گذشتند و مردمی را که در دشتهای شرقی و غربی رود اردن می‌زیستند پراکنده ساختند.

پیروان داوود از طایفه‌های بنیامین و یهودا

۱۶گروهی از مردان طایفه‌های بنیامین و یهودا به قلعه‌ای که داوود در آن بود رفتند. ۱۷داوود به ملاقات ایشان رفت و گفت: «اگر شما برای دوستی و کمک به من آمده‌اید، به اینجا خوش آمدید، به ما بپیوندید؛ امّا اگر قصد شما خیانت کردن به من در برابر دشمنان است با وجودی که من سعی نکرده‌ام به شما آسیبی برسانم، خدای اجدادمان خواهد دانست و شما را مجازات خواهد کرد.»

۱۸آنگاه روح خدا بر عماسای که بعداً فرمانده سی نفر شد فرود آمد و او چنین گفت:

«ای داوود پسر یَسی، ما از آن تو هستیم،
پیروزی بر تو و کسانی‌که یاران تو هستند،
خداوند پشتیبان توست.»

داوود به ایشان خوش‌آمد گفت و ایشان را سرداران سپاه خود کرد.

پیروان داوود از طایفهٔ منسی

۱۹هنگامی‌که داوود با فلسطینیان برای جنگ با شائول پادشاه می‌رفت گروهی از مردان طایفهٔ منسی به او پیوستند. امّا داوود به فلسطینیان کمک نکرد، زیرا پادشاهان ایشان ترسیدند که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوود به او خیانت کند و به سرور سابق خود بازگردد، در نتیجه داوود را به صقلغ باز فرستادند، **۲۰**اینها نامهای مردان منسی هستند که با داوود به صقلغ رفتند: عدناح، یوزاباد، یدیعئیل، میکائیل، یوزاباد، الیهو و صلتای. اشخاص نامبرده سرداران گروهانهای هزار نفری منسی بودند. **۲۱**ایشان در نیروهای داوود افسر وظیفه بودند، زیرا همهٔ ایشان جنگجویان بارزی بودند. **۲۲**تقریباً هر روز مردان جدیدی به نیروهای داوود می‌پیوستند. بنابراین او بزودی دارای ارتش بزرگی شد.

نامهای افراد ارتش داوود در حبرون

۲۳این است تعداد افرادی از نیروهای مسلّح که در حبرون به داوود پیوستند تا مطابق کلام خداوند پادشاهی را از شائول به داوود واگذار کنند.

۲۴از طایفهٔ یهودا: مسلّح با سپر و نیزه، شش هزار و هشتصد نفر.

۲۵از طایفهٔ شمعون، مردان شجاع و آماده برای جنگ، هفت هزار و صد نفر.

۲۶از طایفهٔ لاوی: چهار هزار و ششصد نفر.

۲۷ یهویاداع، رئیس خانوادهٔ هارون همراه با سه هزار و هفتصد نفر.

۲۸ صادوق، جوان شجاع، با بیست و دو نفر از رؤسای خانوادهٔ پدرش.

۲۹از طایفهٔ بنیامین: سه هزار نفر خویشاوندان شائول، بسیاری از آنها تا آن زمان به شائول وفادار ماندند.

۳۰از طایفهٔ افرایم: بیست هزار و هشتصد نفر، همگی جنگجویان شجاع معروف خانوادهٔ خود بودند.

۳۱از نیم طایفهٔ منسی: هجده هزار نفر که به نمایندگی از طایفهٔ خود برای مراسم تاجگذاری داوود آمده بودند.

۳۲از طایفهٔ یساکار: دویست نفر از رهبران و افراد تحت فرمان ایشان. این رهبران کسانی بودند که موقعیّت زمانی را درک می‌کردند و می‌دانستند که قوم اسرائیل باید چه کند

۳۳از طایفهٔ زبولون: پنجاه‌هزار نفر سرباز کارآموزده، مسلّح به تمام وسایل جنگی، آماده نبرد، با هدفی مشترک که به داوود کمک کنند.

۳۴از طایفهٔ نفتالی: هزار فرمانده و سی و هفت هزار نفر مسلّح به سپر و نیزه.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۵از طایفهٔ دان: بیست و هشت هزار و ششصد نفر مردان آماده برای جنگ.
۳۶از طایفهٔ اشیر: چهل هزار نفر مردان با تجربه و آماده برای جنگ
۳۷از طایفه‌های رئوبین، جاد و نصف طایفهٔ منسی از شرق رود اردن صد و بیست هزار سرباز مسلّح به تمام سلاحهای جنگی.
۳۸تمام این رزمندگان، آماده نبرد با ارادهٔ راسخ به حبرون رفتند تا داوود را پادشاه تمام اسرائیل سازند. بقیّهٔ مردم اسرائیل در این هدف متّحد بودند. **۳۹**ایشان مدّت سه روز با داوود از غذاها و نوشابه‌هایی که هموطنانشان تهیّه کرده بودند خوردند و نوشیدند. **۴۰**همچنین همسایگان ایشان، از سرزمین یساکار، زبولون و نفتالی آمدند و به پشت الاغها شترها، قاطرها و گاوها خوراک آوردند. خوراک فراوان، آرد، نان انجیری، زنبیلهای انجیر و کشمش، شراب، روغن زیتون گاو و گوسفند آورده شد، زیرا در اسرائیل شادمانی بود.

آوردن صندوق پیمان به اورشلیم
(دوم سموئیل ۶:۱-۱۱)

۱۳ داوود پادشاه با تمام فرماندهان گروهان هزار نفری و صد نفری و رهبران قوم مشورت کرد. **۲**آنگاه به مردم اسرائیل گفت: «اگر شما تأیید می‌کنید و اگر این خواست خداوند خدای ماست، بگذارید تا نزد بقیّهٔ هموطنان خود و کاهنان و لاویان قاصدانی بفرستیم و به آنها بگوییم تا نزد ما گرد هم آیند. **۳**آنگاه ما خواهیم رفت و صندوق پیمان خداوند را که در زمان شائول پادشاه نادیده گرفته شده بود، باز خواهیم آورد.» **۴**مردم از این پیشنهاد شاد شدند و با آن موافقت کردند.
۵پس داوود مردم اسرائیل را از شیحور مصر تا گذرگاه حمات گرد هم آورد تا صندوق پیمان خداوند را از قریت یعاریم به اورشلیم بیاورند. **۶**داوود و مردم به شهر بعله که همان قریت یعاریم است و در سرزمین یهودا بود رفتند تا صندوق خداوند را که به نام خداوند خوانده می‌شود و در روی صندوق دو فرشتهٔ نگهبان قرار دارد از آنجا بیاورند. **۷**ایشان صندوق خداوند را از خانهٔ ابیناداب با گاری نو حمل کردند، عُزَّه و اخیو ارّابه را می‌راندند. **۸**داوود و همهٔ مردم با همهٔ توانایی و با سرود و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بربط و چنگ و دف و سنج و شیپور در حضور خدا پایکوبی می‌کردند.
۹هنگامی‌که به خرمنگاه کیدون آمدند، گاوها لغزیدند و عُزا دست خود را دراز کرد تا صندوق پیمان را بگیرد، ۱۰خشم خداوند علیه عُزا افروخته شد و او را بزد، زیرا او به صندوق دست زده بود و او آنجا در حضور خدا مُرد. ۱۱داوود خشمگین بود زیرا خداوند عُزا را در خشم مجازات کرده بود. آن محل تا به امروز فارص عُزا نامیده می‌شود.
۱۲داوود آن روز از خدا ترسید و گفت: «چگونه می‌توانم صندوق خدا را نزد خود ببرم؟» ۱۳پس صندوق را با خود به شهر داوود نبرد، بلکه آن را به خانهٔ عوبید اَدوم جتی برد. ۱۴صندوق خدا مدّت سه ماه در خانهٔ عوبید اَدوم ماند و خداوند همهٔ خانواده و دارایی‌اش را برکت داد.

فعالیّتهای داوود در اورشلیم
(دوم سموئیل ۵:۱۱-۱۶)

۱۴ حیرام، پادشاه صور قاصدانی همراه با چوب سدر، معماران و نجّاران نزد داوود فرستاد تا برای او کاخی بسازند. ۲به این خاطر داوود فهمید که خداوند او را به پادشاهی اسرائیل گماشته است و سلطنت او را به‌خاطر مردم اسرائیل کامروا کرده است.
۳داوود در اورشلیم با زنان دیگر عروسی کرد و دارای پسران و دختران زیادی شد. ۴اینها نامهای فرزندان او هستند که در اورشلیم به دنیا آمدند: شموع، شوباب، ناتان، سلیمان، ۵یَبحار، الیشوع، الیفالط، ۶نوجه، نافج، یافیع، ۷الیشمع، الیاداع و الیفلط.

پیروزی بر فلسطینیان
(دوم سموئیل ۵:۱۷-۲۵)

۸هنگامی‌که فلسطینی‌ها شنیدند که داوود پادشاه تمام کشور اسرائیل شده است، ارتش آنها برای دستگیری داوود خارج شد. پس داوود برای مقابله با ایشان تاخت. ۹فلسطینی‌ها به دشت رفائیم وارد شدند و آغاز به چپاول کردند. ۱۰داوود از خدا پرسید: «آیا به فلسطینی‌ها حمله کنم؟ آیا تو پیروزی از آن من خواهی کرد؟»
خدا پاسخ داد: «بله، حمله کن، من به تو پیروزی خواهم بخشید.»
۱۱پس داوود در بعل فراصیم به ایشان یورش برد و ایشان را شکست داد و داوود گفت: «خدا با دستهای من مانند سیلی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خروشان دشمنان مرا شکست داد» پس آن مکان را بعل فراصیم نامیدند. **۱۲**هنگامی‌که فلسطینی‌ها گریختند، بُت‌های خود را بر جای گذاشتند و داوود دستور داد تا آنها سوزانده شوند.
۱۳بزودی فلسطینی‌ها به دشت بازگشتند و دوباره به چپاول پرداختند. **۱۴**بار دیگر داوود از خدا راهنمایی خواست و خدا به او گفت: «از اینجا به ایشان حمله نکن، بلکه دور بزن و از سوی دیگر در نزدیکی درختان، آمادهٔ حمله شو. **۱۵**هنگامی‌که تو صدای گامها را از بالای درختان شنیدی، آنگاه حمله کن زیرا من در پیش تو گام خواهم برداشت تا ارتش فلسطینی‌ها را شکست دهم.» **۱۶**داوود مطابق فرمان خدا عمل کرد و فلسطینی‌ها را از جبعون تا جازر به عقب راند. **۱۷**شهرت داوود در همه‌جا پراکنده شد و خداوند همهٔ ملّتها را از او ترساند.

آمادگی برای حرکت صندوق پیمان

۱۵ داوود خانه‌هایی در شهر داوود برای خود ساخت و محلی برای صندوق خداوند آماده کرد و خیمه‌ای برای آن برپا کرد. **۲**آنگاه داوود گفت: «کسی به جز لاویان نباید صندوق خدا را حمل کند، زیرا خداوند ایشان را برگزیده تا صندوق خداوند را حمل کنند و او را برای همیشه خدمت کنند.» **۳**داوود همهٔ مردم اسرائیل را در اورشلیم گرد آورد تا صندوق خداوند را به جایی که آماده کرده بود بیاورد. **۴**داوود پسران هارون و لاویان را گرد آورد: **۵**از خاندان قهات: صد و بیست نفر به رهبری اوریئیل؛ **۶**از خاندان مراری: دویست و بیست نفر به رهبری عسایا، **۷**از خاندان جرشون: صد و سی نفر به رهبری یوئیل؛ **۸**از خاندان الیصافان: دویست نفر به رهبری شمعیا؛ **۹**از خاندان حبرون: هشتاد نفر به رهبری ایلیئیل؛ **۱۰**از خاندان عُزیئیل: صد و دوازده نفر به رهبری عمیناداب؛
۱۱سپس داوود صادوق و ابیاتار را که کاهن بودند و اوریئیل، عسایا، یوئیل، شمعیا، ایلیئیل و عمیناداب را که از لاویان بودند، فراخواند. **۱۲**او به لاویان گفت: «شما رهبران خاندانهای لاوی هستید، خود را و برادران خویش را تقدیس نمایید تا صندوق خداوند خدای اسرائیل را به مکانی که برای آن آماده کرده‌ام بیاورید. **۱۳**چون بار اول شما آنجا نبودید که آن را حمل کنید، خداوند خدای ما، ما را مجازات کرد؛ زیرا آن‌گونه که باید او را ستایش می‌کردیم، نکردیم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴آنگاه کاهنان و لاویان خود را تقدیس نمودند تا صندوق
پیمان خداوند خدای اسرائیل را حمل کنند. **۱۵**همان‌طور که
موسی طبق کلام خداوند دستور داده بود، لاویان با چوبهای
بلندی آن را بر دوش خود حمل کردند.
۱۶داوود به رهبر لاویان دستور داد تا خویشان خود را برای خواندن
و نواختن چنگ و بربط و سنج بگمارند تا با صدای بلند فریاد شادی
برآورند. **۱۷**پس لاویان هیمان، پسر یوئیل و از برادرانش آساف، پسر
برکیا و ایتان، پسر قوشیا از خاندان مراری را برگزیدند **۱۸**و با ایشان
خویشاوندان درجه دوم خود، زکریا، یعُزیئیل، شمیراموت، یحیئیل،
عونی، الیاب، بنایاهو، معسیا، متتیا، الیفلیا و مقنیا و عوبید اَدوم
و یعیئیل دروازبانان را برگزیدند. **۱۹**از سرایندگان: هیمان و آساف
و ایتان سنجهای برنزی بنوازند. **۲۰**و زکریا، عُزیئیل، شمیراموت،
یحیئیل، عنی، الیاب، معسیا و بنایا را برای نواختن چنگ طبق
آلاموت. **۲۱**امّا متتیا، الیفلیا، مقنیا، عوبید اَدوم، یعیئیل، و عزریا
بربط را طبق ثمانی بنوازند و رهبری کنند.
۲۲کننیا به‌خاطر مهارتش در موسیقی رهبر نوازندگان لاوی
شد. **۲۳**برکیا و القانه نگهبانان صندوق پیمان بودند. **۲۴**شبنیا،
یوشافاط، نتنئیل، عماسای، زکریا، بنایاهو و الیعزر که همه
کاهن بودند، نزد صندوق پیمان خداوند شیپور می‌نواختند. و
عوبید اَدوم و یحیی نگهبان صندوق پیمان بودند.

انتقال صندوق پیمان به اورشلیم

(دوم سموئیل ۶:۱۲-۲۲)

۲۵پس داوود با رهبران اسرائیل و فرماندهان گروهانهای هزار
نفری به خانهٔ عوبید اَدوم رفتند تا با شادمانی صندوق پیمان
خداوند را بیاورند. **۲۶**چون خداوند لاویانی که صندوق پیمان
را حمل می‌کردند کمک کرد، ایشان هفت گاو و هفت قوچ
قربانی کردند. **۲۷**داوود و همهٔ لاویانی که صندوق پیمان را
حمل می‌کردند، سرایندگان و کنیا رهبر سرایندگان، همه
رداهای کتانی لطیفی پوشیده بودند و داوود جامهٔ مخصوص
کاهنان بر تن داشت. **۲۸**پس همهٔ اسرائیلی‌ها با فریاد شادی
و صدای بوق و شیپور و سنج و چنگ و بربط همراه صندوق
پیمان خداوند به اورشلیم آمدند.
۲۹هنگامی‌که صندوق پیمان وارد شهر داوود می‌شد، میکال
دختر شائول از پنجره نگریست و داوود پادشاه را دید که پایکوبی
و شادی می‌کند، پس او را در دل خود خوار شمرد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

صندوق پیمان را در خیمه می‌گذارند

۱۶ ایشان صندوق پیمان خداوند را آوردند و در داخل
خیمه‌ای که داوود برافراشته بود، قرار دادند. و
قربانی‌های سوختنی و سلامتی به حضور خداوند تقدیم کردند.
۲پس از اینکه داوود قربانی سوختنی و سلامتی را گذراند،
مردم را به نام خدا برکت داد. **۳**داوود به تمام مردها و زنهای
قوم اسرائیل یک قرص نان، یک قسمت از گوشت و یک نان
کشمشی داد.
۴او گروهی از لاویان را برای خدمت در برابر صندوق پیمان
گماشت تا خداوند خدای اسرائیل را نیایش و ستایش کنند.
۵آساف رهبر بود و بعد از او زکریا، یعیئیل، شمیراموت، یحیئیل،
متتیا، الیاب، بنایاهو و عوبید اَدوم بودند. یعیئیل نوازندهٔ چنگ
و بربط بود و آساف سنج می‌نواخت. **۶**بنایاهو و یحزیئیل
کاهنانی بودند که در برابر صندوق پیمان خدا به طور مرتب
شیپور می‌نواختند.

سرود شکرگزاری داوود

(مزمور ۱۰۵:۱-۱۵؛ ۹۶:۱-۱۳؛ ۱۰۶:۱ و ۴۷-۴۸)

۷در آن روز بود که داوود برای اولین بار مسئولیّت سرودهای
ستایشی برای خداوند را به آساف و لاویان دیگر داد.
۸ خداوند را شکر کنید و عظمت او را بیان نمایید.
کارهایی را که انجام داده است به جهانیان اعلام
نمایید.
۹ برای او سرود حمد بسرایید.
و کارهای عظیم او را به مردم بگویید.
۱۰ جلال بر نام مقدّس او باد!
شادمان باد، دلهای کسانی‌که خداوند را می‌جویند!
۱۱ از خدا کمک بطلبید
و همیشه او را بپرستید.
۱۲–۱۳ ای فرزندان بندهٔ او ابراهیم،
و ای فرزندان یعقوب، برگزیدهٔ او،
معجزات و داوریهای خدا را به یاد آورید.
۱۴ او خداوند خدای ماست.
او همهٔ زمین را داوری می‌کند.
۱۵ پیمان او را همیشه به یاد آور،
کلامی را که فرمان داد، برای هزار نسل.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶ پیمانی را که با ابراهیم بست،
و سوگندی را که با اسحاق یاد کرد حفظ خواهد
نمود،
۱۷ عهدی با یعقوب بست
پیمانی جاودانه با اسرائیل.
۱۸ خداوند فرمود: «سرزمین کنعان را
به عنوان ملکیّت به شما می‌بخشم.»

۱۹ وقتی تعداد آنها کم بود
و در سرزمین کنعان غریب
۲۰ و در کشورها و سلطنت‌ها سرگردان بودند،
۲۱ خداوند به هیچ‌کس اجازه نداد که به آنها آزاری برساند
و برای پشتیبانی آنها به پادشاهان هشدار داد.
۲۲ و فرمود: «به برگزیدگان من ظلم نکنید،
و به انبیای من ضرر نرسانید»

۲۳ ای مردم زمین، خداوند را بسرایید.
از نجات او هر روز سخن بگویید.
۲۴ جلال او را به ملّتها اعلام نمایید.
کارهای شگفت او را در میان همهٔ مردم بگویید.

۲۵ خداوند بزرگ است، او را بسیار ستایش کنید
او از همهٔ خدایان شگفت‌انگیزتر است.
۲۶ زیرا همهٔ خدایان مردم بُتها هستند،
امّا خداوند آسمانها را آفرید.
۲۷ شکوه و جلال در حضور اوست،
و نیرو و شادمانی در معبد بزرگ او.

۲۸ ای تمامی مردم روی زمین، خداوند را سپاس گویید.
جلال و توان او را سپاس گویید.
۲۹ نام با شکوه خداوند را بستایید،
به معبد بزرگ او بیایید و هدیه بیاورید.
۳۰ به لرزه درآید، همهٔ زمینیان،
جهان استوار و پایدار گشته و هرگز نخواهد جُنبید.
۳۱ ای زمین و آسمان شاد باشید،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به ملّتها بگویید خداوند پادشاهی می‌کند.
۳۲ دریا و آنچه در آن است به خروش آیید
و کشتزارها و هرچه در آنهاست شادمان گردند.
۳۳ آنگاه درختان جنگل از شادمانی در حضور خداوند
بخوانند
زیرا او برای داوری زمین می‌آید،

۳۴ خداوند را سپاس گویید زیرا او نیکوست،
و محبّت پایدار او جاودانه است.
۳۵ به او بگویید: «ای خدای نجات‌دهنده،
ما را رهایی بخش، ما را گردهم آور و از ملّتها رها
کن،
تا بتوانیم سپاسگزار باشیم
و نام مقدّس تو را ستایش کنیم.»
۳۶ سپاس بر خداوند خدای اسرائیل!
او را از اکنون تا ابد سپاس گویید.

آنگاه همهٔ مردم آمین گفتند و خداوند را ستایش کردند.

ستایش در اورشلیم و جبعون

۳۷ داوود آساف و نزدیکانشان را برای خدمت نزد صندوق پیمان گماشت تا کارهای روزمرهٔ آن را انجام دهند. ۳۸ او همچنین به عوبید اَدوم پسر یدیتون و شصت و هشت نفر از دستیاران او امر کرد که با آنها کمک کنند. عوبید اَدوم و حوسه وظیفهٔ دروازه‌بانی را داشتند.
۳۹ صادوق کاهن و سایر کاهنان را هم برای خدمت در خیمهٔ خداوند بالای تپّه در جبعون تعیین کرد ۴۰ تا مطابق قوانین نوشته شدهٔ خداوند به قوم اسرائیل، به طور منظّم برای خداوند قربانی‌های سوختنی در قربانگاه هر صبح و عصر تقدیم کنند. ۴۱ با ایشان هیمان، یدوتون و سایر برگزیدگان ویژه، برای خواندن سرودهای نیایشی برای خداوند و محبّت پایدار او انتخاب شدند. ۴۲ هیمان و یدوتون همچنین مسئولیّت شیپور و سنج وسازهای دیگر را هنگامی که سرودهای پرستشی سراییده می‌شد، به عهده داشتند.
۴۳ آنگاه همهٔ مردم به خانه‌های خود رفتند و داوود به خانهٔ خود بازگشت تا خانوادهٔ خود را برکت دهد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیام ناتان به داوود
(دوم سموئیل ۷:۱-۱۷)

۱۷ روزی داوود در کاخ خود نشسته بود و به ناتان نبی گفت: «ببین، من در این قصری که از چوب سدر ساخته شده است زندگی می‌کنم، امّا صندوقچه پیمان خداوند در زیر خیمه قرار دارد.»
۲ناتان در جواب او گفت: «اختیار به دست خودت است، هرچه می‌خواهی بکن، زیرا خداوند همراه توست.»
۳امّا در همان شب خداوند، به ناتان فرمود: **۴**«برو به داوود بگو که خداوند چنین می‌فرماید: 'معبدی برای سکونت من نساز، **۵**زیرا از روزی که مردم اسرائیل را از کشور مصر رهایی دادم تا به امروز در معبدی ساکن نبوده‌ام، همیشه در خیمه‌ها زندگی کرده و از جایی به جایی دیگر نقل مکان کرده‌ام. **۶**در همهٔ سفرها با قوم اسرائیل رفته‌ام، امّا به هیچ‌یک از رهبرانشان که من آنها را برای رهبریشان تعیین نمودم، شکایت نکرده‌ام که چرا معبدی از چوب سدر برای من نساخته‌اند.'
۷«حال به بنده‌ام داوود بگو که خداوند متعال می‌فرماید: 'من تو را که چوپان ساده‌ای بیش نبودی آوردم و به عنوان پادشاه قوم خود، اسرائیل انتخاب کردم. **۸**به هر جایی که رفتی با تو بودم. همهٔ دشمنانت را از سر راهت از بین بردم. حالا نام تو را مثل نام بزرگترین شخصیّت‌های جهان می‌سازم. **۹-۱۰**برای قوم خود، اسرائیل جایی را تعیین می‌کنم که وطن و مِلک همیشگی ایشان باشد و هیچ‌کسی نتواند آرامی آنها را برهم بزند. به مردمان بدخواه اجازه نمی‌دهم که آنها را مثل داورانی که من برایشان تعیین کردم، خوار و حقیر سازند. دشمنانت را مغلوب تو می‌کنم و وعده می‌دهم که به تو فرزندان فراوان ببخشم. **۱۱**و وقتی‌که عمرت به سر برسد و به نیاکانت بپیوندی، یکی از فرزندانت را پادشاه می‌سازم و سلطنت او را برقرار می‌کنم. **۱۲**او برای من معبدی بنا می‌کند و من تاج و تخت او را استوار و ابدی می‌سازم. **۱۳**من پدر او و او پسر من خواهد بود. محبّت پایدار و شفقّت خود را از او دریغ نمی‌کنم، طوری که از شائول دریغ کردم و او را از پادشاهی خلع نمودم. **۱۴**زمام اختیار مردم و سلطنت خود را به دست او می‌دهم و پادشاهی او ابدی و جاودانی می‌باشد.'»
۱۵ناتان همهٔ آنچه را که خداوند در رؤیا به او فرموده بود برای داوود بیان کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دعای شکرگزاری داوود
(دوم سموئیل ۷:۱۸-۲۹)

۱۶بعد داوود به داخل خیمهٔ مقدّس رفت و به حضور خداوند
نشست و گفت: «ای خداوند خدای من، من کیستم و فامیل
من چیست که مرا به این مقام رساندی؟ **۱۷**من ارزش این
چیزهای فوق‌العاده را که تا به حال در حق من کردی ندارم،
امّا تو باز هم وعده‌های عالی‌تر آینده را به من دادی که خانواده
و فرزندان من هم شامل آن وعده‌ها می‌باشند. ای خداوند خدای
من! **۱۸**زیادتر از این چه می‌توانم بگویم؟ این بنده‌ات چه کسی
است که تو او را به چنین افتخاراتی نایل ساختی؟ **۱۹**ای خداوند
خدای من تو به رضا و میل خود این وعده‌های عالی را به من
دادی. **۲۰**ای خداوند، تو شریک و همتایی نداری. ما می‌دانیم
و به گوش خود شنیده‌ایم که به غیراز ذات پاک تو خدای
دیگری وجود ندارد. **۲۱**هیچ قوم دیگری به پای قوم اسرائیل
نمی‌رسد و یگانه قومی است که تو از کشور مصر نجات دادی
و برای خود برگزیدی. با معجزات حیرت‌انگیز، نام خود را
بزرگ و مشهور ساختی. و به‌خاطر اینکه راه را برای خروج
قوم اسرائیل از کشور مصر هموار سازی اقوام زیادی را از بین
بردی. **۲۲**و قوم اسرائیل را برای همیشه از آن خود ساختی و
تو ای خداوند خدایشان شدی.
۲۳«حالا ای خداوند، آن وعده‌هایی که به بنده‌ات و به
خانواده‌اش دادی استوار و ابدی باقی بمانند و همگی عملی
گردند؛ **۲۴**تا نام مقدّس تو مشهور شود و جلال و عظمت
ابدی یابد و همه بگویند: 'خداوند متعال، خدای اسرائیل،
واقعاً خدای اسرائیل است'، و خانوادهٔ بنده‌ات همیشه فرمانروای
قوم اسرائیل باشد، **۲۵**زیرا تو ای خدای من، به وضوح به من
فرمودی که سلسلهٔ مرا پادشاه می‌سازی، بنابراین به بنده‌ات
جرأت بخشیدی که برای عرض دعا به دربارت رو کند. **۲۶**حالا
ای خداوند، تو خدا هستی و تو این وعده را به بنده‌ات دادی.
۲۷پس می‌خواهم که به رضای خود، خانوادهٔ این بنده‌ات را
برکت بدهی و این برکت تو جاودانی باشد تا تو ای خداوند،
آنها را برکت داده‌ای و برکت تو تا ابد با آنها خواهد بود.»

پیروزی ارتش داوود
(دوم سموئیل ۸:۱-۱۸)

۱۸ بعد از مدّتی داوود بر فلسطینیان حمله کرد و آنها
را شکست داد. شهر جت و روستاهای اطراف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آن را متصرّف شد. **۲**او همچنین موآبیان را شکست داده، آنها تابع او شدند و به او باج می‌دادند.
۳داوود همچنان هددعزر، پادشاه صوبه را که می‌خواست سرزمین سواحل بالای رودخانهٔ فرات را اشغال کند، در سرحد حمات شکست داد **۴**و یک‌هزار ارّابه، هفت هزار سواره نظام و بیست هزار پیاده نظام او را به دست آورد. از جمله تمام اسبها صد رأس آنها را برای خود نگه داشت و پاهای سایر اسبها را لنگ کرد.
۵وقتی سوریان دمشق به کمک هددعزر، پادشاه صوبه آمدند، داوود بیست و دو هزار از سوریان را به قتل رساند. **۶**بعد داوود تعدادی از پادگانهای خود را در سوریه دمشق برای کنترل شهر گماشت. و سوریان هم تابع داوود شدند و به او باج می‌دادند. به این ترتیب به هر جایی که داوود می‌رفت، خداوند پیروزی را نصیب او می‌کرد. **۷**سپرهای طلایی را که از افسران هدد عزر گرفته بود همه را به اورشلیم برد. **۸**از طبحت و کان، دو شهر هددعزر، یک مقدار زیاد فلز برنزی به دست آورد و سلیمان از آن حوض بزرگ، ستونها و ظروف برنزی ساخت.
۹چون توعی، پادشاه حمات شنید که داوود تمام لشکر هددعزر، پادشاه صوبه را شکست داده است، **۱۰**پسر خود، هدورام را نزد داوود فرستاد تا به‌خاطر پیروزی او بر هددعزر سلام و تهنیت گوید، زیرا هددعزر همیشه با توعی در جنگ بود. او همچنان انواع اشیای طلایی، نقره‌ای و برنزی را به عنوان تُحفه برایش فرستاد. **۱۱**داوود آنها را هم با تمام نقره و طلایی که از مردم دیگر، یعنی اَدومیان، موآبیان، عمونیان و فلسطینیان به دست آورده بود وقف خداوند کرد.
۱۲ابیشای، پسر صرویه، هجده هزار از اَدومیان را در درّهٔ نمک به قتل رساند، **۱۳**و برای کنترل اَدوم یک عدّه از سپاهیان را در آنجا گذاشت و تمام اَدومیان تابع داوود شدند و به هر جایی که پای داوود می‌رسید خداوند او را پیروز می‌کرد.
۱۴به این ترتیب، داوود حکمفرمای تمام قلمرو اسرائیل شد و با عدالت و انصاف بر مردم حکومت می‌کرد. **۱۵**یوآب، پسر صرویه فرماندار عمومی لشکر داوود بود. یهوشافاط، پسر اخیلود وزیر اطلاعات، **۱۶**صادوق، پسر اخیطوب و اخیملک، پسر ابیاتار، کاهنان، شوشا منشی، **۱۷**بنایاهو، پسر یهویاداع فرماندهٔ گارد شاهی -کریتیان و فلیتیان- و پسران داوود معاونین اول او بودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنگ داوود با عمونیان
(دوم سموئیل ۱۰:۱-۱۹)

۱۹ وقتی ناحاش، پادشاه عمونیان درگذشت، پسرش جانشین او شد. **۲**داوود گفت: «ناحاش با من با وفاداری رفتار کرد، حالا نوبت من است که به پسرش، حانون احسان کنم.» پس نمایندگان خود را برای تسلیّت به‌خاطر وفات پدرش فرستاد.

وقتی نمایندگان داوود به سرزمین عمونیان نزد حانون رسیدند، **۳**رهبران عمونیان به حانون گفتند: «آیا فکر می‌کنی که داوود براستی نمایندگان خود را برای تعزیّت و به‌خاطر احترام به پدرت فرستاده است؟ البتّه نه! او آنها را به عنوان جاسوس به اینجا فرستاده تا سرزمین را جستجو کنند تا بتواند اینجا را تسخیر کند.»

۴بنابراین حانون ریش نمایندگان داوود را تراشید و لباسشان را از کمر کوتاه کرد و آنها را از کشور خود راند. **۵**آنها آنجا را ترک کردند و چون داوود از ماجرا آگاه شد، به آن مردان که از وضع خود خجالت می‌کشیدند، این پیام را فرستاد: «در اریحا بمانید تا ریش‌تان درآید و بعد اینجا بیایید.»

۶چون عمونیان پی بردند که داوود از این عمل چقدر بدش آمده، حانون هفتاد خروار نقره تهیّه کرد تا ارّابه و سوار را از ماورالنهر، سوریه معکه و صوبه اجیر کنند. **۷**آنها سی و دو هزار ارّابه و سوار را اجیر کردند و با پادشاه معکه و سپاه او آمدند و در میدبا موضع گرفتند. عمونیان هم از شهرهای خود آمده، یک‌جا جمع شدند و برای جنگ رفتند.

۸وقتی به داوود خبر رسید، یوآب را با تمام سپاه شجاع خود برای مقابله فرستاد. **۹**عمونیان برای جنگ آماده شدند و در نزد دروازهٔ شهر سنگر گرفتند، و قوای کشورهایی که برای کمک آمده بودند، جدا از عمونیان در دشت قرار گرفتند.

شکست متّحدان سوریه

۱۰چون یوآب دید که قوای دشمن قصد دارند که از جلو و پشت سر حمله کنند، یک عدّه از افراد ورزیده را انتخاب کرده در مقابل سوریان صف آرایی کرد. **۱۱**بقیّهٔ سپاه را تحت فرماندهی برادر خود، ابیشای به مقابله عمونیان فرستاد **۱۲**و به او گفت: «اگر سوریان بر ما غلبه کردند، شما به ما کمک کنید و اگر عمونیان بر شما غالب شدند، ما به کمک شما می‌آییم. **۱۳**شجاع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و با جرأت باشید و ما باید مردانه‌وار برای مردم خود و به‌خاطر شـهرهای خداوند بجنگیم. آنگاه ما کار خویش را به خداوند می‌سپاریم تا ببینیم که رضا و خواستهٔ او چه می‌باشد.»
۱۴پس یوآب و همراهانش برای حمله بر سوریان به خط جنگ نزدیک شدند. سوریان از او فرار کردند. **۱۵**وقتی عمونیان دیدند که سوریان فرار کردند، آنها هم از ابیشای و قوای او پا به فرار گذاشته، به داخل شهر رفتند و یوآب به اورشلیم برگشت.
۱۶چون سوریان پی‌بردند که از دست اسرائیل شکست خورده‌اند، بنابراین قاصدان خود را فرستادند تا سوریانی را که در شرق رودخانهٔ فرات بودند، به رهبری شوفک، قوماندان عمومی سپاه هددعزر بیاورند. **۱۷**وقتی داوود از نقشهٔ آنها باخبر شد، تمام لشکر اسرائیل را جمع کرد و از رود اردن عبور نمود و با قوای خود به مقابله آنها رفت. سوریان هم دست به حمله زدند و جنگ شروع شد، **۱۸**امّا سوریان بار دیگر فرار کردند و لشکر داوود هفت هزار ارّابه‌ران و چهل هزار سرباز پیاده سـوریان را به قتل رساند. او همچنان شوفک، فرماندهٔ عمومی سپاه سوریان را کشت. **۱۹**چون پادشاهان مطیع هددعزر دیدند که از دست اسرائیل شکست خورده‌اند، با داوود صلح کردند و تابع او شدند و سوریان حاضر نشدند که بار دیگر به عمونیان در جنگ کمک کنند.

محاصره و تسخیر رَبّه
(دوم سموئیل ۱۲:۲۶-۳۱)

۲۰ در بهار، هنگامی‌که پادشاهان به جنگ می‌روند، یوآب ارتش را بیرون برد و سرزمین عمونی‌ها را ویران کرد و شهر رَبّه را محاصره نمود. امّا داوود در اورشلیم ماند. یوآب به شهر رّبه حمله کرد و آن را ویران نمود. **۲**داوود تاج بت مِلکُوم را از سرش برداشت. او دریافت که وزن آن حدود سی و چهار کیلوگرم طلا و در آن سنگهای گرانبها بود و آن را بر سر داوود گذاشتند. او همچنین غنایم بسیاری از شهر با خود آورد. **۳**او مردم شهر را بیرون آورد و با ارّه، کلنگ و تبر به بیگاری گماشت. داوود با همهٔ مردم شهرهای دیگر عمونی‌ها چنین کرد. آنگاه داوود و همهٔ مردم به اورشلیم بازگشتند.

جنگ علیه غولهای فلسطینی
(دوم سموئیل ۲۱:۱۵-۲۲)

۴پس از این، جنگ با فلسطینی‌ها در جازر درگرفت و سبکای حوشاتی، سفای را که از فرزندان یکی از غولها بود، کشت و در نتیجه فلسطینی‌ها شکست خوردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵باز در جنگی دیگر با فلسطینیان، الحانان، پسر یاعیر، لحمی
را که برادر جلیات جتی بود و نیزه‌ای به اندازهٔ نورد بافندگی
داشت، کشت.
۶نبرد دیگـری در جت درگرفت، در آنجا مرد غول پیکری
بود که دستها و پاهای او شش انگشت داشت و مجموع آنها
بیست و چهار انگشت بود و از نسل غولها بود. ۷هنگامی که
او اسرائیل را مسخره کرد، یوناتان، پسر شمعه، برادر داوود،
او را کشت.
۸ایشـان از نسل غولها در جت بودند که به دست داوود و
بندگانش کشته شدند.

سرشماری به دستور داوود

(دوم سموئیل ۲۴:۱-۲۵)

۲۱ شیطان علیه اسرائیل برخاست و داوود را اغوا کرد تا
مردم اسرائیل را سرشماری کند. ۲پس داوود به یوآب
و فرماندهان ارتش گفت: «بروید و گزارش آمار قوم اسرائیل را از
دان تا بئرشبع برای من بیاورید تا جمعیّت کشور را بدانم.»
۳یوآب پاسـخ داد «خداوند جمعیّت قوم خود را صد برابر
آنچه هست کند، ای سرورم پادشاه آیا همهٔ ایشان بندگان تو
نیستند؟ چرا سـرورم می‌خواهد چنین کند؟ چرا او می‌خواهد
اسرائیل را به گناه بکشد؟» ۴امّا پادشاه یوآب را وادار به قبول
دستور خود کرد، پس یوآب رفت و در سراسر کشور اسرائیل
سفر کرد و به اورشـلیم بازگشت ۵او به داوود پادشاه گزارش
کلّ آمار کسانی را که قادر به خدمت نظام وظیفه بودند داد:
یک میلیون و صد هزار نفر در اسرائیل و چهارصد و هفتاد هزار
نفر در یهودا بودند. ۶چون فرمان پادشاه مورد تأیید یوآب نبود،
او طایفه‌ها لاوی و بنیامین را سرشماری ننمود.
۷خداوند از این رویداد خشـنود نبود و اسرائیل را مجازات
کـرد. ۸داوود به خدا گفت: «من به‌خاطر این کارها مرتکب
گناه بزرگی شده‌ام. امّا اکنون به درگاهت دعا می‌کنم که گناه
بنده‌ات را ببخشی، چون من بی‌خردانه عمل کرده‌ام.»
۹آنگاه خداوند به جاد که رائی داوود بود فرمود: ۱۰«برو به
داوود بگو: خداوند می‌فرماید: 'سه چیز به تو پیشنهاد می‌کنم.
تو یکی از آنها را انتخاب کن تا من برایت انجام بدهم.'»
۱۱پس جاد نزد داوود رفت و به او گفت: «خداوند می‌فرماید که
آنچه را می‌خواهی برگزین: ۱۲سه سال قحطی یا سه ماه گریز از دشمن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یا سه روز که خداوند با شمشیرش به شما حمله خواهد کرد و بلا به سرزمین شما فرود خواهد آورد و فرشتهٔ خداوند در سراسر اسرائیل مرگ خواهد آورد؟ اکنون تصمیم بگیر، چه پاسخی برای خداوند ببرم؟»
۱۳داوود به جاد گفت: «من بسیار پریشان هستم، بگذار به دست خداوند بیافتم، زیرا رحمت او عظیم است، امّا نگذار به دست انسان بیفتم.»
۱۴پس خداوند بیماری کشنده‌ای به اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از پای درآمدند. **۱۵**خداوند فرشته‌ای را به اورشلیم فرستاد تا آن را نابود کند، امّا او تغییر عقیده داد و به فرشته گفت: «بس است، دست نگه‌دار!» در این هنگام فرشتهٔ خداوند در خرمنگاه ارونه یبوسی ایستاده بود.
۱۶داوود به بالا نگاه کرد و فرشتهٔ خداوند را دید که بین زمین و آسمان ایستاده است، و در دستش شمشیری برهنه گرفته است و آن را به سوی اورشلیم دراز کرده است. آنگاه داوود و رهبران قوم پلاس پوشیدند و با صورت به روی زمین افتادند. **۱۷**داوود دعا کرده گفت: «خدایا، من گناه کرده‌ام. من دستور سرشماری را صادر کرده‌ام. این مردم چه گناهی مرتکب شده‌اند؟ خداوندا، خدای من، مرا و خاندان مرا تنبیه کن و قوم را ببخشای.»

بنای قربانگاه

۱۸آنگاه فرشتهٔ خداوند به جاد گفت: «به داوود بگو که قربانگاهی برای خداوند در خرمنگاه ارنان یبوسی بسازد.» **۱۹**پس داوود به پیروی از فرمان خداوند که توسط جاد داده شده بود، به راه افتاد. **۲۰**اُرنان در حال کوبیدن گندم بود و وقتی روی گردانید و فرشته را دید، چهار پسرش که با او بودند، خود را پنهان کردند، امّا ارنان همچنان گندم می‌کوبید. **۲۱**وقتی داوود به آنجا رسید، ارنان او را دید و از خرمنگاه بیرون شد. نزد داوود رفت و در برابرش روی بر زمین نهاد. **۲۲**داوود به ارنان گفت: «زمین خرمنگاه را به من بفروش، زیرا می‌خواهم برای خداوند قربانگاهی بسازم تا بلا از سر مردم رفع شود و من تمام بهای آن را به تو می‌پردازم.»
۲۳آنگاه ارنان به داوود گفت: «ای سرورم، پادشاه این را بگیرید و آنچه در نظر شما نیکوست، با آن انجام دهید. من گاوها را برای قربانی سوختنی، خرمنکوب را برای چوب و گندم را برای هدیهٔ آردی تقدیم می‌کنم، من همه را می‌دهم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴امّا داوود پادشـاه به ارنان گفت: «خیر، من بهای کامل
آنها را خواهـم پرداخت، من آنچه را که از آن توسـت برای
خداوند نمی‌گیرم و قربانی سوختنی را که رایگان باشد، تقدیم
نخواهم کرد.» ۲۵پس داوود به ارنان قیمت زمین را که ششصد
تکه طلا بود پرداخت. ۲۶او در آنجا قربانگاهی برای خداوند
ساخت و قربانی سوختنی و سلامتی تقدیم نمود و بعد به حضور
خداوند دعا کرد. خداوند آتشی را از آسمان بر قربانگاه قربانی
سوختنی فرستاد.
۲۷آنگاه خداوند به فرشته فرمان داد و او شمشیر خود را در
غلاف نهاد. ۲۸در آن زمان هنگامی‌که داوود دید که خداوند
به او در خرمنگاه ارنان یبوسی پاسخ گفته است، او قربانی‌های
خود را در آنجا بجا آورد. ۲۹چون در آن زمان، خیمهٔ مقدّس و
قربانگاهی که موسی ساخته بود، بر فراز تپّه‌ای در جبعون قرار
داشت، ۳۰امّا داوود نمی‌توانست برای نیایش خداوند به آنجا
برود، زیرا از شمشیر فرشتهٔ خداوند می‌ترسید.

۲۲ پـس داوود گفت: «اینجا معبـد بزرگ خداوند
خدای ما و قربانگاه قربانی سـوختنی برای مردم
اسرائیل باشد.»

داوود برای ساختن معبد بزرگ آماده می‌شود

۲داوود دستور داد تا همهٔ بیگانگانی را که در سرزمین اسرائیل
بودند، گرد هم آورند و ایشان را به کار گماشت. گروهی از
ایشان برای معبد بزرگ سنگهای چهار گوش را آماده می‌کردند.
۳او مقدار زیادی آهن برای ساختن میخ و لولا برای درهای چوبی
تهیّه کرد. همچنین آن‌قدر برنز تهیّه کرد که کسی نمی‌توانست
آن را وزن کند. ۴تعداد بی‌شماری الوار سدر توسط اهالی صور
و صیدون برای داوود آوردند. ۵داوود گفت: «پسر من سلیمان،
جوان و بی‌تجربه است و معبد بزرگی که برای خداوند ساخته
می‌شود باید بسیار با شکوه و در جهان مشهور باشد، در نتیجه
من برای سـاختن آن تدارک خواهم دید.» پس داوود قبل از
مرگ خود مصالح بسیاری تهیّه دید.
۶آنگاه او پسر خود سلیمان را فراخواند و او را مسئول ساختن
معبدی برای خداوند خدای اسـرائیل کرد ۷داوود به سلیمان
گفت: «فرزندم، من آرزو داشـتم که معبدی بـه نام خداوند
خدای خود بسازم، ۸امّا کلام خداوند بر من آمد و فرمود: 'تو
بسیار خون ریخته‌ای و جنگهای بزرگی برپا کرده‌ای. تو نباید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معبدی به نام من بسازی، زیرا در زمین در برابر من خون فراوان ریخته‌ای. **۹**امّا پسری برای تو به دنیا خواهد آمد او در آرامش حکومت خواهد کرد. من از هر سو آرامش از تمام دشمنانش به او خواهم داد. نام او سلیمان خواهد بود و در دوران سلطنت او امنیّت و آرامی به مردم اسرائیل خواهم داد. **۱۰**او معبدی برای نام من خواهد ساخت، او پسر من خواهد بود و من پدر او خواهم بود و تخت پادشاهی او را برای همیشه در اسرائیل استوار خواهم کرد.'

۱۱«اکنون پسرم، خداوند با تو باشد تا تو با موفّقیّت معبد خداوند خدای خود را مطابق گفتهٔ او بسازی. **۱۲**تنها خداوند به تو بینش و دانش عطا فرماید تا هنگامی‌که تو را رهبر اسرائیل می‌کند، قوانین خداوند خدای خود را بجا آوری. **۱۳**وقتی‌که تو با دقّت قوانین و دستوراتی را که خداوند توسط موسی برای قوم اسرائیل فرمان داد رعایت کنی، کامیاب خواهی شد. **۱۴**با رنج فراوان برای معبد بزرگ معادل چهار هزار تن طلا، چهل هزار تن نقره و برنز و آهن بیش از اندازه تهیّه دیده‌ام، همچنین الوار و سنگ مهیّا نموده‌ام. تو باید به اینها بیافزایی. **۱۵–۱۶**تو کارگران فراوان، از قبیل سنگتراش، بنّا و نجّار و همه‌گونه صنعتگران ماهر که می‌توانند با طلا، نقره، برنز و آهن کار کنند در اختیار داری. برخیز و کار را آغاز کن! خداوند با تو باشد.»

۱۷داوود همچنین به همهٔ رهبران اسرائیل دستور داد تا به پسرش سلیمان کمک کنند. **۱۸**و چنین گفت: «آیا خداوند خدایتان با شما نیست؟ آیا او شما را از همه جهت آرامش نداده است؟ او مرا بر تمام مردمی که در این سرزمین بودند پیروز کرد و ایشان اکنون مطیع شما و خداوند هستند. **۱۹**اکنون با دل و جان خواستار خداوند خدایتان باشید. برخیزید و معبد بزرگ را بسازید تا بتوانید صندوق پیمان خداوند و سایر ظرفهای مقدّس خدا را به داخل خانه‌ای که به نام خداوند ساخته می‌شود، بیاورید.»

وظایف لاویان

۲۳ هنگامی‌که داوود پیر و سالخورده شد، پسر خود سلیمان را به عنوان پادشاه اسرائیل برگزید.

۲داوود تمام رهبران اسرائیل، کاهنان و لاویان را جمع نمود **۳**و بعد امر کرد که از لاویان سی ساله و بالاتر سرشماری کنند. تعداد تمام آنها سی و هشت هزار نفر بود. **۴**پادشاه بیست و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چهار هزار نفر را برای ادارهٔ کارهای بزرگ خداوند و شش هزار نفر را برای دادرسی و مأمور اجرا گماشت، **۵**چهار هزار نفر برای نگهبانی دروازه‌ها و چهار هزار نفر با وسایل موسیقی که پادشاه تهیّه دیده بود برای ستایش خداوند گمارده شدند.

۶داوود لاویان را طبق خاندانهای ایشان به سه گروه تقسیم کرد: جرشون، قهات و مراری.

۷پسران جرشون، لعدان و شمعی بودند. **۸**لعدان سه پسر داشت: یحیئیل، زیتام و یوئیل. **۹**پسران شمعی: شلومیت، حزیئیل و هاران. این سه نفر رهبران خاندان لعدان بودند. **۱۰**پسران شمعی: یَحَت، زینا، یعوش و بریعه. این چهار نفر پسران شمعی بودند. **۱۱**یحت، اول بود و زینا دوم. یعوش و بریعه پسران بسیار نداشتند، به همین دلیل یک خاندان محسوب شدند.

۱۲قهات چهار پسر داشت: عمرام، یصهار، حبرون و عُزیئیل.

۱۳پسر بزرگ او عمرام پدر هارون و موسی بود. هارون و نسل او برگزیده شدند تا برای همیشه مسئول اشیاء مقدّس و سوزاندن بُخور در مراسم نیایشی برای خداوند و خدمت به او و برکت دادن به مردم به نام او باشند. **۱۴–۱۵**امّا پسران موسی، نزد خداوند جزو طایفهٔ لاوی بودند. موسی دو پسر داشت: جرشوم و الیعزر. **۱۶**در میان خانوادهٔ جرشوم، شبوئیل رهبر بود. **۱۷**الیعزر تنها یک پسر داشت، رحبیا، امّا رحبیا فرزندان بسیاری داشت.

۱۸پسران یصهار: شلومیت رهبر بود. **۱۹**پسران حبرون: یریا اول، امریا دوم، یحزیئیل سوم و یقمعام چهارم بود. **۲۰**پسران عُزیئیل: میکا اول و یشیا دوم بود.

۲۱پسران مراری محلی و موشی. پسران محلی: العازار و قیس **۲۲**العازار مرد و پسری نداشت و فقط چند دختر داشت. دختران او با پسر عموهایشان که پسران قیس بودند، ازدواج کردند. **۲۳**موشی سه پسر داشت محلی، عادر و یریموت.

۲۴ایشان نسل طایفهٔ لاوی بودند با خاندان و خانواده. نام هر کدام ثبت شده بود. همهٔ این افراد از بیست سال و بزرگتر در انجام کارهای معبد بزرگ سهیم بودند.

۲۵داوود گفت: «خداوند خدای اسرائیل به قوم خود صلح و آرامش داده است و او خودش برای همیشه در اورشلیم خواهد زیست. **۲۶**پس از این لازم نیست که لاویان خیمهٔ مقدّس خداوند و وسایل آن را برای خدمت حمل کنند.» **۲۷**پس طبق

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آخرین فرمان داوود همهٔ لاویان بعد از رسیدن به سن بیست سالگی برای خدمت در معبد بزرگ ثبت نام شدند. **۲۸**وظیفهٔ لاویان کمک به فرزندان هارون در خدمت در معبد بزرگ بود، نگهداری از حیاط و اتاقها، پاک نگه‌داشتن وسایل مقدّس، و هر کاری که برای خداوند خدا لازم بود. **۲۹**نان اهدایی به خدا، آردی که برای هدایا مصرف می‌شد، نان فطیر پختن، مخلوط کردن روغن زیتون با آرد، وزن کردن و اندازه‌گیری هدایا به معبد بزرگ، از مسئولیّت‌های لاویان بود. **۳۰**آنها همچنین وظیفه داشتند که هر صبح و شام برای سرود حمد و سپاس در حضور خداوند حاضر شوند. **۳۱**در مراسم گذرانیدن قربانی‌ها -در روزهای سبت، ماه نو و عیدها- با تعداد معیّنی، مطابق حُکم شریعت، برای خدمت به حضور خداوند حاضر باشند. **۳۲**همچنین از خیمهٔ مقدّس خداوند و معبد بزرگ مراقبت و به کاهنان پسران هارون و خویشاوندان ایشان در همهٔ کارهای معبد بزرگ کمک کنند.

گروه کاهنان

۲۴ گروه نسل هارون از این قرار بود: ناداب، ابیهو، العازار و ایتامار. **۲**امّا ناداب و ابیهو قبل از پدر خود مُردند و پسری نداشتند، پس العازار و ایتامار کاهن شدند. **۳**با کمک صادوق، از نسل العازار، و اخیملک از نسل ایتامار، داوود نسل هارون را بر حسب وظایفشان گروه‌بندی کرد. **۴**نسل العازار به شانزده گروه و نسل ایتامار به هشت گروه تقسیم شدند، چون در نسل العازار تعداد مردان زیادتر بود. **۵**چون در نسل العازار و هم در نسل ایتامار مقامات معبد بزرگ و رهبران روحانی وجود داشتند، کارهای ایشان را به قید قرعه تعیین کردند. **۶**شمعیا، پسر نتنئیل که از نسل لاوی بود، منشی بود و نامها و وظایف آنها را در حضور پادشاه، مأموران او، صادوق کاهن، اخیملک پسر ابیاتار، رؤسای خانواده‌های کاهنان و لاویان -یک دسته از فرقه العازار و یک دسته از فرقه ایتامار- می‌نوشت.

۷-۱۸بیست و چهار خانواده به ترتیب زیر برحسب قرعه به وظایف خود گماشته شدند: ۱) یهویاریب؛ ۲) یعدیا؛ ۳) حاریم؛ ۴) سعوریم؛ ۵) ملکیه؛ ۶) میامین؛ ۷) هقوص؛ ۸) ابیا؛ ۹) یشوع؛ ۱۰) شکنیا؛ ۱۱) الیاشیب؛ ۱۲) یاقیم؛ ۱۳) حُفه؛ ۱۴) یشبآب؛ ۱۵) بلجه؛ ۱۶) اِمیر؛ ۱۷) حیزیر؛

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸) هِفصیص؛ ۱۹) فتحیا؛ ۲۰) یَحزَقیئیل؛ ۲۱) یاکین؛ ۲۲) جامول؛ ۲۳) دلایا؛ ۲۴) معزیا.

۱۹این مردان مطابق وظایف خود در معبد بزرگ که توسط جدشان، هارون تعیین شده بود و با پیروی از فرمان خداوند خدای اسرائیل ثبت نام شدند.

نامهای لاویان

۲۰بقیّهٔ نسل لاوی عبارت بودند از:
نسل عمرام: شوبائیل؛ نسل شوبائیل: یحدیا؛
۲۱نسل رحبیا: یشیا اول بود؛
۲۲نسل یهصار: شلوموت؛ نسل شلوموت: یَحَت؛
۲۳نسل حبرون: اولی یریا، دوّمی امریا، سومی یحزیئیل و چهارمی یقمعام،
۲۴نسل عُزیئیل: میکا؛ نسل میکا: شمیر؛
۲۵نسل یشیا، برادر میکا: زکریا؛
۲۶نسل مراری: محلی و موشی؛ پسر یعزیا: بَنو؛ **۲۷**نسل مراری از پسران یعزیا: بنو، شوهم، زکور و عبری؛ **۲۸**نسل محلی: العازار او پسری نداشت؛ **۲۹**نسل قیس: از جمله پسرانش، یرحمئیل؛ **۳۰**نسل موشی: محلی، عادر و یریموت؛
اینها لاویان و خانواده‌شان بودند.
۳۱مانند نسل هارون آنها هم به حکم قرعه در حضور داوود، صادوق، اخیملک و رؤسای خانواده‌های کاهنان و لاویان، بدون تبعیض تعیین شدند.

نوازندگان و سرایندگان معبد بزرگ

۲۵ داوود و فرماندهان ارتش، گروهی از خاندان آساف، هیمان و یدوتون را برگزیدند تا با نوای چنگ و بربط و سنج نبوّت کنند.
۲پسران آساف: زکور، یوسف، نتنیا و اَشرَئیله زیر نظر آساف خدمت می‌کردند و ایشان به فرمان پادشاه نبوّت می‌کردند.
۳پسران یدوتون: جَدَلیا، صری، اشعیا، شمعی، حشبیا و متتیا. این شش نفر تحت رهبری پدر خود، یدوتون با نوای چنگ نبوّت می‌کردند و خداوند را با سرود ستایش و نیایش می‌کردند.
۴پسران هیمان: بقیا، متنیا، عُزیئیل، شبوئیل، یریموت، حننیا، حنانی، الیاته، جدلتی، روممتی عزر، یُشبقاشه، ملوتی، هوتیر و مَحزِیوت. **۵**ایشان پسران هیمان، رائی پادشاه بودند. خداوند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طبق وعده‌ای که فرموده بود به او این افتخار را داد که دارای چهارده پسر و سه دختر شود. **۶**آنها تحت رهبری پدر خود با نواختن سنج، چنگ و بربط مشغول خدمت خداوند در معبد بزرگ بودند. آساف، یدوتون و هیمان زیر نظارت پادشاه کار می‌کردند.

۷تعداد این افراد و خویشان ایشان که همگی نوازندگان ماهری بودند و برای خداوند سرود می‌خواندند دویست و هشتاد و هشت نفر بود.

۸پیر و جوان، آموزگار و دانش‌آموز همگی برای وظایف خود قرعه‌کشی کردند.

۹–۳۱قرعهٔ اول به نام یوسف، از خانوادهٔ آساف افتاد؛ قرعهٔ دوم به نام جدلیا و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ سوم به نام زکور و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ چهارم به نام یصری و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ پنجم به نام نتنیا و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ ششم به نام بُقیا و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ هفتم به نام یشرئیله و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ هشتم به نام اشعیا و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ نهم به نام متنیا و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ دهم به نام شمعی و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ یازدهم به نام عزرئیل و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ دوازدهم به نام حشبیا و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ سیزدهم به نام شوبائیل و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ چهاردهم به نام متتیا و دوازده پسر و برادران او؛

قرعهٔ پانزدهم به نام یریموت و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ شانزدهم به نام حننیا و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ هفدهم به نام یشبقاشه و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ هجدهم به نام حنانی و دوازده پسر و برادران او؛

قرعهٔ نوزدهم به نام ملوتی و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ بیستم به نام ایلیاته و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ بیست و یکم به نام هوتیر و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ بیست و دوم به نام جدلتی و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ بیست و سوم به نام مَحزِیوت و دوازده پسر و برادران او؛ قرعهٔ بیست و چهارم به نام روممتی عزر و دوازده پسر و برادران او.

دربانان معبد بزرگ

۲۶ گروه دربانان عبارت بودند از خانوادهٔ قورح، مشلمیا پسر قوری، از پسران آساف. **۲–۳**پسران مشلمیا:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نخستزاده‌اش زکریا، دوم یعدیعیئیل، سوم زبدیا، چهارم یتنئیل، پنجم عیلام، ششم یهوحانان، و هفتم الیهو عینای بود.
۴-۵پسران عوبید اَدوم: نخستزاده‌اش شمعیا، دوم یهوزاباد، سوم یوآخ، چهارم ساکار، پنجم نتنئیل، ششم عمیئیل، هفتم یساکار و هشتم فعلتای بود. خدا او را با عطای فرزندان زیاد برکت داد.
۶-۷پسران شمعیا: آنها رؤسای خانواده‌های خود و همگی مردانی توانا و عبارت بودند از: عتنی، رفائیل، عوبید، الزاباد، الیهو و سمکیا. الیهو و سمکیا توانایی زیادتری داشتند.
۸همهٔ ایشان پسران عوبید اَدوم بودند. ایشان و پسران و برادران، همهٔ اشخاص کاردان و لایق بودند و تعدادشان به شصت و دو نفر می‌رسید.
۹مشلمیا هجده نفر مردان توانا از نسل پسران و برادران خود داشت.
۱۰حوسه از خاندان مراری پسرانی داشت او شمری را با وجودی که نخستزاده نبود، به رهبری خانواده برگزیده بود. **۱۱**دوم حلقیا، سوم طبلیا، چهارم زکریا پسران و برادران حوسه سیزده نفر بودند.
۱۲نگهبانان معبد بزرگ برحسب خانواده‌هایشان گروه‌بندی شده بودند و مانند بقیّهٔ لاویان وظایفی به ایشان محول شده بود. **۱۳**ایشان برحسب خانواده‌ها چه بزرگ و چه کوچک برای نگهبانی دروازه‌ها قرعه‌کشی کردند. **۱۴**قرعهٔ دروازهٔ شرقی به شلمیا افتاد. ایشان همچنین برای پسر او زکریا که مشاوری تیز هوش بود قرعه کشیدند و دروازهٔ شمالی به نام او افتاد. **۱۵**عوبید اَدوم برای نگهبانی دروازهٔ جنوبی و پسرهایش را مسئول نگهبانی از انبارها کردند. **۱۶**قرعهٔ دروازهٔ غربی و دروازهٔ شَلَکَتْ، در جاده‌ای که به طرف بالا می‌رفت به نام شفیم و حوسه درآمد. وظیفهٔ دروازه‌بانان به نوبت تعیین می‌شد. **۱۷**هر روز شش نفر از لاویان در شرق و چهار نفر به طرف شمال، و چهار نفر به طرف جنوب و دو گروه دو نفره در انبارها نگهبانی می‌دادند. **۱۸**در حیاط غربی چهار نفر در جاده و دو نفر در حیاط نگهبانی می‌کردند. **۱۹**ایشان گروههای نگهبانان بودند که از نسلهای قورح و مراری برگزیده شده بودند.

خزانه‌دارها، افسران و داوران

۲۰اخیا از خانوادهٔ لاوی، مسئول خزانهٔ معبد بزرگ و همچنین خزانهٔ هدایای وقفی بود. **۲۱**لادان، یکی از پسران جرشون، جدّ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چندین خانواده، از جمله یحیئیل بود. **۲۲**دو پسر دیگر یحیئیل: زیتام و برادرش، یوئیل که مسئول خزانه و انبار معبد بزرگ بودند. **۲۳-۲۴**همچنین وظایفی به عهده خاندان عمرام، یصهار، حبرون و عُزیئیل گذاشته شده بود. شبوئیل پسر جرشوم پسر موسی مسئول ارشد خزانه بود. **۲۵**شبوئیل بوسیلهٔ الیعزر، برادر جرشوم با شلومیت فامیل بود. الیعزر پدر رحبیا بود، رحبیا پدر یشیا بود، یشیا پدر یورام بود، یورام پدر زکری بود و زکری پدر شلومیت بود. **۲۶**شلومیت و برادرانش مسئول هدایای اهدایی به خداوند از طرف داوود پادشاه، رهبران خانواده‌ها و خاندانها و افسران ارتش بودند. **۲۷**ایشان مقداری از غنایم جنگی را برای نگهداری از معبد بزرگ هدیه دادند. **۲۸**شلومیت و خانوادهٔ او مسئول تمام هدایایی که برای استفاده در معبد بزرگ تقدیم شده بود، بودند. از جمله از هدایایی که سموئیل رائی و شائول پسر قیس، ابنیر پسر نیر و یوآب پسر صرویه اهدا کرده بودند، مراقبت می‌کردند.

وظایف سایر لاویان

۲۹از خانوادهٔ یصهار، کننیا و پسرانش مسئول اجرا و دادرسی برای مردم اسرائیل بودند.

۳۰از خاندان حبرون حشبیا و برادرانش و هزار و هفتصد نفر مرد توانا از قسمت غربی رود اردن در اسرائیل را زیر نظر داشتند و کارهای خداوند و خدمات به پادشاه را بجا می‌آوردند. **۳۱-۳۲**یریا رهبر خاندان حبرون بود در سال چهلم سلطنت داوود شجره‌نامهٔ خاندان حبرون مورد بررسی قرار گرفت و سربازان بارزی از این خاندان که در یعزیر جلعاد زندگی می‌کردند، یافت شدند. داوود پادشاه دو هزار و هفتصد نفر از مردان برجسته و رهبران خانوادهٔ یریا را برگزید و مسئول امور اداری، مذهبی و مسائل اجتماعی در اسرائیل در شرق رود اردن و سر زمین رئوبینیان و جادیان و نصف طایفهٔ منسی کرد.

سازمانهای نظامی و اجتماعی

۲۷ این است فهرست سران خانواده‌ها و رهبران خاندانهای اسرائیل و افسران ارتش که امور اداری کشور را انجام می‌دادند. هر ماه یک گروه بیست و چهار هزار نفری زیر نظر فرمانده آن ماه انجام وظیفه می‌کردند.

۲-۳ یشبعام، پسر زبدیئیل فرماندهٔ گروه اول برای ماه اول و تعداد گروه او بیست چهار هزار نفر بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او از نسل فارص و فرماندهٔ کلّ ارتش برای ماه اول بود.
۴ دودای اخوخی رهبر گروه ماه دوم بود، مقلوت افسر
ارشد او بود، تعداد این گروه بیست و چهار هزار
نفر بود.
۵ فرماندهٔ سوم برای ماه سوم سال بنایاهو، پسر یهویاداع
کاهن بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر
بود. ۶بنایا همچنین فرمانده سی نفر از رهبران سپاه
داوود بود و ادارهٔ گروه او را پسرش، عمیزاباد به
عهده داشت.
۷ فرماندهٔ چهارم برای چهارمین ماه عسائیل، برادر یوآب
بود و پسرش، زبدیا جانشین او شد. تعداد این گروه
بیست و چهار هزار نفر بود.
۸ فرماندهٔ پنجم برای پنجمین ماه شمهوت یزراحی بود و
تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر بود.
۹ فرماندهٔ ششم برای ششمین ماه حیرا، پسر عقیش فقوعی
بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر بود.
۱۰ فرماندهٔ هفتم برای هفتمین ماه حالص فلونی، از طایفهٔ
افرایم بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر
بود.
۱۱ فرماندهٔ هشتم برای هشتمین ماه سبکای حوشاتی، از
خانوادهٔ زارح بود و تعداد گروه او بیست و چهار
هزار نفر بود.
۱۲ فرماندهٔ نهم برای نهمین ماه ابیعزر عناتوتی، از طایفهٔ
بنیامین بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر
بود.
۱۳ فرماندهٔ دهم برای دهمین ماه مهرای نطوفاتی از خانوادهٔ
زارح بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر
بود.
۱۴ فرماندهٔ یازدهم برای یازدهمین ماه بنایای فرعاتونی، از طایفهٔ
افرایم بود و تعداد گروه او بیست و چهار هزار نفر بود.
۱۵ فرماندهٔ دوازدهم برای دوازدهمین ماه خلدای نطوفاتی،
از خانوادهٔ عتنئیل بود و تعداد گروه او بیست و
چهار هزار نفر بود.

رؤسای طایفه‌ها

۲۲-۱۶رؤسای طایفه‌های اسرائیل اینها بودند:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

طایفه	رئیس طایفه
رئوبین،	الیعزر، پسر زکری
شمعون،	شفطیا، پسر معکه
لاوی،	حشبیا، پسر قموئیل
هارون،	صادوق
یهودا،	الیهو یکی از برادران داوود
یساکار،	عُمری، پسر میکائیل
زبولون،	یشمعیا، پسر عوبدیا
نفتالی،	یریموت، پسر عزرئیل
افرایم،	هوشع، پسر عزریا
نصف منسی،	یوئیل، پسر فدایا
نیمهٔ دیگر منسی، در جلعاد،	یدو پسر زکریا
بنیامین،	یعسیئیل، پسر ابنیر
دان،	عزرئیل، پسر یروحام

۲۳داوود اشخاص کمتر از بیست سال را سر شماری نکرد، زیرا خداوند وعده داده بود که جمعیّت اسرائیل را مانند ستارگان آسمان بی‌شمار کند. **۲۴**یوآب، پسر صرویه سرشماری را آغاز کرد، امّا آن را ناتمام گذاشت. با این وجود خشم خدا بر اسرائیل فرود آمد و آمار کلّی هرگز در دفتر تاریخ ثبت نشد.

ناظران دارایی پادشاه

۲۵عزموت، پسر عدیئیل مسئول خزانهٔ پادشاه بود. یوناتان پسر عزیا مسئول خزانهٔ کشور، شهرها، روستاها و قلعه‌ها بود. **۲۶**عَزری، پسر کلوب سرپرست کارگران کشاورز و شخم زدن زمین بود **۲۷**شمعی راماتی، سرپرست تاکستانها بود، و مسئول محصولات تاکستان زبدی شِفماتی بود. **۲۸**بعل حانان جدیری مسئول درختان زیتون و چنار بود و مسئول انبار روغن زیتون یوآش بود. **۲۹**شطرای شارونی مسئول رمه‌هایی که در دشت شارون چرا می‌کردند بود و شافاط، پسر عدلایی مسئول رمه‌هایی بود که در درّه می‌چریدند. **۳۰**عوبیل اسماعیلی مسئول نگهداری از شترها بود و یحدیای میرونوتی از الاغها نگهداری می‌کرد. یازیز حاجری ناظر گلّه‌ها بود. **۳۱**همهٔ این افراد سرپرستان اموال داوود پادشاه بودند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مشاوران داوود

۳۲یوناتان عموی داوود، مشاوری دانا و خردمند بود. او به
اتّفاق یحیئیل، پسر حَکْمُونی مسئول آموزش پسران پادشاه بود.
۳۳اخیتوفل مشاور پادشاه و حوشای ارکی دوست پادشاه بود
۳۴بعد از مرگ اخیتوفل یهویاداع، پسر بنایاهو و ابیاتار مشاور
شدند. یوآب فرمانده لشکر پادشاه بود.

نقشهٔ ساختمان معبد بزرگ

۲۸ داوود تمام مقامات دولتی اسرائیل، رهبران خاندانها،
رهبران گروههایی که پادشاه را خدمت می‌کردند،
فرماندهان گروه هزار نفری و صد نفری، سرپرستان املاک و
گلّهٔ پادشاه و همچنین سرپرستان پسران پادشاه، درباریان، مردان
شجاع و سربازان ورزیده در اورشلیم را گرد هم آورد.
۲آنگاه داوود پادشاه برپا ایستاد و گفت: «من در دل داشتم
که معبدی برای صندوق پیمان خداوند و پای‌انداز خدایمان
بسازم، من برای ساختن آن تدارک دیده‌ام. **۳**امّا خدا به من
گفت که تو نباید برای من خانه‌ای بسازی، زیرا تو رزمنده‌ای و
خون ریخته‌ای. **۴**با این وجود خداوند خدای اسرائیل، از میان
همهٔ فامیلم مرا برگزید که تا ابد بر اسرائیل پادشاه باشم و او قوم
یهودا را به رهبری برگزید. و از قوم یهودا خانوادهٔ مرا و از میان
پسران پدرم از من خشنود گشت تا مرا پادشاه اسرائیل کند.
۵خداوند به من پسران بسیاری داد و از میان ایشان سلیمان را
برگزید تا بر تخت سلطنت خداوند در اسرائیل بنشیند.
۶«خداوند به من گفت: 'پسر تو سلیمان، کسی است که
معبد بزرگ مرا خواهد ساخت. من او را برگزیده‌ام تا پسر من
باشد و من پدر او خواهم بود. **۷**اگر او مانند امروز به پیروی از
فرامین و دستورات من ادامه دهد، پادشاهی او را برای همیشه
استوار خواهم کرد.'
۸«پس اکنون ای قوم من در حضور خدایمان و در برابر همهٔ
اسرائیل که قوم خدا هستید به شما می‌گویم تا از هر آنچه
که خداوند خدایمان گفته است، با دقّت پیروی کنید تا شما
بتوانید مالک این سرزمین خوب باشید و آن را به نسلهای آینده
تا ابد بسپارید.»

نصایح داوود به سلیمان

۹داوود به سلیمان گفت: «تو پسرم سلیمان، خدای پدران
خود را بشناس و او را با تمام دل و با تمام فکر خدمت کن،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیرا خداوند تمام قلبها را جستجو می‌کند و همهٔ نقشه‌ها و اندیشه‌ها را می‌فهمد. اگر به دنبال او بروی او را خواهی یافت، امّا اگر او را ترک کنی، او هم تو را برای همیشه رها خواهد ساخت. **۱۰**تو باید بدانی که خداوند تو را برگزیده تا معبد مقدّس را بسازی. توانا باش و آن را بساز.»

۱۱آنگاه داوود به پسرش سلیمان نقشهٔ دالانهای معبد بزرگ و خانه‌ها، خزانه‌ها، اتاقهای طبقهٔ دوم و اتاقهای درونی و اتاق تخت رحمت را به او داد. **۱۲**او همچنین تمام نقشه‌هایی را که در فکرش بود در مورد حیاط و اتاقهای اطراف آن و انبارهای لوازم معبد بزرگ و هدایایی که به خداوند تقدیم می‌شدند داشت به او داد. **۱۳**داوود همچنین برای سازماندهی کاهنان و وظایف لاویان که کارهای معبد بزرگ را می‌کردند و از ظروف معبد بزرگ مواظبت می‌کردند برنامه‌هایی به سلیمان داد. **۱۴–۱۵**او برای ساختن ظروف از طلا و نقره وزن آنها را مشخص کرد: وزن چراغهای طلا و پایه‌هایشان، وزن طلا برای هریک از چراغها و پایه‌اش، وزن نقره برای هر چراغ و پایه‌اش طبق استفاده‌ای که در مراسم از آنها می‌شود، **۱۶**وزن نقره برای میزها و هر میز طلا که روی آن نان اهدایی به خدا را قرار می‌دادند، **۱۷**طلای خالص برای چنگالها، لگنها و فنجانها و برای کاسه‌های طلایی به اندازه و وزن هر کدام، **۱۸**وزن طلای خالص برای قربانگاه بُخور، همچنین نقشه برای ارابهٔ فرشتگان نگهبان که بالهایشان را روی صندوق پیمان گسترده بودند. **۱۹**داوود پادشاه گفت: «همهٔ این نوشته با راهنمایی خداوند بوده است او نقشهٔ همهٔ کارها را برای من روشن کرد.»

۲۰داوود همچنین به پسرش، سلیمان گفت: «توانا و دلیر باش و عمل کن. هراسان مباش و ترسان مشو، زیرا خداوند خدا، خدای من با توست. او تو را ترک نخواهد کرد و تنها نخواهد گذاشت تا تمام کارهای معبد بزرگ تمام شوند. **۲۱**گروههای کاهنان و لاویان برای همهٔ خدمات معبد بزرگ اینجا هستند و با تو مردان داوطلب ماهر برای هر کاری آماده‌اند، همچنین همهٔ افسران و مردم زیر فرمان تو هستند.»

هدایا برای ساختن معبد بزرگ

۲۹ داوود پادشاه به تمام کسانی‌که آنجا بودند گفت: «پسر من، سلیمان که خدا تنها او را برگزید، جوان و بی‌تجربه است و کاری که باید انجام شود عظیم است، زیرا این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

معبد بزرگ برای انسان نیست بلکه برای خداوند است. **۲**پس من برای معبد بزرگ تا آنجا که توانایی داشتم، تدارک دیده‌ام. طلا برای وسایل طلایی، نقره برای ساختن وسایل نقره‌ای، برنز برای وسایل برنزی، آهن برای ساختن وسایل آهنی و چوب برای کارهای چوبی و مقدار زیادی عقیق و سنگهای زینتی، سنگ سرمه، سنگهای رنگی، انواع سنگهای گرانبها و مرمر فراوان. **۳**به علاوهٔ آنچه برای معبد بزرگ خدا تدارک دیده‌ام، من خزانه‌ای از طلا و نقره دارم که به‌خاطر عشقی که به معبد بزرگ دارم، آن را اهدا کرده‌ام **۴**من معادل صد و ده تن طلای خالص و معادل دویست و شصت تن نقره خالص برای دیوارهای معبد بزرگ **۵**و برای ساختن اشیایی که صنعتگران خواهند ساخت داده‌ام. چه کسی چنین هدیهٔ سخاوتمندانه‌ای به خدا تقدیم می‌کند؟»

۶-۷آنگاه رؤسای طایفه‌ها و خاندانها و فرماندهان ارتش و سرپرستان دارایی پادشاه معادل صد و نَود تن طلا، سیصد و هشتاد تن نقره، ششصد و هفتاد و پنج تن برنز و سه هزار و هفتصد و پنجاه تن آهن برای کارهای معبد بزرگ هدیه دادند **۸**هرکس سنگ گرانبهایی داشت، آن را به خزانهٔ معبد بزرگ که مسئولش یحیئیل جرشونی از طایفهٔ لاوی بود، داد. **۹**آنگاه مردم شادمانی کردند، زیرا ایشان داوطلبانه و با تمام دل به خداوند هدیه داده بودند. داوود پادشاه نیز بسیار شادمان شد.

نیایش داوود به خدا

۱۰داوود پادشاه در برابر جمعیّت خداوند را ستایش کرد. او گفت: «ای خداوند خدای جدّ ما یعقوب، تو باید جاودانه ستایش شوی، **۱۱**ای خداوند، عظمت، قدرت، جلال، پیروزی و شکوه از آن توست و هر آنچه در زمین و آسمان است، از آن توست. پادشاهی از آن توست، تو بر فراز همه سر برافراشته‌ای. **۱۲**ثروت و احترام از تو سرچشمه می‌گیرند و تو بر همه فرمانروایی. توانایی و قدرت در دست توست، و این در دست توست که بزرگی و به همه نیرو می‌بخشی. **۱۳**اکنون ای خدای ما، تو را سپاس می‌گوییم و نام با شکوه تو را نیایش می‌کنیم.

۱۴«امّا من کیستم و مردم من کیستند که قادرند این هدایا را داوطلبانه به تو تقدیم کنند؟ زیرا همه‌چیز از تو سرچشمه می‌گیرد و از مال تو به خودت داده‌ایم. **۱۵**زیرا ما در برابر تو بیگانه و تبعیدی هستیم، همان‌گونه که اجداد ما بودند، روزهای ما در روی زمین چون سایه‌ای است بدون امید. **۱۶**ای خداوند خدای ما! آنچه ما

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با فراوانی برای ساختن معبدی به نام مقدّس تو تدارک دیده‌ایم از
دست تو آمده و همهٔ از آن توست. **۱۷**ای خدای من، من می‌دانم
که تو دل را آزمایش می‌کنی و از راستان شادمان می‌گردی، در
راستی قلبم، من آزادانه همهٔ این کارها را کرده‌ام، اکنون می‌بینم
مردم تو هم که در اینجا هستند، با میل و شادی به تو هدایا تقدیم
می‌کنند. **۱۸**ای خداوند خدای اجداد ما ابراهیم، اسحاق و یعقوب،
چنین هدف و اندیشه‌هایی را تا ابد در دلهای قوم خود نگه‌دار و
دلهایشان را به سوی خود رهنمایی فرما **۱۹**و به پسرم، سلیمان قلبی
پر از اشتیاق ده تا فرمانها، دستورات و قوانین تو را بجا آورد تا معبد
بزرگی را که من برای آن تدارک دیده بودم بسازد.»
۲۰آنگاه داوود به مردم گفت: «خداوند خدایتان را ستایش
کنید.» و همهٔ مردم خداوند خدای نیاکانشان را ستایش کردند
و در برابر خداوند و پادشاه به خاک افتادند و نیایش کردند.
۲۱روز بعد برای خداوند قربانی کردند و هدایای سوختنی تقدیم
نمودند. هزار گاو، هزار قوچ و هزار برّه با هدایای نوشیدنی و
برای تمام اسرائیل با فراوانی قربانی کردند. **۲۲**ایشان در آن روز
با شادی فراوان در حضور خداوند خوردند و نوشیدند.

سلیمان، پادشاه اسرائیل

آنگاه مردم سلیمان، پسر داوود را برای دومین بار به عنوان پادشاه
خود اعلام کردند و او را به عنوان فرمانروا و صادوق را به عنوان
کاهن مسح نمودند. **۲۳**آنگاه سلیمان به جای پدرش داوود بر
تخت خداوند نشست و کامیاب شد و همهٔ اسرائیل از او اطاعت
کردند. **۲۴**تمام رهبران و مردان دلاور و همچنین پسران داوود
پادشاه وفاداری خود را به سلیمان پادشاه اعلام داشتند. **۲۵**خداوند
سلیمان را در نظر اسرائیل بزرگ کرد و به او چنان شکوه شاهانه‌ای
داد که به هیچ پادشاهی قبل از او داده نشده بود.

خلاصهٔ پادشاهی داوود

۲۶–۲۷داوود، پسر یَسی بر تمام اسرائیل سلطنت کرد، مدّت
سلطنت او بر اسرائیل چهل سال بود او هفت سال در حبرون و
سی و سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. **۲۸**آنگاه او در پیری،
با عمری دراز، با ثروت و احترام درگذشت و سلیمان پسرش
جانشین او شد. **۲۹–۳۰**کارهای داوود پادشاه از آغاز تا پایان،
در اسناد سموئیلِ رائی، ناتانِ نبی و جادِ رائی با تمام رویدادها،
چگونگی سلطنت او و توانایی‌ها و وقایعی که برای او و اسرائیل
و تمام سرزمینهای اطراف رخ داد، نوشته شده‌اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب دوم تواریخ

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۳۶				

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب دوم تواریخ

معرّفی کتاب

کتاب دوم تواریخ دنبالهٔ کتاب اول تواریخ است. این کتاب حکومت سلیمان پادشاه و شورش طایفه‌های شمالی را که به رهبری یربعام، علیه رحبعام پسر و جانشین سلیمان پادشاه صورت گرفت، شرح می‌دهد. این کتاب همچنین شامل تاریخ پادشاهی یهودا تا سقوط اورشلیم در سال پانصد و هشتاد و شش قبل از میلاد، می‌باشد.

تقسیم‌بندی کتاب

سلطنت سلیمان ۱:۱-۹:۳۱
الف- سالهای نخستین ۱:۱-۱۷
ب- معبد بزرگ ساخته می‌شود ۲:۱-۷:۱۰
پ- سالهای پایانی ۷:۱۱-۹:۳۱
شورش طایفه‌های شمالی ۱۰:۱-۱۹
پادشاهان یهودا ۱۱:۱-۳۶:۱۲
سقوط اورشلیم ۳۶: ۱۳-۲۳

دعای سلیمان پادشاه برای خردمندی

(اول پادشاهان ۳:۱-۱۵)

۱ سلیمان پسر داوود، پادشاهی خود را استوار کرد. خداوند
خدای او، با وی بود و او را بسیار قوی ساخت.
۲سلیمان تمام اسرائیل، فرماندهان گروههای هزار نفری و صد
نفری، همهٔ رهبران اسرائیل و رؤسای خانواده‌ها را فراخواند.
۳آنگاه سلیمان و همهٔ مردم به بالای تپّه‌ای که در جبعون بود،
رفتند؛ زیرا خیمهٔ مقدّس خداوند که موسی، بندهٔ خداوند آن
را در بیابان ساخته بود، در آنجا بود.
۴امّا داوود در اورشلیم مکانی برای صندوق پیمان آماده و در
آنجا خیمه‌ای برپا کرده بود و صندوق پیمان خدا را از قریت
یعاریم به آنجا منتقل کرده بود. **۵**قربانگاه برنزی که بصلئیل

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پسر اوری، نوهٔ حور ساخته بود، در برابر خیمهٔ مقدّس خداوند در جبعون بود. سلیمان و جماعت در آنجا نیایش کردند.
۶سلیمان به سوی قربانگاه برنزی که در مقابل خیمهٔ مقدّس بود، به حضور خداوند رفت و روی آن هزار قربانی سوختنی تقدیم کرد.
۷شب هنگام، خداوند به سلیمان ظاهر شد و به او گفت: «چه می‌خواهی تا به تو بدهم؟»
۸سلیمان به خدا گفت: «تو نسبت به پدرم داوود، همیشه محبّت پایدار نشان دادی و مرا به جای او پادشاه کردی.
۹ای خداوند خدا، بگذار وعده‌ای را که به پدرم داوود دادی، اکنون انجام پذیرد، زیرا تو مرا پادشاه مردمی کردی که مانند غبار زمین بی‌شمارند. ۱۰اکنون به من خرد و دانشی را که برای رهبری ایشان نیاز دارم، ببخش. چون کیست که بتواند این قوم بزرگ تو را رهبری کند؟»
۱۱خدا به سلیمان پاسخ داد: «چون این خواستهٔ دل توست و تو دارایی و توانگری و احترام یا جان کسانی‌که از تو متنفّرند یا عمر طولانی نخواسته‌ای، بلکه خرد و دانش برای خود درخواست کرده‌ای تا بتوانی قوم مرا، که تو را پادشاه آنها کرده‌ام، فرمانروایی کنی، ۱۲من به تو خرد و دانش خواهم داد و همچنین چنان دارایی و توانگری و احترامی به تو خواهم داد که هیچ پادشاهی قبل از تو نداشته و بعد از تو نیز نخواهد داشت.»

ثروت و قدرت سلیمان
(اول پادشاهان ۱۰:۲۶-۲۹)

۱۳پس سلیمان از بالای تپّهٔ جبعون، از برابر خیمهٔ مقدّس به اورشلیم بازگشت و بر اسرائیل سلطنت نمود. ۱۴سلیمان به جمع‌آوری ارّابه‌ها و اسبها پرداخت، او هزار و چهارصد ارّابه و دوازده هزار اسب داشت که در شهرهای ارّابه‌ها و در اورشلیم نزد خود، مستقر کرده بود. ۱۵پادشاه طلا و نقره را در اورشلیم مانند سنگ ارزان کرد و چوب سدر به فراوانی چوب چنار در تپّه‌های یهودا. ۱۶سلیمان اسبها را از مصر و سیسل وارد می‌کرد و بازرگانان پادشاه، آنها را به بهایی معیّن خریداری می‌کردند. ۱۷ایشان از مصر ارّابه وارد می‌کردند و سپس آنها را هریک به قیمت ششصد تکهٔ نقره و هر اسب را به قیمت صد و پنجاه تکهٔ نقره به کشور پادشاهان حِتّی و سوریه صادر می‌کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمادگی برای ساختن معبد بزرگ
(اول پادشاهان ۵:۱-۱۸)

۲ سلیمان تصمیم گرفت معبدی برای پرستش خداوند و
کاخ پادشاهی برای خود بسازد. **۲**سلیمان هفتاد هزار
نفر را برای حمل مصالح ساختمانی، هشتاد هزار نفر را برای
سنگتراشی در تپّه‌ها و سه هزار و ششصد نفر سر کارگر برای
نظارت آنها گماشت.
۳سلیمان برای حیرام، پادشاه صور، پیام فرستاد: «همان‌طور
که برای پدرم، داوود الوار سدر فرستادی تا برای خود خانه‌ای
بسازد و در آن زندگی کند، برای من نیز بفرست. **۴**اکنون من
در شرف ساختن معبدی برای احترام خداوند خدایم هستم که
به او تقدیم کنم برای سوزاندن بُخور خوشبو، برای اهدای دایمی
نان مقدّس و قربانی‌های سوختنی در هر صبح و عصر روزهای
سبت و در ماه نو و جشن‌های معیّن شدهٔ خداوند خدای ما؛
این فرمان خداوند به اسرائیل، برای همیشه است. **۵**معبدی که
من خواهم ساخت بزرگ است، زیرا خدای ما بزرگتر از همهٔ
خدایان است. **۶**امّا کیست که بتواند برای او معبدی بسازد؟
زیرا او در آسمان، در بالاترین آسمانها نیز نمی‌گنجد. پس من
کیستم که معبدی برای او بسازم؟ به جز مکانی که در حضور
وی بُخور بسوزانند. **۷**پس اکنون مردی ماهر که با طلا، نقره،
برنز و آهن و همچنین در کنده‌کاری آزموده باشد و بتواند با
پارچه‌های بنفش، قرمز و آبی کار کند، بفرست تا با کارگران
ماهری که در نزد من در یهودا و اورشلیم هستند باشد، این
کارگران را پدرم داوود آماده کرده بود. **۸**همچنین از لبنان
الوار سدر، صنوبر و صندل بفرست، زیرا می‌دانم که بندگان
تو در بریدن الوار لبنان ماهر هستند. بندگان من با بندگان تو
کار خواهند کرد. **۹**چون معبدی که من خواهم ساخت بزرگ
و شگفت‌انگیز خواهد بود، الوار فراوان برای من آماده کن.
۱۰من برای بندگانت که الوار می‌برند، دوهزار تن گندم کوبیده،
دوهزار تن جو، چهارصد هزار لیتر شراب و چهارصد هزار لیتر
روغن زیتون خواهم داد.»
۱۱آنگاه حیرام پادشاه صور، در نامه‌ای به سلیمان، چنین
پاسخ داد: «چون خداوند قوم خود را دوست دارد، تو را
پادشاه ایشان کرده است.» **۱۲**حیرام همچنین گفت: «ستایش
بر خداوند خدای اسرائیل، که آسمان و زمین را آفرید، که به

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوود پادشاه چنین پسر خردمندی داده است که پر از دانش و بینش است که معبدی برای خداوند و کاخ پادشاهی برای خود خواهد ساخت. **۱۳**من استادی خردمند و ماهر، به نام حورام نزد شما فرستاده‌ام. **۱۴**مادر او از طایفهٔ دان و پدرش از اهالی صور است. او در مورد کار کردن باطلا، نقره، برنز، آهن، سنگ و چوب و پارچه‌های بنفش، آبی و پارچه‌های مرغوب آموزش دیده است. او می‌تواند هرگونه کنده‌کاری و طراحی را که به او واگذار شود با همکاری هنرمندان شما و هنرمندان سرورم، پدر شما داوود، انجام دهد. **۱۵**در مورد گندم، جو، شراب و روغن که سرورم فرموده بود، می‌توانید آن را برای خدمتگذاران خود بفرستید. **۱۶**ما آنچه الوار از لبنان نیاز داشته باشید خواهیم برید و آنها را به صورت دستهٔ الواری به هم پیوسته و شناور به بندر یافا خواهیم فرستاد، شما آنها را به اورشلیم ببرید.»

ساختن معبد بزرگ شروع می‌شود

(اول پادشاهان ۶:۱-۳۸)

۱۷آنگاه سلیمان تمام بیگانگانی را که در سرزمین اسرائیل زندگی می‌کردند، سرشماری کرد. مثل آماری که پدرش داوود گرفته بود. تعداد بیگانگان صد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر بود. **۱۸**هفتاد هزار نفر از آنان را به کارگری، هشتاد هزار نفر را به سنگتراشی در کوهپایه‌ها و سه هزار و ششصد نفر را به عنوان ناظر گماشت تا مردم را مجبور به کار کنند.

سلیمان معبد بزرگ را می‌سازد

۳ سلیمان پادشاه، ساختن معبد بزرگ را در اورشلیم بر بالای کوه موریا -یعنی همان جایی که خداوند به پدرش داوود ظاهر شده بود، درست در مکانی که داوود تعیین کرده بود یعنی در خرمنگاه ارنان یبوسی- آغاز کرد. **۲**او در روز دوم در ماه دوم سال چهارم سلطنت خود به ساختن آغاز کرد. **۳**این است اندازه‌هایی که سلیمان برای ساختن معبد بزرگ به کار برد: درازای آن بیست و هفت متر و پهنای آن نُه متر بود. **۴**اتاق ورودی به پهنای معبد بزرگ یعنی نُه متر و ارتفاع پنجاه و چهار متر بود. او داخل آن را با طلای خالص روکش کرد. **۵**دیوارهای اتاق اصلی را با چوب سدر پوشاند و آنها را با طلای مرغوب روکش کرد، روی آنها شکل درخت خرما و زنجیر طراحی شده بود. **۶**پادشاه معبد بزرگ را با سنگهای زیبای گرانبها و طلای سرزمین فروایم تزئین کرد. **۷**او تیرها،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آستانه‌ها، دیوارها و درهای خانه را با طلا روکش کرد و بر روی دیوارها فرشتگان نگهبان حکاکی کرد. **۸**او مقدّسترین مکان را ساخت، پهنا و درازای آن نُه متر بود که برابر با پهنای معبد بزرگ بود. **۹**وزن میخهای طلایی معادل ششصد گرم بود. اتاق فوقانی را نیز با طلای خالص روکش کرده بود.

۱۰در مقدّسترین مکان معبد بزرگ، او دو فرشتهٔ نگهبان ساخت و آنها را با طلا پوشاند. **۱۱**طول بالهای فرشتگان نگهبان هشت متر و هشتاد سانتیمتر بود که بال یکی دو متر و بیست سانتیمتر و به دیوار معبد بزرگ می‌رسید و بال دیگرش دو متر و بیست سانتیمتر بود که به بال فرشتهٔ نگهبان دیگر برمی‌خورد. **۱۲**فرشتهٔ نگهبان دیگر، یک بالش دو متر و بیست سانتیمتر بود که به دیوار اتاق می‌رسید و همچنین بال دیگرش دو متر و بیست سانتیمتر بود که به بال فرشتهٔ نگهبان اول وصل می‌شد. **۱۳**بالهای فرشتگان نگهبان هشت متر و هشتاد سانتیمتر بود. فرشتگان نگهبان بر پاهای خود ایستاده بودند و رویشان به طرف در خانه بود. **۱۴**سلیمان پرده‌ای از کتان نازک به رنگ بنفش، قرمز، و آبی برای مقدّسترین مکان ساخت و روی آن تصویر فرشتگان نگهبان را نقش کرد.

دو ستون برنزی
(اول پادشاهان ۷:۱۵-۲۲)

۱۵جلوی خانه دو ستون ساخت که طول آنها پانزده متر و نیم بود و سر ستونهایی به طول دو متر و بیست سانتیمتر روی آنها بود. **۱۶**او زنجیرهایی ساخت و در بالای ستونها پیچید و صد انار ساخت و به زنجیرها وصل کرد. **۱۷**او ستونها را جلوی معبد بزرگ قرار داد، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ، ستون طرف راست را یاکین و ستون سمت چپ را بوعز نامید.

وسایل معبد بزرگ
(اول پادشاهان ۷:۲۳-۵۱)

۴ او قربانگاهی از برنز ساخت که درازای آن نُه متر و پهنای آن نُه متر و ارتفاع آن چهار متر و نیم بود. **۲**او همچنین حوض گِرد برنزی ساخت که قطرش چهار متر و چهل سانتیمتر و ارتفاعش دو متر و بیست سانتیمتر بود و پیرامونش سیزده متر و بیست سانتیمتر بود. **۳**گرداگرد لبهٔ خارجی حوض، با دو ردیف، یکی بر روی دیگری تزئین شده بود. این ردیف‌ها به شکل گاو نر بودند که با حوض یکپارچه بود. **۴**این حوض

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر دوازده گاو نر ایستاده بود، سه گاو نر به طرف شمال، سه به طرف غرب و سه به طرف جنوب و سه به طرف شرق قرار داشتند. **۵**ضخامت دیوارهٔ حوض به پهنای کف دست بود. لبهٔ آن به شکل لبهٔ جام و خود حوض به شکل گل سوسن ساخته شده بود. ظرفیت آن بیش از شصت هزار لیتر بود. **۶**او همچنین ده حوضچه ساخت که پنج عدد آنها را در سمت راست و پنج عدد دیگر را در سمت چپ قرار داد. در این حوضچه‌ها قربانی سوختنی را می‌شستند، آب حوض بزرگ برای شست‌وشوی کاهنان بود.

۷ده چراغدان طلا را طبق مشخصات آنها ساخت. پنج عدد آنها را در طرف راست و پنج عدد دیگر آنها را در طرف چپ معبد بزرگ قرار داد. **۸**ده عدد میز ساخت و آنها را در معبد بزرگ گذاشت، پنج میز را در سمت راست و پنج میز دیگر را در طرف چپ قرار داد. او یکصد کاسهٔ طلا ساخت.

۹او حیاطی برای کاهنان ساخت و حیاط بزرگ و درهایی برای حیاطها ساخت و آنها را با برنز روکش کرد. **۱۰**او حوض را در گوشهٔ جنوب شرقی معبد بزرگ قرار داد.

۱۱حورام دیگها، بیلها و کاسه‌ها ساخت.

پس او کارهایی را که برای سلیمان پادشاه در معبد بزرگ انجام می‌داد، به پایان رساند که عبارت بودند از:

۱۲دو ستون؛ کاسه‌ها و دو سر ستون که در بالای ستونها بودند و شبکه‌هایی که دو جام سر ستونها را پوشانده بودند **۱۳**چهارصد انار برای دو شبکه؛ برای هر شبکه دو ردیف انار که روی جامها را می‌پوشاند.

۱۴پایه‌ها و حوضچه‌های آنها؛

۱۵حوض بزرگ و دوازده گاو زیر آن؛

۱۶حورام، دیگها، بیلها، چنگالها و تمام وسایل دیگر را با برنز برّاق، به دستور سلیمان پادشاه، برای معبد بزرگ ساخت.

۱۷به دستور پادشاه، اینها در دشت اردن در زمین خاک رُس بین سُکوّت و صرده ریخته‌گری کردند. **۱۸**سلیمان همهٔ اینها را به مقدار زیاد ساخت که وزن برنز آنها محاسبه نشد.

۱۹پس سلیمان هر آنچه را در معبد بزرگ بود ساخت، قربانگاه طلا، میز نان مقدّسی که به خدا تقدیم می‌شد. **۲۰**چراغدانها و پایه‌هایشان از طلای خالص بود که در جلوی مقدّسترین مکان مطابق برنامه روشن شوند. **۲۱**گُلها، چراغها، انبرها را از طلای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خالص ساخت؛ **۲۲**گُلگیرها، کاسه‌ها و قاشقها و آتشدانها را از طلای خالص ساخت. درِ خارجی معبد بزرگ و درِ مقدّسترین مکان نیز روکش طلا شده بود.

۵ وقتی همهٔ کارهایی که سلیمان برای معبد بزرگ کرد پایان گرفت، سلیمان چیزهایی را که پدرش، داوود وقف کرده بود و طلا، نقره و همهٔ ظروف را در خزانهٔ معبد بزرگ گذاشت.

آوردن صندوق پیمان خداوند به معبد بزرگ
(اول پادشاهان ۸:۱-۹)

۲آنگاه سلیمان رهبران اسرائیل، سران طایفه‌ها و خانواده‌ها را برای آوردن صندوق پیمان خداوند از شهر داوود در صهیون، به اورشلیم فراخواند. **۳**تمام مردان اسرائیل در عید خیمه‌ها که در ماه هفتم برگزار می‌شد، نزد پادشاه گرد آمدند. **۴**هنگامی‌که همهٔ رهبران اسرائیل آمدند، لاویان صندوق پیمان را برداشتند. **۵**صندوق پیمان، خیمهٔ مقدّس و تمام ظروف مقدّسی را که در خیمه بود، کاهنان و لاویان آوردند. **۶**آنگاه سلیمان پادشاه و تمام قوم اسرائیل، در برابر صندوق پیمان گرد آمدند و آن‌قدر گاو و گوسفند قربانی کردند که به شمار نمی‌آمد. **۷**پس کاهنان صندوق پیمان خداوند را در جایش در مقدّسترین مکان در زیر بال فرشتگان نگهبان قرار دادند، **۸**بالهای فرشتگان نگهبان بر روی صندوق پیمان و چوبهایی که با آنها آن را حمل می‌کردند، گسترده بودند. **۹**این چوبها آن‌قدر بلند بودند که انتهای آنها از مقدّسترین مکان دیده می‌شد، ولی از حیاط دیده نمی‌شدند و تا به امروز در آنجا هستند. **۱۰**در صندوق پیمان چیزی جز دو لوحی که موسی در کوه سینا -جایی است که خداوند با قوم اسرائیل هنگام خروجشان از مصر پیمان بست- در آن گذاشت، نبود.

شکوه خداوند

۱۱هنگامی‌که کاهنان از قدس بیرون آمدند، -زیرا تمام کاهنانی که حاضر بودند بدون توجّه به گروهی که در آن بودند- خود را پاک کرده بودند. **۱۲**تمام سرایندگان لاوی، یعنی آساف، هیمان، یدوتون، پسران و برادران ایشان، لباسهای کتانی مرغوب پوشیده بودند. ایشان با سنج، بربط و چنگ با صد و بیست کاهن که شیپور می‌نواختند در شرق قربانگاه ایستادند. **۱۳**وظیفهٔ شیپورچی‌ها و سرایندگان این بود که در ستایش و پرستش هم‌نوایی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کنند و هنگامی که آواز ایشان برخاست، با صدای سنج و شیپور و بقیّهٔ سازها، در ستایش خداوند خواندند که:

او نیکوست،

و محبّت او تا ابد پایدار است.

در آن هنگام معبد بزرگ پر از ابر شد. **۱۴**کاهنان به سبب ابر نتوانستند بایستند و خدمت کنند، زیرا شکوه خداوند معبد بزرگ را پُر کرد.

دعای تقدیس معبد بزرگ توسط سلیمان

(اول پادشاهان ۸:۱۲-۲۱)

۶ **آنگاه سلیمان دعا کرد:**

«تو انتخاب کرده‌ای که در ابرها و تاریکی ساکن باشی.

۲اکنون من معبد با شکوهی برای تو ساخته‌ام

که تا ابد در آن زیست کنی.»

۳آنگاه پادشاه روی به مردم کرد و درحالی‌که همه ایستاده بودند، ایشان را برکت داد. **۴**آنگاه گفت: «سپاس خداوند، خدای اسرائیل را! که هرچه را با دهان خود، به پدرم داوود وعده داده بود، با دستهای خود انجام داد، **۵**او به پدرم فرمود: از زمانی که قوم خود را از سرزمین مصر بیرون آوردم، من هیچ شهری را در همهٔ طایفه‌های اسرائیل برنگزیدم که در آن معبدی ساخته شود تا من در آن ستایش شوم و من هیچ مردی را برنگزیدم که فرمانروای قوم من، اسرائیل باشد. **۶**امّا من اورشلیم را برگزیده‌ام که نام من در آنجا باشد، و داوود را برگزیده‌ام که رهبر قوم من، اسرائیل باشد.»

۷سلیمان ادامه داد، «پدرم، داوود در دل داشت تا خانه‌ای برای نام خداوند خدای اسرائیل بسازد. **۸**امّا خداوند به پدرم داوود فرمود: 'بسیار نیکوست که تو در دل داشتی که خانه‌ای برای من بسازی، **۹**امّا تو نباید خانه را بسازی، بلکه پسرت که تولّد خواهد یافت، آن را برای من خواهد ساخت.'

۱۰«اکنون خداوند وعده‌ای را که داده بود، به انجام رسانیده، من به جای پدرم داوود برخاسته‌ام و بر تخت اسرائیل نشسته‌ام. همان‌گونه که خداوند وعده داده بود، من خانه‌ای برای نام خداوند خدای اسرائیل ساخته‌ام. **۱۱**من در آنجا صندوق پیمان را گذاشته‌ام، که پیمان خداوند با مردم اسرائیل است.»

دعای سلیمان

۱۲آنگاه سلیمان در برابر قربانگاه خداوند و در حضور همهٔ قوم اسرائیل، ایستاد و دستهای خود را برافراشت. **۱۳**سلیمان سکوی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برنزی به پهنا و درازای دو متر و بیست سانتیمتر و ارتفاع یک متر و سی سانتیمتر ساخته بود و آن را در وسط حیاط قرار داده بود. سلیمان روی آن ایستاده بود. او در برابر همهٔ قوم اسرائیل زانو زد، دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت **۱۴**و گفت: «ای خداوند خدای اسرائیل! هیچ خدایی مانند تو در زمین و آسمان نیست. پیمان خود را برای تمام بندگانی که با تمام دل نزد تو گام برمی‌دارند، نگاه داشته‌ای و محبّت پایدار خود را نشان داده‌ای. **۱۵**تو وعده‌ای را که به پدرم داوود دادی با دهان گفتی و با دستهایت امروز انجام دادی. **۱۶**پس اکنون ای خداوند خدای اسرائیل، وعدّه‌ای را که به پدرم داوود، بندهٔ خود، داده‌ای نگاه‌دار، هنگامی‌که تو به او فرمودی، اگر پسران تو در همهٔ کارهایشان در حضور من مواظب باشند و مطابق قوانین من در نزد من گام بردارند، همان‌گونه که تو گام برداشتی، همواره یکی از بازماندگان تو بر تخت اسرائیل خواهد نشست. **۱۷**پس اکنون ای خداوند، خدای اسرائیل، سخنانی را که به بنده‌ات داوود گفتی تأیید فرما.

۱۸«امّا آیا براستی خدا با انسان در روی زمین خواهد زیست؟ آسمان و حتّی بالاترین آسمانها گنجایش تو را ندارند، چه رسد به خانه‌ای که من برایت ساخته‌ام. **۱۹**ای خداوند، خدای من! من بندهٔ تو هستم، به دعای من گوش بده و تقاضاهایم را اجابت فرما. **۲۰**این معبد بزرگ را شبانه‌روز مراقبت نما. تو وعده دادی، این مکانی است که تو در آن ستایش خواهی شد، پس هنگامی‌که به سوی این معبد بزرگ دعا می‌کنم، مرا بشنو. **۲۱**نیایش من و قوم خود، اسرائیل را بشنو، هنگامی‌که به سوی این مکان روی می‌کنند. در خانهٔ خود در آسمان، ما را بشنو و ببخش.

۲۲«اگر کسی علیه دیگری مرتکب گناهی شود و نیاز به سوگند باشد و اینجا در مقابل قربانگاه تو سوگند یاد کند، **۲۳**باشد تا تو از آسمان بشنوی و عمل کنی و بندگانت را داوری نمایی و گناهکار را مطابق عمل خودش جزا دهی و بی‌گناهان را بر حسب عدالت ایشان پاداش دهی.

۲۴«اگر قوم تو اسرائیل از دشمنانشان به‌خاطر گناهی که علیه تو مرتکب شده‌اند، شکست بخورند، هنگامی‌که به سوی تو بازگردند و به این معبد بزرگ بیایند، و فروتنانه برای آمرزش نزد تو دعا کنند، **۲۵**باشد که تو از آسمان بشنوی و گناه مردم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود اسـرائیل را ببخشی و ایشان را به سرزمینی که به نیاکان ایشان دادی بازگردانی.
۲۶«هنگامی‌که آسمانها بسته می‌شوند و بارانی نیست، زیرا مردم تو علیه تو گناه ورزیده‌اند، اگر به سوی این مکان نیایش کنند و به سبب مصیبتی که تو بر ایشـان آورده‌ای، نام تو را اعتراف کنند و از گناه خود بازگردند، **۲۷**آنگاه ایشـان را از آسمان بشنو و گناه بندگانت، قوم اسرائیل را ببخشای، به ایشان بیاموز تا راه راستی را بپیمایند و بر سرزمین ایشان باران ببخش، سرزمینی که به عنوان میراث به آنها بخشیده‌ای.
۲۸«هنگامی‌که قحطی در این سرزمین باشد یا بیماری همه‌گیر، یا محصول را بادهای گرم، یا کِرمها و مَلخها نابود کنند، یا هنگامی‌که دشمنان ایشان آنها را در هر شهری محاصره کنند، هر بلایی و بیماری که باشـد، **۲۹**هر نیایشی و هر تقاضایی از هر فرد، یا تمام قوم تو اسرائیل، هنگامی‌که رنج و اندوه خود را می‌دانند و دستهای خود را به سوی این خانه برمی‌افرازند، **۳۰**باشـد که تو از جایگاه خود در آسـمان بشنوی، و آنها را ببخشـی و به همه همان‌طور که دلهایشان را می‌دانی، برطبق راههایی که می‌روند ارزانی ده، زیرا فقط تو از دل انسان آگاه هسـتی. **۳۱**تا آنکه ایشان از تو بترسند و تمام روزهایی که در سـرزمینی که به نیاکان ما دادی زندگـی می‌کنند، در راه تو گام بردارند.
۳۲«همچنیـن وقتـی بیگانگان، یعنی کسـانی‌که از قوم تو اسرائیل نیستند، از سرزمینی دور به‌خاطر نام عظیم تو و دست قدرتمند و بازوی توانای تو بیایند و به سـوی این معبد بزرگ دعا کنند، **۳۳**دعای آنها را بشنو. از آسمان جایی که زندگی می‌کنی آنها را بشنو و آنچه را که از تو می‌خواهند انجام بده تا همهٔ سـاکنان زمین، مانند قوم تو اسرائیل، تو را بشناسند و از تو اطاعت کنند. آنگاه آنها خواهند دانست خانه‌ای که من ساخته‌ام، به نام تو خوانده شده است.
۳۴«اگر قوم تو به نبرد با دشمنانشان بروند، هرجا که تو ایشان را بفرستی، و ایشان به سوی این شهر برگزیدهٔ تو و معبد بزرگی که من به نام تو ساخته‌ام نیایش کنند، **۳۵**آنگاه از آسمان نیایش و تقاضای ایشان را بشنو و پیروزشان گردان.
۳۶«اگر ایشان علیه تو گناه ورزیده‌اند -زیرا انسانی نیست که گناه نورزد- و تو از ایشان خشمگین شدی و ایشان را به دست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دشمن سپردی و دشمنانشان ایشان را به اسارت، به سرزمین‌های
دور یا نزدیک بردند، **۳۷**اگر در آن سرزمین توبه کردند و تو را
نیایش کردند و اعتراف کردند که گناه کرده و پلید بوده‌اند، ای
خداوند نیایش ایشان را بشنو. **۳۸**اگر ایشان با تمام دل و جان
در سرزمین اسارت توبه کردند و به سوی سرزمین خود، که تو
به پدرانشان بخشیدی و شهری که تو برگزیدی و معبد بزرگی
که من به نام تو ساخته‌ام نیایش کردند، **۳۹**آنگاه از جایگاه
خود در آسمان نیایش و تقاضای ایشان را بشنو، و رحم کن
و قوم خود را که علیه تو گناه ورزیده‌اند ببخش.
۴۰«حال ای خدای من، بگذار چشمان تو باز باشد و گوشهای
تو نیایشی را که در این مکان می‌شود، بشنود. **۴۱**اکنون ای
خداوند، خدای من، برخیز و با این صندوق پیمان که مظهر
قدرت توست، وارد این معبد بزرگ شو و تا ابد در آنجا بمان.
ای خداوند، خدای من، بگذار تا کاهنان تو جامهٔ نجات بپوشند
و مقدّسین تو از نیکی تو شادمان باشند. **۴۲**ای خداوند، خدای
من، صورت خود را از آن که مسح نموده‌ای برنگردان و محبّت
پایدار خود را به بنده‌ات داوود به یادآور.»

تقدیس معبد بزرگ

(اول پادشاهان ۸:۶۲-۶۶)

۷ هنگامی‌که نیایش سلیمان تمام شد، آتشی از آسمان
فرود آمد و هدایای سوختنی و قربانی‌ها را سوزاند و
شکوه خداوند معبد بزرگ را دربر گرفت **۲**کاهنان نتوانستند
وارد معبد بزرگ شوند، زیرا شکوه خداوند معبد بزرگ را دربر
گرفته بود. **۳**هنگامی‌که همهٔ مردم اسرائیل آتشی که فرود آمد
و شکوه خداوند را در معبد بزرگ دیدند، روی سنگفرش زانو
زدند و صورت خود را بر زمین نهادند و خداوند را نیایش و
ستایش کردند و گفتند:
«او نیکوست، محبّت پایدار او تا ابد پایدار است.» **۴**آنگاه پادشاه
و همهٔ مردم اسرائیل، نزد خداوند قربانی کردند. **۵**و سلیمان پادشاه
بیست و دو هزار گاو نر و صد و بیست هزار گوسفند را قربانی
کرد. سپس پادشاه و همهٔ مردم، معبد بزرگ را تقدیس کردند.
۶کاهنان در جای مخصوص خود ایستادند، لاویان نیز با وسایل
موسیقی‌ای که داوود پادشاه برای سپاسگزاری خداوند ساخته بود،
می‌خواندند: «محبّت او پایدار و جاودان است.» در مقابل ایشان
کاهنان شیپور می‌نواختند و همهٔ قوم اسرائیل ایستاده بودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷سلیمان، قسمت مرکزی حیاط را که مقابل معبد بزرگ بود
تقدیس کرد و در آنجا قربانی سوختنی و قربانی سلامتی تقدیم
کرد، زیرا قربانگاه برنزی که سلیمان ساخته بود، گنجایش
قربانی‌های سوختنی و غلاّت و چربی را نداشت.
۸در آن زمان سلیمان و مردم اسرائیل که گروه بزرگی بودند،
در هفت روز، عید خیمه‌ها را جشن گرفتند. انبوهی از
جمعیّت از راه دور، از گذرگاه حمات در شمال تا مرز مصر
در جنوب، در آنجا بودند. ۹آنها هفت روز را برای تقدیس
قربانگاه و هفت روز دیگر را برای عید صرف کردند و در روز
هشتم جشن دیگری برپا نمودند. ۱۰در روز بیست و سوم ماه
هفتم، سلیمان مردم را به خانه‌های خود فرستاد. شادمان و با
روحیهٔ خوب به‌خاطر نیکویی که خداوند به داوود، سلیمان و
قوم خود اسرائیل نشان داده بود.

ظاهر شدن دوبارهٔ خداوند به سلیمان

(اول پادشاهان ۹:۱-۹)

۱۱سلیمان ساختن معبد بزرگ و کاخ پادشاهی را به پایان
رساند و نقشه‌هایی را که برای معبد بزرگ و خانهٔ خودش کشیده
بود با موفّقیّت انجام داد. ۱۲آنگاه خداوند در شب به سلیمان
ظاهر شد و به او گفت: «من نیایش تو را شنیده‌ام و این مکان
را برای قربانگاه برگزیده‌ام. ۱۳هنگامی که آسمان را می‌بندم و
بارانی نیست، یا فرمان می‌دهم تا مَلخها کشتزارها را بخورند و
یا بلایی در میان قوم خود بفرستم، ۱۴اگر قوم من که به نام من
خوانده می‌شوند، نزد من دعا کنند و توبه نمایند و از راههای
پلید خود باز گردند، آنگاه من از آسمانها خواهم شنید و گناهان
ایشان را خواهم بخشید و کامیابی به سرزمین آنها خواهم داد.
۱۵اکنون چشمهای من باز و گوشهای من متوجّه نیایشی است
که در این مکان بجا آورده می‌شود. ۱۶زیرا اکنون من این خانه
را برگزیده‌ام و تقدیس نموده‌ام تا نام من برای همیشه در آنجا
باشد و چشم من همیشه در آن خواهد بود. ۱۷امّا اگر تو مانند
پدرت، داوود در حضور من گام برداری و طبق فرمانهایی که من
به تو داده‌ام، عمل کنی و دستورات و احکام مرا نگاه داری،
۱۸آنگاه من تخت پادشاهی تو را استوار می‌کنم و طبق پیمانی
که با پدرت داوود بستم و گفتم: تو همیشه جانشینی در اسرائیل
خواهی داشت که بر آن فرمانروایی کند، عمل خواهم کرد. ۱۹امّا
اگر تو بازگردی و دستورات و احکامی را که به تو داده‌ام، ترک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کنی و خدایان دیگر را خدمت و ستایش کنی، **۲۰**آنگاه من شما را از زمینی که به شما داده‌ام، برخواهم کند و این معبد بزرگ را که برای نامم تقدیس کرده‌ام، ترک خواهم کرد و آن را در بین اقوام ضرب‌المثل و مسخره خواهم ساخت.

۲۱«این معبد بزرگ اکنون بسیار مورد احترام است، امّا در آن زمان هرکس که از آن بگذرد، با تعجّب خواهد پرسید: 'چرا خداوند با این سرزمین و معبد بزرگ چنین کرد؟' **۲۲**آنگاه مردم خواهند گفت: 'زیرا ایشان خداوند، خدای نیاکان خود را که آنها را از مصر بیرون آورد، ترک کردند و خدایان دیگر را خدمت و پرستش کردند، در نتیجه خداوند آنها را به همهٔ این مصیبت‌ها گرفتار کرد.'»

فعالیّتهای گوناگون سلیمان

(اول پادشاهان ۹:۱۰-۲۸)

۸ در پایان بیست سالی که سلیمان معبد بزرگ و خانهٔ خود را ساخت، **۲**سلیمان شهرهایی را که حیرام به او داده بود، بازسازی نمود و قوم اسرائیل را در آنجا اسکان داد. **۳**سلیمان به حمات و صوبه حمله کرد و آنها را تسخیر نمود. **۴**او شهر تدمور را در بیابان و همهٔ شهرهای انباری را در حمات ساخت. **۵**او همچنین شهرهای بیت حورون بالایی و بیت حورون پایینی را که شهرهای مستحکمی بودند با دیوارها و دروازه‌ها و پشت‌بندها ساخت. **۶**بعله و تمام شهرهای انباری و شهرها برای ارّابه‌هایش، شهرها برای سواره نظام و هرچه که سلیمان خواست بسازد، در اورشلیم و لبنان و همهٔ سرزمینهایی که بر آن حاکم بود، ساخت. **۷**تمام نسل حِتّیان و اموریان، فرزیان، حویان و یبوسیان را که اسرائیلی نبودند، **۸**سلیمان از بازماندگان ایشان که هنوز در سرزمین باقی مانده بودند، بیگاری گرفت که تا به امروز نیز چنین است. **۹**امّا سلیمان مردم اسرائیل را برای انجام کارهایش به بردگی نگرفت، ایشان سربازان و افسران و فرماندهان ارّابه‌ها و سواره نظام او بودند. **۱۰**ایشان افسران عالی رتبهٔ سلیمان پادشاه بودند و تعدادشان دویست و پنجاه نفر بود که بر مردم حکمرانی می‌کردند.

۱۱سلیمان دختر فرعون را از شهر داوود به خانه‌ای که برایش ساخته بود آورد. زیرا سلیمان گفت: «همسر من نباید در خانه داوود پادشاه زندگی کند، زیرا مکانهایی که صندوق پیمان خداوند در آن بوده است، مقدّس می‌باشد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲آنگاه سلیمان قربانی سوختنی در قربانگاه خداوند که در
برابر معبد بزرگ ساخته بود، اهدا کرد. **۱۳**او طبق قوانین موسی
برای روزهای معیّن مانند سبت، ماه نو و سه عید سالیانه نان
فطیر، عید نوبر محصولات و عید خیمه‌ها قربانی سوختنی تقدیم
کرد. **۱۴**با پیروی از قوانینی که پدرش داوود، وضع کرده بود،
او کارهای روزمرّهٔ کاهنان و لاویانی که در خواندن سرودهای
نیایشی و انجام وظایف کاهنان را یاری می‌دادند، سازماندهی
کرد. او همچنین محافظین معبد بزرگ را برای انجام وظیفه
در هر دروازه گماشت، مطابق آنچه داوود مرد خدا دستور داده
بود. **۱۵**دستوراتی که داوود در مورد انبارها به کاهنان و لاویان
داده بود، با همهٔ جزئیات اجرا می‌شد.
۱۶در این زمان تمام نقشه‌های سلیمان به انجام رسیده بود. از
ریختن پی معبد بزرگ تا پایان آن، همهٔ کارهای او با موفّقیّت
به انجام رسید.
۱۷آنگاه سلیمان به شهرهای عصیون حابر و ایلوت، که بر کنار
دریا در سرزمین اَدوم است، رفت. **۱۸**حیرام پادشاه کشتی‌هایی
تحت فرماندهی افسران خود و دریانوردان باتجربه برای سلیمان
فرستاد. ایشان با افسران سلیمان به سرزمین اوفیر رفتند و برای
سلیمان معادل پانزده تُن طلا آوردند.

دیدار ملکهٔ سبا
(اول پادشاهان ۱۰:۱-۱۳)

۹ ملکهٔ سبا از شهرت سلیمان پادشاه باخبر شد و به
اورشلیم سفر کرد تا او را با پرسش‌های دشوار بیازماید.
ملکهٔ سبا گروه بزرگی از همراهان و کاروانی از شتران که بار
آنها ادویه، جواهرات و مقدار زیادی طلا بود به همراه آورد.
هنگامی‌که او با سلیمان ملاقات کرد، هر سؤالی که در اندیشه
داشت، از او پرسید. **۲**سلیمان به همهٔ پرسش‌های او پاسخ داد،
هیچ سؤالی نبود که برای سلیمان سخت باشد و نتواند برای
او توضیح دهد. **۳**هنگامی‌که ملکهٔ سبا، حکمت سلیمان و
کاخی را که او ساخته بود، **۴**و خوراکی که در سفره او بود و
محل زندگی مقامات و سازمان کارکنان کاخ و جامهٔ آنها و
لباس خدمتکارانی که در جشن بودند و قربانی‌هایی که او در
معبد بزرگ تقدیم می‌کرد، دید شگفت‌زده شد.
۵پس او به پادشاه گفت: «گزارشی که در سرزمین خود
دربارهٔ پیروزیها و حکمت شما شنیدم حقیقت دارد، **۶**امّا من،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گزارش را تا هنگامی‌که به اینجا آمدم و با چشمان خود دیدم باور نداشتم، من حتّی نیمی از حکمت عظیم شما را نشنیده بودم. شما بمراتب از آنچه مردم می‌گویند برتر هستید. **۷**خوشا به حال مردم شما! خوشا به حال خدمتکارانتان که دایماً شما را خدمت می‌کنند و سخنان خردمندانه شما را می‌شنوند! **۸**سپاس بر خداوند، خدای تو، که نشان داده است که چقدر از تو خشنود است. تو را پادشاه کرد که در نام او حکومت کنی، زیرا او قوم خود اسرائیل را دوست دارد و می‌خواهد برای همیشه پایدار نگاه دارد. او تو را پادشاه کرد تا قانون و عدالت را برقرار سازی.»

۹او هدایایی را که آورده بود، به سلیمان پادشاه تقدیم کرد. حدود چهار تُن طلا و مقدار زیادی ادویه و جواهرات. هرگز چنین ادویه خوبی که ملکهٔ سبا به سلیمان پادشاه داد دیده نشده بود.

۱۰(افراد حیرام و سلیمان پادشاه از اوفیر طلا و همچنین چوب صندل و جواهرات نیز آورده بودند. **۱۱**سلیمان از چوب برای ساختن پلّه‌ها برای معبد بزرگ و کاخ خود و ساختن بربط و چنگ برای نوازندگان استفاده کرد که همانند آنان هرگز در سرزمین یهودا دیده نشده بود.)

۱۲سلیمان پادشاه هرآنچه ملکهٔ سبا خواسته بود به او داد، به اضافهٔ هدایایی که سلیمان با سخاوتمندی به او بخشید. آنگاه ملکهٔ سبا و همراهانش به سرزمین خود بازگشتند.

ثروت سلیمان پادشاه

(اول پادشاهان ۱۰:۱۴-۲۵)

۱۳هر سال سلیمان پادشاه بیش از بیست و سه تُن طلا دریافت می‌کرد، **۱۴**به اضافهٔ آنچه بازرگانان و تاجران به عنوان مالیات می‌دادند، پادشاهان عرب و فرمانروایان اسرائیل نیز طلا و نقره برای او می‌آوردند. **۱۵**سلیمان پادشاه دویست سپر بزرگ ساخت. هریک از آنها را با تقریباً هفت کیلو طلا روکش کرد، **۱۶**و سیصد سپر کوچکتر که هر کدام با تقریباً دو کیلو طلا روکش شده بودند. او همهٔ سپرها را در تالار جنگل لبنان قرار داد.

۱۷پادشاه همچنین تخت بزرگی از عاج ساخت که با طلای ناب پوشانده شده بود. **۱۸**این تخت شش پلّه داشت و یک زیرپایی که به آن وصل بود و با طلا روکش شده بود. در دو طرف تخت دو دسته بود و در هر طرف تخت مجسمهٔ شیر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قرار داشت. **۱۹**دوازده مجسمهٔ شیر روی پلّه‌ها بودند، در هر طرفِ هر پلّه یک شیر. چنین تختی هرگز در هیچ پادشاهی دیگری ساخته نشده بود.

۲۰ظروف نوشیدنی پادشاه و همچنین ظروف تالار جنگل لبنان همه از طلای خالص ساخته شده بودند. در دوران سلطنت سلیمان نقره ارزشی نداشت، **۲۱**زیرا کشتی‌های پادشاه هر سه سال یک مرتبه با دریانوردان حیرام به ترشیش می‌رفتند و طلا، نقره، عاج، میمون و طاووس می‌آوردند.

۲۲سلیمان پادشاه، ثروتمندتر و خردمندتر از همهٔ پادشاهان جهان بود. **۲۳**همهٔ پادشاهان جهان به حضور سلیمان می‌آمدند تا حکمتی را که خدا در دل او نهاده بود، بشنوند. **۲۴**هریک از ایشان هر سال هدایایی می‌آورد. وسایلی از نقره و طلا، جامه‌ها، اسلحه‌ها، ادویه، اسب و قاطر.

۲۵سلیمان چهارهزار طویله برای اسبها و ارّابه‌ها و دوازده هزار اسب داشت. او برخی را در اورشلیم نگاه می‌داشت و بقیّهٔ را در شهرهای دیگر. **۲۶**او بر همهٔ شاهان فرمانروایی کرد، از فرات تا سرزمین فلسطین و تا مرز مصر. **۲۷**پادشاه نقره را در اورشلیم مانند سنگ فراوان کرد و چوب سدر مانند چنار کوهپایه‌های یهودا فراوان بود. **۲۸**اسبها را برای سلیمان از مصر واز سایر سرزمینهای دیگر وارد می‌کردند.

مرگ سلیمان
(اول پادشاهان ۱۱:۴۱-۴۳)

۲۹دنباله رویدادهای سلیمان، از ابتدا تا پایان در کتاب تاریخ ناتان نبی و در نبوّت اخیای شیلونی و در رؤیای عدوی رائی که دربارهٔ یربعام پسر نباط است، نوشته شده است. **۳۰**سلیمان بر اورشلیم و تمامی اسرائیل به مدّت چهل سال حکومت کرد. **۳۱**سلیمان درگذشت و در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش رحبعام به جای او پادشاه شد.

شورش طایفه‌ها شمالی
(اول پادشاهان ۱۲:۱-۲۰)

۱۰ رحبعام به شکیم رفت، زیرا تمام قوم اسرائیل برای مراسم تاجگذاری او جمع شده بودند. **۲**یربعام، پسر نباط که از دست سلیمان به مصر گریخته بود، هنگامی‌که این خبر را شنید از مصر بازگشت. **۳**مردم طایفه‌های شمالی به دنبال او فرستادند و همگی به دیدن رحبعام رفتند و به او گفتند: **۴**«پدرت یوغ ما را سنگین کرد. پس اکنون وظایف و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یوغ سنگینی را که پدرت بر ما نهاده، سبک کن و ما خدمتگذار تو خواهیم بود.»
۵او به ایشان گفت: «سه روز دیگر نزد من بیایید.» پس مردم رفتند.
۶رحبعام پادشاه با ریش‌سفیدانی که مشاور پدرش سلیمان بودند، مشورت کرد و پرسید: «به نظر شما به این مردم چه پاسخی بدهم؟»
۷ایشان به او پاسخ دادند: «اگر تو با این مردم مهربان باشی و ایشان را راضی کنی و با ایشان سخن خوب بگویی، آنگاه ایشان تا ابد بندهٔ تو خواهند بود.»
۸امّا او پیشنهاد بزرگسالان را رد کرد و با جوانانی که با او بزرگ شده بودند و اکنون او را خدمت می‌کردند، مشورت کرد ۹و از آنها پرسید: «چه پیشنهاد می‌کنید؟ چه پاسخی به این مردم بدهم که به من می‌گویند: یوغی را که پدرت بر ما نهاده سبک کن؟»
۱۰جوانانی که با او بزرگ شده بودند، جواب دادند: «به آنهایی که به تو گفتند: بار سنگین پدرت را از دوش ما سبک بساز. چنین پاسخ بده: انگشت کوچک من ضخیمتر از کمر پدرم است و ۱۱یوغ سنگینی را که پدرم بر دوش شما گذاشت من آن را سنگین‌تر می‌کنم. پدرم شما را با شلاق تنبیه کرد و من شما را با شلاق چرمی تنبیه می‌کنم.»
۱۲پس یربعام و همهٔ مردم، در روز سوم همان‌طور که پادشاه گفته بود، نزد وی رفتند. ۱۳پادشاه با خشونت به ایشان پاسخ داد. رحبعام پادشاه، پند بزرگسالان را نپذیرفت ۱۴او طبق گفته جوانان با ایشان سخن گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین کرد، امّا من به آن می‌افزایم. پدرم شما را با شلاق تنبیه می‌کرد، امّا من شما را با شلاق چرمی تنبیه خواهم کرد.» ۱۵پس پادشاه به مردم گوش نداد. این رویدادها به ارادهٔ خدا انجام می‌شد تا کلامی که خداوند به اخیای شیلونی دربارهٔ یربعام، پسر نباط فرموده بود، به حقیقت بپیوندد.
۱۶هنگامی‌که همهٔ مردم دیدند که پادشاه به ایشان گوش فرا نمی‌دهد، به پادشاه چنین گفتند: «ما چه سهمی از داوود داریم؟ ما هیچ میراثی از پسر یَسی نداریم. ای مردم اسرائیل به خانه‌های خود باز گردید؛ اکنون، ای داوود، از خانهٔ خود نگهداری کن.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس همهٔ مردم، به خانه‌های خود رفتند. **۱۷**امّا رحبعام فقط بر اسرائیلیانی که در شهرهای یهودا بودند حکومت می‌کرد.
۱۸هنگامی‌که رحبعام پادشاه، هدورام را که سرپرست کارگران اجباری بود فرستاد، مردم اسرائیل او را سنگسار کردند و کشتند و رحبعام پادشاه با شتاب بر ارابهٔ خود سوار شد و به اورشلیم گریخت. **۱۹**پس از آن، مردم پادشاهی شمالی اسرائیل تا به امروز علیه خاندان داوود شوریده‌اند.

نبوّت شمعیا
(اول پادشاهان ۱۲:۲۱-۲۴)

۱۱ وقتی رحبعام وارد اورشلیم شد، لشکری را که متشکّل از صد و هشتاد هزار نفر از مردان جنگ آزموده یهودا و بنیامین بودند، مجهّز کرد تا به جنگ اسرائیل بروند و سلطنت را به رحبعام باز گردانند. **۲**امّا خداوند به شمعیای نبی فرمود: **۳**«به رحبعام، پسر سلیمان پادشاه یهودیه و مردم یهودا و بنیامین بگویید که خداوند چنین می‌فرماید: **۴**شما نباید با خویشاوندان خود بجنگید و علیه ایشان برخیزید، همه به خانه‌های خود بازگردید، زیرا این ارادهٔ من است.» پس ایشان کلام خداوند را پیروی کردند و از رفتن علیه یربعام خودداری کردند.

رحبعام شهرها را مستحکم می‌کند

۵رحبعام در اورشلیم ماند و برای دفاع از یهودیه و بنیامین این شهرها را مستحکم نمود: **۶**بیت‌لحم، عیتام، تقوع، **۷**بیت صور، سوکو، عدُلام، **۸**جت، مریشه، زیف، **۹**ادورایم، لاکیش، عزیقه، **۱۰**صرعه، ایلون و حبرون. این شهرها در سرزمین یهودا و بنیامین واقع بودند. **۱۱**او دژهای مستحکمی ساخت و در آنان فرماندهانی گمارد و در آنها غذا، روغن و شراب انبار کرد. **۱۲**او همچنین در همهٔ شهرها سپرها و نیزه‌های بزرگ قرار داد و آنها را بسیار استوار کرد. به این ترتیب او یهودا و بنیامین را در کنترل خود نگاه داشت.

آمدن کاهنان و لاویان به یهودا

۱۳کاهنان و لاویانی که در سراسر اسرائیل بودند، از سرزمین خود به او پیوستند. **۱۴**لاویان زمینهای مشترک و دارایی خود را رها کردند و به اورشلیم در یهودا آمدند. زیرا یربعام و پسرانش از خدمت ایشان در نقش کاهنان خداوند جلوگیری کردند **۱۵**یربعام کاهنانی برای خود برگزید تا در پرستشگاههای بالای تپّه‌ها خدمت کنند و بُتهایی را که به شکل گوساله و بُز ساخته

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود، پرستش کنند. **۱۶**کسانی‌که پیروی کردن از خداوند، خدای اسرائیل را در دل داشتند، از همهٔ طایفه‌های اسرائیل به دنبال کاهنان و لاویان به اورشلیم آمدند تا برای خداوند، خدای نیاکانشان قربانی کنند. **۱۷**ایشان پادشاهی یهودا را نیرومند ساختند و مدّت سه سال رحبعام، پسر سلیمان را حمایت نمودند. ایشان در مدّت سه سال در راه داوود و سلیمان گام برداشتند.

خانوادهٔ رحبعام

۱۸رحبعام، محله، دختر یریموت را به همسری برگزید. یریموت پسر داوود و مادرش، ابیحایل، دختر الیاب و نوه یَسی بود. **۱۹**ایشان سه پسر به نامهای یَعُوش و شمَریا و زَهم داشتند. **۲۰**سپس رحبعام معکه، دختر ابشالوم را گرفت و او ابیا، عتای، زیزا و شلومیت را به دنیا آورد. **۲۱**رحبعام هجده زن و شصت صیغه داشت و از آنها صاحب بیست و هشت پسر و شصت دختر شد. او معکه، دختر ابشالوم را بیش از همهٔ زنان خود دوست داشت **۲۲**و پسرش، ابیا را به عنوان ولیعهد خود تعیین کرد. **۲۳**رحبعام با خردمندی بعضی از پسران خود را در شهرهای دیواردار یهودا و بنیامین گماشت. و نیازهای ایشان را به فراوانی برآورده کرد و همسران بسیاری برایشان گرفت.

حملهٔ مصر به یهودا

(اول پادشاهان ۱۴:۲۵-۲۸)

۱۲ هنگامی‌که پادشاهی رحبعام استوار و نیرومند شد او و تمامی یهودا قوانین خداوند را ترک کردند. **۲**در سال پنجم پادشاهی رحبعام، چون به خدا وفادار نبودند، شیشق، فرعون مصر علیه اورشلیم برخاست. **۳**او با هزار و دویست ارّابه و شصت هزار سواره و همراه با سربازان بی‌شمار لیبی‌یایی و سکیان و حبشی از مصر آمد. **۴**او شهرهای دیواردار یهودا را تسخیر کرد و تا اورشلیم رسید.

۵آنگاه شمعیای نبی نزد رحبعام و رهبران یهودا که به‌خاطر شیشق در اورشلیم جمع شده بودند، آمد و به ایشان گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: شما مرا ترک کرده‌اید، پس من شما را در دست شیشق رها می‌کنم.»

۶آنگاه رهبران اسرائیل و پادشاه فروتن شدند و گفتند: «خداوند عادل است.»

۷هنگامی‌که خداوند دید که ایشان فروتن شده‌اند، کلام خداوند بر شمعیا آمد و فرمود: «ایشان فروتن شده‌اند، من

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نابودشان نخواهم کرد و به ایشان رهایی خواهم داد. خشم من
به دست شیشـــق بر اورشلیم فرود نخواهد آمد. **۸**با این وجود
ایشان بندهٔ او خواهند شد تا تفاوت بین خدمت کردن به من
و پادشاهان سرزمین‌های دیگر را بدانند.»
۹پس شیشق فرعون علیه اورشلیم برآمد. او خزانه‌های معبد
بزرگ و کاخ پادشاه را با خود برد، او هرچه بود را برداشت.
او همه‌چیز را، شامل سپرهای طلایی که سلیمان ساخته بود،
با خود برد. **۱۰**امّا رحبعام پادشاه به جای آنها سپرهای برنزی
ساخت و آنها را به دســت نگهبانان دروازه‌های کاخ پادشاه
داد. **۱۱**هرگاه پادشـــاه به معبد بزرگ می‌رفت، نگهبانان با او
می‌آمدند و سپرها را می‌آوردند و ســـپس به اتاق نگهبانان باز
می‌گرداندند. **۱۲**چون او خود را فروتن کرد، خشم خداوند از
او دور گشت و ایشان را کاملاً نابود نکرد و شرایط یهودا رو
به خوبی بود.

مرگ رحبعام

۱۳رحبعام در اورشلیم پادشاهی نمود و قدرت خود را افزایش
داد. هنگامی‌که رحبعام حکومت خود را آغاز کرد چهل و یک
سال داشت. او هفده سال در اورشلیم، شهری که خداوند از
میان طایفه‌های اسرائیل برگزید تا نام خود را بر آنجا بگذارد،
حکومت کرد. مادرش نعمه عمونی نام داشت. **۱۴**او پلید کار
بود زیرا دلش به دنبال خداوند نبود.
۱۵شرح کارهای رحبعام از آغاز تا پایان در اسناد شمعیای نبی
و عدوی رائی طبق شجره‌نامه نوشته شده‌اند. همواره رحبعام و
یربعام با یکدیگر در جنگ بودند. **۱۶**رحبعام در گذشت و به
نیاکان خود پیوســـت. او را در شهر داوود به خاک سپردند و
پسرش ابیا جانشین او شد.

پادشاهی ابیا، بر یهودا
(اول پادشاهان ۱۵:۱-۸)

۱۳ در هجدهمین سال سلطنت یربعام، ابیا پادشاه یهودا
شد. **۲**او مدّت سه سال در اورشلیم سلطنت کرد.
مادرش میکایا، دختر اوریئیل و از اهالی شهر جبعه بود.
بین ابیـــا و یربعام جنگ در گرفـــت. **۳**ابیا به نبرد پرداخت.
ارتش او شامل چهارصد هزار نفر از مردان برگزیدهٔ کارآزموده و
شجاع بود. یربعام نیز در برابر او با هشتصد هزار نفر جنگجوی
برگزیدهٔ توانا، صف‌آرایی کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴ابیا بر کوه صماریم، در کوهستان افرایم ایستاد و به یربعام و
مردم اسرائیل گفت: «ای یربعام و همهٔ مردم اسرائیل به من گوش
بدهید! ۵آیا نمی‌دانید که خداوند، خدای اسرائیل، پادشاهی
اسرائیل را تا ابد به فرزندان داوود داده است و با ایشان با نمک
پیمان بسته است. ۶امّا یربعام پسر نباط، که بندهٔ سلیمان پسر
داوود بود، علیه سرور خود شورش کرد. ۷گروهی از فرومایگان
رسوا، گرد او جمع شدند و ارادهٔ خود را به رحبعام، که نوجوان
و بی‌تجربه بود و نمی‌توانست در برابر ایشان مقاومت کند،
تحمیل کردند. ۸اکنون نقشه می‌کشید در برابر پادشاهی خداوند
که در دست پسران داوود است بایستید، چون تعداد شما زیاد
است و گوساله‌های طلایی را که یربعام به عنوان خدا برای
شما ساخت با خود به همراه دارید. ۹آیا شما کاهنان خداوند
و لاویان و بازماندگان هارون را بیرون نرانده‌اید و برای خود
کاهنانی مانند سرزمین‌های دیگر برنگزیده‌اید؟ هرکس می‌تواند
بیاید و خود را با گوساله‌ای و هفت قوچ تقدیس نماید و برای
آنانی که خدایان می‌خوانید، کاهن شود.
۱۰«امّا برای ما، خداوند، خدای ماست و ما او را ترک
نکرده‌ایم. کاهنان ما، از خاندان هارون هستند که خداوند را
خدمت می‌کنند و لاویان هم وظایف خود را انجام می‌دهند.
۱۱ایشان هر بامداد و غروب قربانی سوختنی و بُخور خوشبو
تقدیم می‌کنند و نانها را روی میز طلای خالص می‌چینند و از
چراغدانهای طلا مواظبت می‌کنند تا چراغهای آنها هر روز در
شامگاهان روشن باشند. زیرا ما، فرامین خداوند، خدای خود را
نگاه داشته‌ایم، امّا شما او را ترک کرده‌اید. ۱۲ببینید که خداوند
با ماست و رهبر ماست و کاهنان او آماده‌اند تا شیپورهای نبرد
را علیه شما به صدا در آورند. ای اسرائیلی‌ها علیه خداوند،
خدای نیاکان خود نجنگید، زیرا پیروز نخواهید شد.»

جنگ ابیا و یربعام

۱۳در همین هنگام یربعام گروهی از سپاه خود را فرستاد تا
از عقب به ارتش یهودا شبیخون بزنند و بقیّهٔ سپاه از جلو با
ایشان روبه‌رو شد. ۱۴یهودیان دیدند که محاصره شده‌اند، پس
برای کمک از خداوند یاری خواستند و کاهنان شیپورهای
خود را نواختند. ۱۵یهودیان فریاد بر آوردند و با رهبری ابیا
یورش بردند، خدا یربعام و ارتش اسرائیل را شکست داد.
۱۶اسرائیلی‌ها از برابر یهودیان گریختند و خدا ایشان را به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دست یهودیان داد. **۱۷**ابیا و ارتش او، ایشان را با کشتار عظیمی شکست دادند، پانصد هزار از مردان برگزیدهٔ اسرائیل از پای درآمدند. **۱۸**پس اسرائیلی‌ها در آن زمان سرکوب شدند و مردان یهودا چون به خداوند، خدای نیاکانشان تکیه کردند، پیروز گشتند.

۱۹ابیا به تعقیب یربعام رفت و شهرهای بیت‌ئیل، یَشانه و اَفرون را با روستاهای آنها تصرّف کرد. **۲۰**در دوران سلطنت ابیا، یربعام قدرت از دست رفتهٔ خود را باز نیافت و سرانجام خداوند او را زد و او مُرد.

۲۱امّا قدرت ابیا روزافزون بود. او چهارده زن، بیست و دو پسر و شانزده دختر داشت. **۲۲**بقیّهٔ وقایع دوران سلطنت ابیا، رفتار و کارهای او همه در کتاب تاریخ عدوی نبی نوشته شده‌اند.

آسا، پادشاه یهودا

۱۴ ابیا درگذشت و با پدرانش در شهر داوود به خاک سپرده شد و پسرش، آسا به جای او بر تخت سلطنت نشست. در دوران سلطنت آسا سرزمین یهودا برای مدّت ده سال از امنیّت و آرامش کامل برخودار بود. **۲**آسا با کارها و کردار نیک رضایت خداوند، خدای خود را حاصل کرد. **۳**او قربانگاههای بیگانه و پرستشگاههای روی تپّه‌ها را از میان برداشت و الهه‌های اشره را درهم شکست. **۴**او به یهودا فرمان داد تا خواستار خداوند، خدای نیاکانشان باشند و قوانین و فرمانهای خدا را بجا آورند. **۵**او همچنین تمام پرستشگاههای بالای تپّه‌ها و قربانگاههای بُخور را در شهرهای یهودا از میان برداشت.

۶او در زمان صلح شهرهای مستحکمی در یهودا ساخت. او در آن سالها جنگی نداشت زیرا خداوند به او آرامش داده بود. **۷**او به یهودا گفت: «بیایید شهرهایی بسازیم و با دیوارها، و بُرجها و دروازه‌ها و پشت‌بندها آنها را احاطه کنیم، دلیلی که ما اکنون این سرزمین را داریم این است که ارادهٔ خداوند، خدایمان را انجام دادیم. ما او را خواستیم و او از هر سو به ما صلح بخشیده است.» پس شهرها را ساختند و کامیاب شدند. **۸**آسا لشکری متشکّل از سیصد هزار نفر از یهودا مسلّح به سپرهای بزرگ و نیزه و دویست و هشتاد هزار سرباز از بنیامین که مجهّز به سپرهای کوچک و کمان بودند، داشت. همهٔ ایشان رزمندگانی شجاع بودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

جنگ آسا با زارح

۹زارح حبشی با ارتش یک میلیون نفری و سیصد ارّابه علیه
ایشان برخاست و تا مریشه پیشروی کرد. ۱۰آنگاه آسا خارج شد
تا با او روبه‌رو شود و در درّهٔ صفاته، در مریشه موضع گرفتند.
۱۱آسا خداوند، خدای خود را چنین نیایش کرد: «ای خداوند،
برای تو یاری دادن به زورمندان و ناتوانان یکسان است. ما را
کمک کن، ای خداوند، خدای ما! زیرا ما به تو تکیه کرده‌ایم
و به نام تو در برابـر این گروه عظیم آمده‌ایم. ای خداوند، تو
خدای ما هستی و نگذار هیچ انسانی بر تو چیره شود!»
۱۲پس خداوند حبشی‌ها را در برابر آسا و یهودا شکست داد
و حبشـی‌ها گریختند. ۱۳آسا و ارتش او تا جرار، حبشی‌ها را
دنبال کردند و همهٔ ایشان را از پای در آوردند، زیرا ایشان در
برابر خداوند و لشکر او شکست خورده بودند. مردم یهودا غنایم
فراوانی گرفتند. ۱۴ایشان تمام شهرهای اطراف جرار را شکست
دادند، زیرا ترس خداوند ایشـان را دربرگرفتـه بود. آنها تمام
شهرها را چپاول کردند و مقدار زیادی غنیمت گرفتند. ۱۵ایشان
همچنین به اردوهای شبانان حمله کردند و گلّه‌های زیادی از
گوسفند و بُز و شتر گرفتند، آنگاه به اورشلیم بازگشتند.

بازسازی‌های آسا

۱۵ روح خداوند بر عزریا، پسر عودید فرود آمد ۲او به
دیدن آسا رفت و به او گفت: «ای آسا، همهٔ یهودا
و بنیامین به من گوش فرا دهید، خداوند با شماست، اگر او را
بجویید او را خواهید یافت امّا اگر به او پشت کنید او هم شما
را ترک خواهد کرد. ۳برای زمان طولانی، اسرائیل بدون خدای
حقیقی و بدون کاهنی که آموزگار باشـد و بدون قانون بود.
۴امّا در دشواری، هنگامی‌که به سوی خداوند بازگشتند و او
را خواستار شدند، او را یافتند. ۵در آن زمانها رفت و آمد برای
کسی امن نبود، زیرا پریشانی بر همهٔ ساکنان سرزمین غلبه کرده
بود. ۶ایشان درهم شکسته شده بودند، کشورها علیه کشورها
و شهرها علیه شهرها بودند، زیرا خداوند ایشان را به هر نوع
بلا دچار کرد. ۷امّا شما شجاع باشید و نگذارید دستهای شما
ناتوان شوند، زیرا کارهای شما پاداش خواهد داشت.»

کارهای اصلاحی آسا

۸هنگامی‌که آسا نبوّت عزریا، پسر عودید را شنید، جرأت یافت
و تمام بُتهایی را که در سرزمین یهودا و بنیامین و شهرهایی که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در تپّه‌های افرایم تسخیر کرده بود نابود کرد. او همچنین قربانگاه خداوند را که در حیاط معبد بزرگ بود، بازسازی کرد.
۹تعداد زیادی از مردم طایفه‌های افرایم، منسی و شمعون چون دیدند خداوند با آسا می‌باشد، نزد او آمدند و در قلمروی حکومت او زندگی کردند. آسا ایشان و مردم یهودا و بنیامین را فراخواند. **۱۰**ایشان در ماه سوم، سال پانزدهم سلطنت آسا در اورشلیم گِرد آمدند. **۱۱**در آن روز از غنایمی که با خود آورده بودند هفتصد راس گاو و هفت هزار گوسفند برای خداوند قربانی کردند. **۱۲**ایشان به اتّفاق پیمان بستند که خداوند، خدای نیاکان خود را، با تمام دل و جان پیروی کنند **۱۳**و هرکسی که خداوند، خدای اسرائیل را نجوید، خواه پیر یا جوان، خواه مرد یا زن، کشته شود. **۱۴**ایشان با صدای بلند و فریاد، با صدای شیپور و بوقها، برای خداوند سوگند یاد کردند. **۱۵**تمام مردم یهودا به‌خاطر پیمانی که بسته بودند، شادمان گشتند؛ زیرا با تمام دل سوگند یاد کردند و خداوند را با تمام وجود خواسته و یافته بودند، و خداوند به ایشان از همه جهت آرامش بخشید.
۱۶او مادر بزرگ خود، معکه را از مقام ملکهٔ مادر بر کنار کرد، زیرا او بت زننده‌ای به شکل الههٔ اشره ساخته بود. آسا بت را شکست و در وادی قدرون سوزاند. **۱۷**با وجودی که آسا پرستشگاههای بالای تپّه‌ها را از بین نبرده بود، لیکن در سراسر زندگی خود به خداوند وفادار ماند. **۱۸**همهٔ چیزهایی را که پدرش وقف کرده بود، همراه با اشیایی که خودش وقف کرد و شامل ظروف نقره و طلا بودند به معبد بزرگ خداوند آورد. **۱۹**تا سی و پنجمین سال سلطنت آسا جنگی رخ نداد.

مشکلات با اسرائیل

(اول پادشاهان ۱۵:۱۷-۲۲)

۱۶ در سال سی و ششم آسا، بعشا پادشاه اسرائیل، علیه یهودا برخاست و شهر رامه را مستحکم ساخت تا از رفت و آمد به سرزمین پادشاه یهودا، آسا جلوگیری کند. **۲**آنگاه آسا، نقره و طلا از خزانهٔ معبد بزرگ و خزانهٔ کاخ پادشاه برداشت و برای بنهدد، پادشاه سوریه که در دمشق سکونت داشت، همراه با این پیام فرستاد: **۳**«بیا تا با هم متّحد شویم، مانند اتّحادی که بین پدران ما بود، من این طلا و نقره را برای تو می‌فرستم، برو و اتّحاد خود را با بعشا، پادشاه اسرائیل بشکن تا او سپاه خود را از اینجا خارج کند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴بنهدد با آسای پادشاه موافقت کرد و فرماندهان ارتش خود
را علیه شهرهای اسرائیل فرستاد و آنها شهرهای عیون، دان
و آبل بیت معکه، منطقهٔ دریاچهٔ جلیل و تمام سرزمین نفتالی
را تسخیر کردند. ۵هنگامی‌که بعشا این را شنید، مستحکم
ساختن رامه را متوقّف کرد و آن را رها ساخت. ۶آنگاه آسای
پادشاه، مردم یهودا را آورد، و ایشان سنگها و الواری را که
بعشا برای مستحکم ساختن رامه استفاده می‌کرد با خود برای
مستحکم ساختن شهرهای جبع و مصفه بردند.

هشدار حنانی رائی به آسا

۷در آن زمان حنانی رائی نزد آسا، پادشاه یهودا آمد و به او
چنین گفت: «چون تو بر پادشاه سوریه تکیه کردی و نه به
خداوند خدای خود، ارتش پادشاه سوریه از چنگ تو خلاصی
یافت. ۸آیا ارتش حبشه و لیبی ارتشی عظیم نبودند که ارّابه‌ها
و سواره نظام بزرگی داشتند؟ با وجود این، چون تو به خداوند
تکیه کردی، او ایشان را به دست تو تسلیم کرد. ۹چشمان
خداوند تمام جهان را زیر نظر دارد تا به کسانی‌که نسبت به او
با تمام دل وفادارند، توانایی بخشد. تو کار احمقانه‌ای کردی.
از این پس تو در جنگ خواهی بود.» ۱۰آنگاه آسا آن‌چنان از
رائی خشمگین شد که او را به زندان انداخت، چون از این
موضوع بسیار غضبناک بود. و از آن به بعد آسا با مردم با
بی‌رحمی رفتار کرد.

بیماری و مرگ آسا

(اول پادشاهان ۱۵:۲۳-۲۴)

۱۱کارهای آسا از آغاز تا پایان در کتاب پادشاهان یهودا و
اسرائیل نوشته شده‌اند. ۱۲در سال سی و نهم سلطنت، آسا
به بیماری پا دچار شد ولی حتّی وقتی بیماری‌اش وخیم شد،
از خداوند کمک نخواست بلکه از پزشکان یاری گرفت.
۱۳آنگاه آسا با نیاکان خود خوابید، و در سال چهل و یکم
سلطنتش در گذشت. ۱۴جسد او را در تابوتی که با عطرهای
گوناگون توسط عطاران تهیّه شده بود، در گوری که در شهر
داوود برای خود آماده کرده بود، دفن کردند و آتش بزرگی به
افتخار او افروختند.

یهوشافاط، پادشاه یهودا

۱۷ یهوشافاط به جای پدر خود پادشاه شد. او قوای
خود را در مقابل اسرائیل استحکام بخشید. ۲او

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیروهای خود را در همهٔ شهرهای مستحکم یهودا مستقر کرد و پادگانهایی در سرزمین یهودا و شهرهایی که پدرش آسا در افرایم تصرّف کرده بود، ایجاد نمود. **۳**خداوند به یهوشافاط برکت داد، زیرا او در اوایل در همان راهی که جدش داوود می‌رفت گام برمی‌داشت و بت بعل را نپرستید، **۴**بلکه به دنبال خدای اجدادش رفت و فرمانهای او را اطاعت کرد نه مثل پادشاهان اسرائیل. **۵**در نتیجه خداوند پادشاهی را در دستهای او استوار نمود. تمام یهودا برای یهوشافاط هدیه آوردند و او دولتمند و مورد احترام بود. **۶**او با دل و جان به خداوند وفادار بود. او همچنین پرستشگاههای بالای تپّه‌ها و الهه‌های اشره را از یهودا برداشت.

۷در سال سوم سلطنتش مأموران خود، بنحایل، عوبدیا، زکریا، نتنئیل و میکایا را برای آموزش به شهرهای یهودا فرستاد. **۸**ایشان با نُه نفر لاوی و دو کاهن همراه بودند. لاویان عبارت بودند از: شمعیا، نتنیا، زبدیا، عسائیل، شمیراموت، یهوناتان، ادونیا، طوبیا، توب ادونیا. نامهای کاهنان الیشمع و یهورام بودند. **۹**آنها از روی کتاب تورات خداوند که با خود داشتند، به همهٔ شهرهای یهودا رفتند و به مردم تعلیم می‌دادند.

عظمت یهوشافاط

۱۰ترس خداوند تمام سلطنت‌های کشورهای اطراف یهودا را فراگرفت و از جنگ با یهوشافاط خودداری کردند. **۱۱**حتّی بعضی از فلسطینیان برای یهوشافاط هدیه و نقره به عنوان باج می‌آوردند و عرب‌ها هم برای او هفت هزار و هفتصد قوچ و هفت هزار و هفتصد بُز نر هدیه آوردند. **۱۲**قدرت و شهرت یهوشافاط روزافزون بود. و در یهودا قلعه‌ها و شهرها برای ذخیره و انبار ساخت. **۱۳**او در شهرهای یهودا کارهای بزرگی انجام داد.

او سربازان توانای جنگجویی در اورشلیم داشت. **۱۴**این است نامهای ایشان طبق نیاکانشان: از یهودا فرمانده گروههای هزار نفری: ادُنه با سیصد هزار رزمنده نیرومند. **۱۵**بعد از او یهوحانان، فرمانده دویست و هشتاد هزار نفر، **۱۶**پس از او عمسیا، پسر زکری که برای خدمت به خداوند داوطلب شده بود، فرمانده دویست هزار نفر، **۱۷**از بنیامین، الیاداع، رزمنده‌ای نیرومند، با دویست هزار نفر مسلّح به کمان و سپر. **۱۸**در کنارش یهوزاباد با صد و هشتاد هزار نفر آماده جنگ. **۱۹**ایشان در خدمت پادشاه بودند، به‌علاوهٔ کسانی که پادشاه در شهرهای مستحکم در سراسر یهودا مستقر کرده بود.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیشگویی میکایا دربارهٔ اخاب
(اول پادشاهان ۲۲:۱-۲۸)

۱۸ هنگامی‌که یهوشافاط، پادشاه یهودا، ثروتمند و مشهور شد، با خاندان اخاب، پادشاه اسرائیل، نسبت خانوادگی ایجاد کرد. **۲**بعد از چند سالی او برای دیدن اخاب پادشاه به سامره رفت. اخاب تعداد زیادی گوسفند و گاو برای او و همراهانش سر برید و او را تشویق کرد که به راموت جلعاد حمله کند. **۳**اخاب، پادشاه اسرائیل به یهوشافاط، پادشاه یهودا گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد خواهی آمد؟»

او پاسخ داد: «من با تو هستم، مردم من مردم تو هستند. ما در جنگ همراه تو خواهیم بود.» **۴**امّا یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «ابتدا از کلام خداوند راهنمایی بگیریم.»

۵پس پادشاه اسرائیل تمام انبیا را که جمعاً چهارصد نفر بودند جمع کرد و از آنها پرسید: «آیا برای جنگ به راموت جلعاد برویم یا نه؟»

آنها جواب دادند: «بروید و خدا پادشاه را پیروز خواهد کرد.»

۶امّا یهوشافاط پرسید: «آیا نبی دیگری از خداوند اینجا نیست که با او مشورت کنیم؟»

۷پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک نفر دیگر نیز هست که می‌توانیم توسط او از خداوند راهنمایی بخواهیم. میکایا پسر یملا، امّا من از او متنفّرم، زیرا او هرگز برای من پیشگویی خوب نمی‌کند بلکه همیشه پیشگویی‌های بد می‌کند.»

یهوشافاط گفت: «پادشاه نباید چنین سخن بگویند.»

۸آنگاه پادشاه اسرائیل یکی از افسران را فراخواند و به او گفت: «هرچه زودتر میکایا پسر یملا را بیاورید.»

۹پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا، هر دو جامهٔ شاهانه دربر کرده هریک بر تختهای خود در جلوی دروازهٔ سامره در زمین خرمنگاهی نشسته بودند و همهٔ انبیا هم در حضور ایشان نبوّت می‌کردند. **۱۰**صدقیا پسر کنعنه، که شاخهای آهنین برای خود ساخته بود گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: 'با اینها مردم سوریه را شکست می‌دهی و از بین می‌بری.'» **۱۱**انبیای دیگر هم همین پیشگویی را کردند و گفتند: «به راموت جلعاد حمله کن و پیروز می‌شوی چون خداوند آنها را به دست پادشاه تسلیم می‌کند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲قاصدی که به دنبال میکایا رفته بود به وی گفت: «ببین، همهٔ انبیا پیروزی پادشاه را پیشگویی می‌کنند، بگذار تا سخنان تو هم مانند یکی از ایشان و مثبت باشد.»
۱۳امّا میکایا گفت: «به خداوند زنده سوگند که هرچه را که خدای من بفرماید آن را خواهم گفت.»
۱۴هنگامی‌که میکایا نزد اخاب پادشاه آمد، پادشاه به او گفت: «میکایا، آیا برای نبرد به راموت جلعاد برویم یا نه؟» او پاسخ داد:
«حمله کنید! حتماً پیروز می‌شوید، آنها به دست شما داده خواهند شد.»
۱۵امّا اخاب پادشاه به او گفت: «چند بار باید تو را سوگند بدهم تا فقط حقیقت را به نام خداوند به من بگویی؟»
۱۶آنگاه میکایا گفت: «من همهٔ قوم اسرائیل را دیدم که مانند گوسفندان بدون شبان در تپّه‌ها پراکنده بودند و خداوند فرمود: 'اینان سروری ندارند، بگذار هریک در صلح به خانهٔ خویش بازگردد.'»
۱۷پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا به شما نگفتم که او هرگز برای من پیشگویی‌های خوب نمی‌کند بلکه پیشگویی‌های بد؟»
۱۸آنگاه میکایا گفت: «پس کلام خداوند را بشنوید: من خداوند را دیدم که بر تخت خود نشسته است و همهٔ فرشتگانش در دست راست و چپ او ایستاده بودند **۱۹**خداوند فرمود: 'چه کسی اخاب، پادشاه اسرائیل را فریب خواهد داد تا به راموت جلعاد برود تا در آنجا کشته شود؟' بعضی از فرشتگان چیزی گفتند و برخی چیز دیگر. **۲۰**تا روحی جلو آمد و در حضور خداوند ایستاد و گفت: 'من او را فریب خواهم داد.' خداوند از او پرسید: 'چگونه؟' **۲۱**او پاسخ داد: 'من خواهم رفت، و روحی دروغ در دهان انبیای او خواهم بود.' آنگاه خداوند فرمود: 'تو او را فریب خواهی داد و موفّق خواهی شد، برو و چنین کن.'
۲۲«پس می‌بینی که خداوند روح دروغ در دهان انبیای تو نهاده است و خداوند تو را گرفتار بلا ساخته است.»
۲۳آنگاه صدقیا پسر کنعنه جلو آمد و به صورت میکایا سیلی زد و پرسید: «روح خداوند کی از پیش من رفت و نزد تو آمد و با تو حرف زد؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴میکایا جواب داد: «روزی که در پَستو بروی و خود را پنهان کنی آنگاه خواهی دانست.»
۲۵پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را دستگیر کنید و نزد آمون، حاکم شهر و یوآش، پسر پادشاه ببرید **۲۶**و بگویید: 'پادشاه امر کرده است که این مرد را در زندان بیندازید و به او کمی نان و آب بدهید تا من بسلامتی از جنگ بازگردم.'»
۲۷میکایا گفت: «اگر تو بسلامتی برگشتی معلوم می‌شود که خداوند با من حرف نزده است.» بعد رو به طرف مردم کرد و گفت: «شما هم بشنوید و شاهد باشید.»

مرگ اخاب
(اول پادشاهان ۲۲:۲۹-۳۵)

۲۸پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا رهسپار راموت جلعاد شدند. **۲۹**پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «من با تغییر قیافه به میدان جنگ می‌روم و تو لباس شاهی خود را بپوش.» بعد پادشاه تغییر قیافه داده به جنگ رفت.
۳۰پادشاه سوریه به فرماندهان ارّابه‌های جنگی امر کرد و گفت: «از همه صرف‌نظر کنید و فقط به پادشاه اسرائیل حمله کنید.» **۳۱**هنگامی‌که فرماندهان ارّابه‌ها یهوشافاط را دیدند، گمان کردند که پادشاه اسرائیل است، به سوی او بازگشتند تا به او یورش آورند. امّا یهوشافاط فریاد برآورد و خداوند او را یاری نمود و ایشان را از وی دور کرد. **۳۲**چون فرماندهان پی بردند که او پادشاه اسرائیل نیست، از تعقیب او دست کشیدند. **۳۳**امّا برحسب اتّفاق سربازی کمان خود را کشید و تیری را رها کرد و تیر به دَرز زِرِه اخاب پادشاه خورد و اخاب به ارّابه‌ران خود گفت: «من زخمی شده‌ام. بازگرد و مرا از میدان جنگ بیرون کن.» **۳۴**در آن روز نبرد سختی در گرفت، پادشاه اسرائیل خود را ایستاده در ارّابه‌اش، روبه‌روی سوری‌ها نگاه داشته بود تا سرانجام هنگام غروب آفتاب جان سپرد.

رائی، یهوشافاط را سرزنش می‌کند

۱۹ یهوشافاط پادشاه اسرائیل بسلامتی به کاخ خود در اورشلیم بازگشت. **۲**ییهوی رائی، پسر حنانی برای ملاقات او رفت و به یهوشافاط پادشاه گفت: «آیا باید پلیدان را یاری دهی و کسانی‌که از خداوند نفرت دارند دوست بداری؟ به همین سبب خشم خداوند بر تو فرود خواهد آمد. **۳**با این

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وجود، نیکویی در تو یافت می‌شود، تو الهه‌های اشره را در این سرزمین نابود ساختی و دلت درپی خداست.»

اصلاحات یهوشافاط

۴یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، آنگاه دوباره از بئرشبع تا کوهپایه‌های افرایم در میان مردم رفت و ایشان را به سوی خداوند، خدای نیاکانشان بازآورد. **۵**او در همهٔ شهرهای مستحکم یهودا داوران گماشت **۶**و به داوران گفت: «مواظب باشید که چه‌کار می‌کنید، زیرا شما از جانب انسان قضاوت نمی‌کنید، بلکه از جانب خداوند. او در داوریهای شما با شما خواهد بود. **۷**اکنون بگذارید ترس خداوند بر شما باشد، در کاری که می‌کنید دقّت داشته باشید، زیرا در داوری خداوند خدای ما، جایی برای بی‌عدالتی و طرفداری و رشوه‌خواری نیست.»

۸همچنین یهوشافاط در اورشلیم گروه خاصی از لاویان، کاهنان و سران قوم اسرائیل را برگزید تا برای خداوند داوری کنند و به حل اختلافات بپردازند، تخت داوری ایشان در اورشلیم بود. **۹**او به ایشان چنین امر کرد: «شما باید چنین عمل کنید: با خداترسی و وفاداری و با تمام دل خدمت کنید. **۱۰**هنگامی‌که پرونده‌ای از هموطنان شما که در شهرهای خود زندگی می‌کنند، به شما رجوع شود و آن پرونده در مورد قتل، قوانین یا فرامین باشد، شما باید چنان ایشان را راهنمایی کنید تا در برابر خداوند مرتکب گناه نشوید و خشم خداوند بر شما و ایشان افروخته شود. چنین کنید تا مرتکب گناه نشوید. **۱۱**اَمَریا، کاهن اعظم، در همهٔ امور خداوند شما را سرپرستی می‌کند و همچنین زبدیا، پسر اسماعیل، فرماندار یهودا سرپرست همهٔ امور پادشاه است و لاویان در نقش افسران به شما خدمت می‌کنند. با شجاعت خدمت کنید و خداوند با نیکان باشد.»

جنگ علیه اَدوم

۲۰ پس از مدّتی موآبیان و عمونیان با عدّه‌ای از معونیان به جنگ یهوشافاط آمدند. **۲**قاصدان آمدند و به یهوشافاط گفتند لشکر بزرگی از سوریه، از آن سوی دریای مرده به تو حمله کرده‌اند و تاکنون به حصون تامار که نام دیگرش عین جدّی است رسیده‌اند. **۳**یهوشافاط هراسان شد و برای راهنمایی نزد خداوند دعا کرد. سپس اعلام کرد که در سراسر یهودیه، مردم روزه بگیرند. **۴**از سراسر یهودا، همه به اورشلیم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمدند تا از خداوند راهنمایی بگیرند. **۵**مردم اورشلیم در حیاط جدید معبد بزرگ گرد هم آمدند. یهوشافاط پادشاه در برابر ایشان ایستاد و **۶**چنین گفت: «ای خداوند، خدای نیاکان ما، تو در آسمان بر تمام ملّتها و جهان فرمانروایی می‌کنی. تو قدرتمند و متعال هستی، و هیچ‌کس نمی‌تواند با تو مخالفت نماید. **۷**ای خدای ما، آیا تو ساکنان این سرزمین را از مقابل قوم خود، اسرائیل بیرون نراندی و آن را میراثِ جاودانِ بازماندگانِ دوستِ خود ابراهیم ننمودی؟ **۸**ایشان در آن زیست می‌کردند و به نام تو معبدی ساخته‌اند و می‌دانند **۹**اگر دچار بلایی گردند یا مجازات شوند، یا بیماری یا خشکسالی بیاید، وقتی ایشان بیایند و در مقابل این معبد بزرگ که تو را در آن می‌پرستیدند، در حضور تو بایستند و در پریشانی خود نزد تو نیایش کنند، تو ایشان را خواهی شنید و ایشان را رهایی خواهی بخشید.

۱۰«اکنون مردم عمون، موآب و اَدوم به ما یورش آورده‌اند، هنگامی‌که نیاکان ما از مصر بیرون آمدند، تو به ایشان اجازه ندادی وارد سرزمین آنها گردند و نیاکان ما از کنار ایشان گذشتند و ایشان را نابود نکردند، **۱۱**حالا ببین ایشان چگونه پاداش ما را می‌دهند، ایشان آمده‌اند تا ما را از سرزمینی که تو به ما داده‌ای، بیرون کنند. **۱۲**تو خدای ما، هستی! ایشان را مجازات کن، زیرا ما در برابر این ارتش بزرگی که به ما یورش آورده درمانده هستیم، ما نمی‌دانیم چه باید کرد و به تو چشم دوخته‌ایم.»

۱۳همهٔ مردان یهودا با زن و فرزندانشان در معبد بزرگ ایستاده بودند، **۱۴**آنگاه روح خداوند به یحزیئیل لاوی که در میان آنها بود، فرود آمد. یحزئیل پسر زکریا، پسر بنایاهو، پسر یعیئیل، پسر متنیای از خانوادهٔ آساف بود. **۱۵**یحزیئیل گفت: «گوش فرا دهید ای یهودا و ساکنان اورشلیم و ای یهوشافاطِ پادشاه! خداوند می‌فرماید که از این ارتش ترسان مباشید و ناامید نشوید، زیرا این نبرد شما نیست، بلکه نبرد خداست. **۱۶**فردا به مقابلهٔ آنها بروید. ایشان را در گذرگاه صیص در انتهای وادی بیابان یروئیل می‌بینید. **۱۷**این نبردِ شما نیست که در آن بجنگید، در مواضع خود مستقر شوید، و حرکت نکنید و پیروزی خداوند را برای خود ببینید. ای یهودا و اورشلیم هراسان و ناامید نباشید. فردا برای مبارزه علیه ایشان بروید و خداوند با شما خواهد بود.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸آنگاه یهوشافاط خم شد و صورت خود را بر زمین نهاد و تمام ساکنان یهودا و اورشلیم در برابر خداوند سجده نمودند و خداوند را پرستش کردند. **۱۹**لاویانی از خاندان قهات و قورح برخاستند تا خداوند، خدای اسرائیل را با صدای بلند ستایش کنند.

۲۰بامدادان برخاستند و به بیابان تقوع رفتند. درحالی‌که خارج می‌شدند، یهوشافاط ایستاد و گفت: «ای مردم یهودا و اورشلیم، به من گوش فرا دهید! به خداوند خدای خود، ایمان داشته باشید تا استوار بمانید! انبیای او را باور کنید تا موفّق شوید.» **۲۱**پس از مشورت با مردم، پادشاه دستور داد تا نوازندگان آراسته به لباسهایی را که در مراسم روحانی می‌پوشیدند به تن کنند و در پیشاپیش ارتش بروند و بخوانند: «خدا را شکر کنید، زیرا که محبّت پایدار او جاودانه است.»

۲۲هنگامی‌که ایشان آغاز به خواندن و ستایش خداوند کردند، خداوند ارتش مهاجمان را به وحشت انداخت. **۲۳**ارتش موآبیان و عمونیان به ارتش اَدومیان حمله کردند و ایشان را کاملاً نابود کردند. و آنگاه باقی‌مانده‌ها در یک نبرد، یکدیگر را نابود کردند.

۲۴هنگامی‌که ارتش یهودا به بُرج دیده‌بانی که در بیابان بود رسیدند، به سوی دشمن نگاه کردند و دیدند که همه به زمین افتاده و مرده‌اند حتّی یک نفر هم جان بدر نبرده بود.

۲۵یهوشافاط و ارتش او به تاراج پرداختند و ایشان غنایم فراوانی از جامه‌ها و اشیای گرانبها یافتند، ایشان برای جمع‌آوری غنیمت‌ها سه روز را سپری کردند، امّا آن‌قدر زیاد بود که نتوانستند همه را با خود ببرند. **۲۶**در روز چهارم در دشت برکت گرد آمدند و برای همهٔ کارهایی که خداوند انجام داده بود، او را ستایش کردند. به همین سبب است که این مکان را دشت برکت می‌نامند و تاکنون به این نام خوانده می‌شود. **۲۷**یهوشافاط سپاه خود را با پیروزی به اورشلیم بازگرداند، زیرا خداوند دشمنان ایشان را شکست داده بود. **۲۸**هنگامی‌که به شهر رسیدند با صدای چنگ و بربط و شیپور وارد معبد بزرگ شدند. **۲۹**هر قومی که شنید چگونه خداوند دشمنان اسرائیل را شکست داده است، ترسان شد. **۳۰**پس یهوشافاط در صلح حکومت کرد، زیرا خداوند از هر سو به او ایمنی بخشید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پایان پادشاهی یهوشافاط
(اول پادشاهان ۲۲:۴۱-۵۰)

۳۱یهوشافاط در سن سی و پنج سالگی پادشاه شد و مدّت
بیست و پنج سال در اورشلیم حکومت کرد. مادرش عزوبه،
دختر شلحی بود. **۳۲**او نیز مانند پدرش آسا، آنچه را که از
نظر خداوند نیک بود، انجام داد. **۳۳**امّا پرستشگاههای بالای
تپّه‌ها را نابود نکرد و مردم با تمام دل، خداوند، خدای نیاکان
خود را پرستش نکردند.
۳۴بقیّهٔ رویدادهای دوران سلطنت یهوشافاط، از آغاز تا به
آخر را، ییهوی پسر حنانی گزارش داده است که در کتاب
تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده‌اند.
۳۵بعدها یهوشافاط، پادشاه یهودا با اخزیا، پادشاه اسرائیل که
بسیار شرور بود، پیمان دوستی بست. **۳۶**آنها با هم موافقت
کردند و در بندر عصیون‌جابر کشتی‌های اقیانوس‌پیما ساختند.
۳۷امّا الیعزر، پسر دوداواهوی مرشاتی به یهوشافاط اخطار
داد: «چون تو با اخزیا متّحد شده‌ای، خداوند آنچه را که تو
ساخته‌ای، نابود خواهد کرد.» و کشتی‌ها درهم شکستند و
نتوانستند سفر کنند.

یهورام، پادشاه یهودا
(دوم پادشاهان ۱۷:۸-۲۴)

۲۱ یهوشافاط درگذشت و او را در آرامگاه سلطنتی
در شهر داوود به خاک سپردند و پسرش، یهورام
به جای او پادشاه شد.
۲یهورام پسر یهوشافاط شش برادر به نامهای: عزریا، یحیئیل،
زکریا، عزریاهو، میکائیل و شفطیا داشت. **۳**پدرشان مقدار
زیادی طلا، نقره و اموال با ارزش دیگری به ایشان بخشید،
و هر کدام را حاکم یکی از شهرهای مستحکم یهودا کرد.
امّا چون یهورام پسر اول او بود، وی را جانشین خود کرد
۴هنگامی‌که یهورام بر تخت سلطنت پدرش نشست و حکومت
او استوار شد، همهٔ برادران خود و گروهی از رهبران اسرائیل
را با شمشیر کشت.
۵یهورام سی و دو ساله بود که پادشاه شد و مدّت هشت
سال در اورشلیم سلطنت کرد. **۶**او مانند پادشاهان اسرائیل،
همان‌طور که خاندان اخاب عمل کرده بودند رفتار کرد، زیرا
دختر اخاب همسر او بود. او آنچه را که در نظر خداوند پلید
بود، انجام داد. **۷**با این وجود، خداوند خاندان داوود را نابود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکرد، زیرا با او پیمان بسته بود و وعده داده بود که خاندان او برای همیشه حکومت کنند.
۸در دوران سلطنت یهورام، اَدوم علیه یهودا شورش کرد و پادشاهی مستقلی شد. **۹**پس یهورام و افسران او با ارّابه‌ها به اَدوم رفتند. در آنجا ارتش اَدوم آنها را محاصره کرد. امّا در شب موفّق شدند که خود را آزاد کنند و بگریزند. **۱۰**اَدوم از آن زمان تا به حال از یهودا مستقل شده است. در همان زمان شهر لبنه نیز شورش کرد، زیرا یهورام خداوند، خدای نیاکان خود را رها کرده بود. **۱۱**او حتّی پرستشگاههایی در بالای تپّه‌های یهودا ساخت و مردم یهودا و اورشلیم را به گناه علیه خداوند کشاند.
۱۲ایلیای نبی نامه‌ای برای یهورام فرستاد و در آن چنین نوشته بود: «خداوند، خدای جدّ تو داوود، تو را محکوم می‌کند، زیرا تو الگوی پدرت، یهوشافاط پادشاه یا پدر بزرگ خود آسای پادشاه را دنبال نکردی، **۱۳**در عوض تو از الگوی پادشاهان اسرائیل پیروی کردی و باعث شدی که مردم یهودا و اورشلیم نسبت به خدا وفادار نباشند، همان‌طور که اخاب و جانشینان او مردم اسرائیل را به بی‌وفایی کشیدند. تو حتّی برادران خود را که از تو بهتر بودند کشتی، **۱۴**در نتیجه، خداوند به سختی قوم تو، فرزندان تو و همسران تو را مجازات خواهد کرد و اموال تو را نابود خواهد ساخت. **۱۵**خود تو از بیماری دردناک روده رنج خواهی برد که هر روز بدتر خواهد شد.»
۱۶–۱۷گروهی از فلسطینیان و عربها در نزدیکی حبشیان که در کنار دریا بودند، زندگی می‌کردند. خداوند ایشان را برانگیخت تا به جنگ یهورام بروند. ایشان یهودا را اشغال کردند، کاخ سلطنتی را چپاول نمودند و همهٔ زنان و پسران پادشاه، به جز پسر کوچکش، یهوآخاز را به اسارت بردند.
۱۸پس از همهٔ این رویدادها، خداوند پادشاه را به بیماری علاج‌ناپذیر روده مبتلا کرد. **۱۹**به مدّت دو سال بیماری او بدتر و بدتر شد تا بالاخره با درد و رنج بسیار درگذشت. ملّت او خلاف آنچه برای نیاکان او کرده بودند به احترامش آتش نیافروختند.
۲۰یهورام در سن سی و دو سالگی پادشاه شد و در اورشلیم به مدّت هشت سال پادشاهی کرد. کسی از مرگ او متأسف نشد. او را در اورشلیم به خاک سپردند ولی نه در آرامگاه سلطنتی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اخزیا، پادشاه یهودا
(دوم پادشاهان ۸:۲۵-۲۹؛ ۹:۲۱-۲۸)

۲۲ مردم اورشـلیم، اخزیا کوچکترین پسـر او را به پادشاهی برگزیدند، زیرا ارتشی که همراه عربها به یهودا آمدند، همهٔ برادران بزرگتر را کشـته بودند. بنابراین اخزیا، پسر کوچک یهورام به پادشاهی رسـید. **۲**او بیست و دو سـاله بود که بر تخت سلطنت نشست و مدّت یک سال در اورشلیم پادشـاهی کرد. مادرش عتلیا نوه عُمری بود. **۳**او نیز در راه خاندان اخاب گام برداشت، زیرا مادرش در انجام کارهای پلید او را تشـویق می‌کرد. **۴**او مانند خاندان اخاب، آنچه را در نظر خداوند پلید بود، انجام داد. زیرا پس از مرگ پدرش، ایشان مشاوران او بودند و وی را به نابودی کشاندند. **۵**او با پیروی از مشورت ایشان، به یورام، پسر اخاب، پادشاه اسرائیل، پیوست و به جنگ حزائیل، پادشاه سوریه به راموت جلعاد رفت. در آنجا یورام به دسـت سربازان سوری زخمی شـد. **۶**او برای بهبود زخمهایش به شـهر یزرعیل بازگشت و اخزیا، برای دیدنش به آنجا رفت.

۷خداوند از این دیدار اخزیا از یورام برای سقوط اخزیا استفاده کرد. هنگامی‌که اخزیا با یورام بود، ییهو، پسـر نمشی که از طرف خدا برگزیده شده بود تا خاندان اخاب را براندازد، به دیدار ایشـان رفت. **۸**هنگامی‌که ییهو حکم خدا را در مورد خاندان اخزیا اجرا می‌کرد، به گروهی که متشـکّل از رهبران یهودا و برادرزاده‌های اخزیا بودند، برخورد و همهٔ آنها را کشت. **۹**جستجو برای یافتن اخزیا آغاز شد و او را درحالی‌که در سامره پنهان شده بود، پیدا کردند. ایشان او را نزد ییهو بردند و وی اخزیا را کشت. امّا به احترام پدربزرگش یهوشافاط پادشاه که هرآنچه در توان داشت برای خدمت خداوند به کار برده بود، جسد اخزیا را دفن کردند.

از خاندان اخزیا کسی برجا نماند تا سلطنت کند.

عتلیا ملکه یهودا می‌شود

۱۰هنگامی‌که عتلیا مادر اخزیا دید که پسـرش کشـته شده است دستور داد تا تمام اعضای خاندان سلطنتی یهودا را نابود کند. **۱۱**یَهُوشَـبَع، دختر یهورام پادشـاه خواهر ناتنی اخزیا که با کاهنی به نـام یهویاداع ازدواج کرده بـود، پنهانی یکی از پسـران اخزیا به نام یوآش را از جمع شاهزادگانی که قرار بود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کشته شوند نجات داد و با پرستاری در یکی از اتاق خوابهای معبد بزرگ پنهان کرد و با این کار از کشته شدن یوآش به دست عتلیا جلوگیری کرد. **۱۲**در مدّت شش سالی که یوآش در معبد بزرگ خداوند پنهان ماند عتلیا زمام امور سلطنت را در دست داشت.

شورش علیه عتلیا

(دوم پادشاهان ۱۱:۴-۱۶)

۲۳ پس از شش سال صبر کردن، یهویاداع کاهن تصمیم گرفت زمان اقدام فرا رسیده است. او با پنج نفر از فرماندهان ارتش همدست شد که عبارت بودند از: عزریا پسر یهورام، اسماعیل پسر یهوحانان، عزریا پسر عوبید، معیسا پسر عدایا و الیشافاط پسر زکری. **۲**ایشان به همهٔ شهرهای یهودا سفر کردند و لاویان و رهبران قوم را با خود به اورشلیم آوردند.

۳ایشان همه در معبد بزرگ گرد آمدند و با یوآش پسر پادشاه پیمان بستند. یهویاداع به ایشان گفت: «او پسر پادشاه فقید است اکنون همان‌طور که خداوند به خاندان داوود وعده داده است که یکی از بازماندگان او پادشاه گردد، او باید پادشاه شود. **۴**ما چنین خواهیم کرد، زمانی که لاویان در روز سبت برای انجام وظیفه می‌آیند، یک سوم ایشان از دروازه‌های معبد بزرگ حفاظت خواهند کرد. **۵**یک سوم دیگر کاخ پادشاهی را مواظبت خواهند کرد و بقیّه در کنار پایه‌های دروازه مستقر خواهند شد. همهٔ مردم در حیاط معبد بزرگ جمع خواهند شد. **۶**هیچ‌کس به جز کاهنان و لاویانی که در معبد بزرگ خدمت می‌کنند، نباید وارد شوند. ایشان چون تقدیس شده‌اند می‌توانند وارد شوند. امّا بقیّهٔ مردم باید از فرمان خداوند پیروی کنند و بیرون بمانند. **۷**لاویان با شمشیرهای برهنه در دست از پادشاه حفاظت کنند و هر کجا او می‌رود، همراهش باشند، هرکس که سعی کند، وارد معبد بزرگ شود، باید کشته شود.»

۸لاویان و مردم یهودا دستورهای یهویاداع را انجام دادند. فرماندهان، خادمینی را که در روز سبت خدمتشان تمام شده بود، مرّخص نکردند تا همهٔ گروهی که به خدمت می‌آمدند و هم گروهی که مرّخص می‌شدند را در اختیار داشته باشند. **۹**یهویاداع نیزه‌ها و سپرهایی را که به داوود پادشاه تعلّق داشت و در معبد بزرگ نگهداری می‌شد به فرماندهان داد. **۱۰**او همهٔ مردان مسلّح

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

به شمشیر را از شمال تا جنوب و تمام اطراف حیاط جلوی معبد
بزرگ به محافظت پادشاه گمارد. ۱۱آنگاه یهویاداع شاهزاده را
بیرون آورد و او را تاجگذاری کردند و کتاب قوانین پادشاهی را
به او دادند و او را پادشاه اعلام کردند. سپس یهویاداع و پسرانش
او را مسح کردند و فریاد زدند: «جاوید پادشاه!»
۱۲وقتی عتلیا صدای دویدن و شادمانی مردم را برای پادشاه
شنید به سوی ایشان که در معبد بزرگ گرد هم آمده بودند،
رفت. ۱۳هنگامی‌که نگاه کرد، دید که پادشاه جلوی دروازه
در کنار ستونش ایستاده و فرماندهان و شیپورچی‌ها نزد وی
ایستاده‌اند و همهٔ مردم سرزمین شادی می‌کنند و شیپورها را به
صدا درآورده‌اند و سرایندگان با سازهای خود جشن را رهبری
می‌کنند، جامهٔ خود را درید و فریاد زد: «خیانت! خیانت!»
۱۴آنگاه یهویاداع کاهن به رهبران ارتش گفت: «او را در
معبد بزرگ نکشید، بلکه از میان صفوف بیرون بیاورید و با
هرکسی از او پیروی می‌کرد با شمشیر بکشید.»
۱۵پس ایشان او را دستگیر کردند و به بیرون کاخ بردند و
در مقابل دروازهٔ اسبها او را کشتند.

اصلاحات یهویاداع

(دوم پادشاهان ۱۱:۱۷-۲۰)

۱۶یهویاداع بین خود و همهٔ مردم و پادشاه پیمان بست که
قوم خداوند باشند. ۱۷سپس همگی به پرستشگاه بعل رفتند
و آن را ویران کردند. قربانگاه و بت او را شکستند و متان،
کاهن بعل را در برابر قربانگاه به قتل رساندند. ۱۸یهویاداع
نگهداری از معبد بزرگ را طبق سازماندهی داوود به کاهنان
لاوی داد، همان‌گونه که داوود ایشان را سازماندهی کرده بود
تا مسئول معبد بزرگ باشند تا چنانچه در قوانین موسی نوشته
شده بود و برای خداوند قربانی سوختنی تقدیم کنند و مطابق
فرمان داوود این کار را با شادمانی و سرودن انجام دهند. ۱۹او
نگهبان‌هایی در دروازه‌های معبد بزرگ گماشت تا هرکس که
پاک نباشد، وارد نشود.
۲۰سپس او با فرماندهان ارتش و بزرگان، فرمانداران قوم و
تمام قوم سرزمین، پادشاه را از معبد بزرگ از دروازهٔ بالایی
به کاخ سلطنتی آوردند و او را بر تخت پادشاهی نشاندند.
۲۱همگی سرشار از خوشی بودند و شهر بعد از کشته شدن
عتلیا آرام شد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یوآش، پادشاه یهودا
(دوم پادشاهان ۱۲:۱-۱۶)

۲۴ یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و مدّت چهل سال در اورشلیم سلطنت کرد. نام مادرش ظبیه و از اهالی بئرشبع بود. **۲**یوآش در سراسر دوران عمر یهویاداع کاهن، آنچه را در نظر خداوند درست بود انجام داد. **۳**یهویاداع برای او دو زن گرفت که از آنها دارای چند پسر و دختر شد.

۴پس از مدّتی یوآش تصمیم گرفت که معبد بزرگ را بازسازی کند. **۵**او کاهنان و لاویان را فراخواند و به ایشان گفت: «هرچه زودتر به شهرهای یهودا بروید و از همهٔ مردم اسرائیل پول جمع کنید تا خانهٔ خدای خود را هر سال تعمیر کنید.» امّا لاویان در این کار شتاب نکردند. **۶**پس پادشاه یهویاداع رهبر کاهنان را فراخواند و به او گفت: «چرا لاویان را برای گردآوری مالیاتی که موسی، خادم خداوند برای قوم اسرائیل و برای خیمهٔ مقدّس معیّن کرده، به یهودا و اورشلیم روانه نساخته‌ای؟»

۷(زیرا پیروان عتلیا، آن زن پلید به معبد بزرگ آسیب رسانده بودند و حتّی وسایلی را که به خداوند هدیه داده شده بود، برای استفادهٔ بت بعل برده بودند.)

۸پس پادشاه فرمان داد تا صندوقی بسازند و در بیرون دروازهٔ معبد بزرگ بگذارند. **۹**آنگاه در سرتاسر یهودا و اورشلیم اعلام شد تا مالیاتی را که موسی، خادم خدا، برای قوم اسرائیل در بیابان تعیین کرده بود، بیاورند. **۱۰**همهٔ رهبران و مردم با شادمانی مالیاتهای خود را آوردند و در صندوق ریختند تا صندوق پر شد. **۱۱**هنگامی‌که لاویان می‌دیدند که پول فراوانی در صندوق است آن را نزد مشاور پادشاه و مأموران کاهن اعظم می‌آوردند و آن را خالی می‌کردند و به جای خود باز می‌گرداندند. این کار روزهای پی‌درپی انجام شد و پول فراوانی گرد آوردند.

۱۲پادشاه و یهویاداع پول را به مسئولان بازسازی معبد بزرگ دادند و ایشان معماران و نجّاران، آهنگران و کارگرانی را که با برنز کار می‌کردند، استخدام کردند تا معبد بزرگ را بازسازی کنند. **۱۳**تمام کارگران با جدّیت کار کردند و معبد بزرگ را به حالت اولیهٔ آن بازسازی نمودند و آن را مستحکم ساختند. **۱۴**وقتی‌که کار ترمیم تمام شد، بقیّهٔ پول را برای پادشاه و یهویاداع بردند و از آن پول ظروف طلا و نقره، از قبیل قاشق، کاسه و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وسایلی که جهت قربانی سوختنی به کار می‌رفتند، برای معبد بزرگ ساختند؛ تا زمانی که یهویاداع زنده بود، همیشه قربانی سوختنی در معبد بزرگ تقدیم می‌شد.

تغییر سیاستهای یهویاداع

۱۵یهویاداع در کمال پیری در سن صد و سی سالگی در گذشت، **۱۶**و او را در شهر داوود در گورستان پادشاهان به خاک سپردند چون او برای اسرائیل و خدا و معبد بزرگ نیکویی کرده بود.

۱۷امّا هنگامی‌که یهویاداع در گذشت، رهبران یهودا نزد پادشاه آمدند و او را تحریک کردند و او به سخنان ایشان گوش کرد. **۱۸**پس مردم معبد بزرگ خداوند، خدای اجداد خود را ترک نمودند و به پرستش الههٔ اشره و بُتها پرداختند. به‌خاطر این گناه، خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم فرود آمد. **۱۹**امّا باز هم خداوند انبیا را فرستاد تا ایشان را نصیحت کنند و به سوی او بازگردانند، ولی ایشان گوش ندادند. **۲۰**آنگاه روح خدا زکریا پسر یهویاداع را فراگرفت. او بر بلندی، مقابل مردم ایستاد و به ایشان گفت: «خداوند چنین می‌فرماید: چرا از فرامین خداوند سرپیچی می‌کنید؟ به این سبب کامیاب نخواهید شد، چون شما خداوند را ترک کرده‌اید او نیز شما را رها ساخته است.» **۲۱**امّا ایشان علیه او توطئه کردند و به دستور پادشاه او را در حیاط معبد بزرگ سنگسار کردند. **۲۲**یوآش پادشاه مهربانی‌های یهویاداع، پدر زکریا را به یاد نیاورد، در عوض پسر او را کشت. هنگامی‌که زکریا جان می‌داد، گفت: «باشد تا خداوند این را ببیند و از تو انتقام بگیرد!»

مرگ یوآش

۲۳در بهار آن سال ارتش سوریه به جنگ با یوآش برخاست و به یهودا و اورشلیم حمله کرد و تمام رهبران ایشان را کشتند و اموال زیادی را به تاراج بردند و برای پادشاهانشان به دمشق فرستادند. **۲۴**با وجودی که ارتش سوریه با افراد کمی آمده بودند، خداوند ارتش بسیار بزرگی را به دست ایشان داد، زیرا ایشان خداوند، خدای نیاکان خود را ترک کرده بودند، به این ترتیب یوآش پادشاه مجازات شد. **۲۵**یوآش بشدّت زخمی شده بود و هنگامی‌که ارتش دشمن عقب‌نشینی کرد، دو نفر از خدمتگذاران وی دسیسه کردند و به‌خاطر خون پسر یهویاداع کاهن، او را در بسترش کشتند. پس او مرد و او را در شهر

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

داوود به خاک سپردند؛ ولی او را در آرامگاه پادشاهان دفن نکردند. **۲۶**کسانی‌که علیه او توطئه کردند، عبارت بودند از: زاباد، پسر شمعه عمونی و یهوزاباد، پسر شمریت موآبی. **۲۷**کارهای پسران او و پیشگوییهایی که به ضد او و بازسازی معبد بزرگ شده بود، همه در کتاب تفسیر تواریخ پادشاهان نوشته شده‌اند و امصیا، جانشین پدرش یوآش شد.

پادشاهی امصیا

(دوم پادشاهان ۱۴:۲-۶)

۲۵ امصیا در سن بیست و پنج سالگی به سلطنت رسید و مدّت بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش یهوعدان و از اهالی اورشلیم بود. **۲**او آنچه را از نظر خداوند درست بود، انجام داد امّا نه از صمیم قلب. **۳**بعد از اینکه حکومت او استوار گشت بدون درنگ خدمتگذارانی که پدرش را کشته بودند، اعدام کرد. **۴**امّا او فرزندان ایشان را نکشت، بلکه از قوانینی که خداوند به موسی داده بود پیروی کرد که می‌گوید: «والدین نباید به‌خاطر جنایت فرزندان خود کشته شوند و همچنین فرزندان نباید به‌خاطر جنایت والدین خود کشته شوند، بلکه هرکسی باید برای جنایتی که مرتکب شده کشته شود.»

جنگ علیه اَدومیان

(دوم پادشاهان ۱۴:۷)

۵امصیای پادشاه تمام مردان طایفه‌های یهودا و بنیامین را سازماندهی کرد و در گردانهای ارتش گماشت و برطبق طایفه‌ها، فرماندهانی برای گروههای صد نفری و هزار نفری برگزید، که شامل مردان بیست سال به بالا بود و تعدادشان سیصد هزار نفر بود. ایشان مردانی بارز و آماده نبرد بودند و در استفاده از نیزه و سپر مهارت داشتند. **۶**علاوه براین او صد هزار مزدور از اسرائیل به بهایی معادل سه هزار و چهارصد کیلوگرم نقره اجیر کرد. **۷**امّا نبی‌ای نزد پادشاه رفت و به وی گفت: «این مزدوران اسرائیلی را همراه مبر، زیرا خداوند با این مردان که از قسمت شمالی کشور هستند، نیست. **۸**تو ممکن است که فکر کنی که این مردان در نبرد تو را نیرومندتر خواهند کرد، امّا این خداست که قدرت دارد به انسان پیروزی یا شکست دهد. اوست که دشمنان تو را بر تو غالب خواهد کرد.»

۹امصیا از نبی پرسید «پس در مورد آن نقره‌ای که در ازای ایشان پرداخته‌ام چه کنم؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نبی پاسخ داد: «خداوند می‌تواند بیشتر از آن به تو بدهد.»
۱۰پس امصیا مزدوران اسرائیلی را روانه خانه‌های خود کرد.
این باعث شد که خشم آنها نسبت به یهودا برانگیخته شود و
ایشان بسیار خشمگین به خانه‌های خود بازگشتند.
۱۱امصیا با شجاعت ارتش خود را به درّهٔ نمک رهبری کرد
و در آنجا ده هزار سرباز اَدومی را کشتند، **۱۲**و ده هزار نفر
را هم اسیر گرفتند، ایشان اسیران را به بالای پرتگاهی بردند
و از آنجا به پایین افکندند و ایشان در روی صخره‌های پایین
جان سپردند.
۱۳در این ضمن مزدوران اسرائیلی که امصیا به ایشان اجازه
نداده بود همراه او به جنگ بروند، به شهرهای یهودا، از سامره
تا بیت حورون، حمله کردند و سه هزار نفر را کشتند و مقدار
زیادی اموال، به تاراج بردند.
۱۴هنگامی‌که امصیا پس از شکست اَدومی‌ها بازگشت، بُتهای
ایشان را با خود آورد و آنها را برپا کرد و ستایش نمود و برای
آنها قربانی سوزاندنی گذرانید. **۱۵**خداوند از امصیا خشمگین
شد و نبی‌ای نزد او فرستاد. نبی از امصیا پرسید: «چرا خدایان
بیگانگانی را که حتّی نتوانستند مردم خود را از دست تو رهایی
دهند، پرستش کردی؟»
۱۶درحالی‌که نبی سخن می‌گفت، پادشاه به او گفت: «آیا
ما تو را مشاور سلطنتی کرده‌ایم؟ ساکت باش. آیا می‌خواهی
کشته شوی؟»
پس نبی ساکت شد، امّا گفت: «من می‌دانم که خداوند
قصد دارد تو را نابود کند، زیرا تو چنین کرده‌ای و به پند من
گوش نداده‌ای.»

جنگ با اسرائیل
(دوم پادشاهان ۱۴:۸-۲۰)

۱۷امصیای پادشاه و مشاوران او علیه اسرائیل نقشه کشیدند.
او برای یهوآش، پادشاه اسرائیل پسر یهوآخاز، نوه ییهو، پیام
فرستاد و او را به نبرد خواند. **۱۸**یهوآش پادشاه اسرائیل برای
امصیا، پادشاه یهودا چنین پاسخ فرستاد: «روزگاری بوته خاری
در لبنان برای درخت سدر چنین پیام فرستاد: دختر خود را
به همسری پسر من درآور. ولی حیوانی وحشی که از آنجا
می‌گذشت بوتهٔ خار را لگد مال کرد. **۱۹**اکنون امصیا تو از
شکست اَدومی‌ها مغرور شده‌ای، امّا من به تو توصیه می‌کنم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که در سرزمین خود بمانی، چرا دنبال درد سر می‌گردی تا موجب مصیبت برای تو و مردم تو شود؟»
۲۰امّا امصیا گوش فرا نداد. این ارادهٔ خدا بود تا او شکست بخورد، چون او بُتهای اَدومی‌ها را پرستش کرده بود. **۲۱**پس یهوآش، پادشاه اسرائیل به جنگ امصیا، پادشاه یهودا رفت. ایشان در بیت شمس، در سرزمین یهودا با هم روبه‌رو شدند. **۲۲**ارتش یهودا شکست خورد و سربازان به خانه‌های خود گریختند. **۲۳**یهوآش، پادشاه اسرائیل امصیا را دستگیر کرد و او را به اورشلیم برد. آنجا او دیوار شهر اورشلیم را از دروازهٔ افرایم تا دروازهٔ زاویه، به طول صد و هشتاد متر ویران کرد. **۲۴**او تمام طلا و نقره و لوازم معبد بزرگ را که عوبید اَدوم از آنها نگهداری می‌کرد و همچنین موجودی خزانهٔ کاخ پادشاه را همراه با عدّه‌ای گروگان با خود به سامره برد.
۲۵امصیا، پسر یهوآش پادشاه یهودا، بعد از وفات یهوآش، پسر یهوآخاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال دیگر زندگی کرد. **۲۶**بقیّهٔ وقایع دوران سلطنت امصیا، از آغاز تا پایان، در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده‌اند. **۲۷**زمانی که امصیا از پیروی خداوند دست کشید، مردم مخالف او شدند و سرانجام به ضد او توطئه چیدند و او به شهر لاکیش گریخت، امّا آنها به دنبال او به لاکیش رفتند و او را در آنجا کشتند. **۲۸**جسد او را با اسبی به اورشلیم آوردند و در شهر داوود در آرامگاه سلطنتی به خاک سپردند.

عُزیا، پادشاه یهودا
(دوم پادشاهان ۱۴:۲۱-۲۲؛ ۱۵:۱-۷)

۲۶ همهٔ مردم یهودا، عُزیا را که شانزده سال داشت به جانشینی پدرش، امصیا برگزیدند. **۲**پس از اینکه امصیا در آرامگاه سلطنتی دفن شد، عزیا شهر ایلوت را تسخیر کرد و آن را بازسازی کرد.
۳عُزیا شانزده ساله بود که به سلطنت رسید و مدّت پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد. نام مادرش یَکلیا و از اهالی اورشلیم بود. **۴**او نیز مانند پدرش امصیا آنچه را که در نظر خداوند نیک بود بجا آورد **۵**تا زمانی که زکریا مشاور روحانی او زنده بود، عزیا خدا را وفادارانه خدمت کرد و خدا او را کامیاب کرد.
۶او به جنگ فلسطینی‌ها رفت و دیوارهای جت، یبنه و اشدود را ویران کرد، و شهرهای مستحکمی را در سرزمین اشدود و در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مناطق دیگر در فلسطین ساخت. **۷**خدا در جنگ با فلسطینیان، با عربهای جوربعل و همچنین با معونیان نیز به او کمک کرد. **۸**عمونی‌ها به عزیا خراج می‌پرداختند و شهرت او تا مرزهای مصر گسترش یافت، زیرا وی بسیار نیرومند شده بود.

۹عُزیا همچنین اورشلیم را به وسیلهٔ ساختن دژهایی در دروازهٔ زاویه، دروازهٔ درّه و جایی که دیوار پیچ می‌خورد مستحکم کرد. **۱۰**او همچنین در بیابان دژهای مستحکم و آب انبارها ساخت، زیرا او گلّه‌های بزرگی در دشت و کوهپایه‌های غربی داشت و چون کشاورزی را دوست داشت، مردم را تشویق کرد تا در کوهپایه‌ها تاکستان بسازند و زمینهای حاصلخیز را کشت کنند.

۱۱او ارتشی بزرگ و آماده جنگ داشت. آمار آنها توسط یعیئیل و معسیا که منشی بودند، زیر نظر حننیا که یکی از مأموران پادشاه بود نگاه‌داری می‌شد. **۱۲**ارتش توسط دو هزار و ششصد نفر از افسران اداره می‌شد. **۱۳**تحت فرمان ایشان سیصد و هفت هزار و پانصد نفر سرباز ورزیده بود که علیه دشمنان پادشاه قادر به جنگ بودند. **۱۴**عُزیا برای همهٔ ارتش، سپر، نیزه، کلاهخود، زره، کمان و سنگ برای فلاخن فراهم کرد. **۱۵**منجنیق‌هایی را که در اورشلیم توسط صنعتگران اختراع شده بود، در بُرجها و گوشه‌های دیوار قرار داد و توسط آنها می‌توانست سنگهای بزرگ و تیرها پرتاب کنند. شهرت او تا دوردست‌ها رسید، او بسیار نیرومند شد زیرا خدا او را یاری داده بود.

مجازات عُزیا به‌خاطر غرورش

۱۶امّا هنگامی‌که او نیرومند شد، مغرور گشت و روبه زوال رفت. زیرا با خداوند، خدای خود به راستی عمل نکرد و وارد معبد بزرگ شد تا بر روی قربانگاه بُخور بسوزاند. **۱۷**عزریای کاهن با هشتاد نفر از کاهنان شجاع به دنبال پادشاه رفتند **۱۸**تا با او مقاومت کنند. ایشان به عزیا گفتند: «تو هیچ حقّی نداری که بُخور برای خداوند بسوزانی. این فقط وظیفهٔ کاهنانی است که از خاندان هارون هستند و برای این کار تقدیس شده‌اند. این مکان مقدّس را ترک کن. تو به خداوند توهین کرده‌ای و از این پس او تو را برکت نخواهد داد.»

۱۹عُزیا در کنار قربانگاه بُخور ایستاده بود و آتشدانی برای سوزاندن بُخور در دست داشت. او از کاهنان خشمگین شد و بلافاصله بیماری جزام در پیشانی او ظاهر شد. **۲۰**عزریا و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کاهنان دیگر با وحشت به پیشانی پادشاه خیره شدند و آنگاه او را مجبور کردند تا معبد بزرگ را ترک کند. او با شتاب از آنجا خارج شد، زیرا خداوند او را تنبیه کرده بود.
۲۱عُزیای پادشاه تا پایان عمر خود جزامی بود و به‌خاطر آن بیماری ناپاک بود و نمی‌توانست دیگر وارد معبد بزرگ شود. او در خانهٔ خـود جداگانه زندگی می‌کرد، و پسـرش، یوتام حکومت کشور را به دست گرفت.
۲۲اشعیای نبی، پسر آموص بقیّهٔ رویدادهای دوران سلطنت عزیای پادشاه را نوشته است. **۲۳**عُزیا درگذشت و در آرامگاه پادشاهان به خاک سپرده شد ولی به‌خاطر بیماری جزام او در گور سلطنتی دفن نشد. پسرش یوتام جانشین او شد.

یوتام، پادشاه یهودا
(دوم پادشاهان ۱۵:۳۲-۳۸)

۲۷ یوتام در سـن بیست و پنج سالگی به پادشاهی رسید و مدّت شانزده سال در اورشلیم حکومت کرد. مادرش یَرُوشَه، دختر صادوق بود. **۲**او مانند پدرش عُزیا آنچه که خداوند را خشـنود می‌کرد، انجام می‌داد. امّا مانند پدرش با سوزاندن بُخور در معبد بزرگ مرتکب گناه نشد. با این وجود مردم به گناه ورزیدن ادامه دادند.
۳یوتام دروازهٔ شمالی معبد بزرگ را بازسازی کرد و دیوارهای اورشلیم را در محلهٔ عوفل تعمیر اساسی کرد. **۴**او شهرهایی در کوههای یهودا ساخت و در جنگلها قلعه‌ها و بُرجها ساخت.
۵او با پادشـاه عمونی‌ها جنگید و او را شکست داد و ایشان را مجبور کرد که برای سه سال سه هزار و چهارصد کیلوگرم نقره، هزار تُن گندم و هزار تُن جو به او خراج بدهند. **۶**یوتام نیرومند شد، زیرا وفادارنه از خداوند، خدای خود پیروی می‌کرد.
۷بقیّهٔ رویدادها، جنگها و سیاستهای سلطنت یوتام در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده است. **۸**یوتام بیست و پنج ساله بود که به سلطنت رسید و مدّت شانزده سال در اورشلیم سـلطنت کرد. **۹**هنگامی‌که درگذشت او را در شهر داوود به خاک سپردند و پسرش، آحاز جانشین او شد.

آحاز، پادشاه یهودا
(دوم پادشاهان ۱:۱۶-۴)

۲۸ آحاز در سن بیست سالگی پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم حکومت کرد. او مانند جدّ خود، داوود، آنچه را مورد پسند خداوند بود انجام نداد. **۲**بلکه در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راه پادشاهان اسرائیل گام برداشت، او حتّی بت فلزی بعل را ساخت ۳و در درّه ابن‌هنوم بُخور سوزاند و حتّی پسران خود را به عنوان قربانی سوختنی برای بُتها قربانی کرد و از رسوم نفرت‌انگیز قومهایی تقلید می‌کرد که خداوند از برابر قوم اسرائیل در هنگامی‌که ایشان پیشروی می‌کردند، بیرون رانده بود. ۴او در پرستشگاههای روی تپّه‌ها و زیر هر درختی که سایه داشت، قربانی می‌کرد و بُخور می‌سوزاند.

شکست یهودا توسط سوریه و اسرائیل

(دوم پادشاهان ۱۶:۵)

۵پس خداوند، خدای او، وی را به دست پادشاه سوریه انداخت تا وی را شکست بدهد و گروه بزرگی از مردم او را به اسارت به دمشق ببرد. او همچنین به دست پادشاه اسرائیل سپرده شد تا او هم شکست بخورد و عدّهٔ زیادی کشته شوند. ۶فِقَح پسر رَمَلیا پادشاه اسرائیل صد و بیست هزار مردان رزمنده را در یک روز در یهودا در میدان جنگ کشت، زیرا ایشان خداوند، خدای نیاکان خود را ترک کرده بودند. ۷سپس یکی از رزمندگان اسرائیلی به نام زکری از اهالی افرایم، معسیا، پسر آحاز پادشاه، عزریقام، سرپرست دربار و القانه را که شخص دوم مملکت بود، کشت. ۸ارتش اسرائیل، دویست هزار نفر زن و بچّه را، با اینکه از اقوام نزدیک خود بودند، به اسارت گرفت و با غنایم فراوان به سامره برد.

عودید نبی

۹مردی به نام عودید، که نبی خداوند بود و در سامره می‌زیست به دیدار ارتش اسرائیل و اسیران یهودا رفت و هنگامی‌که وارد شهر می‌شدند به ایشان چنین گفت: «خداوند، خدای نیاکان شما، از یهودا خشمگین بود و اجازه داد تا ایشان را شکست دهید، امّا شما ایشان را در خشم کشتید و او از کشتار وحشیانهٔ شما آگاه است. ۱۰اکنون هم می‌خواهید مردان و زنان اورشلیم و یهودا را به بردگی بگیرید. آیا شما نیز علیه خداوند، خدای خود گناه نمی‌ورزید؟ ۱۱گوش کنید، این اسیران، برادران و خواهران شما هستند. ایشان را رها کنید، زیرا خداوند در خشم خود، شما را مجازات خواهد کرد.»

۱۲چهار نفر از رهبران اسرائیل، عزریا پسر یهوحانان، برکیا پسر مشلیموت، یحزقیا پسر شلوم و عماسا پسر حدلای نیز با این کار ارتش مخالفت کردند. ۱۳ایشان گفتند: «این اسیران

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را به اینجـا نیاورید، ما اکنون علیه خداوند گناه کرده‌ایم و او را آن‌قدر خشمگین نموده‌ایم، که ما را مجازات کند؛ اکنون شما می‌خواهید با این کار جرم ما را سنگین‌تر کنید.» **۱۴**پس ارتش، اسیران و غنایم را به دست مردم و رهبران سپردند **۱۵**و چهار مرد برگزیده شدند تا برای اسیران از غنایم پوشاک تهیّه کنند. ایشان به اسیران پوشاک، کفش، خوراک و آب کافی دادند و روغن زیتون بر زخمهای ایشان نهادند. کسانی را که بسیار ناتوان بودند، سـوار بر الاغ کردند و همهٔ اسیران را به اریحا معروف به شهر نخلها، در سرزمین یهودا بازگرداندند. آنگاه اسرائیلی‌ها به سامره بازگشتند.

تقاضای کمک آحاز از آشوری‌ها

(دوم پادشاهان ۷:۱۶-۹)

۱۶در آن هنگام آحاز پادشـاه از تغلت فلاسـر امپراتور آشور کمک خواست، **۱۷**زیرا اَدومیان دوباره به سرزمین یهودا حمله کرده و عدّه‌ای را به اسارت برده بودند. **۱۸**فلسطینی‌ها هم به شهرهای کوهپایه‌های جنوبی و غرب یهودا حمله کرده بودند. ایشان شهرهای بیت شمس، ایلون، جدیروت، سوکو، تمنه و جمزو را با روسـتاهای اطراف آنها را به تصرّف درآورده و در آنجا مستقر شـده بودند. **۱۹**خداوند مشکلاتی بر یهودا آورد، زیرا آحاز پادشـاه به حقوق مردم خود تجاوز کرده و در برابر خداوند سرکشی نموده بود.

۲۰پس تغلت فلناسر، امپراتور آشور علیه آحاز برخاست و به جای تقویت او، وی را سرکوب کرد. **۲۱**با وجودی که آحاز خزانهٔ معبد بزرگ، خزانهٔ کاخهای پادشاه و رهبران را تاراج کرد و به عنوان خراج به امپراتور آشور داد، امّا فایده‌ای نداشت.

گناه آحاز

۲۲در این دوران دشوار آحاز پادشاه نسبت به خداوند بیشتر خیانت کرد **۲۳**او برای خدایان دمشـق که از آنها شکسـت خورده بود، قربانی کرد و گفت: «چون خدایان پادشاه سوریه به او کمک کردند، من نیز برای آنها قربانی می‌کنم تا شاید مرا نیز یاری رسانند.» امّا این کار باعث نابودی او و قوم اسرائیل شد. **۲۴**آحاز ظروف و وسایل معبد بزرگ را جمع کرد و همه را تکه‌تکه کرد. او دروازه‌های معبد بزرگ را بسـت و برای خود در هر گوشهٔ شهر اورشلیم قربانگاه ساخت. **۲۵**او در تمام شهرها و روسـتاهای یهودا پرستشـگاههایی بر تپّه‌های بلندی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای پرستش بُتها ساخت جایی که در آن برای خدایان بیگانه بُخور بسوزانند. به این طریق او خشم خداوند، خدای نیاکان خود را برافروخت.

۲۶شرح همهٔ کارها و روشهای او از نخست تا پایان در کتاب تاریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده‌اند. **۲۷**آحاز به نیاکان خود پیوست و او را در شهر اورشلیم به خاک سپردند، امّا او را در آرامگاه پادشاهان اسرائیل دفن نکردند و پسرش، حزقیا جانشین او شد.

حزقیا، پادشاه یهودا

(دوم پادشاهان ۱۸:۱-۳)

۲۹ حزقیا در بیست و پنج سالگی به سلطنت رسید و مدّت بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد. مادرش دختر زکریا بود و ابیه نام داشت. **۲**او مانند جدّ خود داوود آنچه را که در نظر خداوند نیک بود، انجام داد.

پاکسازی معبد بزرگ

۳او در ماه اول سال اول سلطنت خود دروازه‌های معبد بزرگ را باز و ترمیم کرد. **۴**او کاهنان و لاویان را در میدان شرقی گردهم آورد **۵**و به ایشان گفت: «ای لاویان، به من گوش فرا دهید، خود و معبد بزرگ را تقدیس کنید و چیزهای ناپاک را از معبد بزرگ خارج کنید. **۶**زیرا نیاکان ما وفادار نبودند و در نظر خداوند، خدای ما کارهای پلیدی انجام داده‌اند. ایشان او را ترک کرده‌اند و از مسکن خداوند روی برگردانده و به او پشت کرده بودند. **۷**ایشان درهای معبد را بستند و چراغهایش را خاموش کردند. در معبد خدای اسرائیل دیگر بُخور و قربانی سوختنی تقدیم نکردند. **۸**شما به خوبی می‌دانید، چون خدا از یهودا و اورشلیم خشمگین بوده است و آنچه او بر سر ایشان آورده موجب حیرت و ترس همه شده است. **۹**پدران ما در نبرد کشته شدند و همسران و فرزندان ما را به اسارت برده‌اند.

۱۰«اکنون من تصمیم گرفته‌ام که با خداوند، خدای اسرائیل پیمان ببندم تا او از ما خشمگین نباشد. **۱۱**ای پسران من، اکنون کوتاهی نکنید، زیرا خداوند شما را برگزیده تا در حضورش خدمت کنید و خادمان او باشید و برای او بُخور بسوزانید.»

۱۲-۱۴پس لاویان آماده خدمت شدند:

از خانوادهٔ قهاتیان: محت پسر عمسای و یوئیل پسر عزریا؛

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از خانوادهٔ مراری: قیس پسر عبدی و عزریا پسر یهللئیل؛
از خانوادهٔ جرشونیان: یوآخ پسر زمه و عیدن پسر یوآخ؛
از خانوادهٔ الیصافان: شمری و یعیئیل؛
از خانوادهٔ آساف: زکریا و متنیا؛
از خانوادهٔ هیمان: یحیئیل و شمعی؛
از خانوادهٔ یدوتون: شمعیا و عُزیئیل.
۱۵ایشان برادران خود را گرد آوردند و خود را پاک کردند و مطابق فرمان پادشاه و کلام خداوند، داخل معبد بزرگ شدند تا آن را پاکسازی کنند. **۱۶**کاهنان به قسمت داخلی معبد بزرگ رفتند تا آن را پاکسازی کنند و آنچه را ناپاک یافتند از معبد بزرگ، به حیاط معبد بزرگ آوردند و لاویان آنها را به وادی قدرون بردند.
۱۷ایشان در اولین روز ماه اول آغاز به پاکسازی کردند. در روز هشتم به اتاق ورودی معبد بزرگ رسیدند. آنگاه ایشان هشت روز دیگر کار کردند تا در روز شانزدهم، معبد بزرگ برای نیایش آماده شد.

تقدیم دوبارهٔ معبد بزرگ

۱۸بعد لاویان نزد حزقیای پادشاه رفتند و به او گفتند: «ما تمام معبد بزرگ، قربانگاه قربانی‌های سوختنی و همهٔ لوازم آن، میز نان مقدّس و لوازم آن را پاکسازی کردیم. **۱۹**همچنین تمام لوازمی را که آحاز پادشاه در سالهایی که به خدا وفادار نبود برداشته بود، بازگرداندیم، آنها آماده و پاکسازی شده‌اند و در برابر قربانگاه خداوند قرار دارند.»
۲۰حزقیای پادشاه، روز بعد صبح زود همهٔ رهبران شهر را گرد آورد و با هم به معبد بزرگ رفتند. **۲۱**در آنجا هفت گاو، هفت قوچ، هفت برّه و هفت بُز نر را به عنوان کفّارهٔ گناه برای خاندان سلطنتی، معبد بزرگ و ملّت آوردند و پادشاه به کاهنان که بازماندگان هارون بودند، امر کرد که آنها را بر قربانگاه خداوند قربانی کنند. **۲۲**پس کاهنان گاوها را کشتند و خون آنها را بر قربانگاه پاشیدند. بعد قوچها را کشتند و خون آنها را هم بر قربانگاه پاشیدند، همچنین برّه‌ها را کشتند و خون آنها را هم بر قربانگاه پاشیدند. **۲۳**و در پایان، هفت بُز نر را برای کفّارهٔ گناه به حضور پادشاه و جمعیّت آوردند و دستهای خود را بر آنها گذاشتند. **۲۴**بعد کاهنان آنها را کشتند و خون آنها را به عنوان کفّارهٔ گناهِ تمام مردم اسرائیل بر قربانگاه پاشیدند،

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیرا پادشاه امر کرده بود که قربانی گناه و قربانی سوختنی برای تمام اسرائیل تقدیم شود.
۲۵پادشاه از فرمانهایی که خداوند توسط جادِ رائی و ناتانِ نبی به داوود پادشاه داده بود، پیروی کرد و لاویان را با چنگ و بربط و سنج در معبد بزرگ گماشت. **۲۶**پس لاویان با وسایل موسیقی، مانند آنهایی که داوود پادشاه استفاده کرده بود و کاهنان نیز با شیپورها آنجا ایستاده بودند. **۲۷**حزقیا دستور داد تا قربانی سوختنی اهدا شود و همزمان مردم سرودهای نیایشی برای خداوند می‌خواندند و نوازندگان آغاز به نواختن شیپورها و همهٔ سازها کردند. **۲۸**تمام کسانی‌که آنجا بودند به نیایش و سرودن پرداختند، موسیقی تا پایان مراسم قربانی سوختنی ادامه داشت. **۲۹**بعد از خاتمهٔ مراسم قربانی حزقیای پادشاه و همهٔ مردم زانو زدند و خدا را پرستش کردند. **۳۰**حزقیای پادشاه و رهبران قوم به لاویان گفتند تا سرودهای نیایشی را که داوود و آساف رائی نوشته بودند، بخوانند. سپس همه با شادی فراوان زانو زدند و خدا را پرستش کردند.
۳۱حزقیا به مردم گفت: «شما که اکنون برای خداوند پاک شده‌اید نزدیک بیایید و قربانی و هدایای شکرگزاری را به معبد بزرگ بیاورید.» جماعت قربانی و هدایای شکرگزاری آوردند و هرکس که مایل بود، هدایای سوختنی آورد. **۳۲**ایشان هفتاد گاو نر، صد گوسفند و دویست برّه به عنوان هدایای سوختنی برای خداوند آوردند. **۳۳**همچنین ایشان ششصد گاو و سه هزار گوسفند به عنوان قربانی برای مردم آوردند که بخورند. **۳۴**چون تعداد کاهنان برای قربانی کردن کم بود، لاویان به ایشان کمک کردند تا کار پایان یابد. در این زمان کاهنان بیشتری خود را پاک کردند. (لاویان در مورد پاک بودن وفادارتر از کاهنان بودند.) **۳۵**علاوه بر قربانی‌هایی که کاملاً سوزانیده می‌شد، کاهنان مسئول سوزاندن چربی قربانی سلامتی بودند که مردم آن را می‌خوردند و شرابی که روی قربانی سوختنی می‌ریختند.
به این ترتیب، نیایش خداوند در معبد بار دیگر آغاز گردید. **۳۶**حزقیای پادشاه و تمام مردم شاد بودند، زیرا خدا به ایشان کمک کرد تا این کارها را به سرعت انجام دهند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمادگی برای جشن عید فصح

۳۰ **۱-۳**مردم نتوانستند عید فصح را در زمان خود، یعنی ماه اول سال جشن بگیرند، زیرا تعداد کاهنانی که پاک شده بودند کافی نبود و عدّهٔ زیادی نیز در اورشلیم گرد نیامده بودند، پس حزقیای پادشاه، افسران او و مردم اورشلیم موافقت کردند که در ماه دوم جشن بگیرند و پادشاه، برای مردم اسرائیل و یهودا پیام فرستاد. او همچنین برای طایفه‌های افرایم و منسی دعوتنامه فرستاد تا به معبد بزرگ در اورشلیم بیایند و عید فصح را جشن بگیرند. **۴**پادشاه و مردم از برنامهٔ خود خشنود بودند. **۵**پس ایشان همهٔ بنی‌اسرائیل را از دان در شمال تا بئرشبع در جنوب دعوت کردند که در اورشلیم جمع شوند و با جمعیّتی بزرگتر از همیشه، طبق قوانین، عید فصح را جشن بگیرند. **۶**قاصدان به دستور پادشاه و افسران او به سراسر اسرائیل و یهودا رفتند و مردم را چنین پیام دادند:

«ای مردم اسرائیل، شما که از دست پادشاهان آشور رسته‌اید، اکنون به سوی خداوند، خدای ابراهیم، اسحاق و یعقوب بازگردید او به سوی شما باز خواهد گشت. **۷**مانند نیاکان خود و اسرائیلی‌ها نباشید که به خداوند، خدای خود وفادار نبودند. همان‌طور که می‌بینید او بشدّت ایشان را مجازات کرده است. **۸**مانند ایشان سرسخت نباشید، بلکه خداوند را پیروی کنید، به معبد اورشلیم، جایی که خداوند خدای شما، آنجا را تا ابد مقدّس نموده بیایید و او را پرستش نمایید تا دیگر از شما خشمگین نباشد **۹**اگر به سوی خداوند بازگردید، آنگاه آنهایی که اقوام شما را به اسارت برده‌اند، بر ایشان ترحّم خواهند کرد و آنها را آزاد خواهند کرد تا به خانهٔ خود باز گردند، خداوند، خدای شما مهربان و بخشنده است. اگر به سوی او بازگردید او شما را خواهد پذیرفت.»

۱۰قاصدان به همهٔ شهرهای سرزمین افرایم و منسی و در شمال تا طایفهٔ زبولون رفتند، امّا مردم به ایشان خندیدند و آنها را مسخره کردند. **۱۱**با وجود این عدّه‌ای از طایفه‌های اشیر، منسی و زبولون فروتن شدند و به اورشلیم آمدند. **۱۲**خداوند در یهودا مردم را متّحد کرد تا دستور پادشاه و افسران را که ارادهٔ خداوند بود، پیروی کنند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برگزاری عید فصح

۱۳گروه بزرگی از مردم در ماه دوم در اورشلیم جمع شدند تا جشن عید نان فطیر را برگزار کنند. **۱۴**ایشان تمام قربانگاههایی را که در اورشلیم برای قربانی و هدایای سوختنی استفاده می‌شد، به وادی قدرون انداختند. **۱۵**در روز چهاردهم ماه دوم برّهٔ عید فصح را قربانی کردند. کاهنان و لاویان شرمسار شده و خود را تقدیس نمودند و قربانی سوختنی به معبد بزرگ آوردند. **۱۶**مطابق قوانین موسی مرد خدا، به وظایف خود گمارده شدند. لاویان خون قربانی را به کاهنان می‌دادند و آنها خون را بر قربانگاه می‌پاشیدند. **۱۷**عدهٔ زیادی در آنجا به‌خاطر اینکه پاک نبودند نمی‌توانستند برّه قربانی کنند، پس لاویان برای تمام کسانی‌که پاک نبودند برّه فصح را قربانی می‌کردند. **۱۸**عدّهٔ زیادی از افراد طایفه‌های افرایم، منسی، زبولون و یساکار خود را پاک نکرده بودند، ولی برخلاف شریعت از قربانی می‌خوردند. امّا حزقیا برای ایشان دعا کرد و گفت: **۱۹**«ای خداوند، خدای نیاکان ما در نیکویی خود کسانی را که با تمام قلبشان تو را ستایش می‌کنند ببخش، حتّی گرچه آنها طبق مقرّرات مذهبی پاک نیستند.» **۲۰**خداوند حزقیا را شنید و ایشان را آسیب نرساند. **۲۱**مدّت هفت روز مردمی که در اورشلیم جمع شده بودند، عید نان فطیر را با شادی فراوان جشن گرفتند. لاویان و کاهنان با تمام توان همراه با آلات موسیقی خداوند را ستایش کردند. **۲۲**حزقیا از لاویان به‌خاطر مهارت ایشان در برگزاری مراسم نیایشی خداوند سپاسگزاری کرد.

جشنی دوباره

پس از هفت روز که قربانی‌های سلامتی تقدیم کردند و خداوند، خدای نیاکانشان را ستایش کردند، **۲۳**همه تصمیم گرفتند که مدّت هفت روز دیگر به برگزاری جشن ادامه دهند، پس هفت روز دیگر هم با شادمانی جشن گرفتند. **۲۴**حزقیا، پادشاه یهودا به حاضرین هزار گاو و هفت هزار گوسفند برای قربانی داد و مأموران مملکتی هم به مردم هزار گاو و ده هزار گوسفند دادند و در آن روزها تعداد زیادی از کاهنان خود را تقدیس کردند. **۲۵**تمام مردم یهودا، کاهنان، لاویان، همهٔ کسانی‌که از ناحیهٔ شمالی آمده بودند، به اضافهٔ بیگانگانی که در اسرائیل و یهودا زندگی می‌کردند همه شادی می‌کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۶شـهر اورشـلیم از شـادمانی عظیمی پر بـود، زیرا چنین رویدادی از زمان سلیمان پادشـاه، پسر داوود رخ نداده بود. ۲۷آنـگاه کاهنان و لاویان ایسـتادند و مردم را برکت دادند. خدا صدای ایشان را شنید و نیایش ایشان به مکان مقدّس او در آسمانها رسید.

احیای زندگی مذهبی توسط حزقیا

۳۱ پس از پایان مراسم، تمام مردم اسرائیل که در آنجا حضور داشتند به تمام شهرهای یهودا رفتند و بُتها را شکسـتند. الههٔ اشره را نابود کردند و همهٔ پرستشگاههای بالای تپّه‌ها و قربانگاههایی را که در یهودا، بنیامین، افرایم و منسـی بودند، ویران کردند. بعد همگی به شهر و خانه‌های خود بازگشتند.

تعیین وظایف لاویان

۲حزقیای پادشاه، وظایف کاهنان و لاویان را سازمان داد و وظایف هرکس را مشخص کرد. وظایف شامل تقدیم هدایای سوختنی و سلامتی و خدمت در دروازه‌های اردوی خداوند و شکرگزاری و ستایش بود. ۳پادشاه از گلّه و رمهٔ خود، برای قربانی سوختنی در صبح و عصر و روزهای سبت و جشن ماه نو و تمام مراسـم دیگر که طبق قانون خداوند بود، حیواناتی هدیه کرد.

۴پادشاه به مردم اورشلیم فرمان داد تا سهم کاهنان و لاویان را پرداخت کنند تا ایشـان بتوانند خود را وقف اجرای قوانین خداوند کنند. ۵بلافاصله بعد از صدور این فرمان، مردم اسرائیل سخاوتمندانه، هدایایی از نوبر غلاّت، شراب، روغن زیتون، عسل و دیگر محصولات کشاورزی و همچنین ده در صد آنچه را که داشـتند، آوردند. ۶مردم اسرائیل و یهودا که در شهرها زندگی می‌کردند، همچنین ده درصد از رمه و گوسفندان و مقدار فراوانی هدایای دیگر را به خداوند، خدای خود تقدیم کردند. ۷از ماه سوم مردم شروع به هدیه آوردن کردند و تا چهار ماه هدایا به روی هم انباشته می‌شدند. ۸هنگامی‌که حزقیا و افسران او دیدند که مردم چقدر هدیه آورده‌اند، خداوند را ستایش کردند و از مردم سپاسگزاری نمودند. ۹حزقیا از کاهنان و لاویان در مورد هدایا پرسید. ۱۰عزریا، کاهن اعظم که از خانوادهٔ صادوق بود پاسخ داد: «از زمانی که مردم آغاز بـه آوردن هدایاها به معبد بزرگ کرده‌اند، ما به اندازهٔ کافی برای خوردن داشته‌ایم و مقدار زیادی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نیز ذخیره کرده‌ایم، زیرا خداوند مردم را برکت داده است و به همین دلیل است که مقدار فراوانی باقیمانده است.»
۱۱آنگاه حزقیا به ایشان فرمان داد تا در معبد بزرگ انبارهایی تهیّه کنند و ایشان آنها را آماده کردند **۱۲**و همهٔ هدایا و ده در صدها را وفادارانه در آنجا نگهداری و حفظ کردند و ایشان یکی از لاویان به نام کننیای را مسئول آنها و برادرش، شمعی را به عنوان دستیار وی گماشتند. **۱۳**ده نفر از لاویان تعیین شدند تا زیرنظر ایشان خدمت کنند که نامهای ایشان عبارت بودند از: یحیئیل، عزریا، نحت، عسائیل، یریموت، یوزاباد، ایلیئیل، یسمخیا، محت و بنایاهو. همهٔ این کارها تحت‌نظر حزقیای پادشاه و عزریا، کاهن اعظم انجام گرفت. **۱۴**قوری پسر یمنهٔ لاوی فرمانده نگهبانان دروازهٔ شرقی معبد بزرگ، مسئول دریافت و تقسیم هدایایی که برای خداوند می‌آوردند، بود. **۱۵**در شهرهای دیگری که کاهنان زندگی می‌کردند، عِیدَن، منیامین، یشوع، شمعیا، امَریا و شکنیا دستیار او بودند، که با صداقت در توزیع آذوقه میان لاویان طبق وظایف ایشان سهم می‌دادند. **۱۶**همچنین برای تمام پسران سه ساله و بالاتر که نام آنها در شجره‌نامه بود برحسب گروه و وظایفی که در معبد بزرگ انجام می‌دادند، سهمی تعلّق می‌گرفت. **۱۷**نامهای کاهنان بر حسب خاندان و نام لاویان بیست ساله و بالاتر بر حسب وظایف و گروههای ایشان ثبت شده بود. **۱۸**کاهنان با همسران و کودکان، پسران و دختران ایشان ثبت نام شده بودند، زیرا ایشان وفادارانه خود را مقدّس نگاه می‌داشتند **۱۹**برای بازماندگان هارون، کاهنانی که در کشتزارهای اشتراکی در شهرهای خود بودند، کسانی برگزیده شدند تا سهم کاهنان و لاویانی را که ثبت نام شده بودند، به ایشان بدهند.
۲۰حزقیای پادشاه در سراسر یهودا چنین کرد، او آنچه در برابر خداوند، خدای خود نیکو، راست و وفادارانه بود، انجام داد. **۲۱**او در پیروی از خدا هر کاری که برای خدمت معبد بزرگ و مطابق با فرامین و قوانین خدا بود، با تمامی دل انجام می‌داد و کامیاب می‌شد.

تهدید اورشلیم توسط آشوری‌ها

(دوم پادشاهان ۱۸:۱۳-۳۷؛ ۱۹:۱۴-۱۹ و ۳۵-۳۷؛ اشعیا ۳۶:۱-۲۲؛ ۳۷:۸-۳۸)

۳۲ پس از این رویدادها که حزقیای پادشاه، خداوند را وفادارانه خدمت کرد، سنحاریب، امپراتور آشور به یهودا حمله نمود. او شهرهای مستحکم را محاصره کرد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و قصد داشت آنها را به تصرّف خود در آورد. **۲**هنگامی‌که حزقیا دید که سنحاریب قصد حمله به اورشلیم را هم دارد، **۳**با کمک افسران و رزمندگان خود نقشه کشیدند تا جلوی جریان آب چشمه‌های خارج از شهر را بگیرند و با کمک ایشان همین کار را کردند. **۴**گروه بزرگی از مردم گرد آمدند و تمام چشمه‌ها و نهرهای سرزمین را مسدود کردند و گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند.» **۵**حزقیا با پشتکار به بازسازی قسمت‌های خراب شدهٔ دیوار شهر پرداخت و بُرجهایی بر آنها ساخت و خارج آن دیوار، دیوار دیگری هم ساخت و خاکریزهای شهر داوود را نیز مستحکم کرد و اسلحه‌ها و سپرهای فراوانی ساخت. **۶**او فرماندهان ارتش را برای سرپرستی مردم گماشت و همه را در میدان نزدیک دروازهٔ شهر گرد آورد و به ایشان دلگرمی داد و گفت: **۷**«نیرومند و شجاع باشید. از امپراتور آشور و ارتش بزرگ او نترسید و هراسان نباشید، زیرا کسی‌که همراه ماست، قویتر از کسی است که با اوست. **۸**او فقط نیروی انسانی دارد، ولی ما خداوند، خدایمان را داریم تا به ما کمک کند و برای ما در نبردهای ما بجنگد.» مردم از سخنان پادشاه خود دلگرم شدند.

۹پس از مدّتی، هنگامی‌که سنحاریب، امپراتور آشور و نیروهای او هنوز در شهر لاکیش بودند، افسرانی را نزد حزقیا و مردم یهودا که در اورشلیم بودند فرستاد که چنین پیام بدهند: **۱۰**«من سنحاریب امپراتور آشور می‌پرسم: بر چه تکیه کرده‌اید که حاضرید در اورشلیم محاصره شده بمانید؟ **۱۱**حزقیا شما را به دست گرسنگی و تشنگی سپرده است تا بمیرید. آیا هنگامی‌که به شما می‌گوید که خداوند خدای ما، ما را از دست امپراتور آشور رهایی خواهد داد، شما را گمراه نکرده است؟ **۱۲**آیا همین حزقیا نبود که پرستشگاههای بالای تپّه‌ها و قربانگاههای آنها را برداشت و به مردم یهودا و اورشلیم فرمان داد تا تنها در برابر یک قربانگاه نیایش کنند و در برابر آن قربانی‌های خود را تقدیم کنند؟ **۱۳**آیا نمی‌دانید که من و نیاکانم با مردمان سرزمین‌های دیگر چه کرده‌ایم؟ آیا خدایان آن ملّتها قادر بودند که آن سرزمینها را از دست امپراتور آشور رهایی بخشند؟ **۱۴**کدام‌یک از خدایان ملّتهایی که نیاکان من نابود کردند، قادر بودند تا مردم خود را از چنگ من برهانند که خدای شما قادر باشد، شما را از دست من رهایی بخشد؟ **۱۵**اکنون هم نگذارید که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حزقیا شما را بدین‌سان فریب بدهد و گمراه کند. او را باور نکنید، زیرا خدای هیچ ملّتی یا کشوری نتوانسته مردم خود را از دست من و یا نیاکانم رهایی بخشد. بنابراین خدای شما هم نمی‌تواند شما را نجات بدهد»

۱۶نمایندگان سنحاریب بیش از این علیه خداوند، خدا و بندهٔ او، حزقیا بد گفتند. **۱۷**سنحاریب همچنین نامه‌های توهین‌آمیز به ضد خداوند، خدای اسرائیل به این شرح نوشت: «همان‌طور که خدایان اقوام دیگر نتوانستند مردمان خود را از دست من نجات بدهند، خدای حزقیا هم قادر نخواهد بود که قوم خود را از چنگ من رهایی بخشد.» **۱۸**سپس آنها با صدای بلند و به زبان یهودی به مردم اورشلیم که بر سر دیوار بودند فریاد کردند تا آنها را بترسانند و به وحشت اندازند تا شاید بتوانند شهر را تصرّف کنند. **۱۹**ایشان دربارهٔ خدای اورشلیم مانند خدایان مردمان دیگر که به دست انسان ساخته شده‌اند، سخن گفتند.

۲۰آنگاه حزقیای پادشاه و اشعیای نبی پسر آموص در این باره دعا کردند و به سوی آسمان فریاد برآوردند. **۲۱**خداوند فرشته‌ای فرستاد و تمام رزمندگان فرماندهان و افسران اردوی امپراتور آشور را از پا درآورد و او با سرافکندگی به وطن خود بازگشت. هنگامی‌که به پرستشگاه خدای خود وارد شد، گروهی از پسرانش او را در آنجا با شمشیر زدند و کشتند.

۲۲پس خداوند حزقیا و مردم اورشلیم را از دست سنحاریب، امپراتور آشور و همهٔ دشمنان دیگر رهایی بخشید و از هر جهت به ایشان آرامی داد. **۲۳**بسیاری به اورشلیم آمده برای خداوند هدایا و برای حزقیا، پادشاه یهودا اشیای گرانبها آوردند. پس از آن همهٔ ملّتها با دیده احترام به او می‌نگریستند.

غرور و بیماری حزقیا

(دوم پادشاهان ۲۰:۱-۳ و ۱۲-۱۹؛ اشعیا ۳۸:۱-۳؛ ۳۹:۱-۸)

۲۴در آن روزگار حزقیا بیمار شد و تا پای مرگ رسید. او نزد خداوند دعا کرد و خداوند در پاسخ به او نشانه‌ای داد. **۲۵**امّا حزقیا دلی مغرور داشت و برطبق برکاتی که خداوند به او داده بود عمل نکرد. پس خشم خداوند بر یهودا و اورشلیم برافروخته شد. **۲۶**آنگاه حزقیا غرور دل خود را فروتن کرد، او و مردم اورشلیم فروتن شدند و خشم خداوند در دوران زندگی حزقیا بر ایشان فرود نیامد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۷حزقیا بسیار دولتمند و مورد احترام بود. او برای نگهداری
از طلا و نقره و سنگهای گرانبها و عطرها، سپرها و بقیّهٔ اشیای
گرانبها انبارها ساخت. ۲۸همچنین انبارهایی برای غلاّت،
شراب و روغن و طویله برای رمه‌ها و آغل برای گوسفندان
ساخت. ۲۹او همچنین شهرهایی برای خود ساخت و رمه و
گلّهٔ بسیار به دست آورد، زیرا خدا به او ثروت فراوانی داده
بود. ۳۰این حزقیا بود که شعبهٔ بالایی جیحون را سد زد و آن
را به طرف غرب شهر داوود، روان ساخت. حزقیا در همهٔ
کارهایش کامیاب شد ۳۱هنگامی‌که سفیران بابلی آمدند تا از
او در مورد رویدادهای شگفت‌انگیزی که در سرزمین او رخ
داده بود سؤال کنند، خداوند حزقیا را به حال خود گذاشت
تا قلب او را آزمایش کند.
۳۲بقیّهٔ رویدادهای دوران سلطنت حزقیا و کارهای نیک
او همه در کتاب اشعیای نبی پسر آموص و در کتاب تاریخ
پادشاهان یهودا و اسرائیل نوشته شده‌اند. ۳۳حزقیا در گذشت
و او را در قسمت بالایی آرامگاه سلطنتی به خاک سپردند.
همهٔ مردم یهودا و اورشلیم در مراسم خاکسپاری به او احترام
گذاشتند. پسرش منسی جانشین او شد.

منسی، پادشاه یهودا
(دوم پادشاهان ۲۱:۱-۹)

۳۳ منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و مدّت
پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد.
۲او آنچه را که در نظر خداوند پلید بود انجام داد و از روش
اقوامی که خداوند از سر راه مردم اسرائیل بیرون رانده بود،
پیروی نمود. ۳او پرستشگاههای بالای تپّه را که پدرش حزقیا
ویران کرده بود، بازسازی کرد و برای بت بعل قربانگاهها برپا
کرد و الهه‌های اشره را ساخت. او آفتاب و ماه و ستارگان
آسمان را پرستش و خدمت کرد. ۴او در معبد بزرگ قربانگاهها
ساخت، در جایی که خداوند فرموده بود: «نام من در اورشلیم
تا ابد خواهد ماند.» ۵او در حیاط معبد بزرگ برای آفتاب و
ماه و ستارگان قربانگاهها ساخت. ۶او پسران خود را در درّهٔ
هنوم در آتش قربانی کرد. او جادوگری و فالگیری می‌کرد و با
احضار کنندگان ارواح و افسونگران مشورت می‌نمود. او در
نظر خداوند کارهای بسیار پلیدی کرد و خشم او را برانگیخت.
۷او مجسمهٔ کنده‌کاری شده‌ای را که ساخته بود، در معبد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بزرگ قرار داد، جایی که خداوند به داوود و پسرش سلیمان گفته بود: «من در این معبد بزرگ و در اورشلیم شهری که از میان تمام شهرهای طایفه‌های اسرائیل برگزیده‌ام، نام خود را تا ابد خواهم گذاشت. **۸**و اگر مردم اسرائیل توجّه کنند و از تمام فرامین، قوانین، احکام و دستوراتی که توسط موسی به ایشان داده‌ام، پیروی کنند، من دیگر هرگز ایشان را از سرزمینی که به نیاکانشان داده‌ام، بیرون نخواهم کرد.» **۹**ولی منسی، یهودا و مردم اورشلیم را طوری گمراه کرد که ایشان بیشتر از اقوامی که خداوند از برابر ایشان بیرون رانده بود، پلیدی کردند.

توبهٔ منسی

۱۰خداوند با منسی و قوم او سخن گفت، امّا ایشان گوش ندادند، **۱۱**پس خداوند فرماندهان ارتش امپراتور آشور را علیه ایشان برانگیخت، ایشان منسی را اسیر کردند و قلّاب در او فرو کردند و او را به زنجیر کشیدند و به بابل بردند. **۱۲**او در مشقّت خود فروتن شد و از خداوند، خدای خود کمک خواست. **۱۳**خدا نیایش منسی را پذیرفت و به او پاسخ داد و اجازه داد تا به اورشلیم باز گردد و دوباره حکمرانی کند. این رویداد باعث شد که منسی بداند که خداوند، خداست.

۱۴سپس او دیوار خارجی شهر داوود را از درّه‌ای که در غرب جیحون، تا دروازهٔ ماهی و ناحیه‌ای از شهر را که تپّهٔ عوفل نامیده می‌شد، بازسازی کرد و به ارتفاع آنها افزود. او همچنین فرماندهان ارتشی در شهرهای مستحکم یهودا گماشت. **۱۵**او خدایان بیگانه را همراه با مجسمه‌ای که خودش در معبد بزرگ گذاشته بود بیرون آورد و قربانگاه بت‌پرستان در روی تپّهٔ نزدیک معبد بزرگ و در مکانهای دیگر اورشلیم، همه را از شهر بیرون برد و دور ریخت. **۱۶**او همچنین قربانگاه خداوند را بازسازی کرد و بر روی آن قربانی‌های سلامتی و شکرگزاری قربانی کرد. او به همهٔ مردم یهودا فرمان داد تا خداوند، خدای اسرائیل را پرستش کنند. **۱۷**با وجودی که مردم هنوز در پرستشگاههای بالای تپّه‌ها قربانی می‌کردند، ولی قربانی آنها فقط برای خداوند بود.

پایان سلطنت منسی
(دوم پادشاهان ۲۱:۱۷-۱۸)

۱۸کارهای دیگر منسی همراه با دعای او به خدای خود و پیام انبیایی که به نام خداوند، خدای اسرائیل با او سخن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گفتند، همه در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل نوشته شده‌اند.
۱۹دعای پادشاه و پاسخ خدا به او، فهرست گناهان او قبل از
اینکه توبه کند، کارهای پلید او، پرستشگاههایی که در بالای
تپّه‌ها ساخت و الهه‌های اشره و دیگر بُتهایی که پرستش کرد،
همه در کتاب تاریخ انبیا نوشته شده‌اند. **۲۰**منسی هم مانند
نیاکان خود در گذشت و او را در کاخ خود به خاک سپردند
و پسرش، آمون جانشین او شد.

آمون، پادشاه یهودا
(دوم پادشاهان ۲۱:۱۹-۲۶)

۲۱آمون در سن بیست و دو سالگی به سلطنت رسید و مدّت
دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد. **۲۲**او هم مانند پدرش منسی،
کارهایی را که در نظر خداوند پلید بود، انجام داد. او برای
تمام بُتهایی که پدرش منسی ساخته بود، قربانی کرد و آنها را
پرستش نمود. **۲۳**او مانند پدرش منسی در برابر خداوند فروتن
نشد، بلکه آمون بیشتر و بیشتر به گناهان خود افزود.
۲۴خدمتکارانش علیه او توطئه چیدند و او را در کاخ سلطنتی
کشتند. **۲۵**مردم یهودا قاتلان آمون را کشتند و پسرش، یوشیا
را به جای او پادشاه ساختند.

یوشیا، پادشاه یهودا
(دوم پادشاهان ۲۲:۱-۲)

۳۴ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و مدّت
سی و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد. **۲**او
آنچه را که از نظر خداوند درست بود، انجام داد و در راه جدّ
خود، داوود گام برداشت و فرمانهای خداوند را بجا آورد.
۳در سال هشتم سلطنت خود، درحالی‌که هنوز جوان بود،
به پرستش خدای جدّ خود، داوود پرداخت، چهار سال بعد
پرستشگاههای بالای تپّه‌ها و الهه‌های اشره و همهٔ بُتهای دیگر
را درهم شکست. **۴**در حضور او، قربانگاه بت بعل را سرنگون
کردند. او قربانگاه بُخوری را که بالای آنها قرار داشت،
درهم شکست. او الهه‌های اشره را شکست و بُتهای فلزی
و کنده‌کاری شده را به خاک تبدیل کرد و خاک آنها را بر
گور کسانی‌که برای آنها قربانی می‌کردند پاشید. **۵**او همچنین
استخوان کاهنان بُتها را در روی قربانگاههای ایشان سوزاند
و یهودا و اورشلیم را پاکسازی کرد. **۶-۷**در شهرهای منسی،
افرایم و شمعون، تا نفتالی و خرابه‌های اطراف آنها او قربانگاهها
را درهم شکست و الههٔ اشره و دیگر بُتها را با خاک یکسان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرد و در سراسر سرزمین اسرائیل قربانگاههای بُخور را ویران کرد. آنگاه به اورشلیم بازگشت.

یافتن تورات
(دوم پادشاهان ۲۲:۳-۲۰)

۸یوشیا در سال هجدهم سلطنت خود، پس از پاکسازی معبد بزرگ و سرزمین، شافان پسر اصلیا، معسیا، فرماندار شهر اورشلیم و یوآخ پسر یوآحاز خبرنگار را فرستاد تا معبد بزرگِ خدای خود را بازسازی کنند. **۹**ایشان نزد حلقیای کاهن اعظم آمدند و پولی را که لاویانِ دروازه‌بان از مردم منسی، افرایم و سایر مردم اسرائیل و از تمام یهودا، بنیامین و ساکنان اورشلیم جمع کرده و به معبد بزرگ آورده بودند، به او دادند. **۱۰**ایشان پول را به ناظران بازسازی و کارگرانی که معبد بزرگ را تعمیر می‌کردند، سپردند **۱۱**تا با آن دستمزد نجّاران، معماران و بهای سنگهای تراشیده شده و الوار برای ساختن ساختمانهایی که به‌خاطر بی‌توجّهی پادشاهان یهود رو به ویرانی بود را بپردازند. **۱۲**مردان کارگر وفادارانه کار می‌کردند. ایشان زیر نظر چهار نفر از لاویان به نامهای یَحَت و عوبدیا از لاویان خانوادهٔ مراری، زکریا و مشلام از خانوادهٔ قهات، همراه با لاویانی که در نواختن آلات موسیقی مهارت داشتند، انجام وظیفه می‌کردند. **۱۳**ایشان کارِ باربران و دیگر کارگران را سرپرستی می‌کردند و گروهی از لاویان هم در خدمت نویسندگی و دروازه‌بانی، انجام وظیفه می‌کردند.

حلقیا کتاب تورات را می‌یابد

۱۴هنگامی‌که پولی را که به معبد بزرگ آورده بودند، بیرون می‌آوردند، حلقیای کاهن، کتاب قوانین خداوند را که توسط موسی داده شده بود، پیدا کرد **۱۵**و به شافان، منشی دربار گفت: «من کتاب قوانین را در معبد بزرگ پیدا کرده‌ام.» و کتاب را به او داد. **۱۶**شافان کتاب را نزد پادشاه آورد و گزارش داد: «آنچه را که به عهدهٔ مأمورانت گذاشتی، دارند انجام می‌دهند. **۱۷**ایشان پولی را که در معبد بزرگ بود، به کارفرمایان و کارگران داده‌اند.» **۱۸**شافان همچنین به پادشاه اطّلاع داد: «حلقیای کاهن کتابی به من داده است.» آنگاه شافان از آن کتاب برای پادشاه خواند.

۱۹هنگامی‌که پادشاه کلمات تورات را شنید، جامهٔ خود را درید **۲۰**و به حلقیا، اخیقام پسر شافان، عبدون پسر میکا، شافان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

منشی دربار و عسایا، خادم پادشاه چنین امر کرد: **۲۱**«بروید و از طرف من و سایر مردمی که هنوز در اسرائیل و یهودا هستند از خداوند دربارهٔ آموزشهای این کتابی که پیدا شده، هدایت بخواهید، چون خشم خداوند که بر ما فرود آمده، بزرگ است، زیرا نیاکان ما کلام خداوند را بجا نیاوردند و مطابق نوشته‌های این کتاب عمل نکردند.»

۲۲پس حلقیا و کسان دیگر نزد حُلده نبی، که زن شلوم بود رفتند. (شلوم پسر توقهت و نوهٔ حسره، مسئول لباسهای معبد بزرگ بود.) او در قسمت جدید اورشلیم می‌زیست. ایشان در این مورد با او سخن گفتند. **۲۳**او اعلام کرد: «خداوند، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: بروید و به کسی‌که شما را فرستاده است بگویید، **۲۴**براستی که بر این سرزمین و ساکنان آن بلایا و تمام نفرین‌هایی را که در این کتاب نوشته شده و در حضور پادشاه یهودا خوانده شده، خواهم آورد. **۲۵**زیرا ایشان مرا ترک کرده‌اند و برای خدایان دیگر قربانی می‌کنند، خشم مرا با کردار دستهای خود برانگیخته‌اند. خشم من بر این سرزمین خواهد ریخت و سیراب نخواهد شد. **۲۶**امّا در مورد پادشاه به او بگویید خداوند، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: تو به آنچه در کتاب نوشته شده است، گوش فرا دادی، **۲۷**و توبه کردی، و خود را در برابر من فروتن کردی، جامهٔ خود را دریدی و هنگامی‌که تهدیدهای مرا در مورد اورشلیم و ساکنان آن شنیدی، گریستی، من نیایش تو را شنیده‌ام **۲۸**و مجازات اورشلیم بعد از مرگ تو رخ خواهد داد. تو در آسودگی خواهی مرد.»

پس ایشان جواب نبیّه را به پادشاه رساندند.

تجدید پیمان
(دوم پادشاهان ۲۳:۱-۲۰)

۲۹آنگاه پادشاه برای رهبران یهودا و اورشلیم پیام فرستاد تا گرد هم آیند. **۳۰**پادشاه با همهٔ مردم یهودا و ساکنان اورشلیم، کاهنان، لاویان، کوچک و بزرگ به معبد بزرگ رفت. او تمام کتاب پیمان را که در معبد بزرگ یافته بود، برای مردم خواند. **۳۱**پادشاه در مکان خود ایستاد و در برابر خداوند پیمان بست تا از خداوند پیروی کند، فرمانهای او را بجا آورد و قوانین و احکام او و پیمانی را که در کتاب نوشته شده بود، با تمامی دل و جان بجا آورد. **۳۲**او مردم بنیامین و هرکسی را که در اورشلیم بود، مجبور کرد تا سوگند بخورند که پیمان را نگه دارند، و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مردم اورشلیم از ضوابطی که در پیمان ایشان با خدای نیاکان خویش داشتند، پیروی کردند. **۳۳**یوشیای پادشاه تمام بُتهای نفرت‌انگیز را که در سرزمینهای مردم اسرائیل بود برداشت و همهٔ کسانی را که در اسرائیل بودند، مجبور کرد تا خداوند، خدای خود را پرستش کنند و تا زمانی که زنده بود، مردم را واداشت تا خداوند، خدای نیاکانشان را خدمت کنند.

جشن عید فصح برگزار می‌شود

(دوم پادشاهان ۲۳:۲۱-۲۳)

۳۵ یوشیا عید فصح را برای خداوند در اورشلیم جشن گرفت. در روز چهاردهم ماه اول برّه فصح را قربانی کردند. **۲**او کاهنان را بر وظایفی که در معبد بزرگ به عهده داشتند، گماشت و آنها را تشویق کرد که آنها را به خوبی انجام دهند. **۳**او همچنین به لاویان که به مردم اسرائیل آموزش می‌دادند و خود را وقف خدمت خداوند کرده بودند گفت: «صندوق مقدّس پیمان را در معبدی که سلیمان، پسر داوود، پادشاه اسرائیل ساخته است بگذارید. دیگر نیازی نیست که شما آن را بر دوش خود حمل کنید. اکنون خداوند، خدای خود و مردم او اسرائیل را خدمت کنید. **۴**حال طبق ترتیباتی که داوود پادشاه و پسرش سلیمان نوشته‌اند و مطابق با خاندان خویش مسئولیّت‌های خود را انجام دهید و در مکان معیّن در معبد بایستید. **۵**طوری خود را منظّم کنید که بعضی از شما به هر خانوادهٔ اسرائیلی کمک کنند. **۶**برّه‌های فصح را بکشید. خود را پاک کنید و مطابق دستورهایی که خداوند به موسی داده بود، قربانی‌های را برای هموطنان خود آماده نمایید.»

۷آنگاه یوشیا از رمه و گلّه خود، سی هزار، برّه و بُزغاله و همچنین سه هزار گاو نر برای عید فصح به مردم داد. **۸**مأموران دربار او هم با کمال میل به مردم، کاهنان و لاویان هدایا دادند. حلقیا، زکریا، یحیئیل مأموران عالیرتبهٔ معبد بزرگ بودند و برای عید فصح به کاهنان دو هزار و ششصد برّه و بُزغاله و سیصد گاو نر دادند. **۹**رهبران لاویان، یعنی کننیا و برادرانش شمعیا، نتنئیل، حشبیا، یعیئیل و یوزاباد پنج هزار برّه و بُزغاله و پانصد گاو برای قربانی فصح به لاویان دادند.

۱۰هنگامی که آماده انجام مراسم شدند، کاهنان در جای خود و لاویان در گروه خود، مطابق فرمان پادشاه، قرار گرفتند. **۱۱**ایشان برّه فصح را کشتند و کاهنان خون آن را بر قربانگاه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پاشیدند و لاویان قربانی‌ها را پوست می‌کندند. **۱۲**آنگاه ایشان قربانی‌های سوختنی از میان مردم برحسب گروههای خانوادگی تقسیم کردند تا مردم مطابق آنچه در کتاب موسی نوشته بود، قربانی کنند. با گاوها نیز همینطور کردند. **۱۳**لاویان قربانی‌های فصح را مطابق قوانین، در روی آتش کباب کردند و قربانی‌های مقدّس را در قابلمه‌ها، کتری‌ها و تابه‌ها جوشاندند و با سرعت، گوشت آنها را میان مردم تقسیم کردند. **۱۴**پس از آن، لاویان برای خود و کاهنانی که از بازماندگان هارون بودند تا شامگاه مشغول سوزاندن قربانی‌ها به صورت کامل و چربی قربانی‌های دیگر بودند. **۱۵**سرایندگان که از نسل آساف بودند، مطابق فرمان داوود، آساف، هیمان و یدوتون، رائیِ پادشاه، در جاهای خود قرار گرفتند. دروازه‌بان‌ها هم در جای خود بودند و لازم نبود از خدمت خود دست بکشند زیرا نزدیکان لاوی ایشان برای آنها غذا تهیّه کردند. **۱۶**پس در آن روز برای خداوند طبق دستور یوشیای پادشاه تمام مراسم عید فصح و قربانی سوختنی در روی قربانگاه خداوند انجام گرفت. **۱۷**همهٔ کسانی‌که از قوم اسرائیل حضور داشتند مدّت هفت روز عید فصح و عید نان فطیر را جشن گرفتند. **۱۸**از زمان سموئیل نبی هیچ‌گاه جشن عید فصح چنین برگزار نشده بود و هیچ‌یک از پادشاهان گذشته مانند یوشیا و کاهنان و لاویان و مردم یهودا، اسرائیل و اورشلیم چنین جشنی برگزار نکرده بودند. **۱۹**این عید فصح در سال هجدهم سلطنت یوشیا جشن گرفته شد.

پایان پادشاهی یوشیا
(دوم پادشاهان ۲۳:۲۸-۳۰)

۲۰پس از اینکه یوشیا معبد بزرگ را سر و سامان داد، نکو فرعون، برای جنگ به کرکمیش در فرات رفت و یوشیا به مقابله با او رفت. **۲۱**امّا نکو نمایندگانی با این پیام نزد او فرستاد: «ای پادشاه یهودا این مسئله‌ای بین من و تو نیست. جنگی که در آن نبرد می‌کنم به تو مربوط نمی‌شود، من به جنگ تو نیامده‌ام، بلکه به جنگ دشمنم آمده‌ام، خدا به من فرمود بشتاب و او با من است. با خدا مخالفت نکن وگرنه او تو را نابود خواهد کرد.» **۲۲**امّا یوشیا مصمم بود که بجنگد. او به گفتهٔ نکوی پادشاه که طبق فرمان خدا گفته بود، گوش فرا نداد و برعکس، با تغییر لباس برای جنگ به دشت مجدو رفت.

۲۳در این نبرد، یوشیای پادشاه مورد اصابت پیکان تیراندازان مصری قرار گرفت. او به خادمان خود دستور داد: «مرا از

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اینجا ببرید، زیرا من بشدّت زخمی شده‌ام.» **۲۴**پس او را از ارّابه‌اش در ارابهٔ دیگری گذاشتند و به اورشلیم بردند. یوشیا در آنجا در گذشت و او را در آرامگاه نیاکانش به خاک سپردند. تمام مردم یهودا و اورشلیم برای یوشیا سوگواری کردند.

۲۵ارمیا نیز سوگنامه‌ای برای یوشیا نوشت و تمام سرایندگان مرد و زن، در سوگواریها تا به امروز از یوشیا می‌سرایند. ایشان این رویداد را به صورت رسمی در آوردند و این سوگنامه‌ها در کتاب سوگنامه نوشته شده است.

۲۶شرح بقیّهٔ کارهای یوشیا، و رفتار وفادارانه او طبق آنچه در کتاب شریعت خداوند نوشته شده **۲۷**و وقایع زندگی او، از ابتدا تا پایان، در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده است.

پادشاهی یهوآخاز
(دوم پادشاهان ۲۳:۳۰-۳۵)

۳۶ مردم یهودا یهوآخاز، پسر یوشیا، را به جانشینی پدرش در اورشلیم به پادشاهی مسح نمودند. **۲**یهوآخاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و مدّت سه ماه در اورشلیم سلطنت کرد. **۳**سپس فرعون او را در اورشلیم بر کنار کرد و خراجی معادل سه هزار و چهارصد کیلو نقره و سی و چهار کیلو طلا بر یهودا تحمیل کرد. **۴**فرعون الیاقیم، برادر یهوآخاز را به پادشاهی یهودا گماشت و نام او را به یهویاقیم تبدیل نمود. سپس نکو، یهوآخاز را به اسیری با خود به‌مصر برد.

پادشاهی و اسارت یهویاقیم
(دوم پادشاهان ۲۳:۳۶-۲۴:۷)

۵یهویاقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و مدّت یازده سال در اورشلیم حکومت کرد. او آنچه را در نظر خداوند پلید بود، انجام داد. **۶**نبوکدنصر، پادشاه بابل، به یهودا حمله کرد و آن را اشغال نمود و یهویاقیم را دستگیر کرد و او را به زنجیر کشید و به بابل برد. **۷**نبوکدنصر مقداری از ظروف معبد بزرگ را به بابل برد و در کاخ خود قرار داد. **۸**شرح آنچه یهویاقیم انجام داد و کارهای زشت او در کتاب تاریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا نوشته شده‌اند. سپس پسرش، یهویاکین به جای او به پادشاهی رسید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یهویاکین، پادشاه یهودا
(دوم پادشاهان ۲۴:۸-۱۷)

۹یهویاکین در سن هجده سالگی پادشاه شد و مدّت سه ماه
و ده روز در اورشلیم حکومت کرد. او نیز علیه خداوند گناه
ورزید. ۱۰بعد در بهار همان سال، نبوکدنصر او را با ظروف
گرانبهای معبد بزرگ به بابل برد و عمویش، صدقیا را به جای
او به پادشاهی یهودا گماشت.

صدقیا پادشاه یهودا
(دوم پادشاهان ۲۴:۱۸-۲۰؛ ارمیا ۵۲:۱-۳)

۱۱صدقیا بیست و یک ساله بود که پادشاه شد و مدّت یازده
سال در اورشلیم حکومت کرد. ۱۲او علیه خداوند گناه ورزید
و با فروتنی به سخنان ارمیای نبی که کلام خداوند را می‌گفت
گوش نداد.

سقوط اورشلیم
(دوم پادشاهان ۲۵:۱-۲۱؛ ارمیا ۵۲:۳-۱۱)

۱۳صدقیا علیه نبوکدنصر پادشاه شورش کرد، با وجودی که
به پادشاه به نام خدا سوگند یاد کرده بود، وفادار بماند. او
سرسخت و سخت دل بود و به سوی خداوند، خدای اسرائیل
بازنگشت. ۱۴همچنین رهبران یهودا، کاهنان و مردم از الگوهای
گناه آلود بت‌پرستانهٔ ملّتهای اطراف خود پیروی کردند و معبدی
که خداوند تقدیس نموده بود، ناپاک ساختند.
۱۵خداوند، خدای نیاکان ایشان به فرستادن انبیا ادامه داد تا
به قوم هشدار دهد، چون بر ایشان و معبد بزرگ خود شفقت
داشته ۱۶ولی آنها انبیای خدا را مسخره کردند و کلام خدا را
ناچیز شمردند و به انبیا اهانت می‌کردند تا آنکه آتش غضب
خداوند به قدری بر آنها برافروخته شد که دیگر راه علاجی
باقی نماند.

شکست و تبعید مردم یهودا

۱۷پس خداوند پادشاه بابل را برانگیخت تا به ایشان حمله
کند. پادشاه بابل مردان جوان را حتّی در معبد بزرگ کشت،
او به هیچ‌کس پیر و جوان، مرد و زن، سالم و بیمار رحم نکرد.
خدا همه را به دست او تسلیم کرد. ۱۸پادشاه بابل معبد بزرگ
و خزانهٔ آن و ثروت پادشاه و درباریان را تاراج کرد و همه را به
بابل برد. ۱۹آنها معبد بزرگ را سوزاندند و دیوارهای اورشلیم
را ویران کردند و تمام کاخها را به آتش کشیدند و ظروف
گرانبهای آنها را از بین بردند. ۲۰و آنهایی را که از دَم شمشیر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گریخته بودند، به بابل تبعید کرد، و تا استقرار پادشاهی پارس، ایشان بندهٔ او و پسرانش بودند. **۲۱**به این ترتیب کلام خداوند عملی شد که به وسیلهٔ ارمیای نبی فرموده بود: «این سرزمین برای هفتاد سال خالی از سکنه خواهد بود تا سالهایی که در آنها مردم اسرائیل قانون سبت را شکسته بودند، جبران شود.»

فرمان بازگشت یهودیان توسط کوروش

(عزرا ۱:۱-۴)

۲۲در سال اول سلطنت کوروش، شاهنشاه پارس، خداوند آنچه را توسط ارمیای نبی فرموده بود، به انجام رساند. او کوروش را برانگیخت تا فرمانی صادر کند و نوشتهٔ آن را به سرتاسر نواحی شاهنشاهی بفرستد تا با صدای بلند خوانده شود.

۲۳این فرمان کوروش امپراتور پارس است: «خداوند، خدای آسمان مرا فرمانروای همهٔ جهان کرد و به من مسئولیّت ساختن معبدی برای او در اورشلیم در یهودا داده است. اکنون همهٔ کسانی‌که قوم خدا هستند، به آنجا بروند، خداوند خدای شما، همراهتان باشد!»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب عزرا

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب عزرا

معرّفی کتاب

کتاب عزرا شرح بازگشت عدّه‌ای از یهودیان از بابل و شروع دوبارهٔ مراسم پرستش در اورشلیم می‌باشد. این وقایع طی مراحل زیر انجام پذیرفتند:

-بازگشت اولین گروه یهودیان تبعیدیان از بابل، به دستور کوروش کبیر شاهنشاه پارس.

-بازسازی و تقدیس معبد بزرگ اورشلیم و شروع پرستش خدا در آنجا.

-سالها بعد عدّه‌ای دیگر از یهودیان به رهبری عزرا عالِم شریعت خدا به اورشلیم برمی‌گردند.

وی در سازمان دادن زندگی مذهبی و اجتماعی مردم جهت حفظ میراث روحانی اسرائیل کمک می‌کند.

تقسیم‌بندی کتاب:

بازگشت اولین گروه تبعید شدگان ۱:۱-۲:۷۰
بازسازی و تقدیس معبد بزرگ ۳:۱-۶:۲۲
بازگشت عزرا و سایر تبعید شدگان ۷:۱-۱۰:۴۴

دستور بازگشت یهودیان توسط کوروش

۱ در اولین سال پادشاهی کوروش شاهنشاه پارس، خداوند به وعده‌ای که توسط ارمیای نبی داده بود، وفا کرد و کوروش را برانگیخت تا فرمان کتبی زیر را صادر کند و آن را به تمام نواحی تحت فرمان خود بفرستد تا برای مردم با صدای بلند خوانده شود:

۲«این فرمان کوروش شاهنشاه پارس است. خداوند، خدای آسمان، تمام پادشاهان جهان را تحت فرمان من درآورده و مرا برگزیده تا معبد بزرگی در شهر اورشلیم در یهودیه برپا کنم. **۳**خداوند با همهٔ شما که قوم او هستید، باشد. شما اجازه دارید که به اورشلیم بازگردید و معبد بزرگ

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند، خدای قوم اسـرائیل را که در اورشـلیم پرستش
می‌شـود، بازسـازی کنید. **۴**اگر کسـانی از قوم او برای
بازگشت محتاج به کمک باشند، همسایگان ایشان باید
با دادن طلا و نقره، چارپایان و وسایل دیگر به آنها کمک
کنند و علاوه بـر آن، هدایایی برای تقدیم به معبد بزرگ
در اورشلیم در اختیار ایشان بگذارند.»
۵آن وقت سـران خانـدان و طایفه‌های یهـودا و بنیامین به
همراه کاهنان و لاویان و تمام کسانی‌که خداوند دلهایشان را
برانگیخته بود، حاضر شـدند به اورشلیم بروند و معبد بزرگ
را در آنجا بسازند. **۶**همسایگان آنان نیز با دادن وسایل فراوان
از قبیل ظروف طلا و نقره، چارپایان، اشیاء قیمتی، و هدایایی
هم برای معبد بزرگ به آنها کمک کردند.
۷کوروش شاهنشاه، تمام جامها و پیاله‌هایی را که نبوکدنصر
پادشاه، از معبد بزرگ اورشلیم به پرستشگاه خدایان خود برده
بود به آنها پس داد. **۸**او این ظروف را به وسیلهٔ متردات، رئیس
خزانه‌داری سلطنتی به شیشبصر، فرماندار یهودیه، تحویل داد.
۹-۱۰ظروف تحویل شده به این شرح بودند:

جام طلا برای تقدیم هدایا	سی عدد،
جام نقره برای تقدیم هدایا	یک‌هزار عدد،
سایر جامها	بیست و نُه عدد،
جام طلای کوچک	سی عدد،
جام نقرهٔ کوچک	چهارصد و ده عدد،
سایر ظروف	یک‌هزار عدد.

۱۱وقتی شیشبصر به همراه سایر تبعیدشدگان از بابل به اورشلیم
برگشت، روی هم رفته پنج هزار و چهارصد جام طلا و نقره
و سایر وسایل را با خود برد.

فهرست نامهای کسانی‌که از تبعید بازگشتند
(نحمیا ۷:۴-۷۳)

۲ بسیاری از تبعیدشدگان، بابل را ترک کردند و به شهرهای
خود در اورشلیم و یهودیه بازگشتند. خانواده‌های ایشان از
زمانی که نبوکدنصر آنها را اسیر کرده بود، در بابل زندگی می‌کردند.
۲رهبران آنها عبارت بودند از: زرُبابل، یشـوع، نحمیا، سرایا،
رعیلایا، مردخای، بلشان، مسفار، بغوای، رحوم، و بعنه.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست خاندانهای اسرائیل که از تبعید برگشتند و جمع نفرات هر خاندان به این شرح می‌باشد:

۳–۲۰ فرعوش -دو هزار و یکصد و هفتاد و دو نفر،
شفطیا -سیصد و هفتاد و دو نفر،
آرح -هفتصد و هفتاد و پنج نفر،
فحت موآب (خاندان یشوع و یوآب) -دو هزار و هشتصد و دوازده نفر،
عیلام -یک‌هزار و دویست و پنجاه و چهار نفر،
زتو -نُهصد و چهل و پنج نفر،
زکای -هفتصد و شصت نفر،
بانی -ششصد و چهل و دو نفر،
بابای -ششصد و بیست و سه نفر،
ازجد -یک‌هزار و دویست و بیست و دو نفر،
ادونیقام -ششصد و شصت و شش نفر،
بغوا -دو هزار و پنجاه و شش نفر،
عادین -چهارصد و پنجاه و چهار نفر،
آطیر (از خاندان حزقیا) -نود و هشت نفر،
بیصای -سیصد و بیست و سه نفر،
یوره -یکصد و دوازده نفر،
حاشوم -دویست و بیست و سه نفر،
جبار -نود و پنج نفر.

۳۵–۲۱ افرادی که اجدادشان در شهرهای زیر زندگی می‌کردند نیز بازگشتند:

بیت‌لحم -یکصد و بیست و سه نفر،
نطوفه -پنجاه و شش نفر،
عناتوت -یکصد و بیست و هشت نفر،
عزموت -چهل و دو نفر،
قریت عاریم، کفیره و بئیروت -هفتصد و چهل و سه نفر،
رامه و جبع -ششصد و بیست و یک نفر،
مکماس -یکصد و بیست و دو نفر،
بیت‌ئیل و عای -دویست و بیست و سه نفر،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نِبو -پنجاه و دو نفر،
مغبیش -یکصد و پنجاه و شش نفر،
عیلام (یکی دیگر) -یک‌هزار و دویست و پنجاه و چهار نفر،
حاریم -سیصد و بیست نفر،
لود، حادید و اونو -هفتصد و بیست و پنج نفر،
اریحا -سیصد و چهل و پنج نفر،
سنائت -سه هزار و ششصد و سی نفر.

۳۶-۳۹از کاهنان، این خاندانها از تبعید بازگشتند:

یدعیا از نسل یشوع -نُهصد و هفتاد و سه نفر،
امیر -یک‌هزار و پنجاه و دو نفر،
فحشور -یک‌هزار و دویست و چهل و هفت نفر،
حاریم -یک‌هزار و هفده نفر.

۴۰-۴۲از طایفهٔ لاوی، خاندانهای زیر برگشتند:

یشوع و قدمیئیل از نسل هودویا -هفتاد و چهار نفر،
سرایندگان معبد بزرگ از نسل آساف -یکصد و بیست و هشت نفر،
نگهبانان معبد بزرگ از خاندان شلوم، آطیر، طلمون،
عقوب، حطیطا و شوبای -یکصد و سی و نُه نفر.

۴۳-۵۴از خادمان معبد بزرگ، خاندانهای زیر از تبعید بازگشتند:

صیحا، حسوفا، طباعوت،
قیروس، سیعها، فادوم،
لبانه، حجابه، عقوب،
حاجاب، شملای، حانان،
جدیل، حجر، رآیا،
رصین، نقودا، جزام،
عزه، فاسیح، بیسای،
اسنه، معونیم، نفوسیم،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بقبوق، حقوفا، حرحور،
بصلوت، محیدا، حرشا،
برقوس، سیسرا، تامح،
نصیح، و حطیفا.

۵۵–۵۷از خادمان سلیمان، خاندانهای زیر از تبعید بازگشتند:
سوطای، هصوفرت، فرودا،
یعله، درقون، جدیل،
شفیطا، حطیل، فوخرت، حظباییم، و آمی.
۵۸تعداد کلّ کارگران معبد بزرگ و خادمان سلیمان که از تبعید بازگشتند سیصد و نَود و دو نفر بود.
۵۹–۶۰ششصد و پنجاه و دو نفر به خاندانهای دلایا، طوبیا، و نقودا تعلّق داشتند. اینها از آبادیهای تل ملح، تل خرشا، کروب، ادان، و امیر آمده بودند، امّا آنها نتوانستند ثابت کنند که از نسل قوم اسرائیل هستند.
۶۱–۶۲خاندانهای زیر که از کاهنان بودند نتوانستند مدارک لازم را برای اثبات نسبت خود با کاهنان پیدا کنند: حبایا، هقصوص، و برزلائی (که با یکی از دختران خاندان برزلائی جلعادی ازدواج کرده بود و نام خاندان پدر زن خود را هم گرفته بود.) چون آنها نتوانستند ثابت کنند اجدادشان چه کسانی هستند، از کهانت محروم شدند. **۶۳**فرماندار یهودی به آنها اجازه نداد از غذاهای نذری که تقدیم معبد بزرگ می‌شد بخورند، مگر آن که کاهنی در آنجا حضور می‌داشت و می‌توانست از اوریم و تُمیم استفاده کند.

۶۴–۶۷ تعداد کلّ افرادی که از تبعید بازگشتند -چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر،
خادمان آنها هم مرد و هم زن -هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر.
سرایندگان همراه ایشان (هم زن و هم مرد) -دویست نفر بودند.
اسب -هفتصد و سی و شش رأس،
قاطر -دویست و سی و پنج رأس،
شتر -چهارصد و سی و پنج نفر،
الاغ -شش هزار و هفتصد و بیست رأس.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۸وقتی تبعیدیان به معبد بزرگ خداوند در اورشلیم رسیدند، برخی از سران خاندانها، هدایای داوطلبانه به خزانه بخشیدند تا معبد بزرگ اورشلیم در مکان سابقش دوباره ساخته شود. ۶۹هرکس به اندازهٔ توانایی خـود کمک کرد و جمع هدایای آنها بالغ بر پانصد کیلو طلا، دو هزار و هشتصد کیلو نقره و صد ردای کهانت شد.

۷۰کاهنان، لاویان، و بعضی از مردم در داخل یا نزدیک شهر اورشلیم ساکن شدند. سـرایندگان، نگهبانان معبد بزرگ، و کارگران معبد بزرگ در نزدیکی شـهرها ساکن شدند و بقیّهٔ بنی‌اسرائیل در همان شهرهایی سکونت گزیدند که اجدادشان قبلاً زندگی می‌کردند.

شروع دوباره مراسم قربانی

۳ تا ماه هفتم، قوم اسرائیل همه در شهرهای خود ساکن شده بودند. آنگاه همه در شهر اورشلیم گرد آمدند **۲**و یشوع پسر یوصاداق و کاهنانی که با او کار می‌کردند و زرُبابل فرزند شـالتیئیل همراه اقوام خود قربانـگاه معبد بزرگ خدای اسـرائیل را دوباره بنا کردند تا طبق دستورات نوشته شده در شریعت موسی، مرد خدا، برای سوزاندن هدایای سوختنی مورد استفاده قرار گیرد. **۳**اگرچه آنانی که از تبعید برگشته بودند، از ساکنان آن سرزمین می‌ترسـیدند، با این حال آنها قربانگاه را در همان محل سابقش دوباره سـاختند و بار دیگر به طور مرتب قربانی‌های صبح و شب را بر آن می‌گذرانیدند. **۴**آنها عید خیمه‌ها را با رعایت مقرّرات مربوط به آن جشن گرفتند، و هر روز قربانی‌های مربوط به همان روز را تقدیم می‌کردند. **۵**علاوه برآن، آنان قربانی‌های منظّمی برای سوزاندن تقدیم می‌کردند و قربانی‌هایی نیز برای جشن ماه نو و سایر گردهمایی‌هایی که در آن خدا مورد عبادت قرار می‌گرفت، تقدیم می‌کردند. همانند تمامی هدایـای دیگر که به طور داوطلبانـه به خداوند تقدیم می‌شـد. **۶**هر چند هنوز مردم بازسازی معبد بزرگ را شروع نکرده بودند، با وجود این در اولین روز ماه هفتم انجام مراسم قربانی‌های سوختنی را شروع کردند.

شروع بازسازی معبد بزرگ خداوند

۷مردم برای پرداخت دستمزد سنگتراشان و نجّاران پول دادند و همچنین غذا و آشـامیدنی و روغن زیتون جمع کردند تا به شهرهای صور و صیدون فرستاده شود و در عوض آن، چوب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

درخت سدر آزاد از لبنان خریداری کرده و از طریق دریا به یافا بفرستند. تمام این اقدامات با موافقت کوروش، شاهنشاه پارس انجام پذیرفت. **۸**بنابراین در ماه دوم سالی که آنان به معبد بزرگ اورشلیم برگشتند، کار را شروع کردند. زرُبابل، یشوع، و بقیّهٔ هموطنان آنها، کاهنان و لاویان -در حقیقت همهٔ تبعیدشدگانی که به اورشلیم بازگشته بودند- با هم کار می‌کردند. همهٔ لاویان بیست ساله و بالاتر به سرپرستی کار بازسازی گماشته شدند. **۹**یشوع لاوی و پسران او و اقوامش، قدمیئیل و پسرانش از خاندان هودویا مسئولیّت نظارت در بازسازی معبد بزرگ را به عهده گرفتند. (لاویان وابسته به خاندان حیناداد نیز به آنها کمک کردند.)

۱۰وقتی مردم مشغول بازسازی بنیاد معبد بزرگ شدند، کاهنان با رداهای خود درحالی‌که شیپوری به دست داشتند، و لاویان وابسته به خاندان آساف با سنجهای خود، در جای مخصوص ایستادند. آنها مطابق تعالیم داوود پادشاه به حمد و ثنای خداوند پرداختند. **۱۱**آنها سرودهایی در حمد و ثنای خداوند می‌خواندند و این بندگردان را تکرار می‌کردند:

«چه نیکوست خداوند، خدایی که محبّتش برای قوم
اسرائیل ابدی است.»

همه، تا می‌توانستند صدای خود را بلند می‌کردند و خدا را ستایش می‌کردند چون کار بازسازی بنیاد معبد بزرگ شروع شده بود. **۱۲**وقتی بنیاد معبد بزرگ گذارده شد، بسیاری از کاهنان و لاویان و سران خاندانها که معبد بزرگ قبلی را دیده بودند، شروع به گریه و شیون کردند. امّا بقیّهٔ حاضرین فریاد شوق و شادی سر دادند. **۱۳**هیچ‌کس نمی‌توانست فریادهای شادی را از صدای گریه تشخیص دهد، زیرا به‌حدی صدای جیغ و فریاد بلند بود که حتّی از فاصله بسیار دور نیز شنیده می‌شد.

مخالفت با بازسازی معبد بزرگ

۴ دشمنان مردم یهودا و بنیامین شنیدند کسانی‌که از تبعید بازگشته‌اند به بازسازی معبد بزرگ خداوند، خدای قوم اسرائیل مشغول شده‌اند. **۲**پس ایشان به دیدن زرُبابل و سایر سران خاندانها رفته به آنها گفتند: «اجازه دهید ما هم در ساختن معبد بزرگ به شما کمک کنیم. ما همان خدایی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را می‌پرستیم که شما پرستش می‌کنید و از زمانی که امپراتور آشور، اسرحدون، ما را به اینجا آورد، ما هم قربانی‌های خود را تقدیم خدای شما کرده‌ایم.»

۳زرُبابل، یشوع و سایر سران خاندانها به ایشان گفتند: «شما هیچ سهمی در ساختن خانهٔ خدای ما ندارید. ما خودمان آن را همان‌طور که کوروش، شاهنشاه پارس دستور فرموده، خواهیم ساخت.»

۴آنگاه مردمانی که در آن سرزمین زندگی می‌کردند سعی کردند با مأیوس ساختن و ترساندن یهودیان مانع ساختن معبد بزرگ شوند. ۵آنها حتّی به مأموران دولتی پارس رشوه می‌دادند تا برضد یهودیان کار کنند. آنها در طول سلطنت کوروش تا زمان داریوش به این کار ادامه دادند.

مخالفت با بازسازی اورشلیم

۶در ابتدای سلطنت خشایارشاه، دشمنان مردمی که در یهودیه و اورشلیم زندگی می‌کردند شکایاتی برضد آنها نوشتند.

۷بار دیگر در زمان سلطنت اردشیر شاهنشاه پارس، بشلام، متردات و طبئیل و همدستان آنها نامه‌ای به خط آرامی به شاهنشاه نوشتند که به هنگام خواندن می‌بایست ترجمه می‌شد.

۸همچنین رحوم فرماندار، و شمشایی منشی ایالت نامهٔ زیر را دربارهٔ اورشلیم به اردشیر شاهنشاه پارس نوشتند:

۹«از طرف رحوم فرماندار، و شمشائی منشی ایالتی و دستیاران آنها، قضات و سایر مأمورانی که از اهالی ارک، بابل، شوشن و عیلام هستند، ۱۰به اتّفاق دیگر مردمانی که توسط آشور بانیپالِ کبیر و ارجمند از وطن خودشان کوچ داده شده‌اند و در شهر سامره و سایر نقاط در استان غربی رود فرات، سکونت یافته‌اند.»

۱۱این است متن نامه:

«به اردشیر شاهنشاه پارس، از طرف خادمانش، مردم ساکن غرب رود فرات.

۱۲ما می‌خواهیم اعلیحضرت بدانند یهودیانی که از سایر سرزمینهای تابعه به اینجا آمده‌اند در اورشلیم ساکن شده‌اند و به بازسازی این شهر شریر و آشوبگر پرداخته‌اند. آنها به بازسازی دیوارهای آن مشغول شده‌اند و بزودی آن را تمام می‌کنند. ۱۳اعلیحضرتا، اگر این شهر دوباره ساخته شود و دیوارهایش تکمیل شود، مردمش از پرداخت مالیات و باج و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خراج خودداری خواهند کرد و درآمد خزانهٔ سلطنتی کاهش خواهد یافت. **۱۴**حال چون ما خود را مدیون اعلیحضرت می‌دانیم، نمی‌خواهیم از شکوه وعظمت شما کاسته شود. بنابراین پیشنهاد می‌کنیم **۱۵**دستور فرمایید اسنادی که به وسیلهٔ اجداد شما نگاه داری شده بررسی شود. اگر چنین تحقیقی به عمل آید، پی خواهید برد که این شهر همواره سرکش بوده است و از زمانهای قدیم همیشه برای پادشاهان و فرمانروایان استانها زحمت ایجاد کرده است. حکومت بر این مردم همیشه کار دشوای بوده و به همین دلیل این شهر ویران شده است. **۱۶**از این رو ما معتقدیم، اگر این شهر دوباره ساخته شود و دیوارهایش تکمیل گردد، اعلیحضرت دیگر قادر به ادارهٔ استان غربی رود فرات نخواهند بود.»

۱۷شاهنشاه این پاسخ را فرستاد:

«به رحوم فرماندار، و شیمشایی منشی ایالت و سایر دستیاران که در سامره و سایر نواحی غرب رود فرات زندگی می‌کنند. سلام.

۱۸نامه‌ای که فرستاده بودید برای من ترجمه و خوانده شد. **۱۹**من دستور تحقیق دادم و معلوم شد که واقعاً اورشلیم از زمانهای قدیم علیه قدرت مرکزی شوریده و این شهر پر از مردم سرکش و خرابکار است. **۲۰**پادشاهان قدرتمندی در آنجا حکومت کرده‌اند و بر تمام استان غربی رود فرات فرمان رانده و مالیات باج و خراج گرفته‌اند. **۲۱**بنابراین شما خودتان دستوری صادر کنید و تا دستور بعدی از جانب من، از بازسازی شهر جلوگیری کنید. **۲۲**این کار را فوراً انجام دهید، قبل از آن که زیان بیشتری به منافع من وارد شود.»

۲۳به محض اینکه نامهٔ اردشیر شاهنشاه برای رحوم، شیمشایی و همدستانشان خوانده شد آنها با شتاب به اورشلیم رفتند و بزور مانع بازسازی شهر شدند.

کار ساختن معبد بزرگ دوباره آغاز می‌شود

۲۴تا دومین سال سلطنت داریوش شاهنشاه پارس، کار بازسازی معبد بزرگ متوقّف شده بود.

۵ در آن زمان دو نبی به نامهای حَجّای و زکریا پسر عدو، به نام خدای اسرائیل شروع به سخن گفتن با یهودیان ساکن یهودا و اورشلیم کردند. **۲**وقتی زرُبابل فرزند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شالتیئیل و یشوع فرزند یوصادق پیام آنها را شنیدند، شروع به بازسازی معبد بزرگ اورشلیم نمودند و این دو نبی نیز به آنها کمک کردند.

۳تتنای استاندار غرب رود فرات، شِتَربوزنای و دستیارانشان تقریباً بدون تأخیر به اورشلیم آمده گفتند: «چه کسی به شما اجازه داده است این معبد بزرگ را بسازید و آن را تکمیل کنید؟» **۴**آنها همچنین نامهای تمام مردانی را که در ساختن معبد بزرگ کمک کرده بودند، خواستند. **۵**امّا خداوند مراقب رهبران قوم یهود بود. فرمانداران تصمیم گرفتند قبل از دریافت پاسخ از داریوش شاهنشاه اقدامی به عمل نیاورند. **۶**این گزارشی است که آنها به شاهنشاه فرستادند: **۷**«بر داریوش شاهنشاه سلامتی باد. **۸**اعلیحضرت بدانند که ما به استان یهودیه رفتیم و دریافتیم که معبد بزرگ خدای بزرگ با تخته سنگهای بزرگ در حال بازسازی است، و تیرهای چوبی روی دیوارها گذاشته شده است. این کار با دقّت زیاد انجام می‌شود و در حال پیشرفت است. **۹**آنگاه از رهبران قوم خواستیم به ما بگویند با اجازهٔ چه کسی بازسازی و تکمیل معبد بزرگ را شروع کرده‌اند. **۱۰**ما اسامی آنها را پرسیدیم تا بتوانیم شما را از نام کسانی‌که این کار را رهبری می‌کنند، مطّلع سازیم. **۱۱**آنها در پاسخ گفتند: 'ما خادمان خدای آسمان و زمین هستیم و به بازسازی معبد بزرگ او که سالها قبل به وسیلهٔ یکی از پادشاهان توانای ما ساخته شده بود، پرداخته‌ایم. **۱۲**امّا چون اجداد ما خدای آسمانها را خشمگین ساختند، او اجازه داد که ایشان به اسارت نبوکدنصر پادشاه بابل، پادشاهی از سلسلهٔ کلدانی درآیند. معبد بزرگ ویران و مردم به بابل تبعید شدند. **۱۳**آنگاه کوروش در اولین سال سلطنت به عنوان شاهنشاه بابل، فرمان بازسازی معبد بزرگ را صادر فرمود. **۱۴**او ظروف طلا و نقرهٔ معبد بزرگ را که نبوکدنصر از معبد بزرگ اورشلیم به پرستشگاه بابل برده بود، بازگردانید. کوروش تمام این ظروف را به شخصی به نام شیشبصر، که وی را به فرمانداری یهودیه تعیین کرده بود، تحویل داد. **۱۵**شاهنشاه به او دستور داد آنها را بردارد و به معبد بزرگ در اورشلیم ببرد و معبد بزرگ را در همان مکان سابقش دوباره بسازد. **۱۶**پس شیشبصر به اینجا آمد و بنیاد آن را نهاد؛ بنای معبد بزرگ از آن زمان تا به حال ادامه یافته و هنوز تمام نشده است.' **۱۷**اکنون، اگر ارادهٔ همایونی است، دستور فرمایید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سوابق امر در بایگانی سلطنتی بابل بررسی شود و معلوم شود آیا کوروش شاهنشاه دستور بازسازی معبد بزرگ را داده‌اند یا نه، آنگاه ما را از ارادهٔ خود در این امر آگاه فرمایید.»

پیدا شدن فرمان کوروش

۶ داریوش شاهنشاه دستور داد سوابق موجود در بایگانی سلطنتی در بابل بررسی شود. **۲**امّا در شهر اکباتان در استان ماد طوماری یافت شد که شامل متن زیر بود:

۳«در اولین سال پادشاهی خود، کوروش شاهنشاه فرمان داد معبد بزرگ اورشلیم دوباره در همان جای سابقش، به صورت مکانی برای انجام قربانی‌ها بنا شود. ارتفاع معبد بزرگ باید سی متر و عرض آن نیز سی متر باشد. **۴**دیوارهای آن از سه جدار سنگ و یک جدار چوب -به عنوان روکش روی سنگها- ساخته شود. تمام مخارج ساختمان از خزانه‌داری سلطنتی پرداخت شود. **۵**همچنین کلّیه ظروف طلا و نقره‌ای که نبوکدنصر از معبد بزرگ اورشلیم به بابل آورده بود، باید به جای خودشان در معبد بزرگ اورشلیم بازگردانیده شود.»

دستور ادامهٔ کار توسط داریوش

۶آنگاه داریوش شاهنشاه جواب زیر را فرستاد:

«به تتنای، استاندار غربی رود فرات، شِتَربوزنای و دستیاران شما در غرب فرات.

«به معبد بزرگ نزدیک نشوید **۷**و در ساختن آن دخالت نکنید. اجازه بدهید فرماندار یهودیه و رهبران قوم یهود معبد بزرگ خدای خود را در مکان سابقش بسازند. **۸**من به این وسیله به شما دستور می‌دهم در بازسازی معبد بزرگ به آنها کمک کنید. کلّیه مخارج آنها باید فوراً از خزانهٔ سلطنتی از محل مالیاتهای دریافت شده از استان غربی رود فرات پرداخت شود تا وقفه‌ای در کار ساختمان پیش نیاید. **۹**هرچه کاهنان احتیاج دارند، هر روز بدون هیچ کوتاهی، در اختیار آنها قرار دهید: گوساله، قوچ، یا برّه برای گذراندن قربانی سوختنی به حضور خدای آسمان و یا گندم، نمک، شراب و روغن زیتون که از شما می‌خواهند به ایشان بدهید. **۱۰**دلیل این کار این است که آنها بتوانند قربانی‌هایی بگذرانند که مقبول خدای آسمان باشد و برای من و فرزندان من برکت بطلبند. **۱۱**علاوه بر آن، فرمان می‌دهم هر که از این

منظور شهر همدان فعلی می‌باشد.

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دستور سرپیچی کند یک تیر چوبی از سقف خانه‌اش کنده، نوک آن را تیز و به بدنش فرو کنند و خانه‌اش را نیز به زباله‌دانی تبدیل کنند. **۱۲**همان خدایی که اورشلیم را برای پرستش خود برگزید، هر پادشاه یا هر ملّتی را که فرمان مرا نقض کند و بخواهد معبد بزرگ را ویران کند، محو و نابود خواهد ساخت. من، داریوش، این دستور را داده‌ام. دستور من باید کاملاً اجرا شود.»

تقدیس معبد بزرگ

۱۳آنگاه تتنای استاندار، شِتَربوزنای و بقیّهٔ همکارانشان هرچه را داریوش شاهنشاه دستور داده بود به طور دقیق انجام دادند. **۱۴**رهبران قوم یهود با تشویقِ حَجّای و زکریای نبی پیشرفت خوبی در کار ساختن معبد بزرگ به دست آوردند. آنها طبق دستور خدای اسرائیل و فرمان کوروش، داریوش و اردشیر، پادشاهان پارس، ساختمان معبد بزرگ را به اتمام رسانیدند. **۱۵**آنها در روز سوم ماه ادار و در ششمین سال سلطنت داریوش شاهنشاه کار ساختمان معبد بزرگ را به اتمام رسانیدند. **۱۶**آنگاه قوم اسرائیل -کاهنان، لاویان و همهٔ آنانی که از تبعید برگشته بودند- با شادمانی معبد بزرگ را تقدیس کردند. **۱۷**برای مراسم تقدیس معبد بزرگ، آنها صد گاو نر، دویست قوچ و چهارصد برّه قربانی کردند. علاوه بر آن دوازده بُز برای آمرزش گناه -یک بُز برای هر طایفهٔ اسرائیل- قربانی کردند. **۱۸**آنها همچنین کاهنان و لاویان را برای خدمات معبد بزرگ اورشلیم، برحسب آنچه در کتاب موسی آمده است تعیین نمودند.

عید فصح

۱۹کسانی‌که از تبعید برگشته بودند عید فصح را در روز چهاردهم ماه اول سال بعد جشن گرفتند. **۲۰**همهٔ کاهنان و لاویان خود را تطهیر کرده و پاک بودند. لاویان از طرف همهٔ مردمی که از تبعید برگشته بودند و همچنین از طرف کاهنان و از طرف خود قربانی‌ها را برای مراسم عید فصح ذبح کردند. **۲۱**همهٔ قوم اسرائیل که از تبعید برگشته بودند و تمام آنهایی که از چیزهای ناپاک غیریهودیان ساکن آن سرزمین دست برداشته به پرستش خداوند، خدای اسرائیل روی آورده بودند از گوشت قربانی‌ها خوردند. **۲۲**آنها با خوشی و شادی عید نان فطیر را به مدّت هفت روز جشن گرفتند. آنها خوشحال بودند که خداوند آنها را مورد توجّه امپراتور آشور قرار داده

امپراتور آشور ظاهراً اشاره‌ای است به شاهنشاه پارس. وی بر سرزمینی که قبلاً توسط سوریه، دشمن دیرینهٔ اسرائیل تسخیر شده بود، حکمرانی می‌کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بود و از این رو در بازسازی معبد بزرگ خدای اسرائیل از حمایت او برخوردار بودند.

ورود عزرا به اورشلیم

۷ چندین سال بعد، در دوران شاهنشاهی اردشیر شاهنشاه پارس، شخصی بود به نام عزرا. او به این شکل شجره‌نامهٔ خود را به هارون که کاهن اعظم بود می‌رساند: عزرا پسر سرایا، پسر عزریا، پسر حلقیا، **۲**پسر شلوم، پسر صادوق، پسر اخیطوب، **۳**پسر امریا، پسر عزریا، پسر مرایوت، **۴**پسر زرحیا، پسر عزی، پسر بقی، **۵**پسر ابیشوع، پسر فینحاس، پسر العازار، پسر هارون.

۶-۷عزرا شخصی بود فاضل و دارای دانش عمیق در شریعت، که خداوند، خدای اسرائیل به موسی داده بود. چون عزرا از برکت خداوند خدای خود، برخوردار بود، شاهنشاه هرآنچه را که او درخواست می‌کرد به او می‌داد. در هفتمین سال سلطنت اردشیر، عزرا به اتّفاق گروهی از یهودیان که شامل کاهنان، لاویان، سرایندگان، نگهبانان و خادمان معبد بزرگ بود، از بابل عازم اورشلیم شد. **۸-۹**آنها در اولین روز ماه اول، بابل را ترک کردند و با یاری خدا در روز اول ماه پنجم وارد اورشلیم شدند. **۱۰**عزرا تمام زندگی خود را در مطالعه شریعت خداوند، اجرای آن و تعلیم تمام دستورهای آن به مردم اسرائیل صرف کرده بود.

مدرکی که اردشیر شاهنشاه به عزرا داد

۱۱اردشیر شاهنشاه مدرک زیر را به عزرا، کاهنِ فاضل که دانشی عمیق از قوانین و دستورهای الهی داشت، داد:

۱۲«از طرف اردشیر شاهنشاه به عزرای کاهن، فاضل در شریعت خدای آسمان.

۱۳«من فرمان می‌دهم در سرتاسر امپراتوری من به تمام قوم اسرائیل، کاهنان و لاویانی که مایل هستند، اجازه داده شود به همراه تو به اورشلیم برگردند. **۱۴**من، به اتّفاق هفت مشاور خود، به تو مأموریت می‌دهیم به اورشلیم و یهودیه بروی و وضع آنها را بررسی کنی و ببینی آیا شریعت خدایت که به تو سپرده شده است اطاعت می‌شود یا نه. **۱۵**تو باید هدایای طلا و نقره‌ای را که من و مشاورینم مایلیم به خدای اسرائیل که معبد بزرگ او در اورشلیم است تقدیم کنیم، با خود ببری. **۱۶**تو همچنین باید تمام طلا و نقره‌ای را که در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سراسر استان بابل جمع می‌کنی و هدایایی را که قوم اسرائیل و کاهنان آنها بـرای معبد بزرگ خدای خود در اورشـلیم می‌دهند، با خود ببری.
۱۷«تو باید با دقّت آنها را صرف خرید گاوهای نر، قوچها، برّه‌ها، غلاّت و شراب بکنی و آنها را بر قربانگاه معبد بزرگ اورشلیم تقدیم کنی. **۱۸**تو می‌توانی آنچه را که از طلا و نقره باقی می‌ماند مطابق ارادهٔ خدای خود برای تهیّه هرچه خودت و مردمت می‌خواهید صرف کنی. **۱۹**تو باید تمام ظروفی را که برای استفاده در خدمات معبد بزرگ به تو داده شده در اورشـلیم به خدا تقدیم کنی. **۲۰**و هر چیز دیگری که برای معبد بزرگ نیاز داری، می‌توانی از خزانهٔ سلطنتی بگیری.
۲۱«من به تمام خزانه‌داران اسـتان غربی رود فرات دستور می‌دهم هرچه عزرای کاهن و فاضل در شریعت خدای آسمان می‌خواهد، تهیه کنند. **۲۲**یعنی تا سه هزار و چهارصد کیلو نقره، ده هزار کیلوگرم گندم، دو هزار لیتر شراب، دو هزار لیتر روغن زیتون، و هرانـدازه نمک که بخواهد. **۲۳**باید در تهیهٔ هرچه خدای آسمان برای معبد بزرگ خود می‌خواهد، دقیق باشید و مطمئن شوید که او هرگز از من و کسانی‌که بعد از من حکومت می‌کنند، خشـمگین نشود. **۲۴**شما را از گرفتن هر نوع مالیات از کاهنان، لاویان، سـرایندگان، نگهبانان، خادمان و هر که به معبد بزرگ وابسـته است، منع می‌کنم.
۲۵«تو ای عزرا، با حکمتی که خدا به تو داده است، می‌باید مدیران و داورانی را که طبق شریعت خدای تو زندگی می‌کنند برای حکومت بر تمام مردم استان غربی رود فرات، انتخاب کنی. تو باید آن شریعت را به هر که نمی‌داند بیاموزی. **۲۶**اگر کسی شریعت خدای تو یا قوانین شاهنشاه را اطاعت نکند، باید فوراً به مجازات برسد. مجازات چنین فردی ممکن است مرگ، تبعید، مصادرهٔ اموال یا زندان باشد.»

عزرا خدا را ستایش می‌کند

۲۷عزرا گفت: «سپاس بر نام خداوند، خدای اجداد ما باد! او شاهنشاه را تشویق کرد، چنین حرمتی به معبد بزرگ خداوند در اورشـلیم بگذارد. **۲۸**به‌خاطر محبّت پایدار خدا، من مورد توجّه شاهنشاه و مشاورینش و تمام مأموران عالی رتبهٔ او قرار گرفته‌ام. خداوند، خدایم، به من شهامت بخشیده است و من

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توانسته‌ام بسیاری از ســران خاندانهای قوم اسرائیل را تشویق کنم، همراه من بازگردند.»

کسانی‌که از تبعید برگشتند

۸ این فهرست ســران خاندانهای اسرائیلی است که در بابل تبعید بودند و در زمان شاهنشاهی اردشیر همراه عزرا به اورشلیم برگشتند:

۲-۱۴ جرشوم، از خاندان فینحاس
دانیال، از خاندان ایتامار
حطوش فرزند شکنیا، از خاندان داوود
زکریا، از خاندان فروش، به همراه صدو پنجاه مرد دیگر که اصل و نسب آنها ثبت بود.
الیهوعینای فرزند زرحیا، از خاندان فحت موآب، همراه دویست مرد؛
شکنیا فرزند یحزیئیل، از خاندان زتو، همراه سیصد مرد؛
عابد فرزند یوناتان، از خاندان عادین، همراه پنجاه مرد؛
اشعیا فرزند عتلیا، از خاندان عیلام، همراه هفتاد مرد؛
زبدیا فرزند میکائیل، از خاندان شفطیا، همراه هشتاد مرد؛
عوبدیا فرزند یحیئیل، از خاندان یوآب، با دویست و هجده مرد؛
شلومیت فرزند یوسفیا، از خاندان بانی، همراه صد و شصت مرد؛
زکریا فرزند بابای، از خاندان بابای، همراه بیست و هشت مرد؛
یوحانان فرزند هقاطان، از خاندان عزجد، همراه صد و ده مرد؛
الیفلط، یعیئیل و شمعیا، از خاندان ادونیقام، همراه شصت مرد (این گروه بعدها برگشتند.)
عوتای و زکور، از خاندان بغوای، همراه هفتاد مرد.

عزرا در صدد یافتن لاویان

۱۵ من همهٔ گروهها را در کنار نهری، که به طرف شهر اهوا جاری است، جمع کردم و در آنجا ســه روز اردو زدیم. من دریافتم که تعدادی کاهن در بین آنها بود ولی از لاویان کسی در آنجا نبود. **۱۶** نه نفر از رهبران قوم را به نامهای الیعزر، اریئیل، شمعیا، الناتان، یاریب،

در این آیه سه مرتبه نام الناتان آمده است که هر کدام اشاره به شخص جداگانه‌ای می‌کند.

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

الناتان، ناتان، زکریا، و مشلام و دو نفر از معلّمان به نامهای یویاریب و الناتان را فراخواندم. **۱۷**آنها را به نزد عدو، رئیس جماعتی که در کاسفیا سکونت دارند، فرستادم تا از او و همکارانش که خادمان معبد بزرگ بودند بخواهند، افرادی را برای خدمت خداوند در معبد بزرگ بفرستند. **۱۸**به لطف خدا آنها یکی از لاویان به نام شربیا از خاندان مَحلی را که شخص برجسته‌ای بود به همراه هجده نفر از پسران و برادرانش فرستادند. **۱۹**آنها همچنین حشابیا و اشعیا از خاندان مراری را به اتّفاق بیست نفر از بستگان ایشان فرستادند **۲۰**علاوه بر آن، دویست و بیست نفر از خدمهٔ معبد بزرگ که اجدادشان به وسیلهٔ داوود پادشاه و نمایندگان او برای کمک به لاویان منصوب شده بودند نیز همراه آنان بودند. اسامی همهٔ آنها ثبت شده است.

دعوت عزرا از مردم برای دعا و روزه

۲۱در آنجا، در کنار نهر اهوا، از همه خواستم تا با هم روزه بگیریم و با فروتنی از خدای خویش بخواهیم، ما را در سفرمان رهبری کند و ما و فرزندانمان و اموالمان را محافظت فرماید. **۲۲**من خجالت می‌کشیدم از شاهنشاه تقاضا کنم یک گروه از سواره نظام را بفرستد تا در سفر در مقابل هر دشمنی از ما مراقبت کند، چون من به او گفته بودم که خدای ما به هر که به او توکّل کند برکت می‌دهد، امّا هر که از او رو بگرداند، مورد خشم و مجازات او قرار می‌گیرد. **۲۳**از این رو، ما روزه گرفتیم و نزد خدا دعا کردیم تا خدا خودش از ما مراقبت کند و او هم دعاهای ما را مستجاب نمود.

هدایایی برای معبد بزرگ

۲۴از بین کاهنان برجسته، من شربیا، حشابیا، و ده‌ها نفر دیگر را انتخاب کردم. **۲۵**آنگاه طلا، نقره و ظروفی را که شاهنشاه، مشاوران و مأموران عالی رتبهٔ او و مردم اسرائیل برای استفاده در معبد بزرگ داده بودند، وزن کرده و به کاهنان دادم. **۲۶-۲۷**آنچه به آنها دادم به این شرح‌است:

نقره -بیست و پنج تن،
صد قطعه ظروف نقره‌ای به وزن هفتاد کیلوگرم،
طلا -سه هزار و چهارصد کیلوگرم،
بیست عدد جام طلا به وزن هشت و نیم کیلوگرم،
دو جام برنز اعلا به ارزش جامهای طلا،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۸به آنها گفتم: «شما در حضور خداوند، خدای اجداد خود، مقدّس هستید. همچنین کلّیه ظروف طلا و نقره‌ای که به عنوان هدیهٔ داوطلبانه به او تقدیم شـده، مقدّس است. ۲۹تا رسیدن به معبد بزرگ از آنها به دقّت مراقبـت کنید. آنجا، در اتاق کاهنان، آنها را وزن کنید و تحویل رؤسای کاهنان و لاویان و رهبران قوم اسرائیل در اورشلیم بدهید.» ۳۰پس کاهنان و لاویان مسئولیّت محافظت از طلا، نقره و ظروف را، تا رسانیدن آنها به معبد بزرگ اورشلیم، به عهده گرفتند.

بازگشت به اورشلیم

۳۱در روز دوازدهم ماه اول، نهر اهوا را ترک کردیم و عازم اورشلیم شدیم. خدای ما در سفر با ما بود و ما را از حمله‌های دشمنان و راهزنان حفظ کرد. ۳۲وقتی به اورشلیم رسیدیم سه روز استراحت کردیم. ۳۳در روز چهارم به معبد بزرگ رفتیم، نقـره، طلا و ظـروف را وزن کردیم و تحویـل کاهنی به نام مریموت، پسـر اوریا دادیم. العازار فرزند فینحاس و دو نفر از لاویان به نامهای یوزاباد فرزند یشوع و نوعدیا فرزند بنووی نیز با او بودند. ۳۴همه‌چیز شمرده و وزن شد و صورت کاملی از آنها در همان موقع تهیّه شد.

۳۵آنگاه همهٔ کسـانی‌که از تبعید برگشـته بودند، هدایایی آوردند تا به عنوان قربانی، در حضور خدای اسرائیل سوزانیده شـود. آنها دوازده گاو نر برای همهٔ قوم اسرائیل، نود و شش قوچ و هفتاد و هفـت برّه قربانی کردند. آنها همچنین دوازده بُز هم به منظور تطهیر از گناهان خود قربانی کردند. تمام این حیوانات به صورت قربانی سوختنی تقدیم حضور خدا شدند.

۳۶آنها همچنین مدرکی را که شاهنشاه به ایشان داده بود به اسـتانداران و مأموران دولت در ناحیه غربـی رود فرات ارائه دادند، و مأموران هم، از مردم و پرسـتش آنها در معبد بزرگ حمایت نمودند.

باخبر شدن عزرا از ازدواج با غیریهودیان

۹ بعد از آن، رهبران قوم یهود آمده به من گفتند که مردم، کاهنان و لاویان، خود را از اقوام همسـایه یعنی مردم عمون، موآب و مصر و همچنان از کنعانیان، حِتّیان، فرزیان، و یبوسیان و اموریان جدا نگاه نداشته‌اند. آنها کارهای ناشایست این مردمان را انجام می‌دادنـد. ۲مردان یهودی با زنان بیگانه ازدواج می‌کردند و در نتیجه قوم مقدّس خدا آلوده شده بودند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رهبران و بزرگان قوم بیش از همه در این امر مقصّر بودند. **۳**وقتی
این را شنیدم، از شدّت غم لباس خود را دریدم، موهای سر و
صورتم را کندم و از شدّت غم و ناراحتی بر زمین نشستم. **۴**تا
وقت تقدیم قربانی شامگاه همان‌طور در آنجا در حالت اندوه و
ماتم بودم. مردم به تدریج اطراف من جمع شدند، مخصوصاً
کسانی‌که از آنچه خدای اسـرائیل در مورد بی‌وفایی تبعیدیان
بازگشته گفته بود، ترسیده بودند.
۵هنگام قربانی شامگاه درحالی‌که هنوز لباس پاره شده بر تنم
بود، از جایی که به حالت غم و اندوه نشسته بودم، برخاستم.
به حالت دعا زانو زدم و دسـتهای خود را به سوی خداوند،
خدای خود بلند کردم، **۶**و گفتم: «ای خدا، آن‌قدر شرمگین
هستم که نمی‌توانم سر خود را در حضور تو بلند کنم. گناهان
ما انباشته شـده و از سـر ما نیز گذشته اسـت و به آسمانها
می‌رسد. **۷**از روزگار اجدادمان تا به امروز ما، قوم تو، گناهان
فراوانی را مرتکب شده‌ایم. به‌خاطر گناهانمان، ما، پادشاهان
و کاهنان ما به دست پادشـاهان بیگانه افتاده‌ایم. ما کشتار،
غارت و اسیر شده و کاملاً رسـوا شده‌ایم چنانکه تا به امروز
هستیم. **۸**ای خداوند خدای ما، اکنون مدّت کوتاهی است که
به ما لطف کرده‌ای و اجازه داده‌ای که عدّه‌ای از ما از اسارت
خلاص شویم و در این مکان مقدّس در امنیّت زندگی کنیم تا
چشمانمان روشن گردند و در بردگی نیروی تازه کسب کنیم.
۹هر چند ما برده هستیم، ولی تو ما را در حالت بردگی ترک
نمی‌کنی، تو شاهنشاهان پارس را واداشتی تا بر ما لطف کنند
و به ما اجازه دهند به زندگی خود ادامه دهیم و معبد بزرگ
تو را که ویران شده بود، دوباره بسازیم و در اینجا، در یهودیه
و اورشلیم، ایمن باشیم.
۱۰«امّا بعد از این‌همه وقایع، دیگر چه می‌توانیم بگوییم؟ ما باز
هم از فرامین تو ای خدا، **۱۱**که به وسیلهٔ خادمان خود انبیا به ما
داده‌ای، سرکشی کرده‌ایم. آنها به ما گفتند که این سرزمین که
ما تصرّف خواهیم کرد، به وسیلهٔ کارهای ناشایست و زشت
مردمی که در سرتاسر آن سـکونت دارند ناپاک شده است.
۱۲آنها به ما گفتند، اگر می‌خواهیم از این سرزمین بهره‌مند شویم
و آن را تا ابد به فرزندان خود واگذار کنیم، هرگز نباید با این
مردم ازدواج کنیم یا کاری کنیم که باعث موفقیّت و سعادت
آنها شود. **۱۳**حتّی بعد از آن‌همه مجازات و سختی که به‌خاطر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گناهان و خطاهای خود متحمّل شـده‌ایم، ما می‌دانیم که تو خدای ما، ما را کمتر از آن چه سزاوار بودیم تنبیه کرده‌ای و به ما اجازه دادی تا زنده بمانیم. **۱۴**پس چگونه ممکن است بازهم فرامین تو را نادیده بگیریم و با این مردمان شریر ازدواج کنیم؟ اگر چنین کنیم تو آنچنان خشمگین خواهی شد که ما را بکلّی از بین خواهی برد و دیگر اجازه نخواهی داد که زنده بمانیم؟ **۱۵**ای خداوند، خدای اسرائیل، تو عادلی، امّا باز هم اجازه داده‌ای عدّه‌ای از ما زنده بمانیم. ما به گناهان خود در حضور تو اعتراف می‌کنیم؛ ما هیچ شایسـتگی برای آمدن به حضور تو نداریم.»

برنامهٔ پایان دادن به ازدواج با غیریهودیان

۱۰ وقتی عزرا به حالت دعا در مقابل معبد بزرگ خم شده بود و با گریه به این گناهان اعتراف می‌کرد، گروه کثیری از قوم اسرائیل، مردان و زنان و کودکان، همه دور او جمع شده بودند و به تلخی گریه می‌کردند. **۲**سپس شکنیا فرزند یحئیل، از خاندان عیلام، به عـزرا گفت: «ما به‌خاطر ازدواج با زنان بیگانه پیمان خود را با خدا شکسته‌ایم. با وجود این هنوز هم برای اسرائیل امیدی وجود دارد. **۳**اکنون باید در برابر خدای خود جداً قول دهیم کـه این زنان و فرزندان آنها را از بین خـود بیرون کنیم. آنچه را تو و آنهایی که به احکام الهی احترام می‌گذارند بگویند، اطاعت خواهیم کرد و آنچه را شریعت خداوند از ما بخواهد بجا خواهیم آورد. **۴**این مسئولیّت به عهدهٔ توست. ما را در انجام آن رهبری کن و ما پشت سر تو خواهیم بود.»

۵پـس عزرا از رهبـران قوم و کاهنان و لاویـان و بقیّهٔ مردم خواست سوگند یاد کنند که طبق پیشنهاد شکنیا عمل خواهند کرد و آنها سـوگند یاد کردند. **۶**آنگاه از جلوی معبد بزرگ به اقامتگاه یهوحانان فرزند الیاشیب رفت و به‌خاطر بی‌ایمانی تبعیدشدگان، تمام شب را بدون آن که چیزی بخورد یا بنوشد، در ماتم و غصّه گذرانید.

۷پس پیامی به سرتاسر اورشلیم و یهودیه فرستاده شد تا تمام کسانی‌که از تبعید برگشته بودند، باید طبق دستور رهبران قوم در شهر اورشلیم جمع شوند، **۸**و اگر کسی در ظرف سه روز حاضر نشود، تمامی اموالش مصادره و خودش از جامعه طرد خواهد شد. **۹**طی سه روز، در روز بیستم ماه نهم، تمام مردانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که در سرزمین یهودا و بنیامین زندگی می‌کردند به اورشلیم آمدند و در صحن معبد بزرگ جمع شدند. باران شدیدی می‌بارید. همهٔ مردم به‌خاطر هوا و نیز به دلیل اهمیّت جلسه بر خود می‌لرزیدند.

۱۰عزرای کاهن برخاست و خطاب به آنها گفت: «شما وفادار نبوده و به‌خاطر ازدواج خود با زنان بیگانه باعث گناه قوم اسرائیل شده‌اید. **۱۱**پس اکنون نزد خداوند، خدای اجداد خویش به گناهان خود، اعتراف کنید و کاری را انجام دهید که او را خشنود می‌سازد. خود را از بیگانگانی که در زمین ما زندگی می‌کنند، جدا کنید و از دست زنهای خارجی، خویش را رها سازید.»

۱۲مردم در پاسخ، با فریاد گفتند: «به هرچه تو بگویی عمل خواهیم کرد.» **۱۳**آنها همچنین گفتند: «جمعیّت زیاد است، باران شدیدی می‌بارد، ما نمی‌توانیم در این مکان روباز بایستیم. این چیزی نیست که بتوان در یک یا دو روز انجام داد، چون عدّهٔ زیادی از ما گرفتار این گناه شده‌ایم. **۱۴**اجازه بده سران قوم ما در اورشلیم بمانند و به این موضوع رسیدگی کنند، آنگاه هرکس زن بیگانه دارد، در زمانی معیّن همراه رهبران و داوران شهر خود بیاید. به این وسیله خدا از خشم خود در این مورد برخواهد گشت.» **۱۵**هیچ‌کس با این پیشنهاد مخالف نبود جز یوناتان فرزند عسائیل، و بحزیا فرزند تقوه که از حمایت مشلام و لاوی‌ای به نام شبتائی برخوردار بودند.

۱۶همهٔ کسانی‌که از تبعید برگشته بودند این طرح را پذیرفتند، پس عزرای کاهن از بین سران خاندانها افرادی را برگزید و نام آنها را ثبت کرد. در روز اول ماه دهم آنها بررسی خود را شروع کردند **۱۷**و در طی سه ماه تحقیق کاملی در مورد تمام مردانی که با زنهای بیگانه ازدواج کرده بودند به عمل آمد.

مردانی که زنان بیگانه داشتند

۱۸اسامی کسانی‌که زنهای بیگانه داشتند به این شرح است:

از کاهنان، به ترتیب هر خاندان عبارت بودند از:

خاندان یشوع فرزند یوصاداق و برادرانش معسیا، الیعزر، یاریب و جدلیا. **۱۹**آنها قول دادند زنان خود را طلاق دهند و در ضمن قوچی برای آمرزش گناهان خود قربانی کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰از خاندان امیر: حنانی و زبدیا.
۲۱از خاندان حاریم: معسیا، ایلیا، شمعیا، یحیئیل و عزیا.
۲۲از خاندان فشحور: الیوعینای، معسیا، اسماعیل، نتنائیل، یوزاباد، و العاسه.
۲۳از لاویان:
یوزاباد، شمعی، قلایا (که قلیطا نیز نامیده می‌شود)، فتحیا، یهودا، الیعزر.
۲۴از سرایندگان:
الیاشیب.
از نگهبانان معبد بزرگ:
شلوم و طالم، و اوری.
۲۵و بقیّه:
از خاندان فرعوش: رمیا، یزیا، ملکیا، میامین، العازار، ملکیا، و بنایاهو.
۲۶از خاندان عیلام: متنیا، زکریا، یحیئیل، عبدی، یریموت، و ایلیا.
۲۷از خاندان زتو: الیوعینای، الیاشیب، متنیا، یریموت، زاباد، و عزیزا.
۲۸از خاندان بابای: یهوحانان، حننیا، زبای، و عتلای.
۲۹از خاندان بانی: مشلام، ملوک، عدایا، یاشوب، شآل، و راموت.
۳۰از خاندان فحت موآب: عدنا، کلال، بنایاهو، معسیا، متنیا، بصلئیل، بنوی، منسی.
۳۱-۳۲از خاندان حاریم: الیعزر، اشیا، ملکیا، شمعیا، و شمعون، بنیامین، ملوک، شمریا.
۳۳از خاندان حاشوم: متنای، متانه، زاباد، الیفلط، یریمای، منسی و شمعی.
۳۴-۳۷از خاندان بای: معدای، عمرام، اوئیل، بنایاهو، بیدیا، کلوهی، ونیا، مریموت، الیاشیب، متنیا، متنای، یعسو.
۳۸-۴۲از خاندان بنوی: شمعی، شلمیا، ناتان، عدایا، مکندبای، شاشای، شارای، عزرئیل، شلمیا، شمریا، شلوم، امریا، و یوسف.
۴۳از خاندان نَبو: یعیئیل، متتیا، زاباد، زبینا، یدو، یوئیل و بنایاهو.
۴۴تمام این مردان زنان بیگانه داشتند. ایشان این زنان را طلاق دادند و فرزندان خود را نیز بیرون کردند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب نحمیا

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۳		۱۲	۱۱	

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب نحمیا

معرّفی کتاب

موضوع اصلی کتـاب نحمیا، ادامهٔ مطالبی اسـت که در کتاب عزرا شروع شـده بود؛ یعنی بنای جامعه‌ای متشکل از قوم خدا. در این زمان، معبد بزرگ سـاخته شـده و پرستش خدا به صورت مرتب انجام می‌گرفت. در چنین شرایطی بود که قوم، نیاز مبرمی به مکانی امن برای زندگی داشت. شرح واقعهٔ بازسازی دیوار اورشـلیم، با وجود مخالفت‌های بسیار، موضوعی است که در این کتاب بیان گردیده است.

کتاب نحمیا را می‌توان به چهار قسمت تقسیم کرد:

-بازگشت نحمیا به اورشلیم برای حکمرانی بر یهودا به دستور شاهنشاه پارس.

-بازسازی دیوار اورشلیم تحت رهبری نحمیا.

-قرائت جدّی قوانین الهی و اعتراف مردم به گناهانشان.

-سایر کارهای نحمیا به عنوان حاکم یهودا.

یکی از قسـمت‌های مهم و درخشـان کتاب، توکّل کامل نحمیا به خدا و دعاهای بی‌دریی او می‌باشد.

بعد از بازگشت قوم از تبعید و اولین مرتبه که کلام خدا برای همگان قرائت شد، در این کتاب چنین می‌خوانیم: «آنگاه مردم به خانه‌هایشان رفتند و با شادمانی خوردند و نوشیدند و آنچه را که داشتند با دیگران قسمت کردند، زیرا آنچه را که برای ایشان خوانده شده بود، فهمیدند.» (۸:۱۲)

تقسیم‌بندی کتاب

بازگشت نحمیا به اورشلیم ۱:۱–۲:۲۰
بازسازی دیوار اورشلیم ۳:۱–۷:۷۳
خواندن قوانین و تجدید پیمان ۸:۱–۱۰:۳۹
سایر کارهای نحمیا ۱۱:۱–۱۳:۳۱

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اندوه نحمیا و دعای او برای قوم خود

۱ این است گزارش کارهایی که نحمیا پسر حکلیا انجام داد:

در ماه کسلُو، در بیستمین سال سلطنت اردشیر شاهنشاه پارس، در پایتخت یعنی شهر شوش بودم. **۲**حنانی، یکی از برادرانم با گروهی از سرزمین یهودا به آنجا آمدند و من از آنان دربارهٔ اورشلیم و یهودیانی که از تبعید بابل بازگشته بودند، سؤال کردم. **۳**ایشان گفتند که آنانی‌که زنده مانده‌اند و به میهن بازگشته‌اند با دشواری روبه‌رو هستند و بیگانگانی که در آن اطراف زندگی می‌کنند با حقارت به ایشان می‌نگرند. ایشان همچنین گفتند که دیوارهای اورشلیم هنوز ویران است و دروازه‌های آن از زمانی که در آتش سوخته شده‌اند بازسازی نشده‌اند. **۴**هنگامی‌که این خبر را شنیدم، نشستم و گریه کردم.

چندین روز سوگواری کردم و چیزی نخوردم و به حضور خدا دعا کردم: **۵**«ای خداوند، خدای آسمانها! تو بزرگ و شگفت‌انگیز هستی. تو عهد خود را با امانت، با آنانی که تو را دوست دارند و فرامین تو را انجام می‌دهند، نگاه می‌داری. **۶**خداوندا بر من نظر کن و دعای مرا بشنو؛ دعایی که روز و شب برای بندگانت، قوم اسرائیل می‌کنم. من اعتراف می‌کنم که ما مردم اسرائیل، مرتکب گناه شده‌ایم. من و نیاکانم برضد تو گناه کرده‌ایم. **۷**ما برضد تو شرارت ورزیده و فرمانهای تو را انجام نداده‌ایم. ما از قوانینی که توسط بنده‌ات موسی به ما دادی پیروی نکرده‌ایم. **۸**اکنون سخنانی را که به بندهٔ خود موسی گفتی، به یادآور: 'اگر شما مردم اسرائیل، با من بی‌وفا باشید، شما را در میان ملّتها پراکنده خواهم ساخت، **۹**امّا اگر به سوی من بازگردید و از فرمانهای من پیروی کنید، من شما را به مکانی که برای ستایش خود برگزیده‌ام، باز می‌گردانم؛ حتّی اگر در سرزمین‌های دوردست پراکنده شده باشید.'

۱۰«ایشان بندگان و قوم تو هستند؛ تو ایشان را با نیروی عظیم و دست توانای خود رهایی دادی. **۱۱**اکنون ای خداوند، دعای من و بندگان دیگرت را که می‌خواهند تو را تکریم کنند، بشنو. امروز مرا کامیاب فرما و شاهنشاه را نسبت به من مهربان گردان.»

در آن زمان من ساقی شاهنشاه بودم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نحمیا به اورشلیم می‌رود

۲ چهار ماه بعد در ماه نیسان، در سال بیستم سلطنت اردشیر شاهنشاه پارس، یک روز هنگامی‌که اردشیر شاهنشاه در حال صرف غذا بود، من برایش شراب بردم. او قبل از آن هرگز مرا غمگین ندیده بود. **۲**پس شاهنشاه از من پرسید: «چرا چهرهٔ تو اندوهگین است؟ تو بیمار نیستی، بدون شک از اندوه بزرگی رنج می‌بری.»

آنگاه هراسان شدم **۳**و پاسخ دادم: «شاهنشاه تا ابد زنده باد! چگونه چهره‌ام اندوهگین نباشد درحالی‌که شهری که آرامگاه نیاکان من در آن قرار دارد، ویران است و دروازه‌هایش در آتش سوخته‌اند؟»

۴شاهنشاه پرسید: «درخواست تو چیست؟»

آنگاه به خدای آسمان دعا کردم. **۵**سپس به شاهنشاه گفتم: «اگر مورد لطف و خرسندی اعلیحضرت هستم و ایشان در نظر دارند درخواست مرا اجابت کنند، تقاضا دارم که مرا به سرزمین یهودا به شهری که آرامگاه نیاکان من در آن قرار دارد، بفرستند تا آن را بازسازی کنم.»

۶شاهنشاه درحالی‌که ملکه در کنارش نشسته بود از من پرسید که برای چه مدّت خواهم رفت و چه‌وقت بازخواهم گشت. و من به او پاسخ دادم و او با رفتن من موافقت کرد.

۷آنگاه از شاهنشاه درخواست کردم که به من لطف کرده، نامه‌هایی به فرمانداران استان غرب فرات بنویسد و به ایشان دستور دهد تا به من اجازهٔ سفر به سرزمین یهودا بدهند. **۸**همچنین درخواست کردم که نامه‌ای به آساف، جنگلبان جنگلهای سلطنتی بنویسد تا اَلوار مورد نیاز برای بازسازی دروازه‌های قلعهٔ مجاور معبد بزرگ و دیوارهای شهر و خانه‌ای را که در آن زندگی کنم، به من بدهد. شاهنشاه همهٔ درخواست‌های مرا پذیرفت زیرا خدا با من بود.

۹شاهنشاه گروهی از افسران ارتش و سواره‌نظام را همراه من فرستاد و من عازم غرب فرات شدم. سپس نامهٔ شاهنشاه را به فرمانداران دادم. **۱۰**امّا زمانی که سنبلط، از اهالی بیت حورون و طوبیا یکی از مأموران استانهای عمون شنیدند که کسی برای کمک به مردم اسرائیل آمده است، بسیار آشفته شدند.

۱۱پس به اورشلیم رفتم و تا سه روز **۱۲**راجع به آنچه که خداوند در مورد اورشلیم در دل من گذاشته بود به کسی چیزی نگفتم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سپس نیمه شب برخاسته و با چند نفر از همراهانم بیرون رفتم. تنها حیوانی که با خود بردم الاغی بود که بر آن سوار بودم. **۱۳**هنوز هوا تاریک بود که از دروازهٔ درّه در غرب از شهر خارج شدم و به طرف چشمهٔ اژدها در جنوب و از آنجا تا دروازهٔ خاکروبه رفتم و دیوار خراب شدهٔ شهر و دروازه‌های سوختهٔ آن را از نزدیک بازدید کردم. **۱۴**آنگاه از قسمت شرقی شهر به سوی شمال به دروازهٔ چشمه و استخر شاهنشاه رفتم. الاغی که سوار بودم، نمی‌توانست از میان خرابه‌ها بگذرد. **۱۵**پس از وادی قدرون پایین رفتم و دیوار را بازدید کردم، سپس از راهی که رفته بودم بازگشتم و از دروازهٔ درّه وارد شهر شدم.

۱۶هیچ‌یک از بزرگان محلی نمی‌دانستند که کجا رفته و چه کرده بودم تا آن زمان به هیچ‌یک از یهودیان، کاهنان، رهبران، بزرگان و کسان دیگری که باید در این کار شرکت می‌کردند، چیزی نگفته بودم. **۱۷**آنگاه به ایشان گفتم: «ببینید که به‌خاطر ویرانی اورشلیم و دروازه‌هایش در چه مشکلاتی هستیم، بیایید تا دیوارهای شهر را بازسازی کنیم و به شرمساری خود پایان دهیم.» **۱۸**و به آنان گفتم که چگونه خدا با من بوده و مرا یاری کرده و آنچه را که شاهنشاه به من گفته بود نیز به ایشان گفتم.

ایشان پاسخ دادند: «پس بازسازی را آغاز کنیم!» و آمادهٔ کار شدند.

۱۹ولی هنگامی‌که سنبلط، طوبیا و جشم عرب از نقشهٔ ما باخبر شدند، ما را مسخره کردند و گفتند: «چه می‌کنید؟ آیا می‌خواهید برضد شاهنشاه شورش کنید؟»

۲۰پاسخ دادم: «خدای آسمان ما را موفّق خواهد کرد، ما خادمان او هستیم و ما شروع به ساختن خواهیم کرد؛ امّا شما هیچ حقّی بر املاک اورشلیم ندارید و نه سهمی در سنّتهای آن.»

بازسازی دیوار اورشلیم

۳ دیوار شهر بدین‌گونه ساخته شد. الیاشب کاهن اعظم و کاهنان دیگر، دروازهٔ گوسفند را نصب کردند. آنان آن را تقدیس کردند و دروازه‌هایش را برپا ساختند و دیوار را تا بُرج صد و بُرج حننئیل تقدیس کردند.

۲مردان اریحا قسمت بعدی دیوار را ساختند.

در کنار ایشان زکور پسر امری قسمت دیگر دیوار را بازسازی کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳خاندان هسناه دروازهٔ ماهی را ساختند و تیرهای سقف آن را گذاشتند و دروازه‌ها و قفل و پشت‌بندهایش را نصب کردند.
۴قسمت بعدی دیوار را مرعوت پسر اوریا نوهٔ حقوص تعمیر کرد.
در کنار او مشلام پسر برکیا، نوهٔ مشیزبئیل،
و صادوق پسر بعنا قسمت دیگر را بازسازی کردند.
۵قسمت بعدی دیوار را مردم تقوع ساختند، امّا بزرگان ایشان از وظایفی که سرپرستان به آنان سپردند، پیروی نکردند و از انجام کار بدنی خودداری ورزیدند.
۶یویاداع پسر فاسیح و مشلام پسر بوریا، دروازهٔ یشانه را بازسازی کردند و قفلها و پشت‌بندهایش را نصب کردند.
۷در کنار ایشان ملتیای جبعونی، یادون میرونوتی و اهالی جبعون و مصفه، قسمت دیگر دیوار را تا محل سکونت فرماندارِ غرب رود فرات، بازسازی کردند.
۸عُزیئیل پسر حرهایا که زرگر بود، قسمت بعدی را تعمیر کرد. در کنار او حننیای عطار قسمت دیگر دیوار را ساخت. به این ترتیب آنان دیوار شهر اورشلیم را تا دیوار پهن بازسازی کردند.
۹در کنار ایشان رفایا پسر حور، که فرماندار نصف منطقهٔ اورشلیم بود، دیوار را تعمیر کرد.
۱۰در کنار ایشان یدایا پسر حروماف قسمتی از دیوار را که نزدیک خانه‌اش بود، بازسازی کرد.
قسمت بعدی را حتوش پسر حشبنیا تعمیر کرد.
۱۱ملکیا پسر حاریم و حشوب پسر فحت موآب بُرج تنورها و قسمت بعدی دیوار را تعمیر کردند.
۱۲شلوم پسر هلوحیش، فرماندار نصف دیگر منطقهٔ اورشلیم، با کمک دخترانش قسمت بعدی را بنا کردند.
۱۳حانون و اهالی زانوح دروازهٔ درّه را ساختند. دروازه‌ها را نصب کردند و برای بستن آنها قفلها و پشت‌بندهایش را نصب کردند، و حدود پانصد متر از دیوار را تا دروازهٔ خاکروبه تعمیر کردند.
۱۴ملیکا پسر رکاب، فرماندار بیت هکاریم، دروازهٔ خاکروبه را بازسازی کرد و درها را و قفلها و پشت‌بندها را نیز برای بستن آن نصب کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سازندگان دیوار شرقی

۱۵شلوم پسر کلحوزه، فرماندار بخش مصفه، دروازهٔ چشمه را بازسازی کرد و تیرها و درها را نصب کرد و قفلها و پشت‌بندهایش را وصل کرد. همچنین از حوض سیلوحا که کنار باغ شاهنشاه بود تا پلّه‌هایی که به شهر داوود می‌رسید، دیوارها را بازسازی کرد.

۱۶در کنار او نحمیا پسر عزبوق، فرماندار نیمی از بخش بیت‌صور، دیوار را تا مقابل آرامگاه داوود و تا استخر و پادگانهای ارتش بازسازی کرد.

لاویانی که در ساختن دیوار شرکت کردند

۱۷لاویانی که در زیر نامشان برده شده است، چندین قسمت از دیوار را بازسازی کردند:

رحوم پسر بانی قسمت بعدی دیوار را ساخت.

حشبیا فرماندار نصف بخش قعیله، و قسمت دیگر دیوار را به نمایندگی مردم بخش خود بنا کرد.

۱۸قسمت بعدی را بوای پسر حیناداد فرماندار نصف بخش دیگر قعیله بازسازی کرد.

۱۹عازر پسر یشوع که فرماندار مصفه بود از روبه‌روی انبار اسلحه تا جایی را که دیوار پیچ می‌خورد، بازسازی کرد.

۲۰باروک پسر زبای قسمت بعدی را تا دروازهٔ خانهٔ الیاشب کاهن اعظم بازسازی نمود.

۲۱مریموت، پسر اوریا و نوهٔ حقوص، قسمت بعدی دیوار را تا انتهای خانهٔ الیاشیب بنا کرد.

کاهنانی که در ساختن دیوار شرکت کردند

۲۲کاهنانی که در زیر نامشان برده شده است، چندین قسمت از دیوار را بازسازی کردند:

کاهنانِ ساکن اطراف اورشلیم قسمت بعدی دیوار را ساختند.

۲۳بنیامین و حشوب قسمت بعدی را که مقابل خانهٔ خودشان قرار داشت، بازسازی کردند.

عزریا پسر معسیا نوهٔ عننیا قسمت بعدی را که در مقابل خانهٔ خودش بود، بازسازی کرد.

۲۴بنوی پسر حیناداد قسمت دیگر دیوار را از خانهٔ عزریا تا گوشهٔ دیوار بازسازی کرد.

۲۵فلال پسر اوزای از گوشهٔ دیوار تا بُرج کاخ بالایی شاهنشاه را که نزدیک حیاط نگهبانان است، ساخت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قسمت بعدی را فدایا پسر فرعوش بازسازی کرد. **۲۶**این قسمت تا نقطه‌ای در شرق، نزدیک به دروازهٔ آب و بُرج نگاهبانی معبد بزرگ بود. (نزدیک قسمتی از شهر که آنجا را اوفل می‌خواندند؛ جایی که خدمتگزاران معبد بزرگ زندگی می‌کردند.)

سایر بناکنندگان

۲۷پس از آن مردم تقوع قسمت دیگری از دیوار را بنا کردند، این دومین کار آنان محسوب می‌شدکه روبه‌روی بُرج بزرگ نگهبانی معبد بزرگ تا نزدیک عوفل بود.

۲۸گروهی از کاهنان، قسمت بعدی دیوار را از دروازهٔ اسب به طرف شمال بازسازی کردند. هریک از آنان دیوار جلوی خانهٔ خود را ساخت.

۲۹صادوق پسر امیر نیز دیوار جلوی خانهٔ خود را بنا کرد، قسمت بعدی را شمحیا، پسر شکُنیا نگهبان دروازهٔ شرقی، بنا کرد.

۳۰حننیا پسر شلمیا و حانون پسر ششم صالاف، قسمت دیگر را ترمیم کردند. این دومین کار آنان محسوب می‌شد.

مشلام پسر برکیا دیوار روبه‌روی خانهٔ خود را بنا کرد.

۳۱ملکیای زرگر قسمت دیگر دیوار را تا ساختمانی که کارگران معبد بزرگ و بازرگانان از آن استفاده می‌کردند که روبه‌روی دروازهٔ گردهمآیی معبد بزرگ و نزدیک اتاقی که در گوشهٔ شمال شرقی دیوار بود، ساخت.

۳۲زرگران و بازرگانان قسمت آخر دیوار را تا گوشهٔ دروازهٔ گوسفند ساختند.

خداوند نقشهٔ مخالفان را با شکست روبه‌رو می‌کند

۴ هنگامی‌که سنبلط شنید ما یهودیان بازسازی دیوار را آغاز کرده‌ایم، بسیار خشمگین شد و ما را مورد تمسخر قرار داد. **۲**در برابر همراهان و سپاهیان سامری گفت: «این یهودیان ناتوان چه می‌کنند؟ آیا درنظر دارند شهر را بازسازی کنند؟ آیا می‌اندیشند که با قربانی کردن می‌توانند کار را یک روزه به پایان برسانند؟ آیا می‌توانند از این توده سنگهای سوخته، سنگهایی برای بنا پیدا کنند؟»

۳طوبیا در کنار او ایستاده بود و گفت: «چه دیوار سنگی خواهند ساخت؟ اگر روباهی از آن بالا رود فرو خواهد ریخت!»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴آنگاه دعا کردم: «ای خدا بشنو که چگونه ما را مسخره
می‌کنند! بگذار آنچه به ما می‌گویند بر سر خودشان بیاید.
بگذار تا آنچه دارند تاراج شود و خودشان به سرزمین بیگانه به
اسارت برده شوند. ۵شرارت ایشان را نبخش و گناهانشان را
فراموش نکن، زیرا به ما سازندگان دیوار اهانت کرده‌اند.»
۶پس ما به بازسازی دیوار ادامه دادیم و بزودی نصف ارتفاع
دیوار ساخته شد، زیرا مردم با دل و جان کار می‌کردند.
۷هنگامی‌که سنبلط، طوبیا، اعراب، عمونیان و اشدودیان
شنیدند که ما در بازسازی دیوار اورشلیم پیشرفت کرده‌ایم و
شکافهای آن بسته می‌شود، بسیار خشمگین شدند. ۸پس با
هم نقشه کشیدند که برضد اورشلیم بجنگند و اغتشاش به پا
کنند، ۹امّا ما به درگاه خدایمان دعا کردیم و روز و شب علیه
آنان نگهبانانی قرار دادیم.
۱۰مردم یهودا زمزمه می‌کردند:
«ما از حمل بارها ضعیف شده‌ایم
خرده سنگهای زیادی برای بیرون بردن وجود دارد.
ما امروز چگونه می‌توانیم دیوار را بنا کنیم؟»
۱۱دشمنان ما با خود می‌اندیشیدند: «پیش از اینکه بدانند و
ببینند، به میان ایشان خواهیم رفت و ایشان را می‌کشیم و کار
ساختن دیوار نیمه تمام خواهد ماند.» ۱۲بارها یهودیانی که در
میان دشمنان زندگی می‌کردند، آمدند و در مورد نقشه‌های
ایشان برضد ما هشدار دادند. ۱۳بنابراین مردم را با شمشیر، نیزه
و کمان مسلّح کردم و بر طبق خاندانشان در پشت قسمت‌های
ناتمام دیوار به نگهبانی گماشتم.
۱۴پس از اینکه اوضاع را بررسی کردم، برخاستم و به بزرگان،
سروران و قوم گفتم: «از ایشان مترسید. خداوند را به یاد
آورید که بزرگ و مهیب است و برای خویشاوندان، فرزندان،
همسران و خانه‌هایتان بجنگید.» ۱۵دشمنان ما شنیدند که از
نقشه‌های ایشان آگاه شده‌ایم و دریافتند که خدا نقشه‌هایشان را
با شکست روبه‌رو کرده است، سپس همهٔ ما به انجام کارهای
خود بازگشتیم.
۱۶از آن روز به بعد نیمی از مردان بازسازی می‌کردند و نیمی
دیگر مسلّح به نیزه، سپر، کمان و زره، نگهبانی می‌دادند
و رهبران از مردمی که دیوار را می‌ساختند، کاملاً پشتیبانی
می‌کردند. ۱۷حتّی کسانی‌که مصالح ساختمانی حمل می‌کردند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با یک دست کار می‌کردند و به دست دیگر سلاح داشتند.
۱۸هرکس که مشغول ساختن بود، شمشیری به کمر بسته بود.
مردی که مسئول به صدا درآوردن شیپور خطر بود، در کنار
من ایستاده بود. **۱۹**من به مردم، سران و رهبران ایشان گفتم:
«کار بسیار گسترده است و ما در روی دیوار از یکدیگر دور
هستیم. **۲۰**هر موقع صدای شیپور را شنیدید به آنجا بیایید،
خدایمان برای ما جنگ خواهد کرد.» **۲۱**هر روز از سحرگاه
تا شبانگاه هنگامی‌که ستاره‌ها بیرون می‌آمدند، نیمی از مردان
کار می‌کردند و نیمی دیگر با نیزه نگهبانی می‌دادند.
۲۲در این هنگام به تمام مردانی که مسئولیّتی داشتند گفتم
که هرکس با کارگرانش شب را در اورشلیم بماند بنابراین
ما توانستیم شهر را در شب نگهبانی کنیم و هنگام روز کار
کنیم. **۲۳**من، همراهان، کارگران و محافظین من حتّی در
شب، لباس خود را از تن در نیاوردیم و هرکدام اسلحهٔ خود
را در دست داشتیم.

ستمدیدگی فقرا

۵ پس از چندی، بسیاری از مردم، زن و مرد از یهودیان
دیگر شکایت کردند. **۲**بعضی افراد می‌گفتند:
«ما خانوادهٔ بزرگی هستیم و برای زنده ماندن به غلاّت
نیازمندیم.»
۳دیگران گفتند: «ما مجبور شدیم کشتزارها، تاکستانها و
خانه‌هایمان را گرو بگذاریم که قدری غلّه بگیریم تا از گرسنگی
نابود نشویم.»
۴گروهی دیگر گفتند: «ما برای پرداخت مالیاتِ کشتزارها و
تاکستانها به شاهنشاه، وام گرفته‌ایم. **۵**ما نیز چون دیگر یهودیان
از یک نژاد هستیم. آیا فرزندان ما به خوبیِ فرزندان ایشان نیستند؟
ما مجبور هستیم فرزندانمان را به بردگی بفروشیم. گروهی از
دختران ما قبلاً به بردگی فروخته شده‌اند. ما بیچاره شده‌ایم
زیرا کشتزارها و تاکستانهای ما را از ما گرفته‌اند.»
۶هنگامی‌که این شکایات را شنیدم خشمگین شدم. **۷**با خود
اندیشیدم و سپس رهبران و بزرگان قوم را سرزنش کردم و به
ایشان گفتم: «شما برادران خود را مورد ستم قرار داده‌اید!»
پس برای دادرسی به این موضوع گردهمآیی عمومی اعلام
کردم. **۸**و گفتم: «تا آنجا که توانسته‌ایم، خویشاوندان یهودی
خود را که خودشان را به بردگی به بیگانگان فروخته بودند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بازخرید می‌کردیم. اکنون شما خویشاوندان خود را مجبور می‌کنید که خودشان را به شما بفروشند، یعنی به قوم خودشان!»
رهبران خاموش ماندند و حرفی برای گفتن نیافتند.
۹سپس گفتم: «کاری که انجام می‌دهید درست نیست. آیا نباید با خداترسی گام بردارید تا مورد تمسخر بیگانگان یعنی دشمنان ما قرار نگیرید؟ ۱۰من، همراهانم و خادمانم نیز به مردم پول و غلاّت قرض داده‌ایم. حال بیایید از بازپرداخت وامهایمان صرف‌نظر کنیم. ۱۱همهٔ بدهکاریهای ایشان را از پول یا غلّه یا شراب یا روغن زیتون ببخشید و کشتزارها، تاکستانها، باغهای زیتون و خانه‌های آنان را فوراً بازگردانید.»
۱۲رهبران پاسخ دادند: «ما آنچه را تو گفتی انجام خواهیم داد، اموال را باز می‌گردانیم و وامها را می‌بخشیم.»
آنگاه کاهنان را فراخواندم و رهبران را مجبور کردم که در حضور ایشان سوگند یاد کنند که به وعدهٔ خود وفا نمایند.
۱۳آنگاه شالی را که به کمر بسته بودم باز کردم و آن را تکان دادم و گفتم: «خدا هر کسی را که به وعدهٔ خود عمل نکند چنین خواهد تکانید، خانه‌ها و تمام دارایی او را خواهد گرفت و چیزی برای او باقی نخواهد گذاشت.»
همهٔ کسانی‌که آنجا بودند آمین گفتند و خداوند را ستایش کردند و رهبران پیمان خود را نگاه داشتند.

از خود گذشتگی نحمیا

۱۴در مدّت دوازده سالی که من فرماندار یهودا بودم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم سلطنت اردشیر شاهنشاه پارس، نه من و نه خویشاوندانم از سهم غذایی که به عنوان فرماندار حق خوردن آن را داشتیم، نخوردیم. ۱۵هر فرمانداری که قبل از من آمده بود، باری بر مردم بود و از ایشان روزانه چهل تکهٔ نقره به‌علاوهٔ غذا و شراب می‌گرفت. حتّی مأموران آنها به ایشان ستم می‌کردند. امّا من به‌خاطر ترس از خدا چنین عمل نکردم. ۱۶من تمام نیروی خود را صرف ساختن دیوار کردم و هیچ زمینی نخریدم و همهٔ کارکنان من برای ساختن دیوار به من پیوستند. ۱۷صد و پنجاه نفر از یهودیان و رهبران آنها و همچنین کسانی‌که از ملل همسایه می‌آمدند، بر سر سفرهٔ من غذا می‌خوردند. ۱۸هر روز یک گاو نر، شش رأس از بهترین گوسفندان و تعداد زیادی مرغ و ده روز یک‌بار مقدار فراوانی شراب تازه تهیّه می‌کردم. با وجود این هرگز از مردم نخواستم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که سهمیهٔ مخصوصی را که به فرمانروایان تعلّق داشت به من بدهند، زیرا بار مردم به قدر کافی سنگین بود.
۱۹ای خدا نزد تو دعا می‌کنم که تمامی کارهایی را که برای این قوم انجام داده‌ام، به نیکی برای من به یاد آوری.

دسیسه‌هایی به ضد نحمیا

۶ چون سنبلط، طوبیا، جشم عرب و سایر دشمنان ما شنیدند که دیوارها را بازسازی کرده‌ایم و هیچ شکافی در آن باقی نمانده است، با اینکه درهای دروازه‌هایش را هنوز برپا نساخته بودیم، ۲سنبلط و جشم پیام فرستادند و پیشنهاد کردند که: «بیا تا در یکی از روستاهای دشت اونو ملاقات کنیم.» امّا ایشان قصد داشتند که به من صدمه بزنند. ۳پس قاصدانی فرستادم که به آنها بگویند: «من مشغول انجام کار مهمی هستم و نمی‌توانم به آنجا بیایم. چرا باید کار به‌خاطر ملاقات من با شما متوقّف شود؟»
۴چهار مرتبه این پیغام را برای من فرستادند و هر بار همان پاسخ را به آنان دادم.
۵سنبلط بار پنجم خادم خود را با نامهٔ سرگشاده‌ای نزد من فرستاد،
۶در آن نوشته شده بود:

«جشم به من می‌گوید که شایعه‌ای در میان ملل همسایه وجود دارد که تو و یهودیان قصد شورش دارید و به همین دلیل دیوار را بنا می‌کنید. او همچنین می‌گوید تو قصد داری که خود را پادشاه بسازی ۷و انبیایی در اورشلیم گمارده‌ای که در اورشلیم ندا کنند که تو پادشاه یهود هستی و این سخنان حتماً به شاهنشاه گزارش خواهد شد، پس بیا تا با هم در این باره مشورت کنیم.»

۸من برای او پاسخ فرستادم: «هیچ‌یک از سخنانی که می‌گویی حقیقت ندارد، این سخنان زاییدهٔ افکار توست.»
۹ایشان همگی می‌خواستند ما را بترسانند تا ما کار را متوقّف کنیم. من دعا کردم: «اکنون ای خدا مرا استوار ساز.»
۱۰در همان ایّام روزی به خانهٔ شمعیا پسر دلایا و نوهٔ مهیطبئیل رفتم، او نمی‌توانست خانهٔ خود را ترک کند. او به من گفت: «تو و من باید برویم در مکان مقدّسِ معبد بزرگ پنهان شویم و درها را قفل کنیم، زیرا ایشان خواهند آمد تا تو را بکشند. شامگاه خواهند آمد تا تو را بکشند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱من پاسخ دادم: «من آن آدمی نیستم که دویده خود را پنهان سازم. آیا تو فکر می‌کنی که من با پنهان شدن در معبد بزرگ خود را نجات خواهم داد؟ من چنین کاری نخواهم کرد.»
۱۲وقتی دربارهٔ آن فکر می‌کردم فهمیدم که خدا با شمعیا سخن نگفته است بلکه طوبیا و سنبلط به او رشوه داده بودند تا برضد من نبوّت کند. ۱۳آنان او را خریده بودند که مرا بترساند و به گناه بکشاند تا مرا بدنام سازند و مورد تمسخر قرار دهند.
۱۴من دعا کردم: «خدایا طوبیا و سنبلط را به‌خاطر هر آنچه انجام داده‌اند به یاد آور و آنان را تنبیه کن. همچنین آن زن نوعدیه و سایر انبیایی را که می‌خواهند مرا بترسانند، به‌یادآور.»

پایان بازسازی دیوار

۱۵بازسازی دیوار در روز بیست و پنجم ماه ایلول پس از پنجاه و دو روز پایان یافت. ۱۶هنگامی‌که دشمنان ما در ملّتهای همسایه این خبر را شنیدند، هراسان و شرمسار شدند، چون دانستند این کار با کمک خدا انجام پذیرفته است.
۱۷در آن روزها رهبران یهودی و طوبیا مشغول نامه‌نگاری با یکدیگر بودند. ۱۸بسیاری از ساکنان یهودا از او پشتیبانی می‌کردند، زیرا پدر زن او شکنیا پسر آرح بود و همچنین پسرش یهوحانان با دختر مشلام پسر برکیا ازدواج کرده بود. ۱۹مردم از تمام کارهای نیکی که طوبیا انجام داده بود، برای من تعریف می‌کردند و هرچه را که من می‌گفتم به گوش او می‌رساندند. طوبیا کوشید تا با فرستادن نامه‌های پیاپی مرا هراسان سازد.

انتخاب فرماندار و دروازه‌بانهای شهر

۷ اکنون دیوار بازسازی شده بود. دروازه‌ها در جای خود نصب شده بودند. نگهبانان معبد بزرگ، اعضای گروه سرایندگان و سایر لاویان بر سر کارهای خود انتصاب شده بودند.
۲برادرم حنانی و حننیا افسر فرماندهٔ دژ را به سمت فرمانداری اورشلیم گماشتم. حننیا مردی بسیار درستکار و خداترس بود و همتایی نداشت. ۳به ایشان گفتم دروازه‌های اورشلیم را تا بعد از طلوع خورشید باز نکنند و قبل از اینکه نگهبانان در غروب، محل خدمت خود را ترک کنند، آنها را ببندند و قفل کنند. همچنین به ایشان گفتم از ساکنان اورشلیم پاسبانانی تعیین کنند. گروهی را در محلهای مخصوص بگمارند و دیگران در اطراف خانه‌های خود گشت بزنند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست نامهای اسیرانی که بازگشته بودند
(عزرا ۲:۱-۷۰)

۴اورشـلیم شـهر بزرگی بود، ولی افراد کمی در آن زندگی
می‌کردند و هنوز بسیاری از خانه‌ها در آن بازسازی نشده بودند.
۵آنگاه خدا در دلم نهاد که بزرگان، رهبران و قوم را برای بررسی
شجره‌نامهٔ ایشان گرد آورم. دفتر ثبت شجره‌نامهٔ نخستین گروهی
را که از اسارت بازگشته بودند، یافتم که از این قرار بود:
۶بسـیاری از تبعید شدگان، اسـتان بابل را ترک کردند و به
شهرهای خود در اورشلیم و یهودیه بازگشتند و هر کدام در شهر
خود ساکن شدند. خانواده‌های ایشان از زمانی که نبوکدنصر ایشان
را به اسارت برده بود، در بابل در تبعید زندگی می‌کردند. ۷رهبران
ایشان عبارت بودند از: زروبابل، یهوشع، نحمیا، عزریا، رعمیا،
نحمانی، مردخای، بلشان، مسفارت، بغوای، نحوم، بعنه.
۸نام خاندانهای اسرائیل که به میهن بازگشتند، تعداد ایشان
به شرح زیر است:

از خانوادهٔ فرعوش دو هزار و صد و هفتاد و دو نفر؛
۹از خانوادهٔ شفطیا سیصد و هفتاد و دو نفر؛
۱۰از خانوادهٔ آرح ششصد و پنجاه و دو نفر؛
۱۱از خانوادهٔ فحت موآب پسر یشوع و یوآب دو هزار و
هشتصد و هجده نفر؛
۱۲از خانوادهٔ عیلام هزار و دویست و پنجاه و چهار نفر؛
۱۳از خانوادهٔ زتو هشتصد و چهل و پنج نفر؛
۱۴از خانوادهٔ زکای هفتصد و شصت نفر؛
۱۵از خانوادهٔ بانی ششصد و چهل و هشت نفر؛
۱۶از خانوادهٔ بابای ششصد و بیست و هشت؛
۱۷از خانوادهٔ ازجد دوهزار و سیصد و بیست و دو نفر؛
۱۸از خانوادهٔ ادونیقام ششصد و شصت و هفت نفر؛
۱۹از خانوادهٔ بغوای دوهزار و شصت و هفت نفر؛
۲۰از خانوادهٔ عادین ششصد و پنجاه و پنج نفر؛
۲۱از خانوادهٔ آطیر معروف به حزقیا نود و هشت نفر؛
۲۲از خانوادهٔ حاشوم سیصد و بیست و هشت نفر؛
۲۳از خانوادهٔ بیصای سیصد و بیست و چهار نفر؛
۲۴از خانوادهٔ حاریف صد و دوازده نفر؛
۲۵از خانوادهٔ جبعون نود و پنج نفر.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۶افرادی که اجدادشان در شـهرهای زیر زندگی می‌کردند، نیز برگشتند:

از شهرهای بیت‌لحم و نطوفه صد و هشتاد و هشت نفر؛
۲۷از شهر عناتوت صد و بیست و هشت نفر؛
۲۸از شهر بیت عزموت چهل و دو نفر؛
۲۹از شهرهای قریت یعاریم، کفیره و بئیروت هفتصد و چهل و سه نفر؛
۳۰از شهرهای رامه و جبع ششصد و بیست و یک نفر؛
۳۱از شهر مخماص صد و بیست و دو نفر؛
۳۲از شهرهای بیت‌ئیل و عای صد و بیست و سه نفر؛
۳۳از شهر نبوی دیگر پنجاه و دو نفر؛
۳۴از شهر عیلام (یکی دیگر) هزار و دویست و پنجاه و چهار نفر؛
۳۵از شهر حاریم سیصد و بیست نفر؛
۳۶از شهر اریحا سیصد و چهل و پنج نفر؛
۳۷از شهرهای لود، حادید و اونو هفتصد و بیست و یک نفر؛
۳۸از شهر سنئاب سه هزار و نهصد و سی نفر.

۳۹این است فهرست خاندانهای کاهنانی که از تبعید به میهن بازگشتند:
از خاندان یدعیا از نسل یشوع نهصد و هفتاد و سه نفر؛
۴۰از خاندان امیر هزار و پنجاه و دو؛
۴۱از خاندان فحشور هزار و دویست و چهل و هفت نفر؛
۴۲از خاندان حاریم هزار و هفده نفر.

۴۳خاندانهای لاویانی که از تبعید بازگشتند عبارت بودند از:

خاندان یشوع و قدمیئیل از نسل هودویا هفتاد و چهار نفر؛
۴۴سرایندگان معبد بزرگ از نسل آساف صد و بیست و هشت نفر؛
۴۵نگهبانان معبد بزرگ از خاندان شلوم، آطیر، طلمون، عقوب، حطیطا و شوبای صد و سی و هشت نفر.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۶کارکنان معبد بزرگ که از تبعید بازگشتند عبارت بودند از خاندانهای:

صیحا، حسوفا، طباعوت،
۴۷ قیروس، سیعها، فادوم،
۴۸ لبانه، حجابه، شملای،
۴۹ حانان، جدیل، حجر،
۵۰ رآیا، رحین، نقودا؛
۵۱ جزام، عزه، فاسیح؛
۵۲ بیسای، معونیم، نفوسیم؛
۵۳ بقبوق، حقوفا، حرحور؛
۵۴ بصلوت، محیدا، حرشا؛
۵۵ برقوس، سیسرا، تامح؛
۵۶ نصیح و حفطیا.

۵۷خادمان سلیمان که از تبعید بازگشتند عبارت بودند از خاندانهای:
سوطای، سوفرت، فرودا؛
۵۸یعله، درقون، جدیل؛
۵۹ شفیطا، حطیل، فوخرتِ حظباییم و آمی.

۶۰شمارهٔ خادمان معبد بزرگ و بازماندگان خادمان سلیمان که از تبعید بازگشتند سیصد و نود و دو نفر بود.
۶۱-۶۲ششصد و چهل و دو نفر از خاندانهای دلایا، طوبیا و نقودا بودند که از شهرهای تلملح، تل خرشا، کروب، ادان و امیر آمده بودند، امّا نتوانستند ثابت کنند که از نسل اسرائیل هستند.
۶۳همچنین سه خاندان از کاهنان به نامهای حبایا، هقوص و برزلائی بزرگ (خاندان برزلائی همان کسی است که با دختر برزلائی جلعادی ازدواج کرد و نام خانوادگی او را برای خود برگزید.) ۶۴چون اینها نتوانستند از طریق شجره‌نامهٔ اجداد خود را پیدا کنند از کهانت کنار گذاشته شدند.
۶۵فرماندار یهودی به ایشان گفت که نمی‌توانند از غذای اهدایی به خدا بخورند تا کاهنی که بتواند از اوریم و تمیم استفاده کند پیدا شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۶-۶۹تعداد کلّ کسانی‌که از تبعید بازگشته بودند، چهل و دو هزار و سیصد شصت نفر بودند.

هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر خدمتکاران زن و مرد؛
دویست و چهل و پنج نفر سرایندگان و نوازندگان زن و مرد؛
هفتصد و سی و شش راس اسب؛
دویست و چهل و پنج راس قاطر؛
چهارصد و سی و پنج نفر شتر؛
شش هزار و هفتصد بیست رأس الاغ.

۷۰-۷۲گروهی از مردم که برای هزینهٔ بازسازی معبد بزرگ کمک کردند:

فرماندار یهودیان:

هشت و نیم کیلوگرم طلا، پنجاه جام، و پانصد و سی دست لباس برای کاهنان

سران خاندان:

صد و شصت و هشت کیلوگرم طلا، و هزار و دویست و پنجاه کیلوگرم نقره.

و بقیهٔ قوم:

صد و شصت و هشت کیلوگرم طلا، صد و چهل کیلوگرم نقره، و شصت و هفت دست لباس کهانت برای کاهنان هدیه دادند.

۷۳پس کاهنان، لاویان، نگهبانان معبد بزرگ، نوازندگان و سرایندگان، بسیاری از مردم عادی، کارکنان معبد بزرگ و همهٔ مردم اسرائیل در شهرهای یهودا مستقر شدند.

عزرا کتاب تورات را برای مردم می‌خواند

۸ تا ماه هفتم تمام بنی‌اسرائیل در شهرهای خود ساکن شده بودند. در نخستین روز این ماه همه در میدان نزدیک دروازهٔ آب گرد آمدند. ایشان از عزرا که کاهن و عالِم تورات بود درخواست کردند، کتاب تورات را که خداوند از طریق موسی به اسرائیل داده بود، بیاورد. **۲**پس مردان، زنان و کودکانی که در سنی بودند که درک می‌کردند، گرد آمده بودند و عزرا کتاب را به آنجا آورد. **۳**او در میدان نزدیک

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دروازه، از سپیده‌دَم تا ظهر تورات را برای آنان خواند و همه با دقّت گوش فرا دادند.
۴عزرا بر روی سکوی چوبی که برای آن کار ساخته بود، ایستاد. در سمت راست او متتیا و شمع، عنایا، اوریا، حلقیا و معسیا ایستاده بودند و در سمت چپ او فدایا و میشائیل و ملکیا، حاشوم، حشبدانه، زکریا و مشلام ایستاده بودند.
۵عزرا بر روی سکو بالاتر از مردم ایستاده بود و همهٔ به او چشم دوخته بودند. هنگامی‌که تورات را گشود، همه سرپا ایستادند.
۶آنگاه عزرا گفت: «سپاس خداوند را، خدای بزرگ را!»
همهٔ مردم دستهای خود را به سوی آسمان برافراشتند و پاسخ دادند، «آمین، آمین!» زانو زدند و روی خود را برای پرستش به زمین گذاشتند.
۷سپس برخاستند و در جای خود ایستادند و تعدادی از لاویان یعنی یشوع، بانی، شربیا، یامین، عقوب، شبتای، هودیا، معسیا، قلیطا، عزریا، یوزاباد، حنان و فلایا تورات را برای مردم تفسیر کردند. ۸لاویان تورات را به طور شفاهی برای مردم ترجمه کردند و آن را به مردم توضیح می‌دادند تا آن را بفهمند.
۹هنگامی‌که همهٔ مردم شنیدند و دانستند که تورات چه انتظاری دارد، گریستند. پس نحمیا فرماندار، عزرای کاهن و عالِم و لاویانی که تورات را به مردم توضیح می‌دادند به همهٔ آنان گفتند: «امروز برای خداوند، خدای شما روز مقدّسی است. پس نباید ماتم بگیرید و گریه کنید. ۱۰اکنون به خانه‌هایتان بروید و جشن بگیرید. غذا و شراب خود را با کسانی‌که به اندازهٔ کافی ندارند قسمت کنید. امروز روز مقدّسی برای خداوند است، غمگین نباشید. شادمانی که خداوند به شما می‌دهد، شما را نیرومند خواهد ساخت.»
۱۱پس لاویان می‌گشتند تا مردم را آرام کنند و بگویند که در چنین روزی غمگین نباشند. ۱۲آنگاه مردم به خانه‌هایشان رفتند و با شادمانی خوردند و نوشیدند و آنچه را که داشتند با دیگران قسمت کردند، زیرا آنچه را که برای ایشان خوانده شده بود، فهمیدند.

خواندن تورات در عید خیمه‌ها

۱۳روز بعد سران خاندانها با کاهنان و لاویان نزد عزرا رفتند تا تعالیم تورات را بخوانند. ۱۴آنگاه دریافتند در تورات نوشته شده که خداوند از طریق موسی امر فرموده بود که قوم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسرائیل در عید خیمه‌ها در چادر زندگی کنند. **۱۵**بنابراین آنان دستورهای زیر را دادند و ایشان را به اورشلیم و شهرها و روستاها فرستادند: «به تپّه‌ها بروید و شاخه‌های زیتون، زیتون وحشی، آس و نخل و سایر درختان بیاورید و مطابق دستور تورات خیمه‌ها بسازید.»

۱۶پس مردم بیرون رفتند و شاخه‌ها آوردند و بر بام خانه‌های خود، در حیاطهای خود، در حیاط معبد بزرگ و در میدان شهر در نزدیکی دروازهٔ آب و دروازهٔ افرایم برای خود چادرها ساختند. **۱۷**همهٔ کسانی‌که از تبعید بازگشته بودند، چادر ساختند و در آنها زندگی کردند. از زمان یوشع پسر نون تا آن روز بنی‌اسرائیل چنین کاری نکرده بودند و همه بسیار شادمان بودند. **۱۸**از نخستین روز جشن تا روز پایانی، هر روز قسمتی از تورات را می‌خواندند. آنان هفت روز جشن گرفتند و در روز هشتم، برای مراسم پایانی، مطابق تورات گرد هم آمدند.

اعتراف قوم به گناهانشان

۹ در روز بیست و چهارم همان ماه، جمع شدند تا با روزه، اندوه خود را نسبت به گناهانشان نشان دهند. **۲**آنان قبلاً خود را از بیگانگان جدا کرده بودند. آنان پلاس پوشیدند و به نشانهٔ غم و اندوه خاک بر سر خود ریختند. سپس ایستادند و به گناهانی که خود و نیاکانشان مرتکب شده بودند اعتراف کردند. **۳**حدود سه ساعت تورات خداوند، خدایشان برای ایشان خوانده شد، سه ساعت دیگر را به اعتراف گناهان و نیایش خداوند، خدای خود پرداختند.

۴یشوع، بانی، قدمیئیل، شبنیا، بنی، شربیا، بانی و کنانی بر سکوی لاویان ایستادند و با صدای بلند نزد خداوند، خدای خود دعا کردند.

۵این لاویان مردم را برای نیایش فراخواندند: یشوع، قدمیئیل، بانی، حشبنیا، شربیا، هودیا، شبیا و فتحیا. آنان گفتند:

«به پا خیزید و خداوند، خدای خود را ستایش کنید،
او را همواره تا به ابد ستایش کنید،
همه نام پرشکوه او را ستایش کنید،
اگر چه ستایش هیچ انسانی بسندهٔ او نیست.»

دعای اعتراف

۶آنگاه قوم اسرائیل چنین دعا کردند:

«تو ای خداوند، تنها تو خداوند هستی،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تو آفرینندهٔ آسمانها و ستاره‌های آن هستی.
تو آفرینندهٔ زمین و دریاها و هرچه در آنهاست هستی،
تو به همه زندگی بخشیدی.
نیروهای آسمان تو را پرستش می‌کنند
۷ تو ای خداوند، خدایی که ابرام را برگزیدی
و او را از اور کلدانیان بیرون آوردی،
تو نام او را به ابراهیم تغییر دادی،
۸ دریافتی که دل او نسبت به تو وفادار است.
و تو با او پیمان بستی
که سرزمین کنعانیان،
حِتّیان، اموریان، فرزیان،
و یبوسیان و جرجاشیان را
به فرزندانش بدهی و به پیمان خود وفا کردی، زیرا تو
وفادار هستی.

۹ «تو رنج نیاکان ما را در مصر دیدی،
تو درخواست کمک ایشان را در کنار دریای سرخ
شنیدی.
۱۰ تو نشانه‌های شگفت‌آوری علیه فرعون،
بزرگان و مردم سرزمین او انجام دادی،
زیرا تو می‌دانستی چگونه بر قوم تو ستم کردند.
در آن زمان برای خود نامی یافتی که تا امروز پایدار است.
۱۱ راهی از میان دریا برای قوم خود باز کردی،
و ایشان را به خشکی برآوردی،
و تعقیب کنندگان ایشان را در آبهای ژرف فرو بردی،
همچون سنگی در دریای خروشان.
۱۲ در روز با ابری ایشان را راهنمایی کردی،
و در شب با آتش راهشان را روشن کردی.
۱۳ در کوه سینا از آسمان به زیر آمدی.
تو با قوم خود سخن گفتی
و به ایشان قوانین نیکو و آموزش‌های خوب دادی.
۱۴ تو به ایشان آموختی تا روز سبت تو را مقدّس بدارند،
و از طریق بنده‌ات موسی قوانین خود را به ایشان دادی.

۱۵ «هنگامی که گرسنه بودند، از آسمان به ایشان نان دادی،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و هنگامی‌که تشنه بودند، از میان صخره‌ای به ایشان
آب دادی.
تو گفتی سرزمینی را که به آنان وعده داده بودی تصرّف
کنند.
۱۶ امّا نیاکان ما مغرور شدند و گردن‌کشی کردند،
و از فرمانهای تو پیروی نکردند.
۱۷ آنان از اطاعت امتناع ورزیدند و همهٔ کارهایی را که
انجام داده بودی، فراموش کردند.
ایشان معجزاتی را که انجام دادی فراموش کردند.
در غرور خودشان رهبری برگزیدند،
تا ایشان را به بردگی در مصر بازگرداند.
امّا تو خدای بخشنده‌ای.
تو دلسوز و مهربان و دیرخشم هستی
رحمت تو عظیم است؛ تو ایشان را ترک نکردی.
۱۸ آنان بُتی به شکل گوساله ساختند
و گفتند، این خدایی است که آنان را از مصر بیرون
آورد!
ای خداوند آنان تا چه اندازه به تو اهانت کردند!
۱۹ امّا تو ایشان را در بیابان رها نکردی،
چون رحمت تو عظیم است.
تو ابر یا آتشی را که شب و روز،
راهنمای ایشان بود پس نگرفتی.
۲۰ تو روح نیک خود را برای آموزش ایشان دادی.
در گرسنگی به ایشان مَنّا دادی و در تشنگی به ایشان
آب دادی.
۲۱ مدّت چهل سال در بیابان،
تو همهٔ نیازهای آنان را برآورده کردی؛
جامه‌های ایشان هرگز کهنه نشد،
و پاهای ایشان هرگز ورم نکرد.

۲۲ «تو اجازه دادی تا بر ملّتها و ممالک،
و سرزمین‌هایی که در مرز ایشان بود چیره شوند.
ایشان سرزمین حشبون را از سیحون پادشاه،
و سرزمین باشان را از عوج پادشاه گرفتند.
۲۳ تو به شمارهٔ ستارگان آسمان به ایشان فرزندان دادی،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و اجازه دادی سرزمینی را که به نیاکان ایشان وعده
داده بودی،
تسخیر کنند و در آن زندگی نمایند.
۲۴ آنان سرزمین کنعان را تصرّف کردند.
تو بر مردمی که آنجا زندگی می‌کردند پیروز شدی.
تو به قوم خود قدرت دادی،
که مطابق میل خود با مردم و پادشاه کنعان رفتار
کنند.
۲۵ قوم تو شهرهای مستحکم،
زمینهای حاصلخیز، خانه‌های پر از ثروت،
آب انبارها،
درختان زیتون، درختان میوه و تاکستانها را به تصرّف
در آوردند.
آنان هرچه خواستند خوردند و فربه شدند،
و از چیزهای نیکویی که به ایشان دادی، لذّت بردند.

۲۶ «امّا قوم تو سرکشی کردند و از تو نافرمانی کردند،
آنان به قوانین تو پشت کردند.
انبیایی را که به ایشان هشدار دادند،
و گفتند که به سوی تو بازگردند، کشتند.
بارها به تو اهانت کردند.
۲۷ پس تو اجازه دادی که دشمنانشان بر ایشان پیروز
گردند و بر آنان حکومت کنند.
در دشواریهای خود برای کمک تو را خواندند،
و تو از آسمان به ایشان پاسخ دادی.
به‌خاطر لطف عظیم خود برای ایشان رهبرانی فرستادی،
تا ایشان را از دست دشمنانشان برهانند.
۲۸ هنگامی که آرامش بازگشت، گناه ورزیدند،
و دوباره اجازه دادی تا دشمنانشان بر ایشان چیره
شوند،
با این حال، زمانی که توبه کردند و از تو خواستند که
ایشان را نجات دهی،
تو در آسمان شنیدی و بارها به‌خاطر لطف عظیم خود،
ایشان را رهانیدی.
۲۹ تو هشدار دادی تا از تعالیم تو پیروی کنند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امّا در غرور خود قوانین تو را رد کردند،
با وجودی که پیروی از قوانین تو راه زندگی است،
سرسختی و لجاجت کردند و از پیروی تو خودداری
کردند.
۳۰ سالها با صبر به آنان هشدار دادی،
انبیای خود را الهام بخشیدی تا سخن گویند،
امّا قوم تو ناشنوا بودند.
پس اجازه دادی که ملّتهای دیگر بر ایشان چیره
شوند.
۳۱ امّا چون رحمت تو عظیم است،
ایشان را ترک یا نابود نکردی،
تو خدای مهربان و دلسوزی هستی.

۳۲ «ای خدا، خدای ما، تو چقدر عظیم هستی!
چقدر مهیب و چه اندازه قدرتمند!
تو با وفاداری وعده‌های عهد خود را نگاه می‌داری.
از زمانی که امپراتور آشور ما را مورد ستم قرار داد،
تا به امروز چقدر رنج کشیده‌ایم!
پادشاهان ما، رهبران ما، کاهنان و انبیای ما،
نیاکان ما و تمام مردم چقدر رنج کشیده‌اند.
به یادآور که ما چقدر رنج کشیده‌ایم!
۳۳ ما را به راستی تنبیه نمودی،
حتّی با وجود اینکه ما گناه کرده‌ایم، تو وفادار
بوده‌ای.
۳۴ نیاکان، پادشاهان، رهبران و کاهنان ما،
از قوانین تو پیروی نکردند.
آنان به فرمانها و هشدارهای تو گوش فرا ندادند.
۳۵ با رضایت تو، پادشاهان بر قوم فرمانروایی کردند،
و در سرزمین گسترده و حاصلخیزی که تو به آنها
دادی، زندگی کردند؛
امّا از گناه بازگشت نکردند و از خدمت به تو کوتاهی
کردند.
۳۶ اکنون ما در سرزمینی که تو به نیاکان ما دادی،
تا از میوه‌ها و فرآورده‌های نیکویش لذّت ببرند، برده
هستیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۷ فرآورده‌های این سرزمین نصیب پادشاهانی است
که تو به سبب گناهان ما، بر ما مسلّط ساختی.
آنها مطابق میل خود با ما و احشام ما عمل می‌کنند،
و ما در محنت عمیقی به سر می‌بریم.»

نمایندگان مردم پیمان‌نامه را امضا می‌کنند

۳۸ به سبب همهٔ این رویدادها ما پیمانی پایدار نوشتیم و رهبران
و لاویان و کاهنان آن را مُهر کردند.

۱۰ نخستین کسانی که پیمان نامه را امضاء کردند.
فرماندار، نحمیا پسر حکلیا و صدقیا بودند. افراد
ذیل نیز آن را امضاء کردند

۲–۸ کاهنان:
سرایا، عزریا، ارمیا،
فحشور، امریا، ملکیا،
حطوش، شبنیا و ملوک،
حاریم، مریموت، عوبدیا،
دانیال، جِنتون، باروک،
مشلام، اَبیّا، میامین،
معزیا، بلجای و شمعیا

۹–۱۳ لاویان:
یشوع پسر ازنیا،
یتوی پسر حیناداد،
قدمیئیل، شبنیا، هودیا،
قلیطا، فلایا، حانان،
میخا، رحوب، حشبیا،
زکور، شربیا، شبینا،
هودیا، بانی، بنینو.

۱۴–۲۷ سران قوم:
فرعوش، فحت موآب،
عیلام، زتو، بانی،
بُنی، عزجد، بابای،
ادونیا، بغوای، عادین،
عاطیر، حزقیا، عزور،
هودیا، حاشوم، بیصای،
حاریف، عناتوت، نیبای،
مجفیعاش، مشلام، حزیر،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مشیزبئیل، صادوق، یدوع،
فلطیا، حانان، عنایا،
هوشع، حننیا، حشوب،
هلوحیش، فلحا، شوبیق،
رحوم، حشبنا، معسیا،
اخیا، حانان، عانان،
ملوک، حاریم، بعنه.

متن پیمان

۲۸ما مردم اسرائیل، کاهنان، لاویان، نگهبانان، نوازندگان، کارگران معبد بزرگ و تمام کسانی‌که با پیروی از قوانین خدا، خود را از بیگانگانی که در سرزمین ما به‌سر می‌بردند جدا کرده‌اند، خود، همسران و فرزندانی که توانایی درک دارند، **۲۹**به این وسیله با رهبران خود سوگند یاد می‌کنیم که طبق قوانین خدا که توسط بنده‌اش موسی داده شده است، زندگی کنیم و هرچه خداوند، خدای ما فرمان دهد، انجام دهیم و اگر این پیمان را بشکنیم، نفرین بر ما باد.

۳۰به بیگانگانی که در زمین ما زندگی می‌کنند دختر نمی‌دهیم و از ایشان دختر نخواهیم گرفت.

۳۱اگر بیگانگان در روز سبت یا هر روز مقدّس غلّه یا کالای دیگر برای فروش بیاورند، از ایشان نخواهیم خرید.

هر هفت سال یک‌بار زمین را نخواهیم کاشت و همهٔ قرضها را خواهیم بخشید.

۳۲هریک از ما، هر سال پنج گرم نقره برای هزینهٔ معبد بزرگ پرداخت خواهد کرد.

۳۳ما این چیزها را برای پرستش خدا تهیّه خواهیم کرد: نان مقدّس، هدیهٔ آردی روزانه، و حیوانی برای قربانی‌های سوختنی روزانه، قربانی‌های مقدّس روز سبت، جشن‌های ماه نو، جشن‌های سالانه، هدایای مقدّس دیگر، قربانی گناه برای کفّارهٔ قوم اسرائیل و هر چیزی که در معبد بزرگ خدا به آن نیاز است.

۳۴ما مردم، کاهنان و لاویان هر سال برای گزینش خاندانی که می‌باید چوب برای سوختن قربانی‌های خداوند، خدایمان مطابق شریعت تهیّه کند، قرعه خواهیم انداخت.

۳۵ما هر ساله، نوبر فرآورده‌های زمین و نوبر درختان میوه را به معبد بزرگ خواهیم آورد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۶همچنین پسران نخستزادهٔ خود را نزد کاهنانی که در معبد بزرگ خدمت می‌کنند، خواهیم برد و مطابق شریعت به خدا تقدیم می‌کنیم. همچنین نخستزادهٔ گاو و گوسفند و بُز را تقدیم خواهیم کرد.
۳۷ما خمیری را که از نوبر غلّه آماده می‌کنیم همراه نوبر میوه‌های گوناگون و نوبر شراب و روغن زیتون به نزد کاهنانی که در معبد بزرگ هستند، خواهیم برد.
ما یک دهمِ فرآورده‌های زمین خود را به لاویانی که در روستاهای ما مسئول جمع‌آوری ده یک هستند، خواهیم داد. ۳۸هنگام جمع‌آوری ده یک، کاهنانی که از نسل هارون هستند همراه لاویان خواهند بود و لاویان باید یک دهم ده یک‌هایی را که جمع‌آوری می‌کنند، به انبار معبد بزرگ بدهند. ۳۹مردم اسرائیل و لاویان باید سهم هدایای غلّه، شراب و روغن زیتون را به انبارها جایی که وسایل معبد بزرگ نگهداری می‌شود و اتاقهایی که کاهنان، نگهبانان معبد بزرگ و سرایندگان در آن زندگی می‌کنند، بیاورند.
ما از خانهٔ خدای خود غافل نخواهیم شد.

مردمی که در اورشلیم زندگی کردند

۱۱ رهبران در شهر اورشلیم ساکن شدند و بقیّهٔ مردم قرعه انداختند که از هر ده خانواده، یکی را برای سکونت در شهر مقدّس اورشلیم برگزینند و بقیّهٔ در شهرها و روستاهای دیگر ساکن شوند. ۲مردم کسانی را که برای زندگی در اورشلیم داوطلب می‌شدند، می‌ستودند. ۳در شهرها و روستاهای دیگر اسرائیل، کاهنان، کارگران معبد بزرگ و بازماندگان نسل خدمتکاران سلیمان در املاک و روستاهای خود زندگی می‌کردند.
فهرست زیر اسامی افراد مقدّم طایفهٔ یهودا می‌باشد که در اورشلیم زندگی می‌کردند.
۴اعضای طایفهٔ یهودا:
عتایا پسر عُزیا پسر زکریا، زکریا پسر امریا، امریا پسر شفطیا، شفطیا پسر مهللئیل و مهللئیل از نسل فارص بود.
۵معسیا پسر باروک، باروک پسر کلخوره، کلخوره پسر حزیا، حزیا پسر عدایا، عدایا پسر یویاریب، یویاریب پسر زکریا و زکریا پسر شیلونی بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶از نسل فارص چهارصد و شصت و هشت نفر که مردان بارزی بودند، در اورشلیم زندگی می‌کردند.
۷از طایفهٔ بنیامین:
سلو پسر مشلام، مشلام پسر یوعید، یوعید پسر فدایا، فدایا پسر قولایا، قولایا پسر معسیا، معسیا پسر ایتیئیل، ایتیئیل پسر اشعیا بود.
۸جبای و سلای از اقوام نزدیک سلو بودند.
کلاً نهصد و بیست و هشت نفر از طایفهٔ بنیامین در اورشلیم زندگی می‌کردند.
۹یوئیل پسر زکری سرپرست، یهودا پسر هسنواه مقام دوم رهبری شهر را داشت.
۱۰کاهنان:
یدعیا پسر یویاریب، یاکین.
۱۱سرایا، سرایا پسر حلقیا، حلقیا پسر مشلام، مشلام پسر صادوق، صادوق پسر مرایوت و مرایوت پسر اخیطوب کاهن اعظم بود. ۱۲روی هم رفته هشتصد و بیست و دو نفر از این خاندان در معبد بزرگ خدمت می‌کردند.
عدایا، عدایا پسر یروحام، یروحام پسر فللیا، فللیا پسر امصی، امصی پسر زکریا، زکریا پسر فشحور و فشحور پسر ملکیا بود.
۱۳افراد این خاندان دویست و چهل و دو نفر بودند و از سران خاندانها محسوب می‌شدند.
عمشیسای پسر عزرئیل، عزرئیل پسر اخزای، اخزای پسر مشلیموت، مشلیموت پسر امیر بود.
۱۴اعضای این خاندان صد و بیست و هشت نفر از جنگجویان برجسته بودند. افسر برجستهٔ ایشان زبدیئیل پسر هجدولیم بود.
۱۵لاویان:
شمعیا، شمعیا پسر حشوب، حشوب پسر عزریقام، عزریقام پسر حشبیا، حشبیا پسر بونی بود.
۱۶شبتای و یوزاباد، از رهبران لاویان و مسئول انجام کارهای خارج از معبد بزرگ بودند.
۱۷متنیا پسر میکا، میکا پسر زبدی و زبدی پسر آساف بود. او سرایندگان معبد بزرگ را در نیایش و سپاسگزاری رهبری می‌کرد.
بقبقیا دستیار متنیا بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عبدا پسر شموع، شموع پسر جِلال و جِلال پسر یدوتون بود. **۱۸**دویست و هشتاد و چهار نفر لاوی در شهر مقدّس اورشلیم زندگی می‌کردند.

۱۹نگهبانان معبد بزرگ:

عقوب، طلمون و بستگان ایشان صد و هفتاد و دو نفر بودند.

۲۰سایر اسرائیلی‌ها، کاهنان و لاویان در املاک نیاکان خود در شهرهای یهودا زندگی می‌کردند. **۲۱**کارگران معبد بزرگ در بخشی از اورشلیم که عوفل نام داشت زندگی می‌کردند. صیحا و جشفا سرپرستان ایشان بودند.

۲۲سرپرست لاویانی که در اورشلیم زندگی می‌کردند، عزی پسر بانی، بانی پسر حشبیا، حشبیا پسر میکا و میکا از خاندان آساف بودند که مسئول موسیقی در معبد بزرگ بودند. **۲۳**جهت رهبری موسیقی معبد بزرگ توسط طایفه‌های مختلف، مقرّرات سلطنتی می‌باشد.

۲۴فتحیا پسر مشیزبئیل، از خاندان زارح و طایفهٔ یهودا بود و نمایندهٔ مردم اسرائیل در دربار پارس بود.

مردم شهرهای دیگر

۲۵بسیاری از مردم در شهرهای نزدیک کشتزارهایشان زندگی می‌کردند. افرادی که از طایفهٔ یهودا بودند در روستاهای قریت‌اربع، دیبون، یقبصیئیل و روستاهای نزدیک زندگی می‌کردند. **۲۶**آنان همچنین در شهرهای یشوع، مولاده، بیت فالط، **۲۷**حصر شوعال، بئرشبع، و روستاهای آنها، **۲۸**صقلغ، مکونه و روستاهای آنها، **۲۹**عین رِمون، صرعه، یرموت، **۳۰**زانوح، عدلام، و روستاهای آنها، لاکیش و کشتزارهای نزدیک آن، عزیقه و روستاهای آن ساکن بودند. به این ترتیب مردم یهودا در منطقه‌ای در فاصلهٔ بئرشبع در جنوب و درّهٔ هنوم در شمال زندگی می‌کردند.

۳۱مردم طایفهٔ بنیامین در این شهرها ساکن شدند: جبع، مکماش، عیا و بیت‌ئیل و روستاهای نزدیک آنها، **۳۲**عناتوت، نوب، عنینه، **۳۳**حاصور، رامه، حتایم، **۳۴**حادید، صبوعیم، نبلاط **۳۵**لود، اونو و درّهٔ صنعتگران. **۳۶**گروهی از لاویان که در سرزمین یهودا زندگی کرده بودند، به سرزمین بنیامین فرستاده شدند تا در آنجا ساکن شوند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فهرست نامهای کاهنان و لاویان

۱۲ این اسـت اسـامی کاهنان و لاویانـی که همراه زروبابل پسر شـئلتیئیل و یهوشـع کاهن اعظم از تبعید بازگشتند:

۲-۷ از کاهنان:

سرایا، ارمیا، عزرا، امریا، ملوک، حطوش، شکنیا، رحوم، مریموت، عدو، جنتوی، ابیا، میامین، معدیا، بلجه، شمعیا، یویاریب، یدعیا، سلو، عاموق، حلقیا و یدعیا.

این اشخاص در زمان یَهوشع از رهبران کاهنان بودند.

۸ لاویان:

یشوع، بنوی، قدمیئیل، شربیا، یهودا و متنیا و دیگر برادرانش مسئول خواندن سرودهای ستایشی بودند.

۹ بقبقیـا، عُنّی و لاویـان دیگر در هنگام اجـرای برنامه در برابرشان می‌ایستادند.

فرزندان یهوشع کاهن اعظم

۱۰-۱۱ یهوشع پدر یویاقیم، یویاقیم پدر الیاشیب، الیاشیب پدر یویاداع، یویاداع پدر یوناتان و یوناتان پدر یدوع بود.

فهرست سران کاهنان و لاویان

۱۲-۲۱ اینها سران خاندانهای کاهنان بودند که در زمان یویاقیم کاهن اعظم خدمت می‌کردند:

کاهن	خاندان
رایا	سرایا
حننیا	ارمیا
مشلام	عزرا
یهوحانان	امریا
یوناتان	ملوک
یوسف	شبنیا
هدنا	حاریم
حلقای	مرایوت
زکریا	عدو
مشلام	جنتون
زکری	ابیا
...	منیامین

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کاهن	خاندان
لطای	موعدیا
شموع	بلجه
یهوناتان	شمعیا
متنای	یویاریب
عزی	یدعیا
کلای	سلای
عابر	عاموق
حشبیا	حلقیا
نتنئیل	یدعیا

ثبت خانواده‌های لاویان و کاهنان

۲۲هنگامی که الیاشیب، یهویاداع، یوحانان و یدوع، کاهن اعظم بودند، نامهای رؤسای خانواده‌های کاهنان و لاویان ثبت شده بود. این ثبت نام در زمان سلطنت داریوش شاهنشاه پارس، به اتمام رسید.
۲۳ولی نامهای سران لاویان و کاهنان فقط تا زمان یوحانان پسر الیاشیب در دفاتر رسمی ثبت شده بودند.

تعیین وظایف در معبد بزرگ

۲۴لاویان به سرپرستی حشبیا، شربیا، یشوع، بنوی، و قدمیئیل به گروههایی تقسیم شدند و مطابق دستورات داوود پادشاه، مرد خدا، دو گروه در برابر یکدیگر می‌ایستادند و در پاسخ به یکدیگر سرودهای سپاسگزاری برای خدا می‌خواندند.
۲۵نگهبانانی که از انبارهای معبد در نزدیکی دروازه‌های آن نگهبانی می‌کردند عبارت بودند از: متنیا، بقیقیا، عوبدیا، مشلام، طلمون و عقوب.
۲۶این افراد در زمان یویاقیم پسر یهوشع، نوهٔ یهوصادوق، نحمیای فرماندار و عزرای کاهن و عالِم تورات زندگی می‌کردند.

نحمیا دیوار شهر را تقدیس می‌کند

۲۷هنگامی‌که دیوارهای شهر تقدیس شدند، لاویان از هر جایی که زندگی می‌کردند، فراخوانده شدند تا در سراییدن سرودهای سپاسگزاری به همراه نوای سنج و بربط و چنگ شرکت کنند. **۲۸**خانواده‌های لاویانِ سراینده از محلهایی که در اطراف اورشلیم و روستاهای نطوفات ساکن شده بودند **۲۹**و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بیت جلجال، جبع و عزموت گرد آمدند. **۳۰**کاهنان و لاویان مراسم پاکیزگی را برای خود و سپس برای قوم، دروازه‌ها و دیوار شهر انجام دادند.

۳۱من رهبران یهودا را در بالای دیوار گرد آوردم و مسئولیّت دو گروه بزرگ را به ایشان سپردم که در پیرامون شهر گام بردارند و از خدا سپاسگزاری کنند.

گروه نخست از روی دیوار به سمت راست به سوی دروازهٔ خاکروبه رفت. **۳۲**هوشعیا به دنبال سرایندگان گام برداشت و نیمی از رهبران یهودا به دنبال او رفتند. **۳۳-۳۵**این کاهنان درحالی‌که شیپور می‌زدند به دنبال ایشان رفتند: عزریا و عزرا و مشلام و یهودا و بنیامین و شمعیا و ارمیا و بعد از ایشان زکریا پسر یوناتان، یوناتان پسر شمعیا، شمعیا پسر متنیا، متنیا پسر میکایا، میکایا پسر زکور، زکور پسر آساف. **۳۶**از خاندان او شمعیا، عزرئیل، مِللای، جِلَلای، ماعای، نتنئیل، یهودا، و حنانی سازهایی که شبیه سازهای داوود پادشاه مَرد خدا بود، با خود حمل می‌کردند. عزرا عالِم تورات گروه مزبور را در راهپیمایی رهبری می‌کرد. **۳۷**نزدیک دروازهٔ چشمه از پلّه‌هایی که به شهر داوود می‌رسید بالا رفتند، از کاخ داوود گذشتند و به طرف دیوار نزد دروازهٔ آب در سمت شرقی شهر بازگشتند.

۳۸گروه دیگری که سپاسگزاری می‌کرد، از روی دیوار به سمت چپ رفت و من به همراه نیمی از مردم به دنبال ایشان رفتیم. ما از بُرج تنور و دیوار پهن گذشتیم. **۳۹**سپس از دروازهٔ افرایم، دروازهٔ یشانه، دروازهٔ ماهی و بُرج حننئیل و بُرج صد گذشتیم تا به دروازهٔ گوسفند رسیدیم. ما راهپیمایی خود را در دروازهٔ محافظین پایان دادیم.

۴۰بنابراین دو گروهی که سرود شکرگزاری می‌خواند وارد معبد بزرگ شدند.

علاوه بر رهبرانی که با من بودند، **۴۱**این کاهنانی که شیپور می‌نواختند نیز در گروه من بودند: الیاقیم، معسیا، بنیامین، میکایا، الیوعینای، زکریا و حننیا. **۴۲**گروه سرایندگان عبارت بودند از: معسیا، شمعیا، العازار، عزی، یوحانان، ملکیا، عیلام، و عازر. ایشان به رهبری یزرحیا با تمام توانشان با صدای بلند سرود می‌خواندند.

۴۳در آن روز قربانی‌های بسیاری با شادی تقدیم کردند و مردم بسیار خوشحال بودند، زیرا خدا ایشان را سرشار از شادمانی

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کرده بود. زنان و کودکان در جشن شرکت کردند و صدای آنان از فاصلهٔ دور قابل شنیدن بود.

تدارک برای عبادت معبد بزرگ

۴۴در آن روز مردانی گمارده شدند تا مسئول گردآوری هدایا، ده یک‌ها و نوبر غلاّت و میوه‌هایی که هر سال به عمل می‌آمد، باشند. این مردان مسئول گردآوری سهم کاهنان و لاویان از کشتزارهای نزدیک شهرهای مختلف مطابق شریعت بودند. همهٔ مردم یهودا از کاهنان و لاویان خرسند بودند. ۴۵زیرا مراسم طهارت و دیگر مراسمی را که خدا فرمان داده بود، انجام می‌دادند. نوازندگان و نگهبانان معبد بزرگ نیز وظایف خود را مطابق دستوری که داوود پادشاه و پسرش سلیمان صادر کرده بودند، انجام می‌دادند. ۴۶از زمان داوود پادشاه و آسافِ موسیقی‌دان و از زمان قدیم، موسیقی‌دانان سرودهای ستایشی و سپاسگزاری خدا را رهبری کرده‌اند. ۴۷در زمان زروبابل و همچنین نحمیا، همهٔ مردم اسرائیل برای پشتیبانی از نوازندگان و سرایندگان معبد بزرگ و نگهبانان معبد بزرگ هدایای روزانه می‌دادند، مردم هدایای مقدّس را به لاویان می‌دادند و لاویان نیز سهم مقرّر کاهنان را می‌دادند.

جدایی از بیگانگان

۱۳ در آن روز، وقتی کتاب موسی را با صدای بلند برای مردم خواندند به قسمتی رسیدند که در آن نوشته شده بود که عمونیان و موآبیان هرگز نباید به گردهمآیی قوم خدا وارد شوند. ۲زیرا ایشان به قوم اسرائیل هنگام خروج از مصر نان و آب ندادند. بلکه به بلعام پول دادند که اسرائیل را لعنت نماید، امّا خدای ما لعنت را به برکت تبدیل کرد. ۳هنگامی که قوم اسرائیل این قانون را شنیدند، همهٔ بیگانگان را جدا ساختند.

اصلاحات نحمیا

۴الیاشیب کاهن که انباردار معبد بزرگ بود و از اقوام طوبیا بود، ۵اتاق بزرگی را به طوبیا داده بود. این اتاق فقط برای انبار کردن هدایای غلّه، بُخور و ظروف معبد بزرگ، ده یک و شراب و روغن زیتونی بود که به عنوان سهم معیّن به لاویان، سرایندگان، نگهبانان و هدایای کاهنان داده می‌شد. ۶در زمان آن رویداد، من در اورشلیم نبودم؛ زیرا در سال سی و دوم سلطنت اردشیر پادشاه بابل* نزد او رفته بودم. پس از

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مدّتی از شاهنشاه اجازهٔ رفتن گرفتم **۷**و به اورشلیم بازگشتم. آنجا با تعجّب دریافتم که الیاشیب اجازه داده بود، طوبیا از اتاقی در معبد بزرگ استفاده کند. **۸**بسیار خشمگین شدم و لوازم او را از اتاق بیرون ریختم. **۹**دستور دادم که اتاق را تطهیر کنند و ظروف معبد بزرگ و هدایای غلّه و بُخور به آن بازگردانده شود.

۱۰همچنین دریافتم که سهم لاویان و سرایندگان به ایشان داده نشده بود. و لاویان و سرایندگانی که در معبد بزرگ خدمت می‌کردند به کشتزارهای خود بازگشته بودند. **۱۱**پس رهبران را سرزنش کردم زیرا اجازه داده بودند که معبد بزرگ نادیده گرفته شود. آنگاه لاویان و سرایندگان را بازآوردم و ایشان را بار دیگر بر کارهایشان گماردم. **۱۲**آنگاه دوباره تمام قوم اسرائیل آوردن ده یک غلّه، شراب و روغن زیتون را به انبارهای معبد بزرگ آغاز کردند. **۱۳**سپس مسئولیّت انبارها را به شلمیای کاهن و صادوق عالم تورات، و فدایای لاوی سپردم. حانان پسر زکور، نوهٔ متنیا را به دستیاری ایشان برگزیدم؛ زیرا ایشان درستکار به شمار می‌آمدند و من می‌دانستم که می‌توانم به آن مردان در کار پخش کالا به همکارانشان اعتماد کنم.

۱۴ای خدای من، کارهایی را که برای معبد بزرگ و نیایش در آن انجام داده‌ام، به یاد آور.

۱۵در آن روزها، در یهودا بعضی را دیدم که در روز سبت انگورها را می‌افشردند و برخی دیگر غلّه و شراب، انگور، انجیر و کالاهای دیگر بار الاغ می‌کردند و به اورشلیم می‌بردند. من به ایشان هشدار دادم که در روز سبت هیچ کالایی نفروشند. **۱۶**گروهی از اهالی صور که در اورشلیم زندگی می‌کردند، ماهی و کالاهای گوناگونی به شهر می‌آوردند و در سبت به مردم ما می‌فروختند. **۱۷**رهبران یهودی را سرزنش کردم و به ایشان گفتم: «این چه‌کار پلیدی است که انجام می‌دهید و روز سبت را بی‌حرمت می‌کنید. **۱۸**آیا نیاکان شما با چنین کاری باعث نشدند که خدای ما این‌همه بلا بر ما و بر این شهر وارد بیاورد؟ و هنوز شما سبت را بی‌حرمت می‌کنید و خدا را بر اسرائیل بیشتر خشمگین می‌سازید.»

۱۹بنابراین دستور دادم که دروازه‌های شهر از شروع سبت تا پایان آن بسته شوند. گروهی از خدمتگزاران خود را بر دروازه‌ها گماردم تا مطمئن شوم که هیچ چیزی در روز سبت به شهر وارد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نمی‌شود. **۲۰**بازرگانان و فروشندگان کالاهای گوناگون یکی دو بار جمعه شب را در خارج از دیوارهای شهر گذراندند. **۲۱**امّا به ایشان هشدار دادم و گفتم: «چرا شب را در پشت دیوار سپری کردید، اگر بار دیگر چنین کنید بزور متوسّل خواهم شد.» از آن پس دیگر در روز سبت نیامدند. **۲۲**به لاویان دستور دادم که خود را تطهیر سازند و به نگهبانی دروازه‌ها بپردازند تا از نگه داشته شدن روز سبت اطمینان حاصل شود.

خدایا برای این کارها نیز مرا به یادآور و برحسب بزرگیِ محبّت پایدارت مرا ببخش.

۲۳همچنین در آن روزها دریافتم که یهودیان با زنان اقوام اشدودی، موآبی و عمونی ازدواج کرده بودند. **۲۴**نیمی از فرزندانشان به زبان اشدودی یا به زبانهای دیگر سخن می‌گفتند و زبان ما را نمی‌دانستند، امّا به زبانهای مردم گوناگون دیگر سخن می‌گفتند. **۲۵**من آن مردان را سرزنش کردم و ایشان را لعنت کردم و آنان را کتک زدم و مویهایشان را کَندم و مجبورشان کردم که به نام خداوند سوگند یاد کنند که هرگز خودشان و فرزندانشان با بیگانگان ازدواج نکنند. **۲۶**سپس گفتم: «این زنان بیگانه بودند که سلیمان پادشاه را به گناه کشیدند. او مردی بزرگتر از تمامی پادشاهان ملل دیگر بود. خدا او را دوست داشت و او را پادشاه تمام اسرائیل کرد. با این وجود او در گناه افتاد. **۲۷**آیا ما باید نمونهٔ شما را پیروی کنیم و با ازدواج با زنان بیگانه از خدای خود سرپیچی کنیم؟»

۲۸یکی از پسران یهویاداع، پسر الیاشیب کاهن اعظم با دختر سنبلط، از شهر بیت حورون ازدواج کرده بود. بنابراین من او را مجبور کردم که اورشلیم را ترک کند.

۲۹خدایا، به یاد آور که این مردم چگونه مقام کهانت و پیمانی را که با کاهنان و لاویان بستی، بی‌حرمت کردند.

۳۰پس ایشان را از هر چیز بیگانه پاک ساختم و آیین‌نامه‌ای برای کاهنان و لاویان مشخص کردم به طوری که هرکس وظیفهٔ خود را بداند. **۳۱**ترتیبی دادم تا هدایای هیزم برای سوزاندن هدایا و نوبر غلاّت و میوه‌ها در زمان مناسب آورده شود. ای خدای من تمام اینها را برای نیکویی من به یاد آور.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب استر

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب استر

معرّفی کتاب

کتاب استر، شرح وقایعی است که در کاخ زمستانی شاهنشاهی پارس، خشایارشاه به وقوع پیوست.

در مرکز این حکایت، دختری یهودی به نام استر قرار دارد که به واسطهٔ شجاعت و از جان‌گذشتگی در راه قومش، سرانجام موفّق می‌شود آنان را از نابودی به دست دشمنانشان نجات بخشد. این کتاب همچنین تاریخچه و مفهوم عید پوریم یهودیان را شرح می‌دهد.

تقسیم‌بندی کتاب

انتخاب استر به عنوان ملکه ۱:۱–۲۳:۲
توطئه هامان ۱:۳–۱۴:۵
محکوم شدن هامان به مرگ ۱:۶–۱۰:۷
شکست دشمنان یهود ۱:۸–۳:۱۰

tarikhema.org

سرپیچی ملکه وشتی از فرمان پادشاه

۱ **۱–۲**خشایارشاه شاهنشاه پارس، از تخت ملوکانه در پایتخت خود یعنی شهر شوش، بر قلمرویی شامل یکصد و بیست و هفت استان، از هندوستان تا حبشه فرمانروایی می‌کرد.
۳او در سومین سال سلطنت خود به افتخار افسران ارشد و وزرایش مهمانی بزرگی برپا کرد. سرکردگان نظامی پارس و ماد و همچنین والیان و نُجبای استانها در آن جشن حضور داشتند. **۴**و پادشاه تمام غنایم دربار و شکوه و جلال آن را به مدّت شش ماه تمام به معرض تماشا گذاشت.
۵سپس پادشاه مهمانی بزرگی برای تمام اهالی پایتخت، از فقیر و غنی ترتیب داد. محل این مهمانی در باغهای کاخ سلطنتی بود و مدّت یک هفتهٔ تمام ادامه داشت. **۶**حیاط کاخ با پرده‌های کتانی، آبی و سفید تزئین شده بود. این پرده‌ها به وسیلهٔ ریسمانهای کتانی بنفش به حلقه‌های نقره‌ای ستونهای

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مرمر متّصل بودند. تختهای طلا و نقره در حیاط کاخ بر روی سنگ‌فرشهایی از مرمر سفید، دُر، مرمر سیاه و فیروزه قرار داشت.
۷شراب در جامهای طلایی که به اشکال مختلف ساخته شده بود صرف می‌شد و پادشاه در دادن شراب سلطنتی به مردم سخاوت فراوان داشت. **۸**در نوشیدن شراب محدودیتی وجود نداشت؛ زیرا پادشاه به خادمان دربار امر کرده بود که هرکس هرقدر بخواهد، می‌تواند بنوشد.
۹در همان موقع، ملکه وشتی در داخل کاخ خشایارشاه مهمانی برای زنان ترتیب داده بود.
۱۰در هفتمین روز مهمانی، شاهنشاه که از نوشیدن شراب سرمست بود، هفت خواجه سرای دربار را که مهومان، بِزتا، حربونا، بغتا، ابغتا، زاتر، و کارکاس نام داشتند و خادمان شخصی او بودند، فراخواند **۱۱**و به آنها امر کرد که ملکه وشتی را، با تاج سلطنتی بر سر، به حضور او بیاورند. ملکه زن زیبایی بود و پادشاه می‌خواست افسران و تمام مهمانان او ببینند که ملکه چقدر زیباست. **۱۲**امّا وقتی خادمان فرمان پادشاه را به ملکه وشتی ابلاغ کردند، او از آمدن خودداری کرد. پادشاه از این موضوع بسیار خشمگین شد.
۱۳پادشاه عادت داشت که نظر مشاوران خود را در مورد اجرای قانون جویا شود. بنابراین، مشاوران خود را که می‌دانستند چه باید کرد فراخواند. **۱۴**نام این هفت نفر از بزرگان پارس و ماد کرشنا، شیتار، ادماتا، ترشیش، مرسنا، و ممو‌کان بود. این اشخاص بیش از سایر افسران مورد اعتماد پادشاه بودند و در کشور دارای مقام بالایی بودند. **۱۵**پادشاه به این افراد گفت: «من، خشایارشاه، خادمان خود را با فرمانی به نزد وشتی ملکه فرستادم، ولی او از فرمان من سرپیچی کرد. مجازات او طبق قانون چیست؟»
۱۶آنگاه ممو‌کان به پادشاه و افسران او گفت: «ملکه وشتی نه تنها به پادشاه بلکه به مأموران و تمام مردان در سراسر مملکت اهانت کرده است. **۱۷**وقتی زنان در تمام حکومت بشنوند که ملکه چه کرده است، با تحقیر به شوهران خود می‌نگرند. آنها خواهند گفت: 'خشایارشاه فرمان داد که ملکه وشتی به حضور او برود، امّا ملکه از فرمان او اطاعت نکرد.' **۱۸**وقتی زنان افسران دربار پارس و ماد از رفتار ملکه آگاه شوند، قبل از آن که روز به پایان برسد، آن را برای شوهران خود تعریف

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌کنند. دیگر زنان احترامی برای شوهران خود قایل نمی‌شوند و این موضوع موجب خشم شوهران می‌گردد. **۱۹**اگر اعلیحضرت صلاح بدانند فرمانی صادر کنند که ملکه وشتی دیگر هیچ‌گاه اجازهٔ شرفیابی به حضور پادشاه را نداشته باشد. همچنین امر فرمایند که این مطلب در قوانین پارس و ماد ثبت گردد تا هرگز قابل تغییر نباشد. سپس زنی که بهتر از او باشد به عنوان ملکه انتخاب شود. **۲۰**وقتی این فرمان شما در سراسر این شاهنشاهی وسیع اعلام شود، آنگاه تمام زنها با شوهران خود چه فقیر و چه ثروتمند، با احترام رفتار خواهند کرد.»

۲۱پادشاه و مأمورانش این پیشنهاد را پسندیدند و پادشاه مطابق پیشنهاد ممو‌کان عمل کرد **۲۲**و به هر یک از استانهای شاهنشاهی پیامی به خط و زبان محلی آن استان فرستاد که مطابق آن شوهران رئیس خانوادهٔ خود باشند و امرشان باید اطاعت شود.

استر ملکه می‌شود

۲ بعدها، حتّی وقتی آتش خشم پادشاه فرونشست، باز هم دربارهٔ کردار وشتی و فرمانی که برضد او صادر شده بود، فکر می‌کرد. **۲**پس مشاوران نزدیک پادشاه به او گفتند: «چرا نمی‌خواهید چند دختر باکرهٔ زیبا برایتان پیدا کنیم؟ **۳**شما می‌توانید مأمورانی را در تمام ایالات بفرستید و امر کنید که تمام دختران زیبا را به حرمسرای پادشاه در شوش بیاورند. و هیجای خواجه، رئیس حرمسرا به آنها لوازم آرایش بدهد. **۴**آنگاه دختری را که از همه بیشتر می‌پسندید، به جای وشتی، به عنوان ملکه خود انتخاب کنید.»

پادشاه این پیشنهاد را پسندید و طبق آن عمل کرد.

۵در شهر شوش یک نفر یهودی به نام مردخای پسر یائیر زندگی می‌کرد. او از طایفهٔ بنیامین و فرزند قیس و شمعی بود. **۶**وقتی نبوکدنصر پادشاه بابل، یهویاکین پادشاه یهودا را همراه با عدّه‌ای از یهودیان به اسارت برد، مردخای نیز در بین اسیران بود. **۷**دختر عموی او استر نام داشت که نام عبری او هَدَسه و دختری بسیار زیبا و خوش‌اندام بود. بعد از مرگ والدینش، مردخای او را به فرزندی قبول کرده و مثل دختر خود وی را بزرگ کرده بود.

۸وقتی پادشاه فرمان جدید خود را صادر کرد و دختران بسیاری را به شوش آوردند، استر نیز در بین آنان بود. او نیز

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

در کاخ سلطنتی تحت مراقبت هیجای، خواجه سرای دربار قرار گرفت. **۹**استر مورد توجّه و لطف هیجای واقع شد. پس بلافاصله برنامهٔ غذایی مخصوصی برای او ترتیب داد و لوازم آرایش نیز در اختیارش گذاشت. او بهترین مکان را در حرمسرا به استر اختصاص داد و هفت دختر را از کاخ سلطنتی به خدمت او گماشت.

۱۰طبق مشورت مردخای، استر به هیچ‌کس نگفت که یهودی است. **۱۱**مردخای هر روز در مقابل حیاط حرمسرا قدم می‌زد تا از وضع استر باخبر شود و بداند که چه اتّفاقی برای او رخ می‌دهد.

۱۲مدّت زمان آرایش دختران یک سال طول می‌کشید. شش ماه از این مدّت صرف مالیدن روغن مُر بر بدن آنها و شش ماه دیگر هم با مصرف عطریّات و لوازم آرایش سپری می‌شد. بعد از آن هر یک از دختران را به نوبت به حضور خشایارشاه می‌بردند. **۱۳**وقتی دختری از حرمسرا به کاخ پادشاه می‌رفت، می‌توانست به دلخواه خود لباس بپوشد. **۱۴**هر دختری که شب را در کاخ با پادشاه می‌گذراند، روز بعد به حرمسرای دیگر منتقل می‌شد تا تحت مراقبت شعشغاز خواجه سرا و سرپرست صیغه‌های پادشاه قرار گیرد. او دیگر نمی‌توانست به حضور پادشاه برود، مگر اینکه مورد پسند پادشاه قرار می‌گرفت و او را به نام فرا می‌خواند.

۱۵سرانجام، نوبت استر فرا رسید که نزد پادشاه برود. او فرزند ابیحایل، دختر عموی مردخای بود و مردخای او را به فرزندی قبول کرده بود. او طبق هدایت هیجای لباس پوشید و هر که او را می‌دید، تحسینش می‌کرد. **۱۶**به این ترتیب، در هفتمین سال پادشاهی خشایارشاه، در ماه دهم، یعنی ماه طیبت، استر را به کاخ پادشاه بردند. **۱۷**پادشاه او را بیش از هر دختر دیگری دوست داشت و او زیادتر از سایر دختران مورد توجّه و عنایت پادشاه قرار گرفت. پادشاه تاج سلطنتی را بر سر او گذاشت و او را به جای وشتی، ملکهٔ خود ساخت. **۱۸**آنگاه مهمانی بزرگی به افتخار استر ترتیب داد و تمام مأموران عالیرتبه و وزرای خود را دعوت کرد. آن روز را در تمام شاهنشاهی تعطیل اعلام نمود و هدایای شاهانه بین مردم توزیع کرد.

نجات پادشاه توسط مردخای

۱۹در همان روزها، مردخای هم از طرف پادشاه به مقام مهمی منصوب شد. **۲۰**استر هنوز به کسی نگفته بود که یهودی است،

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چون مردخای به او گفته بود که این راز را به کسی فاش نکند و استر هم مانند زمان کودکی از مردخای اطاعت می‌کرد.
۲۱در یکی از روزهایی که مردخای در کاخ پادشاه خدمت می‌کرد، دو نفر از خواجه سرایان به نامهای بغتان و ترش که مسئول پرده‌داری کاخ بودند، کینهٔ پادشاه را در دل خود گرفتند و نقشه‌ای طرح کردند که او را به قتل برسانند. **۲۲**مردخای از نقشهٔ آنها باخبر شد و ماجرا را به استر ملکه گفت. استر هم آن خبر را از جانب مردخای به اطّلاع پادشاه رساند. **۲۳**وقتی راجع به این امر تحقیق کردند معلوم شد که حقیقت دارد، و پادشاه هر دو خواجه سرا را به دار آویخت و امر کرد که شرح این واقعه در اسناد رسمی ثبت گردد.

دسیسهٔ هامان برای نابودی یهودیان

۳ مدّتی بعد، خشایارشاه شخصی به نام هامان را به مقام صدارت منصوب کرد. هامان پسر همداتا و از خاندان اجاج بود. **۲**پادشاه امر کرد که تمام مأموران و خادمان دربار در مقابل هامان تعظیم کرده زانو بزنند. همهٔ این افراد از امر پادشاه اطاعت کردند غیراز مردخای که از این کار امتناع ورزید. **۳**سایر مأموران و خادمان دربار، از او پرسیدند: «چرا از امر پادشاه اطاعت نمی‌کنی؟» **۴**آنها هر روز اصرار کرده و از او می‌خواستند که مانند دیگران به هامان احترام بگذارد، ولی مردخای به سخن آنها گوش نمی‌داد و به آنها گفته بود که: «من یهودی هستم و نمی‌توانم در برابر هامان تعظیم کنم.» پس آنها جریان را به اطّلاع هامان رسانیدند و نمی‌دانستند آیا هامان رفتار مردخای را تحمّل خواهد کرد یا نه. **۵**هامان وقتی فهمید مردخای حاضر نیست در برابر او تعظیم کند، بسیار غضبناک شد. **۶**و وقتی پی برد او یهودی است تصمیم گرفت نه تنها مردخای، بلکه تمام یهودیان شاهنشاهی پارس را به قتل برساند.
۷در ماه نیسان یعنی اولین ماه از دوازدهمین سال سلطنت خشایارشاه، هامان دستور داد با پوریم فال بگیرند تا روز و ماه مناسب را برای انجام نقشه‌اش بیابند. روز سیزدهم از ماه اَدار که دوازدهمین ماه سال بود برای اجرای این کار مناسب تشخیص داده شد.
۸پس هامان به پادشاه گفت: «ملّتی از نژاد متفاوت در سراسر حکومت تو و در هر استان پراکنده شده‌اند. آداب و رسوم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنها برخلاف آداب و رسوم سایر مردم می‌باشد. از آن گذشته آنها قوانین این مملکت را رعایت نمی‌کنند. از این رو به نفع شما نیست که متحمّل آنها شوید. **۹**اگر اعلیحضرت صلاح بدانند، دستوری صادر شود تا مطابق آن همهٔ آنان کشته شوند. اگر چنین دستوری صادر فرمایید، من تعهّد می‌کنم سیصد و چهل و پنج تُن نقره برای ادارهٔ امور شاهنشاهی به خزانه‌داری سلطنتی پرداخت کنم.»

۱۰پادشاه انگشتر خود را که با آن فرامین رسمی سلطنتی را مُهر می‌زد، از انگشت خود در آورد و به هامان پسر همداتای اجاجی، دشمن قوم یهود داد. **۱۱**پادشاه به او گفت: «این قوم و ثروت آنها متعلّق به توست، هرطور که می‌خواهی با آنها رفتار کن.»

۱۲پس در روز سیزدهم ماه اول هامان منشیان پادشاه را فراخواند و متن فرمان را برای آنها انشاء نمود و از آنان خواست تا آن را به تمامی زبانها و خطهای متداول در حکومت ترجمه کنند و سپس فرمان مذکور را به تمامی امیران، فرمانداران و صاحب‌منصبان بفرستند. این فرمان با نام و مُهر خشایارشاه صادر و ممهور گردید. **۱۳**مأموران مخصوص این فرمان را به کلّیه نواحی شاهنشاهی رساندند. طبق آن فرمان تمام یهودیان، از پیر و جوان، مرد و زن می‌بایست در یک روز، یعنی در روز سیزدهم ماه اَدار، کشته شوند. آنها می‌بایست بدون ترحّم کشته شده و اموالشان ضبط گردد. **۱۴**متن فرمان می‌بایست در هر استان به اطّلاع عموم می‌رسید تا همه برای آن روز آماده باشند.

۱۵به دستور پادشاه این فرمان در شهر شوش، پایتخت کشور به اطّلاع عموم رسانیده شد و مأموران مخصوص این اخبار را به سایر استان نیز رسانیدند. درحالی‌که شهر شوش در اضطراب بود، پادشاه و هامان نشسته با هم شراب می‌نوشیدند.

مردخای از استر تقاضای کمک می‌کند

۴ وقتی مردخای از این امر اطّلاع یافت، از شدّت ناراحتی لباس خود را درید و پلاس بر تن کرد. خاکستر بر سر خود ریخت و در کوچه‌های شهر راه می‌رفت و با صدای بلند گریه و زاری می‌کرد، **۲**تا اینکه به در ورودی کاخ رسید. او داخل نشد، چون هیچ‌کس با پلاس اجازهٔ ورود به کاخ را نداشت. **۳**در تمام استان، در هر جا فرمان پادشاه به اطّلاع

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مردم می‌رسید، یهودیان با صدای بلند می‌گریستند. آنها روزه می‌گرفتند، گریه و ناله می‌کردند و بسیاری از آنان پلاس پوشیده بر خاکستر می‌نشستند.
۴وقتی ندیمه‌ها و خواجه سرایان استر از آنچه مردخای می‌کرد به او خبر دادند، استر بسیار ناراحت شد. او برای مردخای لباس فرستاد تا آن را به جای پلاس بپوشد، ولی مردخای نپذیرفت. ۵آنگاه او، هتاک یکی از خواجه سرایانی را که پادشاه به خدمتش گماشته بود، فراخواند و از او خواست نزد مردخای برود و ببیند چه شده و چرا مردخای چنین می‌کند.
۶هتاک نزد مردخای که در میدان شهر در جلوی ورودی کاخ بود، رفت. ۷مردخای همه‌چیز را دربارهٔ خود و مقدار پولی که هامان حاضر بود در مقابل کشتن تمام یهودیان به خزانهٔ دربار بپردازد، به او گفت. ۸و یک نسخه از فرمانی را که در شهر شوش منتشر شده بود که به موجب آن باید همهٔ یهودیان کشته شوند به هتاک داد. مردخای از او خواهش کرد که آن را به استر برساند و اوضاع را برای او شرح دهد و او را وادار کند نزد پادشاه رفته، از او تقاضا کند بر قومش ترحّم شود. ۹هتاک رفته پیغام مردخای را به اطّلاع استر رسانید. ۱۰و استر از او خواست این پیغام را به مردخای بازگرداند: ۱۱«اگر کسی، چه مرد و چه زن، بدون اینکه فراخوانده شده باشد، برای دیدن پادشاه وارد قسمت اندرونی کاخ شود، جزایش مرگ است. این قانون است. همه، از مشاوران مخصوص گرفته تا مردم عادی استان، این را می‌دانند. فقط در یک صورت این قانون اجرا نخواهد شد و آن هم زمانی است که پادشاه عصای سلطنتی خود را به طرف آن شخص دراز کند. در آن صورت جان او در امان خواهد بود. امّا الآن یک ماه است که پادشاه مرا به حضور خود نخوانده است.»
۱۲وقتی مردخای پیام استر را دریافت کرد ۱۳در پاسخ به او اخطار کرده گفت: «تصوّر نکن چون در کاخ سلطنتی هستی جان تو نسبت به سایر یهودیان در امنیّت بیشتری قرار دارد. ۱۴اگر تو در زمان خطیری مثل امروز ساکت بمانی، کمک و نجات از جای دیگری برای یهودیان خواهد رسید. امّا تو خواهی مرد و خاندان پدری‌ات از بین خواهد رفت. کسی نمی‌داند، شاید به‌خاطر چنین روزی تو به این مقام رسیدی و ملکهٔ پادشاه پارس شدی.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵استر در پاسخ، این پیغام را برای مردخای فرستاد: ۱۶«برو و تمام یهودیان مقیم شهر شوش را جمع کن. همگی روزه بگیرید تا سه روز و سه شب چیزی نخورید و نیاشامید. من نیز به اتّفاق ندیمه‌هایم همین کار را انجام خواهیم داد. بعد از آن من به حضور پادشاه خواهم رفت، هرچند این عمل برخلاف قانون است. حتّی اگر لازم باشد در این راه بمیرم، خواهم مرد.»
۱۷پس مردخای رفت و آنچه را که استر به او گفته بود، انجام داد.

دعوت استر از پادشاه و هامان به مهمانی

۵ استر سه روز پس از شروع روزه لباس سلطنتی خود را پوشید و به قسمت اندرونی کاخ رفت و در آنجا روبه‌روی اتاق سلطنتی ایستاد. پادشاه داخل اتاق در مقابل در ورودی، برتخت نشسته بود. ۲وقتی پادشاه استر ملکه را در آنجا ایستاده دید، او را مورد توجّه قرار داد و چوگان طلای خود را به سویش دراز کرد. آنگاه استر جلو رفته نوک چوگان را لمس کرد. ۳پادشاه پرسید: «ای استر ملکه، چه شده است؟ هرچه بخواهی به تو خواهم داد، حتّی نیمی از حکومت خود را.»
۴استر در پاسخ گفت: «اگر اعلیحضرت مایل باشند، می‌خواهم شما و هامان در مهمانی‌ای که امشب برای شما ترتیب می‌دهم، مهمان من باشید.»
۵پادشاه دستور داد هامان فوراً بیاید تا به اتّفاق هم به مهمانی استر بروند. پس پادشاه و هامان به مهمانی‌ای که استر ترتیب داده بود رفتند. ۶در موقع نوشیدن شراب پادشاه به استر گفت: «به من بگو، چه می‌خواهی؟ حتّی اگر نیمی از حکومت مرا بخواهی، آن را به تو خواهم داد.»
۷استر در پاسخ گفت: ۸«در خواست و تقاضای من این است: اگر اعلیحضرت محبّت فرمایند، مایلم از شما و هامان دعوت نمایم فردا هم مجدداً مهمان من باشید. آن وقت تقاضای خود را به عرض خواهم رسانید.»

نقشه کشتن مردخای توسط هامان

۹وقتی هامان مهمانی استر را ترک کرد خوشحال و سرخوش بود. امّا وقتی مردخای را در جلوی در ورودی کاخ دید، از اینکه مردخای به احترام او از جایش بلند نشد و تعظیم نکرد، نسبت به او بسیار خشمگین شد. ۱۰با این حال خونسردی خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را حفظ کرد و به منزل رفت. سپس از دوستان خود دعوت کرد به منزلش بیایند و از زن خود، زرش، نیز خواست در جمع آنها شرکت کند. **۱۱**آنگاه هامان با غرور از تعداد پسرانش، ارتقاء مقامش به وسیلهٔ پادشاه و از برتری خود بر سایر افسران پادشاه با آنها سخن گفت. **۱۲**همچنین هامان ادامه داده گفت: «استر ملکه از هیچ‌کس جز پادشاه و من برای شرکت در مهمانی خودش دعوت نکرد. او باز هم ما را فردا برای یک مهمانی دیگر دعوت کرده است. **۱۳**امّا وقتی آن مردخای یهودی را می‌بینم که نزد در ورودی کاخ می‌نشیند، تمامی این چیزها برایم بی‌ارزش می‌شود.»

۱۴پس زن و دوستانش به او گفتند: «چرا دستور نمی‌دهی چوبهٔ داری به ارتفاع بیست و سه متر بسازند؟ فردا صبح از پادشاه درخواست کن تا مردخای را بر آن به دار بکشند. سپس می‌توانی با خوشحالی به مهمانی ملکه بروی.» هامان این نقشه را پسندید و دستور داد که چوبهٔدار را بسازند.

پادشاه مردخای را تکریم می‌کند

۶ آن شب پادشاه نتوانست بخوابد. از این رو امر کرد که اسناد تاریخی سلطنتش را برایش بخوانند. **۲**قسمتی را خواندند مربوط به نقشهٔ قتل پادشاه از جانب بغتان و ترش و چگونگی آشکار شدن آن توسط مردخای بود؛ بغتان و ترش دو نفر از خواجه سرایان و از پرده داران کاخ پادشاه بودند.

۳پادشاه پرسید: «در مقابل این خدمت چه پاداش و افتخاری به مردخای داده شده است؟»

خادمان در جواب گفتند: «هیچ پاداشی به او داده نشده است.»

۴پادشاه پرسید: «آیا از صاحب‌منصبان من کسی در اینجا هست؟» درست در همان لحظه هامان وارد کاخ شد تا از پادشاه بخواهد که مردخای را دار بزند. **۵**پس خادمان جواب دادند: «هامان اینجاست و می‌خواهد شما را ببیند.»

پادشاه گفت: «بگویید وارد شود.»

۶وقتی هامان وارد شد، پادشاه به او گفت: «من بسیار مایلم که یک نفر را احترام نمایم. به نظر تو برای چنین شخصی چه باید کرد؟»

هامان با خود گفت: «به غیراز من چه کسی می‌تواند مورد عزّت و احترام پادشاه باشد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷-۸پس در جواب پادشاه گفت: «امر فرمایید جامهٔ شاهانه
را که پادشـــاه در بر می‌کنند و اسبی را که اعلیحضرت سوار
می‌شوند با جواهرات ســـلطنتی تزئین کرده، برای او بیاورند.
۹آنگاه یکـــی از امـــرای عالیرتبه خود را بگمارید تا آن لباس
مخصوص را به او بپوشاند، او را سوار اسب کرده در اطراف
شهر بگرداند و ندا کند: 'بنگرید، کسی‌که پادشاه بخواهد او
را احترام کند، این‌گونه پاداش می‌گیرد.'»
۱۰پس پادشاه به هامان گفت: «برو هرچه زودتر لباسها و اسب
را برای مردخای یهودی آماده کـــن. هرچه گفتی در مورد او
انجام بده. او در کنار دروازهٔ ورودی کاخ نشسته است.»
۱۱پس هامان لباس و اســـب را آماده کرد و لباس شاهانه را
به مردخای پوشـــانید. مردخای سوار بر اسب شد و هامان او
را به میدان شهر برد و ندا می‌کرد: «بنگرید، کسی‌که پادشاه
بخواهد او را احترام کند، این‌گونه پاداش می‌گیرد.»
۱۲بعد مردخای به طرف دروازهٔ ورودی کاخ رفت، امّا هامان
با اندوه فراوان درحالی‌که روی خود را از خجالت پوشانیده بود
با عجله به خانهٔ خود برگشت. ۱۳او هر آنچه را واقع شده بود،
به همسر و دوستان خود گفت. آنگاه همسر و دوستان حکیم
وی به او گفتند: «قدرت تو به نفع مردخای کاســـته شده. او
یهودی است و تو نمی‌توانی بر وی غالب آیی. او به طور قطع
تو را شکست می‌دهد.»

هامان اعدام می‌شود

۱۴درحالی‌که آنها هنوز مشغول صحبت بودند، خواجه سرایان
پادشاه با عجله وارد خانه هامان شدند تا او را به مهمانی استر
ببرند.

۷ پس پادشاه و هامان برای صرف غذا به مهمانی استر
رفتند. ۲در موقع نوشـــیدن شراب، پادشاه باز از استر
پرسید: «استر ملکه، بگو درخواست تو چیست؟ حتّی اگر نیمی
از حکومت را بخواهی، به تو می‌دهم.»
۳ملکه اســـتر در جواب گفت: «خواهش من این است که
اگر اعلیحضرت همایونی به من التفات دارند و صلاح بدانند،
جان من و ملّتم را نجات بدهند؛ ۴زیرا من و قومم برای کشتار
فروخته شده‌ایم. اگر تنها مثل غلام فروخته می‌شدیم، ساکت
می‌ماندم و هرگز مزاحم شما نمی‌شدم. امّا حالا خطر مرگ و
نابودی ما را تهدید می‌کند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵خشایارشـــاه از استر ملکه پرسید: «چه کسی جرأت چنین
کاری را دارد؟ آن شخص کجاست؟»
۶اســـتر جواب داد: «دشـــمن و آزاردهندهٔ ما، همین هامان
شریر است!»
هامان با ترس به پادشاه و ملکه خیره شد. **۷**پادشاه خشمگین
شد و برخاسته به باغ کاخ رفت. هامان فهمید که پادشاه تصمیم
به مجازات او گرفته است. بنابراین در اتاق ماند تا برای جان
خود از ملکه استر التماس نماید. **۸**او بر روی تخت استر افتاد
تا از او رحمت بطلبد. وقتی پادشـــاه به اتاق برگشت و او را
در آن حال دید، با فریاد گفت: «آیا این شخص می‌خواهد در
حضور من و در کاخ من از ملکه هتک ناموس کند!»
به محض اینکه پادشاه این را گفت خواجه سرایان روی هامان
را پوشاندند. **۹**آنگاه یکی از خواجه سرایان که حربونا نام داشت
گفت: «هامان به اندازه‌ای گستاخ شده است که برای کشتن
مردخای که جان اعلیحضرت را از خطر نجات داد، داری به
ارتفاع بیست و سه متر در خانهٔ خود ساخته است.»
پادشاه گفت: «هامان را بر همان دار بیاویزید.»
۱۰بنابراین، هامان بر همان داری که برای کشـــتن مردخای
آماده کرده بود، آویخته شد و خشم پادشاه فرونشست.

یهودیان مقابله به مثل می‌کنند

۸ در همان روز پادشاه تمام دارایی و اموال هامان، دشمن
یهودیان را به استر ملکه بخشید. استر به پادشاه گفت
که مردخای از خویشـــاوندان اوســـت. از آن به بعد مردخای
اجازه یافت به حضور پادشاه برود. **۲**پادشاه انگشتر خود را که
مُهرش نیز بر آن قرار داشـــت (که از هامان پس گرفته بود) از
انگشت خود بیرون آورد و به مردخای داد. استر مردخای را
مسئول اموال هامان نمود.
۳استر برای بار دوم بر پاهای پادشاه افتاد و با گریه و زاری از
پادشاه درخواست کرد تا نقشهٔ شوم هامان اجاجی علیه یهودیان
را متوقّف سازد. **۴**پادشاه عصای طلای خود را به طرف او دراز
کرد، و او برخاست و گفت: **۵**«اگر اعلیحضرت صلاح می‌دانند
و اگر من مورد لطفشان واقع شـــده‌ام، خواهش می‌کنم فرمانی
صادر فرمایند تا از اجرای نقشهٔ هامان پسر همداتای اجاجی، برای
نابودی یهودیان در تمام استانها، جلوگیری شود. **۶**چطور می‌توانم
شاهد مرگ و نابودی اقوام و خویشاوندان خود باشم؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷خشایارشاه به استر ملکه و مردخای یهودی گفت: «دیدید
که من هامان را به‌خاطر توطئه‌اش به ضد یهودیان دار زدم و
اموال و دارایی او را به استر بخشیدم. ۸امّا فرمانی که به نام
پادشاه و مُهر سلطنتی صادر شده باشد، لغو شدنی نیست.
در هر حال، شما می‌توانید هرچه که بخواهید به یهودیان در
همه‌جا بنویسید و می‌توانید حکمی به نام من و با مُهر سلطنتی
ممهور کرده بفرستید.»
۹پس مردخای در روز بیست و سومِ ماه سوم، یعنی ماه سیوان،
مُنشیان پادشاه را احضار کرد و حکمی را که خودش نوشته
بود، برای یهودیان، حاکمان، والیان و مأموران دولتی در تمام
یکصد و بیست و هفت استان از هندوستان تا حبشه فرستاد.
آن حکم به خط و زبان محلی هر استان، و همچنین به خط
و زبان خود یهودیان نوشته شد. ۱۰مردخای فرمان را به اسم
خشایارشاه نوشت و با انگشتر سلطنتی مُهر کرد و آن را به
وسیلهٔ قاصدانی که بر سریعترین اسبها سوار بودند، فرستاد.
۱۱طبق این فرمان یهودیان از جانب پادشاه اجازه داشتند در
هر شهری برای دفاع از خود متّحد شوند. اگر افراد مسلّح از
هر ملّتی یا هر ناحیه‌ای به یهودیان و زن و فرزندانشان حمله
نمایند، آنها حق دارند دشمنان خود را بکشند و اموالشان را
تصاحب کنند. ۱۲روزی که برای این کار تعیین شد، همان
روزی بود که برای کشتار یهودیان در نظر گرفته شده بود، یعنی
روز سیزدهم ماه ادار که دوازدهمین ماه سال است. ۱۳قرار بر
این شد که این فرمان به صورت یک اعلامیه در تمام نواحی به
اطّلاع همه برسد تا یهودیان بتوانند برای انتقام از دشمنان خود
در آن روز آماده باشند. ۱۴به فرمان پادشاه قاصدان سوار بر اسب
شدند و با سرعت تمام حرکت کردند. این فرمان در پایتخت،
یعنی در شهر شوش نیز به اطّلاع عموم رسانده شد.
۱۵مردخای در حالی کاخ را ترک کرد که ردایی شاهانه به
رنگ سفید و آبی و با ردایی کتانی با سفید و بنفش زیبا در بر
داشت و تاج طلای باشکوهی بر سر نهاده بود. آنگاه فریادهای
شادی مردم در تمام جاده‌های شهر شوش بلند بود. ۱۶یهودیان
به‌خاطر این موفقیّت احساس خوشی و آرامش می‌کردند. ۱۷در
هر شهر و استانی که فرمان پادشاه قرائت می‌شد، یهودیان با
خوشی و سرور آن روز را جشن می‌گرفتند. در این موقع بسیاری
از مردم از ترسِ یهودیان، به آیین آنان گرویدند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یهودیان دشمنان خود را نابود می‌کنند

۹ روز سیزدهم ادار، روزی که باید نخستین فرمان پادشاه اجرا می‌شد و دشمنان یهودیان در آرزوی شکست کامل آنها بودند، فرا رسید. امّا اوضاع تغییر یافت و یهودیان بر دشمنان خود غالب شدند. **۲**در تمام شهرها و استانها، یهودیان برای حمله به کسانی‌که در صدد آزار آنها بودند جمع شدند و هیچ‌کس جرأت نداشت در برابر آنان بایستد، چون در همه‌جا مردم از آنها می‌ترسیدند. **۳**تمام افسران ایالتی، حاکمان، والیان، و اهل دربار، همه به یهودیان کمک می‌کردند، چون آنها از مردخای می‌ترسیدند. **۴**مردخای در سرتاسر مملکت مشهور شد، زیرا شخص مقتدری در دربار پادشاه بود و قدرت او روزبه‌روز بیشتر می‌شد. **۵**پس یهودیان می‌توانستند هرطوری که بخواهند با دشمنان خود رفتار کنند. آنها با شمشیر بر دشمنان خود حمله می‌کردند و همهٔ آنان را می‌کشتند.

۶تنها در پایتخت، یعنی در شهر شوش، یهودیان پانصد نفر را کشتند. **۷–۱۰**و ده پسر هامان پسر همداتا دشمن یهودیان به نامهای فرشنداطا، دلفون، اسفانا، فوراتا، ادلیا، اریداتا، فرمشتا، اریسای، اریدای، یزاتا در بین کشته‌شدگان بودند. ولی اموال کسی را غارت نکردند.

۱۱تعداد کشته‌شدگان در شهر شوش همان روز به اطّلاع پادشاه رسید. **۱۲**سپس پادشاه به استر ملکه گفت: «تنها در شهر شوش یهودیان پانصد نفر از جمله ده پسر هامان را کشته‌اند. معلوم نیست در سایر استانها چند نفر را کشته‌اند. آیا خواهش دیگری هم داری؟ هرچه بخواهی به تو می‌دهم. حالا بگو که چه می‌خواهی تا به تو بدهم.»

۱۳استر در پاسخ گفت: «اگر اعلیحضرت موافق باشند به یهودیان در شهر شوش اجازه داده شود فردا هم همین کار را انجام دهند و ده پسر هامان را به دار بیاویزند.» **۱۴**پادشاه امر کرد که درخواست او عملی شود و فرمان لازم در شهر شوش اعلام شد. اجساد پسران هامان به تماشای عموم گذاشته شد. **۱۵**در روز چهاردهم ادار باز یهودیان جمع شدند و سیصد نفر دیگر را نیز در آن شهر کشتند. امّا بازهم اموال کسی را تاراج نکردند.

۱۶یهودیان در سایر استانها نیز خود را سازماندهی کرده از خویشتن دفاع نمودند. آنها هفتاد و پنج هزار نفر از دشمنان

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خود را کشتند و خود را از دست آنان خلاص کردند. ولی مال هیچ‌کس را غارت نکردند. **۱۷**این کشتار در روز سیزدهم ادار رخ داد. روز بعد، یعنی روز چهاردهم هیچ‌کس کشته نشد و آنان آن روز را به جشن و شادی اختصاص دادند.

۱۸یهودیان شوش، روز پانزدهم را جشن گرفتند، چون آنها روزهای سیزدهم و چهاردهم مشغول کشتن دشمنان خود بودند. روز پانزدهم از کشتن دست کشیدند. **۱۹**به این دلیل است که یهودیان ساکن مناطق روستایی روزِ چهاردهم ماه ادار را جشن می‌گیرند و به یکدیگر غذا هدیه می‌دهند.

جشن پوریم

۲۰مردخای این وقایع را ثبت نمود و نامه‌هایی به تمام یهودیان در سرتاسر استانهای پارس فرستاد **۲۱**که به آنان می‌گفت هر ساله روزهای چهاردهم و پانزدهم ادار را جشن بگیرند. **۲۲**اینها روزهایی هستند که یهودیان از دست دشمنان خود رهایی یافتند و در این ماه بود که غم و غصهٔ آنان به خوشی و سوگواری آنها به جشن تبدیل شد. پس آنها باید این روز را جشن بگیرند و به یکدیگر و به فقرا غذا هدیه بدهند. **۲۳**یهودیان از امر مردخای اطاعت کردند و از آن به بعد، همه ساله این روز را جشن گرفتند.

۲۴هامان پسر همداتای اجاجی و دشمن قوم یهود برای نابودی یهودیان قرعه (که آن را «پوریم» می‌گفتند) انداخته بود که در کدام روز کشته شوند. **۲۵**امّا استر به حضور پادشاه رفت و پادشاه فرمانی صادر کرد که به موجب آن هامان گرفتار همان سرنوشتی شد که برای یهودیان در نظر گرفته بود، یعنی او و پسرانش به دار آویخته شدند. **۲۶**به این دلیل آن ایّام را پوریم می‌نامند که معنی آن «فال یا قرعه» است. یهودیان به‌خاطر نامه‌هایی که مردخای نوشته بود و همچنین به دلیل آنچه که برای خودشان اتّفاق افتاده بود، **۲۷**این را رسم خود قرار دادند که خود و فرزندانشان و همچنین کسانی‌که به دین یهودی می‌گروند، همه‌ساله این دو روز را طبق امر مردخای جشن بگیرند. **۲۸**بنابراین، قرار بر این شد که تمام خانواده‌های یهودی، نسل در نسل، در هر شهر و دیاری که باشند این روزها را به یاد آورده، جشن بگیرند.

۲۹آنگاه ملکه استر، دختر ابیحایل، با استفاده از اختیارات و قدرتی که به عنوان ملکه داشت، نامهٔ مردخای را مبنی بر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برگزاری دایمی مراسم پوریم تأیید کرد. **۳۰**نامه خطاب به همهٔ یهودیان بود و نسخه‌های آن به یکصد و بیست و هفت استان در شاهنشاهی پارس فرستاده شد که خواهان صلح و آرامش برای یهودیان بود. **۳۱**و از آنها و فرزندانشان درخواست شده بود همان‌طور که مراسم روزه و سوگواری را رعایت می‌کنند، ایّام پوریم را نیز برگزار نمایند. این از جانب مردخای و استر امر شده بود.

۳۲دستور استر در مورد تثبیت قوانین مربوط به پوریم بر روی طومار نوشته شده بود.

عظمت خشایارشاه و مردخای

۱۰ خشایارشاه از تمام مردم نواحی ساحل دریا و همچنین مردم داخلی بیگاری می‌گرفت. **۲**تمام کارهای بزرگ و باشکوه او و همچنین شرح اینکه چگونه مردخای به این مقام عالی ارتقاء یافت، در کتاب تاریخ پادشاهان پارس و ماد ثبت شده است. **۳**مردخای یهودی بعد از خشایارشاه، بالاترین مقام را داشت. او مورد احترام قوم خود بود و همهٔ آنها او را دوست می‌داشتند. او برای سعادت قوم خود و برای امنیّت فرزندان آنها کوشش فراوان کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب ایّوب

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶
۴۲			۴۱	

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب ایّوب

معرّفی کتاب

کتاب ایّوب، داستان زندگی مردی است که بدبختی‌ها و سختی‌های زیادی را تحمّل نمود. او تمام فرزندان و دارایی خود را از دست داد و خودش نیز به بیماری کریهی مبتلا شد.

سپس در نوعی مباحثه و تفسیر، عکس‌العمل ایّوب و دوستانش به طرز بسیار زیبا و شاعرانه‌ای بیان گردیده است و سرانجام خدا، که مرکز اصلی مباحثات و گفتار آنها بود، به ایّوب ظاهر می‌شود.

دوستان ایّوب مسئلهٔ گرفتاری او را، از نقطه نظر مسائل سنتی-مذهبی مورد گفت‌وگو و تفسیر قرار می‌دهند. آنها معتقدند که چون خدا، خوبی را با خوبی پاداش می‌دهد و گناه را با تنبیه مجازات می‌کند، پس رنج و درد ایّوب نشانهٔ این است که او مرد گناهکاری است. امّا برای ایّوب این مسئله خیلی ساده است. او خود را سزاوار چنین مجازات بی‌رحمانه‌ای نمی‌داند. چون او مردی فوق‌العاده نیک و عادل است، نمی‌تواند بفهمد که چگونه ممکن است خدا اجازه دهد چنین وقایع تلخ و شریرانه‌ای برای وی اتّفاق بیافتد. بنابراین خیلی گستاخانه، خدا را متّهم می‌سازد. ایّوب ایمان خود را از دست نمی‌دهد؛ ولی مایل است در حضور خدا عادل شمرده شود و خود را مردی نیک به حساب می‌آورد.

خدا به پرسش ایّوب پاسخ نمی‌دهد، بلکه در مقابل ایمان ایّوب، با روشی شعرگونه حکمت و قدرت الهی خویش را نشان می‌دهد. ایّوب سپس با فروتنی تمام، خدا را حکیم و بزرگ اعلام نموده و از کلمات خشونت بار و نابجایی که بر زبان آورده است توبه می‌کند.

خاتمهٔ کتاب، شرح بازگشت ایّوب به وضع اول خود و به مقام و منزلتی بالاتر از مقام نخستینش می‌باشد. همچنین خدا دوستان ایّوب را که گمان می‌کردند تمام اصول و علّت درد و رنج ایّوب را درک کرده‌اند، سرزنش می‌کند. ایّوب نیز اعلام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌کند که خدا در حقیقت حکیم و داناست و بالاتر از هرگونه فلسفه و سنّتهای مذهبی می‌باشد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱–۱۳:۲
ایّوب و دوستانش ۱:۳–۴۰:۳۱
الف– شکایت ایّوب ۱:۳–۲۶
ب– گفت‌وگوی اول ۱:۴–۲۲:۱۴
ج– گفت‌وگوی دوم ۱:۱۵–۳۴:۲۱
د– گفت‌وگوی سوم ۱:۲۲–۲۳:۲۷
ه– در ستایش حکمت ۱:۲۸–۲۸
و– گفتار آخر ایّوب ۱:۲۹–۴۰:۳۱
گفتار الیهو ۱:۳۲–۲۴:۳۷
پاسخ خداوند به ایّوب ۱:۳۸–۶:۴۲
خاتمه ۷:۴۲–۱۷

---

tarikhema.org

آزمایش ایمان ایّوب

۱ در زمین عوص مردی بود به نام ایّوب. او شخصی بی‌عیب و درستکار بود. از خدا می‌ترسید و از گناه دوری می‌کرد.
۲هفت پسر و سه دختر داشت. **۳**هفت هزار گوسفند، سه هزار شتر، پانصد جفت گاو، پانصد الاغ و همچنین خادمان زیادی داشت. او ثروتمندترین مرد مشرق زمین بود.
۴هریک از پسران ایّوب به نوبت در خانهٔ خود مهمانی برپا می‌کردند و خواهران خود را هم دعوت می‌نمودند که در مهمانی آنها شرکت کنند. **۵**بعد از پایان مهمانی، ایّوب صبح زود برمی‌خاست و برای طهارت فرزندان خود قربانی تقدیم می‌کرد. او این کار را به این سبب می‌کرد که اگر فرزندانش ندانسته در پیشگاه خدا گناهی کرده باشند، گناهشان بخشیده شود.
۶روزی که فرشتگان در حضور خداوند جمع شده بودند، شیطان هم همراه آنها بود. **۷**خداوند از شیطان پرسید: «تو از کجا آمده‌ای؟»
شیطان جواب داد: «به دور زمین می‌گشتم و سیاحت می‌کردم.»
۸خداوند از او پرسید: «آیا بندهٔ من ایّوب را دیدی؟ در تمام روی زمین کسی مانند او پیدا نمی‌شود. او از من می‌ترسد و از هرگونه کار بد، دوری می‌کند.»

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹شیطان گفت: «اگر خداترسی برای ایّوب فایده‌ای نمی‌داشت،
آیا این کار را می‌کرد؟ ۱۰تو همیشه از او و خانواده‌اش و اموالش
پشتیبانی کرده‌ای و به هر کاری که می‌کند، برکت داده‌ای و
آن‌قدر گلّه و رمه به او بخشیده‌ای که تمام سرزمین را پر کرده
است. ۱۱دارایی‌اش را از او بگیر، آنگاه خواهی دید که آشکارا
به تو کفر خواهد گفت!»
۱۲خداوند فرمود: «بسیار خوب، همهٔ دارایی‌اش را در اختیار
تو می‌گذارم. برو و هر کاری که می‌خواهی بکن، امّا به خودش
ضرری نرسان!» پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت.

ایّوب دارایی و فرزندان خود را از دست می‌دهد

۱۳روزی که پسران و دختران ایّوب در خانهٔ برادر بزرگشان
مهمان بودند، ۱۴قاصدی نزد ایّوب آمد و به او گفت: «گاوهایت
شخم می‌کردند و ماده الاغهایت در کنار آنها می‌چریدند.
۱۵ناگهان سابی‌ها حمله کردند. تمام حیوانات را با خود بردند
و خادمان تو را کشتند. تنها من زنده مانده، فرار کردم و آمدم
تا تو را از ماجرا آگاه سازم.»
۱۶حرف قاصد هنوز تمام نشده بود که شخص دیگری آمد و
گفت: «آتش خدا از آسمان فرود آمد و گوسفندان و شبانانت را
از بین برد. فقط من سالم ماندم و آمدم تا به تو خبر بدهم.»
۱۷این شخص هنوز حرف می‌زد که قاصد دیگری از راه رسید
و گفت: «سه دستهٔ کلدانیان بر ما حمله آوردند و شترهایت را
ربودند و خادمانت را با شمشیر کشتند. تنها من توانستم که
فرار کنم و بیایم به تو بگویم.»
۱۸پیش از آن که این شخص سخنان خود را تمام کند،
قاصد چهارم آمد و گفت: «پسران و دخترانت در خانهٔ
برادر بزرگشان مهمان بودند ۱۹که ناگهان باد شدیدی
از جانب بیابان وزید، خانه را بر سر فرزندانت خراب
کرد و همه مردند. فقط من زنده ماندم و آمدم تا تو را
آگاه کنم.»
۲۰آنگاه ایّوب برخاست، لباس خود را پاره کرد، سر خود را
تراشید و روی زمین به سجده افتاد ۲۱و گفت: «از رحم مادر
برهنه به دنیا آمدم و برهنه هم از دنیا می‌روم. خداوند داد و
خداوند گرفت، نام خداوند متبارک باد!»
۲۲در تمام این احوال، ایّوب گناه نورزید و خدا را مقصّر
ندانست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آزمایش دوم ایّوب

۲ بار دیگر فرشتگان به حضور خداوند آمدند و شیطان هم همراه آنها بود. **۲**خداوند از شیطان پرسید: «تو از کجا آمده‌ای؟»

شیطان جواب داد: «به دور زمین می‌گشتم و سیاحت می‌کردم.»

۳خداوند پرسید: «آیا بندهٔ من ایّوب را دیدی؟ در تمام روی زمین کسی مانند او پیدا نمی‌شود. او شخصی درستکار و بی‌عیب است. از من می‌ترسد و هیچ خطایی از او سر نمی‌زند. با وجود اینکه مرا وادار ساختی تا به تو اجازه دهم، بدون سبب به او آسیب برسانی، او هنوز هم در ایمان خود نسبت به من وفادار مانده است.»

۴شیطان در جواب خداوند گفت: «انسان برای اینکه زنده بماند حاضر است از همه‌چیز خود دست بکشد. **۵**به بدن او آسیب برسان و خواهی دید که آشکارا به تو کفر خواهد گفت.»

۶خداوند به شیطان فرمود: «بسیار خوب، او در اختیار توست، امّا او را نکش.»

۷پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت و ایّوب را از سر تا پا به دُمَلهای دردناک مبتلا کرد. **۸**ایّوب در میان خاکستر نشست و با یک تکه سفال، بدن خود را می‌خارید. **۹**زنش به او گفت: «تو هنوز هم نسبت به خدا وفادار هستی؟ خدا را لعنت کن و بمیر.»

۱۰امّا او در جواب گفت: «تو همچون یک زن ابله حرف می‌زنی. آیا تو می‌خواهی که ما چیزهای خوبِ خدا را قبول کنیم و چیزهای بد را نپذیریم؟» با همهٔ این مصیبتها که بر سر ایّوب آمد، او برضد خدا چیزی نگفت.

دوستان ایّوب

۱۱وقتی سه نفر از دوستان ایّوب به نامهای الیفاز تیمانی، بلدد شوحی و سوفر نعماتی، آگاه شدند که چه بلاهایی بر سر ایّوب آمده است، تصمیم گرفتند که باهم برای تسلّی و عیادت نزد او بروند. **۱۲**وقتی آنها ایّوب را از دور دیدند، او را نشناختند. بعد با صدای بلند گریستند، لباس خود را دریدند و خاک بر سر خود پاشیدند. **۱۳**آنها هفت شبانه‌روز در کنار او بر زمین نشستند و هیچ‌کدام با او حرفی نزدند، زیرا دیدند که درد او بسیار شدید است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شکایت ایّوب

۳ بالاخره ایّوب لب به سخن گشود و روزی را که متولّد شده بود نفرین کرد:

ایّوب

۳-۲ لعنت بر آن روزی که به دنیا آمدم
و شبی که نطفه‌ام در رحم مادرم بسته شد.
۴ آن روز تاریک شود،
خدا آن را به یاد نیاورد
و نور در آن ندرخشد.
۵ در ظلمت و تاریکی ابدی فرو رود؛
ابر تیره بر آن سایه افکند و کسوف آن را بپوشاند.
۶ آن شب را تاریکی غلیظ فرا گیرد،
در خوشی با روزهای سال شریک نشود،
و جزء شبهای ماه به حساب نیاید.
۷ آن شب، شبی خاموش باشد و صدای خوشی در آن شنیده نشود.
۸ آنهایی که می‌توانند هیولای دریایی را رام سازند،
آن شب را نفرین کنند.
۹ در آن شب ستاره‌ای ندرخشد و به امید روشنایی باشد،
امّا سپیدهٔ صبح را نبیند،
۱۰ زیرا رحم مادرم را نبست
و مرا به این بلاها دچار کرد.

۱۱ چرا در وقت تولّدم نمردم
و چرا زمانی که از رحم مادر به دنیا آمدم، جان ندادم؟
۱۲ چرا مادرم مرا بر زانوان خود گذاشت
و پستان به دهنم نهاد؟
۱۵-۱۳ اگر در آن وقت می‌مردم،
اکنون آرام و آسوده با پادشاهان و رهبران جهان که قصرهای خرابه را دوباره آباد نمودند،
و خانه‌های خود را با طلا و نقره پُر کردند، خوابیده بودم.
۱۶ چرا مانند جنین سقط شده دفن نشدم؛ مانند طفلی که هرگز روشنایی را ندید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ زیرا در گور، مردمان شریر به کسی آسیب نمی‌رسانند
و اشخاص خسته آرامش می‌یابند.
۱۸ در آنجا حتّی زندانیان در صلح و صفا با هم به سر
می‌برند
و صدای زندانبان را نمی‌شنوند.
۱۹ کوچک و بزرگ یکسان هستند و غلام از دست
صاحب خود آزاد می‌باشد.

۲۰ چرا کسانی‌که بدبخت و اندوهگین هستند
در روشنی به سر می‌برند؟
۲۱ آنها در آرزوی مرگ هستند، امّا مرگ به سراغشان
نمی‌آید
و بیشتر از گنج در جستجوی گور خود می‌باشند
۲۲ و چقدر خوشحال می‌شوند، وقتی‌که می‌میرند و در گور
می‌روند.
۲۳ چرا نور بر کسانی بتابد که بیچاره هستند
و راههای امید را از هر سو بسته می‌بینند؟
۲۴ به جای غذا، غم می‌خورم
و اشک و زاریم مانند آب جاری است.
۲۵ از آنچه می‌ترسیدم و وحشت می‌کردم، به سرم آمد.
۲۶ آرام و قرار ندارم
و رنج و غم من روزافزون است.

مکالمهٔ اول
(۴:۱-۲۲:۱۴)

الیفاز

۴ ۱-۲ ایّوب، اگر با تو چند کلمه حرف بزنم، آزرده
نمی‌شوی؟
من دیگر نمی‌توانم ساکت بمانم.
۳ ببین، تو به افراد بسیاری تعلیم داده‌ای
و به مردمان ضعیف دلگرمی و قوّت قلب بخشیده‌ای.
۴ با سخنان تشویق کننده، مردم را از لغزش بازداشته‌ای
و به زانوان لرزان نیرو داده‌ای.
۵ امّا اکنون که خودت دچار مشکلات شده‌ای،
پریشان گشته‌ای.
۶ تو شخصی پرهیزکار بودی و زندگی بی‌عیبی داشتی،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس در این حال هم باید امید و اعتمادت را از دست
ندهی.
۷ فکر کن، آیا هرگز دیده‌ای که شخص بی‌گناهی هلاک
شود
و یا مرد درستکاری از بین برود؟
۸ درحالی‌که من دیده‌ام، کسانی‌که شرارت و ظلم را
می‌کارند،
شرارت و ظلم را درو می‌کنند.
۹ توفان غضب خدا آنها را از بین می‌برد و با آتش خشم
خود آنها را می‌سوزاند.
۱۰ مردم شریر مانند شیرِ درّنده می‌غرّند،
امّا خدا آنها را خاموش می‌سازد و دندانهایشان را
می‌شکند.
۱۱ مانند شیر نر از بی‌غذایی و گرسنگی ضعیف می‌شوند
و می‌میرند و فرزندانشان نیز پراکنده می‌شوند.

۱۲–۱۳ وقتی در خواب سنگینی رفته بودم،
در رؤیا پیامی به صورت زمزمهٔ آهسته به گوش من رسید.
۱۴ وحشت مرا فراگرفت،
تنم به لرزه آمد.
۱۵ شبحی از برابر من گذشت
و از ترس، موی بر بدنم راست شد.
۱۶ می‌دانستم که شبح در آنجا حضور دارد،
امّا نمی‌توانستم آن را ببینم.
در آن سکوت شب، این صدا به گوشم رسید:
۱۷ «آیا انسان فانی می‌تواند در نظر خدا که خالق اوست،
پاک و بی‌عیب باشد؟
۱۸ او حتّی بر خادمان آسمانی خود اعتماد نمی‌کند
و فرشتگانش هم در نظر او پاک نیستند،
۱۹ چه رسد به آنهایی که از خاک آفریده شده‌اند
و مانند بید از بین می‌روند.
۲۰ ممکن است صبح زنده باشند،
ولی بدون هیچ خبری، قبل از غروب می‌میرند.
۲۱ رشتهٔ زندگی‌شان پاره می‌شود
و در جهالت و نادانی از بین می‌روند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ فریاد برآور، ببین که آیا کسی به داد تو می‌رسد؟
دست به دامان کدام‌یک از مقدّسین خواهی شد؟
۲ غصّه، نادان را می‌کُشد
و حسادت، شخص ساده لوح را.
۳ آنها برای مدّتی موفّق هستند،
امّا بلای ناگهانی بر خانهٔشان نازل می‌شود.
۴ فرزندانشان بی‌پناه می‌گردند؛ در امنیّت نیستند
و کسی از آنها حمایت نمی‌کند.
۵ مردمانِ گرسنه محصولات آنها را
حتّی اگر در میان خارها باشد، خواهند خورد
و اشخاص حریص، دارایی آنها را غارت خواهند
نمود.
۶ شرارت در خاک رشد نمی‌کند
و مشکلات هیچ‌گاه از زمین نمی‌رویند،
۷ بلکه همان‌طور که شعله از آتش بلند می‌شود،
بدبختی هم از خود انسان سرچشمه می‌گیرد.

۸ ولی اگر من به جای تو بودم،
برای حل مشکل خود به سوی خدا باز می‌گشتم،
۹ زیرا او کارهای عجیب
و معجزات حیرت‌انگیز و بی‌شمار انجام می‌دهد.
۱۰ باران را می‌فرستد
و کشتزارها را آبیاری می‌کند.
۱۱ فروتنان را سرفراز،
و ماتمیان را شادمان می‌سازد.
۱۲ نقشهٔ حیله‌گران را باطل می‌کند
و آنها را در کارهایشان ناکام می‌سازد.
۱۳ خودشان در دامی که برای دیگران گذاشته‌اند، گرفتار
می‌شوند؛
و توطئهٔ آنها نقش برآب می‌گردد.
۱۴ روزِ روشنِ آنها به شبِ تاریک مبدّل می‌شود و
کورمال‌کورمال راه می‌روند.
۱۵ امّا خدا نیازمندان و فقیران را از ظلمِ ظالم
و از چنگِ زورمندان نجات می‌دهد.
۱۶ به مسکینان امید می‌بخشد و دهان شریران را خواهد بست.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ خوشا به حال کسی‌که خدا او را تنبیه می‌کند،
پس تو نباید از تنبیه قادر مطلق آزرده شوی،
۱۸ زیرا اگر خدا کسی را مجروح می‌کند، خودش هم
جراحت او را می‌بندد،
بیمار می‌سازد و شفا می‌دهد.
۱۹ او بارها تو را از بلاهای گوناگون نجات خواهد داد.
۲۰ در وقت قحطی تو را از مرگ رهایی می‌بخشد
و هنگام جنگ از دَم شمشیر.
۲۱ از زخمِ زبان در امان خواهی بود
و از هلاکت، تو را خواهد رهانید.
۲۲ به جنگ و قحطی خواهی خندید
و از حیوانات وحشی نخواهی ترسید.
۲۳ زمینی را که شخم می‌زنی بدون سنگ خواهد بود
و با حیوانات وحشی در صلح و صفا زندگی خواهی
کرد.
۲۴ خانه‌ات محفوظ بوده
و اموال تو دزدیده نخواهد شد.
۲۵ فرزندانت همچون علف صحرا، زیاد خواهند شد.
۲۶ مانند خوشهٔ رسیدهٔ گندم، که در موسمش درو می‌شود،
در پیری و سالخوردگی از جهان خواهی رفت.
۲۷ ما همه را تحقیق کردیم و تمام اینها حقیقت دارند.
پس تو باید بپذیری.

ایّوب

۶ ۱-۲ اگر غم و اندوهِ مرا در ترازو وزن کنید و
مشکلات مرا بسنجید،
۳ برایتان معلوم می‌شود که از ریگهای دریا هم
سنگین‌ترند.
از همین سبب است که سخنان من بی‌پرواست.
۴ زیرا خدای قادر مطلق مرا هدف تیرهای خود قرار داده
است،
و زهر آنها در بدنم پخش شده است
و ترس خدا مرا به وحشت انداخته است.

۵ الاغ اگر علف داشته باشد، عَرعَر نمی‌کند
و گاو در وقت خوردن، بانگ نمی‌زند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶ غذای بی‌نمک مزه‌ای ندارد
و همچنین در سفیدهٔ تخم‌مرغ طعمی نیست.
۷ برای خوردن این‌گونه غذاها اشتها ندارم
و از هر چیزی که می‌خورم، حالم به هم می‌خورد.

۸–۹ ای کاش خدا آرزوی مرا برآورده سازد،
خواهش مرا قبول فرماید و مرا بکشد
و رشتهٔ زندگی مرا قطع کند.
۱۰ اگر خواهش مرا بپذیرد،
با همهٔ دردهایی که دارم، از خوشی ذوق خواهم کرد.
من هرگز از احکام خدا نافرمانی نکرده‌ام،
زیرا می‌دانم که او مقدّس است.
۱۱ چه نیرویی در من باقیمانده است که زنده باشم؟
به چه امیدی به زندگی ادامه بدهم؟
۱۲ آیا من از سنگ ساخته شده‌ام؟ آیا بدن من از برنز است؟
۱۳ قوّتی برای من باقی نمانده است تا خود را از وضعی که دارم، نجات بدهم
و کسی هم نیست که به من کمک کند.

۱۴ کسی که به دوست خود رحم و شفقت ندارد،
در واقع از قادر مطلق نمی‌ترسد.
۱۵–۱۷ مثل نهری که در زمستان از یخ و برف پُر است
و در تابستان آب آن در اثر حرارت بخار می‌شود
و خشک می‌گردد،
دوستان من هم قابل اعتماد نیستند.
۱۸ کاروانیان برای آب به کنار جوی می‌روند،
آن را خشک می‌یابند و در نتیجه از تشنگی هلاک می‌شوند.
۱۹–۲۰ وقتی کاروانهای تیما و سبا به سراغ آب می‌روند،
با دیدن جوی خشک، ناامید می‌شوند.
۲۱ شما هم مانند همان جوی هستید،
زیرا رنج و مصیبت مرا می‌بینید و از ترس به نزدیک من نمی‌آیید.
۲۲ آیا من از شما چیزی خواسته‌ام،
یا گفته‌ام که هدیه‌ای به من بدهید

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۳ و یا مرا از دست دشمنان و از چنگ ظالمان نجات
بدهید؟

۲۴ به من راه چاره را نشان بدهید و بگویید که گناه من
چیست،
آنگاه خاموش می‌شوم و حرفی نمی‌زنم.
۲۵ سخنِ راست، قانع کننده است،
امّا ایراد شما بی‌جاست.
۲۶ آیا گمان می‌برید که سخنان من بیهوده و مثل بادِ
هواست؟
پس چرا به سخنان مأیوس کنندهٔ من جواب می‌دهید؟
۲۷ شما حتّی به مال یتیم طمع دارید
و از دوستانتان به نفع خود استفاده می‌کنید.
۲۸ حال وضع مرا ببینید و بگویید که آیا من دروغ می‌گویم؟
۲۹ دیگر بس است و بی‌انصافی نکنید.
محکومم نسازید، زیرا گناهی ندارم.
۳۰ آیا فکر می‌کنید که من حقیقت را نمی‌گویم،
و خوب و بد را از هم تشخیص نمی‌دهم؟

۷ انسان در روی زمین مانند یک کارگر اجباری
زحمت می‌کشد،
دوران حیاتش همراه با سختی و مشکلات است.
۲ مثل غلامی که در آرزوی یافتن سایه‌ای است
و مانند مزدوری که منتظر مزد خود می‌باشد.
۳ ماههای عمر من در بیهودگی می‌گذرند.
شبهای طولانی و خسته کننده‌ای، نصیب من شده
است.
۴ وقتی دراز می‌کشم تا بخوابم می‌گویم که چه وقت صبح
می‌شود.
شب طولانی است و من تا صبح از این پهلو به آن
پهلو می‌غلطم.
۵ تن من پوشیده از کِرم و گرد و خاک است
و پوست بدنم تَرَک خورده
و چِرک گرفته است.
۶ روزهایم تندتر از ماکوی بافندگان می‌گذرند
و در ناامیدی به پایان می‌رسند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷ فراموش نکنید که عمر من لحظه‌ای بیش نیست
و چشم من، روز خوبی را نخواهد دید
۸ و چشمانی که امروز به من می‌نگرند، دیگر به رویم
نخواهند افتاد.
مرا جستجو خواهید کرد، امّا اثری از من نخواهید
یافت.
۹ مثل ابری که پراکنده و ناپدید می‌شود،
کسانی هم که می‌میرند دیگر بر نمی‌خیزند.
۱۰ به خانه‌های خود باز نمی‌گردند
و آشنایانشان برای همیشه آنها را از یاد می‌برند.
۱۱ از همین سبب است که نمی‌توانم خاموش بمانم
و می‌خواهم درد و رنج خود را بیان کنم.

۱۲ مگر من هیولای دریایی هستم
که مرا تحت نظر قرار داده‌ای؟
۱۳ من دراز می‌کشم تا دَمی استراحت کنم
و مصیبتهای خود را از یاد ببرم،
۱۴ آنگاه تو مرا با خوابها می‌ترسانی
و با کابوس‌ها به وحشت می‌اندازی.
۱۵ بنابراین من چارهٔ دیگری ندارم، جز اینکه خفه شوم و
بمیرم
و به این زندگی پر از رنج خود خاتمه بدهم.
۱۶ از زندگی بیزارم و دیگر نمی‌خواهم زندگی کنم،
پس مرا به حال خود بگذار، زیرا از من نفسی بیش
نمانده است.

۱۷ انسان چه اهمیّتی دارد
که به او این‌قدر توجّه نشان می‌دهی؟
۱۸ هر روز از او بازجویی می‌کنی
و هر لحظه او را می‌آزمایی.
۱۹ آیا نمی‌خواهی دمی آرامم بگذاری
تا آب دهان خود را فرو برم؟
۲۰ اگر من گناهی بکنم، چه ضرری به تو می‌رسد، ای ناظر
کارهای بشر؟
چرا مرا هدف تیرهای خود قرار دادی؟

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آیا من باری بر دوش تو شده‌ام؟
۲۱ چرا گناهان مرا نمی‌بخشی
و از خطاهای من چشم نمی‌پوشی؟
زیرا بزودی به زیر خاک می‌روم
و تو به سراغم خواهی آمد و من دیگر وجود نخواهم
داشت.

بلدد

۸ ۱-۲ ایّوب، تا به کی این حرفها را می‌زنی؟ سخنان تو
مثل باد هواست.
۳ خدا هرگز بی‌عدالتی نمی‌کند.
خدای قادر مطلق، همیشه راست و با انصاف است.
۴ فرزندانت در برابر خدا گناه کردند
و خدا آنها را طبق کارهایشان جزا داد.
۵ اگر تو طالب خدای قادر مطلق باشی
و با دعا و زاری به نزد او بازگردی،
۶ و اگر در پاکی و درستکاری زندگی کنی،
آن وقت خدا به یقین به کمک تو می‌شتابد
و به عنوان پاداش، خانواده‌ات را به تو بر می‌گرداند
۷ و بیشتر از آنچه که در ابتدا داشتی،
به تو می‌دهد.

۸ از بزرگان و موی سپیدان بپرس
و از تجربهٔ آنها بیاموز.
۹ زیرا ما مدّت کوتاهی زندگی کرده‌ایم، معلومات ما بسیار
کم است
و عمر ما بر زمین همچون سایه‌ای زودگذر است.
۱۰ از حکمت گذشتگان تعلیم بگیر
و سخنان حکیمانهٔ آنها را سرمشق خود قرار بده.

۱۱ در جایی که آب نباشد، نی نمی‌روید
و آن را در خارج از نیزار نمی‌توان یافت.
۱۲ اگر آب خشک شود،
حتّی پیش از آن که وقت بریدن آن برسد، پژمرده
می‌گردد.
۱۳ عاقبتِ کسانی که خدا را ترک می‌کنند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همین‌گونه است و دیگر امیدی برایشان باقی نمی‌ماند.
۱۴ این مردم به کسانی می‌مانند که به تار عنکبوت اعتماد
می‌کنند.
۱۵ اگر به آن تکیه کنند، می‌افتند
و اگر از آن آویزان شوند، آنها را نگاه نمی‌دارد.

۱۶ شخص شریر مثل علفی است که در زیر تابش آفتاب تازه
می‌گردد
و شاخه‌هایش در باغ پهن می‌شوند.
۱۷ در بین سنگها ریشه می‌دواند
و ریشه‌هایش به دور آنها محکم می‌پیچند.
۱۸ امّا اگر از بیخ کنده شود،
دیگر کسی به یاد نمی‌آورد که آن علف در آنجا بوده
است.
۱۹ بلی، سرنوشت مردم بی‌خدا هم به همین طریق است؛
و دیگران می‌آیند و جایشان را می‌گیرند.

۲۰ خدا هرگز مردم درستکار را ترک نمی‌کند
و به شریران کمک نمی‌نماید.
۲۱ لبانت را از خنده پُر می‌سازد تا از خوشی فریاد بزنی.
۲۲ بدخواهانت را شرمنده
و خانهٔ شریران را ویران می‌کند.

ایّوب

۹ ۱-۲ همهٔ اینها را که گفتی می‌دانم و قبلاً هم
شنیده‌ام.
امّا انسان فانی چطور می‌تواند در برابر خدا راست و
نیک باشد؟
۳ چه کسی می‌تواند با خدا بحث کند؟
کسی قادر نیست از هزار سؤالی که می‌کند،
یکی را هم جواب بدهد.
۴ زیرا خدا دانا و تواناست
و کسی نمی‌تواند در برابر او مقاومت کند.
۵ بی‌خبر کوهها را منتقل می‌سازد
و با خشم و غضب، آنها را واژگون می‌کند.
۶ زمین را از جایش تکان می‌دهد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و پایه‌های آن را به لرزه می‌آورد.
۷ اگر به آفتاب فرمان بدهد، طلوع نمی‌کند
و ستارگان در شب نمی‌درخشند.
۸ به تنهایی آسمانها را گسترانید
و بر امواج دریا خرامید.
۹ دُب اکبر، جبار، ثریا
و ستارگان جنوب را آفرید.
۱۰ عقل ما از درک کارهای بزرگ
و بی‌شمار او عاجز است.

۱۱ از کنار من می‌گذرد و من نمی‌توانم او را ببینم.
حرکت می‌کند و من احساس نمی‌کنم.
۱۲ هرچه را بخواهد می‌برد و کسی نمی‌تواند مانع او شود
و بگوید که چه می‌کنی؟
۱۳ خدا از خشم خود دست نمی‌کشد
و دشمنان خود را که به هیولای دریایی کمک کردند،
پایمال می‌سازد.
۱۴ پس من چطور می‌توانم با او بحث کنم؟
۱۵ هر چند گناهی ندارم، ولی چیزی نمی‌توانم بگویم؛
جز اینکه از خدایی که داور من است، طلب رحمت
کنم.
۱۶ حتّی اگر مرا بگذارد که حرفی بزنم،
یقین ندارم که به سخنان من گوش بدهد.
۱۷ او تُندباد را می‌فرستد و مرا پراکنده می‌سازد
و بدون جهت به زخمهایم می‌افزاید.
۱۸ مرا نمی‌گذارد که نفس بکشم
و زندگی مرا با تلخی پُر می‌سازد.
۱۹ با او یارای مقابله ندارم، زیرا قادر و تواناست.
اگر به دادگاه شکایت کنم، چه کسی می‌تواند او را
احضار کند؟
۲۰ اگر بی‌گناه هم باشم، سخنان زبانم مرا محکوم می‌سازد
و هر چیزی که بگویم، مرا مجرم می‌کند.
۲۱ گرچه گناهی ندارم، امّا برای من فرقی نمی‌کند،
زیرا از زندگی سیر شده‌ام.
۲۲ خدا بی‌گناه و گناهکار را یکسان از بین می‌برد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۳ وقتی مصیبتی برسد و بی‌گناهی را ناگهان هلاک کند،
خدا می‌خندد.
۲۴ اختیار زمین را به دست مردم شریر داده و چشمان
قضات را کور کرده است.
اگر خدا این کار را نکرده،
چه کسی کرده است؟

۲۵ زندگی من سریعتر از پیک تیزرو می‌گذرد، بدون آن که
روی خوشی را ببینم.
۲۶ سالهای عمرم مانند کشتیهای تندرو
و همچون عقابی که بر شکار خود فرود می‌آید، به
سرعت سپری می‌شوند.
۲۷ اگر خندان باشم و سعی کنم که غمهای خود را از یاد
ببرم، چه فایده؟
۲۸ زیرا می‌ترسم که مبادا غم و رنج، دوباره به سراغ من
بیایند
و می‌دانم که خدا مرا خطاکار می‌شمارد.
۲۹ پس اگر محکوم می‌شوم، چرا بی‌جهت تلاش کنم؟
۳۰ هیچ شوینده‌ای نمی‌تواند گناهان مرا بشوید.
۳۱ تو مرا در گل و لای و کثافت فرو می‌بری
تا حتی لباس خودم از من نفرت کند.
۳۲ تو مانند من، انسانی فانی نیستی که بتوانم به تو جواب بدهم
و با تو به دادگاه بروم.
۳۳ کسی نیست که بین ما داوری کند
و ما را آشتی بدهد.
۳۴ اگر از مجازات من دست برداری
و هیبت تو مرا به وحشت نیاندازد،
۳۵ آنگاه می‌توانم بدون ترس با تو حرف بزنم،
امّا متأسفانه این‌طور نیست.

۱۰ از زندگی سیر شده‌ام،
بنابراین می‌خواهم از زندگی تلخ و زار خود ناله و
شکایت کنم.
۲ خدایا محکومم مَکن.
به من بگو چه گناهی کرده‌ام؟
۳ آیا رواست که به من ظلم نمایی،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از مخلوق خود نفرت کنی
و طرفدار نقشه‌های گناهکاران باشی؟
۴ آیا تو همه‌چیز را مانند ما می‌بینی؟
۵ آیا زندگی تو مانند زندگی ما کوتاه است
۶ پس چرا تمام گناهان مرا می‌شماری
و تمام خطاهایم را رقم می‌زنی؟
۷ خودت می‌دانی که من خطایی نکرده‌ام
و کسی نمی‌تواند مرا از دست تو نجات بدهد.

۸ تو مرا با دست خود آفریدی و شکل دادی
و اکنون می‌خواهی با همان دست مرا هلاک سازی.
۹ به‌خاطر داشته باش که تو مرا از گل ساختی
و دوباره به خاک برمی‌گردانی.
۱۰ تو به پدرم نیرو بخشیدی تا در رحم مادر تولیدم کند
و در آنجا مرا نشو و نما دادی.
۱۱ با پوست و گوشت پوشاندی
و استخوانها و رگ و پی مرا به هم بافتی.
۱۲ به من زندگی دادی و از محبّت بی‌پایانت برخوردارم کردی
و از روی احسان زندگی مرا حفظ نمودی.
۱۳ امّا اکنون می‌دانم که در تمام اوقات
تو مخفیانه نقشه می‌کشیدی تا به من صدمه بزنی.
۱۴ تو مراقب من بودی تا گناهی بکنم
و تو از بخشیدنم خودداری نمایی.
۱۵ هرگاه گناهی از من سر بزند بلافاصله مرا جزا می‌دهی،
امّا اگر کار درستی بکنم خیری نمی‌بینم.
شخص بدبخت و بیچاره‌ای هستم.
۱۶ اگر سرم را بلند کنم،
مانند شیری به من حمله می‌کنی
و با آزار دادن من قدرت خود را نشان می‌دهی.
۱۷ تو همیشه علیه من شاهد می‌آوری
و خشم تو بر من هر لحظه زیادتر می‌شود
و ضربات پی‌درپی بر من وارد می‌کنی.

۱۸ چرا مرا از رحم مادر به دنیا آوردی؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ای کاش می‌مُردم و چشم کسی مرا نمی‌دید.
۱۹ مثل اینکه هرگز به دنیا نیامده بودم،
از رحم مادر مستقیم به گور می‌رفتم.
۲۰ از زندگی من چیزی باقی نمانده است،
پس مرا به حال خودم بگذار تا دمی آسوده باشم.
۲۱ بزودی از دنیا می‌روم
و راه بازگشت برایم نیست.
۲۲ به جایی می‌روم که تاریکی و ظلمت و هرج و مرج
حکم فرماست
و خود روشنی هم تاریکی است.

صوفر

۱۱ **۱-۲ آیا کسی به این سخنان پوچ و بیهوده جواب نمی‌دهد؟**
آیا گزافه‌گویی، حق را به تو می‌دهد؟
۳ آیا با یاوه‌گویی می‌توانی دیگران را ساکت گردانی؟
آیا می‌خواهی وقتی‌که دیگران را مسخره می‌کنی، آنها
ساکت بمانند؟
۴ تو ادّعا می‌کنی که سخنانت حقیقت دارند و در حضور
خدا پاک هستی.
۵ امّا ای کاش خدا لب به سخن بگشاید و جواب تو را
بدهد
۶ و اسرار حکمت خود را برایت بیان کند،
زیرا حکمت خدا جنبه‌های زیادی دارد که دانستن آنها
برای انسان خیلی مشکل است.
بدان که خدا تو را کمتر از آن چه که سزاوار هستی،
جزا داده است.

۷ کسی نمی‌تواند حد و اندازهٔ عظمت
و قدرت خدای قادر مطلق را درک کند.
۸ آسمان، خدا را محدود نمی‌کند،
امّا فراتر از دسترس تو می‌باشد.
خدا دنیای مردگان را می‌شناسد امّا تو نه.
۹ عظمت خدا وسیع‌تر از زمین
و عمیقتر از دریاست
۱۰ اگر خدا تو را بگیرد و محاکمه کند،
چه کسی می‌تواند مانع او شود؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱ زیرا کارهای هیچ‌کسی از او پوشیده نیست
و می‌داند چه کسی گناهکار است.
۱۲ شخص احمق وقتی حکیم می‌شود
که الاغ وحشی انسانی بزاید.

۱۳ اکنون اگر با قلب صاف و پاک، دست دعا به سوی
خدا بلند کنی،
۱۴ از بدی و گناه بپرهیزی و شرارت را به خانه‌ات راه
ندهی،
۱۵ آن وقت می‌توانی با سربلندی و با اطمینان کامل و بدون
ترس، با دنیا روبه‌رو شوی.
۱۶ همهٔ مصیبتها را فراموش می‌کنی
و آنها همچون آبِ رفته به‌خاطر نمی‌آیند.
۱۷ زندگی‌ات درخشانتر از آفتاب نیمروز
و تاریکی آن مثل صبح روشن می‌شود.
۱۸ با امید و اطمینان خاطر زندگی می‌کنی
و در راحت و آسایش به سر می‌بری.
۱۹ از دشمنانت نخواهی ترسید؛
مردم بسیاری از تو کمک خواهند خواست.
۲۰ امّا چشمان بدکاران کور
و راه گریز از هر سو به رویشان بسته می‌شود
و تنها امیدشان مرگ می‌باشد.

۱۲

ایّوب

۱–۲ آیا فکر می‌کنید که شما صدای
همهٔ مردم هستید؟
و اگر بمیرید، حکمت هم با شما می‌میرد؟
۳ امّا بدانید که من هم به اندازهٔ شما عقل دارم
و از شما کمتر نیستم.
چیزهایی را که گفتید هرکسی می‌داند.
۴ در گذشته، هرگاه نزد خدا دعا می‌کردم، او دعای مرا
اجابت می‌فرمود،
امّا اکنون، درحالی‌که گناهی ندارم،
حتّی دوستانم به من می‌خندند و مسخره‌ام می‌کنند.
۵ آنهایی که آسوده و آرامند به مصیبت‌زدگان توهین می‌کنند
و به افتادگان لگد می‌زنند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶ امّا خانهٔ دزدان و کسانی‌که خدا را خشمگین می‌سازند،
در امان می‌باشند.
آنها به قدرت خود متّکی هستند نه به خدا.

۷-۹ چیزهایی را که شما می‌گویید، اگر از حیوانات
بپرسید، به شما می‌آموزند.
اگر از پرندگان سؤال کنید، به شما جواب می‌دهند.
نباتات زمین برایتان بیان می‌کنند؛
و حتّی ماهیان به شما می‌گویند که دست پُر قدرت خدا
همه‌چیز را آفریده است.
۱۰ زندگی هر موجود زنده
و نَفَس تمام بشر در دست اوست.
۱۱ همان‌طور که با زبان مزهٔ غذاهای خوب را می‌چشیم
با گوش هم کلام حقیقت را تشخیص می‌دهیم.

۱۲-۱۳ اشخاص پیر دانا هستند،
امّا خدا دانا و تواناست.
اشخاص پیر بصیرت دارند،
ولی خدا دارای بصیرت و قدرت است.
۱۴ آنچه را که خدا خراب کند، هیچ‌کسی نمی‌تواند آباد
نماید.
اگر خدا کسی را به زندان بیاندازد، کسی نمی‌تواند او
را آزاد کند.
۱۵ هرگاه باران را متوقّف سازد، زمین خشک می‌شود
و اگر توفان را بفرستد، زمین را زیر آب غرق می‌کند.

۱۶ بلی، خدا دانا و تواناست
و اختیار فریب‌دهندگان و فریب‌خوردگان در دست
اوست.
۱۷ او حکمت حاکمان را از ایشان می‌گیرد
و کارهای رهبران را مانند احمقان می‌سازد.
۱۸ پادشاهان را خلع و اسیر خود می‌کند.
۱۹ کاهنان را حقیر و زورمندان را سرنگون می‌سازد.
۲۰ قدرت سخن معتمدان
و فهم اشخاص پیر را از بین می‌برد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۱ حاکمان را ذلیل و زورمندان را حقیر می‌کند.
۲۲ چیزهایی را که تاریک و مبهم هستند روشن می‌سازد.
۲۳ به ملّتها قوّت و نیرو می‌بخشد و سپس آنها را از بین
می‌برد.
به تعدادشان می‌افزاید و سپس آنها را به دست دشمن
می‌سپارد.
۲۴ حکمت رهبران را از آنها می‌گیرد
و آنها را در بیابان آواره می‌سازد.
۲۵ در تاریکی، کورمال‌کورمال راه می‌روند و مانند
مستان، افتان و خیزان قدم می‌زنند.

۱۳ چیزهایی را که بیان کردید، من قبلاً دیده و
شنیده بودم.
۲ هر چیزی را که شما می‌دانید، من هم می‌دانم
و از شما کمتر نیستم.
۳ امّا می‌خواهم که با قادر مطلق صحبت کنم
و با او بحث نمایم.
۴ ولی شما حقیقت را با دروغ می‌پوشانید
و طبیبان بی‌کفایتی هستید.
۵ اگر به راستی عاقل می‌بودید، حرفی نمی‌زدید.

۶ حالا به دلایل من توجّه کنید و به سخن من گوش
بدهید.
۷ چرا دروغ می‌گویید
فکر می‌کنید که دروغ شما منفعتی برای خدا دارد؟
۸ می‌خواهید به بهانهٔ طرفداری از او، حقیقت را بپوشانید
و ادّعای خود را ارائه نمایید.
۹ اگر خدا از نزدیک به شما نگاه کند، آیا چیز خوبی در
شما پیدا می‌کند؟
آیا می‌توانید او را هم مثل انسانها فریب بدهید؟
۱۰ بدانید که اگر از این کار دست نکشید،
خدا شما را جزا خواهد داد.
۱۱ و قدرت او شما را به وحشت می‌اندازد.
۱۲ دلایل شما بی‌معنی
و ادّعایتان مانند دیوارهای گِلی سُست و بی‌اساس
است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳ پس خاموش باشید و به من فرصت بدهید که حرف
خود را بزنم
و بعد هرچه می‌خواهد بشود!

۱۴ با این کار، جان خود را به خطر می‌اندازم.
۱۵ هیچ امیدی ندارم. گرچه خدا مرا بکشد،
در حضور او از خود دفاع خواهم کرد.
۱۶ ممکن است با راستگویی خود نجات یابم،
چون شخص بی‌گناهی هستم، با جرأت در پیشگاه
خدا می‌ایستم.
۱۷ اکنون به سخنان من گوش بدهید و به توضیحات من
توجّه کنید.
۱۸ ادّعای من این است:
من می‌دانم که تبرئه می‌شوم.

۱۹ خدایا آیا برای متّهم کردن من می‌آیی؟
اگر چنین است، من آماده‌ام تا ساکت شوم و بمیرم.
۲۰ خدایا، از تو فقط دو تقاضا دارم و اگر آنها را اجابت
فرمایی،
آنگاه می‌توانم با تو روبه‌رو شوم.
۲۱ از مجازات من دست بردار و با هیبت خود مرا به
وحشت نینداز.

۲۲ خدایا اول تو حرف بزن و من پاسخ خواهم داد،
یا اجازه بده حرف خود را بزنم و آن وقت جواب مرا بده.
۲۳ به من بگو که گناه و تقصیر من چیست
و خطاهای مرا نشان بده.

۲۴ چرا روی خود را از من می‌پوشانی؟
چرا با من مثل دشمن خودت برخورد می‌کنی؟
۲۵ آیا تو سعی می‌کنی مرا بترسانی؟ من چیزی بیشتر از یک
برگ نیستم؛
آیا به یک پَرِ کاه حمله می‌کنی؟

۲۶ تو اتّهامات تلخی را علیه من می‌آوری،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

حتّی برای گناهانی که در جوانی مرتکب شدم.
۲۷ پاهایم را در زنجیر می‌گذاری
و هر قدمی که برمی‌دارم مراقب من هستی.
۲۸ در نتیجه مانند چوبِ پوسیده
و لباسِ بید خورده نابود می‌شوم.

۱۴ انسان که از زن زاییده می‌شود،
عمرش کوتاه و سراسر زحمت است.
۲ همچون گُل می‌شکفد و بزودی پژمرده می‌شود
و مانند سایه‌ای زودگذر و ناپایدار است.
۳ پس ای خدا، چرا بر چنین موجودی این‌قدر سخت می‌گیری
و از او بازخواست می‌کنی؟
۴ هیچ‌کس نمی‌تواند از یک چیز ناپاک
چیزی پاک به دست آورد.
۵ طول عمر و شمارهٔ ماههای عمرش را
تو از پیش تعیین نموده‌ای
و کسی نمی‌تواند آن را تغییر بدهد.
۶ پس از خطای او چشم بپوش و او را به حال خودش بگذار
تا پیش از اینکه با زندگی وداع کند، لحظه‌ای آسوده باشد.
۷ برای یک درخت این امید هست که اگر قطع گردد،
دوباره سبز شود
و شاخه‌های تازهٔ دیگری بیاورد.
۸ هرچند ریشه‌اش در زمین کهنه شود
و تنه‌اش در خاک بپوسد،
۹ وقتی رطوبت آب به آن برسد، باز هم دوباره مثل یک
نهال تازه جوانه می‌زند و شکوفه می‌آورد.
۱۰ امّا انسان وقتی‌که مُرد فاسد می‌شود
و از بین می‌رود و کجایند آنها؟
۱۱ مانند آب دریا که بخار می‌شود
و رودخانه‌ای که خشک می‌گردد،
۱۲ انسان هم به خواب ابدی فرو می‌رود
و تا نیست شدن آسمانها برنمی‌خیزد
و کسی او را بیدار نمی‌کند.
۱۳ ای کاش مرا تا وقتی‌که غضبت فرو نشیند
در زیر خاک پنهان می‌کردی؛
و باز مرا در یک زمان معیّن دوباره به یاد می‌آوردی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴ وقتی انسان می‌میرد، آیا دوباره زنده می‌شود؟
امّا من در انتظار آن هستم که روزهای سخت زندگی‌ام
پایان یابد
و دوران شادکامی فرا رسد.
۱۵ آن وقت تو مرا صدا می‌زنی و من جواب می‌دهم
و تو از دیدن این مخلوقت خوشحال می‌شوی.
۱۶ تو مراقب هر قدم من می‌باشی
و گناهانم را در نظر نمی‌گیری.
۱۷ مرا از گناه پاک می‌سازی
و خطاهایم را می‌پوشانی.

۱۸ زمانی می‌رسد که کوهها فرو می‌ریزند و از بین می‌روند.
سنگها از جایشان کنده می‌شوند،
۱۹ آب، سنگها را می‌ساید
و سیلابها خاک زمین را می‌شوید.
به همین ترتیب تمام امیدهای انسان را نقش برآب
می‌سازی.
۲۰ تو بر او غالب می‌شوی، و او را به چنگ مرگ می‌فرستی
و برای ابد از بین می‌بری.
۲۱ اگر فرزندانش به جاه و جلال برسند، او آگاه نمی‌شود
و هرگاه خوار و حقیر گردند، بازهم بی‌اطّلاع می‌ماند.
۲۲ او فقط درد خود را احساس می‌کند
و برای خود ماتم می‌گیرد.

مکالمهٔ دوم
(۳۴:۲۱-۱:۱۵)

الیفاز:

۱۵ ۱-۲ ایّوب، آیا شخص عاقلی مانند تو، باید
سخنان احمقانه بگوید! کلام تو پوچ و مثل باد
هواست.
۳ با این‌گونه سخنان بی‌معنی، نمی‌توانی از خود دفاع کنی.
۴ تو از خدا نمی‌ترسی
و به او احترام نمی‌گذاری.
۵ حرفهایی که می‌زنی گناهانت را آشکار می‌کند؛
و با حیله و نیرنگ صحبت می‌کنی.
۶ هر سخن زبانت تو را محکوم می‌کند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و برضد تو شهادت می‌دهد.

۷ آیا فکر می‌کنی اولین انسانی که به دنیا آمد، تو بودی؟
آیا تو پیش از کوهها به وجود آمده‌ای؟
۸ آیا تو از نقشهٔ مخفی خدا آگاه بوده‌ای؟
آیا تو عاقلترین مرد روی زمین هستی؟
۹ چیزی نیست که تو بدانی و ما ندانیم.
۱۰ ما حکمت و دانش را از اشخاص مو سفید و سالخورده
که سنشان زیادتر از سن پدر توست، آموختیم.

۱۱ خدا به تو تسلّی می‌بخشد و تو آن را رد می‌کنی.
ما از طرف خدا با نرمی با تو حرف زدیم،
۱۲ امّا تو مضطرب شده‌ای و از چشمانت خشم و غضب می‌بارد.
۱۳ تو با این حرفهایت نشان می‌دهی که برضد خدا هستی.

۱۴ آیا انسان می‌تواند، واقعاً پاک باشد
و یا کسی می‌تواند با خدا راست باشد؟
۱۵ خدا حتّی به فرشتگان خود هم اعتماد نمی‌کند
و آسمانها نیز در نظر او پاک نیستند،
۱۶ چه رسد به انسان فاسد و ناچیز
که شرارت را مثل آب می‌نوشد.

۱۷ اکنون به من گوش بده تا آنچه را که می‌دانم به تو بگویم.
۱۸ اینها حقایقی هستند
که من از اشخاص دانشمند و حکیم آموختم
که نیاکانشان آنها را مخفی نکردند.
۱۹ در آن وقت بیگانه‌ای در سرزمینشان نبود
که آنها را از راه راست منحرف کند.

۲۰ اشخاص شریر که به دیگران ظلم می‌کنند
در سراسر عمر خود در عذاب هستند.
۲۱ صداهای ترسناک در گوششان می‌پیچد.
در وقتی‌که فکر می‌کنند آسوده و آرام است، ناگهان
مورد حملهٔ غارتگران قرار می‌گیرند.
۲۲ امید فرار از تاریکی برایشان نیست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و عاقبت با شمشیر هلاک می‌شوند.
۲۳ برای یک لقمهٔ نان آواره می‌شوند
و می‌دانند آینده‌ای تاریک در پیش‌رو دارند.
۲۴ مصیبت و بدبختی مثل پادشاهی که برای جنگ آماده باشد
آنها را به وحشت می‌اندازد.

۲۵ زیرا دست خود را برضد خدا دراز کرده‌اند
و با او می‌جنگند.
۲۶ با گستاخی سپر خود را به دست گرفته،
به او حمله می‌کنند.
۲۷ آنها هرچند از مال دنیا بی‌نیاز باشند،
۲۸ امّا سرانجام در شهرهای ویران
و خانه‌های غیر مسکون که در حال فروریختن هستند،
به سر خواهند برد.
۲۹ ثروتشان برباد می‌رود
و چیزی برایشان باقی نمی‌ماند.
۳۰ نمی‌توانند از تاریکی فرار کنند
و مانند درختی که آتش بگیرد و شاخه‌هایش بسوزد و
شکوفه‌هایش دستخوش باد شود،
دار و ندار خود را از دست می‌دهند.
۳۱ ایشان نباید با چیزهای بیهوده و ناپایدار خود را فریب دهند،
زیرا نصیب ایشان بیهودگی خواهد بود.
۳۲ و پیش از آن که چشم از جهان بپوشد،
برایش معلوم می‌شود که تکیه کردن به چیزهای فانی
بیهوده است.
۳۳ مانند تاک که غوره‌هایش پیش از رسیدن بریزند
و مانند درخت زیتون که شکوفه‌هایش ریخته‌اند،
بی‌ثمر می‌گردد.
۳۴ اشخاص بی‌خدا، بی‌کس خواهند ماند
و خانهٔ رشوه‌خواران در آتش می‌سوزد.
۳۵ آنها برای شرارت نقشه می‌کشند
و دلهایشان پُر از مکر و حیله است.

ایّوب

۱۶

۱-۲ من این سخنان را بسیار شنیده‌ام.
تسلّی شما مرا زیادتر عذاب می‌دهد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳تا به کی به این حرفهای بیهوده ادامه می‌دهید؟
آیا شما باید همیشه حرف آخر را بزنید؟
۴اگر من هم به جای شما بودم
می‌توانستم چنین سخنانی بگویم
و به عنوان اعتراض
سر خود را تکان بدهم.
۵امّا من شما را نصیحت می‌کردم
و با سخنان گرم، شما را تسلّی می‌دادم.

۶هرچه بگویم، از درد و رنج من کاسته نمی‌شود
و اگر هم ساکت بمانم، دردم دوا نخواهد شد.
۷زیرا تو ای خدا، مرا از زندگی خسته کرده‌ای
و خانواده‌ام را از بین برده‌ای.
۸ تو عرصه را بر من تنگ کردی و دشمن من شدی.
من لاغر و استخوانی شده‌ام
و مردم این را نتیجهٔ گناهان من می‌دانند.

۹تو با خشم خود، گوشت بدنم را پاره کرده‌ای،
با دیدهٔ نفرت به من نگاه می‌کنی و مرا دشمن خود
می‌پنداری.
۱۰مردم مرا مسخره می‌کنند
و به دور من جمع شده به روی من سیلی می‌زنند.
۱۱خدا مرا به دست مردم ظالم و شریر سپرده است.
۱۲من زندگی آرام و آسوده‌ای داشتم،
امّا او گلوی مرا گرفت
و مرا تکه‌تکه کرد.
حالا هم مرا هدف خود قرار داده،
۱۳تیرهای خود را از هر سو به سوی من پرتاب می‌کند،
مرا زخمی می‌کند
و رحمی نشان نمی‌دهد.
۱۴او مانند یک جنگجو حمله می‌کند
و پی‌درپی مرا زخمی می‌کند.

۱۵لباس سوگواری پوشیده
و در خاک ذلّت نشسته‌ام.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶ از بس گریه کرده‌ام، چشمانم سرخ شده
و دیدگانم را تاریکی فراگرفته است.
۱۷ امّا من شخص شریری نیستم
و دعای من از صمیم قلب است.

۱۸ ای زمین، خون مرا مپوشان
و مگذار فریاد عدالت‌خواهی من خاموش گردد.
۱۹ شاهد من در آسمان است
و برای من شفاعت می‌کند.
۲۰ دوستان من مسخره‌ام می‌کنند،
امّا من سیل اشک را در حضور خدا جاری می‌سازم
۲۱ و نزد او التماس می‌کنم که به عنوان یک دوست به من
گوش بدهد
و حرفهای مرا بشنود.
۲۲ زیرا بزودی می‌میرم و به جایی می‌روم
که از آنجا امید بازگشت نیست.

۱۷ روح من شکسته و عمر من به پایان رسیده
و پایم به لب گور رسیده است.
۲ در همه‌جا می‌بینم که چگونه مردم مرا مسخره می‌کنند.
۳-۴ خدایا، تو خودت شاهد من باش،
زیرا هیچ‌کس از من حمایت نمی‌کند، همه مرا
گناهکار می‌دانند،
تو هم آنها را کور کرده‌ای و نمی‌توانند حقیقت را درک
کنند.
نگذار که آنها بر من پیروز شوند.
۵ کسی‌که برای کسب منفعت از دوستان خود بدگویی
کند،
فرزندانش کور می‌شوند.
۶ خدا مرا مایهٔ تمسخر مردم ساخته
و آنها به رویم تف می‌کنند.
۷ چشمانم از غم تار گشته‌اند
و از من سایه‌ای بیش باقی نمانده است.
۸ آنانی که خود را درستکار می‌دانند، تعجّب می‌کنند؛
و آنها همگی مرا به بی‌خدایی متّهم کرده‌اند.
۹ اشخاص نیک در کارهای خوب پیشرفت می‌نمایند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و روزبه‌روز قویتر می‌گردند.
۱۰ اگر همه بیایید و در برابر من بایستید، گمان نمی‌کنم
که بتوانم شخص فهمیده‌ای در بین شما پیدا کنم.

۱۱ عمر من به پایان رسیده است
و آرزوهایم همه نقش بر آب شده‌اند.
۱۲ دوستانم می‌گویند: «از پی شامِ تاریک، روز روشن
می‌آید.»
امّا خودم می‌دانم که من همیشه در تاریکی باقی
خواهم ماند.
۱۳ یگانه آرزوی من این است که به دنیای مردگان بروم
و آنجا خانهٔ ابدی من باشد.
۱۴ گور را پدر
و کِرمی را که مرا می‌خورد، مادر و خواهر خود خواهم
خواند.
۱۵ امید من کجاست؟
چه کسی آن را برایم پیدا می‌کند؟
۱۶ امید من با من به گور نمی‌رود
و با هم یک‌جا خاک نمی‌شویم.

بلدد

۱۸ ۱-۲ تا به کی می‌خواهی به این حرفها ادامه دهی؟
لحظه‌ای خاموش باش و به ما گوش بده تا بتوانیم
درست با هم صحبت کنیم.
۳ آیا تو فکر می‌کنی که ما مثل حیوانات، احمق و بی‌شعور
هستیم؟
۴ تو با خشمت به خودت صدمه می‌رسانی.
انتظار داری به‌خاطر اینکه تو خشمگین هستی،
زمین بلرزد و کوهها جابه‌جا شوند؟

۵ چراغ شخص بدکار، خاموش می‌شود
و شعلهٔ آتش او نوری نخواهد داشت.
۶ نور خانهٔ مرد شریر، به تاریکی تبدیل و چراغش خاموش
می‌شود.
۷ قدمهایش سست می‌شود
و او قربانی نقشه‌های خود می‌گردد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸-۹ به سوی دام گام برمی‌دارد
و پایش در تله می‌افتد و رها نمی‌شود.
۱۰ در سر راه او
دام و تله پنهان شده است.

۱۱ ترس و وحشت از هر سو بر او هجوم می‌آورد
و قدم به قدم او را تعقیب می‌کند.
۱۲ قحطی و گرسنگی نیروی او را از بین می‌برد
و مصیبت در سر راهش کمین می‌کند.
۱۳ به مرض کشنده گرفتار می‌شود
و در کام مرگ فرو می‌رود.
۱۴ از خانه‌ای که در آن آسوده بود، جدا می‌شود
و به دست جلاّد سپرده می‌شود.
۱۵ مسکنش با آتش گوگرد از بین می‌رود
و خانه‌اش خالی می‌شود.
۱۶ ریشه و شاخه‌هایش پژمرده و خشک شده، نابود
می‌گردند.
۱۷ خاطره‌اش از روی زمین محو می‌شود
و هیچ‌کس نام او را به یاد نمی‌آورد.
۱۸ از دنیای زندگان رانده شده،
به تاریکی انداخته می‌شود.
۱۹ در بین قومش نسلی از او باقی نمی‌ماند.
۲۰ مردم از غرب تا شرق از دیدن وضع او حیران می‌شوند
و وحشت می‌کنند.
۲۱ بلی، مردم گناهکار و کسانی‌که خدا را نمی‌شناسند
به این مصیبتها گرفتار می‌شوند.

ایّوب

۱۹ ۱-۲ تا به کی می‌خواهید با سخنانتان مرا عذاب
بدهید و دلم را بشکنید؟
۳ بارها به من اهانت کرده‌اید
و از رفتار خود با من خجالت نمی‌کشید.
۴ اگر من گناهی کرده باشم، ضرر آن به خودم می‌رسد
و به شما آسیبی نمی‌رساند.
۵ شما خود را بهتر و برتر از من می‌دانید
و مصیبتهای مرا نتیجهٔ گناه من می‌پندارید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶ درحالی‌که خدا این روز بد را بر سر من آورده
و به دام خود گرفتارم کرده است.
۷ حتّی وقتی از ظلمی که به من شده است، فریاد می‌زنم
و کمک می‌طلبم،
کسی به داد من نمی‌رسد.
۸ خدا راه مرا بسته و آن را تاریک کرده است
و امید رهایی از این وضع برای من نیست.
۹ او عزّت و اعتبار مرا از بین برد
و هرچه که داشتم از من گرفته.
۱۰ از هر طرف مرا خُرد نموده
و نهال آرزوهای مرا از ریشه کنده است.
۱۱ آتش غضب خود را بر من افروخته
و مرا دشمن خود می‌شمارد.
۱۲ لشکر خود را می‌فرستد
تا چادر مرا محاصره کنند.

۱۳ او خانواده‌ام را از من جدا کرد
و آشنایانم را با من بیگانه ساخت.
۱۴ خویشاوندان و دوستانِ نزدیک من، فراموشم کرده‌اند
۱۵ و مهمان خانه‌ام مرا از یاد برده است. کنیزان خانه‌ام مرا
نمی‌شناسند
و برای آنها بیگانه شده‌ام.
۱۶ خدمتکار خود را با زاری و التماس صدا می‌کنم،
امّا او جوابم را نمی‌دهد.
۱۷ زن من طاقت بوی دهان مرا ندارد
و برادرانم از من بیزار هستند.
۱۸ حتّی بچّه‌ها با حقارت به من می‌نگرند و مسخره‌ام
می‌کنند.
۱۹ دوستان صمیمی‌ام از من نفرت دارند
و کسانی را که دوست می‌داشتم، از من روی‌گردان
شده‌اند.
۲۰ از من فقط پوست و استخوان باقیمانده است
و به سختی از مرگ گریخته‌ام.
۲۱ شما دوستان من هستید، بر من رحم کنید،
زیرا دست خدا مرا به این روز انداخته است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۲ چرا شما هم مانند خدا مرا عذاب می‌دهید؟
چرا مرا به حال خودم نمی‌گذارید؟

۲۳ ای کاش سخنان مرا کسی به یاد می‌آورد
و در کتابی می‌نوشت
۲۴ و یا با قلم آهنین آنها را بر سنگی حک می‌کرد،
تا برای همیشه باقی بمانند.

۲۵ امّا می‌دانم که نجات‌دهندهٔ من در آسمان است
و روزی برای دفاع من به زمین خواهد آمد.
۲۶ یقین دارم که حتّی پس از آن که گوشت
و پوست بدنم بپوسند، خدا را می‌بینم.
۲۷ او برای من بیگانه نیست.
او را با همین چشمان خود خواهم دید.

۲۸ وقتی گفتید: «چگونه او را عذاب دهیم؟»
از حال رفتم. شما می‌خواستید با بهانه‌ای مرا متّهم
سازید.
۲۹ پس از شمشیر مجازات خدا بترسید
و بدانید که روز داوری خدا در انتظار شماست.

صوفر

۲۰ ۱-۲ ایّوب، سخنان تو مرا متأسف ساخته و دیگر
نمی‌توانم صبر کنم، مجبورم که جوابت را بدهم.
۳ سخنان تو توهین‌آمیز بودند،
امّا من می‌دانم که چگونه به تو جواب بدهم.

۴ می‌دانی که از زمان قدیم
از وقتی‌که انسان برای اولین بار بر زمین نهاده شد،
۵ سعادت و خوشی مردم بدکار، همیشه ناپایدار بوده
است.
۶ آنها هرقدر در زندگی پیشرفت کنند
و جاه و جلالشان سر به فلک بکشد،
۷ سرانجام مانند فضلهٔ خود دور انداخته شده، برای
همیشه نابود می‌گردند
و آشنایانشان می‌گویند:

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

«آنها کجا هستند؟»
۸ همچون خواب و خیال محو می‌شوند،
و دیگر دیده نخواهند شد
۹ بدکاران دیگر دیده نخواهند شد و از جایی که زندگی
می‌کردند برای همیشه ناپدید می‌گردند.
۱۰ فرزندانشان از مردم فقیر گدایی می‌کنند و همهٔ آنچه را
که از مردم بزور گرفته بودند، پس می‌دهند.
۱۱ بدنهایشان که زمانی جوان و نیرومند بود،
به گور می‌رود و خاک می‌شود.

۱۲–۱۳ آنها از شرارت لذّت می‌برند
و طعم آن، دهانشان را شیرین نگاه می‌دارد،
۱۴ امّا آنچه را که خورده‌اند، در شکمشان ترش کرده،
به زهرمار تبدیل می‌شود
۱۵ و ثروتی را که بلعیده‌اند، قی می‌کنند.
خدا همه را از شکمشان بیرون می‌کشد.
۱۶ آنچه را که خورده‌اند،
مانند زهر مار آنها را مسموم کرده، هلاک می‌سازد.
۱۷ آن‌قدر زنده نمی‌مانند
که از نعمات روغن زیتون، شیر و عسل بهره‌ای ببرند
۱۸ و از دارایی و اموال خود استفاده کنند
و لذّت ببرند.
۱۹ زیرا آنها به مردم مسکین ظلم نموده، مال ایشان را
غصب کردند
و خانه‌ای را که خودشان نساخته بودند، بزور گرفتند.
۲۰ در اندوختن ثروت، حریص هستند و قناعت ندارند.
۲۱ از مالی که دزدیده‌اند، چیزی برایشان باقی نمی‌ماند
و خوشبختی آنها از بین خواهد رفت.
۲۲ در اوج سعادت، ناگهان مصیبت و بدبختی بر سرشان
می‌آید
و رنج و مصیبت دامنگیرشان می‌شود.
۲۳ در وقتی که همه‌چیز دارند و شکمشان سیر است،
به غضب خدا گرفتار می‌شوند.
۲۴ از شمشیر آهنین فرار می‌کنند،
امّا هدف تیر برنزی قرار می‌گیرند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۵ وقتی تیر را از بدنشان بیرون می‌کشند،
نوک برّاق آن جگرشان را پاره می‌کند
و وحشت مرگ آنها را فرا می‌گیرد.
۲۶ همهٔ مال و ثروتی را که اندوخته‌اند، نابود می‌شود
و آتش ناگهانی، باقیماندهٔ دارایی آنها را از بین می‌برد.
۲۷ آسمانها گناهانشان را آشکار می‌سازند
و زمین برضد آنها گواهی می‌دهد.
۲۸ در اثر خشم خدا
همهٔ اموالشان تاراج می‌شود.

۲۹ این است سرنوشت مردم بدکار
که خدا برایشان تعیین کرده است.

ایّوب

۲۱

۱-۲ لطفاً به حرفهای من به دقّت گوش بدهید
تا دل من تسلّی یابد.
۳ به من فرصت بدهید تا حرفهای خود را بزنم
و بعد اگر خواستید، مسخره‌ام کنید.

۴ من از خدا شکایت دارم نه از انسان،
به همین دلیل صبر و طاقتم را از دست داده‌ام.
۵ به من نگاه کنید
و از تعجّب دست بر دهان بگذارید و ساکت باشید.
۶ وقتی مصیبت‌هایی را که بر سر من آمده است، به یاد می‌آورم،
تمام بدنم از وحشت به لرزه می‌افتد.

۷ چرا مردم بدکار تا سن پیری زنده می‌مانند
و به قدرت و جلال می‌رسند؟
۸ ایشان دارای فرزندان و نوه‌ها خواهند شد،
و شاهد رشد ایشان خواهند بود.
۹ خانه‌هایشان از هرگونه ترس و خطر در امان است
و خدا آنها را جزا نمی‌دهد.
۱۰ تعداد گلّه‌هایشان افزایش می‌یابد
و هیچ‌کدام آنها تلف نمی‌شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱ کودکانشان بیرون می‌روند و مانند گوسفندان رقص و
پایکوبی می‌کنند.
۱۲ با آواز دایره و رباب و نی، از خوشحالی سرود
می‌خوانند.
۱۳ بدکاران، عمر خود را در خوشبختی و کامرانی
می‌گذرانند
و با آسودگی و خاطرِ جمع از دنیا می‌روند.

۱۴ از خدا می‌خواهند که کاری به کارشان نداشته باشد
و مایل نیستند که راه راست خدا را بشناسند.
۱۵ می‌گویند: «قادر مطلق کیست که او را بندگی
نماییم؟
چه فایده که نزد او دعا کنیم؟»
۱۶ آنها ادّعا می‌کنند که سعادتشان نتیجهٔ سعی و کوشش
خود آنهاست،
امّا من با طرز فکرشان موافق نیستم.

۱۷ آیا تا به حال چراغ شریران خاموش شده
یا بلایی بر سرشان آمده است؟
آیا گاهی خدا آنها را از روی غضب خود جزا داده
است؟
۱۸ یا مثل کاهی در برابر باد
یا مانند خاک در برابر توفان پراکنده کرده است؟

۱۹ شما می‌گویید که خدا فرزندان گناهکاران را به عوض
آنها مجازات می‌کند،
امّا من می‌گویم که خدا باید خود گناهکار را جزا
بدهد،
تا بداند که خدا از گناه چشم نمی‌پوشد.
۲۰ خودشان باید نابودی خود را ببینند
و از جام غضب قادر مطلق بنوشند.
۲۱ آیا انسان پس از مرگ،
زمانی که شمارهٔ ماههایش به سر آیند،
نگران خانواده‌اش خواهد بود؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۲ آیا کسی می‌تواند به خدایی که داور عالم است، چیزی
بیاموزد؟

۲۳-۲۴ برخی از انسانها تا روز آخر زندگیشان از سلامتی
برخوردارند؛
آنها با خوشحالی در آسودگی می‌میرند.
آنها خوب تغذیه شده‌اند.
۲۵ برخی هم در بدبختی،
درحالی‌که لذّتی از زندگی نبرده‌اند، می‌میرند.
۲۶ امّا همه یکسان به خاک می‌روند
و خوراک کرمها می‌شوند.

۲۷ من افکار شما را می‌دانم و نقشه‌های کینه‌توزانه‌ای که
برای من می‌کشید.
۲۸ می‌گویید: «خانهٔ بزرگان و امیران چه شد
و آنهایی که کارشان همیشه شرارت بود، کجا
هستند؟»

۲۹ بروید از کسانی‌که دنیا را دیده‌اند بپرسید
و شرح سفر آنها را بخوانید.
۳۰ آنگاه خواهید دانست که عموماً اشخاص بدکار در روز
بد و مصیبت در امان می‌مانند
و از غضب خدا نجات می‌یابند.
۳۱ کسی نیست که شرایران را متّهم کند
و به سزای کارهایشان برساند.
۳۲ وقتی می‌میرند با احترام خاصی به خاک سپرده می‌شوند
و در آرامگاهشان نگهبان می‌گمارند.
۳۳ مردمِ بسیار جنازهٔ آنها را مشایعت می‌کنند،
حتّی خاک هم آنها را با خوشی می‌پذیرد.

۳۴ پس شما چطور می‌توانید با سخنان پوچ و بی‌معنی‌تان مرا
تسلّی بدهید؟
همهٔ جوابهای شما غلط و از حقیقت دورند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سومین مکالمه
(۲۳:۲۷-۱:۲۲)

الیفاز:

۲۲ ۱-۲آیا انسان فانی می‌تواند فایده‌ای به خدا
برساند؟
حتّی عاقلترین انسان، نمی‌تواند برای او مفید باشد.
۳ هرقدر که صالح و درستکار باشی، باز هم برای خدا
مفید نیستی
و بی‌عیب بودن تو برای او سودی ندارد.
۴ او تو را به‌خاطر تقوی و خداترسی تو،
مجازات نمی‌کند.
۵ گناهان تو بی‌شمار
و شرارت تو بسیار زیاد است،
۶ زیرا لباسهای دوستانت را که به تو بدهکار بودند، گرو گرفتی
و آنها را برهنه گذاشتی.
۷ به تشنگانِ خسته آب ندادی
و نان را از گرسنگان دریغ کردی.
۸ با استفاده از قدرت
و مقامت صاحب زمین شدی.
۹ تو نه تنها به بیوه زنان کمک نکردی،
بلکه مال یتیمان را هم خوردی و به آنها رحم
ننمودی.
۱۰ بنابراین در دامهای وحشت گرفتار شده‌ای
و بلای ناگهانی بر سرت آمده است.
۱۱ در ظلمت و ترس به سر می‌بری
و بزودی سیلاب فنا تو را در خود فرو می‌برد.

۱۲ خدا بالاتر از آسمانهاست.
ستارگان را بنگر که چقدر دور و بلند هستند.
۱۳ با این‌همه تو می‌گویی که خدا چطور می‌تواند،
از پس ابرهای تیره و غلیظ شاهد کارهای من باشد و
مرا داوری کند.
۱۴ ابرهای ضخیم او را احاطه کرده است
و از بالای گنبد آسمان که بر آن می‌خرامد، نمی‌تواند
مرا ببیند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵ آیا می‌خواهی راهی را دنبال کنی
که گناهکاران در گذشته از آن پیروی می‌کردند؟
۱۶ آنها به مرگ نابه‌هنگام گرفتار شدند
و اساس و بنیادشان را سیلاب فنا ویران کرد.
۱۷ زیرا آنها به قادر مطلق گفتند:
«با ما کاری نداشته باش. تو نمی‌توانی به ما کمک کنی.»
۱۸ درحالی‌که خدا خانه‌هایشان را از هرگونه نعمت پر کرده بود.
به همین جهت، من خود را از راه ایشان دور می‌کنم.
۱۹ وقتی شریران هلاک می‌شوند،
اشخاص صالح و بی‌گناه شادی می‌کنند و می‌خندند
۲۰ و می‌گویند: «بدخواهان ما از بین رفتند
و دارایی و مالشان در آتش سوخت.»

۲۱ پس ای ایّوب،
با خدا آشتی کن و از دشمنی با او دست بردار؛
تا از برکات او برخوردار شوی.
۲۲ تعالیم او را بپذیر
و کلام او را در دلت حفظ کن.
۲۳ اگر به سوی خدا بازگردی
و بدی و شرارت را در خانه‌ات راه ندهی،
آنگاه زندگی گذشته‌ات به تو بازمی‌گردد.
۲۴ طلایت را دور بینداز،
طلای نابت را در بستر خشک رودخانه بینداز.
۲۵ آن وقت خود خداوند طلای خالص
و نقرهٔ تو خواهد بود.
۲۶ آنگاه پیوسته به او اعتماد خواهی نمود
و از وجود او لذّت خواهی برد.
۲۷ وقتی به حضور او دعا کنی، دعایت را می‌پذیرد
و می‌توانی نذرهایت را بجا آوری.
۲۸ هر تصمیمی که بگیری، در انجام آن موفّق می‌شوی
و راههایت همیشه روشن می‌باشند.
۲۹ خدا مردمان حلیم و فروتن را سرفراز
و اشخاص متکبّر را خوار و ذلیل می‌سازد.
۳۰ پس اگر درستکار بمانی و گناه نکنی،
او تو را نجات خواهد داد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایّوب

۲۳

۱-۲من هنوز هم از خدا شکایت دارم و نزد او ناله می‌کنم.

امّا با این‌همه او از آزار من دست بردار نیست.
۳ ای کاش می‌دانستم که خدا را در کجا می‌توانم بیابم
تا نزد تخت او بروم.
۴ دعوای خود را به پیشگاه او عرضه می‌کردم
و دلایل خود را به او می‌گفتم.
۵ آنگاه می‌دانستم به من چه جواب می‌دهد
و چه می‌گوید.
۶ آیا از قدرت و عظمت خود علیه من استفاده می‌کند؟
نه، یقین دارم که به سخنان من گوش می‌دهد.
۷ چون من شخص درستکاری هستم، می‌توانم با او
گفت‌وگو کنم
و او که داور من است، مرا برای همیشه تبرئه خواهد
کرد.

۸ امّا جستجوی من بی‌فایده است،
او را نه در شرق پیدا می‌کنم و نه در غرب.
۹ کارهای دست او را در شمال و جنوب می‌بینم،
امّا خودش دیده نمی‌شود.
۱۰ او هر قدمی که برمی‌دارم می‌بیند
و وقتی‌که مرا آزمایش کند، مانند طلای ناب بیرون
می‌آیم.
۱۱ من با ایمان کامل راه او را دنبال نموده
و از راه او انحراف نورزیده‌ام.
۱۲ اوامر او را بجا آورده
و کلام او را چون گنجی در دل خود نگاه داشته‌ام.

۱۳ او تغییر نمی‌پذیرد
و هیچ‌کس نمی‌تواند او را از تصمیمی که می‌گیرد، باز
دارد.
۱۴ او نقشه‌ای را که برای من کشیده است، عملی می‌سازد
و این تنها یکی از نقشه‌های اوست.
۱۵ وقتی به این چیزها فکر می‌کنم، از حضور او وحشت
می‌کنم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶ خدای قادر مطلق جرأت مرا از بین برده
و مرا هراسان ساخته است.
۱۷ ای‌کاش فقط می‌توانستم در تاریکی ناپدید شوم و ظلمت
غلیظ رویم را بپوشاند.

۲۴ چرا خدا وقتی را برای داوری تعیین نمی‌کند؟

تا به کی بندگان او انتظار بکشند؟

۲ مردم شریر حدودِ زمین را تغییر می‌دهند تا زمین زیادتری
به دست آورند.
گلّهٔ مردم را می‌دزدند و به چراگاهِ خود می‌برند.
۳ الاغانِ یتیمان را می‌ربایند
و گاو بیوه زنان را گرو می‌گیرند.
۴ مردم مسکین را از حق خود محروم می‌سازند
و نیازمندان از ترس آنها خود را مخفی می‌کنند.

۵ مردم فقیر، مانند الاغهای وحشی
به‌خاطر به دست آوردن خوراک برای خود و فرزندان
خود،
در بیابان زحمت می‌کشند.
۶ در کشتزاری که مال خودشان نیست درو می‌کنند
و در تاکستان شریران خوشه می‌چینند.
۷ شبها برهنه و بدون لباس در سرما می‌خوابند.
۸ در زیر بارانِ کوهستان خیس می‌شوند
و در بین صخره‌ها پناه می‌برند.

۹ اشخاص ظالم، کودکان یتیم را از آغوش مادرانشان
می‌ربایند
و اطفال فقیران را در مقابل قرض خود گرو می‌گیرند.
۱۰ این مردم مسکین، برهنه و با شکم گرسنه
محصول دیگران را حمل می‌کنند.
۱۱ در کارخانه‌ها روغنِ زیتون می‌کشند و شراب می‌سازند،
بدون آن که خودشان مزهٔ آن را بچشند.
۱۲ صدای ناله و فریاد ستمدیدگان و زخمیانِ در حال
مرگ، از شهر به گوش می‌رسد که کمک
می‌طلبند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

امّا خدا به نالهٔ آنها توجّه نمی‌کند.
۱۳ کسانی هستند که برضد نور طغیان می‌کنند!
راه آن را نمی‌شناسند و در آن راه نمی‌روند.
۱۴ آدمکشان، صبح زود برمی‌خیزند
تا مردم فقیر و محتاج را به قتل برسانند،
و در شب دزدی می‌کنند
۱۵ زانیان منتظر سپیده‌دَم هستند
و صورت خود را می‌پوشانند، بنابراین هیچ‌کس
نمی‌تواند آنها را ببیند.
۱۶ شبها برای دزدی به خانه‌های مردم نقب می‌زنند
و هنگام روز خود را پنهان می‌کنند و روی روشنی را
نمی‌بینند.
۱۷ شب تاریک برای آنها همچون روشنی صبح است،
زیرا سر و کارشان با وحشتِ تاریکی است.

صوفر

۱۸ شخص شریر دستخوش سیل و توفان می‌شود
و زمین او مورد لعنت خدا قرار می‌گیرد
و بی‌ثمر می‌ماند.
۱۹ خشکی و گرما، آب برف را تبخیر می‌کند
و گناهکاران در کام مرگ فرو می‌روند.
۲۰ حتّی مادرانشان هم آنها را از یاد می‌برند و فراموش
می‌کنند؛
و آنها همچون درختی شکسته، توسط کرمها خورده
می‌شوند.
۲۱ به زنان بدون فرزند آزار می‌رسانند
و به بیوه زنان احسان نمی‌کنند.
۲۲ خدا با قدرت خود ظالمان را نابود می‌سازد.
آنها ظاهراً موفّق به نظر می‌رسند، امّا در واقع امیدی در
زندگی ندارند.
۲۳ شاید خدا به آنها در زندگی امنیّت ببخشد
و از آنها حمایت کند، ولی همیشه مراقب رفتار آنهاست.
۲۴ برای مدّتی موفّق می‌شوند،
لیکن بزودی مثل علف، پژمرده می‌شوند
و مانند خوشه‌های گندم، قطع می‌گردند.
۲۵ چه کسی می‌تواند سخنان مرا تکذیب کند؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بلدد

۲۵ آنگاه بلدد شوحی جواب داد:
۲«سلطنت و هیبت از آن خداست
و او صلح را در آسمانها برقرار می‌کند.
۳کسی نمی‌تواند شمارهٔ فرشتگانی را که در خدمت او
هستند، بداند.
نور خدا بر همه‌کس و در همه‌جا می‌تابد.
۴آیا انسان فانی می‌تواند در نظر خدا پاک و بی‌عیب باشد؟
۵حتّی مهتاب و ستارگان در نظر او درخشنده
و پاک نیستند،
۶چه رسد به انسان خاکی که کِرمی بیش نیست.
زندگی انسان چه ارزشی در نظر خدا دارد؟»

ایّوب

۲۶ ۱-۲شما چه مددکاران خوبی
برای منِ مسکین و بیچاره هستید!
۳و با پندهای عالی و گفتار حکیمانه
مرا متوجّه حماقتم ساختید!
۴چه کسی به این سخنان شما گوش می‌دهد
و چه کسی این حرفها را به شما الهام کرده است؟

بلدد

۵ارواح مردگان، آبها و موجوداتی که در آنها زندگی می‌کنند،
در حضور خدا می‌لرزند.
۶در دنیای مردگان، همه‌چیز برای او آشکار است
و هیچ چیزی از نظر او پوشیده نیست.
۷خدا آسمان را در فضا پهن کرد
و زمین را بی‌ستون، معلّق نگه داشته است.
۸او ابرها را از آب پُر می‌سازد
و ابرها از سنگینی آن نمی‌شکافد.
۹روی ماهِ بدر را با ابر می‌پوشاند و از نظرها پنهان
می‌کند.
۱۰او افق را بر روی اقیانوسها کشید
و با آن تاریکی را از روشنایی جدا کرد.
۱۱وقتی او تهدید می‌کند، ستونهایی که آسمان را نگه می‌دارند
می‌لرزند و به ارتعاش درمی‌آیند.
۱۲با قدرت خود، دریای متلاطم را آرام می‌سازد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و با حکمت خود، هیولای دریایی را رام می‌کند.
۱۳ روح او آسمانها را زینت داده است
و دست او مار تیزرو را هلاک کرده است.
۱۴ اینها فقط قسمتی از کارهای بزرگ اوست؛
ما فقط زمزمه‌ای شنیده‌ایم.
چه کسی می‌تواند، در برابر قدرت عظیم او بایستد.»

ایّوب

۲۷ ۱-۲ به حیات خدای قادر مطلق که حق مرا
پایمال کرده
و زندگی را به من تلخ نموده است، قسم می‌خورم
۳ که تا جان به تن دارم و تا زمانی که خدا به من نَفَس
دهد،
۴ دهان من هیچ چیز شریرانه‌ای نخواهد گفت
و زبانم هرگز دروغ نخواهد گفت.
۵ من هیچ‌گاه حرف شما را تصدیق نمی‌کنم
و تا زمانی که بمیرم، ادّعای بی‌گناهی می‌کنم
۶ من هرگز از برحق بودن ادّعایم صرف‌نظر نخواهم کرد،
وجدان من پاک است.

۷ باشد تا کسانی‌که با من مخالفند و علیه من می‌جنگند،
مانند شریران و خطاکاران جزا ببینند.
۸ اگر خدا شخص بی‌خدا را هلاک کند و به زندگی‌اش
خاتمه بدهد،
چه امیدی برایش باقی می‌ماند؟
۹ آیا خدا فریادشان را در وقت سختی و مشکلات می‌شنود؟
۱۰ آنها باید از وجود قادر مطلق لذّت ببرند
و در همهٔ اوقات از او کمک بخواهند.

۱۱ بگذارید که دربارهٔ قدرت خدا شما را تعلیم دهم،
و نقشه‌های قادر مطلق را برایتان توضیح دهم.
۱۲ یقین دارم که خود شما هم تا اندازه‌ای از کارهای او
آگاه هستید،
پس چرا بیهوده سخن می‌گویید؟

صوفر

۱۳ این است سرنوشت مردم خطاکار و ظالم،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که خدای قادر مطلق برایشان تعیین فرموده است:
۱۴ این مردم دارای فرزندان زیادی می‌شوند،
امّا آنها یا با شمشیر به قتل می‌رسند
و یا از گرسنگی می‌میرند.
۱۵ کسانی هم که باقی بمانند، در اثر مرض و بلا به زیر
خاک می‌روند
که حتّی بیوه‌های آنها هم برای آنها گریه و ماتم نمی‌کنند.
۱۶ مردم خطاکار هرچند مثل ریگ دریا پول جمع کنند
و صندوقهای پُر از لباس داشته باشند،
۱۷ امّا عاقبت، اشخاصِ نیک پول آنها را مصرف می‌کنند
و لباس ایشان را می‌پوشند.
۱۸ آنها خانه‌هایی می‌سازند که
مانند تار عنکبوت و سایبانِ نگهبانان، دوامی ندارد.
۱۹ آنها ثروتمند به بستر می‌روند،
امّا وقتی بیدار می‌شوند و چشم باز می‌کنند، می‌بینند که
ثروتشان از دست رفته است.
۲۰ سیلاب وحشت آنها را فرا می‌گیرد
و توفانِ نیستی در شب آنها را با خود می‌برد.
۲۱ باد شرقی آنها را به هوا بلند می‌کند و از خانه‌هایشان
دور می‌سازد.
۲۲ با بی‌رحمی بر آنها که در حال فرار هستند می‌وزد.
۲۳ به‌خاطر مصیبتی که بر سر آنها آمده است،
دست می‌زنند و آنها را مسخره می‌کنند.

تلاش برای حکمت

۲۸ نقره از معدن استخراج می‌شود
و طلا را در کوره تصفیه می‌کنند.
۲ آهن را از زمین به دست می‌آورند
و مس را از ذوب کردن سنگها.
۳ مردم در اعماق تاریکی جستجو می‌کنند
و برای سنگهای معدنی تا دورترین نقطهٔ زمین به
جستجو می‌پردازند.
۴ فراتر از جایی که کسی زندگی کند
یا پای بشری به آنجا رسیده باشد
و از طنابها خود را آویزان کرده
به درون می‌روند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ سطح زمین خوراک به بار می‌آورد،
درحالی‌که در زیر هستهٔ همین زمین،
آتش مذاب نهفته است.
۶ سنگهای زمین دارای یاقوت
و خاک آن دارای طلا می‌باشد.
۷ نه پرندگان شکاری راه آن معادن را می‌دانند
و نه لاشخورها در بالای آنها پرواز کرده‌اند.
۸ شیر و حیوان درندهٔ دیگری
در آن جاها قدم نزده است.

۹ امّا مردم، سنگ خارا را می‌شکنند
و کوهها را از بیخ می‌کنند،
۱۰ صخره‌ها را می‌شکافند
و سنگهای نفیس به دست می‌آورند.
۱۱ سرچشمهٔ دریاها را می‌کاوند
و چیزهای نهفته را بیرون می‌آورند.
۱۲ امّا حکمت را در کجا می‌توان یافت
و دانش در کجا پیدا می‌شود؟

۱۳ انسان فانی راه آن را نمی‌داند
و در دنیای زندگان پیدا نمی‌شود.
۱۴ اعماق اقیانوس‌ها می‌گویند که
حکمت نزد ما نیست و در اینجا پیدا نمی‌شود.
۱۵ حکمت را نمی‌توان با طلا خرید
و ارزش آن بیشتر از نقره است،
۱۶ گرانبهاتر است از
طلا و جواهرات نفیس.
۱۷ طلا و الماس را نمی‌توان با حکمت برابر کرد
و با جواهر و طلای نفیس مبادله نمی‌شود.
۱۸ ارزش حکمت بمراتب بالاتر از مرجان
و بلور و گرانتر از لعل است.
۱۹ یاقوت کبود و طلای خالص را
نمی‌توان با حکمت مقایسه کرد.

۲۰ پس حکمت را از کجا می‌توان به دست آورد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و منشأ دانش کجاست؟
۲۱ حکمت از نظر تمام موجودات زنده پوشیده است
و حتّی پرندگان هوا نیز آن را نمی‌بینند.
۲۲ مرگ و نیستی ادّعا می‌کنند
که فقط شایعه‌ای از آن شنیده‌اند.

۲۳ تنها خدا راه حکمت را می‌شناسد
و می‌داند آن را در کجا می‌توان یافت.
۲۴ زیرا هیچ گوشهٔ زمین از او پوشیده نیست،
و هر چیزی را که در زیر آسمان است می‌بیند.
۲۵ خدا، به باد قدرت وزیدن می‌دهد
و حدود و اندازهٔ دریاها را تعیین می‌کند.
۲۶ به باران فرمان می‌دهد که در کجا ببارد
و برق و صاعقه در کدام مسیر تولید شوند.
۲۷ پس او می‌داند که حکمت در کجاست.
او آن را امتحان کرد، ارزش آن را دیده تأیید فرمود.

۲۸ آنگاه به بشر گفت:
«به یقین بدانید که ترس از خداوند، حکمت واقعی
و پرهیزکردن از شرارت، دانش حقیقی است.»

ایّوب به دفاع خود ادامه می‌دهد

۲۹ ایّوب به کلام خود ادامه داده گفت:
۲ ای کاش دوران سابق
و آن روزهایی که خدا مراقب و مواظب من بود،
دوباره می‌آمد.
۳ در آن روزها نور او بر من می‌تابید
و راه تاریک مرا روشن می‌کرد.
۴ آن وقت دوران کامرانی من بود
و از دوستی خدا برخوردار بودم.
۵ خدای قادر مطلق با من بود
و فرزندانم دور من جمع بودند.
۶ پاهای خود را با شیر می‌شستم
و از صخره‌ها برای من روغن زیتون جاری می‌شد.
۷ وقتی به دروازهٔ شهر می‌رفتم
و بر کرسی خود می‌نشستم،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸ جوانان برای من راه باز می‌کردند
و ریش‌سفیدان به احترام من برمی‌خاستند.
۹ رهبران شهر از حرف زدن باز می‌ایستادند و سکوت می‌کردند.
۱۰ حتّی شخصیّت‌های مهم با دیدن من ساکت می‌شدند.

۱۱ هرکسی که مرا می‌دید
و سخنان مرا می‌شنید، مرا ستایش می‌نمود.
۱۲ زیرا من به داد مردم فقیر می‌رسیدم
و به یتیمانِ بی‌کس کمک می‌کردم.
۱۳ کسانی‌که در حال مرگ بودند، برایم دعا می‌کردند
و با کار نیک، دل بیوه زنان را شاد می‌ساختم.
۱۴ کارهای خود را از روی عدل و انصاف انجام می‌دادم.
۱۵ برای کورها چشم
و برای مردم لَنگ، پا بودم.
۱۶ از نیازمندان مثل یک پدر دستگیری می‌کردم
و از حق غریبان دفاع می‌نمودم.
۱۷ دندانهای نیش ظالمان را می‌شکستم
و شکار را از دهنشان می‌گرفتم.

۱۸ آرزو داشتم که بعد از یک عمر شاد و طولانی،
به آسودگی در خانهٔ خود بمیرم.
۱۹ مثل درختی بودم که ریشه‌اش به آب می‌رسید
و شاخه‌هایش با شبنم شاداب می‌شدند.
۲۰ همه از من تمجید می‌کردند
و قدرت و نیروی من روزافزون بود.
۲۱ همه به سخنان من گوش می‌دادند
و از پندهای من استفاده می‌کردند.
۲۲ وقتی من سخنانم را تمام می‌کردم، کسی حرفی نمی‌زد.
کلام من مانند قطرات شبنم بر آنها می‌چکید.
۲۳ آنها همچون دهقانی که چشم به راه باران باشد،
با شوق تمام منتظر شنیدن کلام من می‌بودند.
۲۴ وقتی دلسرد می‌شدند، با یک تبسم آنها را دلگرم می‌ساختم
و با روی خوش، آنها را تشویق می‌نمودم.
۲۵ در میان آنها، مانند پادشاه حکومت می‌کردم
و در هنگام غم، آنها را تسلّی می‌دادم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۰ امّا اکنون آنهایی که از من جوانتر هستند،
و من عار داشتم که پدرانشان با سگهای من از گلّه‌ام
نگهبانی نمایند،
مسخره‌ام می‌کنند.

۲ آنها یک عدّه اشخاص تنبل بودند
که کاری از دستشان ساخته نبود.
۳-۴ آن‌قدر فقیر بودند که از گرسنگی به بیابان می‌رفتند
و ریشه و برگ گیاه می‌خوردند.
۵ از اجتماع رانده شده بودند
و مردم با آنها مانند دزدان رفتار می‌کردند.
۶ در غارها و حفره‌ها زندگی می‌کردند
و در بین صخره‌ها پناه می‌بردند.

۷ مثل حیوان زوزه می‌کشیدند
و در زیر بوته‌ها با هم جمع می‌شدند.
۸ گروهی بیکاره و بی‌نام و نشان هستند
که از اجتماع طرد شده‌اند.

۹ اکنون آنها می‌آیند و به من می‌خندند
و مرا بازیچهٔ دست خود ساخته‌اند.
۱۰ آنها با نفرت با من رفتار می‌کنند
و فکر می‌کنند برای من خیلی خوب هستند، آنها حتّی
به صورتم آب دهان می‌اندازند.
۱۱ چون خدا مرا درمانده و بیچاره ساخته است،
آنها به مخالفت من برخاسته‌اند.
۱۲ فتنه‌گران از هر سو به من حمله می‌کنند
و اسباب هلاکت مرا مهیّا کرده‌اند.
۱۳ راه مرا می‌بندند و به من آزار می‌رسانند
و کسی نیست که آنها را باز دارد.
۱۴ ناگهان از هر طرف بر من هجوم می‌آورند
و بر سر من می‌ریزند.
۱۵ ترس و وحشت مرا فراگرفته
و عزّت و آبرویم بر باد رفته،
و سعادتم مانند ابر از بین رفته است.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶ اکنون جانم به لب رسیده
و رنجهای من پایانی ندارد.
۱۷ شبها استخوانهایم درد می‌کنند
و لحظه‌ای آرام و قرار ندارم.
۱۸ خداوند یقهٔ مرا می‌گیرد
و لباسم را دور من می‌پیچاند
۱۹ خدا مرا در گل ولای افکنده
و در خاک و خاکستر پایمالم کرده است.

۲۰ نزد تو ای خدا، زاری و فریاد می‌کنم، امّا تو به من
جواب نمی‌دهی.
در حضورت می‌ایستم، ولی تو به من توجّه نمی‌نمایی.
۲۱ تو بر من رحم نمی‌کنی
و با قدرت بر من جفا می‌کنی.
۲۲ مرا در میان تندباد می‌اندازی
و در مسیر توفان قرار می‌دهی.
۲۳ می‌دانم که مرا به دست مرگ،
یعنی به سرنوشتی که برای همهٔ موجودات تعیین
کرده‌ای، می‌سپاری.
۲۴ چرا به کسی‌که از پا افتاده
و برای کمک التماس می‌نماید، حمله می‌کنی؟
۲۵ آیا من برای کسانی‌که در زحمت بودند، گریه نکردم
و آیا به‌خاطر مردم مسکین و نیازمند، غصّه نخوردم؟
۲۶ امّا به عوض خوبی، بدی دیدم
و به عوض نور، تاریکی نصیبم شد.
۲۷ دلم پریشان است و آرام ندارم
و به روز بد گرفتار شده‌ام.
۲۸ ماتم‌کنان در عالم تاریکی، سرگردان هستم.
در میان جماعت می‌ایستم و برای کمک فریاد می‌زنم.
۲۹ همنشین من شغال
و شترمرغ دوست من شده است.
۳۰ پوست بدنم سیاه شده، به زمین می‌ریزد و استخوانهایم
از شدّت تب می‌سوزند.
۳۱ آواز چنگ من به ساز غم تبدیل شده
و از نی من، نوای ناله و صدای گریه می‌آید.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۱ با چشمان خود پیمان بستم
که به هیچ دختری با نظر شهوت نگاه نکنم.

۲ چون می‌دانم که خدای قادر مطلق
چه بلایی بر سر چنین افرادی می‌آورد.
۳ او بر سر مردم شریر و بدکار
از آسمان بلا و مصیبت نازل می‌کند.
۴ او هر کاری که می‌کنم
و هر قدمی که برمی‌دارم، می‌بیند.

۵ من هرگز به راه غلط نرفته‌ام
و کسی را فریب نداده‌ام.
۶ می‌خواهم خدا خودش مرا با ترازوی عدالت بسنجد
تا بی‌گناهی من ثابت شود.
۷ اگر از راه راست منحرف شده باشم،
یا دلم دنبال آنچه که چشمم خواسته است، رفته باشد
و یا دستم به گناه آلوده شده باشد،
۸ آن وقت چیزی را که کاشته‌ام، دیگران بخورند
و همهٔ محصولات من از ریشه کنده شوند.

۹ اگر دلم فریفتهٔ زن مرد دیگری شده باشد،
یا در کمین زن همسایه باشم،
۱۰ پس زن من هم، کنیز مرد دیگری شود.
دیگران با او همبستر شوند.
۱۱ زیرا این کار جنایت است و عامل آن سزاوار مجازات
می‌باشد
۱۲ و مثل آتشِ سوزانِ دنیای مردگان می‌تواند همه‌چیز مرا از
بین ببرد
و محصول مرا ریشه‌کن سازد.

۱۳ اگر شکایت کنیز و غلام خود را علیه خود نشنیده
و با آنها از روی انصاف رفتار نکرده باشم،
۱۴ چطور می‌توانم با خدا روبه‌رو شوم
و وقتی‌که از من بازخواست کند، چه جوابی می‌توانم
به او بدهم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵ زیرا همان خدایی که مرا آفریده،
کنیز و غلام مرا هم خلق کرده است.

۱۶ از کمک به مردم مسکین خودداری نکرده‌ام،
بیوه زنی را در حال بیچارگی ترک نکرده‌ام،
۱۷ نان خود را به تنهایی نخورده‌ام و آن را همیشه با
یتیمان گرسنه قسمت کرده
۱۸ و در سراسر عمر خود برای آنها مثل پدری غمخوار بودم
و از کودکی، راهنمای بیوه‌زنان بوده‌ام.

۱۹ اگر می‌دیدم که کسی لباس ندارد و از سرما در خطر
است
و یا شخص مسکینی برهنه به سر می‌برد،
۲۰ از پشم گوسفندانم لباس می‌دوختم و به او می‌دادم
تا از سردی هوا در امان بوده،
از صمیم دل برای من دعا کند و من برکت ببینم.

۲۱ اگر به‌خاطر اینکه در دادگاه نفوذ دارم،
حق یتیمی را پایمال کرده باشم،
۲۲ بازوی من از شانه قطع شود
و دستم بشکند.
۲۳ چون من از مجازات و عظمت خدا می‌ترسیدم
هرگز جرأت نمی‌کردم که به چنین کاری دست بزنم.

۲۴ به طلا و نقره اعتماد و اتّکا نداشته‌ام
۲۵ و ثروت زیاد مایهٔ خوشی من نبوده است.
۲۶ به آفتاب تابان و مهتاب درخشان
دل نبسته‌ام.
۲۷ آنها را نپرستیده و از دور نبوسیده‌ام.
۲۸ زیرا این کار هم گناه است و اگر آن کار را می‌کردم،
مستوجب مجازات می‌بودم، چون با این کار، خدای
متعال را منکر می‌شدم.

۲۹ هرگز از مصیبت دشمنان شاد نشده‌ام
و از بلایی که بر سرشان آمده است، خوشحال نبوده‌ام.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۰ زبان خود را از گناه بازداشته و برای آنها دعای بد نکرده‌ام.
۳۱ آنهایی که برای من کار می‌کنند
هرگز گرسنه نبوده‌اند.
۳۲ هیچ غریبه‌ای را نگذاشته‌ام که شب در کوچه بخوابد،
بلکه درِ خانهٔ من، همیشه به روی مسافران باز بوده
است.

۳۳-۳۴ هیچ‌گاه مثل دیگران سعی نکرده‌ام
که از ترسِ سرزنش مردم، گناهان خود را پنهان کنم
و خاموش در خانه مانده و بیرون نروم.

۳۵ آیا کسی هست که به سخنان من گوش بدهد؟
من قسم می‌خورم که حقیقت را می‌گویم.
بگذارید قادر مطلق جواب مرا بگوید،

و اتّهاماتی را که علیه من وارد کرده‌اند، نشان بدهد.
۳۶ من آنها را به گردن می‌گیرم
و تاج سر خود می‌سازم.
۳۷ همهٔ کارهایی را که کرده‌ام، برای او بیان می‌کنم
و با سرفرازی در حضور او می‌ایستم.

۳۸ اگر زمینی را که در آن کشت می‌کنم
از مالک اصلی‌اش بزور گرفته باشم،
۳۹ و از محصول آن بدون قیمت خورده
و باعث قتل مالک آن شده باشم،
۴۰ در آن زمین به عوض گندم، خار
و به جای جو، علف هرزه بروید.

سخنان ایّوب پایان گرفت.

الیهو صحبت می‌کند
(۳۲:۱-۳۷:۲۴)

۳۲ آن سه دوست ایّوب دیگر جوابی نداشتند که به او بدهند، زیرا او خودش را بی‌گناه می‌دانست.
۲ آنگاه شخصی به نام الیهو، پسر برکئیل بوزی، از خاندان رام، که در آنجا حاضر بود خشمگین شد، چون ایّوب خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را بی‌گناه می‌دانست و خدا را متّهم می‌کرد. **۳**او همچنین بر
آن سه دوست ایّوب خشمگین بود؛ زیرا هرچند جواب درستی
نداشتند تا ایّوب را قانع کنند که گناهکار است، او را محکوم
می‌ساختند. **۴**الیهو تا آن لحظه صبر کرده و به ایّوب جوابی
نداده بود، چون دیگران از او بزرگتر بودند. **۵**ولی وقتی دید
که آنها ساکت مانده‌اند، خشمگین شد.
۶پس الیهو رشتهٔ سخن را به دست گرفته گفت:

چون من جوانتر از شما هستم،
بنابراین ترسیدم که اظهار عقیده کنم.
۷ به خود گفتم که شما پیرترید
و باید از روی تجربهٔ سالهای عمر خود با حکمت
سخن بگویید.
۸ امّا این روح خدای قادر مطلق است
که به انسان حکمت می‌بخشد،
۹ سن و سال نیست که به ما حکمت می‌آموزد
یا کمک می‌کند که بفهمیم چه چیزی درست است.
۱۰ پس حالا به من گوش بدهید،
تا نظر خود را برای شما بیان کنم.

۱۱–۱۲من با صبر و دقّت به سخنان و دلایل شما گوش
دادم،
امّا هیچ‌کدام شما نتوانستید جواب قانع کننده‌ای به
ایّوب بدهید
و ثابت کنید که او گناهکار است.
۱۳ نگویید که ما حکیم هستیم
و تنها خدا می‌تواند گناهکار را به‌خاطر گناهش مقصّر
بداند.
۱۴ ایّوب با شما صحبت می‌کرد نه با من.
اگر با من صحبت می‌کرد، طور دیگری به او جواب
می‌دادم.

۱۵ شما دیگر جرأت ندارید
که جوابی بدهید یا حرفی بزنید.
۱۶ اکنون چون شما سکوت کرده‌اید،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من نمی‌توانم خاموش بنشینم و چیزی نگویم.
۱۷ من می‌خواهم حرف خود را بزنم
و عقیدهٔ خود را بیان کنم،
۱۸ زیرا حرفهای زیادی برای گفتن دارم
و دیگر نمی‌توانم صبر کنم.
۱۹ دل من مثل مَشکِ شراب پُر
و نزدیک به ترکیدن است.
۲۰ تا حرف نزنم آرام نمی‌گیرم، پس باید حرف بزنم.
۲۱ من از کسی طرفداری نمی‌کنم
و از روی چاپلوسی حرف نمی‌زنم،
۲۲ زیرا اگر تملّق و چاپلوسی کنم،
خالقم به حیات من خاتمه می‌دهد.

۳۳ حال ای ایّوب
با دقّت به سخنان من گوش بده.
۲ می‌خواهم آنچه را که در نظر دارم به تو بگویم.
۳ حرفهای من از صمیم دل،
صادقانه و حقیقت است.
۴ زیرا روح خدا مرا سرشته و نَفَس قادر متعال به من
زندگی بخشیده است.

۵ اگر می‌توانی جواب مرا بدهی، درنگ نکن.
۶ من و تو در نظر خدا فرقی نداریم.
او هردوی ما را از گِل سرشته است.
۷ پس تو نباید از من ترس و وحشت داشته باشی
و من بر تو فشار نمی‌آورم.

۸ شنیدم که گفتی:
۹ «من پاک هستم و خطایی نکرده‌ام.
بی‌عیب هستم و گناهی ندارم.
۱۰ خدا بهانه می‌جوید تا گناهی در من بیابد
و مرا دشمن خود می‌شمارد.
۱۱ پاهایم را به زنجیر می‌بندد
و در هر قدم مراقب من است.»

۱۲ امّا ایّوب، من تو را قانع می‌سازم که تو اشتباه می‌کنی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خدا بزرگتر از همهٔ انسانهاست.
۱۳ چرا خدا را متّهم می‌کنی
و می‌گویی که او برای کارهایی که می‌کند به انسان
توضیح نمی‌دهد.
۱۴ خدا به راههای مختلف با انسان صحبت می‌کند،
امّا کسی به کلام او توجّه نمی‌نماید.
۱۵ در شب، وقتی انسان در خواب عمیق فرو می‌رود،
در رؤیا با او حرف می‌زند.
۱۶ گوشهای او را باز می‌کند.
او را می‌ترساند و اخطار می‌دهد
۱۷ خدا سخن می‌گوید تا او را از گناه کردن باز دارد
و از مغرور شدن رهایی‌اش بخشد،
۱۸ تا از مرگ و هلاکت نجات یابد.
۱۹ خدا انسان را با درد و بیماری سرزنش می‌کند.
۲۰ در اثر مرض، انسان اشتهای خود را از دست می‌دهد
به طوری که حتّی از لذیذترین غذاها هم بدش می‌آید.
۲۱ آن‌قدر لاغر می‌شود
که از او فقط پوست و استخوان بجا می‌ماند.
۲۲ پایش به لب گور می‌رسد و به دنیای مردگان نزدیک می‌شود.

۲۳ امّا اگر یکی از هزاران فرشتهٔ خدا حاضر باشد
و از او شفاعت نموده
و بگوید که بی‌گناه است،
۲۴ آنگاه بر او رحم کرده، می‌فرماید:
«آزادش کنید و نگذارید که هلاک شود،
زیرا کفّاره‌ای برایش یافته‌ام.»
۲۵ بدن او دوباره جوان و قوی می‌گردد.
۲۶ هر وقت به حضور خدا دعا کند،
خدا دعایش را می‌پذیرد و او با شادمانی در پیشگاه او
حضور می‌یابد
و خدا سعادت گذشته‌اش را به او بازمی‌گرداند.
۲۷ بعد او سرود می‌خواند و به مردم می‌گوید:
«من گناه کردم و از راه راست منحرف شدم،
۲۸ امّا خدا گناهان مرا بخشید
و مرا از مرگ و هلاکت نجات داد.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۹ خدا بارها این کارها را برای انسان انجام می‌دهد،
۳۰ تا جان او را از هلاکت برهاند
و از نور حیات برخوردارش سازد.

۳۱ ایّوب، سخنان مرا بشنو و خاموش باش
و به آنچه می‌گویم توجّه کن.
۳۲ امّا اگر چیزی برای گفتن داری، بگو.
من می‌خواهم بشنوم و اگر گفتارت درست باشد،
قبول می‌کنم.
۳۳ وگرنه ساکت باش
و به من گوش بده تا به تو حکمت بیاموزم.

۳۴ الیهو به کلام خود ادامه داده گفت:
۲ ای مردان دانا، به سخنان من گوش بدهید و ای
عاقلان بشنوید!
۳ همان‌طور که زبان مزهٔ غذای خوب را می‌فهمد،
گوش هم سخنان خوب را تشخیص می‌دهد.
۴ پس ما باید چیزهای درست و خوب را اختیار نماییم.
۵ ایّوب ادّعا کرد: «من بی‌گناه هستم
و خدا مرا از حق من محروم کرده است.
۶ با وجود اینکه تقصیری ندارم، دروغگو شمرده می‌شوم.
هرچند خطایی از من سر نزده، ولی زخمهای علاج
ناپذیر در بدن خود دارم.»

۷ آیا کسی را دیده‌اید که مثل ایّوب حرفهای مسخره بزند؟
۸ او همنشین مردم شریر است
و با اشخاص گناهکار سر و کار دارد.
۹ او می‌گوید:
«چه فایده که انسان دنبال رضای خدا باشد؟»

۱۰ ای کسانی‌که دارای عقل و شعور هستید،
سخنان مرا بشنوید. خدا هرگز ظلم و بدی نمی‌کند.
۱۱ او هرکسی را مطابق کارهایش مکافات می‌دهد
و به طوری که سزاوار است، مجازات می‌کند.
۱۲ خدای قادر مطلق بدی را نمی‌پسندد
و بی‌عدالتی نمی‌کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳ اختیار تمام دنیا در دست اوست
و با قدرت خود جهان را اداره می‌کند.
۱۴ اگر خدا اراده کند
و روح و نَفَس خود را از انسان پس بگیرد،
۱۵ همهٔ انسانها هلاک می‌شوند
و به خاک برمی‌گردند.

۱۶ اگر شعور داری به آنچه می‌گویم گوش کن.
۱۷ آیا کسی‌که از عدالت نفرت دارد، می‌تواند حکمرانی کند؟
آیا می‌خواهی خدای عادل و با عظمت را محکوم کنی؟
۱۸ خدا پادشاهان و حاکمان را
اگر بدکار و شریر باشند محکوم می‌سازد.
۱۹ او از فرمانروایان طرفداری نمی‌کند
و ثروتمندان را بر فقرا ترجیح نمی‌دهد،
زیرا همگی را دست توانای او خلق کرده است.
۲۰ انسان ناگهان در نیمهٔ شب می‌میرد
و خدا در یک لحظه جان او را می‌گیرد
و به راحتی قدرتمندترین انسانها را به دیار نیستی می‌فرستد.
۲۱ چشمان تیزبین او همهٔ کارهای بشر را می‌بیند و هر قدم او را زیر نظر دارد.
۲۲ هیچ تاریکی نمی‌تواند
اشخاص گناهکار را از نظر خدا پنهان کند.
۲۳ لازم نیست خدا برای داوری انسان زمانی را تعیین کند.

۲۴ زورمندان را بدون تحقیق از بین می‌برد
و دیگران را جانشین آنها می‌سازد.
۲۵ زیرا او از تمام کارهایشان آگاه است
و شبانگاه آنها را سرنگون می‌کند.
۲۶ آنها را در حضور همهٔ مردم به‌خاطر کارهای بدشان مجازات می‌کند،
۲۷ چون آنها از راه خدا منحرف شده
و از دستورات او پیروی نمی‌کنند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۸ آنها چنان ظلمی در حق مردم مسکین و فقیر نمودند
که خدا فریاد نالهٔ آنها را شنید.

۲۹ اگر خدا نخواهد به کمک آنها برسد،
چه کسی می‌تواند از او ایراد بگیرد؟
اگر او روی خود را بپوشاند، چه کسی یا قومی می‌تواند
او را ببیند؟
۳۰ ملّتها هیچ‌کاری نمی‌توانند بکنند
که بی‌خدایان بر آنها حکومت کنند.

۳۱ ایّوب، تو باید به گناهان خود در حضور خدا اعتراف
نمایی
و قول بدهی که دیگر گناه نکنی.
۳۲ از خدا بخواه که گناهانت را به تو نشان بدهد
و باید از کارهای بدی که کرده‌ای، دست بکشی.
۳۳ تو با کارهای خدا مخالفت می‌کنی
و بازهم انتظار داری که او آنچه را که می‌خواهی
برایت انجام بدهد.
حالا خودت تصمیم بگیر نه من،
و بگو که چه فکر می‌کنی.

۳۴ کسی که عاقل است و شعور دارد
و حرف مرا می‌شنود، تصدیق می‌کند
۳۵ که حرفهای تو همه احمقانه
و بی‌معنی هستند.
۳۶ تو مانند اشخاص شریر حرف می‌زنی
و باید جزا ببینی.
۳۷ تو با نافرمانی خود بر گناهانت می‌افزایی
و در حضور همگی به خدا اهانت می‌کنی.

۳۵ الیهو در ادامهٔ سخنان خود گفت:
۲ ایّوب، آیا صحیح است که ادّعا می‌کنی
در نظر خدا بی‌عیب هستی؟
۳ یا از خدا بپرسی، اگر گناه کنم به تو چه تأثیر می‌کند
و چه فایده اگر گناه نکنم؟
۴ من به تو و به دوستانت که همراه تو هستند، جواب می‌دهم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ به آسمان بنگر و ببین که ابرها چقدر بلند هستند.
۶ اگر گناه کنی، گناه تو چه صدمه‌ای به خدا می‌رساند؟
اگر خطاهای تو زیاد شوند، به او چه تأثیر می‌کند؟
۷ یا اگر پاک باشی چه فایده‌ای به او می‌رسانی
و چه چیزی به او می‌بخشی؟
۸ بدی و خوبی تو
در انسانها تأثیر می‌کند.

۹ وقتی مردم ظلم می‌بینند، فریاد برمی‌آورند
و می‌نالند و می‌خواهند که کسی به آنها کمک کند.
۱۰ امّا آنها برای کمک به سوی خدایی که خالق آنهاست
و در تاریکترین روزهای زندگی به آنها امید می‌بخشد
۱۱ و آنها را داناتر از حیوانات و پرندگان هوا ساخته است،
به خدا روی نمی‌آورند.
۱۲ آنها فریاد می‌زنند، امّا خدا فریادشان را نمی‌شنود،
زیرا اشخاصی مغرور و شریر هستند.
۱۳ فریادشان سودی ندارد،
چرا که خدای قادر مطلق نه فریاد پوچ آنها را می‌شنود
و نه به آن توجّه می‌کند.

۱۴ تو می‌گویی نمی‌توانی خدا را ببینی،
امّا صبر کن، او به دعوی تو رسیدگی می‌کند.
۱۵ تو فکر می‌کنی که خدا بدکاران را جزا نمی‌دهد
و به گناهشان توجّه نمی‌کند.
۱۶ این حرفها همه پوچ و بی‌معنی می‌باشند
و تو از روی نادانی حرف می‌زنی.

۳۶ ۱-۲ صبور باش و قدری بیشتر گوش بده
که از طرف خدا چه می‌گویم.
۳ معلومات خود را به کار می‌گیرم تا نشان بدهم
که خالق من، خدا عادل است.
۴ من که در برابر تو ایستاده‌ام دروغ نمی‌گویم
و دانش من کامل است.

۵ خدا در واقع با عظمت و داناست
و کسی را ذلیل و خوار نمی‌شمارد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶ اشخاص شریر را زنده نمی‌گذارد
و به داد مردم مظلوم می‌رسد.
۷ به مردمان نیک توجّه دارد
و آنها را به تخت پادشاهی می‌نشاند
و تا به ابد سرفراز می‌سازد.
۸ امّا اگر با زنجیرها بسته شوند
و به‌خاطر آنچه که انجام داده‌اند به مصیبتی گرفتار شوند،
۹ خدا خطاها و گناهشان را که از روی غرور مرتکب شده‌اند، به رخ آنها می‌کشد.
۱۰ گوشهایشان را باز می‌کند تا دستورات او را بشنوند
و از کارهای خطا دست بکشند.
۱۱ هرگاه سخنان او را شنیده، از او اطاعت کنند،
در تمام عمر خود سعادتمند و خوشحال خواهند شد.
۱۲ امّا اگر نافرمانی کنند، با شمشیر کشته می‌شوند
و در نادانی خواهند مرد.

۱۳ آنانی که بی‌خدا می‌باشند، همیشه خشمگین هستند
و حتّی در وقت هلاکت هم از خدا کمک نمی‌طلبند.
۱۴ در جوانی می‌میرند
و عمرشان با ننگ و رسوایی به پایان می‌رسد.
۱۵ امّا خدا رنجدیدگان را از سختی و زحمت نجات می‌دهد
و در حقیقت وقتی‌که رنج می‌بینند، گوشهایشان را باز می‌کنند.

۱۶ خدا تو را از رنج و مصیبت می‌رهاند
و به جایی می‌آورد که خوشبخت و آرام باشی
و سفرهٔ تو را با نعمات خود پُر می‌کند.
۱۷ امّا اکنون به‌خاطر شرارت خود سزاوار مجازات هستی.
۱۸ پس احتیاط کن، مبادا کسی تو را با رشوه و ثروت
از راه راست منحرف سازد.
۱۹ ناله و فریاد تو سودی ندارد
و با قدرت خود نمی‌توانی از مصیبت رهایی یابی.
۲۰ در آرزوی فرا رسیدن شب نباش،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چرا که شب وقت هلاکت ملّتهاست.
۲۱ به راه گناه مرو، زیرا به‌خاطر گناه بود
که تو به این مصیبتها گرفتار شدی.

۲۲ به یادآور که قدرت خدا چقدر عظیم است؛
او معلّمی است که همتا ندارد.
۲۳ چه کسی می‌تواند به او بگوید که چه کند
و یا او را متّهم به بی‌عدالتی نماید؟
۲۴ مردم همیشه کارهای خدا را ستایش کرده‌اند،
تو هم باید او را به‌خاطر کارهایش ستایش کنی.
۲۵ همهٔ مردم کارهای او را دیده‌اند
و از دور مشاهده کرده‌اند.
۲۶ ما نمی‌توانیم عظمت خدا را بکلّی درک کنیم
و به ازلی بودن او پی ببریم.

۲۷ او آب را به صورت بخار به هوا می‌فرستد
و از آن قطرات باران را می‌سازد.
۲۸ بعد ابرها باران را به فراوانی برای انسان می‌ریزند.
۲۹ کسی نمی‌داند که ابرها چگونه در آسمان حرکت
می‌کنند
و غرّش رعد از آسمان خدا چگونه برمی‌خیزد!
۳۰ می‌بینید که چگونه آسمان را با برق روشن می‌سازد،
امّا اعماق دریا همچنان تاریک می‌ماند.
۳۱ خدا روزیِ مردم را آماده کرده،
به فراوانی به آنها می‌دهد.
۳۲ برق را با دستهای خود می‌گیرد
و به هدف می‌زند.
۳۳ رعد، فرا رسیدن توفان را اعلام می‌کند
و حیوانات هم از آمدن آن باخبر می‌شوند.

۳۷ از این سبب دل من به لرزه می‌آید و بشدّت
تکان می‌خورد.
۲ غرّش صدای خدا را بشنوید
و به زمزمه‌ای که از دهان او خارج می‌شود گوش بدهید.
۳ او برق را به سراسر آسمان می‌فرستد
و هر گوشهٔ زمین را روشن می‌کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴ بعد غرّش صدای او همچون آواز با هیبت رعد به گوش می‌رسد
و با صدای او تیرهای برق پیاپی رها می‌شوند.
۵ به فرمان خدا کارهای عجیبی رخ می‌دهد
که عقل ما از درک آنها عاجز است.
۶ به برف امر می‌کند که بر زمین ببارد
و وقتی‌که بارش باران بر زمین شروع می‌شود،
۷ مردم دست از کار می‌کشند
و متوجّه قدرت او می‌شوند.
۸ حیوانات وحشی به بیشهٔ خود می‌شتابند و در آنجا پناه می‌برند.
۹ توفان از جنوب می‌آید
و باد سرد از شمال.
۱۰ خدا بر آب دریاهای وسیع می‌دمد
و آن را منجمد می‌سازد.
۱۱ ابرها را از رطوبت پُر می‌کند و برق خود را به وسیلهٔ آنها به هر سو می‌فرستد.
۱۲ به فرمان او به همه‌جا حرکت می‌کنند
و آنچه را که خدا اراده می‌فرماید، بجا می‌آورند.
۱۳ او باران را برای مجازات مردم،
یا به عنوان رحمت برای انسان
و آبیاری زمین می‌فرستد.

۱۴ لحظه‌ای صبر کن و گوش بده
و لحظه‌ای دربارهٔ کارهای عجیب خدا تأمل کن.
۱۵ آیا می‌دانی که خدا چگونه ارادهٔ خود را عملی می‌سازد
و برق را در بین ابرها تولید می‌کند؟
۱۶ آیا می‌دانی که چطور ابرها در هوا معلّق می‌مانند؟
اینها همه کارهای شگفت‌آور خدایی است که در دانش و حکمت کامل است.
۱۷ وقتی زمین در اثر باد جنوب داغ می‌شود
و لباسهایت از گرمی به تنت می‌چسبند،
۱۸ آیا می‌توانی خدا را کمک کنی که آسمان را گسترش بدهد
و آن را مثل آهن صیقل داده شده، سخت بگرداند؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹ به ما یاد بده که به او چه بگوییم،
زیرا فکر ما نارساست و نمی‌دانیم که چگونه با او
صحبت کنیم.
۲۰ من جرأت آن را ندارم که با خدا حرف بزنم،
زیرا می‌ترسم که کشته شوم.

۲۱ همان‌طور که نمی‌توانیم در آسمان صاف و بی‌ابر،
به نور خورشید نگاه کنیم،
۲۲ همچنین نیز نمی‌توانیم به جلال با هیبت خدا،
که با شکوه تمام بر ما می‌درخشد، خیره شویم.
۲۳ خدای قادر مطلق آن‌قدر با عظمت است که ما حتّی
نمی‌توانیم تصوّر کنیم.
او در قدرت و عدالت بزرگ است و نسبت به همه از
روی انصاف رفتار می‌کند و بر کسی ظلم نمی‌کند.
۲۴ بنابراین همهٔ انسانها از او می‌ترسند
و او به کسانی‌که ادّعای حکمت می‌کنند، توجّهی ندارد.

خداوند به ایّوب جواب می‌دهد

۳۸ آنگاه خداونـد از میان گِردباد به ایّوب جواب
داد:
۲ «این کیست که با سخنان پوچ و بی‌معنی خود
حکمت مرا انکار می‌کند؟
۳ اکنون مثل یک مرد آماده شو
و به سؤالات من جواب بده.
۴ وقتی‌که اساس زمین را بنا نهادم تو کجا بودی؟
اگر می‌دانی بگو.
۵ آیا می‌دانی که چه کسی حد و وسعت آن را تعیین نمود؟
چه کسی و به چه ترتیب آن را اندازه کرد؟
۶ ستونهای آن بر چه چیزی قرار دارند
و چه کسی بنیاد آن را گذاشت؟
۷ در هنگام وقوع این چیزها ستارگانِ صبحگاهی، سرود
شادی را با هم زمزمه کردند
و فرشتگان آسمان فریاد شادمانی سر دادند.

۸ وقتی‌که آب دریا از دل زمین فوران کرد،
چه کسی دروازه‌های آن را بست؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹ این من بودم که روی دریا را با ابر پوشاندم
و با تاریکی غلیظ پیچیدم.
۱۰ کناره‌های آن را تعیین نمودم
و با سواحل احاطه‌اش کردم.
۱۱ به دریا گفتم: «از اینجا جلوتر نرو
و موجهای سرکش تو از این نقطه تجاوز نکنند.»
۱۲ آیا در سراسر عمرت هرگز به صبح فرمان داده‌ای
که بدمد یا به شفق گفته‌ای که در جای خود پدید آید
۱۳ و کرانه‌های زمین را فرا گیرد
تا روشنی صبح، شرارت شب را از میان بردارد؟
۱۴ شفق، رنگ زمین را لاله‌گون می‌سازد
و همچون لباس رنگ شده درمی‌آورد
۱۵ و روشنی روز نمایان شده
دست شریران را از شرارت کوتاه می‌سازد.

۱۶ آیا چشمه‌های دریا را دیده‌ای
یا به اعماق دریاها قدم گذاشته‌ای؟
۱۷ آیا تا به حال کسی دروازه‌ای را که از دنیای مردگان
محافظت می‌کند،
به تو نشان داده است؟
۱۸ آیا می‌دانی که زمین چقدر وسعت دارد؟
اگر می‌دانی به من جواب بده.
۱۹ آیا می‌دانی که سرچشمهٔ نور در کجاست
و تاریکی از کجا می‌آید؟
۲۰ آیا می‌توانی حدود آنها را بیابی
و راهی را که به منشاء آنها می‌رود، پیدا کنی؟
۲۱ تو باید بدانی! زیرا سن تو بسیار زیاد است
و در وقت پیدایش دنیا وجود داشتی!

۲۲ آیا در مخزنهای برف داخل شده‌ای
و می‌دانی که تگرگ در کجا ذخیره می‌شود؟
۲۳ من آنها را برای روز مصیبت
و جنگ انبار کرده‌ام.
۲۴ آیا می‌دانی که روشنی از کجا می‌تابد
و باد شرقی از کجا می‌وزد؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۵ چه کسی درّه‌ها را برای سیل کَنده
و مسیر رعد و برق را ساخته است؟
۲۶ چه کسی باران را به بیابانها و جاهای خشک و
غیرمسکون می‌فرستد
۲۷ تا زمینهای متروک و بایر آبیاری شوند
و علف به بار آورند؟
۲۸ آیا باران و شبنم پدر دارند؟
۲۹ یخ را چه کسی تولید می‌کند و شبنم از کجا به وجود می‌آید؟
۳۰ چه کسی آب را مثل سنگ به یخ تبدیل می‌کند
و سطح دریا را منجمد می‌سازد؟

۳۱ آیا می‌توانی ستارگان پروین را به هم ببندی
و رشتهٔ منظومهٔ جبار را بگشایی؟
۳۲ آیا می‌توانی حرکت ستارگان را در فصلهای مختلف
اداره کنی
و دُب اکبر را با اقمار آن هدایت نمایی؟
۳۳ آیا از قوانین آسمانها اطّلاع داری
و می‌توانی آنها را در روی زمین تطبیق دهی؟

۳۴ آیا می‌توانی به ابرها فرمان بدهی
که سیل باران را بر سرت ببارند؟
۳۵ آیا می‌توانی به برق امر کنی که در مسیر خود حرکت کند
و برق به تو بگوید، اطاعت می‌کنم؟
۳۶ چه کسی به انسان عقل و حکمت داد؟
۳۷ چه کسی آن‌قدر دانش دارد که بتواند ابرها را بشمارد
و مشکهای آسمان را بر روی زمین خالی کند
۳۸ و خاک را به هم آمیخته از آن کلوخ بسازد؟

۳۹–۴۰ آیا می‌توانی برای شیر، شکار تهیّه کنی
و به او و بچّه‌هایش که در بیشهٔ خود در کمین
نشسته‌اند،
خوراک بدهی؟
۴۱ چه کسی برای زاغها که با شکم گرسنه به هر سو پرواز می‌کنند
و جوجه‌هایشان که در آشیانه برای غذا فریاد می‌زنند،
خوراک آماده می‌نماید؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۹ «آیا می‌دانی که بُز کوهی چه وقت می‌زاید؟
آیا وضع حمل آهو را مشاهده کرده‌ای؟
۲-۳ آیا مدّت حاملگی
و زمان زاییدن او را می‌دانی؟
۴ بچّه‌هایش در صحرا بزرگ و قوی می‌شوند،
بعد از پدر و مادر جدا شده، دیگر برنمی‌گردند.

۵ چه کسی به الاغ وحشی آزادی داد
و آن را رها کرد؟
۶ من بیابان را خانه‌اش
و شوره زارها را مسکنش ساختم.
۷ شور و غوغای شهر را دوست ندارد
و صدای چوپان به گوشش نمی‌رسد.
۸ دامنهٔ کوهها چراگاه آن است
و آنجا در جستجوی علف می‌باشد.

۹ آیا گاو وحشی می‌خواهد تو را خدمت کند؟
آیا در کنار آخور تو می‌خوابد؟
۱۰ آیا می‌توانی آن گاو را با ریسمان ببندی
تا زمینت را شخم بزند؟
۱۱ آیا به قوّت زیادش اعتماد داری
که کارهایت را به او بسپاری؟
۱۲ آیا باور می‌کنی که اگر او را بفرستی محصولت را می‌آورد
و در خرمنگاه جمع می‌کند؟

۱۳ شترمرغ با غرور بال می‌زند،
امّا پر و بال آن طوری نیست که بتواند پرواز کند.
۱۴ شترمرغ به روی زمین تخم می‌گذارد،
تا خاک آن را گرم نگه دارد.
۱۵ غافل از اینکه ممکن است کسی آن را زیر پا له کند
یا حیوانی وحشی آن را پایمال کند.
۱۶ با جوجه‌های خود با چنان خشونتی رفتار می‌کند که
گویی مال خودش نیستند
و به زحمتی که کشیده بی‌تفاوت است و اگر
جوجه‌هایش بمیرند، اعتنا نمی‌کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ زیرا خدا به او شعور نداده
و او را از عقل محروم کرده است.
۱۸ امّا هرگاه بالهای خود را باز کند و بدود،
هیچ اسب و سوارکاری به او نمی‌رسد.

۱۹ آیا این تو بودی که اسب را قدرتمند ساختی؟
و به آن یال دادی؟
۲۰ آیا تو او را وادار می‌سازی که مثل ملخ جست و خیز کند
و شیههٔ ترسناک بکشد؟
۲۱ می‌بینی که چگونه با غرور سُم خود را بر زمین می‌کوبد
و از نیروی خود لذّت می‌برد و به جنگ می‌رود.
۲۲ ترس در دلش راه ندارد
و بدون هراس با شمشیر مقابله می‌کند.
۲۳ از سر و صدای اسلحه
و برق نیزه و گُرز نمی‌ترسد.
۲۴ با شنیدن صدای نعرهٔ جنگ، دیگر آرام نمی‌گیرد
و با خشم و هیجان به میدان جنگ می‌تازد.
۲۵ با شنیدن صدای شیپور شیهه می‌کشد
و از دور بوی جنگ به مشامش می‌رسد
و فریاد و خروش فرماندهان، او را به هیجان می‌آورد.

۲۶ آیا تو به شاهین آموخته‌ای که چگونه پرواز کند
و بالهای خود را به سوی جنوب بگشاید؟
۲۷ آیا عقاب به فرمان تو
آشیانهٔ خود را بر فراز قلّهٔ بلند می‌سازد؟
۲۸ ببین که چطور بالای صخره‌ها خانه می‌سازد
و بر سنگهای تیز می‌نشیند.
۲۹ از آنجا شکار خود را زیر نظر می‌گیرد
و چشمان تیزبینش، از دور آن را می‌بیند.
۳۰ جایی که لاشه باشد، حاضر می‌شود
و جوجه‌هایش خون آن را می‌مکند.

۴۰ ۱-۲ ایّوب، آیا هنوز هم می‌خواهی با من که
خدای قادر مطلق هستم مباحثه کنی؟
تو که از کارهای من ایراد می‌گیری، باید به من جواب بدهی.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایّوب:

۴-۳ خداوندا من احمقانه حرف می‌زنم.
حال دهان خود را می‌بندم،
۵ زیرا من حرفهای خود را زده‌ام
و بار دیگر تکرار نمی‌کنم.
۶ آنگاه خداوند از میان گِردباد به ایّوب چنین جواب داد:

خداوند

۷ اکنون مثل یک مرد آماده شو
و به سؤالاتی که از تو می‌کنم جواب بده.
۸ آیا می‌خواهی مرا به بی‌عدالتی متّهم سازی؟
تو مرا مقصّر می‌دانی و خود را حق به جانب می‌دانی.
۹ آیا تو مثل من قدرت داری؟
آیا صدای تو مانند آواز رعدآسای من است؟
۱۰ اگر چنین است، خود را با جلال و شکوه زینت بده
و با عزّت و شوکت ملبّس شو.
۱۱ بر مردم متکبّر بنگر؛
خشم خود را بر آنها بریز و فروتنشان بگردان.
۱۲ به آنها نظر کن و با یک نگاه آنها را خوار و ذلیل ساز
و بدکاران را در جایی که ایستاده‌اند پایمال کن.
۱۳ تا در زیر خاک بروند
و در دنیای مردگان زندانی شوند.
۱۴ آن وقت من تصدیق می‌کنم
که تو با زور بازوی خود می‌توانی پیروز گردی.

۱۵ به کرگدن نگاه کن.
همان‌طور که تو را آفریدم او را هم آفریده‌ام.
او مثل گاو علف می‌خورد.
۱۶ امّا اندامی نیرومند دارد
و چه قدرتی در ماهیچه‌هایش می‌باشد!
۱۷ دُمش مانند درخت سدر، راست است
و رگ و پِی رانش به هم بافته شده‌اند.
۱۸ استخوانهایش مثل لوله‌های برنزی
و پاهایش مانند میله‌های آهنی می‌باشند.

۱۹ این حیوان یکی از عجیبترین مخلوقات من است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تنها من که آفرینندهٔ او هستم، می‌توانم مغلوبش کنم.
۲۰ کوهها برایش سبزه می‌رویاند
در جایی که حیوانات وحشی‌بازی می‌کنند.
۲۱ در زیر بوته‌های خاردار دراز می‌کشد
و در میان درختان سایه‌دار، مخفی می‌شود.
۲۲ سایهٔ درختان او را می‌پوشاند
و بیدهای کنار جویبار او را احاطه می‌کند.
۲۳ از طغیان دریا نمی‌ترسد
و اگر رود اردن بر سرش بریزد، نمی‌تواند آرامش او را بر هم بزند.
۲۴ چه کسی می‌تواند چشمان او را کور کند و او را به بند بکشد؟

هیچ‌کسی نمی‌تواند به بینی او حلقه بیندازد و گرفتارش کند.

۴۱ آیا می‌توانی تمساح را با چنگک شکار کنی

یا زبانش را با ریسمان ببندی؟
۲ آیا می‌توانی پوزهٔ او را مهار
و لاشه‌اش را با چنگک سوراخ کنی؟
۳ آیا نزد تو زاری می‌کند
که به او آزار نرسانی؟
۴ آیا با تو پیمان می‌بندد
که همیشه خدمتکار تو باشد؟
۵ آیا می‌توانی با او مثل یک پرنده، بازی کنی
یا به گردنش قلّاده انداخته به کنیزانت ببخشی؟
۶ آیا ماهیگیران می‌توانند او را تکه‌تکه کنند
و به تاجران بفروشند؟
۷ آیا تیر در پوست او فرو می‌رود
یا نیزهٔ ماهیگیری سر او را سوراخ می‌کند؟
۸ اگر به او دست بزنی چنان غوغایی برپا می‌کند
که تا یادت باشد دیگر این کار را نکنی.

۹ هرکسی که بخواهد او را شکار کند
از دیدنش خود را می‌بازد و جرأت خود را از دست می‌دهد.
۱۰ اگر تحریک شود، آن‌قدر خشمگین می‌گردد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که کسی جرأت نمی‌کند، در برابر او بایستد.
۱۱ در تمام روی زمین کسی نیست
که به او حمله کند و زنده بماند.

۱۲ بگذار تا دربارهٔ پاهای هیولا برایت بگویم
که چقدر قدرتمند است.
۱۳–۱۴ کسی نمی‌تواند پوست او را بشکافد
یا زرهی را که می‌پوشد، سوراخ نماید
یا جرأت کند که به دندانهای ترسناک او نزدیک شود
و یا دهان او را باز کند.
۱۵ پشت او از پره‌های زره مانند تشکیل شده
۱۶–۱۷ و این پره‌ها آن‌چنان نزدیک
و محکم به هم بافته شده‌اند
که هیچ چیزی قادر نیست، آنها را از هم جدا نماید
و حتّی هوا هم نمی‌تواند در آنها نفوذ کند.
۱۸ وقتی عطسه می‌زند، بخار آن در پرتو نور آفتاب
می‌درخشد
و چشمانش به آفتابی می‌مانند که هنگام صبح طلوع
می‌کند.
۱۹ از دهانش شعله‌ها
و جرّقه‌های آتش برمی‌خیزد.
۲۰ از سوراخهای بینی‌اش مثل بخاری که از دیگ جوشان
برمی‌خیزد،
دود خارج می‌شود.
۲۱ نَفَس او آتش می‌افروزد
و از دهانش شعلهٔ آتش زبانه می‌کشد.
۲۲ نیروی او در گردنش جا دارد
و هر که با او روبه‌رو شود، وحشت می‌کند.
۲۳ طبقات گوشت بدنش سخت
و محکم به هم چسبیده‌اند.
۲۴ دلش مانند سنگ زیرین آسیاب سخت است.
۲۵ وقتی از جا برمی‌خیزد، نیرومندان به وحشت افتاده،
از ترس بیهوش می‌شوند.
۲۶ شمشیر، نیزه، تیر یا گُرز
در او اثر نمی‌کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۷ آهن برایش مثل کاه است
و برنز مانند چوب پوسیده.
۲۸ تیر نمی‌تواند او را بگریزاند،
سنگ فلاخن مثل پَر کاه در او اثر نمی‌کند.
۲۹ گرز برای او مانند کاه است
و به نیزه‌هایی که به سویش پرتاب می‌شوند، می‌خندد.
۳۰ پوست شکمش مثل تکه‌های ناهموار سفال است
و مانند پنجهٔ خرمنکوب بر زمین شیار می‌زند.
۳۱ او دریا را مثل آب جوشان به حرکت در می‌آورد
و آن را مثل ظرفی از روغن به حباب تبدیل می‌کند.
۳۲ خط درخشانی پشت سر خود بر جای می‌گذارد
و دریا از کف، سفید می‌شود.
۳۳ در روی زمین هیچ حیوانی مانند او بی‌باک نیست.
۳۴ او پادشاه حیوانات وحشی است
و از همهٔ جانوران برتر است.»

۴۲ آنگاه ایّوب به خداوند چنین جواب داد.

ایّوب

۲ من می‌دانم که تو قادر به هر کاری هستی
و هیچ‌کسی نمی‌تواند، تو را از اراده‌ات باز دارد.
۳ تو پرسیدی: 'چرا با سخنان بی‌معنی خود حکمت مرا
انکار می‌کنی؟'
من به راستی از روی نادانی حرف زدم
و نمی‌دانستم چه می‌گویم.
دربارهٔ چیزهایی سخن گفتم که بالاتر از فهم من
بودند.
۴ به من گفتی که سخنانت را گوش کنم
و به سؤالهایی که از من می‌کنی، جواب بدهم.
۵ قبل از این گوش من دربارهٔ تو چیزهایی شنیده بود،
امّا اکنون چشم من تو را می‌بیند،
۶ بنابراین از خودم بدم می‌آید
و در خاک و خاکستر می‌نشینم و توبه می‌کنم.

خاتمه

۷ بعد از آن که خداوند سخنان خود را با ایّوب تمام کرد، به
الیفاز تیمانی فرمود: «من از تو و دو دوستت خشمگین هستم،
زیرا شما مانند بنده‌ام، ایّوب دربارهٔ من حرف درست نزدید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸پس حالا هفت گوساله و هفت قوچ گرفته نزد بنده‌ام، ایّوب بروید و آنها را به‌خاطر گناه خود به عنوان قربانی سوختنی تقدیم کنید. آنگاه بندهٔ من، ایّوب برای شما دعا می‌کند و من دعایش را می‌پذیرم و گناه شما را می‌بخشم، چرا که حقیقت را دربارهٔ من مانند ایوب بیان نکردید.»
۹پس الیفاز تیمانی، بلدد شوحی و صوفر نعماتی رفتند و همان‌طور که خداوند فرموده بود عمل کردند و خداوند دعای ایّوب را در حق آنها مستجاب نمود.
۱۰پس از آن که ایّوب برای دوستان خود دعا کرد، خداوند باز ایّوب را کامیاب ساخت و دو برابر همهٔ چیزهایی را که در گذشته داشت، به او بازگردانید. ۱۱سپس همهٔ برادران، خواهران و آشنایانش به‌خاطر مصیبتی که بر سر او آمده بود، برای تسلّی نزد او آمدند و در خانه‌اش جشن گرفتند. هر کدام آنها پول و انگشتر طلا به او هدیه دادند.
۱۲خداوند در سالهای آخر عمر ایّوب، بیشتر از اول به او برکت داد. او دارای چهارده هزار گوسفند، شش هزار شتر، هفت هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده شد. ۱۳-۱۴او همچنین هفت پسر و سه دختر به نامهای یمیمه، قصیعه و قَرَن هفوک داشت. ۱۵در تمام آن سرزمین هیچ زنی، زیبایی دختران ایّوب را نداشت و پدرشان به آنها هم مانند برادرانشان ارث داد.
۱۶بعد از آن ایّوب یکصد و چهل سال دیگر زندگی کرد و فرزندان و نوه‌های خود را تا نسل چهارم دید. ۱۷او پس از یک عمر طولانی در سن پیری و سالخوردگی چشم از جهان فرو بست.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب مزامیر

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲۶	۵۱	۷۶	۱۰۱	۱۲۶
۲	۲۷	۵۲	۷۷	۱۰۲	۱۲۷
۳	۲۸	۵۳	۷۸	۱۰۳	۱۲۸
۴	۲۹	۵۴	۷۹	۱۰۴	۱۲۹
۵	۳۰	۵۵	۸۰	۱۰۵	۱۳۰
۶	۳۱	۵۶	۸۱	۱۰۶	۱۳۱
۷	۳۲	۵۷	۸۲	۱۰۷	۱۳۲
۸	۳۳	۵۸	۸۳	۱۰۸	۱۳۳
۹	۳۴	۵۹	۸۴	۱۰۹	۱۳۴
۱۰	۳۵	۶۰	۸۵	۱۱۰	۱۳۵
۱۱	۳۶	۶۱	۸۶	۱۱۱	۱۳۶
۱۲	۳۷	۶۲	۸۷	۱۱۲	۱۳۷
۱۳	۳۸	۶۳	۸۸	۱۱۳	۱۳۸
۱۴	۳۹	۶۴	۸۹	۱۱۴	۱۳۹
۱۵	۴۰	۶۵	۹۰	۱۱۵	۱۴۰
۱۶	۴۱	۶۶	۹۱	۱۱۶	۱۴۱
۱۷	۴۲	۶۷	۹۲	۱۱۷	۱۴۲
۱۸	۴۳	۶۸	۹۳	۱۱۸	۱۴۳
۱۹	۴۴	۶۹	۹۴	۱۱۹	۱۴۴
۲۰	۴۵	۷۰	۹۵	۱۲۰	۱۴۵
۲۱	۴۶	۷۱	۹۶	۱۲۱	۱۴۶
۲۲	۴۷	۷۲	۹۷	۱۲۲	۱۴۷
۲۳	۴۸	۷۳	۹۸	۱۲۳	۱۴۸
۲۴	۴۹	۷۴	۹۹	۱۲۴	۱۴۹
۲۵	۵۰	۷۵	۱۰۰	۱۲۵	۱۵۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب مزامیر

معرّفی کتاب

کتاب مزامیر، کتاب سرود و دعای کتاب‌مقدّس است، که توسط اشــخاص مختلفی در زمانی طولانی به نگارش درآمده است. این سرودها و دعاها توسط بنی‌اسرائیل جمع‌آوری گردیده و در مراسم عبادتی و نیایش‌های آنان مورد استفاده قرار گرفته و سپس به کتابهای مذهبی آنان اضافه شده است.

این سرودها و اشعار مذهبی انواع متفاوتی دارند: سرودهای پرستشــی و تمجید خدا؛ دعاهای درخواســت کمک، طلب حمایت و استمداد برای نجات و رستگاری؛ توبه و درخواست آمرزش؛ سپاســگزاری از برکات خدا؛ و درخواست مجازات دشمنان. این سرودها هم به صورت فردی است و هم به صورت اجتماعی؛ برخی توصیف بســیار صمیمانه‌ای از احساس یک فرد می‌باشــد، درحالی‌که برخی دیگر، احساسات و نیاز قوم را بیان می‌کند.

عیسی مسیح نیز از مزامیر استفاده می‌کرد، نویسندگان عهد جدید نیز از آن استفاده کرده‌اند و کلیسا نیز این کتاب را محترم دانسته و از ابتدا آن را در مراسم عبادتی کلیسا مورد استفاده قرار داده است.

تقسیم‌بندی کتاب:

یکصد و پنجاه مزمور به پنج گروه تقسیم گردیده‌اند:

کتاب اول: مزامیر ۱-۴۱
کتاب دوم: مزامیر ۴۲-۷۲
کتاب سوم: مزامیر ۷۳-۸۹
کتاب چهارم: مزامیر ۹۰-۱۰۶
کتاب پنجم: مزامیر ۱۰۷-۱۵۰

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب اول
(مزامیر ۱-۴۱)

مزمور ۱

خوشبختی واقعی

۱ خوشا به حال کسی که
با شریران مشورت نمی‌کند
و به راه گناهکاران نمی‌رود
و با مسخره‌کنندگان همنشین نمی‌شود،
۲ بلکه خوشی او اطاعت از شریعت خداوند است
و شب و روز به دستورات او می‌اندیشد.
۳ او مانند درختی است که در کنار نهر آب کاشته شده
باشد،
میوهٔ خود را در موسمش می‌دهد
و برگهایش پژمرده نمی‌گردد
و در همهٔ کارهای خود موفّق است.
۴ امّا شریران چنین نیستند.
بلکه آنان مانند کاهی هستند که باد آنها را پراکنده
می‌سازد.
۵ بنابراین شریران در روز داوری محکوم خواهند گردید
و در جمع ایمانداران نخواهند ایستاد.
۶ خداوند راهنما و حافظ نیکوکاران است
امّا عاقبت بدکاران هلاکت و نابودی است.

مزمور ۲

پادشاهِ برگزیدهٔ خدا

۱ چرا ملّتها شورش می‌کنند؟
چرا مردم بی‌جهت دسیسه می‌چینند؟
۲ پادشاهان زمین قیام می‌کنند،
و حاکمان علیه خداوند و برگزیدهٔ او توطئه می‌نمایند.
۳ آنها می‌گویند: «بیایید زنجیر بندگیِ خداوند را پاره کنیم
و خود را از قید و بند او آزاد سازیم.»
۴ خداوند که در آسمان بر تخت خود نشسته است،
به نقشه‌های ایشان می‌خندد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ آنگاه از روی خشم آنها را سرزنش می‌نماید
و با غضب خود آنها را به وحشت انداخته، می‌فرماید:
۶ «من پادشاهِ برگزیدهٔ خود را در صهیون،
کوه مقدّس خود، بر تخت نشانده‌ام.»
۷ پادشاه می‌گوید: «من فرمان خداوند را اعلام می‌کنم، او
به من گفته است:
'از امروز من پدر تو شده‌ام،
و تو پسر من هستی.
۸ تو از من بخواه، و من تمام ملّتها را میراث تو می‌سازم؛
و تمام زمین از آن تو خواهد بود.
۹ تو با عصای آهنین بر آنان حکمرانی خواهی کرد
و مانند کوزهٔ کوزه‌گران آنان را درهم خواهی
شکست.'»
۱۰ اکنون ای پادشاهان، توجّه کنید
و ای حکمرانان روی زمین، آگاه باشید.
۱۱ خداوند را با ترس و لرز خدمت کنید.
۱۲ در برابر او تعظیم کنید،
مبادا خشم او برافروخته شده
شما را هلاک سازد.
خوشا به حال کسانی‌که به او پناه می‌برند.

مزمور ۳

سرود داوود وقتی از دست پسرش ابشالوم گریخت

توکّل بر خدا هنگام سختی‌ها

۱ خداوندا، دشمنان بسیار دارم،
عدّهٔ زیادی علیه من برخاسته‌اند.
۲ آنها دربارهٔ من صحبت می‌کنند و می‌گویند:
«خدا او را کمک نخواهد کرد.»

۳ امّا تو ای خداوند، همیشه سپر من در برابر خطرات هستی؛
تو به من پیروزی می‌بخشی
و به من شجاعت می‌دهی.
۴ به حضور خداوند فریاد می‌کنم
و او از کوه مقدّس خود مرا اجابت می‌کند.
۵ آسوده می‌خوابم و دوباره بیدار می‌شوم

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیرا خداوند از من مراقبت می‌کند.
۶ از دهها هزار دشمنی که
مرا از هر طرف احاطه کرده‌اند ترسی ندارم.
۷ ای خداوند برخیز، ای خدا مرا نجات بده.
دشمنانم را مجازات کن
و قدرت آنها را درهم بشکن تا نتوانند به من آسیبی برسانند.
۸ رهایی از سوی خداوند است
و او به مؤمنین خود برکت خواهد داد.

مزمور ۴

سرود داوود

دعای شامگاهان برای درخواست کمک

۱ ای خدا، ای مدافع من،
دعای مرا مستجاب فرما.
هرگاه پریشان بودم، تو به فریاد من رسیدی،
اکنون نیز از روی کَرَم، دعای مرا بشنو.
۲ ای مردم، تا به کی به من اهانت می‌کنید؟
تا به کی چیزهای باطل را دوست خواهید داشت
و از آنها پیروی خواهید کرد؟
۳ بدانید که خداوند نیکوکاران را برای خود انتخاب کرده است.
وقتی به حضور او دعا می‌کنم، دعای مرا می‌شنود.
۴ خشم سبب گناه شما نشود.
وقتی‌که به بستر خود می‌روید،
در سکوت تفکّر کنید.
۵ برای خداوند قربانی‌های شایسته تقدیم کنید
و به او توکّل نمایید.
۶ بسا کسانی‌که می‌پرسند:
«آیا خوشبختی را خواهیم دید؟»
خداوندا، بر ما رحمت فرما.
۷ خوشی فراوان در قلب من نهاده‌ای،
زیادتر از خوشی‌ای که
مردم از مشاهدهٔ محصول فراوان خود می‌بینند.
۸ آسوده به بستر می‌روم و می‌خوابم، زیرا ای خداوند، تو
یگانه کسی هستی که به من اطمینان می‌بخشی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۵

سرود داوود

دعا برای محافظت

۱ خداوندا، دعای مرا بشنو
و به زاری من توجّه فرما!
۲ ای پادشاه و ای خدای من،
به فریاد من گوش فرا ده.
من به درگاه تو دعا می‌کنم.
۳ خداوندا، سحرگاهان آواز زاری مرا می‌شنوی
و هر صبح به درگاه تو دعا می‌کنم
و انتظار می‌کشم.
۴ زیرا تو ای خدا، از شرارت بیزار هستی
و گناهکاران به بارگاهت راه ندارند.
۵ متکبّران در پیشگاه تو نخواهند ایستاد
و از همهٔ شریران نفرت داری.
۶ دروغگویان را نابود می‌سازی،
و از مردم قاتل و فریبکار بیزاری.
۷ امّا به‌خاطر محبّت عظیم تو،
من می‌توانم به خانهٔ تو داخل شوم
و در معبد مقدّست،
تو را با احترام پرستش نمایم.
۸ خداوندا، دشمنان بسیار دارم،
مرا به راه راستی و عدالت هدایت نما.
۹ راستی در دهان ایشان نیست،
دلهایشان از شرارت پُر است،
گلوی ایشان مانند گور است
و زبانی ریاکار دارند.
۱۰ خدایا، آنها را به سزای کارهایشان برسان
و در دام خودشان گرفتارشان کن.
به‌خاطر سرپیچی‌های زیادشان
آنها را از بارگاه خود بران،
زیرا علیه تو شورش نموده‌اند.
۱۱ امّا کسانی را که به تو پناه می‌آورند، شاد گردان
تا برای همیشه از خوشی بسرایند.
زیرا تو پناهگاه آنان می‌باشی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دلهای آنانی که تو را دوست دارند، از خوشی سرشار ساز.
۱۲ چون تو ای خداوند، راستان را برکت می‌دهی
و با سپر محبّت خود از آنان دفاع می‌کنی.

مزمور ۶

سرود داوود

دعا برای کمک در وقت سختی

۱ خداوندا، نسبت به من خشمگین مباش
و در غضب خود مرا تنبیه نکن.
۲ خداوندا، افسرده دلم، بر من رحم فرما؛
بسیار ناتوانم، پس ای خداوند یاریم کن.
۳ جان من بشدّت پریشان است.
ای خداوند تا به کی صبر کنم؟
۴ بیا ای خداوند و مرا نجات بده؛
مرا به به‌خاطر رحمت خود رهایی ده.
۵ در دنیای مردگان یادی از تو نیست
و کسی در آنجا تو را سپاس نمی‌گوید.
۶ از ناله خسته شده‌ام.
هر شب سیل اشک
در رختخواب من جاری است.
۷ به سختی می‌توانم ببینم؛
چشمانم ورم کرده‌اند
زیرا از دست دشمنانم گریهٔ بسیار نموده‌ام.
۸ ای بدکاران، از من دور شوید،
زیرا خداوند صدای گریهٔ مرا شنیده است.
۹ خداوند التماس مرا شنیده
و دعای مرا مستجاب نموده است.
۱۰ دشمنانم بشدّت شرمنده گردیده
و با خجالت از پیشگاه خداوند رانده می‌شوند.

مزمور ۷

سرود داوود برای خداوند به‌خاطر کوشی بنیامینی

دعای دادخواهی

۱ ای خداوند، خدای من! به تو پناه می‌آورم.
مرا از دست تعقیب‌کنندگانم برهان.

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ وگرنه آنها مانند شیری مرا خواهند درید
و تکه‌تکه خواهند کرد،
و کسی به داد من نخواهد رسید.
۳ ای خداوند، خدای من! اگر گناهی از من سر زده،
یا به کسی ظلمی کرده باشم،
۴ یا به دوستان خیانت،
و یا بدون سبب مال دشمنانم را غارت کرده باشم،
۵ آنگاه بگذار دشمنانم مرا دستگیر کنند
و بر زمین پایمالم کرده
و با خاک یکسانم نمایند.
۶ ای خداوند، برخیز و با غضب خود
در مقابل خشم دشمنانم بایست.
ای خدا، بیدار شو
و عدالت را اجرا نما.
۷ همهٔ مردم را به پیشگاهت جمع کن
و از بارگاه ملکوتی‌ات بر آنها داوری فرما.
۸ تو ای خداوند داور همهٔ مردم هستی،
مرا نیز ای خداوند، مطابق عدالت
و راستی‌ای که در من است داوری نما.
۹ ای خدای عادل که از افکار و نیّت دلهای همهٔ مردم آگاهی،
شرارت و بدی را از بین ببر
و عدالت و راستی را به جای آن برقرار ساز.
۱۰ خدا نگهبان من است
و راست‌دلان را نجات می‌دهد.
۱۱ خداوند داور عادل است
و همیشه شریران را محکوم می‌کند.
۱۲ اگر کسی از گناه خود توبه نکند،
خداوند برای هلاکت او شمشیر خود را تیز
و کمان خود را آماده می‌نماید.
۱۳ سلاح کشندهٔ او آماده
و تیرهای آتشین او در کمان است.
۱۴ نگاه کنید که اشخاص بدکار چگونه به شرارت فکر می‌کنند،
آنها نقشهٔ شریرانه می‌کشند و با نیرنگ عمل می‌کنند.
۱۵ برای دیگران چاه می‌کنند،
امّا خودشان در آن می‌افتند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶ پس به‌خاطر شرارتشان مجازات می‌شوند
و ظلم آنها دامنگیر خودشان می‌گردد.
۱۷ خداوند را به‌خاطر عدالتش شکر می‌کنم؛
و نام خداوند متعال را می‌سرایم.

مزمور ۸

سرود داوود

جلال خداوند و افتخار انسان

۱ ای خداوند، خداوند ما!
چه پرشکوه است نام تو در سراسر جهان!
و جلال تو برتر است از آسمانها.
۲ کودکان و شیرخوارگان شکوه تو را می‌سرایند.
تو دشمنان و انتقام گیرندگان را ساکت می‌کنی،
و از دشمنی آنان در امان هستی!
۳ هنگامی‌که به آسمان نگاه می‌کنم که تو آن را آفریده‌ای،
و به ماه و ستارگانی که تو در آن قرار داده‌ای،
۴ انسان چیست که به او می‌اندیشی،
و به او چنین توجّه می‌نمایی؟
۵ او را اندکی پایین‌تر از خود آفریدی
و تاج جلال و افتخار را بر سر او نهادی.
۶ او را اشرف مخلوقات نهادی؛
و اختیار همه‌چیز را به دست او سپردی:
۷ گوسفندان و گاوان و حیوانات وحشی،
۸ مرغان هوا، ماهیان دریا،
و همهٔ جانوران آبزی را.
۹ ای خداوند، خداوند ما!
چه مجید است نام تو در سراسر جهان.

مزمور ۹

سرود داوود

سپاس از خدا به‌خاطر عدالتش

۱ خداوندا، با تمامی دل تو را شکر می‌کنم
و کارهای عالی تو را به همه خواهم گفت.
۲ در تو خوشحال و شادمان خواهم بود
و نام تو را ای متعال، خواهم سرایید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ وقتی که دشمنانم عقب‌نشینی کنند،
در پیشگاه تو به زمین افتاده هلاک خواهند شد.
۴ تو مرا با امانت و انصاف داوری کرده‌ای
و عادلانه بر جایگاه داوری نشسته‌ای.
۵ ملل جهان را سرزنش نموده،
مردمان بدکار را از بین برده‌ای،
و نامشان را برای ابد محو کرده‌ای.
۶ دشمنان برای همیشه نابود شدند،
و شهرهایشان را به خرابه تبدیل کردی
که حتّی یادی از آنها باقی نماند.
۷ امّا خداوند همیشه پادشاه است،
او تخت خود را برای داوری برقرار نموده است.
۸ او جهان را با عدالت
و امّتها را با انصاف داوری می‌نماید.
۹ خداوند پناه مظلومان،
و جایگاه امن در هنگام سختی‌هاست. خداوندا،
۱۰ آنانی که تو را می‌شناسند، بر تو توکّل می‌کنند،
زیرا تو ای خداوند، طالبان خود را ترک نکرده‌ای.
۱۱ سرود ستایش خداوند را، که در صهیون سلطنت
می‌کند، بسرایید.
کارهای او را به همهٔ ملتّها اعلام کنید.
۱۲ او از قاتلان انتقام می‌گیرد،
و فریاد رنجدیدگان را فراموش نمی‌کند.
۱۳ ای خداوند، ببین دشمنانم چگونه مرا عذاب می‌دهند؛
بر من رحم کن،
و مرا از مرگ رهایی ده.
۱۴ تا من در حضور مردم اورشلیم به‌خاطر نجات خود، تو
را ستایش کنم و شادی نمایم.
۱۵ کافران در چاهی که برای دیگران کنده‌بودند، افتادند
و در دامی که برای دیگران گذاشته بودند، گرفتار شدند.
۱۶ خداوند با داوری عادلانهٔ خویش، خود را آشکار نموده است،
و بدکاران، در دام خودشان گرفتار شده‌اند.
۱۷ شریران و همهٔ اقوامی که خدا را فراموش کرده‌اند،
به هلاکت می‌رسند.
۱۸ نیازمندان فراموش نمی‌شوند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و امید مسکینان از بین نمی‌رود.
۱۹ ای خداوند برخیز
و کافران را داوری کن،
تا انسان فانی پیروز نگردد.
۲۰ خداوندا، آنها را بترسان و به آنان بفهمان که
انسانهایی فانی هستند.

مزمور ۱۰

دعای دادخواهی

۱ خداوندا، چرا دور ایستاده‌ای؟
چرا هنگامی‌که ما در سختی هستیم خود را پنهان می‌کنی؟
۲ شریران متکبّرند و بر فقیران ستم می‌کنند،
آنان را در دامهای خودشان گرفتار کن.
۳ شریران به مقاصد شریرانهٔ خود افتخار کرده،
طمعکاران را می‌ستایند و خداوند را انکار می‌کنند.
۴ شریران در غرور خود به خداوند توجّه ندارند،
و در فکر ایشان، خدا جایی ندارد!
۵ مرد شریر در همه‌چیز موفّق است،
او دشمنان خود را به هیچ می‌شمارد
و نمی‌تواند داوری خدا را بفهمد.
۶ در دل خود می‌گوید: «هرگز نخواهم افتاد،
هرگز مشکلی نخواهم داشت.»
۷ سخنانش سراسر دروغ، نفرین و تهدید است
و شرارت و گناه از زبانش جاری است.
۸ در روستاها برای کشتن مردم بی‌گناه کمین می‌کند،
و مراقب است تا اشخاص بیچاره را گرفتار سازد.
۹ مانند شیر در مخفیگاه خود کمین می‌کند
و در انتظار مردم درمانده است
تا آنها را به دام اندازد.
۱۰ مردم بیچاره در مقابل آنان تعظیم می‌کنند
و اسیر قدرت آنان می‌گردند.
۱۱ مرد شریر در دل خود می‌گوید:
«خدا فراموش کرده و روی خود را برگردانیده است.»
۱۲ ای خداوند، ای خدای من، برخیز و شریران را مجازات کن،
بیچارگان را فراموش مکن.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳ چگونه شریر می‌تواند به خدا اهانت کند
و به خود بگوید که خدا مرا مجازات نخواهد کرد؟
۱۴ امّا تو ای خداوند، غم و مصیبت مردم را می‌بینی،
تو همیشه برای کمک به درماندگان آماده‌ای،
و توکّل آنان به توست،
تو مددکار یتیمان هستی.
۱۵ بازوی مردم شریر و بدکار را بشکن
و آنها را به‌خاطر خطاهایشان مجازات کن
تا شرارتشان از بین برود.
۱۶ خداوند تا به ابد پادشاه است.
کسانی‌که خدایان دیگر را پرستش می‌کنند،
از زمین وی رانده خواهند شد.
۱۷ ای خداوند، تو دعای فروتنان را می‌شنوی.
دل آنان را قوی می‌گردانی و به فریاد و زاری آنان گوش
می‌دهی.
۱۸ تو گریهٔ یتیمان و ستمدیدگان را می‌شنوی،
تو به نفع آنان داوری خواهی کرد.

مزمور ۱۱

سرود داوود

توکّل بر خداوند

۱ من به خداوند توکّل دارم.
چرا به من می‌گویید:
«مانند پرنده به کوهها فرار کن.
۲ زیرا شریران کمان به دست گرفته
و تیر را به زه نهاده‌اند
تا آن را در تاریکی به سوی نیکان پرتاب کنند.
۳ در زمانی که نیکی از بین رفته است،
نیکان چه می‌توانند بکنند؟»
۴ خداوند در معبد مقدّس خویش است.
تخت خدا در آسمان استوار است.
او همه‌جا مراقب مردم است
و هرچه می‌کنند، می‌داند.
۵ خداوند مردم نیک و بد را یکسان مورد آزمایش قرار می‌دهد.
او با تمام وجود از بدکاران بیزار است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶ بر شریران، باران آتش و گوگرد می‌فرستد
و نصیب آنان، بادهای سوزاننده است.
۷ خداوند عادل است و نیکوکاران را دوست می‌دارد
و درستکاران در پیشگاه او خواهند زیست.

مزمور ۱۲

سرود داوود

درخواست کمک در زمانهٔ شریر

۱ خداوندا، مدد فرما!
زیرا دیگر اشخاص نیکوکار وجود ندارند
و انسان وفادار در میان آدمیان یافت نمی‌شود.
۲ مردم به یکدیگر دروغ می‌گویند
و با چرب زبانی و ریاکاری با یکدیگر گفت‌وگو می‌کنند.
۳ خداوندا، زبانهای چرب و نرم را قطع کن
و اشخاص مغرور و متکبّر را خاموش ساز.
۴ ایشان می‌گویند: «با زبان خود موفّق خواهیم شد.
هرچه بخواهیم می‌گوییم
و هیچ‌کس نمی‌تواند مانع ما شود.»
۵ خداوند می‌فرماید:
«چون بر مردم مسکین ظلم شده
و فریاد و نالهٔ فقیران برخاسته است،
می‌آیم و امنیّتی را که می‌خواستند به آنها می‌دهم.»
۶ وعده‌های خداوند قابل اطمینان
و مانند نقره‌ای که هفت بار در کوره تصفیه شده باشد،
صاف و بی‌آلایش هستند.
۷-۸ خداوندا، شریران همه‌جا رخنه کرده‌اند
و شرارت مورد ستایش است!
ما را همیشه در پناه خود نگه‌دار
و از این زمانهٔ شریر محافظت فرما.

مزمور ۱۳

سرود داوود

دعا برای رهایی از دست دشمنان

۱ خداوندا، تا به کی مرا فراموش می‌کنی؟ آیا برای همیشه؟
تا به کی رویت را از من برمی‌گردانی؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ تا به کی باید بار مشکلات را بکشم
و شب و روز دلم پُر از غم باشد؟
تا به کی دشمن من، بر من برتری داشته باشد؟
۳ ای خداوند، خدای من! بر من توجّه کن و به دعایم
پاسخ بده!
به من نیرو ببخش و از مرگ نجاتم ده.
۴ مبادا دشمنانم بگویند: «ما بر او پیروز شدیم.»
نگذار که دشمنانم از شکست من شاد شوند.
۵ امّا من به رحمت تو توکّل دارم و دل من شاد است،
زیرا تو مرا نجات خواهی داد.
۶ در وصف تو ای خداوند سرود خواهم خواند،
چون تو بر من احسان کرده‌ای.

مزمور ۱۴

سرود داوود

شرارت انسان

(مزمور ۵۳)

۱ احمقان در دل خود می‌گویند:
«خدا وجود ندارد.»
اینها اشخاصی فاسد هستند
و کارهای زشت می‌کنند
و کار نیک از آنها سر نمی‌زند.
۲ خداوند از آسمان بر مردم روی زمین می‌نگرد
تا ببیند که آیا شخص فهمیده‌ای وجود دارد
که طالب خدا باشد.
۳ امّا همه گمراه و یکسان فاسد شده‌اند.
حتّی یک نفر نیکوکار هم در بین آنها نیست.
۴ خداوند می‌پرسد:
«آیا این بدکاران شعور ندارند
که بندگان مرا مانند نان می‌خورند
و مرا به یاد نمی‌آورند؟»
۵ امّا آنها به وحشت خواهند افتاد،
زیرا خدا مددکار نیکوکاران است.
۶ وقتی بدکاران نقشه‌های مسکینان را خراب می‌کنند،
خداوند پناهگاه آنان است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷ ای کاش پیروزی
برای بنی‌اسرائیل از صهیون بیاید،
وقتی خداوند قوم خود را از اسارت آزاد کند،
یعقوب شاد خواهد شد و بنی‌اسرائیل شادی خواهد کرد.

مزمور ۱۵

سرود داوود

مقرّرات خداوند

۱ ای خداوند، چه کسی به خیمهٔ مقدّس تو وارد خواهد شد؟
چه کسی در کوه مقدّس تو عبادت خواهد کرد؟
۲ کسی‌که بی‌عیب، نیکوکار، راستگو و صمیمی باشد.
۳ غیبت ننماید،
در حق دوستان خود بدی نکرده
و به تهمت‌ها گوش ندهد.
۴ گناهکاران را حقیر شمارد
و نیکوکاران را احترام گذارد،
به قول خود وفا کند
هرچند به ضررش باشد،
۵ از رباخواری پرهیز نماید
و با رشوه گرفتن، علیه مردم بی‌گناه شهادت ندهد.
کسانی‌که اینها را انجام دهند، همیشه استوار خواهند بود.

مزمور ۱۶

سرود داوود

سرود اطمینان

۱ خدایا، مرا محافظت فرما، زیرا به تو پناه آورده‌ام.
۲ به خداوند گفتم: «تو خداوند من هستی،
و هر چیز نیکویی که دارم، از توست.»
۳ ایمانداران این سرزمین، اشخاص نجیبی هستند
و دلخوشی من به ایشان است.
۴ آنهایی که پیرو خدایان دیگر هستند،
غم و اندوهشان زیاد می‌شود.
در مراسم قربانی‌های آنها شرکت نمی‌کنم
و نام آنها را ذکر هم نخواهم کرد.
۵ خداوندا، تو همه‌چیز من هستی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و آنچه را که نیاز دارم، به من عطا کرده‌ای.
آیندهٔ من در دست توست.
۶ آنچه را که نصیب من کرده‌ای
بسیار عالی و نیکوست.
۷ خداوند را شکر می‌کنم، زیرا که مرا راهنمایی می‌کند.
شبانگاه نیز وجدانم به من هشدار می‌دهد.
۸ هرگز خدا را فراموش نمی‌کنم،
او همیشه نزد من است، هیچ چیز نمی‌تواند مرا بلغزاند.
۹ بنابراین سپاسگزار و شادمان هستم
و احساس امنیّت کامل می‌کنم.
۱۰ زیرا تو مرا از قدرت مرگ می‌رهانی.
من با وفاداری تو را خدمت کرده‌ام
و تو جانم را در دنیای مردگان ترک نخواهی کرد.
۱۱ تو راه زندگی را به من نشان خواهی داد.
حضور تو، مرا از خوشی لبریز می‌کند
و به من شادی ابدی می‌بخشد.

مزمور ۱۷

دعای داوود

دعای شخص بی‌گناه

۱ خداوندا، التماس دادخواهی مرا بشنو.
به درخواست کمک من توجّه نما
و به دعای بی‌ریای من گوش فرا ده.
۲ تو از من پشتیبانی خواهی کرد،
زیرا تو حقیقت را می‌دانی.
۳ تو از دل من آگاهی
شب هنگام نیز نزد من آمده‌ای
و مرا کاملاً آزموده‌ای،
خطایی در من نیافته‌ای،
سخنی به خطا نگفته‌ام. ۴ مانند دیگران به شرارت سخن نگفته‌ام،
من همهٔ دستورات تو را اطاعت کرده‌ام
و به راه شریران نرفته‌ام.
۵ من همیشه راههای تو را پیموده
و از آن انحراف نورزیده‌ام.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶ خدایا، من از تو کمک می‌خواهم. زیرا تو به داد من
می‌رسی،
پس به من گوش فرا ده و دعای مرا بشنو.
۷ ای نجات‌بخش مردمِ بی‌پناه، رحمت بی‌کران خود را بر
من آشکار کن.
در نزد تو از شرّ دشمنان در امان خواهم بود.
۸ مرا مانند چشمان خود محافظت کن
و در سایهٔ بالهایت پناهم ده.
۹ از دست غارتگران و دشمنان جانم
که مرا احاطه کرده‌اند نجاتم بده.
۱۰ آنها رحم ندارند و سخنان غرورآمیز می‌گویند.
۱۱ دور مرا گرفته‌اند
و می‌خواهند مرا به زمین بزنند.
۱۲ آنها مانند شیر، در پی فرصت هستند تا مرا بدرند
و همچون شیر جوانی در بیشهٔ خود کمین کرده‌اند.
۱۳ برخیز ای خداوند، با آنها روبه‌رو شو و آنها را سرنگون نما
و با شمشیر خود، جان مرا از دست مردمان شریر نجات بده.
۱۴ ای خداوند، مرا از دست کسانی‌که به دنیا دل
بسته‌اند، نجات بده.
شکم آنها را با آنچه برایشان ذخیره کرده‌ای، پُر کن
و به فرزندان آنها بیش از کفایت بده
تا برای نوه‌های آنها نیز باقی بماند.
۱۵ امّا من روی تو را خواهم دید، چون خطایی مرتکب
نشده‌ام
و چون برخیزم، از دیدن روی تو شادمان خواهم شد.

مزمور ۱۸

دعای داوود بندهٔ خداوند در روزی که خداوند او را از دست شائول و تمامی دشمنانش رهایی داد

سرود پیروزی
(دوم سموئیل ۲۲:۱-۵۱)

۱ ای خداوند، ای توانایی من!
تو را دوست می‌دارم.
۲ خداوند پشتیبان من است؛
پناهگاه مستحکم من،
خدای من نجات‌دهندهٔ من است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او همانند یک پناهگاه از من محافظت می‌کند؛
او مرا حمایت می‌کند و مرا در امنیّت نگاه می‌دارد.
۳ خداوند را که شایستهٔ سپاس و ستایش است، می‌طلبم
و از شرّ دشمنان در امان هستم.
۴ طنابهای گور به دورم حلقه زده‌اند
و امواج نابودکننده احاطه‌ام کرده‌اند.
۵ طنابهای گور به دورم حلقه زده‌اند
و مرگ دام خود را بر سر راهم قرار داده.
۶ در مشکلاتم به حضور خداوند زاری نمودم.
از خدای خود کمک خواستم.
او از معبد بزرگ خود نالهٔ مرا شنید
و فریاد من به گوشش رسید.
۷ آنگاه زمین لرزید و تکان خورد.
و بنیاد کوهستان از شدّت خشم او به لرزه افتاد.
کوهها لرزیدند و اساس آنها متزلزل شد.
۸ از سوراخهای بینی او دود برآمد.
از دهانش زغال برافروخته و آتشِ کُشنده بیرون آمد.
۹ او آسمان را شکافت و فرود آمد
و زیر پاهایش ابرهای سیاه بود.
۱۰ با سرعت بر فرشتهٔ بالدار خود پرواز کرد
او بر بالهای باد پرواز کرد.
۱۱ او با تاریکی خود را پوشاند
و ابرهای سیاهِ باران‌زا احاطه‌اش کردند.
۱۲ نور درخشان حضور او
با تگرگ و شعلهٔ افروخته،
پردهٔ ابرهای سیاه را شکافت.
۱۳ خداوند نیز در آسمانها با صدای رعدآسا سخن گفت
و صدای خداوند متعال شنیده شد.
۱۴ تیرهای خود را پرتاب نمود و دشمنان خود را پراکنده ساخت
و با رعد و برق، همه را آشفته کرد.
۱۵ کف دریا ظاهر شد،
و بنیاد زمین آشکار گردید
هنگامی که دشمنانت را توبیخ کردی
و با خشم بر آنها غریدی.
۱۶ خداوند دستش را از آسمان دراز کرد و مرا برگرفت؛

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و از آبهای عمیق مرا بیرون کشید.
۱۷ او مرا از دست دشمنان قدرتمندم
و از دست تمام آنانی که از من متنفّرند رهانید.
آنها برایم خیلی قوی بودند.
۱۸ وقتی در سختی بودم، بر سرم ریختند،
امّا خداوند از من حمایت کرد.
۱۹ او مرا کمک کرد تا از خطر رهایی یابم؛
او مرا نجات داد زیرا از من خشنود بود.
۲۰ خداوند به‌خاطر نیکوکاری‌ام به من پاداش داد
و به‌خاطر بی‌گناهی‌ام به من برکت داد.
۲۱ من دستورات خداوند را بجا آورده
و روی خود را از خدا برنگردانیده‌ام،
۲۲ احکام او را انجام داده
و از اوامر او سرپیچی نکرده‌ام.
۲۳ در پیشگاه او بی‌عیب بوده
و از گناه خودداری کرده‌ام.
۲۴ بنابراین به‌خاطر نیکوکاری‌ام به من پاداش داد
و به‌خاطر بی‌گناهی‌ام به من برکت عطا نمود.
۲۵ ای خداوند تو با اشخاص وفادار، وفادار هستی،
و به مردم بی‌عیب، نیکویی می‌کنی.
۲۶ با کسانی‌که پاک هستند به پاکی رفتار می‌نمایی
و با کسانی‌که کجرو هستند مخالفت می‌کنی.
۲۷ تو فروتنان را نجات می‌بخشی
و اشخاص متکبّر را سرنگون می‌کنی.
۲۸ ای خداوند تو نور من هستی،
تو تاریکی مرا روشن گردان.
۲۹ با نیروی تو به دشمن یورش می‌برم
و دژهای آنان را درهم می‌شکنم.
۳۰ راه خدا کامل و وعدهٔ خداوند قابل اطمینان است.
او حافظ کسانی است که به او پناه می‌آورند.
۳۱ خداوند تنها خداست؛
خدا تنها تکیه‌گاه ماست.
۳۲ خداست که مرا قدرت بخشیده،
و راه مرا امن ساخته است.
۳۳ پاهای مرا مانند پاهای آهو ساخته

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و بر کوهها استوارم نموده است.
۳۴ دستهایم را برای جنگ تعلیم می‌دهد
تا بتوانم قویترین کمان را به دست گیرم.
۳۵ ای خداوند تو از من حمایت نموده و مرا نجات دادی؛
توجّه تو مرا قوی گردانید،
و کمک تو مرا حفظ نمود.
۳۶ راه را برای قدمهایم وسیع ساختی
تا پاهایم نلغزد.
۳۷ دشمنانم را تعقیب کردم و آنها را گرفتم
و تا آنها را از بین نبردم، بازنگشتم.
۳۸ آنها را بکلّی پایمال نمودم تا دیگر برنخیزند
و به زیر پاهایم جان دادند.
۳۹ تو برای مبارزه به من نیرو بخشیدی
و دشمنانم زیر پاهایم جان دادند.
۴۰ دشمنانم را متواری ساختی
و من کسانی را که از من نفرت داشتند، نابود کردم.
۴۱ آنها برای کمک زاری نمودند، امّا کسی به دادشان نرسید.
خداوند را صدا کردند، امّا او به آنها جوابی نداد.
۴۲ من آنها را همچون غبار خرد کردم،
که باد آنها را پراکنده می‌کند
و زیر پاهای خود مانند گل و لای کوچه، پایمال نمودم.
۴۳ تو مرا از دست مردم ستیزه‌گر رهانیدی،
و مرا فرمانروای ملتّها ساختی؛
و مردمی را که نمی‌شناختم، اکنون مرا خدمت می‌کنند.
۴۴ بیگانگان نزد من تعظیم می‌کنند
و دستوراتم را فوراً اطاعت می‌نمایند.
۴۵ آنها دلسرد شده‌اند
و با ترس و لرز از قلعه‌های خود بیرون می‌آیند.
۴۶ خداوند زنده است! حامی خود را ستایش می‌کنم،
متبارک باد خدای قدرتمند که مرا نجات می‌دهد.
۴۷ او در برابر دشمنان، مرا پیروزی می‌بخشد
و ملل جهان را به دست من مغلوب می‌سازد.
۴۸ او مرا از دست دشمنانم می‌رهاند،
خداوندا تو مرا نزد دشمنانم سرفرازم می‌سازی
و از چنگ مردم ظالم نجات می‌دهی.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴۹ بنابراین من تو را در میان ملّتها ستایش می‌کنم
و سرود ستایش برای تو می‌خوانم.
۵۰ خدا پیروزی بزرگی نصیب پادشاه خود می‌کند
و به برگزیدهٔ خود، داوود، و فرزندان او
برای همیشه رحمت و شفقت نشان می‌دهد.

مزمور ۱۹

سرود داوود

جلال خدا در آفرینش

۱ آسمانها جلال خدا را بیان می‌کنند
و فلک، صنعت دست او را نشان می‌دهد.
۲ روزها معرفت خدا را اعلام می‌کنند
و شبها حکمت او را.
۳ نه سخنی شنیده می‌شود و نه کلامی.
۴ با وجود این، پیامشان به سراسر زمین می‌رسد
و ندای ایشان به سرتاسر جهان.
مکانی برای آفتاب در آسمان بنا نموده است،
۵ و آن مانند دامادی از حجلهٔ خود بیرون می‌آید،
و چون قهرمانی که با شادی برای دویدن به میدان می‌رود.
۶ از یک طرف آسمان شروع می‌کند
و به سوی دیگر آن می‌شتابد
و هیچ چیز از حرارتش در امان نیست.

شریعت خداوند

۷ شریعت خداوند کامل است
و جان را تازه می‌کند.
اوامر خداوند قابل اطمینان است
و ساده دلان را حکمت می‌بخشد.
۸ دستورات خداوند درست است
و دل را شاد می‌کند.
اوامر خداوند پاک است
و به انسان آگاهی می‌بخشد.
۹ احترام به خداوند نیکو و ابدی است.
احکام خداوند حق و کاملاً عادلانه است.
۱۰ مرغوبتر از طلای ناب،
و شیرین‌تر از عسل خالص است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱ آنها بندهٔ تو را هشیار می‌سازد
و پیروی از آنها پاداش بسیار دارد.
۱۲ کیست که از اشتباهات پنهانی خود آگاه باشد؟
خداوندا، گناهان پنهانی مرا بیامرز.
۱۳ همچنین مرا از گناهان عمدی بازدار.
مگذار که این گناهان بر من چیره شوند،
آنگاه بی‌عیب و بی‌گناه خواهم بود.
۱۴ ای خداوند، ای پناهگاه و ای نجات‌دهندهٔ من،
سخنان زبانم و دعاهایم مقبول درگاه تو باشد.

مزمور ۲۰

سرود داوود

دعای پیروزی

۱ خداوند در روز تنگی تو را مستجاب کند
و نام خدای یعقوب نگهبان تو باشد.
۲ از معبد بزرگ خود برای تو کمک بفرستد
و تو را از صهیون پشتیبانی کند.
۳ همهٔ هدایای تو را به یاد آورد
و از قربانی‌های تو خشنود گردد.
۴ آرزوهای قلبی‌ات را به تو عطا کند
و نقشه‌های تو را به انجام رساند.
۵ آنگاه به‌خاطر پیروزی تو بانگ شادی برمی‌آوریم
و پرچم خود را به نام خدای خویش برمی‌افرازیم.
خداوند تمام دعاهایت را مستجاب فرماید!
۶ اکنون می‌دانم که خداوند به برگزیدهٔ خود کمک می‌کند
و از مکان مقدّس خود او را اجابت می‌نماید
و به قوّت خود او را به پیروزی عظیم می‌رساند.
۷ گروهی به ارّابه‌های خود اعتماد می‌کنند
و گروهی به اسبهای خود،
امّا ما به قدرت خداوند، خدای خویش اعتماد
می‌کنیم.
۸ آنها شکست می‌خورند و می‌افتند،
ولی ما برمی‌خیزیم و با اطمینان کامل می‌ایستیم.
۹ خداوندا، به پادشاه پیروزی عطا کن
و وقتی تو را می‌طلبیم ما را اجابت فرما.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۲۱

سرود داوود

سپاسگزاری برای پیروزی

۱ خداوندا، پادشاه به‌خاطر توانایی که به او بخشیدی
شادمان است،
و برای اینکه او را پیروز گرداندی شادی می‌کند.
۲ آرزوهایش را برآوردی
و هیچ یک از خواهش‌های او را رد نکردی.
۳ او را با برکات نیکو استقبال نمودی
و تاجی از طلای ناب بر سر او گذاردی.
۴ او از تو طول عمر درخواست نمود
و تو به او عمری طولانی و ابدی دادی.
۵ با کمک تو به جاه و جلال رسید.
و تو به وی شهرت و مقام عطا کردی.
۶ برکات تو تا ابد با او خواهد بود،
و حضور تو او را از خوشی سرشار می‌نماید.
۷ پادشاه به خداوند متعال اعتماد دارد
و به‌خاطر محبّت پایدار او
پیوسته در امان خواهد بود.
۸ دست تو بر دشمنانت مسلّط خواهد شد
و دست راست تو همهٔ کسانی را که از تو نفرت
دارند، به چنگ خواهد آورد.
۹ وقتی ظاهر شوی، آنها را مانند کورهٔ آتش
می‌گردانی.
خداوند در خشم خود آنها را نابود خواهد کرد و
آتش، آنها را از بین خواهد برد.
۱۰ نسل ایشان را از روی زمین محو می‌کنی
و فرزندان آنها را از میان بنی‌آدم.
۱۱ اگر نقشه‌های شریرانه برضد تو بکشند،
و یا دسیسه‌ای به کار ببرند، موفّق نخواهند شد،
۱۲ تو آنها را هدف تیر خود قرار می‌دهی
و آنها برگشته و فرار می‌کنند.
۱۳ خداوندا، قدرت و جلال از آن توست.
ما سرود خواهیم خواند و قدرت تو را خواهیم
ستود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۲۲

سرود داوود

درخواست کمک و سرود ستایش

۱ خدای من، خدای من! چرا مرا ترک کردی؟
چرا از من دور هستی و کمکم نمی‌کنی و به فریادم نمی‌رسی؟
۲ آه، ای خدای من، روزها التماس می‌کنم
و تو جواب نمی‌دهی،
شبها ناله و زاری می‌کنم
و آرام ندارم.
۳ امّا تو به عنوان تنها قدّوس، بر تخت سلطنت نشسته‌ای
و بنی‌اسرائیل تو را ستایش می‌کنند.
۴ نیاکان ما بر تو توکّل کردند، آنها توکّل نمودند
و تو آنها را نجات دادی.
۵ به حضور تو زاری نمودند و رهایی یافتند.
به تو پناه آوردند و ناامید نشدند.
۶ امّا من کِرم هستم، نه انسان.
نزد همه‌کس خوار و خفیف شده‌ام.
۷ هر که مرا می‌بیند مسخره‌ام می‌کند،
آنها سر خود را می‌جنبانند.
۸ و می‌گویند: «تو به خداوند توکّل کردی،
چرا او تو را نجات نمی‌دهد؟
اگر خداوند تو را دوست دارد،
چرا به تو کمک نمی‌کند.»
۹ تو بودی که مرا از رحم مادر به دنیا آوردی
و در آغوش او از من مراقبت نمودی.
۱۰ از همان روز تولّدم، تو خدای من بوده‌ای
و من به تو توکّل نموده‌ام.
۱۱ از من دور مشو،
زیرا مشکلات نزدیک است
و کسی نیست که به من کمک کند.
۱۲ دشمنان بسیاری
همچون گاوانِ نرِ سرزمینِ باشان،
مرا احاطه کرده‌اند،
۱۳ و مانند شیرانِ درّنده و غرّان
دهان خود را برای من بازکرده‌اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴ قوّت من از من بیرون رفته، همچون آبی که برروی زمین
ریخته باشد،
بندبند استخوانهایم از هم جدا شده،
و دلم مانند موم در سینه‌ام آب شده است.
۱۵ گلویم همچون سفال خشک شده
و زبانم به سقف دهانم چسبیده است
و تو مرا بر روی خاک، در حال مرگ رها کرده‌ای.
۱۶ دشمنان، یعنی این گروه شریر،
مانند سگ، دور مرا گرفته‌اند
و دستها و پاهای مرا سوراخ کرده‌اند.
۱۷ استخوانهایم از لاغری شمرده می‌شوند.
دشمنانم به من خیره شده‌اند.
۱۸ لباسهایم را بین خود تقسیم می‌کنند
و بر ردای من قرعه می‌اندازند.
۱۹ امّا تو ای خداوند، از من دور مشو!
ای یاور من، به دادم برس!
۲۰ مرا از دَمِ شمشیر نجات بده،
مرا از چنگ این سگها رهایی ده.
۲۱ مرا از دهان این شیرها نجات بده،
و جان مرا از دست شاخهای گاوان وحشی برهان.
۲۲ کارهای تو را برای قوم خود بیان خواهم کرد،
تو را در حضور پرستندگانت ستایش خواهم نمود.
۲۳ ای خادمان خداوند، او را ستایش نمایید،
ای فرزندان یعقوب، او را گرامی بدارید،
ای بنی‌اسرائیل، او را پرستش نمایید،
۲۴ زیرا او رنج دیدگان را فراموش نمی‌کند
و روی خود را از آنها بر نمی‌گرداند،
بلکه دعای آنها را می‌شنود و مستجاب می‌نماید.
۲۵ در میان جماعتی بزرگ، تو را پرستش خواهم نمود!
نذرهای خود را در مقابل پرستندگانت ادا خواهم کرد.
۲۶ فقیران هرقدر که بخواهند،
خواهند خورد و سیر خواهند شد،
جویندگان خداوند، خدا شما را همیشه کامیاب سازد.
۲۷ مردم سراسر جهان، خداوند را به یاد خواهند آورد
و همهٔ اقوام عالم به سوی وی خواهند آمد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و او را پرستش خواهند کرد.
۲۸ خداوند پادشاه است
و بر همهٔ ملّتها فرمانروایی خواهد کرد.
۲۹ همهٔ متکبّران جهان در پیشگاه او تعظیم خواهند کرد،
تمام انسانهای فانی در مقابل او سجده خواهند نمود.
۳۰ آیندگان، خداوند را خواهند پرستید؛
مردم دربارهٔ خداوند برای نسلهای آینده تعریف خواهند کرد.
۳۱ آنانی که هنوز متولّد نشده‌اند، خواهند شنید
که خداوند قوم خود را نجات داده است.

مزمور ۲۳

سرود داوود

خداوند، شبان ما

۱ خداوند شبان من است.
محتاج به هیچ چیز نخواهم بود.
۲ در چمنزارهای سرسبز مرا می‌خواباند.
در کنار آبهای آرام مرا رهبری می‌کند.
۳ جان تازه‌ای به من می‌بخشد
و به‌خاطر نام خود، مرا به راه راست هدایت می‌نماید.
۴ حتّی هنگام گذشتن از درّهٔ تاریک مرگ
از چیزی نمی‌ترسم،
زیرا تو همراه من هستی.
عصا و چوبدستی تو مرا حمایت خواهد کرد.
۵ سفره‌ای برای من در حضور دشمنانم می‌گسترانی
و مرا چون مهمانی عزیز در این ضیافت می‌پذیری
و جام مرا لبریز می‌گردانی.
۶ اطمینان دارم که تمام عمرم به من لطف و محبّت
خواهی نمود،
و تا زمانی که زنده هستم، در خانهٔ تو ساکن خواهم بود.

مزمور ۲۴

سرود داوود

پادشاهِ جلال

۱ زمین و هرچه در آن است از آن خداوند است.
جهان و همهٔ موجودات آن به او تعلّق دارد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ او اساس آن را بر دریاها قرار داد
و آن را بر رودخانه‌ها بنا کرد.
۳ چه کسی می‌تواند به بالای کوه خداوند برود
و به درگاه مقدّس او داخل شود؟
۴ کسی که کردار و پندارش پاک باشد.
کسی که بت‌پرستی نمی‌کند
و قسم دروغ نمی‌خورد.
۵ خداوند آنان را برکت می‌دهد و نجات می‌بخشد،
و خدا آنان را بی‌گناه محسوب خواهد نمود.
۶ ایشان طالب خدا
و مشتاق دیدار خدای یعقوب می‌باشند.
۷ ای دروازه‌ها
و ای درهای قدیمی باز شوید
تا پادشاه جلال داخل شود.
۸ این پادشاه جلال کیست؟
او خداوند قادر متعال است!
که در جنگها شکست نمی‌خورد.
۹ ای دروازه‌ها به کنار بروید،
و ای درهای کهن باز شوید.
تا پادشاه جلال داخل شود.
۱۰ این پادشاه جلال کیست؟
او خداوند متعال است! او خداوند شکست ناپذیر است!

مزمور ۲۵

سرود داوود

دعا برای هدایت و پشتیبانی

۱ ای خداوند، به درگاه تو دعا می‌کنم.
۲ ای خدای من، به تو توکّل دارم.
نگذار که شرمنده شوم
و دشمنانم خوشحال گردند.
۳ آری، کسانی که به تو امیدوارند، هرگز شرمنده نمی‌شوند،
امّا خیانتکاران، شرمنده خواهند شد.
۴ خداوندا، راه خود را به من نشان بده
و آن را به من بیاموز.
۵ مرا به حقیقت خود رهبری نما،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چون تو خدای نجات‌دهندهٔ من هستی
و من بر تو توکّل دارم.
۶ خداوندا، لطف و رحمت بی‌کران خود را
که از ابتدا نشان داده‌ای، به یاد آور.
۷ گناهان زمان جوانی و خطاهای مرا به یاد میاور.
بلکه ای خداوند، به‌خاطر محبّت استوار خود،
مرا به یاد آور.
۸ خداوند، نیکو و عادل است،
بنابراین گناهکاران را به راه راست هدایت می‌کند.
۹ او فروتنان را به کارهای نیک هدایت می‌کند،
و راه خود را به آنها تعلیم می‌دهد.
۱۰ تمام راههای خداوند، برای کسانی‌که اوامر او را اطاعت
می‌کنند
و به پیمان او وفادارند، رحمت و راستی است.
۱۱ ای خداوند، به‌خاطر نام خود،
گناهان عظیم مرا بیامرز.
۱۲ کسانی‌که برای خداوند احترام قائلند
راهی را که باید بروند، از او خواهند آموخت.
۱۳ ایشان پیوسته کامیاب خواهند بود
و فرزندانشان صاحب زمین خواهند شد.
۱۴ خداوند دوست کسانی است که از او اطاعت می‌کنند،
او پیمان خود را برای آنان بیان می‌کند.
۱۵ من همیشه از خداوند انتظار کمک دارم،
او مرا از خطر می‌رهاند.
۱۶ خداوندا، به من توجّه نموده و بر من رحمت فرما
زیرا که تنها و درمانده شده‌ام.
۱۷ مرا از نگرانی‌هایم آزاد کن
و از مشکلاتم برهان.
۱۸ به غمها و دردهایم توجّه فرما
و گناهانم را ببخش.
۱۹ ببین که دشمنانم چقدر زیادند،
و چقدر از من نفرت دارند.
۲۰ جان مرا در پناه خود حفظ کن
و مرا رهایی ده، مگذار که شرمنده شوم،
زیرا که به تو پناه آورده‌ام.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۱ نیکوکاری و راستیِ من، مرا محافظت خواهند کرد،
زیرا که بر تو توکّل دارم.
۲۲ خدایا، بنی‌اسرائیل را
از همهٔ سختی‌ها برهان!

مزمور ۲۶

سرود داوود

دعای شخص نیکو

۱ خداوندا، از من حمایت فرما،
زیرا در کمال راستی رفتار نموده
و بدون تردید به تو توکّل کرده‌ام.
۲ ای خداوند، مرا امتحان کن و بیازما!
قلب و وجدان مرا پاک گردان.
۳ محبّت سرشار تو راهنمای من است،
من در حضور تو با وفاداری رفتار می‌کنم.
۴ با اشخاص بد، همنشین نیستم
و با مردم ریاکار معاشرت ندارم.
۵ از مشارکت با مردم شریر نفرت دارم
و با بدکاران رفت و آمد نمی‌کنم.
۶ خداوندا، به نشانهٔ بی‌گناهی دست خود را می‌شویم
و قربانگاه تو را طواف می‌کنم.
۷ با صدای بلند، در ستایش تو سرود خواهم خواند
و تمام کارهای عجیب تو را بیان خواهم کرد.
۸ خداوندا، خانهٔ تو را دوست می‌دارم،
آن جایی که جلال تو در آنجاست.
۹ مرا با گناهکاران نابود منما،
و در سرنوشت مردمان قاتل و خونریز شریک مگردان.
۱۰ مردمانی که پیوسته شرارت می‌کنند
و رشوه می‌گیرند.
۱۱ امّا من آنچه را که درست است انجام می‌دهم،
پس بر من رحمت فرموده مرا نجات بده.
۱۲ خداوند مرا از خطر می‌رهاند،
او را در مقابل همهٔ مردم پرستش خواهم نمود.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۲۷

سرود داوود

سرود اعتماد به خداوند

۱ خداوند نور من و نجات من است،
از که بترسم؟
خداوند مرا از تمام خطرها حفظ می‌کند،
هرگز هراسان نخواهم شد.
۲ وقتی شریران دور مرا گرفتند و خواستند مرا بکشند،
لغزیدند و افتادند.
۳ اگر لشکری به من حمله کند،
نخواهم ترسید،
حتّی اگر دشمنان برای جنگ با من بیایند،
باز هم به خدا توکّل خواهم کرد.
۴ یک چیز از خداوند خواستم،
فقط یک چیز،
و آن این است که تمام دوران عمرم در خانهٔ خداوند باشم
و زیبایی جمال او را مشاهده کنم و دربارهٔ او تفکّر نمایم.
۵ در روز تنگی مرا پناه خواهد داد.
او مرا بسلامت در خیمهٔ خود حفظ خواهد نمود،
و مرا بر روی صخره‌ای بلند مطمئن می‌سازد.
۶ پس بر دشمنانم که دور مرا گرفته‌اند پیروز خواهم شد.
با فریاد شادی در معبد بزرگ او قربانی خواهم گذرانید،
و برای او سرود خواهم خواند و او را ستایش خواهم نمود.
۷ خداوندا، دعای مرا بشنو،
بر من رحمت فرموده دعایم را مستجاب کن.
۸ تو فرموده‌ای: «طالب من باشید!»
خداوند، از صمیم قلب می‌گویم که طالب تو هستم،
۹ روی خود را از من پنهان نکن!
و بر من خشمگین مباش،
و بندهٔ خود را از درگاهت مران.
تو مددکار من بوده‌ای،
ای خدای نجات بخش من،
مرا ترک مکن و رد منما.
۱۰ حتّی اگر پدر و مادرم مرا ترک کنند،
خداوند مرا ترک نخواهد کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱ خداوندا! راه خود را به من نشان بده،
و به‌خاطر دشمنانم
مرا به راه راست هدایت نما.
۱۲ مرا به دست دشمنانم مسپار،
آنها با شهادت دروغ و نیرنگ برضد من برخاسته‌اند.
۱۳ می‌دانم که رحمت و نیکویی‌های خداوند را
در این زندگی باز هم خواهم دید.
۱۴ بر خداوند توکّل کن،
ایمان داشته باش
و ناامید مشو.

مزمور ۲۸

سرود داوود

درخواست کمک

۱ خداوندا، ای نگهدارندهٔ من،
به درگاهت زاری می‌کنم دعایم را بشنو،
زیرا اگر به من جواب ندهی،
مانند مردگان خواهم بود.
۲ وقتی دستهای خود را به سوی معبد مقدّس تو بلند می‌کنم
و با التماس درخواست کمک می‌کنم، دعای مرا
مستجاب فرما.
۳ مرا جزو شریران و بدکاران حساب مکن،
آنانی که با همسایگان خود دوستانه حرف می‌زنند،
امّا در دلشان قصد آزار آنها را دارند.
۴ مطابق کارها و شرارتهایشان،
آنها را مجازات کن
برای کارهای زشتی که انجام داده‌اند،
به آنها مطابق کارهایشان جزا بده.
۵ آنها به کارهای خداوند
و آنچه که او آفریده است توجّه نمی‌کنند،
بنابراین او آنها را مجازات نموده
و برای همیشه نابود خواهد کرد.
۶ خداوند را سپاس می‌گویم،
او درخواست کمک مرا شنیده است.
۷ خداوند قوّت و سپر من است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من بر او توکّل می‌کنم.
او مرا یاری می‌کند و خوشحال می‌سازد،
او را با سرودهای شادی سپاس می‌خوانم.
۸ خداوند قوم خود را حمایت می‌کند،
و از برگزیدهٔ خود پشتیبانی می‌نماید.
۹ خداوندا، قوم خود را نجات بده
و آنانی را که از آن تو هستند برکت بده،
شبان آنان باش،
و از آنها همیشه نگهداری فرما.

مزمور ۲۹

سرود داوود

صدای خداوند در رعد

۱ ای فرشتگان آسمان، خداوند را ستایش کنید.
جلال و قدرت او را ستایش نمایید.
۲ نام پُرجلال خداوند را بستایید،
او را با لباس پرهیزکاری بپرستید.

۳ صدای خداوند از فراز اقیانوسها شنیده می‌شود،
خدای جلال می‌غرّد
و صدای او بر بالای اقیانوسها طنین می‌افکند.
۴ صدای خداوند با هیبت
و با شکوه است.
۵ صدای خداوند درختان سدر را می‌شکند،
حتّی درختان سدر لبنان را.
۶ کوههای لبنان و حرمون را مانند گوساله
به جنبش در می‌آورد.
۷ صدای خداوند رعد و برق پدید می‌آورد.
۸ صدای خداوند بیابان را به لرزه در می‌آورد
و صحرای قادش را می‌جنباند.
۹ صدای خداوند درختان بلوط را تکان می‌دهد،
و درختان جنگل را بی‌برگ می‌سازد.
همه در معبد بزرگ او فریاد می‌زنند: «بر خداوند
جلال باد!»
۱۰ خداوند به عنوان پادشاه ابدی

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر فراز توفانها جلوس فرموده است.
۱۱ خداوند به قوم خود قدرت عطا فرماید
و برکت و آرامش ببخشد!

مزمور ۳۰

سرود داوود برای تقدیس معبد بزرگ

دعای سپاسگزاری

۱ خداوندا، تو را ستایش می‌کنم،
چون تو مرا نجات دادی و نگذاشتی دشمنانم مرا
مسخره کنند.
۲ ای خداوند، ای خدای من، به درگاه تو برای کمک
التماس کردم
و تو مرا شفا دادی.
۳ خداوندا، پایم به لب گور رسیده بود،
تو مرا از مرگ نجات دادی
و زندگی تازه‌ای به من بخشیدی.
۴ ای مؤمنین او،
خداوند را سپاس گویید!
و آنچه را که آن قدّوسِ یگانه انجام داده به یاد آورید،
و او را شکر کنید.
۵ غضب او فقط یک لحظه است،
امّا رحمت او ابدی است.
اشکهای شبانه،
صبحِ شادی در پی خواهد داشت.
۶ وقتی از امنیّت برخوردار بودم به خود گفتم:
«من هرگز شکست نمی‌خورم.»
۷ خداوندا، تو بر من لطف داشتی
و از من مانند کوهی استوار پشتیبانی نمودی،
امّا وقتی رویت را از من پنهان کردی
پریشان گشتم.
۸ ای خداوند، به درگاه تو، زاری کردم
و به حضورت نالیدم،
۹ گفتم: «از مرگ من چه سودی به تو می‌رسد؟
و اگر من به گور بروم چه نفعی برای تو خواهد
داشت؟

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آیا مردگان می‌توانند تو را ستایش کنند
و احسانهای تو را بیان نمایند؟»
۱۰ خداوندا، به من گوش بده
و بر من رحمت نما و مددکار من باش.
۱۱ تو غم مرا به رقص و شادی تبدیل نمودی.
لباس ماتم را از تنم بیرون آوردی
و لباس شادی بر من پوشاندی.
۱۲ بنابراین سکوت نخواهم کرد
و سرود تشکّر برای تو خواهم سرایید.
ای خداوند، ای خدای من،
تو را تا به ابد ستایش خواهم نمود.

مزمور ۳۱

سرود داوود

دعای توکّل بر خدا

۱ خداوندا، به تو پناه می‌آورم،
شرمسارم مکن.
تو خدای عادل هستی،
پس مرا نجات بده.
۲ دعایم را مستجاب فرما
و هرچه زودتر نجاتم ده. پُشت و پناه من باش؛
و با قدرت خود مرا برهان.

۳ تو پناهگاه و پشتیبان من هستی.
به‌خاطر نام خود راهنمای من باش و هدایتم کن.
۴ مرا از دامی که برایم گسترده‌اند برهان،
زیرا تو پناهگاه من هستی.
۵ ای خدای عادل،
روح خود را به تو می‌سپارم،
تو مرا نجات داده‌ای.
۶ از بت‌پرستان نفرت داری، امّا من،
ای خداوند، به تو ایمان دارم.
۷ به‌خاطر رحمت پایدار تو
شادی و خوشی می‌کنم.
تو سختی‌های مرا دیده‌ای

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و از مشکلاتم آگاهی.
۸ مرا به دست دشمنانم نسپردی،
تو مرا آزاد گذاشتی تا هر کجا که بخواهم بروم.
۹ خداوندا، بر من رحم کن،
زیرا در سختی هستم.
چشمانم از غصّه تار گردیده
و از پا افتاده‌ام.
۱۰ عمرم در غم گذشته
و سالهای زندگی را با حسرت طی کرده‌ام.
توانایی خود را از دست داده
و استخوانهایم پوسیده‌اند.
۱۱ همهٔ دشمنانم، به خصوص همسایگانم
مرا تحقیر می‌کنند،
آشنایانم از من می‌ترسند
و وقتی مرا در کوچه می‌بینند، می‌گریزند.
۱۲ مثل مُرده‌ها از خاطره‌ها فراموش شده‌ام
و مانند ظرفی شکسته از نظر افتاده‌ام.
۱۳ شایعات زیادی را که دشمنانم برضد من می‌گویند، می‌شنوم.
وحشت اطرافم را فراگرفته
آنها برضد من دسیسه می‌چینند
تا مرا به قتل برسانند.
۱۴ امّا ای خداوند، من بر تو اعتماد دارم و می‌گویم:
«تو خدای من هستی.»
۱۵ زندگی من در دست توست،
مرا از دست دشمنانم
و کسانی‌که مرا می‌آزارند، برهان.
۱۶ چشم این بنده‌ات را به نور جمالت روشن کن
و با رحمت پایدارت مرا نجات بده.
۱۷ خداوندا، از تو تمنّا می‌کنم
که مرا خجل نسازی،
بلکه بگذار مردمان شریر، شرمنده و سرافکنده شوند
و خاموش به دیار مردگان بروند.
۱۸ خاموش ساز آنانی را که دروغ می‌گویند
و از روی تکبّر و حماقت
علیه مردمان نیک حرف می‌زنند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹ رحمت تو بر ترسندگانت چه نیکوست؛
همه می‌دانند که تو چقدر نیکویی
و آنهایی را که به تو توکّل می‌کنند
حمایت می‌کنی.
۲۰ آنها را زیر سایهٔ رحمت خود از دسیسه
و حیلهٔ مردم حفظ می‌کنی
و در نزد خود پناه می‌دهی.
۲۱ خداوند را ستایش می‌کنم،
زیرا زمانی‌که در محاصرهٔ دشمنان بودم،
محبّت سرشار خود را به من نشان داد.
۲۲ من می‌ترسیدم و فکر می‌کردم
که او مرا از نظر انداخته است،
امّا وقتی از او کمک خواستم،
دعایم را مستجاب کرد.
۲۳ ای مؤمنین او، خداوند را دوست بدارید،
زیرا خداوند مؤمنین را حفظ می‌کند،
امّا متکبّران را به سزای کارهایشان می‌رساند.
۲۴ ای کسانی‌که امیدتان به خداست،
شجاع و قوی باشید.

مزمور ۳۲

سرود داوود

اعتراف و آمرزش

۱ خوشا به حال کسانی‌که گناهانشان آمرزیده
و خطاهایشان بخشیده شده است.
۲ خوشا به حال کسی‌که خداوند او را مجرم نشمارد
و کسی‌که در او مکر و حیله‌ای نیست.
۳ هنگامی‌که گناهان خود را اعتراف نمی‌کردم،
تمام روز از ناله و زاری از بین می‌رفتم.
۴ خداوندا، تو شب و روز مرا تنبیه می‌کردی.
قدرت خود را کاملاً از دست داده بودم،
همان‌گونه که رطوبت در گرمای تابستان، خشک می‌شود
۵ سپس گناهان خود را نزد تو اعتراف نمودم
و خطاهای خود را پنهان نساختم و گفتم:
«من در حضور خداوند به گناهان خود اعتراف می‌کنم.»

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آنگاه تو گناهان مرا بخشیدی.
۶ پس هر شخص وفادار باید در وقت سختی و مشکلات
به حضور خداوند دعا کند
تا اگر سیلاب سختی‌ها طغیان کند
به او صدمه‌ای نرساند.
۷ تو پناهگاه من هستی
و مرا از مشکلات نجات می‌دهی،
با آواز بلند خواهم سرایید
زیرا تو مرا حمایت کرده‌ای.
۸ خداوند می‌فرماید: «من راهی را که باید بروی به تو
خواهم آموخت
و تو را هدایت و نگهداری خواهم کرد.
۹ مانند اسب و قاطر، نادان و بی‌شعور نباشید
که با افسار و لگام هدایت می‌شوند
و مطیع می‌گردند.»
۱۰ مردمان شریر در رنج و عذاب می‌باشند،
امّا کسانی‌که به خداوند توکّل دارند
از محبّت بی‌پایان او برخوردار می‌شوند.
۱۱ ای نیکوکاران به‌خاطر آنچه خداوند انجام داده است،
شادی نمایید.
ای کسانی‌که مطیع او هستید، شادمان باشید.

مزمور ۳۳

سرود سپاسگزاری

۱ ای مؤمنین، خداوند را به‌خاطر آنچه انجام داده است،
با شادی ستایش کنید.
زیرا او شایستهٔ ستایش است.
۲ با چنگ وعود برای او بنوازید
و سرود بخوانید.
۳ برای او سرودی تازه بسرایید،
خوب بنوازید و با صدای بلند بخوانید.
۴ زیرا کلام خداوند حق،
و تمام کارهایش قابل اعتماد است.
۵ خداوند عدالت و راستی را دوست می‌دارد.
تمامی زمین از محبّت بی‌پایان او سرشار است.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶ به امر خداوند آسمانها آفریده شدند
و خورشید و ماه و ستارگان با کلام او به وجود آمدند.
۷ او آبهای دریاها و اقیانوسهای عمیق را در یک‌جا جمع
نمود
و در انبارها ذخیره کرد.
۸ ای مردم روی زمین، از خداوند بترسید،
و ای مردم جهان، او را احترام نمایید.
۹ با کلام او دنیا آفریده شد
و به امر او هستی به وجود آمد.
۱۰ خداوند نیّت‌های ملّتها را باطل می‌سازد
و نقشه‌های آنها را نقش برآب می‌کند.
۱۱ امّا مقصود خداوند
و نقشه‌های او پایدار و همیشگی است.
۱۲ خوشا به حال ملّتی که خداوند، خدای ایشان است
و خوشا به حال مردمی که خداوند آنها را برگزیده است.
۱۳ خداوند از آسمان نگاه می‌کند
و همهٔ آدمیان را می‌بیند،
۱۴ و از جایگاه خویش
تمام مردم روی زمین را می‌بیند.
۱۵ او خالق اندیشه‌هاست، و از اسرار دلهایشان
و هر آنچه که آنها انجام می‌دهند آگاه است.
۱۶ پادشاه به‌خاطر قدرت سپاهیانش پیروز نمی‌شود؛
و هیچ سربازی به قوّت خود پیروز نمی‌گردد.
۱۷ اسب جنگی برای پیروزی کافی نیست
و قدرت آنها نمی‌تواند نجات دهد.
۱۸ خداوند مراقب کسانی است که از او می‌ترسند
و بر محبّت بی‌پایان او توکّل دارند.
۱۹ او آنها را از مرگ نجات می‌دهد
و آنان را در زمان قحطی زنده نگاه می‌دارد.
۲۰ امید ما بر خداوند است
و او پشت و پناه ما می‌باشد.
۲۱ او سبب شادی ماست
و ما به نام مقدّس او توکّل داریم.
۲۲ خداوندا، ما به تو امیدواریم،
محبّت بی‌پایان تو بر ما باد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۳۴

سرود داوود هنگامی که خود را در حضور ابی‌ملک دیوانه جلوه داد و رها گشت.

ستایش نیکویی خداوند

۱ خداوند را همیشه ستایش می‌کنم
و شکر او پیوسته بر زبانم جاری است.
۲ او را ستایش می‌کنم، به‌خاطر تمام کارهایی که انجام داده،
باشد که افسرده دلان بشنوند و شادمان گردند.
۳ بیایید عظمت خداوند را اعلام کنیم
و نام او را ستایش نماییم.
۴ به حضور خداوند دعا کردم. او دعایم را مستجاب فرمود
و مرا از جمیع ترسهایم رهانید.
۵ رنجدیدگان، به او نگاه کردند و شادمان گشتند،
آنان هرگز شرمنده نخواهند شد.
۶ بینوایان به حضور خداوند دعا کردند و او دعای ایشان
را مستجاب فرمود
و آنان را از همهٔ مشکلاتشان نجات داد.
۷ فرشتهٔ خداوند حافظ و رهانندهٔ کسی است
که از خداوند می‌ترسد و به او احترام می‌گذارد.
۸ امتحان کنید و ببینید که خداوند چقدر نیکوست.
خوشا به حال کسانی‌که به او پناه می‌آورند.
۹ ای مؤمنین، خداوند را گرامی بدارید،
زیرا کسی‌که او را گرامی بدارد محتاج به چیزی نمی‌شود.
۱۰ شیرهای جوان هم، گاهی گرسنه می‌شوند،
امّا کسانی‌که طالب خداوند هستند هرگز محتاج
نخواهند شد.
۱۱ ای فرزندان، بیایید و به من گوش فرا دهید
تا راه احترام به خداوند را به شما بیاموزم.
۱۲ آیا می‌خواهید از زندگی لذّت ببرید؟
آیا طالب عمر طولانی هستید و می‌خواهید که
سعادتمند باشید؟
۱۳ پس از گفتار شریرانه
و دروغ بپرهیزید.
۱۴ از شرارت دست بردارید و کارهای نیک انجام دهید،
صلح و صفا را جسته و آن را دنبال نمایید.
۱۵ چشمان خداوند بر نیکان است

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و گوشهای وی متوجّه فریاد آنهاست.
۱۶ خداوند مخالف مردمان شریر و بدکار است
و آثار و خاطرهٔ ایشان را از روی زمین محو می‌کند.
۱۷ وقتی اشخاص مؤمن به حضور خداوند دعا می‌کنند،
خداوند دعای ایشان را مستجاب می‌کند و از
سختی‌ها و مشکلات نجاتشان می‌دهد.
۱۸ خداوند نزدیک شکسته‌دلان است
و آنها را از ناامیدی نجات می‌دهد.
۱۹ رنج و زحمت شخص نیکوکار بسیار است،
امّا خداوند او را از همهٔ آنها رهایی می‌دهد.
۲۰ خداوند از او کاملاً مراقبت می‌کند
به طوری که حتّی استخوانی از او شکسته نخواهد شد.
۲۱ اشخاص شریر، به شرارت گرفتار می‌شوند،
و کسانی‌که از نیکوکاران نفرت دارند، به سزای
کارهای خود می‌رسند.
۲۲ خداوند، خادمان خود را نجات می‌دهد
و کسانی را که به او پناه می‌برند، می‌بخشد.

مزمور ۳۵

سرود داوود

تقاضای کمک از خداوند

۱ ای خداوند، با دشمنان من دشمنی کن
و با کسانی‌که با من می‌جنگند، بجنگ.
۲ زره به تن کن و سپرت را بردار
و به کمک من بیا.
۳ شمشیر و گُرزت را بگیر
و به مقابلهٔ دشمنان برو.
قول بده که مرا نجات خواهی داد.
۴ آنانی که قصد کشتن من را دارند،
شرمنده و رسوا ساز؛
و کسانی را که بدخواه من می‌باشند
به عقب بران و خجل گردان.
۵ مانند کاه در برابر باد پراکنده گردند
و فرشتهٔ خداوند آنها را برانَد.
۶ هنگامی‌که فرشتهٔ خداوند آنان را تعقیب می‌کند،

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

راهشان تاریک و لغزنده گردد.
۷ بی‌دلیل برای من دام گسترده‌اند
و بی‌سبب در راه من چاه کنده‌اند.
۸ بلای ناگهانی بر سرشان فرود آید
و به دامی که برای من گسترده‌اند
خودشان گرفتار و هلاک گردند.
۹ آنگاه به‌خاطر کارهای خداوند شادمان می‌گردم،
زیرا او مرا نجات داده است،
۱۰ از صمیم دل خواهم گفت:
«خداوندا، هیچ‌کس مانند تو نیست.
ضعیفان را از دست زورمندان
و بینوایان را از دست تاراجگران رهایی می‌بخشی.»
۱۱ شاهدان بداندیش علیه من برخاسته
و مرا به کاری که از آن خبر ندارم متّهم می‌سازند.
۱۲ نیکی مرا با بدی جبران می‌کنند
و من ناامید می‌شوم.
۱۳ امّا وقتی آنها بیمار بودند
من لباس ماتم به تن کرده، روزه گرفتم.
با گردن خمیده دعا نمودم.
۱۴ مانند کسی‌که برای یک دوست یا برادر خود غصّه می‌خورد،
یا مانند کسی‌که در سوگ مادر خود ماتم می‌گیرد،
برای ایشان ماتم گرفتم.
۱۵ امّا وقتی‌که من در مشکلی گرفتار شدم،
آنان همگی خوشحال بودند، به دور من جمع شدند تا
مرا مسخره کنند،
و حتّی کسانی‌که نمی‌شناختم،
از بدرفتاری با من دست برنداشتند.
۱۶ با بی‌شرمی بسیار مسخره‌ام کردند
و با نفرت بر من خیره شدند.
۱۷ ای خداوند، تا به کی فقط نظاره‌گر خواهی بود؟
مرا از حملهٔ آنان رهایی بده
مرا از چنگال این شیرهای درّنده نجات بده.
۱۸ آنگاه در برابر انبوه مردم تو را ستایش خواهم نمود
و در مقابل جماعت تو را سپاس خواهم گفت.
۱۹ نگذار آنهایی که بی‌جهت با من دشمنی می‌کنند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با خوشحالی مرا مسخره کنند،
و آنانی که بی‌سبب به من کینه می‌ورزند،
مرا تحقیر نمایند.
۲۰ آنها رفتاری دوستانه ندارند،
بلکه برضد کسانی‌که صلح دوست هستند، تهمت می‌زنند.
۲۱ آنها مرا متّهم ساخته می‌گویند:
«ما با چشمان خود کارهای تو را دیدیم.»
۲۲ امّا تو ای خداوند، از همه‌چیز آگاهی،
پس خاموش منشین و مرا ترک مکن.
۲۳ ای خداوند و ای خدای من، برخیز
و از من دفاع کن و به داد من برس.
۲۴ خداوندا تو عادل هستی، پس بی‌گناهی مرا ثابت کن،
مگذار دشمنانم به‌خاطر من شادی کنند.
۲۵ مگذار که آنها در دل خود بگویند:
«ما به منظور خود رسیدیم.» و یا بگویند: «ما او را
شکست دادیم.»
۲۶ آنهایی که از ناکامی من خوشحال می‌شوند،
شرمنده و خجل گردند
و کسانی‌که خود را از من برتر می‌دانند و فخر می‌کنند،
سرافکنده و رسوا شوند.
۲۷ کسانی‌که خواهان بی‌گناهی من هستند
فریاد شادی برآورند و پیوسته بگویند:
«خداوند بزرگ است!
و خواهان موفّقیّت خادم خود می‌باشد.»
۲۸ آنگاه عدالت تو را بیان خواهم کرد
و تمام روز تو را سپاس خواهم خواند.

مزمور ۳۶

سرود داوود، بندهٔ خداوند

شرارت انسان و رحمت خدا

۱ گناه در دل انسانهای شریر عمیقاً لانه کرده است.
آنها از خدا نمی‌ترسند.
۲ زیرا آنها دل خود را خوش می‌کنند
و فکر می‌کنند که خدا به گناه آنها پی نمی‌برد و آن را
محکوم نمی‌کند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ تمام سخنانشان حیله و فریب است.
کارهای نیک و عاقلانه را ترک نموده‌اند.
۴ شبها نیز در بستر خود دسیسه می‌چینند.
هیچ کار خوبی انجام نمی‌دهند
و از هیچ شرارتی روگردان نیستند.
۵ ای خداوند، محبّت پایدار تو همچون آسمانها نامحدود
و وفاداری تو فراتر از ابرهاست.
۶ نیکوکاری تو مانند کوههای سر به فلک کشیده
و عدالت تو همچون دریاها عمیق است،
ای خداوند، انسانها و حیوانات تحت مراقبت تو
می‌باشند.
۷ محبّت پایدار تو ای خدا چقدر عالی است.
تمام انسانها در سایهٔ بالهای تو پناه می‌آورند.
۸ همه از خوان نعمت تو می‌خورند
و از چشمهٔ رحمت تو می‌نوشند.
۹ زیرا تو سرچشمهٔ زندگی هستی
و در پرتو نور تو ما روشنی را می‌بینیم.
۱۰ به آنهایی که تو را می‌شناسند رحمت فرما،
و آنانی را که پاکدل هستند نجات ده.
۱۱ مگذار که اشخاص مغرور بر من غالب گردند
و مردم شریر مرا فراری دهند.
۱۲ ببین! بدکاران طوری سقوط کرده‌اند،
که دیگر نمی‌توانند برخیزند.

مزمور ۳۷

سرود داوود

سرنوشت شریران و نیکوکاران

۱ به‌خاطر مردم شریر خود را ناراحت نکن،
و بر آنها حسادت مکن.
۲ آنها بزودی مانند علف پژمرده و خشک می‌شوند
و از بین می‌روند.
۳ بر خداوند توکّل نما و نیکویی کن
تا در زمین در امنیّت زندگی کنی.
۴ شادمانی خود را در خداوند جستجو کن
و او خواهش دلت را برآورده خواهد ساخت.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ خودت را به خداوند بسپار و بر او اعتماد کن.
او تو را کمک خواهد کرد.
۶ او بی‌گناهی تو را مانند روز روشن، آشکار خواهد نمود.
۷ در حضور خداوند ساکت باش
و با صبر منتظر کار او باش.
نگران کسانی‌که با حیله‌گری در زندگی موفّق
می‌شوند، نباش.
۸ از خشم و غضب دوری کن
تا به گناه گرفتار نگردی.
۹ مردم شریر از بین می‌روند،
امّا کسانی‌که به خداوند توکّل می‌کنند وارث زمین
خواهند شد.
۱۰ شریران خیلی زود نابود خواهند شد،
و چون به دنبال آنها بگردی، ایشان را نخواهی یافت.
۱۱ امّا فروتنان مالک زمین می‌شوند
و از برکات آن بهره‌مند خواهند گردید.
۱۲ شریر برای نیکوکار دسیسه می‌چیند
و با نفرت بر او خیره می‌شود.
۱۳ امّا خداوند به مرد شریر می‌خندد،
چون می‌بیند که روز نابودی او فرا می‌رسد.
۱۴ شریران شمشیر به دست گرفته،
تیر و کمان خود را آماده کرده‌اند تا فقیران و نیازمندان
را بکشند
و نیکوکاران را هلاک سازند.
۱۵ امّا شمشیر آنها به قلب خودشان فرو می‌رود
و کمانشان خرد می‌شود.
۱۶ دارایی اندک شخص درستکار، بهتر است
از ثروت سرشار اشخاص شریر.
۱۷ زیرا خداوند بازوی شریران را می‌شکند
و نیکوکاران را سرفراز می‌سازد.
۱۸ خداوند از کسانی‌که مطیع او هستند،
مراقبت می‌کند. آنها را وارث زمین می‌سازد.
۱۹ در روزهای سختی از آنها نگه‌داری می‌کند
و در زمان قحطی، خوراک فراوان به آنها می‌دهد.
۲۰ امّا مردم شریر هلاک می‌شوند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دشمنان خداوند مانند گُلهای صحرایی بزودی پژمرده
می‌گردند
و مثل دود در هوا محو می‌شوند.
۲۱ شریر قرض می‌گیرد، ولی پس نمی‌دهد.
امّا شخص نیکوکار سخاوتمند و بخشنده است.
۲۲ آنهایی را که خداوند برکت داده است، وارث زمین
خواهند شد،
لیکن کسانی را که لعنت کرده است، از بین خواهند رفت.
۲۳ خداوند از آنانی که رضایت دارد، حمایت می‌کند
و آنان را به راهی که باید بروند، هدایت می‌نماید.
۲۴ اگر بلغزند نخواهند افتاد،
زیرا خداوند دست آنها را می‌گیرد.

۲۵ از جوانی تا به امروز که پیر شده‌ام، به یاد ندارم که
خداوند درستکاران را فراموش کرده باشد،
و یا فرزندان آنها دست به گدایی دراز کرده باشند.
۲۶ او پیوسته با سخاوت می‌بخشد و به دیگران قرض می‌دهد،
و فرزندان ایشان متبارک خواهند بود.
۲۷ از بدی بپرهیز و نیکی را دنبال کن
تا پایدار گردی،
۲۸ زیرا خداوند راستی را دوست می‌دارد
و وفادارن خود را از یاد نمی‌برد.
او آنان را همیشه حمایت می‌کند،
امّا فرزندان شریران نابود خواهند شد.
۲۹ مردم صالح وارث زمین خواهند شد
و همیشه در آنجا زندگی خواهند کرد.
۳۰ گفتار شخص نیکو حکیمانه است
و او همیشه از روی انصاف سخن می‌گوید.
۳۱ او دستورات خدای خود را در دلش حفظ می‌کند،
بنابراین هرگز لغزش نمی‌خورد.
۳۲ شریر در پی فرصت است
تا شخص نیکو را از بین ببرد،
۳۳ امّا خداوند او را به دست دشمن رها نخواهد کرد
و نخواهد گذاشت که در محاکمه محکوم شود.
۳۴ بر خداوند امیدوار باش و اوامر او را اطاعت نما.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او تو را مالک زمین خواهد ساخت و سرفراز خواهد کرد
و تو نابودی شریران را خواهی دید.
۳۵ مرد شریری را می‌شناختم که بسیار ظالم بود؛
و مانند درخت سدر لبنان به هر سو چنگ انداخته بود.
۳۶ امّا بعد از مدّتی وقتی از آنجا می‌گذشتم او را ندیدم
و هرقدر جستجو کردم، او را نیافتم.
۳۷ شخص نیکو و درستکار را ملاحظه نما،
او عاقبتِ نیک و آسوده‌ای دارد.
۳۸ امّا شریر بکلّی نابود می‌شود
و نسلش از بین خواهد رفت.
۳۹ خداوند اشخاص نیکو را نجات می‌بخشد
و در هنگام مشکلات، پناهگاه آنان می‌باشد.
۴۰ خداوند آنها را کمک می‌کند
و از شرّ شریران رهایی می‌دهد،
زیرا به او پناه می‌آورند.

مزمور ۳۸

سرود داوود، یک سوگواری

دعای شخص رنج دیده

۱ خداوندا، هنگامی‌که خشمناک هستی مرا مجازات نکن.
۲ تیرهای تو در بدنم فرو رفته‌اند؛
و مرا به زمین زده‌ای.
۳ به‌خاطر خشم تو در عذاب شدید هستم.
از دست گناهانم، همهٔ اعضای بدنم به درد آمده است.
۴ چون گناهان من از سرم گذشته
و برای من بار سنگینی شده‌اند.
۵ به‌خاطر حماقتم، زخمهای بدنم بو گرفته
و متعفّن شده‌اند.
۶ به خود می‌پیچم و قامتم منحنی شده
و سراسر روز ناله می‌کنم.
۷ کمرم از شدّت درد می‌سوزد
و همهٔ اعضای بدنم به درد آمده است.
۸ بکلّی لِه شده و از بین رفته‌ام
و از شدّت ناله به تلاطم افتاده‌ام.
۹ خداوندا، تو از خواسته‌های من آگاهی

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و ناله‌هایم از تو پنهان نیست.
۱۰ دل من به تپش افتاده و نیرویم را از دست داده‌ام
و نوری در چشمم نمانده است.
۱۱ دوستان و همسایگانم به‌خاطر بلایی که بر من آمده از
من دوری می‌کنند
و حتّی خویشاوندانم از من گریزانند.
۱۲ دشمنان جانم برایم دام گسترده‌اند
و کسانی‌که می‌خواهند مرا اذیّت کنند، تهدیدم می‌کنند
و تمام روز برایم نقشه می‌کشند.
۱۳ امّا من مانند ناشنوایی هستم که نمی‌شنود
و همچون لالی که حرف نمی‌زند.
۱۴ بلی، مانند کرها نه می‌شنوم و نه جواب می‌دهم.
۱۵ امّا ای خداوند، به تو توکّل دارم.
ای خداوند، خدای من، تو جواب خواهی داد.
۱۶ من به درگاه تو دعا می‌کنم.
تو نگذار که آنان از ناراحتی من شاد شوند و بر خود ببالند.
۱۷ جانم به لب رسیده است
و از شدّت درد لحظه‌ای آرام ندارم.
۱۸ من به گناهان خود اعتراف می‌کنم
و از خطاهایی که کرده‌ام پشیمانم.
۱۹ دشمنانم سالم و قوی هستند
و آنانی که بی‌سبب از من نفرت دارند بسیارند.
۲۰ آنانی که به عوض نیکی‌های من به من بدی می‌کنند
با من مخالفت می‌کنند، چون من کوشش می‌کنم کار
نیک انجام دهم.
۲۱ خداوندا، مرا ترک مکن!
ای خدای من، از من دور مباش!
۲۲ ای خداوند، ای نجات‌دهندهٔ من، به کمک من بشتاب!

مزمور ۳۹

سرود داوود

اعتراف شخص رنجدیده

۱ به خود گفتم مواظب رفتار خود خواهم بود
و کوشش خواهم کرد که سخن خطایی بر زبان نیاورم
و در حضور مردم شریر حرفی نزنم.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ گنگ و خاموش ایستادم
حتّی حرف خوب هم از زبانم شنیده نشد،
امّا پریشانی من بیشتر می‌شد.
۳ اضطراب بر من چیره شده بود،
هرچه بیشتر فکر می‌کردم بیشتر مضطرب می‌شدم،
سرانجام به زبان آمده و گفتم:
۴ «خداوندا، می‌خواهم بدانم که چه وقت مرگم فرا خواهد رسید؟
چند سال دیگر از عمرم باقی است،
و چه وقت زندگی من تمام خواهد شد؟»
۵ عمرم را چقدر کوتاه کرده‌ای!
تمام سالهای عمرم در نظر تو فقط لحظه‌ای است،
به راستی عمر انسان دمی بیش نیست،
۶ و مانند سایه کوتاه و زودگذر است.
هرچه می‌کند بیهوده است،
او ثروت می‌اندوزد، ولی نمی‌داند نصیب چه کسی
خواهد شد.
۷ اینک ای خداوند به چه چیزی امیدوار باشم؟
امید من به توست.
۸ پس گناهانم را ببخش،
مبادا اشخاص نادان مسخره‌ام کنند.
۹ من سکوت می‌کنم و کلمه‌ای هم نخواهم گفت،
زیرا تو مرا به این روز گرفتار کردی.
۱۰ بیش از این آزارم مده،
از دست ضربه‌های تو نزدیک است هلاک شوم.
۱۱ انسان را به‌خاطر گناهش مجازات می‌کنی،
همهٔ چیزهایی را که او به آن دل بسته است،
مانند پارچهٔ بید خورده از بین می‌بری.
بلی، عمر انسان یک نفس بیشتر نیست.
۱۲ خداوندا، به دعایم گوش بده،
و آه و ناله‌ام را بشنو،
و به اشکهایی که از چشمانم جاری است بنگر!
من نیز مانند اجداد خود
در این دنیا مهمان و غریبم،
۱۳ مرا رها کن تا پیش از اینکه از این دنیا بروم،
لحظه‌ای روی شادی را ببینم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۴۰

سرود داوود

سرود سپاسگزاری

۱ با صبر بسیار انتظار کشیدم تا خداوند مرا کمک کند.
پس او گوش داد و ناله‌ام را شنید.
۲ او مرا از لجنزار و گودال هلاکت بیرون کشید
و بر روی صخره‌ای مطمئن قرار داد.
۳ او سرودی تازه به من آموخت،
سرود شکرگزاری از خدای ما.
عدّهٔ زیادی چون این را ببینند، به خود می‌آیند
و بر خداوند توکّل خواهند نمود.
۴ خوشا به حال کسانی‌که بر خداوند توکّل می‌کنند،
و از اشخاص مغرور
و بت‌پرست پیروی نمی‌کنند.
۵ ای خداوند خدای ما،
هیچ‌کس مانند تو نیست،
تو همیشه به فکر ما بوده‌ای و برای ما کارهای عجیب
کرده‌ای،
به حدّی که نمی‌توان آنها را برشمرد
و زبان من نیز از بیان آنها عاجز است.
۶ تو خواهان قربانی‌ها و هدایا نیستی.
قربانی سوختنی
و قربانی گناه را نمی‌خواهی،
امّا تو گوش شنوا به من داده‌ای تا کلام تو را بشنوم.
۷ پس گفتم: «من حاضرم،
دستورات تو در کتاب تورات برای من نوشته شده است،
۸ ای خدای من، چقدر دوست دارم که ارادهٔ تو را بجا آورم.
من تعالیم تو را در دل خود حفظ می‌کنم.»
۹ خداوندا، در بین جماعت تو، این مژده را اعلام کرده‌ام
که تو ما را نجات می‌دهی.
تو می‌دانی که من هرگز در این مورد سکوت نکرده‌ام.
۱۰ و من مژدهٔ نجات را در دل خود پنهان نکرده‌ام،
بلکه همیشه از وفاداری و کمک تو در میان جماعت
سخن گفته‌ام.
دربارهٔ محبّت پایدار و صداقت تو سکوت نکرده‌ام

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱ خداوندا، محبّت خود را از من دریغ مکن.
رحمت پایدار و راستی تو همیشه حافظ من باشد.

درخواست کمک

۱۲ زیرا مشکلات بی‌شماری مرا احاطه نموده‌اند،
به اندازه‌ای که نمی‌توانم آنها را بشمارم!
گناهانم بر من سنگینی می‌کنند
به حدّی که نمی‌توانم سرم را بلند کنم،
آنها از موی سرم زیادتر شده‌اند
و طاقتم را از دست داده‌ام.
۱۳ خدایا مرا نجات بده خداوندا،
اکنون به فریادم برس.
۱۴ آنانی که قصد جان مرا دارند
شرمنده و رسوا شوند
و بدخواهان من آشفته
و پریشان گردند.
۱۵ کسانی‌که مرا مسخره می‌کنند،
هراسان شوند.
۱۶ کسانی‌که به تو روی می‌آورند شاد و مسرور گردند.
آنانی که به‌خاطر نجات خود از تو سپاسگزارند،
همیشه بگویند: «خدا چقدر بزرگ است!»
۱۷ خدایا، من فقیر و نیازمندم،
برای کمک به من شتاب کن،
تو خداوند و نجات‌دهندهٔ من هستی.
پس ای خداوند، تأخیر مکن.

مزمور ۴۱

سرود داوود

دعای شخص بیمار

۱ خوشا به حال کسانی‌که در اندیشهٔ فقرا هستند.
خداوند آنان را هنگام سختی نجات خواهد داد،
۲ خداوند آنها را حمایت نموده، زنده نگاه می‌دارد،
آنها را در وطن خود خوشبخت می‌سازد
و در دست دشمن رهایشان نمی‌کند.
۳ در هنگام بیماری خداوند آنها را کمک می‌کند
و به آنها سلامتی می‌بخشد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴ گفتم: «خداوندا، من آدمی گناهکارم،
امّا تو بر من رحمت فرما و مرا شفا بده.»
۵ دشمنانم با نفرت دربارهٔ من می‌گویند:
«چه وقت می‌میرد و نامش فراموش می‌گردد؟»
۶ آنانی که برای ملاقات من می‌آیند از روی دوستی نمی‌آیند،
بلکه برای خبرچینی
و شایعه‌پراکنی می‌آیند.
۷ همهٔ آنانی که از من نفرت دارند با یکدیگر دربارهٔ من
پچ‌پچ می‌کنند
و مرض مرا خطرناک جلوه می‌دهند.
۸ آنها می‌گویند: «به مرضی کشنده گرفتار شده
و از این بیماری جان سالم بدر نخواهد برد.»
۹ حتّی بهترین دوست من که به او اعتماد کامل داشتم،
آن کس که با من نان می‌خورد،
علیه من برخاسته است.
۱۰ ولی خداوندا، تو بر من رحمت فرما و سلامتی مرا به من
بازگردان،
تا برخاسته، جواب دشمنانم را بدهم.
۱۱ به این وسیله من خواهم دانست
که تو از من راضی هستی و نمی‌گذاری دشمنانم بر
من پیروز گردند.
۱۲ تو، مرا به‌خاطر درستکاری‌ام کمک خواهی کرد
و پیوسته مرا در پیشگاه خود حفظ خواهی نمود.
۱۳ سپاس بر خداوند، خدای بنی‌اسرائیل،
از ازل تا به ابد! آمین!

کتاب دوم
(مزامیر ۴۲-۷۲)

مزمور ۴۲

سرودی از خاندان قورح

دعایی در دیار غربت

۱ چنانکه آهو برای نهرهای آب اشتیاق دارد،
همچنان ای خداوند جان من مشتاق توست.
۲ جان من تشنهٔ خداست، تشنهٔ خدای زنده!
چه وقت می‌توانم به پیشگاه تو بیایم و تو را پرستش کنم؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ روز و شب گریه می‌کنم و اشکهایم تنها خوراک من هستند،
دشمنانم همواره از من می‌پرسند:
«خدای تو کجاست؟»
۴ چون گذشته را به‌یاد می‌آورم قلبم می‌شکند،
چگونه مردم را در روزهای عید به خانهٔ خدا رهبری می‌کردم
و فریاد شادی برمی‌آوردیم
و سرود شکرگزاری می‌خواندیم.
۵ چرا این‌قدر افسرده‌ام؟
چرا این‌قدر در مشکلاتم غرق شده‌ام؟
بر خدا امیدوار خواهم بود
و یک‌بار دیگر او را حمد خواهم گفت
خدای من و نجات‌دهندهٔ من.
۶ در این دیار غریب قلبم شکسته است.
بنابراین از سرزمین اردن
و کوههای حرمون و مصغر
تو را به یاد می‌آورم و به تو می‌اندیشم.
۷ امواج غم و اندوه از سر من گذشته‌اند
و توفانهای غم احاطه‌ام کرده‌اند.
۸ خداوندا، به هنگام روز، محبّت بی‌پایان خود را شامل
حال من بگردان
تا من هم شبانگاه سرود شکرگزاری تو را بخوانم
و به درگاه تو که خدای حیات بخش من می‌باشی،
دعا کنم.
۹ به خدا که تکیه‌گاه من است می‌گویم:
«مرا فراموش کرده‌ای؟
چرا به‌خاطر ظلمِ دشمنان
پریشان باشم؟»
۱۰ سخنان توهین‌آمیز آنها مانند زخمی کشنده،
مرا آزار می‌دهد، همیشه می‌پرسند:
«خدای تو کجاست؟»
۱۱ چرا این‌قدر افسرده‌ام؟
چرا این‌قدر در مشکلاتم غرق شده‌ام؟
بر خدا امیدوار خواهم بود،
و یک‌بار دیگر او را حمد خواهم گفت
خدای من و نجات‌دهندهٔ من.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۴۳

ادامهٔ مزمور چهل و دوم

دعایی در دیار غربت

۱ ای خدای من، در برابر مردم بی‌رحم از من دفاع کن
و بی‌گناهی مرا اعلام نما،
مرا از دست مردم شریر و دروغگو برهان.
۲ خدایا، تو پناهگاه من هستی.
چرا رهایم کرده‌ای؟
چرا از دست ظلم دشمنان
همیشه رنج بکشم؟
۳ نور و راستی خود را بفرست
تا راهنمای من باشند
و مرا به کوه مقدّس
که بارگاه توست برسانند.
۴ آنگاه در برابر قربانگاه تو خواهم ایستاد
و برای تو ای خدا، خدای من که سرچشمهٔ شادی
هستی،
با بربط خواهم نواخت
و سرود شکرگزاری خواهم سرایید.
۵ ای جان من چرا افسرده و غمگین هستی؟
بر خدا امید داشته باش زیرا
که دوباره او را ستایش خواهی کرد،
چون او خدای من و مددکار من است.

مزمور ۴۴

سرودی از خاندان قورح

سوگِ ملّی و درخواست کمک

۱ خدایا، ما به گوشهای خود شنیده‌ایم
و اجداد ما برای ما تعریف کرده‌اند
که تو در زمان آنها و در دوران گذشته
چه کارهای شگفتی انجام داده‌ای.
۲ تو با دست خود اقوام دیگر را از این سرزمین بیرون کردی
و قوم خود را در سرزمین خودشان ساکن گرداندی.
تو آنها را مجازات کردی،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و قوم خود را توفیق بخشیدی.
۳ قوم تو این سرزمین را با شمشیر خود تسخیر نکردند،
و به قدرت بازوی خویش پیروز نگردیدند،
بلکه با قدرت و توانایی تو
و با اطمینان به حضور تو
که نشانهٔ رضایت تو از آنان بود پیروز گشتند.
۴ تو پادشاه و خدای من هستی،
به قوم خود پیروزی عطا فرما.
۵ با کمک تو دشمنان را شکست می‌دهیم
و با نام تو بدخواهان خود را پایمال می‌کنیم.
۶ نه به تیر و کمان خود توکّل خواهم کرد
و نه به شمشیر خود که مرا نجات دهد؛
۷ بلکه تو ما را از دست دشمنانمان رهایی بخشیدی
و بدخواهان ما را شکست دادی.
۸ ما همیشه به نام خدای خود افتخار خواهیم کرد
و پیوسته سپاسگزار تو خواهیم بود.
۹ امّا اکنون ما را ترک کرده‌ای و رسوا ساخته‌ای،
لشکریان ما را کمک نمی‌کنی.
۱۰ ما را در مقابل دشمن متواری ساخته‌ای
و آنها دارایی ما را غارت کرده‌اند.
۱۱ ما را مانند گوسفندان به کشتارگاه فرستادی؛
و در بین اقوام جهان پراکنده ساختی.
۱۲ قوم خود را ارزان فروختی،
آنها برای تو ارزشی نداشتند.
۱۳ نزد همسایگان، ما را خوار و حقیر ساختی.
آنها به ما توهین می‌کنند و به ما می‌خندند.
۱۴ ما را در میان ملّتهای دیگر انگشت‌نما ساخته‌ای،
و ما وسیلهٔ خندهٔ آنان گشته‌ایم.
۱۵–۱۶ پیوسته به‌خاطر اهانت دشمنان
و نفرت بدخواهان خوار و شرمنده‌ام.
۱۷ همهٔ اینها بر ما واقع شد،
امّا ما تو را فراموش نکردیم
و پیمانی را که با ما بسته‌ای نشکستیم.
۱۸ از تو دلسرد نشدیم
و از راه تو منحرف نگشتیم.

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹ امّا تو ما را در بین حیوانات وحشی بدون کمک رها کردی؛
و ما را در تاریکی کامل ترک نمودی.
۲۰ اگر ما نام تو را فراموش می‌کردیم،
یا دست کمک به سوی خدایان غیر دراز می‌کردیم،
۲۱ البتّه تو می‌دانستی،
زیرا از اسرار دل مردم آگاهی.
۲۲ ما به‌خاطر نام تو همیشه با مرگ روبه‌رو هستیم
و ما را مانند گوسفندانی که در انتظار کشته شدن
باشند، به حساب می‌آورند.
۲۳ ای خداوند، بیدار شو! چرا خوابیده‌ای؟
برخیز و ما را برای همیشه ترک مکن.
۲۴ چرا خود را از ما پنهان می‌کنی؟
مصیبت و رنجهای ما را از یاد مبر.
۲۵ دیگر به خاک افتاده، شکست خورده‌ایم.
۲۶ برخیز و به کمک ما بیا!
به‌خاطر محبّت پایدار خود ما را نجات بده.

مزمور ۴۵

سرودی از خاندان قورح

سرود عروسی شاهانه

۱ با کلمات زیبایی که از فکرم تراوش می‌کنند،
می‌خواهم مانند نویسنده‌ای با استعداد،
شعر دلنوازی در وصف پادشاه بسرایم.
۲ تو زیباتر از همهٔ انسانهایی،
فیض از لبان تو جاری است،
خدا برای همیشه تو را مبارک ساخته است.
۳ ای پادشاه مقتدر، شمشیر خود را به کمر ببند،
تو پُر جلال و با شکوهی،
۴ برای دفاع از حقیقت و راستی
با شکوه بر مَرکب خود سوار شو،
دست توانای تو، تو را پیروز می‌گرداند.
۵ تیرهای تو به قلب دشمنانت خواهد نشست،
ملّتها به پای تو خواهند افتاد.
۶ سلطنتی را که خدا به تو بخشیده است،
تا به ابد پایدار خواهد بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تو با عدالت بر ملّت خود حکومت می‌کنی.
۷ راستی را دوست می‌داری
و از شرارت متنفری.
بنابراین خدای تو، تو را برگزیده،
بیش از هرکس دیگر تو را شادمان ساخته است.
۸ لباسهای تو همه آمیخته به عطر است، عطر مُر، عود و
دارچین،
در کاخ عاج، نوای شیرین موسیقی تو را شادمان می‌سازد.
۹ دختران پادشاهان، ندیمه‌های دربار تو هستند،
ملکه، مُزیّن به طلای خالص
در سمت راست تخت تو ایستاده است.
۱۰ ای دختر، پند مرا بشنو و به آن توجّه کن.
مردم و خانهٔ پدری خود را فراموش کن.
۱۱ پادشاه شیفتهٔ زیبایی جمال توست.
او سَروَر توست، او را تعظیم نما.
۱۲ مردم صُور برای تو هدیه می‌آورند،
و ثروتمندان طالب رضامندی می‌باشند.
۱۳ عروس پادشاه را بنگرید،
او در حجلهٔ خود، در لباس قلّابدوزی چه زیباست!
۱۴ او را با لباس رنگارنگش به حضور پادشاه می‌برند،
و ندیمه‌هایش در عقب او هستند،
و آنها نیز همچنین به حضور پادشاه حاضر می‌شوند.
۱۵ آنان با سرور و شادمانی
به کاخ پادشاه وارد می‌شوند.
۱۶ ای پادشاه، تو پسران بسیار خواهی داشت،
آنان نیز مانند اجداد تو بر تخت پادشاهی خواهند نشست،
و تو آنان را به حکمرانی سراسر جهان خواهی گماشت.
۱۷ سرود من، آوازهٔ تو را همیشه پایدار خواهد ساخت،
و تمام مردم پیوسته تو را ستایش خواهند نمود.

مزمور ۴۶

سرودی از خاندان قورح

خدا با ماست

۱ خدا پناهگاه و قوّت ماست،
مددکاری که هنگام سختی فوراً به فریاد ما می‌رسد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ بنابراین نخواهیم ترسید، اگر چه زمین بلرزد
و کوهها به عمق اقیانوسها فرو روند،
۳ یا دریاها بخروشند و کف برآورند
و کوهها به لرزه درآیند.
۴ نهری است که جویهای آن شهر خدا را شادمان می‌سازد،
و به خانهٔ مقدّس او طراوت می‌بخشد.
۵ چون خدا در این شهر ساکن است،
پس هرگز ویران نخواهد شد، هر بامداد به کمک آن
خواهد آمد.
۶ ملّتها هیاهو می‌کنند و دولتها متزلزل می‌شوند،
امّا وقتی خدا حرف می‌زند، زمین ذوب می‌گردد.
۷ خداوند متعال با ماست،
خدای یعقوب پناه ماست.
۸ بیایید عجایب خداوند را مشاهده کنید،
و کارهای عظیمی را که در دنیا انجام داده است، ببینید.
۹ او جنگها را در سراسر جهان خاتمه می‌دهد.
کمانها را می‌شکند، نیزه‌ها را خُرد می‌کند،
و سپرها را در آتش می‌اندازد.
۱۰ از جنگ دست بکشید و بدانید که من خدا هستم،
و در سراسر جهان
و در بین تمام مردمان متعال می‌باشم.
۱۱ خداوند متعال با ماست
و خدای یعقوب پناه ماست.

مزمور ۴۷

سرودی از خاندان قورح

خدا پادشاه تمام جهان

۱ ای مردمان جهان دست زنید،
و با آواز بلند به حضور خدا بسرایید!
۲ از خداوند، آن قادر متعال باید ترسید
او پادشاه بزرگی است، بر سراسر جهان پادشاهی
می‌کند.
۳ او ما را بر اقوام جهان پیروز می‌گرداند؛
و ملّتها را در پیش پای ما به خاک می‌اندازد.
۴ او این سرزمین را برای سکونت ما انتخاب کرد،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرزمینی که موجب افتخار فرزندان یعقوب است،
قومی که او آنها را دوست می‌دارد.
۵ خدا در میان هلهلهٔ شادی
و با صدای شیپور
به تخت خود جلوس نمود.
۶ در ستایش خدا سرود بخوانید،
برای پادشاه ما سرود نیایش بخوانید.
۷ خدا پادشاه سراسر جهان است؛
با سرود او را ستایش کنید.
۸ خدا بر تخت مقدّس خود نشسته
و بر مردم جهان حکمرانی می‌کند.
۹ پادشاهان جهان با قوم خدای ابراهیم
برای پرستش او جمع می‌شوند،
زیرا او نیرومندتر از همهٔ لشکرهای دنیا
و حاکم مطلق جهان است.

مزمور ۴۸

سرودی از خاندان قورح

شکوه جلال شهر خدا

۱ خداوند بزرگ است، باید او را در شهر خدای ما
و بر کوه مقدّس او پرستش نمود.
۲ صهیون، کوه خدا که زیبا و بلند است،
شهر پادشاه بزرگ که شادی بخش همهٔ مردم دنیاست.
۳ خدا نشان داده است که
در قصرهای آن، در حضور او امنیّت است.
۴ پادشاهان همه متّفق شدند
تا به آن شهر حمله کنند.
۵ امّا وقتی آن را دیدند، تعجّب کردند
و وحشتزده فرار نمودند.
۶ از ترس و وحشت مانند زنی که درد زایمان داشته باشد
به خود می‌لرزیدند.
۷ همچون کشتی‌هایی که دچار توفان می‌گردند به تلاطم
افتادند.
۸ آنچه را که دربارهٔ کارهای خدا شنیده بودیم،
اکنون در شهر خدای خود، خداوند متعال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

با چشم خود می‌بینیم.
خداوند آن شهر را همیشه حفظ خواهد کرد.
۹ ای خدا، ما در معبد بزرگ تو،
به محبّت پایدار تو می‌اندیشیم.
۱۰ تمام مردم تو را ستایش می‌کنند،
و آوازهٔ تو در سراسر عالم پیچیده است.
تو با عدالت داوری می‌کنی.
۱۱ مردم صهیون شادمانی می‌کنند
و شهرهای یهودیه به وجد آمده‌اند،
زیرا تو با عدالت داوری می‌کنی.
۱۲ ای قوم خدا، به دور صهیون بگردید و بُرجهایش را
بشمارید.
۱۳ به دیوارهای آن توجّه نمایید و سنگرهایش را تماشا کنید
تا بتوانید برای فرزندان خود آن را بازگو کنید
۱۴ و بگویید این خدا، خدای ماست
و تا ابد راهنمای ماست.

مزمور ۴۹

سرودی از خاندان قورح

توکّل احمقانه بر ثروت

۱ ای تمامی مردمان، این را بشنوید!
هرکس در هرجایی که هست گوش بدهد،
۲ کوچک و بزرگ،
ثروتمند و فقیر.
۳ افکار من روشن و آشکار است،
سخنان من همه از روی حکمت است.
۴ به مَثَلها توجّه می‌کنم
و هنگامی‌که چنگ می‌نوازم معنی آنها را بیان می‌کنم.
۵ چرا در هنگام خطر و یا وقتی‌که
دشمنان مرا محاصره کرده‌اند، بترسم؟
۶ اینها مردمی هستند که به ثروت خود توکّل دارند
و به دارایی خویش افتخار می‌کنند!
۷ هیچ‌کس نمی‌تواند تاوان جان خود را بدهد
و یا بهای زندگی خود را به خدا بپردازد.
۸ زیرا ارزش زندگی یک انسان بسیار گرانبهاست

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و هیچ چیز در مقابل آن کفایت نمی‌کند،
۹ تا کسی طعم مرگ را نچشد
و تا به ابد زندگی کند.
۱۰ همهٔ ما می‌بینیم که حتّی اشخاص عالِم هم می‌میرند،
همچنان‌که احمقان و نادانان می‌میرند.
همهٔ آنها ثروت خود را برای بازماندگان خود باقی
می‌گذارند.
۱۱ درحالی‌که آنها نام خود را بر املاک خود می‌گذارند،
گورشان خانهٔ ابدی آنها می‌گردد
و برای همیشه در آن ساکن می‌شوند.
۱۲ جاه و مقام ما را از مرگ نجات نمی‌دهد، بلکه ما نیز
خواهیم مرد
همچنان‌که یک حیوان می‌میرد.
۱۳ سرنوشت اشخاصی که به خودشان توکّل دارند چنین
است،
سرنوشت آنانی که به دارایی خود دلخوش هستند.
۱۴ آنها مانند گوسفندان محکوم به مرگ هستند
و چوپان ایشان مرگ است.
نیکوکاران بر آنها پیروز می‌گردند
و اجساد آنان بزودی دور از خانه‌هایشان در دنیای
مردگان خواهد پوسید.
۱۵ امّا خداوند، جان مرا از دنیای مردگان می‌رهاند
و نجات می‌دهد.
۱۶ وقتی کسی دولتمند می‌گردد و به مال و دارایی او افزوده
می‌گردد،
شما آشفته نگردید،
۱۷ او در وقت مردن،
دارایی خود را با خود به گور نخواهد برد.
۱۸ اگرچه کسی از زندگی خود راضی باشد
و دیگران او را به‌خاطر موفقیّتش بستایند،
۱۹ امّا سرانجام خواهد مرد و به اجداد خود خواهد پیوست
و دیگر روشنی را نخواهد دید.
۲۰ جاه و مقام کسی او را از مرگ نجات نمی‌دهد،
بلکه او نیز خواهد مرد، همچنان‌که یک حیوان
می‌میرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۵۰

سرود آساف

قربانی واقعی

۱ خداوند، خدای قادر مطلق، تمام مردم روی زمین را،
از شرق تا غرب، احضار نموده سخن می‌گوید:
۲ نور جمال او از صهیون
که جلوه‌گاه زیبایی است می‌درخشد.
۳ خدای ما می‌آید، امّا نه در سکوت،
بلکه با آتش سوزنده که در پیشاپیش اوست
و توفان سهمگین که در اطراف اوست.
۴ آسمانها و زمین را به گواهی می‌طلبد
تا بر قوم خود داوری کند.
۵ او می‌فرماید: «جمع شوید ای مؤمنانی
که با قربانی‌های خود با من پیمان بستید.»
۶ آسمانها اعلام می‌کنند که خدا عادل است،
و او خودش داوری می‌کند.
۷ ای قوم م بشنوید، من سخن می‌گویم؛
ای اسرائیل، بدانید که من خدا هستم،
خدای شما که علیه شما گواهی می‌دهم.
۸ من در مورد قربانی‌های شما و قربانی‌های سوختنی شما،
که پیوسته تقدیم می‌کنید، شما را سرزنش نمی‌کنم.
۹ من به گاو مزرعهٔ شما
و به بُز گلّهٔ شما احتیاجی ندارم،
۱۰ زیرا همهٔ حیوانات جنگل
و تمام چارپایانی که بر هزاران کوه و تپّه می‌چرند، از
آن من هستند.
۱۱ تمامی پرندگان
و تمام حیوانات صحرا از آن من می‌باشند.
۱۲ اگر گرسنه هم می‌بودم به شما نمی‌گفتم،
زیرا که من مالک تمام جهان و هرچه در آن است
می‌باشم.
۱۳ مگر من گوشت گاو می‌خورم
و یا خون بُز می‌نوشم؟
۱۴ بلکه شکرگزاری‌های شما، قربانی‌های شما باشد
و به قولی که به قادر متعال داده‌اید، وفا کنید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵ در مواقع سختی و مشکلات مرا صدا کنید.
من شما را رهایی می‌دهم
و شما مرا ستایش خواهید کرد.
۱۶ امّا خداوند به شریران می‌فرماید:
«شما حق ندارید که احکام مرا بیان کنید
و دربارهٔ پیمان من حرف بزنید.
۱۷ زیرا نمی‌خواهید که من شما را اصلاح کنم
و احکام مرا بجا نمی‌آورید.
۱۸ دوست دزدان هستید
و با زناکاران همنشین می‌شوید.
۱۹ «زبان شما همیشه به فریب‌آلوده است
و از دروغ گفتن شرم ندارید.
۲۰ به برادرت تهمت می‌زنی
و از او بدگویی می‌کنی.
۲۱ تو همهٔ این کارها را انجام دادی
و من چیزی نگفتم.
تو گمان کردی که من هم مانند تو هستم.
امّا حالا تو را سرزنش نموده محکوم می‌سازم.
۲۲ «ای کسانی‌که مرا فراموش کرده‌اید،
به من گوش دهید،
وگرنه شما را نابود خواهم کرد و کسی نخواهد بود
که شما را رهایی دهد.
۲۳ شکرگزاری، قربانی شایسته‌ای است که با آن مرا احترام
می‌کنید
و من همهٔ کسانی را که از من اطاعت کنند، نجات
خواهم داد.»

مزمور ۵۱

سرود داوود، بعد از اینکه ناتان با او در مورد گناهش با بتشبع صحبت کرد.

دعای اعتراف و طلب آمرزش

۱ خدایا به‌خاطر محبّت پایدار خود
بر من رحم کن،
و از روی کرم بی‌پایانت
گناهان مرا ببخش.
۲ مرا از گناهانم شست‌وشو ده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و از خطاهایم پاک ساز.
۳ من به گناهان خود اعتراف می‌کنم
و خطاهایی را که کرده‌ام در نظر دارم.
۴ من علیه تو ای خداوند،
بلی تنها علیه تو گناه کرده‌ام،
و آنچه را که در نظر تو بد است، انجام داده‌ام.
اینک تو حق داری که مرا داوری نموده، محکوم سازی.
۵ من از روزی که به دنیا آمدم گناهکار بودم،
از همان لحظه‌ای که نطفه‌ام در رحم مادرم بسته شد،
به گناه آلوده بودم.
۶ تو طرفدار صداقت و راستی هستی،
پس فکر مرا از حکمت پُر ساز.
۷ گناه مرا از من دور کن تا پاک شوم.
مرا بشوی تا از برف سفیدتر گردم.
۸ بگذار تا صدای خوشی و لذّت را بشنوم؛
با وجودی که مرا کوبیده و خُرد کرده‌ای،
بار دیگر شاد خواهم بود.
۹ از گناهانم چشم بپوش
و خطاهایم را ببخش.
۱۰ خدایا، دل پاک در من بیافرین
و باطنم را با روح راستی تازه گردان.
۱۱ مرا از حضور خود مران
و روح پاکت را از من مگیر.
۱۲ شادی نجات را به من بازگردان
و شوق اطاعت از اوامرت را در من ایجاد نما.
۱۳ آنگاه احکام تو را به خطاکاران خواهم آموخت
و آنان به سوی تو باز خواهند گشت.
۱۴ ای خدایی که نجات‌دهندهٔ من هستی، مرا از خونریزی
دور کن،
تا زبانم بار دیگر سرود عدالت تو را بسراید.
۱۵ خداوندا، به من قدرت بیان عطا فرما
تا تو را ستایش کنم.
۱۶ تو قربانی نخواستی،
وگرنه تقدیم می‌کردم.
قربانی‌های سوختنی را نمی‌پسندی،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ خدایا، قربانی من، دل شکستهٔ من است،
تو دل شکسته و روح توبه‌کار را خوار نخواهی شمرد.
۱۸ خداوندا، بر صهیون لطف کن
و دیوارهای اورشلیم را دوباره بنا نما.
۱۹ آنگاه از قربانی‌های کامل و مناسب خشنود خواهی شد
و قربانی‌های سوختنی
و گاوها بر قربانگاه، قربانی خواهند شد.

مزمور ۵۲

سرود داوود، بعد از اینکه دوآغ اَدومی به نزد شائول رفت و گفت که داوود به خانهٔ ابی‌ملک رفته است

قضاوت و فیض خدا

۱ ای مرد قدرتمند، چرا به شرارت خود افتخار می‌کنی؟
و به مردم نیک آزار می‌رسانی؟
۲ برای نابودی دیگران نقشه می‌کشی
و زبانت مانند تیغ تیز
و کار تو خیانت است.
۳ بدی را زیادتر از خوبی،
و دروغ را بیشتر از راستی دوست می‌داری.
۴ ای حیله‌گر، تو دوست داری که
مردم را با سخنان خود آزار دهی.
۵ امّا خدا تو را از خانه‌ات بیرون کشیده،
برای همیشه نابود خواهد کرد.
او تو را از سرزمین زندگان ریشه کن می‌سازد.
۶ نیکوکاران این را دیده، خواهند ترسید
و به تو خندیده، خواهند گفت:
۷ «این شخص را ببینید، وی همان کسی است که بر خدا توکّل نکرد،
بلکه بر ثروت فراوان خود توکّل کرد
و به شریر پناه برد.»
۸ امّا من مانند درخت زیتون در خانهٔ خدا هستم.
من همیشه به رحمت پایدار او توکّل خواهم کرد.
۹ خدایا، من همیشه به‌خاطر آنچه که انجام داده‌ای از تو تشکّر می‌کنم
و در حضور تمام وفاداران
اعلام خواهم کرد که تو نیکو هستی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۵۳

سرود داوود

شرارت انسان

(مزمور ۱۴)

۱ احمقان در دل خود می‌گویند:
«خدا وجود ندارد.»
اینها اشخاصی فاسد هستند،
کارهای زشت می‌کنند.
و کار نیک از آنها سر نمی‌زند.
۲ خدا از آسمان بر مردم روی زمین می‌نگرد
تا ببیند آیا شخص فهمیده‌ای وجود دارد
که طالب خدا باشد.
۳ امّا همه گمراه و یکسان فاسد شده‌اند،
حتّی یک نفر نیکوکار هم در بین آنها نیست.
۴ خدا می‌پرسد: «آیا این بدکاران شعور ندارند
که بندگان مرا مانند نان می‌خورند
و مرا به یاد نمی‌آورند؟»
۵ امّا آنها به وحشت خواهند افتاد
به طوری که قبلاً هرگز آن‌طور وحشتزده نشده بودند.
خدا استخوانهای دشمنانش را پراکنده خواهد کرد.
آنان رسوا خواهند گشت،
چون خدا آنها را طرد نموده است.
۶ ای کاش پیروزی برای بنی‌اسرائیل از صهیون بیاید،
وقتی خداوند قوم خود را از اسارت آزاد کند،
یعقوب شاد خواهد شد
و بنی‌اسرائیل شادی خواهد کرد.

مزمور ۵۴

سرود داوود، بعد از آنکه مردان زیف به نزد شائول رفتند و به او گفتند که داوود در منطقهٔ آنها مخفی شده بود

دعای رهایی از شر دشمنان

۱ خدایا، با قدرت خود نجاتم بده
و با نیروی خود آزادم کن.
۲ خدایا، دعای مرا بشنو
و به سخنان من گوش بده،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ زیرا اشخاص مغرور علیه من برخاسته‌اند
و مردمان ظالم قصد کشتن مرا دارند.
آنان به خدا توجّه ندارند.
۴ امّا خدا مددکار من است
و خداوند حافظ جان من می‌باشد.
۵ او دشمنانم را به سزای گناهشان می‌رساند.
به‌خاطر وفاداری خود، به زندگی آنها خاتمه خواهد داد.
۶ خداوندا، با کمال خوشی به پیشگاه تو قربانی تقدیم
خواهم کرد.
تو را سپاس خواهم گفت
زیرا نیکو هستی.
۷ تو مرا از تمام مشکلاتم نجات داده‌ای،
و من شکست دشمنانم را با چشمانم دیده‌ام.

مزمور ۵۵

شکایت از دوست حیله‌گر

۱ خدایا به دعای من گوش بده
و وقتی‌که زاری می‌کنم خود را از من پنهان مکن.
۲ دعای مرا بشنو و مستجاب فرما.
از شدّت نگرانی، فکرم پریشان است.
۳ از تهدید دشمنان هراسانم
و ظلم مردم ظالم مرا آشفته کرده است.
آنها مرا عذاب می‌دهند
و از من نفرت دارند.
۴ دلم افسرده و غمگین است.
وحشت مرگ مرا فراگرفته است.
۵ ترس و وحشت مرا احاطه کرده
و از پا انداخته است.
۶ می‌گویم: «ای کاش مانند کبوتر بال می‌داشتم، پر می‌زدم
و به جای آرامی می‌رفتم.
۷ ای کاش به دوردستها پرواز می‌کردم،
و خانهٔ خود را در بیابان می‌ساختم،
۸ پناهگاهی می‌جُستم
و از توفان بلا در امان می‌ماندم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹ خداوندا، زبان شریران را مغشوش گردان،
زیرا آنها شهر را به آشوب کشیده‌اند.
۱۰ شب و روز دیوارهای شهر را دور می‌زنند
و جنایت و فساد می‌آفرینند.
۱۱ فساد و شرارت همه‌جا را فراگرفته
و خیابانهای شهر پُر از فریب و نیرنگ است.
۱۲ اگر دشمن به من توهین می‌کرد،
آن را تحمّل می‌کردم
و یا اگر رقیب من به ضد من برخاسته بود،
خود را پنهان می‌نمودم.
۱۳ امّا این تو هستی، شریک
و همکار و دوست نزدیک من.
۱۴ ما با هم گفت‌وگوهای شیرین داشتیم
و با یکدیگر برای عبادت به معبد بزرگ می‌رفتیم.
۱۵ مرگ ناگهانی نصیبشان شود،
زنده به گور شوند،
زیرا دلها و خانه‌های آنان پُر از شرارت و جنایت است.
۱۶ امّا من از خداوند، خدای خود یاری می‌خواهم
و او مرا رهایی خواهد داد.
۱۷ صبح و ظهر و شب
به درگاه خدا ناله می‌کنم
و او دعای مرا مستجاب خواهد کرد.
۱۸ وقتی با دشمنان بسیار
در میدان جنگ نبرد می‌کنم،
او مرا با پیروزی بسلامت بازمی‌گرداند.
۱۹ خدا که پادشاه ازلی است، مرا خواهد شنید
و آنها را سرکوب خواهد کرد،
زیرا آنها از او نمی‌ترسند
و راه خود را تغییر نمی‌دهند.
۲۰ دوست سابق من، دست خود را علیه دوستانش بلند
کرده
و پیمان خود را شکسته است.
۲۱ سخنان چرب و نرم می‌گوید، امّا در باطن از من نفرت دارد.
حرفهایش در ظاهر بسیار شیرین، امّا مانند شمشیر تیز
و کُشنده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۲ مشکلات خود را به خداوند بسپار
و او آنها را برایت حل خواهد کرد،
او هرگز نمی‌گذارد که اشخاص وفادار شکست
بخورند.
۲۳ امّا تو ای خدا، این آدمهای قاتل و حیله‌گر را پیش از
وقت به گور خواهی فرستاد،
قبل از اینکه نیمی از عمرشان را سپری کنند.
امّا من بر تو توکّل می‌کنم.

مزمور ۵۶

سرود داوود، بعد از اینکه فلسطینیان او را در جِت دستگیر کردند

توکّل بر خدا هنگام سختی

۱ خدایا بر من رحم کن،
زیرا دشمنانم به من حمله می‌کنند
و پیوسته مرا عذاب می‌دهند.
۲ تمام روز به من حمله می‌کنند
و آنانی که با من می‌جنگند، بسیارند.
۳ ای خداوند، هنگامی‌که می‌ترسم،
به تو توکّل می‌کنم.
۴ به خدا توکّل می‌کنم و نمی‌ترسم.
او را به‌خاطر آنچه که انجام داده است شکر می‌کنم،
پس انسان فانی به من چه می‌تواند بکند؟
۵ دشمنانم تمام روز به فکر آزار من هستند
و همیشه در پی آن هستند که راهی برای اذیّت من
پیدا کنند.
۶ آنها همه با هم در کمین هستند
و پیوسته مراقب من می‌باشند
تا مرا به قتل برسانند.
۷ پس ای خدا، آنها را به‌خاطر شرارتشان مجازات کن
و به غضب خود گرفتار فرما.
۸ تو از پریشانی من آگاهی،
حساب اشکهایم را داری
آیا آنها در دفتر تو نوشته نشده‌اند؟
۹ آن روزی که تو را صدا می‌کنم
دشمنانم برمی‌گردند و می‌گریزند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یقین دارم که خداوند پشتیبان من است.
۱۰ وعده‌های خدا را ستایش می‌کنم و او را شکر می‌کنم.
۱۱ بر او توکّل می‌کنم و نخواهم ترسید.
پس انسان فانی به من چه می‌تواند بکند؟
۱۲ خدایا، نذرهای خود را به تو ادا خواهم کرد
و از تو سپاسگزار هستم.
۱۳ زیرا تو مرا از مرگ نجات دادی،
و از نابودی رهانیدی
تا در پرتو نور حیات که از جانب تو می‌تابد
به حضور تو راه یابم.

مزمور ۵۷

سرود داوود، وقتی از دست شائول از غار گریخت

دعا برای کمک

۱ خدایا بر من رحم کن،
بر من رحم کن زیرا به تو پناه می‌آورم.
زیر سایهٔ بالهای تو پناه می‌برم
تا توفان بلا بگذرد.
۲ من به درگاه خدای متعال،
خدایی که همهٔ احتیاجات مرا برآورده می‌سازد، دعا می‌کنم.
۳ او از آسمان دعای مرا می‌شنود و مرا نجات می‌دهد.
او دشمن مرا شکست می‌دهد
و مرا از محبّت و رحمت پایدار خود برخوردار می‌سازد.
۴ دشمنانم مرا محاصره کرده‌اند،
آنهایی که مانند شیرهای درّنده هستند.
دندانهایشان مانند نیزه، تیز
و زبانشان مانند شمشیر، برّان است.
۵ خدایا، عظمت و شکوه تو بالاتر از آسمانها
و جلال تو بر سراسر روی زمین آشکار گردد.
۶ دشمنانم برای من دام گسترده‌اند تا مرا گرفتار سازند.
در زیر بار غم خم گشته‌ام.
آنها چاهی سر راه من کندند،
امّا خودشان در آن افتادند.
۷ خدایا، دل من استوار و محکم است
و برای تو سرود شکرگزاری خواهم سرایید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸ ای جان من بیدار شو.
ای عود من و ای بربط من، بیدار شوید،
من خورشید را بیدار خواهم کرد.
۹ خدایا، در بین اقوام جهان تو را سپاس خواهم گفت
و در میان مردم تو را ستایش خواهم کرد.
۱۰ زیرا محبّت پایدار و وفاداری تو
بالاتر از آسمانهاست.
۱۱ خدایا، عظمت و شکوهت را در آسمان
و جلالت را بر روی زمین آشکار فرما.

مزمور ۵۸

سرود داوود

دعا برای انتقام

۱ ای فرمانروایان، آیا به راستی حکم می‌کنید؟
و ای داوران آیا به انصاف داوری می‌نمایید؟
۲ خیر! شما از روی شرارت فکر می‌کنید
و دستهای شما پُر از ظلم است!
۳ شریران از ابتدا منحرف
و از روز تولّد دروغگو بوده‌اند.
۴ آنها مانند مار زهرآگین هستند
و مانند مار کبرای کر، که گوش خود را می‌بندند،
۵ تا صدای افسونگران را نشوند،
هرچند آنها با مهارت افسون کنند.
۶ خدایا، دندانهای این شیرهای درّنده را در دهانشان بشکن.
۷ مانند آبی که در یک زمین خشک ناپدید می‌شود،
آنها را محو کن و مانند علف بیابان پایمال و پژمرده
گردان.
۸ بگذار مانند حلزونی که به تدریج در لجن فرو می‌رود
و مانند کودکی که مرده به دنیا می‌آید، روی روشنی
را نبینند.
۹ خداوند زودتر از آن که دیگ، گرمای آتش را احساس کند،
پیر و جوان آنها را هرچه زودتر
مانند خار و خاشاک از بین خواهد برد.
۱۰ نیکوکاران وقتی ببینند که شریران به کیفر گناه خود
رسیده‌اند، خوشحال خواهند شد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و پاهای خود را در خون آنان خواهند شست.
۱۱ سرانجام همه خواهند گفت: «به راستی که نیکوکاران
پاداش می‌گیرند،
و خدایی هست که داور جهان است.»

مزمور ۵۹

سرود داوود، بعد از اینکه شائول مردانی را فرستاد تا خانهٔ او را جهت کشتنش زیر نظر داشته باشند

دعا برای امنیّت و رهایی

۱ خدای من، مرا از دشمنانم برهان
و از آنانی که به من حمله می‌کنند، محافظت فرما.
۲ مرا از دست شریران رهایی ده
و از چنگال مردمان خونریز برهان.
۳ ببین چگونه برای کشتن من کمین کرده‌اند
و بدون اینکه گناهی از من سر زده باشد
علیه من همدست شده‌اند.
۴ خداوندا، درحالی‌که من هیچ ضرری به آنها نرسانده‌ام
و گناهی ندارم، برای قتل من نقشه کشیده‌اند. پس
حال مرا ببین و به کمکم بشتاب.
۵ ای خداوند متعال و ای خدای اسرائیل،
ای خدای اسرائیل بیا و خودت ببین،
بیا و این کافران را به سزای کارهایشان برسان
و به هیچ‌یک از آنان رحم نکن.
۶ آنها هر شب برمی‌گردند
و مانند سگ زوزه می‌کشند و در شهر می‌گردند.
۷ فریاد می‌زنند و تهدید و توهین می‌کنند.
زبانشان مانند شمشیر بُرنده است
و فکر می‌کنند کسی صدای آنها را نمی‌شنود.
۸ امّا تو ای خداوند، به آنها می‌خندی
و همهٔ کافران را مسخره می‌کنی.
۹ ای خدا، من به قدرت تو اطمینان دارم،
زیرا تو پناهگاه من هستی.
۱۰ خدای من با محبّت پایدار خود پیشاپیش من خواهد رفت
و مرا شاهد بر شکست دشمنانم خواهد گردانید.
۱۱ ای خداوند که سپر ما هستی، آنها را یکباره از بین نبر،
مبادا قوم من این درس عبرت را بزودی فراموش کنند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بلکه با قدرت خویش آنها را پراکنده و پریشان ساز.
۱۲ کلمات آنها پُر از شرارت است و گناه از لبهای آنها
جاری است.
آنها را در غرور خودشان گرفتار کن،
چون هرچه می‌گویند دروغ و دشنام است.
۱۳ آنها را در خشم خود
کاملاً نابود کن،
تا همه بدانند که خدای بنی‌اسرائیل
فرمانروای سراسر جهان است.
۱۴ آنها هر شب برمی‌گردند
و مانند سگ زوزه می‌کشند و در شهر می‌گردند.
۱۵ برای سیر کردن شکم خود در هر جا پرسه می‌زنند
و اگر چیزی به دست نیاورند، خُرناس می‌کشند.
۱۶ امّا من قدرت تو را خواهم سرایید،
و بامدادان با صدای بلند، محبّت پایدار تو را خواهم سرایید.
زیرا سرپناه من هستی
و در هنگام سختی‌ها، پناهگاه من بوده‌ای.
۱۷ ای قدرت من، من برای تو سرود شکرگزاری خواهم خواند.
زیرا تو ای خدا، سنگر من هستی
و خدایی که محبّت پایدارت را به من نشان داده‌ای.

مزمور ۶۰

سرود داوود برای تعلیم
وقتی که او علیه ارم‌نهرین و ارم‌صوبه جنگید و یوآب دوازده هزار نفر از اَدومیان را کشت

دعا برای رهایی

۱ خدایا، تو ما را ترک کرده و پراکنده ساخته‌ای؛
از ما خشمگین هستی؛ امّا اینک به سوی ما بازگرد.
۲ زمین را لرزانده و از هم شکافته‌ای،
پس چاره‌ای کن، زیرا از هم پاشیده می‌شود.
۳ تو قوم خود را گرفتار مشکلات سخت کردی
و شراب سرگردانی به ما نوشاندی.
۴ به آنهایی که از تو می‌ترسند
خبر دادی تا از خطر بگریزند.
۵ با قدرت خود ما را نجات ده و دعای من را اجابت فرما
تا آنهایی که محبوب تو هستند، رهایی یابند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶ خداوند از جایگاه مقدّس خود به ما وعده داد و فرمود:
«با سرافرازی، شهر شکیم
و دشت سُکوّت را بین قوم تقسیم خواهم نمود.
۷ جِلعاد از آن من است و منسی نیز از آن من.
افرایم کلاهخود من است
و یهودا عصای سلطنت من،
۸ موآب لگن شست‌وشوی من خواهد بود
و به نشانهٔ مالکیّتم کفش خود را بر اَدوم پرت خواهم کرد.
و بر فراز فلسطین بانگ پیروزی بر خواهم آورد.»
۹ چه کسی مرا به شهر مستحکم می‌برد؟
چه کسی مرا به اَدوم راهنمایی می‌کند؟
۱۰ خدایا، آیا حقیقتاً ما را ترک کرده‌ای؟
و پیشاپیش لشکر ما نخواهی رفت؟
۱۱ خدایا، در مقابله با دشمنان به ما کمک کن،
زیرا کمک انسان بی‌فایده است.
۱۲ با کمک خدا پیروزی از آن ما خواهد بود،
او دشمنان ما را سرکوب خواهد کرد.

مزمور ۶۱

سرود داوود

دعای برای محافظت

۱ خدایا، نالهٔ مرا بشنو
و به دعای من گوش بده.
۲ در پریشانی و از این دیار غریب
رو به سوی تو می‌آورم،
تو مرا به مکانی مطمئن رهبری فرما.
۳ زیرا در برابر دشمنانم تو نگهبان
و بُرج محکم من هستی.
۴ عطا فرما که تمام دوران عمرم در خانهٔ تو ساکن شوم
و زیر سایهٔ بالهای تو در امان باشم.
۵ ای خدا، قولی را که به تو داده‌ام، شنیده‌ای
و برکاتی را نصیب من کرده‌ای که به ترسندگان خود
می‌دهی.
۶ به پادشاه عمر طولانی عطا فرما
و به سالهای عمر وی بیافزا.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷ خدایا، تاج و تخت او را برای ابد در حضور خود برقرار ساز
و با محبّت و وفاداری پایدار از او نگهداری کن.
۸ من همیشه تو را ستایش می‌کنم
و هر روز نذری را که کرده‌ام، ادا می‌کنم.

مزمور ۶۲

سرود داوود

سرود اعتماد به محافظت خدا

۱ جان من فقط در حضور خدا آرام می‌شود،
زیرا نجات من از جانب اوست.
۲ او یگانه پشتیبان و نجات‌دهندهٔ من است،
او نگه‌دار من است
پس هرگز شکست نخواهم خورد.
۳ تا به کی همگی شما بر مردی هجوم می‌آورید
که مانند دیوار شکسته است؟
۴ فکر شما فقط این است که او را از مقامش پایین بیاورید.
شما دروغ را دوست می‌دارید،
با زبان خود او را برکت می‌دهید،
امّا در دلتان او را نفرین می‌کنید.
۵ من فقط به خدا اعتماد دارم
و امیدم به اوست.
۶ او یگانه پشتیبان و نجات‌دهندهٔ من است،
او نگه‌دار من است،
پس هرگز شکست نخواهم خورد.
۷ نجات و عزّت من از خداست.
او نگهبان توانا
و پناهگاه من است.
۸ ای مردم در همهٔ اوقات به خدا توکّل کنید.
همهٔ مشکلات خود را به او بگویید،
زیرا او پناهگاه ماست.
۹ تمام مردم چه کوچک و چه بزرگ، ناچیزند
و بیش از یک نفس نیستند.
اگر در ترازو وزن شوند،
از باد هم سبکترند.
۱۰ بر ظلم توکّل نکنید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و بر آنچه که از راه دزدی به دست آورده‌اید، امید
نداشته باشید؛
و هرچند دارایی شما زیاد شود
بر آن دل نبندید.
۱۱ خداوند بارها فرموده است
که قدرت در دست اوست.
۱۲ ای خداوند، محبّت پایدار نیز از آن توست
و تو هرکس را مطابق کارهایش پاداش خواهی داد.

مزمور ۶۳

سرود داوود هنگامی که در بیابانهای یهودیه بود

اشتیاق برای خداوند

۱ خدایا تو خدای من هستی.
من مشتاق تو هستم.
مانند یک زمین خشک
و سوزان و بی‌آب،
با تمام وجود خود تشنهٔ توام.
۲ عطا فرما که به جایگاه مقدّس تو داخل شوم
و قدرت و جلال تو را ببینم.
۳ محبّت پایدار تو برای من شیرین‌تر از زندگی است،
بنابراین تو را ستایش می‌کنم.
۴ تا زنده‌ام از تو سپاسگزارم
و دستِ دعا به درگاهت بلند می‌کنم.
۵ جان من سیر خواهد گردید
و زبانم سرودهای شاد برای تو خواهد سرود.
۶ شبها وقتی که به بستر خود می‌روم تو را به یاد می‌آورم
و تمام شب دربارهٔ تو تفکّر می‌کنم،
۷ زیرا تو مددکار من بوده‌ای
و در سایهٔ بالهای تو سرود شادی می‌سرایم.
۸ من به تو متّکی هستم
و دست تو مرا محافظت خواهد کرد.
۹ امّا کسانی که قصد کشتن مرا دارند
به دنیای مردگان خواهند رفت،
۱۰ با شمشیر کشته خواهند شد
و جسد آنان طعمهٔ شغالان خواهد گردید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱ امّا پادشاه به‌خاطر پیروزی که خدا به او عطا کرده است،
شادی خواهد کرد.
و همهٔ کسانی‌که به نام خدا وعده می‌دهند، او را سپاس
خواهند گفت.
امّا دهان دروغگویان بسته خواهد شد.

مزمور ۶۴

سرود داوود

دعای برای محافظت

۱ خدایا، به ناله و زاری من گوش فرا ده.
از دشمنان خود می‌ترسم، مرا از دست آنان نجات ده.
۲ مرا از توطئهٔ مردم شریر
و فتنه‌انگیز رهایی ده.
۳ آنها زبان خود را مانند شمشیر تیز کرده،
و مرا هدف سخنان زهرآلود خود قرار داده‌اند.
۴ از کمینگاه خود، بی‌گناهان را نشانه می‌گیرند
و ناگهان و بدون ترس بر ایشان حمله می‌کنند.
۵ آنها یکدیگر را در انجام نقشه‌های شرورانهٔ خود تشویق
می‌کنند،
و دربارهٔ محل دامهای خود با هم مشورت می‌کنند.
می‌گویند: «چه کسی می‌تواند ما را ببیند؟»
۶ آنها نقشه‌های شریرانه می‌کشند و می‌گویند:
«بسیار عالی است.»
فکر و دل انسان چقدر مرموز است!
۷ امّا خدا آنها را با تیر خود خواهد زد
و زخم‌های ناگهانی بر بدنشان وارد خواهد کرد.
۸ آنها را به‌خاطر زبانشان نابود خواهد ساخت
و هرکسی ببیند، آنها را مسخره خواهد کرد.
۹ آنگاه همه خواهند ترسید
و آنچه را که خدا انجام داده است درک خواهند کرد
و آن را بیان خواهند نمود.
۱۰ مردم نیک به‌خاطر آنچه که خداوند انجام داده است
شادی خواهند کرد
و به او پناه خواهند برد.
دل تمام مردم نیک شادمان باد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۶۵

سرود داوود

شکر نعمت

۱ خدایا، تو در صهیون شایستهٔ ستایش هستی
و ما آنچه را که نذر کرده‌ایم ادا خواهیم کرد.
۲-۳ چون تو دعاها را مستجاب می‌فرمایی،
همهٔ مردم به‌خاطر گناهانشان
نزد تو خواهند آمد.
گناهان ما بر ما چیره گشته است،
امّا تو ما را می‌بخشی.
۴ خوشا به حال کسانی‌که تو آنان را برگزیده‌ای
تا به پیشگاه تو بیایند و در جایگاه مقدّس تو ساکن شوند.
ما از تمام چیزهای نیکوی خانهٔ تو
و برکات معبد تو بهره‌مند خواهیم شد.

۵ ای خدایی که نجات‌دهندهٔ ما هستی،
تو با کارهای عادلانه و عجیب ما را نجات می‌دهی.
تو امید مردم سراسر جهان هستی.
۶ تو با قدرت خود کوهها را بنا نمودی
و نیروی عظیم خود را نشان دادی.
۷ تو تلاطم دریاها
و خروش امواج
و شورش آدمیان را آرام می‌سازی.
۸ ساکنان سراسر زمین
از کارهای عجیب تو حیرانند
و کارهای تو از یک سوی زمین
تا آن سوی دیگر آن شادمانی می‌آفرینند.
۹ باران را بر زمین می‌فرستی و از آن مراقبت می‌کنی
تا آن را سیراب و حاصلخیز کند.
رودخانه‌ها را پُر آب می‌سازی
و زمین را با غلاّت بارور می‌گردانی.
۱۰ باران فراوان بر زمین می‌فرستی
و با بارانهای سیل‌آسا
زمین را نرم و هموار می‌کنی
تا نباتات از زمین بروید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱ لطف تو، حاصل فراوان به بار آورده
و سراسر زمین از نعمات تو لبریز است.
۱۲ چمنزارها پُر از گلّه
و دامنهٔ کوهها، سرشار از شادی است.
۱۳ مزارع پوشیده از گوسفندان است
و دشتها از غلّه لبریز هستند.
همه از خوشی فریاد می‌زنند و با هم سرود می‌خوانند.

مزمور ۶۶

سرود سپاس و تشکّر

۱ ای مردم روی زمین برای خدا با شادی بسرایید.
۲ نام پُر جلال او را ستایش کنید
و عظمت او را بستایید.
۳ به خدا بگویید: «کارهای تو چقدر حیرت‌انگیز است
و قدرت تو چقدر عظیم است
که دشمنان از ترس در برابر تو تسلیم می‌شوند.
۴ تمام مردم روی زمین، تو را می‌پرستند،
تو را ستایش می‌کنند
و نام تو را می‌ستایند.»
۵ بیایید و کارهای شگفت‌انگیزی را
که خدا در میان مردم انجام داده است ببینید.
۶ او دریا را به زمین خشک تبدیل نمود،
اجداد ما با پا از آن عبور کردند.
آنها در آن روز برای کاری که خدا کرد، شادی کردند.
۷ او با قدرت خود، برای همیشه فرمانروایی می‌کند
و همهٔ اقوام را زیر نظر دارد. ای مردم سرکش،
علیه او طغیان نکنید.
۸ ای مردم جهان، با آواز بلند خدای ما را ستایش کنید
تا همه صدای شما را بشنوند.
۹ او ما را زنده نگاه داشت
و نگذاشت که پای ما بلغزد.
۱۰ ای خدا، چنانکه نقره را در کوره می‌گذارند
تا پاک شود،
تو ما را در کوره آزمایش گذاشتی تا پاک شویم.
۱۱ تو ما را در دام گرفتار کردی

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و بارهای سنگینی را بر دوش ما نهادی.
۱۲ دشمنان ما را بر ما مسلّط ساختی
و ما از میان آب و آتش عبور نمودیم.
امّا سرانجام ما را به جای سبز و خرّم آوردی.
۱۳ قربانی‌های سوختنی به خانهٔ تو آورده‌ام
و نذرهای خود را ادا می‌کنم.
۱۴ نذرهایی را که در زمان سختی کرده بودم
ادا خواهم کرد.
۱۵ من گوساله‌ها و بُزها را برای تو قربانی خواهم کرد
و گوسفند را برای قربانی سوختنی تقدیم خواهم کرد
تا دود آن به آسمان برسد.
۱۶ ای کسانی‌که به خدا احترام می‌گذارید، بیایید و بشنوید
تا شما را از کارهایی که خداوند برای من انجام داده
است آگاه سازم.
۱۷ برای کمک به درگاه او فریاد نمودم
و با سرودها او را ستایش کردم.
۱۸ اگر به گناهان خود اقرار نمی‌کردم،
خداوند دعای مرا نمی‌شنید.
۱۹ امّا خدا دعای مرا شنید
و آن را مستجاب فرمود.
۲۰ خدا را سپاس می‌گویم،
چون او دعای مرا رد نکرد!
و محبّت پایدار خود را از من دریغ نفرمود.

مزمور ۶۷

سرود شکرگزاری

۱ خدایا بر ما رحم کن و ما را برکت بده
و نور روی خود را بر ما بتابان.
۲ تا همهٔ مردم راه تو را بشناسند
و قدرت نجات‌بخش تو، بر همهٔ ملّتها آشکار گردد.
۳ تا ای خدا، تمام مردم تو را بپرستند
و ستایش کنند.
۴ تا تمام ملّتها شادمان باشند و از خوشی بسرایند،
زیرا که تو مردم را با عدالت داوری می‌کنی
و آنها را هدایت می‌نمایی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ تا ای خدا، تمام مردم تو را بپرستند
و ستایش کنند.
۶ زمین محصول خود را به بار آورده است
و خدا، خدای ما، ما را برکت داده است.
۷ خدا ما را برکت داده است،
که همهٔ مردم، در همه‌جا او را احترام نمایند.

مزمور ۶۸

سرود داوود

سرود ملّی برای پیروزی

۱ خدایا، برخیز و دشمنانت را پراکنده ساز.
آنانی که از تو نفرت دارند از درگاه تو بگریزند.
۲ مانند دودی که در برابر باد محو می‌شود، آنان را پراکنده ساز،
همچنان‌که موم در برابر آتش، آب می‌شود،
گناهکاران در پیشگاه خدا هلاک می‌شوند.
۳ امّا نیکوکاران خوشحال می‌شوند
و در حضور خدا سرافراز می‌گردند و فریاد شادی
برمی‌آورند.
۴ برای خدا سرود بخوانید و نام او را بستایید.
برای او که بر ابرها سوار است، با آواز بلند بسرایید.
نام او خداوند است، در پیشگاه وی شادی کنید.
۵ خدا که در بارگاه مقدّس خود می‌باشد،
پدر یتیمان و دادرس بیوه زنان است.
۶ آوارگان را سر و سامان می‌دهد
و اسیران را با شادمانی آزاد می‌کند.
امّا گردنکشان را آوارهٔ بیابان می‌سازد.
۷ ای خدا، هنگامی‌که قوم خود را
در بیابان هدایت می‌کردی،
۸ زمین لرزید، از آسمان باران بارید
و کوه سینا از هیبت حضور تو ای خدای اسرائیل،
به لرزه درآمد.
۹ ای خدا، تو باران فراوان بر زمین فرستادی
تا آن را شاداب و سرسبز گرداند،
۱۰ قوم تو در آن ساکن گردید و ای خدا،
تو از رحمت خود، حاجات نیازمندان را برآوردی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱ خداوند فرمان داد
و زنان این مژده را به مردم رساندند:
۱۲ «پادشاهان و سپاهیان آنها می‌گریزند!»
زنان در خانه‌های خود غنایمی را که به دست
آورده‌اند، تقسیم می‌کنند.
۱۳ آنانی که در آغل گوسفندان می‌خوابیدند، اکنون مانند
کبوتری که بالهایش نقره‌ای
و پرهایش طلایی است، آراسته شده‌اند.
۱۴ خداوند متعال پادشاهان را مانند دانه‌های برف
بر کوه صلمون پراکنده ساخت.
۱۵ ای کوه با عظمت باشان
و ای قلّه‌های بلند!
۱۶ ای قلّه‌های بلند باشان،
چرا با حسرت به کوهی که خدا آن را برای سکونت
خود اختیار کرد،
و مسکن ابدی او شد، می‌نگرید؟
۱۷ خداوند با هزاران هزار ارّابه
از کوه سینا به جایگاه مقدّس خود آمد.
۱۸ بعد به عالم بالا صعود فرمود و عدّه‌ای را با خود به
اسارت برد.
از آدمیان، حتّی از یاغیان و سرکشان هدایایی دریافت
نموده است.
خداوند، خدا در آنجا سکونت خواهد کرد.
۱۹ سپاس بر خداوند
که هر روز بارهای ما را متحمّل می‌شود.
او خدای نجات‌دهندهٔ ماست.
۲۰ خدای ما، خدای نجات‌دهنده است.
خداوند خدای ما،
ما را از مرگ می‌رهاند.
۲۱ خداوند سر دشمنانش را که در گناه به سر می‌برند،
خواهد شکست.
۲۲ خداوند فرمود: «من دشمنانتان را از باشان
و اعماق اقیانوسها برمی‌گردانم،
۲۳ تا شما در خون آنها راه بروید
و سگهای شما خون آنان را بخورند.»

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴ خدایا، ای خدای من و ای پادشاه من،
حرکت پیروزمندانهٔ تو را که به خانهٔ مقدّس خود وارد
می‌شوی، همه دیدند.
۲۵ سرایندگان در پیش، نوازندگان در پس
و دوشیزگان در وسط دف زنان حرکت می‌کنند.
۲۶ خدا را در حضور جماعت او ستایش کنید.
ای فرزندان یعقوب خدا را ستایش کنید.
۲۷ اول طایفهٔ بنیامین که کوچکترین طایفه‌هاست
سپس رهبران طایفهٔ یهودا با گروه خود
و بعد رهبران طایفهٔ زبولون و نفتالی حرکت می‌کنند.
۲۸ خدایا، قدرتت را آشکار کن،
قدرتی را که به جای ما به کار برده‌ای.
۲۹ به‌خاطر خانهٔ تو که در اورشلیم است،
پادشاهان جهان هدایا برای تو خواهند آورد.
۳۰ مصر، آن حیوان وحشی نیزار
و اقوام دیگر را که مانند گلّه‌های گاو و گوساله هستند
توبیخ نما؛
تا آن که به فرمان تو تسلیم شوند و نقره‌های خود را به
تو تقدیم نمایند
و آنانی را که طالب جنگ می‌باشند، پراکنده گردان.
۳۱ مصر سفیران خود را خواهد فرستاد؛
و حبشه دست دعا به سوی خدا خواهد
برافراشت.
۳۲ ای کشورهای جهان، برای خدا سرود شکرگزاری
بخوانید
و برای خداوند بسرایید.
۳۳ برای او که بر آسمانهای قدیم نشسته است
و از آنجا صدای با هیبت او به گوش می‌رسد.
۳۴ قدرت خدا را اعلام کنید.
قوم اسرائیل از شکوه و جلال او برخوردار است
و عظمت او در آسمانها دیده می‌شود.
۳۵ مهیب است خدا، خدای اسرائیل در جایگاه مقدّس
خود؛
او به قوم خود قدرت و نیرو می‌بخشد.
متبارک باد خدا!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۶۹

سرود داوود

طلب کمک از خدا

۱ خدایا، جانم به لبم رسیده است،
مرا نجات ده.
۲ در گرداب مشکلات فرو رفته‌ام
و نزدیک است که از پای درآیم،
در آبهای عمیق غرق می‌شوم
و سیلاب به بالای سرم رسیده است.
۳ از ناله خسته شده
و گلویم خشک شده است.
در انتظار کمک تو
چشمانم تار گردیده‌اند.
۴ تعداد آنانی که بی‌جهت از من نفرت دارند
از موی سرم زیادتر است.
دشمنانم دربارهٔ من دروغ می‌گویند.
آنانی که قصد جان مرا دارند، قوی هستند.
مرا مجبور کردند آنچه را که ندزدیده بودم، پس بدهم.
۵ خدایا، گناهان من از تو پنهان نیستند
و تو از حماقت من آگاهی.
۶ ای خداوند، خدای متعال مگذار
به‌خاطر من آنانی که بر تو توکّل نموده‌اند، شرمنده
شوند.
ای خدای اسرائیل، آنانی را که به تو امید دارند
به‌خاطر من خجل مساز.
۷ من به‌خاطر تو رسوا
و شرمنده شده‌ام.
۸ نزد فامیلم مانند یک غریبه
و نزد خانواده‌ام مانند بیگانه‌ها شده‌ام.
۹ غیرتی که برای خانهٔ تو دارم، آتشی در وجودم
برافروخته.
دشمنان همچنان‌که به تو اهانت نمودند، به من نیز
توهین کردند.
۱۰ هنگامی‌که با روزه گرفتن، خود را فروتن نمودم،
مردم به من توهین کردند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱ وقتی پلاس پوشیدم،
به من خندیدند.
۱۲ زبانزد مردم کوچه و بازار و شرابخواران گردیده‌ام
و برایم سرود می‌خوانند.
۱۳ امّا من، ای خداوند، به درگاه تو دعا می‌کنم.
ای خدا، در وقت مناسب به من جواب بده،
به‌خاطر محبّت پایدار خود دعایم را مستجاب فرما
و به سبب وعدهٔ خود مرا نجات بده.
۱۴ مرا از این گِرداب مشکلات نجات بده
و از شر دشمنان، در پناه خود حفظ فرما.
۱۵ مگذار در مشکلات غرق شوم
و در این گرفتاری‌ها نابود گردم
و سرانجام راهی گور شوم.
۱۶ خداوندا، محبّت پایدار تو چه نیکوست،
پس به‌خاطر رحمت عظیمت به من توجّه نما.
۱۷ روی خود را از بندهٔ خود مپوشان،
اکنون که در سختی هستم مرا مستجاب نما.
۱۸ بیا و تاوان آزادی مرا بپرداز
و مرا از دست دشمنانم نجات بده.
۱۹ تو می‌دانی که چگونه رسوا شده‌ام
و مورد سرزنش و توهین قرار گرفته‌ام.
تو همهٔ دشمنانم را می‌شناسی.
۲۰ سرزنش‌های مردم، دلم را شکسته
و مأیوس شده‌ام.
به هر سو روی آوردم، دلسوزی نیافتم
و از کسی تسلّی نیافتم.
۲۱ هنگامی‌که گرسنه بودم زهر به من تعارف کردند؛
و وقتی تشنه بودم، سرکه به من دادند.
۲۲ بگذار جشن آنها به ماتم
و امنیّت آنان به تشویش مبدّل گردد.
۲۳ چشمانشان را کور
و کمرشان را سست گردان.
۲۴ خشم خود را بر سر آنان بریز
و ایشان را با آتش غضبت بسوزان.
۲۵ خانه‌های ایشان ویران شود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و کسی در چادرهای آنان ساکن نگردد.
۲۶ زیرا آنها به کسانی آزار می‌رسانند که تو تنبیه نموده‌ای
و دربارهٔ آنهایی گفت‌وگو می‌کنند که تو مجازات نموده‌ای.
۲۷ گناهانشان را در نظر بگیر
و راه نجات را بر آنان ببند.
۲۸ نامشان را از دفتر زندگی محو کن
و آنان را جزء قوم خود مشمار.
۲۹ امّا من در رنج و عذابم،
ای خدا مرا نجات بده و سربلند گردان.
۳۰ من با سرود، خدا را ستایش خواهم کرد؛
و با شکرگزاری عظمت او را بیان خواهم کرد.
۳۱ خداوند این را بیشتر از
قربانی گاو و گوساله می‌پسندد.
۳۲ وقتی مظلومان این را ببینند، خوشحال خواهند شد
و آنانی که خدا را پرستش می‌کنند، تشویق خواهند شد.
۳۳ زیرا خداوند دعای نیازمندان را می‌شنود
و یاران اسیر خود را از یاد نمی‌برد.
۳۴ ای آسمان و زمین، خدا را ستایش کنید.
دریاها و همهٔ موجودات آن، او را ستایش کنید.
۳۵ خدا اورشلیم را نجات خواهد داد
و شهرهای یهودا را دوباره آباد خواهد کرد.
قوم او آنها را تصرّف نموده در آنها سکونت خواهد کرد.
۳۶ نسل بندگان او وارث آن خواهند شد
و کسانی‌که او را دوست می‌دارند، در آن سکونت
خواهند نمود.

مزمور ۷۰

سرود داوود، یک سوگواری

درخواست کمک

۱ خدایا مرا نجات بده،
خداوندا، اکنون به فریادم برس.
۲ آنانی که قصد جان مرا دارند
شرمنده و رسوا شوند
و بدخواهان من آشفته
و پریشان گردند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ کسانی‌که مرا مسخره می‌کنند،
هراسان شوند.
۴ کسانی‌که به تو روی می‌آورند شاد و مسرور گردند.
آنانی که به‌خاطر نجات خود از تو سپاسگزارند،
همیشه بگویند: «خدا چقدر بزرگ است!»
۵ خدایا، من فقیر و نیازمندم،
برای کمک به من شتاب کن،
تو خداوند و نجات‌دهندهٔ من هستی.
پس ای خداوند، تأخیر مکن.

مزمور ۷۱

دعای مردِ پیر

۱ خداوندا، به تو پناه آورده‌ام،
شرمسارم مکن!
۲ تو عادل هستی، کمک کن و مرا رهایی ده.
دعایم را بشنو و مرا نجات ده.
۳ پناهگاه امن من باش
و سنگری محکم برای محافظتم،
تو قلعه و پناهگاه من هستی.
۴ خدایا، مرا از دست مردم شریر رهایی ده
و از شر اشخاص بدکار و ظالم برهان.
۵ چون تو ای خداوند، امید من هستی،
از جوانی به تو توکّل نموده‌ام.
۶ در تمام دوران عمرم به تو تکیه کرده‌ام
و از روز تولّدم، تو پشتیبان من بوده‌ای.
من همیشه تو را ستایش می‌کنم.
۷ زندگی من سرمشق عدّهٔ زیادی گردیده است،
چون تو پشتیبان نیرومند من بوده‌ای.
۸ تمام روز تو را ستایش می‌کنم.
و جلال تو را اعلام می‌نمایم.
۹ اکنون که پیر و ناتوانم،
مرا از درگاه خود مَران و فراموشم مکن.
۱۰ زیرا دشمنانم برای کشتن
من با هم توطئه می‌کنند.
۱۱ و می‌گویند: «خدا او را ترک کرده،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پس برویم و او را دستگیر کنیم،
زیرا کسی نیست که او را از دست ما رهایی بدهد.»
۱۲ خدایا، از من دور مباش.
ای خدای من، بشتاب و مرا کمک کن!
۱۳ دشمنان جانم،
شرمنده و نابود گردند
و آنانی که در پی آزار من هستند،
سرافکنده و پریشان گردند.
۱۴ امید من همیشه به تو می‌باشد؛
و بیشتر و بیشتر تو را ستایش می‌کنم!
۱۵ تمام روز دربارهٔ نجات خود
و کارهای نیک تو که تعداد آن از فهم من خارج است،
گفت‌وگو خواهم کرد.
۱۶ با قدرت خداوند، خدای متعال خواهم آمد
و برای همه اعلام خواهم کرد که تو یگانه خدای
عادل هستی.

۱۷ از دوران کودکی، تو مرا تعلیم داده‌ای
و من هنوز هم کارهای عجیب تو را اعلام می‌کنم.
۱۸ پس ای خدا، اکنون که پیر شده
و موهایم سفید گردیده است،
مرا ترک منما،
تا قدرت و عجایب تو را برای نسلهای آینده بیان کنم.
۱۹ خدایا، عدالت تو تا به آسمانها رسیده است.
تو کارهای عجیب انجام داده‌ای،
کسی مانند تو وجود ندارد.
۲۰ تو انواع سختی‌ها و مشکلات بسیار بر سر من آوردی،
امّا دوباره قدرت مرا به من بازمی‌گردانی
و مرا از چنگال مرگ نجات خواهی داد.
۲۱ مرا بیشتر از گذشته سربلند خواهی کرد؛
و از من دلجویی خواهی نمود.
۲۲ ای خدای من، با نوای چنگ تو را ستایش خواهم کرد
و صداقت تو را خواهم ستود.
ای خدای مقدّس اسرائیل،
با نوای چنگ خود برای تو سرود خواهم سرایید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۳ با شادی سرود برای تو خواهم سرایید و خواهم خواند.
با تمام وجود خود خواهم خواند،
زیرا که تو مرا رهایی داده‌ای.
۲۴ تمام روز دربارهٔ عدالت تو گفت‌وگو خواهم کرد،
زیرا همهٔ کسانی‌که می‌خواستند مرا اذیّت و آزار کنند،
شرمنده و رسوا شدند.

مزمور ۷۲

سرودی از سلیمان

دعا برای پادشاه

۱ خدایا، به پادشاه بیاموز که با انصاف تو داوری نماید
و انصاف خود را به او عطا فرما،
۲ تا بر قوم تو با عدالت و انصاف حکومت کند
و مظلومان را با انصاف دادرسی نماید.
۳ آنگاه در سراسر مملکت،
کامیابی و عدالت به بار خواهد آمد.
۴ تا فقیران با انصاف داوری شوند
و حاجت نیازمندان برآورده گردد
و ظالمان نابود گردند.
۵ باشد که قوم تو تا زمانی که آفتاب می‌درخشد
و ماه در آسمان است پیوسته تو را پرستش نمایند.
۶ پادشاه مانند بارانی باشد که بر مزارع می‌بارد
و همچون رگباری که زمین را سیراب می‌کند.
۷ در دوران او عدالت و راستی رشد و نمو کند
و صلح و کامیابی تا ماه در آسمان باقی است، برقرار باشد.
۸ دامنهٔ فرمانروایی او از دریا تا دریا
و از رود فرات تا دورترین نقطهٔ جهان باشد.
۹ دشمنانش در برابر او زانو زنند
و در مقابل او به خاک بیفتند.
۱۰ پادشاهان اسپانیا و جزایر
و همهٔ سلاطین شبا و سبا برای او هدایا بیاورند.
۱۱ تمام پادشاهان در حضور او تعظیم نمایند
و همهٔ ملّتها او را خدمت کنند.
۱۲ وقتی نیازمندان تقاضا کنند، آنها را کمک می‌کند
و مسکینانی را که بی‌کس‌اند، یاری می‌نماید.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳ بر ضعیفان و نیازمندان رحم می‌کند
و آنها را نجات خواهد داد.
۱۴ آنها را از ظلم ظالم و از شر بدخواهان می‌رهاند،
زیرا زندگی آنها در نظرش گرانبهاست.
۱۵ عمر پادشاه دراز باد!
طلای شبا نصیب او گردد.
دعای خیر بدرقهٔ راهش،
و برکات خدا شامل حالش باد.
۱۶ باشد که بذر فراوان بر زمین باشد؛
باشد که کوهها از محصول پوشانیده شوند،
و مانند لبنان سرشار از میوه شوند،
همان‌طور که چمنها پُر از علف و سبزه هستند،
شهرهایش پُر از جمعیّت باشند.
۱۷ نام او تا ابد پاینده
و شهرتش همچون آفتاب برقرار باد.
همهٔ مردم از او برکت ببینند
و او را متبارک خوانند.
۱۸ متبارک باد خداوند، خدای اسرائیل!
او یگانه خدایی است که کارهای شگفت‌انگیز انجام می‌دهد.
۱۹ نام مجید او تا ابد متبارک باد.
شکوه و جلال او سراسر جهان را فرا گیرد.
آمین! آمین!
۲۰ پایان دعاهای داوود، پسر یَسی.

کتاب سوم
(مزامیر ۷۳-۸۹)

مزمور ۷۳

سرود آساف

عدالت خدا

۱ به راستی خدا برای قوم اسرائیل
و همهٔ کسانی‌که دل پاک دارند، نیکوست.
۲ امّا من، نزدیک بود ایمان خود را از دست بدهم
و از راه راست منحرف شوم.
۳ زیرا از دیدن موفقیّت اشخاص متکبّر
و شریر حسد می‌ورزیدم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴ زیرا که زحمت نمی‌کشند
و بدنی قوی و سالم دارند.
۵ مانند دیگران رنج و زحمت نمی‌کشند
و گرفتاری‌های دیگران را هم ندارند.
۶ بنابراین به غرور آراسته‌اند،
و به خشونت ملبّس شده‌اند.
۷ دلهایشان پُر از شرارت است
و افکار شرارت‌آمیز در سر خود می‌پرورانند.
۸ مردم را مسخره می‌کنند و حرفهای زشت می‌زنند.
متکبّرند و در پی آزار دیگران هستند.
۹ حرفهای کفرآمیز به ضد خدا می‌زنند،
و با گستاخی بر مردم حکمرانی می‌کنند.
۱۰ بنابراین حتّی قوم خدا از آنها پیروی می‌کنند
و آنها را می‌ستایند.
۱۱ آنها می‌گویند: «خدا نمی‌داند.
خدای متعال از کارهای ما باخبر نمی‌شود.»
۱۲ مردمان شریر را ببینید! آنها زندگی راحتی دارند
و ثروتشان روز به روز زیادتر می‌شود.
۱۳ من بیهوده خود را پاک نگه داشته
و از گناه دوری می‌کنم.
۱۴ صبح تا شب در زحمت و محنت به سر می‌برم
و هر روز سرزنش می‌شوم.
۱۵ اگر من آن حرفها را زده بودم،
در مقابل قوم تو خیانتکار محسوب می‌شدم.
۱۶ من کوشش کردم که این موضوع را بفهمم،
امّا فکرم به جایی نرسید.
۱۷ تا آن که به معبد بزرگ تو رفتم،
آنگاه فهمیدم که چه سرنوشت بدی در انتظار شریران
است.
۱۸ تو آنها را در پرتگاهی لغزنده قرار خواهی داد
تا بیفتند و نابود شوند.
۱۹ آنها در لحظه‌ای نابود می‌گردند
و عاقبتی هولناک خواهند داشت.
۲۰ آنها مانند خوابی هستند که صبح فراموش می‌شود.
هنگامی که تو ای خداوند برخیزی آنان محو می‌گردند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۱ زمانی که روح من افسرده
و دلم شکسته بود،
۲۲ احمق و نادان بودم
و در حضور تو مانند حیوانی بی‌شعور رفتار کردم!
۲۳ با این وجود، همیشه به تو نزدیک بودم
و تو پیوسته دست مرا گرفته‌ای.
۲۴ تو مرا طبق خواست خود هدایت می‌کنی،
و سرانجام مرا با احترام در پیشگاه خود می‌پذیری.
۲۵ در آسمان غیراز تو کسی را ندارم
و بر روی زمین هم جز تو، چیزی نمی‌خواهم.
۲۶ هر چند بدنم فرسوده و فکرم ضعیف گردد،
امّا خداوند قوّت قلب
و همه‌چیز من است.
۲۷ کسانی‌که از تو دور می‌شوند، هلاک خواهند گردید.
آنهایی را که به تو وفادار نیستند، نابود خواهی کرد.
۲۸ امّا برای من چقدر خوب است که همیشه به خدا
نزدیک باشم.
به خداوند متعال پناه می‌برم
و تمام کارهای او را اعلام می‌کنم.

مزمور ۷۴

سرود آساف

دعا برای رهایی قوم

۱ خدایا، چرا ما را برای همیشه ترک کردی؟
چرا بر ما که گوسفندان مرتع تو هستیم چنین
خشمگین شده‌ای؟
۲ قوم خود را به یاد آور، آنانی را که از زمان قدیم
برگزیدی تا قوم تو باشند.
آنانی را که از بردگی بازخرید کردی تا طایفهٔ خاص تو
باشند.
صهیون را که در آن ساکن بودی به یاد آور.
۳ بر این خرابه‌ها عبور کن
و ببین که دشمن چگونه همه‌چیز را در خانهٔ تو ویران
نموده است!
۴ دشمنانت در معبد بزرگ تو، بانگ پیروزی برآوردند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و پرچم خود را در آنجا برافراشتند.
۵ مانند هیزم‌شکنانی که با تبر
برای قطع درختان آمده باشند،
۶ تمام نقش‌های تراشیده شده را
با چکش و تبر خراب کردند.
۷ مکانهای مقدّس تو را خراب کردند و آن را به آتش
کشیدند
و جایی را که محل پرستش تو بود، بی‌حرمت
ساختند.
۸ با خود گفتند: «آنها را بکلّی لِه می‌کنیم.»
پس تمام معابد را در سراسر خاک اسرائیل آتش زدند.
۹ همه آثار مقدّس ما را از بین بردند.
هیچ‌یک از انبیا باقی نمانده‌اند
و هیچ‌کس نمی‌داند که این وضع تا به کی ادامه
خواهد داشت.
۱۰ خدایا، تا به کی به دشمنانت اجازه می‌دهی که به تو
توهین کنند؟
آیا آنان همیشه نام تو را بی‌حرمت خواهند ساخت؟
۱۱ چرا به ما کمک نمی‌کنی؟
چرا دست خود را عقب کشیده‌ای؟
۱۲ امّا تو ای خدا، از روز ازل پادشاه ما بوده‌ای
و بارها ما را نجات داده‌ای.
۱۳ با قدرت خود دریا را شکافتی
و سر نهنگها را در اعماق دریا شکستی.
۱۴ تو سر هیولای دریایی را شکستی
و او را خوراک صحرانشینان کردی.
۱۵ چشمه‌ها و جوی‌ها را جاری ساختی
و رودخانه‌های بزرگی را که همیشه جاری بودند
خشک کردی.
۱۶ شب و روز را پدید آوردی و ماه
و خورشید را در آسمان قرار دادی.
۱۷ حدّ و حدود تمام جهان از توست
و تو تابستان و زمستان را به وجود آوردی.
۱۸ امّا خداوندا، ببین که دشمنان چگونه تو را مسخره می‌کنند
و مردم بی‌خدا، به نام تو توهین می‌کنند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹ قوم بیچاره‌ات را فراموش نکن
و قوم خود را به دست دشمنانشان رها مکن.
۲۰ پیمانی را که با ما بسته‌ای به یاد آور،
زیرا که شریران در مکانهای تاریک، در سرتاسر
سرزمین ما در کمینند.
۲۱ مظلومان را شرمنده مکن،
تا مردم مسکین و نیازمند نام تو را ستایش کنند.
۲۲ خدایا، برخیز و از حق خود دفاع کن،
ببین که مردم بی‌خدا، تمام روز به تو توهین می‌کنند.
۲۳ فریاد خشمگین دشمنان
و غوغای مخالفین را که همیشه بلند است، نادیده مگیر!

مزمور ۷۵

سرود آساف

خدا داور است

۱ خدایا، تو را شکر می‌کنیم و از تو سپاسگزاریم.
نام تو را می‌خوانیم
و کارهای عجیب تو را در همه‌جا اعلام می‌نماییم.
۲ خدا می‌فرماید: «من زمانی را برای داوری تعیین کرده‌ام
و همه را از روی انصاف داوری خواهم کرد.
۳ وقتی‌که زمین به لرزه درآید و ساکنان آن به وحشت
افتند،
من ستونهای آن را در جایشان محکم
و استوار نگاه خواهم داشت.
۴ به اشخاص متکبّر می‌گویم که مغرور نباشند
و به شریران امر می‌کنم که به قدرت خود نبالند
۵ و از روی غرور و تکبّر سخن نگویند.»
۶ زیرا که افتخار، نه از شرق، نه از غرب
و نه از بیابان می‌آید،
۷ بلکه خداست که داوری می‌نماید.
یکی را سرافکنده می‌کند و دیگری را برمی‌افرازد.
۸ زیرا خداوند جامی در دست دارد
که پُر از شراب خشم اوست.
او آن را به تمام شریران می‌نوشاند
و آنها تا آخرین قطره آن را می‌نوشند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹ امّا من همیشه خدای یعقوب را تمجید خواهم کرد
و برای او سرود خواهم خواند.
۱۰ او قدرت شریران را درهم خواهد کوبید
و نیکوکاران را سربلند خواهد نمود.

مزمور ۷۶

سرود آساف

خدا پیروز است

۱ خدا در یهودیه مشهور است
و نام او در اسرائیل بزرگ می‌باشد.
۲ خانهٔ او در اورشلیم است
و بر کوه صهیون سکونت می‌کند.
۳ او در آنجا تیر دشمن را شکست
و شمشیر و سپر و همهٔ سلاحهای او را نابود کرد.
۴ تو چه پُر جلال هستی!
پُر شکوه‌تر از تمامی کوههای ابدی!
۵ دلاورانِ دشمن سرکوب شدند
و به خواب مرگ فرو رفتند،
و تمامی قدرت و مهارتشان بی‌فایده بود.
۶ وقتی تو، ای خدای یعقوب، آنها را تهدید نمودی،
اسبها و سوارانشان، از حرکت باز ماندند.
۷ امّا تو ای خداوند، بسیار مهیب هستی،
زمانی که خشمگین باشی، چه کسی می‌تواند در
مقابل تو بایستد؟
۸–۹ زمانی که از آسمان داوری خود را اعلام نمودی
و آماده شدی تا مظلومان را دادرسی نمایی،
جهانیان ترسیدند و سکوت نمودند!
۱۰ خشم انسان به پرستش تو منجر می‌شود
و آنانی که از این خشم زنده می‌مانند جشن‌های تو را
نگاه خواهند داشت.
۱۱ نذرهای خود را به خداوند ادا کنید،
ای ملّتهای مجاور،
برای او که مهیب است، هدیه بیاورید.
۱۲ او فرمانروایان متکبّر را فروتن می‌سازد
و پادشاهان جهان را به وحشت می‌اندازد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۷۷

سرود آساف

تسلّی هنگام پریشانی

۱ با صدای بلند نزد خدا زاری می‌کنم.
در پیشگاه خدا فریاد می‌کنم تا او مرا بشنود.
۲ به هنگام سختی، به درگاه خداوند دعا می‌کنم
و تمام شب دستهای خود را به سوی او بلند می‌کنم،
امّا تسلّی نمی‌یابم.
۳ خدا را یاد می‌کنم و آه می‌کشم.
زمانی که به فکر فرو می‌روم، مأیوس می‌شوم.
۴ خواب را از من گرفته‌ای،
آن‌قدر پریشانم که نمی‌توانم حرف بزنم.
۵ به روزگار گذشته فکر می‌کنم
و سالهای پیش را به یاد می‌آورم.
۶ تمام شب با خود فکر می‌کنم
و می‌اندیشم و از خود می‌پرسم:
۷ «آیا خداوند ما را برای همیشه ترک خواهد کرد؟
آیا هرگز از ما راضی نخواهد شد؟
۸ آیا دیگر ما را دوست ندارد؟
آیا پیمان او با ما باطل شده است؟
۹ آیا خدا رحمت خود را فراموش کرده
و خشم او، جای شفقت او را گرفته است؟»
۱۰ پس گفتم: «درد من این است
که رفتار خدا با من عوض شده است.»
۱۱ من کارهای خداوند را به‌خاطر خواهم آورد
و معجزات او را که در گذشته نشان داد، به یاد
می‌آورم.
۱۲ دربارهٔ تمام کارهای تو تفکّر خواهم نمود
و دربارهٔ کارهای حیرت‌انگیز تو خواهم اندیشید.
۱۳ خدایا، همهٔ کارهای تو مقدّسند.
خدایی به بزرگی تو وجود ندارد.
۱۴ تو خدایی هستی که معجزه می‌کنی.
تو قدرت خود را به همهٔ اقوام جهان نشان دادی.
۱۵ تو با قدرت خود، قوم خود،
یعنی فرزندان یعقوب و یوسف را آزاد نمودی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶ ای خدا، وقتی آبها تو را دیدند، ترسیدند
و اعماق دریا به لرزه درآمد.
۱۷ ابرها باریدند،
رعد در آسمان غرید،
برق در همه‌جا درخشید.
۱۸ صدای رعد تو در گِردباد بود
و نور برق، جهان را روشن ساخت
و زمین را به لرزه درآورد.
۱۹ از دریا عبور نمودی
و از عمق دریا گذشتی
ولی اثری از جای پایت دیده نشد.
۲۰ قوم خود را به وسیلهٔ موسی و هارون،
مانند یک شبان رهبری نمودی.

مزمور ۷۸

سرود آساف

خدا و قوم او

۱ ای قوم من، تعالیم مرا بشنوید
و به آنچه به شما می‌گویم، توجّه نمایید.
۲ می‌خواهم با شما با مَثَلها صحبت کنم
و شما را از اسرار گذشته،
۳ چیزهایی را که از نیاکان خود
شنیده و یاد گرفته‌ایم، آگاه نمایم.
۴ ما اینها را از فرزندان خود مخفی نمی‌کنیم،
بلکه آنها را برای نسلهای آینده بازگو می‌کنیم
تا آنها نیز بدانند که،
خداوند چه کارهای عجیب و شگفت‌انگیزی انجام
داده است.
۵ خدا احکام و قوانینی را به قوم اسرائیل
و به فرزندان یعقوب داد.
او به نیاکان ما دستور داد
که آنها را به فرزندان خود بیاموزند،
۶ تا نسلهای بعدی هم این احکام را یاد بگیرند
و به نوبهٔ خود به نسلهای آینده بیاموزند.
۷ به این ترتیب آنها یاد می‌گیرند که به خداوند توکّل نمایند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و آنچه را که او انجام داده است فراموش نخواهند کرد،
بلکه پیوسته اوامر او را اطاعت خواهند نمود.
۸ آنها مانند اجداد خود، مردمی سرکش و فتنه‌انگیز
نخواهند بود،
زیرا آنها کسانی بودند که
به خدا وفادار نبودند
و در ایمانشان استوار نماندند.
۹ طایفهٔ افرایم با وجودی که با تیر و کمان مسلّح بودند،
در روز جنگ فرار کردند.
۱۰ آنها به پیمان خود با خدا وفا نکردند
و احکام او را بجا نیاوردند.
۱۱ آنها معجزات و کارهای خدا را فراموش کردند.
۱۲ کارهایی را که خدا در برابر چشمان نیاکانشان
در سرزمین مصر و دیار صوعن انجام داد.
۱۳ خدا دریا را شکافت و آبها را مانند دیوار نگه داشت
و آنها را از میان آن گذرانید.
۱۴ هنگام روز آنها را به وسیلهٔ ابر،
و تمام شب با نور آتش هدایت می‌کرد.
۱۵ در بیابان، صخره‌ها را شکافت
و از اعماق زمین، به آنها آب فراوان داد.
۱۶ او از صخره، چشمه به وجود آورد
و آب را مانند رودخانه جاری ساخت.
۱۷ ولی ایشان باز نسبت به خدای متعال، گناه ورزیدند
و در بیابان از او سرپیچی کردند.
۱۸ در دلهای خود، خدا را امتحان کردند
و از او غذایی مطابق میل خودشان خواستند.
۱۹ علیه خدا حرف می‌زدند و می‌گفتند:
«آیا خدا می‌تواند در این بیابان برای ما خوراک تهیّه کند؟
۲۰ درست است که او توانست صخره را بزند
و رود جاری شود،
آیا می‌تواند برای ما
نان و گوشت نیز فراهم کند؟»
۲۱ وقتی خداوند شکایت آنها را شنید،
بسیار خشمگین شد
و آتش غضب او بر بنی‌اسرائیل شعله‌ور گردید،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۲ زیرا آنها به خدا ایمان نداشتند
و باور نمی‌کردند که او آنها را نجات خواهد داد.
۲۳ ولی خداوند به آسمان فرمان داد
و درهای آسمان گشوده شدند
۲۴ و غلّهٔ آسمانی یعنی مَنّا را
بر ایشان بارانید تا بخورند.
۲۵ بنابراین آنها غذای فرشتگان را خوردند
و خدا آذوقهٔ فراوان به آنان عطا فرمود.
۲۶ به باد شرقی امر فرمود که بوزد
و با قدرت خود، باد جنوبی را به وزش آورد.
۲۷ گوشت را مانند باران
و پرندگان را مانند ریگ کنار دریا از آسمان
۲۸ در بین اردوها
و اطراف اقامتگاه آنها فروریخت.
۲۹ پس همگی خوردند و سیر شدند
و خدا، آنچه را که می‌خواستند به آنها داد.
۳۰ درحالی که لقمه در دهان ایشان بود
و هنوز مشتاق خوردن بودند،
۳۱ آتش خشم خداوند بر آنها شعله‌ور گردید
و نیرومندترین و بهترین جوانانشان را هلاک کرد.
۳۲ با وجود همهٔ اینها، آنها دست از گناه نکشیدند
و با آن که آن‌همه معجزات را دیدند، اعتماد نکردند.
۳۳ بنابراین خداوند عمرشان را کوتاه،
و روزگارشان را با ترس و لرز همراه نمود.
۳۴ هرگاه تعدادی از آنها را می‌کشت،
بقیّه به سوی او بازگشت می‌نمودند
و از صمیم دل توبه می‌کردند.
۳۵ آنها به یاد می‌آوردند که خدا پشت و پناه آنهاست
و پروردگار متعال، رهانندهٔ ایشان است.
۳۶ امّا حرفهای آنها همه دروغ بود
و از روی راستی و صفا حرف نمی‌زدند.
۳۷ دلهایشان با خدا راست نبود
و به پیمان خود با خدا وفا نکردند.
۳۸ امّا خدا با رحمت خود گناهانشان را بخشید
و آنها را نابود نکرد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او بارها خشمگین شد
امّا خشم خود را فرو نشانید.
۳۹ او به یاد آورد که آنها انسان فانی هستند
و مانند بادی هستند که فقط لحظه‌ای می‌وزد و دیگر
بر نمی‌گردد.
۴۰ آنها بارها در بیابان در مقابل او سرکشی کردند
و او را رنجاندند.
۴۱ آنها بارها او را آزمایش کردند
و خدای مقدّس اسرائیل را آزردند.
۴۲ قدرت عظیم او را فراموش کردند،
و روزی که او آنها را از دست دشمنانشان آزاد کرد،
به یاد نیاوردند،
۴۳ زمانی که او قدرت عظیم خود را با معجزات و عجایب،
بر منطقهٔ صوعن در سرزمین مصر آشکار کرد.
۴۴ آب رودها را به خون تبدیل کرد،
طوری که مصریان آب برای خوردن نداشتند.
۴۵ و انواع پشه‌ها را فرستاد تا آنها را بگزند
و قورباغه‌هایی که آنها را هلاک می‌کردند.
۴۶ کِشت و زراعتشان را
و محصول زحماتشان را خوراک ملخها ساخت.
۴۷ تاکستانهای ایشان را به وسیلهٔ تگرگ
و درختان انجیرشان را با سرما از بین برد.
۴۸ رمه‌ها و گلّه‌هایشان را با تگرگ
و رعد و برق نابود کرد.
۴۹ او خشم هولناک و غضب خود را
مانند فرشتگان مرگ فرستاد.
تا ایشان را به اضطرابی عظیم گرفتار سازد.
۵۰ او از خشم خود دست نکشید،
بلکه بلایی فرستاد و آنان را هلاک نمود.
۵۱ تمام پسران نخستزادهٔ مصریان را هلاک کرد.
۵۲ آنگاه قوم خود را مانند یک شبان راهنمایی کرد
و آنان را در بیابان هدایت نمود.
۵۳ او آنان را در امنیّت رهبری کرد و آنها هیچ ترسی نداشتند.
امّا دریا، دشمنان ایشان را غرق نمود.
۵۴ او آنها را به سرزمین مقدّس خود،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بر کوهی که خود آن را تسخیر نموده بود، آورد.
۵۵ ساکنان آنجا را در مقابل چشمان آنان بیرون راند
و سرزمینشان را بین طایفه‌های اسرائیل تقسیم کرد
و به عنوان مِلکیّت به آنها بخشید.
۵۶ امّا آنها بار دیگر طغیان کردند
و خدای متعال را امتحان نمودند
و دستورات او را اطاعت نکردند.
۵۷ مانند نیاکان خود به راه کج رفتند،
و همچون کمان کج غیر قابل اعتماد شدند.
۵۸ با ساختن پرستشگاهها و پرستش بُتها و خدایان غیر،
آتش خشم او را برافروختند.
۵۹ چون خدا آن وضع را دید به خشم آمد
و قوم اسرائیل را از حضور خود راند.
۶۰ خیمهٔ شیلوه را
-که جای سکونت او با آدمیان بود- ترک کرد.
۶۱ به دشمنان فرصت داد تا صندوق پیمان را که نشانهٔ قدرت
و جلال او بود، به یغما ببرند.
۶۲ او از قوم خود خشمگین شد
و آنان را به شمشیر دشمنانشان سپرد.
۶۳ جوانانشان در آتش جنگ سوختند
و دختران جوان بی‌شوهر ماندند.
۶۴ کاهنانشان با شمشیر به قتل رسیدند
و بیوه‌های ایشان اجازهٔ ماتم و عزاداری نداشتند.
۶۵ سرانجام، خداوند مانند کسی‌که از خواب بیدار شود
و مانند پهلوانی سرخوش از شراب، برخاست.
۶۶ دشمنان خود را به عقب راند
و برای همیشه خجل و رسوا ساخت.
۶۷ خانوادهٔ یوسف را رد کرد
و طایفهٔ افرایم را نپذیرفت،
۶۸ بلکه طایفهٔ یهودا را،
و کوه صهیون را که دوست می‌داشت، برگزید.
۶۹ در آنجا معبد بزرگ خود را
که چون آسمان
و زمین استوار و پایدار است، برپا نمود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷۰ بندهٔ خود داوود را برگزید،
او را از چراگاه گوسفندان بیرون آورد،
۷۱ جایی که گوسفندان پدرش را شبانی می‌کرد،
تا شبان قوم او،
یعنی بنی‌اسرائیل باشد.
۷۲ داوود نیز از صمیم دل و با کاردانی،
پیشوایی آنها را به عهده گرفت.

مزمور ۷۹

سرود آساف

دعا برای رهایی قوم

۱ خدایا، امّتها به سرزمین تو داخل شده،
معبد مقدّس تو را بی‌حرمت ساخته
و اورشلیم را به ویرانه‌ای تبدیل نمودند.
۲ جنازه‌های بندگان تو را خوراک مرغان هوا ساختند
و گوشت بدن خادمان تو را به حیوانات وحشی دادند.
۳ خونشان را مانند آب در اطراف اورشلیم پاشیدند
و کسی باقی نماند
که آنها را به خاک بسپارد.
۴ در مقابل همسایگان خود، خوار و ذلیل گشته‌ایم
و آنها ما را مسخره می‌کنند.
۵ خداوندا، آیا برای همیشه با ما خشمگین خواهی بود؟
آیا خشم تو ما را همچون آتش خواهد سوزانید؟
۶ خشم خود را بر سر ملّتهایی که تو را نمی‌شناسند
و مردمی که تو را نمی‌پرستند بریز.
۷ چون آنها بودند که قوم تو را کشتند
و سرزمین تو را ویران کردند.
۸ ما را به‌خاطر گناهان اجدادمان مجازات نکن.
اینک بر ما رحم کن،
زیرا که ما امید خود را از دست داده‌ایم.
۹ خدایا، به‌خاطر حرمت نام خود، ما را کمک کن،
ما را نجات بده
و گناهان ما را بیامرز.
۱۰ چرا باید قومهای خدا نشناس از ما بپرسند:
«خدای شما کجاست؟»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بگذار وقتی‌که تو قومها را به‌خاطر ریختن خون بندگانت
مجازات می‌کنی،
ما به چشم خود ببینیم.
۱۱ به نالهٔ زندانیان گوش بده
و با قدرت خود آنهایی را که محکوم به مرگ هستند،
آزاد کن.
۱۲ کسانی که تو را بی‌حرمت می‌کنند،
هفت برابر مجازات کن.
۱۳ آنگاه ما که قوم تو و گوسفندان چراگاه تو هستیم
همیشه سپاسگزار تو خواهیم بود
و تا ابد تو را پرستش خواهیم نمود.

مزمور ۸۰

سرود آساف، یک شهادت

دعا برای استقرار مجدّد قوم

۱ ای شبان اسرائیل به ما گوش بده.
ای که طایفهٔ یوسف را همانند گلّهٔ گوسفند راهنمایی
می‌کنی
و بر بالای فرشتگان نگهبان جلوس نموده‌ای، تجلّی
فرما.
۲ قدرت خود را بر طایفه‌های افرایم،
بنیامین و منسی نمایان ساز
و ما را نجات بده.
۳ خدایا، ما را بازآور.
بر ما رحم فرما و ما را نجات بده.
۴ ای خداوند متعال، تا به کی بر قوم خود غضبناک
خواهی بود
و دعای ما را مستجاب نخواهی کرد؟
۵ غم و غصّه را خوراک ما ساختی
و جام ما را از اشک لبریز گرداندی.
۶ سرزمین ما را میدان تاخت و تاز همسایگان ما کردی
و دشمنان ما، ما را مسخره می‌کنند.
۷ ای خدای متعال، ما را به پیشگاه خود بازآور.
بر ما رحم فرما و ما را نجات بده.
۸ تو ما را مانند درخت مو از مصر بیرون آوردی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و در سرزمین کنعان نشاندی و مردمی را که در آن
سرزمین بودند، از آنجا بیرون راندی.
۹ آنجا را پاک کردی
و قوم تو در آنجا ریشه دوانیده، سراسر آن سرزمین را
پُر ساختند.
۱۰ کوهها را با سایهٔ خود پوشاندند
و با شاخه‌های خویش درختان سدر را دربر گرفتند.
۱۱ شاخه‌های خود را تا سواحل دریای مدیترانه از یک سو
و تا رود فرات از سوی دیگر گستردند.
۱۲ پس چرا دیوارهای آن را فرو ریختی،
تا هر رهگذری میوه‌های آن را بچیند؟
۱۳ گرازها آن را پایمال کنند
و حیوانات وحشی آن را بخورند.
۱۴ ای خدای لشکرها، به سوی ما بازگرد،
از آسمان نگاه کن و ببین،
و بر این درخت مو توجّه فرما.
۱۵ بیا و این تاکی را که خودت نشاندی، حفظ کن،
این تاکی که آن را تنومند نمودی.
۱۶ دشمنان ما، آن را آتش زدند و ویران کردند،
پس آنها را به غضب خود گرفتار کن و از بین ببر.
۱۷ امّا از قومی که خودت برگزیده‌ای و قدرت
بخشیده‌ای
حمایت کن و محافظت فرما.
۱۸ ما هرگز دوباره از تو روی بر نمی‌تابیم،
ما را زنده نگه‌دار و ما تو را ستایش خواهیم کرد.
۱۹ ای خدای متعال، ما را به پیشگاه خود بازآور.
بر ما رحم فرما و ما را نجات بده.

مزمور ۸۱

سرود آساف

سرود عید

۱ برای خدایی که قوّت ماست، سرود شادی بسرایید
و برای خدای یعقوب آواز شادمانی سر دهید.
۲ دف را بیاورید و با بربط
و رباب سرود بخوانید.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ شیپور را در روزهای عید به صدا درآورید،
در ماه نو و زمانی که ماه کامل است.
۴ زیرا این رسمی است برای اسرائیل
و دستوری است از جانب خدای یعقوب،
۵ آن را به مردم اسرائیل داد،
هنگامی که از مصر بیرون رفتند.
صدای ناآشنایی به گوشم می‌رسد که می‌گوید:
۶ «بار سنگین را از دوشتان برداشتم
و دستهایتان را از حمل سبدها آزاد نمودم.
۷ هنگامی که در سختی بودید و به من روی آوردید،
من شما را نجات دادم. از میان رعد تو را اجابت کردم،
و در کنار چشمه‌های مریبا شما را آزمایش نمودم.
۸ ای قوم من، به هشدار من توجّه کنید؛ ای بنی‌اسرائیل،
از شما می‌خواهم که به من گوش دهید.
۹ شما هرگز نباید خدای دیگری را بپرستید و به خدای بیگانه سجده کنید.
۱۰ من خداوند، خدای شما هستم،
که شما را از مصر خارج کردم.
دهان خود را باز کنید و شما را پُر خواهم کرد.

۱۱ «امّا قوم من به سخنان من گوش ندادند
و بنی‌اسرائیل از من اطاعت نکردند.
۱۲ بنابراین آنها را به حال خودشان گذاشتم
تا خواهش‌های خود را بجا آورند.
۱۳ ای کاش قوم من به من گوش می‌دادند
و بنی‌اسرائیل از من اطاعت می‌کردند.
۱۴ آنگاه بزودی دشمنانشان را سرکوب می‌نمودم
و مخالفان آنها را مجازات می‌کردم.
۱۵ آنهایی که از خداوند نفرت دارند، با ترس در برابر او تعظیم می‌کردند
و گرفتار مجازات ابدی می‌شدند.
۱۶ امّا شما را با بهترین گندم خوراک می‌دادم
و با عسل وحشی سیر می‌گردانیدم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۸۲

سرود آساف

خدا داور عالی

۱ خدا در دادگاه آسمانی خود بر مسند قضاوت نشسته
قاضیان را محاکمه می‌نماید.
۲ «تا به کی با بی‌عدالتی داوری می‌کنید
و از ظالمان طرفداری می‌نمایید؟
۳ از حق بیچارگان و یتیمان دفاع کنید،
و با محتاجان و درماندگان با انصاف رفتار کنید.
۴ آنان را از چنگ ظالمان برهانید.
۵ «شما احمق و نادان هستید
و در جهالت به سر می‌برید،
بنابراین عدالت و انصاف در جهان از بین رفته است.
۶ من شما را 'خدایان'
و 'پسران خدای متعال' خطاب کردم،
۷ امّا شما مانند انسانهای دیگر خواهید مُرد
و همچون سایر رهبران از دنیا خواهید رفت.»
۸ خدایا، بیا و جهان را داوری فرما،
زیرا اختیار همهٔ اقوام جهان در دست توست.

مزمور ۸۳

سرود آساف

دعا برای شکست دشمنان اسرائیل

۱ خدایا، خاموش مباش،
و آرام و ساکت منشین،
۲ زیرا دشمنان تو دست به شورش زده‌اند،
و کسانی‌که از تو نفرت دارند، مغرور و سرکش شده‌اند.
۳ مخفیانه برضد قوم تو نقشه می‌کشند،
و برای آنهایی که به تو پناه آورده‌اند، دسیسه می‌چینند.
۴ می‌گویند: «بیایید آنها را از بین ببریم
تا نام اسرائیل از صفحهٔ روزگار محو گردد.»
۵ آنها همه همدست شده‌اند
و برضد تو توطئه کرده و با هم پیمان بسته‌اند.
۶ اینها اَدومیان، اسماعیلیان،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

موآبیان، هاجریان،
۷ مردم جَبال، عمونیان، عمالیقیان،
فلسطینیان و ساکنان صور هستند.
۸ مردم آشور نیز با آنها متّحد گشته،
بازوی قدرتمندی برای عمونیان و موآبیان که از نسل
لوط هستند شده‌اند.
۹ همان کاری را که با مدیان کردی، با این مردم هم بکن
و همان بلایی را که بر سر سیسرا و یابین در وادی
قیشون آوردی، بر سر اینها نیز بیاور.
۱۰ تو آنها را در عین‌دور هلاک کردی
و اجسادشان در روی خاک پوسید.
۱۱ رهبران آنها را به سرنوشت غراب و ذِئِب گرفتار کن
و حاکمان آنها را مانند ذِبح و صَلمُناع سرکوب بساز،
۱۲ زیرا که گفتند: «سرزمینی را که متعلّق به خداست
برای خودمان تسخیر می‌کنیم.»
۱۳ خدایا، آنها را مانند غبار پراکنده کن
و مانند کاه بر باد ده.
۱۴ همچون آتش که جنگل را می‌سوزاند
و مانند شعله‌ای که کوهها را به آتش می‌کشد،
۱۵ آنها را با تُندبادِ خشم خود بران،
و با توفان غضبت آشفته و پریشان گردان.
۱۶ خداوندا، چهرهٔ آنها را شرمنده گردان
تا به قدرت تو پی ببرند.
۱۷ برای همیشه رسوا و پریشان گردند
و در خواری و ذلّت هلاک شوند
۱۸ و بدانند که تو خداوند یکتا و یگانه،
و حکمفرمای مطلق کاینات هستی.

مزمور ۸۴

سرودی از خاندان قورح

اشتیاق برای معبد بزرگ

۱ ای خداوند متعال، چه دلپذیر است خانهٔ تو!
۲ چقدر دلم می‌خواهد که در آنجا باشم،
و چقدر آرزو دارم که در صحن خانهٔ تو ساکن باشم
و با تمام وجودم سرود شادمانی

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

برای خدای زنده بسرایم.
۳ حتّی گنجشکان در آنجا برای خود لانه‌ای
و پرستوها آشیانه‌ای ساخته‌اند
تا جوجه‌های خود را در پناه قربانگاه تو بگذارند،
ای خدای متعال، ای پادشاه من و ای خداوند من.
۴ خوشا به حال کسانی‌که در خانهٔ تو ساکنند
و همیشه سرود حمد و سپاس برای تو می‌خوانند.
۵ خوشا به حال آنانی که از تو نیرو می‌یابند
و آرزوی زیارت کوه صهیون را دارند.
۶ وقتی‌که از صحرای خشک بکاء گذر می‌کنند،
آنجا را چشمه‌سار می‌سازند
و بارانِ پاییزی آنجا را سیراب می‌سازد.
۷ هرقدر پیشتر می‌روند، زیادتر قوّت می‌گیرند
و خدای خدایان را در صهیون زیارت می‌کنند.
۸ ای خداوند و ای خدای متعال، دعای مرا اجابت کن.
ای خدای یعقوب، به من گوش بده!
۹ خدایا، پادشاه ما را برکت بده،
پادشاهی که خودت او را برگزیده‌ای.
۱۰ یک روز در صحن خانهٔ تو بودن،
بهتر است از هزار روز در جای دیگر بودن.
دربانی خانه تو را
بر زندگی در کاخ شریران ترجیح می‌دهم.
۱۱ زیرا خداوند، نور و پشتیبان ماست.
ما را به لطف برکت خویش افتخار می‌بخشد.
او هیچ چیز نیکو را از کسانی‌که به راه راست می‌روند
دریغ نمی‌کند.
۱۲ ای خداوند متعال، خوشا به حال کسی‌که بر تو توکّل می‌کند.

مزمور ۸۵

سرودی از خاندان قورح

دعای برای کامیابی قوم

۱ خداوندا، تو بر سرزمین خود رحمت کرده‌ای،
بنی‌اسرائیل را دوباره کامیاب ساخته‌ای.
۲ گناهان قوم خود را بخشیده‌ای
و خطاهای ایشان را عفو فرموده‌ای.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ از غضب خود دست کشیدی
و آتش خشمت را فرو نشاندی.
۴ ای خدای نجات بخش ما، ما را دوباره به حضور خود بپذیر
و بر ما خشمگین مباش.
۵ آیا همیشه بر ما غضبناک می‌باشی؟
آیا هرگز از خشم خود دست برنمی‌داری؟
۶ آیا نمی‌خواهی که قدرت و نیروی ما را به ما بازگردانی،
تا ما که قوم تو هستیم در تو شادی کنیم؟
۷ خداوندا، ما را از محبّت پایدارت برخوردار گردان
و به ما کمکی نجات بخش فرما.
۸ من به آنچه خداوند می‌گوید گوش می‌دهم،
زیرا او به ما، به قوم خود وعدهٔ صلح می‌دهد،
اگر ما دوباره به راههای احمقانهٔ خود بر نگردیم.
۹ یقیناً او کسانی‌که وی را احترام می‌کنند، نجات خواهد
داد
و سرزمین ما از برکات و جلال او بهره‌مند می‌شود.
۱۰ محبّت پایدار و وفاداری با هم ملاقات خواهند کرد
و صلح و عدالت یکدیگر را در آغوش خواهند کشید.
۱۱ وفاداری از زمین خواهد رویید
و عدالت از آسمان بر زمین خواهد نگریست.
۱۲ خداوند، ما را کامیاب خواهد ساخت
و سرزمین ما را حاصلخیز خواهد گردانید.
۱۳ عدالت پیشاپیش خداوند حرکت خواهد کرد
و راه را برای او آماده خواهد ساخت.

مزمور ۸۶

سرود داوود

دعای برای کمک

۱ خدایا، به من گوش بده و دعایم را مستجاب فرما،
زیرا ضعیف و بی‌یاورم.
۲ مرا از مرگ نجات بده، زیرا که من بندهٔ وفادار تو هستم،
مرا نجات بده چون من خدمتگزار تو هستم و بر تو
توکّل دارم.
۳ تو خدای من هستی، بر من رحمت فرما،
زیرا که تمام روز نزد تو دعا می‌کنم.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴ خداوندا، بندهٔ خود را شادمان گردان،
زیرا که به درگاه تو دعا می‌کنم.
۵ تو خدای مهربان و بخشنده هستی
و به کسانی‌که به تو روی می‌آورند، بسیار رحیم
هستی.
۶ خداوندا، دعای مرا بشنو
و به نالهٔ من توجّه نما.
۷ هنگام سختی به حضور تو دعا می‌کنم،
زیرا که تو دعایم را مستجاب می‌کنی.
۸ خداوندا، خدای دیگری جز تو وجود ندارد،
هیچ‌کس نمی‌تواند کارهایی را که تو می‌کنی، انجام
دهد.
۹ تمام اقوامی که تو آفریده‌ای می‌آیند
و در حضور تو سر سجده بر زمین می‌گذارند
و بزرگی تو را ستایش می‌کنند،
۱۰ زیرا قادر هستی و کارهای فوق‌العاده انجام می‌دهی،
تنها تو خدا هستی.
۱۱ ارادهٔ خود را به من بیاموز،
من با وفاداری از تو اطاعت خواهم کرد.
مرا یاری کن تا با تمام دل و جان تو را خدمت کنم.
۱۲ ای خداوند، خدای من، از صمیم قلب از تو سپاسگزارم
و بزرگی تو را همیشه بیان خواهم کرد.
۱۳ محبّت پایدار تو چقدر برای من عظیم است،
تو مرا از مرگ نجات داده‌ای.
۱۴ خدایا، مردمان متکبّر علیه من برخاسته‌اند
و گروه خیانتکاران قصد کشتن مرا دارند
و از تو باکی ندارند.
۱۵ امّا تو ای خداوند، خدای رحیم و مهربان هستی.
همیشه صبور و پیوسته وفادار و پُر از لطف می‌باشی.
۱۶ پس به بندهٔ خود توجّه کن و بر من رحم فرما،
به من قوّت عطا کن
و فرزند کنیزت را نجات بده.
۱۷ نیکی و رحمت خود را به من نشان بده
مرا یاری کن و تسلّی ببخش
تا کسانی‌که از من نفرت دارند، شرمنده گردند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۸۷

سرودی از خاندان قورح

ستایش اورشلیم

۱ خداوند شهر خود را بر کوه مقدّس بنا کرد.
۲ شهر اورشلیم را
زیادتر از تمام شهرهای اسرائیل دوست دارد.
۳ ای شهر خدا، به چیزهای عالی
که او دربارهٔ تو می‌گوید گوش کن.
۴ مصر و بابل جزو ممالکی هستندکه مرا می‌شناسند
و مردمان فلسطین، صور و حبشه را
جزو ساکنان اورشلیم به حساب می‌آورم.
۵ دربارهٔ صهیون گفته می‌شود
که تمام اقوام جهان به آن تعلّق دارند
و خدای قادر مطلق آن را نیرومند می‌گرداند.
۶ خداوند آمار تمام مردم را تهیّه می‌کند
و همهٔ آنها را اهل اورشلیم می‌شمارد.
۷ آنها رقص‌کنان می‌خوانند و می‌گویند
که صهیون سرچشمهٔ همهٔ برکات است.

مزمور ۸۸

سرودی از خاندان قورح، هیمان ازراحی

دعا برای کمک

۱ ای خداوند، خدای من، ای نجات‌دهندهٔ من، تمام روز
نزد تو دعا می‌کنم
و شب هنگام به درگاهت ناله می‌کنم.
۲ دعای مرا بشنو
و به نالهٔ من توجّه نما.
۳ مشکلات زیادی بر من هجوم آورده
و جانم را به لب رسانده‌اند.
۴ تمامی قوتّم از بین رفته
و مانند کسانی شده‌ام که در انتظار مرگ هستند.
۵ مانند مردگان، فراموش شده‌ام
و مانند یکی از کشته شدگانی هستم
که در قبر گذاشته باشند؛

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کسانی‌که ایشان را فراموش کرده‌ای و از الطاف تو محرومند.
۶ مرا در ته گور و در تاریکی مطلق رها کردی.
۷ خشم تو بر من قرار گرفته
و امواج غضب تو مرا احاطه کرده‌اند.
۸ آشنایانم را از من جدا کردی
و مرا مورد تنفّر آنان قرار داده‌ای.
آن‌چنان گرفتار شده‌ام که راه گریزی ندارم.
۹ چشمانم از غصّه تار گردیده‌اند.
خداوندا، هر روز نزد تو دعا می‌کنم
و دست نیاز به درگاه تو بلند می‌کنم.
۱۰ آیا برای مردگان معجزه می‌کنی؟
آیا مردگان برخاسته، تو را ستایش خواهند نمود؟
۱۱ آیا در قبر گفت‌وگویی از محبّت پایدار و وفاداری تو هست؟
۱۲ آیا معجزات تو در آن مکان تاریک دیده می‌شود؟
و یا نیکویی تو در دیار خاموش بیان می‌گردد؟
۱۳ خداوندا، هر روز صبح به درگاه تو دعا می‌کنم
و از پیشگاه تو یاری می‌طلبم.
۱۴ خداوندا، چرا مرا از خود می‌رانی؟
چرا روی خود را از من پنهان می‌کنی؟
۱۵ از زمان کودکی خود رنج کشیده
و به مرگ نزدیک شده‌ام،
از ترس تنبیه تو در عذاب هستم.
۱۶ آتش خشم تو مرا از پا انداخته است
و از ترس حملات تو نابود گردیده‌ام.
۱۷ آنها مانند توفان هر روز مرا از هر طرف احاطه کرده‌اند.
۱۸ تو حتّی دوستان نزدیک مرا از من جدا کرده
و تاریکی را مونس من ساخته‌ای.

مزمور ۸۹

سرودی از ایتان ازراحی

سرودی به هنگام مصیبت ملّی

۱ خداوندا، من همیشه ستایشگر محبّت پایدار تو هستم.
وفاداری تو را به همه‌کس بیان خواهم کرد.
۲ زیرا محبّت پایدار تو ابدی
و پیمان و وفای تو همچون آسمانها پایدار است.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ تو فرمودی: «با برگزیدهٔ خود پیمان بسته‌ام
و برای بندهٔ خود داوود، قسم خورده‌ام،
۴ که همیشه یک نفر از نسل تو پادشاه خواهد بود
و نسل تو تا ابد برقرار خواهد ماند.»
۵ خداوندا، آسمانها عجایب تو را بیان می‌کنند
و وفاداری تو در جماعت مؤمنین ستایش می‌شود.
۶ کیست که در آسمانها بتواند خود را با تو مقایسه کند؟
در میان موجودات آسمانی چه کسی مانند خداوند است؟
۷ جمیع مقدّسان از تو می‌ترسند
و همه در پیشگاه تو با احترام می‌ایستند.

۸ ای خداوند، خدای متعال، هیچ‌کس به توانایی تو نیست!
تو در همه‌چیز وفاداری.
۹ تو بر دریاها تسلّط داری
و امواج خروشان آن را آرام می‌سازی.
۱۰ تو هیولای رهب، را درهم کوبیدی و کُشتی،
با قدرت عظیم خود، دشمنانت را شکست دادی.
۱۱ آسمان و زمین از آن توست،
تو جهان و هرچه در آن است را آفریدی.
۱۲ شمال و جنوب را تو به وجود آوردی.
کوههای تابور و حرمون، با شادی تو را ستایش می‌کنند.
۱۳ تو چقدر نیرومند هستی!
دست و بازوی تو بسیار تواناست!
۱۴ عدالت و انصاف، اساس پادشاهی تو
و محبّت پایدار و وفاداری، شیوهٔ کار توست.
۱۵ خوشا به حال مردمی که می‌دانند چگونه برای تو سرود بخوانند،
آنان در پرتو نور رحمت تو ساکن می‌شوند.
۱۶ به‌خاطر تو تمام روز شادی می‌نمایند
و نیکویی تو را می‌سرایند.
۱۷ تو به ما قدرت بخشیدی،
در محبّت خود ما را پیروز می‌گردانی.
۱۸ ای خداوند، تو نگهبان ما را انتخاب کردی،
تو پادشاه ما را برگزیدی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

وعدهٔ خدا به داوود

۱۹ سالها پیش در رؤیا با بندهٔ وفادار خود صحبت کردی و
فرمودی:
«تاج را بر سر شخص شجاعی گذاشتم
و مردی را از بین مردم بر تخت شاهی نشاندم.
۲۰ بندهٔ خود، داوود را به پادشاهی برگزیدم
و او را با روغن مقدّس مسح کردم.
۲۱ به او نیرو و توانایی می‌بخشم
و با قدرت خود او را قوّت خواهم بخشید.
۲۲ دشمنانش بر او پیروز نخواهند شد
و شریران به او صدمه‌ای نخواهند زد.
۲۳ دشمنانش را در برابر چشمان او سرکوب می‌کنم،
و کسانی را که از او نفرت دارند، هلاک خواهم کرد.
۲۴ محبّت پایدار و وفاداری من با او خواهد بود
و همیشه او را پیروز خواهم نمود.
۲۵ فرمانروایی او را از دریای مدیترانه
تا رود فرات وسعت خواهم بخشید.
۲۶ او به من خواهد گفت: 'تو پدر من، و خدای من هستی،
تو پشتیبان و نجات‌دهندهٔ من می‌باشی.'
۲۷ من او را پسر نخستزادهٔ خود خواهم ساخت
و او را مقتدرترین پادشاه روی زمین خواهم ساخت.
۲۸ همیشه او را از محبّت پایدار خود بهره‌مند خواهم کرد،
و پیمان من با او پیمان ابدی است.
۲۹ خاندان او تا به ابد پایدار
و پادشاهی او همچون آسمان برای همیشه پابرجا خواهد بود.
۳۰ «امّا اگر فرزندان او از احکام من سرپیچی نمایند
و مطابق اوامر من رفتار نکنند،
۳۱ اگر به راهنمایی‌های من بی‌توجّهی کنند
و یا دستورات مرا انجام ندهند،
۳۲ آنگاه آنها را به‌خاطر گناهانشان تنبیه
و مجازات خواهم کرد.
۳۳ ولی داوود را از محبّت خود محروم نخواهم کرد
و قولی را که به او داده‌ام، از یاد نخواهم برد.
۳۴ من پیمان خود را نخواهم شکست
و از گفتهٔ خود پشیمان نخواهم شد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۵ «به ذات اقدس خود قسم خورده‌ام
و به او دروغ نمی‌گویم،
۳۶ خاندان او تا به ابد باقی،
و پادشاهی او تا زمانی که خورشید می‌تابد، استوار
خواهد بود،
۳۷ مانند ماه که شاهد باوفای آسمان است،
او همیشه پایدار خواهد بود.»

زاری برای شکست پادشاه

۳۸ امّا اکنون بر پادشاه برگزیده‌ات خشمناک هستی
و او را ترک نموده‌ای.
۳۹ پیمان خود را با بنده‌ات شکسته‌ای
و تاج او را بر زمین زده‌ای.
۴۰ دیوارهای شهر او را ویران کرده
و قلعه‌هایش را به خرابه تبدیل نموده‌ای.
۴۱ رهگذران دارایی او را تاراج می‌کنند
و همسایگانش او را مسخره می‌نمایند.
۴۲ به دشمنانش پیروزی داده‌ای
و آنها را شادمان ساخته‌ای.
۴۳ شمشیرش را کُند ساخته
و در میدان جنگ به او کمک نکردی.
۴۴ عصای سلطنت را از او گرفتی
و تختش را سرنگون ساختی.
۴۵ پیش از وقت، او را به پیری رساندی
و نزد مردم او را رسوا نمودی.

دعا برای رهایی

۴۶ آیا برای همیشه خود را از من پنهان می‌کنی؟
تا به کی آتش خشمت فروزان خواهد بود؟
۴۷ خداوندا، به یاد آور که عمر ما بسیار کوتاه است،
و تو تمام انسانها را فانی آفریده‌ای.
۴۸ چه کسی می‌تواند خود را از چنگال مرگ برهاند؟
کیست آن کسی که بتواند از رفتن به گور خودداری کند؟
۴۹ خداوندا، آن محبّتی که از اول به ما داشتی، چه شد؟
کجاست آن پیمانی که با کمال وفاداری با داوود بستی؟
۵۰ خداوندا، ببین که مردم چگونه به من که خادم تو هستم
توهین می‌کنند

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و چطور اهانتهای کافران را تحمّل می‌کنم!
۵۱ دشمنان تو، پادشاه برگزیدهٔ تو را مسخره می‌کنند
و هر کجا که می‌رود، به او اهانت می‌کنند.
۵۲ خداوند تا به ابد متبارک باد!

آمین و آمین!

کتاب چهارم
(مزامیر ۹۰-۱۰۶)

مزمور ۹۰

دعای موسی، مرد خدا

خدا و انسان فانی

۱ خداوندا، تو همیشه پناهگاه ما بوده‌ای.
۲ پیش از آن که کوهها را بیافرینی
و زمین و جهان را به وجود آوری،
از ازل خدا بوده‌ای و تا ابد خدا خواهی بود.
۳ تو آدمیان را به خاک برمی‌گردانی و می‌گویی:
«ای فرزندان آدم به خاک بازگردید.»
۴ هزاران سال در نظر تو مانند یک روز است،
مانند دیروز که گذشته است
و مانند پاسی از شب.
۵ تو ما را مانند توفان از جا می‌کنی،
زندگی ما مانند یک خواب است،
مثل گیاهی که صبحگاهان می‌روید،
۶ صبحگاهان می‌روید
و شب هنگام از بین می‌رود.
۷ با غضب تو از بین می‌رویم
و خشم تو ما را به وحشت می‌اندازد.
۸ گناهان ما را در حضور خود گذاشته‌ای
و خطاهای پنهانی ما نزد تو آشکار است.
۹ غضب تو عمر ما را کوتاه می‌سازد
و مانند خیالی به آن خاتمه می‌دهد.
۱۰ دوران عمر ما هفتاد سال است
و یا اگر قویتر باشیم، ممکن است هشتاد سال زندگی کنیم،
امّا همهٔ دوران زندگی ما آمیخته با رنج و زحمت است
و بزودی به سر می‌رسد و فنا می‌شویم.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱ چه کسی می‌تواند میزان خشم تو را بداند؟
چه کسی می‌داند که از غضب تو چقدر باید ترسید؟
۱۲ به ما تعلیم بده تا بدانیم که دوران عمر ما چقدر کوتاه است،
تا شاید عاقل شوی.
۱۳ خداوندا، خشم تو چقدر طول خواهد کشید؟
بر بندگان خود رحم فرما.
۱۴ صبحگاهان دلهای ما را از محبّت پایدار خود لبریز گردان
تا عمر خود را با سرود و شادی به سر بریم.
۱۵ به اندازهٔ روزهایی که غم نصیب ما کردی،
اکنون ما را شادمان ساز.
۱۶ تا بندگانت کارهای عجیب تو را مشاهده کنند
و فرزندان ما قدرت عظیم تو را ببینند.
۱۷ رحمت و لطف تو، ای خدای ما، نصیب ما باد
و خدا ما را در تمام کارهایمان برکت دهد!

مزمور ۹۱

خدا، پشتیبان ما

۱ کسی‌که به خدا پناه می‌برد
و در زیر سایهٔ رحمت قادر متعال زندگی می‌کند،
۲ به خداوند می‌گوید:
«تو پناهگاه و نگه‌دار من هستی،
خدای من که بر تو توکّل دارم.»
۳ او تو را از دام خطر نجات می‌دهد،
و از بلاهای کشنده محافظت می‌کند.
۴ او تو را در زیر بالهای خود پناه خواهد داد
و از تو محافظت خواهد نمود. وفاداری او حافظ
و پشتیبان تو خواهد بود.
۵ از خطرات هنگام شب
و یا از بلای ناگهانی در روز نخواهی ترسید.
۶ از طاعونی که در تاریکی پیش می‌رود،
و یا از وبایی که به هنگام روز کشتار می‌کند، هراسی
نخواهی داشت.
۷ اگر هزار نفر در کنار تو کشته شوند
و ده هزار نفر در اطراف تو بیفتند،
به تو آسیبی نخواهد رسید.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸ به چشم خود خواهی دید
که مردم شریر چگونه مجازات می‌شوند.
۹ تو خداوند را پناه خود ساختی،
و قادر متعال را پشتیبان خود خواندی.
۱۰ بنابراین هیچ بلایی بر تو واقع نخواهد گشت
و هیچ بدی به خانهٔ تو نزدیک نخواهد شد.
۱۱ زیرا او به فرشتگان خود فرمان خواهد داد،
تا هرجایی که تو بروی، از تو مراقبت نمایند.
۱۲ آنان تو را با دستهای خود خواهند گرفت،
مبادا پایت به سنگی بخورد.
۱۳ شیر ژیان و مار سمّی را در زیر پای خود لگدمال خواهی کرد.
۱۴ زیرا خداوند می‌گوید: «آنانی که مرا دوست می‌دارند،
نجات خواهم داد؛
و چون به نام من ایمان دارند از آنها پشتیبانی خواهم کرد.
۱۵ وقتی دعا کنند، دعایشان را مستجاب خواهم کرد؛
وقتی دچار مشکلات شوند با آنان خواهم بود،
آنان را رهایی داده، سرافراز خواهم ساخت.
۱۶ به آنان عمر طولانی می‌بخشم
و آنها را نجات خواهم داد.»

مزمور ۹۲

سرود برای سبت

سرود شکرگزاری

۱ شکرگزاری از تو، ای خداوند، چه نیکوست.
نام تو، ای خدای متعال، شایستهٔ شکر و سپاس است.
۲ صبحگاهان به‌خاطر محبّت پایدارت،
و شامگاهان به سبب وفاداریت تو را سپاس می‌گوییم.
۳ تو را با ساز ده تار و نغمهٔ بربط سپاس می‌گوییم.
۴ تو ای خداوند، مرا با کارهای عجیبت شادمان ساخته‌ای
بنابراین به‌خاطر کارهایت با شادی می‌سرایم.
۵ ای خداوند، کارهای تو چقدر شگفت‌انگیز
و افکار تو چقدر عمیق است.
۶ شخص نادان آن را درک نمی‌کند
و احمق معنی آنها را نمی‌فهمد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷ اگرچه مردم شریر مانند علف هرزه برویند
و اشخاص بدکار کامران گردند،
سرانجام برای همیشه از بین خواهند رفت.
۸ امّا تو ای خداوند، تا ابد متعال هستی.
۹ دشمنان تو ای خداوند، هلاک خواهند گشت
و مردم شریر پراکنده خواهند شد.
۱۰ تو مرا مانند گاو وحشی، قوی
و پُر از شادمانی ساختی.
۱۱ چشمانم نابودی دشمنانم را دیده،
و گوشهایم فریاد شریران را شنیده است.
۱۲ نیکوکاران مانند نخل رشد نموده
و مانند سدر لبنان نمو خواهند کرد.
۱۳ آنها مانند درختانی هستند که در خانهٔ خداوند کاشته شده،
و در معبد بزرگ خدای ما شکفته می‌شوند.
۱۴ آنها در زمان پیری نیز میوه خواهند داد،
و همیشه سبز و شاداب خواهند بود،
۱۵ تا اعلام کنند که خدا عادل است
و هیچ بدی در او نمی‌باشد.

مزمور ۹۳

پادشاهی خدا

۱ خداوند پادشاه است.
او به شوکت و اقتدار آراسته است.
زمین را محکم در جای خود استوار نمود
و جنبش نخواهد خورد.
۲ تخت تو از ابتدا برقرار بوده
و تو از ازل بوده‌ای.
۳ ای خداوند، اقیانوسها می‌خروشند
و دریاها طغیان می‌کنند.
۴ خداوند که در آسمانها حکومت می‌کند،
قویتر از امواج خروشان اقیانوسها
و طغیان دریاها می‌باشد.
۵ ای خداوند، احکام تو مطمئن
و معبد بزرگ تو تا ابدالآباد مقدّس است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۹۴

خدا، داور جهان

۱ ای خداوند، تو خدای انتقام گیرنده هستی،
خشم خود را آشکار ساز!
۲ ای داور جهان، برخیز
و متکبّران را به سزای کارهایشان برسان.
۳ خداوندا، تا به کی شریران موفّق
و کامران خواهند بود؟
۴ تا به کی جنایتکاران بر خود خواهند بالید
و بر کارهای خود افتخار خواهند نمود؟
۵ خداوندا، آنها قوم تو را از بین می‌برند
و به آنانی که به تو تعلّق دارند، ظلم می‌کنند.
۶ بیوه زنان و یتیمان
و غریبانی را که در این سرزمین زندگی می‌کنند، می‌کشند.
۷ می‌گویند: «خداوند نمی‌بیند
و خدای اسرائیل متوجّه نمی‌شود.»
۸ ای قوم من، چقدر نادان هستید،
کی می‌خواهید بفهمید؟
۹ آیا خدایی که گوش را به ما داد، نمی‌شنود!
و یا خدایی که چشم را آفرید، نمی‌بیند؟
۱۰ او که ملّتها را سرزنش می‌کند، آیا آنان را مجازات
نخواهد کرد؟
آیا او که همهٔ مردم را تعلیم می‌دهد، خودش متوجّه نمی‌شود؟
۱۱ خداوند از افکار آدمیان آگاه است
و می‌داند که افکار ما بیهوده است.
۱۲ خوشا به حال کسی‌که تو او را تأدیب می‌کنی
و شریعت خود را به او می‌آموزی.
۱۳ در روز سختی به او آرامش می‌بخشی؛
روزی که گناهکاران را به مجازات می‌رسانی.
۱۴ خداوند قوم خود را فراموش نمی‌کند
و قوم برگزیدهٔ خود را هرگز رد نخواهد کرد.
۱۵ بار دیگر عدالت به دادگاهها باز خواهد گشت
و عادلان از آن پشتیبانی خواهند کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶ در مقابل شریران، چه کسی از من دفاع خواهد کرد؟
در برابر مردم بدکار، چه کسی مرا یاری خواهد نمود؟
۱۷ اگر خداوند به من کمک نمی‌کرد،
تا به حال نابود شده بودم.
۱۸ وقتی فریاد کردم که می‌افتم،
تو ای خداوند از روی محبّت پایدارت، دستم را گرفتی.
۱۹ هنگامی‌که اضطراب و نگرانی به من روی می‌آورد،
تو ای خداوند مرا تسلّی می‌دهی و شادمان می‌سازی.
۲۰ با داوران ظالم که قانون را ظالمانه اجرا می‌کنند،
سر و کاری نداری.
۲۱ آنان برای مردم درستکار دسیسه می‌چینند
و اشخاص بی‌گناه را به مرگ محکوم می‌کنند.
۲۲ امّا خداوند پشتیبان من است
و از من دفاع می‌کند.
۲۳ او آنان را به‌خاطر شرارتشان مجازات خواهد کرد
و به سبب گناهانشان آنان را نابود خواهد نمود.
بلی، خداوند، خدای ما آنها را بکلّی نابود خواهد ساخت.

مزمور ۹۵

دعوت به عبادت و پرستش

۱ بیایید خداوند را بسراییم
و برای او که پشتیبان و نجات‌دهندهٔ ماست، آواز
شادمانی سر دهیم.
۲ با شکرگزاری به پیشگاه او بیاییم
و با سراییدن سرودهای شاد، او را پرستش نماییم.
۳ زیرا خداوند، خدای متعال است،
پادشاه بزرگ بر تمام خدایان.
۴ او فرمانروای سراسر زمین است،
از اعماق اقیانوسها تا فراز بلندترین قلّه‌ها.
۵ زمین و دریاها همه به او تعلّق دارند
زیرا که او آنها را ساخته است.
۶ بیایید در پیشگاه او، سرِ تعظیم فرود آوریم و او را بپرستیم،
بیایید در حضور او زانو بزنیم، زیرا که او ما را آفریده است.
۷ او خدای ما
و ما قوم او هستیم،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ما گلّهٔ او و او شبان ماست.
به آنچه او امروز می‌گوید، گوش کنید:
۸ «مانند اجدادتان در بیابان مریبا و مسّا، تمرّد نکنید.
۹ آنها در آنجا مرا امتحان کردند،
درحالی‌که همهٔ کارهایی را که انجام داده بودم، با
چشمان خود دیده بودند.
۱۰ مدّت چهل سال از آنها بیزار بودم و گفتم:
این مردم ذاتاً گمراه هستند
و از دستورات من سرپیچی می‌کنند!
۱۱ در خشم سوگند یاد کردم
که آنها به آرامی من نخواهند رسید.»

مزمور ۹۶

خداوند، پادشاه و داور جهان

(اول تواریخ ۱۶:۲۳-۳۳)

۱ برای خداوند سرودی تازه بسرایید،
تمام مردم جهان برای خداوند سرود بخوانند.
۲ برای خداوند سرود بخوانید و او را پرستش نمایید،
کارهای نیکوی او را هر روز اعلام نمایید و بگویید که
او ما را نجات داده است.
۳ جلال و شکوه او را به همهٔ اقوام جهان بیان کنید
و کارهای شگفت‌انگیز او را به همهٔ مردم بگویید.
۴ خداوند بزرگ و سزاوار پرستش است،
همه باید او را با شایستگی کامل پرستش کنند، او برتر
از تمام خدایان است.
۵ خدایان اقوام دیگر فقط بُت هستند،
امّا خداوند، آفرینندهٔ آسمانهاست.
۶ شکوه و جلال از آن او
و قدرت و جمال در معبد بزرگ اوست.
۷ ای اقوام روی زمین، خداوند را ستایش کنید
و جلال و قدرت او را بستایید.
۸ نام پُر شکوه او را ستایش نمایید،
با هدایای خود به معبد بزرگ او بیایید.
۹ ای تمامی مردم زمین، خداوند را در لباس پرهیزکاری بپرستید
و با لرز در حضور او سجده کنید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰ به همهٔ اقوام جهان بگویید:
«خداوند پادشاه است. زمین محکم و استوار است و
تکان نخواهد خورد.
او مردم را از روی انصاف داوری خواهد کرد.»
۱۱ آسمان و زمین شادی کنند.
دریا و هرچه در آن است به خروش آید.
۱۲ کشتزارها و هرچه در آنهاست شادمان گردند
و درختان جنگل از خوشی فریاد زنند،
۱۳ وقتی که خداوند برای داوری می‌آید.
خداوند مردم را با عدالت و انصاف داوری خواهد نمود.

مزمور ۹۷

خدا، فرمانروای بزرگ

۱ خداوند سلطنت می‌کند، پس زمین شادی کند
و جزیره‌ها مسرور گردند.
۲ ابرها و تاریکی او را احاطه کرده‌اند.
سلطنت او بر عدالت و انصاف استوار است.
۳ آتش، پیشاپیش او حرکت می‌کند
و تمام دشمنانش را از هرسو می‌سوزاند.
۴ برقهایش جهان را روشن می‌کند
و زمین آن را می‌بیند و می‌لرزد.
۵ کوهها در مقابل خداوند سراسر زمین،
مانند موم آب می‌شوند.
۶ آسمانها عدالت او را اعلام می‌کنند
و همهٔ اقوام جهان جلال او را مشاهده می‌کنند.
۷ تمام بت‌پرستان شرمنده می‌شوند.
ای تمامی خدایان، در مقابل خداوند زانو بزنید.
۸ ای خداوند، به‌خاطر داوری‌های تو
مردم صهیون شادمان هستند
و اهالی یهودا شادی می‌کنند.
۹ زیرا تو ای خداوند متعال،
فرمانروای سراسر زمین و بالاتر از تمام خدایان هستی.
۱۰ خداوند آنانی را که از شرارت نفرت دارند، دوست می‌دارد.
او جان مؤمنین خود را حفظ می‌کند
و آنها را از دست شریر نجات می‌دهد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱ نور خدا بر مردمان صالح می‌تابد
و شادمانی نصیب نیکوکاران می‌گردد.
۱۲ شما ای نیکوکاران،
به‌خاطر آنچه خدای مقدّس انجام داده است، شادی نمایید.
کارهای خداوند را به یاد آورید
و او را شکر نمایید.

مزمور ۹۸

خدا، فرمانروای جهان

۱ برای خداوند سرودی تازه بسرایید،
زیرا او کارهای شگفت‌انگیز انجام داده است،
او با قدرت بازوی مقدّس خود پیروز شده است.
۲ خداوند پیروزی خود را اعلام کرد
و قدرت نجات بخش خود را به سایر ملل نشان داد.
۳ او با صداقت و محبّت پایدار خود
به قولی که به قوم اسرائیل داده بود وفا کرد
و تمام مردم جهان، پیروزی خدای ما را مشاهده کردند.
۴ ای ساکنان زمین، با شادی برای خداوند سرود بخوانید،
با سرودهای خود و آواز شادی او را بپرستید.
۵ خداوند را با بربط
و سرود ستایش کنید.
۶ شیپور و سُرنا را به صدا درآورید
و با فریاد شادی برای خداوند، پادشاه ما بسرایید.
۷ دریا و هرچه در آن است،
جهان و ساکنان آن به جوش و خروش آیند.
۸ ای رودخانه‌ها دست بزنید و ای کوهها،
در حضور خداوند، با شادی آواز بخوانید،
۹ زیرا او برای فرمانروایی جهان می‌آید
و جهان را با عدالت و انصاف داوری خواهد کرد.

مزمور ۹۹

خدا، پادشاه بزرگ

۱ خداوند سلطنت می‌کند،
ای مردم زمین بلرزید،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

او بر تخت خود که بر روی بالهای فرشتگان است،
نشسته است، پس زمین بلرزد.
۲ خداوند در صهیون جلوس فرموده
و فرمانروای تمام ملّتهاست.
۳ همه، نام پُرشکوه او را با احترام بپرستند،
زیرا او قدّوس است.
۴ ای پادشاه قادر، ای دوستدار عدالت،
تو برابری را برقرار ساختی
و عدالت و انصاف را در اسرائیل به عمل آوردی.
۵ خداوند، خدای ما را ستایش کنید
و در برابر تختش، او را پرستش نمایید،
زیرا که او خدای مقدّس است.
۶ وقتی کاهنان او،
یعنی موسی و هارون و همچنین سموئیل دعا کردند و
از او کمک خواستند،
او دعای ایشان را مستجاب فرمود.
۷ او از میان ستون ابر با آنها صحبت کرد
و آنها دستورات و اوامر او را اطاعت نمودند.
۸ ای خداوند، ای خدای ما،
تو دعای آنان را مستجاب فرمودی
و به آنها نشان دادی که تو خدای بخشنده‌ای،
هرچند تو آنها را به‌خاطر گناهانشان تنبیه نمودی.
۹ خداوند، خدای ما را ستایش کنید
و او را بر کوه مقدّسش پرستش نمایید،
زیرا خداوند، خدای ما قدّوس است.

مزمور ۱۰۰

سرود شکرگزاری

۱ ای مردم جهان، برای خداوند آواز شادی بخوانید.
۲ خداوند را با شادی پرستش کنید،
با سرودهای نشاطانگیز به حضور او بیایید.
۳ بدانید که خداوند، خداست.
او ما را آفرید و ما متعلّق به او هستیم.
ما قوم او و گوسفندان چراگاه او می‌باشیم.
۴ با شکرگزاری به درگاه او بیایید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و در صحنهای او، او را بپرستید،
او را شکر کنید و نام او را بستایید.
۵ زیرا او خدای مهربان است
و محبّت پایدار
و وفاداری او تا ابد استوار است.

مزمور ۱۰۱

سرود داوود

وعدهٔ پادشاه

۱ ای خداوند، رحمت و عدالت تو را می‌ستایم
و برای تو سرود می‌خوانم.
۲ رفتار من بی‌عیب خواهد بود.
چه وقت به نزد من خواهی آمد؟
در خانهٔ خود با پاکی زندگی خواهم نمود.
۳ از کارهای بد خودداری می‌کنم.
از کارهای کسانی‌که گمراه شده‌اند، نفرت دارم
و همنشین آنها نمی‌شوم.
۴ از مردم کجرو دوری می‌کنم
و با بدی و شرارت کاری ندارم.
۵ آنهایی را که از دیگران بدگویی می‌کنند،
از بین می‌برم؛
و اشخاص مغرور و متکبّر
را تحمّل نمی‌کنم.
۶ از کسانی‌که به خداوند وفادارند،
حمایت می‌کنم
و آنها را در کاخ خود سکونت خواهم داد.
آنهایی را که زندگی پاک و بی‌عیب دارند
به کار خواهم گماشت.
۷ شخص فریبکار را در کاخ خود راه نخواهم داد
و کسی را که دروغگوست در حضور خود نخواهم
پذیرفت.
۸ همه‌روزه مردم بدکار را در مملکت خود نابود خواهم
کرد
و شهر خدا را از وجود اشخاص شریر پاک خواهم
ساخت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۰۲

دعای شخصی درمانده که اعتراض‌های خود را به خداوند می‌گوید

دعای شخص جوان

۱ خداوندا، دعایم را بشنو و به فریاد من برس.
۲ در روزهای سختی از من روی متاب.
به من گوش بده و چون تو را بخوانم،
دعایم را هرچه زودتر مستجاب فرما.
۳ زیرا روزهای عمرم مانند دود برباد می‌رود
و استخوانهایم مانند آتش می‌سوزد.
۴ دل من شکسته و مثل کاه خشک و پژمرده شده است.
اشتها و میل به غذا ندارم.
۵ از بس ناله کرده‌ام،
در بدنم فقط پوست و استخوان باقی مانده است.
۶ مثل مرغ وحشی در صحرا
و مانند جغد در خرابه‌ها به سر می‌برم.
۷ خوابم نمی‌برد،
مانند پرنده‌ای بر پشت‌بام، تنها مانده‌ام.
۸ دشمنانم هر روز مرا سرزنش می‌کنند
و مسخره‌کنندگانم مرا لعنت می‌نمایند.
۹-۱۰ به‌خاطر خشم و غضب تو،
به جای نان، خاکستر می‌خورم
و اشکهایم با آبی که می‌نوشم، آمیخته‌اند،
زیرا تو مرا بلند کرده و بر زمین زدی.
۱۱ عمرم مانند سایه‌های غروب به سرعت رو به زوال است
و همچون گیاه پژمرده می‌شوم.
۱۲ امّا تاج و تخت تو ای خداوند، ازلی و ابدی است
و تمام نسلهای بشر نام تو را به یاد خواهند آورد.
۱۳ می‌دانم که تو خواهی آمد و بر صهیون رحم خواهی کرد
و اکنون وقت آن است تا وعده‌ای را که داده بودی،
عملی کنی، و رحمت خود را نشان بدهی.
۱۴ هرچند صهیون ویران شده،
بندگان تو آن را دوست دارند؛
گرچه خرابه گشته،
دلشان به حال آن می‌سوزد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵ ملل جهان از نام خداوند،
و پادشاهان روی زمین،
از عظمت و جلال او خواهند ترسید.
۱۶ هنگامی‌که خداوند صهیون را دوباره آباد کند،
جلال و شکوه او آشکار خواهد شد.
۱۷ به زاریِ بیچارگان گوش خواهد داد
و دعای ایشان را اجابت خواهد کرد.
۱۸ این را برای نسلهای آینده بنویسید تا از کارهای خداوند
آگاه شوند
و کسانی‌که هنوز به دنیا نیامده‌اند، او را بستایند.
۱۹ خداوند از جایگاه عالی و مقدّس خود در آسمان
به زمین نظر افکنده است.
۲۰ ناله‌های زندانیان را شنید
و آنهایی را که محکوم به مرگ بودند، رهایی بخشید.
۲۱ در نتیجه نام خداوند در صهیون ذکر خواهد گردید
و در اورشلیم او را خواهند پرستید،
۲۲ وقتی همهٔ اقوام و پادشاهان جهان با هم جمع شوند
و او را پرستش نمایند.
۲۳ خداوند مرا در جوانی ضعیف و ناتوان ساخت
و عمرم را کوتاه کرد.
۲۴ ای خدا نگذار که اکنون بمیرم،
قبل از آنکه به پیری برسم.
ای خدا، تو تا به ابد زنده هستی
۲۵ در ابتدا زمین را آفریدی
و آسمانها کار دستهای توست.
۲۶ آنها از میان خواهند رفت،
امّا تو باقی خواهی ماند.
همهٔ آنها همچون لباس، کُهنه خواهند شد
و تو آنها را مانند ردا عوض خواهی کرد و دور خواهی
انداخت و نابود خواهند شد.
۲۷ امّا تو همیشه همان هستی
و عمر تو، پایانی نخواهد داشت.
۲۸ فرزندان ما، در پناه تو در امان هستند
و در زیر سایهٔ حمایت تو،
نسل آنها پایدار خواهد بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۰۳

سرود داوود

محبّت خدا

۱ ای جان من خداوند را ستایش کن!
ای تمام وجود من، نام مقدّس او را سپاس بخوان.
۲ ای جان من، خداوند را ستایش کن!
و احسانهای او را فراموش نکن.
۳ او تمام گناهان مرا می‌بخشد
و همهٔ مرضهایم را شفا می‌دهد.
۴ مرا از دست مرگ می‌رهاند
و با مهر و محبّت پایدار خود، مرا برکت می‌دهد.
۵ مرا از نعمات خود بهره‌مند می‌کند،
تا مانند عقاب، جوان و قوی بمانم.
۶ خداوند، عدالت را برای مظلومان بجا می‌آورد
و از حق ایشان دفاع می‌کند.
۷ او ارادهٔ خود را به موسی آشکار ساخت
و قوم اسرائیل، معجزات او را دیدند.
۸ خداوند، رحیم و مهربان است.
دیرغضب و بسیار رئوف.
۹ کینه به دل نمی‌گیرد و خشم او دیر نمی‌پاید.
۱۰ ما را بر حسب گناهانمان مجازات نمی‌کند
و طبق خطاهایمان ما را تنبیه نمی‌نماید.
۱۱ زیرا به اندازه‌ای که آسمان از زمین بلندتر است،
به همان‌قدر محبّت پایدار خداوند بر آنانی که او را
گرامی می‌دارند، عظیم است.
۱۲ به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است،
به همان‌قدر گناهان ما را از ما دور می‌سازد.
۱۳ همان‌قدر که پدر با فرزندان خود مهربان است،
همان‌طور نیز خداوند با کسانی‌که او را گرامی
می‌دارند، مهربان است.
۱۴ زیرا می‌داند که ما چگونه سرشته شده‌ایم
و به یاد می‌آورد که ما از خاک هستیم!
۱۵ عمر آدمی همچون علف صحراست.
مانند گل وحشی می‌شکفد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶ وقتی باد بر آن بوزد، از بین می‌رود
و اثری از آن برجای نمی‌ماند.
۱۸-۱۷ امّا برای آنانی که خداوند را گرامی می‌دارند
و پیمان خود را با او حفظ می‌کنند
و اوامر او را بجا می‌آورند،
محبّت او همیشه پایدار است و لطف او بر تمام
نسلهای ایشان.
۱۹ خداوند تخت خود را در آسمانها برقرار کرده
و از آنجا بر همهٔ عالم حکمرانی می‌کند.
۲۰ ای فرشتگان نیرومند که فرمانبردار او هستید
و اوامر او را بجا می‌آورید،
او را ستایش کنید!
۲۱ ای لشکریان آسمانی،
ای خدمتگزارانی که ارادهٔ خداوند را انجام می‌دهید،
او را ستایش کنید!
۲۲ ای همهٔ مخلوقات خداوند،
او را در سراسر قلمرو او بستایید.
ای جان من خداوند را ستایش کن!

مزمور ۱۰۴

در ستایش خالق

۱ ای خداوند، خدای من، تو چقدر بزرگ هستی!
تو با عظمت و جلال آراسته‌ای.
۲ خود را با نور پوشانیده
و آسمان را مانند خیمه‌ای گسترانیده‌ای.
۳ خانه‌ات را بر فراز آبها بنا نموده‌ای.
ابرها را ارابهٔ خود ساخته‌ای
و بر بالهای باد سوار شده‌ای.
۴ بادها پیام‌آوران تو
و شعله‌های آتش خادمان تو هستند.
۵ اساس زمین را چنان استوار کردی
که هرگز تکان نمی‌خورد.
۶ دریاها آن را مانند ردا دربر گرفت
و آب، کوهها را پوشانید.
۷ از توبیخ تو، آبها خروشیدند

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و از شنیدن صدای فرمان تو، آنها گریختند.
۸ از روی کوهها به دشتها جاری شدند
و دشتها را پُر کردند،
به جاهایی که برای آنها تعیین نموده بودی.
۹ برای آنها حدودی را معیّن کردی تا از آن نگذرند
و بار دیگر تمام روی زمین را نپوشانند.
۱۰ چشمه‌ها را در وادیها
و رودخانه‌ها را بین کوهها جاری ساختی.
۱۱ تا حیوانات وحشی از آنها بنوشند
و الاغهای وحشی، تشنگی خود را فرونشانند.
۱۲ پرندگان، بر شاخه‌های درختانِ نزدیک آنها آشیانه
می‌سازند
و نغمه‌سرایی می‌کنند.
۱۳ از آسمان بر کوهها باران می‌بارانی
و زمین را از نعماتت پُر می‌سازی.
۱۴ برای مصرف حیوانات علف را می‌رویانی
و برای انسانها نباتات را آفریدی
تا غذای خود را از آنها به دست آورند.
۱۵ تا برای شادی دل خود شراب،
و برای شادابی چهرهٔشان روغن،
و جهت تقویت جسمانی خود، نان تهیّه کنند.
۱۶ سروهای لبنان که درختان خداوند هستند،
سیراب می‌شوند.
۱۷ پرندگان بر درختان سرو،
و لک‌لکها روی درختان صنوبر، آشیانه می‌سازند.
۱۸ کوهها پناهگاه بُزهای کوهی
و صخره‌ها لانهٔ گورکن‌هاست.
۱۹ مهتاب را جهت تعیین فصلها آفریدی
و آفتاب وقت غروب خود را می‌داند.
۲۰ شب را به وجود آوردی تا در تاریکی آن
حیوانات وحشی از لانه‌های خود بیرون آیند.
۲۱ شیرهای جوان برای طعمه‌ای که خدا برایشان فراهم
کرده است، غرّش می‌کنند.
۲۲ در وقت طلوع آفتاب، دوباره به بیشهٔ خود می‌روند
و استراحت می‌کنند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۳ انسانها برای کسب و کار
از خانه‌های خود بیرون می‌روند
و تا هنگام شب تلاش می‌کنند.
۲۴ خداوندا، کارهای تو چه بسیار است،
همهٔ آنها را با حکمت انجام داده‌ای،
زمین از مخلوقات تو پُر است.
۲۵ اقیانوسها بزرگ و وسیع هستند
و حیوانات بی‌شمار،
کوچک و بزرگ در آنها زندگی می‌کنند.
۲۶ کشتی‌ها بر روی آنها حرکت می‌کنند
و هیولای دریایی در آنها بازی می‌کند.
۲۷ همهٔ آنها محتاج تو هستند،
تا روزیِ آنها را بدهی.
۲۸ هر آنچه تو به آنها می‌دهی،
آنها جمع می‌نمایند.
تو برایشان غذا آماده می‌کنی و آنها را سیر می‌سازی.
۲۹ وقتی از آنها روی برمی‌گردانی، به وحشت می‌افتند
و هنگامی‌که جانشان را می‌گیری، می‌میرند
و به خاک برمی‌گردند زیرا که از آن ساخته شده‌اند.
۳۰ چون روح خود را می‌فرستی زنده می‌شوند
و زمین، زندگی تازه پیدا می‌کند.
۳۱ جلال خداوند جاودان باد.
خداوند از کارهای خود خشنود باشد.
۳۲ او به زمین می‌نگرد و زمین به لرزه می‌آید
و چون کوهها را لمس می‌کند،
چون آتشفشان فَوَران می‌کنند.
۳۳ تا زنده‌ام سرود حمد خواهم سرایید،
و تا آخر عمر خود، خداوند را ستایش خواهم کرد.
۳۴ امیدوارم که دعا و مناجات من او را خشنود سازد،
زیرا او سرچشمهٔ سرور و شادی من است.
۳۵ گناهکاران از روی زمین محو شوند
و اثری از مردمان بدکار باقی نماند.

ای جان من خداوند را ستایش کن.
خداوند را سپاس باد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۰۵

خدا و قوم او

(اول تواریخ ۱۶:۸-۲۲)

۱ خداوند را شکر کنید
و عظمت او را بیان نمایید.
کارهایی را که انجام داده است، به جهانیان اعلام نمایید.
۲ برای او سرود حمد بسرایید
و کارهای عظیم او را به مردم بگویید.
۳ جلال بر نام مقدّس او باد!
شادمان باد دلهای کسانی‌که خداوند را می‌جویند!
۴ از خدا کمک بطلبید
و همیشه او را بپرستید.
۵-۶ ای فرزندانِ بندهٔ او ابراهیم،
و ای فرزندان یعقوب، برگزیدهٔ او،
معجزات و داوریهای خدا را به یاد آورید.
۷ خداوند، خدای ماست.
او همهٔ زمین را داوری می‌کند.
۸ او پیمان خود را تا به ابد نگاه خواهد داشت،
کلامی را که فرمان داد، برای هزار نسل.
۹ پیمانی را که با ابراهیم بست،
وسوگندی را که با اسحاق یاد کرد، حفظ خواهد نمود.
۱۰ عهدی با یعقوب بست،
پیمانی جاودانه با اسرائیل.
۱۱ خداوند فرمود: «سرزمین کنعان را
به عنوان ملکیّت به شما می‌بخشم.»
۱۲ وقتی تعداد آنها کم بود
و در سرزمین کنعان غریب
۱۳ و در کشورها و سلطنت‌ها سرگردان بودند،
۱۴ خداوند به هیچ‌کس اجازه نداد که به آنها آزاری برساند
و برای پشتیبانی آنها به پادشاهان هشدار داد
۱۵ و فرمود: «به برگزیدگان من ظلم نکنید
و به انبیای من ضرر نرسانید.»
۱۶ وقتی‌که خداوند قحطی در کشور پدید آورد
و هیچ چیزی برای خوردن پیدا نمی‌شد،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ یوسف را پیشتر از آنها به مصر فرستاد،
که به عنوان غلام فروخته شد.
۱۸ پاهای او را با زنجیر بستند
و یوغ آهنین بر گردنش گذاشتند.
۱۹ تا زمانی که گفته‌های او به حقیقت پیوست
و کلام خداوند سخن او را تأیید کرد.
۲۰ پس فرعون او را آزاد کرد
و فرماندار مردم او را رها نمود.
۲۱ سپس او را بر کاخ خود حاکم ساخت
و او را فرماندار تمام سرزمین خود نمود،
۲۲ تا تمام بزرگان مملکت را تحت فرمان خود درآوَرَد
و رهبران قوم را تعلیم دهد.
۲۳ سپس یعقوب به مصر آمد
و به عنوان بیگانه در آنجا ساکن شد.
۲۴ خداوند در آنجا فرزندان زیادی به آنها داد
و آنها را از دشمنانشان قویتر ساخت.
۲۵ خداوند کاری کرد
که مردم مصر از قوم اسرائیل متنفّر شدند
و با آنها با حیله رفتار کردند.
۲۶ سپس خدا موسی خادم خود
و هارون برگزیدهٔ خویش را فرستاد.
۲۷ آنها قدرت خداوند را با انجام معجزات
در سرزمین مصر نشان دادند.
۲۸ خدا تاریکی بر آن سرزمین فرستاد،
امّا مصریان امر او را اطاعت نکردند.
۲۹ رودخانه‌های آنها را به خون تبدیل کرد
و همهٔ ماهیان آنها را کشت.
۳۰ بعد قورباغه‌ها به آن سرزمین هجوم آوردند
و حتّی کاخ سلطنتی هم پُر از قورباغه شد.
۳۱ به امر خداوند انواع مگس و پشه
سراسر آن سرزمین را پُر ساخت.
۳۲ به جای باران،
تگرگ و رعد و برق را به سرزمینشان فرستاد.
۳۳ تاکستانها و درختان انجیر
و درختان آنها را از بین برد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۴ به فرمان او،
میلیونها ملخ حمله‌ور شدند،
۳۵ و همهٔ نباتات
و غلاّت آنجا را خوردند.
۳۶ او تمام نخستزادگان مصریان را
به قتل رسانید.
۳۷ آنگاه قوم اسرائیل را که همگی سالم و نیرومند بودند،
با نقره و طلا از مصر خارج کرد.
۳۸ چون مردم مصر از آنها می‌ترسیدند،
از رفتن ایشان خوشحال شدند.
۳۹ خدا به هنگام روز ابر را سایبان آنها ساخت
و هنگام شب با ستون آتش به آنها روشنایی
می‌بخشید.
۴۰ آنها از او تقاضا کردند و او به آنها بلدرچین داد
و برایشان غذای فراوان از آسمان فرستاد تا سیر شوند.
۴۱ صخره را شکافت و از آن آب گوارا فوران کرد
و مثل رودخانه در صحرای خشک جاری شد.
۴۲ زیرا پیمان مقدّس خود را با ابراهیم به یاد آورد.
۴۳ به این ترتیب قوم برگزیدهٔ خود را
با سرود شادمانی از مصر بیرون آورد.
۴۴ او سرزمین اقوام دیگر را
با تمام محصولاتش به آنها داد
۴۵ تا احکام او را بجا آورند و قوانین او را اطاعت نمایند.
خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۰۶

مهربانی خدا بر قومش

۱ خداوند را شکر کنید!
خداوند را سپاس گویید، زیرا او نیکوست؛
و محبّت پایدار او جاودانه است.
۲ چه کسی می‌تواند کارهای عظیمی را که او انجام داده
است، بیان کند؟
چه کسی می‌تواند شکر او را آن‌طور که شایسته است،
بجا آورد؟
۳ خوشا به حال کسانی‌که احکام او را بجا می‌آورند

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و همیشه آنچه را که درست است انجام می‌دهند.
۴ خداوندا، وقتی قوم خود را یاری می‌کنی، مرا هم به یادآور.
وقتی آنها را نجات می‌دهی، مرا هم نجات بده
۵ تا سعادت قوم خود را ببینم
و در شادمانی امّت تو شریک گردم
و در افتخاری که به قوم خود می‌بخشی، سهیم باشم.
۶ ما هم مانند اجداد خود گناهکار هستیم،
ما نیز خطا کرده و شرارت ورزیده‌ایم.
۷ اجداد ما در مصر، کارهای عجیب تو را درک نکردند،
آنها مهر و محبّت پایدار تو را فراموش کردند
و در ساحل دریای سرخ علیه قادر متعال شورش کردند.
۸ امّا او همان‌طور که وعده داده بود، آنها را رهایی داد
تا قدرت عظیم خود را نشان دهد.
۹ او به دریای سرخ فرمان داد و دریا خشک شد؛
و قوم خود را از میان دریا از روی خشکی گذرانید.
۱۰ آنها را از دست آنانی که از ایشان نفرت داشتند، رهانید
و از چنگ دشمنانشان نجات داد.
۱۱ امّا آب، تمام دشمنان آنها را غرق کرد
به طوری که حتی یکی از آنان هم باقی نماند.
۱۲ در آن وقت آنها به وعدهٔ او ایمان آوردند
و برای او سرود شکرگزاری خواندند.
۱۳ امّا آنها بزودی همهٔ کارهای او را فراموش کردند
و منتظر مشورت و نصایح او نشدند.
۱۴ بلکه با خواهش‌های نفسانی خود،
خدا را در صحرا آزمودند.
۱۵ پس او آنچه را که خواسته بودند، به ایشان عطا کرد،
امّا مرض کشنده‌ای در بین آنها فرستاد.
۱۶ در بیابان به موسی
و به هارون، خدمتگزار مقدّس خداوند حسادت ورزیدند.
۱۷ پس زمین دهان باز کرد
و داتان و ابیرام و همراهانش را در خود فروبرد.
۱۸ آتش بر پیروانشان بارید
و همهٔ آن مردم شریر را سوزانید.
۱۹ آنها در دامنهٔ کوه سینا گوساله‌ای از طلا ساختند
و آن بت را پرستش کردند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰ مجسمهٔ یک گاوِ علفخوار را،
بر خدای با عظمت و پُرجلال ترجیح دادند.
۲۱ آنها خدایی را که با کارهای عجیب خود
آنان را از مصر آزاد کرده بود، فراموش کردند،
۲۲ کارهای عجیبی را که در زمین مصر انجام داد
و یا آنچه را که در دریای سرخ کرد.
۲۳ وقتی خدا فرمود که می‌خواهد آن مردم را از بین ببرد،
خادم برگزیدهٔ او موسی،
در مقابل خدا به شفاعت ایستاد
تا خشم او را برگرداند تا آنان را از بین نبرد.
۲۴ آنها نخواستند که به آن سرزمین نیکو وارد شوند
و به وعدهٔ خداوند اعتماد ننمودند.
۲۵ در چادرهای خود نشستند و شکایت کردند
و به دستورات خداوند گوش ندادند.
۲۶ پس خداوند به طور بسیار جدّی قسم خورد
که همه را در آن بیابان از بین ببرد
۲۷ و نسل ایشان را در سرزمینهای بیگانه پراکنده کند
تا در سرگردانی بمیرند.
۲۸ در فغور، بت بعل را پرستیدند
و از قربانی‌هایی که به بُتهای بی‌جان تقدیم شده بود،
خوردند.
۲۹ با رفتار خود، خداوند را به خشم آوردند
و به‌خاطر آن به بلا دچار شدند.
۳۰ پس فینحاس، برخاسته و مجرمین را مجازات نمود
و وبا از بین رفت.
۳۱ این کار نیک فینحاس در پیشگاه خدا مقبول گردید
و تا به ابد از آن یاد خواهد شد.
۳۲ در کنار چشمهٔ مریبه، خشم خداوند را برانگیختند،
به طوری که به‌خاطر آن، موسی دچار زحمت گردید.
۳۳ چون آن‌چنان او را به ستوه آورده بودند
که سخنان ناسزا گفت.
۳۴ آن قومهایی را که خداوند دستور داده بود
از بین ببرند نکشتند،
۳۵ بلکه با آنها ازدواج کردند
و از رفتار بت‌پرستانهٔ آنها پیروی نمودند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۶ بُتهای آنها را پرستش کردند
و در نتیجه اسباب سقوط خود را فراهم کردند.
۳۷ پسران و دختران خود را
برای بُتهای کنعان قربانی نمودند.
۳۸ خون پسران و دختران بی‌گناه خود را به‌خاطر بُتهای
کنعان ریختند
و آن سرزمین را با خون آلوده کردند.
۳۹ به این ترتیب به‌خاطر رفتار بد خود، ناپاک گشتند
و به خداوند خیانت ورزیدند.
۴۰ آنگاه خداوند بر قوم خود خشم نموده
از آنها متنفّر گردید.
۴۱ پس آنها را به دست اقوامی که از آنها متنفّر بودند، سپرد
و آنها بر ایشان حکمرانی نمودند.
۴۲ دشمنانشان بر آنها ظلم نموده،
آنها را خوار و ذلیل کردند.
۴۳ خداوند بارها قوم خود را نجات داد،
ولی هر بار آنها مجدداً به ضد خدا شورش نمودند،
بیشتر در گناه فرو رفتند.
۴۴ با وجود این، هرگاه از روی درماندگی به حضور خداوند
زاری کردند،
خداوند زاری آنها را شنید.
۴۵ پیمانی را که با آنها بسته بود، به یاد آورد
و به‌خاطر محبّت پایدارش، بر آنها رحمت فرموده، از
گناهانشان چشم پوشید
۴۶ و دل مردمانی را که بر آنها ظلم می‌کردند،
به رحم آورد.
۴۷ ای خداوند خدای ما،
ما را نجات بده،
ما را از میان ممالک بیگانه به سرزمین خودمان
بازگردان،
تا از تو شکرگزار باشیم و نام پاک تو را ستایش کنیم.

۴۸ خداوند، خدای اسرائیل را سپاس باد؛
از ازل تا ابدالآباد! همهٔ مردم بگویند: «آمین!»
خداوند را سپاس باد!

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب پنجم
(مزامیر ۱۰۷-۱۵۰)

مزمور ۱۰۷

در ستایش مهربانی خدا

۱ خداوند را سپاس بگویید، زیرا که نیکوست
و محبّت او پایدار و ابدی است.
۲ آنانی که به وسیلهٔ خداوند نجات یافته‌اند بگویند،
که خداوند آنان را از دست دشمنانشان رهایی داده است
۳ و آنان را از شرق و غرب، از شمال و جنوب،
از سرزمینهای بیگانه بازگردانیده است.
۴ بعضی‌ها در بیابان آواره و سرگردان بودند
و شهری نداشتند تا در آن سکونت نمایند.
۵ گرسنه و تشنه بودند
و جانشان به لبشان رسیده بود.
۶ در آن تنگنا، نزد خداوند فریاد کردند،
و او آنها را از پریشانی نجات داد.
۷ سپس آنها را از راهی مستقیم به شهری هدایت کرد
که بتوانند در آن ساکن گردند.
۸ آنها باید از خداوند به‌خاطر محبّت پایدار
و کارهای فوق‌العاده‌ای که برای انسان انجام داد
شکرگزار باشند.
۹ او تشنگان را سیراب می‌کند
و گرسنگان را با خوراکهای نیکو سیر می‌گرداند.
۱۰ برخی در تاریکی و ظلمت،
در زندان، در غُل و زنجیر به سر می‌برند.
۱۱ زیرا از کلام خدا سرپیچی کردند
و احکام خدای قادر متعال را بجا نیاوردند.
۱۲ زیر بار کار و زحمت، پشت آنها خم شده، از پای افتاده بودند
و کسی به کمکشان نرسید.
۱۳ در آن تنگنا، نزد خداوند فریاد کردند
و او آنها را از پریشانی نجات داد.
۱۴ آنان را از تاریکی و ظلمت بیرون آورد
و از غُل و زنجیر اسارت آزاد کرد.
۱۵ آنها باید از خداوند به‌خاطر محبّت پایدار

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و کارهای فوق‌العاده‌ای که برای انسان انجام داد
شکرگزار باشند.
۱۶ زیرا او دروازه‌های برنزی
و میله‌های آهنین را درهم شکسته است.
۱۷ بعضی به‌خاطر روش گناه‌آلود خود رنج می‌کشیدند
و به سبب شرارتهای خویش در عذاب بودند.
۱۸ اشتهای خود را از دست داده
و پایشان به لب گور رسیده بود.
۱۹ در آن تنگنا، نزد خداوند فریاد کردند
و او آنها را از پریشانی نجات داد.
۲۰ او با کلامش آنها را شفا داده
از مرگ رهانید.
۲۱ پس آنها باید خداوند را به‌خاطر محبّت پایدارش
و کارهای فوق‌العاده‌ای که برای انسان انجام داده شکر کنند.
۲۲ برایش قربانی تشکّر تقدیم کنند
و با سرودهای شاد، کارهای او را بیان نمایند!
۲۳ بعضی با کشتی به دریا رفته،
به تجارت مشغول شدند.
۲۴ آنها کارهای خداوند و کارهای عجیب او را
در عمق دریاها مشاهده کردند.
۲۵ به فرمان او بادی شدید برخاست
و امواج دریا را متلاطم ساخت.
۲۶ کشتی‌ها گاهی به هوا پرتاب می‌شدند
و گاهی به اعماق آب فرو می‌رفتند
و سرنشینان آنها از ترس، نیمه‌جان شده بودند.
۲۷ مانند مستان تلوتلو می‌خوردند
و عقل خود را از دست داده بودند.
۲۸ در آن تنگنا، نزد خداوند فریاد کردند
و او آنها را از پریشانی نجات داد.
۲۹ توفان را آرام کرد
و امواج دریا ساکت شد.
۳۰ آنها از آرامی خوشحال شدند
و خداوند آنها را به بندر مقصود رسانید.
۳۱ آنها باید خداوند را به‌خاطر محبّت پایدار
و کارهای فوق‌العاده‌ای که برای انسان انجام داده، شکر کنند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۲ عظمت و جلال او را در میان مردم بیان کنند
و او را در حضور رهبران ستایش نمایند.
۳۳ خداوند رودخانه‌ها را به بیابان تبدیل می‌کند
و چشمه‌های آب را خشک می‌سازد.
۳۴ زمینهای حاصلخیز را به‌خاطر ساکنان شریر آن
به شوره‌زار مبدّل می‌نماید.
۳۵ بیابانها را به برکه‌های آب،
و زمینهای خشک را به چشمه‌سار تبدیل می‌کند.
۳۶ مردمان گرسنه را در آنجا ساکن می‌سازد
تا برای خود شهری بسازند.
۳۷ در آنجا به زراعت می‌پردازند و تاکستان غرس می‌کنند
و حاصل آن را برمی‌چینند.
۳۸ قوم خود را برکت داد و فرزندان آنان را بسیار ساخت
و نگذاشت که گلّه‌ها و رمه‌های ایشان کم شوند.
۳۹ چون قوم خدا، توسط ظلم و ستم دشمنان
شکست می‌خوردند و به آنها توهین می‌شد،
۴۰ خداوند رهبران ظالم را خوار و ذلیل
و در ویرانه‌ها آواره ساخت.
۴۱ امّا نیازمندان را از رنج رهانید
و تعداد خانواده‌هایشان را مانند گلّه‌ها زیاد کرد.
۴۲ مردمان نیك، اینها را می‌بینند و خوشحال می‌شوند،
امّا شریران خاموش می‌گردند.
۴۳ خردمندان به اینها دقّت کنند
و محبّت پایدار خداوند را به یاد داشته باشند.

مزمور ۱۰۸

سرود داوود

دعا برای پیروزی بر دشمنان
(مزمور ۵۷:۷-۱۱؛ ۶۰:۵-۱۲)

۱ خدایا، دل من استوار و محکم است
و برای تو سرود شکرگزاری خواهم سرایید.
ای جان من بیدار شو.
۲ ای عود من و ای بربط من بیدار شوید،
من خورشید را بیدار خواهم کرد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ خدایا، در بین اقوام جهان تو را سپاس خواهم گفت
و در میان مردم تو را ستایش خواهم کرد.
۴ زیرا محبّت پایدار
و وفاداری تو بالاتر از آسمانهاست.
۵ خدایا، عظمت و شکوهت را در آسمان
و جلالت را بروی زمین آشکار فرما،
۶ دعای مرا بشنو و ما را با قدرت خود نجات بده
تا کسانی که تو دوست می‌داری، رهایی یابند.
۷ خداوند از جایگاه مقدّس خود به ما وعده داد و فرمود:
«با سرافرازی، شهر شکیم
و دشت سُکوّت را بین قوم تقسیم خواهم نمود.
۸ جلعاد از آن من است و منسی از آن من.
افرایم کلاهخود من است،
و یهودا، عصای سلطنت من.
۹ موآب ظرف شست‌وشوی من خواهد بود
و به نشانهٔ مالکیّتم،
کفش خود را بر اَدوم پرت خواهم کرد
و بر فراز فلسطین بانگ پیروزی برخواهم آورد.»
۱۰ چه کسی مرا به آن شهر مستحکم می‌برد؟
چه کسی مرا به اَدوم راهنمایی می‌کند؟
۱۱ خدایا! آیا حقیقتاً ما را ترک کرده‌ای،
و پیشاپیش لشکر ما نخواهی رفت؟
۱۲ خدایا در مقابله با دشمنان، به ما کمک کن
زیرا کمک انسان بی‌فایده است.
۱۳ با کمک خدا، پیروزی از آن ما خواهد بود،
او دشمنان ما را سرکوب خواهد کرد.

مزمور ۱۰۹

سرود داوود

دعا برای حمایت و انتقام

۱ خدایا، نام تو را ستایش می‌کنم، خاموش مباش.
۲ زیرا مردم شریر و دروغگو زبان به بدگویی من گشوده‌اند
و دربارهٔ من دروغ می‌گویند.
۳ سخنان نفرت‌انگیز می‌گویند
و بدون سبب با من می‌جنگند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴ من آنها را دوست دارم و برایشان دعا می‌کنم
امّا آنها با من مخالفت می‌کنند.
۵ جواب خوبی‌های مرا با بدی می‌دهند
و در عوض محبّت، دشمنی می‌کنند.
۶ حاکم ظالمی را بر او بگمار
و یکی از دشمنانش را تا علیه او شهادت بدهد.
۷ در دادگاه محکوم شود
و دعایش هم گناه محسوب گردد!
۸ عمرش کوتاه شود
و دیگری جا و مقامش را بگیرد!
۹ فرزندانش یتیم شوند
و زنش بیوه گردد!
۱۰ اطفالش آواره شوند و به گدایی بیفتند،
از ویرانه‌ای که زندگی می‌کنند رانده گردند!
۱۱ طلبکارانش مال و دارایی‌اش را غصب کنند
و بیگانگان حاصل زحمتش را به تاراج ببرند.
۱۲ کسی بر او رحم نکند و هیچ‌کس یتیمانی را که او از
خود به جا می‌گذارد،
مورد لطف و توجّه قرار ندهد.
۱۳ نسل او قطع، و نامش از صفحهٔ روزگار محو گردد!
۱۴ خداوند شرارت نیاکانش را فراموش نکند
و گناهان مادرش را نیامرزد!
۱۵ کارهای بد او همیشه مدّ نظر خداوند باشد،
امّا خاطرهٔ او از روی زمین محو شود!

۱۶ زیرا او هرگز به کسی رحم نکرد،
بلکه به فقیران و محتاجان و بی‌کسان، آزار رسانید
و آنان را کشت.
۱۷ او دوست داشت که دیگران را لعنت کند، اکنون
خودش را لعنت کن.
نمی‌خواست به کسی برکت برساند، پس هیچ‌کس او
را برکت نرساند.
۱۸ لعنت را مثل لباس به تن می‌کرد،
پس اکنون لعنت مانند آب در بدنش
و مثل روغن در استخوانهایش نفوذ کند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹ اینک لعنت مانند لباسی که می‌پوشید
و مانند کمربندی که به کمر می‌بست، او را بپوشاند.
۲۰ خداوند دشمنانم و کسانی را که از من بدگویی می‌کنند،
چنین جزا بدهد.
۲۱ امّا ای خدا و ای خداوند من، به‌خاطر نام خود به من
کمک کن
و به‌خاطر محبّت پایدارت مرا نجات بده.
۲۲ من مسکین و نیازمندم،
درد و غم تا اعماق قلبم رخنه کرده است.
۲۳ مانند سایهٔ غروب در حال فنا هستم
و مانند ملخی رانده شده‌ام.
۲۴ از بس روزه گرفته‌ام، قوّتی در زانوهایم نمانده
و فقط پوست و استخوان شده‌ام.
۲۵ نزد دشمنانم رسوا و مسخره شده‌ام
و وقتی مرا می‌بینند، سر خود را می‌جنبانند.
۲۶ ای خداوند و خدای من، مرا کمک کن
و به‌خاطر محبّت پایدارت، مرا نجات بده
۲۷ تا دشمنانم بدانند که تو ای خداوند،
نجات‌دهندهٔ من هستی.
۲۸ آنها مرا لعنت می‌کنند،
امّا تو مرا برکت بده، تا بدخواهانم شرمنده شوند
و این بنده‌ات شادمان گردد.
۲۹ دشمنانم را رسوا گردان و آنها را با شرم و خجالت بپوشان!

۳۰ با زبان خود از خداوند بسیار تشکّر خواهم نمود
و در حضور همهٔ مردم، او را ستایش خواهم کرد.
۳۱ زیرا از مردم مسکین و فقیر حمایت می‌نماید
و از دست کسانی‌که آنان را محکوم به مرگ
می‌کنند، رهایی می‌بخشد.

مزمور ۱۱۰

سرود داوود

خداوند و پادشاه برگزیدهٔ او

۱ خداوند به سَروَر من می‌گوید:
«به دست راست من بنشین تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.»

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ خداوند از صهیون سلطنت تو را وسعت خواهد داد
تا بر دشمنان اطرافت سلطنت کنی.
۳ در روز نبرد با دشمنانت،
قومت با کمال میل از اوامر تو پیروی خواهد کرد
و جوانان تو مثل شبنم صبحگاهی
به حضور تو بر کوه مقدّس خواهند آمد.
۴ خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد،
که تو تا ابد کاهن هستی،
کاهنی در رتبه ملکی‌صدق.
۵ خداوند در دست راست توست
و در روز غضب خود، پادشاهان را شکست خواهد داد.
۶ ملّتها را محاکمه خواهد کرد.
میدان جنگ را از اجساد آنها پُر خواهد ساخت
و پادشاهان روی زمین را شکست خواهد داد.
۷ پادشاه از آب جوی کنار جاده خواهد نوشید
و نیرو یافته، با پیروزی سرافراز خواهد شد.

مزمور ۱۱۱

در ستایش خداوند

۱ خداوند را سپاس باد!
خداوند را در میان قوم او،
با تمامی دل خود خواهم ستود.
۲ کارهای خداوند چقدر عالی است،
کسانی‌که به آنها علاقه دارند، دربارهٔ آنها تفکّر می‌کنند.
۳ تمام کارهای او پُرشکوه و با عظمت است
و عدالت او جاودانی.
۴ کارهای عجیب او فراموش نشدنی است،
زیرا خداوند رحیم و مهربان است.
۵ روزیِ ترسندگان خود را می‌رساند
و پیمان خود را هرگز فراموش نمی‌کند.
۶ او با دادن سرزمین بیگانگان به قوم خود،
قدرت خود را به آنها نشان داد.
۷ کارهای خداوند با عدالت و راستی
و احکام او همه، قابل اعتماد می‌باشند.
۸ همهٔ آنها پایدار و ابدی هستند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

زیرا بر عدالت و راستی بنا شده‌اند.
۹ به قوم خود آزادی بخشید و با آنها پیمانی ابدی بست.
او مقدّس و پُر قدرت است.
۱۰ ترس از خداوند شروع حکمت است.
او به کسانی‌که از او اطاعت می‌کنند، فهم و شعور می‌بخشد.
او را تا به ابد سپاس باد!

مزمور ۱۱۲

سعادت ایمانداران

۱ خداوند را سپاس باد!
خوشا به حال کسی‌که از خداوند می‌ترسد
و احکام او را با رغبت بجا می‌آورد.
۲ فرزندان او نیرومند می‌شوند
و نسل او برکت خواهد یافت.
۳ خانواده‌اش ثروتمند خواهد شد
و او تا به ابد کامیاب خواهد بود.
۴ تاریکی برای آنانی که نیکوکار، بخشنده و عادل هستند،
روشنایی خواهد گردید.
۵ کسی‌که دلسوز و قرض‌دهنده باشد
و کارهای خود را از روی عدل و انصاف انجام دهد،
سعادتمند خواهد شد.
۶ شخص نیکو هرگز ناکام نخواهد شد
و نام او همیشه به نیکی یاد خواهد شد.
۷ از خبر بد نخواهد ترسید، زیرا ایمان او قوی است
و به خداوند اعتماد دارد.
۸ دل او استوار است و نخواهد ترسید
و شکست دشمنانش را خواهد دید.
۹ او با سخاوت به نیازمندان می‌بخشد.
و خیرخواهی او تا ابد باقی می‌ماند
و همیشه سربلند و با عزّت خواهد بود.
۱۰ شخص شریر این را می‌بیند و خشمگین می‌شود،
حرص می‌خورد،
و امیدش برای همیشه از بین می‌رود.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۱۳

در ستایش مهربانی خداوند

۱ خداوند را سپاس باد!
ای بندگان خداوند نام خداوند را ستایش کنید!
۲ نام او، از حال
تا به ابد متبارک باد!
۳ از طلوع تا غروب آفتاب
نام خداوند را ستایش کنید.
۴ خداوند بر همهٔ ملّتها فرمانروایی می‌کند،
شکوه و عظمت او برتر از آسمانهاست.
۵ خداوند، خدای ما که بر بلندترین جایگاه عالم بالا
نشسته است،
مانند و همتایی ندارد.
۶ او خم شده
از آسمان، زمین را نگاه می‌کند.
۷ مسکینان را از خاک برمی‌دارد
و نیازمندان را از ذلّت می‌رهاند
۸ و آنها را همنشین شاهزادگان،
شاهزادگان قوم خویش می‌گرداند.
۹ به زنان نازا، خانواده می‌بخشد
و آنها را شادمان می‌سازد.
خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۱۴

سرود عید فصح

۱ وقتی بنی‌اسرائیل مصر را ترک کرد
و وقتی فرزندان یعقوب از سرزمین بیگانه خارج شدند،
۲ یهودا قوم مقدّس او
و اسرائیل ملک خاص او گردید.
۳ دریای سرخ با دیدن آنها گریخت
و رود اردن به عقب بازگشت.
۴ کوهها مانند قوچها و تپّه‌ها،
همچون برّه‌ها به جست و خیز پرداختند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ ای دریا تو را چه شده است که گریختی؟
و ای رود اردن چرا به عقب برگشتی؟
۶ ای کوهها و ای تپّه‌ها
چرا مانند قوچها به جست و خیز پرداختید؟
۷ ای زمین در برابر خداوند
و در حضور خدای یعقوب بلرز،
۸ زیرا او کسی است که صخره را به دریاچه تبدیل نمود
و از سنگ خارا، چشمهٔ آب جاری ساخت.

مزمور ۱۱۵

خدای واحد حقیقی

۱ خداوندا، به نام تو، تنها به نام تو جلال باد، نه به نام ما،
زیرا تو سرشار از محبّت پایدار و وفا هستی.
۲ چرا ملّتهای جهان از ما بپرسند:
«خدای شما کجاست؟»
۳ خدای ما در آسمانهاست
و آنچه را که اراده فرماید به عمل می‌آورد.
۴ خدایان آنها از نقره و طلا
و ساختهٔ دست بشر هستند.
۵ آنها دهان دارند، امّا حرف نمی‌زنند،
چشم دارند، ولی نمی‌بینند.
۶ گوش دارند، امّا نمی‌شنوند.
بینی دارند، لیکن نمی‌بویند.
۷ دست دارند، امّا لمس نمی‌کنند.
پا دارند، امّا راه نمی‌روند
و صدایی از گلویشان بیرون نمی‌آید.
۸ کسانی که آنها را ساخته‌اند و همچنین اشخاصی که به
آنها اطمینان دارند،
مانند بُتهایی می‌شوند که ساخته‌اند.
۹ ای بنی‌اسرائیل، بر خداوند توکّل کنید،
زیرا او نگهبان و یاور شماست.
۱۰ ای کاهنان خدا، بر خداوند توکّل کنید،
زیرا او نگهبان و یاور شماست.
۱۱ ای خداترسان، بر خداوند توکّل کنید،
زیرا او نگهبان و یاور شماست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲ خداوند به ما توجّه دارد و ما را برکت می‌دهد.
او بنی‌اسرائیل و تمام کاهنان خدا را
برکت خواهد داد.
۱۳ او همهٔ خداترسان،
کوچک و بزرگ را، یکسان برکت خواهد داد.
۱۴ خداوند نسل شما
و فرزندانتان را برکت دهد!
۱۵ خداوندی که آسمانها و زمین را آفریده است،
شما را برکت دهد!
۱۶ آسمانها از آن خداوند هستند،
امّا زمین را به انسان بخشیده است.
۱۷ مردگان و کسانی‌که به دیار خاموشی می‌روند
خداوند را ستایش نمی‌کنند.
۱۸ امّا ما که زنده هستیم، خداوند را ستایش می‌کنیم
از اکنون تا به ابد.
خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۱۶

شکرگزاری برای رهایی از مرگ

۱ خداوند را دوست دارم،
زیرا او دعا و التماس مرا می‌شنود.
۲ او به دعای من گوش می‌دهد،
پس تا پایان عمرم به درگاهش دعا خواهم کرد.
۳ خطر مرگ از هر سو مرا احاطه کرد
و فکر رفتن به گور مرا به وحشت انداخت
و درد و رنج وجودم را فراگرفت.
۴ آنگاه به حضور خداوند دعا کردم و گفتم:
«خداوندا، از تو تمنّا می‌کنم که مرا نجات بده!»
۵ خداوند نیکو و مهربان است،
خدای ما بسیار رحیم است.
۶ خداوند از بینوایان حمایت می‌کند.
وقتی من در خطر بودم او نجاتم داد.
۷ ای جان من اکنون آرام باش،
زیرا خداوند با من مهربان است.
۸ خداوند مرا از مرگ نجات بخشید

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و اشک را از چشمانم پاک کرد
و پاهایم را از لغزش نگاه داشت.
۹ پس تا زنده‌ام
در حضور خداوند راه خواهم رفت.
۱۰–۱۱ حتّی وقتی به خود گفتم که
من بکلّی نابود شده‌ام و در نهایت ترس گفتم
که بر هیچ‌کس نباید اعتماد کرد،
ایمان خود را حفظ نمودم.
۱۲ در مقابل تمام احسانهای خداوند
چه چیز به او تقدیم کنم؟
۱۳ پیالهٔ نجات را بر خواهم داشت
و نام خداوند را سپاس خواهم گفت.
۱۴ آنچه را که برای خداوند نذر کرده بودم،
در حضور همهٔ مردم به او ادا خواهم کرد.
۱۵ مرگ مؤمنین
برای خداوند بسیار ناگوار است.
۱۶ خداوندا، من بندهٔ تو،
پسر تو و فرزند کنیز تو هستم،
تو مرا از بندهایم رهایی دادی.
۱۷ پس قربانی شکرگزاری به پیشگاهت تقدیم خواهم کرد
و نام تو را ستایش خواهم کرد.
۱۸–۱۹ در معبد بزرگ تو در اورشلیم
و در حضور همهٔ قوم تو
نذرهای خود را به تو ادا خواهم کرد.
خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۱۷

در ستایش خداوند

۱ ای تمامی قومها، خداوند را سپاس گویید!
ای تمامی مردم، او را ستایش کنید،
۲ زیرا محبّت پایدار او بر ما بسیار عظیم
و وفاداری او بی‌پایان است.
خداوند را سپاس باد!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۱۸

تشکّر برای پیروزی

۱ خداوند را شکر کنید، زیرا که نیکوست
و محبّت پایدار او ابدی است.
۲ بنی‌اسرائیل بگویند:
«محبّت پایدار او ابدی است.»
۳ کاهنان خداوند بگویند:
«محبّت پایدار او ابدی است.»
۴ تمام کسانی‌که از خداوند می‌ترسند، بگویند:
«محبّت پایدار او ابدی است.»
۵ در هنگام پریشانی نزد خداوند دعا کردم.
او دعایم را مستجاب کرد و مرا رهایی بخشید.
۶ خداوند با من است، پس نخواهم ترسید،
انسان به من چه می‌تواند بکند؟
۷ خداوند در کنار من و یاور من است،
پس بر دشمنان خود پیروز خواهم شد.
۸ توکّل کردن بر خداوند،
بهتر از اعتماد داشتن به انسان است.
۹ توکّل کردن بر خداوند،
بهتر از اعتماد داشتن بر رهبران است.
۱۰ هر چند تمام اقوام جهان محاصره‌ام کردند،
امّا با نام خداوند همه را شکست دادم.
۱۱ آنها از هر طرف احاطه‌ام نمودند،
ولی با قدرت خداوند، آنها را از بین بردم.
۱۲ آنها مانند زنبور بر من هجوم آوردند
و مانند شعله‌های آتش دورم را گرفتند،
امّا با کمک خداوند آنها را نابود کردم.
۱۳ بر من هجوم آوردند تا مرا شکست دهند
امّا خداوند به کمک من رسید.
۱۴ خداوند قوّت من، توانایی من و نجات‌دهندهٔ من است.
۱۵–۱۶ فریاد شادی پیروزی را
از چادرهای قوم خدا بشنوید که می‌گویند:
«دست پُر قدرت خداوند
این پیروزی را نصیب ما ساخته است.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ من نخواهم مرد، بلکه زنده خواهم ماند
تا کارهای خداوند را بیان نمایم.
۱۸ گرچه خداوند مرا به سختی تنبیه نمود،
ولی نگذاشت که بمیرم.
۱۹ دروازه‌های معبد بزرگ را برایم باز کنید
تا به آنجا وارد شوم و خداوند را ستایش کنم.
۲۰ این دروازهٔ خداوند است،
فقط نیکوکاران می‌توانند از آن وارد شوند.
۲۱ از اینکه دعای مرا مستجاب فرمودی
و به من پیروزی عطا کردی، از تو سپاسگزارم.
۲۲ سنگی را که معماران رد کردند،
اکنون مهمترین سنگ بنا شده است.
۲۳ این کار خداوند است که به نظر ما عجیب می‌آید.
۲۴ این است روزی که خداوند ساخته است،
بیایید تا با هم شادی کنیم و آن را جشن بگیریم.
۲۵ خداوندا! التماس می‌کنیم ما را نجات دهی،
آه ای خداوند تمنّا می‌کنیم که به ما پیروزی عطا کنی.
۲۶ مبارک باد آن کسی‌که به نام خداوند می‌آید،
ما شما را از معبد بزرگ خداوند برکت می‌دهیم.
۲۷ خداوند، خدایی است که ما را سعادت بخشیده است.
شاخه‌ها را به دست بگیرید
و قربانگاه او را طواف کنید.
۲۸ تو خدای من هستی، من از تو سپاسگزارم
و تو را ستایش می‌کنم.
۲۹ خداوند را سپاس بگویید، زیرا که نیکوست
و محبّت پایدار او ابدی است.

مزمور ۱۱۹

تعالیم خداوند

۱ خوشا به حال کسانی‌که زندگی پاک و بی‌عیبی دارند
و پیرو تعالیم الهی هستند.
۲ خوشا به حال آنهایی که دستورات او را بجا می‌آورند
و از صمیم دل مطیع او هستند.
۳ هرگز خطا نمی‌کنند،
بلکه در راه خداوند، قدم برمی‌دارند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴ تو احکام خود را به ما دادی
تا با دقّت کامل از آنها پیروی کنیم.
۵ می‌خواهم که از دل و جان
اوامر تو را بجا آورم.
۶ اگر در انجام احکام تو،
کوشش به خرج دهم شرمنده نخواهم شد.
۷ وقتی راه راست را در زندگی بیاموزم،
با دل پاک، تو را ستایش خواهم نمود.
۸ من احکام تو را اطاعت خواهم کرد،
هرگز مرا ترک مکن.

اطاعت از احکام خداوند

۹ مرد جوان چگونه می‌تواند پاک زندگی کند؟
با اطاعت از احکام تو.
۱۰ از دل و جان طالب تو هستم،
نگذار که از احکام تو روی گردان شوم.
۱۱ کلام تو را در دل نگاه می‌دارم
تا مرتکب گناه نشوم.
۱۲ خداوندا، تو متبارک هستی!
احکام خود را به من بیاموز.
۱۳ تمام دستوراتی را که به ما داده‌ای
به دیگران بیان می‌کنم.
۱۴ پیروی از احکام تو را بیشتر
از کسب ثروت دوست می‌دارم.
۱۵ دربارهٔ احکام تو تفکّر می‌کنم
و به تعالیم تو توجّه می‌نمایم.
۱۶ از احکام تو لذّت می‌برم
و دستورات تو را فراموش نخواهم کرد.

شادمانی در احکام خداوند

۱۷ به این بنده‌ات احسان کن تا زنده بمانم
و از کلام تو پیروی کنم.
۱۸ چشمانم را بازکن تا حقایق عالی احکام تو را ببینم.
۱۹ در این دنیا غریب هستم،
پس احکامت را از من پنهان مکن.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰ اشتیاق شدید برای دانستن احکام تو،
پیوسته قلبم را به تپش در می‌آورد.
۲۱ تو افراد متکبّر ملعون را
که از احکام تو اطاعت نمی‌کنند، مجازات می‌نمایی.
۲۲ چون من پیرو تعالیم تو هستم،
مگذار که آنها مرا تحقیر و توهین کنند.
۲۳ هرچند حاکمان علیه من توطئه می‌کنند،
من دربارهٔ تعالیم تو تفکّر می‌کنم.
۲۴ دستورات تو مایهٔ شادی من است،
زیرا آنها راهنمای من می‌باشند.

تصمیم به اطاعت از احکام خداوند

۲۵ جان من به خاک چسبیده است،
برحسب کلام خود مرا زنده بساز.
۲۶ کارهایی را که در زندگی کرده بودم، برای تو بیان کردم
و تو به من جواب دادی.
اکنون احکام خود را به من بیاموز.
۲۷ احکام خود را به من بفهمان
و من دربارهٔ کارهای عالی تو تفکّر خواهم کرد.
۲۸ از شدّت غم و اندوه جانم به لبم رسیده است،
مطابق وعدهٔ خود مرا تقویت نما.
۲۹ مرا از راه خطا بازدار
و از روی رحمت خود احکامت را به من بیاموز.
۳۰ من راه راست را انتخاب کرده‌ام
و اوامر تو را پیش روی خود گذاشته‌ام.
۳۱ خداوندا، من از احکام تو پیروی کرده‌ام،
مگذار که شرمنده گردم.
۳۲ چون تو به من فهم و دانش بیشتری عطا می‌کنی،
من با کمال اشتیاق از احکام تو پیروی خواهم نمود.

دعا برای فهم بیشتر

۳۳ خداوندا، راه انجام دستوراتت را به من بیاموز
و من همیشه آنها را بجا خواهم آورد.
۳۴ به من حکمت و دانش عطا کن
تا احکام تو را از صمیم قلب بجا آورم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۵ مرا به راه احکامت هدایت فرما
زیرا از آنها لذّت می‌برم.
۳۶ دلم را به اطاعت از اوامرت مایل گردان،
نه به مال دنیا.
۳۷ چشمانم را از دیدن چیزهای باطل بازدار
و مرا به راه خود هدایت کن.
۳۸ مرا از وعده‌های خود مطمئن ساز،
وعده‌هایی که به ترسندگان خود داده‌ای.
۳۹ مرا از رسوایی که از آن ترسانم برهان،
زیرا داوری‌های تو نیکوست.
۴۰ اشتیاق دارم که احکام تو را بجا آورم،
ای خدای عادل، زندگی تازه‌ای به من عطا کن.

توکّل بر احکام خداوند

۴۱ خداوندا، مرا از محبّت پایدار خود برخوردار کن
و مطابق وعدهٔ خود مرا نجات بده.
۴۲ آنگاه می‌توانم به کسانی‌که مرا سرزنش می‌کنند، جواب بدهم،
زیرا به کلام تو توکّل نموده‌ام.
۴۳ من را کمک کن تا همیشه حقایق احکام تو را بیان کنم،
چون امید من به داوری‌های توست.
۴۴ من همیشه از شریعت تو اطاعت خواهم کرد.
تا ابدالآباد
۴۵ با آزادی کامل زندگی خواهم نمود،
زیرا مطیع تعالیم تو هستم.
۴۶ احکام تو را بدون خجالت
برای پادشاهان بیان خواهم کرد.
۴۷ از انجام احکام تو شادمانم،
زیرا آنها را دوست می‌دارم.
۴۸ اوامر تو را دوست دارم
و به آنها احترام می‌گذارم.

اعتماد بر احکام خداوند

۴۹ وعده‌هایی را که به این بنده‌ات داده‌ای به یاد آور،
زیرا آنها به من امید داده‌اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵۰ حتّی در هنگام سختی، آرامش داشتم،
زیرا وعدهٔ تو به من زندگی می‌بخشد.
۵۱ مردمان متکبّر همیشه مرا مسخره می‌کنند،
امّا من هرگز احکام تو را ترک نکرده‌ام.
۵۲ خداوندا، داوری‌های تو را از سالهای قدیم به یاد می‌آورم
و آنها به من آرامش می‌بخشند.
۵۳ وقتی می‌بینم که اشخاص شریر احکام تو را بجا نمی‌آورند،
از خشم به جوش می‌آیم.
۵۴ هر کجا که زندگی کنم،
برای احکام تو سرود خواهم ساخت.
۵۵ خداوندا، شب هنگام تو را به یاد می‌آورم
و دربارهٔ احکام تو تفکّر می‌کنم.
۵۶ من خوشی خود را
در اطاعت اوامر تو یافته‌ام.

وفاداری به شریعت خداوند

۵۷ خداوندا، تو همه‌چیز من هستی،
قول می‌دهم که شریعت تو را بجا آورم.
۵۸ از دل و جان خواستار رضای تو می‌باشم،
مطابق وعدهٔ خود بر من رحم فرما.
۵۹ به رفتار خود توجّه کردم و قول می‌دهم
که از تعالیم تو پیروی کنم.
۶۰ بی‌درنگ و با شتاب، از اوامر تو اطاعت می‌کنم.
۶۱ شریران برای من دام گستردند،
امّا من شریعت تو را فراموش نمی‌کنم.
۶۲ نیمهٔ شب بیدار می‌شوم،
و تو را به‌خاطر داوری عادلانه‌ات ستایش می‌کنم.
۶۳ من دوست کسانی هستم که به تو احترام می‌گذارند
و شریعت تو را بجا می‌آورند.
۶۴ خداوندا، جهان از محبّت پایدار تو پُر است،
احکام خود را به من بیاموز.

ارزش شریعت خداوند

۶۵ خداوندا، مطابق وعده‌ات
به بندهٔ خود احسان نمودی.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶۶ به من حکمت و دانش بیاموز،
زیرا به اوامر تو اعتماد دارم.
۶۷ پیش از آن که مرا تنبیه نمایی،
من گمراه بودم،
امّا اینک مطیع کلام تو هستم.
۶۸ تو چقدر خوب و مهربان هستی،
اوامر خود را به من بیاموز.
۶۹ مردم متکبّر دربارهٔ من دروغ گفتند،
امّا من با تمام دل اوامر تو را اطاعت می‌کنم.
۷۰ اینها اشخاص بی‌شعور و تن‌پرور می‌باشند،
ولی شریعت تو به من لذّت می‌بخشد.
۷۱ تنبیه من به نفع من بود،
زیرا سبب شد که اوامر تو را یاد بگیرم.
۷۲ شریعت تو برای من
بیشتر از هزاران سکّهٔ طلا و نقره ارزش دارد.

عدالت شریعت خداوند

۷۳ تو مرا ساخته و آفریده‌ای،
پس به من دانش عطا فرما تا شریعت تو را بفهمم.
۷۴ آنانی که از تو می‌ترسند،
از دیدن من خوشحال می‌شوند،
چون من هم به وعدهٔ تو امیدوارم.
۷۵ خداوندا، می‌دانم که قضاوت تو عادلانه است
و مرا نیز از روی انصاف تنبیه نمودی.
۷۶ اکنون مطابق وعده‌ات،
بندهٔ خود را از محبّت پایدارت آرامی ببخش.
۷۷ مرا از رحمت خود برخوردار کن تا زنده بمانم،
زیرا شریعت تو مایهٔ شادمانی من است.
۷۸ اشخاص متکبّر که با دروغهای خود مرا متّهم ساختند،
خجل و شرمنده شوند،
امّا من همیشه به تعالیم و اوامر تو تفکّر خواهم نمود.
۷۹ آنهایی که از تو می‌ترسند نزد من بیایند،
آنان که اوامر تو را می‌دانند.
۸۰ مرا یاری کن تا با دلی پاک احکام تو را بجا آورم
و شرمنده و سرافکنده نشوم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دعا برای رهایی

۸۱ خداوندا، از انتظار اینکه مرا نجات بدهی، خسته شده‌ام،
امید من به وعده‌های تو می‌باشد.
۸۲ چشمانم در انتظار وعده‌های تو تار گشته‌اند
و می‌پرسم: «چه وقت مرا کمک خواهی کرد؟»
۸۳ هرچند مانند مشک شرابِ پوسیده، بی‌فایده شده‌ام،
امّا اوامر تو را فراموش نکرده‌ام.
۸۴ تا کی باید صبر کنم؟
چه وقت آنانی را که مرا عذاب می‌دهند، مجازات
خواهی کرد؟
۸۵ متکبّران و آنانی که با کلام تو مخالفند،
برای من چاه کنده‌اند.
۸۶ تمام اوامر تو قابل اعتماد هستند،
مرا کمک کن زیرا متکبّران بی‌جهت مرا آزار می‌دهند.
۸۷ گرچه نزدیک بود به زندگی من خاتمه بدهند،
امّا من از اوامر تو سرپیچی نکردم.
۸۸ به‌خاطر محبّت پایدارت بر من رحمت فرما
تا شریعت تو را بجا آورم.

ایمان به شریعت خداوند

۸۹ خداوندا، کلام تو تا ابد باقی است؛
آن کلام در آسمانها پایدار است.
۹۰ وفاداری تو در تمام نسلها پایدار است،
تو زمین را آفریده‌ای و استوار خواهد بود.
۹۱ تمام آفرینش به فرمان تو ایستاده است،
زیرا همه در خدمت تو هستند.
۹۲ اگر احکام تو مایهٔ شادی من نمی‌بود،
تا به حال از پریشانی تلف شده بودم.
۹۳ از تعالیم تو هرگز سرپیچی نمی‌نمایم،
زیرا به‌خاطر آنهاست که تو مرا زنده نگاه داشته‌ای.
۹۴ من از آن تو هستم، مرا نجات بده،
زیرا کوشش کرده‌ام تا اوامر تو را بجا آورم.
۹۵ شریران قصد دارند مرا از بین ببرند،
امّا من بر شریعت تو تفکّر خواهم نمود.
۹۶ هر چیز پایانی دارد، امّا کلام تو بی‌انتهاست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دوست داشتن احکام خداوند

۹۷ شریعت تو را چقدر دوست می‌دارم،
تمام روز به آن فکر می‌کنم.
۹۸ احکام تو مرا از دشمنانم حکیمتر می‌سازد،
زیرا که همیشه درنظر من هستند.
۹۹ از معلّمین خود داناتر شده‌ام،
زیرا همیشه به تعالیم تو فکر می‌کنم.
۱۰۰ از افراد پیر و سالخورده داناتر هستم،
زیرا مطیع دستورات تو هستم.
۱۰۱ پای خود را از راه بد باز داشته‌ام،
تا احکام تو را اطاعت کنم.
۱۰۲ از اوامر تو سرپیچی نمی‌کنم،
چون تو آنها را به من آموخته‌ای.
۱۰۳ کلام تو به دهان من چقدر شیرین است،
حتّی از عسل نیز شیرینتر است.
۱۰۴ شریعت تو به من حکمت می‌آموزد،
بنابراین از هر راه بد نفرت دارم.

نور از شریعت خداوند

۱۰۵ کلام تو برای پاهای من چراغ،
و برای راههای من نور است.
۱۰۶ قسم خورده بودم و به آن وفادار هستم
که از اوامر عادلانهٔ تو پیروی کنم.
۱۰۷ خداوندا، سخت پریشانم،
مطابق وعده‌ات مرا زنده بساز.
۱۰۸ خداوندا، شکرگزاری مرا قبول فرما
و احکام و اوامر خود را به من بیاموز.
۱۰۹ جان من همیشه در خطر است،
امّا شریعت تو را فراموش نکرده‌ام.
۱۱۰ شریران برای من دام گسترده‌اند،
امّا من از فرمان تو سرپیچی نمی‌کنم.
۱۱۱ احکام تو برای من گنجی بی‌پایان است،
زیرا آنها شادی دل من هستند.
۱۱۲ تصمیم گرفته‌ام تا روزی که زنده‌ام
از شریعت تو اطاعت نمایم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند پناهگاه و پشتیبان است

۱۱۳ از اشخاص دو رو بیزارم،
امّا شریعت تو را دوست دارم.
۱۱۴ تو پناهگاه و پشتیبان من هستی،
به وعده‌های تو امیدوارم.
۱۱۵ ای بدکاران از من دور شوید،
تا من اوامر خدای خود را بجا آورم.
۱۱۶ خداوندا، مطابق وعده‌ات به من قوّت عطا کن تا زنده بمانم
و نگذار که امیدم به ناامیدی تبدیل شود.
۱۱۷ مرا محافظت کن تا در امنیّت باشم
و اوامر تو را بجا آورم.
۱۱۸ کسانی که اوامر تو را اطاعت نمی‌کنند،
از حضور خود می‌رانی و نقشه‌هایشان را باطل می‌سازی.
۱۱۹ همهٔ مردم شریر را مانند تفاله دور می‌ریزی،
بنابراین من تعالیم تو را دوست دارم.
۱۲۰ از ترس تو به خود می‌لرزم
و از داوری‌هایت وحشت می‌کنم.

اطاعت از شریعت خداوند

۱۲۱ کارهای من درست و پسندیده بوده‌اند،
مرا به دست دشمنانم مسپار.
۱۲۲ مرا مطمئن ساز که کمکم می‌کنی
و نمی‌گذاری که اشخاص متکبّر بر من ظلم کنند.
۱۲۳ چشمانم در انتظار نجات تو تار گشته‌اند،
برای نجاتی که وعده داده‌ای.
۱۲۴ مطابق محبّت پایدار خود با من رفتار نما
و اوامر خود را به من بیاموز.
۱۲۵ من بندهٔ تو هستم، مرا دانایی عطا فرما
تا تعالیم تو را بفهمم.
۱۲۶ زمان آن رسیده است که خداوند اقدام نماید،
زیرا مردم شریعت او را اطاعت نمی‌کنند.
۱۲۷ من اوامر تو را
از طلای ناب بیشتر دوست دارم.
۱۲۸ تمام کارهای خود را مطابق احکام تو انجام خواهم داد
و از هر راه نادرست نفرت دارم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اشتیاق اطاعت از شریعت خداوند

۱۲۹ تعالیم تو بسیار عالی است،
از دل و جان آنها را انجام خواهم داد.
۱۳۰ درک تعالیم تو ذهن آدمی را روشن می‌کند
و ساده دلان را حکیم می‌گرداند.
۱۳۱ با اشتیاق برای فرامین تو
لَه‌لَه می‌زنم.
۱۳۲ همان‌طور که بر دوستدارانت رحمت داری،
بر من نیز رحمت فرما.
۱۳۳ مطابق کلامت مرا از لغزش محافظت فرما
تا مغلوب بدی و شرارت نشوم.
۱۳۴ مرا از شر کسانی‌که در پی آزار من هستند، نجات ده
تا از احکام تو پیروی کنم.
۱۳۵ با نور حضور خود مرا برکت بده
و شریعت خود را به من بیاموز.
۱۳۶ سیل اشک از چشمانم جاری است،
زیرا مردم از شریعت تو پیروی نمی‌کنند.

عدالت احکام خداوند

۱۳۷ خداوندا، تو عادل هستی
و از روی عدل و انصاف داوری می‌کنی.
۱۳۸ قوانین تو،
همه از روی عدل و انصاف است.
۱۳۹ آتش خشم، سراسر وجودم را می‌سوزاند،
زیرا دشمنان من به احکام تو اعتنا نمی‌کنند.
۱۴۰ وعده‌های تو به درستی آزموده شده‌اند
و من آنها را دوست دارم.
۱۴۱ من بنده‌ای ناچیز و نالایق هستم،
امّا از انجام احکام تو سرپیچی نمی‌کنم.
۱۴۲ عدالت تو ابدی
و شریعت تو درست است.
۱۴۳ سختی و مشکلات مرا فراگرفته است،
امّا احکام تو موجب شادی من است.
۱۴۴ تعالیم تو همیشه عادلانه است،
مرا در درک آنها یاری فرما تا زنده بمانم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

دعا برای رهایی

۱۴۵ خداوندا، از صمیم دل به درگاه تو التماس می‌کنم،
دعایم را مستجاب فرما تا اوامر تو را بجا آورم.
۱۴۶ نزد تو دعا می‌کنم، مرا نجات بده
و من شریعت تو را بجا خواهم آورد.
۱۴۷ سحرگاهان به پیشگاه تو دعا می‌کنم
و از تو کمک می‌خواهم و امید من به وعدهٔ تو می‌باشد.
۱۴۸ شب تا سحر بیدار می‌مانم
و به تعالیم تو فکر می‌کنم.
۱۴۹ خداوندا، به‌خاطر محبّت پایدارت دعایم را بشنو،
بر من رحمت فرما و مرا از مرگ نجات بده.
۱۵۰ مردم بدخواه برای حمله به من نزدیک می‌شوند.
آنها کسانی هستند که از شریعت تو پیروی نمی‌کنند.
۱۵۱ امّا تو ای خداوند، با من هستی
و احکام تو همیشه درست است.
۱۵۲ از قدیم، تعالیم تو را آموختم
و دانستم که همهٔ آنها ابدی هستند.

درخواست کمک

۱۵۳ درد و رنج مرا ببین و رهایی‌ام بده،
زیرا از شریعت تو سرپیچی نکرده‌ام.
۱۵۴ از حق من دفاع کن و آزادم نما
و مطابق وعده‌ای که داده‌ای، نجاتم بده.
۱۵۵ مردم شریر نجات نخواهند یافت،
زیرا از شریعت تو اطاعت نمی‌کنند.
۱۵۶ خداوندا، رحمت تو عظیم است،
مطابق عدالت خود مرا رهایی بده.
۱۵۷ من دشمنان و بدخواهان زیادی دارم،
امّا از انجام شریعت تو غفلت نمی‌ورزم.
۱۵۸ وقتی به شریران نگاه می‌کنم از آنها نفرت می‌کنم،
زیرا احکام تو را بجا نمی‌آورند.
۱۵۹ خداوندا، ببین که به تعالیم تو چقدر علاقه دارم،
محبّت پایدار تو تغییر ناپذیر است، پس زندگی مرا
حفظ فرما.
۱۶۰ تمام احکام تو حق و عدالت تو ابدی است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

سرسپردگی به شریعت خداوند

۱۶۱ حکمرانان بدون علّت مرا اذیّت می‌کنند،
امّا ترس کلام تو در دل من است.
۱۶۲ مانند کسی‌که گنج بزرگی را یافته باشد،
از وعده‌های تو شادمانم.
۱۶۳ از دروغ و ریا متنفّرم، ولی شریعت تو را دوست دارم.
۱۶۴ به‌خاطر داوری‌های عادلانه‌ات
هر روز هفت مرتبه تو را ستایش می‌کنم.
۱۶۵ کسانی‌که شریعت تو را دوست می‌دارند،
از امنیّت کامل برخوردارند
و هیچ چیزی نمی‌تواند آنها را گمراه سازد.
۱۶۶ خداوندا، امید من به این است که تو مرا نجات دهی،
من احکام تو را اطاعت می‌کنم.
۱۶۷ از صمیم قلب تعالیم تو را بجا می‌آورم
و آنها را دوست می‌دارم.
۱۶۸ احکام و دستورات تو را اطاعت می‌کنم
زیرا تو از هر کار من آگاه هستی.

درخواست کمک

۱۶۹ خداوندا، ناله و زاری مرا بشنو
و مطابق وعده‌ات به من فهم و دانش عطا فرما.
۱۷۰ دعای من به پیشگاه تو برسد
و مرا طبق وعده‌ات رهایی بده.
۱۷۱ پیوسته تو را ستایش می‌کنم،
زیرا شریعت خود را به من می‌آموزی.
۱۷۲ دربارهٔ شریعت تو سرود می‌خوانم،
زیرا تمام اوامر تو عادلانه است.
۱۷۳ برای کمک من آماده باش،
زیرا که پیرو اوامر تو هستم.
۱۷۴ در آرزوی نجات از جانب تو می‌باشم
و از شریعت تو لذّت می‌برم.
۱۷۵ به من طول عمر عطا فرما تا تو را ستایش کنم
و تعالیم تو مرا یاری دهند.
۱۷۶ مانند گوسفند گمشده‌ای سرگردان شده‌ام،
بیا و بنده‌ات را دریاب، زیرا شریعت تو را فراموش نکرده‌ام.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۲۰

درخواست کمک

۱ در هنگام سختی به حضور خداوند دعا کردم
و او دعایم را مستجاب فرمود.
۲ خداوندا، مرا از شر مردم دروغگو
و از زبان حیله‌گران نجات بده.
۳ ای حیله‌گران، خدا با شما چه خواهد کرد
و شما را چگونه مجازات خواهد نمود؟
۴ با تیرهای جانسوز سربازان و اخگرهای آتشین!
۵ زندگی با شما، مانند زندگی در سرزمین ماشک
و در بین مردم قیدار است!
۶ از زندگی با این مردم
که دشمن صلح هستند، بیزار شده‌ام.
۷ وقتی دربارهٔ صلح حرف می‌زنم،
آنها دربارهٔ جنگ صحبت می‌کنند.

مزمور ۱۲۱

خداوند پشتیبان ماست

۱ با چشمان خود به سوی کوهها نگاه می‌کنم!
از کجا برای من کمک خواهد رسید؟
۲ کمک من از جانب خداوندی است،
که آسمان و زمین را آفرید.
۳ او مرا از لغزش باز می‌دارد.
او پشتیبانی است که همیشه بیدار است.
۴ او حافظ و نگهبان اسرائیل است
و هرگز نمی‌خوابد.
۵ خداوند نگهبان توست،
او در کنار توست و از تو پشتیبانی می‌کند.
۶ آفتاب در روز تو را اذیّت نخواهد کرد
و مهتاب نیز در شب.
۷ خداوند تو را از تمام خطرها نجات خواهد داد
و تو را محافظت خواهد نمود.
۸ خداوند مراقب رفت و آمد توست
و همیشه از تو محافظت خواهد نمود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۲۲

سرود داوود

در ستایش اورشلیم

۱ وقتی به من گفتند: «به خانهٔ خداوند برویم.»
بسیار خوشحال شدم.
۲ اکنون اینجا، در دروازه‌های اورشلیم ایستاده‌ایم.
۳ اورشلیم شهری است
بسیار محکم و به هم پیوسته.
۴ اینجا جایی است که تمام طایفه‌ها می‌آیند،
تمام طایفه‌های اسرائیل،
تا مطابق اوامر خداوند
او را ستایش کنند.
۵ در اینجا پادشاهان اسرائیل برای داوری مردم می‌نشستند.
۶ برای صلح و سلامتی اورشلیم دعا کنید
تا تمام کسانی‌که تو را دوست دارند، سعادتمند گردند.
۷ صلح و سلامتی در درون دیوارهای تو
و امنیّت در قصرهای تو باد!
۸ به‌خاطر خویشاوندان و دوستان خود به اورشلیم می‌گویم:
«سلامتی بر تو باد!»
۹ به‌خاطر خانهٔ خداوند خدای خود،
سعادت تو را ای اورشلیم، خواهانم.

مزمور ۱۲۳

سرود داوود

درخواست رحمت

۱ ای خداوند، چشمان من به سوی توست،
به تو که در آسمان فرمانروایی می‌کنی.
۲ مانند غلام و کنیزی
که از ارباب خود انتظار دارد،
همچنین ما نیز ای خداوند خدای ما،
از تو انتظار رحمت داریم.
۳ خداوندا، بر ما رحم کن، بر ما رحم کن،
به ما بسیار اهانت شده است.
۴ از دست ثروتمندان ظالم و متکبّر، جان ما به لب رسیده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۲۴

سرود داوود

خداوند مددکار قوم خویش است

۱ ای قوم اسرائیل جواب بدهید.
اگر خداوند با ما نمی‌بود، چه می‌شد؟

۲ اگر خداوند پشتیبان ما نمی‌بود،
وقتی دشمنان بر ما حمله کردند،
۳ آنگاه آنها در خشم و غضب خود
ما را می‌بلعیدند.
۴ بعد سیل خروشان ما را با خود می‌برد
و آب از سرِ ما می‌گذشت
۵ و در گردابها غرق می‌شدیم.
۶ خداوند را سپاس باد
که ما را شکار دندانهای آنها نساخت.
۷ مانند پرنده‌ای از دام صیاد جستیم،
دام پاره شد و ما آزاد شدیم.
۸ خداوندی که آسمان و زمین را آفرید
مددکار ماست.

مزمور ۱۲۵

امنیّت قوم خدا

۱ آنهایی که بر خداوند توکّل دارند، مانند کوه صهیون هستند
که هیچ‌گاه نمی‌لرزند و از جای خود تکان
نمی‌خورند.
۲ همان‌طور که کوهها، شهر اورشلیم را احاطه کرده‌اند،
خداوند هم قوم خود را همیشه در پناه خود می‌گیرد.
۳ شریران همیشه در سرزمین نیکوکاران حکومت نخواهند کرد.
وگرنه، نیکوکاران نیز ممکن است دست به شرارت بزنند.
۴ خداوندا، با مردم نیک که احکام تو را بجا می‌آورند،
مهربان باش.
۵ امّا شریران را با کسانی‌که از راه تو پیروی نمی‌کنند،
مجازات کن.
صلح و سلامتی بر اسرائیل باد!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۲۶

دعا برای رهایی

۱ وقتی خداوند ما را دوباره به اورشلیم آورد،
فکر کردیم که خواب می‌بینیم.
۲ چقدر خندیدیم و از خوشی سرود خواندیم.
ملل دیگر دربارهٔ ما می‌گفتند:
«خداوند برای ایشان کارهای عجیبی انجام داده است.»
۳ در واقع خداوند کارهای عجیبی برای ما کرده است
و ما خوشحالیم.
۴ خداوندا، سعادت را به ما بازگردان،
همچنان‌که باران رودخانه‌های خشک را دوباره پُر آب می‌سازد.
۵ آنانی که با اشکها می‌کارند،
با شادمانی درو خواهند نمود!
۶ کسانی‌که با گریه برای بذر افشانی بیرون می‌روند،
محصول خود را با نوای شادمانی باز خواهند آورد!

مزمور ۱۲۷

سرود سلیمان

ستایش نیکویی خداوند

۱ اگر خداوند خانه را بنا نکند،
زحمت بنّایان بی‌فایده است.
هرگاه خداوند از شهر نگهبانی نکند،
مراقبت نگهبانان بیهوده است.
۲ فایده‌ای ندارد که از صبح زود تا شام
برای به دست آوردن خوراک خود، این‌همه زحمت بکشید
زیرا خداوند هنگامی‌که محبوبان او در خواب هستند،
روزیِ آنها را آماده می‌کند.
۳ فرزندان، میراثی از جانب خداوند هستند
و برکتی که خداوند به انسان عطا می‌کند.
۴ شخصی که در جوانی صاحب پسر می‌شود،
فرزندانش مانند تیرهای تیز در دست سرباز هستند.
۵ خوشا به حال کسی‌که در ترکش خود از این تیرها فراوان دارد.
آن شخص در دادگاه، هنگام مقابله با دشمن،
هرگز شکست نخواهد خورد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۲۸

پاداش اطاعت از خداوند

۱ خوشا به حال کسی‌که از خداوند اطاعت می‌کند
و مطابق احکام او زندگی می‌نماید.
۲ دسترنج تو، احتیاجات تو را برآورده می‌سازد
و کامیاب و شادمان خواهی بود.
۳ همسرت مانند درخت مو پُر ثمر در خانه‌ات بوده
و فرزندانت مانند درختان زیتون به دور سفره‌ات خواهند بود.
۴ شخصی که از خداوند اطاعت می‌کند،
این چنین برکت خواهد یافت.
۵ خداوند تو را از صهیون برکت دهد
و اورشلیم را در سراسر عمرت شکوفا و آباد ببینی!
۶ عمرت دراز باد و نوه‌های خود را ببینی!
صلح و آرامش بر اسرائیل باد!

مزمور ۱۲۹

دعا به ضد دشمنان اسرائیل

۱ اسرائیل، بگو که چطور
از زمان جوانی، دشمنانت تو را عذاب دادند.
۲ «از زمانی که جوان بودم،
دشمنانم بر من ظلم کردند،
امّا نتوانستند مرا از پای درآورند.
۳ شانه‌هایم را با شلاق، مانند
زمین شخم زده کردند.
۴ امّا خداوند عادل
مرا از بردگی آزاد کرد.»
۵ کسانی‌که از صهیون نفرت دارند، سرنگون شوند.
۶ مانند علف روییده بر روی بامها
پیش از آن که نمو کنند، پژمرده گردند
۷ و کسی نتواند آنها را بچیند
و یا به صورت بافه ببندد.
۸ هیچ رهگذری نگوید:
«خداوند تو را برکت دهد
یا ما به نام خداوند تو را برکت می‌دهیم!»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۳۰

دعا برای کمک

۱ خداوندا، از شدّت غم و اندوه
به درگاه تو فریاد می‌کنم.
۲ خداوندا، فریاد مرا بشنو
و به دعای من توجّه فرما.
۳ خداوندا، اگر گناهان ما را به یاد آوری،
چه کسی تبرئه خواهد شد؟
۴ امّا تو، خدای بخشنده هستی
و ما باید به تو احترام بگذاریم.
۵ من بی‌صبرانه منتظر کمک از جانب خداوند هستم،
زیرا به وعدهٔ او اعتماد دارم.
۶ من بیشتر از نگهبانانی
که منتظر طلوع صبح هستند،
در انتظار خداوند می‌باشم.
۷ ای اسرائیل، بر خداوند توکّل کن،
زیرا از روی محبّت پایدارش
همیشه مایل است
که شما را نجات بخشد.
۸ او قوم خود، اسرائیل را
از تمام گناهانشان نجات می‌بخشد.

مزمور ۱۳۱

سرود داوود

دعای شخص فروتن

۱ خداوندا، از کبر و غرور دست کشیده‌ام
و خود را بهتر از دیگران نمی‌دانم.
خود را از آن چه بالاتر از فهم و درک من است
دور می‌کنم.
۲ نگرانی را از خود دور کرده‌ام
و مانند کودکی که در آغوش مادر خود آرام است،
در درون خود آرامش دارم.
۳ ای اسرائیل، بر خداوند توکّل داشته باش،
از حال تا به ابد!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۳۲

داوود و معبد بزرگ

۱ خداوندا، داوود و زحمتهایی را که متحمّل شد
فراموش مکن.
۲ به یادآور که قسم خورد
و برای تو ای خدای یعقوب نذر کرد:
۳-۵ «من تا خانه‌ای برای خداوند بنا نکنم،
به خانهٔ خود نخواهم رفت
و استراحت نخواهم کرد و نخواهم خوابید.»
۶ در بیت‌لحم، از وجود صندوق پیمان باخبر شدیم
و در شهر یعاریم آن را یافتیم.
۷ بیایید به خانهٔ خداوند برویم
و در برابر تختش او را پرستش کنیم.
۸ خداوندا، با صندوق پیمان که نشانهٔ قدرت توست
به معبد بزرگ خود بیا
و برای همیشه در آنجا ساکن شو.
۹ کاهنانت لباس عدالت بپوشند
و مؤمنین تو با شادی برایت سرود بخوانند!
۱۰ به‌خاطر بنده‌ات داوود،
روی خود را از پادشاه برگزیده‌ات بر مگردان.
۱۱ تو به داوود وعده دادی
و از وعدهٔ خود بر نمی‌گردی:
«یکی از فرزندان او را پادشاه می‌سازم.
و او بعد از تو سلطنت خواهد کرد
۱۲ اگر فرزندان تو نیز به پیمان
و احکام من وفادار بمانند،
فرزندان آنها نیز تا به ابد بر تخت سلطنت تو خواهند
نشست.»
۱۳ خداوند صهیون را
برای سکونت خود برگزید
۱۴ و فرمود: «در اینجا برای همیشه سکونت خواهم کرد
زیرا چنین اراده نموده‌ام.
۱۵ تمام احتیاجات صهیون را به فراوانی برآورده خواهم ساخت
و بینوایان آن را با غذا سیر خواهم کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶ کاهنانش را لباس رستگاری خواهم پوشانید
و مؤمنیش با شادی سرود خواهند خواند.
۱۷ در اینجا، داوود را به قدرت خواهم رسانید
و چراغی برای برگزیدهٔ خود روشن خواهم کرد.
۱۸ دشمنانش را با لباس خجالت خواهم پوشانید،
امّا سلطنت او کامیاب و شکوفا خواهد شد.»

مزمور ۱۳۳

سرود داوود

اتّحاد مؤمنین

۱ چه زیبا و دلپسند است
که مؤمنین با اتّحاد دور هم جمع شوند.
۲ مانند روغن خُوشبویی است که بر سر هارون ریخته شده
و بر ریش و سپس بر ردایش می‌چکد.
۳ اتّحاد مانند شبنم بر کوه حرمون است که بر کوه
صهیون فرو می‌ریزد.
زیرا خداوند برکت خود را،
یعنی زندگی‌ای را که پایانی ندارد، در آنجا عطا خواهد کرد.

مزمور ۱۳۴

دعوت به پرستش

۱ ای جمیع بندگان خداوند،
و آنهایی که هر شب در معبد بزرگ، او را خدمت می‌کنید،
بیایید او را پرستش کنید.
۲ دستهای خود را به سوی معبد بزرگ او بلند کنید
و او را ستایش نمایید.
۳ خداوند که خالق آسمان و زمین است
شما را از صهیون برکت دهد.

مزمور ۱۳۵

سرود ستایش

۱ خداوند را سپاس باد!

ای بندگان خداوند، او را پرستش کنید، نام او را ستایش کنید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ ای کسانی‌که در خانهٔ خداوند،
در معبد بزرگ خدای ما ایستاده‌اید،
۳ خداوند را شکر کنید، زیرا که نیکوست.
برای او سرود بخوانید، زیرا که او مهربان است.
۴ او یعقوب را انتخاب نمود
و بنی‌اسرائیل را برای خود برگزید.
۵ می‌دانم که خداوند بزرگ
و برتر از همهٔ خدایان است.
۶ هرچه که اراده‌اش باشد، انجام می‌دهد،
چه در آسمان و چه بر زمین،
چه در دریا و چه در اعماق آن.
۷ ابرها را از دورترین نقاط زمین می‌آورد،
رعد و برق و باران را پدید می‌آورد.
و توفان را می‌آورد.
۸ او کسی است که پسران اول خانواده‌های مصر،
و همچنین نخستزادگان حیوانات آنها را کشت.
۹ نشانه‌ها و کارهای شگفت‌آوری در برابر چشمان فرعون
و خادمان او به عمل آورد.
۱۰ اقوام زیاد و پادشاهان مقتدر را نابود کرد.
۱۱-۱۲ سیحون، پادشاه اموریان،
عوج، پادشاه باشان،
و تمام پادشاهان کنعان را از بین برد
و سرزمین آنها را به قوم خود، بنی‌اسرائیل داد.
۱۳ خداوندا، نام تو تا ابد جاودان است
و تمام نسلها تو را به یاد خواهند آورد.
۱۴ زیرا خداوند از قوم خود حمایت می‌کند
و بر بندگان خود رحمت می‌کند.
۱۵ بُتهای اقوام دیگر از طلا و نقره
ساختهٔ دست بشر هستند.
۱۶ آنها دهان دارند، امّا حرف نمی‌زنند.
چشم دارند، ولی نمی‌بینند.
۱۷ گوش دارند، ولی نمی‌شنوند،
حتّی قادر نیستند که نفس بکشند.
۱۸ کسانی‌که آنها را ساخته‌اند و به آنها ایمان دارند،
مانند آنها خواهند شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۹ ای قوم اسرائیل، خداوند را ستایش کنید؛
ای خاندان هارون، خداوند را بپرستید!
۲۰ ای طایفهٔ لاوی، او را بپرستید؛
ای کسانی‌که از او می‌ترسید، خداوند را ستایش کنید!
۲۱ خداوند را در صهیون ستایش کنید و از خانهٔ او در اورشلیم.
خدا را سپاس باد!

مزمور ۱۳۶

سرود شکرگزاری

۱ خدا را شکر کنید، زیرا که نیکوست؛
و محبّت پایدار او ابدی است.
۲ خدای خدایان را شکر کنید؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۳ خداوند جهانیان را شکر کنید؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۴ او را به‌خاطر معجزاتی که انجام می‌دهد شکر کنید؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۵ او را که با حکمت خود آسمانها را آفرید؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۶ او را که زمین را بر روی آبهای عمیق بنا کرد؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۷ او اجسام نورانی را آفرید؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۸ خورشید را سلطان روز ساخت؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۹ ماه و ستارگان را فرمانروای شب گردانید؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۱۰ او نخستزادگان مصریان را کشت؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۱۱ او قوم اسرائیل را از مصر بیرون آورد؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۱۲ با دست قوی و بازوی قدرتمندش؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۱۳ او دریای سرخ را شکافت؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴ و بنی‌اسرائیل را از میانش عبور داد؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۱۵ فرعون و لشکر او را در آب غرق کرد؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۱۶ قوم خود را در بیابان رهبری نمود؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۱۷ پادشاهان مقتدر را از بین برد؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۱۸ پادشاهان معروف را به قتل رسانید؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۱۹ سیحون، پادشاه اموریان را کشت؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۲۰ عوج، پادشاه باشان را از بین برد؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۲۱ او سرزمین آنها را به قوم خود داد؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۲۲ او آنها را به اسرائیل، خادم خود داد؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۲۳ ما را در زمان پریشانی به یاد آورد؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۲۴ ما را از دست دشمنان رهایی بخشید؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۲۵ او همهٔ انسانها را روزی می‌دهد؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.
۲۶ خدای آسمان را شکر کنید؛
زیرا محبّت پایدار او ابدی است.

مزمور ۱۳۷

سوگنامهٔ بنی‌اسرائیل در غربت

۱ در کنار رودخانه‌های بابل نشستیم
و به یاد صهیون گریه کردیم.
۲ آلات موسیقی خود را بر شاخه‌های درختان بید آویختیم.
۳ زیرا کسانی‌که ما را به اسارت برده بودند، از ما خواستند
تا برایشان یکی از سرودهای صهیون را بخوانیم
و آنها را سرگرم کنیم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴ امّا چگونه می‌توانستیم
سرود خداوند را در دیار بیگانه بسراییم؟
۵ ای اورشلیم، اگر تو را فراموش کنم،
دست راستم خشک گردد تا دیگر نتوانم چنگ بنوازم.
۶ اگر تو را ای اورشلیم، به یاد نیاورم
و تو را بر همهٔ شادی‌ها ترجیح ندهم،
زبانم به کامم بچسبد و لال شوم.
۷ خداوندا، به یادآور،
روزی را که اَدومیان اورشلیم را تسخیر کردند
و فریاد می‌زدند:
«آن را با خاک یکسان کنید.»
۸ ای بابل، تو ویران خواهی شد.
خوشا به حال کسی‌که آن چه تو بر سر ما آوردی،
بر سر خودت بیاورد.
۹ خوشا به حال کسی‌که کودکان تو را بگیرد
و آنها را به صخره‌ها بکوبد.

مزمور ۱۳۸

سرود داوود

دعا برای شکرگزاری

۱ خداوندا، از صمیم قلب تو را ستایش می‌کنم،
در حضور خدایان برای تو سرود شکرگزاری می‌خوانم.
۲ سر تعظیم به درگاه مقدّس تو فرود می‌آورم
و نام تو را به‌خاطر محبّت پایدار و
وفاداری تو ستایش می‌کنم.
چون نام تو و فرمایشات تو از هر چیز بالاتر است.
۳ هنگامی‌که دعا کردم، دعایم را مستجاب کردی و با
قدرت خود مرا تقویت نمودی.
۴ خداوندا، همهٔ پادشاهان جهان تو را ستایش خواهند نمود،
زیرا کلام تو را شنیده‌اند.
۵ آنها به‌خاطر آنچه که کرده‌ای
و به جهت شکوه عظمت تو، سرود خواهند خواند.
۶ خداوند، با وجود عظمت و جلالی که دارد،
به فروتنان توجّه دارد،
امّا اشخاص متکبّر را از دور می‌شناسد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷ هنگامی‌که در سختی و مشکلات گرفتارم،
تو مرا از همهٔ آنها می‌رهانی.
تو در مقابل دشمنان خشمگین من می‌ایستی
و با دست توانای خود مرا نجات می‌دهی.
۸ خداوند به وعده‌هایی که به من داده است،
وفا خواهد کرد. خداوندا، محبّت پایدار تو ابدی است.
کارهایی را که شروع کرده‌ای تمام کن.

مزمور ۱۳۹

سرود داوود

دانش و مراقبت کامل خدا

۱ خداوندا، تو مرا آزموده‌ای و می‌شناسی.
۲ از نشستن و برخاستن من آگاهی
و تمام افکار و اندیشه‌های مرا از دور می‌دانی.
۳ تو از رفتار، کردار، کار و استراحت من آگاهی
و تمام روشهای مرا می‌دانی.
۴ حتّی پیش از آن که حرفی بر زبان آورم،
تو ای خداوند، منظور مرا می‌دانی.
۵ حضور تو مرا از هر طرف احاطه نموده
و با قدرت خود، مرا محافظت می‌کنی.
۶ شناخت تو از من خیلی عمیق است؛
این فراتر از فهم من می‌باشد.
۷ از نزد تو کجا بگریزم
و از حضور تو کجا پنهان شوم؟
۸ اگر به آسمان بروم، تو در آنجا هستی.
اگر به دنیای مردگان بروم، تو در آنجا هستی.
۹ اگر بر بالهای سحر بنشینم
و از مشرق به دورترین نقطه در مغرب بروم،
۱۰ تو برای رهبری من در آنجا خواهی بود.
برای کمک به من تو در آنجا خواهی بود.
۱۱ اگر از تاریکی خواهش کنم که مرا بپوشاند
و یا روشناییِ اطراف من به تاریکی تبدیل گردد،
۱۲ حتّی تاریکی هم برای تو تاریک نخواهد بود
و شب برای تو مانند روز روشن است،
زیرا تاریکی و روشنایی برای تو یکی است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳ تو تمام اجزای بدنم را ساختی
و در رحم مادرم همهٔ آنها را به هم پیوند دادی.
۱۴ من تو را می‌ستایم، زیرا مرا به گونه‌ای عجیب ساخته‌ای،
تمام کارهای تو بسیار شگفت‌انگیز است.
من این را با تمام وجود می‌دانم.
۱۵ وقتی استخوانهایم ساخته می‌شدند
و در رحم مادر شکل می‌گرفتم
و در نهان رشد می‌کردم،
تو از وجود من آگاه بودی.
۱۶ پیش از آن که به وجود بیایم
و زندگی را آغاز کنم،
روزهای عمرم را
در دفتر خود ثبت نمودی.
۱۷ خداوندا، افکار تو آن‌قدر عالی و گرانبها هستند،
که من آنها را درک نمی‌کنم.
۱۸ اگر آنها را بشمارم، از ریگهای صحرا زیادترند.
وقتی بیدار می‌شوم باز هم با تو هستم.
۱۹ خدایا، شریران را نابود کن
و جنایتکاران را از من دور نما.
۲۰ آنها نام تو را به بدی یاد می‌کنند
و به ضد تو حرفهای زشت می‌زنند.
۲۱ خداوندا، آیا از کسانی که از تو نفرت دارند، نفرت نداشته‌ام؟
آیا از آنانی که از تو سرپیچی می‌کنند، متنفّر نبوده‌ام؟
۲۲ با تمام وجود از آنها متنفّرم
و آنها را دشمن خود می‌دانم.
۲۳ خدایا، مرا تفتیش کن و از دل من باخبر شو،
مرا بیازما و افکار مرا بخوان.
۲۴ ببین آیا خطایی در من هست،
و مرا به راه جاودانی هدایت نما.

مزمور ۱۴۰

سرود داوود

دعا برای حمایت از شر دشمنان

۱ خداوندا، مرا از دست مردم شریر نجات بده
و از شر ظالم حفظ کن.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲ آنها همیشه به فکر دسیسه هستند
و جنگ و دعوا به راه می‌اندازند.
۳ زبانشان چون نیش مار تیز
و سخنانشان مانند زهر افعی است.
۴ خداوندا، مرا از چنگ اشخاص شریر رهایی بده
و از شر مردم ظالم، که نقشهٔ نابودی مرا می‌کشند،
نجات بده.
۵ مردم متکبّر برای من دام گسترده
و سر راهم تَله گذاشته‌اند تا مرا دستگیر کنند.
۶ به خداوند می‌گویم: «تو خدای من هستی.»
به دعا و زاری من گوش بده.
۷ ای خداوند، خدای من، ای حامی پُرقدرت من،
تو در میدان جنگ از من حمایت کردی.
۸ خداوندا، مگذار که شریران به مراد خود برسند
و نقشه‌های پلید خود را عملی کنند.
۹ مگذار دشمنانم پیروز شوند
بلکه توطئهٔ آنها را بلای جان خودشان گردان.
۱۰ اخگرهای آتش بر سرشان بریزد
و به چاهی بیفتند که هرگز نتوانند بیرون بیایند.
۱۱ کاش آنانی که سخنان ناحق برضد دیگران می‌گویند،
کامران نشوند
و بگذار که شرارت، مردم شریر را نابود کند.
۱۲ خداوندا، می‌دانم که به فریاد مسکینان می‌رسی
و حق مظلومان را از ظالمان می‌گیری.
۱۳ نیکوکاران تو را ستایش خواهند کرد
و در حضور تو زیست خواهند نمود.

مزمور ۱۴۱

سرود داوود

دعای شب

۱ خداوندا، نزد تو التماس می‌کنم، به کمک من بشتاب.
وقتی نزد تو دعا می‌کنم، دعایم را بشنو.
۲ دعای من همچون بُخور به درگاه تو برسد
و دستهایم را که به پیشگاهت برمی‌افرازم، مانند قربانی
شامگاهان قبول فرما.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳ خداوندا، لبها
و دهان مرا نگاهبانی فرما.
۴ دلم را به کارهای بد مایل مگردان،
تا با شریران مرتکب کارهای زشت نشوم
و هرگز در بزمهای آنان شرکت نکنم.
۵ وقتی شخص نیک مرا سرزنش می‌کند برایم افتخار است،
ولی احترام را از مردم شریر نمی‌پذیرم
بلکه به‌خاطر کارهای زشتشان،
پیوسته علیه آنان دعا می‌کنم.
۶-۷ وقتی رهبران آنها از صخره‌ها پرتاب شوند
و استخوانهای آنها تکه‌تکه شده
به هر سو پراکنده گردد،
آنگاه مردم به حقیقت سخنان من پی خواهند برد.
۸ امّا ای خداوند متعال، چشم من به سوی توست.
به درگاه تو پناه می‌آورم،
مرا بی‌پشت و پناه مگذار.
۹ مرا از دامی که برای من گسترده‌اند
و از دسیسهٔ بدکاران محافظت فرما.
۱۰ مردم شریر را به دام خودشان گرفتار کن
و مرا بسلامت برهان!

مزمور ۱۴۲

سرود و دعای داوود وقتی در غار بود

دعا برای کمک

۱ نزد خداوند فریاد می‌زنم
و با التماس از او کمک می‌طلبم.
۲ شکایات خود را به پیشگاه او عرض می‌کنم
و مشکلاتم را برایش بیان می‌نمایم.
۳ وقتی طاقت من تمام شود،
تو می‌دانی که چه باید بکنم.
دشمنان در سر راه من
دام گسترده‌اند.
۴ وقتی به اطرافم نگاه می‌کنم،
کسی را نمی‌بینم که به کمکم بیاید
و کسی به من توجّه نمی‌کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ خداوندا، برای کمک به درگاه تو رو می‌آورم،
زیرا تو یگانه پشتیبان
و همه‌چیز من در این زندگی هستی.
۶ به فریاد من گوش بده،
زیرا که درمانده‌ام.
مرا از دست دشمنان نجات بده،
زیرا آنها از من بسیار قویترند.
۷ مرا از این بُن‌بست و پریشانی آزاد کن تا تو را ستایش کنم.
آنگاه به‌خاطر نیکویی که به من کرده‌ای،
نیکوکاران مرا احاطه خواهند کرد.

مزمور ۱۴۳

سرود داوود

درخواست کمک

۱ خداوندا، چون تو امین و عادل هستی،
دعای مرا بشنو
و به التماس من گوش بده.
۲ بنده‌ات را محاکمه مکن،
زیرا هیچ شخص زنده‌ای در حضور تو بی‌گناه نیست.
۳ دشمن، مرا از پای درآورده
و به زمین زده است.
چنان روزگارم را سیاه کرده است
که گویی سالهاست مرده‌ام.
۴ به‌خاطر این خود را باخته‌ام
و بکلّی مأیوس شده‌ام.
۵ گذشته‌ها را به یاد می‌آورم
و به آنچه که تو برای من انجام داده‌ای
فکر می‌کنم.
۶ دستهای خود را برای دعا به درگاه تو بلند می‌کنم.
مانند زمین خشکی که تشنهٔ آب است، همچنان جان
من تشنهٔ توست.
۷ خداوندا، دعایم را هرچه زودتر مستجاب کن،
زیرا امیدم را از دست داده‌ام.
روی خود را از من مپوشان، مبادا بمیرم
و به دیار خاموشان بروم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸ همه روزه از محبّت پایدار خود برخوردارم کن،
زیرا بر تو توکّل دارم،
به درگاه تو دعا می‌کنم
تا راه زندگی را به من نشان بدهی.
۹ خداوندا، به تو پناه آورده‌ام،
مرا از شر دشمنان برهان.
۱۰ تو خدای من هستی،
مرا تعلیم بده تا ارادهٔ تو را انجام دهم.
روح پاکت مرا به راه راست هدایت فرماید.
۱۱ خداوندا، مطابق وعدهٔ خود زندگیم را حفظ کن
و با لطف خود مرا از مشکلاتم رهایی ده.
۱۲ به‌خاطر محبّت پایداری که به من داری، دشمنانم را نابود کن
و کسانی را که بر من ظلم می‌کنند، از بین ببر،
زیرا که من بندهٔ تو هستم.

مزمور ۱۴۴

سرود داوود

شکرگزاری پادشاه برای پیروزی

۱ خداوند را که پشتیبان من است سپاس باد!
او مرا برای میدان جنگ تعلیم می‌دهد.
۲ او پشت و پناه من است،
او سپر و نجات‌دهندهٔ من است،
به او توکّل دارم
و او مردم را تحت فرمان من خواهد آورد.
۳ خداوندا، انسان چیست که تو به او توجّه داری؟
و بنی‌آدم کیست که او را به‌خاطر آوری؟
۴ او مانند سایه درگذر است
و عمرش بیش از یک نفس نیست.
۵ ای خداوند، آسمان را بگشا و پایین بیا.
کوهها را لمس کن تا از آنها دود برخیزد.
۶ رعد و برق را بفرست و دشمنان خود را پراکنده کن
و با تیرهای خود آنها را تار و مار گردان.
۷ دست خود را از عالم بالا دراز کن
و مرا از عمق آبها،
و از دست این بیگانگان نجات بده.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸ حرفهای آنان دروغ است
و قسم دروغ می‌خورند.
۹ خداوندا، برای تو سرودی تازه می‌خوانم
و با بربط ده تار می‌سرایم.
۱۰ پادشاهان را به پیروزی می‌رسانی
و بنده‌ات، داوود را آزاد می‌سازی.
۱۱ خداوندا، مرا از دست دشمن ظالم برهان
و از چنگ بیگانگان
که سخنانشان سراسر دروغ است، نجات بده.
۱۲ پسران ما در جوانی،
همچون نهالان، برومند و قد بلند گردند،
دختران ما،
چون ستونهای تراشیدهٔ کاخ پادشاهان باشند،
۱۳ انبارهای ما،
پُر از محصولات گوناگون، و گوسفندان ما در صحرا
هزاران برّه بزایند.
۱۴ گاوهای ما، بدون از دست دادن گوساله‌ای،
بارور و کثیر شوند.
در کوچه‌های ما صدای هیچ غم و ناله‌ای نباشد.
۱۵ خوشا به حال ملّتی که از این برکات بهره‌مند گردند
و خوشا به حال قومی که خداوند، خدای ایشان است.

مزمور ۱۴۵

سرود داوود

سرود ستایش

۱ ای خدای من و ای پادشاه من،
نام تو را ستایش می‌کنم و تا ابد شکرگزار تو هستم.
۲ هر روز تو را شکر می‌کنم
و تا به ابد نام تو را ستایش می‌کنم.
۳ خداوند، بزرگ و شایستهٔ ستایش است،
درکِ عظمت او خارج از فهم و دانش ماست.
۴ کارهای عجیب تو را مردم نسل به نسل ستایش خواهند کرد
و قدرت تو را بیان خواهند نمود.
۵ آنها دربارهٔ شکوه و عظمت تو گفت‌وگو خواهند نمود
و من در مورد کارهای عجیب تو تفکّر خواهم کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶ مردم از کارهای شگفت‌انگیز تو سخن خواهند گفت
و من عظمت تو را بیان خواهم کرد.
۷ آنها نیکویی تو را بیان خواهند کرد
و برای رحمت تو خواهند سرایید.
۸ خداوند مهربان و رحیم است. دیر غضب می‌کند
و پُر از محبّت پایدار است.
۹ او با همه مهربان است
و تمام مخلوقات خود را دوست می‌دارد.
۱۰ خداوندا، همهٔ مخلوقات تو، تو را ستایش می‌کنند
و همهٔ مؤمنین تو، تو را شکر می‌کنند.
۱۱ آنها از جلال و شکوه سلطنت تو حرف می‌زنند
و قدرت تو را بیان می‌کنند.
۱۲ پس همهٔ مردم، شکوه و جلال پادشاهی تو
و تمام کارهای عجیب تو را خواهند دانست.
۱۳ سلطنت تو جاودان
و فرمانروایی تو پایدار و ابدی است.
خدوند به وعده‌های خود امین است؛
او در تمام کارهایش رحیم می‌باشد.
۱۴ خداوند کسانی را که در سختی و مشکلات هستند،
کمک می‌کند
و افتادگان را برمی‌خیزاند.
۱۵ چشم امید همه به توست،
زیرا تو، روزیِ آنها را برحسب احتیاجشان عطا می‌کنی.
۱۶ به اندازهٔ کافی به آنها می‌دهی
و حاجتشان را برآورده می‌سازی.
۱۷ خداوند در تمام کارهایش
عادل و مهربان است.
۱۸ خداوند نزدیک کسانی است
که با صداقت و راستی طالب او هستند.
۱۹ آرزوی کسانی را که از او می‌ترسند
برآورده می‌سازد.
۲۰ از آنهایی که او را دوست می‌دارند حمایت می‌کند، امّا
شریران را از بین می‌برد.
۲۱ من پیوسته خدا را ستایش می‌کنم.
تمام مخلوقات همیشه او را ستایش نمایند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۴۶

در ستایش خدای نجات‌دهنده

۱ خداوند را سپاس باد!

ای جان من، خداوند را ستایش کن!
۲ تا زمانی که زنده هستم،
خداوند را ستایش خواهم نمود،
تا وقتی جان در بدن دارم
برای خدای خود سرود خواهم خواند.
۳ به رهبران انسانی توکّل نکنید،
هیچ انسانی نمی‌تواند نجات بدهد.
۴ وقتی بمیرند، به خاک برمی‌گردند
و در همان روز تمام نقشه‌هایی که کشیده بودند
از بین می‌رود.
۵ خوشا به حال کسی‌که خدای یعقوب مددکار اوست
و بر خداوند،
خدای خود توکّل می‌کند،
۶ که آسمان و زمین و دریاها
و هرآنچه در آنهاست آفرید،
خدایی که پیوسته به وعده‌های خود وفادار است.
۷ او به فریاد مظلومان می‌رسد
و گرسنگان را سیر می‌کند
و اسیران را آزاد می‌سازد.
۸ خداوند کورها را بینا می‌سازد،
افتادگان را برمی‌خیزاند،
مردم نیکوکار را دوست می‌دارد.
۹ خداوند غریبان را محافظت می‌کند،
و از بیوه زنان و یتیمان مراقبت می‌نماید.
امّا شریران را هلاک می‌سازد.
۱۰ سلطنت خداوند جاودان است،
و خدای تو ای صهیون،
تا ابد فرمانروایی می‌کند.

خداوند را سپاس باد!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۴۷

ستایش خدای متعال

۱ خداوند را سپاس باد!
چه نیکوست که خداوند را با سراییدن سرود ستایش کنیم،
ستایش خداوند بسیار مناسب و لذّت بخش است.
۲ خداوند اورشلیم را دوباره آباد می‌کند
و پراکندگان اسرائیل را جمع می‌سازد.
۳ او دل‌شکستگان را تسلّی می‌دهد
و بر زخمهای ایشان مرهم می‌گذارد.
۴ او تعداد ستارگان را می‌داند
و هر کدام از آنها را به نام می‌شناسد.
۵ خداوند ما بزرگ و قدرتش عظیم است،
دانش و حکمت او بی‌کران است.
۶ خداوند، مسکینان را برمی‌افرازد،
و شریران را سرنگون می‌کند.
۷ برای خداوند سرود شکرگزاری بخوانید
و با نوای بربط برای خدای ما بسرایید.
۸ او آسمانها را با ابر می‌پوشاند
و برای زمین باران فراهم می‌سازد
و سبزه‌ها را بر تپّه‌ها می‌رویاند.
۹ به حیوانات خوراک می‌دهد
و جوجه کلاغها را غذا می‌دهد.
۱۰ به قدرت اسبها علاقه‌ای ندارد
و نیروی انسانها او را خشنود نمی‌سازد،
۱۱ بلکه رضامندی او از کسانی است که او را گرامی می‌دارند
و به محبّت پایدار او توکّل می‌کنند.
۱۲ خداوند را ستایش کن، ای اورشلیم!
خدای خود را ستایش کن، ای صهیون!
۱۳ او دروازه‌هایت را بر روی دشمن محکم می‌بندد
و ساکنان تو را برکت می‌دهد.
۱۴ او صلح را به مرزهای تو می‌آورد
و انبارهایت را از غلّه پُر می‌سازد.
۱۵ او به زمین فرمان می‌دهد
و فرمایشات او فوراً انجام می‌شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶ زمین را با لحاف برف می‌پوشاند
و شبنم را مانند گرد می‌پاشد.
۱۷ تگرگ را همچون سنگریزه می‌فرستد
و کسی تاب تحمّل سرمای آن را ندارد.
۱۸ به فرمان او یخها آب می‌شوند، باد می‌وزد
و آب جاری می‌گردد.
۱۹ کلام خود را به یعقوب بیان می‌کند
و احکام و دستورات خود را به بنی‌اسرائیل می‌دهد.
۲۰ با هیچ قوم دیگری چنین رفتار نمی‌کند،
زیرا آنها احکام او را نمی‌دانند.
خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۴۸

دعوت طبیعت به ستایش خدا

۱ خداوند را سپاس باد!
خداوند را از آسمانها
و از عرش اعلی ستایش کنید.
۲ ای فرشتگان او
و ای لشکرهای آسمانی او را ستایش کنید.
۳ ای آفتاب و ای مهتاب،
و ای ستارگان درخشان، او را ستایش کنید.
۴ ای آسمانها و ای آبهای بالای آسمان،
او را ستایش کنید.
۵ همهٔ اینها خداوند را ستایش کنند،
زیرا که به فرمان او آفریده شدند.
۶ او همهٔ آنها را تا به ابد استوار ساخت
و هرگز تغییر نخواهند کرد.
۷ ای نهنگها و ای تمام اعماق اقیانوسها،
او را ستایش کنید.
۸ ای آتش و تگرگ و برف و مه و توفان که مطیع فرمان
او هستید،
او را ستایش کنید.
۹ ای کوهها و تپّه‌ها
و درختان میوه‌دار و ای سروهای بلند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰ ای حیوانات وحشی و اهلی،
ای خزندگان و پرندگان، او را ستایش کنید.
۱۱ ای پادشاهان، ای مردم،
شاهزادگان و فرمانروایان،
۱۲ ای جوانان و ای دوشیزگان،
پیر مردان و کودکان، خداوند را ستایش کنید.
۱۳ همه با هم نام خداوند را ستایش کنید،
زیرا فقط نام او متعال،
و شکوه و جلال او بالاتر از زمین و آسمان است.
۱۴ او قوم خود یعنی بنی‌اسرائیل را
قوّت و توانایی بخشید،
او مایهٔ افتخار مقدّسان می‌باشد.
خداوند را سپاس باد!

مزمور ۱۴۹

سرود ستایش

۱ خداوند را سپاس باد!
برای خداوند سرودی تازه بسرایید
و در برابر جماعت ایمانداران نام او را بستایید.
۲ ای بنی‌اسرائیل، به‌خاطر آفریدگار خود شاد باشید.
ای ساکنان صهیون، به‌خاطر پادشاه خود شادمان باشید.
۳ با رقص نام او را ستایش کنید
و با نوای عود و بربط او را بپرستید.
۴ زیرا خداوند از قوم خود خشنود است
و فروتنان را پیروز و سرفراز می‌سازد.
۵ مؤمنینش به جلال او فخر کنند
و در بسترهای خود برای او سرود شادمانی بسرایند.
۶-۷ خدا را با صدای بلند ستایش کنند
و شمشیرهای دو دَم را در دست بگیرند،
تا اقوام و مردم خدانشناس را مجازات کنند.
۸ پادشاهانشان را با زنجیر
و فرمانروایان آنها را با پای بندهای آهنین ببندند
۹ و طبق فرمان خداوند آنها را مجازات کنند.
این افتخاری است برای همهٔ مؤمنین او.
خداوند را سپاس باد!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مزمور ۱۵۰

خداوند را سپاس باد

۱ خداوند را سپاس باد!
خدا را در معبد بزرگ او بپرستید،
و او را در آسمانها ستایش کنید.
۲ او را به سبب کارهای عجیبش
و به‌خاطر عظمت بی‌کرانش بپرستید.
۳ او را با شیپور ستایش کنید
او را با عود و بربط ستایش کنید.
۴ او را با دف و رقص ستایش کنید.
او را با چنگ و نی ستایش کنید
۵ او را با سنج ستایش کنید.
او را با سنجهای پُر صدا ستایش کنید
۶ هر که جان در بدن دارد خداوند را ستایش کند.
خداوند را سپاس باد!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب امثال سلیمان

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

tarikhema.org

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۱				

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب امثال سلیمان

معرّفی کتاب

کتاب امثال سلیمان، مجموعه‌ای است از سخنان و ضرب‌المثلهای اخلاقی و تعالیم مذهبی. قسمت بزرگی از آن حاوی مطالبی است که به طور روزمرّه همه با آن سرو کار دارند. شروع آن این‌طور است: شرط داشتن عمل و دانش، اطاعت و احترام نسبت به خداوند است. و در ادامه نه تنها به تعالیم مذهبی، بلکه به بیان مسائل تربیتی و اخلاقی نیز می‌پردازد. اغلب سخنان آن که کوتاه و نغز می‌باشد، از فرهنگ بنی‌اسرائیل سرچشمه گرفته است. مطالب آن دربارهٔ روابط خانوادگی، داد و ستدها، روابط اجتماعی و مطالبی درخصوص پرهیزکاری و خودداری می‌باشد و انسانها را به دوستی، صبر، بردباری و توجّه به مستمندان تشویق می‌نماید.

تقسیم‌بندی کتاب

در ستایش حکمت ۱:۱-۱۸:۹
امثال سلیمان ۱:۱۰-۲۷:۲۹
سخنان آکور ۱:۳۰-۳۳
سخنان گوناگون ۱:۳۱-۳۱

ارزش امثال

۱ امثال سلیمان، پسر داوود، پادشاه اسرائیل. **۲**این مثلها به شما کمک می‌کنند تا حکمت و نصیحت مفید را تشخیص داده و سخنان پر معنی را بفهمید. **۳**آنها می‌توانند به شما یاد دهند که چگونه عاقلانه و با عدالت و انصاف زندگی کنید. **۴**آنها می‌توانند به اشخاص بی‌تجربه، ذکاوت ببخشند و به جوانان، کاردانی. **۵-۶**این مثلها حتّی می‌توانند حکمت دانایان را افزون نموده و تحصیل‌کردگان را راهنمایی نمایند تا بتوانند اسرار پیچیدهٔ مثلها و معماهای دانایان را درک نمایند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نصیحت به جوانان

۷ترس از خداوند، ابتدای حکمت است. امّا مردم احمق
توجهی به آن نمی‌نمایند و علم را رد می‌کنند.
۸ای فرزند من، نصیحت پدر خود را بشنو و تعالیم مادرت را
فراموش مکن. ۹تعالیم و نصایح آنها مانند تاج عزّت و جلال بر
سرت و گردنبند زیبایی و شکوه بر گردنت خواهند بود.
۱۰ای فرزند من، وقتی گناهکاران کوشش می‌کنند تو را فریب
دهند، تسلیم نشو. ۱۱اگر بگویند: «بیا با هم متّحد شویم تا یک
نفر را بکشیم و کمین کنیم تا خون بی‌گناهان را بریزیم، ۱۲بیا
تا مثل قبر آنها را زنده‌زنده ببلعیم و مانند مرگ بر سر آنها نازل
شویم، ۱۳هرگونه اموال گرانبها به دست می‌آوریم و خانه‌های
خود را از اموال دزدی پر می‌کنیم. ۱۴بیا جزو دستهٔ ما باش تا
هرچه بدزدیم با هم قسمت کنیم.»
۱۵ای فرزند من، با آنها همراه مشو و از ایشان دوری کن.
۱۶چون پاهای ایشان به سوی شرارت می‌دود و برای ریختن
خون می‌شتابند. ۱۷گذاشتن دام در مقابل چشمان پرنده کار
بیهوده‌ای است. ۱۸امّا این قبیل افراد، برای خود دام می‌گسترانند،
دامی که در آن هلاک خواهند شد. ۱۹دزدی، عاقبت باعث
هلاکت دزد می‌شود. عاقبت کسانی‌که با قتل و غارت زندگی
می‌کنند، مرگ و نابودی است.

ندای حکمت

۲۰حکمت در کوچه‌ها و در خیابانها با صدای بلند، همه
را صدا می‌زند. ۲۱در دروازهٔ شهرها و هر جایی که مردم دور
هم جمع می‌شوند فریاد می‌کند: ۲۲«ای مردم احمق تا کی
می‌خواهید احمق باشید؟ تا کی می‌خواهید از مسخره کردن
دانایی لذّت ببرید؟ آیا شما هرگز خواهید آموخت؟ ۲۳وقتی شما
را صدا می‌زنم، گوش دهید. پندهای خوبی می‌دهم و آنچه
می‌دانم به شما می‌آموزم. ۲۴چندین بار شما را صدا کردم ولی
نیامدید. دستهای خود را به طرف شما دراز کردم، اعتنا نکردید.
۲۵نصایح مرا قبول نکردید و نخواستید که شما را اصلاح کنم.
۲۶پس وقتی گرفتار شوید، به شما می‌خندم و هنگامی‌که دچار
ترس و وحشت شوید، شما را مسخره می‌کنم. ۲۷وقتی ترس
مثل توفان به شما حمله کند و مصیبت مانند گردباد دور شما
را بگیرد، وقتی‌که به تنگدستی و پریشانی دچار شوید. ۲۸آنگاه
مرا صدا خواهید کرد، ولی جواب نخواهم داد. همه‌جا به دنبال

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

من خواهید گشت ولی مرا پیدا نخواهید کرد. **۲۹**زیرا شما هرگز به حکمت توجّه نکردید و از خداوند اطاعت ننمودید. **۳۰**هرگز با من مشورت نکردید و به نصیحتهای من توجّه ننمودید. **۳۱**بنابراین، آنچه کاشته‌اید درو خواهید کرد و کارهای شما، شما را گرفتار می‌سازد. **۳۲**مردم نادان که حکمت را قبول نمی‌کنند، نابود می‌شوند و بی‌توجّهی ایشان، آنها را هلاک خواهد کرد. **۳۳**امّا کسانی‌که به من گوش دهند در آرامش زندگی خواهند کرد و از هیچ چیزی نخواهند ترسید.»

پاداش حکمت

۲ ای پسر من، هرچه به تو تعلیم می‌دهم یاد بگیر و آنچه به تو دستور می‌دهم، فراموش مکن. **۲**به سخنان حکیمانه گوش بده و کوشش کن تا آنها را یاد بگیری. **۳**بینش را طلب نما و دانایی را جستجو کن. **۴**همان‌طور که برای به دست آوردن پول و پیدا کردن گنج زحمت می‌کشی، برای تحصیل حکمت تلاش نما. **۵**اگر چنین کنی، معنی ترس از خداوند را می‌فهمی و در شناختن خدا موفّق می‌شوی. **۶**خداوند بخشندهٔ حکمت است و عقل و دانایی از جانب اوست. **۷**او نیکوکاران را پیروزی می‌بخشد و از آنها پشتیبانی می‌کند. **۸**او کسانی را که با دیگران با عدل و انصاف رفتار می‌کنند، محافظت نموده و از کسانی‌که خود را وقف او نموده‌اند، حمایت می‌کند.

۹اگر به من گوش بدهی، راستی و عدالت و انصاف را خواهی شناخت و راه زندگی را پیدا خواهی کرد. **۱۰**شخص حکیمی می‌شوی و از عقل خود شادمان می‌گردی. **۱۱**عقل و دانایی تو، از تو محافظت خواهد کرد **۱۲**و تو را از دست شریر و آنهایی که می‌خواهند با سخنان خود تو را فریب بدهند، نجات خواهد داد؛ **۱۳**یعنی کسانی‌که راه راست را ترک می‌کنند تا در ظلمت گناه زندگی نمایند. **۱۴**از کارهای زشت خود خوشحالند و از دروغهای شرارت‌آمیز خود لذّت می‌برند. **۱۵**این افراد ناپایدارند و راه کج را در پیش گرفته‌اند.

۱۶حکمت، تو را از زنا و سخنان فریبندهٔ زنان بدکاره محافظت می‌کند. **۱۷**زنانی که به شوهران خود خیانت کرده و پیمان مقدّس خود را فراموش نموده‌اند. **۱۸**اگر به خانهٔ آنها داخل شوی، به جادهٔ مرگ قدم گذاشته‌ای. رفتن به آنجا، وارد شدن به دنیای مردگان است. **۱۹**کسانی‌که نزد چنین زنانی می‌روند، هیچ‌وقت باز نمی‌گردند و هرگز به راه حیات بازگشت نمی‌کنند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۰بنابراین، باید از مردم نیکــوکار پیروی کنی و زندگی مردم
عادل را انتخاب نمایی. ۲۱مــردم نیک و کامل، در این زمین
باقی خواهند ماند. ۲۲امّا مردمان شــریر نابود خواهند گردید.
ریشهٔ خیانت‌کاران از زمین کنده خواهد شد.

نصیحت به جوانان

۳ ای فرزند من، هرچه به تو یاد می‌دهم فراموش مکن
و آنچه را به تو می‌گویم به‌خاطر بسپار. ۲تعالیم من،
کامیابی و عمر دراز به تو می‌بخشد. ۳هرگز صداقت و وفاداری
را از خود دور مکن، آنها را به گردنت ببند و بر قلبت بنویس.
۴اگر چنین کنی، خدا و مردم از تو راضی خواهند شد.
۵با دل و جان بر خداوند توکّل کن. بر عقل خود تکیه مکن.
۶در تمام کارهایت خداوند را به‌خاطر داشته باش. او راه راست
را به تو نشان خواهد داد. ۷خیال نکن که خیلی عاقل هستی.
از خدا بترس و از بدی دوری کــن. ۸اگر چنین کنی، مانند
داروی شفا بخش، به تو سلامتی و قوّت می‌بخشد. ۹خداوند
را احترام نما و از دارایی خــود و از نوبر محصول زمین خود
قســمتی را به او تقدیم کن. ۱۰اگر چنین کنی انبارهایت پر از
نعمت و خمره‌هایت پر از شیرهٔ انگور خواهد شد.
۱۱ای فرزند من وقتی خداوند تو را تنبیه می‌کند، خوب توجّه
کن و وقتی تو را سرزنش می‌کند، دلگیر نشو. ۱۲چون خداوند
کسانی را که دوست دارد، تربیت می‌نماید؛ مانند والدینی که
فرزند عزیز خود را تربیت می‌کنند. ۱۳خوشا به حال کسی‌که
حکمت و دانایی پیدا می‌کند. ۱۴زیرا ارزش آن از طلا و نقره
بیشتر است. ۱۵حکمت از جواهرات گرانبهاتر و از هرچه آرزو
کنی باارزشتر است. ۱۶حکمت به تو عمر دراز و ثروت و احترام
می‌بخشد. ۱۷حکمت در زندگی تو را کامیاب کرده و به راه
امنیّت و شادمانی هدایت می‌کند. ۱۸کسانی‌که حکیم می‌شوند،
شادمان خواهند بود. جان و حیات را خدا می‌بخشد.

۱۹ خداوند زمین را از روی حکمت خود آفرید،
و آسمانها را با دانایی خود بنیان نهاد.
۲۰ عقل او رودخانه‌ها را روان نمود،
و باران را از ابرها بر زمین بارانید.

۲۱ای فرزند من، دانایی و فهــم خود را حفظ کن و نگذار
از تو دور شوند. ۲۲اینها به تو زندگی می‌بخشند و آن را پر از
خوشی می‌کنند. ۲۳آنگاه به سلامتی، راه خود را طی می‌کنی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و شکست نمی‌خوری. **۲۴**بدون ترس می‌خوابی و تمام شب به راحتی استراحت می‌کنی. **۲۵**از بلاهای ناگهانی -مثل آنچه که توفان بر سر شریران می‌آورد- نخواهی ترسید. **۲۶**خداوند از تو محافظت می‌کند و نمی‌گذارد که در دام گرفتار شوی.

۲۷هرگاه که از دستت برمی‌آید، از احسان کردن به محتاجان کوتاهی مکن. **۲۸**اگر می‌توانی اکنون به همسایه‌ات کمک کنی، به او نگو برو و فردا بیا. **۲۹**در مورد همسایه‌ات که نزدیک تو زندگی می‌کند و به تو اعتماد دارد، قصد بدی مکن. **۳۰**با کسی‌که به تو بدی نکرده است، بی‌سبب جدل مکن. **۳۱**به مردمان زورگو حسادت نورز و از آنها تقلید مکن. **۳۲**چون خداوند از مردم ظالم متنفّر است، امّا درستکاران از اسرار الهی آگاهند. **۳۳**لعنت خداوند بر خانهٔ شریران است امّا خانهٔ عادلان را برکت می‌دهد. **۳۴**خداوند به مردم از خود راضی توجّهی ندارد امّا فروتنان را سرافراز می‌نماید. **۳۵**خردمندان عزّت و جلال به دست می‌آورند، امّا نادانان رسوایی خود را بیشتر خواهند کرد.

فواید حکمت

۴ ای فرزندان من، به آنچه من، پدرتان به شما تعلیم می‌دهم گوش کنید. توجّه کنید تا معرفت پیدا کنید. **۲**زیرا چیزهای خوبی به شما یاد می‌دهم، پس آنها را فراموش نکنید. **۳**وقتی در خانهٔ والدین خود پسر بچّه کوچکی بودم و تنها فرزند مادرم، **۴**پدرم مرا تعلیم داده می‌گفت: «سخنان مرا با دل و جان بشنو و دستورات مرا انجام بده تا رستگار شوی. **۵**به دنبال کسب حکمت برو و عقل و بینش پیدا کن. آنچه را می‌گویم فراموش مکن و از آنها سرپیچی منما. **۶**خردمندی را ترک مکن تا تو را محافظت نماید. آن را دوست بدار تا از تو مواظبت کند. **۷**تحصیل حکمت از هر کاری ارزنده‌تر است، پس علاوه بر همهٔ چیزهایی که به دست می‌آوری، بینش را هم بیاموز. **۸**حکمت را دوست بدار تا تو را بزرگ و محترم سازد. آن را با اشتیاق طلب نما تا به تو عزّت و شکوه ببخشد. **۹**حکمت برای تو تاج افتخار خواهد بود.»

۱۰ای فرزند من، به آنچه می‌گویم خوب گوش کن و آن را جدّی بگیر تا عمری طولانی داشته باشی. **۱۱**حکمت را به تو آموختم و راه راست را به تو نشان دادم. **۱۲**پس، در سفر زندگی خسته نخواهی شد و اگر بدوی، به زمین نخواهی خورد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳آنچه را که یاد گرفته‌ای، پیوسته به‌خاطر داشته باش. آنها را
فراموش مکن، چون آنها زندگی تو را می‌سازند. **۱۴**از مردم شریر
پیروی مکن و از راه مردمان ظالم دوری کن. **۱۵**کارهای آنها را
انجام نده، از آنها دوری نما و راه خود را ادامه بده. **۱۶**آنها تا
کار خلافی نکرده باشند نمی‌خوابند و تا به کسی صدمه نزده
باشند، آرام نمی‌گیرند. **۱۷**چون ظلم و شرارت برای آنها مثل
نان و آبی است که می‌خورند و می‌نوشند.
۱۸راه مردم نیکوکار مانند سپیده‌دَم است که هر لحظه
روشنایی آن بیشتر می‌شود تا روز برسد. **۱۹**امّا راه مردم شریر
مثل شب، تاریک است. آنها به زمین می‌خورند امّا علّت آن
را نمی‌دانند.
۲۰ای فرزند من، به سخنان من گوش بده و به آنچه می‌گویم
توجّه داشته باش. **۲۱**آنها را در قلب خود حفظ کن و هرگز از
یاد مبر. **۲۲**کسی‌که آنها را بفهمد دارای سلامتی و زندگی بهتری
خواهد شد. **۲۳**توجّه داشته باش که چطور فکر می‌کنی، زیرا
افکار تو سرچشمهٔ زندگی توست. **۲۴**سخنان دروغ و بیهوده
را از دهان خود دور کن **۲۵**با جرأت و اطمینان به جلو نگاه
کن و سرافکنده مباش. **۲۶**برای هر کاری که می‌کنی، خوب
نقشه بکش تا کارهایت به خوبی انجام شود. **۲۷**حتّی یک قدم
از راه راست منحرف مشو و از بدی دوری نما.

از زناکاری دوری کنید

۵ ای فرزند من، به حکمت من توجّه داشته باش و پند
و نصیحت مرا گوش کن. **۲**آنگاه خواهی دانست که
چگونه درست رفتار کنی و سخنان تو نشان خواهند داد که
عاقل و دانا هستی. **۳**لبهای زن زناکار شاید از عسل شیرین‌تر
و بوسه‌هایش از روغن زیتون ملایمتر باشد. **۴**امّا در پایان کار
غیراز تلخی و درد و رنج چیزی برایت باقی نمی‌گذارد. **۵**چنین
زنی، انسان را به طرف مرگ می‌کشاند و به انتهای دنیای
مردگان می‌اندازد. **۶**هرگز در راه راست قدم نمی‌گذارد، بلکه
آواره و سرگردان است و خودش این را نمی‌داند.
۷پس ای پسران من، به من گوش کنید و آنچه را که می‌گویم
هرگز فراموش نکنید. **۸**از این قبیل زنان دوری کنید و حتّی
نزدیک خانهٔ آنها هم نروید. **۹**مبادا عزّت و احترام خود را از
دست داده و در جوانی به دست ظالمان هلاک شوید. **۱۰**مبادا
اموال شما نصیب بیگانگان شده و نتیجهٔ یک عمر زحمتتان به

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هدر رود، **۱۱**گوشت و استخوانهایتان فاسد شوند و در آخر عمر
برای خودتان ماتم بگیرید، **۱۲**و به خود بگویید که چرا به پند
و نصیحت دیگران گوش ندادم و نخواستم عبرت بگیرم، **۱۳**به
سخنان معلّمان خود گوش ندادم و به آنها توجّه نکردم. **۱۴**ناگهان
متوجّه شدم که در پیش چشمان مردم رسوا شده‌ام.
۱۵به زن خود وفادار باش و فقط او را دوست بدار. **۱۶**تا
به تو وفادار بماند و به دنبال مردهای دیگر نرود. **۱۷**او فقط
مال توست و نباید با مردهای دیگر رابطه داشته باشد.
۱۸بنابراین، از زن خود که در جوانی با او ازدواج کرده‌ای،
لذّت ببر. **۱۹**بگذار او مانند آهوی زیبا و خوش اندام، تو را
با عشق و خوشی در آغوش بکشد. **۲۰**ای پسرم، چرا باید
عشق خود را به زن دیگری ابراز کنی و چشمانت دنبال
زنان شوهردار باشد؟ **۲۱**هر جا بروی و هر کاری که انجام
دهی، خداوند می‌بیند. **۲۲**گناهان شخص شریر مانند دامی
است که خودش در آن گرفتار می‌شود. **۲۳**چون نمی‌تواند
جلوی خود را بگیرد، هلاک می‌گردد و نادانی او، او را
به گور می‌فرستد.

هشدار بیشتر

۶ ای فرزندم، آیا ضامن همسایه‌ات شده‌ای و به‌خاطر
شخص غریبه‌ای قول داده‌ای؟ **۲**آیا با دست خود، خودت
را به دام انداخته‌ای و به‌خاطر قولی که داده‌ای گرفتار شده‌ای؟
۳ای فرزندم، در این صورت اسیر شده‌ای. پس هرچه می‌گویم
انجام بده تا خود را آزاد کنی. فوراً نزد او برو خواهش کن و
ضمانت خود را پس بگیر. **۴**تا این کار را نکرده‌ای نخواب و
حتّی لحظه‌ای آرام ننشین. **۵**خودت را مثل آهو از کمند و مثل
گنجشک از دام صیاد آزاد کن.
۶مردم تنبل باید از زندگی مورچه‌ها عبرت بگیرند. **۷**آنها نه
رهبر دارند و نه فرمانده، **۸**امّا آذوقهٔ زمستان خود را هنگام تابستان
ذخیره می‌کنند. **۹**شخص تنبل تا چه هنگام می‌خوابد و چه
وقت بیدار خواهد شد؟ **۱۰**او می‌گوید: «اندکی بیشتر می‌خوابم
و کمی استراحت می‌کنم!» **۱۱**امّا وقتی‌که خواب است، فقر و
هلاکت مانند راهزن بر او حمله می‌کنند.
۱۲مردمان پست و بی‌ارزش همیشه و همه‌جا دروغ می‌گویند.
۱۳چشمک می‌زنند و حرکاتی می‌کنند که تو را فریب بدهند.
۱۴همیشه فکرشان پر از نقشه‌های پلید و زشت است تا دردسر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ایجاد کنند. **۱۵**به همین دلیل، بلا و مصیبت ناگهانی بر آنها
حمله می‌کند و آنها را طوری شکست می‌دهد که دیگر چاره‌ای
نداشته باشند. **۱۶–۱۹**شش، بلکه هفت چیز است که خداوند
از آنها نفرت دارد و نمی‌تواند تحمّل کند:
نگاه متکبّرانه،
زبان دروغگو،
دستی که خون بی‌گناهی را بریزد،
فکری که نقشه‌های پلید بکشد،
پایی که برای انجام کارهای زشت عجله کند،
شاهدی که شهادت دروغ بدهد
و کسی‌که رابطهٔ دوستان و خویشاوندان را به هم بزند.

هشدار علیه زناکاری

۲۰ای فرزند من هرچه پدرت می‌گوید انجام بده و آنچه مادرت
می‌گوید فراموش مکن. **۲۱**سخنان آنها را پیوسته به‌خاطر داشته
باش و آنها را در قلبت حفظ کن. **۲۲**تعالیم آنها هنگام سفر
راهنما، شبها محافظ و روزها مشاور تو خواهند بود. **۲۳**اوامر آنها
مانند چراغی روشن است و سرزنش‌های ایشان طریق زندگی را
به تو می‌آموزد. **۲۴**آنها تو را از زن شوهردار و از سخنان فریبندهٔ
او دور می‌کنند. **۲۵**زیبایی آنان تو را تحریک ننماید و چشمان
افسونگرشان تو را وسوسه نکند. **۲۶**زنا کردن با زن فاحشه، به
قیمت یک قرص نان تمام می‌شود، امّا زنا کردن با زن شوهردار
به قیمت هستی و زندگی انسان تمام می‌شود.
۲۷آیا می‌توانی آتش را در آغوش بگیری و نسوزی؟ **۲۸**آیا
کسی می‌تواند روی آتش راه برود و پایش نسوزد؟ **۲۹**همینطور
کسی‌که با زن شوهردار همخواب شود، از مجازات در امان
نخواهد بود.
۳۰مردم دزدی را که به‌خاطر گرسنگی دزدی کرده است،
سرزنش نمی‌کنند؛ **۳۱**امّا اگر دستگیر شود، باید هفت برابر آن
چه دزدیده جریمه بدهد. باید هرچه دارد بدهد. **۳۲**امّا مردی
که با زن شوهردار زنا می‌کند، کاملاً بی‌شعور است. زیرا
او جان خود را از بین می‌برد. **۳۳**رسوایی و کتک نصیب او
خواهد شد و ننگ او از بین نخواهد رفت. **۳۴**زیرا حسادت
خشم شوهر را برمی‌انگیزد و در موقع انتقام هیچ رحم و شفقتی
نخواهد کرد. **۳۵**هیچ چیز او را راضی نمی‌کند و به هیچ قیمتی
نمی‌توان رضایت او را به دست آورد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷ ای فرزندم، هرچه می‌گویم به‌خاطر بسپار و هرگز فراموش
نکن **۲**هرچه می‌گویم انجام بده تا زنده بمانی. تعالیم
مرا مانند چشم خودت محافظت کن. **۳**آنها را حفظ کن و بر
قلبت بنویس. **۴**حکمت را خواهر خود محسوب کن و بینش را
مانند نزدیکترین دوست خود بدان. **۵**آنها تو را از زن شوهردار
و از سخنان تملّق‌آمیز آنها دور می‌کنند.

زنان هرزه

۶یک روز از پنجرهٔ اتاقم به بیرون نگاه می‌کردم. **۷-۹**در
بین جوانان بی‌تجربه، جوان احمقی را دیدم که در موقع
تاریک شدن هوا، در کوچه‌ای به طرف خانهٔ زنی می‌رفت.
۱۰آن زن به طرف او آمد. لباس زنان هرزه را پوشیده بود
و نقشه‌های پلیدی در سر داشت. **۱۱-۱۲**زنِ گستاخ و
بی‌حیایی بود، از آن زنهایی که همیشه در خیابانها گردش
می‌کنند و یا در گوشهٔ خیابانها و کوچه و بازارها می‌ایستند.
۱۳دستهایش را به گردن آن جوان انداخت او را بوسید و
با نگاهی شرم آور گفت: **۱۴**«امروز نذر خود را ادا کرده،
قربانی نموده‌ام و از گوشت آن غذا پخته‌ام. **۱۵**پس بیرون
آمده دنبال تو می‌گشتم. خواستم تو را پیدا کنم و حالا
پیدایت کردم. **۱۶**رختخواب خود را با پارچه‌های ابریشمی
رنگارنگ مصری پوشانیده‌ام **۱۷**و با بهترین عطرهای خوشبو
آن را معطّر کرده‌ام. **۱۸**بیا برویم تا صبح عشق‌بازی کنیم
و در آغوش هم لذّت ببریم، **۱۹**شوهرم در خانه نیست و به
سفر درازی رفته‌است. **۲۰**پول زیادی با خود برده و تا دو
هفته دیگر برنمی‌گردد.»

۲۱سرانجام با زبان چرب و نرم و با چاپلوسی او را فریب داد.
۲۲ناگهان او مثل گاوی که به کشتارگاه می‌رود **۲۳**و مانند آهویی
که خرامان به سوی تله پیش می‌رود تا تیری به قلبش زده شود
و مانند پرنده‌ای که به طرف دام می‌رود، به دنبال آن زن به راه
افتاد و نمی‌دانست که زندگی او در خطر است.

۲۴پس ای پسران من توجّه کنید و به سخنان من گوش
بدهید: **۲۵**نگذارید چنین زنی قلب شما را اسیر کند. به دنبال
او نروید. **۲۶**او مردان زیادی را بیچاره کرده و عدّهٔ بی‌شماری
را به مرگ کشانده است. **۲۷**اگر به خانهٔ چنین زنانی بروی
در راه دنیای مردگان هستی و این راه، کوتاهترین راه مرگ و
نابودی است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ستایش حکمت

۸ حکمت شما را دعوت می‌کند
و دانایی شما را به سوی خود می‌خواند.
۲ در جاهای بلند، در کنار جاده‌ها
و سر چهار راهها ایستاده است.
۳ او کنار دروازهٔ شهرها
و در جلوی در خانه‌ها فریاد می‌زند.
۴ ای تمام مردم روی زمین،
من همهٔ شما را فرا می‌خوانم.
۵ اگر جاهل هستید، یاد بگیرید تا عاقل شوید.
اگر نادان هستید، یاد بگیرید تا دانا شوید.
۶ گوش بدهید چون سخنانم بسیار عالی
و آنچه می‌گویم کاملاً درست است.
۷ آنچه می‌گویم حقیقت دارد،
زیرا از دروغ نفرت دارم.
۸ هرچه می‌گویم حقیقت است
و هیچ ناراستی و فریب در آن نیست.
۹ برای مردم دانا و فهمیده، کاملاً روشن و آشکار است.
۱۰ به جای پول، نصایح مرا انتخاب کنید
و در عوض طلای ناب، عقل به دست آورید.

۱۱ من حکمت هستم. ارزش من از جواهرات بیشتر است
و هیچ چیزی در دنیا نیست که بتوانی آن را با من
مقایسه کنی.
۱۲ من حکمت هستم، عاقل و دانا می‌باشم.
۱۳ احترام به خداوند یعنی نفرت کردن از بدی.
من از غرور و تکبّر، از راههای بد و زبان دروغگو
نفرت دارم.
۱۴ حکمت و مشورت کامل نزد من است. من عاقل
هستم؛
و قوی و استوار می‌باشم.
۱۵ پادشاهان را کمک می‌کنم تا سلطنت نمایند
و فرمانروایان با کمک من، عادلانه فرمان می‌دهند.
۱۶ تمام حکمرانان جهان با کمک من حکمرانی می‌کنند.
مردمان شریف و فرمانداران از من کمک می‌گیرند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ کسانی‌که مرا دوست دارند، دوست می‌دارم
و هر که مرا بجوید، مرا به دست خواهد آورد.
۱۸ ثروت و عزّت، سعادت و موفقیّت نزد من است
۱۹ هر چیزی که به وسیلهٔ من به دست آوری،
از طلای ناب بهتر و از نقرهٔ خالص گرانبهاتر است.
۲۰ راههای من عدالت و حقیقت است.
۲۱ به کسانی‌که مرا دوست می‌دارند، ثروت می‌بخشم
و انبارهای آنها را پر می‌کنم.

۲۲ خداوند، در زمانهای خیلی قدیم، قبل از هر چیز مرا آفرید
و من، اولین مخلوق خداوند هستم.
۲۳ من از روز اول آفریده شدم.
در ابتدا، پیش از آن که جهان آفریده شود.
۲۴ قبل از اقیانوسها به دنیا آمدم،
قبل از آنکه چشمه‌های آب به وجود آیند.
۲۵ قبل از کوهها متولّد شدم؛
پیش از اینکه تپّه‌ها به وجود آیند.
۲۶ قبل از اینکه خداوند، زمین و صحراها
و حتّی ذرات خاک زمین را خلق کند، من وجود داشتم.
۲۷ وقتی‌که او آسمان را خلق می‌کرد،
و افق را در اطراف اقیانوسها می‌گسترانید، من آنجا بودم.
۲۸ وقتی‌که او ابرها را در آسمان،
و چشمه‌ها را در اعماق زمین قرار می‌داد،
۲۹ زمانی که حدود دریاها را معیّن می‌کرد
تا آبها از حدود خود تجاوز نکنند و زمانی که زمین را بنیاد می‌نهاد، من نزد او بودم.
۳۰ من مانند یک معمار در حضور او
و منبع شادی روزانه‌اش بودم.
پیوسته در نزد او شادی می‌کردم،
۳۱ و از جهان و از مردمش خشنود بودم.

۳۲ حال ای جوانان گوش کنید:
آنچه می‌گویم انجام دهید تا شادمان باشید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۳ به آنچه آموختید توجّه داشته باشید.
عاقل باشید و از آنها سرپیچی منمایید.
۳۴ کسانی‌که به سخنان من گوش می‌دهند،
و کسانی‌که هر روز در مقابل خانهٔ من می‌ایستند
و بیرون در انتظار می‌کشند، خوشحال خواهند شد.
۳۵ کسی‌که مرا به دست می‌آورد،
زندگی حقیقی را پیدا می‌کند و خداوند از او خشنود
خواهد شد.
۳۶ کسی‌که مرا به دست نمی‌آورد، به خودش صدمه
می‌زند.
کسی‌که از من نفرت دارد، مرگ را دوست می‌دارد.

حکمت و حماقت

۹ حکمت خانه‌ای برای خود ساخته و هفت ستون در آن
برپا نموده است. ۲حیوانی را برای مهمانی سر بریده،
شراب را با ادویه‌جات مخلوط نموده و سفرهٔ خود را پهن کرده
است. ۳کنیزان خود را به مکانهای بلند شهر فرستاده است تا
با صدای بلند فریاد کنند: ۴ای کسانی‌که ساده لوح هستید
و ای کسانی‌که عقل شما ناقص است، ۵بیایید و از غذای
من بخورید و از شرابی که با ادویه مخلوط نموده‌ام، بنوشید.
۶نادانی را ترک کنید و با بینش زندگی نمایید.
۷اگر آدم ایرادگیر و از خود راضی را سرزنش کنی، به خودت
توهین خواهد شد. و هر که شخص شریری را تنبیه کند، به
خودش صدمه خواهد زد. ۸هرگز شخص خودخواه را سرزنش
مکن، زیرا که او از تو نفرت خواهد کرد. امّا اگر شخص
دانایی را سرزنش کنی، به تو علاقه‌مند خواهد شد. ۹هرچه به
شخص دانا بگویی، داناتر می‌شود و هرچه به شخص درستکار
بگویی، دانش و دانایی او بیشتر خواهد شد.
۱۰برای اینکه دانا شوی، ابتدا باید به خداوند احترام بگذاری.
اگر آن قدّوس را بشناسی حکیم خواهی گردید.
۱۱حکمت، عمر تو را طولانی می‌کند. ۱۲اگر دانا هستی
خودت منفعت خواهی برد و اگر حکمت را رد کنی، فقط
خودت زیان خواهی کرد.
۱۳حماقت، مانند زن بی‌حیا و نادانی است که خیلی زیاد و
با صدایی بلند حرف می‌زند. ۱۴او جلوی در خانه‌اش می‌نشیند
و یا بر صندلی در بلندترین مکان شهر می‌نشیند. ۱۵رهگذرانی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

را که در فکر کار خودشان هستند دعوت می‌کند. **۱۶**که ای مردم ساده لوح، به اینجا بیایید و به مردم نادان می‌گوید: **۱۷**«آبِ دزدی شیرین‌تر و نانی که در پنهانی خورده شود، خوشمزه‌تر است.» **۱۸**مردمی که فریب می‌خورند، نمی‌دانند که اگر به خانهٔ آن زن بروند، زندگی خود را از دست می‌دهند و کسانی‌که به خانهٔ او رفته‌اند، اکنون در قعر دنیای مردگان می‌باشند.

امثال سلیمان

۱۰ اینها از سخنان سلیمان است:
فرزند عاقل، پدر خود را خوشحال می‌سازد امّا فرزند احمق مادر خویش را غمگین می‌نماید.
۲ثروتی را که از راههای نادرست به دست آورده باشی، برایت مفید نخواهد بود امّا امانت و درستکاری زندگی تو را از نابودی نجات می‌دهد.
۳خداوند نمی‌گذارد که شخص درستکار گرسنه بماند، ولی خواهش‌های مردم شریر را برآورده نمی‌کند.
۴تنبلی تو را فقیر می‌سازد، امّا کار و کوشش تو را ثروتمند می‌نماید.
۵شخص عاقل هنگام تابستان آذوقه خود را ذخیره می‌کند ولی کسی‌که در موقع درو بخوابد، شرمنده خواهد شد.
۶شخص نیکوکار برکت خواهد یافت ولی سخنان شخص زورگو، ظلم و شرارت را می‌پوشاند.
۷خاطرهٔ مردم نیک موجب برکت است، امّا مردم شریر خیلی زود فراموش می‌شوند.
۸شخص عاقل به نصیحت دیگران گوش می‌دهد، امّا احمق پرگو تلف خواهد شد.
۹مردم درستکار در امن و امان خواهند بود، ولی مردم نادرست رسوا خواهند شد.
۱۰کسی‌که حقیقت را پنهان کند، موجب بدبختی می‌شود، ولی کسی‌که آشکارا انتقاد کند، وسیلهٔ صلح و آرامش می‌گردد.
۱۱سخنان شخص نیک چشمهٔ حیات است. امّا سخنان شخص زورگو، ظلم و شرارت را پنهان می‌کند.
۱۲کینه و نفرت موجب زحمت و دردسر می‌شود، امّا محبّت تقصیرات دیگران را نادیده می‌گیرد.
۱۳مردم فهمیده از روی شعور حرف می‌زنند، ولی مردم نادان باید تنبیه شوند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴مردم حکیم همیشه دنبال کسب علم و دانش هستند، امّا سخنان مردم نادان موجب هلاکت است.
۱۵اموال دولتمندان ایشان را محافظت می‌کند، امّا تهی‌دستی فقیران، سبب نابودی آنها می‌گردد.
۱۶پاداش نیکوکاری رستگاری و عاقبت شرارت گمراهی است.
۱۷آنهایی که به پند و اندرز دیگران گوش می‌دهند، رستگار می‌شوند. امّا کسانی‌که اشتباهات خود را قبول نمی‌کنند، گمراه می‌گردند.
۱۸کسی‌که کینه و نفرت خود را مخفی می‌کند دروغگو و کسی‌که شایعات بی‌اساس را منتشر می‌کند، احمق است.
۱۹پر حرفی موجب گناه می‌شود، امّا شخص عاقل بیشتر سکوت می‌کند.
۲۰سخنان شخص نیکو، مانند نقره خالص است، ولی افکار شریران هیچ ارزش ندارد.
۲۱سخنان شخص نیکو به عدّهٔ زیادی منفعت می‌رساند، امّا سخنان احمق موجب نابودی خودش می‌شود.
۲۲برکت خداوند شخص را ثروتمند می‌سازد، و زحمت زیاد بر آن نمی‌افزاید.
۲۳لذّت بردن از کارهای بد، کار احمقانه‌ای است. مردم دانا از حکمت لذّت می‌برند.
۲۴مردم درستکار به آروزهای خود می‌رسند، ولی مردم شریر دچار همان چیزی می‌شوند که از آن وحشت دارند.
۲۵وقتی توفان بیاید مردم شریر نابود می‌شوند، امّا مردم درستکار همیشه در امان هستند.
۲۶هرگز کار خود را به مردم تنبل مسپار، آنها مثل سرکه برای دندان و مانند دود برای چشم زیان‌بخش هستند.
۲۷خداوند را احترام کن تا عمرت دراز شود. مردم شریر قبل از اینکه موقع مرگشان برسد هلاک می‌شوند.
۲۸امیدهای شخص نیک او را خوشحال می‌سازد، ولی مردم شریر هیچ امیدی ندارند.
۲۹خداوند از مردم درستکار حمایت می‌کند، ولی شریران را نابود می‌سازد.
۳۰مردم نیک همیشه در امنیّت به سر می‌برند، امّا مردم شریر بر زمین باقی نخواهند ماند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۱مردم نیکوکار از روی حکمت صحبت می‌کنند، امّا زبان شریران بریده خواهد شد.
۳۲مردم نیکوکار با مهربانی صحبت می‌کنند، امّا سخنان شریران همیشه موجب رنجش است.

۱۱ خداوند از ترازوی نادرست نفرت دارد. امّا از وزنهٔ درست خشنود می‌گردد.
۲مردم متکبّر خیلی زود شرمنده خواهند شد، امّا مردم حکیم فروتن هستند.
۳صداقت مردم درستکار آنها را هدایت می‌کند، ولی شخص خیانتکار به وسیلهٔ ناراستی خود هلاک می‌شود.
۴ثروت در هنگام مرگ هیچ فایده‌ای برای تو ندارد، ولی درستکاری موجب رستگاری تو خواهد شد.
۵درستکاری، زندگی شخص درستکار را آسانتر می‌سازد، امّا شخص شریر از شرارت خود هلاک می‌شود.
۶درستکاری، مردم امین را نجات می‌دهد، ولی خیانتکار در طمع خود گرفتار می‌شود.
۷وقتی‌که شخص شریر می‌میرد، امیدها و آرزوهایش هم با او می‌میرند. اعتماد به ثروت نتیجه‌ای نخواهد داشت.
۸مردم درستکار از مشکلات آزاد می‌شوند و مردم شریر به جای آنها گرفتار می‌گردند.
۹سخنان مردم بی‌خدا موجب هلاکت تو می‌گردد، ولی دانش مردم عاقل می‌تواند تو را نجات دهد.
۱۰وقتی مردم درستکار موفّق می‌شوند، تمام مردم شهر شادمان می‌گردند و وقتی‌که شریران می‌میرند، مردم از خوشحالی فریاد می‌زنند.
۱۱دعای خیر مردم درستکار، سبب رونق شهر می‌شود، ولی سخنان شریران موجب نابودی شهر می‌گردد.
۱۲کوچک کردن دیگران، کار احمقانه‌ای است. کسی‌که داناست، ساکت می‌ماند.
۱۳سخن‌چین نمی‌تواند رازی را نزد خود نگه دارد، ولی می‌توانی به کسی‌که امین است، اعتماد کنی.
۱۴ملّت بدون رهبر سقوط می‌کند، ولی زیادی مشاوران موجب امنیّت است.
۱۵ضمانت وام شخص غریب پشیمانی می‌آورد. بهتر است خودت را در چنین کارهایی گرفتار نکنی.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶زن شریف محترم شمرده می‌شود، امّا زن بی‌عفّت باعث شرمساری است.
مردمان تنبل هرگز پول نخواهند داشت، امّا مردمان پرتلاش ثروتمند خواهند شد.
۱۷اگر مهربان باشی خود را عزیز می‌کنی و اگر ستمگر باشی به خودت صدمه می‌زنی.
۱۸مردم شریر چیز با ارزشی به دست نمی‌آورند ولی اگر درستکار باشی حتماً پاداش آن را خواهی گرفت.
۱۹کسی‌که تصمیم بگیرد درستکار باشد، رستگار خواهد شد، ولی کسی‌که از شرارت پیروی کند، نابود خواهد گردید.
۲۰خداوند از اشخاص کجرو نفرت دارد، امّا نیکوکاران را دوست می‌دارد.
۲۱مطمئن باش که مردم شریر مجازات می‌شوند، ولی درستکاران نجات خواهند یافت.
۲۲زیبایی زن نادان، مثل حلقهٔ طلا در پوزهٔ خوک است.
۲۳آرزوی مردم نیک همیشه خیر است، امّا نتیجهٔ آرزوی شریران خشم و غضب خداست.
۲۴برخی از مردم، پول خود را سخاوتمندانه خرج می‌کنند ولی دارایی آنها بیشتر می‌شود. برخی خیلی خسیس هستند و هر روز فقیرتر می‌شوند.
۲۵سخاوتمند باش تا کامیاب شوی. کسی‌که دیگران را سیراب می‌کند، خودش هم سیراب می‌شود.
۲۶مردم کسی را که غلّه خود را انبار می‌کند تا گرانتر بفروشد، لعنت می‌کنند. امّا برای کسی‌که آن را می‌فروشد، دعای خیر می‌کنند.
۲۷اگر نیّت تو خیر است، مردم به تو احترام می‌گذارند. ولی اگر دنبال شر می‌گردی، خودت به آن دچار می‌شوی.
۲۸کسانی‌که بر ثروت خود توکّل دارند، مانند برگهای پاییزی سقوط می‌کنند، امّا مردمان درستکار، مانند برگهای بهاری سبز و خرّم خواهند بود.
۲۹کسی‌که اهل خانهٔ خود را ناراحت کند، عاقبت به جایی نمی‌رسد. مردم نادان همیشه غلام مردم حکیم خواهند بود.
۳۰نیکویی حیات می‌بخشد، امّا شرارت آن را دور می‌کند.
۳۱مردم نیک در این دنیا به نتیجهٔ کارهای خود خواهند رسید، پس اطمینان داشته باشید که مردم شریر و گناهکار مجازات خواهند شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲ اگر اشتباهات شخص عاقل را به او بگویی، خوشحال
می‌شود؛ امّا احمق از انتقاد نفرت دارد.
۲خداوند از مردم خیرخواه خشنود است، امّا کسانی را که
نقشه‌های شیطانی می‌کشند، محکوم می‌کند.
۳انسان از بدی به جایی نمی‌رسد، امّا مردم درستکار ثابت
و استوار خواهند بود.
۴زن پاکدامن مایهٔ سرافرازی و شادی شوهرش می‌باشد.
امّا زنی که موجب شرمندگی شوهرش می‌شود، مانند سرطان
استخوان است.
۵راستگویان، با انصاف با تو برخورد می‌کنند، امّا نیّت شریران
این است که تو را گول بزنند.
۶سخنان شخص شریر کشنده است، امّا سخنان شخص نیکو
تهدید شدگان را رهایی می‌بخشد.
۷مردم شریر هلاک می‌شوند و نسل آنها باقی نمی‌ماند، ولی
نسل مردم نیک پایدار خواهند بود.
۸شخص عاقل مورد احترام همه است، امّا مردم احمق خوار
می‌شوند.
۹اگر انسان یک شخص معمولی باشد و به اندازهٔ احتیاجش
داشته باشد، بهتر از این است که خود را آدم بزرگی نشان
بدهد ولی نان شب نداشته باشد.
۱۰شخص نیکو برای جان حیوانات خود هم فکر می‌کند،
امّا مردم شریر به آنها ظلم می‌کنند.
۱۱زارع پرکار آذوقه فراوان خواهد داشت، امّا کسی که وقت
خود را بیهوده تلف می‌کند، احمق است.
۱۲تنها چیزی که مردم شریر می‌خواهند، این است که کارهای ظالمانه
انجام دهند، امّا کارهای مردم نیک نتایج خوبی خواهد داشت.
۱۳مردم شریر به وسیلهٔ حرفهای خود گرفتار می‌شوند، امّا
شخص عادل از گرفتاری نجات پیدا می‌کند.
۱۴اجرت و پاداش هرکس مربوط به حرفهایی است که
می‌زند و کارهایی که انجام می‌دهد. هرچه بکاری همان را
درو می‌کنی.
۱۵مردم احمق خیال می‌کنند که همه‌چیز را خوب می‌دانند،
امّا مردم عاقل به نصایح دیگران توجّه می‌کنند.
۱۶احمق خشم خود را فوراً ظاهر می‌کند، امّا مردم عاقل
بی‌احترامی و توهین را نادیده می‌گیرند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷وقتی‌که حقیقت را می‌گویید، عدالت انجام می‌شود؛ ولی دروغ، عدالت را زیر پا می‌گذارد.
۱۸سخنی که از روی نادانی گفته شود مثل شمشیر تیز قلب انسان را جریحه‌دار می‌کند، امّا سخنان عاقلان دل را التیام می‌بخشد.
۱۹عمر دروغ کوتاه است، امّا راستی تا ابد استوار می‌ماند.
۲۰کسانی‌که افکار شیطانی دارند، دلشان پر از فریب است، امّا آنانی‌که کارهای نیکو می‌کنند، خوشحال می‌شوند.
۲۱برای مردم درستکار واقعهٔ بد رخ نمی‌دهد، امّا شریران همیشه در زحمت هستند.
۲۲خداوند از دروغگویان متنفّر است، امّا از مردم درستکار خشنود است.
۲۳شخص حکیم، دانش خود را آشکار نمی‌کند، امّا احمق فوراً نادانی خود را ظاهر می‌سازد.
۲۴سعی و کوشش به تو قدرت و توانایی می‌بخشد، امّا تنبلی تو را به بردگی می‌اندازد.
۲۵نگرانی، شادی را از بین می‌برد، ولی سخنان خوب دل را شاد می‌سازد.
۲۶مردم درستکار، راهنمای دوستان خود هستند، امّا راه شریران گمراه کننده است.
۲۷مردم تنبل حتّی شکار خود را هم کباب نمی‌کنند، امّا مردم زرنگ از هر فرصتی استفاده می‌کنند.
۲۸عدالت و راستی، راه زندگی و نادرستی، راه مرگ و نابودی است.

۱۳ فرزند عاقل تأدیب والدین خود را می‌پذیرد، امّا شخص خودخواه از پذیرفتن آن خودداری می‌کند.
۲شخص نیک به‌خاطر کارهای نیک خود پاداش می‌گیرد، ولی شخص بداندیش فقط تشنهٔ ظلم است.
۳هر که زبان خود را نگه دارد، جان خود را حفظ می‌کند، امّا کسی‌که نسنجیده سخن بگوید، خود را هلاک می‌کند.
۴آدم تنبل آنچه را که آرزو می‌کند به دست نمی‌آورد، امّا شخص زحمتکش کامیاب می‌شود.
۵شخص درستکار از دروغ گفتن نفرت دارد، امّا آدم شریر رسوا و خوار می‌شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶صداقتِ مردم درستکار، آنان را حفظ می‌کند، ولی شرارتِ اشخاص بدکار، آنها را به نابودی می‌کشاند.
۷بعضی اشخاص، درحالی‌که چیزی ندارند، وانمود می‌کنند که ثروتمند هستند، کسانی هم هستند که خود را فقیر نشان می‌دهند، امّا صاحب ثروت هنگفتی می‌باشند.
۸ثروت شخص دولتمند صرف حفظ جان او می‌شود، امّا کسی فقیر را تهدید نمی‌کند.
۹زندگی شخص نیک مانند چراغ نورانی می‌درخشد، امّا زندگی گناهکاران مثل چراغی است که در حال خاموشی می‌باشد.
۱۰تکبّر باعث نزاع می‌شود، ولی شخص دانا نصیحت را می‌پذیرد.
۱۱ثروتی که به آسانی به دست بیاید، بزودی از بین می‌رود، امّا دارایی‌ای که با کار و کوشش جمع می‌شود، به تدریج زیاد می‌گردد.
۱۲آرزویی که انجام آن به تعویق افتاده باشد، دل را بیمار می‌کند، امّا مرادی که برآورده می‌شود، خوشی و حیات می‌بخشد.
۱۳هر که نصیحت را خوار شمارد، بی‌سزا نمی‌ماند؛ امّا کسی‌که از آن پیروی می‌کند، پاداش می‌یابد.
۱۴تعلیم شخص دانا چشمه حیات است و انسان را از دام مرگ می‌رهاند.
۱۵دانایی انسان را محترم می‌سازد، ولی نتیجهٔ خیانت هلاکت است.
۱۶آدم دانا سنجیده عمل می‌کند، امّا شخص نادان حماقت خود را نشان می‌دهد.
۱۷قاصدی که مورد اعتماد نباشد، باعث گرفتاری می‌شود، امّا پیک امین موجب آرامش می‌گردد.
۱۸فقر و رسوایی دامنگیر کسی می‌شود که تأدیب را نمی‌پذیرد، ولی شخصی که آن را قبول می‌کند، محترم شمرده می‌شود.
۱۹رسیدن به آرزو لذّت بخش است، امّا اشخاص نادان در پی آرزوهای پلید خود هستند و نمی‌خواهند از آنها دست بردارند.
۲۰با اشخاص دانا معاشرت کن و دانا خواهی شد، با مردم نادان همنشین شو و زیان خواهی دید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۱بلا دامنگیر گناهکاران می‌شود، امّا چیزهای خوب نصیب
مردم نیک می‌گردد.
۲۲شخص نیک حتّی برای نوه‌های خود میراث بجا می‌گذارد،
امّا ثروتی که گناهکاران اندوخته‌اند، به مردم درستکار
می‌رسد.
۲۳زمین شخص فقیر ممکن است محصول فراوان بدهد،
ولی مردم ظالم آن را از او می‌ربایند.
۲۴کسی‌که فرزند خود را تنبیه نمی‌کند، او را دوست ندارد؛
امّا کسی‌که فرزند خود را دوست دارد، از تأدیب او کوتاهی
نمی‌کند.
۲۵شخص درستکار از خوراکی که دارد می‌خورد و سیر
می‌شود، ولی آدم بدکار گرسنگی می‌کشد.

۱۴ زن دانا خانهٔ خود را آباد می‌کند، امّا زن نادان با
دست خود خانهٔ خود را خراب می‌سازد.
۲کسانی‌که با صداقت رفتار می‌نمایند، از خداوند می‌ترسند،
ولی اشخاص بدکار او را تحقیر می‌کنند.
۳پُر حرفی شخص نادان را به زحمت می‌اندازد، امّا سخنان
شخص دانا او را محافظت می‌کند.
۴اگر گاو نباشد، انبار از غلّه خالی می‌ماند، با نیرو و قوّت
گاو محصول فراوان به دست می‌آید.
۵شاهد امین دروغ نمی‌گوید، امّا از دهان شاهد نادرست
دروغ می‌بارد.
۶کسی‌که همه‌چیز را مسخره می‌کند، هرگز نمی‌تواند حکمت
را بیابد، ولی شخص عاقل به آسانی آن را به دست می‌آورد.
۷از مردم نادان دوری کن، زیرا چیزی ندارند که به تو یاد
بدهند.
۸حکمتِ شخص عاقل راهنمای اوست، امّا حماقتِ افراد
نادان باعث گمراهی آنها می‌شود.
۹آدمهای نادان از گناه کردن دست نمی‌کشند، امّا درستکاران
رضامندی خدا را می‌خواهند.
۱۰تنها دل انسان است که تلخی او را احساس می‌کند و در
خوشی او نیز کسی جز خودش نمی‌تواند شریک باشد.
۱۱خانهٔ مردم بدکار خراب می‌شود، امّا خانهٔ راستان وسعت می‌یابد.
۱۲راهی که فکر می‌کنی راست است، ممکن است به مرگ
منتهی شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳خنده می‌توانـد اندوه را پنهان کند، امّا هنگامی‌که خنده تمام شود، درد و اندوه بر جای خود باقی می‌ماند.
۱۴آدم خدا نشناس نتیجهٔ کار خود را می‌بیند و شخص نیکو از ثمرهٔ کارهای خود بهره می‌گیرد.
۱۵آدم نـادان هر حرفـی را باور می‌کند، امّا شـخص عاقل سنجیده رفتار می‌نماید.
۱۶شـخص دانا محتاط است و از خطر دوری می‌کند، ولی آدم نادان از روی غرور، خود را به خطر می‌اندازد.
۱۷شخص تندخو کارهای احمقانه می‌کند و آدم حیله‌گر مورد نفرت قرار می‌گیرد.
۱۸حماقـت نصیـب نادانـان می‌شـود و حکمـت نصیب عاقلان.
۱۹مردم بدکار عاقبت در برابر اشخاص نیک سر تعظیم فرود می‌آورند و محتاج آنها می‌شوند.
۲۰ثروتمندان دوسـتان زیاد دارند، امّا شـخص فقیر را حتّی همسایه‌هایش نیز تحقیر می‌کنند.
۲۱تحقیر کردن اشـخاص فقیر گناه اسـت، خوشا به حال کسی‌که بر آنها ترحّم کند.
۲۲کسانی‌که نقشه‌های پلید در سر می‌پرورانند، گمراه می‌شوند؛ امّا آنهایی که نیّت خوب دارند، مـورد محبّت و اعتماد قرار می‌گیرند.
۲۳کسی‌که زحمت می‌کشد، منفعت عایدش می‌شود؛ امّا شخصی که فقط حرف می‌زند، فقیر می‌گردد.
۲۴ثروت نصیب مردم دانا می‌شود، امّا پاداش اشخاص نادان حماقت آنهاست.
۲۵شاهد امین جان مردم را نجات می‌دهد، امّا شاهد دروغگو به مردم خیانت می‌کند.
۲۶کسـی‌که از خدا می‌ترسـد، تکیه‌گاه مستحکمی دارد و فرزندانش در امان می‌باشند.
۲۷خداترسی چشمهٔ حیات است و انسان را از دامهای مرگ دور نگاه می‌دارد.
۲۸عظمـت یک پادشـاه به تعداد مردمی اسـت که بر آنها حکومت می‌کند. پادشاه بدون رعیت نابود می‌شود.
۲۹کسی‌که صبر و حوصله دارد، شخص بسیار دانایی است، امّا از آدم تندخو حماقت سرمی‌زند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۰آرامش فکری به بدن سلامتی می‌بخشد، ولی حسادت استخوان را می‌پوساند.
۳۱کسی که به فقرا ظلم می‌کند به آفرینندهٔ آنها اهانت کرده است و هر که به مردم مسکین ترحّم می‌نماید، خدا را احترام نموده است.
۳۲مردم خداشناس وقتی بمیرند، پناهگاهی خواهند داشت، امّا گناهکاران به وسیلهٔ گناهانشان تباه می‌شوند.
۳۳اشخاص فهمیده حکمت را در دل خود حفظ می‌کنند، ولی آدمهای نادان از حکمت بهره‌ای ندارند.
۳۴صداقت مایهٔ سرفرازی یک قوم است و گناه باعث رسوایی آن.
۳۵پادشاه از خدمتگزاران دانا خشنود می‌شود، امّا کسانی که شرارت می‌کنند، مورد غضب او قرار می‌گیرند.

۱۵ پاسخ ملایم خشم را فرو می‌نشاند، امّا پاسخ سخت، خشم را برمی‌انگیزاند.
۲از زبان شخص دانا حکمت می‌چکد، ولی از دهان شخص نادان حماقت بیرون می‌آید.
۳خدا همه‌جا را زیر نظر دارد و ناظر کارهای مردمان نیک و بد می‌باشد.
۴سخنان خوب حیات می‌بخشند، امّا حرفهای بد باعث دلشکستگی می‌شود.
۵شخص نادان نصیحت والدین خود را بی‌اهمیّت می‌شمارد، ولی فرزند عاقل تأدیب آنها را می‌پذیرد.
۶خانهٔ شخص صادق از ثروت پُر است، امّا دسترنج مردم بدکار برای آنها تلخکامی به بار می‌آورد.
۷دانش توسط اشخاص دانا منتشر می‌شود نه به وسیلهٔ مردم نادان که در آنها راستی نیست.
۸خداوند از قربانی‌های مردم بدکار متنفّر است، امّا از دعای درستکاران خشنود می‌گردد.
۹خدا از کارهای بدکاران متنفّر است، امّا پیروان راستی را دوست می‌دارد.
۱۰کسانی که راه راست را ترک کرده‌اند، مجازات سختی در انتظار آنهاست، و اگر نخواهند که تأدیب و اصلاح شوند، خواهند مرد.
۱۱حتّی دنیای مردگان از نظر خدا پنهان نیست، پس آیا انسان می‌تواند افکار خود را از او پنهان کند؟

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲کسی که کارش مسخره کردن است، از نزدیک شدن به اشخاص دانا خودداری می‌کند، زیرا دوست ندارد که سرزنش آنها را بشنود.
۱۳دلِ شاد، چهره را شاداب می‌سازد، امّا دلِ غمگین، روح را افسرده می‌کند.
۱۴شخص عاقل تشنهٔ معرفت است، امّا شخص نادان خود را با حماقت سیر می‌کند.
۱۵زندگی برای شخص فقیر سراسر زحمت است، همه‌چیز به نظرش بد می‌آید، امّا اگر دلش شاد باشد، از زندگی لذّت می‌برد.
۱۶دارایی کم همراه با خداترسی بهتر است از ثروت هنگفتِ با اضطراب.
۱۷خوردن نان و سبزی در جایی که محبّت هست بهتر است از خوردن کباب در جایی که نفرت وجود دارد.
۱۸شخص تندخو نزاع برپا می‌کند، ولی شخص صبور دعوا را فرو می‌نشاند.
۱۹راه شخص تنبل با خار پوشیده است، امّا راه آدم درستکار هموار است.
۲۰فرزندان دانا پدران خود را خوشحال می‌سازند، امّا فرزندان احمق مادران خود را تحقیر می‌کنند.
۲۱آدم احمق از کارهای احمقانه لذّت می‌برد، امّا شخص دانا از راه راست منحرف نمی‌شود.
۲۲نقشه‌ای که بدون مشورت کشیده شود، با شکست مواجه می‌گردد؛ امّا مشورت زیاد باعث موفّقیّت می‌شود.
۲۳جواب درست لذّت‌بخش است و سخنی که به جا گفته شود چه نیکوست.
۲۴راه مردم دانا به سوی حیات بالا می‌رود و آنها را از سقوط در دنیای مردگان باز می‌دارد.
۲۵خداوند خانهٔ مردم متکبّر را ویران می‌کند، امّا از دارایی بیوه زنان حفاظت می‌نماید.
۲۶خداوند از نقشه‌های پلید متنفّر است، ولی افکار پاک را می‌پسندد.
۲۷کسی که دنبال سود نامشروع می‌رود، به خانوادهٔ خود لطمه می‌زند؛ امّا کسی که از رشوه نفرت دارد، زندگی خوبی خواهد داشت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۸آدم خوب پیش از جواب دادن فکر می‌کند، امّا شخص بد زود جواب می‌دهد و مشکلات به بار می‌آورد.
۲۹خداوند از مردم بدکار دور است، ولی دعای اشخاص نیک را می‌شنود.
۳۰دیدن روی شاد و خندان و شنیدن خبر خوش به انسان خوشی و سلامتی می‌بخشد.
۳۱کسی که انتقادهای اصلاح کننده را قبول کند، داناست.
۳۲کسی که تأدیب را نپذیرد، خود را حقیر می‌سازد؛ ولی هر که آن را بپذیرد، دانایی کسب می‌کند.
۳۳خداترسی به انسان حکمت می‌آموزد و فروتنی برای او عزّت و احترام به بار می‌آورد.

۱۶ انسان نقشه‌های زیادی می‌کشد، امّا نتیجهٔ نهایی آنها در دست خداست.
۲تمام کارهای انسان به نظر خودش درست است، ولی خداوند انگیزه‌ها را می‌بیند.
۳نقشه‌های خود را به دست خداوند بسپار، آنگاه در کارهایت موفّق خواهی شد.
۴خداوند هر چیز را برای هدفی آفریده است، حتّی شریران را برای روز بلا خلق کرده است.
۵خداوند از اشخاص متکبّر نفرت دارد و هرگز اجازه نمی‌دهد که آنها از مجازات فرار کنند.
۶درستکار و با وفا باش که خدا گناهت را می‌بخشد. از خداوند بترس تا به بدی گرفتار نگردی.
۷وقتی کسی خدا را خشنود می‌سازد، خدا کاری می‌کند که حتّی دشمنان آن شخص هم با او آشتی و مصالحه نمایند.
۸مال کم که از راه درست به دست آمده باشد، بهتر است از ثروت هنگفتی که از راه غلط جمع شده باشد.
۹انسان در فکر خود نقشه‌ها می‌کشد، امّا خداوند او را در انجام آنها هدایت می‌کند.
۱۰فرمان پادشاه مانند وحی قاطع است، پس او نباید در قضاوت اشتباه کند.
۱۱ترازو و سنگهای درست از آن خداوند است، هر معامله‌ای باید با انصاف باشد.
۱۲پادشاهان نباید ظلم کنند، زیرا تخت سلطنت بر اساس عدالت استوار می‌ماند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳پادشاهان اشخاص راستگو را دوست دارند و از وجود آنها خشنود می‌شوند.
۱۴خشم پادشاه پیک مرگ است، امّا شخص عاقل آن را فرو می‌نشاند.
۱۵خوشی و رضایت پادشاه مانند ابر بهاری است که حیات به ارمغان می‌آورد.
۱۶کسب حکمت بهتر است از اندوختن طلا و نقره.
۱۷راه مردم نیک از بدی به دور است و هر که در این راه قدم بردارد، جان خود را حفظ خواهد کرد.
۱۸نتیجهٔ غرور، هلاکت است و تکبّر به سقوط می‌انجامد.
۱۹بهتر است انسان متواضع باشد و با مردم ستمدیده بنشیند از اینکه با اشخاص متکبّر باشد و در غنایم آنها شریک‌شود.
۲۰آنهایی که از کلام خدا اطاعت می‌کنند، سعادتمند می‌شوند و کسانی‌که بر او توکّل نمایند، برکت می‌یابند.
۲۱شخص دانا از روی فهمش شناخته می‌شود و سخنان دلنشین او تأثیر زیادی دارد.
۲۲حکمت برای کسانی‌که از آن برخوردارند، چشمهٔ حیات است؛ ولی حماقت برای مردم نادان مجازات به بار می‌آورد.
۲۳دل شخص دانا، لبهای او را هدایت می‌کند و سخنان او تشویق‌آمیز است.
۲۴سخنان محبّت‌آمیز مانند عسل شیرین است و جان انسان را شفا می‌دهد.
۲۵راههایی هستند که به نظر انسان راست می‌آیند، امّا عاقبت به مرگ منتهی می‌شوند.
۲۶اشتهای کارگر، او را به کار وادار می‌کند، زیرا او می‌خواهد شکم خود را سیر کند.
۲۷آدم بدکار نقشه‌های پلید می‌کشد و سخنانش مانند آتش می‌سوزاند.
۲۸شخص گمراه، جنگ و ستیز برپا می‌کند و آدم سخن‌چین، دوستان خوب را از هم جدا می‌سازد.
۲۹شخص ظالم، همسایهٔ خود را فریب می‌دهد و او را به راه غلط می‌کشاند.
۳۰مواظب آنانی باش که با لبخند به تو چشمک می‌زنند، آنها در دلشان برای تو نقشه‌های پلیدی دارند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۳۱عمر طولانی هدیه‌ای است که به مردم نیک داده می‌شود و موی سفید تاج جمال آنهاست.
۳۲صبر از قدرت بهتر است و شخصی که بر نفس خود تسلّط دارد از کسی‌که شهر را تسخیر نماید برتر است.
۳۳انسان قرعه می‌اندازد تا ارادهٔ خدا را بداند، امّا پاسخ را خدا تعیین می‌کند.

۱۷ خوردن نان خشک در آرامش بهتر است از خوردن غذاهای رنگین در خانه‌ای که در آن جنگ و دعوا باشد.
۲غلام دانا بر پسر شرور آقای خود تسلّط خواهد یافت و در ارثی که به او می‌رسد، شریک خواهد شد.
۳طلا و نقره را آتش آزمایش می‌کند و دل انسان را خدا.
۴آدم شریر به سخن شریرانه گوش می‌کند و آدم دروغگو به حرف دروغ.
۵مسخره کردن مردم فقیر به معنی مسخره کردن خدایی است که آنها را آفریده است. کسانی‌که از غم و بدبختی دیگران خوشحال می‌شوند، بی‌سزا نخواهند ماند.
۶تاج افتخار اشخاص پیر، نوه‌های ایشان می‌باشند و تاج افتخار فرزندان، والدین ایشان.
۷شخص محترم هرگز دروغ نمی‌گوید و نادان حرف باارزشی برای گفتن ندارد.
۸بعضی مردم به این فکر هستند که رشوه معجزه می‌کند و آنها را در هر کاری موفّق می‌سازد.
۹کسی‌که عیب‌های دیگران را می‌پوشاند، محبّت ایجاد می‌کند؛ امّا شخصی که افشاگری می‌کند، باعث جدایی دوستان می‌گردد.
۱۰تأثیر یک سرزنش به شخص دانا بیشتر است از اثر صد ضربه شلاّق به آدم احمق.
۱۱مردم بدکار فقط در فکر سرکشی هستند، بنابراین به سختی مجازات خواهند شد.
۱۲روبه‌رو شدن با ماده خرسی که توله‌هایش را از او گرفته‌اند بهتر است از روبه‌رو شدن با شخص نادانی که گرفتار حماقت شده است.
۱۳اگر خوبی را با بدی تلافی کنی، بلا از خانه‌ات دور نخواهد شد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۴شروع کردن دعوا مانند ایجاد رخنه در سدّ آب است. به
جر و بحث خاتمه بده پیش از آن که به دعوا بیانجامد.
۱۵خداوند از کسانی‌که بی‌گناه را محکوم و گناهکار را تبرئه
می‌کنند، متنفّر است.
۱۶صرف پول برای آموزش شخص احمق بی‌فایده است، زیرا
او طالب حکمت نیست.
۱۷دوست واقعی در هر موقعیّتی محبّت می‌کند و خویشاوند
برای کمک در هنگام سختی، متولّد شده است.
۱۸تنها شخص نادان است که ضامن شخص دیگری
می‌شود.
۱۹شخص ستیزه‌جو گناه را دوست دارد و آدم بلند پرواز خرابی
به بار می‌آورد.
۲۰شخص بداندیش کامیاب نخواهد شد و آدم فریبکار به بلا
گرفتار خواهد شد.
۲۱فرزند احمق مایهٔ غم و غصّهٔ والدین خود می‌باشد.
۲۲شادمانی مانند دارو شفابخش است، امّا روح پژمرده انسان
را بیمار می‌کند.
۲۳آدم بدکار، پنهانی رشوه می‌گیرد و مانع اجرای عدالت
می‌شود.
۲۴هدف مردم عاقل تحصیل حکمت است، امّا شخص نادان
در زندگی هیچ هدفی ندارد.
۲۵فرزند احمق مایهٔ غم و اندوه پدر و تلخکامی مادر
است.
۲۶مجازات کردن اشخاص بی‌گناه و تنبیه مردم نجیب به‌خاطر
صداقت ایشان کار درستی نیست.
۲۷شخص دانا کم حرف می‌زند و آدم عاقل آرام و صبور
است.
۲۸اگر شخص احمق خاموش باشد و حرف نزند، او را دانا
می‌شمارند.

۱۸ آدم خودخواه با دیگران معاشرت نمی‌کند و با
عقاید درست آنها مخالفت می‌ورزد.
۲شخص احمق برای حکمت ارزش قایل نیست و فقط دوست
دارد که خود را دانا نشان بدهد.
۳گناه، ننگ و رسوایی به بار می‌آورد.
۴سخنان شخص دانا مانند دریا، عمیق است و مانند چشمه، گوارا.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵طرفداری از شخص مجرمی که حقّ بی‌گناهی را پایمال می‌کند، کار درستی نیست.
۶حرفهای آدم احمق او را به مشاجره و کتک خوردن می‌کشاند.
۷سخنان شخص احمق مانند دامی است که او را به هلاکت می‌کشاند.
۸حرفهای آدم سخن‌چین، مانند لقمه‌های لذیذی است که با لذّت فروبرده می‌شود.
۹کسی‌که در کار خود تنبلی می‌کند، مانند یک خرابکار است.
۱۰نام خداوند قلعه‌ای است مستحکم که شخص درستکار به آن پناه می‌برد و در امان می‌ماند. ۱۱امّا پناهگاه ثروتمندان، ثروتشان است که گمان می‌کنند آنها را محافظت خواهد کرد.
۱۲تکبّر به سقوط منجر می‌شود و فروتنی به سرفرازی.
۱۳چقدر زشت و احمقانه است اگر انسان پیش از گوش دادن به سخنی، به آن جواب بدهد.
۱۴اگر انسان روحیهٔ قوی داشته باشد، بیماری را تحمّل می‌کند، امّا روحیهٔ شکسته را چه کسی می‌تواند تحمّل کند؟
۱۵اشخاص دانا همیشه مشتاق و آمادهٔ یاد گیری هستند.
۱۶هدیه دادن، راه را برای انسان باز می‌کند و او را به حضور اشخاص مهم می‌رساند.
۱۷کسی‌که اول در دادگاه صحبت می‌کند، دلایلش درست به نظر می‌آید، امّا این تا زمانی است که طرف مقابل هنوز دلایل خود را نگفته باشد.
۱۸قرعه‌کشی، به دعوا خاتمه می‌دهد و مشاجرهٔ بین حریفان زورمند را خاموش می‌سازد.
۱۹به دست آوردن دلِ خویشاوندی که رنجیده، سخت‌تر است از تصرّف یک شهر مستحکم. مشاجرهٔ خویشاوندان دیوار جدایی بین آنها ایجاد می‌کند.
۲۰انسان نتیجهٔ حرفهایی را که می‌زند، خواهد دید. ۲۱حرف زبانت می‌تواند حیات تو را حفظ کند یا آن را برباد دهد، بنابراین نتیجهٔ حرفهای خود را خواهی دید.
۲۲وقتی مردی همسری پیدا می‌کند، نعمتی را به دست می‌آورد. آن زن برای او برکتی است از جانب خداوند.
۲۳درخواست فقرا با التماس توأم است و جواب ثروتمندان با خشونت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴بسیاری از دوستی‌ها پایدار نمی‌مانند، امّا دوستانی هم
هستند که از برادر نزدیکترند.

۱۹ بهتر است انسان فقیر باشد و با صداقت زندگی
کند، تا اینکه دروغگویی احمق باشد.
۲داشتن دل و جرأت بدون حکمت بی‌فایده است و عجله
باعث اشتباه می‌شود.
۳انسان با حماقت خود زندگی خود را تباه می‌کند و بعد
گناه را به گردن خداوند می‌اندازد.
۴شخص ثروتمند دوستان بسیار پیدا می‌کند، امّا دوستان آدم
فقیر از او جدا می‌شوند.
۵شاهد دروغگو بی‌سزا نمی‌ماند و کسی‌که همیشه دروغ
می‌گوید، جان سالم به در نخواهد برد.
۶مردم دوست دارند که نزد بزرگان شیرین زبانی کنند و با
کسانی دوست شوند که سخاوتمند هستند.
۷وقتی انسان فقیر شود، حتّی خویشاوندانش او را ترک
می‌کنند، چه رسد به دوستانش، و کوشش او برای بازیافتن
آنها به جایی نمی‌رسد.
۸هر که بدنبال حکمت است، جان خود را دوست دارد و
کسی‌که برای حکمت ارزش قایل شود، سعادتمند خواهد شد.
۹شاهد دروغگو بی‌سزا نمی‌ماند و کسی‌که همیشه دروغ
می‌گوید، هلاک خواهد شد.
۱۰شایسته نیست که شخص احمق در ناز و نعمت به سر
ببرد و یا یک غلام بر امیران حکومت کند.
۱۱کسی‌که خشم خود را فرومی‌نشاند، عاقل است و کسی‌که
از گناهان دیگران چشم می‌پوشد، سرفراز خواهد شد.
۱۲غضب پادشاه مانند غرّش شیر است، امّا خشنودی او مثل
شبنمی است که بر سبزه می‌نشیند.
۱۳فرزند نادان، بلای جان والدین خود است و نق زدنهای زن
بهانه‌گیر، مانند قطره‌های آبی است که دایم در حال چکیدن
می‌باشد.
۱۴خانه و ثروت از اجداد به ارث می‌رسد، امّا زن عاقل هدیهٔ
خداوند است.
۱۵کسی‌که تنبل است و زیاد می‌خوابد، گرسنه می‌ماند.
۱۶از احکام خدا پیروی کن تا زنده بمانی، زیرا هرکسی که
آنها را ناچیز شمارد، خواهد مرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷وقتی به یک فقیر کمک می‌کنی، مثل این است که به خداوند قرض می‌دهی و خداوند است که قرض تو را ادا می‌کند.
۱۸فرزند خود را وقتی هنوز جوان است تربیت کن؛ اگر غفلت نمایی، زندگی او را تباه خواهی کرد.
۱۹اگر کسی تندخویی کند، بگذار مجازاتش را ببیند. اگر او را کمک کنی، باید همیشه کار خود را تکرار نمایی.
۲۰اگر به پند و نصیحت گوش دهی تا آخر عمر از حکمت برخوردار خواهی بود.
۲۱انسان نقشه‌های زیادی در سر می‌پروراند، امّا نقشه‌هایی که مطابق با خواست خداوند باشد، انجام خواهند شد.
۲۲مهر و وفا زینت انسان است. بهتر است که انسان فقیر باشد نه دروغگو.
۲۳خداترسی به انسان حیات می‌بخشد و او را کامیاب ساخته از هر بلایی محفوظ می‌دارد.
۲۴آدم تنبل دست خود را به سوی بشقاب دراز می‌کند، امّا از فرط تنبلی لقمه را به دهان خود نمی‌گذارد.
۲۵شخص مسخره کننده را سرزنش کن تا وسیلهٔ عبرت جاهلان گردد. اشتباهات شخص فهمیده را به او نشان بده تا فهمیده‌تر گردد.
۲۶هر که با پدر خود بد رفتاری کند و مادر خود را از خانه بیرون کند، ننگ و رسوایی به بار می‌آورد.
۲۷فرزندم، از تعلیمی که تو را از عقل دور سازد، خودداری کن.
۲۸شاهد فرومایه عدالت را مسخره می‌کند و شریران از گناه کردن لذّت می‌برند.
۲۹مسخره کنندگان و اشخاص احمق مجازات خواهند شد.

۲۰ شراب انسان را به کارهای احمقانه وادار می‌کند و مشروب باعث جنگ و دعوا می‌شود. کسانی‌که معتاد به مشروب می‌شوند، احمقند.
۲خشم پادشاه مانند غرّش شیر است. هرکسی که خشم او را برانگیزاند، جان خود را به خطر می‌اندازد.
۳دوری از نزاع برای انسان عزّت می‌آورد. فقط آدمهای احمق هستند که نزاع برپا می‌کنند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴شخص تنبل به موقع زمین خود را شخم نمی‌زند، بنابراین هنگام برداشت محصول هرچه می‌گردد، چیزی نمی‌یابد.
۵افکار شخص مانند آب در ته چاه است و شخص دانا آن را بیرون می‌کشد.
۶اشخاص زیادی ادّعا می‌کنند که باوفا هستند، امّا چه کسی می‌تواند شخصی را پیدا کند که واقعاً باوفا باشد؟
۷فرزندان شخص صادق و درستکار در زندگی سعادتمند خواهند شد.
۸پادشاهی که برمسند قضاوت می‌نشیند، به دقّت جوانب امر را می‌سنجد و حق را از باطل تشخیص می‌دهد.
۹چه کسی می‌تواند بگوید که دل خود را پاک نگاه داشته‌ام و بی‌گناه هستم؟
۱۰خداوند از کسانی‌که در معامله از وزنه و پیمانه‌های تقلّبی استفاده می‌کنند، متنفّر است.
۱۱حتّی کودک را می‌توان از طرز رفتارش شناخت و فهمید که آنچه را انجام می‌دهد، پاک و راست است یا نه.
۱۲گوش شنوا و چشم بینا، هر دو هدیهٔ خداوند هستند.
۱۳اگر خواب را دوست داشته باشی، فقیر می‌گردی پس بیدار باش تا سیر شوی.
۱۴خریدار به جنس می‌نگرد و می‌گوید: «بد است!» امّا وقتی آن را خرید، از آن تعریف می‌کند.
۱۵سخنان حکیمانه گرانبهاتر از طلا و کمیاب‌تر از جواهر است.
۱۶از کسی‌که ضامن شخص بیگانه می‌شود، گرو بگیر.
۱۷نانی که از راه فریبکاری به دست می‌آید؛ لذیذ است، امّا سرانجام کام را تلخ می‌کند.
۱۸نقشه‌هایت را بدون مشورت با دیگران عملی نکن و بدون تدبیر به جنگ نرو.
۱۹شخص سخن‌چین رازها را فاش می‌کند، پس با چنین شخصی معاشرت نکن.
۲۰چراغ زندگی کسی‌که والدین خود را لعنت کند، خاموش خواهد شد.
۲۱مالی که به‌آسانی به دست آمده باشد، برکتی نخواهد داشت.
۲۲مگو که خودم انتقام خواهم گرفت، بلکه بر خداوند توکّل نما و او تو را یاری خواهد کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۳خداوند از اشـخاصی که در معاملـه از ترازو و وزنه‌های تقلّبی استفاده می‌کنند، نفرت دارد.
۲۴خداوند راه زندگی ما را تعیین می‌کند، پس انسان چگونه می‌تواند بفهمد که راه زندگی او به کجا ختم می‌گردد؟
۲۵هرگـز نسـنجیده نذر نکـن، زیرا ممکن اسـت گرفتار شوی.
۲۶پادشاه دانا مردم بدکار را تشخیص می‌دهد و آنها را شدیداً مجازات می‌کند.
۲۷وجدان انسان، چراغ خداوند است که تمام رازهای پنهانی او را آشکار می‌سازد.
۲۸اگر پادشـاه مهربان و درسـتکار باشد، سـلطنتش پایدار می‌ماند.
۲۹جلال و شکوه جوانان، قوّت آنهاست و عزّت پیران موی سفید آنها.
۳۰تازیانه و تنبیه سخت، دلها را از بدی پاک می‌کنند.

۲۱ دل پادشاه در دست خداوند است و او آن را مانند آب جوی، به هر سو که بخواهد، هدایت می‌کند.
۲تمام کارهای انسـان در نظر خودش درسـت اسـت، امّا انگیزه‌ها را خداوند می‌بیند.
۳عدالت و انصاف بیشتر از تقدیم قربانی‌ها خداوند را خشنود می‌سازد.
۴چشـم مغرور و دل متکبّر، چراغ شـرارت اسـت و گناه محسوب می‌گردد.
۵نقشهٔ با دقّت، انسـان را توانگر می‌کند، امّا عجله باعث فقر می‌شود.
۶ثروتی که از راه دروغگویی به دست می‌آید، همچون بخار به هوا می‌رود و باعث هلاکت می‌گردد.
۷ظلم اشخاص بدکار آنها را نابود می‌کند، چون نمی‌خواهند از راستی پیروی کنند.
۸راه شخص گناهکار کج است، امّا آدم پاک در راه راست قدم برمی‌دارد.
۹سکونت در گوشهٔ بام بهتر است از زندگی با زن ستیزه جو، در یک خانهٔ مشترک.
۱۰شـخص بدکار ظلم را دوست دارد و حتّی همسایه‌اش از دست او در امان نیست.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱وقتی مسخره‌کنندگان تنبیه می‌شوند، نادانان درس عبرت می‌گیرند، چون شخص دانا را نصیحت کنی، از آن پند می‌گیرد.
۱۲خدای عادل کارهای خانهٔ مردم بدکار را می‌بیند و آنها را واژگون کرده هلاک می‌سازد.
۱۳کسی‌که فریاد فقیران را نشنیده می‌گیرد، فریاد او نیز در روز تنگدستی شنیده نخواهد شد.
۱۴آتش خشم را می‌توان با هدیهٔ پنهانی خاموش کرد، رشوه در خفا نیز غضب را فرو می‌نشاند.
۱۵اجرای عدالت، درستکاران را شاد می‌سازد، امّا شریران را پریشان می‌گرداند.
۱۶مرگ در انتظار کسانی است که از راه راست منحرف می‌شوند.
۱۷کسی‌که عیاشی را دوست دارد، فقیر می‌شود و شخص میگسار و عیاش هرگز ثروتمند نخواهد شد.
۱۸مردم بدکار در همان دامی که برای اشخاص درستکار نهاده‌اند، گرفتار می‌شوند.
۱۹سکونت در بیابان بی‌آب و علف بهتر است از زندگی کردن با زن ستیزه جو.
۲۰خانهٔ شخص دانا پر از ناز و نعمت است، امّا نادان هرچه به دست می‌آورد، برباد می‌دهد.
۲۱درستکار و مهربان باش تا عمر طولانی و با عزّت داشته باشی.
۲۲یک شخص دانا می‌تواند شهر مردان قوی را تسخیر کند و قلعهٔ اعتمادشان را فروریزد.
۲۳هر که مواظب سخنان خود باشد، جان خود را از مصیبت نجات می‌دهد.
۲۴کسانی‌که دیگران را مسخره می‌کنند، مغرور و متکبّرند.
۲۵آرزوی شخص تنبل که از کار کردن خودداری می‌کند باعث هلاکت او می‌شود. **۲۶**او تمام روز در خواب و خیال به سر می‌برد، امّا شخص درستکار سخاوتمند است و از بخشیدن به دیگران دریغ نمی‌کند.
۲۷خداوند از قربانی‌های مردم بدکار نفرت دارد، مخصوصاً اگر با نیّت بد تقدیم کنند.
۲۸شاهد دروغگو نابود خواهد شد، امّا سخنان شخص راستگو پذیرفته می‌شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۹آدم بدکار بی‌پروا عمل می‌کند، امّا شخص درستکار جوانب
امر را می‌سنجد.
۳۰هیچ حکمت و بصیرت و نقشه‌ای نمی‌تواند برضد خداوند
عمل کند.
۳۱انسان اسب را برای روز جنگ آماده می‌کند، امّا پیروزی
را خداوند می‌بخشد.

۲۲ نیکنامی از ثروت هنگفت بهتر است و محبوبیت
از طلا و نقره.
۲فقیر و ثروتمند یک وجه مشترک دارند: هردوی آنها را
خداوند آفریده است.
۳شخص باهوش خطر را می‌بیند و از آن دوری می‌کند، امّا
آدم نادان به سوی آن می‌رود و خود را گرفتار می‌سازد.
۴نتیجهٔ فروتنی و اطاعت از خداوند، ثروت و احترام و عمر
طولانی است.
۵راه شریران پر از خارها و دامهاست. اگر جان خود را دوست
داری از رفتن به آن راه خودداری کن.
۶کودک را در راهی که باید برود، تربیت نما و او تا آخر
عمر از آن منحرف نخواهد شد.
۷فقیر، اسیر ثروتمند است و کسی‌که قرض می‌گیرد، غلام
قرض‌دهنده.
۸هر که ظلم بکارد، همان را درو خواهد کرد و قدرتش
درهم خواهد شکست.
۹شخص سخاوتمند برکت خواهد یافت، چون خوراک خود
را با فقرا تقسیم می‌کند.
۱۰شخص مسخره‌کننده را بیرون انداز تا دشمنی و کشمکش
و فحاشی خاتمه یابد.
۱۱کسی‌که قلب پاک و کلام دلنشین را دوست داشته باشد،
حتّی پادشاه هم او را دوست خواهد داشت.
۱۲خداوند حافظ راستی است و سخنان دروغ را باطل می‌سازد.
۱۳آدم تنبل در خانه می‌ماند و می‌گوید: «اگر بیرون بروم،
شیر مرا خواهد خورد.»
۱۴سخنان زن بدکار مانند یک دام، خطرناک است و هرکسی
که مورد غضب خداوند باشد، در آن گرفتار می‌شود.
۱۵حماقت در وجود کودک نهفته است، امّا تنبیه آن را از
او بیرون می‌کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶کسی که به‌خاطر نفع خود به فقرا ظلم کند و به ثروتمندان
هدیه بدهد، سرانجام گرفتار فقر خواهد شد.

گفتار حکیمانه

۱۷به سخنان مردان حکیم که به تو یاد می‌دهم، گوش بده
و آنها را یاد بگیر، **۱۸**زیرا یادآوری و بیان آنها تو را شادمان
می‌سازد. **۱۹**این سخنان را امروز به تو تعلیم می‌دهم تا اعتماد
تو بر خداوند باشد. **۲۰**من این سی مَثَل را که پر از حکمت
و نصیحت است، برای تو نوشته‌ام **۲۱**تا حقیقت را همان‌طور
که هست به تو یاد بدهم و تو نیز آن را به کسانی که از تو
می‌پرسند، تعلیم دهی.

۱

۲۲به شخص فقیری که پشتیبانی ندارد، ظلم نکن و حق
بیچارگان را در دادگاه پایمال نساز. **۲۳**زیرا خداوند به داد
آنها می‌رسد و کسانی را که به آنها ظلم کرده‌اند، به سزای
کارهایشان می‌رساند.

۲

۲۴با اشخاص تندخو که زود خشمگین می‌شوند معاشرت نکن،
۲۵مبادا تو نیز مانند آنها شوی و زندگی خود را تباه کنی.

۳

۲۶ضامن کسی نشو و تعهّد نکن که او قرض خود را ادا خواهد
کرد، **۲۷**زیرا اگر مجبور به پرداخت قرض او شوی و نتوانی آن
را بپردازی، رختخوابت را از زیرت بیرون می‌کشند.

۴

۲۸حدود زمین خود را که اجدادت از قدیم تعیین کرده‌اند،
به نفع خود تغییر نده.

۵

۲۹آیا شخصی را که در کار خود مهارت دارد، می‌بینی؟ او
نزد مردمِ عادی باقی نخواهد ماند، بلکه در حضور پادشاهان
خدمت خواهد کرد.

۶

۲۳ وقتی با حاکم غذا می‌خوری، به‌خاطر داشته
باش که با چه کسی نشسته‌ای. **۲**اگر شخص
پُرخوری هستی، خودت را کنترل کن **۳**و حریص غذاهای لذیذ
او نباش، زیرا ممکن است تو را فریب بدهد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷

۴عاقل باش و برای کسب ثروت، خود را خسته نکن، **۵**زیرا ثروت پایدار نیست و مانند عقاب می‌پرد و ناپدید می‌شود.

۸

۶از سفرهٔ شخص خسیس غذا نخور و برای خوراکهای لذیذ او حریص نباش، **۷**زیرا او حساب هرچه را که بخوری در فکر خود نگاه می‌دارد. او تعارف می‌کند و می‌گوید: «بخور و بنوش»، امّا این را از صمیم دل نمی‌گوید. **۸**لقمه‌ای را که خورده‌ای استفراغ خواهی کرد و تشکّرات تو برباد خواهد رفت.

۹

۹آدم احمق را نصیحت نکن، زیرا او سخنان حکیمانهٔ تو را بی‌اهمیّت می‌شمارد.

۱۰

۱۰حدود زمین خود را که از قدیم تعیین شده، تغییر نده و زمین یتیمان را بزور نگیر، **۱۱**زیرا پشتیبان ایشان قوی است و به داد آنها می‌رسد.

۱۱

۱۲وقتی معلّم تو را تعلیم می‌دهد، از صمیم دل به سخنان آموزندهٔ او گوش بده.

۱۲

۱۳از تأدیب کردن فرزند خویش کوتاهی نکن، زیرا تنبیه او را نمی‌کشد، **۱۴**بلکه جان او را از هلاکت نجات می‌دهد.

۱۳

۱۵فرزندم، اگر حکمت بیاموزی، دل من شاد می‌شود، **۱۶**و هنگامی‌که سخن راست بگویی، تمام وجودم شادمان می‌گردد.

۱۴

۱۷به شریران حسادت نورز، بلکه آرزوی تو اطاعت از خداوند باشد؛ **۱۸**زیرا در این صورت آیندهٔ خوبی خواهی داشت و امید تو برباد نخواهد رفت.

۱۵

۱۹فرزندم، عاقل باش و به سخنانم گوش بده. در راه راست قدم بردار **۲۰**و با میگساران و شکم‌پرستان معاشرت نکن، **۲۱**زیرا کسانی‌که کارشان فقط خوردن و خوابیدن است، فقیر و محتاج می‌شوند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶

۲۲به نصیحت پدرت که تو را به وجود آورده است، گوش
بده و مادرت را هنگامی‌که پیر می‌شود، خوار نشمار.
۲۳در پی حقیقت باش و حکمت و ادب و دانش را کسب
کن و به هیچ قیمتی آنها را از دست نده.
۲۴-۲۵فرزندی درستکار و دانا باش تا باعث خوشی و خشنودی
پدر و مادرت شوی.

۱۷

۲۶فرزندم، سخنان مرا بشنو و زندگی مرا سرمشق خود قرار ده.
۲۷بدان که زن بدکاره دام خطرناکی است. **۲۸**او مانند راهزن در کمین
قربانی‌های خود می‌نشیند و به تعداد مردم خیانتکار می‌افزاید.

۱۸

۲۹مصیبت و بدبختی نصیب چه کسی می‌شود؟ چه کسی همیشه
جنگ و دعوا برپا می‌کند؟ چه کسی بی‌جهت زخمی می‌شود و
چشمانش تار می‌گردد؟ **۳۰**کسی‌که دایم شراب می‌خورد و به دنبال
میگساری می‌رود. **۳۱**پس فریفتهٔ شراب سرخ‌فام نشو که در جام به
تو چشمک می‌زند و بعد آهسته از گلویت پایین می‌رود. **۳۲**در آخر،
همچون مار، تو را خواهد گزید و مانند افعی تو را نیش خواهد زد.
۳۳چشمانت چیزهای عجیب و غریب می‌بینند و گرفتار وهم و خیال
می‌گردی. **۳۴**مانند کسی می‌شوی که در دریا خوابیده و با امواج آن
دست و پنجه نرم می‌کند. **۳۵**می‌گویی: «مرا زدند، امّا دردی را احساس
نمی‌کنم. چه وقت به هوش می‌آیم تا یک پیالهٔ دیگر بنوشم؟»

۱۹

۲۴ بر اشخاص شریر حسادت نورز و آرزوی دوستی
با آنها را نداشته باش، **۲**زیرا تمام فکر آنها این
است که به مردم ظلم کنند، و هرگاه که دهان باز می‌کنند،
دربارهٔ شرارت گفت‌وگو می‌کنند.

۲۰

۳خانه بر اساس حکمت و عقل آباد می‌گردد و **۴**با دانایی
اتاقهای آن از اسباب نفیس و گران‌قیمت پُر می‌شوند.

۲۱

۵شخص دانا و فهمیده، از قدرت زیاد برخوردار است و
همیشه به قدرت خود می‌افزاید. **۶**پیروزی در جنگ بستگی به
تدبیر خوب و مشورت زیاد دارد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۲

۷شخص احمق نمی‌تواند به حکمت دست یابد. وقتی موضوع
مهمی مورد بحث قرار می‌گیرد، او حرفی برای گفتن ندارد.
۲۳

۸کسی‌که دایم نقشه‌های پلید در سر می‌پروراند، دردسرآفرین
خوانده خواهد شد. **۹**نقشه‌های آدم احمق، گناه‌آلودند و کسی‌که
دیگران را مسخره می‌کند، مورد نفرت همهٔ مردم می‌باشد.
۲۴

۱۰اگر نتوانی سختی‌های زندگی را تحمّل کنی، شخص
ضعیفی هستی.
۲۵

۱۱از نجات دادن کسی‌که به ناحق محکوم شده است،
کوتاهی نکن. **۱۲**نگو که از ماجرا بی‌خبر بوده‌ای، زیرا خدایی
که جان تو را در دست دارد و از دل تو آگاه است، می‌داند
که تو از همه‌چیز باخبر بوده‌ای. او هرکسی را مطابق کارهایش
جزا می‌دهد.
۲۶

۱۳-۱۴فرزندم، همان‌طور که خوردن عسل دهان تو را شیرین
می‌کند، کسب حکمت نیز برای جان تو شیرین خواهد بود.
کسی‌که حکمت می‌آموزد، آیندهٔ خوبی در انتظارش می‌باشد
و امیدهایش برباد نمی‌رود.
۲۷

۱۵مانند بدکاران نباش که منتظر هستند تا خانهٔ مردم درستکار
را غارت و ویران کنند، **۱۶**زیرا شخص درستکار حتّی اگر هفت
بار هم بیفتد، باز برمی‌خیزد، ولی اشخاص بدکار، گرفتار بلا
شده سرنگون می‌گردند.
۲۸

۱۷وقتی دشمنانت دچار مصیبت می‌شوند، خوشحال نشو و
هنگامی‌که می‌افتند خوشی نکن، **۱۸**زیرا خداوند، این کار تو را
می‌بیند و نمی‌پسندد و آنگاه از مجازات آنها دست برمی‌دارد.
۲۹

۱۹به‌خاطر مردم بدکار، تشویش نداشته باش و به آنها
حسادت نورز، **۲۰**زیرا شخص بدکار، آینده‌ای ندارد و چراغش
خاموش می‌شود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۱فرزندم از خداوند و پادشاه بترس و با کسانی‌که علیه آنها شورش می‌کنند، همدست نشو. ۲۲زیرا نابودی آنها ناگهانی است و کسی نمی‌داند که خداوند و پادشاه چه بلایی بر سر آنها می‌آورند.

چند سخن حکیمانهٔ دیگر

۲۳مردان حکیم این سخنان را نیز گفته‌اند:

قاضی نباید در داوری از کسی طرفداری کند. ۲۴هرکسی که به مجرم بگوید: «تو بی‌گناه هستی»، مورد لعنت و نفرت مردم قرار می‌گیرد. ۲۵امّا شخصی که گناهکار را محکوم کند، کامیابی و خوشی نصیبش می‌شود.

۲۶پاسخ صادقانه نشانهٔ دوستی حقیقی می‌باشد.

۲۷اول کسب و کار خود را سر و سامان بده، آنگاه خانه و خانواده تشکیل بده.

۲۸برضد همسایه‌ات شهادت دروغ مده و سخنان غلط درباره‌اش بر زبان نیاور. ۲۹نگو: «همان بلایی را که بر سر من آورده، بر سر خودش می‌آورم.»

۳۰از کنار مزرعهٔ آدم تنبل و تاکستان شخص نادان گذشتم. ۳۱در همه‌جا خار روییده بود. علفهای هرزه زمین را پوشانده و دیوار مزرعه فروریخته بود. ۳۲با دیدن این منظره به فکر فرورفتم و این درس را آموختم: ۳۳کسی‌که دست بر روی دست می‌گذارد و بیوسته می‌خوابد، ۳۴عاقبت تنگدستی همچون راهزن مسلّحی به سراغش می‌آید.

چند امثال دیگر از سلیمان

۲۵ اینها نیز از امثال سلیمان است که کاتبان حزقیا، پادشاه یهودا آنها را نوشته‌اند:

۲عظمت خدا در پوشاندن اسرار اوست، امّا عظمت پادشاه در جستجو کردن امور. ۳پی بردن به افکار پادشاه مانند پی بردن به بلندی آسمان و عمق زمین، غیر ممکن است.

۴ناخالصی را از نقره جدا کن تا زرگر بتواند از آن ظرفی بسازد. ۵مأموران شریر پادشاه را از او دور کن تا تخت او در عدالت پایدار بماند.

۶وقتی به حضور پادشاه می‌روی، خود را شخص بزرگی مپندار و در جای بزرگان منشین، ۷چون بهتر است به تو گفته شود: «بالاتر بنشین»، تا اینکه تو را در برابر چشمان بزرگان در جای پایین‌تر بنشانند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۸وقتی با همسایه‌ات اختلاف داری، با شتاب به دادگاه نرو، زیرا اگر در آخر ثابت شود که حق با او بوده است، تو چه خواهی کرد؟
۹وقتی با همسایه‌ات دعوا می‌کنی، رازی را که از دیگران شنیده‌ای فاش نکن، ۱۰زیرا در این صورت دیگر کسی به تو اطمینان نخواهد کرد و بدنام خواهی شد.
۱۱سخنی که بجا گفته شود، مانند نگین طلاست که در ظرف نقره‌ای نشانده شده باشد.
۱۲نصیحت شخص دانا برای گوش شنوا، مانند حلقهٔ طلا و جواهر، با ارزش است.
۱۳خدمتکار امین همچون آب سرد در گرمای تابستان، روح آقای خود را تازه می‌کند.
۱۴کسی که دَم از سخاوت می‌زند، امّا چیزی به کسی نمی‌بخشد، مانند ابر و بادی است که باران نمی‌آورد.
۱۵شخص صبور می‌تواند حتّی حاکم را قانع سازد و زبان نرم می‌تواند هر مانع قوی را از بین بردارد.
۱۶اگر به عسل دست یافتی، به اندازهٔ کافی بخور، وگرنه آن را استفراغ خواهی کرد. ۱۷بیش از حد به خانهٔ همسایه‌ات نرو، مبادا از تو متنفّر شود.
۱۸شهادت دروغ برضد همسایه، مانند تبر و شمشیر و تیرِ تیز، صدمه می‌زند.
۱۹اعتماد کردن به شخص خائن در زمان سختی، مانند جویدن غذا با دندان لق و دویدن با پای شکسته است.
۲۰آواز خواندن برای شخص غمگین، مانند لخت شدن در هوای سرد و پاشیدن نمک بر زخم است.
۲۱اگر دشمنت گرسنه باشد، به او غذا بده و اگر تشنه باشد، او را آب بنوشان. ۲۲این کار تو او را شرمنده می‌سازد و خداوند به تو پاداش می‌دهد.
۲۳همان‌طور که باد شمال باران می‌آورد، بدگویی هم خشم و عصبانیّت به بار می‌آورد.
۲۴سکونت در گوشهٔ بام، بهتر است از زندگی کردن با زن غرغرو در یک خانه.
۲۵خبر خوشی که از دیار دور می‌رسد، همچون آب سردی برای آدم تشنه است.
۲۶سازش آدم درستکار با شخص شریر مانند آلوده کردن منبع آب و گِل آلود ساختن چشمه است.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۷همان‌طور که زیاده روی در خوردن عسل ضرر دارد، انتظار
شنیدن تعریف و تمجید از مردم نیز ناپسند است.
۲۸کسی که بر نفس خویش تسلّط ندارد، مثل شهر بی‌دیوار،
ناامن است.

۲۶

احترام گذاشتن به افراد نادان، مانند بارش برف
در تابستان یا باران در فصل درو است.
۲نفرین، اگر مستحق آن نباشی، صدمه‌ای به تو نمی‌رساند؛
بلکه مانند پرنده‌ای است که به هر طرف پرواز می‌کند و در
جایی نمی‌نشیند.
۳شلاّق برای اسب، افسار برای الاغ و چوب برای تنبیه
احمق است.
۴کسی که به سؤال احمقانه جواب بدهد، مانند سؤال کنندهٔ
آن احمق است.
۵به سؤال احمقانه، باید جواب احمقانه داد تا سؤال کننده
فکر نکند که عاقل است.
۶کسی که توسط آدم احمق پیام می‌فرستد، مانند شخصی
است که پای خود را قطع می‌کند و یا زهر می‌خورد.
۷مَثَلی که از دهان شخص نادان بیرون می‌آید، مانند پای
لنگ، سُست است.
۸احترام گذاشتن به آدم احمق، مانند بستن سنگ به فلاخن
کاری احمقانه است.
۹مَثَلی که از دهان آدم احمق بیرون می‌آید، همچون خاری که به
دست شخص احمق فرو می‌رود و او حس نمی‌کند، بی‌اثر است.
۱۰کسی که آدم احمق را استخدام می‌کند، مانند تیراندازی
است که هر رهگذری را مجروح می‌سازد.
۱۱شخص احمقی که حماقت خود را تکرار می‌کند، مانند
سگی است که آن چه استفراغ کرده است، می‌خورد.
۱۲کسی که خودش را عاقل می‌پندارد، از یک احمق هم
نادان‌تر است.
۱۳آدم تنبل پای خود را از خانه بیرون نمی‌گذارد و می‌گوید:
«شیر درّنده در کوچه هست!»
۱۴او مانند دری که بر پاشنهٔ خود می‌چرخد، در رخت خواب
می‌غلتد و از آن جدا نمی‌شود.
۱۵دست خود را به طرف بشقاب دراز می‌کند، امّا از فرط
تنبلی لقمه را به دهان خود نمی‌گذارد.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶با این‌همه او خود را داناتر از هفت شخص عاقل می‌داند.
۱۷کسی‌که در دعوایی دخالت می‌کند که مربوط به او نیست، مانند شخصی است که گوشهای سگ ولگردی را می‌گیرد.
۱۸-۱۹شخصی که همسایهٔ خود را فریب بدهد و بعد به او بگوید که شوخی کرده است، مانند دیوانه‌ای است که به هر طرف آتش و تیرهای مرگبار پرتاب می‌کند.
۲۰اگر هیزم نباشد آتش خاموش می‌شود. اگر سخن‌چین نباشد، نزاع فرومی‌نشیند.
۲۱همان‌طور که زغال و هیزم آتش را شعله‌ور می‌سازد، شخص ستیزه‌جو هم جنگ و دعوا بپا می‌کند.
۲۲حرفهای آدم سخن‌چین مانند لقمه‌های لذیذی است که با لذّت بلعیده می‌شوند.
۲۳سخنان شیرین و فریبنده، شرارت دل را پنهان می‌کند، درست مانند لعابی که ظرف گِلی را می‌پوشاند.
۲۴شخص کینه‌توز با حرفهای خود، کینهٔ دل خود را مخفی می‌کند، **۲۵**امّا تو فریب حرفهای فریبندهٔ او را نخور، زیرا دلش پر از نفرت است. **۲۶**اگرچه نفرت خود را با حیله پنهان می‌کند، سرانجام خوی پلید او بر همه‌کس آشکار می‌گردد.
۲۷هرکسی که برای دیگران چاه بکند، خودش در آن می‌افتد. هر که سنگی را به طرف دیگران بغلتاند، آن سنگ برگشته و روی خود او می‌افتد.
۲۸زبان درغگو از مخاطبانش نفرت دارد و می‌خواهد به آنها آسیب برساند. سخنان ریاکار چیزی جز خرابی به بار نمی‌آورد.

۲۷ دربارهٔ فردا، با غرور صحبت نکن، زیرا نمی‌دانی که فردا چه پیش خواهد آمد.
۲هرگز از خودت تعریف نکن، بگذار دیگران از تو تعریف کنند.
۳حمل بار سنگ و ریگ سخت است، امّا تحمّل سختی‌هایی که یک شخص احمق ایجاد می‌کند، از آن هم سخت‌تر است.
۴حسادت، خطرناکتر و بی‌رحمتر از خشم و غضب است.
۵سرزنش آشکار از محبّت پنهان بهتر است.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶زخم دوست بهتر از بوسهٔ دشمن است.
۷شکم سیر حتّی از عسل کراهت دارد، امّا برای شکم گرسنه هر چیزِ تلخ، شیرین است.
۸کسی‌که از خانهٔ خود دور می‌شود، همچون پرنده‌ای است که از آشیانهٔ خود، آواره شده باشد.
۹مشورت صمیمانهٔ یک دوست همچون عطری خوشبو، دلپذیر است.
۱۰دوست خود و دوست والدینت را هرگز ترک نکن، و وقتی‌که در سختی هستی، به سراغ خویشاوندت نرو. همسایهٔ نزدیک بهتر از خویشاوندی که از تو دور است، می‌تواند به تو کمک کند.
۱۱فرزندم، حکمت بیاموز و دل مرا شاد کن تا بتوانم جواب کسانی را که سرزنشم می‌کنند، بدهم.
۱۲شخص زیرک، خطر را می‌بیند و از آن دوری می‌کند، امّا آدم جاهل به سوی آن می‌رود و خود را گرفتار می‌سازد.
۱۳از شخص احمقی که برای قرض بیگانه‌ای ضامن می‌شود، از اموالش چیزی را به گرو بگیر.
۱۴اگر صبح زود با دعای خیر دوستت را از خواب بیدار کنی، دعای تو همچون لعنت خواهد بود.
۱۵غرغرهای زن بهانه‌گیر مثل چک‌چک آب در روز بارانی است. ۱۶همان‌طور که نمی‌توان از وزیدن باد جلوگیری کرد و یا با دستهای چرب چیزی را نگه داشت، جلوگیری از غرغر چنین زنی هم محال است.
۱۷همان‌طور که آهن، آهن را تیز می‌کند، دوست نیز شخصیّت دوست خود را اصلاح می‌کند.
۱۸هر که از درخت انجیر نگهداری کند، از میوه‌اش هم خواهد خورد، و هرکسی که به آقای خود خدمت کند، پاداش خدمت خود را خواهد گرفت.
۱۹همان‌طور که انسان در آب، روی خود را می‌بیند، در وجود دیگران نیز وجود خویش را مشاهده می‌کند.
۲۰همان‌طور که دنیای مردگان از بلعیدن زندگان سیر نمی‌شود، خواسته‌های انسان هم هرگز تمام شدنی نیست.
۲۱طلا و نقره را به وسیلهٔ آتش می‌آزمایند، امّا انسان را از عکس‌العملش در برابر تعریف و تمجید دیگران می‌توان شناخت.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۲اگر شخص احمق را در هاون هم بکوبی، حماقتش از او جدا نمی‌شود.
۲۳-۲۴مال و دارایی زود از بین می‌رود و تاج و تخت پادشاه تا ابد برای فرزندان او باقی نمی‌ماند. پس تو با دقّت از گلّه و رمه‌ات مواظبت کن. **۲۵**علف را درو کن و سپس علوفهٔ کوهستان را جمع‌آوری نما تا زمانی که محصول تازه به بار می‌آید **۲۶**آنگاه می‌توانی از پشم گوسفندانت لباس تهیّه کنی، از فروش بُزهایت زمین بخری **۲۷**و از شیر بقیّهٔ بُزهایت تو و خانواده و کنیزانت سیر خواهید شد.

۲۸ مردم بدکار می‌گریزند، درحالی‌که کسی آنها را تعقیب نمی‌کند، امّا اشخاص درستکار مثل شیر، شجاع هستند.
۲وقتی ملّتی گرفتار شورش می‌شود، دولتش به آسانی سرنگون می‌گردد، امّا رهبران درستکار و عاقل مایهٔ ثبات مملکت هستند.
۳حاکمی که بر فقرا ظلم می‌کند، مانند باران شدیدی است که محصول را از بین می‌برد.
۴قانون شکنی، ستایش شریران است؛ امّا اطاعت از قانون، مبارزه با آنها می‌باشد.
۵عدالت برای مردم بدکار بی‌معنی است، امّا پیروان خداوند اهمیّت آن را به خوبی می‌دانند.
۶انسان بهتر است فقیر و درستکار باشد، تا ثروتمند و فریبکار.
۷جوانی که از قانون الهی اطاعت می‌کند، عاقل است؛ امّا کسی‌که همنشین مردم شریر می‌شود، باعث ننگ والدین خود می‌شود.
۸مالی که از راه ربا و سودجویی از فقرا حاصل شود، عاقبت به دست کسی می‌افتد که بر فقرا رحم می‌کند.
۹خدا از دعای کسانی‌که احکام او را اطاعت نمی‌کنند، نفرت دارد.
۱۰هر که دام در راه شخص درستکار بنهد و او را به راه بد بکشاند، عاقبت به دام خود گرفتار می‌شود، امّا اشخاص نیک پاداش خوبی می‌گیرند.
۱۱ثروتمندان خود را عاقل می‌پندارند، امّا فقیر خردمند از باطن آنها باخبر است.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۲وقتی مردمان نیک پیروز می‌شوند، همه خوشی می‌کنند؛ امّا هنگامی‌که شریران به قدرت می‌رسند، مردم پنهان می‌شوند.
۱۳هر که گناه خود را بپوشاند، هرگز کامیاب نمی‌شود؛ امّا کسی‌که به گناه خود اعتراف کند و از آن دست بکشد، خدا بر او رحم می‌کند.
۱۴خوشا به حال کسی‌که از خداوند می‌ترسد، زیرا هر که در برابر خدا سرسختی نشان بدهد، گرفتار بلا و بدبختی می‌شود.
۱۵مردم بیچاره‌ای که زیر سلطهٔ حاکم ظالمی زندگی می‌کنند، مانند کسانی می‌باشند که گرفتار شیر غرّان و یا خرس گرسنه هستند.
۱۶پادشاه نادان بر مردم ظلم می‌کند، امّا آن پادشاهی که از بی‌عدالتی و رشوه‌خواری نفرت داشته باشد، سلطنتش طولانی خواهد بود.
۱۷عذابِ وجدان شخص قاتل، او را به سوی مجازات می‌برد، پس تو سعی نکن که او را از عذابش برهانی.
۱۸هر که در راه راست ثابت قدم باشد، در امان می‌ماند؛ امّا کسی‌که به راههای کج برود، به زمین می‌خورد.
۱۹هر که در زمین خود زراعت کند، نان کافی خواهد داشت، امّا کسی‌که وقت خود را به تنبلی بگذراند، فقیر می‌شود.
۲۰اشخاص درستکار کامیاب می‌شوند، ولی کسانی‌که برای ثروتمند شدن عجله می‌کنند، بی‌سزا نمی‌مانند.
۲۱طرفداری کار درستی نیست، امّا قضاتی هم هستند که به‌خاطر یک لقمه نان بی‌عدالتی می‌کنند.
۲۲آدم خسیس فقط به فکر جمع‌آوری ثروت است، غافل از اینکه فقر در انتظار اوست.
۲۳اگر اشتباه کسی را به او گوشزد کنی، در آخر بیشتر از کسی‌که نزد او چاپلوسی کرده است، از تو قدردانی خواهد کرد.
۲۴کسی‌که از والدین خود دزدی می‌کند و می‌گوید: «کار بدی نکرده‌ام»، از یک راهزن کمتر نیست.
۲۵حرص و طمع باعث جنگ و جدال می‌شود، امّا توکّل نمودن بر خداوند، انسان را کامیاب می‌سازد.
۲۶کسی‌که از عقاید خود پیروی می‌کند، احمق است، امّا هر که پیرو تعالیم دانایان باشد، در امان می‌ماند.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۷اگر به فقرا کمک کنی، هرگز محتاج نمی‌شوی، امّا اگر روی خود را از آنها برگردانی، مورد لعنت قرار می‌گیری.
۲۸هنگامی‌که شریران به قدرت می‌رسند، مردم پنهان می‌شوند، امّا وقتی آنها سقوط می‌کنند، اشخاص درستکار قدرت را به دست می‌گیرند.

۲۹ کسی‌که بعد از سرزنش زیاد بازهم سرسختی کند، ناگهان شکسته خواهد شد و علاجی نخواهد داشت.

۲تا وقتی‌که قدرت در دست اشخاص نیک است، مردم خوشحال هستند، ولی اگر قدرت به دست افراد بد بیفتد، مردم ناله خواهند کرد.
۳پسر عاقل والدین خود را خوشحال می‌سازد، امّا پسری که به دنبال زنان بدکار می‌رود، دارایی آنها را برباد می‌دهد.
۴پادشاه عادل به کشور خود ثبات می‌بخشد، ولی آن که مالیات زیاد می‌گیرد، مملکت خود را نابود می‌سازد.
۵شخص متملّق با چاپلوسی به دوست خود صدمه می‌زند.
۶شریران در دام گناه خود گرفتار می‌شوند، امّا شادکامی نصیب مردم درستکار می‌گردد.
۷شخص درستکار نسبت به فقرا با انصاف است، امّا شریر به فکر آنها نیست.
۸شخص احمقی که دیگران را مسخره می‌کند، شهری را به آشوب می‌کشد، امّا آدم دانا خشم را فرو می‌نشاند.
۹وقتی یک آدم عاقل با یک شخص احمق به دادگاه می‌رود، شخص احمق خشمگین می‌شود و او را مسخره می‌کند و صلحی نخواهد بود.
۱۰کسانی‌که تشنهٔ خون هستند از افراد نیکو نفرت دارند و به فکر هلاکت آنان می‌باشند.
۱۱آدم احمق، بزودی خشم خود را ظاهر می‌سازد، امّا شخص عاقل از خشم خود جلوگیری می‌کند.
۱۲اگر حاکم به سخنان دروغ گوش بدهد، تمام خادمانش دروغگو می‌شوند.
۱۳فقیر و ثروتمند در یک چیز مانند هم هستند: خداوند به هردوی آنها چشم بینا داده است.
۱۴پادشاهی که نسبت به مردم مسکین با انصاف باشد، سلطنتش همیشه پایدار می‌ماند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۵برای تربیت کودکان چوب و تأدیب لازم است، اگر او
را آزاد بگذاری و سرزنش نکنی، باعث شرمندگی مادر خود
می‌شود.
۱۶وقتی شریران به قدرت می‌رسند، جرم زیاد می‌شود. امّا
مردم درستکار سقوط آنها را به چشم خواهند دید.
۱۷فرزندت را تأدیب کن تا باعث خوشی و آرامش تو
گردد.
۱۸مردمی که خدا راهنمایشان نباشد، سرکش می‌شوند. خوشا
به حال قومی که از دستورات الهی پیروی می‌کنند.
۱۹نوکران، تنها با نصیحت اصلاح نمی‌شوند، زیرا آنها هرچند
سخنان تو را بفهمند، امّا به آنها توجّه نمی‌کنند.
۲۰شخصی که بدون فکر کردن و با عجله حرف می‌زند، از
یک احمق هم بدتر است.
۲۱نوکری که آقایش او را از کودکی به ناز پرورده باشد،
سرانجام تمام دارایی آقای خود را غصب می‌کند.
۲۲شخص تندخو کشمکش برپا می‌کند و آدم بدخُلق فتنه‌انگیز
است.
۲۳تکبّر، انسان را به زمین می‌زند؛ امّا فروتنی باعث سرفرازی
می‌شود.
۲۴کسی‌که با دزد همدست می‌شود، به جان خود دشمنی
می‌کند. اگر در دادگاه حقیقت را بگوید، مجازات خواهد شد
و اگر راست نگوید، خدا او را لعنت می‌کند.
۲۵کسی‌که از انسان می‌ترسد در دام می‌افتد، امّا هرکه بر
خداوند توکّل می‌کند، در امان می‌ماند.
۲۶بسیاری از مردم از حاکم انتظار لطف دارند، امّا داوری
فقط به دست خداوند است.
۲۷درستکاران از شریران نفرت دارند و شریران از
درستکاران.

سخنان آکور

۳۰ اینها سخنان آکور، پسر یاقه است، خطاب به
ایتیئیل و اوکال:
خدایا، خسته و درمانده‌ام، چه چاره کنم؟
۲من شعور یک انسان را ندارم.
۳ من بیشتر شبیه حیوان هستم؛ من شعور یک انسان را ندارم،
و دربارهٔ خدا چیزی نمی‌دانم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴ کیست که به آسمان صعود کرد و بر زمین فرود آمد؟
کیست که باد را در مشت خود جمع کرد
و آبها را در لباس خود پیچید؟
کیست که حدود زمین را تعیین کرد؟
نام او چیست و پسرش چه نام دارد؟ اگر می‌دانی بگو.
۵«خدا به وعدهٔ خود وفا می‌کند. او مانند سپر از کسانی‌که
به او توکّل دارند، حمایت می‌کند. ۶به کلام او چیزی میافزا،
مبادا تو را تنبیه کند و دروغگو شمرده شوی.»
۷ای خدا، پیش از اینکه بمیرم، دو چیز از تو می‌خواهم: ۸زبان
مرا از دروغ گفتن بازدار، و مرا نه فقیر ساز و نه ثروتمند، بلکه
روزی مرا به اندازهٔ احتیاجم بده. ۹زیرا اگر ثروتمند شوم ممکن
است تو را انکار کنم و بگویم: «خداوند کیست؟» و اگر فقیر
شوم، شاید دزدی کنم و نام تو را بی‌حرمت سازم.
۱۰هیچ‌وقت از کسی نزد کارفرمایش بدگویی نکن، مبادا تو
را لعنت کند و مجرم شوی.
۱۱کسانی هستند که پدر و مادر خود را نفرین می‌کنند.
۱۲اشخاصی هستند که خود را پاک می‌دانند، درحالی‌که
آلوده به گناه می‌باشند.
۱۳بسیار کسانی هستند که از چشمانشان کبر و غرور
می‌بارد.
۱۴گروهی هستند که دندانهای خود را تیز می‌کنند تا به جان
مردم فقیر و محتاج افتاده، آنها را ببلعند.
۱۵در دنیا چهار چیز مانند «زالو» هستند که هرقدر بخورند
سیر نمی‌شوند:
۱۶ دنیای مردگان،
رحم نازا،
زمین خشک و بی‌آب،
و آتش شعله‌ور.
۱۷کسی‌که پدر خود را مسخره و مادر خود را تحقیر کند،
زاغها چشمانش را از کاسه بیرون می‌آوردند و لاشخورها بدنش
را می‌خورند.
۱۸چهار چیز است که برای من بسیار عجیب است و من
آنها را نمی‌فهمم:
۱۹ پرواز عقاب در آسمان،
خزیدن مار بر صخره،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

عبور کشتی از دریا،
به وجود آمدن عشق بین زن و مرد.
۲۰زن بدکار زنا می‌کند و با بی‌شرمی می‌گوید: «گناهی
نکرده‌ام.»
۲۱چهار چیز است که زمین تاب تحمّل آنها را ندارد:
۲۲غلامی که به سلطنت می‌رسد،
احمقی که سیر و توانگر شود،
۲۳زن بداخلاقی که شوهر کرده باشد،
و کنیزی که جای خانم خانه را می‌گیرد.
۲۴در دنیا چهار حیوان هستند که کوچک می‌باشند، امّا
شعورِ بسیار دارند:
۲۵مورچه‌ها: اگر چه ضعیف هستند، امّا در تابستان برای
زمستان خوراک ذخیره می‌کنند،
۲۶گورکنها: با آن که ناتوانند، امّا در بین صخره‌ها برای
خود لانه می‌سازند،
۲۷ملخها: هر چند رهبری ندارند، ولی در دسته‌های منظّم
حرکت می‌کنند،
۲۸و مارمولکها: که می‌توان آنها را با دست گرفت، امّا در
قصرهای پادشاهان هم راه دارند.
۲۹چهار موجود هستند که با وقار راه می‌روند:
۳۰شیر که پادشاه حیوانات است و از چیزی نمی‌ترسد،
۳۱طاووس، بُز نر،
و پادشاهی که سپاهیانش همراه او هستند.
۳۲اگر از روی حماقت مغرور شده و نقشه‌های پلیدی
کشیده‌ای، از این کارهایت دست بکش.
۳۳همچنان‌که از زدن شیر کره به دست می‌آید و از ضربه
زدن به بینی خون جاری می‌شود، از برانگیختن خشم نیز نزاع
برپا می‌گردد.

نصیحت به پادشاه

۳۱ اینها سخنانی است که مادر لموئیل پادشاه به او
تعلیم داد:
۲ای پسر من، ای پسری که تو را با نذر و نیاز به دنیا آورده‌ام.
۳نیروی جوانی‌ات را صرف زنان مکن، زیرا آنها باعث نابودی
پادشاهان شده‌اند. ۴ای لموئیل، برای پادشاهان شایسته نیست
که شرابخوار باشند، ۵زیرا ممکن است قوانین را فراموش کرده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نتوانند به داد مظلومان برسند. **۶**شراب را به کسانی بده که در انتظار مرگ هستند و به کام کسانی بریز که در بدبختی و تلخکامی به سر می‌برند، **۷**تا بنوشند و بدبختی و ناکامی خود را فراموش کنند.

۸دهان بگشا و از حق کسانی‌که بی‌زبان و بیچاره هستند، دفاع کن. **۹**دهان خود را بازکن و با عدالت داوری کن و به کمک مردم فقیر و مسکین بشتاب.

خصوصیات یک زن لایق

۱۰زن لایق را چه کسی می‌تواند پیدا کند؟ ارزش او از جواهرات هم زیادتر است.

۱۱او مورد اعتماد شوهر خود می‌باشد و نمی‌گذارد که شوهرش به چیزی محتاج شود.

۱۲سراسر عمرش به شوهر خود خوبی می‌کند نه بدی.

۱۳پشم و کتان را می‌گیرد و با دستهای خود آنها را می‌ریسد.

۱۴او برای تهیهٔ خوراک مانند کشتیهای تاجران به راههای دور می‌رود.

۱۵پیش از آن که هوا روشن شود از خواب برمی‌خیزد و برای خانوادهٔ خود خوراک آماده می‌کند و دستورات لازم را به کنیزان خود می‌دهد.

۱۶مزرعه‌ای را انتخاب می‌کند و بعد از فکر و بررسی آن را می‌خرد و با دسترنج خود تاکستانی را آباد می‌کند.

۱۷او نیرومند و پرکار است.

۱۸ارزش چیزهایی را که درست می‌کند، می‌داند و شبها تا دیر وقت کار می‌کند.

۱۹با دستهای خود نخ می‌ریسد و پارچه می‌بافد.

۲۰از روی سخاوت به مردم فقیر کمک می‌کند.

۲۱از برف و سرما نمی‌ترسد، زیرا برای اهل خانهٔ خود لباس گرم دوخته است.

۲۲برای خود نیز لباسهای زیبا از پارچه‌های کتان ارغوانی می‌دوزد.

۲۳شوهرش از مردان با نفوذ و محترم شهر است.

۲۴او لباس و کمربند تهیّه می‌کند و به تاجران می‌فروشد.

۲۵او زنی است قوی و باوقار و از آینده بیم ندارد.

۲۶تمام سخنانش پر از حکمت و نصایحش محبّت‌آمیز است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۷تنبلی نمی‌کند و احتیاجات خانوادهٔ خود را فراهم می‌نماید.
۲۸فرزندانش از او راضی هستند و شوهرش او را ستایش
می‌کند و می‌گوید:
۲۹«تو بر همهٔ زنان خوب و صالح برتری داری.»
۳۰جمال و زیبایی فریبنده و ناپایدار است، امّا زنی که از
خداوند می‌ترسد، قابل تحسین است.
۳۱پاداش کارهایش را به او بدهید و همگی او را تحسین کنید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب جامعه

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب جامعه

معرّفی کتاب

کتاب جامعه به وسیلهٔ مردی حکیم و دانا نوشته شده است. او هم تجربیات شخصی و هم مشـاهدات اجتماعی خود را عمیقاً در این کتاب منعکس نموده است. نویسنده مطلب خود را با یک سؤال اساسـی آغاز می‌کند که «از کار چه فایده‌ای عاید انسان می‌شود؟» و جواب می‌دهد که «هیچ فایده‌ای در این دنیا نیست.» پاسخ وی به این استدلال منفی نیست و از خواننده دعوت می‌کند که از کار و زندگی‌ای که خدا بخشیده است، لذّت ببرد.

چون نویسنده زندگی را خوب می‌شناسد، اعتراف می‌کند که خیلی از مسائل و امور، بالاتر از درک و فهم انسان می‌باشند. با این وجود، او امید خود را به خدا از دست نمی‌دهد، ایمان خود را به خدا تأکید می‌کند و کوشش می‌نماید با وجود خیلی از سؤالات بی‌جواب، با شادی زندگی کند. او دیگران را نیز به همین روش تشویق می‌نماید.

tarikhema.org

تقسیم‌بندی کتاب

آیا زندگی هدفی دارد؟ ۱:۱-۲۶:۲
گفتاری دربارهٔ زندگی ۱:۳-۸:۱۱
نصیحت آخر ۹:۱۱-۱۲: ۸
خلاصه ۱۲: ۹-۱۴

زندگی بیهوده است

۱ نویسندهٔ این کتاب، پسر داوود، پادشاه حکیم اورشلیم می‌باشد.

۲او می‌گوید: بیهودگی اسـت! بیهودگی اسـت! همه‌چیز بیهوده اسـت! **۳**از این‌همه رنج و زحمتی که انسان در روی زمین می‌کشد چه فایده‌ای می‌بیند؟ **۴**یک نسل می‌آید و نسل دیگری می‌رود، امّا دنیا همیشـه به حال خود باقی می‌ماند.

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵آفتاب طلوع و غروب می‌کند و باز به جایی می‌شتابد که
دوباره باید از آنجا طلوع کند. ۶باد به سمت جنوب و شمال
می‌وزد و به هر سو می‌چرخد و باز به مدار خود برمی‌گردد.
۷همهٔ رودخانه‌ها به دریا می‌ریزند، امّا دریا پُر نمی‌شود. آب
به سرچشمه‌ای که رودها از آن جاری می‌شود، بازمی‌گردد و
چرخش دوباره آغاز می‌گردد. ۸همه‌چیز آن‌قدر خسته کننده
است که زبان از بیان آن عاجز است. هرقدر ببینیم و هرقدر
بشنویم، بازهم سیر نمی‌شویم. ۹در حقیقت تاریخ تکرار می‌شود،
یعنی آنچه را که می‌بینیم، بارها در گذشته اتّفاق افتاده است.
در جهان هیچ چیز تازه‌ای دیده نمی‌شود. ۱۰کدام چیز تازه‌ای
را می‌توانید نشان بدهید؟ هر چیزی قبلاً و پیش از آنکه ما به
دنیا بیاییم وجود داشته است. ۱۱یادی از گذشتگان نیست و
آیندگان نیز از نسلهای پیشین یادی نخواهند کرد.

تجربهٔ حکیمان

۱۲من حکیم هستم و در اورشلیم بر اسرائیل سلطنت می‌کردم.
۱۳تصمیم گرفتم تا دربارهٔ هر چیز این دنیا با حکمت مطالعه
و تحقیق کنم. خدا کارهای سخت و دشواری را به عهدهٔ ما
گذاشته است! ۱۴هر کاری را در این دنیا تجربه کردم و به این
نتیجه رسیدم که همهٔ آنها بیهوده و به دنبال باد دویدن است.
۱۵چیز کج را نمی‌توان راست کرد و چیزی را که وجود نداشته
باشد، نمی‌توان شمرد.
۱۶به خود گفتم: «من حکمت و معرفت زیادی اندوختم و بیشتر
از همهٔ کسانی‌که قبل از من در اورشلیم حکومت می‌کردند، علم
و دانش کسب کردم.» ۱۷تصمیم گرفتم که فرق بین حکمت
و جهالت را بدانم، امّا پی بردم که این کار هم بیهوده و مانند
دنبال باد دویدن است، ۱۸زیرا زیادی حکمت باعث غم می‌شود
و هر که به دانش خود بیافزاید، اندوه خود را زیاد می‌کند.

بیهودگی عیش و عشرت

۲ به خود گفتم: عیش و عشرت را تجربه می‌کنم و از
زندگی لذّت می‌برم، امّا دیدم که آن هم بیهوده است.
۲همچنین دریافتم که خنده و شادی نیز احمقانه و بی‌فایده
است. ۳هرچند از دل مشتاق کسب حکمت بودم، تصمیم
گرفتم که خود را با شراب شادمان سازم و حماقت را امتحان
کنم و فکر کردم که این بهترین راهی است که انسان می‌تواند،
زندگی کوتاه خود را سپری کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۴کارهای بزرگی انجام دادم. برای خود خانه‌ها ساختم و تاکستانها غرس نمودم. ۵باغهای پر از گل ساختم و در آنها از هر نوع درخت میوه‌دار نشاندم؛ ۶و آب انبارهای بزرگ برای آبیاری آنها ساختم. ۷غلامان و کنیزان بسیار خریدم و صاحب غلامان و کنیزان خانه‌زاد شدم. هیچ یک از کسانی‌که پیش از من در اورشلیم حکومت می‌کردند، به اندازهٔ من گلّه و رمه و دارایی نداشتند. ۸نقره و طلا و گنجینه‌های پادشاهانی را که من بر سرزمینشان حکومت می‌کردم، برای خود جمع کردم. سرایندگان مرد و زن برای سرگرمی من می‌سراییدند. هر قدر که دلم می‌خواست، برای خود زنهای زیبا گرفتم.

۹بلی، من شخص بزرگی بودم، بزرگتر از همهٔ کسانی‌که قبل از من در اورشلیم زندگی می‌کردند. در عین حال از حکمت و دانش نیز برخوردار بودم. ۱۰هر چیزی که می‌دیدم و می‌خواستم به دست آوردم و خود را از هیچ خوشی و لذّتی محروم نساختم. از هر کاری که می‌کردم، لذّت می‌بردم و همین برای من پاداش بزرگی بود. ۱۱امّا وقتی به کارهایی که کرده بودم و زحماتی که کشیده بودم فکر کردم، فهمیدم که همهٔ آنها چون دویدن دنبال باد، بیهوده و بی‌فایده بوده‌اند. ۱۲یک پادشاه می‌تواند فقط همان کاری را بکند که پادشاهان پیش از او کرده بودند.

بنابراین حکمت و حماقت و جهالت را مطالعه و مقایسه کردم. ۱۳دیدم، همان‌طور که روشنی بر تاریکی برتری دارد، حکمت هم برتر از جهالت است. ۱۴شخص حکیم، داناست و می‌داند از چه راهی برود، امّا مرد احمق در نادانی به سر می‌برد. امّا این را هم دانستم که عاقبت هردوی ایشان یکی است. ۱۵در دل خود گفتم: «چون من و جاهل به یک سرنوشت گرفتار می‌شویم، پس فایدهٔ حکمت چیست؟» هیچ، حکمت هم بیهوده است. ۱۶زمانی می‌رسد که نه یادی از مرد حکیم باقی می‌ماند و نه از مرد احمق، بلکه هر دو فراموش خواهند شد. مرد احمق همان‌گونه می‌میرد که مرد حکیم خواهد مرد. ۱۷پس، از زندگی بیزار شدم، چون همه‌چیز آن برایم دردسر آورده است. زندگی تمامش بیهوده و به دنبال باد دویدن بود.

۱۸از تمام زحماتی که در این دنیا کشیده بودم بیزار شدم، زیرا می‌دانم که باید همهٔ آنها رابرای جانشین خود واگذارم. ۱۹چه کسی می‌داند که او حکیم خواهد بود یا احمق. ولی او صاحب

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

همهٔ چیزهایی خواهد شد که من با رنج و مشقت زیاد در زندگی خود به دست آورده‌ام. این نیز بیهوده است. **۲۰**بنابراین از تمام زحماتی که در دنیا کشیده‌ام مأیوس گشتم. **۲۱**کسی با زحمت فراوان و از روی عقل و دانش و مهارت مال و دارایی می‌اندوزد، سپس همه را برای استفاده کسی بجا می‌گذارد که هرگز برای آن زحمت نکشیده است. این نیز بیهوده و مصیبتی بزرگ است. **۲۲**انسان از این‌همه زحمت و مشقتی که می‌کشد، چه چیزی به دست می‌آورد؟ **۲۳**روزهایش با تشویش و نگرانی می‌گذرد و شبها هم آرامش ندارد. این نیز بیهوده است.

۲۴پس برای انسان بهتر است که بخورد و بنوشد و از آنچه به دست آورده، لذّت ببرد و این از جانب خداوند است. **۲۵**زیرا کیست که بتواند جدا از خدا چیزی بخورد و لذّت ببرد؟ **۲۶**خدا به کسانی‌که او را خشنود می‌سازند، حکمت، دانش و خوشی می‌بخشد، ولی به خطاکاران مشقتِ کار و زحمتِ اندوختن مال را می‌دهد تا خدا آن را از آنها گرفته به کسانی عطا کند که از آنها راضی است. این نیز مانند دنبال باد دویدن، بیهوده است.

هر چیز زمانی دارد

۳ برای هر چیزی که در دنیا اتّفاق می‌افتد، زمان معیّنی وجود دارد.

۲ زمانی برای تولّد، زمانی برای مردن،
زمانی برای کاشتن، زمانی برای درو کردن،
۳ زمانی برای کُشتن، زمانی برای شفا دادن،
زمانی برای خراب کردن، زمانی برای ساختن،
۴ زمانی برای گریه، زمانی برای خنده،
زمانی برای ماتم، زمانی برای رقص،
۵ زمانی برای دور ریختن سنگها، زمانی برای جمع کردن سنگها،
زمانی برای در آغوش گرفتن، زمانی برای اجتناب از آن،
۶ زمانی برای سود، زمانی برای زیان،
زمانی برای اندوختن، زمانی برای دور انداختن،
۷ زمانی برای بریدن، زمانی برای دوختن،
زمانی برای سکوت، زمانی برای گفتن،
۸ زمانی برای دوستی، زمانی برای دشمنی،
زمانی برای جنگ و زمانی برای صلح.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹یک کارگر چه سودی از زحمت خود می‌برد؟ ۱۰زحماتی
را که خدا بر دوش انسان گذاشته است، دیدم. ۱۱او برای هر
چیز زمان مناسبی تعیین نموده است. همچنین او شوق دانستن
ابدیّت را در دلهای انسان نهاده است، امّا انسان نمی‌تواند
مفهوم کارهای خدا را از ابتدا تا انتها درک کند. ۱۲پس به
این نتیجه رسیدم که بهتر است خوش باشیم و تا زمانی که
زنده هستیم، از زندگی حداکثر استفاده را بنماییم. ۱۳بخوریم
و بنوشیم و از حاصل زحمت خود لذّت ببریم، زیرا همهٔ اینها
بخشش و نعمت خداست.
۱۴می‌دانم که کارهای خدا پایدار و تغییر ناپذیرند. کسی
نمی‌تواند به آنها چیزی بیافزاید و یا چیزی از آنها کم کند.
منظور خدا از انجام این کارها فقط اینست که انسان از او
بترسد. ۱۵هر چیزی که اکنون هست و یا در آینده دیده شود،
در گذشته وجود داشته است. خدا آنچه را که در گذشته انجام
داده است، تکرار می‌کند.

بی‌عدالتی در جهان

۱۶علاوه بر این، دیدم که در این دنیا بی‌عدالتی و بی‌انصافی
جای عدالت و انصاف را گرفته است. ۱۷به خود گفتم: «خدا
در وقت مناسب هر کار خوب یا بد انسان را داوری خواهد
کرد.» ۱۸دانستم که خدا انسان را می‌آزماید تا به او بفهماند
که بهتر از حیوان نیست. ۱۹زیرا سرنوشت انسان و حیوان
یکسان است. مانند هم می‌میرند و مثل هم نفس می‌کشند و
انسان بر حیوان برتری ندارد، همه‌چیز بیهوده است. ۲۰انسان
و حیوان، هر دو به یک‌جا می‌روند. هر دو از خاک به وجود
آمده‌اند و به خاک بر می‌گردند. ۲۱چه کسی می‌تواند ثابت کند
که روح انسان به عالم بالا می‌رود و روح حیوان به زیر زمین؟
۲۲پس فهمیدم که بهتر است انسان از کاری که می‌کند، لذّت
ببرد. زیرا سرنوشتش همین است و کسی نیست که بتواند او
را پس از مرگ بازگرداند تا ببیند که چه وقایعی بعد از او در
دنیا اتّفاق می‌افتد.

۴ آنگاه دوباره در مورد ظلم و ستمی که در این جهان
جریان دارد، فکر کردم. مردم مظلوم را دیدم که اشک
می‌ریزند، امّا هیچ‌کس آنها را تسلّی نمی‌دهد. کسی به دادشان
نمی‌رسد، چون کسانی‌که بر آنها جفا می‌کنند دارای زور و
قدرت هستند. ۲من حسرت کسانی را می‌خوردم که مُردند و

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از این دنیا رفتند. وضع آنها بهتر از کسانی است که هنوز زنده هستند. **۳**امّا کسانی‌که تا به حال به دنیا نیامده‌اند خوشبخت‌ترند، زیرا ظلمی را که در جهان می‌شود، ندیده‌اند.

۴بعد مشاهده کردم که موفقیّت و پیشرفت یک شخص نتیجهٔ حسادت و رقابت او با دیگران است. این کار هم مانند دویدن به دنبال باد بیهوده است. **۵**مرد احمق دست روی دست گذاشته کار نمی‌کند و به این ترتیب از گرسنگی، گوشت بدن خود را می‌خورد. **۶**یک دست پر ولی راحت، بهتر است از دو دست پر، امّا با مشقت. این بیهوده و دنبال باد دویدن است.

۷همچنین نمونهٔ بیهودهٔ دیگری را در این دنیا دیدم **۸**و این در مورد مردی است که تنها زندگی می‌کند، نه پسری دارد و نه برادری، امّا زحمت زیاد می‌کشد تا پول و دارایی جمع کند و چشمش از ثروت سیر نمی‌شود. او برای چه کسی زحمت می‌کشد و خود را از لذّتهای زندگی محروم می‌کند؟ او زندگی بیهوده و مشقّت‌باری دارد.

۹دو نفر از یک نفر بهترند، زیرا نتیجهٔ بهتری از کارشان به دست می‌آورند. **۱۰**هرگاه یکی از آنها بیفتد، دیگری او را بلند می‌کند. امّا وای به حال کسی‌که تنها باشد و بیفتد، زیرا کسی را ندارد که او را بلند کند. **۱۱**اگر دو نفر در کنار هم بخوابند گرم می‌شوند، امّا کسی‌که تنهاست چگونه خود را گرم کند؟ **۱۲**اگر کسی تنها باشد و به او حمله شود، زود از پای در می‌آید، امّا اگر دو نفر باشند، می‌توانند از خود دفاع کنند. ریسمان سه‌لا به راحتی پاره نمی‌شود.

۱۳جوان فقیر امّا دانا، بهتر از پادشاه پیر و احمق است که به مشورت دیگران توجّه نمی‌کند. **۱۴**این چنین جوانی ممکن است که از زندان آزاد شده به مقام پادشاهی برسد. **۱۵**دیدم که مردم این جهان مایلند از این جوانی که جانشین آن پادشاه شده است، پیروی کنند. **۱۶**او بر عدّهٔ بی‌شماری حکومت می‌کند. امّا نسل بعدی به او رغبتی نشان نخواهد داد. به راستی این نیز بیهوده و در پی باد دویدن است.

با عجله قول ندهید

۵ وقتی به معبد بزرگ می‌روی مواظب رفتار خود باش، زیرا گوش دادن و یاد گرفتن بهتر از آن قربانی‌ای است که اشخاص نادان می‌گذرانند، ولی خوب را از بد تشخیص نمی‌دهند. **۲**پیش از آنکه حرفی بزنی خوب فکر کن، در سخنی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

که می‌گویی عجلـه منما و در حضور خدا حرف نسـنجیده مگو، زیرا او در عالم بالا است و تو بر روی زمین هستی. پس سـخنانت خلاصه و کوتاه باشد. **۳**زحمت و مشقّت زیاد در کار، خواب را پریشان می‌سازد و پُرگویی نشانهٔ نادانی است. **۴**هرگاه برای خدا نذری داری، در ادای آن تأخیر منما، زیرا او از مردم نادان بیزار است. به قول خود وفادار باش. **۵**بهتر است اصلاً نذر نکنی تا اینکه نذر نمـوده، ادا ننمایی. **۶**مگذار که سخنان دهانت، تو را به گناه وادار کند و به خادم خدا بگویی که نذر تو اشتباهی بوده است. چرا خدا بر تو خشمگین شود و تمام حاصل کار تو را از بین ببرد؟ **۷**خیالات زیاد و سخنان بی‌معنی بیهوده است. انسان باید از خدا بترسد.

زندگی بیهوده است

۸اگر می‌بینی که بر مردم مسـکین ظلم می‌شود و عدالت و انصاف اجرا نمی‌شـود، تعجّب نکن، زیرا بـر هر مأمور یک مأمور بالاتر نظارت می‌کند و یک مأمور دیگر و عالی‌تر همگی را تحت نظر خود دارد.
۹هرکسـی از زمین بهـره می‌گیرد، حتّی پادشـاه هم در آن سهمی دارد.
۱۰شخص پول دوست، هرگز از پول سیر نمی‌شود و کسی‌که طالب ثروت اسـت هرگز به آنچه دلش می‌خواهد نمی‌رسد. این نیز بیهوده است. **۱۱**هرقدر ثروت زیاد شود به همان اندازه خورندگان آن زیاد می‌شوند. چه چیزی عاید صاحب آن می‌شود جز اینکه آن را به چشمان خود ببیند؟ **۱۲**خواب کارگر شیرین است، چه کم خورده باشد، چه زیاد، امّا ثروت شخص دولتمند نمی‌گذارد که او شبها خواب راحت داشته باشد.
۱۳مشکل بزرگ دیگری که در این دنیا دیدم این است که شـخصی پول ذخیره می‌کند تا در آینده از آن اسـتفاده کند، **۱۴**بعد همهٔ اندوختهٔ خود را در یک حادثه از دست می‌دهد و حتّی چیزی برای فرزندانش بجا نمی‌ماند. **۱۵**برهنه از مادر به دنیا آمده‌اند و همان‌طور برهنه از دنیا می‌روند و از ثروت خود چیزی را با خود نمی‌برند. **۱۶**واقعاً جای افسـوس اسـت که مردم رنج و زحمت بیهوده می‌کشند، دست خالی آمده‌اند و دست خالی هم می‌روند و نتیجهٔ زحمتشان در پی باد دویدن است. **۱۷**تمام زندگی آنها در تاریکی و با درد و رنج و خشم سپری می‌شود.

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۸به نظر من بهتر است که انسان بخورد و بنوشد و از دوران کوتاه زندگی خود کـه خدا به او داده و از آنچه که با کار و زحمت خود به دسـت آورده است لذّت ببرد، چون قسمتش همین است. ۱۹اگر خدا به کسی ثروت و دارایی می‌بخشد، او باید این بخشش خدا را با شکرگزاری بپذیرد و از آن لذّت ببرد. ۲۰چنین شخصی به دوران کوتاه عمر خود فکر نمی‌کند، چون خدا دل او را از شادی لبریز کرده است.

بیهودگی ثروت

۶ مصیبـت بزرگی را در زیر آسـمان دیده‌ام که برای بشـر بسیار سنگین اسـت. ۲خدا به بعضی ثروت، دارایی و عـزّت می‌دهد به طوری کـه در زندگی کمبودی ندارند، امّا قدرت اسـتفاده از آن را به آنها نداده است. در عوض بیگانه‌ای می‌آید و از ثروت آنها استفاده می‌کند. این نیز بیهوده و مصیبت بزرگی اسـت. ۳طفل مرده بهتر است از شـخصی که صد فرزند داشـته باشد و سـالهای زیادی زندگی کند، امّا از خوشیهای دنیا بهره‌ای نگیرد و جنازه‌اش آبرومندانه دفن نگردد. ۴زیرا تولّد طفل مرده بیهوده اسـت. در تاریکی از بین رفت و فراموش شـد. ۵روشـنی آفتاب را هرگز ندید و از وجود آن باخبر نشـد، امّا حداقل آسـودگی یافت. ۶اگر کسـی دو هزار سـال هم زندگی کند، ولی در زندگی خوش و راضی نباشـد چه فایده‌ای دارد؟ سـرانجام همگـی بـه‌یک‌جـا می‌رونـد.

۷تمامی زحمت انسان برای شکمش می‌باشد، ولی هرگز سیر نمی‌شود. ۸برتری شخص حکیم بر شخص نادان چیست؟ یا برتری فقیری که می‌داند چگونه زندگی خود را اداره کند؟ ۹بهتر است به آنچه که دارید و با چشم خود می‌بینید قانع باشید تا اینکه همیشه در آرزوی داشتن چیزهای باشید که ندارید، زیرا این نیز بیهوده و به دنبال باد دویدن است.

۱۰هرچه که هست از قبل معیّن شده و سرنوشت انسان نیز معلوم اسـت و کسـی نمی‌تواند با آن که از او تواناتر است مجادله کند. ۱۱هرچه حرف بیشـتر، بیهودگی بیشـتر. پس چه چیز بهتر است؟ ۱۲انسان چگونه بداند که برای این عمر کوتاهی که همچون سـایه، کوتاه و درگذر است، چه چیز خوب اسـت؟ و یا چگونه بداند که پس از مرگش، در دنیا چـه اتّفاقـی خواهـد افتاد؟

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اندیشه‌های زندگی

۷ نام نیـک از عطر گرانبها بهتر اسـت و روز مرگ از روز تولّد.
۲رفتن به خانهٔ عزا بهتر از رفتن به جشن است. همه باید این را بدانیم که مرگ در انتظار ماست.
۳انـدوه بهتـر از خنده اسـت، زیـرا غم آینـهٔ دل را صفا می‌دهد.
۴شخص دانا دربارهٔ مرگ می‌اندیشد، ولی مرد احمق در پی عیش و نوش است.
۵شنیدن انتقاد از شخص دانا بهتر از شنیدن تعریف از احمقان است.
۶خندهٔ احمقان مانند صدای تَرَق‌تَرَق خار در آتشِ زیر دیگ بی‌معنی است.
۷ظلم مرد حکیم را احمق می‌گرداند و رشـوه دل را فاسد می‌سازد.
۸انتهای کار از شـروع آن بهتر است و صبر و شکیبایی از غرور نیکوتر می‌باشد.
۹زود خشمگین نشوید، زیرا کسی‌که زود خشمگین می‌شود احمق است.
۱۰هیچ‌گاه نپرسید: «چرا دوران گذشته بهتر از حالا بود؟» زیرا این‌گونه سؤال عاقلانه نیست.
۱۱حکمت زیادتر از ارث ارزش دارد و هرکسـی در این دنیا باید از حکمت برخودار باشد. **۱۲**حکمت و ثروت پناهگاهی برای انسان هستند، ولی برتری حکمت این است که به انسان زندگی می‌بخشد.
۱۳کارهای خدا را ببینید، چه کسی می‌تواند آنچه را که او کج ساخته است راست نماید؟ **۱۴**در وقت خوشبختی خوش باشید و هنگام سختی به یاد آورید که خوبی و بدی از جانب خداست و شما نمی‌دانید که بعد از آن چه اتّفاقی رخ خواهد داد.
۱۵در ایـن زندگیِ بیهودهٔ خود بسـیار چیزهـا دیده‌ام. یک شـخص نیک در جوانی می‌میرد، امّا یک فرد شـریر با وجود بدیهایش سـالهای درازی زندگی می‌کند. **۱۶**پس بیش از حد نیک و با حکمت نباشید، مبادا خود را نابود کنید. **۱۷**بسیار شـریر و احمق هم نباشـید، مبادا مرگتان زود فرا رسد. **۱۸**در

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

هیچ‌کدام آنها افراط نکنید. اگر خـدا را تکریم نمایید در هر حال موفّق خواهید شد.
۱۹حکمت، انسان را از ده فرمانده که در یک شهر زندگی می‌کنند، تواناتر می‌سازد.
۲۰در دنیا هیچ‌کسـی نیسـت که کاملاً نیک‌کردار باشد و گناه نکند.
۲۱همهٔ حرفهایی را که می‌شـنوید به دل نگیرید، حتّی وقتی می‌شـنوید که خدمتکارتان به شما ناسزا می‌گوید. **۲۲**خودتان می‌دانید که شما هم بارها به دیگران ناسزا گفته‌اید.
۲۳من با حکمت خود تمام اینها را آزمودم و سعی کردم که دانا باشم، امّا به جایی نرسیدم. **۲۴**مفهوم زندگی را کسی نمی‌داند، زیرا خیلی عمیق و بالاتر از عقل ماست. **۲۵**پس وقت خود را صرف مطالعه و تحقیق نمودم و تصمیم گرفتم که حکمت را بیاموزم تا جواب سـؤالات خود را پیدا کنم و برایم ثابت شد که شرارت و حماقت کار مردم احمق و دیوانه است.
۲۶فهمیدم که زن حیله‌گر از مرگ تلخ‌تر اسـت، عشـق او همچون دام و تله و بازوانش مانند کمند است. کسی‌که خدا از او راضی باشـد می‌تواند از دام او نجات یابد، امّا شخص گناهکار گرفتارش می‌شـود. **۲۷-۲۸**حکیم می‌گوید: وقتی به دنبال حقیقت بودم به تدریج پی بردم که پاسخی وجود ندارد. اما دریافتم کـه در میان هزار مرد می‌توان یک مرد محترم پیدا کرد ولی در میان هزار زن یک زن قابل احترام هم وجود ندارد.
۲۹پس به این نتیجه رسیدم که خدا انسان را نیک و درستکار آفرید، امّا او خود را به مسائل پیچیده گرفتار کرده است.

۸ چه کسی داناست تا معنی هر چیز را بداند؟ حکمت لبها را خندان می‌کند و غم را از دل می‌زداید.

اطاعت از پادشاه

۲از پادشاه اطاعت کنید، زیرا در پیشگاه خدا سوگند وفاداری یاد کرده‌اید. **۳**برای رفتن از حضور او شتاب مکنید و از فرمانش سـر پیچی منمایید، زیرا او هرچه بخواهد انجام خواهد داد.
۴فرمان پادشاه قدرت دارد و کسی نمی‌تواند به او بگوید: «چه می‌کنی؟» **۵**کسی‌که از او اطاعت می‌کند در امان است و مرد عاقل می‌داند که چه زمان و چگونه اوامر او را بجا آورد. **۶**زیرا برای انجام هر امری، هرچند مشکلات زیادی برای انسان داشته باشد، وقت و موقع مناسبی وجود دارد. **۷**هیچ‌کس از آینده خبر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

ندارد و کسی هم نمی‌تواند به او بگوید که در آینده چه رخ می‌دهد. **۸**کسی نمی‌داند که چه روزی مرگ او فرا می‌رسد و نمی‌تواند مرگ خود را به تعویق بیندازد و یا از اجل خود فرار کند. مرگ، جنگی است که از آن گریزی نیست و هیچ‌کسی نمی‌تواند با فریب و حیله خود را از آن برهاند.

درستکاران و گناهکاران

۹من دربارهٔ آنچه که در جهان رخ می‌دهد، فکر کردم و دیدم که چطور یک انسان بر انسان دیگر ظلم می‌کند. **۱۰**آنگاه دیدم که مردم شریر مردند و زیر خاک رفتند، امّا مردمی که پس از مراسم خاکسپاری آنها برگشتند، در همان شهری که آنها در آن ظلم می‌کردند، از آنها تعریف و تمجید نمودند. این هم یک کار پوچ و بیهوده است.

۱۱چون گناهکاران فوراً مجازات نمی‌شوند، مردم فکر می‌کنند که می‌توانند گناه کنند. **۱۲**گرچه ممکن است یک گناهکار صد بار گناه کند و باز هم زنده بماند، امّا در واقع کسانی سعادتمند خواهند بود که از خدا می‌ترسند و به او احترام می‌گذارند. **۱۳**کسی که گناه می‌کند روی سعادت را نخواهد دید. عمر او مانند سایه زودگذر و کوتاه است، چون از خدا نمی‌ترسد. **۱۴**بیهودگی دیگری را هم در دنیا دیدم: گاهی اوقات مجازات گناهکاران به مردم درستکار و پاداش درستکاران به مردم بدکار می‌رسد. این نیز بیهوده است.

۱۵پس شادمانی را ستودم چون برای انسان در دنیا چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و لذّت ببرد تا در میان زحمات این زندگی که خدا در دنیا به او داده است لذّت ببرد.

۱۶در زندگی خود شب و روز سعی و تلاش کردم تا هر چیزی را که در دنیا رخ می‌دهد بدانم و حکمت بیاموزم. **۱۷**امّا تلاش من به جایی نرسید و دانستم که انسان نمی‌تواند کارهای خدا را درک کند و هرقدر زیادتر بکوشد، باز هم از درک کارهای او عاجز می‌ماند. حکیمان ادّعا می‌کنند که همه‌چیز را می‌دانند، ولی فکر آنها بیهوده است.

۹ پس از مطالعه و تحقیقات زیاد پی بردم که کارهای مردم عادل و حکیم همه در دست خداست، خواه محبّت و خواه نفرت، امّا انسان این را نمی‌داند. **۲**همه با این حوادث روبه‌رو می‌شوند، فرقی نمی‌کند که شخص درستکار باشد یا بدکار، خوب باشد یا بد، پاک باشد یا ناپاک، قربانی کند یا

tarikhema.org
PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نکند، نیک باشد یا گناهکار، قسم بخورد یا نخورد. **۳**در تمامی کارهایی که زیر آفتاب انجام می‌شود، یک بدی هست و آن بر همه یکسان واقع می‌شود، بدتر اینکه دلهای همه از شرارت پر است و تا زمانی که زنده هستند دیوانگی در دل ایشان است و پس از آن، ناگهان می‌میرند. **۴**امّا برای هرکسی که زنده است امیدی باقی است. سگ زنده بهتر از شیر مُرده است. **۵**کسی که زنده است، می‌داند که یک وقت می‌میرد، امّا مُرده‌ها هیچ چیز نمی‌دانند. مُرده‌ها پاداش نمی‌گیرند و حتّی یاد آنها از خاطره‌ها فراموش می‌شود. **۶**دوستی، دشمنی و احساساتشان همگی با خودشان از بین می‌روند و دیگر در آنچه که در این جهان رخ می‌دهد، سهمی نخواهند داشت.

۷پس بروید نان خود را با لذّت بخورید و شرابتان را با دل‌خوشی بنوشید و شاد باشید، زیرا این خواست خداست. **۸**تا می‌توانید از زندگی لذّت ببرید و خوش و خندان باشید. **۹**در تمام روزهای بیهوده این زندگی که خدا در دنیا به شما داده است با زنی که دوستش می‌داری خوش بگذران، زیرا تنها چیزی که از این‌همه زحمت نصیب تو می‌شود، همین است. **۱۰**هر کاری که می‌کنید آن را به خوبی انجام بدهید، زیرا در دنیای مردگان، که روزی شما هم به آنجا می‌روید، نه کار است، نه اندیشه، نه علم و نه حکمت.

۱۱در این دنیا متوجّه مطلب دیگری هم شدم و آن این است که تیزترین دونده همیشه در مسابقه برنده نمی‌شود و شجاع‌ترین سرباز همیشه در جنگ پیروز نمی‌گردد. مردم دانا هم گاهی گرسنه می‌مانند. اشخاص با هوش همیشه پولدار و ثروتمند نمی‌شوند و مردان با تجربه و کاردان نیز همیشه به جاه و مقام نمی‌رسند. شانس خوب و بد به سراغ همه می‌آید. **۱۲**کسی نمی‌داند که چه بر سرش می‌آید. همان‌گونه که ماهی ناگهان در تور گرفتار می‌شود و پرنده در دام می‌افتد، انسان هم در وقتی‌که انتظارش را ندارد، گرفتار بلای ناگهانی می‌گردد.

برتری حکمت بر حماقت

۱۳در این دنیا یک نمونهٔ حکمت را دیدم که برای من بسیار مهم بود. **۱۴**در یک شهر کوچک، مردم کمی زندگی می‌کردند. پادشاه بزرگی به آن شهر حمله کرد و آن را محاصره کرد و قوای او به دور آن سنگر گرفتند. **۱۵**شخصی فقیر و بینوا در آن شهر سکونت داشت. او در عین حال مرد دانا و عاقلی بود که

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌توانست آن شهر را نجات بدهد، امّا کسی به فکر او نبود.
۱۶من همیشه به این عقیده بودم که حکمت بهتر از قدرت است، امّا دیدم که اگر یک شخص دانا و عاقل فقیر باشد، مردم او را خوار شمرده به حرف او توجّهی نمی‌کنند. **۱۷**گوش دادن به سخنان آرام یک شخص دانا بهتر است از شنیدن فریاد رهبر احمقان. **۱۸**حکمت بهتر از هر سلاح جنگی است، امّا کار یک احمق خرابی‌های زیادی به بار می‌آورد.

۱۰ همان‌طور که مگسهای مُرده شیشه عطر را متعفّن می‌سازند، یک عمل کوچک احمقانه نیز می‌تواند حکمت و عزّت یک شخص را از بین ببرد.
۲دل مرد دانا او را مایل به کارهای نیک می‌سازد، امّا دل یک شخص احمق او را به کارهای بد وادار می‌سازد. **۳**آدم احمق حتّی در راه رفتن هم حماقت خود را به هرکس نشان می‌دهد.
۴وقتی رئیس شما بر شما خشمگین می‌شود، کار خود را ترک نکنید. اگر در برابر خشم او خونسرد باشید، بسیاری از مشکلات حل می‌شوند.
۵بدی دیگر هم در این جهان دیدم که در اثر اشتباه حاکمان به وجود می‌آید. **۶**به اشخاص نادان مقام و منصب عالی داده می‌شود، امّا به ثروتمندان اهمیّتی نمی‌دهند. **۷**غلامان را دیدم که بر اسب سوار هستند و اشخاص نجیب و بزرگ مثل غلامان پیاده می‌روند.
۸کسی که چاه می‌کند خودش در آن می‌افتد، و آن که دیوار را سوراخ می‌کند مار او را می‌گزد. **۹**کسی که در معدنِ سنگ کار می‌کند با سنگ زخمی می‌شود و کسی که درختی را می‌برد، به وسیلهٔ درخت زخمی می‌شود. **۱۰**اگر لبهٔ تبر تیز نباشد قوّت بیشتری لازم دارد و شخص عاقل پیش از شروع کار لبهٔ آن را تیز می‌کند. **۱۱**قبل از اینکه مار کسی را بگزد، باید آن را افسون کرد. **۱۲**کلام شخص دانا فیض بخش است، امّا سخنان آدم نادان خودش را تباه می‌کند. **۱۳**ابتدای کلامش حماقت است و پایان آن دیوانگی محض. **۱۴**شخص احمق زیاد حرف می‌زند.
هیچ‌کس نمی‌داند که بعداً چه اتّفاقی خواهد افتاد و هیچ‌کس نمی‌تواند بگوید بعد از مرگ چه خواهد شد. **۱۵**کار آدم نادان را فرسوده می‌کند، به طوری که حتّی نمی‌تواند راه خانهٔ خود را پیدا کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶افسوس به حال کشوری که پادشاه آن اختیاری از خود نداشته باشد و رهبرانش سحرگاهان بخورند و بنوشند و مست شوند! ۱۷خوشا به حال سرزمینی که پادشاهش نجیب‌زاده باشد و رهبران آن به موقع و به اندازه بخورند و بنوشند و مست نکنند!

۱۸در اثر تنبلی سقف خانه چکه می‌کند و فرو می‌ریزد.
۱۹جشن خوشی می‌آورد و شراب سرمستی، امّا بدون پول هیچ‌کدام را نمی‌توانی داشته باشی.
۲۰به پادشاه حتّی در فکر خود هم دشنام ندهید و حتّی در بستر خود هم شخص ثروتمند را لعنت نکنید، زیرا ممکن است پرنده‌ای سخنان تو را به گوش آنها برساند.

مرد حکیم چه می‌کند؟

۱۱ به دیگران نیکی کنید، زیرا نیکی کردن پاداش دارد.
۲چیزی را که می‌بخشید آن را به هفت یا هشت نفر تقسیم کنید، چون نمی‌دانید چه پیش می‌آید.
۳وقتی ابر پر شود، باران بر زمین می‌بارد. درخت از هر طرف که بیفتد در همان‌جا که افتاده است، باقی می‌ماند. ۴دهقانی که منتظر هوای مناسب باشد، نه چیزی می‌کارد و نه چیزی درو می‌کند. ۵کارهای خدا را که خالق همه‌چیز است، کسی درک نکرده است. همچنین کسی نمی‌داند که باد چگونه می‌وزد و یا طفل چگونه در رحم مادر حیات می‌یابد. ۶روز و شب به کشت و کار بپردازید، زیرا نمی‌دانید که کشت، کدام وقت ثمر می‌دهد، ممکن است همهٔ آنها ثمر بیاورند.
۷زندگی شیرین و نور آفتاب دلپذیر است ۸پس برای هر سالی که زندگی می‌کنید، شکرگزار باشید و از آن لذّت ببرید. بدانید که روزهای تاریکی در پیش رو خواهید داشت و سرانجام خواهید مرد و امیدی برایتان باقی نخواهد ماند.

نصیحت به جوانان

۹ای جوان، روزهای جوانیّت را خوش بگذران و از آنها لذّت ببر. هرچه چشمت می‌بیند و دلت می‌خواهد انجام بده، امّا فراموش مکن که برای هر کاری باید به خدا جواب بدهی.
۱۰غم و درد را در دلت راه مده، زیرا دوران جوانی کوتاه و زودگذر است.

۱۲ آفرینندهٔ خود را در روزهای جوانیّت به‌یادآور، پیش از آن که روزها و سالهای سخت برسند و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بگویی: «من دیگر از زندگی لذّتی نمی‌بـرم.» **۲**آفرینندهٔ خود را به یادآور، قبل از آن که آفتاب و ماه و سـتارگان، دیگر بر زندگی تو ندرخشند و ابرهای تیره، آسمان زندگیت را تاریک کنند، **۳**دستهایت که از تو محافظت می‌کنند بلرزند و پاهایت سست گردند، دندانهایت بیفتند و دیگر نتوانی غذا بخوری، چشمانت کم نور و گوشهایت سنگین شـوند **۴**و نتوانند سر و صدای کوچه و آواز آسیاب و نوای موسیقی را بشنوند، امّا صدای پرندگان از خواب بیدارت کند، **۵**از بلندی بترسی، و با هراس راه بروی، موهای سرت سفید شوند، نیرویت از بین برود و اشتهایت را از دست بدهی.

ما رهسـپار ابدیّت خواهیم شـد و در کوچه‌هـا نوحه‌گری خواهد بود، **۶**پیش از آنکه رشـتهٔ نقره‌ای عمر گسسته شود و جام طلا بشکند و کوزه در کنار چشـمه خُرد گردد و چرخ بر سر چاه شکسته شـود. **۷**بدن ما که از خاک ساخته شده اسـت، به خاک برمی‌گردد و روح نزد خدا می‌رود که آن را به ما بخشیده بود.

۸حکیم می‌گوید: «بیهودگی است! بیهودگی است! همه‌چیز بیهوده است!»

سخن آخر

۹حکیم چون شخص دانایی بود، آنچه را که می‌دانست به مردم تعلیم داد و پس از تحقیق و تفکّر امثال زیادی را نوشت. **۱۰**حکیم کوشش زیادی کرد تا حقایق را با زبان ساده و عبارات شیرین بیان کند.

۱۱کلام شخص دانا مانند سُـک گاورانان است و همچون میخهایی اسـت که محکم به زمین کوبیده شـده باشند، که توسط یک شبان داده شده است.

۱۲امّا فرزندم، علاوه بر اینها، برحذر باش؛ نوشتن کتابها پایانی ندارد و مطالعهٔ زیاد انسان را خسته می‌سازد.

۱۳خلاصه کلام اینکه، انسان باید از خدا بترسد و اوامر او را بجا آورد، زیرا که این تمام وظیفهٔ اوست؛ **۱۴**چون خدا هر کار خوب یا بد انسـان را، حتّی اگر در خفا هم انجام شده باشد، داوری خواهد کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غزل غزلهای سلیمان

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۴	۳	۲	۱
۸	۷	۶	۵

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غزل غزلهای سلیمان

معرّفی کتاب

غزل غزلها شامل اشعار و غزلیّات شاعرانه‌ای است که از طرف مرد به زن، و از طرف زن به مرد خطاب شده است.

یهودیان غالباً این اشعار را به صورت رابطه‌ای بین خدا با قوم یهود تفسیر می‌کنند و مسیحیان آن را اشاره‌ای به رابطهٔ بین عیسی مسیح و کلیسا می‌دانند.

تقسیم‌بندی کتاب:

غزل اول ۱:۱–۷:۲
غزل دوم ۸:۲–۵:۳
غزل سوم ۶:۳–۱:۵
غزل چهارم ۲:۵–۳:۶
غزل پنجم ۴:۶–۴:۸
غزل ششم ۵:۸–۱۴

---

۱ زیباترین غزلهای سلیمان.

غزل اول

محبوبه

۲ مرا با لبانت ببوس،
زیرا عشق تو گواراتر از شراب است.
۳ تو خوشبو هستی.
نام تو رایحه مطبوع عطرهاست
و دختران عاشق تو می‌شوند.
۴ بیا مرا بردار تا با هم از اینجا فرار کنیم.
پادشاه من باش و مرا به اتاقت ببر،
تا با هم خوش باشیم،
زیرا محبّت تو خوشتر از شراب است.
عجیب نیست که همهٔ دختران شیدای تو هستند.

PDF.tarikhema.org
tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ ای دختران اورشلیم، من سیه‌چرده، امّا زیبا هستم،
همچون چادرهای قیدار
و پرده‌های زرّین بارگاه سلیمان.
۶ به‌خاطر رنگ پوستم این چنین به من نگاه نکنید،
زیرا آفتاب مرا سوزانده.
برادرانم بر من خشمگین بودند
و مرا به نگهبانی تاکستانها گماشتند.
ولی من نتوانستم حتّی از تاکستان بدن خود مراقبت کنم.
۷ ای عشق من، به من بگو
که گلّه‌ات را کجا می‌چرانی؟
هنگام ظهر گوسفندانت را کجا می‌خوابانی؟
چرا در بین گلّه‌های دوستانت به دنبال تو بگردم؟

محبوب

۸ ای زیباتر از تمام زنها،
اگر نمی‌دانی، رد گلّه‌ها را دنبال کن
و بُزغاله‌هایت را در کنار چادرهای چوپانها بچران.

۹ محبوبهٔ من، تو همچون مادیانهای ارابهٔ فرعون زیبا هستی.
۱۰ گیسوان سیاه تو چهره‌ات را می‌آرایند،
و مانند جواهر گردنت را زینت می‌دهند.
۱۱ ما برایت گوشواره‌های طلا،
با گیره‌های نقره می‌سازیم.

محبوبه

۱۲ پادشاه من بر بستر خود آرمیده
و رایحه عطر من همه‌جا را پر کرده.
۱۳ محبوب من در آغوشم،
همچون مُر، عطر خوشبو دارد.
۱۴ محبوب من مانند گُلهای وحشی است
که در باغهای «عین جدی» می‌رویند.

محبوب

۱۵ ای محبوبهٔ من، تو چقدر زیبا هستی.
چشمان تو همانند چشمهای کبوتر است.

محبوبه

۱۶ عزیز من، تو واقعاً شیرین و دوست داشتنی هستی.
چمن سبز، بستر ما،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۷ و درختان سدر و صنوبر، سایبان ما هستند.
۲ من گل نرگس شارون و سوسن دشتها هستم.

محبوب

۲ محبوبهٔ من در بین دختران،
مانند سوسنی است در میان خارها.

محبوبه

۳ محبوب من در میان جوانان،
همچون درخت سیبی است در بین درختان جنگل.
خوش و سرمست در زیر سایه‌اش می‌نشینم
و میوه‌اش در دهانم شیرین و گواراست.
۴ او مرا به تالار ضیافت خود آورد
و پرچم محبّتش را بالای سرم برافراشت.
۵ مرا با کشمش نیرو ببخشید
و جانم را با سیب تازه کنید!
زیرا من بیمار عشق او هستم.
۶ دست چپ او زیر سرم است
و با دست راست خود مرا در آغوش می‌کشد.
۷ ای دختران اورشلیم،
شما را به غزالها و آهوان صحرا قسم می‌دهم
که عشق ما را برهم مزنید!

غزل دوم

محبوبه

۸ من صدای محبوبم را می‌شنوم
که جست‌وخیزکنان از روی کوهها و تپّه‌ها به سوی
من می‌آید.
۹ محبوب من همچون غزال و بچّه آهوست.
او در پشت دیوار ایستاده و از پنجره نگاه می‌کند.
۱۰ محبوبم به من می‌گوید:

محبوب

«ای دلبر من، ای زیبای من، برخیز و بیا.
۱۱ زیرا زمستان گذشته است و موسم باران به پایان رسیده است.
۱۲ گُلها از زمین روییده‌اند
و زمان نغمه‌سرایی رسیده است.
آواز فاخته در مزرعهٔ ما گوشها را نوازش می‌دهد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۳ درختان انجیر میوه به بار آورده،
و رایحهٔ شکوفه‌های تاکها، هوا را عطرآگین ساخته
است.
ای عزیز من، ای زیبای من، برخیز و با من بیا!»
۱۴ ای کبوتر من که در شکاف صخره‌ها
و در پشت سنگها پنهان شده‌ای،
بگذار که روی تو را ببینم و صدایت را بشنوم،
زیرا صدایت سحرانگیز و روی تو قشنگ است.

۱۵ روباه‌ها را بگیرید، روباه‌های کوچک را بگیرید که
تاکستانها را خراب می‌کنند،
زیرا تاکستانهای ما شکوفه کرده‌اند.

محبوبه

۱۶ محبوب من از آن من است و من از آن او.
او گلّه خود را در بین سوسن‌ها می‌چراند.
۱۷ ای محبوب من، پیش از آنکه نسیم سحرگاهی بوزد
و سایه‌ها بگریزند،
نزد من بیا.
مانند غزال و بچّه آهو بر کوههای «باتر» به سوی من بیا.

۳ شب هنگام در بستر خود در عالم خواب
او را که محبوبِ جان من است جستجو کردم،
امّا نیافتم.
۲ برخاستم و در کوچه‌ها و میدانهای شهر به سراغش رفتم،
گشتم و گشتم، امّا نیافتم.
۳ پاسبانان شهر مرا دیدند و من از آنها پرسیدم:
«آیا آن کسی را که محبوب جان من است، دیده‌اید؟»
۴ هنوز از آنها چندان دور نشده بودم که محبوبِ جانم را
دیدم.
او را محکم گرفتم و نگذاشتم که برود.
سپس او را به خانهٔ مادرم آوردم،
در همان اتاقی که به دنیا آمده بودم.

۵ ای دختران اورشلیم،
شما را به غزالها و آهوان صحرا قسم می‌دهم
که عشق ما را بر هم مزنید!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غزل سوم

محبوبه

۶ این چیست که مانند ستون دود از بیابان برمی‌خیزد
و فضا را با بوی مُر و عطرهای تاجران معطّر ساخته است؟
۷ ببینید، این تخت روان سلیمان است
که با شصت نفر از نیرومندترین مردان اسرائیل می‌آید.
۸ همهٔ آنها جنگ‌آوران آزموده
و با شمشیر مسلّح هستند.
آنها شمشیری به کمر بسته‌اند
تا در برابر حمله شبانه آماده باشند.
۹ سلیمان پادشاه برای خود یک تخت روان از چوب لبنان
ساخته است.
۱۰ ستونهایش از نقره و سقفش از طلاست.
کرسی آن با پارچهٔ ارغوانی
که دختران اورشلیم آن را با عشق و محبّت بافته‌اند،
پوشیده شده است.
۱۱ ای دختران صهیون، بیرون بیایید
و سلیمان پادشاه را ببینید.
او را با تاجی که مادرش در روز خوشیِ عروسی‌اش بر
سر او نهاد، تماشا کنید.

محبوب

۴ ای عشق من، تو چقدر زیبایی!
چشمان تو از پشت روبند به زیبایی کبوتران است.
گیسوان تو، همچون گلّهٔ بُزهایی که از کوه جلعاد
پایین می‌آیند، موج می‌زند.
۲ دندانهای ردیف و صاف تو به سفیدی گوسفندانی
هستند
که تازه پشمشان چیده و شسته شده باشد.
همگی جفت‌جفت و مرتّب هستند.
۳ لبهای تو همچون رشتهٔ قرمز و دهانت زیباست.
گونه‌هایت از پشت روبندت مانند دو نیمه انار است.
۴ گردنت همچون بُرج داوود صاف و گرد است
و گلوبندت مانند سپر هزار سرباز است
که بُرج را محاصره کرده‌اند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ سینه‌هایت مانند غزالهای دوقلویی است
که میان سوسن‌ها می‌چرند.
۶ پیش از آنکه نسیم سحرگاهی بوزد و هوا روشن شود،
من به کوه مُر و تپّهٔ کُندُر می‌روم.
۷ ای عشق من، تو چه زیبایی!
در جمال کامل هستی و عیبی نداری.

۸ ای عروس من، با من از لبنان بیا.
از فراز کوه لبنان و امانه
و از قلّهٔ کوههای سنیر و حرمون،
جایی که بیشه شیر و پلنگ است، پایین بیا.
۹ ای محبوبهٔ من و ای عروس من،
با یک نگاه دلم را ربودی
و با حلقه گردنبندت مرا به دام انداختی.
۱۰ ای عزیز من و ای عروس من،
چه شیرین است عشق تو!
محبّت تو گواراتر از شراب
و بوی عطر تو بهتر از هر ادویه‌ای است.
۱۱ ای عروس من، از لبانت عسل می‌چکد
و در زیر زبانت شیر و عسل نهفته است.
بوی لباست مانند عطر دلاویز درختان لبنان است.

۱۲ ای محبوبهٔ من و ای عروس من،
تو همچون باغ دربسته و همانند چشمه‌ای دست
نیافتنی هستی.
۱۳ تو مثل باغ پُر میوهٔ انار هستی
که میوه‌های لذیذ به بار می‌آورد.
در تو سُنبل و ریحان،
۱۴ زعفران و نیشکر، دارچین و بوته‌های خوشبو،
مانند مُر و عود می‌رویند.
۱۵ تو مانند چشمهٔ آب حیات هستی
که از کوههای لبنان جاری است و باغ را سیراب می‌سازد.

محبوبه

۱۶ ای نسیم شمالی و ای باد جنوبی!
به باغ من بوزید و آن را معطّر سازید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

بگذارید محبوب من به باغ خود بیاید
و از میوه‌های لذیذ آن بخورد.

محبوب

۵ ای دلبر من و ای عروس من،
من به باغ خود آمده‌ام.
مُر و ادویه‌جاتم را می‌چینم.
عسل و شانهٔ عسل خود را می‌خورم
و شراب و شیر خود را می‌نوشم.

دختران اورشلیم

ای دلدادگان بنوشید
و از مستی عشق سرمست شوید.

غزل چهارم

محبوبه

۲ من خواب هستم، امّا دلم بیدار است.
در عالم خواب صدای محبوبم را می‌شنوم که در
می‌زند و می‌گوید:

محبوب

«در را بازکن ای عزیز من،
ای عشق من، ای کبوتر من
و ای آنکه در جمال و زیبایی کامل هستی،
زیرا سرم از شبنم سحرگاهی و حلقه‌های مویم از نم‌نم
باران شب، تَر است.»

محبوبه

۳ لباسم را از تن بیرون کردم،
چگونه می‌توانم آن را دوباره بپوشم؟
پاهایم را شستم،
چطور می‌توانم آنها را دوباره کثیف نمایم؟

۴ محبوبم دست خود را از سوراخ در داخل کرد.
تمام وجودم به لرزه درآمد.
۵ برخاستم تا در را برایش باز کنم.
دستانم به مُر آغشته بود.
از انگشتانم مُر می‌چکید،
هنگامی‌که قفل را به دست گرفتم.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶ امّا وقتی در را بازکردم،
محبوبم رفته بود.
چقدر دلم می‌خواست که صدایش را بشنوم.
به جستجویش رفتم، امّا او را نیافتم.
صدایش کردم، ولی جواب نداد.

۷ پاسبانان شب مرا یافتند،
مرا زدند و زخمی کردند.
نگهبانان دیوارهای شهر، قبای مرا ربودند.
۸ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می‌دهم
که اگر محبوب مرا یافتید،
به او بگویید که من بیمار عشق او هستم.
دختران اورشلیم
۹ ای زیباترین خوبرویان،
محبوب تو بر مردان دیگر چه برتری و فضیلتی دارد
که ما را این چنین قسم می‌دهی؟
محبوبه
۱۰ محبوب من زیبا و قوی است
و در بین ده هزار جوان ممتاز می‌باشد.
۱۱ چهره او درخشان و برنزی می‌باشد
موهایش پُرچین و شکن
و سیاه مثل کلاغ می‌باشد.
۱۲ چشمانش به زیبایی کبوترانی است
که در کنار چشمه آب نشسته و گویی خود را در شیر
شسته‌اند.
۱۳ گونه‌هایش مانند باغچه‌ای است
پُر از گُلهای خوشبو و معطر.
لبانش همچون سوسن‌هایی است
که از آنها عطر مُر می‌چکد.
۱۴ دستهای خوش‌تراش او مانند میلهٔ طلایی است
که با جواهر آراسته شده باشد.
پیکرش همچون عاج شفافی است
که با یاقوت مزیّن شده باشد.
۱۵ ساقهایش مانند ستونهای مرمرند
که بر پایه‌هایی از طلای ناب قرار داشته باشند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

چهره‌اش همانند سروهای آزاد لبنان بی‌نظیر است.
۱۶ کلام او شیرین و همه‌چیزش زیبا و دلکش است.
ای دختران اورشلیم، دلدار من این‌همه برتری دارد.

دختران اورشلیم

۶ ای زیباترین زنها،
محبوبت کجا رفته است؟
جایش را به ما بگو تا برویم
و همراه تو پیدایش کنیم.

محبوبه

۲ محبوب من به باغ خود رفته است
تا گلّهٔ خود را در میان گُلهای خوشبو بچراند
و سوسن‌ها را بچیند.
۳ من به محبوبم تعلّق دارم و او از آن من است.
او گلّهٔ خود را در میان گُلهای سوسن می‌چراند.

غزل پنجم

محبوب

۴ ای عشق من، تو مانند شهر تِرصه زیبا
و مانند اورشلیم قشنگ هستی.
تو همچون این شهرهای بزرگ مُهیّج هستی.
۵ به سوی من نگاه مکن،
زیرا چشمانت مرا جادو کرده‌اند.
موهای پریشانت مانند گلّه بُزهایی است
که از کوه جلعاد پایین می‌آیند.
۶ دندانهای تو به سفیدی گوسفندانی هستند
که تازه شسته شده باشند
و همگی جفت‌جفت و مرتب هستند.
۷ گونه‌های تو در پشت روبندت
مانند دو نیمه انار است.
۸–۹ در بین شصت ملکه و هشتاد صیغه و دختران
بی‌شمار،
کسی مثل کبوتر من بی‌عیب و کامل پیدا نمی‌شود.
او دختر دلبند و یگانه مادر خود است.
دختران جوان وقتی او را می‌بینند، از او تعریف می‌کنند
و ملکه‌ها و صیغه‌ها او را تحسین می‌کنند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰ و می‌پرسند: این کیست که مثل سپیدهٔ صبح تابان است،
مانند مهتاب قشنگ و همچون آفتاب درخشان
و همچون ستارگان پرشکوه است.
۱۱ من در میان درختان بادام رفتم
تا نهال‌های کوچک را در وادی ببینم
و ببینم که آیا تاکهای انگور شکوفا شده
و درختان انار گل کرده‌اند.
۱۲ به خود می‌لرزم، تو مرا نسبت به عشق
همانند ارّابه‌ای که برای جنگ می‌تازد مشتاق نموده‌ای.

دختران اورشلیم

۱۳ برقص، برقص ای دختر شولمی
تا ما تو را هنگامی‌که می‌رقصی تماشا کنیم.

محبوبه

چرا می‌خواهید مرا هنگامی‌که در میان تماشاگران
می‌رقصم، تماشا کنید؟

محبوب

۷ ای شاهدخت من،
پاهای تو در کفش چه زیباست.
ساقهایت همچون جواهری است
که هنرمندی آن را صیقل داده باشد.
۲ ناف تو مانند پیاله‌ای است
که هرگز از شراب خالی نخواهد بود.
کمرت همچون خرمن گندمی است
در میان سوسن‌ها
۳ سینه‌هایت مثل دو غزال دوقلو هستند.
۴ گردنت مثل بُرجی از عاج است
و چشمانت همانند حوض شهر حشبون
کنار دروازهٔ بیت ربیم هستند.
بینی تو به قشنگی بُرج لبنان است
که بر سر راه دمشق قرار دارد.
۵ سرت مثل کوه کرمل برافراشته
و زلفانت همچون ارغوان معطّرند.
پادشاهان اسیر حلقه‌های گیسویت می‌باشند.
۶ ای محبوبهٔ من، تو چقدر زیبا و دلکش هستی
و عشق تو چقدر لذّت بخش است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۷ قامتی رعنا همچون درخت خرما
و سینه‌هایی همچون خوشه‌های خرما داری.
۸ گفتم: از این درخت خرما بالا می‌روم
و میوه‌هایش را می‌چینم.
پستانهایت مانند خوشه‌های انگورند
و بوی نَفَس تو مثل بوی گوارای سیب است.
۹ دهان تو همچون بهترین شرابهاست.

محبوبه

باشد که این شراب مستقیماً برای محبوبم ریخته شود
و از لب و دهانش جاری گردد.
۱۰ من به محبوبم تعلّق دارم و او مشتاق من است.
۱۱ بیا ای محبوب من تا به دشت و صحرا برویم
و شب را در دهکده‌ای به سر بریم
۱۲ و صبح زود برخیزیم و به تاکستانها برویم
تا ببینیم که آیا تاکهای انگور گل کرده و گُلهایشان شکفته‌اند،
ببینیم که آیا درختان انار شکوفه زده‌اند
در آنجا عشق خود را به تو تقدیم می‌کنم.
۱۳ مِهرگیاهها عطر خود را می‌افشانند
و نزدیک دروازه‌های ما انواع میوه‌های گوارا وجود دارند.
من همهٔ چیزهای لذیذِ تازه
و کهنه را برای تو، ای محبوبم، فراهم کرده‌ام.

۸ ای کاش تو برادر من بودی که مادرم تو را شیر داده بود،
آنگاه اگر تو را در خیابان می‌دیدم می‌توانستم تو را ببوسم
و کسی ایرادی نمی‌گرفت.
۲ بعد تو را به خانه مادرم می‌بردم
تا عشق را به من بیاموزی.
آنگاه در آنجا شراب ناب
و شیرهٔ انار خود را به تو می‌دادم.

۳ کاشکه دست چپش زیر سرِ من می‌بود
و با دست راست خود مرا در آغوش می‌کشید.
۴ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می‌دهم
که عشق ما را برهم مزنید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

غزل ششم

دختران اورشلیم

۵ این کیست که بازو به بازوی دلدار خود از صحرا
می‌آید؟

محبوبه

در زیر آن درخت سیب،
جایی که مادرت تو را به دنیا آورد، بیدارت کردم.
۶ عشق مرا مثل خاتَم در دلت مُهر کن
و همچون بازوبند طلا بر بازویت ببند،
زیرا عشق مانند مرگ نیرومند
و مثل گور ترسناک است
و شعله‌هایش همانند شعله‌های پُرقدرت آتش
با بی‌رحمی می‌سوزاند.
۷ آبها نمی‌توانند آتش محبّت را خاموش سازند.
حتّی سیلابها قادر نیستند که آن را فرونشانند.
هرگاه کسی بخواهد که عشق را با دارایی و ثروت خود
به دست آورد،
آن را خوار و حقیر می‌شمارد.

برادران دختر

۸ ما خواهر کوچکی داریم
که سینه‌هایش هنوز بزرگ نشده‌اند.
اگر کسی به خواستگاری او بیاید، چه بگوییم؟
۹ اگر او دیوار می‌بود،
بالایش یک بُرج نقره بنا می‌کردیم.
اگر دروازه می‌بود،
با تخته‌هایی از سدر او را می‌پوشاندیم.

محبوبه

۱۰ من دیوارم
و سینه‌هایم بُرجهای آن.
محبوب من می‌داند که در کنار او من آرامی و خرسندی
می‌یابم.

محبوب

۱۱ سلیمان در بعل هامون تاکستانی داشت
و آن را به دهقانان اجاره داد

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تا هر کدام در مقابل میوهٔ باغ،
هزار سکّهٔ نقره به او بدهند.
۱۲ امّا ای سلیمان، هزار سکّهٔ آن مال تو باشد
و دویست سکّه هم مال دهقانان؛
من تاکستانی برای خودم دارم.

۱۳ ای محبوبهٔ من، بگذار که صدایت را از باغ بشنوم،
دوستان من نیز منتظر شنیدن صدای تو می‌باشند.

محبوبه

۱۴ محبوب من، عجله کن
و مانند غزال و آهوی جوان بر کوههای عطرآگین، به
سوی من بیا!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب اشعیای نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱	۵۲	۵۳	۵۴	۵۵
۵۶	۵۷	۵۸	۵۹	۶۰
۶۱	۶۲	۶۳	۶۴	۶۵
۶۶				

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کتاب اشعیای نبی

معرّفی کتاب

این کتاب به نام یکی از انبیای بزرگ است که در نیمه قرن هشتم قبل از میلاد در اورشلیم زندگی می‌کرد. این کتاب را می‌توان به سه بخش عمده تقسیم نمود:

۱- فصلهای ۱-۳۹ پیامی دارد برای مردم یهودا در پادشاهی جنوب اسرائیل، زمانی‌که مورد تهدید همسایهٔ قدرتمند خود یعنی آشور قرار گرفته بودند. اشعیا ملاحظه می‌کند که تهدید اصلی، در واقع از جانب همسایهٔ آنها، یعنی آشور نیست، بلکه مهمتر از آن، گناه قوم و بی‌اطاعتی و عدم اعتماد و اطمینان آنان به خدا می‌باشد. پس اشعیا با رفتار و گفتار واضح و روشن، قوم و رهبران آنها را خطاب کرد و آنها را به زندگی در راه راستی و عدالت دعوت می‌کند و به آنها هشدار می‌دهد که اگر به کلمات الهی توجّه نکنند، خرابی و نیستی در پیش دارند. همچنین به آنها از برقراری صلح جهانی و آمدن پادشـــاهی از نسل داوود خبر می‌دهد که سلطنت ایده‌آل برپا خواهد نمود.

۲- فصلهای ۴۰-۵۵ پیامی دارد برای مردم یهودا، در زمانی‌که عدّهٔ زیادی از آنان بدون امید در بابل اسیر بودند. این نبی شرح می‌دهد که خدا در صدد آزادی و رهایی بنی‌اسرائیل بوده و آنها را از اسارت، به اورشلیم بازخواهد گردانید تا زندگی تازه‌ای را شروع کنند. مهمترین موضوع این فصلها این است که خدا، خداوند تاریخ است و نقشهٔ او برای بنی‌اسرائیل شامل رسالتی برای تمام مردم دنیا و عموم ملل و قبایل است. فصلهایی که در خصوص «خادم خداوند» می‌باشـــد، بهترین فصلهای عهد عتیق شناخته شده است.

۳- فصلهای ۵۶-۶۶ خطاب به مردمی است که از اسارت رهایی یافته به اورشلیم برگشته بودند و آنها را مطمئن می‌سازد که خداوند به تمام وعده‌های خود عمل خواهد نمود. در این قسمت توجّه خاصّی برای عدالت و راستی، نگه‌داری سبت و قربانی‌ها و دعاها گردیده است. قسمت برجسته این فصلها،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فصل ۶۱ آیات ۱ و ۲ می‌باشد که عیسی مسیح خداوند در ابتدای خدمات خود به آنها اشاره می‌کند.

تقسیم‌بندی کتاب

هشدارها و وعده‌ها ۱:۱-۶:۱۲
مجازات امّتها ۱:۱۳-۱۸:۲۳
داوری خدا بر جهان ۱:۲۴-۱۳:۲۷
هشدارها و وعده‌های دیگر ۱:۲۸-۱۰:۳۵
حزقیا پادشاه یهودا و آشوری‌ها ۱:۳۶-۸:۳۹
پیامهای وعده و امید ۱:۴۰-۱۳:۵۵
هشدارها و وعده‌ها ۱:۵۶-۲۴:۶۶

---

۱ این است مکاشفاتی که خداوند دربارهٔ یهودا و اورشلیم در زمان سلطنت عزیا، یوتام، آحاز و حزقیا به اشعیا پسر آموص آشکار ساخت:

خداوند قوم خود را سرزنش می‌کند

۲ای آسمان بشنو و ای زمین گوش فرا ده زیرا خداوند سخن می‌گوید: «فرزندان پروردم و بزرگ کردم، امّا آنها بر من شوریده‌اند. **۳**گاو مالک خویش و الاغ آخور صاحب خود را می‌شناسد، امّا اسرائیل نمی‌شناسد. قوم من فهم ندارند.»

۴ای ملّت گناهکار، ای قوم پر خطا و نسل فاسد، شما خداوند -خدای قدّوس اسرائیل- را ترک و به او پشت کرده‌اید. **۵**چرا به سرکشی خود ادامه می‌دهی ای اسرائیل؟ آیا می‌خواهی بیش از این مجازات شوی؟ هم اکنون سرت زخمی و قلب و فکرت بیمار است. **۶**تمام بدنت -از سر تا به پا- پوشیده از تاول و زخم و جراحت است و جای سالمی در آن نیست. زخمهای تو هنوز پاک نشده و مرهم و دارویی بر آن نگذاشته‌اند.

۷کشور شما ویران و شهرهایتان در آتش سوخته شده، و در برابر چشمهایتان بیگانگان سرزمین شما را تصرّف می‌کنند و آن را به ویرانی می‌کشانند. **۸**اورشلیم -شهر محاصره شده- مثل نگاهبانی بی‌دفاع در آلونک یک تاکستان یا سایه‌بانی در جالیزار باقی مانده است. **۹**اگر خداوند متعال عدّه‌ای را زنده نگه نمی‌داشت، تمام قوم مثل سدوم و غموره کاملاً از بین می‌رفت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۰ای اورشلیم، مردم و حکّام تو مانند مردم و حکّام سدوم و
غموره هستند. به آنچه خداوند می‌گوید گوش بده و به تعالیم
او توجّه کن. **۱۱**خداوند می‌فرماید: «آیا فکر می‌کنید من مشتاق
قربانی‌های سوختنی شما هستم؟ نه، من از گوسفندانی که به
عنوان قربانی سوختنی می‌گذرانید و از چربی پرواریهای شما
بیزارم و علاقه‌ای به خون گاو یا گوسفند و بُز شما ندارم. **۱۲**چه
کسی از شما خواسته است وقتی برای عبادت من می‌آیید،
چنین چیزهایی با خود بیاورید؟ چه کسی از شما خواسته خانهٔ
مرا چنین لگدمال کنید؟ **۱۳**اهدای چنین قربانی‌هایی بی‌فایده
است. از بوی بُخورهایی که می‌سوزانید، بیزارم. دیگر نمی‌توانم
اجتماع شریرانهٔ شما را برای جشن‌های ماه نو و سبت‌ها تحمّل
کنم. **۱۴**از جشن‌های ماه نو و اعیاد دیگر شما متنفّرم و از
تحمّل آنها خسته شده‌ام.
۱۵«وقتی دستهای خود را برای دعا بلند می‌کنید، به شما
نگاه نخواهم کرد. هرقدر دعا کنید، به دعاهای شما توجّه
نخواهم کرد، چون دستهای شما به خون آلوده است. **۱۶**خود
را بشویید و پاک شوید. از شرارت دست بردارید. آری، از
کارهای شرارت‌آمیز دست بردارید. **۱۷**نیکوکاری را بیاموزید و
طالب اجرای عدالت باشید. به ستمدیدگان کمک کنید، به
داد یتیمان برسید و از بیوه‌زنان حمایت کنید.»
۱۸خداوند می‌فرماید: «بیایید بحث کنیم: لکه‌های گناه،
تمام وجودتان را قرمز ساخته، امّا من شما را می‌شویم و مثل
برف سفید خواهید شد، اگرچه گناهان شما بشدّت سرخ
باشد، مانند پشم سفید خواهید شد. **۱۹**اگر از من اطاعت
کنید از ثمرات زمین خواهید خورد. **۲۰**امّا اگر نافرمانی کنید،
همهٔ شما به دَم شمشیر کشته خواهید شد. این است آنچه
خداوند گفته است.»

شهر گناهکار

۲۱شهری که وفادار بود مثل یک زن زانیه شده و شهری که پر
از انسانهای نیکوکار بود، امروز جای قاتلان شده است. **۲۲**ای
اورشلیم، تو روزی مثل نقرهٔ خالص بودی، امّا اکنون بی‌ارزش
شده‌ای. تو مثل شراب ناب بودی ولی حالا چیزی جز آب
نیستی. **۲۳**رهبران شما یاغی و دوست دزدان و رشوه‌خواران
هستند. آنها هیچ‌وقت در دادگاه از یتیمان دفاع نمی‌کنند، و
به فریاد بیوه‌زنان گوش نمی‌دهند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴پس حالا به آنچه خداوند متعال -خدای قادر اسرائیل- می‌گوید گوش دهید: «من از شما -دشمنان خودم- انتقام خواهم گرفت و از دست شما راحت خواهم شد. **۲۵**برضد تو عمل خواهم کرد. همان‌طور که فلزی را تصفیه می‌کنند، من تو را پاک خواهم کرد و تمام ناخالصی‌های تو را خواهم زدود. **۲۶**حکّام و مُشاورینی مثل کسانی‌که در گذشته داشتید، به شما خواهم داد. آنگاه اورشلیم دوباره شهر نیکوکاران و وفاداران خوانده خواهد شد.»

۲۷خداوند به‌خاطر عدالت خود، اورشلیم و مردمان توبه‌کار آن را نجات خواهد داد. **۲۸**امّا او تمام گناهکاران و یاغیان را از بین خواهد برد، و متمرّدین را خواهد کُشت.

۲۹از پرستش درختان و کاشتن باغچه‌های مقدّس متأسف خواهید شد. **۳۰**مثل درخت چنار پوسیده و مثل باغی بی‌آب، پژمرده و خشک خواهید شد. **۳۱**مثل کاهی که با جرقّه‌ای آتش می‌گیرد، همان‌طور مردان قوی با شرارت خود نابود می‌شوند و هیچ‌کس نمی‌تواند جلوی نابودی آنها را بگیرد.

صلح ابدی
(میکا ۴:۱-۳)

۲ این است پیام خداوند به اشعیا فرزند آموص، دربارهٔ یهودا و اورشلیم:

۲ در روزهای آخر،
کوهی که معبد بزرگ خداوند بر آن بنا شده،
بلندترین کوه دنیا می‌شود
و ملّتهای مختلف به آنجا می‌آیند،
۳ و اقوام بسیار خواهند گفت:
«بیایید به کوه خداوند و معبد بزرگ خدای اسرائیل برویم،
او آنچه را که می‌خواهد ما انجام دهیم به ما خواهد آموخت.
ما در راهی که او برگزیده است گام برمی‌داریم.
زیرا خداوند در صهیون با قوم خود سخن می‌گوید
و تعالیم او از اورشلیم اعلام می‌شوند.»
۴ خداوند در بین اقوام جهان داوری می‌کند.
اختلافات قدرتهای بزرگ را در دور و نزدیک جهان
حل می‌کند.
مردم از شمشیرهای خود گاوآهن
و از نیزه‌های خود ارّه می‌سازند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

قومی به روی قوم دیگر شمشیر نمی‌کشد
و برای جنگ و خونریزی آماده نمی‌شود.
۵ای فرزندان یعقوب اکنون بیایید و در نوری که خداوند به
ما می‌دهد گام برداریم.

غرور و خود ستایی از بین می‌رود

۶ای خدا، تو قوم خود -خاندان یعقوب- را ترک کرده‌ای.
زمین از جادوگریهای شرقی و فلسطینی پر شده و مردم از
رسوم بیگانگان پیروی می‌کنند. **۷**سرزمین آنها از طلا و نقره
پر است و خزائن آنها نهایت ندارد. سرزمین آنها پر از اسب و
ارّابه‌هایشان بی‌شمار است. **۸**دیار آنها از بُتها پر شده است و
ساخته‌های دست خود را می‌پرستند.
۹مردم همه حقیر و شرمسار شده‌اند. خدایا آنها را نبخش.
۱۰آنها برای فرار از خشم و قدرت و جلال خداوند، خود
را در غارهای کوههای سنگی و یا در حفره‌هایی که در زمین
کنده‌اند پنهان می‌کنند. **۱۱**روزی خواهد آمد که غرور و تکبّر
مردمان از بین می‌رود و فقط خداوند جلال می‌یابد. **۱۲**در آن روز
خداوند متعال تمام زورمندان و مغروران و متکبّران را پست و
حقیر خواهد ساخت. **۱۳**او درختان سدر لبنان و کاجهای باشان
را از بین خواهد برد. **۱۴**او کوهها و تل‌های بلند، **۱۵**و بُرج‌ها و
حصارهای قلعه‌های رفیع را هموار خواهد ساخت. **۱۶**او حتّی
بزرگترین و زیباترین کشتی‌ها را غرق می‌کند. **۱۷–۱۸**غرور بشر
پایان می‌یابد و تکبّرش از بین خواهد رفت و بُتها کاملاً محو
خواهند شد. در آن روز تنها خداوند جلال خواهد یافت.
۱۹وقتی او برای لرزاندن زمین بیاید، مردم برای فرار از خشم
و قدرت و جلال خدا، خود را در غارهای کوههای سنگی یا
در حفره‌هایی که در زمین کنده‌اند پنهان خواهند کرد. **۲۰**وقتی
آن روز فرا رسد، آنها بُتهای طلایی و نقره‌ای را که خود ساخته
بودند به جلوی موشهای کور و خفّاشها می‌ریزند. **۲۱**وقتی
خداوند بیاید تا زمین را به لرزه درآورد، مردم برای فرار از خشم
خداوند و قدرت و جلالش، خود را در حفره‌های زمین و یا در
غارهای کوههای سنگی پنهان می‌کنند. **۲۲**دیگر به انسانهای
فانی توکّل نکن. آنها چه ارزشی دارند؟

بی‌نظمی در اورشلیم

۳ و اینک خداوند -خداوند متعال- چیزها و کسانی را
که مردم اورشلیم و یهودا به آنها متّکی هستند از آنها

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

می‌گیرد. او آب و نان **۲**قهرمانان و سربازان، داوران و انبیا، فالگیران و دولتمندان آنها را می‌گیرد. **۳**خداوند فرماندهان نظامی، رهبران اجتماعی، سیاستمداران و جادوگران آنها را می‌گیرد. **۴**افراد بی‌تجربه و کودکان بر آنها حکومت خواهند کرد. **۵**همه به حقوق یکدیگر تجاوز می‌کنند جوانان به پیران بی‌احترامی می‌کنند و فرومایگان نسبت به بزرگان خود بی‌ادب می‌شوند.

۶زمانی خواهد آمد که اعضای یک خاندان کسی را از بین خود انتخاب می‌کنند و به او خواهند گفت: «تو اقلاً چیزی برای پوشیدن داری، بیا و در این روزهای سخت، رهبری ما را به عهده گیر.»

۷امّا او در پاسخ می‌گوید، «نه من نمی‌توانم به شما کمک کنم. من هم خوراک و پوشاکی ندارم. مرا برای رهبری خود انتخاب نکنید.»

۸آری، اورشلیم محکوم به ویرانی است و یهودا در حال فرو ریختن است، هرچه آنها می‌گویند و هرچه می‌کنند برضد خداوند است، آنها آشکارا به خود خدا توهین می‌کنند. **۹**تعصّب آنها گواهی است برضد خودشان. آنها مانند مردم سدوم آشکارا گناه می‌کنند؛ آنها محکوم شده‌اند و مقصّر خودشان می‌باشند.

۱۰خوشا به حال نیکوکاران، چون همه‌چیز بروفق مرادشان خواهد بود. آنها از ثمرهٔ کارهای خود خشنود خواهند شد. **۱۱**امّا شریران مکافات خواهند شد و آنچه آنها به دیگران کردند همان بر سرشان خواهد آمد.

۱۲نزول‌خواران بر قوم ظلم می‌کنند و طلبکارانشان آنها را فریب می‌دهند.

ای قوم من، رهبرانتان شما را گمراه می‌کنند به طوری که نمی‌دانید به کدام جهت بروید.

خداوند قوم خود را داوری می‌کند

۱۳خداوند آماده است دعوی خود را در دادگاه مطرح کند، و او حاضر است قوم خود را داوری کند. **۱۴**خداوند بزرگان و رهبران قوم خود را برای محاکمه می‌طلبد و می‌گوید: «شما تاکستانها را تاراج کردید و خانه‌های شما پر است از آنچه از بینوایان گرفته‌اید. **۱۵**شما حق ندارید قوم مرا این چنین ذلیل سازید و از بینوایان سوء استفاده کنید. من خداوند، خدای متعال سخن می‌گویم.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اخطار به زنان اورشلیم

۱۶خداوند می‌گوید: «ببینید، زنان اورشلیم چه مغرورند. با
دماغهای سربالا و با ناز و غمزه راه می‌روند. آنها با قدمهای
کوتاه می‌خرامند و زنگوله‌های تزئینی پابندهای خود را به صدا
درمی‌آورند. **۱۷**من آنها را تنبیه خواهم کرد، موی سرشان را
می‌تراشم و آنها طاس خواهند شد.»
۱۸روزی خواهد آمد که خداوند تمام جواهراتی را که این
زنان به مچ پا یا به سر و گردن خود آویزان می‌کنند و به آنها
می‌نازند از آنان خواهد گرفت. **۱۹**او دستبندهای زینتی آنها را
خواهد گرفت و روسری‌هایشان را برخواهد داشت. **۲۰**طلسم‌هایی
که به بازوی خود می‌بندند **۲۱**و حلقه‌هایی که برای زینت به
انگشت می‌کنند و یا از بینی خودشان آویزان می‌کنند. **۲۲**تمام
جامه‌های نفیس‌شان را با رداها، شالها، کیفها **۲۳**و لباس نازک
بدن‌نما، دستمال‌گردن، روسری و پوشش بلندی که بر سر
می‌کنند، همه را از آنها خواهد گرفت.
۲۴به جای عطرهای خوشبو، آنها بوی گند خواهند داد، به
جای استفاده از کمربندهای زینتی، ریسمان ضخیم بر کمر آنها
بسته خواهد شد، به جای موهای زیبا سرهای طاس خواهند
داشت، و به جای لباسهای زیبا، پلاس بر تن خواهند کرد، و
زیبایی آنها به ننگ تبدیل می‌شود.
۲۵امّا دربارهٔ مردان شهر، آری، قویترین آنها در جنگ کشته
می‌شوند. **۲۶**دروازه‌های شهر گریان و سوگوارند و تمام شهر
مانند زنی برهنه خواهد بود که در کُنجی روی زمین نشسته
است.

۴ وقتی آن روز برسد، هفت زن یک مرد را می‌گیرند
و به او خواهند گفت: «ما می‌توانیم غذا، خوراک
و پوشاک خود را فراهم کنیم. خواهش می‌کنیم به ما اجازه
بده تا بگوییم تو شوهر ما هستی تا بیش از این از بی‌شوهری
شرمنده نباشیم.»

اورشلیم بازسازی خواهد شد

۲زمانی می‌آید که خداوند تمام گیاهان و درختان این
زمین را بلند و زیبا خواهد رویانید. تمام مردم اسرائیل
که زنده می‌مانند از محصولات زمین خشنود و سربلند
خواهند شد. **۳**تمام آنها که در اورشلیم می‌مانند، یعنی
آنهایی که خداوند برای بقا برگزیده است، مقدّس خوانده

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خواهند شد. ۴خداوند با قدرت خود قوم خود را داوری
و پاک می‌سازد. او گناه اورشلیم و خونهایی را که در
آن ریخته شده است، می‌شُوید. ۵آنگاه خداوند، کوه
صهیون و تمام کسانی را که آنجا گرد آمده‌اند، در روز
با ابر و در شب با دود و شعلهٔ نورانی خواهد پوشانید.
جلال خداوند تمام شهر را دربر می‌گیرد و از آن محافظت
خواهد کرد. ۶جلال او چون سایبانی شهر را از گرمای
روز حفظ می‌کند و آن را در برابر باران و توفان امن و
محفوظ نگاه خواهد داشت.

سرود تاکستان بی‌میوه

۵ به سرودی که می‌سرایم گوش دهید.
این سرودی است دربارهٔ دوستم و تاکستانش:
دوستم در تپّه‌ای بسیار حاصلخیز تاکستانی داشت.
۲او زمین را کَند و از سنگلاخ‌ها پاک ساخت.
مرغوبترین تاک‌ها را در آن کاشت.
بُرجی برای نگاهبانی آن بنا کرد
و چرخشتی برای فشردن انگورهای آن ساخت.
و برای رسیدن فصل برداشت انگورها به انتظار نشست،
امّا تمام انگورها ترش بودند.
۳آنگاه دوستم می‌گوید: «شما، ای مردمی که در اورشلیم و
یهودیه زندگی می‌کنید، بین من و تاکستانم داوری کنید. ۴آیا
کاری بود که برایش انجام ندادم؟ پس چرا باید انگور ترش به
بار آورد و نه انگور مرغوبی که انتظار داشتم؟
۵«این کاری است که با تاکستانم خواهم کرد: حصار آن را
برمی‌دارم، دیوارهای آن را خراب می‌کنم، و می‌گذارم تا حیوانات
وحشی آن را بخورند و لگدمال کنند. ۶می‌گذارم علفهای هرز
آن را بپوشانند. تاکها را دیگر هرس نمی‌کنم و زمین را وجین
نخواهم کرد. می‌گذارم خار و خس همهٔ آن را فرا گیرند. من
حتّی به ابرها دستور می‌دهم دیگر بارانی بر آن نبارد.»
۷اسرائیل، تاکستان خداوند متعال است.
مردم یهودیه تاکهایی هستند که او کاشته است.
او از آنها انتظار نیکی داشت،
امّا در عوض، آنها مرتکب قتل شدند.
او از آنها انتظار داشت در راستی و عدالت زندگی کنند،
ولی فریاد مظلومان برای داوری بلند است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

گناهان مردم

۸وای بر شما که خانه‌ها و مزارع بیشتری می‌خرید و به
آنچه دارید می‌افزایید. بزودی جایی برای زندگی دیگران باقی
نمی‌ماند و شما در این زمین تنها خواهید ماند. **۹**من شنیده‌ام
که خداوند متعال می‌گوید: «تمام این خانه‌های بزرگ و زیبا،
مخروبه و خالی خواهد ماند. **۱۰**تاکستان بیست هزار متری
کمتر از بیست بطری شراب می‌دهد و از ده پیمانه بذر فقط
یک پیمانه محصول برداشت می‌کنند.»
۱۱وای بر شما که صبح زود برای نوشیدن برمی‌خیزید و شبهای
درازی را در مستی می‌گذرانید. **۱۲**در بزم‌هایتان چنگ و دایره
زنگی و نی می‌زنید و شراب‌خواری می‌کنید، امّا نمی‌فهمید
خداوند چه می‌کند. **۱۳**شما را مثل اسیران خواهند برد. رهبران
شما از گرسنگی و مردم عادی از تشنگی خواهند مرد. **۱۴**دنیای
مردگان مشتاق گرفتن آنهاست و دهان خود را برای بلعیدن
آنها باز کرده. مرگ رهبران اورشلیم را همراه با مردمان عادی
پر سر و صدا، با هم خواهد بلعید.
۱۵همه شرمسار و متکبّران پست و تحقیر خواهند شد. **۱۶**امّا
خداوند متعال، بزرگی خود را با اجرای عدالت و قدّوسیّت خویش
را با داوری قوم خود آشکار خواهد ساخت. **۱۷**گوسفندان در
شهرهای ویران شده، علف می‌خورند و بُزغاله‌ها در علفزارهای
آن می‌چرند.
۱۸وای بر شما که نمی‌توانید از دست گناهانتان آزاد شوید.
۱۹شما می‌گویید: «بگذارید خداوند آنچه را که می‌خواهد زودتر
انجام دهد تا ما بتوانیم آن را ببینیم. بگذارید خدای قدّوس
اسرائیل به موقع کار خود را انجام دهد، صبر کنید تا ببینیم
اراده و نقشهٔ او چیست.»
۲۰وای بر شما که شرارت را نیک و نیکی را شرارت می‌نامید.
شما تاریکی را به نور و نور را به تیرگی تبدیل می‌کنید. شما آنچه
را شیرین است تلخ و آنچه را تلخ است شیرین می‌کنید.
۲۱وای بر شما که خود را دانا و زرنگ می‌دانید.
۲۲وای بر شما ای قهرمانان جام شراب! شما فقط در وقتی‌که
مشروبات را مخلوط می‌کنید شجاع و نترس هستید. **۲۳**امّا با
گرفتن رشوه، آدمهای خاطی را آزاد می‌کنید و به داد ستمدیدگان
نمی‌رسید. **۲۴**چون به آنچه خداوند متعال -خدای قدّوس اسرائیل-
به شما آموخت، گوش نداده‌اید. اکنون همان‌طور که کاه و

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

علف خشک در آتش پژمرده شده می‌سوزند، ریشه‌های شما هم می‌پوسند و شکوفه‌های شما می‌خشکند و پراکنده می‌شوند.
۲۵خداوند خشمگین است و دست خود را برای تنبیه آنها بلند کرده است. کوهها به لرزه می‌افتند و اجساد مردگان مثل زباله در خیابانها ریخته می‌شود. حتّی در آن وقت هم غضب خداوند پایان نخواهد یافت و باز هم دست او برای تنبیه بلند است.
۲۶خداوند به ملّتی از مملکتی دور علامت می‌دهد. او آنها را از سرزمینی بسیار دور با سوت فرا خواهد خواند. آنها با سرعت و شتاب می‌آیند. **۲۷**هیچ‌کس از آنها خسته نمی‌شود و لغزش نمی‌خورد. آنها هیچ‌وقت نمی‌خوابند و چرت نمی‌زنند. کمربند هیچ‌یک از آنها شُل نیست و بند کفشهایشان پاره نشده است.
۲۸تیرهای آنها تیز و کمانهای آنها آمادهٔ نشانه‌گیری است. سم اسبهای آنها مثل سنگ خارا محکم و چرخهای ارّابه‌هایشان مثل گردباد می‌چرخند. **۲۹**سربازان آنها مثل شیری که حیوانی را کشته و جسد او را به جایی می‌برد که کسی نتواند آن را از او بگیرد، می‌غرّند و حرکت می‌کنند.
۳۰وقتی آن روز برسد، آنها مثل دریای خروشان بر اسرائیل می‌شورند. به این سرزمین بنگرید! همه‌جا تیرگی و فلاکت است. تاریکی و ظلمت، بر نور پیروز شده است.

خداوند اشعیا را به نبوّت برمی‌گزیند

۶ در همان سالی که عُزیای پادشاه مُرد، من خداوند را دیدم. او بر تخت بلند و پرشکوه خود نشسته بود. دامن ردای او تمام صحن معبد بزرگ را پوشانیده بود. **۲**اطراف او موجوداتی نورانی ایستاده بودند. هریک از آنها شش بال داشت. با دو بال صورت خود را و با دو بال دیگر بدن خویش را می‌پوشانیدند، و با دو بال آخر پرواز می‌کردند. **۳**آنها به یکدیگر می‌گفتند:
«قدّوس، قدّوس، قدّوس!
خداوند متعال که جلالش جهان را پر ساخته است.»
۴صدای آواز آنها بنیان معبد بزرگ را به لرزه درآورد و معبد بزرگ پر از دود شد.
۵گفتم: «دیگر برایم امیدی نیست. هر حرفی که از لبانم بیرون می‌آید به گناه آلوده است، و در میان قومی ناپاک لب زندگی می‌کنم. با وجود این من پادشاه -خدای متعال- را با چشمان خود دیده‌ام.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۶آنگاه یکی از آن موجودات، زغالی افروخته را با انبر از
قربانگاه برداشت و به سوی من پرواز کرد. ۷او لبهای مرا با آن
زغال گداخته لمس کرد و گفت: «این لبهای تو را لمس نموده
پس گناهانت پاک و خطاهایت آمرزیده شده است.»
۸آنگاه شنیدم که خداوند می‌گفت: «چه کسی را بفرستم؟
چه کسی از جانب ما خواهد رفت؟» من جواب دادم: «مرا
بفرست، من خواهم رفت.»
۹پس خداوند به من گفت: «برو و به مردم بگو دیگر هرچقدر
گوش کنید، درک نخواهید کرد و هرقدر نگاه کنید، نخواهید
فهمید که چه می‌گذرد.» ۱۰آنگاه خداوند به من گفت: «ذهنهای
آنها را کُند، گوشهایشان را کَر و چشمانشان را کور کن تا
نتوانند ببینند، بشنوند یا بفهمند تا به سوی من بازگردند و
شفا یابند.»
۱۱من پرسیدم: «خداوندا، تا کی چنین خواهد بود؟»
او گفت: «تا آن وقت که شهرها ویران، از سکنه خالی، و
خانه‌هایشان متروک شوند تا زمانی که زمین خودش بایر گردد.
۱۲من مردمانش را به مکانهای دوردست خواهم فرستاد و تمام
سرزمین را ویران خواهم ساخت. ۱۳اگر از هر ده نفر یک نفر
باقی بماند، او هم مثل تنهٔ خشکیده درخت چنار که بریده
شد، از بین خواهد رفت.» (شاخهٔ خشک نشانهٔ شروع تازهٔ
قوم خداست.)

پیامی از جانب خداوند برای آحاز پادشاه

۷ وقتی آحاز پادشاه، پسر یوتام و نوهٔ عزیا، در یهودیه
فرمانروایی می‌کرد، جنگ شروع شد. رصین، پادشاه
سوریه و فِقَح، فرزند رملیا -پادشاه اسرائیل- به اورشلیم حمله
کردند ولی نتوانستند آن را فتح کنند.
۲وقتی این خبر که سربازان سوری وارد قلمرو اسرائیل شده‌اند
به پادشاه یهودا رسید، او و تمام مردم از ترس مثل درختان بید
در برابر باد به خود می‌لرزیدند.
۳خداوند به اشعیا گفت: «تو به همراه پسرت -شاریاشوب-
به دیدن آحاز پادشاه برو. تو او را در کوچهٔ پارچه بافان، در
انتهای جوی آبی که از استخر بالایی جاری است خواهی
یافت. ۴به او بگو: هوشیار و آرام باش، نترس و نگران نباش،
خشم رصین و سربازان سوری و فقح پادشاه از دود کُندهٔ نیم
سوخته بیشتر نیست. ۵سوریه به اتّفاق اسرائیل و پادشاهان آن

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

توطئه کرده‌اند **۶**آنها می‌خواهند با ایجاد ترس مردم را نسبت به خود متحیّر و یهودیه را اشغال کنند، و آن وقت پسر طبئیل را به تخت سلطنت بنشانند.

۷«امّا من، خداوند متعال اعلام می‌کنم که چنین چیزی هرگز واقع نخواهد شد. **۸**چرا؟ چون سوریه از پایتختش -دمشق- قویتر نیست و قدرت دمشق هم از قدرت رصین پادشاه بیشتر نمی‌باشد. امّا در مورد اسرائیل: در ظرف شصت و پنج سال چنان خُرد خواهد شد که دیگر چیزی به عنوان یک ملّت از آن باقی نماند. **۹**اسرائیل از سامره پایتخت آن قویتر نیست، سامره هم از فقح پادشاه قویتر نیست.

«اگر ایمان شما ناپایدار باشد، شما هم پایدار نخواهید بود.»

علامت عمانوئیل

۱۰خداوند پیام دیگری برای آحاز فرستاد و به او گفت: **۱۱**«از خداوند -خدای خود- بخواه تا به تو علامتی بدهد، خواه آن علامت از دنیای مردگان باشد و خواه از اوج آسمانها.»

۱۲آحاز گفت: «من خدا را آزمایش نمی‌کنم و علامتی نخواهم خواست.»

۱۳اشعیا در جواب گفت: «بشنوید ای خاندان داوود، صبر و تحمّل مردم را از بین بردید، آن کافی نبود؟ و حالا می‌خواهید شکیبایی خدا را هم از بین ببرید؟ **۱۴**پس در این صورت خداوند خودش به شما علامتی خواهد داد و آن این است که باکره حامله شده پسری خواهد زایید که نامش عمانوئیل یعنی «خدا با ماست» خواهد بود. **۱۵**تا وقتی‌که به سن بلوغ برسد و فرق نیکی و بدی را بداند غذای او شیر و عسل خواهد بود **۱۶**قبل از فرا رسیدن آن روز، سرزمینهای آن دو پادشاهی که شما از آنها می‌ترسید، متروک خواهد شد.

۱۷«خداوند روزهایی را نصیب شما و قومتان و تمام خاندان سلطنتی خواهد کرد که بمراتب بدتر از زمان جدایی پادشاهی شمالی اسرائیل از یهودا خواهد بود. او امپراتور آشور را می‌آورد.

۱۸«وقتی آن روز برسد، خداوند با سوت به مصریان علامتی خواهد داد و آنها مثل مگس از دورترین سواحل رود نیل خواهند

واژهٔ عبری که در اینجا بکار برده شده است، معادل «دختر جوانی» می‌باشد. این واژه در عبری اشاره دارد به هر دختری که آمادهٔ ازدواج می‌باشد. عبارت «باکره» مذکور در انجیل متّی ۱:۲۳ از متن یونانی عهد عتیق که ۵۰۰ سال بعد از اشعیای نبی ترجمه شده، گرفته شده است.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

آمد و آشوریان مثل زنبور سرازیر خواهند شد. **۱۹**آنها تمام وادیهای صعب‌العبور، غارها و صخره‌ها را پر می‌کنند و تمام خارزارها و چمنزارها را می‌پوشانند.

۲۰«وقتی آن روز برسد، خداوند کسی را از آن طرف رود فرات -یعنی امپراتور آشور- فرا می‌خواند و او با تیغش -مثل یک سلمانی- موی سر و بدن و ریش شما را از ته خواهد تراشید.

۲۱«در آن روز اگر یک زارع بتواند حتّی یک گوساله یا دو بُز خود را نجات دهد، **۲۲**آنها آن‌قدر شیر می‌دهند که نیاز او را برطرف خواهند کرد. تعداد کمی که در سرزمین زنده می‌مانند، شیر و عسل کافی برای خوردن خواهند داشت.

۲۳«در آن زمان تاکستانی، با هزار درخت انگور-به ارزش هزار تکّهٔ نقره- از بوته‌های خار و خلنگ پوشیده خواهد شد. **۲۴**مردم با تیر و کمان برای شکار به آنجا می‌روند، چون تمام سرزمین پوشیده از بوته‌های خار و خلنگ خواهد بود. **۲۵**تمام تپّه‌هایی که محل کِشت گیاهان و محصولات بود اکنون پوشیده از خار است. فقط گاوها و گوسفندان می‌توانند در آن بچرند.»

پسر اشعیا، نشانهٔ آن روز است

۸ خداوند به من گفت: «لوحی بزرگ بردار و با حروف درشت روی آن بنویس: 'غارت با شتاب و چپاول با شتاب واقع می‌شود.' **۲**دو شخص مورد اعتماد -یکی اوریای کاهن و دیگری زکریا پسر یبرکیا- را با خود بیاور تا شاهد من باشند.»

۳همسرم بعد از مدّتی حامله شد. وقتی پسرمان به دنیا آمد، خداوند گفت: «اسم او را غارت سریع و چپاول با شتاب، بگذار. **۴**قبل از اینکه این کودک بتواند پدر و مادر خود را صدا کند، امپراتور آشور تمام ثروت دمشق و تمام غنایم سامره را با خود خواهد برد.»

۵خداوند مرا بار دیگر خطاب کرده گفت: **۶**«چون این مردم آبهای آرام شیلوه را ترک کردند و در حضور رصین پادشاه و پکاه پادشاه از ترس می‌لرزیدند، **۷**من خداوند متعال، امپراتور آشور و تمام قوم او را برای حمله به یهودا خواهم آورد. آنها مثل سیلابهای رود فرات پیشروی می‌کنند و تمام سواحل آن را زیر آب می‌برند. **۸**آنها مثل سیل سرتاسر یهودا را می‌شویند و همه‌چیز را زیر سیلابی که از سر و گردن آدمی عمیق‌تر است، غرق خواهند کرد.»

خدا با ماست! بالهای گستردهٔ او زمین را محافظت خواهند کرد.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۹ای تمامی ملّتها، با ترس با هم متّحد شوید. ای کسانی‌که
در دورترین نقاط دنیا زندگی می‌کنید، بشنوید. برای کارزار
آماده شوید. بترسید! امّا با ترس آماده شوید! ۱۰نقشه‌های خود
را بکشید، -گرچه آنها باعث موفّقیّت شما نخواهند شد.
هرچه می‌خواهید حرف بزنید، ولی همه بی‌فایده‌اند- چون
خدا با ماست.

هشدار خداوند به نبی

۱۱خداوند با قدرت عظیم خودش مرا آگاه ساخت که نباید
به همان راه که قوم او رفته‌اند، بروم. او گفت ۱۲«در توطئه‌های
قوم، شریک مشو، و از چیزهایی که آنها می‌ترسند، ترسان
مباش. ۱۳به‌خاطر داشته باشید که من، خداوند متعال، خداوند
قدّوس هستم، باید فقط از من بترسید. ۱۴به‌خاطر قدّوسیّتم مانند
سنگی هستم که مردم روی آن لغزش می‌خورند؛ من مانند دامی
هستم که مردمان پادشاهی یهودا و اسرائیل و مردم اورشلیم را
خواهد گرفت. ۱۵بسیاری می‌افتند، آنها می‌افتند و لِه خواهند
شد. آنها به دام خواهند افتاد.»

پرهیز از مشورت با ارواح مردگان

۱۶شما، ای شاگردان من، باید هوشیار باشید و پیامی را که
خداوند به من داده است حفظ کنید. ۱۷خداوند خودش را
از قومش پنهان کرده، امّا من به او اعتماد دارم و امید من در
اوست.
۱۸من با فرزندانی هستم که خدا به من داده است. خداوند
متعال، که بر تختش بر کوه صهیون استوار است، ما را به
صورت پیامهای زنده‌ای برای قوم اسرائیل فرستاده است.
۱۹امّا مردم به شما خواهند گفت از فالگیرها و جادوگران، و
از کسانی‌که مثل گنجشکان و گنگان سخن نامفهوم می‌گویند،
برایشان پیامی بخواهید. آنها خواهند گفت: «بعد از همهٔ اینها،
ما باید طالب پیامهایی از ارواح باشیم و از جانب زندگان، نظر
مردگان را بخواهیم.»
۲۰شما در پاسخ به آنها بگویید: «به آنچه خداوند به شما
می‌آموزد گوش دهید، نه به واسطه‌ها. آنچه آنها می‌گویند
برایتان سودی ندارد.»
۲۱مردم ناامید و گرسنه در تمام این سرزمین آواره خواهند
شد. آنها در حال گرسنگی و از روی عصبانیّت هم به پادشاه
و هم به خدای خود بد خواهند گفت. آنها چه به آسمان نگاه

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

کنند **۲۲**و چه بر زمین، جز زحمت و تیرگی ترسناکی که در آن افتاده‌اند، چیز دیگری نمی‌بینند.

۹ برای آنانی که در غم و اندوه بودند تاریکی نخواهد بود.

پادشاه آینده

طایفه‌های زبولون و نفتالی که روزگاری خوار و خفیف بودند، در آینده موجب افتخار مردم کرانه‌های شرقی مدیترانه تا نواحی آن به سوی رود اردن تا ایالت جلیل -جایی که بیگانگان زندگی می‌کنند- خواهند بود.

۲ قومی که در تاریکی سالک بودند،
نور عظیمی دیدند،
به آنها که در سایهٔ موت زندگی می‌کردند
نوری درخشان تابید.

۳ ای خداوند، چه شادی بزرگی به آنها داده‌ای و چه
خوشحالی عظیمی به آنها بخشیده‌ای!
آنها از آنچه تو کرده‌ای بسیار شادمانند.
مثل زمان برداشت محصول فراوان
یا مانند هنگامی که غنایم جنگی را بین خود تقسیم می‌کنند.

۴ چون یوغی که بر گردنشان سنگینی می‌کرد،
و چوبی را که بر پشتشان زده می‌شد شکستی،
چوب سرکوب کننده ایشان را شکستی،
درست همان‌گونه که مدّتها پیش ارتش مدیان را
شکست دادی.

۵ چکمه‌های سربازان اشغالگر
و لباسهای خون‌آلودشان،
در آتش سوخته خواهد شد.

۶ برای ما فرزندی زاییده،
پسری به ما داده شده است
و او بر ما سلطنت خواهد کرد.
اسم او «مشاور عجیب، خدای قدیر، پدر سرمدی
و شاهزادهٔ صلح و سلامتی» خواهد بود.

۷ قدرت شاهانه‌اش روز افزون،
و مملکتش همیشه در صلح خواهد بود.
او مثل خاندانش داوود سلطنت می‌کند
و قدرتش از حال تا ابد بر نیکی و عدالت متّکی خواهد بود.
خدای متعال با اشتیاق این‌کار را به کمال خواهد رسانید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند اسرائیل را مجازات می‌کند

۸خداوند حکم خودش را علیه مملکت اسرائیل و خاندان
یعقوب اعلام کرده است. ۹تمام مردم اسرائیل و تمام کسانی‌که
در شهر سامره با غرور و نخوت زندگی می‌کنند، این را خواهند
دانست. آنها می‌گویند: ۱۰«ساختمانهای خشتی فرو ریختند،
امّا به جای آنها ساختمانهای سنگی خواهیم ساخت. تیرهای
چوبی چنار خُرد شدند، امّا به جای آنها خانه‌های خود را با
تیرهای چوبی سدر آزاد خواهیم ساخت.»
۱۱خداوند دشمنانشان را برانگیخته تا به آنها حمله کنند.
۱۲سوریه از شرق و فلسطین از غرب دهان خود را برای بلعیدن
اسرائیل باز کرده‌اند. با وجود این، خشم خدا هنوز پایان نیافته
و دستش برای تنبیه آنها دراز است.
۱۳با اینکه خدای متعال قوم اسرائیل را تنبیه کرده است،
امّا آنها هنوز توبه نکرده‌اند و به سوی او برنگشته‌اند. ۱۴پس
خداوند در یک روز رهبران و مردم اسرائیل را به جزایشان
خواهد رسانید. ۱۵بزرگان و نُجبا سر، و انبیای دروغین دُم
هستند. ۱۶رهبران قوم، آنها را گمراه و کاملاً گیج کرده‌اند.
۱۷پس خداوند نمی‌گذارد جوانان فرار کنند و بر بیوه زنان و
یتیمان هم رحم نخواهد کرد. چون تمام قوم بی‌خدا و بدکار
هستند و هرچه بگویند شرارت‌آمیز می‌باشد، پس خشم خدا
تمام نخواهد شد و دستش برای تنبیه آنها دراز است.
۱۸شرارت قوم مثل آتشی است که خار و خس را هم
می‌سوزاند. مثل شرارتی است که تمام جنگل را می‌سوزاند
و ستونهای دود آن فضا را پُر می‌کند. ۱۹چون خداوند متعال
خشمگین است، مجازات او مثل آتش سرتاسر این سرزمین
را می‌سوزاند و قوم هلاک می‌شوند و کسی به کسی رحم
نمی‌کند. ۲۰مردم در این مملکت هر جا چیزی برای خوردن
پیدا می‌کنند، آن را می‌قاپند و می‌خورند ولی هیچ وقت سیر
نمی‌شوند. آنها حتّی فرزندان خود را می‌خورند. ۲۱طایفهٔ منسی
و طایفهٔ افرایم به یکدیگر حمله می‌کنند و بعد، آنها متفقاً به
یهودا یورش می‌برند. با وجود تمام اینها، خشم خدا پایان نیافته
و دستش هنوز برای تنبیه دراز است.

۱۰ وای بر شما که با وضع قوانین ناعادلانه بر قوم من
ظلم می‌کنید ۲و به این طریق نمی‌گذارید فقرا حق
خود را بگیرند و عدالت در مورد آنها اجرا بشود. به این ترتیب

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

شما املاک بیوه‌زنان و یتیمان را صاحب می‌شوید. **۳**در روز جزا
چه خواهید کرد؟ وقتی خداوند به وسیلهٔ کشوری دور از اینجا،
بلایی بر شما نازل کند شما چه خواهید کرد؟ برای کمک به
کجا می‌گریزید؟ گنجهای خود را کجا پنهان می‌کنید؟ **۴**شما
یا در جنگ کشته می‌شوید و یا شما را به اسارت خواهند
برد. باز هم خشم خداوند پایان نیافته است و دست او برای
مجازات شما دراز است.

امپراتور آشور، وسیله‌ای در دست خدا

۵خداوند گفت: «امّا آشور! من آشور را مانند چماقی برای
مجازات کسانی‌که از آنها خشمگین هستم به کار خواهم برد.
۶من آشور را می‌فرستم تا به ملّت بی‌خدا، به مردمی که مرا
خشمگین کرده‌اند، حمله کند. من آشور را فرستادم تا قوم را
غارت و آنها را مثل خاک لگدمال کند.»
۷امّا امپراتور آشور افکار خشونت‌آمیزی در سر دارد. او
می‌خواهد ملّتهای زیادی را از بین ببرد. **۸**او با غرور می‌گوید:
«هریک از فرماندهان ارتش من یک پادشاه است. **۹**من شهرهای
کَلنو، کرکمیش، حمات و ارفاد را فتح کردم و سامره و دمشق
را هم گرفتم. **۱۰**من برای مجازات ممالکی که بُتها را می‌پرستند
برخاسته‌ام. ممالکی که تعداد بُتهایشان بیشتر از اورشلیم و سامره
است. **۱۱**من سامره و تمام بُتهای آنها را از بین بردم، همین‌طور
اورشلیم را خراب و شمایل آن را از بین خواهم برد.»
۱۲امّا خداوند می‌گوید: «وقتی من آنچه را در کوه صهیون و اورشلیم
شروع کردم به اتمام برسانم، آنگاه به حساب امپراتور آشور می‌رسم
و او را برای تمام غرور و تکبّرش مجازات خواهم کرد.»
۱۳امپراتور آشور با غرور می‌گوید: «تمام این کارها را خودم
به تنهایی کردم. من آدمی قوی، حکیم و زرنگ هستم. من
مرزهای بین ملّتها را برداشتم، خزائن آنها را به غنیمت بردم و
مثل یک گاو نر مردمشان را زیر پا لِه کردم. **۱۴**ملّتهای جهان
مثل آشیانهٔ پرنده‌ای بودند و من خزائن آنها را به همان آسانی
که تخم پرنده‌ای را برمی‌دارند، برداشتم. برای ترساندن من
بالی تکان نخورد و جیکی شنیده نشد.»
۱۵امّا خداوند می‌گوید: «آیا تبر می‌تواند بگوید که از شخصی
که آن را به کار می‌برد بزرگتر است؟ آیا ارّه از ارّه‌کش مهمتر
است؟ یک چماق، چماقدار را بلند نمی‌کند، آن چماقدار
است که چماق را بلند می‌کند.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۶خداوند متعال برای مجازات فربهان، بیماری مهلکی می‌فرستد. آتشی که خاموشی ندارد، بدنهای آنها را خواهد سوزانید. ۱۷خدا -نور اسرائیل- مثل آتش، و خدای قدّوس اسرائیل مثل شعلهٔ آتش در یک روز همه‌چیز، حتّی خار و خاشاکها را می‌سوزاند و نابود می‌کند. ۱۸جنگلهای سرشار و زمینهای زراعتی کاملاً از بین خواهند رفت، به همان‌گونه که یک بیماری مهلک ایشان را می‌کُشد. ۱۹تعداد درختان جنگل آن‌قدر کم می‌شود که حتّی یک کودک می‌تواند آنها را بشمارد.

تعداد کمی برمی‌گردند

۲۰روزی خواهد آمد که بازماندگان قوم اسرائیل دیگر به ملّتی که آنها را تقریباً از بین برده است، توکّل نکنند. آنها فقط به خداوند -خدای قدّوس اسرائیل- متّکی خواهند بود. ۲۱تعداد کمی از قوم اسرائیل به سوی خدای متعال خود برمی‌گردند. ۲۲گرچه قوم اسرائیل الآن به اندازهٔ دانه‌های شن کنار دریاست امّا تعداد کمی برخواهند گشت. مرگ و نابودی در انتظار قوم است و آنها سزاوار آن بودند. ۲۳آری، خداوند، خدای متعال، همان‌طور که گفته بود، ویرانی و خرابی را بر سرتاسر این مملکت خواهد آورد.

خداوند آشور را تنبیه می‌کند

۲۴پس خداوند متعال به قوم خودش که در صهیون هستند می‌گوید: «از آشوریان نترسید، حتّی اگر آنها مثل مصری‌ها بر شما ظلم کنند. ۲۵چون مجازات شما بزودی پایان می‌یابد و آن وقت آنها را خرد خواهم کرد. ۲۶من -خداوند متعال- آنها را با شلاّق خواهم زد، همان‌طور که قوم مدیان را در صخرهٔ غُراب زدم. من همان‌طور که مصر را مجازات کردم آشور را به جزای کارهایش خواهم رسانید. ۲۷وقتی زمانش برسد، من شما را از سلطهٔ آشور آزاد خواهم کرد و دیگر یوغ آنها بر دوش شما سنگینی نخواهد کرد.»

حمله

۲۸ارتش دشمن شهر عیات را گرفته و از مجرون گذشته‌اند، و ساز و برگ جنگی خود را در مکماش آماده کرده‌اند. ۲۹آنها از معبر رد شده‌اند و شب را در جبع می‌گذرانند. مردم شهر رامه هراسانند و مردم جبعه -شهر شائول پادشاه- فرار کرده‌اند. ۳۰ای مردم جلیم فریاد برآورید، و ای مردم لیشه گوش دهید. شما مردم عَناتوت پاسخ دهید. ۳۱مردم مدمینه و جیبیم از ترس جان خود

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

فرار می‌کنند. **۳۲**امروز دشمن در شهر نوب است و مشتهای خود
را به سوی کوه صهیون در شهر اورشلیم دراز می‌کند.
۳۳خداوند متعال آنها را مثل شاخه‌های بریده شده، فرو
می‌ریزد و خُرد می‌کند. بلندترین و سرکشیده‌ترین آنها بریده و
به زیر انداخته می‌شوند. **۳۴**خداوند آنها را مثل درختانی که در
قلب جنگل قرار دارند با تبر قطع می‌کند، حتّی درختان سدر
لبنان را به زیر می‌اندازد.

پادشاهی صلح‌آمیز

۱۱ خاندان سلطنتی داوود مثل درختی است که از
تنه قطع شده باشد، امّا از کُندهٔ آن، شاخهٔ تازه‌ای
جوانه می‌زند.
۲ روح خداوند به او حکمت
و دانش و مهارت برای حکومت خواهد داد.
او ارادهٔ خداوند را می‌داند و حرمت او را نگاه خواهد داشت،
۳ از اطاعت او خرسند است،
و از روی ظاهر و شایعات داوری نخواهد کرد.
۴ او فقیران را با انصاف داوری می‌کند
و به داد درماندگان خواهد رسید.
به دستور او مردم مجازات
و خطاکاران کشته می‌شوند.
۵ او با عدالت و راستی بر قوم حکومت خواهد کرد.
۶ گرگ و برّه با هم در صلح و آرامش زندگی می‌کنند،
پلنگها در کنار بُزغاله‌ها می‌خوابند.
گوساله‌ها و شیر بچگان با هم غذا می‌خورند،
و بچّه‌های خُرد سال از آنها نگهداری می‌کنند.
۷ گاوها و خرسها با هم تغذیه می‌کنند،
و بچّه‌های آنها با صلح و آرامش در کنار هم می‌خوابند.
شیرها مثل گاوها، کاه خواهند خورد.
۸ حتّی اگر طفلی دست خود را در سوراخ مار سمّی فرو کند،
آسیبی نخواهد دید.
۹ دیگر چیز مضرّی نخواهد بود
و شریری در صهیون -کوه مقدّس خداوند- وجود
نخواهد داشت.
همان‌طور که دریاها از آب پُر هستند،
این سرزمین نیز از دانش و حکمت خدا پُر خواهد بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

اسیران بازمی‌گردند

۱۰روزی می‌آید که پادشـاه جدید از خاندان داوود، نمونه‌ای
برای ملّتها خواهد بود. همه در کاخ شاهانه جمع می‌شوند و به
او ادای احترام خواهند کرد. **۱۱**وقتی آن روز فرا رسد، خداوند بار
دیگر با قدرت، تمام کسانی را که از قوم اسرائیل در آشور، مصر و
سرزمینهای فتروس، حبشه، عیلام، شنعار و حمات و در سواحل
و جزایر پراکنده‌اند، به وطن خودشان برمی‌گرداند. **۱۲**خداوند با
علامتی به ملّتهای دیگر نشان خواهد داد که او می‌خواهد بار
دیگر قوم اسرائیل را که در چهار گوشهٔ دنیا پراکنده‌اند، دور هم
جمع کند. **۱۳**دیگر پادشاهی شمالی اسرائیل به یهودا حسادت
نخواهد کرد و یهودا دشمن اسرائیل نخواهد بود. **۱۴**آنها با هم به
فلسطینی‌ها در غرب حمله می‌کنند و در شرق، اموال دیگران را
به یغما خواهند برد. آنها مردم اَدوم و موآب را شکست می‌دهند
و مردم آمون را زیر سلطهٔ خود درمی‌آورند. **۱۵**خداوند آب خلیج
سوئز را خشک می‌کند و با یک باد داغ رود فرات را می‌سوزاند
و آن را به هفت نهر کوچکتر تبدیل می‌کند تا هرکس بتواند به
آسانی از آن رد شود. **۱۶**از آشور شاهراهی برای عبور بازماندگان
قوم اسرائیل باز خواهد شد، همان‌طور که برای اجدادشان وقتی
از مصر بیرون آمدند، چنین راهی باز شد.

سرود شکرگزاری

۱۲ روزی می‌آید که مردم می‌سرایند و می‌گویند:
«خداوندا تو را ستایش می‌کنم. تو از من
خشمگین بودی!
امّا دیگر خشمگین نیستی و مرا تسلّی می‌دهی.
۲ خداوند، نجات‌دهندهٔ من است.
من به او توکّل می‌کنم و دیگر ترسان نیستم.
خداوند به من قدّرت و توانایی می‌بخشد،
او نجات‌دهندهٔ من است.
۳ همان‌قدر که آب گوارا به جانهای تشنه صفا می‌بخشد،
همان اندازه قوم خدا از نجاتی که او به آنها می‌دهد،
خشنودند.»
۴روزی می‌آید که مردم می‌سرایند و می‌گویند:
«خداوند را سپاس گویید، از او مدد بخواهید!
به همهٔ ملّتها بگویید او چه کرده است!
به آنها بگویید او چقدر بزرگ است!

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۵ برای کارهای بزرگ خداوند سرودی تازه بسرایید،
به تمام مردم دنیا این خبر را برسانید،
۶ همهٔ کسانی‌که در صهیون هستند، با فریاد بسرایند!
خدای قدّوس اسرائیل عظیم است،
و در میان قوم خود زندگی می‌کند.»

خداوند بابل را مجازات می‌کند

۱۳ این پیامی است که اشعیا پسر آموص، دربارهٔ بابل از خدا دریافت کرد:

۲ پرچم جنگ را بر فراز تپّه‌ای باير برافرازید! فریاد برآورید، اسلحهٔ خود را در دست بگیرید تا این برای سربازان نشانهٔ شروع حمله به دروازه‌های شهر مغرور باشد. ۳ خداوند، سربازان دلیر و مورد اعتماد خود را خواهد خواند تا برای جهاد مقدّسی بجنگند و کسانی را که موجب خشم او شده‌اند، مجازات کند.

۴ به فریادهایی که در کوهستان‌ها بلند است، به صدای مردمی که ازدحام کرده‌اند و صدای ممالکی که جمع شده‌اند، گوش دهید. خداوند متعال سربازان خود را برای جنگ آماده می‌سازد. ۵ آنها از دورترین کشورهای جهان به اینجا می‌آیند. خدا به خشم می‌آید. تمام کشور را ویران می‌سازد.

۶ از درد ناله کنید! روز خداوند -روزی که خداوند متعال ویرانی می‌آورد- نزدیک است. ۷ دستهای همه بی‌رمق و شهامتشان از بین می‌رود. ۸ آنها همه با ترس و درد -دردی مثل درد زنی در حال زایمان- مغلوب خواهند شد. آنها به یکدیگر نگاه می‌کنند و صورتهایشان از خجالت سرخ خواهد بود. ۹ روز خداوند -آن روز سخت و روز خشم و غضب او- فرا می‌رسد. زمین به بیابان تبدیل خواهد شد و گناهکاران از بین خواهند رفت ۱۰ ستارگان و افلاک، دیگر بر زمین نخواهند تابید. خورشید در وقت طلوع، تاریک و ماه نوری نخواهد داد.

۱۱ خداوند می‌گوید: «من بلایی بر زمین نازل می‌کنم و تمام مردمان شریر را به‌خاطر گناهانشان مجازات خواهم کرد. من مغروران را حقیر و متکبّران و ظالمان را تنبیه خواهم کرد. ۱۲ تعداد بازماندگان از طلای خالص کمیاب‌تر خواهد بود. ۱۳ روزی که من -خداوند متعال- خشم خود را نشان دهم، آسمانها به لرزه می‌افتند و زمین از مدار خود خارج خواهد شد.

۱۴ «بیگانگانی که در بابل زندگی می‌کنند، به سرزمینهای خود خواهند گریخت. مثل آهویی از دست شکارچیان فرار می‌کنند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

یا مثل گوسفند بدون شبان هر کدام به سویی پراکنده خواهند شد. **۱۵**هرکس که گرفته شود، با خنجر کشته خواهد شد. **۱۶**وقتی آنها با درماندگی نگاه می‌کنند، در برابر چشمانشان اطفال آنها تا پای مرگ مورد ظلم و ستم قرار می‌گیرند. خانه‌هایشان غارت، و به زنانشان تجاوز می‌شود.»

۱۷خداوند می‌گوید: «من دولت ماد را برمی‌انگیزم تا به بابل حمله کند. آنها برای نقره اهمیّتی قایل نیستند و طلا آنها را وسوسه نمی‌کند. **۱۸**با تیر و کمان خود، مردان جوان را می‌کشند. آنها نه به نوزادان رحم می‌کنند و نه به کودکان. **۱۹**بابل از زیباترین کشورهاست و مردمش به آن افتخار می‌کنند. ولی من -خداوند- همان‌طور که سدوم و عموره را از بین بردم، بابل را از بین خواهم برد. **۲۰**دیگر کسی در آن زندگی نخواهد کرد. هیچ عرب چادرنشینی در آنجا چادر نخواهد زد و هیچ شبانی گوسفندان برای چریدن به آنجا نخواهد برد. **۲۱**فقط حیوانات وحشی در آنجا زندگی خواهند کرد و جغدها در آنجا آشیانه خواهند داشت. شترمرغها در آن زندگی خواهند کرد و بُزهای وحشی در ویرانه‌های آن خواهند خرامید. **۲۲**در بُرجها و کاخهای آن، زوزهٔ کفتارها و شغالها طنین‌انداز خواهد بود. زمان بابل به آخر رسیده، و روزهایش تقریباً تمام شده است.»

برگشت از تبعید

۱۴ خداوند یک بار دیگر به قوم خودش اسرائیل، ترحّم خواهد کرد. او می‌گذارد باز هم آنها به سرزمین خود بازگردند تا بیگانگان بیایند و با آنها زندگی کنند. **۲**ملّتهای زیادی به قوم اسرائیل کمک می‌کنند تا آنها به سرزمینی که خدا به آنها داده بود بازگردند و در آنجا ملل دیگر مثل برده در خدمت اسرائیل خواهند بود. آنها که روزی اسرائیل را گرفته بودند، اکنون مغلوب اسرائیل شده‌اند و مردم اسرائیل بر کسانی حکومت می‌کنند که روزی تحت ستم آنها بودند.

سقوط پادشاه بابل

۳خداوند قوم اسرائیل را از درد و زحمتشان و از بیگاری‌های سخت، خلاص خواهد کرد. **۴**وقتی چنین بشود، آنها با تمسخر به پادشاه بابل خواهند گفت:

«پادشاه سرنگون شده و دیگر به کسی ظلم و ستم نخواهد کرد.»

۵خداوند به قدرت حکمرانان شریر **۶**که با خشونت بر مردم ظلم و ستم کردند و هیچ‌وقت از جور و جفای مردم مغلوب دست بر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

نداشتند، پایان داده است. **۷**اکنون، بالاخره تمام جهان از آرامش و صلح بهره‌مند می‌شوند و همه با شادی می‌سرایند. **۸**درختان صنوبر و سدر لبنان از سقوط پادشاه بابل شادی می‌کنند، چون اکنون که او رفته، دیگر کسی نیست که آنها را قطع کند.

۹دنیای مردگان خود را برای استقبال از پادشاه بابل آماده می‌سازد. ارواح زورمندان پیشین در تب و تابند. ارواح شاهان از تختهایشان برمی‌خیزند. **۱۰**همهٔ آنها به او می‌گویند: «اکنون تو مثل ما ضعیف هستی! تو هم مثل یکی از ما شده‌ای! **۱۱**در گذشته، همه با نواختن چنگ و سرود به تو احترام می‌گذاشتند، امّا الآن تو در دنیای مردگان هستی. بر تختی انباشته از حشرات خوابیده‌ای و با پتویی از کرمها پوشیده شده‌ای.»

۱۲ای پادشاه بابل، ای ستارهٔ نورانی صبح، تو از آسمان افتادی! در گذشته تو ملّتها را شکست دادی، امّا الآن خودت به خاک افتاده‌ای. **۱۳**تو می‌خواستی به آسمانها صعود کنی و تختت را بر فراز بلندترین ستاره‌ها بگذاری. تو فکر می‌کردی که مثل یک پادشاه بر فراز آن کوه در شمال، جایی که خدایان جمع می‌شوند، سلطنت خواهی کرد. **۱۴**تو می‌گفتی که بر فراز ابرها صعود می‌کنی و مثل قادر متعال خواهی بود. **۱۵**امّا در عوض، تو به قعر دنیای مردگان کشانده شده‌ای.

۱۶مردگان با تعجّب تو را می‌بینند و به تو خیره شده‌اند. آنها می‌پرسند: «آیا این همان کسی نیست که زمین را می‌لرزاند و ممالک از ترسش به خود می‌لرزیدند؟ **۱۷**آیا این همان کسی نیست که شهرها را ویران و دنیا را به بیابان تبدیل کرده بود؟ آیا این همان کسی نیست که هیچ‌وقت اسیران را آزاد نکرد و نگذاشت آنها به وطن خود بازگردند؟»

۱۸تمام پادشاهان زمین در گورهای با شکوه خود خفته‌اند. **۱۹**امّا تو قبری نداری و جسد تو را دور انداخته‌اند تا بگندد. جسد سربازانت که در جنگ کشته شده‌اند روی جسد توست و همهٔ آنها را به یک دخمهٔ سنگین انداخته‌اند و لگدمال می‌شوند. **۲۰**چون تو کشور خود را به ویرانی کشاندی و مردم خود را کشتی، تو مثل سایر پادشاهان دفن نخواهی شد و هیچ‌یک از اعضای خانوادهٔ شریرت زنده نخواهند ماند. **۲۱**کشت و کشتار شروع می‌شود. پسران این پادشاه به‌خاطر گناه پدرانشان کشته می‌شوند. هیچ‌یک از آنها دیگر بر دنیا حکومت نخواهد کرد و شهر دیگری نخواهد ساخت.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند بابل را شکست خواهد داد

۲۲خدای متعال می‌گوید: «من به بابل حمله خواهم کرد و
آن را ویران می‌کنم. هیچ چیز از آن باقی نخواهم گذاشت، نه
کودکی به جای می‌گذارم و نه موجود زنده‌ای. من -خداوند-
چنین گفته‌ام. **۲۳**من بابل را به باتلاقی مبدّل می‌کنم و جغدها
در آن آشیانه خواهند گرفت. من بابل را با جارویی پاک می‌کنم
که همه‌چیز را می‌روبد و دور می‌ریزد. من -خدای متعال- این
را گفته‌ام.»

خدا آشور را شکست خواهد داد

۲۴خداوند متعال قسم خورده می‌گوید: «آنچه ارادهٔ من
بود همان واقع خواهد شد. آنچه می‌خواستم انجام شود،
به انجام خواهد رسید. **۲۵**من نیروهای آشور را در سرزمین
خودم -اسرائیل- درهم خواهم شکست و آنها را در کوههای
خودم پایمال خواهم کرد. من قوم خود را از زیر یوغ
آشور و از سختی‌هایی که متحمّل می‌شوند، آزاد خواهم
کرد. **۲۶**این است برنامهٔ من برای دنیا، و بازوی من برای
مجازات ملّتها بلند است.» **۲۷**خدای متعال چنین خواسته،
بازویش برای مجازات بلند است و کسی نمی‌تواند جلوی
آن را بگیرد.

خداوند فلسطین را شکست خواهد داد

۲۸این پیام در سالی که آحاز پادشاه درگذشت، داده شد:
۲۹ای مردم فلسطین، چوبی که شما را با آن می‌زدند،
شکسته شده، امّا شما دلیلی برای شادی ندارید. وقتی
یک مار بمیرد، مار سهمگین‌تری به جای آن می‌آید.
تخم یک مار، اژدهای پرنده تولید می‌کند. **۳۰**خداوند،
شبان مسکینان قوم خود خواهد بود و آنها در جاهای
امن زندگی خواهند کرد. امّا او قحطی وحشتناکی برای
شما -ای فلسطینیان- خواهد فرستاد و یکی از شما زنده
نخواهید ماند.
۳۱ای مردمان شهرهای فلسطین، برای کمک گریه و زاری
کنید! همهٔ شما بترسید! ابری از گرد و خاک و ارتشی که در
آن آدم ترسویی وجود ندارد از شمال می‌آید.
۳۲جواب ما به قاصدانی که از فلسطین می‌آیند چیست؟
ما به آنها خواهیم گفت که خداوند کوه صهیون را برای قوم
ستمدیدهٔ خود تعیین کرده و آنها در آنجا امن خواهند بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند موآب را شکست خواهد داد

۱۵ این است پیامی درباره موآب:
شهرهای عار و قیر، یک‌شبه ویران شده‌اند و
سکوت تمام سرزمین موآب را فرو گرفته است. **۲**اهالی دیبون
تا بالای تپّه می‌روند و در پرستشگاه خود گریه می‌کنند و
مردم موآب به‌خاطر شهرهای نِبو و میدبا در شیون هستند.
آنها موهای سر و ریش خود را برای عزاداری تراشیده‌اند.
۳مردم در کوچه و خیابانها پلاس پوشیده‌اند و در میدانهای
شهر و بر پشت بام خود گریه و زاری می‌کنند. **۴**ساکنان
حشبون و العاله فریاد می‌زنند و فریادهای آنها تا شهر یاهص
شنیده می‌شود. حتّی سربازها از ترس، بر خود می‌لرزند و
جرأت خود را از دست داده‌اند. **۵**جانم برای موآب در فغان
است: مردم به شهر صوغر و عجلت شلیشیا گریخته‌اند.
بعضی گریه‌کنان از جاده لوحیت بالا می‌روند و بعضی دیگر
زاری‌کنان به طرف حورونایم فرار می‌کنند. **۶**نهر نمریم خشک
شده و علفهای اطراف آن پژمرده و دیگر سبزینه‌ای به‌جا
نمانده است. **۷**مردم از وادی بید رد می‌شوند و می‌کوشند
با تمام دار و ندار خود فرار کنند. **۸**از تمام مرزهای موآب و
از شهرهای اجلایم و بئرایلیم، گریه و زاری شنیده می‌شود.
۹در شهر دیبون، آب رودخانه از خون سرخ شده و خداوند
برای مردم آن حتّی مجازاتی شدیدتر در نظر دارد. آری،
کشتار و خونریزی شدیدی در انتظار کسانی خواهد بود که
در موآب می‌مانند.

ناامیدی در موآب

۱۶ مردم موآب از شهر سالع برّه‌ای به عنوان هدیه برای
حاکم اورشلیم می‌فرستند. **۲**آنها در سواحل وادی
ارنون بی‌هدف جلو و عقب می‌روند و مانند پرندگانی که از
لانه‌هایشان رانده شده باشند، سرگردان هستند.
۳آنها به مردم یهودا می‌گویند: «به ما بگویید که چه کنیم.
مثل درختی که با سایهٔ خود گرمای نیم روز را خنک می‌کند،
از ما حمایت کنید تا ما در زیر سایهٔ شما راحت باشیم. ما
به این جا پناه آورده‌ایم، ما آواره هستیم، ما را جایی مخفی
کنید تا کسی نتواند ما را پیدا کند. **۴**اجازه بدهید در سرزمین
شما بمانیم، از ما در مقابل کسانی‌که می‌خواهند ما را از
بین ببرند حمایت کنید.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خرابی و ظلم و ستم به پایان می‌رسد و آنها که سرزمینها را
ویران می‌کنند، از بین خواهند رفت. **۵**در آن زمان یک نفر از
خاندان داوود به پادشاهی خواهد رسید که با وفاداری و محبّت
بر مردم حکومت خواهد کرد. او در انجام کارهای راست و
درست تأخیر نمی‌کند و عدالت اجرا می‌شود.
۶مردم یهودا می‌گویند: «ما شنیده‌ایم که چقدر مردم موآب
مغرور هستند. ما می‌دانیم که آنها مغرور و خودخواه هستند و
لاف زدنهایشان توخالی است.»
۷مردم موآب به‌خاطر زحماتی که تحمّل کردند، گریه می‌کنند.
آنها وقتی به یاد می‌آورند چه غذاهای خوبی در شهر قیرحارس
می‌خوردند، همه به گریه می‌افتند و امیدشان را از دست می‌دهند.
۸مزارع حشبون و تاکستانهای سبمه که شراب آنها فرمانروایان
ملّتهای دیگر را سرمست می‌کرد، همه خراب شده‌اند. زمانی
تاکهای آن از یک طرف تا یعزیز، از شرق تا کویر، و از غرب
تا به آن سوی دریای مرده پخش شده بودند. **۹**من اکنون برای
تاکهای سمبه و برای یعزیر می‌گریم. اشکهای من برای حشبون
و برای العاله است، چون دیگر فصل برداشت محصول نخواهد
بود که مردم را خوشحال کند. **۱۰**اکنون دیگر کسی در این مزارعِ
حاصلخیز نیست. دیگر کسی در این تاکستانها نمی‌خواند و
آواز شادمانی سر نمی‌دهد. دیگر کسی انگورها را برای شراب
له نمی‌کند و آوازهای شادی دیگر به گوش نمی‌رسد. **۱۱**از غم
برای موآب و با غصّه برای قیرخارس می‌نالم. **۱۲**مردم موآب با
رفتن به پرستشگاههای خود در بالای کوهها و عبادت در آنها
خود را خسته می‌کنند ولی از آن فایده‌ای نمی‌برند.
۱۳این پیامی بود که خداوند قبلاً دربارهٔ موآب داده بود.
۱۴اکنون خداوند می‌گوید: «دقیقاً در مدّت سه سال، ثروت
عظیم موآب از بین خواهد رفت. از جمعیّت زیاد آن، تعداد
کمی زنده می‌مانند و آنها ناتوان خواهند بود.»

خداوند سوریه و اسرائیل را مجازات خواهد کرد

۱۷ خداوند گفت: «دمشق دیگر یک شهر نخواهد بود.
آن به توده‌ای ویران، بدل خواهد شد. **۲**شهرهای
سوریه برای همیشه متروک خواهند ماند. آنها چراگاههای
گاوان و گوسفندان می‌شوند و کسی نیست که آنها را بیرون
کند. **۳**اسرائیل، بی‌دفاع خواهد بود و دمشق استقلال خود
را از دست می‌دهد. آنهایی که در سوریه زنده می‌مانند،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

مانند مردم اسرائیل شرمسار خواهند بود. من، خدای متعال چنین گفته‌ام.»

۴خداوند گفت: «روزی می‌آید که عظمت اسرائیل به انتها خواهد رسید و ثروتش به فقر مبدّل خواهد شد. **۵**اسرائیل مثل مزرعه‌ای خواهد شد که غلّه‌اش را درو کرده باشند و مثل دشت رفائیم بعد از برداشت محصول، لخت خواهد بود. **۶**فقط تعداد کمی زنده می‌مانند، و اسرائیل مانند درخت زیتونی خواهد بود که زیتونهای آن را چیده باشند و فقط دو یا سه تا زیتون در شاخه‌های بالا، و چند عدد در شاخه‌های پایینی آن، هنوز باقیمانده باشد. من، خداوند، خدای اسرائیل این را گفته‌ام.»

۷وقتی آن روز برسد، مردم برای کمک به سوی آفریدگار خود، خدای قدّوس اسرائیل روی می‌آورند. **۸**دیگر آنها به قربانگاههایی که به دست خود ساخته‌اند توکّل نخواهند کرد و اعتمادی به ساخته‌های دست خود -مثل شمایل الههٔ اشره و جایگاه سوزاندن بخورها- نخواهند داشت.

۹وقتی آن روز برسد، شهرهای مستحکم ایشان متروک و ویران خواهند شد، مثل وقتی که مردم شهرهای حویان و اموریان در مقابل قوم اسرائیل شهرهای خود را ترک و فرار کردند.

۱۰ای اسرائیل، خدایی را که تو را نجات می‌دهد و از تو مثل صخرهٔ محکم حمایت می‌کند فراموش کرده‌ای. در عوض برای خود باغچه‌های مقدّس ساخته‌ای تا خدایان بیگانگان را پرستش کنی. **۱۱**امّا حتّی اگر گیاهان جوانه بزنند و شکوفه بدهند، در همان صبحگاهی که آنها را کاشتی، هیچ محصولی برایت به بار نخواهند آورد. نصیب تو فقط زحمت و درد بی‌درمان خواهد بود.

سرکوب دشمنان

۱۲ملّتهای قوی در تب و تابند و با صدایی شبیه به امواج دریا نعره می‌کشند. **۱۳**ملّتها مانند امواج خروشان پیش می‌روند، امّا خداوند آنها را تنبیه می‌کند و آنها عقب‌نشینی می‌کنند. آنها مثل گرد و خاکی در دامنهٔ یک کوه یا کاهی در برابر گردباد به اطراف پراکنده می‌شوند. **۱۴**آنها هنگام غروب موجب وحشت هستند امّا در صبح اثری از آنها نیست. این است سرنوشت کسانی‌که سرزمین ما را غارت می‌کند.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

خداوند حبشه را مجازات خواهد کرد

۱۸ در آن‌سوی رودهای حبشه، سرزمینی است که در
آن صدای بالهای پرندگان شنیده می‌شود. **۲**از آن
سرزمین، سفیرانی با قایقهایی که از نی ساخته شده‌اند از رود
نیل پایین می‌آیند. ای پیام‌آوران پرشتاب، به خانهٔ خود بازگردید.
این پیغام را به سرزمین خودتان که به وسیلهٔ رودها جدا شده
است -به ملّتهای قوی و پر توان خود و به مردمان بلند قد و
تیره‌پوست خویش که تمام دنیا از آنها می‌ترسند- برسانید.
۳ای تمام مردم جهان گوش دهید! به پرچمی که برفراز
کوهها به عنوان علامتی برافراشته می‌شود، نگاه کنید! به
صدای شیپوری که نواخته می‌شود، گوش کنید: **۴**خداوند به
من گفت: «با همان آرامشی که شبنم در شبهای گرم فصل
درو شکل می‌گیرد و با همان وقاری که خورشید در گرمای
روز می‌تابد، من از آسمان به تو نگاه می‌کنم. **۵**قبل از آنکه
محصول انگور چیده شود، در وقتی که شکوفه‌های انگور به
زمین می‌ریزند و انگور می‌رسد، دشمن، مردم حبشه را به همان
آسانی که یک کارد شاخه‌های انگور را قطع می‌کند، آنها را
از بین خواهد برد. **۶**اجساد آنها برای لاشخورها و حیوانات
وحشی ریخته می‌شود. آنها در تابستان، غذای لاشخورها و
در زمستان غذای حیوانات وحشی خواهند شد.»
۷روزی می‌آید که خداوند متعال، هدایای مردم این سرزمین
را خواهد پذیرفت؛ سرزمینی که به وسیلهٔ رودها از هم جدا
شده‌اند و مردمش قوی و نیرومند، بلند قد و تیره‌پوست هستند
و همهٔ دنیا از آنها می‌ترسند. آنها به کوه صهیون، محل پرستش
خدای متعال، خواهند آمد.

خداوند مصر را مجازات خواهد کرد

۱۹ این است پیامی دربارهٔ مصر:
خداوند سوار بر ابرها با شتاب به سوی مصر
می‌آید. بُتهای مصر در برابرش می‌لرزند و مردم آنجا شهامت
خود را از دست داده‌اند. **۲**خداوند می‌گوید: «من در مصر یک
جنگ داخلی ایجاد می‌کنم و برادر را بر برادر و همسایه را بر
همسایهٔ خود خواهم برانگیخت. شهرهای رقیب با یکدیگر
می‌جنگند و پادشاهان رقیب برای کسب قدرت مبارزه می‌کنند.
۳من نقشه‌های مصری‌ها را خنثی و روحیهٔ آنها را تضعیف خواهم
کرد. آنها از بُتهایشان کمک می‌خواهند و طالب راهنمایی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و نصیحت از جادوگران و ارواح مـردگان خواهند بود. **۴**من مصری‌ها را تسلیم پادشاهی زورگو و ظالم می‌کنم و او بر آنها حکومت خواهد کرد. من، خداوند متعال، چنین گفته‌ام.»

۵سطح آب رود نیل پایین می‌رود و آن رود به تدریج خشک خواهـد شـد. **۶**نهرهای اطراف رود متعفّن و رو به خشـک شدن هستند و بوته‌های نی و بوریای آن پژمرده خواهند شد، **۷**و تمام محصولاتی که در امتداد سـواحل نیل کاشته شده، خشک و با باد به هوا پراکنده خواهند شد. **۸**ماهیگیران ناله و گریه می‌کنند، چون قلّابهـا و تورهای آنها بی‌فایده خواهند بود. **۹**نساجان پارچه‌های نخی، ناامید **۱۰**و بافندگان و کارکنان ماهر دل‌شکسته و افسرده خواهند شد.

۱۱رهبران شهر صوعن احمقند! داناترین مردان مصری، نصیحت احمقانه می‌دهند، چطور جرأت می‌کنند به فرعون بگویند که آنها فرزندان حکما و پادشاهان پیشین هسـتند؟ **۱۲**ای فرعون کجا هستند مشاوران باهوش تو؟ شاید آنها بتوانند به تو بگویند ارادهٔ خداوند متعال برای مصر چیسـت. **۱۳**رهبران صوعن و سروران ممفیس ابله هسـتند. آنها می‌بایست ملّت را هدایت می‌کردند، امّا باعث گمراهی آنها شدند. **۱۴**خداوند باعث شد آنها مشـورتهای گیج کننده‌ای بدهند. در نتیجه، مصر هرچه می‌کند اشتباه است و مثل مستی است که روی استفراغ خود افتاده باشـد. **۱۵**هیچ‌کس در مصر نمی‌تواند کمکی کند. نه غنی و نه فقیر، نه آدم مهم و نه آدم گمنام.

مصر خداوند را ستایش خواهد کرد

۱۶زمانی می‌آید که مردم مصر مثل زنان ترسـو خواهند شد. وقتی ببینند که خداوند متعال دست خود را برای مجازات آنها بلند کرده است، آنها از ترس بر خود خواهند لرزید. **۱۷**مردم مصر هر وقـت به یاد آورند که خداوند متعال چه سرنوشـتی نصیب آنها کرده از ترس یهودا در وحشت خواهند بود.

۱۸وقتی آن زمان برسـد، مردم پنج شهر مصر به زبان عبری سخن خواهند گفت. مردم در آنجا به نام خداوند متعال سوگند یاد خواهند کرد. یکی از شهرهای آن به نام «شهرِ خورشید» نامیده خواهد شد.

۱۹وقتی آن روز برسـد، قربانگاهی برای خداوند در سرزمین مصر وجود خواهد داشـت، و یک ستون سنگی به نام او در مرز آن کشـور اختصاص داده خواهد شد. **۲۰**آنها نشانه‌هایی

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

از حضـور خداونـد متعال در مصر خواهند بـود، وقتی مردم آنجا زیر سـتم هسـتند و برای کمک به درگاه خداوند فریاد برمی‌آورند، خداوند کسی را برای رهایی آنها خواهد فرستاد. **۲۱**خداوند، خود را به مردمان مصر آشکار خواهد ساخت، و آن وقت آنها او را خواهند شـناخت و پرستش خواهند کرد، قربانی‌ها و هدایای زیاد تقدیمش می‌کنند. آنها به طور جدّی نذر می‌کنند و به نذر خود وفا می‌کنند. **۲۲**خداوند مردم مصر را مجازات می‌کند ولی بعد آنها را شـفا خواهد داد. آنها به سـوی او برمی‌گردند و او دعای ایشـان را می‌شنود و آنها را شفا خواهد داد.

۲۳وقتی آن زمان فرا رسد، شاهراهی بین مصر و آشور به وجود خواهد آمد. مردمان این دو کشور با هم رفت و آمد خواهند داشت و این دو ملّت با هم عبادت خواهند کرد.

۲۴وقتی آن زمان برسد، اسرائیل با مصر و آشور برابر خواهد گشت و این سه ملّت باعث برکت جهان خواهند شد. **۲۵**خداوند متعال آنها را برکت می‌دهد و خواهد گفت: «ای مصر، ای قوم من؛ و تو ای آشـور که تو را آفریده‌ام، و تو اسـرائیل قوم برگزیده من، من همهٔ شما را برکت می‌دهم.»

نشانهٔ نبی عریان

۲۰ به فرمان سارگون امپراتور آشور، فرماندهٔ قوای آن کشور به شهر اشـدود در فلسـطین حمله کرد. **۲**سه سال قبل از این خداوند به اشعیا پسر آموص گفته بود که کفشها و پلاس را از تنش درآورد. او اطاعت کرد و عریان و پا برهنه به هر جا می‌رفت. **۳**وقتی اشـدود فتح شد، خداوند گفت: «بندهٔ من اشعیا سه سال عریان و پا برهنه به هر جا رفته اسـت. این نشانه‌ای اسـت از آنچه برای مصر و حبشه روی خواهد داد. **۴**امپراتور آشـور اسـیرانی را که از این دو کشور گرفته بود، برهنه خواهد برد. همهٔ آنها -پیر وجوان- لخت و پا برهنه راه خواهند رفت. باسن‌های لخت آنها موجب شرمساری مصر است. **۵**آنها که به حبشه متوکّل شده‌اند و به مصر فخر می‌کنند، سرخورده و ناامید خواهند شد. **۶**وقتی آن روز برسد، مردمی که در سواحل فلسطین زندگی می‌کنند، خواهند گفت: 'نگاه کنید و ببینید چه بر سر کسـانی‌که انتظار داشتیم از ما در مقابل امپراتور آشور حمایت کنند، آمده است! ما چگونه زنده خواهیم ماند؟'»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

رؤیای سقوط بابل

۲۱ این پیامی است برای بابل:
بلایی مثل گردباد تند از آن سوی صحرا از سرزمینی مخوف خواهد آمد. **۲**من در رؤیا صحنه‌های ظالمانه‌ای دیده‌ام. رؤیای خیانت و ویرانی دیده‌ام.
ای ارتش عیلام حمله کنید، ای قشون مادها، شهرها را محاصره کنید. خداوند به ظلم و ستم بابل خاتمه خواهد داد.
۳چیزی که من در رؤیا دیدم و شنیدم، مرا به وحشت انداخته و دردی مثل درد زنِ در حال زایمان، تمام وجودم را پر کرده است. **۴**سرگیجه گرفته‌ام و از ترس بر خود می‌لرزم. در انتظار غروب آفتاب بودم ولی آن هم برای من چیزی جز وحشت به همراه نیاورد.
۵در رؤیا، ضیافتی را آماده دیدم. فرشهایی برای نشستن میهمانان پهن بود. همه می‌خورند و می‌نوشند. ناگهان فرمانی شنیده می‌شود: «افسران! سپرهای خود را آماده سازید!»
۶آنگاه خداوند به من گفت: «برو یک نگهبان بگمار و به او بگو از هر آنچه می‌بیند، گزارش دهد. **۷**او باید با دقّت نگاه کند و ببیند که آیا مردان سوار بر اسب هستند؟ آیا در ستون دو نفره حرکت می‌کنند و یا مردان سوار بر الاغ یا شتر هستند؟»
۸نگهبان فریاد می‌زند و می‌گوید: «آقایم، من در محل نگهبانی خود شب و روز مراقب بوده‌ام.»
۹ناگهان نگهبان خبر می‌دهد: «آنها آمده‌اند! مردان سوار بر اسب در ستون دو، بابل سقوط کرد! تمام بُتهایی که می‌پرستید، خُرد شده و به اطراف زمین ریخته‌اند.»
۱۰ای قوم من، ای اسرائیل، که مثل خرمن گندم کوبیده شده‌ای اکنون به تو خبر خوشی می‌دهم که من از خداوند متعال -خدای اسرائیل- شنیده‌ام!

پیامی برای اَدوم

۱۱این پیامی است برای اَدوم:
کسی از اَدوم مرا صدا می‌زند: «ای دیده‌بان، شب کی به پایان می‌رسد؟ به من بگو آیا شب بزودی تمام می‌شود؟»
۱۲در پاسخ می‌گویم: «صبح می‌آید، ولی دوباره شب خواهد شد. اگر باز هم سؤالی داری، بازگرد و بپرس.»

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

پیامی برای قوم عرب

۱۳این پیامی است برای قوم عرب:
ای مردمان ددان، شما که کاروانهایتان در سرزمین خشک
عربستان چادر زده‌اند، ۱۴به تشنگانی که نزد شما می‌آیند،
آب بدهید. شما مردم سرزمین تیما، به پناهندگان غذا بدهید.
۱۵مردم از دَم شمشیرهایی که برای کشتن آنها کشیده شده
فرار می‌کنند و از تیرهایی که آمادهٔ نشانه‌گیری است و از تمام
خطرهای جنگ می‌گریزند.
۱۶آنگاه خداوند به من گفت: «دقیقاً تا یک سال دیگر، چیزی
از عظمت قبایل قیدار باقی نخواهد ماند. ۱۷تیراندازان قیدار از
شجاع‌ترین مردان هستند، امّا تعداد کمی از آنها زنده خواهند
ماند. من، خداوند -خدای اسرائیل- این را گفته‌ام.»

پیامی برای اورشلیم

۲۲ این پیامی است دربارهٔ درّهٔ رؤیاها:
چه اتّفاقی افتاده است؟ چرا همهٔ مردم شهر در
پشت بامهای خود جشن گرفته‌اند؟ ۲تمام شهر پر از همهمه،
شور و هیجان، و پر سر و صداست.
مردان شما که کشته شده‌اند، در حال جنگ با دشمن کشته
نشدند. ۳تمام رهبران شما در حال فرار، قبل از اینکه حتّی یک
تیر از کمان رها کرده باشند، دستگیر و اسیر شدند. ۴مرا تنها
بگذارید تا در مرگ تمام قوم خودم سخت گریه کنم و برای
تسلّی من کوشش نکنید. ۵اکنون زمان وحشت، شکست و
آشفتگی در درّهٔ رؤیاهاست و این خواست خداوند، خدای
متعال برای ماست. دیوارهای شهر ما فروریخته و فریاد مردم
برای کمک در کوهها طنین انداخته است.
۶سربازان سرزمین عیلام سوار بر اسب و مسلّح به تیر و کمان
آمده‌اند و سربازان سرزمین قیر با سپرهای آمادهٔ دفاع. ۷دشتهای
حاصلخیز یهودا از ارّابه‌های جنگی پر شده‌اند و سواره نظام
جلوی دروازه‌های اورشلیم ایستاده‌اند. ۸تمام قدرت دفاعی
یهودا از هم پاشیده شده است.
بعد از تمام اینها، آن وقت شما اسلحه‌های خود را از
زرّادخانه بیرون آوردید. ۹-۱۰قسمت‌هایی از دیوار اورشلیم را که
احتیاج به بازسازی داشت، یافتید. تمام خانه‌های اورشلیم را
بازدید کردید، و بعضی از خانه‌ها را در اورشلیم خراب کردید
تا سنگهای آنها را برای تعمیر دیوارهای شهر به کار ببرید.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۱۱برای ذخیرهٔ آب، آب‌انباری در شهر ساختید که مازاد آب استخر قدیمی به آن جاری و نگهداری می‌شود. امّا شما به آن خدایی که همهٔ این چیزها را از زمانهای قدیم مُقدّر کرده بود، توجهی نکردید.
۱۲آنگاه خداوند، خدای متعال از شما خواست گریه و سوگواری کنید، سرهایتان را بتراشید و پلاس بر تن کنید. **۱۳**در عوض، شما خندیدید و جشن گرفتید، گاو و گوسفند خود را سر بریدید و خوردید، و به نوشیدن شراب پرداختید. شما گفتید: «بهتر است الآن بخوریم و بنوشیم، چون فردا خواهیم مرد.»
۱۴خداوند، خدای متعال خودش به من چنین گفت: «آنها تا زنده هستند، هرگز برای این شرارت آمرزیده نخواهند شد. من -خداوند، خدای متعال- چنین گفته‌ام.»

اخطار به شبنا

۱۵خداوند، خدای متعال به من گفت به نزد شبنا، رئیس تشکیلات کاخ سلطنتی بروم و به او بگویم: **۱۶**«تو فکر می‌کنی کسی هستی؟ تو چه حقّی داشتی برای خود مقبره‌ای در دامنهٔ تپّه‌های سنگی بسازی؟ **۱۷**ممکن است که تو آدم مهمی باشی، امّا خداوند تو را می‌گیرد و دور می‌اندازد. **۱۸**او تو را مثل توپی برمی‌دارد و به سرزمین بسیار بزرگتری پرت خواهد کرد. در آنجا تو در کنار ارّابه‌های جنگی که آن‌قدر به آنها افتخار می‌کردی، خواهی مرد. تو موجب ننگ خاندان ارباب خود هستی. **۱۹**خداوند این کار را از تو خواهد گرفت و تو را از مقام بالایت به پایین خواهد انداخت.»
۲۰خداوند به شبنا گفت: «وقتی این چیزها واقع شود، من به دنبال خادم خودم -الیاقیم پسر حلقیا- خواهم فرستاد. **۲۱**من ردای رسمی و کمربند تو را به او خواهم داد و اختیارات و قدرتی را که تو داشتی، به او می‌دهم. او مثل یک پدر برای مردم اورشلیم و یهودا خواهد بود. **۲۲**من به او اختیار کامل خواهم داد تا زیر نظر پادشاه -فرزند داوود- خدمت کند. او کلیدهای امور را در دست خواهد داشت. دری که او باز کند، کسی نمی‌تواند ببندد و دری که او ببندد، هیچ‌کس نمی‌تواند آن را باز کند. **۲۳**من او را در مقامش مثل میخی که محکم شده نگاه می‌دارم و او موجب افتخار برای تمام خانوادهٔ خود خواهد بود.

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

۲۴«امّا بار تمام خویشاوندان او و کسانی‌که به او متّکی هستند، بر دوش او سنگینی خواهد کرد. آنها مثل دیگها و کاسه‌هایی که از میخی آویزان باشند به او آویخته‌اند! وقتی چنین شود، میخی که محکم بود، شل می‌شود و می‌افتد. این، پایان کار تمام چیزهایی خواهد بود که به آن آویخته بودند. **۲۵**وقتی چنین شود میخی که محکم بود، شل می‌شود و می‌افتد. و این پایان کار تمام چیزهایی خواهد بود که به آن آویخته بودند.» خداوند متعال چنین گفته است.

پیامی دربارهٔ فنیقیه

۲۳ این پیامی است دربارهٔ صور. ای دریانوردانی که در اقیانوس هستید، از غم فریاد بزنید، چون صور، بندرگاه کشور شما ویران، و خانه‌ها و لنگرگاه آن خراب شده‌اند. وقتی که کشتیهای شما از قبرس بازگردند، این خبر را به شما خواهند داد. **۲**ای بازرگانان صیدون شیون کنید! شما کسانی را **۳**به آن طرف دریا فرستادید تا غلاّتی را که در مصر می‌روید بخرند و بفروشند، و با تمام ملّتها داد و ستد کنند.

۴ای شهر صیدون، تو دیگر آبرویی نداری! دریا و اعماق اقیانوس بزرگ، تو را دیگر از خودش نمی‌داند و می‌گوید: «من هرگز فرزندی نداشتم، و هیچ‌وقت پسر و دختری بزرگ نکردم.»

۵حتّی مردمان مصر هم وقتی بشنوند که صور ویران شده است، متحیّر و متعجّب خواهند شد.

۶ای مردم فنیقیه از غم فریاد بزنید! بکوشید تا به اسپانیا فرار کنید! **۷**آیا این همان شهر شاد صور است که در زمان قدیم بنا شد؟ آیا این همان شهری است که مهاجرانی به آن‌سوی دریا می‌فرستاد تا مستعمرات تازه‌ای ایجاد کنند؟ **۸**چه کسی چنین سرنوشتی را برای صور -پایتخت کشور- شهری که بازرگانانش همه شاهزادگان و نُجبا و مورد احترام جهانیان بودند، مُقدّر کرده است؟ **۹**خداوند متعال طرّاح آن بود. او این کار را کرد تا به غرور آنها، برای آنچه که کرده بودند، پایان دهد و نُجبای آنها را حقیر سازد.

۱۰ای کسانی‌که در اسپانیا ساکن شده‌اید، بروید و به زراعت زمین بپردازید. دیگر کسی نیست که از شما حمایت کند. **۱۱**خداوند دست خود را بر فراز دریا دراز کرده و حکومتها را سرنگون می‌کند. او دستور داده تا مراکز بازرگانی فنیقیه،

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

تماماً از بین بروند. **۱۲**ای شهر صیدون، شادی و خوشی تو به پایان رسیده و مردمانت در رنج و ستم هستند. حتّی اگر آنها به قبرس بگریزند، در آنجا نیز در امان نخواهند بود.

۱۳(بابلی‌ها، حیوانات وحشی را در صور رها کردند تا آن شهر را زیر و رو کنند، نه آشوری‌ها. بابلی‌ها بودند که بُرجهایی برای محاصرهٔ صور به پا کردند و تمام استحکامات شهر را درهم کوبیدند و آن را به صورت ویرانه‌ای در آوردند.)

۱۴ای دریانوردانی که در اقیانوس هستید، با غم بنالید! شهری که به آن متّکی بودید، ویران شده است.

۱۵زمانی می‌آید که صور برای هفتاد سال -یعنی برابر زندگی یک پادشاه- فراموش خواهد شد. وقتی آن سالها به پایان برسد، صور مانند روسپی در این سرود خواهد بود:

۱۶ ای فاحشهٔ فراموش شده،
چنگی بردار و دور شهر بگرد!
باز آهنگی بزن و آوازی بخوان،
تا مردها یکبار دیگر جمع شوند.

۱۷بعد از گذشت هفتاد سال، خداوند اجازه خواهد داد تا صور به کار گذشتهٔ خود بر گردد و او در مقابل مُزد، خود را در اختیار تمام حکومتهای جهان قرار خواهد داد **۱۸**ولی پولی که از این راه به دست می‌آورد وقف خداوند خواهد شد. او آن را ذخیره نخواهد کرد، بلکه آنها که خدا را می‌پرستند، از آن پول برای محتاجان، غذای زیاد و لباس خوب خواهند خرید.

خداوند دنیا را مجازات خواهد کرد

۲۴ خداوند زمین را ویران و خالی از سکنه خواهد کرد. او سطح زمین را خراب می‌کند و مردمِ آن را پراکنده می‌کند. **۲**همهٔ مردم، کاهنان و مردم عادی، بردگان و صاحبان غلامها، خریداران و فروشندگان، وام دهندگان و وام‌گیران، ثروتمندان و فقیران، هم با همان سرنوشت روبه‌رو خواهند شد. **۳**تمام زمین خُرد و ویران شده است. خداوند این را گفته و آن واقع خواهد شد.

۴زمین خشک و همه‌چیز پژمرده می‌شود و مردم دنیا ناتوان‌تر و زمین و آسمان رو به زوال خواهند بود. **۵**مردم با شکستن قوانین خدا و با شکستن پیمانی که آنها با خداوند تا ابد بسته بودند، زمین را آلوده کرده‌اند. **۶**پس زمین لعنت شده است و مردم آن جزای آنچه را که خود کرده‌اند می‌بینند و تعداد کمتر

tarikhema.org

PDF.tarikhema.org

و کمتری زنده می‌مانند. **۷**تاکستانها خشک می‌شوند و شراب
کمیاب می‌شود. حتّی کسانی‌که زمانی آدمهای شادی بودند،
اکنون افسرده هستند. **۸**موسیقی‌های شادی که با چنگ و طبل
می‌نواختند خاموش شده است. **۹**دیگر کسی آواز خوشی در کنار
جام شراب نمی‌سراید و دیگر کسی از مزهٔ شراب لذّت نمی‌برد.
۱۰در شهر هرج و مرج است و مردم برای امن بودن، درهای
خانه‌های خود را قفل می‌کنند. **۱۱**مردم در کوچه‌ها فریاد می‌زنند
چون دیگر شرابی وجود ندارد. شادی برای همیشه رفته و گویی
از این سرزمین رخت بربسته. **۱۲**شهر ویران شده و دروازه‌های آن
شکسته است. **۱۳**این است آنچه برای تمام ملّتهای جهان روی
خواهد داد. مثل آخر فصل برداشت محصول است. وقتی آخرین
زیتون و آخرین خوشهٔ انگور را از تاکستان چیده باشند.
۱۴آنها که زنده مانده‌اند از شادمانی سرود می‌خوانند. ساکنان
غرب خواهند گفت که خدا عظیم است، **۱۵**و آنها که در
شرق هستند او را ستایش خواهندکرد. مردمی که در کنارهٔ
دریا زندگی می‌کنند، خداوند، خدای اسرائیل را حمد خواهند
گفت. **۱۶**از دورترین نقاط جهان سرودهایی در حمد قوم اسرائیل
-یعنی ملّت نیکوکار و عادل- شنیده می‌شود.

امّا برای من دیگر امیدی نیست! من در حال نابودی هستم!
خائنین به خیانتهای خود ادامه می‌دهند و خیانتها هر روز زیادتر
می‌شود. **۱۷**ای مردم، همهٔ شما به من گوش دهید! وحشت و
حفره و دام در انتظار شماست. **۱۸**هر که بخواهد از وحشت
بگریزد به حفره خواهد افتاد و هرکس از حفره فرار کند گرفتار
دام خواهد شد. رگبار باران از آسمان می‌بارد و بنیاد زمین به
لرزه خواهد آمد. **۱۹**زمین می‌لرزد، می‌ترکد، و می‌شکافد. **۲۰**زمین
مثل یک آدم مست بی‌ثبات و مثل آلونکی در برابر توفان از یک
سو به سوی دیگر حرکت می‌کند. دنیا زیر بار گناهانش خم
شده است؛ آن سقوط می‌کند و دیگر برنخواهد خاست.
۲۱زمانی می‌آید که خداوند قدرتهای آسمانی و حکام جهانی
را مجازات خواهد کرد. **۲۲**خداوند، پادشاهان را مانند زندانیان
با هم در سیاه‌چالی خواهد انداخت. او آنها را در زندان تا روز
مجازاتشان نگاه خواهد داشت. **۲۳**ماه نور خود را از دست
می‌دهد و خورشید دیگر نخواهد تابید، چون خداوند متعال
پادشاه خواهد بود. او در اورشلیم از فراز کوه صهیون حکومت
خواهد کرد و رهبران قوم، جلال او را خواهند دید.

سرود شکرگزاری

۲۵ ای خداوند، تو خدای من هستی.
تو را جلال می‌دهم و حمد و ستایش می‌کنم.
تو کارهای شگفت‌انگیزی کرده‌ای.
تو با وفاداری آنچه را از ابتدا می‌خواستی،
با اطمینان به انجام رسانیدی.
۲ تو شهرها را به ویرانه‌ای تبدیل
و بُرج و باروهای آنها را خراب کردی.
کاخهایی که دشمنان ما ساخته بودند،
برای همیشه از بین رفته‌اند.
۳ مردم کشورهای نیرومند تو را حمد خواهند گفت
و شهرهای مردمان ظالم از تو خواهند ترسید.
۴ فقیران و بیچارگان به تو پناه آورده‌اند
و در روزگار سخت در امان بوده‌اند.
به آنها در برابر توفانها پناهگاه،
و در برابر گرمای سوزان سایبان دادی.
مردان ظالم مثل کولاک زمستانی
۵ و مثل قحطی در سرزمین خشک حمله می‌کنند.
امّا تو ای خداوند، دشمنان ما را ساکت کردی،
و فریاد مردان ظالم را خاموش نمودی،
همان‌طور که ابرها به یک روز گرم، سردی می‌بخشند.

ضیافت خداوند

۶ در اینجا، در کوه صهیون، خداوند متعال ضیافتی برای همهٔ ملّتهای جهان آماده می‌کند؛ ضیافتی با بهترین غذاها و بهترین شرابها. **۷** او ناگهان ابر غمی را که بر فراز شهرهای همهٔ ملّتها بود، کنار می‌زند. **۸** خداوند قادر متعال، مرگ را برای همیشه از بین خواهد برد! او اشکها را از چشم همه پاک می‌کند و شرمی را که قومش در سراسر دنیا متحمّل شدند، از بین خواهد برد. خداوند خودش چنین گفته است.

۹ وقتی این چیزها واقع شود، همه خواهند گفت: «او خدای ماست! ما به او اعتماد داریم و او ما را نجات داده است. او خداوند است! ما به او ایمان داریم، و اکنون شاد و خوشحال هستیم چون او ما را نجات داده است.»

خدا موآب را مجازات خواهد کرد

۱۰خداوند کوه صهیون را محافظت خواهد کرد، امّا مردم
موآب مثل کاهی در سرگین حیوانات، زیر پای دیگران پایمال
خواهند شد. **۱۱**آنها دستهای خود را دراز می‌کنند، گویی
می‌خواهند شنا کنند، امّا خدا آنها را سرافکنده خواهد کرد و
دستهایشان بی‌مقاومت به زیر آب فرو می‌روند. **۱۲**او قلعه‌های
جنگی موآب را خراب می‌کند و دیوارهای بلند آنها را با خاک
یکسان خواهد کرد.

سرود پیروزی یهودا

۲۶ روزی می‌آید که مردم یهودا این سرود را خواهند
سرایید:
شهر ما مستحکم است!
خدا خودش از دیوارهای آن دفاع می‌کند.
۲ دروازه‌های شهر را باز کنید
و بگذارید قوم وفادار مؤمن وارد شوند،
قومی که هرچه می‌کنند راست و درست است.
۳ای خداوند، صلح و آرامش کامل
به آنهایی که در اندیشه‌های خود راسخ‌اند
و به تو توکّل دارند، عطا فرما.
۴ توکّل شما تا ابد بر خداوند باشد،
او همیشه حامی شما خواهد بود.
۵او کسانی را که متکبّر بودند حقیر نموده،
او شهرهایی را که آنها در آن زندگی می‌کردند، ویران نمود
و دیوارهای آن را با خاک یکسان نمود.
۶آنها که مورد ظلم و ستم بودند اکنون در آن، رفت و
آمد نموده
و آن را زیر پای خود لگدمال می‌کنند.

۷ ای خداوند، تو راه را جلوی پای نیکوکاران صاف می‌کنی
و جاده‌ای که در آن سفر می‌کنند، هموار می‌سازی.
۸ ما از ارادهٔ تو پیروی می‌کنیم و امیدمان به توست؛
و خواسته‌ای جز تو نداریم.
۹ در شب با تمام وجودم مشتاق تو هستم.
وقتی تو تمام دنیا و مردم آن را داوری کنی،
آن وقت آنها می‌آموزند که عدالت چیست.

۱۰ گرچه تو حتّی در مورد شریرانی
که هیچ‌وقت نیکی و راستی را نمی‌آموزند، مهربان هستی.
آنها حتّی در اینجا -در شهر نیکان-
مرتکب شرارت می‌شوند
و به بزرگی تو توجّهی ندارند.
۱۱ دشمنان تو نمی‌دانند که تو آنها را مجازات خواهی کرد.
ای خداوند آنها را شرمنده کن
و بگذار به جزایشان برسند، بگذار به مجازاتی که
برایشان در نظر داری برسند.
به آنها نشان بده، چقدر قوم خود را دوست داری.

۱۲ ای خداوند، تو ما را سعادت و برکت خواهی داد.
تمام موفقیّت‌های ما را تو امکان‌پذیر ساختی.
۱۳ ای خداوند خدای ما، دیگران بر ما حکومت کرده‌اند،
در حالی‌که تو تنها خداوند ما هستی.
۱۴ اکنون آنها همگی مرده‌اند و دیگر زنده نخواهند شد،
ارواح آنها بلند نمی‌شود،
چون تو آنها را مجازات کرده‌ای و درهم شکسته‌ای.
دیگر کسی از آنها یاد نمی‌کند.
۱۵ ای خداوند، تو باعث رشد ملّت ما بوده‌ای،
و سرزمین ما را از هر سو وسعت داده‌ای
و به این وسیله تو جلال یافته‌ای.
۱۶ ای خداوند تو قوم خود را مجازات کردی
و آنها در حالت پریشانی به حضور تو دعا کردند.
۱۷ تو، ای خداوند، ما را مجبور کردی،
مثل زنِ در حال زایمان، از درد فریاد برآوریم.
۱۸ ما در درد و رنج بودیم،
ولی چیزی به دنیا نیاوردیم
پیروزی‌ای برای کشورمان نصیب ما نشد،
و توفیقی نداشته‌ایم.

۱۹ کسانی‌که از قوم ما مرده‌اند دوباره زنده خواهند شد،
و بدنهای بی‌جان آنها جان تازه خواهند یافت.
تمام آنها که در قبرهای خود خوابیده‌اند
بیدار شده و با شادی خواهند سرایید.

همان‌طور که شبنم‌های درخشان،
زمین را شاداب می‌کند، همان‌طور خداوند امید تازه‌ای
به آنها که سالهای پیش مرده‌اند، خواهد داد.

داوری و استقرار مجدد

۲۰ای قوم من، به خانه‌های خود بروید و درها را پشت سر خود ببندید. خود را برای زمانی کوتاه پنهان کنید تا خشم خدا فروکش کند. **۲۱**خداوند از جایگاه آسمانی خود می‌آید تا مردم دنیا را به‌خاطر گناهانشان مجازات کند. قتلهایی که به طور مخفی روی زمین مرتکب شده بودند، آشکار خواهد شد و زمین دیگر کشته‌شدگان را پنهان نخواهد کرد.

۲۷ در آن روز خداوند شمشیر پرقدرت و کشندهٔ خود را برای مجازات هیولای دریایی، آن اژدهای پرپیچ و خمی که دایماً می‌لولد، و برای کشتن هیولایی که در دریا زندگی می‌کند، به کار خواهد گرفت.

۲در آن روز خداوند دربارهٔ تاکستان دلپذیر خود خواهد گفت:
۳«من از آن نگهداری می‌کنم و به آن مرتباً آب می‌دهم. من شب و روز از آن مراقبت می‌کنم تا کسی نتواند به آن آسیبی برساند. **۴**من دیگر از این تاکستان خشمگین نیستم. اگر در آن خار و خلنگ مزاحمی می‌بود، من آن را کاملاً آتش می‌زدم.
۵امّا اگر دشمنان قوم من، حمایت مرا می‌خواهند آنها باید با من صلح کنند. آری آنها باید با من صلح کنند.»

۶در آیندهٔ نزدیک قوم اسرائیل -فرزندان یعقوب- مثل درخت ریشه می‌دوانند و شکوفه و غنچه خواهند داد. تمام دنیا از میوه‌ای که آنها به ثمر می‌آورند، پوشیده خواهد شد.

۷اسرائیل به اندازهٔ دشمنانش تنبیه نشده و به اندازهٔ آنها کشته نداده است. **۸**خداوند با فرستادن قوم خودش به تبعید، آنها را مجازات کرد. او آنها را همراه با تندبادی از مشرق، از سرزمین خودشان بیرون بُرد. **۹**امّا گناهان آنها فقط وقتی بخشیده می‌شود که سنگهای قربانگاههای بت‌پرستان را مثل گچ بکوبند و دیگر اثری از شمایل الههٔ اشره و قربانگاههای بُخورسوز آنها باقی نماند.

۱۰شهر مستحکم مثل یک بیابان بی‌آب و علف، متروک مانده است. آن به چراگاهی برای چارپایان مبدّل شده، و آهوان در آنجا استراحت می‌کنند و می‌چرند. **۱۱**شاخهٔ درختان پژمرده و شکسته است، و زنها شاخه‌ها را برای سوزاندن جمع می‌کنند.

چون مردم اصلاً نفهمیده‌اند خدا، آفریدگار آنها، به ایشان رحم نخواهد کرد و شفقتی نسبت به آنان نشان نخواهد داد.
۱۲در آن روز خداوند، مثل خرمنکوبی که گندم را از سبوس جدا می‌کند، تمام قـوم خودش را از رود فـرات تا مرز مصر یکی‌یکی جمع خواهد کرد.
۱۳وقتی آن روز فرا رسد، شیپوری نواخته می‌شود و تمام قوم اسـرائیل را که در آشور و مصر در تبعید به سـر می‌برند، فرا خواهد خواند. آنها خواهند آمد و خداوند را در اورشلیم، در کوه مقدّس او، پرستش خواهند کرد.

اخطاری به اسرائیل

۲۸ وای بر پادشاهی شمالی اسرائیل! جلال او مثل تاجهای گُلی که بر سر رهبران مست آن است، محو و نابود خواهد شد. به سرهای مغرورشان عطرهای خالص زده‌اند، امّا آنها در حال مسـتی کامل مثل مردگان افتاده‌اند.
۲خداوند آدمـی قوی و زورمند و آمـاده برای حمله در اختیار دارد. کسی‌که مثل توفان تگرگ، مانند باران سیل‌آسا، و مثل سیلی خروشان و مخرّب، تمام این سرزمین را خواهد پوشانید.
۳غرور آن رهبران مست، زیر پا لِه خواهد شد. **۴**جلال زودگذر رهبران مغرور مثل انجیرهای زودرس است که به محض رسیدن، آنها را می‌چینند و می‌خورند و ناپدید می‌شوند.
۵روزی می‌آیـد که خداونـد متعال مانند تاج گُلی بر سـر بازماندگان قوم خودش خواهد بـود. **۶**او به داورانی که زنده مانده‌اند، حس عدالت‌خواهی و به کسانی‌که از دروازه‌های شهر در برابر حملات دفاع می‌کنند، شهامت خواهد بخشید.

اشعیا و انبیای مست یهودا

۷حتّی انبیا و کاهنان آن‌قدر مسـت‌اند که تلوتلو می‌خورند. آنها آن‌قدر شراب و مشروبات قوی نوشیده‌اند که افتان و خیزان و گیج‌اند. انبیا آن‌قدر مسـت‌اند که رؤیاهایـی را که خدا به آنها می‌دهد، درک نمی‌کنند و کاهنان هم آن‌قدر مست‌اند که نمی‌توانند در مورد ادّعای وی قضاوت کنند. **۸**سـفره‌ای که بر سر آن نشسته‌اند با استفراغ پوشیده شده و جای پاکی در آن نمانده است.
۹آنها از من شکایت می‌کنند و می‌گویند: «این شخص فکر می‌کند به چه کسـی تعلیم می‌دهد؟ چه کسی به پیامهای او احتیاج دارد؟ آنها فقط برای اطفالی که تازه از شیر گرفته شده‌اند،

مفید هستند. **۱۰**او می‌کوشد ما را اول با حروف، بعد با سطور و بالاخره با دروس، یکی بعد از دیگری آموزش دهد.»
۱۱اگر شما به من گوش ندهید، آنگاه خدا از بیگانگانی که با لهجه‌های عجیب صحبت می‌کنند، استفاده خواهد کرد تا به شما بیاموزند. **۱۲**او برای شما صلح و آرامش آورد، امّا شما نخواستید به او گوش بدهید. **۱۳**به همین دلیل است که خداوند می‌خواهد حرفی بعد از حرفی دیگر، سطری بعد از سطری دیگر، و درسی بعد از درسی دیگر به شما بیاموزد. شما زخمی می‌شوید، به دام می‌افتید و به اسارت برده خواهید شد.

سنگ زاویه‌ای برای صهیون

۱۴شما رهبران مغروری که بر اورشلیم و بر این مردم حکومت می‌کنید، به آنچه خداوند می‌گوید گوش دهید. **۱۵**شما با افتخار می‌گویید که با مرگ پیمان بسته‌اید و با دنیای مردگان به توافق رسیده‌اید. شما مطمئن هستید که وقتی بلایی برسد، شما در امان خواهید بود، چون شما برای ایمنی به دروغها و فریب‌های خود مُتّکی هستید. **۱۶**اکنون این است آنچه خداوند متعال می‌گوید: «من در صهیون بنیادی ثابت و مستحکم می‌گذارم. سنگ زاویهٔ سختی در میان آن قرار می‌دهم که بر روی آن این کلمات نوشته شده است: 'ایمانی که استوار است صبور نیز می‌باشد.' **۱۷**عدالت، ریسمان اندازه‌گیری آن بنیاد و صداقت شاغول آن خواهد بود.»
توفان تگرگ تمام دروغهایی را که به آنها پناه برده‌اید می‌شوید و می‌برد، و سیلابها مکانهای امن شما را ویران خواهد کرد. **۱۸**پیمانی که با مرگ بسته‌اید فسخ خواهد شد، و توافق شما با دنیای مردگان باطل می‌شود. وقتی بلا نازل شود شما مغلوب آن خواهید شد. **۱۹**ضربات آن پی‌درپی و روزهای متمادی ادامه خواهد داشت. شما باید شب و روز متحمّل آن شوید. هر پیام تازه‌ای از جانب خداوند، حاوی وحشت تازه‌ای است. **۲۰**حالت شما مانند حالت کسی است که در این ضرب‌المثل آمده است: کسی در تخت‌خوابی کوتاه خوابیده که نمی‌تواند پاهای خود را دراز کند و لحافش آن‌قدر باریک است که نمی‌تواند آن را دور خود بپیچد. **۲۱**خداوند برای اجرای نیّات و خواسته‌هایش -هرچند عجیب به‌نظر می‌رسد- همان‌طور که در کوه فراصیم و در دشت جبعون جنگید، باز هم می‌جنگد. او کار خود و کارهای اسرارآمیز خویش را به کمال خواهد رسانید.

۲۲به هشـداری که به شما می‌دهم نخندید وگرنه فرار شما
از این هم مشـکل‌تر خواهد شد. من داوری خداوند، خدای
متعال را برای خرابی تمام این سرزمین شنیده‌ام.

حکمت خداوند

۲۳به آنچه می‌گویم گوش دهید، و به سخنان من توجّه کنید.
۲۴هیچ زارعی زمین خود را مرتّب شخم نمی‌زند و آن را آمادهٔ
کشـت نمی‌کنـد. **۲۵**یکبار که زمینی را آمـاده کرد آن وقت
تخم سبزیجاتی مثل شوید و زیره در آن می‌کارد. او همچنین
ردیفهایی از گندم و جو، و در کنارهای مزرعه، غلاّت دیگری
خواهد داشـت. **۲۶**زارع خوب می‌دانـد که چه‌کار می‌کند،
چـون خداوند آن را بـه او آموخته اسـت. **۲۷**او هیچ‌وقت از
چوبهای سنگین برای کوبیدن و جدا کردن تخم شوید و زیره
استفاده نمی‌کند. برعکس برای این کار از چوبهای سبک و
مناسب استفاده می‌کند. **۲۸**او گندم را با کوبیدن‌های بی‌پایان
خُرد نمی‌کند و او می‌داند چقدر از خرمنکوب اسـتفاده کند
بدون آنکه گندمها را خُرد کند. **۲۹**تمام این حکمت از جانب
خداوند متعال است. برنامه‌های خداوند همه از روی حکمت
است و همیشه با موفقیّت همراه است.

سرنوشت اورشلیم

۲۹ وای بر تو ای اورشـلیم، وای بـر تو ای قربانگاه
خدا! وای بر شـهری کـه داوود در آن اردو زد،
بگذارید یکی دو سالی از جشن‌ها و اعیاد آن بگذرد، **۲**آنگاه
خدا به شهری که «قربانگاه خدا» نامیده شده، مصیبت خواهد
رسانید. همه‌جا گریه و زاری خواهد بود و تمام شهر مثل قربانگاه
خون‌آلود خواهد بود. **۳**خداوند به شـهر حمله و از هر طرف
آن را محاصره می‌کند. **۴**اورشلیم مثل روحی که تقلّا می‌کند
از اعماق زمین سخن بگوید، صدای گرفته‌اش از زیر خاک و
گل به گوش می‌رسد.
۵ای اورشلیم، همهٔ بیگانگانی که به تو حمله می‌کنند مثل
گرد و خاک به اطراف پاشیده خواهند شد و ارتش‌های هولناک
آنها، به طور ناگهانی و بـدون انتظار، مثل کاهی در برابر باد
پراکنده خواهند شد. **۶**خدای متعال با شدّتِ صاعقه و زلزله
شما را نجات خواهد داد. او توفان و باد و آتشِ سرکش خواهد
فرستاد. **۷**آنگاه، تمام ارتش ملّتهایی که به شهری که قربانگاه
خداوند در آن قرار دارد حمله می‌کنند مثل یک رؤیا و مثل چیزی

که در شب به خیال آدم می‌آید، ناپدید خواهند شد. **۸**تمام ملّتهایی که برای حمله به اورشلیم دور هم جمع شده‌اند، مثل مرد گرسنه‌ای هستند که در خواب می‌بیند که غذا می‌خورد امّا گرسنه بیدار می‌شود، یا مثل شخصی که از تشنگی در حال مرگ است و در خواب می‌بیند که آب می‌نوشد، امّا وقتی بیدار می‌شود دهان و گلویش از تشنگی خشک است.

نادیده گرفتن هشدار

۹به حماقت خود ادامه بدهید! باز هم نابینا باقی بمانید! بدون شراب مست شوید! و بدون نوشیدن یک قطره شراب، مستانه حرکت کنید. **۱۰**خداوند شما را خواب‌آلود کرده و شما آماده‌اید به خوابی عمیق فرو روید. انبیا باید چشم مردم باشند، امّا خداوند چشمان آنها را بسته است. **۱۱**مفهوم نبوّتها از شما پوشیده و مانند طومارِ مُهر و موم شده خواهد بود. اگر آن را به کسی که خواندن می‌داند، بدهید و از او بخواهید آن را بخواند او خواهد گفت که نمی‌تواند، چون آن مُهر و موم شده است. **۱۲**و اگر آن را به آدمی بی‌سواد بدهید و از او بخواهید آن را برایتان بخواند، او در جواب خواهد گفت که نمی‌تواند بخواند.

۱۳خداوند گفت: «این مردم ادّعا می‌کنند که مرا می‌پرستند، امّا حرفهای آنها بی‌معنی است. دین آنها چیزی جز قوانین و احادیث انسانی نیست چیزی که آنها از حفظ کرده‌اند. **۱۴**پس من با ضربات غیرقابل انتظار و پی‌درپی، آنها را شگفت‌زده خواهم کرد. خردمندان آنها آدمهایی جاهل و زرنگی‌های آنها بیهوده خواهند بود.»

امید برای آینده

۱۵وای بر کسانی که می‌کوشند نقشه‌های خود را از خدا پنهان کنند. آنها نقشه‌های خود را مخفیانه اجرا می‌کنند و می‌پندارند که کسی آنها را نمی‌بیند و هیچ‌کس نمی‌داند آنها چه می‌کنند. **۱۶**آنها همه‌چیز را وارونه می‌کنند. کدام مهمتر است، کوزه یا کوزه‌گر؟ آیا ساختهٔ دست انسان می‌تواند به او بگوید: «تو مرا نساختی؟» یا می‌تواند بگوید: «تو نمی‌دانی چه می‌کنی؟»

۱۷همان‌طور که ضرب‌المثل معروف می‌گوید: بزودی جنگلهای انبوه، کشتزار و زمینهای زراعتی دوباره جنگل می‌شوند.

۱۸وقتی آن روز برسد، آدمهای کَر می‌توانند کتابی را که بلند خوانده می‌شود، بشنوند و نابینایانی که در تاریکی زندگی

می‌کنند، چشمانشان باز شده و خواهند دید. **۱۹**فقیران و افتادگان بار دیگر خوشی‌ای را که خداوند، خدای قدّوس اسرائیل، می‌دهد خواهند یافت. **۲۰**آنهایی که به دیگران ستم می‌کنند و به خدا ناسزا می‌گویند، از بین خواهند رفت و تمام گناهکاران نابود می‌شوند. **۲۱**خدا اینها را نابود خواهد کرد: کسانی‌که به دیگران افترا و تهمت می‌زنند، آنهایی که مانع مجازات جنایتکاران می‌شوند و یا با دروغ نمی‌گذارند مردمان امین و صالح به حقّ خود برسند.

۲۲پس اکنون خداوند، خدای اسرائیل که ابراهیم را از سختی‌ها رهانید، می‌گوید: «ای قوم من، شما بیش از این بی‌آبرو نخواهید شد، و صورتهای شما دیگر از شرم، رنگ‌پریده نخواهد بود. **۲۳**وقتی فرزندانی را که من به شما می‌دهم ببینید، آنگاه پی خواهید برد که من خدای قدّوس اسرائیل هستم. شما با ترس و حرمت، احترام مرا نگاه خواهید داشت. **۲۴**مردمان احمق یاد می‌گیرند و می‌فهمند و آنهایی که همیشه گِله و شکایت می‌کنند، از یادگیری خوشحال خواهند بود.»

پیمان بی‌ثمر با مصر

۳۰ خداوند گفته است: «وای بر کسانی‌که بر یهودا حکومت می‌کنند، آنها برضد من شوریده‌اند. آنها از نقشه‌هایی پیروی می‌کنند که نقشهٔ من نیست، و پیمانهایی را خلاف ارادهٔ من می‌بندند و گناهی بر گناه دیگر انباشته می‌کنند. **۲**آنها بدون آنکه با من مشورت کنند، برای کمک به مصر می‌روند. آنها می‌خواهند مصر از آنها حمایت کند، پس تمام امید و اطمینانشان بر فرعون است. **۳**امّا فرعون فاقد قدرت است و نمی‌تواند به آنها کمک کند و حمایت مصر با ناکامی پایان خواهد یافت. **۴**هرچند سفیران آنها، هم اکنون به شهرهای مصر -صوعن و حانیس- وارد شده‌اند. **۵**مردم یهودا از اینکه به چنین ملّتِ غیرقابل اعتمادی -به ملّتی که در وقت نیاز آنها را ناامید می‌کند- اعتماد کردند، پشیمان خواهند شد.»

۶این است پیام خدا دربارهٔ حیوانات صحرای جنوبی: «سفیران از سرزمین خطرناکی عبور می‌کنند، جایی‌که محل زندگی شیرها، مارهای سمّی و پرنده است. آنها هدایای گران‌قیمت خود را بر پشت الاغها و شترها بار کرده و به نزد ملّتی می‌برند که نمی‌تواند به آنها هیچ کمکی کند. **۷**کمکی که مصر می‌کند بی‌ارزش است. از این رو من مصر را 'راهاب (هیولای دریایی) بی‌آزار' نامیده‌ام.»

مردم سرکش

۸خدا به من گفت در کتابی بنویسم که مردم چگونه‌اند تا
برای ابد ثبت شود که آنها چقدر شریرند. ۹آنها همیشه برضد
خدا شورش می‌کنند، همیشه دروغ می‌گویند و هیچ‌وقت گوش
به تعالیم خداوند نمی‌دهند. ۱۰آنهایی که به انبیا می‌گویند ساکت
بمانند. آنها می‌گویند: «دربارهٔ درستکاری سخن نگویید. آنچه
را می‌خواهیم بشنویم به ما بگویید. بگذارید در توهّم خود
باقی بمانیم. ۱۱از سرراه ما دور شوید و راه ما را سدّ نکنید.
ما نمی‌خواهیم دربارهٔ خدای قدّوس اسرائیل که شما تعلیم
می‌دهید چیزی بشنویم.»
۱۲این است آنچه خدای قدّوس اسرائیل می‌گوید: «به آنچه
می‌گویم توجّه نمی‌کنید و به خشونت و فریب متّکی هستید.
۱۳شما در عذاب وجدان هستید. شما مانند دیوار بلندی هستید
که از بالا تا پایین ترک خورده و ناگهان فرو خواهد ریخت.
۱۴مثل یک کوزهٔ گِلی خواهید شکست و چنان خُرد خواهید
شد که هیچ قطعهٔ آن، آن‌قدر بزرگ نخواهد بود که با آن بتوان
یک زغال گداخته را برداشت یا با آن جرعه‌ای آب نوشید.»
۱۵خداوند قادر و قدّوس اسرائیل به قوم خود می‌گوید: «بازگردید
و با سکوت به من اعتماد کنید، آنگاه قوی و در امنیّت خواهید
بود.» امّا شما حرف او را رد می‌کنید. ۱۶در عوض، در این
فکر هستید که با اسبان تیزپا از دست دشمنان فرار کنید.
درست است! باید فرار کنید! تصوّر می‌کنید که اسبان شما
سریع می‌دوند، امّا اسبهای کسانی‌که شما را تعقیب می‌کنند،
سریعتر هستند. ۱۷وقتی فقط یک سرباز دشمن را ببینید، هزار
نفر از شما پا به فرار می‌گذارید، و فقط پنج سرباز کافی است
که همهٔ شما را فراری دهد. از سپاه شما چیزی جز چوب پرچم
شما بر فراز تپّه باقی نخواهد ماند. ۱۸با وجوداین خداوند آماده
است که بر شما رحم کند. او حاضر است بر شما شفقت
کند، چون همیشه آنچه را که درست است، انجام می‌دهد.
خوشا به حال کسانی‌که به خداوند توکّل می‌کنند.

خداوند قوم خود را برکت می‌دهد

۱۹ای مردمی که در اورشلیم زندگی می‌کنید، شما دیگر گریان
نخواهید بود. خداوند مهربان است، و وقتی با گریه و زاری
به درگاه او برای کمک می‌روید او به شما پاسخ خواهد داد.
۲۰خداوند روزهای سختی را در پیش شما گذاشته است، امّا

خودش به عنوان معلّمتان در آنجا با شما خواهد بود، و دیگر لازم نیست او را بجویید. **۲۱**اگر به راست یا چپ منحرف شوید صدای او را از پشت سر خواهید شنید که می‌گوید: «این راه من است، به این طرف بروید.» **۲۲**تمام شمایل و بُتهای خودتان را که با روکش نقره و طلا پوشیده شده‌اند، خواهید برداشت و مثل چیزی کثیف دور خواهید انداخت، و با صدای بلند خواهید گفت: «از نظرم دور شو.» **۲۳**هر وقت غلّهٔ خود را می‌کارید، خداوند باران می‌فرستد تا آنها رشد کنند و محصول فراوانی بدهند، و گاو و گوسفند شما علف زیادی برای چریدن خواهند داشت. **۲۴**گاوها و الاغهای شما که زمین را شخم می‌زنند تازه‌ترین و بهترین علوفه را خواهند خورد. **۲۵**در روزی که قلعه‌های دشمنان شما تسخیر شوند و مردمش کشته شوند، نهرهای آب از هر کوه و تلّی جاری خواهد شد. **۲۶**نور ماه مثل نور خورشید روشنی می‌بخشد، و نور خورشید هفت برابر بیشتر خواهد شد، و در یک روز به اندازهٔ هفت روز نور خواهد داد. همهٔ اینها وقتی واقع می‌شود که خداوند تمام زخمهایی را که به قوم خویش روا داشت، مرهم بگذارد و شفا دهد.

مجازات آشور

۲۷قدرت و جلال خداوند از مسافتهای دور دیده می‌شود. آتش و دود نشانهٔ خشم اوست. او سخن می‌گوید و کلامش مثل آتش می‌سوزاند. **۲۸**او باد را پیشاپیش خود مثل سیلی که همه‌چیز را می‌شوید و با خود می‌برد، خواهد فرستاد. او ملّتها را به هلاکت می‌رساند و به نقشه‌های شریرانهٔ آنها پایان خواهد داد. **۲۹**امّا شما، قوم خداوند، خوشحال خواهید بود-و با شادی خواهید سرایید - مثل شب عید. شما مثل کسانی‌که با نواختن نی به سوی معبد بزرگ خداوند، مدافع قوم اسرائیل می‌دوند، احساس شادی خواهید کرد.

۳۰خداوند می‌گذارد همه صدای مُلوکانهٔ او را بشنوند و قدرت خشم او را احساس کنند. در شعله‌های آتش، در رگبار باران، در توفان تگرگ و بارانهای سیل‌آسا. **۳۱**مردمان آشور وقتی صدای خداوند را بشنوند و قدرت مجازات او را حس کنند به وحشت خواهند افتاد. **۳۲**وقتی خداوند ضربات پی‌درپی خود را به آنها وارد می‌آورد، قوم او با نواختن طبل و چنگ، وقت می‌گذرانند. خدا خودش با مردم آشور خواهد جنگید.

۳۳از قدیم جایی با آتشی عظیم برای سوزاندن امپراتور آشور فراهم شده بود. آن، مکانی است عمیق و عریض و پرشده از هیزم. خداوند می‌دمد و نَفَس او مثل شعله‌ای، تمام آن مکان را به آتش می‌کشد.

خداوند از اورشلیم حمایت می‌کند

۳۱ وای بر کسانی‌که برای گرفتن کمک به مصر می‌روند! آنها به ارتش بزرگ و نیرومند مصر، به اسبان و ارّابه‌های جنگی و به سربازان آن متّکی هستند. امّا آنها به خداوند، خدای قدّوس اسرائیل اعتمادی ندارند و از او کمک نمی‌خواهند. **۲**او می‌داند چه می‌کند! او بلا و مصیبت می‌فرستد. او مجازات‌هایی را که برای شریران و حامیان آنها تعیین کرده بود، اجرا خواهد کرد. **۳**مردمان مصر انسان هستند، نه خدا. اسبان آنها هم فوق طبیعی نیستند. وقتی خدا وارد عمل شود، ملّتهای قوی فرو می‌پاشند و ملّتهای ضعیفِ مورد حمایت آنها، سقوط می‌کنند. آنها همه با هم از بین خواهند رفت.

۴خداوند به من گفت: «هرقدر چوپانان داد و فریاد کنند، نمی‌توانند شیری که حیوانی را شکار کرده، بترسانند و از طعمه‌اش دور کنند. به همین نحو، هیچ چیز نمی‌تواند مانع من، خداوند متعال شود که من نتوانم از کوه صهیون حمایت کنم. **۵**همان‌طور که یک پرنده برای حفظ جوجه‌های خود، بر بالای آشیانه پر و بال می‌زند، من، خداوند متعال هم به همان نحو از اورشلیم حمایت و از آن دفاع می‌کنم.»

۶خدا گفت: «ای مردم اسرائیل، شما نسبت به من مرتکب گناه شده‌اید و با من مخالفت کرده‌اید، امّا اکنون به سوی من بازگردید. **۷**زمانی فرا خواهد رسید که همهٔ شما بُتهای نقره‌ای و طلایی را که با دستان خود در گناه ساخته‌اید، دور خواهید انداخت. **۸**آشور در جنگ از بین می‌رود، ولی نه با قدرت انسانی. نیروهای آشور از میدان کارزار می‌گریزند، و جوانان آنان اسیر می‌شوند. **۹**امپراتور آنها از ترس فرار می‌کند و افسران آنها چنان در وحشت می‌باشند که حتّی پرچم‌های جنگ را ترک می‌کنند.» خداوند سخن گفته است، خداوندی که در اورشلیم ستایش می‌شود و آتش او در آنجا برای قربانی‌ها می‌سوزد.

پادشاه نیکوکار

۳۲ روزی می‌رسد که پادشاهی امین و درستکار و رهبرانی عادل و با انصاف، بر مردم حکومت خواهند کرد. **۲**هر یک از آنها مانند پناهگاهی در برابر باد، حفاظی در برابر توفان و مثل نهرهای آبی در کویر یا سایهٔ صخرهٔ عظیمی در زمین بی‌آب و علف خواهند بود. **۳**چشمها و گوشهای آنها برای دیدن و شنیدن نیازهای مردم باز خواهد بود. **۴**آنها دیگر ناشکیبا و بی‌حوصله نخواهند بود. با ادراک عمل می‌کنند و حرف دلشان را با صداقت می‌گویند. **۵**دیگر کسی احمق را، محترم، و آدم رَذل را، امین نخواهد دانست. **۶**آدم احمق، احمقانه سخن می‌گوید و در اندیشهٔ انجام کارهای شرارت‌آمیز است. آنچه می‌کند و آنچه می‌گوید توهینی است به خداوند. او هیچ وقت به گرسنگان غذا و به تشنگان چیزی برای نوشیدن نمی‌دهد. **۷**آدم تبهکار، شریر است و کارهای شرارت‌آمیز انجام می‌دهد. او برای فلاکت بیچارگان توطئه می‌کند و برای محروم کردن آنها از حقّشان دروغ می‌گوید. **۸**امّا انسان شریف با صداقت عمل می‌کند و برای دفاع از حق و راستی می‌ایستد.

داوری و بازسازی

۹شما ای زنانی که در راحتی و فارغ از تمام نگرانی‌ها زندگی می‌کنید، به آنچه می‌گویم گوش دهید. **۱۰**ممکن است شما امروز راضی و خوشحال باشید، امّا سال آینده در همین وقت نومید خواهید شد، چون دیگر انگوری نخواهد بود که بچینید. **۱۱**شما زندگی راحتی داشتید، آزاد از همهٔ نگرانی‌ها، امّا اکنون باید از ترس بر خود بلرزید. لباس خود را درآورید، و با پارچه‌ای کهنه و مندرس عورت خود را بپوشانید. **۱۲**با غم و اندوه بر سینهٔ خود بزنید، چون مزارع حاصلخیز و تاکستانها از بین رفته‌اند، **۱۳**و بوته‌های خار و خلنگ در زمین قوم من روییده‌اند. برای خانواده‌هایی که خوشحال بودند و برای شهری که روزی زنده و پر تحرّک بود گریه کنید. **۱۴**حتّی کاخ سلطنتی متروک و پایتخت کاملاً از جمعیّت خالی خواهد شد. ساختمانها و قلعه‌هایی که آن را حفاظت می‌کرد، برای همیشه ویران شده‌اند. گورخرها در آن پرسه می‌زنند و گوسفندان در آن می‌چرند.

۱۵امّا خدا یک بار دیگر روح خود را خواهد فرستاد. زمین بایر حاصلخیز می‌شود و مزارع، محصول فراوان خواهند داد.

۱۶راستی و عدالت در تمام این سرزمین حاکم خواهد بود.
۱۷چون همه، آنچه را که راست و درست است انجام می‌دهند.
صلح و امنیّت دایمی برقرار خواهد بود. **۱۸**قوم خداوند از تمام
نگرانی‌ها در امان و خانه‌هایشان در صلح و امنیّت خواهد
بود، **۱۹**هرچند تگرگ خواهد بارید و خانه‌هایشان را خراب
خواهد کرد. **۲۰**خوشا به حالشان، چون همه آب فراوان برای
کِشت محصولات و چراگاههای امن برای رمه و الاغهای
خود خواهند داشت.

دعا برای کمک

۳۳ وای به حال دشمنان ما! آنها دزدیدند و خیانت
کردند، هرچند هیچ‌کس اموال آنها را ندزدید
و کسی به آنها خیانت نکرد. امّا زمان چپاول و خیانت به
آخر خواهد رسید و آنها خودشان هدف چپاول و خیانت قرار
خواهند گرفت.
۲ای خداوند، بر ما رحم فرما. امید ما به توست. ما را همیشه
در حمایت خودت نگه‌دار و ما را از مشکلات نجات بده.
۳وقتی تو برای ما می‌جنگی، ملّتها از صدای مهیب جنگ
می‌گریزند. **۴**اموال آنها به تاراج رفته و به یغما برده شده‌اند.
۵چه بزرگ است خداوند، او از بالا بر همه‌چیز حکومت
می‌کند. او اورشلیم را از عدالت و درستکاری پُر خواهد ساخت.
۶و به ملّت ثبات خواهد بخشید. او همیشه قوم خود را حفظ
و به آنها حکمت و دانش عطا می‌کند. ترس و حرمت خداوند
بزرگترین گنجینهٔ آنها خواهد بود.
۷شجاعان برای کمک فریاد می‌زنند. سفیرانی که برای
ایجاد صلح کوشیدند زارزار گریه می‌کنند. **۸**شاهراهها آن‌قدر
خطرناکند که کسی از آن راهها سفر نمی‌کند. پیمانها شکسته
و قراردادها نقض شده‌اند. دیگر کسی احترام ندارد. **۹**زمین،
بایر و متروک و جنگلهای لبنان پژمرده و درّهٔ حاصلخیز شارون
مثل کویر شده است و در باشان و در کوهستان کرمل، برگ
درختان در حال ریختن است.

اخطار خداوند به دشمنانش

۱۰خداوند به ملّتها می‌گوید: «من اکنون وارد عمل می‌شوم
و قدرت خود را به شما نشان خواهم داد. **۱۱**نقشه‌های شما
بی‌ارزش و هرچه می‌کنید بی‌فایده است. روح من مثل آتش شما
را می‌سوزاند و نابود می‌کند. **۱۲**شما مثل سنگی که برای تبدیل

به آهک سوخته می‌شود خُرد، و مثل بوته‌های خار سوزانده و خاکستر خواهید شـد. **۱۳**مردم در همه‌جا -دور و نزدیک- به آنچه کرده‌ام گوش دهند و به قدرت من پی ببرند.»
۱۴مردم گناهکار صهیون از ترس می‌لرزند و می‌گویند: «داوری خدا مثل آتشی است که جاودانه می‌سـوزد و می‌سوزاند. آیا کسـی از ما زنده خواهد ماند؟» **۱۵**شما می‌توانید زنده بمانید اگر آنچه می‌گویید و انجام می‌دهید، راست و درست باشد. از قدرت خودتان برای فریب فقیران استفاده نکنید و رشوه نگیرید. با کسانی‌که نقشهٔ قتل دیگران را می‌کشند یا در فکر کارهای شرارت‌آمیز هستند، هم پیمان نشـوید. **۱۶**آن وقت، گویی در پناه قلعه‌های مستحکم، در امن و امان خواهید بود و غذا برای خوردن و آب برای آشامیدن خواهید داشت.

آیندهٔ باشکوه

۱۷یک‌بار دیگر پادشاهی را خواهید دید که به سرزمینی حکومت می‌کند که کرانه‌های آن به هر سو امتداد دارد. **۱۸**ترسهای گذشتهٔ شما از مأموران جمع‌آوری مالیات و از جاسوسان بیگانه فقط به صورت یک خاطره خواهد بود. **۱۹**دیگر یک خارجی متکبّر را که به زبانی بیگانه صحبت کند، نخواهید دید. **۲۰**به صهیون، به شهری که ما اعیاد مذهبی خود را در آن جشن می‌گیریم، نگاه کنید. به اورشلیم نگاه کنید! چه جای امنی برای زندگی خواهد بود. مانند خیمه‌ای خواهد بود که هرگز از جایش تکان نخورده و میخهای آن از جایشان بیرون نیامده و ریسمانهایش پاره نشده است. **۲۱**خداوند جلال خود را به ما آشکار خواهد کرد. ما در کنار رودها و نهرهای وسیع زندگی خواهیم کرد ولی کشتی‌های دشمنان وارد آنها نخواهند شد. **۲۲-۲۳**تمام بادبانها و ریسمانهای آن کشتی‌ها بی‌فایده‌اند، بادبانهای آنها باز نمی‌شوند! تمام ثروت ارتش دشمن را تصاحب خواهیم کرد. این ثروت آن‌قدر زیاد است که حتّی یک آدم لنگ می‌تواند سهمی از آن ببرد. خداوند خودش پادشاه ما خواهد بود. او بر ما حکومت و از ما حمایت می‌کند. **۲۴**کسانی‌که در سرزمین ما زندگی می‌کنند، دیگر هیچ‌وقت از بیماری شکایت نمی‌کنند، و تمام گناهانشان بخشیده خواهد شد.

خداوند دشمنانش را مجازات می‌کند

۳۴ ای مـردم تمامی جهان بیایید! جمع شـوید و گوش دهید. تمام زمین و هرکس که در روی زمین زندگی می‌کند، بیاید و بشنود. **۲**خداوند نسبت به تمام

ملّتها و ارتش‌های آنها خشمگین است. او آنها را به مرگ و
نابودی محکوم کرده است. **۳**اجساد آنها دفن نخواهد شد. آن
اجساد می‌مانند تا بپوسند و مُتعفّن شوند، و کوهها از خون،
سرخ فام خواهند بود. **۴**خورشید و ماه و ستارگان به گرد و
خاک مُبدّل خواهند شد. مثل طوماری که بپیچند، آسمان هم
همان‌طور ناپدید خواهد شد، و ستارگان مانند برگهای یک
تاک یا درخت انجیر بر زمین خواهند ریخت.
۵خداوند شمشیر خود را در آسمان کشیده و آمادهٔ ضربه زدن
به اَدوم -به مردمی که محکوم به نابودی شده‌اند- می‌باشد.
۶شمشیر خداوند به خون و چربی آنها، که مثل خون و چربی
گوسفندان و بُزهای قربانی شده می‌باشد، آغشته شده است.
خداوند در شهر بُصره قربانی خواهد گذرانید. او کشت و
کشتار بزرگی در سرزمین اَدوم خواهد کرد. **۷**مردم مثل گاو و
گوسالهٔ قربانی خواهند افتاد و زمین، از خون قرمز و از چربی
پوشیده است. **۸**این زمانی است که خداوند صهیون را نجات
و دشمنانش را شکست خواهد داد.
۹وادیهای اَدوم به قیر و خاک آن به گوگرد مبدّل خواهد شد.
تمام سرزمین مثل قیر خواهد سوخت. **۱۰**روز و شب می‌سوزد و
برای همیشه از آن دود برمی‌خیزد. آن سرزمین برای زمان متمادی
بایر و بی‌مصرف خواهد بود و کسی از آن عبور نخواهد کرد **۱۱**و
لانهٔ جغدها و کلاغها خواهد شد. خداوند باز هم آن را بایر و
بی‌مصرف خواهد کرد و به صورت قبل از خلقت درمی‌آورد.
۱۲دیگر پادشاهی نخواهد بود که بر آن کشور حکومت کند،
و رهبرانشان همه رفته‌اند. **۱۳**خار و خلنگ در تمام کاخها و
شهرهای حصاردارش خواهد رویید و جغد و شغال در آن زندگی
خواهند کرد. **۱۴**حیوانات وحشی در آنجا خواهند گشت و
بُزهای وحشی یکدیگر را صدا می‌زنند و هیولای شب به آنجا
می‌رود تا جایی برای استراحت پیدا کند. **۱۵**جغدها لانه‌های
خود را می‌سازند، تخم می‌گذارند، بچّه‌دار می‌شوند و در آنجا
از بچّه‌های خود نگهداری می‌کنند. لاشخورها یکی پس از
دیگری به آنجا خواهند رفت.
۱۶کتاب خداوند را دربارهٔ موجودات زنده بجویید و بخوانید
و ببینید که چه می‌گوید. هیچ‌یک از این مخلوقات گُم نخواهد
شد و هیچ‌یک بدون جفت نخواهد بود، این فرمان خداوند
است. او خودش آنها را جمع می‌کند. **۱۷**خداوند است که

زمین را بین آنها تقسیم می‌کند و به هر یک از آنها سهمی
می‌دهد. آنها برروی این زمین زمانهای متمادی زندگی می‌کنند
و زمین، برای همیشه متعلّق به آنان خواهد بود.

طریق قدّوسیّت

۳۵ کویر شادمان است،
و گُلها در بیابان بایر شکوفه می‌دهند.
۲ کویر خواهد سرایید و از شادی فریاد بر می‌آورد؛
چون مثل کوهستان لبنان زیبا
و مانند مزارع کرمل و شارون حاصلخیز خواهد بود.
همه شکوه و جلال خداوند
و بزرگی و قدرت او را خواهند دید.

۳ به دستهای خسته
و به زانوهایی که از ضعف می‌لرزند، توانایی
می‌بخشد.
۴ به آنهایی که مأیوس شده‌اند، بگویید:
«قوی باشید، نترسید!
خدا برای نجات شما می‌آید،
او برای مجازات دشمنان شما می‌آید.»

۵ کورها می‌توانند ببینند،
و کَرها خواهند شنید.
۶ آدمهای لنگ، مثل آهو جست و خیز می‌کنند،
می‌رقصند،
و آنهایی که لال هستند، با شادی فریاد می‌زنند.
نهرهای آب در بیابان خشک جاری خواهد شد.
۷ شنهای سوزان مبدّل به دریاچه می‌شوند،
و زمین خشک، پر از چشمه‌های آب خواهد شد.
جایی که منزلگاه شغالان بود،
اکنون در آن خزه می‌روید و تبدیل به نِیستان شده است.

۸ در آنجا شاهراهی خواهد بود،
به نام «طریق قدّوسیّت».
هیچ گناهکاری هرگز از آن عبور نخواهد کرد،
و هیچ احمقی، عابرین آن را گمراه نخواهد کرد.

۹ شیرها در آن مسکن نخواهند داشت؛
و حیوانات درّنده از آن رد نخواهند شد.
آنهایی که به وسیلهٔ خداوند نجات یافته‌اند
از آن راه به خانه خواهند رفت.
۱۰ یعنی آنهایی که با خوشی
و با سراییدن سرودهای شاد به اورشلیم می‌رسند.
آنها تا ابد خوشحال
و برای همیشه از درد و غم آزاد خواهند بود.

آشور، اورشلیم را تهدید می‌کند

(دوم پادشاهان ۱۸:۱۳-۲۷؛ دوم تواریخ ۳۲:۱-۱۹)

۳۶ در چهاردهمین سال سلطنت حزقیا، پادشاه یهودا، سنحاریب، امپراتور آشور به شهرهای مستحکم یهودا حمله کـرد و آنها را گرفت. ۲آنگاه به فرماندهٔ نیروهای خود، دستور داد با سپاهی بزرگ، از لاکیش به اورشلیم برود و از حزقیای پادشاه بخواهد تسلیم شود. آن فرمانده جاده‌ای را که نسّاجان در آن کار می‌کنند فتح کرد. این جاده نزدیک خندقی است که آب را از استخر فوقانی به پایین می‌آورد. ۳سه نفر از اهالی یهودا بیرون آمدند تا با او ملاقات کنند. آنها عبارت بودند از: الیاقیم، پسر حلقیا رئیس دربار، شبنا منشی دربار و یوآخ پسر آساف که مسئول اسناد بود. ۴نمایندهٔ دولت آشور به آنها گفت که امپراتـور می‌خواهد بداند چه چیزی حزقیای پادشـاه را این‌قدر از موفّقیّت خودش مطمئن می‌سازد. ۵او به آنها گفت: «آیا فکر می‌کنید حرفهای شما می‌تواند جایگزین مهارت و قدرت نظامی شود؟ فکر می‌کنید کسی از شما حمایت می‌کند وقتی برضد آشور شورش می‌کنید؟ ۶شما انتظار دارید مصر به کمک شما بیاید. امّا مثل این است که از یک چوب بوریا به جای عصا استفاده کنید. آن چوب می‌شکند و دست شما را هم سوراخ می‌کند. این است موفّقیّت فرعون و هر که به او اعتماد می‌کند.»

۷نمایندهٔ دولت آشور ادامه داد و گفت: «آیا می‌خواهید به من بگویید که شما به خداوند، خدای خودتان مُتّکی هستید؟ وقتی حزقیا به مردم یهودا و اورشلیم گفت که آنها باید فقط در یک قربانگاه پرستش کنند. او با این کارش، تمام مکانهای مقدّس و معابد خداوند را ویران کرد. ۸من از جانب امپراتور آشور با شما معامله‌ای می‌کنم؛ به شما دو هزار اسب خواهم داد به شرط

آنکه شما بتوانید به همان تعداد اسب سوار پیدا کنید. **۹**شما حریف کوچکترین فرد ارتش آشور هم نخواهید شد، با وجود این شما انتظار دارید مصری‌ها برای شما ارّابه‌های جنگی و سواره نظام بفرستند؟ **۱۰**آیا فکر می‌کنید من بدون کمک خداوند به کشور شما حمله و آن را ویران کردم؟ خداوند خودش به من گفت به آن حمله کنم و آن را از بین ببرم.»

۱۱آنگاه الیاقیم، شبنا و یوآخ به سفیر آشور گفتند: «با ما به زبان آرامی صحبت کنید، آن را می‌فهمیم. به زبان عبری صحبت نکنید چون کسانی‌که بالای دیوار هستند، می‌شنوند.»

۱۲او در پاسخ گفت: «آیا فکر می‌کنید که امپراتور مرا فرستاده تا فقط با شما و پادشاه دربارهٔ این چیزها صحبت کنم؟ نه! من با مردمی هم که بر روی دیوار هستند، نیز سخن می‌گویم -همان کسانی‌که مدفوع خود را خواهند خورد و ادرار خود را خواهند نوشید- همان کاری که شما نیز خواهید کرد.»

۱۳آنگاه سفیر روی پا ایستاد و به زبان عبری فریاد زد و گفت: «به آنچه امپراتور آشور می‌گوید، گوش دهید. **۱۴**او به شما اخطار می‌کند و می‌گوید نگذارید حزقیا شما را فریب دهد. او نمی‌تواند شما را نجات دهد. **۱۵**و نگذارید که حزقیا شما را وادار کند تا به خداوند مُتّکی باشید. فکر نکنید که خداوند شما را نجات خواهد داد، و او مانع تصرّف شهرتان به وسیلهٔ ارتش آشور خواهد شد. **۱۶**به حرفهای حزقیا گوش نکنید. امپراتور آشور از شما می‌خواهد از شهر بیرون بیایید و تسلیم شوید. به شما اجازه داده می‌شود انگور تاکستانهای خودتان و انجیر درختان خویش را بخورید و از چاههای آب خودتان بنوشید. **۱۷**-تا زمانی که امپراتور شما را در سرزمینی شبیه وطن خودتان اسکان دهد- جایی که تاکستانهای آن، شراب شما و غلاّت آن، نان شما را تأمین می‌کند. **۱۸**نگذارید حزقیا شما را با این حرفها فریب دهد که خداوند شما را نجات خواهد داد. آیا خدایان سایر ملّتها توانسته‌اند سرزمین خودشان را از دست امپراتور آشور نجات دهند؟ **۱۹**آن خدایان اکنون کجا هستند؟ کجا هستند خدایان حمات و ارفاد؟ کجا هستند خدایان سفروایم؟ آیا آنها توانسته‌اند سامره را نجات دهند؟ **۲۰**چه وقتی و چه خدایی توانسته کشوری را از دست امپراتور ما نجات دهد؟ در آن صورت چطور فکر می‌کنید که خداوند اورشلیم را نجات دهد؟»

۲۱مردم همان‌طور که حزقیای پادشاه به آنها گفته بود ساکت ماندند و هیچ نگفتند. **۲۲**آنگاه الیاقیم، شبنا و یوآخ از ناراحتی و غم لباسهای خود را دریدند. به نزد پادشاه رفتند و هرچه را سفیر آشور گفته بود، به او گزارش دادند.

مشورت پادشاه با اشعیا

(دوم پادشاهان ۱۹:۱-۷)

۳۷ وقتی حزقیای پادشاه این خبر را شنید، لباس خود را درید، پلاسی بر تن کرد و به خانهٔ خداوند رفت. **۲**او الیاقیم رئیس دربار، شبنا منشی دربار و کاهنان ارشد را که همه پلاس پوشیده بودند، نزد اشعیا پسر آموص فرستاد. **۳**این است پیامی که پادشاه خواست آنها به اشعیا بدهند: «امروز روز مصیبت و سختی است. ما مجازات می‌شویم و شرمسار هستیم. ما مانند زنی در حال زایمان هستیم ولی آن‌قدر ضعیفیم که نمی‌توانیم بچّه را به دنیا بیاوریم. **۴**امپراتور آشور سفیر خود را فرستاده تا به خدای زنده توهین کند. کاش خداوند، خدای تو این توهین‌ها را می‌شنید و کسانی را که چنین چیزهایی گفته‌اند، مجازات می‌کرد. پس برای بازماندگان قوم ما به حضور خدا دعا کن.»

۵وقتی اشعیا پیام حزقیای پادشاه را دریافت کرد، **۶**در پاسخ چنین گفت: «خداوند به تو می‌گوید نگذار مردمان آشور، با ادّعاهای خود که خداوند نمی‌تواند نجات دهد، تو را بترسانند. **۷**خداوند باعث خواهد شد که امپراتور شایعه‌ای بشنود و به کشورش بازگردد و در آنجا کشته شود.»

آشوریان دوباره تهدید می‌کنند

(دوم پادشاهان ۱۹:۸-۱۹)

۸سفیر آشور متوجّه شد که امپراتور، لاکیش را ترک کرده و برای جنگ به لبنه که در همان نزدیکی‌ها بود رفته است، پس سفیر برای مشورت با او به آنجا رفت. **۹**به سپاه آشور خبر رسید که نیروهای مصر به فرماندهی ترهافه -پادشاه حبشه- برای حمله به آنها حرکت کرده است. وقتی این خبر به امپراتور رسید، او نامه‌ای به حزقیا **۱۰**پادشاه یهودا فرستاد و گفت: «خدایی که به او اعتماد کرده‌ای، به تو گفته است که به دست من نخواهی افتاد. امّا فریب آن را نخور. **۱۱**تو شنیده‌ای که امپراتور آشور با کشورهایی که می‌خواهد ویران کند، چگونه رفتار می‌کند. آیا فکر می‌کنی که می‌توانی از این سرنوشت بگریزی؟ **۱۲**اجداد من تمام شهرهای جوزان، حاران و رصف را ویران کردند و

تمام مردم بیت‌عدن را که در تِلسار زندگی می‌کردند، کشتند و
هیچ‌یک از خدایانشان نتوانست آنها را نجات دهد. **۱۳**پادشاهان
شهرهای حمات، ارفاد، سفروایم، هِنا و عِوا کجا هستند؟»
۱۴حزقیای پادشاه نامه را از قاصدان گرفت و آن را خواند.
سپس به معبد بزرگ رفت و نامه را در آنجا در حضور خداوند
گذاشت. **۱۵**او دعا کرد و گفت: **۱۶**«ای خداوند متعال، خدای
اسرائیل که فراتر از همهٔ فرشتگان نگهبان نشسته‌ای، تو تنها
خدایی هستی که بر تمام کشورهای روی زمین حکومت می‌کنی.
تو آسمان و زمین را آفریدی. **۱۷**اکنون ای خداوند، گوش بده
و به آنچه برما می‌گذرد نظر بیافکن، و به آنچه سنحاریب
برای اهانت به تو، خدای زنده می‌گوید، گوش فرا ده. **۱۸**ای
خداوند، ما همه می‌دانیم که امپراتوران آشور ملّتهای زیادی را
از بین بردند و سرزمینهایشان را ویران کردند. **۱۹**و خدایان آنها
را -که در حقیقت خدا نبودند و فقط شمایلی چوبی و سنگی
و ساخته شده به دست انسان بودند- سوزانیدند. **۲۰**اکنون ای
خداوند خدای ما، ما را از دست آشور نجات بده تا تمام
ملّتهای جهان بدانند که تو تنها خدا هستی.»

پیام اشعیا به پادشاه
(دوم پادشاهان ۱۹:۲۰-۳۷)

۲۱آنگاه اشعیا پیامی برای حزقیای پادشاه فرستاد و به او
گفت در پاسخ به دعای پادشاه، **۲۲**خداوند گفته است: «ای
سنحاریب، شهر اورشلیم به تو می‌خندد و تو را مسخره می‌کند.
۲۳فکر می‌کنی تو به چه کسی اهانت و چه کسی را مسخره
می‌کردی؟ تو نسبت به من، خدای قدّوس اسرائیل، بی‌حرمتی
کرده‌ای. **۲۴**تو نوکرهای خود را نزد من فرستادی تا از اینکه
توانسته‌ای با ارّابه‌های جنگی خودت بلندترین کوههای لبنان
را بگیری، فخر و مباهات کنی. تو از اینکه توانستی بلندترین
درختهای سدر و بهترین درختان صنوبر را قطع کنی و از اینکه
به عمیق‌ترین قسمت‌های جنگل‌ها دست بیابی، به خود می‌بالی.
۲۵تو از چاههای آبی که در سرزمین بیگانگان حفر کردی و
آب آنها را نوشیده‌ای و همچنین از اینکه رود نیل را خشک
کردی و سربازان تو از آن گذشتند، به خود بالیده‌ای.
۲۶«آیا هرگز شنیده‌ای که من تمام اینها را از زمانهای قدیم
ترتیب دادم و اکنون آنها را به اجرا در می‌آورم؟ من به تو قدرت
دادم که شهرهای مستحکم را به توده‌ای از خاک تبدیل کنی.

۲۷مردمی که در آن شهرها زندگی می‌کردند، ضعیف، ترسان و
حیرت‌زده بودند. آنها مثل علف صحرا یا علف هرزه‌ای هستند
که بر پشت بام می‌رویند و باد گرمی که از شرق می‌وزد، آنها
را می‌خشکاند.
۲۸«امّا من همه‌چیز را دربارهٔ تو می‌دانم. من می‌دانم تو چه
می‌کنی و کجا می‌روی. من از شدّت خشم تو علیه خودم
آگاهم. ۲۹گزارش شدّت خشم و غرور تو به من رسیده است.
اکنون قلّابی بر دماغت و لگامی بر دهانت خواهم گذاشت و
تو را از همان راهی که آمده‌ای، برمی‌گردانم.»
۳۰آنگاه اشعیا به حزقیای پادشاه گفت: «این نشانه‌ای است
از آنچه واقع خواهد شد. در این سال و سال آینده، شما فقط
با غلاّت خودروی صحرایی تغذیه خواهید کرد، امّا سال بعد
از آن، شما خواهید توانست غلاّت خود را بکارید و آن را درو
کنید، درخت انگور بکارید و انگور آن را بخورید. ۳۱آنها که
در یهودا زنده می‌مانند مثل گیاهانی که ریشهٔ عمیقی در زمین
دارند، رشد می‌کنند و میوه می‌دهند. ۳۲مردمی که در اورشلیم
و کوه صهیون هستند، زنده خواهند ماند؛ چون خداوند متعال
چنین مقدّر کرده است.
۳۳«و این است آنچه خداوند دربارهٔ امپراتور آشور گفته
است: 'او به این شهر داخل نخواهد شد و حتّی یک تیر هم
به طرف آن نخواهد انداخت. هیچ سرباز مسلّحی به شهر
نزدیک نخواهد شد و برای محاصرهٔ آن، سنگری در اطراف
آن ساخته نخواهد شد. ۳۴او بدون آنکه وارد شهر شود، از
همان راهی که آمده بود برخواهد گشت. ۳۵به‌خاطر حرمت
خودم و به‌خاطر قولی که به خادم خود داوود داده‌ام، از این
شهر دفاع و از آن محافظت خواهم کرد.'»
۳۶فرشته‌ای از جانب خداوند به اردوگاه آشور رفت و
یکصد و هشتاد و پنج هزار نفر از سربازان آنها را کشت.
صبح روز بعد جسد بی‌جان همهٔ آنها روی زمین افتاده بود.
۳۷آنگاه سنحاریب امپراتور آشور، عقب‌نشینی کرد و به نینوا
برگشت. ۳۸یک‌روز هنگامی‌که او در پرستشگاه خدای
خودش -نِسروک- در حال پرستش بود، دو تن از پسرانش
-ادرملک و شرآصر- با شمشیرهای خودشان او را کشتند و
بعد به سرزمین آرارات گریختند. بعد یکی از پسران دیگرش
به نام آسرحدون جانشین او شد.

بیماری و شفای حزقیای پادشاه

(دوم پادشاهان ۲۰:۱-۱۱؛ دوم تواریخ ۳۲:۲۴-۲۶)

۳۸ در همین زمان حزقیای پادشاه مریض شد و در حال مرگ بود. اشعیای نبی پسر آموص به دیدن او رفت و به او گفت: «خداوند به تو می‌گوید که همه‌چیز را مرتّب کن، چون تو بهبود نخواهی یافت. برای مردن خودت را آماده کن.»

۲ حزقیا رو به دیوار کرد و در دعا گفت: **۳** «ای خداوند به‌خاطر بیاور که من تو را، از روی ایمان و با وفاداری خدمت کرده‌ام، و همیشه کوشیدم آنچه را که تو از من خواسته‌ای، انجام دهم.» و بعد به سختی گریست.

۴ بعد از آن خداوند به اشعیا فرمود **۵** که دوباره به نزد حزقیا برود و به او چنین بگوید: «من خداوند، خدای جدّ تو داوود، دعای تو را شنیدم و اشکهای تو را دیدم، من اجازه می‌دهم که تو پانزده سال دیگر زنده بمانی. **۶** من تو و شهر اورشلیم را از دست امپراتور آشور نجات می‌دهم، و از آن دفاع خواهم کرد.»

۲۱ اشعیا از پادشاه خواست که خمیری از انجیر درست کند و آن را روی دُمَل بگذارد تا شفا یابد. **۲۲** حزقیای پادشاه پرسید: «چه تضمین و نشانه‌ای است که من خواهم توانست به معبد بزرگ بروم؟»

۷ اشعیا در جواب گفت: «خداوند در وعدهٔ خود امین است و به تو هم علامتی خواهد داد. **۸** خداوند در پلّکانی که آحاز پادشاه به عنوان ساعت آفتابی ساخته است، سایه را ده قدم به عقب برمی‌گرداند.» و سایه در حقیقت، ده قدم به عقب برگشت.

۹ بعد از آنکه حزقیا از بیماری‌اش شفا یافت، این سرود را در ستایش خداوند نوشت:

۱۰ فکر می‌کردم در بهترین روزهای زندگی‌ام،
به دنیای مردگان خواهم رفت،
و دیگر هیچ‌وقت زنده نخواهم بود.
۱۱ فکر می‌کردم که در این دنیای زندگان،
من دیگر هیچ‌وقت خداوند
یا انسان زنده‌ای را نخواهم دید.

آیات ۲۱ و ۲۲ از آخر فصل به اینجا منتقل شده تا پیوستگی متن مطابق دوم پادشاهان ۲۰:۶-۹ حفظ شود.

۱۲ زندگی من قطع شده و به پایان رسیده است،
مانند چادری که برچیده شده،
و مانند پارچه‌ای که از کارگاه بافندگی قطع شده باشد.
فکر کردم خدا به زندگی‌ام پایان داده است.
۱۳ تمام شب از درد فریاد کشیدم،
گویی شیری تمام استخوانهای مرا می‌شکست.
فکر کردم خداوند به زندگی‌ام پایان می‌دهد.
۱۴ صدایم ضعیف و نازک بود،
و مثل یک کبوتر می‌نالیدم.
چشمانم از نگاه کردن به آسمان خسته شده است.
ای خداوند، مرا از تمام این بلایا خلاص کن.
۱۵ چه بگویم؟ خداوند چنین کرده است.
جانم در عذاب است و نمی‌توانم بخوابم.

۱۶ ای خداوند، من برای تو، فقط برای تو زندگی می‌کنم.
مرا شفا ده و بگذار زنده بمانم.
۱۷ در حقیقت تلخی‌ای که من تحمّل کردم به نفع من شد.
تو جان مرا از خطر برهان،
و تمام گناهان مرا ببخش.
۱۸ هیچ‌کس از دنیای مردگان نمی‌تواند تو را بستاید،
مردگان نمی‌توانند به وفاداری تو اعتماد کنند.
۱۹ فقط زندگان می‌توانند تو را حمد و ثنا گویند،
همان‌طور که من تو را می‌ستایم.
نیاکان به فرزندان خود خواهند گفت که شما چقدر
امین و با وفا هستید!
۲۰ خداوندا، تو مرا شفا دادی.
تو را با نواختن چنگ و سراییدن سرود ستایش می‌کنیم،
تا زنده‌ایم در معبد بزرگ تو با سراییدن سرود، تو را
ستایش خواهیم کرد.

قاصدانی از بابل
(دوم پادشاهان ۲۰:۱۲-۱۹)

۳۹ مقارن همان روزها مردوک بالادان -پسر بالادان- پادشاه بابل شنید که حزقیای پادشاه مریض بوده و شفا یافته است. ۲ از این رو نامه‌ای همراه با یک هدیه برای او فرستاد. حزقیا آنها را با خوشحالی پذیرفت و تمام ثروت

خود یعنی ذخایر نقــره، طلا، ادویه‌جات، عطریّات و مهمّات جنگی خود را به آنها نشان داد. چیزی در انبارها و خزائن او در سرتاسر مملکت وجود نداشت که به آنها نشان نداده باشد.
۳آنگاه اشــعیای نبی نزد حزقیای پادشاه رفت و از او پرسید: «آنها از کجا آمده بودند و به تو چه گفتند؟»
حزقیا گفت: «آنها از سرزمین دور دست، از بابل آمده بودند.»
۴«آنها در کاخ تو چه دیدند؟»
«حزقیا پاســخ داد: آنها همه‌چیز را دیدند. چیزی در انبارها نبود که من به آنها نشان نداده باشم.»
۵آنگاه اشعیا به پادشاه گفت: «خداوند متعال می‌گوید **۶**روزی خواهد آمد که هرچه در این کاخ وجود دارد -هرچه اجداد تو تا به امروز جمع کرده‌اند- همه‌چیز به بابل برده خواهد شــد، و هیچ چیز باقی نخواهد مانــد. **۷**بعضی از فرزندان تو را هم خواهند برد. آنها را اخته می‌کنند و به صورت خواجه در کاخ پادشاه بابل خدمت خواهند کرد.»
۸حزقیای پادشاه این پیام را چنین تعبیر کرد که در زمان زندگی خودش صلح و امنیّت برقرار خواهد بود. پس در جواب گفت: «پیامی که از جانب خداوند آورده‌ای، نیکوست.»

سخنان امید بخش

۴۰ خدای ما می‌گوید: «قوم مرا تسلّی دهید، آنها را تسلّی دهید!
۲ مردم اورشلیم را دلگرم کنید.
به ایشان بگویید رنجهایشان به پایان رسیده،
و گناهانشان بخشیده شده است.
به‌خاطر گناهانشان، من آنها را کاملاً مجازات کرده‌ام.»
۳ مردی فریاد می‌زند و می‌گوید:
«راهی برای خداوند در بیابان باز کنید!
و شاهراهی برای خدای ما در کویر آماده سازید!
۴ هر درّه پر شود.
و کوهها هم سطح شوند.
تپّه‌ها به دشت مبدّل شوند،
راههای کج راست، و راههای ناهموار، هموار خواهند شد.
۵ آنگاه جلال خداوند آشکار خواهد شد،
و تمام مردم آن را خواهند دید.
خداوند خودش چنین گفته است.»

۶ ندا کننده‌ای می‌گوید: «این را اعلام کن!»
پرسیدم: «چه خبر را اعلام کنم؟»
«بگو که تمام آدمیان مثل علف هستند؛
و بیش از گل علف دوام ندارند.
۷ وقتی به ارادهٔ خداوند باد بر آنها می‌وزد،
علفها پژمرده و گُلها خشک می‌شوند.
انسان مثل گیاه زودگذر است
۸ آری، علفها پژمرده و گُلها می‌خشکند،
امّا کلام خداوند تا ابد پایدار است.»

۹ برفراز کوهی بلند برو،
و این خبر خوش را به اورشلیم اعلام کن.
با صدای بلند فریاد بزن
و این خبر خوش را به صهیون اعلام کن!
فریاد بزن و ترسان نباش،
به شهرهای یهودا بگو که خدای آنها می‌آید!

۱۰ خداوند قادر متعال می‌آید تا با قدرت حکومت کند،
او با خودش قومی را که نجات داده است، خواهد آورد.
۱۱ او مثل یک شبان از گلّهٔ خود محافظت خواهد کرد.
او برّه‌ها را با هم جمع می‌کند
و آنها را در آغوش خود به آغل می‌بَرد.
و میش‌ها را هم با ملایمت، هدایت می‌کند.

خدای غیر قابل مقایسه

۱۲ آیا کسی می‌تواند آب اقیانوسها را با کف دست خود،
یا آسمان را با وجب‌های خویش اندازه بگیرد؟
آیا کسی می‌تواند تمام خاک زمین را در یک فنجان
جای دهد،
و یا کوهها و تپّه‌ها را در ترازویی وزن کند؟
۱۳ چه کسی می‌تواند به خداوند بگوید که او باید چه کند؟
یا چه کسی می‌تواند به او تعلیم دهد یا او را نصیحت
کند؟
۱۴ خداوند با چه کسی مشورت می‌کند
تا بداند، درک کند
و بیاموزد چگونه هر چیزی می‌باید انجام شود؟

۱۵ ملّتها در برابر او ناچیز
و مثل یک قطرهٔ آب می‌باشند.
و جزایر دوردست برای او از غبار سبک‌ترند.
۱۶ تمام حیوانات جنگل‌های لبنان،
برای قربانی در حضور خدای ما کافی نیست،
و چوب تمام درختان آن نمی‌تواند آتش کافی ایجاد کند.
۱۷ ملّتها در برابر او به حساب نمی‌آیند.

۱۸ پس خدا را با چه کسی می‌توان مقایسه کرد؟
و به چه چیز می‌توان او را تشبیه و توصیف کرد؟
۱۹ او مثل بُتی نیست که استادکاری آن را ساخته باشد،
یا زرگری با طلا آن را روکش کند
و با زنجیرهای نقره‌ای آن را بیاراید.
۲۰ کسی‌که توانایی خرید بُتهای طلایی و نقره‌ای را نداشته باشد،
بُتهای ساخته شده از چوبی را که نپوسد می‌گیرد.
او صنعتکار ماهری را می‌یابد
تا بُتی بسازد که ثابت باشد و به زمین نیفتد.

۲۱ آیا این را نمی‌دانید؟ آیا قبلاً به شما گفته نشده است؟
آیا نشنیده‌اید که دنیا چگونه شروع شد؟
۲۲ آن کس که آنها را به وجود آورده بر تخت خود،
بر فراز زمین و در ورای آسمانها نشسته است.
مردم روی زمین مثل مورچه‌های ریزی در حرکت هستند،
او آسمان را چون پرده‌ای گسترده
و مثل خیمه‌ای برای زندگی پهن کرده است.

۲۳ او فرمانروایان زورمند را ساقط
و آنها را نابود می‌کند.
۲۴ آنها مثل نهال‌هایی هستند که تازه روییده‌اند
و ریشهٔ آنها هنوز قوی نشده است.
آن وقت خداوند بادی می‌وزاند و
آنها را مثل کاه پراکنده می‌کند.

۲۵ خدای قدّوس را با چه کسی می‌توان مقایسه کرد؟
آیا کس دیگری شبیه او وجود دارد؟
۲۶ به آسمان نگاه کنید!
چه کسی این ستارگان را آفریده است؟
و چه کسی آنها را چون یک ارتش هدایت می‌کند؟
او تعداد آنها و نام هریک از آنها را می‌داند!
او آن‌قدر تواناست
که هرگز حتّی یکی از آنها گُم نمی‌شود.

۲۷ ای اسرائیل، پس چرا شکایت می‌کنی
و می‌گویی که خداوند از مصیبت‌های تو آگاه نیست،
یا توجهی به بی‌عدالتی‌هایی که متحمّل می‌شوی، ندارد؟
۲۸ آیا نمی‌دانید؟ آیا نشنیده‌اید؟
خداوند، خدای جاودان است.
او تمام جهان را آفریده،
و هیچ‌وقت خسته یا فرسوده نخواهد شد.
هیچ‌کسی افکار او را درک نمی‌کند.
۲۹ او به افراد ضعیف و خسته نیرو می‌بخشد.
۳۰ حتّی جوانان نیروی خود را از دست می‌دهند
و مردان جوان از خستگی می‌افتند.
۳۱ امّا کسانی‌که برای کمک به خداوند توکّل می‌کنند،
نیروی تازه می‌یابند.
آنها مثل عقاب پرواز خواهند کرد،
و از دویدن، خسته
و از راه رفتن، فرسوده نخواهند شد.

خداوند به اسرائیل اطمینان می‌دهد

۴۱ خداوند می‌گوید:
«ای جزایر دوردست ساکت باشید و به من
گوش دهید!
حاضر شوید و دعوی خود را در دادگاه ارائه کنید،
در دفاع از خود صحبت کنید.
بیایید با هم تصمیم بگیریم و ببینیم حق با کیست.

۲ «چه کسی آن فاتح را از شرق آورد
و در همه‌جا به او پیروزی می‌دهد؟

چه کسی او را بر پادشاهان و ملّتها پیروز می‌گرداند؟
زیر ضربات شمشیرش، همه مثل گرد و خاک خُرد
می‌شوند.
تیرهایش همه را مثل کاه در برابر باد پراکنده می‌کند.
۳ او آنها را تعقیب می‌کند و با خیال راحت پیش می‌رود
و با چنان سرعتی حرکت می‌کند که گویی پاهایش
زمین را لمس نمی‌کنند.
۴ باعث این اتّفاقات کیست؟
چه کسی مسیر تاریخ را تعیین کرده است؟
من، خداوند، در ابتدا آنجا بودم،
و من، خداوند خدا، در پایان کار هم در آنجا خواهم
بود.

۵ «مردمان سرزمینهای دوردست آنچه را که من کرده‌ام،
دیده‌اند.
آنها ترسیدند و از ترس برخود می‌لرزند.
پس آنها همه با هم نزدیک می‌شوند.
۶ صنعت‌کاران کمک می‌کنند و یکدیگر را تشویق
می‌نمایند.
۷ نجّار، به زرگر آفرین می‌گوید،
و صیقل دهندهٔ بت،
آن کسی را که بت را میخ می‌کند، تشویق می‌کند.
آنها می‌گویند: 'لحیم آن خوب است!'
و آن وقت آنها بت را با میخ در جای خودش محکم
می‌کنند تا تکان نخورد.

۸ «امّا تو ای اسرائیل، ای بندهٔ من،
تو قوم برگزیده من
و از نسل ابراهیم -دوست من- هستی.
۹ من تو را از دورترین قسمت‌های جهان آورده‌ام،
و از دورترین نقاط تو را خواندم،
و به تو گفتم: 'تو بندهٔ من هستی،
من تو را رد نکردم، تو را برگزیدم.'
۱۰ نترس، من با تو هستم!
من خدای تو هستم! از هیچ چیز ترسان مباش،

من تو را تقویت می‌کنم و به تو کمک خواهم کرد.
من از تو حمایت می‌کنم و تو را نجات خواهم داد.

۱۱ «آنها که از تو خشمگین هستند،
شرم شکست را خواهند دانست.
و آنها که با تو بجنگند خواهند مرد،
۱۲ و از روی زمین محو خواهند شد.
۱۳ من خداوند، خدای تو هستم،
من تو را تقویت می‌کنم و به تو می‌گویم،
'نترس، من با تو هستم.'»

۱۴ خداوند می‌گوید:
«ای اسرائیل، گرچه کوچک و ضعیفی،
امّا نترس، من به تو کمک خواهم کرد.
من، خدای قدّوس اسرائیل، همان کسی هستم که تو را
نجات خواهد داد.
۱۵ من تو را مانند خرمنکوبی،
با تیغکهای نو و تیز خواهم ساخت.
تو کوهها را درهم می‌کوبی
و تپّه‌ها را مثل خاک خُرد خواهی کرد.
۱۶ تو آنها را به هوا پرت می‌کنی
و توفانی آنها را پراکنده خواهد ساخت.
آن وقت شادمان خواهی شد چون من خدای تو هستم.
و من -خدای قدّوس اسرائیل- را ستایش خواهی کرد.

۱۷ «وقتی قوم من احتیاج به آب دارند،
و گلوی آنها از تشنگی خشک شده،
آن وقت من خداوند به دعای آنها پاسخ می‌دهم،
من، خدای اسرائیل هیچ‌وقت آنها را ترک نخواهم
کرد.
۱۸ من در تپّه‌ای بی‌آب و علف نهرهای آب جاری خواهم
ساخت،
و چشمه‌های آب در دشتها روان خواهد شد.
من بیابانهای خشک را به برکه‌های آب مبدّل خواهم ساخت،
و زمین خشک را به چشمه‌های روان.

۱۹ من در بیابان درختان سدر،
اقاقیا، مورد سبز و زیتون خواهم رویانید.
در زمینهای بایر، جنگلها خواهد رویید،
جنگلهایی از درختان کاج و سرو و چنار.
۲۰ مردم این را خواهند دید، و خواهند دانست
که من، خداوند، این کار را کرده‌ام.
آنها بالاخره خواهند فهمید
که خدای قدّوس اسرائیل همهٔ این کارها را کرده
است.»

خداوند و خدایان دروغین

۲۱ خداوند، پادشاه اسرائیل، چنین می‌گوید:
«ای خدایان ملّتها، دعوی خود را ارائه،
و قانع کننده‌ترین دلیلهای خود را مطرح کنید!
۲۲ بیایید و بگویید چه چیز در حال وقوع است،
تا معنی آن را وقتی واقع می‌شود، بدانیم.
اتّفاقات گذشته را برای دادگاه بیان کنید
و معنی آن را به ما بگویید.
۲۳ حوادث آینده را به ما بگویید،
آنگاه خواهیم دانست که شما خدایان هستید!
باعث امر خیری شوید، یا بلایی نازل کنید،
ما را بترسانید و متحیّر کنید.
۲۴ شما چیزی نیستید و کارتان هم پوچ است،
و آنها که شما را می‌پرستند، آدمهای ذلیلی هستند.

۲۵ «کسی را از مشرق برگزیده‌ام،
تا از شمال حمله کند.
او حکمرانان را مثل گِل لگدمال،
و همچون کوزه‌گری آنها را مانند گِل پایمال می‌کند.
۲۶ کدام‌یک از شما، این را پیش بینی کرده بود،
تا ما می‌توانستیم بگوییم که حقّ با شما بود؟
هیچ‌یک از شما حتّی یک کلمه دربارهٔ آن چیزی نگفت،
و هیچ‌کس چیزی از شما نشنید.
۲۷ من، خداوند، برای اولین بار این خبر را به صهیون دادم،
من قاصدی به اورشلیم فرستادم تا بگوید،
'قوم شما می‌آیند، آنها به وطن خودشان برمی‌گردند.'

۲۸ وقتی به جمع خدایان نگاه کردم،
هیچ‌کدام چیزی برای گفتن نداشتند،
و هیچ‌یک نتوانستند به سؤالات من جواب بدهند.
۲۹ این خدایان همه پوچ هستند،
هیچ‌کاری نمی‌کنند.
این بُتها همه ضعیف و ناتوانند.»

بندهٔ خداوند

۴۲ خداوند می‌گوید:
«این است بندهٔ من که به او قدرت می‌بخشم.
کسی‌که من او را برگزیده‌ام و از او خشنود هستم.
او را از روح خود پُر کرده‌ام،
و او عدالت را برای تمام ملّتها خواهد آورد.
۲ او فریاد نمی‌زند، صدای خود را بلند نمی‌کند،
و کسی سخنان او را در کوچه‌ها نخواهد شنید.
۳ او نیِ خمیده را نخواهد شکست
و چراغ کم نور را خاموش نمی‌کند.
او عدالت پایدار برای همه به ارمغان خواهد آورد.
۴ او امید و جرأت خود را از دست نمی‌دهد.
تا عدالت را بر تمام روی زمین استوار نماید.
مردم سرزمینهای دوردست با اشتیاق منتظر تعالیم او
هستند.»

۵ خدا آسمانها را آفرید و آنها را گسترش داد،
او زمین و هرچه را در آن زیست می‌کند، شکل داد
و به تمام انسانها زندگی و نفس بخشید.
اکنون خداوند -خدا- به بندهٔ خود می‌گوید:
۶ «من، خداوند، تو را خوانده‌ام و به تو قدرت بخشیده‌ام
تا عدالت را در تمام روی زمین اجرا کنی.
به وسیلهٔ تو من با تمام مردم جهان پیمانی می‌بندم؛
و به وسیلهٔ تو به همهٔ ملّتها نوری می‌بخشم.
۷ تو چشمان کوران را باز می‌کنی،
و زندانیان را از سیاه‌چال آزاد می‌سازی.

۸ «من تنها خداوند، خدای تو هستم.
هیچ خدایی در جلال من شریک نیست

و هیچ بُتی از ستایش من سهمی ندارد.
۹ هرچه پیشگویی کرده بودم، به وقوع پیوسته است.
اکنون از چیزهای تازه‌تری
قبل از آنکه شروع شوند، به شما خبر می‌دهم.»

سرود ستایش

۱۰ سرودی تازه برای خداوند بسرایید،
ای تمامی زمین، در ستایش او بسرایید،
هرچه در دریاست و موجوداتی که در آن زندگی
می‌کنند، او را بستایند.
ای جزایر دوردست و تمام سکنهٔ آنها بسرایید.
۱۱ بیابان و شهرهای آن خداوند را بستایند،
مردم قیدار خداوند را حمد گویند!
آنها که در شهر سالع زندگی می‌کنند
از فراز کوهستان‌ها فریاد شادی برآورند.
۱۲ آنها که در سرزمینهای دوردست زندگی می‌کنند،
خداوند را ستایش و تمجید کنند.
۱۳ خداوند مثل یک جنگجو به جنگ می‌رود،
او برای کارزار آماده است.
او با فریاد، فرمان جنگ و حمله را می‌دهد،
و قدرت خود را به دشمنانش نشان می‌دهد.

خدا قول می‌دهد به قوم خود کمک کند

۱۴ خدا می‌گوید:
«مدّت زیادی ساکت بودم
و به آنها پاسخی ندادم.
امّا اکنون زمان آن رسیده که اقدام کنم،
من مانند زنی که در درد زایمان است فریاد می‌زنم.
۱۵ من کوهها و تل‌ها را ویران
و دشتهای سرسبز و پر درخت را خشک می‌کنم.
درّه‌های پر آب را به بیابان مُبدّل می‌کنم و
خزائن آب آنها را می‌خشکانم.

۱۶ «قوم نابینای خود را
در راههایی که هرگز نرفته‌اند، رهبری خواهم کرد.
ظلمت آنها را به نور
و زمین ناهموار را در برابر آنها هموار خواهم کرد.

این است وعده‌های من
و همهٔ آنها واقع خواهد شد.
۱۷ تمام کسانی‌که به بُتها توکّل دارند
و شمایل را خدا می‌خوانند،
پست و شرمسار خواهند شد.»

قوم اسرائیل عبرت نمی‌گیرد

۱۸ خداوند می‌گوید
«ای قوم ناشنوا، گوش دهید،
و ای نابینایان با دقّت نگاه کنید!
۱۹ آیا کسی از بندهٔ من اسرائیل، کورتر،
و کسی از برگزیدهٔ من کَرتر می‌باشد؟
۲۰ ای اسرائیل، چیزهای زیادی دیده‌ای،
امّا چیزی از آنها آموخته‌ای؟
تو گوشهایی داری که می‌شنوند،
امّا آیا واقعاً چه چیز شنیده‌ای؟»

۲۱ خداوند، خدایی است که به نجات تو اشتیاق دارد،
به همین منظور شریعت و تعالیم خود را نمونه ساخت،
و انتظار داشت که قوم خودش، آنها را محترم بدارند.
۲۲ امّا اکنون قومش تاراج شده‌اند.
آنها در سیاه‌چالها محبوس،
و در زندانهای دوردست، مخفی هستند.
اموال آنها را ربودند و غارت کردند
و هیچ‌کس برای رهایی آنها نیامد.

۲۳ آیا کسی از شما به این گوش می‌دهد؟
آیا از امروز به بعد با دقّت گوش خواهید داد؟
۲۴ چه کسی اسرائیل را تسلیم تاراج کنندگان کرد؟
خداوند خودش چنین کرد، چون ما برضد او گناه کردیم!
ما آن‌طور که او می‌خواست زندگی نکردیم،
و تعالیم او را اطاعت ننمودیم.
۲۵ از این رو او ما را وادار کرد تا قدرت خشم او را حس کنیم
و متحمّل خشونت جنگ شویم.
خشم او مانند آتش در اسرائیل برافروخته شد،

ولی ما نمی‌دانستیم چه می‌گذرد
و از این وقایع اصلاً چیزی نیاموختیم.

وعدهٔ خدا برای نجات قوم خودش

۴۳ ای اسرائیل، خداوندی که تو را آفریده است،
می‌گوید:
«نترس، من تو را نجات خواهم داد.
من تو را به اسم خواندم و تو به من تعلّق داری.
۲ وقتی تو از آبهای عمیق می‌گذری، من با تو خواهم بود.
مشکلات بر تو چیره نخواهند شد.
وقتی از میان آتش رد شوی، نمی‌سوزی،
و سختی‌ها به تو صدمه‌ای نخواهند زد.
۳ چون من، خداوند، خدای تو
قدّوس اسرائیل هستم که تو را نجات می‌دهم.
برای آزادی تو مصر را فدا می‌کنم؛
و برای نجات جان تو سبا و حبشه
۴ و تمام ملّتها را فدا خواهم کرد.
زیرا تو برایم عزیز هستی
و چون تو را دوست دارم و به تو افتخار می‌کنم.
۵ نترس، من با تو هستم!

«از سرزمینهای دوردست، هم از مشرق و از مغرب
قوم تو را برمی‌گردانم.
۶ به شمال می‌گویم آنها را آزاد کن
و به مشرق دستور می‌دهم مانع رفتن آنها نشود.
بگذارید قوم من از سرزمینهای دوردست
واز تمام نقاط جهان بازگردند.
۷ آنها قوم خود من هستند،
من آنها را آفریدم تا باعث جلال من باشند.»

اسرائیل شاهد خداوند است

۸ خدا می‌گوید:
«قوم مرا به دادگاه احضار کنید.
آنها چشم دارند، امّا نابینا هستند؛
آنها گوش دارند، ولی نمی‌شنوند.
۹ ملّتها را برای محاکمه حاضر کنید.
کدام‌یک از خدایان آنها می‌توانند آینده را پیشگویی کنند؟

کدام‌یک از آنها توانستند آنچه را که اکنون واقع
می‌شود، پیشگویی کنند؟
بگذارید این خدایان شاهدان خود را بیاورند
و حق خود را ثابت کنند،
و به صداقت گفتار آنها شهادت بدهند.

۱۰«ای قوم اسرائیل، شما شاهدان من هستید.
من شما را برگزیدم تا بندهٔ من باشید،
تا اینکه مرا بشناسید و به من ایمان آورید،
و بدانید که من تنها خدا هستم.
غیراز من خدایی نیست، نبوده و نخواهد بود.

۱۱«من تنها خداوند هستم
و فقط من می‌توانم شما را نجات بخشم.
۱۲از پیش گفتم آنچه باید واقع شود،
و بعد به داد شما رسیدم.
خدایان ملّتهای بیگانه هرگز چنین نکردند،
شما شاهدان من هستید.
۱۳من خدا هستم و برای همیشه خواهم بود.
هیچ‌کس نمی‌تواند از دست من بگریزد،
و هیچ‌کس نمی‌تواند آنچه را من کرده‌ام، تغییر دهد.»

فرار از بابل

۱۴خدای قدّوس اسرائیل -خداوندی که منجی توست- می‌گوید:
«برای نجات تو ارتشی را برضد بابل خواهم فرستاد،
و دروازه‌های شهر را درهم خواهم شکست،
و فریاد مردم آن شهر به گریه تبدیل خواهد شد.
۱۵من خداوند، خدای قدّوس تو هستم.
ای اسرائیل، من تو را آفریدم و من پادشاه تو هستم.»

۱۶در سالیان گذشته، خداوند راهی از درون دریا،
و طریقی از میان رودهای پرپیچ و خم گشود.
۱۷او ارتشی نیرومند
-ارتشی مجهّز به ارّابه‌های جنگی و سواره‌نظام- را به
سوی نابودی رهبری کرد.

آنها سقوط کردند و هیچ‌وقت برنخاستند،
و مثل شعلهٔ یک چراغ خاموش شدند.

۱۸ خداوند می‌گوید:
«به آنچه در قدیم رُخ داد، متّکی نباش
و با خاطرات گذشته زندگی نکن.
۱۹ به کارهای تازه‌ای که می‌کنم نگاه کن.
آنها در حال وقوع هستند، تو می‌توانی آنها را هم
اکنون ببینی!
من راهی از داخل بیابان خواهم ساخت
و در آنجا نهرهای آب برایت جاری خواهم کرد.
۲۰ وقتی نهرهای آب را در بیابان جاری سازم
و آب کافی به قوم برگزیدهٔ خودم بدهم،
آنگاه حتّی حیوانات وحشی نیز حرمت مرا نگاه خواهند
داشت،
و شغال و شترمرغها هم مرا ستایش خواهند کرد.
۲۱ آنها قومی هستند که من برای خودم آفریدم،
و آنها با سراییدن سرودها مرا ستایش خواهند کرد!»

گناه اسرائیل

۲۲ خداوند می‌گوید:
«ای اسرائیل تو از دست من خسته شدی،
و دیگر مرا پرستش نکردی.
۲۳ تو قربانی‌های سوختنی از گوسفندان خود به حضور من
نیاوردی،
و با قربانی‌های خود احترام مرا نگاه نداشتی.
من با انتظار دریافت هدایا، باری بردوش تو نبودم،
و با توقع سوزاندن بُخور تو را خسته نکردم.
۲۴ تو برای من بُخور نخریدی
و مرا با چربی‌های حیوانات خودت راضی نکردی.
در عوض تو با گناهان خودت باری بر دوش من شدی،
با خطاهایی که مرتکب شده‌ای مرا خسته کردی.
۲۵ با وجود این، من خدایی هستم که گناهان تو را
می‌بخشد،
چون این ذات من است.
من از گناهانت برضد تو استفاده نخواهم کرد.

۲۶«بیا تا به دادگاه برویم، اتّهامات خود را بیاور!
دعوی خود را ارائه کن تا ثابت کند حق با توست!
۲۷اجداد نخستین تو همه گناه کردند،
رهبران تو برضد من گناه ورزیدند،
۲۸ و حکام تو جایگاه مقدّس مرا بی‌حرمت ساختند.
از این رو من به اسرائیل ویرانی آوردم،
و اجازه دادم به قوم خودم توهین شود.»

خداوند، خدای واحد است

۴۴ خداوند می‌گوید:
«ای اسرائیل، ای بندهٔ من،
ای فرزندان یعقوب و قوم برگزیدهٔ من، گوش کنید!
۲من خداوندی هستم که تو را آفریده‌ام،
از روز تولّدت، از تو حمایت کرده‌ام.
نترس، تو بندهٔ من
و قوم برگزیده و محبوب من هستی.

۳«من به زمین تشنه آب می‌دهم
و در زمینهای خشک، نهرهای آب جاری خواهم ساخت.
روح خود را بر فرزندانت
و برکت خویش را در خاندانت خواهم ریخت.
۴آنها مثل گیاهان در زمینهای پر آب
و مانند درختان بید، در مسیر نهر آب رشد خواهند کرد.

۵«همهٔ مردم -یکی یکی- می‌آیند و خواهند گفت: 'من از آن خداوندم.'
آنها می‌آیند تا به قوم اسرائیل ملحق شوند.
همه، نام خداوند را بر بازوی خود می‌نویسند،
و خود را عضوی از قوم اسرائیل می‌دانند.»

۶خداوندی که فرمانروایی می‌کند و حامی اسرائیل است،
خداوند متعال چنین می‌گوید:
«من اول و آخر و تنها خدا هستم،
و خدایی غیراز من وجود ندارد.

۷آیا کس دیگری می‌توانست آنچه را من کرده‌ام، بکند؟
چه کسی می‌توانست مثل من تمام وقایع را،
از ابتدا تا روز آخر این‌طور پیشگویی کند؟
۸ای قوم من ترسان نباش.
تو می‌دانی که از زمانهای قدیم تا امروز
من هرچه را که می‌بایست واقع شود، از پیش گفتم،
و شما شاهدان من هستید.
آیا خدای دیگری هست؟
آیا خدای توانای دیگری وجود دارد که من درباره‌اش
نشنیده باشم؟»

بت‌پرستی حماقت است

۹تمام کسانی‌که بُتها را می‌سازند، آدمهای بی‌ارزشی هستند و خدایانی را که آن‌قدر گرامی می‌دارند، بی‌فایده‌اند. آنها که چنین خدایانی را می‌پرستند، کور و احمقند و شرمسار خواهند شد. ۱۰فایده‌ای ندارد که از فلز شمایلی ساخته و بعد آن را به عنوان خدا پرستش کرد. ۱۱هرکس آنها را بپرستد، پَست خواهد شد. کسانی‌که بُتها را می‌سازند انسانهایی بیش نیستند. بگذارید آنها به دادگاه برای محاکمه حاضر شوند، در نتیجه به وحشت خواهند افتاد و متحمّل شرمساری خواهند شد.
۱۲فلزکاری، فلزی را برمی‌دارد و روی آتش با آن کار می‌کند. با بازوی توانایش آن‌قدر با پُتک آن را می‌کوبد تا شکل دلخواه را بگیرد. او وقتی کار می‌کند گرسنه، تشنه و خسته می‌شود.
۱۳نجّار چوب را اندازه می‌گیرد. با گچ تصویری را روی آن رسم می‌کند و با ابزار خود آن را می‌بُرّد و به صورت یک انسان -انسانی با اندام زیبا- درمی‌آورد و آن وقت آن را در خانهٔ خودش می‌گذارد. ۱۴او می‌توانست برای این منظور از چوب درخت سدر، کاج و یا درختی دیگر از جنگل استفاده کند. او همچنین می‌توانست درخت تازه‌ای بکارد و منتظر بماند تا باران ببارد و آن رشد کند. ۱۵او قسمتی از چوب درخت را برای سوخت به کار می‌بَرَد و قسمت دیگری را برای ساختن بت. از قسمتی از آن چوب برای برافروختن آتشی برای گرم کردن خودش و پختن نان استفاده می‌کند و با قسمتی دیگر خدایی می‌سازد و آن را پرستش می‌کند. ۱۶با قسمتی از آن چوب، آتشی برای کباب کردن گوشت درست می‌کند، آن را می‌خورد و سیر می‌شود. او خود را با آن آتش گرم می‌کند

و می‌گوید: «چه گرم و چه خوب است.» **۱۷**با بقیّهٔ چوب
بُتی می‌سازد، در برابر آن تعظیم می‌کند و آن را می‌پرستد. در
مقابلش دعا می‌کند و می‌گوید: «تو خدای من هستی، مرا
نجات بده!»
۱۸چنین مردمی آن‌قدر احمق هستند که نمی‌توانند بفهمند
چه می‌کنند. آنها چشمها و ذهنهای خود را در برابر حقیقت
بسته‌اند. **۱۹**سازندهٔ بت آن‌قدر عقل و شعور ندارد که به خود
بگوید: «قسمتی از چوب را سوزاندم، روی آتش آن نان پختم،
گوشت را کباب کردم و خوردم و با بقیّهٔ آن بُتی ساختم. پس
اکنون در برابر یک تکه چوب تعظیم می‌کنم.»
۲۰این کار مانند خوردن خاکستر، بی‌معنی است. عقاید
احمقانه‌اش چنان او را گمراه ساخته که هیچ‌کس دیگری
نمی‌تواند به او کمکی کند. او نمی‌تواند بپذیرد بُتی که در
دست گرفته، اصلاً خدا نیست.

خداوند آفریننده و نجات‌دهنده است

۲۱خداوند می‌گوید:
«ای اسرائیل، این را به‌خاطر داشته باش
و به یاد بیاور که تو بندهٔ من هستی.
من تو را آفریدم که بندهٔ من باشی
و هیچ‌وقت تو را فراموش نمی‌کنم.
۲۲من گناهان تو را مثل ابر کنار زدم. به نزد من بازگرد.
من همان کسی هستم که تو را نجات می‌دهد.»

۲۳ای آسمانها، از شادی فریاد برآورید،
ای اعماق زمین صدای خود را بلند کنید.
ای کوهستان‌ها و تمام درختان جنگل از شادی فریاد
بزنید!
خداوند، بزرگی خود را با نجات قوم خودش
اسرائیل نشان داده است.

۲۴«من خداوند، و منجی تو هستم.
من تو را آفریدم.
من خداوند و آفریدگار همه چیز هستم.
من به تنهایی آسمانها را گسترانیدم،
و وقتی زمین را به وجود آوردم کسی به من کمک نکرد.

۲۵ من حماقت فالگیران
و جهالت رمّالان را آشکار می‌کنم.
من گفتار حکیمان را رد می‌کنم
و نشان می‌دهم که حکمت آنها حماقت است.
۲۶ امّا وقتی بندهٔ من پیشگویی‌ای می‌کند،
یا وقتی من نبی‌ای می‌فرستم که خواستهٔ مرا بیان کند،
من آن خواسته و آن پیشگویی‌ها را تحقّق می‌بخشم.
من به اورشلیم می‌گویم که مردم بار دیگر در آن زندگی خواهند کرد،
و شهرهای یهودا بار دیگر ساخته خواهد شد.
آن شهرها گویی از ویرانه‌ها برخاسته‌اند.
۲۷ با فرمان من اقیانوسها خشک می‌شوند.
۲۸ من به کوروش می‌گویم: 'تو از طرف من حکومت خواهی کرد.
تو کاری را خواهی کرد که من می‌خواهم انجام دهی:
تو دستور خواهی داد که اورشلیم بازسازی شود،
و بنیاد معبد بزرگ گذاشته شود.'»

خداوند کوروش را برمی‌گزیند

۴۵ خداوند کوروش را برای پادشاهی برگزیده است.
خداوند او را گماشته است تا ملّتها را به زیر سلطهٔ خود درآورد،
و تا پادشاهان را از تختهایشان به زیر آورد.
خداوند دروازه‌های شهرها را به روی او خواهد گشود.
خداوند به کوروش می‌گوید:
۲ من خودم، راه تو را هموار خواهم ساخت،
و کوهها و تپّه‌ها را هم سطح خواهم کرد،
من دروازهٔ برنزی آنها را فرو می‌ریزم،
و کلونهای آهنی را خُرد خواهم کرد.
۳ من خزائن و گنجینه‌های مخفی شده در جایهای تاریک
و مخفی را به تو خواهم داد،
آنگاه تو خواهی دانست که من خداوند، خدای اسرائیل، هستم
که تو را به اسم خوانده است.
۴ من تو را انتخاب کردم تا به بندهٔ من اسرائیل،
قومی را که من برگزیدم، کمک کنی.

من این افتخار را به تو دادم،
هرچند تو هنوز مرا نمی‌شناسی.

۵ من خداوند هستم و غیراز من خدایی نیست.
من به تو قدرت لازم را خواهم داد،
هرچند هنوز مرا نمی‌شناسی.
۶ من این کار را می‌کنم تا همهٔ مردم،
-از سرتاسر جهان-
بدانند که من خداوند هستم،
و غیراز من خدایی نیست.
۷ من هم نور و هم تاریکی را آفریدم.
من هم برکت می‌دهم و هم بلا نازل می‌کنم.
من، خداوند، همهٔ این چیزها را پدید می‌آورم.
۸ من پیروزی را از آسمان مانند باران نازل می‌کنم.
زمین آن را می‌پذیرد
و شکوفه‌های آزادی و عدالت از آن می‌روید.
من، خداوند، همهٔ این چیزها را به عمل می‌آورم.

خداوندِ خلقت و تاریخ

۹ آیا یک ظرف گِلی که شبیه سایر ظروف است می‌تواند
با سازندهٔ خود بحث کند؟
آیا گِل می‌تواند از کوزه‌گر بپرسد او چه می‌کند؟
آیا کوزه می‌تواند از دست کوزه‌گر شکایت کند
و بگوید او مهارت ندارد؟
۱۰ آیا کسی جرأت می‌کند به والدین خود بگوید،
چرا شما مرا این‌طور به وجود آورده‌اید؟
۱۱ خداوند، خدای قدّوس اسرائیل،
کسی‌که آینده را شکل می‌دهد، می‌گوید:
«شما هیچ حقّی ندارید مرا در مورد فرزندانم مورد سؤال
قرار دهید،
یا به من بگویید چه باید می‌کردم!
۱۲ من زمین را ساختم
و انسان را آفریدم تا در آن زندگی کند.
با قدرت خود آسمانها را گسترانیدم،
و خورشید و ماه و ستارگان را تحت فرمان خویش درآوردم.
۱۳ من خودم کوروش را برانگیختم

تا هدف مرا پیاده و عدالت را اجرا کند.
من تمام راههای او را راست می‌گردانم.
او شهر من، اورشلیم را بازسازی،
و اسیران را آزاد خواهد کرد.
هیچ‌کس برای این کار به او مزد یا رشوه‌ای نداده است.»
خدای متعال چنین گفته است.

۱۴ خداوند به اسرائیل می‌گوید:
«ذخایر مصر و حبشه از آن تو خواهد شد،
و مردان بلند قامت سبا، بردگان تو خواهند شد،
و آنها دست بسته به دنبال تو خواهند آمد.
آنها در برابر تو تعظیم می‌کنند و خواهند گفت که
خدا با توست، او تنها خداست.
۱۵ خدای اسرائیل که قومش را نجات می‌دهد،
خدا خودش را پنهان می‌کند.
۱۶ سازندگان بُتها، همه شرمسار خواهند شد
و آبروی همهٔ آنها خواهد رفت.
۱۷ امّا خداوند، اسرائیل را نجات داده است،
و پیروزی او تا به ابد خواهد بود،
و قوم او هیچ‌وقت شرمنده نخواهد شد.»

۱۸ خداوندی که آسمانها را آفریده،
همان خدایی که زمین را نیز بسرشت،
آن را استوار و پایدار نیز ساخت.
آن را بایر و بی‌مصرف خلق نکرد،
بلکه آن را طوری آفرید
که برای زندگی انسان مناسب باشد.
این است آن کسی‌که می‌گوید:
«من خداوند هستم و غیراز من خدایی نیست.
۱۹ من در خفا سخن نگفته‌ام
و هدفم را از مردم پنهان نکرده‌ام.
من از قوم اسرائیل نخواستم
مرا در سرزمینی بایر و بی‌مصرف بجویند.
من خداوند هستم، حقیقت را می‌گویم،
و حق را اعلام می‌کنم.»

خداوند جهان و بُتهای بابل

۲۰ خداوند می‌گوید:
«ای ملّتها و مردم جهان،
و تمام کسانی‌که بعد از سقوط بابل زنده می‌مانید،
همچنین آنهایی که با بُتهای چوبی خود رژه می‌روید
و به حضور خدایانی دعا می‌کنید که نمی‌توانند شما را
نجات دهند،
مردمی که اصلاً چیزی نمی‌دانند،
همه با هم جمع شوید، خود را برای محاکمه حاضر کنید.
۲۱ بیایید و دعوی خود را در دادگاه ارائه کنید؛
بگذارید مدافعان با هم شور و مشورت کنند.
چه کسی در زمانهای گذشته دربارهٔ آنچه به وقوع
خواهد پیوست، پیشگویی کرد؟
آیا من -خداوند، خدای عادل که قومش را نجات
می‌دهد- چنین نکردم؟
خدای دیگری وجود ندارد.

۲۲ «ای تمام مردم جهان،
به سوی من بازگردید و نجات یابید!
من تنها خدا هستم و خدای دیگری نیست.
۲۳ وعده‌های من حقیقت دارد و تغییر نمی‌پذیرد.
به ذات خودم سوگند یاد می‌کنم
که همه به حضور من آمده و زانو خواهند زد
و قول خواهند داد که نسبت به من امین و با وفا بمانند.

۲۴ «آنها خواهند گفت که فقط از طریق من،
پیروزی و قدرت یافت می‌شود،
امّا همهٔ کسانی‌که از من متنفّرند، دچار شرمساری
خواهند شد.
۲۵ من، خداوند تمام فرزندان یعقوب را آزاد خواهم کرد،
و آنها مرا ستایش خواهند کرد.

۴۶ «این است عاقبت بُتهای بابل!
روزی بِل و نِبو را می‌پرستیدند،
امّا امروز آنها را بر پشت الاغها گذاشته‌اند،
و باری سنگین برای این حیوانات خسته می‌باشند.

۲ بُتها نمی‌توانند خودشان را نجات دهند،
آنها را برداشته‌اند و به جای دور حمل می‌کنند.
این است عاقبت خدایان بابل!

۳«ای فرزندان یعقوب،
ای بازماندگان قوم من، به من گوش کنید.
از روزی که به دنیا آمدید، من از شما مواظبت کردم.
۴من خدای تو هستم
و تا زمانی که پیر شوی و موهایت سفید شوند مراقب
تو خواهم بود.
من تو را آفریدم، از تو مواظبت خواهم کرد،
من به تو کمک می‌کنم و تو را خلاصی خواهم
بخشید.»

۵خداوند می‌گوید: «با چه کسی مرا مقایسه می‌کنید؟
آیا کس دیگری مثل من وجود دارد؟
۶مردم کیسه‌هایشان را باز می‌کنند و سکّه‌های طلا بیرون
می‌آورند،
و نقره را در ترازو وزن می‌کنند.
آنها زرگری اجیر می‌کنند تا برایشان خدایی بسازد؛
آنگاه در برابر آن تعظیم می‌کنند و آن را می‌پرستند.
۷آنها آن را بر دوش خود می‌گذارند و آن را حمل
می‌کنند.
آنها آن را در مکانی می‌گذارند و همان‌جا می‌ماند،
و قادر نیست از جایی که هست، حرکت کند.
اگر کسی پیش آن دعا کند، آن قادر نیست جواب بدهد
یا آنها را از بلایی برهاند.

۸«شما ای گناهکاران، این را به یاد آورید؛
و آنچه را من کرده‌ام در نظر داشته باشید.
۹به یاد بیاورید آنچه در زمانهای قدیم واقع شد،
و آگاه باشید که من تنها خدا هستم
و هیچ‌کس مانند من نخواهد بود.
۱۰از ابتدا نتیجهٔ کار را پیشگویی کردم،
و از زمانهای پیش شما را از آنچه واقع می‌شود خبر کردم.

گفتم که نقشه‌های من هیچ‌گاه خنثی نخواهد شد،
و تمام آنچه را خواسته‌ام به وقوع خواهد پیوست.
۱۱ من کسی را از شرق فرا می‌خوانم؛
او مثل یک پرندهٔ شکاری با سرعت می‌آید
و در اجرای آنچه خواسته‌ام موفّق خواهم شد.
من چنین گفته‌ام و آن به انجام خواهد رسید.

۱۲ «ای مردم خیره‌سر، که می‌پندارید از پیروزی دور هستید،
به من گوش کنید.
۱۳ من روز پیروزی را نزدیک ساختم؛
دیگر آن روز اصلاً دور نیست.
پیروزی من تأخیر نخواهد کرد.
من اورشلیم را نجات می‌دهم،
و عزّت و احترام را به اسرائیل باز می‌آورم.»

سقوط بابل

۴۷ خداوند می‌گوید:
«ای بابل از تختت فرود بیا
و در خاک و خاکستر روی زمین بنشین.
روزی تو مثل دختری باکره بودی، شهری تسخیر نشده،
امّا دیگر ظریف و لطیف نیستی!
اکنون تو یک برده‌ای!
۲ سنگ آسیاب را بچرخان و گندم را آرد کُن.
حجاب خود را بردار،
و لباسهای نفیست را از تن درآور!
دامن خود را بالا بزن و از رود عبور کن!
۳ مردم تو را لخت خواهند دید،
آنها تو را تحقیر شده و شرمسار خواهند دید.
من انتقام خواهم گرفت و هیچ‌کس نمی‌تواند مانع من شود.»
۴ خدای قدّوس اسرائیل، ما را آزاد می‌سازد،
اسم او خدای متعال است.
۵ خداوند به بابل می‌گوید:
«در سکوت و ظلمت بنشین؛
دیگر کسی تو را ملکهٔ جهان نخواهد خواند!
۶ من نسبت به قوم خودم خشمگین بودم؛
با آنها چنان رفتاری کردم که گویی آنها دیگر قوم من نیستند.

من آنها را به دست تو تسلیم کردم،
تو به هیچ‌یک از آنها رحم نکردی؛
حتّی با پیران با خشونت رفتار کردی.
۷ فکر می‌کردی که تو همیشه ملکه خواهی بود،
به این چیزها توجهی نکردی
و به عاقبت کار نیندیشیدی.

۸ «بشنو، ای عاشقِ لذّتها،
و ای آن کسی‌که فکر می‌کنی در امن و امان هستی؛
تو ادّعا می‌کنی که به بزرگی خدا هستی،
و هیچ‌کس مانند تو نیست.
فکر می‌کردی که هیچ‌وقت بیوه نخواهی شد
و غم از دست دادن فرزندانت را نخواهی دید.
۹ امّا در یک لحظه، تنها در یک روز،
این هر دو برایت روی خواهد داد.
با وجود تمام جادوگریهایت،
شوهر و فرزندانت را از دست خواهی داد.

۱۰ «تو به خودت و به نیرنگهایت اطمینان داشتی،
و فکر می‌کردی کسی نمی‌تواند تو را ببیند.
حکمت و دانش تو، تو را گمراه کرد،
تو به خودت می‌گفتی، 'من خدا هستم،
دیگر کسی مثل من نیست.'
۱۱ بلا بر تو نازل می‌شود،
و هیچ‌یک از جادوگریهای تو نمی‌تواند جلوی آن را بگیرد.
ناگهان چنان ویرانی‌ای بر تو خواهد آمد،
که آن را در خواب هم ندیده‌ای.
۱۲ تمام سحر و افسونهای جادویی خود را که
از دوران جوانی‌ات به کار می‌بردی حفظ کن.
شاید آنها به تو کمکی بکنند؛
شاید بتوانی دشمنان خودت را با آنها بترسانی.
۱۳ با وجود تمام راهنمایی‌هایی که به تو می‌شود،
فاقد قدرت هستی.
بگذار منجّم‌ها و ستاره‌شناسان تو

-آنهایی که می‌توانند ستاره‌ها را بررسی و مدارهای
کهکشان را رسم،
و هر ماه وقایع ماه بعد را پیشگویی کنند-
بیایند و تو را از آنچه برایت اتّفاق می‌افتد، آگاه سازند.

۱۴ «آنها مانند پرکاهی هستند
که آتش همهٔ آنها را خواهد سوزانید!
آنها قادر نخواهند بود،
حتّی خودشان را از شعله‌های سوزندهٔ آن نجات دهند.
این آتش، آتش ملایم و مطلوبی نیست که بتوانند
خودشان را با آن گرم کنند.
۱۵ ستاره‌شناسان و طالع‌بینانی که در تمام عمرت تو را
راهنمایی می‌کردند،
دیگر جُز این نمی‌توانند کاری برای تو انجام دهند.
تمام آنها تو را ترک می‌کنند و به راه خود خواهند رفت،
و هیچ‌یک از آنها باقی نمی‌ماند که تو را رهایی دهد.»

خداوند، خدای آینده است

۴۸ ای قوم اسرائیل، ای فرزندان یهودا، گوش کنید:
شما به نام خداوند سوگند یاد می‌کنید
و ادّعا می‌کنید که خدای اسرائیل را پرستش می‌کنید،
امّا حتّی یک کلمهٔ آن را باور ندارید.
۲ با وجود این از اینکه شهروندان شهر مقدّس هستید
و به خدای اسرائیل،
خدای متعال، متّکی هستید،
به خود می‌بالید.

۳ خداوند به قوم اسرائیل می‌گوید:
«از زمانهای قدیم آنچه را که باید رُخ دهد پیشگویی کردم،
سپس بلافاصله آن را بعمل آوردم.
۴ می‌دانستم که شما آدمهایی خودسر و لجباز،
-مثل آهن سخت و مثل برنز غیرقابل انعطاف- خواهید بود.
۵ من آیندهٔ شما را به ترتیب از قدیم پیشگویی کردم،
و وقایع را قبل از وقوع اعلام نمودم،
تا شما نتوانید ادّعا کنید و بگویید که
بُتها و شمایل شما باعث وقوع آنها بودند.

۶ «آنچه از پیش گفتم، همه تحقق یافته؛
و باید بپذیرید که پیشگویی‌های من همه درست بوده است.
اکنون شما را از چیزهای تازه‌ای که اتّفاق می‌افتد، باخبر
می‌کنم؛
اتّفاقاتی که قبلاً آشکار نکرده بودم.
۷ فقط در این زمان می‌گذارم آنها روی دهند،
هیچ‌وقت در گذشته چیزی شبیه این رُخ نداده است.
اگر چنین چیزی رُخ داده بود، شما ادّعا می‌کردید که
همهٔ آن را می‌دانستید.
۸ من می‌دانستم که شما قابل اعتماد نیستید،
و همیشه به عنوان سرکش و یاغی شهرت داشتید.
به این دلیل است که شما تا به امروز چیزی دربارهٔ آن
نشنیده‌اید،
و کلمه‌ای از آن به گوش شما نرسیده است.

۹ «برای اینکه مردم نام مرا ستایش کنند،
من جلوی خشم خود را می‌گیرم
و آن را مهار می‌کنم و شما را از بین نمی‌برم.
۱۰ همان‌طور که نقره در کورهٔ آتش خالص می‌شود،
همان‌طور من شما را در آتشِ درد و تحمّل آزمودم.
۱۱ آنچه من می‌کنم به‌خاطر نام خودم می‌کنم،
من نمی‌گذارم نامم بی‌حرمت شود،
و نمی‌گذارم هیچ‌کس در جلالی که می‌بایست فقط
برای خودم باشد، شریک شود.»

کوروش، رهبر برگزیدهٔ خداوند

۱۲ خداوند می‌گوید:
«ای اسرائیل، ای مردمی که من خوانده‌ام، بشنوید!
من خدا، اولین و آخرین و تنها خدا هستم!
۱۳ دستهای من بنیاد زمین را گذاشت
و آسمانها را گسترانید،
وقتی من زمین و آسمان را احضار کنم،
آنها فوراً می‌آیند و در حضور من می‌ایستند.
۱۴ «گرد آیید، و همه گوش دهید!
هیچ خدایی نمی‌توانست از پیش بگوید
کسی را که من برگزیده‌ام به بابل حمله کند،

او آنچه من از او بخواهم، انجام می‌دهد.
۱۵ من آن کسی هستم که سخن گفت و او را فراخواند،
من او را آوردم و به او موفقیّت دادم.

۱۶ «اکنون نزدیک بیا، و به آنچه می‌خواهم بگویم، گوش بده.
از ابتدا به طور واضح سخن گفتم،
و کلام من همیشه تحقّق یافته است.»

(اکنون خدای متعال قدرت خود را به من داده و مرا فرستاده است.)

نقشهٔ خداوند برای قوم اسرائیل

۱۷ خدای قدّوس اسرائیل
-خداوندی که منجی توست- می‌گوید:
«من خداوند، خدای تو هستم،
خدایی که می‌خواهد خیر و صلاح خودت را به تو بیاموزد
و تو را به راهی که می‌باید بروی، رهبری می‌کند.

۱۸ «اگر تو فقط به دستورات من گوش می‌دادی!
آنگاه برکات، مثل نهری که هرگز خشک نمی‌شود
به جانب تو جریان می‌داشت.
و پیروزی مثل امواج ممتد کنار ساحل،
به سوی تو روان می‌بود.
۱۹ فرزندان تو، مثل دانه‌های شن بی‌شمار می‌شدند،
و نمی‌گذاشتم هیچ‌وقت شکست بخورند.»

۲۰ از بابل خارج شوید، و از آنجا فرار کنید!
با شادی و با صدای بلند، این خبر خوش را در همه‌جا
اعلام کنید:
«خداوند بندهٔ خود اسرائیل را رهایی داده است.»
۲۱ وقتی خداوند قوم خود را در صحرای خشک و داغ
رهبری می‌کرد،
مردم از بی‌آبی در رنج نبودند.
خداوند از صخره، برای آنها آب روان جاری ساخت،
او صخره را شکافت و آب از آن روان شد.
۲۲ خداوند می‌گوید: «برای گناهکاران، امنیّتی وجود
نخواهد داشت.»

(اسرائیل) نوری برای همهٔ ملّتها

۴۹ ای ملّتهای جزایر دوردست،
و ای مردمی که در جایهای دور زندگی می‌کنید،
گوش دهید!
قبل از تولّدم، خداوند مرا برگزید
و مرا منصوب کرد تا بندهٔ او باشم.
۲ او کلمات مرا مثل شمشیر تیز کرده
و با دست خود از من حمایت نموده است.
او مرا مثل پیکانی تیز، برای استفاده آماده ساخت.
۳ او به من گفت: «ای اسرائیل، تو بندهٔ من هستی؛
و به‌خاطر تو، مردم مرا ستایش می‌کنند.»

۴ من در پاسخ گفتم: «من سخت کوشیدم، ولی ناامیدم!
با تمام نیرو سعی کردم، ولی هیچ توفیقی نداشتم.»
با وجود این، من به خداوند اعتماد دارم و او از من
دفاع خواهد کرد،
او پاداش زحمت مرا خواهد داد.

۵ قبل از تولّدم، خداوند مرا انتخاب کرد؛
و او مرا به عنوان بندهٔ خود مأمور ساخت که قومش را
بازگردانم،
و اقوام پراکندهٔ اسرائیل را به وطن خودشان برسانم.
خداوند به من چنین لطف کرده است،
او سرچشمهٔ قدرت من است.

۶ خداوند به من می‌گوید:
«ای بندهٔ من، برایت وظیفهٔ بزرگتری دارم.
تو نه فقط عظمت قوم اسرائیل
-آنها که زنده‌اند- را برمی‌گردانی،
بلکه من تو را نور تمام ملّتهای جهان خواهم ساخت،
تا اینکه تمام دنیا نجات یابد.»

۷ خدای قدّوس و نجات‌دهنده اسرائیل
به آن کس که شدیداً مورد نفرت است،
تمام ملّتها و حکّام آنها که از او متنفّرند، چنین می‌گوید:

«وقتی پادشاهان ببینند تو آزاد شده‌ای
به احترام برخواهند خاست،
شاهزادگان هم آن را می‌بینند
و به احترام خَم شده تعظیم می‌کنند.»

تمام اینها واقع خواهد شد، چون خداوند بندهٔ خود را
برگزیده است.
خدای قدّوس اسرائیل در وعده‌های خود امین است.

بازسازی در اورشلیم

۸ خداوند به قوم خود می‌گوید:
«وقتی زمان نجات شما فرا رسد، به شما لطف خواهم کرد،
و به فریادهای شما برای کمک پاسخ خواهم داد.
من حافظ و حامی تو خواهم بود،
و به وسیلهٔ تو پیمانی با تمام ملّتها می‌بندم.
من می‌گذارم یک‌بار دیگر در سرزمین خود
که اکنون ویران است ساکن شوی.
۹ من به اسیران
و به آنها که در سیاه‌چالها زندانی هستند
می‌گویم 'آزاد شوید، وارد نور شوید!'
آنها مانند گوسفندانی هستند که در دامنهٔ تپّه‌ها می‌چرند،
۱۰ آنها هیچ‌وقت گرسنه و تشنه نخواهند بود.
خورشید و گرمای بیابان به آنها آزاری نمی‌رساند،
چون آنها به وسیلهٔ کسی رهبری می‌شوند که آنها را
دوست دارد.
او آنها را در کنار چشمه‌های آب روان رهبری خواهد کرد.

۱۱ «من شاهراهی در امتداد کوهستان‌ها خواهم ساخت،
و راهی برای عبور قوم خودم آماده خواهم کرد.
۱۲ قوم من از سرزمینهای دوردست
-از شمال و مغرب و از آسوان در جنوب- می‌آیند.»

۱۳ ای آسمانها بسرایید! ای زمین فریاد شادی برآور!
ای کوهها با صدای بلند بسرایید!
خداوند به قوم خودش تسلّی خواهد داد،
او به قوم رنجدیدهٔ خود رحم خواهد کرد.

۱۴امّا مردم اورشلیم گفتند:
«خداوند ما را ترک
و فراموش کرده است.»
۱۵پس خداوند در پاسخ می‌گوید:
«آیا مادری می‌تواند کودک نوزاد خود را فراموش کند؟
و فرزندی را که خودش به دنیا آورده، دوست نداشته
باشد؟
حتّی اگر یک مادر فرزند خود را فراموش کند،
من هرگز تو را فراموش نخواهم کرد.
۱۶ای اورشلیم، هیچ‌وقت نمی‌توانم تو را فراموش کنم!
من اسم تو را در کف دستهای خود نوشته‌ام.

۱۷«آنها که تو را بازسازی می‌کنند، بزودی می‌آیند،
و کسانی‌که تو را ویران کردند، خواهند رفت.
۱۸به اطراف نگاه کن و ببین چه چیزی در حال وقوع
است!
مردم تو دور هم جمع می‌شوند و به طرف خانه‌های
خود می‌آیند!
به حیات خودم سوگند،
که تو از مردم خودت مفتخر خواهی بود،
همان‌طور که یک عروس به جواهرات خود افتخار می‌کند.

۱۹«کشورت ویران و متروک شده بود،
امّا اکنون گنجایش کافی برای اسکان همهٔ آنهایی که
می‌آیند، نخواهد داشت.
و آنها که باعث ویرانی بودند
از میان تو طرد خواهند شد.
۲۰کسانی از قوم تو که در تبعید به دنیا آمده‌اند،
روزی به تو خواهند گفت:
'این سرزمین بسیار کوچک است،
ما جای بیشتری برای زندگی احتیاج داریم.'
۲۱آنگاه تو به خود خواهی گفت:
'چه کسی همهٔ این فرزندان را برای من به دنیا آورده است؟
من فرزندانم را از دست داده بودم و دیگر نمی‌توانستم
فرزندی داشته باشم.

مرا به تبعید برده بودند،
چه کسی این بچّه‌ها را بزرگ کرد؟
من تک و تنها بودم،
این بچّه‌ها از کجا آمده‌اند؟'»

۲۲خداوند متعال به قوم خود می‌گوید:
«من به ملّتها علامتی می‌دهم
و آنها فرزندان تو را به خانهٔ خود خواهند برد.
۲۳پادشاهان مثل پدر با شما رفتار خواهند کرد،
و ملکه‌ها مثل مادر شما، خواهند بود.
آنها در مقابل شما خَم می‌شوند و به شما احترام
می‌گذارند،
آنها با فروتنی و احترام، خودشان را به شما نشان
خواهند داد.
آنگاه شما خواهید دانست که من خداوند هستم،
و کسی‌که در انتظار کمک من است، ناامید نخواهد شد.»

۲۴آیا می‌توانید آنچه را که یک سرباز به یغما برده، از او
پس بگیرید؟
آیا می‌توانید زندانی‌ها را از چنگ یک حاکم ستمکار
خلاص کنید؟

۲۵خداوند در جواب می‌گوید:
«این است آنچه واقع خواهد شد.
اسیران از دست سرباز آزاد می‌شوند،
و آنچه حاکم ستمکار به یغما برده از او گرفته خواهد شد.
من با کسانی‌که با شما می‌جنگند، خواهم جنگید،
و فرزندان تو را رها خواهم کرد.
۲۶من کسانی را که به تو ظلم کرده‌اند، وادار می‌کنم
یکدیگر را بکشند،
و آنها از قتل و انتقام سرمست خواهند شد.
آنگاه تمام انسانها خواهند دانست که من
-کسی‌که شما را نجات می‌دهد و آزاد می‌کند-
خداوند هستم.
آنها خواهند دانست که من خدای قادر اسرائیل هستم.»

۵۰ خداوند می‌گوید:
«آیا می‌پندارید همان‌طور که مردی زنش را طلاق
می‌دهد،
من قوم خود را از خودم دور ساختم؟
پس طلاقنامه کجاست؟
آیا فکر می‌کنید من شما را به عنوان اسیر فروختم؟
مانند مردی که فرزندان خودش را به اسارت بفروشد؟
نه، تو به‌خاطر گناهانت به اسارت افتادی؛
و به‌خاطر جنایتهایی که مرتکب شدی، تبعید گشتی.

۲ «چرا قوم من، وقتی برای نجات آنها اقدام کردم،
در پاسخ غفلت ورزیدند؟
چرا وقتی آنها را خواندم، آنها جوابی ندادند؟
آیا آن‌قدر ضعیف هستم که دیگر نمی‌توانم آنها را نجات
دهم؟
من می‌توانم فرمان دهم دریا خشک شود
و نهرهای آب به بیابان مبدّل شوند
و تا ماهیان آنها از بی‌آبی بمیرند.
۳ من می‌توانم آسمان را چنان تیره کنم،
که گویی برای مرده‌ای سوگوار است.»

اطاعت بندهٔ خداوند

۴ خداوند قادر به من آموخته است چه بگویم،
تا بتوانم خستگان را توانایی بخشم.
هر صبحگاه مرا مشتاق می‌سازد
تا به تعالیم او گوش دهم.
۵ خداوند به من فهم عطا کرده است.
من سرکشی ننموده‌ام،
و به او پشت نکرده‌ام.
۶ پشتم را برای آنهایی که مرا با شلاّق می‌زدند، برهنه نمودم،
و وقتی به من ناسزا می‌گفتند،
ریش‌های مرا می‌کندند،
و به من آب دهان می‌انداختند، اعتراضی نکردم.

۷ ناسزاهای آنها مرا ناراحت نمی‌کند،
چون خدای قادر مطلق به من کمک می‌کند.

من آمادهٔ تحمّل آنها هستم،
و می‌دانم که شرمنده نخواهم شد،
۸ چون خدا نزدیک است
و او بی‌گناهی مرا ثابت می‌کند.
آیا کسی جرأت دارد مرا به جرمی متّهم کند؟
بیایید به دادگاه برویم،
بگذارید او اتّهامات خود را ارائه دهد!
۹ خداوند قادر خودش از من دفاع می‌کند،
دیگر چه کسی می‌تواند مرا متّهم سازد؟
مدّعیان من مثل پارچهٔ بید خورده،
از بین خواهند رفت.
۱۰ ای تمام خداترسان
و کسانی‌که گفتار بندهٔ او را اطاعت می‌کنید،
راهی که شما می‌روید ممکن است تاریک باشد،
امّا به خداوند توکّل نمایید،
و به خدای خود اعتماد کنید.
۱۱ تمام شما که برای از بین بردن دیگران آتش می‌افروزید،
خودتان در آن آتش نابود خواهید شد.
خداوند خودش چنین خواهد کرد
و شما گرفتار سرنوشت دردناکی خواهید شد.

تسلّی برای اورشلیم

۵۱ خداوند می‌فرماید:
«ای کسانی‌که در طلب نجات هستید،
و شما کسانی‌که برای گرفتن کمک به سوی من
می‌آیید، به من گوش دهید.
به صخره‌ای که به آن تعلّق دارید،
و به معدنی که از آن استخراج شده‌اید بیندیشید.
۲ به جدّ خود ابراهیم،
و به ساره که تو از فرزندان آنها هستی فکر کن.
وقتی من ابراهیم را خواندم او فرزندی نداشت،
امّا من به او برکت دادم و او صاحب فرزندان شد،
و من خاندان او را بی‌شمار ساختم.
۳ «من به اورشلیم
و به تمام کسانی‌که در میان خرابه‌ها زندگی می‌کنند،
شفقّت خواهم نمود.

اگر زمینش مثل بیابان باشد، آن را به باغی سرسبز
-مثل باغ عدن- تبدیل خواهم کرد.
آنجا از شادی و خوشی،
و سرودهای ستایش و سپاس پُر خواهد بود.

۴ «ای قوم من، گوش دهید
و به آنچه می‌گویم توجّه کنید:
تعالیم من برای تمام ملّتهاست؛
و عدالت من برای آنها نور خواهد بود.
۵ من با سرعت می‌آیم و آنها را نجات می‌دهم،
زمان پیروزی من نزدیک است.
من خودم بر ملّتها حکمرانی خواهم کرد.
سرزمینهای دوردست در انتظار من هستند،
آنها منتظر و امیدوارند که آنها را نجات بخشم.
۶ به آسمانها و به زمین نگاه کنید!
آسمانها مثل دود، محو خواهند شد،
و زمین مثل لباس کهنه از بین می‌رود.
تمام مردم روی زمین مثل پشه‌ها خواهند مرد.
امّا نجاتی که من می‌آورم ابدی
و پیروزی من نهایی خواهد بود.

۷ «ای کسانی‌که می‌دانید راستی چیست
و شما کسانی‌که تعالیم من در دلهای شما ثبت شده
به من گوش کنید.
نترسید وقتی مردم شما را سرزنش می‌کنند و به شما
ناسزا می‌گویند،
۸ آنها مثل لباسهای بید خورده از بین می‌روند!
امّا نجاتی که من می‌آورم ابدی
و پیروزی من برای تمام زمانهاست.»

۹ ای خداوند، بیدار شو و به کمک ما بیا!
با قدرت خودت ما را نجات بده،
همان‌طور که در زمانهای قدیم، قدرتت کار می‌کرد.
تو بودی که راهاب، هیولای دریا، را قطعه‌قطعه کردی.
۱۰ باز هم آن تو بودی که دریا را خشکانیدی

و معبری از میان آب باز کردی،
تا کسانی را که می‌خواستی نجات دهی، بتوانند از آن
رد شوند.
۱۱ آن کسانی را که می‌خواهی آزاد کنی،
با شادی و سرودخوانان به اورشلیم خواهند رسید.
آنها تا ابد شاد
و برای همیشه از غم و غصّه رها خواهند بود.

۱۲ خداوند می‌گوید:
«من به شما قدرت خواهم بخشید.
چرا از انسان فانی،
که مثل علف صحرا زودگذر است، واهمه داری؟
۱۳ آیا خداوندی که تو را آفریده،
آسمانها را گسترانیده،
و بنیاد زمین را نهاده است، فراموش کرده‌ای؟
چرا باید دایماً از غضب کسانی‌که بر تو ستم می‌کنند
و از دست آنها که آمادهٔ نابود ساختن تو هستند، در
هراس باشی؟
از غضب آنها دیگر ناراحت نخواهی بود.
۱۴ اسیران بزودی آزاد می‌شوند.
آنها غذای فراوان خواهند داشت
و عمرشان طولانی خواهد بود.

۱۵ «من خداوند، خدای تو هستم،
من دریا را به جنبش می‌آورم
و امواجش می‌خروشند،
اسم من خداوند متعال است!
۱۶ من آسمانها را گسترانیدم
و بنیاد زمین را نهادم،
من به اورشلیم می‌گویم: 'تو قوم من هستی!
من تعالیم خود را به تو دادم،
و با دست خودم از تو حمایت می‌کنم.'»

پایان رنجهای اورشلیم

۱۷ ای اورشلیم، بیدار شو!
برخیز و بلندشو!

تو پیالهٔ مجازاتی را که خداوند در خشم خود به تو داد،
نوشیده‌ای،
تو آن را تا به آخر نوشیدی و گیج شده‌ای.
۱۸ کسی نیست که تو را رهبری کند،
و در میان قوم خودت،
کسی را نداری که دستت را بگیرد.

۱۹ بلای مضاعف بر تو نازل شده است:
زمینت در جنگ ویران شده
و مردمانت گرسنه هستند.
کسی نیست که به تو رحم و شفقت نشان دهد.
۲۰ مردم از ضعف، در گوشه‌های خیابانها افتاده‌اند.
آنها مثل آهوانی هستند که در دام صیادی گرفتار شده،
و شدّت خشم خداوند را حس کرده‌اند.

۲۱ ای مردم رنج دیدهٔ اورشلیم،
ای کسی‌که از گیجی تلوتلو می‌خوری، هرچند مست
شراب نیستی.
۲۲ خداوند، خدای تو، از تو دفاع می‌کند و می‌گوید:
«پیاله‌ای را که در خشم خود به تو دادم،
از تو پس می‌گیرم.
تو دیگر مجبور نخواهی بود
از این پیاله که تو را این چنین گیج می‌کند، بنوشی.
۲۳ من آن را به کسانی می‌دهم که به تو ستم کردند،
به کسانی که تو را مجبور کردند، در خیابانها بخوابی
و تو را مثل خاک زیر پایشان لگدمال کردند.»

خداوند اورشلیم را آزاد می‌سازد

۵۲ ای اورشلیم در قدرت و عظمت خود، برخیز!
ای شهر مقدّس جامهٔ زیبای خود را بر تن کن!
کافران و گناهکاران، دیگر هیچ‌وقت به درون دروازه‌های
تو وارد نخواهند شد.
۲ ای اورشلیم خود را آزاد ساز!
از گرد و خاک برخیز و بر تخت خود بنشین!
ای قوم اسیر صهیون،
زنجیرهایی که شما را به اسارت درآورده، پاره کنید.

۳ خدای قادر متعال به قوم خود می‌گوید: «وقتی شما به اسارت
رفتید، پولی برای آن پرداخت نشد، در حقیقت برای آزادی شما
هم چیزی پرداخت نخواهد شد. **۴** وقتی شما به عنوان بیگانه به
مصر رفتید، این کار را با رضایت خودتان انجام دادید ولی آشور
شما را با زور برد و در ازای آن چیزی پرداخت نکرد. **۵** و اکنون در
بابل همان چیز دوباره واقع شده است. شما را به اسارت گرفته‌اند و
چیزی در مقابل آن نپرداخته‌اند. آنها که بر شما حکومت می‌کنند،
دایماً با غرور به خود می‌بالند و مرا تحقیر می‌کنند. **۶** در آن روز
خواهی فهمید که من خدا هستم و من این را به تو گفته‌ام.»

۷ چه خوشی بزرگی است
دیدن پیام‌آوری که از فراز کوهها به زیر می‌آید،
و مژدهٔ صلح را می‌آورد.
او پیروزی را اعلام می‌کند و به صهیون می‌گوید:
«خدا پادشاه شماست!»
۸ محافظان شهر از شادی فریاد می‌زنند،
و مردم همه با هم با شادی فریاد می‌زنند.
آنها با چشم خودشان،
بازگشت خداوند را به صهیون مشاهده می‌کنند.

۹ ای خرابه‌های اورشلیم
فریادهای شادی سر دهید!
خداوند شهر خودش را آزاد می‌کند،
و به قوم خودش تسلّی خواهد داد.
۱۰ خداوند با قدرت مقدّس خود، قوم خویش را نجات می‌دهد،
و تمام جهان شاهد آن خواهند بود.
۱۱ شما ای کسانی‌که ظروف و وسایل معبد بزرگ را با
خود حمل می‌کنید،
هرچه زودتر بابل را ترک کنید و بروید.
به هیچ‌چیز ناپاک دست نزنید
و خودتان را پاک نگاه دارید.
۱۲ این بار لازم نیست با عجله خارج شوید،
یا سعی کنید بگریزید.
خداوند خدای شما، شما را رهبری خواهد کرد
و او از هر سو از شما محافظت می‌کند.

بندهٔ رنجدیده

۱۳ خداوند می‌گوید:
«بندهٔ من موفّق و کامیاب خواهد شد،
او به رتبه‌ای عالی و بلند دست خواهد یافت.
۱۴ مردم از دیدن او وحشت می‌کردند،
قیافهٔ او چنان کریه بود که شباهتی به آدمیان نداشت.
۱۵ امّا اکنون ملّتهای زیادی در حسرت‌اند
و پادشاهان از تعجّب و حیرت گیج شده‌اند.
آنها اکنون چیزی را می‌بینند و می‌فهمند،
که قبلاً هرگز نمی‌دانستند.»

۵۳

مردم در جواب می‌گویند:
«چه کسی می‌توانست آنچه را که ما اکنون شنیدیم، باور کند؟
چه کسی می‌توانست در تمام این چیزها قدرت خداوند را ببیند؟
۲ ارادهٔ خداوند بر آن بود که بندهٔ او
مثل نهالی در زمین خشک رشد کند.
او نه زیبایی و نه اُبهتی داشت که مردم به او توجّه کنند،
و نه جذابیّتی که توجّه دیگران را جلب کند.
۳ ما او را خوار شمردیم و طرد کردیم،
و او متحمّل رنج و درد شد.
کسی نمی‌خواست حتّی به او نگاه کند،
ما او را نادیده گرفتیم، مثل اینکه اصلاً وجود نداشت.

۴ «او متحمّل مجازاتی شد که حقِّ ما بود،
و او دردهایی را تحمّل کرد که می‌بایست ما تحّمل می‌کردیم.
و ما پنداشتیم که درد و رنج و زحمتهای او مجازاتی از جانب خدا بود.
۵ امّا به‌خاطر گناهان ما، او مجروح شد
و به‌خاطر شرارتهای ما، او مضروب گردید.
و به‌خاطر دردی که او متحمّل شد، شفا یافتیم
و به‌خاطر ضربه‌هایی که او تحمّل کرد، سالم شدیم.
۶ همهٔ ما مثل گوسفندان گمشده بودیم
و هریک از ما به راه خود می‌رفت.

خداوند گناه ما را به حساب او آورد،
و او به جای ما متحمّل آن مجازات شد.

۷«با او، با خشونت رفتار شد،
امّا او با فروتنی آن را تحمّل کرد.
مانند برّه‌ای که به کشتارگاه می‌برند،
و مانند گوسفندی که در حال پشم‌چینی ساکت است،
او دهان خود را نگشود.
۸او را ظالمانه گرفتند، محکوم کردند و به پای مرگ بردند،
و هیچ‌کس اعتنایی به سرنوشت او نداشت.
او به‌خاطر گناهان قوم ما کشته شد.
۹او را در مقبرهٔ شریران
و در کنار دولتمندان دفن کردند،
هرچند که او هیچ‌وقت مرتکب جرمی نشده بود
و هیچ ناراستی در دهانش نبود.»

۱۰خداوند می‌گوید:
«این ارادهٔ من بود که او متحمّل چنین رنجی بشود.
او برای آوردن بخشش و آمرزش قربانی شد
به این دلیل زندگی او طولانی خواهد بود
و او نوادهٔ خود را خواهد دید.
و به وسیلهٔ او ارادهٔ من، که منتهی به مسرّت است،
اجرا خواهد شد.
۱۱بعد از تحمّل یک زندگی پررنج، او ثمرهٔ مشقت خود را
خواهد دید؛
او خواهد دانست که درد و رنج او بیهوده نبوده است.
بندهٔ صادق من که از او خشنودم،
دردهای مردم زیادی را تحمّل خواهد کرد.
و من به‌خاطر او، آنها را می‌بخشم.
۱۲بنابراین من مقامی عالی،
و جایگاهی میان بزرگان و صاحبان قدرت، به او خواهم داد.
او جان خود را با رضایت از دست داد
و به سرنوشت شریران مبتلا شد.
او جای گناهکاران را گرفت
واز خدا خواست تا آنها آمرزیده شوند.»

محبّت خدا برای قوم اسرائیل

۵۴ ای اورشلیم تو مثل زن نازایی بودی که هیچ
فرزندی نداشت،
امّا اکنون می‌توانی با صدای بلند و با شادی بسرایی،
چون تعداد فرزندان تو بیشتر از زنی است
که شوهرش همیشه با او بوده است.
۲ چادری را که در آن زندگی می‌کنید بزرگتر،
ریسمانهای آن را بلندتر و میخهای آن را محکمتر کنید!
۳ مرزهای خود را از هر سو گسترش دهید،
قوم شما تمام سرزمینهایی را که اکنون در تصرّف سایر
ملّتهاست پس خواهند گرفت.
شهرهایی که الآن متروک هستند، از جمعیّت پُر خواهند شد.

۴ نترس! دیگر رسوا و تحقیر نخواهی شد.
تو بی‌وفایی روزهای جوانی خود را
و تنهایی غم‌انگیز خود را در روزگار بیوگی فراموش
خواهی کرد.
۵ آفرینندهٔ تو که نامش خداوند متعال است
مثل شوهری حامی تو خواهد بود.
خدای قدّوس اسرائیل
-و حکمران تمام جهان- تو را نجات خواهد داد.

۶ ای اسرائیل، تو مثل زن جوانی هستی
که شوهرش او را ترک کرده و بسیار افسرده است.
امّا خداوند تو را دوباره به سوی خودش می‌خواند و می‌گوید:
۷ «برای یک لحظهٔ کوتاه تو را ترک کردم،
اکنون با محبّت پایدار تو را برمی‌گردانم.
۸ من از روی خشم، فقط برای لحظه‌ای، دور شدم
امّا من محبّت پایدارم را تا به ابد، به تو نشان خواهم داد.»
این است، آنچه خدای نجات دهنده می‌گوید.

۹ «در زمان نوح قول دادم
که هیچ‌وقت در دنیا چنین توفانی نفرستم.
اکنون قول می‌دهم، دیگر نسبت به تو خشم نگیرم،
و دیگر تو را سرزنش و مجازات نکنم.

۱۰ ممکن است کوهها و تلها درهم بریزند،
امّا محبّت پایدار من برای تو، هیچ‌وقت پایان نخواهد داشت،
و من به پیمان خودم برای صلح همیشه وفادار خواهم بود.»
این است آنچه خدایی که شما را دوست دارد می‌گوید.

اورشلیم آینده

۱۱ خداوند می‌گوید:
«ای اورشلیم، ای شهر رنجدیده و بیچاره
که تسلّی‌دهنده‌ای نداری،
من بنیادهای تو را از نو با سنگهای قیمتی خواهم ساخت.
۱۲ من بُرجهای تو را از یاقوت
و دروازه‌های تو را با سنگهایی می‌سازم که مثل شعلهٔ آتش بدرخشد
و دیوار اطراف تو را با جواهرات خواهم ساخت.

۱۳ «من خودم مردم تو را تعلیم می‌دهم
و به آنها صلح و سعادت خواهم بخشید.
۱۴ عدالت و راستی به تو قوّت خواهد داد،
و تو از ظلم و وحشت در امان خواهی بود.
۱۵ کسی که به تو حمله کند،
تأیید مرا ندارد؛
و هرکه با تو بجنگد، سقوط خواهد کرد.

۱۶ «من آهنگر را آفریده‌ام
تا بر آتش بدمد و اسلحه بسازد،
من همچنین سرباز را آفریدم
تا از اسلحه برای کشتن استفاده کند.
۱۷ امّا دیگر هیچ اسلحه‌ای نمی‌تواند به تو آسیب برساند،
تو برای همهٔ کسانی که تو را متّهم می‌کنند،
پاسخی خواهی داشت.
من از بندگان خود دفاع خواهم کرد
و به آنها پیروزی خواهم داد.»

دعوت تشنگان

۵۵ خداوند می‌گوید:
«ای تمام تشنگان بیایید،
آب اینجاست!
ای تمام کسانی‌که پول ندارید بیایید،
غلّه بخرید و بخورید!
بیایید، شیر و شراب را به رایگان بخرید!
۲ چرا پول خود را صرف چیزی می‌کنید که شما را سیر نمی‌کند؟
و چرا تمام مزدی را که به‌خاطر کارتان می‌گیرید
صرف می‌کنید، و باز هم گرسنه هستید؟
به من گوش دهید و هرچه می‌گویم انجام دهید،
آنگاه از بهترین غذاها لذّت خواهید برد.

۳«ای قوم من، اکنون به من گوش دهید و نزد من بیایید،
بیایید نزد من تا حیات یابید!
من با شما پیمانی ابدی می‌بندم،
و برکاتی را که به داوود قول داده بودم، به شما خواهم داد.
۴ من او را رهبر و فرماندهٔ ملّتها ساختم،
و از طریق او، من قدرت خود را به آنها نشان دادم.
۵ اکنون ملّتهای بیگانه را احضار می‌کنم،
آنها زمانی تو را نمی‌شناختند،
امّا اکنون آنها به سوی تو می‌دوند تا به تو ملحق شوند.
من، خداوند، خدای تو، خدای قدّوس اسرائیل
همهٔ این کارها را خواهم کرد،
و به تو شکوه و جلال خواهم داد.»

۶ اکنون که خداوند نزدیک است،
به نزد او بازگردید و به درگاه او دعا کنید.
۷ شریران راههای خود را ترک کنند،
و بدکاران افکار خود را تغییر دهند.
بگذارید آنها به نزد خداوند، خدای ما بازگردند.
او بر آنها رحیم و بخشنده خواهد بود.

۸ خداوند می‌گوید: «افکار من، افکار شما نیست
و نه روشهای من، مثل روشهای شما.
۹ همان‌قدر که آسمانها از زمین بلندتر هستند،
همان‌قدر، افکار من از افکار شما بلندتر است.

۱۰ «کلمات من مانند برف و باران است که از آسمان می‌بارند،
و زمین را سیراب می‌کنند، و موجب رشد غلاّت
و تهیّهٔ بذر کافی برای کاشتن و تأمین غذا می‌شوند.
۱۱ کلامی که از دهان من خارج می‌شود
همین‌طور بیهوده نخواهد بود،
نیّت و نقشهٔ مرا بدون غفلت به جا خواهد آورد.

۱۲ «شما با شادی بابل را ترک خواهید کرد،
و در صلح و صفا از شهر خارج خواهید شد.
کوهها و تلها آواز شادی سرمی‌دهند،
و درختان از خوشحالی فریاد می‌کنند.
۱۳ به جای خلنگ، درختان صنوبر می‌روید
و به جای خار صنوبر.
و این نشانه‌ای ابدی و خاطره‌ای خواهد بود
از آنچه خداوند انجام داده است.»

قوم خدا شامل تمام ملّتهاست

۵۶ خداوند به قوم خود می‌گوید: «از روی انصاف
و عدالت رفتار کنید چون بزودی شما را نجات
خواهم داد. ۲من به کسانی‌که روز سبت را نگاه می‌دارند و از
آن سوء استفاده نمی‌کنند، برکت خواهم داد. من کسانی را
که مرتکب هیچ نوع شرارتی نشوند، برکت خواهم داد.»
۳بیگانه‌ای که به قوم خدا پیوسته نباید بگوید: «خداوند اجازه
نمی‌دهد من با قوم او عبادت کنم.»
مردی که اخته شده، نباید فکر کند چون نمی‌تواند بچّه داشته
باشد، هیچ‌وقت جزو قوم خدا نمی‌باشد. ۴خداوند به چنین
شخصی می‌گوید: «اگر تو حرمت مرا با نگاهداشتن روز سبت
رعایت کنی، اگر تو آنچه را مورد رضایت من است بجا آوری،
و پیمان مرا با وفاداری حفظ کنی، ۵در آن صورت نام تو در معبد
بزرگ من و در میان قوم من جاودانه‌تر خواهد بود، از اینکه پسران
و دختران زیاد می‌داشتی. تو هیچ‌گاه فراموش نخواهی شد.»

۶خداوند به بیگانگانی که به قوم او می‌پیوندند و او را دوست دارنـد و به او خدمت می‌کنند، سـبت را نـگاه می‌دارند، و پیمان او را با وفاداری حفظ می‌کنند، می‌گوید: ۷«من تو را به صهیون، به کوه مقدّس خودم برمی‌گردانم و در نمازخانهٔ من شاد خواهی بود، و قربانی‌هایی که تو بر قربانگاه من می‌گذرانی، خواهم پذیرفت. معبد بزرگ من به نـام نمازخانهٔ همهٔ ملّتها خوانده خواهد شد.»
۸خداوند متعال که قوم خودش، اسرائیل را از تبعید به خانه‌های خود آورده، وعده داده اسـت که باز هـم مردمان دیگری را خواهد آورد تا به آنها ملحق شوند.

فساد رهبران اسرائیل

۹خداوند به ملّتهای بیگانه گفته اسـت کـه مثل حیوانات وحشـی حمله کنند و قوم او را ببلعند. ۱۰او می‌گوید: «تمام رهبرانی که می‌بایست قوم مرا برحذر می‌داشتند، کور هستند! آنها چیزی نمی‌دانند. آنها مثل سـگهای نگهبانی هستند که نمی‌توانند پارس کنند، آنها در گوشـه‌ای خوابیده‌اند و خواب می‌بینند. چقدر از خوابیدن لذّت می‌برند! ۱۱آنها مثل سگهای طمعکاری هسـتند که هرچه به آنها بدهی کافی نیست. این رهبران بی‌فهم‌اند. هریک کاری می‌کند که دوسـت دارد، و هرکس در پی منافع خودش می‌باشد. ۱۲این مستان می‌گویند: 'شراب بیاورید تا هرچه می‌توانیم بنوشیم. فردا از امروز هم بهتر خواهد بود.'»

بت‌پرستی قوم اسرائیل

۵۷ انسانهای خوب می‌میرند و کسی نمی‌فهمد و حتّی اعتنایی ندارد. امّا وقتی آنها می‌میرند، دیگر هیچ بلایی به آنها آسیبی نمی‌رساند. ۲آنها که با نیکویی زندگی می‌کنند، در موقع مرگ آرامش و راحتی می‌یابند.
۳ای گناهکاران برای داوری حاضر شوید! شما از جادوگران، زناکاران و فاحشـه‌ها بهتر نیسـتید. ۴چه کسـی را مسخره می‌کنید؟ ای دروغگویان، چه کسی را استهزا می‌کنید؟ ۵ای شما که الهه‌های باروری را می‌پرسـتید و زیر درختان مقدّس خودتان مقاربت می‌کنید، و ای کسانی‌که فرزندان خود را در غارهای سـنگی در کنار بسـتر وادیها قربانی می‌کنید. ۶شما سنگهای صاف شده را از بستر وادیها برمی‌دارید و آنها را به عنوان خدا می‌پرستید. شما به عنوان قربانی بر سر آنها شراب

می‌ریزید و از غلاّت خود به آنها می‌دهید. آیا فکر می‌کنید من از این چیزها خشنودم؟ **۷**شما برای انجام قربانی بر فراز کوهها می‌روید و در آنجا همبستر می‌شوید. **۸**شما بُتهای وقیح خود را در داخل خانهٔ خود می‌گذارید. شما مرا ترک کردید. شما لباس خود را در می‌آورید و با معشوقه‌هایی که اجیر کرده‌اید، برای همخوابگی به بسترهای بزرگ خود می‌روید، و در آنجا شهوت خود را ارضاء می‌کنید. **۹**شما با عطریّات و روغن‌های معطر خود را می‌آرایید و برای پرستش بت مولِک می‌روید. قاصدانی به هرجا -حتّی به دنیای مردگان- می‌فرستید تا بُتهای تازه‌ای برای پرستش پیدا کنید. **۱۰**برای یافتن سایر خدایان خود را خسته می‌کنید. ولی دست بردار نیستید. شما فکر می‌کنید، بُتهای کریه شما به شما توانایی می‌بخشند و دیگر هیچ‌وقت ضعیف نخواهید شد.

۱۱خداوند می‌گوید: «این خدایان کیستند که آن‌قدر از آنها می‌ترسی، به حدّی که تو به من دروغ می‌گویی و کاملاً مرا فراموش کرده‌ای؟ آیا به‌خاطر اینکه مدّتی ساکت بودم دیگر برای من احترامی قایل نیستی؟ **۱۲**فکر می‌کنی آنچه انجام می‌دهی درست است، امّا من کارهای تو را آشکار خواهم کرد و بُتهای تو قادر نخواهند بود به تو کمک کنند. **۱۳**وقتی برای کمک فریاد می‌زنی، بگذار همان بُتهای تو -که با نسیم بادی به اطراف پراکنده می‌شوند- تو را نجات دهند! امّا کسانی‌که به من توکّل کنند، در این زمین زندگی خواهند کرد و مرا در معبد بزرگ خودم پرستش خواهند کرد.»

وعدهٔ کمک و شفا

۱۴خداوند می‌گوید: «بگذارید قوم من به حضور من بازگردند. تمام موانع را از جلوی راهشان بردارید! راه را بسازید، و آن را آماده کنید.

۱۵«من خدای قدّوس و متعال هستم؛ خدایی که ابدی است. جایگاه من در مکانی مقدّس و متعال است، در عین حال در میان مردمی زندگی می‌کنم که فروتن و توبه‌کار می‌باشند تا اعتماد و امیدشان را به آنها بازگردانم. **۱۶**من به قوم خود حیات بخشیدم، و دیگر آنها را متّهم نخواهم کرد و برای همیشه نسبت به آنها خشمگین نخواهم بود، مبادا کاملاً مأیوس گردند. **۱۷**به‌خاطر طمع و گناهانشان من نسبت به آنها خشمگین بودم، به این دلیل آنها را مجازات و ترک کردم، ولی آنها با خیره‌سری به راههای خود ادامه دادند.

۱۸«من شاهد کارهای آنها بودم، امّا آنها را شفا خواهم داد.
من آنها را رهبری و کمک خواهم کرد، و به سوگواران تسلّی
خواهم داد. ۱۹من صلح و آرامش را به همه -به دور و نزدیک-
خواهم داد! من قوم خودم را شفا خواهم داد. ۲۰امّا شریران
مثل دریای پرتلاطم که امواجش از خروشیدن باز نمی‌ایستد
و با خود فضولات و چیزهای کثیف را به ساحل می‌آورند،
ناآرام‌اند.» ۲۱خداوند می‌گوید: «برای گناهکاران جای امنی
وجود ندارد.»

روزهٔ واقعی

۵۸ خداوند می‌گوید: «صدای خود را بلند کن
و فریاد بزن! به قوم من اسرائیل بگو، دربارهٔ
گناهانشان به آنها بگو! ۲آنها هر روز برای عبادت به نزد من
می‌آیند، و می‌گویند که مشتاقند راهها و تعالیم مرا بدانند. آنها
می‌گویند از من قوانین عادلانه می‌خواهند، واز پرستش خدای
خود خشنود هستند.»
۳مردم می‌پرسند: «اگر خداوند توجّهی ندارد، چرا ما باید
روزه بگیریم؟ اگر او اعتنایی ندارد، چرا ما باید بدون غذا
زندگی کنیم؟»
خداوند به آنها می‌گوید: «حقیقت این است که شما در
همان وقتی‌که روزه می‌گیرید، به فکر منافع خود می‌باشید و
به کارگران خود ستم می‌کنید. ۴روزهٔ شما، شما را پرخاشگر
ساخته و همیشه در جنگ و جدال هستید. آیا فکر می‌کنید،
این نوع روزه باعث می‌شود من به دعای شما گوش کنم؟
۵وقتی شما روزه می‌گیرید، بدن خود را رنجور و سرهای
خود را مثل پره‌های علف صحرا در برابر باد، خَم می‌کنید،
و بستر خود را بر پلاس و خاکستر می‌گسترانید. آیا این است
آنچه را که شما روزه می‌نامید؟ آیا فکر می‌کنید من از این
نوع روزه خشنودم؟
۶«روزه‌ای که من می‌پسندم این است: زنجیرهای
ستمکاری و یوغهای بی‌عدالتی را بگسلید، و بگذارید
ستمدیدگان آزاد شوند. ۷گرسنگان را در غذای خود
سهیم کنید، و درِ خانه‌های خود را به روی فقیران و
بی‌خانمانان باز کنید. به کسانی‌که چیزی برای پوشیدن
ندارند، لباس بدهید و از کمک کردن به اقوام خود
دریغ نکنید.

۸«در آن صورت، رحمت من مثل خورشید صبحگاهی بر
تو خواهد درخشید، و زخمهای تو زود شفا خواهند یافت.
من همیشه با تو خواهم بود و تو را نجات خواهم داد، و
حضور من تو را از هر جهت حمایت خواهد کرد. ۹وقتی
دعا کنید به شما پاسخ خواهم داد، و وقتی مرا بخوانید به
شما جواب می‌دهم.
«اگر به ستمگری، رفتار ناشایست و گفتار زشت خود خاتمه
دهید؛ ۱۰و اگر گرسنگان را سیر کنید، و نیاز محتاجان را
برآورید، آنگاه تیره‌گی‌های اطراف شما، به روشنایی نیمروز
مبدل خواهد شد ۱۱در آن صورت همیشه شما را در مکانهای
خشک هدایت می‌کنم و شما را با چیزهای نیکو سیر خواهم
کرد. من شما را قوی و سالم نگاه خواهم داشت و شما
مثل باغی خواهید بود که آب فراوان دارد، و مثل چشمه‌ای
که هیچ‌وقت خشک نخواهد شد. ۱۲قوم تو در همان جایی
که از قدیم ویران شده بود، بر روی بنیادهای قدیمی، بنایی
نو خواهد ساخت. مردم از تو به عنوان کسی یاد خواهند
کرد که دیوارهای شهر را دوباره ساخت و خانه‌های ویران را
بازسازی کرد.»

پاداش نگه‌داری سبت

۱۳خداوند می‌گوید: «اگر تو سبت را به عنوان یک روز مقدّس
نگه داری و در آن روز در پی منافع خود نباشی، اگر برای روز
مقدّس من ارزش قایل شوی و از سفر، کار و صحبتهای بیهوده
خودداری کنی، ۱۴آنگاه آن شادمانی که از خدمت کردن به
من عاید می‌شود، از آن شما خواهد بود. کاری می‌کنم که
در سراسر عالم مردم حرمت شما را نگاه دارند و از سرزمینی
که من به جدّ تو -یعقوب- دادم لذّت ببری. من، خداوند،
این را گفته‌ام.»

محکوم کردن گناه مردم

۵۹ فکر نکنید که خداوند آن‌قدر ضعیف است که
نمی‌تواند شما را نجات دهد یا آن‌قدر کَر است که
فریاد شما را برای کمک نمی‌شنود. ۲به‌خاطر گناهان شماست
که او حرف شما را نمی‌شنود. این گناهان شماست که بین
شما و خدا -حتّی در وقتی که می‌خواهید او را پرستش کنید-
جدایی ایجاد کرده است. ۳شما مرتکب گناهان دروغگویی،
خشونت، و قتل شده‌اید.

۴شما به دادگاه می‌روید، ولی حقیقت را نمی‌گویید. شما
می‌خواهید با دروغ در دعوا برنده شوید. نقشه‌های خود را
برای آزار دیگران دنبال می‌کنید. ۵-۶توطئه‌های شرارت‌آمیزی
که طرح می‌کنید مثل تخمهای مارهای زهرآگین، سمّی هستند؛
از درون این تخمها چیزی جز مار به دنیا نمی‌آید. این نقشه‌ها
به سود شما نخواهد بود، آنها مثل لباسی خواهند بود که از
تار عنکبوت بافته شده باشد! ۷شما دایماً در اندیشهٔ توطئه‌های
شرارت‌بار هستید، و می‌خواهید هرچه سریعتر آن نقشه‌ها اجرا
شوند. برای کشتن آدمهای بی‌گناه هیچ‌وقت تأمل نمی‌کنید. هر
جا می‌روید خرابی و ویرانی بجا می‌گذارید، ۸و وقتی شما آنجا
هستید، کسی در امن و امان نیست. هرچه می‌کنید بی‌عدالتی
است. شما مسیری ناراست را دنبال می‌کنید و هیچ‌وقت
کسی‌که از آن راه برود در امن و امان نخواهد بود.

مردم به گناهان خود اعتراف می‌کنند

۹مردم می‌گویند: «ما اکنون می‌دانیم چرا خداوند ما را از دست
کسانی‌که به ما ظلم و جور روا می‌دارند، خلاص نمی‌کند. ما
در انتظار نور هستیم تا بتوانیم راه خود را پیدا کنیم، امّا تمام
راهها تاریک است. ۱۰مثل آدمهای کور، کورکورانه حرکت
می‌کنیم. در آفتاب ظهر می‌لغزیم، گویی که شبی تاریک است،
و یا در ظلمت دنیای مردگان هستیم. ۱۱ما در ترس و نگرانی
هستیم. ما با اشتیاق فراوان در انتظاریم که خدا ما را از ظلم و
بی‌انصافی خلاص کند، ولی از آن نتیجه‌ای نگرفتیم.
۱۲«ای خداوند، گناهان بی‌شماری برضد تو مرتکب شده‌ایم
و خطاهای ما گواهی است برضد ما، و خودمان از آنها کاملاً
آگاه هستیم. ۱۳ما علیه تو شوریده‌ایم، تو را رد کرده و از پیروی
تو خودداری نموده‌ایم. ما به دیگران ستم روا داشتیم و از تو
دور شدیم. افکار ما غلط و گفتار ما ناراست است. ۱۴عدالت
به عقب رانده شده، و نیکویی نمی‌تواند نزدیک شود. در پیش
چشمان همه حقیقت منحرف شده، و جایی برای صداقت
وجود ندارد. ۱۵آن‌قدر صداقت کَم شده که اگر کسی دست
از شرارات بردارد، خودش هدف شرارت قرار می‌گیرد.»

خداوند برای رهایی قوم خود آماده می‌شود

خداوند اینها را دیده است واز اینکه عدالتی نیست، ناخشنود
است. ۱۶او در عجب است که کسی به یاری ستمدیدگان
نمی‌رود. از این رو او با قدرت خودش برای رهایی آنها می‌رود

و پیروزی را به دست می‌آورد. **۱۷**او عدالت را مانند زره بر تن
کرده، و پیروزی را مانند کلاهخود بر سر گذاشته. او خود
را با اشتیاق شدید برای اصلاح، تنبیه، و انتقام از کسانی‌که
باعث چنین ستمی بر قوم خدا شده‌اند، آماده کرده است. **۱۸**او
دشمنان خود را -حتّی آنهایی را که در سرزمینهای دوردست
زندگی می‌کنند- متناسب با آنچه که مرتکب شده‌اند، مجازات
خواهد کرد. **۱۹**همه از شرق و غرب از او و از قدرت عظیم او
در هراس خواهند بود. او مثل رودی خروشان، و مانند بادی
شدید خواهد آمد.
۲۰خداوند به قوم خود می‌گوید: «من به اورشلیم خواهم آمد
تا از تو حمایت کنم و تمام کسانی را که از گناهان خود توبه
می‌کنند نجات دهم. **۲۱**و من با تو پیمان می‌بندم که قدرت
و تعالیم خود را تا به ابد به تو بدهم، در عوض تو باید از من
اطاعت کنی و به فرزندان و نوه‌های خود بیاموزی که همیشه
مُطیع من باشند.»

آیندهٔ پُرشکوه اورشلیم

۶۰ **ای اورشلیم، برخیز و مانند خورشید درخشان شو.**
جلال خداوند بر تو می‌تابد!
۲ تیرگی و ظلمت بر سایر ملّتها سایه خواهد افکند،
امّا نور خداوند بر تو خواهد تابید،
و روشنایی حضور او با شما خواهد بود.
۳ ملّتها به سوی نور تو کشیده می‌شوند،
و پادشاهان به سپیده دَم روزی تازه.

۴ به اطراف نگاه کن و ببین چه چیزی در حال وقوع است،
قوم تو جمع می‌شوند تا به طرف خانه‌های خود بیایند!
پسرانت از سرزمینهای دور می‌آیند،
و دخترانت را مثل کودکان بر روی دست می‌آورند.
۵ تو این را می‌بینی و مسرور خواهی شد،
و از هیجان خواهی لرزید.
ثروت ملّتها را برایت خواهند آورد،
و ذخایر آنها را از آن سوی دریا.

۶ کاروان بزرگ شتر از میدیان و عیفا می‌آیند.
از شَبا طلا و بُخور می‌آورند،

و مردم این خبر خوش را به یکدیگر می‌دهند و
می‌گویند، خدا چه کرده است.
۷ تمام گوسفندان قیدار و نبایوت را
به عنوان قربانی به حضور تو می‌آورند،
و برای خشنودی خداوند آنها را به قربانگاه تقدیم
می‌کنند.
خداوند معبد بزرگ خود را از هر زمان دیگر پرشکوه‌تر
خواهد ساخت.

۸ این کشتی‌ها چیستند که مثل ابر آرام حرکت می‌کنند
و مثل کبوتر به لانه‌های خود برمی‌گردند؟
۹ اینها کشتی‌هایی هستند که از سرزمینهای دور می‌آیند
و قوم خدا را به خانه‌های خود برمی‌گردانند.
آنها با خودشان نقره و طلا می‌آوردند
تا نام خداوند را گرامی بدارند،
نام خدای قدّوس اسرائیل،
خدایی که همهٔ ملّتها را واداشت تا به قوم او احترام
بگذارند.

۱۰ خداوند به اورشلیم می‌گوید:
«بیگانگان دیوارهای تو را خواهند ساخت،
و پادشاهان آنها تو را خدمت خواهند کرد.
در خشم خودم تو را مجازات کردم،
امّا اکنون لطف و رحمت خودم را به تو نشان خواهم
داد.
۱۱ دروازه‌های تو روز و شب باز خواهند بود،
تا پادشاهان ملّتها ثروتشان را برای تو بیاورند.
۱۲ امّا ملّتهایی که تو را خدمت نکنند،
کاملاً از بین خواهند رفت.

۱۳ «ای اورشلیم، برای بازسازی تو چوب درختان کاج،
صنوبر و سدر،
بهترین چوبهای جنگلهای لبنان را خواهند آورد
تا معبد بزرگ مرا زیبا
و شهر مرا پرشکوه بسازند.

۱۴ پسران کسانی‌که بر تو ستم کردند،
در برابرت تعظیم می‌کنند
و به تو احترام خواهند گذاشت.
تمام کسانی‌که روزی تو را تحقیر می‌کردند، امروز به
پای تو می‌افتند.
آنها تو را به نام 'شهر خداوند'
و 'صهیون شهر خدای اسرائیل' خواهند خواند.

۱۵ «دیگر تو فراموش شده و منفور،
شهری متروک و ویران نخواهی بود.
من تو را بزرگ و زیبا خواهم ساخت،
و مکانی برای شادی ابدی.
۱۶ ملّتها و پادشاهان مثل مادری که از فرزندش پرستاری
می‌کند
به تو توجّه خواهند کرد.
تو خواهی دانست که من، خداوند تو را نجات داده‌ام،
خدای قادر اسرائیل تو را آزاد نموده است.

۱۷ «برای تو به عوض برنز، طلا
و به جای آهن، نقره و در عوض چوب، برنز
و به عوض سنگ، آهن خواهم آورد.
حُکّام تو دیگر بر تو ظلم نخواهند کرد
و آنها از روی عدالت و برای صلح حکومت خواهند
کرد.
۱۸ از خشونت دیگر خبری نخواهد بود،
و ویرانی سرزمین تو را خُرد نخواهد کرد.
من از تو مثل دیوار مواظبت و دفاع خواهم کرد،
و تو مرا تمجید خواهی نمود، چون من تو را نجات
دادم.

۱۹ «دیگر هیچ‌وقت خورشید نور تو در روز
و ماه نور تو در شب نخواهد بود.
من، خداوند، نور ابدی تو خواهم بود،
نور جلال من بر تو تابان خواهد بود.
۲۰ ایّام غم و غصّه تو به پایان می‌رسد.

من، خداوند که از ماه و خورشید جاودانه‌ترم،
نور ابدی تو خواهم بود.
۲۱ قوم تو آنچه را درست است، به جا خواهد آورد.
و برای ابد مالک این زمین خواهد بود.
من آنها را مثل نهالی کاشته‌ام، من آنها را آفریدم،
تا جلال مرا آشکار سازند.
۲۲ حتّی کوچکترین و افتاده‌ترین خانوادهٔ شما
ملّتی بزرگ و قوی خواهد شد.
وقتی زمان مناسب برسد،
من این را انجام خواهم داد.
من خداوند هستم!»

مژدهٔ نجات

۶۱ **خدای قادر متعال مرا از روح پُر ساخته است.**
او مرا فرستاده تا به مسکینان بشارت،
و شکسته‌دلان را شفا دهم،
و رهایی اسیران و آزادی زندانیان را اعلام کنم.
۲ او مرا فرستاده تا اعلام کنم
زمان نجات قوم به وسیلهٔ خداوند
و شکست دشمنان آنها فرا رسیده است.
او مرا فرستاده تا به سوگواران تسلّی دهم.
۳ به سوگواران صهیون به جای غم، شادی و خوشی
و به جای غصّه، سرود تمجید بدهم.
آنها مانند درختانی هستند که خداوند خودش کاشته است.
آنها هر آنچه را راست و درست است، به جا می‌آورند،
و خداوند به‌خاطر آنچه کرده است، ستایش می‌شود.
۴ آنها شهرهایی را که مدّت زیادی ویران بوده دوباره
خواهند ساخت.

۵ ای قوم من، بیگانگان در خدمت شما خواهند بود.
آنها از گلّه‌های شما نگهداری می‌کنند،
و مزارع و تاکستانهای شما را کشت خواهند کرد.
۶ و شما، کاهنان خداوند و خادمان خدا خوانده خواهید شد.
از ثروت ملّتها لذّت خواهید برد
و از اینکه همهٔ آنها متعلّق به شما خواهد بود، افتخار
خواهید کرد.

۷ خجالت و شرمساری تو پایان یافته است.
تو در سرزمین خودت زندگی خواهی کرد
و ثروت تو دو چندان خواهد شد،
و شادی تو ابدی خواهد بود.

۸ خداوند می‌گوید:
«عدالت را دوست دارم و از ظلم و جنایت متنفّرم.
من با قوم خودم پیمانی ابدی می‌بندم و وفادارانه به آنها
پاداش خواهم داد.
۹ آنها در میان تمام ملّتها مشهور خواهند بود
و هرکس آنها را ببیند خواهد دانست
که آنها قوم من هستند و من آنها را برکت داده‌ام.»

۱۰ اورشلیم از آنچه خداوند کرده در وجد است.
او مثل عروسی است که لباس بر تن دارد.
خداوند او را به لباس نجات و پیروزی ملبّس کرده
است.
۱۱ همان‌طور که بذرها در زمین جوانه می‌زنند و رشد
می‌کنند،
به همان نحو خدای متعال قوم خودش را نجات
می‌دهد،
و تمام دنیا او را ستایش خواهند کرد.

۶۲

برای تشویق اورشلیم سخن می‌گویم،
و ساکت نخواهم شد تا او نجات یابد،
و پیروزی او مثل چراغی در شب نمایان باشد.
۲ ای اورشلیم ملّتهای دیگر می‌بینند که تو پیروز شده‌ای!
و تمام پادشاهان آنها جلال تو را خواهند دید.
تو را به نامی تازه خواهند نامید،
اسمی که خود خداوند به تو داده است.
۳ تو مثل تاج زیبایی برای خداوند خواهی بود.
۴ دیگر کسی تو را «ترک شده» و یا زمینت را «زن طرد
شده» نخواهد خواند.
اسم تازهٔ تو این است: «خداوند از او خشنود است.»
و سرزمین تو را به عنوان «شوهردار» خواهند شناخت.
چون خداوند از تو خشنود است،

و برای سرزمین تو مثل شوهری خواهد بود.
۵ مثل جوانی که با دوشیزه‌ای ازدواج می‌کند، همین‌طور
خالق تو با تو ازدواج می‌کند،
همان‌طور که داماد از وجود عروس شاد است،
همان‌طور خدای تو از تو خشنود خواهد بود.

۶ ای اورشلیم، من نگهبانانی بر روی دیوارهای تو
گماشته‌ام
که هیچ‌وقت -نه در شب و نه در روز- ساکت نخواهند
بود.
آنها باید خداوند را به یاد وعده‌هایش بیندازند و نگذارند
آنها را فراموش کند.
۷ آنها نباید او را آرام بگذارند تا اورشلیم را مثل گذشته
مستحکم
و به صورت شهری مورد ستایش همهٔ جهان درآورد.

۸ خداوند با تو چنین پیمان بزرگی بسته
و با قدرت خودش آن را به انجام خواهد رسانید.
غلاّت شما دیگر غذای دشمنان شما نخواهد شد
و بیگانگان شراب شما را نخواهند نوشید.
۹ امّا شما که غلّه را کاشتید و درو کردید،
نان آن را می‌خورید و خدا را ستایش می‌کنید.
شما، کسانی‌که تاکستانها را باغبانی می‌کنید و انگور
آنها را می‌چینید،
از شراب آنها در صحن معبد بزرگ من خواهید نوشید.

۱۰ ای مردم اورشلیم، از شهر خارج شوید
و راهی برای بازگشت قوم خود بسازید!
شاهراهی آماده کنید و سنگها را از سر راه بردارید!
علامتی برای راهنمایی ملّتها قرار دهید،
۱۱ که خداوند به تمام جهان اعلام می‌کند:
«به مردم اورشلیم بگویید که خداوند برای نجات شما
می‌آید،
و آنهایی را که آزاد ساخته با خود می‌آورد.»
۱۲ شما «قوم مقدّس خداوند» خوانده خواهید شد،

«قومی که خداوند نجات داده است.»
اورشلیم به نام «شهر محبوب خدا» و «شهری که خداوند
آن را ترک نکرده» نامیده خواهد شد.

پیروزی خداوند بر سایر ملل

۶۳ این کیست که از جانب شهر بُصره در ایدوم
می‌آید؟ این کیست که با چنین لباس قرمز، با
شکوه و جلال و با قدرت و عظمت پیش می‌رود؟
این خداست -خدای قادر و نجات‌دهنده- که می‌آید تا پیروزی
خود را اعلام کند.
۲چرا جامه‌ات مثل لباس کارگری که انگور را برای شراب
می‌فشارد قرمز است؟
۳خداوند در پاسخ می‌گوید: «من ملّتها را مثل انگور زیر پا
لِه کردم، و هیچ‌کس به کمک من نیامد. در خشم خود آنها
را لگدمال کردم، و لباسم از خون آنها سرخ‌فام شده است.
۴به این نتیجه رسیدم که زمان نجات قوم من و زمان مجازات
دشمنان آنها فرا رسیده است. **۵**وقتی نگاه کردم و دیدم کسی
به یاری من نیامده متعجّب شدم. امّا خشم من مرا قوی ساخت
و پیروزی از آن من شد. **۶**در خشم خود تمام ملّتها را پایمال
و خُرد کردم و خون آنها را بر زمین ریختم.»

نیکی خداوند برای اسرائیل

۷ از محبّت بی‌پایان خداوند سخن می‌گویم؛
و او را به‌خاطر آنچه برای ما انجام داده، سپاس خواهم
گفت.
او قوم اسرائیل را به‌خاطر رحمت و محبّت پایدار خود به
فراوانی برکت داده است.
۸خداوند گفت: «آنها قوم من هستند، آنها مرا فریب نخواهند
داد.» و به همین دلیل آنها را از تمام **۹**درد و رنجشان نجات
داد. فرشته‌ای حضور نداشت، آن خود خداوند بود که آنها را
نجات داد. محبّت و رحمتش به آنها خلاصی بخشید، همان‌طور
که در گذشته همیشه نگه‌دار آنها بوده است. **۱۰**امّا آنها برضد
او شوریدند و روح مقدّس او را افسرده کردند. به این جهت
خداوند با آنها مخالفت کرد و برضد آنها جنگید.
۱۱آنگاه آنها گذشته -یعنی ایّام موسی بندهٔ خداوند- را
به‌خاطر آوردند و پرسیدند: «کجاست خداوند، آن خداوندی که
رهبران قوم خودش را در دریا نجات داد؟ کجاست آن خداوندی

که روح مقدّس خود را به ایشان داد؟ **۱۲-۱۳**کجاست آن خداوند قادری که به وسیلهٔ موسی چنان کارهای بزرگی انجام می‌داد، دریا را می‌شکافت و قوم خود را در عمق دریا رهبری می‌کرد تا نامش جلال ابدی یابد؟»

تحت رهبری خداوند آنها مثل اسبهای وحشی تیزپا بودند و هیچ‌وقت نلغزیدند. **۱۴**روح خداوند به آنها مثل گلّه‌ای در دشتهای سرسبز آرامش عطا فرمود. او قوم خود را رهبری کرد و موجب سرافرازی اسم خود شد.

دعا برای رحمت و یاری

۱۵ای خداوند از آسمان -از آن مکان مقدّس و پرجلال خود- برما نظر افکن. کجاست آن توجّه و غیرت تو؟ کجاست قدرت تو؟ کجاست آن محبّت و رحمت تو؟ آیا ما را فراموش کرده‌ای؟ **۱۶**تو پدر ما هستی. اجداد ما، ابراهیم و یعقوب دیگر ما را نمی‌شناسند، امّا تو ای خداوند پدر ما هستی، کسی‌که همیشه ما را نجات داده است. **۱۷**چرا اجازه می‌دهی از راه تو منحرف شویم؟ چرا اجازه می‌دهی، آن‌قدر خود رأی شویم که از تو روی برگردانیم؟ ای خداوند به‌خاطر کسانی‌که به تو خدمت می‌کنند، و به‌خاطر قومی که همیشه به تو تعلّق داشته‌اند، بازگرد.

۱۸ما -قوم مقدّس تو- برای زمانی کوتاه به وسیلهٔ دشمنان تو رانده شده بودیم. آنها معبد مقدّس تو را پایمال کردند. **۱۹**تو با ما چنان رفتار می‌کنی که گویی تو هیچ‌وقت حاکم نبودی و ما هیچ‌وقت قوم تو نبودیم.

۶۴ چرا آسمان را نمی‌شکافی و نزول نمی‌کنی؟ کوهها از دیدن تو از ترس بر خود خواهند لرزید.
۲آنها مثل آبی که بر روی آتشی داغ می‌جوشد، در تب و تاب خواهند بود. ای خداوند بیا و قدرت خود را به دشمنانت آشکار ساز، و بگذار ملّتها در حضور تو از ترس بلرزند. **۳**زمانی آمده بودی و کارهای شگفت‌انگیزی انجام می‌دادی که ما انتظار آنها را نداشتیم، کوهها تو را دیدند و از ترس لرزیدند.
۴هیچ‌وقت کسی خداوندی مثل تو را ندیده و دربارهٔ کارهایی که تو -برای آنهایی که به تو امید دارند- انجام داده‌ای چیزی نشنیده است. **۵**تو کسانی را که کارهای درست را با خوشی انجام می‌دهند و به‌یاد می‌آورند که تو می‌خواهی چگونه زندگی کنند، به حضور می‌پذیری. تو نسبت به ما خشمگین

بودی ولی ما از گناه دست برنداشتیم. علیرغم غضب تو ما از
همان زمانهای قدیم به خطاهای خود ادامه دادهایم. **۶**ما همه
گناهکاریم، و حتّی بهترین کارهای ما سرتاسر ناپاک است.
بهخاطر گناهانمان، ما مانند برگهای پژمردهای هستیم که باد
آنها را پراکنده میکند. **۷**کسی برای دعا به حضور تو نمیآید
و هیچکس از تو کمک نمیخواهد. تو خود را از ما مخفی،
و ما را بهخاطر گناهانمان ترک کردهای.
۸امّا تو ای خداوند، پدر ما هستی. ما مثل گِل و تو مانند
کوزهگر هستی. تو ما را آفریدهای، **۹**پس دیگر نسبت به ما
خشمگین مباش و گناهان ما را بهخاطر نیاور. ما قوم تو هستیم،
برما رحم کن. **۱۰**شهرهای مقدّس تو مثل بیابان شدهاند، اورشلیم
ویران و متروک، **۱۱**و معبد بزرگ ما -مکان مقدّس و زیبایی که
اجداد ما تو را در آن ستایش میکردند- در آتش سوخته و تمام
مکانهای محبوب ما ویران شدهاند. **۱۲**خداوندا، آیا در برابر
تمام این چیزها باز هم ساکت خواهی بود؟ آیا کاری نمیکنی
که ما بیشتر از طاقتمان رنج نکشیم؟

تنبیه قوم سرکش

۶۵ خداوند گفت: «من آماده بودم تا به دعاهای
قوم خودم جواب بدهم، امّا آنها چیزی از من
نخواستند. من حاضر بودم که آنها مرا بیابند، امّا آنها هیچ
کوششی نکردند. گرچه من همیشه آماده بودم به آنها پاسخ
بدهم، و گفته بودم 'آمادهام و به شما کمک خواهم کرد'، قوم
من هیچوقت از من چیزی نخواست. **۲**من همیشه حاضر بودم
قوم سرکش و خطاکار خود را که به راههای غلط میروند
بپذیرم. **۳**آنها با گستاخی به خشمگین کردن من ادامه میدهند.
آنها در باغچههای مقدّس مثل کافرها قربانی میگذرانند و بُخور
میسوزانند. **۴**شب هنگام به غارها و قبرها میروند تا از ارواح
مردگان یاری بجویند. آنها گوشت خوک و آبگوشتی را که
با گوشتهای ناپاک تهیّه شده میخورند. **۵**آن وقت به دیگران
میگویند، 'به ما نزدیک نشوید. ما آنقدر مقدّس و پاک هستیم
که اگر ما را لمس کنید، ما نجس میشویم.' چنین مردمی را
نمیتوانم تحمّل کنم. خشم من علیه آنها مثل آتشی است که
هیچوقت خاموش نمیشود!
۶«تصمیم خود را برای مجازات آنها گرفتهام و حکم محکومیّت
آنها نوشته شده است. کارهای آنها را نادیده نخواهم گرفت و

۷برای گناهان خودشان و گناهان اجدادشان مجازات خواهند
شد. آنها در پرستشگاه کافران برفراز تپّه‌ها بُخور سوزانده و به
من ناسزا گفته‌اند. پس به‌خاطر آنچه در گذشته انجام داده‌اند
ایشان را مجازات خواهم نمود.»
۸خداوند می‌گوید: «کسی انگور خوب را نه تنها از بین
نمی‌برد، بلکه از آن شراب می‌گیرد. من هم قوم خودم را از بین
نخواهم برد، کسانی‌که مرا خدمت کنند، نجات خواهند یافت.
۹من کسانی را که به طایفهٔ یهودا تعلّق دارند، برکت خواهم داد
و فرزندان آنها سرزمین کوهستانی را تصرّف خواهند کرد. قوم
برگزیدهٔ من که مرا خدمت می‌کند، در اینجا زندگی خواهد
کرد. ۱۰آنها مرا پرستش خواهند کرد و گاو و گوسفندانشان در
دشت شارون در غرب و در دشت عخور، یعنی دشت زحمات
در مشرق خواهند چرید.
۱۱«امّا دربارهٔ شما، کسانی‌که من را ترک کردید و صهیون
کوه مقدّس مرا نادیده گرفتید و گَد و مِنی، خدایان اقبال و
سرنوشت را می‌پرستید. ۱۲سرنوشت شما مرگ خوفناکی است،
چون وقتی شما را خواندم پاسخ ندادید و وقتی سخن گفتم،
گوش ندادید. شما نافرمانی کردید و مرتکب شرارت شدید.
۱۳پس به شما می‌گویم کسانی‌که مرا پرستش و از من اطاعت
می‌کنند خوردنی و نوشیدنی فراوان خواهند داشت، امّا شما
گرسنه و تشنه خواهید بود. آنها خوشحال و شما شرمسار
خواهید بود. ۱۴آنها از شادی می‌سرایند، ولی شما با دلهای
شکسته خواهید گریست. ۱۵قوم برگزیدهٔ من اسم شما را به
عنوان لعنت به کار خواهند برد. من، خدای قادر، شما را
هلاک خواهم کرد. امّا اسمی تازه به کسانی‌که از من اطاعت
می‌کنند، خواهم داد. ۱۶هرکس در این سرزمین طالب برکتی
است، باید از خدای وفادار آن برکت را بطلبد. هرکس سوگند
یاد می‌کند به نام خدای وفادار یاد خواهد کرد. ناراحتی‌های
گذشته فراموش شده‌اند.»

خلقت تازه

۱۷خداوند می‌گوید: «من زمینی جدید و آسمانی تازه می‌آفرینم.
اتّفاقات گذشته کاملاً فراموش خواهند شد. ۱۸خوشحال باشید
و از آنچه آفریدم برای همیشه لذّت ببرید. اورشلیم تازه‌ای که
من خواهم ساخت از خوشی لبریز خواهد بود و مردمان او
خرسند خواهند بود. ۱۹من به‌خاطر اورشلیم و مردم آن بسیار

خوشحالم. دیگر در آنجا گریه و فریاد برای کمک نخواهد بود.
۲۰بچّه‌ها دیگر در طفولیّت نخواهند مُرد، و مردم همه عمر طبیعی
خواهند داشت. آدمهای صدساله جوان محسوب می‌شوند، اگر
قبل از آن بمیرند، نشـانه‌ای است که من آنها را تنبیه نمودم.
۲۱-۲۲خانه‌هایی برای خود می‌سازند و خودشان در آن زندگی
خواهند کرد نه دیگران. آنها تاکستانهای خود را می‌کارند و
خودشان از شراب آنها لذّت می‌برند، نه دیگران. قوم من مثل
درخت، عمر طولانی خواهند داشت و از ثمرهٔ کارهای خود
برای مدّتی طولانی لذّت خواهند بُرد. **۲۳**در کارشان موفّق و
فرزندانشـان با مصیبت روبه‌رو نخواهند شد. من به آنها و به
فرزندان آنها همیشـه برکت خواهم داد. **۲۴**حتّی قبل از آنکه
دعاهای آنها تمام شود من به آنها پاسخ خواهم داد. **۲۵**گرگ و
گوسفند با هم خواهند چرید، شیر مثل گاو کاه خواهد خورد،
و مار دیگر سمّی نخواهد بود. در صهیون، در کوه مقدّس من،
دیگر چیزی شریر و مضرّ وجود نخواهد داشت.»

خداوند ملّتها را داوری می‌کند

۶۶ خداوند می‌گویـد: «آسـمان تخت من و زمین
پای‌انـداز من اسـت، پـس چه نـوع خانه‌ای
می‌توانستید برای من بسازید و چه مکانی برای من فراهم کنید
تا در آن زندگی کنم؟ **۲**من خـودم تمام جهان را آفریدم! من
از مردم فروتن و توبه‌کار که از من می‌ترسـند و از من اطاعت
می‌کنند خشنودم.
۳«مردم هرچه آنها را خوشحال کند به عمل می‌آوردند. برای
آنها فرقی نمی‌کند که یک گاو را به عنوان قربانی بکشند یا یک
انسـان را قربانی کنند، قربانی کردن یک گوسفند و شکستن
گردن یک سگ برایشان یکی است، تقدیم غلاّت و پاشیدن
خون خوک برایشان یکسان اسـت، و فرقی بین تقدیم بُخور
و پرستش بُتها قایل نمی‌شـوند. آنها از پرستشهای نفرت‌انگیز
لذّت می‌برند. **۴**وقتی من آنها را خواندم، به ایشان گوش دادم
و سخن گفتم، پس من آنها را گرفتار مصیبتی خواهم کرد که
همه از آن واهمه دارند. آنها آگاهانه از اطاعت من سر باز زدند
و مرتکب شرارت شدند.»
۵ای کسانی‌که از خداوند می‌ترسید واز او اطاعت می‌کنید،
به آنچه او می‌گوید گوش دهید: «به‌خاطر وفاداری شما به من،
بعضی مردم از قوم خودتان از شما نفرت دارند و از شما دوری

می‌کنند. آنها با مسخره به شما می‌گویند: 'بگذارید خداوند بزرگی خودش را نشان دهد و شما را نجات بخشد تا ما هم ببینیم که شما چقدر خشنود هستید.' امّا آنها خودشان شرمنده خواهند شد. **۶**به صدای فریادهایی که از شهر و از معبد بزرگ می‌رسد، گوش دهید، این صدای خداوند است که دشمنان خود را تنبیه می‌کند.

۷«شهر مقدّسِ من مانند زنی است که بدون تحمّل دوران حاملگی فرزندی به دنیا می‌آورد. **۸**آیا تا به حال کسی چیزی مثل این را دیده یا شنیده است؟ آیا هرگز ملّتی در ظرف یک روز به دنیا آمده است؟ صهیون قبل از به دنیا آمدن این ملّت، متحمّل درد زیادی نخواهد شد. **۹**تصوّر نکنید که من قوم خودم را برای به دنیا آمدن آماده می‌کنم ولی نمی‌گذارم متولّد شود.» خداوند چنین گفته است.

۱۰ همراه با اورشلیم شادی کنید، برای او خوشحال باشید!
ای تمام کسانی‌که این شهر را دوست دارید.
در شادی او شریک شوید،
و ای تمام کسانی‌که برای او سوگوار بودید،
۱۱ از فراوانی نعمت او مسرور شوید،
مانند طفلی که از پستان مادرش تغذیه می‌کند.

۱۲خداوند می‌گوید: «من خوشبختی ابدی را برای شما می‌آورم، ثروتهای سایر ملّتها مثل وادی که هیچ‌وقت خشک نمی‌شود به طرف شما خواهد آمد. شما مانند طفلی خواهید بود که با شیر مادر تغذیه می‌کند، در بغل مادر می‌آرامد، و با رفتار محبّت‌آمیز او رشد می‌کند. **۱۳**من در اورشلیم مثل مادری که فرزند خود را تسلّی می‌دهد، تو را تسلّی خواهم داد. **۱۴**وقتی شما ببینید که چنین چیزی واقع می‌شود خوشحال خواهید شد، و آن شما را قوی و سالم خواهد ساخت. آنگاه خواهید دانست که من، خداوند، به کسانی‌که از من اطاعت کنند کمک می‌کنم، و خشم خود را علیه دشمنانم نشان خواهم داد.»

۱۵خداوند مثل آتش می‌آید، او برفراز ارّابه‌ها مثل گردبادی برای مجازات کسانی‌که مورد غضب او هستند می‌آید. **۱۶**او با آتش و شمشیر تمام کسانی را که خاطی بودند مجازات خواهد کرد، و بسیاری از آنها کشته خواهند شد.

۱۷خداوند می‌گوید: «عاقبت کار کسانی‌که خود را برای پرستش بُتها تطهیر می‌کنند، و در صف زائرین باغهای مقدّس هستند،

و گوشت خوک و موش و سایر غذاهای حرام را می‌خوردند نزدیک است. **۱۸**من افکار و کارهای او را می‌دانم. من می‌آیم تا تمام ملّتهای جهان را جمع کنم. وقتی آنها همه جمع شوند قدرت و جلال مرا خواهند دید **۱۹**و خواهند دانست من همان کسی هستم که آنها را مجازات می‌کند.

«امّا من بعضی از آنها را از مجازات معاف خواهم کرد و به میان ملّتها و به سرزمینهای دوردست که نام مرا نشنیده یا جلال مرا ندیده‌اند مانند اسپانیا، لیبی، لود با تیراندازان ماهرشان، و به توبال و یونان خواهم فرستاد تا بزرگی مرا در میان این ملّتها اعلام کنند. **۲۰**آنها هموطنان شما را از میان ملّتهای دیگر به عنوان هدیه‌ای برای من خواهند آورد. آنها را سوار بر اسب، قاطر، شتر، ارّابه‌ها و گاریها به کوه مقدّس من در اورشلیم می‌آورند، همان‌طور که فرزندان یعقوب، غلاّتِ خود را در ظروف پاک در معبد بزرگ به حضور خدا تقدیم می‌کنند. **۲۱**و من بعضی از آنها را برمی‌گزینم تا به صورت لاوی و کاهن خدمت کنند.

۲۲«همان‌طور که آسمان و زمین تازه، با قدرت من پایدار می‌مانند، نسل شما و اسم شما هم باقی خواهد ماند. **۲۳**خداوند می‌گوید در تمام جشن‌های روز ماه نو و در تمام سبت‌ها، مردم از هر قوم و ملّتی برای پرستش من به اینجا در اورشلیم خواهند آمد. خداوند می‌گوید: **۲۴**وقتی اینها بیرون می‌روند، بدنهای بی‌جان کسانی را می‌بینند که بر من شوریده‌اند. کرمهایی که آنها را می‌خورند مرگ نخواهند داشت و آتشی که آنها را می‌سوزاند، هیچ‌وقت خاموش نخواهد شد. منظرهٔ آنها برای تمام مردم دنیا نفرت‌انگیز خواهد بود.»

کتاب ارمیای نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	۳۰
۳۱	۳۲	۳۳	۳۴	۳۵
۳۶	۳۷	۳۸	۳۹	۴۰
۴۱	۴۲	۴۳	۴۴	۴۵
۴۶	۴۷	۴۸	۴۹	۵۰
۵۱			۵۲	

کتاب ارمیای نبی

معرّفی کتاب

ارمیای نبی در اواخر قرن هفتم و اوایل قرن ششم قبل از میلاد زندگی می‌کرد. در دوران مأموریت طولانی خود، از بلاها و مصیبتهایی که بنا بود به‌خاطر بت‌پرستی و گناه بر سر قوم اسرائیل بیاید، به ایشان هشدار داد. در زمان حیات او بود که پیشگویی سقوط اورشلیم، ویرانی آن شهر و معبد بزرگ آن به دست نبوکدنصر پادشاه بابل تحقق یافت. او همچنین شاهد تبعید پادشاه یهودا و مردم آنجا به بابل بود. ارمیا بازگشت قوم خود از تبعید و احیای مجدّد آن را نیز پیشگویی کرد.

کتاب ارمیا را می‌توان به پنج بخش تقسیم کرد:

۱- دعوت خداوند از ارمیا

۲- پیام خدا به ملّت یهودا و فرمانروایان ایشان در دوران سلطنت یوشیا، یهویاقیم، یهویاکین و صدقیا

۳- یادداشت‌های باروک، منشی ارمیا شامل پیشگویی‌ها و وقایع دوران حیات ارمیا

۴- پیامهای خدا به اقوام مختلف جهان

۵- فهرست وقایع تاریخی از قبیل سقوط اورشلیم و تبعید مردم به بابل

ارمیا شخصی حساس و دوستدار صمیمی مردم خود بود و از مجازات ایشان نفرت داشت. در کلام او به‌خاطر ناراحتی‌هایی که در دوران رسالت و نبوّت خود متحمّل شد، هیجان و تأثر عمیقی احساس می‌شود. کلام خدا مانند آتش در قلب او شعله‌ور بود و نمی‌توانست آن را خاموش نگه دارد.

کتاب ارمیا همچنین از پیمان تازه‌ای پیشگویی می‌کند که پس از دوران مشقت بار ارمیا بسته می‌شود و قوم خدا بدون اینکه آموزگاری آن پیمان را به ایشان یادآوری کند، از آن پیروی می‌کنند، چرا که در دلهایشان نوشته خواهد شد. (۳۱:۳۱-۳۴)

تقسیم‌بندی کتاب

دعوت خدا از ارمیا ۱:۱-۱۹
پیشگویی‌هایی در دوران سلطنت یوشیا، یهویاقیم،
یهویاکین و صدقیا ۱:۲-۳۸:۲۵
وقایع دوران حیات ارمیا ۱:۲۶-۵:۴۵
پیشگویی‌هایی در مورد اقوام مختلف ۱:۴۶-۶۴:۵۱
سقوط اورشلیم ۱:۵۲-۳۴

---

۱ این کتاب شامل پیامهایی است از طرف ارمیا پسر حِلقیا،
یکی از کاهنان شهر عناتوت در سرزمین بنیامین. **۲**خداوند
در سیزدهمین سال سلطنت یوشیا پسر آمون، پادشاه یهودا با
ارمیا سخن گفت. **۳**بار دیگر وقتی یهویاقیم -پسر یوشیا- پادشاه
یهودیه بود خداوند با او سخن گفت. بعد از آن تا یازدهمین
سال سلطنت صدقیا -پسر یوشیا- خداوند چندین بار با ارمیا
سخن گفت. در پنجمین ماه همان سال مردم اورشلیم به تبعید
برده شدند.

رسالت ارمیا

۴خداوند به من گفت: **۵**«قبل از آنکه به تو هستی بخشم،
تو را برگزیدم، و قبل از آنکه به دنیا بیایی، تو را انتخاب کردم
تا پیام‌آوری برای تمام ملّتها باشی.»
۶در جواب گفتم: «ای خداوند متعال، من خیلی جوان هستم
و نمی‌دانم چگونه سخن بگویم.»
۷امّا خداوند به من گفت: «نگو که خیلی جوانی، در عوض
به نزد مردمی که تو را می‌فرستم برو و هرچه به تو دستور می‌دهم
به آنها بگو. **۸**از آنها نترس، چون من با تو خواهم بود و از تو
حمایت خواهم کرد. من -خداوند- چنین گفته‌ام»
۹آنگاه خداوند لبهای مرا لمس کرد و به من گفت: «گوش
بده، من آنچه را که باید بگویی در دهانت خواهم گذاشت.
۱۰من امروز به تو قدرتی می‌دهم که بتوانی ملّتها و دولتها را
ریشه‌کن کنی، ویران و واژگون سازی و دوباره بسازی و از
نو بکاری.»

دو رؤیا

۱۱خداوند به من گفت: «ارمیا، چه می‌بینی؟»
در پاسخ گفتم: «یک شاخهٔ درخت بادام.»

۱۲خداوند گفت: «درست می‌بینی و من مواظب هستم تا
سخنان من تحقّق یابند.»
۱۳سپس خداوند بار دیگر با من سخن گفت و پرسید: «چه
چیز دیگری می‌بینی؟»
در جواب گفتم: «در شمال دیگی را در حال جوشیدن می‌بینم
که به این سو سرازیر می‌شود.»
۱۴او به من گفت: «ویرانی از شمال غلیان می‌کند و تمام
موجودات زنده را در این سرزمین دربر می‌گیرد؛ **۱۵**زیرا من تمام
ملّتها را از شمال می‌خوانم تا بیایند. پادشاهان آنها تختهای
خود را در دروازه‌های شهر اورشلیم و اطراف دیوار و اطراف آن
و همچنین در اطراف شهرهای یهودیه خواهند نهاد. **۱۶**من قوم
خود را تنبیه خواهم کرد، چون آنها مرتکب گناه شده‌اند. آنها
مرا ترک کرده و به حضور خدایان دیگر قربانی گذرانده‌اند،
بُتها ساختند و آنها را پرستش کردند. **۱۷**ای ارمیا آماده شو، برو
و هرچه به تو دستور می‌دهم به آنها بگو. از آنها نترس وگرنه
من تو را از آنها بیشتر خواهم ترسانید. **۱۸-۱۹**ای ارمیا، گوش
کن، همه‌کس در این سرزمین -از پادشاهان یهودا، سرداران،
کاهنان گرفته تا مردم عادی- همه برضد تو خواهند بود. امّا
امروز من قدرتی به تو می‌دهم که بتوانی در برابر آنها مقاومت
کنی. تو مانند شهری با بُرج و باروی مستحکم، مانند ستونی از
آهن و دیواری از برنز خواهی بود. آنها تو را شکست نخواهند
داد، چون من با تو خواهم بود و از تو حمایت خواهم کرد.
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

توجّه خدا از اسرائیل

۲ خداوند به من گفت تا **۲**این پیام را به تمام مردم اورشلیم
اعلام کنم:
«به یاد دارم که چقدر در جوانی‌ات با وفا بودی،
چقدر در ابتدای ازدواجمان مرا دوست داشتی،
به دنبال من حتّی از کویرها
و زمینهای بایر می‌گذشتی.
۳ ای اسرائیل، تو فقط به من تعلّق داشتی؛
و تو مِلک مقدّس من بودی.
من به هرکس که تو را می‌آزرد،
رنج و عذاب می‌دادم.
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

گناه اجداد قوم اسرائیل

۴ای فرزندان یعقوب و ای طایفه‌های اسرائیل به پیام خداوند
گوش دهید. ۵خداوند می‌فرماید:
«اجداد شما چه اتّهامی علیه من داشتند؟
چه چیزی باعث شد آنها از من روی‌گردان شوند؟
آنها بُتهای بی‌ارزش را پرستیدند،
و خودشان بی‌ارزش شدند.
۶آنها به من بی‌اعتنایی کردند،
گرچه من آنها را از مصر نجات دادم
و آنها را در بیابان و چاله‌های شنی،
سرزمینی خشک و خطرناک،
جایی که کسی در آن زندگی نمی‌کند
و حتّی هیچ‌کس از آنجا گذر نیز نخواهد کرد، رهبری
کردم.
۷من آنها را به سرزمینی حاصلخیز آوردم
تا از محصولات و میوه‌های آنجا لذّت ببرند،
امّا در عوض، آنها سرزمین مرا ویران کردند،
و زمینی را که به آنها داده بودم، ناپاک ساختند.
۸کاهنان نپرسیدند: 'خداوند کجاست؟'
حتّی کاهنان خودم، مرا نمی‌شناختند.
حکمرانان برضد من شوریدند،
انبیا به نام بعل سخن می‌گفتند
و بُتهای بیهوده را می‌پرستیدند.

دعوی خداوند علیه قوم خودش

۹«پس من، خداوند، دوباره دعوی خود را علیه قوم خودم
و برضد اجدادشان ارائه می‌دهم.
۱۰به جانب غرب، به جزیرهٔ قبرس بروید،
و کسی را به شرق، به قیدار بفرستید.
شما خواهید دید که چیزی شبیه این هیچ‌گاه واقع
نشده است.
۱۱هیچ ملّت دیگری هرگز خدایان خود را،
-هرچند غیر واقعی بودند- عوض نکردند.
امّا قوم من، مرا که برایشان افتخار و بزرگی آوردم،
با خدایانی که برایشان هیچ‌کاری نمی‌توانند بکنند،
عوض کردند.

۱۲ از این رو به آسمان دستور می‌دهم از وحشت بلرزد،
و متعجّب و حیران بماند،
۱۳ چون قوم من مرتکب دو گناه شده‌اند:
آنها مرا که سرچشمهٔ آب گوارا هستم، ترک کرده‌اند
و برای خود آب‌انبار کنده‌اند؛
آب‌انبارهای ترک خورده‌ای که آب را اصلاً نگاه
نمی‌دارند.

نتیجهٔ بی‌وفایی قوم اسرائیل

۱۴ «اسرائیل برده نیست
و در بردگی متولّد نشد،
پس چرا دشمنانش برای شکار او در کمین نشسته‌اند؟
۱۵ آنان مثل شیر بر او می‌غرّند،
و سرزمین او را به صورت بیابان درآورده‌اند،
و شهرهایش را کاملاً متروک و ویران کرده‌اند.
۱۶ آری مردان ممفیس و تَحفَنحیس
جمجمهٔ او را شکسته‌اند.
۱۷ ای اسرائیل، خودت باعث این بودی!
تو مرا -خداوند، خدای خود را- ترک کردی،
درحالی‌که من تو را در تمام راه رهبری می‌کردم.
۱۸ فکر می‌کنی رفتن تو به مصر
و نوشیدن از آب رود نیل برایت فایده‌ای خواهد
داشت؟
یا رفتن به آشور و نوشیدن از رود فرات
برایت چه سودی خواهد داشت؟
۱۹ شرارت تو موجب مجازات تو،
و روی‌گردانیدن تو از من، باعث محکومیّت توست.
تو خواهی آموخت که ترک کردن و بی‌حرمتی به من
-خداوند، خدای خودت-
چه اشتباه تلخی است.
من، خدای متعال چنین گفته‌ام.»

اسرائیل از پرستش خداوند سرپیچی می‌کند

۲۰ خداوند متعال می‌گوید:
«ای اسرائیل از زمانهای قدیم تو از فرمان من سرپیچی
کردی،
و حاضر نبودی از من اطاعت کنی و مرا بپرستی.

بر فراز تپّه‌های مرتفع،
در پای درختان سبز،
تو الهه‌های باروری را می‌پرستیدی.
۲۱ من تو را مثل یک تاک برگزیده،
از بهترین بذر زمین کاشتم.
امّا نگاه کن، ببین چه شده‌ای!
یک تاک پوسیدهٔ بی‌ارزش.
۲۲ حتّی اگر خودت را با قویترین صابون‌ها بشویی،
بازهم لکه‌های گناهت را می‌بینم.
۲۳ چگونه می‌توانی بگویی که خودت را آلوده نساخته‌ای،
و یا هرگز بعل را پرستش نکرده‌ای؟
بنگر و ببین چگونه تو در همین درّه مرتکب گناه شده‌ای،
و ببین چه کرده‌ای.
تو مثل یک شتر وحشی در فصل جفت‌گیری هستی،
که افسار گسیخته به هر طرف می‌دود،
۲۴ و به بیابان می‌رود.
وقتی شهوت او را به هیجان آورد، چه کسی می‌تواند جلوی او را بگیرد.
لازم نیست که شترهای نر برای رام کردن او به خودشان زحمتی بدهند،
چون او همیشه در فصل جفت‌گیری حاضر و آماده است.
۲۵ ای اسرائیل، پاهای خود را خسته نکن،
و نگذار گلوی تو
از تعقیب سایر خدایان خشک شود.
فقط بگو: 'نه، من نمی‌توانم بازگردم.
من عاشق خدایان بیگانه هستم
و به دنبال آنها خواهم رفت.'»

اسرائیل سزاوار مجازات است

۲۶ خداوند می‌گوید: «همان‌طور که یک دزد هنگامی‌که گیر می‌افتد، شرمسار است؛ شما قوم اسرائیل هم همان‌گونه -به همراه پادشاهان، بزرگان، کاهنان، و انبیای خودتان- شرمنده خواهید بود. ۲۷ شما که می‌گویید یک درخت، پدر شما و یک صخره، مادر شماست شرمسار خواهید شد. شما به عوض

اینکه، به من روی آورید به من پشت کردید، پس این چیزها بر سر شـما آمد. امّا وقتی شما دچار زحمتی می‌شوید، آنگاه از من می‌خواهید بیایم و شما را نجات دهم.
۲۸«کجا هستند آن خدایانی که برای خود ساختید؟ بگذارید وقتی در زحمت هستید، آنها اگر می‌توانند شما را نجات دهند! ای یهودا به تعداد شهرهایت خدایان متعدّد داری. **۲۹**شکایت تو چیست؟ چرا برضد من شـوریده‌ای؟ **۳۰**من تو را مجازات کردم، ولی فایده‌ای نداشت؛ و نمی‌گذاری تو را اصلاح کنم. مثل شیر غرّان تمام انبیا را کشتی. **۳۱**ای قوم اسرائیل به آنچه می‌گویم گوش دهید. آیا من برای شـما، مثـل بیابان یا مثل سـرزمینی تاریک و خطرناک بودم؟ پس چرا می‌گویید هرچه دلتان خواست، همان را انجام خواهید داد و دیگر به حضور من برنمی‌گردید؟ **۳۲**آیا یک زن جوان می‌تواند جواهرات خود را فراموش کند، و یا یک عروس لباس عروسی خود را؟ امّا قوم من مرا برای روزهای بی‌شـماری فراموش کرد. **۳۳**تو مطمئناً می‌دانی که چگونه عشاق خود را تعقیب کنی. حتّی بدترین زنان، می‌تواننـد این را از تو بیاموزند. **۳۴**لباسـهایت از خون بی‌گناهان و بیچارگان -و نه از خون دزدان- لکه دار است.
«با وجود این **۳۵**تو می‌گویی، 'بی‌گناهم، حتماً خداوند دیگر نسـبت به من عصبانی نیسـت،' امّا من خداوند، تو را تنبیه می‌کنم؛ چون می‌گویی مرتکب گناهی نشده‌ای. **۳۶**تو با روی آوردن به خدایان سـایر ملّتها ارزش خود را از دست داده‌ای. مصر هم مانند آشـور تو را ناامید خواهد کرد. **۳۷**تو از مصر روی‌گردان خواهی شد، از خجالت سرت را پایین می‌اندازی. من، خداوند، تمام کسانی را که تو به آنها توکّل کرده‌ای طرد کرده‌ام. از آنها هیچ سودی عاید تو نخواهد شد.»

خیانت اسرائیل

۳ خداونـد می‌گوید: «اگر مردی زنش را طلاق دهد و زنش او را ترک کند وبا دیگری ازدواج کند، آن مرد نمی‌تواند زنش را دوباره بگیرد. چنین عملی باعث می‌شـود، آن زمین آلوده شود. امّا تو ای اسرائیل، عشاق زیادی داشتی و اکنون می‌خواهی به نزد من بازگردی! **۲**به بالای تپّه‌ها نگاه کن. آیا جایی هسـت که تو در آنجا مثل روسپی رفتار نکرده باشی؟ مثل یک عرب صحرانشین که در بیابان در انتظار شکار است، تو در کنار راه، منتظر عُشاق خود بودی. تو تمام این

سرزمین را با روسپی‌گری و شـرارت خود آلوده کرده‌ای. ۳به همین دلیل باران نباریده و رگبارهای بهاری نیامده است. تو مثل یک روسپی هستی و از آن شرم نداری.
۴«و اکنون به من می‌گویی: 'تو پدر من هستی، تو مرا از زمان طفولیّتم دوست داشتی. ۵تو نسبت به من همیشه خشمگین نخواهی بود.' ای اسـرائیل، این چیزی است که تو گفته‌ای، ولی از انجام هیچ‌نوع شرارتی خودداری نکردی.»

اسرائیل و یهودا باید توبه کنند

۶در زمان یوشیای پادشاه، خداوند به من گفت: «آیا می‌بینی اسـرائیل -آن زن بی‌وفا- چه کرده است؟ او مرا ترک کرده و برفراز هر تپّه و در پای تمام درختان سبز، مثل روسپی رفتار کرده اسـت. ۷فکر کردم بعد از تمام این کارها، او مطمئناً نزد من برمی‌گردد. امّا او برنگشت، و خواهر بی‌وفای او -یهودا- ناظر تمام کارهای او بود. ۸یهودا همچنین دید که من اسـرائیل را به‌خاطر اینکه مرا ترک کرده و مرتکب روسپی‌گری شده بود، طلاق دادم و به راه خودش فرستادم. امّا یهودا، خواهر بی‌وفای اسرائیل، هراسی نداشت. او هم روسپی شـد ۹و اصلاً از آن شرمی نداشت. او سرزمین را آلوده ساخت و با پرستش سنگها و درختان مرتکب زنا شـد. ۱۰بعد از همهٔ اینها، یهودا خواهر بی‌وفای اسـرائیل، فقط تظاهر کرد که به نزد من برمی‌گردد، ولی در عمل صادق نبود. من، خداوند چنین گفته‌ام.»
۱۱آنگاه خداوند به من گفت که هرچند اسرائیل او را ترک کرده، بـا وجود این، او ثابـت کرد که از خواهـر بی‌وفایش -یهودا- بهتر است. ۱۲خداوند به من گفت بروم و به اسرائیل بگویم: «ای اسـرائیل بی‌وفا نزد من بازگرد. من رحیم هستم و خشمگین نخواهم بود؛ خشم من برضد تو دایمی نخواهد بود. ۱۳فقـط بپذیر که خطاکاری و برضـد خداوند، خدای خود شوریده‌ای. اعتراف کن که درپای درختان سبز، تو عشق خود را نثار خدایان بیگانه کرده‌ای و از دستورات من اطاعت ننموده‌ای. من، خداوند چنین گفته‌ام.
۱۴«ای قوم بی‌وفا بازگردید؛ شـما به من تعلّق دارید. از هر شهری یکی از شما را، و از هر طایفه‌ای دو نفر را می‌گیرم و با خود به کوه صهیون خواهم آورد. ۱۵من به شما فرمانروایانی خواهم داد که مطیع من باشند، و آنها با حکمت و فهم بر شما حکومت خواهند کرد. ۱۶آنگاه، وقتی شما در این سرزمین کثیر

شوید، مردم دیگر دربارهٔ صندوق پیمان من صحبتی نخواهند
کرد. آنها دیگر نه دربارهٔ آن فکر می‌کنند و نه آن را به یاد
می‌آورند. آنها دیگر نه احتیاجی به آن دارند، و نه می‌خواهند
صندوق دیگری بسازند. **۱۷**وقتی زمان آن فرا رسد، اورشلیم
به نام 'تخت خداوند' خوانده خواهد شد و تمام ملّتها در آنجا
برای پرستش من جمع می‌شوند. آنها دیگر آنچه دلهای سخت
و شریرشان به آنها می‌گوید، انجام نخواهند داد. **۱۸**اسرائیل با
یهودا متّحد خواهد شد و آنها با هم از تبعید در کشوری در
شمال به سرزمینی که من به اجداد شما به عنوان ملکی ابدی
داده بودم، برخواهند گشت.»

بت‌پرستی قوم خدا

۱۹خداوند می‌گوید:
«ای اسرائیل، می‌خواستم تو را به فرزندی خود بپذیرم
و سرزمینی سرسبز -زیباترین کشور جهان-
را به تو بدهم.
من می‌خواستم تو مرا پدر خود بخوانی،
و دیگر هیچ‌گاه از من دور نشوی.
۲۰امّا مثل یک زن بی‌وفا،
تو نسبت به من بی‌وفا بودی.
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

۲۱از فراز تپّه‌ها صدایی به گوش می‌رسد:
این صدای قوم اسرائیل است
که به‌خاطر گناهانی که مرتکب شده‌اند
و به خاطر اینکه خداوند، خدای خودشان را فراموش
کرده‌اند، گریه وزاری می‌کنند.
۲۲ای تمامی شما که از خداوند روی گردانیده‌اید،
بازگردید.
او بی‌وفایی شما را شفا خواهد داد.

شما می‌گویید: «آری ما به سوی خداوند برمی‌گردیم چون
او خدای ماست. **۲۳**پرستش بُتها در بالای تپّه‌ها برای ما
هیچ فایده‌ای نداشته است. کمک برای اسرائیل فقط از
جانب خداوند -خدای ما- می‌آید. **۲۴**امّا پرستش بعل، خدای
شرمساری، باعث شده که ما گلّه و رمه، پسران و دخترانمان،

و همه‌چیزهای دیگری را که اجداد ما از زمانهای قدیم برای
آن زحمت کشیده‌اند، از دست بدهیم. **۲۵**ما می‌بایست در
شرم بخوابیم و رسوایی ما را بپوشاند. ما و اجداد ما، همیشه
برضد خداوند، خدای ما گناه ورزیده، و هیچ‌وقت احکام او
را اطاعت نکردیم.»

دعوت به توبه

۴ خداوند می‌گوید: «ای قوم اسرائیل، اگر بخواهید شما
می‌توانید به سوی من بازگردید. اگر شما آن بُتهایی را که
من از آنها نفرت دارم دور بریزید، **۲**آن وقت شایسته است به نام
من سوگند یاد کنید. آنگاه، تمام ملّتها از من خواهند خواست
تا آنها را برکت دهم، و آنها مرا حمد خواهند گفت.»
۳خداوند به مردم اسرائیل و یهودا می‌گوید: «مزارع
شخم نخوردهٔ خود را شخم بزنید، بذرهای خود را
در میان خارها نپاشید. **۴**عهد خود را با من، خداوند
خویش نگه دارید و ای مردمان یهودا و اسرائیل خود را
وقف من کنید. وگرنه خشم من به‌خاطر شرارتهای شما
مثل آتش همه‌چیز را خواهد سوزاند و هیچ‌وقت خاموش
نخواهد شد.»

تهدید حمله به یهودا

۵ شیپورها را در تمام سرزمین بنوازید!
با فریاد بلند و به طور واضح
به مردم یهودا و اورشلیم بگویید
به شهرهایی پناه ببرند که بُرج و بارویی مستحکم
دارند.
۶ نشانه‌ای به طرف صهیون بگذارید!
با سرعت به جاهای امن بروید! تأخیر نکنید!
خداوند بلا و ویرانی بزرگی
از جانب شمال می‌آورد.
۷ مثل شیری که از مخفیگاهش بیرون می‌آید،
ویرانگر ملّتها عازم حمله است.
او می‌آید تا یهودیه را ویران کند.
یهودیه به مخروبه‌ای تبدیل خواهد شد،
و هیچ‌کس در آنها زندگی نخواهد کرد.
۸ پس پلاس برتن، گریه و شیون کنید،
چون هنوز خداوند نسبت به یهودا غضبناک است.

۹خداوند گفت: «در آن روز پادشاهان و بزرگان جرأت خود
را از دست می‌دهند، کاهنان حیران و انبیا در تعجّب خواهند
بود.»
۱۰آنگاه من گفتم: «ای خداوند متعال تو مردم اورشلیم را
کاملاً فریب داده‌ای! تو گفته‌ای صلح خواهد بود، امّا شمشیر
گلویشان را پاره می‌کند.»
۱۱زمانی می‌رسد که به مردم اورشلیم گفته خواهد شد که
بادی سوزان از طرف بیابان می‌وزد. آن باد ملایمی نخواهد بود
که کاه و پوشال را از گندم جدا می‌کند؛ ۱۲بادی که اکنون به
فرمان خداوند می‌وزد، بسیار سخت‌تر است! این خود خداوند
است! که چنین حکمی دربارهٔ قومش صادر کرده است.

محاصرهٔ یهودا به وسیلهٔ دشمنان

۱۳نگاه کنید، دشمن مانند ابر می‌آید. ارّابه‌های جنگی‌اش
مثل گردباد و اسبانش سریعتر از عقاب حرکت می‌کنند، ما
محکوم به نابودی هستیم.
۱۴ای اورشلیم، قلبت را از شرارت پاک کن تا نجات یابی.
تا کی می‌خواهی با افکار گناه‌آلود زندگی کنی؟
۱۵پیام‌آوران از شهر دان و از کوههای افرایم حامل خبرهای
بدی هستند. ۱۶آنها آمده‌اند تا به ملّتها اخطار کنند و به مردم
اورشلیم بگویند که دشمنان از سرزمینی دور می‌آیند. این دشمنان
برضد شهرهای یهودا فریاد می‌زنند. ۱۷و آنها مثل محافظانی که
مزرعه‌ای را نگهداری می‌کنند اورشلیم را محاصره خواهند کرد.
این به‌خاطر آن است که مردمش برضد خداوند شوریده‌اند.
خداوند چنین گفته است.
۱۸ای یهودا، با نحوهٔ زندگی‌ات و کارهایی که مرتکب شده‌ای
این بلا را بر سر خودت آورده‌ای. گناه تو، تو را به این روز
انداخته و مثل شمشیری به قلب تو فرو رفته است.

اندوه ارمیا برای قومش

۱۹ درد! دردی که نمی‌توانم آن را تحمّل کنم!
قلبم! قلبم بشدّت می‌تپد!
نمی‌توانم ساکت بمانم،
صدای شیپورها
و فریادهای جنگ را می‌شنوم.
۲۰ مصیبت‌ها یکی پس از دیگری می‌آیند،
و تمام مملکت ویران شده است.

چادرهای ما ناگهان درهم شکسته
و پرده‌های آنها پاره‌پاره شده‌اند.
۲۱ تا به کی باید شاهد چنین جنگ مهیبی باشم،
و تا به کی باید صدای شیپور جنگ را بشنوم؟
۲۲ خداوند می‌گوید: «قوم من احمقند،
آنها مرا نمی‌شناسند.
آنها مثل کودکان احمقی هستند
که فهم و شعور ندارند.
در ارتکاب شرارت ماهرند،
ولی در بجا آوردن نیکی قاصر.»

رؤیای ارمیا از ویرانی آینده

۲۳ به زمین نگاه کردم -بایر و ویران بود،
به آسمان نگریستم-در آن نوری نبود.
۲۴ به کوهها نگاه کردم -آنها در لرزش بودند،
و تپّه‌ها از یک طرف به طرفی دیگر در نوسان بودند.
۲۵ هیچ انسانی در آنجا نبود،
حتّی پرندگان هم، از آنجا گریخته بودند.
۲۶ زمین حاصلخیز به بیابان،
و شهرهای آن به‌خاطر غضب خداوند
به ویرانه‌ای تبدیل شده‌اند.
۲۷ (خداوند گفته است که تمام زمین بایر خواهد شد ولی آن را کاملاً از بین نخواهد برد.)
۲۸ زمین سوگوار
و آسمان تیره خواهد شد.
خداوند چنین گفته است
و فکر خود را عوض نخواهد کرد.
او تصمیم خود را گرفته
و از آن برنخواهد گشت.
۲۹ با شنیدن فریاد اسب سواران و تیراندازان
همه خواهند گریخت.
بعضی‌ها به جنگل پناه می‌برند
و دیگران برفراز کوهها پنهان می‌شوند.
تمام شهرها از جمعیّت خالی خواهند شد
و دیگر کسی در آنها زندگی نخواهد کرد.
۳۰ ای اورشلیم، تو محکوم به فنا هستی!

چرا جامهٔ قرمز می‌پوشی؟
چرا خود را با جواهرات می‌آرایی و سُرمه بر چشمان
خود می‌کشی،
خودت را بیهوده زیبا می‌کنی!
عُشاق تو، تو را طرد کرده
و می‌خواهند تو را بکشند.
۳۱ فریادی شنیدم، شبیه فریاد زنی در حال زایمان،
زنی که اولین بچّه‌اش را به دنیا می‌آورد.
این فریاد اورشلیم بود که برای نفس کشیدن تقلّا
می‌کرد،
دست خود را بلند می‌کند و می‌گوید:
«من محکوم به فنا هستم!
آنها برای کشتن من می‌آیند.»

گناه اورشلیم

۵ ای مردم اورشلیم تمام کوچه‌های شهر را بگردید!
به تمام اطراف نگاه کنید! با چشمان خودتان ببینید
بازارچه‌ها را جستجو کنید!
آیا می‌توانید حتّی یک نفر را بیابید
که درستکار باشد
و می‌کوشد تا نسبت به خداوند باوفا باشد؟
اگر بتوانید چنین شخصی را بیابید، خداوند اورشلیم را
خواهد بخشید.
۲ ادّعا می‌کنید که خداوند را می‌پرستید،
امّا از صمیم قلب نمی‌گویید.
۳ خداوند خواهان وفاداری شماست.
او شما را تنبیه کرد، امّا هیچ توجهی نکردید.
او شما را درهم شکست، ولی از آموختن امتناع
کردید.
شما سرسخت بودید و نخواستید از گناهانتان توبه کنید.
۴ آنگاه فکر کردم: «اینها فقط افراد فقیر و جاهل هستند
که چنین می‌کنند.
آنها احمقانه رفتار می‌کنند؛
چون نمی‌دانند خدا از آنها چه می‌خواهد،
و از آنها انتظار چه رفتاری دارد.
۵ من نزد صاحبان قدرت می‌روم

و با آنها صحبت می‌کنم.
آنها حتماً می‌دانند خدایشان از آنها چه می‌خواهد،
و انتظار دارد آنها چگونه زندگی کنند.»
امّا دیدم که آنها هم، همه سر به نافرمانی زده‌اند
و از اطاعت وی امتناع می‌کنند.
۶ به همین دلیل است که شیران جنگل، آنها را خواهند کشت؛
گرگهای بیابانی آنها را قطعه‌قطعه خواهند کرد،
و پلنگها در تمام شهرهایشان به کمین نشسته‌اند.
اگر آن مردمان از خانه‌های خود بیرون بروند،
دریده و پاره‌پاره خواهند شد، چون گناهان آنها
بی‌شمار است
و مکرراً از فرمان خداوند سرپیچی کرده‌اند.
۷ خداوند پرسید: «چرا من می‌بایست گناهان قوم خودم را
ببخشم؟
آنها مرا ترک کرده‌اند
و خدایانی را پرستیده‌اند که واقعی نیستند.
من قوم خود را چنان تغذیه کردم که همیشه سیر بودند،
امّا آنها مرتکب زنا شدند
و وقت خود را با فاحشه‌ها تلف کردند.
۸ آنها مانند اسبان نری هستند که خوب تغذیه شده‌اند و
شهوت شدیدی بر آنها غلبه کرده است،
و هریک برای زن همسایه شیهه می‌کشد.
۹ آیا نباید من آنها را برای این چیزها مجازات کنم،
و از ملّتی مثل اینها انتقام بگیرم؟
۱۰ من دشمنان را می‌فرستم تا تاکستانهای قوم مرا خراب
کنند،
ولی آن را کاملاً از بین نبرند.
به آنها خواهم گفت شاخه‌های آن را قطع کنند،
چون آن شاخه‌ها به من تعلّق ندارند.
۱۱ مردم اسرائیل و یهودا
به من کاملاً خیانت کرده‌اند.
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

خداوند اسرائیل را رد می‌کند

۱۲ قوم خداوند منکر او شده و گفته‌اند: «او واقعاً کاری
نخواهد کرد. ما روزگار سختی نخواهیم داشت و از جنگ و

قحطی خبری نخواهد بود.» **۱۳-۱۴**آنها گفته‌اند که انبیا فقط یک طبل توخالی هستند. پیامی از جانب خداوند ندارند. خداوند -خدای قادر مطلق- به من گفت: «ای ارمیا، چون مردم چنین چیزهایی می‌گویند، من کلام خودم را مثل آتشی در دهان تو خواهم گذاشت. مردم مثل هیزم هستند و آتش همهٔ آنها را می‌سوزاند.»

۱۵ای قوم اسرائیل، خداوند ملّتی را از مکانهای دور می‌آورد تا به شما حمله کنند. این ملّتی است قوی و قدیمی، ملّتی که زبان آن را تو نمی‌فهمی. **۱۶**کمانداران آنها جنگجویانی هستند بسیار قوی، که بدون ترّحم می‌کشند. آنها خرمن و آذوقهٔ تو را می‌بلعند و پسران و دختران تو را خواهند کشت. **۱۷**آنها گلّه و رمهٔ تو را زنده نخواهند گذاشت. تاکستانها و درختان انجیر تو را از بین خواهند برد. شهرهای مستحکمی که به آنها اعتماد داری، همه به وسیلهٔ ارتش آنها خراب خواهند شد.

۱۸خداوند می‌گوید: «حتّی در چنان روزهایی نمی‌گذارم قوم من کاملاً از بین بروند. **۱۹**وقتی آنها بپرسند، چرا اجازه دادم چنین چیزهایی واقع شود، ای ارمیا، به آنها بگو که همان‌طور که آنها از من برگشته‌اند و در سرزمین خودشان در خدمت خدایان درآمدند، پس آنها در سرزمینی که به خودشان تعلّق نخواهد داشت در خدمت بیگانگان خواهند بود.»

خداوند به قومش هشدار می‌دهد

۲۰خداوند می‌گوید: «به فرزندان یعقوب و به مردم یهودا بگو: **۲۱**ای قوم نادان و بی‌عقل توجّه کنید، شما که چشم دارید ولی نمی‌بینید، گوش دارید ولی نمی‌شنوید. **۲۲**من خداوند هستم؛ چرا حرمت مرا نگاه نمی‌دارید؟ چرا در حضور من از ترس نمی‌لرزید؟ من شن و ماسه را مرز دریا قرار دادم، مرزی که آب دریا هیچ‌گاه از آن رد نمی‌شود. اگر دریا به تلاطم آید، نمی‌تواند از آن تجاوز کند و اگر امواج آن خروشان شوند، نمی‌توانند آن مرز را بشکنند. **۲۳**شما ای قوم من، سرسخت و سرکش هستید. شما برگشتید و مرا ترک کردید. **۲۴**من برای شما بارانهای پاییزی و بهاری فرستادم و همه ساله فصل برداشت محصول را به شما دادم؛ با وجود این، هرگز به فکرتان نرسید که احترام مرا نگاه‌دارید. **۲۵**در عوض، گناهان شما باعث شد این برکات به شما نرسد.

۲۶«مردمان شـریر در میان قوم من زندگی می‌کنند، آنها در کمین نشسته و مانند کسانی‌که توری را برای شکار پرندگان گسترده باشند، منتظر می‌مانند. آنها دامهای خود را برای شکار مردم پهن کرده‌اند. **۲۷**همان‌طور که یک شکارچی قفس خود را از پرنده‌ها پر می‌سازد، همان‌طور خانه‌های آنها از آنچه به یغما برده‌اند، انباشته شده است. به همین دلیل است که آنها قوی و غنی هستند. **۲۸**خوب می‌خورند و چاق می‌شوند. شرارتهای آنها پایانی ندارد. حق یتیمان را به آنها نمی‌دهند و مظلومان را از عدالت محروم می‌کنند.

۲۹«امّا من، خداوند، آنها را به مجازات کارهایشان خواهم رسانید. من از قوم انتقام خواهم گرفت. **۳۰**اتّفاقی وحشتناک و تکان‌دهنده در این سرزمین روی داده است. **۳۱**انبیا چیزی جز دروغ نمی‌گویند، کاهنان طبق دستور انبیا حکومت می‌کنند و قوم من هم اعتراضی ندارند. عاقبت آنها چه خواهند کرد؟»

محاصرهٔ اورشلیم به وسیلهٔ دشمنان

۶ ای قوم بنیامین فرار کنید، از اورشلیم خارج شوید و به جای امنی بروید! در تقوع شیپور را به صدا درآورید و در بیت‌هکاریم آتشی برای فرستادن اخطار برافروزید. مصیبت و ویرانی از جانب شمال بزودی خواهد رسید. **۲**شهر صهیون زیباست، ولی ویران خواهد شد. **۳**پادشاهان به همراه ارتش‌های خود در آنجا اردو خواهند زد. آنها در اطراف شهر اردو می‌زنند و هرکس هر جا که بخواهد اردو می‌زند. **۴**آنها می‌گویند، «برای حمله به اورشلیم آمده شوید! حاضر شوید! در وقت ظهر حمله خواهیم کرد!» امّا بعد می‌گویند: «اکنون خیلی دیر شده، روز رو به پایان است، وقتی سایه‌ها بلندتر می‌شوند، نشان می‌دهد که غروب نزدیک است. **۵**پس در شب حمله را شروع خواهیم کرد، و قلعه‌های دفاعی شهر را خراب خواهیم کرد.»

۶خداوند متعال به این پادشاهان دستور داده است درختان را قطع کنند و برای محاصرهٔ اورشلیم تپّه‌هایی به عنوان سنگر بسازند. خداوند گفت: «من شـهر را مجازات می‌کنم چون از ظلم پر شده است. **۷**مثل یک چاه آب، که آبش را تازه و گوارا نگه می‌دارد، به همان نحو اورشلیم شرارت را در درون خود تازه نگه می‌دارد. من فریادهای خشـونت و ویرانی را از داخل شهر می‌شنوم، بیماری و جراحت تنها چیزی است که می‌بینم. **۸**ای مردم اسـرائیل بگذارید که این سـختی‌ها برای

شما اخطاری باشد، وگرنه شما را ترک می‌کنم، و شهر شما را به بیابان تبدیل می‌کنم، جایی که دیگر هیچ‌کس نتواند در آن زندگی کند.»

اسرائیل سرکش

۹خداوند متعال به من گفت: «اسرائیل مانند تاکستانی که تمام انگورهایش را چیده باشند، بی‌ثمر خواهد ماند. پس تو باید تا وقت باقی است، هرکس را که می‌توانی نجات دهی.»

۱۰من در پاسخ گفتم: «وقتی به آنها چنین اخطاری بدهم، چه کسی به حرفهای من گوش خواهد داد؟ آنها همه سرسخت هستند و از شنیدن پیام تو امتناع می‌کنند. آنها به کلامی که از جانب تو به آنها بگویم خواهند خندید. **۱۱**خشم تو نسبت به آنها مرا هم سوزانده و بیش از این طاقت آن را ندارم.»

آنگاه خداوند به من گفت: «از کاسهٔ خشم من بر سر کودکانی که در کوچه‌ها هستند و بر سر جوانانی که دور هم جمع شده‌اند، بریز. زنان را به همراه شوهرانشان خواهند برد، حتّی از افراد بسیار پیر هم نخواهند گذشت. **۱۲**خانه‌ها، مزارع و حتّی زنهایشان را به دیگران خواهند داد. من مردم این سرزمین را مجازات خواهم کرد. **۱۳**همه -کوچک و بزرگ- سعی می‌کنند با ناراستی پولدار شوند؛ حتّی انبیا و کاهنان هم مردم را فریب می‌دهند. **۱۴**آنها چنان وانمود می‌کنند که گویی زخمهای قوم جزئی و سطحی هستند. آنها می‌گویند: 'همه‌چیز خوب و درست است،' درحالی‌که هیچ چیز خوب و درست نیست. **۱۵**آیا از انجام تمام این کارهای زشت شرمنده بودند؟ نه، شرمنده نبودند؛ آنها از شرم و حیا چیزی نمی‌دانند. پس آنها هم مثل دیگران از بین خواهند رفت. وقتی آنها را مجازات کنم، از آنها دیگر چیزی باقی نخواهد ماند. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

اسرائیل راه خدا را رد می‌کند

۱۶خداوند به قوم خود گفت: «بر سر چهارراهها بایستید و نگاه کنید. سراغ جاده‌های قدیمی را بگیرید و بپرسید بهترین راه کجاست، و از همان راه بروید تا در امن و امان باشید.»

امّا آنها گفتند: «نه، ما از آن راه نخواهیم رفت!» **۱۷**آنگاه خداوند محافظانی را گماشت تا به صدای اخطار شیپورها گوش دهند. امّا آنها گفتند: «ما گوش نخواهیم داد.»

۱۸پس خداوند گفت: «ای ملّتها، گوش دهید واز آنچه بر قوم
من واقع می‌شود عبرت بگیرید. **۱۹**ای تمام روی زمین، گوش
دهید! جزای این مردم برای نقشه‌های شریرانه‌ای که دارند این
است: من آنها را از بین خواهم برد، چون آنها تعالیم مرا رد
کرده و به دستورات من گوش نداده‌اند. **۲۰**بُخوری که آنها از
سرزمین سبا و عطریّاتی که از کشورهای دوردست می‌آورند
برایم بی‌ارزش است. من قربانی‌های آنها را نمی‌پذیرم و از آنها
خشنود نیستم. **۲۱**پس من کاری می‌کنم که این مردم بلغزند
و بیفتند. پدران و پسران، دوستان و همسایگان همه با هم
خواهند مُرد.»

حمله از جانب شمال

۲۲خداوند می‌گوید: «مردم از کشوری در شمال می‌آیند، ملّتی
قوی در سرزمینی دور آمادهٔ جنگ می‌شود. **۲۳**آنها که کمانها
و شمشیرهای خود را برداشته‌اند، آدمهای ظالم و بی‌رحمی
هستند. سواره نظام آنها مثل دریا می‌خروشد. آنها آمده‌اند تا
با اورشلیم بجنگند.»
۲۴مردم اورشلیم می‌گویند: «ما این خبر را شنیده‌ایم. از این
رو دستهایمان سست شده و مثل زنی در حال زایمان، نگرانی
و درد تمام وجود ما را گرفته است. **۲۵**ما جرأت نداریم از شهر
خارج شویم یا در جاده‌ها راه برویم، چون دشمنان ما مسلّح
هستند و وحشت همه‌جا را فراگرفته است.»
۲۶خداوند به قوم خود می‌گوید: «پلاس برتن کنید و در
خاکستر بغلتید. مثل کسی‌که تنها فرزندش را از دست داده
باشد، با اشکهای تلخ ماتم بگیرید، چون او که قصد نابودی
شما را دارد، به طور ناگهانی حمله خواهد کرد. **۲۷**ای ارمیا،
همان‌طور که فلز را محک می‌زنند، قوم مرا بیازما، و ببین
چگونه‌اند. **۲۸**آنها همه سرسخت و سرکش و مثل برنز و آهن
سنگدل، و همه فاسد و سخن‌چین هستند. **۲۹**کوره گرمای
شدیدی دارد، امّا ناخالصی‌ها را نمی‌تواند ذوب کند و دور
بریزد. پالایش قوم من بی‌فایده است چون شرارت و پلیدیهای
آنها از بین نخواهد رفت. **۳۰**آنها تفاله‌های بی‌ارزشی بیش
نیستند، چون من، خداوند آنها را طرد کرده‌ام.»

پیام ارمیا در معبد بزرگ

۷ **۱-۳**خداوند مرا به دروازهٔ معبد بزرگ، جایی که مردم
یهودا برای عبادت می‌رفتند فرستاد. او به من گفت

که آنجا بایستم و آنچه را که خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌خواست اعلام کنم و بگویم: «راههایی که می‌روید و کارهایی که انجام می‌دهید باید تغییر یابد. در آن صورت اجازه خواهم داد در اینجا به زندگی خود ادامه دهید. **۴**دیگر این کلمات فریبنده را باور نکنید و نگویید، 'ما در اینجا، در معبد بزرگ خداوند در امن و امان هستیم، این معبد بزرگ خداوند است، این معبد بزرگ خداوند است!'

۵«روش زندگی خود را تغییر دهید، این کارها و روشها را دیگر ادامه ندهید و با یکدیگر از روی انصاف رفتار کنید. **۶**حق غریبان، یتیمان و بیوه‌زنان را پایمال نکنید. از کشتن مردمان بی‌گناه در این سرزمین اجتناب کنید. خدایان دیگر را پرستش نکنید، چون این‌کار موجب نابودی شما خواهد شد. **۷**اگر مسیر زندگی خود را تغییر دهید، من اجازه می‌دهم به زندگی خود، در این سرزمینی که برای همیشه به اجدادتان داده بودم، زندگی کنید.

۸«توجّه کنید، شما به سخنان فریبنده اعتماد کردید **۹**و مرتکب دزدی، قتل، و زنا می‌شوید، دروغتان را با سوگند راست جلوه می‌دهید. برای بعل قربانی می‌گذرانید و خدایانی را می‌پرستید که قبلاً نمی‌شناختید. **۱۰**کارهایی می‌کنید که من از آنها نفرت دارم و آنگاه به حضور من در معبد بزرگ خودم می‌آیید و می‌گویید: 'ما در امن و امان هستیم!' **۱۱**آیا می‌پندارید معبد بزرگ من مخفیگاهی است برای دزدان؟ من آنچه را که شما می‌کنید دیده‌ام. **۱۲**به شیلوه، اولین مکانی که برای پرستش خودم برگزیدم، نگاه کنید و ببینید به‌خاطر گناهان قوم خودم اسرائیل، آن را به چه روزی انداختم. **۱۳**شما مرتکب تمام این گناهان شده‌اید. هرچند بارها به شما گوشزد کردم، از شنیدن امتناع ورزیدید. وقتی شما را می‌خواندم، جواب نمی‌دادید. **۱۴**پس من همان کاری را که با شیلوه کردم، با معبد بزرگ خودم که شما به آن اطمینان دارید، خواهم کرد. در اینجا، در این مکانی که آن را به اجداد شما و به خود شما دادم، من همان کاری را خواهم کرد که در شیلوه انجام دادم. **۱۵**من همهٔ شما را از نظرم دور خواهم کرد، همان‌طور که با قوم و خویشان شما یعنی با قوم اسرائیل رفتار نمودم. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

نافرمانی قوم خدا

۱۶خداوند گفت: «ای ارمیا، برای این مردم دعا نکن، به‌خاطر
آنها گریه و شفاعت منما، من به تو گوش نخواهم داد. **۱۷**آیا
نمی‌بینی آنها در شهرهای یهودا و در کوچه‌های اورشلیم چه
می‌کنند؟ **۱۸**بچّه‌ها هیزم می‌آورند، مردان آتش می‌افروزند، زنها
کلوچه‌هایی می‌پزند تا به الهه‌ای که آنها آن را ملکهٔ آسمان
می‌نامند، تقدیم کنند. آنها همچنین به خدایان دیگر شراب تقدیم
می‌کنند تا خشم مرا برانگیزانند. **۱۹**امّا، آیا واقعاً این کارهای
آنها به من آزار می‌رساند؟ نه، آنها فقط خودشان را می‌آزارند
و رسوا می‌کنند. **۲۰**پس این معبد بزرگ، این مردم و حیوانات
آنها و حتّی درختان و محصولات زمین همه مورد غضب قرار
خواهند گرفت. خشم من مثل آتشی است که کسی قادر به
فرونشاندن آن نخواهد بود.

۲۱«ای قوم من، شما بعضی از قربانی‌ها را تماماً روی قربانگاه
می‌سوزانید و برخی را اجازه دارید که بخورید. آنچه من،
خداوند متعال به شما می‌گویم این است که می‌توانید تمام آن
را بخورید. **۲۲**من به اجداد شما وقتی آنها را از سرزمین مصر
بیرون آوردم هیچ حکم و دستوری دربارهٔ قربانی‌های سوختنی
نداده بودم. **۲۳**حکم من برای آنها این بود که از من اطاعت
کنند تا من خدای آنها و آنها قوم من باشند. به ایشان گفتم
همان‌طور زندگی کنند که من از آنها خواسته بودم تا زندگی بر
وفق مرادشان باشد. **۲۴**امّا آنها گوش ندادند و توجّهی نکردند.
در عوض آنچه دلهای سرکش و شریر آنها می‌خواست، همان
را انجام دادند و آنها به جای اینکه آدمهای بهتری شوند، بدتر
شدند. **۲۵**از روزی که اجداد شما از مصر بیرون آمدند تا به امروز
من خادمان خودم، یعنی انبیا را برای شما فرستاده‌ام. **۲۶**ولی
هیچ‌کس به آنها گوش نداد و به پیامشان توجّهی نکرد. در عوض
شما بیشتر از اجداد خود سرسخت و سرکش شده‌اید.

۲۷«پس ای ارمیا، تو تمام این چیزها را به قوم خواهی گفت،
ولی آنها به تو گوش نخواهند داد. تو آنها را به سوی خود
فرا خواهی خواند، امّا آنها پاسخی نخواهند داد. **۲۸**تو به آنها
خواهی گفت که قومشان از من، خداوند، خدای خود اطاعت
نمی‌کنند و از مجازات خودشان درس نمی‌گیرند. وفاداری ساقط
شده و دیگر کسی حتّی دربارهٔ آن حرف نمی‌زند.

گناه در درّهٔ هنوم

۲۹«ای مردم اورشلیم، ماتم بگیرید،
موهای خود را بتراشید و دور بریزید.
برفراز تپّه‌ها نوحه‌سرایی کنید،
چون من، خداوند خشمگین هستم
و نسل حاضر را طرد کرده‌ام
۳۰«مردم یهودا مرتکب شرارت شده‌اند. آنها بُتهای خود را، بُتهایی که من از آنها متنفّرم، در معبد مقدّس من گذاشته‌اند و آن را ناپاک ساخته‌اند. ۳۱در درّهٔ هنوم قربانگاهی ساخته‌اند به نام توفت تا در آنجا پسران و دختران خود را در آتش قربانی کنند. من به آنها چنین حکمی نداده بودم، چنین چیزی به فکر من خطور نکرده بود. ۳۲پس زمانی خواهد آمد که دیگر آن محل به نام توفت یا درّهٔ هنوم خوانده نخواهد شد، بلکه آن را به نام درّهٔ کشتارگاه خواهند شناخت. مردم را در آنجا دفن خواهند کرد، چون جای دیگری برای دفن آنها وجود نخواهد داشت. ۳۳آن اجساد طعمهٔ پرندگان و حیوانات وحشی خواهند شد و کسی نخواهد بود که آن حیوانات را بترساند. ۳۴این سرزمین به یک بیابان مبدل می‌شود و من به صدای شادمانی و خوشی و به آوازهای نشاط‌انگیز جشن‌های عروسی در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم پایان خواهم داد.

۸ «در آن زمان استخوانهای پادشاهان، بزرگان یهودا و همچنین استخوانهای کاهنان، انبیا و سایر کسانی‌که در اورشلیم زندگی می‌کردند، از قبرهایشان بیرون آورده خواهد شد. ۲استخوانها را جمع نمی‌کنند تا دوباره آنها را دفن کنند، بلکه آنها مثل کود روی زمین در برابر خورشید و ماه و ستارگان -خدایان مورد علاقهٔ خود- پهن خواهند شد، خدایانی که می‌پرستیدند و از آنها راهنمایی می‌خواستند. ۳کسانی از این ملّت شریر که زنده بمانند، در جاهایی که من آنها را پراکنده می‌کنم زندگی خواهند کرد. ولی آنها مرگ را بر ادامهٔ آن زندگی ترجیح خواهند داد. من، خداوند متعال چنین گفته‌ام.»

گناه و مجازات

۴خداوند به من گفت به قوم چنین بگویم: «آیا وقتی کسی زمین می‌خورد دوباره بلند نمی‌شود؟ اگر کسی راه اشتباه برود، برنمی‌گردد؟ ۵پس چرا شما ای قوم من، مرا ترک کردید و دیگر برنگشتید؟ شما به بُتهای خود متوصّل شده‌اید

و نمی‌خواهید به نزد من بازگردید. **۶**من با دقّت گوش دادم،
ولی شما حقیقت را نگفتید. هیچ‌یک از شما از شرارت خود
پشیمان نیست. حتّی یک نفر از شما نپرسیده 'من چه اشتباهی
کرده‌ام' مثل اسبی که با سرعت به سوی میدان جنگ می‌رود،
هرکس راه خود را دنبال می‌کند. **۷**حتّی لک‌لکها زمان بازگشت
خود را می‌دانند، کبوترها، پرستوها، و مرغهای ماهیخوار همه
زمـان کوچ خود را می‌دانند امّا شـما ای قوم من، قوانین مرا
نمی‌دانید. **۸**چگونه می‌توانید خود را دانا بدانید و بگویید قوانین
مرا می‌دانید؟ ببینید، قوانین من به وسیلهٔ کاتبان نادرست عوض
شده است. **۹**خردمندان شما شرمسار و گیج و درمانده‌اند. آنها
کلام مرا رد کرده‌اند. این چه حکمتی اسـت که آنها دارند؟
۱۰پس من مزارع آنها را به مالکان جدید و زنهایشان را به مردان
دیگر خواهم داد. همه، از کوچک و بزرگ کوشش می‌کنند
با تقلّب و ناراستی پولدار شوند. حتّی انبیا و کاهنان هم مردم
را فریب می‌دهند. **۱۱**آنها طـوری با قوم من رفتار می‌کنند که
گویی زخمهای آنها چیزی جز خراشـی سطحی نیست. آنها
می‌گویند: 'همه‌چیز خوب است.' درحالی‌که هیچ چیز خوب
نیسـت. **۱۲**ای قوم من، آیا از انجام ایـن کارهای نفرت‌انگیز
شرم نداشتید؟ نه، شما شرم و حیا نداشتید؛ و اصلاً نمی‌دانید
خجالت چیست؟ پس همراه دیگران ساقط خواهید شد. وقتی
شـما را به مجازات کارهایتان برسـانم، دیگر از شما نشانی
نخواهد بود. من، خداوند متعال چنین گفته‌ام.

۱۳«می‌خواستم مثل کسی‌که محصول خود را جمع می‌کند،
قوم خود را جمع کنم؛ امّا آنها مثل تاک بی‌انگور، و مثل درخت
انجیر بی‌میوه هستند. حتّی برگهای آنها هم پژمرده شده‌اند. پس
من اجازه دادم تا بیگانگان آن زمین را تصرّف کنند.»

۱۴قوم خدا می‌پرسد: «چرا این چنین ساکت نشسته‌ایم؟ بیایید
تا به شهرهایی با دیوارهای مستحکم برویم و در آنجا بمیریم.
خداوند خدای ما، ما را به مرگ محکوم کرده اسـت. او به
ما زهری داده که باید آن را بنوشیم، چون ما برضد او مرتکب
گناه شـده‌ایم. **۱۵**ما امید داشتیم زمان صلح و شفا برسد، امّا
بی‌فایده بود. به عوض آن وحشت به ما روی آورد. **۱۶**دشمنان
ما هم‌اکنون به شـهر دان رسیده‌اند. صدای خروش اسبانشان
را می‌شـنویم. از صدای شیههٔ اسـبها تمام سرزمین می لرزد.

دشـــمنان ما آمده‌اند تا سرزمین ما، شـــهر ما، ملّت ما و همهٔ
چیزهای دیگر را از بین ببرند.»
۱۷ خداونـــد می‌گوید: «مواظب باشـــید، من مارهای ســـمی
-مارهایی که افسون نمی‌شوند- به میان شما خواهم فرستاد و
آنها شما را خواهند گزید.»

اندوه ارمیا برای قوم

۱۸ اندوه من بی‌درمان است
و دل من پر از درد است.
۱۹ گوش دهید، در تمام این سرزمین
صدای گریهٔ قوم من شنیده می‌شود.
آنها می‌پرسند: «آیا دیگر خداوند در صهیون نیست؟
آیا پادشاه صهیون دیگر در آنجا نیست؟»
خداوند پادشاه آنها، در جواب می‌گوید:
«چرا با پرستش بُتهای خودتان
و با تعظیم در برابر خدایان بی‌ارزش بیگانگان مرا به
خشم آوردید؟»
۲۰ مردم با گریه می‌گویند:
«تابستان و فصل برداشت محصول به پایان رسید،
امّا ما هنوز خلاص نشده‌ایم.»

۲۱ دل من شکسته،
چون قوم من درهم شکسته است،
من عزادار، سوگوار و ماتم زده‌ام.
۲۲ آیا مرهمی در جلعاد پیدا نمی‌شود؟
و آیا طبیبی در آن نیست؟
پس چرا قوم من درمان نشده است؟
۹ ای کاش سرم چشمهٔ پر آب،
و چشمهایم جویباری از اشک بود،
تا می‌توانستم روز و شب
برای قوم خودم که کشته شده‌اند، بگریم.
۲ کاش جایی در بیابان می‌داشتم
تا بتوانم از قوم خود دور باشم.
آنها همه بی‌وفا و خائن‌اند.
۳ برای دروغگویی همیشه حاضرند،
ناراستی به جای راستی در این سرزمین حاکم است.

خداوند می‌گوید:
«قوم من مرتکب شرارت می‌شوند و دیگر مرا به عنوان
خدای خود قبول ندارند.»

۴ همه باید از دوستان خود برحذر باشند،
و هیچ‌کس به برادر خود اعتماد نکند،
چون تمام برادرها مثل یعقوب فریبکارند،
هرکس به دوست خود تهمت و افترا می‌زند،
۵-۶ آنها همه دوستان خود را گمراه می‌کنند،
و هیچ‌کس حقیقت را نمی‌گوید.
آنها زبانهای خود را به دروغ عادت داده‌اند،
و نمی‌توانند دست از گناه بردارند.
خشونت‌های آنها یکی پس از دیگری و فریبکاریهای آنها
بی‌درپی است.

خداوند می‌گوید که قوم خودش او را رد کرده‌اند
۷ به همین خاطر، خداوند متعال می‌گوید:
«من قوم خود را مثل فلز پالایش می‌دهم،
و با سنگ محک آنها را خواهم آزمود.
قوم من مرتکب شرارت شده‌اند.
با آنها دیگر چه می‌توانم بکنم؟
۸ زبانهای آنها مثل تیرهای زهرآگین است،
و همیشه دروغ می‌گویند.
هرکس با همسایهٔ خویش با زبان خوش سخن می‌گوید،
امّا در حقیقت در فکر به دام انداختن اوست.
۹ آیا من نباید آنها را برای این کارهایشان تنبیه کنم؟
آیا نباید از چنین ملّتی انتقام بگیرم؟
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

۱۰ من گفتم: «برای آن کوهها در ماتم،
و برای آن چراگاهها گریان هستم،
چون همهٔ آنها خشک شده‌اند
و دیگر کسی از آنجا گذر نمی‌کند.
دیگر صدای گلّه و رمه از آنجا شنیده نمی‌شود،
و حتّی پرندگان و حیوانات هم از آنجا رفته‌اند.»

۱۱ خداوند می‌گوید:
«من اورشلیم را به ویرانه‌ای، به جایی برای لانهٔ شغالان
تبدیل خواهم کرد.
و شهرهای یهودا به کویری تبدیل خواهد شد
که هیچ‌کس نمی‌تواند در آن زندگی کند.»

۱۲ من گفتم: «ای خداوند، چرا این سرزمین مثل بیابان چنین ویران و خشک شده که کسی نمی‌تواند از آن عبور کند؟ چه کسی می‌تواند این را درک کند؟ به چه کسی آن را گفته‌ای تا او بتواند به دیگران توضیح بدهد؟»
۱۳ خداوند در پاسخ گفت: «تمام این به‌خاطر آن است که قوم من از تعالیم من پیروی نکرده است. آنها از من و از آنچه به آنها تعلیم دادم سرپیچی کرده‌اند. **۱۴** در عوض آنها سرسختانه همان‌طور که نیاکانشان آموختند، به پرستش بُتهای بعل پرداختند. **۱۵** پس گوش بده و بدان که من، خداوند متعال خدای اسرائیل، چه خواهم کرد. من به قوم خودم گیاهان تلخ برای خوردن و سَم برای نوشیدن خواهم داد. **۱۶** من آنها را به میان اقوامی خواهم فرستاد که نه خودشان و نه نیاکانشان دربارهٔ آنها چیزی شنیده‌اند. من همچنین ارتش‌هایی برضد آنها خواهم فرستاد تا آنها را کاملاً نابود کنم.»

فریاد مردم اورشلیم برای کمک

۱۷ خداوند متعال گفت:
«دربارهٔ آنچه روی می‌دهد بیندیشید!
سوگواران را دعوت کنید،
از زنان نوحه‌سرا بخواهید حاضر شوند.»

۱۸ مردم در پاسخ گفتند:
«بگویید عجله کنند و برای سوگواری ما آن‌قدر نوحه
سرایی کنند،
تا چشمان ما از اشک پُر
و مژگان ما از گریستن خیس شوند.»

۱۹ به صدای گریه در صهیون گوش دهید:
«ما از بین رفته‌ایم
و کاملاً رسوا شده‌ایم!

باید از این سرزمین دور شویم.
خانه‌های ما ویران شده است.»

۲۰من گفتم:
«ای زنان به آنچه خداوند می‌گوید گوش دهید،
و به کلمات او توجّه کنید.
به دختران خود سوگواری و به دوستان خود نوحه‌سرایی
را بیاموزید.
۲۱مرگ از روزنهٔ پنجره‌ها وارد کاخهای ما شده است،
کودکان را در کوچه‌ها و نوجوانان را در بازارها از بین
می‌برد.
۲۲اجساد بی‌جان
-مثل توده‌های کُود در مزارع،
و مانند خرمنی که درو کنندگان جا گذاشته و کسی
آنها را جمع نکرده باشد-
در همه‌جا پراکنده هستند.
این است آنچه خداوند به من گفت که بگویم.»

۲۳خداوند می‌گوید:
«افراد دانا نباید به دانش خود ببالند،
و آدمهای قوی نباید به قدرت خود افتخار کنند،
و نه اشخاص ثروتمند به ثروت خویش.
۲۴اگر کسی می‌خواهد به چیزی ببالد،
باید به این ببالد که مرا می‌شناسد،
چون محبّت من پایدار است
و آنچه را راست و درست است، انجام می‌دهم.
این چیزهایی است که مرا خشنود می‌سازند.
من خداوند چنین گفته‌ام.»

۲۵-۲۶خداوند می‌گوید: «زمانی می‌رسد که من مردم مصر، یهودا، اَدوم، عمون، موآب و ساکنان صحرا را که موهای خود را کوتاه می‌کنند، مجازات خواهم کرد. تمام اینها ختنه شده‌اند، ولی پیمانی را که ختنه فقط نشانهٔ آن است، نگاه نداشته‌اند. هیچ‌کس از این مردم و هیچ‌یک از قوم اسرائیل پیمان مرا رعایت نکرده‌اند.»

بت‌پرستی و عبادت راستین

۱۰ ای قوم اسرائیل، به پیامی که خداوند برای شما دارد
گوش دهید. **۲**او می‌گوید:
«از راه و رسم سایر ملّتها پیروی نکنید،
از دیدن چیزهای غیرعادی در آسمان مضطرب نشوید،
حتّی اگر سایر ملّتها از دیدن آنها وحشت می‌کنند.
۳ دین و آیین این مردمان پوچ و بی‌ارزش می‌باشند.
درختی را از جنگل می‌برند،
صنعتکاری با ابزارش آن را شکل می‌دهد،
۴ و با طلا و نقره تزیینش می‌کند،
آنگاه آن را با میخ بر پایه‌ای محکم می‌کنند تا نیفتد.
۵ این بُتها مثل مترسکهایی در یک جالیزار هستند،
آنها نمی‌توانند چیزی بگویند،
و باید آنها را حمل کرد،
چون خودشان نمی‌توانند راه بروند.
از آنها نترسید،
آنها نه می‌توانند به شما آسیبی برسانند،
و نه می‌توانند برایتان کار خیری انجام دهند.»

۶ ای خداوند، هیچ‌کس مثل تو نیست،
تو قادری
و نامت عظیم و تواناست.
۷ ای پادشاه تمام ملّتها، کیست که از تو نترسد؟
تو تنها شایستهٔ احترامی،
مثل تو در میان تمام حکیمانِ ملّتها
و در میان سایر پادشاهان یافت نمی‌شود.
۸ تمام آنها احمق و جاهل‌اند.
آنها از بُتهای چوبی چه چیزی می‌توانند بیاموزند؟

۹ بُتهایشان را با نقره‌ای از اسپانیا
و طلایی از اوفاد روکش می‌کنند.
بعد آنها را با لباسهایی به رنگ بنفش و ارغوانی
که بافندگان ماهر بافته‌اند، می‌پوشانند.
۱۰ امّا تو، ای خداوند، خدای حقیقی هستی،
تو خدای زنده

و پادشاه ابدی هستی.
وقتی تو خشمگین شوی، جهان می‌لرزد
ملّت طاقت تحمّل آن را ندارند.
۱۱(ای قوم من، شما باید به آنها بگویید: خدایانی که آسمان
و زمین را نیافریدند، نابود خواهند شد. آنها دیگر هرگز بر روی
زمین وجود نخواهند داشت.)

سرودی در ستایش خدا

۱۲خداوند با قدرت خود زمین را ساخت
و با حکمت خویش جهان را آفرید،
و با فهم خود آسمانها را گسترانید.
۱۳ به فرمان اوست که ابرها می‌غرّند.
اوست که ابرها را از دورترین نقاط جهان می‌آورد.
اوست که در میان باران برق ایجاد می‌کند،
و هم اوست که باد را از خزانه‌های خود بیرون
می‌فرستد.
۱۴ با دیدن چنین چیزهایی، انسانها فکر می‌کنند که چقدر
احمق و بی‌شعورند،
آنها که بُتها را می‌سازند آدمهای سرخورده‌ای هستند،
چون خدایانی که می‌سازند، دروغین و بی‌جان‌اند.
۱۵ آنها بی‌ارزش و منفورند.
وقتی خداوند برای رسیدگی به حساب آنها بیاید، آنها
همه نابود خواهند شد.
۱۶ خدای یعقوب مثل آنها نیست.
او خالق همه‌چیز است،
او اسرائیل را برگزید تا قوم خاص او باشند،
و نام او خدای متعال است.

تبعید در آیندهٔ نزدیک

۱۷ای مردم اورشلیم شما در محاصره هستید! هرچه را دارید
جمع کنید. **۱۸**خداوند شما را بزودی از این سرزمین بیرون
خواهد راند. چنان خداوند شما را می‌کوبد که حتّی یکی از
شما باقی نخواهید ماند. خداوند چنین گفته است.
۱۹مردم اورشلیم با فریاد گفتند:
«چه ضربهٔ سختی برما وارد شده!
زخمهای ما التیام نمی‌یابد!
ما می‌پنداشتیم که می‌توانیم آن را تحمّل کنیم!

۲۰ چادرهای ما خراب شده
و ریسمانهای آن پاره شده‌اند.
فرزندان ما همه رفته‌اند،
دیگر کسی نمانده تا چادرهای ما را برپا کند،
و کسی نمانده تا پرده‌های آنها را آویزان کند.»

۲۱ در پاسخ گفتم: «رهبران ما احمقند،
آنها طالب خداوند نیستند.
به همین خاطر آنها شکست خوردند
و قوم پراکنده شده است.
۲۲ گوش دهید! اخبار تازه‌ای رسیده است!
از ملّتی که در شمال هستند هیاهوی زیادی به گوش می‌رسد،
ارتش آن، شهرهای یهودا را
تبدیل به بیابان و لانهٔ شغالان کرده است.»

۲۳ ای خداوند، من می‌دانم که سرنوشتمان در دست خودمان نیست،
و هیچ‌کدام از ما قادر به تغییر زندگیمان نیستیم.
۲۴ خداوندا قوم خود را تنبیه کن،
امّا بر ما بیش از اندازه سخت نگیر
و ما را از روی خشم مجازات نکن،
چون از ما چیزی باقی نخواهد ماند.
۲۵ خشم خود را متوجّه ملّتهایی کن که تو را پرستش نمی‌کنند.
و تو را ترک کرده‌اند.
آنها قوم تو را کشته‌اند،
ما را کاملاً نابود و این سرزمین را ویران ساخته‌اند.

شکستن عهد

۱۱ خداوند به من گفت: ۲«به شرایط پیمان گوش کن. ۳به مردم یهودا و اورشلیم بگو که خداوند، خدای اسرائیل، کسی را که شرایط پیمان را اطاعت نکند، لعنت کرده است. ۴یعنی همان پیمانی که با اجدادشان بستم در وقتی‌که آنها را از مصر -از سرزمینی که برایشان مثل کورهٔ سوزان بود- بیرون آوردم. از آنها خواسته بودم از من اطاعت

کنند و هرچه امر می‌کنم، همان را انجام دهند. به آنها گفتم اگر از من اطاعت کنند، آنان قوم من و من خدای آنها خواهم بود. **۵**در آن صورت من به وعده‌ای که به اجدادشان داده بودم، وفا خواهم نمود و این سرزمین غنی و حاصلخیزی را که اکنون در آن زندگی می‌کنند، به آنها خواهم داد.»

من گفتم: «آمین، ای خداوند.»

۶آنگاه خداوند به من گفت: «به شهرهای یهودا و به کوچه‌های اورشلیم برو. پیام مرا در آنجا اعلام کن و به مردم بگو به شرایط پیمان توجّه و از آنها اطاعت کنند. **۷**وقتی اجداد آنها را از مصر بیرون آوردم، مصرّانه از آنها می‌خواستم از من اطاعت کنند تا به امروز هم همان را از ایشان می‌خواهم. **۸**امّا آنها گوش ندادند و اطاعت نکردند. در عوض، همه به لجاجت و شرارت خود مثل گذشته ادامه دادند. من به آنها دستور داده بودم که پیمان را نگه‌دارند، امّا آنها آن را رد کردند. پس من هم همان‌طور که پیمان مقرّر کرده بود، آنها را مجازات کردم.»

۹آنگاه خداوند به من گفت: «مردم یهودا و اورشلیم برضد من توطئه‌های شرارت‌آمیزی می‌کنند. **۱۰**آنها به گناهان اجداد خود بازگشته‌اند و به آنچه می‌گویم عمل نمی‌کنند و به پرستش سایر خدایان پرداخته‌اند. هر دو، هم اسرائیل و هم یهودا، پیمانی را که من با اجدادشان بسته بودم، شکسته‌اند. **۱۱**پس اکنون من، خداوند به آنها اخطار می‌کنم که بلایی بر سرشان خواهم آورد که نتوانند از آن بگریزند. وقتی برای کمک به حضور من فریاد برآورند، به آنها گوش نخواهم داد. **۱۲**آنگاه مردم یهودا و اورشلیم به نزد خدایانی می‌روند که به حضور آنها قربانی می‌گذرانند و از آنها کمک خواهند خواست. امّا آن خدایان قادر نخواهند بود که در روز بلا آنها را نجات دهند. **۱۳**مردم یهودا به تعداد شهرهای خود، خدایان دارند و اهالی اورشلیم هم به تعداد تمام کوچه‌های شهر برای بعل -آن بت منفور- قربانگاه ساخته‌اند. **۱۴**ای ارمیا برای مردم، دیگر به حضور من دعا نکن و چیزی نخواه. وقتی آنها دچار زحمت می‌شوند و از من کمک می‌خواهند، به آنها گوش نخواهم داد.»

۱۵خداوند می‌گوید: «قوم محبوب من مرتکب شرارت می‌شوند. آنها چه حقّی دارند که وارد معبد بزرگ من شوند؟ آیا فکر می‌کنند با وعده و قربانی‌های خودشان، می‌توانند جلوی بلا را بگیرند؟ و دوباره شاد و خوشحال شوند؟ **۱۶**من یک‌بار

اسم آنها را درخت زیتون پر برگ و پر از میوه‌های زیبا گذاشته بودم، امّا اکنون با خروشی مثل رعد، برگهای آن را می‌سوزانم و شاخه‌هایش را قطع می‌کنم.
۱۷«من خداوند متعال، اسرائیل و یهودا را مثل نهالی کاشتم، امّا اکنون خبر مصیبت‌باری برایشان دارم. این بلا را خودشان بر سر خود آوردند چون مرتکب شرارت شده‌اند؛ آنها با گذراندن قربانی در برابر بعل، مرا خشمگین کرده‌اند.»

توطئه برضد جان ارمیا

۱۸خداوند مرا از توطئه‌هایی که دشمنانم برضد من چیده‌اند، آگاه ساخت. **۱۹**من مانند گوسفند رامی که برای کشتن می‌بردند، بودم و نمی‌دانستم آنها چه نقشه‌های شومی علیه من کشیده‌اند. آنها می‌گفتند: «بیایید تمام شاخه‌های این درخت را تا تازه است، قطع کنیم؛ بیایید او را بکشیم تا دیگر کسی او را به یاد نیاورد.»
۲۰آنگاه من در دعا گفتم: «ای خداوند متعال، تو قاضی عادلی هستی، تو افکار و احساسات مردم را می‌آزمایی. من مشکل خود را به دستهای تو می‌سپارم، پس بگذار ببینم چگونه از آنها انتقام می‌گیری.»
۲۱مردان عناتوت می‌خواستند مرا بکشند. آنها به من گفته بودند که اگر به اعلام پیام خداوند ادامه دهم مرا خواهند کشت. **۲۲**پس خداوند متعال گفت: «من آنها را مجازات خواهم کرد! مردان جوانشان در جنگ کشته خواهند شد و اطفالشان از گرسنگی خواهند مرد. **۲۳**زمان مکافات مردم عناتوت را تعیین کرده‌ام، و وقتی آن زمان فرا رسد، هیچ‌یک از آنها زنده نخواهند ماند.»

پرسش ارمیا از خداوند

۱۲ «ای خداوند اگر با تو بحث کنم،
تو همیشه پیروز می‌شوی!
با وجود این، در مورد عدالت از تو پرسشی دارم.
چرا بدکاران کامروا و خیانتکاران موفّق‌اند؟
۲ تو آنها را مثل نهال کاشتی و ریشه دوانده،
رشد می‌کنند و میوه نمی‌دهند
آنها با زبان خود تو را تمجید می‌کنند،
ولی درحقیقت به تو توجّهی ندارند.
۳ امّا، ای خداوند، تو مرا می‌شناسی

و هرچه انجام می‌دهم تو می‌بینی
و می‌دانی چقدر تو را دوست دارم.
این مردمان شریر را مثل گوسفندانی که برای قصّابی
می‌برند، از اینجا بیرون ببر؛
و تا زمان کشتارشان آنها را جدا نگاهدار.
۴ تا به کی این سرزمین ما باید این‌قدر خشک باشد
و علف مزارع ما پژمرده باشند؟
حیوانات و پرندگان هم به‌خاطر شرارت قوم در حال
مرگند،
قومی که می‌گوید 'خدا نمی‌بیند ما چه می‌کنیم؟'»

۵ خداوند گفت:
«ای ارمیا، اگر از مسابقه دادن با مردمان این‌قدر خسته
شده‌ای،
چگونه می‌توانی با اسبان مسابقه دهی؟
اگر نمی‌توانی در زمین صاف و هموار روی پای خود
بایستی،
در جنگلهای اردن چه خواهی کرد؟
۶ حتّی اعضای خانواده‌ات به تو خیانت کرده‌اند،
و با همدستی دشمنان به تو حمله می‌کنند.
به آنها اعتماد نکن،
حتّی اگر آنها دوستانه با تو سخن گویند.»

اندوه خداوند به‌خاطر قومش

۷ خداوند می‌گوید:
«من اسرائیل را ترک
و قوم برگزیدهٔ خودم را طرد کردم.
من قوم محبوب خود را
تسلیم دشمنانشان نمودم.
۸ قوم برگزیدهٔ من مخالف من شده‌اند؛
مثل شیری در جنگل بر من می‌غرّد.
از این رو از آنها بیزارم.
۹ قوم برگزیدهٔ من مثل پرنده‌ای است
که از هر طرف مورد هجوم بازهای شکاری قرار گرفته باشد.
حیوانات وحشی را صدا کنید
تا به این ضیافت بیایند.

۱۰ بسیاری از فرمانروایان بیگانه، تاکستان مرا ویران
و مزراع مرا لگدمال کرده‌اند.
سرزمین زیبای مرا به بیابان مبدّل ساختند،
۱۱ و از آن، زمین بایر به وجود آوردند؛
زمینی متروک و بی‌حاصل!
تمام زمین به بیابان بی‌آب و علف تبدیل شده
و کسی به آن اهمیّت نمی‌دهد.
۱۲ از آن سوی بلندیهای بیابان
مردم برای غارت آمده‌اند.
من چنان جنگی در این سرزمین برافروختم
که دیگر کسی از آن در امان نخواهد بود.
۱۳ قوم من گندم کاشتند ولی علف هرز درو کردند،
آنها زحمت زیاد کشیدند،
امّا چیزی عایدشان نشد.
به‌خاطر غضب من محصولشان از بین رفت.»

وعدهٔ خداوند به همسایگان اسرائیل

۱۴ خداوند می‌گوید: «امّا دربارهٔ همسایگان اسرائیل که میراث قوم من، زمینی را که من به آنها داده بودم، ویران کردند. من آن مردمان شریر را مثل گیاهی که از ریشه می‌کَنند از سرزمینشان بیرون خواهم کرد و مردم یهودا را نجات خواهم داد. ۱۵ بعد از آن که آنها را دور ساختم، دوباره نسبت به آنها رحیم خواهم بود. تمام ملّتها را به سرزمینهای خودشان برمی‌گردانم. ۱۶ اگر با تمام دل آیین قوم مرا بپذیرند، و به نام من سوگند یاد کنند، همان‌طور که روزی به قوم من می‌آموختند به نام بعل قسم بخورند، آنگاه آنها هم جزو قوم من خواهند بود و کامیاب خواهند شد. ۱۷ امّا اگر ملّتی اطاعت نکند، من آن را کاملاً از ریشه قطع می‌کنم و از بین خواهم بُرد. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

پارچهٔ کتانی برای بستن به دور کمر

۱۳ خداوند به من گفت بروم و لُنگی برای بستن به دور کمرم بخرم و آن را بپوشم، ولی آن را در آب فرو نکنم. ۲ پس من آن را خریدم و پوشیدم. ۳ آنگاه خداوند دوباره به من گفت: ۴ «به کنار رود فرات برو و آن را در سوراخی در میان صخره‌ها پنهان کن.» ۵ پس من به کنار رود فرات رفتم و آن را مخفی کردم.

۶مدّتی بعد خداوند به من گفت تا به کنار رود فرات بازگردم
و لُنگ را بردارم. ۷پس گشتم و وقتی محلی که آنها را پنهان
نموده بودم یافتم، دیدم که لُنگ پوسیده و دیگر بی‌فایده شده
است.
۸آنگاه خداوند دوباره به من گفت: ۹«من غرور یهودا و تکبّر
اورشلیم را به همین نحو از بین خواهم برد. ۱۰این مردم شریر
از اطاعت من سرپیچی کرده‌اند. آنها مثل همیشه سرسخت و
شریرند، و خدایان بیگانه را ستایش و خدمت کرده‌اند. پس
آنها مثل این پارچه می‌پوسند و بی‌فایده خواهند بود. ۱۱همان‌طور
که پارچهٔ کتانی به کمر می‌چسبد، می‌خواستم قوم اسرائیل
و یهودا همین‌طور به من بچسبند. من چنین کردم تا قوم من
باعث افتخار و ستایش نام من باشند، امّا آنها از من اطاعت
نکردند.»

خُم شراب

۱۲خداوند به من گفت: «ای ارمیا، به مردم اسرائیل بگو که
تمام خُمره‌هایشان را از شراب پُر کنند. آنها به تو خواهند گفت
که خودشان می‌دانند که باید خُمره‌های خود را از شراب پُر
کنند. ۱۳بعد به آنها بگو که من، خداوند این سرزمین را چنان
از شراب پُر می‌کنم که همه مست شوند؛ همه، یعنی پادشاهانی
که از فرزندان داوود هستند، کاهنان و انبیا و تمام مردم اورشلیم.
۱۴آنگاه من همهٔ آنها را -پیر و جوان- مثل کوزه‌هایی که در
برخورد با یکدیگر می‌شکنند، درهم خواهم شکست. هیچ
رحم، شفقت و بخششی نمی‌تواند مانع نابودی آنها شود.»

هشدار ارمیا علیه غرور

۱۵ای قوم اسرائیل، خداوند سخن گفته است
فروتن باش و به او گوش بده.
۱۶خداوند، خدای خود را تکریم کنید،
قبل از اینکه او روزگار شما را تیره کند
و شما بر فراز کوه‌ها بلغزید،
قبل از آنکه او، نوری را که در انتظارش هستید
به ظلمت مبدّل کند.
۱۷اگر گوش ندهید،
به‌خاطر غرور شما در خفا خواهم گریست.
برای قوم خدا که به اسارت رفته‌اند
به سختی خواهم گریست و اشک خواهم ریخت.

۱۸خداوند به من گفت: «به پادشاه و به مادرش بگو از تختهای
خود به زیر آیند، چون تاجهای زیبای آنها از سرشان افتاده است.»
۱۹شهرهای جنوبی یهودا محاصره شده و کسی نمی‌تواند وارد
آنها شود. تمام مردم یهودا را به اسارت برده‌اند.
۲۰ای اورشلیم، نگاه کن! دشمنانت از جانب شمال به
سوی تو در حرکت هستند! کجا هستند مردمی که سرپرستی
تو به آنها سپرده شده بود، مردمی که مورد افتخار تو بودند.
۲۱وقتی کسانی‌که تو آنها را دوست می‌پنداشتی بر تو غلبه و
بر تو حکومت کنند، تو چه خواهی کرد؟ تو درد خواهی
کشید؛ مثل درد زنی در حال زایمان. **۲۲**اگر بپرسی چرا تو
می‌باید متحمّل تمام این دردها شوی، چرا لباسهایت دریده و
به تو تجاوز شده است، همه به این خاطر است که مرتکب
گناهان بزرگی شده‌ای. **۲۳**آیا یک سیاه‌پوست می‌تواند رنگ
پوست خود را عوض کند و یا یک پلنگ می‌تواند خالهایش
را از بین ببرد؟ اگر آنها بتوانند، در آن صورت تو هم که
چیزی جز شرارت نمی‌دانی خواهی توانست کارهای نیک
انجام دهی. **۲۴**خداوند همهٔ شما را مثل کاهی در برابر باد
کویری پراکنده خواهد کرد. **۲۵**او گفته است که این سرنوشت
شماست. این است آنچه او بر سر شما خواهد آورد، چون
شما او را فراموش نموده و به خدایان دروغین توکّل کرده‌اید.
۲۶خداوند، خودش شما را عریان و رسوا خواهد کرد. **۲۷**او
کارهای زشت شما را دیده است که چگونه مثل مردمی که
شهوتِ تصاحب زن همسایهٔ خود را دارد و مثل اسب نری
که به دنبال مادیان است، شما بر روی تپّه‌ها و در دشتها در
پی خدایان بیگانه هستید. وای بر شما ای مردم اورشلیم! کی
از این گناهان پاک خواهید شد؟

خشکسالی شدید

۱۴ خداوند در مورد خشکسالی به من چنین گفت:
۲ «یهودا سوگوار است
و شهروندانش در حال مرگند.
مردم از اندوه به روی زمین افتاده‌اند،
و مردم اورشلیم برای کمک فریاد برمی‌آورند.
۳ ثروتمندان، نوکران خود را به دنبال آب می‌فرستند؛
آنها به آب‌انبارها می‌روند،
ولی اثری از آب نمی‌یابند؛

و با کوزه‌های خالی برمی‌گردند؛
ناامید و پریشان،
صورتهای خود را می‌پوشانند.
۴ چون بارانی نباریده،
و زمین خشک شده،
زارعین دلشکسته‌اند،
و صورتهای خود را پنهان می‌کنند.
۵ در صحرا، آهوی مادر
نوزاد خود را رها کرده
چون علفی برای چریدن نیست.
۶ الاغهای وحشی بر فراز تپّه‌ها می‌ایستند
و مثل شغالان لَه‌لَه می‌کنند،
و چون غذایی نخورده‌اند
بینایی خود را از دست می‌دهند
۷ مردم فریاد برمی‌آورند و می‌گویند:
'اگرچه گناهان ما، موجب محکومیّت ما باشد.
ای خداوند، طبق وعده‌ات به داد ما برس،
بارها از تو روگردانیده‌ایم
و برضد تو گناه ورزیده‌ایم.
۸ تو تنها امید قوم اسرائیل هستی،
تو کسی هستی که ما را از این مصیبت نجات می‌دهد
چرا تو در سرزمین ما مثل یک بیگانه هستی،
و مثل مسافری هستی که فقط یک شب در اینجا
می‌ماند؟
۹ چرا مثل کسی رفتار می‌کنی که گویا غافلگیر شده
است،
مثل سربازی که قادر به کمک نیست؟
ای خداوند، تو مسلّماً با ما هستی!
ما قوم تو هستیم،
ما را ترک مکن.'»

۱۰ خداوند دربارهٔ این مـردم می‌گوید: «آنها مایلند از حضور من بگریزند و نمی‌توانند خود را کنترل کنند. از این رو من از آنها خشنود نیستم. من خطاهای آنها را به یاد می‌آورم و آنها را به‌خاطر گناهانشان مجازات خواهم کرد.»

۱۱خداوند به من گفت: «از من نخواه که به این مردم کمک
کنم. **۱۲**حتّی اگر آنها روزه بگیرند، به فریادهای آنها گوش
نخواهم داد؛ حتّی اگر آنها هدایای سوختنی و غلّه به حضور
من بیاورند، از آنها راضی نخواهم بود. در عوض من آنها را به
وسیلهٔ جنگ و قحطی و بیماری خواهم کشت.»
۱۳بعد گفتم: «ای خدای قادر متعال، تو می‌دانی که انبیا
به مردم می‌گویند خبری از جنگ و قحطی نخواهد بود. آنها
می‌گویند که تو گفته‌ای که در این سرزمین صلح و آرامش
خواهد بود.»
۱۴خداوند در پاسخ گفت: «انبیا به نام من دروغ می‌گویند.
من آنها را نفرستادم و به آنها دستوری ندادم و یک کلمه هم
به آنها نگفتم. رؤیاهایی که دربارهٔ آنها سخن می‌گویند از
جانب من نیست و پیشگویی‌هایشان همه خیالی و بی‌ارزشند.
۱۵من، خداوند به تو می‌گویم با آن انبیایی که من نفرستادم
و از جانب من می‌گویند در این سرزمین جنگ و قحطی
نخواهد بود، چه خواهم کرد. من آنها را در جنگ و قحطی
خواهم کشت. **۱۶**مردم هم که به حرف آنها گوش داده‌اند،
به همین نحو کشته خواهند شد. اجساد آنها در کوچه‌های
اورشلیم ریخته می‌شود و کسی نخواهد بود که آنها را دفن
کند. آنها همه، از جمله زنها، پسران و دخترانشان دچار
همین سرنوشت خواهند شد. من جزای شرارتهای آنها را
خواهم داد.»
۱۷خداوند به من دستور داد تا دربارهٔ اندوه خودم با مردم
صحبت کنم و بگویم:

«باشد تا شب و روز از چشمانم اشک جاری شود
و هیچ‌وقت از گریستن باز نایستم،
چون قوم من بشدّت مجروح
و عمیقاً آسیب دیده است.
۱۸وقتی به مزارع بیرون از شهر می‌روم،
اجساد مردانی را که در جنگ کشته شده‌اند، می‌بینم؛
وقتی به داخل شهرها می‌روم،
مردمی را می‌بینم که از گرسنگی در حال مرگ
هستند.
انبیا و کاهنان همچنان به کار خود ادامه می‌دهند،
امّا نمی‌دانند چه می‌کنند.»

التماس مردم به خداوند

۱۹ خداوندا، آیا یهودا را کاملاً طرد کرده‌ای؟
آیا از مردم صهیون نفرت داری؟
چرا چنان ضربه‌ای به ما وارد کردی
که نمی‌توان علاجی برای آن پیدا کرد؟
ما در انتظار صلح بودیم، ولی خبری به ما نرسید؛
ما امید شفا داشتیم، ولی وحشت نصیبمان شد.
۲۰ ای خداوند، ما علیه تو مرتکب گناه شده‌ایم.
ما به گناهان خود
و به گناهان اجدادمان اعتراف می‌کنیم.
۲۱ وعده‌های خود را به یادآور
و از ما متنفّر نباش،
اورشلیم، جایگاه تخت پرجلال خود را رسوا نکن.
پیمان خودت را با ما نشکن.
۲۲ هیچ‌کدام از بُتهای ملّتهای دیگر نمی‌توانند باران ببارانند.
و آسمان بدون تو نمی‌تواند باران ببارانند.
ای خداوند خدای ما، امید ما به توست،
چون این تو هستی که همهٔ این کارها را می‌کنی.

جزای مردم یهودا

۱۵ آنگاه خداوند به من گفت: «حتّی اگر موسی و سموئیل با هم در اینجا بودند و از من التماس می‌کردند، من به این مردم رحمی نمی‌کردم. آنها را مجبور کن بروند و از نظرم دور شوند. **۲** وقتی از تو می‌پرسند به کجا خواهند رفت، به آنها بگو که من چنین گفته‌ام:
«سرنوشت گروهی این است که از بیماری بمیرند
و این انتهای آنهاست،
سرنوشت گروهی دیگر این است که در جنگ کشته شوند،
پس به همان سوی می‌روند
سرنوشت عدّه‌ای هم این است که از گرسنگی بمیرند،
آنها هم به همان طرف می‌روند،
سرنوشت بقیّه این است که به اسارت برده شوند،
پس آنها هم، به همان سوی خواهند رفت.

۳ من، خداوند مقدّر کرده‌ام که آنها دچار چهار عامل وحشتناک شوند: در جنگ کشته شوند، بدنهای آنها به وسیلهٔ سگها به اطراف کشیده شود، لاشخورها آنها را بخورند و هرچه را

از بدنهای آنها باقی مانده اســت، حیوانات وحشی بخورند.
۴به‌خاطر آنچه منسی پسر حزقیا، در اورشلیم انجام داده کاری
خواهم کرد که تمام مردم جهان وحشت کنند.»
۵خداوند می‌گوید: «ای مردم اورشلیم چه کسی بر شما
رحم خواهد کرد
و چه کسی در ماتم شما شریک خواهد شد؟
چه کسی است که لحظه‌ای بایستد
و حال شما را بپرسد؟
۶شما مرا رد کرده،
و به من پشت کرده‌اید.
پس من دست خود را دراز نموده و شما را نابود کردم،
چون از صبر و تحمّل خسته شده‌ام.
۷من شما را مثل کاه در برابر باد
در تمام این سرزمین پراکنده نمودم.
من شما، قوم خود را
چون از راههای شرارت‌آمیز برنگشتید
درهم شکسته و فرزندانتان را کشتم.
۸زن بیوه در سرزمین شما
از دانه‌های شن کنار دریا بیشتر است.
من مردان شما را در عنفوان جوانی کُشتم.
و مادرانشان را داغدیده کردم.
و ناگهان نگرانی و وحشت را بر آنان مستولی نمودم
۹مادری که هفت فرزند خود را از دست داده، بیهوش
شد
و برای زنده ماندن تقلّا می‌کرد.
روزش شب شد،
آبرویش رفت و رسوا شد.
من اجازه خواهم داد تا دشمنانتان
هریک از شما را که زنده مانده‌اید، بکشند.
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

شکایت ارمیا در حضور خداوند

۱۰من چه آدم بدبختی هستم! کاش مادرم مرا به دنیا نیاورده
بود. باید با همه در این ســرزمین مشاجره و نزاع کنم. نه به
کسی قرض دادم و نه از کسی قرض گرفتم، با وجود این، همه
مرا نفرین می‌کننــد. ۱۱ای خداوند، اگر من در خدمت به تو

کوتاهی کردم و اگر حتّی برای دشمنانم در هنگام گرفتاری و ناراحتی آنها شفاعت نکرده باشم، بگذار تمام نفرین‌ها مستجاب شود. (**۱۲**کسی نمی‌تواند یک قطعه آهن، مخصوصاً آهن شمال را که با برنز مخلوط شده باشد، بشکند.)

۱۳خداوند به من گفت: «به‌خاطر گناهانی که قوم در سرتاسر این سرزمین مرتکب شده‌اند، اجازه خواهم داد دشمنان تمام ثروت و خزائن آنها را ببرند. **۱۴**اجازه خواهم داد تا آنها در مملکتی که چیزی دربارهٔ آن نمی‌دانند در خدمت دشمنان خود باشند، چون خشم من مثل آتشی است که تا به ابد خاموش نمی‌شود.»

۱۵آنگاه من گفتم: «ای خداوند، خودت خوب می‌دانی. مرا به یادآور و به من کمک کن. اجازه بده تا از کسانی‌که به من جفا می‌کنند، انتقام بگیرم. در برابر آنها آن‌قدر صبور نباش مبادا در کشتن من موفّق شوند. به یاد آور که به‌خاطر توست که من متحمّل تمام این توهین‌ها می‌شوم. **۱۶**تو با من سخن گفتی من به هر کلمهٔ آن گوش دادم. ای خداوند، خدای متعال، من به تو تعلّق دارم و گفتار تو قلب مرا از شادی و خوشی سرشار می‌سازد. **۱۷**من وقت خود را همراه با سایر مردم، صرف خوشگذرانی و تفریح نکردم. فرمان تو را اطاعت کردم، تنها ماندم و بر خشم من افزوده شد. **۱۸**چرا من باید این‌قدر متحمّل درد و رنج شوم؟ چرا زخمهای من علاج ناپذیرند؟ چرا شفا نمی‌یابند؟ آیا می‌خواهی مرا مثل کسی‌که به نهر آبی امید بسته- نهری که در فصل تابستان خشک می‌شود- ناامید کنی؟»

۱۹در پاسخ خداوند گفت: «اگر بازگردی من تو را قبول می‌کنم و تو دوباره خادم من خواهی بود. اگر به جای سخنان بیهوده پیام ارزنده‌ای را اعلام کنی، دوباره نبی من خواهی بود. مردم خودشان به سوی تو می‌آیند و نیازی نخواهد بود که تو به دنبال آنها بروی. **۲۰**من تو را مثل دیواری محکم، ساخته شده از برنز در مقابل آنها قرار خواهم داد. آنها با تو خواهند جنگید، ولی تو را شکست نخواهند داد. من با تو خواهم بود تا مراقب تو باشم و از تو حفاظت کنم. **۲۱**من تو را از شرّ آدمهای ستمکار و شریر رهایی خواهم بخشید.»

ارادهٔ خداوند برای زندگی ارمیا

۱۶ خداوند بار دیگر به من گفت: **۲**«تو نباید در چنین جایی ازدواج کنی و صاحب فرزند شوی. **۳**به تو خواهم گفت که چه بلایی بر سر کودکانی که در اینجا به دنیا

می‌آیند و به سر والدین آنها خواهد آمد. **۴**بیماری مهلکی همهٔ آنها را خواهد کشت و کسی برای آنها ماتم نخواهد گرفت و اجسادشان را دفن نخواهند کرد. بدنهای آنها مثل توده‌های کود بر روی زمین جمع می‌شود. آنها یا در جنگ کشته می‌شوند یا از گرسنگی خواهند مُرد و بدنهای آنها طعمهٔ پرندگان و حیوانات وحشی خواهد شد.

۵«تو نباید وارد خانه‌ای شوی که در آن سوگواری است؛ یا نباید برای کسی ماتم بگیری. من با دادن صلح و سعادت قوم خودم را برکت نخواهم داد و آنها محبّت و رحمت را نخواهند دید. **۶**فقیر و غنی، همه در این سرزمین خواهند مُرد و کسی نیست که آنها را دفن کند یا برایشان سوگواری کند. کسی نیست که به نشانهٔ همدردی خود را مجروح کند یا موی سر خود را بتراشد. **۷**کسی بر سر سفرهٔ شخص دیگری به منظور تسلّی و دلداری او در مرگ عزیزانش نخواهد نشست. آنها حتّی در مرگ والدین یک نفر همدردی نشان نمی‌دهند.

۸«به خانه‌ای که جشن و ضیافت دارند داخل نشو و برای خوردن و نوشیدن با آنها همنشینی نکن. **۹**به آنچه من خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌گویم گوش کن. من صداهای خوشی و شادمانی مجالس عروسی را به سکوت مبدّل خواهم کرد و شما همه زنده و شاهد این امور خواهید بود.

۱۰«وقتی تو تمام این چیزها را به مردم بگویی، آنها از تو خواهند پرسید که چرا من خواستم آنها به این سختی مجازات شوند. آنها خواهند پرسید که تقصیر آنها چیست و مرتکب چه گناهی علیه خداوند، خدای خودشان شده‌اند. **۱۱**آنگاه به آنها بگو که خداوند گفته: 'اجداد شما از من برگشتند و سایر خدایان را پرستش و خدمت کردند. آنها مرا ترک کردند و از تعالیم من اطاعت نکردند. **۱۲**امّا کارهای شما از کارهای اجدادتان بدتر است. همهٔ شما سرسخت و شریر هستید و از من اطاعت نمی‌کنید، **۱۳**پس من شما را از این سرزمین بیرون خواهم انداخت و به مملکتی خواهم برد که نه شما و نه اجدادتان چیزی دربارهٔ آن دانسته‌اید. در آنجا شما خدایان دیگر را شبانه‌روز خدمت خواهید کرد، و من هم دیگر به شما ترّحم نخواهم کرد.'»

بازگشت از اسارت

۱۴خداوند می‌گوید: «زمانی خواهد آمد که دیگر مردم به نام
من، خدای زنده‌ای که اسرائیل را از مصر بیرون آورد، سوگند
یاد نخواهند کرد. **۱۵**در عوض آنها به نام خدای زنده‌ای سوگند
یاد می‌کنند که قوم اسرائیل را از سرزمینی در شمال و از سایر
کشورهایی که آنها را پراکنده کرده بودم، بازگردانده است.
من آنها را به کشور خودشان، به سرزمینی که به اجدادشان
داده بودم، برمی‌گردانم. من خداوند چنین گفته‌ام.»

مجازات در آیندهٔ نزدیک

۱۶خداوند می‌گوید: «من ماهیگیران بسیاری می‌فرستم تا این
قوم را صید کنند. بعد از آن شکارچیان زیادی خواهم فرستاد
تا در هر کوه و تپّه و در غارهای میان صخره‌ها آنها را شکار
کنند. **۱۷**من هرچه آنها می‌کنند، می‌بینم. هیچ چیز از من مخفی
نیست و گناهان آنها از نظر من دور نمی‌شود. **۱۸**من آنها را
وادار می‌کنم برای گناهان و شرارت خود دوچندان بپردازند؛
آنها با بُتهای بی‌جان خود سرزمین مرا ناپاک ساخته و آن را از
خدایان دروغین پر کرده‌اند.»

اعتماد ارمیا به خداوند

۱۹ای خداوند، تو هستی که از من حمایت می‌کنی، به من
توانایی می‌بخشی، و در زمان سختی به من یاری می‌دهی.
ملّتها از دورترین نقاط جهان به حضور تو می‌آیند و می‌گویند:
«اجداد ما چیزی جز خدایان دروغین و بُتهایی بیهوده نداشتند.
۲۰آیا انسان می‌تواند خدایان خود را بسازد؟ آری، ولی آنها
خدای واقعی نخواهند بود.»
۲۱خداوند می‌گوید: «یک بار و برای همیشه قدرت و توانایی
خود را به ملّتها نشان خواهم داد تا آنها بفهمند که من خداوند
هستم.»

گناه و مجازات یهودا

۱۷ خداوند می‌گوید: «ای یهودا، گناه شما با قلمی
آهنین نوشته شده، با قلمی که نوکش از الماس
است بر قلبهای شما حک، و بر گوشهٔ قربانگاههایتان کنده‌کاری
شده است. **۲**شما شمایل الههٔ اشره را در قربانگاههایی که در
کنار هر درخت سبز و در بالای تپّه‌ها **۳**و کوهستان‌ها برافراشته‌اید،
پرستش می‌کنید. به‌خاطر گناهانی که در سراسر این سرزمین
مرتکب شده‌اید، من دشمنان شما را وادار می‌کنم تمام ثروت

و ذخایر شما را به تاراج ببرند. ۴سرزمینی را که من به شما
دادم تسلیم دیگران خواهید کرد، و من شما را وادار می‌کنم
در مملکتی که چیزی دربارهٔ آن نمی‌دانید در خدمت دشمنان
خود در آیید، چون خشم من مثل آتشی است که هیچ‌وقت
خاموش نخواهد شد.»

گفتار گوناگون

۵خداوند می‌گوید:
«کسی را که از من روی بگرداند
و به انسان -به قدرت انسان فانی- توکّل کند،
محکوم خواهم کرد.
۶چنین شخصی مثل بوته‌ای است که در کویر
در بیابان بی‌آب و علف،
یا در سرزمین شوره‌زار می‌روید،
و خیر و برکتی نخواهد دید.

۷«امّا به کسی‌که به من توکّل کرده است
برکت خواهم داد.
۸او مثل درختی است که در کنار آبی روییده
و در زمین پر آب ریشه دوانده است.
از هوای گرم هراسی ندارد،
چون برگهایش همچنان سبز می‌مانند.
از نباریدن باران نیز نگران نیست،
و همچنان میوه خواهد آورد.

۹«کیست که بتواند دل انسان را درک کند؟
چیزی فریبنده‌تر از آن نیست،
و آن به‌حدّی بیمار است که علاجی برای آن وجود
ندارد.
۱۰من، خداوند، فکر و دل انسانها را تفحّص می‌کنم،
و با هرکس طبق طرز زندگی و کارهای او رفتار
می‌کنم.»

۱۱کسی که از راه ناراست پول به دست می‌آورد
مثل پرنده‌ای است که بر روی تخمهای پرندگان دیگر
می‌خوابد

و جوجه‌هایی تولید می‌کند که مال خودش نیستند.
در وقت بلوغ همه او را ترک می‌کنند
و عاقبت، او احمقی بیش نخواهد بود.

۱۲ معبد بزرگ ما مانند تخت پرشکوهی
از ازل بر کوهی بلند استوار شده است.

۱۳ ای خداوند، تو امید قوم اسرائیل هستی؛
تمام کسانی‌که تو را ترک کنند، شرمسار خواهند شد.
آنها مثل نامهایی که بر روی گرد و خاک نوشته شده
باشند، محو می‌شوند،
چون تو خداوند و سرچشمهٔ آب زندگی را ترک
کرده‌اند.

ارمیا از خداوند یاری می‌طلبد

۱۴ ای خداوند، مرا شفا ده تا کاملاً سالم شوم، مرا خلاصی
ده تا در امنیّت کامل به سر ببرم. تنها تو را ستایش می‌کنم!
۱۵ مردم به من می‌گویند: «کجاست آن تهدیدهای خداوند
برضد ما؟ بگذار آنها عملی شوند»
۱۶ امّا ای خداوند، من هیچ‌وقت مصرّانه از تو نخواستم تا آنها
را دُچار مصیبت کنی و من در آرزوی روزهای سیاه برای آنها
نبودم. خداوندا، تو این را می‌دانی و از آنچه گفته‌ام آگاهی.
۱۷ مرا دچار وحشت نکن؛ در سختی‌ها تو تنها پناهگاه من
هستی. **۱۸** ای خداوند تمام کسانی را که به من جفا می‌رسانند،
رسوا کن. آنها را به وحشت بینداز، امّا مرا نترسان. آنها را
دچار مصیبت و نابودی کن.

نگاهداشتن روز سبت

۱۹ خداوند به من گفت: «ای ارمیا، به کنار دروازهٔ مردم،
دروازه‌ای که پادشاه اسرائیل از آن وارد و خارج می‌شود و به
سایر دروازه‌های شهر اورشلیم برو و پیام مرا اعلام کن. **۲۰** به
پادشاهان و تمام مردم یهود و تمام سکنهٔ اورشلیم که از این
دروازه رد می‌شوند بگو به گفتار من گوش دهند. **۲۱** به آنها
بگو اگر می‌خواهند زنده بمانند، نباید هیچ باری را در روز
سبت حمل کنند. نباید هیچ چیزی را نه از دروازه‌های اورشلیم
۲۲ و نه از خانه‌های خودشان در روز سبت بیرون ببرند. آنها
نباید در روز سبت کار کنند. باید روز سبت را همان‌طور

که به اجدادشان دستور داده بودم، به عنوان یک روز مقدّس نگاهدارند. **۲۳**اجدادشان به من گوش ندادند و به من توجّهی نکردند. در عوض آنها سرسخت شدند و نخواستند از من اطاعت کنند یا چیزی بشنوند.

۲۴«به این مردم بگو که آنها باید تمام دستوارات مرا اطاعت کنند. آنها نباید هیچ باری از طریق این دروازه‌ها در روز سبت حمل و نقل کنند. آنها باید روز سبت را به عنوان یک روز مقدّس حفظ کنند و در آن هیچ‌کاری نکنند. **۲۵**در آن صورت پادشاهان و شاهزادگان آنها که از دروازه‌های اورشلیم وارد می‌شوند، دارای همان قدرتی خواهند بود که داوود داشت. آنها به همراه مردم یهودا و اورشلیم سوار بر ارّابه‌ها و اسبها از آنها گذر خواهند کرد و شهر اورشلیم همیشه پر از جمعیّت خواهد بود. **۲۶**مردم از شهرهای یهودا و از روستاهای اورشلیم، از سرزمین بنیامین، از دامنهٔ کوهها، از کوهستانها و از قسمت‌های جنوبی یهودا خواهند آمد. آنها برای معبد بزرگ من هدایا، قربانی‌های سوختنی، غلاّت، بُخور و هدایای شکرگزاری خواهند آورد. **۲۷**آنها باید از من اطاعت کنند و سبت را به عنوان یک روز مقدّس نگاهدارند. آنها نباید هیچ کالایی از دروازه‌های اورشلیم وارد یا خارج کنند. اگر چنین کنند، من دروازه‌های اورشلیم را به آتش می‌کشم. آن آتش، کاخهای اورشلیم را خواهد سوزانید و هیچ‌کس نخواهد توانست آن را خاموش کند.»

ارمیا در کارگاه کوزه‌گری

۱۸ خداوند به من گفت: **۲**«به کارگاه کوزه‌گر برو. در آنجا به تو پیامی خواهم داد.» **۳**پس من به آنجا رفتم کوزه‌گری را دیدم که بر روی چرخش مشغول کار بود **۴**هرگاه ظرفی مطابق میلش نبود، گِل را می‌گرفت و با آن ظرف دیگری می‌ساخت.

۵خداوند به من گفت: **۶**«آیا من حقّ ندارم همان کاری را که کوزه‌گر با گِل می‌کند با شما قوم اسرائیل بکنم؟ شما در دست من مثل گِل در دست کوزه‌گر هستید. **۷**هرگاه بگویم که می‌خواهم ملّتی یا مملکتی را از ریشه برکَنم یا خورد کنم، **۸**امّا اگر آن ملّت از شرارت خود دست بردارند من از مجازات آنها صرف‌نظر خواهم کرد. **۹**به همان نحو اگر بگویم که من ملّتی یا مملکتی را به وجود می‌آورم و تقویت می‌کنم، **۱۰**امّا اگر آن ملّت از اطاعت من سر باز زند و مرتکب شرارت شود، آنگاه

از آنچه می‌خواستم بکنم، منصرف خواهم شد. **۱۱**پس، اکنون
به مردم یهودا و اورشلیم بگو که من درصدد تنبیه آنها هستم.
به آنها بگو از زندگی گناه‌آلود خود دست بردارند و راه و رفتار
خود را عوض کنند. **۱۲**آنها در جواب خواهند گفت: 'نه، چرا
چنین کنیم؟ ما همه به سرسختی و شرارت ادامه می‌دهیم.'»

مردم خداوند را نمی‌پذیرند

۱۳خداوند می‌گوید:
«از تمام ملّتها بپرسید که آیا چنین چیزی قبلاً واقع شده
است.
قوم اسرائیل مرتکب کار وحشتناکی شده است.
۱۴آیا کوههای سنگی لبنان بی‌برف می‌ماند،
و جویبارهای کوهستانی آن خشک می‌شوند؟
۱۵با وجود این، قوم من مرا فراموش کرده
و در حضور بُتها بُخور می‌سوزاند.
از راهی که باید بروند منحرف شده‌اند. دیگر راههای
قدیم را دنبال نمی‌کنند
و در راههای ناآشنا حرکت می‌کنند.
۱۶آنها این سرزمین را به جایی وحشتناک و منفور مبدّل
کرده‌اند.
هرکس از آنجا می‌گذرد،
از دیدن آن حیرت می‌کند
و از روی تعجّب سر خود را تکان می‌دهد.
۱۷من قوم خود را مثل گرد و خاکی که در برابر باد شرقی
پراکنده می‌شود،
در برابر دشمنانشان پراکنده خواهم کرد.
من به آنها پشت خواهم نمود
و در روز مصیبتشان به آنها کمک نخواهم کرد.»

توطئه برضد ارمیا

۱۸آنگاه مردم گفتند: «بیایید همدست شویم و خود را از
شرّ ارمیا خلاص کنیم! همیشه کاهنانی برای تعلیم، حکیمانی
برای راهنمایی و انبیایی برای اعلام پیام خداوند وجود خواهد
داشت. بیایید اتّهامی بر او وارد کنیم و دیگر به سخنانش
گوش ندهیم.»
۱۹پس من دعا کردم و گفتم: «ای خداوند به آنچه می‌گویم
گوش بده و آنچه را دشمنانم دربارهٔ من می‌گویند بشنو. **۲۰**آیا

پاداش نیکویی، شرارت است؟ آری، آنها برای من چاهی کنده‌اند که من در آن بیفتم. به‌خاطر بیاور چگونه من به حضور تو آمدم و از جانب آنها سخن گفتم تا تو از روی خشم با آنها رفتار نکنی. **۲۱**امّا اکنون ای خداوند، بگذار فرزندانشان از گرسنگی تلف شوند، و بگذار آنها همه در جنگ کشته شوند. باشد که زنانشان بیوه و بی‌فرزند، مردانشان با بیماری و کودکانشان در جنگ کشته شوند. **۲۲**چپاولگران را به طور ناگهانی برای غارت آنها بفرست و بگذار از وحشت به گریه و زاری بیفتند. آنها در راهم چاهی کنده‌اند که در آن بیفتم و برایم دامی نهاده‌اند تا در آن گرفتار شوم. **۲۳**امّا ای خداوند، تو تمام توطئه‌های آنها را برای کشتن من می‌دانی. شرارت آنها را نبخش و از گناه آنها نگذر. در خشم خودت با آنها رفتار کن، آنها را بر زمین زده و درهم بشکن.»

کوزهٔ شکسته

۱۹ خداوند به من گفت بروم و کوزه‌ای سفالی بخرم. او همچنین از من خواست گروهی از رهبران قوم و کاهنان پیر را با خود **۲**از راه دروازهٔ شغال به درّهٔ «ابن هنوم» ببرم و در آنجا پیامی را که او به من خواهد داد، اعلام کنم. **۳**در آنجا خداوند از من خواست چنین بگویم: «ای پادشاهان یهودا و مردم اورشلیم به آنچه من خداوند متعال، خدای اسرائیل، می‌گویم گوش دهید. من این سرزمین را دچار چنان مصیبتی خواهم کرد که هرکس دربارهٔ آن بشنود متحیّر خواهد شد. **۴**چون این مردم مرا ترک کرده‌اند و این سرزمین را با گذرانیدن قربانی برای خدایانی که نه خودشان و نه اجدادشان و نه پادشاهان یهودا چیزی دربارهٔ آنها می‌دانستند، ناپاک کرده‌اند، آنها را به چنین مصیبتی گرفتار کرده‌ام. آنها این سرزمین را از خون بی‌گناهان پر ساخته‌اند. **۵**آنها قربانگاههایی برای بعل برپا کرده‌اند تا فرزندان خود را به عنوان قربانی در آتش بسوزانند. من هیچ‌گاه چنین دستوری به آنها نداده بودم و حتّی به فکرم هم خطور نکرده بود. **۶**پس زمانی خواهد آمد که این محل دیگر به نام 'توفت' یا درّهٔ 'ابن هنوم' خوانده نخواهد شد، در عوض آن را 'درّهٔ کشتارگاه' خواهند نامید. **۷**در این مکان، من نقشه‌های مردم یهودا و اورشلیم را خنثی خواهم کرد. به دشمنانشان اجازه خواهم داد بر آنها چیره شوند و آنها را در جنگ بکشند و من بدنهای آنها را طعمهٔ پرندگان و حیوانات

وحشی خواهم کرد. **۸**این شهر را چنان ویران خواهم کرد که هرکس از کنار آن رد شود حیرت زده و متعجّب خواهد شد. **۹**دشمن شـــهر را محاصره خواهد کرد و تلاش خواهد کرد تا مردم آن را بکشد. محاصرهٔ شهر چنان سخت خواهد بود که مردم، یکدیگر و حتّی فرزندانشان را خواهند خورد.»

۱۰آنگاه خداوند از من خواست کوزه را در حضور کسانی که با من آمده بودند بشکنم **۱۱**و به آنها بگویم که خداوند متعال گفته بود: «من این مردم و این شهر را مثل این کوزه می‌شکنم و آنها مثل این کوزهٔ سفالینِ خُرد شده، خواهند بود که هیچ‌کس نمی‌تواند آن‌را به صورت اولش درآورد. مردم مردگان خود را حتّی در توفت دفن خواهند کرد چون جای دیگری برای دفن آنها وجود نخواهد داشت. **۱۲**این شهر و ساکنان آن به سرنوشت توفت گرفتار خواهند شد. **۱۳**در حقیقت تمام خانه‌های شهر اورشلیم، خانه‌های پادشـــاهان یهودا و تمام خانه‌هایی که در آنها برای ستارگان بُخور سوزانده شده و به سایر خدایان شراب تقدیم شده، همه مثل توفت ناپاک خواهند بود.»

۱۴آنگاه من توفت را -جایی که خداوند مرا فرستاده بود پیام او را اعلام کنم- ترک کردم. من به حیاط معبد بزرگ رفتم، در آنجا ایســـتادم و به تمام مردم گفتم **۱۵**که خداوند متعال، خدای اســـرائیل گفته بود: «من این شـــهر و تمام شـــهرهای اطراف را همان‌طور که قبلاً گفته بودم به‌خاطر سرسختی آنها و به‌خاطر این که به آنچه می‌گویم گوش نمی‌دهند، مجازات خواهم کرد.»

اختلاف ارمیا با فحشور کاهن

۲۰ وقتی فحشور کاهن، پسر امیر، که رئیس محافظان معبد بزرگ بود پیام مرا شـــنید، **۲**دســـتور داد مرا بزنند و نزدیـــک دروازهٔ فوقانی بنیامین در معبـــد بزرگ مرا با کُنـــده و زنجیر ببندند. **۳**صبح روز بعد، وقتی فحشـــور مرا از بند رها کرد به او گفتم: «فحشور نامی نیست که خداوند به تو داده باشـــد. او تو را 'وحشـــت از هر طرف' نامیده است. **۴**خداوند خودش گفته: «من تو را موجب وحشت خودت و دوستانت خواهم ساخت؛ و تو خواهی دید چگونه همهٔ آنها با شمشیر دشمنانشان کشته می‌شوند. من تمام مردم یهودا را تسلیم پادشاه بابل خواهم کرد؛ او گروهی را به اسارت می‌برد و عدّه‌ای را خواهد کشـــت. **۵**من همچنین اجازه خواهم داد

تا دشـــمنان تمام ثروت شـــهر را غارت، و دارایی‌ها و املاک آنها -و حتّی دخایر پادشاهان یهودا- را گرفته و همه‌چیز را به بابل منتقل کنند. ۶تو هم همین‌طور، ای فحشـــور، خودت و خانواده‌ات به اسارت افتاده و به بابل برده خواهید شد. تو در آنجا خواهی مُرد و همراه دوستانت که دروغهای بسیار به آنها گفته‌ای، دفن خواهی شد.»

گِلهٔ ارمیا

۷ای خداوند تو مرا فریب دادی و فریب خوردم
تو از من قویتر هستی و بر من غالب شده‌ای.
همه مرا مسخره می‌کنند و تمام روز به من می‌خندند.

۸هر جا سخن می‌گویم باید فریاد بزنم
و با صدای بلند بگویم: «خشونت! ویرانی!»
ای خداوند، به‌خاطر اعلام پیام تو،
من دایماً مورد استهزاء و تحقیر دیگران هستم.
۹هرگاه می‌گویم: «من خداوند را فراموش می‌کنم
و دیگر از جانب او سخنی نخواهم گفت،»
آنگاه پیام تو مثل آتشی اعماق وجود مرا می‌سوزاند.
می‌کوشم در برابر آن مقاومت بکنم،
امّا توانایی آن را ندارم.
۱۰می‌شنوم که همه نجواکنان می‌گویند:
«وحشت همه‌جا را فراگرفته است،
بیایید از دست او به مقامات شکایت کنیم.»
حتّی دوستان نزدیک من در انتظار سقوط من می‌باشند.
آنها می‌گویند:
«شاید بتوان او را فریب داد و به دام انداخت تا از او
انتقام بگیرم.»
۱۱امّا تو ای خداوندِ قادر و توانا، با من هستی،
و آنها که به من جفا می‌کنند خواهند افتاد.
آنها برای همیشه رسوا خواهند شد،
چون نمی‌توانند موفّق شوند.
شرمساری آنها هیچ وقت فراموش نخواهد شد.
۱۲امّا تو، ای خداوند متعال، انسانها را به طور عادلانه
می‌سنجی،
تو از دلها و ذهنهای آنها آگاهی.

پس بگذار تا ببینم چگونه از دشمنانم انتقام می‌گیری،
چون من این را به دستهای تو واگذار می‌کنم.
۱۳در حمد خداوند بسرایید،
خداوند را ستایش کنید!
او مظلومان را از دست ستمکاران خلاص می‌کند.

۱۴لعنت بر آن روزی که من به دنیا آمدم!
و نفرین بر روزی باد که مادرم مرا زایید!
۱۵لعنت بر کسی که مژدهٔ تولّد مرا به پدرم رسانید
و به او گفت:
«فرزندت به دنیا آمد، او پسر است.»
۱۶کاش او هم گرفتار سرنوشت همان شهرهایی شود
که خداوند بدون ترحّم از بین برد.
باشد که او هر صبحگاه فریادهای وحشت‌آور
و هنگام ظهر شیپور جنگ را بشنود،
۱۷ چون او قبل از تولّدم مرا نکشت
تا رحم مادرم قبر من شود.
۱۸چرا من به دنیا آمدم؟
آیا برای تحمّل غم و ناراحتی
و با شرمساری مُردن به این دنیا آمدم؟

پیشگویی شکست اورشلیم

۲۱ صدقیا پادشاه یهودا، فشجور پسر ملیکا و صَفَنیای کاهن پسر معسیا را به نزد من فرستادند. آنها از من خواهش کرده گفتند: ۲«خواهش می‌کنیم از طرف ما به خداوند بگو که نبوکدنصر پادشاه بابل و ارتش او شهر را محاصره کرده‌اند. شاید خداوند مانند گذشته با یکی از معجزات خود مانند پیشین نبوکدنصر را مجبور به عقب‌نشینی کند.»
۳آنگاه خداوند از من خواست تا به قاصدین بگویم ۴که به صدقیا بگویند، خداوند، خدای اسرائیل چنین گفته است: «ای صدقیا، من ارتش تو را که برضد پادشاه بابل و ارتش او می‌جنگد، شکست خواهم داد. من تمامی سلاحهای سربازان تو را در مرکز شهر انباشته خواهم کرد. ۵من با تمام قدرت و با شدّت خشم و غضب خود علیه تو خواهم جنگید. ۶من تمام زندگان را در این شهر خواهم کُشت. تمام مردم و حیوانات را هم با بیماری وحشتناکی خواهم کشت. ۷امّا در مورد تو و

درباریان و مردمی که از جنگ و قحطی و بیماری جان سالم به در می‌برند، اجازه خواهم داد تا نبوکدنصر و دشمنانتان که قصد جان شما را دارند، همهٔ شما را به اسارت ببرند. نبوکدنصر شما را خواهد کُشت. او بدون ترحّم و دلسوزی همه را از دَم تیغ خواهد گذرانید. من خداوند چنین گفته‌ام.»
۸آنگاه خداوند از من خواست به مردم بگویم: «گوش کنید، من خداوند، فرصت انتخاب به شما می‌دهم. می‌توانید راهی را انتخاب کنید که منتهی به حیات است یا راهی را که به سوی موت و هلاکت می‌رود. **۹**هرکس که در شهر بماند به وسیلهٔ جنگ یا گرسنگی یا بیماری کشته خواهد شد. امّا هرکس که تسلیم به بابلی‌هایی که در حال حمله به شهر هستند شود، کشته نخواهد شد؛ بلکه جان خود را نجات خواهد داد.
۱۰تصمیم من این است که این شهر را ویران کنم. این شهر در اختیار پادشاه بابل قرار خواهد گرفت و او آن را به آتش خواهد کشید. من خداوند چنین گفته‌ام.»

جزای خاندان سلطنتی

۱۱-۱۲خداوند از من خواست به خاندان سلطنتی یهودا که از نسل داوود هستند بگویم: «به آنچه من، خداوند می‌گویم گوش کنید. انصاف را همیشه رعایت نموده و فریب خورده را از دست فریبکار برهانید. اگر چنین نکنید شرارت شما خشم مرا مثل آتشی که هیچ‌وقت خاموش نمی‌شود، شعله‌ور خواهد ساخت. **۱۳**تو ای اورشلیم که بر فراز دشت مثل صخره‌ای بلند برافراشته‌ای، من برضد تو خواهم جنگید. تو می‌گویی کسی قادر نیست به تو حمله کند یا از استحکامات دفاعی تو رد شود. **۱۴**امّا من تو را به‌خاطر شرارتت مجازات خواهم کرد. من کاخ تو را به آتش می‌کشم و در اطراف آن همه‌چیز را می‌سوزانم. من خداوند چنین گفته‌ام.»

پیام ارمیا به خاندان سلطنتی یهودا

۲۲ **۱-۲**خداوند به من گفت به کاخ پادشاه یهودا که از خاندان داوود است بروم و به پادشاه، درباریانش و به مردم اورشلیم که در آنجا هستند بگویم که به آنچه خداوند می‌گوید گوش دهند. این است آنچه خداوند می‌گوید: **۳**«من، خداوند به شما دستور می‌دهم از روی عدالت و راستی رفتار کنید. فریب خورده را از دست فریبکار برهانید. با غریبان، یتیم‌ها و بیوه زنان بدرفتاری و ظلم نکنید و بی‌گناهان را در این

مکان مقدّس نکشید. ۴اگر آنچه را که به شما دستور می‌دهم،
واقعاً بجا آورید در آن صورت خاندان داوود به سلطنت ادامه
می‌دهد و آنها به اتّفاق درباریان و مردم عادی به رفت و آمد با
ارّابه‌ها و اسبان خود از دروازه‌های این کاخ ادامه خواهند داد.
۵امّا اگر از دستورات من اطاعت نکنید، در برابر شما سوگند
یاد می‌کنم که این کاخ به ویرانه‌ای تبدیل خواهد شد. من،
خداوند چنین گفته‌ام.
۶«از نظر من کاخ سلطنتی یهودا همان اندازه زیباست که
سرزمین جلعاد و کوههای لبنان زیبا هستند، امّا من آن را به
ویرانه‌ای تبدیل می‌کنم که هیچ‌کس نمی‌تواند در آن زندگی
کند. ۷من کسانی برای ویران کردن آن می‌فرستم. آنها با تبرهای
خود می‌آیند و ستونهای زیبای سدر اینجا را خرد می‌کنند و در
آتش خواهند سوزانید.
۸«بعدها بسیاری از ملّتهای دیگر که از اینجا عبور می‌کنند
از یکدیگر خواهند پرسید، چرا خداوند این شهر بزرگ را به
این صورت درآورد. ۹آنگاه آنها در جواب خواهند گفت که
به‌خاطر این است که شما پیمان خودتان را با خدای خودتان
شکستید و سایر خدایان را پرستش و خدمت کردید.»

پیام ارمیا درباره یهوآخاز

۱۰ای مردم یهودا، به‌خاطر مرگ یوشیای پادشاه گریه نکنید
و ماتم نگیرید.
امّا برای پسرش یوحاز سخت بگریید؛
او را خواهند برد و هرگز برنخواهد گشت
و دیگر سرزمینی را که در آن به دنیا آمده است،
نخواهد دید.
۱۱خداوند دربارهٔ یوحاز، پسر یوشیا که بعد از پدرش پادشاه
یهودا شد، چنین می‌گوید: «او از اینجا رفته و دیگر برنخواهد
گشت. ۱۲او در کشوری که او را به اسارت برده‌اند، خواهد
مرد، و او دیگر به این سرزمین برنمی‌گردد.»

پیام ارمیا دربارهٔ یهویاقیم

۱۳وای بر کسی که خانهٔ خود را با بی‌انصافی می‌سازد
و با ناراستی آن را گسترش می‌دهد،
از مردم خود بیگاری می‌کشد
و مزد آنها را نمی‌دهد.
۱۴وای بر کسی که می‌گوید:

«برای خود کاخی با اتاقهای بزرگ
در طبقهٔ بالا خواهم ساخت.»
پس او پنجره‌هایی بر خانهٔ خود نصب می‌کند،
دیوارهایی از چوب سدر آزاد برایش می‌سازد
و آن را با رنگ قرمز رنگ می‌زند.
۱۵ آیا با ساختن خانه‌هایی از چوب سدر آزاد
که از خانه‌های دیگران زیباتر باشد،
تو را پادشاهی بهتر خواهد کرد؟
پدر تو همیشه عادل و با انصاف بود
و از این رو، عمری طولانی کرد
و در همهٔ امور موفّق بود.
۱۶ او از روی عدالت نسبت به فقیران قضاوت می‌کرد
و در همه‌چیز کامیاب بود.
این است مفهوم خداشناسی.
۱۷ امّا تو فقط در اندیشهٔ منافع شخصی خودت می‌باشی،
تو با خشونت، بی‌گناهان را می‌کشی
و به مردم ظلم می‌کنی.
خداوند چنین گفته است.

۱۸ آنگاه خداوند درباره یهویاقیم پادشاه یهودا -پسر یوشیا- می‌گوید،
«هیچ‌کس به‌خاطر مرگش ماتم نمی‌گیرد و نخواهد گفت،
چه ضایعهٔ بزرگی! ای دوست چه وحشتناک است!»
هیچ‌کس برای او گریه نخواهد کرد و نخواهد گفت،
وای سرورم! ای پادشاه من!
۱۹ مراسم تشییع جنازهٔ تو مثل مرگ الاغی خواهد بود
که لاشهٔ آن را کشان‌کشان می‌برند
و در خارج از دروازه‌های شهر اورشلیم، دور
می‌اندازند.

پیام ارمیا دربارهٔ سرنوشت اورشلیم

۲۰ ای مردم اورشلیم به لبنان بروید و از آنجا فریاد بزنید،
به سرزمین باشان بروید و از آنجا شیون کنید،
و به کوههای موآب بروید و از آنجا ندا در دهید
چون همهٔ حامیان شما نابود شده‌اند.

۲۱ در زمانی که شما کامیاب بودید، خداوند با شما سخن گفت،
امّا شما از گوش دادن امتناع کردید.
شما هیچ‌وقت از خداوند اطاعت نکردید
و این است آنچه شما در تمام زندگیتان انجام دادید.
۲۲ به‌خاطر شرارت‌هایی که مرتکب شده‌اید،
بادی شدید رهبران شما را به اطراف پراکنده می‌کند،
یاران شما اسیر می‌شوند،
و شهر شما رسوا و بی‌آبرو خواهد شد.
۲۳ ای کسانی‌که در کاخهای ساخته شده با چوبهای سدر
آزاد لبنان، در امنیّت زندگی می‌کنید،
چه رقّت‌آمیز خواهد بود، وقتی گرفتار درد شوید.
دردی مثل درد زنی در حال زایمان!

محکومیّت یهویاکین به وسیلهٔ خداوند

۲۴ خداوند به یهویاکین پادشاه، پسر یهویاقیم پادشاه یهودا گفت:
«به حیات خودم سوگند، اگر تو حتّی نگین انگشتر دست راست
من می‌بودی، تو را از انگشتم خارج می‌کردم ۲۵ و به مردمی که
از آنها می‌ترسی و درصدد قتل تو هستند می‌دادم. من تو را به
نبوکدنصر پادشاه بابل و به سربازان او خواهم داد. ۲۶ من تو و
مادرت را به تبعید خواهم فرستاد. هردوی شما را به سرزمینی
خواهم فرستاد که هیچ‌یک از شما در آنجا به دنیا نیامده بودید،
هردوی شما در آنجا خواهید مرد. ۲۷ در آرزوی دیدن این سرزمین
خواهید بود، ولی هرگز برنخواهید گشت.»
۲۸ من گفتم: «آیا یهویاکین مثل کوزهٔ شکسته‌ای است که
به دور انداخته شده و کسی آن را نمی‌خواهد؟ آیا به همین
دلیل است که او و فرزندانش به سرزمینی که چیزی درباره‌اش
نمی‌دانند، تبعید شده‌اند؟
۲۹ ای زمین، ای زمین، ای زمین،
پیام خداوند را بشنو!
۳۰ «این مرد محکوم است که فرزندان خود را از دست
بدهد،
و هیچ‌وقت موفّق نشود.
او فرزندانی نخواهد داشت
که مثل فرزندان داوود
در یهودا حکومت کنند.
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

امید به آینده

۲۳ چه وحشتناک است داوری خداوند نسبت به
حکمرانانی که قوم مرا پراکنده و از بین می‌برند!
۲خداوند، خدای اسرائیل، درباره حکمرانانی که موظّف به
مراقبت از مردم بودند، چنین می‌گوید: «شما از قوم من مراقبت
نکرده‌اید، شما آنها را پراکنده و از خود رانده‌اید. اکنون من
شما را به‌خاطر شرارت‌هایی که مرتکب شده‌اید، مجازات
می‌کنم. **۳**بقیّهٔ قوم خود را از سرزمینهایی که آنها را پراکنده
کرده بودم، به وطن خودشان برمی‌گردانم. آنها فرزندان زیادی
خواهند داشت و به تعدادشان هر روز افزوده خواهد شد. **۴**من
حکمرانانی برای مراقبت از آنها برخواهم گزید. قوم من دیگر
در ترس و وحشت نخواهد بود، و من دیگر آنها را مجازات
نخواهم کرد. من، خداوند چنین گفته‌ام.
۵خداوند می‌گوید: «زمانی می‌آید که من از نسل داوود پادشاهی
عادل برمی‌گزینم. آن پادشاه با حکمت حکومت می‌کند و
آنچه را که راست و درست است، در تمام این سرزمین انجام
خواهد داد. **۶**وقتی او پادشاهی کند، مردم یهودا در امنیّت و
قوم اسرائیل در صلح خواهد زیست. نام او 'خداوند عدالت و
آزادی ما' خواهد بود.
۷خداوند می‌گوید: «زمانی می‌آید که مردم دیگر به نام من،
به عنوان خدای زنده‌ای که آنها را از مصر بیرون آورده، سوگند
یاد نمی‌کنند. **۸**آنها در عوض به نام خدای زنده‌ای سوگند
می‌خورند که قوم اسرائیل را از سرزمین شمالی و سایر کشورهایی
که من آنها را پراکنده کرده بودم، بازگردانده است. آنگاه آنها
در وطن خودشان زندگی خواهند کرد.

پیام ارمیا دربارهٔ انبیا

۹ به‌خاطر خداوند و به‌خاطر کلام قدّوس او،
دلم شکسته و تمام وجودم می‌لرزد.
مثل آدم مست و مثل کسی‌که شراب زیاد نوشیده است.
۱۰ این سرزمین از کسانی‌که به خداوند امین نیستند، پر
شده است،
آنها به زندگی شرارت بار خود ادامه می‌دهند و از
قدرت خود سوء استفاده می‌کنند.
به‌خاطر لعنت خداوند تمام این سرزمین در ماتم است
و تمام چراگاهها خشک شده‌اند.

۱۱خداوند می‌گوید:
«انبیا هم مانند کاهنان بدکاره‌اند،
من آنها را حتّی در معبد بزرگ در حال ارتکاب
شرارت دیده‌ام.
۱۲ راههای آنها لغزنده و تاریک است.
آنها خواهند لغزید و خواهند افتاد.
من آنها را دچار مصیبت خواهم کرد.
زمان مجازات نزدیک است.
من خداوند چنین گفته‌ام.
۱۳ من شاهد گناه انبیای سامره بوده‌ام.
آنها در نام بعل نبوّت می‌کردند
و قوم مرا گمراه کرده‌اند.
۱۴ انبیای اورشلیم از آنها هم بدترند.
آنها زانی و دروغگو هستند
و بدکاران را در انجام شرارت تشویق می‌کنند
به طوری که هیچ‌کس دست از شرارت برنمی‌دارد.
به نظر من،
اینها از مردم سدوم و غموره بهتر نیستند.

۱۵«این است آنچه من، خداوند متعال دربارهٔ انبیای اورشلیم می‌گویم:
من به آنها گیاه تلخ برای خوردن
و زهر برای نوشیدن خواهم داد.
چون کفر و بی‌ایمانی را در تمام این سرزمین رواج
داده‌اند.»

۱۶خداوند متعال به مردم اورشلیم چنین گفت: «به آنچه انبیا می‌گویند گوش ندهید، چون آنها به شما امید واهی می‌دهند. آنها تصوّرات خودشان را به شما می‌گویند، نه آنچه من به آنها گفته‌ام. **۱۷**آنها به مردمی که به پیام من گوش نداده‌اند، پیوسته می‌گویند که همه‌چیز به خوبی پیش می‌رود. آنها به آدمهای سرسخت که سخنان مرا باور نکرده‌اند می‌گویند که هیچ بلایی بر آنها نازل نخواهد شد.»

۱۸من گفتم: «هیچ‌یک از این انبیا آن‌قدر به خداوند نزدیک نبود که بتواند افکار او را درک کند. هیچ‌یک از آنها پیام او را نشنیده و نفهمیده و توجهی به سخنان او نکرده است. **۱۹**خشم

او مثل توفان و تندبادی است که برفراز سر شریران می‌خروشد.
۲۰ایـن توفان تا وقتی آنچه منظور نظر خداوند اسـت صورت نگیرد، فروکش نخواهد کرد. در آینده‌ای نزدیک، مردم این را به طور واضح خواهند فهمید.»
۲۱خداوند گفت: «من این انبیا را نفرستادم، ولی آنها خودسرانه رفتند، من به آنها پیامی ندادم، ولی بدون موافقت من به اسم من سـخن گفتند. ۲۲اگر آنها از نیّات من آگاه بودند، در آن صورت می‌توانستند پیام مرا به قوم من اعلام کنند و آنها را از راههای ناراست و زندگی پر گناهشان بازگردانند.
۲۳«من خدایی هستم که در همه‌جا حاضرم و محدود به محل خاصی نیستم. ۲۴هیچ‌کس نمی‌تواند خود را از من پنهان کند تا من او را نبینم. آیا نمی‌دانید که من در همه‌جا در آسمان و زمین حضور دارم؟ ۲۵من می‌دانم آن انبیا به دروغ چه چیزهایی در نام من گفته‌انـد و ادّعا می‌کنند که در خواب آن پیامها را از من دریافت کرده‌اند. ۲۶تا کی این انبیا با دروغ‌هایشان به گمراه کردن قوم من ادامه خواهند داد؟ ۲۷آنها فکر می‌کنند با خوابهایی که بیان می‌کنند خواهند توانست قوم مرا وادار کنند تا نام مرا فراموش کنند، همان‌طور که پدرانشان مرا فراموش کردند و به بعل روی آوردند. ۲۸نبی‌ای که خوابی می‌بیند باید بگوید که پیام او فقط یک خواب بوده، ولی نبی‌ای که از من پیامی گرفته، باید با امانت آن پیام را بازگو کند. در برابر گندم، کاه چه ارزشی دارد؟ ۲۹پیام من آتش است و مثل پتکی که سنگ‌ها را خرد می‌کند. ۳۰من برضد انبیایی هستم که گفته‌های یکدیگر را می‌دزدند و آنها را به جای پیام مـن اعلام می‌کنند. ۳۱من همچنین برضد انبیایی هسـتم که حرفهای خود را از قول من بیان می‌کنند. ۳۲به آنچه من، خداوند می‌گویم گوش دهید! من مخالف انبیایی هستم که خوابهای پر از دروغ خود را به جای پیامی از جانب من بیان می‌کنند. آنها با بازگو کردن این خوابها و با ادّعاهای کاذب خود قوم مرا گمراه می‌کنند. من آنها را نفرسـتادم و مأمور نکردم و هیچ کمکی برای قوم من نیستند. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

باری سنگین برای خداوند

۳۳خداوند به من گفت: «ای ارمیا اگر یک نفر از قوم من، یک نبی یا یک کاهن از تو بپرسد، پیام خداوند چیست؟ به او بگو، تو بار سنگینی برای خداوند هستی و او از شرّ تو خلاص

خواهد شد. **۳۴**اگر یک نفر دیگر از قوم من، یا یک نبی، یا یک کاهن همین کلمات را به کار ببرد و بگوید: «باری برای خداوند هستید،» من آن شخص و خانوادهٔ او را مجازات خواهم کرد. **۳۵**در عوض، هرکس باید از دوستان و همسایگان خود بپرسد، «جواب خداوند چیست؟ خداوند چه گفته است؟» **۳۶**بنابراین آنها نباید دیگر کلمات، «باری برای خداوند»، را به کار ببرند، چون اگر آن کلمات را به کار ببرند، کاری می‌کنم که پیام من واقعاً برایشان باری سنگین شود. مردم گفتار خدای خود- خداوند زنده و متعال- را دگرگون کرده‌اند. **۳۷**ای ارمیا، از انبیا بپرس، پاسخ خداوند برای شما چه بود؟ خداوند چه گفته است؟ **۳۸**اگر آنها از اطاعت من سر باز زنند و بگویند: باری برای خداوند» آنگاه به آنها بگو که **۳۹**من حتماً آنها را به همراه شهری که به اجدادشان داده بودم، می‌گیرم و به جایی بسیار دور از حضور خودم خواهم انداخت. **۴۰**من آنها را تا ابد رسوا و بی‌آبرو خواهم کرد.

دو سبد انجیر

۲۴ بعد از آن که نبوکدنصر پادشاه بابل، یهویاکین پادشاه یهودا پسر یهویاقیم را به همراه رهبران یهودا، صنعتگران و کارگران ماهر به اسارت به بابل برد، خداوند در رؤیا دو سبد انجیر را به من نشان داد که در جلوی معبد بزرگ گذاشته شده بود. **۲**سبد اول پر از انجیرهای خوب و زودرس بود، ولی انجیرهای سبد دوم همه خراب و غیرقابل خوردن بودند.
۳آنگاه خداوند به من گفت: «ای ارمیا، چه می‌بینی؟»

جواب دادم: «انجیر می‌بینم. انجیرهای خوب بسیار خوبند، و انجیرهای بد آن‌قدر بد هستند که کسی نمی‌تواند آنها را بخورد.»

۴پس از آن، خداوند به من گفت: **۵**«از نظر من، خداوند خدای اسرائیل کسانی‌که به بابل برده شده‌اند، مثل این انجیرهای خوب هستند و من با آنها مهربان خواهم بود.» **۶**من مواظب آنها خواهم بود و آنها را به این سرزمین برمی‌گردانم. من آنها را بنا می‌کنم و مانع ویرانی آنها خواهم شد، من آنها را مثل نهالی خواهم کاشت و نخواهم گذاشت ریشه‌کن شوند. **۷**به آنها این اشتیاق را خواهم داد که بدانند من خداوند هستم. در آن صورت آنها قوم من و من خدای آنها خواهم بود و آنها از صمیم قلب به سوی من بازمی‌گردند.

۸«امّا دربارهٔ صدقیا، پادشاه یهودا و سیاستمداران اطراف او، و بقیّهٔ مردم اورشلیم که در این سرزمین مانده‌اند و یا به مصر رفته‌اند؛ من، خداوند با آنها مثل انجیرهای خرابی رفتار می‌کنم که غیرقابل خوردن هستند. ۹آنها را به چنان مصیبتی گرفتار می‌کنم که باعث غیرت تمام ملّتها باشد. آنها موجب تفریح، شوخی و مسخره مردم خواهند بود و اسم آنها در هر جا که ایشان را پراکنده کنم، مثل لعن و نفرین خواهد بود. ۱۰من جنگ و گرسنگی و بیماری نصیبشان خواهم ساخت تا اینکه هیچ‌یک از آنها در سرزمینی که به آنها و به اجدادشان داده بودم، باقی نمانند.»

دشمن شمالی

۲۵ در سال چهارم سلطنت یهویاقیم پسر یوشیا پادشاه یهودا، (که همزمان با اولین سال سلطنت نبوکدنصر پادشاه بابل بود) پیامی از جانب خداوند برای تمام مردم یهودا دریافت کردم. ۲من به تمام مردم یهودا و اورشلیم گفتم، ۳«مدّت بیست و سه سال-یعنی از سیزدهمین سال سلطنت یوشیا پسر آمون تا به امروز- خداوند با من سخن گفته و من در رساندن پیامهای او به شما غفلت نکرده‌ام. امّا شما اعتنایی به آنها نکردید. ۴هر چند خداوند به فرستادن انبیای خود ادامه داد ولی شما به آنها گوش ندادید و به گفته‌هایشان توجّه نکردید. ۵آنها از شما می‌خواستند از راههای گناه‌آلود خود بازگردید و از شرارت دست بردارید تا بتوانید به زندگی در سرزمینی که خداوند برای همیشه به شما و اجدادتان داده است، ادامه دهید. ۶آنها به شما گفتند از پرستش سایر خدایان خودداری کنید و خداوند را با پرستش بُتهایی که خودتان ساخته‌اید به خشم نیاورید. اگر از خداوند اطاعت می‌کردید او شما را تنبیه نمی‌کرد. ۷امّا خداوند خودش می‌گوید که شما به او گوش ندادید و در عوض با بُتهای خود او را به خشم آوردید و مستوجب مجازات شدید.

۸پس چون به او گوش نمی‌دهید، خداوند متعال می‌گوید، ۹«من به دنبال تمام ملّتهایی که در شمال زندگی می‌کنند و به دنبال بندهٔ خودم نبوکدنصر پادشاه بابل خواهم فرستاد تا آمده با یهودا و ساکنان آن و همچنین با ملّتهای همسایه بجنگد. من این ملّت و همسایه‌های او را ویران خواهم کرد و تا به ابد به صورت مخروبه‌ای متروک که موجب وحشت هر بیننده‌ای

باشد، باقی خواهد ماند. **۱۰**من به فریادهای شادی و خوشی و جشن‌های عروسی آنها خاتمه خواهم داد. چراغهایشان بی‌روغن و مزارع آنها بی‌غلّه خواهد شد. **۱۱**تمام این سرزمین به ویرانه‌ای متروک مبدّل خواهد شد که موجب وحشت هر بیننده‌ای خواهد بود. یهودا و ملّتهای همسایه برای مدّت هفتاد سال در خدمت پادشاه بابل خواهند بود. **۱۲**بعد از آن من بابل و پادشاه آن را به‌خاطر گناهانشان مجازات خواهم کرد. من آن سرزمین را ویران می‌کنم و برای همیشه به صورت مخروبه‌ای درمی‌آورم. **۱۳**من بابل را با همان مصیبت‌هایی که به وسیلهٔ ارمیا در مورد ملّت گفته بودم و در این کتاب ثبت شده، مجازات خواهم کرد. **۱۴**من بابلیان را به جزای کارهایشان خواهم رسانید و ملّتهای زیادی و پادشاهان بزرگی، آنها را اسیر خواهند کرد.

حکم خداوند برای ملّتها

۱۵خداوند، خدای اسرائیل به من گفت: «این جام شراب از خشم من لبریز است. این را بگیرید و به نزد ملّتهایی که تو را می‌فرستم، ببر و آنها را از این جام بنوشان. **۱۶**وقتی آنها می‌نوشند سرگیجه می‌گیرند و به‌خاطر جنگی که برضد آنها می‌فرستم، عقلشان را از دست خواهند داد.»

۱۷پس من جام را از دست خداوند گرفتم و آن را به ملّتهایی دادم که خداوند مرا نزد آنها فرستاده بود و آنها را وادار کردم از آن بنوشند. **۱۸**از آن جام به اورشلیم و شهرهای یهودا و به پادشاهان و رهبران آنها نوشانیدم تا تمام آن سرزمین تبدیل به بیابان و منظره‌ای وحشتناک و تکان‌دهنده شد تا حدّی که مردم، آنجا را حتّی تا به امروز سرزمینی نفرین شده می‌دانند.

۱۹–۲۶ علاوه بر آن، این اشخاص نیز از آن جام نوشانید:

فرعون با بزرگان و رهبران آنجا،
تمام مصری‌ها و تمام خارجی‌های مقیم مصر،
تمام پادشاهان سرزمین عوص،
تمام پادشاهان سرزمین فلسطین: شهرهای اسقلون، غزه، عقرون، و باقیمانده‌های شهر اشدود،
تمام مردم اَدوم، موآب و عمون،
تمام پادشاهان صور و صیدون،
تمام پادشاهان سرزمینهای اطراف مدیترانه،
شهرهای ددان، تیما و بور،
تمام مردمی که موهای سر خود را کوتاه می‌کنند،

تمام پادشاهان عربستان،
تمام پادشاهان قبایلی که در بیابان هستند،
تمام پادشاهان زمری، عیلام و ماد
تمام پادشاهان سرزمینهای شمال، از دور و نزدیک، یکی
پس از دیگری.
تمام ملّتهای روی زمین مجبور بودند از آن بنوشند و آخر از
همه پادشاه بابل از آن نوشید.
۲۷آنگاه خداوند به من گفت: «به مردم بگو که من، خداوند
متعال، خدای اسرائیل به آنها امر می‌کنم آن‌قدر بنوشند که مست
شوند و قی کنند و به‌خاطر جنگی که برضد آنها برپا می‌کنم.
آنها چنان از پای خواهند افتاد کـه دیگر نمی‌توانند برخیزند.
۲۸اگـر آنها از گرفتن جام از دسـت تو و نوشـیدن آن امتناع
ورزند، به آنها بگو که خداوند متعال می‌گوید، باید بنوشید.
۲۹کار ویران‌سازی را از شهر خودم شروع خواهم کرد. آیا آنها
فکر می‌کنند می‌توانند از مجازات بگریزند؟ نه، آنها مجازات
خواهند شد. چون من تمام مردم روی زمین را در این جنگ
گرفتار خواهم ساخت. من، خداوند متعال چنین گفته‌ام.
۳۰«ای ارمیا، تو باید هرچه را من گفته‌ام اعلام کنی. تو باید
به این مردم بگویی،
'خداوند از آسمان می‌خروشد،
و از مکان مقدّس و متعال خود مثل رعد می‌غرّد.
او برضد قوم خود بانگ برمی‌آورد،
او همانند مردی که انگور را می‌افشرد فریاد می‌زند
و تمام مردم روی زمین فریاد او را خواهند شنید.
۳۱ و طنین صدای او تا دورترین نقاط دنیا شنیده خواهد
شد.
خداوند علیه تمام ملّتها اقامه دعوی کرده است.
او تمام مردم را به محاکمه می‌کشد
و شریران را محکوم به مرگ خواهد کرد.
خداوند سخن گفته است.'»

۳۲خداوند متعال می‌گوید که ملّتها یکی پس از دیگری گرفتار
مصیبت و بلا خواهند شد و توفان در دورترین نقاط جهان در
حال شکل گرفتن اسـت. **۳۳**در آن روز اجساد کسانی‌که به
وسیلهٔ خداوند کشته شده‌اند، در سرتاسر دنیا پراکنده خواهد

بود. کسی برای آنها ماتم نمی‌گیرد و کسی آنها را برای دفن کردن نمی‌برد. آنها مثل انبوهی از کُود بر روی زمین انباشته می‌شوند.

۳۴شما، ای رهبران وای شبانان قوم فریاد بزنید، با صدای بلند فریاد بزنید! ماتم بگیرید و در خاکستر بغلطید. روز کشتار شما فرا رسیده و شما مثل گوسفند فربه، به دست قصّاب خواهید افتاد. **۳۵**راهی برای فرار شما وجود نخواهد داشت. **۳۶**شما در غم و غصّه هستید و گریه و زاری می‌کنید، چون خداوند در خشم خودش ملّت شما را نابود کرده و سرزمین آرام شما را ویران ساخته است. **۳۷-۳۸**خداوند مثل شیری که لانهٔ خود را ترک کرده باشد، شما را ترک کرده است. وحشت جنگ و غضب خداوند، این سرزمین را به بیابانی بی‌آب و علف مبدّل کرده است.

ارمیا به دادگاه آورده می‌شود

۲۶ مدّت کوتاهی بعد از آنکه یهویاقیم، پسر یوشیا پادشاه یهودا شد، **۲**خداوند به من گفت: «در وسط حیاط معبد بزرگ بایست و هرچه را به تو امر کرده‌ام، به مردمی که از شهرهای یهودا برای پرستش به اینجا می‌آیند، اعلام کن و کلمه‌ای از آن را کم نکن. **۳**شاید مردم گوش کنند و از راههای ناراست خود بازگردند. اگر آنها بازگردند، من هم از تصمیم خود برای نابودی آنها که به‌خاطر شرارت‌هایشان بود منصرف خواهم شد.»

۴خداوند به من گفت که به مردم بگویم: «من خداوند گفته‌ام که شما با اطاعت از تعالیمی که من به شما داده‌ام، مرا پیروی کنید **۵**و به سخنان خادمان من یعنی انبیا، کسانی‌که من مرتباً برای شما فرستاده‌ام توجّه کنید. ولی شما هرگز آنچه را که آنها گفتند اطاعت نکردید. **۶**اگر به بی‌اطاعتی ادامه دهید، در آن صورت همان بلایی که بر سر شیلوه آوردم، بر سر این معبد بزرگ نیز خواهم آورد و تمام ملّتها اسم این شهر را به عنوان نفرین به کار خواهند برد.»

۷تمام کاهنان، انبیا و همهٔ مردم آنچه را در معبد بزرگ گفتم شنیدند. **۸**به محض اینکه آنچه خداوند امر کرده بود بگویم گفتم، آنها مرا گرفتند و فریاد زدند: «تو باید به‌خاطر این سخنان کشته شوی! **۹**چرا به نام خداوند نبوّت کرده می‌گویی که این معبد بزرگ به سرنوشت شیلوه مبتلا خواهد شد و این شهر

ویران می‌شود و دیگر کسی در آن زندگی نخواهد کرد؟» آنگاه مردم از هر طرف دور من ازدحام کردند.
۱۰وقتی رهبران یهودا از این واقعه باخبر شدند با عجله خود را از کاخ سلطنتی به معبد بزرگ رسانیدند و در دروازهٔ نو در جاهای خود نشستند. **۱۱**آنگاه کاهنان و انبیا به رهبران و عامهٔ مردم چنین گفتند: «این مرد سزاوار حکم مرگ است، چون علیه شهر ما سخن گفته است. شما با گوش خودتان آن را شنیده‌اید.»
۱۲بعد از آن من گفتم: «خداوند مرا فرستاد تا همه‌چیز را علیه این معبد بزرگ و این شهر اعلام کنم. **۱۳**شما باید راه و روش و کردار خود را در زندگی تغییر دهید و از خداوند، خدای خود اطاعت کنید. اگر شما چنین کنید، او نیز از تصمیم خود برای نابودی شما منصرف خواهد شد. **۱۴**امّا در مورد من، در اختیار شما هستم! با من هرطور که صلاح می‌دانید منصفانه رفتار کنید. **۱۵**امّا شما مطمئن باشید چه می‌کنید: اگر مرا بکشید شما و مردم این شهر باید بدانید که مرد بی‌گناهی را کشتید، خون او به گردن شما خواهد بود، چون خداوند مرا فرستاده تا این پیام را به شما بدهم.
۱۶آنگاه رهبران قوم و مردم به کاهنان و انبیا گفتند: «این مرد به نام خداوند، خدای ما سخن گفته است و او نباید کشته شود.»
۱۷بعد از آن بعضی از پیران قوم برخاستند و به مردمی که در آنجا جمع شده بودند گفتند: **۱۸**«در زمانی که حزقیا پادشاه یهودا بود، میکای مورشتی که یک نبی بود، به مردم گفته بود که خداوند متعال گفته است:

'صهیون مثل مزرعه‌ای که شخم می‌زنند، زیر و رو
خواهد شد،
اورشلیم به تپّه‌ای مخروبه
و کوهی که معبد بزرگ بر آن است، به جنگلی مبدّل
خواهد شد.'

۱۹حزقیای پادشاه و مردم یهودا میکا را نکشتند. برعکس، حزقیا برای خداوند احترام قایل بود و سعی کرد حمایت او را جلب کند. خداوند نیز از مصیبتی که گفته بود به سر آنها خواهد آورد، منصرف شد. اکنون نزدیک است ما بلای بزرگی برای خود به وجود آوریم.»

۲۰(نبی دیگری به نام اوریا پسر شمعی، از اهالی قریت یعاریم
مثل ارمیا به نام خداوند علیه این شهر و مردم آن سخن گفت.
۲۱وقتی یهویاقیم پادشاه و سربازان و درباریان او این را شنیدند،
پادشاه سعی کرد او را بکُشد. وقتی اوریا از آن باخبر شد، از
ترس به مصر فرار کرد. ۲۲یهویاقیم پادشاه، الناتان پسر عکبور را
همراه عدّه‌ای به مصر فرستاد تا اوریا را دستگیر کنند. ۲۳آنها او
را گرفته و به حضور یهویاقیم پادشاه آوردند. پادشاه هم دستور
داد او را بکشند و جنازه‌اش را در قبرستان عمومی بیندازد.)
۲۴چون من از حمایت اخیقام پسر شافان، برخوردار بودم،
مرا به دست مردم ندادند تا کشته شوم.

حمل یوغ به وسیلهٔ ارمیا

۲۷ مدّت کمی بعد از آنکه صدقیا پسر یوشیا، پادشاه
یهودا شد، خداوند از من خواست ۲با بندهای
چرمی و الوارهای چوبی، یوغی درست کنم و به گردن خود
بیاندازم. ۳بعد از آن خداوند به من گفت پیامی به پادشاهان
اَدوم، موآب، عمون، صور و صیدون توسط سفیرانشان که
برای دیدن حزقیای پادشاه به اورشلیم آمده بودند، بفرستم.
۴خداوند متعال، خدای اسرائیل به من گفت به آنها دستور بدهم
تا به پادشاهان خود بگویند که خداوند می‌فرماید: ۵«با قدرت
عظیم خودم تمام جهان، تمام انسانها و حیوانات روی زمین را
آفریدم، و من اختیار آن را به هرکس که بخواهم می‌دهم. ۶من
آن کسی هستم که تمام ملّتها را تسلیم بندهٔ خودم، نبوکدنصر
پادشاه بابل کرده‌ام، و حتّی حیوانات وحشی را به خدمت او
واداشتم. ۷تمام ملّتها در خدمت او، پسرش و نوه‌اش خواهند
بود تا روزی که ملّت خودش سقوط کند. آنگاه ملّت او در
خدمت ملّتهای زورمند و پادشاهان بزرگ در خواهد آمد.
۸امّا اگر ملّتی یا مملکتی تسلیم قدرت او نشود، در آن صورت
من آن ملّت را با جنگ، گرسنگی و بیماری مجازات خواهم
کرد و اجازه خواهم داد تا نبوکدنصر سرزمینشان را کاملاً نابود
سازد. ۹به انبیای خودتان و یا به کسانی‌که ادّعا می‌کنند می‌توانند
آینده را با خواب و رؤیا و یا با احضار ارواح و یا با جادوگری
پیش‌بینی کنند، گوش ندهید. آنها همه به شما می‌گویند که
تسلیم پادشاه بابل نشوید. ۱۰آنها شما را فریب می‌دهند و این
باعث خواهد شد که شما را از سرزمین خودتان تبعید کنند.
من شما را بیرون خواهم راند و شما نابود خواهید شد. ۱۱امّا

اگر ملّتی تسلیم پادشاه بابل شود و در خدمت او درآید، در آن صورت به او اجازه خواهم داد در زمین خود بماند تا در آنجا زراعت و زندگی کند. من خداوند چنین گفته‌ام.
۱۲من همان را به حزقیا پادشاه یهودا، گفتم: «تسلیم پادشاه بابل شو. در خدمت او و ملّت او در بیا تا زنده بمانی. **۱۳**چرا باید تو و ملّت تو در جنگ، یا گرسنگی و یا بیماری کشته شوید؟ خداوند می‌گوید این است سرنوشت هر ملّتی که تسلیم پادشاه بابل نشود. **۱۴**به انبیایی که می‌گویند تسلیم او نشوید گوش ندهید. آنها شما را فریب می‌دهند. **۱۵**خداوند خودش گفته است که او آنها را نفرستاده و آنها با نام خداوند به شما دروغ می‌گویند. در نتیجه او شما و انبیای شما را که چنین دروغهایی می‌گویند، بیرون خواهد راند و خواهد کشت.»
۱۶پس از آن به کاهنان و مردم گفتم که خداوند فرموده: «به انبیایی که می‌گویند ظروف قیمتی معبد بزرگ بزودی از بابل بازگردانده می‌شود، گوش ندهید. آنها دروغ می‌گویند. **۱۷**به حرفهای آنها گوش ندهید. تسلیم پادشاه بابل شوید تا زنده بمانید! چرا این شهر باید به تل خاک تبدیل شود؟ **۱۸**اگر آنها واقعاً نبی هستند و اگر از من پیامی گرفته‌اند، بگذارید از من، خداوند متعال بخواهند تا اجازه ندهم ظروف قیمتی‌ای که در معبد بزرگ و در کاخ سلطنتی باقیمانده است، به بابل برده شود.
۱۹–۲۰(وقتی نبوکدنصر پادشاه، یهویاکین پسر یهویاقیم را به همراه بزرگان یهودا و اورشلیم به بابل برد، پاره‌ای از اشیاء ارزشمند مانند ستونها و حوضچه‌ها و پایه‌های برنزی و سایر ذخایر معبد بزرگ را با خود نبرد.)
۲۱«به آنچه من، خداوند متعال، خدای اسرائیل دربارهٔ ظروف قیمتی باقیمانده در معبد بزرگ و کاخ سلطنتی در اورشلیم می‌گویم، گوش دهید. **۲۲**آنها را به بابل خواهند برد و در آنجا خواهند ماند تا زمانی که دوباره مورد توجّه من قرار گیرند. آنگاه آنها را به اینجا برمی‌گردانم. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

ارمیا و حننیای نبی

۲۸ در همان سال، در پنجمین ماه از چهارمین سال سلطنت حزقیای پادشاه، حننیا پسر عزور که یکی از انبیای شهر جبعون بود، در معبد بزرگ با من صحبت کرد. در حضور کاهنان و مردم او به من گفت **۲**که خداوند

متعال، خدای اسرائیل گفته است: «من قدرت پادشاه بابل
را درهم شکسته‌ام. ۳تا دو سال دیگر، من تمام ذخایر معبد
بزرگ را که نبوکدنصر به بابل برده، به اینجا برمی‌گردانم.
۴من همچنین یهویاکین پادشاه یهودا، پسر یهویاقیم را به همراه
مردم یهودا که به اسارت به بابل برده شده‌اند، برمی‌گردانم. بله
من قدرت پادشاه بابل را درهم خواهم شکست. من خداوند
چنین گفته‌ام.»
۵آنگاه من در حضور کاهنان و تمام مردمی که در معبد بزرگ
ایستاده بودند، به حننیا گفتم: ۶«خیلی خوب است! امیدوارم
خداوند چنین کند. البتّه، می‌خواهم خداوند پیشگویی تو را
عملی سازد و تمام ذخایر معبد بزرگ را به همراه تمام مردمی
که به اسارت برده شده‌اند، بازگرداند، ۷امّا به آنچه به تو و به
این مردم می‌گویم گوش کن. ۸انبیایی که در زمانهای قدیم،
قبل از من و تو بودند، جنگ، گرسنگی و بیماری را در بین
ملّتها و مملکتهای پرقدرت پیشگویی کرده‌اند. ۹امّا نبی‌ای که
نوید صلح می‌دهد، فقط وقتی پیام او تحقق یابد، آنگاه ثابت
می‌شود که پیامش از جانب خداوند بوده است.»
۱۰آنگاه حننیا یوغ را از گردن من برداشت و آن را شکست
۱۱و در حضور تمام مردم گفت: «به همین طریق خداوند یوغی
را که نبوکدنصر به گردن تمام ملّتها نهاده خواهد شکست و
او این کار را در مدّت دو سال انجام خواهد داد.» بعد از آن
آنجا را ترک کردم.
۱۲مدّتی بعد از آن خداوند به من گفت ۱۳که بروم و به حننیا
بگویم: «خداوند می‌گوید تو ممکن است بتوانی یک یوغ چوبی
را بشکنی امّا او به جایش یوغ آهنی خواهد گذاشت. ۱۴خداوند
متعال، خدای اسرائیل گفته است که او یوغی آهنین برگردن
این ملّت خواهد گذاشت و آنها در خدمت نبوکدنصر پادشاه
بابل، در خواهند آمد. خداوند گفته است که حتّی حیوانات
وحشی در خدمت او خواهند بود.
۱۵آنگاه، من به حننیا چنین گفتم: «ای حننیا گوش کن،
خداوند تو را نفرستاده است و تو می‌خواهی این مردم دروغهای
تو را باور کنند. ۱۶به همین خاطر خداوند خودش می‌گوید که
از شرّ تو خلاص خواهد شد. قبل از پایان این سال تو خواهی
مُرد، چون تو از مردم خواسته‌ای برضد خداوند برخیزند.» ۱۷و
حننیا در هفتمین ماه همان سال مُرد.

نامهٔ ارمیا به یهودیان بابل

۲۹ من نامه‌ای به کاهنان، انبیا و رهبران قوم و همچنین
به بقیّهٔ کسانی‌که نبوکدنصر از اورشلیم به اسارت
به بابل برده بود، نوشتم. **۲**من آن را بعد از اینکه یهویاکین
پادشاه، مادرش، درباریان و رهبران یهودا و اورشلیم به همراه
پیشه‌وران و کارگران ماهر به اسارت رفته بودند، نوشتم. **۳**من
آن نامه را به العاسه، پسر شافان و جمریا پسر حلقیا، یعنی
سفیرانی که صدقیا پادشاه یهودا، به نزد نبوکدنصر پادشاه بابل
می‌فرستاد، دادم. متن نامه چنین بود:
۴«خداوند متعال، خدای اسرائیل به همهٔ کسانی‌که اجازه
داده نبوکدنصر آنها را به اسارت از اورشلیم به بابل ببرد،
چنین می‌گوید: **۵**'برای خودتان خانه بسازید و در آن ساکن
شوید. در باغهایتان بکارید و ثمر آن را بخورید. **۶**ازدواج
کنید و صاحب فرزندان شوید. بعد بگذارید فرزندان شما
ازدواج کنند تا آنها هم دارای فرزند شوند. باید تعداد شما
افزون شود نه کم. **۷**برای سعادت و خوشبختی شهرهایی که
من شما را به آنجا به اسارت فرستاده‌ام، بکوشید. برای آنها
به نزد من دعا کنید، چون اگر آنها کامیاب باشند شما هم
کامیاب خواهید بود. **۸**من خداوند متعال، خدای اسرائیل به
شما می‌گویم از کسانی‌که در میان شما به نام نبی یا به هر
نام دیگری ادّعا می‌کنند آینده را پیشگویی می‌کنند، برحذر
باشید و فریب آنها را نخورید. به خوابهای آنها اعتنایی نکنید.
۹آنها به نام من به شما دروغ می‌گویند. من آنها را نفرستادم.
من، خداوند چنین گفته‌ام.'
۱۰«خداوند می‌گوید: 'وقتی دورهٔ هفتاد سالهٔ اسارت بابل
به پایان برسد، من نگرانی و توجّه خودم را نسبت به شما
نشان خواهم داد و من به عهد خود وفا خواهم کرد و شما
را به سرزمین خودتان برمی‌گردانم. **۱۱**تنها من هستم که از
سرنوشتی که برای شما تعیین کرده‌ام، آگاهم. سرنوشتی که
برای شما رفاه و سعادت می‌آورد نه مصیبت، نقشه‌ای برای
آینده‌ای که در انتظار آن هستید. **۱۲**آنگاه شما به سوی من
برمی‌گردید، حاجت خودتان را از من خواهید خواست و من
حاجت شما را برآورده می‌کنم. **۱۳**شما مرا خواهید طلبید و
مرا خواهید یافت، چون از صمیم قلب خواهان من بوده‌اید.
۱۴آری، من می‌گویم شما مرا خواهید یافت و من شما را

به سرزمین خودتان برمی‌گردانم. من شما را از تمام ممالک و از هر جایی که شما را پراکنده کرده‌ام، جمع می‌کنم و شما را به همان جایی که قبل از اسارت زندگی می‌کردید، برمی‌گردانم.'

۱۵«شما می‌گویید خداوند به شما در بابل انبیایی داده است. **۱۶**به سخنان خداوند دربارهٔ پادشاهی که امروز بر مملکتی حکومت می‌کند که روزی داوود حکمران آن بود، و به گفتار او دربارهٔ مردم این شهر که هنوز بستگان شما، یعنی آنهایی که به اسارت نرفته‌اند، در آن زندگی می‌کنند گوش دهید. **۱۷**خداوند متعال می‌گوید، 'من آنها را گرفتار جنگ و گرسنگی و بیماری خواهم کرد، من آنها را مثل انجیر گندیده‌ای خواهم ساخت که قابل خوردن نباشند. **۱۸**من با جنگ، گرسنگی و بیماری آنها را تعقیب خواهم کرد، به طوری که تمام ملّتها از مشاهدهٔ آنها به وحشت بیفتند. به هر کجا آنها را بفرستم مردم از آنچه بر آنها واقع شده است در ترس و وحشت فرو خواهند رفت. آنها مورد تمسخر دیگران واقع می‌شوند و اسم آنها را به عنوان نفرین و لعنت به کار خواهند برد. **۱۹**این بلاها بر سر آنها خواهد آمد چون به پیامهایی که من مکرراً توسط بندگانم -انبیا- برایشان فرستادم، توجهی نکردند. آنها نخواستند به سخنان من گوش دهند. **۲۰**شما -یعنی تمام کسانی‌که من شما را به بابل تبعید کردم- به آنچه من، خداوند، می‌گویم گوش دهید.'

۲۱«خداوند متعال، خدای اسرائیل دربارهٔ اخاب -پسر قولایا- و صدقیا -پسر معسیا- کسانی‌که در نام خداوند به شما دروغ می‌گویند، گفته است که او آنها را تسلیم نبوکدنصر پادشاه بابل می‌کند و او در برابر چشمان شما آنها را خواهد کشت. **۲۲**هرگاه کسانی‌که از اورشلیم به اسارت به بابل برده شده بودند، بخواهند به کسی نفرین کنند خواهند گفت: 'خداوند با تو همان‌طور عمل کند که با صدقیا و اخاب کرد، یعنی کسانی‌که به وسیلهٔ پادشاه بابل زنده سوزانده شدند.' **۲۳**سرنوشت آنها همین است. چون آنها مرتکب زنا شده‌اند و در نام من دروغ گفته‌اند. این خلاف ارادهٔ خداوند است. او می‌داند آنها چه کرده‌اند و شاهد کارهای آنهاست. خداوند چنین گفته است.»

نامهٔ شمعیا

۲۴-۲۵خداوند متعال، خدای اسرائیل پیغامی به من داد برای شمعیای نحلامی، که نامه‌ای به امضای خودش به همهٔ مردم اورشلیم و همچنین به صَفَنیای کاهن -پسر معسیا- و به سایر کاهنان فرستاد. در نامهٔ خودش به صَفَنیا و شمعیا چنین نوشته بود:

۲۶«خداوند تو را به جای یهویاداع به کهانت رسانیده است و تو اکنون سرپرست امور معبد بزرگ هستی. وظیفهٔ توست که تمام دیوانگانی را که ادّعای نبوّت می‌کند، با زنجیر ببندی و به گردنشان قلّاده‌ای آهنین بیاندازی. **۲۷**تو چرا چنین کاری در مورد ارمیای عناتوتی که ادّعای نبوّت می‌کند، انجام ندادی؟ **۲۸**باید جلوی او گرفته شود چون او به مردم، در بابل گفته است که دوران اسارت آنها طولانی خواهد بود و آنها باید برای خودشان خانه بسازند و در آنجا زندگی کنند، در باغهایشان نهال بکارند و از میوهٔ آن بخورند.»

۲۹صَفَنیا نامه را برای من خواند **۳۰**و بعد از آن خداوند به من گفت، **۳۱-۳۲**این پیام را به تمام اسیرانی که در بابل هستند در مورد شمعیا بفرستم: «من خداوند، شمعیا و فرزندانش را تنبیه خواهم کرد. من او را نفرستاده‌ام امّا او در مقابل چنین وانمود کرد که یک نبی است. او دیگر در بین شما فرزندانی نخواهد داشت. او آن‌قدر زنده نخواهد ماند تا خیر و برکاتی که برای قوم خود می‌آورم، ببیند؛ چون او آنها را برضد من برانگیخت. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

وعدهٔ خداوند به قوم خود

۳۰ خداوند، خدای اسرائیل، **۲**به من گفت: «هرچه را به تو گفته‌ام در کتابی بنویس، **۳**چون زمانی خواهد آمد که من کامیابی قوم خودم، اسرائیل و یهودا را به آنها بازمی‌گردانم. من آنها را به سرزمینی که به اجدادشان داده بودم، برمی‌گردانم و آنها دوباره آن را تصاحب خواهند کرد. من، خداوند چنین گفته‌ام.» **۴**خداوند به مردم اسرائیل و یهودا می‌گوید:

۵«من فریادهای ناشی از وحشت را می‌شنوم،
نه صدایی از فریادهای صلح را.
۶لحظه‌ای صبر کنید و بیندیشید!
آیا یک مرد می‌تواند بچه بزاید؟

پس چرا تمام مردان، مانند زنی در حال زایمان، دستهای
خودشان را روی شکمشان گذاشته‌اند؟
چرا رنگ صورت آنها پریده است؟
۷ روزهای هولناکی در پیش است،
هیچ زمان دیگری را نمی‌توان با آن مقایسه کرد،
روزهای سختی و پریشانی برای قوم من،
امّا آنها زنده خواهند ماند.»

۸ خداوند متعال می‌گوید: «وقتی آن روز برسد من یوغ را
از گردن آنها برمی‌دارم و زنجیرهای آنان را پاره خواهم کرد و
دیگر بردهٔ بیگانگان نخواهند بود. ۹ در عوض، آنها در خدمت
من، خداوند، خدای آنها و کسی از نسل داوود که من او را
به پادشاهی نصب می‌کنم خواهند بود.
۱۰ ای قوم من، ترسان نباشید؛
ای مردم اسرائیل وحشت نکنید.
من شما را از آن سرزمین دور،
سرزمینی که در آن به اسارت رفته‌اید، نجات خواهم داد.
شما به وطن خود برخواهید گشت و در صلح و آرامش
خواهید زیست.
شما در امنیّت زندگی خواهید کرد و هیچ‌کس شما را
نخواهد ترسانید.
۱۱ من به نزد شما خواهم آمد و شما را نجات خواهم داد.
من تمام ملّتهایی را که شما در میان آنها پراکنده شده‌اید
از بین خواهم برد،
امّا شما را نابود نخواهم کرد.
شما را بدون مجازات نخواهم گذاشت،
امّا مجازات شما عادلانه خواهد بود.
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

۱۲ خداوند به قوم خود می‌گوید:
«زخم‌های تو غیرقابل علاج،
و جراحات تو درمان ناشدنی است.
۱۳ کسی نیست که به یاری تو بیاید
و برای زخم‌های تو درمانی وجود ندارد
و امیدی به شفای تو نیست.

۱۴ تمام یارانت تو را فراموش کرده‌اند،
و دیگر اهمیّتی به تو نمی‌دهند.
من مثل یک دشمن به تو حمله کردم،
مجازات تو سخت بود،
چون گناهانت بی‌شمار
و شرارت‌هایت بی‌حد است.
۱۵ دیگر از جراحتهای خود شکایت نکن،
چون علاجی برای تو وجود ندارد.
من تو را این‌طور مجازات کردم،
چون گناهانت بی‌شمار
و شرارت‌هایت بی‌حد است
۱۶ امّا اکنون هر که تو را ببلعد، بلعیده خواهد شد
و تمام دشمنانت به اسارت برده خواهند شد.
به تمام کسانی‌که به تو ظلم کنند، ظلم خواهد شد.
و تمام کسانی‌که تو را غارت کردند، غارت خواهند شد.
۱۷ من بار دیگر سلامتی تو را برمی‌گردانم
و زخمهای تو را درمان خواهم کرد،
هر چند دشمنانت می‌گویند،
'صهیون متروک شده
و دیگر کسی به آن اهمّیتی نمی‌دهد.'
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

۱۸ خداوند می‌گوید:
«من قوم خود را به سرزمین خودشان بازمی‌گردانم
و نسبت به خانواده‌های آنها رحیم خواهم بود،
اورشلیم بازسازی خواهد شد،
و کاخ آن به حالت نخست برخواهد گشت.
۱۹ مردمی که در آنجا زندگی می‌کنند، با سرودهای
خودشان مرا ستایش خواهند کرد
و فریاد شادی همه‌جا شنیده خواهد شد.
برکت من شامل حال آنها می‌شود و تعدادشان افزون می‌گردد،
برکت من بر ایشان افتخار و سربلندی خواهد آورد.
۲۰ من قدرت گذشته را به قوم برمی‌گردانم

و آنها را در جای خودشان استوار خواهم کرد،
و هر که را به آنها ظلم کند، مجازات خواهم کرد.
۲۱ فرمانروای خودشان از میان همین قوم
و شاهزادهٔ آنها از میان مردم خودشان برخواهد
خاست.
وقتی او را به حضور بخوانم حاضر می‌شود،
چون کسی جرأت نمی‌کند بدون دعوت نزد من آید.
۲۲ آنها قوم من و من خدای آنها خواهم بود.
من، خداوند چنین گفته‌ام.

۲۳ خشم، مانند توفان و تندبادی است که در بالای سر شریران
می‌خروشد. ۲۴ این توفان آرام نخواهد شد تا آنچه منظور نظر
اوست انجام شود. در آیندهٔ نزدیک، قوم من این را به طور
واضح درک خواهند کرد.

بازگشت اسیران به وطن خود

۳۱ خداوند می‌گوید: «زمانی می‌آید که من خدای تمام
طایفه‌های قوم اسرائیل و آنها قوم من خواهند بود.
۲ در بیابان به کسانی‌که از مرگ گریخته بودند، رحمت خود
را نشان دادم. وقتی قوم اسرائیل در آرزوی استراحت و آرامی
بودند، ۳ من خود را از دوردستها به آنها آشکار ساختم. ای قوم
اسرائیل، من همیشه شما را دوست داشتم و محبّت پایدار من
نسبت به شما ادامه خواهد داشت. ۴ یک‌بار دیگر من شما را
از نو بنا می‌کنم. یک‌بار دیگر دفهای خود را برخواهید داشت
و با شادی خواهید رقصید. ۵ یک‌بار دیگر تاکستان‌های خود بر
روی تپّه‌های سامره خواهید داشت و آنها که تاکها را می‌کارند
از میوهٔ آن خواهند خورد. ۶ آری، زمانی می‌آید که نگهبانان بر
فراز تپّه‌های افرایم فریاد خواهند زد: 'بیایید به صهیون برویم،
به حضور خداوند، خدای خودمان.'»
۷ خداوند می‌گوید:
«با شادی برای قوم اسرائیل،
مهمترین ملّت دنیا، بسرایید.
در ستایش او بسرایید و بگویید،
'خداوند قوم خود را نجات داده است،
او تمام بازماندگان را آزاد ساخته است.'
۸ من آنها را از شمال می‌آورم

و از دورترین نقاط جهان جمع می‌کنم.
به همراه آنها آدمهای کور و شل
و زنان باردار و در حال زایمان خواهند آمد.
آنها به صورت یک ملّت بزرگ برمی‌گردند.
۹ قوم من، تحت رهبری من،
با گریه و دعا برمی‌گردد.
من آنها را در کنار نهرهای آب
و در راهی صاف و هموار رهبری خواهم کرد تا لغزش نخورند.
من برای اسرائیل مثل یک پدر هستم
و افرایم بزرگترین فرزند من است.»

۱۰ خداوند می‌گوید:
«ای ملّتها، به من گوش دهید
و پیام مرا به دورترین سواحل اعلام کنید،
من قوم خود را پراکنده کردم، امّا اکنون آنها را جمع خواهم کرد
و مثل شبانی که از گوسفندان خود نگاهداری می‌کند من مواظب آنها خواهم بود.
۱۱ من قوم اسرائیل را آزاد ساختم
و آنها را از دست ملّتی زورمند نجات دادم.
۱۲ آنها خواهند آمد و با شادی بر روی کوه صهیون خواهند سرایید
و از هدایای من،
هدایایی چون غلّه و شراب و روغن زیتون
و گلّه و رمه، بهره‌مند خواهند شد.
آنها مثل باغی خواهند بود با آب فراوان،
و تمام احتیاجاتشان برآورده خواهد شد.
۱۳ در آن وقت دختران جوان از شادی خواهند رقصید
و مردان-پیر و جوان- خوشحال خواهند بود.
من به آنها تسلّی خواهم داد و ماتمشان را به شادی
و غمشان را به خوشی تبدیل خواهم کرد.
۱۴ من کاهنان را با مقّوی‌ترین غذاها سیر می‌کنم
و احتیاجات قوم را خود برخواهم آورد.
من، خداوند چنین گفته‌ام. رحمت خداوند بر قوم اسرائیل.»

رحمت خداوند بر اسرائیل

۱۵ خداوند می‌گوید:
«صدایی از رامه به گوش رسید،
صدای گریه و ماتم عظیم.
راحیل برای فرزندان خویش می‌گرید،
آنها از بین رفته‌اند
و او تسلّی نمی‌پذیرفت.
۱۶ دیگر گریه نکن
و اشکهایت را پاک کن.
آنچه برای فرزند خود کردی،
بی‌پاداش نخواهد ماند.
آنها از سرزمین دشمن برمی‌گردند.
۱۷ به آینده امیدوار باش،
فرزندانت به وطن برمی‌گردند.
من، خداوند چنین گفته‌ام.

۱۸ «من می‌شنوم که قوم اسرائیل با اندوه می‌گویند،
'خداوندا، ما مثل حیوانات غیراهلی بودیم،
امّا تو اطاعت را به ما آموختی.
ما را به وطن بازگردان،
ما حاضریم دوباره به سوی تو،
خداوند و خدای خودمان بازگردیم.
۱۹ ما از تو روی گرداندیم،
ولی زود پشیمان شدیم.
وقتی تو ما را تنبیه کردی،
ما سرافکنده و محزون شدیم.
به‌خاطر گناهان و خطاهای دوران جوانیمان،
شرمنده و رسوا شدیم.'

۲۰ ای اسرائیل، تو عزیزترین فرزند من هستی،
فرزندی که بیش از همه دوست دارم.
هر وقت نام تو را از روی خشم ذکر می‌کنم،
با محبّت به تو می‌اندیشم.
دل من برای تو می‌سوزد
و از روی ترحّم با تو رفتار خواهم کرد.

۲۱ راه را علامت‌گذاری کنید و نشانه‌هایی در آن قرار دهید
تا بتوانید در برگشت راه خود را پیدا کنید.
ای قوم اسرائیل بازگردید،
به شهرهایی که ترک کردید، بازگردید.
۲۲ ای قوم بی‌وفا، تا کی تردید می‌کنید؟
من چیزی تازه و متفاوت به وجود آورده‌ام،
که یک زن سرپرستی یک مرد را به عهده بگیرد.»

سعادت آیندهٔ قوم خدا

۲۳ خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌گوید: «وقتی من مردم
را به سرزمین خودشان بازگردانم، آنها یک‌بار دیگر در یهودا و
در شهرهای آن خواهند گفت، 'خداوند کوه مقدّس خود یعنی
اورشلیم را-مکان مقدّسی که خودش در آن زندگی می‌کند-
برکت دهد.'

۲۴ مردم در یهودا و در شهرهای آن زندگی خواهند کرد و
زارعین و چوپانان با گلّه‌های خود در اطراف آن خواهند بود.
۲۵ خستگان را نیروی تازه می‌بخشم و به آنها که از گرسنگی
ضعیف شده‌اند، غذا خواهم داد. ۲۶ آنگاه مردم خواهند گفت،
'من خوابیدم و با نیروی تازه بیدار شدم.'
۲۷ «من، خداوند، می‌گویم بزودی زمانی می‌آید که من سرزمین
اسرائیل و یهودا را از انسان و حیوان پر خواهم ساخت. ۲۸ به
همان نحوی که من آنها را ریشه‌کن کردم، بر زمین افکندم،
برانداختم، درهم شکستم و ویران کردم، به همان نحو آنها
را دوباره خواهم کاشت و بنا خواهم کرد. ۲۹ وقتی آن روز فرا
رسد، دیگر مردم نخواهند گفت:
'والدین غوره خوردند،
امّا دندانهای فرزندان کند شده است.'

۳۰ در عوض هرکس غوره بخورد، دندانهای خودش کُند خواهد
شد و هرکس در جزای گناه خود، مرگ را خواهد دید.»
۳۱ خداوند می‌گوید: «زمانی می‌رسد که من پیمانی تازه با
خاندان اسرائیل و خاندان یهودا خواهم بست. ۳۲ آن مانند پیمانی
نخواهد بود که با اجدادشان، وقتی دست آنها را گرفتم و از
مصر نجات دادم، بستم. هر چند من مثل یک شوهر با آنها
رفتار کردم، آنها آن پیمان را نگاه نداشتند. ۳۳ پیمان تازه‌ای که

با قوم اسـرائیل می‌بندم چنین خواهد بود: شریعت خود را در ضمیر آنها قرار می‌دهم و بر قلبشان خواهم نوشت. من خدای آنها و آنها قوم من خواهند بود. **۳۴**دیگر احتیاجی نیست که آنان به همشهریان خود تعلیم دهند یا به یکدیگر بگویند: خدا را بشناس، زیرا همه از بزرگ تا کوچک مرا خواهند شناخت. در مقابل خطاهای آنها بخشـنده خواهم بود و دیگر گناهان آنان را هرگز به یاد نخواهم آورد.»

۳۵ خداوند خورشید را قرار داد تا در روز روشنایی دهد
و ماه و ستارگان را تا در شب بدرخشند.
او دریا را به تلاطم می‌آورد تا امواج آن خروشان شوند،
نام او خداوند متعال است.
۳۶ او وعده می‌دهد تا زمانی که این نظام طبیعت ادامه یابد،
قوم اسرائیل هم به عنوان یک ملّت باقی خواهد ماند.
۳۷ اگر روزی بتوان آسمان را اندازه گرفت
و در بنیان زمین کاوش کرد،
آن وقت، در آن زمان من قوم اسرائیل را،
به‌خاطر کارهایشان ترک خواهم کرد.
خداوند چنین گفته است.

۳۸خداونـد می‌گوید: «زمانی می‌آید که اورشـلیم به عنوان شهر من از بُرج حننئیل در غرب، تا دروازهٔ زاویه **۳۹**و محدودهٔ شهر از آنجا به طرف غرب تا تپّهٔ جارب و تا اطراف جوعت امتداد خواهد داشـت. **۴۰**تمام آن وادی که مردگان را در آن دفـن می‌کنند و جایی کـه زباله‌ها را می‌ریزنـد و تمام مزارع بالای وادی قدرون تا دروازهٔ اسـب در شرق، تمام اینها برای من مقدّس خواهد بود. این شـهر دیگر هرگز خراب و ویران نخواهد شد.»

ارمیا مزرعه‌ای می‌خرد

۳۲ در دهمین سال سلطنت صدقیا -پادشاه یهودا- که مصادف با هجدهمین سال سلطنت نبوکدنصر پادشاه بابل بود، پیامی از جانب خداوند به من رسید. **۲**در آن زمان ارتش پادشـاه بابل در حال حمله به اورشلیم بود و من در محوطهٔ کاخ سـلطنتی زندانی بودم. **۳**صدقیای پادشاه مرا به زندان انداخت چون گفته بودم، خدا می‌گوید: «من اجازه می‌دهم پادشاه بابل این شهر را فتح کند، **۴**و صدقیای پادشاه

قادر به فرار نخواهد بود و او را تحویل پادشاه بابل خواهند نمود و با او روبه‌رو می‌شود و با وی صحبت خواهد کرد. **۵**صدقیا را به بابل خواهند برد و او در آنجا خواهد ماند تا من تصمیم بگیرم با او چگونه رفتار کنم. حتّی اگر او بخواهد با بابلی‌ها بجنگد، موفّق نخواهد شد. من خداوند چنین گفته‌ام.»

۶خداوند به من گفت که **۷**حنمئیل، پسر شلوم -عموی من- نزد من می‌آید و می‌خواهد مزرعهٔ او را در عناتوت، در سرزمین بنیامین بخرم. چون من، نزدیکترین قوم و خویش او بودم حق من بود که آن را بخرم. **۸**پس همان‌طور که خداوند گفته بود، حنمئیل به آنجا نزد من در محوطهٔ کاخ سلطنتی آمد و از من خواست مزرعه را بخرم. پس دانستم که خداوند حقیقتاً با من سخن گفته است. **۹**من مزرعه را از حنمئیل خریدم و بهای آن را پرداختم. قیمت مزرعه هفده تکه نقره شد. **۱۰**من سند را در حضور چند شاهد مُهر و امضاء کردم، نقره را وزن نموده به او دادم. **۱۱**آنگاه من هر دو نسخهٔ سند -نسخه‌ای را که مُهر شده بود و حاوی قرارداد و شرایط آن بود، و نسخه دوم را که بدون مُهر و امضاء بود- **۱۲**در حضور حنمئیل و شاهدانی که سند را امضاء کرده بودند و سایر مردانی که در حیاط کاخ نشسته بودند به باروک -پسر نیریا و نوه محسیا- دادم. **۱۳**در برابر تمام آنها به باروک گفتم، **۱۴**«خداوند متعال، خدای اسرائیل به تو فرموده که تو باید هر دو نسخهٔ این سند را- نسخه‌ای که مُهر و امضاء شده و نسخه‌ای که مُهر و امضاء نشده- بگیری و در کوزه‌ای سفالی بگذاری تا سالهای زیادی باقی بماند. **۱۵**خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌گوید که باز هم در این سرزمین مردم خانه و مزرعه و تاکستان خواهند خرید.

دعای ارمیا

۱۶بعد از آنکه من سَند خرید را به باروک دادم، در دعا گفتم:
۱۷ «ای خداوند، تو زمین و آسمان را با قدرت و توانایی عظیم خود آفریدی، هیچ چیز در برابر تو غیرممکن نیست. **۱۸**محبّت تو به هزاران نفر پایدار بود امّا تو همچنین مردم را به‌خاطر گناه والدینشان مجازات می‌کنی. تو خدای عظیم و قدرتمند هستی؛ تو خداوند متعال می‌باشی. **۱۹**تدبیرهای تو حکیمانه و کارهایت بزرگ است، هرچه آدمی می‌کند، تو می‌بینی و آنها را برحسب کردارشان پاداش می‌دهی. **۲۰**در گذشته‌های دور، در مصر نشانه‌ها و شگفتی‌های فراوانی نشان دادی و تا به امروز

این کار را هم در اسرائیل و هم در میان سایر ملّتها ادامه می‌دهی
و در نتیجه، امروز در همه‌جا شناخته شده‌ای. **۲۱**با نشانه‌ها و
شگفتی‌هایی که موجب وحشت دشمنان باشد، با قدرت و
توانایی خویش قوم خود را از مصر بیرون آوردی. **۲۲**موافق وعدهٔ
خویش به اجدادشان، این سرزمین غنی و حاصلخیز را به آنها
دادی. **۲۳**امّا وقتی آنها به این سرزمین آمدند و آن را تصرّف
کردند، از اطاعت از احکام تو سر باز زدند و مطابق تعالیم تو
زندگی نکردند. آنها هیچ‌یک از دستورات تو را به کار نبردند
و از این رو آنها را به این مصیبت گرفتار نمودی.
۲۴«بابلی‌ها برای محاصرهٔ شهر، سنگر گرفته‌اند و آماده حمله
هستند. جنگ و گرسنگی و بیماری، این شهر را تسلیم آنها
خواهد کرد و تمام گفته‌های تو به تحقّق پیوسته است. **۲۵**با وجود
این، ای خدای قادر، طبق دستور تو من این مزرعه را در حضور
شاهدان -درحالی‌که شهر به تصرّف بابلی‌ها می‌افتد- خریدم.»
۲۶آنگاه خداوند به من گفت: **۲۷**«من خداوند، خدای تمام
انسانها هستم. چیزی نیست که من قادر به انجام آن نباشم.
۲۸من این شهر را تسلیم نبوکدنصر پادشاه بابل و ارتش او خواهم
کرد و آنها آن را فتح می‌کنند و **۲۹**به آتش خواهند کشید. آنها
همه‌چیز را خواهند سوزانید، از جمله خانه‌هایی که مردم بر
پشت بامهای خود برای بعل بُخور می‌سوزانیدند و به حضور
خدایان بیگانه شراب تقدیم می‌کردند و با این کارها مرا به
خشم می‌آوردند. **۳۰**از همان ابتدا، مردمان اسرائیل و یهودا با
کارهای خود مرا ناخشنود و خشمگین می‌ساختند. **۳۱**مردم
این شهر از همان روز نخست که این شهر بنا شد، موجب
خشم و غضب بودند و اکنون تصمیم به نابودی آن گرفتم
۳۲و این به‌خاطر شرارت‌هایی است که مردم یهودا و اورشلیم
به اتّفاق پادشاهان، رهبران، کاهنان و انبیای خویش مرتکب
شده‌اند. **۳۳**گرچه به تعلیم آنها ادامه دادم امّا آنها به من پشت
کردند، به من گوش ندادند و چیزی نیاموختند. **۳۴**آنها حتّی
بُتهای منفور خود را به معبد بزرگی که برای پرستش من بنا
شد آوردند و آن را ملوّث ساخته‌اند. **۳۵**قربانگاههایی برای بعل
در درّهٔ هنوم ساخته‌اند تا پسران و دختران خود را در حضور
بت مولِک قربانی کنند. من چنین دستوری به آنها نداده‌ام و
حتّی به فکرم نیز خطور نمی‌کرد که با ارتکاب چنین کارهایی
باعث گناه مردم یهودا شوند.»

وعدهٔ امید

۳۶خداوند، خدای اسرائیل، به من گفت: «ای ارمیا، مردم می‌گویند که جنگ و گرسنگی و بیماری باعث سقوط این شهر به دست پادشاه بابل شده است. اکنون به آنچه من می‌گویم گوش بده. ۳۷من قوم را از تمام کشورهایی که آنها را از روی خشم پراکنده کرده بودم، جمع می‌کنم و به اینجا برمی‌گردانم و می‌گذارم آنهـا در اینجا در امن و امان زندگی کنند. ۳۸بار دیگر آنها قوم من و من خدای ایشـان خواهم بود. ۳۹فکر و ذهنشان فقط متوجّه یک چیز خواهد بود، یعنی به‌خاطر خیریّت خودشان و فرزندانشان، همیشه حرمت مرا نگاه خواهند داشت. ۴۰با آنها پیمانی ابدی خواهم بست و از نیکی کردن به آنها، کوتاهی نخواهم کرد. ترس خود را در دلهایشان می‌گذارم تا دیگر هیچ‌وقت از من دور نشوند. ۴۱از احسان نمودن به ایشان خشنود خواهم شد و وعده می‌دهم که آنها را در این سرزمین مستقر خواهم ساخت.

۴۲«همان‌طور که آنها را گرفتار این مصیبت کردم، به همان نحو تمام برکاتی را که به آنها وعده داده‌ام، نصیبشان خواهم کرد. ۴۳مردم می‌گویند این سرزمین مثل بیابانی خواهد شد که نه انسان و نه حیوان می‌تواند در آن زندگی کند و به بابلی‌ها داده خواهد شـد. امّا بار دیگر در این سرزمین مزارع خرید و فروش خواهد شـد. ۴۴مردم به خرید مزارع ادامه می‌دهند و سَنَدها در حضور شاهدان مهر و امضاء خواهد شد. این کار در همه‌جا در سرزمین بنیامین، در روستاهای اطراف اورشلیم، در شـهرهای یهودا، کوهستان‌ها و کوهپایه‌ها، و در شهرهای جنوب یهـودا ادامه خواهد یافت. مـن کامیابی این قوم را به ایشان بازمی‌گردانم. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

وعدهٔ دیگری برای امیدواری

۳۳ زمانـی که من هنوز در محوطـهٔ کاخ زندانی بودم، یک‌بار دیگـر پیام خداونـد را دریافت کردم. ۲خداوندی که زمین را آفرید و در جای خود قرار داد و نامش خداوند اسـت به من گفت: ۳«از من بپرس و به تو پاسـخ خواهم داد. دربارهٔ اسرار عجیبی که چیزی دربارهٔ آنها نمی‌دانی به تو خواهم گفت. ۴من، خداوند خدای اسـرائیل دربارهٔ خانه‌های اورشلیم و کاخ سـلطنتی یهودا که در نتیجهٔ محاصره و حمله ویران شده بودند، می‌گویم. ۵گروهی برای

مقابله با بابلی‌ها وارد جنگ خواهند شد و در نتیجه خانه‌ها از اجساد کسانی‌که از روی خشم و غضب خود زده‌ام، پر خواهد شد. به‌خاطر شرارتهایی که مردم این شهر مرتکب شده‌اند، من روی خود را از آنها بازگردانده‌ام. **۶**امّا من این شهر و مردم آن را شفا خواهم داد و سلامتشان را به آنها برمی‌گردانم، و آنها را از صلح و امنیّت، سرشار خواهم ساخت. **۷**من کامیابی را به یهودا و اسرائیل برمی‌گردانم و آنها را از نو بنا خواهم کرد. **۸**آنها را از گناهانی که مرتکب شده‌اند، پاک می‌کنم و گناهان و سرکشی‌های آنها را خواهم بخشید. **۹**اورشلیم موجب شادمانی، افتخار و جلال من خواهد بود. تمام ملّتهای جهان وقتی دربارهٔ احسانهایی که به مردم و کامیابی که نصیب اورشلیم کرده‌ام بشنوند از ترس برخود خواهند لرزید.»

۱۰خداوند گفت: «مردم می‌گویند که این شهر مثل بیابانی شده که دیگر انسان و حیوانی در آن زندگی نمی‌کند. آنها درست می‌گویند، شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم خالی هستند. هیچ انسان و حیوانی در آن زندگی نمی‌کند، امّا باز **۱۱**فریادهای شادی و خوشی و صدای جشن‌های عروسی به گوش خواهد رسید. صدای سرود مردم را درحالی‌که هدایای شکرگزاری در معبد بزرگ من تقدیم می‌کنند، خواهید شنید که می‌گویند:

'خداوند متعال را سپاس گویید،
چون او نیکوست
و محبّتش ابدی است.'

من این سرزمین را مثل گذشته، موفّق و کامیاب خواهم ساخت. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

۱۲خداوند متعال گفت: «در این سرزمینی که مثل بیابان شده و هیچ انسان و حیوانی در آن زندگی نمی‌کند بار دیگر چراگاههایی خواهد داشت و چوپانان گلّه‌های خود را در آنها خواهند چرانید. **۱۳**در شهرهای کوهستانی، کوهپایه‌ها، قسمت جنوبی یهودا، سرزمین بنیامین و در روستاهای اطراف اورشلیم، چوپانان یک‌بار دیگر گوسفندان خود را خواهند شمرد. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

۱۴خداوند گفت: «زمانی می‌آید که من به وعده‌های خود به قوم اسرائیل و یهودا عمل خواهم کرد. **۱۵**در آن زمان، من

پادشاه عادلی از نسل داوود برخواهم گزید. آن پادشاه آنچه را راست و درست است، در تمام این سرزمین انجام خواهد داد.
۱۶مردم یهودا و اورشلیم نجات می‌یابند و در امنیّت زندگی خواهند کرد. این شهر به نام 'خداوند عدالت و زندگی ما' نامیده خواهد شد. ۱۷من، خداوند به شما اطمینان می‌دهم که از نسل داوود همیشه کسی وجود خواهد داشت که بر اسرائیل سلطنت کند. ۱۸و همیشه کاهنانی از طایفهٔ لاوی خواهند بود تا هدایای سوختنی، غلاّت، و قربانی‌ها را به حضور من تقدیم کنند.»
۱۹خداوند به من گفت: ۲۰«من با روز و شب پیمانی بسته‌ام تا آنها همیشه در زمانهای معیّن شروع شوند و این پیمان هیچ‌گاه شکسته نخواهد شد. ۲۱به همان نحو پیمانی با بندهٔ خود، داوود، بسته‌ام تا از نسل او همیشه کسی در خدمت من باشد، و این پیمانها هیچ‌گاه شکسته نخواهند شد. ۲۲من به تعداد فرزندان نسل بنده‌ام، داوود و به تعداد کاهن‌های طایفهٔ لاوی خواهم افزود تا مثل ستارگان آسمان و دانه‌های شن کنار دریا غیرقابل شمردن باشند.»
۲۳خداوند به من گفت: ۲۴«آیا توجّه کرده‌ای که چگونه مردم می‌گویند من اسرائیل و یهودا را -دو خانواده‌ای را که خود برگزیده‌ام- طرد کرده‌ام؟ از این رو با حقارت به قوم من نگاه می‌کنند و دیگر آنها را به عنوان یک ملّت قبول ندارند.
۲۵امّا من، خداوند، با روز و شب پیمان بسته‌ام و قوانینی وضع کرده‌ام که بر زمین و آسمان حاکم است.
۲۶به همان نحو من پیمان خود را با فرزندان یعقوب و با بندهٔ خود داوود حفظ خواهم کرد. کسی را از نسل داوود برای حکمرانی بر فرزندان ابراهیم و اسحاق و یعقوب انتخاب خواهم کرد. من نسبت به قوم خود رحیم خواهم بود و سعادتشان را به آنها برمی‌گردانم.»

پیامی برای صدقیا

۳۴ هنگامی‌که نبوکدنصر پادشاه بابل و ارتش او با حمایت نیروهای ملّتها و نژادهای زیر سلطهٔ او به اورشلیم و شهرهای اطراف آن حمله می‌کردند، خداوند با من سخن گفت. ۲خداوند از من خواست به نزد صدقیا، پادشاه یهودا بروم و به او بگویم: «من، خداوند، این شهر را تسلیم پادشاه بابل خواهم کرد و او تمام آن را به آتش خواهد

کشـید. ۳راه فراری بـرای تو نخواهد بود. تو را دسـتگیر و تحویل او خواهند داد. تو با او روبه‌رو می‌شوی و با او صحبت خواهی کرد. بعد از آن به بابل خواهی رفت. ۴ای صدقیا، به آنچه دربارهٔ تو می‌گویم گوش کن. تو در جنگ کشته نخواهی شـد. ۵تو در آرامش خواهی مرد و مردم به همان‌گونه که در وقت خاکسپاری اجداد تو که قبل از تو پادشاهان این سرزمین بودند، بُخور می‌سوزانیدند، برای تو نیز بُخور خواهند سوزانید. آنها برای تو عزا خواهند گرفت و خواهند گفت: 'پادشـاه ما درگذشت' من، خداوند چنین گفته‌ام.»

۶پس من این پیام را در اورشلیم به صدقیای پادشاه دادم. ۷این در زمانی بود که ارتش پادشاه بابل در حال حمله به اورشلیم بود. ارتش بابل همچنین در حال حمله به شهرهای لاکیش و عزیقه بود. این دو شهر تنها شهرهای باقیمانده در یهودا بودند که بُرج و باروی مستحکمی داشتند.

رفتار فریبکارانه با بردگان

۸صدقیای پادشاه و مردم اورشلیم موافقت کردند که ۹بردگان یهـودی خود را -چه مرد و چه زن- آزاد سـازند و دیگر هیچ اسرائیلی از هموطن یهودی خود کسـی را به بردگی نگیرد. ۱۰تمام مردم و رهبران آنها موافقت کردند که بردگان خود را آزاد کنند و دیگر آنها را به بردگی وادار نکنند. پس آنها را آزاد ساختند. ۱۱امّا بعد از مدّتی نظرشان عوض شد، بردگان را پس گرفتند و آنها را وادار کردند دوباره بردگی کنند

۱۲آنگاه خداوند، ۱۳خدای اسـرائیل بـه من فرمود به مردم بگویم: «من وقتی اجداد شما را از مصر خلاص کردم و آنها را از بردگی آزاد سـاختم، با آنها پیمانی بستم؛ به آنها گفتم که ۱۴هر هفت سال یک‌بار، تمام بردگان یهودی را که شش سال خدمت کرده‌اند، آزاد سازند. امّا اجداد شما نخواستند به من توجّهی کنند و به آنچه می‌گویم گوش دهند. ۱۵همین چند روز پیش بود که شما فکر خود را عوض کردید و آنچه مرا خشنود می‌ساخت بجا آوردید، یعنی همهٔ شما موافقت کردید بردگان یهودی خود را آزاد سازید، و در حضور من در معبدی که مرا می‌پرستید پیمان بسـتید. ۱۶امّا بار دیگر نظرتان عوض شد و نسبت به من بی‌حرمتی کردید. شـما همهٔ بردگانی را که در آرزوی آزادی بودند، پس گرفتید و آنها را دوباره مجبور به بردگی کردید. ۱۷پـس، اکنون من، خداوند، می‌گویم که

شما از دستور من اطاعت نکرده و هم‌کیشان خود را از بردگی آزاد نکردید. بسیار خوب، من به شما آزادی می‌دهم، آزادی مُردن در جنگ، یا در بیماری و یا در گرسنگی. تمام ملّتهای جهان از آنچه به روز شما خواهم آورد در وحشت خواهند بود. **۱۸-۱۹**بزرگان یهودا و اورشلیم به همراه درباریان، کاهنان و رهبران قوم با عبور از وسط دو شقّهٔ گاوی که کشته بودند، با من پیمان بستند. امّا آنها پیمان را شکستند و مفاد آن را رعایت نکردند. پس من هم با آنها همان معامله‌ای را خواهم کرد که آنها با آن گاو کردند. **۲۰**آنها را تسلیم دشمنانشان خواهم کرد تا آنها را بکشند و اجساد آنها طعمهٔ پرندگان و حیوانات وحشی خواهد شد. **۲۱**من همچنین صدقیا پادشاه یهودا و درباریان او را تسلیم کسانی خواهم کرد که خواهان مرگ آنها هستند. من آنها را تسلیم ارتش بابل خواهم کرد، ارتشی که فعلاً از حمله دست برداشته است. **۲۲**من دستور خواهم داد و آنها دوباره به این شهر برخواهند گشت. آنها حمله خواهند کرد و شهر را تسخیر می‌کنند و آن را به آتش خواهند کشید و من شهرهای یهودا را به کویری غیرقابل سکونت تبدیل خواهم کرد. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

ارمیا و رکابیان

۳۵ در زمانی که یهویاقیم، پسر یوشیا، پادشاه یهودا بود، خداوند به من گفت: **۲**«نزد خاندان رکابیان برو و با آنها صحبت کن. بعد آنها را به داخل یکی از اتاقهای معبد بزرگ ببر و با شراب از آنها پذیرایی کن.» **۳**پس من تمام خاندان رکابیان -یعنی یازنیا، پسر ارمیا (یک ارمیای دیگر، پسر حبصنیا) و برادرانش و پسرانش- **۴**همه را به معبد بزرگ آوردم و آنها را به اتاق شاگردان حانان نبی پسر یجدلیا بردم. این غرفه در بالای اتاق معسیا پسر شلوم -کارمند عالیرتبهٔ معبد بزرگ- و نزدیک اتاقهای بقیّهٔ محافظین معبد بزرگ قرار داشت. **۵**آنگاه پیاله‌ها و جامهای پر از شراب را در برابر رکابیان نهادم و از آنها خواستم بنوشند.»

۶امّا آنها در پاسخ گفتند: «ما شراب نمی‌نوشیم. جدّ ما، یوناداب -پسر رکاب- به ما گفته است که ما و فرزندان ما نباید شراب بنوشیم. **۷**او همچنین به ما دستور داده است از ساختن خانه، ایجاد مزرعه و تاکستان و خرید آنها خودداری کنیم. او به ما دستور داده، همیشه در چادر زندگی کنیم؛ چون ما در

این سرزمین مثل غریبان زندگی می‌کنیم. **۸**ما تمام دستورات یوناداب را اطاعت کرده‌ایم. خودمان هیچ شراب نمی‌خوریم و همین‌طور زنان، پسران و دختران ما. **۹-۱۰**ما خانه‌ای برای زندگی نمی‌سازیم، در چادرها زندگی می‌کنیم. ما نه مالک تاکستانی هستیم و نه مالک مزرعه‌ای برای غلاّت. ما به طور کامل از دستوراتی که جدّ ما یوناداب به ما داده پیروی می‌کنیم. **۱۱**امّا وقتی نبوکدنصر پادشاه به کشور حمله کرد، ما تصمیم گرفتیم به اورشلیم بیاییم و از ارتش‌های بابل و سوریه دور بمانیم. این است دلیلی که ما امروز در اورشلیم هستیم.

۱۲-۱۳آنگاه خداوند متعال، خدای اسرائیل، به من گفت که بروم و به مردم یهودا و اورشلیم بگویم، «من، خداوند، از شما می‌پرسم چرا به من گوش ندادید و از دستورات من اطاعت نکردید؟ **۱۴**فرزندان و نسلهای یوناداب دستورات او را دربارهٔ نخوردن شراب اطاعت کردند و تا به امروز هیچ‌یک از آنها شراب نمی‌خورد. امّا من مکرراً با شما سخن گفتم و شما از من اطاعت نکردید. **۱۵**من بندگان خودم -یعنی انبیا- را برای شما می‌فرستادم و آنها به شما گفته‌اند که باید روش‌های شرارت‌آمیز خود را ترک کنید و آنچه را راست و درست است، انجام دهید. آنها شما را از پرستش و خدمت به خدایان دیگر برحذر داشتند تا شما بتوانید در سرزمینی که به شما و به اجداد شما دادم، به زندگی خود ادامه دهید. امّا شما به من گوش نمی‌دادید و به من توجّهی نمی‌کردید. **۱۶**فرزندان یوناداب دستوراتی که جدّشان به آنها داد اطاعت کردند، امّا شما از من اطاعت نکرده‌اید. **۱۷**پس اکنون من، خداوند متعال، خدای اسرائیل، مردم یهودا و اورشلیم را گرفتار مصیبتی خواهم کرد که قبلاً دربارهٔ آن گفته بودم. من این کار را می‌کنم چون وقتی با شما سخن گفتم، گوش ندادید؛ و وقتی شما را خواندم، پاسخ ندادید.

۱۸بعد از آن به خاندان رکابیان گفتم که خداوند متعال، خدای اسرائیل، گفته است: «شما از دستورات جدّ خودتان یوناداب اطاعت کرده‌اید و از تمام تعالیم او پیروی کرده‌اید؛ و هرچه را که او گفته بود، بجا آورده‌اید. **۱۹**پس من خداوند متعال، خدای اسرائیل، قول می‌دهم که یوناداب پسر رکاب همیشه فرزند ذکوری برای خدمت من خواهد داشت.»

باروک طومار را در معبد بزرگ می‌خواند

۳۶ در چهارمین سال سلطنت یهویاقیم، پادشاه یهودا، خداوند به من گفت: **۲**«طوماری بردار و هرچه را که تاکنون دربارهٔ اسرائیل و یهودا به تو گفته‌ام بر آن بنویس. همهٔ چیزهایی را که از ابتدا -از زمان یوشیا تا به امروز- به تو گفته‌ام بنویس. **۳**شاید وقتی مردم یهودا دربارهٔ مصیبتی که من برایشان می‌آورم بشنوند، از راه شرارت‌آمیز خود بازگردند. آنگاه من شرارتها و گناهانشان را خواهم بخشید.»

۴پس من باروک، پسر نیریا را خواندم و هر آنچه را خداوند گفته بود، به او گفتم تا او بنویسد. و باروک تمام آنها را بر روی طومار نوشت. **۵**پس از آن من به باروک چنین گفتم: «من دیگر اجازه ندارم وارد معبد بزرگ شوم. **۶**امّا می‌خواهم تو، وقتی مردم در روزه هستند، به آنجا بروی و این طومار را بلند بخوانی تا همهٔ آنها آنچه را که خداوند به من گفته و تو آن را نوشته‌ای بشنوند. در جایی این را بخوان که همهٔ مردم، از جمله اهالی یهودا که از شهرهای خودشان آمده‌اند، بتوانند بشنوند. **۷**شاید آنها به حضور خداوند دعا کنند و از راههای شرارت‌آمیز خود بازگردند، وگرنه گرفتار خشم و غضب شدید خداوند خواهند شد.» **۸**باروک همان‌طور که به او گفته بودم، پیامهای خداوند را در معبد بزرگ خواند.

۹در ماه نهم از پنجمین سال سلطنت یهویاقیم، پادشاه یهودا، مردم اورشلیم و کسانی‌که از شهرهای یهودا آمده بودند، همه برای جلب رضایت خداوند روزه گرفته بودند. **۱۰**پس وقتی همه گوش می‌دادند، باروک از روی طومار، آنچه را به او گفته بودم خواند. او این کار را در اتاق جمریا پسر شافان منشی دربار انجام داد. غرفهٔ او در صحن بالایی نزدیک در ورودی دروازهٔ جدید بود.

طومار برای درباریان خوانده می‌شود

۱۱میکایا، پسر جمریا و نوهٔ شافال، سخنان خداوند را که از روی طومار به وسیلهٔ باروک خوانده شد، شنید. **۱۲**بعد از آن او به کاخ سلطنتی، به دفتر منشی دربار، جایی که درباریان در آن جلسه داشتند، رفت. الیشمع منشی، دلایا پسر شمعیا، الناتان، پسر عکبور، جمریا پسر شافان، و صدقیا پسر حنیا در آن جلسه حضور داشتند. **۱۳**میکایا آنچه را باروک از روی طومار خوانده بود، برای آنها بازگو کرد. **۱۴**آنگاه آنها شخصی

را به نام یهودی (پسر ننیا نوهٔ شلمیا و نبیرهٔ کوشی) نزد باروک فرستادند تا طوماری را که او برای مردم خوانده بود بیاورد.
باروک طومار را آورد. **۱۵**آنها از او خواستند بنشیند و طومار را برای آنها بخواند، پس باروک آن را خواند. **۱۶**بعد از آن‌همه با وحشت به یکدیگر نگاه کردند و به باروک گفتند: «ما باید این را به پادشاه گزارش دهیم.» **۱۷**بعد به او گفتند: «به ما بگو، چه چیزی تو را به نوشتن چنین طوماری هدایت کرد؟ آیا ارمیا متن آن را به تو داد؟»
۱۸باروک گفت: «ارمیا کلمه به کلمه آن را به من گفت و من آن را بر روی این طومار نوشتم.»
۱۹پس از آن، آنها به او گفتند: «تو و ارمیا باید بروید و خودتان در جایی پنهان کنید و به هیچ‌کس نگویید کجا هستید.»

پادشاه طومار را می‌سوزاند

۲۰بزرگان دربار طومار را در دفتر الیشمع، منشی دربار، گذاشتند و به کاخ سلطنتی رفتند تا همه‌چیز را به پادشاه گزارش دهند.
۲۱آنگاه پادشاه، یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد. او طومار را از دفتر الیشمع آورد و آن را برای پادشاه و تمام درباریانی که اطراف او ایستاده بودند، خواند. **۲۲**آن وقت زمستان بود و پادشاه در کاخ زمستانی در برابر آتش نشسته بود. **۲۳**یهودی هنوز بیش از سه یا چهار ردیف را نخوانده بود که پادشاه آن را با چاقوی کوچکی پاره کرد و به داخل آتش انداخت. او این کار را ادامه داد تا تمام طومار در آتش سوخت. **۲۴**نه پادشاه و نه درباریان از شنیدن آن دچار واهمه‌ای شدند، و تأسفی نیز از خود نشان ندادند. **۲۵**گرچه الناتان، دلایا، و جمریا از پادشاه خواهش کردند که طومار را نسوزاند، امّا پادشاه به آنها اعتنایی نکرد. **۲۶**پس از آن پادشاه دستور داد تا شاهزاده یرحمئیل، سرایا پسر عزرئیل، و شلمیا پسر عبدییل، مرا و منشی‌ام باروک را دستگیر کنند. امّا خداوند ما را پنهان کرده بود.

ارمیا طومار دیگری می‌نویسد

۲۷بعد از آنکه یهویاقیم پادشاه طوماری را که من به باروک گفته بودم بنویسد سوزانید، خداوند به من گفت **۲۸**که طومار دیگری بردارم و هرچه را در طومار نخست بود بر آن بنویسم.
۲۹خداوند به من گفت تا به پادشاه بگویم: «تو طومار را سوزاندی و از ارمیا پرسیدی که چرا او نوشت که پادشاه بابل خواهد آمد و این سرزمین را ویران خواهد کرد و تمام مردم و

حیوانات آن را خواهد کشت؟ **۳۰**پس اکنون من، خداوند، به تو یهویاقیم پادشاه می‌گویم دیگر از نسل تو هیچ‌کس بر قلمرو داوود حکومت نخواهد کرد. جسد تو بیرون انداخته می‌شود تا روزها زیر گرمای خورشید و شبها در برابر یخ و سرما باشد. **۳۱**من تو و فرزندانت و درباریانت را به‌خاطر گناهانی که مرتکب شده‌اید مجازات خواهم کرد. نه تو و نه مردمان اورشلیم و یهودا به اخطارهای من اعتنایی نکردید، پس من بلایی را که گفته بودم بر سر شما خواهم آورد.»

۳۲پس من طومار دیگری برداشتم و آن را به منشی خودم، باروک، دادم و او تمام چیزهایی که در طومار اولی بود، به انضمام پیامهای مشابه دیگر را بر آن نوشت.

درخواست صدقیا از ارمیا

۳۷ نبوکدنصر پادشاه بابل، صدقیا پسر یوشیا را به جای یهویاکین پسر یهویاقیم به عنوان پادشاه یهودا تعیین کرد. **۲**امّا نه صدقیا به پیامی که از جانب خداوند داشتم گوش داد و نه درباریان و نه مردم عادی.

۳صدقیا پادشاه یهوکل پسر شلمیا و صَفَنیای کاهن پسر معیسا را نزد من فرستاد تا از طرف تمام قوم به حضور خداوند، خدای ما دعا کنم. **۴**در آن زمان من هنوز زندانی نشده بودم و می‌توانستم آزادانه میان مردم بروم. **۵**ارتش بابل شهر اورشلیم را در محاصره داشت، امّا وقتی شنیدند ارتش مصر از مرزهای مصر گذشته‌اند، آنها عقب‌نشینی کردند.

۶آنگاه خداوند، خدای اسرائیل، به من گفت **۷**تا به صدقیا بگویم: «ارتش مصر برای کمک به تو در حرکت است، امّا از وسط راه برخواهد گشت. **۸**آنگاه بابلی‌ها برمی‌گردند، به شهر حمله می‌کنند، آن را می‌گیرند و به آتش می‌کشند. **۹**من، خداوند به تو اخطار می‌کنم که خود را فریب ندهی و تصوّر نکنی که بابلی‌ها دیگر نخواهند آمد، چون آنها خواهند آمد. **۱۰**اگر تو حتّی بتوانی تمام ارتش بابل را شکست دهی به طوری که فقط مجروحان آنها در چادرهای خود بمانند، حتّی آن مجروحان هنوز قادر خواهند بود که برخیزند و تمام شهر را به آتش بکشند.»

ارمیا دستگیر و زندانی می‌شود

۱۱ارتش بابل از اورشلیم عقب‌نشینی کرد چون ارتش مصر نزدیک می‌شد **۱۲**پس من اورشلیم را ترک کردم تا به سرزمین

بنیامین بروم و سهم خود را از املاک خانوادگی خود بگیرم.
۱۳امّا وقتی به دروازهٔ بنیامین رسیدم، افسری به نام یرئیا پسر
شلمیا و شلمیا پسر حننیا که مسئول پاسداران آنجا بود، مرا
نگاه داشت و به من گفت: «تو به بابلی‌ها پناه می‌بری!»
۱۴من در پاسخ گفتم: «نه این‌طور نیست! من به بابلی‌ها پناه
نمی‌برم.» امّا یرئیا حرف مرا باور نکرد. او مرا دستگیر کرد و
به حضور رهبران برد. **۱۵**آنها از دست من عصبانی بودند و
دستور دادند مرا بزنند و مرا در خانه یوناتان -منشی دربار که
خانه‌اش را به صورت زندان درآورده بودند- زندانی نمودند.
۱۶مرا در سیاه چالی در زیرزمین آن خانه برای مدّت زیادی
نگاه داشتند.
۱۷مدّتی بعد صدقیای پادشاه کسی را به دنبال من فرستاد و
او در کاخ سلطنتی به طور خصوصی از من پرسید: «آیا پیامی
از جانب خداوند داری؟» جواب دادم: «آری پیامی دارم. تو
به دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد.» **۱۸**بعد پرسیدم: «من
چه جرمی علیه تو و درباریانت و یا این مردم مرتکب شده‌ام که
مرا به زندان انداخته‌ای؟ **۱۹**کجا هستند آن انبیای تو که به تو
می‌گفتند که پادشاه بابل به تو و به کشور حمله نمی‌کند؟ **۲۰**و
اکنون، ای اعلیحضرت از تو خواهش می‌کنم به من گوش کن
و هرچه می‌گویم انجام بده. خواهش می‌کنم مرا به زندان خانه
یوناتان نفرست. اگر بفرستی حتماً در آنجا خواهم مرد.»
۲۱پس صدقیای پادشاه دستور داد مرا در محوطهٔ کاخ زندانی
کنند. من در آنجا ماندم و هر روز یک قرص نان از نانوایی به
من می‌دادند تا ذخیره نان شهر تمام شد.

ارمیا در آب انبار

۳۸ شفطیا پسر متان، جدلیا پسر فحشور، یوکل پسر
شلمیا، و فحشور پسر ملکیا شنیدند که من به
مردم می‌گفتم که **۲**خداوند می‌گوید: «هرکس در شهر بماند
یا از جنگ یا از گرسنگی یا از بیماری، خواهد مُرد. امّا اگر
کسی برود و خود را تسلیم بابلی‌ها کند کشته نخواهد شد و
اقلاً جان خود را نجات خواهد داد.» **۳**من همچنین به آنها
می‌گفتم که خداوند گفته است: «من شهر را تسلیم ارتش بابل
خواهم کرد و آنها آن را خواهند گرفت.»
۴آنگاه بزرگان قوم به حضور پادشاه رفتند و گفتند: «این
مرد باید کشته شود. با این حرفها او باعث می‌شود سربازان

جرأت خود را از دست بدهند. او همین کار را نسبت به سایر کسانی‌که در شهر باقی مانده‌اند انجام می‌دهد. او به مردم کمکی نمی‌کند، فقط می‌خواهد به آنها لطمه بزند.»
۵صدقیای پادشاه در پاسخ گفت: «بسیار خوب، من نمی‌توانم مانع کار شما شوم، هرچه می‌خواهید با او بکنید.» ۶پس آنها مرا گرفتند و با ریسمان به ته آب‌انبار شاهزاده ملکیا، که در محوطهٔ کاخ قرار داشت، انداختند. آب‌انبار آب نداشت و ته آن پُر از گِل بود و من در گِل فرو رفتم.
۷عبدمَلک حبشی یکی از خواجه سرانی که در کاخ سلطنتی خدمت می‌کرد، شنید که مرا در چاه انداخته‌اند. در آن زمان پادشاه در دروازهٔ بنیامین به شکایات مردم رسیدگی می‌کرد. ۸پس عبدمَلک به آنجا رفت و به پادشاه گفت: ۹«ای سرور من، کاری که این اشخاص کرده‌اند، اشتباه است. آنها ارمیا را به ته چاه انداخته‌اند، جایی که او از گرسنگی خواهد مُرد، چون دیگر غذایی در شهر وجود ندارد.» ۱۰آنگاه پادشاه به عبدمَلک دستور داد تا به همراه سه نفر دیگر مرا، قبل از اینکه بمیرم، از چاه بیرون بیاورند.
۱۱پس عبدمَلک به همراه آن سه نفر به قسمت انباری کاخ رفتند و مقداری لباس کهنه برداشتند و با ریسمان آنها برای من انداختند. ۱۲او به من گفت تا پارچه‌های کهنه را زیر بازوهایم بگذارم تا ریسمان بدن مرا زخمی نکند. من این کار را کردم، ۱۳و آنها مرا از چاه بیرون آوردند. بعد از آن مرا در محوطهٔ کاخ نگه داشتند.

صدقیا از ارمیا راهنمایی می‌خواهد

۱۴در یک موقعیّت دیگر به دستور صدقیای پادشاه مرا به حضور او در سومین دَر ورودی معبد بزرگ بردند و او به من گفت: «من از تو چیزی را می‌پرسم و می‌خواهم تمام حقیقت را به من بگویی.»
۱۵من در جواب گفتم: «اگر حقیقت را بگویم، تو مرا خواهی کُشت و اگر به تو نصیحت کنم، تو به من اعتنایی نخواهی کرد.»
۱۶صدقیای پادشاه در تنهایی و به طور خصوصی به من قول داد و گفت: «من به نام خدای زنده، خدایی که به ما زندگی عطا کرده، سوگند یاد می‌کنم که تو را نخواهم کشت و تو را به دست کسانی‌که می‌خواهند تو را بکشند، نخواهم داد.»

۱۷آنگاه به صدقیا گفتم که خداوند متعال، خدای اسرائیل گفته است: «اگر تسلیم سرداران ارتش بابل شوی تو و خانواده‌ات زنده خواهید ماند. این شهر هم در آتش نخواهد سوخت. **۱۸**امّا اگر تسلیم نشوی، بابلی‌ها آن را به آتش خواهند کشید و شما راه فراری نخواهید داشت.»

۱۹امّا پادشاه در پاسخ گفت: «من نگران هموطنان خودمان هستم که ما را ترک کردند و به بابلی‌ها پیوسته‌اند. ممکن است مرا هم تحویل آنها بدهند و مورد شکنجه قرار بگیرم.»

۲۰من گفتم: «تو را به آنها تحویل نخواهند داد. استدعا می‌کنم دستورات خداوند را اطاعت کنید. آنگاه همه‌چیز به خیر خواهد گذشت و تو از مرگ نجات پیدا می‌کنی. **۲۱**امّا خداوند در رؤیا به من نشان داده است، اگر تسلیم نشوی به چه روزی خواهی افتاد. **۲۲**در آن رؤیا دیدم که تمام زنهای کاخ سلطنتی به طرف افسران پادشاه بابل برده می‌شوند. به آنچه آنها در مسیر خود می‌گفتند گوش بده:

'بهترین دوستان پادشاه او را گمراه کردند،
آنها به حرفهای او گوش ندادند.
وقتی در گِل فرو رفت،
دوستانش او را تنها گذاشتند.'»

۲۳بعد، من اضافه کردم و گفتم: «تمام زنها و فرزندانت را به نزد بابلی‌ها خواهند برد و تو خودت هم، نمی‌توانی از دست آنها فرار کنی. پادشاه بابل، تو را به زندان خواهد انداخت و این شهر در آتش خواهد سوخت.»

۲۴صدقیا در پاسخ گفت: «نگذار کسی از این صحبت ما باخبر شود و زندگی تو در خطر نخواهد بود. **۲۵**اگر درباریان باخبر شوند که من با تو صحبت کرده‌ام، آنها از تو خواهند پرسید که صحبت ما دربارهٔ چه بوده است. آنها به تو قول خواهند داد که اگر همه‌چیز را به آنها بگویی، آنها تو را نخواهند کُشت. **۲۶**فقط به آنها بگو که تو از من استدعا می‌کردی تا تو را به زندان خانهٔ یوناتان برنگردانم تا در آنجا بمیری.» **۲۷**بعد از آن، تمام درباریان نزد من آمدند و از من می‌پرسیدند و من به آنها دقیقاً همان چیزی را گفتم که پادشاه به من گفته بود بگویم. آنها دیگر نمی‌توانستند کاری کنند، چون صحبت ما را نشنیده بودند. **۲۸**و مرا تا روزی که اورشلیم فتح شد، در محوطهٔ کاخ نگاه داشتند.

سقوط اورشلیم

۳۹ در ماه دهم از نهمین سال سلطنت صدقیا پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل با تمام سپاه خود به اورشلیم حمله کرد. **۲**در روز نهم از ماه چهارم، در یازدهمین سال سلطنت صدقیا دیوار شهر شکسته شد.
۳(وقتی اورشلیم به تصرّف بابلی‌ها درآمد، افسران پادشاه بابل از جمله نِرگال شرآصر و سمگرنبو و سرسکیم و یک نِرگال شرآصر دیگر در جلوی دروازهٔ میانی مستقر شدند.)
۴وقتی صدقیای پادشاه و سربازانش این وضع را دیدند، سعی کردند شبانه از شهر فرار کنند. آنها از راه باغچه‌های کاخ بیرون رفتند، و از راه دروازه‌ای که دو دیوار را به هم می‌پیوست، گذشتند و به طرف دشت اردن فرار کردند. **۵**امّا ارتش بابل به دنبال آنها رفت و صدقیا را در دشتهای نزدیک اریحا دستگیر نمود. بعد او را به حضور نبوکدنصر که در شهر ربله واقع در سرزمین حمات بود، بردند و نبوکدنصر در آنجا حکم مجازات او را صادر کرد. **۶**در ربله او دستور داد پسران صدقیا را در برابر چشمان پدرشان بکشند. او همچنین دستور داد تمام درباریان یهودا کشته شوند. **۷**و آنها چشمان صدقیا را کور نمودند و او را به زنجیر کشیده، به بابل بردند. **۸**در همین حال، بابلی‌ها کاخ سلطنتی و خانه‌های مردم را به آتش کشیدند و دیوارهای شهر را خراب کردند. **۹**در آخر، نبوزرادان فرماندهٔ سپاه بابل، مردمی را که در شهر باقی مانده بودند به همراه کسانی‌که به او پیوسته بودند، به عنوان اسیر به بابل بُرد. **۱۰**فقط فقیرانی که مالک هیچ چیزی نبودند، در یهودا باقی ماندند و او تاکستانها و مزارع را به آنها داد.

آزادی ارمیا

۱۱امّا نبوکدنصر به نبوزرادان فرماندهٔ سپاهش، چنین دستور داد: **۱۲**«برو ارمیا را پیدا کن و از او به خوبی مواظبت کن. به او آسیبی مرسان بلکه آنچه می‌خواهد برایش انجام بده.» **۱۳**پس نبوزرادان به اتّفاق سرداران سپاه یعنی نبوشزبان و نِرگال شرآصر و سایر افسران پادشاه بابل **۱۴**مرا از محوطهٔ کاخ بیرون آوردند. آنها مرا تحت توجّه جدلیا پسر اخیقام و نوهٔ شافان قرار دادند تا من در امنیّت و سلامتی به خانهٔ خودم بازگردم. پس من در آنجا در میان مردم ساکن شدم.

امید برای عبدمَلک

۱۵زمانی که من هنوز در محوطهٔ کاخ زندانی بودم، خداوند به من گفت ۱۶تا به عبدمَلک حبشی بگویم که خداوند متعال، خدای اسرائیل گفته است: «همان‌طور که گفته بودم عمل خواهم کرد، من بر این شهر نه رفاه و نه برکت، بلکه ویرانی خواهم فرستاد و وقتی این واقع شود تو در آنجا خواهی بود تا آن را ببینی. ۱۷امّا من، خداوند حافظ تو خواهم بود و تو تسلیم کسانی‌که از آنها می‌ترسی نخواهی شد. ۱۸من تو را امن و امان نگاه خواهم داشت و تو کشته نخواهی شد. تو جانت را نجات خواهی داد، چون تو به من اعتماد داشتی. من خداوند چنین گفته‌ام.»

ارمیا نزد جدلیا می‌ماند

۴۰ بعد از آنکه نبوزرادان، فرماندهٔ ارتش مرا در رامه آزاد کرد، بار دیگر خداوند با من سخن گفت. مرا در زنجیر، همراه تمام کسانی‌که از اورشلیم و یهودا به وسیلهٔ بابلی‌ها اسیر شده بودند، به آنجا برده بودند.

۲فرمانده مرا به کناری بُرد و گفت: «خداوند خدای شما، این سرزمین را به نابودی تهدید کرده بود ۳و اکنون آنچه را که گفته بود انجام داده است و این‌همه چیزها به‌خاطر گناهان قوم شما علیه خداوند و عدم اطاعت شما از اوست. ۴اکنون زنجیرها را از دستهای تو باز می‌کنم و تو را آزاد می‌کنم اگر بخواهی می‌توانیم با هم به بابل برویم و من در آنجا از تو مراقبت خواهم کرد. امّا اگر نمی‌خواهی بروی، مجبور نیستی. تو می‌توانی هرجا را که می‌خواهی، در تمام این سرزمین انتخاب کنی و به هرجایی که مایل باشی بروی.»

۵وقتی جوابی ندادم نبوزرادان گفت: «به نزد جدلیا پسر اخیقام و نوهٔ شافان که پادشاه بابل او را به فرمانداری شهرهای یهودا برگزیده است، برو. تو می‌توانی به آنجا بروی و در میان قوم خودت زندگی کنی، یا به هرجایی که دوست داری.» بعد او یک هدیه و مقداری غذا به من داد تا با خود ببرم و به راه خود بروم. ۶من به نزد جدلیا در مصفه رفتم و در آنجا در بین مردمی که باقی مانده بودند زندگی کردم.

جدلیا فرماندار یهودا
(دوم پادشاهان ۲۵:۲۲-۲۴)

۷بعضی از افسران و سربازان یهودا تسلیم نشده بودند. آنها شنیدند که پادشاه بابل جدلیا را به سمت فرماندار سرزمین

گماشته و مسئولیّت امور تمام مردمی که به اسارت برده نشده بودند -یعنی فقیرترین طبقات مردم- را به او داده است. **۸**پس اسماعیل پسر نتنیا، یوحانان و یوناتان پسران قاریح، سرایا پسر تَنحُومَت، پسران عیفای نطوفاتی، یَزَنیا پسر مکانی با افراد تحت نظرشان به نزد جدلیا در مصفه رفتند. **۹**جدلیا به آنها گفت: «من سلامت شما را تضمین می‌کنم. شما نباید از تسلیم شدن به بابلی‌ها هراسی داشته باشید. در این سرزمین ساکن شوید و پادشاه بابل را خدمت کنید و همه‌چیز برای خیریّت شما خواهد بود. **۱۰**من خودم در مصفه خواهم ماند و وقتی بابلی‌ها به اینجا بیایند، من به نمایندگی شما با آنها طرف خواهم شد. امّا شما می‌توانید شراب، میوه و روغن زیتون را ذخیره کنید و در دهاتی که تصرّف کرده‌اید، زندگی نمایید.» **۱۱**در همین حال تمام یهودیانی که در موآب، عمون، اَدوم و سایر نقاط زندگی می‌کردند، شنیدند که پادشاه بابل اجازه داده بعضی از یهودیان در یهودا باقی بمانند و جدلیا را به فرمانداری آنها گماشته است. **۱۲**پس آنها از جاهایی که پراکنده شده بودند، به یهودا برگشتند. آنها به نزد جدلیا در مصفه رفتند و در آنجا مقدار زیادی شراب و میوه جمع کردند.

کشته شدن جدلیا

(دوم پادشاهان ۲۵:۲۵-۲۶)

۱۳پس از آن، یوحانان و فرماندهان سربازانی که تسلیم نشده بودند، نزد جدلیا در مصفه آمدند **۱۴**و به او گفتند: «آیا نمی‌دانی که بَعلیس، پادشاه عمونیان، اسماعیل را فرستاده تا تو را بکشد؟» امّا جدلیا آن را باور نکرد. **۱۵**آنگاه یوحانان در خفا به او گفت: «بگذار من بروم و اسماعیل را بکشم، و هیچ‌کس نخواهد فهمید که چه کسی این کار را کرده است. چرا او تو را بکشد؟ این کار باعث می‌شود، تمام یهودیانی که دور تو جمع شده‌اند، پراکنده شوند و مصیبتی برای تمام کسانی‌که در یهودا باقی مانده‌اند به وجود آورد.»

۱۶امّا جدلیا گفت: «چنین کاری نکن! چیزی که تو دربارهٔ اسماعیل می‌گویی حقیقت ندارد!»

۴۱ در هفتمین ماه همان سال، اسماعیل پسر نتنیا و نوهٔ الیشمع، که یکی از اعضای خانوادهٔ سلطنتی و یکی از افسران ارشد پادشاه بود، به همراه ده نفر به مصفه رفت تا با جدلیای فرماندار دیدار کند. وقتی آنها با هم مشغول

صرف غذا بودند، ۲اسماعیل و ده مرد همراه او شمشیرهای خود را کشیدند و جدلیا را کشتند؛ زیرا پادشاه بابل او را به فرمانداری یهودا برگزیده بود. ۳اسماعیل همچنین تمام یهودیانی را که با جدلیا در مصفه بودند و سربازان بابلی را که هنوز در آنجا حضور داشتند، همه را کشت.

۴روز بعد، قبل از آنکه کسی از قتل جدلیا باخبر شود، ۵هشتاد نفر از شکیم، سیلو و سامره آمدند. آنها ریشهای خود را تراشیده بودند، لباسهایشان پاره و بدنهایشان را زخمی کرده بودند. آنها غلاّت و بُخور برای هدیه به معبد بزرگ می‌بردند. ۶پس اسماعیل با گریه از مصفه برای دیدار آنها بیرون رفت. وقتی به آنها رسید، گفت: «خواهش می‌کنم بیایید و جدلیا را ببینید.» ۷به محض اینکه آنها وارد شهر شدند، اسماعیل و مردانی که با او بودند، همهٔ آنها را کشتند و بدنهای آنها را در یک چاه انداختند.

۸امّا ده نفر از آن گروه به اسماعیل گفتند: «خواهش می‌کنیم ما را نکُش! ما گندم، جو، روغن زیتون و عسل خود را در مزارع پنهان کرده‌ایم.» پس او از کشتن آنها منصرف شد. ۹چاهی که اسماعیل اجساد را در آن می‌انداخت، همان چاه بزرگی بود که آسای پادشاه برای دفاع در برابر بعشا، پادشاه اسرائیل حفر کرده بود. اسماعیل آن چاه را از اجساد مقتولان پُر کرد. ۱۰سپس، او دختران پادشاه و سایر مردم مصفه یعنی کسانی را که نبوزرادان -فرماندهٔ سپاه- حفاظت از آنها را به عهدهٔ جدلیا سپرده بود، دستگیر کرد. اسماعیل آنها را به اسیری به طرف سرزمین آمون برد.

۱۱یوحانان و فرماندهان ارتش که همراه او بودند، از جنایتی که اسماعیل مرتکب شده بود، باخبر شدند. ۱۲پس آنها به دنبال او و پیروانش رفتند و در نزدیکی استخر بزرگ جبعون به او رسیدند. ۱۳وقتی اسیرانی که با اسماعیل بودند، یوحانان و فرماندهان ارتش را دیدند خوشحال شدند ۱۴و برگشته به طرف آنها دویدند. ۱۵امّا اسماعیل به اتّفاق هشت نفر از مردان خود موفّق به فرار شد و همه به طرف سرزمین آمون رفتند.

۱۶پس از آن یوحانان و فرماندهان ارتش مسئولیّت نگهداری از کسانی را که اسماعیل بعد از کشتن جدلیا به اسارت گرفته بود -یعنی سربازان، زنان، کودکان و خواجه سرایان- به عهده گرفتند. ۱۷-۱۸آنها از بابلی‌ها می‌ترسیدند چون اسماعیل جدلیا

را که پادشاه بابل به عنوان فرماندار گماشته بود، کشته بود. پس آنها به طرف مصر رفتند تا از بابلی‌ها دور شـوند. در سر راهشان در کمهام، نزدیک بیت‌لحم توقّف کردند.

مردم از ارمیا درخواست دعا می‌کنند

۴۲ آنگاه فرماندهان ارتش از جمله یوحانان پسر قاریح و یَزَنیا پسر هوشـعیا و تمام مردم از هر طبقه‌ای آمدند **۲**و به من گفتند: «خواهش می‌کنیم آنچه می‌خواهیم برای ما انجام بده! در حضور خدای ما، برای ما که زنده مانده‌ایم دعا کن. زمانی ما گروه کثیری بودیم امّا اکنون، همان‌طور که می‌بینی تعداد کمی از ما زنده مانده‌اند. **۳**دعا کن تا خداوند خدای ما، به ما نشان دهد به چه راهی باید برویم و چه کاری باید بکنیم.»

۴در پاسـخ گفتم: «بسـیار خوب، من همان‌طور که شـما خواسـته‌اید، در برابر خداوند خدای شـما، دعا خواهم کرد و هرچه او بگوید، به شـما خواهم گفت و چیزی را از شما پنهان نخواهم کرد.»

۵بعد از آن آنها به من گفتند: «خداوند شاهد صادق و امینی علیه ما باشـد، اگر تمام احکامی کـه خداوند خدای ما، به وسیلهٔ تو به ما می‌دهد، اطاعت نکنیم. **۶**احکام خداوند، خدای خود را که از تو می‌خواهیم به حضورش برای ما دعا کنی، چه مطابق میل ما باشد و چه نباشد، اطاعت خواهیم کرد. اگر از او اطاعت کنیم همه‌چیز برای خیریّت ما خواهد بود.»

پاسخ خداوند به دعای ارمیا

۷ده روز بعد از آن خداوند با من سخن گفت؛ **۸**پس من از یوحانان خواستم به اتّفاق تمام فرماندهان ارتش و به همراه تمام مردم به نزد من بیایند. **۹**مـن به آنها گفتم: «خداوند، خدای اسرائیل، همان خدایی که شما مرا به حضورش با درخواست فرستادید گفته است: **۱۰**'اگر شما مایل هستید در این سرزمین زندگی کنید، من شما را بنا خواهم کرد نه ویران و شما را مثل نهالی خواهم کاشت و ریشه‌کن نخواهم نمود. زیرا بلایی که بر شـما وارد کردم، موجب غم بزرگی برای من شده است. **۱۱**دیگر از پادشـاه بابل نترسید. من با شما هستم و شما را از دسـت او آزاد خواهم کرد. **۱۲**من بر شما رحیم خواهم بود و او را وادار می‌کنم بر شما رحم کند و اجازه دهد به خانه‌های خود بروید. من خداوند چنین گفته‌ام.'

۱۳-۱۵«امّا شــما مردمی که در یهودا باقی مانده‌اید، نباید از اطاعت دستورات خداوند، خدای خودتان، خودداری کنید و نخواهید در این سرزمین زندگی کنید. شما نباید بگویید، 'نه، ما به مصر خواهیم رفت و در آنجا زندگی خواهیم کرد، جایی که ما دیگر با جنگی روبه‌رو نخواهیم شد، شیپور جنگی نخواهیم شنید و گرسنه نخواهیم ماند.' اگر شــما چنین بگویید، آنگاه خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌گوید: 'اگر تصمیم گرفته‌اید به مصر بروید و در آنجا زندگی کنید، **۱۶**در آن صورت جنگی که از آن واهمه دارید، به سراغ شما خواهد آمد و گرسنگی که از آن وحشت دارید، در تعقیب شما خواهد بود و شما در مصر خواهید مرد. **۱۷**تمام کسانی‌که تصمیم دارند، به مصر بروند و در آنجا زندگی کنند، یا در جنگ، یا از گرسنگی و یا از بیماری خواهند مرد. حتّی یک نفر از آنها زنده نخواهد ماند، حتّی یک نفر نمی‌تواند از مصیبتی که بر آنها وارد می‌کنم بگریزد.'

۱۸«خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌گوید: 'به همان نحوی که من خشم و غضب خود را بر اورشلیم فرو ریختم، به همان نحو اگر شما به مصر بروید، غضب من متوجّه شما خواهد شد. مردم از دیدن شما به وحشت خواهند افتاد و شما را مسخره خواهند کرد و نام شما را به عنوان نفرین به کار خواهند برد. شما دیگر هرگز این سرزمین را نخواهید دید.'»

۱۹بعد از آن من ادامه داده گفتم: «خداوند به شما، مردمی که در یهودا باقی مانده‌اید گفته است که به مصر نروید. پس من اکنون به شما اخطار می‌کنم **۲۰**که مرتکب اشتباه مُهلکی می‌شوید. شما از من خواســتید برای شما در حضور خداوند خدای ما، دعا کنم و شما قول دادید که هرآنچه او می‌گوید اطاعت کنید. **۲۱**و من اکنون آن را به شما گفتم، امّا شما آنچه را که خداوند، خدای ما مرا فرستاد تا به شما بگویم، اطاعت نکردید. **۲۲**پس این را به‌خاطر داشته باشید: شما یا در جنگ، یا از گرسنگی و یا از بیماری در سرزمینی که می‌خواهید در آن زندگی کنید، خواهید مُرد.

ارمیا را به مصر می‌برند

۴۳ من تمام چیزهایی را که خداوند، خدای آنها، مرا فرستاده بود تا به آنها بگویم گفتم. **۲**آنگاه عزریا پسر هوشعیا و یوحانان پسر قاریح و دیگر مردان مغرور به من گفتند: «تو دروغ می‌گویی. خداوند خدای ما، تو را نفرستاده

تا به ما بگویی که به مصر نرویم و در آنجا زندگی نکنیم.
۳باروک پسر نیریا تو را علیه ما تحریک کرده است تا بابلی‌ها
بر ما مسلّط شوند و ما را بکشند و یا به اسارت ببرند.» ۴پس
هیچ‌کس، نه یوحانان، نه افسران ارتش و نه مردم، نخواستند
از دستورات خداوند اطاعت کنند و در یهودا بمانند. ۵سپس
یوحانان و افسران ارتش هرکسی را که در یهودیه باقیمانده بود،
به همراه تمام کسانی‌که در میان سایر اقوام پراکنده شده بودند
و به یهودیه برگشته بودند شامل: ۶مردان، زنان، کودکان و
دختران پادشاه، به مصر بردند. آنها همهٔ کسانی را که نبوزرادان،
فرماندهٔ سپاه تحت حمایت جدلیا قرار داده بود از جمله باروک
و مرا بردند. ۷آنها از دستور خداوند اطاعت نکردند و به مصر
رفتند و به شهر تَحفَنحیس رسیدند.
۸در آنجا خداوند به من گفت: ۹«چند سنگ بزرگ بردار
و آنها را در زیر سنگفرش راه ورودی ساختمان دولتی در این
شهر قرار بده و بگذار بعضی از یهودیان آنچه را می‌کنی ببینند.
۱۰بعد به آنها بگو که من خداوند متعال، خدای اسرائیل، بندهٔ
خود نبوکدنصر را از بابل به اینجا می‌آورم و او تخت خود را
بر روی همین سنگهایی که تو گذاشته‌ای، قرار خواهند داد و
خیمهٔ سلطنت خود را برفراز آنها خواهد کشید. ۱۱نبوکدنصر
خواهد آمد و مصر را شکست خواهد داد. آنها که محکومند
با بیماری بمیرند، با بیماری خواهند مرد، آنها که محکوم
به اسارت هستند به اسارت خواهند رفت و آنها که باید در
جنگ بمیرند، در جنگ کشته خواهند شد. ۱۲پرستشگاههای
خدایان مصر را آتش خواهم زد. همان‌طور که یک چوپان
لباس خود را از وجود شپش‌ها پاک می‌کند، به همان نحو
پادشاه بابل بُتها را می‌سوزاند و به دور می‌اندازد و پیروزمندانه
آنجا را ترک می‌کند. ۱۳او بناهای سنگی و مقدّس را در شهر
هِلیوپولیس درهم خواهد شکست و معبدهای خدایان مصر را
به آتش خواهد کشید.

پیام خداوند به یهودیان در مصر

۴۴ خداوند در مورد تمام یهودیانی که در شهرهای
مجدل، تَحفَنحیس، ممفیس و در جنوب مصر
زندگی می‌کردند با من سخن گفت. ۲خداوند متعال، خدای
اسرائیل، گفت: «شما خودتان شاهد ویرانی‌ای که بر اورشلیم
و سایر شهرهای یهودا وارد کردم بودید. آنها حتّی تا به امروز

ویران هستند و کسی در آنها زندگی نمی‌کند، **۳**چون مردم آنجا مرتکب شرارت شده بودند و خشم مرا برانگیختند. آنها برای خدایان دیگر قربانی می‌گذراندند و در خدمت خدایانی درآمدند که نه شما آنها را پرستش کرده‌اید و نه نیاکان شما. **۴**من مرتب بندگان خودم یعنی انبیا را فرستادم تا به شما بگویند از انجام این کار وحشتناکی که من از آن تنفر دارم، خودداری کنید. **۵**امّا شما گوش نمی‌دادید و توجّه نمی‌کردید. شما از قربانی‌های پلید خود برای خدایان بیگانه دست برنداشتید. **۶**پس من خشم و غضب خود را بر شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم فرو ریختم و آنها را به آتش کشیدم. آنها به ویرانه‌هایی تبدیل شدند که حتّی امروز انسان از دیدن آن وحشت می‌کند.

۷«پس من، خداوند متعال، خدای اسرائیل، از شما می‌پرسم چرا می‌خواهید بلایی بر سر خود بیاورید. آیا خواهان نابودی مردان و زنان، کودکان و اطفال خود هستید تا دیگر کسی از شما باقی نماند؟ **۸**چرا با پرستش بُتها و قربانی برای خدایان بیگانه در اینجا -در مصر در جایی که می‌خواهید زندگی کنید- خشم مرا برمی‌انگیزید؟ آیا این کار را برای از بین بردن خودتان می‌کنید تا اینکه تمام ملّتهای روی زمین شما را مسخره کنند و نام شما را به صورت نفرین و لعنت به کار ببرند؟ **۹**آیا تمام آن کارهای ظالمانه‌ای را که در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم به وسیلهٔ اجداد شما و به وسیلهٔ پادشاهان یهودا و زنهای آنها و همچنین به وسیلهٔ شما و زنهایتان صورت می‌گرفت، فراموش کرده‌اید؟ **۱۰**امّا تا به امروز، شما خود را فروتن نساخته‌اید. شما حرمت مرا نگاه نداشته‌اید و شما طبق دستوراتی که به شما و به اجدادتان داده‌ام زندگی نکرده‌اید.

۱۱«پس من، خداوند متعال، خدای اسرائیل، علیه شما اقدام می‌کنم و تمام یهودا را ویران می‌سازم. **۱۲**در مورد مردم یهودا که باقی مانده بودند و تصمیم گرفتند به مصر بروند و در آنجا زندگی کنند، من همهٔ آنها را نابود خواهم کرد. تمام آنها وحشت خواهند کرد، مردم آنها را مسخره خواهند کرد و اسم آنها را به صورت نفرین و لعنت به کار خواهند برد. **۱۳**من کسانی را که در مصر زندگی می‌کنند، مثل مردم اورشلیم با جنگ و گرسنگی و بیماری مجازات خواهم کرد. **۱۴**هیچ‌یک از مردم یهودا که زنده مانده و برای زندگی به مصر آمده‌اند، نمی‌توانند فرار کنند یا زنده بمانند. یک نفر از آنها به یهودا، جایی که

آرزو دارند یک‌بار دیگر در آنجا زندگی کنند، برنخواهد گشت. هیچ‌کس به جز عدّهٔ کمی پناهنده به آنجا برنخواهد گشت.»
۱۵آنگاه تمام مردانی که می‌دانستند، همسرانشان برای خدایان دیگر قربانی می‌گذراندند و همهٔ زنانی که در آنجا ایستاده بودند، از جمله یهودیانی که در جنوب مصر زندگی می‌کردند -همه با هم گروه کثیری بودند- آنها به من گفتند:
۱۶«ما به آنچه تو به نام خداوند به ما گفته‌ای گوش نخواهیم داد. **۱۷**ما به انجام همان کارهایی که گفتیم ادامه خواهیم داد. ما برای الههٔ خودمان -ملکهٔ آسمان- قربانی خواهیم گذرانید و هدیهٔ شراب بر قدمش خواهیم ریخت، یعنی همان کاری را می‌کنیم که اجداد ما، پادشاهان و رهبران ما در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم می‌کردند. در آن موقع ما غذای فراوان داشتیم، در رفاه زندگی می‌کردیم و زحمتی نداشتیم. **۱۸**امّا از وقتی از گذرانیدن قربانی به حضور ملکهٔ آسمان و ریختن شراب بر قدمهای او خودداری کردیم، دیگر چیزی نداریم و مردم ما یا در جنگ کشته می‌شوند یا از گرسنگی.»
۱۹علاوه بر آن، زنان گفتند: «وقتی نانهای شیرینی را به صورت ملکهٔ آسمان می‌پختیم و به حضور او قربانی می‌گذرانیدیم و شراب را به عنوان هدیه به حضورش تقدیم می‌کردیم، شوهران ما، با هرچه که می‌کردیم موافق بودند.»
۲۰بعد از آن، من به تمام مردان و زنانی که چنین جوابی به من داده بودند، گفتم: **۲۱**«در مورد قربانی‌هایی که شما و اجداد شما، پادشاهان و رهبران و تمام مردم در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم می‌گذرانیدید، آیا فکر می‌کنید خداوند آنها را نمی‌دانست، و یا آنها را فراموش کرده است؟ **۲۲**همین امروز سرزمین شما ویران شده و دیگر کسی در آن زندگی نمی‌کند. منظرهٔ وحشتناکی است. مردم اسم آن را به عنوان نفرین و لعنت به کار می‌برند. چون خداوند نمی‌توانست بیش از این ظلم و شرارت شما را تحمّل کند. **۲۳**چون برای خدایان دیگر قربانی گذرانیدید و با عدم اطاعت از احکام خداوند مرتکب گناه شده‌اید، پس خداوند شما را به چنین مصیبتی گرفتار کرده است.»
۲۴-۲۵من هرچه را خداوند متعال، خدای اسرائیل خواست به یهودیان مقیم مصر بگویم، به تمام مردم مخصوصاً به زنان گفتم: «شما و همسرانتان برای ملکهٔ آسمان سوگند وفاداری

یاد کرده‌اید. شما نذر کرده‌اید برایش قربانی بگذرانید و شراب بر قدمهایش بریزید، شما به عهدتان وفا کردید. خیلی خوب، پس به عهد خود وفا کنید و نذرهای خود را ادا نمایید. **۲۶**پس اکنون به تصمیمی که من خداوند، در نام عظیم خودم برای شما یهودیان مقیم مصر گرفته‌ام گوش کنید: دیگر هیچ‌وقت اجازه نخواهم داد هیچ‌یک از شما به نام من سوگند یاد کند و بگوید: 'من به نام خداوند زنده سوگند یاد می‌کنم!' **۲۷**من نمی‌گذارم دیگر شما در رفاه باشید و همه نابود خواهید شد. همهٔ شما یا در جنگ یا از بیماری خواهید مُرد، حتّی یک نفر از شما باقی نمی‌ماند. **۲۸**امّا تعداد کمی از شما از مرگ خواهد گریخت و از مصر به یهودا برخواهد گشت. در آن موقع، آنها که زنده مانده‌اند خواهند دانست که گفتار چه کسی حقیقت داشت، حرفهای من یا آنها. **۲۹**من، خداوند، برای اثبات آنچه در مورد مجازات شما و تصمیم خودم برای نابودی شما گفته‌ام به شما علامتی می‌دهم. **۳۰**من حُفرع فرعون مصر را تسلیم دشمنانش که قصد کشتن او را دارند، خواهم کرد؛ همان‌طور که صدقیا، پادشاه یهودا را تسلیم نبوکدنصر پادشاه بابل که قصد کشتن او را داشت نمودم.»

وعدهٔ خدا به باروک

۴۵ در چهارمین سال سلطنت یهویاقیم پسر یوشیا پادشاه یهودا، باروک تمام چیزهایی را که به او گفته بودم نوشت. بعد به او گفتم **۲**که خداوند، خدای اسرائیل گفته است: «ای باروک **۳**تو می‌گویی 'وای به حال من، خداوند بر دردهایم افزوده است. من از ناله کردن خسته شده‌ام و آرامشی ندارم!'

۴امّا من، خداوند، آنچه را بنا کرده‌ام، خراب می‌کنم و آنچه را کاشتم از ریشه درمی‌آورم. من در تمام جهان چنین خواهم کرد. **۵**آیا خواهان توجّه خاصی برای خودت هستی؟ چنین چیزی را نخواه. من تمام بشر را گرفتار مصیبت می‌کنم، امّا تو حداقل هر جا بروی جانت از خطر مصون است. من، خداوند چنین گفته‌ام.

شکست مصر در کرکمیش

۴۶ خداوند دربارهٔ ملّتهای دیگر با من سخن گفت: **۲**و از مصر شروع کرد. این است آنچه خداوند دربارهٔ ارتش نکو، فرعون مصر که از نبوکدنصر پادشاه بابل در

کرکمیش نزدیک رود فرات در چهارمین سال سلطنت یهویاقیم
-پسر یوشیا- پادشاه یهود شکست خورد، می‌گوید:
۳ «افسران مصری فریاد می‌زنند،
سپرهای خود را آماده نمایید
و برای نبرد حرکت کنید!
۴ اسبهای خود را زین کنید و بر آنها سوار شوید!
کلاهخودهایتان را بر سربگذارید و در صف بایستید!
نیزه‌های خود را تیز
و زره‌های خود را برتن کنید!

۵ خداوند می‌پرسد: «امّا این چیست که من می‌بینم؟
آنها با وحشت عقب‌نشینی می‌کنند.
سربازانشان شکست خورده
و هراسان با سرعت تمام می‌دوند
و به پشت سرخود هم نگاه نمی‌کنند.
۶ آنها که با چنین سرعتی می‌دوند، نمی‌توانند فرار کنند؛
سربازان نمی‌توانند بگریزند.
آنها در شمال، در کنار فرات
می‌لغزند و می‌افتند.
۷ این کیست که مثل امواج رود نیل برمی‌خیزد
و طوفانش تمام سواحل آن را زیر آب می‌برد؟
۸ این مصر است که مثل امواج رود نیل برخاسته،
و سیلی که سواحل آن را پوشانیده است.
چون مصر گفته بود: 'من برمی‌خیزم و تمام جهان را
خواهم گرفت،
من شهرها و مردمی را که در آنها زندگی می‌کنند،
درهم خواهم شکست.
۹ به سواره نظام فرمان حرکت بده
و ارّابه‌ها را روانه کن!
سربازان را بفرست،
مردان حبشی و لیبیایی را برای حمل سپرها بفرست،
و تیراندازان ماهر لود را نیز.'

۱۰ امروز روز خداوند متعال است:
امروز روزی است که او انتقام خواهد گرفت،

امروز روزی است که او دشمنان خود را مجازات
خواهد کرد.
شمشیر او آنها را آن‌قدر خواهد خورد تا کاملاً سیر شود،
و آن‌قدر از خون آنها خواهد آشامید تا سیراب شود.
امروز قادر متعال در شمال، در کنار رود فرات
مغلوبان را قربانی می‌کند.
۱۱ ای مردم مصر به جلعاد بروید
و در جستجوی دارویی باشید!
تمام داروهای شمال بی‌اثر هستند
و هیچ‌چیزی نمی‌تواند درد شما را درمان کند.
۱۲ ملّتها از رسوایی شما باخبرند،
و همه فریاد شما را شنیده‌اند.
سربازی به سرباز دیگری برخورد می‌کند
و هر دو باهم به زمین می‌افتند.

آمدن نبوکدنصر

۱۳ وقتی نبوکدنصر از بابل برای حمله به مصر آمد، خداوند
به من چنین گفت:
۱۴ «در شهرهای مصر -در مجدل، ممفیس
و تَحفَنحیس- اعلام کن و بگو:
'برای دفاع از خود آماده شوید،
تمام شما در جنگ نابود خواهید شد!
۱۵ چرا خدای قادر شما، اپیس، افتاده است؟
خداوند آن را سرنگون کرده است!'
۱۶ سربازان شما لغزیدند و افتادند،
هریک به دیگری می‌گوید:
'عجله کن، بیا تا به خانه‌های خود و به نزد اقوام
خودمان برویم
و از شمشیر دشمن بگریزیم!'
۱۷ به فرعون نامی تازه بدهید،
'طبل توخالی که فرصت را از دست داد.'
۱۸ من، خدای متعال، پادشاه هستم.
من خدای زنده هستم.
به همان‌گونه که کوه تابور برفراز کوههای دیگر قرار گرفته
و کوه کرمل در کنار دریا سر به آسمان کشیده،
قدرت کسی‌که به شما حمله می‌کند، همچنین خواهد بود.

۱۹ ای مردم مصر
برای اسارت آماده شوید!
ممفیس به بیابان تبدیل می‌شود
و کسی در آن ویرانه زندگی نخواهد کرد.
۲۰ مصر مانند گاو قشنگ و چاقی است
که زنبوری از شمال به آن حمله کرده باشد.
۲۱ حتّی سربازان حقوق بگیر آنها
مثل گوساله‌های درمانده هستند.
آنها نایستاده‌اند که بجنگند،
همهٔ آنها برگشتند و فرار کردند.
روز مجازات و زمان نابودی آنها رسیده بود.
۲۲ مصر مانند ماری، هیس‌هیس کنان می‌گریزد،
و ارتش دشمن به او نزدیکتر می‌شود.
آنها با تبرهای خود، مثل چوب‌بُرانی که درختان جنگل
را می‌برند
۲۳ و آن را از بین می‌برند، به او حمله می‌کنند.
مردان آنها بی‌شمارند،
و سربازان آنها از ملخها بیشتر.
۲۴ مردم مصر شرمسارند؛
چون مغلوب مردمی شده‌اند که از شمال آمده‌اند.
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

۲۵ خداوند متعال، خدای اسرائیل می‌گوید: «من آمون، خدای تیبس را به همراه تمام مصر و خدایان و پادشاهانش مجازات خواهم کرد. من فرعون و تمام کسانی را که به او اعتماد کرده‌اند، به مکافات کارهایشان خواهم رساند. ۲۶ و آنها را تسلیم نبوکدنصر پادشاه بابل و ارتش او -که خواهان نابودیشان هستند- خواهم کرد. امّا در آینده، باز مردم در مصر مثل گذشته زندگی خواهند کرد. من، خداوند چنین گفته‌ام.

خداوند قوم خود را نجات می‌دهد

۲۷ «ای قوم من ترسان نباشید،
ای مردم اسرائیل وحشت نکنید.
من شما را از سرزمینهای دور واز ممالکی که به اسارت
برده شده بودید،
آزاد خواهم ساخت.

شما به سلامتی به خانه‌های خود بازمی‌گردید،
در امن و امان خواهید بود و دیگر از کسی نخواهید
ترسید.
۲۸ من با شما خواهم آمد و شما را نجات خواهم داد.
من ملّتهایی که شما را در میان آنها پراکنده کردم،
نابود خواهم کرد؛
امّا شما را نابود نخواهم کرد.
من شما را بدون مجازات رها نمی‌کنم؛
و وقتی شما را مجازات کنم، منصفانه خواهد بود.
من خداوند چنین گفته‌ام.»

پیام خداوند دربارهٔ فلسطینیان

۴۷ پیش از آنکه فرعون به غزه حمله کند، خداوند دربارهٔ مردم فلسطین به من ۲چنین گفت:
«ببین! موجهای آب در شمال برخاسته
و مثل سیل خروشان، سرازیر می‌شود.
این امواج تمام سرزمین و هرچه در آن است،
تمام شهرها و مردم آن را خواهد پوشانید.
مردم برای کمک فریاد برمی‌آورند
و تمام مردم جهان سخت خواهند گریست.
۳ آنها صداهای سُم اسبان،
حرکت ارّابه‌ها
و غلتیدن چرخها را خواهند شنید.
پدرها برای کودکان خود برنمی‌گردند،
از شدّت ترس امید خود را از دست داده‌اند.
۴ زمان نابودی مردم فلسطین
و زمان قطع کمک به صور و صیدون فرا رسیده
است.
من، خداوند، مردم فلسطین را
با همهٔ کسانی‌که از سواحل کریت آمده‌اند،
نابود خواهم کرد.
۵ مردم غزه به غم بزرگی گرفتارند،
و اهالی اشقلون در سکوت فرو رفته‌اند.
تا به کی باید مردم فلسطین سوگوار باشند؟
۶ شما فریادکنان خواهید گفت:
«ای شمشیر خداوند! تا کی به کُشت و کشتار ادامه می‌دهی؟

به غلاف خود بازگرد
و در آنجا آرام بگیر!
۷ امّا چگونه می‌تواند آرام بگیرد،
درحالی‌که کارش را هنوز تمام نکرده است؟
من به آن دستور داده‌ام، به اشقلون
و به مردمی که در ساحل دریا زندگی می‌کنند، حمله کند.»

ویرانی موآب

۴۸ این است آنچه خداوند متعال دربارهٔ موآب گفته است:
«با مردم نِبو همدری کنید،
شهرشان ویران شده،
قیریتایم را گرفتند،
قلعه‌های مستحکم آن را خراب کردند
و مردمش تحقیر شده و شرمسارند.
۲ شکوه و جلال موآب به پایان رسیده،
دشمنان، شهر حشبون را گرفته‌اند
و برای نابودی ملّت موآب دسیسه می‌کنند.
شهر مدمین در سکوت فرو رفته،
و هدف حملهٔ ارتش‌ها قرار خواهد گرفت.
۳ مردم حورونایم با فریاد می‌گویند:
'خشونت! ویرانی!'

۴ «موآب ویران شده،
به گریه و فریاد کودکان گوش دهید.
۵ هق‌هق گریه‌هایشان را
در سربالایی‌های جادهٔ لوحیت،
و فریاد نومیدانهٔ آنها را
در سرازیری‌های جادهٔ حورنایم بشنوید.
۶ آنها می‌گویند: 'با سرعت برای نجات خودتان فرار کنید.
مثل یک گورخر در بیابان با سرعت بدوید!'

۷ «تو، ای موآب، به قدرت و ثروت خود اعتماد کردی،
امروز حتّی تو هم تسخیر خواهی شد،
و خدایت -کموش- به همراه شاهزادگان و کاهنان

به اسارت خواهند رفت.
۸ حتّی یک شهر هم از ویرانی در امان نخواهد بود،
دشت و درّه همه با هم ویران خواهند شد.
من، خداوند چنین گفته‌ام.
۹ نمک برای خراب کردن مزارع موآب بگذارید،
چون بزودی از بین خواهد رفت.
شهرهای آن به ویرانه‌ای تبدیل خواهند شد
و دیگر کسی در آن زندگی نخواهد کرد.»
۱۰(لعنت بر کسی باد که کارهای خداوند را با تمام دل انجام نمی‌دهد! و لعنت بر کسی باد که از خونریزی کوتاهی می‌کند!)

شهرهای موآب ویران شده‌اند

۱۱خداوند گفت: «موآب همیشه در امن و امان بوده و هیچ‌وقت به اسارت نرفته است. موآب مانند شرابی است دست نخورده و جا افتاده و از کوزه‌ای به کوزهٔ دیگر ریخته نشده است. طعم آن از بین نرفته و مزه‌اش مثل همیشه دلپسند است.
۱۲«پس اکنون زمانی می‌آید که من مردمی را می‌فرستم تا موآب را مثل شراب دور بریزند. آنها کوزه‌های شراب را خالی می‌کنند و کوزه‌ها را خُرد می‌کنند. ۱۳آنگاه مردم موآب از خدای خودشان، کموش، ناامید خواهند شد همان‌طور که یهودیان از خدای بیت‌ئیل، خدایی که آنها به آن اعتماد داشتند، ناامید شدند.
۱۴«ای مردان موآب، چرا ادّعا می‌کنید که شما همه
قهرمان
و سربازان آزموده در جنگ هستید؟
۱۵ موآب و شهرهای آن ویران شده،
و بهترین جوانانش کشته شده‌اند.
من پادشاه و خداوند متعال هستم
و من چنین گفته‌ام.
۱۶ روز نابودی موآب نزدیک می‌شود
و زمان ویرانی آن بزودی می‌رسد.

۱۷«ای تمام شما که در مجاورت موآب زندگی می‌کنید
و از شهرت آن باخبرید،
برایش ماتم بگیرید.

بگویید: 'چگونه قدرت و اقتدارش درهم شکسته و جاه
و جلالش به پایان رسیده است!'
۱۸ ای ساکنان دبون
از جایگاههای پرشکوه و بلند خود پایین بیایید
و بر روی خاک بنشینید.
ویرانگر موآب حاضر است
و قلعه‌های آن را خراب کرده است.
۱۹ ای اهالی عَروعیر،
در کنار جاده بایستید و منتظر باشید،
از کسانی‌که در حال فرار هستند،
بپرسید چه اتّفاقی افتاده است.
۲۰ آنها خواهند گفت: 'موآب سقوط کرده،
برایش ماتم بگیرید. آبرویش رفته است.
در تمام کرانهٔ وادی ارنون اعلام کنید
که موآب ویران شده است.'

۲۱ روز داوری شهرهای واقع در دشت، یعنی شهرهای:
حُولون، یَهصَه، میفاعت، **۲۲** دیبون، نَبو، بیت‌دِبلَتایم، **۲۳** قیریتایم،
بیت‌جامول، بیت‌معون، **۲۴** قریوت و بُصره فرا رسیده است.
روز داوری تمام شهرهای موآب از دور و نزدیک رسیده است.
۲۵ قدرت موآب درهم شکسته و اقتدارش از بین رفته است.
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

موآب خوار خواهد شد

۲۶ خداوند گفته است: «موآب را مست کنید چون علیه من
شوریده است. موآب در استفراغ خود خواهد غلتید و مردم
بر او خواهند خندید. **۲۷** ای مردم موآب آیا به یاد می‌آورید،
چگونه مردم اسرائیل را مسخره می‌کردید؟ شما چنان با آنها
برخورد کردید که گویی آنها مورد حملهٔ یک دسته راهزن قرار
گرفته باشند.
۲۸ ای اهالی موآب از شهرهای خود خارج شوید! بروید و
در گردنهٔ کوهها زندگی کنید! مثل کبوترانی زندگی کنید که
لانه‌های خود را در اطراف یک درّهٔ عمیق می‌سازند. **۲۹** مردم
موآب بسیار مغرورند! من شنیده‌ام که آنها چقدر مغرور، متکبّر و
از خود راضی هستند. آنها فکر می‌کنند که خیلی مهم هستند.
۳۰ من، خداوند، از نخوت آنها آگاهم. ادّعاهایشان تو خالی

و کارهایشـــان بی‌فایده اســـت. **۳۱**پس من برای مردم موآب و اهالی قیرحارس می‌گویم. **۳۲**برای مردم مَوسِمبَه بیش از مردم یعزیر گریه می‌کنم. ای شهر مَوسِمبَه، تو مانند تاکی هستی که شـــاخه‌هایش از ورای دریای مرده گذشته و تا به یعزیر رسیده است. امّا اکنون میوه‌های تابســـتانی تو و انگورهایت همه به غارت رفته است. **۳۳**شادی و شادابی از سرزمین حاصلخیز موآب گرفته شده است. من جلوی جریان شراب را از چرخشت‌ها گرفته‌ام، دیگر کسی نیســـت که با فریادهای شادی انگور را برای شراب آماده کند.

۳۴مردم حشبون و العاله گریه می‌کنند و صدای گریه آنها تا یاحص شنیده می‌شود؛ حتّی مردم صوغر آن را می‌شنوند. در شهرهای دوردستی مثل حورونایم و عجلت شلیشیا هم صدای گریهٔ آنها شنیده می‌شود. آب رودخانهٔ نمریم هم خشک شده اســـت. **۳۵**من مردم موآب را از تقدیم هدایای ســـوختنی در پرستشگاههایشان و گذراندن قربانی برای خدایانشان بازخواهم داشت. من، خداوند سخن گفته‌ام.

۳۶«آری، مـــن مثل کســـی که با آهنگ نی، ســـوگنامه‌ای را می‌خواند قلباً برای موآب و مردم قیرحارص در ماتم هســـتم، چون هرچه داشته‌اند از بین رفته اســـت. **۳۷**آنها همه موهای سرشان و ریش‌های خود را تراشیده‌اند. همهٔ آنها دستهای خود را با تیغ مجروح کرده‌اند و با پلاس خود را پوشانده‌اند. **۳۸**در روی بام تمام خانه‌های موآب و در میدانهای شهر چیزی جز سوگواری دیده نمی‌شود. چون من موآب را مثل کوزه‌ای که هیچ‌کس راغب آن نیست، شکستم. **۳۹**موآب درهم شکسته اســـت! فریاد بزنید! موآب شرمسار شده اســـت، به ویرانه‌ای تبدیل شده و تمام ملّتهای اطراف او را مسخره می‌کنند. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

گریزی برای موآب نیست

۴۰خداوند گفته است که ملّتی مانند عقاب با بالهای گسترده با سرعت بر سر موآب فرود خواهد آمد. **۴۱**و شهرها و قلعه‌های دفاعی آنها را می‌گیرد. در آن روز سربازان موآب مثل زنان در حال زایمان در ترس خواهند بود. **۴۲**موآب ویران می‌شـــود و دیگر به عنوان یک ملّت وجود نخواهند داشت، چون علیه من شوریده است. **۴۳**وحشت، چاله و دام در انتظار مردم موآب خواهد بود. **۴۴**هر که از وحشـــت بگریـــزد به چاله می‌افتد و

هرکه از چاله بیرون بیاید به دام خواهد افتاد، چون خداوند زمانی را برای ویرانی موآب تعیین کرده است. **۴۵**پناهندگان درمانده، برای سرپناه به حشبون -شهری که روزی سیحون پادشاه آن بود- رومی‌آوردند؛ امّا آن شهر در آتش شعله‌ور است. آتش تمام مرزها و قلّه‌های کوهستانی مردم جنگ دوست موآب را سوزانیده است. **۴۶**وای بر مردم موآب! مردمی که کموش را می‌پرستیدند از بین رفتند و پسران و دختران آنها را به اسارت برده‌اند.

۴۷امّا خداوند در آینده موآب را دوباره کامیاب خواهد کرد. این چیزهایی است که خداوند برای موآب گفته و واقع خواهد شد.

داوری خداوند دربارهٔ عمونیان

۴۹ این است آنچه خداوند به عمونیان گفته است: «مردان اسرائیلی کجا هستند؟ آیا کسی نیست که از سرزمین آنها دفاع کند؟ چرا آنها اجازه می‌دهند مردمی که بت مِلکُوم را می‌پرستیدند، سرزمین متعلّق به طایفهٔ جاد را بگیرند و در آن ساکن شوند؟ **۲**امّا بزودی زمانی می‌رسد که من صدای جنگ را به گوش مردم پایتخت یعنی شهر ربه خواهم رسانید. آن شهر ویران خواهد شد و روستاهای آن در آتش خواهد سوخت. آنگاه اسرائیل سرزمینش را که به وسیلهٔ دیگران اشغال شده بود، پس خواهد گرفت. **۳**ای مردم حشبون گریه کنید، شهرهای عای ویران شده! ای زنهای ربه ماتم بگیرید! لباس عزا برتن کنید. سرگردان و بی‌هدف فرار کنید. مِلکُوم خدای شما به همراه کاهنان و شاهزادگان اسیر و تبعید خواهند شد. **۴**ای مردم بی‌وفا چرا این‌قدر به خود می‌بالید؟ دیگر در شما نیرویی نمانده. چرا هنوز برقدرت خود متّکی هستید و می‌گویید که هیچ‌کس جرأت ندارد به شما حمله کند؟ **۵**من خداوند، خدای متعال شما را از هر جهت دچار وحشت خواهم کرد. همهٔ شما پا به فرار خواهید گذاشت و همه از ترس جان خود خواهید گریخت و کسی نخواهد بود که سربازان را دوباره جمع کند.

۶«امّا بعد از مدّتی، من رفاه را دوباره به عمون برمی‌گردانم. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

داوری خداوند دربارهٔ اَدوم

۷این است آنچه خداوند متعال دربارهٔ اَدوم گفته است: «آیا مردم اَدوم حس تشخیص خود را از دست داده‌اند؟ آیا مشاورین

آنها دیگر نمی‌توانند به آنها بگویند که چه باید بکنند؟ آیا تمام حکمت آنها از بین رفته است؟ **۸**ای مردم دِدان بازگردید، فرار کنید و مخفی شوید! من فرزندان عیسو را از بین خواهم برد، چون زمان آن رسیده است که آنها را مجازات کنم. **۹**وقتی مردم انگور می‌چینند، بعضی از خوشه‌ها را در تاک نگه می‌دارند و وقتی دزدان در شب می‌آیند، آنها فقط آنچه را می‌خواهند می‌برند. **۱۰**امّا من فرزندان عیسو را کاملاً لخت کرده و مخفیگاههای ایشان را برملا نموده‌ام و دیگر آنها نمی‌توانند خود را مخفی کنند. تمام مردم اَدوم از بین رفته‌اند. حتّی یک نفر از آنها باقی نمانده است. **۱۱**یتیمان خود را نزد من بیاورید و من از آنها توجّه خواهم کرد. بیوه‌زنان شما می‌توانند به من متّکی باشند.

۱۲حتّی کسانی‌که مستوجب تنبیه نبودند، مجبور شدند از این جام مجازات بنوشند، آیا فکر می‌کنید شما تنبیه نخواهید شد؟ **۱۳**من سوگند خورده‌ام که شهر بُصره به بیابان و به منظره‌ای وحشتناک تبدیل خواهد شد. مردم آن را مسخره و اسمش را به عنوان نفرین و لعنت به کار خواهند برد. تمام روستاهای اطراف آن برای همیشه ویران خواهند ماند. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

۱۴من گفتم: «ای مردم اَدوم، من پیامی از جانب خداوند دریافت کرده‌ام. او رسولی فرستاده تا به تمام ملّتها بگوید ارتش‌های خود را جمع کنند و برای حمله به شما آماده شوند. **۱۵**خداوند شما را ضعیف می‌سازد و کسی به شما احترام نخواهد گذاشت. **۱۶**غرورتان شما را فریفته است، آن‌قدر که فکر می‌کنید کسی از شما نمی‌ترسد. شما بر فراز صخره‌ها و در بالای کوههای بلند زندگی می‌کنید، حتّی اگر مثل عقاب زندگی کنید، خداوند شما را به زیر خواهد آورد. خداوند چنین گفته است.»

۱۷خداوند گفت: «همان بلایی بر سر اَدوم خواهم آورد که بر سر سدوم و غموره آمد وقتی‌که آنها و شهرهای اطراف آنها نابود شدند. دیگر کسی در آنجا زندگی نخواهد کرد. من، خداوند سخن گفته‌ام. **۱۸**همان بلایی که به سر سدوم و غموره در زمانی که تمام شهرهای اطراف آنها ویران شد، همان بر سر اَدوم خواهد آمد. هیچ‌کس دیگر در آن زندگی نخواهد کرد. **۱۹**مانند شیری که از جنگل‌های انبوه کرانه‌های رود اردن

بیرون می‌آید و به سوی چمنزارهای سرسبز پیش می‌رود، به همان نحو من خواهم آمد و مردم اَدوم ناگهان از سرزمین خود پا به فرار می‌گذارند. آنگاه رهبری که من برگزینم بر آن ملّت حکومت خواهد کرد. چه کسی را می‌توان با من مقایسه کرد؟ چه حکومتی می‌تواند با من مخالفت کند؟ **۲۰**پس به نقشه‌ای که من علیه اَدوم کشیده‌ام و به آنچه بر سر مردم شهر تیمان می‌آورم، توجّه کنید. حتّی کودکان آنها را کِشان‌کِشان خواهند برد؛ همه وحشتزده خواهند بود. **۲۱**زمانی که اَدوم سقوط کند، چنان سر و صدایی ایجاد خواهند کرد که تمام دنیا را به لرزه می‌اندازد و فریادهای وحشتزدهٔ آنها تا خلیج عقبه شنیده خواهد شد. **۲۲**دشمن مثل عقابی با پرهای گشوده بر سر بُصره فرود خواهد آمد. در آن روز سربازان اَدومی مثل زنان در حال زایمان خواهند ترسید.

داوری خداوند دربارهٔ دمشق

۲۳این است آنچه خداوند دربارهٔ دمشق گفته است: «مردم شهرهای حمات و ارفاد نگران و ناراحتند، چون آنها خبرهای بد شنیده‌اند. تشویش مثل امواج دریا آنها را فرو گرفته است، و آنها نمی‌توانند آرام بگیرند. **۲۴**مردم دمشق ضعیفند و از ترس فرار کرده‌اند. آنها مثل زنی در حال زایمان، در درد و رنج هستند. **۲۵**شهر مشهوری که آن‌قدر شاد بود کاملاً متروک شده. **۲۶**در آن روز مردان جوانش در کوچه‌های شهر کُشته و سربازانش همه نابود خواهند شد. **۲۷**من دیوارهای دمشق را به آتش خواهم کشید و قصرهای بنهدد پادشاه را خواهم سوزانید. من، خداوند متعال، چنین گفته‌ام.»

داوری خداوند دربارهٔ قیدار و حاصور

۲۸این است آنچه خداوند دربارهٔ قبیلهٔ قیدار و نواحی زیر نظر حاصور -که قبلاً به وسیلهٔ نبوکدنصر پادشاه بابل فتح شده بود- گفته است: «به مردم قیدار حمله کنید و آن قبیله از مردم شرقی را از بین ببرید! **۲۹**چادرها و رمه‌های آنها را به همراه پرده‌های چادرها و هر آنچه در درون چادرهایشان هست، همه را تصرّف کنید. شترهایشان را بگیرید و به مردم بگویید، 'وحشت شما را از هر طرف احاطه کرده است!'

۳۰«ای مردم حاصور، من، خداوند به شما اخطار می‌کنم که فرار کنید و در جاهای دور مخفی شوید. نبوکدنصر پادشاه بابل علیه شما توطئه کرده است، **۳۱**'بیایید! به این مردمی که این‌قدر

احساس امنیّت می‌کنند حمله کنیم! شهرشان در و دروازه‌ای ندارد و کاملاً بی‌دفاع هستند.'
۳۲«شترها و گلّه‌های آنها را بگیرید! من این مردمانی که موهای سر خود را کوتاه می‌کنند، به هر جهت پراکنده می‌کنم و آنها را از هر طرف گرفتار مصیبت خواهم کرد. **۳۳**حاصور برای همیشه به بیابانی مبدّل خواهد شد که فقط شغالها در آن زندگی خواهند کرد. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

داوری خداوند دربارهٔ عیلام

۳۴مدّت کمی بعد از آنکه صدقیا پادشاه یهودا شد، خداوند متعال دربارهٔ کشور عیلام به من **۳۵**چنین گفت: «من تمام کمانداران را که چنین قدرتی به عیلام داده‌اند، خواهم کُشت. **۳۶**من بادها را از تمام جهان علیه آنها می‌وزانم و مردم آن را در همه‌جا پراکنده خواهم کرد، به طوری که جایی در جهان نخواهد بود که پناه نبرده باشند. **۳۷**من مردم عیلام را از دشمنانشان که در صدد کشتن آنها هستند، هراسان خواهم ساخت. در غضب خودم مردم عیلام را از بین خواهم برد و سپاهیان را در تعقیب آنها خواهم فرستاد تا همهٔ آنها را نابود کنند. **۳۸**من پادشاهان و رهبران آنها را از بین خواهم برد و تخت خود را در آنجا قرار خواهم داد. **۳۹**امّا بعداً من رفاه و کامیابی را دوباره به مردم عیلام بازمی‌گردانم. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

تسخیر بابل

۵۰ این است پیامی که خداوند دربارهٔ بابل و مردمش به من داد:
۲«این خبر را به همهٔ ملّتها برسانید! و آن را اعلام کنید!
به همه علامت بدهید و این خبر را برسانید!
آن را پنهان نکنید!
بابل سقوط کرده!
و خدایش مَردوک درهم شکسته است!
بُتهای بابل رسوا و تصاویر برجستهٔ آنها خرد شده‌اند.
۳ ملّتی از شمال برای حمله به بابل آمده و آن را به بیابان تبدیل خواهد کرد.
مردان و حیوانات فرار می‌کنند و دیگر در آن زندگی نخواهند کرد.

بازگشت قوم اسرائیل

۴خداوند می‌گوید: «وقتی آن زمان فرا رسد، مردم اسرائیل
و یهودا با هم اشک‌ریزان به دنبال من، خدایشان خواهند
بود. ۵آنها راه صهیون را می‌پرسند و به همان راه می‌روند.
آنها با من عهدی ابدی خواهند بست و هرگز آن را نخواهند
شکست. ۶«قوم من مانند گوسفندانی هستند که شبانانشان
اجازه دادند، آنها در کوهها گُم شوند. آنها مانند گوسفندان
سرگردان هستند واز یک کوه به کوه دیگر می‌روند، امّا آنها
فراموش کرده‌اند خانهٔ آنها کجاست. ۷هرکس آنها را می‌دید،
به آنها حمله می‌کرد. دشمنانشان می‌گویند: 'آنها علیه خداوند
گناه ورزیده‌اند، پس ما هرچه کرده‌ایم، غلط نیست. اجدادشان
به خداوند اعتماد کردند، پس آنها هم باید نسبت به او امین
و باوفا می‌بودند!'
۸«ای قوم اسرائیل از دست بابلی‌ها بگریزید! آن سرزمین را
ترک کنید! جلوتر از همه آنجا را ترک کنید. ۹من گروهی از
ملّتهای مقیم شمال را برمی‌انگیزم و آنها را وادار می‌کنم تا به
بابل حمله کنند. آنها علیه آن کشور به صف ایستاده‌اند تا آن
را فتح کنند. آنها شکارچیان ماهری هستند که هیچ‌گاه تیر آنها
به خطا نمی‌رود. ۱۰بابل تاراج خواهد شد و تاراج کنندگان
همه‌چیز را با خود خواهند برد.

سقوط بابل

۱۱خداوند می‌گوید: «ای مردم بابل، شما قوم مرا غارت کردید.
شما مانند گاوی خرمنکوب و مثل اسبی که شیهه می‌کشد،
جست و خیز می‌کنید و شاد و خوشحال هستید. ۱۲امّا شهر
بزرگ خوار و رسوا خواهد شد. بابل اهمیّت خود را در میان
ملّتها از دست خواهد داد و به بیابانی خشک و بی‌آب مبدّل
خواهد شد. ۱۳به‌خاطر خشم من دیگر کسی در بابل زندگی
نخواهد کرد، چنان ویران خواهد شد که هرکس از آنجا بگذرد
دچار بُهت و حیرت خواهد شد.
۱۴«ای کمانداران، برای جنگ بابل و محاصرهٔ آن، صف‌آرایی
کنید. تیرهای خود را به سوی بابل نشانه بگیرید، چون بابل
نسبت به من، خداوند، گناه ورزیده است. ۱۵شیپور جنگ
را در اطراف شهر به صدا درآورید! بابل تسلیم شده است.
دیوارهایش درهم شکسته و خراب شده‌اند. من از مردم بابل
انتقام می‌گیرم. پس شما هم از آنها انتقام بگیرید و با آنها

همان‌طور رفتار کنید که با شما رفتار کرده‌اند. **۱۶**اجازه ندهید در این سرزمین بذری کاشته یا محصولی برداشت شود. تمام بیگانگانی که در آن زندگی می‌کنند از ارتش مهاجم خواهند ترسید و به سرزمینهای خود برخواهند گشت.»

بازگشت قوم اسرائیل

۱۷خداوند می‌گوید: «قوم اسرائیل مانند گوسفندانی هستند که شیرها در تعقیبشان بودند و آنها را پراکنده کرده‌اند. اول امپراتور آشور به آنها حمله کرد، و بعد از آن نبوکدنصر پادشاه بابل استخوانهای آنها را خُرد کرد. **۱۸**به این‌خاطر، من خداوند متعال، خدای اسرائیل، نبوکدنصر پادشاه و کشورش را مجازات خواهم کرد، به همان نحوی که امپراتور آشور را به جزای کارهایش رسانیدم. **۱۹**من قوم اسرائیل را به سرزمین خودشان برمی‌گردانم. آنها غذایی را خواهند خورد که در کوه کرمل و در ناحیه باشان می‌روید، و آنها هرقدر بخواهند می‌توانند از محصولات سرزمینهای افرایم و جلعاد بخورند. **۲۰**در آن زمان دیگر نه گناهی در اسرائیل یافت می‌شود و نه ظلمی در یهودا، چون من کسانی را که جانشان را حفظ نموده‌ام، خواهم بخشید. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

داوری خدا دربارهٔ بابل

۲۱خداوند می‌گوید: «به مردم مراتایم و فقود حمله کنید. آنها را بکشید و نابود کنید. هرچه به شما دستور می‌دهم انجام دهید. من، خداوند چنین گفته‌ام. **۲۲**فریادهای جنگ در تمام سرزمین شنیده می‌شود و ویرانی بزرگی به وجود آمده است. **۲۳**بابل تمام جهان را با پُتک قطعه‌قطعه کرد و اکنون آن پُتک، خودش را خُرد کرده است. تمام ملّتها از آنچه بر سر بابل آمده در حیرت هستند. **۲۴**ای بابل، تو علیه من جنگیدی و عاقبت در دامی که من برایت گسترده بودم و تو از آن بی‌خبر بودی، افتادی. **۲۵**من زرّادخانهٔ خود را گشودم و از روی خشم، آنها را بیرون آوردم چون من خداوند متعال، هنوز کارم با بابل تمام نشده است. **۲۶**از هر طرف به آن حمله کنید و درهای انبارهای غلاّت را بگشایید! غنیمت‌های جنگی را مثل خرمنهای غلاّت جمع کنید! این کشور را ویران کنید! هیچ چیز را باقی نگذارید. **۲۷**تمام سربازانشان را بکشید، آنها را قتل عام کنید! مردم بابل محکوم به فنا هستند. زمان مجازات آنها فرا رسیده است!»

۲۸(پناهندگانی که از بابل فرار می‌کنند و به اورشلیم می‌آیند،
می‌گویند خداوند چگونه از مردم بابل به‌خاطر آنچه در معبد
بزرگ کرده بودند، انتقام گرفت.)
۲۹«به کمانداران بگویید به بابل حمله کنید و نگذارید
هیچ‌کس فرار کند. آن را به جزای کارهایش برسانید، و با او
همان‌طور رفتار کنید که او با دیگران رفتار کرده است، چون
او با غرور علیه من، تنها قدّوس اسرائیل عمل نموده است.
۳۰از این رو مردان جوانش در کوچه‌های شهر کشته خواهند
شد، و تمام سربازانش در آن روز از بین خواهند رفت. من،
خداوند چنین گفته‌ام.
۳۱«ای بابل، تو بسیار مغرور شده‌ای، پس من، خداوند،
خدای متعال علیه تو هستم! زمان آن رسیده که تو را تنبیه کنم.
۳۲ملّت مغرور تو لغزش می‌خورند و خواهند افتاد و هیچ‌کس
به تو کمک نمی‌کند که دوباره بلند شوی. من شهرهای تو
را به آتش خواهم کشید و هرچه در اطراف آنهاست از بین
خواهند رفت.»
۳۳خداوند متعال می‌گوید: «بر مردم اسرائیل و یهودا بسیار ظلم
شده است. کسانی‌که آنها را اسیر کرده‌اند، به دقّت مواظب
آنها هستند و نمی‌گذارند آنها بروند. ۳۴امّا کسی‌که آنها را آزاد
می‌سازد قوی است و نامش خداوند متعال می‌باشد. او خودش
از آنها دفاع خواهد کرد و صلح و آرامش را بر تمام روی زمین
و ناآرامی و آشوب را در بابل به وجود خواهد آورد.»
۳۵خداوند می‌گوید:
«بابل، مردم آن،
فرمانروایان و حکیمانش
همه مستوجب مرگ می‌باشند.
۳۶ مرگ بر آن انبیای دروغین و احمق آنها!
مرگ بر آن سربازان ترسو و وحشتزدهٔ آنها!
۳۷ اسبان و ارّابه‌های آن را از بین ببرید!
مرگ بر آن سربازان مزدور بی‌عرضهٔ آنها!
خزانه‌های آنها را خراب
و ذخایر آنها را به غارت ببرید.
۳۸ سرزمین آنها را گرفتار خشکسالی
و رودهای آن را بخشکانید.
بابل سرزمین بُتهای وحشتناکی است

که مردمانش را فریفته‌اند.
۳۹«از این رو بابل مسکن حیوانات وحشی و کفتارها و پرندگان
ناپاک خواهد بود. دیگر هیچ‌وقت کسی در آن زندگی نخواهد
کرد و برای همیشه متروک خواهد بود. ۴۰بابل دچار همان
سرنوشتی خواهد شد که سدوم و غموره را گرفتار کردم، وقتی‌که
آنها را با تمام شهرهای اطرافشان از بین ببرم. دیگر هرگز کسی
در آن زندگی نخواهد کرد. من، خداوند چنین گفته‌ام.
۴۱«مردمی از کشوری در شمال می‌آیند،
ملّتی قوی و از جاهای دور،
پادشاهان زیادی برای جنگ آماده می‌شوند.
۴۲آنها کمانها و نیزه‌های خود را برداشته‌اند،
آنها ظالم و بی‌رحمند.
فریاد آنها مثل دریای خروشان است،
و سوار بر اسب پیش می‌روند.
آنها آمادهٔ جنگ با بابل هستند.
۴۳پادشاه بابل این خبر را می‌شنود،
و دستهایش سست می‌شود.
تشویش او را فرا می‌گیرد
و دردی مثل درد زنی در حال زایمان او را فرا می‌گیرد.
۴۴من، خداوند، مثل شیری که از بیشه‌ای در کنار رود
اردن بیرون می‌آید و به طرف چمنزارها می‌رود، تمام بابلی‌ها
را مجبور می‌کنم به طور ناگهانی از شهر خودشان فرار کنند.
آنگاه رهبری که من انتخاب می‌کنم، بر آن ملّت حکومت
خواهد کرد. چه کسی را می‌توانید با من مقایسه کنید؟ چه
کسی جرأت دارد مرا به مبارزه بطلبد؟ چه فرمانروایی می‌تواند
با من مخالفت نماید؟ ۴۵پس به نقشه‌ای که من علیه شهر
بابل کشیدم و به آنچه می‌خواهم بر سر مردم بابل بیاورم گوش
کنید. حتّی کودکان آنها را بزور خواهند برد و همه وحشتزده
خواهند شد. ۴۶وقتی بابل سقوط کند چنان سر و صدایی
برمی‌خیزد که تمام زمین به لرزه خواهد افتاد و فریاد آنها را سایر
ملّتها خواهند شنید.»

مجازاتهای دیگر بابل

۵۱ خداوند می‌گوید: «بادی ویران کننده بر بابل و
مردم آن خواهد وزید. ۲من بیگانگان را می‌فرستم
تا مثل بادی که کاهها را پراکنده می‌کند بابل را ویران کنند.

وقتی آن روز ویرانی برسد، آنها از هر طرف حمله می‌کنند و
شهر را لخت خواهند کرد. ۳به سربازانش فرصت ندهید تیرهای
خود را از کمان رها کنند یا زره‌های خود را بپوشند. نگذارید
هیچ‌یک از جوانان آنها زنده بماند! تمام ارتش را نابود کنید.
۴آنها زخمی می‌شوند و در کوچه‌های شهرهای خودشان خواهند
مرد. ۵من، خداوند متعال، اسرائیل و یهودا را ترک نکرده‌ام،
هرچند آنها علیه من، قدّوس اسرائیل، گناه ورزیده‌اند ۶از بابل
فرار کنید! برای نجات جانهایتان بگریزید! به‌خاطر گناه بابل
خود را به کشتن ندهید. من اکنون انتقام خود را می‌گیرم و
آن را به مجازاتی که مستوجب آن است خواهم رسانید. ۷بابل
مثل جامی زرّین در دست من بود که تمام جهان را مست
می‌کرد. ملّتها از شراب او نوشیدند و عقل خود را از دست
دادند. ۸بابل ناگهان سقوط کرد و ویران شد! برای آن ماتم
بگیرید! برای درمان زخمهای او در پی مرحم باشید، شاید
بتوان آن را شفا داد. ۹بیگانگانی که در آنجا زندگی می‌کنند
گفته‌اند: 'ما کوشیدیم به بابل کمک کنیم امّا دیگر خیلی دیر
شده بود. بیایید اکنون اینجا را ترک کنیم و به وطن خود
بازگردیم. خداوند با تمام قدرت خود بابل را مجازات کرده و
آن را کاملاً ویران ساخته است.'»

۱۰خداوند می‌گوید: «ای قوم من فریاد بزنید و بگویید: 'خداوند
نشان داده که حق با ما بود. بیایید برویم و به مردم اورشلیم
بگوییم خداوند خدای ما، چه کرده است.'»

۱۱خداوند پادشاهان ماد را برانگیخته است، چون می‌خواهد
بابل را ویران کند. او به این نحو از کسانی‌که معبد بزرگ او
را خراب کردند، انتقام می‌گیرد. فرماندهان سپاه فرمان می‌دهند
و می‌گویند: «تیرهای خود را تیز کنید! سپرهای خود را آماده
سازید! ۱۲علامت حمله به دیوارهای بابل را بدهید! پستهای
نگهبانی و مراقبت را تقویت کنید! مردانی را در کمینگاهها
بگذارید!»

آنچه را که خداوند گفته بود به روز بابل می‌آورد، آورده است.
۱۳بابل رودهای فراوان و ذخایر سرشاری دارد، امّا زمانش به
پایان رسیده و رشتهٔ زندگی‌اش بریده شده است. ۱۴خداوند
متعال به ذات خود سوگند یادکرده که او مردان بسیاری را
برای هجوم به بابل می‌فرستد و آنها مانند دسته‌های ملخ به آن
حمله خواهند کرد، و فریاد پیروزی برمی‌آورند.

سرودی در حمد خدا

۱۵ خداوند با قدرت خود زمین را ساخت؛
و با حکمت خویش جهان را آفرید
و آسمانها را گسترانید.
۱۶ به فرمان او آبهای بالای آسمان می‌غرّند؛
و ابرها را از کرانه‌های زمین می‌آورد.
او درخشش برق را در باران ایجاد می‌کند
و از خزانهٔ خود باد می‌فرستد.
۱۷ با دیدن اینها مردم احساس حماقت و بی‌خردی
می‌کنند،
آنها که بت را می‌سازند سرخورده و سرافکنده خواهند
شد،
چون خدایانی که آنها ساختند دروغین و بی‌جان
هستند.
۱۸ این بُتها بی‌ارزش و مسخره‌اند،
وقتی خداوند برای تسویه حساب با آنها بیاید آنها همه
نابود خواهند شد.
۱۹ خدای یعقوب مثل آنها نیست؛
او خدایی است که همه‌چیز را آفرید،
و قوم اسرائیل را به عنوان قوم خاص خودش برگزید.
نام او خداوند متعال است.

پُتک خداوند

۲۰ خداوند می‌گوید:
«ای بابل تو پُتکی هستی در دست من و سلاحی برای
جنگ.
من از تو برای درهم کوبیدن ملّتها و سلطنت‌ها استفاده
کردم،
۲۱ تا اسبها را به همراه اسب سواران،
و ارّابه‌ها را با ارّابه‌رانهای آنها درهم بشکنم،
۲۲ تا مردان و زنان را بکُشم،
پیر و جوان را از دَم تیغ بگذرانم
و پسران و دختران را نابود کنم.
۲۳ و تا چوپانان را به همراه رمه‌هایشان،
و کشاورزان را با اسبهای شخم‌زنی آنها به قتل برسانم
و تا فرمانروایان و بزرگان را خُرد و نابود کنم.»

مجازات بابل

۲۴خداوند می‌گوید: «تو خواهی دید که چگونه بابل و مردمش
را به‌خاطر شرارتهای آنها نسبت به اورشلیم مکافات خواهم
کرد. **۲۵**ای بابل، تو مانند کوهی هستی که تمام دُنیا را نابود
کرده، امّا من، خداوند که دشمن تو هستم، مانع تو می‌شوم،
تو را مثل زمین هموار می‌کنم و تو را در خاکستر رها می‌کنم.
۲۶هیچ‌یک از سنگریزه‌هایی که از خرابه‌های تو می‌ریزد برای
بنای ساختمانی دیگر به کار نخواهد رفت و تا ابد به صورت
کویری باقی خواهی ماند. من، خداوند چنین گفته‌ام.
۲۷«علامت حمله را بدهید! شیپورها را به صدا درآورید تا
ملّتها بشنوند. ملّتها را برای جنگ علیه بابل آماده کنید. به
پادشاهان آرارات، مینی و اشکناز بگویید حمله کنند. فرماندهی
را برای رهبری حمله انتخاب کنید. اسبها را مانند توده‌های
ملخ بیاورید. **۲۸**ملّتها را آمادهٔ جنگ با بابل کنید. پادشاهان ماد
را به همراه رهبران و افسران آنها و تمام ارتش‌های کشورهای
زیرنظرشان به آنجا بفرستید. **۲۹**زمین می‌لرزد و در خود می‌پیچد،
چون خداوند نقشهٔ خود را اجرا می‌کند و بابل را به کویری
مبدّل خواهند کرد، جایی که دیگر کسی نتواند در آن زندگی
کند. **۳۰**سربازان بابلی دست از جنگ کشیده‌اند و در قلعه‌های
خود مانده‌اند. آنها جرأت خود را از دست داده و مثل زنان
شده‌اند. دروازه‌های شهر شکسته و خانه‌ها در آتش می‌سوزند.
۳۱قاصدها یکی پس از دیگری می‌دوند تا به پادشاه بابل بگویند
که دشمن از تمام اطراف به داخل شهر رخنه کرده است.
۳۲دشمن پُل روی رودخانه‌ها را گرفته و قلعه‌ها را به آتش کشیده
است. سربازان بابلی هراسان شده‌اند. **۳۳**بزودی دشمن آنها
را مثل دانه‌های گندمی در خرمنکوب خُرد خواهد کرد. من،
خداوند متعال، خدای اسرائیل، چنین گفته‌ام.»
۳۴ پادشاه بابل، اورشلیم را بُرید و خورد.
او شهر را مثل یک کوزه خالی کرد،
و مانند یک هیولا آن را بلعید.
هرچه را خواست برد
و بقیّه را دور ریخت.
۳۵ مردم صهیون خواهند گفت:
«بابل مسئول خشونتهایی است
که بر ما تحمیل شد.»

مردم اورشلیم هم خواهند گفت:
«بابل مسئول تمام ستمهایی است
که ما تحمّل کرده‌ایم.»

خداوند به اسرائیل کمک خواهد کرد

۳۶پس خداوند به مردم اورشلیم گفت: «من دفاع از شما را
به عهده می‌گیرم و دشمنانتان را به‌خاطر آنچه با شما کردند
مجازات خواهم کرد. من سرچشمهٔ آبهای بابل و رودهای آن
را خشک خواهم کرد. **۳۷**آن کشور به خرابه‌ای تبدیل می‌شود
که فقط حیوانات وحشی در آن زندگی خواهند کرد. منظرهٔ
وحشتناکی خواهد شد. دیگر کسی در آن زندگی نخواهد کرد
و هر بیننده‌ای در حیرت خواهد افتاد. **۳۸**تمام مردم بابل مانند
شیر می‌غرّند، و مانند شیر بچگان خُرناس می‌کشند. **۳۹**آیا
آنها پُر اشتها هستند؟ برای آنها ضیافتی برپا می‌کنم و همهٔ
آنها را سرخوش و مست خواهم کرد. آنگاه آنها به خوابی فرو
می‌روند که هیچ‌گاه از آن بیدار نخواهند شد. **۴۰**آنها را مثل
گوسفند و بُز و قوچ برای سلاخی خواهم برد. من، خداوند
چنین گفته‌ام.»

سرنوشت بابل

۴۱خداوند دربارهٔ بابل می‌گوید: «شهری که تمام جهان آن
را می‌ستودند، تسخیر شده است! بابل برای سایر ملّتها چه
منظرهٔ وحشتناکی شده است! **۴۲**آب دریا، بابل را فراگرفته و
امواج خروشانش آن را پوشانیده است. **۴۳**شهرهایش منظرهٔ
وحشتناکی را به وجود آورده‌اند و مثل بیابان خشک و بی‌آب
و علف هستند، جایی که هیچ‌کس نه در آن زندگی می‌کند و
نه از آنجا می‌گذرد. **۴۴**من بِل خدای بابل را مجازات خواهم
کرد و او را وادار می‌کنم هرچه را دزدیده پس بدهد. دیگر
هیچ ملّتی او را پرستش نخواهد کرد.
«دیوارهای بابل افتاده است. **۴۵**ای مردم اسرائیل از آنجا فرار
کنید. بگریزید و جانتان را از شدّت خشم من نجات دهید.
۴۶نگذارید به‌خاطر شایعاتی که می‌شنوید جرأت خودتان را
از دست بدهید یا هراسان شوید. هرسال چیز تازه‌ای شایعه
می‌شود؛ شایعات مربوط به خشونت در سرزمینی یا جنگ
پادشاهی بابل با پادشاه دیگر. **۴۷**پس بزودی زمان آن خواهد
رسید که من به حساب بُتهای بابل برسم. تمام کشور رسوا
و مردمش کشته می‌شوند. **۴۸**وقتی بابل به دست مردمی که

از شمال برای ویرانی آن می‌آیند، سقوط کند تمام موجودات
در زمین و آسمان فریاد شادی برمی‌آورند. ۴۹بابل باعث مرگ
مردم در تمام جهان شد و اکنون بابل به‌خاطر مرگ بسیاری
از قوم اسرائیل سقوط خواهد کرد. من، خداوند این را چنین
گفته‌ام.»

پیام خداوند به یهودیان ساکن بابل

۵۰خداوند به قوم خود در بابل چنین می‌گوید: «شما از مرگ
نجات یافتید! اکنون بروید! تأخیر نکنید! هرچند از وطن خود
دور هستید، دربارهٔ من، خداوند خودتان، بیندیشید و به یاد
اورشلیم باشید. ۵۱شما می‌گویید: «ما رسوا و شرمسار شده‌ایم،
احساس درماندگی می‌کنیم، چون بیگانگان مکانهای مقدّس
در معبد بزرگ ما را اشغال کرده‌اند. ۵۲در آن صورت من
می‌گویم که وقت آن رسیده که به حساب بُتهای بابل برسم و
زخمی شدگان در سرتاسر کشور در ناله و شیون خواهند بود.
۵۳حتّی اگر بابل به آسمان صعود کند و در آن قلعهٔ محکمی
بنا کند، من باز هم مردم را برای نابودی آن خواهم فرستاد.
من، خداوند چنین گفته‌ام.»

ویرانی بابل

۵۴خداوند می‌گوید:
«به فریادهای گریه و زاری از بابل گوش کنید،
ماتم آنها را برای ویرانی سرزمین بشنوید.
۵۵من بابل را ویران می‌کنم
و آن را در سکوت فرو می‌برم.
ارتش‌ها مثل امواج خروشان هجوم می‌آورند
و با فریادی بلند حمله می‌کنند.
۵۶آنها برای ویرانی بابل آمده‌اند،
سربازهایش دستگیر شده‌اند
و کمانهاهایشان شکسته‌اند.
من خدایی هستم که شریر را مجازات می‌کند
و بابل را کاملاً به جزای شرارتش خواهم رسانید.
۵۷من فرمانروایان، خردمندان، رهبران و سربازان
آن را در مستی فرو می‌برم.
آنها می‌خوابند و دیگر بیدار نخواهند شد.
من پادشاه چنین گفته‌ام،
من خداوند متعال هستم.

۵۸ دیوارهای مستحکم بابل فرو خواهد ریخت،
و دروازه‌های بلند آن در آتش خواهد سوخت.
زحمت ملّتها همه بیهوده
و کوشش‌هایشان خسته‌کننده و بی‌ثمر است.
من، خداوند متعال، چنین گفته‌ام.»

پیام ارمیا به بابل فرستاده می‌شود

۵۹ سرایا -پسر نیریا- و نوهٔ محسیا، سرپرست امور شخصی صدقیای پادشاه بود. در چهارمین سال سلطنت صدقیا پادشاه یهودا، سریا به همراه پادشاه به بابل می‌رفت و بعضی دستورات را به او دادم. ۶۰ من در کتابی، فهرست تمام ویرانی‌هایی که بابل قرار است متحمّل شود و سایر چیزها را دربارهٔ بابل نوشته بودم. ۶۱ من به سریا گفتم: «وقتی به بابل رسیدی حتماً هرچه را در این طومار نوشته شده با صدای بلند برای همه بخوان. ۶۲ بعد دعا کن و بگو: 'ای خداوند تو گفته‌ای که این مکان را ویران می‌کنی، به طوری که دیگر هیچ موجود زنده‌ای -نه انسان و نه حیوان- نتواند در آن زندگی کند، و آن تا ابد به صورت یک بیابان خواهد بود.' ۶۳ سریا، وقتی خواندن این کتاب را تمام کردی آنگاه آن را به سنگی ببند و آن را در رود فرات بیانداز. ۶۴ و بگو: 'این است آنچه به سر بابل خواهد آمد -غرق می‌شود و دیگر برنخواهد خواست- و این به‌خاطر بلایی است که خداوند بر بابل روا داشته است.'»

پیامهای ارمیا اینجا به پایان می‌رسد.

سقوط اورشلیم

(دوم پادشاهان ۲۴:۱۸-۲۵:۷)

۵۲ وقتی صدقیا بیست و یک ساله بود پادشاه یهودا شد و مدّت یازده سال در اورشلیم حکومت کرد. نام مادرش حمیطل دختر ارمیا از اهالی شهر لبنه بود. ۲ صدقیای پادشاه مانند یهویاقیم پادشاه، علیه خداوند مرتکب گناه شده بود. ۳ خداوند چنان نسبت به مردم اورشلیم و یهودا خشمگین شد که آنها را از نظر خود دور کرد.

صدقیا علیه نبوکدنصر پادشاه بابل شورید، ۴ پس نبوکدنصر هم با تمام سپاه خود آمد و در روز دهم از ماه دهم در نهمین سال سلطنت صدقیا به اورشلیم حمله کرد. آنها اطراف شهر اردو زدند و شهر را محاصره کردند ۵ و آن را تا یازدهمین سال سلطنت صدقیا در محاصره نگاه داشتند. ۶ در نهمین روز ماه

چهارم همان سال، زمانی که به‌خاطر قحطی دیگر چیزی باقی نمانده بود که مردم بخورند، **۷**دیوارهای شهر درهم شکسته شد. گرچه بابلی‌ها شهر را در محاصره داشتند، تمام سربازان موفّق شدند شبانه فرار کنند. آنها شهر را از راه باغهای سلطنتی ترک کردند و از دروازهٔ آب که دو دیوار را به هم مربوط می‌کرد، گذشتند و به سوی دشت اردن فرار کردند **۸**امّا ارتش بابل، به دنبال آنها به تعقیب صدقیای پادشاه رفت. و او را در دشتهای نزدیک اریحا دستگیر کرد و تمام سربازانش او را ترک کردند. **۹**صدقیا را به حضور نبوکدنصر که در آن زمان در شهر ربله، در سرزمین حمات بود، بردند و در آنجا نبوکدنصر حکم مجازات او را صادر کرد. **۱۰**در ربله جلوی چشمان صدقیا، پسران او را کشتند و تمام بزرگان یهودا را اعدام کردند. **۱۱**بعد از اینکه صدقیا را کور کرد او را به زنجیر بست و به بابل برد. صدقیا تا روز مرگش در بابل زندانی بود.

خراب کردن معبد بزرگ

(دوم پادشاهان ۲۵:۸-۱۷)

۱۲در روز دهم از ماه پنجم در نوزدهمین سال سلطنت نبوکدنصر پادشاه، نبوزرادان مشاور و فرماندهٔ ارتش او وارد اورشلیم شد. **۱۳**او معبد بزرگ، کاخ سلطنتی، و خانه‌های بزرگان اورشلیم را آتش زد **۱۴**و سربازانش دیوارهای شهر را خراب کردند. **۱۵**بعد از آن، نبوزرادان همهٔ مردانی را که در شهر مانده بودند، به همراه بقیّهٔ صنعتگران و همچنین کسانی‌که خودشان را به بابلی‌ها تسلیم کرده بودند، همه را به اسارت به بابل برد. **۱۶**امّا در یهودا، او بعضی از فقیرترین مردمان را که مالک هیچ ملکی نبودند، نگاه داشت و به کار کردن در تاکستانها و مزارع مجبور کرد.

۱۷بابلی‌ها، ستونهای برنزی و پایه‌های آن را که در معبد بزرگ بود قطعه‌قطعه کردند و به همراه حوضچهٔ بزرگ و تمام برنزهایی که در معبد بزرگ بود، همه را به بابل بردند. **۱۸**آنها همچنین بیلها و خاک‌اندازهایی که برای تمیز کردن قربانگاه استفاده می‌شد، چراغها، کاسه‌هایی که برای نگاه داشتن خون قربانی‌ها به کار می‌رفت، و کاسه‌های مخصوص سوزاندن بُخور و تمام وسایل برنزی دیگری که در معبد بزرگ از آنها استفاده می‌شد، همه را به بابل بردند. **۱۹**آنها همچنین هر چیزی را که از طلا و نقره درست شده بود، مانند: منقلها، کاسه‌ها برای نگاهداری

خون قربانی‌ها، ظروف مخصوص برای جمع کردن خاکستر، مشعلدانها، کاسه‌هایی که برای سوزاندن بُخور به کار می‌رفت، جامهایی که برای ریختن شرابهای تقدیم شده استفاده می‌شد، همه را با خود بردند. **۲۰**تمام اشیای برنزی که سلیمان پادشاه برای معبد بزرگ ساخته بود مانند: دو ستون و حوضچهٔ برنزی و مجسمه‌های دوازده گاوی که حوضچه بر روی آنها قرار داشت را نیز با خود بردند. آنها آن‌قدر سنگین بودند که نمی‌توانستند آنها را وزن کنند. **۲۱-۲۲**دو ستون کاملاً مثل هم بودند، ارتفاع آنها در حدود هشت متر و محیط آنها در حدود پنج و نیم متر بود. داخلشان خالی و ضخامت فلز جدار خارجی آن هفت سانتیمتر بود. در بالای هریک از ستونها تاجی قرار داشت، به ارتفاع دو متر و نیم. تمام اطراف ستونها کنده‌کاری و با شاخه‌های انارهای برنزی مزّین شده بود. **۲۳**بر روی هر ستون صد انار کنده‌کاری شده بود و نود و شش عدد از آنها از پایین قابل رؤیت بود.

مردم یهودا هم به بابل برده می‌شوند

(دوم پادشاهان ۲۵:۱۸-۲۱ و ۲۷-۳۰)

۲۴علاوه بر آن، نبوزرادان فرمانده سپاه، سریا کاهن اعظم، صَفَنیا معاون او و سه نفر دیگر از بزرگان معبد بزرگ را به اسارت گرفت. **۲۵**در داخل شهر او افسری که فرماندهی سربازان را به عهده داشت به همراه هفت نفر دیگر از مشاوران شخصی پادشاه، معاون فرمانده -که مسئول بایگانی ارتش بود- و شصت نفر از بزرگان یهودا، همه را به اسارت برد. **۲۶**نبوزرادان همهٔ آنها را به حضور نبوکدنصر پادشاه برد که در آن زمان در ربله، **۲۷**واقع در محلهٔ حمات بود. پادشاه دستور داد همهٔ آنها کشته شوند.

به این ترتیب، مردم یهودا از سرزمین خودشان تبعید شدند. **۲۸**این است تعداد مردمی که نبوکدنصر به اسارت برد: در سال هفتم سلطنت خود سه هزار و بیست و سه نفر از یهودا؛ **۲۹**در سال هجدهم پادشاهی نبوکدنصر، هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم به اسیری برد؛ **۳۰**در سال بیست و سوم سلطنت نبوکدنصر، نبوزرادان، فرماندهٔ نگهبانان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهودا را به اسیری برد. بنابراین در مجموع چهار هزار و ششصد نفر تبعید شدند.

۳۱در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم سی و هفتمین سال اسارت یهویاکین، پادشاه یهودا، یعنی در نخستین سال سلطنت

اویل مردوک در بابل، یهویاکین مورد لطف او قرار گرفت و او
را از زندان آزاد کرد. **۳۲**اویل مردوک با او دوستانه رفتار نمود
و از تمام پادشـــاهانی که در بابل در تبعید به سر می‌بردند، به
یهویاکین افتخار بیشتر بخشید. **۳۳**پس یهویاکین لباس زندانی
خود را کنار گذاشت و او در تمامی عمرش همواره با پادشاه
بر سر یک سفره غذا می‌خورد. **۳۴**یهویاکین تا هنگامی‌که زنده
بود، هر روز از پادشاه بابل مقرّری دریافت می‌کرد.

سوگنامهٔ ارمیا

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۵	۴	۳	۲	۱

سوگنامهٔ ارمیا

معرّفی کتاب

کتاب سوگنامهٔ ارمیا مجموعهٔ پنج سوگنامه دربارهٔ ویرانی اورشلیم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد و عواقب ناشی از آن مانند اسارت می‌باشد. ضمن نوای غم‌انگیزی که در سراسر کتاب به گوش می‌رسد، امید به آینده در سایهٔ توکّل به خدا نیز مشاهده می‌شود. این سوگنامه در روز سالگرد عزاداری ویرانی اورشلیم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد در موقع مراسم خاص مذهبی توسط قوم یهود سراییده می‌شود.

تقسیم‌بندی کتاب

غمهای اورشلیم ۱:۱-۲۲
مجازات اورشلیم ۱:۲-۲۲
مجازات و امید ۱:۳-۶۶
اورشلیم در ویرانی ۱:۴-۲۲
طلب رحمت ۱:۵-۲۲

غمهای اورشلیم

۱ اورشلیم که زمانی شهری پُر جمعیّت بود،
اکنون متروک و تنها شده است! اورشلیم شهری که
در جهان، عزّت و شکوهی داشت، حال بیوه گشته
است.
ملکهٔ شهرها بود و اکنون کنیز مردم شده است.

۲ شبها زار زار گریه می‌کند و اشکش، قطره‌قطره بر
گونه‌هایش می‌ریزد.
از تمام دوستانی که داشت، یک نفر هم برایش باقی
نمانده است.
دوستانش به او خیانت کرده و همگی با او دشمن
شده‌اند.

۳ مردم مصیبت‌زده و بلا دیدهٔ یهودا به اسارت رفته‌اند.
در بین اقوام جهان زندگی می‌کنند و جایی برای
استراحت ندارند.
دشمنان دورش را گرفته‌اند و راه گریز از هر سو به
رویش بسته شده است.

۴ در روزهای مقدّس، دیگر کسی برای پرستش به معبد
بزرگ نمی‌آید.
همهٔ دروازه‌هایش متروک شده و کاهنانش آه می‌کشند.
دخترانش که سرود می‌خواندند، اینک غمگین و
افسرده‌اند و خودش در رنج و عذاب به سر می‌برد.

۵ دشمنانش پیروز شده و بدخواهانش به قدرت رسیده‌اند،
زیرا خداوند او را به‌خاطر گناهان بی‌شمارش مجازات
کرده است.
فرزندانش به دست دشمنان اسیر و به کشورهای بیگانه
تبعید شده‌اند.

۶ اورشلیم جلال و شکوه خود را از دست داده است.
رهبرانش مانند آهوانی هستند که از گرسنگی ضعیف و
ناتوان شده‌اند
و نمی‌توانند از چنگ صیاد فرار کنند.

۷ اورشلیم که اکنون در حال مصیبت است، دوران گذشته
خود را به یاد می‌آورد؛ دورانی که صاحب شکوه و
جلال بزرگی بود.
زمانی که مردمانش اسیر دشمن شدند، کسی نبود که
به او کمک کند.
دشمن او را شکست داد و به شکست او خندید.

۸ اورشلیم به‌خاطر گناهان زیاد خود مورد تمسخر قرار
گرفته است.
کسانی‌که به او احترام می‌گذاشتند، اکنون از او نفرت دارند؛
زیرا برهنگی و وضع شرم‌آور او را دیده‌اند. او خود نیز
آه می‌کشد و روی خود را از خجالت می‌پوشاند.

۹ لکهٔ ننگی بر دامنش بود ولی او اعتنایی به آن نکرد،
پس به وضع وحشتناکی سقوط نمود و کسی نبود که او
را تسلّی دهد.
دشمنانش پیروز شدند و او در حضور خداوند زاری
می‌کند و رحمت می‌طلبد.

۱۰ دشمنان دست دراز کردند و اشیای نفیس او را ربودند.
او به چشم خود دید که اقوام بیگانه،
یعنی آن کسانی‌که ورودشان به معبد بزرگ ممنوع
بود، به آنجا داخل شدند.

۱۱ اهالی اورشلیم برای یک لقمه نان، آه می‌کشند.
اشیای نفیس و قیمتی خود را به عوض خوراک
می‌دهند تا بخورند و نمیرند.
اورشلیم می‌گوید: «خداوندا، ببین که چقدر خوار شده‌ام.»

۱۲ به هر رهگذری می‌گوید: «هیچ‌کس به وضع و حال من
گرفتار نشود!
به من نگاه کنید. ببینید که خداوند هنگام خشم خود
مرا به چه مصیبتی مبتلا ساخته است.
هیچ‌کسی مثل من درد و رنج نکشیده است.

۱۳ «خداوند از آسمان آتش فرستاد و تا مغز استخوانم را سوزانید.
پاهایم را در دام انداخت و مرا بر زمین کوبید.
او مرا ترک کرد و در غم و رنج همیشگی رهایم نمود.

۱۴ «گناهانم را به هم پیچید و آنها را مانند یوغی بر گردنم
انداخت.
توان و نیرویم را از من گرفت
و مرا به دست کسانی تسلیم کرد که در برابرشان
عاجز و بیچاره‌ام.

۱۵ «خداوند، مردان شجاع مرا ترک کرد.
او لشکری را فرستاد تا جوانان مرا نابود کند.
خداوند، مردم مرا مانند انگور در چرخشت پایمال کرد.

۱۶ «به‌خاطر غمهای خود می‌گریم و اشک از چشمانم
جاری است.
کسی نیست که مرا تسلّی دهد و جانم را تازه کند.
دشمنانم پیروز گشته‌اند و برای فرزندانم آینده‌ای
نیست.

۱۷ «دستهای خود را برای کمک دراز می‌کنم،
ولی کسی به یاری من نمی‌آید.
خداوند دشمنانی را از هر سو علیه من فرستاده است و
آنها از من نفرت دارند.

۱۸ «خداوند حق دارد که مرا تنبیه کند، زیرا من از کلام او
سرپیچی کرده‌ام.
امّا ای مردم جهان، به درد و رنج من توجّه کنید
و ببینید که چطور پسران و دختران جوانِ مرا به
اسارت بردند.

۱۹ «از دوستان خود کمک خواستم، ولی آنها مرا فریب
دادند.
کاهنان و رهبران من برای خوراک تلاش کردند تا
بخورند و نیرویی پیدا کنند،
امّا همگی در جاده‌های شهر از گرسنگی هلاک
شدند.

۲۰ «خداوندا، به حال اندوهبار من نظر کن. روح من در
عذاب است
و قلبم از غم به درد آمده است، زیرا از فرمان تو
سرپیچی کرده‌ام.
در جاده‌ها شمشیر و در خانه مرگ در انتظار من است.

۲۱ «همه ناله‌های مرا می‌شنوند، ولی فریادرسی نیست.
دشمنان از مصیبت‌هایی که تو بر سرم آوردی،
خوشحال شدند.
خداوندا، آن روزی را که وعده داده‌ای بیاور و
دشمنانم را هم به بلای من گرفتار نما.

۲۲ «گناهانشان را به‌یاد آور و همان‌طور که مرا به‌خاطر
گناهانم مجازات کردی،
آنها را هم به سزای کارهایشان برسان.
ناله‌هایم زیاد و دلم بی‌تاب و بی‌قرار است.»

خداوند اورشلیم را مجازات می‌کند

۲ خداوند دختر صهیون را با ابر خشم و غضب خود
تیره و تار ساخت.
شکوه و جلال اسرائیل را که به اوج آسمان می‌رسید،
بر زمین زد
و در هنگام خشم خود حتّی خانهٔ خویش را هم از یاد برد.

۲ خداوند خانه‌های اسرائیل را بی‌رحمانه ویران کرد.
با قهر و غضب، قلعه‌های یهودا را منهدم ساخت.
سلطنتش را بی‌حرمت و حاکمانش را خوار ساخت.

۳ با خشم شدید، قدرت اسرائیل را درهم شکست
و هنگامی‌که دشمن بر ما حمله کرد به داد ما نرسید.
خشم او مانند آتش علیه ما شعله‌ور شد و دار و ندار ما
را نابود کرد.

۴ همچون دشمن، ما را هدف تیر خود قرار داد
و جوانان ما را که مایهٔ خوشی و سرفرازی ما بودند،
هلاک ساخت.
در اورشلیم، سوزش آتشِ غضبِ او را احساس کردیم.

۵ خداوند مثل یک دشمن، اسرائیل را نابود ساخت.
قصرها و قلعه‌هایش را با خاک یکسان کرد
و شهرهای یهودا را به ماتم‌سرا تبدیل نمود.

۶ خداوند خانهٔ خود را که معبد بزرگ ما بود، ویران کرد.
به روزهای عید و روزهای سبت خاتمه داد
و پادشاه و کاهنان را مورد خشم و غضب خود قرار داد.

۷ خداوند قربانگاه خود را ترک کرد و جایگاه مقدّس خود
را خوار شمرد.

او دیوارهای اورشلیم را به دشمنان سپرد و به آنها
اجازه داد که دیوارهایش را خراب کنند.
در معبد بزرگ که زمانی جایگاه پرستش مردم بود،
دشمنان شیپور پیروزی و خوشی نواختند.

۸ خداوند تصمیم گرفته است تا دیوارهای شهر صهیون را
ویران سازد.
او همهٔ شهر را برای ویرانی علامت‌گذاری کرد تا
بکلّی خراب شود
و هیچ قسمت آن آباد نماند و حتّی بُرجها و
دیوارهایش هم فرو ریزند.

۹ دروازه‌های شهر در زمین فرو رفته و میله‌هایشان شکسته
شد.
پادشاه و رهبرانش به کشورهای دیگر تبعید شده‌اند.
احکام خداوند دیگر تعلیم داده نمی‌شوند و انبیا هم از
جانب خداوند رؤیا نمی‌بینند.

۱۰ ریش‌سفیدان اورشلیم با لباس ماتم بر زمین نشسته‌اند
و بر سر خود خاک می‌ریزند.
دوشیزگان اورشلیم، از غم سر بر زمین نهاده‌اند.

۱۱ به‌خاطر مصیبتی که بر قوم من آمده و اطفال و کودکان
شیرخواری که در جاده‌های شهر از حال رفته‌اند،
چشمانم از گریه تار شده‌اند،
روحم افسرده و غمگین است و دلم از غم به جوش
آمده است.

۱۲ آنان با تن مجروح، گرسنه و تشنه در جاده‌ها افتاده‌اند.
از مادران خود خوراک می‌خواهند
و به تدریج در آغوش آنها جان می‌دهند.

۱۳ ای اورشلیم به تو چه بگویم و تو را با چه مقایسه کنم؟
چگونه تو را تسلّی دهم؟ زیرا هیچ‌کسی مثل تو رنج
نکشیده است.

غمها و مصیبت‌هایت همچون دریایی بزرگ و بی‌کران
است و کسی نیست که تو را شفا دهد.

۱۴ انبیای تو رؤیاهای باطل می‌دیدند و به دروغ نبوّت
می‌کردند.
آنها با موعظه‌های خود، تو را فریب داده و گناهانت را
آشکار نساخته‌اند.
با پیامهای دروغ خود تو را گمراه ساخته‌اند.

۱۵ هرکسی که از کنار تو می‌گذرد،
با حالت تمسخر سر خود را تکان می‌دهد و می‌گوید:
«آیا این همان شهری نیست که با زیبایی کامل خود،
محبوبترین شهر جهان و مایهٔ خوشی همهٔ مردم
بود؟»

۱۶ تمام دشمنانت تو را مسخره می‌کنند
و با نفرت به تو نگاه می‌کنند و می‌گویند:
«منتظر چنین روزی بودیم، اینک ببینید که چطور
نابودش کردیم.»

۱۷ خداوند آنچه را که سالها پیش اراده فرموده بود، انجام
داد.
ما را با بی‌رحمی نابود کرد
و دشمنان ما را بر ما پیروز گردانید و آنها را از
شکست ما خوشحال ساخت.

۱۸ ای اورشلیم بگذار تا دیوارهایت با صدای بلند در حضور
خداوند گریه کنند!
شب و روز سیلاب اشک از دیده جاری سازید
و از گریه و اندوه دست برندارید.

۱۹ نیمه شب برخیزید و غم و دردِ دلتان را مثل آب به
حضور خداوند بریزید.
برای کودکانی که در جاده‌ها از گرسنگی، بی‌حال
افتاده‌اند، دست دعا بلند کنید.

۲۰ خداوندا، چرا با ما این چنین رفتار می‌کنی؟
زنها، کودکان نازپروردهٔ خود را می‌خورند.
کاهنان و انبیا در خانهٔ تو به قتل رسیده‌اند.

۲۱ پیر و جوان در کوچه‌ها در خاک و خون می‌غلطند.
دوشیزگان و مردان جوان با شمشیر کشته شده‌اند.
در روز غضبت، همه را کشتی و بر آنها رحمی نکردی.

۲۲ تو دشمنانم را دعوت کردی و آنها مثل کسانی‌که در
جشن‌ها جمع می‌شوند، آمدند و از هر طرف مرا به
وحشت انداختند.
در هنگام خشم تو، کسی نتوانست جان سالم بدر ببرد.
آنها فرزندان مرا کشتند، آنانی را که محبّت نمودم و
پرورش دادم.

مجازات، توبه و امید

۳ من آن کسی هستم که چوب مجازات خدا را خورده‌ام.
۲ او مرا به اعماق تاریکی برده
۳ و تمام روز دست خود را برضد من بلند کرده است.

۴ گوشت و پوستِ بدن مرا فرتوت ساخته و استخوانهایم
را شکسته است.
۵ مرا با سختی و مشقّت محاصره کرده
۶ و مانند کسی‌که سالها پیش مرده باشد، در تاریکی
نشانده است.

۷ دیواری به دورم کشیده و مرا با زنجیرهای سنگین بسته
است و نمی‌توانم فرار کنم.
۸ برای کمک التماس می‌کنم، امّا او دعایم را نمی‌پذیرد.
۹ راه مرا از هر طرف با دیوارهای سنگی بسته و آن را پُر
پیچ و خم ساخته است.

۱۰ او مانند خرسی در کمین من نشسته و مثل شیری برای
حمله به من آماده است.
۱۱ مرا از راهم به گوشه‌ای برده و پاره پاره‌ام نمود و ترک گفت.
۱۲ کمان خود را کشید و مرا هدف تیرهای خود قرار داد.

۱۳ تیرهایش به اعماق قلبم فرو رفت.
۱۴ مردم مرا مسخره می‌کنند و تمام روز به من می‌خندند.
۱۵ با سختی‌ها و مصیبت‌ها زندگی را برای من تلخ ساخته است.

۱۶ رویم را به خاک مالید و دندانهایم را با سنگها شکست.
۱۷ سعادت و سلامتی را از من گرفته است.
۱۸ گفتم: «شوکت و جلال من از بین رفت و امید من از خداوند قطع گردید.»

۱۹ وقتی آوارگی و مصیبت‌های خود را به یاد می‌آورم، زندگی به کامم تلخ می‌شود.
۲۰ همیشه به آنها فکر می‌کنم و روحم پریشان می‌گردد.
۲۱ امّا با این‌همه وقتی رنج‌هایم به یادم می‌آورم، نومید نمی‌شوم،

۲۲ زیرا محبّت خداوند پایدار و رحمت او بی‌پایان است.
۲۳ آنها هر صبح تازه می‌باشند و وفاداری او عظیم می‌باشد.
۲۴ خداوند همه‌چیز من است، پس بر او امید دارم.

۲۵ خداوند بر تمام کسانی‌که بر او توکّل دارند و طالب او می‌باشند، مهربان است.
۲۶ پس بهتر است که با صبر منتظر باشیم تا خداوند ما را نجات دهد.
۲۷ چه نیکوست که در هنگام جوانی صبر و تحمّل را بیاموزیم.

۲۸ وقتی گرفتار مصیبتی از جانب خداوند می‌شویم، باید خاموش و تنها بنشینیم؛
۲۹ و در حضور خداوند به خاک بیافتیم، شاید هنوز امیدی باقی باشد.
۳۰ وقتی کسی بخواهد ما را بزند، صورت خود را جلو بیاوریم و وقتی به ما اهانت می‌کنند، تحمّل کنیم.

۳۱ زیرا خداوند ما را برای همیشه ترک نمی‌کند.
۳۲ هرچند خداوند غم و اندوه را بر سر ما بیاورد، ولی از
روی محبّت سرشار خود بر ما رحمت خواهد کرد.
۳۳ خداوند از غم و اندوه ما خشنود نمی‌گردد.

۳۴ وقتی اسیران و ستمدیدگان ما پایمال می‌شوند؛
۳۵ هنگامی‌که حقّی را که خدا به ما داده است، پایمال
می‌گردد؛
۳۶ و زمانی که در حق شخصی در دادگاه بی‌عدالتی
می‌شود، خدا همه را می‌بیند.

۳۷ هیچ امری بدون اراده و رضای خداوند انجام نمی‌شود.
۳۸ خیر و شر، تنها به فرمان خداوند متعال واقع می‌شود.
۳۹ پس چرا وقتی به‌خاطر گناهان خود مجازات می‌شویم،
شکایت کنیم؟

۴۰ بیایید رفتار خود را بسنجیم و به سوی خداوند بازگردیم.
۴۱ بیایید با تمام قلب، دست دعا به سوی خدایی که در
آسمانهاست بلند کنیم،
۴۲ و بگوییم: «خداوندا، ما گناهکاریم و از فرمان تو
سرکشی کرده‌ایم و تو ما را نبخشیده‌ای.

۴۳ «بر ما غضب کردی و ما را کُشتی، رحمت تو به وسیلهٔ
خشمت پنهان گشت.
۴۴ چون بر ما خشمگین بودی، خود را از ما پنهان کردی
تا دعاهای ما به حضور تو نرسد.
۴۵ تو ما را نزد مردم جهان همچون خاکروبه و زباله ساختی.

۴۶ «تمام دشمنان ما، ما را تحقیر می‌کنند.
۴۷ با هلاکت و نابودی روبه‌رو شده‌ایم و ترس و وحشت
ما را فراگرفته است.
۴۸ به‌خاطر نابودی قومم، سیل اشک از چشمانم جاریست.

۴۹ «پیوسته اشک می‌ریزم
۵۰ تا خداوند از آسمان به پایین بنگرد و ما را ببیند.

۵۱ وقتی می‌بینم چه بلایی بر سر دختران شهر من آمده
است، دلم از غصّه ریش‌ریش می‌شود.

۵۲«دشمنان بدون هیچ دلیلی مرا مثل پرنده به دام انداختند.
۵۳ مرا زنده در چاه انداختند و سنگی بر سر آن گذاشتند.
۵۴ آب از سرم گذشت و فکر کردم که بزودی خواهم
مرد.

۵۵«خداوندا، از ته چاه تو را طلبیدم.
۵۶ فریاد مرا شنیدی و به ناله‌های من گوش دادی.
۵۷ وقتی به حضور تو دعا کردم، آمدی و گفتی: 'نترس!'

۵۸«خداوندا، تو از حق من دفاع کردی و از مرگ نجاتم
دادی.
۵۹ تو ای خداوند، شاهد ظلم‌هایی که در حق من کردند،
بودی؛ پس به داد من برس و خودت داوری کن.
۶۰ تو می‌دانی که دشمنانم همه از من نفرت دارند و
برضد من دسیسه می‌چینند.

۶۱«خداوندا، تو شنیده‌ای که آنها چگونه به من اهانت
کرده و برضد من توطئه چیده‌اند.
۶۲ دشمنانم تمام روز دربارهٔ من سخنان بد می‌گویند و
برای آزار من نقشه می‌کشند.
۶۳ در همه حال به من می‌خندند و مسخره‌ام می‌کنند.

۶۴«خداوندا، آنها را به سزای کارهایشان برسان.
۶۵ آنها را لعنت کن تا گرفتار غم و درد شوند.
۶۶ با خشم و غضب آنها را تعقیب کن و از روی زمین
نابود ساز.»

اورشلیم، بعد از سقوط

۴ طلاهای ما جلای خود را از دست داده و بی‌ارزش
شده‌اند
و سنگ‌های مقدّس معبد بزرگ در کوچه‌ها افتاده‌اند.

۲ جوانان صهیون که زمانی همچون زر ناب با ارزش بودند،

اکنون مانند ظروف گِلی ساختهٔ دست کوزه‌گر،
بی‌ارزش شده‌اند.

۳ حتّی شغالان به توله‌های خود شیر می‌دهند،
ولی زنان قوم من مثل شترمرغ شده‌اند و به کودکان
خود رحم نمی‌کنند.

۴ زبان اطفال شیرخوار از تشنگی به کامشان چسبیده
است.
بچّه‌ها نان می‌خواهند، امّا کسی به آنها نان نمی‌دهد.

۵ آنهایی که زمانی غذاهای لذیذ می‌خورند، اینک از
گرسنگی در کوچه‌ها جان می‌دهند.
کسانی‌که در ناز و نعمت زندگی می‌کردند، اکنون در
بین زباله‌ها به دنبال غذا می‌گردند.

۶ جزای قوم من سنگین‌تر از جزای مردم سدوم بوده است،
زیرا اهالی سدوم در یک لحظه نابود شد و هیچ دستی
به آنها کمک نکرد.

۷ شاهزادگان ما پاکتر از برف و سفیدتر از شیر بودند.
بدنشان از سرخی همچون لعل و در درخشندگی مانند
یاقوت بود.

۸ امّا اکنون چهره‌ای سیاهتر از زغال دارند
و در کوچه‌ها شناخته نمی‌شوند. پوستشان به
استخوانشان چسبیده و مثل چوب خشک شده‌اند.

۹ آنهایی که در جنگ کشته شدند، خوشبخت‌تر بودند از
کسانی‌که بعداً به تدریج از گرسنگی مردند
و غذایی برای زنده ماندن نداشتند.

۱۰ مصیبتی که بر سر قوم من آمد، چنان وحشتناک بود
که مادران دلسوز، از فرط گرسنگی کودکان خود را
می‌پختند و می‌خوردند.

۱۱ خداوند خشم و غضب خود را با شدّت تمام بر صهیون
فرو ریخت
و چنان آتشی برافروخت که اساس آن را خاکستر
کرد.

۱۲ پادشاهان و مردم روی زمین،
هیچ‌کدام باور نمی‌کرد که دشمن بتواند به دروازه‌های
اورشلیم داخل شود.

۱۳ ولی این کار شد، زیرا انبیا گناه کردند
و کاهنان خون مردم نیک و بی‌گناه را در شهر ریختند.

۱۴ رهبرانش مانند اشخاص کور راه می‌روند
و چون آلوده به خون مردم بی‌گناه هستند، کسی به
آنها نزدیک نمی‌شود.

۱۵ مردم فریاد می‌زنند: «ای اشخاص ناپاک، دور شوید! به
ما دست نزنید!»
بنابراین آنها آواره و سرگردان از کشوری به کشور
دیگر می‌روند، امّا مردم به آنها می‌گویند که جایی
برایشان ندارند.

۱۶ خود خداوند آنها را پراکنده ساخته و دیگر به آنها توجّه
نمی‌کند.
او به کاهنان و بزرگان هم اعتنا نمی‌کند.

۱۷ از بس برای کمک انتظار کشیدیم، چشمان ما تار شدند.
ولی انتظار ما بیهوده بود، زیرا قومی به یاری ما نیامد.

۱۸ دشمنان در تعقیب ما بودند و ما نمی‌توانستیم حتّی در
کوچه‌ها راه برویم.
عمر ما به آخر رسیده و مرگ ما نزدیک بود.

۱۹ تعقیب کنندگان ما تیزتر از عقاب بودند. به کوهها فرار
کردیم،

ولی آنها از تعقیب ما دست نکشیدند و حتّی در بیابان
در کمین ما نشسته بودند.

۲۰ پادشاهِ ما را که برگزیدهٔ خداوند
و سرچشمهٔ زندگی و حافظ جان ما بود، دستگیر
کردند.

۲۱ ای مردم اَدوم که در سرزمین عوص ساکن هستید،
اکنون تا می‌توانید شادی کنید،
زیرا این مصیبت بر سر شما هم خواهد آمد و شما هم
از جام غضب خدا خواهید نوشید.

۲۲ ای صهیون، تو سزای گناهت را دیدی. خداوند زیادتر
از این تو را در تبعید نگاه نمی‌دارد.
امّا تو ای اَدوم، خداوند گناهانت را آشکار خواهد
ساخت و تو را به سزای کارهایت خواهد رسانید.

طلب رحمت

۵ خداوندا، به یادآور که چه بلایی بر سر ما آمده
است:
ببین که چگونه خوار و رسوا شده‌ایم!

۲ سرزمین موروثی ما به دست بیگانگان افتاده است
و در خانه‌های ما مردم بیگانه زندگی می‌کنند.

۳ ما یتیم شده‌ایم. پدران ما به دست دشمن کشته شده
و مادران ما بیوه شده‌اند.

۴ آبی را که می‌خوریم
و هیزمی را که برای آتش به کار می‌بریم، باید بخریم.

۵ باری سخت و دشوار بر دوش خود می‌کشیم.
خسته و ناتوان شده‌ایم و راحتی نداریم.

۶ نزد مردم مصر و آشور دست دراز کردیم
تا لقمه نانی به ما بدهند و زنده بمانیم.

۷ نیاکان ما گناه کردند امّا آنها از بین رفتند
و اینک ما تاوان گناه آنها را پس می‌دهیم.

۸ غلامان بر ما حکومت می‌کنند
و کسی نیست که ما را از قدرت آنها نجات بدهد.

۹ یک لقمه نان را در بیابان با خطر جان به دست
می‌آوریم.

۱۰ از شدّت گرسنگی در تب می‌سوزیم
و پوست بدن ما همچون تنورِ داغ است.

۱۱ همسران ما در کوه صهیون مورد تجاوز قرار گرفتند
و دختران ما در تمام روستاهای یهودیه مجبور شدند
خود را تسلیم کنند.

۱۲ رهبران ما را به دار آویخته‌اند
و به ریش‌سفیدان ما بی‌احترامی شده است.

۱۳ از جوانان ما در آسیاب کار می‌کشند
و اطفال ما در زیر بارِ گران هیزم، از پا می‌افتند.

۱۴ پیر مردان ما دیگر در کنار دروازهٔ شهر دیده نمی‌شوند
و جوانان ما دیگر آواز نمی‌خوانند.

۱۵ خوشی و سرور از دلهای ما رخت بربسته
و رقص و پایکوبی ما به ماتم تبدیل شده است.

۱۶ وای بر ما که گناه کردیم
و تاج جلال و افتخار را از دست دادیم.

۱۷ دلهای ما بی‌تاب و چشمان ما تار گشته‌اند،

۱۸ زیرا کوه صهیون، ویران
و محل گشت و گذار شغالان شده است.

۱۹ خداوندا، تو فرمانروای ابدی جهان هستی
و تاج و تخت تو بی‌زوال است.

۲۰ چرا ما را برای همیشه از یاد بردی؟
چرا ما را برای مدّتی طولانی ترک کردی؟

۲۱ ای خداوند، ما را دوباره به سوی خود بازگردان
و جلال پیشین ما را بازگردان.

۲۲ آیا ما را بکلّی ترک کرده
و از ما بی‌نهایت خشمگین هستی؟

کتاب حزقیال نبی

شماره فصل‌های این کتاب

بربرای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۵	۴	۳	۲	۱
۱۰	۹	۸	۷	۶
۱۵	۱۴	۱۳	۱۲	۱۱
۲۰	۱۹	۱۸	۱۷	۱۶
۲۵	۲۴	۲۳	۲۲	۲۱
۳۰	۲۹	۲۸	۲۷	۲۶
۳۵	۳۴	۳۳	۳۲	۳۱
۴۰	۳۹	۳۸	۳۷	۳۶
۴۵	۴۴	۴۳	۴۲	۴۱
۴۸		۴۷	۴۶	

کتاب حزقیال نبی

معرّفی کتاب

حزقیال نبی قبل و بعد از سقوط اورشلیم در سال پانصد و هشتاد و شش قبل از میلاد در بابل در تبعید به سر می‌برد. پیام او خطاب به تبعیدشدگان و همچنین به اهالی اورشلیم بود. کتاب حزقیال نبی دارای شش بخش اصلی است:

۱- خدا از حزقیال دعوت می‌کند تا نبی و سخنگوی او باشد. ۲- حزقیال به مردم دربارهٔ داوری خدا بر آنان و سقوط اورشلیم هشدار می‌دهد. ۳- پیام خدا در مورد مجازات اقوام مختلفی که باعث آزار و گمراهی قوم او شده بودند. ۴- رفاه و آسایش مردم اسرائیل پس از سقوط اورشلیم و امیدواری برای آینده‌ای روشن. ۵- نبوّت علیه جوج. ۶- رؤیای احیای معبد بزرگ و قوم اسرائیل.

حزقیال مردی با ایمانی قوی و قوهٔ تصوّری فوق‌العاده بود. بسیاری از مشاهدات او به صورت رؤیا و بسیاری از پیامهایش به شکل نمادین یا تصویری است. حزقیال بر نیاز همه به احیای درونی قلب و روح، و مسئولیّت فردی هرکس در ارتکاب گناه تأکید می‌کند. او همچنین امید خود را برای بازگشت و پایداری ملّت خود اعلام می‌کند. او به عنوان کاهن و نبی، به معبد بزرگ و قدّوسیّت، علاقهٔ خاصی داشت.

تقسیم‌بندی کتاب

دعوت خدا از حزقیال ۱:۱–۳:۲۷
پیامهای نابودی اورشلیم ۴:۱–۲۴:۲۷
داوری خدا بر ملّتها ۲۵:۱–۳۲:۳۲
وعدهٔ خدا به قوم اسرائیل ۳۳:۱–۳۷:۲۸
نبوّت علیه جوج ۳۸:۱–۳۹:۲۹
رؤیایی از آیندهٔ معبد بزرگ و سرزمین اسرائیل ۴۰:۱–۴۸:۳۵

نخستین رؤیای حزقیال نبی
(۲۷:۷-۱:۱)

تخت خدا

۱ **۱-۲**در روز پنجم ماه چهارم از سال سی‌ام، که پنج سال
از تبعیدِ یهویاکین پادشاه می‌گذشت، من حزقیال کاهن،
پسر بوزی با سایر تبعیدشدگان یهودی در کنار رود خابور در
بابل زندگی می‌کردم. در همان روز ناگهان آسمان باز شد و
خدا رؤیاهایی را به من نشان داد. **۳**در آنجا، در کنار رود
خابور، واقع در بابل، وقتی خداوند با من حرف زد نیروی او
را در وجود خود احساس کردم.
۴به بالا نگاه کردم و دیدم که توفانی از طرف شمال می‌آمد.
پیشاپیش آن، ابر بزرگی حرکت می‌کرد و هاله‌ای از نور دور
آن بود. در وسط آن یک شیء برنزی، روشن و تابان بود.
۵در وسط ابر چهار موجود زنده را دیدم که به انسان شباهت
داشتند، **۶**امّا هر کدام از آنها دارای چهار صورت و چهار بال
بود. **۷**پاهایشان راست و کف پایشان به سُم گوساله شباهت
داشت و مثل یک شیء برنزی، صیقلی و برّاق بود. **۸**در زیر
بالهای خود دستهایی شبیه دست انسان داشتند. **۹**نوک بالهای
آن چهار جانور با یکدیگر تماس داشت و بدون اینکه بچرخند،
مستقیماً پرواز می‌کردند.
۱۰هریک از آنها چهار روی مختلف داشت: در جلو چهرهٔ
انسان، در طرف راست شکل شیر، در طرف چپ شکل گاو
و در عقب شکل عقاب. **۱۱**هر کدام دو جفت بال داشت. یک
جفت آن باز بود و نوک آنها با دو بال جانور پهلویش تماس
داشت. جفت دیگر بدنشان را می‌پوشاند. **۱۲**آنها مستقیماً
حرکت می‌کردند و هر جایی که دلشان می‌خواست می‌رفتند،
بدون اینکه بچرخند.
۱۳در بین این موجودات چیزی چون مشعلی فروزان بود
که دایماً در حال حرکت بود. آتش شعله‌ور می‌شد و از آن
برق می‌جهید. **۱۴**این موجودات با سرعت برق جلو و عقب
می‌رفتند.
۱۵در همان حالی که متوجّه آن چهار موجود زنده بودم،
چهار چرخ بر زمین و پهلوی هریک از آن موجودات دیدم.
۱۶چرخها همه یکسان و مثل زِبَرجد، برّاق بودند. در وسط
هر چرخ یک چرخ دیگر قرار داشت. **۱۷**به این ترتیب به هر

طرف که می‌خواستند، می‌توانستند حرکت کنند بدون اینکه دور بزننـد. **۱۸**حلقهٔ دور چرخها بلند و مهیب و پُر از چشـم بود. **۱۹**هنگامی‌کـه موجودات زنده حرکت می‌کردند چرخها در کنارشان حرکت می‌کردند و هنگامی‌که موجودات زنده از روی زمین برمی‌خاستند، چرخها نیز برمی‌خاستند. **۲۰**هر کجا که روح می‌رفت، ایشان می‌رفتند و چرخها همراه ایشان بلند می‌شدند، زیرا روح آن موجودات زنده در چرخها بود. **۲۱**پس هرگاه موجـودات حرکت می‌کردند یا می‌ایسـتادند یا به هوا برمی‌خاستند، چرخها نیز دقیقاً همان کار را می‌کردند.

۲۲بالای سـر موجودات زنده چیزی مانند گنبد درخشـندهٔ بلورین بود. **۲۳**زیر گنبد، دو بال هر جانور طوری گسترده بود که به بالهای جانور پهلویش می‌رسید و دو بال دیگر بدن آنها را می‌پوشـاند. **۲۴**من صدای بالهای آنها را هنگامی‌که پرواز می‌کردند، شنیدم که مانند صدای آبهای خروشان بود، مانند غریو سپاهی عظیم، مانند صدای خدای قادر مطلق. هنگامی‌که پرواز نمی‌کردند بالهایشان را جمع می‌کردند. **۲۵**امّا صدایی از فراز گنبدی که بالای سرشان بود، می‌آمد.

۲۶بر گنبد بالای سرشان چیزی مانند تختی به رنگ یاقوت کبود دیده می‌شد. بر روی آن تخت موجودی نشسته بود که به انسان شباهت داشت. **۲۷**از کمر به بالا مثل برنز آتشین و شعله‌ور می‌درخشید. از کمر به پایین مانند شعلهٔ آتش می‌تابید و اطراف او با نور درخشـنده‌ای روشـن بود. **۲۸**درخشندگی پیرامون او ماننـد رنگین کمان در روز بارانی بود. این منظره، نور پرجلال حضور خداوند را نشان می‌داد.

خدا حزقیال را برای نبوّت می‌خواند

هنگامی‌که این را دیدم، با صورت به زمین افتادم و صدای کسی را شنیدم که سخن می‌گفت.

۲ او به من گفت: «ای انسان فانی، بر پاهای خود بایست تا با تو سخن گویم.» **۲**هنگامی‌که او با من حرف می‌زد، روح خدا بر من آمد و مرا از زمین بلند کرد و به سخن خود این چنین ادامه داد: **۳**«ای انسان فانی، من تو را نزد قوم اسرائیل می‌فرستم، نزد ملّتی سرکش که علیه من سرکشی کرده‌اند. آنان و نیاکانشان تا به امروز از من سرپیچی کرده‌اند. **۴**بازماندگان ایشان نیز گستاخ و سرسخت می‌باشند. من، تو را نزد ایشان می‌فرستم و تو به ایشـان خواهی گفت: خداوند متعال چنین

می‌فرماید: **۵**این قوم سرکش خواه بشنوند و خواه نشنوند، خواهند دانست که نبی‌ای در میان ایشان هست.
۶«ای انسان فانی، از ایشان هراسان مشو و از سخنان ایشان ترسان مباش؛ گرچه خار و خاربن تو را در برگیرند و در میان کژدم‌ها زندگی کنی، از سخنان ایشان نترس و از چهره‌های ایشان نهراس، زیرا ایشان خاندان سرکشی هستند. **۷**تو کلام مرا به ایشان خواهی گفت، خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا ایشان خاندان سرکشی هستند.
۸«امّا تو، ای انسان فانی، به من گوش فرا ده. همچون این خاندان سرکش، سرکش نباش! دهان بگشای و آنچه را به تو می‌دهم، بخور.» **۹**آنگاه دستی را دیدم که به سوی من دراز شد و در آن طوماری بود. **۱۰**او طومار را گشود، در پشت و روی آن، سوگنامه، زاری و اندوه نوشته شده بود.

۳ خدا فرمود: «ای انسان فانی، این طومار را بخور و سپس نزد قوم اسرائیل برو و سخن بگو.»
۲پس دهانم را باز کردم و او طومار را داد که بخورم. **۳**او گفت: «ای انسان فانی، طوماری را که به تو دادم بخور و شکم خود را از آن پُر کن.» آنگاه آن را خوردم و در دهانم مانند عسل شیرین بود.
۴سپس خدا به من فرمود: «ای انسان فانی، نزد قوم اسرائیل برو و سخنان مرا دقیقاً به ایشان بگو. **۵**زیرا که نزد مردمی با زبان ناشناخته و زبانی دشوار فرستاده نشده‌ای، بلکه نزد قوم اسرائیل. **۶**اگر تو را نزد مردمی فرستاده بودم که فهمیدن زبان ایشان برای تو مشکل بود، آنها به تو گوش می‌دادند؛ **۷**امّا قوم اسرائیل به تو گوش نخواهند داد، زیرا ایشان نمی‌خواهند به من گوش کنند، چون همهٔ قوم اسرائیل سرسخت و سنگدل هستند. **۸**اکنون من تو را همچون ایشان سرسخت و خشن خواهم ساخت **۹**و مانند سنگ، محکم و همچون الماس، سخت می‌گردانم تا از این مردم سرکش نترسی.»
۱۰خدا ادامه داده، گفت: «ای انسان فانی، با دقّت توجّه کن و آنچه را که به تو می‌گویم به‌خاطر بسپار. **۱۱**آنگاه به نزد مردم قوم خودت که در تبعید می‌باشند برو و آنچه را که من، خداوند متعال می‌گویم بگو؛ خواه بشنوند و خواه نشنوند.»

حزقیال در کنار رود خابور

۱۲آنگاه روح خدا مرا برداشت و از پشت سر من غرّش عظیمی برخاست که می‌گفت: «متبارک باد جلال خداوند در جایگاه ملکوتی او!» **۱۳**از به هم خوردن بالهای آن موجودات و چرخهای کنار آنها صدای بلندی چون صدای زلزله برمی‌خاست. **۱۴**قدرت خداوند با نیروی عظیمی بر من آمد و روح او مرا برد. من احساس تلخی و خشم کردم. **۱۵**پس به تل ابیب، نزد تبعیدیانی که در کنار رود خابور ساکن بودند، رسیدم و در آنجا مدّت هفت روز حیرت زده نشستم.

خداوند حزقیال را به دیده‌بانی برمی‌گزیند

(حزقیال ۳۳:۱-۹)

۱۶در پایان روز هفتم خداوند به من فرمود: **۱۷**«ای انسان فانی، من تو را به دیده‌بانی قوم اسرائیل گماشته‌ام، هرگاه کلمه‌ای از دهان من شنیدی باید از طرف من به ایشان هشدار دهی. **۱۸**اگر اعلام کنم که شخص شریری خواهد مرد و تو هشدار مرا به او نرسانی و نگویی که از کارهای بد خود توبه کند، در آن صورت به‌خاطر گناه خود می‌میرد، ولی من تو را مسئول مرگ او خواهم دانست. **۱۹**هرگاه به شخص بدکاری هشدار بدهی و او باز هم توبه نکند و از گناه کردن دست نکشد، آنگاه او غرق در گناه می‌میرد، ولی تو از مرگ نجات می‌یابی.

۲۰«اگر مرد درستکاری شروع به شرارت ورزیدن نماید و من او را در موقعیّت خطرناکی قرار دهم، او خواهد مُرد، اگر تو به او هشدار ندهی. او به‌خاطر گناهان خودش خواهد مرد -من کارهای نیک او را به یاد نخواهم آورد- و من تو را مسئول مرگ او خواهم دانست. **۲۱**امّا اگر مرد درستکاری را از گناه کردن هشدار دادی و از گناه کردن دست کشید، به راستی زنده خواهد ماند، زیرا هشدار را پذیرفت و تو جان خود را نجات داده‌ای.»

حزقیال قادر به صحبت نخواهد بود

۲۲در آنجا بار دیگر حضور پرتوان خداوند را احساس کردم و به من فرمود: «برخیز و به دشت برو و من در آنجا با تو سخن می‌گویم.»

۲۳پس برخاستم و به دشت رفتم و آنجا جلال خداوند را همان‌گونه که در کنار رود خابور دیده بودم، مشاهده کردم و من به روی خود به خاک افتادم. **۲۴**امّا روح خدا بر من

آمد و مرا بر پاهایم برپا داشت و با من سخن گفت و فرمود:
«برو و خود را در خانه‌ات زندانی کن. **۲۵**ای انسان فانی، تو را به بند خواهند کشید تا نتوانی به میان مردم بیرون بروی.
۲۶من زبانت را به کامت می‌چسبانم تا گنگ شوی و نتوانی این قوم سرکش را سرزنش کنی. **۲۷**سپس وقتی دوباره من با تو صحبت کنم و دوباره به تو قدرت سخن گفتن بدهم، تو به آنها خواهی گفت که من خداوند متعال، چه می‌گویم. برخی از آنها گوش خواهند داد و امّا برخی به تو بی‌اعتنایی می‌کنند، زیرا آنها قومی سرکش می‌باشند.»

نمایش محاصره اورشلیم توسط حزقیال

۴ خداوند فرمود: «ای انسان فانی، خشتی بردار و آن را پیش روی خود بگذار و شهر اورشلیم را بر آن نقش نما.
۲پیرامون شهر را محاصره کن و در برابرش سنگرها و خاکریزها و دژکوب‌ها و اردوگاه را ترسیم کن. **۳**آنگاه صفحه‌ای آهنی بردار و مانند دیواری آهنی بین خود و شهر قرار بده و روی تو به سوی شهر باشد. شهر در محاصره است و تو محاصره کننده هستی. این نشانه‌ای برای ملّت اسرائیل خواهد بود.
۴-۵«سپس بر پهلوی چپ خود بخواب و من جرم قوم اسرائیل را بر تو می‌گذارم. به مدّت سیصد و نود روز در آنجا خواهی بود و به‌خاطر خطای ایشان، مجازات خواهی شد و به عوض هر سال خطای ایشان، من تو را به یک روز عذاب کشیدن محکوم می‌کنم. **۶**هنگامی‌که آن را تمام کردی به پهلوی راست خود بازگرد و چهل روز مجازات خاندان یهودا را متحمّل شو، هر روز برای یک سال مجازات ایشان قرار داده‌ام.
۷«به سوی اورشلیم محاصره شده بنگر و با بازوی برهنه علیه آن نبوّت کن. **۸**من تو را در بند خواهم کشید تا نتوانی تا پایان محاصره از پهلویی به پهلوی دیگر بازگردی.
۹«برای مدّت سیصد و نود روز که به پهلوی چپ خود می‌خوابی، مقداری گندم، جو، لوبیا، نخود و ارزن در ظرفی بریز و از آنها نان بپز و آنها را بخور. **۱۰**جیرهٔ غذایت روزانه بیست تکه است و باید در وقت معیّن صرف شود. **۱۱**مقدار آبی که باید بنوشی دو لیوان است و آب را هم باید در وقت معیّن بنوشی. **۱۲**تو باید با مدفوع خشک انسان آتش بیافروزی و نان خود را بر روی آن بپزی و آن را در جایی بخور که همه‌ببینند.»

۱۳خداوند فرمود: «بدین‌سان قوم اسرائیل در میان اقوامی که پراکنده‌اش کرده‌ام، نان ناپاک خواهد خورد.»
۱۴امّا من گفتم: «ای خداوند متعال، من هرگز خود را آلوده نکرده‌ام. از کودکی تاکنون من گوشت حیوانی را که مرده باشد یا به وسیلهٔ حیوانات وحشی کشته شده باشد، نخورده‌ام. من هرگز غذایی را که ناپاک شمرده می‌شد، نخورده‌ام.»
۱۵آنگاه خداوند به من فرمود: «پس من اجازه می‌دهم که برای پختن نان، به جای مدفوع انسان از سرگین گاو استفاده کنی.»
۱۶آنگاه او به من گفت: «ای انسان فانی، من نان را از اورشلیم قطع می‌کنم. ایشان نان را وزن خواهند کرد و با ترس خواهند خورد و آب را اندازه خواهند گرفت و با نگرانی خواهند نوشید. **۱۷**آب و نان ایشان تمام خواهد شد، آنها ناامید شده و به‌خاطر گناهانشان تلف خواهند شد.»

حزقیال موی خود را می‌تراشد

۵ خداوند فرمود: «ای انسان فانی، شمشیر تیزی چون تیغ آرایشگران بردار و ریش و موی خود را بتراش. سپس مویها را در ترازویی وزن کن و به سه قسمت تقسیم کن. **۲**یک سوم آن را هنگامی‌که روزهای محاصره به سر آمد، در شهر در آتش بسوزان. یک سوم دیگر را در پیرامون شهر با شمشیر بزن و قسمت دیگر را در باد پراکنده کن؛ زیرا من به دنبال ایشان شمشیری از نیام برخواهم کشید. **۳**اندکی از آن را بگیر و در ردای خود ببند. **۴**دوباره قدری از آن را بردار و در آتش بینداز و بسوزان. از آنجا آتشی علیه قوم اسرائیل برخواهد خاست.»
۵خداوند متعال می‌فرماید: «بر اورشلیم بنگر. من او را در مرکز جهان قرار دادم و دیگر کشورها را در اطراف او. **۶**امّا اورشلیم علیه فرمانهای من سرکشی کرده است و نشان داد که از ملّتهای دیگر پلیدتر است. اورشلیم فرمانهای مرا رد کرده است و از پذیرش پیروی قوانین من خودداری می‌کند. **۷**اکنون ای اورشلیم گوش کن، من، خداوند متعال چه می‌فرمایم: چون تو سرکش‌تر از همهٔ ملّتهایی که در اطراف تو هستند، می‌باشی و از فرمانها و قوانین من پیروی نکرده‌ای و طبق قوانین مللی که در اطراف تو هستند عمل کرده‌ای، **۸**بنابراین من، خداوند متعال، به تو می‌گویم، من دشمن تو هستم و در حضور تمام

ملل جهان تو را مجازات می‌کنم. **۹**پس به‌خاطر تمام کارهای زشت تو، کاری با تو خواهم کرد که تا به حال هرگز انجام نداده‌ام و در آینده نیز انجام نخواهم داد. **۱۰**بنابراین در اورشلیم، پدران و مادران، فرزندان خود را و فرزندان، پدران و مادران خود را خواهند خورد. من تو را مجازات خواهم کرد و هرکسی را که باقی بماند به هر طرف پراکنده می‌کنم.

۱۱«بنابراین من، خداوند متعال به حیات خودم سوگند یاد می‌کنم، چون تو معبد بزرگ مرا با کارهای زشت و پلید خود آلوده ساختی، من نیز با بی‌رحمی تو را نابود خواهم کرد. **۱۲**یک سوم مردم تو از گرسنگی و بیماری خواهند مُرد، یک سوم دیگر خارج از شهر با شمشیر کشته می‌شوند و یک سوم باقیمانده را در باد پراکنده می‌کنم و با شمشیری از نیام کشیده، ایشان را دنبال خواهم کرد.

۱۳«تو قدرت خشم و غضب مرا حس خواهی کرد تا من راضی شوم. هنگامی‌که این رویدادها واقع شوند، متقاعد خواهی شد که من یعنی خداوند، با تو سخن گفته‌ام زیرا از بی‌وفایی تو بسیار خشمگین شده‌ام. **۱۴**در میان ملّتهای اطراف و در نظر رهگذران تو را ویران و رسوا خواهم کرد.

۱۵«هنگامی‌که من در خشم خود تو را مجازات کنم تو در میان ملّتهای اطراف مایهٔ ننگ و تمسخر خواهی بود و درسی وحشتناک برای ایشان، زیرا من، خداوند چنین گفته‌ام. **۱۶**هنگامی‌که من پیکانهای مرگبار گرسنگی و ویرانی را علیه تو رها سازم تا تو را نابود گردانم، بیشتر و بیشتر تو را دچار قحطی خواهم کرد. **۱۷**گرسنگی و حیوانات وحشی را خواهم فرستاد تا کودکان شما را بکشند و بیماری، خشونت و جنگ تا شما را از بین ببرند. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

خداوند بت‌پرستی را محکوم می‌کند

۶ خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، به سوی کوههای اسرائیل بنگر و علیه آنها نبوّت کن **۳**و بگو: ای کوههای اسرائیل، کلام خداوند متعال را بشنوید. خداوند متعال به کوهها، تپّه‌ها، درّه‌ها و دشتها چنین می‌فرماید: من خودم شمشیری می‌فرستم تا پرستشگاههای بالای تپّه‌های شما را نابود کند. **۴**قربانگاههای شما ویران و مکانی که در آن بخور می‌سوزانید، شکسته خواهد شد. همهٔ مردمِ آنجا در برابر بُتهایشان کشته خواهند شد. **۵**من اجساد مردم اسرائیل را

پراکنده می‌سازم. من استخوانهای ایشان را در اطراف قربانگاه پراکنده می‌کنم. **۶**همهٔ شهرهای اسرائیل نابود و بتکده‌هایش ویران می‌گردند، پس قربانگاههایش ویران و نابود می‌گردند، بُتهایش درهم می‌شکنند، قربانگاه بُخور آن فرو می‌ریزد و کارهایش ناپدید می‌گردد. **۷**مردم در همه‌جا کشته می‌شوند و کسانی‌که زنده بمانند، خواهند پذیرفت که من خداوند هستم.

۸«من اجازه خواهم داد که عدّه‌ای از کشتار بگریزند و در میان ملّتها پراکنده گردند. **۹**آنهایی که در اسارت به سر می‌برند، آنجا را به یاد خواهند آورد و خواهند دانست که من ایشان را مجازات نموده و شرمسار ساخته‌ام، زیرا دلهای بی‌وفای ایشان، مرا ترک کرد و بُتها را ترجیح دادند. ایشان به‌خاطر کارهای زشت و پلیدی که انجام داده‌اند، از خود بیزار خواهند شد. **۱۰**ایشان خواهند دانست که من خداوند هستم و تهدیدهای من پوچ نبوده‌اند.»

۱۱پس خداوند متعال چنین می‌فرماید: «دست بزنید و پای بر زمین بکوبید و به‌خاطر کارهای زشت و پلیدی که قوم اسرائیل انجام داده است، از اندوه گریه کنید. ایشان در جنگ یا گرسنگی و یا از بیماری خواهند مرد. **۱۲**کسانی‌که دور هستند بیمار می‌شوند و خواهند مرد، کسانی‌که نزدیک هستند در جنگ کشته می‌شوند، کسانی‌که باقی بمانند از گرسنگی خواهند مرد، همهٔ ایشان نیروی خشم مرا حس خواهند کرد. **۱۳**در میان بُتها و قربانگاهها، در بتکده‌ها و بر فراز هر کوه، در زیر هر درخت سبز و هر درخت بلوط بزرگ، در هر کجا که قربانی سوختنی به بُتهایشان تقدیم کردند، اجسادشان پراکنده خواهند شد. آنگاه همه خواهند دانست که من خداوند هستم. **۱۴**دست خود را برای نابودی آنها دراز می‌کنم و شهرهایشان را از بیابان در جنوب تا شهر ربله در شمال ویران می‌سازم تا بدانند که من خداوند هستم.»

سرانجام اسرائیل فرا می‌رسد

۷ خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، به سرزمین اسرائیل بگو خداوند متعال می‌فرماید: انتهای تمام سرزمین فرا رسیده است.

۳«اکنون انتهای تو فرا رسیده است، تو خشم مرا احساس خواهی کرد. زیرا من کارهای زشت تو را، برای آنچه که انجام داده‌ای، داوری می‌کنم و بی‌رحمی تو را به سر خودت

می‌آورم. ۴من تو را نمی‌بخشم و به تو رحم نخواهم کرد. من تو را به‌خاطر کارهای زشتی که انجام داده‌ای، تنبیه می‌کنم. آنگاه خواهی فهمید که من خداوند هستم.»

۵خداوند متعال می‌فرماید: «نگاه کنید، مصیبت پس از مصیبت فرا می‌رسد. ۶انتها فرا رسید، فرجام رسید، شما از بین رفتید. ۷ای ساکنان سرزمین، سرنوشت بد شما و زمان و روزهای آشوب و نه شادی در کوهستان، فرا رسیده است.

۸«بزودی خشم خود را بر شما فرو می‌ریزم و غضب خود را نصیب شما می‌کنم. من شما را طبق کردارتان قضاوت می‌کنم و به‌خاطر همهٔ پلیدیهایتان شما را مجازات می‌کنم. ۹با دلسوزی به شما نمی‌نگرم و رحم نمی‌کنم، بلکه شما را به‌خاطر کردار پلیدتان مجازات خواهم کرد تا بدانید من خداوند هستم که شما را مجازات می‌کنم.»

۱۰آن روز فرا رسیده، واپسین روز اینجاست. بی‌عدالتی شکوفا گشته، غرور غنچه داده است. ۱۱از شاخهٔ پلیدی، شرارت روییده است. هیچ‌کدام باقی نخواهند ماند، نه ثروت، نه شکوه و نه جلال.

۱۲آن زمان فرا رسیده و آن روز نزدیک می‌شود. خریدار شادی نکند و نه فروشنده سوگواری، زیرا خشم خداوند بر همه فرو خواهد ریخت. ۱۳فروشندگان تا زمانی که زنده باشند به آنچه فروخته‌اند باز نخواهند گشت، زیرا خشم خدا بر همه خواهد بود و پلیدکاران زنده نخواهند ماند. ۱۴شیپورها نواخته شده‌اند و همه‌چیز آماده گشته است، امّا کسی به نبرد نمی‌رود، زیرا خشم من بر همهٔ مردم سرزمین قرار گرفته است.

مجازات گناهان اسرائیل

۱۵در بیرون شمشیر است، در اندرون بیماری و گرسنگی. کسانی‌که در کشتزارها هستند با شمشیر کشته می‌شوند و کسانی‌که در شهر هستند، از گرسنگی خواهند مرد. ۱۶برخی چون فاخته‌ای که از درّه ترسیده باشد به کوهها فرار خواهند کرد، همه به‌خاطر گناهان خود ناله خواهند کرد. ۱۷دستهای همه ناتوان می‌گردند و زانوهایشان خواهند لرزید. ۱۸پلاس می‌پوشند و ترس، ایشان را می‌پوشاند. با سرهای تراشیده، شرم چهره‌شان را فرا می‌گیرد. ۱۹ایشان نقره و طلای خود را چون زباله در خیابانها می‌ریزند. در روز خشم خداوند، نقره و طلا نمی‌تواند ایشان را نجات دهد و خواسته‌هایشان را برآورده

سازد و یا گرسنگی ایشان را برطرف کند و شکمشان را سیر کند. طلا و نقره ایشان را به گناه کشاند. **۲۰**با جواهراتی که به داشتن آنها افتخار می‌کردند، بُتهای منفور و کثیف ساختند، بنابراین من آنها را از ثروتشان متنفّر می‌سازم.

۲۱خداوند می‌فرماید: «من ثروت آنها را چون غنیمت به دست بیگانگان و همانند غارت به پلیدان جهان خواهم داد و آن را آلوده خواهند ساخت. **۲۲**من از اسرائیل روی برخواهم گرداند تا مکان مقدّس مرا آلوده کنند تا دزدان وارد شوند و آن را بی‌حرمت کنند.

۲۳«زنجیری بسازید، زیرا سرزمین پُر از جنایات خونین است. شهر پر از خشونت است. **۲۴**من پلیدترین ملّتها را خواهم آورد تا خانه‌های ایشان را تصرّف کنند. من به غرور نیرومندان پایان می‌دهم و مکانهای مقدّس ایشان بی‌حرمت خواهند شد. **۲۵**هنگامی که پریشانی فرا رسد، خواستار آرامش خواهند بود. امّا هرگز آن را نخواهند یافت. **۲۶**مصیبت پشت مصیبت فرا می‌رسد و شایعه پشت شایعه. ایشان از نبی رؤیا می‌خواهند؛ کاهنان چیزی برای آموزش و بزرگان پندی نخواهند داشت. **۲۷**پادشاه سوگوار و شاهزاده ناامید خواهد شد و مردم از ترس خواهند لرزید. من شما را به‌خاطر کارهایتان مجازات می‌کنم و همان‌گونه که دیگران را قضاوت کردید، شما را قضاوت خواهم کرد. به این ترتیب خواهید دانست که من خداوند هستم.»

رؤیای دوم حزقیال نبی
(۸:۱-۱۰:۲۲)

بت‌پرستی در معبد بزرگ

۸ در روز پنجم ماه از سال ششم تبعید ما، درحالی‌که در خانهٔ خود با رهبران یهودا نشسته بودم، دست خداوند متعال بر من آمد. **۲**نگاه کردم و شکلی چون انسان دیدم، از کمر به پایین چون آتش و از کمر به بالا مانند برنزِ گداخته، درخشان بود. **۳**او چیزی را که شبیه دستی بود دراز کرد و موی سر مرا گرفت و سپس در این رویا، روح خدا مرا در بین زمین و آسمان بلند کرد و به اورشلیم برد و در دروازهٔ شمالی معبد بزرگ قرار داد و در آنجا بُتی قرار داشت که سبب خشم خدا بود.

۴من در آنجا جلال خدای اسرائیل را همان طور که در کنار رود خابور در بابل دیده بودم، دیدم. **۵**سپس خدا به من فرمود: «ای انسان فانی، حال به طرف شمال نگاه کن.» من به آن طرف

نگاه کردم و آن بت را که باعث خشم خداوند شده بود، دیدم که در قسمت ورودی دروازهٔ شمالی قربانگاه قرار داشت.
۶خدا به من فرمود: «ای انسان فانی، آیا می‌بینی چه پلیدیهای بزرگی قوم اسرائیل مرتکب می‌شوند تا مرا از معبدم دور کنند؟ امّا تو پلیدیهای بزرگتری خواهی دید.»
۷خداوند مرا به دروازهٔ حیاط خارجی آورد و در آنجا سوراخی در دیوار بود. ۸به من گفت: «ای انسان فانی، دیوار را بکَن.» وقتی دیوار را کَندم، دروازه‌ای پدیدار شد. ۹او به من گفت: «داخل شو و کارهای زشت و پلیدی را که اینجا انجام می‌دهند، ببین.» ۱۰پس من داخل شدم و نگاه کردم. آنجا روی همهٔ دیوارها اشکال انواع خزندگان و حیوانات نفرت‌انگیز و همهٔ بُتهای قوم اسرائیل نقش شده بود. ۱۱هفتاد نفر از رهبران قوم اسرائیل نزد آنها ایستاده بودند و یازنیا پسر شافان در میان ایشان ایستاده بود و هرکس آتشدانی در دست خود داشت؛ دود خوشبوی بُخور از آنها برمی‌خاست. ۱۲خداوند از من پرسید: «ای انسان فانی، آیا می‌بینی که رهبران اسرائیل در خفا چه می‌کنند؟ ایشان همه در اتاقی پر از بت پرستش می‌کنند. بهانهٔ ایشان این است که خداوند ما را نمی‌بیند؛ او این سرزمین را ترک کرده است.»
۱۳خداوند همچنین به من فرمود: «تو پلیدیهای بزرگتری خواهی دید که ایشان مرتکب می‌شوند.» ۱۴آنگاه او مرا به دروازهٔ شمالی معبد بزرگ آورد. زنها آنجا نشسته بودند و برای مرگ خدای خود تموز، گریه می‌کردند.
۱۵سپس به من گفت: «ای انسان فانی، آیا می‌بینی؟ تو پلیدیهای بزرگتری خواهی دید.» ۱۶آنگاه مرا به حیاط درونی معبد بزرگ برد. آنجا در نزدیکی در ورودی معبد بزرگ، بین قربانگاه و ایوان حدود بیست و پنج مرد بودند. ایشان به معبد بزرگ پشت کرده، به سوی شرق خم شده بودند و طلوع خورشید را ستایش می‌کردند.
۱۷خداوند به من فرمود: «ای انسان فانی، آن را می‌بینی؟ آیا به اندازهٔ کافی بد نیست که خاندان یهودا در اینجا مرتکب پلیدی می‌شوند؟ آیا باید سرزمین را پر از خشونت کنند و خشم مرا بیشتر برانگیزند؟ ببین چگونه در نهایت بی‌ادبی به من توهین می‌کنند. ۱۸بنابراین من در خشم عمل خواهم کرد و چشم پوشی و دلسوزی نخواهم کرد. گرچه با صدای بلند فریاد خواهند کشید، ولی ایشان را نخواهم شنید.»

اورشلیم مجازات می‌شود

۹ آنگاه خداوند بـا آوازی بلند در گوش من ندا کرد
و فرمود: «ای مردانی که شـهر را مجازات خواهید
کرد، بیایید و سلاحهای کشندهٔ خود را به دست گیرید.»
۲بی‌درنگ شـش مرد از راه دروازهٔ شـمالی معبد بزرگ
آمدند و هریک اسلحهٔ کشنده‌ای در دست داشت. همراه
ایشـان مردی بـا لباس کتانی بود که وسـایل نوشـتن با
خود داشـت. ایشان وارد شـدند و کنار قربانگاه برنزی
ایسـتادند.
۳سپس نور درخشان حضور خدای اسرائیل از فرشتگان نگهبان
برخاست و به آسـتانهٔ معبد بزرگ آمد، خداوند مردی را که
لباس کتانی پوشیده بود، خواند **۴**و به او فرمود: «از میان شهر
اورشلیم بگذر و بر پیشانی کسانی‌که به‌خاطر انجام پلیدیها آه
و ناله می‌کنند، نشانه‌ای بگذار.»
۵من شنیدم که به دیگران چنین فرمود: «به دنبال او از میان
شـهر بگذرید و بکشید، چشم پوشـی نکنید و رحم نکنید.
۶پیران، جوانان، دختران، کودکان و زنان را، همه را بکشید،
امّا به کسی‌که این نشان را دارد، دست نزنید و از معبد بزرگ
مـن آغاز کنید.» پـس از رهبرانی که در جلـوی معبد بزرگ
بودند، شروع کردند.
۷آنگاه به ایشان فرمود: «بروید و معبد بزرگ را آلوده کنید و
حیاطها را از کشته‌ها پُر نمایید.» پس ایشان بیرون رفتند و در
شهر به کشتار پرداختند.
۸هنگامی‌که کشـتار ادامه داشـت، من در آنجا تنها بودم.
با صورت روی زمین افتـادم و فریاد بـر آوردم: «ای خداوند
متعال، آیا اکنون که خشـم خود را بر اورشلیم فرو می‌ریزی،
تمام بازماندگان اسرائیل را خواهی کشت؟»
۹خدا پاسخ داد: «گناهان قوم اسرائیل و یهودا بی‌نهایت بزرگ
است. خونریزی سرزمین را فراگرفته و شهر پر از بی‌عدالتی است.
ایشان می‌گویند: 'خداوند سرزمین را ترک کرده است و ما را
نمی‌بیند.' **۱۰**بنابراین، من چشم پوشی نمی‌کنم و رحم نخواهم
نمود، بلکه آنچه را با دیگران کردند، بر سرشان می‌آورم.»
۱۱آنگاه مردی که لباس کتانی پوشـیده بود و وسایل نوشتن
داشت، بازگشـت و به خداوند گزارش داد: «آنچه را فرموده
بودید، انجام دادم.»

جلال خداوند اورشلیم را ترک می‌کند

۱۰ آنگاه نگریستم و بر فراز گنبدی که بالای سر
فرشتگان نگهبان بود، چیزی شبیه تختی از یاقوت
کبود پدیدار گشت. **۲**خدا به مردی که لباس کتانی به تن
داشت، فرمود: «در بین چرخها، در زیر موجودات بالدار برو،
دستهایت را از زغالهای سوزان پُر کن، آنگاه زغالها را بر روی
شهر پراکنده ساز.»
من دیدم که او رفت. **۳**هنگامی‌که او رفت، موجودات بالدار
در قسمت جنوب معبد بزرگ بودند و ابری حیاط داخلی را
پر کرد. **۴**نور درخشندهٔ حضور خداوند از موجودات برخاست
و بر در دروازهٔ معبد بزرگ قرار گرفت. آنگاه ابری معبد بزرگ
را پر کرد و حیاط از نور جلال خداوند می‌درخشید. **۵**صدای
بالهای موجودات بالدار که تا حیاط بیرونی شنیده می‌شد، شبیه
صدای خداوند متعال بود.
۶هنگامی‌که خداوند به مردی که جامهٔ کتانی پوشیده بود،
امر کرد تا مقداری آتش از بین چرخهایی که در زیر موجودات
بود، بردارد. آن مرد رفت و کنار یکی از چرخها ایستاد. **۷**آنگاه
یکی از موجودات دست خود را به سوی آتشی که در میان
ایشان بود دراز کرد و مقداری در دست مردی که جامهٔ کتانی
پوشیده بود، گذاشت. آن مرد آتش را گرفت و بیرون رفت.
۸به نظر می‌رسید که آن موجودات در زیر بالهایشان دستی مانند
دست انسان داشتند. **۹-۱۰**نگاه کردم و چهار چرخِ هم‌شکل
دیدم، هر چرخ در کنار یکی از موجودات بود. چرخها چون
سنگهای گرانبها می‌درخشیدند و در درون هر چرخ، چرخ
دیگری قرار داشت. **۱۱**این چرخها می‌توانستند به هر طرف
حرکت کنند، بدون اینکه دور بزنند. به هر سمتی که چرخ
جلویی حرکت می‌کرد، چرخهای دیگر به دنبالش می‌رفتند
بدون اینکه دور بزنند. **۱۲**تمام بدنهای آنها، پشت‌ها، دستها،
بالها و چرخها پُر از چشم بود. **۱۳**ندایی شنیدم که می‌گفت:
«چرخهای گردان.»
۱۴هر موجود چهار صورت داشت، صورت اول مانند گاو،
صورت دوم مانند انسان، سومین صورت چون شیر و چهارمین
صورت مانند عقاب بود. **۱۵**موجودات به هوا برخاستند. ایشان
همان موجوداتی بودند که در کنار رود خابور دیده بودم.
۱۶هنگامی‌که موجودات حرکت می‌کردند، چرخها نیز به

حرکت می‌آمدند و هرگاه بالهای خود را می‌گشودند و پرواز می‌کردند، چرخها نیز با ایشان بودند. **۱۷**هنگامی‌که ایشان می‌ایستادند، چرخها نیز می‌ایستادند و چون برمی‌خاستند، چرخها نیز برمی‌خاستند؛ چون روح موجودات زنده در آنها بود.
۱۸آنگاه نور درخشان خداوند از آستانهٔ معبد بزرگ بیرون رفت و بالای سر موجودات قرار گرفت. **۱۹**سپس بالهای خود را گشودند و همان‌طور که چرخها در کنارشان بودند، از زمین برخاستند و در دهانه دروازهٔ شرقی معبد بزرگ توقّف کردند و جلال خدای اسرائیل بر فراز ایشان بود. **۲۰**من آن موجودات را شناختم. آنها همان موجوداتی بودند که در زیر تخت خدای اسرائیل، در کنار رود خابور دیده بودم.
۲۱هر کدام چهار رو و چهار بال داشت و در زیر هریک از بالهایشان شبیه دست انسان بود. **۲۲**چهره‌های ایشان هم مانند چهره‌هایی بود که در کنار رود خابور دیده بودم. هر کدام از آنها مستقیماً حرکت می‌کرد.

داوری رهبران اسرائیل

۱۱ روح خدا مرا برداشت و به دروازهٔ شرقی معبد بزرگ آورد. آنجا در نزدیک دروازه، بیست و پنج مرد بودند و در میان ایشان یازنیا پسر عزور و فلطیا پسر بنایاهو یعنی رهبران قوم را دیدم.
۲خدا به من فرمود: «ای انسان فانی، این مردان توطئه‌های شریرانه‌ای می‌چینند و در این شهر راهنمایی‌های پلید می‌کنند. **۳**ایشان می‌گویند: 'زمان آن نرسیده که خانه‌ها را بسازیم، این شهر چون دیگ است و ما گوشت در آن می‌باشیم.' **۴**بنابراین ای انسان فانی، علیه ایشان نبوّت کن.»
۵آنگاه روح خداوند بر من آمد و فرمود که بگو خداوند چنین می‌فرماید: «ای قوم اسرائیل، این سخنی است که می‌گویید، امّا من می‌دانم که چه می‌اندیشید. **۶**شما بسیاری را در شهر کشته‌اید. خیابانها را از اجساد پُر کرده‌اید.
۷«بنابراین من، خداوند متعال می‌گویم: کشته‌شدگانی را که در درون دیگ گذاشته‌اید گوشت هستند و این شهر دیگ، امّا شما از آن بیرون آورده خواهید شد. **۸**شما از شمشیر ترسیدید، و من شما را به شمشیر می‌سپارم. **۹**شما را از شهر بیرون می‌برم و به دست بیگانگان خواهم سپرد و داوری خود را به اجرا خواهم گذاشت. **۱۰**با شمشیر کشته خواهید شد و در مرز اسرائیل شما

را داوری خواهم کرد. **۱۱**این شهر مانند دیگی که گوشت را حفظ می‌کند، از شما حفاظت نخواهد کرد. در هر کجای سرزمین اسرائیل باشید شما را مجازات خواهم کرد. **۱۲**آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم و هنگامی‌که از قوانین کشورهای همسایه پیروی می‌کردید، قوانین مرا می‌شکستید و از فرمانهای من سرپیچی می‌کردید.»

۱۳هنگامی‌که نبوّت می‌کردم، فلطیا پسر بنایا مُرد. پس با صورت بر خاک افتادم و فریاد برآوردم: «ای خداوند متعال، آیا همهٔ بازماندگان اسرائیل را نابود خواهی کرد؟»

وعدهٔ آزادی از اسارت

۱۴آنگاه خداوند به من فرمود: **۱۵**«ای انسان فانی، خویشاوندان و قوم تو که در اورشلیم هستند، دربارهٔ تو و هموطنانت که در تبعید به سر می‌برید، می‌گویند: 'آنها از خداوند دور شده‌اند، بنابراین حالا این سرزمین به ما تعلّق دارد.'

۱۶«بنابراین چنین بگو: خداوند، خدا می‌فرماید: هر چند ایشان را به دوردستها بردم و در میان ملّتها پراکنده ساخته‌ام، امّا در حال حاضر من پناهگاه ایشان هستم.

۱۷«بنابراین به آنها بگو که من، خداوند متعال چنین می‌گویم، ایشان را از بین مردم و کشورهایی که در آنها پراکنده‌اند، جمع می‌کنم و سرزمین اسرائیل را به آنها می‌دهم. **۱۸**هنگامی‌که بازگردند، تمام بُتهای آلوده و ناپاک را از میان برخواهند داشت. **۱۹**من در ایشان دل و روح تازه‌ای خواهم نهاد و دل سنگی را از جسم ایشان برمی‌دارم و دلی از گوشت به ایشان خواهم بخشید. **۲۰**تا از احکام من پیروی کنند و دستورات مرا بجا آورند. ایشان قوم من خواهند بود و من هم خدای ایشان خواهم بود. **۲۱**امّا کسانی‌که دل ایشان به دنبال پرستش بُتهای نفرت‌انگیز و ناپاک است، آنها را به خاطر آنچه که کرده‌اند، مجازات می‌کنم.

جلال خدا اورشلیم را ترک می‌کند

۲۲آنگاه موجودات به پرواز درآمدند و چرخها با ایشان رفتند. نور درخشندهٔ حضور خدای اسرائیل بر فراز ایشان بود. **۲۳**سپس جلال خداوند از میان شهر برخاست و بر کوهی که در قسمت شرقی شهر بود، توقّف کرد. **۲۴**روح خدا مرا در رؤیا برداشت و دوباره نزد تبعیدشدگان در بابل برد. در همین جا رؤیای من به پایان رسید. **۲۵**و هرچه را خداوند به من نشان داده بود، به تبعید شدگان گفتم.

نمایش تبعید یهودا

۱۲ خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، تو در میان قومی سرکش زندگی می‌کنی که چشم دارند ولی نمی‌بینند. گوش دارند ولی نمی‌شنوند، زیرا ایشان قومی سرکش هستند.
۳-۵«ای انسان فانی، توشه‌ای برای رفتن به تبعید آماده کن و در برابر ایشان در روز کوچ کن و به مکانی دیگر برو. شاید بفهمند، اگرچه قومی سرکش هستند. مانند کسی‌که به تبعید برده می‌شود، آماده سفر شو. بار سفرت را در روز ببند و از خانه بیرون ببر تا مردم ببینند و هنگام شب در حضور ایشان دیوار را سوراخ کن و با توشه‌ات از راه آن بیرون برو. **۶**در برابر چشمان ایشان توشهٔ خود را روی دوش خود بگذار و آن را در تاریکی حمل کن. رویت را بپوشان تا نبینی که کجا می‌روی. این کار تو اخطاری برای قوم اسرائیل است.»
۷آنچه را که خداوند به من فرموده بود، انجام دادم. توشهٔ خود را در روز، مانند تبعیدشدگان بیرون بردم. هنگام شب با دستان خود دیوار را سوراخ کردم و در پیش چشمان مردم توشهٔ خود را بر دوش گرفته، در تاریکی بیرون رفتم.
۸بامدادان خداوند به من فرمود: **۹**«ای انسان فانی، اکنون که قوم سرکش اسرائیل می‌پرسند چه‌کار می‌کنی؟ **۱۰**به ایشان بگو که این پیامی است از جانب خداوند متعال به شاهزاده و تمام مردمی که در اورشلیم هستند. **۱۱**به ایشان بگو آنچه تو کرده‌ای نشانه‌ای از رویدادی است که بر ایشان واقع خواهد شد. ایشان آواره و اسیر خواهند گشت. **۱۲**شاهزادهٔ ایشان نیز کوله‌بار خود را در تاریکی بر دوش خواهد نهاد و بیرون خواهد رفت و سوراخی در دیوار خواهد کند تا از آن بیرون برود و روی خود را خواهد پوشاند تا زمین را با چشمان خود نبیند. **۱۳**امّا من تور خود را بر او خواهم گسترد و او را به دام می‌اندازم و او را به شهر بابل خواهم آورد. او آنجا را نخواهد دید، امّا در آنجا خواهد مرد. **۱۴**اطرافیان، مشاوران و محافظان او را در همه‌جا پراکنده خواهم ساخت و شمشیر برهنه در پی ایشان خواهم فرستاد.
۱۵«هنگامی‌که ایشان را در میان ملّتهای دیگر و کشورهای بیگانه پراکنده سازم، خواهند دانست که من خداوند هستم. **۱۶**من اجازه خواهم داد عدّه کمی از ایشان نجات یابند تا پلیدیهای خود را در میان ملّتهایی که به آنجا می‌روند بیان کنند، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

نشانه‌های نبی ترسو

۱۷خداونـد به من فرمود: ۱۸«ای انسـان فانی، نان خود را
با لرز بخـور و آب خویش را با ترس و لرز بنـوش. ۱۹به همهٔ
مردم سـرزمین بگو، خداوند متعال در مورد ساکنان اورشلیم
در سرزمین اسرائیل چنین می‌فرماید: ایشان نان خود را با ترس
خواهند خورد و آب خود را با لرز خواهند نوشید. ۲۰شهرهای
آباد، خراب می‌شوند و سرزمینشـان متروک می‌گردد و آنگاه
خواهند دانست که من خداوند هستم.»

روز داوری به تعویق نمی‌افتد

۲۱خداوند به من فرمود: ۲۲«ای انسـان فانی، این چیسـت
که زبانزد مردم اسرائیل است: 'روزها می‌گذرند و پیشگویی‌ها
عملی نمی‌شـوند؟' ۲۳اکنون به ایشان بگو من خداوند متعال
می‌فرمایم. من به این مَثَل پایان می‌دهم. آن دیگر در اسرائیل
تکرار نخواهد شد. به ایشان بگو زمان به وقوع پیوستن نبوّتها
فرا رسیده است.
۲۴«در میان مردم اسرائیل دیگر رؤیاهای دروغ و پیشگویی‌های
گمراه کننده نخواهد بود. ۲۵من خداوند، با ایشان سخن خواهم
گفت و هرچه بگویم به وقوع می‌پیوندد. دیگر تأخیری نخواهد
شد. در دوران زندگی شما ای سرکشان، آنچه را که به شما
هشدار دادم، عملی می‌سازم.»
۲۶دوباره خداوند به من چنین فرمود: ۲۷«ای انسان فانی، قوم
اسرائیل می‌گویند که رؤیاها و پیشگویی‌های تو در آیندهٔ خیلی
دور عملی می‌شوند. ۲۸بنابراین به ایشان بگو که خداوند متعال
چنین می‌فرماید: هیچ کلام من پـس از این به تأخیر نخواهد
افتاد و خداوند متعال می‌فرماید: کلامی که من می‌گویم روی
خواهد داد.»

محکومیّت انبیای دروغین

۱۳ خداوند به من فرمود: ۲«ای انسـان فانی، علیه
انبیایی که از خیال خود نبـوّت می‌کنند، نبوّت
کن و بگو: کلام خداوند را بشنوید.»
۳خداونـد متعال چنیـن می‌فرماید: «وای بـر انبیای نادانی
که از روح خود پیـروی می‌کنند و هیچ ندیده‌انـد. ۴ای قوم
اسرائیل، انبیای شما چون روباهان در ویرانه‌ها هستند. ۵ایشان
از دیوارهایی که فـرو ریخته‌اند نگهبانی نمی‌کنند و دیوارها را
بازسازی نمی‌کنند، بنابراین اسرائیل نمی‌تواند هنگام جنگ در

روز خداوند، از خود دفاع کند. ۶رؤیاها و پیشگویی‌های ایشان نادرست و دروغ است. ادّعا می‌کنند که از پیامهای من سخن می‌گویند، امّا من ایشان را نفرستاده‌ام و انتظار دارند حرفهایشان حقیقت پیدا کند. ۷من به ایشان می‌گویم: رؤیاهای شما غلط و پیشگویی‌هایتان دروغ است، امّا باز هم می‌گویید که از زبان من حرف می‌زنید، درحالی‌که من با شما صحبت نکرده‌ام.»

۸بنابراین خداوند متعال به ایشان چنین می‌فرماید: «چون سخن‌های نادرست گفتید و رؤیاهای دروغین دیدید، پس اینک برضد شما خواهم بود. ۹ای انبیایی که رؤیاهای دروغین می‌بینید و پیشگویی‌های گمراه کننده می‌کنید، من شما را مجازات خواهم کرد. شما آنجایی که مردم گرد هم می‌آیند تا تصمیم بگیرند، نخواهید بود. نام شما در فهرست شهروندان اسرائیل نخواهد بود. شما هرگز به سرزمین خود باز نخواهید گشت. آنگاه خواهید دانست که من، خداوند متعال هستم.

۱۰«انبیا با گفتن اینکه همه‌چیز خوب است، قوم مرا گمراه کرده‌اند. یقیناً همه‌چیز خوب نیست. قوم من دیوار سستی بنا کرده‌اند و انبیا آن را با گِل سفید می‌پوشانند. ۱۱به انبیا بگو دیوار ایشان فرو خواهد ریخت. من باران سیل‌آسا و تگرگ فرو خواهم باراند و بادهای شدید بر آن خواهند وزید. ۱۲دیوار فرو خواهد ریخت و همه خواهند پرسید: 'گِل‌مالی چه فایده‌ای داشت؟'»

۱۳اینک خداوند متعال چنین می‌فرماید: «در خشم خود، باد شدید، باران سیل‌آسا و تگرگ خواهم فرستاد تا دیوار نابود شود. ۱۴من دیواری را که ایشان گِل‌اندود کرده‌اند، درهم می‌شکنم و پایهٔ آن را عریان می‌گذارم. دیوار آن فرو خواهد ریخت و همهٔ شما را خواهد کشت. آنگاه همه خواهند دانست که من خداوند هستم.

۱۵«دیوار و کسانی‌که آن را گل‌اندود کردند، قدرت خشم مرا حس خواهند کرد و آنگاه به شما خواهم گفت دیوار و کسانی‌که آن را گِل‌اندود کردند، نابود شده‌اند؛ ۱۶یعنی همهٔ انبیایی که با اطمینان به اورشلیم می‌گفتند همه‌چیز خوب است، هنگامی‌که چنین نبود.»

۱۷خداوند فرمود: «اینک ای انسان فانی، روی به سوی زنان قوم خویش کن و علیه زنانی که از افکار خود نبوّت می‌کنند، نبوّت کن. ۱۸خداوند متعال چنین می‌فرماید:

«وای بر زنانی که برای به دست آوردن قدرت مرگ و زندگی طلسم می‌سازند. شما می‌خواهید قدرت مرگ و زندگی مردم را به دست بگیرید تا به سود خود از آن استفاده کنید؟ **۱۹**شما به‌خاطر مشتی جو و چند تکه نان، مرا در برابر قوم خود بی‌حرمت کرده‌اید. شما مردمی را می‌کشید که شایستهٔ مرگ نیستند و کسانی را زنده نگاه می‌دارید که سزاوار زنده بودن نیستند. پس شما به قوم من دروغ می‌گویید و ایشان باور می‌کنند.»

۲۰بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: «من علیه طلسم‌هایی هستم که برای به دست آوردن قدرت مرگ و زندگی به بازویشان می‌بندند. من آنها را از بازوهایشان خواهم درید و من جانهایی را که شما شکار کرده‌اید، چون پرندگان آزاد خواهم کرد. **۲۱**من طلسم‌های شما را پاره خواهم کرد و قوم خود را از دست شما نجات خواهم داد و ایشان چون صید در دست شما نخواهند بود و شما خواهید دانست که من خداوند هستم.

۲۲«با دروغهای خود، مردم خوبی را که من نمی‌خواهم به آنان صدمه بزنم، دلسرد کرده‌اید. شما از اینکه مردم پلید از بدی دست بکشند جلوگیری می‌کنید و جان ایشان را نجات نمی‌دهید. **۲۳**پس اینک رؤیاهای دروغین و پیشگویی‌های گمراه کنندهٔ شما پایان یافته است. من قوم خود را از زیر قدرت شما نجات می‌دهم تا اینکه بدانید که من خداوند هستم.»

خدا بت‌پرستان را محکوم می‌کند

۱۴ گروهی از رهبران نزد من آمدند و نشستند. **۲**خداوند به من فرمود: **۳**«ای انسان فانی، این مردان بُتهای خود را در دلهایشان جای داده‌اند و گناهانشان موجب لغزش ایشان شده است. چرا از من راهنمایی می‌خواهند؟

۴«بنابراین به ایشان بگو، خداوند متعال چنین می‌فرماید: هر اسرائیلی که قلب خود را به بُتها داده است و خود را به گناه کشانده برای مشورت نزد نبی‌ای می‌آید، من به ایشان پاسخ خواهم داد؛ پاسخی که بُتهای بسیار او سزاوارش هستند. **۵**همهٔ این بُتها، قوم اسرائیل را از من روی‌گردان کرده‌اند، امّا با این پاسخ، می‌خواهم ایشان را به سوی خود بازگردانم.

۶«پس به قوم اسرائیل بگو که خداوند متعال می‌فرماید: توبه کنید، از بت‌پرستی دست بکشید و از گناه و کارهای زشت روی برگردانید.

۷«زیرا هرکس چه از قوم اسـرائیل و چـه بیگانگانی که در اسرائیل ساکن هستند و از من جدا شده‌اند و بُتها را به قلبهای خود راه داده‌اند و گناهان خود را چون مانعی در برابر خود قرار داده‌اند و هنوز نزد نبی می‌روند تـا از من راهنمایی بخواهند، من، خداوند پاسخ ایشان را خواهم داد. ۸من علیه این اشخاص خواهم بود، ایشان را نمونه و زبانزد همه می‌کنم و از میان قوم خود برمی‌دارم و خواهید دانست که من خداوند هستم.
۹«اگر نبـی‌ای فریب بخورد و سـخن دروغ بگوید، به این خاطر است که من، خداوند آن نبی را فریب داده‌ام و دست خود را علیه او برمی‌افرازم و او را از میان قوم اسـرائیل بیرون خواهم راند. ۱۰نبی و کسـی‌که با او مشورت می‌کند، هر دو یک مجازات خواهند داشت، ۱۱تا قوم اسرائیل دیگر از من دور نگردند و با گناهان خود آلوده نگردند. ایشان قوم من خواهند شد و من خدای ایشان.»

نوح، دانیال و ایّوب

۱۲آنگاه خداوند به من فرمود: ۱۳«ای انسان فانی، هنگامی‌که سـرزمینی بی‌وفا علیه من گناه ورزد و من دست خود را علیه آن بلند کنم و نان ایشان را قطع نمایم، چنان قحطی خواهم فرستاد که انسان و حیوان را یکسـان از پای درآورد. ۱۴حتّی اگر نوح، دانیال و ایّوب در آنجا زندگی می‌کردند، نیکوکاری ایشان فقط می‌توانست جانهای خودشان را نجات دهد. من، خداوند متعال چنین می‌گویم.
۱۵«یا اگر حیوانات وحشی را بفرستم که آن سرزمین را پایمال و ویران کنند و مردم از ترس حیوانات وحشی از آن عبور نکنند، ۱۶و اگر آن سه مرد هم در آنجا زندگی می‌کردند، من، خداوند متعال به حیات خود قسـم می‌خورم که ایشان نمی‌توانستند، حتّی جانهای فرزندان خود را هم حفظ کنند. تنها ایشان زنده می‌ماندند و آن سرزمین غیر مسکونی می‌گردد.
۱۷«یا اگر شمشیر را در آن کشور بفرستم تا آنجا را از انسان و حیوان پاک سـازد، ۱۸هرچند آن سـه مرد در آنجا باشند، من، خداوند متعال به حیات خود قسم می‌خورم که آنها قادر نخواهند بود حتّی فرزندان خود را هم از مرگ نجات بدهند. آنها می‌توانستند فقط جانهای خود را حفظ کنند.
۱۹«یا اگر آن سـرزمین را دچار طاعون کنم و با خونریزی و کشتن مردم و حیوانات آن خشم خود را بر آن فرو ریزم، ۲۰حتّی

اگر نوح، دانیال و ایّـوب در آنجا بودند، من، خداوند متعال به حیات خود سـوگند می‌خورم، نمی‌توانستند جان فرزندان خود را نجات دهند و رستگاری ایشان فقط جانهای خودشان را نجات می‌داد.»

۲۱خداوند متعال چنیـن می‌فرماید: «من بدترین مجازاتها را یعنی جنگ، گرسنگی، حیوانات وحشی و بیماری را به اورشلیم می‌فرستم تا انسانها و حیوانات آن را یکسان نابود سازند. **۲۲**اگر بعضی از آنها زنده بمانند و فرزندان خود را نجات دهند، به ایشـان نگاه کنید و خواهید دید که چه پلید هسـتند و قانع خواهید شد مجازاتی که بر اورشلیم آوردم عادلانه بوده است. **۲۳**هنگامی‌که رفتار و روشهای ایشان را ببینید، خواهید دانست آنچه انجام داده‌ام بی‌سبب نبوده است.»

تاک بی‌ثمر

۱۵ خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسـان فانی، چوب تاک چه برتری بر چوبهای دیگر دارد و شاخهٔ تاک چه برتری در مقایسه با درختان جنگل؟ **۳**آیا از چوب آن برای ساختن چیزی اسـتفاده می‌کنند؟ یا از آن میخی برای آویختن چیزی می‌سازند؟ **۴**وقتی آن را در آتش می‌سوزانند، هنگامی‌که آتش دو سر آن را بسوزاند و میانش نیم سوز شود، آیا سودمند خواهد بود؟ **۵**هنگامی‌که کامل بود بی‌مصرف بود، اینک که نیم سوز شـده، بیش از پیش بی‌مصرف شده است. آیا هرگز می‌توان از آن استفاده کرد؟»

۶بنابرایـن خداوند متعـال می‌فرماید: «چون چوب تاک در میان درختـان جنگل که آن را برای سـوختن به آتش داده‌ام، همچنین ساکنان اورشلیم را برای سوختن خواهم داد. **۷**من علیه ایشان خواهم بود، با وجودی که از آتش خواهند گریخت ولی آتش، ایشـان را خواهد سـوزاند و وقتی آنها را مجازات کنم، شـما خواهید دانست که من خداوند هسـتم. **۸**چون بـا بی‌وفایی رفتـار کرده‌اند، این سـرزمین را ویران خواهم سـاخت. من، خداونـد متعال سـخن گفته‌ام.»

اورشلیم بی‌وفا

۱۶ خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، اورشلیم را از کردار بدش آگاه ساز **۳**و بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید:

«اصل و تولّد تو از سرزمین کنعان است. پدر تو اموری و
مادرت حِتّی بود. ۴در روز تولّد، نافت را نبریدند و با آب شسته
نشدی تا پاک شوی. به تو نمک نمالیدند و تو را در پارچه
نپیچیدند. ۵چشمی بر تو دلسوزی نکرد تا از روی محبّت این
کارها را برایت انجام دهد. در روز تولّدت از تو بیزار بودند و
تو را در بیابان انداختند.
۶«هنگامی که از کنارت می‌گذشتم، تو را دیدم که در خون
غوطه‌ور هستی، به تو گفتم که زنده شو. ۷تو را چون گیاه
سالمی پرورش دادم. تو بلندبالا و دوشیزه‌ای متعال گشتی.
پستانهایت برآمده و موهایت بلند شد، امّا عریان بودی.
۸«دوباره از کنار تو گذشتم و دیدم که به سن بلوغ رسیده‌ای.
گوشهٔ ردای خود را بر تو گستردم و عریانی تو را پوشاندم. با
تو سوگند یاد کردم و با تو پیمان بستم و تو از آنِ من شدی.»
خداوند متعال چنین می‌فرماید.
۹«آنگاه با آب، خون را از تو شستم و با روغن، تو را تدهین
کردم. ۱۰بر تو جامهٔ قلّابدوزی شده و بر پاهایت کفشهای
چرمی مرغوب پوشانیدم و تو را با ردای ابریشمی آراستم. ۱۱تو
را با جواهرات زینت بخشیدم و دستبند به دستت و گردنبند به
گردنت آویختم. ۱۲بینی‌ات را با حلقه، گوشت را با گوشواره
و سرت را با تاج زیبایی آراستم. ۱۳تو جواهرات طلا و نقره
داشتی و همواره جامه‌های قلّابدوزی شده و ابریشم بر تن
داشتی. نان تو از بهترین آردها درست می‌شد و روغن زیتون
و عسل برای خوردن داشتی. زیبایی تو خیره کننده بود و تو
ملکه شدی. ۱۴به‌خاطر زیبایی تو، شهرتت در میان همه ملّتها
پراکنده شد، زیرا من به تو زیبایی کامل دادم.» خداوند متعال
چنین گفته است.
۱۵«امّا تو به زیبایی خود اتّکا کردی و به‌خاطر آوازهٔ خود
روسپی گشتی و با هر رهگذری روسپیگری نمودی. ۱۶مقداری
از پارچه‌هایت را برای تزئین پرستشگاههای خود استفاده کردی
و چون فاحشه‌ای خود را در اختیار همه گذاشتی. ۱۷همچنین
با جواهرات طلا و نقره‌ای که به تو داده بودم، مجسمه‌های مرد
ساختی و با آنها روسپیگری کردی. ۱۸با جامه‌های قلّابدوزی
آنها را پوشاندی و روغن و بُخور مرا نزد آنها گذاشتی. ۱۹به تو
خوراک دادم؛ بهترین آرد، روغن زیتون و عسل، امّا تو آنها را برای
خشنودی بُتها هدیه کردی.» خداوند متعال چنین گفته است.

۲۰«فرزندانی را که بـرای من به دنیا آورده بودی، برای بُتها قربانی نمودی. آیا روسپیگریِ تو کافی نبود **۲۱**که فرزندان مرا کشـتی و به عنوان قربانی به بُتها تقدیم کردی؟ **۲۲**در هنگام آلودگی و روسپیگری خود، دوران جوانی خود را، هنگامی‌که برهنه در خون خود می‌غلطیدی، به یاد نیاوردی.»

زندگی اورشلیم به عنوان یک روسپی

۲۳خداونـد متعال می‌فرماید: «وای بر تـو! وای بر تو! زیرا پس از انجام همهٔ شـرارتهای خود، **۲۴**در هر گوشـه و کنار، پرستشگاهها ساختی و به روسـپیگری پرداختی. **۲۵**در سر هر خیابانی، بنایی سـاختی و زیبایی خود را به فحشا گذاشتی و خود را در اختیار هر رهگذری قرار دادی. **۲۶**با همسـایگان شهوتران خود، یعنی مصریان، همبستر شدی و با روسپیگری خود خشم مرا برانگیختی.

۲۷«بنابراین، دسـت خود را علیه تو بلند نموده و سـهم تو را کم کردم و تو را به ارادهٔ دشـمنانت تسلیم کردم، یعنی به فلسطینیان که از کردار شرم‌آور تو متنفّر هستند.

۲۸«چون دیگران نتوانستند تو را ارضاء کنند، به دنبال آشوریان دویدی. تو روسپی ایشـان بودی، امّا ایشان نیز نتوانستند تو را ارضاء کنند. **۲۹**تو همچنین برای بابلیان، آن ملّت بازرگان، روسپی بودی، امّا ایشان هم نتوانستند تو را راضی خواهند کرد.»

۳۰خداوند متعال چنین می‌فرماید: «چون روسـپی بی‌شرمی هستی، همهٔ این کارها را انجام دادی. **۳۱**در هر خیابان و میدان بتخانه ساختی و روسپیگری کردی، امّا تو چون روسپیان دیگر به‌خاطر پول ایـن کار را نکردی. **۳۲**تو چون زنی هسـتی که به جای اینکه شوهرش را دوست بدارد با بیگانگان هم‌آغوش می‌شود. **۳۳**همهٔ روسپیان هدیه می‌گیرند، امّا تو هدایای خود را به عاشقانت دادی. به ایشان رشوه دادی تا برای روسپیگری تو از همه‌جا بیایند. **۳۴**پس، تو با روسـپیان دیگر فرق داری. کسی به دنبال تو نیامد تا روسپی باشی. کسی به تو پولی نداد بلکه تو به ایشان پول دادی، تو متفاوت بودی!»

خدا اورشلیم را داوری می‌کند

۳۵پس اینک ای روسپی، ای اورشلیم، سخن خداوند را بشنو.

۳۶خداوند متعال می‌فرماید: «تو خود را برهنه کردی و چون فاحشه‌ای، خودت را در اختیار عاشقانت و همه بُتهایت قرار دادی و فرزندان خود را کُشتی و قربانی بُتها کردی. **۳۷**بنابراین

همهٔ عاشقانت را که از وجودشان لذّت می‌بردی و آنهایی را که معشوق تو بودند و کسانی را که از آنها نفرت داشتی، به دور تو جمع می‌کنم و تو را در برابر آنها برهنه می‌سازم تا عریانی تو را ببینند. **۳۸**تو را به‌خاطر زنا و قتل محکوم می‌کنم و در خشم خود، تو را با مرگ مجازات می‌کنم. **۳۹**تو را به دست ایشان می‌سپارم. ایشان بتخانه‌هایی را که در آن روسپیگری می‌کردی ویران می‌کنند. ایشان لباس و جواهرات تو را خواهند گرفت و تو را برهنه و عریان رها خواهند کرد.

۴۰«ایشان مردم را برمی‌انگیزند تا تو را سنگسار کنند و تو را با شمشیرهای خود تکه‌تکه خواهند کرد. **۴۱**ایشان خانه‌های تو را خواهند سوزاند و در حضور جماعت زنان تو را مجازات خواهند کرد. من تو را از فحشا و هدیه دادن به عاشقانت بازمی‌دارم. **۴۲**آنگاه خشم من پایان می‌پذیرد و آرام خواهم گرفت، دیگر خشمگین و غیور نخواهم بود. **۴۳**چون تو دوران جوانی خود را به یاد نیاوردی و با کردارت مرا خشمگین نمودی، بنابراین کارهایت را بر سرت می‌آورم.» خداوند متعال چنین فرموده است.

دختر همانند مادر

۴۴خداوند می‌فرماید: «ای اورشلیم، مردم این مَثَل را دربارهٔ تو خواهند گفت: 'دختر مانند مادرش است.' **۴۵**براستی تو دختر مادرت هستی، او شوهر و فرزندان خود را رها کرد. تو مانند خواهرانت هستی که از شوهران و فرزندان خود بیزار بودند. مادرت حِتّی و پدرت اموری بود.

۴۶«خواهر بزرگ تو سامره است که با دختران خود در شمال تو سکونت دارد و خواهر کوچکت سدوم است که با دختران خود در جنوب زندگی می‌کند. **۴۷**تو نه تنها از آنها و کارهای زشتشان تقلید و پیروی کردی، بلکه در مدّت کوتاهی فاسدتر از آنها شدی.

۴۸«به حیات خودم سوگند که خواهرت سدوم و دخترانش مثل تو به چنین کارهای زشتی دست نزده‌اند. **۴۹**گناه سدوم و دخترانش این بود که چون همه‌چیز را به فراوانی داشتند و در رفاه و آسایش زندگی می‌کردند، مغرور شده بودند و به بینوایان و نیازمندان کمک نمی‌کردند. **۵۰**ایشان مغرور و سرسخت بودند و کارهایی را که من از آنها تنفّر دارم، انجام دادند، پس من ایشان را نابود کردم.

۵۱«سامره نصف گناهان تو را مرتکب نشد، کارهای زشت تو
بمراتب بیشتر از خواهرانت بوده است. فساد تو به حدّی است
که در مقایسه با خواهرانت، ایشان بی‌گناه به نظر می‌رسند.
۵۲اینک باید شرمساری خود را تحمّل کنی، گناهان تو به
حدّی از خواهرانت بدتر است که ایشان در کنار تو بی‌گناه
به‌نظر می‌رسند. اکنون سرافکنده و خجل شو، زیرا تو باعث
می‌شوی که خواهرانت پاک به‌نظر برسند.»

بازسازی سدوم و سامره

۵۳خداوند به اورشلیم فرمود: «من سدوم، سامره و روستاهایشان
را کامروا خواهم ساخت. بله، من تو را هم کامروا خواهم
کرد. ۵۴تو به‌خاطر کارهایی که کرده‌ای باید خجالت بکشی
و شرمساری تو به آنها نشان خواهد داد که چه وضع بهتری
دارند. ۵۵بلی، خواهرانت، سدوم و سامره و دخترانشان و
همچنین تو با دخترانت دوباره کامیاب خواهید شد. ۵۶آیا در
روزهای غرورت سدوم را مسخره نمی‌کردی؟ ۵۷امّا حالا تو
مایهٔ تمسخر اَدوم و فلسطینیان و دخترانشان و همسایگانت
شده‌ای و همگی از تو نفرت دارند. ۵۸پس تو باید به سزای
کارهای بد و گناهانت برسی.»

پیمان جاودانی

۵۹خداوند متعال می‌فرماید: «من مطابق کردارت با تو رفتار
خواهم کرد، زیرا سوگندت را فراموش کردی و پیمانت را
شکستی. ۶۰امّا من پیمانی را که در دوران جوانی‌ات با تو بسته
بودم، از یاد نمی‌برم و حال با تو پیمانی ابدی می‌بندم. ۶۱تو به
یاد خواهی آورد که چگونه رفتار کرده‌ای و هنگامی‌که خواهران
بزرگ و کوچکت را به تو بازگردانم، شرمسار خواهی شد. من
اجازه می‌دهم ایشان چون دختران تو باشند، گرچه این قسمتی
از پیمان من با تو نبود. ۶۲پیمان خود را با تو تجدید خواهم
کرد و آنگاه خواهی دانست که من خداوند هستم. ۶۳من همه
خطاهایت را خواهم بخشید، امّا تو از به یاد آوردن آنها چنان
خجالت خواهی کشید که دیگر دهانت را باز نخواهی‌کرد.»
خداوند متعال چنین فرموده

مثل عقاب و تاک

۱۷ خداوند به من فرمود: ۲«ای انسان فانی، برای قوم
اسرائیل مَثَلی بگو و نمونه‌ای ارائه کن. ۳خداوند
متعال، چنین می‌فرماید: عقاب بزرگی بود که بالهایی عظیم و

گسترده و پرهایی رنگارنگ داشت. او به لبنان پرواز کرد و سر
درخت سدر لبنان را شکست ۴و آن را به سرزمین بازرگانی برد
و در شهر تاجران گذاشت. ۵آنگاه او بذری از سرزمین شما
برداشت و در خاک حاصلخیزی در کنار آب فراوان کاشت.
او آن را مانند شاخهٔ بیدی قرار داد. ۶آن جوانه زد و تاکی شد
و در روی زمین گسترش یافت. شاخه‌هایش به سوی بالا، به
طرف عقاب و ریشه‌هایش در عمق زمین رشد کردند. تاک از
شاخه‌ها و برگها پوشیده شده بود.
۷«عقاب بزرگ دیگری بود با بالهای عظیم که پرهای
زیادی داشت. اینک تاک، ریشه‌ها و شاخه‌هایش را به سوی
او برگردانید به امیدی که بتواند آب بیشتری از زمینی که در
آنجا کاشته شده بود، بگیرد. ۸تاک در خاکی نیکو، نزد آبهای
بسیار کاشته شده بود تا شاخه‌هایش رشد کنند، میوه به بار
آورد و تاکی با شکوه گردد.
۹«خداوند متعال چنین می‌فرماید: آیا کامیاب خواهد شد؟
آیا عقاب نخست آن را ریشه‌کن نخواهد کرد؟ و انگورهایش
را نخواهد کند؟ و شاخه‌هایش را نخواهد شکست تا پژمرده
گردد؟ برای ریشه‌کن ساختن آن نیازی به بازوی نیرومند و ارتش
قدرتمند نیست. ۱۰هنگامی‌که کاشته شد، آیا رشد خواهد کرد؟
هنگامی‌که باد شرقی به آن بوزد، آیا کاملاً در جایی که کاشته
شده است، پژمرده نخواهد شد؟»

شرح مَثَل

۱۱آنگاه خداوند به من فرمود: ۱۲«اکنون از این سرکشان
بپرس آیا معنی این مَثَل را می‌دانند؟ به ایشان بگو پادشاه بابل
به اورشلیم آمد و پادشاه و بزرگان را دستگیر کرد و با خود
به بابل برد. ۱۳او یکی از اعضای خاندان سلطنتی را گرفت و
با او پیمان بست و او را سوگند داد تا به او وفادار بماند. او
همچنین بزرگان سرزمین را با خود برد، ۱۴تا از شورش دوباره
ملّت جلوگیری کند و مطمئن شود که به پیمان خود وفادارند.
۱۵امّا پادشاه یهودا با فرستادن سفیران خود به مصر، به این امید
که ایشان به او اسبها و ارتش بزرگی بدهند، شورش کرد. آیا
او پیروز خواهد شد؟ آیا کسی می‌تواند با چنین کاری بگریزد؟
آیا او می‌تواند پیمان را بشکند و بدون مجازات بگریزد؟
۱۶«به حیات خودم سوگند، براستی این پادشاه در مکانی
که پادشاه بابل او را پادشاه کرد، چون سوگند خود را خوار

شمرد و پیمانش را شکست، در بابل خواهد مرد. **۱۷**هنگامی که بابلیان سنگر درست کنند و شهر را محاصره نمایند تا مردم بسیاری را بکشند، حتّی فرعون و ارتش نیرومندش نیز نخواهند توانست به پادشاه یهودا کمک کنند. **۱۸**او سوگند و پیمان خود را شکست، او همهٔ این کارها را انجام داد و اکنون گریزی برای او نیست.»

۱۹خداوند متعال می‌فرماید: «به حیات خودم سوگند که او را به‌خاطر شکستن پیمان مجازات خواهم کرد، یعنی پیمانی که به نام من سوگند خورد. **۲۰**من تور خود را می‌گسترانم و او را در دام خواهم افکند. او را به بابل خواهم برد و به‌خاطر خیانتش علیه من او را در آنجا مجازات خواهم کرد. **۲۱**همهٔ سپاهِ گریزانِ او با شمشیر کشته خواهند شد و بازماندگان ایشان در هر سو پراکنده می‌گردند. من خداوند گفته‌ام»

نوید امید خداوند

۲۲خداوند، خدا چنین می‌فرماید:
«من شاخهٔ نازکی را
از سر درخت سدر بلند خواهم شکست
و آن را در قلّهٔ بلند کوه اسرائیل خواهم کاشت،
۲۳ تا شاخه‌ها از آن بروید و میوه آورد
و درخت سدر با شکوهی گردد.
در زیر آن، هرگونه پرنده زندگی خواهد کرد
و در سایهٔ آن آشیانه خواهند ساخت.
۲۴ تمام درختان سرزمین خواهند دانست
که من خداوند هستم.
درختان بلند را برمی‌اندازم
و درختان کوتاه را بلند می‌کنم.
من درخت سبز را خشک می‌کنم
و درخت خشک را شکوفا می‌سازم.

من، خداوند چنین می‌گویم و آن را انجام خواهم داد.»

هرکس مسئول گناه خود می‌باشد

۱۸ خداوند به من فرمود: **۲**«منظور شما از تکرار این مَثَل در مورد سرزمین اسرائیل چیست که می‌گویید: 'والدین غوره خوردند و دندان فرزندان کُند شد.'

۳«به حیات خودم سوگند که بعد از این، در اسرائیل کسی
این ضرب‌المثل را به زبان نمی‌آورد. ۴جان همه به من تعلّق
دارد، پدر و پسر هر دو به من تعلّق دارند. تنها، کسی‌که گناه
ورزد، خواهد مرد.
۵«اگر شخصی نیکوکار، عادل و صادق باشد، ۶بالای
کوهها برای پرستش بُتهای قوم اسرائیل نمی‌رود، از گوشت
حیوانی که برای بُتها قربانی شده است نمی‌خورد، زن همسایهٔ
خود را وسوسه نمی‌کند، با زنی که عادت ماهانه داشته باشد
همبستر نمی‌شود، ۷ستم نمی‌کند، وام خود را می‌پردازد، دزدی
نمی‌کند، نان خود را به گرسنگان می‌دهد و برهنگان را جامه
می‌پوشاند، ۸برای بهره وام نمی‌دهد، پلیدی نمی‌کند، دعاوی
را عادلانه قضاوت می‌کند. ۹چنین شخصی از فرمانهای من
پیروی می‌کند و قوانین مرا رعایت می‌نماید. او نیکوکار است
و خواهد زیست.» خداوند متعال چنین می‌فرماید.
۱۰«امّا اگر مردی پسری ظالم و خونریز داشته باشد ۱۱و دست
به کارهایی بزند که پدرش هرگز دست نزده است، گوشت
حیوانی را که برای بُتها قربانی شده باشد بخورد، زن همسایه
را وسوسه کند، ۱۲به نیازمندان ستم کند، دزدی نماید، وام
خود را نپردازد، بت‌پرستی نماید و پلیدی کند، به پرستشگاه
بُتها برود، ۱۳بهره و گرو بگیرد، آیا او زنده خواهد ماند؟ نه،
زنده نخواهد ماند. او که چنین کارهای پلیدی را کرده است،
براستی خواهد مرد و خونش به گردن خودش است.
۱۴«امّا اگر این مرد، پسری داشته باشد و گناهان پدر خود را
ببیند و مانند او رفتار نکند، ۱۵از گوشت حیوانی که برای بُتها
قربانی شده باشد نخورد و بُتهای قوم اسرائیل را نپرستد، زن
همسایه را وسوسه نکند، ۱۶به کسی بدی نکند، بزور گرویی
نگیرد، دزدی نکند، بلکه نان خود را به گرسنه بدهد و برهنه
را جامه بپوشاند، ۱۷پلیدی نکند و برای بهره، وام ندهد. او
قوانین مرا مراعات کند و از فرمانهای من پیروی کند، او به‌خاطر
گناهان پدرش نخواهد مُرد، بلکه براستی خواهد زیست. ۱۸ولی
پدرش به‌خاطر فریب دادن و دزدی از برادرانش و به سبب بدی
کردن در میان قومش و به‌خاطر خطاهایش خواهد مرد.
۱۹«امّا شما می‌پرسید: 'چرا پسر به‌خاطر گناهان پدرش مجازات
نمی‌شود؟' پاسخ این است که پسر آنچه را درست و نیکو بود،
انجام داد. او قوانین مرا نگاه داشت و از آنها به دقّت پیروی

کرد پس براستی زنده خواهد ماند. **۲۰**فقط همان کسی‌که گناه می‌کند می‌میرد. فرزند به‌خاطر گناه پدر جزا نمی‌بیند و نه پدر به‌خاطر گناه فرزند مجازات می‌شود. شخص نیکوکار به‌خاطر کارهای نیک خودش پاداش می‌گیرد و شخص بدکار به کیفر گناه خودش می‌رسد.

۲۱«امّا اگر مردان شریر از همهٔ گناهانی که ورزیده بودند، بازگردند و همهٔ احکام مرا نگاه دارند و آنچه را مطابق قانون و نیک است انجام دهند، البتّه زنده خواهند ماند و نخواهند مرد. **۲۲**همهٔ گناهانشان بخشیده خواهد شد و زنده می‌مانند، زیرا ایشان به نیکویی عمل کرده‌اند. **۲۳**آیا گمان می‌کنید که من از مردن شخص گناهکار خوشحال می‌شوم؟ به هیچ وجه! بلکه برعکس می‌خواهم از راه بدی که در پیش گرفته است بازگردد و زنده بماند.

۲۴«امّا هنگامی‌که راستکاران، کجروی کنند و خطا نمایند و کارهای زشتی را که از شریران سر می‌زند، انجام دهند، آیا ایشان زنده خواهند ماند؟ هیچ‌کدام از نیکویی‌های ایشان به یاد نخواهد آمد و به‌خاطر خیانتی که مرتکب شده‌اند و گناهانی که ورزیده‌اند، خواهند مرد.

۲۵«امّا شما می‌گویید: 'روش خداوند غیرعادلانه است؟' پس اینک بشنوید، ای قوم اسرائیل: آیا روش من غیرعادلانه است؟ آیا این روشهای شما نیست که غیرعادلانه است؟ **۲۶**هنگامی‌که فرد نیکوکاری از انجام نیکی بازگردد و پلیدی کند و بمیرد، او به‌خاطر کارهای پلیدش می‌میرد. **۲۷**امّا هنگامی‌که فرد پلیدی از گناه بپرهیزد و آنچه را راست و نیک است، انجام دهد او جان خود را نجات خواهد داد. **۲۸**زیرا ایشان اندیشیده‌اند و از خطاهایی که مرتکب شده‌اند روی‌گردان شده‌اند، البتّه زنده خواهند ماند و نخواهند مرد. **۲۹**امّا شما، ای قوم اسرائیل می‌گویید: 'روش خداوند غیرعادلانه است.' ای قوم اسرائیل، آیا روشهای من غیرعادلانه است؟ آیا این روشهای شما نیست که غیرعادلانه می‌باشد؟

۳۰«من، خداوند متعال می‌گویم: بنابراین ای قوم اسرائیل، من شما را مطابق کردارتان داوری خواهم کرد. توبه کنید و از گناهان خود بازگردید، در غیر این صورت گناه، شما را هلاک خواهد کرد. **۳۱**از گناهانی که در برابر من مرتکب شده‌اید، دست بکشید و قلب و روح تازه برای خود فراهم آورید. ای

قوم اسـرائیل، چرا می‌خواهید بمیریـد؟ **۳۲**زیرا خداوند متعال
می‌فرماید: من از مرگ هیچ‌کس شاد نمی‌شوم، پس بازگردید
و زنده بمانید.»

سرود سوگواری

۱۹ خداوند به من فرمود که برای پادشاهان اسرائیل این
سوگنامه را بخوانم:
۲ مادر تو چه ماده شیری در میان شیرها بود!
او بچّه‌های خود را در میان شیرهای ژیان بزرگ کرد
۳ او یکی از بچّه‌هایش را بزرگ کرد
و به او آموخت که شکار کند و او آدمخوار شد.
۴ ملّتها علیه او هشدار دادند
و در گودال ایشان گرفتار شد،
و او را به قلّاب کشیدند و به سرزمین مصر بردند.
۵ مادرش وقتی دید که همهٔ امیدهایش برباد رفته،
آنگاه بچّهٔ دیگرش را بزرگ کرد،
و او رشد کرد و شیر ژیانی شد.
۶ وقتی او کاملاً بزرگ شد
او با شیران پرسه می‌زد،
او نیز شکار کردن آموخت و آدمخوار شد.
۷ او دژهایشان را درهم کوبید
و شهرهایشان را ویران کرد.
سرزمین و ساکنانش از غرّش او ترسان شدند.
۸ ملّتها علیه او گرد هم آمدند؛
آنها دام خود را گسترانیدند
و او را در دامشان گرفتار کردند.
۹ با قلّابها او را در قفس نهادند
و نزد پادشاه بابل بردند.
آنها او را زندانی کردند
پس صدای غرّش او دیگر هرگز در کوههای اسرائیل
شنیده نخواهد شد.

۱۰ مادر تو چون تاکی در تاکستان بود
که در آب کاشته شده،
و به‌خاطر آب فراوان، پر برگ و پر میوه بود.
۱۱ شاخه‌های او نیرومند بودند

و رشد کرد و گرز پادشاهان شد.
تاک چنان رشد کرد که سر به آسمان می‌کشید.
همه دیدند که چه پر برگ و بلندبالا بود،
۱۲ امّا دستهای خشمگینی او را ریشه‌کن کرد
و بر زمین افکند.
باد شرقی میوه‌هایش را خشک کرد و فرو ریخت
و شاخه‌های نیرومندش خشک گشتند و سوختند.
۱۳ اکنون تاک در بیابان،
و در زمین خشک و تشنه کاشته شده است.
۱۴ تنه‌اش آتش گرفته و شاخه‌ها و میوه‌اش را سوزانده
و دیگر شاخهٔ نیرومندی از آن باقی نمانده است،
تا گرزی برای دست پادشاهان باشد.
این سوگنامه بارها سروده شده است.

اسرائیل به سرکشی ادامه می‌دهد

۲۰ در روزِ دهم از ماه پنجمِ سال هفتم تبعید ما، عدّه‌ای از رهبران اسرائیل آمدند و مقابل من نشستند تا از خداوند راهنمایی بطلبند. ۲آنگاه خداوند این پیام را به من داد: ۳«ای انسان فانی، به رهبران اسرائیل چنین بگو: خداوند، متعال می‌فرماید: چرا شما آمده‌اید از من راهنمایی می‌خواهید؟ به حیات خودم سوگند که هدایتی از من نخواهید یافت.
۴«تو ای انسان فانی، آیا آماده هستی که ایشان را محکوم کنی؟ پس آنان را متوجّه گناهان اجدادشان بساز. ۵آنچه به تو می‌گویم به ایشان بگو، هنگامی‌که اسرائیل را برگزیدم و خود را به ایشان در سرزمین مصر آشکار ساختم، وعده دادم و گفتم من خداوند، خدای شما هستم. ۶آن موقع بود که سوگند خوردم که ایشان را از مصر بیرون آورم و به سرزمینی که برای ایشان برگزیده بودم ببرم، سرزمینی که غنی و حاصلخیز است و بهترین سرزمینهاست. ۷به ایشان گفتم که بُتهای منفوری را که دوست می‌دارند، دور بیندازند و خود را با خدایان مصری آلوده نکنند، زیرا من خداوند، خدا هستم. ۸امّا علیه من سرکشی کردند و به من گوش فرا ندادند، بُتهای نفرت‌انگیز خود و خدایان مصر را رها نکردند، آماده بودم که قدرت خشم مرا در مصر تجربه کنند. ۹امّا به‌خاطر حفظ حرمت نام خود آن کار را نکردم، زیرا در حضور قومی که در میان ایشان زندگی می‌کردند، اعلام داشتم که قوم اسرائیل را از مصر بیرون می‌آورم.

۱۰«پس آنها را از سرزمین مصر به بیابان آوردم. **۱۱**فرامین خود را
به ایشان دادم و قوانین خود را به ایشان آموختم که به هرکس از
آنها پیروی کند، حیات بخشد. **۱۲**همچنین برگزاری روز سبت
را نشانهٔ پیمان خود با ایشان ساختم تا به ایشان یاد آوری شود
که من خداوند، ایشان را مقدّس ساختهام. **۱۳**امّا قوم اسرائیل
در بیابان علیه من سرکشی کردند. ایشان از قوانین من پیروی
نکردند و احکام حیاتبخش مرا زیر پا نهادند و روز سبت را
بی‌حرمت شمردند. آنگاه آماده بودم که خشم خود را در بیابان
بر ایشان فرو ریزم و ایشان را نابود کنم. **۱۴**امّا چنین نکردم تا
در نظر اقوامی که دیدند اسرائیل را از مصر بیرون آوردم، نام من
بی‌حرمت نشود. **۱۵**امّا در بیابان سوگند یاد کردم که ایشان را
به سرزمینی که به ایشان داده بودم، نیاورم؛ سرزمینی که غنی
و حاصلخیز است و بهترین سرزمین‌هاست. **۱۶**زیرا ایشان قوانین
مرا نپذیرفتند و چون دلهایشان به دنبال بُتهایشان بود، از احکام
من پیروی نکردند و سبت را بی‌حرمت کردند.
۱۷«امّا سپس بر ایشان رحم کردم و تصمیم گرفتم ایشان
را آنجا در بیابان نکُشم. **۱۸**در بیابان به فرزندانشان گفتم، از
احکام و فرامین نیاکان خود پیروی نکنید و با بُتهای ایشان خود
را آلوده نسازید. **۱۹**من، خداوند خدایتان هستم. از احکام من
پیروی کنید و با دقّت کامل دستورات مرا بجا آورید. **۲۰**روز
سبت مرا که به یادبود پیمان من با شما تعیین شده است نگاه
دارید تا بدانید که من، خداوند خدایتان هستم.
۲۱«امّا فرزندانشان علیه من سرکشی کردند. از فرامین من پیروی
نکردند و قوانین مرا با دقّت انجام ندادند؛ قوانینی که اطاعت از آن
به آنان زندگی می‌بخشد. ایشان روز سبت مرا بی‌حرمت ساختند.
آنگاه اندیشیدم که خشم خود را بر ایشان فرو ریزم و همه را بکشم.
۲۲امّا دست نگاه داشتم تا در نظر ملّتهایی که دیدند ایشان را از مصر
خارج می‌کنم، نام من بی‌حرمت نگردد. **۲۳**همچنین در بیابان سوگند
یاد کردم که در میان ملّتها و کشورها ایشان را پراکنده خواهم کرد.
۲۴زیرا آنها احکام مرا بجا نیاوردند، قوانین مرا رد کردند، روز سبت
مرا بی‌حرمت ساختند و به بُتهای اجداد خود چشم دوختند.
۲۵«پس من هم احکام و قوانینی را به ایشان دادم که خوب
و حیاتبخش نبودند. **۲۶**ایشان را گذاشتم که با قربانی کردن
فرزند اول خود برای بُتها، خود را آلوده سازند و به این ترتیب
ایشان را جزا بدهم و بدانند که من خداوند هستم.

۲۷-۲۸«پس ای انسان فانی، از جانب من، خداوند متعال، به قوم اسرائیل بگو که وقتی اجدادشان را به سرزمینی که به نیاکانشان وعده داده بودم آوردم، در آنجا هم به من خیانت کردند و نام مرا بی‌حرمت ساختند، زیرا بر سر هر تپّه و زیر هر درخت سبز برای بُتها قربانی نمودند، بُخور سوزاندند و عطر و هدایای نوشیدنی آوردند و با این کار خود، آتش خشم مرا برافروختند. ۲۹به ایشان گفتم: این مکانهای بلند که به آنجا می‌روید، چیست؟» پس نام آن تا به امروز بامه خوانده می‌شود. ۳۰بنابراین به قوم اسرائیل بگو: «خداوند متعال چنین می‌فرماید: آیا با پیروی از آیین نیاکانتان خود را آلوده خواهید ساخت؟ و با دنبال کردن بُتها خود را گمراه خواهید کرد؟ ۳۱حتّی امروز همان هدایا را به بُتها تقدیم می‌کنید و با قربانی کردن فرزندانتان در آتش برای آنها خود را آلوده می‌سازید و هنوز شما اسرائیلی‌ها می‌آیید تا ارادهٔ مرا بدانید؟ خداوند، خدا می‌فرماید: به حیات خود سوگند که به شما اجازه نخواهم داد که از من سؤال کنید. ۳۲آنچه در اندیشهٔ شماست هرگز رخ نخواهد داد که مانند ملّتها و قبایل کشورهای دیگر شوید و چوب و سنگ را ستایش کنید.

سرزنش و بخشش خدا

۳۳«من، خداوند متعال به حیات خود سوگند می‌خورم که با دست پُرقدرت و بازوی توانا و خشم سهمگین، بر شما سلطنت می‌کنم. ۳۴هنگامی‌که شما را از کشورهایی که در آنها پراکنده شده‌اید، گرد هم آورم، توان و خشم خود را به شما نشان خواهم داد. ۳۵شما را به بیابان ملّتها خواهم آورد و در آنجا با شما روبه‌رو می‌شوم و شما را داوری خواهم کرد. ۳۶اینک همان‌گونه که نیاکانتان را در صحرای سینا محکوم کردم، شما را نیز محکوم خواهم ساخت.

۳۷«شما را از زیر عصا خواهم گذراند و مجبور خواهید شد که از پیمان من پیروی کنید. ۳۸کسانی را که سرکش و گناهکار هستند، از میان شما برمی‌دارم و از سرزمینی که اینک در آن زندگی می‌کنید، بیرون می‌آورم، امّا اجازه نخواهم داد تا به سرزمین اسرائیل بازگردند. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم.»

۳۹خداوند، متعال می‌فرماید: «ای قوم اسرائیل، همهٔ شما بروید و بُتهای خود را خدمت کنید، امّا هشدار می‌دهم که

پس از این باید از من پیروی کنید و بـا تقدیم هدایا به بُتها، نام مقدّس مرا بی‌حرمت نسـازید. **۴۰**در آن سرزمین، بر کوه مقدّس من، یعنی کوه بلند اسـرائیل، همهٔ شـما مرا پرستش خواهید کرد. از ستایش شما راضی خواهم شد و قربانی‌ها و هدایای مقدّس شما را خواهم پذیرفت. **۴۱**پس از آنکه شما را از کشـورهایی که در آنها پراکنده شده‌اید بیرون آوردم و گرد هم جمع کردم، قربانی‌های سوختنی شما را خواهم پذیرفت و ملّتها خواهند دید که من مقدّس هستم. **۴۲**هنگامی‌که شما را به اسرائیل، سرزمینی که به نیاکانتان وعده داده بودم، بازگردانم، آنگاه خواهید دانست که من خداوند هسـتم. **۴۳**آنگاه تمام کارهای ناشایسـتی را که انجام داده‌ایـد و باعث آلودگی‌تان شد، به یاد می‌آورید و به‌خاطر همه پلیدیهایی که انجام دادید از خود بیزار می‌گردید. **۴۴**خداوند، متعال می‌فرماید: ای قوم اسرائیل، هنگامی‌که با شما به‌خاطر نام خود عمل کنم و نه به سزای رفتارهای پلید و فاسد شما، آنگاه خواهید دانست که من خداوند، خدا هستم.»

آتش در جنوب

۴۵خداوند به من فرمود: **۴۶**«ای انسان فانی، به سوی جنوب بنگر و علیه آن سخن بگو و علیه جنگلهای جنوب نبوّت کن. **۴۷**به جنگلهای جنوب بگو به آنچه خداوند، متعال می‌فرماید گوش فرا ده. ببین! آتشی برمی‌افروزم و همهٔ درختان تو را از تر و خشک خواهد سوزاند، هیچ چیزی نمی‌تواند آن را خاموش کند. آن آتش از جنوب به سوی شمال گسترش خواهد یافت و همه گرمای شـعله‌های آن را حس خواهند کـرد. **۴۸**همه خواهند دانست که من، خداوند این آتش را افروخته‌ام و خاموش نخواهد شد.»

۴۹آنگاه گفتم: «آه ای خداوند خدا، ایشان دربارهٔ من می‌گویند 'چرا او با رمز و راز سخن می‌گوید؟'»

شمشیر برهنهٔ خداوند

۲۱ خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، به سوی اورشلیم رو کن و علیه معابد آن موعظه کن و علیه سرزمین اسرائیل نبوّت نما. **۳**به سرزمین اسرائیل بگو، خداوند چنین می‌فرماید: من دشـمن شما هسـتم، شمشیر خود را از نیام بیرون می‌کشم و تمام انسانهای خوب و شریر تو را خواهم کشـت. **۴**من شمشـیر خود را علیه همه از جنوب تا شمال

برخواهم کشید. **۵**تا همه بدانند که من، خداوند شمشیرم را
از نیام کشیده‌ام و دوباره در نیام نخواهد رفت.
۶«پس ای انسان فانی، زاری کن. با قلبی شکسته و اندوهی
تلخ در برابر چشمان ایشان زاری کن. **۷**هنگامی‌که از تو
می‌پرسند چرا زاری می‌کنی، بگو به‌خاطر اخبار رسیده، همهٔ
قلبها پریشان، دستها ناتوان، روحیه‌ها ضعیف و زانوان لرزان
خواهند شد. بنگرید، چنین خواهد شد و به وقوع خواهد
پیوست. من، خداوند متعال سخن گفته‌ام.»
۸خداوند به من فرمود: **۹**«ای انسان فانی، نبوّت کن و
بگو:
«یک شمشیر، شمشیری تیز و برّاق شده،
۱۰ شمشیری تیز شده برای کشتار،
صیقل شده تا چون آذرخش بدرخشد،
چگونه می‌توان شادمان بود؟
زیرا قوم من همهٔ هشدارها و مجازاتها را ندیده
گرفته‌اند.
۱۱ شمشیر صیقل داده شده است
تا آن را به دست گیرند.
آن تیز شده و صیقل داده شده است
تا به دست کشتار کننده‌ای سپرده شود.
۱۲ گریه و زاری کن، ای انسان فانی،
زیرا این شمشیر برای قوم من،
و برای تمام رهبران قوم اسرائیل است.
ایشان همه با بقیّهٔ قوم من کشته خواهند شد
از ناامیدی بر سینه‌های خود بکوبید.
۱۳ من قوم خود را می‌آزمایم
و اگر نپذیرند که توبه کنند،
همهٔ این وقایع رخ خواهند داد.
۱۴«اینک ای انسان فانی، نبوّت کن. دستهای خود را به
هم بزن و شمشیر پی‌درپی خواهد زد. این شمشیری است که
می‌کشد. شمشیری برای کشتاری بزرگ که ایشان را محاصره
خواهد کرد. **۱۵**بنابراین دلها آب می‌شوند و بسیاری در همهٔ
دروازه‌هایشان خواهند افتاد، من شمشیر درخشنده را داده‌ام.
آه، آن چون آذرخش ساخته شده است و برای کشتار صیقلی
گشته است. **۱۶**به راست یورش آور، به چپ حمله کن، ای

شمشیر تیز به هر سـویی که می‌چرخی حمله کن. **۱۷**من نیز دستهای خود را به هم خواهم زد و خشم خود را فرو خواهم نشاند. من، خداوند چنین گفته‌ام.»

شمشیر پادشاه بابل

۱۸خداوند به من فرمود: **۱۹**«ای انسان فانی، دو جاده را برای شمشیر پادشاه بابل که می‌آید علامت‌گذاری کن، هردوی آنها باید از یک سرزمین آغاز گردند. علامتی در آنجایی که جاده دو راهی می‌شـود، قرار ده. **۲۰**برای آمدن شمشـیر به ربه در سرزمین عمون و به یهودا و شهر مستحکم اورشلیم، جاده‌ها را علامت‌گذاری کن. **۲۱**زیرا پادشاه بابل بر سر دوراهی می‌ایستد و با تکان دادن تیرها قرعه می‌انـدازد. از بُتهای خود هدایت می‌طلبد و با جگـرِ قربانی فال می‌گیرد که بـه کدام راه باید برود. **۲۲**در دست راست او قرعه اورشلیم است تا دژکوب‌ها را برافرازند تا غریـو نبرد برآورند و دژکوب‌ها را علیه دروازه‌ها بگذارند و خاکریزها را بالا آورند و بُرجها را محاصره سازند. **۲۳**اهالی اورشلیم این را باور نمی‌کنند، زیرا با بابل پیمان صلح بسته‌اند، امّا این پیشگویی، آنها را متوجّه گناهانشان می‌سازد و به آنها خاطرنشان می‌کند که بزودی گرفتار می‌شوند. **۲۴**بنابراین من، خداوند متعال می‌گویم، گناهان شما آشکار شده‌اند، همه می‌دانند شما چقدر مقصّر هستید. گناهانتان را در هر عملی نشان می‌دهید، مقصّر هستید و من شما را به دست دشمنانتان خواهم سپرد.

۲۵«ای فرمانروای پلید و فرومایهٔ اسرائیل، روز تو، روز مجازات نهایی تو رسیده است. **۲۶**دستار و تاج خود را بردار، زیرا پس از این، اوضاع دگرگون می‌گردد. آنچه را که پسـت است، برافراز و آنچه را که بلند اسـت، پست نما. **۲۷**ویران! ویران! آری، شهر را ویران می‌کنم. امّا تا زمانی که کسی را که برای مجازات شهر برگزیده‌ام نیاید، چنین واقع نخواهد شد. به او آن را خواهم داد.

شمشیر و عمونیان

۲۸«ای انسـان فانـی، نبـوّت کـن. اعلام کـن که من، خداوند متعال درباره عمونیان و سـخنان ناسزای ایشان چنین می‌گویم:

«'شمشیر، شمشیری برای کشتن کشیده شده است،
صیقلی شده است تا چون آذرخش بدرخشد.

۲۹رؤیاهایی که می‌بینید نادرست و پیشگویی‌های شما دروغ
هستند، شما پلید و شریر هستید. زمان شما فرا می‌رسد؛ روز
پایانی، شمشیر بر گردن شما فرود خواهد آمد.
۳۰«'شمشیر را در نیام بگذارید! در مکانی که آفریده شدی،
در زادگاهتان داوری خواهید شد. ۳۱خشم خود را بر تو فرو
خواهم ریخت و آتش غضب خود را بر تو خواهم دمید. تو را
به دستهای خشن کسانی‌که در کشتن ماهر هستند، خواهم
سپرد. ۳۲شما با آتش نابود می‌گردید و خونتان در سرزمین‌تان
خواهد ریخت و دیگر کسی شما را به یاد نخواهد آورد. زیرا
من که خداوند هستم چنین می‌گویم.'»

جنایات اورشلیم

۲۲ خداوند به من فرمود: ۲«ای انسان فانی، آیا قضاوت
خواهی کرد، آیا شهر خونین را قضاوت خواهی
کرد؟ پس همهٔ کارهای پلیدش را اعلام کن. ۳به شهر بگو که
خداوند متعال چنین می‌فرماید: چون بسیاری از مردم خود را به
قتل رسانده‌ای و خود را با پرستش بُتها آلوده نموده‌ای بنابراین
زمان تو فرا رسیده است. ۴تو به‌خاطر خونی که ریخته‌ای مقصّر
هستی و چون با ساختن بُتها آلوده گشته‌ای و روزهای خود را
نزدیک کرده‌ای و سالهای تو به پایان رسیده‌اند، به این سبب
تو را نزد ملّتها شرمسار ساخته‌ام و همهٔ ملّتها به تو ریشخند
می‌زنند. ۵ای شهر پُر آشوب و رسوا، همه از دور و نزدیک تو
را مسخره می‌کنند. ۶همهٔ رهبران اسرائیل، با اتّکاء به قدرت
خود، خون ریخته‌اند. ۷در تو به والدین خود اهانت می‌کنند.
به بیگانگان زورگویی و به یتیمان و بیوه زنان ستم می‌شود.
۸اماکن مقدّس مرا خوار شمردند و روز سبت مرا بی‌حرمت
کردند. ۹بعضی از ساکنان تو، دیگران را با تهمت و دروغ به
کشتن می‌دهند. بعضی به پرستشگاههای بالای کوه می‌روند
و از قربانی بُتها می‌خورند. گروهی همواره هوسهای خود را
ارضاء می‌کنند. ۱۰برخی با زن پدر خود زنا می‌کنند. عدّه‌ای با
زن خود در دوره عادت ماهانه‌اش همبستر می‌شوند. ۱۱یکی با
زن همسایه زنا می‌کند، دیگری عروس یا خواهر ناتنی خود را
وسوسه می‌کند. ۱۲ایشان در میان تو، رشوه می‌گیرند تا خون
بریزند، شما هم بهره می‌گیرید و با زیاده‌ستانی از همسایهٔ خود
سوء استفاده می‌کنید و مرا فراموش کرده‌اید. من، خداوند
متعال چنین گفتم.

۱۳«ببین، من به‌خاطر سرمایه‌ای که از طریق نامشروع جمع
کرده‌ای و خونی که در میان تو ریخته شده است، دستهای خود
را بر شما فرود خواهم آورد. ۱۴آیا در روزهایی که کار تو را پایان
دهم، شجاع خواهی ماند و دستهای تو نیرومند خواهند بود؟
من، خداوند، سخن گفته‌ام و آن را انجام خواهم داد. ۱۵من
تو را در میان ملّتها و کشورها پراکنده خواهم ساخت و آلودگی
را از تو بیرون خواهم کرد. ۱۶ملل دیگر تو را شرمسار خواهند
ساخت، امّا تو خواهی دانست که من خداوند هستم.»

پالایشگاه خدا

۱۷خداوند به من فرمود: ۱۸«ای انسان فانی، قوم اسرائیل برایم
بی‌مصرف شده‌اند. آنها مانند تفالهٔ مس، روی، آهن و سرب
هستند که در کورهٔ پالایش از نقره جدا شده‌اند. ۱۹بنابراین
خداوند متعال می‌فرماید: چون همهٔ شما به تفاله تبدیل شده‌اید،
شما را در اورشلیم جمع می‌کنم. ۲۰مانند کسی‌که نقره، برنز،
آهن، سرب و روی را جمع می‌کند و در کوره می‌گذارد تا
به آنها آتش بدمد تا ذوب شوند، پس من شما را در خشم و
غضب خود گرد می‌آورم و ذوب خواهم کرد. ۲۱من شما را گرد
خواهم آورد و با آتش خشم خود بر شما خواهم دمید و شما
در آن ذوب خواهید شد. ۲۲همان‌گونه که نقره در کوره ذوب
می‌شود، شما نیز در آن ذوب خواهید شد و شما خواهید دانست
که من، خداوند، خشم خود را بر شما فرو ریخته‌ام.»

گناهان رهبران اسرائیل

۲۳خداوند به من فرمود: ۲۴«ای انسان فانی، به سرزمین
اسرائیل بگو: تو سرزمینی هستی که پاکسازی نشده‌ای و در روز
خشم، بارانی بر تو نباریده است. ۲۵رهبران در درونشان مانند
شیران غرّانی هستند که شکار خود را می‌درند، ایشان آدمیان را
می‌کشند و گنج و اشیای گرانبها را می‌گیرند و بسیاری را بیوه
کرده‌اند. ۲۶کاهنان قوانین مرا می‌شکنند و برای آنچه مقدّس
است، احترام قایل نیستند. ایشان فرق بین پاک و ناپاک را
آموزش نمی‌دهند و روز سبت را نادیده می‌گیرند. در نتیجه
مردم اسرائیل برای من احترام قایل نیستند. ۲۷رهبرانش مانند
گرگهای درّنده خون می‌ریزند و زندگی‌ها را نابود می‌کنند تا
سود ناروا ببرند. ۲۸انبیا این گناهان را چون کسی‌که دیوار را
رنگ می‌کند، پوشانده‌اند. ایشان رؤیاهای دروغین می‌بینند و
پیشگویی‌های دروغین می‌کنند. ایشان ادّعا می‌کنند که کلام

خداوند متعال را می‌گویند، امّا من خداوند متعال، با ایشان سخن نگفته‌ام. **۲۹**ثروتمندان تقلّب می‌کنند و می‌دزدند. ایشان با نیازمندان بدرفتاری می‌کنند و از بیگانگان سوء استفاده می‌کنند. **۳۰**به دنبال کسی می‌گشتم تا دیوار را بسازد تا در جایی که دیوار فرو ریخته است، بایستد و هنگامی‌که خشم من آن را ویران می‌کند از سرزمین دفاع کند، امّا هیچ‌کس را نیافتم. **۳۱**من خشم خود را بر ایشان فرو خواهم ریخت و چون آتش ایشان را به‌خاطر کارهایی که کرده‌اند، نابود خواهم ساخت.» خداوند چنین فرمود.

خواهران گناهکار

۲۳ خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، دو خواهر بودند، دختران یک مادر. **۳**وقتی جوان بودند، در مصر روسپیگری کردند. در جوانی روسپی شدند، سینه‌هایشان در آنجا نوازش شد و بکارت خود را از دست دادند. **۴**خواهر بزرگتر اهوله و خواهر کوچکتر اهولیبه نام داشت. اهوله سامره و اهولیبه اورشلیم است. ایشان از آن من شدند و پسران و دختران به دنیا آوردند. **۵**در زمانی که اهوله از آن من بود، روسپیگری کرد و عاشق آشوریان شد. **۶**رزمندگانی که جامهٔ بنفش به تن داشتند، فرمانداران، سرداران، همهٔ ایشان جوانان دلپسند و اسب سواران بودند. **۷**او روسپی همهٔ افسران آشوری شد و شهوت او باعث شد که با پرستش بُتهای آشوری خود را آلوده سازد. **۸**او همچنان به کار خود ادامه داد، فاحشه‌ای در مصر، آنجا که بکارتش را از دست داده بود. از زمانی که دختر جوانی بود، مردان با او همبستر شدند و با او چون فاحشه رفتار کردند. **۹**بنابراین من او را به دست عاشقان آشوریش که خواستارشان بود سپردم. **۱۰**ایشان او را برهنه ساختند و دختران و پسران او را دستگیر کردند و سپس او را با شمشیر کشتند. زنان در همه‌جا مورد سرنوشت شوم او صحبت می‌کردند.

۱۱«اگرچه خواهرش اهولیبه این را دید، امّا او در روسپیگری از خواهر خود بدتر، فاسدتر و شهوتران بود. **۱۲**او نیز پر از هوس برای بزرگان آشور، افسران، رزمندگان با جامه‌های آبی روشن و افسران سواره نظام و همهٔ مردان جوان زیبا روی بود. **۱۳**دیدم که او نیز آلوده شده است و هر دو به یک راه رفته‌اند.

۱۴–۱۵«او بیشتر و بیشتر در عمق فساد غرق شد. او جذب تصاویر کَنده‌کاری شدهٔ مقامات بابلی روی دیوار با کمربند

و سربندهای زیبا که با رنگ قرمز رنگ شده بودند، گشت.
۱۶هنگامی‌که آنها را دید، شهوتی شد و به دنبال ایشان قاصدانی
به بابل فرستاد. **۱۷**بابلی‌ها آمدند و با او همبستر شدند. و با
شهوت خود او را آلوده ساختند و پس از آنکه خود را با ایشان
آلوده ساخت با بیزاری از ایشان روی‌گردان شد. **۱۸**هنگامی‌که
آشکارا به روسپیگری و عریانی خویش ادامه داد، من از او
همچون خواهرش بیزار و روی‌گردان شدم. **۱۹**امّا او بیشتر مانند
زمان جوانی‌اش که در سرزمین مصر روسپی بود، روسپیگری
کرد. **۲۰**او پر از هوس برای مردان شهوترانی بود که مانند الاغ
و اسب بودند. **۲۱**ای اهولیبه، می‌خواستی فسادی را که در
جوانی در مصر مرتکب شدی و مجرم شناخته شدی تکرار
کنی، هنگامی‌که مردان با سینه‌های تو بازی کردند و تو بکارت
خود را از دست دادی.»

داوری خدا بر خواهر جوانتر

۲۲ای اهولیبه، خداوند متعال چنین می‌فرماید: «من عاشقانت
را که حالا تو از آنها متنفّر شده‌ای، علیه تو تحریک می‌کنم
تا از هر طرف به تو هجوم آورند. **۲۳**بابلی‌ها و تمام کلدانیان
را از فقود، شوع و قوع جمع می‌کنم و همچنین آشوریان را
که جوانان جنگجو و خوش‌چهره و سوارکاران ماهر هستند با
فرماندهان و رهبرانشان برضد تو می‌فرستم. **۲۴**ایشان از شمال
با ارتشی بزرگ و ارّابه‌ها و گاریها یورش خواهند آورد. ایشان با
سپر و کلاهخود از خودشان محافظت می‌کنند و تو را محاصره
خواهند کرد. من تو را به دست ایشان خواهم داد و تو را
با قوانین خود داوری خواهند کرد. **۲۵**چون از تو خشمگین
هستم، اجازه خواهم داد که در خشم خود با تو رفتار کنند.
ایشان بینی و گوشهای تو را خواهند برید و فرزندانت را خواهند
کشت. بله ایشان پسران و دخترانت را دستگیر می‌کنند و
بقیّهٔ را طعمهٔ آتش خواهند کرد. **۲۶**ایشان جامه از تن تو بیرون
خواهند آورد و جواهرات پرارزش تو را خواهند برد. **۲۷**بنابراین
به هرزگی و روسپیگری که تو از سرزمین مصر آوردی پایان
می‌دهم. تو دیگر خواستار ایشان نخواهی بود و دیگر مصر را
به یاد نخواهی آورد.»

۲۸این است آنچه خداوند متعال می‌فرماید: «من تو را به دست
کسانی‌که از ایشان نفرت داری خواهم سپرد، به دست کسانی‌که
با بیزاری از ایشان روی‌گردان شدی. **۲۹**چون از تو متنفّر هستند،

هرچه را که برای آن کار کرده‌ای خواهند گرفت و تو را چون
فاحشه‌ای عریان رها خواهند کرد. **۳۰**شهوت و روسپیگری تو،
اینها را بر سرت آورده است زیرا تو روسپی ملّتها شدی و خود
را با بُتهای ایشـــان آلوده کردی. **۳۱**تو در راه خواهرت رفتی،
بنابراین جام مجازات او را به دست تو می‌دهم.»
۳۲خداوند متعال می‌فرماید:
«تو از جام ژرف و بزرگ خواهرت خواهی نوشید.
همه تو را مسخره خواهند کرد و ریشخند خواهند
نمود،
زیرا گنجایش آن فراوان است.
۳۳ تو پر از مستی و اندوه خواهی شد.
جام خواهر تو سامره،
جام وحشت و نابودی است.
۳۴ تو آن را خواهی نوشید و تهی خواهی کرد
و با تکه‌های شکسته آن سینهٔ خود را پاره
خواهی‌نمود.

من خداوند چنین سخن گفته‌ام.»
۳۵این است آنچه خداوند متعال می‌فرماید: «چون مرا فراموش
و به من پشـــت کردی، پس به‌خاطر شـــهوترانی و روسپیگری
خود رنج خواهی برد.»

داوری خدا بر هر دو خواهر

۳۶خداوند به من فرمود: «ای انسان فانی، آیا اهوله و اهولیبه
را داوری خواهی کرد؟ آنگاه ایشـــان را از کارهای پلیدشـــان
آگاه ساز. **۳۷**زیرا ایشان زنا کرده‌اند و حتّی پسرانی را که برای
من زاییده بودند، به عنـــوان خوراک برای بُتها قربانی کردند.
۳۸همچنین ایشـــان معبد بزرگ مرا آلوده کردند و روز سبت
مرا بی‌حرمت ساختند. **۳۹**در همان روزی که فرزندان خود را
کشتند و قربانی بُتها کردند، به معبد بزرگ من آمدند و آن را
آلوده ساختند.
۴۰«ایشـــان حتّی به ســـرزمین‌های دور برای مردان قاصدان
فرســـتادند تا بیایند و آمدند. خود را برای ایشـــان شست‌وشو
کردند و چشمهای خود را آرایش کردند و به خود جواهرات
آویختند. **۴۱**بر روی نیمکت با شکوهی نشستند و بر روی میزی
که جلوی آن بود بُخور و روغنی را که به آنها دادم، گذاشتند.

۴۲صدای ناهنجار مردم اطراف او را دربر گرفته بود، بسیاری
از این مردان مست را از صحرا آورده بودند و ایشان بازوبند به
بازوی زنان بستند و تاجهای زیبا بر سرشان گذاشتند. ۴۳آنگاه
گفتم، آه که از زنا کردن فرسوده شده است، امّا ایشان با او
همبستر می‌شوند. ۴۴ایشان بارها نزد این روسپیان رفتند، ایشان
نزد ایـن زنهای هرزه یعنی اهوله و اهولیبه بازگشـتند. ۴۵پس
داوران دادگر باید ایشان را برای زناکاری و خونریزی مجرم اعلام
کنند، زیرا زناکارند و دستهایشان به خون آلوده است.»
۴۶خداوند متعال چنین می‌فرماید: «گروهی را علیه ایشـان
برمی‌انگیزم تا ایشان را هراسان و تاراج کنند. ۴۷این گروه ایشان
را سنگسار خواهند کرد و با شمشیرهای خود ایشان را تکه‌تکه
خواهند نمود، فرزندانشان را خواهند کشت و خانه‌هایشان را
به آتش خواهند کشید. ۴۸بنابراین در این سرزمین به هرزگی
پایان خواهم داد تا هشداری برای همهٔ زنان باشد تا مانند شما
هرزگی نکنند. ۴۹ایشان سزای هرزگی شما را خواهند پرداخت
و به‌خاطر بت‌پرستی گناهکارانهٔ خود، مجازات خواهید شد و
خواهید دانست که من، خداوند متعال هستم.»

دیگ زنگ زده

۲۴ در روز دهمِ ماه دهم از سال نهمِ تبعید ما، کلام
خداوند به من فرمود: ۲«ای انسان فانی، تاریخ
امروز را یادداشـت کن، همین روز را، زیرا پادشاه بابل امروز
اورشلیم را محاصره کرده است. ۳برای قوم سرکش مَثَلی تعریف
کن و به ایشان بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید:
«دیگ را بر آتش نهید
و از آب پر کنید.
۴ بهترین قسمت‌های گوشت را در آن بگذارید،
شانه‌ها و رانها،
آن را از بهترین گوشتهای استخوان‌دار پُر کنید.
۵ گوشت بهترین گوسفند را استفاده کنید؛
زیر دیگ، هیزم جمع کنید،
آب را به جوش آورید،
گوشت و استخوان را بجوشانید.»
۶بنابراین خداوند متعال چنین می‌فرماید: «وای بر شهر خونین،
دیگی که زنگش در اندرون است که زنگش از آن بیرون نرفته
است. آن را تکه‌تکه خالی کنید، استثناء قایل نشوید. ۷چون

خونی که ریخته، درون اوست. او آن را در روی صخرهٔ عریان نهاد. او آن را روی زمین نریخت تا با خاک بپوشاند. **۸**برای اینکه خشم خود را برانگیزم و انتقام بگیرم، خونی را که او ریخته در روی صخره‌ای عریان نهادم تا پوشیده نگردد.»

۹بنابراین خداوند متعال چنین می‌فرماید: «وای بر شهر خون‌آلود، من تودهٔ هیزم را بزرگ خواهم کرد. **۱۰**بر هیزم بیافزایید، آتش را برافروزید، گوشت را خوب بجوشانید، ادویه‌جات را در آن مخلوط کنید، استخوانها را بسوزانید. **۱۱**آن دیگ برنزی خالی را روی آتش بگذارید تا گداخته گردد و مس آن بدرخشد تا آلودگی در آن ذوب شود و زنگ آن زدوده شود. **۱۲**بیهوده خود را فرسوده کردم، زیرا زنگار ضخیم آن با آتش بیرون نخواهد شد. **۱۳**ای اورشلیم، هرزگی کردارت، تو را آلوده ساخته است. سعی کردم که تو را پاک کنم، امّا آلوده ماندی. دیگر تا زمانی که قدرت خشم مرا تجربه نکنی، دوباره پاک نخواهی شد. **۱۴**من، خداوند چنین گفته‌ام، زمان آن رسیده که عمل کنم. من گناهان تو را ندیده نخواهم گرفت و دلسوزی و رحم نخواهم کرد. تو به‌خاطر کردارت مجازات خواهی شد.»

مرگ همسر حزقیال نبی

۱۵کلام خداوند بر من آمد و فرمود: **۱۶**«ای انسان فانی، می‌خواهم که با یک ضربه شادی چشمان تو را بگیرم، امّا تو نباید سوگوار شوی و یا گریه کنی و اشک بریزی. **۱۷**آه بکش، امّا نه بلند. برای مرده سوگواری نکن. دستار به سرت کن و کفش بپوش، لب بالایی خود را مپوشان یا خوراک سوگواران را نخور.»

۱۸پس در صبح با مردم سخن گفتم و در غروب همسرم درگذشت و در روز بعد آنچه را به من فرمان داده بود، انجام دادم. **۱۹**آنگاه مردم پرسیدند: «آیا به ما نخواهی گفت این کارها چه معنی دارد و چرا چنین رفتار می‌کنی؟»

۲۰پس به ایشان گفتم: «کلام خداوند به من فرمود **۲۱**به قوم بگو من جایگاه مقدّس خود را که افتخار قدرت شما، شادی چشمان و خواستهٔ دل شماست، آلوده خواهم ساخت و پسران و دخترانتان را که بجا گذاشته‌اید با شمشیر کشته خواهند شد. **۲۲**شما چون من خواهید کرد، لب بالایی خود را نخواهید پوشاند و نان سوگواران را نخواهید خورد. **۲۳**دستار به سر و کفش به پا خواهید بود. دیگر سوگواری و گریه نخواهید کرد،

بلکه در گناه خود خواهید پوسید و برای یکدیگر ناله خواهید کرد. **۲۴**پس حزقیال نشانه‌ای برای شما خواهد بود. کاری را که او کرد شما مانند او انجام خواهید داد. هنگامی‌که چنین روی دهد خواهید دانست که من، خداوند متعال هستم.»

۲۵خداوند فرمود: «ای انسان فانی، معبد بزرگ قوی را که باعث افتخار و سرور ایشان بود و از تماشا و بازدید کردن آن لذّت می‌بردند از ایشان خواهم گرفت و همچنین پسران و دختران ایشان را نیز خواهم گرفت. **۲۶**در آن روز کسی‌که گریخته باشد، زودتر می‌آید و خبرها را به تو گزارش خواهد داد. **۲۷**در آن روز، برای کسی‌که گریخته است، دهان تو باز خواهد شد و سخن تو دیگر خاموش نخواهد شد تا تو برای ایشان نشانه‌ای باشی و خواهند دانست که من خداوند هستم.»

نبوّت علیه عمون

۲۵ خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، به سوی عمون روی کن و علیه ایشان نبوّت کن. **۳**به ایشان بگو کلام خداوند متعال چنین می‌فرماید: شما از آلوده شدن معبد بزرگ من، نابودی سرزمین اسرائیل و اسارت مردم یهودا خشنود گشتید. **۴**چون شادمان بودید، اجازه خواهم داد تا قبایل شرقی بیابان بر شما چیره گردند. ایشان در سرزمین شما اردو خواهند زد و در آنجا ساکن می‌گردند. ایشان میوه‌ای را خواهند خورد و شیری را خواهند نوشید که می‌بایست از آن شما باشد. **۵**شهر ربه را چراگاه شترها و عمون را جایگاه گلّه‌ها خواهم گردانید، آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم.»

۶خداوند متعال چنین می‌فرماید: «چون شما با تمام بداندیشی علیه اسرائیل، دست زدید و پایکوبی و شادمانی کردید، **۷**بنابراین من دست خود را علیه شما دراز می‌کنم و شما را به دست ملّتهایی خواهم داد که شما را تاراج کنند. شما را بکلّی نابود خواهم کرد تا دیگر ملّتی و کشوری نداشته باشید.»

نبوّت علیه موآب

۸خداوند متعال فرمود: «چون مردم موآب گفتند یهودا نیز مانند ملّتهای دیگر است، **۹**اجازه خواهم داد تا شهرهایی که از مرزهای موآب دفاع می‌کنند، حتّی بهترین شهرها یعنی بیت یشیموت و بعل معون و قیریتایم مورد حمله قرار بگیرند. **۱۰**اجازه خواهم داد تا قبایل شرق بیابان، موآب و عمون را با هم تسخیر کنند تا

دیگر یادی از عمون در میان ملّتها بجا نماند. **۱۱**موآب را مجازات خواهم کرد و ایشان خواهند دانست که من خداوند هستم.»

نبوّت علیه اَدوم

۱۲خداوند متعال چنین می‌فرماید: «مردم اَدوم از یهودا بی‌رحمانه انتقام گرفتند و این کار موجب شد که بسیار خاطی شوند. **۱۳**بنابراین من دستم را علیه اَدوم دراز خواهم کرد و همهٔ مردم و حیوانات آنجا را خواهم کشت. آن سرزمین را ویران خواهم نمود و از شهر تیمان تا شهر ددان، مردم با شمشیر کشته خواهند شد. **۱۴**من انتقام خود را به دست قوم خود اسرائیل، از اَدوم خواهم گرفت و ایشان باعث خواهند شد تا اَدوم شدّت خشم مرا حس کند و خواهند دانست مورد خشم من قرار گرفتن یعنی چه.»

نبوّت علیه فلسطین

۱۵خداوند متعال چنین می‌فرماید: «چون فلسطینی‌ها انتقام‌جویانه عمل کردند و با قلبی کینه‌توز و برای نابودی و دشمنی بی‌پایان انتقام گرفتند، **۱۶**پس من دست خود را علیه فلسطینی‌ها دراز خواهم کرد و کریتیان را از میان خواهم برداشت و بقیّهٔ ساحل دریا را نابود خواهم کرد. **۱۷**من انتقام شدید خواهم گرفت و با خشم ایشان را مجازات خواهم کرد. هنگامی‌که از ایشان انتقام بگیرم خواهند دانست که من خداوند هستم.»

نبوّت علیه صور

۲۶ در روز اول ماه از سال یازدهم، کلام خداوند بر من آمد و چنین فرمود: **۲**«ای انسان فانی، چون صور دربارهٔ اورشلیم چنین گفت: هَه، دروازهٔ مردم شکسته است، قدرت بازرگانی او تمام شده! او دیگر رقیب ما نخواهد بود.»

۳پس خداوند متعال چنین می‌فرماید: «توجّه کن ای صور، من علیه تو هستم. من ملّتهای بسیاری را علیه تو برمی‌انگیزم همان‌طور که دریا امواج خود را برمی‌انگیزد. **۴**ایشان دیوارهای صور را نابود خواهند کرد و بُرجهای آن را خواهند شکست، خاک آن را خواهم رُفت و آن را صخره‌ای عریان خواهم ساخت. **۵**آن در میان دریا مکانی برای گستردن تورها خواهد بود. خداوند متعال سخن گفته است. آن مورد تاراج ملّتها قرار خواهد گرفت **۶**و کسانی‌که در شهرهای سرزمین اصلی هستند با شمشیر کشته خواهند شد. آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

۷پس خداوند متعال چنین می‌فرماید: «من نبوکدنصر پادشاه
بابل، شاه شاهان را به همراه اسبها، ارّابه‌ها، سواره‌نظام و ارتش
بزرگ و نیرومند از شمال خواهم آورد. **۸**کسانی‌که در سرزمین
اصلی هستند با شمشیر کشته خواهند شد. دشمن در برابر تو
سنگرها خواهد کند و پشته‌ها خواهد ساخت و سقفی از سپرها
برخواهد افراشت. **۹**او با دژکوب‌ها به دیوارهای تو خواهد زد
و با تبر بُرجهای تو را خواهد شکست. **۱۰**اسبانش آن‌قدر زیاد
خواهند بود که غبارشان تو را بپوشاند. صدای سواران، گاریها
و ارّابه‌ها دیوارهای تو را به لرزه خواهند انداخت، هنگامی‌که
از دروازه‌هایت چون شـهری که دیوارهایش شکسته بگذرد.
۱۱خیابانهایت را زیر سُم اسبهایش لگدمال خواهد کرد. مردمِ
تو را از دَم شمشـیر خواهند گذراند و ستونهای مستحکم تو
به زمین فرو خواهند ریخت. **۱۲**ایشـان ثـروت تو را به تاراج
خواهند برد و کالاهایت را غارت خواهند کرد. دیوارها را ویران
و خانه‌های با شکوه تو را نابود خواهند کرد. سنگ و چوب
و خاک تـو را در آب خواهند ریخت. **۱۳**آهنگ سـرود تو را
خاموش خواهم کرد و آوای چنگ‌هایت دیگر شنیده نخواهد
شد. **۱۴**من تو را صخرهٔ عریانی خواهم کرد، جایی که در آن
تور می‌گسترانند. تو هرگز بازسازی نخواهی شد.»

۱۵خداوند متعال در مورد شهر صور می‌فرماید: «هنگامی‌که
مجروحان ناله می‌کنند و کشـتار در میان تو رخ می‌دهد، آیا
کرانه‌هایت از سقوط تو نخواهند لرزید؟ **۱۶**آنگاه همهٔ پادشاهان
کشورهای ساحلی از تختهای خود فرود خواهند آمد و ردا و
جامهٔ قلّابدوزی خود را از تن بیرون می‌آورند. وحشت ایشان
را خواهد پوشـاند. بر روی زمین خواهند نشست، هر لحظه
خواهند لرزید و از سرنوشت تو در شگفت خواهند شد. **۱۷**برای
تو سوگواری نموده، چنین خواهند سرایید:

«شهر مشهور ویران گشت،
کشتی‌هایش از دریا رانده شده‌اند.
مردم این شهر بر دریاها حکمرانی می‌کردند
و تمام کسانی را که در ساحل دریا زندگی می‌کردند به
وحشت می‌انداختند.
۱۸ اکنون در روز سقوط آن،
جزایر می‌لرزند،
و مردم از چنین خرابی در هراسند.»

۱۹خداوند، متعال چنین می‌فرماید: «هنگامی‌که تو را شهر ویرانه‌ای سازم مانند شهرهای متروک، تو را با آبهای عظیم ژرفناک می‌پوشانم. ۲۰آنگاه من تو را به دنیای مردگان می‌اندازم تا به مردم زمان قدیم بپیوندی. در میان ویرانه‌های باستانی، با کسانی‌که به دنیای مردگان فرو می‌روند در دنیای مردگان جای خواهی داشت. ۲۱تو را نمونهٔ وحشتناکی خواهم کرد و سرانجام تو چنین خواهد بود. مردم به دنبال تو خواهند گشت، امّا هرگز یافت نخواهی شد.» خداوند متعال چنین فرموده است.

سوگنامه‌ای برای صور

۲۷ کلام خداوند بر من آمد و فرمود: ۲«اینک ای انسان فانی، سوگنامه‌ای برای صور بخوان ۳و به صور که بر دروازهٔ دریا واقع شده و با مردم همهٔ سواحل تجارت می‌کنند بگو: خداوند متعال چنین می‌فرماید:

«ای صور، تو گفته‌ای که من کمال زیبایی هستم!
۴ مرزهای تو در قلب دریاهاست.
سازندگانت، زیبایی تو را کامل کردند.
۵ ایشان از درختان صنوبرِ کوهِ حرمون برای الوار
و از چوب درختهای سدر لبنان برای ساختن دَکل به
جهت تو استفاده کردند.
۶ پاروهایت را از بلوطهای باشان ساختند،
عرشه‌ات را از کاجهای سواحل قبرس ساختند،
و با عاج تزئین کردند.
۷ بادبانهایت از کتان گلدوزی شدهٔ مصری بود که چون
درفش تو بود.
سایبانهایت از پارچه‌های مرغوب آبی و بنفش جزیرهٔ قبرس بود.
۸ پاروزنان تو از مردم صیدون و ارواد،
و ملوانانت از مردان کارآزمودهٔ تو بودند.
۹ نجّاران کشتی تو، مردان کارآزمودهٔ جُبیل بودند.
ملوانان دریانورد همهٔ کشتی‌ها در بازارهای تو تجارت می‌کردند.
۱۰«سربازانی از پارس، لود و لیبی در ارتش تو خدمت می‌کردند.
ایشان سپر و کلاهخود خود را در پادگانهای تو می‌آویزند.
ایشان مردانی هستند که برای تو افتخار آوردند. ۱۱سربازان ارواد
از دیوارهایت نگهبانی و مردان جماد از بُرجهایت محافظت
می‌کردند. ایشان سپرهایشان را بر دیوار تو آویختند. ایشان
مردانی بودند که تو را زیبا ساختند.

۱۲«تو در اسپانیا تجارت کردی و در عوض کالاهای فراوانت،
نقره، آهن، روی و سرب گرفتی. **۱۳**تو در یونان، توبال و ماشک
تجارت کردی و کالاهای خود را با بردگان و وسایل برنزی
عوض کردی. **۱۴**تو کالای خود را برای اسبهای بارکشی و
اسبهای جنگی و قاطرها به بیت‌توجرمه فروختی. **۱۵**مردم رودس
با تو داد و ستد می‌کردند، مردم بسیاری از سواحل در عوض
کالاهایت، عاج و آبنوس به تو دادند. **۱۶**مردم سوریه کالاها و
فرآورده‌های تو را خریدند. ایشان در عوض کالاهایت، فیروزه،
ارغوان، کارهای گلدوزی شده، کتان نازک، مرجان و یاقوت
می‌دادند. **۱۷**یهودا و سرزمین اسرائیل با تو داد و ستد داشتند
و به جای کالاهایت به تو گندم، عسل، روغن زیتون و ادویه
می‌دادند. **۱۸**دمشق به‌خاطر کالاهای فراوانت با تو داد و ستد
کرد و بهای آنها را با شراب حلبون و پشم زاهار پرداخت
کرد. **۱۹**ایشان آهن ساخته شده و ادویه در عوض کالاهای
تو می‌دادند. **۲۰**مردم ددان، به عوض کالاهای تو، نمد برای
زین اسب می‌دادند. **۲۱**عربها و فرمانروایان سرزمین قیدار برای
کالاهای تو برّه، گوسفند و بُز می‌دادند. **۲۲**بازرگانان سبا و
رعمه با تو داد و ستد می‌کردند و برای کالاهای تو بهترین ادویه
و سنگهای گرانبها و طلا می‌دادند. **۲۳**بازرگانان حرّان، کنه،
عدن، سبا، آشور و کلمد با تو تجارت می‌کردند. **۲۴**ایشان به
تو جامه‌های گرانبها و پارچه‌های آبی و قلّابدوزی و فرشهای
رنگارنگ را که با ریسمانها بسته‌بندی شده بودند، فروختند.
۲۵کشتی‌های ترشیشی با کالاهای تو به سفر رفتند.

«پس تو انباشته و سنگین در قلب دریاها بودی.
۲۶ پاروزنانت تو را به دریاهای دور بردند.
باد شرق تو را در قلب دریاها درهم شکسته است.
۲۷ همهٔ ثروت و کالاهایت،
همهٔ دریانوردان و ناخدایانت،
و نجّاران کشتی و بازرگانانت،
همهٔ سربازانت که در کشتی بودند،
همه و همه در روز نابودی تو در دریا ناپدید شدند.
۲۸ از فریاد ناخداهایت سواحل لرزیدند.

۲۹«همهٔ پاروزنان، کشتی را ترک کردند.
دریانوردان و همهٔ ناخدایان در ساحل ایستاده‌اند.

۳۰ و برای تو شیون می‌کنند و به تلخی می‌گریند،
ایشان خاک بر سر خود می‌ریزند و در خاکستر می‌غلطند.
۳۱ به‌خاطر تو موی سر خود را می‌تراشند
و پلاس می‌پوشند
و با تلخیِ جان بر تو می‌گریند.
۳۲ آنها در سوگواری خود برای تو چنین می‌سرایند:
'چه شهری مانند صور در دریا نابود شده است؟
۳۳ هنگامی‌که کالاهای تو از دریا می‌رسید،
مردم بسیاری را خشنود می‌کردی.
با فراوانی ثروت و کالاهایت پادشاهان جهان را توانگر کردی.
۳۴ اکنون دریا تو را درهم شکسته است
و کالاهایت و همهٔ دریانوردانت در عمق آبها غرق شده‌اند.'
۳۵ «همهٔ ساحل‌نشینان از حال تو حیران شده‌اند. پادشاهان ایشان ترسان و پریشان گشته‌اند و چهره‌های ایشان متشنّج گشته است. ۳۶ تو برای همیشه نابود شده‌ای و بازرگانان در سراسر جهان ترسیده‌اند که مبادا به سرنوشت تو دچار گردند.»

نبوّت علیه پادشاه صور

۲۸ کلام خداوند متعال به من فرمود: ۲ «ای انسان فانی، به پادشاه صور بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: تو دلی مغرور داری و گفته‌ای که خدا هستی و در قلب دریاها برتخت خدایان نشسته‌ای، امّا تو انسان هستی و نه خدا. با وجودی که اندیشهٔ خود را با اندیشهٔ خدا مقایسه می‌کنی، امّا تو خدا نیستی، بلکه فقط انسانی فانی هستی. ۳ به راستی تو از دانیال حکیمتر هستی و هیچ رمزی از تو پوشیده نیست. ۴ با دانش و بینش خود ثروت اندوخته‌ای و طلا و نقره برای خزانهٔ خود گرد آورده‌ای. ۵ با دانش فراوانت در بازرگانی به ثروت خود افزوده‌ای و دلت به‌خاطر ثروت تو مغرور گشته است.»

۶ بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: «چون فکر می‌کنی که مثل خدا خردمند هستی، ۷ در نتیجه بیگانگان، یعنی بی‌رحم‌ترین ملّتها را علیه تو خواهم آورد. ایشان علیه زیبایی و دانش تو شمشیر از نیام بیرون خواهند کشید و شکوه تو را آلوده خواهند ساخت. ۸ تو را به گوادال خواهند افکند و با مرگ خشونت‌آمیزی در قلب دریاها خواهی مُرد. ۹ آیا هنوز در حضور کسانی‌که تو را می‌کشند، خواهی گفت: من خدا هستم؟ در حالی که در

دست کسانی‌که تو را مجروح می‌کنند، فقط انسان هستی.
۱۰تو به خواری به دست بیگانگان خواهی مُرد. من، خداوند متعال چنین گفته‌ام.»

سقوط پادشاه صور

۱۱کلام خداوند به من فرمود: **۱۲**«ای انسان فانی، سوگنامه‌ای برای پادشاه صور بخوان و به او بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید:
زمانی تو نمونهٔ کمال بودی، چه خردمند و زیبا بودی. **۱۳**در عدن، در باغ خدا زندگی می‌کردی و خود را با انواع سنگهای گرانبها، چون عقیق قرمز، یاقوت زرد، الماس، فیروزه، یاقوت کبود، یشم، یاقوت قرمز و زمرّد می‌پوشاندی و با طلا می‌آراستی.
آنها در روزی که آفریده شدی برای تو ساخته شدند. **۱۴**من فرشتهٔ برگزیده را محافظ تو گذاشتم. تو در کوه مقدّس خدا بودی و در میان سنگهای آتشین قدم برمی‌داشتی. **۱۵**از روزی که آفریده شدی، روش تو کامل بود تا زمانی که پلیدی در تو یافت شد.
۱۶در فراوانی داد و ستد پر از خشونت بودی و گناه ورزیدی، پس تو را مثل چیز آلوده‌ای از کوه خدا بیرون افکندم و فرشتهٔ محافظ، تو را از میان سنگهای آتشین بیرون کرد. **۱۷**دل تو به‌خاطر زیبایی‌ات مغرور گردید و دانش خود را به سبب شکوه خود فاسد کردی. من تو را به زمین افکندم تا هشداری برای پادشاهان دیگر باشی. **۱۸**در داد و ستد خود چنان ناراست بودی که معابد خود را آلوده ساختی؛ پس آتش از میان تو بیرون آوردم، تو را سوزاندم و تو را در برابر چشم همهٔ کسانی‌که می‌دیدند در روی زمین به خاکستر تبدیل کردم. **۱۹**همهٔ کسانی‌که تو را می‌شناختند، ترسان شدند. تو به پایان دهشتناکی دچار شدی و دیگر هرگز وجود نخواهی داشت.»

نبوّت علیه صیدون

۲۰کلام خداوند به من فرمود: **۲۱**«ای انسان فانی، به سوی صیدون بنگر و علیه آن نبوّت کن **۲۲**و بگو خداوند متعال می‌فرماید: هان ای صیدون، من علیه تو هستم و شکوه خود را در میان تو آشکار خواهم ساخت و ایشان هنگامی‌که حکم خود را به اجرا بگذارم و قدّوسیّت خود را در آن آشکار سازم، خواهند دانست که من خداوند هستم. **۲۳**من بیماری بر تو خواهم فرستاد و در خیابانهای تو خون جاری خواهم کرد. از هر سو به تو یورش خواهند آورد و مردم تو کشته خواهند شد.
آنگاه خواهی دانست که من خداوند هستم.»

قوم اسرائیل برکت خواهد یافت

۲۴قوم اسرائیل دیگر در میان همهٔ همسایگان خود که با او به خواری رفتار کردند، خاری نخواهد دید که او را آزار دهد. آنگاه ایشان خواهند دانست که من، خداوند متعال هستم.
۲۵خداوند متعال چنین فرمود: «هنگامی‌که قوم اسرائیل را از میان مردمی که پراکنده شده‌اند، گرد آورم و در برابر چشم ملّتها قدّوسیّت خود را به ایشان آشکار سازم، آنگاه در سرزمین خود که به بنده‌ام یعقوب دادم، زیست خواهند کرد. **۲۶**ایشان در آنجا در امنیّت زندگی خواهند کرد و خانه خواهند ساخت و تاکستانها خواهند کاشت. من همهٔ همسایگانی را که با خواری با ایشان رفتار کردند، مجازات خواهم کرد. آنگاه خواهند دانست که من، خداوند متعال ایشان هستم.»

نبوّت علیه مصر

۲۹ در روزِ دوازدهم ماه دهم از سالِ دهم تبعید ما، خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، رو به سوی فرعون کن و علیه او و همهٔ مردم مصر نبوّت کن **۳**و بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: اینک ای فرعون، من علیه تو هستم. ای هیولای بزرگ که در میان نهرها دراز کشیده‌ای و می‌گویی: 'رود نیل از آن من است و من آن را ساخته‌ام.' **۴**من قلّابها به فک تو خواهم زد و ماهیان نهرهایت را به فلس‌هایت خواهم چسباند، و درحالی‌که همهٔ ماهیان به فلس‌هایت چسبیده‌اند تو را از نهر بیرون خواهم کشید. **۵**من تو و همهٔ آن ماهیان را به بیابان خواهم افکند. بدن تو به روی زمین خواهد افتاد و دفن نمی‌شود. من آن را خوراک پرندگان و حیوانات خواهم کرد. **۶**آنگاه همهٔ مردم مصر خواهند دانست که من خداوند هستم.
«اسرائیلی‌ها برای پشتیبانی به تو اتّکاء کردند امّا تو چوبدستی ضعیفی بیش نبودی. **۷**هنگامی‌که تو را به دست گرفتند، شکستی و شانهٔ ایشان را پاره کردی و هنگامی‌که به تو تکیه دادند، شکستی و کمرهایشان را به لرزه انداختی. **۸**پس اکنون من، خداوند متعال به تو می‌گویم: اینک شمشیری خواهم آورد تا مردم و حیوانات تو را نابود کند. **۹**مصر سرزمینی متروک و ویران خواهد شد. آنگاه تو خواهی دانست که من خداوند هستم.

«چون گفتی: رود نیل از آن توست و تو آن را ساختی،
۱۰بنابراین من علیه تو و نهرهایت هستم و سرزمین مصر
را از مجدل تا اسوان و تا مرز حبشه کاملاً ویران خواهم
ساخت. **۱۱**پای هیچ انسان و حیوانی از آن گذر نخواهد
کرد و مدّت چهل سال متروک خواهد بود. **۱۲**من مصر را
ویران‌ترین کشور جهان خواهم ساخت. مدّت چهل سال
شهرهای مصر ویران باقی خواهند ماند، ویران‌تر از بدترین
شهرهای ویران دیگر. مصریان را آواره خواهم کرد؛ ایشان
به هر کشوری خواهند گریخت و با مردمان دیگر زندگی
خواهند کرد.»
۱۳خداوند متعال می‌فرماید: «پس از چهل سال مصریان را
از میان مللی که پراکنده ساختم، باز خواهم آورد **۱۴**و اجازه
می‌دهم که در جنوب مصر، در میهن اصلی خود زیست کنند.
ایشان ملّت ناتوانی خواند بود. **۱۵**از همهٔ حکومتها ناتوانتر و
هرگز بر ملّتهای دیگر فرمانروایی نخواهند کرد. من ایشان را
چنان کوچک خواهم کرد که دیگر نتوانند ارادهٔ خود را به
دیگران تحمیل کنند. **۱۶**اسرائیل دیگر هرگز برای یاری به ایشان
تکیه نخواهد کرد. سرنوشت مصر به اسرائیل یادآوری خواهد
کرد که تکیه کردن به آن چقدر نادرست است. آنگاه اسرائیل
خواهد دانست که من، خداوند متعال هستم.»

نبوکدنصر مصر را تسخیر می‌کند

۱۷در روز اول ماه اول از سال بیست و هفتم تبعید ما، خداوند
به من فرمود: **۱۸**«ای انسان فانی، وقتی نبوکدنصر، پادشاه بابل
به صور حمله کرد او سربازان خود را مجبور کرد چنان بارهای
سنگینی حمل کنند که موی سرشان ساییده شد و کچل شدند
و پوست شانه‌های ایشان زخم شد، امّا نه پادشاه و نه سربازان او
از این زحمات سودی بردند. **۱۹**بنابراین من خداوند متعال چنین
می‌گویم: من سرزمین مصر را به نبوکدنصر پادشاه خواهم داد.
او در ازای مزد ارتش خود همهٔ ثروت مصر را تاراج می‌کند و
به غنیمت می‌برد. **۲۰**من سرزمین مصر را در ازای مزد کاری که
انجام داده به او می‌دهم، زیرا ایشان برای من کار می‌کردند.
من، خداوند متعال سخن گفته‌ام.
۲۱«در آن روز قدرت گذشتهٔ قوم اسرائیل را تجدید می‌کنم و
زبان تو را ای حزقیال، گویا می‌سازم تا همه بشنوند و بدانند
که من خداوند هستم.»

سوگنامه‌ای برای مصر

۳۰ خداوند بار دیگر با من سخن گفت: **۲**«ای انسان فانی، آنچه را که من، خداوند متعال می‌گویم، نبوّت کن و اعلام نما. این است کلماتی که باید بگویی:
«'روز وحشت فرا می‌رسد!'
۳ زیرا آن روز نزدیک است، روز خداوند نزدیک است.
روز ابرها و زمان نابودی ملّتها.
۴ در مصر جنگ خواهد بود
و تنگدستی عظیمی در حبشه.
بسیاری در مصر کشته خواهند شد،
کشور تاراج می‌شود و ویران.
۵«در آن جنگ سربازان مزدور از حبشه، لیبی، لود، عربستان، کوب، و حتّی از قوم من کشته خواهند شد.»
۶خداوند می‌فرماید: «از مجدل در شمال تا اسوان در جنوب، همهٔ پشتیبانان مصر در جنگ کشته خواهند شد و ارتش مغرور مصر نابود خواهد شد. من، خداوند متعال چنین گفته‌ام. **۷**این سرزمین، ویران‌ترین سرزمین در جهان خواهد بود و شهرهایش کاملاً ویران خواهند ماند. **۸**هنگامی‌که مصر را به آتش بکشم و همهٔ مدافعان آن کشته شوند، آنگاه خواهند دانست که من، خداوند هستم.»
۹«هنگامی‌که آن روز فرا رسد و مصر نابود گردد، قاصدان من با کشتی بیرون خواهند رفت تا سودانی‌های بی‌خبر را به وحشت بیندازد، آن روز نزدیک است.»
۱۰بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: «به دست نبوکدنصر پادشاه بابل، ثروت مصر را پایان خواهم داد. **۱۱**او و ارتش بی‌رحمش خواهند آمد تا سرزمین را نابود کنند. ایشان با شمشیر به مصر یورش خواهند آورد و سرزمین پر از اجساد خواهد شد. **۱۲**من رود نیل را خشک خواهم کرد و مصر را در زیر قدرت مردان شریر خواهم گذاشت. بیگانگان همهٔ کشور را نابود خواهند کرد. من خداوند سخن گفته‌ام.»
۱۳خداوند متعال می‌فرماید: «من بُتها و خدایان دروغین مِمفیس را نابود خواهم کرد. دیگر کسی نخواهد بود تا در مصر فرمانروایی کند و من همهٔ مردم را وحشتزده خواهم کرد.
۱۴من جنوب سرزمین مصر را ویران خواهم کرد و شهر صوعن را به آتش خواهم کشید. و حکم داوری را در مورد تیبِس

به اجرا در خواهم آورد. **۱۵**خشم خود را بر پلوسیوم که شهر مستحکم مصر است، می‌ریزم و اهالی تیبِس را نابود می‌سازم. **۱۶**من مصر را به آتش خواهم کشید و پلوسیوم به درد شدیدی گرفتار خواهد شد. دیوارهای تیبِس خواهند شکست و مِمفیس در روز با دشمن روبه‌رو خواهد شد. **۱۷**جوانان اون و فِیبَسَت با شمشیر کشته می‌شوند و سایر مردم به اسارت برده می‌شوند. **۱۸**هنگامی‌که در آنجا حکومت مصر را درهم بشکنم و نیروی مغرور آن پایان یابد، روز تَحفَنحیس تاریک می‌شود. ابرها آن را می‌پوشاند و مردم همهٔ شهرها به اسارت برده خواهند شد. **۱۹**هنگامی‌که مصر را چنین مجازات کنم، خواهند دانست که من خداوند هستم.»

مجازات فرعون

۲۰در روز هفتم ماه اول از سال یازدهم تبعید ما، خداوند به من فرمود: **۲۱**«ای انسان فانی، من بازوی فرعون را شکسته‌ام و کسی آن را نبسته یا درمان نکرده است تا شفا یابد و نیرومند شود تا بتواند شمشیر را به دست گیرد. **۲۲**بنابراین من، خداوند متعال چنین سخن می‌گویم: من علیه فرعون هستم و بازوهای او را خواهم شکست؛ بازوی نیرومندش و دیگری را که شکسته بود و شمشیر را از دست او خواهم انداخت. **۲۳**من مصریان را در سراسر جهان پراکنده خواهم کرد. **۲۴**من بازوی پادشاه بابل را نیرومند می‌سازم و شمشیر خود را به دست او می‌دهم، امّا بازوهای فرعون را خواهم شکست و او ناله خواهد کرد و در برابر دشمن خود خواهد مُرد. **۲۵**آری، او را ناتوان می‌کنم و پادشاه بابل را نیرومند. هنگامی‌که شمشیر خود را به او بدهم و او آن را به طرف مصر نشانه بگیرد، همه خواهند دانست که من خداوند هستم. **۲۶**من مصریان را در سراسر دنیا پراکنده خواهم ساخت. آنگاه همه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

مصر با درخت سدر مقایسه می‌شود

۳۱ در روز اول ماه سوم از سال یازدهم تبعید ما، خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، به فرعون و به مردم او بگو:

«در بزرگیت به چه شباهت داری؟
۳ تو چون درخت سدری در لبنان هستی!
با شاخه‌های زیبای سایه‌گستر،
درخت بلندی که به ابرها می‌رسد.

۴ آبها آن را تغذیه می‌کردند
و چشمه‌های عمیق آن را رشد می‌دادند تا بلند گردد.
آنجا که کاشته شده بود، رودخانه‌ها جاری بودند
و جویها به سوی همهٔ درختان جنگل روانه بودند.
۵ چون سیراب بود،
از درختان دیگر بلندتر شد.
شاخه‌های آن دراز و تنومند شدند.
۶ همهٔ پرندگان آسمان بر شاخه‌های آن آشیانه ساختند،
زیر شاخه‌هایش همهٔ حیوانات صحرا بچّه زاییدند
و در سایه‌اش همهٔ ملّتهای بزرگ استراحت کردند.
۷ چه درخت زیبایی بود،
چه بالا بلند با شاخه‌های دراز،
زیرا تا عمق آبهای روان ریشه دوانده بود.
۸ هیچ درخت سدری در باغ خدا با آن قابل مقایسه نبود.
هیچ درخت صنوبری هرگز چنان شاخه‌هایی نداشت
و نه درختان دیگر چنان جوانه‌هایی.
هیچ درختی در باغ خدا چنین زیبا نبود.
۹ من آن را با شاخه‌های گسترده زیبا کردم.
او مورد رَشک همهٔ درختان در عدن، باغ خدا بود.

۱۰ «پس من، خداوند متعال می‌گویم که برای درختی که رشد کرد و به ابرها رسید چه رخ خواهد داد؛ هرچه بلندتر شد مغرورتر گردید. ۱۱ پس من او را از خود رانده به دست قویترین پادشاه جهان تسلیم می‌کنم تا او را به سزای کارهای زشتش برساند. ۱۲ بیگانگان بی‌رحم آن را قطع و رها خواهند کرد. شاخ و برگش شکسته‌اش در کوه و درّهٔ کشور خواهد افتاد. همهٔ ملّتهایی که در سایه‌اش استراحت می‌کردند، خواهند رفت. ۱۳ بر تنهٔ افتاده آن، همهٔ پرندگان آسمان آشیانه گزیدند و در میان شاخه‌هایش همهٔ حیوانات وحشی لانه کردند. ۱۴ بنابراین دیگر هیچ درختی هرقدر هم که سیراب باشد، آن‌قدر بلند نمی‌شود که از ابرها بگذرد. همهٔ آنها چون انسان فانی محکوم به مرگ هستند، محکوم به پیوستن به کسانی‌که به دنیای مردگان می‌روند.»

۱۵ خداوند متعال چنین می‌فرماید: «در روزی که درخت به دنیای مردگان نزول کند، به نشانهٔ سوگواری با آبهای زیر زمینی

آن را می‌پوشانم. رودخانه‌ها را از جریان باز می‌دارم و بسیاری از جویبارها جاری نخواهند شد. زیرا درخت مرده است، کوههای لبنان را با تاریکی خواهم پوشاند و همهٔ درختان جنگل را پژمرده خواهم کرد. **۱۶**هنگامی‌که آن را به دنیای مردگان بفرستم، آواز فرو افتادنش ملّتها را به لرزه خواهد انداخت. تمام درختان عدن و نیکوترین درختان سیراب لبنان که به دنیای پایین رفته بودند، از سرنگونی آن خشنود می‌گردند. **۱۷**آنها نیز با آن به دنیای مردگان فرو خواهد رفت، نزد کسانی‌که با شمشیر کشته شدند، کسانی‌که در میان اقوام در سایه‌اش زیست می‌کردند نابود خواهند شد.

۱۸«کدام‌یک از درختان باغ عدن در شکوه و جلال مانند تو بود؟ اکنون تو همراه درختان عدن به دنیای مردگان خواهی رفت و در میان نامختونان و کسانی‌که با شمشیر کشته شدند، خواهی افتاد. این فرعون و مردم او هستند.» خداوند متعال چنین می‌فرماید.

سوگنامه‌ای برای فرعون و مصر

۳۲ در روز اول ماه دوازدهم از سال دوازدهم تبعید ما، خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، سوگنامه‌ای برای فرعون، بخوان و به او بگو: تو خود را چون شیری در میان ملّتها می‌دانی امّا تو چون هیولایی در دریا هستی. تو در رودخانه‌های خود حرکت می‌کنی و با پاهایت آبها را حرکت می‌دهی و آنها را آلوده می‌سازی. **۳**در گردهمایی مردم بسیاری، من تور خود را به روی تو می‌اندازم و تو را بالا می‌کشم. **۴**و بر روی زمین خواهم انداخت و همهٔ پرندگان و حیوانات جهان را می‌آورم تا از تو تغذیه کنند. **۵**من کوهها و درّه‌ها را با جسد گندیدهٔ تو می‌پوشانم. **۶**آن‌قدر خون تو را می‌ریزم تا کوهها را بپوشاند و جویبارها را پُر کند. **۷**هنگامی‌که تو را نابود سازم، آسمانها را خواهم پوشانید و ستارگان آنها را تاریک خواهم کرد، خورشید را با ابر می‌پوشانم و ماه، نور خود را نخواهد تابانید. **۸**همهٔ نورهای درخشان آسمان را بر فراز تو تاریک می‌کنم و سرزمین تو را در ظلمت غوطه‌ور می‌سازم. من، خداوند متعال گفته‌ام.

۹«هنگامی‌که تو را به اسارت در میان ملّتها ببرم، کشورهایی که تو آنها را نمی‌شناسی، دلهای مردم بسیاری را آشفته خواهم کرد. **۱۰**بسیاری از مردم به‌خاطر حال تو پریشان می‌شوند و

پادشاهانشـــان خواهند لرزید. در روز سرنگونی تو هنگامی‌که شمشـیر خود را حرکت دهم، همه به‌خاطر جانشان از ترس خواهند لرزید.»

۱۱خداوند متعال به فرعون می‌فرماید: «شمشیر پادشاه بابل علیه تو خواهد بود. **۱۲**من اجازه خواهم داد که مردمت با شمشیر نیرومندان کشته شوند، کسانی‌که از بدترین ملّتها هستند. ایشان افتخار مصر را ویران خواهند کرد و همهٔ مردم آن نابود خواهند شد. **۱۳**گلّه و رمه‌ات را که در کنار آبهای فروان می‌چرند، نابود می‌کنم و دیگر پای هیچ انسان یا حیوانی آبها را گِل‌آلود نخواهد ساخت. **۱۴**آنگاه آبهایت را تصفیه خواهم کرد و رودهایت را چون روغن جاری خواهم ســاخت من، خداوند متعال چنین می‌گویم. **۱۵**هنگامی‌که سرزمین مصر را ویران سازم و از هرآنچه در آن است خالی گردد، هنگامی‌که همهٔ ساکنانش را هلاک کنم، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

۱۶خداوند متعال می‌فرماید: «این سوگنامه‌ای است که زنان ملّتها برای مصر خواهند خواند و همهٔ مردم مصر آن را خواهند خواند.»

دنیای مردگان

۱۷در روز پانزدهم ماه اول از سال دوازدهم تبعید ما، خداوند به من فرمود: **۱۸**«ای انسان فانی، برای مردم مصر سوگواری کن. ایشــان را به همراه دیگر ملل نیرومند به دنیای مردگان بفرست **۱۹**به ایشان بگو:

«آیا می‌اندیشید که از همه زیباتر هستید؟
شما به دنیای مردگان فرو خواهید رفت
و در کنار نامختونان خواهید افتاد.

۲۰«مردم مصر مثل کسانی‌که با شمشیر کشته شده‌اند، نابود خواهند شد. شمشیری برای کشتن همهٔ ایشان آماده است. **۲۱**بزرگتریــن قهرمانان و کســانی‌که به همــراه مصریان جنگ می‌کردند در دنیای مردگان به ایشان خوش‌آمد خواهند گفت. ایشان فریاد برخواهند آورد که: 'نامختونانی که در نبرد کشته شده‌اند، اینجا پایین آمده‌اند و در اینجا خواهند ماند.'

۲۲«آشــور آنجاست و در گرداگردش گورهای سربازانش که همه در نبرد کشته شــده بودند، **۲۳**و گورهایشان در ژرفترین نقطهٔ دنیای مردگان قرار دارد. همهٔ ســربازانش در نبرد کشته شدند و گورهایشــان در اطراف اوست. روزی بود که ایشان سرزمین زندگان را به وحشت می‌انداختند.

۲۴«عیلام نیز آنجاست با گورهای سربازانش که در پیرامون خود، همه در جنگ کشته شده بودند و نامختونان به دنیای مردگان فرو رفتند. در زمان حیات خود وحشت می‌آفریدند امّا اکنون در شرمساری مرده‌اند. **۲۵**عیلام در میان کسانی‌که در جنگ کشته شدند، خوابیده است و گورهای سربازانش در اطرافش هستند. همهٔ نامختونان در جنگ کشته شدند. در زمان حیات وحشت می‌آفریدند، امّا اکنون در شرمساری مرده‌اند.
۲۶«ماشک و توبال نیز آنجا هستند و گورهای سربازانش در اطراف او قرار دارند. همه نامختون و در جنگ کشته شده‌اند، امّا روزی برای زندگان وحشت می‌آفریدند. **۲۷**ایشان در کنار مردان قدیم که با ابزار جنگ خود به دنیای مردگان رفتند و شمشیر ایشان در زیر سر و سپرشان بر روی بدن ایشان است، نخوابیده‌اند، زیرا وحشت مردان غیور در دنیای زندگان بود.
۲۸«پس شما مصریان درهم خواهید شکست و در کنار افراد نامختونی که با شمشیر کشته شده‌اند، خواهید افتاد.
۲۹«اَدوم در آنجاست. پادشاهان و فرمانروایان آن با تمام قدرتشان در کنار کشته‌شدگان با شمشیر خوابیده‌اند، در کنار افراد نامختونی که در دنیای مردگان خواهند افتاد.
۳۰«تمام شاهزادگان شمال و صیدونیان آنجا هستند. زمانی قدرت آنها وحشت ایجاد می‌کرد، امّا اکنون آنها با شرمساری در نامختونی مرده‌اند و همراه با کسانی‌که در جنگ کشته شده‌اند، خواهند افتاد و آنها در شرمساری کسانی‌که به دنیای مردگان رفته‌اند، سهیم می‌شوند.
۳۱«من، خداوند متعال می‌گویم: هنگامی‌که فرعون ایشان را ببیند برای قوم خود تسلّی خواهد یافت؛ فرعون و همهٔ ارتش او که با شمشیر کشته شده‌اند.
۳۲«چون او در دنیای زندگان وحشت برانگیخت، بنابراین فرعون و همهٔ مردمش در کنار افراد نامختونی که با شمشیر کشته شده‌اند، خواهند افتاد.» خداوند چنین سخن گفته است.

خدا حزقیال را برای دیده‌بانی برمی‌گزیند

(حزقیال ۳:۱۶-۲۱)

۳۳ خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، به قوم خود هشدار بده: اگر من ارتشی به این سرزمین بیاورم، و مردم شخصی را از میان خود برای دیده‌بانی برگزینند **۳**و اگر دیده‌بان آمدن ارتش را دیده، شیپور را به صدا

درآورد و به مردم هشـدار دهد ۴و اگر کسی صدای شیپور را بشـنود و به آن توجّه نکند، او در جنگ کشته خواهد شد. بنابراین خونش برگردن خودش خواهد بود. ۵او خودش مقصّر اسـت، زیرا اگر توجّه می‌کردند، می‌توانستند فرار کنند. ۶امّا اگر دیده‌بان آمدن ارتش را ببیند و شـیپور را به صدا درنیاورد و به مردم هشـدار ندهد، دشمن به آنها حمله خواهند کرد و مردم گناهکار را خواهد کشـت ولی من خداوند، دیده‌بان را مسئول مرگ آنها خواهم دانست.

۷«پـس ای انسـان فانی، تو را بـه دیده‌بانی قوم اسـرائیل برمی‌گزینم. هرگاه سخنی از دهان من می‌شنوی باید از سوی من به ایشان هشدار بدهی. ۸اگر به اشخاص پلیدی بگویم: 'شما ای شریران یقیناً خواهید مُرد' و تو سخن نگویی و آن مردان پلید را هشدار ندهی تا راه خود را عوض کنند، آن مردان پلید در گناه خود خواهند مُرد، امّا تو مسئول مرگ ایشان خواهی بود. ۹امّا اگر تو به آن مردان پلید هشدار دادی تا از راه خود بازگردند و ایشان از راه خود بازنگردند، ایشان در گناه خود خواهند مُرد ولی تو جان خود را نجات داده‌ای.

مسئولیّت شخصی

۱۰«ای انسان فانی، به قوم اسرائیل بگو: شما چنین گفته‌اید: 'بار گناه و خطای ما بسـیار سنگین اسـت و ما را ضعیف و ناتوان ساخته اسـت، پس چطور می‌توان زیست؟' ۱۱به ایشان بگو خداوند متعال می‌فرماید: 'به حیات خود سـوگند که از مردن گناهکار خشنود نمی‌گردم، بلکه از اینکه پلیدکار از راه خود بازگردد و زنده بماند. بازگردید، از روشـهای پلید خود بازگردید. ای قوم اسرائیل، چرا می‌خواهید بمیرید؟'

۱۲«وقتی نیکوکاری گناه ورزد، کارهای نیک او، او را نجات نخواهد داد. امّا اگر شـخص شـریری از شرارت خود دست بردارد، تنبیه نخواهد شد. و اگر شخص نیکوکاری گناه ورزد، حیات او به هدر خواهد رفت. ۱۳اگر به نیکوکاری قول حیات بدهم، امّا او فکر کند که کارهای نیکوی او کافی اسـت و شروع به گناه ورزیدن کند، من هیچ‌کدام از کارهای نیکوی او را به یاد نخواهـم آورد. او به‌خاطر گناهان خودش خواهد مرد. ۱۴اگر به شـخص شریری هشدار بدهم که خواهد مرد، امّا او از شرارت خود باز ایستد و آنچه را نیکوست انجام دهد؛ ۱۵برای نمونه اگر او وام خود را پرداخت کند، آنچه را دزدیده

است بازگرداند و گناه نکند و قوانینی را که حیات می‌بخشد پیروی نماید، وی به راستی زنده خواهد ماند و نخواهد مُرد.
۱۶هیچ‌کدام از گناهانی که مرتکب شده علیه او به یاد آورده نخواهد شد. او آنچه را که راست و نیکوست است، انجام داده و زنده خواهد ماند.
۱۷«امّا قوم تو می‌گویند: 'راه خداوند راست نیست' درحالی‌که این روش ایشان است که راست نیست. **۱۸**هنگامی‌که شخص نیکوکاری از نیکوکاری باز ایستد و گناه ورزد، به‌خاطر آن خواهد مُرد **۱۹**و هنگامی‌که شخص شریری از گناه کردن دست بردارد و آنچه را راست و نیکوست انجام دهد، زنده خواهند ماند. **۲۰**هنوز می‌گویند: 'راه خداوند راست نیست.' ای قوم اسرائیل، من شما را طبق کردارتان داوری خواهم کرد.»

خبر سرنگونی اورشلیم

۲۱در روز پنجم ماه دهم از سال دوازدهم تبعید ما، شخصی که از اورشلیم گریخته بود، نزد من آمد و گفت: «شهر تسخیر شده است.» **۲۲**غروب روز گذشته، قبل از آمدن مرد فراری، من حضور قدرتمند خداوند را احساس کرده بودم. زمانی که مرد فراری در صبح نزد من آمد، دهان من گشوده شد و خداوند قدرت سخن گفتن را به من بازگردانید.

گناهان مردم

۲۳خداوند به من فرمود: **۲۴**«ای انسان فانی، ساکنان ویرانه‌هایی که در سرزمین اسرائیل هستند می‌گویند: 'ابراهیم یک نفر بود و سرزمین را تصرّف کرد. امّا ما بسیار هستیم، بدون شک این سرزمین به ما داده شده است تا تصرّف کنیم.'
۲۵«بنابراین به ایشان بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: شما گوشت را با خونش می‌خورید، بت‌پرستی می‌کنید و خون می‌ریزید. آیا شما فکر می‌کنید که سرزمین را متصرّف خواهید شد؟ **۲۶**شما بر شمشیر خود تکیه می‌کنید و مرتکب پلیدی می‌شوید، همهٔ شما زنان همسایهٔ خود را آلوده می‌کنید. آیا شما فکر می‌کنید که سرزمین را متصرّف خواهید شد؟
۲۷«به ایشان بگو که من، خداوند متعال، هشدار می‌دهم به حیات خودم سوگند، مردمی که در شهرهای ویرانه زندگی می‌کنند کشته خواهند شد و کسانی را که در صحرا هستند، خوراک حیوانات وحشی خواهم کرد و کسانی‌که در دژها و غارها هستند، از بیماری خواهند مُرد. **۲۸**من این سرزمین را

متروک و ویـران خواهم کرد و قدرتی که به آن مغرور بودند، پایان خواهد یافت. کوههای اسرائیل چنان ویران خواهند شد که کسی از آنها نخواهد گذشت. **۲۹**هنگامی‌که این سرزمین را به‌خاطر پلیدیهای ایشان ویران و متروک سازم، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم.»

نتیجهٔ پیغام حزقیال

۳۰خداوند فرمود: «ای انسان فانی، قوم تو در کنار دیوارها و در کنار درهای خانه‌ها گرد هم می‌آیند و با یکدیگر دربارهٔ تو صحبت می‌کننـد و می‌گویند: 'بیاییم و کلام خداوند را بشنویم.' **۳۱**ایشان نزد تو می‌آیند همان‌گونه که قوم من می‌آیند و مانند قوم من نزد تو می‌نشینند و سخنان تو را می‌شنوند، امّا از آنها پیروی نمی‌کنند، زیرا چاپلوسی بر لبهای ایشان است و دلشان در پی سودجویی است. **۳۲**برای ایشان تو چون خوانندهٔ خوش آهنگی هستی که شعرهای عاشقانه می‌خواند و خوب ساز می‌زند. ایشان آنچه را می‌گویی می‌شنوند ولی آن را انجام نمی‌دهند. **۳۳**امّا هنگامی‌که سخنان تو به حقیقت بپیوندند -که به حقیقت خواهند پیوست- آنگاه خواهند دانست که نبی‌ای در میان ایشان بوده است.»

شبانان اسرائیل

۳۴ خداوند به من فرمود: **۲**«ای انسان فانی، علیه رهبران اسـرائیل نبوّت کن و به ایشان یعنی به شـبانان بگو خداوند متعال می‌فرماید: ای شبانان اسرائیل که خود را تغذیه می‌کنید، آیا شبانان نباید گوسفندان را خوراک دهید؟ **۳**شـیر را می‌نوشید و پشـم را می‌پوشید و گوسفندان پروار را می‌کشید، امّا به گوسـفندان خوراک نمی‌دهید. **۴**از ضعیفان مراقبت نکرده‌ایـد، بیماران را درمان نکرده‌اید، زخم زخمی‌شـدگان را نبسـته‌اید، آوارگان را بازنگردانیده‌ایـد، به دنبال گمشدگان نرفته‌اید، بلکه با زور و خشونت با آنها رفتار کرده‌اید. **۵**پس آنها پراکنده شـدند زیرا شـبانی نبود و طعمهٔ حیوانات وحشی شدند. **۶**گوسفندان من پراکنده شدند و در همهٔ کوهها و همهٔ تپّه‌ها سرگردان گشتند. گوسفندان من در سراسر زمین پراکنده شدند و کسی نبود که به جستجوی آنها برود یا آنها را پیدا کند.

۷«بنابراین ای شبانان، کلام خداوند را بشنوید: **۸**به حیات خودم سوگند، چون گوسفندان من شکار شده‌اند و خوراک

حیوانات وحشی شده‌اند زیرا شبانی نبود و به دلیل اینکه شبانان
من به جستجوی گوسفندانم نرفته‌اند و خود را خوراک داده‌اند،
و نه گوسفندان را، **۹**بنابراین ای گوسفندان، کلام خداوند را
بشنوید: **۱۰**من، خداوند متعال چنین می‌گویم: اینک من علیه
شبانان هستم و گوسفندان خود را از دست ایشان خواستارم.
خوراک دادن ایشان به گوسفندان را پایان می‌دهم، دیگر شبانان
خود را تغذیه نخواهند کرد. من گوسفندان خود را از دهان
شبانان نجات خواهم داد تا برای ایشان خوراک نشوند.

خداوند، شبان نیکو

۱۱«من خداوند متعال، خودم به جستجوی گوسفندانم می‌پردازم
و از آنها مواظبت خواهم نمود. **۱۲**همان‌گونه که شبانان از
گوسفندان خودشان مراقبت می‌کنند و آنها را که پراکنده شده‌اند،
دوباره دور هم جمع می‌کنند. من آنها را از تمام مکانهایی
که در آن روز مصیبت‌بار پراکنده شده‌اند، به دور هم جمع
می‌کنم. **۱۳**من ایشان را از سرزمین بیگانه بیرون خواهم آورد
و گرد هم می‌آورم و به سرزمین خود بازمی‌گردانم. من ایشان
را به سوی کوهها و جویبارهای اسرائیل رهبری خواهم کرد و
در چراگاههای نیکو خواهم چرانید. **۱۴**آنها را در چراگاههای
نیکو خواهم چراند و بلندترین کوههای اسرائیل چراگاه ایشان
خواهد بود. آنجا در چراگاه نیکو خواهند آرامید و در چراگاه
حاصلخیز در کوههای اسرائیل خواهند چرید. **۱۵**من خودم
شبان گوسفندانم خواهم بود و مکانی برای استراحت آنان پیدا
خواهم نمود. من، خداوند متعال چنین گفته‌ام.
۱۶«به جستجوی گمشدگان خواهم رفت و آوارگان را باز
خواهم آورد، زخمی‌شدگان را درمان می‌کنم و ناتوانان را نیرو
می‌بخشم ولی فربهان و زورآوران را نابود خواهم کرد. من
ایشان را با عدالت شبانی خواهم کرد.
۱۷«امّا من، خداوند متعال، به شما ای گلّهٔ من، چنین
می‌گویم: من در میان گوسفند خوب و بد و در میان قوچها و
بُزهای نر داوری خواهم کرد. **۱۸**آیا برای شما کافی نیست که
در چراگاه نیکو چرا کنید، آیا باید بقیّهٔ چراگاه را با سُمهای
خود ویران کنید و هنگامی‌که از آب زلال می‌خورید باید بقیّهٔ
آب را با سُمهای خود گل آلود کنید؟ **۱۹**آیا باید گوسفندان
دیگر من، آنچه را شما لگدمال کرده‌اید، بخورند و آبی را که
گل آلود کرده‌اید بنوشند؟

۲۰«بنابراین من، خداوند متعال به آنها چنین می‌گویم: من
خودم بین گوسفندان چاق و لاغر داوری خواهم کرد. ۲۱چون
شما ناتوانان را کنار زده و از گلّه جدا نموده‌اید و ناتوانان را با
شاخ خود زده‌اید و آنها را پراکنده ساخته‌اید. ۲۲من گلّه خود
را نجات خواهم داد تا دیگر مورد ستم قرار نگیرد و من بین
گوسفند خوب و بد داوری خواهم کرد. ۲۳برای آنها شبانی
برمی‌گزینم، مانند بنده‌ام داوود و او آنها را خواهد چرانید. او
آنها را خواهد چرانید و شبان آنها خواهد بود. ۲۴من خداوند،
خدای آنها خواهم بود و شخصی مانند داوود بندهٔ من فرماندهٔ
آنها. من، خداوند چنین می‌گویم. ۲۵من با آنها پیمان صلح
خواهم بست و حیوانات وحشی را از سرزمین ایشان دور خواهم
کرد تا با امنیّت در صحرا زیست کنند و در جنگل بخوابند.
۲۶«من آنها را برکت خواهم داد و اجازه خواهم داد در
اطراف کوه مقدّس من زندگی کنند و باران را در موسمش
خواهم بارانید و بارشهای برکت خواهد بود. ۲۷درختان
کشتزار میوه خواهند داد و زمین محصول فراوان خواهد
داد و ایشان در زمین خود در امان خواهند بود. هنگامی‌که
میله‌های یوغ ایشان را بشکنم و از دست کسانی‌که ایشان را
بَرده کرده‌اند برهانم، خواهند دانست که من خداوند هستم.
۲۸ایشان دیگر در میان ملّتهای بیگانه به تاراج نخواهند رفت
و حیوانات وحشی ایشان را نخواهند خورد. ایشان در امنیّت
زندگی خواهند کرد و هیچ‌کس ایشان را نخواهد ترساند.
۲۹برای ایشان کشتزارهای حاصلخیز آماده خواهم کرد تا
دیگر در آن سرزمین از گرسنگی نابود نشوند و دیگر سایر
ملّتها به آنها اهانت نخواهند کرد. ۳۰ایشان خواهند دانست
که من خداوند، خدایشان با ایشان هستم و ایشان یعنی قوم
اسرائیل، قوم من هستند.
۳۱خداوند چنین سخن می‌گوید: «شما گوسفندان چراگاه
من هستید و من خدای شما.»

مجازات اَدوم

۳۵ خداوند به من فرمود: «ای انسان فانی، ۲علیه
اَدوم نبوّت کن. رو به سوی اَدوم بازگردان و علیه
آن نبوّت کن ۳و به آن بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید:
«ای اَدوم، من علیه تو هستم،
و تو را ویران و متروک خواهم ساخت.

۴ شهرهایت را خراب خواهم کرد
و تو ویران خواهی بود
و خواهی دانست که من خداوند هستم.
۵«چون دشمنی کهن را ادامه دادی و مردم اسرائیل را در زمان
مصیبت و آخرین مجازات به دَم شمشیر سپردی، ۶بنابراین من،
خداوند متعال، به حیات خود قسم می‌خورم و می‌گویم: من
خدای زنده هستم. مرگ تقدیر توست و تو را از آن گریزی
نیست. تو مسبّب کشتاری و این کشتار در پی تو خواهد بود.
۷من اَدوم را ویران و خراب خواهم کرد و کسانی را که در
آن رفت و آمد می‌کنند، خواهم کُشت. ۸کوههای تو را از
کشته‌شدگان پر می‌کنم و اجساد کسانی‌که در جنگ کشته
شده‌اند، درّه‌ها و تپّه‌های تو را خواهد پوشاند. ۹تو را برای
همیشه ویران خواهم کرد و دیگر هیچ‌کس در شهرهایت زندگی
نخواهد کرد. خواهید دانست که من خداوند هستم.
۱۰«با وجودی که من خداوند، آنجا بودم، گفتی: 'این دو ملّت
و دو کشور از آن من هستند و آنها را تصرّف خواهم کرد.'
۱۱بنابراین من، خداوند متعال به حیات خود قسم می‌خورم و
می‌گویم: من مطابق خشم، حسادت و نفرتی که به قوم من
نشان دادی با تو رفتار خواهم کرد و هنگامی‌که تو را داوری
کنم، خویشتن را به تو خواهم شناساند، ۱۲و خواهی دانست که
من، خداوند همهٔ سخنان ناسزایی را که علیه کوههای اسرائیل
گفته‌ای، شنیدم. چون گفتی: 'ویران گشت و برای بلعیدن به
من داده شد.' ۱۳و با دهانت خود را علیه من بزرگ کردی و
علیه من گزافه‌گویی کردی و من آن را شنیدم.»
۱۴خداوند متعال چنین می‌فرماید: «من تو را چنان ویران خواهم
کرد که همهٔ جهان از سرنگونی تو شادمان شوند، ۱۵همان‌طور
که از ویرانی اسرائیل قوم برگزیدهٔ من خوشحال شدی، ای
اَدوم، بله تمام سرزمین اَدوم، مخروبه خواهی شد. آنگاه همه
خواهند دانست که من خداوند هستم.»

برکت خدا بر اسرائیل

۳۶ «ای انسان فانی، برای کوههای اسرائیل نبوّت
کن و بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند
را بشنوید. ۲خداوند متعال چنین می‌فرماید چون دشمن با
نیشخند به تو گفت: 'بلندیهای باستانی شما به تصرّف ما
درآمده است.'

۳«بنابراین نبوّت کن و بگو: خداوند متعال چنین می‌فرماید: 'چون ایشان تو را ویران کردند و از هر سو درهم شکستند آنگاه تو به تصرّف بقیّهٔ ملّتها درآمدی و موضوع غیبت و افترا قرار گرفتی.' **۴**بنابراین ای کوههای اسرائیل، کلام خداوند را بشنوید: خداوند متعال به کوهها، تپّه‌ها، جویبارها، درّه‌ها، خرابه‌های ویران و شهرهای متروکی که مورد تاراج و تمسخر ملّتهای همسایه قرار گرفتند چنین می‌فرماید:

۵«من، خداوند متعال در آتش غیرت خود علیه بقیّهٔ ملّتها و برضد تمامی اَدوم سخن گفته‌ام؛ چون ایشان با شادی دل سرزمین مرا به‌خاطر چراگاههایش با خواری تصرّف کردند.

۶«بنابراین در مورد سرزمین اسرائیل نبوّت کن و به کوهها، تپّه‌ها، جویبارها و درّه‌ها بگو: خداوند متعال چنین می‌فرماید: من با غیرتی خشمگین سخن می‌گویم، به‌خاطر اینکه ملّتها آنها را توهین و تحقیر نمودند. **۷**بنابراین من، خداوند متعال، به حیات خود قسم می‌خورم و می‌گویم: جدّاً قول می‌دهم که همهٔ ملّتهای اطراف تحقیر خواهند شد. **۸**امّا شما ای کوههای اسرائیل، از شاخه‌های خود جوانه خواهید زد و برای قوم من اسرائیل میوه خواهید داد، زیرا بزودی به خانه باز خواهند گشت. **۹**من طرف شما هستم و حتماً سرزمین شما دوباره شخم‌زده و زمین شخم خورده، کاشته خواهد شد. **۱۰**من جمعیّت تو را افزون خواهم کرد، شما در شهرها زندگی خواهید کرد و هر چیزی را که ویرانه رها شده بود، بازسازی خواهید کرد. **۱۱**و تعداد انسانها و حیوانات را در تو فزونی خواهم بخشید، ایشان افزون خواهند شد و بارور خواهند گردید و شما را مانند گذشته در آنجا ساکن می‌کنم و شما را بیش از پیش کامیاب خواهم کرد. آنگاه خواهید دانست که من خداوند هستم. **۱۲**من شما را می‌آورم، قوم خودم اسرائیل را بازمی‌گردانم تا دوباره در سرزمین زندگی کنند. این سرزمین خود شما خواهد بود، دیگر هرگز اجازه نخواهم داد که فرزندان تو گرسنگی بکشند.

۱۳«من، خداوند متعال چنین می‌گویم: درست است که مردم می‌گویند این زمین مردم را می‌بلعد و اینکه زمین فرزندان خودش را غارت می‌کند. **۱۴**امّا دیگر بیش از این، زمین مردم را نخواهد بلعید و فرزندان خود را غارت نخواهد کرد. **۱۵**این زمین دیگر مجبور نیست به سخنان تمسخرآمیز اقوام دیگر گوش دهد یا نیشخند دیگران را مشاهده کند. این زمین دیگر فرزندان خود را غارت نخواهد کرد. من، خداوند متعال سخن گفته‌ام.»

زندگی تازهٔ اسرائیل

۱۶کلام خداوند بر من آمد و فرمود: **۱۷**«ای انسان فانی، هنگامی‌که قوم اسرائیل در خاک خود زندگی می‌کرد، آن را با روشها و کردار خویش آلوده ساخت. روش ایشان در نظر من مانند ناپاکی زنی در هنگام عادت ماهانه‌اش بود. **۱۸**به‌خاطر خونی که در آن سرزمین ریختند و بُتهایی که آن را آلوده کردند، خشم خود را بر ایشان فرو ریختم. **۱۹**من ایشان را در میان ملّتها پراکنده ساختم و ایشان در میان کشورها پخش شدند و مطابق رفتار و کردارشان ایشان را داوری کردم. **۲۰**هر کجا رفتند نام مقدّس مرا بی‌حرمت ساختند، زیرا مردم گفتند: 'ایشان قوم خداوند هستند امّا مجبور شدند سرزمین او را ترک کنند.' **۲۱**قوم اسرائیل هر جا رفتند نام مرا بی‌حرمت کردند و من به نام مقدّس خود اهمیّت می‌دهم.»

۲۲پس به قوم اسرائیل بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: «کاری را که می‌خواهم بکنم به‌خاطر شما نیست، بلکه به‌خاطر نام مقدّس خودم است که شما آن را در هر کشوری که رفتید بی‌حرمت ساختید. **۲۳**هنگامی‌که قدّوسیّت نام عظیم خود را به ملّتها نشان دهم، نامی که در میان ایشان بی‌حرمت کردید، آنگاه خواهند دانست که من خداوند هستم. من، خداوند متعال سخن گفته‌ام. من از شما استفاده خواهم کرد تا به ملّتها نشان دهم که من قدّوس هستم. **۲۴**من شما را از میان قومها بیرون می‌آورم و از همهٔ کشورها جمع می‌کنم و به سرزمین خودتان باز خواهم گرداند. **۲۵**آب پاک به شما خواهم پاشید و شما از همهٔ آلودگی‌ها پاک خواهید شد و از همهٔ بُتها شما را پاک خواهم کرد. **۲۶**دلی تازه به شما خواهم داد و روح تازه‌ای در شما خواهم گذاشت و دل سنگی را از شما بیرون می‌کنم و دلی گوشتین به شما خواهم داد. **۲۷**روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را پیرو قوانین خود خواهم ساخت تا با دقّت دستورات مرا بجا آورید. **۲۸**آنگاه در سرزمینی که به نیاکان شما دادم، زندگی خواهید کرد و قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود. **۲۹**شما را از همهٔ آلودگی‌ها نجات خواهم داد غلاّت را فزونی می‌بخشم و دیگر شما را دچار قحطی نخواهم کرد. **۳۰**میوهٔ درختان و محصول کشتزار را فراوان خواهم کرد تا دیگر هرگز از شرمساریِ گرسنگی در میان ملّتها رنج نبرید. **۳۱**آنگاه روشهای پلید و کردار زشت خود

را به یاد خواهید آورد و از خطاهـا و کارهای پلید خود بیزار خواهید شـد. **۳۲**بدانید که من این کار را به‌خاطر شما انجام نداده‌ام. پس ای قوم اسرائیل به سبب روشهای خود شرمسار و سرشکسته باشید. من، خداوند متعال سخن گفته‌ام.»

۳۳خداونـد متعال می‌فرماید: «هنگامی‌که شـما را از همهٔ گناهانتان پاک سـازم، اجازه خواهم داد دوباره در شـهرهای خود زندگی کنید و ویرانه‌ها را بازسـازی کنید. **۳۴**زمینی که در نظر رهگذران بایر بود شخم زده خواهد شد **۳۵**و همهٔ مردم خواهند گفت: 'این زمینِ بایر مانند باغ عَدَن گردیده است. و شـهرهایی که خراب و ویران و منهدم بودند، مسـتحکم و مسکونی شده‌اند.' **۳۶**آنگاه ملل همسایه که هنوز باقی مانده‌اند خواهند دانسـت که من، خداوند شهرهای ویران را بازسازی کرده‌ام و زمینهای بایر را دوباره کاشته‌ام. من، خداوند چنین گفته‌ام و آن را انجام خواهم داد.»

۳۷خداوند متعال می‌فرماید: «بار دیگر دعاهای قوم اسرائیل را اجابت می‌کنم و جمعیّت ایشان را مانند گلّهٔ گوسفند زیاد می‌سازم. **۳۸**همان‌طور که شهر اورشلیم در گذشته، در روزهای عید پُر از گوسفندان قربانی می‌شد، شهرهای ویران و متروک هم از جمعیّت پُر می‌گردند. آنگاه همه خواهند دانسـت که من، خداوند متعال هستم.»

درّهٔ استخوانهای خشک

۳۷ حضور پرتوان خداوند را احساس کردم و روح او مرا برداشت و در درّه‌ای قرار داد. آنجا پر از استخوان بـود. **۲**او مرا در پیرامون آنها هدایت کرد. آنجا اسـتخوانهای بسیاری افتاده بود و آنها بسیار خشک بودند. **۳**او به من گفت: «ای انسان فانی، آیا این استخوانها می‌توانند زنده شوند؟»

پاسخ دادم: «ای خداوند متعال تنها تو می‌توانی آن را پاسخ بدهی.»

۴آنگاه او به من فرمود: «بر این اسـتخوانها نبوّت کن و به آنها بگو: ای استخوانهای خشک، کلام خداوند را بشنوید. **۵**خداوند متعال به این استخوانها چنین می‌فرماید: من به درون شما نَفَس وارد می‌کنم و شما زنده خواهید شد. **۶**من به شما رگ و پِی خواهم داد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشاند و نفس در شما خواهم دمید و زنده خواهید شد و خواهید دانست که من خداوند هستم.»

۷پس من چنانکه دستور داده شده بود نبوّت کردم. ناگهان
صدایی برخاست؛ صدای جنبش، و استخوانها به هم پیوستند،
استخوان به استخوان. ۸نگاه کردم دیدم که رَگ و پی و گوشت
بر آنها بود و پوست آنها را پوشانده بود امّا نَفَس حیات در
آنها نبود.
۹آنگاه خداوند به من فرمود: «بر نَفَس نبوّت کن، ای انسان
فانی، به نَفَس بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید 'ای نَفَس از
چهار باد بیا و بر این کشتگان بدَم تا زنده شوند.'»
۱۰پس همان‌گونه که به من فرمان داده شده بود نبوّت کردم و
نفَس به درون آنها رفت و زنده شدند و به پا ایستادند و لشکر
بزرگی را تشکیل دادند.
۱۱سپس خداوند فرمود: «ای انسان فانی، این استخوانها همه
قوم اسرائیل هستند. اینک می‌گویند: 'استخوانهای ما خشک
شده‌اند و امید ما گُم گشته است و ما کاملاً قطع شده‌ایم.'
۱۲نبوّت کن و به ایشان بگو: بنابراین خداوند متعال می‌فرماید،
من گورهای شما را می‌گشایم و شما را از گورهایتان بیرون
می‌آورم. ای قوم من، شما را به سرزمین اسرائیل بازمی‌گردانم.
۱۳ای قوم من، هنگامی‌که گورهای شما را بگشایم و شما را
بیرون بیاورم خواهید دانست که من خداوند هستم. ۱۴روح خود
را در شما می‌گذارم تا زنده شوید و شما را در سرزمینتان قرار
می‌دهم. آنگاه خواهید دانست که من خداوند، سخن گفته‌ام
و به انجام رسانده‌ام. خداوند چنین فرموده است.»

یهودا و اسرائیل در یک پادشاهی

۱۵کلام خداوند بر من آمد و فرمود: ۱۶«ای انسان فانی،
چوبدستی بردار و روی آن بنویس: 'پادشاهی یهودا' آنگاه
چوبدست دیگری را بردار و بر روی آن بنویس: 'پادشاهی
اسرائیل' ۱۷و انتهای دو چوب را طوری نگه‌دار که یک چوب
به‌نظر بیایند ۱۸و هنگامی‌که قوم تو بپرسند آیا مفهوم این کار
را برای ما آشکار نخواهی ساخت؟ ۱۹به آنها بگو من، خداوند
متعال چوبی را که نمایانگر قوم اسرائیل است برمی‌دارم و آن را
کنار چوبی که نمایانگر یهوداست می‌گذارم. من آنها را یکی
نموده و در دستم نگاه خواهم داشت.
۲۰«هنگامی‌که چوبدستی‌هایی را که بر روی آنها نوشته‌ای در
برابر چشمانشان در دست داری، ۲۱آنگاه به ایشان بگو خداوند
متعال چنین می‌فرماید: اینک قوم اسرائیل را از میان همهٔ مللی

که رفته‌اند، برمی‌دارم و از هر گوشه‌ای ایشان را جمع می‌کنم و به میهن خودشان بازمی‌گردانم. **۲۲**من ایشان را به صورت یک ملّت متّحد در سرزمین در کوههای اسرائیل خواهم ساخت. یک پادشاه بر همهٔ ایشـــان فرمانروایی خواهد کرد و دیگر دو ملّت نخواهد بود و به دو پادشـــاهی تقسیم نخواهد شد. من ایشان را پاک خواهم کرد و ایشان قوم من خواهند بود و من هم خدای ایشـــان خواهم بود. **۲۳**آنها دیگر خود را با بُتهای نفرت‌انگیز، آلوده و با گناهان، فاســـد نخواهند ساخت. من آنها را از تمام راههایی که در آن گناه و به من خیانت کرده‌اند رهایی می‌بخشم. **۲۴**پادشاهی مثل بندهٔ من داوود، پادشاه آنان خواهد بود. آنها تحت پادشاهی او متّحد خواهند شد و فرامین من را وفادارانه اطاعت خواهند نمود. **۲۵**ایشـــان در سرزمینی که به بنده‌ام یعقوب دادم زندگی خواهند کرد، ســـرزمینی که نیاکانشان در آن زیســـتند. آنها همواره در آن سرزمین زندگی خواهند کرد. همچنین فرزندان و بازماندگان ایشان. پادشاهی چون داوود تا ابد بر ایشان حکومت خواهد کرد. **۲۶**با ایشان پیمان جاودانهٔ صلح خواهم بست، ایشان را برکت می‌دهم و تعداد ایشان را زیاد خواهم کرد و معبد بزرگ خود را تا ابد در سرزمین ایشان می‌گذارم. **۲۷**محل سکونت من در میان ایشان خواهد بود. من خدای ایشـــان و ایشان قوم من خواهند بود. **۲۸**هنگامی‌که معبد بزرگ من در بین ایشان تا ابد مستقر شود آنگاه ملّتها خواهند دانســـت که من خداوند، اسرائیل را قوم برگزیدهٔ خود کرده‌ام.»

دسیسهٔ پلید جوج

۳۸ کلام خداوند بر من آمد و فرمود: **۲**«ای انسان فانی، رو به سوی ســـرزمین ماجوج بایست و علیه جوج، پادشـــاه ماشـــک و توبال نبوّت کن **۳**و به او بگو خداوند چنین می‌فرماید: ای جوج، پادشـــاه ماشک و توبال، من دشـــمن تو هســـتم. **۴**تو را بازمی‌گردانم و در آرواره‌هایت قلّابها می‌گذارم و تو را با تمام لشـــکرت، اسبها و سواران و همهٔ زره‌پوشـــان، جمعیّت بزرگی که به سپر و شمشیر مسلّح هستند، بیرون می‌آورم. **۵**مردانی مسلّح به سپر و کلاهخود از پارس و حبشه و لیبی با ایشان خواهند بود. **۶**سرزمین جومر و تمام سپاه او و همچنین اهالی کشور بیت توجرمه از شمال با بسیاری از مردم دیگر به تو می‌پیوندند. **۷**پس ای جوج، آماده

باش و لشکرت را با متّحدانت برای جنگ آماده ساز. **۸**بعد از چند سال به تو امر می‌کنم به کشوری که مدّتها ویران مانده بود و مردم آن از تبعید به ممالک مختلف برگشته و در وطن خود در امنیّت ساکن شده‌اند، حمله کنی. **۹**تو و تمام سپاهیانت و مردم بسیاری که با تو هستند چون توفان پیشروی خواهید کرد و چون ابری سرزمین را خواهید پوشاند.»

۱۰بنابراین خداوند متعال چنین می‌فرماید: «در آن روز افکاری به نظرت می‌آید و نقشهٔ پلیدی خواهی کشید. **۱۱**خواهی گفت: 'من به جنگ سرزمین روستاهای بدون دیوار خواهم رفت و من به مردم آرامی که در امنیّت زندگی می‌کنند، یورش خواهم برد. همهٔ ایشان بدون دیوار، نرده‌ها و دروازه‌ها هستند.' **۱۲**تو مردمی را که در شهرهایی ویران شده ساکنند تاراج خواهی کرد. مردمی که از ملّتها گرد هم آمده‌اند و گلّه و دارایی دارند و در چهار راه جهان قرار گرفته‌اند، تاراج خواهی کرد. **۱۳**مردم سبا و ددان و بازرگانان شهرهای اسپانیا خواهند پرسید: 'آیا ارتش خود را آمادهٔ یورش برای تاراج و چپاول کرده‌ای؟ آیا می‌خواهی طلا، نقره، حیوانات و دارایی‌ها را به غنیمت ببری؟'»

۱۴بنابراین ای انسان فانی نبوّت کن و به جوج بگو خداوند متعال چنین می‌فرماید: «در آن روز هنگامی‌که قوم من اسرائیل در امنیّت زندگی می‌کنند تو بیرون انداخته خواهی شد **۱۵**از دورترین قسمت شمال، از مکان خویش خواهی آمد، تو و قومهای بسیار، همهٔ سواران، گروهی بزرگ، ارتشی نیرومند. **۱۶**تو علیه قوم من اسرائیل خواهی آمد و زمین را چون ابری می‌پوشانی. در روزهای بازپسین تو را علیه سرزمین خود خواهم آورد تا هنگامی‌که از طریق تو، ای جوج قدّوسیّت خود را به ایشان نشان خواهم داد، ملّتها مرا بشناسند که تو را علیه ایشان خواهم آورد. **۱۷**تو همان کسی هستی که سالها قبل درباره‌ات سخن گفته‌ام وقتی که توسط خادمان خودم انبیای اسرائیل اعلام کردم که وقتی این روز بیاید کسی را می‌آورم تا به اسرائیل حمله کند.

مجازات جوج

۱۸«در آن زمان وقتی به جنگ اسرائیل بروی، خشم من افروخته می‌شود. **۱۹**از روی غیرت و شدّت خشم اعلام می‌کنم که زلزلهٔ مهیبی سرزمین اسرائیل را تکان می‌دهد. **۲۰**ماهیان دریا، مرغان هوا و حیوانات صحرا و همهٔ حشراتی که در روی زمین

می‌خزند و همهٔ مردمانی که در روی زمین هستند از حضور من خواهند لرزید و کوهها سرنگون خواهند شد و صخره‌ها خواهند افتاد و همهٔ دیوارها به روی زمین فرو خواهند ریخت. **۲۱**شمشیری علیه جوج در همهٔ کوههایم خواهم کشید و شمشیر هرکس علیه برادرش خواهد بود. **۲۲**او را با بیماری و کشتار مجازات خواهم کرد. بارانهای سیل‌آسا و تگرگ، به همراه آتش و گوگرد بر او و ارتش او و بسیاری از ملّتهایی که همراه او هستند، فرو خواهد بارید. **۲۳**به این ترتیب عظمت و قدّوسیّت خود را به جهانیان آشکار می‌سازم تا بدانند که من خداوند هستم.»

نابودی جوج

۳۹ خداوند متعال می‌فرماید: «ای انسان فانی، علیه جوج نبوّت کن و بگو خداوند متعال می‌فرماید: ای جوج، رهبر افسران ماشک و توبال، من علیه تو هستم. **۲**من تو را از راهی که می‌روی، برمی‌گردانم و از دورترین نقطهٔ شمال به سوی کوههای اسرائیل می‌آورم. **۳**کمان را از دست چپ و تیر را از دست راستت می‌اندازم. **۴**تو با سپاهیان و همراهانت در کوههای اسرائیل کشته می‌شوی. اجسادتان را خوراک هر نوع مرغان شکاری و حیوانات وحشی می‌سازم. **۵**آنها در مزرعه خواهند افتاد. من، خداوند متعال سخن گفته‌ام. **۶**بر سرزمین ماجوج و مردمانِ کشورهای ساحلی که در آسودگی و امنیّت زندگی می‌کنند، آتش می‌فرستم تا بدانند که من خداوند هستم. **۷**به این ترتیب، نام مقدّس من در بین قومم، بنی‌اسرائیل معروف و مشهور می‌شود و دیگر نمی‌گذارم که نام قدّوس من بی‌حرمت گردد. آنگاه اقوام جهان خواهند دانست که من خداوند، خدای قدّوس اسرائیل هستم.»

۸خداوند متعال می‌فرماید: «آن روز موعود که درباره‌اش گفتم، فرا می‌رسد. **۹**مردمی که در شهرهای اسرائیل زندگی می‌کنند بیرون خواهند رفت و سلاحهای رها شده را برای سوخت جمع‌آوری می‌کنند. ایشان با سپرها، کمانها، پیکانها، نیزه‌ها و گرزها آتشی می‌افروزند که هفت سال بسوزد. **۱۰**ایشان به آوردن هیزم از صحرا و چوب از جنگلها نیازی نخواهند داشت، زیرا آتش خود را از اسلحه‌ها برپا خواهند کرد؛ زیرا غارت کنندگان خود را غارت خواهند کرد.»

تدفین جوج

۱۱خداونـد فرمود: «پس از آنکه همهٔ اینها به وقوع بپیوندد، در اسرائیل در درّهٔ مسافران که در شرق دریای مرده قرار دارد به جوج و ارتش او گورستانی خواهم داد و همه در آن مدفون می‌گردند. راه مسافران را مسدود خواهد کرد و درّه ارتش جوج نامیده خواهد شـد. **۱۲**مدّت هفت ماه طول خواهد کشید تا مردم اسرائیل همهٔ اجساد را دفن کنند و سرزمین را دوباره پاک کنند. **۱۳**همهٔ مردم اسرائیل ایشان، را به خاک خواهند سپرد و در روزی که من جلال خود را آشکار کنم، برای ایشان افتخار آفرین خواهد بود. **۱۴**در پایان مدّت هفت ماه، عدّه‌ای تعیین می‌شوند تا به سراسر کشور اسرائیل بروند و جنازه‌های کسانی را که هنوز باقی مانده‌اند، دفن کنند تا آنجا بکلّی پاک گردد. **۱۵**هرگاه جستجوکنندگان، استخوان انسانی را ببینند، نشانه‌ای در نزد آن برافرازند تا دفن کنندگان آن را در درّهٔ ارتش جوج دفن کنند. **۱۶**(در نزدیکی آنجا شهری به نام ارتش نامگذاری خواهد شد) و به این ترتیب سرزمین دوباره پاک می‌شود.»

۱۷خداونـد متعال به من گفت: «ای انسـان فانی، به همهٔ پرندگان و حیوانات وحشـی بگو از اطراف بیایند و از قربانی که برای آنها آماده کرده‌ام، بخورند. جشن بزرگی در کوههای اسرائیل خواهد بود که در آن می‌توانند گوشت بخورند و خون بنوشند. **۱۸**آنها بدن سربازان را خواهند خورد و خون فرمانروایان زمین را خواهند نوشید. همهٔ ایشان مانند قوچها، برّه‌ها یا بُزها و گاوهای نر پروار کُشته خواهند شد. **۱۹**در جشن قربانی که من برای آنها آماده کرده‌ام، آن‌قدر چربی خواهند خورد تا سیر شوند و آن‌قدر خون خواهند نوشید تا مست گردند. **۲۰**در سفرهٔ من از اسبها و سواران و سربازان و جنگجویان خواهید خورد و سیر خواهید شد.»

بازگشت قوم اسرائیل

۲۱خداوند می‌فرماید: «مـن جلال خود را در میان ملل قرار خواهم داد و ایشـان داوری و دسـت مرا که بر ایشان است خواهند دید. **۲۲**و از آن به بعد، قوم اسرائیل می‌دانند که من، خداوند، خدای ایشان هسـتم. **۲۳**ملّتها خواهند دانست که قوم اسرائیل به سبب گناه خودشان به اسارت رفتند، زیرا به من خیانت کردند. بنابراین من روی خود را از ایشـان پوشاندم و ایشان را به دست دشمنانشان سپردم و همهٔ ایشان با شمشیر

کشته شـدند. **۲۴**مطابق ناپاکی‌ها و کجروی‌هایشان با ایشان رفتار کردم و چهرهٔ خود را از ایشان پنهان کردم.»

۲۵بنابراین خداوند متعال می‌فرماید: «اکنون خاندان یعقوب را کامروا خواهم کرد و به‌خاطر نام مقدّس خودم، به همهٔ قوم اسرائیل رحم خواهم کرد. **۲۶**هنگامی‌که در سرزمین خود در امنیّت زندگی کنند و کسی نباشد که از او بترسند، آنگاه شرم و خیانتی را که به من ورزیده بودنـد، فراموش خواهند کرد. **۲۷**برای اینکه به ملل بسیاری قدّوسیّت خود را نشان دهم، قوم خود را از میان همهٔ کشورهایی که دشمنانشان زندگی می‌کنند، باز خواهند گرداند. **۲۸**آنگاه قوم من خواهند دانست که من، خداوند، خدای ایشان هستم. ایشان این را خواهند دانست زیرا من ایشان را به اسارت فرستادم و اکنون ایشان را گردآورده‌ام و به سرزمین خودشان بازگرداندم و حتّی یک نفر از ایشان را پشت سر نگذاشتم.» **۲۹**خداوند می‌فرماید: «من روح خود را بر آنها می‌ریزم و دیگر از آنها روی برنمی‌گردانم.»

رؤیای معبد آینده
(حزقیال ۴۰:۱-۴۸:۳۵)

حزقیال به اورشلیم برده می‌شود

۴۰ در سال بیست و پنجم تبعید ما، یعنی چهارده سال پس از تسخیر اورشلیم، در روز دهم سال نو، در آن روز من حضور پرتوان خداوند را حس کردم و او مرا با خود برد. **۲**خداوند در رؤیا مرا به سرزمین اسرائیل برد و مرا بر کوه بلندی قرار داد. در جنوب، ساختمانهایی بودند که شبیه شهر به نظر می‌رسیدند. **۳**او مرا نزدیکتر برد، مردی را دیدم که مانند برنز می‌درخشید. او ریسمانی نخی و چوبی برای اندازه‌گیری در دست داشت و در برابر دروازه ایستاده بود.

۴آن مرد به من گفت: «ای انسـان فانی، از نزدیک ببین و با دقّت گوش فرا ده و اندیشهٔ خود را به آنچه که به تو نشان می‌دهم، متمرکز کن! زیرا تو به اینجا آورده شـده‌ای که اینها را به تو نشـان بدهم تا قوم اسـرائیل را از هرچه به تو نشـان می‌دهم، آگاه سازی.»

دروازهٔ شرقی

۵آنجا دیواری در دور معبد بـزرگ بود. آن مرد دیوار معبد بزرگ را با چوبی که سه متر طول داشت اندازه گرفت؛ پهنا و ارتفاع دیوار هر کدام سـه متر بود. **۶**آنگاه به دروازهٔ شرقی

رفت و از پلّه‌هایش بالا رفت و عرض دروازه را اندازه گرفت و
آن نیز سه متر بود. **۷**در پشت آن، راهرویی بود که در هر طرف
آن سه اتاق برای نگهبانان بود. اتاقها مربّع بودند و هر ضلع
آنها سه متر بود و ضخامت دیوار بین آنها دو متر و نیم بود.
پشت اتاقهای نگهبانی راهرویی به طول سه متر وجود داشت
که به اتاق ورودی که روبه‌روی معبد بزرگ قرار داشت، وصل
می‌شد. **۸-۹**او این اتاق را اندازه گرفت و طول آن چهار متر
بود و قسمتی را که به معبد بزرگ نزدیک بود تشکیل می‌داد
و ضخامت دیوارهای آن در قسمت پشت یک متر و نیم بود.
۱۰اتاقهای نگهبانان در دو طرف راهرو هم‌اندازه بودند و پهنای
دیوارهای بین آنها یکی بود.
۱۱سپس آن مرد عرض راهرویی را که نزدیک دروازه بود اندازه
گرفت. روی هم رفته شش و نیم متر بود و فاصله بین دروازه پنج
متر بود. **۱۲**در برابر هریک از اتاقهای نگهبانان دیوار کوتاهی به
ارتفاع نیم متر و عرض نیم متر وجود داشت. هر اتاق سه متر
مربّع مساحت داشت. **۱۳**آنگاه او فاصله دیوار بین دیوار پشتی
یک اتاق را تا دیوار پشتی اتاق روبه‌روی آن اندازه گرفت و
فاصله آنها یازده و نیم متر بود. **۱۴**سپس اتاقی را که به حیاط
منتهی می‌شد اندازه گرفت، ده متر بود. **۱۵**فاصلهٔ دروازه از
خارج دیوار تا آخرین اتاق بیست و پنج متر بود. **۱۶**پنجره‌های
کوچکی در دیوارهای خارجی اتاقها و راهرو وجود داشت و
در روی دیوارهای داخلی راهرو، درختهای نخل کنده‌کاری
شده بود.

حیاط بیرونی

۱۷آن مرد، مرا از دروازه به درون حیاط برد آنجا سی اتاق در
کنار دیوار ساخته بودند که در جلوی آنها محوطه‌ای سنگفرش
شده قرار داشت **۱۸**که تا جلوی حیاط ادامه داشت. سطح
حیاط بیرون پایین‌تر از حیاط درونی بود.
۱۹در سطح بالاتر دروازه‌ای وجود داشت که به طرف حیاط
درونی باز می‌شد. آن مرد فاصله دو دروازه را اندازه گرفت و
این فاصله پنجاه متر بود.

دروازهٔ شمالی

۲۰آنگاه آن مرد دروازهٔ شمالی را که به طرف حیاط باز می‌شد
اندازه گرفت. **۲۱**در آنجا سه اتاق نگهبانی در دو طرف دروازه
قرار داشت. اندازهٔ این اتاقها اندازهٔ اتاقهای دروازهٔ شرقی بود.

طول دروازه بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود. **۲۲**اتاق ورودی، پنجره‌ها و نخلهای کنده‌کاری شده‌ای مانند دروازهٔ شرقی داشت و اتاق ورودی در انتها قرار داشت و روبه‌روی حیاط بود. و این اتاق با هفت پلّه به حیاط وصل می‌شد. **۲۳**روبه‌روی دروازهٔ شمالی در آن سوی حیاط، دروازه‌ای بود که به طرف حیاط باز می‌شد، درست مانند دروازه‌ای که در شرق وجود داشت. آن مرد فاصله این دو دروازه را اندازه گرفت و فاصلهٔ آنها پنجاه متر بود.

دروازهٔ جنوبی

۲۴آنگاه آن مرد مرا به سوی جنوب برد و ما در آنجا دروازهٔ دیگری را دیدیم. او فاصله دیوارهای داخلی و اتاق ورودی را اندازه گرفت که مانند دروازه‌های دیگر بود. **۲۵**اتاقهای این دروازه پنجره‌هایی مانند دروازه‌های دیگر داشت. طول این دروازه بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود. **۲۶**این دروازه هفت پلّه به طرف خارج داشت و در اتاق ورودی آن به طرف حیاط باز می‌شد و در دیوارهای راهروها درختهای نخل‌کنده‌کاری شده بود. **۲۷**اینجا نیز دروازه‌ای به طرف حیاط بود. آن مرد فاصله آن را اندازه گرفت فاصله دو دروازه پنجاه متر بود.

دروازهٔ داخلی جنوبی

۲۸آن مرد، مرا به دروازهٔ جنوبی حیاط درونی برد. او دروازه را اندازه گرفت که هم اندازهٔ دروازه‌های دیوارهای بیرونی بود. **۲۹–۳۰**اتاقهای نگهبانان، اتاق ورودی و دیوارهای داخلی آن مشابه و هم اندازهٔ دروازه‌های دیگر بود. همچنین در راهروی آن پنجره‌هایی بود. طول آن بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود. **۳۱**اتاق ورودی آن به طرف حیاط بیرونی بود و در روی دیوارهای راهروی آن، درختهای نخل کنده‌کاری شده بود. این دروازه هشت پلّه داشت.

دروازهٔ شرقی حیاط درونی

۳۲آن مرد، مرا از طرف دروازهٔ شرقی به حیاط درونی برد آنجا را اندازه‌گیری کرد و هم‌اندازهٔ دروازه‌های دیگر بود. **۳۳**اتاق نگهبانان، اتاق ورودی و دیوارهای درونی آن مشابه و هم‌اندازهٔ دروازه‌های دیگر بود. در راهرو، اتاقها و اتاقهای ورودی پنجره‌هایی بود که طول آن بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود. **۳۴**اتاق ورودی به طرف حیاط بیرونی بود. در

روی دیوارهای راهرو، درختهای نخل کنده‌کاری شده بود که هشت پلّه دروازه را به حیاط بیرونی وصل می‌کرد.

دروازهٔ شمالی حیاط درونی

۳۵سپس آن مرد، مرا به دروازهٔ شمالی برد. آنجا را اندازه‌گیری کرد و آنجا مشابه و هم اندازهٔ دروازه‌های دیگر بود. **۳۶**مانند بقیّه، اتاق نگهبانان، دیوارهای تزئین شده و اتاق ورودی پنجره‌هایی داشت طول آن بیست و پنج متر و عرض آن دوازده و نیم متر بود. **۳۷**اتاق ورودی به طرف حیاط بیرون بود. در روی دیوارها درختان نخل کنده‌کاری شده بود. هشت پلّه حیاط بیرونی را به این دروازه وصل می‌کرد.

اتاقهای ویژهٔ قربانی

۳۸در حیاط بیرونی اتاقی بود که به وسیلهٔ دری به اتاق ورودی دروازهٔ شمالی متّصل می‌شد و در آنجا لاشهٔ قربانی سوختنی را می‌شستند. **۳۹**در اتاق ورودی، چهار میز بود؛ در هر طرف اتاق دو میز. در روی این میزها، حیوانات را برای قربانی سوختنی، قربانی گناه و یا برای جبران خطا ذبح می‌کردند. **۴۰**در خارج اتاق ورودی دروازهٔ شمالی چهار میز بود در هر طرف دو میز. **۴۱**روی هم رفته هشت عدد میز بود که روی آنها حیوانات را ذبح می‌کردند. چهار میز در داخل اتاق و چهار میز در حیاط بود. **۴۲**چهار میزی که داخل بود و برای آماده کردن قربانی سوختنی استفاده می‌شد، از سنگ تراشیده شده بود. طول و عرض این میزها هفتاد و پنج سانتیمتر و ارتفاع آنها نیم متر بود. تمام لوازمی که برای ذبح کردن قربانی استفاده می‌شد، بر روی این میزها نگهداری می‌شد. **۴۳**لاشهٔ قربانی روی این میزها قرار می‌گرفت. دور تا دور اتاق چنگک‌هایی به طول تقریبی هشت سانتیمتر نصب شده بود.

۴۴آنگاه او مرا به حیاط درونی آورد. آنجا دو اتاق بود که به طرف حیاط درونی باز می‌شدند یکی به طرف جنوب که در کنار دروازهٔ شمالی بود و اتاق دیگر به طرف شمال که در کنار دروازهٔ جنوبی بود. **۴۵**آنگاه آن مرد به من گفت اتاقی که به طرف جنوب است برای کاهنانی است که در معبد بزرگ خدمت می‌کنند **۴۶**و اتاقی که به طرف شمال است برای کاهنانی است که مسئول قربانگاه هستند. این کاهنان از نسل صادوق هستند. ایشان تنها کسانی از طایفهٔ لاوی هستند که اجازه دارند به حضور خداوند بروند و او را خدمت کنند.

حیاط درونی و ساختمان معبد بزرگ

۴۷آن مرد، حیاط درونی را اندازه گرفت، مساحت آن پنجاه متر مربّع بود. معبد بزرگ در غرب آن بود و قربانگاه در روبه‌روی آن قرار داشت. **۴۸**سپس مرا به اتاق ورودی معبد بزرگ برد و در ورودی را انـدازه گرفت. حدود دو و نیم متر بود و عرض راهرو هفت متر و قطـر دیوارهای دوطرف هرکدام یک و نیم متر بود. **۴۹**طول اتاق ورودی ده متر و عرض آن شش متر بود. این اتاق توسـط ده پلّه به حیاط راه داشت. در دو طرف در ورودی دو ستون قرار داشت.

۴۱ سـپس آن مرد، مرا به اتـاق مرکزی یعنی مکان مقدّس برد. او عرض راهرو را اندازه گرفت و عرض آن سه متر بود. **۲**و طول آن پنج متر بود و قطر دیوارها در هر طرف دو و نیم متر بودند. او اتاق را اندازه گرفت درازای آن بیست متر و پهنای آن ده متر بود.

۳آنگاه او به اتاق اندرونی رفت. راهروی آن را اندازه گرفت. عرض آن یک متر و طول آن سه متر بود و قطر دیوارها در هر طرف سه و نیم متر بود. **۴**سپس اتاق را اندازه گرفت مساحت آن ده متر مربّع بود. این اتاق پشت اتاق مرکزی قرار داشت. آنگاه به من گفت: «این مقدّسترین مکان است.»

اتاقهایی که در کنار دیوار معبد بزرگ ساخته شده بودند

۵آن مـرد، قطر دیوار داخلی معبد بـزرگ را اندازه گرفت؛ سه متر بود. در کنار این دیوار در سراسر معبد بزرگ اتاقهای کوچکی به پهنای دو متر وجود داشت. **۶**این اتاقها سه طبقه بودند که در هر طبقه سـی اتاق بـود. دیوارهای خارجی هر طبقه از طبقهٔ زیرین نازکتر بـود و وزن هر طبقه بر روی دیوار زیرین بود. **۷**دیوار معبد بزرگ از بیرون از پایین تا بالا به یک قطر به‌نظر می‌رسـید. دو راه پلّهٔ عریض ساخته بودند تا بتوان از طبقهٔ زیرین به طبقهٔ میانـی و از آنجا به طبقهٔ بالایی رفت. **۸–۱۱**ضخامت این دیوارهای خارجی دو و نیم متر بود. یک در، از طرف شمال معبد بزرگ و یک در، از طرف جنوب آن به این اتاقها باز می‌شد. همچنین ایوانی دیدم که دور تا دور معبد بزرگ بود و عرض آن دو و نیم متر و ارتفاع آن سه متر بود و هم سطح پایه اتاقهای کنار دیوار بود. بین ایوانها و ساختمانی که کاهنان از آن استفاده می‌کردند، محوطه‌ای باز به درازای ده متر در امتداد معبد بزرگ وجود داشت.

ساختمان غربی

۱۲در انتهای محوطهٔ باز در غرب معبد بزرگ ساختمانی به پهنای سی و پنج متر و درازای چهل و پنج متر وجود داشت، دیوارهایش دو و نیم متر ضخامت داشتند.

اندازهٔ کلّ ساختمان معبد بزرگ

۱۳آنگاه آن مرد، پیرامون معبد بزرگ را اندازه گرفت. درازای آن پنجاه متر بود. و از پشت معبد بزرگ به طرف محوطهٔ باز و تا غرب ساختمان نیز پنجاه متر بود. **۱۴**اندازهٔ جلوی معبد بزرگ به اضافهٔ فضای خالی دو طرف آن نیز پنجاه متر بود. **۱۵**او طول ساختمان را به طرف غرب به اضافهٔ تالارهایی که در دو طرف آن بودند را اندازه گرفت، پنجاه متر بود.

جزئیات ساختمان معبد بزرگ

اتاق ورودی معبد بزرگ، مکان مقدّس و مقدّسترین مکان **۱۶**همهٔ آنها از زمین تا پنجره‌ها روکش چوبی داشتند و پنجره‌ها قابل پوشاندن بود. **۱۷**دیوارهای داخلی معبد بزرگ تا بالای درها با کنده‌کاری **۱۸**نقش فرشتگان نگهبان و درخت خرما پوشانده شده بود. بین هر دو موجود، یک درخت بود و موجودات بالدار دو چهره داشتند. **۱۹**یکی از دو چهره شبیه انسان بود و به طرف نخل نگاه می‌کرد. دیگری به شکل شیر و به جهت دیگر می‌نگریست. **۲۰**دیوارهای معبد بزرگ از زمین تا بالای درها بدین‌گونه تزئین شده بودند. **۲۱**چهارچوب درهای مکان مقدّس مربّع بودند.

قربانگاه چوبی

۲۲آنجا در برابر مقدّسترین مکان چیزی شبیه قربانگاه چوبی بود به ارتفاع یک و نیم متر و مساحت یک متر مربّع. گوشه‌ها، پایه‌ها و کناره‌های آن چوبی بود. و آن مرد به من گفت: «این میزی است که در حضور خدا می‌باشد.»

درها

۲۳آنجا در انتهای راهرو، دری برای مکان مقدّس و در دیگری برای مقدّسترین مکان وجود داشت **۲۴**این درها دو لنگه داشتند و از وسط باز می‌شدند. **۲۵**در روی درها و دیوارهای مکان مقدّس تصاویر فرشتگان نگهبان و درخت خرما نقش بسته بود. همچنین یک سایبان چوبی در جلوی در اتاق ورودی وجود داشت. **۲۶**در کنار این اتاق، پنجره‌هایی بود و روی دیوارهای آن درخت خرما کنده‌کاری شده بود.

اتاقهای کاهنان

۴۲ آنگاه آن مرد، مرا به حیاط بیرونی و به ساختمانی که در شمال معبد بزرگ در نزدیکی ساختمانی که در غرب آن بود، برد. **۲**درازای ساختمانی که در شمال قرار داشت پنجاه متر و پهنای آن بیست و پنج متر بود. **۳**یک طرف این ساختمان رو به فضایی به درازای ده متر در امتداد معبد بزرگ و طرف دیگرش رو به سنگفرش حیاط بیرونی بود. این ساختمان سه طبقه داشت و هر طبقه از طبقهٔ پایین عقب‌تر بود. **۴**در قسمت شمال این ساختمان راهرویی بود به پهنای پنج متر و درازای پنجاه متر و درهای ورودی به طرف شمال باز می‌شدند. **۵**اتاقهای طبقهٔ بالایی کم عرض‌تر از اتاقهای طبقهٔ میانی و پایینی بودند زیرا آنها عقب‌تر ساخته شده بودند. **۶**اتاقهای این ساختمان در هر سه طبقه ستون نداشتند. **۷-۸**در هر طبقهٔ زیرین دیواری به درازای بیست و پنج متر وجود داشت که نصف طول ساختمان بود، در بقیّه بیست و پنج متر، اتاقهایی وجود داشت. در طبقهٔ بالا اتاقهایی به اندازهٔ طول کلّ ساختمان وجود داشت. **۹-۱۰**در زیر این اتاقها در قسمت شرقی ساختمان، آنجا که دیوار حیاط شروع می‌شد، دروازه‌ای برای ورود به حیاط وجود داشت.

در قسمت جنوبی، ساختمان مشابهی نه چندان دور از ساختمانی که در غرب معبد بزرگ بود، وجود داشت. **۱۱**در جلوی اتاقها راهرویی که از نظر طراحی و اندازه و در ورودی مشابه ساختمان شمالی بود، وجود داشت. **۱۲**آنجا در زیر اتاقها، در قسمت جنوبی ساختمان، در انتهای دیوار شرقی، دری بود.

۱۳آن مرد به من گفت: «هردوی این ساختمانها مقدّس هستند. در آنجا کاهنانی که به حضور خداوند وارد می‌شوند، مقدّس‌ترین هدایا را می‌خورند و هدایای آردی، قربانی‌های گناه و قربانی‌های جبران خطا در آنجا می‌گذراند، زیرا این اتاقها مقدّسند. **۱۴**هنگامی‌که کاهنان در معبد بزرگ بودند و می‌خواستند به حیاط بیرونی بروند، باید لباسهای مقدّسی را که با آن خدا را خدمت می‌کردند، در این اتاقها بگذارند و باید قبل از اینکه به آن جایی که مردم گرد آمده‌اند بروند، لباسهای دیگری بپوشند.»

اندازهٔ قسمت بیرونی معبد بزرگ

۱۵هنگامی‌که آن مـرد، اندازه‌گیری داخل معبد بزرگ را به پایان رساند، مرا به دروازهٔ شـرقی برد و قسمت بیرونی معبد بزرگ را اندازه گرفت. **۱۶**ضلع شرقی را با چوب اندازه‌گیری، اندازه گرفت و دویست و پنجاه متر بود. **۱۷–۱۹**آنگاه او ضلع شـمالی، جنوبی و غربی را اندازه گرفت. هریک دویسـت و پنجاه متر بود. **۲۰**پس دیوارها مربّعی، به ضلع دویست و پنجاه متر را احاطه کرده بودند. این دیوارها آنچه را که مقدّس بود، از آنچه غیر مقدّس بود جدا می‌کردند.

جلال خداوند به معبد بزرگ بازمی‌گردد

۴۳ سپس آن مرد مرا به دروازه‌ای که به طرف شرق بود بـرد، **۲**و در آنجا دیدم که شـکوه خدای اسرائیل از شرق می‌آید و آواز او چون آبهای خروشان بود و زمین از شکوه او درخشان شد. **۳**این رؤیا شبیه رؤیایی بود که وقتی خدا برای نابودی اسرائیل آمده بود، دیده بودم و مانند رؤیایی که در کنار رود خابور دیدم. آنگاه با صورت به خاک افتادم. **۴**شکوه الهی از دروازهٔ شرقی وارد معبد بزرگ شد.

۵روح خداوند مرا برداشت و به حیاط درونی برد. در آنجا دیدم جلال خداوند، معبد بزرگ را پُر کرده است. **۶**درحالی‌که آن مرد در کنار من ایسـتاده بود، صدای کسی را شنیدم که از درون معبد بزرگ با من سخن می‌گفت. **۷**او به من فرمود: انسان فانی اینجا جایگاه تخت من است. من در اینجا در میان قوم اسـرائیل خواهم بود و ایشـان را تا ابد فرمانروایی خواهم کرد. دیگر قوم اسرائیل و نه پادشاهان ایشان با پرستش خدایان دیگر و یا دفن اجساد پادشاهان خود، نام قدّوس مرا بی‌حرمت نخواهند کرد. **۸**پادشاهان، درگاه و آستانهٔ خود را در کنار درگاه و آستانهٔ معبد بزرگ من ساختند و فقط دیواری بین آنها بود. ایشـان نام مقدّس مرا با کارهای پلید خود بی‌آبرو ساخته‌اند، بنابراین در خشم خود، ایشـان را نابود کردم. **۹**اکنون باید از پرستش خدایان دیگر خودداری کنند و اجساد پادشاهان خود را بردارند. اگر چنین کنند، من همواره در میان ایشان زندگی خواهم کرد.

۱۰خداوند فرمود: «ای انسان فانی دربارهٔ معبد بزرگ به مردم اسرائیل بگو و بگذار نقشهٔ آن را مطالعه کنند و از کردار زشت خود شرمسار گردند. **۱۱**هنگامی‌که از کردار خود شرمسار شدند،

نقشهٔ معبد بزرگ، طرح آن، درهای ورودی و خروجی، شکل آن، ترتیب همه‌چیز و تمام قوانین و آیین‌ها را برای ایشان توضیح بده. همهٔ این نکات را بنویس تا همه‌چیز را ببینند و ترتیب آن را بدانند و همهٔ قوانین را انجام دهند. **۱۲**این قانون معبد بزرگ است: تمام زمین پیرامون معبد بزرگ که بر فراز کوه است، مقدّس می‌باشد.»

قربانگاه

۱۳اندازه‌های قربانگاه با استفاده از واحد اندازه‌گیری مشابه معبد بزرگ چنین بود. پیرامون قربانگاه ناودانی به پهنای نیم متر و عمق نیم متر و لبه‌ای به ارتفاع بیست و پنج سانتیمتر وجود داشت. **۱۴**پایین‌ترین قسمت قربانگاه تا بالای پایه آن یک متر بود. قسمت دیگر نیم متر از لبه عقب‌تر ساخته شده بود و دو متر ارتفاع آن بود و قسمت بعدی نیز نیم متر عقب ساخته شده بود. **۱۵**قسمت بالایی که در آن قربانی سوخته می‌شد نیز دو متر ارتفاع داشت. دو گوشهٔ این سطح که بلندتر از بقیّهٔ آن بود، چهار گوشه بود. **۱۶**بالای قربانگاه، مربّعی به اضلاع شش متر وجود داشت. **۱۷**قسمت میانی آن نیز مربّعی به ضلع هفت متر بود که لبه‌اش بیست و پنج سانتیمتر بود و عرض ناودان پیرامونش نیم متر بود، پلّه‌های قربانگاه در سمت شرق قرار داشت.

تقدیس قربانگاه

۱۸آنگاه خداوند متعال به من فرمود: «انسان فانی، گوش کن که من به تو چه می‌گویم. وقتی قربانگاه ساخته شد، با سوزاندن قربانی بر آن، آن را به من وقف نما. **۱۹**کاهنان طایفهٔ لاوی از نسل صادوق تنها کسانی هستند که می‌توانند به حضور من بیایند و مرا خدمت کنند. من، خداوند متعال چنین امر می‌کنم. تو گوساله‌ای برای گناه به ایشان خواهی داد. **۲۰**مقداری از خون گوساله را به چهار شاخ بالایی و گوشه‌های قسمت میانی و پیرامون لبه‌های آن بپاش، بدین‌گونه قربانگاه را پاک و تقدیس خواهی کرد. **۲۱**گوساله‌ای را که برای قربانی گناه تقدیم شده، به محل معیّنی خارج از معبد بزرگ ببر و بسوزان. **۲۲**روز بعد یک بُز نر بدون عیب را برای قربانی گناه تقدیم کن. قربانگاه را همان‌طور که با خون گوساله انجام دادی، با خون بُز پاک کن. **۲۳**بعد از پایان این کار، یک گوساله و یک قوچ بی‌عیب بگیر **۲۴**و برای من بیاور. کاهنان به آنها نمک می‌پاشند و

آنها را برای تقدیم به من می‌سوزانند. **۲۵**هر روز به مدّت یک هفته، یک بُز و یک گوساله و یک قوچ را برای گناه قربانی کن. آنها باید بدون عیب باشد. **۲۶**به مدّت هفت روز، کاهنان باید قربانگاه را تقدیس کنند تا آماده شود. **۲۷**در پایان هفته، کاهنان باید قربانی‌های سوختنی و سلامتی را که مردم می‌آورند بر قربانگاه تقدیم کنند. آنگاه من از همهٔ شما خشنود خواهم شد.» خداوند متعال چنین فرموده است.

دروازهٔ بسته

۴۴ آنگاه او مرا به دروازهٔ شرقی حیاط بیرونی معبد بزرگ رهبری کرد و دروازه بسته بود. **۲**خداوند به من فرمود: «این دروازه بسته خواهد ماند و هرگز باز نخواهد شد؛ و هیچ‌کس از آن وارد نخواهد شد، زیرا خداوند، خدای اسرائیل از آن وارد شده، بنابراین بسته خواهد ماند. **۳**تنها پادشاه می‌تواند به آنجا برای خوردن غذای مقدّس در حضور من برود. او باید برای داخل و خارج شدن در آستانهٔ دروازه از در انتهای اتاق ورودی استفاده کند.»

قوانین پذیرش در معبد بزرگ

۴آنگاه آن مرد، مرا از دروازهٔ شمالی به روبه‌روی معبد بزرگ آورد. چون به آن‌سو نگاه کردم، دیدم که معبد بزرگ خداوند از نور درخشان حضور خدا پُر شده است. با صورت خود را به خاک انداختم. **۵**خداوند به من فرمود: «ای انسان فانی، به آنچه که می‌بینی و می‌شنوی توجّه کن! من به تو قوانین و آیین‌های معبد بزرگ را می‌گویم. دقّت کن که چه کسانی می‌توانند به معبد بزرگ وارد و خارج شوند و چه کسانی اجازه ندارند.

۶«به مردم سرکش اسرائیل بگو که من، خداوند متعال، دیگر کارهای پلیدی را که تاکنون انجام داده‌اند، تحمّل نخواهم کرد. **۷**ایشان با آوردن بیگانگان نامختون به معبد بزرگ، در زمان تقدیم قربانی چربی و خون به من، آنجا را آلوده کرده‌اند. قوم من با کردارهای پلید خود پیمان مرا شکسته‌اند. **۸**آنها انجام مراسم مقدّس در معبد بزرگ را به عهده نگرفته‌اند، بلکه در عوض، بیگانگان را مأمور آن کرده‌اند.

۹«من، خداوند متعال اعلام می‌کنم که هیچ بیگانهٔ نامختونی، یعنی کسی‌که از من نافرمانی می‌کند، حتّی بیگانگانی که در بین قوم من اسرائیل زندگی می‌کنند، وارد معبد بزرگ من نخواهد شد.»

لاویان صلاحیّت کهانت را ندارند

۱۰خداوند به من فرمود: «من لاویانی را که همراه دیگر مردم
اسرائیل مرا ترک کردند تا بت‌پرستی کنند، مجازات می‌کنم.
۱۱ایشان می‌توانند مسئول دروازه‌ها و انجام خدمات در معبد
بزرگ باشند و می‌توانند حیواناتی را که مردم برای قربانی سوختنی
می‌آورند بکشند و برای خدمت مردم آماده باشند. **۱۲**ولی چون
با انجام مراسم بت‌پرستی برای مردم اسرائیل ایشان را به گناه
کشاندند، من، خداوند متعال سوگند می‌خورم که ایشان را
مجازات کنم. **۱۳**ایشان نباید به من نزدیک شوند و مرا در مقام
کاهن خدمت کنند و نه به هدایای مقدّس و اشیایی که مقدّس
هستند نزدیک شوند. بلکه شرمساری خود را تحمّل کنند و
به سزای کردارهای پلید خود برسند. **۱۴**با این وجود ایشان
را برای سرپرستی معبد بزرگ و انجام کارهای آن و کارهای
لازمی که باید انجام شوند، می‌گمارم.

کاهنان

۱۵«امّا کاهنانی از طایفهٔ لاویان که از خاندان صادوق
هستند و مرا با وفاداری در معبد بزرگ خدمت کردند،
هنگامی‌که بقیّهٔ قوم اسرائیل از من روی گرداندند. بنابراین
اکنون ایشان کسانی هستند که مرا خدمت خواهند کرد
و در حضور من قربانی چربی و خون را تقدیم می‌کنند،
۱۶فقط ایشان وارد معبد بزرگ می‌شوند و در قربانگاه خدمت
می‌کنند و مراسم نیایش را انجام می‌دهند. **۱۷**هنگامی‌که وارد
دروازهٔ حیاط درونی می‌شوند باید لباس کتانی به تن کنند
و در هنگام خدمت در حیاط درونی یا معبد بزرگ نباید
لباس پشمی به تن داشته باشند. **۱۸**برای اینکه عرق نکنند
باید دستار و شلوار نخی بدون کمربند بپوشند. **۱۹**پیش از
اینکه ایشان به حیاط بیرونی، آنجا که مردم هستند بروند،
نخست باید لباسهای کار خود را عوض کنند و در اتاقهای
مقدّس بگذارند. ایشان باید جامهٔ دیگری به تن کنند تا
لباسهای مقدّس ایشان به مردم صدمه‌ای نزند.
۲۰«کاهنان نباید موی سر خود را بتراشند و یا موی بلند داشته
باشند؛ بلکه باید آن را مرتّب نگه دارند. **۲۱**کاهنان نباید پیش
از رفتن به حیات داخلی شراب بنوشند. **۲۲**هیچ کاهنی نباید با
زن بیوه و مطلقه‌ای ازدواج کند؛ بلکه باید با دختر باکره‌ای از
قوم اسرائیل یا با بیوه کاهن دیگری ازدواج کند.

۲۳«کاهنـان باید به قوم من تفاوت مقـدّس و غیرمقدّس و تفاوت بین پاکی و ناپاکی را بیاموزند. **۲۴**هنگامی‌که اختلاف حقوقی پیش می‌آید، کاهنان باید مطابـق قوانین من قضاوت کنند. ایشان باید جشن‌های مرا مطابق قوانین و آیین‌های من برگزار کنند و روز سبت مرا مقدّس به شمار آورند.
۲۵«کاهن نباید با لمس جسد، ناپاک گردد مگر جنازهٔ پدر، مادر، خواهری که شوهر نکرده و یا برادرش باشد. **۲۶**پس از اینکه دوباره پاک شد باید هفت روز صبر کند **۲۷**و سپس وارد حیاط درونی معبد بزرگ شود و برای پاکی خود قربانی تقدیم کند تا دوباره بتواند در معبد بزرگ خدمت کند. من، خداوند متعال چنین گفته‌ام.
۲۸«کاهن بودن سهمی است که من به کاهنان در قوم اسرائیل داده‌ام تا از نسلی به نسـل دیگر منتقل شود. ایشان نباید در سرزمین اسرائیل ملکی داشته باشند، من دارایی ایشان هستم.
۲۹هدایای آردی، قربانـی گناه و جبران خطا خوراک کاهنان خواهد بود و آنچه که قوم اسرائیل برای من می‌آورند به کاهنان متعلّق خواهد بـود. **۳۰**بهترین نوبر محصولات و هرچه به من تقدیم می‌شود به کاهنان تعلّق دارد. هرگاه مردم نان می‌پزند، اولین نان را باید به عنوان هدیه به کاهنان بدهند تا برکت من برخانه‌های ایشان باشد. **۳۱**کاهنان نباید هیچ پرنده یا حیوانی را که با مرگ طبیعی مرده باشـد و یا به وسیلهٔ حیوانی دیگر کشته شده باشد، بخورند.»

قسمت خداوند

۴۵ هنگامی‌که زمینها را به عنوان میراث بین طایفه‌های اسرائیل تقسیم می‌کنید، یک قسمت باید برای خداوند باشد، درازای آن دوازده و نیم کیلومتر و پهنای آن ده کیلومتر، تمام این زمین مقدّس خواهد بود. **۲**در این زمین مربّعی به ضلع دویست و پنجاه متر برای معبد بزرگ و در اطراف این مربّع فضایی باز به پهنای بیست و پنج متر خواهد بود. **۳**نیمی از این زمین یعنی قسـمتی بـه درازای دوازده و نیم کیلومتر و پهنای پنج کیلومتر که در آن معبد بزرگ خواهد بود، مقدّس‌ترین مکان خواهد بود. **۴**این قسمت مقدّس سرزمین خواهد بود و برای کاهنانی که خداوند را در معبد بزرگ خدمت می‌کنند، در نظر گرفته شده است. در این زمین خانه‌های ایشان و معبد بزرگ خواهد بود. **۵**نیم دیگر این زمین به لاویانی که در معبد

بزرگ کار می‌کنند، تعلّق دارد. شهرهایی نیز برای زیستن ایشان خواهد بود.
۶در کنار زمین مقدّس، قسمتی به پهنای پنج کیلومتر و درازای دوازده و نیم کیلومتر برای شهرهایی که مردم دیگر اسرائیل در آن زیست کنند، خواهد بود.

زمین برای فرمانروا

۷همچنین زمینی برای پادشاه سرزمین در نظر گرفته شود. از مرز غربی زمین مقدّس به طرف غرب تا دریای مدیترانه و از مشرق تا مرز شرقی و درازای آن به اندازهٔ درازای سرزمین یکی از طایفه‌های قوم اسرائیل باشد. ۸این قسمت، سهم فرمانروایی سرزمین اسرائیل است تا دیگر مردم را سرکوب نکند و بگذارد تا بقیّهٔ زمینها به طایفه‌های اسرائیل متعلّق باشد.

قوانین برای فرمانروا

۹خداوند متعال می‌فرماید: «ای زمامداران اسرائیل، شما مدّتهاست که گناه ورزیده‌اید، از خشونت و سرکوبی مردم دست بردارید. آنچه را درست و عادلانه است، انجام دهید. شما هرگز نباید مردم مرا از زمین خود بیرون کنید. من، خداوند متعال به شما چنین می‌گویم.
۱۰«همه باید از وزنه و اندازه‌های دقیق استفاده کنید.
۱۱«ایفه که پیمانهٔ مواد خشک و بَت که پیمانه‌ای برای مایعات است به یک اندازه باشد. یعنی حومر که واحد اندازه‌گیری است به این ترتیب باشد:
«یک حومر مساوی ده ایفه مساوی ده بَت
۱۲«واحد اندازه‌گیری وزن از این قرار باشد:
بیست گراه مساوی یک تکه نقره،
شصت تکه نقره مساوی یک منا می‌باشد.
۱۳–۱۵«مقدار هدایایی که تقدیم می‌کنید به این ترتیب است:
یک شصتم محصول جو و گندمی را که برداشت می‌کنید.
یک صدم روغن زیتونی که از درختان زیتون به دست می‌آورید.
از هر دویست گوسفند، یک گوسفند از چراگاههای اسرائیل.
«اینها هدایای آردی و قربانی‌های سوختنی و سلامتی هستند که مردم اسرائیل باید برای کفّارهٔ گناهان خود بیاورند. این امر من، خداوند توانا می‌باشد.
۱۶«همهٔ مردم اسرائیل باید هدایای خود را به فرمانروای اسرائیل بدهند. ۱۷این مسئولیّت او خواهد بود که حیوانات را برای

سوختن، هدایای آردی، هدیهٔ نوشیدنی را برای همهٔ قوم اسرائیل در جشن‌های ماه نو و سبت و دیگر جشن‌ها فراهم آورد. او باید هدایای قربانی گناه، آردی، قربانی سوختنی و هدایای سلامتی را برای کفّارهٔ گناهان قوم اسرائیل تهیّه کند.»

جشن‌ها

(خروج ۱۲:۱-۲۰؛ لاویان ۲۳:۳۳-۴۳)

۱۸خداوند متعال می‌فرماید: «در نخستین روزِ نخستین ماه سال، باید گاو نر بی‌عیبی را برای پاکسازی معبد بزرگ، قربانی کنید. **۱۹**کاهن مقداری از خون قربانی گناه را بردارد و بر معبد بزرگ و به چهار شاخ قربانگاه و بر پایه‌های دروازه‌های در ورودی حیاط بپاشد. **۲۰**در روز هفتم ماه نیز برای هرکس که ناخواسته یا از روی نادانی گناه کرده باشد همین کار را انجام دهید، بدین‌سان معبد بزرگ را پاک نگاه می‌دارید.

۲۱«در چهاردهمین روز نخستین ماه، عید فصح را آغاز خواهید کرد، به مدّت هفت روز همه از نان بدون خمیرمایه خواهند خورد. **۲۲**در روز اول برگزاری جشن، فرمانروا باید گاو نری را برای گناهانِ خود و مردم دیگر قربانی کند. **۲۳**در مدّت هفت روز جشن، او باید هفت گاو نر و هفت قوچ بدون عیب، برای قربانی سوختنی قربانی کند و همچنین هر روز یک بُز نر برای قربانی گناه، بگذراند. **۲۴**برای هر گاو نر و قوچی که قربانی می‌شود باید چهارده کیلو آرد و چهار لیتر روغن زیتون اهدا کند.

۲۵«در روز پانزدهم ماه هفتم سال، در عید خیمه‌ها که به مدّت هفت روز برگزار می‌شود، فرمانروا باید مانند بالا برای قربانی گناه، قربانی سوختنی، هدایای آردی و روغن را فراهم کند.»

فرمانروا و جشن‌ها

۴۶ خداوند متعال چنین می‌فرماید: «دروازهٔ شرقی حیاط درونی باید شش روز کاری هفته بسته باشد ولی در روز سبت و در روز جشن ماه نو باز باشد. **۲**فرمانروا از حیاط خارجی از راه دروازه، داخل اتاق ورودی شود و در کنار چهارچوب دروازه بایستد درحالی‌که کاهنان مراسم قربانی‌های سوختنی و سلامتی او را بجا می‌آورند. آنجا در آستانهٔ دروازه، مراسم ستایش را انجام دهد و سپس از آنجا خارج شود. دروازه نباید تا شامگاه بسته شود. **۳**در روزهای سبت و جشن ماه نو، همهٔ مردم نیز در برابر دروازه سجده

کنند و خدا را ستایش نمایند. **۴**در روز سبت، فرمانروا شش برّه و یک قوچ بدون عیب برای قربانی سوختنی به خداوند تقدیم کند. **۵**با قوچ چهارده کیلو آرد و برای هر برّه هراندازه که دوست دارد آرد بیاورد و برای هر چهارده کیلو آرد باید سه لیتر روغن زیتون بیاورد. **۶**در جشن ماه نو، یک گاو نر جوان، شش گوسفند و یک قوچ بدون عیب تقدیم کند. **۷**با هر گاو و قوچ چهارده کیلو آرد و برای هر برّه هر آنچه که فرمانروا می‌خواهد آرد هدیه کند و با هر چهارده کیلو آرد، سه لیتر روغن زیتون هدیه کند. **۸**فرمانروا باید از اتاق ورودی از راهی که وارد شده بود، خارج گردد.

۹«هنگامی‌که مردم در جشن‌ها برای ستایش خداوند می‌آیند، هرکس که از دروازهٔ شمالی وارد شود باید از دروازهٔ جنوبی خارج شود و هرکس از دروازهٔ جنوبی وارد شود باید از دروازهٔ شمالی خارج گردد. ایشان نباید از دروازه‌ای که وارد شدند، بازگردند بلکه از روبه‌رو خارج شوند. **۱۰**فرمانروا باید با مردم وارد شود و هنگامی‌که ایشان خارج می‌شوند، بازگردد. **۱۱**در جشن‌ها و روزهای معیّن شده، هدیهٔ آردی برای هر گاو چهارده کیلو و برای قوچ چهارده کیلو و برای هر برّه هر چقدر که شخص می‌خواهد و سه لیتر روغن زیتون با چهارده کیلو آرد می‌باشد.

۱۲«هنگامی‌که فرمانروا می‌خواهد داوطلبانه به خداوند قربانی بدهد، چه قربانی سوختنی یا قربانی سلامتی، دروازهٔ شرقی به حیاط درونی برای او باز می‌شود، او باید قربانی‌های خود را مانند روز سبت تقدیم کند و هنگامی‌که خارج می‌شود باید دروازه را پشت سر او ببندند.»

هدایای روزانه

۱۳خداوند می‌فرماید: «هر روز باید یک برّهٔ بدون عیب برای قربانی سوختنی، جهت خداوند قربانی کنید. این قربانی باید هر روز تقدیم شود. **۱۴**همچنین هر روز صبح باید دو کیلو آرد و یک لیتر روغن زیتون اهدا شود. قوانین این قربانی همیشگی خواهد بود **۱۵**برّه، آرد و روغن زیتون باید در هر سحرگاه برای همیشه به خداوند تقدیم شود.»

فرمانروا و زمین

۱۶خداوند متعال می‌فرماید: «هرگاه فرمانروا قطعه زمینی را که به او تعلّق دارد به یکی از پسرانش هدیه کند، آن زمین جزء

املاک خانوادگی به آن پسر تعلّق خواهد داشت. **۱۷**امّا اگر فرمانروا از زمین خود به کسانی‌که به او خدمت می‌کنند، بدهد، هنگامی‌که سال آزادی فرا رسد، زمین به فرمانروا تعلّق خواهد گرفت و فقط او و پسرانش می‌توانند به صورت دایمی مالک زمین باشند. **۱۸**فرمانروا نباید املاک مردم را از ایشان بگیرد. هر ملکی را که به پسرانش می‌دهد، باید از سهم خودش باشد تا با گرفتن زمین از قوم من، به ایشان ظلم نکند.»

آشپزخانه معبد بزرگ

۱۹سپس او مرا از طریق دری که پهلوی دروازه بود به اتاقهای قسمت شمالی که مخصوص کاهنان بود، برد؛ در آنجا مکانی را در انتهای قسمت غربی جنوبی حیاط درونی، به اتاق ورودی که به طرف اتاقهایی که درشان به سوی شمال باز می‌شود برد. این اتاقهای مقدّس برای کاهنان است. او به قسمت غربی اتاق اشاره کرد. **۲۰**او گفت: «اینجا مکانی است که کاهنان گوشت قربانی گناه و جبران خطا را می‌جوشانند و هدایای آردی را می‌پزند تا چیز مقدّسی به حیاط خارجی حمل نشود تا به مردم صدمه‌ای وارد نشود.»

۲۱آنگاه او، مرا به حیاط بیرونی برد و چهارگوشهٔ آن را به من نشان داد. در هر گوشه آن، حیاط کوچکی بود **۲۲**به درازای بیست متر و پهنای پانزده متر. همهٔ حیاط‌های چهار گوشهٔ آن یک اندازه بودند. **۲۳**هریک از آنها دیواری سنگی در پیرامون داشتند که در کنار دیوارش اجاقی ساخته شده بود. **۲۴**آن مرد به من گفت: «اینجا آشپزخانه‌ای است که خادمان معبد بزرگ، گوشت قربانی اهدایی مردم را در آن می‌پزند.»

رودی که از معبد بزرگ روان است

۴۷ آن مرد، مرا به در ورودی معبد بزرگ بازگرداند. آبی از زیر دروازه به سوی شرق روان بود یعنی جهتی که معبد بزرگ در آن‌سو قرار داشت و پایین‌تر از قسمت جنوبی معبد بزرگ و از جنوب قربانگاه می‌گذشت. **۲**آنگاه آن مرد، مرا از راه دروازهٔ شمالی به خارج معبد بزرگ به طرف دروازه‌ای که به سوی شرق است، برد. جویبار کوچکی از دروازهٔ جنوبی جاری بود. **۳**با چوب اندازه‌گیری پانصد متر به سوی شرق اندازه گرفت و مرا از آب گذراند. عمق آب تا مچ پای من بود. **۴**او پانصد متر دیگر اندازه گرفت و مرا از آب عبور داد، عمق آب تا زانوهایم بود، پانصد متر دیگر

اندازه گرفت و مرا از آب گذراند عمق آب تا کمرم رسید. **۵**او پانصد متر دیگر اندازه گرفت، آب در آنجا بسیار عمیق بود و من نمی‌توانستم از آن بگذرم، آن‌قدر عمیق بود که فقط با شنا کردن می‌شد به آن سوی رودخانه رفت. **۶**او به من گفت: «ای انسان فانی به آنچه دیدی دقّت کن.»

سپس مرا به کنار رودخانه برد، **۷**و هنگامی‌که به آنجا رسیدم در دو طرف رودخانه، درختان بسیاری دیدم. **۸**او به من گفت: «این آب در این سرزمین به سوی شرق روان است و به دشت اردن و از آنجا به دریای مرده می‌ریزد. و هنگامی‌که به دریای مرده می‌ریزد، آب شور آن را با آب شیرین جایگزین می‌کند. **۹**هر کجا که رودخانه روان شود در آنجا حیوانات و ماهیان گوناگونی خواهد بود. رودخانه آب دریای مرده را شیرین می‌کند و در هر کجا که روان باشد، حیات می‌آورد. **۱۰**از چشمه‌های عین‌جدی تا چشمه‌های عجلایم، ماهی‌گیران در ساحل دریا خواهند ایستاد و تورهای خود را برای خشک کردن پهن می‌کنند. در آنجا ماهیان گوناگون فراوانی مانند ماهیان دریای مدیترانه خواهد بود. **۱۱**امّا باتلاق‌ها و مردابهایش تازه نخواهند شد و شوره‌زار باقی می‌مانند. **۱۲**در کناره‌های رودخانه، درختهای میوه خواهند رویید. برگهای آنها هرگز پژمرده نخواهد شد و هرگز از میوه دادن باز نمی‌ایستند. هر ماه میوهٔ تازه خواهند داشت، زیرا آنها از آبی که از معبد بزرگ جاری است، آبیاری شده‌اند. میوهای درختان برای خوراک و برگهایشان برای درمان مردم استفاده خواهد شد.»

مرزهای سرزمین

۱۳خداوند متعال می‌فرماید: «این است مرزهای سرزمینی که باید میان دوازده طایفهٔ اسرائیل تقسیم شود، طایفهٔ یوسف دو سهم دریافت خواهد کرد. **۱۴**من با نیاکان شما پیمان بستم که این سرزمین را به ایشان بدهم، اکنون آن را به صورت مساوی بین خود تقسیم کنید.

۱۵«مرز شمالی از دریای مدیترانه تا شهر حتلون و گذرگاه حمات تا شهر صَدَد ادامه دارد. **۱۶**و از آنجا به شهرهای بیروته و سبرایم (این شهرها در فاصله پادشاهی دمشق و پادشاهی حمات واقع هستند) تا شهر تیکان که در مرز حوران است، می‌رسد. **۱۷**پس مرز شمالی از دریای مدیترانه به طرف شرق تا شهر عینون و منطقهٔ دمشق و حمات که در شمال است ادامه دارد.

۱۸«مرز شرقی از مکانی بین سرزمین دمشق و حوران به طرف جنوب ادامه می‌یابد و رود اردن مرز اسرائیل در غرب و در جلعاد در شرق تا تامار در دریای مرده خواهد بود.
۱۹«مرز جنوبی، از تامار به طرف غربی تا آبهای مریبوت قادش و از آنجا به طرف شمال غربی تا مرز مصر و دریای مدیترانه ادامه خواهد داشت.
۲۰«مرز غربی از دریای مدیترانه به طرف شمال تا نقطه‌ای در غرب گذرگاه حمات می‌باشد.
۲۱«این سرزمین را بین طایفه‌ها تقسیم کنید، ۲۲آن ملک دایمی شما خواهد بود. بیگانگانی که در میان شما زندگی می‌کنند و فرزندانشان که در اینجا به دنیا آمده‌اند، باید سهمی داشته باشند. با ایشان مانند تبعهٔ اسرائیل رفتار کنید و ایشان نیز مانند دیگر طایفه‌های اسرائیل برای سهم زمین خود در قرعه‌کشی شرکت کنند. ۲۳هر بیگانه‌ای که تبعه شده، سهم خود را در میان طایفه‌ای که زندگی می‌کند، دریافت خواهد داشت. من، خداوند متعال سخن گفته‌ام.»

تقسیم زمین بین طایفه‌های اسرائیل

۴۸ ۱-۷مرز شمالی سرزمین از شرق تا دریای مدیترانه و شهر حتلون تا گذرگاه حمات، شهر عینون و مرز بین دمشق و حمات می‌باشد. سهم هر طایفه یک بخش از سرزمینی است که از مرز شرقی شروع می‌شود و به طرف غرب تا دریای مدیترانه ادامه پیدا می‌کند. نامهای ایشان از شمال به جنوب به این ترتیب است: دان، اشیر، نفتالی، منسی، افرایم، رئوبین، و یهودا.

قسمت ویژه

۸قسمت دیگر زمین را که در جنوب سرزمین یهودا قرار دارد، برای استفادهٔ ویژه جدا کنید. درازای آن دوازده و نیم کیلومتر و پهنای آن به اندازهٔ زمین طایفه‌های دیگر خواهد بود. معبد بزرگ در این قسمت قرار خواهد گرفت.
۹در مرکز این زمین، بخش ویژه‌ای به درازای دوازده و نیم کیلومتر و پهنای پنج کیلومتر برای خداوند اختصاص داده شود.
۱۰بخشی از این زمین مقدّس به کاهنان تعلّق خواهد داشت. سهم ایشان از شرق به غرب دوازده و نیم کیلومتر و از شمال به جنوب پنج کیلومتر خواهد بود و معبد بزرگ خداوند در مرکز آن قرار خواهد داشت. ۱۱این بخش از زمین مقدّس به کاهنان

نسل صادوق تعلّق دارد. ایشان با وفاداری مرا خدمت کردند و مانند لاویان دیگری که به مردم پیوستند تا خطا کنند، رفتار نکردند. **۱۲**بنابراین سهم ایشان بخش ویژه‌ای در کنار زمینی که متعلّق به لاویان است، می‌باشد و مقدّس‌ترین بخش‌ها خواهد بود. **۱۳**لاویان نیز، بخش ویژه‌ای در جنوب زمین کاهنان خواهند داشت که درازای آن دوازده و نیم کیلومتر و پهنای آن پنج کیلومتر خواهد بود. **۱۴**بهترین بخش زمین برای خداوند در نظر گرفته شده است، هیچ بخشی از این نمی‌تواند فروخته یا تعویض شود و یا به کسی انتقال یابد. این زمین مقدّس است و به خدا تعلّق دارد.

۱۵باقیماندهٔ زمین به پهنای دو کیلومتر و نیم و درازای دوازده و نیم کیلومتر، مقدّس نیست و برای استفاده عموم مردم است. ایشان می‌توانند آنجا زندگی کنند و زمین را مورد استفاده قرار دهند. شهر باید در مرکز آن باشد. **۱۶**این شهر به شکل مربّع به ضلع دو کیلومتر و دویست و پنجاه متر است. **۱۷**در پیرامون شهر، زمینی خالی به عرض صد و بیست و پنج متر قرار دارد. **۱۸**محصولات باقیماندهٔ زمین در کنار جنوبی زمین مقدّس که پنج کیلومتر مربّع است، باید برای غذای ساکنین شهر صرف شود. **۱۹**هرکسی که در شهر زندگی می‌کند، از هر طایفه‌ای که باشد می‌تواند در آن زمین کشاورزی کند.

۲۰بنابراین کلّ زمین جدا شده که شامل زمین مقدّس و شهر می‌شود دوازده و نیم کیلومتر می‌باشد.

۲۱–۲۲قسمت شرق و غرب این منطقه شامل معبد بزرگ، زمینهای کاهنان، لاویان و شهر می‌باشد، باقیمانده به فرمانروا تعلّق دارد. از شرق به مرز شرقی و غرب به دریای مدیترانه می‌رسد، و در شمال با زمین یهودا و در جنوب با زمین بنیامین هم مرز است.

زمین برای طایفه‌های دیگر

۲۳–۲۷در جنوب این بخش ویژه هریک از طایفه‌های باقیمانده قسمتی از این سرزمین را از مرز شرقی به طرف غرب تا دریای مدیترانه به این ترتیب از شمال به جنوب دریافت می‌کنند. بنیامین، شمعون، یساکار، زبولون و جاد.

۲۸در سمت جنوب سرزمین طایفهٔ جاد، مرز آن از جنوب غربی از تامار و از آنجا تا چشمه‌های مریبوت و از سوی شمال غربی تا مرز مصر و دریای مدیترانه ادامه دارد.

۲۹خداوند متعال فرمود: «این ترتیبی است که زمینها باید بین طایفه‌های اسرائیل تقسیم شود.»

دروازه‌های اورشلیم

۳۰-۳۴شهر اورشلیم دوازده دروازه خواهد داشت. هریک از چهار دیوار آن دو هزار و دویست و پنجاه متر درازا خواهد داشت، و سه دروازه در هر دیوار آن خواهد بود و هریک به نام یکی از طایفه‌ها خوانده خواهد شد. دروازه‌های دیوار شمالی به نامهای رئوبین، یهودا و لاوی، دروازه‌های دیوار شرقی به نامهای یوسف، بنیامین و دان، دروازه‌های دیوار جنوبی به نامهای شمعون، یساکار و زبولون و دروازه‌های دیوار غربی به نامهای جاد، اشیر و نفتالی خوانده خواهند شد. **۳۵**پیرامون دیوارهای شهر نُه کیلومتر خواهد بود و نام شهر از اکنون «خدا آنجاست» خوانده خواهد شد.

کتاب دانیال

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲

کتاب دانیال

معرّفی کتاب

کتاب دانیال در زمانی نوشته شده است که یهودیان دورانی بسیار سخت و پر مشقّت را تحت سلطهٔ پادشاهی بت‌پرست می‌گذراندند. نویسنده با داستانها و رؤیاها یهودیان را تشویق می‌کند کـه خدا می‌تواند ظالم را به زیر افکنده و قوم خود را به قدرت برساند.

این کتاب حاوی دو بخش عمده است:

۱- داستان زندگی دانیال و دوستان او، که به وسیلهٔ ایمان و اطاعت از خدا، توانستند بر دشمنان خویش چیره شوند. این داسـتانها در زمان اسـارت در بابل و شاهنشاهی پارس نوشته شده است.

۲- رؤیاهایی که به دانیال آشـکار شده به صورت رمز بیان می‌کند که امپراتوری‌ها و پادشاهان بسـیار که از بابل شروع خواهد شد، برپا و ساقط خواهند شد. همچنین سقوط بیدادگری بت‌پرست و پیروزی قوم خدا را پیشگویی می‌کند.

تقسیم‌بندی کتاب

دانیال و دوستانش ۱:۱–۲۸:۶
رؤیاهای دانیال ۱:۷–۱۳:۱۲
الف– چهار وحش ۱:۷–۲۸
ب– قوچ و بُز ۱:۸–۲۷:۹
ج– انبیای آسمانی ۱:۱۰–۴۵:۱۱
د– زمان آخر ۱:۱۲–۱۳

دانیال و دوستانش
(۱:۱-۲۸:۶)

جوانان در دربار نبوکدنصر

۱ در سومین سال پادشاهی یهویاقیم در یهودا، نبوکدنصر پادشـاه بابل به اورشـلیم حمله کـرد و آن را محاصره نمود. **۲**خداوند، یهویاقیم، پادشـاه یهودا و بعضی از ظروف

معبد بزرگ را به نبوکدنصر تسلیم کرد. نبوکدنصر آنها را به سرزمین بابل به خانهٔ خدای خود برد و ظروف را در خزانهٔ خدای خود گذاشت.
۳آنگاه به اشفناز -خواجه‌باشی خود- دستور داد تا از میان خانوادهٔ سلطنتی و از بین اشراف و نجیب‌زادگان بنی‌اسرائیل ۴که اسیر شده بودند، جوانانی را انتخاب کند. افرادی که باهوش، دانا، خوشرو، بدون عیب و نقص و خوش‌اندام باشند تا بتوانند در دربار خدمت کنند. به آنها خواندن و نوشتن زبان کلدانی را نیز بیاموزد. ۵پادشاه همچنین دستور داد که هر روز از همان غذا و شرابی که به درباریان می‌دهند، به آنها نیز بدهند و بعد از سه سال تعلیم آنها را به حضور پادشاه بیاورند.
۶دانیال، حنانیا، میشائیل و عزریا که از طایفهٔ یهودا بودند، در بین انتخاب شدگان بودند. ۷خواجه‌باشی، نامهای تازه‌ای بر آنها گذاشت: دانیال را بلطشصر، حنانیا را شدرک، میشائیل را میشک و عزریا را عبدنغو نامید.
۸امّا دانیال تصمیم گرفت با خودداری از خوردن غذا و شراب دربار، خود را ناپاک نسازد. به این منظور، از اشفناز خواهش کرد که به او کمک کند. ۹خداوند، دانیال را در نظر اشفناز عزیز و محترم ساخت. ۱۰امّا اشفناز که از پادشاه می‌ترسید، به دانیال گفت: «پادشاه خوراک شما را معیّن کرده است و اگر شما از سایر جوانان ضعیفتر باشید، ممکن است مرا بکشد.»
۱۱پس دانیال به نگهبانی که اشفناز او را مسئول دانیال و حنانیا و میشائیل و عزریا کرده بود گفت: ۱۲«ما، بندگان خود را، ده روز امتحان کن و به ما به جای خوراک دربار، سبزیجات و به عوض شراب، آب بده. ۱۳بعد از آن ما، را با آن افرادی که از غذای دربار می‌خورند مقایسه کن و آن وقت هرطور که می‌خواهی دربارهٔ ما تصمیم بگیر.»
۱۴او قبول کرد که ده روز آنها را امتحان کند. ۱۵بعد از ده روز، دید که اینها از کسانی‌که از خوراک دربار می‌خوردند، بمراتب سالم‌تر و قویتر شده‌اند. ۱۶پس نگهبان به آنها اجازه داد که بعد از آن به جای خوراکی که پادشاه دستور داده است، سبزیجات بخورند.
۱۷خدا به این چهار مرد جوان، حکمت کلام و علم فلسفه بخشید. علاوه بر اینها او به دانیال، علم تعبیر خواب و رؤیا نیز بخشید.

۱۸بعد از پایان سه سالی که پادشاه معیّن کرده بود، اشفناز همهٔ آن جوانان را به حضور نبوکدنصر آورد. **۱۹**پادشاه با همهٔ آنها گفت‌وگو کرد. در بین آنها هیچ‌کس مانند دانیال و حنانیا و میشائیل و عزریا نبود. پس آنها به خدمت پادشاه مشغول شدند. **۲۰**در مورد تمامی مسائل و مشکلاتی که پادشاه از آنها می‌پرسید، آنها ده برابر بهتر از دانشمندان و جادوگران دربار می‌دانستند. **۲۱**دانیال تا سال اول شاهنشاهی کوروش کبیر در خدمت دربار بابل بود.

خواب دیدن نبوکدنصر

۲ نبوکدنصر در سال دوم سلطنت خود، خوابی دید که او را بسیار نگران و آشفته کرد، به طوری که دیگر نمی‌توانست بخوابد. **۲**پس فرستاد تا پیشگویان و جادوگران و فالگیران و حکیمان را بیاورند که خواب او را برایش تعبیر نمایند. وقتی آنها آمدند و در حضور پادشاه ایستادند، **۳**پادشاه به آنها گفت: «خوابی دیده‌ام که مرا بسیار نگران و آشفته کرده است. حالا می‌خواهم تعبیر این خواب را بدانم.»

۴حکما به زبان آرامی در جواب پادشاه گفتند: «پادشاه تا به ابد زنده بماند. خواب را برای بندگان خود بگویید تا آن را تعبیر کنیم.»

۵پادشاه در جواب حکما گفت: «فرمان من اینست: اگر خواب مرا نگویید و آن را تعبیر نکنید، شما را تکه‌تکه کرده و خانه‌های شما را ویران خواهم کرد. **۶**امّا اگر هم خواب و هم تعبیرش را بگویید، در عوض جایزه و پاداش بزرگی به شما خواهم داد. و شما را محترم خواهم شمرد. حالا بگویید که خواب چه بوده و تعبیرش چیست!»

۷حکما دوباره به پادشاه گفتند: «پادشاها! اگر شما فقط خواب را به ما بگویید، ما آن را برای شما تعبیر خواهیم کرد.»

۸پادشاه گفت: «معلوم است که دنبال فرصت می‌گردید. زیرا می‌دانید که فرمانی که صادر کرده‌ام قطعی است و **۹**این را بدانید که اگر خواب را نگویید، معلوم می‌شود که شما سخنان دروغ و باطل سرهم می‌کنید و می‌گویید. پس اول خواب مرا بگویید، آنگاه مطمئن می‌شوم که می‌توانید تعبیر آن را هم بگویید.»

۱۰حکما به پادشاه گفتند: «پادشاها، در روی زمین هیچ‌کس نیست که بتواند فرمان شما را انجام دهد و هیچ پادشاه یا حاکمی هم نیست که چنین چیزی از پیشگویان یا جادوگران

و یا حکیمان بپرسد. **۱۱**چیزی را که پادشاه خواسته‌اند، به
قدری دشوار است که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را انجام دهد،
مگر خدایانی که بر روی زمین زندگی نمی‌کنند.»
۱۲پادشاه از این سخنان بسیار عصبانی و خشمگین شد و
فرمان داد تا تمام دانشمندان بابل را هلاک کنند. **۱۳**بنابراین
فرمان قتل همهٔ آنها و همچنین دانیال و دوستانش صادر شد.

خدا خواب پادشاه را به دانیال نشان می‌دهد

۱۴دانیال با اریوک، رئیس جلاّدان پادشاه که مأمور بود
دانشمندان را به قتل برساند به طور محرمانه گفت‌وگو کرد **۱۵**و
از وی پرسید: «چرا پادشاه چنین فرمان سختی را صادر کرده
است؟» اریوک ماجرا را برای دانیال تعریف کرد.
۱۶دانیال فوراً به نزد پادشاه رفت و از او مهلت خواست تا
تعبیر خواب را بگوید. **۱۷**سپس به خانه رفت و برای دوستانش،
حنانیا، میشائیل و عزریا تعریف کرد که چه اتّفاقی افتاده است
۱۸و از آنها خواست نزد خدای آسمان دعا کنند که او رحمت
فرماید و این راز را برای آنها آشکار سازد تا با دانشمندان بابلی
کشته نشوند. **۱۹**همان شب در رؤیا، راز خواب بر دانیال آشکار
شد و دانیال خدای آسمان را ستایش کرد و گفت:

۲۰ قدرت و حکمت از خداست.
نام او تا به ابد متبارک باد.
۲۱ او زمانها و فصلها را تغییر می‌دهد.
پادشاهان را منصوب و معزول می‌کند.
او حکمت را به حکیمان و دانش را به دانشمندان
عطا می‌فرماید.
۲۲ رازهای عمیق و پوشیده را آشکار می‌سازد.
آنچه را در تاریکی است می‌داند.
و گرداگردش را نور فراگرفته است.
۲۳ ای خدای نیاکان من، تو را شکر و سپاس می‌گویم،
زیرا به من قدرت و حکمت عطا کردی.
دعای مرا مستجاب فرمودی،
و آنچه را که باید به پادشاه بگویم، به ما نشان دادی.

بیان و تعبیر خواب پادشاه توسط دانیال

۲۴دانیال نزد اریوک که از طرف پادشاه مأمور به هلاکت
رساندن دانشمندان بود رفت و به او گفت: «آنها را نکش.
مرا به نزد پادشاه ببر تا تعبیر خواب او را بگویم.»

۲۵اریوک فوراً دانیال را به حضور نبوکدنصر پادشاه برد و گفت: «ای پادشاه، یکی از تبعیدیان یهودی را پیدا کرده‌ام که می‌تواند تعبیر خواب شما را بیان کند.»
۲۶پادشاه به دانیال که به بلطشصر معروف بود گفت: «آیا می‌توانی به من بگویی چه خوابی دیده‌ام و تعبیر آن چیست؟»
۲۷دانیال جواب داد «هیچ‌یک از دانشمندان و جادوگران و فالگیران و ستاره‌شناسان نمی‌توانند آنچه را پادشاه می‌خواهد بگویند. **۲۸**امّا خدایی در آسمان است که رازها را آشکار می‌سازد و از آنچه در آینده اتّفاق خواهد افتاد، به پادشاه خبر داده است و من اکنون آن خواب را بیان می‌کنم.
۲۹«ای پادشاه، هنگامی‌که در خواب بودی، دربارهٔ آینده خواب دیدی و خدا که آشکار کنندهٔ رازهای پنهان است، از آنچه در آینده اتّفاق خواهد افتاد به تو خبر داده است. **۳۰**امّا این راز که بر من آشکار شده به‌خاطر این نیست که دانشمندتر از دیگران هستم، بلکه به این جهت است که پادشاه تعبیر خواب خود را بداند و از معنای افکاری که به خاطرش رسیده است آگاه شود.
۳۱«ای پادشاه، تو در خواب مجسمهٔ بزرگی دیدی که بسیار درخشان و ترسناک بود. **۳۲**سر آن از طلای خالص ساخته شده بود و سینه و بازوهایش از نقره، شکم و کپلهایش از برنز، **۳۳**ساقهای او از آهن و پاهایش قسمتی از آهن و قسمتی از گل بود. **۳۴**وقتی تو به آن نگاه می‌کردی، تخته سنگ بزرگی بدون اینکه کسی به آن دست بزند، پاهای آهنی و گِلی آن مجسمه را درهم شکست. **۳۵**آنگاه آهن، گل، برنز، نقره و طلا همه با هم آنچنان ریز شدند که باد آنان را مانند گرد و غبار هنگام خرمن کوبی پراکنده نمود که دیگر اثری از آن بر جای نماند. امّا آن سنگ آن‌قدر بزرگ شد که به مانند کوه بزرگی گردید که سراسر روی زمین را پوشانید.
۳۶«این خواب پادشاه بود و حالا تعبیرش را هم برای تو خواهم گفت: **۳۷**ای پادشاه، تو شاه شاهان هستی. خدای آسمان به تو سلطنت و قدرت و قوّت و جلال بخشیده است. **۳۸**خدا تو را بر همهٔ مردمان روی زمین و بر تمام حیوانات و پرندگان مسلّط گردانیده است. تو آن سر طلا هستی. **۳۹**بعد از تو، سلطنت دیگری روی کار خواهد آمد که به بزرگی سلطنت

تو نخواهد بود. پس از آن سومین سلطنت که مانند آن برنز است، روی کار خواهد آمد و بر تمام زمین حکمرانی خواهد کرد. **۴۰**پس از آن چهارمین سلطنت است که قدرتی مانند آهن دارد. همان‌طور که آهن همه‌چیز را نرم و خرد می‌کند، آن هم همه‌چیز را نرم و خرد خواهد کرد. **۴۱**تو همچنین در خواب دیدی که پاها و انگشتان، قسمتی از گل و قسمتی از آهن بود. این نشانه آن است که آن امپراتوری تقسیم خواهد شد. همان طوری که آهن و گل با هم مخلوط شده بودند، آن امپراتور هم مقداری از قدرت آهن را خواهد داشت. **۴۲**امّا انگشتان که قسمتی از آهن و مقداری از گل ساخته شده بود، به این معنی است که بخشی از آن امپراتوری قوی و بخشی از آن ضعیف خواهد بود. **۴۳**تو مشاهده کردی که آهن و گل با هم مخلوط شده بودند. معنی آن این است که پادشاهان آن دوره کوشش خواهند کرد به وسیلهٔ ازدواج با اقوام دیگر، خویشاوند و متّحد شوند. ولی همان‌طور که گل و آهن نمی‌توانند با هم آمیخته شوند، آنها هم در هدف خود موفّق نخواهند شد. **۴۴**در زمان آن پادشاهان، خدای آسمان سلطنتی برپا خواهد کرد که هیچ‌گاه از بین نخواهد رفت. آن سلطنت هرگز مغلوب هیچ ملّتی نخواهد شد، ولی تمام این امپراتوری‌ها را بکلّی از بین برده و خود تا به ابد باقی خواهد ماند. **۴۵**تو دیدی که یک تخته سنگ بدون اینکه کسی به آن دست بزند از کوه جدا شد و مجسمه‌ای را که از آهن، برنز، گل، نقره و طلا ساخته شده بود خرد کرد. ای پادشاه، خدای بزرگ از آنچه در آینده اتّفاق خواهد افتاد تو را آگاه ساخته است و من خواب و تعبیر آن را کاملاً برای تو شرح دادم.»

پادشاه دانیال را به مقام عالی منصوب می‌کند

۴۶آنگاه پادشاه در مقابل دانیال به خاک افتاد و او را سجده کرد و دستور داد تا برای دانیال قربانی کنند و بُخور بسوزانند. **۴۷**سپس به دانیال گفت: «خدای تو از تمام خدایان بزرگتر است. او خداوند همهٔ پادشاهان است و اسرار پنهانی را آشکار می‌سازد، زیرا تو توانستی این راز را آشکار کنی.» **۴۸**سپس به دانیال مقام بزرگی داد و هدایای بسیاری به او بخشید. او را حاکم بر تمام استان بابل و رئیس تمام مشاوران نمود. **۴۹**امّا دانیال از پادشاه خواهش کرد تا مسئولیّت استان بابل را به شدرک، میشک و عبدنغو بسپارد و خودش همچنان در دربار ماند.

دستور پرستش مجسمهٔ طلایی

۳ نبوکدنصر پادشـــاه، یک مجسمهٔ طلایی ساخت که ارتفاع آن بیست و هفت متر و پهنای آن حدود سه متر بود. او آن مجسمه را در دشت دورا در استان بابل نصب کرد. **۲**سپس پادشاه فرمان داد تا همهٔ شاهزادگان، فرمانداران، فرماندهان، مشاوران، وکلا، خزانه‌داران و تمام بزرگان هر استان برای مراسم تخصیص مجسمه‌ای که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده بود جمع شـــوند. **۳**وقتی همهٔ این بزرگان دور هم جمع شدند و برای مراســـم تخصیص در مقابل مجسمه ایستادند، **۴**جارچی با صدای بلند اعلام کرد: «ای مردم، شما از هر ملّت، قبیله و زبان به این فرمان گوش کنید. **۵**وقتی صدای شیپور و سرنا و عود و سنتور و هر نوع آلات موسیقی را شنیدید باید در مقابل مجسمهٔ طلایی که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده است، به خاک افتاده و آن را سجده و پرستش کنید. **۶**و هرکسی که این‌کار را نکند، فوراً در کورهٔ آتش انداخته خواهد شد.» **۷**پس همهٔ مردم، از هر ملّت، قبیله و زبان، وقتی نوای موســـیقی را شنیدند در مقابل مجسمهٔ طلایی که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده بود، به خاک افتادند و آن را سجده و پرستش نمودند.

متّهم شدن دوستان دانیال به نافرمانی

۸بعضی از بابلی‌ها از این فرصت استفاده کرده، علیه یهودیان شکایت نمودند. **۹**آنها به پادشاه خود، یعنی نبوکدنصر گفتند: «عمر پادشاه جاودان باد! **۱۰**شما فرمان دادید همین که سازها به صدا درآید، همهٔ مردم در مقابل مجســـمهٔ طلایی به خاک افتاده و آن را سجده و پرستش نمایند **۱۱**و هرکسی که به خاک نیفتد و مجسمه را سجده و پرستش نکند در کورهٔ آتش انداخته شـــود. **۱۲**چند نفر یهودی هستند که شما آنها را به حکومت بابل منصوب کرده‌اید؛ یعنی شدرک، میشک و عبدنغو. ای پادشـــاه، آنها فرمان شـــما را اطاعت نکرده، خدایان شما را عبادت نمی‌کنند و در مقابل مجسمهٔ طلایی که به فرمان شما نصب شده، سجده و پرستش نمی‌نمایند.»

۱۳پادشاه خشمگین شد و دستور داد تا شدرک، میشک و عبدنغو را به حضور او آوردند. **۱۴**آن وقت به ایشـــان گفت: «ای شدرک، میشک و عبدنغو، آیا این درست است که شما خدایان مرا عبادت نمی‌کنید و در مقابل مجســـمهٔ طلایی که من نصب کرده‌ام سجده و پرســـتش نمی‌نمایید؟ **۱۵**پس حالا

همین که صدای شیپور، سرنا، عود، سنتور، چنگ و سایر آلات موسیقی را شنیدید، در مقابل مجسمهٔ طلایی به خاک افتاده و آن را سجده و پرستش کنید در غیر این صورت فوراً به کورهٔ آتش انداخته خواهید شد. فکر می‌کنید کدام خدایی است که بتواند شما را از دست من نجات بدهد؟»

۱۶شدرک، میشک و عبدنغو در جواب گفتند: «پادشاها، ما از خود دفاع نمی‌کنیم. **۱۷**امّا خدایی که ما او را پرستش می‌کنیم، قادر است که ما را از کورهٔ آتش و از دست تو نجات دهد که نجات هم خواهد داد. **۱۸**امّا اگر او هم ما را نجات ندهد، ای پادشاه بدان که ما خدای تو را پرستش نخواهیم کرد و در مقابل مجسمهٔ طلایی‌که تو نصب کرده‌ای، سجده نخواهیم نمود.»

دوستان دانیال به مرگ محکوم می‌شوند

۱۹نبوکدنصر، بر شدرک، میشک و عبدنغو بسیار خشمگین شد به طوری که رنگ صورتش از شدّت خشم قرمز شد. پس دستور داد، آتش کوره را هفت برابر بیشتر از معمول شعله‌ور کنند **۲۰**و به قویترین سرداران لشکر خود دستور داد تا این سه نفر را محکم ببندند و در میان شعله‌های آتش بیندازند. **۲۱**به این ترتیب آن سه نفر را در ردا، پیراهن و دستارهایشان محکم بستند و در وسط شعله‌های آتش انداختند. **۲۲**چون پادشاه دستور داده بود که کوره را بشدّت گرم و شعله‌ور سازند، شعله‌های آتش کسانی را که شدرک، میشک و عبدنغو را به وسط کورهٔ آتش می‌بردند سوزانید. **۲۳**امّا آن سه نفر درحالی‌که محکم بسته شده بودند، به وسط آتش سوزان افتادند.

۲۴ناگهان نبوکدنصر با تعجّب و شتاب از جای خود برخاست و از مشاورانش پرسید: «مگر ما سه نفر را نبستیم و در وسط آتش نیانداختیم؟»

آنها جواب دادند: «بله قربان، همین‌طور است.»

۲۵پادشاه گفت: «پس چرا من حال چهار نفر می‌بینم که در میان آتش قدم می‌زنند و آسیبی هم به آنها نرسیده است و نفر چهارم شبیه پسر خدایان است.»

آزادی و ارتقاء مقام دوستان دانیال

۲۶پس نبوکدنصر به نزدیک دهانهٔ کورهٔ آتش رفت و با صدای بلندی گفت: «ای شدرک، میشک و عبدنغو، ای بندگان خدای متعال بیرون بیایید!» آنها از میان آتش بیرون آمدند. **۲۷**تمام

شاهزادگان، فرمانداران، وزیران، سرداران و همهٔ درباریان جمع شدند و آن سه نفر را دیدند که آتش به آنها آسیبی نرسانیده، مویی هم از سر آنها نسوخته، لباسهایشان آتش نگرفته بود و حتّی بوی آتش و سوختگی هم از آنها نمی‌آمد.

۲۸نبوکدنصر پادشاه گفت: «سپاس بر خدای شدرک، میشک و عبدنغو! او فرشتهٔ خود را فرستاد تا این مردانی که او را خدمت می‌کنند و به او توکّل دارند و از فرمان من سرپیچی کردند و جان خود را به خطر انداختند تا در مقابل خدای دیگری جز خدای خودشان سجده نکنند، نجات دهد.

۲۹«حال این فرمان من است، اگر کسی از هر قوم و هر ملّت و هر زبان، سخنی برضد خدای شدرک، میشک و عبدنغو بر زبان آورد، او را تکه‌تکه کنند و خانه‌اش را به ویرانه‌ای تبدیل نمایند. زیرا خدای دیگری نیست که بتواند به این شکل نجات بخشد.»

۳۰آنگاه پادشاه، شدرک، میشک و عبدنغو را به مقامهای بالاتری در استان بابل منصوب کرد.

دومین رؤیای نبوکدنصر

۴ نبوکدنصر پادشاه، به همهٔ مردم سراسر جهان، از هر ملّت و قبیله و زبان پیغام فرستاده گفت:

«درود بر شما! **۲**من می‌خواهم تمامی نشانه‌ها و شگفتی‌هایی را که خدای متعال به من نشان داده است به شما بگویم:

۳«کارهای عجیبی که خدا به ما نشان داده است
چقدر بزرگ و معجزاتی که او انجام داده، چقدر با شکوه است.
خدا، پادشاه جاودانی و سلطنت او سلطنتی ابدی است.

۴«من در کاخ خود به راحتی زندگی می‌کردم و از آسایش و شادمانی برخوردار بودم. **۵**امّا خواب و رؤیاهای وحشتناکی دیدم که مرا مضطرب و پریشان کرد. **۶**دستور دادم تمام حکیمان سلطنتی را از سراسر بابل به حضور من بیاورند تا آنها تعبیر خواب مرا برایم بگویند. **۷**همهٔ پیشگویان و جادوگران و حکیمان و ستاره‌شناسان به نزد من آمدند و من خواب خود را برای ایشان تعریف کردم، امّا آنها نتوانستند آن را برایم تعبیر کنند. **۸**بالاخره دانیال، که اسم خدای خود، بلطشصر را بر او گذاشته‌ام، آمد. او دارای روح خدایان مقدّس می‌باشد. من خواب خود را برای او تعریف کردم. **۹**به او گفتم: ای

بلطشصر، رئیس ستاره‌شناسان، من می‌دانم که تو دارای روح خدایان مقدّس هستی و هیچ رازی بر تو پوشیده نیست. این خواب من است و از تو می‌خواهم آن را برای من تعبیر کنی.
۱۰«در بستر خود رؤیا دیدم که درخت بزرگ و بسیار بلندی در وسط زمین بود. ۱۱آن درخت مرتب بزرگ می‌شد تا اینکه سرش به آسمان رسید، به طوری که مردم سراسر جهان می‌توانستند آن را ببینند. ۱۲برگهای قشنگی داشت و میوهٔ آن هم بسیار زیاد بود به حدّی که برای تمام مردم کافی بود. حیوانات وحشی در سایهٔ آن استراحت می‌کردند و پرندگان در شاخه‌هایش آشیانه ساخته بودند و تمام جانداران از میوهٔ آن می‌خوردند.
۱۳«همین‌طورکه دربارهٔ این رؤیا فکر می‌کردم، دیدم که فرشتهٔ نگهبان و مقدّسی از آسمان پایین آمد. ۱۴او فریاد می‌کرد: 'درخت را ببرید و شاخه‌هایش را قطع نمایید. برگهایش را بکنید و میوه‌هایش را پراکنده سازید و حیوانات را از زیر آن رانده و پرندگان را از شاخه‌های آن بیرون کنید. ۱۵امّا کُنده و ریشه‌هایش را با زنجیر آهنی و برنزی ببندید و در میان مزارع و علفزارها رها کنید. بگذارید شبنم بر او ببارد و با حیوانات و در بین علفها زندگی کند.' ۱۶او به مدّت هفت سال خوی انسانی خود را از دست خواهد داد و دارای افکار حیوانی خواهد شد. ۱۷این تصمیمِ فرشتگانِ نگهبان و هشداردهنده است تا همهٔ مردم بدانند که خدای متعال بر تمام سرزمینهای جهان فرمانروایی می‌کند و آن را به هرکه بخواهد، حتّی به پست‌ترین مردم واگذار می‌کند.
۱۸«این خوابی بود که من -نبوکدنصر پادشاه- دیدم. حال ای بلطشصر تو تعبیر آن را برای من بگو، چون هیچ‌یک از حکیمان کشور من نتوانستند آن را تعبیر کنند، امّا تو می‌توانی زیرا دارای روح خدایان مقدّس هستی.»

تعبیر خواب پادشاه توسط دانیال

۱۹دانیال که بلطشصر نامیده می‌شد طوری از این رؤیا نگران و هراسان شد که نتوانست چیزی بگوید. پادشاه به او گفت: «بلطشصر، مگذار که خواب و تعبیر آن تو را هراسان کند.» بلطشصر گفت: «پادشاها، آرزو می‌کنم که خواب و تعبیر آن برای دشمنان تو باشد، نه برای تو. ۲۰درخت بلندی دیدی که تا به آسمان رسیده بود و تمام مردم جهان می‌توانستند آن را ببینند، ۲۱برگهای قشنگی داشت و میوهٔ آن به قدری زیاد

بود که برای خوراک تمام مردم کافی بود، حیوانات وحشی در سایه‌اش استراحت می‌کردند و پرندگان در شاخه‌های آن آشیانه ساخته بودند.
۲۲«پادشاها، آن درخت تو هستی که بزرگ و قوی شده‌ای و عظمت و شکوه تو به آسمان رسیده و فرمانروایی تو سراسر جهان را فراگرفته است. **۲۳**ای پادشاه، تو فرشتهٔ مقدّسی را دیدی که از آسمان به پایین آمد و گفت: 'درخت را بِبُرید و از بین بِبَرید. امّا کُنده و ریشه‌هایش را با زنجیر آهنی و برنزی ببندید و در مزارعه میان علفزارها رها کنید تا شبنم آسمانها بر او ببارد و هفت سال با حیوانات زندگی کند.'
۲۴«ای پادشاه، تعبیر خواب و فرمانی که از طرف خدای متعال برای تو صادر شده، این است. **۲۵**تو از میان مردم رانده خواهی شد و با حیوانات وحشی زندگی خواهی نمود. مثل گاو به تو علف می‌دهند و شبنم آسمان بر سر تو خواهد بارید. هفت سال به این ترتیب خواهد گذشت تا تو بدانی که خدای متعال بر تمام ممالک جهان فرمانروایی می‌کند و آن را به هرکه بخواهد می‌دهد. **۲۶**فرشته گفت: کُنده و ریشهٔ درخت را در زمین باقی گذارید. معنی آن اینست: بعد از اینکه تو دانستی فرمانروایی از جانب خداوند است، دوباره پادشاه خواهی شد. **۲۷**ای پادشاه، نصیحت مرا گوش کن و با انجام کارهای نیک از گناهان خود دست بردار و به عوض خطاهای خود به فقرا احسان کن، آنگاه این امر تو را عاقبت به خیر می‌گرداند.»
۲۸همهٔ این امور برای نبوکدنصر پادشاه اتّفاق افتاد. **۲۹**بعد از دوازده ماه هنگامی‌که پادشاه بر پشت بام کاخ سلطنتی گردش می‌کرد **۳۰**ناگهان گفت: «ببینید این بابل است که من با توانایی و قدرت برای جلال خود به عنوان پایتخت خویش ساخته‌ام.»
۳۱این حرف هنوز تمام نشده بود که صدایی از آسمان شنیده شد که می‌گفت: «ای نبوکدنصر پادشاه، بدان که سلطنت از تو گرفته می‌شود. **۳۲**تو از میان مردم بیرون انداخته می‌شوی. با حیوانات وحشی زندگی خواهی کرد و مدّت هفت سال مثل گاو علف خواهی خورد. بعد از آن خواهی دانست که خدای متعال بر تمام ممالک جهان فرمانروایی می‌کند و آن را به هرکه بخواهد می‌دهد.»
۳۳در همین موقع رؤیای نبوکدنصر به حقیقت پیوست. او را از میان مردم بیرون کردند. مانند گاو علف می‌خورد و شبنم

آسمان بر بدنش می‌بارید. موهای او مثل پر عقاب و ناخنهایش مانند پنجه‌های مرغ شده بود.

نبوکدنصر خدا را ستایش می‌کند

۳۴«بعد از گذشت هفت سال، من که نبوکدنصر هستم به سوی آسمان نگاه کردم. عقل من دوباره برگشت و خدای متعال را ستایش کردم و او را که ابدی و جاودانی است پرستش نمودم.

«او تا ابدالآباد فرمانروایی خواهد کرد
و سلطنت او جاودانی خواهد بود.
۳۵ همهٔ مردم زمین در مقابل او هیچ هستند.
با فرشتگان آسمانی
و تمام مردم جهان مطابق ارادهٔ خود عمل می‌کند.
و کسی نمی‌تواند مانع او شود
و یا از او بپرسد چرا چنین می‌کنی؟»

۳۶«هنگامی‌که عقل من برگشت، جلال و شکوه و سلطنت دوباره به من داده شد و مشاوران و امرای من از من استقبال نمودند و من دوباره با جلال و عظمت بیشتری به سلطنت رسیدم.

۳۷«اکنون من نبوکدنصر، پادشاه آسمانها را حمد و سپاس می‌گویم. جلال از آن اوست که تمام کارهایش حق و حقیقت است و می‌تواند متکبّران را فروتن و پست سازد.»

مجلس مهمانی بلشصر

۵ یک شب بلشصر پادشاه مهمانی بزرگی ترتیب داد و هزار نفر از امرای بابل را به آن مهمانی دعوت نموده، با یکدیگر شراب نوشیدند. **۲**وقتی در اثر شراب گرم شده بودند، دستور داد تا ظروف طلایی و نقره‌ای را که پدرش نبوکدنصر از معبد بزرگ در اورشلیم آورده بود، بیاورند تا او و زنهایش و صیغه‌هایش و همهٔ بزرگان کشور در آنها شراب بنوشند. **۳**فوراً ظروف طلایی و نقره‌ای را که از معبد بزرگ در اورشلیم آورده شده بود، حاضر کردند و پادشاه، زنها، صیغه‌هایش و امرای او در آنها شراب نوشیدند. **۴**و خدایان طلایی، نقره‌ای، برنزی، آهنی، چوبی و سنگی را پرستش نمودند.

۵در آن هنگام ناگهان انگشتان دست انسانی ظاهر شد و در برابر شمعدانها بر روی دیوارِ گچیِ قصرِ پادشاه شروع به نوشتن کرد. پادشاه دست را در حال نوشتن روی دیوار دید. **۶**و به وحشت افتاده، آشفته و هراسان گردید و زانوهایش به

لرزه درآمد. **۷**و با صدای بلند فریـاد کرد تا همهٔ حکیمان و جادوگران و ستاره‌شناسـان را حاضر کنند. آنگاه به حکیمان بابل گفت: «هرکس این نوشته را بخواند و معنی آن را برای من بگوید، لباسهای ارغوانی بر او خواهم پوشانید، طوق زرّین بر گردنش خواهم انداخت و او را حاکم سوم مملکت خواهم گردانید.» **۸**همهٔ حکیمان پادشاه فوراً داخل شدند، امّا هیچ‌یک از آنها نتوانست آن نوشته را بخواند و یا معنی آن را به پادشاه بگوید. **۹**پس بلشصر بسـیار پریشان شده و رنگ از صورتش پرید و تمام امرای او هم نگران شدند.

۱۰در این هنگام، ملکه که سر و صدای آنها را شنیده بود، به تالار مهمانی وارد شد و گفت: «پادشاه پاینده بماند! خاطرت پریشـان و هراسان نشـود. **۱۱**در مملکت تو مردی هست که روح خدایان مقدّس را دارد. در زمان پدرت، حکمت و دانش و هوش خدایی در او دیده شـد و پدرت نبوکدنصر پادشاه او را به ریاست ستاره‌شناسان، جادوگران، حکیمان و پیشگویان برگزیده بود. **۱۲**این شخص که نامش دانیال است و پدرت او را بلطشصر نامیده بود، دارای فهم و دانش فوق‌العاده‌ای است که می‌تواند خوابها را تعبیر کند، معمّاها را حل نماید و رازهای نهان را فاش سازد. حال بفرست دانیال را بیاورند تا معنی این نوشته را برایت بگوید.»

دانیال معنی نوشته را بیان می‌کند

۱۳دانیال را به حضور پادشاه آوردند. پادشاه به دانیال گفت: «آیا تو دانیال هستی، همان اسـیری که پدرم از یهودیه آورده اسـت؟ **۱۴**شـنیده‌ام که روح خدایان مقدّس در تو می‌باشد و هوش و حکمت و دانایی مخصوصـی داری. **۱۵**جادوگران و حکیمان را به اینجا آوردند تا این نوشته را بخوانند و برای من معنی کنند، امّا هیچ‌کدام نتوانستند معنی آن را به من بگویند. **۱۶**دربارهٔ تو شـنیده‌ام که می‌توانی معانی مخفی را تعبیر کنی و اسرار پنهانی را فاش سـازی. حال اگر بتوانی این نوشته را بخوانی و معنی آن را بگویی، ردای ارغوانی بر تو می‌پوشـانم و طوق زرّین بر گردنت می‌اندازم و تو را حاکم سوم مملکت خود می‌سازم.»

۱۷دانیال به پادشاه گفت: «هدایایت را برای خودت نگاه دار و یا به شخص دیگری بده. من نوشته را برای برایت می‌خوانم و معنی آن را به تو می‌گویم.

۱۸«ای پادشـاه، خدای متعال به پدرت نبوکدنصر سلطنت
و عظمت و جلال عطا فرمود. ۱۹او به قدری با عظمت شده
بود که تمام اقوام و ملل از هر زبان از او می‌ترسیدند. هرکه
را اراده می‌کرد می‌کشت و هرکه را می‌خواست زنده نگاه
می‌داشت. هرکه را می‌خواست به مقام عالی می‌رسانید و هرکه
را می‌خواست ذلیل می‌کرد، ذلیل می‌کرد. ۲۰امّا چون مغرور
شد و تکبّر نمود، از تخت سلطنت به زیر افتاد و عظمتش از او
گرفته شد. ۲۱از میان مردم رانده شد و مثل حیوانات گردید و با
الاغهای وحشی زندگی می‌کرد و مثل گاو به او علف می‌دادند
و شبنم آسمان بر بدن او می‌بارید تا اینکه فهمید خدای متعال
بر تمام ممالک جهان فرمانروایی می‌کند و هرکه را بخواهد به
سلطنت می‌رساند.
۲۲«تو پسرش -بلشصر- با وجود اینکه همهٔ اینها را می‌دانستی،
خود را فروتن نکردی. ۲۳بلکه برضد خداوند آسمانها رفتار
نمودی و در ظروف خانهٔ او که نزد تو آوردند تو، زنهایت،
صیغه‌هایت و اُمرایت در آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره‌ای،
طلایی، برنزی، آهنی، چوبی و سنگی را که نمی‌بینند،
نمی‌شنوند و هیچ چیز نمی‌دانند، پرستش نمودی، امّا خدایی
را که جان تو و تمام کارهایت در دست اوست، پرستش و
تکریم نکردی. ۲۴پس این دست از طرف او فرستاده شد تا
این کلمات را بنویسد.
۲۵«آنچه که نوشته شده این است: 'منا، منا، ثقیل و فرسین'
۲۶و معنی آن از این قرار است: منا، یعنی خدا روزهای سلطنت
تو را شمرده و آن را به پایان رسانیده است. ۲۷ثقیل، یعنی در
ترازو وزن شدی و ناقص درآمدی. ۲۸فرسین، یعنی سلطنت تو
تقسیم گشته و به مادها و پارسیان داده شده است.»
۲۹بلشصر فوراً دستور داد تا ردای ارغوانی بر دانیال بپوشانند
و طوق زرّین بر گردنش بیندازند و اعلام کنند که او حاکم سوم
مملکت می‌باشد. ۳۰در همان شب، بلشصر -پادشاه کلدانیان-
کشته شد. ۳۱و داریوش مادی که در آن زمان شصت و دو
سال داشت مملکت او را به تصرّف خود درآورد.

۶ داریوش تصمیم گرفت که یکصد و بیست استاندار در
سراسر امپراتوری خود منصوب نماید. ۲سه وزیر هم به
سرپرستی آنها منصوب کرد که تمام فرمانداران حسابهای خود
را به ایشان پس بدهند تا هیچ ضرری به پادشاه نرسد که یکی

از آنها دانیال بود. **۳**دانیال از وزرا و فرمانداران دیگر بالاتر شده بود، زیرا دارای هوش و ذکاوت بیشتری بود. پادشاه درنظر داشت دانیال را مسئول تمام امپراتوری خود بگرداند. **۴**امّا وزیران و فرمانداران دنبال بهانه‌ای می‌گشتند تا در ادارهٔ امور مملکتی از دانیال شکایت کنند، ولی نتوانستند هیچ بهانه‌ای به دست بیاورند. چون دانیال کاملاً امین و درستکار بود و هرگز خطایی از او سر نمی‌زد. **۵**پس به یکدیگر گفتند ما نمی‌توانیم هیچ علّت و بهانه‌ای برضد دانیال پیدا کنیم مگر اینکه دربارهٔ قوانین مذهبی و خدای او، بهانه‌ای از او به دست بیاوریم.

۶پس به حضور داریوش رفتند و گفتند: «پاینده باد داریوش پادشاه! **۷**تمام وزرای مملکت، فرمانداران، مشاوران و حکّام با هم مشورت کرده‌اند که پادشاه حکمی صادر فرماید و در آن قدغن نماید که تا مدت سی روز هرکس از خدایی یا انسانی جز داریوش پادشاه، حاجتی درخواست بنماید، در چاه شیران انداخته شود. **۸**حال، ای پادشاه، این حکم را صادر فرما و این نوشته را امضاء کن تا طبق قانون مادها و پارسیان این حکم باطل نگردد.» **۹**داریوش پادشاه، این فرمان را امضاء کرد. **۱۰**وقتی دانیال فهمید که چنین فرمانی صادر شده است، به خانهٔ خود رفت و در بالاخانهٔ خود، پنجره‌ای را که به سوی اورشلیم بود، باز کرد و مانند گذشته، روزی سه مرتبه زانو زده و خدای خود را عبادت و پرستش می‌نمود.

۱۱وقتی دشمنان او را دیدند که نزد خدا دعا می‌کند، **۱۲**همگی به حضور پادشاه رفتند و گفتند: «پادشاها، آیا شما فرمان نداده‌اید که هرکس تا سی روز به غیراز تو از خدایی یا انسانی حاجتی بخواهد، در چاه شیران انداخته شود؟»

پادشاه گفت: «بلی درست است و این فرمان طبق قانون مادها و پارسیان تغییر نمی‌پذیرد.»

۱۳آنها گفتند: «این دانیال که از تبعیدیان یهودیه می‌باشد از تو ای پادشاه و از فرمان تو اطاعت نمی‌کند. او مرتّباً روزی سه مرتبه دعا و نیایش می‌کند.»

۱۴پادشاه وقتی این را شنید بسیار پریشان خاطر شد و برای خلاصی دانیال فکر می‌کرد و تا غروب آفتاب کوشش می‌کرد که راهی برای نجات دانیال پیدا کند. **۱۵**سپس آن مردان به حضور پادشاه برگشتند و گفتند: «پادشاها، می‌دانی که طبق

قانون مادها و پارسیان، هر حکمی که توسط پادشاه صادر شود تغییر و تبدیل نمی‌پذیرد.»
۱۶بنابراین پادشـــاه دستور داد دانیال را گرفته و او را در چاه شیران انداختند. پادشاه به دانیال گفت: «ای دانیال، امیدوارم خدایی که تو پیوسته او را پرستش می‌کنی، تو را نجات دهد.»
۱۷سپس سنگی آوردند و آن را بر دهانهٔ چاه گذاشتند و پادشاه آن را با مُهر خود و مُهر وزرای خود مُهر کرد تا فرمان دربارهٔ دانیال تغییر نکند. **۱۸**بعد از آن پادشـــاه به کاخ خود برگشت و تا صبح روزه گرفت و اجازه نداد که وسایل عیش و عشرت برای او بیاورند و تا صبح نتوانست بخوابد.
۱۹صبح زود پادشـــاه بلند شـــد و با عجله بر سر چاه شیران رفت. **۲۰**وقتی به سر چاه رسید، با صدای گرفته‌ای دانیال را صدا کرد و گفت: «ای دانیال، بندهٔ خدای زنده، آیا خدایی که تو پیوسته او را پرستش می‌کنی توانسته است تو را نجات بدهد؟»
۲۱دانیال جواب داد: «پادشاه پاینده باد! **۲۲**خدا فرشتهٔ خود را فرستاد و او دهان شیرها را بست تا به من صدمه‌ای نرسانند. زیرا کـــه نه در پیشـــگاه او گناهی کرده‌ام و نـــه در حضور تو خطایی مرتکب شده‌ام.»
۲۳پادشاه بسیار خوشحال شد و دستور داد دانیال را از چاه بیرون بیاورند. دانیال را از چاه بیرون کشیدند و دیدند که هیچ صدمه‌ای به او نرسیده است زیرا که بر خدا توکّل کرده بود.
۲۴سپس پادشاه دستور داد تمام کسانی را که از دانیال شکایت کرده بودند، آوردند و همهٔ آنها را با زن و فرزندانشان در چاه شیران انداختند. قبل از اینکه آنها به ته چاه برسند، شیرها حمله کرده و تمام استخوانهای آنها را خُرد کردند.
۲۵بعد از آن، داریوش پادشاه به تمام ملّتها و اقوام به زبانهای گوناگون ساکنان سراسر زمین نوشت:
«صلح و سلامتی بر شـــما باد! **۲۶**من فرمان می‌دهم که در سراسر امپراتوری من، تمام مردم باید در حضور خدای دانیال ترسان و لرزان باشند، زیرا:
«او خدای زنده است.
سلطنت او هرگز از بین نخواهد رفت
و تا به ابد سلطنت خواهد کرد.
قدرتش هرگز به انتها نخواهد رسید.

۲۷ او نجات می‌دهد و آزاد می‌کند.
در آسمان و زمین نشانه‌ها
و شگفتی‌ها به عمل می‌آورد.
او دانیال را از چنگ شیرها نجات داد.»
۲۸ بنابراین دانیال در زمان سلطنت داریوش و کوروش پارسی
موفّق و کامیاب بود.

خواب اول دانیال: چهار حیوان

رؤیاهای دانیال
(۱۲:۱۳-۷:۱)

۷ در سال اول سلطنت بلشصر پادشاه بابل، دانیال بر بستر خود خواب و رؤیایی دید که آن را به این شکل نوشت:
۲ در خواب دریای وسیعی دیدم که در اثر وزش باد از هر طرف متلاطم بود. ۳ بعد چهار حیوان عجیب و عظیم از دریا بیرون آمدند که همه با هم فرق داشتند. ۴ اولی شبیه شیر بود، امّا مانند عقاب بال داشت. درحالی‌که به آن نگاه می‌کردم، دیدم که بالهایش کنده شد، سپس بلند شد و مثل انسان روی دو پای خود ایستاد. سپس به این حیوان عقل انسان داده شد.
۵ حیوان دومی همانند خرس بود و روی پاهای خود ایستاده آمادهٔ حمله شد. در بین دندانهایش سه دنده دیدم و صدایی شنیدم که به آن حیوان می‌گفت: «برخیز و تا می‌توانی گوشت بخور!»
۶ درحالی که نگاه می‌کردم حیوان دیگری ظاهر شد که شبیه پلنگ بود. او بر پشت خود چهار بال همچون بال پرنده داشت و دارای چهار سر بود. به این حیوان اختیار و قدرت فرمانروایی داده شد.
۷ بعد در خواب حیوان چهارم را دیدم که خیلی ترسناک و قوی بود. این حیوان با دندانهای بزرگ و آهنین، قربانیان خود را می‌درید و می‌خورد، سپس مابقی را در زیر پاهای خود لگدمال می‌کرد. این حیوان با سه حیوان دیگر فرق داشت و دارای ده شاخ بود. ۸ درحالی‌که به شاخهایش نگاه می‌کردم، دیدم یک شاخ کوچک از بین شاخها پیدا شد و سه شاخ اول را از بیخ کند. این شاخ کوچک چشمانی مثل چشمان انسان داشت و از دهانش سخنان تکبّرآمیز جاری بود.

رؤیای موجود ازلی

۹ آنگاه تختهایی را دیدم که در جاهای خود قرار داده شدند و «موجود ازلی» بر تخت خود جلوس کرد. لباس او همچون

برف، سفید و موهای سرش مانند پشمِ خالص بود. از تخت او شعله‌های آتش برمی‌خاست و چرخهای آن، آتش سوزان بود. **۱۰**رودی از آتش در برابر او جاری بود. هزاران نفر او را خدمت می‌کردند و میلیونها نفر در حضور او ایستاده بودند. آنگاه دفترها برای داوری گشوده شدند.

۱۱بعد آن حیوان چهارم را دیدم که کشته شد و جسدش در آتش سوخته گردید، زیرا شاخ کوچک این حیوان هنوز هم سخنان تکبّرآمیز می‌گفت. **۱۲**قدرت سه حیوان دیگر از آنها گرفته شد امّا اجازه داشتند که تا مدّتی به زندگی خود ادامه بدهند.

۱۳در خواب موجودی را دیدم که شبیه انسان بود. او بر ابرهای آسمان آمد و به حضور موجود ازلی رفت. **۱۴**به او اختیار و جلال و قدرتِ سلطنت داده شد تا همهٔ اقوام از هر زبان و نژاد او را خدمت نمایند. قدرت او ابدی و سلطنتش بی‌زوال است.

تفسیر خواب دانیال

۱۵من دانیال، از دیدن آن رؤیاها گیج و مبهوت شدم. **۱۶**پس نزد یکی از کسانی‌که آنجا ایستاده بود، رفتم و تفسیر آن رؤیا را از او پرسیدم. او چنین شرح داد: **۱۷**«آن چهار حیوان بزرگ، چهار پادشاه هستند که بر زمین ظهور می‌کنند، **۱۸**امّا مقدّسین خدای متعال، قدرت سلطنت را تا ابد به دست خواهند گرفت.»

۱۹بعد دربارهٔ حیوان چهارم که ترسناک و دارای دندانهای آهنین و پنجه‌های برنزی بود و با سه حیوان دیگر فرق داشت و قربانیان خود را می‌درید و می‌خورد و زیر پا لگدمال می‌کرد، از او پرسیدم. **۲۰**همچنین دربارهٔ آن ده شاخ و شاخ کوچکی که بعداً ظاهر شد و سه تا از آن ده شاخ که از بیخ کنده شدند، سؤال کردم. آن شاخ کوچک همان شاخی بود که چشم داشت و از دهانش سخنان تکبّرآمیز جاری بود و از شاخهای دیگر هولناک‌تر بود.

۲۱درحالی‌که نگاه می‌کردم دیدم که آن شاخ با مقدّسین خدا جنگید و بر آنها پیروز شد. **۲۲**آنگاه «موجود ازلی» آمد و داوری را شروع کرده از مقدّسین خدای متعال حمایت نمود و زمانی رسید که قدرت سلطنت را به آنها سپرد.

۲۳او برای من چنین شرح داد: «حیوان چهارم سلطنت چهارم بر زمین است. این سلطنت با سلطنت‌های دیگر فرق

دارد. تمام دنیا را پاره‌پاره نموده، در زیر پاهای خود لگدمال می‌کند. **۲۴**ده شاخ او ده پادشاه هستند که از همین سلطنت ظهور می‌کنند. بعد پادشاه دیگری به سلطنت می‌رسد که با سه پادشاه دیگر فرق دارد و آنها را شکست می‌دهد. **۲۵**او برضد خدای متعال سخن می‌گوید، بر مقدّسین ظلم می‌کند و می‌کوشد که تمام قوانین و جشن‌های مذهبی را تغییر بدهد. مقدّسین خدا مدّت سه سال و نیم تحت تسلّط او خواهند بود. **۲۶**سپس زمان داوری آغاز می‌گردد و سلطنت این پادشاه از او گرفته می‌شود و بکلّی از بین می‌رود. **۲۷**آنگاه قدرت و عظمت تمام سلطنت‌ها به مقدّسین خدای متعال سپرده می‌شود. سلطنت خدای متعال ابدی بوده، تمام پادشاهان جهان او را پرستش و از او اطاعت می‌کنند.»

۲۸این بود خوابی که دیدم و وقتی بیدار شدم، بسیار پریشان بودم. از ترس رنگ از چهره‌ام پریده بود، ولی از خوابم به کسی چیزی نگفتم.

خواب دوم دانیال: قوچ و بُز

۸ در سال سوم سلطنت بلشصر خواب دیگری دیدم. **۲**در خواب دیدم که در شهر شوش، پایتخت استان عیلام، در کنار رود اولای ایستاده بودم. **۳**وقتی به اطراف نگاه می‌کردم، قوچی را دیدم که دو شاخ بلند داشت و در کنار رود ایستاده بود. بعد دیدم که یکی از این دو شاخ بلندتر شد. **۴**این قوچ به طرف مغرب، شمال و جنوب شاخ می‌زد و هیچ جانوری نمی‌توانست در مقابل او بایستد و یا از دست او فرار کند. هرچه دلش می‌خواست، می‌کرد و قویتر می‌شد.

۵هنگامی که دربارهٔ این وقایع فکر می‌کردم، ناگهان یک بُز نر از غرب پیدا شد. او آن‌قدر به سرعت می‌دوید که پاهایش با زمین تماس پیدا نمی‌کرد. این بُز که یک شاخ در وسط چشمان خود داشت، **۶**با تمام قدرت به طرف آن قوچ دو شاخ، که آن را در کنار نهر دیده بودم، دوید. **۷**بعد با خشم زیاد به قوچ حمله کرد و هر دو شاخش را شکست و او را که قدرت مقاومت نداشت، به زمین انداخته پایمالش کرد و کسی نبود که قوچ را از دست او نجات بدهد.

۸آن بُز نر بی‌نهایت بزرگ شد امّا درحالی‌که به اوج قدرت خود رسیده بود، ناگهان شاخش شکست و به جای آن چهار شاخ بلند در چهار سمت مختلف درآمد. **۹**از یکی از این شاخها،

شاخ کوچکی برآمد و رو به جنوب و مشرق و سرزمین وعده رشد کرد. ۱۰آن‌قدر نیرومند شد که علیه لشکر آسمانی برخاست و بعضی از ستارگان را بر زمین ریخت و پایمال کرد. ۱۱او حتّی برضد فرمانروای لشکر آسمانی قیام کرده و از قربانی‌هایی که روزانه به او تقدیم می‌کردند جلوگیری نموده، معبد بزرگ وی را ویران کرد. ۱۲به‌خاطر گناه قوم به او اجازه داده شد که قوی گردد و مانع تقدیم قربانی‌های روزانه شود. آن شاخ هرچه دلش خواست، انجام داد و حقیقت را زیر پا گذاشت.

۱۳بعد شنیدم که دو فرشتهٔ مقدّس با هم گفت‌وگو می‌کردند. یکی از دیگری پرسید: «تا چه زمان قربانی‌های روزانه تقدیم نخواهند شد؟ تا چه موقع گناه و شرارت جریان خواهد داشت؟ تا چه وقت لشکر آسمانی و معبد بزرگ پایمال خواهد شد؟»

۱۴شنیدم که فرشتهٔ دیگر در جواب گفت: «دو هزار و سیصد روز طول خواهد کشید و در این مدّت قربانی‌های روزانه صبح و شام تقدیم نخواهند شد. بعد معبد بزرگ دوباره آباد خواهد شد.»

جبرائیل خواب دانیال را تعبیر می‌کند

۱۵وقتی کوشش می‌کردم که معنی خوابم را بدانم، ناگهان شخصی در برابر من ایستاد. ۱۶صدایی را از آن طرف رود اولای شنیدم که می‌گفت: «ای جبرائیل، خواب دانیال را برایش تعبیر کن.» ۱۷پس جبرائیل نزد من آمد، من ترسیدم و رو به زمین افتادم.

او به من گفت: «ای انسان فانی، آن خوابی را که دیدی مربوط به زمان آخر است.» ۱۸درحالی‌که او حرف می‌زد، من بیهوش بر زمین افتادم. امّا او مرا گرفت و از زمین بلند کرد ۱۹و گفت: «من آمده‌ام تا به تو نشان بدهم که نتیجهٔ خشم خداوند چه خواهد بود. خوابی را که دیدی دربارهٔ زمان آخر است.

۲۰«آن قوچ دو شاخ را که در خواب دیدی، سلطنت ماد و پارس است. ۲۱بُز نر پادشاهی یونان است و شاخ بلندی که در وسط چشمانش بود، اولین پادشاه آن کشور می‌باشد. ۲۲شاخی که دیدی شکست و به جای آن چهار شاخ دیگر درآمد، به این معنی است که امپراتوری یونان چهار قسمت خواهد شد و هر قسمت پادشاهی برای خود خواهد داشت. امّا هیچ‌کدام به اندازهٔ پادشاه اول بزرگ نخواهد بود.

۲۳«وقتی پایان سلطنت آنها نزدیک شود و شرارت ایشان نیز بسیار زیاد گردد، پادشاهی ستمکار و حیله‌گر برخواهد

خاســت. **۲۴**او دارای قدرت زیادی می‌شــود امّا نه با نیروی خود. او عامل ویرانی‌های عظیم خواهد شد. مطابق میل خود کار خواهد کرد و بزرگان و قوم مقدّس خدا را خواهد کشت. **۲۵**با مهارت، نقشه‌های فریبندهٔ خود را عملی خواهد نمود و با یک یــورش ناگهانی عدّهٔ زیادی را از بیــن خواهد برد. به حدّی مغرور می‌گردد که علیه شاهِ شاهان شورش خواهد نمود امّا سرانجام نابود می‌شود، ولی نه به دست انسان. **۲۶**خوابی را هم که دربارهٔ قربانی‌های روزانهٔ صبح و شام دیدی به انجام خواهد رسید امّا اکنون تو این خواب را پنهان نگه‌دار، زیرا در آیندهٔ خیلی دور عملی خواهد شد.»

۲۷سپس برای چند روز ضعیف و بیمار شدم. سپس برخاستم و همچون گذشته به کارهایی که پادشــاه به من سپرده بود، مشغول شدم. امّا خوابی که دیده بودم، فکر مرا مشغول کرده بود، زیرا دانستن آن برای من مشکل بود.

دانیال برای قوم خود دعا می‌کند

۹ در سال اول پادشاهی داریوش مادی پسر خشایارشاه که بر بابلی‌ها سلطنت می‌کرد، **۲**من، دانیال، وقتی کتاب ارمیای نبی را می‌خواندم، فهمیدم که طبق کلامی که خداوند به ارمیای نبی گفته بود، اورشلیم می‌بایست مدّت هفتاد سال ویران باقی بماند. **۳**پس در پیشگاه خداوند دعا و زاری کردم، روزه گرفتم و پلاس پوشیدم، خاکستر بر ســرم ریختم **۴**و در دعا به گناهان خود اعتراف نموده گفتم:

«ای خداوند، تو خدای بزرگ و با هیبت هستی. تو همیشه به پیمان خود عمل می‌کنی و به کسانی‌که تو را دوست دارند و از اوامر تو اطاعت می‌کنند، محبّتی پایدار نشان می‌دهی. **۵**امّا ما گناه کرده و شرارت ورزیده‌ایم، ما از دستورات تو ســرپیچی کرده به راه خطا رفته‌ایم. **۶**ما به سخنان انبیایی که از طرف تو بودند و کلام تو را به پادشــاهان و بزرگان قوم و اجداد ما بیان کردند، گوش ندادیم. **۷**ای خداوند، تو عادلی و ما شرمنده هستیم. ما مردم یهودیه و اورشلیم و تمام اسرائیل به‌خاطر خیانتی که به تو کرده‌ایم، در کشورهای دور و نزدیک پراکنده شده‌ایم. **۸**بلی ای خداوند، پادشاهان، بزرگان و نیاکان ما به تو گناه ورزیدند. **۹**امّا تو خدای بخشنده و مهربان هستی و کسانی را که به تو گناه کرده‌اند، می‌بخشی. **۱۰**ای خداوند خدای ما، ما بــه کلام تو توجّه نکرده‌ایــم و مطابق احکامی

که به وسیلهٔ انبیایت به ما دادی، رفتار ننموده‌ایم. **۱۱**بلی تمام اسرائیل از شـریعت تو تجاوز نموده و از اطاعت تو سرباز زده اسـت، همهٔ ما در پیشـگاه تو گناهکاریم و به همین خاطر، لعنتهایی که در کتاب توراتِ بنده‌ات موسی بیان شده، بر سر ما آمده است. **۱۲**هر چیزی که دربارهٔ ما و رهبران ما گفته بودی، عملی شد. آن بلای عظیمی که در اورشلیم بر سر ما آمد، در هیچ جای دنیا دیده نشده است. **۱۳**این بلا طبق نوشتهٔ تورات موسی گریبانگیر ما شد امّا با وجود این باز هم نخواستیم که از گناهان خود دسـت بکشـیم و آنچه را که نیکوست، بجا آوریم تا تو از ما راضی شوی. **۱۴**بنابراین تو که ناظر کارهای ما بودی، آن بلا را بر سر ما آوردی، زیرا تو ای خداوند خدای ما، همیشـه عادلانه عمل می‌کنی امّا با وجود این، ما باز هم به کلام تو گوش ندادیم.

۱۵«ای خداوند خدای ما، تو با قدرت خویش، قوم خود را از مصر بیرون آوردی و چنانکـه امروز می‌بینیم، نام تو در بین اقوام مشهور شده اسـت. هرچند ما گناهکار و شریر هستیم **۱۶**امّا ای خداوند، به‌خاطر عدالتِ کامل خود، خشم و غضبت را از شهر اورشلیم و کوه مقدّس خود بازگردان. زیرا به سبب گناهان ما و شـرارت اجداد ما، اورشـلیم و قوم تو در مقابل همسایگان رسوا گشته‌اند. **۱۷**خدایا، اکنون به دعا و زاری من گوش بده و به‌خاطر نام خود ای خداوند، نور روی خود را بر معبد بزرگ خود که ویران گشته است، بتابان. **۱۸**ای خدای من، گوش بده و دعای ما را بشـنو! چشـمانت را باز کن و مصیبت ما و خرابی شهری را که نام تو را بر خود دارد، ببین. ما این را به‌خاطر رحمت عظیمت از تو درخواست می‌کنیم، نه به‌خاطر اینکه ما مردمان نیکویی هستیم. **۱۹**ای خداوند، دعای ما را بشنو، ای خداوند ما را بیامرز. ای خداوند، به تقاضای ما گوش بده و آن را اجابت نما، شتاب کن و تأخیر مکن زیرا که نام تو بر این قوم و بر این شهر قرار دارد.»

هفتاد هفته

۲۰درحالی‌که مشغول دعا بودم و به گناهان خود و گناهان قوم اسرائیل اعتراف می‌نمودم و به حضور خداوند، خدای خود برای معبد بزرگ التماس می‌کردم، **۲۱**جبرائیل که او را قبلاً در خواب دیده بودم، با سرعت پرواز کرد و هنگام قربانی شام نزد من آمد **۲۲**و به من گفت: «ای دانیال، من آمده‌ام که به تو دانش و فهم

ببخشم تا بتوانی این اسرار را بفهمی. **۲۳**در همان لحظه‌ای که مشغول دعا شدی، دعای تو مستجاب شد و من آمده‌ام تا به تو خبر دهم، زیرا خدا تو را بسیار دوست می‌دارد. پس اکنون توجّه کن تا آنچه را که در مورد خوابت می‌گویم، بفهمی.

۲۴«به امر خدا برای قوم تو و شهر مقدّس تو هفتاد هفته طول می‌کشد تا فساد و شرارت از بین برود، کفّارهٔ گناهان داده شود، عدالت ابدی برقرار گردد، معبد بزرگ دوباره تقدیس شود و به این ترتیب رؤیاها و پیشگویی‌ها به انجام برسند. **۲۵**بدان و آگاه باش که از زمان صدور فرمان بنای مجدّد اورشلیم تا ظهور پیشوای برگزیدهٔ خدا، هفت هفته و شصت و دو هفته طول می‌کشد و با وجود اوضاع آشفته، اورشلیم با جاده‌ها و دیوارهایش بازسازی می‌شود. **۲۶**پس از آن شصت و دو هفته، آن پیشوای برگزیده کشته می‌شود امّا نه عادلانه. سپس پادشاهی با لشکریان خود به اورشلیم و معبد بزرگ حمله کرده، آنها را ویران می‌کند. آخر زمان همچون توفان فرا می‌رسد و جنگ و ویرانی‌هایی را که تعیین شده، با خود خواهد آورد. **۲۷**این پادشاه با اشخاص زیادی پیمان یک هفته‌ای می‌بندد امّا وقتی نصف این مدّت بگذرد، مانع تقدیم قربانی‌ها و هدایا می‌شود. سپس این ویرانگر، معبد بزرگ را آلوده می‌سازد، ولی سرانجام آن چیزی که برای او تعیین شده بر سرش خواهد آمد.»

رؤیای دانیال در کنار رود دجله

۱۰ در سال سوم شاهنشاهی کوروش، شاهنشاه پارس، دانیال که بلطشصر هم نامیده می‌شد، رؤیای دیگری دید و تعبیر آن به او آشکار شد. این رؤیا حقیقت داشت و دربارهٔ یک جنگ بزرگ بود که در آینده رخ می‌داد.

۲من، دانیال، وقتی این رؤیا را دیدم، سه هفته ماتم گرفتم. **۳**در این مدّت نه غذای لذیذ خوردم و نه لب به گوشت و شراب زدم و نه موی خود را شانه کردم.

۴در روز بیست و چهارم ماه اول سال، در کنار رود بزرگ دجله ایستاده بودم. **۵**وقتی به بالا نگاه کردم، ناگهان کسی را دیدم که لباس سفید کتانی پوشیده و کمربندی از طلای ناب به کمر بسته بود. **۶**بدن او مثل جواهر می‌درخشید، رویش برق می‌زد و چشمانش همچون شعله‌های آتش بودند و بازوها و پاهایش مانند برنز صیقلی شده و صدایش شبیه همهمهٔ گروه بی‌شماری از مردم بود.

۷از آن عدّه‌ای که در آنجا ایستاده بودیم، تنها من آن رؤیا را
دیدم. همراهان من آن‌قدر ترسیدند که پا به فرار گذاشتند و خود را
پنهان کردند. **۸**من تنها ماندم و به آن رؤیای عجیب می‌نگریستم.
رنگم پریده بود و تاب و توان نداشتم. **۹**وقتی آن مرد با من سخن
گفت، رو به خاک افتادم و بیهوش شدم. **۱۰**امّا دستی مرا لمس
نمود و مرا که دستها و پاهایم می‌لرزیدند، از جا بلند کرد.
۱۱فرشته به من گفت: «ای دانیال، ای مرد بسیار عزیز خدا،
برخیز و به آنچه که می‌خواهم به تو بگویم با دقّت گوش بده!
زیرا برای همین امر نزد تو فرستاده شده‌ام.» آنگاه درحالی‌که
هنوز می‌لرزیدم بر پا ایستادم.
۱۲سپس به من گفت: «ای دانیال، نترس! زیرا از همان روز
اول که در حضور خدای خود روزه گرفتی و از او خواستی
که به تو دانش و فهم بدهد، درخواست تو قبول شد و خدا
همان روز مرا نزد تو فرستاد. **۱۳**امّا فرشته‌ای که بر کشور پارس
حکمرانی می‌کند، بیست و یک روز با من مقاومت نمود و مانع
آمدن من شد. سرانجام میکائیل، که یکی از فرشتگان اعظم
خداست، به کمک من آمد. **۱۴**من توانستم به اینجا بیایم و به
تو بگویم که در آینده برای قوم تو چه حادثه‌ای رخ می‌دهد،
زیرا این رؤیا را که دیدی مربوط به آینده است.»
۱۵در تمام این مدّت سرم را به زیر انداخته و گنگ بودم.
۱۶آنگاه آن فرشته که شبیه انسان بود، لبهایم را لمس کرد تا
بتوانم حرف بزنم. من به او گفتم: «ای آقای من، این رؤیا
آن‌قدر مرا ترسانده است که دیگر تاب و توان در من نمانده
است. **۱۷**پس چگونه می‌توانم با تو حرف بزنم؟ قوّت من تمام
شده است و به سختی نفس می‌کشم.»
۱۸او دوباره مرا لمس کرد و من قوّت یافتم. **۱۹**او گفت: «ای
مرد بسیار عزیز خدا، نترس و نگران نباش!»
وقتی این را گفت، قوّت یافتم و به او گفتم: «ای آقای من،
حالا حرف بزن زیرا تو به من نیرو بخشیدی.»
۲۰-۲۱او گفت: «می‌دانی چرا نزد تو آمده‌ام؟ من آمده‌ام تا
بگویم که در کتاب حقیقت چه نوشته شده است. وقتی از
نزد تو بازگردم، به جنگ فرشته‌ای که بر کشور پارس حکومت
می‌کند می‌روم. سپس با فرشته‌ای که بر یونان حکومت می‌کند،
خواهم جنگید. در این جنگها تنها میکائیل، نگهبان قوم
اسرائیل، به من کمک خواهد نمود.»

۱۱ او مسئول حفاظت از من است **۲**و آنچه را به تو
می‌گویم حقیقت است.

پادشاهی مصر و سوریه

سپس فرشته گفت: «سه پادشاه دیگر در کشور پارس به سلطنت می‌رسند و بعد از آنها پادشاه چهارم زمام مملکت را به دست می‌گیرد. این پادشاه از همه ثروتمندتر می‌باشد و با استفاده از قدرت و ثروت خود، همه را برضد کشور یونان تحریک خواهد کرد.

۳«آنگاه پادشاه نیرومندی به قدرت خواهد رسید. او بر کشور وسیعی فرمانروایی خواهد کرد. او هرچه بخواهد انجام خواهد داد. **۴**امّا در اوج قدرت، پادشاهی‌اش از هم خواهد پاشید و چهار قسمت خواهد شد. کسی از نسل او به سلطنت نخواهد رسید، زیرا پادشاهی او ریشه‌کن شده به دیگران داده خواهد شد.

۵«فرعون به قدرت خواهد رسید، امّا یکی از سردارانش برضد وی قیام کرده، سلطنت را از او خواهد گرفت و با قدرت زیادتری حکومت خواهد کرد. **۶**چند سال بعد، پادشاهان مصر و سوریه پیمان صلح امضاء می‌کنند و برای تحکیم این پیمان، دختر فرعون با پادشاه سوریه ازدواج می‌کند. امّا عمر این پیمان خیلی کوتاه خواهد بود، زیرا آن دختر با پدر و همراهانش کشته می‌شوند. **۷**بعد یکی از خویشاوندان آن دختر، فرعون می‌شود و برضد پادشاه سوریه به جنگ می‌رود و به قلعهٔ او وارد شده، او را شکست خواهد داد. **۸**او بُتها و ظروف قیمتی طلا و نقرهٔ سوریه را با خود به مصر می‌برد. سپس برای مدّتی صلح برقرار می‌شود. **۹**بعد پادشاه سوریه به مصر حمله می‌کند، امّا شکست می‌خورد.

۱۰«پسران پادشاه سوریه با سپاه بزرگی برای جنگ آماده می‌شوند و همچون سیل وارد مصر شده، به قلعهٔ نظامی دشمن حمله می‌برند. **۱۱**آنگاه فرعون با خشم زیاد به جنگ پادشاه سوریه می‌رود و سپاه بزرگ او را شکست می‌دهد. **۱۲**فرعون از این پیروزی مغرور شده، هزاران نفر از دشمنان خود را نابود می‌کند، امّا قدرت او دوامی نخواهد داشت.

۱۳«پادشاه سوریه به کشور خود بازمی‌گردد و سپاهی بزرگتر و مجهّزتر از قبل تشکیل می‌دهد تا در وقت مناسب دوباره به جنگ برود. **۱۴**در آن زمان عدّهٔ زیادی علیه فرعون قیام می‌کنند

و حتّی بعضی از آشوبگران قوم تو با آنها همدست می‌شوند تا همهٔ پیشگویی‌ها به انجام برسد، امّا همگی شکست می‌خورند.
۱۵آنگاه پادشاه سوریه می‌آید و شهر مستحکم را محاصره و تصرّف می‌کند. سپاهیان مصر از جنگ دست می‌کشند و حتّی بهترین سربازان آنها نیز نمی‌توانند مقاومت نمایند. **۱۶**تجاوزگران سوریه هرچه دلشان بخواهد می‌کنند و کسی قادر نخواهد بود از آنها جلوگیری نماید. به سرزمین وعده وارد می‌شوند و آن را ویران می‌کنند.
۱۷«پادشاه سوریه برای تصرّف تمام کشور مصر نقشه می‌کشد و برای این منظور با فرعون پیمان می‌بندد و یکی از دختران خود را به همسری او درمی‌آورد، امّا نقشه‌اش عملی نمی‌شود.
۱۸آنگاه متوجّه کشورهای ساحلی می‌گردد و بسیاری از آنها را تصرّف می‌کند. امّا یکی از فرماندهان او را شکست می‌دهد و او با خفّت و خواری عقب‌نشینی می‌کند. **۱۹**پادشاه سوریه به وطن خویش باز می‌گردد ولی در راه شکست می‌خورد و اثری از او باقی نمی‌ماند.
۲۰«پس از او پادشاه دیگری به قدرت می‌رسد و برای افزایش ثروت سلطنت خود، مأموری را می‌فرستد تا از مردم باج و خراج جمع کند. آن پادشاه در مدّت کوتاهی کشته می‌شود، امّا نه از خشم مردم یا در جنگ.»

پادشاه شریر سوریه

۲۱فرشته به کلام خود ادامه داده گفت: «پادشاه دیگر سوریه، شخص شریری می‌باشد که بدون اینکه حق پادشاهی داشته باشد، ناگهان آمده و با حیله و نیرنگ زمام سلطنت را به دست خواهد گرفت. **۲۲**او قدرت کاهن اعظم و هرکس دیگری را که با او مخالفت کند، از بین می‌برد. **۲۳**بعد از اینکه با مردم پیمان می‌بندد، آنها را فریب داده و با تعداد کمی از یاران خود، قدرت را به دست خواهد گرفت. **۲۴**او با یک حملهٔ ناگهانی به حاصلخیزترین ناحیه حمله می‌برد و کارهایی می‌کند که هیچ‌یک از نیاکانش نکرده بودند. غنایم جنگی را بین پیروان خود تقسیم می‌کند. بعد برای تصرّف قلعه‌های جنگی نقشه می‌کشد، امّا نقشه‌هایش عملی نخواهند شد.
۲۵«بعد جرأت یافته سپاه عظیمی را برای جنگ با مصر آماده می‌کند. فرعون هم با لشکری بسیار بزرگ و نیرومند به جنگ او می‌رود، امّا در اثر توطئه‌ای شکست می‌خورد. **۲۶**مشاورین

نزدیک او باعث سقوط او می‌شوند و بسیاری از لشکریانش تارومار شده، به قتل خواهند رسید. **۲۷**سپس، این دو پادشاه، درحالی‌که برضد یکدیگر توطئه چیده‌اند، بر سر یک سفره می‌نشینند و غذا می‌خورند و به هم دروغ می‌گویند، امّا هیچ کدام به مراد دل خود نخواهد رسید، زیرا هنوز زمان معیّن آن نرسیده است. **۲۸**پس پادشاه سوریه با غنایم فراوان دوباره عازم وطن خود می‌شود و در راه بازگشت، از سرزمین اسرائیل عبور می‌کند و در آنجا باعث خرابی‌های بسیار می‌شود و سپس به مملکت خود باز می‌گردد.

۲۹«بعد در زمان معیّن یک‌بار دیگر به مصر لشکرکشی می‌کند، امّا این بار نتیجهٔ کارش با دفعات قبل فرق خواهد داشت، **۳۰**زیرا رومیان با کشتی‌های خود به مقابلهٔ او می‌آیند و او وحشتزده عقب‌نشینی می‌کند.

«پادشاه سوریه از این شکست به خشم می‌آید و با مشورت یهودیانی که پیمان مقدّس را شکسته‌اند، برای از بین بردن پیمان مقدّس اقدام می‌کند. **۳۱**سپاهیان وی معبد بزرگ را آلوده ساخته و قربانی‌های روزانه را متوقّف می‌سازند و بُتی را در معبد بزرگ قرار خواهند داد. **۳۲**با حیله و نیرنگ یهودیانی را که از دین نیاکان خود برگشته‌اند، طرفدار خود می‌سازند امّا پیروان خدا مخالفت کرده، مانع او می‌شوند. **۳۳**در آن زمان علمای قوم شروع به تعلیم مردم می‌کنند، امّا برای مدّتی عدّه‌ای از آنها در آتش انداخته می‌شوند، بعضی با شمشیر به قتل می‌رسند و برخی از آنها زندانی گشته، غارت می‌گردند. **۳۴**امّا در این هنگام کمکهای اندکی به پیروان خدا خواهد رسید. بعد عدّهٔ بسیاری با حیله به آنها خواهند پیوست. **۳۵**عدّه‌ای از علما به قتل خواهند رسید و این سبب می‌شود که قوم خدا پاک و بی‌آلایش گردند. این وضع تا زمانی که وقت معیّن فرا رسد، ادامه خواهد یافت.

۳۶«پادشاه سوریه هرچه دلش بخواهد انجام خواهد داد. او خود را برتر و بالاتر از خدایان دیگر می‌داند و به خدای خدایان کفر می‌گوید و تا فرا رسیدن زمان مجازاتش، به این کار ادامه خواهد داد زیرا آنچه را که خدا مقرّر فرموده، واقع خواهد شد. **۳۷**پادشاه سوریه نه به خدایی که نیاکانش او را بندگی می‌کردند، توجّه می‌کند و نه به خدایی که محبوب زنان می‌باشد. در واقع او به هیچ خدایی توجّه نمی‌کند، زیرا او خود را بالاتر از هر

خدایی می‌پندارد. **۳۸**یگانه خدایی که می‌پرستد، آن خدایی خواهد بود که از قلعه‌های مستحکم محافظت می‌کند. به این خدایی که نیاکانش او را نمی‌شناختند، طلا، نقره، سنگهای گرانبها و هدایای نفیس تقدیم خواهد کرد. **۳۹**با توکّل به این خدای بیگانه به قلعه‌های مستحکم حمله می‌برد و کسانی را که از او اطاعت کنند به قدرت و حکومت می‌رساند و به عنوان پاداش زمین را بین آنها تقسیم می‌کند.

۴۰«سرانجام، فرعون به جنگ پادشاه سوریه می‌آید و او هم با ارّابه‌های جنگی و سواران و کشتیهای زیاد مانند گردباد به مقابلهٔ او می‌شتابد. پادشاه سوریه، سیل‌آسا به کشورهای زیادی حمله می‌برد. **۴۱**او حتّی به سرزمین وعده هم حمله خواهد کرد و ده‌ها هزار نفر را خواهد کشت، امّا در سرزمین‌های اَدوم و موآب، بازماندگان عمونیان فرار خواهند کرد. **۴۲**حتّی مصر و بسیاری از کشورهای دیگر هم از دست او در امان نخواهند ماند. **۴۳**او تمام خزانه‌های طلا و نقره و اشیای نفیس مصر را تاراج می‌کند و اهالی لیبی و حبشه به او باج و خراج خواهند داد. **۴۴**امّا از جانب مشرق و شمال خبرهایی به گوش او می‌رسد و او را نگران و پریشان می‌سازد. پس خشمگین و برافروخته برگشته، در سر راه خود مردمان زیادی را نابود می‌کند. **۴۵**بین دریا و کوهی که معبد بزرگ در بالای آن واقع است، چادرهای شاهانهٔ خود را برپا می‌کند. امّا در همان‌جا مرگش فرا می‌رسد و بدون اینکه کسی به او کمک کند، خواهد مرد.»

زمان آخر

۱۲ آن فرشته‌ای که لباس سفید کتانی پوشیده بود، به کلام خود ادامه داده گفت: «در آن زمان میکائیل، فرشتهٔ اعظم، برای حمایت قوم تو می‌آید و چنان دوران سختی پیش می‌آید که در تاریخ بشر سابقه نداشته است، امّا هرکسی از قوم تو که نامش در کتاب خدا نوشته شده باشد، نجات می‌یابد. **۲**بسیاری از آنانی‌که مرده‌اند، زنده می‌شوند. بعضی برای حیات جاودانی و برخی برای خجالت و رسوایی ابدی. **۳**حکیمان همانند آفتاب خواهند درخشید و کسانی‌که مردم را به راه راست هدایت کرده‌اند، همچون ستارگان تا ابد تابناک می‌شوند.»

۴بعد به من گفت: «امّا تو ای دانیال، این پیشگویی را در دلت مخفی نگه‌دار و کتاب را مُهر کن تا آخر زمان فرا رسد.

بسیاری از مردم بیهوده تلاش می‌کنند تا بفهمند که چه حوادثی رخ خواهد داد.»
۵آنگاه من، دانیال، نگاه کـردم و دو نفر دیگر را دیدم که یکی در این سوی رود و دیگری در آن سوی رود ایستاده بودند.
۶یکی از آنها که همان فرشتهٔ سفیدپوشی بود که در این هنگام در بالای رود ایستاده بود، پرسید: «چقدر طول می‌کشد تا این حوادث عجیب به پایان برسد؟»
۷فرشته در جواب، هر دو دست خود را به سوی آسمان بلند کرد و به نام خدای جاوید قسم خورد و گفت: «این وضع تا سه سال و نیم ادامه خواهد یافت و وقتی ستمی که بر قوم خدا می‌شود خاتمه یابد، این حوادث هم به پایان خواهد رسید.»
۸آنچه را که او گفت شنیدم، امّا به مفهوم آن پی نبردم. پس پرسیدم: «آقای من، آخر این وقایع چه می‌شود؟»
۹او جواب داد: «ای دانیال، اکنون برو، زیرا آنچه گفتم تا آخر زمان فرا برسد، مُهر شده و مخفی خواهد ماند. **۱۰**عدّهٔ زیادی پاک و طاهر می‌شـوند، ولی مردم بدکار چیزی نمی‌فهمند و به کارهای زشت خود همچنان ادامه می‌دهند. امّا خردمندان همه‌چیز را درک خواهند کرد.
۱۱«از وقتی‌که قربانی‌های روزانه منع شود و آن بت در معبد بزرگ قرار گیرد، یک‌هزار و دویست و نود روز سپری خواهد گشـت. **۱۲**خوشا به حال کسـی‌که صبر می‌کند تا این دورهٔ یک‌هزار و سیصد و سی و پنج روزه به پایان برسد.
۱۳«امّا ای دانیال، راه خـود را دنبال کن تا روز مرگت فرا رسـد، امّا بدان که در آخر زمان زنده خواهی شـد تا پاداش خود را دریافت کنی.»

کتاب هوشع نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳		۱۴	

کتاب هوشع نبی

معرّفی کتاب

هوشع نبی، در پادشاهی شمالی اسرائیل نبوّت می‌کرد. او بعد از عاموس نبی، قبل از سقوط سامره در زمان سختی‌ها، یعنی در سال ۷۲۱ قبل از میلاد نبوّت می‌کرد. وی مخصوصاً از بت‌پرستی و بی‌وفایی مردم به خدا نگران بود. هوشع به طرز شجاعانه‌ای، تصویر یکی از اجداد خود را که با زنی بیگانه ازدواج نمود، به بی‌ایمانی و بی‌وفایی مردم زمان خود ربط می‌دهد. مانند همسر خود او «عومر» که او را ترک نموده و نسبت به او بی‌وفایی کرد. همین‌طور مردم سلطنت شمالی، خدا را ترک کرده‌اند. بنابراین بر آنها داوری خواهد شد. امّا در انتها، باز محبّت خدا را نسبت به آنها بیان می‌کند که سرانجام خدا، قوم خود را به سوی خویش بازمی‌گرداند و روابط آنها را اصلاح می‌کند. این محبّت با جملاتی پر احساس بیان شده است: «ای افرایم چگونه تو را ترک کنم و ای اسرائیل چطور بگذارم که بروی... دلم در قفسهٔ سینه‌ام از غصّه می‌تپد و از شدّت ترحّم به رقّت می‌آید.» ۸:۱۱

تقسیم‌بندی کتاب

ازدواج و خانوادهٔ هوشع ۱: ۱– ۳: ۵
پیامی برضد پادشاهی اسرائیل ۴: ۱– ۱۳: ۱۶
پیامی دربارهٔ توبه و وعده‌ها ۱۴: ۱– ۹

---

۱ این پیامی است از جانب خداوند در دوران سلطنت عزیا، یوتام، آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودا و یربُعام پسر یهوآش، پادشاه اسرائیل، به هوشع پسر بئیری رسید.

زن و فرزندان هوشع

۲ نخستین باری که خداوند با هوشع سخن گفت، چنین فرمود: «برو با یک زن فاحشه ازدواج کن. آن زن به تو خیانت خواهد کرد و فرزندانی هم که برای تو خواهد زایید، مانند او

خواهند بود. به همین طریق قـوم من مرا ترک کرده و به من خیانت نموده است.»
۳پس هوشـع رفت و با جومر دختر دبلایم ازدواج کرد. آن زن حامله شد و پسری به دنیا آورد. **۴**خداوند فرمود: «نام این کودک را یزرعیل بگذار، زیرا بزودی پادشاه اسرائیل را مجازات خواهم کرد و انتقام خونی را که جدشان ییهو، در درّهٔ یزرعیل ریخته است، خواهم گرفت. **۵**در آن روز قدرت نظامی اسرائیل را در دشت یزرعیل درهم خواهم شکست.»
۶جومر بار دیگر حامله شد و دختری زایید. خداوند به هوشع فرمود: «نام او را لوروحامه، یعنی 'رحمت نشده' بگذار، زیرا من دیگر بر قوم اسرائیل رحمت نخواهم کرد و آنها را نخواهم بخشـید. **۷**امّا بر مردم یهودا رحم می‌کنم. من که خداوند، خدای ایشان هستم، آنها را نجات خواهم داد، امّا نه با کمان و شمشیر و جنگ و نه با کمک اسبها و سوارانشان.»
۸بعد از آنکه جومر، لوروحامه را از شـیر گرفت، بار سـوم حامله شد و پسـری به دنیا آورد. **۹**خداوند فرمود: «نام او را لوعمی، یعنی 'قوم من نیست' بگذار، چرا که اسرائیل قوم من نیست و من هم خدای آنها نیستم.»

اسرائیل دوباره بنا خواهد شد

۱۰با وجود این، تعداد مردم اسرائیل مانند ریگ دریا بی‌اندازه و بی‌شمار خواهد شد. اکنون خداوند به آنها می‌گوید: «شما قوم من نیستید،» ولی روزی خواهد آمد که خواهد گفت: «شما فرزندان خدای زنده هستید.» **۱۱**مردم یهودا و اسرائیل با هم متّفق می‌گردند و برای خود پیشوایی تعیین می‌کنند و مالک سرزمین خود می‌شوند. روز یزرعیل، چه روز بزرگی خواهد بود.

۲ پس برادرانتان را عمی، یعنی «قوم من» و خواهرانتان را روحامه، یعنی «رحمت شده» خطاب کنید.

جومر بی‌وفا – اسرائیل بی‌وفا

۲مادرتان را سـرزنش کنید، زیرا او زن من نیسـت و من دیگر شوهر او نمی‌باشم. به او بگویید که از زناکاری دست بردارد و روسـپیگری نکنـد، **۳**وگرنه او را مانند روزی که به دنیا آمد، برهنه می‌کنم و مانند بیابان و زمین خشـک و بی‌آب از تشـنگی هلاک می‌سازم. **۴**بر فرزندانش هم رحم نمی‌کنم، زیرا آنها فرزندان زنا هستند. **۵**مادرشان زنا کرده و با بی‌شـرمی گفته است: «دنبال عاشقان خود می‌روم که

به من نان و آب و روغن زیتون و شـراب و لباس پشمی و ابریشـمی می‌دهند.»
۶امّا من دیواری از خار و خس به دور او می‌کشم تا نتواند راه خود را پیدا کند. ۷هرقدر که دنبال عاشـقان خود بدود، نمی‌تواند به آنها برسـد، به جستجویشـان می‌رود، امّا آنها را پیدا نمی‌کند. آنگاه می‌گوید: «نزد شوهر اول خود برمی‌گردم، زیرا وقتی همراه او بودم وضع خوبی داشتم.»
۸او نمی‌دانسـت که من بودم که به او غلّه و شـراب و روغن و نقره و طلایی را که برای بت بعل مصرف می‌کرد، می‌دادم. ۹ولی حالا غلّه و شرابی را که در وقت و موسمش برای او تهیّه می‌کردم به او نخواهم داد و پوشاک پشمی و ابریشمی را که برای پوشانیدن برهنگی‌اش به او می‌دادم، پس خواهم گرفت. ۱۰ننگ او را در نظر عاشقانش آشکار می‌سازم و هیچ‌کسی نمی‌تواند او را از دست من نجات بدهد. ۱۱به تمام خوشـی‌ها، عیدها، جشن‌های ماه نو و روزهای سبت وی خاتمـه خواهـم داد. ۱۲تاکسـتانها و درختان انجیرش را که می‌گفت، اینها مُزد من هسـتند که عاشـقانم به من داده‌اند، خشک می‌سازم. آنها را به جنگلی تبدیل می‌کنم تا میوه‌هایش خوراک حیوانات وحشـی گـردد. ۱۳خداوند می‌گوید به‌خاطر اینکه در روزهای عید برای بت بعل بُخور خوشبو دود می‌کرد، خود را با انگشـتر و زیور می‌آراست و دنبال عاشقان خود می‌رفت و مرا فراموش می‌کرد، او را مجـازات خواهـم کـرد.

محبّت خداوند به قوم خود

۱۴پس دوباره او را به بیابان می‌برم و با سـخنان محبّت‌آمیز دل او را به دسـت می‌آورم. ۱۵در آنجا تاکستانهایش را به او پس می‌دهم، «دشت عخور» یعنی دشت زحمات را برایش به «دروازهٔ امید» تبدیل می‌کنم. در آنجا مانند روزهای جوانی‌اش، هنگامی‌که از سرزمین مصر بیرون آمد، سرود خواهد خواند.
۱۶در آن روز مرا به جای «بعل من»، «شوهر من» صدا خواهد کرد. ۱۷او دیگر بعل را فراموش خواهد کرد و اسـم او را هم به زبان نخواهد آورد.
۱۸در آن زمان، بین شـما و حیوانات وحشی، مرغان هوا و خزندگان پیمانی می‌بندم. کمان و شمشیر را از بین می‌برم و به جنگها پایان می‌دهم تا در آسایش و امنیّت زندگی کنید.

۱۹ تو برای همیشه همسر من می‌شوی
و با راستی و عدالت
و محبّت بی‌پایان و رحمت،
با تو پیمان همسری می‌بندم.
۲۰ من به قول خود وفا خواهم کرد و تو را از آن خود
خواهم ساخت.
آنگاه تو مرا به عنوان خداوند خود خواهی شناخت.
۲۱-۲۲ در آن روز، دعاهای قوم خود اسرائیل را اجابت می‌کنم.
باران را بر زمین می‌بارانم
و زمین غلّه و انگور و زیتون تولید می‌کند.
۲۳ قوم اسرائیل را برای خود در زمین می‌کارم.
بر کسانی‌که «رحمت نشده» بودند رحمت می‌کنم
و به آنهایی که گفته بودم
«قوم من نیستید» می‌گویم «شما قوم من هستید»
و آنها جواب می‌دهند: «تو خدای ما هستی.»

هوشع و زن بی‌وفا

۳ خداوند به من فرمود: «برو و عشق خود را به همسرت نشان بده، هرچند که او معشوق مرد دیگری است و زنا کار می‌باشد، تو باید او را همان‌طور که من بنی‌اسرائیل را با وجود اینکه خدایان دیگر را پرستش می‌کنند و نانهای کشمشی را به آنها تقدیم می‌کنند، دوست می‌دارم، دوست بداری.»
۲ پس من رفتم و آن زن را به پانزده تکهٔ نقره، پنجاه سیر جو و مقداری روغن خریدم. **۳** به او گفتم: «مدّت زیادی باید منتظر بمانی و در طول این مدّت باید از زناکاری دست بکشی و با مردان دیگر همبستر نشوی و من هم منتظرت می‌مانم.»
۴ به همین ترتیب بنی‌اسرائیل نیز سالهای زیادی بدون پادشاه و رهبران، بدون قربانی و ستونهای مقدّس و بدون بت خواهند بود. **۵** امّا زمانی خواهد آمد که بنی‌اسرائیل به سوی خداوند، خدای خود و داوود پادشاه‌شان برمی‌گردند. آنگاه در زمانهای آخر آنها با ترس به سوی خداوند خواهند آمد و از احسان او برخوردار خواهند شد.

اتّهام خداوند علیه بنی‌اسرائیل

۴ ای بنی‌اسرائیل، به کلام خداوند گوش بدهید. خداوند ساکنان این سرزمین را محاکمه می‌کند، زیرا در آنجا وفاداری، صداقت و خدا شناسی وجود ندارد. **۲** بلکه نفرین،

دروغ گویی، آدم‌کشی، دزدی، زناکاری و خونریزی وجود دارد. **۳**بنابراین زمین خشک خواهد شد و همهٔ ساکنان آن همراه با حیوانات وحشی، مرغان هوا و حتّی ماهیان دریا از بین خواهند رفت.

اتّهام خداوند علیه کاهنان

۴خداوند می‌فرماید: «هیچ‌کس نباید دیگری را سرزنش کند و او را گناهکار بداند. ای کاهنان، من شما را متّهم می‌کنم. **۵**شب و روز مرتکب خطا و لغزش می‌شوید. انبیا هم بهتر از شما نیستند. من مادرتان، اسرائیل را نابود می‌کنم. **۶**قوم من به‌خاطر اینکه مرا نمی‌شناسند، هلاک می‌شود. شما ای کاهنان نخواستید که مرا بشناسید و تعالیم مرا رد کردید، پس من هم شما را طرد می‌کنم و پسران شما را به عنوان کاهن نخواهم شناخت.

۷«هرچقدر تعداد شما زیادتر شد، گناهان شما هم نسبت به من زیادتر شد. پس من هم جلال شما را به ننگ تبدیل می‌کنم. **۸**کاهنان از گناهان مردم برای منفعت شخصی خود استفاده می‌کنند و بنابراین مردم را به گناه کردن تشویق می‌نمایند، **۹**پس هم کاهنان و هم مردم را به‌خاطر گناهانشان مجازات خواهم کرد. **۱۰**خواهید خورد، امّا سیر نخواهید شد؛ الههٔ باروری را پرستش خواهید کرد، امّا به تعدادتان افزوده نخواهد شد، زیرا مرا که خدای شما هستم، ترک کرده بُتها را پرستش می‌کنید.

خدا بت‌پرستی را محکوم می‌کند

۱۱«زنا، شراب کهنه و نو، عقل قوم مرا از بین برده است. **۱۲**آنها از یک تکه چوب بی‌جان راهنمایی می‌طلبند و از عصای چوبی می‌خواهند که از آینده به آنها خبر بدهد. دلبستگی به زناکاری، آنها را گمراه کرده است. بنابراین، نسبت به خدای خود خیانت کرده و به دنبال خدایان دیگر رفته‌اند. **۱۳**بر روی کوهها و بالای تپّه‌ها قربانی می‌کنند و در زیر درخت بلوط و هر نوع درخت دیگری که سایهٔ خوبی داشته باشد، بُخور می‌سوزانند.

«در نتیجه دخترانتان به فحشا و عروسانتان به زناکاری کشیده می‌شوند. **۱۴**امّا من دختران و عروسانتان را به‌خاطر کارهایشان مجازات نمی‌کنم، زیرا خود شما مردها با فاحشه‌های پرستشگاهها به جاهای خلوت می‌روید و به اتّفاق آنها برای بُتها قربانی می‌کنید. مردم نادان از بین خواهند رفت.

۱۵«اگرچه مردم اسرائیل زنا می‌کنند، امّا ای یهودا، تو مرتکب چنین گناهی نشو. برای پرستش به جلجال و یا بیت‌آون نرو و به نام خدای زنده سوگند نخور. ۱۶مردم اسرائیل مانند گوساله سرکش هستند، خداوند چگونه آنها را مثل گوسفندان به چراگاههای سرسبز ببرد؟ ۱۷افرایم دلبستهٔ بُتها شده است، پس او را تنها به حال خود بگذار. ۱۸آنها بعد از آنکه شراب می‌نوشند، برای ارضای شهوت به دنبال فاحشه‌ها می‌روند. آنها رسوایی را بر عزّت و شرافت ترجیح می‌دهند. ۱۹بادی شدید آنها را خواهد برد و به‌خاطر قربانی‌هایی که برای بُتها کرده‌اند، رسوا خواهند شد.

داوری برضد اسرائیل

۵ «ای کاهنان بشنوید! ای قوم اسرائیل توجّه کنید! ای خاندان پادشاه گوش بدهید! شما محکوم هستید، زیرا در مصفه همچون دامی گشتید و در کوه تابور مانند دام شدید. ۲ای مردم سرکش، شما را به‌خاطر کشتار بی‌حد، مجازات می‌کنم. ۳من اسرائیل را می‌شناسم و کارهای وی هم از من مخفی نیست. اسرائیل زنا کرده و آلوده شده است.»

هوشع علیه بت‌پرستی هشدار می‌دهد

۴کارهایشان مانع بازگشت آنها به سوی خدایشان است، زیرا روح زناکاری در آنها رخنه کرده است و نمی‌توانند خداوند را بشناسند. ۵غرور قوم اسرائیل علیه آنها شهادت می‌دهد. مردم افرایم در زیر بار گناه می‌لغزند و یهودا هم با آنها یک‌جا به زمین می‌خورد. ۶آنها با رمه و گلّهٔ خود به جستجوی خداوند می‌روند، امّا او را نمی‌یابند، زیرا او خود را از آنها دور ساخته است. ۷آنها به خداوند خیانت کرده‌اند و فرزندان غیر مشروع به وجود آورده‌اند. پس اکنون آنها و سرزمین ایشان بزودی از بین خواهند رفت.

جنگ بین یهودا و اسرائیل

۸شیپور جنگ را در جبعه و زنگ خطر را در رامه به صدا در آورید و در بیت آون فریاد بزنید. ای مردم بنیامین، از ترس بلرزید! ۹ای افرایم روز مجازات تو نزدیک است و بزودی ویران می‌شوی. به بنی‌اسرائیل اعلام می‌کنم که این واقعه حتمی است.

۱۰خداوند می‌فرماید: «رهبران یهودا زمینها را غارت می‌کنند، بنابراین من خشم خود را مانند سیلاب بر آنها فرو خواهم ریخت.

۱۱اسـرائیل مورد قهر من قرار گرفته اسـت و در روز محاکمه درهم کوبیده می‌شود، زیرا پیرو چیزهای باطل گردیده است.
۱۲بنابراین، من برای اسرائیل مانند بید که پشم را از بین می‌برد خواهم بود و ریشهٔ یهودا را نابود می‌کنم.
۱۳«وقتی اسرائیل دید که تا چه حد بیمار است و یهودا که جراحت او تا چه حد است، افرایم به کشور آشور روی آورد و به پادشاه بزرگ آن پناه برد. امّا امپراتور آشور قادر نیست که او را شفا بدهد و یا زخمش را مداوا نماید. **۱۴**مانند شیری که شـکار خود را می‌درد، من افرایم و یهودا را می‌درم و با خود می‌برم و هیچ‌کسی نمی‌تواند آنها را از چنگ من برهاند.
۱۵«سپس آنها را ترک خواهم کرد و به مکان خود برمی‌گردم تا آنها به گناهان خود آگاه گردند و طالب روی من شـوند و در تنگی خود از من درخواست کمک نمایند.»

توبهٔ دروغین اسرائیل

۶ مردم می‌گویند: «بیایید به سوی خداوند بازگردیم، زیرا او که ما را دریده است، ما را شفا می‌بخشد و او که ما را مجروح ساخته، ما را درمان خواهد کرد. **۲**پس از دو سه روز ما را زنده خواهد ساخت و ما در حضور او زندگی خواهیم کرد. **۳**پس باید بکوشیم تا خداوند را بشناسیم. همان‌گونه که دمیدن سپیدهٔ صبح و ریزش باران بهاری قطعی است، خداوند نیز به سوی ما باز خواهد گشت.
۴«ای افرایم و ای یهودا، با شما چه کنم؟ دوستی و محبّت شما همچون مه و شبنم صبحگاهی زودگذر است. **۵**به همین دلیل من انبیای خود را فرستاده‌ام تا پیام مرا به شما برسانند که هلاکت شما حتمی و داوری من مانند صاعقه‌ای بر شما فرود خواهد آمد. **۶**من از شـما محبّت پایدار می‌خواهم نه قربانی. من خواهان هدایای سوختنی شـما نیستم، بلکه از شما توقع دارم که مرا بشناسید.
۷«امّا آنهـا مانند آدم، پیمان مرا شکسـتند و به من خیانت کردند. **۸**جلعاد، شهر گناهکاران و قاتلان است. **۹**کاهنان آن مانند راهزنان در راه شـکیم در کمین مردم می‌نشینند و خون مردم را می‌ریزند و دست به هر نوع جنایتی می‌زنند. **۱۰**من در اسرائیل شاهد کارهای زشتی بوده‌ام. مردم بُتها را پرستش کرده و خود را ناپاک ساخته‌اند.
۱۱«برای تو نیز ای یهودا، روزی را برای مجازات تعیین کرده‌ام.

۷ «هرگاه خواستم قوم اسرائیل را شفا بدهم و آنها را دوباره
کامران سازم، دیدم که افرایم و سامره از گناه و کارهای
بد دست نمی‌کشند. آنها یکدیگر را فریب می‌دهند و از خانه‌ها
دزدی و در جاده‌ها راهزنی می‌کنند. **۲**آنها نمی‌دانند که من از
کردار زشت آنها چشم نمی‌پوشم. کارهای بدشان آنها را از هر
طرف احاطه کرده است و من همه را به چشم خود می‌بینم.

توطئه در کاخ

۳«پادشاه را با شـرارت خود و رهبران را با دروغ خود شاد
می‌سازند. **۴**آنها همگی زناکارند و آتش شهوت آنها مانند تنوری
است که نانوا آن را شعله‌ور می‌سازد تا زمانی که خمیر آمادهٔ
پختن شود. **۵**در روزی که پادشاه جشن می‌گیرد، رهبران مست
شراب می‌شوند و او هم با کسانی‌که مسخره‌اش می‌کنند، هم
پیاله می‌گردد. **۶**دلهایشان از مکر و فریب همچون تنور داغی
است. خشم و غضب آنها تمام شب به آرامی می‌سوزد و همین
که صبح شد، آتش آن شعله‌ور می‌گردد.
۷«همهٔ آنها مثل تنورِ سوزان هستند، رهبران خود را کشتند.
پادشاهانشان یکی پس از دیگری به قتل رسیده‌اند، ولی هیچ‌کسی
نیست که از من کمک بطلبد.
۸«اسـرائیل با بیگانگان آمیزش کرده و مانند نان نیم پخته قابل
خوردن نیست. **۹**آمیزش با اقوام بیگانه نیرویش را از بین برده است،
امّا خودش نمی‌داند. موی سرش سفید شده است، ولی او از آن
بی‌خبر است. **۱۰**خودخواهی اسرائیل او را رسوا می‌کند، امّا با همهٔ
اینها طالب خداوند، خدای خود نیستند و به سوی او باز نمی‌گردند.
۱۱اسرائیل مانند کبوتر، نادان و بی‌شعور است. او گاهی از مصر کمک
می‌خواهد و گاهی به طرف آشور می‌رود. **۱۲**امّا من تور خود را بر
او می‌اندازم و او را مانند پرنده‌ای از هوا به زمین می‌آورم. آنگاه او را
مطابق کارهای زشتی که انجام داده است مجازات می‌کنم.
۱۳«وای به حال آنها زیرا از من فرار کردند، باید هلاک شوند
زیرا که بر من عصیان ورزیدند. خواستم آنها را نجات بدهم،
ولی آنها با من صادق نبودند. **۱۴**آنها از صمیم دل به حضور
من دعا نمی‌کنند، بلکه به بستر خود می‌روند و ناله و گریه سر
می‌دهند. به شیوهٔ بت‌پرستان برای غلّه و شراب دعا می‌کنند و
علیه من شورش می‌کنند. **۱۵**این من بودم که آنها را پرورش دادم
و به آنها نیرو بخشـیدم، ولی آنها در عوض، برضد من توطئه
چیدند. **۱۶**آنها به چیزی رو می‌آورند که سـودی ندارد. مانند

کمان کجی هستند که نمی‌توان بر آن اعتماد کرد. رهبران آنها به‌خاطر زبان بد خویش با شمشیر کشته می‌شوند و مصریان به آنها می‌خندند و آنها را مسخره می‌کنند.»

خداوند بت‌پرستی اسرائیل را محکوم می‌کند

۸ خداوند می‌فرماید: «شیپور خطر را بنوازید! دشمنان مانند عقاب بر سر قوم من هجوم می‌آورند، زیرا قوم من پیمان مرا شکسته و از تعالیم من سرپیچی کرده‌اند. **۲**با اینکه مرا خدای خود می‌خوانند و ادّعا می‌کنند که قوم من هستند و مرا می‌شناسند، **۳**اسرائیل نیکویی را ترک کرده است، بنابراین دشمنان در تعقیب آنها هستند.

۴«آنها بدون مشورت من، برای خود پادشاه تعیین کردند و رهبران خود را بدون موافقت من برگزیدند. برای خود بُتهایی از طلا و نقره ساختند، بنابراین نابود خواهند شد. **۵**ای سامره، از گوسالهٔ طلایی تو نفرت دارم. آتش خشم من علیه ساکنان تو برافروخته شده است. کی از بت‌پرستی و گناه دست می‌کشی؟ **۶**آن گوساله، خدا نیست! بلکه ساختهٔ دست یک صنعتگر اسرائیلی است. گوسالهٔ سامره تکه‌تکه خواهد شد. **۷**آنها باد را می‌کارند و گردباد را درو می‌کنند. زمین آنها محصولی نخواهد داد و اگر محصولی هم بدهد، خوراک بیگانگان می‌شود. **۸**اسرائیل از بین رفته و نزد اقوام دیگر مانند ظرفی شکسته و بی‌مصرف شده است. **۹**مثل گورخری تنها و آواره گردیده است و از آشور کمک می‌طلبد و برای حمایت خود اقوام دیگر را اجیر می‌کند. **۱۰**حالا من ایشان را جمع می‌کنم و به اسارت می‌فرستم تا در زیر بار ظلم امپراتور آشور و مأموران او از پا بیفتند.

۱۱«آنها قربانگاههای زیادی برای آمرزش گناه ساختند، امّا آن قربانگاهها خود مکانی برای گناه کردن شدند. **۱۲**برای آنها احکام بی‌شماری نوشتم، ولی آنها همهٔ آن احکام را بیگانه پنداشته، رد کردند. **۱۳**گرچه آنها برای من قربانی‌هایی تقدیم می‌کنند و گوشت آنها را می‌خورند، امّا من هیچ‌یک از آن قربانی‌ها را نمی‌پسندم. خطاهایشان را فراموش نمی‌کنم و آنها را به‌خاطر گناهشان جزا می‌دهم و به مصر بازمی‌گردانم.

۱۴«اسرائیل خالق خود را فراموش کرده و برای خود قصرها ساخته است. یهودا به تعداد شهرهای مستحکم خود افزوده است، ولی من آتشی را خواهم فرستاد تا این قصرها و شهرها را به خاکستر تبدیل کند.»

جزای گناهان اسرائیل

۹ ای اسرائیل، مانند اقوام دیگر وجد و خوشی نکن، زیرا
تو خدای خود را ترک گفته‌ای و به او خیانت کرده‌ای.
در همه‌جا مانند فاحشه‌ها خودفروشی نموده‌ای. ۲امّا بزودی غلّه
و روغن به اندازهٔ کافی نخواهی داشت و شرابی هم نخواهد
بود. ۳قوم اسرائیل دیگر در سرزمین خداوند زندگی نخواهند
کرد، بلکه به مصر و آشور به اسارت برده خواهند شد و در
آنجا غذا و خوراک ناپاک خواهند خورد. ۴در آن سرزمینهای
بیگانه ایشان نخواهند توانست به خداوند شراب هدیه کنند و یا
برای او قربانی بیاورند. هرکسی از خوراک آنها بخورد، ناپاک
خواهد شد. مانند خوراکی که در مراسم سوگواری می‌خورند.
فقط برای جلوگیری از گرسنگی استفاده خواهد شد، چیزی
از آن برای هدیه به معبد بزرگ خداوند برده نخواهد شد.
۵پس در ایّام عید و روزهای خاص خداوند چه خواهند کرد؟
۶هنگامی‌که فاجعه فرا رسد و مردم پراکنده گردند، مصریان
ایشان را برای دفن کردن در شهر ممفیس جمع خواهند کرد.
در جاهایی که اشیای نفیسِ نقره‌ای را جمع می‌کردند و همچنین
در خانه‌هایشان خار و خس خواهد رویید.
۷مردم اسرائیل بدانند که زمان عقوبت و مکافات ایشان فرا
رسیده است. گناه و خطای قوم اسرائیل زیاد است، زیرا از
روی بغض و نفرت، نبی را احمق می‌گویند و کسی را که
از خدا الهام می‌گیرد، دیوانه می‌خوانند. ۸نبی از جانب خدا
آمده است تا نگهبان قوم او باشد، امّا به هرجایی که می‌رود،
برایش دامی نهاده شده است. این مردم حتّی در معبد بزرگ
هم دشمنی خود را نشان می‌دهند. ۹آنها مانند روزهایی که در
جبعه بودند، بی‌نهایت خود را فاسد ساخته‌اند. خدا گناهانشان
را فراموش نمی‌کند و آنها را به جزای کارهایشان می‌رساند.

گناه اسرائیل و نتیجهٔ آن

۱۰خداوند می‌فرماید: «وقتی اسرائیل را یافتم برای من مانند
انگور در بیابان و یافتن نیاکانشان مانند نوبر انجیر، برایم لذّتبخش
بود. امّا وقتی به شهر فغور رفتند، خود را وقف بت بعل کردند
و بزودی مثل خدایانی که عاشق آنها بودند مکروه و ناپاک
شدند. ۱۱شکوه افرایم مانند پرنده‌ای پرواز می‌کند. زنهای ایشان
دیگر حامله نمی‌شوند و جنینی در رحم بسته نمی‌شود و بچّه‌ای
به دنیا نخواهد آمد. ۱۲اگر هم فرزندانشان بزرگ شوند، من

همه را از آنها می‌گیرم و یک نفر را هم زنده نمی‌گذارم. وای به حال آنها وقتی‌که من آنها را ترک کنم!»
۱۳زمانی افرایم مانند نخل خرما در جای باصفایی روییده بود، امّا اکنون باید فرزندان خود را به کشتارگاه ببرد. **۱۴**خداوندا، برای این قوم از تو چه طلب کنم؟ رحمهایی که نتوانند جنین را در خود بپرورانند و پستانهای خشکی که نتوانند شیر بدهند.

قضاوت خداوند بر بنی‌اسرائیل

۱۵خداوند می‌فرماید: «تمام شرارت این قوم از جلجال شروع شد و در همان‌جا بود که من از آنها بیزار شدم. به‌خاطر همین شرارتشان، آنها را از خانهٔ خود بیرون می‌کنم. دیگر آنها را دوست نخواهم داشت، زیرا همهٔ رهبران ایشان سرکش هستند. **۱۶**بنی‌اسرائیل چون گیاهی است که ریشه‌اش خشکیده و میوه‌ای نمی‌دهد. ایشان فرزندی نخواهند داشت، امّا اگر فرزندی هم داشتند که برایشان عزیز باشد، او را خواهم کُشت.»

نبی در مورد اسرائیل سخن می‌گوید

۱۷خدای من آنها را ترک خواهد کرد. آنها در بین اقوام دیگر سرگردان و آواره خواهند شد، زیرا به کلام خدا گوش ندادند.

۱۰ قوم اسرائیل مانند تاک پُر از انگور است. هرقدر ثمرشان زیاد می‌شود، به همان اندازه قربانگاههای بیشتری می‌سازند و هرقدر که محصولات زمینشان فروان گردد، ستونهای مقدّس سنگی زیباتری برای پرستش می‌سازند. **۲**دلهای آنها پر از فریب است و اینک باید سزای گناه خود را ببینند. خداوند قربانگاههای ایشان را ویران می‌کند و بُتهای آنها را از بین می‌برد.
۳آنها بزودی خواهند گفت: «ما پادشاه نداریم، زیرا از خداوند نترسیدیم، امّا پادشاه چه کاری می‌توانست برای ما بکند؟» **۴**آنها حرفهای بی‌جا می‌زنند، قسم دروغ می‌خورند و عهد و پیمانشان همه دروغ است، بنابراین عدالت چون گیاهی زهرآگین در زمین شخم زده، خواهد رُست.
۵اهالی سامره می‌ترسند که مبادا به گاو طلایی بیت آون آسیبی برسد. مردم و کاهنان بت‌پرست آن به‌خاطر جلال از دست رفتهٔ بت خود شیون می‌کنند و ماتم می‌گیرند. **۶**بت ایشان به آشور برده می‌شود تا آن را به امپراتور بزرگ آنجا هدیه بدهند. افرایم شرمنده می‌شود و اسرائیل به‌خاطر درخواست کمک از

بت، خجل و رسوا می‌گردد. **۷**پادشاه سامره مثل کفِ روی آب نابود می‌شود. **۸**پرستشگاههای آون، جایی‌که مردم اسرائیل بت‌پرستی می‌کنند از بین می‌روند و در قربانگاههای آنها خار و خس می‌روید. مردم به کوهها و تپّه‌ها می‌گویند: «ما را پنهان کنید و ما را بپوشانید.»

خداوند داوری بر اسرائیل را اعلام می‌کند

۹خداوند می‌فرماید: «ای قوم اسرائیل، شما از زمان اقامت در جبعه تا به حال گناه کرده‌اید و به گناه خود ادامه داده‌اید. آیا کسانی‌که در جبعه دست به گناه زدند، در جنگ از بین نرفتند؟ **۱۰**پس من علیه این قوم گناهکار برمی‌خیزم و آنها را تنبیه می‌کنم. اقوام دیگر را به جنگ آنها می‌فرستم تا آنها به‌خاطر تمام گناهانی که مرتکب شده‌اند، مجازات شوند.

۱۱«اسرائیل مانند گوسالهٔ تربیت شده، به کوبیدن خرمن علاقه داشت و یوغ سنگینی برگردن ظریف او گذاشته نشده بود، امّا حالا تصمیم گرفته‌ام که او را برای کارهای سخت‌تر آماده سازم. یهودا باید شیار کند و اسرائیل زمین را بیل بزند. **۱۲**پس تخم عدالت بکارید تا محصول محبّت پایدار درو کنید. زمین سخت دلهای خود را نرم سازید، زیرا اکنون وقت آن است که طالب خداوند باشید تا او نیز باران رحمت و عدالت خود را بر شما بباراند. **۱۳**امّا شما تخم بدی و شرارت را کاشتید و محصول ظلم و بی‌انصافی را درو کردید و ثمرهٔ دروغهایتان را خوردید.

«زیرا شما به قوّت و تعداد جنگجویان خود تکیه کردید، **۱۴**جنگ مردم شما را دربر می‌گیرد و همهٔ دژهای شما ویران خواهند شد. همان‌گونه که شلمان شهر بیت اربیل را در جنگ ویران کرد و مادران و فرزندانشان را کشت. **۱۵**ای مردم بیت‌ئیل، به‌خاطر کثرت گناهانتان شما هم به همین سرنوشت گرفتار می‌شوید و در همان ابتدای جنگ، پادشاه اسرائیل کشته خواهد شد.»

محبّت خدا به قوم سرکش خود

۱۱ خداوند می‌فرماید:
«هنگامی اسرائیل کودک بود، او را دوست داشتم.
و پسر خود را از مصر فراخواندم.
۲ امّا هرقدر او را به سوی خود خواندم،

از من دورتر شد و برای بعل قربانی کرد
و برای بُتها بُخور خوشبو سوزانید.
۳ این من بودم که به اسرائیل راه رفتن را آموختم
و آنها را در آغوش خود پروراندم،
ولی آنها ندانستند که من آنها را پرورش دادم.
۴ با رشتهٔ محبّت و دوستی آنها را به سوی خود جذب
کردم،
یوغ سنگین را از دوش آنها برداشتم
و به آنها خوراک دادم.

۵«چون آنها نمی‌خواهند که به سوی من بازگردند، پس دوباره
به مصر فرستاده می‌شوند و امپراتور آشور بر آنها سلطنت خواهد
کرد. ۶دشمنان با شمشیر بر آنها هجوم می‌آورند، سنگرها و
دروازه‌های ایشان را درهم می‌شکنند و نقشه‌های آنان را باطل
می‌سازند. ۷قوم من تصمیم گرفته‌اند که مرا ترک کنند. حتّی
اگر آنها نزد قادر متعال التماس کنند، هیچ‌کس به فریادشان
نخواهد رسید.

۸«ای افرایم، چگونه تو را ترک کنم
و ای اسرائیل چطور بگذارم که بروی؟
نمی‌توانم با تو مانند ادمه و صبوئیم رفتار کنم.
دلم در قفسهٔ سینه‌ام از غصّه می‌تپد
و از شدّت ترحّم به رقّت می‌آید.
۹ از شدّت خشم خود جلوگیری می‌کنم
و دیگر تو را از بین نمی‌برم،
زیرا من خدا هستم، نه انسان.
من خدای قدّوس هستم و در بین شما ساکن می‌باشم.
با قهر و غضب نزد شما نمی‌آیم.

۱۰«آنها از من که خداوند هستم، پیروی می‌کنند و من
مانند شیر بر دشمنان می‌غرّم و چون غرّش کنم، فرزندان
او لرزان و شتابان از غرب بازمی‌گردند. ۱۱همچون فوج
پرندگان از مصر و مانند کبوتران از آشور پرواز خواهند کرد
و من آنها را به خانه‌هایشان برمی‌گردانم.» من، خداوند
سخن می‌گویم.

گناه قوم اسرائیل

۱۲خداوند می‌فرماید: «افرایم با دروغهای خود و اسرائیل با نیرنگ مرا احاطه کرده‌اند و یهودا هنوز برضد من که خدای قدّوس و امین هستم شورش می‌کند.»

۱۲ کارهای مردم اسرائیل از صبحگاه تا شامگاه بیهوده و ویرانگر است. خیانت و خشونت در میان ایشان فزونی خواهد یافت. ایشان با آشور پیمان می‌بندند و با مصر بازرگانی می‌کنند.
۲خداوند از یهودا شکایت دارد و اسرائیل را به سزای کارهایشان می‌رساند و مطابق کارهایی که کرده است، او را جزا می‌دهد.
۳در رحم مادر با حیله جای برادر خود را گرفت و وقتی بزرگ شد با خدا مبارزه کرد. ۴با فرشته دست و پنجه نرم کرد و پیروز شد. بعد با گریه و زاری از فرشته خواست که برکتش بدهد. در بیت‌ئیل خدا را دید و در آنجا با او صحبت کرد ۵با همان خداوند، خدای متعال که نامش معروف و مشهور است. ۶پس ای اسرائیل، به سوی خدای خود بازگرد. با دوستی و عدالت زندگی کن و با صبر و بردباری همیشه منتظر خدا باش.

نبوّتهای بیشتر برای داوری

۷خداوند می‌فرماید: «مردم اسرائیل به فروشنده‌ای می‌مانند که با ترازوی تقلّبی معامله می‌کند و به فریب و حیله علاقه دارد.
۸افرایم با غرور می‌گوید: 'من ثروتمند هستم و همهٔ این دارایی و ثروت را خودم به دست آورده‌ام و در کسب و کار خود خیانت نکرده‌ام و گناهی ندارم.' ۹امّا من خداوند خدای تو هستم که تو را از مصر بیرون آوردم، من تو را دوباره در چادر ساکن می‌گردانم مانند روزهای برگزاری عیدهای مذهبی.
۱۰«من با انبیا صحبت کردم، آنها را با رؤیاها و مَثَلهای زیاد نزد شما فرستادم تا شما را از ارادهٔ من آگاه سازند. ۱۱امّا بازهم در جلعاد دست از گناه و خطا نکشیدید و در جلجال برای بُتها قربانی کردید و قربانگاههایتان هنوز هم مثل توده‌های سنگ در همه‌جا و حتّی در کشتزارها دیده می‌شوند.»
۱۲جدشان یعقوب به سرزمین سوریه فرار کرد و در آنجا با کار چوپانی برای خود زن گرفت. ۱۳خداوند نبی‌ای را فرستاد تا اسرائیل را از مصر بیرون بیاورد و از او مراقبت کند. ۱۴امّا حالا افرایم خداوند را بشدّت خشمگین ساخته است، بنابراین خداوند او را به‌خاطر جنایتی که مرتکب شده است محکوم به مرگ می‌کند.

داوری نهایی اسرائیل

۱۳ در گذشته، وقتی طایفهٔ افرایم سخن می‌گفت، طایفه‌های دیگر اسرائیل از ترس می‌لرزیدند و با احترام به افرایم نگاه می‌کردند، امّا حالا به‌خاطر پرستش بت بعل محکوم به مرگ شده است. **۲**آن مردم بیشتر از پیش گناه می‌کنند و از نقرهٔ خود بُتهای ریختگی می‌سازند، بُتهایی که نتیجهٔ فکر و ساختهٔ دست بشر است و می‌گویند: «برای این بُتها قربانی کنید و گوساله‌ها را ببوسید!» **۳**بنابراین آنها مثل غبار و شبنم صبحگاهی بزودی محو می‌شوند. مانند کاه که از خرمن جدا می‌شود و همچون دود که از روزن برمی‌آید، بزودی نابود می‌گردند.

۴خداوند می‌فرماید: «من خداوند، خدای شما هستم، همان خدایی که شما را از مصر بیرون آورد. به غیراز من خدای دیگری ندارید و من یگانه نجات‌دهندهٔ شما هستم. **۵**من بودم که در بیابان خشک و بی‌آب به شما خوراک دادم. **۶**امّا وقتی خوردید و شکمتان سیر شد، مغرور شدید و مرا فراموش کردید. **۷**پس من مثل شیری بر شما هجوم می‌آورم و مانند پلنگی بر سر راهتان در کمین می‌نشینم. **۸**همچون خرسی که بچّه‌هایش را ربوده باشند، بر شما حمله خواهم کرد و سینهٔ شما را خواهم درید و آنگاه همچون شیر، شما را خواهم بلعید و چون حیوانات وحشی، شما را پاره خواهم کرد.

۹«ای اسرائیل، اگر تو را از بین ببرم، آیا کسی می‌تواند به تو کمک کند؟ **۱۰**تو خواستی که پادشاه و رهبرانی داشته باشی، پس حالا آنها کجا هستند؟ آیا آنها می‌توانند تو را نجات بدهند؟ **۱۱**در خشم خود به تو پادشاه دادم و در غضب خود او را پس گرفتم.

۱۲«خطاها و گناهان اسرائیل ثبت شده و همه در دفتر محفوظ می‌باشند. **۱۳**او فرصتی برای زنده ماندن دارد، ولی مانند کودکِ لجوج و نادانی است که نمی‌خواهد از رحم مادر خود بیرون بیاید. **۱۴**آیا او را از دنیای مردگان و از چنگال مرگ نجات بدهم؟ ای مرگ بلاهایت را نشان بده و ای دنیای مردگان نابودی و هلاکت را بیاور، زیرا دیگر رحم نمی‌کنم. **۱۵**هرچند اسرائیل در بین علفها ثمر بیاورد، امّا من باد سوزان شرقی را از بیابان می‌فرستم تا منابع آب و چشمه‌هایش را خشک سازد و ثروت و اشیای نفیس و گرانبهایش را به تاراج ببرد. **۱۶**سامره

باید سزای گناهان خود را ببیند، زیرا در مقابل من سرکشی کرده است. اهالی آن با دَم شمشیر به قتل می‌رسند، اطفال آنها تکه‌تکه و شکم زنان حامله‌شان دریده می‌شود.»

هوشع اسرائیل را به توبه دعوت می‌کند

۱۴ ای اسرائیل، به سوی خداوند خدایت بازگرد، زیرا گناهانت باعث لغزش تو شده‌اند. **۲**به سوی خداوند بازگردید و بگذارید تا این دعا هدیه‌ای برای او باشد:
«همهٔ گناهان ما را ببخش و دعای ما را بپذیر و ما تو را همان‌گونه که قول داده‌ایم، ستایش خواهیم کرد. **۳**آشوری‌ها هرگز ما را نجات نخواهند داد و اسبهای جنگی نمی‌توانند از ما محافظت کند. ما هرگز به بُتها نخواهیم گفت که آنها خدایان ما هستند. ای خداوند، به کسانی‌که به جز تو کسی را ندارند رحم کن.»

وعدهٔ خدا برای حیات تازهٔ اسرائیل

۴خداوند می‌فرماید:
«من قوم خود را به سوی خود بازمی‌گردانم.
آنها را از صمیم قلب دوست خواهم داشت،
دیگر از ایشان خشمگین نیستم.
۵من برای بنی‌اسرائیل،
چون باران در بیابان خواهم بود.
ایشان چون گُل شکوفا خواهند شد،
چون درختان سدر لبنان، با استحکام، ریشه خواهند دواند.
۶با جوانه‌های تازه، زنده
و چون درخت زیتون زیبا خواهند شد.
همچون درختان سدر لبنان
عطرآگین خواهند گشت.
۷بار دیگر تحت حفاظت من خواهند زیست.
محصولات غلّه خواهند کاشت
و چون تاکستان بارور خواهند گردید،
چون شراب لبنان مشهور خواهند شد.
۸مردم افرایم دیگر با بُتها سرو کاری ندارند.
من دعایشان را می‌پذیرم
و از آنها مراقبت می‌کنم و مانند درختِ همیشه سبز،
برایشان میوه بار می‌آورم.»

خاتمه

۹کسانی‌که دانا و خردمند هستند معنی این سخنان را درک می‌کننـد و آنهایی کـه صاحب دانش و بینش هسـتند گوش می‌دهند، زیرا راههای خداوند راست است و مردمان صادق و نیک آن راهها را می‌پیمایند، امّا اشخاص خطاکار می‌لغزند و می‌افتند.

کتاب یوئیل نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳

کتاب یوئیل نبی

معرّفی کتاب

این کتاب در قرن پنجم یا چهارم قبل از میلاد مسیح در زمان شاهنشاهی پارس نوشته شده است. یوئیل شرح هجوم عظیم ملخها و وقوع خشکسالی شدید در فلسطین را بیان می‌کند. او در این وقایع نشـانهٔ فرا رسیدن روز داوری خدا را مشاهده می‌کند. روزی که خـدا آنانی را که با عدالـت او مخالفت کرده‌اند، مجازات خواهد نمود. این نبی دعوت خدا را اعلام می‌کند که بازگشت و توبه کنید و وعدهٔ خدا را برای بازسازی و برکت بیان می‌دارد. وعدهٔ عالی یوئیل این است که خدا روح خود را بر مرد و زن و پیر و جوان خواهد فرستاد.

تقسیم‌بندی کتاب

هجوم ملخها ۱:۱–۱۷:۲
وعدهٔ بازسازی ۱۸:۲–۲۷
روز خداوند ۲۸:۲–۲۱:۳

ماتم برای نابودی غلّه

۱ این پیام از جانب خداوند به یوئیل پسر فتوئیل رسید:

۲ ای پیر مردان بشنوید!
ای ساکنان روی زمین گوش بدهید!
آیا در عمرتان یا در دوران زندگی نیاکانتان
چنین واقعه‌ای اتّفاق افتاده است؟
۳ آن را برای فرزندانتان تعریف کنید.
آنها نیز آن را به فرزندان خود بگویند
و به همین ترتیب این واقعه برای نسلهای بعدی تعریف شود.

۴ انواع ملخها دسته‌دسته خواهند آمد
و تمام محصول زمین شما را خواهند خورد.

۵ ای مستان بیدار شوید و گریه کنید.
ای میگساران زاری نمایید،
زیرا انگور و شراب شما همه از بین رفته است.

۶ امّتی که بسیار قوی و بی‌شمارند
بر سرزمین من هجوم آورده‌اند.
دندانهای ایشان مانند دندان شیر، تیز است.
۷ تاکستانهای مرا خراب کرده‌اند.
پوست درختان انجیر مرا کنده
و شاخه‌های آنها را سفید و برهنه گذاشته‌اند.

۸ مانند دوشیزه‌ای که به‌خاطر مرگ نامزد جوان خود
لباس ماتم می‌پوشد، سوگواری کنید.
۹ هدیهٔ آردی و شراب برای معبد بزرگ از بین رفته
و کاهنان که خادمان خداوند هستند، ماتم گرفته‌اند.
۱۰ کشتزارها همه خشک شده‌اند
و زمین عزادار است.
چون غلّه از بین رفته است،
انگور خشک شده
و درختان زیتون پژمرده گردیده‌اند.

۱۱ ای کشاورزان گریه کنید
و ای باغبانان شیون نمایید،
زیرا محصول گندم
و جو تلف شده است.
۱۲ تاکهای انگور از بین رفته و درختان انجیر،
انار، خرما، سیب و تمام درختان دیگر خشک
شده‌اند.
خوشی و سُرور برای مردم نمانده است.
۱۳ پلاس بپوشید و گریه کنید،
ای کاهنانی که در قربانگاه خدمت می‌کنید!
به معبد بزرگ بروید و تمام شب را ماتم بگیرید!
زیرا دیگر غلّه و شرابی نیست که به خدا تقدیم شود.
۱۴ فرمان بدهید تا روزه بگیرند
و به مردم خبر بدهید

که همهٔ رهبران
با تمام مردم یهودا
در معبد بزرگ خدای خود جمع شوند
و در آنجا در حضور خداوند گریه و زاری کنند.
۱۵ وای بر ما، زیرا روز خداوند نزدیک است،
روزی که خدای قادر مطلق،
نابودی و هلاکت بر ما می‌آورد.

۱۶ خوراک ما در برابر چشمان ما از بین رفته است
و دیگر خوشی و شادمانی در خانهٔ خدای ما نیست.
۱۷ بذرها در زمین خشک پوسیده شده‌اند.
غلّه‌ای برای ذخیره کردن نیست
و انبارها خالی از غلّه، خراب شده‌اند.
۱۸-۱۹ گاوها از گرسنگی ناله می‌کند
و گلّه‌های گوسفند سرگردانند،
زیرا چراگاهی برایشان باقی نمانده است و همه تلف
می‌شوند.
خداوندا، به درگاه تو التماس می‌کنم،
زیرا گرمای سوزان، چراگاهها را خشک ساخته
و شعله‌های آن درختان را سوزانده است.
۲۰ حتّی حیوانات وحشی به درگاهت ناله می‌کنند،
چون جویهای آب خشک شده و شعله‌های سوزان
گرما چراگاههای بیابان را از بین برده است.

ملخها هشداری از روز داوری خداوند

۲ شیپور خطر را در صهیون بنوازید؛
بگذارید صدای آن بر سر کوه مقدّس من شنیده شود
و مردم یهودا از ترس بلرزند،
زیرا روز داوری خداوند بزودی فرا می‌رسد.
۲ آن روز، روز تاریکی و ظلمت،
روز ابرهای سیاه و تاریکی غلیظ است.
سپاه نیرومندی همچون سیاهی شب کوهها را
می‌پوشاند.
آن لشکر چنان عظیم و قوی است
که مانند آن قبلاً هرگز دیده نشده است
و بعد از این هم دیده نخواهد شد.

۳ همچون آتش، هرچه را که روی زمین است می‌سوزاند.
زمین پیش از آمدن آنها مثل باغ عدن است،
امّا وقتی از آن می‌گذرند، به بیابان خشک و بایر تبدیل
می‌شود.
هیچ چیز از چنگ آنها رهایی نمی‌یابد.
۴ آنها شبیه اسب هستند
و مانند اسبهای جنگی می‌تازند.
۵ وقتی بر کوهها جست و خیز می‌کنند،
صدایشان همچون غرّش ارّابه‌ها
و صدای شعلهٔ آتشی است که کاه را می‌سوزاند
و مانند نعرهٔ سپاه نیرومندی است که برای جنگ
لشکرکشی می‌کند.
۶ مردم در برابر آنها وحشت می‌کنند
و رنگ از رویشان می‌پرد.
۷ مانند جنگجویان حمله می‌آورند
و همچون سربازان از دیوارها بالا می‌روند.
همهٔ آنها مستقیم پیش می‌روند
و جهت خود را تغییر نمی‌دهند.
۸ مانع یکدیگر نمی‌شوند،
بلکه در صف خود مستقیماً پیش می‌روند،
خط دفاع را می‌شکنند و هیچ سلاحی نمی‌تواند جلو
آنها را بگیرد.
۹ به شهر هجوم می‌برند،
از دیوارها بالا می‌روند
و همچون دزد از پنجره‌ها وارد خانه‌ها می‌شوند.

۱۰ زمین در زیر پای آنها به لرزه می‌آید
و آسمانها تکان می‌خورند.
خورشید و ماه تاریک می‌شوند
و ستارگان نور افشانی نمی‌کنند.
۱۱ خداوند با صدای بلند به لشکر خود فرمان می‌دهد
و سپاه عظیم و بی‌شمار او اوامرش را اطاعت
می‌کنند.
روز خداوند روزی هولناک و وحشت‌انگیز است.
کیست که بتواند آن را تحمّل کند؟

دعوت به توبه

۱۲ خداوند می‌فرماید: «با وجود اینها،
با تمام دل خود، با روزه
و گریه و ماتم به سوی من بازگردید.
۱۳ پاره کردن لباسهایتان کافی نیست؛
بگذارید تا قلب شکستهٔ شما اندوهتان را نشان دهد»

به سوی خداوند، خدای خود بازگردید،
زیرا او کریم و مهربان است.
زود خشم نمی‌گیرد و رحمت و محبّت او بی‌پایان است.
همیشه برای بخشیدن آماده است و راضی به مجازات شما نیست.
۱۴ کسی چه می‌داند، شاید خداوند تصمیم خود را عوض کند
و محصولات شما را آن‌قدر برکت بدهد
که دوباره بتوانید هدیهٔ آردی و ریختنی به خداوند، خدای خود تقدیم کنید.

۱۵ در کوه صهیون شیپور را به صدا در آورید؛
فرمان بدهید روزه بگیرند و برای گردهمایی بیایند.
۱۶ آنها را تقدیس نمایید.
ریش‌سفیدان، اطفال
و حتّی کودکان شیر خوار را جمع کنید.
داماد از خانه
و عروس از حجلهٔ خود بیرون بیاید.
۱۷ کاهنانی که خادمان خداوند هستند،
بین قربانگاه و دروازهٔ ورودی معبد بزرگ بایستند
و گریه کنند و بگویند:
«خداوندا، بر قومت رحم کن.
نگذار که آنها مایهٔ تمسخر اقوام دیگر شوند و بگویند:
'خدای شما کجاست؟'»

باروری زمین توسط خداوند

۱۸ آنگاه خداوند به‌خاطر آبروی سرزمین خود به غیرت می‌آید
و بر قوم خود رحمت می‌کند.

۱۹ خداوند در جواب قوم خود می‌فرماید:
«من برای شما غلّه، شراب و روغن زیتون می‌فرستم تا
سیر شوید.
اقوام بیگانه دیگر شما را مسخره نخواهند کرد.
۲۰ لشکر دشمن را که از شمال بر شما هجوم آوردند،
از آنجا دور کرده به سرزمینی خشک و ویران می‌رانم.
بعضی از آنها را در دریای مرده
و بعضی را در دریای مدیترانه می‌فرستم تا در آنجا بمیرند
و بوی گَند لاشه‌هایشان به مشام برسد.
من آنها را به‌خاطر آنچه که بر شما کردند، از بین
خواهم برد.

۲۱ «ای زمین نترس و خوشحال باش،
زیرا خداوند کارهای بزرگی برایت انجام داده است!
۲۲ ای حیوانات صحرا هراسان نباشید،
زیرا چراگاهها سرسبز می‌شوند
و درختان میوه بار می‌آورند.
میوهٔ انجیر و انگور فراوان می‌گردد.

۲۳ «ای مردم صهیون، خوشحال باشید
و از کارهای خداوند شادی نمایید!
چون با فرستادن باران، عدالت خود را نشان می‌دهد.
دوباره باران بهاری را در بهار
و باران پاییزی را در پاییز خواهد بارانید.
۲۴ بار دیگر خرمنگاهها پُر از گندم
و چرخشتها لبریز از روغن و شراب می‌گردند.»
۲۵ خداوند می‌فرماید:
«خساراتی را که سالهای پیش ملخها،
آن لشکر عظیم و نابود کننده‌ای که من فرستادم
بر شما وارد آوردند، جبران می‌کنم.
۲۶ غذای فراوان می‌خورید و سیر می‌شوید
و نام مرا که خداوند شما هستم
به‌خاطر کارهای عجیبی که برای شما انجام داده‌ام،
ستایش خواهید کرد.
قوم من دیگر هرگز خوار نخواهد شد.

۲۷ آنگاه شما ای قوم اسرائیل می‌دانید که من در بین شما می‌باشم
و تنها من، خداوند، خدای شما هستم
و شما که قوم من هستید دیگر هرگز شرمسار نخواهید شد.

روز خداوند

۲۸ بعد از آن روح خود را بر همهٔ مردم خواهم ریخت.
پسران و دختران شما نبوّت خواهند کرد.
پیران شما خوابها و جوانان رؤیاها خواهند دید.
۲۹ در آن روزها حتّی بر غلامان و کنیزان شما هم
روح خود را خواهم ریخت.

۳۰ «نشانه‌های حیرت‌انگیزی از خون،
آتش و ستونهای دود،
در آسمان و زمین ظاهر خواهم کرد.
۳۱ قبل از آن که روز عظیم و وحشتناک خداوند فرارسد،
آفتاب تاریک و ماه رنگ خون خواهد گرفت.
۳۲ هرکه نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.
زیرا خداوند فرموده است
که در اورشلیم عدّه‌ای جان سالم بدر می‌برند
و کسانی‌که برگزیدهٔ او هستند باقی می‌مانند.»

خداوند ملّتها را داوری خواهد کرد

۳ خداوند می‌فرماید:
«در آن زمان هنگامی‌که سعادت و آرامی را
به یهودا و اورشلیم بازگردانم،
۲ تمام اقوام جهان را در دشت داوری جمع کرده
در آنجا آنها را به‌خاطر میراث خود،
یعنی قوم اسرائیل محاکمه خواهم کرد،
زیرا آنها قوم مرا در بین اقوام جهان پراکنده ساخته
و سرزمین مرا تقسیم کردند.
۳ آنها بر قوم من قرعه انداختند.
پسران جوان را در عوض فاحشه‌ها دادند
و دختران را در مقابل شراب فروختند.

۴ «ای صور و صیدون و ای سرزمین فلسطین، با من چه‌کار
دارید؟ آیا می‌خواهید از من انتقام بگیرید؟ اگر چنین کنید من
بی‌درنگ شما را مجازات خواهم نمود. ۵ شما نقره و طلا و

گنجینه‌های نفیس مرا گرفته به پرستشگاههای خود بردید. ۶مردم
یهودا و اورشلیم را به یونانیان فروختید و آنها را از وطنشان آواره
ساختید. ۷امّا من آنها را از جایهایی که به آن فروخته شده‌اند
بازمی‌گردانم و شما را به سزای کارهایتان می‌رسانم. ۸پسران
و دختران شما را به مردم یهودا می‌فروشم، آنها نیز ایشان را
به سبائیان که در سرزمینی دوردست زندگی می‌کنند، خواهند
فروخت. من که خداوند هستم، این را می‌گویم.

۹«به اقوام جهان اعلام کنید،
'برای جنگ آماده شوید
و جنگجویان ورزیدهٔ خود را فرا خوانید
و سپاهیان را جمع کنید.
۱۰گاوآهنهای خود را ذوب کنید و از آنها شمشیر بسازید
و از ارّه‌هایتان نیزه تهیّه نمایید.
افراد ضعیف هم خود را برای جنگ آماده کنند.
۱۱بیایید ای تمامی قبایل اطراف،
عجله کنید
و در درّه جمع شوید!'»

خداوندا، جنگ‌آورانت را برای حمله فرود آور!

۱۲خداوند می‌فرماید:
«تمام اقوام بیایند و در دشت داوری جمع شوند.
من در آنجا می‌نشینم
و همه را محاکمه می‌کنم.
۱۳داسها را بردارید،
زیرا محصول رسیده و برای درو آماده است.
مردم همه شریر شده‌اند،
پس بروید و آنها را همان‌طور که انگورها را برای
شراب در چرخشت لِه می‌کنند تا شراب لبریز گردد،
پایمال سازید.»

۱۴دسته‌دسته در دشت داوری جمع شوند،
زیرا در آنجا روز خداوند بزودی فرا خواهد رسید.
۱۵آفتاب و ماه تاریک می‌شوند

و ستارگان نور خود را از دست می‌دهند.
۱۶ غرّش صدای خداوند از فراز کوه صهیون برمی‌خیزد
و همچون رعد از اورشلیم فریاد می‌زند.
آسمان و زمین به لرزه می‌آیند،
امّا خداوند پناهگاه قوم خود، اسرائیل بوده
از ایشان حمایت می‌کند.

خداوند قوم خود را برکت خواهد داد

۱۷ آنگاه شما خواهید دانست که من،
خداوند خدای شما، بر کوه مقدّس خود صهیون،
ساکن هستم.
اورشلیم شهری مقدّس خواهد بود
و بیگانگان دیگر هرگز نخواهند توانست بر آن پیروز
شوند.
۱۸ در آن زمان از کوهها شراب تازه می‌چکد
و از تپّه‌ها شیر جاری می‌شود.
جویهای خشک یهودا از آب لبریز می‌گردند
و از معبد بزرگ چشمهٔ آب فوران می‌کند
و درّهٔ اقاقیا را سیراب می‌سازد.

۱۹ سرزمینهای مصر و اَدوم
به‌خاطر ظلمی که در حق اهالی یهودا کرده‌اند
و خون مردم بی‌گناه را در آنجا ریخته‌اند،
به بیابان خشک و بایر تبدیل خواهند شد.
۲۰ امّا یهودا و کوه صهیون برای همیشه آباد و پرجمعیّت
می‌ماند.
۲۱ انتقام خون ایشان را خواهم گرفت
و از خطای گناهکار نخواهم گذشت،
چون من، خداوند در صهیون ساکن خواهم شد.

کتاب عاموس

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳
۴	۵	۶
۷	۸	۹

کتاب عاموس

معرّفی کتاب

عاموس نخستین نبی‌ای است که موعظهٔ او در کتاب‌مقدّس مفصّل بیان شده است. با وجودی‌که او اهل یکی از شهرهای پادشاهی جنوب، یعنی یهودا بود، موعظه‌اش برای مردم پادشاهی شمال، یعنی اسرائیل بود که در اواسط قرن هشتم قبل از میلاد زندگی می‌کردند. در آن زمان آنها در کامرانی و سعادت و با پرهیزکاری و دینداری در امنیّت به سر می‌بردند. امّا عاموس مشاهده می‌کند که این سعادت و امنیّت برای توانگران موقّتی و محدود است. زیرا که این آرامش و سعادت با بی‌عدالتی نسبت به فقرا توأم بود و پرهیزکاری و دینداری آنان واقعی و صمیمانه نبود. او با صبر و با کلمات تشویق‌آمیز به آنان گوشزد می‌کرد که خدا، پادشاهی اسرائیل را مجازات خواهد نمود. او می‌گفت: «انصاف مانند نهری همیشه در جریان باشد.» (۵:۲۴) و نیز می‌گفت: «شاید خداوند قادر مطلق بر بازماندگان این قوم رحمت کند.» (۵:۱۵)

تقسیم‌بندی کتاب

داوری سایر ملل ۱:۱-۲:۵
داوری پادشاهی شمال ۲:۶-۶:۱۴
پنج رؤیا ۷:۱-۹:۱۵

---

۱ این است پیام عاموس، چوپانی که از روستای تقوع بود. دو سال پیش از زلزله، هنگامی‌که عُزیا، پادشاه یهودا بود و یربعام پسر یهوآش بر پادشاهی شمالی اسرائیل حکومت می‌کرد، خداوند این رؤیاها را به او نشان داد.

۲ عاموس می‌گوید:

«خداوند از کوه صهیون
در اورشلیم همچون رعد می‌غرّد.
چراگاههای چوپانها خشک می‌شوند
و سبزه‌های قلّهٔ کوه کرمل، زرد و پژمرده می‌گردند.»

داوری خدا بر همسایگان اسرائیل

دمشق

۳خداوند می‌فرماید: «مردم دمشق بارها گناه کرده‌اند، بنابراین
از تقصیر آنها چشم نمی‌پوشم و آنها را مجازات می‌کنم، زیرا آنها
با مردم جلعاد وحشیانه و ظالمانه رفتار کردند. **۴**پس من آتش
را بر خاندان حزائیل پادشاه نازل می‌کنم و قلعه‌های مستحکم
بنهدد را می‌سوزانم. **۵**دروازه‌های شهر دمشق را می‌شکنم و
اهالی دشت آون و پادشاه بیت‌عدن را نابود می‌سازم. مردم
سوریه به سرزمین قیر به اسارت برده می‌شوند.»

فلسطین

۶خداوند می‌فرماید: «اهالی غزه بارها و بارها گناه کرده‌اند و
به این خاطر من حتماً آنها را مجازات خواهم کرد. آنها تمام
قوم مرا به تبعید بردند و به عنوان اسیر به اَدوم فروختند. **۷**پس
من آتشی را بر دیوارهای غزه می‌فرستم و قلعه‌های مستحکم آن
را می‌سوزانم. **۸**اهالی اشدود را نابود می‌کنم و پادشاه اشقلون را
می‌کشم. مردم شهر عقرون را از بین می‌برم و تمام فلسطینیانی
که باقی مانده‌اند هلاک می‌شوند.»

صور

۹خداوند می‌فرماید: «مردم صور بارها گناه کرده‌اند. آنها حتماً
مجازات می‌شوند، چرا که آنها تمام قوم اَدوم را به اسارت بردند
و پیمان برادری خود را شکستند، **۱۰**بنابراین من بر دیوارهای
صور آتش نازل می‌کنم و قلعه‌های مستحکمش را با شعله‌های
آن می‌سوزانم.»

اَدوم

۱۱خداوند می‌فرماید: «قوم اَدوم بارها گناه کرده‌اند. من از سر
تقصیراتشان نمی‌گذرم، زیرا آنها با شمشیر به تعقیب برادران
بنی‌اسرائیلی خود رفتند و خشم و غضب ایشان بی‌حد و دایمی
بود. **۱۲**پس من نیز آتش بر شهر تیمان می‌فرستم و قلعه‌های
بُصره را می‌سوزانم.»

عمون

۱۳خداوند می‌فرماید: «خطاهای مردم عمون از حد گذشته
است. من گناهانشان را فراموش نمی‌کنم، زیرا آنها برای اینکه
به سرحدات خود توسعه بخشند، در جنگ جلعاد، شکم
زنهای حامله را با شمشیر دریدند. **۱۴**بنابراین من بر دیوارهای

شهر ربّه آتش می‌افروزم و قلعه‌های آن را با فریاد و غریو جنگ
و غرّش توفان از بین می‌برم. **۱۵**پادشاه آن با مأمورینش همگی
تبعید خواهد شد.»

موآب

۲ خداوند می‌فرماید: «مردم موآب بارها گناه کرده‌اند. من
از خطاهای آنها چشم نمی‌پوشم، زیرا آنها استخوانهای
پادشاه اَدوم را سوزاندند و به خاکستر تبدیل کردند. **۲**پس من
نیز آتشی را بر مردم زمین موآب می‌فرستم و قلعه‌های قریوت
را می‌سوزانم. موآب در بین خروش و غوغای جنگ و نعرهٔ
جنگجویان از بین می‌رود. **۳**پادشاه ایشان و رهبرانشان را همگی
هلاک خواهم ساخت.»

یهودا

۴خداوند می‌فرماید: «مردم یهودا بارها گناه کرده‌اند. ایشان
حتماً جزا می‌بینند، زیرا آنها احکام مرا بجا نیاوردند و از قوانین
من پیروی نکردند، بلکه با پرستش همان بُتهایی که معبود
اجدادشان بودند، گمراه شدند. **۵**پس من نیز آتش بر یهودا
نازل می‌کنم و قلعه‌های اورشلیم را می‌سوزانم.»

داوری خدا بر اسرائیل

۶خداوند می‌فرماید: «قوم اسرائیل بارها گناه کرده‌اند. آنها باید
به سزای گناه خود برسند، زیرا آنها اشخاص نیک و درستکار
را که قادر به پرداخت قرض خود نیستند به بردگی می‌فروشند
و مردم فقیر و بینوا را با یک جفت کفش عوض می‌کنند.
۷مردم بینوا را در خاک پایمال می‌کنند و مانع اجرای عدالت
در حق اشخاص ضعیف و ناتوان می‌گردند. پسر و پدر با یک
دختر همبستر می‌شوند. به این ترتیب نام مقدّس مرا بی‌حرمت
می‌سازند. **۸**با همان لباسی که از قرضداران خود گرو گرفته‌اند
در کنار هر قربانگاه می‌خوابند و در پرستشگاه خدای خود، با
پولی که بابت جریمه از مردم گرفته‌اند شراب می‌نوشند.
۹«امّا ای قوم من، به‌خاطر شما، اموریان را که مانند درختان
سدر، بلند و همچون درختان بلوط، نیرومند و قوی بودند، با
میوه و ریشه‌هایشان بکلّی نابود ساختم. **۱۰**همچنین من شما
را از کشور مصر بیرون آوردم و مدّت چهل سال در بیابان
راهنمایی کردم تا سرزمین اموریان را تصاحب کنید. **۱۱**بعضی
از پسران شما را انبیا و بعضی را به عنوان نذر شده برای خودم
انتخاب کردم.»

خداوند می‌فرماید: «ای قوم اسرائیل، آیا این حقیقت ندارد؟
۱۲امّا شما به آن جوانان نذر شده شراب دادید که بنوشند و
به انبیا گفتید که پیشگویی نکنند. **۱۳**پس حالا شما را مانند
گاری‌ای که در زیر بار غلّه صدا می‌کند، به ناله می‌آورم.
۱۴حتّی سریعترین کسان نمی‌توانند فرار کنند. قوّت و نیروی
جنگجویان از بین می‌رود و قادر نخواهند بود که جان سالم
بدربرند. **۱۵**تیراندازان مقاومت خود را از دست می‌دهند،
دوندگان از فرار باز می‌مانند و اسب سواران نمی‌توانند جانهای
خود را نجات دهند.»
۱۶خداوند می‌فرماید: «در آن روز شجاعترین جنگجویان برای
نجات جان خود، سلاح خود را به زمین خواهند انداخت و
فرار خواهند کرد.»

۳ ای قوم اسرائیل، به کلام خداوند دربارهٔ شما گوش
بدهید، او علیه تمام قومی که آنها را از مصر بیرون
آورد می‌فرماید: **۲**«از بین تمام اقوام روی زمین، من تنها شما
را انتخاب کرده‌ام. به همین دلیل شما را به‌خاطر گناهانتان
مجازات خواهم کرد.»

وظیفهٔ انبیا

۳آیا دو نفر بدون آنکه با هم توافق کرده باشند، با هم سفر
خواهند کرد؟
۴آیا شیر، وقتی شکاری نداشته باشد، در جنگل غرّش می‌کند؟
آیا شیر ژیان اگر شکاری نکرده باشد، در بیشهٔ خود می‌غرّد؟
۵اگر تله‌ای نباشد، آیا پرنده‌ای به دام می‌افتد؟ اگر تله چیزی
را نگرفته باشد، آیا بسته می‌شود؟
۶وقتی شیپور جنگ نواخته شود، آیا مردم از ترس به لرزه نمی‌آیند؟
اگر خواست خداوند نباشد، آیا شهری دچار مصیبت می‌شود؟
۷خداوند قادر متعال، پیش از آنکه بندگان خود، انبیا را از
ارادهٔ خود آگاه سازد، کاری نمی‌کند.
۸هرگاه شیر غرّش کند، کیست که از ترس نلرزد؟
وقتی خداوند متعال امر می‌فرماید، آیا کسی جرأت می‌کند
که آن را اعلام نکند؟

محکومیّت سامره

۹به ساکنان قصرهای اشدود و مصر اعلام کنید و بگویید:
«بر کوههای سامره جمع شوید و ببینید که چه آشوبی در آنجا
برپاست و مردم مرتکب چه ظلمهایی می‌شوند.

۱۰«اهالی آنجا راستی و صداقت را از یاد برده‌اند. قصرهایشان
پُر از غنایمی است که از راه غارت و دزدی به دست آورده‌اند.
۱۱بنابراین دشمن می‌آید و سرزمین شما را محاصره می‌کند.
دژهای شما را از بین می‌برد و قلعه‌هایتان را ویران می‌سازد.»
۱۲خداوند می‌فرماید: «همان‌طور که چوپانی فقط دو پا و یک
گوش گوسفندی را از دهن شیر باز می‌گیرد، در سامره هم تنها
عدّهٔ کمی از کسانی‌که بر تختهای مجلّل تکیه زده‌اند، نجات
می‌یابند.» ۱۳خداوند، خدای متعال می‌فرماید: «بشنوید و این
پیام را به بنی‌اسرائیل اعلام کنید. ۱۴در همان روزی که قوم
اسرائیل را به سزای گناهشان برسانم، قربانگاههای بیت‌ئیل را
هم نابود خواهم ساخت. شاخهای قربانگاه قطع می‌شوند و
به زمین می‌افتند. ۱۵قصرهای زمستانی و تابستانی ثروتمندان
که با عاج زینت یافته‌اند با خاک یکسان خواهند شد و همهٔ
خانه‌های قشنگ و بزرگشان ویران خواهند گردید.»

۴ ای زنهای سامره که مانند گاوهای منطقهٔ باشان چاق
شده‌اید، بر مردم بینوا ظلم می‌کنید، اشخاص فقیر
و محتاج را پایمال می‌نمایید و هریک از شما به شوهرانتان
می‌گویید: «شراب بیاور تا بنوشم.» ۲خداوند به ذات اقدس
خود قسم خورده و فرموده است: «روزی می‌رسد که دشمنان
قلّاب به دهان شما خواهند انداخت همهٔ شما را مانند ماهی
می‌گیرند و با خود می‌برند. ۳هریک از شما را از شکافهای
دیوار بیرونی خواهند انداخت.»

سرکشی قوم اسرائیل

۴خداوند قادر متعال می‌فرماید: «ای قوم اسرائیل، به شهر
بیت‌ئیل بروید و گناه کنید و به شهر جلجال بروید تا بیشتر
گناه ورزید. هر روز صبح قربانی بیاورید و هر سه روز ده‌یک
بدهید. ۵قربانی‌های شکرگزاری بگذرانید و در همه‌جا با غرور
اعلام کنید که برای خداوند قربانی تقدیم کرده‌اید، زیرا این
همان کاری است که شما دوست دارید.
۶«من قحطی را به تمام شهرهای شما آوردم، امّا توبه
نکردید و به سوی من بازنگشتید. ۷سه ماه پیش از فصل
درو باران را قطع کردم. در یک شهر باران فرستادم و در
شهر دیگر از آن جلوگیری نمودم. بر یک مزرعه باران بارید
و مزرعهٔ دیگر از بی‌آبی خشک شد. ۸مردم چند شهر برای
نوشیدن یک جرعه آب، با تن خسته و ناتوان به شهری دیگر

می‌رفتند، امّا آب کافی پیدا نمی‌کردند. با این‌همه، شما به سوی من بازنگشتید.
۹«با باد سموم و آفت، محصول باغها و تاکستانهای شما را از بین بردم. درختان انجیر و زیتون شما خوراک ملخ شدند، بازهم شما به سوی من بازگشت نکردید.
۱۰«همان بلاهایی را که بر سر مردم مصر آوردم بر سر شما نیز آوردم. جوانان شما را با شمشیر کشتم، اسبهایتان ربوده شدند. بینی شما از بوی بد اجساد اردوگاههایتان پُر شد. با این حال، شما به سوی من بازنگشتید.
۱۱«بعضی از شما را مانند مردم سدوم و غموره نابود ساختم. کسانی هم که زنده ماندند، مانند چوب سوخته‌ای بودند که از بین آتش بیرون کشیده شده باشند. با همهٔ اینها، بازهم شما به سوی من بازنگشتید. ۱۲بنابراین من شما را مجازات خواهم کرد. پس ای قوم اسرائیل، برای داوری و مجازات در برابر خدای خود آماده شوید.

۱۳«زیرا من هستم که کوهها را ساختم،
باد را به وجود آوردم،
از افکار پنهانی انسان آگاه هستم،
روز را به شب تبدیل می‌کنم
و بر بلندترین کوهها قدم می‌زنم.
نام من خداوند، خدای متعال است.»

دعوت به توبه

۵ ای مردم اسرائیل، به سوگنامه‌ای که برای شما می‌خوانم گوش دهید:

۲باکرهٔ اسرائیل فرو افتاده
و هرگز برنخواهد خاست.
او در زمین خود رها گشته،
و کسی نیست که به او کمک کند تا برخیزد.

۳خداوند متعال می‌فرماید: «از یک شهر اسرائیل یک‌هزار نفر به جنگ می‌روند، امّا تنها یکصد نفر زنده برمی‌گردند. از شهر دیگری صد نفر فرستاده می‌شوند، ولی فقط ده نفر زنده می‌مانند.»

۴خداوند به مردم اسرائیل می‌فرماید: «مرا بطلبید تا زنده
بمانید. ۵به بیت‌ئیل برای عبادت نروید، در جلجال اجتماع
نکنید و به شهر بئرشبع داخل نشوید، زیرا مردم جلجال تبعید
می‌گردند و مردم بیت‌ئیل نابود می‌شوند.»
۶در طلب خداوند باشید تا زنده بمانید، وگرنه غضب او
مثل آتش شعله‌ور می‌شود و قوم اسرائیل را می‌سوزاند و مردم
بیت‌ئیل را از بین می‌برد و کسی نمی‌تواند آن را خاموش سازد.
۷شما محکوم به فنا هستید، زیرا عدالت را پایمال می‌کنید و
مردم را از حقّشان محروم می‌سازید.

۸کسی که ستارگان آسمان،
ثریا و جبّار را آفرید،
او که تاریکی را به صبح روشن
و روز را به شب تبدیل می‌کند،
او که آبهای دریا را جمع کرده
بر زمین می‌باراند،
نام او خداوند است.
۹او نیرومندان را با قلعه‌هایشان نابود می‌سازد.

۱۰شما از کسانی‌که پیرو عدالت و راستگو هستند، نفرت
دارید. ۱۱بر مردم مسکین و فقیر ظلم می‌کنید و غلّه‌هایشان را
بزور می‌گیرید، بنابراین در خانه‌هایی که از سنگهای خوش‌تراش
بنا کرده‌اید، زندگی نخواهید کرد و از شراب تاکستانهای زیبایی
که کاشته‌اید نخواهید نوشید، ۱۲زیرا من می‌دانم که گناهان زیاد
و خطاهای بزرگی را مرتکب شده‌اید. به اشخاص درستکار
آزار می‌رسانید، رشوه می‌گیرید و عدالت را از مردم مسکین
بازمی‌دارید. ۱۳پس در این زمان بهترین کار سکوت است،
زیرا که زمان بدی است.
۱۴پس نیکویی کنید و از شرارت دست بکشید تا زنده بمانید.
آنگاه خداوند، خدای متعال، چنانکه ادّعا می‌کنید، همراه
شما و مددکار شما خواهد بود. ۱۵از بدی بپرهیزید و خوبی
را دوست بدارید و در داوری عدالت را برقرار سازید. شاید
خداوند قادر مطلق بر بازماندگان این قوم رحمت کند.
۱۶خداوند، خدای متعال می‌فرماید: «از تمام سبزه‌های شهر
صدای ناله و شیون برمی‌خیزد و حتّی دهقانان دعوت می‌شوند

تا با نوحه‌خوانان نوحه‌گری کنند. **۱۷**در تاکستانها ناله و شیون برپا می‌شود، زیرا من برای مجازات شما می‌آیم.»

۱۸وای به حال شما که در آرزوی فرا رسیدن روز خداوند هستید. آن روز چه فایده‌ای برای شما خواهد داشت؟ زیرا در آن روز تاریکی را می‌بینید، نه روشنی را. **۱۹**شما مانند کسی می‌باشید که از شیری فرار کند و با خرسی روبه‌رو گردد. یا مانند کسی‌که به خانهٔ خود داخل شود و دست خود را بر دیوار بگذارد و مار او را بگزد. **۲۰**روز خداوند، تاریکی را ایجاد می‌کند و اثری از روشنی نخواهد بود. آن روز یک روز تاریک محض خواهد بود، نور و روشنایی به چشم نمی‌خورد.

۲۱خداوند می‌فرماید: «من از عیدهایتان بیزارم و از محافل مذهبی شما نفرت دارم. **۲۲**قربانی‌های سوختنی و هدایای آردی شما را نمی‌پذیرم و به قربانی حیوانات چاقی که جهت شکرگزاری می‌آورید توجّهی ندارم. **۲۳**سرود حمد خود را به گوش من نرسانید. نوای چنگ شما را نمی‌شنوم. **۲۴**به عوض، بگذارید که عدالت مثل آب و انصاف مانند نهری همیشه در جریان باشد.

۲۵«ای قوم اسرائیل، در مدّت چهل سالی که در بیابان بودید، آیا برای من قربانی و هدیه می‌آوردید؟ **۲۶-۲۷**خیر، امّا اکنون به این دلیل که شما پیکره‌های سِکوّت، الههٔ پادشاهی و کیوان، خدای ستارهٔ خود را پرستش نموده‌اید، بنابراین هنگامی که من شما را به سرزمینی دور دست در آن طرف سرزمین دمشق به تبعید می‌فرستم، شما آن پیکره‌ها را با خود حمل خواهید کرد.» خداوند، خدای قادر مطلق چنین می‌فرماید.

ویرانی اسرائیل

۶ وای بر شما که در صهیون زندگی راحتی دارید و در سامره در امنیّت زندگی می‌کنید و به این می‌بالید که رهبر قوم بزرگی هستید و مردم برای کمک نزد شما می‌آیند. **۲**به شهر کلنه بروید، از شهر بزرگ حمات دیدن کنید و وضع شهر جت را در سرزمین فلسطین بررسی نمایید و ببینید، آیا آنها از پادشاهی یهودا و اسرائیل بهتر هستند و یا سرزمینشان بزرگتر از کشور شماست؟ **۳**شما فکر روز مصیبتی را که بر سر شما می‌آید از خود دور می‌کنید، امّا با کردار زشتتان آن روز بد را به خود نزدیکتر می‌سازید. **۴**وای بر شما که بر تختهای عاج دراز می‌کشید، در بسترهای نرم می‌خوابید و بهترین گوشت برّه و

لذیذترین گوشت گوسالهٔ گلّه را می‌خورید. **۵**شما دوست دارید با نواختن چنگ همچون داوود سرود بسرایید. **۶**جامهای شراب را سر می‌کشید و با بهترین عطرها خود را خوشبو می‌سازید، ولی به‌خاطر مصیبت قوم اسرائیل غمگین نمی‌شوید. **۷**بنابراین شما زودتر از دیگران به اسارت می‌روید و روزهای عیش و خوشگذرانی شما به پایان می‌رسد.

۸خداوند، خدای متعال به ذات خود قسم خورده است و می‌فرماید: «من از غرور قوم اسرائیل بیزار هستم و از قصرهای با شکوه آنها نفرت دارم. پس من پایتخت آن را با همه‌چیزهایی که در آن است، به دشمنان تسلیم می‌کنم.»

۹اگر ده نفر در یک خانه باقی مانده باشند، آنها هم کشته خواهند شد. **۱۰**وقتی خویشاوند شخص مُرده برای دفن جنازهٔ او بیاید، از آن کسی که هنوز زنده است می‌پرسد: «آیا کس دیگری باقیمانده است؟»

او جواب می‌دهد: «نه.»

آن خویشاوند می‌گوید: «خاموش باش و نام خداوند را بر زبان نیاور!»

۱۱وقتی خداوند امر فرماید، خانه‌های بزرگ و کوچک با خاک یکسان می‌شوند. **۱۲**آیا اسبها بر صخره‌ها می‌دوند، یا گاو دریا را شخم می‌زند؟ امّا شما عدالت را به کام مردم مانند زهر تلخ ساخته و حق را به باطل تبدیل کرده‌اید.

۱۳شما افتخار می‌کنید که شهر لودیبار را تسخیر کرده‌اید و می‌گویید: «ما قدرت آن را داریم که کارنائیم را هم تسخیر کنیم.»

۱۴امّا خداوند، خدای متعال می‌فرماید: «ای قوم اسرائیل، من سپاه دشمن را می‌فرستم تا کشور شما را تصرّف کند و مردم شما را از گذرگاه حمات تا وادی عربه به تنگ آوردند.»

رؤیای ملخ

۷ در رؤیایی که خداوند متعال به من نشان داد دیدم که بعد از اینکه محصول اول غلّه که سهم پادشاه بود برداشته شده و محصول دوم تازه سبز شده بود، خداوند انبوهی از ملخها را به وجود آورد. **۲**بعد از آنکه ملخها همهٔ گیاهان سبز زمین را خوردند، من به خداوند گفتم: «ای خداوند متعال، از حضور تو استدعا می‌کنم که قومت را ببخشی. آنها قوم ضعیف و کوچک هستند و نمی‌توانند در برابر این مصیبت طاقت بیاورند.»

۳خداوند هم رحم کرد و فرمود: «این کار را نمی‌کنم.»

رؤیای آتش

۴خداوند در رؤیای دیگری، آتش بزرگی را که برای مجازات
مردم آماده کرده بود به من نشـــان داد. آن آتش آبهای عمیق
زمین را بلعید و تمام گیاهان را سوزانید. ۵من گفتم: «خداوندا،
التماس می‌کنم از این کار منصرف شو، زیرا قوم اسرائیل کوچک
و ضعیف است و طاقت این بلا را ندارد.» ۶پس خداوند فرمود:
«چنین نیز روی نخواهد داد.»

رؤیای شاغول شائول

۷بعد در رؤیای دیگری دیدم که خداوند در کنار دیوار راستی
که با شاغول بنا شده بود ایستاده و شاغولی در دست داشت.
۸از من پرسید: «عاموس، چه می‌بینی؟»
من جواب دادم: «یک شاغول.»
خداوند فرمود: «با این شاغول می‌خواهم نشان بدهم که قوم
من مثل این دیوار راســـت نیست، بنابراین تصمیم گرفته‌ام که
آنها را مجازات کنم و از تصمیم خود منصرف نخواهم شد.
۹مکانهای مقدّس فرزندان اسحاق را خراب و پرستشگاههای
بالای تپّه‌های اســـرائیل را ویران می‌کنم و خاندان یربعام را با
شمشیر نابود می‌سازم.»

عاموس و امصیا

۱۰آنگاه امصیا کاهن بیت‌ئیل، به یربعام پادشاه اسرائیل، خبر
داد و گفـــت: «عاموس در بین قوم اســـرائیل فتنه برانگیخته و
علیه تو توطئه چیده است و سخنان او کشور ما را نابود خواهد
ساخت. ۱۱زیرا او می‌گوید که تو با شمشیر کشته خواهی شد
و قوم اسرائیل از سرزمین‌شان تبعید خواهند شد به اسارت برده
می‌شوند.»
۱۲امصیا به عاموس گفت: «ای رائی، از این کشـــور خارج
شو. به ســـرزمین یهودا برو و در آنجا به وسیلهٔ موعظه پول به
دست آور و نان بخور. ۱۳دیگر هرگز در بیت‌ئیل موعظه نکن،
زیرا اینجا محل عبادت پادشاه و پرستشگاه ملّی ما می‌باشد.»
۱۴عاموس جواب داد: «من پسر نبی نیستم و به‌خاطر نبوّت
دستمزد نمی‌گیرم. وظیفهٔ من چوپانی و میوه‌چینی است. ۱۵امّا
خداوند مرا از کار چوپانی گرفت و فرمود: 'برو برای قوم اسرائیل
موعظه کن.' ۱۶حالا تو می‌گویی که برضد قوم اسرائیل و خانهٔ
اسحاق موعظه نکنم، پس ای امصیا، به کلام خداوند گوش
بده که به تو می‌فرماید: ۱۷'زن تو در این شهر فاحشه می‌شود،

فرزندانت در جنگ به قتل می‌رسند و سرزمینت تقسیم خواهد شد و به دیگران تعلّق می‌گیرد. خودت هم در یک کشور بیگانه می‌میری و قوم اسرائیل در حقیقت از وطن خود به اسارت برده می‌شوند.'»

رؤیای سبد پُر از میوه

۸ خداوند متعال در رؤیای دیگری سبدی پُر از میوهٔ رسیده را به من نشان داد **۲**و از من پرسید: «عاموس چه می‌بینی؟»

من جواب دادم: «یک سبد پُر از میوهٔ رسیده.»

خداوند فرمود: «وقت آن رسیده است که قوم من، اسرائیل به جزای کارهای خود برسند و من از مجازات آنها منصرف نمی‌شوم. **۳**در آن روز سرودهایی که مردم در معبد می‌خوانند به گریه و نوحه تبدیل می‌شوند. اجساد مردگان در همه‌جا به چشم می‌خورند و سکوت مطلق سایه می‌افکند.»

مجازات اسرائیل

۴بشنوید ای کسانی‌که فقرا را پایمال می‌کنید و بینوایان را از بین می‌برید! **۵**به فکر این هستید که هرچه زودتر روزهای مقدّس و روزهای سبت به پایان برسند تا به کسب و کار خود شروع کنید و غلّهٔ خود را به قیمت‌گران بفروشید. با ترازوی نادرست و با وزنه‌های سبک مشتریان را فریب می‌دهید. **۶**گندم پس ماندهٔ خود را به فقرا در مقابل نقره می‌فروشید و مردم مسکین را به‌خاطر طلب یک جفت کفش به غلامی می‌گیرید.

۷خداوند، که بنی‌اسرائیل او را احترام می‌کند قسم خورده می‌فرماید: «من هرگز کارهای آنها را فراموش نمی‌کنم. **۸**پس این سرزمین به لرزه می‌آید و ساکنان آن ماتم می‌گیرند و تمام سرزمین اسرائیل مانند رود نیل در هنگام سیلاب، به خروش خواهد آمد بالا و پایین خواهد رفت.» **۹**خداوند متعال می‌فرماید: «در آن روز به فرمان من آفتاب در وقت ظهر غروب می‌کند و زمین را در روز روشن تاریک می‌سازم. **۱۰**جشن‌هایتان را به ماتم و سرود شما را به نوحه تبدیل می‌کنم. آنگاه مانند اینکه پسر یگانهٔ شما مرده باشد، سرهایتان را خواهید تراشید و لباس ماتم می‌پوشید و آن روز برای شما روزی بسیار تلخ و ناگوار خواهد بود.»

۱۱خداوند می‌فرماید: «روزی می‌رسد که قحطی را به این سرزمین می‌فرستم. این قحطی، قحطی نان و آب نخواهد بود

بلکه قحطی از شنیدن کلام خداوند می‌باشد. **۱۲**مردم به دنبال کلام خداوند از دریای مرده تا مدیترانه و اطراف آن از شمال تا مشرق می‌گردند، امّا موفّق به یافتن آن نمی‌شوند. **۱۳**در آن روز حتّی دختران و مردان جوان و سالم هم از تشنگی ضعف خواهند نمود. **۱۴**کسانی‌که به نام بُتهای سامره و دان و بئرشبع قسم می‌خورند، خواهند افتاد و هرگز برنخواهند خاست.»

داوری قوم اسرائیل

۹ خداوند را دیدم که در کنار قربانگاه ایستاده بود و فرمود: «سر ستونهای معبد بزرگ را بشکن تا بنای آن به لرزه آید و سقف آن بر سر مردم فرو ریزد. کسانی را که زنده بمانند با شمشیر می‌کشم. هیچ‌کسی نمی‌تواند فرار کند و جان سالم بدر ببرد. **۲**حتّی اگر به دنیای مردگان هم بروند، از دست من رهایی نمی‌یابند و اگر به آسمان صعود کنند، آنها را پایین می‌آورم. **۳**اگر در کوه کرمل پنهان شوند، به سراغشان می‌روم و آنها را پیدا می‌کنم. اگر از نظر من در اعماق دریا مخفی شوند، هیولای دریایی را می‌فرستم تا آنها را بگزد. **۴**حتّی اگر به اسارت بروند، به شمشیر فرمان خواهم داد تا آنها را در آنجا بکشد. من قصد مجازات آنها را دارم نه اینکه آنها را کمک کنم.»

۵ خداوند، خدای متعال
وقتی زمین را لمس کند،
زمین گداخته می‌شود و ساکنان آن ماتم می‌گیرند.
تمام زمین مانند رود نیل بالا می‌آید و دوباره فرو
می‌نشیند.
۶آن کسی‌که خانهٔ خود را در آسمانها بنا کرده
و گنبد آسمان را بر فراز زمین قرار داده است.
آبهای دریا را جمع می‌کند
و آنها را بر زمین می‌باراند،
نامش خداوند است.

۷خداوند می‌فرماید: «ای قوم اسرائیل، مگر شما برای من مانند حبشی‌ها نیستید؟ آیا من بنی‌اسرائیل را از مصر بیرون نیاوردم؟ و آیا فلسطینیان را از جزیرهٔ کریت و مردم سوریه را از سرزمین قیر بیرون نیاوردم؟ **۸**من، خداوند متعال، پادشاهی

شمالی اسرائیل را گناهکار می‌بینم و آنها را از روی زمین محو
می‌کنم، ولی بنی‌اسرائیل را بکلّی نابود نمی‌سازم.
۹«من به دشمنان امر می‌کنم که قوم اسرائیل را همان‌طور که
گندم را غربـال می‌کنند، تکان بدهند تا کاملاً از مردم بدکار
پاک شوند. ۱۰تمام گناهکارانی که می‌گویند: 'بلایی بر سر ما
نمی‌آید.' با شمشیر کشته می‌شوند.»

بازسازی اسرائیل

۱۱خداوند می‌فرماید: «زمانی خواهد رسید که من پادشاهی
داوود را که ویران شـده اسـت، دوباره برقرار خواهم نمود.
دیوارهـای آن را تعمیر خواهم کرد و آن را بازسـازی خواهم
کرد و به عظمت سابقش خواهم رسانید. ۱۲قوم اسرائیل همهٔ
آنچه را کـه از اَدوم و اقوام دیگر باقیمانده اسـت و زمانی به
من تعلّق داشـت، تصاحب می‌کنند. من، خداوند همهٔ اینها
را بجا می‌آورم.»

۱۳ خداوند می‌فرماید: «زمانی می‌رسد
که غلّه چنان زود می‌رسد که دروگران فرصت درو
کردن آن را نداشته باشند
و انگور به قدری زودرس می‌گردد که وقت چیدن آن
را نداشته باشند
و شراب شیرین از کوهها جاری می‌شود.
۱۴ من قوم خود را دوباره به وطنشان می‌آورم.
شهرهای ویران را آباد می‌کنند،
باغها و تاکستانها می‌سازند
و محصول آنها را می‌خورند.
۱۵ قوم خود را در سرزمینی که به آنها داده‌ام، مستقر
می‌سازم
و بار دیگر آنها را از آنجا جدا نمی‌کنم.
من خداوند خدای شما، این را به شما می‌گویم.»

برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

کتاب عوبدیای نبی

معرّفی کتاب

این کتاب کوچک در زمان نامعینی، بعد از سقوط اورشلیم در سال ۵۸۶ قبل از میلاد نوشته شده است. در زمانی‌که اَدومیان، دشمنان دیرینهٔ یهودا نه فقط به‌خاطر سقوط اورشلیم به شادمانی پرداختند، بلکه به تاراج، تاخت و تاز، یغماگری و کمک به دشمنان آنان پرداختند. عوبدیا نبوّت می‌کند که اَدومیان مورد مجازات قرار خواهند گرفت و همچنین سایر اقوامی که با بنی‌اسرائیل به دشمنی پرداختند از مجازات در امان نخواهند بود.

تقسیم‌بندی کتاب

مجازات اَدوم ۱-۱۴
روز خداوند ۱۵-۲۱

خداوند اَدوم را مجازات می‌کند

۱ این است نبوّت عوبدیا دربارهٔ اَدوم:
«شنیدم که خداوند متعال
قاصدی نزد ملّتها فرستاده است که می‌گوید:
'آماده شوید تا به جنگ با اَدوم برویم!'»
۲ خداوند علیه اَدوم می‌فرماید:
«من تو را در بین ملّتها خوار و ذلیل می‌سازم.
۳ تکبّر تو، تو را فریب داده است،
زیرا که چون بر صخره‌های بلند ساکن هستی
و مسکنت بر فراز کوههاست، به خود می‌بالی و می‌گویی:
'کیست که بتواند دست دراز کند
و مرا پایین آورد؟'
۴ اگر مانند عقاب بر فراز آسمان پرواز کنی
و آشیانه‌ات را در بین ستارگان بسازی،
من تو را فرود می‌آورم.

۵ «اگر دزدی در شب به خانه‌ای وارد شود،
فقط چیزی را می‌برد که به آن نیاز دارد،
اگر انگورچین برای چیدن انگور بیاید،
مقداری از انگور را بجا می‌گذارد،
امّا دشمنان تو، تو را بکلّی نیست و نابود می‌کنند.
۶ ای فرزند عیسو، وقتی دشمنانت بیایند، تمام ثروت تو را
به یغما می‌برند.
۷ متّحدانت به تو خیانت کردند
و تو را از سرزمینت بیرون راندند.
کسانی‌که با تو در صلح بودند بر تو غلبه کردند
و دوستانی که نمک تو را خوردند برایت دام گستردند
و می‌گویند:
'کجاست آن‌همه عقل و هوش او؟'»

۸ خداوند می‌فرماید: «در آن روز اَدوم را مجازات می‌کنم.
تمام اشخاص دانا را در سرزمینش نابود می‌سازم
و همهٔ حکیمانش را از بین می‌برم.
۹ جنگجویان شجاع تیمان هراسان می‌شوند
و تمام سربازان اَدوم کشته خواهند شد.

دلایل مجازات اَدوم

۱۰ «به‌خاطر ظلمی که در حق برادرانت،
یعنی فرزندان یعقوب کردی
با رسوایی برای همیشه نابود می‌شوی.
۱۱ روزی که دشمنان، دروازه‌های آنها را شکستند
و بیگانگان، مال و دارایی اورشلیم را
بین خود تقسیم کردند و با خود بردند،
تو مانند بیگانه‌ای ایستادی و تماشا کردی.
۱۲ تو نمی‌بایست از بدبختی برادرانت خوشحال می‌شدی،
نمی‌بایست در روز مصیبت آنها شادی می‌کردی
و در هنگام غم و اندوه به آنها می‌خندیدی.
۱۳ تو نمی‌بایست در روز سختی قوم من
به شهر آنها داخل می‌شدی
و در زمان مصیبت آنها ثروتشان را تاراج می‌کردی
و از غم آنها شاد می‌شدی.
۱۴ تو نمی‌بایست بر سر چهار راهها می‌ایستادی

تا آنهایی را که می‌خواستند فرار کنند بگیری.
نمی‌بایست در روز مصیبت
آنها را به دست دشمنان تسلیم می‌کردی.

مجازات قومها

۱۵ «من، خداوند بزودی تمام قومها را مجازات می‌کنم.
ای اَدوم، طبق رفتار خودت با تو رفتار می‌کنم.
هرچه کرده‌ای به سر خودت خواهم آورد.
۱۶ قوم من جام تلخ مجازات را
بر روی کوه مقدّس نوشیده است.
اقوام دیگر نیز آن را خواهند نوشید،
حتّی تلختر از آن را؛
آنها، آن را می‌نوشند و از بین می‌روند.

پیروزی اسرائیل

۱۷ «امّا در کوه صهیون عدّه‌ای نجات خواهند یافت
و آنجا مکان مقدّس خواهد شد
و فرزندان یعقوب مالک آن زمینی
که میراث آنهاست خواهند گردید.
۱۸ خاندان یعقوب و یوسف مانند آتشی خواهند بود
که خاندان عیسو را مانند کاه خواهند سوزانید
و نابود خواهند کرد.
هیچ‌کدام از نسل عیسو زنده نخواهند ماند
این را خداوند فرموده است.

۱۹ «مردم از جنوب یهودا، اَدوم را تصرّف خواهند کرد.
اهالی دشتهای غربی، سرزمین فلسطین را اشغال
خواهند کرد،
قوم اسرائیل، سرزمین افرایم و سامره را
و طایفهٔ بنیامین، جلعاد را تصرّف خواهند کرد.
۲۰ تبعید شدگان از شمال اسرائیل برمی‌گردند
و فینیقیه را تا صرفه در قسمت شمال متصرّف می‌شوند.
تبعیدشدگان اورشلیم، که در آسیای صغیر به سر می‌برند،
به وطن خود بازخواهند گشت و شهرهای جنوب
یهودا را خواهند گرفت.
۲۱ پیروزمندان اورشلیم بر اَدوم حکومت می‌کنند
و خداوند پادشاه ایشان خواهد بود.»

کتاب یونس نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲
۳	۴

کتاب یونس نبی

معرّفی کتاب

کتاب یونس نبی، کتابی استثنایی در میان تمام کتابهای انبیا در کتاب‌مقدّس می‌باشد. این کتاب دربارهٔ زندگی نبی‌ای سخن می‌گوید که از فرمان خدا سرپیچی کرده و فرار می‌کند. خدا به یونس فرمان می‌دهد که به نینوا پایتخت آشور، دشمن سرسخت اسرائیل برود. امّا یونس نمی‌خواست پیام خدا را به آنجا ببرد. چون اعتقاد داشت که خدا تهدید خود را عملی نخواهد کرد و آنجا را ویران نخواهد ساخت. سرانجام پس از چند ماجرا، او اطاعت می‌کند و هنگامی‌که پیام محکومیّت و مجازات انجام نمی‌شود، او بسیار خشمگین می‌گردد. این کتاب خدا را قادر مطلق بر آفرینش نشـان می‌دهد. ولی بالاتر از همه اینکه، او خدای مهر و محبّت است. او بیشتر از اینکه بخواهد مجازات کند و ویران سازد، مایل است که ببخشد و نجات دهد. حتّی کسانی را که دشمن پرستندگان وی می‌باشند.

تقسیم‌بندی کتاب

دعوت از یونس و نافرمانی وی ۱: ۱-۱۷
توبه و نجات یونس ۲:۱-۱۰
پیام یونس برضد نینوا ۳:۱-۱۰
رحمت خدا بر نینوا ۴: ۱-۱۱

سرپیچی یونس از دستور خدا

۱ یک روز خداوند به یونس، پسـر امیتـای فرمود: **۲**«به نینوا، شـهر بزرگ برو و بـه مردم آنجا بگـو که ظلم و شرارت آنها به پیشـگاه من رسیده اسـت.» **۳**امّا یونس خواسـت که از حضور خداوند فرار کند. پس به بندر یافا رفت و در آنجا یک کشتی دید که عازم اسپانیا بود. یونس کرایه خود را داد و با ملوانان سـوار شـد تا به اسپانیا رفته و از خداونـد دور گـردد.

۴امّا خداوند باد شدیدی بر دریا فرستاد. توفان به قدری شدید
بود که نزدیک بود کشتی درهم شکسته شود. ۵ملوانان ترسیدند
و هرکدام نزد خدای خود فریاد می‌کـرد و کمک می‌طلبید.
سپس برای اینکه کشتی را سبک کنند، بارهای کشتی را به
دریا انداختند. در این هنگام یونس در پایین کشتی دراز کشیده
و به خواب سنگینی فرو رفته بود.
۶ناخدای کشتی او را دید و گفت: «چرا خوابیده‌ای؟ بلند
شـو و نزد خدای خود دعا کن، شاید بر ما رحم کند و جان
ما را نجات دهد.»
۷ملوانان به یکدیگر گفتند: «بیایید قرعه بیاندازیم و ببینیم
به‌خاطر چه کسـی بـه این بلا دچـار شـده‌ایم.» آنها قرعه
انداختند و قرعه به نام یونس افتـاد. ۸آنها به یونس گفتند:
«به ما بگو تقصیر کیست؟ شغل تو چیست؟ از کجا آمده‌ای
و اهل کجا هسـتی؟»
۹یونس گفت: «من عبرانی هستم و خداوندی را می‌پرستم که
خدای آسمان و آفرینندهٔ دریا و خشکی است.» ۱۰سپس یونس
برای آنها تعریف کرد که از پیشگاه خداوند فرار کرده است.
ملوانان ترسیدند و به او گفتند: «تو کار بسیار بدی کرده‌ای.»
۱۱توفان هر لحظه شـدیدتر می‌شـد. بنابراین ملوانان از یونس
پرسیدند: «ما با تو چه کار کنیم تا دریا آرام شود؟»
۱۲یونس گفت: «مرا بردارید و بـه دریا بیندازید تا دریا آرام
شود، زیرا می‌دانم که این تقصیر من است که شما گرفتار این
توفان شده‌اید.»
۱۳امّا ملوانان با تمام قدرت خود، کوشـش می‌کردند پارو
بزنند و کشـتی را به خشکی برسـانند. امّا توفان هر لحظه
شـدیدتر می‌شـد و آنها نمی‌توانسـتند کاری بکنند. ۱۴پس
به پیشـگاه خداوند دعا کرده گفتنـد: «ای خداوند، ما را
به‌خاطر این مرد هلاک نکن و ما را مسـئول مرگ او نساز،
چون ما گناهـی نداریم، بلکه همهٔ ایـن وقایع طبق ارادهٔ تو
بوده است.» ۱۵سپس یونس را برداشتند و به دریا انداختند.
در همان لحظه دریا آرام شـد. ۱۶ملوانان به‌خاطر این اتّفاق
از خداوند ترسـیدند و برای او قربانی کردند و هر کدام نذر
نمودنـد تـا او را خدمـت کننـد.
۱۷به دستور خداوند، یک ماهی بزرگ یونس را بلعید و یونس
مدّت سه شبانه‌روز در شکم ماهی بود.

دعای یونس

۲ یونس در شکم ماهی نزد خداوند، خدای خود دعا
کرد و گفت:
۲ «در هنگام تنگی تو را خواندم
و تو مرا مستجاب فرمودی.
از اعماق دنیای مردگان،
برای کمک زاری کردم و تو مرا شنیدی
۳ تو ای خداوند، مرا به اعماق دریا فرو بردی
و آبها مرا پوشاندند
و تمام موجهای پر قدرت تو از سر من گذشتند.
۴ خیال کردم که از پیشگاه تو رانده شده‌ام
و دیگر عبادتگاه مقدّس تو را نخواهم دید.
۵ آبها روی مرا پوشاندند،
گودیها دور مرا گرفتند
و علفهای دریا دور سرم پیچیدند.
۶ به اعماق کوهها فرو رفتم،
به سرزمینی که دروازه‌هایش تا به ابد بسته‌اند.
امّا تو ای خداوند، خدای من،
مرا از اعماق زنده بیرون آوردی.
۷ وقتی در حال مرگ بودم،
به نزد تو، ای خداوند دعا کردم
و دعای من به پیشگاه مقدّس تو رسید.
۸ کسانی که بُتهای باطل را پرستش می‌کنند،
وفاداری خود را به تو فراموش کرده‌اند.
۹ امّا من تو را سپاس خواهم گفت.
برای تو قربانی خواهم کرد
و نذرهای خود را بجا خواهم آورد.
نجات در دست خداوند است.»
۱۰ سپس خداوند به ماهی دستور داد که یونس را به خشکی
بیاندازد و ماهی، یونس را در خشکی قی کرد.

اطاعت یونس از خدا

۳ بار دیگر خدا به یونس فرمود: **۲** «به نینوا، آن شهر بزرگ
برو و پیامی را که به تو می‌گویم به آنها اعلام کن.»
۳ یونس اطاعت کرد و به نینوا رفت. نینوا شهر بسیار بزرگی
بود؛ به طوری که به اندازهٔ سه روز پیاده روی وسعت داشت.

۴یونس وارد شهر شد و پس از یک روز راه پیمایی اعلام کرد
که بعد از چهل روز نینوا نابود خواهد شد.
۵مردم نینوا پیام خدا را پذیرفتند و همگی روزه گرفته و از
بزرگ و کوچک، به علامت توبه، پلاس پوشیدند.
۶وقتی پادشاه نینوا پیام را شنید، از تخت خود پایین آمد،
ردای خود را کند و پلاس پوشید و روی خاکستر نشست.
۷سپس از طرف پادشاه و بزرگان فرمانی صادر شد و در همه‌جا
اعلام کردند که همهٔ مردم و تمامی گاوان و گوسفندان چیزی
نخورند و نیاشامند. ۸همهٔ مردم و حیوانات باید پلاس بپوشند
و نزد خدا گریه و زاری کنند و همه از راه بد خود بازگردند و
از ظلم دست بکشند و توبه کنند. ۹شاید خدا تصمیم خود را
عوض کند و از خشم خود بازگردد و ما را هلاک نسازد.
۱۰چون خدا کار آنان را دید و مشاهده کرد که آنها از
کارهای زشت خود دست کشیده و توبه کرده‌اند، از تصمیم
خود منصرف شد و همان‌طور که قبلاً فرموده بود، آنها را
هلاک نکرد.

خشم یونس و لطف خداوند

۴ یونس از این بابت بسیار ناراحت و خشمگین شد.
۲پس دعا کرد و گفت: «ای خداوند، آیا وقتی در
وطن خودم بودم، همین را نگفتم و آیا به همین دلیل نبود که
می‌خواستم به اسپانیا فرار کنم؟ من می‌دانستم که تو کریم،
رحیم، دیر غضب و با محبّتی پایدار احاطه شده‌ای و همیشه
حاضری که تصمیم خود را عوض کنی و مردم را مجازات
نکنی. ۳حالا ای خداوند بگذار که من بمیرم زیرا برای من
مردن از زنده ماندن بهتر است.»
۴خداوند در پاسخ یونس فرمود: «تو چه حقّی داری که
خشمگین شوی؟»
۵یونس از شهر بیرون رفت و در قسمت شرقی شهر نشست.
در آنجا سایبانی برای خود ساخت و زیر سایه‌اش نشست و
منتظر این بود که ببیند برای نینوا چه اتّفاقی می‌افتد. ۶پس
خداوند در آنجا کدویی رویانید تا بر یونس سایه بیاندازد که
راحت‌تر باشد. یونس به‌خاطر بوتهٔ کدو بسیار خوشحال شده
بود. ۷امّا سپیده‌دَم روز بعد، به دستور خدا کرمی کدو را زد
و از بین برد. ۸بعد از اینکه آفتاب بالا آمد، خدا باد شرقی
سوزانی فرستاد. چون آفتاب بر سر یونس تابید، او بی‌حال شد

و از خدا طلب مرگ کـرد و گفت: «برای من مردن از زنده ماندن بهتر است.»
۹امّا خدا بـه او فرمود: «تو چه حقّی داری که به‌خاطر یک بوتهٔ کدو خشمگین شوی؟» یونس گفت: «من حق دارم آن‌قدر خشمگین شوم که بمیرم.»
۱۰خداوند فرمود: «این بوته در عرض یک شب رویید و روز بعد خشک شـد. تو هیچ زحمتی برای آن نکشیدی و آن را رشد و نمو ندادی، امّا دلت به حال آن می‌سوزد؟ **۱۱**پس چقدر بیشتر باید دل من برای نینوا بسوزد. شهر بزرگی که بیشتر از صد و بیست هزار بچّه در آن زندگی می‌کنند که هنوز دست چپ و راست خود را نمی‌شناسـند، همچنین برای حیوانات بسیاری که در آنجا هستند.»

کتاب میکای نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲
۳	۴
۵	۶
۷	

کتاب میکای نبی

معرّفی کتاب

میکای نبی معاصر اشعیای نبی و از اهالی روستاهای یهودا در پادشـاهی جنوب بود. او معتقد بود کـه یهودا نیز بزودی دچار همان عقوبتی خواهد شد که عاموس نبی برای پادشاهی شمال پیشگویی کرده بود و به همان دلیل خدا رفتار ناعادلانه و نفرت‌انگیز آنها را مجازات خواهد کرد. ولی پیام میکا دارای علایم و نشانه‌هایی برای امید به آینده است.

قسمت‌های قابل توجّه در این کتاب عبارتند از ۴:۱-۴ که نشان می‌دهد جهان برای صلحی عالمگیر تحت کنترل خدا می‌باشـد و ۵:۲-۵ الف که پیشگویی می‌کند، از نسل داوود پادشاهی ظهور خواهد کرد که صلح و سلامتی را به قوم خواهد بخشـید. همچنین ۸:۶ خلاصه‌ای از آن پیامی است که این انبیا خدا می‌خواهنـد بگویند: «چیزی که از ما می‌خواهد این است که عدالت را بجا آوریم و محبّت پایدار داشته باشیم و با مشارکتی فروتنانه با خدای خود زندگی کنیم.»

تقسیم‌بندی کتاب

داوری بر پادشاهی شمال و جنوب ۱:۱– ۱۲:۳
بازگشت و صلح ۱:۴– ۱۵:۵
پیام هشداری و امیدواری ۱:۶–۲۰:۷

---

۱ در دوران سلطنت یوتام، آحاز و حزقیا، پادشاهان یهودا، خداوند این پیام را دربارهٔ سـامره و اورشلیم در رؤیا به میکای مورشتی داد.

سوگنامه‌ای برای سامره و اورشلیم

۲ ای تمام ملّتهای جهان بشنوید!
ای جمیع ساکنان روی زمین گوش بدهید!
خداوند متعال از بارگاه آسمانی خود
برضد شما شهادت می‌دهد.

۳ خداوند از بارگاه مقدّس خود بیرون می‌آید
و بر فراز کوهها می‌خرامد.
۴ کوهها در زیر قدمهایش
مانند موم آب می‌شوند
و همچون سیل از بلندیها
به دشتها سرازیر می‌گردند.

۵تمام اینها به‌خاطر گناهان قوم اسرائیل روی خواهند داد. چرا مردم اسرائیل و سامره بت‌پرست شده‌اند؟ گناه از کیست؟ گناه از خود مردم سامره و اورشلیم است. ۶خداوند می‌فرماید: «من سامره را به توده‌ای خاک و به جایی که در آن تاکهای انگور غرس می‌کنند، تبدیل می‌کنم. سنگهای آن را به درّه می‌ریزم و بنیادش را نمایان می‌کنم. ۷تمام بُتهایش ذره‌ذره خواهند شد و تمام چیزهایی که با مزد روسپیگری در پرستشگاه به دست آورده است در آتش خواهند سوخت. دشمنان، هدایای بت‌پرستان را تاراج خواهند کرد و آنها را به همان ترتیب در جای دیگر به کار می‌برند.»

۸میکا گفت: «به این سبب من می‌گریم و سوگواری می‌کنم. با پای برهنه و تن عریان راه می‌روم و همچون شغالان از غم زوزه می‌کشم و مانند شترمرغها شیون می‌کنم، ۹زیرا زخم مردم سامره درمان ناپذیر است و مردم یهودا هم بزودی به این بلا دچار می‌شوند. ویرانی به دروازه‌های اورشلیم، یعنی مسکن قوم من رسیده است.»

نزدیک شدن دشمن به اسرائیل

۱۰این خبر را به شهر جت نرسانید. نگذارید کسی گریه شما را بشنود. ای اهل بیت عفره، از فرط غم و شرمندگی در خاک بغلطید. ۱۱ساکنان شافیر عریان و سرافکنده تبعید می‌شوند. مردم صانان جرأت نمی‌کنند که از شهر خارج شوند. هنگامی‌که صدای شیون و سوگواری از بیت ایصل به گوشتان برسد، بدانید که آنجا خالی از خطر دشمن نیست. ۱۲اهالی ماروت با نگرانی در آرزوی رسیدن روزهای بهتری هستند، زیرا خداوند مصیبت را به نزدیک دروازه‌های اورشلیم آورده است. ۱۳ای ساکنان لاکیش، اسبها را به ارّابه‌ها ببندید و فرار کنید، زیرا شما پیش از همه، از گناهان مردم اسرائیل پیروی کردید و مردم اورشلیم را به راه گناه کشاندید. ۱۴اکنون ای مردم یهودا، با

شهر مورَشَت جت وداع کنید، زیرا برای پادشاهان اسرائیل از شهر اکزیب کمکی نمی‌رسد.
۱۵ای مردم مریشه، خداوند شما را به دست دشمنان تسلیم می‌کند. آنها شهر شما را متصرّف می‌شوند و رهبران اسرائیل به غار عدُلام پناه می‌برند. **۱۶**در غم فرزندان محبوبتان گریه کنید. از غصّه سرهایتان را مانند سر کرکس بتراشید، زیرا دشمنان شما فرزندانتان را به سرزمینهای دور به اسارت می‌برند.

سرنوشت کسانی‌که در حق فقرا ظلم می‌کنند

۲ وای بر شما که در شب نقشه‌های شوم می‌کشید و وقتی‌که صبح می‌شود آنها را عملی می‌سازید. در هر فرصتی که به دست آورید، مرتکب کارهای بد می‌شوید. **۲**به زمین و خانهٔ مردم طمع می‌کنید و آنها را بزور می‌گیرید. مال و خانهٔ هیچ‌کسی از دست شما در امان نیست.
۳بنابراین خداوند می‌فرماید: «من تصمیم گرفته‌ام چنان بلایی بر شما نازل کنم که نتوانید از آن بگریزید. به روزگار بد گرفتار می‌شوید و دیگر با غرور گام برنمی‌دارید. **۴**در آن زمان شما مَثَل و زبانزد مردم می‌شوید. با تلخی نوحه‌سرایی می‌کنید و می‌گویید:

«ما بکلّی تباه شدیم،
زیرا خداوند سرزمین ما را از ما گرفت
و بین مردمی تقسیم کرد که ما را به اسارت بردند.»

۵وقتی آن سرزمین را به قوم خود بازگردانم، هیچ‌کدام از شما از آن سهمی نمی‌برید.
۶امّا مردم به من موعظه می‌کنند و می‌گویند: «در آن مورد موعظه نکن، خدا ما را شرمسار نخواهد کرد. **۷**آیا فکر می‌کنید که بنی‌اسرائیل، مورد نفرین خداوند قرار گرفته است؟ آیا صبر خداوند تمام شده است؟ آیا او واقعاً با ما چنین رفتار می‌کند؟ آیا او با کسانی‌که کارها و کردار نیک داشته باشند، با مهربانی صحبت نمی‌کند؟»
۸خداوند می‌فرماید: «امّا شما برضد قوم من برخاسته و دشمن آنها شده‌اید و منتظر هستید تا به آنها صدمه بزنید و مانند راهزنان قبای آنان را بدزدید. **۹**زنان قوم مرا از خانه‌های باصفایشان بیرون می‌رانید و اطفال آنها را از حق و برکاتی که

من به آنها داده‌ام، برای همیشه محروم می‌کنید. **۱۰**برخیزید و بروید! دیگر در اینجا در امان نمی‌باشید، زیرا به‌خاطر گناهان شما اینجا محکوم به فنا شده است.

۱۱«اگر شخص دروغگو و فریبکاری بیاید و با شما دربارهٔ کیف و لذّت شراب صحبت کند، فوراً او را به عنوان یک نبی قبول می‌کنید.

وعدهٔ نجات

۱۲«ای اسرائیل، من بازماندگان قوم تو را جمع می‌کنم و مانند گوسفندان به آغل برمی‌گردانم. جمعیّت آنها افزایش می‌یابد و شور و غوغایشان دشت و دَمَن را پر خواهند کرد.»

۱۳خدا راه را برای ایشان باز خواهد کرد. آنها دروازه‌های شهر را گشوده و آزاد از آنها عبور خواهند کرد. خود خداوند، پادشاه ایشان خواهد بود و آنها را رهبری خواهد نمود.

سرزنش رهبران اسرائیل توسط میکا

۳ ای رهبران اسرائیل، بشنوید! شما باید مفهوم عدالت را بدانید، **۲**امّا برعکس، شما از خوبی نفرت و بدی را دوست دارید. پوست قوم مرا می‌کنید و گوشتی بر استخوان آنها باقی نمی‌گذارید. **۳**گوشت آنها را می‌خورید، پوست آنها را از بدنشان جدا کرده استخوانهایشان را تکه‌تکه می‌کنید و مثل گوشت در دیگ می‌اندازید. **۴**آنگاه به درگاه خداوند دعا می‌کنید، ولی او دعای شما را نمی‌شنود و چون مرتکب کارهای زشت شده‌اید روی خود را از شما برمی‌گرداند.

۵خداوند می‌فرماید: «ای انبیا، شما قوم مرا گمراه کرده‌اید. کسی‌که به شما پول می‌دهد برایش دعای خیر می‌کنید و کسی را که پول نمی‌دهد، تهدید می‌نمایید. **۶**روز روشن شما به پایان رسیده است و آفتاب بر شما نمی‌تابد. دیگر رؤیایی نمی‌بینید و پیشگویی نخواهید کرد.» **۷**فال‌بینان و آنهایی که آینده را پیشگویی می‌کنند شرمنده و رسوا می‌شوند و از شرم روی خود را می‌پوشانند. چون خداوند به آنها جواب نخواهد داد.

۸امّا من سرشار از قدرت روح خداوند هستم و با جرأت می‌توانم قوم اسرائیل را متوجّه گناهانشان سازم. **۹**پس ای پیشوایان اسرائیل که از عدالت متنفّرید و راستی را خطا جلوه می‌دهید، به حرف من گوش بدهید! **۱۰**شما شهر خدا، یعنی اورشلیم را بر قتل و بی‌عدالتی بنا کرده‌اید. **۱۱**حاکمان رشوه می‌گیرند، کاهنان تا مزد نگیرند تعلیم نمی‌دهند و انبیا هم به

رایگان نبوّت نمی‌کنند. این اشخاص ادّعا می‌کنند که خداوند با آنهاست و خطری متوجّه آنها نیست.
۱۲پس به‌خاطر شما اورشلیم مانند کشتزاری شیار شده، به تودهٔ خاک تبدیل می‌گردد و کوهی که معبد بزرگ بر آن بنا شده، به جنگل مبدل می‌شود.

صلح جهانی خدا
(اشعیا ۲:۲-۴)

۴ در روزهای آخر،
کوهی که معبد بزرگ خداوند بر آن بنا شده،
مشهورترین و بلندترین کوه دنیا می‌شود
و ملّتهای مختلف به آنجا می‌آیند
۲ و خواهند گفت:
«بیایید به کوه صهیون و معبد بزرگ خدای اسرائیل برویم.
او آنچه را که می‌خواهد ما انجام دهیم به ما خواهند آموخت.
ما در راهی که او برگزیده است گام برمی‌داریم.
زیرا خداوند در صهیون با قوم خود سخن می‌گوید
و تعالیم او از اورشلیم می‌آید.»

۳ خداوند در بین اقوام جهان داوری می‌کند.
اختلافات قدرتهای بزرگ را در دور و نزدیک جهان حل می‌کند.
مردم از شمشیرهای خود گاوآهن
و از نیزه‌های خود ارّه می‌سازند.
قومی به روی قوم دیگر شمشیر نمی‌کشد
و برای جنگ و خونریزی آماده نمی‌شود.
۴ هرکسی در تاکستان
و در زیر سایهٔ درخت انجیر خود، بدون ترس
در صلح و امنیّت زندگی خواهد کرد.
این وعده را خداوند متعال داده است.

۵اقوام جهان به عبادت خدایان خود می‌پردازند و از آنها پیروی می‌کنند، ولی ما برای همیشه خداوند، خدای خود را ستایش می‌کنیم و او را پیروی خواهیم کرد.

بازگشت اسرائیل از اسارت

۶خداونـد می‌فرماید: «در آن روز مردمان لنگ و غمدیده را
که از دیارشان رانده شده بودند، جمع می‌کنم. **۷**به اشخاص
لنگ و بازماندگان قوم که در تبعید به سر می‌برند، زندگی تازه
می‌بخشم و آنها را قومی نیرومند می‌سازم. خودم در صهیون،
از آن روز تا به ابد، بر آنها سلطنت خواهم کرد.»
۸ای اورشلیم، جایی که خدا مانند شبان از بُرج دیده‌بانی،
مراقب قوم خود می‌باشد، تو دوباره پایتخت پادشاهی خودت
خواهی شد. **۹**چرا فریاد برمی‌آوری؟ چرا مانند زنی که در حال
زایمان باشد درد می‌کشی؟ آیا به‌خاطر این است که پادشاهی
نداری و مشاورین تو همه مرده‌اند؟ **۱۰**ای مردم اورشلیم، مانند
زنی که می‌زاید از درد به خود بپیچید و بنالید، زیرا شما باید
از این شـهر بیرون بروید و در صحرا زندگی کنید. شـما به
بابل برده می‌شـوید، امّا در آنجا خداوند به دادتان می‌رسد و
شما را از دست دشمنان نجات می‌دهد. **۱۱**اقوام زیادی با هم
جمع شـده‌اند تا به تو حمله کنند. آنها می‌گویند: «اورشلیم
باید نابود شـود! ما این شـهر را خراب می‌کنیم!» **۱۲**امّا آنها
نمی‌دانند که ارادهٔ خداوند چیست و نمی‌فهمند که او روزی
آنها را مانند خوشه‌های گندم برای کوبیدن در خرمنگاه جمع
خواهد کرد.
۱۳خداوند می‌فرماید: «ای مردم اورشـلیم، بروید و دشمنان
خود را مجازات کنید! من شـما را همانند گاو نری با شاخ
آهنین و سُمهای برنزی قوی می‌گردانم. شما اقوام بسیاری را
شکسـت خواهید داد و اموالی را که بزور گرفته‌اند، به من،
خداوند تمام جهان تقدیم خواهید کرد.»

۵ ای مردم اورشلیم، لشکریان خود را جمع کنید و آماده
شوید، زیرا شهرتان محاصره شده است! دشمنان به
رهبر اسرائیل حمله می‌کنند.

وعدهٔ ظهور یک پیشوا از بیت‌لحم

۲ای بیت‌لحم افراته، گرچه تو از کوچکترین شهرهای یهودا
هستی، ولی از تو پیشـوایی ظهور می‌کند که نسل او از قدیم
وجود داشته است. او بر قوم اسرائیل حکمرانی خواهد کرد.
۳خداوند قوم خود را تا زمانی که زن حامله پسـری به دنیا
بیاورد، به دست دشمن تسلیم می‌کند. آنگاه بقیّهٔ مردمی که
در تبعید به سـر می‌برند به وطن خود بازمی‌گردند و با سـایر

قوم اسرائیل در یک‌جا جمع می‌شوند. **۴**وقتی آن پیشوا بیاید، با قدرت و جلال خداوند خدای خود، مردم خود را رهبری می‌کند. قوم او در آرامش و امنیّت به سر می‌برند، زیرا مردم سراسر روی زمین از بزرگی و عظمت او آگاه می‌شوند. **۵**او صلح را به جهان می‌آورد.

نجات و مجازات

وقتی مردم آشور به سرزمین ما حمله کنند و استحکامات دفاعی ما را درهم شکنند، ما رهبران شجاع و نیرومند خود را به مقابلهٔ آنها می‌فرستیم. **۶**آنها با زور شمشیر بر آشور، سرزمین نمرود حکمرانی می‌کنند. اگر آشوریان به سرزمین ما حمله کنند، او ما را از دست آنها نجات می‌دهد.

۷آنگاه بازماندگان قوم اسرائیل که در بین اقوام دیگر زندگی می‌کنند، برای آنها مانند شبنم و باران از جانب خداوند برکت می‌آورند. آنها به خداوند توکّل می‌کنند، نه به انسان.

۸بازماندگان اسرائیل در بین اقوام دیگر مانند شیر در میان حیوانات جنگل و رمه‌های گوسفند خواهند بود که هنگام عبور همه را پایمال می‌کند و می‌دَرَد و کسی نمی‌تواند آنها را نجات بدهد. **۹**بنی‌اسرائیل بر دشمنانشان غالب می‌شوند و همهٔ آنها را از بین می‌برند.

۱۰خداوند می‌فرماید: «در آن روز تمام اسبها و ارّابه‌های شما را نابود می‌سازم. **۱۱**همهٔ شهرهای شما را با قلعه‌هایش خراب می‌کنم. **۱۲**جادوگری را در میان شما از بین می‌برم و به زندگی فالگیران خاتمه می‌دهم. **۱۳**بُتها و مجسمه‌های سنگی شما را می‌شکنم و دیگر چیزهای ساختهٔ دست خود را سجده و پرستش نخواهید کرد. **۱۴**مجسمه‌های الههٔ اشره را از جا خواهم کند و شهرهایتان را ویران می‌کنم **۱۵**و با خشم و غضب خود از آن اقوامی که از من اطاعت نمی‌کنند انتقام می‌گیرم.»

ادّعای خداوند علیه اسرائیل

۶ به ادّعای خداوند برضد اسرائیل گوش بدهید: برخیز ای خداوند و ادّعای خود را ارائه فرما؛ بگذار که کوهها و تپّه‌ها سخن تو را بشنوند.

۲ای کوهها، ای بنیادهای جاودانی زمین، به ادّعای خداوند گوش بدهید! خداوند از قوم خود شکایت دارد و اسرائیل را متّهم می‌سازد.

۳خداوند می‌فرماید: «ای قوم من، من به شما چه کرده‌ام؟
چرا از من خسته شده‌اید؟ پاسخ بدهید! **۴**من شما را از مصر
بیرون آوردم و از بند بردگی و اسارت آزاد کردم. موسی، هارون
و مریم را فرستادم تا شما را راهنمایی کنند. **۵**ای قوم من، به
یاد آورید که بالاق، پادشاه موآب چه نقشه‌ای برای نابودی
شما داشت و بلعام، پسر بعور به او چه پاسخ داد و از اقاقیا تا
جلجال چه اتّفاق افتاد. اینها را به‌خاطر بیاورید تا بدانید که
من برای نجات و سلامتی شما چه کارهایی کرده‌ام.»

انتظار خداوند

۶با چه چیزی به درگاه خداوند متعال بیایم و او را سجده
کنم؟ اگر بهترین گوسالهٔ یک ساله را جهت قربانی سوختنی
بیاورم، آیا خداوند از من خشنود می‌شود؟ **۷**اگر هزاران قوچ
و ده‌ها هزار نهر لبریز از روغن زیتون را هدیه کنم، آیا از من
خشنود خواهد شد؟ اگر نخستزادهٔ خود را برای کفّارهٔ گناهِ
خود قربانی کنم، آیا گناه مرا می‌بخشد؟ **۸**نی، خداوند به ما
گفته است که نیکویی چیست و چیزی که از ما می‌خواهد
این است که عدالت را بجا آوریم و محبّت پایدار داشته باشیم
و با مشارکتی فروتنانه با خدای خود زندگی کنیم.
۹خداوند در شهر ندا می‌دهد، شخص عاقل کسی است که
از خداوند می‌ترسد. خداوند می‌فرماید: «ای مردمی که در
شهر جمع شده‌اید، بشنوید! **۱۰**خانه‌های گناهکاران پُر از اموالی
است که از راه دزدی و با ترازوی تقلّبی به دست آمده‌اند.
۱۱پس چطور می‌توانم این اشخاص را که از سنگ و ترازوی
تقلّبی استفاده می‌کنند، ببخشم؟ **۱۲**ثروتمندان شما به مردم ظلم
می‌کنند، مردم شما دروغ می‌گویند و حرف راست از زبانشان
شنیده نمی‌شود. **۱۳**بنابراین تصمیم گرفته‌ام که شما را به‌خاطر
گناهانتان نابود کنم. **۱۴**هرقدر بخورید سیر نمی‌شوید و همیشه
از گرسنگی رنج می‌برید. مال و ثروت ذخیره می‌کنید، امّا همه
را از دست می‌دهید، زیرا آنچه را که جمع کرده‌اید در جنگ
از بین می‌برم. **۱۵**می‌کارید، ولی درو نمی‌کنید. از زیتون روغن
می‌کشید، امّا خودتان از آن استفاده نمی‌کنید. از انگور شراب
می‌سازید، امّا از آن نخواهید نوشید، **۱۶**زیرا شما از کارهای
عُمری پادشاه و پسرش اخاب پیروی می‌کنید. رسوم و کارهای
آنها را سرمشق خود قرار می‌دهید. پس من شما را از بین می‌برم
تا مردم جهان شما را تحقیر کنند و خوار و رسوا شوید.»

فساد اخلاقی قوم اسرائیل

۷ وای به حال من! زیرا مانند شخص گرسنه‌ای هستم
که نه میوه‌ای بر درختان و نــه انگوری بر تاکها پیدا
می‌کنــد و هیچ انگور یا انجیــری باقی نمانده اســت. **۲**مردم
درستکار از روی زمین محو شده‌اند و هیچ شخص درستکاری
در بین مردم دیده نمی‌شود. همگی برای ریختن خون در کمین
نشسته و برای کشتن یکدیگر دام گســترده‌اند. **۳**دستهایشان
برای شــرارت و جنایت مهارت دارد. حاکم و قاضی رشــوه
می‌خورند. اشخاص بزرگ به آنها می‌گویند که چه میل دارند
و چه می‌خواهند و با هم نقشه می‌کشند. **۴**بهترین و امین‌ترین
آنها، همچون خار بی‌ارزش هستند.
روز مجازات آنها که انبیا گفته‌اند، فرا رسیده است و همگی
مضطرب و پریشان می‌شوند. **۵**به دوست و رفیق خود اعتماد
مکن و حتّی به همسرت اعتماد مکن و متوجّه حرف دهانت
باش. **۶**در این زمان پســر به پدر خــود توهین می‌کند. دختر
مخالف مادر است و عروس با مادر شوهرش دشمنی می‌کند.
اهل خانهٔ شخص، دشمن او می‌باشند.
۷امّا چشم امید من به سوی خداوند است و با اعتماد کامل
منتظرم تا خدا مرا نجات بدهد. خدای من دعای مرا مستجاب
خواهد کرد.

خداوند نجات می‌بخشد

۸ای دشــمنان بر روزگار بد ما شــادی نکنید، زیرا اگر چه
بیفتیم دوباره برمی‌خیزیم. اگر در تاریکی باشــیم، خداوند نور
و روشنایی ما خواهد بود. **۹**ما در برابر خداوند گناه کرده‌ایم،
بنابراین مدّتی قهر و غضب او را متحمّل می‌شویم، امّا سرانجام
از ما در برابر دشــمنان حمایت خواهد کرد و آنها را به‌خاطر
بدیهایی که در حق ما کرده‌اند مجازات خواهد کرد. او ما را
از تاریکی به روشنایی هدایت خواهد کرد و ما عمل نجاتبخش
او را خواهیم دید. **۱۰**آنگاه دشــمنانی کــه از روی طعنه به ما
می‌گفتند: «خداوند، خدای شــما کجاست؟» چون می‌بینند
که خداوند پشتیبان ماست شرمنده و سرافکنده خواهند شد و
با چشــمان خود خواهیم دید که آنها مانند گِل کوچه پایمال
خواهند شد.
۱۱ای اورشــلیم، روزی فرامی‌رســد که دیوارهای شهرهایت
بازسازی خواهند شد و تو بیش از پیش توسعه خواهی یافت.

۱۲مردم تو از آشـور و مصر، از نواحی رود فرات، از سـواحل
دریاها و کوهستان‌های دوردسـت نزد تو بازمی‌گردند، **۱۳**امّا
سایر کشـورهای روی زمین به‌خاطر گناهان ساکنان آن ویران
می‌شوند.
۱۴ای خداوند، بیا و بر قوم برگزیدهٔ خود شبانی کن و آنها را
که همچون گوسفندان در جنگلها تنها مانده‌اند، مانند دوران
گذشته به چراگاههای سرسبزِ باشان و جلعاد هدایت فرما.
۱۵خداوندا، مانند زمانی که ما را از سرزمین مصر بیرون آوردی،
به ما معجزه‌های بزرگ نشان بده. **۱۶**اقوام دیگر کارهای تو را
می‌بینند و با تمام قدرتی که دارند، شرمنده می‌شوند و از ترس
دهان خود را خواهند بست و گوشهای خود را خواهند گرفت.
۱۷مانند مار زمین را می‌لیسند و مانند خزندگان از غارهای خود
بیرون خواهند خزید و با ترس و لرز به سوی تو که خداوند و
خدای ما هستی بازمی‌گردند.
۱۸خداوندا، هیچ خدایی مانند تو نیست. تو گناه بندگانت را
می‌آمرزی و تقصیرات بازماندگان قومت را می‌بخشی، و چون
بر بندگانت رحمت و شفقت داری، برای همیشه خشمگین
نمی‌مانی. **۱۹**دوباره بر ما مهربان می‌شوی. گناهان ما را در زیر
قدمهایت پایمال می‌کنی و همه را در اعماق دریا می‌افکنی. **۲۰**به
وعده‌ای که به قوم خود، یعنی فرزندان ابراهیم و یعقوب داده‌ای
وفادار بوده و آنها را از محبّت پایدارت برخوردار می‌سازی.

کتاب ناحوم نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲
۳	

کتاب ناحوم نبی

معرّفی کتاب

کتاب ناحوم، اشعاری است که به‌خاطر سقوط نینوا پایتخت آشور، دشـــمن دیرینه و ستم‌پیشهٔ اسرائیل سراییده شده است. سقوط نینوا در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد بوده است و به‌نظر می‌رسد که این سقوط، داوری خدا بر قومی ظالم و ستمکار بود.

تقسیم‌بندی کتاب

داوری بر نینوا ۱:۱–۱۵
سقوط نینوا ۱:۲–۱۹:۳

خشم خداوند علیه نینوا

۱ خداونـــد این پیام را که در مورد نینـــوا بود، در رؤیا به ناحوم القوشی داد:

۲ خداوند، خدای غیور و انتقام گیرنده است.
او با خشم و غضب انتقام می‌گیرد
و دشمنان خود را مجازات می‌کند.

۳ خداوند خیلی زود خشمگین نمی‌شود،
امّا او قادر و تواناست
و گناه را هرگز بی‌سزا نمی‌گذارد.
قدرت خداوند را می‌توان در توفان و گردباد مشاهده کرد.
ابرها خاک زیر پای او می‌باشند.

۴ به فرمان او رودها و دریاها خشک می‌شوند.
کشتزارهای سرسبز باشان و کوه کرمل از بین می‌روند
و گُلهای لبنان پژمرده می‌گردند.

۵ در برابر او کوهها تکان می‌خورند؛
و تپّه‌ها هموار می‌شوند.
جهان به لرزه می‌آید،
دنیا و ساکنینش به وحشت می‌افتند.

۶ کیست که بتواند در برابر خشم او مقاومت کند؟
غضب او مثل آتش می‌ریزد
و صخره‌ها در برابر خشم او خُرد می‌شوند.

۷ خداوند نیکوست
و در روز سختی و مصیبت از بندگان خود حمایت می‌کند
و کسانی را که به او توکّل کنند پناه می‌دهد.
۸ امّا با سیلاب شدید خشم خود، دشمنان را نابود می‌سازد؛
و مخالفین را به کام تاریک مرگ می‌فرستد.
۹ چه نقشه‌ای برضد خداوند می‌توانید بکشید!
او ناگهان شما را هلاک خواهد کرد،
به طوری که نتوانید بار دیگر در مقابل او بایستید.
۱۰ دشمنان خداوند مانند خارهای به هم پیچیده
و کاه خشک در آتش می‌سوزند و خاکستر می‌شوند.

۱۱ از تو ای نینوا، شخصی پیدا می‌شود که علیه خداوند توطئه
می‌کند. ۱۲ خداوند به قوم خود اسرائیل چنین می‌فرماید: «لشکر
آشور هرقدر نیرومند و زیاد باشد، شکست می‌خورد و نابود
می‌شود. من شما را به قدر کافی مجازات کرده‌ام، امّا دیگر این
کار را نمی‌کنم. ۱۳ اکنون زنجیر بندگی را از گردنتان برمی‌دارم
و شما را از قید اسارت آشوریان آزاد می‌سازم.»
۱۴ خداوند در مورد آشوریان می‌فرماید: «نسلی به نام ایشان
باقی نخواهد ماند. من بُتهایی را که در پرستشگاههای خدایان
ایشان است نابود می‌کنم و قبر آشوریان را آماده می‌کنم، زیرا
سزاوار زندگی نیستند.»
۱۵ ببینید، قاصدی از فراز کوهها پایین می‌آید و مژدهٔ پیروزی
را اعلام می‌کند. ای مردم یهودا، عیدهای خود را برگزار کنید
و نذرهای خود را ادا نمایید، زیرا مردم شریر آشور دیگر هرگز
بر شما حمله نخواهند کرد. آنها همگی نابود شده‌اند.

سقوط نینوا

۲ ای نینوا، دشمنان بر تو حمله می‌آورند
و با نیروی نظامی خود تو را خراب و ویران می‌کنند.
پس دیوارهایت را محافظت
و از جاده‌هایت مراقبت نما. قوایت را جمع کن
و برای جنگ آماده باش.

۲(دشمنان، شکوه و عزّت اسرائیل را از بین بردند، امّا خداوند
دوباره آن را به آنهـا برمی‌گرداند، همان‌گونه که قبل از حملهٔ
دشمن بود.)
۳ دشمنان با سپرهای سرخ مسلّح هستند،
لباسهای قرمز نظامی پوشیده‌اند.
آنها آمادهٔ حمله می‌شوند!
ارّابه‌های آنها مثل آتش می‌درخشد!
اسبهای آنها سُمهایشان را بر زمین می‌کوبند.

۴ ارّابه‌ها در جاده‌ها و میدانها به سرعت پیش می‌روند.
مانند مشعل می‌درخشند و مثل برق می‌دوند.
۵ سرکردگان نظامی احضار می‌شوند
همان‌طور که به جلو می‌روند می‌لغزند.

با عجله به طرف دیوارها می‌دوند
و منجنیق‌های خود را آماده می‌کنند.
۶ بندهای آب باز شده‌اند
و کاخ شاهی به وحشت افتاده است.
۷ ملکه را برهنه کرده با خود به اسیری برده‌اند
و کنیزانش مانند فاخته ناله می‌کنند
و سینه‌زنان به دنبالش می‌روند.
۸ شهر نینوا مانند حوض آبی است
که سوراخ شده باشد،
ساکنان آن فرار می‌کنند
و به فریاد کسـانی‌که آنها را از فرار بازمی‌دارند،
توجّـه نمی‌کننـد.

۹ خزانه‌های شهر پُر از اشیای نفیس است.
نقره‌ها را تاراج کنید!
طلاها را به یغما ببرید!

۱۰ شهر نینوا، ویران و متروک شده است.
دلها از ترس فرو می‌ریزد،
زانوها می‌لرزند، برای مردم نیرویی نمانده
و رنگ از چهره‌ها پریده است.

۱۱ کجاست آن شهری
که زمانی بیشهٔ شیرمردان
و مسکن شیر بچّه‌ها بود.
شهری که شیرهای نر و شیرهای جوان به آن می‌روند
و شیربچگان در آن امنیّت دارند.
۱۲ مردانش مثل شیر دشمنان را می‌دریدند
و همسر و فرزندان خود را با شکار سیر می‌کردند
و خانه‌هایشان از اجساد دریده شده پُر بود.

۱۳ خداوند متعال می‌فرماید: «من دشمن تو هستم! ارّابه‌هایت را می‌سوزانم. سربازانت را در جنگ هلاک می‌کنم. تمام مال و دارایی را که از مردم گرفته‌ای، از تو می‌گیرم و دیگر کسی به پیغام و تقاضایت توجّهی نمی‌کند.»

۳

وای بر تو ای شهر خونریز
که پُر از دروغ و قتل و غارت هستی!
۲ به صدای شلاّقها،
غرّش چرخ ارّابه‌ها،
تاخت و تاز اسبها
و جهش ارّابه‌ها گوش بدهید!
۳ سواران برای حمله آماده‌اند.
شمشیرها و نیزه‌های برّاق آنها می‌درخشند.
اجساد بی‌شمار کشته‌شدگان در همه‌جا بچشم می‌خورد
و سربازان دشمن در هنگام رفتن بر آنها می‌افتند.
۴ این نینوای زناکار و جادوگر،
مانند یک زن قشنگ با افسونِ زیبایی خود مردم را به
دام مرگ می‌فرستاد
و با فریب و نیرنگ آنها را بنده و غلام خود
می‌ساخت.

۵ خداوند متعال می‌فرماید:
«ای نینوا، من تو را مجازات می‌کنم
و برهنه‌ات می‌کنم
تا در پیش تمام اقوام خوار و رسوا شوی.
۶ تو را با کثافت می‌پوشانم
و مایهٔ عبرت مردم می‌سازم.

۷ همه از دیدن تو به عقب خواهند رفت
و می‌گویند: 'نینوا ویران شد.
کسی به حال او افسوس نمی‌خورد و تسلّی‌اش نمی‌دهد.'»

۸ای نینوا، آیا تو بهتر از تیبس، پایتخت مصر هستی؟ آن شهر
را هم رود نیل از هر طرف احاطه کرده و مانند دیواری از آن
محافظت می‌کرد. ۹حبشه و تمام قلمرو مصر تحت فرمانش
بودند. قدرت و عظمتش حد و اندازه نداشت و کشورهای
فوط و لیبی با او متّحد بودند. ۱۰با این‌همه، مردم تیبس اسیر و
تبعید شدند. کودکانشان را در کوچه و بازار زدند و کشتند.
رهبران و بزرگان آنها را به زنجیر کشیدند و آنها را با قرعه بین
خود تقسیم کردند.
۱۱تو ای نینوا، مانند اشخاص مست، گیج می‌شوی و برای
اینکه از شر دشمنان در امان باشی، خود را پنهان می‌کنی.
۱۲قلعه‌هایت مانند درختان انجیری هستند که میوه‌هایش رسیده
است. وقتی درختان را تکان بدهند، میوه‌هایش به دهان خورنده
می‌ریزد. ۱۳سربازانت مثل زنان هستند. کشورت در برابر قوای
دشمن بی‌دفاع مانده است و دروازه‌هایت با پشت‌بندهایشان در
آتش می‌سوزند. ۱۴چون بزودی محاصره می‌شوی آب ذخیره
کن، قلعه‌هایت را محکم کن و گِل را آماده ساز و برای ساختن
دیوارهایت خشت بزن. ۱۵با وجود این، در آتش خواهی سوخت،
با شمشیر قطعه‌قطعه خواهی شد و دشمنانت تو را مانند ملخی
که محصول را می‌خورد، از بین می‌برند.
مانند مور و ملخ، زیاد و بی‌شمار شدی. ۱۶تعداد تاجرانت
بیشترتر از ستارگان آسمان بودند، ولی همگی مانند ملخها بال
گشودند و پرواز کردند. ۱۷حاکمان و پیشوایانت مانند ملخهایی
هستند که در روزهای سرد بر روی دیوارها جمع می‌شوند،
امّا وقتی آفتاب می‌درخشد و هوا گرم می‌شود، همگی پرواز
می‌کنند و ناپدید می‌گردند.
۱۸ای امپراتور آشور، حاکمانت مُرده و اعیان و اشرافت به
خواب ابدی رفته‌اند. قومت بر کوهها پراکنده شده‌اند و کسی
نیست که آنها را جمع کند و بازگرداند. ۱۹زخمت دارویی ندارد
و جراحتت درمان ناپذیر است. همهٔ کسانی‌که خبر نابودی تو
را می‌شنوند، از شادی دست می‌زنند، زیرا هیچ‌کسی نیست
که از دست تو ظلم و ستم ندیده باشد.

کتاب حبقوق نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲
۳	

کتاب حبقوق نبی

معرّفی کتاب

پیام حبقوق نبی در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد در زمانی که بابلی‌ها در اوج قدرت بودند، بیان شده است. حبقوق عمیقاً از کارهای این مردمان ستمگر ناراحت بود و از خدا پرسید: «چرا وقتی‌که شریران اشخاصی را که از خودشان عادلترند می‌بلعند، خاموش می‌مانی؟» (۱:۱۳) و خدا پاسخ می‌دهد که اقدام لازم در زمان مناسب انجام خواهد شد و نیز اضافه می‌کند: «شخص نیکو، به وسیلهٔ ایمان زندگی خواهد کرد.» (۲:۴)

در آخر کتاب، پیشگویی شده است که بی‌عدالتی و ناراستی محکوم خواهد شد و در انتها با سرود نیایش، مبنی بر بزرگی و عظمت خدا و پایدار بودن ایمان نویسنده، کتاب خاتمه می‌پذیرد.

تقسیم‌بندی کتاب

اعتراض حبقوق و پاسخ خدا ۱:۱-۲:۴
محکومیّت بی‌عدالتی ۲:۵-۲۰
دعای حبقوق ۳:۱-۱۹

---

۱ این پیامی است که خداوند در رؤیا به حبقوق نشان داد:
۲ خداوندا، تا به کی برای کمک نزد تو فریاد کنم تا بشنوی؟ تا به کی از دست ظلم فریاد کنم تا نجات بدهی؟
۳ چرا می‌گذاری این‌همه بی‌عدالتی‌ها را ببینم؟ ظلم و ستم اطراف مرا گرفته است، همه‌جا پر از ظلم و خرابی است و جنگ و دشمنی همه‌جا را گرفته است. **۴** قانون از بین رفته و عدالت اجرا نمی‌شود. شریران بر نیکوکاران برتری دارند و داوران عدالت را اجرا نمی‌کنند.

جواب خداوند

۵ خداوند فرمود: «به ملل اطراف خود نگاه کنید، از آنچه که می‌بینید تعجّب خواهید کرد، زیرا در دوران زندگی شما کاری

می‌کنم که حتّی وقتی خبر آن را بشنوید، باور نمی‌کنید. **۶**من بابلی‌ها را که مردمی بی‌رحم و ظالم هستند، به قدرت می‌رسانم. آنها به تمام روی زمین هجوم خواهند آورد؛ همه‌جا را تصرّف خواهند کرد. **۷**آنان ترس و وحشت را منتشر می‌کنند و آن‌قدر مغرورند که هر کاری که می‌کنند در نظرشان قانونی است.
۸«اسبهایشان سریعتر از پلنگ و درّنده‌تر از گرگهای گرسنه هستند. سواران آنها جست‌وخیزکنان از سرزمینهای دور می‌آیند و همچون عقاب بر شکار خود حمله می‌کنند.
۹«با بی‌رحمی حمله می‌کنند و با ایجاد ترس و وحشت مثل ریگ بیابان اسیر می‌گیرند. **۱۰**پادشاهان را مسخره می‌کنند و به بزرگان می‌خندند. قلعه‌ها را هیچ می‌شمارند و در پشت دیوار آنها تپّه‌ای از خاک می‌سازند و آنها را تصرّف می‌کنند. **۱۱**همچون باد هجوم می‌آورند و می‌روند. آنها مردمی گناهکار هستند، زیرا قدرت خود را، خدای خود می‌دانند.»

شکایت دوم حبقوق

۱۲خداوندا، ای خدای من! تو از ابتدا خدا بوده‌ای، مقدّس و ابدی، ای خداوند و ای پناه من، تو نمی‌گذاری که ما نابود شویم. تو به بابلی‌ها قدرت داده‌ای تا ما را مجازات کنند.
۱۳چشمان تو پاکتر از آن است که گناه را نگاه کند. تو بی‌عدالتی را تحمّل نمی‌کنی، پس چرا وقتی‌که شریران اشخاصی را که از خودشان عادلترند می‌بلعند، خاموش می‌مانی؟
۱۴چرا مردم را مثل ماهیان و خزندگان که رهبری ندارند، به قلّاب بابلی‌ها می‌اندازی؟ **۱۵**آنها مردم را به قلّاب خود می‌اندازند و در تورهای خود جمع می‌کنند و سپس به شادمانی می‌پردازند. **۱۶**بعد می‌روند و تورهای خود را می‌پرستند و برای آنها قربانی می‌کنند، زیرا تورهایشان خوراک و ثروت برای آنها آورده است.
۱۷آیا تو به آنها اجازه می‌دهی که برای همیشه به کشتار بی‌رحمانهٔ خود ادامه بدهند؟

۲ اکنون از بُرج دیدبانی خود بالا می‌روم و انتظار می‌کشم تا ببینم که خداوند به من چه می‌فرماید و به شکایت من چه پاسخی می‌دهد.

جواب خداوند

۲خداوند به من پاسخ داد: «آنچه را که در رؤیا به تو نشان می‌دهم به طور آشکار و خوانا بر لوحی بنویس تا هرکسی بتواند با یک نگاه آن را بخواند. **۳**این رؤیا اکنون اتّفاق نمی‌افتد،

امّا در وقت معیّن اتّفاق خواهد افتاد و زمان آن بزودی خواهد رسید. آنچه را که به تو نشان می‌دهم حتماً واقع خواهد شد. شاید تا وقوع آن مدّت زیادی طول بکشد، ولی منتظر باش، زیرا وقوع آن حتمی و بدون تأخیر است. **۴**پیغام این است: مردم بدکار هلاک می‌شوند، امّا شخص نیکو به وسیلهٔ ایمان زندگی خواهد کرد.»

مجازات بدکاران

۵ثروت فریبنده است. اشخاص حریص مغرورند و آرامی ندارند. قومها را اسیر کرده آنها را نزد خود جمع می‌کنند و مانند مرگ به کام خود فرو می‌برند و سیر نمی‌شوند. **۶**اسیران با طعنه و تمسخر به بابلی‌ها می‌گویند: «وای بر شما! زیرا آنچه را که مال شما نیست می‌گیرید و به دارایی خود می‌افزایید؛ تا به کی مردم را مجبور می‌سازید تا بیشتر از آنچه که بدهکار هستند به شما بپردازند؟»

۷آیا کسانی‌که به شما بدهکار هستند ناگهان برنخواهند خاست و شما را به وحشت نخواهند انداخت و شما را غارت نخواهند کرد؟ **۸**چون شما قومها را غارت کرده‌اید، پس بازماندگان آنها شما را غارت می‌کنند، زیرا شما مرتکب قتل شدید و ظلم و ستم را بر روی زمین رواج دادید و شهرها و ساکنان آنها را از بین بردید.

۹وای به حال شما که از راه شرارت برای خود ثروت اندوخته‌اید تا خود و خانواده‌تان در رفاه و آسایش زندگی کنید و از خطر و بلا در امان باشید. **۱۰**نقشه‌های شوم شما باعث رسوایی خودتان می‌شوند. شما با نابود کردن مردم، مرگ و نیستی را برای خود می‌آورید. **۱۱**حتّی سنگهای دیوار و تیرهای سقف خانه‌تان برضد شما فریاد برمی‌آورند.

۱۲وای بر شما که شهرها و روستاهای خود را با غارت و ریختن خون مردم، می‌سازید. **۱۳**قومهایی که آنها را اسیر کردید از دسترنج خود فایده‌ای نبردند. آنها زحمت بی‌فایده کشیدند و همهٔ چیزهایی که ساخته‌اند دود می‌شوند و به هوا می‌روند، زیرا خداوند متعال چنین اراده فرموده است. **۱۴**امّا همان‌طور که دریاها پُر از آب می‌باشند، زمین نیز از حکمت و جلال خداوند پر خواهد شد.

۱۵وای بر شما که همسایگان خود را با جام غضب خود مست می‌سازید و بعد، از رسوایی آنها لذّت می‌برید. **۱۶**بزودی

شکوه و جلال شـما به رسـوایی تبدیل خواهد شد و از پیالهٔ مجازات خداوند خواهید نوشید و مست شده به زمین خواهید افتاد. **۱۷**به‌خاطر ظلمهایی که در لبنان کرده‌اید و حیواناتی را که به وحشت انداختید و هلاک نمودید، اکنون خودتان نابود می‌شوید. به سـبب خونهایی که ریخته‌اید و ظلمهای که در شهرهای روی زمین و بر مردم آن کرده‌اید خودتان گرفتار ظلم و ستم می‌گردید.

۱۸از بت چه فایده‌ای به انسان می‌رسد؟ بُتی که انسان آن را بتراشد و بسازد و سپس بر آن توکّل نماید، تنها تمثالی است دروغین که حتّی نمی‌تواند حرف بزند و از آن نمی‌توان چیزی آموخت. **۱۹**وای به حال شما که به یک تکه چوب می‌گویید «بیدار شـو» و از یک بت بی‌جان می‌خواهید که برخیزد. آیا بت می‌تواند به شما چیزی بیاموزد؟ بُتها از بیرون با نقره و طلا پوشانده شده‌اند، امّا بی‌جان هستند و روحی در آنها نیست.

۲۰امّا خداوند در معبد مقدّس خود اسـت، پس تمام روی زمین در حضور او خاموش باشند.

دعای حبقوق

۳ این است دعای حبقوق نبی:

۲ خداوندا، خبری را که به من فرمودی شنیدم
و از شنیدن آن ترس مرا فراگرفت.
بار دیگر کارهای عظیمی را که در دوران گذشته انجام می‌دادی
به ما نشان بده
و در هنگام غضب خود، رحمتت را به یاد آور.

۳ خدا از اَدوم برمی‌گردد؛
خدای قدّوس از کوهستان فاران می‌آید.
جلال او آسمانها را پوشانده،
و زمین از ستایش او پر است.
۴ پرتو او مثل نورِ برق درخشان است
و از دستهایش که قدرت او در آنها نهفته است، نور می‌تابد.
۵ مرض را پیشاپیش خود می‌فرستد
و به مرگ امر می‌کند که به دنبالش بیاید.
۶ هنگامی که می‌ایستد، زمین می‌لرزد
وقتی نگاه می‌کند، قومها از ترس می‌لرزند.

کوههای جاودانی خُرد می‌شوند
و تپّه‌های ابدی که در زمانهای قدیم بر آنها قدم می‌زد،
از هم پاشیده می‌شوند.

۷ مردم کوشان را ترسان
و مدیان را لرزان دیدم.
۸ خداوندا، آیا رودها تو را خشمگین ساختند؟
آیا دریاها تو را غضبناک کردند؟
که بر بالای ابرها عبور کردی؛
و ابرهای توفانی ارّابه‌ات گشتند،
و تو پیروزی برای مردم خود آوردی.
۹ کمانت را آماده کردی
و تیرت را در کمان گذاشتی
و زمین را با صاعقه شکافتی.
۱۰ کوهها تو را دیدند و به لرزه افتادند.
سیلابها جاری شدند،
آبهای عمیق خروشیدند
و امواجشان بالا آمد.
۱۱ از نور تیرهایت و از پرتو نیزه‌های درخشانت
آفتاب و مهتاب ایستادند.
۱۲ با قهر و غضب، جهان را پیمودی و با خشم،
اقوام دنیا را پایمال کردی.
۱۳ برای نجات قوم خود شتافتی
و پادشاه برگزیده‌ات را نجات دادی.
رهبرِ شریران را نابود کردی
و پیروانشان را بکلّی از بین بردی.
۱۴ جنگجویان دشمن مانند گردباد آمدند
تا ما را پراکنده کنند
و می‌خواستند که مردم مسکین را از بین ببرند، امّا
تیرهای تو سر آنها را شکافت.
۱۵ با اسبانت، دریا
و آبهای خروشان را پایمال نمودی.

۱۶ وقتی اینها را می‌شنوم،
از ترس بدنم تکان می‌خورد و لبهایم می‌لرزند.

اندامم سست می‌شود
و پاهایم به لرزه می‌آیند.

در انتظار روزی هستم
که خدا آن مردمی را که ما را مورد حمله قرار دادند
مجازات کند.

۱۷ هرچند درخت انجیر شکوفه نیاورد
و انگور در تاک نروید،
محصول زیتون از بین برود
و کشتزارها غلّه بار نیاورند،
گلّه‌ها در چراگاه تلف شوند
و طویله‌ها از رمه خالی بمانند،
۱۸ بازهم خوشحال و شادمان خواهم بود،
زیرا خداوند نجات‌دهندهٔ من است.
۱۹ خداوند متعال به من نیرو می‌بخشد
و به پاهایم قوّت می‌دهد
تا مانند آهو بِدَوَم و از کوههای بلند بالا بروم.

کتاب صَفَنیای نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲
۳	

کتاب صَفَنیای نبی

معرّفی کتاب

صَفَنیای نبی در اواخر قرن هفتم قبل از میلاد، احتمالاً در ده سال قبل از اصلاحات مذهبی یوشیای پادشاه در سال ۶۲۱ قبل از میلاد، زندگی می‌کرده است. این کتاب بیشتر جنبهٔ پیشگویی و نبوّت دارد، پیشگویی دربارهٔ روز محکومیّت، ویرانی و تهدید، وقتی پادشاهی یهودا به‌خاطر پرستش خدایان دیگر مجازات خواهد شود. همچنین خدا، سایر اقوام را مجازات خواهد نمود. اورشلیم نیز محکوم گردیده است. همچنین خدا از روزی سخن می‌گوید که همهٔ مردم با فروتنی و عدالت زندگی خواهند کرد.

تقسیم‌بندی کتاب

روز داوری خدا ۱:۱-۳:۲
محکومیّت همسایگان یهودا ۴:۲-۱۵
محکومیّت و رستگاری اورشلیم ۱:۳-۲۰

---

۱ خداوند این پیام را در دوران سلطنت یوشیا پسر آمون، پادشاه یهودا، به صَفَنیا داد. صَفَنیا پسر کوشی، پسر جدلیا، پسر امریا و امریا پسر حزقیا پادشاه بود.

روز داوری خداوند

۲خداوند می‌فرماید: «من همه چیز را از روی زمین نابود می‌سازم. **۳**تمام انسانها، حیوانات، پرندگان و ماهیان را از بین می‌برم. به زندگی مردم شریر خاتمه می‌دهم، همهٔ بشر را محو می‌کنم و حتّی یک نفر را هم زنده نمی‌گذارم.

۴«مردم اورشلیم و یهودا را به سزای کارهایشان می‌رسانم و آثار بت بعل و نام کاهنان بت‌پرست را محو می‌سازم. **۵**آنهایی را که بر بامها، آفتاب و ماه و ستارگان را می‌پرستند و نیز کسانی را که در ظاهر مرا می‌پرستند و به من سوگند وفاداری یاد می‌کنند، امّا به نام بت مولِک قسم می‌خورند، هلاک می‌کنم. **۶**آنهایی را

که از پیروی من دست کشیده‌اند و آن اشخاصی را که طالب من نیستند و از من راهنمایی نمی‌خواهند، نابود می‌سازم.»
۷روز داوری خداوند نزدیک است، پس در حضور او خاموش باشید! خداوند قوم خود را برای قربانی آماده کرده و از دشمنان دعوت نموده است که یهودا را غارت کنند. **۸**خداوند می‌فرماید: «در آن روزِ جزا رهبران، شاهزادگان و همچنین کسانی را که از راه و رسم بیگانگان پیروی می‌کنند، به سزای کارهایشان می‌رسانم. **۹**آن اشخاصی را که مانند کافران دست به دزدی و آدمکشی می‌زنند تا پرستشگاههای خدایان خود را از مال دزدی پُر سازند، مجازات می‌کنم.»
۱۰خداوند می‌فرماید: «در آن روز صدای فریاد از دروازهٔ ماهی در اورشلیم شنیده می‌شود و صدای ناله از قسمت جدید شهر و صدای ولوله از تپّه‌ها به گوش می‌رسد. **۱۱**ای مردم بازار، فریاد و شیون کنید، زیرا همهٔ تاجران از بین رفته‌اند.
۱۲«در آن روز چراغی گرفته، اورشلیم را تفتیش می‌کنم و اشخاص خودپرست را که می‌گویند: 'خداوند با ما کاری ندارد.' مجازات می‌کنم. **۱۳**مال و دارائیشان تاراج و خانه‌هایشان ویران می‌شود. خانه‌ها می‌سازند، امّا در آنها ساکن نخواهند شد. تاکستانها غرس می‌کنند، ولی هرگز از شراب آنها نخواهند نوشید.»
۱۴آن روز عظیم خداوند نزدیک است و بزودی فرا می‌رسد. در آن روز حتّی شجاعترین و قویترین مردان به تلخی خواهند گریست. **۱۵**آن روز، روز غضب خداوند است. روز سختی و اضطراب، روز تاریکی و ظلمت، روز سیاه و ابرهای غلیظ است. **۱۶**روزی که شیپور نواخته می‌شود و علیه شهرهای مستحکم و بُرجهای بلند، جنگ آغاز می‌گردد.
۱۷خداوند می‌فرماید: «مردم را چنان پریشان و درمانده می‌سازم که مانند شخص کور نتوانند راه خود را پیدا کنند، آنها در برابر من گناه کرده‌اند و اکنون خونشان مانند آب بر خاک می‌ریزد و اجسادشان به روی زمین خواهد گندید.»
۱۸روزی که خداوند خشم خود را نشان دهد، طلا و نقرهٔ آنها نمی‌تواند ایشان را نجات بدهد. تمامی زمین در آتش خشم او می‌سوزد و همهٔ ساکنان روی زمین با مرگ ناگهانی از بین می‌روند.

دعوت برای توبه

۲ **۱-۲**ای قوم بی‌شرم، پیش از آن که مانند کاه در برابر باد رانده شوید، قبل از آن که روزِ هولناک خشم خداوند ناگهان برسد و همه‌چیز را در سر راه خود از بین ببرد، به خود آیید. **۳**ای فروتنان که احکام او را بجا می‌آورید، درستکار باشید و در پیشگاه خداوند فروتن شوید، شاید در آن روز شما را از خشم خود برهاند.

نابودی همسایگان اسرائیل

۴کسی در شهر غزه باقی نخواهد ماند، اشقلون ویران خواهد شد و مردم اشدود در نصف روز بیرون رانده خواهند شد و اهالی عقرون از شهر خود خواهند گریخت. **۵**وای به حال شما فلسطینیانی که در ساحل دریا و در سرزمین کنعان سکونت دارید، زیرا شما محکوم به مرگ هستید و خداوند شما را نابود می‌سازد. حتّی یک نفر از شما را هم زنده نمی‌گذارد. **۶**زمینهای ساحلی شما چراگاهی برای چوپانها و آغل گوسفندان خواهد شد. **۷**بازماندگان طایفهٔ یهودا، سرزمین شما را تسخیر خواهند نمود و گلّه‌های خود را در آنجا خواهند چرانید و در خانه‌های اشقلون خواهند خوابید، زیرا خداوند متعال با قوم خود مهربان است و آنها را دوباره سعادتمند می‌گرداند.

۸خداوند متعال می‌فرماید: «من طعنه‌های مردم موآب را شنیده‌ام و دیدم که عمونیان چطور قوم مرا تحقیر و مسخره می‌کردند و با غرور می‌گفتند که سرزمین آنها را اشغال خواهند کرد. **۹**به حیات خودم قسم که موآب و عمون مانند سدوم و غموره نابود می‌گردند و به محل خارها و گودال نمک و ویرانهٔ ابدی تبدیل می‌شوند و بازماندگان قوم من سرزمین آنها را تصرّف خواهند کرد.»

۱۰مردم موآب و عمون به‌خاطر غرور خود به چنین سرنوشتی دچار می‌شوند، زیرا به قوم خداوند متعال اهانت کرده، آنها را مسخره نمودند. **۱۱**خداوند آنها را به بلاهای دهشتناکی دچار می‌سازد و همهٔ خدایان روی زمین را بی‌اعتبار می‌گرداند. آنگاه تمام اقوام جهان در سرزمینهای خود، او را پرستش خواهند نمود.

۱۲ای مردم حبشه، خداوند شما را نیز با شمشیر خود هلاک می‌کند.

۱۳خداوند با قدرت خودش آشور را نابود می‌سازد. پایتخت آن، نینوا را به بیابان خشک تبدیل می‌کند. **۱۴**آنجا چراگاه گوسفندان و محل زندگی انواع حیوانات می‌شود. جغدها در

ویرانه‌های آن آشیانه می‌کنند و صدایشان از پنجره‌های خانه‌ها به گوش می‌رسد. زاغها در آستانهٔ خانه‌ها آواز می‌خوانند و چوبهای سدر که در بنای عمارات به کار برده شده بودند، از بین می‌روند. **۱۵**این شهر که موجب افتخار و محل رفاه و آسایش مردمش بود عاقبت به این سرنوشت دچار می‌گردد، مردم آن فکر می‌کردند که در تمام دنیا شهری مانند شهر آنها وجود ندارد. امّا سرانجام ویران و متروک می‌گردد و کُنام حیوانات وحشی می‌شود و هرکسی که از آنجا بگذرد، سر خود را تکان خواهد داد و حیرت خواهد کرد.

گناه و رهایی اورشلیم

۳ وای به حال اورشلیم سرکش، شهر آلوده و ستمگر. **۲**به صدای خداوند گوش نمی‌دهد و نصیحت نمی‌پذیرد. به خداوند اعتماد نمی‌کند و از او کمک نمی‌طلبد. **۳**حاکمان آن مانند شیرهای غرّان و قضات آن مثل گرگهای گرسنهٔ شب هستند که از شکار خود تا صبح چیزی باقی نمی‌گذارند. **۴**انبیای آن خودخواه و فاسد می‌باشند، کاهنانش مقدّسات را بی‌حرمت می‌سازند و از احکام خداوند تجاوز می‌نمایند. **۵**خداوند هنوز هم در آن شهر حضور دارد. او عادل و با انصاف است و بی‌عدالتی نمی‌کند. هر بامداد عدالت خود را به مردم نشان می‌دهد، امّا با وجود این، بدکاران با بی‌شرمی به کارهای شرم آور خود ادامه می‌دهند.

۶خداوند می‌فرماید: «من اقوام زیادی را از بین برده‌ام. شهرهایشان را ویران و دیوارها و بُرجهای آنها را خراب کرده‌ام. شهرها متروک و کوچه‌ها خالی شده‌اند و یک نفر هم باقی نمانده است. **۷**گفتم شاید مردم از من بترسند و به نصایح من گوش کنند و آنچه به آنها تعلیم داده‌ام، فراموش نکنند، امّا آنها توجّهی نکردند و به کارهای فاسد خود ادامه دادند.»

۸خداوند می‌فرماید: «صبر کنید، روزی که علیه اقوام جهان برخیزم و آنها را محکوم سازم بزودی می‌رسد. من تصمیم گرفته‌ام که تمام ملل و همهٔ سلطنت‌ها را جمع کنم و خشم خود را بر آنها بریزم. تمام دنیا در آتش غیرت من گداخته خواهد شد.

۹«آنگاه به مردم جهان زبان پاک عطا می‌کنم تا فقط نام مرا یاد کنند و تنها مرا بپرستند. **۱۰**قوم پراکندهٔ من از آن‌سوی رودهای حبشه با هدایای خود برای عبادت من خواهند آمد. **۱۱**در آن زمان شما ای قوم من، دیگر از سرکشی‌ها و کارهایی که علیه من

کرده‌اید، شرمنده نمی‌شوید. تمام مردم متکبّر و خودخواه را از
میان شما دور می‌کنم. بعد از آن دیگر در کوه مقدّس من غرور و
تکبّر وجود نخواهد داشت. **۱۲**در آنجا کسانی که فروتن و متواضع
هستند و به من پناه می‌آورند، باقی خواهند ماند. **۱۳**آنهایی که در
اسرائیل باقی می‌مانند، دیگر به کارهای زشت دست نمی‌زنند،
دروغ نمی‌گویند، فریب نمی‌دهنـد، بلکه در کامیابی و امنیّت
زندگی می‌کنند و کسی نمی‌تواند آنها را بترساند.»

سرود شادمانی

۱۴ ای قوم اسرائیل، سرود بخوانید و شادی کنید!
ای اورشلیم، از صمیم قلب آواز شادمانی را بلند کن!
۱۵ خداوند از مجازات تو صرف نظر کرده
و دشمنانت را شکست داده است.
خداوند، پادشاه اسرائیل، همراه توست
و دیگر از چیزی نخواهی ترسید.
۱۶ در آن روز به صهیون می‌گویند:
«نترس! دلیر و قوی باش!
۱۷ خداوند خدایت با تو می‌باشد؛
قدرت او تو را پیروز خواهد کرد.
خداوند از تو خشنود است.
و در عشق خود به تو زندگی تازه خواهد داد.
او برای تو خواهد سرایید و از تو خرسند خواهد بود.»
۱۸ همچون کسانی که در جشن هستند.

خداوند می‌فرماید:
«من بلایا را از شما دور می‌سازم،
و شما را از پریشانی بیرون می‌آورم.
۱۹ روز جزای کسانی که بر تو ظلم کرده‌اند فرا می‌رسد.
مردمان لنگ را نجات می‌دهم
و تبعیدشدگان را به وطنشان بازمی‌گردانم.
ننگشان را به عزّت و افتخار تبدیل می‌کنم
و آن وقت تمام دنیا آنها را تحسین می‌کنند.
۲۰ در آن زمان همهٔ شما را به خانه می‌آورم،
شما را در جهان مشهور می‌سازم
و دوباره شما را کامیاب می‌گردانم.»
این را خداوند فرموده است.

کتاب حَجّای نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲

کتاب حَجّای نبی

معرّفی کتاب

کتاب حَجّای نبی، شامل پیغامهای کوتاهی است که در سال ۵۲۰ قبل از میلاد از طرف خدا توسط حَجّای نبی داده شده است. یهودیان سالهاست که از اسارت برگشته در اورشلیم زندگی می‌کنند، ولی معبد بزرگ همچنان ویرانه باقیمانده است. پیامها از رهبران یهود می‌خواهد که معبد بزرگ را از نو بسازند و خداوند آینده‌ای را برای قومِ تجدیدِ حیات یافته و پاک شده وعده می‌دهد که صلح و کامیابی خواهد داشت.

تقسیم‌بندی کتاب

فرمان بازسازی معبد بزرگ ۱:۱-۱۵
پیامهای تسلّی و امید ۲:۱-۲۳

فرمان خداوند برای بازسازی معبد بزرگ

۱ در روز اولِ ماهِ ششمِ سال دومِ سلطنت داریوش شاهنشاه، خداوند پیامی توسط حجّای نبی برای زروبابل پسر شالتیئیل حاکم یهودا و برای یهوشع پسر یهوصادق کاهن اعظم فرستاد.
۲خداوند متعال به حَجّای فرمود: «این مردم می‌گویند که اکنون وقت بازسازی خانهٔ خداوند نیست.» **۳**بعد خداوند این پیام را توسط حجّای نبی برای مردم فرستاد: **۴**«ای قوم من، چرا شما در خانه‌های زیبا زندگی می‌کنید درحالی‌که معبد بزرگ ویران می‌باشد؟ **۵**به نتیجهٔ کارهایتان توجّه کنید: **۶**زیاد می‌کارید، ولی محصولِ کم برمی‌دارید. می‌خورید، امّا سیر نمی‌شوید. می‌نوشید و باز هم تشنگی‌تان رفع نمی‌گردد. لباس می‌پوشید، امّا گرم نمی‌شوید. مزد می‌گیرید امّا گویی آن را در جیبی که سوراخ است می‌گذارید. **۷**خوب فکر کنید و ببینید که چرا چنین است؟ **۸**حالا به کوه بروید و چوب بیاورید و خانهٔ مرا بازسازی کنید تا من از دیدن آن خشنود شوم و محترم شمرده شوم.

۹«منتظر محصول فراوان بودید، ولی کم به دست آوردید و
وقتی‌که آن محصول کم را به خانه آوردید، من آن را برباد
دادم. آیا می‌دانید چرا من این کار را کردم؟ به‌خاطر اینکه
خانهٔ من ویران مانده و شما مشغول ساختن خانه‌های خود
هستید. ۱۰به همین سبب است که باران نمی‌بارد و از زمین
چیزی نمی‌روید. ۱۱من خشکسالی را بر زمین، کوهها، مزارع،
تاکستانها، باغهای زیتون، سایر محصولات و همچنین انسان
و حیوان و تمام حاصل زحمت شما آوردم.»

اطاعت مردم از فرمان خداوند

۱۲آنگاه زروبابل و یهوشع و تمام کسانی‌که از اسارت در بابل،
برگشته بودند از خداوند ترسیدند و دستور خداوند خدای خود
را، که توسط حجّای نبی فرستاده شده بود، اطاعت کردند.
۱۳خداوند پیام دیگری توسط حجّای برای مردم فرستاد و فرمود:
«من همراه شما هستم.» ۱۴خداوند متعال در زروبابل، حاکم
یهودا، یهوشع، کاهن اعظم و در سایر مردم که از اسارت
بازگشته بودند شوق و رغبتی ایجاد کرد تا در معبد بزرگ
کار کنند. ۱۵پس در روز بیست و چهارمِ ماه ششمِ سال دومِ
سلطنت داریوش، همگی جمع شدند و ساختن معبد بزرگ
خداوند، خدایشان را آغاز نمودند.

جلال و شکوه خانهٔ خداوند

۲ در روز بیست و یکم ماه هفتم همان سال، خداوند
به حجّای نبی فرمود: ۲«از زروبابل، حاکم یهودا و
یهوشع، کاهن اعظم بپرس: ۳آیا در بین شما کسی هست که
جلال و عظمت معبد بزرگ را، همان‌طور که در سابق بود
به یاد آورد؟ آیا آنچه را که اکنون می‌سازید به نظر شما ناچیز
نیست؟ ۴امّا با این‌همه، ای زروبابل و یهوشع و تمام قوم،
مأیوس نشوید و قوی‌دل باشید. به کارتان ادامه دهید، زیرا من
همراه شما هستم. ۵وقتی از مصر خارج می‌شدید، به شما
وعده دادم که روح من همیشه با شما خواهد بود، من هنوز
با شما هستم، پس نترسید!
۶«بزودی بار دیگر آسمانها، زمین، دریاها و خشکی را
به لرزه می‌آورم. ۷تمام اقوام را سرنگون می‌سازم. دارایی و
ثروتشان به اینجا آورده می‌شود و این خانه را از شکوه و
جلال پُر می‌سازم. ۸تمام طلا و نقره دنیا از آن من است.
۹این خانه با شکوهتر از سابق می‌شود و در اینجا به قوم

خود صلح و سلامتی می‌بخشم.» خداوند متعال این را فرموده است.

مشورت حجّای به کاهنان

۱۰در روز بیست و چهارمِ ماه نهمِ سال دومِ سلطنت داریوش، خداوند بار دیگر به حَجّای نبی فرمود: **۱۱**«از کاهنان بپرس که شریعت به این سؤال چه جواب می‌دهد: **۱۲**اگر کسی گوشت مقدّس را در ردای خود گذاشته ببرد، اگر دامنش با نان، آش، شراب، روغن و یا هر نوع خوراک دیگر تماس پیدا کند، آیا آن خوراک مقدّس می‌شود؟»

وقتی حَجّای این سؤال را از کاهنان کرد پرسید، آنها جواب دادند: «نه.»

۱۳سپس حَجّای پرسید: «امّا اگر کسی با جنازه‌ای تماس پیداکرده ناپاک شده باشد و بعد به یکی از این خوراکها دست بزند، آیا آن خوراک ناپاک می‌شود؟»

کاهنان جواب دادند: «بلی، ناپاک می‌شود.»

۱۴پس حَجّای گفت: «خداوند می‌فرماید که این مردم هم همین‌طور هستند، هر کاری که می‌کنند و هر هدیه‌ای که به این خانه می‌آورند، ناپاک است.»

وعدهٔ برکت

۱۵خداوند می‌فرماید: «حالا خوب فکر کنید و ببینید پیش از آنکه به ساختن خانهٔ من شروع کنید، **۱۶** شما در چه وضعی بودید؟ در آن وقت شما توقع داشتید که دو خروار محصول بردارید، امّا تنها یک خروار به دست می‌آوردید و هرگاه می‌خواستید پنجاه لیتر شراب از خمره بکشید، فقط بیست لیتر در آن می‌یافتید. **۱۷**من حاصل دسترنج شما را با باد سوزان، آفت و تگرگ تباه کردم، امّا شما باز هم توبه نکردید. **۱۸**ولی از امروز به بعد که روز بیست و چهارم ماه نهم و روزی است که بنیاد خانهٔ من گذاشته شده است، خواهید دید که با شما چه می‌کنم. **۱۹**هرچند که غلّه‌ای در انبارها باقی نمانده و هنوز تاکها و درختان انجیر، انار و زیتون، میوه نیاورده‌اند، امّا از همین روز شما را برکت می‌دهم.»

وعدهٔ خداوند به زروبابل

۲۰در همان روز بیست و چهارم ماه، بار دیگر این پیام از جانب خداوند برای حَجّای آمد: **۲۱**«به زروبابل، حاکم یهودا بگو که بزودی آسمانها و زمین را به لرزه می‌آورم. **۲۲**تختهای

پادشـــاهان را واژگون می‌کنم. قدرت فرمانروایان را با ارّابه و سوارانشـــان از بین می‌برم و اسبان و سواران آنها یکدیگر را با شمشیرهای خود می‌کشـــند. **۲۳**در آن روز، ای زروبابل، پسر شالتیئیل، بندهٔ من، تو مانند نگین انگشتر من خواهی بود، زیرا که من تو را برگزیده‌ام.» این قول خداوند متعال است.

کتاب زکریای نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳		۱۴	

کتاب زکریای نبی

معرّفی کتاب

فصلهای ۱-۸ از کتاب زکریای نبی در بین سالهای ۵۱۸ تا ۵۲۰ قبل از میلاد نوشته شده است. این پیشگوییها بیشتر به رؤیا شباهت دارند و مطلب مورد بحث، بازسازی و تجدید بنای اورشلیم و معبد بزرگ میباشد. همچنین گفتوگوهایی است دربارهٔ پاک سازی و تطهیر قوم خدا و آمدن مسیح.

فصلهای ۹-۱۴ مجموعه پیغامهایی است از سالهای بعد دربارهٔ مسیح موعود و داوری نهایی.

تقسیمبندی کتاب

پیامهای هشداردهنده و امیدوارکننده ۱:۱– ۸:۲۳
داوری بر همسایگان اسرائیل ۹:۱–۸
صلح و سعادت آینده ۹:۹–۱۴:۲۱

دعوت به توبه

۱ در ماه هشتم از سال دوم سلطنت داریوش شاهنشاه، پیامی
از جانب خداوند بر زکریای نبی پسر برکیا و نوهٔ عدوی
نبی آمد. خداوند به زکریا فرمود: **۲**«از طرف من به مردم بگو
که من از نیاکان شما بسیار خشمگین بودم، **۳**امّا اکنون اگر به
سوی من بازگردید، من نیز به سوی شما بازمیگردم. **۴**مانند
اجداد خود نباشید که انبیای پیشین پیام مرا به آنها دادند تا از
راهی که در پیش گرفته بودند بازگردند و از کارهای زشت خود
دست بکشند، ولی به حرف آنها گوش ندادند و از من اطاعت
نکردند. **۵**اجداد شما و انبیای پیشین دیگر زنده نیستند. **۶**امّا
کلام و احکام من ابدی و جاودانی است. احکام و دستورات
خود را که توسط بندگانم یعنی انبیا، به نیاکان شما دادم، ولی
آنها توجّهی نکردند در نتیجه متحمّل عذاب شدند. سرانجام
آنها توبه کردند و گفتند: 'خداوند متعال ما را به سزای کارهای
ما رسانید و هشدارهایی را که به ما داده بود عملی کرد.'»

رؤیای اسبها

۷در روز بیست و چهارم ماه یازدهم، یعنی ماه شباط، در دومین سال سلطنت داریوش، در رؤیای شب پیام دیگری از جانب خداوند به زکریا رسید. **۸**در درّه‌ای، در بین درختان، فرشته‌ای را سوار بر اسبی سرخ رنگ دیدم. پشت سر او اسبهایی به رنگهای قرمز، زرد و سفید ایستاده بودند. **۹**از فرشته پرسیدم: «ای آقای من، این اسبها برای چه هستند؟»

او جواب داد: «من به تو نشان می‌دهم.» **۱۰**سپس فرشته به من گفت که خداوند آنها را فرستاده است تا زمین را تفتیش کنند.

۱۱آنگاه اسب سواران به فرشتهٔ خداوند که در میان درختان ایستاده بود، گزارش داده گفتند: «ما سراسر روی زمین را تفتیش کردیم و دیدیم که در همه‌جا امنیّت و آرامش برقرار است.»

۱۲فرشتهٔ خداوند وقتی این را شنید گفت: «ای خداوند متعال، مدّت هفتاد سال از اورشلیم و شهرهای یهودا خشمگین بودی؛ تا به کی رحمت خود را از آنها دریغ می‌کنی؟»

۱۳خداوند با مهربانی و سخنان تسلّی‌آمیز به فرشته پاسخ داد. **۱۴**آنگاه فرشته به من گفت: «این پیام خداوند متعال را اعلام کن که می‌فرماید: من به اورشلیم و کوه مقدّس شفقت زیادی دارم. **۱۵**امّا از اقوامی که در رفاه و آسایش زندگی می‌کنند، سخت خشمگین می‌باشم زیرا آنها زیادتر از آنچه که من می‌خواستم بر قوم من ظلم نمودند. **۱۶**بنابراین من با رحمت و شفقت بیشتر به اورشلیم بازمی‌گردم و خانهٔ من و تمام شهر اورشلیم بازسازی می‌شوند.»

۱۷آن فرشته به من گفت که اعلام کنم: «خداوند متعال می‌گوید که شهرهای او دوباره کامیاب خواهند شد و او بار دیگر اورشلیم را کمک خواهد کرد و آن شهر را دوباره شهر خود خواهد خواند.»

رؤیای شاخها و آهنگران

۱۸در رؤیای دیگر چهار شاخ گاو دیدم. **۱۹**از فرشته پرسیدم: «اینها چه هستند؟»

او پاسخ داد: «اینها نمایندهٔ قدرتهای جهان هستند که مردم یهودا، اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساخته‌اند.»

۲۰بعد خداوند چهار آهنگر را به من نشان داد. **۲۱**پرسیدم: «اینها برای چه کاری آمده‌اند؟»

او در پاسخ فرمود: «اینها آمده‌اند تا آن چهار شاخی را که باعث پراکندگی مردم یهودا شده‌اند و به آنها ستم کرده‌اند، به وحشت بیاندازند و قدرتشان را از بین ببرند.»

رؤیای مقیاس اندازه‌گیری

۲ در رؤیای دیگری مردی را دیدم که یک مقیاس اندازه‌گیری در دست داشت. **۲**از او پرسیدم: «کجا می‌روی؟»

او جواب داد: «برای اندازه‌گیری شهر اورشلیم می‌روم و می‌خواهم ببینم که طول و عرض آن چقدر است.»

۳آنگاه فرشته‌ای که با من صحبت می‌کرد به استقبال فرشتهٔ دیگری که به طرف او می‌آمد، رفت. **۴**فرشتهٔ دومی به اولی گفت: «بشتاب و به آن جوانی که مقیاس اندازه‌گیری در دست دارد بگو که اورشلیم آن‌قدر از انسان و حیوان پُر می‌شود که شهری بدون دیوار خواهد شد. **۵**خداوند وعده داده است که خودش مانند دیوار آتشینی از شهر محافظت نموده، با تمام شکوه و جلال خود در آن ساکن خواهد شد.»

دعوت بازگشت به وطن

۶خداوند به قوم خود می‌فرماید: «ای کسانی‌که در بابل در تبعید به سر می‌برید، من شما را به چهار گوشهٔ زمین پراکنده ساختم، **۷**امّا اکنون از بابل فرار کنید و به اورشلیم بازگردید. **۸**هرکسی که به شما آزار برساند، در حقیقت به من آزار می‌رساند، زیرا شما مانند مردمک چشم من هستید.»

بنابراین، خداوند متعال مرا با این پیام نزد اقوامی که قوم او را غارت کرده‌اند فرستاد. **۹**خداوند، خودش با شما می‌جنگد و شما توسط کسانی‌که زمانی بردهٔ شما بودند، تاراج خواهید شد.

آنگاه همه خواهند دانست که خداوند متعال مرا فرستاده است.

۱۰خداوند می‌فرماید: «ای اورشلیم آواز شادمانی بخوان! زیرا من می‌آیم و در بین شما ساکن می‌شوم.»

۱۱در آن زمان اقوام زیادی به سوی خداوند متعال خواهند آمد و قوم او خواهند شد. **۱۲**بار دیگر یهودا ارث ویژهٔ خداوند، در سرزمین مقدّس او و اورشلیم شهر برگزیدهٔ او خواهد شد.

۱۳ای مردم، در حضور خداوند خاموش باشید، زیرا او از جایگاه مقدّس خود برخاسته است و به زمین می‌آید.

رؤیای نبی برای کاهن اعظم

۳ بار دیگر خداوند در رؤیا، یهوشع کاهن اعظم را به
من نشان داد که در حضور فرشتهٔ خداوند ایستاده
بود. شیطان هم در آنجا در دست راست او ایستاده بود و او
را مورد اتّهام قرار می‌داد. **۲**فرشتهٔ خداوند به شیطان گفت:
«ای شیطان، خداوند تو را محکوم کند. خداوند که اورشلیم
را برگزیده است تو را محکوم کند. این مرد مانند چوب نیم
سوخته‌ای است که از میان آتش گرفته شده باشد.»
۳یهوشع با لباس کثیف در حضور فرشته ایستاده بود. **۴**فرشته به
کسانی که آنجا ایستاده بودند گفت: «لباس کثیف او را از تنش
بیرون کنید.» سپس به یهوشع گفت: «ببین، گناهان تو را از تو
دور کردم و حالا لباس نو به تنت می‌کنم.» **۵**سپس امر کرد که
یک دستار تمیز بر سرش بگذارند و آنها گذاردند و درحالی که
فرشته در آنجا ایستاده بود، لباس نو را به او پوشانیدند.
۶بعد فرشتهٔ خداوند به یهوشع گفت **۷**که خداوند متعال
می‌فرماید: «اگر تو از من اطاعت کنی و وظایفی را که به تو
می‌سپارم به درستی انجام دهی، آنگاه تو را سرپرست تمام
خانهٔ خود می‌سازم و اجازه می‌دهم که مانند این فرشتگان در
حضور من بایستی. **۸**پس ای یهوشع، کاهن اعظم و ای همهٔ
همکاران او بشنوید! شما نشانه‌ای هستید از آنچه که در آینده
رخ خواهد داد. من بندهٔ خود را که 'شاخه' نام دارد می‌آورم.
۹من بر آن تخته سنگ هفت سطحی که در مقابل یهوشع
گذاشته‌ام جمله‌ای را حک خواهم نمود و در یک روز گناه این
سرزمین را برمی‌دارم. **۱۰**در آن روز هریک از شما همسایهٔ خود
را دعوت خواهد کرد که در زیر سایهٔ تاک و درختان انجیر او
در صلح و صفا بنشیند.»

رؤیای چراغدان و درختان زیتون

۴ فرشته‌ای که با من صحبت می‌کرد آمد و مرا مانند شخصی که
خوابیده باشد، بیدار کرد **۲**و از من پرسید: «چه می‌بینی؟»
من پاسخ دادم: «یک چراغدان طلایی می‌بینم که دارای هفت
چراغ می‌باشد و در سر آن روغندانی است که به وسیلهٔ هفت
لوله به چراغها روغن می‌رسانند. **۳**دو درخت زیتون، یکی به
طرف راست و دیگری به طرف چپ چراغدان قرار دارند.»
۴از فرشته‌ای که با من صحبت می‌کرد پرسیدم: «ای آقای من،
اینها برای چه در اینجا هستند؟»

۵او گفت: «آیا دلیلش را نمی‌دانی؟» گفتم: «نه، نمی‌دانم.»
۱۰(ب) سپس فرشته گفت: «این هفت چراغدان نشانه‌ای
هستند از چشمان خداوند که تمام جهان را زیر نظر دارد»
۱۱سپس پرسیدم: «آن دو درخت زیتون که در سمت راست
و چپ چراغدان هستند، ۱۲و نیز دو شاخهٔ زیتون در پهلوی دو
لولهٔ طلایی که از آنها روغن می‌ریزد، چیستند؟»
۱۳پرسید: «آیا نمی‌دانی؟»
پاسخ دادم: «خیر، آقایم، نمی‌دانم.»
۱۴فرشته گفت: «اینها دو شخصی هستند که خدا، مالک تمام
جهان آنها را برگزیده و مسح کرده تا خدمتگزار او باشند.»

وعدهٔ خدا به زروبابل

۶فرشته گفت: «این پیام خداوند متعال را به زروبابل برسان
که می‌فرماید: با قدرت نظامی و یا با قدرت خودت نمی‌توانی
پیروز شوی، بلکه با کمک روح من می‌توانی موفّق شوی. ۷اگر
موانع همچون کوه بلند باشند، از سر راه تو برداشته می‌شوند.
تو معبد بزرگ مرا بازسازی می‌کنی و هنگامی‌که آخرین سنگ
بنا را بگذاری، مردم از خوشی فریاد می‌زنند و می‌گویند: فیض
و برکت خدا بر آن باد!»
۸پیام دیگری از جانب خداوند برای من رسید و فرمود:
۹«دستهای زروبابل بنیاد این خانه را گذاشته و دستهای او
نیز آن را تمام خواهد کرد. آنگاه خواهید دانست که خداوند
متعال مرا نزد شما فرستاده است. ۱۰در ابتدا، مردم از اینکه
کار ساختمان خانهٔ من پیشرفت چندانی نکرده است، ناامید
می‌شوند، امّا هنگامی زروبابل را ببینند که به ساختن خانه ادامه
می‌دهد، شادمان می‌گردند.»

رؤیای طومار پرنده

۵ بار دیگر به بالا نگاه کردم و طوماری را دیدم که در
حال پرواز بود. ۲فرشته از من پرسید: «چه می‌بینی؟»
جواب دادم: «طومار پرنده‌ای را می‌بینم که ده متر طول و پنج
متر عرض دارد.»
۳گفت: «در آن طومار لعنتهایی نوشته شده‌اند و آنها را به
سراسر جهان می‌برد. در یک طرف طومار نوشته شده است

قسمت دوم آیهٔ ۱۰ تا آیهٔ ۱۴ از آخر فصل به اینجا منتقل شده تا مطلب به صورت متوالی بیان شده باشد.

که اگر کسی دزدی کند نابود می‌شود و نوشتهٔ سمت دیگر آن می‌گوید که هرگاه کسی قسم دروغ بخورد از روی زمین نابود می‌گردد. ۴خداوند متعال می‌فرماید: این لعنتها را به خانهٔ کسانی‌که دزدی کنند و آنهایی که به نام من قسم دروغ بخورند می‌فرستم تا به خانهٔ آنها داخل شوند و آن را با سنگ و چوب آن از بین ببرند.»

رؤیای زنی در سبد

۵بعد فرشته‌ای که با من صحبت می‌کرد پیش آمد و به من گفت: «به بالا نگاه کن و بگو که چه می‌بینی.» ۶پرسیدم: «آن چیست؟» فرشته جواب داد: «آن سبدی است که پُر از گناهان تمام این سرزمین می‌باشد.»

۷آن سبد سرپوشی از سُرب داشت. وقتی سرپوش برداشته شد، زنی را دیدم که در میان سبد نشسته بود.

۸فرشته گفت: «آن زن نمایندهٔ فساد است.» بعد فرشته زن را به داخل سبد هُل داد و سرپوش سربی را دوباره روی آن گذاشت. ۹باز به بالا نگاه کردم و دو زن دیگر را دیدم که بالهایی مانند بالهای لک‌لک داشتند. آنها به سوی سبد پرواز کردند و آن را برداشته با خود بردند.

۱۰از فرشته پرسیدم: «سبد را کجا می‌برند؟»

۱۱پاسخ داد: «آن را به بابل می‌برند. در آنجا پرستشگاهی برای آن می‌سازند و بعد از آن که ساخته شد، سبد را در آن می‌گذارند.»

رؤیای چهار ارّابه

۶ باز به بالا نگاه کردم و چهار ارّابه را دیدم که از بین دو کوه برنزی بیرون آمدند. ۲ارابهٔ اولی به وسیلهٔ اسبهای قرمز، دومی با اسبهای سیاه، ۳سومی توسط اسبهای سفید و چهارمی به وسیلهٔ اسبهای ابلق کشیده می‌شد. ۴از فرشته‌ای که با من صحبت می‌کرد پرسیدم: «آقای من، اینها چیستند؟»

۵فرشته جواب داد: «اینها چهار روح آسمانی هستند که از حضور خداوندِ تمام روی زمین آمده‌اند.»

۶ارابهٔ اسبهای سیاه به سوی شمال، اسبهای سفید به جانب غرب و اسبهای ابلق به طرف جنوب می‌روند. ۷اسبها بی‌قرار بودند و می‌خواستند که هرچه زودتر بروند و در سراسر زمین گردش کنند. فرشته فرمود: «بروید و گشت و گذارتان را شروع کنید.» پس آنها به راه افتادند

و تمـام زمین را گـردش کردند. **۸**بعـد او خطاب به من کرده فرمود: «آن اسبهایی که به طرف شمال رفتند، خشم مرا فرونشـاندند.»

تاجگذاری یهوشع

۹خداوند به من فرمـود: **۱۰-۱۱**«حلدا، طوبیا و یدعیا از طرف یهودیان تبعید شده در بابل، هدایایی از طلا و نقره با خود آورده‌اند. آن هدایا را از آنها بگیر و به خانهٔ یوشیا پسر صَفَنیا برو و با آنها یک تاج بساز. بعد آن تاج را بر سر یهوشع پسر یهوصادق کاهن اعظم بگذار. **۱۲**سپس به او بگو که خداوند متعال چنین می‌فرماید: تو نمونهٔ آن مردی هستی که 'شاخه' نام دارد. او از جایگاه خود می‌روید و معبد بزرگ را بازسازی می‌کند. **۱۳**او همان کسی است که معبد بزرگ را می‌سازد و صاحب شکوه و جلال پادشاهی می‌شود، او در مقام کاهن بر تخت سلطنت می‌نشیند و بین این دو مقام با هماهنگی کامل حکمرانی می‌کند. **۱۴**بعد آن تاج از طرف حلدا، طوبیا، یدعیا و یوشیا به عنوان یادگار در معبد بزرگ خداوند نگهداری شود.»

۱۵مردمانی که در جاهای دور سکونت دارند، می‌آیند و در بازسـازی معبد بزرگ خداوند کمک می‌کنند. آنگاه خواهید دانست که خداوند متعال مرا نزد شـما فرستاده است. تمام اینها وقتی واقع می‌شـوند که شـما کاملاً از خداوند، خدای خود اطاعت نمایید.

روزهٔ ریاکارانهٔ مردم

۷ در چهارمین سال سلطنت داریوش شاهنشاه، در روز چهارمِ ماهِ نهم، یعنی ماه کِسلو، پیام دیگری از جانب خداوند برای من رسید.

۲مردم شهر بیت‌ئیل، شـرآصر و رَجمِ ملک را با عدّه‌ای از مردان دیگر به معبد بزرگ فرستادند تا از درگاه خداوند برکت بطلبند **۳**و از کاهنان خداوند متعال و انبیا بپرسند: «آیا به روزه و سوگواری خود در ماه پنجم ادامه بدهیم یا نه، چنانکه سالها این کار را کرده‌ایم؟»

۴خداوند متعال به من چنین فرمود: **۵**«به تمام مردم و کاهنان این سرزمین بگو که در مدّت هفتاد سالی که در ماههای پنجم و هفتم روزه می‌گرفتید و سوگواری می‌کردید، برای خشنودی من نبود. **۶**اکنون هم، وقتی می‌خورید و می‌نوشـید، آیا فقط به‌خاطر خودتان نیست؟

۷«سالها پیش، وقتی اورشلیم کامیاب و پُر از جمعیّت بود
و شهرهای اطراف و جنوب آن هم مسکونی بودند، به وسیلهٔ
انبیای پیشین همین هشدارها را به شما دادم.»

اسارت، نتیجهٔ نافرمانی

۸سپس این پیام از جانب خداوند متعال برای زکریا آمد:
۹«سالها پیش، این دستورات را به شما دادم: 'عادلانه قضاوت
کنید. به یکدیگر محبّت و شفقت نشان بدهید. ۱۰به بیوه زنان،
یتیمان و مردم بیگانه و فقیری که در بین شما زندگی می‌کنند
ظلم نکنید و برای یکدیگر توطئه نچینید.'
۱۱«نیاکان شما نافرمانی کردند و گوشهای خود را گرفتند
تا کلام مرا نشنوند. ۱۲آنها دلهای خود را مثل سنگ سخت
ساختند و نخواستند احکامی را که من، خداوند متعال با روح
خود، توسط انبیای پیشین به آنها داده بودم، بشنوند؛ بنابراین
خشم عظیم خود را بر آنها نازل کردم. ۱۳چون وقتی من با
آنها سخن گفتم، آنها به کلام من توجّه ننمودند، من هم
وقتی آنها به درگاه من دعا کردند، دعایشان را نشنیدم. ۱۴پس
آنها را با گردباد در بین اقوام بیگانه پراکنده ساختم و به این
ترتیب سرزمین آباد ایشان چنان ویران شد که یک نفر هم در
آن سکونت نمی‌کرد.»

وعدهٔ خداوند برای بازسازی اورشلیم

۸ بار دیگر کلام خداوند متعال بر من آمد و چنین فرمود:
۲«اورشلیم را بسیار دوست می‌دارم و به همین سبب از
دشمنان آن خشمگین می‌باشم. ۳اکنون به اورشلیم به شهر مقدّس
خود بازمی‌گردم و در آنجا ساکن می‌شوم و کوه صهیون و اورشلیم
'شهر وفادار' و کوه خداوند متعال 'کوه مقدّس' نامیده می‌شود.
۴بار دیگر مردان و زنان سالخورده‌ای که با عصا راه می‌روند پیاده
می‌روند، در میدانهای شهر خواهند نشست. ۵و کوچه‌های شهر
از پسران و دخترانی که سرگرم بازی هستند پُر می‌شوند.»
۶خداوند متعال می‌فرماید: «این کار شاید برای بازماندگان
قوم غیر ممکن باشد، امّا برای من بسیار آسان است. ۷من قوم
خود را از شرق و غرب نجات می‌دهم ۸و به اورشلیم می‌آورم تا
در آنجا ساکن شوند. آنها قوم من خواهند بود و من خدایشان
خواهم بود و با راستی و عدالت بر آنها حکومت می‌کنم.»
۹خداوند متعال می‌فرماید: «اکنون با شوق و با دستان قوی
شروع به کار کنید، زیرا شما همان سخنان تشویق کننده را

می‌شنوید که انبیا هنگام بنیانگذاری معبد بزرگ گفته بودند.
۱۰قبل از آن، کسی توان آن را نداشت که انسان یا حیوانی را
برای کار خود اجیر کند. هیچ‌کسی از دست دشمنان در امان
نبود زیرا من مردم را دشمن یکدیگر ساخته بودم، **۱۱**امّا حالا
رفتار من با بازماندگان قوم تفاوت دارد. **۱۲**بعد از این در همه‌جا
صلح و امنیّت برقرار می‌شود. تاکها انگور به بار می‌آورند، زمین
محصول زیاد می‌دهد، از آسمان باران فراوان می‌بارد و من
بازماندگان قوم را از هرگونه نعمت برخوردار می‌سازم. **۱۳**ای
مردم یهودا و اسرائیل! در گذشته وقتی اقوام بیگانه کسی را
نفرین می‌کردند، می‌گفتند: 'تو هم مثل مردم یهودا و اسرائیل به
بلا گرفتار شوی!' ولی حالا آن‌طور نیست؛ من شما را نجات
می‌دهم و از برکات خود بهره‌مند می‌سازم. بعد از این همان
مردم می‌گویند: 'مانند مردم یهودا و اسرائیل برکت بیابی!' پس
نترسید و با قدرت دست به کار شوید.»

۱۴خداوند متعال می‌فرماید: «وقتی اجداد شما مرا به خشم
آوردند، تصمیم گرفتم که بلایی بر سرشان بیاورم و همان کار
را هم کردم. **۱۵**اینک، ای مردم یهودا و اسرائیل نترسید، زیرا
می‌خواهم شما را برکت بدهم. **۱۶**کارهایی که شما باید بکنید
این است: راستگو و با انصاف باشید و با یکدیگر در صلح
و صفا رفتار کنید. در دادگاهها از عدالت طرفداری کنید.
۱۷به دیگران آزار نرسانید و قسم دروغ نخورید، زیرا من از این
کارها نفرت دارم.»

۱۸خداوند متعال دوباره به من فرمود: **۱۹**«روزهٔ ماههای چهارم،
پنجم، هفتم و دهم، برای مردم یهودا و اسرائیل به جشن‌ها و
روزهای شادمانی تبدیل می‌شوند. شما باید راستی و سلامتی
را دوست بدارید.»

۲۰خداوند متعال می‌فرماید: «مردم از همه‌جا به اورشلیم
رو می‌آورند **۲۱**و از یک شهر به شهر دیگر رفته می‌گویند:
'ما برای پرستش خداوند متعال می‌رویم، شما هم با ما
بیایید تا به درگاه او دعا کنیم تا ما را برکت دهد.' **۲۲**مردم
زیادی از ملل مقتدر جهان به اورشلیم برای عبادت می‌آیند
و از خداوند متعال برکت می‌طلبند. **۲۳**در آن روزها ده
نفر از مردمان بیگانه دست به دامن یک نفر یهودی شده
می‌گویند: 'ما را هم با خود ببر، زیرا شنیده‌ایم که خدا با
توست.'»

مجازات دشمنان بنی‌اسرائیل

۹ خداوند مجازات سرزمین حدراخ و شهر دمشق را اعلام
کرده است، زیرا نه تنها طایفه‌های اسرائیل بلکه پایتخت
سوریه هم به خداوند تعلّق دارد. **۲**حمات که همسایهٔ حدراخ
اســت و همچنین صور و صیدون با تمام مهارتشان متعلّق به
خداوند می‌باشند. **۳**هرچند صور برای خود استحکاماتی ساخته
و نقره و طلا را همچون خاک و گِل کوچه‌ها جمع کرده است،
۴امّا حالا خداوند همهٔ دارایی‌اش را از او می‌گیرد، ثروتش را به
دریا می‌ریزد و خودش نیز در آتش خواهد سوخت.
۵وقتی اشقلون این را ببیند وحشت می‌کند. غزه و عقرون از
درد به خود می‌پیچند و امید عقرون به ناامیدی تبدیل می‌گردد.
پادشاه غزه کشته می‌شود و اشقلون از سکنه خالی می‌گردد.
۶بیگانگان در اشدود ساکن می‌شوند و خداوند می‌فرماید: «غرور
فلسطینیان از بین می‌رود. **۷**گوشتی را که با خون می‌خورد از
دهانش و چیزهای حرام را از میان دندانهایش بیرون می‌کشم.
کســانی‌که باقی می‌مانند به من تعلّق خواهند داشت و مانند
یکی از طایفه‌های سرزمین یهودا جزء قوم من می‌شوند. عقرون
هم مثل یبوســیان به قوم من می‌پیوندد. **۸**من از سرزمین خود
حفاظت می‌کنم تا ســپاهیان دشمن نتوانند از آن عبور و مرور
کنند. من با چشمان خود رنج و خواری قومم را دیدم و دیگر
نمی‌گذارم که ستمگران سرزمین آنها را پایمال نمایند.»

ظهور پادشاهِ آینده

۹ ای مردم صهیون شادمانی کنید!
ای اهالی اورشلیم از خوشی فریاد برآورید!
زیرا پادشاه شما با پیروزی
و با فروتنی سوار بر کرّه الاغی نزد شما می‌آید.
۱۰ خداوند می‌فرماید: «من ارّابه‌های جنگی و اسبها را از
سرزمین اسرائیل دور می‌کنم.
کمانهای جنگی شکسته می‌شوند
و او صلح و امنیّت را در بین اقوام جهان برقرار می‌سازد.
قلمرو فرمانروایی او از دریا تا دریا
و از رود فرات تا دورترین نقطهٔ زمین می‌باشد.»

بازگرداندن قوم خدا

۱۱ خداوند می‌فرماید: «به‌خاطر پیمانی که با شما بستم
و آن را با خون قربانی‌ها مُهر کردم،

اسیران و زندانیان شما را
از چاه بی‌آب نجات می‌دهم.
۱۲ ای تبعیدیانی که در آرزوی آزادی هستید
به جایگاه امن خود بازگردید.
امروز به شما وعده می‌دهم
که رنجهایی را که دیده‌اید دو برابر جبران می‌کنم.
۱۳ من یهودا را همچون کمان
و اسرائیل را همچون تیر به‌کار می‌گیرم
و مردان صهیون را مانند شمشیرِ یک سرباز شجاع
علیه سپاه یونان می‌فرستم.»

۱۴ خداوند در وقت جنگ رهبر قوم خود می‌شود
و تیرهایش مانند برق بر سر دشمن فرود می‌آید.
خداوند اعلام جنگ می‌کند
و مانند گِردبادی که از جنوب برمی‌خیزد بر دشمن
می‌تازد.
۱۵ خداوند متعال از قوم خود دفاع می‌کند
و آنها تیراندازان دشمن را مغلوب نموده
زیر قدمهای خود پایمال می‌سازند.
در میدان جنگ مانند مستان فریاد می‌زنند.
خون دشمنان همچون خون قربانی که جامها و
گوشه‌های قربانگاه را پُر می‌کند،
بر زمین جاری خواهد شد.

۱۶ در آن روز، خداوند، خدای ایشان، مانند شبانی که از
گلّهٔ خود نگهبانی می‌کند،
قوم خود را نجات می‌دهد.
آنها مانند جواهرِ روی تاج
در سرزمین او می‌درخشند.
۱۷ در آن سرزمین زیبا و مرغوب، غلّه و شرابِ نو،
مردان و دختران جوان را شاداب می‌سازد.

وعدهٔ رهایی

۱۰ در موسم بهار از خداوند که ابرهای توفان را می‌فرستد
بخواهید که باران بباراند، زیرا او باران را به فراوانی
می‌باراند و مزارع را برای همه سرسبز می‌سازد. **۲** مردم به بُتها

و فال‌بین‌ها متوسّل می‌شوند، امّا جوابی که می‌گیرند دروغ و
بی‌معنی است. رؤیاهایی که می‌بینند همه باطل و گمراه کننده
است. بنابراین مردم مانند گوسفندان گمشده سرگردان می‌شوند،
زیرا رهبری ندارند که آنها را راهنمایی کند.
۳خداوند متعال می‌فرماید: «من بر حاکمان شما خشمگین
هستم. من این بُزهای نر را مجازات می‌کنم. من، خداوند
متعال، از گلّهٔ خود که مردم یهودا هستند، مراقبت می‌کنم و آنها
را مانند اسبان جنگی قوی می‌سازم. **۴**از بین آنها فرمانروایان،
رهبران و حاکمان برای رهبری قوم خواهند برخاست. **۵**آنها
به اتّفاق یکدیگر مانند جنگجویان دلیر دشمنان را همچون
گِل کوچه‌ها پایمال می‌کنند و سواران را بر اسبهایشان مغلوب
می‌سازند، چون من با آنها می‌باشم.

۶«قوم یهودا را نیرومند می‌سازم
و اسرائیل را نجات می‌دهم.
آنها را دوباره به وطنشان بازمی‌گردانم.
بر آنها رحمت و شفقت می‌کنم.
زندگی آنها طوری خواهد شد که گویی آنها را هرگز
ترک نکرده‌ام،
زیرا من خداوند، خدای ایشان هستم و دعایشان را
مستجاب می‌کنم.
۷آنها مثل جنگجویان دلیر می‌باشند.
مانند آنهایی که شراب نوشیده‌اند، دلهایشان شادمان
خواهد گردید.
وقتی فرزندان آنها آن‌همه برکاتی را که خداوند داده
است ببینند،
شاد و خوشحال می‌گردند.

۸«قوم خود را صدا می‌کنم
و آنها را دور هم جمع می‌نمایم.
من آنها را آزاد می‌سازم
و مثل سابق به تعدادشان می‌افزایم.
۹گرچه آنها را در بین اقوام دیگر پراکنده ساخته‌ام،
امّا آنها در همان سرزمینهای دوردست مرا به‌خاطر می‌آورند.
آنها و فرزندانشان زنده خواهند ماند

و با فرزندان خود به وطن بازمی‌گردند.
۱۰ من آنها را از مصر و آشور به وطن خودشان می‌آورم
و در سرزمین خودشان اسکان می‌دهم.
من آنها را در جلعاد و لبنان مسکن خواهم داد؛
تمام سرزمین با مردم پُر خواهد شد.
۱۱ هنگامی‌که از دریای مشکلات عبور کنند،
من امواج را کنار زده
اعماق دریا را خشک می‌سازم.
جلال و حشمت آشور از بین می‌رود
و قدرت مصر نابود می‌گردد.»
۱۲ خداوند می‌فرماید:
«من به قوم خود قدرت و نیرو می‌بخشم
و آنها مرا پرستش نموده از من اطاعت خواهند کرد.»

سقوط حاکمان ظالم

۱۱ **ای لبنان، دروازه‌هایت را بازکن**
تا آتش، درختان سدر تو را بسوزاند.
۲ ای درختان صنوبر گریه کنید،
زیرا درختان سدر همه افتاده‌اند.
آن درختان با شکوه نابود شده‌اند!
ای درختان بلوط باشان زاری کنید،
زیرا جنگل عظیم از بین رفته است.
۳ گریه حاکمان را بشنوید،
زیرا که حشمت و جلال آنها نابود شده است.
غرّش شیرها را بشنوید،
چون جنگلهای اردن نابود شده‌اند.

داستان دو شبان

۴ خداوند، خدایم به من فرمود: «شبان گوسفندانی شو که بزودی باید سرشان بریده شوند. ۵ کسانی‌که گوسفندان را می‌خرند و می‌کشند، مجازات نمی‌شوند. آنانی که آنها را می‌فروشند می‌گویند: 'خدا را شکر، ثروتمند شدیم.' حتّی شبانهای خودشان هم، بر آنها رحم نمی‌کنند.»
۶ خداوند فرمود: «دیگر بر مردم روی زمین رحم نخواهم کرد، بلکه کاری می‌کنم که آنها به دست همسایگان و پادشاهان بیفتند. این پادشاهان، زمین را ویران می‌کنند و من مانع آنها نمی‌شوم.»

۷تاجرانی که گوسفندان را خرید و فروش می‌کنند مرا به عنوان شبان گوسفندانی که قرار بود سرشان بریده شوند، استخدام کردند. پس من دو عصا در دست گرفتم، یکی را رحمت نامیدم و دیگری را اتّحاد و گلّه را چرانیدم. ۸از سه شبان دیگر که از من نفرت داشتند، بیزار شدم و در مدّت یک ماه خود را از شر آنها آسوده ساختم. ۹سپس به گوسفندان گفتم: «بعد از این، شبانِ شما نخواهم بود. کسانی‌که مردنی هستند، بگذار بمیرند و آنانی که از بین رفتنی هستند، بگذار از بین بروند. کسانی هم که باقی می‌مانند بگذار به جان هم بیفتند!» ۱۰آنگاه عصای رحمت را شکستم تا نشان بدهم که خداوند پیمانی را که با تمام اقوام بسته بود، شکسته است. ۱۱پس، آن پیمان در همان روز شکسته شد و تاجران گوسفند که مرا تماشا می‌کردند، پی‌بردند که با کاری که من کردم، پیام خدا را به آنها رساندم. ۱۲بعد به آنها گفتم: «حالا اگر مایلید مزد مرا بدهید.» پس آنها سی تکهٔ نقره به من دادند.

۱۳خداوند به من فرمود: «آنها را در خزانهٔ معبد بزرگ بینداز.» پس من آن مبلغ هنگفت را که در نظر آنها ارزش من بود، در خزانهٔ معبد بزرگ انداختم. ۱۴سپس عصای دوم، یعنی عصای اتّحاد را شکستم تا نشان بدهم که اتّحاد برادری بین یهودا و اسرائیل شکسته شده است.

۱۵آنگاه خداوند به من فرمود: «برو این بار نقش یک شبان احمق را بازی کن. ۱۶من در این سرزمین شبانی را تعیین می‌کنم، امّا او از آنانی که هلاک می‌شوند مراقبت نمی‌کند. گُمشدگان را هدایت نمی‌کند، زخمی‌ها را معالجه نمی‌کند و به آنهایی که سالِمند خوراک نمی‌دهد، بلکه گوشت گوسفندان پروار را می‌خورد و سُمهایشان را می‌کَند. ۱۷وای بر شبانِ وظیفه‌نشناسی که گلّه را ترک می‌کند. شمشیر در بازو و چشم راست او فرو می‌رود. بازویش خشک و چشمش بکلّی کور می‌شود.»

پیروزی آیندهٔ اورشلیم

۱۲ کلام خداوند، آن خدایی که آسمانها را برافراشت و بنیاد زمین را بنا نهاد و به انسان زندگی بخشید، دربارهٔ اسرائیل می‌فرماید: ۲«من اورشلیم را مانند جام شراب می‌سازم. اقوام اطراف او از آن می‌نوشند و همچون مستان سرگیجه می‌گیرند. هنگامی‌که اورشلیم را محاصره کنند، سایر

شهرهای یهودا هم محاصره می‌شوند. **۳**تمام اقوام جهان با هم متّحد شده علیه اورشلیم می‌آیند، امّا در آن روز من اورشلیم را در برابر همهٔ اقوام مانند سنگ عظیمی می‌سازم و هرکسی که آن را بردارد، بشدّت زخمی می‌شود.» **۴**خداوند می‌فرماید: «در آن روز اسبهای دشمن را به وحشت می‌اندازم، چشمان آنها را کور می‌کنم و سوارانشان را به جنون مبتلا می‌سازم، ولی از یهودا مراقبت می‌نمایم. **۵**آنگاه خاندانهای یهودا در دل خود می‌گویند: 'خداوند متعال، خدای آنها به اهالی اورشلیم قوّت بخشیده است.'

۶«در آن روز خاندانهای یهودا را مانند آتشی سوزنده در جنگلها و همچون شعله‌ای فروزان در کشتزارها می‌گردانم. آنها اقوام راست و چپ خود را نابود می‌سازند، امّا مردم اورشلیم در امنیّت زندگی خواهند کرد.

۷«من ابتدا یهودا را پیروز می‌گردانم تا شکوه و جلالی را که خاندان داوود و اهالی اورشلیم به دست می‌آورند از آنها بالاتر نباشد. **۸**در آن روز من، خداوند از مردم اورشلیم دفاع می‌کنم. ضعیفترین آنها مانند داوود قوی خواهند شد و نسل داوود مانند خدا و همچون فرشتهٔ خداوند، آنها را راهنمایی خواهند کرد. **۹**در آن روز من هر ملّتی را که بخواهد بر اورشلیم حمله کند، نابود خواهم کرد.

سوگواری اهالی اورشلیم

۱۰«من بر خاندان داوود و ساکنان اورشلیم روح ترحّم و دعا خواهم ریخت. آنها بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگریست و مانند کسی‌که برای یگانه فرزند خود عزا می‌گیرد، ماتم خواهند گرفت و چنان به تلخی اشک خواهند ریخت که گویی پسر نخستزاده‌شان مرده است. **۱۱**در آن روز در اورشلیم ماتم عظیمی مانند ماتمی که مردم برای هددرِمون در دشت مجدو گرفتند، برپا می‌کنند. **۱۲**تمام مردم روی زمین عزادار می‌شوند. هر خانواده جداگانه ماتم می‌گیرد: خانوادهٔ داوود، خانوادهٔ ناتان، **۱۳**خانوادهٔ لاوی، خانوادهٔ شمعی **۱۴**و بقیّهٔ خانواده‌ها هر کدام، مردها جداگانه ماتم خواهند گرفت و زنها جداگانه.»

۱۳ در آن زمان برای خاندان داوود و اهالی اورشلیم چشمه‌ای جاری می‌شود که آنها را از تمام گناهان و ناپاکی‌ها پاک می‌سازد.

بت‌پرستی از بین می‌رود

۲خداوند متعال می‌فرماید: «در آن روز نام بُتها را طوری
در سرزمین اسرائیل از بین می‌برم که دیگر کسی آنها را به
یاد نیاورد. همچنین آن سرزمین را از انبیای دروغین و ارواح
پلید پاک می‌سازم. **۳**اگر کسی به دروغ نبوّت کند پدر و
مادرش به او خواهند گفت: 'تو نباید زنده بمانی، زیرا تو به
نام خداوند به دروغ نبوّت می‌کنی.' و هنگامی‌که او نبوّت
می‌کند، پدر و مادرش او را با نیزه خواهند کشت. **۴**در آن
روز انبیای دروغی از رؤیاهای خود شرمنده خواهند شد و دیگر
برای فریب دادن مردم لباس انبیا را نخواهند پوشید. **۵**بلکه هر
کدام خواهند گفت: 'من نبی نیستم. من یک دهقان هستم
و از جوانی پیشهٔ من کشاورزی بوده است.' **۶**اگر کسی از
آنها بپرسد: 'پس این زخمهایی که در بدن داری به‌خاطر
چیست؟' جواب می‌دهند: 'اینها جراحاتی هستند که دوستانم
به من وارد کرده‌اند.'»

فرمان کشتن چوپان خدا

۷خداوند متعال می‌فرماید: «ای شمشیر برضد چوپان من
برخیز. برضد آن کسانی‌که برای من کار می‌کند! شبان را بزن
تا گوسفندان پراکنده شوند. من قوم خود را خواهم زد. **۸**دو
سوم قوم هلاک می‌شوند و از بین می‌روند و یک سوم آنها
زنده می‌مانند. **۹**اینها را از بین آتش می‌گذرانم تا همان‌طور که
طلا و نقره به وسیلهٔ آتش پاک و خالص می‌شوند، آنها هم
پاک و خالص گردند. آنها نام مرا یاد می‌کنند و من آنها را به
حضور خود می‌پذیرم و می‌گویم: 'اینها قوم من هستند.' و آنها
می‌گویند: 'خداوند، خدای ماست.'»

اورشلیم و سایر ملل

۱۴ روزی که خداوند داوری کند نزدیک است. روزی
که اورشلیم غارت شود و در مقابل چشمان تو
غارتش تقسیم گردد. **۲**در آن روز، خداوند اقوام را جمع می‌کند
تا با اورشلیم بجنگند. آنها اورشلیم را تصرّف کرده خانه‌ها را
تاراج می‌نمایند و به زنان تجاوز می‌کنند. نصف جمعیّت شهر
به اسیری برده می‌شوند و نصف دیگر در شهر باقی می‌مانند.
۳آنگاه خداوند همچون گذشته، به جنگ آن اقوام می‌رود. **۴**در
آن روز بر کوه زیتون که در شرق اورشلیم واقع است، می‌ایستد.
کوه زیتون دو نیم می‌شود و درّهٔ وسیعی از شرق به غرب به

وجود می‌آید. نیمی از کوه به طرف شمال و نیمهٔ دیگر آن به
سمت جنوب منتقل می‌گردد. **۵**مانند اجدادتان که سالها پیش
در زمان عُزیا، پادشاه یهودا، به‌خاطر زلزله فرار کردند، شما هم
از راه این درّه خواهید گریخت. خداوند، خدای من خواهد
آمد و تمام فرشتگان را نیز با خود خواهد آورد.
۶وقتی آن روز برسد، دیگر نه سرما خواهد بود و نه یخبندان
۷آن روز، روز مخصوصی است، شب و روز وجود ندارد، بلکه
هوا همیشه روشن خواهد بود.
۸آبهای حیات بخش در تابستان و زمستان از اورشلیم جاری
می‌شوند. نیمی از آنها به طرف دریای مدیترانه و نیمهٔ دیگر به
سوی دریای مُرده می‌روند. **۹**در آن روز، خداوند بر تمام روی
زمین پادشاهی می‌کند و همه خداوند را به عنوان یک خدای
واحد می‌پرستند و نام یگانهٔ او را یاد می‌کنند.
۱۰سراسر آن سرزمین، از جَبَع سرحد شمالی یهودا تا رِمون
سرحد جنوبی به دشت وسیعی تبدیل می‌شود. امّا اورشلیم
در جای بلندی قرار می‌گیرد و وسعت آن از دروازهٔ بنیامین تا
جای دروازهٔ قدیمی، از آنجا تا دروازهٔ زاویه و از بُرج حننئیل
تا محل شراب‌سازی پادشاه می‌رسد. **۱۱**مردم در اورشلیم در
آرامش و امنیّت زندگی می‌کنند و برای همیشه از خطر نابودی
در امان می‌باشند.
۱۲خداوند بر سر اقوامی که با قوم اسرائیل بجنگند این بلاها
را می‌آورد: گوشت بدنشان درحالی‌که هنوز زنده هستند،
می‌پوسد. چشمهای آنها در حدقه کور می‌شود و زبانشان در
دهانشان خشک می‌گردد.
۱۳خداوند آنها را چنان گیج و سراسیمه می‌سازد که به جان
یکدیگر خواهند افتاد. **۱۴**مردم یهودا برای دفاع از اورشلیم
می‌جنگند و ثروت و دارایی اقوام همسایه، از قبیل طلا، نقره،
لباس و غیره را غارت خواهند نمود. **۱۵**همین بلاها بر سر اسبها،
قاطرها، شترها، الاغها و همهٔ حیوانات دیگر که در اردوگاه
دشمن هستند، نازل خواهد شد.
۱۶سپس، آن عدّه از اقوامی که به اورشلیم حمله می‌کردند
زنده می‌مانند، هر ساله برای پرستش پادشاه، یعنی خداوند
متعال به اورشلیم می‌آیند و عید خیمه‌ها را برگزار می‌کنند.
۱۷هرگاه یکی از اقوام روی زمین برای پرستش خداوند
متعال، پادشاه جهان، به اورشلیم نیاید، در سرزمینش باران

نخواهد بارید. **۱۸**مردم مصر نیز اگر در مراسم عید خیمه‌ها حاضر نشوند، دچار همین بلاهای آسمانی خواهند گردید. **۱۹**بنابراین اگر مصریان و سایر اقوام از رفتن به اورشلیم و شرکت در مراسم عید خیمه‌ها خودداری کنند، همگی مجازات خواهند شد.

۲۰در آن روز، حتّی روی زنگوله‌های اسبها هم نوشته می‌شود: «اینها وقف خداوند هستند.» تمام دیگهای آشپزیِ معبد بزرگ، مانند کاسه‌های مقابل قربانگاه، مقدّس می‌شوند. **۲۱**همهٔ ظروف آشپزی که در اورشلیم و یهودا هستند مقدّس و وقف خداوند متعال خواهند بود تا هرکسی که برای قربانی می‌آید، از آن ظروف برای پختن گوشت قربانی استفاده کند و در معبد بزرگ دیگر اثری از تاجران نخواهد بود.

کتاب ملاکی نبی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴

کتاب ملاکی نبی

معرّفی کتاب

کتاب ملاکی در قرن پنجم قبل از میلاد و بعد از بازسازی معبد اورشلیم نوشته شده است. تأکید این نبی خطاب به کاهنان و مردم این است که با وفاداری پیمانی را که با خدا بسته‌اند تجدید کنند. بسیار واضح و روشن بیان می‌کند که قوم خدا و کاهنان آنها در ایمان خود دچار سستی و سهل‌انگاری شده و با تأخیر در تقدیم هدایا خواسته‌اند خدا را فریب بدهند. آنها طبق تعالیم الهی زندگی نکرده‌اند. امّا خدا برای داوری و پاک کردن گناهان قوم خود خواهد آمد. به همین منظور نبی خود را قبل از روز موعود خواهد فرستاد تا راه او را آماده سازد و پیمان خود را اعلام نماید.

تقسیم‌بندی کتاب

گناهان بنی‌اسرائیل ۱:۱-۱۶:۲
داوری و رحمت خدا ۱۷:۲- ۶:۴

---

۱ این پیامی است که خداوند توسط ملاکی به اسرائیل داد:

محبّت خداوند به اسرائیل

۲-۳ خداوند می‌فرماید: «من همیشه عاشق شما بوده‌ام.» امّا شما می‌پرسید: «تو چگونه عشق خود را به ما نشان داده‌ای؟» خداوند در پاسخ می‌فرماید: «عیسو و یعقوب دو برادر بودند. امّا من یعقوب و نسل او را دوست داشتم، امّا از عیسو نفرت داشتم. سرزمین کوهستانی او را ویران کردم و آنجا را مسکن شغالها ساختم.»

۴ اگر اَدومیان که از نسل عیسو هستند بگویند: «شهرهای ما ویران شده‌اند، امّا آنها را بازسازی می‌کنیم.» ولی خداوند متعال می‌فرماید: «هرچند آنها شهرهای خود را بازسازی کنند، من دوباره آن را ویران خواهم ساخت و سرزمین آنها 'سرزمین

شرارت' و خودشان 'مردمی که خداوند تا ابد از آنها خشمگین می‌باشد' نامیده خواهند شد.»
۵هنگامی که شما اینها را با چشم خود ببینید، خواهید گفت: «بزرگی و عظمت خداوند در آن‌سوی مرزهای اسرائیل نیز مشاهده می‌شود.»

سرزنش کاهنان

۶خداوند متعال به کاهنان می‌فرماید: «پسر، به پدر خود و غلام به آقای خود احترام می‌گذارد، پس اگر من پدر شما هستم، چرا به من احترام نمی‌گذارید؟ و اگر ارباب شما هستم، پس حرمت من کجاست؟ ای کاهنان، شما نام مرا بی‌حرمت ساخته و می‌گویید: 'چطور نام تو را بی‌حرمت کرده‌ایم؟' **۷**هنگامی که شما خوراکهای ناپاک بر قربانگاه من می‌گذارید، نام مرا بی‌حرمت می‌سازید. بلی، شما با این کار خود، به قربانگاه من اهانت می‌کنید. **۸**آیا این کار شما زشت نیست که یک حیوان کور یا لنگ و یا بیمار را برای من قربانی می‌کنید؟ اگر آن را به حاکم خود هدیه بدهید، آیا او آن را خواهد پذیرفت و از شما راضی خواهد بود؟»
۹اکنون شما ای کاهنان توقع دارید که خدا بر شما رحم کند و شما را از فیض خود بهره‌مند سازد. خداوند متعال می‌فرماید که تقصیر خود شماست. **۱۰**ای کاش یکی از شما کاهنان درهای معبد بزرگ را ببندد تا کسی نتواند آتش بر قربانگاه من روشن کند. من از شما راضی نیستم و قربانی‌های شما را نمی‌پسندم. **۱۱**نام من در سراسر روی زمین و در بین تمام اقوام جهان با احترام یاد می‌شود و برای من بُخور خوشبو دود می‌کنند و قربانی‌های پسندیده تقدیم می‌کنند. **۱۲**امّا شما نام مرا بی‌حرمت می‌سازید، زیرا می‌گویید که قربانگاه خداوند ناپاک و غذای آن مکروه است. **۱۳**خداوند متعال می‌فرماید: «شما می‌گویید خدمتی که برای من می‌کنید خسته کننده است و روی خود را از من برمی‌گردانید. شما حیواناتی را که بزور از مردم گرفته‌اید و آنهایی را که لنگ یا بیمارند، به عنوان قربانی برای من می‌آورید! آیا فکر می‌کنید که من آنها را می‌پذیرم؟ **۱۴**لعنت بر کسی که فریب بدهد، یعنی نذر کند که قوچ سالمی را از گلّهٔ خود قربانی کند ولی حیوان معیوبی را بیاورد. من پادشاه بزرگ و با عظمت هستم و نام من در بین اقوام جهان با عزّت و احترام یاد می‌شود.»

۲ اکنون ای کاهنان، این اخطار برای شماست: **۲**خداوند متعال می‌فرماید «اگر به کلام من گوش ندهید و احترام مرا بجا نیاورید، به جای اینکه شما را برکت بدهم، لعنت خواهم کرد، در حقیقت از همین حالا من شما را لعنت کرده‌ام، زیرا کلام مرا در دل خود جا نمی‌دهید. **۳**فرزندان شما را تنبیه می‌کنم، و سرگین حیواناتی را که برای من قربانی می‌کنید به صورتتان می‌پاشم و شما را به تودهٔ سرگین می‌اندازم. **۴**آنگاه خواهید دانست که من این فرمان را به شما دادم تا پیمانی را که با کاهنان، فرزندان لاوی بسته بودم، شکسته نشود.

۵«در آن پیمان به جدّ شما، لاوی قول دادم که به آنها حیات و آرامش بدهم و دادم چون آنها از نام من می‌ترسیدند و به من احترام می‌گذاشتند. **۶**آنها حقیقت و راستی را به مردم تعلیم دادند و از زبانشان حرف نادرست شنیده نمی‌شد. آنها از من پیروی نموده و در راستی زندگی می‌کردند و عدّهٔ زیادی را به راه راست هدایت نمودند. **۷**چون کاهنان سخنگوی خداوند هستند، باید به مردم حقیقت و معرفت را تعلیم بدهند تا مردم طریق راستی را از آنها بیاموزند.

۸«امّا شما کاهنان از راه راست منحرف شده و با تعالیم غلط، سبب گمراهی عدّهٔ زیادی گشته‌اید. شما پیمانی را که با پدر شما لاوی بسته بودم، شکسته‌اید. **۹**پس، من شما را در نظر همهٔ مردم اسرائیل خوار و حقیر می‌سازم، زیرا دستورات مرا انجام نمی‌دهید، بلکه در اجرای قوانین بی‌عدالتی می‌نمایید.»

خیانت قوم نسبت به خدا

۱۰آیا همهٔ ما از یک پدر نیستیم؟ آیا همهٔ ما را خدا نیافریده است؟ پس چرا به یکدیگر خیانت می‌کنیم و پیمانی را که خداوند با اجداد ما بست، می‌شکنیم؟ **۱۱**مردم یهودا خیانت کردند و در اورشلیم و شهرهای یهودا مرتکب کارهای زشتی شدند. مردم یهودا معبد بزرگی را که محبوب خداست بی‌حرمت ساختند و با دختران بت‌پرست ازدواج کردند. **۱۲**باشد که خداوند تمام کسانی را که این کارها را انجام داده‌اند، از میان قوم اسرائیل محو کند و هرگز دوباره به آنها اجازه ندهد تا در میان قوم، برای خداوند متعال قربانی بگذرانند.

۱۳شما همچنین قربانگاه خداوند را با اشکهایتان پُر می‌سازید و ناله و زاری می‌کنید، زیرا او دیگر قربانی‌هایی

را که شما می‌آورید، نمی‌پذیرد. **۱۴**می‌پرسید: «چرا او قربانی‌های ما را قبول نمی‌کند؟» چون شما پیمانی را که با همسرتان، که در جوانی با او ازدواج کردید شکستید و خداوند شاهد این پیمان شکنی می‌باشد. **۱۵**آیا خدا شما را یک تن نساخت؟ آیا در جسم و در روح شما یک نیستید؟ اینک خدا از شما چه انتظاری دارد؟ اینکه فرزندان خداشناس داشته باشید. پس مواظب باشید که به همسرتان خیانت نکنید.

۱۶خداوند، خدای اسرائیل می‌فرماید: «من از طلاق نفرت دارم. همچنین از کسی‌که در حق زن خود ظلم می‌کند. پس مواظب باشید که به همسرتان خیانت نکنید.»

روز داوری نزدیک است

۱۷شما با حرفهای خود خداوند را خسته ساخته‌اید امّا می‌پرسید: «چگونه او را خسته ساخته‌ایم؟» با سخنانی که می‌گویید: «خداوند از کسانی‌که کارهای بد می‌کنند راضی است و آنها را دوست می‌دارد.» یا می‌پرسید: «آن خدای عادل کجاست؟»

۳ خداوند متعال می‌فرماید: «من قاصد خود را می‌فرستم تا راه را برای من آماده سازد. سپس خداوندی که منتظرش هستید، ناگهان به معبد بزرگ خود خواهد آمد. آن نبی‌ای که مشتاق دیدارش هستید، می‌آید و پیمان مرا به شما اعلام می‌کند.»

۲امّا چه کسی می‌تواند طاقت آن روز را داشته باشد؟ وقتی او می‌آید، کیست که بتواند با او روبه‌رو شود؟ او مانند آتشی است که فلز را تصفیه می‌کند و همچون صابون گازری است که همه‌چیز را پاک می‌سازد. **۳**او مانند کسی‌که نقره را صاف می‌کند، کاهنان را مانند طلا و نقره پاک می‌سازد تا آنها با دل صاف هدایای خود را به خداوند تقدیم کنند. **۴**آنگاه هدایای مردم یهودا و اورشلیم، مانند گذشته، مورد پسند خداوند واقع خواهند شد.

۵خداوند متعال می‌فرماید: «آنگاه من برای داوری نزد شما خواهم آمد. برضد جادوگران، زناکاران، کسانی‌که قسم ناحق می‌خورند، آنهایی که در مُزد کارگران تقلّب می‌کنند، اشخاصی که در حق بیوه زنان و یتیمان و بیگانگان ظلم می‌نمایند و از من نمی‌ترسند، شهادت خواهم داد.»

مجازات دزدان

۶من خداوند تغییر ناپذیر هستم. به همین دلیل است که شما
ای نسل یعقوب تا به حال از بین نرفته‌اید. ۷هرچند شما هم مانند
نیاکانتان از احکام من سرپیچی کرده و آنها را بجا نیاورده‌اید،
ولی اکنون وقت آن است که به سوی من بازگردید تا شما را
بیامرزم. شما می‌پرسید: «چگونه به سوی تو بازگردیم؟» ۸«آیا
درست است که کسی خدا را فریب دهد؟ نه، امّا شما مرا
فریب داده‌اید.» می‌گویید: «ما چگونه تو را فریب داده‌ایم؟» در
پرداخت ده یک‌ها و هدایایی که برای من می‌آورید. ۹همهٔ شما
نفرین شده‌اید، زیرا مرا فریب می‌دهید. ۱۰ده‌یک‌ها را به طور
کامل به خانهٔ من بیاورید تا خوراک کافی موجود باشد. به این
ترتیب مرا امتحان کنید و ببینید که چطور روزنه‌های آسمان را
می‌گشایم و شما را آن‌چنان برکت خواهم داد که گنجایش آن را
نداشته باشید. ۱۱خداوند متعال می‌فرماید: «نمی‌گذارم حشرات
و آفات محصول شما را از بین ببرند و انگور تاکستانهای شما
را نابود سازند. ۱۲اقوام دیگر شما را خوشبخت می‌خوانند زیرا
سرزمین شما، سرزمین حاصلخیزی خواهد بود.»

وعدهٔ لطف خدا

۱۳خداوند می‌فرماید: «شما برضد من سخنان زننده‌ای گفته‌اید.»
ولی شما می‌پرسید: «ما برضد تو چه گفته‌ایم؟» ۱۴شما گفته‌اید:
«خدمت به خدا بی‌فایده است. چرا باید دستورات او را انجام
دهیم و یا چرا در درگاه خداوند متعال از کارهای خود اظهار
پشیمانی کنیم؟ ۱۵ببینید که مردم خودخواه و متکبّر چطور
خوشبخت زندگی می‌کنند، شریران کامیاب می‌شوند و حتّی
خدا را امتحان می‌کنند و از مجازات رهایی می‌یابند.»
۱۶آنگاه کسانی‌که ترس خداوند را داشتند با یکدیگر گفت‌وگو
نمودند و خداوند به سخنان آنها گوش داد و همهٔ آنچه را که
گفتند شنید. پس در کتاب یادگاری، اسم کسانی‌که از خداوند
می‌ترسیدند و نام او را گرامی می‌داشتند، در حضور خداوند
ثبت شد. ۱۷خداوند متعال می‌فرماید: «در آن روز معیّن، ایشان
قوم خاص من می‌باشند. من آنان را خواهم بخشید همچون
پدری که پسر مطیع خود را می‌بخشد. ۱۸آنگاه بار دیگر قوم
من تفاوت بین نیکوکاران و بدکاران و نیز تفاوت بین آنانی
که خدا را خدمت می‌کنند و آنانی را که خدمت نمی‌کنند،
خواهند دید.»

روز داوری خداوند فرا می‌رسد

۴ خداوند متعال می‌فرماید: «روز داوری مانند تنورِ شعله‌ور
فرا می‌رسد و همهٔ اشخاص متکبّر و شریر را مانند کاه
می‌سوزاند. آنها طوری می‌سوزند که هیچ چیزی از آنها باقی
نخواهد ماند. **۲**امّا برای شما که از نام من می‌ترسید، آفتاب
عدالت با پرتو شفابخش خود طلوع خواهد کرد. شما مانند
گوساله‌ها از خوشی جست و خیز خواهید کرد. **۳**در آن روز
معیّن، بدکاران را مانند خاکستر در زیر کف پاهایتان لگدمال
خواهید نمود.
۴«قوانین، دستورات و تعالیمی را که بر کوه‌سینا توسط بنده‌ام،
موسی به همهٔ قوم اسرائیل دادم، فراموش نکنید.
۵«پیش از فرا رسیدن آن روز عظیم و هولناک که روز داوری
خداوند است، من ایلیای نبی را نزد شما می‌فرستم. **۶**او دلهای
پدران و فرزندان را به هم نزدیک می‌سازد تا مبادا من سرزمین
شما را با نفرین خود ویران کنم.»

انجیل متّی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، لیست فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶
۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴
۲۵	۲۶	۲۷	۲۸

انجیل متّی

معرّفی کتاب

انجیل متّی بشارت می‌دهد که عیسی نجات‌دهندهٔ موعودی است که خدا به وسیلهٔ او به تمام وعده‌های خود در عهد عتیق وفا نموده و آنها را به عمل آورده است. این بشارت، فقط برای قوم یهود نیست، بلکه برای تمام مردم دنیاست.

متّی با دقّت خاصّی انجیل خود را با تولّد عیسی مسیح شروع می‌کند و با تعمید و آزمایش‌های او ادامه می‌دهد. سپس به موعظه‌ها و تعالیم و معجزات او در نواحی جلیل می‌پردازد. سپس وقایع مسافرتهای مسیح از جلیل به اورشلیم و در آخر، واقعهٔ هفتهٔ آخر مسیح و مصلوب شدن و قیام او از مردگان را شرح می‌دهد. این انجیل عیسی را معلّم بزرگی معرّفی می‌کند که می‌تواند قوانین خدا را تشریح و تفسیر نماید و دربارهٔ ملکوت خدا تعلیم دهد.

متّی تعالیم عیسی مسیح را در این انجیل به پنج قسمت تقسیم می‌کند:

۱- موعظهٔ سر کوه که شامل شخصیّت، وظایف، امتیازات و سرنوشت شهروندان پادشاهی آسمان می‌باشد (فصلهای ۵-۷)

۲- دستورات به دوازده شاگرد دربارهٔ مأموریت آنان (فصل ۱۰)

۳- مثلها دربارهٔ ملکوت خدا (فصل ۱۳)

۴- تعالیم دربارهٔ شاگرد بودن (فصل ۱۸)

۵- دربارهٔ پایان زمان حاضر و آمدن ملکوت خدا (فصلهای ۲۴ و ۲۵)

تقسیم‌بندی کتاب

شجره‌نامه و تولّد عیسی مسیح ۱:۱-۲:۲۳
رسالت یحیای تعمیددهنده ۳:۱-۱۲
تعمید و آزمایشهای عیسی ۳:۱۳-۴:۱۱
خدمات عمومی عیسی در جلیل ۴:۱۲-۱۸:۳۵
از جلیل تا اورشلیم ۱۹:۱-۲۰:۳۴
هفتهٔ آخر در اورشلیم و اطراف آن ۲۱:۱-۲۷:۶۶
رستاخیز و ظهور عیسی ۲۸:۱-۲۰

شجره‌نامهٔ عیسی مسیح
(لوقا ۳:۲۳-۳۸)

۱ شجره‌نامهٔ عیسی مسیح، پسر داوود، پسر ابراهیم:
۲ابراهیم پدر اسحاق بود و اسحاق پدر یعقوب و
یعقوب پدر یهودا و برادران او بود **۳**و یهودا پدر فارَص و زارَح
(از تامار) و فارص پدر حَصرون و حَصرون پدر اَرام **۴**و اَرام
پدر عمیناداب و عمیناداب پدر نَحشون و نَحشون پدر شَلمون
۵و شلمون پدر بوعَز (از راحاب) و بوعَز پدر عوبید (از روت)
و عوبید پدر یَسی **۶**و یَسی پدر داوود پادشاه بود.
داوود پدر سلیمان بود (از همسر اوریا) **۷**و سلیمان پدر
رَحُبعام و رَحبعام پدر اَبیا و اَبیا پدر آسا **۸**و آسا پدر یَهوشافاط و
یَهوشافاط پدر یورام و یورام پدر عُزیا **۹**و عُزیا پدر یوتام و یوتام
پدر آحاز و آحاز پدر حزقیا **۱۰**و حزقیا پدر منسی و منسی پدر
آمون و آمون پدر یوشیاه بود **۱۱**و یوشیاه پدر یَکُنیا و برادران او
بود. در این زمان یهودیان به بابل تبعید شدند.
۱۲پس از تبعید یهودیان به بابل، یکُنیا پدر شالتیئیل شد و
شالتیئیل پدر زروبابل **۱۳**و زروبابل پدر ابیهود و ابیهود پدر ایلیاقیم
و ایلیاقیم پدر عازور **۱۴**و عازور پدر صادوق و صادوق پدر یاکین
و یاکین پدر ایلیهود **۱۵**و ایلیهود پدر العازار و العازار پدر مَتان
و مَتان پدر یعقوب **۱۶**و یعقوب پدر یوسف شوهر مریم بود و
مریم عیسی ملقّب به مسیح را به دنیا آورد.
۱۷به این ترتیب از ابراهیم تا داوود چهارده نسل، و از داوود
تا تبعید یهودیان به بابِل چهارده نسل و از زمان تبعید تا مسیح
چهارده نسل است.

تولّد عیسی
(لوقا ۱:۲-۷)

۱۸تولّد عیسی مسیح چنین بود: مریم مادر او که به عقد
یوسف درآمده بود، قبل از آنکه به خانهٔ شوهر برود به وسیلهٔ
روح‌القدس آبستن شد. **۱۹**یوسف که مرد نیکوکاری بود و
نمی‌خواست مریم را در پیش مردم رسوا کند، تصمیم گرفت
مخفیانه از او جدا شود. **۲۰**یوسف هنوز در این فکر بود، که
فرشتهٔ خداوند در خواب به او ظاهر شد و گفت: «ای یوسف
پسر داوود، از بردن مریم به خانهٔ خود نترس. زیرا آنچه در رحم
اوست از روح‌القدس است. **۲۱**او پسری به دنیا خواهد آورد و
تو او را عیسی خواهی نامید؛ زیرا او قوم خود را از گناهانشان
رهایی خواهد داد.»

۲۲این‌همه واقع شد تا آنچه خداوند به وسیلهٔ نبی اعلام فرموده
بود به انجام برسد:
۲۳«باکره‌ای آبستن شده، پسری خواهد زایید که
عمانوئیل -یعنی خدا با ما- خوانده خواهد شد.»
۲۴یوسف از خواب بیدار شد و طبق دستور فرشتهٔ خداوند
عمل نمود و مریم را به خانهٔ خود آورد. ۲۵امّا تا زمانی‌که مریم
پسر خود را به دنیا نیاورد، با او همبستر نشد و کودک را
عیسی نام نهاد.

آمدن مجوسیان از مشرق زمین

۲ عیسی در زمان زمامداری هیرودیس پادشاه، در بیت‌لحم
یهودیه تولّد یافت. پس از تولّد او مجوسیانی از مشرق
زمین به اورشلیم آمده ۲پرسیدند: «کجاست آن نوزاد که
پادشاه یهود است؟ ما طلوع ستارهٔ او را دیده و برای پرستش
او آمده‌ایم.»
۳وقتی هیرودیس پادشاه این را شنید، بسیار مضطرب شد و
تمام مردم اورشلیم نیز در اضطراب فرو رفتند. ۴او جلسه‌ای با
شرکت سران کاهنان و علمای قوم یهود تشکیل داد و دربارهٔ
محل تولّد مسیح موعود از ایشان پرسید.
۵آنها جواب دادند: «در بیت‌لحم یهودیه، زیرا در کتاب نبی
چنین آمده است:
۶'ای بیت‌لحم، در سرزمین یهودیه،
تو به هیچ وجه از سایر فرمانروایان یهودا کمتر نیستی،
زیرا از تو پیشوایی ظهور خواهد کرد
که قوم من اسرائیل را رهبری خواهد نمود.'»
۷آنگاه هیرودیس از مجوسیان خواست به طور محرمانه با او
ملاقات کنند و به این ترتیب از وقت دقیق ظهور ستاره آگاه
شد. ۸بعد از آن، آنها را به بیت‌لحم فرستاده گفت: «بروید و
با دقّت به دنبال آن کودک بگردید و همین‌که او را یافتید به
من خبر دهید تا من هم بیایم و او را پرستش نمایم.»
۹آنان بنا به فرمان پادشاه حرکت کردند و ستاره‌ای که طلوعش
را دیده بودند، پیشاپیش آنان می‌رفت تا در بالای مکانی که
کودک در آن بود، توقّف کرد. ۱۰وقتی ستاره را دیدند، بی‌نهایت
خوشحال شدند. ۱۱پس به آن خانه وارد شدند و کودک را
با مادرش مریم دیده و به روی در افتاده او را پرستش کردند.
آنگاه صندوقهای خود را باز کردند و هدایایی شامل طلا و

کُندُر و مُرّ به او تقدیم نمودند. **۱۲**چون در عالم خواب به آنان اخطار شـد که به نزد هیرودیس بازنگردند، از راهی دیگر به وطن خود برگشتند.

فرار به مصر

۱۳پس از رفتن آنان فرشتهٔ خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده گفت: «برخیز، کودک و مادرش را بردار و به مصر فرار کن و تا وقتی‌که بـه تو بگویم در آنجا بمـان، زیرا هیرودیس می‌خواهد کودک را پیدا کند و به قتل برساند.»
۱۴پس یوسف برخواست و مادر و طفل را برداشته، در همان شب عازم مصر شد **۱۵**و تا وقت مرگ هیرودیس در آنجا ماند و به این وسـیلهٔ سـخنی که خداوند به زبان نبی فرموده بود، تحقّق یافت که: «پسر خود را از مصر فراخواندم.»

قتل عام اطفال

۱۶وقتی هیرودیس متوجّه شد که مجوسیان او را فریب داده‌اند، بسیار غضبناک شـد و فرمان قتل عام پسران دو ساله و کمتر را در بیت‌لحم و تمام حومهٔ آن طبق تاریخی که از مجوسیان جویا شده بود، صادر کرد.
۱۷به این ترتیب کلماتی که به وسـیلهٔ ارمیای نبی بیان شده بود، به حقیقت پیوست:

۱۸«صدایی در رامه به گوش رسید.
صدای گریه و ماتم عظیم.
راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کرد
و تسلّی نمی‌پذیرفت
زیرا آنان از بین رفته‌اند.»

بازگشت از مصر

۱۹پس از درگذشت هیرودیس، فرشتهٔ خداوند در مصر در عالم خواب به یوسف ظاهر شده **۲۰**به او گفت: «برخیز، کودک و مادرش را بردار و به سرزمین اسرائیل روانه شو زیرا آن کسانی‌که قصد جان کودک را داشتند درگذشته‌اند.» **۲۱**پس او برخاسته کودک و مادرش را برداشت و به سـرزمین اسرائیل برگشت.
۲۲ولی وقتی شنید که آرکلائوس به جای پدر خود هیرودیس در یهودیه به فرمانروایی رسیده است، ترسید که به آنجا برود و چون در خواب به او وحی رسید، به سرزمین جلیل رفت **۲۳**و در آنجا در شهری به نام ناصره ساکن شد. به این طریق پیشگویی انبیا که گفته بودند: «او ناصری خوانده خواهد شد.» تحقّق یافت.

موعظهٔ یحیای تعمیددهنده

(مرقس ۱:۱-۸؛ لوقا ۳:۱-۱۸؛ یوحنا ۱:۱۹-۲۸)

۳ در آن زمان یحیای تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر
شد و تعلیم داده می‌گفت: **۲**«توبه کنید زیرا پادشاهی
آسمان نزدیک است.» **۳**یحیی همان کسی است که اشعیای
نبی دربارهٔ او می‌گوید:

«مردی در بیابان فریاد می‌زند:
راه خداوند را آماده سازید
و مسیر او را راست گردانید.»

۴لباس یحیی از پشم شتر بود و کمربندی چرمی به کمر
می‌بست و خوراکش ملخ و عسل صحرایی بود. **۵**مردم از
اورشلیم و تمام یهودیه و نواحی رود اردن نزد او می‌آمدند **۶**و
به گناهان خود اعتراف می‌کردند و در رود اردن از او تعمید
می‌گرفتند.

۷وقتی یحیی دید بسیاری از فریسیان و صدوقیان برای تعمید
آمده‌اند به آنان گفت: «ای مارها چه کسی شما را آگاه کرد
تا از غضب آینده بگریزید؟ **۸**پس کارهایی را که شایستهٔ توبه
باشد، انجام دهید. **۹**در این فکر نباشید که پدری مانند ابراهیم
دارید. بدانید که خدا قادر است از این سنگها برای ابراهیم
فرزندانی بیافریند. **۱۰**اکنون تیشه بر ریشهٔ درختان گذاشته شده
و هر درختی که میوهٔ خوب به بار نیاورد بریده و در آتش افکنده
خواهد شد. **۱۱**من شما را با آب تعمید می‌دهم و این تعمید
نشانهٔ توبه شماست ولی کسی‌که بعد از من می‌آید، از من تواناتر
است و من لایق آن نیستم که حتّی کفشهای او را بردارم. او
شما را با روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد. **۱۲**او چنگال
خود را در دست گرفته و خرمن خود را پاک خواهد کرد.
گندم را در انبار جمع می‌کند، ولی کاه را در آتش خاموش
نشدنی خواهد سوزانید.»

تعمید عیسی

(مرقس ۱:۹-۱۱؛ لوقا ۳:۲۱-۲۲)

۱۳در آن وقت عیسی از جلیل به رود اردن نزد یحیی آمد
تا از او تعمید بگیرد. **۱۴**یحیی سعی کرد او را از این کار باز
دارد و گفت: «آیا تو نزد من می‌آیی؟ من احتیاج دارم از تو
تعمید بگیرم.»

۱۵عیسی در جواب گفت: «بگذار فعلاً این‌طور باشد، زیرا
به این وسیله احکام شریعت را بجا خواهیم آورد.» پس یحیی

قبول کرد. **۱۶**عیسی پس از تعمید، فوراً از آب بیرون آمد. آنگاه آسمان گشوده شد و او روح خدا را دید که مانند کبوتری نازل شده به سوی او می‌آید. **۱۷**و صدایی از آسمان شنیده شد که می‌گفت: «این است پسر عزیز من که از او خشنودم.»

آزمایشهای سه‌گانه

(مرقس ۱۲:۱-۱۳؛ لوقا ۴:۱-۱۳)

۴ آنگاه روح، عیسی را به بیابان برد تا ابلیس او را در مقابل وسوسه‌ها امتحان کند. **۲**عیسی چهل شبانه‌روز، روزه گرفت و سرانجام گرسنه شد. **۳**در آن وقت وسوسه کننده به او نزدیک شده گفت: «اگر تو پسر خدا هستی بگو این سنگها نان بشود.»

۴عیسی در جواب گفت: «کتاب‌مقدّس می‌فرماید:

'زندگی انسان فقط بسته به نان نیست،
بلکه به هر کلمه‌ای که خدا می‌فرماید.'»

۵آنگاه ابلیس او را به شهر مقدّس برده بر روی کنگرهٔ معبد بزرگ قرار داد **۶**و به او گفت: «اگر تو پسر خدا هستی خود را از اینجا به پایین بینداز زیرا کتاب‌مقدّس می‌فرماید:

'او به فرشتگان خود فرمان خواهد داد
و آنان تو را با دستهای خود خواهند گرفت
مبادا پایت به سنگی بخورد.'»

۷عیسی جواب داد: «کتاب‌مقدّس همچنین می‌فرماید: 'خداوند خدای خود را امتحان نکن.'» **۸**بار دیگر ابلیس او را بر بالای کوه بسیار بلندی برد و تمامی ممالک جهان و شکوه و جلال آنها را به او نشان داد **۹**و گفت: «اگر نزد من سجده کنی و مرا بپرستی، همهٔ اینها را به تو خواهم داد.» **۱۰**عیسی به او فرمود: «دور شو ای شیطان، کتاب‌مقدّس می‌فرماید: 'باید خداوند خدای خود را بپرستی و فقط او را خدمت نمایی.'»

۱۱آنگاه ابلیس عیسی را ترک نموده و فرشتگان آمده، او را خدمت کردند.

شروع کار عیسی در جلیل

(مرقس ۱۴:۱-۱۵؛ لوقا ۱۴:۴-۱۵)

۱۲وقتی عیسی شنید که یحیی بازداشت شده است به استان جلیل رفت. **۱۳**ولی در شهر ناصره نماند بلکه به کفرناحوم که در کنار دریای جلیل و در نواحی زبولون و نفتالی واقع است رفت و در آنجا ماندگار شد. **۱۴**با این کار سخنان اشعیای نبی تحقّق یافت که می‌فرماید:

۱۵«زبولون و نفتالی،
سرزمینهایی که در مسیر دریا و آن‌سوی اردن هستند.
جلیل در قسمت بیگانگان.
۱۶قومی که در تاریکی به سر می‌برند
نور عظیمی خواهند دید
و بر آنانی که در سرزمین سایهٔ مرگ ساکنند
نوری خواهد درخشید.»
۱۷عیسی از آن روز به اعلام پیام خود پرداخت و گفت: «توبه کنید زیرا پادشاهی آسمان نزدیک است.»

دعوت چهار ماهیگیر

(مرقس ۱:۱۶-۲۰؛ لوقا ۵:۱-۱۱)

۱۸وقتی عیسی در کنار دریای جلیل قدم می‌زد، دو برادر یعنی شمعون ملقّب به پطرس و برادرش اندریاس را دید که تور به دریا می‌انداختند زیرا آنها ماهیگیر بودند. ۱۹عیسی به ایشان فرمود: «دنبال من بیایید تا شما را صیّاد مردم گردانم.» ۲۰آن دو نفر فوراً تورهایشان را گذاشته به دنبال او رفتند.
۲۱عیسی از آنجا قدری جلوتر رفت و دو برادر دیگر یعنی یعقوب زِبدی و برادرش یوحنا را دید که با پدر خود زِبدی در قایق نشسته، مشغول آماده کردن تورهای خود بودند. عیسی آنها را نزد خود خواند ۲۲و آنها فوراً قایق و پدرشان را ترک کرده به دنبال او رفتند.

تعالیم و خدمات عیسی

(لوقا ۶:۱۷-۱۹)

۲۳عیسی در تمام جلیل می‌گشت، در کنیسه‌های آنها تعلیم می‌داد و مژدهٔ پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد و بیماری‌ها و ناخوشی‌های مردم را شفا می‌بخشید.
۲۴او در تمام سوریه شهرت یافت و تمام کسانی را که به انواع امراض و دردها مبتلا بودند و دیوانگان و مصروعان و مفلوجان را نزد او می‌آوردند و او آنان را شفا می‌بخشید. ۲۵جمعیّت زیادی نیز از جلیل و دکاپولس، از اورشلیم و یهودیه و از آن‌سوی اردن به دنبال او روانه شدند.

موعظهٔ سر کوه

۵ وقتی عیسی جمعیّت زیادی را دید، به بالای کوهی رفت و در آنجا نشست و شاگردانش به نزد او آمدند
۲و او دهان خود را گشوده به آنان چنین تعلیم داد:

خوشبختی واقعی
(لوقا ۶:۲۰-۲۳)

۳«خوشا به حال کسانی‌که از فقر روحی خود آگاهند
زیرا، پادشاهی آسمان از آن ایشان است.
۴«خوشا به حال ماتم‌زدگان،
زیرا ایشان تسلّی خواهند یافت.
۵«خوشا به حال فروتنان،
زیرا ایشان مالک جهان خواهند شد.
۶«خوشا به حال کسانی‌که گرسنه و تشنهٔ نیکی خدایی
هستند،
زیرا ایشان سیر خواهند شد.
۷«خوشا به حال رحم‌کنندگان،
زیرا ایشان رحمت را خواهند دید.
۸«خوشا به حال پاکدلان،
زیرا ایشان خدا را خواهند دید.
۹«خوشا به حال صلح‌کنندگان،
زیرا ایشان فرزندان خدا خوانده خواهند شد.
۱۰«خوشا به حال کسانی‌که در راه نیکی آزار می‌بینند،
زیرا پادشاهی آسمان از آن ایشان است.
۱۱«خوشحال باشید اگر به‌خاطر من به شما اهانت می‌کنند
و آزار می‌رسانند و به ناحق هرگونه افترایی به شما می‌زنند.
۱۲خوشحال باشید و بسیار شادی کنید، زیرا پاداش شما در
آسمان عظیم است، چون همین‌طور به انبیای قبل از شما نیز
آزار می‌رسانیدند.

نمک و نور
(مرقس ۹:۵۰؛ لوقا ۱۴:۳۴-۳۵)

۱۳«شما نمک جهان هستید ولی هرگاه نمک مزهٔ خود را از
دست بدهد، چگونه می‌توان آن را بار دیگر نمکین ساخت؟
دیگر مصرفی ندارد، جز آنکه بیرون ریخته پایمال مردم شود.
۱۴«شما نور جهان هستید. نمی‌توان شهری را که بر
کوهی بنا شده است، پنهان کرد. ۱۵هیچ‌کس چراغ
روشن نمی‌کند که آن را زیر سرپوش بگذارد، بلکه آن
را بر چراغ‌پایه قرار می‌دهد تا به تمام ساکنان خانه نور
دهد. ۱۶نور شما نیز باید همین‌طور در برابر مردم بتابد
تا کارهای نیک شما را ببینند و پدر آسمانی شما را
ستایش نمایند.

شریعت

۱۷«فکـر نکنید که مـن آمده‌ام تا تورات و نوشـته‌های انبیا
را منسوخ نمایم. نیامده‌ام تا منسـوخ کنم، بلکه تا به کمال
برسانم. **۱۸**یقین بدانید که تا آسمان و زمین بر جای هستند،
هیچ حرف و نقطه‌ای از تـورات از بین نخواهد رفت تا همهٔ
آن به انجام برسد. **۱۹**پس هرگاه کسی حتّی کوچکترین احکام
شریعت را بشکند و به دیگران چنین تعلیم دهد در پادشاهی
آسمان پست‌ترین فرد محسوب خواهد شد. حال آنکه هرکس
شـریعت را نگاه دارد و به دیگران نیز چنیـن تعلیم دهد، در
پادشاهی آسـمان بزرگ خوانده خواهد شـد. **۲۰**بدانید که تا
نیکی شما از نیکی علما و فریسیان بیشتر نباشد، به پادشاهی
آسمان وارد نخواهید شد.

خشم و غضب

۲۱«شـنیده‌اید که در قدیم به مردم گفته شـد: 'قتل نکن و
هرکس مرتکب قتل شود محکوم خواهد شد.' **۲۲**امّا من به شما
می‌گویم: هرکس نسبت به برادر خود عصبانی شود، محکوم
خواهد شد و هرکه برادر خود را ابلَه بخواند، به دادگاه برده
خواهد شـد و اگر او را 'احمق' بخواند مستوجب آتش جهنم
خواهد بود. **۲۳**پس اگر هدیهٔ خـود را به قربانگاه ببری و در
آنجا به‌خاطر بیاوری که برادرت از تو شکایتی دارد، **۲۴**هدیهٔ
خود را جلوی قربانگاه بگذار و اول برو با برادر خود آشتی کن
و آنگاه برگرد و هدیهٔ خویش را تقدیم کن.
۲۵«با مدّعی خود وقتی‌که هنوز در راه دادگاه هسـتی صلح
نما وگرنه آن مدّعی تو را به دست قاضی خواهد سپرد و قاضی
تو را به دسـت زندانبان خواهد داد و به زندان خواهی افتاد.
۲۶یقین بدان که تا ریال آخر را نپردازی، آزاد نخواهی شد.

زِنا

۲۷«شنیده‌اید که گفته شده: 'زنا نکن' **۲۸**امّا من به شما می‌گویم
هرگاه مردی از روی شهوت به زنی نگاه کند در دل خود با او
زنا کرده است. **۲۹**پس اگر چشم راست تو باعث گمراهی تو
می‌شود، آن را بیرون آور و دورانداز؛ زیرا بهتر است که عضوی
از بدن خود را از دسـت بدهی تا اینکه با تمام بدن به جهنم
افکنده شوی. **۳۰**اگر دست راستت تو را گمراه می‌سازد، آن
را ببر و دور انداز؛ زیرا بهتر است که عضوی از بدن خود را
از دست بدهی تا اینکه با تمام بدن به جهنم بیفتی.

طلاق
(متّی ۹:۱۹؛ مرقس ۱۱:۱۰-۱۲؛ لوقا ۱۸:۱۶)

۳۱«همچنین گفته شده: 'هرگاه مردی زن خود را طلاق دهد، باید طلاقنامه‌ای به او بدهد.' **۳۲**امّا من به شما می‌گویم: هرگاه کسی زن خود را جز به علّت زنا طلاق دهد، او را به زنا کاری می‌کشاند و هرکس با چنین زنی ازدواج نماید، زنا می‌کند.

سوگند خوردن

۳۳«همچنین شنیده‌اید که در قدیم به مردم گفته شده: 'قسم دروغ نخور و به هر سوگندی که به نام خداوند یاد کرده‌ای عمل نما.' **۳۴**امّا من می‌گویم به هیچ وجه قسم یاد نکن، نه به آسمان زیرا که عرش خداست، **۳۵**نه به زمین زیرا که پای‌انداز اوست، نه به اورشلیم زیرا که شهر آن پادشاه بزرگ است **۳۶**و نه به سر خود، زیرا قادر نیستی مویی از آن را سیاه یا سفید کنی. **۳۷**سخن شما فقط بلی یا خیر باشد. زیاده بر این از شیطان است.

انتقام
(لوقا ۲۹:۶-۳۰)

۳۸«شنیده‌اید که گفته شده: 'چشم به عوض چشم و دندان به عوض دندان.' **۳۹**امّا من به شما می‌گویم به کسی‌که به تو بدی می‌کند بدی نکن و اگر کسی بر گونهٔ راست تو سیلی می‌زند، گونهٔ دیگر خود را به طرف او بگردان. **۴۰**هرگاه کسی تو را برای گرفتن پیراهنت به دادگاه بکشاند، کت خود را هم به او ببخش. **۴۱**هرگاه شخصی تو را به پیمودن یک کیلومتر راه مجبور نماید دو کیلومتر با او برو. **۴۲**به کسی‌که از تو چیزی می‌خواهد ببخش و از کسی‌که تقاضای قرض می‌کند، روی نگردان.

مهربانی با دشمن
(لوقا ۲۷:۶-۲۸ و ۳۲-۳۶)

۴۳«شنیده‌اید که: 'همسایه‌ات را دوست بدار و با دشمن خویش دشمنی کن.' **۴۴**امّا من به شما می‌گویم دشمنان خود را دوست بدارید و برای کسانی‌که به شما آزار می‌رسانند دعا کنید. **۴۵**به این وسیله شما فرزندان پدر آسمانی خود خواهید شد، چون او آفتاب خود را بر بدان و نیکان، یکسان می‌تاباند و باران خود را بر درستکاران و بدکاران می‌باراند. **۴۶**اگر فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست دارند، چه اجری دارید؟ مگر باجگیران همین کار را نمی‌کنند؟ **۴۷**اگر فقط به

دوستان خود سلام کنید چه کار فوق‌العاده‌ای کرده‌اید؟ مگر
بی‌دینان همین کار را نمی‌کنند؟ **۴۸**پس شما باید کامل باشید
همان‌طور که پدر آسمانی شما کامل است.

صدقه دادن

۶ «مواظب باشید که وظایف دینی خود را برای جلب
توجّه مردم در انظار دیگران انجام ندهید زیرا اگر چنین
کنید، هیچ اجری نزد پدر آسمانی خود ندارید.
۲«پس هرگاه صدقه می‌دهی آن را با ساز و کرنا اعلام نکن،
چنانکه ریاکاران در کنیسه‌ها و خیابانها می‌کنند تا مورد ستایش
مردم قرار بگیرند. یقین بدانید که آنان اجر خود را یافته‌اند! **۳**و امّا
تو، هرگاه صدقه می‌دهی، نگذار دست چپ تو از آنچه دست
راستت می‌کند آگاه شود. **۴**از صدقه دادن تو کسی باخبر نشود و
پدری که هیچ چیز از نظر او پنهان نیست، اجر تو را خواهد داد.

دعا

(لوقا ۱۱:۲-۴)

۵«وقتی دعا می‌کنید مانند ریاکاران نباشید. آنان دوست دارند
در کنیسه‌ها و گوشه‌های خیابانها بایستند و دعا بخوانند تا
مردم آنان را ببینند. یقین بدانید که آنها اجر خود را یافته‌اند!
۶هرگاه تو دعا می‌کنی به اندرون خانهٔ خود برو، در را ببند
و در خلوت، در حضور پدر نادیدهٔ خود دعا کن و پدری که
هیچ چیز از نظر او پنهان نیست، اجر تو را خواهد داد. **۷**در
وقت دعا مانند بت‌پرستان وِردهای بی‌معنی را تکرار نکنید، آنان
گمان می‌کنند با تکرار زیاد، دعایشان مستجاب می‌شود. **۸**پس
مثل ایشان نباشید زیرا پدر شما احتیاجات شما را پیش از آنکه
از او بخواهید می‌داند. **۹**پس شما این‌طور دعا کنید:

'ای پدر آسمانی ما،
نام تو مقدّس باد.
۱۰ پادشاهی تو بیاید.
ارادهٔ تو همان‌طور که در آسمان اجرا می‌شود، در زمین
نیز اجرا شود.
۱۱ نان روزانهٔ ما را امروز به ما بده.
۱۲ خطاهای ما را ببخش،
چنانکه ما نیز خطاکاران خود را می‌بخشیم.
۱۳ ما را در وسوسه‌ها میاور بلکه ما را از شریر رهایی ده،
زیرا پادشاهی و قدرت و جلال تا ابدالآباد از آن توست. آمین.'

۱۴«چون اگر شما خطاهای دیگران را ببخشید پدر آسمانی
شما نیز شما را خواهد بخشید. **۱۵**امّا اگر شما مردم را نبخشید
پدر آسمانی شما نیز خطاهای شما را نخواهد بخشید.

روزه

۱۶«وقتی روزه می‌گیرید مانند ریاکاران، خودتان را پریشان
نشان ندهید. آنان قیافه‌های خود را تغییر می‌دهند تا روزه‌دار
بودن خود را به رُخ دیگران بکشند. یقین بدانید که آنها اجر
خود را یافته‌اند! **۱۷**امّا تو وقتی روزه می‌گیری، سر خود را شانه
کُن و صورت خود را بشوی **۱۸**تا مردم از روزهٔ تو باخبر نشوند،
بلکه فقط پدر تو که در نهان است، آن را بداند و پدری که
هیچ چیز از نظر او پنهان نیست، اجر تو را خواهد داد.

گنج آسمانی

(لوقا ۱۲:۳۳-۳۴)

۱۹«گنجهای خود را بر روی زمین، جایی‌که بید و زنگ به
آن زیان می‌رساند و دزدان نقب زده آن را می‌دزدند، ذخیره
نکنید. **۲۰**بلکه گنجهای خود را در عالم بالا، یعنی در جایی‌که
بید و زنگ به آن آسیبی نمی‌رسانند و دزدان نقب نمی‌زنند و
آن را نمی‌دزدند، ذخیره کنید. **۲۱**زیرا هرجا گنج توست، دل
تو نیز در آنجا خواهد بود.

چراغ بدن

(لوقا ۱۱:۳۴-۳۶)

۲۲«چراغ بدن، چشم است. اگر چشم تو سالم باشد، تمام
وجودت روشن است **۲۳**امّا اگر چشم تو سالم نباشد تمام
وجودت در تاریکی خواهد بود. پس اگر آن نوری که در توست
تاریک باشد، آن، چه تاریکی عظیمی خواهد بود!

خدا و دارایی

(لوقا ۱۶:۱۳؛ ۱۲:۲۲-۳۱)

۲۴«هیچ‌کس نمی‌تواند بندهٔ دو ارباب باشد، چون یا از اولی
بدش می‌آید و دومی را دوست دارد و یا به اولی ارادت پیدا
می‌کند و دومی را حقیر می‌شمارد. شما نمی‌توانید هم بندهٔ
خدا باشید و هم در بند مال.
۲۵«بنابراین به شما می‌گویم: برای زندگی خود نگران نباشید،
که چه بخورید و یا چه بیاشامید و نه برای بدن خود که چه
بپوشید، زیرا زندگی از غذا و بدن از لباس مهمتر است. **۲۶**به
پرندگان نگاه کنید: آنها نه می‌کارند، نه درو می‌کنند و نه در
انبارها ذخیره می‌کنند، ولی پدر آسمانی شما روزیِ آنها را می‌دهد.

مگر ارزش شما به مراتب از آنها بیشتر نیست؟ **۲۷**کدام‌یک از شما می‌تواند با نگرانی ساعتی به عمر خود بیافزاید؟
۲۸«چرا برای لباس نگران هستید؟ به سوسن‌های صحرا نگاه کنید و ببینید چگونه نمو می‌کنند، آنها نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند. **۲۹**ولی بدانید که حتّی سلیمان هم با آن‌همه حشمت و جلالش مثل یکی از آنها آراسته نشد. **۳۰**پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور ریخته می‌شود این‌طور می‌آراید، آیا شما را، ای کم‌ایمانان، بمراتب بهتر نخواهد پوشانید!
۳۱«پس نگران نباشید و نگویید: 'چه بخوریم؟ چه بنوشیم؟ و یا چه بپوشیم؟' **۳۲**تمام ملل جهان برای به دست آوردن این چیزها تلاش می‌کنند، امّا پدر آسمانی شما می‌داند که شما به همهٔ این چیزها احتیاج دارید. **۳۳**شما قبل از هر چیز برای به دست آوردن پادشاهی خدا و انجام خواسته‌های او بکوشید، آن وقت همهٔ این چیزها نیز به شما داده خواهد شد. **۳۴**پس نگران فردا نباشید، نگرانی فردا برای فرداست و بدی امروز برای امروز کافی است.

قضاوت دربارهٔ دیگران
(لوقا ۶:۳۷-۳۸ و ۴۱-۴۲)

۷ «دربارهٔ دیگران قضاوت نکنید تا مورد قضاوت قرار نگیرید. **۲**همان‌طور که شما دیگران را محکوم می‌کنید خودتان نیز محکوم خواهید شد. با هر پیمانه‌ای که به دیگران بدهید، با همان پیمانه عوض خواهید گرفت. **۳**چرا پرِ کاهی را که در چشم برادرت هست می‌بینی، ولی در فکر چوب بزرگی که در چشم خود داری نیستی؟ **۴**یا چگونه جرأت می‌کنی به برادر خود بگویی: 'اجازه بده پر کاه را از چشمت بیرون آورم' حال آنکه خودت چوب بزرگی در چشم داری. **۵**ای ریاکار، اول آن چوب بزرگ را از چشم خود بیرون بیاور، آنگاه درست خواهی دید که پر کاه را از چشم برادرت بیرون بیاوری. **۶**آنچه مقدّس است به سگان ندهید و مرواریدهای خود را جلوی خوکها نریزید. مبادا آنها را زیر پا لگدمال کنند و برگشته شما را بدَرَند.

خواستن، جستجو کردن و کوبیدن
(لوقا ۹:۱۱-۱۳)

۷«بخواهید، به شما داده خواهد شد. بجویید، پیدا خواهید کرد. در بزنید، در به رویتان باز خواهد شد. **۸**چون هرکه

بخواهد، به دست می‌آورد و هرکه بجوید، پیدا می‌کند و هرکه در بزند، در به رویش باز می‌شود. **۹**آیا کسی در میان شما هست که وقتی پسرش از او نان بخواهد، سنگی به او بدهد؟ **۱۰**و یا وقتی ماهی می‌خواهد، ماری در دستش بگذارد؟ **۱۱**پس اگر شما که انسانهای شریری هستید، می‌دانید چگونه باید چیزهای خوب را به فرزندان خود بدهید، چقدر بیشتر باید مطمئن باشید که پدر آسمانی شما چیزهای نیکو را به آنانی که از او تقاضا می‌کنند عطا خواهد فرمود! **۱۲**با دیگران همان‌طور رفتار کنید که می‌خواهید آنها با شما رفتار کنند. این است خلاصهٔ تورات و نوشته‌های انبیا.

در تنگ
(لوقا ۱۳:۲۴)

۱۳«از درِ تنگ وارد شوید، زیرا دری که بزرگ و راهی که وسیع است به هلاکت منتهی می‌شود و کسانی‌که این راه را می‌پیمایند، بسیارند **۱۴**امّا دری که به حیات منتهی می‌شود تنگ و راهش دشوار است و یابندگان آن هم، کم هستند.

درخت و میوهٔ آن
(لوقا ۴۳:۶-۴۴)

۱۵«از انبیای دروغین برحذر باشید که در لباس میش به نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگان درّنده‌اند. **۱۶**آنان را از کارهایشان خواهید شناخت. آیا می‌توان از بوتهٔ خار، انگور و از خاربن، انجیر چید؟ **۱۷**همین‌طور درخت خوب میوهٔ خوب به بار می‌آورد و درخت فاسد میوهٔ بد. **۱۸**درخت خوب نمی‌تواند میوهٔ بد به بار آورد و نه درخت بد میوهٔ خوب. **۱۹**درختی که میوهٔ خوب به بار نیاورد آن را می‌برند و در آتش می‌اندازند. **۲۰**بنابراین شما آنها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت.

شما را نمی‌شناسم
(لوقا ۱۳:۲۵-۲۷)

۲۱«نه هرکس که مرا «خداوندا، خداوندا» خطاب کند به پادشاهی آسمان وارد خواهد شد، بلکه کسی‌که ارادهٔ پدر آسمانی مرا به انجام برساند. **۲۲**وقتی آن روز برسد بسیاری به من خواهند گفت: 'خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوّت نکردیم؟ آیا با ذکر نام تو دیوها را بیرون نراندیم؟ و به نام تو معجزات بسیار نکردیم؟ **۲۳**آنگاه آشکارا به آنان خواهم گفت: 'من هرگز شما را نشناختم. از من دور شوید، ای بدکاران.'

دو خانه
(لوقا ۶:۴۷-۴۹)

۲۴«پس کسی‌که سخنان مرا می‌شنود و به آنها عمل می‌کند، مانند شخص دانایی است که خانهٔ خود را بر سنگ بنا نمود.
۲۵باران بارید، سیل جاری شد و باد وزیده بر آن خانه فشار آورد، امّا آن خانه خراب نشد زیرا شالودهٔ آن بر روی سنگ بود.
۲۶«امّا هرکه سخنان مرا بشنود و به آنها عمل نکند مانند شخص نادانی است که خانهٔ خود را بر روی شن بنا کرد.
۲۷باران بارید، سیل جاری شد و باد وزیده به آن خانه فشار آورد و آن خانه فرو ریخت و چه خرابی عظیمی بود!»
۲۸وقتی عیسی این سخنان را به پایان رسانید مردم از تعالیم او متحیّر شدند ۲۹زیرا او برخلاف روش علما، با اختیار و اقتدار به آنان تعلیم می‌داد.

شفای جذامی
(مرقس ۱:۴۰-۴۵؛ لوقا ۵:۱۲-۱۶)

۸ وقتی عیسی از کوه پایین آمد جمعیّت زیادی پشت سر او حرکت کرد. ۲در این هنگام یک نفر جذامی به او نزدیک شد و پیش او به خاک افتاده گفت: «ای آقا، اگر بخواهی می‌توانی مرا پاک سازی.»
۳عیسی دست خود را دراز کرده او را لمس نمود و گفت: «البتّه می‌خواهم، پاک شو.» و فوراً آن مرد از جذام خود شفا یافت. ۴آنگاه عیسی به او فرمود: «مواظب باش که چیزی به کسی نگویی، بلکه برو و خودت را به کاهن نشان بده و به‌خاطر شفای خود هدیه‌ای را که موسی مقرّر کرده است تقدیم کن تا آنها شفای تو را تصدیق نمایند.»

شفای خادم یک سروان رومی
(لوقا ۷:۱-۱۰)

۵وقتی عیسی وارد کفرناحوم شد، یک سروان رومی جلو آمد و با التماس به او گفت: ۶«ای آقا، غلام من مفلوج در خانه افتاده است و سخت درد می‌کشد.»
۷عیسی فرمود: «من می‌آیم و او را شفا می‌دهم.»
۸امّا سروان در جواب گفت: «ای آقا، من لایق آن نیستم که تو به زیر سقف خانهٔ من بیایی. فقط دستور بده و غلام من شفا خواهد یافت.
۹چون خود من یک مأمور هستم و سربازانی هم زیر دست خویش دارم. وقتی به یکی می‌گویم 'برو' می‌رود و به دیگری می‌گویم 'بیا' می‌آید و وقتی به نوکر خود می‌گویم: 'این کار را بکن' می‌کند.»

۱۰عیسی از شنیدن این سخنان تعجّب کرد و به مردمی که
به دنبال او آمده بودند فرمود: «به شما می‌گویم که من چنین
ایمانی در میان قوم اسرائیل هم ندیده‌ام. ۱۱بدانید که بسیاری از
مشرق و مغرب آمده با ابراهیم و اسحاق و یعقوب در پادشاهی
آسمان بر سر یک سفره خواهند نشست ۱۲امّا کسانی‌که برای
این پادشاهی تولّد یافتند به بیرون در تاریکی، جایی‌که گریه و
فشار دندان است، افکنده خواهند شد.» ۱۳سپس عیسی به
آن سروان گفت: «برو، مطابق ایمانت به تو داده شود.» در
همان لحظه غلام او شفا یافت.

شفای بیماران
(مرقس ۱:۲۹-۳۴؛ لوقا ۴:۳۸-۴۱)

۱۴وقتی عیسی به خانهٔ پطرس رفت، مادر زن پطرس را دید که
در بستر خوابیده است و تب دارد. ۱۵عیسی دست او را لمس
کرد. تب او قطع شد و برخاسته به پذیرایی عیسی پرداخت.
۱۶همین‌که غروب شد، بسیاری از دیوانگان را نزد او آوردند و
او با گفتن یک کلمه دیوها را بیرون می‌کرد و تمام بیماران را شفا
می‌داد ۱۷تا پیشگویی اشعیای نبی تحقّق یابد که گفته بود:

«او ضعفهای ما را برداشت
و مرضهای ما را از ما دور ساخت.»

پیروی از مسیح
(لوقا ۹:۵۷-۶۲)

۱۸عیسی جمعیّتی را که به دورش جمع شده بودند دید و
به شاگردان خود دستور داد که به طرف دیگر دریاچه بروند.
۱۹یکی از علما پیش آمده گفت: «ای استاد، هرجا که بروی
به دنبال تو می‌آیم.»
۲۰عیسی در جواب گفت: «روباهان برای خود لانه و پرندگان
برای خود آشیانه دارند، امّا پسر انسان جایی ندارد که در آن
بیارامد.»
۲۱یکی دیگر از پیروان او به او گفت: «ای آقا، اجازه بده
اول بروم و پدرم را به خاک بسپارم.»
۲۲عیسی جواب داد: «به دنبال من بیا و بگذار مردگان،
مردگان خود را دفن کنند.»

آرام ساختن دریای توفانی
(مرقس ۴:۳۵-۴۱؛ لوقا ۸:۲۲-۲۵)

۲۳عیسی سوار قایق شد و شاگردانش هم با او حرکت کردند.
۲۴ناگهان توفانی در دریا برخاست به طوری که امواج، قایق

را پر می‌ساخت، ولی عیسی در خواب بود. **۲۵**پس شاگردان آمده او را بیدار کردنـد و با فریاد گفتند: «ای خداوند، ما را نجات بده، ما داریم هلاک می‌شویم.»
۲۶عیسی گفت: «ای کم‌ایمانان، چرا این‌قدر می‌ترسید؟» و سپس برخاسته با پرخاش به باد و دریا فرمان داد و دریا کاملاً آرام شد.
۲۷شاگردان از آنچه واقع شد متحیّر شده گفتند: «این چگونه شخصی است که باد و دریا هم از او اطاعت می‌کنند؟»

شفای دو دیوانه

(مرقس ۱:۵-۲۰؛ لوقا ۲۶:۸-۳۹)

۲۸هنگامی‌که عیسی به آن طرف دریا به سرزمین جَدَریان رسید دو دیوانه از میان قبرها بیرون آمده با او روبه‌رو شدند. آنها آن‌قدر خطرناک بودند که هیچ‌کس جرأت نداشت از آنجا عبور کند.
۲۹آن دو نفر با فریاد گفتند: «ای پسر خدا، با ما چه کار داری؟ آیا به اینجا آمده‌ای تا ما را قبل از وقت عذاب دهی؟»
۳۰قدری دورتر از آن محل، یک گلّهٔ بزرگ خوک مشغول چریدن بود **۳۱**و دیوها از عیسی خواهش کرده گفتند: «اگر می‌خواهی ما را بیرون برانی، ما را به داخل آن گلّهٔ خوک بفرست.»
۳۲عیسی فرمود: «بروید» پس آنها بیرون آمده به داخل خوکها رفتند. تمام آن گلّه از بالای تپّه به دریا هجوم بردند و در آب هلاک شدند.
۳۳خوک‌بانان پا به فرار گذاشته به شهر رفتند و تمام داستان و ماجرای دیوانگان را برای مردم نقل کردند. **۳۴**در نتیجه تمام مردم شـهر برای دیدن عیسی بیرون آمدند و وقتی او را دیدند از او تقاضا کردند که آن ناحیه را ترک نماید.

شفای مفلوج

(مرقس ۱:۲-۱۲؛ لوقا ۱۷:۵-۲۶)

۹ عیسـی سوار قایق شـد و از دریا گذشته به شهر خود آمد. **۲**در این وقت چند نفر یک مفلوج را که در بستر خوابیده بود نزد او آوردند. عیسی ایمان آنان را دیده به آن مرد گفت: «پسرم، دل قوی‌دار، گناهانت آمرزیده شد.»
۳فـوراً بعضی از علمـا پیش خود گفتند «این مرد سـخنان کفرآمیز می‌گوید.»
۴عیسـی به افکار آنان پی برده گفت: «چرا این افکار پلید را در دل خود می‌پرورانید؟ **۵**آیا گفتن 'گناهانت آمرزیده شـد' آسانتر است یا گفتن 'برخیز و راه برو'؟ **۶**امّا حالا ثابت خواهم

کرد که پسر انسان بر روی زمین حق آمرزیدن گناهان را دارد.»
سپس به آن مفلوج گفت: «برخیز، بستر خود را بردار و به
خانه‌ات برو.»
۷آن مرد برخاست و به خانهٔ خود رفت. ۸مردم از دیدن این
واقعه بسیار تعجّب کردند و خدا را به‌خاطر عطای چنین قدرتی
به انسان شکر نمودند.

دعوت متّی

(مرقس ۲:۱۳-۱۷؛ لوقا ۵:۲۷-۳۲)

۹عیسی از آنجا گذشت و در بین راه مردی را به نام متّی دید
که در محل دریافت عوارض نشسته بود. عیسی به او گفت:
«به دنبال من بیا.» متّی برخاسته به دنبال او رفت.
۱۰هنگامی‌که عیسی در خانهٔ او بر سر سفره نشسته بود
بسیاری از خطاکاران و باجگیران و اشخاص دیگر آمدند
و با عیسی و شاگردانش سر یک سفره نشستند. ۱۱فریسیان
این را دیده به شاگردان عیسی گفتند: «چرا استاد شما
با باجگیران و خطاکاران غذا می‌خورد؟»
۱۲عیسی سخن آنان را شنیده گفت: «بیماران به طبیب احتیاج
دارند، نه تندرستان. ۱۳بروید و معنی این کلام را بفهمید: 'من
رحمت می‌خواهم نه قربانی' زیرا من نیامدم تا پرهیزکاران را
دعوت کنم بلکه گناهکاران را.»

سؤال دربارهٔ روزه

(مرقس ۲:۱۸-۲۲؛ لوقا ۵:۳۳-۳۹)

۱۴شاگردان یحیی نزد عیسی آمده پرسیدند: «چرا ما و فریسیان
روزه می‌گیریم ولی شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟»
۱۵عیسی در جواب گفت: «آیا انتظار دارید دوستان داماد
درحالی‌که داماد با ایشان است عزاداری کنند؟ زمانی
می‌آید که داماد از ایشان گرفته می‌شود، در آن روزها روزه
خواهند گرفت.
۱۶«هیچ‌کس لباس کهنه را با پارچهٔ نو و آب‌نرفته
وصله نمی‌کند، زیرا در این صورت آن وصله از
لباس جدا می‌گردد و پارگی بدتری ایجاد می‌کند.
۱۷شراب تازه را نیز در مشک کهنه نمی‌ریزند.
اگر بریزند مشکها پاره می‌شود، شراب بیرون
می‌ریزد و مَشکها از بین می‌رود. شراب تازه را
در مشکهای نو می‌ریزند تا هم شراب و هم مشک
سالم بماند.»

زنده کردن یک دختر و شفای یک زن
(مرقس ۵:۲۱-۴۳؛ لوقا ۸:۴۰-۵۶)

۱۸عیسی هنوز سخن می‌گفت که سرپرست یکی از کنیسه‌ها
به نزد او آمد و تعظیم کرده گفت: «دختر من همین الآن مُرد،
ولی می‌دانم که اگر تو بیایی و بر او دست بگذاری او زنده
خواهد شد.»
۱۹عیسی برخاسته و با او رفت و شاگردانش نیز به دنبال او
حرکت کردند.
۲۰در این وقت زنی که مدّت دوازده سال به خونریزی مبتلا
بود از پشت سر عیسی آمد و دامن ردای او را لمس کرد،
۲۱زیرا پیش خود می‌گفت: «اگر فقط بتوانم ردایش را لمس
کنم شفا خواهم یافت.»
۲۲عیسی برگشت و او را دیده فرمود: «دخترم، دل قوی‌دار. ایمان
تو، تو را شفا داده است» و از همان لحظه او شفا یافت.
۲۳وقتی عیسی به خانهٔ سرپرست کنیسه رسید و نوحه سرایان
و مردم وحشت‌زده را دید ۲۴فرمود: «همه بیرون بروید، این دختر
نمرده بلکه در خواب است.» امّا آنها فقط به او می‌خندیدند.
۲۵وقتی عیسی همه را بیرون کرد به داخل اتاق رفت و دست
دختر را گرفت و او برخاست. ۲۶خبر این واقعه در تمام آن
نواحی انتشار یافت.

شفای دو نابینا

۲۷درحالی‌که عیسی از آنجا می‌گذشت، دو کور به دنبال او
رفتند و فریاد می‌کردند «ای پسر داوود، به ما رحم کن»
۲۸و وقتی او به خانه رسید آن دو نفر نزد او آمدند. عیسی
از آنها پرسید: «آیا ایمان دارید که من قادر هستم این کار را
انجام دهم؟» آنها گفتند: «بلی، ای آقا»
۲۹پس عیسی چشمان آنها را لمس کرد و فرمود: «بر طبق
ایمان شما برایتان انجام بشود» ۳۰و چشمان آنها باز شد.
عیسی با اصرار از آنها خواست که دربارهٔ این موضوع چیزی
به کسی نگویند.
۳۱امّا همین‌که از خانه بیرون رفتند، این اخبار را دربارهٔ عیسی
در تمام آن نواحی منتشر کردند.

شفای مرد لال

۳۲درحالی‌که آن دو نفر بیرون می‌رفتند، شخصی را نزد
عیسی آوردند که لال بود زیرا دیو داشت. ۳۳عیسی دیو را

از او بیرون کرد و زبان او باز شد. مردم از این موضوع بسیار تعجّب کرده گفتند: «چیزی مانند این هرگز در میان قوم اسرائیل دیده نشده است.»
۳۴امّا فریسیان گفتند: «او به کمک رئیس شیاطین، دیوها را بیرون می‌کند.»

دلسوزی عیسی برای مردم

۳۵عیسی در تمام شهرها و روستاها می‌گشت و در کنیسه‌ها تعلیم می‌داد و مژدهٔ پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد و هر نوع ناخوشی و بیماری را شفا می‌داد. **۳۶**وقتی او جمعیّت زیادی را دید، دلش به حال آنها سوخت زیرا آنان مانند گوسفندان بدون شبان پریشان حال و درمانده بودند. **۳۷**پس به شاگردان خود گفت: «در حقیقت محصول فراوان است ولی کارگر کم. **۳۸**بنابراین شما باید از صاحب محصول درخواست نمایید تا کارگرانی برای جمع‌آوری محصول خود بفرستد.»

دوازده حواری
(مرقس ۳:۱۳-۱۹؛ لوقا ۶:۱۲-۱۶)

۱۰ عیسی دوازده حواری را نزد خود خواند و به آنان قدرت داد تا ارواح پلید را بیرون کنند و هر نوع بیماری و مرض را شفا بخشند. **۲**این است اسامی آن دوازده رسول: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس، یعقوب فرزند زبدی و برادرش یوحنا، **۳**فیلیپُس و برتولما، توما و متای باجگیر، یعقوب پسر حلفی و تدی، **۴**شمعون غیور و یهودای اسخریوطی که عیسی را به دست دشمنان تسلیم کرد.

مأموریت حواریون
(مرقس ۶:۷-۱۳؛ لوقا ۹:۱-۶)

۵عیسی این دوازده نفر را به مأموریت فرستاده به آنها گفت: «از سرزمینهای غیر یهود عبور نکنید و به هیچ‌یک از شهرهای سامریان وارد نشوید، **۶**بلکه نزد گوسفندان گمشدهٔ قوم اسرائیل بروید **۷**و در بین راه اعلام کنید که پادشاهی آسمان نزدیک است. **۸**بیماران را شفا دهید، مردگان را زنده کنید، جذامیان را پاک سازید و دیوها را بیرون کنید. مُفت یافته‌اید، مُفت بدهید. **۹**برای سفر، طلا و نقره و مس با خود نبرید. **۱۰**و کوله‌بار یا پیراهن اضافی و کفش و چوب‌دستی برندارید، چون کارگر مستحق معاش خود می‌باشد.
۱۱«به هر شهر و روستایی که وارد می‌شوید دنبال کسی بگردید که شایسته باشد و تا زمانی‌که در آنجا هستید در منزل او

بمانید. **۱۲**وقتی به خانه‌ای وارد می‌شوید سلام بگویید. **۱۳**اگر آن خانواده لایق آن باشد سلام شما بر آنها قرار می‌گیرد و اگر شایسته نباشد، سلام شما به خودتان برمی‌گردد. **۱۴**اگر کسی شما را نپذیرد و یا به آنچه می‌گویید گوش ندهد، وقتی‌که آن خانه یا آن شـهر را ترک می‌کنید، گرد و خاک آن را از پای خود بتکانید. **۱۵**بدانید که در روز قیامت حالت سدوم و غموره از آن شهر بهتر خواهد بود.

جور و جفا

(مرقس ۹:۱۳-۱۳؛ لوقا ۱۲:۲۱-۱۷)

۱۶«خوب توجّه کنید، من شـما را مانند گوسفندان به میان گرگها می‌فرستم. شما باید مثل مار هوشیار و مانند کبوتر، بی‌آزار باشید. **۱۷**مواظب باشـید، زیرا مردم شما را تحویل دادگاهها خواهند داد، و شما را در کنیسه‌ها تازیانه خواهند زد **۱۸**و شما را به‌خاطر من نزد فرمانروایان و پادشاهان خواهند برد تا در برابر آنان و ملل بیگانه شـهادت دهید. **۱۹**امّا وقتی شما را دستگیر می‌کنند، نگران نباشید که چه چیز و چطور بگویید چون در همان وقت آنچه باید بگویید به شما داده خواهد شد، **۲۰**زیرا گوینده شما نیسـتید، بلکه روح پدر آسمانی شماست که در شما سخن می‌گوید.

۲۱«برادر، برادر را و پدر، فرزند را تسلیم مرگ خواهد نمود. فرزندان علیه والدین خود برخواهند خاسـت و باعث کشـتن آنها خواهند شد. **۲۲**همهٔ مردم به‌خاطر نام من که شما بر خود دارید، از شـما متنفّر خواهند بود، امّا کسـی‌که تا آخر ثابت بماند نجات خواهد یافت. **۲۳**هرگاه شـما را در شهری آزار می‌رسانند به شهر دیگر پناهنده شوید. بدانید که پیش از آنکه به تمام شهرهای اسرائیل بروید، پسر انسان خواهد آمد.

۲۴«شاگرد از معلّم خود و خادم از ارباب خویش بالاتر نیست. **۲۵**شـاگرد می‌خواهد به مقام معلّم خود برسد و خادم به مقام ارباب خویش. اگر پدر خانه را بعلزبول -رئیس شیاطین- بخوانند، چه نسبت‌های بدتری به اهل خانه‌اش خواهند داد.

از چه کسی باید ترسید

(لوقا ۱۲:۲-۷)

۲۶«پس از آنها نترسید، هرچه پوشیده است، پرده از روی آن برداشته می‌شود و هرچه پنهان است آشکار خواهد شد. **۲۷**آنچه را من در تاریکی به شما می‌گویم، باید در روز روشن اعلام کنید و آنچه را محرمانه می‌شنوید، باید در بام خانه‌ها با صدای بلند

بگویید. **۲۸**از کسانی‌که جسم را می‌کشند ولی قادر به کشتن
جان نیستند نترسید. از کسی بترسید که قادر است جسم و
جان، هر دو را در دوزخ تباه سازد. **۲۹**آیا دو گنجشک به یک
ریال فروخته نمی‌شود؟ با وجود این، بدون اجازهٔ پدر آسمانی
شما حتّی یکی از آنها به زمین نخواهد افتاد. **۳۰**و امّا در مورد
شما، حتّی موهای سر شما شمرده شده است. **۳۱**پس نترسید،
شما از گنجشک‌های بی‌شمار بیشتر ارزش دارید.

اعتراف به ایمان
(لوقا ۱۲:۸-۹)

۳۲«پس هرکس در برابر مردم، خود را از آن من بداند من
نیز در برابر پدر آسمانی خود او را از آن خود خواهم دانست.
۳۳امّا هرکه در برابر مردم بگوید که مرا نمی‌شناسد من نیز در
حضور پدر آسمانی خود خواهم گفت که او را نمی‌شناسم.

شمشیر یا صلح
(لوقا ۱۲:۵۱-۵۳؛ ۱۴:۲۶-۲۷)

۳۴«گمان نکنید که آمده‌ام تا صلح به زمین بیاورم، نیامده‌ام
که صلح بیاورم بلکه شمشیر. **۳۵**من آمده‌ام تا در میان پسر
و پدر، دختر و مادر، عروس و مادر شوهر اختلاف بیندازم.
۳۶دشمنان شخص، اعضای خانوادهٔ خود او خواهند بود.
۳۷«هرکه پدر یا مادر خود را بیشتر از من دوست داشته
باشد، لایق من نیست و هر کسی دختر یا پسر خود را بیش از
من دوست بدارد، لایق من نمی‌باشد. **۳۸**هرکه صلیب خود را
برندارد و به دنبال من نیاید، لایق من نیست. **۳۹**هرکس فقط
در فکر زندگی خود باشد، آن را از دست خواهد داد؛ ولی
کسی‌که به‌خاطر من زندگی خود را از دست بدهد، زندگی
او در امان خواهد بود.

اجر و پاداش
(مرقس ۹:۴۱)

۴۰«هرکه شما را بپذیرد، مرا پذیرفته و هرکه مرا بپذیرد
فرستندهٔ مرا پذیرفته است. **۴۱**هرکس نبی را به‌خاطر اینکه نبی
است بپذیرد، اجر یک نبی را به دست خواهد آورد و هرکس
شخص نیکوکاری را به‌خاطر اینکه نیکوکار است بپذیرد، اجر
یک نیکوکار را خواهد یافت. **۴۲**یقین بدانید که هرگاه کسی
به یکی از کوچکترین پیروان من، به خاطر اینکه پیرو من
است، حتّی یک جُرعه آب سرد بدهد، به هیچ وجه بی‌اجر
نخواهد ماند.»

قاصدان یحیای تعمیددهنده
(لوقا ۷:۱۸-۳۵)

۱۱ عیسی این دستورات را به دوازده شاگرد خود داد و آنجا را ترک کرد تا در شهرهای مجاور تعلیم دهد و موعظه نماید.
۲وقتی یحیی در زندان از کارهای مسیح باخبر شد، دو نفر از شاگردان خود را نزد او فرستاده **۳**پرسید: «آیا تو همان شخصی هستی که قرار است بیاید، یا ما در انتظار شخص دیگری باشیم؟»
۴عیسی در جواب گفت: «بروید و هر آنچه را که می‌بینید و می‌شنوید به یحیی بگویید: **۵**کوران بینایی خود را باز می‌یابند، لنگان به راه می‌افتند و جذامیان پاک می‌گردند، کران شنوا و مردگان زنده می‌شوند و به بینوایان بشارت داده می‌شود. **۶**خوشا به حال کسی‌که در مورد من شک نکند.»
۷درحالی‌که شاگردان یحیی از آنجا می‌رفتند، عیسی دربارهٔ یحیی شروع به صحبت کرد و به مردمی که در اطراف او ایستاده بودند گفت: «برای دیدن چه چیزی به بیابان رفتید؟ برای تماشای نی‌ای که از باد می‌لرزد؟ **۸**پس برای دیدن چه چیز رفتید؟ برای دیدن مردی که لباسهای ابریشمی و گرانبها پوشیده بود؟ مسلّماً جای چنین افرادی در کاخهای سلطنتی است **۹**پس شما برای دیدن چه چیزی از شهر بیرون رفتید؟ برای دیدن یک نبی؟ آری، به شما می‌گویم که او از یک نبی هم بالاتر است. **۱۰**او کسی است که کتاب‌مقدّس دربارهٔ وی می‌فرماید: 'این است قاصد من که او را پیش روی تو می‌فرستم و او راه را برای آمدن تو آماده خواهد ساخت.' **۱۱**بدانید که کسی بزرگتر از یحیی به دنیا نیامده است. با وجود این کوچکترین شخص در پادشاهی آسمان از او بزرگتر است.
۱۲از زمان یحیی تعمیددهنده تا به امروز پادشاهی آسمان مورد حملات سخت قرار گرفته و زورمندان برای دست یافتن به آن کوشش می‌نمایند. **۱۳**همهٔ انبیا و تورات تا ظهور یحیی دربارهٔ پادشاهی خدا پیشگویی کرده‌اند. **۱۴**اگر اینها را قبول دارید، باید بدانید که یحیی همان الیاس موعود است. **۱۵**اگر گوش شنوا دارید بشنوید.
۱۶«امّا من مردمان این زمانه را به چه چیز تشبیه کنم؟ آنها مانند کودکانی هستند که در بازار می‌نشینند و با صدای بلند

به یکدیگر می‌گویند: **۱۷**'ما برای شما نی زدیم، نرقصیدید! نوحه‌گری کردیم، گریه نکردید!' **۱۸**وقتی یحیی آمد نه می‌خورد و نه می‌نوشید، ولی همه می‌گفتند، او دیو دارد! **۱۹**وقتی پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌نوشد مردم می‌گویند: 'نگاه کنید، او یک آدم پُرخور، میگسار و رفیق باجگیران و گناهکاران است!' با وجود این، درستی حکمت خدایی به وسیلهٔ نتایج آن به ثبوت می‌رسد.»

شهرهایی که ایمان نیاوردند

(لوقا ۱۳:۱۰-۱۵)

۲۰آنگاه عیسی دربارهٔ شهرهایی صحبت کرد که اکثر معجزات او در آنها روی داده بود و مردم آن شهرها را به‌خاطر اینکه توبه نکرده بودند توبیخ نموده **۲۱**گفت: «وای بر تو ای خورزین و وای بر تو ای بیت‌صیدا، اگر معجزاتی که در شما انجام شد در صور و صیدون انجام می‌شد، مدّتها پیش از این، پلاس‌پوش و خاکسترنشین توبه می‌کردند. **۲۲**امّا بدانید که در روز قیامت برای صور و صیدون بیشتر قابل تحمّل خواهد بود تا برای شما. **۲۳**و امّا تو ای کفرناحوم که سر به آسمان کشیده‌ای! به دوزخ سرنگون خواهی شد، زیرا اگر معجزاتی که در تو انجام شد در سدوم انجام می‌شد، آن شهر تا به امروز باقی می‌ماند. **۲۴**امّا بدان که در روز قیامت برای شهر سدوم بیشتر قابل تحمّل خواهد بود تا برای تو.»

بیایید نزد من

(لوقا ۲۱:۱۰-۲۲)

۲۵در آن وقت عیسی به سخنان خود ادامه داده گفت: «ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را سپاس می‌گویم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشته و به ساده‌دلان آشکار ساخته‌ای. **۲۶**آری ای پدر، خواست تو چنین بود.

۲۷«پدر همه‌چیز را به من سپرده است و هیچ‌کس جز پدر، پسر را نمی‌شناسد و هیچ‌کس پدر را نمی‌شناسد، به جز پسر و کسانی‌که پسر بخواهد پدر را به ایشان بشناساند.

۲۸«بیایید نزد من ای تمامی زحمتکشان و گرانباران و من به شما آرامی خواهم داد. **۲۹**یوغ مرا به گردن گیرید و از من تعلیم یابید، زیرا من بردبار و فروتن هستم و جانهای شما آرامی خواهد یافت، **۳۰**زیرا یوغ من آسان و بار من سبک است.»

سؤال دربارهٔ روز سبت
(مرقس ۲:۲۳-۲۸؛ لوقا ۶:۱-۵)

۱۲ در آن زمان عیسی در یک روز سبت از میان مزارع گندم می‌گذشت و چون شاگردانش گرسنه بودند شروع به چیدن خوشه‌های گندم و خوردن آنها کردند. **۲**فریسیان این را دیده به او گفتند: «نگاه کن شاگردان تو کاری می‌کنند که در روز سبت جایز نیست.»

۳او در جواب فرمود: «آیا شما آنچه را که داوود وقتی خودش و یارانش گرسنه بودند انجام داد نخوانده‌اید؟ **۴**چگونه او به خانهٔ خدا وارد شد و نانهای تقدیس شده را خورد، حال آنکه خوردن آن نانها، هم برای او و هم برای یارانش ممنوع بود و فقط کاهنان اجازهٔ خوردن آن را داشتند. **۵**آیا در تورات نخوانده‌اید که کاهنان با اینکه در روز سبت در معبد بزرگ، قانون سبت را می‌شکنند مقصّر نیستند؟ **۶**بدانید که شخصی بزرگتر از معبد بزرگ در اینجاست. **۷**اگر شما معنی این جمله را می‌دانستید که می‌گوید: 'رحمت می‌خواهم نه قربانی،' افراد بی‌گناه را محکوم نمی‌کردید. **۸**زیرا پسر انسان صاحب اختیار روز سبت است.»

شفای مردی که یک دستش فلج شده بود
(مرقس ۳:۱-۶؛ لوقا ۶:۶-۱۱)

۹پس از آن عیسی به شهر دیگری رفت و به کنیسهٔ آنان وارد شد. **۱۰**مردی در آنجا بود که یک دستش فلج شده بود. عدّه‌ای از حاضرین از عیسی سؤال کردند: «آیا شفا دادن در روز سبت جایز است؟» البتّه مقصود آنها این بود، که اتّهامی علیه او پیدا کنند.

۱۱امّا عیسی به ایشان فرمود: «فرض کنید که یکی از شما گوسفندی دارد که در روز سبت به گودالی می‌افتد. آیا آن گوسفند را نمی‌گیرید و از گودال بیرون نمی‌آورید؟ **۱۲**مگر انسان از گوسفند بمراتب عزیزتر نیست؟ بنابراین، انجام کارهای نیکو در روز سبت جایز است.» **۱۳**سپس عیسی به آن مرد رو کرده فرمود:

«دستت را دراز کن.» او دست خود را دراز کرد و مانند دست دیگرش سالم شد. **۱۴**آنگاه فریسیان از کنیسه بیرون رفتند و برای کشتن عیسی توطئه چیدند.

بندهٔ برگزیدهٔ خدا

۱۵امّا وقتی عیسی از ماجرا باخبر شد، آنجا را ترک کرد
ولی جمعیّت زیادی به دنبال او رفتند و او همهٔ بیماران را شفا
بخشید **۱۶**و به آنها دستور داد که دربارهٔ او با کسی صحبت
نکنند **۱۷**تا به این وسیله پیشگویی اشعیای نبی تحقّق یابد که
می‌فرماید:
۱۸«این است بندهٔ من که او را برگزیده‌ام
او محبوب و مایهٔ شادی من است.
او را از روح خود سرشار خواهم ساخت
و او ملّتها را از کیفر الهی آگاه خواهد نمود.
۱۹او با کسی ستیزه نمی‌کند و فریاد نمی‌زند،
و کسی صدای او را در کوچه‌ها نخواهد شنید.
۲۰نی خمیده را نخواهد شکست،
و فتیلهٔ نیم سوخته را خاموش نخواهد کرد
و خواهد کوشید تا عدالت پیروز شود.
۲۱ او مایهٔ امید تمام ملّتها خواهد بود.»

عیسی و بعلزبول

(مرقس ۳:۲۰-۳۰؛ لوقا ۱۱:۱۴-۲۳)

۲۲در این وقت مردم شخصی را نزد او آوردند که دیوانه و کور
و لال بود و عیسی او را شفا داد به طوری که او توانست هم
حرف بزند و هم ببیند. **۲۳**مردم همه تعجّب کرده می‌گفتند:
«آیا این فرزند داوود نیست؟»
۲۴امّا وقتی فریسیان این را شنیدند گفتند: «این مرد به کمک
بعلزبول، رئیس شیاطین، دیوها را بیرون می‌کند.»
۲۵عیسی که از افکار ایشان آگاه بود به آنان گفت: «هر
کشوری که به دسته‌های مختلف تقسیم شود رو به خرابی
خواهد گذاشت و هر شهر یا خانه‌ای که به دسته‌های مخالف
تقسیم گردد، دوام نخواهد آورد. **۲۶**و اگر شیطان، شیطان را
بیرون کند و علیه خود تجزیه شود حکومت او چگونه پایدار
بماند؟ **۲۷**و اگر من به کمک بعلزبول دیوها را بیرون می‌کنم،
فرزندان شما با کمک چه کسی آنها را بیرون می‌کنند؟ آنها
دربارهٔ حرفهای شما قضاوت خواهند کرد. **۲۸**امّا اگر من به
وسیلهٔ روح خدا دیوها را بیرون می‌کنم، این نشان می‌دهد که
پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است **۲۹**یا چگونه کسی
می‌تواند به خانهٔ مرد زورمندی وارد شود و اموال او را تاراج

کند جز آنکه اول دست و پای آن مرد را ببندد و آن وقت خانهٔ او را غارت کند؟
۳۰«هرکه با من نیست برخلاف من است و هرکه با من جمع نمی‌کند پراکنده می‌سازد. **۳۱**پس بدانید که هر نوع گناه یا کفری که انسان مرتکب شده باشد قابل آمرزش است، به جز کفری که علیه روح‌القدس بگوید. این کفر آمرزیده نخواهد شد. **۳۲**هرکس علیه پسر انسان سخنی بگوید آمرزیده خواهد شد، امّا برای کسی‌که علیه روح‌القدس سخن بگوید هیچ آمرزشی نیست، نه در این دنیا و نه در دنیای آینده.

درخت و میوهٔ آن
(لوقا ۴۳:۶-۴۵)

۳۳«اگر میوهٔ خوب می‌خواهید، درخت شما باید خوب باشد، زیرا درخت بد میوهٔ بد به بار خواهد آورد. چونکه درخت را از میوه‌اش می‌شناسند. **۳۴**ای مارها، شما که آدمهای شریری هستید، چگونه می‌توانید سخنان خوب بگویید؟ زیرا زبان از آنچه دل را پر ساخته است، سخن می‌گوید. **۳۵**مرد نیکو از خزانهٔ نیکوی درون خویش، نیکی و مرد بد از خزانهٔ بد درون خود، بدی به بار می‌آورد.
۳۶«بدانید که در روز داوری همهٔ مردم باید جواب هر سخن بیهوده‌ای را که گفته‌اند بدهند. **۳۷**زیرا بر طبق سخن خود یا تبرئه خواهی شد و یا محکوم.»

در خواست نشانه
(مرقس ۱۱:۸-۱۲؛ لوقا ۲۹:۱۱-۳۲)

۳۸در این وقت عدّه‌ای از علما و فریسیان به عیسی گفتند: «ای استاد می‌خواهیم نشانه‌ای به ما نشان بدهی»
۳۹او جواب داد: «نسل شریر و بی‌وفا نشانه‌ای می‌خواهند و تنها نشانه‌ای که به آنها داده خواهد شد، نشانهٔ یونس نبی است. **۴۰**همان‌طور که یونس سه روز و سه شب در شکم یک ماهی بزرگ ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در دل زمین خواهد ماند. **۴۱**در روز داوری مردم نینوا برمی‌خیزند و مردم این زمانه را محکوم می‌کنند، زیرا مردم نینوا وقتی موعظهٔ یونس را شنیدند، توبه کردند. حال آنکه شخصی که در اینجاست، از یونس بزرگتر است. **۴۲**ملکهٔ جنوب نیز در روز داوری برخاسته مردم این زمانه را محکوم خواهد ساخت، زیرا او از دورترین نقطهٔ جهان آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و حال آنکه شخصی که در اینجاست از سلیمان بزرگتر است.

بازگشت روح پلید
(لوقا ۱۱:۲۴-۲۶)

۴۳«وقتی روح پلید از شخصی بیرون می‌آید برای پیدا کردن
جای راحت در بیابانهای خشک و بی‌آب سرگردان می‌شود و
چون نمی‌یابد، ۴۴با خود می‌گوید: 'به خانه‌ای که آن را ترک
کردم برمی‌گردم.' پس برمی‌گردد و آن خانه را خالی و جارو
شده و منظّم و مرتّب می‌بیند. ۴۵آنگاه می‌رود و هفت روح
شریرتر از خود را جمع می‌کند و می‌آورد و آنها همه آمده و در
آنجا ساکن می‌شوند و عاقبتِ آن شخص از اولش بدتر می‌شود.
وضع مردم شریر این زمانه هم همین‌طور خواهد بود.»

مادر و برادران عیسی
(مرقس ۳:۳۱-۳۵؛ لوقا ۸:۱۹-۲۱)

۴۶عیسی هنوز مشغول صحبت بود، که مادر و برادرانش
آمدند و در بیرون ایستاده می‌خواستند با او گفت‌وگو کنند.
۴۷پس شخصی به او گفت: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده
و می‌خواهند با تو صحبت کنند.»
۴۸عیسی گفت: «مادر من کیست؟ برادرانم کیانند؟» ۴۹و
به شاگردان خود اشاره کرده فرمود: «اینها مادر و برادران من
هستند. ۵۰هرکه ارادهٔ پدر آسمانی مرا انجام دهد برادر من،
خواهر من و مادر من است.»

مَثَل برزگر
(مرقس ۴:۱-۹؛ لوقا ۸:۴-۸)

۱۳ در همان روز عیسی از خانه خارج شد و به کنار
دریا رفت و آنجا نشست. ۲جمعیّت زیادی به دور
او جمع شد به طوری که او مجبور گردید سوار قایقی شده
در آن بنشیند درحالی‌که مردم در ساحل دریا ایستاده بودند.
۳عیسی مطالب بسیاری را با مَثَل به آنها گفت. او فرمود:
«برزگری برای پاشیدن بذر به مزرعه رفت. ۴وقتی مشغول
پاشیدن بذر در مزرعه بود، بعضی از دانه‌ها در وسط راه افتادند
و پرندگان آمده آنها را خوردند. ۵بعضی از دانه‌ها روی سنگلاخ
افتادند و چون زمین عمقی نداشت زود سبز شدند. ۶امّا وقتی
خورشید بر آنها تابید همه سوختند و چون ریشه نداشتند خشک
شدند. ۷بعضی از دانه‌ها به داخل خارها افتادند و خارها رشد
کرده آنها را خفه کردند. ۸بعضی از دانه‌ها در خاک خوب
افتادند و از هر دانه صد یا شصت یا سی دانه به دست آمد.
۹هرکه گوش شنوا دارد بشنود.»

مقصود مَثَل
(مرقس ۴:۱۰-۱۲؛ لوقا ۸:۹-۱۰)

۱۰پس از آن شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «چرا
به صورت مَثَل برای آنها صحبت می‌کنی؟»
۱۱عیسی در جواب فرمود: «قدرت درک اسرار پادشاهی
آسمان به شما عطا شده، امّا به آنها عطا نشده است. **۱۲**زیرا
به شخصی که دارد بیشتر داده خواهد شد تا به اندازهٔ کافی
و فراوان داشته باشد، و از آن‌کس که ندارد، حتّی آنچه را هم
که دارد گرفته می‌شود. **۱۳**بنابراین من برای آنان در قالب مثلها
صحبت می‌کنم، زیرا آنان نگاه می‌کنند ولی نمی‌بینند و گوش
می‌دهند ولی نمی‌شنوند و نمی‌فهمند. **۱۴**پیشگویی اشعیاء دربارهٔ
آنان تحقّق یافته است که می‌گوید:

'پیوسته گوش می‌دهید ولی نمی‌فهمید،
پیوسته نگاه می‌کنید ولی نمی‌بینید؛
۱۵زیرا ذهن این مردم کند گشته،
گوشهایشان سنگین شده
و چشمانشان بسته است
وگرنه چشمانشان می‌دید
و گوشهایشان می‌شنید
و می‌فهمیدند و بازگشت می‌کردند
و من آنان را شفا می‌دادم.'

۱۶«امّا خوشا به حال شما که چشمانتان می‌بیند و گوشهایتان
می‌شنود. **۱۷**بدانید که انبیا و نیکمردان بسیاری آرزو داشتند که
آنچه را شما اکنون می‌بینید، ببینند و ندیدند و آنچه را شما
می‌شنوید، بشنوند و نشنیدند.

تفسیر مَثَل برزگر
(مرقس ۴:۱۳-۲۰؛ لوقا ۸:۱۱-۱۵)

۱۸«پس معنی مَثَل برزگر را بشنوید: **۱۹**وقتی شخص مژدهٔ
پادشاهی خدا را می‌شنود ولی آن را نمی‌فهمد، شیطان می‌آید
و آنچه را که در دل او کاشته شده، می‌رباید. این بذری است
که در وسط راه افتاده بود. **۲۰**دانه‌ای که در سنگلاخ می‌افتد،
مانند کسی است که تا پیام را می‌شنود، با شادی می‌پذیرد.
۲۱ولی در او ریشه نمی‌گیرد و دوام نمی‌آورد. پس وقتی به
سبب آن مژده زحمت و آزاری به او برسد فوراً دلسرد می‌شود.
۲۲دانه‌ای که به داخل خارها افتاد مانند کسی است که پیام را
می‌شنود، امّا نگرانی‌های زندگی و عشق به مال دنیا، آن پیام

را خفه می‌کند و ثمر نمی‌آورد **۲۳**و دانهٔ کاشته شده در زمین خوب به کسی می‌ماند، که پیام را می‌شنود و آن را می‌فهمد و صد یا شصت و یا سی برابر ثمر به بار می‌آورد.»

مَثَل تلخه‌ها

۲۴پس از آن عیسی مَثَل دیگری نیز برای آنان آورده گفت: «پادشاهی آسمان مانند این است که شخصی در مزرعهٔ خود بذر خوب کاشت **۲۵**امّا وقتی همه در خواب بودند دشمن او آمده در میان گندم تلخه پاشید و رفت. **۲۶**هنگامی‌که دانه‌ها سبز شدند و شروع به رشد و نمو کردند، تلخه‌ها نیز در میان آنها پیدا شد. **۲۷**دهقانان نزد ارباب خود آمده گفتند: 'ای آقا، مگر بذری که تو در مزرعه خود کاشتی خوب نبود؟ پس این تلخه‌ها از کجا آمده‌اند؟' **۲۸**او در جواب گفت: 'این کار، کار دشمن است.' دهقانان به او گفتند: 'پس اجازه می‌دهی ما برویم و تلخه‌ها را جمع کنیم؟' **۲۹**او گفت: 'خیر، چون ممکن است در موقع جمع کردن آنها گندمها را نیز از ریشه بکنید. **۳۰**بگذارید تا موسم دِرو هردوی آنها با هم رشد کنند، در آن وقت به دروگران خواهم گفت که تلخه‌ها را جمع کنند و آنها را برای سوخت ببندند و گندم را نیز جمع کرده در انبار من ذخیره کنند.'»

مَثَل دانه خردل

(مرقس ۴:۳۰-۳۲؛ لوقا ۱۳:۱۸-۱۹)

۳۱عیسی یک مَثَل دیگری نیز برای آنان آورده گفت: «پادشاهی آسمان مانند دانهٔ خَردَلی است که شخصی آن را می‌گیرد و در مزرعهٔ خود می‌کارَد. **۳۲**دانهٔ خردل که کوچکترین دانه‌هاست، پس از آنکه رشد و نمو کند از بوته‌های دیگر بزرگتر شده به اندازهٔ یک درخت می‌شود و آن‌قدر بزرگ است که پرندگان می‌آیند و در میان شاخه‌هایش آشیانه می‌سازند.»

مَثَل خمیرمایه

(لوقا ۱۳:۲۰-۲۱)

۳۳عیسی برای آنان مَثَل دیگری آورده گفت: «پادشاهی آسمان مانند خمیرمایه‌ای است که زنی بر می‌دارد و با سه پیمانه آرد مخلوط می‌کند تا تمام خمیر وَر بیاید.»

تعلیم با مَثَل

(مرقس ۴:۳۳-۳۴)

۳۴عیسی تمام این مطالب را برای جمعیّت با مَثَل بیان می‌کرد و بدون مَثَل چیزی به آنها نمی‌گفت **۳۵**تا پیشگویی نبی تحقّق یابد که فرموده است:

«من دهان خود را خواهم گشود و با مثلها سخن خواهم گفت
و چیزهایی را بیان خواهم نمود که از بَدو خلقت عالم
پوشیده مانده است.»

تفسیر مَثَل تلخه‌ها

۳۶پس از آن عیسی مردم را مرخّص کرد و خودش نیز به منزل رفت، شاگردان عیسی نزد او آمده گفتند: «معنی مَثَل تلخه‌های مزرعه را برای ما شرح بده.»
۳۷عیسی در جواب گفت: «کسی‌که بذر نیکو می‌کارد، پسر انسان است. **۳۸**مزرعه، این جهان است و بذر نیکو تابعین پادشاهی خدا هستند و تخمهای تلخه پیروان شیطان می‌باشند. **۳۹**آن دشمنی که تخمهای تلخه را کاشت، ابلیس است و موسم دِرو، آخر زمان می‌باشد و دروگران فرشتگان هستند. **۴۰**همان طوری که دروگران تلخه را جمع می‌کنند و می‌سوزانند در آخر زمان هم همین‌طور خواهد شد. **۴۱**پسر انسان فرشتگان خود را خواهد فرستاد و آنها هرکسی را که در پادشاهی او باعث لغزش شود و همچنین همهٔ بدکاران را جمع می‌کنند **۴۲**و در کوره‌ای مشتعل خواهند افکند، جایی‌که اشک می‌ریزند و دندان بر دندان می‌فشارند. **۴۳**در آن زمان نیکان در پادشاهی پدر خود مانند خورشید خواهند درخشید. هرکه گوش شنوا دارد بشنود.

مَثَل گنج پنهان شده

۴۴«پادشاهی آسمان مانند گنجی است که در مزرعه‌ای پنهان شده باشد و شخصی تصادفاً آن را پیدا کند. او دوباره آن را پنهان می‌کند و از خوشحالی می‌رود، تمام اموال خود را می‌فروشد و برگشته آن مزرعه را می‌خرد.

مَثَل مروارید

۴۵«پادشاهی آسمان همچنین مانند بازرگانی است که در جستجوی مرواریدهای زیبا بود. **۴۶**وقتی‌که مروارید بسیار گرانبهایی پیدا کرد، رفته تمام دارایی خود را فروخت و آن را خرید.

مَثَل تور ماهیگیری

۴۷«و نیز پادشاهی آسمان مانند توری است که ماهیگیری آن را در دریا انداخت و از انواع ماهیان مختلف صید نمود. **۴۸**وقتی‌که تور از ماهی پر شد، ماهیگیران آن را به ساحل کشیدند و آن وقت نشسته ماهیان خوب را در زنبیل جمع

کردند و ماهیان بی‌مصرف را دور ریختند. **۴۹**در آخر زمان نیز چنین خواهد بود. فرشتگان می‌آیند و بدکاران را از میان نیکان جدا ساخته، **۵۰**آنها را در کوره‌ای مشتعل می‌اندازند، جایی‌که گریه و دندان بر دندان فشردن وجود دارد.»

حقایق تازه و کهنه

۵۱عیسی از آنها پرسید: «آیا همهٔ این چیزها را فهمیدید؟»
شاگردان پاسخ دادند: «آری»

۵۲عیسی به آنان فرمود: «پس هرگاه یک معلّم شریعت، در مکتب پادشاهی آسمان تعلیم بگیرد، مانند صاحب خانه‌ای است که از گنجینهٔ خود چیزهای تازه و کهنه بیرون می‌آورد.»

ناصره عیسی را نمی‌پذیرد

(مرقس ۱:۶-۶؛ لوقا ۱۶:۴-۳۰)

۵۳وقتی عیسی این مثلها را به پایان رسانید، آنجا را ترک کرد **۵۴**و به شهر خود آمد و در کنیسه آنجا طوری به مردم تعلیم داد که همه با تعجّب می‌پرسیدند: «این مرد از کجا این حکمت و قدرت انجام معجزات را به دست آورده است؟ **۵۵**مگر او پسر یک نجّار نیست؟ مگر نام مادرش مریم نمی‌باشد؟ آیا یعقوب و یوسف و شمعون و یهودا برادران او نیستند؟ **۵۶**و مگر همهٔ خواهران او در اینجا با ما نمی‌باشند؟ پس او همهٔ این چیزها را از کجا کسب کرده است؟» **۵۷**پس آنها او را رد کردند.

عیسی به آنها گفت: «یک نبی در همه‌جا مورد احترام است، جز در وطن خود و در میان خانوادهٔ خویش.» **۵۸**عیسی به علّت بی‌ایمانی آنها معجزات زیادی در آنجا به عمل نیاورد.

مرگ یحیای تعمیددهنده

(مرقس ۶:۱۴-۲۹؛ لوقا ۷:۹-۹)

۱۴ در این وقت اخبار مربوط به عیسی به اطّلاع هیرودیس پادشاه رسید. **۲**او به ملازمان خود گفت: «این مرد همان یحیای تعمیددهنده است که پس از مرگ زنده شده است و به همین جهت معجزات بزرگی از او به ظهور می‌رسد.»

۳زیرا هیرودیس به‌خاطر هیرودیا که زن برادرش فیلیپُس بود، یحیی را گرفته و دست و پای او را در بند نهاده و به زندان انداخته بود. **۴**چون یحیی به هیرودیس گفته بود: «تو حق نداری با این زن ازدواج کنی.» **۵**هیرودیس می‌خواست او را بکُشد امّا از مردم می‌ترسید، زیرا در نظر مردم یحیی یک‌نبی‌بود.

۶ولی در موقع جشن تولّد هیرودیس، دختر هیرودیا در برابر
مهمانان رقصید و هیرودیس آن‌قدر از رقص او خوشحال شد،
۷که قسم خورد هرچه بخواهد به او بدهد. ۸او با راهنمایی
مادرش گفت: «سر یحیای تعمیددهنده را همین حالا در داخل
یک سینی به من بده.»
۹پادشاه از شنیدن این سخن ناراحت شد، ولی به پاس سوگند
خود و به‌خاطر مهمانانش دستور داد که سر یحیی را به او
بدهند. ۱۰او کسانی را به زندان فرستاده سر یحیی را از تن
جدا کرد ۱۱و سر او را که در داخل سینی بود، آورده به دختر
دادند و او آن را نزد مادر خود برد. ۱۲سپس شاگردان یحیی
آمده بدن او را بردند و آن را به خاک سپردند. پس از آن آنها
به نزد عیسی رفتند و به او خبر دادند.

خوراک دادن به پنج‌هزار نفر

(مرقس ۶:۳۰-۴۴؛ لوقا ۹:۱۰-۱۷؛ یوحنا ۶:۱-۱۴)

۱۳عیسی وقتی این خبر را شنید، آنجا را ترک کرد و با
قایق به جای خلوتی رفت. امّا مردم باخبر شده دسته‌دسته از
شهرهای خود از راه خشکی به دنبال او رفتند. ۱۴همین‌که
عیسی به ساحل رسید، جمعیّت زیادی را دید و دلش به حال
آنها سوخت و مریضان آنان را شفا داد.
۱۵عصر همان روز شاگردانش نزد او آمده گفتند: «اینجا بیابان
است و روز هم به آخر رسیده، مردم را به روستاها بفرست تا
برای خودشان غذا بخرند.»
۱۶عیسی به ایشان گفت: «احتیاجی نیست مردم بروند، خود
شما به آنان خوراک بدهید.»
۱۷شاگردان گفتند: «ما فقط پنج نان و دو ماهی داریم.»
۱۸عیسی در جواب فرمود: «آنها را نزد من بیاورید» ۱۹و پس از
آن به مردم دستور داد که روی سبزه‌ها بنشینند. آنگاه پنج نان
و دو ماهی را گرفته به آسمان نگاه کرد و خدا را شکر نموده
نانها را پاره کرد و به شاگردان داد و شاگردان آنها را به مردم
دادند. ۲۰همه خوردند و سیر شدند و از خُرده‌های باقیمانده
که شاگردان جمع کردند، دوازده زنبیل بزرگ پر شد. ۲۱غیراز
زنها و کودکان پنج هزار مرد خوراک خوردند.

راه رفتن بر روی آب

(مرقس ۶:۴۵-۵۲؛ یوحنا ۶:۱۵-۲۱)

۲۲آنگاه عیسی شاگردان را وادار ساخت که سوار قایق شده
قبل از او به طرف دیگر دریا بروند تا خودش مردم را مرخّص

نماید. **۲۳**پس از انجام این کار عیسی به بالای کوهی رفت تا به تنهایی دعا کند. وقتی شب شد او در آنجا تنها بود.
۲۴در این موقع قایق در وسط دریا به علّت باد مخالف، گرفتار امواج شده بود.
۲۵بین ساعت سه و شش صبح عیسی درحالی‌که بر روی دریا قدم می‌زد نزد آنها آمد. **۲۶**وقتی شاگردان عیسی را دیدند که برروی آب دریا راه می‌رود آن‌قدر ترسیدند که با وحشت فریاد زده گفتند: «این یک شبح است.»
۲۷عیسی فوراً به ایشان گفت: «دل قوی دارید، من هستم، نترسید.»
۲۸پطرس گفت: «ای خداوند اگر تو هستی به من دستور بده تا من هم بر روی آب نزد تو بیایم.»
۲۹عیسی فرمود: «بیا.» پطرس از قایق پایین آمد و بر روی آب به طرف عیسی رفت. **۳۰**امّا وقتی شدّت توفان را دید، به وحشت افتاد و درحالی‌که در آب غرق می‌شد فریاد زد: «خداوندا، نجاتم بده.»
۳۱عیسی فوراً رسید و دست او را گرفته گفت: «ای کم ایمان، چرا شک کردی؟»
۳۲آنها سوار قایق شدند و باد قطع شد **۳۳**و کسانی‌که در قایق بودند به پای او افتاده می‌گفتند: «تو واقعاً پسر خدا هستی.»

شفای بیماران در جِنیسارِت
(مرقس ۵۳:۶-۵۶)

۳۴آنها از دریا گذشته به سرزمین جِنیسارِت رسیدند. **۳۵**به محض اینکه مردم آن محل عیسی را شناختند کسانی را به تمام آن نواحی فرستاده همهٔ بیماران را نزد او آوردند. **۳۶**آنها از او تقاضا کردند که اجازه دهد، مریضان آنها فقط دامن ردای او را لمس نمایند و هرکه آن را لمس می‌کرد، کاملاً شفا می‌یافت.

تعالیم اجداد
(مرقس ۱:۷-۱۳)

۱۵ در این وقت گروهی از فریسیان و علما از اورشلیم نزد عیسی آمده از او پرسیدند: **۲**«چرا شاگردان تو آداب و رسومی را که از نیاکان ما به ما رسیده است، نادیده می‌گیرند و پیش از خوردن غذا دستهای خود را نمی‌شویند؟»
۳عیسی به آنان جواب داد: «چرا خود شما برای اینکه آداب و رسوم گذشته خود را حفظ کنید، فرمان الهی را می‌شکنید؟

۴مثلاً خـدا فرمود: 'پدر و مادر خود را احترام کن، و هرکس
به پدر یا مادر خود ناسـزا گوید، باید کشته شود،' ۵امّا شما
می‌گویید: 'اگر کسی به پدر و مادر خود بگوید که هرچه باید
برای کمک به شـما بدهم وقف کار خدا کرده‌ام، ۶دیگر او
مجبور نیست به آنها احترام بگذارد.' شما این‌طور قانون خدا
را به‌خاطر آداب و رسوم خود نادیده گرفته‌اید. ۷ای ریاکاران!
اشعیا دربارهٔ شما درست پیشگویی کرد وقتی گفت:
۸'این قوم با زبان خود، به من احترام می‌گذارند،
امّا دلهایشان از من دور است.
۹عبادت آنها بیهوده است
زیرا اوامر انسانی را به جای احکام الهی تعلیم
می‌دهند.'»

چیزهایی که انسان را ناپاک می‌سازد
(مرقس ۱۴:۷-۲۳)

۱۰آنگاه عیسی مردم را نزد خوانده به ایشان گفت: «به من
گوش کنید و این را بدانید ۱۱که انسان به وسیلهٔ آنچه می‌خورد
و می‌نوشـد ناپاک نمی‌شـود، بلکه آن چیزی که از دهان او
بیرون می‌آید، او را ناپاک می‌سازد.»
۱۲در این وقت شـاگردان نزد او آمده گفتنـد: «آیا می‌دانی
فریسیان از آنچه گفته‌ای ناراحت شده‌اند؟»
۱۳عیسی جواب داد: «هر نهالی که پدر آسمانی من بر زمین
نکاشـته باشد، از ریشه کنده خواهد شـد. ۱۴آنها را به حال
خودشان بگذارید، آنها کورانی هستند که راهنمای کوران دیگر
می‌باشـند و هرگاه کوری راهنمای کور دیگری باشد، هر دو
به چاه خواهند افتاد.»
۱۵آنگاه پطرس به عیسـی گفت: «معنی این مَثَل را برای ما
تعریف کن.»
۱۶عیسـی در جواب فرمود: «پس شما هنوز هم این چیزها
را درک نمی‌کنید؟ ۱۷آیا نمی‌فهمیـد که هرچه از راه دهان
وارد بدن شـود به معده می‌رود و پس از آن در مَزبَله ریخته
می‌شـود؟ ۱۸امّا چیزهایـی که از دهان بیـرون می‌آید از دل
سرچشمه می‌گیرد و آنهاسـت که آدمی را ناپاک می‌سازد،
۱۹زیرا افکار پلید، قتل، زنا، فسق، دزدی، شهادت دروغ و
افترا از دل سرچشـمه می‌گیرند ۲۰و اینهاست، چیزهایی که
آدمی را نجس می‌سـازد نه نشسـتن دسـتها قبل از غذا.»

ایمان یک زن
(مرقس ۲۴:۷-۳۰)

۲۱آنگاه عیسی آن محل را ترک کرده به نواحی صور و صیدون رفت. **۲۲**یک زن کنعانی که اهل آنجا بود، نزد عیسی آمد و با صدای بلنـد گفت: «ای آقا، ای فرزند داوود، به من رحم کن، دخترم سخت گرفتار دیو شده است.»
۲۳امّا عیسـی هیچ جوابی به او نداد تا اینکه شاگردان جلو آمدند و از عیسی خواهش کرده گفتند: «او فریادکنان به دنبال ما می‌آید، او را بفرست برود.»
۲۴عیسی در جواب گفت: «من فقط برای گوسفندان گمشدهٔ قوم اسرائیل فرستاده شده‌ام.»
۲۵امّا آن زن جلو آمده پیش پای عیسی به خاک افتاد و فریاد زد: «ای آقا، به من کمک کن.»
۲۶عیسی در جواب او گفت: «درست نیست که نان اطفال را برداریم و پیش سگها بیندازیم.»
۲۷امّا آن زن جواب داد: «درست است ای آقا، امّا سگها نیز از ریزه‌های غذایی که از سفرهٔ اربابشان می‌افتد، می‌خورند.»
۲۸عیسـی در جواب به او گفت: «ای زن، ایمان تو عظیم است. آرزوی تو بر آورده شـود.» و در همان لحظه دخترش شفا یافت.

شفای بسیاری از بیماران

۲۹عیسی آن محل را ترک کرده و از راه ساحل دریای جلیل به بالای کوهی رفت و در آنجا نشست. **۳۰**عدّهٔ زیادی از مردم نزد او آمدند و اشـخاص چُلاق و کوران، گنگان و لنگان و بیماران دیگر را با خود آورده جلوی پاهای او می‌گذاشـتند و او آنها را شفا می‌داد. **۳۱**مردم وقتی گنگان را گویا و اشخاص چُلاق را سالم و شلان را روان و کوران را بینا دیدند، تعجّب کردند و خدای اسرائیل را حمد گفتند.

غذا دادن به چهار هزار نفر
(مرقس ۱:۸-۱۰)

۳۲عیسی شـاگردان را نزد خود خوانده به آنان گفت: «دل من برای این مردم می‌سوزد. الآن سه روز است که آنها با من هستند و دیگر چیزی برای خوردن ندارند. من نمی‌خواهم آنها را گرسنه روانه کنم، چون ممکن است در راه ضعف کنند.»
۳۳شاگردان در جواب گفتند: «از کجا می‌توانیم در این بیابان نان کافی برای سیر کردن چنین جمعیّتی پیدا کنیم؟»

۳۴عیسی پرسید: «چند نان دارید؟» جواب دادند: «هفت نان و چند ماهی کوچک.»
۳۵عیسی دستور داد که مردم روی زمین بنشینند. **۳۶**آنگاه آن هفت نان و ماهیان را گرفت و پس از آنکه خدا را شکر نمود آنها را پاره کرده به شاگردان داد و شاگردان به مردم دادند. **۳۷**همه خوردند و سیر شدند و از خُرده‌های باقیمانده هفت زنبیل پر شد. **۳۸**غیراز زنها و کودکان چهارهزار مرد از آن خوراک خوردند. **۳۹**آنگاه عیسی جمعیّت را مرخّص کرد و خود سوار قایق شده و به ناحیه مَجدَل رفت.

تقاضای معجزه
(مرقس ۸:۱۱-۱۳؛ لوقا ۱۲:۵۴-۵۶)

۱۶ فریسیان و صدوقیان جلو آمده از روی امتحان از عیسی خواستند که نشانه‌ای به آنان نشان دهد.
۲عیسی در جواب آنها گفت: «در وقت غروب اگر آسمان سرخ باشد شما می‌گویید هوا خوب خواهد بود **۳**و اگر صبح زود آسمان سرخ و گرفته باشد می‌گویید باران خواهد بارید. شما که می‌توانید با نگاه کردن به آسمان هوا را پیش‌بینی کنید چگونه نمی‌توانید معنی علایم و نشانه‌های این زمان را درک کنید؟ **۴**این نسل شریر و بی‌وفا جویای نشانه‌ای است و نشانه‌ای به جز نشانهٔ یونس نبی به ایشان داده نخواهد شد.» پس از آن عیسی آنها را ترک کرد و از آنجا رفت.

خمیرمایهٔ صدوقیان و فریسیان
(مرقس ۸:۱۴-۲۱)

۵شاگردان به آن طرف دریا می‌رفتند ولی فراموش کرده بودند که با خود نان ببرند. **۶**پس وقتی عیسی به ایشان فرمود: «از خمیرمایهٔ فریسیان و صدوقیان برحذر باشید و احتیاط کنید.»
۷آنها در بین خود صحبت کرده می‌گفتند: «چون ما نان همراه خود نیاورده‌ایم او چنین می‌گوید.»
۸عیسی این را درک کرد و به ایشان گفت: «ای کم‌ایمانان، چرا دربارهٔ نداشتن نان صحبت می‌کنید؟ **۹**آیا هنوز هم نمی‌فهمید؟ آیا پنج نان و پنج هزار مرد را به‌خاطر ندارید؟ چند زنبیل جمع کردید؟ **۱۰**یا در مورد آن هفت نان و چهارهزار مرد، چند زنبیل جمع کردید؟ **۱۱**چرا نمی‌توانید بفهمید که من دربارهٔ نان صحبت نمی‌کردم؟ من فقط گفتم که از خمیرمایهٔ فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید.»
۱۲آنگاه شاگردان فهمیدند که عیسی از آنان می‌خواهد، که از تعالیم فریسیان و صدوقیان احتیاط کنند، نه از خمیرمایهٔ نان.

تو مسیح هستی
(مرقس ۸:۲۷-۳۰؛ لوقا ۹:۱۸-۲۱)

۱۳وقتی عیسی به نواحی اطراف قیصریه فیلیپُس رسید از
شاگردان خود پرسید: «به نظر مردم پسر انسان کیست؟» **۱۴**آنها
جواب دادند: «بعضی‌ها می‌گویند یحیای تعمیددهنده است و
عدّه‌ای می‌گویند: الیاس یا ارمیا و یا یکی از انبیاست.» **۱۵**عیسی
پرسید: «شما مرا که می‌دانید؟» **۱۶**شمعون پطرس جواب داد:
«تو مسیح، پسر خدای زنده هستی.» **۱۷**آنگاه عیسی گفت:
«ای شمعون پسر یونا، خوشا به حال تو! چون تو این را از
انسان نیاموختی بلکه پدر آسمانی من آن را بر تو مکشوف
ساخته است. **۱۸**و به تو می‌گویم که تو پطرس هستی و من بر
این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و نیروهای مرگ، هرگز
بر آن چیره نخواهد شد **۱۹**و کلیدهای پادشاهی آسمان را به تو
می‌دهم، آنچه را که تو در زمین منع کنی، در آسمان ممنوع
خواهد شد و هرچه را که بر زمین جایز بدانی در آسمان جایز
دانسته خواهد شد.»
۲۰بعد از آن عیسی به شاگردان دستور داد به کسی نگویند
که او مسیح است.

پیشگویی عیسی دربارهٔ مرگ و قیام خود
(مرقس ۸:۳۱-۹:۱؛ لوقا ۹:۲۲-۲۷)

۲۱از آن زمان عیسی به آشکار ساختن این حقیقت پرداخت و
به شاگردان خود گفت که او می‌بایست به اورشلیم برود و در
آنجا از مشایخ و سران کاهنان و علما رنج بسیار ببیند و کشته
شود و روز سوم زنده گردد. **۲۲**امّا پطرس عیسی را به کناری
کشید و با اعتراض به او گفت: «خدا نکند! خیر، خداوندا،
هرگز برای تو چنین اتّفاقی نخواهد افتاد.» **۲۳**عیسی برگشته
به پطرس گفت: «دور شو ای شیطان! تو مانع راه من هستی
و افکار تو افکار انسانی است، نه خدایی.»
۲۴سپس عیسی به شاگردان خود فرمود: «اگر کسی بخواهد
پیرو من باشد باید دست از جان خود بشوید و صلیب خود را
برداشته به دنبال من بیاید. **۲۵**زیرا هرکه بخواهد جان خود را
حفظ کند آن را از دست می‌دهد، امّا هرکه به‌خاطر من جان
خود را فدا کند آن را نگاه خواهد داشت. **۲۶**برای انسان چه
سودی دارد که تمام جهان را ببرد، امّا جان خود را از دست
بدهد؟ زیرا او دیگر به هیچ قیمتی نمی‌تواند آن را باز یابد.
۲۷پسر انسان با جلال پدر خود همراه با فرشتگان می‌آید و به

هرکس بر طبق کارهایش پاداش می‌دهد. **۲۸**بدانید که بعضی
از کسانی‌که اکنون اینجا ایستاده‌اند تا آمدن پسر انسان را به
صورت یک پادشاه نبینند، نخواهند مرد.»

تبدیل هیئت عیسی

(مرقس ۹:۲-۱۳؛ لوقا ۹:۲۸-۳۶)

۱۷ بعد از شش روز عیسی، پطرس و یعقوب و یوحنا
برادر یعقوب را برداشته به بالای کوهی بلند برد
تا در آنجا تنها باشند. **۲**در حضور آنها هیئت او تغییر کرد،
چهره‌اش مانند آفتاب درخشید و لباسش مثل نور سفید گشت.
۳در همین موقع شاگردان، موسی و الیاس را دیدند که با
عیسی گفت‌وگو می‌کردند. **۴**آنگاه پطرس به عیسی گفت:
«خداوندا چه خوب است که ما اینجا هستیم. اگر بخواهی
من سه سایبان در اینجا می‌سازم: یکی برای تو، یکی برای
موسی و یکی هم برای الیاس.» **۵**هنوز سخن او تمام نشده بود
که ابری درخشان بر آنان سایه افکند و از آن ابر صدایی شنیده
شد که می‌گفت: «این است پسر عزیز من که از او خشنودم.
به او گوش دهید.» **۶**وقتی شاگردان این صدا را شنیدند، بسیار
ترسیدند و با صورت به خاک افتادند. **۷**آنگاه عیسی نزد آنان
آمده و بر آنان دست گذاشته گفت: «برخیزید، دیگر نترسید.»
۸وقتی شاگردان چشمان خود را باز کردند جز عیسی، کسی
دیگر را ندیدند.

۹درحالی‌که از کوه پایین می‌آمدند، عیسی به آنان دستور داد
تا روزی که پسر انسان پس از مرگ زنده نشده است دربارهٔ
آن رؤیا به کسی چیزی نگویند. **۱۰**شاگردان پرسیدند: «پس چرا
علما می‌گویند باید اول الیاس بیاید؟»

۱۱عیسی پاسخ داد: «درست است، اول الیاس خواهد آمد
و همه‌چیز را اصلاح خواهد کرد. **۱۲**امّا من به شما می‌گویم
که الیاس آمده است و آنان او را نشناختند و آنچه خواستند با
او کردند. پسر انسان نیز باید همین‌طور از دست ایشان رنج
ببیند.» **۱۳**در این وقت شاگردان فهمیدند که مقصود او یحیای
تعمیددهنده است.

شفای مصروع

(مرقس ۹:۱۴-۲۹؛ لوقا ۹:۳۷-۴۳ الف)

۱۴همین‌که عیسی و شاگردان نزد مردم برگشتند، مردی نزد
عیسی آمد و در برابر او زانو زده **۱۵**گفت: «ای آقا، بر پسر من
رحم کن. او مصروع است و دچار حمله‌های سختی می‌شود

به طوری که بارها خود را در آب و آتش انداخته است. **۱۶**او را نزد شاگردان تو آوردم، امّا نتوانستند او را شفا دهند.»

۱۷عیسی در جواب گفت: «مردم این زمانه چقدر بی‌ایمان و منحرف هستند! تا کی باید با شما باشم؟ و تا به کی باید شما را تحمّل کنم؟ او را نزد من بیاورید.» **۱۸**پس عیسی با تندی به دیو دستور داد از او خارج شود. دیو او را ترک کرد و آن پسر در همان لحظه شفا یافت.

۱۹بعد از این واقعه شاگردان عیسی آمده در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن دیو را بیرون کنیم؟» **۲۰**عیسی جواب داد: «چون ایمان شما کم است! بدانید که اگر به اندازهٔ یک دانهٔ خَردَل ایمان داشته باشید، می‌توانید به این کوه بگویید که از اینجا به آنجا منتقل شود و منتقل خواهد شد و هیچ چیز برای شما محال نخواهد بود. [**۲۱**لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود.]»

دومین پیشگویی مرگ و قیام

(مرقس ۹:۳۰-۳۲؛ لوقا ۹:۴۳-۴۵)

۲۲در موقعی که آنها هنوز در جلیل دور هم بودند، عیسی به ایشان گفت: «پسر انسان بزودی به دست مردم تسلیم می‌گردد **۲۳**و آنان او را خواهند کشت ولی او در روز سوم باز زنده خواهد شد.» شاگردان بسیار غمگین شدند.

پرداخت مالیات معبد بزرگ

۲۴در موقع ورود عیسی و شاگردان به کفرناحوم، کسانی‌که مأمور دریافت مالیات برای معبد بزرگ بودند نزد پطرس آمده از او پرسیدند: «آیا استاد تو مالیات معبد بزرگ را نمی‌پردازد؟» **۲۵**پطرس گفت: «البتّه!» وقتی پطرس به خانه رفت قبل از اینکه چیزی بگوید عیسی به او گفت: «ای شمعون، به نظر تو پادشاهان جهان از چه کسانی باج و خراج می‌گیرند از ملّت خود یا از بیگانگان؟» **۲۶**پطرس گفت: «از بیگانگان»، عیسی فرمود: «در این صورت خود ملّت معاف است، **۲۷**امّا برای اینکه این اشخاص لغزش نخورند، برو و قلّابی به دریا بینداز، وقتی دهان اولین ماهی صید شده را باز کنی، سکّه‌ای در آن خواهی یافت. آن را بردار و بابت مالیات من و خودت به آنها بده.»

چه کسی بزرگتر است

(مرقس ۹:۳۳-۳۷؛ لوقا ۹:۴۶-۴۸)

۱۸ در آن وقت شاگردان نزد عیسی آمده از او پرسیدند: «چه کسی در پادشاهی آسمان از همه بزرگتر

است؟» **۲**عیسی کودکی را صدا کرد و از او خواست در برابر آنان بایستد **۳**و سپس به آنان گفت: «در حقیقت به شما می‌گویم که اگر شما عوض نشوید و مانند کودکان نگردید، هرگز به پادشاهی آسمان وارد نخواهید شد. **۴**در پادشاهی آسمان، آن کسی از همه بزرگتر است که خود را فروتن سازد و مانند این کودک بشود. **۵**و کسی‌که چنین کودکی را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است.

وسوسه‌های گناه

(مرقس ۹:۴۲-۴۸؛ لوقا ۱۷:۱-۲)

۶«وای به حال کسی‌که باعث لغزش یکی از این کوچکان که به من ایمان دارند بشود. برای او بهتر است که سنگ آسیابی به گردنش آویخته شود و در اعماق دریا غرق گردد. **۷**وای بر دنیا که باعث چنین لغزشهایی می‌شود! مسلّماً لغزشهایی پیش خواهد آمد، امّا وای بر کسی‌که باعث این لغزشها شود.

۸«بنابراین اگر دست یا پای تو، تو را به گناه بکشاند آن را قطع کن و دور بینداز، زیرا برای تو بهتر است که بدون دست یا پا وارد حیات گردی تا با دو دست و دو پا به داخل آتش ابدی افکنده شوی. **۹**و اگر چشم تو، تو را به گناه می‌کشاند، آن را در آور و دور بینداز، زیرا بهتر است که با یک چشم وارد حیات شوی تا با دو چشم به آتش دوزخ افکنده شوی.

مَثَل گوسفند گُمشده

(لوقا ۱۵:۳-۷)

۱۰«هرگز این کوچکان را حقیر نشمارید. بدانید که آنان در عالم بالا فرشتگانی دارند که پیوسته در پیشگاه پدر آسمانی من حاضر هستند. [**۱۱**زیرا پسر انسان آمده است تا گُمشده را نجات بخشد.]

۱۲«عقیدهٔ شما چیست؟ اگر مردی صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گُم شود، آیا او نود و نه گوسفند دیگر را در کوهسار رها نمی‌کند و به جستجوی گوسفند گُمشده نمی‌رود؟ **۱۳**و هرگاه آن را پیدا کند برای آن یک گوسفند بیشتر شاد می‌شود تا برای آن نود و نه گوسفند دیگر که گُم نشده‌اند. **۱۴**به همین‌طور پدر آسمانی شما نمی‌خواهد که حتّی یکی از این کوچکان از دست برود.

وقتی برادری مرتکب خطا می‌شود

۱۵«اگر برادرت به تو بدی کند، برو و با او در تنهایی دربارهٔ آن موضوع صحبت کن. اگر به سخن تو گوش دهد برادر

خود را بازیافته‌ای **۱۶**و اگر به سخن تو گوش ندهد، یک یا دو نفر دیگر را با خود ببر تا از زبان دو یا سه شاهد این موضوع تأیید شود. **۱۷**اگر حاضر نیست سخنان آنان را بشنود موضوع را به اطّلاع کلیسا برسان و اگر حاضر نشود به کلیسا گوش دهد، با او مثل یک بیگانه یا باجگیر رفتار کن.

حرام و حلال

۱۸«بدانید که هرچه شما در زمین حرام کنید در آسمان حرام خواهد شد و هرچه را بر روی زمین حلال نمایید در آسمان حلال خواهد شد. **۱۹**و نیز بدانید که هرگاه دو نفر از شما در روی زمین دربارهٔ آنچه که از خدا می‌خواهند یکدل باشند پدر آسمانی من آن را به ایشان خواهد بخشید، **۲۰**زیرا هرجا که دو یا سه نفر به نام من جمع شوند، من آنجا در میان آنان هستم.»

کسی‌که دیگران را نمی‌بخشد

۲۱در این وقت پطرس نزد عیسی آمده از او پرسید: «خداوندا، اگر برادر من نسبت به من خطا بکند تا چند بار باید او را ببخشم؟ تا هفت بار؟»

۲۲عیسی در جواب گفت: «نمی‌گویم هفت بار، بلکه هفتاد مرتبه هفت بار. **۲۳**چون پادشاهی آسمان مانند پادشاهی است که تصمیم گرفت از خادمان خود حساب بخواهد. **۲۴**وقتی این کار را شروع کرد شخصی را نزد او آوردند که میلیونها تومان به او بدهکار بود **۲۵**امّا چون او نمی‌توانست آن را بپردازد، اربابش دستور داد او را با زن و فرزندان و تمام هستی‌اش بفروشند تا بدهی خود را بپردازد. **۲۶**آن شخص پیش پای ارباب خود افتاده گفت: 'ای آقا، به من مهلت بده و من تمام آن را تا ریال آخر به تو خواهم پرداخت.' **۲۷**دل ارباب به حال او سوخت. به طوری که از دریافت طلب خود صرف نظر کرد و به او اجازه داد برود.

۲۸«امّا او وقتی از آنجا رفت در راه با یکی از همکاران خود روبه‌رو شد که در حدود صد و پنجاه تومان به او بدهکار بود، او را گرفت و گلویش را فشرده گفت: 'بدهی خود را به من بپرداز.' **۲۹**آن شخص به پای همکار خود افتاد و به او التماس کرده گفت: 'به من مهلت بده، پول تو را می‌پردازم.' **۳۰**امّا او قبول نکرد و آن مرد را به زندان انداخت تا بدهی خود را بپردازد. **۳۱**خادمان دیگری که این ماجرا را دیدند بسیار ناراحت شدند و به نزد ارباب خود رفته تمام جریان را به اطّلاع او رسانیدند.

۳۲او آن مرد را احضار کرده به او گفت: 'ای غلام شریر، به‌خاطر
خواهشی که از من کردی من همهٔ بدهی تو را به تو بخشیدم.
۳۳آیا نمی‌باید همین‌طور که من دلم برای تو سوخت، تو هم به
همکار خود ترحّم می‌کردی؟' ۳۴ارباب آن‌قدر خشمگین شد که
آن غلام را به زندان انداخت و دستور داد تنبیه شود و تا وقتی
تمام بدهی خود را نپرداخته است، آزاد نشود.
۳۵«اگر همهٔ شما برادر خود را از دل نبخشید، پدر آسمانی
من هم با شما همین‌طور رفتار خواهد کرد.»

تعلیم عیسی دربارهٔ طلاق
(مرقس ۱۰:۱-۱۲)

۱۹ وقتی عیسی این سخنان را به پایان رسانید، جلیل
را ترک کرد و به نواحی یهودیه در آن طرف رود
اردن رفت. ۲جمعیّت زیادی به دنبال او رفتند و عیسی آنها را
در آنجا شفا داد. ۳بعضی از فریسیان هم نزد او آمده از روی
امتحان از او پرسیدند: «آیا جایز است که مرد به هر علّتی که
بخواهد زن خود را طلاق دهد؟» ۴عیسی در جواب از آنها
پرسید: «آیا تا به حال نخوانده‌اید که پروردگار از ابتدا انسان را
زن و مرد آفرید؟ ۵به این سبب است که مرد، پدر و مادر خود
را ترک می‌کند و به زن خود می‌پیوندد و آن دو یکی می‌شوند.
۶از این رو آنها دیگر دو تن نیستند بلکه یکی هستند، پس
آنچه را که خدا به هم پیوسته است انسان نباید جدا سازد.»
۷آنها پرسیدند: «پس چرا موسی اجازه داد که مرد با دادن یک
طلاق‌نامه به زن خود از او جدا شود؟»
۸عیسی در جواب گفت: «به‌خاطر سنگدلی شما بود که موسی
اجازه داد از زن خود جدا شوید، ولی از ابتدای خلقت چنین
نبود. ۹امّا من به شما می‌گویم هرکس زن خود را به هر علّتی به
جز علّت زنا طلاق دهد و با زن دیگری ازدواج نماید مرتکب
زنا می‌شود.» ۱۰شاگردان به او گفتند: «اگر شوهر در مقابل زنش
باید چنین وضعی داشته باشد، بهتر است که دیگر کسی ازدواج
نکند.» ۱۱عیسی به آنها گفت: «همه نمی‌توانند این تعلیم را قبول
کنند، مگر کسانی که استعداد آن را داشته باشند. ۱۲بعضی‌ها
طوری به دنیا آمده‌اند که اصلاً نمی‌توانند ازدواج کنند، عدّه‌ای
هم به دست انسان مقطوع‌النّسل شده‌اند و عدّه‌ای نیز به‌خاطر
پادشاهی آسمان از ازدواج خودداری می‌کنند. بنابراین هرکس
قدرت اجرای این تعلیم را دارد، آن را بپذیرد.»

عیسی بچّه‌های کوچک را برکت می‌دهد
(مرقس ۱۰:۱۳-۱۶؛ لوقا ۱۸:۱۵-۱۷)

۱۳در ایـن وقت عدّه‌ای از مردم، بچّه‌هـای کوچک را نزد عیسی آوردند تا او دست خود را بر سر آنها بگذارد و برای آنها دعا کند. امّا شاگردان آنها را به‌خاطر این کار سرزنش کردند. **۱۴**امّا عیسی به آنان فرمود: «بگذارید بچّه‌های کوچک نزد من بیایند و مانع آنان نشوید، زیرا پادشاهی آسمان به چنین کسانی تعلّق دارد.» **۱۵**عیسی دست خود را بر سر کودکان گذاشت و سپس از آنجا رفت.

جوان دولتمند
(مرقس ۱۰:۱۷-۳۱؛ لوقا ۱۸:۱۸-۳۰)

۱۶در این هنگام مردی جلو آمد و از عیسـی پرسـید: «ای اسـتاد چه کار نیکی باید بکنم تا بتوانم حیات جاودانی را به دست آورم؟» **۱۷**عیسی به او گفت: «چرا دربارهٔ نیکی از من سؤال می‌کنی؟ فقط یکی نیکوست. امّا اگر تو مایل هستی به حیات وارد شوی، احکام شـریعت را نگاه‌دار.» **۱۸**او پرسید: «کدام احکام؟» عیسی در جواب فرمود: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی نکن، شهادت دروغ نده، **۱۹**احترام پدر و مادر خود را نگاه‌دار و همسایه‌ات را مانند جان خود دوست بدار.» **۲۰**آن جوان پاسـخ داد: «من همهٔ اینها را نگاه داشـته‌ام، دیگر چه چیزی کم دارم؟» **۲۱**عیسی به او فرمود: «اگر می‌خواهی کامل باشی برو، دارایی خود را بفروش و به بیچارگان بده تا برای تو در عالم بالا ثروتی اندوخته شود. آن وقت بیا و از من پیروی کن.» **۲۲**وقتی آن جوان این را شنید با دلی افسرده از آنجا رفت زیرا ثروت بسیار داشت.

۲۳عیسی به شاگردان خود فرمود: «بدانید که ورود دولتمندان به پادشاهی آسمان بسیار دشوار است، **۲۴**باز هم می‌گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است تا ورود یک شخص دولتمند به پادشـاهی خدا.» **۲۵**شاگردان از شنیدن این سخن سخت ناراحت شده پرسیدند: «پس چه کسی می‌تواند نجات بیابد؟» **۲۶**عیسی به آنان نگاه کرد و فرمود: «برای انسان این محال است ولی برای خدا همه‌چیز ممکن می‌باشد.» **۲۷**پطرس در جواب به او گفت: «ما که همه‌چیز را ترک کرده و به دنبال تو آمده‌ایم، پاداش ما چه خواهد بود؟»

۲۸عیسی پاسـخ داد: «در حقیقت به شما می‌گویم که در دنیای آینده، در آن هنگام که پسـر انسـان با شکوه و جلال

آسمانی بر تخت پادشاهی خود جلوس می‌کند، شما که از من پیروی کرده‌اید بر دوازده تخت خواهید نشست و بر دوازده طایفهٔ اسرائیل داوری خواهید نمود. **۲۹**و هرکس که به‌خاطر من خانه و برادران و خواهران و پدر و مادر و کودکان و زمین و ملک خود را ترک کرده باشد، چندین برابر پاداش خواهد گرفت و حیات جاودانی به دست خواهد آورد. **۳۰**امّا بسیاری از کسانی‌که اکنون اول هستند، آخر خواهند شد و بسیاری از آنها که اکنون آخر هستند اول خواهند بود.

کارگران تاکستان

۲۰ «پادشاهی آسمان مانند صاحب تاکستانی است که یک روز صبح زود بیرون رفت تا برای تاکستان خود کارگرانی بگیرد **۲**و بعد از آنکه آنها دربارهٔ مزد روزانه موافقت کردند، آنان را به سر کار فرستاد. **۳**ساعت نه صبح باز بیرون رفت و افراد دیگری را دید که بیکار در بازار ایستاده بودند. **۴**به آنها گفت: 'بروید و در تاکستان من کار کنید و من حق شما را به شما خواهم داد' و آنها هم رفتند. **۵**در وقت ظهر و همچنین ساعت سه بعد از ظهر باز بیرون رفت و مانند دفعات قبل عدّه‌ای را اجیر نمود. **۶**او یک ساعت پیش از غروب آفتاب باز بیرون رفت و دستهٔ دیگری را در آنجا ایستاده دید، به آنان گفت: 'چرا تمام روز اینجا بیکار ایستاده‌اید؟' **۷**آنها جواب دادند: 'چونکه هیچ‌کس به ما کاری نداده است' پس او به آنان گفت: 'بروید و در تاکستان من کار کنید.'

۸«وقتی غروب شد صاحب تاکستان به مباشر خود گفت: 'کارگران را صدا کن و مزد همه را بده، از کسانی‌که آخر آمدند شروع کن و آخر همه به کسانی‌که اول آمدند.' **۹**آنانی که یک ساعت قبل از غروب شروع به کار کرده بودند نزد آمدند و هر یک مزد یک روز تمام را گرفت. **۱۰**وقتی نوبت به کسانی رسید که اول آمده بودند آنها انتظار داشتند از دیگران بیشتر بگیرند امّا به آنان به اندازهٔ دیگران داده شد. **۱۱**وقتی کارگران مزد خود را گرفتند شکایت‌کنان به صاحب تاکستان گفتند: **۱۲**'این کسانی‌که آخر همه آمده‌اند فقط یک ساعت کار کرده‌اند و تو آنان را با ما که تمام روز در آفتاب سوزان کارهای سنگین را تحمّل کرده‌ایم در یک سطح قرار داده‌ای.' **۱۳**آن مالک رو به یکی از آنها کرده گفت: 'ای رفیق، من که به تو ظلمی نکرده‌ام. مگر تو قبول نکردی که با این مزد کار

کنی؟ **۱۴**پس مزد خود را بردار و برو. من میل دارم به نفر آخر
به اندازهٔ تو مزد بدهم. **۱۵**آیا حق ندارم که با پول خود مطابق
میل خود عمل کنم؟ چرا به سخاوت من حسادت می‌کنی؟'
۱۶«به ایـن ترتیب، آخرین، اولین و اولیـن، آخرین خواهند
شد.»

سومین پیشگویی مرگ و قیام عیسی
(مرقس ۱۰:۳۲-۳۴؛ لوقا ۱۸:۳۱-۳۴)

۱۷وقتی عیسی به طرف اورشلیم می‌رفت، در راه دوازده شاگرد
خود را به کناری برد و به آنان گفت: **۱۸**«اکنون ما به اورشلیم
می‌رویم و در آنجا پسـر انسان به دست سران کاهنان و علما
تسلیم خواهد شد و آنان او را به مرگ محکوم کرده **۱۹**تحویل
بیگانگان خواهند داد تا آنها او را استهزا نموده تازیانه بزنند و
مصلوب کنند و او در روز سوم بار دیگر زنده خواهد شد.»

خواهش یک مادر
(مرقس ۱۰:۳۵-۴۵)

۲۰آنگاه مادر پسران زِبدی به اتّفاق فرزندان خود نزد عیسی
آمده، تعظیم کرد و تقاضا نمود که عیسی به او لطفی بنماید.
۲۱عیسی پرسـید: «چه می‌خواهی؟» گفت: «قول بده که در
پادشاهی تو این دو پسر من یکی در دست راست تو و دیگری
در دست چپ تو بنشیند.» **۲۲**عیسی به آن دو برادر رو کرده
گفت: «شما نمی‌دانید که چه می‌خواهید. آیا می‌توانید جامی
را که من می‌نوشم بنوشید؟» آنها جواب دادند: «بلی، می‌توانیم»
۲۳عیسی به آنان گفت: «درست است، شما از جام من خواهید
نوشـید، امّا انتخاب کسانی‌که باید در دست راست و دست
چپ من بنشینند با من نیست، زیرا کسانی در دست راست
یا چپ من خواهند نشسـت که پدر من قبلاً برایشـان آماده
کرده است.»

۲۴وقتی ده شاگرد دیگر از این موضوع باخبر شدند از آن دو
برادر سخت رنجیدند. **۲۵**پس عیسی آنان را نزد خود خوانده
فرمود: «شـما می‌دانید که در این دنیا حکمرانان بر زیردستان
خود آقایی می‌کنند و رهبرانشـان به آنان زور می‌گویند. **۲۶**امّا
در میان شما نباید چنین باشد، بلکه هرکه می‌خواهد در بین
شـما بزرگ باشـد، باید خادم همه گردد **۲۷**و هرکه بخواهد
بالاتر از همه شود باید غلام همه باشد. **۲۸**پسر انسان نیز نیامد
تا خدمت شـود، بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه
بسیاری فدا سازد.»

شفای دو کور
(مرقس ۱۰:۴۶-۵۲؛ لوقا ۱۸:۳۵-۴۳)

۲۹وقتی عیسی و شاگردانش شـهر اریحا را ترک می‌کردند
جمعیّت بزرگی به دنبـال او رفت. **۳۰**در کنار راه دو نفر کور
نشسته بودند و چون شنیدند که عیسی از آنجا می‌گذرد فریاد
زده گفتند: «ای آقا، ای پسر داوود، بر ما رحم کن.» **۳۱**مردم
آنان را سرزنش کرده و به آنها می‌گفتند که ساکت شوند. امّا
آن دو نفر بیشتر فریاد کرده می‌گفتند: «ای آقا، ای پسر داوود،
به ما رحم کن.»
۳۲عیسـی ایسـتاد و آن دو مرد را صدا کرده پرسید: «چه
می‌خواهید برایتـان انجام دهم؟» **۳۳**آنهـا گفتند: «ای آقا، ما
می‌خواهیم که چشمان ما باز شود.»
۳۴عیسی متأثر شده چشـمان آنان را لمس کرد و آنها فوراً
بینایی خود را بازیافتند و به دنبال او رفتند.

ورود مظفّرانهٔ عیسی به اورشلیم
(مرقس ۱۱:۱-۱۱؛ لوقا ۱۹:۲۸-۴۰؛ یوحنا ۱۲:۱۲-۱۹)

۲۱ وقتی عیسی و شـاگردان به نزدیکی اورشلیم و به
دهکدهٔ بیت‌فاجی واقع در کوه زیتون رسیدند عیسی
دو نفر از شاگردان خود را فرستاد **۲**و به آنها گفت: «به دهکدهٔ
مقابل بروید. نزدیک دروازهٔ آن، الاغی را با کرّه‌اش بسته خواهید
یافت. آنها را باز کنید و نزد من بیاورید. **۳**اگر کسی به شما
حرفی زد بگویید که خداوند به آنها احتیاج دارد و او به شما
اجازه خواهد داد که آنها را فوراً بیاورید.»
۴به این وسیله پیشگویی نبی تحقّق یافت که می‌فرماید:
۵ به دختر صهیون بگویید:
«این پادشاه توست که بر الاغی نشسته
و بر کره چارپایی سوار است
و با فروتنی نزد تو می‌آید.»
۶آن دو شـاگرد رفتند و آنچه به آنها گفته شده بود، انجام
دادند **۷**و آن الاغ و کرّه‌اش را آوردند و آنگاه رداهای خود را
بر پشـت آنها انداختند و عیسی سوار شد. **۸**جمعیّت زیادی
جاده را بـا رداهای خود فرش کردند و بعضی، شـاخه‌های
درختان را می‌بریدند و در راه می‌گسترانیدند. **۹**آنگاه جمعیّتی
که از جلو می‌رفتند و آنها که از عقب می‌آمدند فریاد می‌زدند
و می‌گفتند: «سپاس باد بر پسر داوود! مبارک باد آن کسی که
بـه نام خداوند می‌آیـد! خدای متعال او را مبارک سـازد!»

۱۰همین‌که عیسی وارد اورشلیم شد تمام مردم شهر به هیجان
آمدند و عدّه‌ای می‌پرسیدند: «این شخص کیست؟» **۱۱**جمعیّت
پاسخ می‌دادند: «این عیسی نبی است که از ناصرهٔ جلیل
آمده است.»

عیسی در معبد بزرگ اورشلیم

(مرقس ۱۱:۱۵-۱۹؛ لوقا ۱۹:۴۵-۴۸؛ یوحنا ۲:۱۳-۲۲)

۱۲آنگاه عیسی به داخل معبد بزرگ رفت و همهٔ کسانی را
که در صحن معبد بزرگ به خرید و فروش اشتغال داشتند،
بیرون راند. او میزهای صرّافان و جایگاههای کبوتر فروشان را
واژگون ساخت **۱۳**و به آنان گفت: «کتاب‌مقدّس می‌فرماید:
'معبد بزرگ من نمازخانه خوانده خواهد شد، امّا شما آن را
کمینگاه دزدان ساخته‌اید.'»
۱۴نابینایان و مفلوجان در معبد بزرگ به نزد او آمدند و او
آنها را شفا داد. **۱۵**سران کاهنان و علما وقتی عجایب عیسی
را دیدند و شنیدند که کودکان در معبد بزرگ فریاد می‌زدند
«سپاس باد بر پسر داوود» خشمگین شدند. **۱۶**آنها از عیسی
پرسیدند: «آیا می‌شنوی اینها چه می‌گویند؟» عیسی جواب داد:
«بلی می‌شنوم! مگر نخوانده‌اید که کودکان و شیرخوارگان را
می‌آموزی تا زبان آنها به حمد و ثنای تو بپردازند؟» **۱۷**آنگاه
آنان را ترک کرد و از شهر خارج شد و به بیت‌عنیا رفت و
شب را در آنجا گذرانید.

عیسی درخت انجیر را نفرین می‌کند

(مرقس ۱۱:۱۲-۱۴ و ۲۰-۲۴)

۱۸صبح روز بعد، وقتی عیسی به شهر برگشت گرسنه شد
۱۹و در کنار جاده درخت انجیری دیده به طرف آن رفت امّا
جز برگ چیزی در آن نیافت پس آن درخت را خطاب کرده
فرمود: «تو دیگر هرگز ثمر نخواهی آورد» و آن درخت در همان
لحظه خشک شد.
۲۰شاگردان از دیدن آن تعجّب کرده پرسیدند: «چرا این
درخت به این زودی خشک شد؟» **۲۱**عیسی در پاسخ به
آنان گفت: «یقین بدانید که اگر ایمان داشته باشید و
شک نکنید، نه تنها قادر خواهید بود آنچه را که نسبت
به این درخت انجام شد انجام دهید، بلکه اگر به این
کوه بگویید که از جای خود کنده و به دریا پرتاب شود
چنین خواهد شد **۲۲**و هرچه با ایمان در دعا طلب کنید
خواهید یافت.»

اختیار و اقتدار عیسی
(مرقس ۱۱:۲۷-۳۳؛ لوقا ۲۰:۱-۸)

۲۳عیسی وارد معبد بزرگ شد و به تعلیم مردم پرداخت. سران کاهنان و مشایخ نزد او آمده پرسیدند: «با چه اجازه‌ای دست به چنین کارهایی می‌زنی و چه کسی این اختیار را به تو داده است؟» **۲۴**عیسی در جواب به آنها گفت: «من از شما سؤالی می‌کنم، اگر به آن جواب بدهید من هم به شما خواهم گفت که با چه اجازه‌ای این کارها را می‌کنم. **۲۵**آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود و یا از جانب انسان؟»

بر سر این موضوع در میان آنها بحثی درگرفت، می‌گفتند: «اگر بگوییم از جانب خداست او خواهد گفت چرا به او ایمان نیاوردید؟ **۲۶**و اگر بگوییم از جانب انسان است، از مردم می‌ترسیم، زیرا همه یحیی را یک نبی می‌دانند.» **۲۷**از این رو در جواب عیسی گفتند: «ما نمی‌دانیم» عیسی فرمود: «پس من هم به شما نخواهم گفت که به چه اجازه‌ای این کارها را می‌کنم.»

مَثَل دو پسر

۲۸«عقیدهٔ شما در این خصوص چیست؟ شخصی دو پسر داشت. او نزد پسر بزرگ خود رفت و به او گفت: 'پسرم، امروز به تاکستان برو و در آنجا کار کن.' **۲۹**آن پسر جواب داد: 'من نمی‌روم' امّا بعد پشیمان شد و رفت. **۳۰**آنگاه پدر نزد دومی آمد و همین را به او گفت او پاسخ داد: 'اطاعت می‌کنم. ای آقا' امّا هرگز نرفت. **۳۱**کدام‌یک از این دو نفر بر طبق میل پدر رفتار کرد؟» گفتند: «اولی» پس عیسی جواب داد: «بدانید که باجگیران و فاحشه‌ها قبل از شما به پادشاهی خدا وارد خواهند شد **۳۲**زیرا یحیی آمد و راه صحیح زندگی را به شما نشان داد و شما سخنان او را باور نکردید ولی باجگیران و فاحشه‌ها باور کردند و شما حتّی بعد از دیدن آن هم توبه نکردید و به او ایمان نیاوردید.»

مَثَل باغبانان شریر
(مرقس ۱۲:۱-۱۲؛ لوقا ۲۰:۹-۱۹)

۳۳«به مَثَل دیگری گوش دهید: مالکی بود که تاکستانی احداث کرد و دور آن دیواری کشید و در آن چَرخُشتی کند و یک بُرج دیده‌بانی هم برای آن ساخت، آنگاه آن را به باغبانان سپرد و خود به مسافرت رفت. **۳۴**هنگامی‌که موسم چیدن انگور رسید، خادمان خود را نزد باغبانان فرستاد تا انگور را

تحویل بگیرنـد. **۳۵**امّا باغبانان، خادمان او را گرفته، یکی را کتک زدند و دیگری را کشـتند و سومی را سنگسار کردند. **۳۶**صاحب باغ بار دیگر عدّهٔ بیشتری از خادمان خود را فرستاد. با آنان نیز به همان‌طور رفتار کردند. **۳۷**سرانجام پسر خود را نزد باغبانان فرستاده گفت: 'آنان احترام پسرم را نگاه خواهند داشت.' **۳۸**امّا وقتی باغبانان پسر را دیدند به یکدیگر گفتند: 'این وارث اسـت. بیایید او را بکشـیم و میراثش را تصاحب کنیم.' **۳۹**پس او را گرفته و از تاکستان بیرون انداخته، به قتل رسانیدند. **۴۰**هنگامی‌که صاحب تاکستان بیاید با باغبانان چه خواهد کرد؟»

۴۱آنها جواب دادند: «آن مردان شریر را به عقوبت شدیدی خواهد رسانید و تاکستان را به دست باغبانان دیگری می‌سپارد تا هروقت موسم میوه برسد، سهم او را بدهند.»

۴۲آنگاه عیسـی به آنان فرمود: «آیا تـا کنون در کلام خدا نخوانده‌اید:

'آن سنگی که بنّایان رد کردند
اکنون مهمترین سنگ بنا شده است.
این کار خداوند است؛
و به نظر ما عجیب است.'

۴۳«بنابراین به شما می‌گویم که پادشاهی خدا از شما گرفته و به امّتی داده خواهد شد که ثمراتی شایسته به بار آورد. [**۴۴**اگر کسی بر روی این سنگ بیفتد خرد خواهد شد و هرگاه آن سنگ بر روی کسی بیفتد او را به غبار مبدّل خواهد ساخت.]»

۴۵وقتی سران کاهنان و فریسیان مثلهای او را شنیدند فهمیدند که عیسی به آنها اشاره می‌کند. **۴۶**آنها خواستند او را دستگیر کنند امّا از مردم که عیسی را نبی می‌دانستند، می‌ترسیدند.

مَثَل جشن عروسی
(لوقا ۱۴:۱۵-۲۴)

۲۲ عیسی باز هم برای مردم مَثَلی آورده گفت: **۲**«پادشاهی آسمان مانند پادشاهی است که برای عروسی پسر خود، جشنی ترتیب داد. **۳**او نوکران خود را فرستاد تا به دعوت شدگان بگویند که در جشن حاضر شوند، امّا آنها نخواستند بیایند. **۴**پادشاه بار دیگر عدّه‌ای را فرستاده به آنها فرمود که به دعوت شدگان بگویند: 'به جشن عروسی بیایید، چون ضیافتی که ترتیب داده‌ام آماده است، گاوها و پرواریهای خود را سر بریده و همه‌چیز

را آماده کرده‌ام.' **۵**امّا دعوت شدگان به دعوت او اعتنایی نکردند و مشغول کار خود شدند. یکی به مزرعهٔ خود رفت و دیگری به کسب و کار خود پرداخت **۶**درحالی‌که دیگران، نوکران پادشاه را گرفته، زدند و آنها را کشتند. **۷**وقتی پادشاه این را شنید، غضبناک شد و سربازان خود را فرستاد و آنها قاتلان را کشتند و شهرشان را آتش زدند. **۸**آنگاه پادشاه به نوکران خود گفت: 'جشن عروسی آماده است، امّا کسانی‌که دعوت کرده بودم، لایق نبودند. **۹**پس به کوچه‌ها و خیابانها بروید و هرکه را یافتید به عروسی دعوت کنید.' **۱۰**آنان رفته و هرکه را پیدا کردند -چه نیک و چه بد- با خود آوردند و به این ترتیب تالار از مهمانان پر شد.

۱۱«هنگامی‌که پادشاه وارد شد تا مهمانان را ببیند مردی را دید که لباس عروسی بر تن نداشت. **۱۲**پادشاه از او پرسید: 'ای دوست، چطور بدون لباس عروسی به اینجا آمده‌ای؟' او ساکت ماند. **۱۳**پس پادشاه به ملازمان خود گفت: 'دست و پای او را ببندید و او را بیرون در تاریکی بیندازید در جایی‌که گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد.'

۱۴«زیرا دعوت شدگان بسیارند امّا برگزیدگان کم هستند.»

مسئلهٔ مالیات

(مرقس ۱۲:۱۳-۱۷؛ لوقا ۲۰:۲۰-۲۶)

۱۵آنگاه فریسیان نقشه کشیدند که چطور عیسی را با سخنان خودش به دام بیندازند. **۱۶**آنها چند نفر از پیروان خود را به اتّفاق عدّه‌ای از هواداران هیرودیس به نزد عیسی فرستاده گفتند: «ای استاد، ما می‌دانیم که تو مرد راستگویی هستی. چون به ظاهر انسان توجّهی نداری و راه خدا را بدون بیم و هراس از انسان، با راستی تعلیم می‌دهی، **۱۷**پس به ما بگو عقیدهٔ تو در این باره چیست؟ آیا دادن مالیات به امپراتور روم جایز است یا نه؟» **۱۸**عیسی به نیرنگ آنان پی برد و به آنان فرمود: «ای ریاکاران، چرا می‌خواهید مرا امتحان کنید؟ **۱۹**سکّه‌ای را که با آن مالیات خود را می‌پردازید به من نشان دهید.»

آنها یک سکّهٔ نقره به او دادند. **۲۰**عیسی پرسید: «این تصویر و عنوان مال کیست؟» **۲۱**آنها جواب دادند: «مال قیصر.» عیسی به آنان فرمود: «پس آنچه را که مال قیصر است به قیصر و آنچه را که مال خداست به خدا بدهید.»

۲۲آنها که از این پاسخ مات و مبهوت مانده بودند، از آنجا بلند شده رفتند و عیسی را تنها گذاشتند.

مسئلهٔ رستاخیز مردگان
(مرقس ۱۲:۱۸-۲۷؛ لوقا ۲۰:۲۷-۴۰)

۲۳همان روز صدوقیان که منکر رستاخیز مردگان هستند نزد او آمدند و از او سؤال نمودند: **۲۴**«ای استاد، موسی گفته است که هرگاه شخصی بدون فرزند بمیرد برادرش باید با زن او ازدواج کند و برای او فرزندانی به وجود آورد. **۲۵**باری، در بین ما هفت برادر بودند، اولی ازدواج کرد و قبل از آنکه دارای فرزندی شود، مُرد و همسر او به برادرش واگذار شد. **۲۶**همین‌طور دومی و سومی تا هفتمی با آن زن ازدواج کردند و بدون فرزند مُردند. **۲۷**آن زن هم بعد از همه مرد. **۲۸**پس در روز قیامت آن زن همسر کدام‌یک از آنها خواهد بود زیرا همهٔ آنان با او ازدواج کرده بودند؟»

۲۹عیسی جواب داد: «شما در اشتباهید! نه از کلام خدا چیزی می‌دانید و نه از قدرت او! **۳۰**در روز رستاخیز کسی نه زن می‌گیرد و نه شوهر می‌کند، بلکه همه در آن عالم مانند فرشتگان آسمانی هستند. **۳۱**امّا در خصوص رستاخیز مردگان، آیا نخوانده‌اید که خود خدا به شما چه فرموده است؟ **۳۲**او فرموده است: 'من خدای ابراهیم، خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم.' خدا خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است.»

۳۳مردم که این را شنیدند، از تعالیم او مات و مبهوت شدند.

حکم اعظم
(مرقس ۱۲:۲۸-۳۴؛ لوقا ۱۰:۲۵-۲۸)

۳۴وقتی فریسیان شنیدند که عیسی صدوقیان را مُجاب کرده است، دور او را گرفتند **۳۵**و یک نفر از آنها که معلّم شریعت بود از روی امتحان از عیسی سؤالی نموده گفت: **۳۶**«ای استاد، کدام‌یک از احکام شریعت از همه بزرگتر است؟»

۳۷عیسی جواب داد: «خداوند، خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام عقل خود دوست بدار. **۳۸**این اولین و بزرگترین حکم شریعت است. **۳۹**دومین حکمی که به همان اندازه مهم است شبیه اولی است، یعنی همسایه‌ات را مانند جان خود دوست بدار. **۴۰**در این دو حکم تمام تورات و نوشته‌های انبیا خلاصه شده است.»

مسیح کیست؟
(مرقس ۱۲:۳۵-۳۷؛ لوقا ۲۰:۴۱-۴۴)

۴۱عیسی از آن فریسیانی که اطراف او ایستاده بودند پرسید: **۴۲**«عقیدهٔ شما دربارهٔ مسیح چیست؟ او فرزند کیست؟» آنها

جواب دادند: «او فرزند داوود است.» **۴۳**عیسی از آنها پرسید:
«پس چطور است که داوود با الهام از جانب خدا او را خداوند
می‌خواند؟ زیرا داوود می‌گوید:
۴۴'خداوند به خداوند من گفت:
بر دست راست من بنشین
تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.'
۴۵او چطور می‌تواند فرزند داوود باشد درصورتی که خود داوود
او را خداوند می‌خواند؟»
۴۶هیچ‌کس نتوانست در جواب او سخنی بگوید و از آن روز
به بعد دیگر کسی جرأت نکرد از او سؤالی بپرسد.

کارهای غلط فریسیان و علما

(مرقس ۱۲:۳۸-۳۹؛ لوقا ۱۱:۴۳ و ۴۶؛ ۲۰:۴۵-۴۶)

۲۳ آنگاه عیسی به مردم و شاگردان خود گفت:
۲«چون علما و فریسیان بر کرسی موسی
نشسته‌اند، **۳**شما باید به هرچه آنها می‌گویند گوش دهید و
مطابق آن عمل نمایید امّا از کارهای آنان پیروی نکنید، زیرا
خود آنها آنچه می‌گویند، نمی‌کنند. **۴**آنها بارهای سنگین را
می‌بندند و بر دوش مردم می‌گذارند درحالی‌که خودشان حاضر
نیستند برای بلند کردن آن بار حتّی انگشت خود را تکان دهند.
۵هرچه می‌کنند برای تظاهر و خودنمایی است. دعاهای بسته
شده به بازو و پیشانی خود را قطورتر و دامن ردای خویش را
پهن‌تر می‌سازند. **۶**آنها دوست دارند در صدر مجالس بنشینند
و در کنیسه‌ها بهترین جا را داشته باشند **۷**و مردم در کوچه‌ها
به آنها سلام نمایند و آنها را 'استاد' خطاب کنند. **۸**امّا شما
نباید 'استاد' خوانده شوید، زیرا شما یک استاد دارید و همهٔ
شما برادر هستید. **۹**هیچ‌کس را بر روی زمین پدر نخوانید،
زیرا شما یک پدر دارید، یعنی همان پدر آسمانی. **۱۰**و نباید
'پیشوا' خوانده شوید زیرا شما یک پیشوا دارید که مسیح است.
۱۱کسی در میان شما از همه بزرگتر است که خادم همه باشد.
۱۲زیرا هرکه خود را بزرگ سازد حقیر خواهد شد و هرکه خود
را فروتن سازد به بزرگی خواهد رسید.

عیسی ریاکاری آنان را محکوم می‌کند

(مرقس ۱۲:۴۰؛ لوقا ۱۱:۳۹-۴۲ و ۴۴ و ۵۲؛ ۲۰:۴۷)

۱۳«وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار! شما درهای
پادشاهی آسمان را بر روی مردم می‌بندید، خودتان وارد نمی‌شوید
و دیگران را هم که می‌خواهند وارد شوند، باز می‌دارید. [**۱۴**وای

بر شما ای علما و فریسیان ریاکار، شما مال بیوه زنها را می‌بلعید و حال آنکه محض خودنمایی نماز خود را طول می‌دهید، به این جهت شما شدیدترین کیفرها را خواهید دید.]
۱۵«وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار، شما دریا و خشکی را طی می‌کنید تا کسی را پیدا کنید که دین شما را بپذیرد. و وقتی‌که موفّق شدید، او را دو برابر بدتر از خودتان سزاوار جهنّم می‌سازید.
۱۶«وای بر شما ای راهنمایان کور، شما می‌گویید: اگر کسی به معبد بزرگ سوگند بخورد چیزی نیست، امّا اگر به طلاهای معبد بزرگ سوگند بخورد، موظّف است به سوگند خود وفا کند. **۱۷**ای احمقان و ای کوران، کدام مهمتر است، طلا، یا معبد بزرگ که طلا را تقدیس می‌کند؟ **۱۸**شما می‌گویید: هرگاه کسی به قربانگاه سوگند بخورد چیزی نیست امّا اگر به هدایایی که در قربانگاه قرار دارد، سوگند بخورد موظّف است به آن عمل کند. **۱۹**ای کوران! کدام مهمتر است، هدایا، یا قربانگاهی که هدایا را تقدیس می‌کند؟ **۲۰**کسی‌که به قربانگاه سوگند یاد می‌کند به آن و به هرچه بر روی آن است، سوگند می‌خورد **۲۱**و کسی‌که به معبد بزرگ سوگند می‌خورد به آن و به خدایی که در آن ساکن است، سوگند خورده است. **۲۲**و هرگاه کسی به آسمان سوگند بخورد، به تخت خدا و آن‌کس که بر آن می‌نشیند سوگند خورده است.
۲۳«وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار، شما از نعناع و شوید و زیره ده‌یک می‌دهید، امّا مهمترین احکام شریعت را که عدالت و رحمت و صداقت است، نادیده گرفته‌اید. شما باید اینها را انجام دهید و در عین حال از انجام سایر احکام نیز غفلت نکنید. **۲۴**ای راهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را می‌بلعید.
۲۵«وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار، شما بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌کنید درحالی‌که درون آن از ظلم و ناپرهیزی پُر است **۲۶**ای فریسی کور، اول درون پیاله را پاک کن که در آن صورت بیرون آن هم پاک خواهد بود.
۲۷«وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار، شما مثل مقبره‌های سفید شده‌ای هستید که ظاهری زیبا دارند، امّا داخل آنها پر از استخوانهای مردگان و انواع کثافات است! **۲۸**شما هم همین‌طور ظاهراً مردمانی درستکار ولی در باطن پر از ریاکاری و شرارت هستید.

پیشگویی عقوبت آنان
(لوقا ۱۱:۴۷-۵۱)

۲۹«وای بر شما ای علما و فریسیان ریاکار، شما مقبره‌های
انبیا را می‌سازید و بناهایی را که به یادبود مقدّسین ساخته
شده، تزئین می‌کنید ۳۰و می‌گویید: 'اگر ما در زمان
نیاکان خود زنده بودیم، هرگز با آنان در قتل انبیا شرکت
نمی‌کردیم.' ۳۱به این ترتیب تصدیق می‌کنید که فرزندان
کسانی هستید که انبیا را به قتل رسانیده‌اند. ۳۲پس بروید
و آنچه را که نیاکانتان شروع کردند به اتمام رسانید. ۳۳ای
ماران، ای افعی‌زادگان، شما چگونه از مجازات دوزخ
می‌گریزید؟ ۳۴به این جهت من انبیا و حکما و علما را
برای شما می‌فرستم، امّا شما بعضی را می‌کشید و مصلوب
می‌کنید و بعضی را هم در کنیسه‌هایتان تازیانه می‌زنید و
شهر به شهر می‌رانید ۳۵و از این جهت خون همهٔ نیک‌مردان
خدا که بر زمین ریخته شده، برگردن شما خواهد بود،
از هابیل معصوم گرفته تا زکریا فرزند برخیا که او را در
بین اندرون مقدّس معبد بزرگ و قربانگاه کشتید. ۳۶در
حقیقت به شما می‌گویم گناه تمام این کارها به گردن این
نسل خواهد بود.

محبّت عیسی به اورشلیم
(لوقا ۱۳:۳۴-۳۵)

۳۷«ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای شهری که انبیا را به قتل
رسانیدی و رسولانی را که به نزد تو فرستاده شدند سنگسار
کردی! چه بسیار اوقاتی که آرزو کردم مانند مرغی که جوجه‌های
خود را زیر پر و بال خود جمع می‌کند، فرزندان تو را به دور
خود جمع کنم؛ امّا تو نخواستی. ۳۸اکنون خانهٔ شما متروک
به شما واگذار خواهد شد! ۳۹و بدانید که دیگر هرگز مرا
نخواهید دید تا روزی که بگویید: مبارک است کسی‌که به
نام خدا می‌آید.»

پیشگویی خرابی معبد بزرگ اورشلیم
(مرقس ۱۳:۱-۲؛ لوقا ۲۱:۵-۶)

۲۴ درحالی‌که عیسی از معبد بزرگ خارج می‌شد،
شاگردانش توجّه او را به بناهای معبد بزرگ جلب
نمودند. ۲عیسی به آنها گفت: «آیا این بناها را نمی‌بینید؟ یقین
بدانید که هیچ سنگی از آن بر سنگ دیگر باقی نخواهد ماند،
بلکه همه فرو خواهند ریخت.»

سختی‌ها و زحمات
(مرقس ۱۳:۳-۱۳؛ لوقا ۲۱:۷-۱۹)

۳وقتی عیسی در روی کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش نزد
او آمدند و به طور محرمانه به او گفتند: «به ما بگو، چه زمانی
این امور واقع خواهد شد؟ و نشانهٔ آمدن تو و رسیدن آخر زمان
چه خواهد بود؟» **۴**عیسی جواب داد: «مواظب باشید که کسی
شما را گمراه نسازد. **۵**زیرا بسیاری به نام من خواهند آمد و
خواهند گفت: 'من مسیح هستم.' و بسیاری را گمراه خواهند
کرد. **۶**زمانی می‌آید که شما صدای جنگها را از نزدیک و
اخبار مربوط به جنگ در جایهای دور را خواهید شنید. هراسان
نشوید، چنین وقایعی باید رخ دهد، امّا پایان کار هنوز نرسیده
است. **۷**زیرا ملّتی با ملّت دیگر و دولتی با دولت دیگر جنگ
خواهد کرد و قحطی‌ها و زمین لرزه‌ها در همه‌جا پدید خواهد
آمد. **۸**اینها همه مثل آغاز درد زایمان است.
۹«در آن وقت شما را برای شکنجه و کشتن تسلیم خواهند
نمود و تمام جهانیان به‌خاطر ایمانی که به من دارید، از شما
متنفّر خواهند بود **۱۰**و بسیاری ایمان خود را از دست خواهند
داد و یکدیگر را تسلیم دشمن نموده، از هم متنفّر خواهند شد.
۱۱انبیای دروغین زیادی برخواهند خاست و بسیاری را گمراه
خواهند نمود. **۱۲**و شرارت به قدری زیاد می‌شود که محبّت
آدمیان نسبت به یکدیگر سرد خواهد شد. **۱۳**امّا هرکس تا آخر
پایدار بماند نجات خواهد یافت **۱۴**و این مژدهٔ پادشاهی الهی
در سراسر عالم اعلام خواهد شد تا برای همهٔ ملّتها شهادتی
باشد و آنگاه پایان کار فرا می‌رسد.

وحشت عظیم
(مرقس ۱۳:۱۴-۲۳؛ لوقا ۲۱:۲۰-۲۴)

۱۵«پس هرگاه آن وحشت عظیمی را که دانیال نبی از آن
سخن گفت در مکان مقدّس ایستاده ببینید (خواننده خوب
توجّه کند که منظور این قسمت چیست) **۱۶**کسانی‌که در
یهودیه هستند، باید به کوهها بگریزند. **۱۷**اگر کسی روی
بام خانه‌ای باشد، نباید برای بردن اسباب خود به پایین بیاید
۱۸و اگر کسی در مزرعه باشد، نباید برای بردن لباس خود به
خانه برگردد. **۱۹**آن روزها برای زنهای آبستن و شیرده چقدر
وحشتناک خواهد بود! **۲۰**دعا کنید که وقت فرار شما در
زمستان و یا در روز سبت نباشد، **۲۱**زیرا در آن وقت مردم به
چنان رنج و عذاب سختی گرفتار خواهند شد که از ابتدای

عالم تا آن وقت هرگز نبوده و بعد از آن هم دیگر نخواهد بود. **۲۲**اگر خدا آن روزها را کوتاه نمی‌کرد، هیچ جانداری جان سالم به در نمی‌برد. امّا خدا به‌خاطر برگزیدگان خود آن روزها را کوتاه خواهد ساخت.
۲۳«در آن زمان اگر کسی به شما بگوید 'نگاه کن! مسیح اینجا یا آنجاست' آن را باور نکنید. **۲۴**زیرا اشخاص بسیاری پیدا خواهند شد که به دروغ ادّعا می‌کنند، مسیح یا نبی هستند و نشانه‌ها و عجایب بزرگی انجام خواهند داد به طوری که اگر ممکن بود، حتّی برگزیدگان خدا را هم گمراه می‌کردند. **۲۵**توجّه کنید، من قبلاً شما را آگاه ساخته‌ام.
۲۶«اگر به شما بگویند که او در بیابان است، به آنجا نروید و اگر بگویند که او درون خانه است، باور نکنید. **۲۷**ظهور پسر انسان مانند ظاهر شدن برق درخشان از آسمان است که وقتی از شرق ظاهر شود تا غرب را روشن می‌سازد. **۲۸**هرجا لاشه‌ای باشد، لاشخوران در آنجا جمع می‌شوند!

ظهور پسر انسان
(مرقس ۱۳:۲۴-۲۷؛ لوقا ۲۱:۲۵-۲۸)

۲۹«به محض آنکه مصیبت آن روزها به پایان برسد، خورشید تاریک خواهد شد و ماه دیگر نور نخواهد داد، ستارگان از آسمان فرو خواهند ریخت و قدرتهای آسمانی متزلزل خواهند شد. **۳۰**پس از آن، علامت پسر انسان در آسمان ظاهر می‌شود و همهٔ ملل عالم سوگواری خواهند کرد و پسر انسان را خواهند دید که با قدرت و جلال عظیم بر ابرهای آسمان می‌آید. **۳۱**شیپور بزرگ به صدا خواهد آمد و او فرشتگان خود را می‌فرستد تا برگزیدگان خدا را از چهار گوشهٔ جهان و از کرانه‌های فلک جمع کنند.

درسی از درخت انجیر
(مرقس ۱۳:۲۸-۳۱؛ لوقا ۲۱:۲۹-۳۳)

۳۲«از درخت انجیر درسی بیاموزید: هر وقت شاخه‌های آن جوانه می‌زنند و برگ می‌آورند، شما می‌دانید که تابستان نزدیک است. **۳۳**به همان طریق وقتی تمام این چیزها را می‌بینید بدانید که آخر کار نزدیک، بلکه بسیار نزدیک است. **۳۴**بدانید تا تمام این چیزها واقع نشود، مردمان این نسل نخواهند مُرد. **۳۵**آسمان و زمین از بین خواهند رفت، امّا سخنان من هرگز از بین نخواهد رفت.

هیچ‌کس از آن روز و ساعت خبر ندارد
(مرقس ۱۳:۳۲-۳۷؛ لوقا ۱۷:۲۶-۳۰ و ۳۴-۳۶)

۳۶«هیچ‌کس غیراز پدر از آن روز و ساعت خبر ندارد، حتّی پسر
و فرشتگان آسمانی هم از آن بی‌خبرند. **۳۷**زمان ظهور پسر انسان
درست مانند روزگار نوح خواهد بود. **۳۸**در روزهای قبل از توفان
یعنی تا روزی که نوح به داخل کشتی رفت، مردم می‌خوردند و
می‌نوشیدند و ازدواج می‌کردند **۳۹**و چیزی نمی‌فهمیدند تا آنکه
سیل آمد و همه را از بین برد. ظهور پسر انسان نیز همین‌طور خواهد
بود. **۴۰**از دو نفر که در مزرعه هستند، یکی را می‌برند و دیگری
را می‌گذارند **۴۱**و از دو زن که دستاس می‌کنند یکی را می‌برند و
دیگری را می‌گذارند. **۴۲**پس بیدار باشید، زیرا نمی‌دانید در چه
روزی مولای شما می‌آید. **۴۳**به‌خاطر داشته باشید: اگر صاحبخانه
می‌دانست که دزد در چه ساعت از شب می‌آید، بیدار می‌ماند و
نمی‌گذاشت دزد وارد خانه‌اش بشود. **۴۴**پس شما باید همیشه آماده
باشید، زیرا پسر انسان در ساعتی که انتظار ندارید خواهد آمد.

غلام امین
(لوقا ۱۲:۴۱-۴۸)

۴۵«کیست آن غلام امین و دانا که اربابش او را به سرپرستی
خادمان خانهٔ خود گمارده باشد تا در وقت مناسب جیرهٔ آنان را
بدهد. **۴۶**خوشا به حال آن غلام، اگر وقتی اربابش بر می‌گردد
او را در حال انجام وظیفه ببیند. **۴۷**بدانید که اربابش ادارهٔ
تمام مایملک خود را به عهدهٔ او خواهد گذاشت. **۴۸**امّا اگر
غلام شریر باشد و بگوید که، آمدن ارباب من طول خواهد
کشید **۴۹**و به اذیّت و آزار غلامان دیگر بپردازد و با میگساران
به خوردن و نوشیدن مشغول شود، **۵۰**در روزی که او انتظار
ندارد و در وقتی‌که او نمی‌داند، اربابش خواهد آمد **۵۱**و او را
تکه‌تکه کرده، به سرنوشت ریاکاران گرفتار خواهد ساخت در
جایی‌که گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد.

مَثَل ده دختر جوان

۲۵ «در آن روز پادشاهی آسمان مثل ده دختر جوان
خواهد بود که چراغهای خود را برداشته به
استقبال داماد رفتند. **۲**پنج نفر از آنان دانا و پنج نفر نادان
بودند. **۳**دختران نادان چراغهای خود را با خود برداشتند ولی
با خود هیچ روغن نبردند، **۴**امّا دختران دانا چراغهای خود را
با ظرفهای پر از روغن بردند. **۵**چون داماد در آمدن تأخیر کرد،
همگی خوابشان برد.

۶«در نیمهٔ شب فریاد کسی شنیده شد که می‌گفت: 'داماد
می‌آید، به پیشواز او بیایید' ۷وقتی دختران این را شنیدند، همه
برخاسته چراغهایشان را حاضر کردند. ۸دختران نادان به دختران
دانا گفتند: 'چراغهای ما در حال خاموش شدن است، مقداری
از روغن خودتان را به ما بدهید.' ۹آنها گفتند: 'خیر، برای
همهٔ ما کافی نیست، بهتر است شما نزد فروشندگان بروید و
مقداری روغن برای خودتان بخرید.' ۱۰وقتی آنها رفتند روغن
بخرند، داماد وارد شد. کسانی‌که آماده بودند با او به مجلس
عروسی وارد شدند و در بسته شد. ۱۱بعد که آن پنج دختر
دیگر برگشتند، فریاد زدند: 'ای آقا، ای آقا در را به روی ما
باز کن' ۱۲امّا او جواب داد: 'به شما می‌گویم که اصلاً شما
را نمی‌شناسم.' ۱۳پس بیدار باشید زیرا شما از روز و ساعت
این واقعه خبر ندارید.

مَثَل سه غلام

(لوقا ۱۹:۱۱-۲۷)

۱۴«پادشاهی آسمان مانند مردی است که می‌خواست سفر
کند. پس غلامان خود را خوانده، تمام ثروتش را به آنان سپرد
۱۵و به هر یک به نسبت توانایی‌اش چیزی داد به یکی پنج
هزار سکّهٔ طلا، به دیگری دو هزار سکّهٔ طلا، و به سومی
هزار سکّهٔ طلا و پس از آن به سفر رفت. ۱۶مردی که پنج هزار
سکّهٔ طلا داشت زود رفت و با آنها تجارت کرد و پنج هزار
سکّهٔ طلا سود برد. ۱۷همچنین آن مردی که دو هزار سکّهٔ
طلا داشت دو هزار سکّهٔ دیگر سود آورد. ۱۸امّا آن مردی که
هزار سکّهٔ طلا به او داده شده بود رفت و زمین را کَند و پول
ارباب خود را پنهان کرد.

۱۹«بعد از مدّت زیادی ارباب برگشت و با آنها به تصفیه
حساب پرداخت. ۲۰کسی‌که پنج هزار سکّهٔ طلا به او داده شده
بود آمد و پنج هزار سکّه‌ای را هم که سود برده بود با خود آورد
و گفت: 'تو این پنج هزار سکّه را به من سپرده بودی، این پنج
هزار سکّهٔ دیگر هم سود آن است.' ۲۱ارباب گفت: 'آفرین، ای
غلام خوب و امین، تو در امر کوچکی امانت و درستی خود
را نشان دادی، من حالا کارهای بزرگ را به تو خواهم سپرد.
بیا و در شادی ارباب خود شریک باش.' ۲۲آنگاه مردی که دو
هزار سکّهٔ طلا داشت آمد و گفت: 'تو دو هزار سکّهٔ به من
سپردی، این دو هزار سکّهٔ دیگر هم سود آن است.' ۲۳ارباب

گفت: 'آفریـن، ای غلام خوب و امین تـو در کار کوچکی
امانت و درستی خود را نشان دادی و حالا کارهای بزرگ را
به تو خواهم سپرد. بیا و در شادی ارباب خود شریک باش.'
۲۴سپس مردی که هزار سکّه به او داده شده بود آمد و گفت:
'ای ارباب، من می‌دانسـتم که تو مرد سختگیری هستی، از
جایی‌که نکاشته‌ای درو می‌کنی و از جایی‌که نپاشیده‌ای جمع
می‌نمایی، ۲۵پس ترسیدم و رفتم سکّه‌های تو را در زمین پنهان
کردم. بفرما، پول تو اینجاسـت.' ۲۶ارباب گفت: 'ای غلام
بدسرشت و تنبل، تو که می‌دانستی من از جایی‌که نکاشته‌ام
درو می‌کنم و از جایی‌که نپاشـیده‌ام جمع می‌کنم، ۲۷پس به
همین دلیل می‌باید پول مرا به صرّافان می‌دادی تا وقتی من از
سفر بر می‌گردم آن را با سـودش پس بگیرم. ۲۸سکّه‌ها را از
او بگیرید و به آن‌کسـی که ده هزار سکّه دارد بدهید، ۲۹زیرا
آن‌کس که دارد به او بیشتر داده خواهد شد تا به فراوانی داشته
باشد و آن‌کس که ندارد، حتّی آنچه را هم که دارد از دست
خواهد داد. ۳۰این غلام بی‌فایده را به تاریکی بیندازید جایی‌که
گریه و دندان بر دندان ساییدن وجود دارد.'

روز داوری

۳۱«وقتی پسر انسـان با جلال خود همراه با همهٔ فرشتگان
می‌آید، بر تخت پادشاهی خود خواهد نشست ۳۲و تمام ملل
روی زمین در حضور او جمع می‌شوند. آنگاه او مانند شبانی
که گوسـفندان را از بُزها جدا می‌کند، آدمیان را به دو گروه
تقسیم خواهد کرد. ۳۳گوسفندان را در دست راست و بُزها را
در دست چپ خود قرار خواهد داد. ۳۴آنگاه پادشاه به آنانی
که در سمت راست او هستند خواهد گفت: 'ای کسانی‌که
از جانب پدر من برکت یافته‌اید! بیایید و وارث سلطنتی شوید
که از ابتدای آفرینش عالم برای شما آماده شده است. ۳۵چون
وقتی گرسـنه بودم به من خوراک دادید، وقتی تشـنه بودم به
من آب دادید، هنگامی‌که غریب بودم مرا به خانهٔ خود بردید،
۳۶وقتی عریان بودم مرا پوشانیدید، وقتی بیمار بودم به عیادت
من آمدید و وقتی‌که در زندان بودم از من دیدن کردید' ۳۷آنگاه
نیکان پاسخ خواهند داد: 'ای خداوند چه وقت تو را گرسنه
دیدیم که به تو خوراک داده باشـیم و یا چه موقع تو را تشنه
دیدیم که به تو آب داده باشیم؟ ۳۸چه زمان غریب بودی که
تو را به خانه بردیم یا برهنه بودی که تو را پوشـاندیم؟ ۳۹چه

وقت تو را بیمار یا زندانی دیدیم که به دیدنت آمدیم؟' **۴۰**پادشاه در جواب خواهد گفت: 'بدانید آنچه به یکی از کوچکترین پیروان من کردید، به من کردید.'

۴۱«آنگاه به آنانی که در سمت چپ او هستند خواهد گفت: 'ای ملعونان، از من دور شوید و به آتش ابدی که برای ابلیس و فرشتگان او آماده شده است بروید، **۴۲**زیرا وقتی گرسنه بودم به من خوراک ندادید، وقتی تشنه بودم به من آب ندادید، **۴۳**وقتی غریب بودم مرا نپذیرفتید، وقتی برهنه بودم مرا نپوشانیدید و وقتی بیمار و زندانی بودم به دیدن من نیامدید.' **۴۴**آنان نیز جواب خواهند داد: 'چه موقع تو را گرسنه یا تشنه یا غریب یا عریان یا بیمار یا زندانی دیدیم و کاری برایت نکردیم؟' **۴۵**او جواب خواهد داد: 'بدانید آنچه به یکی از این کوچکان نکردید به من نکردید' **۴۶**و آنان به کیفر ابدی خواهند رسید، ولی نیکان به حیات جاودانی وارد خواهند شد.»

توطئه علیه عیسی

(مرقس ۱۴:۱-۲؛ لوقا ۲۲:۱-۲؛ یوحنا ۱۱:۴۵-۵۳)

۲۶ در پایان این سخنان عیسی به شاگردان خود گفت: **۲**«شما می‌دانید که دو روز دیگر عید فصح است و پسر انسان به دست دشمنان تسلیم می‌شود و آنها او را مصلوب می‌کنند.»

۳در همین وقت سران کاهنان و مشایخ قوم در کاخ قیافا کاهن اعظم جمع شدند **۴**و مشورت کردند که چگونه عیسی را با حیله دستگیر کرده به قتل برسانند. **۵**آنان گفتند: «این کار نباید در روزهای عید انجام گردد، مبادا آشوب و بلوایی در میان مردم ایجاد شود.»

تدهین عیسی در بیت‌عنیا

(مرقس ۱۴:۳-۹؛ یوحنا ۱۲:۱-۸)

۶وقتی عیسی در بیت‌عنیا در منزل شمعون جذامی بود، **۷**زنی با شیشه‌ای از عطر گرانبها نزد او آمد و درحالی‌که عیسی سر سفره نشسته بود، آن زن عطر را روی سر او ریخت. **۸**شاگردان از دیدن این کار، عصبانی شده گفتند: «این اصراف برای چیست؟ **۹**ما می‌توانستیم آن را به قیمت خوبی بفروشیم و پولش را به فقرا بدهیم!»

۱۰عیسی این را فهمید و به آنان گفت: «چرا مزاحم این زن می‌شوید؟ او کار بسیار خوبی برای من کرده است. **۱۱**فقرا همیشه با شما خواهند بود امّا من همیشه با شما نیستم. **۱۲**او با

ریختن این عطر بر بدن من، مرا برای تدفین آماده ساخته است.
۱۳بدانید که در هر جای عالم که این انجیل بشارت داده شود
آنچه او کرده است به یاد بود او نقل خواهد شد.»

موافقت کردن یهودا برای تسلیم کردن عیسی

(مرقس ۱۰:۱۴-۱۱ و لوقا ۳:۲۲-۶)

۱۴آنگاه یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده حواری بود
نزد سران کاهنان رفت **۱۵**و گفت: «اگر عیسی را به شما تسلیم
کنم به من چه خواهید داد؟» آنان سی سکّهٔ نقره را شمرده به
او دادند. **۱۶**از آن وقت یهودا به دنبال فرصت مناسبی بود تا
عیسی را تسلیم نماید.

شام فصح

(مرقس ۱۲:۱۴-۲۱؛ لوقا ۷:۲۲-۱۳؛ ۲۱-۲۳؛ یوحنا ۲۱:۱۳-۳۰)

۱۷در نخستین روز عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده از او
پرسیدند: «کجا میل داری برای تو شام فصح را آماده کنیم؟»
۱۸عیسی جواب داد: «در شهر نزد فلان شخص بروید و به
او بگویید: استاد می‌گوید وقت من نزدیک است و فصح را با
شاگردانم در منزل تو نگاه خواهم داشت.» **۱۹**شاگردان طبق
دستور عیسی عمل کرده شام فصح را حاضر ساختند.
۲۰وقتی شب شد عیسی با دوازده شاگرد خود بر سر سفره
نشست. **۲۱**در ضمن شام فرمود: «بدانید که یکی از شما مرا
تسلیم دشمن خواهد کرد.»
۲۲آنان بسیار ناراحت شدند و یکی پس از دیگری پرسیدند:
«خداوندا، آیا من آن شخص هستم؟» **۲۳**عیسی جواب داد:
«کسی‌که دست خود را با من در کاسه فرو می‌کند، مرا تسلیم
خواهد کرد. **۲۴**پسر انسان به همان راهی خواهد رفت که در
کتاب‌مقدّس برای او تعیین شده است، امّا وای بر آن‌کسی
که پسر انسان توسط او تسلیم شود. برای آن شخص بهتر بود
که هرگز به دنیا نمی‌آمد.» **۲۵**آنگاه یهودای خائن در پاسخ
گفت: «ای استاد، آیا آن شخص من هستم؟» عیسی جواب
داد: «همان‌طور است که می‌گویی.»

شام خداوند

(مرقس ۲۲:۱۴-۲۶؛ لوقا ۱۴:۲۲-۲۰؛ اول قرنتیان ۲۳:۱۱-۲۵)

۲۶شام هنوز تمام نشده بود که عیسی نان را برداشت و پس
از شکرگزاری آن را پاره کرده به شاگردان داد و گفت: «بگیرید
و بخورید، این بدن من است.» **۲۷**آنگاه پیاله را برداشت و
پس از شکرگزاری آن را به شاگردان داد و گفت: «همهٔ شما

از این بنوشید **۲۸**زیرا این خون من است که اجرای پیمان تازه
را تأیید می‌کند و برای آمرزش گناهان بسیاری ریخته می‌شود.
۲۹بدانید که من دیگر از میوهٔ مو نخواهم نوشید تا روزی که آن
را با شما در پادشاهی پدرم تازه بنوشم.» **۳۰**پس از آن، سرود
فصح را خواندند و به طرف کوه زیتون رفتند.

پیشگویی انکار پطرس

(مرقس ۱۴:۲۷-۳۱؛ لوقا ۲۲:۳۱-۳۴؛ یوحنا ۱۳:۳۶-۳۸)

۳۱آنگاه عیسی به آنان فرمود: «امشب همهٔ شما مرا ترک
خواهید کرد، زیرا کتاب‌مقدّس می‌فرماید: 'شبان را می‌زنم و
گوسفندان گلّه پراکنده خواهند شد.' **۳۲**امّا پس از آنکه دوباره
زنده شوم قبل از شما به جلیل خواهم رفت.»
۳۳پطرس جواب داد: «حتّی اگر همه تو را ترک نمایند،
من هرگز چنین کاری نخواهم کرد.» **۳۴**عیسی به او گفت:
«یقین بدان که همین امشب پیش از آنکه خروس بخواند، تو
سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.» **۳۵**پطرس گفت:
«حتّی اگر لازم شود با تو بمیرم. هرگز نخواهم گفت که تو را
نمی‌شناسم.» بقیّهٔ شاگردان نیز همین را گفتند.

دعای عیسی در باغ جتسیمانی

(مرقس ۱۴:۳۲-۴۲؛ لوقا ۲۲:۳۹-۴۶)

۳۶در این وقت عیسی با شاگردان خود به محلی به نام
جتسیمانی رسید و به آنان گفت: «در اینجا بنشینید، من
برای دعا به آنجا می‌روم.» **۳۷**او پطرس و دو پسر زِبدی را با
خود برد. غم و اندوه بر او مستولی شد **۳۸**و به آنان گفت:
«جان من از شدّت غم نزدیک به مرگ است، شما در اینجا
بمانید و با من بیدار باشید.» **۳۹**عیسی کمی جلوتر رفت،
رو به زمین نهاد و دعا کرده گفت: «ای پدر اگر ممکن
است، این پیاله را از من دور کن، امّا نه به ارادهٔ من بلکه
به ارادهٔ تو.»
۴۰بعد پیش آن سه شاگرد برگشت و دید آنان خوابیده‌اند، پس
به پطرس فرمود: «آیا هیچ‌یک از شما نمی‌توانست یک ساعت
با من بیدار بماند؟ **۴۱**بیدار باشید و دعا کنید تا دچار وسوسه
نشوید، روح مایل است امّا جسم ناتوان.» **۴۲**عیسی بار دیگر
رفت دعا نموده گفت: «ای پدر، اگر راه دیگری نیست جز
اینکه من این پیاله را بنوشم پس ارادهٔ تو انجام شود.» **۴۳**باز
عیسی آمده آنان را در خواب دید، زیرا که چشمان ایشان از
خواب سنگین شده بود.

۴۴پس، از پیش آنان رفت و برای بار سوم به همان کلمات
دعا کرد. ۴۵آنگاه نزد شاگردان برگشت و به آنان گفت:
«باز هم خواب هستید؟ هنوز استراحت می‌کنید؟ ساعت آن
رسیده است که پسر انسان به دست گناهکاران تسلیم شود.
۴۶برخیزید برویم، آن خائن اکنون می‌آید.»

دستگیری عیسی

(مرقس ۱۴:۴۳-۵۰؛ لوقا ۲۲:۴۷-۵۳؛ یوحنا ۱۸:۳-۱۲)

۴۷عیسی هنوز صحبت خود را تمام نکرده بود که یهودا،
یکی از دوازده حواری، همراه گروه کثیری از کسانی‌که سران
کاهنان و مشایخ قوم فرستاده بودند به آنجا رسیدند. این گروه
همه با شمشیر و چماق مسلّح بودند. ۴۸آن شاگرد خائن به
همراهان خود علامتی داده و گفته بود: «کسی را که می‌بوسم
همان شخص است، او را بگیرید.» ۴۹پس یهودا فوراً به
طرف عیسی رفت و گفت: «سلام ای استاد» و او را بوسید.
۵۰عیسی در جواب گفت: «ای رفیق، کار خود را زودتر انجام
بده.» در همین موقع آن گروه جلو رفتند و عیسی را دستگیر
کرده، محکم گرفتند. ۵۱در این لحظه یکی از کسانی‌که با
عیسی بودند، دست به شمشیر خود برد، آن را کشید و به
غلام کاهن اعظم زده گوش او را برید. ۵۲ولی عیسی به او
فرمود: «شمشیر خود را غلاف کن. هرکه شمشیر کشد به
شمشیر کشته می‌شود. ۵۳مگر نمی‌دانی که من می‌توانم از پدر
خود بخواهم که بیش از دوازده لشکر از فرشتگان را به یاری
من بفرستد؟ ۵۴امّا در آن صورت پیشگویی‌های کتاب‌مقدّس
چگونه تحقّق می‌یابد؟»
۵۵آنگاه عیسی رو به جمعیّت کرده گفت: «مگر می‌خواهید یک
راهزن را بگیرید که این‌طور مسلّح با شمشیر و چماق برای دستگیری
من آمده‌اید؟ من هر روز در معبد بزرگ می‌نشستم و تعلیم می‌دادم و
شما دست به سوی من دراز نکردید، ۵۶امّا تمام این چیزها اتّفاق
افتاد تا آنچه انبیا در کتاب‌مقدّس نوشته‌اند به انجام رسد.» در این
وقت همهٔ شاگردان او را ترک کرده، گریختند.

عیسی در مقابل شورای یهود

(مرقس ۱۴:۵۳-۶۵؛ لوقا ۲۲:۵۴-۵۵ و ۶۳-۷۱؛ یوحنا ۱۸:۱۳-۱۴ و ۱۹-۲۴)

۵۷آن گروه عیسی را به خانهٔ قیافا کاهن اعظم، که علما و
مشایخ یهود در آنجا جمع بودند، بردند. ۵۸پطرس از دور به
دنبال عیسی آمد تا به حیاط خانهٔ کاهن اعظم رسید و وارد
شده در میان خدمتکاران نشست تا پایان کار را ببیند. ۵۹سران

کاهنان و تمام اعضای شورا سعی می‌کردند دلیلی علیه عیسی پیدا کنند تا بر اساس آن او را به قتل برسانند. **۶۰**امّا با وجود اینکه بسیاری جلو رفتند و شهادتهای دروغ دادند شورا نتوانست دلیلی پیدا کند. سرانجام دو نفر برخاستند **۶۱**و گفتند: «این مرد گفته است: من می‌توانم معبد بزرگ را خراب کرده و در ظرف سه روز دوباره بنا کنم.»

۶۲کاهن اعظم برخاسته از عیسی پرسید: «آیا به اتّهاماتی که این شاهدان به تو وارد می‌سازند جواب نمی‌دهی؟» **۶۳**امّا عیسی ساکت ماند. پس کاهن اعظم گفت: «تو را به خدای زنده سوگند می‌دهم به ما بگو آیا تو مسیح، پسر خدا هستی؟» **۶۴**عیسی پاسخ داد: «همان است که تو می‌گویی. امّا همهٔ شما بدانید که بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قادر مطلق نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید.»

۶۵کاهن اعظم گریبان خود را دریده گفت: «او کفر گفت! آیا شهادتی بالاتر از این می‌خواهید؟ شما حالا کفر او را با گوش خود شنیدید. **۶۶**نظر شما چیست؟» آنها جواب دادند: «او مستوجب اعدام است.» **۶۷**آنگاه آب دهان به صورتش انداخته او را زدند و کسانی‌که بر رخسارش سیلی می‌زدند، **۶۸**می‌گفتند: «حالا ای مسیح از غیب بگو چه کسی تو را زده است.»

انکار پطرس

(مرقس ۱۴:۶۶-۷۲؛ لوقا ۲۲:۵۶-۶۲؛ یوحنا ۱۸:۱۵-۱۸ و ۲۵-۲۷)

۶۹در این وقت پطرس در بیرون، در حیاط خانه نشسته بود که کنیزی نزد او آمده گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی.» **۷۰**پطرس در حضور همه منکر شده گفت: «من نمی‌دانم تو چه می‌گویی.» **۷۱**پطرس از آنجا به طرف در حیاط رفت و در آنجا کنیز دیگری او را دیده به اطرافیان خود گفت: «این شخص با عیسای ناصری بود.» **۷۲**باز هم پطرس منکر شده گفت: «من قسم می‌خورم که آن مرد را نمی‌شناسم.» **۷۳**کمی بعد کسانی‌که آنجا ایستاده بودند، نزد پطرس آمده به او گفتند: «البتّه تو یکی از آنها هستی زیرا از لهجه‌ات پیداست.» **۷۴**امّا پطرس سوگند خورده گفت: «لعنت خدا بر من اگر آن مرد را بشناسم.» در همان لحظه خروس بانگ زد **۷۵**و پطرس به‌یاد آورد که عیسی به او گفته بود: «پیش از آنکه خروس بخواند، تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.» پس بیرون رفت و زار زار گریست.

عیسی در حضور پیلاطس
(مرقس ۱۵:۱، لوقا ۲۳:۱-۲؛ یوحنا ۱۸:۲۸-۳۲)

۲۷ وقتی صبح شد، سران کاهنان و مشایخ قوم در جلسه‌ای تصمیم گرفتند که چگونه عیسی را به قتل برسانند. **۲**پس از آن او را دست بسته برده به پیلاطس، فرماندار رومی، تحویل دادند.

مرگ یهودا
(کارهای رسولان ۱۸:۱-۱۹)

۳وقتی یهودای خائن دید که عیسی محکوم شده است، از کار خود پشیمان شد و سی سکّهٔ نقره را به سران کاهنان و مشایخ باز گردانید **۴**و گفت: «من گناه کرده‌ام که به یک مرد بی‌گناه خیانت کرده، باعث مرگ او شده‌ام.»

امّا آنها گفتند: «دیگر به ما مربوط نیست، خودت می‌دانی!» **۵**پس او پولها را در معبد بزرگ روی زمین پرت کرد و بیرون رفته خود را با طناب خفه نمود.

۶سران کاهنان پول را برداشته گفتند: «نمی‌شود این پول را به بیت‌المال معبد بزرگ ریخت، زیرا خونبهاست.» **۷**بنابراین پس از مشورت، با آن پول مزرعهٔ کوزه‌گر را خریدند تا برای خارجی‌های مقیم اورشلیم گورستانی داشته باشند. **۸**به این دلیل آن زمین تا به امروز، «مزرعهٔ خون» خوانده می‌شود.

۹به این وسیله پیشگویی ارمیای نبی تحقّق یافت که می‌گوید: «آنها آن سی سکّهٔ نقره، یعنی قیمتی را که قوم اسرائیل برای او تعیین کرده بود، گرفتند **۱۰**و با آن مزرعهٔ کوزه‌گر را خریدند. چنانکه خداوند به من فرموده است.»

بازپرسی از عیسی
(مرقس ۱۵:۲-۵؛ لوقا ۲۳:۳-۵؛ یوحنا ۱۸:۳۳-۳۸)

۱۱در این هنگام عیسی را به حضور فرماندار آوردند. فرماندار از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان هستی؟» عیسی فرمود: «همان است که می‌گویی.» **۱۲**ولی عیسی به اتّهاماتی که سران کاهنان و مشایخ به او وارد می‌نمودند جوابی نمی‌داد. **۱۳**آنگاه پیلاطس به او گفت: «آیا این شهادتهایی را که علیه تو می‌دهند نمی‌شنوی؟» **۱۴**امّا او حتّی یک کلمه هم جواب نداد. به طوری که فرماندار بسیار تعجّب کرد.

حکم قتل عیسی
(مرقس ۱۵:۶-۱۵؛ لوقا ۲۳:۱۳-۲۵؛ یوحنا ۱۸:۳۹-۱۹:۱۶)

۱۵در زمان عید، رسم فرماندار این بود که یک زندانی را به میل مردم آزاد می‌ساخت. **۱۶**در آن زمان شخص بسیار معروفی

به نـام باراباس در زندان بود. **۱۷**وقتـی مردم اجتماع کردند، پیلاطـس به آنان گفت: «می‌خواهیـد کدام‌یک از این دو نفر را برایتان آزاد کنم، باراباس یا عیسـی معروف به مسیح را؟» **۱۸**زیرا او می‌دانست که یهودیان از روی حسد عیسی را به او تسلیم کرده‌اند.

۱۹هنگامی‌که پیلاطس در دیوانخانه نشسـته بود، همسرش پیغامی به این شرح برای او فرستاد: «با آن مرد بی‌گناه کاری نداشته باش، من دیشـب به‌خاطر او در خوابهایی که دیدم، بسـیار ناراحت بودم.» **۲۰**ضمناً سـران کاهنان و مشـایخ، جمعیّت را تشویق نمودند که از پیلاطس بخواهند که باراباس را آزاد سازد و عیسی را اعدام کند. **۲۱**پس وقتی فرماندار از آنها پرسـید: «کدام‌یک از این دو نفـر را می‌خواهید برایتان آزاد سـازم؟» آنها گفتند: «باراباس را.» **۲۲**پیلاطس پرسـید: «پس با عیسی معروف به مسیح چه کنم؟» و آنان یک صدا گفتند: «مصلوبش کن.» **۲۳**پیلاطس سؤال کرده گفت: «چرا؟ چه گناهی کرده اسـت؟» امّا آنان با فریـادی بلندتر گفتند: «مصلوبـش کـن.»

۲۴وقتی پیلاطس دید که دیگر فایده‌ای ندارد و ممکن است شورشی ایجاد شود، آب خواست و پیش چشم مردم دستهای خود را شسـت و گفت: «من از خون این مرد بری هسـتم! شما مسئولید!» **۲۵**مردم یک صدا فریاد کردند: «خون این مرد به گردن ما و فرزندان ما باشد!» **۲۶**پس از آن باراباس را برای آنان آزاد کرد و دستور داد عیسی را تازیانه بزنند و بسپارند تا مصلوب گردد.

سربازان عیسی را مسخره می‌کنند

(مرقس ۱۵:۱۶-۲۰؛ یوحنا ۱۹:۲-۳)

۲۷سـربازان پیلاطس عیسی را به حیاط کاخ فرماندار بردند و تمام سربازان به دور او جمع شدند. **۲۸**اول لباس عیسی را در آوردند و ردای ارغوانی رنگی به او پوشانیدند **۲۹**و تاجی از خار بافته بر سرش نهادند و چوبی به دست او دادند و در برابر او زانو زده به طعنه می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود.» **۳۰**آنها آب دهان بر او انداخته و با چوبی که در دستش بود بر سرش می‌زدند. **۳۱**سر انجام از مسخره کردن او دست برداشتند و آن ردا را در آورده لباس خودش را به او پوشـانیدند. آنگاه او را بردند تا مصلوب کنند.

عیسی را بر صلیب میخکوب می‌کنند

(مرقس ۱۵:۲۱-۳۲؛ لوقا ۲۳:۲۶-۴۳؛ یوحنا ۱۹:۱۷-۲۷)

۳۲در سر راه با مردی قیروانی به نام شمعون روبه‌رو شدند و
او را مجبور کردند که صلیب عیسی را حمل کند. **۳۳**وقتی به
محلی به نام جلجتا یعنی جمجمه رسیدند، **۳۴**شراب آمیخته
به داروی بیهوش کننده به او دادند، امّا وقتی آن را چشید
نخواست بنوشد. **۳۵**آنها او را به صلیب میخکوب کردند.
آنگاه لباسهایش را به قید قرعه میان خود تقسیم نمودند **۳۶**و
برای پاسداری در آنجا نشستند. **۳۷**جرم او را بر لوحی به این
شرح نوشتند: «این است عیسی، پادشاه یهود» و بر بالای سرش
نصب کردند. **۳۸**دو راهزن را نیز با او مصلوب کردند، یکی
در سمت راست و دیگری در سمت چپ او. **۳۹**کسانی‌که
از آنجا می‌گذشتند سرهای خود را می‌جنبانیدند و با دشنام به
او می‌گفتند: **۴۰**«تو که می‌خواستی معبد بزرگ را خراب کنی
و آن را در سه روز از نو بسازی، اگر واقعاً پسر خدا هستی از
صلیب پایین بیا و خودت را نجات بده.» **۴۱**همچنین سران
کاهنان و علما و مشایخ یهود او را مسخره کرده، می‌گفتند:
۴۲«او دیگران را نجات می‌داد، امّا نمی‌تواند خودش را نجات
دهد. اگر پادشاه اسرائیل است، حالا از صلیب پایین بیاید و ما
به او ایمان خواهیم آورد. **۴۳**او به خدا توکّل داشت و می‌گفت
که فرزند خداست، پس اگر خدا را دوست داشته باشد او را
آزاد می‌سازد.» **۴۴**حتّی راهزنانی هم که با او مصلوب شده
بودند، همین‌طور به او توهین می‌کردند.

مرگ عیسی

(مرقس ۱۵:۳۳-۴۱؛ لوقا ۲۳:۴۴-۴۹؛ یوحنا ۱۹:۲۸-۳۰)

۴۵از ظهر تا ساعت سه بعد از ظهر تاریکی تمام زمین را
فراگرفت. **۴۶**نزدیک ساعت سه عیسی با صدای بلند فریاد کرد:
«ایلی، ایلی، لما سبقتنی؟» یعنی «خدای من، خدای من، چرا
مرا ترک کردی؟» **۴۷**بعضی از کسانی‌که آنجا ایستاده بودند
این را شنیده گفتند: «الیاس را می‌خواند.» **۴۸**یکی از آنان فوراً
دوید و اسفنجی را آورده، در شراب تُرشیده فرو برد و بر نوک
چوبی قرار داده، جلوی دهان عیسی برد. **۴۹**امّا دیگران گفتند:
«بگذارید ببینیم آیا الیاس می‌آید او را نجات دهد یا نه!» **۵۰**عیسی
بار دیگر فریاد بلندی کشید و جان سپرد.
۵۱در آن لحظه پردهٔ اندرون مقدّس معبد بزرگ از بالا تا به
پایین دو پاره شد و چنان زمین لرزه‌ای شد که تخته سنگها

شکافته **۵۲**و قبرها باز شـدند و بسیاری از مقدّسین که خفته
بودند برخاستند **۵۳**و از قبرهای خود بیرون آمده، بعد از رستاخیز
عیسـی به شهر مقدّس وارد شدند و بسـیاری از مردم آنان را
دیدند. **۵۴**وقتی افسر رومی و افراد او که به پاسداری از عیسی
مشغول بودند، زمین لرزه و همهٔ ماجرا را دیدند بسیار ترسیدند
و گفتند: «بدون شک این مرد پسـر خدا بود.» **۵۵**عدّه‌ای از
زنها که عیسـی را خدمت می‌کردند و به دنبـال او از جلیل
آمده بودند در آنجا حضور داشتند و از دور ناظر جریان بودند.
۵۶در میان آنان مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب و یوسـف و
مادر پسران زِبدی دیده می‌شدند.

تدفین عیسی

(مرقس ۱۵:۴۲-۴۷؛ لوقا ۲۳:۵۰-۵۶؛ یوحنا ۱۹:۳۸-۴۲)

۵۷در وقت غروب مردی ثروتمند به نام یوسف که اهل رامه و
یکی از پیروان عیسی بود رسید. **۵۸**او به حضور پیلاطس رفت
و تقاضا نمود جسد عیسی به او داده شود. پیلاطس دستور داد
که آن را به او بدهند. **۵۹**یوسف جسد را برده در پارچهٔ کتانی
تازه پیچید **۶۰**و در قبر خود که تازه از سنگ تراشیده بود، قرار
داد و آنگاه سنگ بزرگی در جلوی آن غلطانیده رفت. **۶۱**مریم
مجدلیه و آن مریم دیگر نیز در آنجا مقابل قبر نشسته بودند.

پاسداری از مقبره

۶۲روز بعد، یعنی صبح روز سبت، سران کاهنان و فریسیان
به طور دسته جمعی نزد پیلاطس رفته **۶۳**گفتند: «عالیجناب،
ما به‌یاد داریم که آن گمراه کننده وقتی زنده بود گفت که من
پس از سـه روز از نو زنده خواهم شد. **۶۴**پس دستور بفرما تا
روز سوم، قبر تحت نظر باشد، وگرنه امکان دارد شاگردان او
بیایند و جسد او را بدزدند و آنگاه به مردم بگویند که او پس
از مرگ زنده شـده است و به این ترتیب در آخر کار مردم را
بیشتر از اول فریب دهند.» **۶۵**پیلاطس گفت: «شما می‌توانید
نگهبانانی در آنجا بگمارید. بروید و تا آنجا که ممکن است
از آن محافظت کنید.» **۶۶**پس آنها رفته قبر را مُهر و مُوم کرده،
پاسدارانی در آنجا گماردند تا از قبر نگهبانی کنند.

رستاخیز عیسی

(مرقس ۱۶:۱ -۱۰؛ لوقا ۲۴:۱-۱۲؛ یوحنا ۲۰:۱-۱۰)

۲۸ بعد از روز سبت، در سپیده‌دَم صبح روز یکشنبه،
مریم مجدلیه و آن مریم دیگر به دیدن قبر رفتند.
۲ناگاه زمین لرزه شدیدی رخ داد، زیرا فرشتهٔ خداوند از آسمان

نازل شده به سوی سنگ آمد و آن را به کناری غلطانیده بر روی آن نشست. ۳صورت او مثل برق می‌درخشید و لباسهایش مانند برف سفید بود. ۴از دیدن این منظره نگهبانان از ترس لرزیدند و مانند مرده به زمین افتادند.

۵آنگاه فرشته به زنها گفت: «نترسید! می‌دانم که به دنبال عیسی مصلوب می‌گردید. ۶او اینجا نیست. چنانکه خود او قبلاً گفته بود، پس از مرگ زنده گشت. بیایید و جایی را که او خوابیده بود، ببینید ۷و زود بروید و به شاگردان او بگویید که او پس از مرگ زنده شده است و قبل از شما به جلیل خواهد رفت و شما او را آنجا خواهید دید. آنچه را به شما گفتم به‌خاطر داشته باشید.»

۸آنها با عجله و ترس و در عین حال شاد و خوشحال از قبر خارج شدند و دوان‌دوان رفتند تا این خبر را به شاگردان برسانند. ۹در ضمن راه، ناگهان عیسی با آنان روبه‌رو شده گفت: «سلام بر شما!» زنها جلو آمدند و بر قدمهای او به خاک افتاده، در مقابل او سجده کردند. ۱۰آنگاه عیسی به آنان فرمود: «نترسید، بروید و به برادران من بگویید که به جلیل بروند و در آنجا مرا خواهند دید.»

گزارش نگهبانان

۱۱وقتی زنها در راه بودند، بعضی از نگهبانان به شهر رفته، آنچه را که اتّفاق افتاده بود، به سران کاهنان گزارش دادند. ۱۲سران کاهنان پس از ملاقات و مشورت با مشایخ پول زیادی به سربازان دادند ۱۳تا اینکه آنها بگویند: «شاگردان او شبانه آمدند و هنگامی‌که ما در خواب بودیم، جسد را دزدیدند.» ۱۴و نیز افزودند: «اگر این موضوع به گوش فرماندار برسد، ما خودمان او را قانع می‌کنیم و نمی‌گذاریم که شما به زحمت بیفتید.» ۱۵پس نگهبانان پول را گرفته طبق دستور آنان عمل کردند و این موضوع تا به امروز در بین یهودیان شایع است.

ظهور عیسی به شاگردان

(مرقس ۱۶:۱۴-۱۸؛ لوقا ۲۴:۳۶-۴۹؛ یوحنا ۲۰:۱۹-۲۳؛ کارهای رسولان ۱:۶-۸)

۱۶یازده شاگرد عیسی به جلیل، به آن کوهی که عیسی گفته بود، آنان را در آنجا خواهد دید، رفتند. ۱۷وقتی آنها عیسی را دیدند، او را پرستش کردند. هرچند که بعضی در شک بودند. ۱۸آنگاه عیسی جلوتر آمده برای آنان صحبت کرد و فرمود: «تمام قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است.

۱۹پس بروید و همهٔ ملّتها را شاگرد من سازید و آنها را به نام
پدر و پسر و روح‌القدس تعمید دهید **۲۰**و تعلیم دهید که همهٔ
چیزهایی را که به شما گفته‌ام، انجام دهند و بدانید که من هر
روزه تا آخر زمان با شما هستم.»

انجیل مَرقُس

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، لیست فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴
۵	۶	۷	۸
۹	۱۰	۱۱	۱۲
۱۳	۱۴	۱۵	۱۶

انجیل مَرقُس

معرّفی کتاب

انجیل مرقس با پیام خبرخوش دربارهٔ عیسی مسیح پسر خدا آغاز می‌شود. در انجیل مرقس عیسی به عنوان مرد عمل و اختیار تصویر شده، اختیارات او در تعالیم، در تسلّط داشتن بر ارواح خبیث و در بخشش گناهان مردم مشاهده می‌شود. عیسی، دربارهٔ خودش به عنوان (پسر انسان) سخن می‌گوید که به زمین آمده تا جان خود را در راه نجات گناهکاران فدا سازد و آنها را آزاد و رستگار نماید.

مرقس خیلی آشکارا و صریح عیسی را از روی کارهایش معرّفی می‌کند و در مقابل، بر گفتار و تعالیم وی زیاد تکیه نمی‌کند. پس از مقدّمه‌ای کوتاه دربارهٔ یحیای تعمیددهنده، تعمید یافتن عیسی و آزمایشهای او، فوراً به رسالت عیسی در شفای مریضان و تعالیم او می‌پردازد. هرچه زمان می‌گذرد، شاگردان او بیشتر او را درک می‌کنند و از طرفی دشمنی‌ها از طرف مخالفان عیسی شدیدتر می‌شود. در فصلهای آخر شرح کارها و وقایع هفته آخر زندگی عیسی بر روی زمین به ویژه ماجرای مصلوب شدن او و سپس رستاخیزش را بیان می‌کند.

تقسیم‌بندی کتاب

آغاز انجیل ۱:۱–۱۳
خدمات عمومی عیسی در جلیل ۱:۱۴–۹:۵۰
از جلیل تا اورشلیم ۱۰:۱–۵۲
هفته آخر در اورشلیم و اطراف آن ۱۱:۱–۱۵:۴۷
رستاخیز عیسی ۱۶:۱–۸
ظهور و صعود عیسی بعد از زنده شدن ۱۶:۹–۲۰

یحیای تعمیددهنده
(متّی ۱:۳-۱۲؛ لوقا ۱:۳-۱۸؛ یوحنا ۱:۱۹-۲۸)

۱ ابتدای انجیل عیسی مسیح پسر خدا: **۲**در کتاب اشعیای
نبی آمده است که:
«من قاصد خود را پیشاپیش تو می‌فرستم،
او راه تو را باز خواهد کرد.
۳ ندا کننده‌ای در بیابان فریاد می‌زند:
راه خداوند را آماده سازید و
مسیر او را راست گردانید.»
۴یحیای تعمید دهنده در بیابان ظاهر شد و اعلام کرد که مردم برای آمرزش گناهان، باید توبه کنند و تعمید بگیرند. **۵**مردم از تمام سرزمین یهودیه و شهر اورشلیم نزد او می‌رفتند و با اعتراف به گناهان خود، در رود اردن به وسیلهٔ او تعمید می‌گرفتند. **۶**لباس یحیی از پشم شتر بود و کمربندی چرمی به کمر می‌بست و خوراکش ملخ و عسل صحرایی بود. **۷**او اعلام کرده گفت: «بعد از من مردی تواناتر از من می‌آید که من لایق آن نیستم که خم شوم و بند کفشهایش را باز کنم. **۸**من شما را با آب تعمید می‌دهم، امّا او شما را با روح‌القدس تعمید خواهد داد.»

تعمید و آزمایش عیسی
(متّی ۱۳:۳-۱۱:۴؛ لوقا ۲۱:۳-۲۲؛ ۱:۴-۱۳)

۹در این هنگام عیسی از ناصرهٔ جلیل آمد و در رود اردن از یحیی تعمید گرفت. **۱۰**همین‌که عیسی از آب بیرون آمد، دید که آسمان شکافته شد و روح‌القدس به صورت کبوتری به سوی او فرود آمد. **۱۱**و آوازی از آسمان شنیده شد که می‌گفت: «تو پسر عزیز من هستی، از تو خشنودم.» **۱۲**فوراً روح خدا او را به بیابان برد. **۱۳**او مدّت چهل روز در بیابان بود و شیطان او را وسوسه می‌کرد. عیسی در بین حیوانات وحشی بود و فرشتگان او را خدمت می‌کردند.

دعوت چهار ماهیگیر
(متّی ۱۲:۴-۲۲؛ لوقا ۱۴:۴-۱۵؛ ۱:۵-۱۱)

۱۴پس از بازداشت یحیی، عیسی به استان جلیل آمد و مژدهٔ خدا را اعلام فرمود **۱۵**و گفت: «ساعت مقرّر رسیده و پادشاهی خدا نزدیک است. توبه کنید و به این مژده ایمان آورید.» **۱۶**وقتی عیسی در کنار دریاچهٔ جلیل قدم می‌زد، شمعون و برادرش اندریاس را دید که تور به دریا می‌انداختند

چون ماهیگیر بودند. **۱۷**عیسی به آنها فرمود: «دنبال من بیایید تا شما را صیّاد مردم گردانم.» **۱۸**آن دو نفر فوراً تورهایشان را گذاشته، به دنبال او رفتند. **۱۹**کمی دورتر عیسی، یعقوب پسر زبدی و برادرش یوحنا را دید که در قایقی مشغول آماده کردن تورهای خود بودند. **۲۰**عیسی آن دو نفر را نیز فوراً نزد خود خواند. آنها پدر خود زِبدی را با کارگرانش در قایق ترک کردند و به دنبال او رفتند.

شفای مرد دیوانه
(لوقا ۴:۳۱-۳۷)

۲۱عیسی و شاگردانش وارد کفرناحوم شدند و همین‌که روز سبت فرا رسید، عیسی به کنیسه رفت و به تعلیم پرداخت. **۲۲**مردم از طرز تعلیم او حیران ماندند، زیرا برخلاف علمای یهود، او با اقتدار و اختیار به آنها تعلیم می‌داد. **۲۳**در همان موقع مردی که روح پلید داشت، وارد کنیسه شد و فریاد زد: **۲۴**«ای عیسای ناصری با ما چه‌کار داری؟ آیا آمده‌ای تا ما را نابود کنی؟ من می‌دانم تو کیستی، ای قدّوس خدا.» **۲۵**امّا عیسی او را سرزنش کرده گفت: «ساکت شو و از این مرد بیرون بیا.» **۲۶**روح پلید آن مرد را تکان سختی داد و با فریاد بلند از او خارج شد. **۲۷**همه چنان حیران شدند، که از یکدیگر می‌پرسیدند: «این چیست؟ چه تعالیم تازه‌ای است و با چه قدرتی به ارواح پلید فرمان می‌دهد و آنها اطاعت می‌کنند!»

۲۸بزودی شهرت او در سراسر جلیل پیچید.

شفای دردمندان
(متّی ۸:۱۴-۱۷؛ لوقا ۴:۳۸-۴۱)

۲۹عیسی و شاگردانش از کنیسه بیرون آمدند و به اتّفاق یعقوب و یوحنا یک‌راست به خانهٔ شمعون و اندریاس رفتند. **۳۰**مادر زن شمعون تب داشت و خوابیده بود. به محض اینکه عیسی به آنجا رسید او را از حال آن زن باخبر کردند. **۳۱**عیسی نزد او رفت، دستش را گرفت و او را برخیزانید، تبش قطع شد و به پذیرایی آنها پرداخت.

۳۲وقتی خورشید غروب کرد و شب شد، همهٔ بیماران و دیوانگان را نزد او آوردند. **۳۳**تمام مردم شهر در جلوی آن خانه جمع شدند. **۳۴**عیسی بیماران بسیاری را که امراض گوناگون داشتند، شفا داد و دیوهای زیادی را بیرون کرد و نگذاشت آنها حرفی بزنند، چون او را می‌شناختند.

موعظه در جلیل
(لوقا ۴:۴۲-۴۴)

۳۵سحرگاه روز بعد، عیسی از خواب برخاسته از منزل خارج شـد و به جای خلوتی رفت و مشغول دعا شـد. **۳۶**شمعون و همراهانش به جسـتجوی او پرداختند. **۳۷**و وقتی او را پیدا کردند به او گفتند: «همه به دنبال تو می‌گردند.»
۳۸عیسی به آنها فرمود: «به جاهای دیگر و شهرهای اطراف برویم تا در آنجا هم پیام خود را برسانم، چون من برای همین منظور آمده‌ام.»
۳۹عیسی در سراسر جلیل می‌گشت و در کنیسه‌ها پیام خود را اعلام می‌کرد و دیوها را بیرون می‌نمود.

شفای جذامی
(متّی ۱:۸-۴؛ لوقا ۵:۱۲-۱۶)

۴۰یک نفر جذامی نزد عیسی آمد، زانو زد و تقاضای کمک کرد و گفت: «اگر بخواهی می‌توانی مرا پاک سازی.»
۴۱دل عیسی به حال او سوخت، دست خود را دراز کرد، او را لمس نمود و فرمود: «البتّه می‌خواهم، پاک شو.» **۴۲**فوراً جذامش برطرف شد و پاک گشت. **۴۳**بعد عیسی درحالی‌که او را مرخّص می‌کرد با تأکید فراوان **۴۴**به او فرمود: «مواظب باش به کسی چیزی نگویی، بلکه برو خود را به کاهن نشان بده و به‌خاطر اینکه پاک شده‌ای قربانی‌ای را که موسی حکم کرده، تقدیم کن تا برای شفای تو شهادتی باشد.»
۴۵امّا آن مرد رفت و این خبر را در همه‌جا منتشـر کرد. به طوری که عیسی دیگر نمی‌توانست آشکارا وارد شهر بشود. بلکه در جاهای خلوت شهر می‌ماند و مردم از همه طرف نزد او می‌رفتند.

شفای مفلوج
(متّی ۱:۹-۸؛ لوقا ۵:۱۷-۲۶)

۲ بعد از چند روز عیسی به کفرناحوم برگشت و به همه خبر رسید که او در منزل است. **۲**عدّهٔ زیادی در آنجا جمع شدند، به طوری که حتّی در جلوی در خانه هم جایی نبود و عیسی پیام خود را برای مردم بیان می‌کرد. **۳**عدّه‌ای مرد مفلوجی را که به وسیلهٔ چهار نفر حمل می‌شد، نزد او آوردند. **۴**امّا به علّت زیادی جمعیّت، نتوانستند او را نزد عیسی بیاورند. پس سقف اتاقی را که عیسی در آنجا بود، برداشتند و وقتی آنجا را باز کردند مرد مفلوج را درحالی‌که روی تشک خود خوابیده

بود، پایین گذاشتند. **۵**عیسی وقتی ایمان ایشان را دید، به مرد مفلوج گفت: «ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.»

۶چند نفر از علمای یهود که آنجا نشسته بودند، پیش خود فکر کردند: **۷**«چرا این شخص چنین می‌گوید؟ این کفر است. چه کسی جز خدا می‌تواند گناهان را بیامرزد؟» **۸**عیسی فوراً فهمید آنها چه افکاری در دل خود دارند. پس به آنها فرمود: «چرا چنین افکاری را در دل خود راه می‌دهید؟ **۹**آیا به این مفلوج گفتن 'گناهانت آمرزیده شد' آسانتر است یا گفتن 'برخیز تشک خود را بردار و راه برو'؟ **۱۰**امّا تا شما بدانید که پسر انسان در روی زمین حق آمرزیدن گناهان را دارد.» به آن مفلوج فرمود: **۱۱**«به تو می‌گویم برخیز، تشک خود را بردار و به خانه برو.» **۱۲**او برخاست و فوراً تشک خود را برداشت و در برابر چشم همه خارج شد. همه بسیار تعجّب کردند و خدا را حمدکنان می‌گفتند: «ما تا به حال چنین چیزی ندیده‌ایم.»

دعوت از لاوی

(متّی ۹:۹-۱۳؛ لوقا ۵:۲۷-۳۲)

۱۳بار دیگر عیسی به کنار دریا رفت، مردم نزد او آمدند و او به تعلیم آنان پرداخت. **۱۴**همچنان‌که می‌رفت لاوی پسر حَلفی را دید، که در محل وصول عوارض نشسته بود. عیسی به او گفت: «به دنبال من بیا.» لاوی برخاست و به دنبال او رفت. **۱۵**وقتی عیسی در خانهٔ لاوی سر سفره نشسته بود، عدّهٔ زیادی از باجگیران و خطاکاران با او و شاگردانش نشسته بودند، چون بسیاری از آنها پیرو او بودند. **۱۶**وقتی عدّه‌ای از علمای فریسی او را دیدند، که با باجگیران و خطاکاران غذا می‌خورد، به شاگردانش گفتند: «چرا با باجگیران و خطاکاران غذا می‌خورد؟» **۱۷**عیسی این را شنید و به آنها فرمود: «بیماران احتیاج به طبیب دارند، نه تندرستان. من آمده‌ام تا خطاکاران را دعوت نمایم، نه پرهیزکاران را.»

دربارهٔ روزه

(متّی ۹:۱۴-۱۷؛ لوقا ۵:۳۳-۳۹)

۱۸هنگامی‌که شاگردان یحیی و فریسیان روزه‌دار بودند، عدّه‌ای نزد عیسی آمدند و پرسیدند: «چرا شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌گیرند، امّا شاگردان تو روزه نمی‌گیرند؟»

۱۹عیسی به آنها فرمود: «آیا می‌توان انتظار داشت دوستان داماد تا زمانی‌که داماد با آنهاست روزه بگیرند؟ نه، تا زمانی‌که داماد با آنهاست آنها روزه نمی‌گیرند. **۲۰**امّا زمانی خواهد آمد

که داماد از ایشان گرفته می‌شود، در آن وقت روزه خواهند گرفت. **۲۱**هیچ‌کس لباس کهنه را با پارچهٔ نو وصله نمی‌کند. اگر چنین کند آن وصله از لباس جدا می‌گردد و پارگی بدتری بجا می‌گذارد. **۲۲**همچنین هیچ‌کس شراب تازه را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد. اگر چنین کند شراب، مشک را می‌ترکاند و مشک و شراب هر دو از بین می‌روند. شراب تازه را در مشکهای نو باید ریخت.»

دربارهٔ سبت

(متّی ۱۲:۱-۸؛ لوقا ۶:۱-۵)

۲۳در یک روز سبت، عیسی از میان مزارع گندم می‌گذشت و شاگردانش درحالی‌که راه می‌رفتند شروع به چیدن خوشه‌های گندم کردند. **۲۴**فریسیان به او گفتند: «نگاه کن، چرا شاگردان تو کاری می‌کنند که در روز سبت جایز نیست؟» **۲۵**عیسی فرمود: «مگر نخوانده‌اید که داوود وقتی خود و یارانش گرسنه و محتاج بودند چه کرد؟ **۲۶**در زمانی که ابیاتار کاهن اعظم بود، به خانهٔ خدا وارد شد و نان تقدیس شده را که جز کاهنان، کسی حق خوردن آنها را نداشت، خورد و به همراهان خود نیز داد.» **۲۷**و به آنها فرمود: «سبت برای انسان به وجود آمد، نه انسان برای سبت. **۲۸**بنابراین پسر انسان صاحب اختیار روز سبت هم هست.»

شفای مرد علیل

(متّی ۱۲:۹-۱۴؛ لوقا ۶:۶-۱۱)

۳ عیسی بار دیگر به کنیسه رفت. در آنجا مردی حضور داشت، که دستش خشک شده بود. **۲**فریسیان مراقب بودند ببینند، آیا عیسی او را در روز سبت شفا می‌دهد تا اتّهامی علیه او پیدا کنند. **۳**عیسی به آن مرد علیل فرمود: «بیا جلو بایست.» **۴**بعد به آنها گفت: «آیا در روز سبت خوبی کردن رواست یا بدی کردن؟ نجات دادن یا کشتن؟» آنها خاموش ماندند. **۵**عیسی با خشم به آنها نگاه کرد، زیرا از سنگدلی آنها متأسف بود و سپس به آن مرد فرمود: «دستت را دراز کن.» او دستش را دراز کرد و مانند اول سالم شد. **۶**فریسیان فوراً از آنجا خارج شدند تا با طرفداران هیرودیس برای از بین بردن عیسی توطئه بچینند.

جمعیّتی در کنار دریا

۷عیسی با شاگردانش به کنار دریا رفت. عدّهٔ زیادی به دنبال او می‌رفتند. این اشخاص از جلیل و یهودیه **۸**و اورشلیم و ادومیه

و از آن طرف رود اردن و از قسمت‌های صور و صیدون آمده بودند. این جمعیّت انبوه، شرح کارهای او را شنیده و به نزدش آمدند. **۹**پس او به شاگردانش گفت، که قایقی برایش حاضر کنند تا از ازدحام مردم دور باشد. **۱۰**چون آن‌قدر بیماران را شفا داده بود، که همه به طرف او هجوم می‌آوردند تا او را لمس کنند. **۱۱**همین‌طور ارواح پلید وقتی او را می‌دیدند، در جلوی او به خاک می‌افتادند و با صدای بلند فریاد می‌کردند: «تو پسر خدا هستی!» **۱۲**عیسی با تأکید به آنها امر می‌کرد که این را به کسی نگویند.

انتخاب دوازده رسول

(متّی ۱۰:۱-۴؛ لوقا ۶:۱۲-۱۶)

۱۳بعد از آن عیسی به بالای کوهی رفت و اشخاصی را که می‌خواست نزد خود خواند و آنها پیش او رفتند. **۱۴**او دوازده نفر را تعیین کرد تا نزد او باشند و تا آنها را برای اعلام پیام خود بفرستد **۱۵**و قدرت بیرون کردن دیوها را داشته باشند. **۱۶**دوازده نفری که انتخاب کرد عبارتند بودند از: شمعون که عیسی به او لقب پطرس داد، **۱۷**یعقوب فرزند زِبدی و برادرش یوحنا که به آنها لقب «بوانرجس» یعنی «رعدآسا» داد. **۱۸**و اندریاس و فیلیپُس و برتولما و متّی و توما و یعقوب پسر حَلفی و تدی و شمعون غیور **۱۹**و یهودای اسخریوطی که بعدها عیسی را تسلیم کرد.

عیسی و بعلزبول

(متّی ۱۲:۲۲-۳۲؛ لوقا ۱۱:۱۴-۲۳؛ ۱۲:۱۰)

۲۰عیسی به منزل رفت. باز هم جمعیّت زیادی در آنجا جمع شد، به طوری که او و شاگردانش فرصت غذا خوردن نداشتند. **۲۱**وقتی خویشاوندان او این را شنیدند، آمدند تا او را با خود ببرند، چون بعضی می‌گفتند که او دیوانه شده است. **۲۲**علمایی هم که از اورشلیم آمده بودند، می‌گفتند: «او تحت فرمان بعلزبول است و دیوها را به یاری رئیس دیوها بیرون می‌کند.»

۲۳پس عیسی از مردم خواست که جلو بیایند و برای آنها مثلهایی آورد و گفت: «شیطان چطور می‌تواند شیطان را بیرون کند؟ **۲۴**اگر در مملکتی تفرقه باشد، آن مملکت نمی‌تواند دوام بیاورد. **۲۵**و اگر در خانواده‌ای تفرقه بیفتد، آن خانواده نمی‌تواند پایدار بماند. **۲۶**اگر شیطان نیز علیه شیطان قیام کند و در او تفرقه پیدا شود دیگر نمی‌تواند دوام بیاورد و سلطنتش به پایان خواهد رسید.

۲۷«همچنین هیچ‌کس نمی‌تواند به خانهٔ مرد زورآوری وارد شود و اموال او را غارت کند، مگر اینکه اول آن زورمند را ببندد و پس از آن خانه‌اش را غارت نماید. **۲۸**بدانید هر نوع گناه و کفری که انسان مرتکب شده باشد، قابل آمرزش است. **۲۹**امّا هرکه به روح‌القدس کفر بگوید تا ابد آمرزیده نخواهد شد، نه در این دنیا و نه در دنیای آینده.» **۳۰**عیسی این مَثَل را آورد چون عدّه‌ای می‌گفتند: «او روح پلید دارد.»

مادر و برادران عیسی

(متّی ۱۲:۴۶-۵۰؛ لوقا ۸:۱۹-۲۱)

۳۱مادر و برادران عیسی آمدند و بیرون ایستاده، پیغام فرستادند که عیسی نزد آنها برود. **۳۲**جمعیّت زیادی دور او نشسته بودند و به او خبر دادند که: «مادر و برادران تو بیرون ایستاده‌اند و تو را می‌خواهند.» **۳۳**عیسی جواب داد: «مادر من کیست؟ برادران من چه کسانی هستند؟» **۳۴**و به کسانی‌که اطراف او نشسته بودند نگاه کرده، گفت: «اینها مادر و برادران من هستند. **۳۵**چون هرکس ارادهٔ خدا را انجام دهد، برادر و خواهر و مادر من است.»

مَثَل برزگر

(متّی ۱۳:۱-۹؛ لوقا ۸:۴-۸)

۴ عیسی باز هم در کنار دریاچهٔ جلیل به تعلیم مردم پرداخت. جمعیّت زیادی دور او جمع شدند، به طوری که مجبور شد به قایقی که روی آب بود، سوار شود و در آن بنشیند. مردم در کنار ساحل ایستاده بودند **۲**و او با مَثَل تعالیم زیادی به آنها داد. در ضمن تعلیم به آنها گفت: **۳**«گوش کنید: برزگری برای کاشتن بذر به صحرا رفت. **۴**وقتی مشغول پاشیدن بذر بود، مقداری از بذرها در راه افتاد و پرندگان آمده آنها را خوردند. **۵**بعضی از بذرها روی سنگلاخ، جایی‌که خاک کم بود افتاد و چون زمین عمقی نداشت، زود سبز شد. **۶**امّا وقتی خورشید بر آنها تابید، همه سوختند و چون ریشه‌ای نداشتند، خشک شدند. **۷**مقداری از بذرها در میان خارها افتادند و خارها رشد کرده آنها را خفه کردند و جوانه‌ها حاصلی نیاوردند. **۸**و بعضی از بذرها در داخل خاک خوب افتادند و سبز شده، رشد کردند و ثمر آوردند و حاصل آنها سی برابر، شصت برابر و صد برابر بود.» **۹**و بعد عیسی اضافه کرد: «هرکه گوش شنوا دارد، بشنود.»

مقصود مَثَلها
(متّی ۱۳:۱۰-۱۷؛ لوقا ۸:۹-۱۰)

۱۰وقتی عیسی تنها بود، همراهانش با آن دوازده نفر دربارهٔ
این مَثَلها از او سؤال کردند. **۱۱**او جواب داد: «قدرت درک
اسرار پادشاهی خدا به شما عطا شده است امّا برای دیگران
همه‌چیز به صورت مَثَل بیان می‌شود **۱۲**تا:
'دایماً نگاه کنند و چیزی نبینند،
پیوسته بشنوند و چیزی نفهمند،
مبادا به سوی خدا برگردند و آمرزیده شوند.'»

توضیح مَثَل برزگر
(متّی ۱۳:۱۸-۲۳؛ لوقا ۸:۱۱-۱۵)

۱۳سپس عیسی به آنها گفت: «شما این مَثَل را نمی‌فهمید؟
پس چگونه سایر مثلها را خواهید فهمید؟ **۱۴**برزگر، کلام خدا
را پخش می‌کند. **۱۵**دانه‌هایی که در کنار راه می‌افتند کسانی
هستند که به محض اینکه کلام خدا را می‌شنوند، شیطان
می‌آید و کلامی را که در دلهایشان کاشته شده است می‌رباید.
۱۶دانه‌هایی که در زمین سنگلاخ می‌افتد، مانند کسانی هستند
که به محض شنیدن کلام خدا با خوشحالی آن را قبول می‌کنند.
۱۷امّا کلام در آنها ریشه نمی‌گیرد و دوامی ندارد و وقتی به‌خاطر
کلام، زحمت و یا گرفتاری برای آنها پیش می‌آید، فوراً دلسرد
می‌شوند. **۱۸**دانه‌هایی که در میان خارها می‌افتند، مانند کسانی
هستند که کلام را می‌شنوند **۱۹**امّا نگرانی‌های زندگی و عشق
به مال دنیا و هوی و هوس و چیزهای دیگر، داخل می‌شوند
و کلام را خفه می‌کنند و آن را بی‌ثمر می‌سازند. **۲۰**و بذرهایی
که در خاک خوب می‌افتند مانند کسانی هستند که کلام را
می‌شنوند و از آن استقبال می‌کنند و سی برابر و شصت برابر
و صد برابر ثمر می‌آورند.»

چراغ زیر تشت
(لوقا ۸:۱۶-۱۸)

۲۱عیسی به آنها فرمود: «آیا کسی چراغ را می‌آورد تا آن
را زیر تشت یا تخت بگذارد؟ البتّه نه، آن را می‌آورد تا روی
چراغ‌پایه‌ای بگذارد. **۲۲**هیچ چیز پنهانی نیست که آشکار نگردد
و هیچ چیز پوشیده‌ای نیست که پرده از رویش برداشته نشود.
۲۳اگر گوش شنوا دارید، بشنوید.»

۲۴باز به آنها فرمود: «در آنچه می‌شنوید دقّت کنید. با هر پیمانه‌ای
که بدهید، با همان پیمانه هم می‌گیرید و چیزی هم علاوه بر آن

دریافت می‌دارید. **۲۵**هرکه دارد به او بیشتر داده خواهد شد و آنکه ندارد آنچه را هم دارد، از دست خواهد داد.»

مَثَل روییدن دانه

۲۶عیسی فرمود: «پادشاهی خدا، مانند مردی است که در مزرعهٔ خود بذر می‌پاشد. **۲۷**دانه سبز می‌شود و رشد می‌کند امّا چطور؟ او نمی‌داند. شب و روز، چه او در خواب باشد و چه بیدار، **۲۸**زمین به خودی خود سبب می‌شود که گیاه بروید و ثمر بیاورد؛ اول جوانه، بعد خوشه و بعد دانهٔ رسیده در داخل خوشه. **۲۹**امّا به محض اینکه محصول می‌رسد، او با داس خود به کار مشغول می‌شود، چون موسم درو رسیده است.»

مَثَل دانهٔ خَردَل

(متّی ۱۳:۳۱-۳۲ و ۳۴ لوقا ۱۳:۱۸-۱۹)

۳۰عیسی فرمود: «پادشاهی خدا را به چه چیزی تشبیه کنم و یا با چه مَثَلی آن را شرح بدهم؟ **۳۱**مانند دانهٔ خَردَلی است که در زمین کاشته می‌شود. خردل کوچکترین دانه‌های روی زمین است، **۳۲**امّا وقتی‌که کاشته شود، رشد می‌کند و از هر بوتهٔ دیگری بلندتر می‌گردد و شاخه‌های آن به اندازه‌ای بزرگ می‌شود که پرندگان می‌توانند در میان شاخه‌های آن لانه بسازند.»

۳۳عیسی با مثلهای زیادی از این قبیل، پیام خود را تا آنجا که آنها قادر به فهم آن بودند، برای مردم بیان می‌کرد **۳۴**و برای آنها بدون مَثَل چیزی نمی‌گفت. امّا وقتی تنها بودند، همه‌چیز را برای شاگردان خود شرح می‌داد.

آرامش توفان

(متّی ۸:۲۳-۲۷؛ لوقا ۸:۲۲-۲۵)

۳۵عصر همان روز عیسی به شاگردان فرمود: «به آن طرف دریا برویم.» **۳۶**پس آنها جمعیّت را ترک کردند و او را با همان قایقی که در آن نشسته بود، بردند و قایقهای دیگری هم همراه آنها بود. **۳۷**توفان شدیدی برخاست و امواج به قایق می‌زد به طوری که نزدیک بود، قایق غرق شود. **۳۸**در این موقع عیسی در عقب قایق، سر خود را روی بالشی گذارده و خوابیده بود. شاگردانش او را بیدار کردند و به او گفتند: «ای استاد، مگر در فکر ما نیستی؟ نزدیک است غرق شویم!»

۳۹او برخاست و با پرخاش به باد فرمان داد و به دریا گفت: «ساکت و آرام شو.» باد ایستاد و آرامش کامل برقرار شد. **۴۰**بعد عیسی به ایشان فرمود: «چرا این‌قدر ترسیده‌اید؟ آیا هنوز ایمان ندارید؟»

۴۱آنها وحشت‌زده به یکدیگر می‌گفتند: «این کیست که
حتّی باد و دریا هم از او اطاعت می‌کنند؟»

اخراج سپاه ارواح پلید

(متّی ۸:۲۸-۳۴؛ لوقا ۸:۲۶-۳۹)

۵ به این ترتیب عیسی و شاگردانش به طرف دیگر دریا،
به سرزمین جَدَریان رفتند. ۲همین‌که عیسی قدم به
خشکی گذاشت، مردی که گرفتار روح پلید بود، از گورستان
بیرون آمده، نزد او رفت. ۳او در گورستان زندگی می‌کرد و
هیچ‌کس نمی‌توانست او را حتّی با زنجیر در بند نگه دارد.
۴بارها او را با کُنده و زنجیر بسته بودند، امّا زنجیرها را پاره
کرده و کُنده‌ها را شکسته بود و هیچ‌کس نمی‌توانست او را
آرام کند. ۵او شب و روز در گورستان و روی تپّه‌ها آواره بود و
دایماً فریاد می‌کشید و خود را با سنگ مجروح می‌ساخت.
۶وقتی عیسی را از دور دید، دوید و در برابر او سجده کرد
۷و با صدای بلند فریاد زد: «ای عیسی، پسر خدای متعال، با
من چه‌کار داری؟ تو را به خدا مرا عذاب نده.» ۸زیرا عیسی
به او گفته بود: «ای روح پلید از این مرد بیرون بیا.»
۹عیسی از او پرسید: «اسم تو چیست؟» او گفت: «اسم من
سپاه است، چون ما عدّهٔ زیادی هستیم.» ۱۰و بسیار التماس
کرد، که عیسی آنها را از آن سرزمین بیرون نکند.
۱۱در این موقع یک گلّهٔ بزرگ خوک در آنجا بود که روی
تپّه‌ها می‌چریدند. ۱۲ارواح به او التماس کرده گفتند: «ما را به
میان خوکها بفرست تا به آنها وارد شویم.» ۱۳عیسی به آنها
اجازه داد و ارواح پلید بیرون آمدند و در خوکها وارد شدند و
گلّه‌ای که تقریباً دو هزار خوک بود با سرعت از سراشیبی به
طرف دریا دویدند و در دریا غرق شدند.
۱۴خوک‌بانان فرار کردند و این خبر را در شهر و حومه‌های
اطراف پخش کردند. مردم از شهر بیرون رفتند تا آنچه را
که اتّفاق افتاده بود، ببینند. ۱۵وقتی آنها نزد عیسی آمدند و
آن دیوانه را که گرفتار گروهی از ارواح پلید بود دیدند، که
لباس پوشیده و با عقل سالم در آنجا نشسته است، بسیار
هراسان شدند. ۱۶کسانی‌که شاهد ماجرا بودند، آنچه را
که برای مرد دیوانه و خوکها اتّفاق افتاده بود، برای مردم
تعریف کردند.
۱۷پس مردم از عیسی خواهش کردند از سرزمین آنها بیرون برود.

۱۸وقتی عیسی می‌خواست سوار قایق بشود، مردی که قبلاً دیوانه
بود، از عیسی خواهش کرد که به وی اجازه دهد همراه او برود.
۱۹امّا عیسی به او اجازه نداد بلکه فرمود: «به منزل خود نزد
خانواده‌ات برو و آنها را از آنچه خداوند از راه لطف خود برای
تو کرده است، آگاه کن.»
۲۰آن مرد رفت و آنچه را عیسی برایش انجام داده بود، در
سرزمین دکاپولس منتشر کرد و همهٔ مردم تعجّب می‌کردند.

دختر یائیروس و زن بیماری که ردای مسیح را لمس کرد

(متّی ۹:۱۸-۲۶؛ لوقا ۴۰:۸-۵۶)

۲۱وقتی عیسی دوباره به طرف دیگر دریا رفت، جمعیّت
فراوانی در کنار دریا دور او جمع شدند. **۲۲**یائیروس سرپرست
کنیسهٔ آن محل آمد و وقتی او را دید، در مقابل او سجده کرد
۲۳و با التماس زیاد به او گفت: «دخترم در حال مرگ است.
خواهش می‌کنم بیا و دست خود را روی او بگذار تا خوب
شود و زنده بماند.»
۲۴عیسی با او رفت، جمعیّت فراوانی نیز به دنبال او رفتند.
مردم از همه طرف به او هجوم می‌آوردند.
۲۵در میان آنها زنی بود، که مدّت دوازده سال مبتلا به
خونریزی بود. **۲۶**او متحمّل رنجهای زیادی از دست طبیبان
بسیاری شده و با وجودی‌که تمام دارایی خود را در این راه
صرف کرده بود، نه تنها هیچ نتیجه‌ای نگرفته بود، بلکه هر
روز بدتر می‌شد. **۲۷**او دربارهٔ عیسی چیزهایی شنیده بود و به
همین دلیل از میان جمعیّت گذشت و پشت سر عیسی ایستاد.
۲۸او با خود گفت: «حتّی اگر دست خود را به لباسهای او
بزنم، خوب خواهم شد.»
۲۹پس لباس او را لمس کرد و خونریزی او فوراً قطع شد و
در وجود خود احساس کرد، که دردش درمان یافته است.
۳۰در همان وقت عیسی پی برد که، قوّتی از او صادر شده
است. به جمعیّت نگاهی کرد و پرسید: «چه کسی لباس مرا
لمس کرد؟»
۳۱شاگردانش به او گفتند: «می‌بینی که جمعیّت زیادی به تو فشار
می‌آورند پس چرا می‌پرسی چه کسی لباس مرا لمس کرد؟»
۳۲عیسی به اطراف نگاه می‌کرد تا ببیند چه کسی این کار را
کرده است. **۳۳**امّا آن زن که درک کرده بود شفا یافته است، با
ترس و لرز در برابر عیسی به خاک افتاد و تمام حقیقت را بیان

کرد. **۳۴**عیسی به او فرمود: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده
است، بسلامت برو و برای همیشه از این بلا خلاص شو.»
۳۵هنوز صحبت عیسی تمام نشده بود، که قاصدانی از خانهٔ
سرپرست کنیسه آمدند و گفتند: «دخترت مرده است. دیگر
چرا استاد را زحمت می‌دهی؟»
۳۶امّا عیسی به سخنان آنها توجّهی نکرد و به سرپرست کنیسه
فرمود: «نترس، فقط ایمان داشته باش.» **۳۷**او به کسی جز پطرس
و یعقوب و برادرش یوحنا اجازه نداد که به دنبال او برود. **۳۸**وقتی
آنان به خانهٔ سرپرست کنیسه رسیدند، جمعیّت آشفته‌ای را دیدند
که با صدای بلند گریه و شیون می‌کردند. **۳۹**عیسی وارد منزل
شد و به آنها فرمود: «چرا شلوغ کرده‌اید؟ برای چه گریه می‌کنید؟
دختر نمرده است بلکه در خواب است.»
۴۰امّا آنها به او خندیدند. عیسی همه را از خانه بیرون کرد
و پدر و مادر و سه شاگرد خود را به جایی‌که دختر بود، برد.
۴۱و دست دختر را گرفت و فرمود: «طلیتا قومی.» یعنی «ای
دختر، به تو می‌گویم برخیز.»
۴۲فوراً آن دختر برخاست و مشغول راه رفتن شد. (او دوازده
ساله بود.) آنها از این کار مات و مبهوت ماندند **۴۳**امّا عیسی
با تأکید به آنها امر کرد که این موضوع را به کسی نگویند و
از آنها خواست که به دختر خوراک بدهند.

مردم ناصره عیسی را رد می‌کنند

(متّی ۱۳:۵۳-۵۸؛ لوقا ۴:۱۶-۳۰)

۶ عیسی آنجا را ترک کرد و به شهر خود آمد، شاگردانش
نیز به دنبال او آمدند. **۲**در روز سبت، عیسی در کنیسه
شروع به تعلیم دادن کرد. جمعیّت زیادی که صحبتهای او را
شنیدند با تعجّب می‌گفتند: «این چیزها را از کجا یاد گرفته
است؟ این چه حکمتی است که به او داده شده که می‌تواند
چنین معجزاتی را انجام دهد؟ **۳**این مگر آن نجّار، پسر مریم و
برادر یعقوب و یوسف و یهودا و شمعون نیست؟ مگر خواهران او
در بین ما نیستند؟» به این سبب آنها از او رویگردان شدند.
۴عیسی به آنها فرمود: «یک نبی در همه‌جا مورد احترام است،
جز در وطن خود و در میان خانوادهٔ خویش.»
۵او نتوانست در آنجا هیچ معجزه‌ای انجام دهد. فقط دست
خود را روی چند بیمار گذاشت و آنها را شفا داد **۶**و از بی‌ایمانی
آنها در حیرت بود.

مأموریت دوازده حواری
(متّی ۱۰:۵-۱۵؛ لوقا ۹:۱-۶)

عیسی برای تعلیم مردم به تمام دهکده‌های آن اطراف رفت.
۷بعد دوازده شاگرد خود را احضار کرد و آنها را دو به دو، به
مأموریت فرستاد و به آنها قدرت داد تا بر ارواح پلید پیروز شوند.
۸همچنین به آنها دستور داده گفت: «برای سفر به جز یک عصا
چیزی برندارید. نه نان و نه کوله‌بار و نه پول در کمربندهای
خود، **۹**فقط نعلین به پا کنید و بیش از یک پیراهن نپوشید.»
۱۰عیسی همچنین به آنها گفت: «هرگاه شما را در خانه‌ای قبول
کنند تا وقتی‌که در آن شهر هستید، در آنجا بمانید **۱۱**و هرجا
که شما را قبول نکنند و یا به شما گوش ندهند، از آنجا بروید
و گرد پاهای خود را هم برای عبرت آنها بتکانید.»
۱۲پس آنها به راه افتادند و در همه‌جا اعلام می‌کردند که مردم
باید توبه کنند. **۱۳**آنها دیوهای زیادی را بیرون کردند و بیماران
بسیاری را با روغن تدهین کرده، شفا دادند.

درگذشت یحیای تعمیددهنده
(متّی ۱۴:۱-۱۲؛ لوقا ۷:۹-۹)

۱۴هیرودیس پادشاه از این جریان باخبر شد، چون شهرت عیسی
در همه‌جا پیچیده بود، بعضی می‌گفتند: «یحیی تعمیددهنده
زنده شده است و به همین جهت معجزات بزرگی از او به
ظهور می‌رسد.»
۱۵دیگران می‌گفتند: «او الیاس است.» عدّه‌ای هم می‌گفتند:
«او نبی‌ای مانند سایر انبیاست.»
۱۶امّا وقتی هیرودیس این را شنید گفت: «این همان یحیی
است که من سرش را از تن جدا کردم، او زنده شده است.»
۱۷هیرودیس به درخواست زن خود هیرودیا، دستور داد یحیای
تعمیددهنده را دستگیر کنند و او را در بند نهاده به زندان
بیندازند. هیرودیا قبلاً زن فیلیپُس برادر هیرودیس بود. **۱۸**یحیی به
هیرودیس گفته بود: «تو نباید با زن برادر خود ازدواج کنی.»
۱۹هیرودیا این کینه را در دل داشت و می‌خواست او را به قتل
برساند امّا نمی‌توانست. **۲۰**هیرودیس از یحیی می‌ترسید؛ زیرا
می‌دانست او مرد خوب و مقدّسی است و به این سبب رعایت
حال او را می‌نمود و دوست داشت به سخنان او گوش دهد.
اگرچه هروقت سخنان او را می‌شنید ناراحت می‌شد.
۲۱سرانجام هیرودیا فرصت مناسبی به دست آورد.
هیرودیس در روز تولّد خود جشنی ترتیب داد و وقتی تمام

بزرگان و امرا و اشـراف جلیل حضور داشـتند، **۲۲**دختر هیرودیا وارد مجلس شد و رقصید. هیرودیس و مهمانانش از رقص او بسـیار لـذّت بردند، به طوری که پادشـاه به دختر گفـت: «هرچه بخواهـی به تو خواهـم داد.» **۲۳**و برایش سـوگند یاد کرده گفت: «هرچـه از من بخواهی، حتّـی نصـف مملکتـم را بـه تـو خواهـم داد.»

۲۴دختر بیرون رفـت و به مادر خود گفت: «چه بخواهم؟» مادرش جواب داد: «سر یحیای تعمیددهنده را.»

۲۵دختر فوراً نزد پادشاه برگشت و گفت: «از تو می‌خواهم که در همین ساعت سر یحیای تعمیددهنده را در داخل یک سینی به من بدهی.»

۲۶پادشاه بسـیار متأسف شد، امّا به‌خاطر سوگند خود و به احترام مهمانانش صلاح ندانست که خواهش او را رد کند. **۲۷**پس فوراً جلاّد را فرستاد و دستور داد که سر یحیی را بیاورد. جلاّد رفت و در زندان سر او را برید **۲۸**و آن را در داخل یک سـینی آورد و به دختـر داد و دختر آن را به مـادر خود داد. **۲۹**وقتی این خبر به شاگردان یحیی رسید، آنها آمدند و جنازهٔ او را برداشتند و در مقبره‌ای دفن کردند.

غذا دادن به پنج هزار نفر

(متّی ۱۴:۱۳-۲۱؛ لوقا ۱۰:۹-۱۷؛ یوحنا ۱:۶-۱۴)

۳۰رسولان نزد عیسی برگشتند و گزارش همهٔ کارها و تعالیم خود را به عرض او رسانیدند. **۳۱**چون آمد و رفتِ مردم آن‌قدر زیاد بود که عیسی و شاگردانش حتّی فرصت غذا خوردن هم نداشتند، عیسی به ایشـان فرمود: «خودتان تنها بیایید که به جای خلوتی برویم تا کمی اسـتراحت کنید.» **۳۲**پس آنها به تنهایی با قایق به طرف جای خلوتی رفتند، **۳۳**امّا عدّهٔ زیادی آنها را دیدند که آنجا را ترک می‌کردند. مردم آنها را شناختند و از تمام شهرها از راه خشـکی به طرف آن محل دویدند و قبل از آنها به آنجا رسیدند. **۳۴**وقتی عیسی به خشکی رسید، جمعیّت زیادی را دید و دلش برای آنها سـوخت چون مانند گوسفندان بی‌شبان بودند. پس به تعلیم آنان پرداخت و مطالب زیادی بیان کرد. **۳۵**چون نزدیک غروب بود، شاگردانش نزد او آمده گفتند: «اینجا بیابان است و روز هم به پایان رسیده است. **۳۶**مردم را مرخّص بفرما تا به مزارع و دهکده‌های اطراف بروند و برای خودشان خوراک بخرند.»

۳۷امّا او جواب داد: «خودتان به آنها خوراک بدهید.» آنها گفتند: «آیا می‌خواهی برویم و در حدود دویست سکّهٔ نقره نان بخریم تا غذایی به آنها بدهیم؟»
۳۸عیسی از آنها پرسید: «چند نان دارید؟ بروید ببینید.» شاگردان تحقیق کردند و گفتند: «پنج نان و دو ماهی.»
۳۹عیسی دستور داد که، شاگردانش مردم را دسته‌دسته روی علفها بنشانند. **۴۰**مردم در دسته‌های صد نفری و پنجاه نفری روی زمین نشستند. **۴۱**بعد عیسی پنج نان و دو ماهی را گرفت، به آسمان نگاه کرد و خدا را شکر نموده و نانها را پاره کرد و به شاگردان داد تا بین مردم تقسیم کنند. او همچنین آن دو ماهی را میان آنها تقسیم کرد. **۴۲**همه خوردند و سیر شدند **۴۳**و شاگردان، دوازده سبد پر از خُرده‌های باقی ماندهٔ نان و ماهی جمع کردند. **۴۴**در میان کسانی‌که از نانها خوردند، پنج هزار مرد بودند.

راه رفتن بر روی دریا
(متّی ۱۴:۲۲-۲۳؛ یوحنا ۶:۱۵-۲۱)

۴۵بعد از این کار، عیسی فوراً شاگردان خود را سوار قایق کرد تا پیش از او به بیت‌صیدا در آن طرف دریا بروند تا خودش مردم را مرخّص کند. **۴۶**پس از آنکه عیسی با مردم خداحافظی کرد، برای دعا به بالای کوهی رفت. **۴۷**وقتی شب شد، قایق به وسط دریا رسید و عیسی در ساحل تنها بود. **۴۸**بین ساعت سه و شش صبح بود که دید شاگردانش گرفتار باد مخالف شده و با زحمت زیاد پارو می‌زنند. پس قدم زنان در روی آب به طرف آنها رفت و می‌خواست از کنار آنها رد شود. **۴۹**وقتی شاگردان او را دیدند که روی دریا راه می‌رود، خیال کردند که یک شبح است و فریاد می‌زدند، **۵۰**چون همه او را دیده و ترسیده بودند. امّا عیسی فوراً صحبت کرده فرمود: «جرأت داشته باشید، من هستم نترسید!» **۵۱**بعد سوار قایق شد و باد ایستاد و آنها بی‌اندازه تعجّب کردند. **۵۲**ذهن آنها کُند شده بود و از موضوع نانها هم چیزی نفهمیده بودند.

شفای بیماران در جنیسارت
(متّی ۱۴:۳۴-۳۶)

۵۳آنها از دریا گذشتند و به سرزمین جِنیسارت رسیده و در آنجا لنگر انداختند. **۵۴**وقتی از قایق بیرون آمدند، مردم فوراً عیسی را شناختند **۵۵**و با عجله به تمام آن حدود رفتند و مریضان را بر روی بسترهایشان به جایی‌که می‌شنیدند عیسی بود، بردند.

۵۶به هر شهر و ده و مزرعه‌ای که عیسی می‌رفت، مردم بیماران خود را به آنجا می‌بردند و در سر راه او می‌گذاشتند و از او التماس می‌کردند که به بیماران اجازه دهد، دامن ردای او را لمس کنند و هرکس که لمس می‌کرد، شفا می‌یافت.

تعالیم نیاکان

(متّی ۱۵:۱-۹)

۷ فریسیان و بعضی از علما که از اورشلیم آمده بودند، دور عیسی جمع شدند. ۲آنها دیدند که بعضی از شاگردان او با دستهای نشسته و به اصطلاح «ناپاک» غذا می‌خورند.

۳یهودیان و مخصوصاً فریسیان تا طبق سنّتهای گذشته، دستهای خود را به طرز مخصوصی نمی‌شستند، غذا نمی‌خوردند. ۴وقتی از بازار می‌آمدند تا خود را نمی‌شستند، چیزی نمی‌خوردند و بسیاری از رسوم دیگر مانند شستن پیاله‌ها و دیگها و کاسه‌های مسی را رعایت می‌کردند.

۵پس فریسیان و علما از او پرسیدند: «چرا شاگردان تو سنّتهای گذشته را رعایت نمی‌کنند، بلکه با دستهای ناپاک غذا می‌خورند؟»

۶عیسی به ایشان فرمود: «اشعیا دربارهٔ شما ریاکاران، چقدر درست پیشگویی نمود وقتی گفت:

'این مردم مرا با زبان عبادت می‌کنند
امّا دلهایشان از من دور است.
۷عبادت آنها بیهوده است،
چون راه و رسوم انسانی را به جای احکام الهی
تعلیم می‌دهند.'

۸«شما احکام خدا را کنار گذاشته و به سنّتهای بشری چسبیده‌اید.»

۹عیسی همچنین به ایشان فرمود: «شما احکام خدا را با زرنگی کنار می‌گذارید تا رسوم خود را بجا آورید. ۱۰مثلاً موسی فرمود: پدر و مادر خود را احترام کن و هرکه به پدر و یا مادر خود، ناسزا بگوید سزاوار مرگ است. ۱۱امّا شما می‌گویید: اگر کسی به پدر و یا مادر خود بگوید که هرچه باید برای کمک به شما بدهم وقف کار خدا کرده‌ام، ۱۲دیگر اجازه نمی‌دهید که برای پدر و یا مادر خود کاری کند. ۱۳به این ترتیب با انجام رسوم و سنّتهایی که به شما رسیده است، کلام خدا را خنثی می‌نمایید. شما از این قبیل کارها زیاد می‌کنید.»

چیزهایی‌که انسان را ناپاک می‌کند
(متّی ۱۵:۱۰-۲۰)

۱۴عیسی بار دیگر مردم را نزد خود خواند و به آنها فرمود:
«همه به من گوش بدهید و این را بفهمید: **۱۵**چیزی نیست
که از خارج وارد وجود انسان شود و او را ناپاک سازد. آنچه
آدمی را ناپاک می‌کند چیزهایی است که از وجود او صادر
می‌شود. [**۱۶**هرکس گوش شنوا دارد، بشنود.]»
۱۷وقتی عیسی از نزد مردم به خانه رفت، شاگردان دربارهٔ
این مَثَل از او سؤال کردند **۱۸**به ایشان فرمود: «آیا شما هم
مثل دیگران کودن هستید؟ آیا نمی‌دانید هرچیزی که از خارج
وارد وجود انسان شود، نمی‌تواند او را ناپاک سازد؟ **۱۹**چون
به قلب او وارد نمی‌شود، بلکه داخل معده‌اش می‌شود و از
آنجا به مزبله می‌ریزد.» به این ترتیب عیسی تمام غذاها را
پاک اعلام کرد.
۲۰عیسی به سخن خود ادامه داده گفت: «آنچه که آدمی را
ناپاک می‌سازد، چیزی است که از وجود او صادر می‌شود.
۲۱چون افکار بد، از دل بیرون می‌آید یعنی فسق، دزدی،
آدمکشی، **۲۲**زنا، طمع، خباثت، فریب، هرزگی، حسادت،
تهمت خودبینی و حماقت، **۲۳**اینها همه از درون بیرون می‌آیند
و انسان را ناپاک می‌سازند.»

ایمان یک زن
(متّی ۱۵:۲۱-۲۸)

۲۴بعد از آن عیسی از آنجا به راه افتاد و به سرزمین صور رفته، به
خانه‌ای وارد شد و نمی‌خواست کسی بفهمد که او در آنجاست،
امّا نتوانست پنهان بماند. **۲۵**فوراً زنی که دخترش گرفتار روح پلید
بود، از بودن او در آنجا اطّلاع یافت و آمده جلوی پای عیسی
سجده کرد. **۲۶**او که زنی یونانی و از اهالی فینیقیه سوریه بود، از
عیسی خواهش کرد که دیو را از دخترش بیرون کند. **۲۷**عیسی
به او فرمود: «بگذار اول فرزندان سیر شوند، درست نیست نان
فرزندان را گرفته و نزد سگها بیندازیم.»
۲۸زن جواب داد: «ای آقا درست است، امّا سگهای خانه
نیز از خورده ریزه‌های خوراک فرزندان می‌خورند.»
۲۹عیسی به او فرمود: «برو، به‌خاطر این جواب، دیو از دخترت
بیرون رفته است.»
۳۰وقتی زن به خانه برگشت، دید که دخترش روی تخت
خوابیده و دیو او را رها کرده است.

شفای مرد کر و لال

۳۱عیسی از سرزمین صور برگشت و از راه صیدون و دکاپولس
به دریای جلیل آمد. **۳۲**در آنجا مردی را نزد او آوردند که کر بود
و زبانش لکنت داشت. از او درخواست کردند که دست خود
را روی آن مرد بگذارد. **۳۳**عیسی آن مرد را دور از جمعیّت،
به کناری برد و انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و
آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود. **۳۴**بعد به آسمان نگاه
کرده آهی کشید و گفت: «افتح» یعنی «باز شو.»
۳۵فوراً گوشهای آن مرد باز شد و لکنت زبانش از بین رفت
و خوب حرف میزد. **۳۶**عیسی به آنان دستور داد که به کسی
چیزی نگویند. امّا هرچه او بیشتر ایشان را از این کار باز
میداشت آنها بیشتر آن را پخش میکردند. **۳۷**مردم که بیاندازه
متحیّر شده بودند، میگفتند: «او همهٔ کارها را به خوبی انجام
داده است، کرها را شنوا و لالها را گویا میکند.»

خوراک دادن به چهار هزار نفر
(متّی ۳۲:۱۵-۳۹)

۸ در آن روزها بار دیگر جمعیّت زیادی دور عیسی جمع
شدند و چون غذایی نداشتند عیسی شاگردان را خواند
و به ایشان فرمود: **۲**«دل من به حال این جمعیّت میسوزد. سه
روز است که آنها با من هستند و چیزی برای خوردن ندارند.
۳اگر آنها را گرسنه به منزل بفرستیم، در بین راه از حال خواهند
رفت، چون بعضی از آنها از راه دور آمدهاند.»
۴شاگردان در جواب گفتند: «چگونه میتوان در این بیابان،
برای آنها غذا تهیّه کرد؟»
۵عیسی پرسید: «چند نان دارید؟» آنها جواب دادند:
«هفت نان.» **۶**پس به مردم دستور داد روی زمین بنشینند.
آنگاه هفت نان را گرفت و بعد از شکرگزاری به درگاه خدا،
نانها را پاره کرد و به شاگردان داد تا بین مردم تقسیم کنند،
شاگردان نانها را بین مردم تقسیم کردند. **۷**همچنین چند
ماهی کوچک داشتند. عیسی، خدا را برای آنها شکر کرد
و دستور داد آنها را بین مردم تقسیم نمایند. **۸**همه خوردند
و سیر شدند و هفت زنبیل پر از خُردههای باقیمانده، جمع
کردند. **۹**آنها در حدود چهار هزار نفر بودند. عیسی ایشان
را مرخّص فرمود. **۱۰**پس از آن فوراً با شاگردان خود در قایق
نشست و به منطقهٔ دلمانوته رفت.

درخواست فریسیان برای نشانه
(متّی ۱۶:۱-۴)

۱۱فریسیان نزد عیسی آمده و با او به بحث پرداختند و از روی امتحان از او نشانه‌ای آسمانی خواستند. **۱۲**عیسی از دل آهی کشید و فرمود: «چرا مردمان این زمانه به دنبال نشانه‌ای هستند؟ یقین بدانید هیچ نشانه‌ای به آنان داده نخواهد شد.»
۱۳پس از آن عیسی آنان را ترک کرد و دوباره در قایق نشست و به طرف دیگر دریا رفت.

خمیرمایهٔ فریسیان و خمیرمایهٔ هیرودیس
(متّی ۱۶:۵-۱۲)

۱۴شاگردان فراموش کرده بودند که با خود نان ببرند و در قایق بیش از یک نان نداشتند. **۱۵**عیسی به ایشان فرمود: «از خمیرمایهٔ فریسیان و خمیرمایهٔ هیرودیس برحذر باشید و احتیاط کنید.»
۱۶شاگردان در بین خود بحث کرده گفتند: «چون ما نان نیاورده‌ایم، او این را می‌گوید.»
۱۷عیسی می‌دانست آنها به هم چه می‌گویند. پس به ایشان فرمود: «چرا دربارهٔ نداشتن نان با هم بحث می‌کنید؟ مگر هنوز درک نمی‌کنید و نمی‌فهمید؟ آیا هنوز دل و ذهن شما کور است؟ **۱۸**شما که هم چشم دارید و هم گوش آیا نمی‌بینید و نمی‌شنوید؟ آیا فراموش کرده‌اید **۱۹**که چگونه آن پنج نان را بین پنج هزار مرد تقسیم کردم؟ آن موقع چند سبد از خُرده‌های نان جمع کردید؟» گفتند: «دوازده سبد.» **۲۰**عیسی پرسید: «وقتی نان را بین چهار هزار نفر تقسیم کردم، چند سبد از خرده‌های نانها جمع کردید؟» گفتند: «هفت سبد.» **۲۱**پس عیسی به ایشان فرمود: «آیا باز هم نمی‌فهمید؟»

شفای یک نابینا در بیت‌صیدا

۲۲عیسی و شاگردان به بیت‌صیدا رسیدند. در آنجا کوری را نزد عیسی آوردند و از او خواهش کردند که دست خود را روی آن کور بگذارد. **۲۳**او دست کور را گرفت و او را از دهکده بیرون برد. بعد به چشمهایش آب دهان مالید و دستهای خود را روی او گذاشت و پرسید: «آیا چیزی می‌بینی؟»
۲۴او به بالا نگاه کرد و گفت: «مردم را مثل درختهایی می‌بینم که حرکت می‌کنند.» **۲۵**عیسی دوباره دستهای خود را روی چشمهای او گذاشت. آن مرد با دقّت نگاه کرد و شفا یافت و دیگر همه‌چیز را به خوبی می‌دید. **۲۶**عیسی او را به منزل فرستاد و به او فرمود که به آن ده برنگردد.

اظهارات پطرس دربارهٔ عیسی
(متّی ۱۳:۱۶-۲۰؛ لوقا ۱۸:۹-۲۱)

۲۷عیسی و شاگردان به دهکده‌های اطراف قیصریهٔ فیلیپُس رفتند. در بین راه عیسی از شاگردان پرسید: «مردم مرا چه کسی می‌دانند؟»
۲۸آنها جواب دادند: «بعضی می‌گویند تو یحیای تعمیددهنده هستی. عدّه‌ای می‌گویند تو الیاس و عدّه‌ای هم می‌گویند که یکی از انبیا هستی.»
۲۹از ایشان پرسید: «به عقیده شما من کیستم؟» پطرس جواب داد: «تو مسیح هستی.» **۳۰**بعد عیسی به آنان دستور داد که دربارهٔ او به هیچ‌کس چیزی نگویند.

سخنان عیسی دربارهٔ رنجها و مرگ خود
(متّی ۲۱:۱۶-۲۸؛ لوقا ۲۲:۹-۲۷)

۳۱آنگاه عیسی به تعلیم شاگردان پرداخت و گفت: «لازم است پسر انسان متحمّل رنجهای زیادی شده و به وسیلهٔ رهبران و سران کاهنان و علما طرد و کشته شود و پس از سه روز زنده گردد.» **۳۲**عیسی این موضوع را بسیار صریح گفت. به طوری که پطرس او را به گوشه‌ای برده، سرزنش کرد. **۳۳**امّا عیسی برگشت و به شاگردان نگاهی کرد و با پرخاش به پطرس گفت: «از من دور شو، ای شیطان، افکار تو افکار انسانی است، نه خدایی.»
۳۴پس عیسی مردم و همچنین شاگردانش را نزد خود خواند و به ایشان فرمود: «اگر کسی بخواهد از من پیروی کند، باید خود را فراموش کرده، صلیب خود را بردارد و به دنبال من بیاید. **۳۵**زیرا هرکه بخواهد جان خود را حفظ کند، آن را از دست خواهد داد، امّا هرکه به‌خاطر من و انجیل جان خود را فدا کند، آن را نجات خواهد داد. **۳۶**چه سود دارد که آدم تمام جهان را ببرد امّا جان خود را ببازد؟ **۳۷**و انسان چه می‌تواند بدهد تا جان خود را باز یابد؟ **۳۸**بنابراین، هرکه از من و تعالیم من در این زمانهٔ گناه‌آلود و فاسد عار داشته باشد، پسر انسان هم در وقتی‌که در جلال پدر خود با فرشتگان مقدّس می‌آید، از او عار خواهد داشت.»

۹ او همچنین فرمود: «یقین بدانید که بعضی از کسانی‌که در اینجا ایستاده‌اند تا پادشاهی خدا را که با قدرت می‌آید نبینند، نخواهند مرد.»

تبدیل هیئت عیسی
(متّی ۱۷:۱-۱۳؛ لوقا ۲۸:۹-۳۶)

۲شش روز بعد، عیسی پطرس و یعقوب و یوحنا را برداشت و آنها را با خود به کوه بلندی برد. او در آنجا با این شاگردان تنها بود و در حضور آنها هیئت او تغییر یافت. **۳**و لباسهایش چنان سفید و درخشان شد که هیچ‌کس روی زمین نمی‌تواند لباسی را آن‌قدر تمیز بشوید. **۴**آنگاه آنها الیاس و موسی را دیدند که با عیسی مشغول گفت‌وگو بودند. **۵**پطرس به عیسی گفت: «ای استاد، چقدر خوب است که ما در اینجا هستیم. سه سایبان خواهیم ساخت، یکی برای تو و یکی برای موسی و یکی هم برای الیاس.» **۶**او درست نمی‌دانست چه می‌گوید، چون بسیار ترسیده بودند.

۷در آن وقت ابری ظاهر شد و بر آنها سایه افکند. از آن ابر ندایی آمد که می‌گفت: «این پسر عزیز من است به او گوش بدهید.» **۸**آنها فوراً به اطراف نگاه کردند، امّا هیچ‌کس را ندیدند، فقط عیسی با آنان بود.

۹وقتی آنها از کوه پایین می‌آمدند، عیسی به ایشان دستور داد که دربارهٔ آنچه دیده‌اند تا زمانی‌که پسر انسان پس از مرگ زنده نشود، به کسی چیزی نگویند.

۱۰آنان از این دستور اطاعت کردند ولی در بین خود دربارهٔ معنی «زنده شدن پس از مرگ» به بحث پرداختند. **۱۱**آنها از او پرسیدند: «چرا علما می‌گویند که باید اول الیاس بیاید؟»

۱۲عیسی جواب داد: «بلی، الیاس اول می‌آید تا همه‌چیز را آماده سازد، امّا چرا کتاب‌مقدّس می‌گوید که پسر انسان باید متحمّل رنجهای بسیاری شده و خوار و خفیف شود؟ **۱۳**به شما می‌گویم همان‌طور که دربارهٔ الیاس نوشته شده، او آمد و مردم هرچه خواستند با او کردند.»

شفای پسر بچّهٔ دیوانه
(متّی ۱۷:۱۴-۲۱؛ لوقا ۳۷:۹-۴۳ الف)

۱۴وقتی آنها نزد سایر شاگردان رسیدند، جمعیّت بزرگی را دیدند که دور آنها ایستاده‌اند و علما با ایشان مباحثه می‌کنند. **۱۵**همین‌که جمعیّت، عیسی را دیدند با تعجّب فراوان دوان‌دوان به استقبال او رفتند و به او سلام کردند. **۱۶**عیسی از شاگردان پرسید: «دربارهٔ چه چیز با آنها بحث می‌کنید؟»

۱۷مردی از میان جمعیّت گفت: «ای استاد، من پسرم را نزد تو آوردم. او گرفتار روح پلیدی شده و نمی‌تواند حرف

بزند. **۱۸**در هرجا که روح به او حمله می‌کند، او را به زمین می‌اندازد، دهانش کف می‌کند، دندان به هم می‌ساید و تمام بدنش خشک می‌شود. از شاگردان تو درخواست کردم آن را بیرون کنند امّا نتوانستند.»

۱۹عیسی به آنها گفت: «شما چقدر بی‌ایمان هستید! تا کی باید با شما باشم و تا کی باید متحمّل شما گردم؟ او را نزد من بیاورید.» **۲۰**آنها آن پسر را نزد او آوردند. روح به محض اینکه عیسی را دید، پسر را دچار حملهٔ سختی ساخت. پسر بر زمین افتاد و دهانش کف کرده و دست و پا می‌زد. **۲۱**عیسی از پدر او پرسید: «چند وقت است که این حالت برای او پیش آمده؟» پدر جواب داد: «از بچّگی. **۲۲**اغلب اوقات این روح او را در آب و آتش می‌انداخت به طوری که نزدیک بود او را تلف سازد. امّا اگر برایت مقدور است به ما ترحّم نموده، کمک کن.»

۲۳عیسی فرمود: «اگر بتوانی ایمان بیاوری، برای کسی‌که ایمان دارد، همه‌چیز ممکن است.» **۲۴**آن پدر فوراً با صدای بلند گفت: «من ایمان دارم، ولی ایمانم کم است. آن را زیاد گردان.»

۲۵وقتی عیسی دید که مردم جمع می‌شوند، با پرخاش به روح پلید فرمود: «ای روح کر و لال، به تو فرمان می‌دهم که از او بیرون بیایی و هیچ‌وقت به او داخل نشوی.»

۲۶آن روح نعره‌ای زد و پسر را به تشنّج انداخت و از او بیرون آمد و رنگ آن پسر مانند رنگ مرده شد، به طوری که عدّه‌ای می‌گفتند: «او مرده است.» **۲۷**امّا عیسی دستش را گرفت و او را بلند کرد و او سرپا ایستاد. **۲۸**عیسی به خانه رفت و شاگردانش در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم آن روح را بیرون کنیم؟» **۲۹**عیسی فرمود: «برای بیرون کردن این‌گونه ارواح، وسیله‌ای جز دعا وجود ندارد.»

عیسی بار دیگر دربارهٔ مرگ خود سخن می‌گوید

(متّی ۲۲:۱۷-۲۳؛ لوقا ۴۳:۹-۴۵)

۳۰عیسی و شاگردان آن ناحیه را ترک کردند و از راه استان جلیل به سفر خود ادامه دادند. عیسی نمی‌خواست کسی بداند او کجاست **۳۱**زیرا به شاگردان خود تعلیم داده می‌گفت که پسر انسان به دست آدمیان تسلیم می‌شود و آنان او را خواهند کشت ولی سه روز بعد، دوباره زنده خواهد شد. **۳۲**امّا آنها نمی‌فهمیدند چه می‌گوید و می‌ترسیدند از او چیزی بپرسند.

بزرگترین شخص
(متّی ۱۸:۱-۵؛ لوقا ۹:۴۶-۴۸)

۳۳آنها به کفرناحوم آمدند و وقتی در منزل بودند عیسی از
شاگردان پرسید: «بین راه دربارهٔ چه چیزی مباحثه می‌کردید؟»
۳۴آنها ساکت ماندند، چون در بین راه، صحبت ایشان بر
سر این بود که در میان آنها چه کسی بزرگتر است. ۳۵او
نشست و دوازده حواری را نزد خود خواند و به ایشان فرمود:
«اگر کسی می‌خواهد اول شود، باید خود را آخرین و غلام
همه سازد.» ۳۶سپس کودکی را گرفت و او را در برابر همه
قرار داد و بعد او را در آغوش گرفته فرمود: ۳۷«هرکه یکی از
این کودکان را به نام من بپذیرد، مرا پذیرفته است و هرکه مرا
بپذیرد، نه تنها مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته است.»

هرکه ضد ما نیست با ماست
(لوقا ۹:۴۹-۵۰)

۳۸یوحنا عرض کرد: «ای استاد، ما مردی را دیدیم که دیوها را با ذکر
نام تو بیرون می‌کرد، امّا چون از ما نبود، سعی کردیم مانع او شویم.»
۳۹عیسی فرمود: «مانع کار او نشوید، زیرا هرکه با ذکر نام
من معجزه‌ای بکند، نمی‌تواند در همان دَم از من بد بگوید.
۴۰چون هرکه برضد ما نباشد با ماست. ۴۱یقین بدانید هرکه
به شما به‌خاطر اینکه پیروان مسیح هستید، جرعه‌ای آب بدهد،
به هیچ وجه بی‌اجر نخواهد ماند.

مسبّبین گناه
(متّی ۱۸:۶-۹؛ لوقا ۱۷:۱-۲)

۴۲«امّا هر کسی یکی از این کوچکان را که به من ایمان
دارند گمراه سازد، برای او بهتر است که با سنگ آسیابی به
دور گردن خود، به دریا انداخته شود. ۴۳پس اگر دستت باعث
گمراهی تو می‌شود، آن را ببر، زیرا بهتر است بدون دست
وارد حیات شوی از اینکه با دو دست به جهنم بیافتی یعنی به
آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد. [۴۴جایی‌که کرم ایشان نمیرد
و آتش خاموش نشود.] ۴۵و اگر پایت تو را گمراه کند، آن
را ببر، زیرا بهتر است که لنگ وارد حیات شوی از اینکه با
دو پا به جهنم انداخته شوی. [۴۶جایی‌که کرم ایشان نمیرد
و آتش خاموش نشود.] ۴۷و اگر چشمت تو را منحرف سازد
آن را در آور، زیرا بهتر است که با یک چشم وارد پادشاهی
خدا شوی از اینکه با دو چشم به جهنم بیافتی. ۴۸جایی‌که
کرم ایشان نمیرد و آتش خاموش نشود.

۴۹«چون همه با آتش نمکین می‌شوند.* ۵۰نمک چیز خوبی
است، امّا اگر مزهٔ خود را از دست بدهد، دیگر به چه وسیله
می‌تواند مزهٔ خود را باز یابد؟ پس شما نیز در خود نمک داشته
باشید و با یکدیگر در صلح و صفا زندگی کنید.»

تعلیم عیسی دربارهٔ طلاق

(متّی ۱۹:۱-۱۲؛ لوقا ۱۶:۱۸)

۱۰ عیسی از آنجا به راه افتاد و به سرزمین یهودیه و
به جانب شرقی رود اردن رفت. باز هم جمعیّتی
به دور او جمع شد و او بر حسب عادت همیشگی خود به
تعلیم آنان پرداخت.
۲عدّه‌ای از فریسیان نزد او آمدند و برای امتحان از او پرسیدند:
«آیا مرد مجاز است که زن خود را طلاق بدهد؟» ۳عیسی در
جواب، از آنها پرسید: «موسی در این باره چه دستوری داده
است؟» ۴آنها جواب دادند: «موسی اجازه داده است که مرد با
دادن طلاق‌نامه به زن خود، از او جدا شود.» ۵عیسی به ایشان
فرمود: «به‌خاطر سنگدلی شما بود که موسی این اجازه را به
شما داد. ۶وگرنه خدا از اول خلقت، انسان را به صورت مرد
و زن آفرید. ۷به این دلیل مرد، پدر و مادر خود را ترک می‌کند
و به زن خود می‌پیوندد ۸و این دو یک تن واحد می‌شوند. یعنی
دیگر آنها دو نفر نیستند، بلکه یک تن می‌باشند. ۹آنچه را
خدا به هم پیوسته است، انسان نباید جدا سازد.» ۱۰در منزل،
شاگردان باز هم دربارهٔ این موضوع از عیسی سؤال کردند.
۱۱او به ایشان فرمود: «هرکه زن خود را طلاق دهد و با زنی
دیگر ازدواج کند، نسبت به زن خود مرتکب زنا شده است.
۱۲همین‌طور اگر زنی از شوهر خود جدا شود و با مرد دیگری
ازدواج کند، مرتکب زنا شده است.»

عیسی کودکان را برکت می‌دهد

(متّی ۱۹:۱۳-۱۵؛ لوقا ۱۸:۱۵-۱۷)

۱۳بچّه‌ها را نزد عیسی می‌آوردند تا بر آنها دست بگذارد
ولی شاگردان، آنها را سرزنش می‌کردند. ۱۴وقتی عیسی این را
دید ناراحت شده به شاگردان فرمود: «بگذارید بچّه‌ها نزد من
بیایند، مانع آنها نشوید چون پادشاهی خدا به چنین کسانی
تعلّق دارد. ۱۵یقین بدانید که اگر کسی پادشاهی خدا را مانند

در برخی از نسخه‌های قدیمی این آیه به این شکل ادامه دارد: و هر قربانی به نمک نمکین
می‌شود.

کودک نپذیرد، هیچ‌وقت وارد آن نخواهد شد.» **۱۶**سپس عیسی کودکان را در آغوش گرفت و دست بر آنان گذاشته، برای ایشان دعای خیر کرد.

جوان ثروتمند

(متّی ۱۹:۱۶-۳۰؛ لوقا ۱۸:۱۸-۳۰)

۱۷وقتی عیسی عازم سفر شد، شخصی دوان‌دوان آمده در برابر او زانو زد و عرض کرد: «ای استاد نیکو، من برای به دست آوردن حیات جاودانی چه باید بکنم؟»

۱۸عیسی به او فرمود: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ‌کس جز خدا نیکو نیست. **۱۹**احکام را می‌دانی -قتل نکن، زنا نکن، دزدی نکن، شهادت نادرست نده، کلاهبرداری نکن، پدر و مادر خود را احترام کن.»

۲۰آن شخص در جواب گفت: «ای استاد، من از جوانی همهٔ اینها را رعایت کرده‌ام.»

۲۱عیسی با محبّت به او خیره شده فرمود: «یک چیز کم داری، برو آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در عالم بالا گنجی خواهی داشت و بعد بیا و از من پیروی کن.» **۲۲**آن شخص چون صاحب ثروت فراوان بود، با قیافه‌ای محزون، و با ناراحتی از آنجا رفت.

۲۳عیسی به اطراف نگاه کرد و به شاگردان فرمود: «چه دشوار است ورود توانگران به پادشاهی خدا!»

۲۴شاگردان از سخنان او تعجّب کردند، امّا عیسی باز هم به آنان فرمود: «ای فرزندان، وارد شدن به پادشاهی خدا چقدر دشوار است! **۲۵**رد شدن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از وارد شدن شخص توانگر به پادشاهی خدا.»

۲۶شاگردان بی‌اندازه تعجّب کرده و به یکدیگر می‌گفتند: «پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟»

۲۷عیسی به آنان نگاهی کرد و فرمود: «برای انسان غیرممکن است، امّا نه برای خدا، زیرا برای خدا همه‌چیز امکان دارد.»

۲۸پطرس در جواب عیسی شروع به صحبت کرده گفت: «ببین، ما از همه‌چیز خود دست کشیده و پیرو تو شده‌ایم.»

۲۹عیسی فرمود: «یقین بدانید که هرکس به‌خاطر من و انجیل، خانه و یا برادران یا خواهران یا مادر یا پدر یا فرزندان و یا املاک خود را ترک نماید، **۳۰**در این دنیا صد برابر خانه و

برادر و خواهر، مادر و فرزندان و املاک -و همچنین رنجها- و در آخرت حیات جاودان نصیب او خواهد شد. **۳۱**امّا بسیاری از آنان که اکنون اولین هستند، آخرین خواهند شد و بسیاری هم که آخرین هستند، اولین خواهند شد.»

عیسی برای سومین بار دربارهٔ مرگ خود سخن می‌گوید

(متّی ۲۰:۱۷-۱۹؛ لوقا ۱۸:۳۱-۳۴)

۳۲عیسی و شاگردان در راه اورشلیم بودند و عیسی پیشاپیش شاگردان حرکت می‌کرد. شاگردان متحیّر بودند و کسانی‌که از عقب آنها می‌آمدند، بسیار می‌ترسیدند. عیسی دوازده شاگرد خود را به کناری برد و دربارهٔ آنچه که می‌باید برایش اتّفاق افتد، با آنها شروع به صحبت کرد **۳۳**و به آنها فرمود: «ما اکنون به اورشلیم می‌رویم و پسر انسان به دست سران کاهنان و علما سپرده خواهد شد. آنها او را محکوم به مرگ خواهند کرد و به دست بیگانگان خواهند سپرد. **۳۴**آنها او را مسخره خواهند نمود و به رویش آب دهان خواهند انداخت، او را تازیانه خواهند زد و خواهند کشت، امّا پس از سه روز دوباره زنده خواهد شد.»

درخواست یعقوب و یوحنا

(متّی ۲۰:۲۰-۲۸)

۳۵یعقوب و یوحنا -پسران زِبدی- نزد عیسی آمده گفتند: «ای استاد، ما می‌خواهیم که آنچه که از تو درخواست می‌کنیم برای ما انجام دهی.» **۳۶**به ایشان گفت: «چه می‌خواهید برایتان بکنم؟» **۳۷**آنها جواب دادند: «به ما اجازه بده تا در جلال تو یکی در دست راست و دیگری در دست چپ تو بنشینیم.» **۳۸**عیسی به ایشان فرمود: «شما نمی‌فهمید چه می‌خواهید. آیا می‌توانید از پیاله‌ای که من می‌نوشم بنوشید و یا تعمیدی را که من می‌گیرم بگیرید؟» **۳۹**آنها جواب دادند: «می‌توانیم.» عیسی فرمود: «از پیاله‌ای که من می‌نوشم، خواهید نوشید و تعمیدی را که من می‌گیرم، شما هم خواهید گرفت. **۴۰**امّا نشستن در دست راست و یا چپ من با من نیست. این به کسانی تعلّق دارد که از پیش برایشان تعیین شده است.» **۴۱**وقتی ده شاگرد دیگر این را شنیدند از یعقوب و یوحنا دلگیر شدند. **۴۲**عیسی ایشان را نزد خود خواند و فرمود: «می‌دانید که در بین ملل، کسانی‌که فرمانروا محسوب می‌شوند، بر زیردستان خود فرمانروایی می‌کنند و رهبرانشان نیز بر آنها ریاست می‌نمایند **۴۳**ولی در بین شما نباید چنین باشد؛ بلکه هرکه می‌خواهد در میان شما

بزرگ شود، باید خادم شما باشد **۴۴**و هرکه می‌خواهد اول شود، باید غلام همه باشد. **۴۵**چون پسر انسان نیامده است تا خدمت کرده شود، بلکه تا به دیگران خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.»

شفای بارتیماؤس نابینا

(متّی ۲۰:۲۹-۳۴؛ لوقا ۱۸:۳۵-۴۳)

۴۶آنها به شهر اریحا رسیدند و وقتی عیسی به اتّفاق شاگردان خود و جمعیّت بزرگی از شهر بیرون می‌رفت، یک گدای نابینا به نام بارتیماؤس -پسر تیمائوس- در کنار راه نشسته بود. **۴۷**وقتی شنید که عیسای ناصری است، شروع به فریاد کرد و گفت: «ای عیسی، پسر داوود، بر من رحم کن.» **۴۸**عدّهٔ زیادی او را سرزنش کردند و از او خواستند تا ساکت شود. ولی او هرچه بلندتر فریاد می‌کرد: «ای پسر داوود، بر من رحم کن.» **۴۹**عیسی ایستاد و فرمود: «به او بگویید اینجا بیاید.» آنها آن کور را صدا کردند و به او گفتند: «خوشحال باش، بلند شو، تو را می‌خواهد.» **۵۰**بارتیماؤس فوراً ردای خود را به کناری انداخت و از جای خود بلند شد و نزد عیسی آمد. **۵۱**عیسی به او فرمود: «چه می‌خواهی برایت بکنم؟» آن کور عرض کرد: «ای استاد می‌خواهم بار دیگر بینا شوم.» **۵۲**عیسی به او فرمود: «برو، ایمانت تو را شفا داده است.» او فوراً بینایی خود را بازیافت و به دنبال عیسی به راه افتاد.

ورود پیروزمندانهٔ مسیح به اورشلیم

(متّی ۲۱:۱-۱۱؛ لوقا ۱۹:۲۸-۴۰؛ یوحنا ۱۲:۱۲-۱۹)

۱۱ وقتی به بیت‌فاجی و بیت‌عنیا در کوه زیتون که نزدیک اورشلیم است رسیدند، عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاد **۲**و به آنها چنین دستور داد: «به دهکدهٔ روبه‌رو بروید. همین‌که وارد آن شدید کرّه الاغی را در آنجا بسته خواهید دید، که هنوز کسی بر آن سوار نشده است، آن را باز کنید و به اینجا بیاورید. **۳**اگر کسی پرسید: چرا آن را باز می‌کنید؟ بگویید: خداوند آن را لازم دارد. و او بدون تأخیر، آن را به اینجا خواهد فرستاد.» **۴**آن دو نفر رفتند و در کوچه‌ای کرّه الاغی را دیدند که جلوی دری بسته شده بود، آن را باز کردند. **۵**بعضی از کسانی‌که در آنجا ایستاده بودند، به آنها گفتند: «چرا این کرّه الاغ را باز می‌کنید؟» **۶**آنها همان‌طور که عیسی به ایشان فرموده بود، جواب دادند و کسی مانع ایشان نشد. **۷**کرّه الاغ را نزد عیسی آوردند و

لباسهای خود را روی آن انداختند و او سوار شد. **۸**عدّهٔ زیادی از مردم، لباسهای خود را جلوی راه عیسی انداختند و عدّه‌ای هم از مزارع اطراف، شاخ و برگ درختان را بریده جلوی راه او می‌گسترانیدند. **۹**کسانی‌که از جلو و عقب به دنبال او می‌آمدند، با فریاد می‌گفتند: «خدا را سپاس باد! مبارک باد آن کسی‌که به نام خداوند می‌آید. **۱۰**فرخنده باد پادشاهی پدر ما داوود که در حال آمدن است، خدا را سپاس باد.» **۱۱**عیسی وارد اورشلیم شد و به معبد بزرگ رفت. در آنجا همه‌چیز را از نظر گذرانید. امّا چون دیر وقت بود با آن دوازده حواری به بیت‌عنیا رفت.

درخت انجیر بی‌میوه

(متّی ۲۱:۱۸-۱۹)

۱۲روز بعد وقتی آنها از بیت‌عنیا بیرون آمدند، در بین راه عیسی گرسنه شد. **۱۳**از دور درخت انجیر پُربرگی دید و رفت تا ببیند آیا می‌تواند چیزی در آن پیدا کند. وقتی به آن رسید جز برگ چیزی ندید، چون هنوز فصل انجیر نبود. **۱۴**پس به درخت فرمود: «دیگر کسی از میوهٔ تو نخواهد خورد.» و شاگردانش این را شنیدند.

ورود عیسی به معبد بزرگ

(متّی ۲۱:۱۲-۱۷؛ لوقا ۱۹:۴۵-۴۸؛ یوحنا ۲:۱۳-۲۲)

۱۵آنها به اورشلیم آمدند و عیسی وارد معبد بزرگ شد و به بیرون راندن بازرگانان معبد بزرگ و مشتریان آنها پرداخت. میزهای صرّافان و چهار پایه‌های کبوتر فروشان را به هم ریخت **۱۶**و به کسی اجازه نمی‌داد که برای حمل اجناس، از صحن معبد بزرگ عبور کند. **۱۷**او به مردم تعلیم می‌داد و می‌گفت: «آیا کتاب خدا نمی‌فرماید: خانهٔ من نمازخانه‌ای برای همهٔ ملّتها خواهد بود؟ امّا شما آن را کمینگاه دزدان ساخته‌اید.» **۱۸**سران کاهنان و علما که این را شنیدند، در صدد برآمدند راهی برای از بین بردن او پیدا کنند. آنها از او می‌ترسیدند، چون همهٔ مردم از تعالیم او حیران بودند. **۱۹**در غروب آن روز عیسی و شاگردان از شهر بیرون رفتند.

درسی از درخت انجیر

(متّی ۲۱:۲۰-۲۲)

۲۰صبح روز بعد در ضمن راه آنها دیدند که آن درخت انجیر از ریشه خشک شده است. **۲۱**پطرس موضوع را به‌یاد آورد و گفت: «ای استاد، نگاه کن، درخت انجیری را که

نفرین کردی خشک شده است.» **۲۲**عیسی در جواب آنها
گفت: «به خدا ایمان داشته باشید **۲۳**و یقین بدانید اگر کسی
به این کوه بگوید: حرکت کن و به دریا پرتاب شو و شک
و شبهه‌ای به دل راه ندهد بلکه ایمان داشته باشد که هرچه
بگوید می‌شود، برای او چنان خواهد شد. **۲۴**بنابراین به شما
می‌گویم: یقین بدانید، آنچه را که در دعا طلب می‌کنید،
خواهید یافت و به شما داده خواهد شد. **۲۵**وقتی برای دعا
می‌ایستید اگر از کسی شکایتی دارید، او را ببخشید تا پدر
آسمانی شما هم خطاهای شما را ببخشد. [**۲۶**امّا اگر شما
دیگران را نبخشید، پدر آسمانی شما هم خطاهای شما را
نخواهد بخشید.]»

اقتدار و اختیار عیسی

(متّی ۲۳:۲۱-۲۷؛ لوقا ۱:۲۰-۸)

۲۷آنها بار دیگر به اورشلیم آمدند. وقتی عیسی در معبد بزرگ
قدم می‌زد، سران کاهنان و علما و مشایخ نزد او آمدند **۲۸**و از
او پرسیدند: «به چه اختیاری این کارها را می‌کنی؟ چه کسی
به تو اختیار انجام چنین کارهایی را داده است؟» **۲۹**عیسی به
ایشان فرمود: «من هم از شما سؤالی دارم اگر جواب دادید،
به شما خواهم گفت که به چه اختیاری این کارها را می‌کنم.
۳۰آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود، یا از جانب بشر؟ به
من جواب بدهید.» **۳۱**آنها بین خود بحث کرده گفتند: «اگر
بگوییم از جانب خدا بود، او خواهد گفت، 'پس چرا به او
ایمان نیاوردید؟' **۳۲**امّا اگر بگوییم از جانب بشر بود...» (آنها
از مردم می‌ترسیدند، چون همه یحیی را نبی می‌دانستند.)
۳۳از این رو در جواب عیسی گفتند: «ما نمی‌دانیم.» عیسی
به ایشان گفت: «پس من هم نمی‌گویم به چه اختیاری این
کارها را می‌کنم.»

مَثَل تاکستان و باغبان

(متّی ۳۳:۲۱-۴۶؛ لوقا ۹:۲۰-۱۹)

۱۲ عیسی به سخن خود ادامه داده و در قالب مَثَل به
ایشان گفت: «مردی تاکستانی احداث کرد و دیواری
دور آن کشید. در داخل آن چَرخُشتی برای گرفتن آب انگور
کند و یک بُرج هم برای آن ساخت، بعد آن را به باغبانان
اجاره داد و خود به سفر رفت. **۲**در موسم انگور، غلامی
را نزد باغبانان فرستاد تا سهم خود را از محصول تاکستان
بگیرد. **۳**امّا آنها آن غلام را گرفته کتک زدند و دست خالی

بازگردانیدند. **۴**صاحب تاکستان، غلام دیگری نزد ایشان فرستاد. او را هم سنگسار کردند و سرش را شکستند و با بی‌احترامی برگردانیدند. **۵**باز غلام دیگری فرستاد، او را هم کشتند. بسیاری از کسان دیگر را نیز همین‌طور، بعضی را زدند و بعضی را کشتند. **۶**صاحب باغ، فقط یک نفر دیگر داشت که بفرستد و آن هم پسر عزیز خودش بود. سرانجام او را فرستاد و پیش خود گفت: 'آنها احترام پسرم را نگاه خواهند داشت.' **۷**امّا باغبانان به یکدیگر گفتند: 'این وارث است، بیایید او را بکشیم تا مِلک او مال خودمان بشود.' **۸**پس پسر را گرفتند و او را کشتند و از تاکستان بیرون انداختند. **۹**صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او می‌آید این باغبانان را می‌کشد و تاکستان را به دیگران واگذار می‌کند. **۱۰**مگر در کلام خدا نخوانده‌اید:

'آن سنگی که معماران رد کردند،
به صورت سنگ اصلی بنا درآمده است،
۱۱این کار خداوند است
و به چشم ما عجیب می‌نماید!'»

۱۲رهبران یهود در صدد برآمدند عیسی را دستگیر کنند، چون فهمیدند روی سخن او با آنها بود، امّا از مردم می‌ترسیدند. پس او را ترک کردند و رفتند.

سؤال دربارهٔ پرداخت مالیات

(متّی ۲۲:۱۵-۲۲؛ لوقا ۲۰:۲۰-۲۶)

۱۳عدّه‌ای از فریسیان و طرفداران هیرودیس، فرستاده شدند تا عیسی را با سؤالات خویش به دام بیندازند. **۱۴**آنها نزد او آمده گفتند: «ای استاد می‌دانیم که تو شخص درستی هستی و از کسی طرفداری نمی‌کنی، چون به ظاهر اشخاص نگاه نمی‌کنی بلکه با راستی، راه خدا را تعلیم می‌دهی. آیا دادن مالیات به امپراتور روم جایز است یا خیر؟ آیا باید مالیات بدهیم یا نه؟» **۱۵**عیسی به نیرنگ ایشان پی برد و فرمود: «چرا مرا امتحان می‌کنید؟ یک سکّهٔ نقره بیاورید تا ببینم.» **۱۶**آنها برایش سکه‌ای آوردند. او به ایشان فرمود: «نقش و عنوان چه کسی روی آن است؟» جواب دادند: «نقش و عنوان قیصر.» **۱۷**پس عیسی فرمود: «بسیار خوب، آنچه مال قیصر است به قیصر و آنچه مال خداست، به خدا بدهید.» و آنان از سخنان او تعجّب کردند.

سؤال دربارهٔ رستاخیز مردگان
(متّی ۲۲:۲۳-۳۳؛ لوقا ۲۷:۲۰-۴۰)

۱۸بعد صدوقیان نزد او آمدند. (این فرقه معتقد بودند که پس از مرگ، رستاخیزی وجود ندارد.) آنها از عیسی پرسیدند: **۱۹**«ای استاد، موسی برای ما نوشته است اگر مردی بمیرد و زنش بدون فرزند باشـد، برادرش موظّف است، آن زن را بگیرد تا برای او فرزندانی بیاورد. **۲۰**هفت برادر بودند، اولی زنی گرفت و بدون فرزند مرد. **۲۱**بعد دومی آن زن را گرفت و او هم بدون فرزند مرد. همین‌طور سومی. **۲۲**تا بالاخره هر هفت نفر مردند و هیچ فرزندی بجا نگذاشتند. بعد از همه، آن زن هم مرد. **۲۳**در روز رستاخیز وقتی آنها دوباره زنده می‌شوند او زن کدام‌یک از آنها خواهد بود؟ چون هر هفت نفر با او ازدواج کردند.» **۲۴**عیسی به ایشان فرمود: «آیا گمراهی شما به این علّت نیست که نه از کتاب‌مقدّس خبر دارید و نه از قدرت خدا؟ **۲۵**وقتی مردگان قیام کنند، دیگر نه زن می‌گیرند و نه شوهر می‌کنند، بلکه مانند فرشتگان آسمانی خواهند بود. **۲۶**و امّا دربارهٔ قیامت مردگان، مگر تا به حال در کتاب موسی در داستان بوتهٔ سوزان نخوانده‌اید که خدا چطور با او صحبت کرد و فرمود: 'من خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب هستم.' **۲۷**خدا، خدای مردگان نیست، بلکه خدای زندگان است. شما سخت گمراه هستید.»

فرمان بزرگ
(متّی ۳۴:۲۲-۴۰؛ لوقا ۲۵:۱۰-۲۸)

۲۸یکی از علما که بحث آنان را شنید و پی برد که عیسی جوابی عالی به آنها داده است، جلو آمد و پرسید: «مهمترین حکم شریعت کدام اسـت؟» **۲۹**عیسی جواب داد: «اول این است: ای اسرائیل بشنو، خداوند خدای ما، خداوند یکتاست. **۳۰**خداوند، خدای خود را با تمام دل و تمام جان و تمام ذهن و تمام قدرت خود دوست بدار. **۳۱**و دوم این است: همسایه‌ات را مانند جان خود دوست بدار. هیچ فرمانی بزرگتر از این دو، وجود ندارد.» **۳۲**آن شخص به او گفت: «ای استاد، درست است. حقیقت را فرمودی خدا یکی است و به جز او خدایی نیست **۳۳**و دوست داشتن او با تمامی دل و تمام عقل و تمام قدرت و دوست داشتن همسایه مثل خود از همهٔ هدایای سوختنی و قربانی‌ها بالاتر است.» **۳۴**وقتی عیسی دید که جوابی عاقلانه داده است، به او فرمود: «تو از پادشاهی خدا دور نیستی.» بعد از آن دیگر کسی جرأت نمی‌کرد از عیسی سؤالی بکند.

داوود و مسیح
(متّی ۲۲:۴۱-۴۶؛ لوقا ۲۰:۴۱-۴۴)

۳۵عیسی ضمن تعالیم خود در معبد بزرگ چنین گفت:
«علما چطور می‌توانند بگویند که مسیح، پسر داوود است؟
۳۶درحالی‌که خود داوود با الهام روح‌القدس گفت:
'خداوند به خداوند من گفت:
در دست راست من بنشین
تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.'
۳۷پس وقتی خود داوود، او را خداوند می‌خواند، چطور او
می‌تواند پسر داوود باشد؟»

هشدار عیسی علیه معلّمین شریعت
(متّی ۲۳:۱-۳۶؛ لوقا ۲۰:۴۵-۴۷)

جمعیّت کثیری با علاقه به سخنان او گوش می‌دادند. **۳۸**عیسی
در ضمن تعالیم خود به آنها فرمود: «از علمایی که دوست
دارند با قباهای بلند بیایند و بروند و علاقهٔ شدیدی به سلامهای
احترام‌آمیز دیگران در بازارها دارند، برحذر باشید. **۳۹**آنها بهترین
جاها را در کنیسه‌ها و صدر مجالس را در مهمانی‌ها اشغال
می‌کنند. **۴۰**مال بیوه زنها را می‌بلعند و محض خودنمایی، نماز
را طول می‌دهند. کیفر آنها سخت‌تر خواهد بود.»

هدیهٔ یک بیوه‌زن
(لوقا ۲۱:۱-۴)

۴۱عیسی در برابر صندوق بیت‌المال معبد بزرگ نشسته بود و
می‌دید که چگونه اشخاص به آن صندوق پول می‌ریختند. بسیاری
از دولتمندان، پولهای زیادی دادند. **۴۲**بیوه‌زن فقیری هم آمد و دو
سکّه که تقریباً دو ریال می‌شد در صندوق انداخت. **۴۳**عیسی
شاگردان خود را نزد خود خواند و فرمود: «یقین بدانید که این
بیوه‌زن فقیر بیش از همهٔ کسانی‌که در صندوق پول ریختند، پول
داده است. **۴۴**چون آنها از آنچه که زیاد داشتند دادند، امّا او با
وجود تنگدستی، هرچه داشت یعنی تمام معاش خود را داد.»

پیشگویی ویرانی معبد بزرگ
(متّی ۲۴:۱-۲؛ لوقا ۲۱:۵-۶)

۱۳ وقتی عیسی از معبد بزرگ خارج می‌شد یکی از
شاگردان به او گفت: «ای استاد، به این سنگها
و ساختمانهای بزرگ نگاه کن.» **۲**عیسی به او فرمود: «این
ساختمانهای بزرگ را می‌بینی؟ هیچ‌یک از سنگهای آن روی سنگ
دیگر باقی نخواهد ماند، بلکه همه زیر و رو خواهد شد.»

جور و جفا
(متّی ۲۴:۳-۱۴؛ لوقا ۲۱:۷-۱۹)

۳وقتی عیسی در کوه زیتون، روبه‌روی معبد بزرگ نشسته
بود، پطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس به طور خصوصی به
او گفتند: **۴**«به ما بگو این در چه وقت اتّفاق خواهد افتاد؟
علامت نزدیک بودن وقوع این امور چه خواهد بود؟» **۵**عیسی
در جواب آنها فرمود: «مواظب باشید که کسی شما را گمراه
نکند. **۶**بسیاری به نام من آمده خواهند گفت: 'من او هستم'
و افراد بسیاری را گمراه خواهند ساخت. **۷**وقتی صدای جنگ
را از نزدیک بشنوید و یا اخبار جنگ در جاهای دور به گوشتان
برسد، هراسان نشوید. این چیزها باید اتّفاق بیفتد. امّا هنوز
آخر کار نیست. **۸**ملّتی با ملّتی دیگر و مملکتی با مملکتی
دیگر جنگ خواهند کرد و در جاهای بسیار، زمین‌لرزه‌ها روی
می‌دهد و خشکسالی خواهد شد. این چیزها علایم شروع
دردی مانند درد زایمان است. **۹**امّا مواظب خودتان باشید،
شما را برای محاکمه به شوراها خواهند کشانید و در کنیسه‌ها
شلاّق خواهند زد. به‌خاطر من، شما را به حضور حکمرانان
و پادشاهان خواهند برد تا در مقابل آنها شهادت دهید. **۱۰**اول
باید انجیل به تمام ملّتها برسد. **۱۱**پس وقتی شما را دستگیر
می‌کنند و تسلیم می‌نمایند، ناراحت نشوید که چه بگویید
بلکه آنچه در آن ساعت به وسیلهٔ روح‌القدس به شما گفته
می‌شود، همان را بگویید. چون اوست که سخن می‌گوید،
نه شما. **۱۲**برادر، برادر را تسلیم مرگ خواهد کرد و پدر،
فرزند را. فرزندان علیه والدین خود طغیان خواهند کرد و آنان
را به کشتن خواهند داد. **۱۳**همهٔ مردم به‌خاطر اینکه نام من بر
شماست، از شما روی‌گردان خواهند شد. امّا هرکه تا به آخر
پایدار بماند، نجات خواهد یافت.

مکروه ویرانی
(متّی ۲۴:۱۵-۲۸؛ لوقا ۲۱:۲۰-۲۴)

۱۴«امّا هرگاه آن مکروه ویرانی را در جایی‌که نباید باشد،
مستقر ببینید (خواننده بداند مقصود چیست.) کسانی‌که در
یهودیه هستند، به کوهها فرار کنند. **۱۵**اگر کسی در پشت بام
خانه است، نباید برای بردن چیزی پایین بیاید و وارد خانه شود.
۱۶و اگر در مزرعه است، نباید برای برداشتن لباس برگردد.
۱۷آن روزها برای زنهای آبستن و یا شیرده چقدر وحشتناک
خواهد بود! **۱۸**دعا کنید که این چیزها در زمستان پیش نیاید.

۱۹زیرا در آن روزها چنان مصیبتی روی خواهد نمود، که از
زمانی‌که خدا دنیا را آفرید تا به حال، مثل آن دیده نشده و
دیگر هم دیده نخواهد شد. ۲۰اگر خداوند آن روزها را کوتاه
نمی‌کرد، هیچ جانداری، جان سالم بدر نمی‌برد. امّا به‌خاطر
برگزیدگان خود آن روزها را کوتاه کرده است. ۲۱پس اگر
کسی به شما بگوید: 'نگاه کن مسیح اینجا و یا آنجاست!'
باور نکنید. ۲۲مسیح‌ها و انبیای دروغین ظهور خواهند کرد و
چنان نشانه‌ها و معجزاتی خواهند نمود که اگر ممکن باشد
برگزیدگان خدا را گمراه کنند. ۲۳مواظب خودتان باشید من
شما را از همهٔ این چیزها قبلاً باخبر کرده‌ام.

آمدن پسر انسان

(متّی ۲۹:۲۴-۳۱؛ لوقا ۲۵:۲۱-۲۸)

۲۴«امّا در آن روزها بعد از آن مصیبت‌ها، آفتاب تاریک خواهد
شد و ماه دیگر نخواهد درخشید. ۲۵ستاره‌ها از آسمان فرو
خواهند ریخت و نیروهای آسمان متزلزل خواهند شد. ۲۶آن وقت
پسر انسان را خواهند دید که با قدرت عظیم و جاه و جلال،
بر ابرها می‌آید. ۲۷او فرشتگان را خواهد فرستاد و برگزیدگان
خود را از چهار گوشهٔ عالم از دورترین نقاط زمین تا دورترین
حدود آسمان جمع خواهد کرد.

درسی از درخت انجیر

(متّی ۳۲:۲۴-۳۵؛ لوقا ۲۹:۲۱-۳۳)

۲۸«از درخت انجیر درس بگیرید: وقتی شاخه‌هایش سبز و
شاداب می‌شوند و برگ می‌آورند، می‌دانید که تابستان نزدیک
است. ۲۹به همان طریق وقتی وقوع این چیزها را ببینید، مطمئن
باشید که نزدیک بلکه در آستانهٔ در است. ۳۰یقین بدانید قبل از
اینکه زندگی این نسل به سر آید، همهٔ این امور اتّفاق خواهد
افتاد. ۳۱آسمان و زمین از بین خواهد رفت، امّا سخنان من
هرگز از بین نخواهد رفت.

روز و ساعت نامعلوم

(متّی ۳۶:۲۴-۴۴)

۳۲«امّا از آن روز و ساعت هیچ‌کس خبر ندارد؛ نه فرشتگان
آسمان و نه پسر، فقط پدر از آن آگاه است. ۳۳هوشیار و آگاه
باشید، شما نمی‌دانید آن زمان چه وقتی می‌آید. ۳۴آمدن آن روز،
مانند شخصی است که به سفر رفته و خانهٔ خود را به خادمان
سپرده است تا هرکس کار خود را انجام دهد و به دربان سپرده
است که گوش به زنگ باشد. ۳۵پس بیدار باشید چون نمی‌دانید

که صاحب خانه کی می‌آید. شب یا نصف شب، وقت سحر
یا سپیده‌دَم. **۳۶**مبادا او ناگهان بیاید و شما را در خواب ببیند.
۳۷آنچه را به شما می‌گویم، به همه می‌گویم: بیدار باشید.»

توطئه علیه عیسی

(متّی ۲۶:۱-۵؛ لوقا ۲۲:۱-۲؛ یوحنا ۱۱:۴۵-۵۳)

۱۴ دو روز به عید فصح و عید فطیر مانده بود. سران
کاهنان و علما در صدد بودند عیسی را مخفیانه
دستگیر کرده و به قتل برسانند. **۲**آنها می‌گفتند: «این کار را
در روزهای عید نباید کرد، مبادا مردم آشوب کنند.»

تدهین عیسی در بیت‌عنیا

(متّی ۲۶:۶-۱۳؛ یوحنا ۱۲:۱-۸)

۳وقتی عیسی در بیت‌عنیا در خانهٔ شمعون جذامی بر سر سفره
نشسته بود، زنی با گلابدانی از سنگ مرمر، که پر از عطر
گران‌قیمتِ سنبل خالص بود، وارد شد و گلابدان را شکست و
عطر را بر سر عیسی ریخت. **۴**بعضی از حاضران با عصبانیّت به
یکدیگر گفتند: «چرا باید این عطر این‌طور تلف شود؟ **۵**می‌شد آن
را به بیش از سیصد سکهٔ نقره فروخت و پولش را به فقرا داد.»
آنها با خشونت به آن زن اعتراض کردند. **۶**امّا عیسی فرمود:
«با او کاری نداشته باشید، چرا او را ناراحت می‌کنید؟ او کار
خوبی برای من کرده است. **۷**فقرا همیشه در بین شما خواهند
بود و هروقت بخواهید می‌توانید به آنها کمک کنید، امّا مرا
همیشه نخواهید داشت. **۸**او آنچه از دستش بر می‌آمد برای من
کرد و با این عمل، بدن مرا پیش از وقت برای دفن آماده کرده
است. **۹**یقین بدانید در هر جای عالم که انجیل اعلام شود،
آنچه او کرده است، به یادبود او بیان خواهد شد.»

همکاری یهودا در تسلیم عیسی

(متّی ۲۶:۱۴-۱۶؛ لوقا ۲۲:۳-۶)

۱۰بعد از آن یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده حواری
بود، نزد سران کاهنان رفت تا عیسی را به آنها تسلیم نماید.
۱۱آنها وقتی این را شنیدند، خوشحال شدند و به او وعدهٔ پول
دادند. یهودا به دنبال فرصت مناسبی بود تا عیسی را تسلیم
کند.

صرف شام فصح با حواریون

(متّی ۲۶:۱۷-۲۵؛ لوقا ۲۲:۷-۱۴ و ۲۱-۲۳ یوحنا ۱۳:۲۱-۳۰)

۱۲در اولین روز عید فطیر، یعنی در وقتی‌که قربانی عید را
ذبح می‌کردند، شاگردان به عیسی گفتند: «در کجا می‌خواهی

شام فصح را برای تو آماده کنیم؟» **۱۳**عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده به آنها گفت: «به داخل شهر بروید، در آنجا مردی را خواهید دید که کوزهٔ آبی را حمل می‌کند. به دنبال او بروید **۱۴**و به هرجا که وارد شد، شما به صاحبخانه بگویید: 'استاد می‌گوید آن اتاقی که من با شاگردانم فصح را در آنجا خواهیم خورد کجاست؟' **۱۵**او اتاق بزرگ و مفروشی را در طبقهٔ دوم به شما نشان خواهد داد، در آنجا برای ما تدارک ببینید.» **۱۶**شاگردان به شهر رفتند و همه‌چیز را آن طوری که او فرموده بود، مشاهده کردند و به این ترتیب تدارک فصح را دیدند. **۱۷**وقتی شب شد، عیسی با آن دوازده حواری به آنجا آمد. **۱۸**موقعی که آنها سر سفره نشسته و مشغول خوردن غذا بودند، عیسی به آنها فرمود: «یقین بدانید که یکی از شما که با من غذا می‌خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.» **۱۹**آنها محزون شدند و یک به یک از او پرسیدند: «آیا آن شخص من هستم؟» **۲۰**عیسی فرمود: «یکی از شما دوازده نفر است که با من هم‌کاسه می‌باشد. **۲۱**البتّه پسر انسان همان سرنوشتی را خواهد داشت که در کلام خدا برای او تعیین شده است، امّا وای به حال کسی‌که پسر انسان به دست او تسلیم می‌شود. برای آن شخص بهتر بود که اصلاً به دنیا نمی‌آمد.»

شام مقدّس خداوند

(متّی ۲۶:۲۶-۳۰؛ لوقا ۲۲:۱۴-۲۰؛ اول قرنتیان ۱۱:۲۳-۲۵)

۲۲در موقع شام، عیسی نان را گرفت، و پس از شکرگزاری آن را پاره کرد و به شاگردان داد و به آنها فرمود: «بگیرید، این بدن من است.» **۲۳**بعد پیاله را گرفت و پس از شکرگزاری به آنها داد و همه از آن خوردند. **۲۴**عیسی فرمود: «این است خون من که برای بسیاری ریخته می‌شود و نشانهٔ پیمان خدا با انسان است. **۲۵**یقین بدانید که دیگر از میوهٔ مو نخواهم خورد تا آن روزی که در پادشاهی خدا آن را تازه بخورم.» **۲۶**بعد از خواندن سرود عید فصح، آنها به کوه زیتون رفتند.

پیشگویی انکار پطرس

(متّی ۲۶:۳۱-۳۵؛ لوقا ۲۲:۳۱-۳۴؛ یوحنا ۱۳:۳۶-۳۸)

۲۷عیسی به شاگردان فرمود: «همهٔ شما از من روی‌گردان خواهید شد، چون کلام خدا می‌فرماید: 'چوپان را خواهم زد و گوسفندان پراکنده خواهند شد.' **۲۸**امّا بعد از آنکه دوباره زنده شوم، قبل از شما به جلیل خواهم رفت.» **۲۹**پطرس به عیسی گفت: «حتّی اگر همه تو را ترک کنند، من ترک نخواهم کرد.»

۳۰عیسی به او فرمود: «یقین بدان که امروز و همین امشب
قبل از اینکه خروس دو مرتبه بانگ بزند، تو سه مرتبه خواهی
گفت که مرا نمی‌شناسی.» ۳۱امّا او با اصرار جواب داد: «حتّی
اگر لازم شود که با تو بمیرم، هرگز نخواهم گفت که تو را
نمی‌شناسم.» همهٔ شاگردان دیگر هم همین را گفتند.

دعای عیسی در جتسیمانی

(متّی ۲۶:۳۶-۴۶؛ لوقا ۲۲:۳۹-۴۶)

۳۲وقتی به محلی به نام جتسیمانی رسیدند، عیسی به شاگردان
فرمود: «وقتی من دعا می‌کنم، شما در اینجا بنشینید.» ۳۳و
بعد پطرس و یعقوب و یوحنا را با خود برد. عیسی که بسیار
مضطرب و آشفته شده بود، ۳۴به ایشان فرمود: «از شدّت
غم و اندوه نزدیک به مرگ هستم، شما اینجا بمانید و بیدار
باشید.» ۳۵عیسی کمی از آنجا دور شد و به روی زمین افتاده
دعا کرد، که اگر ممکن باشد آن ساعت پر درد و رنج نصیب
او نشود. ۳۶پس گفت: «ای پدر، همه‌چیز برای تو ممکن
است، این پیاله را از من دور ساز، امّا نه به خواست من،
بلکه به ارادهٔ تو.» ۳۷عیسی برگشت و ایشان را در خواب
دید، پس به پطرس گفت: «ای شمعون، خواب هستی؟ آیا
نمی‌توانستی یک ساعت بیدار بمانی؟ ۳۸بیدار باشید و دعا
کنید تا از وسوسه‌ها به دور بمانید. روح مشتاق است امّا جسم
ناتوان.» ۳۹عیسی بار دیگر رفت و همان دعا را کرد. ۴۰وقتی
برگشت، باز هم آنها را در خواب دید، آنها گیج خواب بودند
و نمی‌دانستند چه جوابی به او بدهند. ۴۱عیسی بار سوم آمد و
به ایشان فرمود: «آیا باز هم در خواب و در استراحت هستید؟
بس است! ساعت موعود رسیده است، اکنون پسر انسان به
دست گناهکاران تسلیم می‌شود. ۴۲برخیزید برویم، آنکه مرا
تسلیم می‌کند، الآن می‌رسد.»

بازداشت عیسی

(متّی ۲۶:۴۷-۵۶؛ لوقا ۲۲:۴۷-۵۳؛ یوحنا ۱۸:۳-۱۲)

۴۳او هنوز صحبت می‌کرد که ناگهان یهودا، یکی از
آن دوازده حواری، همراه با جمعیّتی که همه با شمشیر و
چماق مسلّح بودند، از طرف سران کاهنان و علما و مشایخ
به آنجا رسیدند. ۴۴تسلیم کنندهٔ او به آنان علامتی داده
گفته بود: «کسی را که می‌بوسم، همان شخص است. او
را بگیرید و با مراقبت کامل ببرید.» ۴۵پس همین‌که یهودا
به آنجا رسید، فوراً نزد عیسی رفت و گفت: «ای استاد.»

و او را بوسید. **۴۶**آنها عیسی را گرفتند و محکم بستند.
۴۷یکی از حاضران شمشیر خود را کشید و به غلام کاهن
اعظم حمله کرد و گوش او را برید. **۴۸**امّا عیسی فرمود:
«مگر من یاغی هستم که با شمشیر و چماق برای دستگیر
کردن من آمدید؟ **۴۹**من هر روز در معبد بزرگ در حضور
شما تعلیم می‌دادم و شما مرا دستگیر نکردید، امّا آنچه
کلام خدا می‌فرماید باید تحقّق یابد.» **۵۰**همهٔ شاگردان او
را ترک کردند و از آنجا گریختند. **۵۱**جوانی که فقط یک
پارچهٔ کتان به دور بدن خود پیچیده بود، به دنبال او رفت.
آنها او را هم گرفتند، **۵۲**امّا او آنچه بر تن داشت رها کرد
و عریان گریخت.

عیسی در برابر شورا

(متّی ۲۶:۵۷-۶۸؛ لوقا ۲۲:۵۴-۵۵ و ۶۳-۷۱؛ یوحنا ۱۸:۱۳-۱۴ و ۱۹-۲۴)

۵۳عیسی را به حضور کاهن اعظم بردند و همهٔ سران کاهنان و
مشایخ و علما در آنجا جمع شده بودند. **۵۴**پطرس از دور به دنبال
او آمد و وارد محوطهٔ خانهٔ کاهن اعظم شد و بین خدمتکاران
نشست و در کنار آتش، خود را گرم می‌کرد. **۵۵**سران کاهنان
و تمام شورای یهود، در صدد بودند که مدرکی علیه عیسی
به دست آورند تا حکم اعدامش را صادر نمایند، امّا مدرکی
به دست نیاوردند. **۵۶**بسیاری علیه او شهادت نادرست دادند،
امّا شهادتشان با یکدیگر سازگار نبود. **۵۷**عدّه‌ای بلند شدند و
به دروغ شهادت داده، گفتند: **۵۸**«ما شنیدیم که می‌گفت:
من این معبد بزرگ را که به دست انسان ساخته شده، خراب
می‌کنم و در سه روز، معبد دیگری می‌سازم که به دست انسان
ساخته نشده باشد.» **۵۹**ولی در این مورد هم شهادت‌های آنها
با هم سازگار نبود. **۶۰**کاهن اعظم برخاست و در برابر همه از
عیسی پرسید: «به این اتّهاماتی که به تو نسبت می‌دهند، جوابی
نمی‌دهی؟» **۶۱**امّا او ساکت بود و هیچ جوابی نمی‌داد. باز کاهن
اعظم از او پرسید: «آیا تو مسیح پسر خدای متبارک هستی؟»
۶۲عیسی گفت: «هستم و تو پسر انسان را خواهی دید که در
دستِ راستِ خدای قادر نشسته و بر ابرهای آسمان می‌آید.»
۶۳کاهن اعظم، گریبان خود را چاک زد و گفت: «دیگر چه
احتیاجی به شاهدان هست؟ **۶۴**شما این کفر را شنیدید. رأی
شما چیست؟» همه او را مستوجب اعدام دانستند. **۶۵**بعضی‌ها
آب دهان به رویش می‌انداختند و چشمهایش را بسته و با مشت

او را می‌زدند و می‌گفتند: «از غیب بگو چه کسی تو را زد؟» نگهبانان هم او را کتک زدند.

پطرس عیسی را انکار می‌کند

(متّی ۲۶:۶۹-۷۵؛ لوقا ۲۲:۵۶-۶۲؛ یوحنا ۱۸:۱۵-۱۸ و ۲۵-۲۷)

۶۶پطرس هنوز در محوطهٔ پایین ساختمان بود که یکی از کنیزان کاهن اعظم آمد **۶۷**و او را دید که خود را گرم می‌کند. به او خیره شد و گفت: «تو هم همراه عیسای ناصری بودی!» **۶۸**پطرس منکر شده گفت: «من اصلاً نمی‌دانم و نمی‌فهمم تو چه می‌گویی.» بعد از آن، او به داخل دالان رفت و در همان موقع خروس بانگ زد. **۶۹**آن کنیز باز هم او را دید و به اطرافیان گفت: «این هم یکی از آنهاست.» **۷۰**پطرس باز هم انکار کرد. کمی بعد، اطرافیان به پطرس گفتند: «تو حتماً یکی از آنهایی، چون اهل جلیل هستی.» **۷۱**امّا او به جان خود سوگند یاد کرد و گفت: «من این شخص را که شما درباره‌اش صحبت می‌کنید، نمی‌شناسم.» **۷۲**درست در همان وقت خروس برای دومین بار بانگ زد. پطرس به‌یاد آورد که عیسی به او فرموده بود: «پیش از اینکه خروس دو مرتبه بانگ بزند، تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.» و به گریه افتاد.

عیسی در برابر پیلاطس

(متّی ۲۷:۱-۲ و ۱۱-۱۴؛ لوقا ۲۳:۱-۵؛ یوحنا ۱۸:۲۸-۳۸)

۱۵ همین‌که صبح شد، سران کاهنان به اتّفاق مشایخ و علما و تمام اعضای شورا، با عجله جلسه‌ای تشکیل دادند. آنها عیسی را با زنجیری بسته و به پیلاطس تحویل دادند. **۲**پیلاطس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی جواب داد: «همان است که می‌گویی.» **۳**سران کاهنان، اتّهامات زیادی به او نسبت دادند. **۴**پیلاطس باز از او پرسید: «جوابی نداری؟ ببین چه اتّهامات زیادی به تو نسبت می‌دهند.» **۵**امّا عیسی جوابی نداد، به طوری که باعث تعجّب پیلاطس شد.

حکم اعدام عیسی

(متّی ۲۷:۱۵-۲۶؛ لوقا ۲۳:۱۳-۲۵؛ یوحنا ۱۸:۳۹-۱۹:۱۶)

۶در هر عید فصح پیلاطس بنا به خواهش مردم، یک زندانی را آزاد می‌کرد. **۷**در آن زمان مردی معروف به «باراباس» همراه با یاغیانی که در یک آشوب، مرتکب قتل شده بودند، در زندان بود. **۸**مردم نزد پیلاطس رفتند و از او خواهش کردند که طبق معمول این کار را برایشان انجام دهد. **۹**پیلاطس از

ایشان پرسید: «آیا می‌خواهید، پادشاه یهود را برای شما آزاد
کنم؟» **۱۰**چون او می‌دانست که سران کاهنان از روی حسد
عیسی را تسلیم کرده‌اند. **۱۱**امّا سران کاهنان مردم را تحریک
کردند که از پیلاطس بخواهند «باراباس» را برایشان آزاد کند.
۱۲پیلاطس بار دیگر به ایشان گفت: «پس با مردی که او را
پادشاه یهودیان می‌نامید، چه کنم؟» **۱۳**آنها در جواب با فریاد
گفتند: «مصلوبش کن.» **۱۴**پیلاطس پرسید: «چرا؟ مرتکب چه
جنایتی شده است؟» امّا آنان شدیدتر فریاد می‌زدند: «مصلوبش
کن!» **۱۵**پس پیلاطس که مایل بود، مردم را راضی نگه دارد
«باراباس» را برای ایشان آزاد کرد و دستور داد عیسی را تازیانه
زده، بسپارند تا مصلوب شود.

سربازان عیسی را مسخره می‌کنند

(متّی ۲۷:۲۷-۳۱؛ یوحنا ۱۹:۲-۳)

۱۶سربازان عیسی را به داخل محوطهٔ کاخ فرمانداری بردند
و تمام گروهان را جمع کردند. **۱۷**آنها ردای ارغوانی را به او
پوشانیدند و تاجی از خار بافته و روی سرش گذاشتند **۱۸**و به
او ادای احترام کرده می‌گفتند: «سلام، ای پادشاه یهود.» **۱۹**و
با چوب بر سرش می‌زدند و به رویش آب دهان می‌انداختند.
بعد پیش او زانو زده و تعظیم می‌کردند. **۲۰**وقتی تمسخرها تمام
شد، آنها لباس ارغوانی را از تنش درآورده و لباسهای خودش را
به او پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوب کنند.

عیسی بر روی صلیب

(متّی ۲۷:۳۲-۴۴؛ لوقا ۲۳:۲۶-۴۳؛ یوحنا ۱۹:۱۷-۲۷)

۲۱آنان شخصی را به نام شمعون اهل قیروان، پدر اسکندر
و روفس که از صحرا به شهر می‌آمد و از آنجا می‌گذشت،
مجبور کردند که صلیب عیسی را حمل کند. **۲۲**آنها عیسی را
به محلی به نام «جلجتا» که معنی آن «محل کاسهٔ سر» است
بردند. **۲۳**به او شرابی دادند که آمیخته به دارویی به نام «مُر»
بود، امّا او آن را قبول نکرد. **۲۴**پس او را بر صلیب میخکوب
کردند و لباسهایش را بین خود تقسیم نمودند و برای تعیین
سهم هر یک، قرعه انداختند. **۲۵**ساعت نُه صبح بود که او را
مصلوب کردند. **۲۶**تقصیرنامه‌ای به این شرح برایش نوشتند:
«پادشاه یهودیان» **۲۷**دو نفر راهزن را نیز با او مصلوب کردند
یکی در طرف راست و دیگری را در سمت چپ او. [**۲۸**به
این طریق آن کلامی که می‌گوید: از خطاکاران محسوب شد،
تحقّق یافت.] **۲۹**کسانی که از آنجا می‌گذشتند، سرهایشان را

تکان می‌دادند و با اهانت به عیسی می‌گفتند: «ای کسی‌که می‌خواستی معبد بزرگ را خراب کنی و در سه روز بسازی، **۳۰**حالا از صلیب پایین بیا و خودت را نجات بده.» **۳۱**همچنین سران کاهنان و علما نیز او را مسخره می‌کردند و به یکدیگر می‌گفتند: «دیگران را نجات می‌داد، امّا نمی‌تواند خود را نجات دهد. **۳۲**حالا این مسیح، پادشاه اسرائیل، از صلیب پایین بیاید تا ما ببینیم و به او ایمان بیاوریم.» کسانی هم که با او مصلوب شده بودند، به او اهانت می‌کردند.

مرگ عیسی

(متّی ۲۷:۴۵-۵۶؛ لوقا ۲۳:۴۴-۴۹؛ یوحنا ۱۹:۲۸-۳۰)

۳۳در وقت ظهر، تاریکی تمام آن سرزمین را فراگرفت و تا سه ساعت ادامه داشت. **۳۴**در ساعت سه بعد از ظهر، عیسی با صدای بلند گفت: «ایلی، ایلی لما سبقتنی؟» یعنی «خدای من، خدای من، چرا مرا ترک کردی؟» **۳۵**بعضی از حاضران وقتی این را شنیدند، گفتند: «نگاه کنید! او الیاس را صدا می‌کند!» **۳۶**یکی از آنها دوید و اسفنجی را از شراب تُرشیده پُر کرد و روی نی گذاشت و به او داد تا بنوشد و گفت: «بگذارید ببینم، آیا الیاس می‌آید تا او را پایین بیاورد؟» **۳۷**عیسی فریاد بلندی کشید و جان داد. **۳۸**پردهٔ اندرون مقدّس معبد بزرگ از بالا تا پایین دو تکه شد. **۳۹**سروانی که در مقابل عیسی ایستاده بود، وقتی چگونگی مرگ او را دید، گفت: «حقیقتاً این مرد پسر خدا بود.» **۴۰**در آنجا عدّه‌ای زن هم بودند که از دور نگاه می‌کردند و در بین آنها مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب کوچک و یوشا و سالومه دیده می‌شدند. **۴۱**این زنها وقتی عیسی در جلیل بود، به او گرویدند و او را کمک می‌کردند. بسیاری از زنهای دیگر نیز همراه او به اورشلیم آمده بودند.

کفن و دفن عیسی

(متّی ۲۷:۵۷-۶۱؛ لوقا ۲۳:۵۰-۵۶؛ یوحنا ۱۹:۳۸-۴۲)

۴۲غروب همان روز که روز تدارک، یعنی پیش از روز سبت بود، **۴۳**یوسف از اهل رامه، که یکی از اعضای محترم شورای یهود و در انتظار ظهور پادشاهی خدا بود، با کمال شهامت نزد پیلاطس رفت و جسد عیسی را از او خواست. **۴۴**پیلاطس باور نمی‌کرد که عیسی به این زودی مرده باشد. پس به دنبال سروانی که مأمور مصلوب کردن عیسی بود فرستاد و از او پرسید: «آیا او به همین زودی مرد؟» **۴۵**وقتی پیلاطس از جانب سروان اطمینان یافت، به یوسف اجازه داد که جنازه را ببرد.

۴۶یوسف، کتان لطیفی خرید و جنازه عیسی را پایین آورد و در آن پیچید و در مقبره‌ای که از سنگ تراشیده شده بود، قرار داد و سنگی جلوی در آن غلطانید. ۴۷مریم مجدلیه و مریم مادر یوشا، دیدند که عیسی کجا گذاشته شد.

رستاخیز عیسی

(متّی ۲۸:۱-۸؛ لوقا ۲۴:۱-۱۲؛ یوحنا ۲۰:۱-۱۰)

۱۶ پس از پایان روز سبت، مریم مجدلیه، مریم مادر یعقوب و سالومه روغنهای معطّری خریدند تا بروند و بدن عیسی را تدهین کنند. ۲و صبح زود روز یکشنبه، درست بعد از طلوع آفتاب، به سر قبر رفتند. ۳آنها به یکدیگر می‌گفتند: «چه کسی سنگ را برای ما از جلوی قبر خواهد غلطانید؟» ۴وقتی خوب نگاه کردند، دیدند که سنگ بزرگ از جلوی قبر به عقب غلطانیده شده است. ۵پس به داخل مقبره رفتند و در آنجا مرد جوانی را دیدند که در طرف راست نشسته و ردای سفید بلندی در برداشت. آنها متحیّر ماندند. ۶امّا او به آنان گفت: «تعجّب نکنید، شما عیسای ناصری مصلوب را می‌جویید. او زنده شده، دیگر در اینجا نیست، نگاه کنید اینجا، جایی است که او را گذاشته بودند. ۷حالا بروید و به شاگردان او، همچنین به پطرس بگویید که او پیش از شما به جلیل خواهد رفت و همان طوری که خودش به شما فرموده بود، او را در آنجا خواهید دید.» ۸آنها از مقبره بیرون آمدند و از سر قبر گریختند، چون ترس و وحشت آنها را فراگرفته بود و از ترس چیزی به کسی نگفتند.

ظهور عیسی به مریم مجدلیه

(متّی ۲۸:۹-۱۰؛ یوحنا ۲۰:۱۱-۱۸)

۹عیسی پس از رستاخیز خود، در سحرگاه روز اول هفته قبل از همه به مریم مجدلیه که هفت دیو از او بیرون کرده بود، ظاهر شد. ۱۰مریم رفت و این خبر را به شاگردان که غمگین و گریان بودند، رسانید. ۱۱امّا آنها باور نکردند که عیسی زنده شده و به مریم ظاهر گشته است.

ظهور عیسی به دو حواری

(لوقا ۲۴:۱۳-۳۵)

۱۲پس از آن عیسی به طرز دیگری به دو نفر از آنها که به بیرون شهر می‌رفتند، ظاهر شد. ۱۳آنان برگشتند و به سایرین خبر دادند، امّا آنها حرف ایشان را باور نمی‌کردند.

ظهور عیسی به یازده حواری

(متّی ۲۸:۱۶-۲۰؛ لوقا ۳۶:۲۴-۴۹؛ یوحنا
۱۹:۲۰-۲۳؛ کارهای رسولان ۶:۱-۸)

۱۴سرانجام عیسی به آن یازده حواری، در وقتی که آنها سر
سفره نشسته بودند، ظاهر شد و بی‌ایمانی و سخت دلی آنها را
در نپذیرفتن گفتهٔ کسانی‌که او را زنده دیده بودند، مورد سرزنش
قرار داد. **۱۵**پس به ایشان فرمود: «به تمام نقاط دنیا بروید و این
مژده را به تمام مردم اعلام کنید. **۱۶**کسی‌که ایمان می‌آورد و
تعمید می‌گیرد نجات خواهد یافت، امّا کسی‌که ایمان نیاورد،
محکوم خواهد شد. **۱۷**به ایمانداران این نشانه‌های قدرت داده
خواهد شد: آنها با ذکر نام من دیوها را بیرون خواهند کرد،
به زبانهای تازه سخن خواهند گفت، **۱۸**اگر مارها را بگیرند و
یا زهر بخورند به ایشان آسیبی نخواهد رسید. دستهای خود را
بر مریضان خواهند گذاشت و آنان شفا خواهند یافت.»

انجیل لوقا

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	

انجیل لوقا

معرّفی کتاب

انجیل لوقا عیسی را به عنوان منجی و نجات‌دهندهٔ موعود بنی‌اسرائیل و نجات‌دهندهٔ تمامی مردم جهان معرّفی می‌کند. لوقا گزارش می‌دهد که عیسی توسط روح خدا خوانده شده است تا اینکه خبرخوش را به مسکینان بشارت دهد. این انجیل همچنین توجّه خاصی نسبت به تمام مردم با هرگونه نیازمندی آنها دارد. در این انجیل پیام شادی‌آفرین در ابتدا و انتهای آن به خوبی مشاهده می‌شود. چه در موقع تولّد او و بشارتهای شاد و خوش، چه در موقع صعود او به آسمان و وعده‌های آرامش و شادی. داستان رشد و توسعهٔ مسیحیّت در کتاب دیگری از این نویسنده، به نام (کارهای رسولان) آمده است. در قسمت دوم و ششم (به تقسیم‌بندی کتاب رجوع کنید)، مطالبی آمده است که فقط در این انجیل مشاهده می‌کنید، مانند، سرود فرشتگان و ملاقات شبانان از عیسی هنگام تولّد، عیسی پسر خردسال در معبد بزرگ، مثل سامری نیکو و پسر گمشده. در این انجیل اهمیّت خاصی به دعا، روح‌القدس و نقش زنها در رسالت عیسی و بخشش گناهان توسط خدا داده شده است.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۴
تولّد و کودکی یحیی تعمیددهنده و عیسی ۱:۵-۲:۵۲
رسالت یحیای تعمیددهنده ۳:۱-۲۰
تعمید و آزمایشهای عیسی ۳:۲۱-۴:۱۳
خدمات عمومی عیسی در جلیل ۴:۱۴-۹:۵۰
از جلیل تا اورشلیم ۹:۵۱-۱۹:۲۷
هفتهٔ آخر در اورشلیم و اطراف آن ۱۹:۲۸-۲۳:۵۶
رستاخیز، ظهور و صعود عیسی ۲۴:۱-۵۳

مقدّمه

۱ تقدیم به عالیجناب تئوفیلوس:
تا به حال نویسندگان بسیاری به نوشتن شرح وقایعی
که در بین ما رخ داده است، اقدام کرده‌اند **۲**و آنچه را که به
وسیلهٔ شاهدان عینی اوّلیه و اعلام کنندگان آن پیام به ما رسیده
است به قلم آورده‌اند. **۳**من نیز به نوبهٔ خود، به عنوان کسی‌که
جریان کامل این وقایع را جزء به جزء مطالعه و بررسی کرده
است، صلاح دیدم که این پیشامدها را به ترتیب تاریخ وقوع
برای تو بنویسم **۴**تا به حقیقت همهٔ مطالبی که از آن اطّلاع
یافته‌ای، پی ببری.

خبر تولّد یحیی

۵در زمان سلطنت هیرودیس، پادشاه یهودیه، کاهنی به
نام زکریا از افراد گروه ابیا، زندگی می‌کرد. همسر او نیز از
خاندان هارون بود و الیزابت نام داشت. **۶**این دو نفر در نظر
خدا درستکار بودند و بدون کوتاهی، کلّیهٔ احکام و دستورات
خداوند را رعایت می‌کردند. **۷**امّا فرزندی نداشتند زیرا الیزابت
نازا بود و هر دو سالخورده بودند. **۸**چون نوبت خدمت روزانه
در معبد بزرگ به گروه زکریا رسید، او به عنوان کاهن مشغول
انجام وظایف خود شد. **۹**طبق رسوم کاهنان قرعه به نام او درآمد
که به داخل جایگاه مقدّس در معبد بزرگ وارد شود و بُخور
بسوزاند. **۱۰**در وقت سوزاندن بُخور، تمام جماعت در بیرون
ایستاده و دست به دعا برداشته بودند. **۱۱**در آنجا فرشتهٔ خداوند
به او ظاهر شد و در سمت راست آتشدان بُخور ایستاد. **۱۲**زکریا
از دیدن این منظره تکانی خورد و ترسید. **۱۳**امّا فرشته به او
گفت: «ای زکریا نترس. دعاهای تو مستجاب شده و همسرت
الیزابت برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید.
۱۴شادی و سرور نصیب تو خواهد بود و بسیاری از تولّد او
شادمان خواهند شد. **۱۵**زیرا او در نظر خداوند بزرگ خواهد
بود و هرگز به شراب و باده لب نخواهد زد. از همان ابتدای
تولّد از روح‌القدس پُر خواهد بود **۱۶**و بسیاری از بنی‌اسرائیل را
به سوی خداوند، خدای آنان باز خواهد گردانید. **۱۷**با روح و
قدرت الیاس مانند پیشاهنگی در حضور خداوند قدم خواهد
زد تا پدران و فرزندان را آشتی دهد و سرکشان را به راه نیکان
آورد و مردمانی مستعد برای خداوند آماده سازد.» **۱۸**زکریا به
فرشته گفت: «چطور می‌توانم این را باور کنم؟ من پیر هستم و

زنم نیز سالخورده است.» **۱۹**فرشته به او پاسخ داد: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شده‌ام تا با تو صحبت کنم و این مژده را به تو برسانم. **۲۰**پس توجّه کن: تو تا هنگام وقوع این امور لال خواهی شد و نیروی تکلّم را از دست خواهی داد زیرا سخنان مرا که در وقت مقرّر به حقیقت خواهد پیوست باور نکردی.» **۲۱**جماعتی که منتظر زکریا بودند از اینکه او آن‌همه در داخل جایگاه مقدّس در معبد بزرگ ماند، متعجّب گشتند. **۲۲**وقتی بیرون آمد و یارای سخن گفتن نداشت، آنان فهمیدند که در داخل جایگاه مقدّس در معبد بزرگ رؤیایی دیده است و چون نمی‌توانست حرف بزند ایما و اشاره می‌کرد. **۲۳**زکریا وقتی‌که دورهٔ خدمت کهانت خود را در معبد بزرگ به انجام رسانید به خانه بازگشت. **۲۴**بعد از آن همسرش الیزابت حامله شد و مدّت پنج ماه در خلوت به سر برد و با خود می‌گفت: **۲۵**«این کار را خداوند برای من کرده است و با این لطف خود، رسوایی مرا پیش مردم از میان برداشته است.»

خبر تولّد عیسی

۲۶در ماه ششم، جبرائیل فرشته از جانب خدا به شهری به نام ناصره، که در استان جلیل واقع است **۲۷**به نزد دختر باکره‌ای که در عقد مردی به نام یوسف -از خاندان داوود- بود، فرستاده شد. نام این دختر مریم بود. **۲۸**فرشته وارد شد و به او گفت: «سلام، ای کسی‌که مورد لطف هستی، خداوند با توست.» **۲۹**امّا مریم از آنچه فرشته گفت بسیار مضطرب شد و ندانست که معنی این سلام چیست. **۳۰**فرشته به او گفت: «ای مریم، نترس زیرا خداوند به تو لطف فرموده است. **۳۱**تو آبستن خواهی شد و پسری خواهی زایید و نام او را عیسی خواهی گذارد. **۳۲**او بزرگ خواهد بود و به پسر خدای متعال ملقّب خواهد شد. خداوند، خدا تخت پادشاهی جدّش داوود را به او عطا خواهد فرمود. **۳۳**او تا به ابد برخاندان یعقوب فرمانروایی خواهد کرد و پادشاهی او هرگز پایانی نخواهد داشت.» **۳۴**مریم به فرشته گفت: «این چگونه ممکن است؟ من باکره هستم.» **۳۵**فرشته به او پاسخ داد: «روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قدرت خدای متعال بر تو سایه خواهد افکند و به این سبب آن نوزاد مقدّس، پسر خدا نامیده خواهد شد. **۳۶**بدان که خویشاوند تو الیزابت در سن پیری پسری در رحم دارد و آن کسی‌که نازا به حساب

می‌آمد اکنون شش ماه از حاملگی او می‌گذرد. ۳۷زیرا برای
خدا هیچ چیز محال نیست.» ۳۸مریم گفت: «باشد، من کنیز
خداوند هستم، همان‌طور که تو گفتی بشود.» و فرشته از نزد
او رفت.

ملاقات مریم با الیزابت

۳۹در آن روزها مریم عازم سفر شد و باشتاب به شهری واقع
در کوهستان یهودیه رفت. ۴۰او به خانهٔ زکریا وارد شد و به
الیزابت سلام کرد. ۴۱وقتی الیزابت سلام مریم را شنید، بچّه
در رَحمش تکان خورد. الیزابت از روح‌القدس پُر شد ۴۲و با
صدای بلند گفت: «تو در بین زنها متبارک هستی و مبارک
است ثمرهٔ رحم تو. ۴۳من کیستم که مادر خداوندم به دیدنم
بیاید؟ ۴۴همین‌که سلام تو به گوش من رسید، بچّه از شادی در
رحم من تکان خورد. ۴۵خوشا به حال آن زنی که باور می‌کند
که وعدهٔ خداوند برای او به انجام خواهد رسید.»

سرود مریم

۴۶مریم گفت:
«جان من خداوند را می‌ستاید
۴۷ و روح من در نجات‌دهندهٔ من، خدا، شادی می‌کند،
۴۸ چون او به کنیز ناچیز خود نظر لطف داشته است.
از این پس همهٔ نسلها مرا خوشبخت خواهند خواند،
۴۹ زیرا آن قادر مطلق کارهای بزرگی برای من کرده
است.
نام او مقدّس است.
۵۰ رحمت او پشت در پشت برای کسانی است که از او
می‌ترسند.
۵۱ دست خداوند با قدرت کار کرده است،
متکبّران را با خیالات دلشان تارومار کرده
۵۲ و زورمندان را از تختهایشان به زیر افکنده
و فروتنان را سربلند کرده است.
۵۳ گرسنگان را با چیزهای نیکو سیر نموده
و ثروتمندان را تهی‌دست روانه کرده است.
۵۴ به‌خاطر محبّت پایدار خود،
از بندهٔ خود اسرائیل حمایت کرده است،
۵۵ همان‌طور که به اجداد ما یعنی به ابراهیم
و به فرزندان او تا به ابد وعده داد.»

۵۶مریم در حدود سه ماه نزد الیزابت ماند و بعد به منزل
خود بازگشت.

تولّد یحیی

۵۷وقت زایمان الیزابت فرا رسید و پسری به دنیا آورد. ۵۸وقتی
همسایگان و خویشاوندان او باخبر شدند که خداوند چه لطف
بزرگی در حق او کرده است مانند او شاد و خوشحال گشتند.
۵۹پس از یک هفته آمدند تا نوزاد را ختنه نمایند و در نظر
داشتند نام پدرش زکریا را بر او بگذارند. ۶۰امّا مادرش گفت:
«خیر، نام او باید یحیی باشد.» ۶۱آنها گفتند: «امّا در خاندان
تو هیچ‌کس چنین نامی ندارد.» ۶۲و با اشاره از پدرش پرسیدند
که تصمیم او دربارهٔ نام طفل چیست. ۶۳او تخته‌ای خواست و
در برابر تعجّب همگی نوشت: «نام او یحیی است.» ۶۴ناگهان
زبانش باز شد و به ستایش خدا پرداخت. ۶۵تمام همسایگان
ترسیدند و کلّیهٔ این اخبار در سرتاسر کوهستان یهودیه انتشار
یافت. ۶۶همهٔ کسانی‌که این موضوع را می‌شنیدند دربارهٔ آن
فکر می‌کردند و می‌گفتند: «این کودک چه خواهد شد؟ در
واقع دست خداوند با اوست.»

نبوّت زکریا

۶۷پدر او زکریا، از روح‌القدس پُر شد و چنین نبوّت کرد:
۶۸«خداوند، خدای اسرائیل را سپاس باد.
زیرا به یاری قوم خود آمده و آنان را رهایی داده است.
۶۹از خاندان بندهٔ خود داوود،
رهانندهٔ نیرومندی بر افراشته است.
۷۰او از قدیم از زبان انبیای مقدّس خود وعده داد
۷۱ که ما را از دست دشمنانمان رهایی بخشد
و از دست همهٔ کسانی‌که از ما نفرت دارند، آزاد
سازد
۷۲و با نیاکان ما به رحمت رفتار نماید
و پیمان مقدّس خود را به‌خاطر آورد.
۷۳برای پدر ما ابراهیم سوگند یاد کرد
۷۴ که ما را از دست دشمنان نجات دهد
و عنایت فرماید که او را بدون ترس
۷۵با پاکی و نیکی تا زنده‌ایم، عبادت نماییم.

۷۶و تو، ای فرزند، نبیِ خدای متعال نامیده خواهی شد،

زیرا جلوی قدمهای خداوند خواهی رفت
تا راه او را آماده سازی
۷۷ و به قوم او خبر دهی
که با آمرزش گناهانشان رستگار می‌شوند،
۷۸ زیرا از رحمت و دلسوزی خدای ماست
که خورشید صبحگاهی از آسمان بر ما طلوع خواهد کرد
۷۹ تا بر کسانی‌که در تاریکی و در سایهٔ مرگ به سر
می‌برند بتابد
و قدمهای ما را به راه صلح و سلامتی هدایت
فرماید.»

۸۰ و امّا طفل بزرگ می‌شد و در روح قوی می‌گشت و تا روزی که علناً به قوم اسرائیل ظاهر شد در بیابان به سر می‌برد.

تولّد عیسی
(متّی ۱:۱۸-۲۵)

۲ در آن روزها به منظور یک سرشماری عمومی در سراسر دنیای روم فرمانی از طرف امپراتور اوغسطس صادر شد. **۲** این اولین سرشماری بود و در آن هنگام کرینیوس فرماندار کلّ سوریه بود. **۳** پس برای انجام سرشماری هرکسی به شهر خود می‌رفت **۴** و یوسف نیز از شهر ناصرهٔ جلیل به یهودیه آمد تا در شهر داوود، که بیت‌لحم نام داشت نامنویسی کند، زیرا او از خاندان داوود بود. **۵** او مریم را که در این موقع در عقد او و باردار بود همراه خود برد. **۶** هنگامی‌که در آنجا اقامت داشتند وقت تولّد طفل فرا رسید **۷** و مریم اولین فرزند خود را که پسر بود به دنیا آورد. او را در قنداق پیچیده در آخوری خوابانید، زیرا در مسافرخانه جایی برای آنان نبود.

چوپانان و فرشتگان

۸ در همان اطراف در میان مزارع، چوپانانی بودند که در هنگام شب از گلّهٔ خود نگهبانی می‌کردند. **۹** فرشتهٔ خداوند در برابر ایشان ایستاد و شکوه و جلال خداوند در اطرافشان درخشید و ایشان سخت وحشت کردند. **۱۰** امّا فرشته گفت: «نترسید، من برای شما مژده‌ای دارم: شادی بزرگی شامل حال تمامی این قوم خواهد شد. **۱۱** امروز در شهر داوود نجات‌دهنده‌ای برای شما به دنیا آمده است که مسیح و خداوند است. **۱۲** نشانی آن برای شما این است که نوزاد را در قنداق پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.» **۱۳** ناگهان با آن فرشته فوج بزرگی از

سپاه آسمانی ظاهر شد که خدا را با حمد و ثنا می‌ستاییدند و می‌گفتند:

۱۴«خدا را در برترین آسمانها جلال
و بر زمین در بین مردمی که مورد پسند او می‌باشند
صلح و سلامتی باد.»

۱۵بعد از آنکه فرشتگان آنان را ترک کردند و به آسمان رفتند، چوپانان به یکدیگر گفتند: «بیایید، به بیت‌لحم برویم و واقعه‌ای را که خداوند ما را از آن آگاه ساخته است ببینیم.» **۱۶**پس باشتاب رفتند و مریم و یوسف و آن کودک را که در آخور خوابیده بود پیدا کردند. **۱۷**وقتی کودک را دیدند آنچه را که دربارهٔ او به آنان گفته شده بود بیان کردند. **۱۸**همهٔ شنوندگان از آنچه چوپانان می‌گفتند تعجّب می‌کردند. **۱۹**امّا مریم تمام این چیزها را به‌خاطر می‌سپرد و دربارهٔ آنها عمیقاً می‌اندیشید. **۲۰**چوپانان برگشتند و به‌خاطر آنچه شنیده و دیده بودند خدا را حمد و سپاس می‌گفتند، زیرا آنچه به ایشان گفته شده بود اتّفاق افتاده بود.

نامگذاری عیسی

۲۱یک هفته بعد که وقت ختنهٔ کودک فرا رسید او را عیسی نامیدند، همان نامی که فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم تعیین کرده بود.

تقدیم عیسی در معبد بزرگ

۲۲پس از آنکه روزهای تطهیر را مطابق شریعت موسی پشت سر گذاردند کودک را به اورشلیم آوردند تا به خداوند تقدیم نمایند. **۲۳**چنانکه در شریعت خداوند نوشته شده است: نخستزادهٔ مذکر از آن خداوند شمرده می‌شود **۲۴**و نیز طبق آنچه در شریعت خداوند نوشته شده است قربانی‌ای تقدیم کنند. یعنی یک جفت کبوتر و یا دو جوجه قمری.

۲۵در اورشلیم مردی به نام شمعون زندگی می‌کرد که درستکار و پارسا بود و در انتظار سعادت اسرائیل به سر می‌برد و روح‌القدس بر او بود. **۲۶**از طرف روح‌القدس به او الهام رسیده بود که تا مسیح موعود خداوند را نبیند، نخواهد مرد. **۲۷**او به هدایت روح به داخل معبد بزرگ آمد و هنگامی‌که والدین عیسی، طفل را به داخل آوردند تا آنچه را که طبق شریعت مرسوم بود انجام دهند، **۲۸**شمعون، طفل را در آغوش گرفت و خدا را حمدکنان گفت:

۲۹«حال ای خداوند، بر طبق وعدهٔ خود
بنده‌ات را بسلامت مرخّص فرما
۳۰چون چشمانم نجات تو را دیده است،
۳۱ نجاتی که تو در حضور همهٔ ملّتها آماده ساخته‌ای،
۳۲نوری که افکار ملل بیگانه را روشن سازد
و مایهٔ سربلندی قوم تو، اسرائیل گردد.»
۳۳پدر و مادر آن طفل از آنچه دربارهٔ او گفته شد متحیّر گشتند. ۳۴شمعون برای آنان دعای خیر کرد و به مریم مادر عیسی، گفت: «این کودک برای سقوط و یا سرافرازی بسیاری در اسرائیل تعیین شده است و نشانه‌ای است که در ردکردن او ۳۵افکار پنهانی عدّهٔ کثیری آشکار خواهد شد و در دل تو نیز خنجری فرو خواهد رفت.»
۳۶در آنجا، همچنین زنی نبیّه به نام حنا زندگی می‌کرد که دختر فنوئیل از طایفهٔ اشیر بود، او زنی بود بسیار سالخورده، که بعد از ازدواج، مدّت هفت سال با شوهرش زندگی کرده ۳۷و بعد از آن هشتاد و چهار سال بیوه مانده بود. او هرگز از معبد بزرگ خارج نمی‌شد بلکه شب و روز با نماز و روزه، خدا را عبادت می‌کرد. ۳۸او در همان موقع جلو آمد، به درگاه خدا شکرگزاری نمود و برای همهٔ کسانی‌که در انتظار نجات اورشلیم بودند، دربارهٔ آن طفل صحبت کرد.

بازگشت به ناصره

۳۹بعد از آنکه همهٔ کارهایی را که در شریعت خداوند مقرّر است انجام دادند، به شهر خود، ناصرهٔ جلیل برگشتند. ۴۰و کودک سرشار از حکمت، بزرگ و قوی می‌گشت و لطف خدا با او بود.

عیسی نوجوان در معبد بزرگ

۴۱والدین عیسی همه ساله برای عید فصح به اورشلیم می‌رفتند. ۴۲وقتی او به دوازده سالگی رسید آنها طبق معمول برای آن عید به آنجا رفتند. ۴۳وقتی روزهای عید به پایان رسید و آنان عازم شهر خود شدند، عیسی نوجوان در اورشلیم ماند ولی والدینش این را نمی‌دانستند ۴۴و به گمان اینکه او در بین کاروان است یک روز تمام به سفر ادامه دادند و آن وقت در میان دوستان و خویشان خود به جستجوی او پرداختند. ۴۵چون او را پیدا نکردند ناچار به اورشلیم برگشتند تا به دنبال او بگردند. ۴۶بعد از سه روز او را در معبد بزرگ پیدا کردند -درحالی‌که در میان

معلّمان نشسته بود و به آنان گوش می‌داد و از ایشان سؤال می‌کرد. **۴۷**همهٔ شنوندگان از هوش او و از پاسخهایی که می‌داد در حیرت بودند. **۴۸**والدین عیسی از دیدن او تعجّب کردند و مادرش به او گفت: «پسرم، چرا با ما چنین کردی؟ من و پدرت با نگرانی زیاد دنبال تو می‌گشتیم.»

۴۹او گفت: «برای چه دنبال من می‌گشتید؟ مگر نمی‌دانستید که من موظّف هستم در خانهٔ پدرم باشم؟» **۵۰**امّا آنان نفهمیدند که مقصود او چیست.

۵۱عیسی با ایشان به ناصره بازگشت و مطیع آنان بود. مادرش همهٔ این چیزها را در دل خود نگاه می‌داشت. **۵۲**عیسی در حکمت و قامت رشد می‌کرد و مورد پسند خدا و مردم بود.

پیام یحیی

(متّی ۳:۱-۱۲؛ مرقس ۱:۱-۸؛ یوحنا ۱:۱۹-۲۸)

۳ در پانزدهمین سال حکومت طیبریوس قیصر، وقتی پنطیوس پیلاطس فرماندار یهودیه و هیرودیس، حاکم استان جلیل و برادرش فیلیپُس، حاکم استانهای ایتوریه و نواحی ترخونیتس، و لیسانیوس حاکم آبلیه بود، **۲**یعنی در زمانی‌که حنا و قیافا کاهنان اعظم بودند، کلام خدا در بیابان به یحیی پسر زکریا رسید. **۳**او به تمام نواحی اطراف رود اردن می‌رفت و اعلام می‌کرد که مردم توبه کنند و برای آمرزش گناهان خود تعمید بگیرند. **۴**همچنان‌که در کتاب اشعیای نبی آمده است:

«شخصی در بیابان فریاد می‌زند:
راهی برای خداوند آماده سازید،
طریق او را راست نمایید.
۵ درّه‌ها پر شوند،
کوهها و تپّه‌ها صاف گردند،
کجی‌ها راست خواهند شد
راههای ناهموار هموار خواهند گشت
۶ و همهٔ آدمیان نجات خدا را خواهند دید.»

۷انبوه مردم می‌آمدند تا از دست یحیای تعمید بگیرند. او به ایشان گفت: «ای مارها، چه کسی شما را آگاه ساخت تا از خشم و غضب آینده بگریزید؟ **۸**پس توبهٔ خود را با ثمراتی که به بار می‌آورید، نشان دهید و پیش خود نگویید که ما پدری مانند ابراهیم داریم. بدانید که خدا قادر است از این سنگها فرزندانی برای ابراهیم بیافریند. **۹**تیشه بر ریشهٔ درختان گذاشته

شده و هر درختی که میوهٔ خوب به بار نیاورد، بریده و در آتش افکنده خواهد شد.»

۱۰مردم از او پرسیدند: «پس تکلیف ما چیست؟» **۱۱**او پاسخ داد: «آن کسی‌که دو پیراهن دارد، باید یکی از آنها را به کسی‌که ندارد بدهد و هرکه خوراک دارد، باید همچنین کند.» **۱۲**باجگیران هم برای گرفتن تعمید آمدند و از او پرسیدند: «ای استاد، ما چه باید بکنیم؟» **۱۳**به ایشان گفت: «بیش از آنچه مقرّر شده مطالبه نکنید.» **۱۴**سپاهیان هم پرسیدند: «ما چه کنیم؟» به آنان گفت: «از کسی بزور پول نگیرید و تهمت ناروا نزنید و به حقوق خود قانع باشید.»

۱۵مردم در انتظار به سر می‌بردند و از یکدیگر می‌پرسیدند که آیا یحیی مسیح موعود است یا نه. **۱۶**امّا او چنین جواب داد: «من شما را با آب تعمید می‌دهم امّا کسی خواهد آمد که از من تواناتر است و من لایق آن نیستم که بند کفش او را باز کنم. او شما را با روح‌القدس و آتش تعمید خواهد داد. **۱۷**او چنگال خود را در دست دارد تا خرمن خود را پاک کند و گندم را در انبار جمع نماید، امّا کاه را در آتشی خاموش نشدنی، خواهد سوزانید.»

۱۸یحیی با راههای بسیار و گوناگون مردم را تشویق می‌کرد و به آنها بشارت می‌داد **۱۹**امّا هیرودیس، که بر سر موضوع زن برادرش هیرودیا و خلافکاریهای دیگر خود مورد سرزنش یحیی واقع شده بود، **۲۰**با انداختن یحیی به زندان مرتکب کاری بدتر از همه شد.

تعمید گرفتن عیسی

(متّی ۳:۱۳-۱۷؛ مرقس ۹:۱-۱۱)

۲۱پس از آنکه همه تعمید گرفتند، عیسی نیز تعمید گرفت و به دعا مشغول بود که آسمان گشوده شد **۲۲**و روح‌القدس به صورت کبوتری بر او نازل شد و صدایی از آسمان آمد: «تو پسر عزیز من هستی. از تو خشنودم.»

شجره‌نامهٔ عیسی

(متّی ۱:۱-۱۷)

۲۳وقتی عیسی مأموریت خود را شروع کرد در حدود سی سال از عمرش گذشته بود و برحسب تصوّر مردم او پسر یوسف بود و یوسف پسر هالی، **۲۴**پسر مَتات، پسر لاوی، پسر مِلکی، پسر ینا، پسر یوسف، **۲۵**پسر مَتاتیا، پسر آموس، پسر ناحوم، پسر حِسلی، پسر نَجی، **۲۶**پسر مأت، پسر مَتاتیا، پسر شِمعی، پسر یوسف،

پسر یهودا، **۲۷**پسر یوحنا، پسر ریسا، پسر زروبابل، پسر شالتیئیل، پسر نیری، **۲۸**پسر مِلکی، پسر اَدی، پسر قوسام، پسر ایلمودام، پسر عیر، **۲۹**پسر یوسی، پسر الیعزر، پسر یوریم، پسر مَتات، پسر لاوی، **۳۰**پسر شَمعون، پسر یهودا، پسر یوسف، پسر یونان، پسر ایلیاقیم، **۳۱**پسر مِلیا، پسر مینان، پسر مَتاتا، پسر ناتان، پسر داوود، **۳۲**پسر یَسی، پسر عوبید، پسر بوعز، پسر شَلمون، پسر نَحشون، **۳۳**پسر عمیناداب، پسر ارام، پسر حَصرون، پسر فارص، پسر یهودا، **۳۴**پسر یعقوب، پسر اسحاق، پسر ابراهیم، پسر تارح، پسر ناحور، **۳۵**پسر سروج، پسر رعو، پسر فالج، پسر عابر، پسر صالح، **۳۶**پسر قینان، پسر ارفکشاد، پسر سام، پسر نوح، پسر لامَک، **۳۷**پسر متوشالَح، پسر خنوخ، پسر یارد، پسر مَهلئیل، پسر قینان، **۳۸**پسر انوش، پسر شیث، پسر آدم بود و آدم از خدا بود.

آزمایشها

(متّی ۱:۴-۱۱؛ مرقس ۱۲:۱-۱۳)

۴ عیسی پر از روح‌القدس از رود اردن بازگشت و روح خدا او را به بیابانها برد **۲**و در آنجا ابلیس او را مدّت چهل روز با وسوسه‌ها آزمایش می‌کرد. او در آن روزها چیزی نخورد و سرانجام گرسنه شد.

۳ابلیس به او گفت: «اگر تو پسر خدا هستی به این سنگ بگو تا نان شود.» **۴**عیسی پاسخ داد: «در کتاب‌مقدّس نوشته شده است که زندگی انسان فقط بسته به نان نیست.» **۵**بعد ابلیس او را به بالای کوهی برد و در یک چشم به هم زدن تمام ممالک دنیا را به او نشان داد **۶**و گفت: «تمامی اختیارات این قلمرو و همهٔ شکوه و جلال آن را به تو خواهم بخشید، زیرا در اختیار من است و من می‌توانم آن را به هرکه بخواهم ببخشم. **۷**اگر تو مرا سجده کنی، صاحب همهٔ آن خواهی شد.»

۸عیسی به او پاسخ داد: «در کتاب‌مقدّس نوشته شده است: 'تو باید خداوند، خدای خود را سجده کنی و فقط او را خدمت نمایی.'»

۹سپس ابلیس او را به اورشلیم برد و بر کنگرهٔ معبد بزرگ قرار داد و به او گفت: «اگر تو پسر خدا هستی خود را از اینجا به پایین بینداز، **۱۰**زیرا در کتاب‌مقدّس نوشته شده است: 'او به فرشتگان خود فرمان خواهد داد تا تو را محافظت کنند.' **۱۱**و نیز نوشته شده است: 'تو را در دستهای خود نگاه خواهند داشت، مبادا پایت به سنگی بخورد.'»

۱۲عیسی به او پاسخ داد: «کتاب‌مقدّس همچنین می‌گوید
که 'نباید خداوند، خدای خود را بیازمایی.'» **۱۳**ابلیس پس از
آنکه تمام وسوسه‌های خود را به پایان رسانید مدّتی او را تنها
گذاشت.

آغاز کار عیسی در جلیل

(متّی ۴:۱۲-۱۷؛ مرقس ۱:۱۴-۱۵)

۱۴عیسی با قدرت روح‌القدس به استان جلیل برگشت و
شهرت او سرتاسر آن ناحیه را پُر ساخت. **۱۵**در کنیسه‌های
آنان تعلیم می‌داد و همهٔ مردم او را می‌ستودند.

مردم ناصره عیسی را رد می‌کنند

(متّی ۱۳:۵۳-۵۸؛ مرقس ۱:۶-۶)

۱۶به این ترتیب به شهر ناصره، جایی‌که در آن بزرگ شده
بود، آمد و در روز سبت طبق معمول به کنیسه رفت و برای
قرائت کلام خدا برخاست. **۱۷**طومار اشعیای نبی را به او دادند.
طومار را باز کرد و آن قسمتی را یافت که می‌فرماید:

۱۸«روح خداوند بر من است،
او مرا مسح کرده است
تا به بینوایان مژده دهم.
مرا فرستاده است تا آزادی اسیران و بینایی کوران
و رهایی ستمدیدگان را اعلام کنم
۱۹ و سال فرخندهٔ خداوند را اعلام نمایم.»

۲۰طومار را پیچید و به سرپرست کنیسه داد و نشست.
در کنیسه تمام چشم‌ها به او دوخته شده بود. **۲۱**او شروع
به صحبت کرد و به ایشان گفت: «امروز هنگامی‌که گوش
می‌دادید این نوشته به حقیقت پیوست.» **۲۲**همهٔ حاضران او
را تحسین می‌کردند و از کلمات فیض بخشی که می‌گفت،
تعجّب می‌نمودند. آنها می‌گفتند: «مگر این مرد پسر یوسف
نیست؟» **۲۳**عیسی گفت: «بدون شک در مورد من این
ضرب‌المثل را خواهید گفت که ای طبیب خود را شفا
بده. شما همچنین خواهید گفت که ما شرح همهٔ کارهایی
را که تو در کفرناحوم کرده‌ای شنیده‌ایم، همان کارها را
در شهر خود انجام بده.» **۲۴**عیسی ادامه داد و گفت: «در
واقع هیچ نبی‌ای در شهر خود پذیرفته نمی‌شود. **۲۵**یقین
بدانید، در زمان الیاس که مدّت سه سال و شش ماه آسمان
بسته شد و قحطی سختی در تمام زمین به وجود آمد، بیوه
زنهای بسیاری در اسرائیل بودند. **۲۶**با وجود این الیاس نزد

هیچ‌یک از آنان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه زنی در شهر صرفه صیدون. **۲۷**همین‌طور در زمان الیشع نبی، جذامیان بسیاری در اسرائیل بودند ولی هیچ‌کدام از آنان جز نعمان سریانی شفا نیافت.» **۲۸**از شنیدن این سخن همهٔ حاضران در کنیسه غضبناک شدند. **۲۹**آنها برخاستند و او را از شهر بیرون کردند و به لب تپّه‌ای که شهر بر روی آن بنا شده بود بردند تا او را به پایین بیندازند. **۳۰**امّا او از میان آنان گذشت و رفت.

شفای یک دیوزده

(مرقس ۲۱:۱-۲۸)

۳۱عیسی به کفرناحوم که یکی از شهرهای جلیل است آمد و مردم را در روز سبت تعلیم داد. **۳۲**مردم از تعالیم او تعجّب کردند، زیرا کلام او با قدرت ادا می‌شد. **۳۳**در کنیسه مردی حضور داشت که دارای روح دیو پلید بود. او با صدای بلند فریاد زد: **۳۴**«ای عیسای ناصری، با ما چه‌کار داری؟ آیا آمده‌ای ما را نابود کنی؟ تو را خوب می‌شناسم ای پاک مرد خدا.» **۳۵**عیسی او را سرزنش کرد و فرمود: «ساکت شو و از او بیرون بیا.» روح دیو پلید پس از آنکه آن مرد را در برابر مردم به زمین کوبید، بدون آنکه به او آسیبی برساند او را ترک کرد. **۳۶**همه متحیّر شدند و به یکدیگر می‌گفتند: «این چه نوع فرمانی است؟ به ارواح پلید با اختیار و اقتدار فرمان می‌دهد و آنها بیرون می‌روند.» **۳۷**به این ترتیب شهرت او در تمام آن نواحی پیچید.

شفای دردمندان

(متّی ۱۴:۸-۱۷؛ مرقس ۲۹:۱-۳۴)

۳۸عیسی از کنیسه بیرون آمد و به خانهٔ شمعون رفت. مادرزن شمعون به تب شدیدی مبتلا بود. از عیسی خواستند که به او کمک نماید. **۳۹**عیسی بر بالین او ایستاد و با پرخاش به تب فرمان داد و تب او قطع شد و آن زن فوراً برخاست و به پذیرایی آنان مشغول شد. **۴۰**هنگام غروب همهٔ کسانی‌که بیمارانی مبتلا به امراض گوناگون داشتند آنان را نزد عیسی آوردند و او دست خود را بر یک‌یک آنان گذاشت و آنان را شفا داد. **۴۱**دیوها هم از عدّهٔ زیادی بیرون آمدند و فریاد می‌زدند: «تو پسر خدا هستی»، امّا او آنها را سرزنش می‌کرد و اجازه نمی‌داد حرف بزنند زیرا آنها می‌دانستند که او مسیح موعود است.

عیسی در کنایس موعظه می‌کند
(مرقس ۱:۳۵-۳۹)

۴۲وقتی سپیدهٔ صبح دمید، عیسی از شهر خارج شد و به جای خلوتی رفت. امّا مردم به سراغ او رفتند و وقتی به جایی‌که او بود رسیدند، سعی می‌کردند از رفتن او جلوگیری نمایند. **۴۳**امّا او گفت: «من باید مژدهٔ پادشاهی خدا را به شهرهای دیگر هم برسانم چون برای انجام همین کار فرستاده شده‌ام.» **۴۴**به این ترتیب او پیام خود را در کنیسه‌های یهودیه اعلام می‌کرد.

انتخاب شاگردان
(متّی ۴:۱۸-۲۲؛ مرقس ۱:۱۶-۲۰)

۵ یک روز عیسی در کنار دریاچهٔ جنیسارت ایستاده بود و مردم به طرف او هجوم آورده بودند تا کلام خدا را از زبان او بشنوند. **۲**عیسی ملاحظه کرد که دو قایق در آنجا لنگر انداخته‌اند و ماهیگیران پیاده شده بودند تا تورهای خود را بشویند. **۳**عیسی به یکی از قایقها که متعلّق به شمعون بود سوار شد و از او تقاضا کرد که کمی از ساحل دور شود و درحالی‌که در قایق نشسته بود، به تعلیم مردم پرداخت. **۴**در پایان صحبت به شمعون گفت: «به قسمت‌های عمیق آب بران و تورهایتان را برای صید به آب بیندازید.» **۵**شمعون جواب داد: «ای استاد، ما تمام شب زحمت کشیدیم و اصلاً چیزی نگرفتیم، امّا حالا که تو می‌فرمایی، من تورها را می‌اندازم.» **۶**آنها چنین کردند و آن‌قدر ماهی صید کردند که نزدیک بود تورهایشان پاره شود. **۷**پس به همکاران خود که در قایق دیگر بودند اشاره کردند که به کمک آنان بیایند. ایشان آمدند و هر دو قایق را از ماهی پر کردند به طوری که نزدیک بود غرق شوند. **۸**وقتی شمعون پطرس متوجّه شد که چه اتّفاقی افتاده است، پیش عیسی زانو زد و عرض کرد: «ای خداوند، از نزد من برو چون من خطاکارم.» **۹**او و همهٔ همکارانش از صیدی که شده بود، متحیّر بودند. **۱۰**همکاران او یعقوب و یوحنا، پسران زِبدی نیز همان حال را داشتند. عیسی به شمعون فرمود: «نترس؛ از این پس مردم را صید خواهی کرد.» **۱۱**به محض اینکه قایقها را به خشکی آوردند، همه‌چیز را رها کردند و به دنبال او رفتند.

شفای یک جذامی
(متّی ۱:۸-۴؛ مرقس ۱:۴۰-۴۵)

۱۲روزی عیسی در شهری بود، از قضا مردی جذامی در آنجا
حضور داشت. وقتی آن جذامی عیسی را دید به پای او افتاد
و از او کمک خواسته گفت: «ای آقا، اگر بخواهی می‌توانی
مرا پاک کنی.» **۱۳**عیسی دست خود را دراز کرد، او را لمس
نمود و فرمود: «می‌خواهم، پاک شو.» فوراً جذام او بر طرف
شد. **۱۴**عیسی به او امر فرمود که این موضوع را به کسی نگوید
و افزود: «امّا برو خود را به کاهن نشـان بده و به‌خاطر پاک
شـدنت قربانی‌ای را که موسی معیّن نموده است، تقدیم کن
تا برای همه مدرکی باشد.» **۱۵**امّا عیسی بیش از پیش در تمام
آن نواحی شهرت یافت و عدّهٔ زیادی گرد آمدند تا سخنان او
را بشنوند و از ناخوشی‌های خود شفا یابند، **۱۶**امّا او به خارج
از شهر می‌رفت تا در تنهایی دعا کند.

شفای یک مفلوج
(متّی ۱:۹-۸؛ مرقس ۱:۲-۱۲)

۱۷روزی عیسی مشـغول تعلیم بود و پیروان فرقهٔ فریسی و
آموزگاران شریعت که از تمام روسـتاهای جلیل و از یهودیه
و اورشـلیم آمده بودند، در اطراف او نشسـته بودند و او با
قدرت خداوند بیماران را شفا می‌داد. **۱۸**در این هنگام چند
مرد دیده شـدند که مفلوجی را روی تختی می‌آوردند. آنها
سـعی می‌کردند او را به داخل بیاورند و در برابر عیسـی به
زمین بگذارند. **۱۹**امّا به علّت کثرت جمعیّت نتوانستند راهی
پیدا کنند که او را به داخل آوردنـد. بنابراین به بام رفتند و
او را با تشک از میان سفالهای سـقف پایین گذاشتند و در
وسط جمعیّت در برابر عیسی قرار دادند. **۲۰**عیسی وقتی ایمان
آنها را دید فرمود: «ای دوسـت، گناهان تو بخشیده شد.»
۲۱علما و فریسـیان به یکدیگر می‌گفتند: «این کیسـت که
حرفهای کفرآمیز می‌زند؟ چه کسی جز خدا می‌تواند گناهان
را ببخشد؟» **۲۲**امّا عیسی افکار آنان را درک کرد و در جواب
فرمود: «چرا چنین افکاری را در ذهن خود می‌پرورانید؟ **۲۳**آیا
گفتن اینکه گناهان تو بخشـیده شد، آسـانتر است یا گفتن
اینکه بلند شو و راه برو؟ **۲۴**امّا برای اینکه بدانید پسر انسان
در روی زمین قدرت و اختیار آمرزیـدن گناهان را دارد، به
آن مرد مفلوج گفت: به تو می‌گویم بلند شو، تشک خود را
بردار و به خانه برو.» **۲۵**او فوراً پیش چشم آنان روی پاهای

خود برخاست، تشکی را که روی آن خوابیده بود برداشت و خدا را حمدگویان به خانه رفت. **۲۶**همه غرق در حیرت شدند و خدا را حمد کردند و با ترس می‌گفتند: «امروز چیزهای عجیبی دیدیم.»

دعوت لاوی

(متّی ۹:۹-۱۳؛ مرقس ۲:۱۳-۱۷)

۲۷بعد از آنکه عیسی بیرون رفت متوجّه باجگیری به نام لاوی شد که در محل دریافت باج نشسته بود. به او فرمود: «به دنبال من بیا.» **۲۸**او برخاست، همه‌چیز را واگذاشت و به دنبال او رفت. **۲۹**لاوی برای عیسی در خانهٔ خود مهمانی بزرگی ترتیب داد. عدّهٔ زیادی از باجگیران و اشخاص دیگر با عیسی و شاگردانش سر سفره نشسته بودند. **۳۰**فریسیان و علمای آنها از شاگردان عیسی ایراد گرفتند و گفتند: «چرا شما با باجگیران و خطاکاران می‌خورید و می‌نوشید؟» **۳۱**عیسی به آنان جواب داد: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه بیماران. **۳۲**من نیامده‌ام تا پرهیزکاران را به توبه دعوت کنم بلکه آمده‌ام تا خطاکاران را دعوت نمایم.»

دربارهٔ روزه

(متّی ۹:۱۴-۱۷؛ مرقس ۲:۱۸-۲۲)

۳۳آنان به او گفتند: «شاگردان یحیی اغلب اوقات روزه می‌گیرند و نماز می‌گزارند، شاگردان فریسیان هم، چنین می‌کنند، امّا شاگردان تو می‌خورند و می‌نوشند.» **۳۴**عیسی به ایشان پاسخ داد «آیا شما می‌توانید دوستان داماد را درحالی‌که داماد با ایشان است به روزه گرفتن مجبور کنید؟ **۳۵**امّا زمانی می‌آید که داماد از ایشان گرفته خواهد شد، در آن روزها ایشان نیز روزه خواهند گرفت.» **۳۶**همچنین برای آنان این مَثَل را بیان فرمود: «هیچ‌کس از یک لباس نو تکه‌ای پاره نمی‌کند تا با آن لباس کهنه‌ای را وصله کند. اگر چنین کند، هم آن لباس نو پاره می‌شود و هم وصلهٔ نو مناسب لباس کهنه نیست. **۳۷**همچنین هیچ‌کس شراب تازه را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد. اگر بریزد، شراب تازه مشکها را می‌ترکاند، شراب به هدر می‌رود و مشکها نیز از بین خواهند رفت. **۳۸**آری، باید شراب تازه را در مشکهای نو ریخت. **۳۹**هیچ‌کس پس از نوشیدن شراب کهنه، شراب تازه نمی‌خواهد چون می‌گوید که شراب کهنه بهتر است.»

کار در روز سبت
(متّی ۱۲:۱-۸؛ مرقس ۲:۲۳-۲۸)

۶ یک روز سبت عیسی از میان کشتزارهای گندم
می‌گذشت. شاگردان او خوشه‌های گندم را می‌چیدند
و در کف دستهای خود پاک می‌کردند و می‌خوردند. **۲**بعضی
از فریسیان گفتند: «چرا شما کاری را که در روز سبت جایز
نیست انجام می‌دهید؟» **۳**عیسی پاسخ داد: «مگر نخوانده‌اید
داوود در وقتی‌که خود و یارانش گرسنه بودند چه کرد؟ **۴**او
به خانهٔ خدا وارد شد و نان تقدیس شده را برداشت و خورد
و به یاران خود نیز داد، درصورتی‌که خوردن آن نانها برای
هیچ‌کس جز کاهنان جایز نیست.» **۵**همچنین به ایشان فرمود:
«پسر انسان صاحب اختیار روز سبت است.»

شفا در روز سبت
(متّی ۱۲:۹-۱۴؛ مرقس ۳:۱-۶)

۶عیسی در روز سبت دیگری به کنیسه رفت و مشغول تعلیم
شد. از قضا مردی در آنجا حضور داشت که دست راستش
خشک شده بود. **۷**علما و فریسیان مواظب بودند که ببینند آیا
عیسی او را در روز سبت شفا خواهد داد تا مدرکی علیه او به
دست آورند. **۸**امّا عیسی به افکار آنان پی برد و به مردی که
دستش خشک شده بود فرمود: «بلند شو و در وسط بایست.»
او برخاست و آنجا ایستاد. **۹**عیسی به ایشان فرمود: «سؤالی
از شما دارم: آیا در روز سبت، نیکی کردن رواست یا بدی
کردن؟ جان انسان را نجات دادن یا نابود کردن؟» **۱۰**دور تا
دور به همهٔ آنها نگاه کرد و به آن مرد فرمود: «دستت را دراز
کن.» او دست خود را دراز کرد و دستش خوب شد. **۱۱**امّا آنان
بسیار خشمگین شده در میان خودشان به گفت‌وگو پرداختند
که با عیسی چه می‌توانند بکنند.

انتخاب حواریون
(متّی ۱۰:۱-۴؛ مرقس ۳:۱۳-۱۹)

۱۲در آن روزها عیسی برای دعا به کوهستان رفت و شب را
با دعا به درگاه خدا به صبح رسانید. **۱۳**وقتی سپیدهٔ صبح دمید
شاگردان خود را احضار کرد و از میان آنان، دوازده نفر را انتخاب
کرد و آنها را رسولان نامید: **۱۴**شمعون که به او لقب پطرس داد
و اندریاس برادر او، یعقوب و یوحنا، فیلیپُس و بارتولما، **۱۵**متّی و
توما، یعقوب پسر حلفی و شمعون معروف به فدایی، یهودا پسر
یعقوب **۱۶**و یهودای اسخریوطی که خائن از کار درآمد.

در خدمت مردم
(متّی ۲۳:۴-۲۵)

۱۷عیسی با آنان از کوه پایین آمد و در زمین هموارى ایستاد. اجتماع بزرگی از شاگردان او و گروه کثیری از تمام نقاط یهودیه و اورشلیم و اطراف صور و صیدون حضور داشتند. **۱۸**آنها آمده بودند تا سخنان او را بشنوند و از امراض خود شفا یابند. آن کسانی‌که گرفتار ارواح پلید بودند، شفا یافتند **۱۹**و هر کسی در میان جمعیّت سعی می‌کرد دست خود را به عیسی بزند چون قدرتی که از او صادر می‌شد، همه را شفا می‌داد.

ستایش و نکوهش
(متّی ۱:۵-۱۲)

۲۰بعد به شاگردان خود چشم دوخت و گفت:
«خوشا به حال شما که فقیرید،
پادشاهی خدا از آن شماست.
۲۱«خوشا به حال شما که اکنون گرسنه‌اید،
شما سیر خواهید شد.
خوشا به حال شما که اکنون اشک می‌ریزید،
شما خندان خواهید شد.
۲۲«خوشا به حال شما هرگاه به‌خاطر پسر انسان، مردم از شما روی گردانند و شما را از بین خود بیرون کنند و به شما اهانت کنند و یا به شما بد بگویند. **۲۳**در آن روز شاد باشید و از خوشی پایکوبی کنید چون بدون شک پاداش سرشاری در عالم بالا خواهید داشت زیرا نیاکان ایشان نیز درست به همین‌طور با انبیا رفتار می‌کردند.
۲۴«امّا وای به حال شما ثروتمندان،
شما روزهای کامرانی خود را پشت سر گذاشته‌اید.
۲۵وای به حال شما که اکنون سیر هستید،
گرسنگی خواهید کشید.
وای به حال شما که اکنون می‌خندید،
شما ماتم خواهید گرفت و اشک خواهید ریخت.
۲۶«وای به حال شما وقتی همه از شما تعریف می‌کنند. نیاکان ایشان درست همین کار را با انبیای دروغین کردند.

مهربانی با دشمنان
(متّی ۳۸:۵-۴۸؛ ۷:۱۲ الف)

۲۷«امّا به شما که سخن مرا می‌شنوید می‌گویم: به دشمنان خود محبّت نمایید، به آنانی که از شما متنفّرند نیکی کنید.

۲۸برای آنانی که به شما دشنام می‌دهند دعای خیر کنید. برای
آنانی که با شما بدرفتاری می‌کنند دعا کنید. ۲۹وقتی کسی
به صورت تو می‌زند طرف دیگر صورت خود را هم پیش او
ببر. وقتی کسی قبای تو را می‌برد بگذار پیراهنت را هم ببرد.
۳۰به هرکه چیزی از تو بخواهد ببخش و وقتی کسی آنچه را
که مال توست می‌برد آن را مطالبه نکن. ۳۱با دیگران آن‌چنان
رفتار کنید که می‌خواهید آنها با شما رفتار کنند.
۳۲«اگر فقط کسانی را دوست بدارید که شما را دوست دارند
برای شما چه افتخاری دارد؟ حتّی خطاکاران هم دوستداران
خود را دوست می‌دارند. ۳۳و اگر فقط به کسانی‌که به شما
نیکی می‌کنند نیکی کنید برای شما چه افتخاری دارد؟ چون
خطاکاران هم چنین می‌کنند. ۳۴و اگر فقط به کسی قرض
بدهید که توقّع پس گرفتن دارید دیگر چه افتخاری برای شما
دارد؟ حتّی خطاکاران هم، اگر بدانند تمام آن را پس خواهند
گرفت، به یکدیگر قرض خواهند داد. ۳۵امّا شما به دشمنان
خود محبّت نمایید و نیکی کنید و بدون توقّع عوض، قرض
بدهید که پاداش سرشاری خواهید داشت و فرزندان خدای
متعال خواهید بود، زیرا او نسبت به ناسپاسان و خطاکاران
مهربان است. ۳۶پس همان‌طور که پدر شما رحیم است رحیم
باشید.

قضاوت دربارهٔ دیگران
(متّی ۷:۱-۵)

۳۷«دربارهٔ دیگران قضاوت نکنید تا خود مورد قضاوت قرار
نگیرید. محکوم نکنید تا محکوم نشوید. دیگران را ببخشید تا
بخشیده شوید. ۳۸بدهید که به شما داده خواهد شد، پیمانهٔ
درست و فشرده و تکان داده شده و لبریز در دامن شما ریخته
خواهد شد، زیرا با هر پیمانه‌ای که به دیگران بدهید با همان
پیمانه، عوض خواهید گرفت.»
۳۹همچنین مَثَلی برای ایشان آورد: «آیا یک کور می‌تواند
عصاکش کور دیگری باشد؟ مگر هر دو در گودال نخواهند
افتاد؟ ۴۰شاگرد بالاتر از استاد خود نیست امّا وقتی تحصیلات
خود را به پایان برساند به پایهٔ استادش خواهد رسید.
۴۱«چرا به پرکاهی که در چشم برادرت هست نگاه می‌کنی
و هیچ در فکر تیری که در چشم خود داری نیستی؟ ۴۲چطور
می‌توانی به برادرت بگویی 'ای برادر، اجازه بده آن پر کاه را

از چشمت بیرون بیاورم'، درصورتی که تیر داخل چشم خود را نمی‌بینی؟ ای ریاکار، اول تیر را از چشم خود بیرون بیاور آن وقت درست خواهی دید که پر کاه را از چشم برادرت بیرون بیاوری.

شناسایی درخت

(متّی ۷:۱۶-۲۰؛ ۱۲:۳۳-۳۵)

۴۳«هرگز درخت خوب میوهٔ بد و یا درخت بد میوهٔ خوب به بار نیاورده است، **۴۴**هر درختی از میوه‌اش شناخته می‌شود. از بوته‌های خار، انجیر جمع نمی‌کنند و از خاربُن انگور نمی‌چینند. **۴۵**مرد نیکو از خزانهٔ نیک درون خود نیکی به بار می‌آورد و مرد بد از خزانهٔ بد درون خود بدی به بار می‌آورد، چون زبان از آنچه دل را پر ساخته است سخن می‌گوید.

دو خانه

(متّی ۷:۲۴-۲۷)

۴۶«چرا پیوسته به من خداوندا خداوندا می‌گویید ولی آنچه را که به شما می‌گویم انجام نمی‌دهید؟ **۴۷**هرکه نزد من بیاید و آنچه را که می‌گویم بشنود و به آنها عمل کند به شما نشان می‌دهم مانند چه کسی است. **۴۸**او مانند آن مردی است که برای ساختن خانهٔ خود، زمین را عمیق کرد و شالودهٔ آن را روی سنگ قرار داد. وقتی سیل آمد، رودخانه طغیان کرد و به آن خانه زد امّا نتوانست آن را از جا بکند چون محکم ساخته شده بود. **۴۹**امّا هرکه سخنان مرا بشنود و به آن عمل نکند مانند مردی است که خانهٔ خود را روی خاکِ بدون شالوده بنا کرد. به محض اینکه سیل به آن خانه زد خانه فروریخت و به کلّی ویران شد!»

شفای غلام افسر رومی

(متّی ۸:۵-۱۳)

۷ وقتی عیسی تمام این سخنان را به مردم گفت به شهر کفرناحوم رفت. **۲**سروانی در آنجا خادمی داشت که در نظرش بسیار گرامی بود. این خادم بیمار شد و نزدیک بود بمیرد. **۳**آن سروان دربارهٔ عیسی چیزهایی شنیده بود. پس عدّه‌ای از رهبران یهود را نزد او فرستاد تا از او تقاضا نمایند بیاید و غلامش را شفا دهد. **۴**ایشان نزد عیسی آمدند و با اصرار و التماس گفتند: «او سزاوار این لطف توست **۵**چون ملّت ما را دوست دارد و او بود که کنیسه را برای ما ساخت.» **۶**عیسی با آنان به راه افتاد و وقتی به نزدیکی‌های خانه رسید، آن سروان

دوستانی را با این پیغام فرستاد که: «ای آقا بیش از این به خودت زحمت نده. من لایق آن نیستم که تو به زیر سقف خانه‌ام بیایی **۷**و به همین سبب بود که روی آن را نداشتم شخصاً به خدمت تو بیایم فقط فرمان بده و غلام من خوب خواهد شد، **۸**زیرا من خود مأمور هستم و سربازانی هم تحت فرمان خود دارم و به یکی می‌گویم 'برو' می‌رود و به دیگری 'بیا' می‌آید و به غلام می‌گویم 'فلان کار را بکن،' البتّه می‌کند.» **۹**عیسی وقتی این را شنید تعجّب کرد و به جمعیّتی که پشت سرش می‌آمدند رو کرد و فرمود: «بدانید که من حتّی در اسرائیل هم، چنین ایمانی ندیده‌ام.» **۱۰**فاصدان به خانه برگشتند و غلام را سالم و تندرست یافتند.

زنده کردن پسر یک بیوه‌زن

۱۱فردای آن روز عیسی با شاگردان خود به اتّفاق جمعیّت زیادی به شهری به نام نائین رفت. **۱۲**همین‌که به دروازهٔ شهر رسید با تشییع جنازه‌ای روبه‌رو شد. شخصی که مرده بود، پسر یگانهٔ یک بیوه‌زن بود. بسیاری از مردم شهر همراه آن زن بودند. **۱۳**وقتی عیسی خداوند آن مادر را دید، دلش به حال او سوخت و فرمود: «دیگر گریه نکن.» **۱۴**عیسی جلوتر رفت و دست خود را روی تابوت گذاشت و کسانی‌که تابوت را می‌بردند، ایستادند. عیسی فرمود: «ای جوان به تو می‌گویم برخیز.» **۱۵**آن مرده نشست و شروع به صحبت کرد عیسی او را به مادرش باز گردانید. **۱۶**همه ترسیدند و خدا را تمجید کرده گفتند: «نبیِ بزرگی در میان ما ظهور کرده است.» و همچنین می‌گفتند: «خدا به قوم خود توجّه نموده است.» **۱۷**خبر آنچه که عیسی کرده بود در سراسر استان یهودیه و همهٔ اطراف آن منتشر شد.

سؤال یحیی
(متّی ۲:۱۱-۱۹)

۱۸یحیی نیز به وسیلهٔ شاگردان خود از همهٔ این امور باخبر شد. دو نفر از ایشان را احضار کرد **۱۹**و آنها را با این پیغام، نزد عیسی خداوند فرستاد: «آیا تو آن کسی هستی که قرار است بیاید یا منتظر دیگری باشیم؟» **۲۰**آن دو نفر نزد عیسی آمدند و عرض کردند: «یحیی تعمیددهنده، ما را نزد تو فرستاده است تا بداند: آیا تو آن کسی هستی که قرار است بیاید یا باید منتظر دیگری باشیم؟» **۲۱**همان ساعت عیسی عدّهٔ کثیری را که گرفتار

ناخوشی‌ها، بلاها و ارواح پلید بودند، شفا داد و به نابینایان زیادی بینایی بخشید. **۲۲**بعد به ایشان پاسخ داد: «بروید و آنچه را که دیده و شنیده‌اید به یحیی بگویید که چگونه کوران بینا، لنگان خرامان، جذامیان پاک، کرها شنوا و مردگان برخیزانیده می‌شوند و به بینوایان مژده می‌رسد. **۲۳**خوشا به حال کسی‌که دربارهٔ من شک نکند.» **۲۴**بعد از آنکه قاصدان یحیی رفتند عیسی دربارهٔ او برای مردم شروع به صحبت کرد و گفت: «وقتی به بیابان رفتید انتظار دیدن چه چیز را داشتید؟ نیِ نیزاری که از باد می‌لرزد؟ **۲۵**برای دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ مردی با لباسهای حریر و دیبا؟ بدون شک اشخاصی که لباسهای زیبا می‌پوشند و زندگانی پر تجمّلی دارند در قصرها به سر می‌برند. **۲۶**پس برای دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ یک نبی؟ آری، بدانید از نبی هم بالاتر. **۲۷**او مردی است که کتاب‌مقدّس درباره‌اش می‌فرماید: 'این است قاصد من که پیشاپیش تو می‌فرستم. او راه تو را پیش پایت آماده خواهد ساخت.' **۲۸**بدانید که کسی بزرگتر از یحیی به دنیا نیامده است و با وجود این، کوچکترین شخص در پادشاهی خدا از او بزرگتر است.» **۲۹**همهٔ مردم و از جمله باجگیران، سخنان عیسی را شنیدند و به سبب اینکه از دست یحیی، تعمید گرفته بودند، خدا را برای عدالتش شکر می‌کردند. **۳۰**امّا فریسیان و معلّمان شریعت که تعمید یحیی را قبول نکرده بودند، نقشه‌ای را که خدا برای آنان داشت رد کردند. **۳۱**«مردم این زمانه را به چه چیز می‌توانم تشبیه کنم؟ آنان به چه می‌مانند؟ **۳۲**مانند کودکانی هستند که در بازار می‌نشینند و بر سر هم فریاد می‌کشند و می‌گویند: 'برای شما نی زدیم نرقصیدید! نوحه‌گری کردیم، گریه نکردید!' **۳۳**مقصود این است که یحیای تعمیددهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌نوشید و شما می‌گفتید: 'او دیو دارد' **۳۴**پسر انسان آمد، او هم می‌خورد، هم می‌نوشد و شما می‌گویید: 'نگاه کنید، یک آدم پرخور، میگسار و رفیق باجگیران و خطاکاران!' **۳۵**با وجود این، درستی حکمت خدایی به وسیلهٔ کسانی‌که آن را پذیرفته‌اند، به ثبوت می‌رسد.»

در خانهٔ شمعون فریسی

۳۶یکی از فریسیان عیسی را برای صرف غذا دعوت کرد. او به خانهٔ آن فریسی رفت و بر سر سفره نشست. **۳۷**در آن شهر زن گناهکاری زندگی می‌کرد. چون او شنید که عیسی

در خانهٔ آن فریسی غذا می‌خورد در گلابدانی سنگی، روغنی معطّر آورد. **۳۸**پشت سر عیسی و کنار پاهای او قرار گرفت و گریه می‌کرد. چون اشکهایش پاهای عیسی را تر کرد، آنها را با گیسوان خود خشک نمود و پاهای عیسی را می‌بوسید و به آنها روغن می‌مالید. **۳۹**وقتی میزبان یعنی آن فریسی این را دید پیش خود گفت: «اگر این مرد واقعاً نبی بود، می‌دانست این زنی که او را لمس می‌کند کیست و چطور زنی است، او یک زن بدکاره است.» **۴۰**عیسی به فریسی گفت: «شمعون، مطلبی دارم برایت بگویم.» گفت: «بفرما، استاد.» **۴۱**فرمود: «دو نفر از شخصی وام گرفته بودند، یکی به او پانصد سکّهٔ نقره بدهکار بود و دیگری پنجاه سکّهٔ نقره. **۴۲**چون هیچ‌یک از آن دو نفر چیزی نداشت که به او بدهد، طلبکار هر دو را بخشید. حالا کدام‌یک از آن دو او را بیشتر دوست خواهد داشت؟» **۴۳**شمعون جواب داد: «گمان می‌کنم آن کسی که بیشتر به او بخشیده شد.» عیسی فرمود: «قضاوت تو درست است.» **۴۴**و سپس رو به آن زن کرد و به شمعون فرمود: «این زن را می‌بینی؟ من به خانهٔ تو آمدم و تو برای پاهایم آب نیاوردی. امّا این زن پاهای مرا با اشک چشم شست و با گیسوان خود خشک کرد. **۴۵**تو هیچ مرا نبوسیدی امّا این زن از وقتی که من وارد شدم از بوسیدن پاهایم دست برنمی‌دارد. **۴۶**تو به سر من روغن نزدی امّا او به پاهای من روغن معطّر مالید. **۴۷**بنابراین بدان که محبّت فراوان او نشان می‌دهد که گناهان بسیارش آمرزیده شده است و کسی که کم بخشیده شده باشد، کم محبّت می‌نماید.» **۴۸**بعد به آن زن فرمود: «گناهان تو بخشیده شده است.» **۴۹**سایر مهمانان از یکدیگر می‌پرسیدند: «این کیست که حتّی گناهان را هم می‌آمرزد؟» **۵۰**امّا عیسی به آن زن فرمود: «ایمان تو، تو را نجات داده است، بسلامت برو.»

زنان همراه عیسی

۸ بعد از آن عیسی شهر به شهر و روستا به روستا می‌گشت و مژدهٔ پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد. **۲**دوازده حواری و عدّه‌ای از زنانی که از ارواح پلید و ناخوشی‌ها رهایی یافته بودند با او همراه بودند. مریم معروف به مریم مجدلیه که از او هفت دیو بیرون آمده بود، **۳**یونا همسر خوزا مباشر هیرودیس و سوسن و بسیاری کسان دیگر. این زنها از اموال خود به عیسی و شاگردانش کمک می‌کردند.

مَثَل برزگر
(متّی ۱۳:۱-۱۹؛ مرقس ۴:۱-۹)

۴وقتی مردم از شهرهای اطراف به دیدن عیسی آمدند و جمعیّت زیادی در اطراف او جمع شد، عیسی مَثَلی زده گفت: **۵**«برزگری برای بذر افشاندن بیرون رفت. وقتی بذر پاشید، مقداری از آن در گذرگاه افتاد و پایمال شد و پرندگان آنها را خوردند. **۶**مقداری هم در زمین سنگلاخ افتاد و پس از آنکه رشد کرد به‌خاطر کمی رطوبت خشک شد. **۷**بعضی از بذرها داخل خارها افتاد و خارها با آنها رشد کرده آنها را خفه نمود. **۸**بعضی از بذرها در خاک خوب افتادند و رشد کردند و صد برابر ثمر آوردند.» این را فرمود و با صدای بلند گفت: «اگر گوش شنوا دارید، بشنوید.»

مقصود از بکار بردن مَثَل
(متّی ۱۳:۱۰-۱۷؛ مرقس ۴:۱۰-۱۲)

۹شاگردان عیسی معنی این مَثَل را از او پرسیدند. **۱۰**فرمود: «درک اسرار پادشاهی خدا به شما عطا شده است، امّا این مطالب برای دیگران در قالب مَثَل بیان می‌شود تا نگاه کنند امّا چیزی نبینند، بشنوند امّا چیزی نفهمند.

تفسیر مَثَل برزگر
(متّی ۱۳:۱۸-۲۳؛ مرقس ۴:۱۳-۲۰)

۱۱«معنی و مفهوم این مَثَل از این قرار است: دانه، کلام خداست. **۱۲**دانه‌هایی که در گذرگاه افتادند کسانی هستند که آن را می‌شنوند و سپس ابلیس می‌آید و کلام را از دلهایشان می‌رباید مبادا ایمان بیاورند و نجات یابند. **۱۳**دانه‌های کاشته شده در سنگلاخ به کسانی می‌ماند که وقتی کلام را می‌شنوند با شادی می‌پذیرند امّا کلام در آنان ریشه نمی‌دواند. مدّتی ایمان دارند امّا در وقت آزمایشهای سخت از میدان بدر می‌روند. **۱۴**دانه‌هایی که در میان خارها افتادند بر کسانی دلالت می‌کند که کلام خدا را می‌شنوند امّا با گذشت زمان، نگرانی‌های دنیا و مال و ثروت و خوشی‌های زندگی، کلام را در آنها خفه می‌کند و هیچ‌گونه ثمری نمی‌آورند. **۱۵**امّا دانه‌هایی که در خاک خوب افتادند بر کسانی دلالت دارد که کلام خدا را با قلبی صاف و پاک می‌شنوند و آن را نگه می‌دارند و با پشتکار، ثمرات فراوان به بار می‌آورند.

مَثَل چراغ
(مرقس ۴:۲۱-۲۵)

۱۶«هیچ‌کس چراغ را روشن نمی‌کند تا آن را زیر سرپوش بگذارد یا زیر تخت بگذارد. برعکس، آن را روی چراغپایه می‌گذارد تا هرکه وارد شود، نور آن را ببیند.

۱۷«زیرا هرچه پنهان باشد آشکار می‌شود و هرچه زیر سرپوش
باشد نمایان می‌گردد و پرده از رویش برداشته می‌شود.
۱۸«پس مواظب باشید که چطور می‌شنوید زیرا به کسی‌که
دارد بیشتر داده خواهد شد، امّا آن‌کس که ندارد حتّی آنچه را
که به گمان خود دارد از دست خواهد داد.»

مادر و برادران عیسی

(متّی ۱۲:۴۶-۵۰؛ مرقس ۳:۳۱-۳۵)

۱۹مادر و برادران عیسی به سراغ او آمدند، امّا به سبب
زیادی جمعیّت نتوانستند به او برسند. **۲۰**به او گفتند: «مادر و
برادرانت بیرون ایستاده‌اند و می‌خواهند تو را ببینند.» **۲۱**عیسی
پاسخ داد: «مادر من و برادران من آنانی هستند که کلام خدا
را می‌شنوند و آن را بجا می‌آورند.»

آرامش در دریای توفانی

(متّی ۸:۲۳-۲۷؛ مرقس ۴:۳۵-۴۱)

۲۲در یکی از آن روزها عیسی با شاگردان خود سوار قایق
شد و به آنان فرمود: «به طرف دیگر دریا برویم.» آنها به راه
افتادند **۲۳**و وقتی قایق در حرکت بود عیسی به خواب رفت.
در این وقت توفان سختی در دریا پدید آمد. آب، قایق را پر
می‌ساخت و آنان در خطر بزرگی افتاده بودند. **۲۴**نزد او رفتند
و بیدارش کرده گفتند: «ای استاد، ای استاد، چیزی نمانده
که ما از بین برویم.» او از خواب برخاست و با تندی به باد و
آبهای توفانی فرمان سکوت داد. توفان فرو نشست و همه‌جا
آرام شد. **۲۵**عیسی از آنان پرسید: «ایمانتان کجاست؟» آنان با
حالت ترس و تعجّب به یکدیگر می‌گفتند: «این مرد کیست
که به باد و آب فرمان می‌دهد و آنها از او اطاعت می‌کنند؟»

شفای دیوانه

(متّی ۸:۲۸-۳۴؛ مرقس ۵:۱-۲۰)

۲۶به این ترتیب در سرزمین جدریان که مقابل استان جلیل
است به خشکی رسیدند. **۲۷**همین‌که عیسی قدم به ساحل
گذاشت با مردی از اهالی آن شهر روبه‌رو شد که گرفتار دیوها
بود. مدّتی دراز نه لباسی پوشیده بود و نه در خانه زندگی کرده
بود بلکه در میان گورستان به سر می‌برد. **۲۸**به محض اینکه
عیسی را دید فریاد کرد و به پاهای او افتاد و با صدای بلند
گفت: «ای عیسی، پسر خدای متعال از من چه می‌خواهی؟
از تو التماس می‌کنم، مرا عذاب نده» **۲۹**زیرا عیسی به روح
پلید فرمان داده بود که از آن مرد بیرون بیاید. آن دیو بارها بر

او حمله‌ور شـده بود و مردم او را گرفته با زنجیرها و کنده‌ها محکم نگاه داشته بودند، امّا هربار زنجیرها را پاره می‌کرد و آن دیو او را به بیابانها می‌کشانید. **۳۰**عیسی از او پرسید: «اسم تو چیسـت؟» جواب داد: «سـپاه» و این به آن سبب بود که دیوهای بسیاری او را به تصرّف خود درآورده بودند. **۳۱**دیوها از عیسـی تقاضا کردند کـه آنها را به چاه بی‌انتها نفرسـتد. **۳۲**در آن نزدیکـی، گلّهٔ بزرگ خوکی بود کـه در بالای تپّه می‌چریدند و دیوها از او در خواست کردند که اجازه دهد به داخل خوکها بروند. عیسی به آنها اجازه داد. **۳۳**دیوها از آن مرد بیرون آمدند و به داخل خوکها رفتند و آن گلّه از سراشیبی تپّه به دریا جست و غرق شد.

۳۴خوک‌بانان آنچه را که واقع شد دیدند و پا به فرار گذاشتند و این خبر را به شـهر و اطراف آن رسـانیدند. **۳۵**مردم برای تماشا از شهر بیرون آمدند. وقتی نزد عیسی رسیدند مردی را که دیوها از او بیرون رفته بودند، لباس پوشـیده و عاقل پیش پای عیسی نشسـته دیدند و هراسان شدند. **۳۶**شاهدان واقعه برای آنان شـرح دادند که آن مرد چگونه شفا یافت. **۳۷**بعد تمام مردم ناحیهٔ جدریان از عیسی خواهش کردند که از آنجا برود زیرا بسیار هراسان بودند. بنابراین عیسی سوار قایق شد و به طرف دیگر دریا بازگشت. **۳۸**مردی که دیوها از او بیرون آمده بودند اجازه خواست که با او برود امّا عیسی به او اجازه نداد و گفت: **۳۹**«به خانه‌ات برگرد و آنچه را که خدا برای تو انجام داده است بیان کن.» آن مرد به شهر رفت و آنچه را که عیسی برای او انجام داده بود، همه‌جا پخش کرد.

شفای یک زن و زنده کردن دختر یائروس

(متّی ۹:۱۸-۲۶؛ مرقس ۲۱:۵-۴۳)

۴۰هنگامی‌که عیسـی به طرف دیگر دریا بازگشت مردم به گرمی از او استقبال کردند زیرا همه در انتظار او بودند. **۴۱**در این وقت مردی که اسـمش یائروس بود و سرپرستی کنیسه را به عهده داشـت نزد عیسـی آمد. خود را پیش پاهای عیسی انداخـت و از او تقاضـا کرد که بـه خانه‌اش بـرود، **۴۲**زیرا دختر یگانه‌اش که تقریباً دوازده ساله بود در آستانهٔ مرگ قرار داشـت. وقتی عیسی در راه بود مردم از هر طرف به او فشار می‌آوردنـد. **۴۳**در میان مردم زنی بود که مدّت دوازده سـال مبتلا به خونریزی بود و با اینکه تمام دارایی خود را به پزشکان

داده بود هیچ‌کس نتوانسته بود او را درمان نماید. **۴۴**این زن از پشت سر آمد و قبای عیسی را لمس کرد و فوراً خونریزی او بند آمد. **۴۵**عیسی پرسید: «چه کسی به من دست زد؟» همگی انکار کردند و پطرس گفت: «ای استاد، مردم تو را احاطه کرده‌اند و به تو فشار می‌آورند.» **۴۶**امّا عیسی فرمود: «کسی به من دست زد، چون احساس کردم نیرویی از من صادر شد.» **۴۷**آن زن که فهمید شناخته شده است با ترس و لرز آمد و پیش پاهای او افتاد و در برابر همهٔ مردم شرح داد که چرا او را لمس کرده و چگونه فوراً شفا یافته است. **۴۸**عیسی به او فرمود: «دخترم، ایمانت تو را شفا داده است، بسلامت برو» **۴۹**هنوز گرم صحبت بودند که مردی با این پیغام از خانهٔ سرپرست کنیسه آمد: «دخترت مُرد. بیش از این استاد را زحمت نده.» **۵۰**وقتی عیسی این را شنید، به یائروس فرمود: «نترس فقط ایمان داشته باش، او خوب خواهد شد.» **۵۱**هنگام ورود به خانه اجازه نداد کسی جز پطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر آن دختر با او وارد شود. **۵۲**همه برای آن دختر اشک می‌ریختند و عزاداری می‌کردند. عیسی فرمود: «دیگر گریه نکنید، او نمرده، خواب است.» **۵۳**آنان فقط به او نیشخند می‌زدند، چون خوب می‌دانستند که او مُرده است. **۵۴**امّا عیسی دست دختر را گرفت و او را صدا زد و گفت: «ای دخترک، برخیز.» **۵۵**روح او بازگشت و فوراً برخاست. عیسی به ایشان فرمود که به او خوراک بدهند. **۵۶**والدین او بسیار تعجّب کردند، امّا عیسی با تأکید از آنان خواست که ماجرا را به کسی نگویند.

مأموریت حواریون
(متّی ۵:۱۰-۱۵؛ مرقس ۷:۶-۱۳)

۹ عیسی دوازده حواری را نزد خود خواند و به آنها قدرت و اختیار داد تا بر تمامی دیوها چیره شوند و بیماریها را درمان نمایند. **۲**آنان را فرستاد تا پادشاهی خدا را اعلام کنند و مردم را شفا دهند. **۳**به آنان فرمود: «برای مسافرت هیچ چیز نبرید، نه چوبدستی، نه کوله‌بار و نه نان و نه پول و هیچ‌یک از شما نباید جامهٔ اضافی داشته باشد. **۴**هرگاه شما را در خانه‌ای می‌پذیرند تا وقتی در آن شهر هستید در آن خانه بمانید. **۵**امّا کسانی‌که شما را نمی‌پذیرند، وقتی شهرشان را ترک می‌کنید برای

عبـرت آنان گرد و خاک آن شـهر را هـم از پاهای خود بتکانیـد.» **۶**به ایـن ترتیب آنها بـه راه افتادند و آبادی به آبادی می‌گشـتند و در همه‌جا بشارت می‌دادند و بیماران را شـفا می‌بخشـیدند.

هیرودیس و عیسی

(متّی ۱۴:۱-۱۲؛ مرقس ۶:۱۴-۲۹)

۷در ایـن روزهـا هیرودیس پادشـاه از آنچـه در جریان بود آگاهی یافت و سرگشـته و پریشـان شد چون عدّه‌ای می‌گفتند که یحیای تعمیددهنده زنده شده است. **۸**عدّه‌ای نیـز می‌گفتند که الیاس ظهور کرده، عدّه‌ای هم می‌گفتند یکـی از انبیای قدیم زنده شـده اسـت. **۹**امّـا هیرودیس گفت: «من که خود فرمان دادم سـر یحیی را ببرند، ولی این کیست که دربارهٔ او این چیزها را می‌شنوم؟» و سعی می‌کـرد او را ببینـد.

خوراک دادن پنج هزار مرد

(متّی ۱۴:۱۳-۲۱؛ مرقس ۶:۳۰-۴۴؛ یوحنا ۶:۱-۱۴)

۱۰وقتی رسـولان برگشـتند گزارش کارهایـی را که انجام داده بودند به عرض عیسـی رسـانیدند. او آنان را برداشـت و به شـهری به نام بیت‌صیدا برد و نگذاشـت کسـی دیگر همراه ایشـان برود. **۱۱**امّا مردم باخبر شدند و به دنبال او به راه افتادند. ایشـان را پذیرفت و برای ایشان دربارهٔ پادشاهی خدا صحبت کرد و کسـانی را که محتاج درمان بودند شفا داد. **۱۲**نزدیـک غروب، دوازده حواری نزد او آمدند و عرض کردند: «این مردم را مرخّص فرما تا به دهکده‌ها و کشتزارهای اطراف برونـد و برای خود منزل و خوراک پیدا کنند، چون ما در اینجا در محل دورافتاده‌ای هسـتیم.» **۱۳**او پاسخ داد: «شـما خودتان به آنان غذا بدهید.» امّا شاگردان گفتند: «ما فقط پنج نـان و دو ماهی داریم، مگـر اینکه خودمان برویم و بـرای همهٔ این جماعت غـذا بخریـم.» **۱۴**آنان در حدود پنج هزار مرد بودند. عیسـی به شـاگردان فرمود: «آنها را به دسته‌های پنجاه نفری بنشانید.» **۱۵**شاگردان این کار را انجام دادنـد و همه را نشـانیدند. **۱۶**بعد عیسـی آن پنج نان و دو ماهی را گرفت، چشم به آسمان دوخت و برای آن خوراک سپاسگزاری کرد. سپس نانها را پاره کرد و به شاگردان داد تا پیش مردم بگذارند. **۱۷**همه خوردند و سیر شدند و دوازده سـبد از خُرده‌های نان و ماهی جمع شـد.

گواهی پطرس دربارهٔ عیسی
(متّی ۱۳:۱۶-۱۹؛ مرقس ۲۷:۸-۲۹)

۱۸یک روز عیسی به تنهایی در حضور شاگردانش دعا می‌کرد از آنان پرسید: «مردم مرا که می‌دانند؟» **۱۹**جواب دادند: «بعضی‌ها می‌گویند تو یحیی تعمیددهنده‌ای، عدّه‌ای می‌گویند تو الیاس هستی و عدّه‌ای هم می‌گویند که یکی از انبیای پیشین زنده شده است.» **۲۰**عیسی فرمود: «شما مرا که می‌دانید؟» پطرس جواب داد: «مسیح خدا.»

نخستین پیشگویی عیسی دربارهٔ مرگ خود
(متّی ۲۰:۱۶-۲۸؛ مرقس ۳۰:۸-۱:۹)

۲۱بعد به آنان دستور اکید داد که این موضوع را به هیچ‌کس نگویند **۲۲**و ادامه داد «لازم است که پسر انسان متحمّل رنجهای سختی شود و مشایخ یهود، سران کاهنان و علما او را رد کنند و او کشته شود و در روز سوم باز زنده گردد.» **۲۳**سپس به همه فرمود: «اگر کسی بخواهد پیرو من باشد باید دست از جان بشوید و همه روزه صلیب خود را بردارد و با من بیاید. **۲۴**هرکه بخواهد جان خود را حفظ کند آن را از دست خواهد داد امّا هرکه به‌خاطر من جان خود را فدا کند آن را نگاه خواهد داشت. **۲۵**برای آدمی چه سودی دارد که تمام جهان را به دست بیاورد، امّا جان خود را از دست بدهد یا به آن آسیب برساند؟ **۲۶**هرکه از من و تعالیم من عار داشته باشد پسر انسان نیز وقتی با جلال خود و جلال پدر و فرشتگان مقدّس بیاید از او عار خواهد داشت. **۲۷**یقین بدانید از کسانی‌که در اینجا ایستاده‌اند عدّه‌ای هستند که تا پادشاهی خدا را نبینند طعم مرگ را نخواهند چشید.»

تبدیل هیئت عیسی
(متّی ۱:۱۷-۸؛ مرقس ۲:۹-۸)

۲۸عیسی تقریباً یک هفته بعد از این گفت‌وگو، پطرس، یوحنا و یعقوب را برداشت و برای دعا به بالای کوه رفت. **۲۹**هنگامی‌که به دعا مشغول بود، نمای چهره‌اش تغییر کرد و لباسهایش از سفیدی می‌درخشید. **۳۰**ناگهان دو مرد یعنی موسی و الیاس در آنجا با او گفت‌وگو می‌کردند. **۳۱**آنها با شکوه و جلال ظاهر گشتند و دربارهٔ رحلت او، یعنی آنچه که می‌بایست در اورشلیم به انجام رسد، صحبت می‌کردند. **۳۲**در این موقع پطرس و همراهان او به خواب رفته بودند، امّا وقتی بیدار شدند جلال او و آن دو مردی را که در کنار او ایستاده بودند مشاهده

کردند. **۳۳**درحالی‌که آن دو نفر از نزد عیسی می‌رفتند پطرس به او عرض کرد: «ای استاد، چه خوب است که ما در اینجا هستیم! سه سایبان بسازیم، یکی برای تو، یکی برای موسی، یکی هم برای الیاس.» پطرس بدون آنکه بفهمد چه می‌گوید این سخن را گفت. **۳۴**هنوز حرفش تمام نشده بود که ابری آمد و بر آنان سایه افکند و وقتی ابر آنان را فراگرفت شاگردان ترسیدند. **۳۵**از ابر ندایی آمد: «این است پسر من و برگزیدهٔ من، به او گوش دهید.» **۳۶**وقتی آن ندا به پایان رسید، آنها عیسی را تنها دیدند. آن سه نفر سکوت کردند و در آن روزها از آنچه دیده بودند چیزی به کسی نگفتند.

شفای مصروع

(متّی ۱۴:۱۷-۱۸؛ مرقس ۱۴:۹-۲۷)

۳۷روز بعد وقتی از کوه پایین می‌آمدند جمعیّت زیادی در انتظار عیسی بود. **۳۸**ناگهان مردی از وسط جمعیّت فریاد زد: «ای استاد، از تو التماس می‌کنم به پسر من، که تنها فرزند من است، نظری بیاندازی. **۳۹**روحی او را می‌گیرد و ناگهان نعره می‌کشد، کف از دهانش بیرون می‌آید و بدنش به تشنّج می‌افتد و با دشواری زیاد او را رها می‌کند. **۴۰**از شاگردان تو تقاضا کردم که آن روح را بیرون کنند امّا نتوانستند.» **۴۱**عیسی پاسخ داد: «مردمان این روزگار چقدر بی‌ایمان و فاسد هستند! تا کی با شما باشم و شما را تحمّل کنم؟ پسرت را به اینجا بیاور.» **۴۲**امّا قبل از آنکه پسر به نزد عیسی برسد دیو او را به زمین زد و به تشنّج انداخت. عیسی با پرخاش به روح پلید دستور داد خارج شود و آن پسر را شفا بخشید و به پدرش بازگردانید. **۴۳**همهٔ مردم از بزرگی خدا مات و مبهوت ماندند.

دومین پیشگویی عیسی دربارهٔ مرگ خود

(متّی ۲۲:۱۷-۲۳؛ مرقس ۳۰:۹-۳۲)

درحالی‌که عموم مردم از تمام کارهای عیسی در حیرت بودند عیسی به شاگردان فرمود: **۴۴**«این سخن مرا به‌خاطر بسپارید: پسر انسان به دست آدمیان تسلیم خواهد شد.» **۴۵**امّا آنان نفهمیدند چه می‌گوید. مقصود عیسی به طوری برای آنان پوشیده بود که آن را نفهمیدند و می‌ترسیدند آن را از او بپرسند.

چه کسی از همه بزرگتر است؟

(متّی ۱:۱۸-۵؛ مرقس ۳۳:۹-۳۷)

۴۶مباحثه‌ای در میان آنان درگرفت که چه کسی بین آنها از همه بزرگتر است. **۴۷**عیسی فهمید که در ذهنشان چه افکاری

می‌گذرد، پس کودکی را گرفت و او را در کنار خود قرار داد
۴۸و به آنان فرمود: «هرکه این کودک را به نام من بپذیرد مرا
پذیرفته است و هرکه مرا بپذیرد فرستندهٔ مرا پذیرفته است،
زیرا در بین شما آن کسی بزرگتر است که از همه کوچکتر
می‌باشد.»

هرکه ضد شما نباشد با شماست
(مرقس ۳۸:۹-۴۰)

۴۹یوحنا عرض کرد: «ای استاد، ما مردی را دیدیم که با ذکر
نام تو دیوها را بیرون می‌کرد امّا چون از ما نبود سعی کردیم
مانع کار او شویم.» **۵۰**عیسی به او فرمود: «با او کاری نداشته
باشید زیرا هرکه ضد شما نباشد با شماست.»

بی‌مهری روستائیان سامری

۵۱چون وقت آن رسید که عیسی به آسمان برده شود با
عزمی راسخ رو به اورشلیم نهاد **۵۲**و قاصدانی پیشاپیش
خود فرستاد. آنان حرکت کردند و به دهکده‌ای در سرزمین
سامریان وارد شدند تا برای او تدارک ببینند. **۵۳**امّا مردمان
آن ده نمی‌خواستند از او پذیرایی کنند، زیرا معلوم بود که
او عازم اورشلیم است. **۵۴**وقتی یعقوب و یوحنا، شاگردان
او، این جریان را دیدند، گفتند: «خداوندا، آیا می‌خواهی
بگوییم از آسمان آتشی ببارد و همهٔ آنان را بسوزاند؟»
۵۵امّا او برگشت و آنان را سرزنش کرد **۵۶**و روانهٔ دهکدهٔ
دیگری شدند.

شرایط پیروی از عیسی
(متّی ۱۹:۸-۲۲)

۵۷در بین راه مردی به او عرض کرد: «هرجا بروی من به
دنبال تو می‌آیم.» **۵۸**عیسی جواب داد: «روباهان، لانه و
پرندگان، آشیانه دارند امّا پسر انسان جایی برای سرنهادن
ندارد.» **۵۹**عیسی به شخص دیگری فرمود: «با من بیا.» امّا
او جواب داد: «ای آقا، بگذار اول بروم پدرم را به خاک
بسپارم.» **۶۰**عیسی فرمود: «بگذار مردگان، مردگان خود را
به خاک بسپارند، تو باید بروی و پادشاهی خدا را در همه‌جا
اعلام نمایی.» **۶۱**شخص دیگری گفت: «ای آقا، من با تو
خواهم آمد امّا اجازه بفرما اول با خانواده‌ام خداحافظی کنم.»
۶۲عیسی به او فرمود: «کسی‌که مشغول شخم زدن باشد و
به عقب نگاه کند لیاقت آن را ندارد که برای پادشاهی خدا
خدمت کند.»

مأموریت هفتاد نفر

۱۰ بعد از این عیسی خداوند، هفتاد نفر دیگر را تعیین
فرمود و آنان را دو نفر دو نفر پیشاپیش خود به شهرها
و نقاطی که در نظر داشت از آنها دیدن نماید فرستاد. **۲**به
آنان فرمود: «محصول فراوان است امّا کارگر کم، پس باید
از صاحب محصول تقاضا کنید که کارگرانی برای جمع‌آوری
محصول بفرستد. **۳**بروید و بدانید که من شما را مثل برّه‌ها
در بین گرگها می‌فرستم. **۴**هیچ کیسه یا کوله‌بار یا کفش
با خود نبرید و در بین راه به کسی سلام نگویید. **۵**به هر
خانه‌ای که وارد می‌شوید اولین کلام شما این باشد: 'سلام
بر این خانه باد.' **۶**اگر کسی اهل صلح و صفا در آنجا باشد:
سلام شما بر او قرار خواهد گرفت وگرنه آن سلام به خود
شما باز خواهد گشت. **۷**در همان خانه بمانید و از آنچه
پیش شما می‌گذارند بخورید و بنوشید زیرا کارگر مستحق
مزد خود است. خانه به خانه نگردید. **۸**وقتی به شهری وارد
می‌شوید و از شما استقبال می‌کنند، غذایی را که برای شما
تهیّه می‌کنند، بخورید. **۹**بیماران آنجا را شفا دهید و بگویید
'پادشاهی خدا به شما نزدیک شده است.' **۱۰**وقتی به شهری
وارد می‌شوید و روی خوش به شما نشان نمی‌دهند به داخل
کوچه‌های آن شهر بروید و بگویید: **۱۱**'خاکی را هم که از
شهر شما به پاهای ما چسبیده است پیش روی شما از پای
خود می‌تکانیم ولی این را بدانید که پادشاهی خدا نزدیک
شده است.' **۱۲**بدانید که آن روز برای سدوم بیشتر قابل تحمّل
خواهد بود تا برای آن شهر.

نکوهش شهرهای ناتوبه‌کار
(متّی ۲۰:۱۱-۲۴)

۱۳«وای بر تو ای خورزین، وای بر تو ای بیت‌صیدا، اگر
معجزاتی که در شما انجام شد، در صور و صیدون می‌شد،
مدّتها پیش از این، پلاس‌پوش و خاکسترنشین، توبه می‌کردند.
۱۴ولی روز داوری برای صور وصیدون بیشتر قابل تحمّل خواهد
بود تا برای شما. **۱۵**و امّا تو ای کفرناحوم، می‌خواستی سر به
آسمان بکشی؟ به دوزخ سرنگون خواهی شد.
۱۶«ای شاگردانم: هرکه به شما گوش دهد، به من گوش
داده است هرکه شما را رد کند مرا رد کرده است و هرکه مرا
رد کند فرستندهٔ مرا رد کرده است.»

بازگشت از مأموریت

۱۷آن هفتاد شاگرد، خوش و خرّم بازگشتند و عرض کردند:
«خداوندا، با ذکر نام تو حتّی دیوها تسلیم ما می‌شوند!» **۱۸**عیسی
پاسخ داد: «من دیدم چطور شیطان مانند برق از آسمان سقوط
کرد. **۱۹**من به شما قدرت داده‌ام که مارها و عقربها و تمام
قوای دشمن را زیر پا لگدمال نمایید و هرگز هیچ چیز به شما
صدمه‌ای نخواهد رسانید، **۲۰**ولی از اینکه ارواح تسلیم شما
می‌شوند شادی نکنید، بلکه شاد باشید که اسامی شما در
عالم بالا ثبت شده است.»

شادمانی عیسی
(متّی ۲۵:۱۱-۲۷؛ ۱۶:۱۳-۱۷)

۲۱در آن لحظه روح‌القدس شادی عظیمی به عیسی بخشید
و عیسی گفت: «ای پدر، ای خداوند آسمان و زمین، تو را
سپاس می‌گویم که این چیزها را از خردمندان و دانایان پنهان
نموده، به کودکان آشکار ساختی. آری ای پدر، ارادهٔ تو
چنین بود.»
۲۲«پدر همه‌چیز را در اختیار من گذاشته است. فقط پدر
می‌داند که پسر کیست و همچنین فقط پسر و کسانی‌که پسر
بخواهد پدر را به آنان مکشوف سازد، می‌دانند پدر کیست.»
۲۳عیسی رو به شاگردان خود کرد و به طور خصوصی گفت:
«خوشا به حال آن چشمانی که آنچه را شما می‌بینید، می‌بینند.
۲۴بدانید انبیا و پادشاهان بسیاری آرزو می‌کردند که آنچه را
شما می‌بینید ببینند، امّا ندیدند و آنچه را شما می‌شنوید،
بشنوند امّا نشنیدند.»

مَثَل سامری نیکو

۲۵روزی یکی از معلّمین شریعت آمد و از راه امتحان از
او پرسید: «ای استاد، چه باید بکنم تا وارث حیات جاودان
شوم؟» **۲۶**عیسی به او فرمود: «در تورات چه نوشته شده؟ آن
را چطور تفسیر می‌کنی؟» **۲۷**او جواب داد: «خدای خود را با
تمام دل و تمام جان و تمام قدرت و تمام ذهن خود دوست
بدار و همسایه‌ات را مانند جان خود دوست بدار.» **۲۸**عیسی
فرمود: «درست جواب دادی. این کار را بکن که حیات خواهی
داشت.» **۲۹**امّا او برای اینکه نشان دهد آدم بی‌غرضی است
به عیسی گفت: «همسایهٔ من کیست؟» **۳۰**عیسی چنین پاسخ
داد: «مردی که از اورشلیم به اریحا می‌رفت، به دست راهزنان

افتاد. راهزنان او را لخت کردند و کتک زدند و به حال نیم‌مرده انداختند و رفتند. **۳۱**اتّفاقاً کاهنی از همان راه می‌گذشت، امّا وقتی او را دید از طرف دیگر جاده رد شد. **۳۲**همچنین یک لاوی به آن محل رسید و وقتی او را دید از طرف دیگر عبور کرد. **۳۳**پس از آن یک مسافر سامری به او رسید و وقتی او را دید، دلش به حال او سوخت. **۳۴**نزد او رفت، زخمهایش را با شراب شست و بر آنها روغن مالید و بست. بعد او را برداشته، سوار چارپای خود کرد و به کاروانسرایی برد و در آنجا از او پرستاری کرد. **۳۵**روز بعد دو سکّهٔ نقره درآورد و به صاحب کاروانسرا داد و گفت: 'از او مواظبت کن و اگر بیشتر از این خرج کردی، وقتی برگردم به تو می‌دهم.' **۳۶**به عقیدهٔ تو کدام‌یک از این سه نفر همسایهٔ آن مردی که به دست دزدان افتاد به حساب می‌آید؟» **۳۷**جواب داد: «آن کسی‌که به او ترحّم کرد.» عیسی فرمود: «برو مثل او رفتار کن.»

در منزل مرتا و مریم

۳۸در جریان سفر آنها، عیسی به دهکده‌ای آمد و در آنجا زنی به نام مرتا او را در خانهٔ خود پذیرفت. **۳۹**آن زن خواهری به نام مریم داشت که پیش پاهای عیسی خداوند نشست و به تعالیم او گوش می‌داد. **۴۰**در این هنگام مرتا به علّت کارهای زیادی که داشت نگران و دلواپس بود. پس نزد عیسی آمد و عرض کرد: «خداوندا، هیچ در فکر این نیستی که خواهر من مرا رها کرده تا دست تنها پذیرایی کنم! آخر به او بفرما بیاید به من کمک کند.» **۴۱**امّا عیسی خداوند جواب داد: «ای مرتا، ای مرتا، تو برای چیزهای بسیاری دلواپس و ناراحت هستی. **۴۲**امّا فقط یک چیز لازم است: آنچه مریم اختیار کرده از همه بهتر است و از او گرفته نخواهد شد.»

تعلیم دعا

(متّی ۶:۹-۱۳؛ ۷:۷-۱۱)

۱۱ روزی عیسی در محلی به دعا مشغول بود. وقتی از دعا فراغت یافت یکی از شاگردان به او گفت: «خداوندا، همان‌طور که یحیی به شاگردان خود یاد داده است، تو هم دعا کردن را به ما یاد بده.» **۲**عیسی به ایشان فرمود: «هروقت دعا می‌کنید، بگویید:

'ای پدر، نام تو مقدّس باد،
پادشاهی تو بیاید.

۳ نان روزانهٔ ما را هر روز به ما بده
۴ و گناهان ما را به ما ببخش،
زیرا ما نیز همهٔ کسانی را که به ما بدی کرده‌اند،
می‌بخشیم
و ما را از وسوسه‌ها دور نگه‌دار.'»
۵سپس به ایشان گفت: «فرض کنید که یکی از شما دوستی داشته باشد و نیمه شب نزد آن دوست برود و بگوید: 'ای دوست، سه قرص نان به من قرض بده ۶یکی از دوستانم که در سفر بود به خانهٔ من وارد شده است و چیزی ندارم پیش او بگذارم.' ۷و او از داخل جواب بدهد: 'مزاحم من نشو! حالا در قفل شده است و من و بچّه‌هایم به رختخواب رفته‌ایم و نمی‌توانم برخیزم تا چیزی به تو بدهم.' ۸بدانید که حتّی اگر از روی دوستی برنخیزد و چیزی به او ندهد، امّا سرانجام سماجت او، او را وادار خواهد کرد که برخیزد و هرچه را دوستش احتیاج دارد، به او بدهد. ۹پس به شما می‌گویم تقاضا کنید که به شما داده خواهد شد، بجویید که پیدا خواهید کرد، بکوبید که در به روی شما باز خواهد شد. ۱۰چون هرکه بخواهد به دست می‌آورد و هرکه بجوید پیدا می‌کند و هرکه بکوبد در برویش باز می‌شود. ۱۱آیا در میان شما پدری هست که وقتی پسرش از او ماهی بخواهد به عوض ماهی، ماری در دستش بگذارد. ۱۲یا وقتی تخم مرغ بخواهد عقربی به او بدهد؟ ۱۳پس اگر شما با اینکه گناهکار هستید، می‌دانید چگونه چیزهای خوب را به فرزندانتان بدهید، چقدر بیشتر پدر آسمانی، روح‌القدس را به آنانی که از او تقاضا می‌کنند، عطا خواهد فرمود!»

عیسی و بعلزبول

(متّی ۱۲:۲۲-۳۰؛ مرقس ۳:۲۰-۲۷)

۱۴عیسی یک دیو لال را از شخصی بیرون می‌کرد و وقتی دیو بیرون آمد مرد لال شروع به حرف زدن کرد و مردم حیرت کردند. ۱۵امّا بعضی‌ها گفتند: «او به وسیلهٔ بعلزبول، رئیس شیاطین، دیوها را بیرون می‌راند.» ۱۶دیگران از راه امتحان از او تقاضای نشانه‌ای آسمانی کردند. ۱۷امّا او افکار آنان را درک کرد و فرمود: «هر سلطنتی که علیه خودش تقسیم شود رو به خرابی می‌گذارد و خانواده‌ای که دو دستگی در آن باشد سقوط خواهد کرد. ۱۸همچنین اگر شیطان علیه خود تفرقه بیندازد، سلطنتش چطور برقرار خواهد ماند؟ باری شما ادّعا دارید که

من به وسیلهٔ بعلزبول دیوها را بیرون می‌رانم. **۱۹**اگر من به وسیلهٔ بعلزبول دیوها را بیرون می‌رانم، یاران خود شما به چه وسیله آنها را بیرون می‌رانند؟ آنان ادّعای شما را تکذیب خواهند کرد. **۲۰**امّا اگر با قدرت خداست که من دیوها را بیرون می‌رانم، یقین بدانید که پادشاهی خدا به شما رسیده است.

۲۱«وقتی مرد زورمندی که کاملاً مسلّح است از قلعهٔ خود نگهبانی می‌کند، دارایی او در امان است. **۲۲**امّا وقتی کسی زورمندتر از او به او حمله کند، او را از پای در می‌آورد و تیرها و زرهی را که تکیه‌گاه او هستند، می‌برد و دارایی‌اش را تاراج می‌کند.

۲۳«هرکه با من نباشد، برضد من است و هرکه با من جمع نکند، پراکنده می‌سازد.

بازگشت روح پلید
(متّی ۱۲:۴۳-۴۵)

۲۴«وقتی روح ناپاکی از کسی بیرون می‌آید، در جستجوی استراحتگاهی در بیابانهای بی‌آب و علف سرگردان می‌شود و وقتی جایی را پیدا نمی‌کند، می‌گوید: 'به منزلی که از آن بیرون آمدم باز می‌گردم.' **۲۵**پس بر می‌گردد و آن خانه را جارو شده و منظّم و مرتّب می‌بیند. **۲۶**او می‌رود و هفت روح بدتر از خود را جمع می‌کند و آنها همه وارد می‌شوند و مستقر می‌گردند و در آخر، حال و روز آن مَرد از گذشته‌اش بدتر می‌شود.»

سعادت واقعی

۲۷درحالی‌که عیسی صحبت می‌کرد، زنی از میان جمعیّت با صدایی بلند گفت: «خوشا به حال آن مادری که تو را زایید و به تو شیر داد.» **۲۸**امّا او فرمود: «امّا خوشا به حال آن کسانی‌که کلام خدا را بشنوند و آن را بجا بیاورند.»

درخواست نشانه‌ای آسمانی
(متّی ۱۲:۳۸-۴۲)

۲۹وقتی مردم در اطراف عیسی ازدحام کردند او به صحبت خود چنین ادامه داد: «مردمان این زمانه چقدر شریرند! آنها نشانه‌ای می‌خواهند، امّا تنها نشانه‌ای که به ایشان داده خواهد شد، نشانهٔ یونس نبی است. **۳۰**چون همان‌طور که یونس برای مردم نینوا نشانه‌ای بود، پسر انسان نیز برای مردم این زمان نشانهٔ دیگری خواهد بود. **۳۱**در روز داوری، ملکهٔ جنوب با مردم این روزگار زنده خواهد شد و آنان را متّهم خواهد ساخت، چون او از آن سرِ دنیا آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و شما

بدانید آنکه در اینجاست از سلیمان بزرگتر است. **۳۲**مردم نینوا در روز داوری با مردم این روزگار زنده خواهند شد و علیه آنان شـهادت خواهند داد، چون مردم نینوا در اثر پیام یونس توبه کردند و آنکه در اینجاست از یونس بزرگتر است.»

چراغ بدن

(متّی ۵:۱۵؛ ۲۲:۶-۲۳)

۳۳«هیچ‌کس چراغ را روشـن نمی‌کند که آن را پنهان کند یا زیر تشت بگذارد، بلکه آن را روی چراغپایه قرار می‌دهد تا کسانی‌که وارد اتاق می‌شوند، نور را ببینند. **۳۴**چراغ بدن تو، چشم توسـت. وقتی چشمانت سالم هسـتند، تمام وجود تو روشن است امّا وقتی چشمهایت معیوب باشند تو در تاریکی هستی. **۳۵**پس چشمان خود را باز کن مبادا نوری که داری، تاریکی باشد. **۳۶**اگر تمام وجود تو روشن باشد و هیچ قسمت آن در تاریکی نباشد وجود تو چنان نورانی خواهد بود که گویی چراغی نور خود را بر تو می‌تاباند.»

نکوهش فریسیان و معلّمان شریعت

(متّی ۱:۲۳-۳۶؛ مرقس ۳۸:۱۲-۴۰)

۳۷وقتی عیسی به صحبت خود خاتمه داد، یکی از فریسیان، او را به صرف غذا دعوت کرد. او وارد شد و نشست. **۳۸**فریسی با تعجّب ملاحظه کرد، که عیسی قبل از غذا، دستهای خود را نشست. **۳۹**امّا عیسی خداوند به او گفت: «ای فریسیان، شما بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌کنید درصورتی‌که در درون خود چیزی جز حِرص و شـرارت ندارید. **۴۰**ای احمق‌ها، آیا آن کسی‌که بیرون را ساخت درون را هم نساخت؟ **۴۱**از آنچه درون ظرفها دارید، خیرات کنید که همه‌اش برای شـما پاک خواهد شد.» **۴۲**«وای به حال شما ای فریسیان، شما از نعناع و سداب و انواع ادویه ده‌یک می‌دهید، امّا از اجرای عدالت و محبّت به خدا غافل هستید. اینها چیزهایی است که شما باید بدون غافل مانـدن از چیزهای دیگر به عمل آورید.» **۴۳**«وای به حال شما ای فریسیان! شـما صدر مجلس را در کنیسه‌ها و سلام و تعارف را در بازارها دوست دارید. **۴۴**وای به حال شما! شما مانند قبرهایی هسـتید که هیچ نشانه‌ای روی آنها نیست و مردم ندانسته و نشناخته روی آنها راه می‌روند.» **۴۵**یکی از معلّمان شریعت در جواب عیسی گفت: «ای استاد، وقتی چنین حرفهایی می‌زنی، به ما هم توهین می‌شود.» **۴۶**عیسی در جواب فرمود: «بلی، ای معلّمان شریعت، وای به حال شما نیز،

چون بارهای بسیار سنگین بردوش مردم می‌گذرانید و خودتان یک انگشت هم به آن بار نمی‌زنید. **۴۷**وای به حال شما که آرامگاه‌های انبیایی را که نیاکان شما کشتند، می‌سازید **۴۸**و به این وسیله کارهای نیاکانتان را تأیید می‌کنید و بر آنها صِحّه می‌گذارید چون آنان مرتکب آن قتلها شدند و شما اینها را بنا می‌کنید. **۴۹**این است که حکمت خدا می‌فرماید: 'برای ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم، بعضی را می‌کشند و بعضی را آزار می‌رسانند،' **۵۰**تا مردم این زمانه مجبور شوند جواب خون تمام انبیایی را که از اول پیدایش دنیا ریخته شده است بدهند، **۵۱**از خون هابیل گرفته تا خون زکریا که بین قربانگاه و داخل جایگاه مقدّس در معبد بزرگ هلاک شد. آری، بدانید که مردم این روزگار جواب همهٔ آنها را خواهند داد.» **۵۲**«وای به حال شما ای معلّمان شریعت، شما کلید درِ معرفت را بر می‌دارید، خودتان وارد نمی‌شوید و آنانی را هم که می‌خواهند وارد شوند، باز می‌دارید.» **۵۳**وقتی عیسی از آن خانه بیرون رفت، علما و فریسیان با خشم و غضب دور او را گرفتند و او را در موضوعات بسیار سؤال‌پیچ نمودند **۵۴**و در کمین بودند که او را با سخنان خودش به دام بیندازند.

پرهیز از ریاکاری
(متّی ۲۶:۱۰-۲۷)

۱۲ در این هنگام جمعیّتی مرکب از هزاران نفر گرد آمده بود به طوری که یکدیگر را زیر پا می‌گذاشتند. عیسی قبل از همه با شاگردان خود شروع به سخن کرده گفت: «از خمیرمایهٔ فریسیان یعنی ریاکاری آنان برحذر باشید. **۲**هرچه پوشیده است، عاقبت پرده از رویش برداشته خواهد شد و هرچه پنهان است، آشکار خواهد شد. **۳**بنابراین آنچه را که در تاریکی گفته‌اید، در روشنایی روز شنیده خواهد شد و آنچه را که پشت درهای بسته آهسته گفته‌اید، روی بامها اعلام خواهد شد.

خداترسی
(متّی ۲۸:۱۰-۳۱)

۴«به شما که دوستان من هستید می‌گویم: از کسانی‌که بدن را می‌کُشند و بعد از آن، کار دیگری از دستشان بر نمی‌آید، نترسید. **۵**شما را آگاه می‌سازم که از چه کسی باید بترسید: از آن کسی بترسید که پس از کشتن، اختیار دارد به جهنم اندازد. آری، می‌گویم از او باید ترسید.

۶«آیا قیمت پنج گنجشک، دو ریال نمی‌باشد؟ امّا هیچ‌کدام
از آنها از نظر خدا دور نیست. ۷علاوه بر این، حتّی موهای سر
شما تماماً شمرده شده است هیچ نترسید؛ شما از گنجشکهای
بی‌شمار بیشتر ارزش دارید!

اقرار همبستگی با مسیح

(متّی ۱۰:۳۲-۳۳؛ ۱۲:۳۲؛ ۱۰:۱۹-۲۰)

۸«بدانید: هرکه در برابر مردم خود را از آن من بداند، پسر
انسان در برابر فرشتگان خدا او را از آن خود خواهد دانست.
۹امّا هرکه در برابر مردم بگوید که مرا نمی‌شناسد، در حضور
فرشتگان خداناشناس محسوب خواهد شد.
۱۰«هرکس کلمه‌ای برضد پسر انسان بگوید بخشوده خواهد
شد امّا آن کسی‌که به روح‌القدس بد بگوید بخشیده نخواهد
شد.
۱۱«وقتی شما را به کنیسه‌ها و دادگاه‌ها و به حضور فرمانروایان
می‌آورند، نگران نباشید که چطور از خود دفاع کنید و چه
بگویید، ۱۲چون در همان ساعت، روح‌القدس به شما نشان
می‌دهد که چه بگویید.»

مَثَل توانگر نادان

۱۳مردی از میان جمعیّت به عیسی گفت: «ای استاد، به برادر
من بگو ارث خانواده را با من تقسیم کند.» ۱۴عیسی جواب
داد: «ای مرد، چه کسی مرا در میان شما قاضی و حَکَم قرار
داده است؟» ۱۵بعد به مردم فرمود: «مواظب باشید. خود را از
هر نوع حِرص و طمع دور بدارید، زیرا زندگی واقعی را ثروت
فراوان تشکیل نمی‌دهد.»
۱۶سپس برای ایشان این مَثَل را آورده گفت: «مردی زمینی
داشت که محصول فراوانی آورد. ۱۷با خود فکر کرد که: 'چه
کنم؟ جا ندارم که محصول خود را انبار کنم.' ۱۸سپس گفت:
'خوب، فهمیدم چه‌کار کنم. انبارها را خراب می‌کنم و آنها را
بزرگتر می‌سازم. غلّه و سایر اجناسم را جمع‌آوری می‌کنم. ۱۹آن
وقت به خود می‌گویم ای جان من، تو به فراوانی چیزهای خوب
جمع کرده‌ای که برای سالیان درازی کفایت می‌کند، آسوده باش،
بخور و بنوش و خوش بگذران.' ۲۰امّا خدا به او فرمود: 'ای احمق،
همین امشب باید جانت را تسلیم کنی، پس آنچه اندوخته‌ای
مال چه کسی خواهد بود؟' ۲۱این است عاقبت مردی که برای
خود ثروت می‌اندوزد ولی نزد خدا دست‌خالی است.»

توکّل بر خدا
(متّی ۶:۲۵-۳۴)

۲۲به شاگردان فرمود: «به این سبب است که به شما می‌گویم: به‌خاطر زندگی، نگران غذا و برای بدن، نگران لباس نباشید، **۲۳**زیرا زندگی، بالاتر از غذا و بدن، بالاتر از لباس است. **۲۴**به کلاغها فکر کنید: نه می‌کارند و نه درو می‌کنند، نه انبار دارند و نه کاهدان، ولی خدا به آنها روزی می‌دهد و شما خیلی بیشتر از پرندگان ارزش دارید! **۲۵**آیا یکی از شما می‌تواند با نگرانی، ساعتی به طول عمر خود بیافزاید؟ **۲۶**پس اگر شما کاری به این کوچکی را هم نمی‌توانید بکنید چرا در مورد بقیّهٔ چیزها نگران هستید؟ **۲۷**در رشد و نمو سوسن‌ها تأمّل کنید: نه می‌ریسند و نه می‌بافند، ولی بدانید که حتّی سلیمان هم با آن‌همه حشمت و جلال مثل یکی از آنها آراسته نشد. **۲۸**پس اگر خدا علفی را که امروز در صحرا می‌روید و فردا در تنور سوخته می‌شود چنین می‌آراید چقدر بیشتر ای کم‌ایمانان شما را خواهد پوشانید! **۲۹**برای آنچه می‌خورید و می‌آشامید این‌قدر تقلّا نکنید و نگران نباشید، **۳۰**چون اینها تماماً چیزهایی است که مردم این دنیا دنبال می‌کنند. امّا شما پدری دارید که می‌داند به آنها محتاجید. **۳۱**شما پادشاهی او را هدف خود قرار دهید و بقیّهٔ چیزها به سراغ شما خواهد آمد.

ثروت در آسمان
(متّی ۶:۱۹-۲۱)

۳۲«ای گلّهٔ کوچک، هیچ نترسید، زیرا خوشی پدر شما در این است که آن پادشاهی را به شما عطا کند. **۳۳**آنچه دارید بفروشید و به فقرا بدهید و برای خود کیسه‌هایی فراهم کنید که کهنه نمی‌شود و ثروتی در آن عالم ذخیره نمایید که هیچ کاسته نمی‌گردد و هیچ دزدی نمی‌تواند به آن دستبرد بزند و بید آن را از بین نمی‌برد، **۳۴**زیرا اموال شما هر کجا باشد، دل شما هم آنجا خواهد بود.

خادمان کمربسته

۳۵«با کمرهای بسته و چراغ‌های روشن آمادهٔ کار باشید. **۳۶**مانند اشخاصی باشید که منتظر آمدن ارباب خود از یک مجلس عروسی هستند و حاضرند که هروقت برسد و در بزند، در را برایش باز کنند. **۳۷**خوشا به حال خادمانی که وقتی اربابشان می‌آید آنان را چشم به راه ببیند. یقیین بدانید که کمر خود را خواهد بست، آنان را بر سر سفره خواهد نشانید

و به خدمت آنها خواهد پرداخت، **۳۸**چه نیمه شب باشد و چه قبل از سپیده‌دَم. خوشا به حال آنان اگر وقتی اربابشان می‌آید ملاحظه کند که آنها چشم به راه هستند. **۳۹**خاطرجمع باشید اگر صاحب خانه می‌دانست که دزد چه ساعتی می‌آید، نمی‌گذاشت وارد خانه‌اش بشود. **۴۰**پس آماده باشید چون پسر انسان در ساعتی می‌آید که شما کمتر انتظار آن را دارید.»

۴۱پطرس عرض کرد: «خداوندا، آیا مقصود تو از این مثال، تنها ما هستیم یا برای همه است؟»

۴۲عیسی خداوند فرمود: «خوب، کیست آن مباشر امین و باتدبیر که اربابش او را به عنوان ناظر منصوب کند تا نوکرانش را اداره نماید و در وقت مناسب جیرهٔ آنها را بدهد؟ **۴۳**خوشا به حال آن غلامی که وقتی اربابش می‌آید او را سر کار خود ببیند. **۴۴**یقین بدانید که اربابش او را مباشر همهٔ املاک خود خواهد کرد. **۴۵**امّا اگر آن غلام به خود بگوید: 'ارباب به این زودیها نخواهد آمد' و دست به آزار غلامان و کنیزان بزند و بخورد و بنوشد و مستی کند، **۴۶**یک روز که آن غلام انتظارش را ندارد و در ساعتی که او نمی‌داند، ارباب خواهد رسید و او را تکه‌تکه خواهد کرد و به این ترتیب او جزء نامطیعان خواهد شد.

۴۷«غلامی که خواسته‌های ارباب خود را می‌داند و با وجود این برای انجام آنها هیچ اقدامی نمی‌کند با شلاّق ضربه‌های بسیار خواهد خورد. **۴۸**امّا کسی‌که از خواسته‌های اربابش بی‌خبر است و مرتکب عملی می‌شود که سزاوار تنبیه می‌باشد، ضربه‌های کمتری خواهد خورد. هرگاه به کسی زیاده داده شود از او زیاد مطالبه خواهد شد و هرگاه به کسی زیادتر سپرده شود، از او زیادتر مطالبه خواهد شد.

تفرقه
(متّی ۳۴:۱۰-۳۶)

۴۹«من آمده‌ام تا برروی زمین آتشی روشن کنم و ای کاش زودتر از این روشن می‌شد. **۵۰**من تعمیدی دارم که باید بگیرم و تا زمان انجام آن چقدر تحت فشارم! **۵۱**آیا گمان می‌کنید من آمده‌ام تا صلح برروی زمین برقرار کنم؟ خیر، این‌طور نیست! بدانید که من آمده‌ام تا تفرقه بیاندازم. **۵۲**زیرا از این پس بین پنج نفر اعضای یک خانواده تفرقه خواهد افتاد، سه نفر مخالف دو نفر و دو نفر مخالف سه نفر خواهند بود: **۵۳**پدر مخالف پسر

و پسر مخالف پدر، مادر مخالف دختر و دختر مخالف مادر، مادرشوهر مخالف عروس و عروس مخالف مادرشوهر.»

شناختن زمان
(متّی ۱۶:۲-۳)

۵۴همچنین به مردم فرمود: «شما وقتی می‌بینید که ابرها از مغرب پدیدار می‌شوند، فوراً می‌گویید: 'می‌خواهد باران ببارد' و باران هم می‌بارد **۵۵**و وقتی باد از جانب جنوب می‌آید می‌گویید: 'گرمای شدیدی خواهد شد' و همین‌طور می‌شود. **۵۶**ای ریاکاران! شما که می‌توانید به ظواهر زمین و آسمان نگاه کنید و حالت آن را پیش‌بینی کنید چگونه از درک معنی این روزگار عاجزید؟

مصالحه با مدّعی
(متّی ۲۵:۵-۲۶)

۵۷«چرا نمی‌توانید راه راست را برای خود تشخیص دهید؟ **۵۸**اگر کسی علیه تو ادّعایی کند و تو را به دادگاه بکشاند، سعی کن هنگامی‌که هنوز در راه هستی با او کنار بیایی وگرنه او تو را نزد قاضی می‌برد و قاضی تو را به دست پاسبان می‌دهد و پاسبان تو را به زندان می‌اندازد. **۵۹**بدان که تا دینار آخر را ندهی بیرون نخواهی آمد.»

توبه یا هلاکت

۱۳ در همان هنگام عدّه‌ای در آنجا حضور داشتند که داستان جلیلیانی را که پیلاطس خونشان را با قربانی‌هایشان درآمیخته بود بیان کردند. **۲**عیسی به آنان جواب داد: «آیا تصوّر می‌کنید این جلیلیان که دچار آن سرنوشت شدند، از سایر جلیلیان خطاکارتر بودند؟ **۳**یقیناً خیر! امّا بدانید که اگر توبه نکنید همهٔ شما مانند آنان نابود خواهید شد. **۴**و یا آن هجده نفری که در موقع فرو ریختن بُرجی در سیلوحا کشته شدند، خیال می‌کنید که از سایر مردمانی که در اورشلیم زندگی می‌کردند گناهکارتر بودند؟ **۵**خیر، بلکه مطمئن باشید اگر توبه نکنید، همهٔ شما مانند آنان نابود خواهید شد.»

مَثَل درخت بی‌بَر

۶عیسی برای آنان این مَثَل را آورده گفت: «مردی در تاکستانش درخت انجیری داشت و برای چیدن میوه به آنجا رفت ولی چیزی پیدا نکرد. **۷**پس به باغبان گفت: 'نگاه کن الآن سه سال است که من می‌آیم و در این درخت دنبال میوه می‌گردم ولی چیزی پیدا نکرده‌ام. آن را بِبُر، چرا بی‌سبب زمین را اشغال

کند؟' **۸**امّا او جواب داد: 'ارباب، این یک سال هم بگذار بماند تا من دورش را بکنم و کود بریزم. **۹**اگر در موسم آینده میوه آورد، چه بهتر وگرنه دستور بده تا آن را ببرند.'»

شفای زن خمیده پشت در روز سبت

۱۰یک روز سبت عیسی در کنیسه‌ای به تعلیم مشغول بود. **۱۱**در آنجا زنی حضور داشت که روحی پلید او را مدّت هجده سال رنجور کرده بود. پشتش خمیده شده بود و نمی‌توانست راست بایستد. **۱۲**وقتی عیسی او را دید به او فرمود: «ای زن، تو از بیماری خود شفا یافتی.» **۱۳**بعد دستهای خود را بر او گذاشت و فوراً قامت او راست شد و به شکرگزاری پرودگار پرداخت. **۱۴**امّا در عوض سرپرست کنیسه از اینکه عیسی در روز سبت شفا داده بود، دلگیر شد و به جماعت گفت: «شش روز تعیین شده است که باید کار کرد، در یکی از آن روزها بیایید و شفا بگیرید، نه در روز سبت.» **۱۵**عیسی خداوند در جواب او فرمود: «ای ریاکاران! آیا کسی در میان شما پیدا می‌شود که در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز نکند و برای آب دادن بیرون نبرد؟ **۱۶**پس چه عیب دارد اگر این زن که دختر ابراهیم است و هجده سال گرفتار شیطان بود، در روز سبت از این بندها آزاد شود؟» **۱۷**وقتی عیسی این سخنان را فرمود مخالفان او خجل گشتند، درحالی‌که عموم مردم از کارهای شگفت‌انگیزی که انجام می‌داد، خوشحال بودند.

مثلهای دانه خَردَل و خمیرمایه

(متّی ۱۳:۳۱-۳۲؛ مرقس ۴:۳۰-۳۳)

۱۸عیسی به سخنان خود ادامه داد و فرمود: «پادشاهی خدا مانند چیست؟ آن را به چه چیز تشبیه کنم؟ **۱۹**مانند دانهٔ خَردَلی است که شخصی آن را در باغ خود کاشت، آن دانه رشد کرد و درختی شد و پرندگان آمدند و در میان شاخه‌هایش آشیانه گرفتند.» **۲۰**باز فرمود: «پادشاهی خدا را به چه چیز تشبیه کنم؟ **۲۱**مانند خمیرمایه‌ای است که زنی آن را با سه پیمانه آرد مخلوط کرد تا تمام خمیر وَر بیاید.»

در تنگ

(متّی ۷:۱۳-۱۴ و ۲۱-۲۳)

۲۲عیسی به سفر خود در شهرها و روستاها ادامه داد و درحالی‌که به سوی اورشلیم می‌رفت، به مردم تعلیم می‌داد. **۲۳**شخصی از او پرسید: «ای آقا، آیا فقط عدّهٔ کمی نجات می‌یابند؟» عیسی به ایشان گفت: **۲۴**«سخت بکوشید تا

خود را به داخل درِ تنگ برسانید و بدانید که عدّهٔ بسیاری برای ورود کوشش خواهند کرد ولی توفیق نخواهند یافت.
۲۵بعد از آنکه صاحب‌خانه برخیزد و در را قفل کند شما خود را بیرون خواهید دید و در آن موقع در را می‌کوبید و می‌گویید: 'ای آقا، اجازه بفرما به داخل بیاییم' امّا جواب او فقط این خواهد بود: 'من نمی‌دانم شما از کجا آمده‌اید.'
۲۶بعد شما خواهید گفت: 'ما با تو سر یک سفره خوردیم و نوشیدیم و تو در کوچه‌های ما، تعلیم می‌دادی.' **۲۷**امّا او باز به شما خواهد گفت: 'نمی‌دانم شما از کجا آمده‌اید. ای بدکاران همه از پیش چشم من دور شوید.' **۲۸**در آن زمان شما که ابراهیم و اسحاق و یعقوب و تمام انبیا را در پادشاهی خدا می‌بینید، درحالی‌که خودتان محروم هستید، چقدر گریه خواهید کرد و دندان بر دندان خواهید فشرد.
۲۹مردم از مشرق و مغرب و شمال و جنوب خواهند آمد و در پادشاهی خدا، بر سر سفره خواهند نشست. **۳۰**آری، آنان که اکنون آخرین هستند، اولین و آنان که اکنون اولین هستند، آخرین خواهند بود.»

ماتم برای اورشلیم
(متّی ۲۳:۳۷-۳۹)

۳۱در آن موقع عدّه‌ای از فریسیان نزد او آمدند و گفتند: «اینجا را ترک کن و به جای دیگری برو. هیرودیس قصد جان تو را دارد.»
۳۲عیسی جواب داد: «بروید و به آن روباه بگویید: 'من امروز و فردا دیوها را بیرون می‌رانم و شفا می‌دهم و در روز سوم به هدف خود نایل می‌شوم.' **۳۳**امّا باید امروز و فردا و پس فردا به سفر خود ادامه دهم زیرا این محال است که نبی در جایی جز اورشلیم بمیرد.
۳۴«ای اورشلیم، ای اورشلیم، ای شهری که انبیا را می‌کشی و آنانی را که نزد تو فرستاده می‌شوند سنگسار می‌کنی! چه بسیار آرزو داشته‌ام مانند مرغی که جوجه‌های خود را زیر پروبالش می‌گیرد، فرزندان تو را به دور خود جمع کنم امّا نخواستی. **۳۵**به شما می‌گویم که معبد بزرگ شما متروک به شما واگذار خواهد شد! و بدانید که دیگر مرا نخواهید دید تا آن زمان که بگویید: 'متبارک است آن کسی‌که به نام خداوند می‌آید.'»

شفای مرد مبتلا به مرض تشنگی

۱۴ در یک روز سبت عیسی برای صرف غذا به منزل یکی از بزرگان فرقهٔ فریسی رفت. آنان با دقّت مراقب او بودند. **۲**آنجا در برابر او مردی بود که مبتلا به مرض تشنگی بود. **۳**عیسی از معلّمان شریعت و فریسیان پرسید: «آیا شفای بیماران در روز سبت جایز است یا خیر؟» **۴**آنها چیزی نگفتند. پس عیسی آن مرد را شفا داد و مرخّص فرمود. **۵**بعد رو به آنان کرد و فرمود: «اگر پسر یا گاو یکی از شما در چاه بیفتد آیا به‌خاطر اینکه روز سبت است در بیرون آوردنش دچار تردید خواهید شد؟» **۶**و آنها برای این سؤال جوابی نیافتند.

برتری جویی و فروتنی

۷وقتی عیسی دید که مهمانان بالای مجلس را برای خود اختیار می‌کردند برای ایشان مَثَلی آورده گفت: **۸**«وقتی کسی شما را به یک مجلس عروسی دعوت می‌کند، در بالای مجلس ننشینید. زیرا امکان دارد که شخصی مهمتر از شما دعوت شده باشد **۹**و میزبان بیاید و به شما بگوید: 'جای خود را به این آقا بده.' در آن صورت باید با شرمساری در پایین مجلس بنشینی. **۱۰**خیر، وقتی دعوت از تو می‌شود برو و در پایین مجلس بنشین تا وقتی میزبان تو آمد، بگوید: 'دوست من، بفرما بالاتر.' پس تمام مهمانان احترامی را که به تو می‌شود خواهند دید. **۱۱**چون هرکه بزرگی کند خوار خواهد شد و هرکه خود را فروتن سازد، سرافراز خواهد گردید.»

۱۲بعد به میزبان خود گفت: «وقتی ضیافت شام یا ناهاری ترتیب می‌دهی دوستان، برادران و سایر خویشان یا همسایگان ثروتمند خود را دعوت نکن مبادا آنان هم متقابلاً از تو دعوت کنند و به این ترتیب عوض خود را بگیری، **۱۳**بلکه وقتی ضیافتی می‌دهی بینوایان و مفلوجان و شلها و کورها را دعوت کن **۱۴**و خوشبخت خواهی بود چون آنان هیچ‌گونه وسیلهٔ عوض‌دادن ندارند و تو در آن روزی که نیکان زنده می‌شوند، عوض خواهی گرفت.»

جشن پادشاهی خدا
(متّی ۲۲:۱-۱۰)

۱۵یکی از حاضران، بعد از شنیدن این سخنان به او عرض کرد: «خوشا به حال آن کسی‌که در پادشاهی خدا سر سفره بنشیند.» **۱۶**امّا عیسی پاسخ داد: «مردی ضیافت شام بزرگی

ترتیب داد و عدّهٔ زیادی را دعوت کرد. **۱۷**در وقت شام، غلام خود را با پیغامی نزد مهمانان فرستاد که حالا بیایید، همه‌چیز حاضر است. **۱۸**امّا همه شروع به عذر آوردن کردند. اولی گفت: 'من قطعه زمینی خریده‌ام و باید بروم آن را ببینم. لطفاً عذر مرا بپذیر.' **۱۹**دومی گفت: 'من پنج جفت گاو خریده‌ام و حالا می‌روم آنها را امتحان کنم. لطفاً مرا معذور بدار.' **۲۰**نفر بعدی گفت: 'من تازه زن گرفته‌ام و به این سبب نمی‌توانم بیایم.' **۲۱**وقتی آن غلام برگشت و موضوع را به اطّلاع ارباب خود رسانید، ارباب عصبانی شد و به او گفت: 'زود به کوچه‌ها و پس‌کوچه‌های شهر برو و بینوایان و مفلوجان و کورها و شلها را نزد من بیاور.' **۲۲**بعداً غلام گفت: 'ارباب، امر تو اطاعت شد و هنوز هم، جا هست.' **۲۳**ارباب جواب داد: 'به شاهراهها و کوچه باغها برو و با اصرار همه را دعوت کن که بیایند تا خانهٔ من پُر شود. **۲۴**بدانید که هیچ‌یک از آن کسانی‌که دعوت کرده بودم مزهٔ این شام را نخواهد چشید.'»

بهای پیروی از مسیح
(متّی ۳۷:۱۰-۳۸)

۲۵در بین راه جمعیّت بزرگی همراه عیسی بود. او به آنان رو کرد و فرمود: **۲۶**«اگر کسی نزد من بیاید واز پدر و مادر، زن و فرزند، برادران و خواهران و حتّی جان خود دست نشوید، نمی‌تواند شاگرد من باشد. **۲۷**کسی‌که صلیب خود را برندارد و با من نیاید، نمی‌تواند شاگرد من باشد. **۲۸**اگر کسی از شما به فکر ساختن یک بُرج باشد، آیا اول نمی‌نشیند و مخارج آن را برآورد نمی‌کند تا ببیند آیا توانایی تمام کردن آن را دارد یا نه؟ **۲۹**در غیر این صورت اگر پایهٔ آن را بگذارد و بعد نتواند آن را تمام کند، همهٔ کسانی‌که آن را ببینند به او خواهند خندید **۳۰**و خواهند گفت: 'این مرد ساختمانی را شروع کرد ولی نتوانست آن را تمام کند.' **۳۱**یا کدام پادشاهی است که به جنگ پادشاه دیگری برود بدون آنکه اول بنشیند و مطالعه کند که آیا با ده هزار سپاهی می‌تواند با یک لشکر بیست هزار نفری مقابله کند؟ **۳۲**و اگر نتواند، او خیلی زودتر از اینکه دشمن سر برسد سفیری می‌فرستد و تقاضای صلح می‌کند. **۳۳**همچنین اگر شما حاضر نیستید تمام هستی خود را از دست بدهید، نمی‌توانید شاگرد من باشید.

نمک فاسد
(متّی ۵:۱۳؛ مرقس ۹:۵۰)

۳۴«نمک چیز خوبی است، امّا اگر خود نمک بی‌مزه شود
به چه وسیله مزهٔ اصلی خود را باز یابد؟ **۳۵**دیگر نه برای زمین
مصرفی دارد و نه می‌توان به صورت کود از آن استفاده کرد.
آن را فقط باید دور ریخت. اگر گوش شنوا دارید بشنوید.»

گوسفند گمشده
(متّی ۱۲:۱۸-۱۴)

۱۵ در این هنگام باجگیران و خطاکاران ازدحام کرده
بودند تا به سخنان او گوش دهند. **۲**فریسیان و علما
غرولندکنان گفتند: «این مرد اشخاص بی‌سروپا را با خوشرویی
می‌پذیرد و با آنان غذا می‌خورد.» **۳**به این جهت عیسی مَثَلی
آورد و گفت:
۴«فرض کنید یکی از شما صد گوسفند داشته باشد و یکی از
آنها را گُم کند، آیا نود و نُه تای دیگر را در چراگاه نمی‌گذارد
و به دنبال آن گمشده نمی‌رود تا آن را پیدا کند؟ **۵**و وقتی آن
را پیدا کرد با خوشحالی آن را به دوش می‌گیرد **۶**و به خانه
می‌رود و همهٔ دوستان و همسایگان را جمع می‌کند و می‌گوید:
'با من شادی کنید، گوسفند گمشدهٔ خود را پیدا کرده‌ام.'
۷بدانید که به همان طریق برای یک گناهکار که توبه می‌کند
در آسمان بیشتر شادی و سرور خواهد بود تا برای نود و نه
شخص پرهیزکار که نیازی به توبه ندارند.

سکّهٔ گمشده

۸«و یا فرض کنید زنی ده سکّهٔ نقره داشته باشد و یکی را گُم
کند آیا چراغی روشن نمی‌کند و خانه را جارو نمی‌نماید و در
هر گوشه به دنبال آن نمی‌گردد تا آن را پیدا کند؟ **۹**و وقتی پیدا
کرد همهٔ دوستان و همسایگان خود را جمع می‌کند و می‌گوید:
'با من شادی کنید، سکّه‌ای را که گُم کرده بودم، پیدا کردم.'
۱۰به همان طریق بدانید که برای یک گناهکار که توبه می‌کند
در میان فرشتگان خدا، شادی و سرور خواهد بود.»

پسر گمشده

۱۱باز فرمود: «مردی بود که دو پسر داشت. **۱۲**پسر کوچکتر
به پدر گفت: 'پدر، سهم مرا از دارایی خودت به من بده.'
پس پدر دارایی خود را بین آن دو تقسیم کرد. **۱۳**چند روز بعد
پسر کوچک تمام سهم خود را به پول نقد تبدیل کرد و رهسپار
سرزمین دوردستی شد و در آنجا دارایی خود را در عیاشی به باد

داد. **۱۴**وقتی تمام آن را خرج کرد قحطی سختی در آن سرزمین رخ داد و او سخت دچار تنگدستی شد. **۱۵**پس رفت و نوکر یکی از مَلاّکین آن محل شد. آن شخص او را به مزرعهٔ خود فرستاد تا خوکهایش را بچراند. **۱۶**او آرزو داشت شکم خود را با نواله‌هایی که خوکها می‌خورند پُر کند ولی هیچ‌کس به او چیزی نمی‌داد. **۱۷**سرانجام به خود آمد و گفت: 'بسیاری از کارگران پدر من نان کافی و حتّی اضافی دارند و من در اینجا نزدیک است از گرسنگی تلف شوم. **۱۸**من برمی‌خیزم و نزد پدر خود می‌روم و به او می‌گویم: پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده‌ام. **۱۹**دیگر لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. با من هم مثل یکی از نوکران خود رفتار کن.' **۲۰**پس برخاست و رهسپار خانهٔ پدر شد.

«هنوز تا خانه فاصلهٔ زیادی داشت که پدرش او را دید و دلش به حال او سوخت و به طرف او دوید، دست به گردنش انداخت و به گرمی او را بوسید. **۲۱**پسر گفت: 'پدر، من نسبت به خدا و نسبت به تو گناه کرده‌ام. دیگر لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم.' **۲۲**امّا پدر به نوکران خود گفت: 'زود بروید. بهترین ردا را بیاورید و به او بپوشانید. انگشتری به انگشتش و کفش به پاهایش کنید. **۲۳**گوسالهٔ پرواری را بیاورید و سر ببرید تا مجلس جشنی برپا کنیم، **۲۴**چون این پسر من مرده بود، زنده شده و گُمشده بود، پیدا شده است.' به این ترتیب جشن و سرور شروع شد.

۲۵«در این هنگام پسر بزرگتر در مزرعه بود و وقتی بازگشت، همین‌که به خانه نزدیک شد صدای رقص و موسیقی را شنید. **۲۶**یکی از نوکران را صدا کرد و پرسید: 'جریان چیست؟' **۲۷**نوکر به او گفت: 'برادرت آمده و پدرت چون او را صحیح و سالم باز یافته، گوسالهٔ پرواری را کشته است.' **۲۸**امّا پسر بزرگ قهر کرد و به هیچ‌وجه نمی‌خواست به داخل بیاید پدرش بیرون آمد و به او التماس نمود. **۲۹**امّا او در جواب پدر گفت: 'تو خوب می‌دانی که من در این چند سال چطور مانند یک غلام به تو خدمت کرده‌ام و هیچ‌وقت از اوامر تو سرپیچی نکرده‌ام و تو حتّی یک بُزغاله هم به من ندادی تا با دوستان خود خوش بگذرانم. **۳۰**امّا حالا که این پسرت پیدا شده، بعد از آنکه همهٔ ثروت تو را با فاحشه‌ها تلف کرده است برای او گوسالهٔ پرواری می‌کشی.' **۳۱**پدر گفت: 'پسرم، تو همیشه با

من هستی و هرچه من دارم مال توست. **۳۲**امّا ما باید جشن
بگیریم و شادی کنیم، زیرا این برادر توست که مرده بود، زنده
شده است و گُمشده بود، پیدا شده است.'»

مباشر نادرست

۱۶ عیسی همچنین به شاگردان فرمود: «شخصی ثروتمند
مباشری داشت و شکایتی به او رسید که آن مباشر
دارایی‌اش را حیف و میل می‌کند. **۲**پس به دنبال او فرستاد و
گفت: 'این چه حرفهایی است که دربارهٔ تو می‌شنوم. حسابهایت
را واریز کن چون دیگر نمی‌توانی در اینجا مباشر باشی.' **۳**آن
مباشر پیش خود گفت: 'حالا که ارباب من می‌خواهد کار
مباشری را از من بگیرد چه باید بکنم؟ من که نه توان بیل‌زدن
دارم و نه روی گدایی‌کردن. **۴**آری می‌دانم چه کنم تا مطمئن
شوم که وقتی مرا از این کار بر کنار کرد اشخاصی باشند که
درِ خانه‌های خود را بر روی من باز کنند.' **۵**پس بدهکاران
ارباب را یک به یک حاضر کرد. به اولی گفت: 'چقدر به
ارباب من بدهکاری؟' **۶**جواب داد: 'صد پیمانهٔ روغن زیتون'
گفت: 'بیا، این صورت حساب توست. بنشین و به جای آن
بنویس پنجاه پیمانه، زود باش.' **۷**بعد به دیگری گفت: 'تو
چقدر بدهکاری؟' گفت: 'صد خروار گندم،' به او گفت:
'صورت حسابت را بگیر و به جای آن بنویس هشتاد خروار.'
۸آن ارباب، مباشر نادرست را به‌خاطر اینکه چنان زیرکانه عمل
کرده بود تحسین کرد، زیرا مردم دنیوی در مناسبات با همنوعان
خود از ایمانداران زیرکترند.

۹«پس به شما می‌گویم که مال دنیا را برای به دست آوردن دوستان
مصرف کنید تا وقتی پولتان به آخر می‌رسد شما را در خانه‌های
جاودانی بپذیرند. **۱۰**کسی که در امور کوچک درستکار باشد، در
کارهای بزرگ هم درستکار خواهد بود و کسی که در امور کوچک
نادرست باشد، در کارهای بزرگ هم نادرست خواهد بود. **۱۱**پس
اگر شما در خصوص مال دنیا امین نباشید، چه کسی در مورد آن
ثروت حقیقی به شما اعتماد خواهد کرد؟ **۱۲**و اگر شما در مورد
آنچه به دیگری تعلّق دارد امین نباشید، چه کسی آنچه را که مال
خود شماست به شما خواهد داد؟ **۱۳**هیچ نوکری نمی‌تواند غلام
دو ارباب باشد، چون یا از اولی بدش می‌آید و دومی را دوست دارد
یا به اولی ارادت دارد و دومی را حقیر می‌شمارد. شما نمی‌توانید
هم بندهٔ خدا باشید و هم در بندهٔ پول.»

سخنانی از عیسی
(متّی ۱۲:۱۱-۱۳؛ ۳۱:۵-۳۲؛ مرقس ۱۱:۱۰-۱۲)

۱۴فریسیان این سخنان را شنیدند و او را مسخره کردند زیرا
پول دوست بودند. **۱۵**عیسی به آنان فرمود: «شما کسانی
هستید که نیکویی‌های خود را به رُخ مردم می‌کشید، امّا خدا
از درونتان آگاه است چون آنچه در نظر آدمیان ارزش بسیار
دارد، نزد خدا پلید است.
۱۶«تا زمان یحیی، تورات و نوشته‌های انبیا در کار بود. از آن
پس مژدهٔ پادشاهی خدا اعلام شده است و همهٔ مردم می‌خواهند
با جدّ و جهد به آن وارد شوند. **۱۷**آسانتر است که آسمان و
زمین از بین برود تا نقطه‌ای از تورات بیفتد.
۱۸«هر مردی که زن خود را طلاق بدهد و زن دیگری بگیرد
مرتکب زنا می‌شود و هر کسی که زن طلاق داده شده را
بگیرد زنا می‌کند.

توانگر و ایلعازر

۱۹«مرد ثروتمندی بود که همیشه لباسی ارغوانی و از کتان
لطیف می‌پوشید و با خوشگذرانی فراوان زندگی می‌کرد. **۲۰**در
جلوی در خانهٔ او گدای زخم‌آلودی به نام ایلعازر خوابیده بود،
۲۱که آرزو می‌داشت با ریزه‌های سفرهٔ آن ثروتمند شکم خود
را پر کند. حتّی سگها می‌آمدند و زخمهای او را می‌لیسیدند.
۲۲یک روز آن فقیر مرد و فرشتگان او را به آغوش ابراهیم بردند.
آن ثروتمند هم مُرد و به خاک سپرده شد. **۲۳**او که در دنیای
مردگان در عذاب بود، نگاهی به بالا کرد و از دور، ابراهیم
را با ایلعازر که در کنار او بود دید. **۲۴**فریاد زد: 'ای پدر من
ابراهیم، به من رحم کن. ایلعازر را بفرست تا سر انگشتش را
به آب بزند و زبان مرا خنک کند چون من در این آتش عذاب
می‌کشم.' **۲۵**امّا ابراهیم گفت: 'فرزندم، به‌خاطر بیاور که وقتی
زنده بودی همهٔ چیزهای خوب نصیب تو و همهٔ بدیها نصیب
ایلعازر شد. حالا او در اینجا آسوده است و تو در عذاب هستی.
۲۶امّا کار به اینجا تمام نمی‌شود شِکاف عمیقی میان ما و شما
قرار دارد. هرکه از این طرف بخواهد به شما برسد نمی‌تواند از
آن بگذرد و کسی هم نمی‌تواند از آن طرف نزد ما بیاید.' **۲۷**او
جواب داد: 'پس ای پدر، التماس می‌کنم ایلعازر را به خانهٔ پدر
من، **۲۸**که در آن پنج برادر دارم، بفرست تا آنان را باخبر کند،
مبادا آنان هم به این محل عذاب بیایند.' **۲۹**امّا ابراهیم گفت:

'آنها موسی و انبیا را دارند، به سخنان ایشان گوش بدهند.'
۳۰آن مرد جواب داد: 'نه، ای پدر، اگر کسی از مردگان نزد
ایشان برود، توبه خواهند کرد.' **۳۱**ابراهیم در پاسخ فرمود: 'اگر
به سخنان موسی و انبیا گوش ندهند، حتّی اگر کسی هم پس
از مرگ زنده شود، باز باور نخواهند کرد.'»

سخنانی دیگر از عیسی

(متّی ۱۸:۶-۷ و ۲۱-۲۲؛ مرقس ۹:۴۲)

۱۷ عیسی به شاگردان خود فرمود: «از روبه‌رو شدن با
وسوسه‌ها گریزی نیست امّا وای به حال آن‌کسی
که سبب وسوسه می‌شود. **۲**برای او بهتر است که با سنگ
آسیابی به دور گردن خود به دریا انداخته شود تا یکی از این
کوچکان را منحرف کند. **۳**مواظب باشید! اگر برادرت به تو
بدی کند او را متنبّه ساز و اگر توبه کند، او را ببخش. **۴**حتّی
اگر روزی هفت بار به تو بدی کند و هفت بار نزد تو بیاید و
بگوید: 'توبه کردم' باید او را ببخشی.»
۵رسولان به عیسی خداوند عرض کردند: «ایمان ما را زیاد
کن.»
۶خداوند پاسخ داد: «اگر شما به اندازهٔ دانه خَردَلی ایمان
می‌داشتید می‌توانستید به این درخت توت بگویید: 'از ریشه در
بیا و در دریا کاشته شو' و از شما اطاعت می‌کرد.
۷«فرض کنید یکی از شما غلامی دارد که شخم می‌زند یا
از گوسفندان پاسداری می‌کند. وقتی از مزرعه برگردد آیا او
به آن غلام خواهد گفت: 'فوراً بیا و بنشین؟' **۸**آیا به عوض آن
نخواهد گفت: 'شام مرا حاضر کن، کمرت را ببند و تا من
می‌خورم و می‌نوشم خدمت کن، بعد می‌توانی غذای خودت
را بخوری؟' **۹**و آیا او از آن غلام به‌خاطر آنکه دستوراتش را اجرا
کرده است ممنون خواهد بود؟ **۱۰**در مورد شما هم همین‌طور
است، هرگاه تمام دستورهایی که به شما داده شده بجا آورید
بگویید: 'ما غلامانی بیش نیستیم، فقط وظیفهٔ خود را انجام
داده‌ایم.'»

شفای ده جذامی

۱۱عیسی در سفر خود به سوی اورشلیم از مرز بین سامره و
جلیل می‌گذشت. **۱۲**هنگامی‌که می‌خواست به دهکده‌ای وارد
شود با ده نفر جذامی روبه‌رو شد. آنان دور ایستادند **۱۳**و فریاد
زدند: «ای عیسی، ای استاد، به ما رحم کن.» **۱۴**وقتی عیسی

آنان را دید فرمود: «بروید و خود را به کاهنان نشان بدهید.» و همچنان‌که می‌رفتند پاک گشتند. **۱۵**یکی از ایشان وقتی دید شفا یافته است درحالی‌که خدا را با صدای بلند حمد می‌گفت بازگشت. **۱۶**خود را پیش پاهای عیسی انداخت و از او سپاسگزاری کرد. این شخص یک سامری بود. **۱۷**عیسی در این خصوص فرمود: «مگر هر ده نفر پاک نشدند؟ پس آن نُه نفر دیگر کجا هستند؟ **۱۸**آیا غیراز این بیگانه کسی نبود که برگردد و خدا را حمد گوید؟» **۱۹**به آن مرد فرمود: «بلند شو و برو، ایمانت تو را شفا داده است.»

آمدن پادشاهی خدا

(متّی ۲۳:۲۴-۲۸ و ۳۷-۴۱)

۲۰فریسیان از او سؤال کردند که پادشاهی خدا کی خواهد آمد. عیسی در جواب فرمود: «پادشاهی خدا طوری نمی‌آید که بتوان آن را مشاهده کرد **۲۱**و کسی نخواهد گفت که، آن در اینجا یا در آنجاست، چون در حقیقت پادشاهی خدا در میان خود شماست.»

۲۲به شاگردان فرمود: «زمانی خواهد آمد که شما آرزوی دیدن یکی از روزهای پسر انسان را خواهید داشت امّا آن را نخواهید دید. **۲۳**به شما خواهند گفت که به اینجا یا آنجا نگاه کنید. شما به دنبال آنان نروید، **۲۴**زیرا پسر انسان در روز خود مانند برق که از این سر آسمان تا آن سر آسمان می‌درخشد خواهد بود. **۲۵**امّا لازم است که او اول متحمّل رنجهای بسیار گردد و از طرف مردم این روزگار رد شود. **۲۶**زمان پسر انسان مانند روزگار نوح خواهد بود. **۲۷**مردم تا روزی که نوح وارد کشتی شد و سیل آمده همه را نابود کرد می‌خوردند و می‌نوشیدند، زن می‌گرفتند و شوهر می‌کردند. **۲۸**همچنین مانند زمان لوط خواهد بود که مردم می‌خوردند و می‌نوشیدند و به خرید و فروش و کشت و کار و خانه‌سازی مشغول بودند. **۲۹**امّا در روزی که لوط از سدوم بیرون آمد آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را از بین برد. **۳۰**روزی که پسر انسان ظهور کند مانند آن روزگار خواهد بود.

۳۱«در آن روز مردی که در پشت بام است و دارایی‌اش در خانه می‌باشد نباید برای بردن آنها پایین بیاید. همچنین کسی‌که در مزرعه است نباید برگردد. **۳۲**زن لوط را به‌یاد داشته باشید! **۳۳**هرکه برای نجات جان خود بکوشد آن را

از دست می‌دهد و هرکه جان خود را فدا سازد آن را نجات خواهد داد. **۳۴**بدانید که در آن شب از دو نفر که در یک بستر هستند یکی را می‌برند و دیگری را می‌گذارند. **۳۵**از دو زن که با هم دستاس می‌کنند یکی را می‌برند و دیگری را می‌گذارند. [**۳۶**از دو مردی که در مزرعه باشند یکی برداشته می‌شود دیگری در جای خود می‌ماند.]»

۳۷وقتی شاگردان این را شنیدند پرسیدند «کجا ای خداوند؟» او فرمود: «هر جا لاشه‌ای باشد لاشخورها جمع می‌شوند.»

قاضی نادرست و بیوه‌زن سِمِج

۱۸ عیسی برای شاگردان مَثَلی آورد تا نشان دهد که باید همیشه دعا کنند و هرگز دلسرد نشوند. **۲**او فرمود: «در شهری قاضی‌ای بود که نه ترس از خدا داشت و نه توجّهی به خلق. **۳**در همان شهر بیوه‌زنی زندگی می‌کرد که نزد او می‌آمد و از دست دشمن خود شکایت می‌کرد. **۴**قاضی تا مدّت زیادی به شکایت او توجّهی نکرد امّا سرانجام پیش خود گفت: 'درست است که من ترسی از خدا و توجّهی به خلق خدا ندارم، **۵**امّا این بیوه‌زن مایهٔ دردسر من شده است و برای اینکه با اصرار و پافشاری خود مرا به ستوه نیاورد به داد او خواهم رسید.'»

۶عیسی خداوند فرمود: «آنچه را قاضی بی‌انصاف گفت شنیدید. **۷**آیا خدا به دادخواهی برگزیدگان خود که شب و روز به درگاهش تضّرع می‌کنند توجّه نخواهد کرد و آیا برای کمک به آنها شتاب نخواهد نمود؟ **۸**بدانید که بزودی و به نفع آنان دادرسی خواهد کرد. امّا وقتی پسر انسان می‌آید آیا اثری از ایمان برروی زمین خواهد یافت؟»

عبادت یک فریسی و یک باجگیر

۹همچنین عیسی برای کسانی‌که از نیکی خود مطمئن بودند و سایرین را از خود پست‌تر می‌شمردند این مَثَل را آورده گفت: **۱۰**«دو نفر برای دعا به معبد بزرگ رفتند، یکی فریسی و دیگری باجگیر بود. **۱۱**آن فریسی ایستاد و با خود دعا کرد و گفت: 'ای خدا، تو را شکر می‌کنم که مانند سایرین، حریص و نادرست و زناکار و یا مانند این باجگیر نیستم. **۱۲**هفته‌ای دو بار روزه می‌گیرم. ده‌یک همهٔ چیزهایی را که به دست می‌آورم می‌دهم.' **۱۳**امّا آن باجگیر دور ایستاد و جرأت نگاه کردن به آسمان را نداشت بلکه به سینهٔ خود می‌زد و

می‌گفت: 'ای خدا، به من گناهکار ترحّم کن!' **۱۴**بدانید که این باجگیر بخشوده شده به خانه رفت و نه آن دیگری. هرکه خود را بزرگ نماید خوار خواهد شد و هرکه خود را فروتن سازد سرافراز خواهد گردید.»

عیسی کودکان را برکت می‌دهد

(متّی ۱۹:۱۳-۱۵؛ مرقس ۱۰:۱۳-۱۶)

۱۵مردم حتّی بچّه‌ها را به حضور عیسی می‌آوردند تا بر آنها دست بگذارد امّا شاگردان وقتی این را دیدند آنها را سرزنش کردند. **۱۶**امّا عیسی بچّه‌ها را نزد خود خواند و فرمود: «بگذارید بچّه‌ها نزد من بیایند و مانع آنان نشوید، چون پادشاهی خدا به چنین کسانی تعلّق دارد. **۱۷**یقین بدانید اگر کسی پادشاهی خدا را مانند یک کودک نپذیرد هیچ‌وقت وارد آن نخواهد شد.»

توانگران و پادشاهی خدا

(متّی ۱۹:۱۶-۳۰؛ مرقس ۱۰:۱۷-۳۱)

۱۸شخصی از اشراف یهود از عیسی پرسید: «ای استاد نیکو، من برای به دست آوردن حیات جاودان چه باید بکنم؟» **۱۹**عیسی به او فرمود: «چرا مرا نیکو می‌خوانی؟ هیچ‌کس جز خدا نیکو نیست. **۲۰**احکام را می‌دانی زنا نکن، قتل نکن، دزدی نکن، شهادت نادرست نده، پدرت و مادر خود را احترام کن.» **۲۱**آن مرد جواب داد: «من از جوانی همهٔ اینها را رعایت کرده‌ام.» **۲۲**عیسی وقتی این را شنید فرمود: «هنوز یک چیز کم داری، آنچه داری بفروش و میان فقرا تقسیم کن که در عالم بالا گنجی خواهی داشت و بعد بیا از من پیروی کن.» **۲۳**امّا او از این سخنان افسرده شد، چون ثروت بسیار داشت. **۲۴**عیسی وقتی این را دید فرمود: «چه دشوار است ورود ثروتمندان به پادشاهی خدا! **۲۵**رد شدن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است تا وارد شدن ثروتمندی به پادشاهی خدا.» **۲۶**شنوندگان پرسیدند: «پس چه کسی می‌تواند نجات یابد؟» **۲۷**پاسخ داد: «آنچه برای آدمیان غیرممکن است برای خدا امکان دارد!» **۲۸**پطرس گفت: «ببین، ما از همه‌چیز خود دست کشیده‌ایم و پیرو تو شده‌ایم.» **۲۹**عیسی فرمود: «یقین بدانید که هرکس به‌خاطر پادشاهی خدا، خانه یا زن، برادران، والدین یا فرزندان خود را ترک نماید، **۳۰**در این دنیا چندین برابر عوض خواهد گرفت و در آخرت، حیات جاودان نصیب او خواهد شد.»

سومین پیشگویی عیسی دربارهٔ مرگ خود
(متّی ۱۷:۲۰-۱۹؛ مرقس ۳۲:۱۰-۳۴)

۳۱عیسی دوازده شاگرد خود را به کناری برد و به آنان فرمود:
«ما اکنون به اورشلیم می‌رویم و آنچه انبیا دربارهٔ پسر انسان
نوشته‌اند به حقیقت خواهد پیوست. **۳۲**او به دست بیگانگان
تسلیم خواهد شد، او را مسخره خواهند کرد و با او بدرفتاری
نموده به رویش آب دهان خواهند انداخت. **۳۳**او را تازیانه
زده و خواهند کشت. امّا در روز سوم باز زنده خواهد شد.»
۳۴امّا شاگردان از این‌همه، چیزی نفهمیدند و این سخن برای
ایشان نامفهوم بود و درک نمی‌کردند که دربارهٔ چه چیز
صحبت می‌کند.

شفای گدای نابینا
(متّی ۲۹:۲۰-۳۴؛ مرقس ۴۶:۱۰-۵۲)

۳۵هنگامی‌که عیسی به نزدیکی اریحا رسید کوری در کنار
راه نشسته بود و گدایی می‌کرد. **۳۶**همین‌که شنید جمعیّتی از
آنجا می‌گذرد، پرسید چه خبر است؟ **۳۷**به او گفتند: «عیسای
ناصری از اینجا می‌گذرد.» **۳۸**پس فریاد زد: «ای عیسی، ای
پسر داوود، به من رحم کن.» **۳۹**اشخاصی که در جلو بودند
به تندی با او حرف زده گفتند: «ساکت باش» امّا او هرچه
بلندتر فریاد می‌کرد: «ای پسر داوود، به من رحم کن» **۴۰**عیسی
ایستاد و دستور داد آن مرد را نزد او بیاورند. وقتی آمد از او
پرسید: **۴۱**«چه می‌خواهی برایت بکنم؟» جواب داد: «ای آقا،
می‌خواهم بار دیگر بینا شوم» **۴۲**عیسی به او فرمود: «بینا شو،
ایمانت تو را شفا داده است.» **۴۳**فوراً بینایی خود را باز یافت
و درحالی‌که خدا را تمجید می‌کرد به دنبال عیسی رفت. همهٔ
مردم به‌خاطر آنچه دیده بودند خدا را حمد گفتند.

عیسی و زکی

۱۹ عیسی وارد اریحا شد و از میان شهر می‌گذشت.
۲مردی در آنجا بود به نام زکی، که سرپرست
باجگیران و بسیار ثروتمند بود. **۳**او می‌خواست ببیند که
عیسی چه نوع شخصی است، امّا به علّت کوتاهی قامت
و ازدحام مردم نمی‌توانست او را ببیند. **۴**پس جلو دوید و از
درخت چناری بالا رفت تا او را ببیند، چون قرار بود عیسی
از آن راه بگذرد. **۵**وقتی عیسی به آن محل رسید به بالا نگاه
کرد و فرمود: «ای زکی، زود باش پایین بیا، زیرا باید امروز در
خانهٔ تو مهمان باشم.» **۶**او به سرعت پایین آمد و با خوشرویی

عیسی را پذیرفت. **۷**وقتی مردم این را دیدند زمزمهٔ نارضایی از آنها برخاست. آنها می‌گفتند: «او مهمان یک خطاکار شده است.» **۸**زکی ایستاد و به عیسی خداوند گفت: «ای آقا، اکنون نصف دارایی خود را به فقرا می‌بخشم و مال هر کسی را که به ناحق گرفته باشم چهار برابر به او بر می‌گردانم.» **۹**عیسی به او فرمود: «امروز رستگاری به این خانه روی آورده است، چون این مرد هم فرزند ابراهیم است. **۱۰**زیرا پسر انسان آمده است تا گمشده را پیدا کند و نجات دهد.»

مَثَل سکّه‌های طلا

(متّی ۱۴:۲۵-۳۰)

۱۱عیسی چون در نزدیکی اورشلیم بود برای کسانی‌که این سخنان را شنیده بودند مَثَلی آورد زیرا آنان تصوّر می‌کردند که هر لحظه پادشاهی خدا ظاهر خواهد شد. **۱۲**او فرمود: «شریف‌زاده‌ای سفر دور و درازی به خارج کرد تا مقام پادشاهی را به دست آورد و بازگردد. **۱۳**امّا اول ده نفر از غلامانش را احضار کرد و به هر کدام یک سکّهٔ طلا داد و گفت: 'تا بازگشت من با این پول داد و ستد کنید.' **۱۴**هموطنانش که از او دل خوشی نداشتند پشت سر او نمایندگانی فرستادند تا بگویند: 'ما نمی‌خواهیم این مرد بر ما حکومت کند.' **۱۵**پس از مدّتی او با عنوان فرمانروایی بازگشت، دنبال غلامانی که به آنان پول داده بود فرستاد تا ببیند هر کدام چقدر سود برده است. **۱۶**اولی آمد و گفت: 'ارباب، پول تو ده برابر شده است.' **۱۷**جواب داد: 'آفرین، تو غلام خوبی هستی، خودت را در امر بسیار کوچکی درستکار نشان داده‌ای و باید حاکم ده شهر بشوی.' **۱۸**دومی آمد و گفت: 'ارباب، پول تو پنج برابر شده است.' **۱۹**به او هم گفت: 'تو هم حاکم پنج شهر باش.' **۲۰**سومی آمد و گفت: 'ارباب، بفرما، این پول توست. آن را در دستمالی پیچیده کنار گذاشتم. **۲۱**از تو می‌ترسیدم چون مرد سختگیری هستی. آنچه را که اصلاً نگذاشته‌ای بر می‌داری و آنچه را که نکاشته‌ای درو می‌کنی.' **۲۲**ارباب جواب داد: 'ای غلام پست نهاد، تو را با حرفهای خودت محکوم می‌کنم. تو که می‌دانستی من مرد سختگیری هستم که نگذاشته را بر می‌دارم و نکاشته را درو می‌کنم، **۲۳**پس چرا پول مرا به منفعت ندادی تا بتوانم در موقع بازگشت آن را با سودش دریافت کنم؟' **۲۴**به حاضران گفت: 'پول را از او بگیرید و

به غلامی که ده سکّه دارد بدهید.' **۲۵**آنها جواب دادند 'امّا ای آقا او که ده سکّه دارد!' **۲۶**او گفت: 'بدانید، هرکه دارد بیشتر به او داده می‌شود و امّا آن کسی‌که ندارد حتّی آنچه را هم که دارد از دست خواهد داد. **۲۷**و امّا آن دشمنان من که نمی‌خواستند بر آنان حکومت نمایم، ایشان را اینجا بیاورید و در حضور من گردن بزنید.'»

ورود عیسی به اورشلیم

(متّی ۲۱:۱-۱۱؛ مرقس ۱۱:۱-۱۱؛ یوحنا ۱۲:۱۲-۱۹)

۲۸عیسی این را فرمود و جلوتر از آنها راه اورشلیم را در پیش گرفت. **۲۹**وقتی‌که به بیت‌فاجی و بیت‌عنیا واقع در کوه زیتون نزدیک شد دو نفر از شاگردان خود را با این دستور روانه کرد: **۳۰**«به دهکدهٔ روبه‌رو بروید. همین‌که وارد آن بشوید کرّه‌الاغی را در آنجا بسته خواهید دید که هنوز کسی بر آن سوار نشده است. آن را باز کنید و به اینجا بیاورید. **۳۱**اگر کسی پرسید: 'چرا آن را باز می‌کنید؟' بگویید: 'خداوند آن را لازم دارد.'»

۳۲آن دو نفر رفتند و همه‌چیز را همان‌طور که عیسی گفته بود دیدند. **۳۳**وقتی کرّه‌الاغ را باز می‌کردند صاحبانش پرسیدند: 'چرا آن کره را باز می‌کنید؟' **۳۴**جواب دادند: 'خداوند آن را لازم دارد.' **۳۵**پس کرّه‌الاغ را نزد عیسی آوردند. بعد لباسهای خود را روی کرّه‌الاغی انداختند و عیسی را بر آن سوار کردند **۳۶**و همین‌طور که او می‌رفت جاده را با لباسهای خود فرش می‌کردند. **۳۷**در این هنگام که او به سرازیری کوه زیتون نزدیک می‌شد تمامی شاگردان با شادی برای همهٔ معجزاتی که دیده بودند با صدای بلند شروع به حمد و سپاس خدا کردند **۳۸**و می‌گفتند:

«مبارک باد آن پادشاهی که به نام خداوند می‌آید!
سلامتی در آسمان و جلال در عرش برین باد.»

۳۹چند نفر فریسی که در میان مردم بودند به او گفتند: «ای استاد، به شاگردانت دستور بده که ساکت شوند.» **۴۰**عیسی جواب داد: «بدانید که اگر اینها ساکت بمانند سنگها به فریاد خواهند آمد.» **۴۱**عیسی به شهر نزدیکتر شد و وقتی شهر از دور دیده شد، گریه کرد **۴۲**و گفت: «ای کاش امروز سرچشمهٔ صلح و سلامتی را می‌شناختی. امّا نه، این از چشمان تو پنهان است **۴۳**و زمانی خواهد آمد که دشمنانت علیه تو سنگربندی خواهند کرد و به دور تو حلقه خواهند زد و تو را از همه طرف

محاصره خواهند کرد **۴۴**و تو و ساکنانت را در میان دیوارهایت به خاک خواهند کوبید و در تو، سنگی را روی سنگ دیگر باقی نخواهند گذاشت، چون تو زمانی را که خدا برای نجات تو آمد، درک نکردی.»

اخراج سوداگران از معبد بزرگ

(متّی ۱۲:۲۱-۱۷؛ مرقس ۱۵:۱۱-۱۹؛ یوحنا ۱۳:۲-۲۲)

۴۵بعد از آن عیسی وارد معبد بزرگ شد و به بیرون راندن فروشندگان پرداخت و گفت: **۴۶**«کتاب خدا می‌فرماید: 'خانهٔ من نمازخانه خواهد بود،' امّا شما آن را کمینگاه دزدان ساخته‌اید.» **۴۷**همه‌روزه عیسی در معبد بزرگ تعلیم می‌داد و سران کاهنان و علما سعی می‌کردند که با کمک رهبران شهر او را از بین ببرند **۴۸**امّا دیدند که کاری از دستشان برنمی‌آید چون همهٔ مردم با علاقهٔ زیاد به سخنان او گوش می‌دادند.

اختیارات عیسی

(متّی ۲۳:۲۱-۲۷؛ مرقس ۲۷:۱۱-۳۳)

۲۰ یک روز وقتی عیسی مردم را در معبد بزرگ تعلیم می‌داد و مژدهٔ نجات را به ایشان اعلام می‌کرد سران کاهنان و علما به اتّفاق مشایخ یهود نزد او آمدند **۲**و گفتند: «به ما بگو به چه اختیاری این کارها را می‌کنی؟ چه کسی به تو این اختیار را داده است؟» **۳**عیسی به آنان پاسخ داد: «من هم از شما سؤالی دارم، به من بگویید **۴**آیا تعمید یحیی از جانب خدا بود یا از جانب بشر؟» **۵**آنها بین خود بحث کرده گفتند: «اگر بگوییم از جانب خدا بود، او خواهد گفت: چرا به او ایمان نیاوردید؟ **۶**و اگر بگوییم: از جانب بشر، همهٔ مردم ما را سنگباران خواهند کرد، چون یقین دارند که یحیی یک نبی بود.» **۷**پس گفتند: «ما نمی‌دانیم از کجاست.» **۸**عیسی به ایشان گفت: «من هم به شما نمی‌گویم که با چه اختیاری این کارها را می‌کنم.»

مَثَل تاکستان و باغبانان

(متّی ۳۳:۲۱-۴۶؛ مرقس ۱:۱۲-۱۲)

۹عیسی به سخن خود ادامه داد و برای مردم مَثَلی آورده گفت: «مردی تاکستانی احداث کرد و آن را به باغبانان سپرد و مدّت درازی به سفر رفت. **۱۰**در موسم انگور، غلامی را نزد باغبانان فرستاد تا سهم خود را از محصول تاکستان بگیرد. امّا آنها غلام را کتک زدند و دست‌خالی بازگردانیدند. **۱۱**صاحب تاکستان غلام دیگری فرستاد، او را هم کتک زده و با او

بدرفتاری کردند و دست‌خالی برگردانیدند. **۱۲**غلام سوم را فرستاد. این یکی را هم زخمی کردند و بیرون انداختند. **۱۳**پس صاحب تاکستان گفت: 'چه باید بکنم؟ پسر عزیز خود را می‌فرستم، شاید حرمت او را نگه دارند.' **۱۴**امّا باغبانان وقتی او را دیدند با هم بحث کردند و گفتند: 'این وارث است بیایید او را بکشیم تا مِلک به خودمان برسد.' **۱۵**پس او را از تاکستان بیرون انداختند و کشتند. حالا صاحب تاکستان با آنان چه خواهد کرد؟ **۱۶**او می‌آید و این باغبانان را می‌کشد و تاکستان را به دست دیگران می‌سپارد.»

وقتی مردم این را شنیدند گفتند: «خدا نکند!»

۱۷امّا او به ایشان نگاه کرد و فرمود: «پس معنی این قسمت از کتاب‌مقدّس چیست؟

'آن سنگی که بنّایان رد کردند،
اکنون مهمترین سنگ بنا شده است.'

۱۸هرکه بر آن سنگ بیفتد خرد خواهد شد و اگر آن سنگ بر کسی بیفتد او را کاملاً نرم خواهد کرد.»

پرداخت مالیات به قیصر

(متّی ۲۲:۱۵-۲۲؛ مرقس ۱۳:۱۲-۱۷)

۱۹علمای یهود و سران کاهنان می‌خواستند در همان لحظه او را بگیرند، چون پی بردند که مقصود آن مَثَل خود آنهاست امّا از مردم می‌ترسیدند. **۲۰**پس به دنبال فرصت می‌گشتند و مأموران مخفی که خود را دیندار نشان می‌دادند نزد او فرستادند تا حرفی از دهان او بربایند و آن را دستاویزی برای تسلیم او به دستگاه قضایی و حوزهٔ اختیارات فرماندار رومی قرار دهند. **۲۱**از او پرسیدند: «ای استاد، ما می‌دانیم آنچه تو می‌گویی و تعلیم می‌دهی درست و بجاست. تو در مورد هیچ‌کس تبعیض قایل نمی‌شوی بلکه با راستی و درستی راه خدا را تعلیم می‌دهی. **۲۲**آیا ما مجاز هستیم که به امپراتوری روم مالیات بدهیم یا نه؟»

۲۳عیسی به نیرنگ آنان پی برد و فرمود: **۲۴**«یک سکّهٔ نقره به من نشان بدهید. نقش و عنوان چه کسی روی آن است؟»

جواب دادند: «قیصر» **۲۵**عیسی فرمود: «پس آنچه مال قیصر است به قیصر و آنچه مال خداست به خدا بدهید.» **۲۶**به این ترتیب کوشش آنان برای به دست آوردن مدرکی علیه او در برابر مردم بی‌اثر ماند و درحالی‌که از جواب او حیرت کرده بودند خاموش ماندند.

رستاخیز مردگان
(متّی ۲۲:۲۳-۳۳؛ مرقس ۱۲:۱۸-۲۷)

۲۷بعد چند نفر از صدوقیان که منکر رستاخیز پس از مرگ بودند
جلو آمدند و از او پرسیدند: ۲۸«ای استاد، موسی این دستور را
برای ما نوشت: چنانچه مردی زنی بگیرد ولی بدون فرزند بمیرد
برادرش موظّف است آن زن را بگیرد تا برای برادر خود فرزندانی
بیاورد. ۲۹حالا هفت برادر بودند، اولی زنی گرفت و بدون فرزند
مرد. ۳۰بعد دومی او را گرفت ۳۱و سپس سومی و همین‌طور هر
هفت نفر مردند و هیچ فرزندی بجا نگذاشتند. ۳۲بعد از همه،
آن زن هم مرد. ۳۳در روز رستاخیز، او باید زن کدام‌یک باشد؟
چون هر هفت نفر با او ازدواج کردند.» ۳۴عیسی به ایشان فرمود:
«زنها و مردان این جهان ازدواج می‌کنند. ۳۵امّا کسانی‌که شایستهٔ
رسیدن به جهان آینده و رستاخیز از مردگان بشوند، زن نمی‌گیرند
و شوهر نمی‌کنند، ۳۶زیرا آنها مانند فرشتگان هستند. دیگر مرگ
برای آنان محال است و چون در رستاخیز شرکت دارند فرزندان
خدا هستند. ۳۷این مطلب که مردگان بار دیگر زنده می‌شوند،
مطلبی است که خود موسی در داستان بوتهٔ سوزان، آنجا که
خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب،
خطاب می‌کند نشان داده است. ۳۸خدا، خدای مردگان نیست
بلکه خدای زندگان است چون نزد او همه زنده‌اند.» ۳۹در این
مورد بعضی از علما گفتند: «ای استاد، عالی جواب دادی.» ۴۰و
پس از آن دیگر جرأت نکردند که از او چیزی بپرسند.

داوود و مسیح
(متّی ۴۱:۲۲-۴۶؛ مرقس ۳۵:۱۲-۳۷)

۴۱عیسی به ایشان فرمود: «چطور می‌توان گفت که مسیح پسر
داوود است؟ ۴۲چون خود داوود در کتاب زبور می‌گوید:
'خداوند به خداوند من فرمود:
در دست راست من بنشین
۴۳ تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.'
۴۴باری، داوود او را 'خداوند' خطاب می‌کند، پس چطور او
می‌تواند پسر داوود باشد؟»

سرزنش علما
(متّی ۱:۲۳-۳۶؛ مرقس ۳۸:۱۲-۴۰)

۴۵عیسی در حضور همهٔ مردم به شاگردان فرمود: ۴۶«از علما
که دوست دارند با قباهای بلند بیایند و بروند و علاقهٔ شدیدی
به سلامهای احترام‌آمیز در بازارها و بهترین جاها در کنیسه‌ها

و صدر مجالس ضیافت نشان می‌دهند، برحذر باشید. **۴۷**آنان مال بیوه زنها را می‌بلعند حال آنکه محض خودنمایی نماز را طول می‌دهند. آنها شدیدترین کیفرها را خواهند دید.»

هدیهٔ بیوه‌زن

(مرقس ۱۲:۴۱-۴۴)

۲۱ عیسی به اطراف نگاهی کرد و ملاحظه فرمود که دولتمندان هدایای خود را به صندوق بیت‌المال معبد بزرگ می‌ریزند. **۲**همچنین متوجّه بیوه‌زن بسیار فقیری شد که دو ریال به داخل آن انداخت. **۳**عیسی فرمود: «بدانید که در واقع این بیوه‌زن فقیر بیش از همه پول داده است **۴**چون آنان از آنچه زیادی داشتند دادند، امّا او با وجود تنگدستی، تمام خرج معاش خود را داده است.»

پیشگویی ویرانی معبد بزرگ

(متّی ۲۴:۱-۲؛ مرقس ۱۳:۱-۲)

۵عدّه‌ای دربارهٔ معبد بزرگ گفت‌وگو می‌کردند واز سنگ‌های زیبا و هدایایی که با آنها تزئین شده بود تعریف می‌کردند. عیسی فرمود: **۶**«و امّا دربارهٔ این چیزهایی که به آنها خیره شده‌اید، زمانی خواهد آمد که هیچ‌یک از سنگهای آن روی سنگ دیگری نخواهد ماند، همه زیر و رو خواهند شد.»

جنگها و اغتشاشات

(متّی ۲۴:۳-۱۴؛ مرقس ۱۳:۳-۱۳)

۷آنها پرسیدند: «ای استاد، این اتّفاق کی خواهد افتاد و علامت نزدیک بودن وقوع این امور چه خواهد بود؟»

۸عیسی فرمود: «مواظب باشید که گمراه نشوید، بسیاری به نام من خواهند آمد و خواهند گفت: 'من او هستم' و 'آن زمان موعود رسیده است.' با آنان همراه نشوید. **۹**وقتی دربارهٔ جنگها و اغتشاشات چیزی می‌شنوید نترسید. این چیزها باید اول اتّفاق بیفتد امّا آخر کار به این زودی‌ها نمی‌رسد.»

۱۰و افزود: «ملّتی با ملّت دیگر و مملکتی با مملکت دیگر جنگ خواهد کرد. **۱۱**زمین لرزه‌های سخت پدید می‌آید و در بسیاری از نقاط خشکسالی و بلاها و در آسمان، علامتهای وحشت‌آور و شگفتی‌های بزرگ دیده خواهد شد. **۱۲**امّا قبل از وقوع این‌همه شما را دستگیر خواهند کرد و به شما آزار خواهند رسانید. شما را برای محاکمه به کنیسه‌ها خواهند کشانید و به زندان خواهند انداخت. شما را به‌خاطر اینکه نام من بر شماست نزد پادشاهان و فرمانروایان خواهند برد **۱۳**و این فرصتی برای شهادت دادن

شما خواهد بود. **۱۴**لازم نیست که جوابهای خود را قبلاً حاضر
کنید **۱۵**چون خود من به شما قدرت بیان و حکمتی می‌دهم که
هیچ‌یک از مدّعیان، قدرت مقاومت و تکذیب را نداشته باشند.
۱۶حتّی والدین و برادران و خویشاوندان و دوستانتان شما را به
دام خواهند انداخت. آنها عدّه‌ای از شما را خواهند کشت **۱۷**و
به‌خاطر نام من که برخود دارید همه از شما روی‌گردان خواهند
شد. **۱۸**امّا مویی از سر شما کم نخواهد شد. **۱۹**با پایداری،
جان‌هایتان را رهایی خواهید داد.

پیشگویی ویرانی اورشلیم

(متّی ۲۴:۱۵-۲۱؛ مرقس ۱۳:۱۴-۱۹)

۲۰«امّا هروقت اورشلیم را در محاصرهٔ لشکرها می‌بینید بدانید
که ویرانی آن نزدیک است. **۲۱**در آن موقع کسانی‌که در یهودیه
هستند باید به کوهستان‌ها بگریزند و آنانی که در خود شهر
هستند باید آن را ترک کنند و کسانی‌که در حومهٔ شهر هستند
نباید وارد شهر شوند. **۲۲**چون این است آن زمان مکافات، در
آن زمان که تمام نوشته‌های کتاب‌مقدّس به حقیقت خواهد
پیوست. **۲۳**وای به حال زنانی که در آن روزها باردار یا شیرده
هستند، چون پریشان‌حالی شدیدی در این زمین رخ خواهد داد
و این قوم مورد خشم و غضب الهی واقع خواهد شد. **۲۴**آنان به
دَم شمشیر خواهند افتاد و به اسارت به تمام کشورها خواهند
رفت و اورشلیم تا آن زمان که دوران ملل بیگانه به پایان نرسد
پایمال آنان خواهد بود.

آمدن پسر انسان

(متّی ۲۴:۲۹-۳۱؛ مرقس ۱۳:۲۴-۲۷)

۲۵«در خورشید و ماه و ستارگان علامتها ظاهر خواهد شد.
در روی زمین ملّتها از غرّش دریا و خروش امواج آن پریشان
و نگران خواهند شد. **۲۶**آدمیان از وحشت تصوّر آنچه بر سر
دنیا خواهد آمد، از هوش خواهند رفت و قدرت‌های آسمانی
به لرزه خواهند افتاد. **۲۷**آن وقت پسر انسان را خواهند دید
که با قدرت و جلال عظیم بر ابری می‌آید. **۲۸**وقتی این چیزها
شروع شود شما راست بایستید و سرهایتان را راست نگاه دارید
چون رستگاری شما نزدیک است.»

درسی از درخت انجیر

(متّی ۲۴:۳۲-۳۵؛ مرقس ۱۳:۲۸-۳۱)

۲۹عیسی برای آنان این مَثَل را آورده، گفت: «به درخت انجیر
و یا درختهای دیگر نگاه کنید: **۳۰**به محض اینکه می‌بینید جوانه

می‌زند می‌دانید که تابستان نزدیک است. **۳۱**به همان‌طریق وقتی‌که وقوع همهٔ این چیزها را ببینید مطمئن باشید که پادشاهی خدا نزدیک است، **۳۲**یقین بدانید که پیش از درگذشت نسل حاضر همهٔ اینها رُخ خواهد داد. **۳۳**آسمان و زمین از بین خواهد رفت امّا سخنان من هرگز از بین نخواهد رفت.

بیداری

۳۴«مراقب باشید و نگذارید دلهای شما با پرخوری و مستی و اندیشه‌های دنیوی تیره و تار شود، چون آن روز بزرگ ناگهان فرا می‌رسد. **۳۵**آن روز مانند دامی بر سر همهٔ آدمیان در سراسر دنیا خواهد افتاد. **۳۶**پس گوش به زنگ باشید و در تمام اوقات دعا کنید تا قدرت آن را داشته باشید که همهٔ رنجهایی را که بزودی پیش می‌آید پشت سر بگذارید و در حضور پسر انسان بایستید.» **۳۷**عیسی روزها را به تعلیم در معبد بزرگ اختصاص داده بود و شبها از شهر خارج می‌شد و شب را در کوه زیتون به صبح می‌آورد **۳۸**و صبحگاهان مردم برای شنیدن سخنان او در معبد بزرگ اجتماع می‌کردند.

توطئهٔ قتل عیسی

(متّی ۲۶:۱-۵؛ مرقس ۱۴:۱-۲؛ یوحنا ۱۱:۴۵-۵۳)

۲۲ عید فطیر که به فصح معروف است نزدیک می‌شد. **۲**سران کاهنان و علما در پی آن بودند بهانه‌ای پیدا نموده عیسی را به قتل برسانند زیرا از تودهٔ مردم بیم داشتند. **۳**شیطان به دل یهودا که لقب اسخریوطی داشت و یکی از دوازده حواری بود وارد شد. **۴**یهودا نزد سران کاهنان و افسرانی که مسئول نگهبانی از معبد بزرگ بودند رفت و با آنان در این خصوص که چگونه عیسی را به دست آنان تسلیم کند گفت‌وگو کرد. **۵**ایشان بسیار خوشحال شدند و تعهّد نمودند مبلغی پول به او بدهند. **۶**یهودا موافقت کرد و پی فرصت می‌گشت تا عیسی را دور از چشم مردم به دست آنان بسپارد.

تدارک شام فصح

(متّی ۲۶:۱۷-۲۵؛ مرقس ۱۴:۱۲-۲۱؛ یوحنا ۱۳:۲۱-۳۰)

۷روز عید فطیر که در آن قربانی فصح بایستی ذبح شود فرا رسید، **۸**عیسی، پطرس و یوحنا را با این دستور روانه کرد: «بروید و شام فصح را برای ما تهیّه کنید تا بخوریم.»

۹آنها پرسیدند: «کجا میل داری تدارک ببینیم؟»

۱۰عیسی پاسخ داد: «گوش بدهید، به محض اینکه به شهر قدم بگذارید مردی با شما روبه‌رو خواهد شد که کوزهٔ آبی

حمل می‌کند. به دنبال او به داخل خانه‌ای که او می‌رود بروید
۱۱و به صاحب آن خانه بگویید 'استاد می‌گوید آن اتاقی که من
با شاگردانم فصح را در آنجا خواهم خورد کجاست؟' **۱۲**او
اتاق بزرگ و مفروشی را در طبقهٔ دوم به شما نشان می‌دهد.
در آنجا تدارک ببینید.»
۱۳آنها رفتند و همه‌چیز را آن‌طور که او فرموده بود مشاهده
کردند و به این ترتیب تدارک فصح را دیدند.

شام آخر

(متّی ۲۶:۲۶-۳۰؛ مرقس ۱۴:۲۲-۲۶؛ اول قرنتیان ۲۳:۱۱-۲۵)

۱۴وقتی ساعت معیّن فرا رسید عیسی با رسولان سر سفره
نشست **۱۵**و به آنان فرمود: «چقدر مشتاق بودم که پیش از مرگم
این فصح را با شما بخورم. **۱۶**به شما می‌گویم تا آن زمان که
این فصح در پادشاهی خدا به کمال مقصود خود نرسد دیگر
از آن نخواهم خورد.»
۱۷بعد پیاله‌ای به دست گرفت و پس از شکرگزاری گفت:
«این را بگیرید و بین خودتان تقسیم کنید، **۱۸**چون به شما
می‌گویم از این لحظه تا آن زمان که پادشاهی خدا فرا می‌رسد
من دیگر شراب نخواهم خورد.»
۱۹همچنین کمی نان برداشت و پس از شکرگزاری آن را پاره
کرد و به آنان داد و فرمود: «این بدن من است که برای شما
تسلیم می‌شود. این کار را به یادبود من انجام دهید.» **۲۰**به
همین ترتیب بعد از شام پیاله‌ای را به آنان داد و فرمود: «با
خون خود که برای شما ریخته می‌شود پیمان تازه‌ای بسته‌ام و
این پیاله نشانهٔ آن است.
۲۱«امّا بدانید که دست تسلیم کنندهٔ من با دست من در
سفره است. **۲۲**البتّه پسر انسان چنانکه مقدّر است به سوی
سرنوشت خود می‌رود، امّا وای به حال آن کسی‌که به دست
او تسلیم می‌شود.»
۲۳آنان از خودشان شروع به سؤال کردند که کدام‌یک از
آنها چنین کاری خواهد کرد.

مباحثه دربارهٔ بزرگی

۲۴در میان شاگردان بحثی درگرفت که کدام‌یک در میان آنان
از همه بزرگتر محسوب می‌شود. **۲۵**عیسی فرمود: «در میان
ملل بیگانه، پادشاهان بر مردم حکمرانی می‌کنند و صاحبان
قدرت 'ولی نعمت' خوانده می‌شوند، **۲۶**امّا شما این‌طور نباشید،

برعکس، بزرگترین شخص در میان شما باید به صورت کوچکترین درآید و رئیس باید مثل نوکر باشد، **۲۷**زیرا چه کسی بزرگتر است-آن کسی‌که بر سر سفره می‌نشیند، یا آن نوکری که خدمت می‌کند؟ یقیناً آن کسی‌که بر سر سفره می‌نشیند. با وجود این من در میان شما مثل یک خدمتگزار هستم

۲۸«شما کسانی هستید که در آزمایشهای سخت من با من بوده‌اید. **۲۹**همان‌طور که پدر، حق سلطنت را به من سپرد، من هم به شما می‌سپارم. **۳۰**شما در پادشاهی من سر سفرهٔ من خواهید خورد و خواهید نوشید و به عنوان داوران دوازده طایفهٔ اسرائیل بر تختها خواهید نشست.

پیشگویی انکار پطرس

(متّی ۲۶:۳۱-۳۵؛ مرقس ۱۴:۲۷-۳۱؛ یوحنا ۱۳:۳۶-۳۸)

۳۱«ای شمعون، ای شمعون، توجّه کن: شیطان خواست مِثل دهقانی که گندم را از کاه جدا می‌کند همهٔ شما را بیازماید. **۳۲**امّا من برای تو دعا کرده‌ام که ایمانت از بین نرود و وقتی برگشتی باید برادرانت را استوار گردانی.» **۳۳**شمعون جواب داد: «ای خداوند، من حاضرم با تو به زندان بیفتم و با تو بمیرم.»

۳۴عیسی فرمود: «ای پطرس، آگاه باش، امروز قبل از آنکه خروس بانگ بزند تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.»

پیشگویی سختی‌ها

۳۵عیسی به ایشان فرمود: «وقتی شما را بدون کفش و کیسه و کوله‌بار روانه کردم آیا چیزی کم داشتید؟» جواب دادند: «خیر.»

۳۶به ایشان گفت: «امّا حالا هرکه یک کیسه دارد بهتر است که آن را با خود بردارد و همین‌طور کوله‌بارش را و چنانچه شمشیر ندارد قبای خود را بفروشد و شمشیری بخرد، **۳۷**چون می‌خواهم بدانید که این پیشگویی کتاب‌مقدّس که می‌گوید: 'او در گروه جنایتکاران به حساب آمد'، باید در مورد من به انجام برسد و در واقع همه‌چیزهایی که دربارهٔ من نوشته شده در حال انجام است.»

۳۸آنها گفتند: «خداوندا، نگاه کن، اینجا دو شمشیر داریم.» ولی او جواب داد: «کافی است.»

دعا در کوه زیتون

(متّی ۲۶:۳۶-۴۶؛ مرقس ۱۴:۳۲-۴۲)

۳۹عیسی بیرون آمد و طبق معمول رهسپار کوه زیتون شد و شاگردانش همراه او بودند. **۴۰**وقتی به آن محل رسید به آنان فرمود: «دعا کنید که از وسوسه‌ها دور بمانید.»

۴۱عیسی به اندازهٔ پرتاب یک سنگ از آنان فاصله گرفت، زانو زد و چنین دعا کرد: **۴۲**«ای پدر، اگر ارادهٔ توست، این پیاله را از من دور کن. امّا نه ارادهٔ من بلکه ارادهٔ تو به انجام برسد.» **۴۳**فرشته‌ای از آسمان به او ظاهر شد و او را تقویت کرد. **۴۴**عیسی در شدّت اضطراب و با حرارت بیشتری دعا کرد و عرق او مثل قطره‌های خون بر زمین می‌چکید.

۴۵وقتی از دعا برخاست و نزد شاگردان آمد، آنان را دید که در اثر غم و اندوه به خواب رفته بودند. **۴۶**به ایشان فرمود: «خواب هستید؟ برخیزید و دعا کنید تا از وسوسه‌ها دور بمانید.»

بازداشت عیسی

(متّی ۲۶:۴۷-۵۶؛ مرقس ۱۴:۴۳-۵۰؛ یوحنا ۱۸:۳-۱۱)

۴۷عیسی هنوز صحبت می‌کرد که جمعیّتی دیده شد و یهودا، یکی از آن دوازده حواری، پیشاپیش آنان بود. یهودا نزد عیسی آمد تا او را ببوسد. **۴۸**امّا عیسی به او فرمود: «ای یهودا، آیا پسر انسان را با بوسه تسلیم می‌کنی؟»

۴۹وقتی پیروان او آنچه را که در جریان بود دیدند گفتند: «خداوندا، شمشیرهایمان را بکار ببریم؟» **۵۰**و یکی از آنان به غلام کاهن اعظم زد و گوش راستش را برید.

۵۱امّا عیسی جواب داد: «دست نگه‌دارید.» و گوش آن مرد را لمس کرد و شفا داد.

۵۲سپس عیسی به سران کاهنان و افسرانی که مسئول نگهبانی از معبد بزرگ بودند و مشایخی که برای گرفتن او آمده بودند فرمود: «مگر من یاغی هستم که با شمشیر و چماق برای دستگیری من آمده‌اید؟ **۵۳**من هر روز در معبد بزرگ با شما بودم و شما دست به طرف من دراز نکردید. امّا این ساعت که تاریکی حکمفرماست، ساعت شماست.»

پطرس عیسی را انکار می‌کند

(متّی ۲۶:۵۷-۵۸ و ۶۹-۷۵؛ مرقس ۱۴:۵۳-۵۴ و ۶۶-۷۲؛ یوحنا ۱۸:۱۲-۱۸ و ۲۵-۲۷)

۵۴عیسی را دستگیر کردند و به خانهٔ کاهن اعظم آوردند. پطرس از دور به دنبال آنها می‌آمد. **۵۵**در وسط

محوطهٔ خانهٔ کاهن اعظم عدّه‌ای آتشی روشن کرده و دور آن نشسته بودند. پطرس نیز در بین آنان نشست. **۵۶**درحالی‌که او در روشنایی آتش نشسته بود کنیزی او را دید و به او خیره شده گفت: «این مرد هم با عیسی بود.»

۵۷امّا پطرس منکر شد و گفت: «ای زن، من او را نمی‌شناسم.»

۵۸کمی بعد یک نفر دیگر متوجّه او شد و گفت: «تو هم یکی از آنها هستی.» امّا پطرس به او گفت: «ای مرد، من نیستم.»

۵۹تقریباً یک ساعت گذشت و یکی دیگر با تأکید بیشتری گفت: «البتّه این مرد هم با او بوده چونکه جلیلی است.»

۶۰امّا پطرس گفت: «ای مرد، من نمی‌دانم تو چه می‌گویی.» درحالی‌که او هنوز صحبت می‌کرد، بانگ خروس برخاست **۶۱**و عیسی خداوند برگشت و مستقیماً به پطرس نگاه کرد و پطرس سخنان خداوند را به‌خاطر آورد که به او گفته بود: «امروز پیش از اینکه خروس بانگ بزند تو سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.» **۶۲**پطرس بیرون رفت و زارزار گریست.

توهین به عیسی

(متّی ۲۶:۶۷-۶۸؛ مرقس ۱۴:۶۵)

۶۳کسانی‌که عیسی را تحت نظر داشتند او را مسخره کردند، کتک زدند، **۶۴**چشمانش را بستند و می‌گفتند: «حالا از غیب بگو که تو را می‌زند!» **۶۵**و به این طرز به او اهانت می‌کردند.

عیسی در حضور شورا

(متّی ۲۶:۵۹-۶۶؛ مرقس ۱۴:۵۵-۶۴؛ یوحنا ۱۸:۱۹-۲۴)

۶۶همین‌که هوا روشن شد مشایخ قوم، سران کاهنان و علمای یهود تشکیل جلسه دادند و عیسی را به حضور شورا آوردند **۶۷**و گفتند: «به ما بگو آیا تو مسیح هستی؟»

عیسی جواب داد: «اگر به شما بگویم، گفتهٔ مرا باور نخواهید کرد **۶۸**و اگر سؤال بکنم، جواب نمی‌دهید. **۶۹**امّا از این به بعد پسر انسان به دست راست خدای قادر خواهد نشست» همگی گفتند: «پس پسر خدا هستی؟» **۷۰**عیسی جواب داد: «خودتان می‌گویید که هستم.» **۷۱**آنها گفتند: «چه احتیاجی به شاهدان دیگر هست؟ ما موضوع را از زبان خودش شنیدیم.»

عیسی در حضور پیلاطس

(متّی ۲۷:۱-۲؛ ۱۱-۱۴؛ مرقس ۱۵:۱-۵؛ یوحنا ۱۸:۲۸-۳۸)

۲۳ سپس تمام حاضران در مجلس برخاستند و او
را به حضور پیلاطس آوردند **۲**و علیه او شکایت
خود را این‌طور شروع کردند: «ما این شخص را در حالی
دیدیم که به منحرف کردن ملّت ما مشغول بود. او با پرداخت
مالیات به قیصر مخالفت می‌کرد و ادّعا می‌کند که مسیح یعنی
پادشاه است.» **۳**پیلاطس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودیان
هستی؟» عیسی جواب داد: «تو می‌گویی.» **۴**پیلاطس سپس به
سران کاهنان و جماعت گفت: «من در این مرد هیچ تقصیری
نمی‌بینم.» **۵**امّا آنان پافشاری می‌کردند و می‌گفتند: «او مردم
را در سراسر یهودیه با تعالیم خود می‌شوراند. از جلیل شروع
کرد و به اینجا رسیده است.»

عیسی در حضور هیرودیس

۶هنگامی‌که پیلاطس این را شنید پرسید که آیا این مرد جلیلی
است. **۷**وقتی آگاه شد که به قلمرو هیرودیس تعلّق دارد او را
نزد هیرودیس که در آن موقع در اورشلیم بود فرستاد. **۸**وقتی
هیرودیس عیسی را دید بسیار خوشحال شد، زیرا دربارهٔ او مطالبی
شنیده بود و مدّتها بود می‌خواست او را ببیند و امید داشت
که شاهد معجزاتی از دست او باشد. **۹**از او سؤالات فراوانی
کرد امّا عیسی هیچ جوابی نداد. **۱۰**سران کاهنان و علما جلو
آمدند و اتّهامات شدیدی به او وارد کردند. **۱۱**پس هیرودیس و
سربازانش به عیسی اهانت کرده، او را مسخره نمودند و ردای
پُر زَرق و بَرقی به او پوشانیده، او را نزد پیلاطس پس فرستاد.
۱۲در همان روز هیرودیس و پیلاطس آشتی کردند، زیرا دشمنی
دیرینه‌ای تا آن زمان بین آن دو وجود داشت.

محکوم به اعدام

(متّی ۲۷:۱۵-۲۶؛ مرقس ۱۵:۶-۱۵؛ یوحنا ۱۸:۳۹-۱۹:۱۶)

۱۳پیلاطس در این موقع سران کاهنان، رهبران قوم و مردم
را احضار کرد **۱۴**و به آنان گفت: «شما این مرد را به اتّهام
اخلالگری نزد من آوردید. امّا چنانکه می‌دانید خود من در
حضور شما از او بازپرسی کردم و در او چیزی که اتّهامات
شما را تأیید کند نیافتم. **۱۵**هیرودیس هم دلیلی پیدا نکرد،
چون او را نزد ما برگردانیده است. واضح است که او کاری
نکرده است که مستوجب مرگ باشد. **۱۶**بنابراین او را پس از
تازیانه زدن آزاد می‌کنم.» [**۱۷**زیرا لازم بود که هر عیدی یک

نفر زندانی را بـرای آنها آزاد کند.] **۱۸**امّا همه با صدای بلند گفتند: «اعدامش کن! برای ما بارابـاس را آزاد کن.» **۱۹**(این شخص به‌خاطر شورشی که در شهر اتّفاق افتاده بود و به علّت آدمکشی زندانی شده بود.) **۲۰**چون پیلاطس مایل بود عیسی را آزاد سازد بار دیگر سخن خود را به گوش جماعت رسانید **۲۱**امّا آنها فریاد کردند: «مصلوبش کن، مصلوبش کن!» **۲۲**برای سومین بار به ایشـان گفت: «چرا؟ مرتکب چه جنایتی شده است؟ من او را در هیچ مورد، مستوجب اعدام ندیدم. بنابراین او را پس از تازیانه زدن آزاد می‌کنم.» **۲۳**امّا آنان در تقاضای خود پافشاری کردند و فریاد می‌زدند که عیسی باید به صلیب میخکوب شود. فریادهای ایشان غالب آمد **۲۴**و پیلاطس حکمی را که آنان می‌خواستند صادر کرد. **۲۵**بنابر درخواست ایشان، مردی را که به‌خاطر یاغی‌گری و آدمکشی به زندان افتاده بود آزاد کرد و عیسی را در اختیار آنان گذاشت.

روی صلیب

(متّی ۲۷:۳۲-۴۴؛ مرقس ۱۵:۲۱-۳۲؛ یوحنا ۱۹:۱۷-۲۷)

۲۶هنگامی‌کـه او را بـرای اعدام می‌بردند مـردی را به نام شمعون که اهل قیروان بود و از صحرا به شهر می‌آمد گرفتند. صلیب را روی دوش او گذاشتند و او را مجبور کردند که آن را به دنبال عیسی ببرد. **۲۷**جمعیّت بزرگی از جمله زنانی که به‌خاطر عیسی به سـینهٔ خود می‌زدند و عزاداری می‌کردند از عقب او می‌آمدند. **۲۸**عیسی روبه آنان کرد و فرمود: «ای دختران اورشلیم، برای من اشک نریزید، برای خودتان و فرزندانتان گریه کنید! **۲۹**بدانید روزهایی خواهد آمد که خواهند گفت: 'خوشا به حال نازایان و رحم‌هایی که بچّه نیاوردند و پسـتانهایی که شیر ندادند' **۳۰**آن وقت به کوهها خواهند گفت: 'به روی ما بیفتید' به تپّه‌ها خواهند گفت: 'ما را بپوشانید.' **۳۱**اگر با چوب‌تر چنین کنند با چوب خشک چه خواهند کرد؟»

۳۲دو جنایتکار هم برای اعدام با او بودند **۳۳**و وقتی به محلی موسوم به «کاسهٔ‌سر» رسیدند، او را در آنجا به صلیب میخکوب کردند. آن جنایتکاران را هم با او مصلوب نمودند، یکی را در سمت راست و دیگری را در سمت چپ او. **۳۴**عیسی گفت: «ای پدر، اینان را ببخش زیرا نمی‌دانند چه می‌کنند.» لباس‌های او را به قید قرعه میان خود تقسیم کردند. **۳۵**مردم ایستاده تماشا می‌کردند و رهبران آنان با طعنه می‌گفتند: «دیگران را نجات

داد. اگر این مرد مسیح و برگزیدهٔ خداست، حالا خودش را نجات دهد.» **۳۶**سربازان هم او را مسخره کردند و جلو آمده، شراب تُرشیده به او تعارف کردند **۳۷**و گفتند: «اگر تو پادشاه یهودیان هستی خود را نجات بده.» **۳۸**در بالای سر او نوشته شده بود: «پادشاه یهودیان.» **۳۹**یکی از آن جنایتکاران که به صلیب آویخته شده بود با طعنه به او می‌گفت: «مگر تو مسیح نیستی؟ خودت و ما را نجات بده.» **۴۰**امّا آن دیگری با سرزنش به اولی جواب داد: «از خدا نمی‌ترسی؟ تو و او یکسان محکوم شده‌اید. **۴۱**در مورد ما منصفانه عمل شده، چون ما به سزای کارهای خود می‌رسیم، امّا این مرد هیچ خطایی نکرده است.» **۴۲**و گفت: «ای عیسی، وقتی به سلطنت خود رسیدی مرا به‌یاد داشته باش.» **۴۳**عیسی جواب داد: «خاطر جمع باش، امروز با من در فردوس خواهی بود.»

مرگ عیسی

(متّی ۲۷:۴۵-۵۶؛ مرقس ۱۵:۳۳-۴۱؛ یوحنا ۱۹:۲۸-۳۰)

۴۴تقریباً ظهر بود، که تاریکی تمام آن سرزمین را فراگرفت و تا ساعت سه بعد از ظهر آفتاب گرفته بود **۴۵**و پردهٔ معبد بزرگ دو تکه شد. **۴۶**عیسی با فریادی بلند گفت: «ای پدر، روح خود را به تو تسلیم می‌کنم.» این را گفت و جان داد. **۴۷**وقتی افسری که مأمور نگهبانی بود، این جریان را دید خدا را حمد کرد و گفت: «در واقع این مرد بی‌گناه بود.» **۴۸**جمعیّتی که برای تماشا گرد آمده بودند وقتی ماجرا را دیدند، سینه‌زنان به خانه‌های خود برگشتند. **۴۹**آشنایان عیسی با زنانی که از جلیل همراه او آمده بودند، همگی در فاصلهٔ دوری ایستاده بودند و جریان را می‌دیدند.

کفن و دفن عیسی

(متّی ۲۷:۵۷-۶۱؛ مرقس ۱۵:۴۲-۴۷؛ یوحنا ۱۹:۳۸-۴۲)

۵۰در آنجا مردی به نام یوسف حضور داشت که یکی از اعضای شورای یهود بود. او مردی نیکنام و درستکار بود. **۵۱**یوسف به تصمیم شورا و کاری که در پیش گرفته بودند رأی مخالف داده بود. او از اهالی یک شهر یهودی به نام رامه بود و از آن کسانی بود که در انتظار پادشاهی خدا به سر می‌بردند. **۵۲**این مرد در این موقع نزد پیلاطس رفت و جنازهٔ عیسی را خواست. **۵۳**سپس آن را پایین آورد و در کتان لطیف پیچید و در مقبره‌ای که از سنگ تراشیده شده بود و پیش از آن کسی را در آن نگذاشته بودند قرار داد. **۵۴**آن روز، روز

تدارک بود و روز سبت از آن ساعت شروع می‌شد. **۵۵**زنانی که از جلیل همراه عیسی آمده بودند به دنبال یوسف رفتند. آنها مقبره و طرز تدفین او را دیدند. **۵۶**سپس به خانه رفتند و حنوط و عطریّات تهیّه کردند و در روز سبت طبق دستور شریعت استراحت نمودند.

رستاخیز عیسی

(متّی ۲۸:۱-۱۰؛ مرقس ۱۶:۱-۸؛ یوحنا ۲۰:۱-۱۰)

۲۴ در روز اول هفته (یکشنبه) صبح خیلی زود سر قبر آمدند و حنوطی را که تهیّه کرده بودند، با خود آوردند. **۲**آنها دیدند که سنگ از در مقبره به کنار غلطانیده شده **۳**و وقتی به داخل رفتند، از جسد عیسی اثری نبود. **۴**حیران در آنجا ایستاده بودند که ناگهان دو مرد با لباسهای نورانی در کنار آنان قرار گرفتند. **۵**زنها وحشت کردند و درحالی‌که سرهای خود را به زیر انداخته بودند ایستادند. آن دو مرد گفتند: «چرا زنده را در میان مردگان می‌جویید؟ **۶**او اینجا نیست بلکه زنده شده است. آنچه را که در موقع اقامت خود در جلیل به شما گفت، به‌یاد بیاورید **۷**که چطور پسر انسان می‌بایست به دست خطاکاران تسلیم گردد و مصلوب شود و در روز سوم قیام کند.» **۸**آن وقت زنها سخنان او را به‌خاطر آوردند **۹**و وقتی از سر قبر برگشتند تمام موضوع را به یازده حواری و دیگران گزارش دادند. **۱۰**آن زنها عبارت بودند از مریم مجدلیه، یونا و مریم مادر یعقوب. زنهای دیگر هم که با آنان بودند، جریان را به رسولان گفتند. **۱۱**امّا موضوع به نظر آنان مُهمَل و بی‌معنی آمد و سخنان آنان را باور نمی‌کردند **۱۲**امّا پطرس برخاست و به سوی قبر دوید و خم شده نگاه کرد، ولی چیزی جز کفن ندید. سپس درحالی‌که از این اتّفاق در حیرت بود، به خانه برگشت.

در راه عَمواس

(مرقس ۱۶:۱۲-۱۳)

۱۳همان روز دو نفر از آنان به سوی دهکده‌ای به نام عَمواس که تقریباً در دوازده کیلومتری اورشلیم واقع شده است می‌رفتند. **۱۴**آن دو دربارهٔ همه این اتّفاقات گفت‌وگو می‌کردند. **۱۵**همین‌طور که سرگرم صحبت و مباحثه بودند، خود عیسی سر رسید و با آنان همراه شد. **۱۶**امّا چیزی جلوی چشمان آنها را گرفت، به طوری که او را نشناختند. **۱۷**عیسی از آنان پرسید: «موضوع بحث شما در بین راه چیست؟» آنها در جای خود ایستادند.

غم و اندوه از چهره‌های ایشان پیدا بود. **۱۸**یکی از آن دو که نامش کلیوپاس بود جواب داد: «گویا در میان مسافران ساکن اورشلیم تنها تو از وقایع چند روز اخیر بی‌خبری!» **۱۹**عیسی پرسید: «موضوع چیست؟» جواب دادند: «عیسای ناصری مردی بود که در گفتار و کردار در پیشگاه خدا و نزد همهٔ مردم نبی‌ای توانا بود، **۲۰**امّا سران کاهنان و حکمرانان ما او را تسلیم کردند تا محکوم به اعدام شود و او را به صلیب میخکوب کردند. **۲۱**امید ما این بود که او آن کسی باشد که می‌بایست اسرائیل را رهایی دهد. از آن گذشته الآن سه روز است که این کار انجام شده است. **۲۲**علاوه براین، چند نفر زن از گروه ما، ما را مات و متحیّر کرده‌اند. ایشان سحرگاه امروز به سر قبر رفتند، **۲۳**امّا موفّق به پیداکردن جنازه نشدند. آنها برگشته‌اند و می‌گویند در رؤیا فرشتگانی را دیدند که به آنان گفته‌اند او زنده است. **۲۴**پس عدّه‌ای از گروه ما سر قبر رفتند و اوضاع را همان‌طور که زنها گفته بودند مشاهده کردند، امّا او را ندیدند.» **۲۵**سپس عیسی به آنان فرمود: «شما چقدر دیر فهم و در قبول کردن گفته‌های انبیا کُند ذهن هستید. **۲۶**آیا نمی‌باید که مسیح قبل از ورود به جلال خود همین‌طور رنج ببیند؟» **۲۷**آن وقت از تورات موسی و نوشته‌های انبیا شروع کرد و در هر قسمت از کتاب‌مقدّس آیاتی را که دربارهٔ خودش بود برای آنان بیان فرمود. **۲۸**در این هنگام نزدیک دهکده‌ای که به طرف آن می‌رفتند رسیدند و گویا او می‌خواست به راه خود ادامه دهد. **۲۹**امّا به او اصرار کردند: «نزد ما بمان چون غروب نزدیک است و روز تقریباً به پایان رسیده.» بنابراین عیسی وارد خانه شد تا نزد ایشان بماند. **۳۰**وقتی با آنان سر سفره نشست نان را برداشت و پس از دعای سپاسگزاری آن را پاره کرد و به ایشان داد. **۳۱**در این وقت چشمان ایشان باز شد و او را شناختند، ولی فوراً از نظر آنها ناپدید شد. **۳۲**آنها به یکدیگر گفتند: «دیدی وقتی در راه با ما صحبت می‌کرد و کتاب‌مقدّس را تفسیر می‌کرد، چطور دلها در سینه‌های ما می‌تپید!» **۳۳**آنها بی‌درنگ حرکت کردند و به اورشلیم بازگشتند. در آنجا دیدند که آن یازده حواری به اتّفاق دیگران دور هم جمع شده **۳۴**می‌گفتند: «آری، در واقع خداوند زنده شده است. شمعون او را دیده است.» **۳۵**آن دو نفر نیز وقایع سفر خود را شرح دادند و گفتند که چطور او را در موقع پاره‌کردن نان شناختند.

ظهور عیسی به حواریون

(متّی ۱۶:۲۸-۲۰؛ مرقس ۱۴:۱۶-۱۸؛ یوحنا ۱۹:۲۰-۲۳؛ کارهای رسولان ۶:۱-۸)

۳۶درحالی‌که شاگردان دربارهٔ این چیزها گفت‌وگو می‌کردند عیسی در بین ایشان ایستاده به آنها گفت: «صلح و سلامتی بر شما باد» **۳۷**آنها با ترس و وحشت، تصوّر کردند که شَبَحی می‌بینند. **۳۸**او فرمود: «چرا این‌طور آشفته‌حال هستید؟ چرا شک و شبهه به دلهای شما رخنه می‌کند؟ **۳۹**به دستها و پاهای من نگاه کنید، خودم هستم، به من دست بزنید و ببینید، شبح مانند من گوشت و استخوان ندارد.» **۴۰**این را گفت و دستها و پاهای خود را به ایشان نشان داد. **۴۱**از فرط شادی و تعجّب نتوانستند این چیزها را باور کنند. آنگاه عیسی از آنان پرسید: «آیا در اینجا خوراکی دارید؟» **۴۲**یک تکه ماهی بریان پیش او آوردند. **۴۳**آن را برداشت و پیش چشم آنان خورد. **۴۴**و به ایشان فرمود: «وقتی هنوز با شما بودم و می‌گفتم که هرچه در تورات موسی و نوشته‌های انبیا و زبور دربارهٔ من نوشته شده، باید به انجام برسد، مقصودم همین چیزها بود.» **۴۵**بعد اذهان ایشان را باز کرد تا کتاب‌مقدّس را بفهمند **۴۶**و فرمود: «این است آنچه نوشته شده که مسیح باید عذاب مرگ را ببیند و در روز سوم دوباره زنده شود **۴۷**و به نام او توبه و آمرزش گناهان به همهٔ ملّتها اعلام گردد و شروع آن از اورشلیم باشد. **۴۸**شما بر همهٔ اینها گواه هستید. **۴۹**خود من عطیهٔ موعود پدرم را بر شما می‌فرستم. پس تا زمانی‌که قدرت خدا از عالم بالا بر شما نازل شود، در این شهر بمانید.»

صعود عیسی

(مرقس ۱۹:۱۶-۲۰؛ کارهای رسولان ۹:۱-۱۱)

۵۰بعد آنان را تا نزدیکی بیت‌عنیا برد و با دستهای برافراشته برای ایشان دعای خیر نمود. **۵۱**درحالی‌که آنان را برکت می‌داد از آنان جدا و به آسمان برده شد **۵۲**و ایشان او را پرستش کردند و سپس با شادی عظیم به اورشلیم برگشتند **۵۳**و تمام اوقات خود را در معبد بزرگ صرف حمد و سپاس خدا کردند.

انجیل یوحنا

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱				

انجیل یوحنا

معرّفی کتاب

انجیل یوحنا عیسی را به عنوان کلمهٔ ازلی خدا معرّفی می‌کند. قسمت اول این انجیل به شرح معجزات مختلفی می‌پردازد که توسط عیسی انجام شد و نشان می‌دهد که او منجی موعود و پسر خدا می‌باشد. این قسمت با توضیح مطالبی ادامه می‌یابد که نشان می‌دهد معجزات عیسی چه نقشی دارد و چگونه عدّه‌ای به او ایمان آورده، جزو پیروانش می‌شوند درحالی‌که عدّه‌ای با او به مخالفت می‌پردازند. فصلهای ۱۳-۱۷ مشارکت و مصاحبت نزدیک و صمیمانه‌ای را بین عیسی و حواریون او بیان می‌کند. بویژه در شبی که او را دستگیر کردند. همچنین در این قسمت ملاحظه می‌کنیم که عیسی از قبل شاگردان خود را آماده می‌سازد و مسائل صلیب و زحمات خود را برای آنها شرح می‌دهد. در فصلهای آخر دربارهٔ دستگیری، محاکمه، صلیب و قیام مسیح و نیز شرح ظاهر شدن عیسی به شاگردانش بعد از زنده شدن، نوشته شده است.

یوحنا به عطای حیات جاودانی تأکید می‌کند که از هم اکنون آغاز می‌شود و به کسانی عطا می‌گردد که عیسی را به عنوان راه راستی و حیات می‌پذیرند. مطلب برجسته و قابل توجّه یوحنا این است که، مسائل عمومی و روزانه را به طور نمونه و مَثَل به امور روحانی ارتباط می‌دهد. مانند، آب، نان، نور، شبان و گوسفندانش، تاک و میوهٔ آن.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۱۸
یحیای تعمیددهنده و اولین شاگردان عیسی ۱:۱۹-۵۱
خدمات عمومی عیسی ۲:۱-۱۲:۵۰
هفته آخر در اورشلیم و اطراف آن ۱۳:۱-۱۹:۴۲
رستاخیز و ظهور عیسی ۲۰:۱-۱۳
خاتمه و ظهوری دیگر در جلیل ۲۱:۱-۲۵

کلمهٔ حیات

۱ در ازل کلمه بود. کلمه با خدا بود و کلمه خود خدا
بود، **۲**از ازل کلمه با خدا بود. **۳**همه چیز به وسیلهٔ او
هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشـد. **۴**حیات از او به
وجود آمد و آن حیات **۵**نور آدمیان بود. نور در تاریکی می‌تابد
و تاریکی هرگز بر آن چیره نشده است.
۶مردی به نام یحیی ظاهر شد که فرستادهٔ خدا بود. **۷**او آمد
تا شـاهد باشد و بر آن نور شـهادت دهد تا به وسیلهٔ او همه
ایمان بیاورنـد. **۸**او خود آن نور نبود، بلکـه آمد تا بر آن نور
شهادت دهد. **۹**آن نور واقعی که همهٔ آدمیان را نورانی می‌کند،
در حال آمدن بود.
۱۰او در جهان بود و جهان به وسیلهٔ او آفریده شد، امّا جهان
او را نشـناخت. **۱۱**او به قلمرو خود آمـد ولی متعلّقانش او را
قبول نکردند. **۱۲**امّا به همهٔ کسانی‌که او را قبول کردند و به
او ایمان آوردند، این امتیاز را داد که فرزندان خدا شوند **۱۳**که
نه مانند تولّدهای معمولی و نه در اثر تمایلات نفسانی یک پدر
جسمانی، بلکه از خدا تولّد یافتند.
۱۴کلمه انسان شد و در میان ما ساکن گردید. ما شکوه و
جلالش را دیدیم، شکوه و جلالی شایستهٔ فرزند یگانهٔ پدر و
پر از فیض و راستی.
۱۵شـهادت یحیی این بود که فریاد می‌زد و می‌گفت: «این
همان شخصی است که دربارهٔ او گفتم که بعد از من می‌آید
امّا بر من برتری و تقدّم دارد، زیرا پیش از تولّد من، او وجود
داشت.»
۱۶از فیض سرشار او، پیوسته برکات فراوانی یافته‌ایم. **۱۷**زیرا
شریعت به وسیلهٔ موسی عطا شـد، امّا فیض و راستی توسط
عیسی مسیح آمد. **۱۸**کسی هرگز خدا را ندیده است، امّا آن
فرزند یگانه‌ای که در ذات پدر و از همه به او نزدیکتر اسـت
او را شناسانیده است.

پیام یحیای تعمیددهنده

(متّی ۳:۱-۱۲؛ مرقس ۱:۱-۸؛ لوقا ۳:۱-۱۸)

۱۹این است شهادت یحیی وقتی یهودیان اورشلیم، کاهنان و
لاویان را نزد او فرستادند تا بپرسند که او کیست.
۲۰او از جواب دادن خودداری نکـرد، بلکه به طور واضح
اعتراف نموده گفت: «من مسیح نیستم.»

۲۱آنها از او پرسیدند «پس آیا تو الیاس هستی؟» پاسخ داد:
«خیر.» آنها پرسیدند: «آیا تو آن نبی موعود هستی؟» پاسخ
داد: «خیر.»
۲۲پرسیدند: «پس تو کیستی؟ ما باید به فرستندگان خود جواب
بدهیم، دربارهٔ خودت چه می‌گویی؟» ۲۳او از زبان اشعیای نبی
پاسخ داده گفت: «من صدای ندا کننده‌ای هستم که در بیابان
فریاد می‌زند، 'راه خداوند را راست گردانید.'»
۲۴این قاصدان که از طرف فریسیان فرستاده شده بودند ۲۵از
او پرسیدند: «اگر تو نه مسیح هستی و نه الیاس و نه آن نبی
موعود، پس چرا تعمید می‌دهی؟»
۲۶یحیی پاسخ داد: «من با آب تعمید می‌دهم، امّا کسی در میان
شما ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید. ۲۷او بعد از من می‌آید،
ولی من حتّی شایستهٔ آن نیستم که بند کفشهایش را باز کنم.»
۲۸این ماجرا در بیت‌عنیا، یعنی آن طرف رود اردن، در جایی که
یحیی مردم را تعمید می‌داد، واقع شد.

برّهٔ خدا

۲۹روز بعد، وقتی یحیی عیسی را دید که به طرف او می‌آید،
گفت: «نگاه کنید این است آن برّهٔ خدا که گناه جهان را
برمی‌دارد. ۳۰این است آن کسی که درباره‌اش گفتم که بعد از
من مردی می‌آید که بر من تقدّم و برتری دارد، زیرا پیش از تولّد
من او وجود داشته است. ۳۱من او را نمی‌شناختم، امّا آمدم تا
با آب تعمید دهم و به این وسیله او را به اسرائیل بشناسانم.»
۳۲یحیی شهادت خود را این‌طور ادامه داد: «من روح خدا را
دیدم که به صورت کبوتری از آسمان آمد و بر او قرار گرفت.
۳۳من او را نمی‌شناختم امّا آن کسی که مرا فرستاد تا با آب
تعمید دهم به من گفته بود، هرگاه ببینی که روح بر کسی
نازل شود و بر او قرار گیرد، بدان که او همان کسی است که
به روح‌القدس تعمید می‌دهد. ۳۴من این را دیده‌ام و شهادت
می‌دهم که او پسر خداست.»

اولین شاگردان عیسی

۳۵روز بعد هم یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده
بود، ۳۶وقتی عیسی را دید که از آنجا می‌گذرد گفت: «این
است برّهٔ خدا.»
۳۷آن دو شاگرد این سخن را شنیدند و به دنبال عیسی به راه
افتادند. ۳۸عیسی برگشت و آن دو نفر را دید که به دنبال او

می‌آیند. از آنها پرسید: «به دنبال چه می‌گردید؟» آنها گفتند: «ربی (یعنی ای استاد) منزل تو کجاست؟»
۳۹او به ایشان گفت: «بیایید و ببینید.» پس آن دو نفر رفتند و دیدند کجا منزل دارد و بقیّهٔ روز را نزد او ماندند. زیرا تقریباً ساعت چهار بعد از ظهر بود.
۴۰یکی از آن دو نفر، که بعد از شنیدن سخنان یحیی به دنبال عیسی رفت، اندریاس برادر شمعون پطرس بود. **۴۱**او اول برادر خود شمعون را پیدا کرد و به او گفت: «ما ماشیح (یعنی مسیح) را یافته‌ایم.» **۴۲**پس وقتی اندریاس، شمعون را نزد عیسی برد، عیسی به شمعون نگاه کرد و گفت: «تویی شمعون پسر یونا، ولی بعد از این کیفا (یا پطرس به معنی صخره) نامیده می‌شوی.»

فیلیپُس و نتنائیل

۴۳روز بعد، وقتی عیسی می‌خواست به جلیل برود، فیلیپُس را یافته به او گفت: «به دنبال من بیا.» **۴۴**فیلیپُس مانند اندریاس و پطرس اهل بیت‌صیدا بود. **۴۵**فیلیپُس هم رفت و نتنائیل را پیدا کرد و به او گفت: «ما آن کسی را که موسی در تورات ذکر کرده و انبیا دربارهٔ او سخن گفته‌اند، پیدا کرده‌ایم او عیسی پسر یوسف و از اهالی ناصره است.»
۴۶نتنائیل به او گفت: «آیا می‌شود که از ناصره چیز خوبی بیرون بیاید؟» فیلیپُس جواب داد: «بیا و ببین.»
۴۷وقتی عیسی نتنائیل را دید که به طرف او می‌آید گفت: «این است یک اسرائیلی واقعی که در او هیچ مکری وجود ندارد.»
۴۸نتنائیل پرسید: «مرا از کجا می‌شناسی؟» عیسی جواب داد: «پیش از آنکه فیلیپُس تو را صدا کند، وقتی زیر درخت انجیر بودی، من تو را دیدم.»
۴۹نتنائیل گفت: «ای استاد، تو پسر خدا هستی! تو پادشاه اسرائیل می‌باشی!»
۵۰عیسی در جواب گفت: «آیا فقط به علّت اینکه به تو گفتم تو را زیر درخت انجیر دیدم ایمان آوردی؟ بعد از این کارهای بزرگتری خواهی دید.» **۵۱**آنگاه به او گفت: «یقین بدانید که شما آسمان را گشوده و فرشتگان خدا را در حالی‌که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند خواهید دید.»

عروسی در قانای جلیل

۲ دو روز بعد، در قانای جلیل جشن عروسی برپا بود و
مادر عیسی در آنجا حضور داشت. **۲**عیسی و شاگردانش
نیز به عروسی دعوت شده بودند. **۳**وقتی شراب تمام شد، مادر
عیسی به او گفت: «آنها دیگر شراب ندارند.»
۴عیسی به وی پاسخ داد: «این به من مربوط است یا به تو؟
وقت من هنوز نرسیده است.»
۵مادرش به نوکران گفت: «هرچه به شما بگوید انجام
دهید.»
۶در آنجا شش خمرهٔ سنگی وجود داشت، که هر یک در
حدود هشتاد لیتر گنجایش داشت و برای انجام مراسم تطهیر
یهود به کار می‌رفت. **۷**عیسی به نوکران گفت: «خمره‌ها را
از آب پر کنید.» آنها را لبالب پر کردند. **۸**آنگاه عیسی گفت:
«اکنون کمی از آن را نزد رئیس مجلس ببرید.» و آنها چنین
کردند. **۹**رئیس مجلس که نمی‌دانست آن را از کجا آورده بودند،
آبی را که به شراب تبدیل شده بود چشید، امّا خدمتکارانی
که آب را از چاه کشیده بودند، از جریان اطّلاع داشتند. پس
رئیس مجلس داماد را صدا کرد **۱۰**و به او گفت: «همه، بهترین
شراب را اول به مهمانان می‌دهند و وقتی سرشان گرم شد، آن
وقت شراب پست‌تر را می‌آورند امّا تو بهترین شراب را تا این
ساعت نگاه داشته‌ای!»
۱۱این معجزه، که در قانای جلیل انجام شد، اولین معجزهٔ
عیسی بود و او به وسیلهٔ آن جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش
به او ایمان آوردند.
۱۲بعد از آن عیسی همراه مادر، برادران و شاگردان خود به
کفرناحوم رفت و چند روزی در آنجا ماندند.

عیسی به معبد بزرگ می‌رود

(متّی ۱۲:۲۱-۱۳؛ مرقس ۱۵:۱۱-۱۷؛ لوقا ۴۵:۱۹-۴۶)

۱۳چون عید فصح یهود نزدیک بود عیسی به اورشلیم
رفت. **۱۴**در معبد بزرگ، اشخاصی را دید که به فروش گاو
و گوسفند و کبوتر مشغولند، و صرّافان هم در پشت میزهای
خود نشسته‌اند. **۱۵**پس با طناب شلاقی ساخت و همهٔ آنان را
با گوسفندان و گاوان از معبد بزرگ بیرون راند و سکّه‌های
صرّافان را دور ریخت و میزهای آنها را واژگون ساخت. **۱۶**آنگاه
به کبوتر فروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون ببرید. خانهٔ پدر

مرا به بازار تبدیل نکنید.» **۱۷**شاگردان عیسی به‌خاطر آوردند که کتاب‌مقدّس می‌فرماید: «غیرتی که برای خانهٔ تو دارم آتشی در وجودم برافروخته است.»

۱۸پس یهودیان از او پرسیدند: «چه معجزه‌ای می‌کنی که نشان بدهد حق داری این کارها را انجام دهی؟»

۱۹عیسی در پاسخ گفت: «این معبد را ویران کنید و من آن را در سه روز برپا خواهم کرد.»

۲۰یهودیان گفتند: «ساختن این معبد چهل و شش سال طول کشیده است. تو چطور می‌توانی آن را در سه روز بنا کنی؟»

۲۱امّا معبدی که عیسی از آن سخن می‌گفت بدن خودش بود. **۲۲**پس از رستاخیز او از مردگان، شاگردانش به‌یاد آوردند که این را گفته بود و به کتاب‌مقدّس و سخنان عیسی ایمان آوردند.

عیسی همه را می‌شناسد

۲۳در آن روزها که عیسی برای عید فصح در اورشلیم بود اشخاص بسیاری که معجزات او را دیدند، به او گرویدند **۲۴**امّا عیسی به آنان اعتماد نکرد، چون همه را خوب می‌شناخت **۲۵**و لازم نبود کسی دربارهٔ انسان چیزی به او بگوید زیرا او به خوبی می‌دانست که در درون انسان چیست.

عیسی و نیقودیموس

۳ یک نفر از فریسیان به نام نیقودیموس که از بزرگان قوم یهود بود، **۲**یک شب نزد عیسی آمد و به او گفت: «ای استاد، ما می‌دانیم تو معلّمی هستی که از طرف خدا آمده‌ای زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌کنی انجام دهد، مگر آنکه خدا با او باشد.»

۳عیسی پاسخ داد: «یقین بدان تا شخص از نو تولّد نیابد نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند.»

۴نیقودیموس گفت: «چطور ممکن است شخص سالخورده‌ای از نو متولّد شود؟ آیا می‌تواند باز به رحم مادر خود برگردد و دوباره تولّد یابد؟»

۵عیسی پاسخ داد «یقین بدان که هیچ‌کس نمی‌تواند به پادشاهی خدا وارد شود مگر آنکه از آب و روح تولّد یابد. **۶**آنچه از جسم تولّد بیابد، جسم است و آنچه از روح متولّد گردد، روح است. **۷**تعجّب نکن که به تو می‌گویم همه باید دوباره متولّد شوند. **۸**باد هرجا که بخواهد می‌وزد صدای آن را می‌شنوی،

امّا نمی‌دانی از کجا می‌آید، یا به کجا می‌رود. حالت کسی
هم که از روح خدا متولّد می‌شود همین‌طور است.»
۹نیقودیموس در جواب گفت: «این چطور ممکن است؟»
۱۰عیسی گفت: «آیا تو که یک معلّم بزرگ اسرائیل هستی،
این چیزها را نمی‌دانی؟ ۱۱یقین بدان که ما از آنچه می‌دانیم
سخن می‌گوییم و به آنچه دیده‌ایم شهادت می‌دهیم، ولی شما
شهادت ما را قبول نمی‌کنید. ۱۲وقتی دربارهٔ امور زمینی سخن
می‌گویم و آن را باور نمی‌کنید، اگر دربارهٔ امور آسمانی سخن
بگویم چگونه باور خواهید کرد؟ ۱۳کسی هرگز به آسمان بالا
نرفت، مگر آن‌کس که از آسمان پایین آمد، یعنی پسر انسان
که جایش در آسمان است.
۱۴«همان طوری که موسی در بیابان مار برنزی را بر بالای
تیری قرار داد، پسر انسان هم باید بالا برده شود ۱۵تا هرکس
به او ایمان بیاورد صاحب حیات جاودان گردد. ۱۶زیرا خدا
جهانیان را آن‌قدر محبّت نمود که پسر یگانهٔ خود را داد تا
هرکه به او ایمان بیاورد هلاک نگردد، بلکه صاحب حیات
جاودان شود. ۱۷زیرا خدا پسر خود را به جهان نفرستاد که
جهانیان را محکوم نماید بلکه تا آنان را نجات بخشد.
۱۸«هرکس به او ایمان بیاورد محکوم نمی‌شود امّا کسی‌که
به او ایمان نیاورد در محکومیّت باقی می‌ماند، زیرا به اسم
پسر یگانهٔ خدا ایمان نیاورده است. ۱۹حکم این است که
نور به جهان آمد ولی مردم به علّت کارهای شرارت‌آمیز خود
تاریکی را بر نور ترجیح دادند، ۲۰زیرا کسی‌که مرتکب کارهای
بد می‌شود از نور متنفّر است و از آن دوری می‌جوید مبادا
کارهایش مورد سرزنش واقع شود. ۲۱امّا شخص نیکوکار به
سوی نور می‌آید تا روشن شود که کارهایش در اتّحاد با خدا
انجام شده است.»

عیسی و یحیی

۲۲بعد از آن عیسی با شاگردان خود به سرزمین یهودیه رفت
و در آنجا مدّتی با آنها مانده تعمید می‌داد. ۲۳یحیی نیز در
عینون، نزدیک سالیم، به تعمید دادن مشغول بود. در آن ناحیه
آب فراوان بود و مردم برای گرفتن تعمید می‌آمدند، ۲۴زیرا یحیی
هنوز به زندان نیفتاده بود.
۲۵بین شاگردان یحیی و یک نفر یهودی مباحثه‌ای در مورد
مسئلهٔ طهارت درگرفت. ۲۶پس آنها نزد یحیی آمده به او

گفتند: «ای استاد، آن کسی‌که در اطراف اردن با تو بود و تو دربارهٔ او شهادت دادی، در اینجا به تعمید دادن مشغول است و همه نزد او می‌روند.»
۲۷یحیی در پاسخ گفت: «انسان نمی‌تواند چیزی جز آنچه خدا به او می‌بخشد، به دست آورد. **۲۸**شما خود شاهد هستید که من گفتم مسیح نیستم، بلکه پیشاپیش او فرستاده شده‌ام. **۲۹**عروس به داماد تعلّق دارد. دوست داماد، که در کناری ایستاده و صدای داماد را می‌شنود، لذّت می‌برد. شادی من هم همین‌طور کامل شده است. **۳۰**او باید پیشرفت کند، درحالی‌که من عقب می‌روم.»

کسی که از آسمان می‌آید

۳۱کسی‌که از بالا می‌آید بالاتر از همه است و کسی‌که متعلّق به این دنیای خاکی باشد، آدمی است زمینی و دربارهٔ امور دنیوی سخن می‌گوید، امّا آن کسی‌که از آسمان می‌آید از همه بالاتر است **۳۲**و به آنچه دیده و شنیده است شهادت می‌دهد امّا هیچ‌کس شهادت او را قبول نمی‌کند. **۳۳**هرکه شهادت او را بپذیرد صداقت و راستی خدا را تصدیق کرده است. **۳۴**کسی‌که از طرف خدا فرستاده شده است، کلام خدا را بیان می‌کند زیرا خدا روح خود را بی‌حد و حصر به او عطا می‌فرماید. **۳۵**پدر پسر را محبّت می‌کند و همه‌چیز را به او سپرده است. **۳۶**آن کسی‌که به پسر ایمان بیاورد حیات جاودان دارد؛ امّا کسی‌که از پسر اطاعت نکند حیات را نخواهد دید، بلکه همیشه مورد غضب خدا خواهد بود.

عیسی و زن سامری

۴ وقتی خداوند فهمید که فریسیان شنیده‌اند که او بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده و آنها را تعمید می‌دهد **۲**(هرچند شاگردان عیسی تعمید می‌دادند نه خود او) **۳**یهودیه را ترک کرد و به جلیل برگشت **۴**ولی لازم بود از سامره عبور کند.
۵او به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک مزرعه‌ای که یعقوب به پسر خود یوسف بخشیده بود، رسید. **۶**چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی که از سفر خسته شده بود، در کنار چاه نشست. تقریباً ظهر بود.
۷یک زن سامری برای کشیدن آب آمد. عیسی به او گفت: «قدری آب به من بده.» **۸**زیرا شاگردانش برای خرید غذا به شهر رفته بودند.

۹زن سامری گفت: «چطور تو که یک یهودی هستی از من
که یک زن سامری هستم آب می‌خواهی؟» (او این را گفت
چون یهودیان با سامریان معاشرت نمی‌کنند.)
۱۰عیسی به او پاسخ داد: «اگر می‌دانستی بخشش خدا چیست
و کیست که از تو آب می‌خواهد، حتماً از او خواهش می‌کردی
و او به تو آب زنده عطا می‌کرد.»
۱۱زن گفت: «ای آقا دلو نداری و این چاه عمیق است. از
کجا آب زنده می‌آوری؟ **۱۲**آیا تو از جدّ ما یعقوب بزرگتری
که این چاه را به ما بخشید و خود او و پسران و گلّه‌اش از
آن آشامیدند؟»
۱۳عیسی گفت: «هرکه از این آب بنوشد باز تشنه خواهد شد،
۱۴امّا هرکس از آبی که من می‌بخشم بنوشد هرگز تشنه نخواهد
شد، زیرا آن آبی که به او می‌دهم در درون او به چشمه‌ای تبدیل
خواهد شد که تا حیات جاودان خواهد جوشید.»
۱۵زن گفت: «ای آقا، آن آب را به من بده تا دیگر تشنه
نشوم و برای کشیدن آب به اینجا نیایم.»
۱۶عیسی به او فرمود: «برو شوهرت را صدا کن و به اینجا
برگرد.»
۱۷زن پاسخ داد: «شوهر ندارم.» عیسی گفت: «راست
می‌گویی که شوهر نداری، **۱۸**زیرا تو پنج شوهر داشته‌ای و آن
مردی هم که اکنون با تو زندگی می‌کند شوهر تو نیست. آنچه
گفتی درست است.»
۱۹زن گفت: «ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی. **۲۰**پدران ما
در روی این کوه عبادت می‌کردند، امّا شما یهودیان می‌گویید،
باید خدا را در اورشلیم عبادت کرد.»
۲۱عیسی گفت: «ای زن، باور کن زمانی خواهد آمد
که پدر را نه برروی این کوه پرستش خواهید کرد و
نه در اورشلیم. **۲۲**شما سامریان آنچه را نمی‌شناسید
می‌پرستید امّا ما آنچه را که می‌شناسیم عبادت می‌کنیم،
زیرا رستگاری به وسیلهٔ قوم یهود می‌آید. **۲۳**امّا زمانی
می‌آید -و این زمان هم اکنون شروع شده است- که
پرستندگان حقیقی، پدر را با روح و راستی عبادت
خواهند کرد، زیرا پدر طالب این‌گونه پرستندگان
می‌باشد. **۲۴**خدا روح است و هرکه او را می‌پرستد
باید با روح و راستی عبادت نماید.»

۲۵زن گفت: «من می‌دانم مسیح یا کریستوس خواهد آمد و
هروقت بیاید، همه‌چیز را به ما خواهد گفت.»
۲۶عیسی گفت: «من که با تو صحبت می‌کنم همانم.»
۲۷در همان موقع شاگردان عیسی برگشتند و چون او را دیدند
که با یک زن سخن می‌گوید تعجّب کردند ولی هیچ‌کس از
زن نپرسید: «چی می‌خواهی؟» و به عیسی هم نگفتند: «چرا
با او سخن می‌گویی؟»
۲۸زن سبوی خود را به زمین گذاشت و به شهر رفت و به
مردم گفت: ۲۹«بیایید و مردی را ببینید، که آنچه تا به حال
کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» ۳۰پس مردم
از شهر خارج شده نزد عیسی رفتند.
۳۱در این ضمن شاگردان از عیسی خواهش کرده گفتند:
«ای استاد، چیزی بخور.»
۳۲امّا او گفت: «من غذایی برای خوردن دارم که شما از
آن بی‌خبرید.»
۳۳پس شاگردان از یکدیگر پرسیدند: «آیا کسی برای او غذا
آورده است؟»
۳۴عیسی به ایشان گفت: «غذای من این است که ارادهٔ فرستندهٔ
خود را بجا آورم و کارهای او را انجام دهم. ۳۵مگر شما نمی‌گویید:
'هنوز چهار ماه به موسم درو مانده است؟' توجّه کنید، به شما
می‌گویم به کشتزارها نگاه کنید و ببینید که حالا برای درو آماده
هستند. ۳۶دروگر مزد خود را می‌گیرد و محصولی برای حیات
جاودانی جمع می‌کند تا این که کارنده و درو کننده با هم شادی
کنند. ۳۷در اینجا این گفته مصداق پیدا می‌کند، که یکی می‌کارد
و دیگری درو می‌کند. ۳۸من شما را فرستادم تا محصولی را درو
کنید که برای آن زحمت نکشیده‌اید. دیگران برای آن زحمت
کشیدند و شما از نتایج کار ایشان استفاده می‌برید.»
۳۹به‌خاطر شهادت آن زن که گفته بود «آنچه تا به حال کرده
بودم به من گفت»، در آن شهر عدّهٔ زیادی از سامریان به عیسی
ایمان آوردند. ۴۰وقتی سامریان نزد عیسی آمدند از او خواهش
کردند که نزد آنها بماند. پس عیسی دو روز در آنجا ماند.
۴۱عدّهٔ زیادی به‌خاطر سخنان او ایمان آوردند. ۴۲و به آن
زن گفتند: «حالا دیگر به‌خاطر حرف تو نیست که ما ایمان
داریم، زیرا ما خود سخنان او را شنیده‌ایم و می‌دانیم که او در
حقیقت نجات‌دهندهٔ عالم است.»

شفای پسر مأمور دولت

۴۳پس از دو روز، عیسی آنجا را ترک کرد و به طرف جلیل
رفت. **۴۴**زیرا خود عیسی فرموده بود که نبی در دیار خود احترامی
ندارد، **۴۵**امّا وقتی به جلیل وارد شد، مردم از او استقبال کردند
زیرا آنچه را که در اورشلیم انجام داده بود دیده بودند، چون
آنها هم در روزهای عید در اورشلیم بودند.
۴۶عیسی بار دیگر به قانای جلیل، جایی‌که آب را به شراب
تبدیل کرده بود، رفت. یکی از مأموران دولت در آنجا بود
که پسرش در کفرناحوم بیمار و بستری بود. **۴۷**وقتی شنید که
عیسی از یهودیه به جلیل آمده است نزد او آمد و خواهش کرد
که به کفرناحوم برود و پسرش را که در آستانهٔ مرگ بود شفا
بخشد. **۴۸**عیسی به او گفت: «شما بدون دیدن عجایب و
نشانه‌ها به هیچ‌وجه ایمان نخواهید آورد.»
۴۹آن شخص گفت: «ای آقا، پیش از آنکه بچّهٔ من بمیرد
بیا.»
۵۰آنگاه عیسی گفت: «برو، پسرت زنده خواهد ماند.» آن
مرد با ایمان به سخن عیسی به طرف منزل رفت. **۵۱**او هنوز
به خانه نرسیده بود که نوکرانش در بین راه او را دیدند و به
او مژده دادند: «پسرت زنده و تندرست است.»
۵۲او پرسید: «در چه ساعتی حالش خوب شد؟» گفتند:
«دیروز در ساعت یک بعد از ظهر تب او قطع شد.» **۵۳**پدر
فهمید که این درست همان ساعتی است که عیسی به او گفته
بود: «پسرت زنده خواهد ماند.» پس او و تمام اهل خانه‌اش
ایمان آوردند.
۵۴این دومین معجزه‌ای بود که عیسی پس از آنکه از یهودیه
به جلیل آمد انجام داد.

شفای مفلوج

۵ بعد از آن عیسی برای یکی از عیدهای یهود به اورشلیم
رفت. **۲**در اورشلیم نزدیک دروازه‌ای معروف به دروازهٔ
گوسفند استخری با پنج رواق وجود دارد که به زبان عبری
آن را بیت حسدا می‌گویند. **۳**در آنجا عدّهٔ زیادی از بیماران،
نابینایان، لنگان و مفلوجان دراز کشیده [و منتظر حرکت آب
بودند **۴**زیرا هر چند وقت یک‌بار فرشتهٔ خداوند به استخر داخل
می‌شد و آب را به حرکت در می‌آورد و اولین بیماری که بعد از
حرکت آب به استخر داخل می‌گردید از هر مرضی که داشت،

شـفا می‌یافت.] **۵**در میان آنها مردی دیده می‌شد که سی و هشت سـال بیمار بود. **۶**وقتی عیسـی او را در آنجا خوابیده دید و دانست که مدّت درازی است که بیمار می‌باشد، از او پرسید: «آیا می‌خواهی خوب و سالم شوی؟»
۷آن مریض پاسخ داد: «ای آقا، وقتی آب به حرکت می‌آید کسی نیست که به من کمک کند و مرا در استخر بیاندازد؛ تا من از جایم حرکت می‌کنم، شخص دیگری پیش از من به داخل می‌رود.»
۸عیسی به او گفت: «بلند شو، بسترت را بردار و برو.» **۹**آن مرد فوراً شفا یافت و بستر خود را برداشت و به راه افتاد. آن روز، روز سـبت بود. **۱۰**به همین علّت یهودیان به مردی که شفا یافته بود گفتند: «امروز روز سبت است، تو اجازه نداری بستر خود را حمل نمایی.»
۱۱او در جواب ایشان گفت: «آن کسی‌که مرا شفا داد به من گفت: 'بسترت را بردار و برو.'»
۱۲از او پرسیدند: «چه شخصی به تو گفت بسترت را بردار و برو؟»
۱۳ولی آن مردی که شفا یافته بود، او را نمی‌شناخت؛ زیرا آن محل پر از جمعیّت بود و عیسی از آنجا رفته بود.
۱۴بعد از این جریان عیسـی او را در معبد بزرگ یافته به او گفت: «اکنون که شفا یافته‌ای دیگر گناه نکن، مبادا به وضع بدتری دچار شوی.»
۱۵آن مرد رفت و به یهودیان گفت: «کسـی‌که مرا شفا داد عیسی است.» **۱۶**چون عیسی در روز سبت این کارها را می‌کرد، یهودیان به اذیّت و آزار او پرداختند. **۱۷**امّا عیسی به آنان گفت: «پدرم هنوز کار می‌کند و من هم کار می‌کنم.»
۱۸این سخن، یهودیان را در کشتن او مصمّم‌تر ساخت. چون او نه تنها سبت را می‌شکست، بلکه خدا را پدر خود می‌خواند و به این طریق خود را با خدا برابر می‌ساخت.

اختیار فرزند

۱۹عیسی در جواب آنان گفت: «یقین بدانید که پسر نمی‌تواند از خـود کاری انجام دهد مگـر آنچه که می‌بینـد پدر انجام می‌دهد. هرچه پدر می‌کند پسر هم می‌کند، **۲۰**زیرا پدر پسر را دوسـت دارد و هرچه انجام دهد، به پسر نیز نشان می‌دهد و کارهای بزرگتر از این هم به او نشان خواهد داد تا شما تعجّب

کنید، **۲۱**زیرا همان‌طور که پدر مردگان را زنده می‌کند و به آنان حیات می‌بخشد، پسر هم هرکه را بخواهد زنده می‌کند. **۲۲**پدر بر هیچ‌کس داوری نمی‌کند، او تمام داوری را به پسر سپرده است، **۲۳**تا آنکه همه، همان‌طور که پدر را احترام می‌کنند، پسر را نیز احترام نمایند. کسی‌که به پسر بی‌حرمتی کند، به پدر که فرستندهٔ اوست بی‌حرمتی کرده است.

۲۴«یقین بدانید، هرکه سخنان مرا بشنود و به فرستندهٔ من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و هرگز محکوم نخواهد شد، بلکه از مرگ گذشته و به حیات رسیده است. **۲۵**یقین بدانید که زمانی خواهد آمد، و در واقع آن زمان شروع شده است، که مردگان صدای پسر خدا را خواهند شنید و هرکه بشنود زنده خواهد شد. **۲۶**زیرا همان‌طور که پدر منشأ حیات است، به پسر هم این قدرت را بخشیده است تا منشاء حیات باشد. **۲۷**و به او اختیار داده است که داوری نماید، زیرا پسر انسان است. **۲۸**از این تعجّب نکنید، زیرا زمانی خواهد آمد که همهٔ مردگان صدای او را خواهند شنید **۲۹**و از قبرهای خود بیرون خواهند آمد: نیکوکاران برای حیات خواهند برخواست و گناهکاران برای محکومیّت.

شهادت به عیسی

۳۰«من از خود نمی‌توانم کاری انجام دهم بلکه طبق آنچه که می‌شنوم قضاوت می‌کنم و قضاوت من عادلانه است، زیرا در پی انجام خواسته‌های خود نیستم، بلکه انجام میل پدری که مرا فرستاده است.

۳۱«اگر من دربارهٔ خودم شهادت بدهم، شهادت من اعتباری ندارد، **۳۲**ولی شخص دیگری هست که دربارهٔ من شهادت می‌دهد و می‌دانم که شهادت او دربارهٔ من معتبر است. **۳۳**شما قاصدانی نزد یحیی فرستادید و او به حقیقت شهادت داد. **۳۴**من به شهادت انسان نیازی ندارم بلکه به‌خاطر نجات شما این سخنان را می‌گویم. **۳۵**یحیی مانند چراغی بود که می‌سوخت و می‌درخشید و شما مایل بودید، برای مدّتی در نور او شادی کنید. **۳۶**امّا من شاهدی بزرگتر از یحیی دارم: کارهایی که پدر به من سپرده است تا انجام دهم، بر این حقیقت شهادت می‌دهند که پدر مرا فرستاده است. **۳۷**پدری که مرا فرستاد خودش بر من شهادت داده است. شما هرگز نه او را دیده‌اید و نه صدایش را شنیده‌اید **۳۸**و کلام او در دلهای شما جایی

ندارد، زیرا به آن کسی که فرستاده است، ایمان نمی‌آورید.
۳۹کتاب‌مقدّس را مطالعه می‌نمایید، چون خیال می‌کنید که
در آن حیات جاودان خواهید یافت. درحالی‌که کتاب دربارهٔ
من شهادت می‌دهد، **۴۰**شما نمی‌خواهید نزد من بیایید تا
حیات بیابید.
۴۱«من از مردم توقّع احترام ندارم. **۴۲**من شما را می‌شناسم
و می‌دانم که خدا را از دل دوست ندارید. **۴۳**من به نام پدر
خود آمده‌ام و شما مرا نمی‌پذیرید، ولی اگر کسی خودسرانه
بیاید از او استقبال خواهید کرد. **۴۴**شما که طالب احترام از
یکدیگر هستید و به عزّت و احترامی که از جانب خدای یکتا
می‌آید توجّهی ندارید، چگونه می‌توانید ایمان بیاورید؟ **۴۵**گمان
نکنید که من در پیشگاه پدر، شما را متّهم خواهم ساخت،
کسی دیگر، یعنی همان موسی که به او امیدوار هستید، شما
را متّهم می‌نماید. **۴۶**اگر شما به موسی ایمان می‌داشتید به من
نیز ایمان می‌آوردید، زیرا او دربارهٔ من نوشته است. **۴۷**امّا اگر
به نوشته‌های او ایمان ندارید، چگونه گفتار مرا باور خواهید
کرد؟»

غذا دادن به پنج هزار نفر

(متّی ۱۴:۱۳-۲۱؛ مرقس ۳۰:۶-۴۴؛ لوقا ۱۰:۹-۱۷)

۶ بعد از این عیسی به طرف دیگر دریای جلیل که همان
دریای طبریه است رفت **۲**و عدّهٔ زیادی، که معجزات
او را در شفا دادن به بیماران دیده بودند، به دنبال او رفتند.
۳آنگاه عیسی به بالای کوهی رفت و با شاگردان خود در آنجا
نشست. **۴**روزهای عید فصح یهودیان نزدیک بود. **۵**وقتی
عیسی به اطراف نگاه کرد و عدّهٔ زیادی را دید که به طرف
او می‌آیند، از فیلیپُس پرسید: «از کجا باید نان بخریم تا اینها
بخورند؟» **۶**عیسی این را از روی امتحان به او گفت زیرا خود
او می‌دانست چه باید بکند.
۷فیلیپُس پاسخ داد: «دویست سکّهٔ نقره نان هم کافی نیست
که هر یک از آنها کمی بخورد.»
۸یکی از شاگردانش به نام اندریاس که برادر شمعون پطرس
بود، به او گفت: **۹**«پسر بچّه‌ای در اینجا هست که پنج نان
جو و دو ماهی دارد، ولی آن برای این عدّه چه می‌شود؟»
۱۰عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» در آنجا سبزه بسیار بود،
پس مردم که در حدود پنج هزار مرد بودند، نشستند. **۱۱**آنگاه

عیسی نانها را برداشت، خدا را شکر کرد و در میان مردم، که بر روی زمین نشسته بودند تقسیم نمود. ماهیان را نیز همین‌طور هرقدر خواستند تقسیم کرد. **۱۲**وقتی همه سیر شدند، به شاگردان گفت: «خورده‌های نان را جمع کنید تا چیزی تلف نشود.» **۱۳**پس شاگردان آنها را جمع کردند و دوازده سبد از خورده‌های باقیماندهٔ آن پنج نان جو پُر نمودند.

۱۴وقتی مردم این معجزهٔ عیسی را دیدند گفتند: «در حقیقت این همان نبی موعود است که می‌بایست به جهان بیاید.» **۱۵**پس چون عیسی متوجّه شد که آنها می‌خواهند او را بزور برده پادشاه سازند، از آنها جدا شد و تنها به کوهستان رفت.

راه رفتن بر روی آب

(متّی ۱۴:۲۲-۳۳؛ مرقس ۶:۴۵-۵۲)

۱۶در وقت غروب، شاگردان به طرف دریا رفتند **۱۷**و سوار قایق شده به آن طرف دریا به سوی کفرناحوم حرکت کردند. هوا تاریک شده بود و عیسی هنوز نزد ایشان برنگشته بود. **۱۸**باد شدیدی شروع به وزیدن کرد و دریا توفانی شد. **۱۹**وقتی در حدود شش کیلومتر جلو رفتند، عیسی را دیدند که بر روی آب قدم می‌زند و به طرف قایق می‌آید. آنها ترسیدند. **۲۰**امّا عیسی به آنها گفت: «من هستم، نترسید.» **۲۱**می‌خواستند او را به داخل قایق بیاورند، ولی قایق بزودی به مقصد رسید.

در جستجوی عیسی

۲۲روز بعد مردمی که در کنارهٔ دیگر دریا ایستاده بودند دیدند که، به جز همان قایقی که شاگردان سوار شده بودند، قایق دیگری در آنجا نبود و عیسی هم سوار آن نشده بود، بلکه شاگردان بدون عیسی رفته بودند. **۲۳**ولی قایقهای دیگری از طبریه به نزدیکی همان محلی که مردم نانها را بعد از شکرگزاری خداوند خورده بودند، رسیدند. **۲۴**وقتی مردم دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، سوار این قایقها شده در جستجوی عیسی به کفرناحوم رفتند.

نان حیات

۲۵همین‌که او را در آن طرف دریا پیدا کردند، به او گفتند: «ای استاد، چه وقت به اینجا آمدی؟»

۲۶عیسی پاسخ داد: «یقین بدانید به علّت معجزاتی که دیده‌اید نیست که به دنبال من آمده‌اید، بلکه به‌خاطر نانی که خوردید و سیر شدید. **۲۷**برای خوراک فانی تلاش نکنید بلکه برای

خوراکی که تا حیات جاودان باقی می‌ماند یعنی خوراکی که پسر انسان به شما خواهد داد، زیرا که پدر او را تأیید کرده است.» **۲۸**آنها از او پرسیدند: «وظیفهٔ ما چیست؟ چطور می‌توانیم کارهایی را که خدا از ما می‌خواهد انجام دهیم؟»
۲۹عیسی به ایشان پاسخ داد: «آن کاری که خدا از شما می‌خواهد این است که به کسی‌که فرستاده است ایمان بیاورید.»
۳۰آنها گفتند: «چه معجزه‌ای نشان می‌دهی تا به تو ایمان بیاوریم؟ چه می‌کنی؟ **۳۱**نیاکان ما در بیابان مَنّا را خوردند و چنانکه کتاب‌مقدّس می‌فرماید: 'او از آسمان به آنها نان عطا فرمود تا بخورند.'»
۳۲عیسی به آنان گفت: «یقین بدانید آن موسی نبود که از آسمان به شما نان داد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما عطا می‌کند، **۳۳**زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده به جهان حیات می‌بخشد.»
۳۴به او گفتند: «ای آقا، همیشه این نان را به ما بده.»
۳۵عیسی به آنها گفت: «من نان حیات هستم. هرکه نزد من بیاید، هرگز گرسنه نخواهد شد و هرکه به من ایمان بیاورد، هرگز تشنه نخواهد گردید. **۳۶**امّا چنانکه گفتم شما با اینکه مرا دیدید ایمان نیاوردید. **۳۷**همهٔ کسانی‌که پدر به من می‌بخشد به سوی من خواهند آمد و کسی را که نزد من می‌آید بیرون نخواهم کرد. **۳۸**من از آسمان به زمین آمده‌ام نه به‌خاطر آنکه ارادهٔ خود را به عمل آورم، بلکه ارادهٔ فرستندهٔ خویش را **۳۹**و ارادهٔ فرستندهٔ من این است که من از همهٔ کسانی‌که او به من داده است حتّی یک نفر را هم از دست ندهم، بلکه در روز بازپسین آنها را زنده کنم. **۴۰**زیرا خواست پدر من این است که هرکس پسر را می‌بیند و به او ایمان می‌آورد، صاحب حیات جاودان گردد. و من او را در روز بازپسین زنده خواهم کرد.»
۴۱پس یهودیان شکایت‌کنان به او اعتراض کردند، زیرا او گفته بود: «من آن نانی هستم که از آسمان نازل شده است.»
۴۲آنها گفتند: «آیا این مرد عیسی، پسر یوسف، نیست که ما پدر و مادر او را می‌شناسیم؟ پس چگونه می‌گوید: 'من از آسمان آمده‌ام.'»
۴۳عیسی در جواب گفت: «این‌قدر شکایت نکنید. **۴۴**هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من بیاید، مگر اینکه پدری که مرا فرستاد او را به

طرف من جذب نماید و من او را در روز بازپسین زنده خواهم ساخت. **۴۵**در کتب انبیا نوشته شده است: همه از خدا تعلیم خواهند یافت. بنابراین هرکس صدای پدر را شنیده واز او تعلیم گرفته باشد، نزد من می‌آید. **۴۶**البتّه هیچ‌کس پدر را ندیده است. فقط کسی‌که از جانب خدا آمده پدر را دیده است. **۴۷**یقین بدانید کسی‌که به من ایمان می‌آورد حیات جاودان دارد. **۴۸**من نان حیات هستم. **۴۹**نیاکان شما در بیابان مَنّا را خوردند ولی مردند. **۵۰**امّا من دربارهٔ نانی صحبت می‌کنم که از آسمان نازل شده است و اگر کسی از آن بخورد هرگز نمی‌میرد. **۵۱**من آن نان زنده هستم که از آسمان آمده است. هرکه این نان را بخورد تا ابد زنده خواهد ماند و نانی که من خواهم داد، بدن خودم می‌باشد، که آن را به‌خاطر حیات جهانیان می‌دهم.»

۵۲یهودیان با یکدیگر به مشاجره پرداختند و می‌گفتند: «چگونه این شخص می‌تواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم؟»

۵۳عیسی پاسخ داد: «یقین بدانید اگر بدن پسر انسان را نخورید و خون او را نیاشامید در خودتان حیات ندارید. **۵۴**هرکه بدن مرا بخورد و خون مرا بیاشامد حیات جاودان دارد و من در روز بازپسین او را زنده خواهم ساخت. **۵۵**زیرا جسم من خوراک حقیقی و خون من نوشیدنی حقیقی است. **۵۶**هرکه جسم مرا می‌خورد و خون مرا می‌آشامد، در من ساکن است و من در او. **۵۷**همان طوری که پدر زنده مرا فرستاد و من به وسیلهٔ پدر زنده هستم، هرکه مرا بخورد به وسیلهٔ من زنده خواهد ماند. **۵۸**این نانی که از آسمان نازل شده، مانند نانی نیست که نیاکان شما خوردند و مردند. زیرا هرکه از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند.»

۵۹این چیزها را عیسی هنگامی‌که در کنیسه‌ای در کفرناحوم تعلیم می‌داد فرمود.

سخنان حیات جاودانی

۶۰بسیاری از پیروانش هنگامی‌که این را شنیدند گفتند: «این تعلیم سخت است، چه کسی می‌تواند به آن گوش دهد؟»

۶۱وقتی عیسی احساس کرد که پیروانش از این موضوع شکایت می‌کنند، به آنها گفت: «آیا این مطلب باعث لغزش شما شد؟ **۶۲**پس اگر پسر انسان را ببینید که به مکان اول خود صعود می‌کند چه خواهید کرد؟ **۶۳**روح است که حیات می‌بخشد

ولی جسم فایده‌ای ندارد. سخنانی که به شما می‌گویم روح و حیات است **۶۴**ولی بعضی از شما ایمان ندارید.» زیرا عیسی از ابتدا کسانی را که ایمان نداشتند و همچنین آن کسی را که بعداً او را تسلیم کرد می‌شناخت. **۶۵**پس گفت: «به همین دلیل به شما گفتم که هیچ‌کس نمی‌تواند نزد من بیاید، مگر آنکه پدر من این فیض را به او عطا کرده باشد.»

۶۶از آن به بعد بسیاری از پیروان او برگشتند و دیگر با او همراهی نکردند. **۶۷**آن وقت عیسی از دوازده حواری پرسید: «آیا شما هم می‌خواهید مرا ترک کنید؟»

۶۸شمعون پطرس در جواب گفت: «ای خداوند، نزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد توست. **۶۹**ما ایمان و اطمینان داریم که تو آن پاک مرد خدا هستی.»

۷۰عیسی پاسخ داد: «آیا من شما دوازده نفر را برنگزیدم؟ در حالی‌که یکی از شما ابلیسی است.» **۷۱**این را دربارهٔ یهودای اسخریوطی پسر شمعون گفت. زیرا او که یکی از آن دوازده حواری بود، قصد داشت عیسی را تسلیم کند.

عیسی و برادران او

۷ بعد از آن عیسی در جلیل مسافرت می‌کرد. او نمی‌خواست در یهودیه باشد چون یهودیان قصد داشتند او را بکشند. **۲**همین‌که عید یهودیان یعنی عید خیمه‌ها نزدیک شد، **۳**برادران عیسی به او گفتند: «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروان تو کارهایی را که می‌کنی ببینند. **۴**کسی‌که می‌خواهد مشهور شود کارهای خود را پنهانی انجام نمی‌دهد، تو که این کارها را می‌کنی بگذار تمام دنیا تو را ببینند.» **۵**چونکه برادرانش هم به او ایمان نداشتند.

۶عیسی به ایشان گفت: «هنوز وقت من نرسیده است، امّا برای شما هروقت مناسب است. **۷**دنیا نمی‌تواند از شما متنفّر باشد، امّا از من نفرت دارد، زیرا من دربارهٔ آن شهادت می‌دهم که کارهایش بد است. **۸**شما برای این عید بروید. من فعلاً نمی‌آیم زیرا هنوز وقت من کاملاً نرسیده است.» **۹**عیسی این را به آنان گفت و در جلیل ماند.

عیسی در اورشلیم

۱۰بعد از آنکه برادرانش برای عید به اورشلیم رفتند، خود عیسی نیز به آنجا رفت ولی نه آشکارا بلکه پنهانی. **۱۱**یهودیان در روزهای عید به دنبال او می‌گشتند و می‌پرسیدند: «او کجاست؟»

۱۲در میان مردم دربارهٔ او گفت‌وگوی زیادی وجود داشت.
بعضی می‌گفتند: «او آدم خوبی است» و دیگران می‌گفتند:
«نه، او مردم را گول می‌زند.» ۱۳امّا به علّت ترس از یهودیان،
هیچ‌کس دربارهٔ او به طور علنی چیزی نمی‌گفت.
۱۴در اواسط روزهای عید، عیسی به معبد بزرگ آمد و به تعلیم
دادن پرداخت. ۱۵یهودیان با تعجّب می‌گفتند: «این شخص که
هرگز تعلیم نیافته است، چگونه کتب مقدّس را می‌داند؟»
۱۶عیسی در جواب ایشان گفت: «آنچه من تعلیم می‌دهم از
خود من نیست، بلکه از طرف فرستندهٔ من است. ۱۷کسی که
مایل باشد ارادهٔ او را انجام دهد خواهد دانست که تعالیم
من از جانب خداست یا من فقط از خود سخن می‌گویم.
۱۸هرکه از خود سخن بگوید طالب جاه و جلال برای خود
می‌باشد. امّا کسی که طالب جلال فرستنده خود باشد، آدمی
است صادق و در او ناراستی نیست. ۱۹مگر موسی شریعت را
به شما نداد شریعتی که هیچ‌یک از شما به آن عمل نمی‌کند؟
چرا می‌خواهید مرا بکشید؟»
۲۰مردم در جواب گفتند: «تو دیو داری. چه کسی می‌خواهد
تو را بکشد؟»
۲۱عیسی جواب داد: «من یک کار کرده‌ام و همهٔ شما از آن
تعجّب کرده‌اید. ۲۲موسی قانون مربوط به ختنه را به شما داد
(هرچند از موسی شروع نشد بلکه از اجداد قوم) و شما در روز
سبت پسران خود را ختنه می‌کنید. ۲۳پس اگر پسران خود را
در روز سبت ختنه می‌کنید تا قانون موسی شکسته نشود، چرا
به این دلیل که من در روز سبت به یک انسان سلامتی کامل
بخشیدم بر من خشمگین شده‌اید؟ ۲۴از روی ظاهر قضاوت
نکنید، بلکه در قضاوتهای خود با انصاف باشید.»

آیا او مسیح است؟

۲۵پس بعضی از مردم اورشلیم گفتند: «آیا این همان کسی
نیست که می‌خواهند او را بکشند؟ ۲۶ببینید او در اینجا به طور
علنی صحبت می‌کند و آنها چیزی به او نمی‌گویند. آیا حکمرانان
ما واقعاً قبول دارند که او مسیح موعود است؟ ۲۷با وجود این ما
همه می‌دانیم که این مرد اهل کجاست، امّا وقتی مسیح ظهور
کند هیچ‌کس نخواهد دانست که او اهل کجاست.»
۲۸از این رو وقتی عیسی در معبد بزرگ تعلیم می‌داد با
صدای بلند گفت: «شما مرا می‌شناسید و می‌دانید که اهل

کجا هستم. ولی من به دلخواه خود نیامده‌ام زیرا فرستنده من
حق است و شما او را نمی‌شناسید. **۲۹**امّا من او را می‌شناسم
زیرا از جانب او آمده‌ام و او مرا فرستاده است.»
۳۰در این وقت آنها خواستند او را دستگیر کنند، امّا هیچ‌کس
دست به طرف او دراز نکرد، زیرا وقت او هنوز نرسیده بود.
۳۱ولی عدّهٔ زیادی به او ایمـــان آوردند و می‌گفتند: «آیا وقتی
مسیح ظهور کند از این شخص بیشتر معجزه می‌نماید؟»

کوشش برای بازداشت عیسی

۳۲فریسیان آنچه را که مردم دربارهٔ او به طور پنهانی می‌گفتند
شنیدند. پس آنها و سران کاهنان پاسبانانی فرستادند تا عیسی
را بازداشت کنند. **۳۳**آنگاه عیسی گفت: «فقط مدّت کوتاهی
با شـــما خواهم بود و بعد به نزد فرستندهٔ خود خواهم رفت.
۳۴شما به دنبال من خواهید گشت، امّا مرا نخواهید یافت و
به جایی‌که من خواهم بود شما نمی‌توانید بیایید.»
۳۵پس یهودیان به یکدیگر گفتند: «کجا می‌خواهد برود که
ما نتوانیم او را پیدا کنیم، آیا می‌خواهد نزد کســانی برود که
در میان یونانیان پراکنده هســتند و به یونانیان تعلیم دهد؟ او
می‌گوید: **۳۶**'به دنبال من خواهید گشت امّا مرا نخواهید یافت
و به جایی‌که من خواهم بود شما نمی‌توانید بیایید.' مقصود او
از این حرف چیست؟»

نهرهای آب حیات

۳۷در آخرین روز که مهمترین روز عید بود، عیسی ایستاد و
با صدای بلند گفت: «اگر کســی تشنه است نزد من بیاید و
بنوشد. **۳۸**چنانکه کلام خدا می‌فرماید: 'نهرهای آب زنده از
درون آن کسی‌که به من ایمان بیاورد جاری خواهد گشت.'»
۳۹این ســخنان را دربارهٔ روح‌القدس، کــه می‌باید به مؤمنین
او داده شــود می‌گفت و چون هنوز عیســی جلال نیافته بود
روح‌القدس عطا نشده بود.

دودستگی در میان جمعیّت

۴۰بسیاری از کسانی‌که این ســخن را شنیدند گفتند: «این
مرد واقعاً همان نبی موعود است»
۴۱دیگران گفتند: «او مسیح است.» و عدّه‌ای هم گفتند: «آیا
مسیح از جلیل ظهور می‌کند؟ **۴۲**مگر کتاب‌مقدّس نمی‌گوید که
مسیح باید از خاندان داوود و اهل دهکدهٔ داوود یعنی بیت‌لحم
باشد؟» **۴۳**به این ترتیب دربارهٔ او در میان جمعیّت دودستگی به

وجود آمد. **۴۴**عدّه‌ای خواستند او را دستگیر کنند، امّا هیچ‌کس به طرف او دست دراز نکرد.

بی‌ایمانی سران یهود

۴۵بعد از آن پاسبانان نزد سران کاهنان و فریسیان برگشتند. آنها از پاسبان پرسیدند: «چرا او را نیاوردید؟»

۴۶پاسبان جواب دادند: «تا به حال هیچ‌کس مانند این مرد سخن نگفته است.»

۴۷فریسیان در پاسخ گفتند: «آیا او شما را هم گمراه کرده است؟ **۴۸**آیا کسی از رؤسا و فریسیان به او گرویده است؟ **۴۹**و امّا این آدمهایی که از شریعت بی‌خبرند، ملعون هستند!»

۵۰نیقودیموس، که در شب به دیدن عیسی آمده بود و یکی از آنها بود، از آنها پرسید: **۵۱**«آیا شریعت به ما اجازه می‌دهد کسی را محکوم کنیم بدون آنکه به سخنان او گوش دهیم و بدانیم چه کار کرده است؟»

۵۲در پاسخ به او گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ بررسی کن و ببین که هیچ نبی‌ای از جلیل ظهور نکرده است.»

[**۵۳**پس آنها همه به خانه‌های خود رفتند.

زنی که در هنگام زنا گرفته شد

۸ امّا عیسی به کوه زیتون رفت **۲**و صبح زود باز به معبد بزرگ آمد و همهٔ مردم به دور او جمع شدند و او نشست و به تعلیم دادن آنها مشغول شد. **۳**در این وقت علما و فریسیان زنی را که در هنگام عمل زنا گرفته بودند نزد او آوردند و در وسط برپا داشتند **۴**آنان به او گفتند: «ای استاد، این زن را در هنگام عمل زنا گرفته‌ایم. **۵**موسی در تورات به ما دستور داده است که چنین زنهایی باید سنگسار شوند. امّا تو در این باره چه می‌گویی؟» **۶**آنان از روی امتحان این را گفتند تا دلیلی برای اتّهام او پیدا کنند. امّا عیسی سر بزیر افکند و با انگشت خود روی زمین می‌نوشت. **۷**ولی چون آنان با اصرار به سؤال خود ادامه دادند، عیسی سر خود را بلند کرد و گفت: «آن کسی‌که در میان شما بی‌گناه است سنگ اول را به او بزند.» **۸**عیسی باز سر خود را بزیر افکند و بر زمین می‌نوشت. **۹**وقتی آنها این را شنیدند، از پیران شروع کرده یک به یک بیرون رفتند و عیسی تنها با آن زن که در وسط ایستاده بود، باقی ماند. **۱۰**عیسی سر خود را بلند کرد و به آن زن گفت: «آنها کجا رفتند؟ کسی تو را محکوم نکرد؟»

۱۱زن گفت: «هیچ‌کس ای آقا.» عیسی گفت: «من هم تو
را محکوم نمی‌کنم، برو و دیگر گناه نکن.»]

عیسی نور جهان است

۱۲عیسی باز به مردم گفت: «من نور جهان هستم، کسی‌که
از من پیروی کند در تاریکی سرگردان نخواهد شد، بلکه نور
حیات را خواهد داشت.»
۱۳فریسیان به او گفتند: «تو دربارهٔ خودت شهادت می‌دهی
پس شهادت تو اعتباری ندارد.»
۱۴عیسی در پاسخ گفت: «من حتّی اگر بر خود شهادت
بدهم، شهادتم معتبر است، زیرا من می‌دانم از کجا آمده‌ام و
به کجا می‌روم ولی شما نمی‌دانید که من از کجا آمده‌ام و به
کجا می‌روم. ۱۵شما از نظر انسانی قضاوت می‌کنید، ولی من
دربارهٔ هیچ‌کس چنین قضاوت نمی‌کنم. ۱۶اگر قضاوت هم
بکنم قضاوت من درست است، چون در این کار تنها نیستم،
بلکه پدری که مرا فرستاد نیز با من است. ۱۷در شریعت شما
هم نوشته شده است، که گواهی دو شاهد معتبر است: ۱۸یکی
خود من هستم که برخود شهادت می‌دهم و شاهد دیگر، پدری
است که مرا فرستاد.»
۱۹به او گفتند: «پدر تو کجاست؟» عیسی پاسخ داد: «شما نه مرا
می‌شناسید و نه پدر مرا. اگر مرا می‌شناختید پدر مرا نیز می‌شناختید.»
۲۰عیسی این سخنان را هنگامی‌که در بیت‌المال معبد بزرگ
تعلیم می‌داد گفت و کسی به طرف او دست دراز نکرد، زیرا
وقت او هنوز نرسیده بود.

جایی‌که من می‌روم شما نمی‌توانید بیایید

۲۱باز عیسی به ایشان گفت: «من می‌روم و شما به دنبال من
خواهید گشت ولی در گناهان خود خواهید مرد و به جایی‌که
من می‌روم نمی‌توانید بیایید.»
۲۲یهودیان به یکدیگر گفتند: «وقتی می‌گوید جایی‌که من
می‌روم شما نمی‌توانید بیایید، آیا منظورش این است که او
می‌خواهد خودش را بکشد؟»
۲۳عیسی به آنها گفت: «شما به این عالم پایین تعلّق دارید
و من از عالم بالا آمده‌ام، شما از این جهان هستید، ولی من
از این جهان نیستم. ۲۴به این جهت به شما گفتم که در
گناهان خود خواهید مرد. اگر ایمان نیاورید که من او هستم،
در گناهان خود خواهید مرد.»

۲۵آنان از او پرسیدند: «تو کیستی؟» عیسی جواب داد: «من
همان کسی هستم که از اول هم به شما گفتم. ۲۶چیزهای
زیادی دارم که دربارهٔ شما بگویم و داوری نمایم امّا فرستندهٔ
من حق است و من آنچه را که از او شنیده‌ام به جهان اعلام
می‌کنم.»
۲۷آنها نفهمیدند که او دربارهٔ پدر با آنان صحبت می‌کند.
۲۸به همین دلیل عیسی به آنان گفت: «وقتی شما پسر انسان
را از زمین بلند کردید آن وقت خواهید دانست که من او هستم
و از خود کاری نمی‌کنم، بلکه همان‌طور که پدر به من تعلیم
داده است سخن می‌گویم. ۲۹فرستندهٔ من با من است. پدر
مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه آنچه او را خشنود
می‌سازد به عمل می‌آورم.»
۳۰در نتیجهٔ این سخنان بسیاری به او گرویدند.

آزادی و بردگی

۳۱سپس عیسی به یهودیانی که به او گرویده بودند گفت:
«اگر مطابق تعالیم من عمل کنید، در واقع شاگردان من خواهید
بود ۳۲و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد
خواهد کرد.»
۳۳آنها به او جواب دادند: «ما فرزندان ابراهیم هستیم و
هرگز بردهٔ کسی نبوده‌ایم. مقصود تو از اینکه می‌گویی شما
آزاد خواهید شد چیست؟»
۳۴عیسی به ایشان گفت: «یقین بدانید که هرکسی که گناه
می‌کند بردهٔ گناه است ۳۵و برده همیشه در میان اهل خانه
نمی‌ماند ولی پسر همیشه می‌ماند. ۳۶پس اگر پسر، شما را
آزاد سازد واقعاً آزاد خواهید بود. ۳۷می‌دانم که شما فرزندان
ابراهیم هستید. امّا چون تعالیم من در دلهای شما جایی ندارد،
می‌خواهید مرا بکشید. ۳۸من دربارهٔ آنچه در حضور پدر دیده‌ام
سخن می‌گویم و شما هم آنچه را از پدر خود آموخته‌اید، انجام
می‌دهید.»
۳۹آنها در پاسخ گفتند: «ابراهیم پدر ماست.»
عیسی به آنها گفت: «اگر فرزندان ابراهیم می‌بودید، کارهای او
را بجا می‌آوردید، ۴۰ولی حالا می‌خواهید مرا بکشید، درحالی‌که
من همان کسی هستم که حقیقت را آن‌چنان‌که از خدا شنیده‌ام
به شما می‌گویم. ابراهیم چنین کاری نکرد. ۴۱شما کارهای
پدر خود را بجا می‌آورید.»

آنها به او گفتند: «ما حرامزاده نیستیم، ما یک پدر داریم و آن خود خداست.»
۴۲عیسی به آنها گفت: «اگر خدا پدر شما می‌بود، مرا دوست می‌داشتید؛ زیرا من از جانب خدا آمده‌ام و در بین شما هستم. من خودسرانه نیامده‌ام، بلکه او مرا فرستاد. **۴۳**چرا سخنان مرا نمی‌فهمید؟ برای اینکه طاقت شنیدن چنین سخنانی را ندارید. **۴۴**شما فرزندان پدر خود، ابلیس هستید و آرزوهای پدر خود را به عمل می‌آورید. او از اول قاتل بود و از راستی بی‌خبر است، چون در او هیچ راستی نیست. وقتی دروغ می‌گوید مطابق سرشت خود رفتار می‌نماید؛ زیرا دروغگو و پدر تمام دروغ‌هاست. **۴۵**امّا من چون حقیقت را به شما می‌گویم، به من ایمان نمی‌آورید. **۴۶**کدام‌یک از شما می‌تواند گناهی به من نسبت دهد؟ پس اگر من حقیقت را می‌گویم، چرا به من ایمان نمی‌آورید؟ **۴۷**کسی که از خدا باشد، به کلام خدا گوش می‌دهد. شما به کلام خدا گوش نمی‌دهید، چون از خدا نیستید.»

عیسی و ابراهیم

۴۸یهودیان در جواب به او گفتند: «آیا درست نگفتیم که تو سامری هستی و دیو داری؟»
۴۹عیسی گفت: «من دیو ندارم، بلکه به پدر خود احترام می‌گذارم ولی شما مرا بی‌حرمت می‌سازید. **۵۰**من طالب جلال خود نیستم، کس دیگری هست که طالب آن است و او قضاوت می‌کند. **۵۱**یقین بدانید اگر کسی از تعالیم من اطاعت نماید، هرگز نخواهد مرد.»
۵۲یهودیان به او گفتند: «حالا مطمئن شدیم که تو دیو داری. ابراهیم و همهٔ انبیا مردند ولی تو می‌گویی: هرکه از تعالیم من اطاعت نماید، هرگز نخواهد مرد. **۵۳**آیا تو از پدر ما ابراهیم و همهٔ انبیایی که مرده‌اند بزرگتری؟ فکر می‌کنی که هستی؟»
۵۴عیسی پاسخ داد: «اگر من خود را آدم بزرگی بدانم این بزرگی ارزشی ندارد، آن پدر من است که مرا بزرگی و جلال می‌بخشد، همان کسی که شما می‌گویید خدای شماست. **۵۵**شما هیچ‌وقت او را نشناخته‌اید، امّا من او را می‌شناسم و اگر بگویم که او را نمی‌شناسم، مانند شما دروغگو خواهم بود، ولی من او را می‌شناسم و آنچه می‌گوید اطاعت می‌کنم. **۵۶**پدر شما ابراهیم از اینکه امید داشت روز مرا ببیند، خوشحال بود و آن را دید و شادمان شد.»

۵۷یهودیان به او گفتند: «تو هنوز پنجاه سال هم نداری پس
چگونه ممکن است، ابراهیم را دیده باشی؟»
۵۸عیسی به ایشان گفت: «یقین بدانید که پیش از تولّد
ابراهیم، من بوده‌ام و هستم.»
۵۹آنها سنگ برداشتند که به سوی عیسی پرتاب کنند ولی از
نظر مردم دور شد و معبد بزرگ را ترک کرد و رفت.

عیسی کور مادرزاد را شفا می‌دهد

۹ وقتی از محلی می‌گذشت، کور مادرزادی را دید.
۲شاگردانش از او پرسیدند: «ای استاد، به علّت گناه
چه کسی بود که این مرد، نابینا به دنیا آمد؟ خود او گناهکار
بود یا والدینش؟»
۳عیسی جواب داد: «نه از گناه خودش بود و نه از والدینش،
بلکه تا در وجود او کارهای خدا آشکار گردد. ۴تا وقتی روز
است، باید کارهای فرستندهٔ خود را به انجام برسانیم. وقتی
شب می‌آید کسی نمی‌تواند کار کند. ۵تا وقتی در جهان
هستم، نور جهانم.»
۶وقتی این را گفت آب دهان به زمین انداخت و با آن گل
ساخت و گل را به چشمان کور مالید ۷و به او گفت: «برو و
در حوض سیلوحا (یعنی فرستاده) چشمهای خود را بشوی.»
پس رفت و شست و با چشمان باز برگشت.
۸پس همسایگان و کسانی‌که او را در وقتی‌که گدایی می‌کرد
می‌شناختند گفتند: «آیا این همان شخصی نیست که می‌نشست
و گدایی می‌کرد؟»
۹بعضی گفتند: «این همان شخص است.» امّا دیگران گفتند:
«نه این شخص به او شباهت دارد.» ولی او خودش گفت:
«من همان شخص هستم.»
۱۰از او پرسیدند: «پس چشمان تو چگونه باز شد؟»
۱۱او در جواب گفت: «شخصی که اسمش عیسی است گل ساخت
و به چشمان من مالید و به من گفت که به حوض سیلوحا بروم و
بشویم. من هم رفتم و چشمهای خود را شستم و بینا شدم.»
۱۲آنها پرسیدند: «آن شخص کجاست؟» پاسخ داد:
«نمی‌دانم.»

تحقیق فریسیان دربارهٔ شفای کور مادرزاد

۱۳آنها آن مرد را که قبلاً نابینا بود، نزد فریسیان بردند، ۱۴زیرا
عیسی در روز سبت گل ساخته و چشمان او را باز کرده بود.

۱۵در این وقت فریسیان از او پرسیدند که چگونه بینا شده است. آن مرد به آنان گفت: «او روی چشمانم گل مالید و من شستم و حالا می‌توانم ببینم.»
۱۶عدّه‌ای از فریسیان گفتند: «این شخص از جانب خدا نیست چون قانون سبت را رعایت نمی‌کند.»
دیگران گفتند: «شخص گناهکار چگونه می‌تواند چنین معجزاتی بنماید؟» و در میان آنان دو دستگی به وجود آمد.
۱۷آنها باز هم از آن شخص که نابینا بود پرسیدند: «نظر تو دربارهٔ آن کسی‌که می‌گویی چشمان تو را باز کرد چیست؟»
او پاسخ داد: «او یک نبی است.»
۱۸ولی یهودیان باور نمی‌کردند که آن مرد کور بوده و بینایی خود را باز یافته است تا اینکه والدین او را احضار کردند. **۱۹**از آنان پرسیدند: «آیا این مرد پسر شماست؟ آیا شهادت می‌دهید که کور به دنیا آمده است؟ پس چگونه اکنون می‌تواند ببیند؟»
۲۰والدین آن شخص در جواب گفتند: «ما می‌دانیم که او فرزند ما می‌باشد و نابینا به دنیا آمده است. **۲۱**امّا نمی‌دانیم اکنون چگونه می‌تواند ببیند یا چه کسی چشمان او را باز کرده است. از خودش بپرسید، او بالغ است و حرف خود را خواهد زد.» **۲۲**والدین او چون از یهودیان می‌ترسیدند این‌طور جواب دادند، زیرا یهودیان قبلاً توافق کرده بودند که هرکس اقرار کند که عیسی، مسیح است او را از کنیسه اخراج نمایند.
۲۳از این جهت والدین آن مرد گفتند: «از خودش بپرسید، او بالغ است.»
۲۴پس برای بار دوم آن مرد را که قبلاً کور بود، احضار کرده گفتند: «سوگند یاد کن که حقیقت را خواهی گفت. ما می‌دانیم که این شخص گناهکار است.»
۲۵آن مرد پاسخ داد: «اینکه او گناهکار است یا نه من نمی‌دانم فقط یک چیز می‌دانم که کور بودم و اکنون می‌بینم.»
۲۶آنها پرسیدند: «با تو چه کرد؟ چگونه چشمان تو را باز نمود؟»
۲۷جواب داد: «من همین حالا به شما گفتم و گوش ندادید. چرا می‌خواهید دوباره بشنوید؟ آیا شما هم می‌خواهید شاگرد او بشوید؟» **۲۸**پس به او دشنام دادند و گفتند: «خودت شاگرد او هستی، ما شاگرد موسی هستیم. **۲۹**ما می‌دانیم که خدا با موسی سخن گفت ولی در مورد این شخص، ما نمی‌دانیم که او از کجا آمده است.»

۳۰آن مرد در جواب آنان گفت: «چیز عجیبی است که شما نمی‌دانید او از کجا آمده است درحالی‌که چشمان مرا باز کرده است. **۳۱**همه می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود ولی اگر کسی خداپرست باشد و ارادهٔ خدا را بجا آورد، خدا دعاهای او را می‌شنود. **۳۲**از ابتدای پیدایش عالم شنیده نشده که کسی چشمان کور مادرزادی را باز کرده باشد. **۳۳**اگر این مرد از جانب خدا نیامده بود، نمی‌توانست کاری بکند.»

۳۴به او گفتند: «تو که در گناه متولّد شده‌ای، به ما تعلیم می‌دهی؟» و بعد او را از کنیسه بیرون انداختند.

کور دلان

۳۵وقتی عیسی شنید که او را از کنیسه بیرون کرده‌اند، او را پیدا کرد و از او پرسید: «آیا به پسر انسان ایمان داری؟»

۳۶آن مرد پاسخ داد: «ای آقا، کیست تا به او ایمان آورم؟»

۳۷عیسی به او گفت: «تو او را دیده‌ای و او همان کسی است که اکنون با تو سخن می‌گوید.»

۳۸او گفت: «خداوندا، ایمان دارم.» و در مقابل عیسی سجده کرد.

۳۹عیسی سپس گفت: «من به‌خاطر داوری به این جهان آمده‌ام تا کوران بینا و بینایان کور شوند.»

۴۰بعضی از فریسیان که در اطراف او بودند این سخنان را شنیدند و به او گفتند: «آیا مقصودت این است که ما هم کور هستیم؟» **۴۱**عیسی به ایشان گفت: «اگر کور می‌بودید گناهی نمی‌داشتید، امّا چون می‌گویید بینا هستیم، به همین دلیل هنوز در گناه هستید.»

مَثَل آغل گوسفندان

۱۰ «یقین بدانید هرکه از در به آغل گوسفندان وارد نشود بلکه از راه دیگری بالا برود او دزد و راهزن است. **۲**امّا کسی‌که از در وارد شود شبان گوسفندان است. **۳**دربان در را برای او باز می‌کند و گوسفندان صدایش را می‌شنوند. او گوسفندان خود را به نام می‌خواند و آنان را بیرون می‌برد. **۴**وقتی گوسفندان خود را بیرون می‌بَرد، خودش در جلوی آنها حرکت می‌کند و گوسفندان **۵**به دنبالش می‌روند زیرا صدای او را می‌شناسند. به دنبال غریبه نمی‌روند بلکه از او می‌گریزند زیرا صدای غریبه‌ها را نمی‌شناسند.»

۶عیسی این مَثَل را برای ایشان آورد ولی آنها مقصود او را نفهمیدند.

شبان نیکو

۷پس عیسی بار دیگر به آنها گفت: «یقین بدانید که من برای گوسفندان در هستم. ۸همهٔ کسانی که قبل از من آمدند، دزد و راهزن بودند و گوسفندان به صدای آنان گوش ندادند. ۹من در هستم، هرکه به وسیلهٔ من وارد شود نجات می‌یابد و به داخل و خارج می‌رود و علوفه پیدا می‌کند. ۱۰دزد می‌آید تا بدزدد، بکشد و نابود سازد. من آمده‌ام تا آدمیان حیات یابند و آن را به طور کامل داشته باشند.

۱۱«من شبان نیکو هستم، شبان نیکو جان خود را برای گوسفندان فدا می‌سازد. ۱۲امّا مزدوری که شبان نیست و گوسفندان به او تعلّق ندارند وقتی ببیند که گرگ می‌آید، گوسفندان را می‌گذارد و فرار می‌کند. آنگاه گرگ به گلّه حمله می‌کند و گوسفندان را پراکنده می‌سازد. ۱۳او می‌گریزد چون مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. ۱۴من شبان نیکو هستم، من گوسفندان خود را می‌شناسم و آنها هم مرا می‌شناسند. ۱۵همان‌طور که پدر مرا می‌شناسد، من هم پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان فدا می‌سازم. ۱۶من گوسفندان دیگری هم دارم که از این گلّه نیستند، باید آنها را نیز بیاورم. آنها صدای مرا خواهند شنید و یک گلّه و یک شبان خواهند شد.

۱۷«پدرم مرا دوست دارد زیرا من جان خود را فدا می‌کنم تا آن را بار دیگر بازیابم. ۱۸هیچ‌کس جان مرا از من نمی‌گیرد، من به میل خود آن را فدا می‌کنم. اختیار دارم که آن را فدا سازم و اختیار دارم که آن را باز به دست آورم. پدر این دستور را به من داده است.»

۱۹به‌خاطر این سخنان، بار دیگر در بین یهودیان دودستگی به وجود آمد. ۲۰بسیاری از آنان گفتند: «او دیو دارد و دیوانه است. چرا به سخنان او گوش می‌دهید؟»

۲۱دیگران گفتند: «کسی که دیو دارد نمی‌تواند این‌طور سخن بگوید. آیا دیو می‌تواند چشمان کور را باز نماید؟»

یهودیان عیسی را نمی‌پذیرند

۲۲وقتی عید تقدیس در اورشلیم فرا رسید، زمستان بود ۲۳و عیسی در صحن معبد بزرگ و در داخل رواق سلیمان قدم

می‌زد. **۲۴**یهودیان در اطراف او گرد آمدند و از او پرسیدند:
«تا چه موقع ما را در بی‌تکلیفی نگاه می‌داری؟ اگر مسیح
هستی آشکارا بگو.»
۲۵عیسی گفت: «من به شما گفته‌ام امّا شما باور نمی‌کنید.
کارهایی که به نام پدر انجام می‌دهم بر من شهادت می‌دهند.
۲۶امّا شما، چون گوسفندان من نیستید ایمان نمی‌آورید.
۲۷گوسفندان من صدای مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و
آنها به دنبال من می‌آیند. **۲۸**من به آنها حیات جاودان می‌بخشم
و آنها هرگز هلاک نخواهند شد و هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را
از دست من بگیرد. **۲۹**پدری که آنان را به من بخشیده است
از همه بزرگتر است و هیچ‌کس نمی‌تواند آنها را از دست پدر
من بگیرد. **۳۰**من و پدر یک هستیم.»
۳۱بار دیگر یهودیان سنگ را برداشتند تا او را سنگسار کنند.
۳۲عیسی به آنها گفت: «من از جانب پدر کارهای نیک
بسیاری در برابر شما انجام داده‌ام به‌خاطر کدام‌یک از آنها مرا
سنگسار می‌کنید؟»
۳۳یهودیان در جواب گفتند: «برای کارهای نیک نیست که
می‌خواهیم تو را سنگسار کنیم، بلکه به‌خاطر کفرگفتن توست.
تو که یک انسان هستی و ادّعای الوهیّت می‌کنی!»
۳۴عیسی در جواب گفت: «مگر در شریعت شما نوشته نشده
است که شما خدایان هستید؟ **۳۵**اگر خدا کسانی را که کلام
او را دریافت کرده‌اند خدایان خوانده است و ما می‌دانیم که
کلام خدا هرگز باطل نمی‌شود، **۳۶**پس چرا به من که پدر، مرا
برگزیده و به جهان فرستاده است نسبت کفرگویی می‌دهید،
وقتی می‌گویم پسر خدا هستم؟ **۳۷**اگر من کارهای پدرم را
بجا نمی‌آورم، به من ایمان نیاورید. **۳۸**امّا اگر کارهای او را
انجام می‌دهم حتّی اگر به من ایمان نمی‌آورید به کارهای من
ایمان آورید و بدانید و مطمئن شوید که پدر در من است و
من در او.»
۳۹پس بار دیگر آنها می‌خواستند او را دستگیر کنند امّا از
نظر ایشان دور شد.
۴۰باز عیسی از رود اردن گذشته به جایی‌که یحیی قبلاً تعمید
می‌داد، رفت و در آنجا ماند. **۴۱**بسیاری از مردم نزد او آمدند و
گفتند: «یحیی هیچ معجزه‌ای نکرد امّا آنچه او دربارهٔ این مرد
گفت راست بود.» **۴۲**در آنجا بسیاری به عیسی گرویدند.

مرگ ایلعازر

۱۱ مردی به نام ایلعازر، از اهالی بیت‌عنیا یعنی دهکدهٔ
مریم و خواهرش مرتا، مریض بود. **۲**مریم همان بود
که بـه پاهای خداوند عطر ریخت و آنها را با گیسـوان خود
خشک کرد و اکنون برادرش ایلعازر بیمار بود. **۳**پس خواهرانش
برای عیسی پیغام فرستادند که: «ای خداوند، آن کسی‌که تو
او را دوست داری بیمار است.»
۴وقتی عیسی این را شنید گفت: «این بیماری به مرگ او منجر
نخواهد شـد بلکه وسیله‌ای برای جلال خداست تا پسر خدا
نیز از این راه جلال یابد.» **۵**عیسی مرتا و خواهر او و ایلعازر را
دوست می‌داشت. **۶**پس وقتی از بیماری ایلعازر باخبر شد دو
روز دیگر در جایی‌که بود توقّف کرد **۷**و سپس به شاگردانش
گفت: «بیایید باز با هم به یهودیه برویم.»
۸شـاگردان به او گفتند: «ای اسـتاد، هنوز از آن وقت که
یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند، چیزی نگذشته است.
آیا باز هم می‌خواهی به آنجا بروی؟»
۹عیسی پاسخ داد: «آیا یک روز دوازده ساعت نیست؟ کسی‌که
در روز راه می‌رود لغزش نمی‌خورد زیرا نور این جهان را می‌بیند.
۱۰امّا اگر کسی در شب راه برود می‌لغزد، زیرا در او هیچ نوری
وجود ندارد.» **۱۱**عیسی این را گفت و افزود: «دوست ما ایلعازر
خوابیده است امّا من می‌روم تا او را بیدار کنم.»
۱۲شاگردان گفتند: «ای خداوند، اگر او خواب باشد حتماً
خوب خواهد شد.»
۱۳عیسی از مرگ او سـخن می‌گفت امّا آنها تصوّر کردند
مقصود او خواب معمولی است. **۱۴**آنگاه عیسی به طور واضح
به آنها گفت: «ایلعازر مرده است. **۱۵**به‌خاطر شما خوشحالم
که آنجا نبوده‌ام چون حالا می‌توانید ایمان بیاورید. بیایید نزد
او برویم.»
۱۶توما که او را دوقلو می‌گفتند به سـایر شـاگردان گفت:
«بیایید ما هم برویم تا با او بمیریم.»

عیسی قیامت و حیات است

۱۷وقتی عیسی به آنجا رسید، معلوم شد که چهار روز است
او را دفن کرده‌اند. **۱۸**بیت‌عنیا کمتر از سه کیلومتر از اورشلیم
فاصله داشت **۱۹**و بسیاری از یهودیان نزد مرتا و مریم آمده بودند
تا به‌خاطر مرگ برادرشان آنها را تسلّی دهند.

۲۰مرتا به محض آنکه شنید عیسی در راه است، برای استقبال
او بیرون رفت ولی مریم در خانه ماند. **۲۱**مرتا به عیسی گفت:
«خداوندا، اگر تو اینجا می‌بودی، برادرم نمی‌مُرد. **۲۲**با وجود
ایـن می‌دانم که الآن هـم هرچه از خدا بخواهـی به تو عطا
خواهد کرد.»
۲۳عیسی گفت: «برادرت باز زنده خواهد شد.»
۲۴مرتـا گفت: «می‌دانم کـه او در روز قیامت زنده خواهد
شد.»
۲۵عیسـی گفت: «من قیامت و حیات هستم. کسی‌که به
من ایمان بیاورد حتّی اگر بمیرد، حیات خواهد داشت؛ **۲۶**هر
کسی‌که زنده باشد و به من ایمان بیاورد، هرگز نخواهد مرد.
آیا این را باور می‌کنی؟»
۲۷مرتا گفت: «آری، خداوندا! من ایمان دارم که تو مسیح
و پسر خدا هستی که می‌باید به جهان بیاید.»

عیسی گریه می‌کند

۲۸مرتا پس از اینکـه این را گفت رفت و خواهر خود مریم
را صدا کرد و به طور پنهانی به او گفت: «اسـتاد آمده است
و تو را می‌خواهد.» **۲۹**وقتی مریم این را شـنید، فوراً بلند شد
و به طرف عیسی رفت. **۳۰**عیسی هنوز به دهکده نرسیده بود
بلکه در همان جایی بود که مرتا به دیدن او رفت. **۳۱**یهودیانی
که برای تسلّی‌دادن به مریم در خانه بودند وقتی دیدند که او
با عجله برخاسـته و از خانه بیرون می‌رود به دنبال او رفتند و
با خود می‌گفتند که او می‌خواهد به سـر قبر برود تا در آنجا
گریه کند.
۳۲همین‌که مریم به جایی‌که عیسی بود آمد و او را دید، به
پاهای او افتاده گفت: «خداوندا، اگر در اینجا می‌بودی برادرم
نمی‌مُرد.»
۳۳عیسی وقتی او و یهودیانی را که همراه او بودند، گریان
دید؛ از دل آهی کشید و سخت متأثّر شد **۳۴**و پرسید: «او را
کجا گذاشته‌اید؟» جواب دادند: «خداوندا، بیا و ببین.»
۳۵اشک از چشمان عیسی سرازیر شد. **۳۶**یهودیان گفتند:
«ببینید چقدر او را دوست داشت؟»
۳۷امّـا بعضی گفتنـد: «آیا این مرد که چشـمان کور
را باز کرد، نمی‌توانسـت کاری بکند کـه جلوی مرگ
ایلعـازر را بگیـرد؟»

ایلعازر زنده می‌شود

۳۸پس عیسی درحالی‌که از دل آه می‌کشید به سر قبر آمد. قبر
غاری بود که سنگی جلوی آن گذاشته بودند. **۳۹**عیسی گفت:
«سنگ را بردارید.» مرتا خواهر ایلعازر گفت: «خداوندا، الآن
چهار روز از مرگ او می‌گذرد و متعفّن شده است.»
۴۰عیسی به او گفت: «آیا به تو نگفتم که اگر ایمان داشته
باشی، جلال خدا را خواهی دید؟» **۴۱**پس سنگ را از جلوی قبر
برداشتند. آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، تو
را شکر می‌کنم که سخن مرا شنیده‌ای. **۴۲**من می‌دانستم که تو
همیشه سخن مرا می‌شنوی ولی به‌خاطر کسانی‌که اینجا ایستاده‌اند،
این را گفتم تا آنها ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده‌ای.» **۴۳**پس از
این سخنان، عیسی با صدای بلند فریاد زد: «ای ایلعازر، بیرون
بیا.» **۴۴**آن مرده، درحالی‌که دستها و پاهایش با کفن بسته شده و
صورتش با دستمال پوشیده بود بیرون آمد. عیسی به آنها گفت:
«او را باز کنید و بگذارید برود.»

توطئه علیه عیسی

(متّی ۲۶:۱-۵ و مرقس ۱۴:۱-۲ و لوقا ۲۲:۱-۲)

۴۵بسیاری از یهودیانی که برای دیدن مریم آمده بودند،
وقتی آنچه را عیسی انجام داد مشاهده کردند، به او ایمان
آوردند. **۴۶**امّا بعضی از آنها نزد فریسیان رفتند و کارهایی را
که عیسی انجام داده بود به آنها گزارش دادند. **۴۷**فریسیان و
سران کاهنان با شورای بزرگ یهود جلسه‌ای تشکیل دادند و
گفتند: «چه باید کرد؟ این مرد معجزات زیادی می‌کند. **۴۸**اگر
او را همین‌طور آزاد بگذاریم، همهٔ مردم به او ایمان خواهند
آورد و آن وقت رومیان خواهند آمد و معبد بزرگ و ملّت ما
را خواهند گرفت.»
۴۹یکی از آنها یعنی قیافا که در آن سال، کاهن اعظم بود
گفت: «شما اصلاً چیزی نمی‌دانید. **۵۰**متوجّه نیستید که لازم
است یک نفر به‌خاطر قوم بمیرد تا ملّت ما به کلّی نابود نشود.»
۵۱او این سخن را از خود نگفت، بلکه چون در آن سال کاهن
اعظم بود، پیشگویی کرد که عیسی می‌باید در راه قوم یهود
بمیرد، **۵۲**و نه تنها در راه آن قوم بلکه تا فرزندان خدا را که
پراکنده هستند به صورت یک بدن واحد به هم بپیوندد.
۵۳از آن روز به بعد آنها توطئه قتل او را چیدند. **۵۴**بعد از آن
عیسی دیگر به طور علنی در بین یهودیان رفت و آمد نمی‌کرد،

بلکه از آنجا به ناحیه‌ای نزدیک بیابان، به شهری به نام افرایم رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند.
۵۵عید فصح یهودیان نزدیک بود و عدّهٔ زیادی از آبادیهای اطراف به اورشلیم آمدند تا قبل از عید خود را تطهیر نمایند. **۵۶**آنها در جستجوی عیسی بودند و در معبد بزرگ به یکدیگر می‌گفتند: «او به جشن نخواهد آمد. نظر شما چیست؟» **۵۷**امّا سران کاهنان و فریسیان دستور داده بودند که هرکه بداند عیسی کجاست، اطّلاع دهد تا او را دستگیر نمایند.

تدهین عیسی به وسیلهٔ مریم
(متّی ۲۶:۶-۱۳؛ مرقس ۱۴:۳-۹)

۱۲ شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت‌عنیا، محل زندگی ایلعازر یعنی همان کسی‌که او را پس از مردن، زنده کرده بود، آمد. **۲**آنها در آنجا برای او شامی تهیّه دیدند. مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازر با مهمانان، پهلوی عیسی بر سر سفره نشست. **۳**آنگاه مریم پیمانه‌ای از عطر بسیار گرانبها که روغن سنبل خالص بود، آورد و بر پاهای عیسی ریخت و با گیسوان خود آنها را خشک کرد به طوری که آن خانه از بوی عطر پر شد. **۴**در این وقت یهودای اسخریوطی پسر شمعون که یکی از حواریون عیسی بود و بزودی او را تسلیم می‌کرد گفت: **۵**«چرا این عطر به سیصد سکّهٔ نقره فروخته نشد تا پول آن به فقرا داده شود؟» **۶**او این را از روی دلسوزی برای فقرا نگفت، بلکه به این دلیل گفت که خودش مسئول کیسهٔ پول و شخص دزدی بود و از پولی که به او می‌دادند، برمی‌داشت. **۷**عیسی گفت: «با او کاری نداشته باش، بگذار آن را تا روزی که مرا دفن می‌کنند نگه دارد. **۸**فقرا همیشه در بین شما خواهند بود امّا من همیشه با شما نخواهم بود.»

توطئه علیه ایلعازر

۹عدّهٔ زیادی از یهودیان شنیدند که عیسی در آنجاست. پس آمدند تا نه تنها عیسی بلکه ایلعازر را هم که زنده کرده بود، ببینند. **۱۰**بنابراین سران کاهنان تصمیم گرفتند که ایلعازر را نیز بکشند، **۱۱**زیرا او باعث شده بود بسیاری از یهودیان از رهبران خود روی‌گردان شده، به عیسی ایمان آورند.

ورود مظفّرانهٔ عیسی به اورشلیم
(متّی ۲۱:۱-۱۱؛ مرقس ۱۱:۱-۱۱؛ لوقا ۱۹:۲۸-۴۰)

۱۲فردای آن روز جمعیّت بزرگی که برای عید آمده بودند. وقتی شنیدند عیسی در راه اورشلیم است، **۱۳**شاخه‌های نخل به دست

گرفتند و به استقبال او رفتند. آنها فریاد می‌زدند: «خدا را سپاس
باد، مبارک باد پادشاه اسرائیل که به نام خداوند می‌آید.»
۱۴عیسی کرّه‌الاغی یافت و بر آن سوار شد، چنانکه کلام
خدا می‌فرماید:
۱۵«ای دختر صهیون، دیگر نترس!
اکنون پادشاه تو که بر کرّه‌الاغی سوار است، می‌آید.»
۱۶در ابتدا مقصود این چیزها برای شاگردان روشن نبود؛ امّا
پس از آنکه عیسی به جلال رسید، آنها به‌یاد آوردند که این
چیزها دربارهٔ او نوشته شده بود و همان‌طور هم آنها برای او
انجام داده بودند.
۱۷موقعی که عیسی ایلعازر را صدا زد و زنده از قبر بیرون
آورد، عدّهٔ زیادی حضور داشتند. آنها آنچه را دیده و شنیده
بودند نقل کردند. ۱۸به این دلیل آن جمعیّت بزرگ به استقبال
عیسی آمدند، زیرا شنیده بودند که عیسی این معجزه را انجام
داده بود. ۱۹فریسیان به یکدیگر گفتند: «نمی‌بینید که هیچ کاری
از ما ساخته نیست؟ تمام دنیا به دنبال او رفته است.»

یونانیان می‌خواهند عیسی را ببینند

۲۰در میان کسانی‌که برای عبادت عید به اورشلیم آمده بودند
عدّه‌ای یونانی بودند. ۲۱آنها نزد فیلیپُس که اهل بیت‌صیدای
جلیل بود آمدند و گفتند: «ای آقا، ما می‌خواهیم عیسی را
ببینیم.»
۲۲فیلیپُس رفت و این را به اندریاس گفت و آن وقت هردوی
آنها رفتند و به عیسی گفتند. ۲۳عیسی به آنها گفت: «ساعت
آن رسیده است که پسر انسان جلال یابد. ۲۴یقین بدانید که
اگر دانهٔ گندم به داخل خاک نرود و نمیرد، هیچ‌وقت از یک
دانه بیشتر نمی‌شود امّا اگر بمیرد دانه‌های بی‌شماری به بار
می‌آورد. ۲۵کسی‌که جان خود را دوست دارد، آن را از دست
می‌دهد و کسی‌که در این جهان از جان خود بگذرد آن را تا
به حیات جاودانی حفظ خواهد کرد. ۲۶اگر کسی می‌خواهد
مرا خدمت کند باید به دنبال من بیاید و هرجا من باشم، خادم
من نیز در آنجا با من خواهد بود و اگر کسی مرا خدمت کند،
پدر من او را سرافراز خواهد کرد.

عیسی دربارهٔ مرگ خود سخن می‌گوید

۲۷«اکنون جان من در اضطراب است. چه بگویم؟ آیا بگویم:
'ای پدر مرا از این ساعت برهان؟' امّا برای همین منظور به

این ساعت رسیده‌ام. **۲۸**ای پدر، نام خود را جلال بده.» در
آن وقت صدایی از آسمان رسید که می‌گفت: «آن را جلال
داده‌ام و باز هم جلال خواهم داد.»
۲۹گروهی که در آنجا ایستاده بودند گفتند: «صدای رعد
بود.» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او سخن گفت.»
۳۰عیسی در جواب گفت: «این صدا به‌خاطر شما آمد نه
به‌خاطر من. **۳۱**اکنون موقع داوری این جهان است و حکمران
این جهان بیرون رانده می‌شود. **۳۲**وقتی از زمین بالا برده می‌شوم،
همهٔ آدمیان را به سوی خود خواهم کشید.» **۳۳**عیسی این را
در اشاره به نوع مرگی که در انتظارش بود گفت.
۳۴مردم به او گفتند: «تورات به ما تعلیم می‌دهد که مسیح
تا به ابد زنده می‌ماند. پس تو چگونه می‌گویی که پسر انسان
باید بالا برده شود؟ این پسر انسان کیست؟»
۳۵عیسی به آنان گفت: «فقط تا زمانی کوتاه نور با شماست؛
تا وقتی این نور با شماست راه بروید مبادا تاریکی شما را فرا گیرد.
کسی که در تاریکی راه می‌رود نمی‌داند به کجا می‌رود. **۳۶**تا زمانی که
نور را دارید به نور ایمان بیاورید تا فرزندان نور شوید.»

بی‌ایمانی یهودیان

عیسی این را گفت و از نزد آنان رفت و پنهان شد. **۳۷**با وجود
معجزات بسیاری که در حضور آنان انجام داد آنها به او ایمان
نیاوردند، **۳۸**تا سخن اشعیای نبی تحقّق یابد که گفته بود:

«ای خداوند، آیا پیام ما را کسی باور نموده
و آیا قدرت خداوند به احدی مشکوف گردیده است؟»

۳۹پس آنها نتوانستند ایمان آورند، زیرا اشعیا باز هم فرموده
است:

۴۰«چشمان آنها را نابینا
و دلهایشان را سخت گردانیده است
تا با چشمان خود نبینند
و با دلهای خود نفهمند
و به سوی من باز نگردند
تا ایشان را شفا دهم.»

۴۱اشعیا این را فرمود زیرا جلال عیسی را دید و دربارهٔ او
سخن گفت.
۴۲با وجود این بسیاری از بزرگان یهود به او گرویدند. ولی
به‌خاطر فریسیان و ترس از آنکه مبادا از کنیسه اخراج شوند

به ایمان خود اقرار نمی‌کردند، **۴۳**زیرا آنان تعریف و تمجید از انسان را بیش از حرمت و عزّتی که از جانب خداست دوست می‌داشتند.

داوری به وسیلهٔ کلام عیسی

۴۴پس عیسی با صدای بلند گفت: «هرکه به من ایمان بیاورد نه فقط به من بلکه به فرستندهٔ من نیز ایمان آورده است. **۴۵**هرکه مرا می‌بیند فرستندهٔ مرا دیده است. **۴۶**من نوری هستم که به جهان آمده‌ام تا هرکه به من ایمان آورد در تاریکی نماند، **۴۷**امّا اگر کسی سخنان مرا بشنود و اطاعت نکند، من در حقّ او داوری نمی‌کنم، زیرا نیامده‌ام تا جهان را محکوم سازم بلکه تا جهان را نجات بخشم. **۴۸**داوری هست که هرکه مرا رد کند و سخنانم را نپذیرد او را محکوم می‌سازد. سخنانی که من گفتم در روز آخر او را محکوم خواهد ساخت. **۴۹**چون من از خود سخن نمی‌گویم بلکه پدری که مرا فرستاده است به من فرمان داد که چه بگویم و چگونه صحبت کنم **۵۰**و من می‌دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می‌گویم کاملاً همان چیزی است که پدر به من گفته است.»

شستن پاهای شاگردان

۱۳ یک روز قبل از عید فصح بود. عیسی فهمید که ساعتش فرا رسیده است و می‌بایست این جهان را ترک کند و نزد پدر برود. او که همیشه متعلّقان خود را در این جهان محبّت می‌نمود، آنها را تا به آخر محبّت کرد.

۲وقت شام خوردن بود و شیطان قبلاً دل یهودای اسخریوطی را برانگیخته بود که عیسی را تسلیم نماید. **۳**عیسی که می‌دانست پدر همه‌چیز را به دست او سپرده و از جانب خدا آمده است و به سوی او می‌رود، **۴**از سر سفره برخاسته، لباس خود را کنار گذاشت و حوله‌ای گرفته به کمر بست. **۵**بعد از آن در لگنی آب ریخت و شروع کرد به شستن پاهای شاگردان و خشک‌کردن آنها با حوله‌ای که به کمر بسته بود. **۶**وقتی نوبت به شمعون پطرس رسید او به عیسی گفت: «ای خداوند، آیا تو می‌خواهی پاهای مرا بشویی؟»

۷عیسی در جواب گفت: «تو اکنون نمی‌فهمی من چه می‌کنم ولی بعداً خواهی فهمید.»

۸پطرس گفت: «هرگز نمی‌گذارم پاهای مرا بشویی.»

عیسی به او گفت: «اگر تو را نشویم، تو در من سهمی نخواهی داشت.»
۹شمعون پطرس گفت: «پس ای خداوند، نه تنها پاهای مرا بلکه دستها و سرم را نیز بشوی.»
۱۰عیسی گفت: «کسی‌که غسل کرده است احتیاجی به شست‌وشو ندارد، به جز شستن پاهایش. او از سر تا پا تمیز است و شما پاک هستید، ولی نه همه.» **۱۱**چون او می‌دانست چه کسی او را تسلیم خواهد نمود، به همین دلیل گفت همهٔ شما پاک نیستید.
۱۲بعد از آنکه پاهای آنان را شست و لباس خود را پوشید و دوباره سر سفره نشست، از آنها پرسید: «آیا فهمیدید برای شما چه کردم؟ **۱۳**شما مرا استاد و خداوند خطاب می‌کنید و درست هم می‌گویید زیرا که چنین هستم. **۱۴**پس اگر من که استاد و خداوند شما هستم پاهای شما را شسته‌ام، شما هم باید پاهای یکدیگر را بشویید. **۱۵**به شما نمونه‌ای دادم تا همان‌طور که من با شما رفتار کردم شما هم رفتار کنید. **۱۶**یقین بدانید که هیچ غلامی از ارباب خود و هیچ قاصدی از فرستندهٔ خویش بزرگتر نیست. **۱۷**هرگاه این را فهمیدید، خوشا به حال شما اگر به آن عمل نمایید.
۱۸«آنچه می‌گویم مربوط به همهٔ شما نیست. من کسانی را که برگزیده‌ام می‌شناسم. امّا این پیشگویی کتاب‌مقدّس باید تحقّق یابد: 'آن‌کس که با من نان می‌خورد، برضد من برخاسته است.' **۱۹**اکنون پیش از وقوع این را به شما می‌گویم تا وقتی واقع شود ایمان آورید که من او هستم. **۲۰**یقین بدانید هرکه، کسی را که من می‌فرستم بپذیرد مرا پذیرفته است و هرکه مرا بپذیرد فرستندهٔ مرا پذیرفته است.»

پیشگویی دربارهٔ تسلیم‌شدن
(متّی ۲۰:۲۶-۲۵؛ مرقس ۱۷:۱۴-۲۱؛ لوقا ۲۱:۲۲-۲۳)

۲۱وقتی عیسی این را گفت، روحاً سخت مضطرب شد و به طور آشکار فرمود: «یقین بدانید که یکی از شما مرا تسلیم دشمنان خواهد کرد.»
۲۲شاگردان با شک و تردید به یکدیگر نگاه می‌کردند زیرا نمی‌دانستند این را دربارهٔ کدام‌یک از آنها می‌گوید. **۲۳**یکی از شاگردان که عیسی او را دوست می‌داشت، پهلوی او نشسته

بود. **۲۴**پس شمعون پطرس با اشاره از او خواست از عیسی بپرسد که او دربارهٔ کدام‌یک از آنها صحبت می‌کند.
۲۵بنابراین آن شاگرد به عیسی نزدیکتر شده از او پرسید: «ای خداوند، او کیست؟»
۲۶عیسی پاسخ داد: «من این تکهٔ نان را به داخل کاسه فرو می‌برم و به او می‌دهم، او همان شخص است.» پس وقتی تکهٔ نان را به داخل کاسه فرو برد، آن را به یهودا پسر شمعون اسخریوطی داد. **۲۷**همین‌که یهودا لقمه را گرفت شیطان وارد وجود او شد. عیسی به او گفت: «آنچه را می‌کنی زودتر بکن.»
۲۸ولی از کسانی‌که بر سر سفره بودند هیچ‌کس نفهمید منظور او از این سخن چه بود. **۲۹**بعضی گمان کردند که چون یهودا مسئول کیسهٔ پول بود عیسی به او می‌گوید که هرچه برای عید لازم دارند، خریداری نماید و یا چیزی به فقرا بدهد.
۳۰به محض اینکه یهودا لقمه را گرفت بیرون رفت و شب بود.

فرمان تازه

۳۱وقتی یهودا بیرون رفت، عیسی گفت: «اکنون پسر انسان جلال می‌یابد **۳۲**و اگر خدا به وسیلهٔ او جلال یابد، خدا نیز او را جلال خواهد داد و این جلال بزودی شروع می‌شود. **۳۳**ای فرزندان من، زمانی کوتاه با شما هستم. آنگاه به دنبال من خواهید گشت و همان‌طور که به یهودیان گفتم اکنون به شما هم می‌گویم، آن جایی‌که من می‌روم شما نمی‌توانید بیایید. **۳۴**به شما فرمان تازه‌ای می‌دهم: یکدیگر را دوست بدارید، همان‌طور که من شما را دوست داشته‌ام شما نیز یکدیگر را دوست بدارید. **۳۵**اگر نسبت به یکدیگر محبّت داشته باشید، همه خواهند فهمید که شاگردان من هستید.»

پیشگویی انکار پطرس

(متّی ۲۶:۳۱-۳۵؛ مرقس ۱۴:۲۷-۳۱؛ لوقا ۲۲:۳۱-۳۴)

۳۶شمعون پطرس به او گفت: «ای خداوند، کجا می‌روی؟» عیسی پاسخ داد: «جایی‌که می‌روم تو حالا نمی‌توانی به دنبال من بیایی، امّا بعدها خواهی آمد.»
۳۷پطرس گفت: «ای خداوند چرا نمی‌توانم همین حالا به دنبال تو بیایم؟ من حاضرم جان خود را به‌خاطر تو بدهم.»
۳۸عیسی به او جواب داد: «آیا حاضری جان خود را به‌خاطر من بدهی؟ یقین بدان که پیش از بانگ خروس سه بار خواهی گفت که مرا نمی‌شناسی.»

عیسی یگانه راه به سوی خداست

۱۴ «دلهای شما مضطرب نشود. به خدا توکّل نمایید،
به من نیز ایمان داشته باشید. **۲**در خانهٔ پدر من
منزلهای بسیاری هست. اگر چنین نبود، به شما می‌گفتم. من
می‌روم تا مکانی برای شما آماده سازم. **۳**پس از اینکه رفتم و
مکانی برای شما آماده ساختم، دوباره می‌آیم و شما را نزد خود
می‌برم تا جایی‌که من هستم شما نیز باشید. **۴**شما می‌دانید به
کجا می‌روم و راه آن را نیز می‌دانید.»
۵توما گفت: «ای خداوند، ما نمی‌دانیم تو به کجا می‌روی،
پس چگونه می‌توانیم راه را بدانیم.»
۶عیسی به او گفت: «من راه و راستی و حیات هستم، هیچ‌کس
جز به وسیلهٔ من نزد پدر نمی‌آید. **۷**اگر مرا می‌شناختید پدر مرا نیز
می‌شناختید، از این پس شما او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.»
۸فیلیپُس به او گفت: «ای خداوند، پدر را به ما نشان بده
و این برای ما کافی است.»
۹عیسی به او گفت: «ای فیلیپُس، در این مدّت طولانی من
با شما بوده‌ام و تو هنوز مرا نشناخته‌ای؟ هرکه مرا دید پدر
را دیده است. پس چگونه می‌گویی پدر را به ما نشان بده؟
۱۰آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟
سخنانی که به شما می‌گویم از خودم نیست، آن پدری که
در من ساکن است همهٔ این کارها را انجام می‌دهد. **۱۱**به من
ایمان داشته باشید که من در پدر هستم و پدر در من است.
در غیر این صورت به‌خاطر کارهایی که از من دیده‌اید به من
ایمان داشته باشید. **۱۲**یقین بدانید هرکه به من ایمان بیاورد
آنچه را من می‌کنم خواهد کرد و حتّی کارهای بزرگتری هم
انجام خواهد داد، زیرا من نزد پدر می‌روم **۱۳**و هرچه به نام
من بخواهید آن را انجام خواهم داد تا پدر در پسر جلال یابد.
۱۴اگر چیزی به نام من بخواهید آن را انجام خواهم داد.

وعدهٔ روح‌القدس

۱۵«اگر مرا دوست دارید، دستورهای مرا اطاعت خواهید کرد
۱۶و من از پدر درخواست خواهم کرد و او پشتیبان دیگری به
شما خواهد داد که همیشه با شما بماند. **۱۷**یعنی همان روح
راستی که جهان نمی‌تواند بپذیرد زیرا او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد
ولی شما او را می‌شناسید، چون او نزد شما می‌ماند و در خود
شما خواهد بود.

۱۸«شما را تنها نمی‌گذارم، نزد شما برمی‌گردم. ۱۹پس از اندک
زمانی، جهان دیگر مرا نخواهد دید امّا شما مرا خواهید دید و
چون من زنده‌ام شما هم خواهید زیست. ۲۰در آن روز خواهید
دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.
۲۱«هرکه احکام مرا قبول کند و مطابق آنها عمل نماید او
کسی است که مرا دوست دارد و هرکه مرا دوست دارد پدر
من او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته
خود را به او ظاهر خواهم ساخت.»
۲۲یهودا (نه یهودای اسخریوطی) از او پرسید: «ای خداوند،
چرا می‌خواهی خود را به ما ظاهر سازی امّا نه به جهان؟»
۲۳عیسی در جواب او گفت: «هرکه مرا دوست دارد مطابق
آنچه می‌گویم عمل خواهد نمود و پدر من او را دوست خواهد
داشت و ما نزد او آمده و با او خواهیم ماند. ۲۴کسی‌که مرا
دوست ندارد مطابق تعالیم من عمل نمی‌کند. آنچه شما می‌شنوید
از خودم نیست بلکه از پدری که مرا فرستاده است.
۲۵«این چیزها را وقتی هنوز با شما هستم می‌گویم، ۲۶امّا
پشتیبان شما یعنی روح‌القدس که پدر به نام من خواهد فرستاد
همه‌چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را به شما گفته‌ام
به‌یاد شما خواهد آورد.
۲۷«آرامش برای شما بجا می‌گذارم، من آرامش خود را به شما
می‌دهم. جهان نمی‌تواند آن آرامش را به طوری که من به شما
می‌دهم بدهد. دلهای شما مضطرب نشود و ترسان نباشید.
۲۸شنیدید که به شما گفتم من می‌روم ولی نزد شما برمی‌گردم.
اگر مرا دوست می‌داشتید از شنیدن اینکه من نزد پدر می‌روم،
شاد می‌شدید زیرا پدر از من بزرگتر است. ۲۹اکنون قبل از
اینکه این کار عملی شود به شما گفتم تا وقتی اتّفاق می‌افتد
ایمان بیاورید. ۳۰بعد از این با شما زیاد سخن نمی‌گویم زیرا
حکمران این جهان می‌آید، او بر من هیچ قدرتی ندارد، ۳۱امّا
برای اینکه جهان بداند که من پدر را دوست دارم، دستورات
او را به طور کامل انجام می‌دهم. برخیزید از اینجا برویم.

تاک حقیقی

۱۵ «من تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است.
۲هر شاخه‌ای را که در من ثمر نیاورد می‌برد و هر
شاخه‌ای که ثمر بیاورد آن را پاک می‌سازد تا میوهٔ بیشتری به
بار آورد. ۳شما با تعالیمی که به شما گفتم پاک شده‌اید. ۴در

من بمانید و من در شما. همان‌طور که هیچ شاخه‌ای نمی‌تواند به خودی خود میوه دهد مگر آنکه در تاک بماند، شما نیز نمی‌توانید ثمر بیاورید مگر در من بمانید.
۵«من تاک هستم و شما شاخه‌های آن هستید. هرکه در من بماند و من در او، میوهٔ بسیار می‌آورد چون شما نمی‌توانید جدا از من کاری انجام دهید. ۶اگر کسی در من نماند مانند شاخه‌ای به دور افکنده می‌شود و خشک می‌گردد. مردم شاخه‌های خشکیده را جمع می‌کنند و در آتش می‌ریزند و می‌سوزانند. ۷اگر در من بمانید و سخنان من در شما بماند هرچه می‌خواهید بطلبید که حاجت شما برآورده می‌شود. ۸جلال پدر من در این است که شما میوهٔ فراوان بیاورید و به این طریق شاگردان من خواهید بود. ۹همان‌طور که پدر مرا دوست داشته است من هم شما را دوست داشته‌ام. در محبّت من بمانید. ۱۰اگر مطابق احکام من عمل کنید، در محبّت من خواهید ماند، همان‌طور که من احکام پدر را اطاعت نموده‌ام و در محبّت او ساکن هستم.
۱۱«این چیزها را به شما گفته‌ام تا شادی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد. ۱۲حکم من این است که یکدیگر را دوست بدارید، همان‌طور که من شما را دوست داشتم. ۱۳محبّتی بزرگتر از این نیست که کسی جان خود را فدای دوستان خود کند. ۱۴شما دوستان من هستید اگر احکام مرا انجام دهید. ۱۵دیگر شما را بنده نمی‌خوانم زیرا بنده نمی‌داند اربابش چه می‌کند. من شما را دوستان خود خوانده‌ام زیرا هرچه را از پدر خود شنیدم برای شما شرح دادم. ۱۶شما مرا برنگزیده‌اید بلکه من شما را برگزیده‌ام و مأمور کرده‌ام که بروید و میوه بیاورید، میوه‌ای که دایمی باشد تا هرچه به نام من از پدر بخواهید به شما عطا نماید. ۱۷حکم من برای شما این است که یکدیگر را دوست بدارید.

نفرت جهان

۱۸«اگر جهان از شما نفرت دارد، بدانید که قبل از شما از من نفرت داشته است. ۱۹اگر شما متعلّق به این جهان بودید جهان متعلّقان خود را دوست می‌داشت، امّا چون شما از این جهان نیستید و من شما را از جهان برگزیده‌ام، به این سبب جهان از شما نفرت دارد. ۲۰آنچه را گفتم به‌خاطر بسپارید: غلام از ارباب خود بزرگتر نیست. اگر به من آزار رسانیدند به

شما نیز آزار خواهند رسانید و اگر از تعالیم من پیروی کردند از تعالیم شما نیز پیروی خواهند نمود. **۲۱**چون شما به من تعلّق دارید آنها با شما چنین رفتاری خواهند داشت زیرا فرستندهٔ مرا نمی‌شناسند. **۲۲**اگر من نمی‌آمدم و با آنها سخن نمی‌گفتم آنها تقصیری نمی‌داشتند، ولی اکنون دیگر برای گناه خود عذری ندارند. **۲۳**کسی که از من متنفّر باشد از پدر من نیز نفرت دارد. **۲۴**اگر در میان آنان کارهایی را که هیچ شخص دیگری قادر به انجام آنها نیست انجام نداده بودم، مقصّر نمی‌بودند، ولی آنها آن کارها را دیده‌اند ولی با وجود این، هم از من و هم از پدر من نفرت دارند. **۲۵**و به این ترتیب تورات آنها که می‌گوید: 'بی‌جهت از من متنفّرند' تحقّق می‌یابد.

۲۶«امّا وقتی پشتیبان شما که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم بیاید یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او دربارهٔ من شهادت خواهد داد **۲۷**و شما نیز شاهدان من خواهید بود زیرا از ابتدا با من بوده‌اید.

۱۶ «این چیزها را به شما گفتم تا ایمانتان سست نشود. **۲**شما را از کنیسه‌ها بیرون خواهند کرد و در حقیقت زمانی می‌آید که هرکه شما را بکشد، گمان می‌کند که با این کار به خدا خدمت می‌نماید. **۳**این کارها را با شما خواهند کرد، زیرا نه پدر را می‌شناسند و نه مرا. **۴**این چیزها را به شما گفتم تا وقتی زمان وقوع آنها برسد گفتار مرا به‌خاطر آورید.

کار روح‌القدس

«این چیزها را در اول به شما نگفتم زیرا خودم با شما بودم **۵**امّا اکنون نزد کسی که مرا فرستاد می‌روم و هیچ‌یک از شما نمی‌پرسید 'کجا می‌روی؟' **۶**ولی چون این چیزها را به شما گفتم دلهای شما پر از غم شد. **۷**با وجود این، این حقیقت را به شما می‌گویم که رفتن من برای شما بهتر است زیرا اگر من نروم پشتیبانتان نزد شما نمی‌آید امّا اگر بروم او را نزد شما خواهم فرستاد **۸**و وقتی او می‌آید جهان را در مورد گناه، عدالت و داوری متقاعد می‌سازد. **۹**گناه را نشان خواهد داد چون به من ایمان نیاوردند، **۱۰**عدالت را مکشوف خواهد ساخت چون من نزد پدر می‌روم و دیگر مرا نخواهند دید؛ **۱۱**و واقعیّت داوری به آنها ثابت می‌شود چون حکمران این جهان محکوم شده است.

۱۲«چیزهای بسیاری هست که باید به شما بگویم ولی شما
فعلاً طاقت شنیدن آنها را ندارید. **۱۳**در هر حال، وقتی او که
روح راستی است بیاید شما را به تمام حقیقت رهبری خواهد
کرد، زیرا از خود سخن نخواهد گفت بلکه فقط دربارهٔ آنچه
بشنود سخن می‌گوید و شما را از امور آینده باخبر می‌سازد.
۱۴او مرا جلال خواهد داد، زیرا حقایقی را که از من دریافت
کرده به شما اعلام خواهد نمود. **۱۵**هرچه پدر دارد از آن من
است و به همین دلیل بود که گفتم: حقایقی را که از من
دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود.

غم و شادی

۱۶«بعد از مدّتی، دیگر مرا نمی‌بینید ولی باز بعد از چند روز
مرا خواهید دید.»
۱۷پس بعضی از شاگردان به یکدیگر گفتند: «چرا او می‌گوید:
بعد از مدّتی دیگر مرا نخواهید دید ولی باز بعد از مدّتی مرا
خواهید دید، چون به نزد پدر می‌روم؟ مقصود او از این سخن
چیست؟» **۱۸**سپس آنها گفتند: «این مدّتی که او دربارهٔ آن
سخن می‌گوید چیست؟ ما نمی‌دانیم دربارهٔ چه چیزی صحبت
می‌کند.»
۱۹عیسی فهمید که آنها می‌خواهند در این باره از او چیزی
بپرسند، پس به آنها گفت: «من به شما گفتم که بعد از مدّتی،
دیگر مرا نخواهید دید ولی باز بعد از مدّتی مرا خواهید دید.
آیا بحث شما دربارهٔ این است؟ **۲۰**یقین بدانید که شما اشک
خواهید ریخت و ماتم خواهید گرفت ولی جهان شادی خواهد
کرد. شما غمیگن خواهید شد ولی غم شما به شادی مبدّل
خواهد گشت. **۲۱**یک زن در وقت زایمان درد می‌کشد و از
درد ناراحت است امّا به محض اینکه طفل به دنیا می‌آید درد
و ناراحتی خود را فراموش می‌کند به‌خاطر اینکه یک انسان
به جهان آمده است. **۲۲**شما هم همین‌طور، اکنون غمگین و
ناراحت هستید ولی شما را باز هم خواهم دید و در آن وقت
شادمان خواهید شد و هیچ‌کس نمی‌تواند این شادی را از شما
بگیرد.
۲۳«در آن روز دیگر از من چیزی نخواهید پرسید، یقین
بدانید که هرچه به نام من از پدر بخواهید به شما خواهد داد.
۲۴تاکنون چیزی به نام من نخواسته‌اید، بخواهید تا به دست
آورید و شادی شما کامل گردد.

پیروزی بر جهان

۲۵«تا به حال با مَثَل و کنایه با شما سخن گفته‌ام ولی زمانی خواهد آمد که دیگر با مَثَل و کنایه با شما صحبت نخواهم کرد، بلکه واضح و بی‌پرده دربارهٔ پدر با شما سخن خواهم گفت. **۲۶**وقتی آن روز برسد خواهش خود را به نام من از خدا خواهید کرد و من نمی‌گویم که برای شما از پدر تقاضا خواهم نمود، **۲۷**زیرا پدر خودش شما را دوست دارد چون شما مرا دوست داشته‌اید و قبول کرده‌اید که من از جانب خدا آمده‌ام. **۲۸**من از نزد پدر آمدم و به جهان وارد شدم و اکنون جهان را ترک می‌کنم و به سوی پدر می‌روم.»

۲۹شاگردان به او گفتند: «حالا به طور واضح و بدون اشاره و کنایه سخن می‌گویی. **۳۰**ما اکنون مطمئن هستیم که تو همه‌چیز را می‌دانی و لازم نیست کسی چیزی از تو بپرسد و به این دلیل است که ما ایمان داریم تو از نزد خدا آمده‌ای.»

۳۱عیسی پاسخ داد: «آیا حالا ایمان دارید؟ **۳۲**ببینید، ساعتی می‌آید -و در واقع هم اکنون شروع شده است- که همهٔ شما پراکنده می‌شوید و به خانه‌های خود می‌روید و مرا تنها می‌گذارید. با وجود این، من تنها نیستم، زیرا پدر با من است. **۳۳**این چیزها را به شما گفتم تا در اتّحاد با من آرامش داشته باشید. در جهان رنج و زحمت خواهید داشت. ولی شجاع باشید، من بر دنیا چیره شده‌ام.»

دعا برای شاگردان

۱۷ پس از این سخنان، عیسی به سوی آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، آن ساعت رسیده است. پسر خود را جلال ده تا پسرت نیز تو را جلال دهد، **۲**زیرا تو اختیار تمام انسانها را به دست او سپرده‌ای تا به همهٔ کسانی‌که تو به او بخشیده‌ای حیات جاودان بدهد. **۳**این است حیات جاودان که آنها تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادهٔ توست بشناسند. **۴**من تو را در روی زمین جلال دادم و کاری را که به من سپرده شده بود تمام کردم **۵**و اکنون ای پدر، مرا در پیشگاه خود جلال بده همان جلالی که پیش از آفرینش جهان در نزد تو داشتم.

۶«من تو را به آن کسانی‌که تو از میان جهانیان برگزیده و به من بخشیدی شناسانیدم. آنان متعلّق به تو بودند و تو آنان را به من بخشیدی و آنها مطابق کلام تو عمل کرده‌اند. **۷**اکنون

آنها می‌دانند که آنچه به من دادی واقعاً از جانب توست. **۸**زیرا آن کلامی را که تو به من دادی، به آنان دادم و آنها هم آن را قبول کردند. آنها این حقیقت را می‌دانند که من از جانب تو آمده‌ام و ایمان دارند که تو مرا فرستاده‌ای.

۹«من برای آنها دعا می‌کنم، نه برای جهان. من برای کسانی‌که تو به من داده‌ای دعا می‌کنم زیرا آنها از آن تو هستند. **۱۰**آنچه من دارم از آن توست و آنچه تو داری از آن من است و جلال من به وسیلهٔ آنها آشکار شده است. **۱۱**من دیگر در این جهان نمی‌مانم ولی آنها هنوز در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر مقدّس، با قدرت نام خود کسانی را که به من داده‌ای حفظ فرما تا آنها یکی باشند همان طوری که ما یکی هستیم. **۱۲**در مدّتی که با آنان بودم با قدرت نام تو کسانی را که به من بخشیدی، حفظ کردم و هیچ‌یک از آنان هلاک نشد جز آن کسی‌که مستحقّ هلاکت بود تا آنچه کتاب‌مقدّس می‌گوید تحقّق یابد. **۱۳**ولی اکنون نزد تو می‌آیم و قبل از اینکه جهان را ترک کنم این سخنان را می‌گویم تا شادی مرا در خود به حدّ کمال داشته باشند. **۱۴**من کلام تو را به آنان رسانیده‌ام، امّا چون آنها مانند من به این جهان تعلّق ندارند جهان از آنان نفرت دارد. **۱۵**به درگاه تو دعا می‌کنم، نه برای اینکه آنان را از جهان ببری بلکه تا آنان را از شرارت و شیطان محافظت فرمایی. **۱۶**همان‌طور که من متعلّق به این جهان نیستم، ایشان هم نیستند. **۱۷**آنان را به وسیلهٔ راستی خود تقدیس نما، کلام تو راستی است. **۱۸**همان‌طور که تو مرا به جهان فرستادی من نیز آنان را به جهان فرستادم. **۱۹**و اکنون به‌خاطر آنان، خود را تقدیس می‌نمایم تا آنان نیز با راستی تقدیس گردند.

۲۰«فقط برای اینها دعا نمی‌کنم بلکه برای کسانی هم که به وسیلهٔ پیام و شهادت آنان به من ایمان خواهند آورد، **۲۱**تا همهٔ آنان یکی باشند آن‌چنان‌که تو ای پدر در من هستی و من در تو و آنان نیز در ما یکی باشند و تا جهان ایمان بیاورد که تو مرا فرستاده‌ای. **۲۲**آن جلالی را که تو به من داده‌ای به آنان داده‌ام تا آنها یکی باشند آن‌چنان‌که ما یکی هستیم، **۲۳**من در آنان و تو در من، تا آنها به طور کامل یکی باشند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و آنها را مثل خود من دوست داری.

۲۴«ای پدر، آرزو دارم کسانی‌که به من بخشیده‌ای در جایی‌که من هستم با من باشند تا جلالی را که تو بر اثر محبّت خود

بیش از آغاز جهان به من دادی، ببیند. **۲۵**ای پدر عادل، اگر
چه جهان تو را نشناخته است، من تو را شناخته‌ام و اینها
می‌دانند که تو مرا فرستادی. **۲۶**من تو را به آنان شناسانیدم، و
باز خواهم شناسانید تا آن محبّتی که تو نسبت به من داشته‌ای
در آنها باشد و من در آنها باشم.»

بازداشت عیسی

(متّی ۲۶:۴۷-۵۶؛ مرقس ۱۴:۴۳-۵۰؛ لوقا ۲۲:۴۷-۵۳)

۱۸ پس از این سخنان، عیسی با شاگردان خود به آن
طرف درّهٔ قدرون رفت. در آنجا باغی بود که عیسی
و شاگردانش وارد آن شدند. **۲**یهودا که تسلیم‌کنندهٔ او بود،
می‌دانست آن محل کجاست زیرا عیسی و شاگردانش اغلب در
آنجا جمع می‌شدند. **۳**پس یهودا یک‌دسته از سربازان و پاسبانانی
را که سران کاهنان و فریسیان فرستاده بودند با خود به آن باغ
برد. آنها مجهّز به چراغها و مشعل‌ها و اسلحه بودند. **۴**عیسی
با وجودی که می‌دانست چه اتّفاقی برایش خواهد افتاد، جلو
رفت و از آنان پرسید: «به دنبال چه کسی می‌گردید؟»
۵به او گفتند: «به دنبال عیسی ناصری.» عیسی به آنان گفت:
«من هستم.» و یهودای خائن هم همراه آنان بود **۶**وقتی عیسی به
آنان گفت: «من هستم»، آنان عقب‌عقب رفته به زمین افتادند.
۷پس عیسی بار دیگر پرسید: «به دنبال چه کسی می‌گردید؟»
آنها جواب دادند: «عیسای ناصری.»
۸عیسی گفت: «من که به شما گفتم خودم هستم. اگر به
دنبال من می‌گردید، بگذارید اینها بروند.» **۹**او این را گفت تا
به آنچه قبلاً فرموده بود تحقّق بخشد: «هیچ‌یک از کسانی‌که
به من سپردی گُم نشد.»
۱۰آنگاه شمعون پطرس شمشیری را که همراه داشت کشیده،
ضربه‌ای به نوکر کاهن اعظم که ملوک نام داشت زد و گوش
راست او را برید. **۱۱**عیسی به پطرس گفت: «شمشیرت را غلاف
کن. آیا جامی را که پدر به من داده است نباید بنوشم؟»

عیسی در مقابل حنا

۱۲سپس آن سربازان به اتّفاق فرماندهٔ خود و پاسبانان یهود
عیسی را دستگیر کرده، محکم بستند. **۱۳**ابتدا او را نزد حنا
پدرزن قیافا که در آن موقع کاهن اعظم، بود بردند **۱۴**و این
همان قیافایی بود که به یهودیان گفته بود که به خیر و صلاح
آنان است اگر یک نفر به‌خاطر قوم بمیرد.

انکار پطرس
(متّی ۲۶:۶۹-۷۰؛ مرقس ۱۴:۶۶-۶۸؛ لوقا ۲۲:۵۵-۵۷)

۱۵شمعون پطرس و یک شاگرد دیگر به دنبال عیسی رفتند و چون آن شاگرد با کاهن اعظم آشنایی داشت همراه عیسی به داخل خانهٔ کاهن اعظم رفت. **۱۶**امّا پطرس در بیرون منزل، نزدیک در ایستاد. پس آن شاگردی که با کاهن اعظم آشنایی داشت بیرون آمد و به دربان چیزی گفت و پطرس را به داخل برد. **۱۷**خادمه‌ای که جلوی در خدمت می‌کرد گفت: «مگر تو یکی از شاگردان این مرد نیستی؟» او گفت: «نه، نیستم.»
۱۸نوکران و نگهبانان، آتش افروخته بودند زیرا هوا سرد بود و دور آتش ایستاده خود را گرم می‌کردند. پطرس نیز پهلوی آنان ایستاده بود و خود را گرم می‌کرد.

بازجویی از عیسی
(متّی ۲۶:۵۹-۶۶؛ مرقس ۱۴:۵۵-۶۴؛ لوقا ۲۲:۶۶-۷۱)

۱۹کاهن اعظم از عیسی دربارهٔ شاگردان و تعالیم او سؤالاتی کرد. **۲۰**عیسی پاسخ داد: «من به طور علنی و در مقابل همه صحبت کرده‌ام. همیشه در کنیسه و در معبد بزرگ یعنی در جایی‌که همهٔ یهودیان جمع می‌شوند، تعلیم داده‌ام و هیچ‌وقت در خفا چیزی نگفته‌ام، **۲۱**پس چرا از من سؤال می‌کنی؟ از کسانی‌که سخنان مرا شنیده‌اند بپرس. آنها می‌دانند چه گفته‌ام.»
۲۲وقتی عیسی این را گفت یکی از نگهبانان که در آنجا ایستاده بود به او سیلی زده گفت: «آیا این‌طور به کاهن اعظم جواب می‌دهی؟»
۲۳عیسی به او گفت: «اگر بد گفتم، با دلیل خطای مرا ثابت کن و اگر درست جواب دادم چرا مرا می‌زنی؟»
۲۴سپس حنا او را دست‌بسته نزد قیافا کاهن اعظم فرستاد.

پطرس بار دیگر منکر عیسی می‌شود
(متّی ۲۶:۷۱-۷۵؛ مرقس ۱۴:۶۹-۷۲؛ لوقا ۲۲:۵۸-۶۲)

۲۵شمعون پطرس در آنجا ایستاده بود و خود را گرم می‌کرد. عدّه‌ای از او پرسیدند: «مگر تو از شاگردان او نیستی؟» او منکر شد و گفت: «نه، نیستم»
۲۶یکی از خدمتکاران کاهن اعظم که از خویشاوندان آن کسی بود که پطرس گوشش را بریده بود به او گفت: «مگر من خودم تو را در باغ با او ندیدم؟»
۲۷پطرس باز هم منکر شد و درست در همان وقت خروس بانگ زد.

عیسی در مقابل پیلاطس

(متّی ۱:۲۷-۲ و ۱۱-۱۴؛ مرقس ۱:۱۵-۵؛ لوقا ۱:۲۳-۵)

۲۸صبح زود عیسی را از نزد قیافا به کاخ فرماندار بردند. یهودیان به کاخ وارد نشدند مبادا ناپاک شوند و نتوانند غذای فصح را بخورند. **۲۹**پس پیلاطس بیرون آمد و از آنها پرسید: «چه شکایتی علیه این مرد دارید؟»

۳۰در جواب گفتند: «اگر جنایتکار نبود او را نزد تو نمی‌آوردیم.»

۳۱پیلاطس گفت: «او را ببرید و بر طبق قانون خود محاکمه نمایید.» یهودیان به او پاسخ دادند: «طبق قانون، ما اجازه نداریم کسی را بکشیم.» **۳۲**و به این ترتیب آنچه که عیسی در اشاره به نحوهٔ مرگ خود گفته بود تحقّق یافت. **۳۳**سپس پیلاطس به کاخ برگشت و عیسی را احضار کرده از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟»

۳۴عیسی پاسخ داد: «آیا این نظر خود توست یا دیگران دربارهٔ من چنین گفته‌اند؟»

۳۵پیلاطس گفت: «مگر من یهودی هستم؟ قوم خودت و سران کاهنان، تو را نزد من آوردند. چه کرده‌ای؟»

۳۶عیسی پاسخ داد: «پادشاهی من متعلّق به این جهان نیست. اگر پادشاهی من به این جهان تعلّق می‌داشت، پیروان من می‌جنگیدند تا من به یهودیان تسلیم نشوم، ولی پادشاهی من پادشاهی دنیوی نیست.»

۳۷پیلاطس به او گفت: «پس تو پادشاه هستی؟» عیسی پاسخ داد: «همان‌طور که می‌گویی هستم. من برای این متولّد شده‌ام و به دنیا آمدم تا به راستی شهادت دهم و هرکه راستی را دوست دارد، سخنان مرا می‌شنود.»

۳۸پیلاطس گفت: «راستی چیست؟»

عیسی به مرگ محکوم می‌شود

(متّی ۱۵:۲۷-۳۱؛ مرقس ۶:۱۵-۲۰؛ لوقا ۱۳:۲۳-۲۵)

پس از گفتن این سخن، پیلاطس باز نزد یهودیان رفت و به آنها گفت: «من در این مرد هیچ جُرمی نیافتم، **۳۹**ولی طبق رسم شما من در روز فصح یکی از زندانیان را برایتان آزاد می‌کنم. آیا مایلید که پادشاه یهود را برایتان آزاد سازم؟»

۴۰آنها همه فریاد کشیدند: «نه او را نمی‌خواهیم، باراباس را آزاد کن.» باراباس یک راهزن بود.

۱۹ در این وقت پیلاطس دستور داد عیسی را تازیانه
زدند **۲**و سربازان تاجی از خار بافته بر سر او گذاشتند
و ردایی ارغوانی رنگ به او پوشانیدند. **۳**و نزد او می‌آمدند و
می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود!» و به او سیلی می‌زدند.
۴بار دیگر پیلاطس بیرون آمد و به آنها گفت: «ببینید، او را
نزد شما می‌آورم تا بدانید که در او هیچ جُرمی نمی‌بینم.» **۵**و
عیسی درحالی‌که تاج خاری بر سر و ردایی ارغوانی برتن داشت
بیرون آمد. پیلاطس گفت: «ببینید، آن مرد اینجاست.»
۶وقتی سران کاهنان و مأموران آنها را دیدند، فریاد کردند:
«مصلوبش کن! مصلوبش کن!» پیلاطس گفت: «شما او را ببرید
و مصلوبش کنید، چون من هیچ تقصیری در او نمی‌بینم.»
۷یهودیان پاسخ دادند: «ما قانونی داریم که به موجب آن او
باید بمیرد، زیرا ادّعا می‌کند که پسر خداست.»
۸وقتی پیلاطس این را شنید بیش از پیش هراسان شد **۹**و باز
به کاخ خود رفت و از عیسی پرسید: «تو اهل کجا هستی؟»
عیسی به او پاسخ نداد. **۱۰**پیلاطس گفت: «آیا به من جواب
نمی‌دهی؟ مگر نمی‌دانی که من قدرت دارم تو را آزاد سازم و
قدرت دارم تو را مصلوب نمایم؟»
۱۱عیسی در جواب گفت: «تو هیچ قدرتی بر من نمی‌داشتی،
اگر خدا آن را به تو نمی‌داد. از این رو کسی‌که مرا به تو تسلیم
نمود، تقصیر بیشتری دارد.»
۱۲از آن وقت به بعد پیلاطس سعی کرد او را آزاد سازد
ولی یهودیان دایماً فریاد می‌کردند: «اگر این مرد را آزاد کنی
دوست قیصر نیستی. هرکه ادّعای پادشاهی کند، دشمن قیصر
است.»
۱۳وقتی پیلاطس این را شنید عیسی را بیرون آورد و خود
در محلی موسوم به سنگفرش که به زبان عبری آن را جباتا
می‌گفتند، بر مسند قضاوت نشست. **۱۴**وقت تهیّه فصح و
نزدیک ظهر بود که پیلاطس به یهودیان گفت: «ببینید، پادشاه
شما اینجاست.»
۱۵ولی آنها فریاد کردند: «اعدامش کن! اعدامش کن!
مصلوبش کن!» پیلاطس گفت: «آیا می‌خواهید پادشاه شما
را مصلوب کنم؟» سران کاهنان جواب دادند: «ما پادشاهی
جز قیصر نداریم.»
۱۶سرانجام پیلاطس عیسی را به دست آنها داد تا مصلوب شود.

عیسی را بر صلیب میخکوب می‌کنند
(متّی ۲۷:۳۲-۴۴؛ مرقس ۱۵:۲۱-۳۲؛ لوقا ۲۳:۲۶-۴۳)

پس آنها عیسی را تحویل گرفتند. **۱۷**عیسی درحالی‌که صلیب خود را می‌برد، به جایی‌که به «محلهٔ کاسه سر» و به عبری به جُلجُتا موسوم است، رفت. **۱۸**در آنجا او را به صلیب میخکوب کردند و با او دو نفر دیگر را یکی در دست راست و دیگری در سمت چپ او مصلوب کردند و عیسی در وسط آن دو نفر بود. **۱۹**پیلاطس تقصیرنامه‌ای نوشت تا بر صلیب نصب گردد و آن نوشته چنین بود: «عیسای ناصری پادشاه یهود.» **۲۰**بسیاری از یهودیان این تقصیرنامه را خواندند، زیرا جایی‌که عیسی مصلوب شد از شهر دور نبود و آن تقصیرنامه به زبانهای عبری و لاتین و یونانی نوشته شده بود. **۲۱**بنابراین، سران کاهنان یهود به پیلاطس گفتند: «ننویس پادشاه یهود، بنویس او ادّعا می‌کرد که پادشاه یهود است.»
۲۲پیلاطس پاسخ داد: «هرچه نوشتم، نوشتم.»
۲۳پس از اینکه سربازان عیسی را به صلیب میخکوب کردند، لباسهای او را برداشتند و چهار قسمت کردند و هر یک از سربازان یک قسمت از آن را برداشت ولی پیراهن او که درز نداشت و از بالا تا پایین یک‌پارچه بافته شده بود، باقی ماند.
۲۴پس آنها به یکدیگر گفتند:

«آن را پاره نکنیم، بیایید روی آن قرعه بیندازیم
و ببینیم به چه کسی می‌رسد.»

به این ترتیب کلام خدا که می‌فرماید: «لباسهای مرا در میان خود تقسیم کردند و بر ردایم قرعه افکندند.» به حقیقت پیوست و سربازان همین کار را کردند.
۲۵نزدیک صلیبی که عیسی به آن میخکوب شده بود، مادر عیسی به اتّفاق خواهرش مریم زن کلوپاس و مریم مجدلیه ایستاده بودند. **۲۶**وقتی عیسی مادر خود را دید که پهلوی همان شاگردی که او را دوست می‌داشت ایستاده است، به مادر خود گفت: «مادر، این پسر تو می‌باشد.»
۲۷و بعد به شاگرد خود گفت: «و این مادر تو می‌باشد.» و از همان لحظه آن شاگرد او را به خانهٔ خود برد.

عیسی جان می‌دهد

(متّی ۲۷:۴۵-۵۶؛ مرقس ۱۵:۳۳-۴۱؛ لوقا ۲۳:۴۴-۴۹)

۲۸بعد از آن عیسی دید که همه‌چیز انجام شده است، گفت: «تشنه‌ام.» و به این طریق پیشگویی کلام خدا تحقّق یافت.
۲۹خمره‌ای پر از شراب تُرشیده در آنجا قرار داشت. آنها اسفنجی را به شراب آغشته کردند و آن را بر سر نی‌ای گذارده جلوی دهان او گرفتند. **۳۰**وقتی عیسی به شراب لب زد گفت: «تمام شد.»
بعد سر به زیر افکنده جان سپرد.

به پهلوی عیسی نیزه می‌زنند

۳۱چون جمعه با روز تهیّه فصح مصادف بود و یهودیان نمی‌خواستند اجساد مصلوب شدگان در آن سبت بزرگ بر روی صلیب بماند، از پیلاطس درخواست کردند که ساق پای آن سه را بشکنند و آنها را از صلیب پایین بیاورند. **۳۲**پس سربازان جلو آمدند و ساق پای آن دو نفری را که با عیسی مصلوب شده بودند، شکستند. **۳۳**امّا وقتی نزد عیسی آمدند، دیدند که او مرده است و از این رو ساقهای او را نشکستند. **۳۴**امّا یکی از سربازان نیزه‌ای به پهلوی او فرو کرد و خون و آب از بدنش جاری شد. **۳۵**کسی‌که خود شاهد این واقعه بود این را می‌گوید و شهادت او راست است، او حقیقت را می‌گوید تا شما نیز ایمان آورید. **۳۶**چنین شد تا پیشگویی کتاب‌مقدّس که می‌فرماید: «هیچ‌یک از استخوانهایش شکسته نخواهد شد.» تحقّق یابد. **۳۷**و در جای دیگر می‌فرماید: «آنها به کسی‌که نیزه زده‌اند، نگاه خواهند کرد.»

تدفین عیسی

(متّی ۲۷:۵۷-۶۱؛ مرقس ۱۵:۴۲-۴۷؛ لوقا ۲۳:۵۰-۵۶)

۳۸بعد از آن یوسف رامه‌ای که به علّت ترس از یهودیان مخفیانه شاگرد عیسی بود، نزد پیلاطس رفت و اجازه خواست که جنازهٔ عیسی را بردارد. پیلاطس به او اجازه داد. پس آمد و جسد عیسی را برداشت. **۳۹**نیقودیموس، یعنی همان کسی‌که ابتدا شبانه به دیدن عیسی رفته بود، نیز آمد و با خود مخلوطی از مُرّ و چوب عود که در حدود پنجاه کیلو می‌شد، آورد. **۴۰**آنها بدن عیسی را بردند و مطابق مراسم تدفین یهود، در پارچه‌ای کتانی با داروهای معطّر پیچیدند. **۴۱**در نزدیکی محلی که او مصلوب شد، باغی بود و در آن باغ قبر تازه‌ای قرار داشت که هنوز کسی در آن دفن نشده بود. **۴۲**چون روز

قبل از سبت بود و قبر هم در همان نزدیکی قرار داشت، جسد عیسی را در آنجا دفن کردند.

قبر خالی

(متّی ۲۸:۱-۸؛ مرقس ۱۶:۱-۸؛ لوقا ۲۴:۱-۱۲)

۲۰ بامداد روز اول هفته وقتی هوا هنوز تاریک بود. مریم مجدلیه بر سر قبر آمد و دید که سنگ از جلوی قبر برداشته شده است. **۲**او دوان‌دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت رفت و به آنها گفت: «خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذاشته‌اند.»

۳پس پطرس و آن شاگرد دیگر به راه افتادند و به طرف قبر رفتند. **۴**هر دو با هم می‌دویدند، ولی آن شاگرد دیگر از پطرس جلو افتاد و اول به سر قبر رسید. **۵**او خم شد و به داخل قبر نگاه کرده، کفن را دید که در آنجا قرار داشت. ولی به داخل قبر نرفت. **۶**بعد شمعون پطرس هم رسید و به داخل قبر رفت. او هم کفن را دید که در آنجا قرار داشت **۷**و آن دستمالی که روی سر او بود در کنار کفن نبود بلکه پیچیده شده و دور از آن در گوشه‌ای گذاشته شده بود. **۸**بعد، آن شاگردی هم که ابتدا به قبر رسید به داخل رفت، آن را دید و ایمان آورد. **۹**زیرا تا آن وقت آنها کلام خدا را نفهمیده بودند که او باید بعد از مرگ دوباره زنده شود. **۱۰**پس آن دو شاگرد به منزل خود برگشتند.

ظاهر شدن عیسی به مریم مجدلیه

(متّی ۲۸:۹-۱۰؛ مرقس ۱۶:۹-۱۱)

۱۱امّا مریم در خارج قبر ایستاده بود و گریه می‌کرد. همان‌طور که او اشک می‌ریخت خم شد و به داخل قبر نگاه کرد **۱۲**و دو فرشتهٔ سفید پوش را دید که در جایی‌که بدن عیسی را گذاشته بود، یکی نزدیک سر و دیگری نزدیک پا نشسته بودند. **۱۳**آنها به او گفتند: «ای زن، چرا گریه می‌کنی؟» او پاسخ داد: «خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذاشته‌اند.»

۱۴وقتی این را گفت به عقب برگشت و عیسی را دید که در آنجا ایستاده است ولی او را نشناخت. **۱۵**عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریه می‌کنی؟ به دنبال چه کسی می‌گردی؟» مریم به گمان اینکه او باغبان است به او گفت: «ای آقا، اگر تو او را برده‌ای به من بگو او را کجا گذاشته‌ای تا من او را ببرم.»

۱۶عیسی گفت: «ای مریم.» مریم برگشت و به زبان عبری گفت: «ربونی.» (یعنی ای استاد.)
۱۷عیسی به او گفت: «به من دست نزن! زیرا هنوز به نزد پدر بالا نرفته‌ام امّا نزد برادران من برو و به آنان بگو که اکنون نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا می‌روم.»
۱۸مریم مجدلیه نزد شاگردان رفت و به آنها گفت: «من خداوند را دیده‌ام.» و سپس پیغام او را به آنان رسانید.

ظاهرشدن عیسی به شاگردان

(متّی ۲۸:۱۶-۲۰؛ مرقس ۱۴:۱۶-۱۸؛ لوقا ۳۶:۲۴-۴۹)

۱۹در غروب روز یکشنبه وقتی شاگردان از ترس یهودیان در پشت درهای بسته، دور هم جمع شده بودند، عیسی آمده در میان آنان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد!» **۲۰**و بعد دستها و پهلوی خود را به آنان نشان داد. وقتی شاگردان، خداوند را دیدند، بسیار شاد شدند. **۲۱**عیسی باز هم گفت: «سلام بر شما باد! همان‌طور که پدر مرا فرستاد من نیز شما را می‌فرستم.» **۲۲**بعد از گفتن این سخن، عیسی بر آنان دمید و گفت: «روح‌القدس را بیابید، **۲۳**گناهان کسانی را که ببخشید، بخشیده می‌شود و آنانی را که نبخشید، بخشیده نخواهد شد.»

عیسی و توما

۲۴یکی از دوازده شاگرد یعنی توما که به معنی دوقلو است، موقعی که عیسی آمد با آنها نبود. **۲۵**پس وقتی‌که سایر شاگردان به او گفتند: «ما خداوند را دیده‌ایم.» او گفت: «من تا جای میخها را در دستش نبینم و تا انگشت خود را در جای میخها و دستم را در پهلویش نگذارم باور نخواهم کرد.»
۲۶بعد از هشت روز، وقتی شاگردان بار دیگر با هم بودند و توما هم با آنان بود، با وجود اینکه درها بسته بود، عیسی به درون آمد و در میان آنان ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد.» **۲۷**و بعد به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور، دستهای مرا ببین، دست خود را بر پهلوی من بگذار و دیگر بی‌ایمان نباش بلکه ایمان داشته باش.»
۲۸توما گفت: «ای خداوند من و ای خدای من.»
۲۹عیسی گفت: «آیا تو به‌خاطر اینکه مرا دیده‌ای ایمان آوردی؟ خوشا به حال کسانی‌که مرا ندیده‌اند و ایمان می‌آورند.»

مقصود از نوشتن این کتاب

۳۰عیسی معجزات بسیار دیگری در حضور شاگردان خود انجام داد که در این کتاب نوشته نشد. **۳۱**ولی این‌قدر نوشته شد تا شما ایمان بیاورید که عیسی، مسیح و پسر خداست و تا ایمان آورده به وسیلهٔ نام او صاحب حیات جاودان شوید.

ظاهرشدن عیسی به هفت شاگرد

۲۱ چندی بعد عیسی در کنار دریای طبریه بار دیگر خود را به شاگردان ظاهر ساخت. ظاهر شدن او این‌طور بود: **۲**شمعون پطرس و توما‌ی ملقّب به دوقلو و نتنائیل که اهل قانای جلیل بود و دو پسر زِبدی و دو شاگرد دیگر در آنجا بودند. **۳**شمعون پطرس به آنها گفت: «من می‌خواهم به ماهیگیری بروم.»

آنها گفتند: «ما هم با تو می‌آییم.» پس آنها به راه افتاده سوار قایقی شدند. امّا در آن شب چیزی صید نکردند. **۴**وقتی صبح شد، عیسی در ساحل ایستاده بود ولی شاگردان او را نشناختند. **۵**او به آنها گفت: «دوستان، چیزی گرفته‌اید؟» آنها جواب دادند: «خیر.»

۶عیسی به آنها گفت: «تور را به طرف راست قایق بیندازید، در آنجا ماهی خواهید یافت.» آنها همین کار را کردند و آن‌قدر ماهی گرفتند که نتوانستند تور را به داخل قایق بکشند.

۷پس آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت به پطرس گفت: «این خداوند است!» وقتی شمعون پطرس که برهنه بود این را شنید لباسش را به خود پیچید و به داخل آب پرید. **۸**بقیّهٔ شاگردان با قایق به طرف خشکی آمدند و تور پر از ماهی را به دنبال خود می‌کشیدند زیرا از خشکی فقط یکصد متر دور بودند. **۹**وقتی به خشکی رسیدند، در آنجا آتشی دیدند که ماهی روی آن قرار داشت و با مقداری نان آماده بود. **۱۰**عیسی به آنها گفت: «مقداری از ماهیانی را که الآن گرفتید بیاورید.»

۱۱شمعون پطرس به طرف قایق رفت و توری را که از یکصد و پنجاه و سه ماهی بزرگ پر بود به خشکی کشید و با وجود آن‌همه ماهی، تور پاره نشد. **۱۲**عیسی به آنها گفت: «بیایید صبحانه بخورید.» هیچ‌یک از شاگردان جرأت نکرد از او بپرسد: «تو کیستی؟» آنها می‌دانستند که او خداوند است. **۱۳**پس عیسی پیش آمده نان را برداشت و به آنان داد و ماهی را نیز همین‌طور.

۱۴این سومین باری بود که عیسی پس از رستاخیز از مردگان به شاگردانش ظاهر شد.

عیسی و پطرس

۱۵بعد از صبحانه، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون پسر یونا، آیا مرا بیش از اینها محبّت می‌نمایی؟»

پطرس جواب داد: «آری، ای خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست دارم.» عیسی گفت: «پس به برّه‌های من خوراک بده.» **۱۶**بار دوم پرسید: «ای شمعون پسر یونا، آیا مرا محبّت می‌نمایی؟»

پطرس پاسخ داد: «ای خداوند، تو می‌دانی که تو را دوست دارم.»

عیسی به او گفت: «پس از گوسفندان من پاسداری کن.» **۱۷**سومین بار عیسی از او پرسید: «ای شمعون پسر یونا، آیا مرا دوست داری؟»

پطرس از اینکه بار سوم از او پرسید آیا مرا دوست داری، آزرده خاطر شده گفت: «خداوندا تو از همه‌چیز اطّلاع داری، تو می‌دانی که تو را دوست دارم.»

عیسی گفت: «گوسفندان مرا خوراک بده. **۱۸**در حقیقت به تو می‌گویم در وقتی‌که جوان بودی کمر خود را می‌بستی و به هرجا که می‌خواستی می‌رفتی، ولی وقتی پیر بشوی، دستهایت را دراز خواهی کرد و دیگران تو را خواهند بست و به جایی‌که نمی‌خواهی خواهند برد.» **۱۹**به این وسیله عیسی اشاره به نوع مرگی نمود که پطرس می‌بایست برای جلال خدا متحمّل شود و بعد به او گفت: «به دنبال من بیا.»

عیسی و آن شاگرد دیگر

۲۰پطرس به اطراف نگاه کرد و دید آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت، از عقب می‌آید یعنی همان شاگردی که در وقت شام پهلوی عیسی نشسته و از او پرسیده بود: «خداوندا، کیست آن‌کس که تو را تسلیم خواهد کرد؟» **۲۱**وقتی پطرس چشمش به آن شاگرد افتاد از عیسی پرسید: «خداوندا، عاقبت او چه خواهد بود؟»

۲۲عیسی به او گفت: «اگر میل من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند، به تو چه ربطی دارد؟ تو به دنبال من بیا.»

۲۳این گفتهٔ عیسی در میان شاگردان پیچید و همه تصوّر کردند که آن شاگرد نخواهد مرد، ولی در واقع عیسی نگفت

که او نخواهد مرد. او فقط گفته بود: «اگر میل من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند به تو چه ربطی دارد؟»
۲۴و این همان شـاگردی اسـت که این چیزها را نوشته و به درستی آنها شـهادت می‌دهد و ما می‌دانیم که شهادت او راست است.

خاتمه

۲۵البتّه عیسی کارهای بسیار دیگری هم انجام داد که اگر جزئیات آنها به تفصیل نوشته شود، تصوّر می‌کنم تمام دنیا هم گنجایش کتابهایی را که نوشته می‌شد، نمی‌داشت.

کارهای رسولان

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵
۲۶		۲۷	۲۸	

کارهای رسولان

معرّفی کتاب

کتاب کارهای رسولان ادامهٔ انجیل لوقا می‌باشد. مقصود عمدهٔ این کتاب این است که بگوید، چگونه پیروان اوّلیه عیسی به وسیلهٔ روح‌القدس هدایت شدند و خبرخوش دربارهٔ او را در اورشلیم، یهودیه، سامره و تا دورافتاده‌ترین نقاط جهان منتشر کردند. (۱:۸) این کتاب شرح شروع مسیحیّت در بین یهودیان است و اینکه چگونه این ایمان در سراسر جهان و برای همهٔ مردم دنیا ممکن شد. نویسنده سعی دارد که خوانندگان خود را مطمئن سازد که مسیحیان یک گروه سیاسی برای واژگون کردن امپراتوری روم نیستند؛ و مسیحیّت تکمیل کنندهٔ مذهب یهود است.

کتاب کارهای رسولان را برحسب تأثیر خبرخوش دربارهٔ عیسی و تأسیس کلیسا در آن نواحی، می‌توان به سه قسمت تقسیم کرد:

۱- شروع حرکت مسیحی در اورشلیم بعد از صعود عیسی به آسمان

۲- توسعه و گسترش آن در سایر قسمت‌های سرزمین فلسطین

۳- نشر و توسعه آن در ناحیهٔ دریای مدیترانه و تا روم

یکی از نکات برجسته و مهم کتاب کارهای رسولان کار روح‌القدس است که روز پنتیکاست در اورشلیم به شاگردان نازل شد و رفته‌رفته با هدایت روح‌القدس، رهبران قدرت یافته و کلیسای مسیح را بنا نهادند. پیام مسیحیان اوّلیه در چند موعظه خلاصه شده و آنچه که در این کتاب ثبت شده، قدرت این پیام را در زندگی ایمانداران و پیروان کلیسا و پرستش آنان، نشان می‌دهد.

تقسیم‌بندی کتاب

آمادگی برای شهادت دادن ۱:۱-۲۶
الف - آخرین فرمان و وعدهٔ عیسی ۱:۱-۱۴
ب - جانشین یهودا ۱:۱۵-۲۶
شهادت در اورشلیم ۲:۱-۸:۳
شهادت در یهودیه و سامره ۸:۴-۱۲:۲۵
رسالت پولس ۱۳:۱-۲۸:۳۱
الف - اولین سفر بشارتی ۱۳:۱-۱۴:۲۸
ب - شورای اورشلیم ۱۵:۱-۳۵
ج - دومین سفر بشارتی ۱۵:۳۶-۱۸:۲۲
د - سومین سفر بشارتی ۱۸:۲۳-۲۱:۱۶
ه - پولس در زندان اورشلیم، قیصریه و روم ۲۱:۱۷-۲۸:۳۱

---

۱ تئوفیلوس عزیزم، من در اولین نامهٔ خود دربارهٔ تمام کارها و تعالیم عیسی از ابتدا **۲**تا روزی که به وسیلهٔ روح‌القدس دستورات لازم را به رسولان برگزیدهٔ خود داد و به آسمان برده شد به تو نوشتم: **۳**او پس از مرگ، با دلایل بسیار، خود را زنده، به این افراد نشان داد و مدّت چهل روز بارها به ایشان ظاهر شد و دربارهٔ پادشاهی خدا با آنها سخن گفت. **۴**وقتی او هنوز در بین آنان بود به ایشان گفت: «اورشلیم را ترک نکنید بلکه در انتظار آن وعدهٔ پدر، که در خصوص آن به شما گفته بودم، باشید. **۵**یحیی با آب تعمید می‌داد، امّا بعد از چند روز شما با روح‌القدس تعمید خواهید یافت.»

صعود عیسی مسیح

۶پس هنگامی‌که همه دور هم جمع بودند از او پرسیدند: «خداوندا، آیا وقت آن رسیده است که تو بار دیگر سلطنت را به اسرائیل بازگردانی؟» **۷**عیسی پاسخ داد «برای شما لزومی ندارد، که تاریخها و زمانهایی را که پدر در اختیار خود نگه داشته است، بدانید. **۸**امّا وقتی روح‌القدس بر شما نازل شود قدرت خواهید یافت و در اورشلیم و تمام یهودیه و سامره و تا دورافتاده‌ترین نقاط عالم شاهدان من خواهید بود.» **۹**همین‌که عیسی این را گفت، در حالی‌که همه نگاه می‌کردند، بالا برده شد و ابری او را از نظر ایشان ناپدید ساخت. **۱۰**هنگامی‌که

او می‌رفت و چشمان آنان هنوز به آسمان دوخته شده بود، دو مرد سفیدپوش در کنار آنان ایستادند **۱۱**و پرسیدند: «ای مردان جلیلی، چرا اینجا ایستاده‌اید و به آسمان نگاه می‌کنید؟ همین عیسی که از پیش شما به آسمان بالا برده شد، همان طوری که بالا رفت و شما دیدید، دوباره به همین طریق باز خواهد گشت.»

انتخاب جانشین یهودا

۱۲آنگاه رسولان از کوه زیتون، که فاصلهٔ آن تا اورشلیم فقط یک کیلومتر است، به اورشلیم بازگشتند. **۱۳**به محض اینکه به شهر وارد شدند، به بالاخانه‌ای که محل اقامت آنان بود رفتند. پطرس و یوحنا، یعقوب و اندریاس، فیلیپُس و توما، برتولما و متّی، یعقوب فرزند حلفی و شمعون فدایی و یهودا فرزند یعقوب در آنجا بودند. **۱۴**اینان همه با زنها و مریم مادر عیسی و برادران او دور هم جمع می‌شدند تا وقت خود را صرف دعا نمایند. **۱۵**در آن روزها پطرس در برابر ایمانداران که عدّهٔ آنان روی هم یکصد و بیست نفر بود ایستاد و گفت: **۱۶**«ای ایمانداران، لازم بود پیشگویی کتاب‌مقدّس دربارهٔ یهودا، راهنمای دستگیر کنندگان عیسی، که روح‌القدس به زبان داوود نموده بود، به حقیقت بپیوندد، **۱۷**زیرا او یکی از ما بود و در مأموریت ما شرکت داشت. **۱۸**او با پولی که از بابت اجرت شرارت خود دریافت نمود، قطعه زمینی خرید و در آن با سر سقوط کرد و از میان پاره شد و تمام روده‌هایش بیرون ریخت **۱۹**و این امر به اطّلاع جمیع ساکنان اورشلیم رسید و آن قطعه زمین را به زبان خودشان 'حقل دما' یعنی 'مزرعهٔ خونین' نامیدند.» **۲۰**پطرس ادامه داد و گفت: «زیرا در کتاب زبور نوشته شده است:

'مسکن او ویران باد
و دیگر کسی در آن ساکن نشود.'

و همچنین آمده است:

'مأموریتش نیز به دیگری سپرده شود.'

۲۱«بنابراین یک نفر که پیوسته در تمام مدّتی که عیسی خداوند با ما رفت و آمد داشت، **۲۲**یعنی از روزی که یحیی به تعمید پرداخت تا روزی که عیسی از میان ما بالا برده شد، در جرگهٔ ما بوده است باید به عنوان گواه بر رستاخیز او به جمع ما بپیوندد.»

۲۳آنگاه نام دو نفر را که یکی یوسف معروف به برسابا (که لقب یوستس هم داشت) و دیگری متیاس بود، برای این خدمت پیشنهاد کردند ۲۴و دعا کرده گفتند: «ای خداوندی که از قلوب همهٔ انسانها آگاهی، به ما نشان بده که کدام‌یک از این دو نفر را انتخاب کرده‌ای ۲۵که جانشین یهودا بشود؛ زیرا که او سمت خدمت و رسالت خود را از دست داد تا به جایی‌که سرنوشت او بود برود.» ۲۶پس قرعه انداختند و قرعه به نام متیاس درآمد و به این ترتیب او در شمار آن یازده رسول درآمد.

نزول روح‌القدس

۲ وقتی روز پنتیکاست رسید، همهٔ ایمانداران با هم در یکجا جمع بودند. ۲ناگهان صدایی شبیه وزش باد شدید از آسمان آمد و تمام خانه‌ای را که در آن نشسته بودند، پر ساخت. ۳در برابر چشم آنان زبانه‌هایی مانند زبانه‌های آتش ظاهر شد، که از یکدیگر جدا گشته و بر هر یک از آنان قرار گرفت. ۴همه از روح‌القدس پر گشتند و به طوری که روح به ایشان قدرت بیان بخشید، به زبانهای دیگر شروع به صحبت کردند. ۵در آن زمان یهودیان خداپرست از جمیع ملل زیر آسمان، در اورشلیم اقامت داشتند. ۶وقتی آن صدا به گوش رسید، جمعیّت گرد آمدند و چون هرکس به زبان خود سخنان ایمانداران را شنید، همه غرق حیرت شدند ۷و در کمال تعجّب اظهار داشتند: «مگر همهٔ این کسانی‌که صحبت می‌کنند جلیلی نیستند؟ ۸پس چطور است که هر یک از ما پیام آنان را به زبان خودمان می‌شنویم؟ ۹ما که از پارتیان و مادیان و عیلامیان و اهالی بین‌النهرین و یهودیه و کپدوکیه و پنطس و استان آسیا ۱۰و فریجیه و پمفلیه و مصر و نواحی لیبی که متّصل به قیروان است و زائران رومی، ۱۱هم یهودیان و هم آنانی که دین یهود را پذیرفته‌اند، و اهالی کریت و عربستان هستیم، شرح کارهای بزرگ خدا را به زبان خودمان می‌شنویم.» ۱۲همه حیران و سرگردان به یکدیگر می‌گفتند: «یعنی چه؟» ۱۳امّا بعضی مسخره‌کنان می‌گفتند: «اینها از شراب تازه مست شده‌اند.»

پیام پطرس

۱۴امّا پطرس با آن یازده رسول برخاست و صدای خود را بلند کرد و خطاب به جماعت گفت: «ای یهودیان و ای ساکنان اورشلیم، توجّه کنید: بدانید و آگاه باشید که ۱۵برخلاف تصوّر

شـــما، این مردان مست نیســـتند؛ زیرا اکنون ساعت نُه صبح
است. **۱۶**بلکه این همان چیزی اســـت که یوئیل نبی گفت:
۱۷'خدا می‌فرماید در زمان آخر چنین خواهم کرد:
از روح خود بر همهٔ مردم فرو خواهم ریخت
و پسران و دختران شما نبوّت خواهند کرد
و جوانان شما رؤیاها
و پیران شما خوابها خواهند دید.
۱۸آری، حتّی بر غلامان و کنیزان خود
در آن روزها از روح خود فرو خواهم ریخت
و ایشان نبوّت خواهند کرد.
۱۹و در آسمان شگفتی‌ها
و بر روی زمین نشانه‌هایی ظاهر خواهم نمود،
یعنی خون، آتش و دود غلیظ.
۲۰ پیش از آمدن آن روز بزرگ و پر شکوه خداوند،
خورشید تاریک خواهد شد
و ماه رنگ خون خواهد گرفت
۲۱و چنان خواهد شد که هرکه نام خداوند را بخواند
نجات خواهد یافت.'
۲۲«ای مردان اسرائیلی به این سخنان گوش دهید. عیسای
ناصری مـــردی بود، کـــه مأموریتش از جانب خدا به وســـیلهٔ
معجزات و شگفتی‌ها و نشانه‌هایی که خدا توسط او در میان
شما انجام داد، به ثبوت رسید، همان طوری که خود شما خوب
می‌دانید. **۲۳**شما این مرد را، که بر طبق نقشه و پیشدانی خدا
به دست شما تسلیم شد، به وسیلهٔ کفار به صلیب میخکوب
کردید و کشتید. **۲۴**امّا خدا او را زنده کرد و از عذاب مرگ
رهایی داد. زیـــرا محال بود، مرگ بتواند او را در چنگ خود
نگه دارد. **۲۵**داوود دربارهٔ او می‌فرماید:
'خداوند را همیشه پیش روی خود می‌دیدم
زیرا او در دست راست من است تا لغزش نخورم.
۲۶به این سبب دلم مسرور گردید
و زبانم از شادمانی فریاد می‌کرد
و بدن فانی من در امید ساکن خواهد شد،
۲۷از آن‌رو که جانم را در دنیای مردگان ترک نخواهی کرد
و نمی‌گذاری که بندهٔ امین تو فساد را ببیند.
۲۸تو راههای حیات را به من شناسانیده‌ای

و با حضور خود مرا از شادمانی پر خواهی کرد.'
۲۹«ای برادران* دربارهٔ جدّ ما داوود صریحاً باید بگویم که او نه فقط
مرد و به خاک سپرده شد، بلکه آرامگاه او نیز تا به امروز در میان ما
باقی است. **۳۰**و چون او نبی بود و می‌دانست که خدا برای او سوگند
یاد کرده است، که از نسل او یک نفر را بر تخت سلطنت بنشاند،
۳۱از قبل، رستاخیز مسیح را پیش‌بینی نموده دربارهٔ آن گفت:
'او در دنیای مردگان ترک نشد
و جسد او هرگز فاسد نگردید.'
۳۲خدا همین عیسی را پس از مرگ زنده کرد و همهٔ ما بر آن
گواه هستیم. **۳۳**حال که عیسی به دست راست خدا بالا برده
شده است، روح‌القدس موعود را از پدر یافته و به ما افاضه
کرده است، شما این چیزها را می‌بینید و می‌شنوید. **۳۴**زیرا
داوود به عالم بالا صعود نکرد امّا خود او می‌گوید:
'خداوند به خداوند من گفت:
به دست راست من بنشین
۳۵ تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم.'
۳۶«پس ای جمیع قوم اسرائیل، یقین بدانید که خدا این عیسی
را که شما مصلوب کردید، خداوند و مسیح کرده است.»
۳۷وقتی آنها این را شنیدند دلهایشان جریحه‌دار شد و از پطرس
و سایر رسولان پرسیدند: «ای برادران، تکلیف ما چیست؟»
۳۸پطرس به ایشان گفت: «توبه کنید و هر یک از شما برای
آمرزش گناهانتان به نام عیسی مسیح غسل تعمید بگیرید که
روح‌القدس یعنی عطیهٔ خدا را خواهید یافت، **۳۹**زیرا این وعده
برای شما و فرزندان شما و برای کسانی است که دور هستند،
یعنی هرکه خداوند، خدای ما او را بخواند.»
۴۰پطرس با سخنان بسیار دیگر شهادت می‌داد و آنان را ترغیب می‌کرد
و می‌گفت: «خود را از این اشخاص نادرست برهانید.» **۴۱**پس کسانی که
پیام او را پذیرفتند تعمید یافتند و در همان روز در حدود سه هزار نفر به
ایشان پیوستند. **۴۲**آنان همیشه وقت خود را با شنیدن تعالیم رسولان و
مشارکت ایمانداران و پاره کردن نان و دعا می‌گذرانیدند.

روش زندگی ایمانداران

۴۳در اثر عجایب و نشانه‌های بسیاری که توسط رسولان
به عمل می‌آمد، خوف الهی برهمه چیره شده بود. **۴۴**تمام

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

ایمانداران با هم متّحد و در همه‌چیز شریک بودند. **۴۵**مال و دارایی خود را می‌فروختند و نسبت به احتیاج هرکس بین خود تقسیم می‌کردند. **۴۶**آنان هر روز در معبد بزرگ دور هم جمع می‌شدند و در خانه‌های خود نان را پاره می‌کردند و با دلخوشی و صمیمیّت با هم غذا می‌خوردند. **۴۷**خدا را حمد می‌کردند و مورد احترام همهٔ مردم بودند و خداوند هر روز کسانی را که نجات می‌یافتند، به جمع ایشان می‌افزود.

شفای مفلوج

۳ یک روز در ساعت سه بعد از ظهر که وقت نماز بود، پطرس و یوحنا به معبد بزرگ می‌رفتند. **۲**در آنجا مردی مفلوج مادرزاد بود که هر روز او را در جلوی در معبد بزرگ، که به «دروازهٔ زیبا» معروف بود، می‌گذاشتند تا از کسانی‌که به درون معبد بزرگ می‌رفتند صدقه بگیرد. **۳**وقتی پطرس و یوحنا را دید که به معبد بزرگ می‌روند تقاضای صدقه کرد. **۴**امّا پطرس و یوحنا به او خیره شدند و پطرس به او گفت: «به ما نگاه کن.» **۵**او به خیال اینکه چیزی از آنان خواهد گرفت، با چشمانی پُرتوقّع به ایشان نگاه کرد. **۶**امّا پطرس گفت: «من طلا و نقره ندارم، امّا آنچه دارم به تو می‌دهم. به نام عیسی مسیح ناصری به تو دستور می‌دهم، بلند شو و راه برو.» **۷**آنگاه پطرس دست راستش را گرفت و او را از زمین بلند کرد. فوراً پاها و قوزک پاهای او قوّت گرفتند. **۸**او از جا پرید، روی پاهای خود ایستاد و به راه افتاد و جست‌وخیزکنان و خدا را حمدگویان به اتّفاق ایشان وارد معبد بزرگ شد. **۹**همهٔ مردم او را روان و حمدگویان دیدند **۱۰**و وقتی پی بردند که او همان کسی است که قبلاً در جلوی «دروازهٔ زیبا» می‌نشست و صدقه می‌گرفت از آنچه برای او اتّفاق افتاده بود، غرق تعجّب و حیرت شدند.

پیام پطرس در معبد بزرگ

۱۱در حالی‌که او به پطرس و یوحنا چسبیده بود و از آنان جدا نمی‌شد، جمیع مردم با حیرت در ایوان سلیمان به طرف آنان دویدند. **۱۲**وقتی پطرس دید که مردم می‌آیند گفت: «ای اسرائیلیان چرا از دیدن این امر تعجّب می‌کنید؟ چرا به ما خیره شده‌اید؟ خیال می‌کنید که ما این شخص را با تقوی و نیروی خود شفا داده‌ایم؟ **۱۳**خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد ما، بندهٔ خود عیسی را به جلال رسانیده است. آری،

شما عیسی را به مرگ تسلیم نمودید و در حضور پیلاطس او
را رد کردید، در حالی‌که پیلاطس تصمیم گرفته بود او را آزاد
کند. **۱۴**شما بودید که آن پاک مرد خدا، یعنی آن مرد عادل
را انکار کردید و آزادی یک نفر قاتل را خواستار شدید **۱۵**و
به این طریق آن سرچشمهٔ حیات را کشتید، امّا خدا او را پس
از مرگ زنده کرد و ما شاهد این واقعه هستیم. **۱۶**قدرت نام
عیسی، این شخص را که می‌بینید و می‌شناسید نیرو بخشیده
است. به وسیلهٔ ایمان به نام او این کار انجام شده است. آری،
در حضور جمیع شما ایمان به عیسی او را سالم و تندرست
کرده است.

۱۷«و امّا ای اسرائیلیان، می‌دانم که شما مثل حکمرانان
خود این کار را از روی غفلت انجام دادید. **۱۸**ولی خدا به
این طریق به آن پیشگویی‌هایی که مدّتها پیش به وسیلهٔ جمیع
انبیا فرموده بود که مسیح او می‌آید تا رنج و آزار ببیند، تحقّق
بخشید. **۱۹**پس توبه کنید و به سوی خدا بازگشت نمایید تا
گناهان شما آمرزیده شود. **۲۰**و زمان تجدید حیات از پیشگاه
خداوند فرا رسد و خدا، عیسی یعنی آن مسیح موعود را که
از پیش برایتان برگزیده بود بفرستد. **۲۱**همان‌طور که خدا به
وسیلهٔ انبیای مقدّس خود از مدّتها پیش اعلام نموده، او باید
تا زمانی‌که همه‌چیز تازه و نو شود، در آسمان بماند. **۲۲**موسی
فرمود: 'خداوند خدای شما، از میان شما نبی‌ای مانند من
برای شما برمی‌انگیزاند، باید به آنچه او به شما می‌گوید گوش
دهید. **۲۳**و هرکس از اطاعت آن نبی سر باز زند باید از جمع
بنی‌اسرائیل ریشه‌کن شود.' **۲۴**و همچنین تمام انبیا از سموئیل
به بعد، یک صدا زمان حاضر را پیشگویی می‌کردند. **۲۵**شما
فرزندان انبیا هستید و به این سبب در آن پیمانی که خدا با اجداد
شما بست سهمی دارید، چنانکه خدا به ابراهیم فرمود: 'از نسل
تو جمیع اقوام روی زمین برکت خواهند یافت.' **۲۶**هنگامی‌که
خدا بندهٔ خود عیسی را برگزید، او را قبل از همه نزد شما
فرستاد تا شما را از راههای شرارت‌آمیزتان برگرداند و به این
وسیله شما را برکت دهد.»

پطرس و یوحنا در حضور شورای یهود

۴ هنوز سخن ایشان با قوم به پایان نرسیده بود که کاهنان
به اتّفاق فرماندهٔ پاسداران معبد بزرگ و پیروان فرقهٔ
صدوقی وارد شدند. **۲**آنان از اینکه رسولان، قوم را تعلیم

می‌دادند و به اتّکای رستاخیز عیسی، رستاخیز مردگان را اعلام می‌کردند، سخت ناراحت شده بودند. **۳**پس پطرس و یوحنا را گرفتند و چون نزدیک غروب بود تا روز بعد ایشان را در زندان نگه داشتند، **۴**امّا بسیاری از کسانی‌که آن پیام را شنیده بودند، ایمان آوردند و تعداد مردان ایشان به حدود پنج هزار نفر رسید. **۵**روز بعد، رهبران یهود و مشایخ و علما در اورشلیم جلسه‌ای تشکیل دادند. **۶**«حنا» کاهن اعظم و قیافا و یوحنا و اسکندر و همهٔ اعضای خانوادهٔ کاهن اعظم حضور داشتند. **۷**رسولان را احضار کردند و از آنان سؤال نمودند: «با چه قدرت و به چه نامی این کار را کرده‌اید؟» **۸**پطرس پر از روح‌القدس جواب داد: «ای سران قوم و ای مشایخ اسرائیل، **۹**اگر امروز به‌خاطر کار نیکویی که در مورد یک مرد علیل انجام شد، از ما بازپرسی می‌کنید و می‌خواهید بدانید که او به چه وسیله شفا یافته است، **۱۰**همهٔ شما و همهٔ قوم اسرائیل بدانید که این مرد که امروز به قدرت نام عیسی مسیح ناصری، که شما او را روی صلیب کشتید و خدا او را زنده گردانید، کاملاً شفا یافته و ایستاده است. **۱۱**این همان سنگی است که شما بنّایان آن را خوار شمردید و رد کردید، ولی اکنون مهمترین سنگ بنا شده است. **۱۲**در هیچ‌کس دیگر، رستگاری نیست و در زیر آسمان هیچ نامی جز نام عیسی به مردم عطا نشده است تا به وسیلهٔ آن نجات یابیم.» **۱۳**وقتی آنان جسارت پطرس و یوحنا را مشاهده کردند و پی بردند که افرادی درس نخوانده و معمولی هستند، متعجّب شدند و دانستند که از یاران عیسی بوده‌اند. **۱۴**وقتی شخص شفا یافته را همراه پطرس و یوحنا دیدند، نتوانستند گفتار آنان را تکذیب نمایند. **۱۵**پس به ایشان امر کردند، که از شورا بیرون بروند و سپس دربارهٔ این موضوع مشغول بحث شدند **۱۶**و گفتند: «با این افراد چه کنیم؟ چون همهٔ ساکنان اورشلیم می‌دانند که معجزه‌ای چشمگیر به وسیلهٔ ایشان انجام شده است و ما نمی‌توانیم منکر آن بشویم. **۱۷**امّا برای اینکه این جریان در میان قوم بیش از این شایع نشود، به آنان اخطار کنیم، که دیگر دربارهٔ عیسی با کسی سخن نگویند.» **۱۸**آنگاه آنان را احضار کردند و به ایشان اخطار نمودند که به هیچ وجه به نام عیسی چیزی اظهار نکنند و تعلیمی ندهند. **۱۹**پطرس و یوحنا در پاسخ گفتند: «خودتان قضاوت کنید: در نظر خدا چه چیز درست است؟ از خدا اطاعت کنیم یا از شما؟

۲۰امّا ما نمی‌توانیم از گفتن آنچه دیده‌ایم و شنیده‌ایم، دست برداریم.» ۲۱آنان پطرس و یوحنا را پس از تهدید بسیار مرخّص کردند، زیرا راهی نیافتند تا ایشان را تنبیه نمایند. از آن رو که همه خدا را برای آنچه صورت گرفته بود، حمد می‌گفتند. ۲۲مردی که این معجزهٔ شفا در مورد او انجام شده بود، بیش از چهل سال داشت.

ایمانداران برای شجاعت دعا می‌کنند

۲۳به محض اینکه این دو شاگرد از آنجا مرخّص شدند، نزد دوستان خود بازگشتند و چیزهایی را که سران کاهنان و مشایخ به آنان گفته بودند، بازگو کردند. ۲۴وقتی ایمانداران باخبر شدند، همه با هم به درگاه خدا دعا کردند و گفتند: «ای پروردگار، خالق آسمان و زمین و دریا و آنچه در آنهاست، ۲۵تو به وسیلهٔ روح‌القدس از زبان جدّ ما داوود بندهٔ خود فرمودی:

'چرا مردم جهان شورش می‌کنند
و قومها به باطل می‌اندیشند.
۲۶پادشاهان جهان بر می‌خیزند
و حکمرانان ایشان اجتماع می‌کنند،
علیه خداوند و علیه مسیح او.'

۲۷در واقع در همین شهر برضد بندهٔ مقدّس تو عیسی که تو منصوب فرمودی، اجتماع کردند. هیرودیس و پنطیوس پیلاطس، با غیر یهودیان و قوم اسرائیل دست به دست هم دادند ۲۸و همهٔ کارهایی را که تو با قدرت و ارادهٔ خود از پیش مقرّر فرموده بودی به انجام رسانیدند. ۲۹اکنون ای خداوند تهدیدات آنان را ملاحظه فرما و بندگانت را توانا گردان تا پیام تو را با شهامت بیان کنند. ۳۰دست خود را به جهت شفا دادن و جاری ساختن عجایب و معجزاتی که به نام بندهٔ مقدّس تو عیسی انجام می‌گیرد دراز کن.»

۳۱هنگامی‌که دعایشان به پایان رسید، ساختمان محل اجتماع آنان به لرزه درآمد و همه از روح‌القدس پر گشتند و کلام خدا را با شهامت بیان می‌کردند.

مشارکت ایمانداران

۳۲همهٔ مؤمنان از دل و جان متّحد شده بودند و هیچ‌کس دارایی خود را از آن خود نمی‌دانست؛ بلکه همه در اموال یکدیگر شریک بودند. ۳۳رسولان به رستاخیز عیسی خداوند با قدرتی عظیم شهادت می‌دادند و خدا برکت فراوانی به آنها

عطا می‌فرمود. **۳۴**هیچ‌کس در میان ایشان محتاج نبود. زیرا هرکس زمینی یا خانه‌ای داشت آن را می‌فروخت، پولش را می‌آورد **۳۵**و در اختیار رسولان می‌گذاشت و به این ترتیب بین محتاجان به نسبت احتیاجشان تقسیم می‌شد. **۳۶**مثلاً یوسف که رسولان او را برنابا یعنی تشویق کننده می‌نامیدند و از طایفهٔ لاوی و اهل قبرس بود **۳۷**زمینی داشت. آن را فروخت و پولش را در اختیار رسولان گذاشت.

حنانیا و سفیره

۵ امّا شخصی به نام حنانیا با همسر خود سفیره قطعهٔ زمینی را فروخت **۲**و با اطّلاع زن خود مبلغی از پول آن را نگه داشت و بقیّهٔ را آورد و در اختیار رسولان نهاد. **۳**پطرس گفت: «ای حنانیا، چرا این‌طور تسلیم شیطان شدی تا او تو را وادار کند به روح‌القدس دروغ بگویی و مقداری از پول زمینت را نگاه داری؟ آیا وقتی آن را داشتی مال خودت نبود؟ **۴**آیا وقتی آن را فروختی باز هم در اختیارت نبود؟ چطور شد که فکر چنین کاری کردی؟ تو نه به انسان، بلکه به خدا دروغ گفته‌ای.» **۵**همین‌که حنانیا این سخنان را شنید به زمین افتاد و جان سپرد و همهٔ آنانی که این را شنیدند بسیار ترسیدند. **۶**آنگاه جوانان آمدند و او را کفن کرده به خاک سپردند. **۷**پس از سه ساعت همسرش بدون اینکه از جریان آگاه شده باشد وارد شد. **۸**پطرس از او پرسید: «بگو ببینم آیا زمین را به همین مبلغ فروختید؟» زن گفت: «آری به همین مبلغ.» **۹**پطرس به او گفت: «چرا هر دو همدست شدید که روح خداوند را بیازمایید؟ کسانی‌که شوهرت را دفن کرده‌اند هم اکنون در آستانهٔ در هستند و تو را هم خواهند برد.» **۱۰**در همان لحظه او پیش پاهای پطرس افتاد و جان داد. جوانان که وارد شدند او را مرده یافتند و جسدش را بردند و پیش شوهرش دفن کردند. **۱۱**ترس عظیمی بر همهٔ کلیسا و کسانی‌که این ماجرا را شنیدند چیره شد.

عجایب و معجزات

۱۲رسولان عجایب و نشانه‌های بی‌شماری در میان قوم انجام می‌دادند و با وحدت نظر در ایوان سلیمان جمع می‌شدند. **۱۳**هیچ‌کس خارج از جمع خودشان جرأت نمی‌کرد با آنان همنشین شود، امّا مردم عموماً از ایشان تعریف می‌کردند. **۱۴**ولی بیش از پیش مردان و زنهای بسیاری به خداوند ایمان

آوردند و به ایشان پیوستند. **۱۵**کار به جایی رسید که مردم، بیماران خود را در کوچه‌ها می‌آوردند و آنان را بر بستر و تشک می‌خوابانیدند تا وقتی‌که پطرس از آنجا می‌گذشت لااقل سایهٔ او بر بعضی از آنان بیفتد. **۱۶**عدّهٔ زیادی از شهرهای اطراف اورشلیم آمدند و بیماران و کسانی را که گرفتار ارواح پلید می‌بودند آورده و همه شفا یافتند.

بازداشت رسولان و بازجویی از آنان

۱۷در این هنگام کاهن اعظم و دستیاران او یعنی فرقهٔ صدوقی از روی حسد اقداماتی به عمل آوردند: **۱۸**آنها رسولان را گرفتند و به زندان عمومی انداختند **۱۹**امّا همان شب فرشتهٔ خداوند درهای زندان را باز کرد و آنان را بیرون برد و به ایشان گفت: **۲۰**«بروید و در معبد بزرگ بایستید و در مورد این حیات تازه با همه صحبت کنید.» **۲۱**پس آنان این را شنیدند و به آن عمل کردند و صبح زود به معبد بزرگ رفته به تعلیم پرداختند. کاهن اعظم و دستیاران او، اعضای شورا و مشایخ اسرائیل را فراخوانده جلسه‌ای تشکیل دادند و کسانی را فرستادند تا رسولان را از زندان بیرون بیاورند. **۲۲**وقتی مأموران وارد زندان شدند آنان را نیافتند. پس بازگشتند و گزارش داده گفتند: **۲۳**«ما دیدیم که درهای زندان کاملاً بسته بود و نگهبانان در جلوی درها سر خدمت حاضر بودند؛ ولی وقتی در را باز کردیم، هیچ‌کس را نیافتیم.» **۲۴**هنگامی‌که فرماندهٔ پاسداران معبد بزرگ و سران کاهنان این را شنیدند، حیران ماندند که چه به سر رسولان آمده و عاقبت کار چه خواهد شد. **۲۵**در این هنگام شخصی جلو آمد و گفت: «زندانیان شما در معبد بزرگ ایستاده‌اند و قوم را تعلیم می‌دهند.» **۲۶**پس فرمانده با پاسداران معبد بزرگ رفت و آنان را آورد، البتّه بدون اِعمال زور زیرا می‌ترسیدند که قوم آنان را سنگسار کنند. **۲۷**رسولان را آوردند و در برابر شورا بپا داشتند و کاهن اعظم بازپرسی را چنین آغاز کرده گفت: **۲۸**«مگر ما اکیداً به شما اخطار نکردیم که دیگر به این نام تعلیم ندهید؟ امّا شما برخلاف دستور ما اورشلیم را با تعالیم خود پر کرده‌اید و می‌کوشید که خون این شخص را به گردن ما بیندازید.» **۲۹**پطرس و رسولان پاسخ دادند: «از خدا باید اطاعت کرد، نه از انسان. **۳۰**خدای نیاکان ما همان عیسی را که شما مصلوب کرده و کشتید زنده گردانید **۳۱**و به عنوان سرور و نجات‌دهنده با سرافرازی در سَمت راست خود نشانید

تا فرصت توبه و آمرزش گناهان را به بنی‌اسرائیل عطا فرماید **۳۲**و ما شاهدان این امور هستیم یعنی ما و روح‌القدس که خدا به مطیعان خود بخشیده است.» **۳۳**هنگامی که این را شنیدند، چنان خشمگین شدند که تصمیم گرفتند آنان را بکشند. **۳۴**امّا شخصی از فرقهٔ فریسی به نام غمالائیل که استاد شریعت و نزد همهٔ مردم محترم بود در مجلس بپا خواست و دستور داد که متّهمان را مدّتی بیرون برند. **۳۵**سپس به حاضران گفت: «ای اسرائیلیان مواظب باشید که با اینها چه می‌کنید. **۳۶**مدّتی قبل شخصی به نام تئودا برخاست و با این ادّعا که شخص مهمی است، تقریباً چهارصد نفر را دور خود جمع کرد. امّا او به قتل رسید و همهٔ پیروانش از هم پاشیده شدند و تمام نقشه‌های او نقش بر آب شد. **۳۷**یهودای جلیلی هم در زمان سرشماری برخاست و گروهی را به دنبال خود کشید، امّا او هم از بین رفت و پیروانش پراکنده شدند. **۳۸**و امروز این را به شما می‌گویم که با این افراد کاری نداشته باشید. آنها را به حال خود بگذارید، زیرا اگر نقشه و کاری که دارند از آن انسان باشد، به ثمر نخواهد رسید. **۳۹**امّا اگر از آن خدا باشد، شما نمی‌توانید آنها را شکست دهید. چون در این صورت شما هم جزء کسانی خواهید شد، که با خدا ستیزه می‌کنند.» **۴۰**آنان به نصیحت او گوش دادند. رسولان را احضار کردند و پس از آنکه آنها را با شلاّق زدند، به آنان اخطار کردند که باید از سخن گفتن به نام عیسی دست بردارند. سپس آنها را آزاد ساختند. **۴۱**پس رسولان چون خدا آنان را شایسته دانسته بود که به‌خاطر نام عیسی بی‌حرمتی ببینند شادی‌کنان از حضور شورا بیرون رفتند. **۴۲**و همه روزه در معبد بزرگ و در خانه‌ها به تعلیم و اعلام این مژده که عیسی، مسیح موعود است، ادامه دادند.

تعیین هفت نفر نیک نام

۶ در آن زمان که تعداد شاگردان زیادتر می‌شد یهودیان یونانی زبان از یهودیان عبری زبان شکایت کردند که در تقسیم خوراک روزانه، بیوه زنهای یونانی زبان از نظر دور می‌مانند. **۲**پس آن دوازده رسول کلّیه شاگردان را احضار کردند و گفتند: «شایسته نیست ما به‌خاطر رسانیدن غذا به دیگران از اعلام کلام خدا غافل بمانیم. **۳**پس ای برادران،* از میان خودتان

روی سخن در آیه با ایمانداران است.

هفت نفر از مردان نیک نام و پر از روح‌القدس و با حکمت را انتخاب کنید تا آنان را مأمور انجام این وظیفه بنماییم **۴**و امّا ما وقت خود را صرف دعا و تعلیم کلام خدا خواهیم نمود.»
۵این پیشنهاد مورد قبول تمام حاضران در مجلس واقع شد و استیفان مردی پر از ایمان و روح‌القدس و فیلیپُس، پرخروس، نیکانور، تیمون، پرمیناس و نیکلاوس را که قبلاً به دین یهود گرویده و اهل انطاکیه بود، برگزیدند. **۶**این عدّه به رسولان معرّفی شدند و رسولان دست بر سر آنان گذارده برای آنها دعا کردند. **۷**پیام خدا پیوسته در حال انتشار بود و در اورشلیم تعداد شاگردان بسیار افزایش یافت و بسیاری از کاهنان نیز ایمان به مسیح را پذیرفتند.

بازداشت استیفان

۸استیفان پر از فیض و قدرت، به انجام نشانه‌ها و عجایب عظیم در میان قوم یهود پرداخت. **۹**تعدادی از اعضای کنیسه‌ای به نام کنیسهٔ «آزادگان» مرکب از قیروانیان و اسکندریان و همچنین اهالی قیلیقیه و استان آسیا پیش آمدند و با استیفان به مباحثه پرداختند. **۱۰**امّا استیفان چنان با حکمت و قدرت روح سخن می‌گفت که آنها نتوانستند در برابرش مقاومت نمایند.
۱۱بنابراین چند نفر را وادار کردند که بگویند «ما شنیدیم که استیفان نسبت به موسی و خدا سخنان کفرآمیز می‌گفت.»
۱۲و به این ترتیب آنها مردم و مشایخ و علما را تحریک کردند و بر استیفان هجوم آوردند و او را دستگیر نموده نزد شورا بردند **۱۳**و چند نفر شاهد دروغ را آوردند و آنان گفتند: «این شخص همیشه برخلاف این مکان مقدّس و شریعت موسی سخن می‌گوید، **۱۴**زیرا ما با گوش خود شنیدیم که او می‌گفت: عیسای ناصری این مکان را خراب می‌کند و سنّت‌هایی را که موسی به ما سپرده است تغییر خواهد داد.» **۱۵**در این هنگام همهٔ اعضای شورا که به استیفان خیره شده بودند، دیدند که صورت او مانند صورت یک فرشته می‌درخشد.

سخنرانی استیفان

۷ آنگاه کاهن اعظم پرسید: «آیا اینها راست می‌گویند؟»
۲استیفان جواب داد: «ای برادران و ای پدران، توجّه بفرمایید، خدای پرجلال به پدر ما ابراهیم در وقتی‌که در بین‌النهرین سکونت داشت، یعنی قبل از مهاجرت به حرّان ظاهر شد **۳**و به او فرمود: 'وطن خود و بستگانت را ترک کن

و به سرزمینی که به تو نشان می‌دهم برو.' **۴**پس به این ترتیب
از زمین کلدانیان عزیمت کرد و مدّتی در حرّان ماند و پس از
مرگ پدرش، خدا او را از آنجا به سرزمینی که امروز شما در
آن سکونت دارید منتقل ساخت. **۵**خدا حتّی یک وجب از آن
سرزمین را به ابراهیم نداد. امّا در همان وقت که او هنوز فرزندی
نداشت به او قول داد، که او و بعد از او فرزندانش را مالک
آن زمین بگرداند. **۶**پس خدا به این طریق به ابراهیم فرمود که
فرزندان او مانند غریبه‌ها در یک سرزمین بیگانه زندگی خواهند
کرد و مدّت چهارصد سال در بندگی و ظلم به سر خواهند
برد. **۷**و خدا فرمود: 'امّا من آن ملّتی را که قوم من بردگان
آنها خواهند شد محکوم خواهم ساخت و بعد از آن آنان آزاد
خواهند شد و مرا در همین مکان عبادت خواهند کرد.' **۸**در
همین زمان خدا ختنه را به عنوان نشانهٔ پیمان خود به ابراهیم
عطا کرد و به این ترتیب پس از تولّد اسحاق او را در روز هشتم
ختنه کرد و اسحاق، یعقوب را، و یعقوب، دوازده فرزند خود
را که بعدها هر کدام پدر یک طایفهٔ اسرائیل شدند.
۹«فرزندان یعقوب از روی حسد یوسف را به بردگی در مصر
فروختند، امّا خدا با او بود **۱۰**و او را از جمیع زحماتش رهانید
و به او توفیق و حکمت عطا فرمود به طوری که مورد پسند
فرعون، فرمانروای مصر واقع شد و یوسف فرمانروای سرزمین
مصر و دربار سلطنتی گردید. **۱۱**در این هنگام در سرتاسر مصر
و کنعان قحطی‌ای پدید آمد که باعث مصیبت عظیمی شد به
حدّی که اجداد ما چیزی برای خوردن نیافتند. **۱۲**وقتی یعقوب
باخبر شد که در مصر غلّه پیدا می‌شود نیاکان ما را برای اولین
بار به آنجا فرستاد. **۱۳**در سفر دوم یوسف خود را به برادرانش
شناسانید و فرعون از اصل و نصب یوسف باخبر شد. **۱۴**یوسف
پدر خود یعقوب و تمام بستگانش را که جمعاً هفتاد و پنج نفر
بودند به مصر دعوت کرد **۱۵**و به این ترتیب یعقوب به مصر
قدم نهاد. عمر یعقوب و اجداد ما در آنجا به سر رسید **۱۶**و
اجساد آنان را به شکیم بردند و در آرامگاهی که ابراهیم از
فرزند حمور به مبلغی خریده بود به خاک سپردند.
۱۷«و چون وقت آن نزدیک می‌شد که خدا به وعده‌ای که
به ابراهیم داده بود، عمل کند قوم ما در سرزمین مصر رشد
کرد و تعداد آنان افزایش یافت. **۱۸**سرانجام پادشاه دیگری که
یوسف را نمی‌شناخت به پادشاهی مصر رسید **۱۹**و با اجداد ما

با نیرنگ رفتار کرد و بر آنان ظلم بسیار روا داشت به حدّی
که ایشان را مجبور ساخت که نوزادان خود را سر راه بگذارند
تا بمیرند. **۲۰**در چنین روزگاری موسی که کودکی بسیار زیبا
بود، به دنیا آمد. او مدّت سه ماه در خانهٔ پدر پرورش یافت
۲۱و وقتی او را سر راه گذاشتند، دختر فرعون او را برداشت
و همچون فرزند خود تربیت نمود. **۲۲**به این ترتیب موسی بر
تمام فرهنگ و معارف مصر تسلّط یافت و در گفتار و کردار
استعداد مخصوصی از خود نشان داد.
۲۳«همین‌که موسی چهل ساله شد به فکرش رسید که به
دیدن برادران اسرائیلی خود برود **۲۴**و چون دید که مردی
مصری با یکی از آنان بدرفتاری می‌کند، به حمایت آن اسرائیلی
برخاست و آن تجاوزکار مصری را به سزای عمل خود رسانید
و او را کشت. **۲۵**موسی گمان می‌کرد که هم نژادانش خواهند
فهمید که خدا او را وسیلهٔ نجات آنان قرار داده است، امّا
آنان نفهمیدند. **۲۶**فردای آن روز به دو نفر اسرائیلی که با هم
نزاع می‌کردند رسید و برای رفع اختلافشان چنین گفت: 'ای
دوستان، شما برادرید. چرا با هم بدرفتاری می‌کنید؟' **۲۷**مرد
مقصّر او را عقب زد و گفت 'چه کسی تو را حاکم و قاضی
ما کرده است؟ **۲۸**می‌خواهی مرا هم مثل آن مصری که دیروز
کشتی، بکشی؟' **۲۹**موسی وقتی این جواب را شنید از آن
سرزمین گریخت و در سرزمین مدیان آواره گشت و در آنجا
صاحب دو پسر شد.
۳۰«پس از آنکه چهل سال سپری شد، فرشته‌ای در بیابانهای
اطراف کوه سینا در بوته‌ای سوزان به موسی ظاهر شد. **۳۱**موسی
از دیدن آن رؤیا غرق حیرت گشت و هنگامی‌که نزدیک آمد
تا بهتر ببیند، صدای خداوند به گوشش رسید که می‌گفت:
۳۲'من خدای نیاکان تو، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب
هستم.' موسی ترسید و جرأت نگاه کردن نداشت. **۳۳**سپس
خداوند فرمود: 'نعلین‌ات را بیرون بیاور چون در مکان مقدّسی
ایستاده‌ای. **۳۴**البتّه آن ظلمی را که در مصر نسبت به قوم من
می‌شود دیده و آه و ناله‌هایشان را شنیده‌ام و برای نجات آنان
آمده‌ام، برخیز تو را به مصر می‌فرستم.'
۳۵«آری همان موسی را که آنان رد کرده و به او گفته
بودند: 'چه کسی تو را حاکم و قاضی ما کرده است؟' خدا به
وسیلهٔ فرشته‌ای که در بوته به او ظاهر شد حکمران و رهاننده

گردانید. **۳۶**این موسی بود که با انجام نشانه‌ها و عجایب در
مصر و در راه دریای سرخ، بنی‌اسرائیل را به خارج از مصر
هدایت کرد و مدّت چهل سال در بیابان عهده‌دار رهبری آنان
بود. **۳۷**باز هم موسی بود که به بنی‌اسرائیل فرمود: 'خدا از بین
شما نبی‌ای مانند من برایتان برمی‌انگیزد.' **۳۸**و او بود که در
اجتماع بنی‌اسرائیل در بیابان حضور داشت و با فرشته در کوه
سینا و با اجداد ما گفت‌وگو کرد و پیام زندهٔ الهی را دریافت
نمود تا آن را به ما نیز برساند.
۳۹«امّا نیاکان ما رهبری او را نپذیرفتند و دست رد بر سینه‌اش
زدند و آرزو داشتند به مصر برگردند **۴۰**و از هارون خواستند
برای ایشان خدایانی بسازد که پیشاپیش آنان بروند و گفتند:
'ما نمی‌دانیم بر سر آن موسایی که ما را از مصر بیرون آورد چه
آمده است.' **۴۱**و در آن روزها گوساله‌ای ساختند و در برابر آن
بت، قربانی‌های بسیار گذراندند و به افتخار ساخته و پرداختهٔ
دست خود جشنی برپا نمودند، **۴۲**لیکن خدا از آنان روی
گردان شد و ایشان را به پرستش ستارگان آسمانی واگذاشت.
همان‌طور که در کتاب انبیا مکتوب است:

'ای قوم اسرائیل آیا طی این چهل سال
برای من در بیابان قربانی کرده‌اید
یا هدیه‌ای تقدیم داشته‌اید؟
۴۳ خیر، بلکه شما خیمهٔ مولک
و پیکرهٔ خدای ستارهٔ خود رمفان را با خود حمل می‌کردید،
آنها بُتهایی بودند که برای پرستش ساخته بودید
پس شما را به آن‌سوی بابل تبعید خواهم کرد.'

۴۴«اجداد ما در بیابان خیمهٔ مقدّس داشتند و این خیمه همان
چیزی است که خدا به موسی دستور داد که طبق آن نمونه‌ای
که قبلاً دیده بود بسازد. **۴۵**نیاکان ما در نسل بعد در آن وقت
که زمین کنعان را به تصرّف درآورده بودند، یعنی وقتی خدا
اقوام دیگر را از سر راهشان برمی‌داشت، آن خیمه را به همراهی
یوشع با خود آوردند و تا زمان داوود آن خیمه در آنجا ماند.
۴۶داوود مورد لطف خدا واقع شد و تقاضا نمود که به او اجازه
داده شود مسکنی برای خدای یعقوب بنا نماید. **۴۷**ولی این
سلیمان بود که خانه‌ای برای خدا ساخت.
۴۸«امّا خدای متعال در مسکن‌های ساختهٔ دست بشر ساکن
نمی‌شود. چنانکه نبی فرموده است:

۴۹ 'آسمان تخت من
و زمین پای‌انداز من است.
برای من چه خانه‌ای خواهید ساخت؟
۵۰ استراحتگاه من کجاست؟
آیا دست خود من جمیع این چیزها را نساخته است؟'
۵۱«ای گردنکشان که از دل و گوش کافرید و گوشهایتان
کر است. شما هم مثل اجداد خود همیشه به ضد روح‌القدس
مقاومت می‌کنید. ۵۲کدام نبی‌ای از دست اجداد شما جفا
ندید؟ آنان کسانی را که دربارهٔ آمدن آن یکتای عادل پیشگویی
می‌کردند کشتند، و در زمان ما، شما به خود او خیانت کردید و
او را به قتل رساندید. ۵۳آری شما شریعت را که توسط فرشتگان
به شما رسید قبول کردید امّا از اطاعت آن سر باز زدید.»

شهادت استیفان

۵۴اعضای شورا از شنیدن این سخنان چنان به خشم آمدند که
دندانهای خود را به هم می‌ساییدند. ۵۵امّا استیفان پر از روح‌القدس،
به آسمان چشم دوخت و جلال خدا و عیسی را که در دست
راست خدا ایستاده بود ۵۶دید و گفت: «ببینید من هم اکنون
آسمان را گشوده و پسر انسان را در دست راست خدا ایستاده
می‌بینم.» ۵۷در این هنگام فریاد بلندی از حاضران برخاست. آنها
گوشهای خود را گرفتند و به سوی او حمله کردند، ۵۸او را از
شهر بیرون انداخته سنگسار نمودند. کسانی‌که علیه او شهادت
داده بودند، لباسهای خود را کندند و پیش پای جوانی به نام
شائول گذاشتند. ۵۹وقتی استیفان را سنگسار می‌کردند او با فریاد
گفت: «ای عیسی، ای خداوند روح مرا بپذیر.» ۶۰سپس به زانو
افتاد و با صدای بلند گفت: «خداوندا، این گناه را به حساب
ایشان نگذار.» این را گفت و جان سپرد.

۸ شائول جزء کسانی بود، که با قتل استیفان موافقت کرده بودند.

آزار شائول به کلیسا

در همان‌روز جفای سختی به کلیسای اورشلیم شروع شد و
همهٔ ایمانداران به جز رسولان به نواحی یهودیه و سامره پراکنده
شدند. ۲گروهی از نیکوکاران جسد استیفان را به خاک سپردند
و سوگواری بزرگی برای او ترتیب دادند. ۳شائول سعی می‌کرد،
که بنیاد کلیسا را براندازد. او خانه به خانه می‌گشت و زنها و
مردها را بیرون می‌کشید و به زندان می‌انداخت.

بشارت در استان سامره

۴و امّا آنانی که پراکنده شـده بودند به هرجا که می‌رفتند، پیام خدا را اعلام می‌کردند. **۵**فیلیپُس به شهری از سامره وارد شد و در آنجا به اعلام نام مسیح پرداخت **۶**و مردم یک دل و با اشتیاق به سخنان او گوش می‌دادند و معجزاتی را که انجام می‌داد می‌دیدند. **۷**ارواح پلید با فریاد از مبتلایان بسیار خارج می‌شدند و عدّهٔ زیادی از مفلوجان و لنگان شفا می‌یافتند **۸**و در آن شهر شادی عظیمی برپا شد. **۹**مردی شمعون نام در آن شهر زندگی می‌کرد که برای مدّتی سامریان را فریفتهٔ کارهای جادوگرانهٔ خود کرده و مدّعی بود که او شخص بزرگی است. **۱۰**همهٔ آنـان از بـزرگ و کوچک با توجّـه کامل به او گوش می‌دادند و می‌گفتند: «این شخص قدرت همان خدایی است که عظیم نام دارد.» **۱۱**آنها احترام زیادی به او می‌گذاشتند زیرا او سالهای سال با جادوگری آنها را افسـون کرده بود. **۱۲**امّا وقتی به مژدهٔ فیلیپُس دربارهٔ پادشاهی خدا و نام عیسی مسیح ایمان آوردند مردها و زنها تعمید یافتند. **۱۳**حتّی خود شمعون نیز ایمـان آورد و تعمید گرفت و پـس از آن دیگر از فیلیپُس دور نشـد و وقتی عجایب و معجزاتی را که به وسیلهٔ فیلیپُس به عمل می‌آمد می‌دید مـات و مبهوت می‌شـد. **۱۴**همین‌که رسـولان ساکن اورشـلیم باخبر شدند که در سـامره هم پیام خدا با استقبال روبه‌رو شده است، پطرس و یوحنا را نزد آنان فرسـتادند. **۱۵**وقتی آنها به آنجا رسیدند، برای ایمانداران دعا کردند تا روح‌القدس را بیابند، **۱۶**زیرا آنها فقط به نام عیسـی خداوند تعمید گرفته بودند و تا آن زمان روح خداوند بر آنان نازل نشـده بود. **۱۷**بنابراین پطرس و یوحنا دست بر سر آنان گذاردند و آنان روح‌القدس را یافتند. **۱۸**وقتی شمعون دید که با دستگذاری رسولان روح‌القدس عطا می‌شود، پولهای خود را نزد پطرس و یوحنا آورد **۱۹**و گفت: «همان قدرت را به من هم مرحمت کنید تا بر هرکه دسـت بگذارم، روح‌القدس را بیابد.» **۲۰**پطرس پاسـخ داد: «پولت با خودت هلاک شود، چون گمان کرده‌ای که بخشش رایگان خدا را با پول می‌توان خرید. **۲۱**تو از این بابـت هیچ نصیبی نداری؛ زیرا دل تو نزد خدا ناراست اسـت. **۲۲**از این شرارت توبه کن و از خداوند بخواه تا شاید تو را برای داشتن چنین فکری ببخشد. **۲۳**من می‌بینـم که زندگی تو تلخ و زهرآگین اسـت و در زنجیرهای

شرارت گرفتاری.» **۲۴**شمعون در پاسخ خواهش کرده گفت: «برای من بـه درگاه خداوند دعا کنید تا هیچ‌یک از چیزهایی را که دربارهٔ من گفتید عملی نشـود.» **۲۵**پس از آنکه پطرس و یوحنا شـهادت‌های خود را دادند و پیغام خداوند را اعلام کردند، به اورشلیم بازگشـتند و در بین راه مژدهٔ نجات را به بسیاری از دهکده‌های سامره رسانیدند.

فیلیپُس و خزانه‌دار حبشی

۲۶فرشتهٔ خداوند به فیلیپُس گفت: «برخیز به طرف جنوب، به آن جاده‌ای که از اورشـلیم به غزه می‌رود برو.» (این جاده یک راه بیابانی است.) **۲۷**او بلند شد و به طرف آنجا حرکت کرد. یک خواجه سرای حبشـی که در دربار ملکهٔ حبشه به نام کندا مقام مهمی داشت و خزانه‌دار او بود برای عبادت به اورشـلیم آمده بود. **۲۸**در این هنگام در راه بازگشت به وطن در کالسکه‌ای نشسته بود و کتاب اشعیای نبی را می‌خواند. **۲۹**روح خـدا به فیلیپُس گفت: «نزدیک بـرو و خود را به آن کالسـکه برسـان.» **۳۰**پس فیلیپُس به سـوی آن دوید و شنید که او کتاب اشـعیا را می‌خواند و پرسید: «آیا آنچه می‌خوانی می‌فهمی؟» **۳۱**او پاسخ داد: «تا کسی مرا راهنمایی نکند، چطور می‌توانم آن را بفهمم؟» خواجه سرا از فیلیپُس خواهش کرد که سوار کالسکه بشود و پهلوی او بنشیند. **۳۲**آن قسمتی را که می‌خواند چنین بود:

«او مانند گوسفندی که به کشتارگاه می‌برند،
یا مثل برّه‌ای که پیش پشم‌چینان زبان نمی‌گشاید،
کلامی به زبان نیاورد.
۳۳ بدین‌گونه او را حقیر شمردند و حقانیّتش را نادیده گرفتند.
چه کسی دربارهٔ فرزندان او سخن خواهد گفت؟
زیرا حیات او از روی زمین منقطع شده است.»

۳۴آن خواجه سرا به فیلیپُس گفت: «تمنّا دارم به من بگو که نبی در اینجا دربارهٔ چه کسی سخن می‌گوید، دربارهٔ خودش یا کسی دیگر.» **۳۵**آنگاه فیلیپُس شروع کرده و از همان قسمت کتاب‌مقدّس، مژدهٔ عیسی را به او رسـانید. **۳۶**همان‌طور که می‌رفتند به آبی رسیدند. خواجه سرا گفت: «نگاه کن، در اینجا آب هست؛ چه چیزی مانع تعمید گرفتن من است؟» **۳۷**فیلیپُس گفت: «اگر با تمام دل ایمان آوری هیچ مانعی وجود ندارد.»

خواجه سرا پاسخ داد: «من ایمان دارم که عیسی مسیح، پسر خداست.» **۳۸**خواجه سرا دستور داد کالسکه را نگه دارند. او و فیلیپُس داخل آب رفتند و فیلیپُس او را تعمید داد. **۳۹**وقتی از آب بیرون آمدند، روح خداوند ناگهان فیلیپُس را در ربود و خواجه سرا دیگر او را ندید و شادی‌کنان به راه خود رفت. **۴۰**امّا فیلیپُس در اشدود دیده شد که در همهٔ شهرهای آن ناحیه می‌گشت و بشارت می‌داد تا سرانجام به قیصریه رسید.

تغییر زندگی شائول

(کارهای رسولان ۶:۲۲-۱۶؛ ۱۲:۲۶-۱۸)

۹ شائول از تهدید و کشتن پیروان خداوند به هیچ نحوی دست بردار نبود. او نزد کاهن اعظم رفت **۲**و تقاضای معرّفی نامه‌هایی برای کنیسه‌های دمشق کرد تا چنانچه مرد یا زنی را از اهل طریقت پیدا کند آنها را دستگیر کرده به اورشلیم آورد. **۳**شائول هنوز به دمشق نرسیده بود، که ناگهان نزدیک شهر نوری از آسمان در اطراف او تابید. **۴**او به زمین افتاد و صدایی شنید که می‌گفت: «ای شائول، شائول، چرا بر من جفا می‌کنی؟» **۵**شائول پرسید: «خداوندا تو کیستی؟» پاسخ آمد: «من عیسی هستم، همان کسی‌که تو بر او جفا می‌کنی، **۶**ولی برخیز و به شهر برو و در آنجا به تو گفته خواهد شد که چه باید بکنی.» **۷**در این هنگام همسفران شائول خاموش ماندند، زیرا اگرچه صدا را می‌شنیدند، ولی کسی را نمی‌دیدند. **۸**پس شائول از زمین برخاست و با اینکه چشمانش باز بود، چیزی نمی‌دید. دستش را گرفتند و او را به دمشق هدایت کردند. **۹**در آنجا سه روز نابینا ماند و چیزی نخورد و ننوشید. **۱۰**یکی از ایمانداران به نام حنانیا در شهر دمشق زندگی می‌کرد. خداوند در رؤیا به او ظاهر شد و فرمود: «ای حنانیا.»

او پاسخ داد: «بله ای خداوند، آماده‌ام.»

۱۱خداوند فرمود: «برخیز و به کوچه‌ای که آن را 'راست' می‌نامند برو و در خانهٔ یهودا سراغ شخصی به نام شائول طرسوسی را بگیر. او به دعا مشغول است **۱۲**و در رؤیا مردی را دیده است به نام حنانیا که می‌آید و بر او دست می‌گذارد و بینایی او را باز می‌گرداند.» **۱۳**حنانیا عرض کرد: «خداوندا دربارهٔ این شخص و آن‌همه آزار که او به قوم تو در اورشلیم رسانیده است، چیزهایی شنیده‌ام **۱۴**و حالا از طرف سران کاهنان اختیار یافته و به اینجا آمده است تا همهٔ کسانی را که

به تو روی می‌آوردند دستگیر کند.» **۱۵**امّا خداوند به او گفت: «تو باید بروی زیرا این شخص وسیله‌ای است که من انتخاب کرده‌ام تا نام مرا به ملّتها و پادشاهان آنان و قوم اسرائیل اعلام نماید. **۱۶**خود من به او نشـان خواهـم داد که چه رنجهای بسیاری به‌خاطر نام من متحمّل خواهد شد.»

۱۷پس حنانیا رفت، وارد آن خانه شـد و دسـت بر شائول گذاشت و گفت: «ای برادر، ای شائول، خداوند یعنی همان عیسایی که بین راه به تو ظاهر شـد، مرا فرستاده است تا تو بینایی خود را بازیابی و از روح‌القدس پر گردی.» **۱۸**در همان لحظه چیزی مانند پوسته از چشمان شائول افتاد و بینایی خود را بازیافت و برخاسته تعمید گرفت. **۱۹**بعد از آن غذا خورد و قوّت گرفت.

بشارت شائول در دمشق

شـائول مدّتی در دمشق با ایمانداران به سـر برد **۲۰**و طولی نکشید که در کنیسه‌های دمشق به طور آشکار اعلام می‌کرد که عیسی، پسر خداست. **۲۱**هرکس سخنان او را می‌شنید در حیرت می‌افتاد و می‌گفت: «مگر این همان کسی نیست که در اورشلیم کسـانی‌که نام عیسـی را به زبان می‌آوردند نابود می‌کرد؟ و آیا منظور او از آمدن به اینجا فقط این نیسـت که آنان را بگیرد و به دست سران کاهنان بسپارد؟» **۲۲**امّا قدرت کلام شائول روزبه‌روز بیشتر می‌شد و یهودیان دمشق را با دلایل انکار ناپذیر مجاب می‌ساخت که عیسی، مسیح موعود است. **۲۳**پس از مدّتی یهودیان توطئه کردند تا او را به قتل برسانند. **۲۴**امّا شائول از نیّت آنان باخبر شد. یهودیان حتّی دروازه‌های شهر را شب و روز تحت نظر داشتند تا او را بکشند، **۲۵**ولی شاگردان او، شبانه او را داخل سبدی گذاشتند و از دیوار شهر او را به پایین فرستادند.

شائول در اورشلیم

۲۶وقتی شائول به اورشلیم رسید سعی نمود به سایر شاگردان عیسی بپیوندد، امّا آنان از او می‌ترسیدند، زیرا قبول نمی‌کردند که او واقعاً پیرو عیسی شده باشـد. **۲۷**به هر حال برنابا او را برداشت و به حضور رسولان آورد و برای ایشان شرح داد، که چگونه او در راه دمشق خداوند را دیده و چطور خداوند با او سخن گفته و به چه ترتیب شـائول در دمشق بی‌باکانه به نام عیسی وعظ کرده است. **۲۸**به این ترتیب شائول در اورشلیم با

آنان رفت و آمد پیدا کرد و آشکارا بدون ترس به نام خداوند
موعظه می‌کرد **۲۹**و با یهودیان یونانی زبان مباحثه و گفت‌وگو
می‌نمود به طوری که آنان قصد جان او را داشتند. **۳۰**وقتی
ایماندران از این موضوع آگاه شدند شائول را به قیصریه
رسانیدند و او را روانهٔ طرسوس کردند. **۳۱**به این ترتیب کلیسا
در سراسر یهودیه و جلیل و سامره آرامش یافت. در حالی‌که
آنان در خداترسی و تقویت روح‌القدس به سر می‌بردند، کلیسا
از لحاظ نیرو و تعداد رشد می‌کرد.

پطرس در لِده و یافا

۳۲پطرس از همه‌جا دیدن می‌کرد و یک‌بار نیز به دیدن
مقدّسین مقیم لده رفت. **۳۳**در آنجا شخصی را به نام
اینیاس که به مدّت هشت سال مفلوج و بستری بود، دید.
۳۴پطرس به او گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفا
می‌بخشد. بلند شو و رختخواب خود را جمع کن.» او فوراً
از جا برخاست **۳۵**و جمیع ساکنان لده و شارون او را دیدند
و به خداوند روی آوردند. **۳۶**در یافا یکی از ایمانداران که
زنی به نام طبیتا بود زندگی می‌کرد (ترجمه یونانی نام او
دورکاس به معنی آهوست.) این زن که بسیار نیکوکار و
بخشنده بود **۳۷**در این زمان بیمار شد و فوت کرد. او را
غسل دادند و در بالاخانه‌ای گذاشتند. **۳۸**ایمانداران که
شنیده بودند، پطرس در لده است، به سبب نزدیکی لده
به یافا دو نفر را نزد او فرستادند و تقاضا نمودند: «هرچه
زودتر خود را به ما برسان.» **۳۹**پطرس بی‌درنگ به اتّفاق
آنان حرکت کرد و همین‌که به آنجا رسید، او را به بالا
خانه بردند. بیوه‌زنان گریه‌کنان دور او را گرفتند و همهٔ
پیراهن‌ها و لباسهایی را که دورکاس در زمان حیات خود
دوخته بود به او نشان دادند. **۴۰**پطرس همهٔ آنان را از اتاق
بیرون کرد. سپس زانو زد و دعا نمود و رو به جسد کرده
گفت: «ای طبیتا برخیز.» او چشمان خود را گشود و وقتی
پطرس را دید راست نشست. **۴۱**پطرس دست خود را به
او داد و او را روی پا بلند کرد. سپس مقدّسین و بیوه‌زنان
را صدا زد و او را زنده به ایشان سپرد. **۴۲**این موضوع در
سراسر یافا منتشر شد و بسیاری به خداوند ایمان آوردند.
۴۳پطرس روزهای زیادی در یافا ماند و با شمعون دباغ
زندگی می‌کرد.

پطرس و کرنیلیوس

۱۰ در شهر قیصریه سروانی به نام کرنیلیوس زندگی
می‌کرد که جزو یک هنگ رومی به نام هنگ ایتالیایی
بود. **۲**او مردی بود، پرهیزکار و خانواده‌ای خداترس داشت
و پیوسته به درگاه خدا دعا می‌کرد و به بینوایان اسرائیلی
صدقه بسیار می‌داد. **۳**این مرد یک روز در حدود ساعت
سه بعد از ظهر فرشتهٔ خدا را آشکارا در رؤیا دید، که نزد
او آمده گفت: «ای کرنیلیوس» **۴**کرنیلیوس با وحشت به او
چشم دوخت و پاسخ داد: «خداوندا چه می‌فرمایی؟» فرشته
گفت: «بدان که دعاها و همهٔ صدقات تو در بالا در پیشگاه
خدا مورد قبول و یادآوری واقع شده‌اند. **۵**اکنون افرادی را
به یافا بفرست و سراغ شمعون ملقّب به پطرس را بگیر.
۶او نزد شمعون دباغ که خانه‌اش در ساحل دریاست مهمان
است.» **۷**همین‌که فرشته‌ای که با او صحبت می‌کرد ناپدید
شد، کرنیلیوس دو نفر از نوکران خود و یک سرباز دیندار را
که در خدمت او بود، احضار کرد و **۸**موضوع را تماماً برای
ایشان شرح داد و ایشان را به یافا فرستاد. **۹**روز بعد که آنان
در راه بودند و تا شهر فاصله کمی داشتند، پطرس نزدیک ظهر
برای دعا به بالای بام رفت. **۱۰**در آنجا گرسنه شد و خواست
چیزی بخورد. امّا وقتی‌که برایش غذا آماده می‌کردند، حالت
جذبه‌ای به او دست داد **۱۱**و در آن حال آسمان را گشوده و
چیزی مانند یک سفره بزرگ دید، که از چهارگوشه آویزان
شده بود و رو به پایین به طرف زمین می‌آمد. **۱۲**در آن انواع
چارپایان و خزندگان و پرندگان وجود داشت. **۱۳**صدایی به
گوشش رسید که می‌گفت: «ای پطرس، برخیز، سر ببر و
بخور.» **۱۴**پطرس در پاسخ گفت: «خیر ای خداوند، زیرا
من هرگز به چیزهای ناپاک و حرام لب نزده‌ام.» **۱۵**بار دوم
همان صدا آمد که: «آنچه را خدا حلال کرده است تو نباید
حرام بپنداری.» **۱۶**این موضوع سه بار تکرار شد و سرانجام
آن سفره به آسمان برده شد.

۱۷در همان وقت که پطرس از تفسیر رؤیای خود درمانده
بود و سعی می‌کرد آن را برای خود تجزیه و تحلیل نماید،
فرستادگان کرنیلیوس جستجوکنان به در خانهٔ شمعون رسیدند.
۱۸و فریاد می‌زدند و می‌پرسیدند: «آیا شمعون ملقّب به پطرس
در اینجا مهمان است؟»

۱۹در حالی‌که پطرس دربارهٔ این رؤیا تفکّر می‌کرد، روح خدا
به او گفت: «نگاه کن، چند نفر به سراغ تو آمده‌اند. **۲۰**برخیز،
پایین برو و از رفتن با ایشان تردید نداشته باش.» زیرا من آنها
را فرستاده‌ام. **۲۱**پطرس پایین رفت و به آنان گفت: «من همان
کسی هستم که به دنبال او می‌گردید. برای چه آمده‌اید؟»
۲۲آنها پاسخ دادند: «سروان کرنیلیوس که شخص نیکوکار و
خدا ترس است و نزد همهٔ یهودیان نیک‌نام می‌باشد، از فرشتهٔ
مقدّسی دستور یافت که ما را به اینجا بفرستد و تو را به خانهٔ
خود دعوت کند تا به هر پیامی که داری گوش دهد.» **۲۳**پس
پطرس آنان را به خانه آورد و از ایشان پذیرایی نمود.
روز بعد با ایشان به راه افتاد و چند نفر از ایماندران یافایی با
آنان همراه بودند. **۲۴**فردای آن روز به قیصریه رسیدند. کرنیلیوس
که از خویشاوندان و دوستان نزدیک خود دعوت کرده بود چشم
به راه ایشان بود. **۲۵**وقتی پطرس می‌خواست داخل خانه شود،
کرنیلیوس جلو رفت و پیش او به خاک افتاد. **۲۶**امّا پطرس او
را از زمین بلند کرد و گفت: «برخیز من هم مانند تو انسانم.»
۲۷سپس به اتّفاق، صحبت‌کنان وارد خانه شدند. پطرس در
آنجا با عدّهٔ زیادی روبه‌رو شد **۲۸**و به آنان گفت: «این را به
خوبی می‌دانید، که جایز نیست یک نفر یهودی با بیگانگان
معاشرت یا همنشینی نماید. امّا خدا به من نشان داده است،
که من نباید هیچ‌کس را نجس یا ناپاک بدانم. **۲۹**پس وقتی
دنبال من فرستادید بدون چون و چرا آمدم. تنها سؤالی که دارم
این است که برای چه به دنبال من فرستادید؟»
۳۰کرنیلیوس در پاسخ گفت: «چهار روز پیش درست در
همین وقت یعنی ساعت سه بعد از ظهر من در خانهٔ خود
به نماز مشغول بودم، که ناگاه مردی در لباس نورانی به من
ظاهر شد **۳۱**و گفت: 'ای کرنیلیوس، دعاهایت مستجاب
شده و صدقاتی که به فقرا می‌دهی در پیشگاه خدا منظور
شده است. **۳۲**بنابراین کسی را به شهر یافا بفرست و
شمعون ملقّب به پطرس را به اینجا دعوت کن. او در
خانهٔ شمعون دبّاغ که در ساحل دریا واقع است، مهمان
است.' **۳۳**پس بی‌درنگ این اشخاص را نزد تو فرستادم و
تو لطف فرموده به اینجا آمدی. اکنون همهٔ ما در حضور
خدا گرد آمده‌ایم تا به آن چیزهایی که خداوند به تو دستور
داده است گوش دهیم.»

پیام پطرس در خانهٔ کرنیلیوس

۳۴پس پطرس سخنان خود را شروع کرده گفت: «من به
این حقیقت پی برده‌ام که خدا هیچ تبعیضی قایل نمی‌شود
۳۵و هرکس از هر ملّتی که خداترس و نیکوکار باشد، مقبول
خداست. **۳۶**خدا پیام خود را به قوم اسرائیل فرستاد و به
این طریق مژدهٔ صلح و سلامتی را به وسیلهٔ عیسی مسیح
که خداوند همه است، ابلاغ فرمود. **۳۷**شما خودتان از
اتّفاق بزرگی که در سرتاسر یهودیه روی داد، باخبر هستید
و می‌دانید همهٔ این چیزها بعد از اعلام تعمید یحیی، از
جلیل شروع شد. **۳۸**خدا، عیسای ناصری را با روح‌القدس
و قدرت خود مسح کرد و می‌دانید، که چگونه عیسی به
همه‌جا می‌رفت و کارهای نیک انجام می‌داد و همهٔ کسانی
را که در اسارت شیطان به سر می‌بردند رهایی می‌بخشید
زیرا خدا با او بود. **۳۹**ما شاهدان همهٔ آن کارهایی هستیم
که او در سرزمین یهودیان و در اورشلیم انجام داد. آنان او
را به صلیب کشیده، میخکوب کرده و کشتند. **۴۰**امّا خدا
او را در روز سوم زنده کرد و بسیاری او را دیدند، **۴۱**امّا نه
همهٔ قوم اسرائیل بلکه شاهدانی که خدا قبلاً برگزیده بود، او
را دیدند؛ یعنی ما که پس از رستاخیز او با او می‌خوردیم و
می‌نوشیدیم. **۴۲**او به ما فرمان داد که به آن قوم اعلام کنیم
و به این حقیقت شهادت دهیم که خدا او را داور زندگان و
مردگان قرار داده است. **۴۳**جمیع انبیا به او شهادت می‌دهند
که هر کسی به او ایمان آورد، به وسیلهٔ نام او گناهانش
آمرزیده می‌شود.»

نزول روح‌القدس بر غیر یهودیان

۴۴پطرس هنوز صحبت می‌کرد، که روح‌القدس بر همهٔ
شنوندگان نازل شد **۴۵**و مؤمنان یهودی نژاد که همراه پطرس
آمده بودند از اینکه بخشش روح‌القدس به غیر یهودیان نیز داده
شده بود، دچار حیرت شدند. **۴۶**زیرا می‌شنیدند که به زبانها
صحبت می‌کنند و خدا را تمجید می‌نمایند. آنگاه پطرس
گفت: **۴۷**«آیا کسی می‌تواند مانع از تعمید این اشخاص در
آب بشود؟ مگر نه این است، که ایشان هم مانند ما روح‌القدس
را یافته‌اند؟» **۴۸**پس دستور داد ایشان را به نام عیسی مسیح
تعمید دهند. سپس آنها از پطرس تقاضا کردند چند روزی نزد
ایشان بماند.

گزارش پطرس به کلیسای اورشلیم

۱۱ به رسولان و ایماندارن مقیم یهودیه خبر رسید که
غیر یهودیان نیز پیام خدا را پذیرفته‌اند. **۲**هنگامی‌که
پطرس به اورشلیم بازگشت کسانی‌که به ختنه کردن غیر
یهودیان اصرار داشتند به او اعتراض کرده گفتند: **۳**«چرا
به خانهٔ نامختونان وارد شدی و حتّی با آنها غذا خوردی؟»
۴پطرس شروع کرد و تمام جریان را از اول تا به آخر برای
ایشان شرح داد و گفت:
۵«در یافا به دعا مشغول بودم که حالت جذبه‌ای به من
دست داد و در رؤیا چیزی دیدم مانند یک سفرهٔ بزرگ که
از چهار گوشه آویزان شده بود و از آسمان به پایین آمد تا
به من رسید. **۶**وقتی با دقّت به آن نگاه کردم دیدم که در
آن چارپایان و وحوش و خزندگان و پرندگان جمع شده‌اند
۷و صدایی به گوشم رسید که می‌گفت: 'ای پطرس، برخیز،
سر ببر و بخور.' **۸**گفتم 'خیر، ای خداوند من هرگز به
چیزهای ناپاک و حرام لب نزده‌ام.' **۹**بار دوم صدایی از
آسمان رسید که می‌گفت: 'آنچه را که خدا حلال کرده
است تو نباید حرام بپنداری.' **۱۰**این موضوع سه بار تکرار
شد و بالاخره همه‌چیز به آسمان بالا رفت. **۱۱**در همان
لحظه سه نفر به خانه‌ای که محل اقامت من بود، آمدند.
ایشان را از قیصریه به دنبال من فرستاده بودند. **۱۲**روح خدا
به من فرمود که بدون تردید با ایشان بروم. این شش برادر
هم به همراه من آمدند و به خانهٔ آن شخص وارد شدیم.
۱۳او برای ما تعریف کرد که چطور در خانهٔ خود فرشته‌ای
را دیده که ایستاده و به او گفته است: 'کسی را به یافا
بفرست و شمعون ملقّب به پطرس را بیاور **۱۴**و او آن پیامی
را که باعث نجات تو و تمامی اهل خانه‌ات خواهد شد،
به تو خواهد رسانید.' **۱۵**من در آنجا هنوز مطالب زیادی
نگفته بودم که روح‌القدس بر آنها نازل شد. به همان طریقی
که در ابتدا به خود ما نازل شده بود **۱۶**و آنگاه به‌خاطر
آوردم که خداوند فرموده بود: 'یحیی با آب تعمید می‌داد
امّا شما با روح‌القدس تعمید خواهید یافت.' **۱۷**خدا به آنها
همان چیزی را بخشیده است که به ما هنگامی‌که به عیسی
مسیح خداوند ایمان آوردیم عطا فرمود، پس من کِه بودم
که مانع کار خدا بشوم؟»

۱۸وقتی این را شنیدند خاموش ماندند و درحالی‌که خدا را ستایش می‌کردند گفتند: «پس در این صورت خدا به غیر یهودیان نیز این فرصت را بخشیده است تا آنها هم از گناهان خود توبه کنند و حیات یابند.»

کلیسای انطاکیه

۱۹در اثر شکنجه و آزاری که به دنبال مرگ استیفان آغاز شد، عدّهٔ زیادی پراکنده شدند و تا فنیقیه و قبرس و شهر انطاکیه مهاجرت کردند. امّا آنان پیام خود را به هیچ کسی جز یهودیان اعلام نکردند. **۲۰**ولی در میان ایشان چند نفر از اهالی قبرس و قیروان نیز بودند، که به محض رسیدن به انطاکیه با یونانیان به گفت‌وگو پرداختند و دربارهٔ عیسی خداوند بشارت دادند. **۲۱**قدرت خداوند با ایشان بود و عدّهٔ زیادی ایمان آورده به خداوند روی آوردند. **۲۲**این خبر در اورشلیم به کلیسا رسید و در نتیجه برنابا مأمور شد که به انطاکیه سفر نماید. **۲۳**وقتی او به آنجا رسید و برکات خدا را با چشم خود دید، شادمان شد و آنان را تشویق می‌کرد، که از دل و جان در وفاداری نسبت به خداوند استوار بمانند. **۲۴**او مردی نیکوکار و پر از روح‌القدس و ایمان بود. پس عدّه کثیری به خداوند تسلیم شدند. **۲۵**بعد از آن برنابا به شهر طرسوس رفت تا شائول را پیدا کند. **۲۶**پس او را یافته به انطاکیه آورد و مدّت یک سال تمام با ایمانداران جمع می‌شدند و عدّهٔ بسیاری را تعلیم می‌دادند. در انطاکیه بود که برای اولین بار پیروان عیسی را مسیحی نامیدند. **۲۷**در همین احوال چند نفر نبی از اورشلیم به انطاکیه وارد شدند. **۲۸**یکی از آنان که اغابوس نام داشت. برخاست و با الهام روح، قحطی سخت و دنیاگیری را پیشگویی کرد. این قحطی در زمان سلطنت کلودیوس قیصر اتّفاق افتاد. **۲۹**از این نظر شاگردان تصمیم گرفتند که هرکس به قدر توانایی خود اعانه‌ای برای یاری ایمانداران مقیم یهودیه بفرستد. **۳۰**آنها چنین کردند، اعانه‌ها را به دست برنابا و شائول سپردند تا به رهبران کلیسای اورشلیم تقدیم کنند.

کشتن یعقوب و بازداشت پطرس

۱۲ در همان موقع هیرودیس پادشاه به شکنجه و آزار عدّه‌ای از اعضای کلیسا پرداخت **۲**و یعقوب برادر یوحنا را به شمشیر کشت. **۳**و چون دید یهودیان از این کار خوششان آمد، قدم فراتر گذاشت و پطرس را هم دستگیر نمود.

این کار در روزهای عید فطیر اتّفاق افتاد. **۴**پس پطرس را گرفته به زندان انداخت و چهار دسته چهار نفری را به نگهبانی او گماشت. زیرا هیرودیس قصد داشت بعد از عید فصح او را تحویل قوم یهود بدهد. **۵**درحالی‌که پطرس در زندان بود، کلیسا صمیمانه برای او به درگاه خدا دعا می‌کرد.

آزاد شدن پطرس

۶یک شب، قبل از آن روزی که هیرودیس می‌خواست پطرس را به دادگاه بیاورد پطرس در زندان بین دو سرباز با دو زنجیر بسته شده و به خواب رفته بود و نگهبانان جلوی در زندان پاس می‌دادند. **۷**ناگاه فرشتهٔ خداوند در کنار پطرس ایستاد و نوری در آن اتاق تابید. فرشته به پهلوی پطرس زد و او را بیدار کرد و گفت: «زود برخیز.» فوراً زنجیرها از دستهایش به زمین افتاد. **۸**فرشته به او فرمود، «کمر خود را ببند و کفشهایت را بپوش» و او چنان کرد. سپس فرشته به او گفت: «ردایت را به خودت بپیچ و به دنبال من بیا.» **۹**پس به دنبال او رفت و هیچ فکر نمی‌کرد آنچه فرشته انجام می‌داد، حقیقت داشته باشد. او گمان می‌کرد این وقایع را در رؤیا می‌بیند. **۱۰**وقتی از پاسگاههای اول و دوم گذشتند به دری آهنی که به طرف شهر باز می‌شد رسیدند. در خود به خود به روی آنان باز شد. آنها بیرون رفتند، از کوچه‌ای می‌گذشتند که ناگهان فرشته ناپدید شد. **۱۱**پطرس به خود آمد و گفت: «حالا دیگر یقین دارم، که خداوند فرشتهٔ خود را فرستاده است که مرا از دست هیرودیس و از آنچه یهودیان انتظار آن را داشتند برهاند.» **۱۲**همین‌که به موضوع پی برد به خانهٔ مریم مادر یوحنا ملقّب به مرقس، که عدّهٔ زیادی در آنجا برای دعا گرد آمده بودند رفت. **۱۳**وقتی در خانه را کوبید، خدمتکاری به نام رودا آمد تا در را باز کند. **۱۴**امّا وقتی‌که صدای پطرس را شناخت، به عوض اینکه در را باز کند، از فرط شادی برگشت تا مژده دهد، که پطرس بیرون در ایستاده است. **۱۵**آنها به او گفتند: «مگر دیوانه شده‌ای؟» امّا او اصرار داشت که راست می‌گوید. سپس گفتند: «پس حتماً فرشتهٔ محافظ اوست.» **۱۶**امّا پطرس پشت سر هم در می‌زد و وقتی در را باز کردند و او را دیدند، غرق تعجّب شدند. **۱۷**پطرس به آنها اشاره کرد تا ساکت شوند و برای ایشان شرح داد که چگونه خداوند او را از زندان نجات داده است و در آخر گفت: «یعقوب و ایمانداران را از این امور باخبر کنید.»

آنگاه ایشان را ترک کرد و به جایی دیگر رفت. **۱۸**وقتی روز شد، پاسبانان بسیار مضطرب شدند، زیرا نمی‌دانستند به سر پطرس چه آمده است. **۱۹**هیرودیس دستور داد، که همه‌جا دنبال پطرس بگردند، امّا وقتی او را پیدا نکردند، از نگهبانان بازجویی به عمل آورد و حکم کشتن آنان را صادر نمود. بعد از آن پطرس یهودیه را ترک نموده به قیصریه آمد و مدّتی در آنجا ماند.

درگذشت هیرودیس

۲۰هیرودیس بغض و کینهٔ شدیدی نسبت به مردمان صور و صیدون در دل داشت. به این جهت اهالی آن دو شهر به اتّفاق نزد او آمدند و بلاستوس را که فراش خوابگاه پادشاه بود، با خود همراه کردند و تقاضای صلح نمودند، زیرا کشور آنان در امر تغذیه و خوراک محتاج کشور هیرودیس بود. **۲۱**هیرودیس در یک روز معیّن لباس سلطنتی پوشید و بر تخت نشست و نطقی ایراد کرد. **۲۲**در پایان مردم فریاد می‌زدند: «این سخنان، سخنان یکی از خدایان است نه یک انسان.» **۲۳**و چون هیرودیس جلالی را که از آن خداست به خود نسبت داده بود در همان لحظه فرشتهٔ خداوند او را نقش زمین کرد و کرمها او را خوردند و او مرد. **۲۴**پیام خدا هر روز با تأثیر بیشتری انتشار می‌یافت. **۲۵**برنابا و شائول وقتی مأموریت خود را در اورشلیم به پایان رسانیدند به انطاکیه برگشتند و یوحنای ملقّب به مرقس را همراه خود بردند.

مأموریت برنابا و شائول

۱۳ در آن زمان در کلیسای انطاکیه عدّه‌ای نبی و معلّم از قبیل برنابا و شمعون ملقّب به نیجر و لوکیوس قیروانی و مناحم (که با هیرودیس پادشاه، بزرگ شده بود) و شائول حضور داشتند. **۲**یک روز که آنها روزه‌دار و مشغول عبادت خداوند بودند، روح‌القدس به ایشان فرمود: «برنابا و شائول را مأمور انجام آن کاری که من برای آنها مقرّر کرده‌ام بنمایید.» **۳**پس آنها بعد از روزه و دعا، دست بر سر آن دو گذاردند و آنها را به مأموریت فرستادند.

سفر اول: بشارت در قبرس

۴این دو نفر که فرستادگان روح‌القدس بودند، به بندر سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قبرس آمدند **۵**و وارد شهر سلامیس شدند و در کنیسه‌های یهودیان کلام خدا را منتشر می‌ساختند و یوحنا (که مرقس لقب داشت) دستیار ایشان بود.

۶آنها تمام جزیره قبرس را طی کردند تا به شهر پافس رسیدند.
در آنجا به یک جادوگر یهودی که نبی دروغین بود و بریشوع
نام داشت برخوردند. ۷او از ملازمین سرگیوس پولس، فرماندار
قبرس که مرد فهمیده‌ای بود، بشمار می‌آمد. فرماندار، برنابا و
شائول را به حضور خود احضار نمود؛ زیرا می‌خواست کلام خدا
را از آنها بشنود. ۸امّا آن جادوگر که نام یونانی او علیما بود، با
آنان مخالفت می‌کرد و سعی داشت فرماندار را از ایمان آوردن
باز دارد. ۹در این هنگام شائول که به نام پولس معروف شده
بود، پر از روح‌القدس شده به آن مرد چشم دوخت و گفت:
۱۰«ای فرزند شیطان، ای دشمن تمام نیکی‌ها، ای منبع نیرنگ
و تبهکاری، آیا از منحرف ساختن مردم از راه راست خداوند
دست بر نمی‌داری؟ ۱۱حالا ببین، دست خدا تو را خواهد زد
و نابینا خواهی شد و تا مدّتی نور آفتاب را نخواهی دید.»
در همان وقت دنیا در نظر علیما تیره و تار شد و کورکورانه
به این طرف و آن طرف می‌گشت تا شخصی را برای راهنمایی
خود پیدا کند. ۱۲فرماندار که این جریان را دید، ایمان آورد؛
زیرا از تعالیم خداوند سخت متحیّر شده بود.

در انطاکیهٔ پیسیدیه

۱۳پولس و همراهـان او پافِس را تـرک کردند و از راه دریا
به پرجهٔ پمفیلیه آمدند. یوحنا (مرقس) از آنان جدا شـد و به
اورشلیم بازگشت. ۱۴ایشان از پرجه گذشته به شهر انطاکیه که
یکی از شهرهای استان پیسیدیه است آمدند. در روز سبت به
کنیسه وارد شدند و نشستند. ۱۵بعد از قرائت تورات و کتاب
انبیا رؤسای کنیسه نزد ایشان فرستادند و گفتند: «ای برادران*
چنانچه پیام تشـویق کننده‌ای برای این قـوم دارید بفرمایید.»
۱۶پولس برخاست و با اشارهٔ دست، از ایشان درخواست نمود
که ساکت باشند و بعد چنین گفت:
«ای مردان اسرائیلی و همهٔ شما که خدا ترس هستید توجّه
نمایید. ۱۷خدای قوم اسـرائیل، نیـاکان ما را برگزید و در آن
هنگام که آنها در سـرزمین مصر در غربت زندگی می‌کردند
آنان را قومی بزرگ ساخت و دست خود را دراز کرد تا آنان
را از آن سـرزمین بیرون آورد. ۱۸مدّت چهل سـال در بیابانها
متحمّل ایشان شد. ۱۹پس از نابود ساختن آن هفت ملّتی که

روی سخن در آیه با ایمانداران است.

مقیم کنعان بودند، سرزمین آنها را **۲۰**تا مدّت چهارصد و پنجاه سال به عنوان میراث به تصرّف اسـرائیل در آورد. بعد از آن هم تا زمان سموئیل نبی، داوران را به ایشان بخشید **۲۱**و وقتی آنها خواستند برای خود یک پادشاه داشته باشند، خدا شائول پسـر قیس را که مردی از طایفهٔ بنیامین بود، به ایشان داد تا او مدّت چهل سال حکمرانی کند. **۲۲**بعد از آن او را بر کنار کرد و داوود را برانگیخت تا پادشاه ایشان شود. خدا در حق داوود چنین گواهی داده گفت: 'من داوود پسر یَسی را مورد پسـند خود یافته‌ام. او کسی اسـت که هرچه بخواهم انجام می‌دهد.' **۲۳**از نسل همین مرد، خدا بر طبق وعدهٔ خود عیسی را به عنوان نجات دهنده‌ای برای اسرائیل برانگیخت. **۲۴**قبل از آمدن او یحیی لزوم توبه و تعمید را به همهٔ قوم اسرائیل اعلام می‌کرد **۲۵**و وقتی خدمت خود را به انجام رسانید گفت: 'من آن کسی‌که شـما گمان می‌کنید نیستم. امّا بعد از من کسی می‌آید که من لایق آن نیستم که بند نعلین او را باز نمایم.'

۲۶«ای برادران که فرزند ابراهیم هستید و شما نیز ای کسانی‌که در این جمع حضور دارید و از خدا می‌ترسید، پیام این نجات به ما رسیده است، **۲۷**زیرا ساکنان اورشلیم و حکمرانان ایشان نه او را شناختند و نه از کلمات انبیا که در هر روز سبت قرائت می‌شود چیزی فهمیدند، امّا با محکوم کردن او به پیشگویی‌های انبیا تحقّق بخشـیدند. **۲۸**اگر چه خطایی که مستوجب مرگ باشد در او نیافتند، از پیلاطس تقاضا کردند تا او را اعدام کند. **۲۹**و بعد از آنکه تمام پیشگویی‌های کتاب‌مقدّس را در امور او به انجام رسانیدند او را از صلیب پایین آوردند و به خاک سپردند. **۳۰**امّا خدا او را پس از مرگ زنده گردانید **۳۱**و کسانی‌که در سفر از جلیل به اورشـلیم همراه او بودند روزهای زیادی او را دیدند و هم اکنون در برابر قوم، شاهدان او می‌باشند. **۳۲**ما در حضور شما مژدهٔ آن وعده‌ای را که خدا به نیاکان ما داد اعلام می‌کنیم **۳۳**که خدا برای ما که فرزندان آنان هستیم با رستاخیز عیسی به آن وعده وفا کرده است، چنانکه در مزمور دوم آمده است:

'تو پسر من هستی
امروز من پدر تو شده‌ام.'

۳۴باز هم در خصوص رستاخیز او از مردگان و اینکه دیگر او فساد را نخواهد دید، خدا چنین فرمود:

'من آن برکات مقدّس و قابل اطمینانی را
که به داوود وعده داده‌ام به تو خواهم بخشید.'

۳۵و در جای دیگر می‌فرماید:
'تو به این رضا نخواهی داد، که بندهٔ امین تو فساد را ببیند.'

۳۶و امّا داوود که در روزگار خود طبق ارادهٔ خدا خدمت کرده بود، درگذشت و به نیاکان خود ملحق شد و فساد را دید، **۳۷**امّا آن کسی‌که خدا او را زنده گردانید، هرگز فساد را ندید. **۳۸**ای برادران، شما باید بدانید که مژدهٔ آمرزش گناهان به وسیلهٔ عیسی به شما اعلام شده است. **۳۹**شما باید بدانید که هرکس به او ایمان آورد، از تمام گناهانی که شریعت موسی نتوانست او را آزاد نماید، آزاد خواهد شد. **۴۰**پس مواظب باشید، که این گفتهٔ انبیا در مورد شما صادق نباشد که می‌فرماید:
۴۱'ای استهزا کنندگان توجّه کنید،
حیران شوید و نابود گردید،
زیرا در روزگار شما کاری خواهم کرد
که حتّی اگر کسی آن را برایتان بیان کند باور نخواهید کرد.'»

۴۲در موقع خروج از کنیسه مردم از آنها تقاضا کردند، که سبت بعدی نیز دربارهٔ این امور برای ایشان سخن بگویند **۴۳**و وقتی مجلس تمام شد، بسیاری از یهودیان و آنها که به یهودیّت گرویده بودند، به دنبال پولس و برنابا به راه افتادند. این دو با آنان صحبت می‌کردند و ایشان را تشویق می‌نمودند که در فیض الهی استوار بمانند.

۴۴هفتهٔ بعد تقریباً همهٔ ساکنان آن شهر برای شنیدن پیام خدا گرد آمدند. **۴۵**امّا هنگامی‌که یهودیان جماعت را دیدند حسادت ورزیدند و هرچه را پولس می‌گفت، تکذیب می‌کردند و به او دشنام می‌دادند. **۴۶**پولس و برنابا با شهامت و جسارت گفتند: «لازم بود که کلام خدا قبل از همه به گوش شما برسد، امّا چون شما آن را رد کردید و خود را لایق حیات جاودانی ندانستید، بدانید که ما از این پس نزد غیر یهودیان خواهیم رفت، **۴۷**زیرا خداوند چنین فرموده است:
'من تو را نور تمام ملّتهای جهان خواهم ساخت
تا اینکه تمام دنیا نجات یابند.'»

۴۸وقتی غیر یهودیان این گفتار را شـنیدند خوشحال شدند
و از کلام خدا تعریف کردند و آنانی که برای دریافت حیات
جاودانی معیّن شـده بودند، ایمان آوردند. ۴۹پیام خداوند در
تمام آن سرزمین منتشر شد. ۵۰امّا یهودیان زنهای متنفذی که
به یهودیّـت گرویده بودند و بزرگان شـهر را به ضد پولس و
برنابا تحریـک نمودند. پس آنان را آزار رسـانیده از آن ناحیه
بیرون کردند. ۵۱امّا آن دو به عنوان اعتراض، خاک آن شهر را
از پاهای خود تکانده و به شـهر قونیه رفتند ۵۲و شاگردان در
انطاکیه پر از شـادی و روح‌القدس گردیدند.

بشارت در قونیه

۱۴ در شهر قونیه نیز پولس و برنابا به کنیسه یهود وارد
شدند و چنان صحبت کردند، که گروه عظیمی از
یهودیان و یونانیان ایمان آوردند. ۲امّا یهودیانی که ایمان نیاورده
بودند، غیر یهودیان را تحریک کردند و افکار آنان را نسـبت
به این ایمانداران منحرف سـاختند. ۳آن دو مدّت زیادی در
آن شهر ماندند و بدون ترس دربارهٔ خداوند سخن می‌گفتند.
خداوند نیز با اعطای قـدرت به آنها بـرای انجام عجایب و
نشانه‌ها، پیام فیض بخش خود را تصدیق می‌فرمود. ۴امّا بین
مردم شهر دودسـتگی افتاد، عدّه‌ای طرفدار یهودیان شدند و
عدّه‌ای جانب رسـولان را گرفتنـد. ۵در این وقت یهودیان و
غیر یهودیان با همدسـتی اولیای امور تصمیم گرفته بودند، به
رسولان آزار برسانند و آنان را سنگسار نمایند. ۶به محض اینکه
رسولان از این موضوع آگاه شدند، به سوی شهرهای لیکائونیه
یعنی لستره و دربه و نواحی مجاور فرار کردند ۷و در آنجا به
بشارت نجات ادامه دادند.

در لستره

۸در شهر لستره مرد مفلوجی نشسته بود، که لنگ مادرزاد بود
و هرگز با پاهای خود راه نرفته بود. ۹او به سخنان پولس گوش
می‌داد. پولس به صورت او خیره شد و چون دید ایمان آن را
دارد که شـفا یابد، ۱۰با صدای بلند به او گفت: «بلند شو و
راست روی پاهای خود بایست.» او جست زد و به راه افتاد.
۱۱وقتی مردم کاری را که پولس کرد دیدند، به زبان آن محل
فریاد زدند: «خدایان به صورت انسان در میان ما فرود آمده‌اند.»
۱۲برنابا را مشتری و پولس را عطارد خواندند. (پولس را از آن
جهت عطارد خواندند، که سخنگوی آنان بود.) ۱۳آنگاه کاهن

پرستشگاه مشتری که پرستشگاهش در خارج از شهر واقع بود گاوانی با حلقه‌های گل به دروازهٔ شهر آورد و می‌خواست به اتّفاق جماعت گاوان را قربانی کند. **۱۴**امّا هنگامی‌که آن دو رسول، یعنی برنابا و پولس از این امر مطّلع گشتند، لباسهای خـود را دریدند و به میان مردم رفته فریاد می‌کردنـد: **۱۵**«ای آقایان، چه می‌کنید؟ ما هم مثل شما انسان هستیم، با عواطف و احساسـاتی مانند خود شما. ما برای شـما مژده‌ای داریم، که از این کارهای بیهوده بـاز گردید و به خدای زنده‌ای که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست آفریده است، روی آورید. **۱۶**در دوران گذشته او اجازه داد که جمیع ملّتها به راههای خود بروند. **۱۷**در عین حال کارهای نیک او همیشه وجودش را ثابت نموده اسـت. او به شـما از آسمان باران و محصول به موقع عطا می‌کند، به شما غذا می‌دهد و دلهایتان را از شادمانی پر می‌سازد.» **۱۸**رسولان با این سخنان به سختی توانسـتند مردم را از قربانی کردن برای ایشان باز دارند. **۱۹**در این هنگام یهودیان از انطاکیه و قونیه رسیدند و مردم را با خود متّحد ساخته و پولس را سنگسار کردند و به گمان اینکه مرده است، او را از شهر بیرون کشیدند. **۲۰**امّا وقتی شاگردان دور او جمع شدند او برخاست و به داخل شهر آمد و روز بعد به اتّفاق برنابا به دربه عزیمت کرد.

بازگشت به انطاکیه و سوریه

۲۱پس از اینکـه در آن شـهر هم بشـارت دادند و پیروان بسـیاری یافتند، به لسـتره و قونیه و انطاکیه بازگشتند **۲۲**و در بین راه شـاگردان را تقویت می‌کردند و آنان را تشـویق می‌نمودند که در ایمان خود پایدار بمانند و به آنان می‌گفتند: «برای داخل شدن به پادشاهی خدا ما باید از راههای بسیار سختی بگذریم.» **۲۳**در هر یک از کلیساها مشایخی را تعیین کردند و با نیایش و روزه ایشان را به دست آن خداوندی که به او گرویده بودند، سپردند. **۲۴**سـپس از سرزمین پیسیدیه گذشـتند و به سرزمین پمفیلیه رسـیدند. **۲۵**وقتی پیام را در پرجه هـم اعلام کردند به اتالیه وارد شـدند **۲۶**و از آنجا با کشتی به سوی انطاکیه رفتند. یعنی همان جایی‌که به‌خاطر خدمتی که انجام داده بودند، به فیض الهی سـپرده شـده بودند. **۲۷**وقتی به آنجا رسـیدند، اعضای کلیسـا را جمع کردند و ایشـان را از هرچه خدا به اتّفـاق آنان انجام داده

بود، مطّلع ساختند و نیز گفتند، که چگونه خدا راه ایمان را به روی ملل غیر یهود گشوده است **۲۸**و در آنجا مدّتی نزد شاگردان ماندند.

انجمن کلیسایی اورشلیم

۱۵ عدّه‌ای از یهودیه به انطاکیه آمده بودند و ایمانداران را تعلیم داده می‌گفتند: «تا طبق سنّت موسی ختنه نشوید، نجات یافتن برایتان محال است.» **۲**پس از مناظره و مباحثه بسیار بین آنان از یک طرف پولس و برنابا از طرف دیگر، قرار بر این شد، که پولس و برنابا و چند نفر دیگر برای تحقیق در اطراف این مسئله به اورشلیم نزد رسولان و رهبران کلیسا بروند. **۳**اعضای کلیسا ایشان را بدرقه نمودند و درحالی‌که از فنیقیه و سامره عبور می‌کردند، همه‌جا مژدهٔ ایمان آوردن ملّتهای غیر یهود را ابلاغ می‌نمودند و این خبر موجب شادی عظیم جمیع ایماندارن شد. **۴**هنگامی‌که به اورشلیم رسیدند، کلیسا و رسولان و رهبران با آغوش باز از ایشان استقبال کردند و آنان کارهایی را که خدا به اتّفاق ایشان انجام داده بود، بیان کردند. **۵**در این موقع بعضی از فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاستند و اظهار داشتند: «لازم است ایشان ختنه شوند و به آنان دستور داده شود، که شریعت موسی را رعایت نمایند.» **۶**رسولان و رهبران برای رسیدگی به این مسئله انجمنی تشکیل دادند. **۷**پس از بحث بسیار پطرس برخاست و خطاب به ایشان گفت: «ای برادران،* شما می‌دانید که مدّتها پیش خدا مرا از میان شما برگزید تا غیر یهودیان مژدهٔ نجات را از زبان من بشنوند و ایمان آورند. **۸**خدا که از قلبها آگاه است، این کار را با عطای روح‌القدس به آنان به همان طریقی که به خود ما عطا فرمود، تأیید کرد **۹**و هیچ تبعیضی بین ما و آنان قایل نشد، بلکه قلب آنان را با ایمان پاک ساخت. **۱۰**پس حالا چرا می‌خواهید خدا را بیازمایید و باری بر دوش این شاگردان بگذارید، باری که نه نیاکان ما قدرت تحمّل آن را داشتند و نه ما؟ **۱۱**بلکه برعکس، ما از راه فیض عیسی خداوند، ایمان می‌آوریم و نجات می‌یابیم و آنها هم همین‌طور.» **۱۲**به دنبال سخنان پطرس همه ساکت ماندند و به گزارش برنابا و پولس در مورد عجایب و نشانه‌هایی که

روی سخن در آیه با ایمانداران است.

خدا به وسیلهٔ ایشان در میان غیر یهودیان انجام داده بود، گوش می‌دادند. **۱۳**همین‌که سخنان آنان تمام شد، یعقوب گفت: «ای برادران،* من، توجّه فرمایید، **۱۴**شمعون برای ما شرح داد، که چگونه خدا در ابتدا قومی را از میان اقوام جهان برگزید تا فقط به او متعلّق باشند و به این وسیله علاقهٔ خود را به تمام ملل نشان داد. **۱۵**این موافق سخن انبیاست، چنانکه کلام خدا می‌فرماید:

۱۶'بعد از این باز می‌گردم
و مسکن ویران داوود را از نو بنا می‌کنم
و خرابی‌های آن را بار دیگر آباد می‌گردانم
و آن را برپا خواهم کرد
۱۷تا بقیّهٔ بنی نوع بشر طالب خداوند گردند،
یعنی جمیع مللی که نام خود را بر آنها نهاده‌ام،
۱۸این است آنچه خداوند می‌گوید، خداوندی که این
چیزها را از زمانهای قدیم آشکار کرده است.'

۱۹«بنابراین رأی من این است که غیر یهودیانی را که به سوی خدا آمده‌اند، دچار زحمت نسازیم. **۲۰**جز اینکه کتباً به ایشان دستور دهیم که از خوردن گوشتی که در اثر تقدیم شدن به بُتها ناپاک و نجس شده است و از زنا و خوردن حیوانات خفه شده و همچنین خوردن خون بپرهیزند. **۲۱**چون شریعت موسی از زمانهای قدیم در هر روز سبت در کنیسه‌ها خوانده و تعالیم او در تمام شهرها موعظه می‌شود.»

نتیجهٔ مذاکرات انجمن

۲۲پس رسولان و رهبران با اعضای کلیسا توافق کردند که افرادی از میان خود انتخاب کنند و به اتّفاق پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند. ایشان یهودای ملقّب به برسابا و سیلاس را که از افراد برجسته در میان ایمانداران بودند انتخاب کردند **۲۳**و نامهٔ خود را به این شرح به وسیلهٔ ایشان ارسال داشتند:

«برادران شما، یعنی رسولان و رهبران، به ایمانداران غیر یهودی مقیم انطاکیه و سوریه و قیلیقیه سلام می‌رسانند. **۲۴**به ما خبر رسیده است، که بعضی از افراد ما بدون اینکه دستوری داشته باشند، با سخنان خود شما را دچار تشویش کرده و افکارتان را پریشان ساخته‌اند. **۲۵**بنابراین همهٔ ما به

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

اتّفاق آراء تصمیم گرفتیم چند نفر را انتخاب نماییم و به اتّفاق
عزیزان خود برنابا و پولس **۲۶**که جان خود را به‌خاطر خدمت
خداوند ما عیسی مسیح به خطر انداخته‌اند، نزد شما بفرستیم.
۲۷بنابراین یهودا و سیلاس را فرستادیم تا شفاهاً همان چیزها را
برایتان بیان کنند. **۲۸**رأی روح‌القدس و ما این است، که جز
دستوراتی که در زیر می‌آید بار شما را سنگین‌تر نسازیم **۲۹**و
آن این است که از هرچه برای بُتها قربانی شده و از خون و
حیوانات خفه شده و زنا دوری جویید. چنانچه از این چیزها
پرهیز کنید کار نیکویی انجام داده‌اید، والسلام.»
۳۰وقتی آنها را از آنجا روانه کردند، به انطاکیه رفتند و همین‌که
جماعت ایمانداران را جمع کردند آن نامه را به آنها دادند.
۳۱وقتی نامه خوانده شد، جمعیّت از آن پیغام دلگرم کننده شادمان
شدند **۳۲**و یهودا و سیلاس که نبی بودند با سخنان بسیار آن
جماعت را تشویق و تقویت کردند. **۳۳**پس از آنکه مدّتی در
آنجا ماندند، توسط ایمانداران به سلامتی به سوی فرستندگان
خود برگشتند. **۳۴**امّا پولس و برنابا در انطاکیه ماندند **۳۵**و به
اتّفاق عدّهٔ کثیری به تعلیم و بیان پیام خدا مشغول بودند.

سفر دوم: جدایی پولس از برنابا

۳۶بعد از چند روز پولس به برنابا گفت: «به شهرهایی که
پیام خداوند را اعلام کرده‌ایم برویم و از ایماندارانی که تازه
ایمان آورده‌اند دیدن نماییم تا از حالشان باخبر شویم.» **۳۷**برنابا
می‌خواست، یوحنای ملقّب به مرقس را همراه خود ببرند. **۳۸**امّا
پولس عقیده داشت که نباید کسی را که در پمفیلیه ایشان را
ترک کرده و تا پایان کار همراه ایشان نمانده بود بار دیگر با
خود ببرند. **۳۹**مشاجرهٔ آنان چنان سخت شد، که از یکدیگر
جدا شدند و در نتیجه برنابا، مرقس را برداشت و از راه دریا
به قبرس رفت. **۴۰**و پولس، سیلاس را انتخاب کرد و پس از
اینکه توسط ایماندران به فیض الهی سپرده شد، حرکت کرد
۴۱و از استانهای سوریه و قیلقیه گذشته و کلیساها را تقویت
می‌کرد.

تیموتاؤس و همکاری او

۱۶ پولس به اتّفاق سیلاس به دربه و لستره رسید.
در شهر لستره یکی از شاگردان به نام تیموتاؤس
زندگی می‌کرد که مادرش مسیحی یهودی نژاد و پدرش یونانی
بود. **۲**ایمانداران ساکن لستره و قونیه از او تعریف می‌کردند **۳**و

پولس میل داشت، او را همراه خود ببرد، پس به‌خاطر یهودیان آن دیـار تیموتاؤس را ختنـه نمود. زیرا همه می‌دانسـتند که پدرش یونانی بود. **۴**آنان همچنان‌که شهر به شهر می‌گشتند، تصمیماتی را که رسـولان و رهبران در اورشلیم گرفته بودند، به ایمانداران می‌سـپردند تا بر طبق آن عمل کنند. **۵**از این رو کلیساها در ایمان تقویت می‌یافتند و روز به روز به تعدادشان افزوده می‌شد.

رؤیای پولس در تروآس

۶وقتی آنها از اسـتان فریجیه و اسـتان غلاطیه می‌گذشتند، روح‌القدس مانع شد که پیام خدا را به استان آسیا ابلاغ نمایند **۷**و وقتی به سرحد میسیه رسیدند، سعی داشتند به استان بطینیه بروند. امّا روح عیسی به ایشان اجازه نداد. **۸**بنابراین از میسیه گذشتند و به شهر تروآس آمدند. **۹**در همان شب پولس در رؤیا دید، که شخصی مقدونی ایستاده بود و با التماس به او می‌گفت: «به مقدونیه بیا و ما را یاری کن.» **۱۰**به محض اینکه پولس این رؤیا را دید، ما عازم مقدونیه شـدیم. زیرا شکی نداشتیم که خدا ما را خوانده بود که به ایشان نیز بشارت دهیم.

ایمان آوردن لیدیه در فیلیپی

۱۱در تروآس سوار کشتی شدیم و مستقیم به جزیرهٔ ساموتراکی رفتیم و روز بعد رهسپار نیاپولیس شدیم. **۱۲**از آنجا به فیلیپی که یک مستعمرهٔ رومی و شهری در بخش اول استان مقدونیه است رفتیم. در این شهر چند روزی اقامت کردیم. **۱۳**روز سبت از دروازهٔ شهر خارج شدیم و به کنار رودخانه‌ای که گمان می‌کردیم محل دعای یهودیان باشـد رفتیم. در آنجا نشستیم و با زنانی که جمع شـده بودند، صحبت کردیم. **۱۴**یکی از شنوندگان ما زنی بود به نام لیدیه، که پارچه‌های ارغوانی می‌فروخت. او از اهالی شهر طیاتیرا و زنی خداپرست بود. خداوند قلب او را باز کرد تا تعلیم پولس را بپذیرد **۱۵**و هنگامی‌که او و خانواده‌اش تعمید گرفتند، با خواهش و تمنّا به ما گفت: «اگر مرا نسبت به خداوند یـک مؤمن حقیقی می‌دانید بیاییـد و در منزل من بمانید.» و آن‌قدر اصرار کرد، که ما رفتیم.

بازداشت پولس و سیلاس در فیلیپی

۱۶یک روز که به محل دعا می‌رفتیم به کنیزی برخورد کردیم که روح فالگیری و غیبگویی داشت و از این راه منافع سرشاری نصیب اربابان خـود کرده بود. **۱۷**او به دنبال ما و پولس افتاد

و فریاد می‌کرد: «اینان غلامان خدای متعالند و راه رستگاری
را به شما اعلام می‌نمایند.» **۱۸**چند روز کارش همین بود تا
سرانجام حوصلهٔ پولس سر آمده به سوی او برگشت و به آن
روح گفت: «به نام عیسی مسیح به تو فرمان می‌دهم از او
خارج شو.» و در همان لحظه از او خارج شد. **۱۹**همین‌که
اربابان او دیدند امید منافع خود را از دست داده‌اند، پولس
و سیلاس را گرفتند و کشان‌کشان به میدان شهر نزد بزرگان
شهر بردند. **۲۰**وقتی آنان را نزد مأموران رومی آوردند گفتند:
«این مردان که یهودی هستند شهر ما را به هم می‌ریزند
۲۱ایشان رسومی را تبلیغ می‌کنند که قبول آنها و عمل کردن
به آنها برای ما رومیان جایز نیست.» **۲۲**مردم نیز در این حمله
به آنان پیوستند و مأموران لباسهای آنان را در آوردند و دستور
دادند، آنان را چوب بزنند. **۲۳**بعد از کتک زیاد آنها را به
زندان انداختند و به زندانبان دستور اکید دادند، که ایشان را
با دقّت تمام تحت نظر بگیرد. **۲۴**با این دستور زندانبان آنان
را در زندان داخلی زندانی کرد و پاهای ایشان را در کنده و
زنجیر گذاشت. **۲۵**نزدیکی‌های نصف شب پولس و سیلاس به
دعا مشغول بودند و به درگاه خدا سرودهای حمد می‌خواندند
و زندانیان دیگر گوش می‌دادند، که **۲۶**ناگهان زلزلهٔ شدیدی
رخ داد، به طوری که زندان را از بنیاد به لرزه درآورد. تمام
درهای زندان در همان لحظه باز شد و همهٔ زنجیرها به زمین
افتادند. **۲۷**وقتی زندانبان بیدار شد و درهای زندان را باز
دید، شمشیر خود را کشید و چیزی نمانده بود، که خود را
بکشد؛ چون تصوّر می‌کرد زندانیان فرار کرده‌اند. **۲۸**امّا پولس
به صدای بلند گفت: «به خود آسیبی نرسان، همهٔ ما اینجا
هستیم.» **۲۹**زندانبان چراغی خواست و سراسیمه وارد اتاق شد
و درحالی‌که از ترس می‌لرزید پیش پاهای پولس و سیلاس به
زمین افتاد. **۳۰**سپس آنان را بیرون آورد و گفت: «ای آقایان،
من چه باید بکنم که نجات یابم؟» **۳۱**پاسخ دادند: «به عیسی
خداوند ایمان آور که تو با اهل خانه‌ات نجات خواهی یافت.»
۳۲آنگاه پیام خداوند را به او و جمیع اهل خانه‌اش رسانیدند.
۳۳درست در همان موقع شب زندانبان آنان را بیرون آورد و
زخمهایشان را شست‌وشو نمود و بی‌درنگ او و خانواده‌اش
تعمید گرفتند. **۳۴**زندانبان ایشان را به خانهٔ خود برد و برای
ایشان غذا آورد و او و تمام اهل خانه‌اش از اینکه به خدا

ایمان آورده بودند، بی‌نهایت شاد گشتند. **۳۵**همین‌که روز شد مأموران رومی چند نفر از پاسبانان را فرستادند و دستور دادند که آنان را آزاد کنند. **۳۶**زندانبان این خبر را به پولس رسانیده گفت: «مأموران رومی دستور داده‌اند که شما را آزاد کنیم، پس بفرمایید و به سلامت بروید.» **۳۷**پولس در پاسخ گفت: «ایشان ما را که اتباع رومی هستیم در مقابل همه و بدون محاکمه چوب زدند و به زندان انداختند و حالا می‌خواهند ما را مخفیانه بیرون کنند. هرگز! خودشان بیایند و ما را بیرون ببرند.» **۳۸**پاسبانان گفتار پولس را به اطّلاع مأموران رسانیدند. وقتی آنها شنیدند ایشان از اتباع روم هستند، بسیار ترسیدند **۳۹**و آمده از ایشان عذرخواهی کردند و آنان را تا بیرون زندان همراهی کردند و از آنان خواهش نمودند که شهر را ترک نمایند. **۴۰**به این ترتیب آن دو نفر از زندان بیرون آمده به خانهٔ لیدیه رفتند و پس از اینکه ایماندران را دیدند و به ایشان دلگرمی دادند آنجا را ترک کردند.

هیاهو در تسالونیکی

۱۷ پس آنها از آمفیپولیس و آپولونیا گذشتند و به تسالونیکی که کنیسهٔ یهود در آن واقع بود رسیدند. **۲**پولس به پیروی از شیوهٔ همیشگی خود وارد کنیسه شد و در سه روز سبت به طور متوالی با استفاده از کتاب‌مقدّس با آنان مباحثه می‌کرد **۳**و توضیح می‌داد و دلیل می‌آورد که لازم بود مسیح رنج ببیند و پس از مرگ زنده گردد. او می‌گفت: «عیسایی که من به شما اعلام می‌کنم همان مسیح است.» **۴**عدّه‌ای از آنان و همچنین گروه زیادی از یونانیان خداپرست و زنهای سرشناس متقاعد شدند و به پولس و سیلاس گرویدند. **۵**امّا یهودیان در آتش حسد می‌سوختند. آنان عدّهٔ زیادی از اراذل و اوباش بازاری را گرد آورده دسته‌ای به راه انداختند و هیاهویی در شهر برپا کرده به خانهٔ یاسون هجوم بردند تا پولس و سیلاس را به میان جمعیّت بیاورند. **۶**وقتی آنان را نیافتند یاسون و عدّه‌ای از ایماندارن را نزد انجمن شهر کشیدند و فریاد می‌کردند: «این کسانی‌که دنیا را به هم ریخته‌اند حالا به اینجا آمده‌اند **۷**و یاسون آنان را به خانهٔ خود برده است. اینها همه برخلاف احکام قیصر عمل می‌کنند و ادّعا دارند پادشاه دیگری به نام عیسی وجود دارد.» **۸**با شنیدن این جمله جمعیّت و انجمن شهر بشدّت

به هیجان آمدنـد. ۹ولی به هر حال یاسـون و دیگران را با ضمانـت آزاد کردنـد.

در بیریه

۱۰به محض اینکه هوا تاریک شد، ایمانداران، پولس و سیلاس را به بیریه روانه کردند و وقتی به آنجا رسیدند به کنیسهٔ یهود رفتند. ۱۱یهودیان مقیم آنجا از یهودیان تسالونیکی روشنفکرتر بودند. آنها با اشتیاق کامل به پیام پولس و سیلاس گوش می‌دادند و هر روز کتاب‌مقدّس را مطالعه می‌کردند تا ببینند آیا آن سخنان با کتب سازگار است یا خیر. ۱۲بنابراین بسیاری از آنان و عدّهٔ زیادی از زنهای متنفذ یونانی و مردان یونانی نیز ایمان آوردند. ۱۳ولی وقتی یهودیان در تسـالونیکی اطّلاع یافتند، که پولس در بیریه نیز کلام خدا را منتشر ساخته است به آنجا آمدند تا مردم را بشـورانند. ۱۴به این جهت ایماندران فوراً پولس را به ساحل دریا فرستادند و سیلاس و تیموتاؤس هر دو در همان‌جا ماندند. ۱۵همراهان پولس او را تا شـهر آتن همراهی کردند. سپس پولس به آنان دسـتور داد که به بیریه بازگردند و هرچه زودتر سیلاس و تیموتاؤس را نزد او بفرستند.

پولس در آتن

۱۶پولس وقتی در آتن در انتظار سیلاس و تیموتاؤس بود، از اینکه شـهر را آن‌طور پر از بت می‌دید عمیقاً متأثر شـد. ۱۷و به این دلیل در کنیسـه با یهودیان و خداپرستان و هر روز در میدان شهر با رهگذران به گفت‌وگو می‌پرداخت. ۱۸عدّه‌ای از فلسفه‌دانان اپیکوری و رواقی به او برخورد کردند و با عقایدش به مخالفت پرداختند. بعضی از آنهـا می‌گفتند: «این یاوه‌گو چه می‌خواهد بگوید؟»

دیگران می‌گفتند: «گویا مبلّغ خدایان بیگانه است.» (زیرا به عیسی و رستاخیز بشارت می‌داد) ۱۹پس او را گرفته به شورای کوه مریخ بردند و گفتند: «ممکن اسـت ما بدانیم این تعالیم تازه‌ای که تو پیشنهاد می‌کنی چیست؟ ۲۰سخنان تو به گوش ما عجیب می‌آید. ما می‌خواهیم معنی آن را بفهمیم.» ۲۱(آتنی‌ها و خارجی‌های سـاکن آنجا همه وقت خود را صرف گفت و شنود در خصوص عقاید تازه می‌کردند.)

۲۲پس پولس در میان «شورای کوه مریخ» برخاست و فرمود: «ای مردم شهر آتن، من می‌دانم که شما در کلّیهٔ امور دینی بسیار دقیق و باریک بین هستید ۲۳زیرا وقتی در شهر شما می‌گشتم و

آنچه را مورد پرستش شماست مشاهده می‌کردم، به قربانگاهی رسیدم که بر آن نوشته شـده بود 'تقدیم به خدای ناشناخته.' من همان کسی را که شما می‌پرستید امّا نمی‌شناسید به شما اعلام می‌کنم. **۲۴**آن خدایی که دنیا و آنچه در آن است آفرید و صاحب آسمان و زمین است در معابد ساخته شده به دست انسان ساکن نیست **۲۵**و به چیزی که آدمیان با دستهای خود برای او فراهم نمایند نیازی ندارد، زیرا خداسـت که نفس و حیات و همه‌چیز را به جمیع آدمیان می‌بخشـد. **۲۶**او جمیع ملل را از نسل یک انسان آفرید تا در تمام سطح زمین ساکن شـوند و برای آنان زمانی را مقرّر فرمود و برای مرز و بومشان حدودی معیّن کـرد، **۲۷**تا خدا را بجویند و کورکورانه پی او بگردند تا شـاید او را بیابند و حال آنکـه او از هیچ‌یک از ما دور نیست،
۲۸ 'زیرا در او زندگی می‌کنیم و در او حرکت و هستی داریم.'

چنانکه بعضی از شاعران خودتان گفته‌اند:
'ما نیز فرزندان او هستیم.'

۲۹پس چون همهٔ ما فرزندان خدا هستیم نباید گمان کنیم که ذات الهی مانند پیکره‌ای از طلا و نقره و سـنگ است که با هنر و مهارت آدمی تراشیده می‌شود. **۳۰**خدا دوران جهالت را نادیده گرفت، امّا اکنون در همه‌جا بشر را امر به توبه می‌فرماید، **۳۱**زیرا روزی را معیّن فرمود که جهان را با راستی و درستی به وسیلهٔ شخصی که برگزیدهٔ خود اوست داوری فرماید و برای اثبات این حقیقت او را پس از مرگ زنده کرد.»
۳۲وقتی این مطلب را در خصوص رستاخیز مردگان شنیدند عدّه‌ای او را مسخره کردند ولی عدّه‌ای گفتند: «خوب، دربارهٔ این چیزها در فرصت دیگر به سـخن تو گوش خواهیم داد.» **۳۳**به این ترتیب پولس شورا را ترک کرد. **۳۴**چند نفر از جمله دیونیسوس که عضو آن شورا بود و زنی به نام دامرس و چند تن دیگر به او گرویدند و ایمان آوردند.

پولس در قرنتس

۱۸ پس از این پولس آتن را ترک کرد و رهسپار قرنتس شد **۲**و در آنجا با مردی یهودی به نام اکیلا که از

اهالی پنطس بود آشنا شد. اکیلا به همراه همسر خود پرسکله تازه از ایتالیا به قرنتس آمده بود، زیرا کلودیوس قیصر حکم کرده بود که همهٔ یهودیان از روم بیرون بروند. پولس نزد آنان رفت **۳**و چون مانند ایشان کارش خیمه‌دوزی بود، همان‌جا ماند و با هم کار می‌کردند. **۴**او همچنین در روزهای سبت در کنیسه صحبت می‌کرد و می‌کوشید که یهودیان و یونانیان را متقاعد سازد. **۵**وقتی‌که سیلاس و تیموتاؤس از مقدونیه آمدند پولس همهٔ وقت خود را وقف اعلام پیام خدا نمود و برای یهودیان دلیل می‌آورد که عیسی همان مسیح موعود است. **۶**و امّا چون عدّه‌ای از یهودیان با او مخالفت و نسبت به او بد زبانی می‌نمودند، او دامن ردای خود را تکان داد و به ایشان گفت: «خون شما به گردن خودتان است. من از آن مبرّا هستم و از این پس نزد غیر یهودیان خواهم رفت.» **۷**پس آنان را ترک کرد و برای اقامت به خانهٔ یک غیر یهودی به نام تیتوس یوستس که مردی خداپرست بود رفت. خانهٔ او در جنب کنیسهٔ یهودیان واقع بود. **۸**کرسپس که سرپرست کنیسه بود در این موقع با تمام اهل خانه‌اش به خداوند ایمان آورد. به‌علاوه، بسیاری از اهالی قرنتس که به پیام خدا گوش می‌دادند، ایمان آوردند و تعمید گرفتند. **۹**یک شب خداوند در رؤیا به پولس گفت: «هیچ واهمه‌ای نداشته باش، به تعالیم خود ادامه بده و دست از کار بر ندار. **۱۰**زیرا من با تو هستم و هیچ‌کس قادر نخواهد بود به تو آزاری برساند و در این شهر افراد بسیاری هستند که متعلّق به من می‌باشند.» **۱۱**به این سبب پولس مدّت یک سال و شش ماه در آنجا ماند و کلام خدا را به ایشان تعلیم می‌داد. **۱۲**امّا هنگامی‌که غالیون به سمت فرماندار رومی در یونان مأمور خدمت شد، یهودیان دسته جمعی بر سر پولس ریخته او را به دادگاه کشیدند **۱۳**و گفتند: «این شخص مردم را وامی‌دارد که خدا را با روشهایی که برخلاف قانون است پرستش نمایند.» **۱۴**پولس هنوز حرفی نزده بود که غالیون خطاب به یهودیان گفت: «ای یهودیان، اگر جرم و جنایتی در بین باشد، البتّه باید به ادّعاهای شما گوش بدهم. **۱۵**امّا چون این مسائل مربوط به کلمات و عناوین و القاب و شریعت خودتان می‌باشد، باید خودتان آن را حل و فصل نمایید. من مایل نیستم در چنین اموری قضاوت کنم.» **۱۶**سپس آنان را از دادگاه بیرون کرد. **۱۷**در این موقع آنها سوستانیس را که سرپرست کنیسه

بود گرفتند و در جلوی مسند قاضی کتک زدند، امّا غالیون توجّهی به این جریان نداشت.

بازگشت پولس به انطاکیه

۱۸پولس مدّتی در آنجا ماند و سرانجام با ایماندارن خداحافظی کرد و با کشتی عازم سوریه شد و پرسکله و اکیلا را هم با خود برد. در شهر کنخریه پولس نذر کرده سر خود را تراشید. **۱۹**وقتی آنها به افسس رسیدند، پولس از همسفران خود جدا شد و به تنهایی به کنیسه رفت و با یهودیان به مباحثه پرداخت. **۲۰**از او خواهش کردند که بیشتر آنجا بماند امّا او قبول نکرد. **۲۱**او از ایشان خداحافظی کرد و گفت: «اگر خدا بخواهد، باز نزد شما بر می‌گردم» و افسس را ترک کرد. **۲۲**وقتی به ساحل قیصریه رسید به اورشلیم رفت و پس از سلام و احوالپرسی با اهل کلیسا به طرف انطاکیه حرکت کرد. **۲۳**پس از اینکه مدّتی در آنجا اقامت کرد بار دیگر به راه افتاد و در سرزمینهای غلاطیه و فریجیه می‌گشت و شاگردان را تقویت می‌کرد.

سفر سوم: آپولس در افسس و قرنتس

۲۴در این هنگام مردی یهودی به نام آپولس که متولّد اسکندریه بود به افسس آمد. او ناطقی فصیح و به کتاب‌مقدّس وارد بود. **۲۵**و در طریق خداوند تربیت یافته و پر از شور و شوق روحانی بود. او حقایق زندگانی عیسی را بدرستی تعلیم می‌داد اگرچه فقط از تعمید یحیی آگاهی داشت. **۲۶**او در کنیسه بدون ترس و واهمه شروع به سخن گفتن کرد و در آنجا بود که پرسکله و اکیلا سخنان او را شنیدند و او را نزد خود آوردند و طریقهٔ الهی را با تفصیل بیشتری برایش شرح دادند. **۲۷**وقتی می‌خواست به یونان سفر کند ایمانداران از او حمایت کردند و به ایمانداران در آن سرزمین نوشتند که با گرمی از او استقبال نمایند و او از موقع ورود خود به آنجا به کسانی‌که از راه فیض الهی ایمان آورده بودند، یاری بسیار نمود؛ **۲۸**زیرا در مقابل همه با کوشش بسیار بی‌اساس بودن ادّعاهای یهودیان را ثابت می‌کرد و با استفاده از کتاب‌مقدّس دلیل می‌آورد که عیسی، همان مسیح موعود است.

پولس در افسس

۱۹ در آن زمان که آپولس در شهر قرنتس بود، پولس در نواحی داخلی آن استان مسافرت می‌کرد تا به افسس رسید و در آنجا با تعدادی شاگرد برخورد کرد. **۲**از آنان

پرسید: «آیا وقتی ایمان آوردید، روح‌القدس را یافتید؟» آنها در
پاسخ گفتند: «خیر، ما حتّی خبر هم نداشتیم که روح‌القدسی
وجود دارد.» **۳**پولس به ایشان گفت: «پس چه نوع تعمیدی
گرفتید؟» گفتند: «تعمید یحیی.» **۴**پولس فرمود: «تعمیدی که
یحیی می‌داد، نشانهٔ توبه بود و در ضمن به مردم می‌گفت
که به آن شخصی که بعد از او می‌آید، یعنی به عیسی، ایمان
بیاورند.» **۵**وقتی آنها این را شنیدند به نام عیسی خداوند تعمید
گرفتند **۶**و هنگامی‌که پولس بر سر آنان دست نهاد، روح‌القدس
بر آنان نازل شد و به زبانها صحبت کرده و نبوّت می‌نمودند.
۷این مردان جمعاً در حدود دوازده نفر بودند. **۸**پولس به
کنیسه رفت و مدّت سه ماه در آن شهر با شهامت تمام
صحبت می‌کرد و با استدلال گفت‌وگو می‌نمود و می‌کوشید
که شنوندگان را در مورد پادشاهی خدا متقاعد سازد. **۹**امّا
عدّه‌ای از آنان سنگدل بودند و ایمان نمی‌آوردند و برعکس،
از طریقهٔ الهی نزد مردم بدگویی می‌کردند. بنابراین پولس از
آنان کناره‌گیری کرد و شاگردان را به جای دیگری برد و همه
روزه در تالار سخنرانی طیرانس مجلس بحثی برپا می‌کرد.
۱۰این برنامه به مدّت دو سال ادامه داشت و نتیجهٔ آن این
شد که جمیع ساکنان استان آسیا اعم از یهودی و یونانی
پیام خداوند را شنیدند.

پسران اسیکوا

۱۱خدا به دست پولس معجزات بزرگ نشان می‌داد. **۱۲**به
طوری که مردم دستمالها و پیش‌بندهایی را که با بدن پولس
تماس یافته بود، می‌بردند و بر بدن مریضان می‌گذاشتند و
آنان از امراض خود شفا می‌یافتند و ارواح پلید از آنان خارج
می‌گشت. **۱۳**امّا در این زمان عدّه‌ای از جنگیران دوره‌گرد
یهودی در صدد برآمدند، که با ذکر نام عیسی خداوند ارواح
پلید را اخراج نمایند. آنان چنین می‌گفتند: «تو را به عیسایی
که پولس بشارت می‌دهد قسم می‌دهم.» **۱۴**و هفت نفر از
پسران شخصی به نام اسکیوا، که یکی از سران کاهنان بود،
این روش را به کار می‌بردند. **۱۵**امّا روح پلید پاسخ داد: «من
عیسی را می‌شناسم و دربارهٔ پولس اطّلاع دارم امّا شما چه
کاره‌اید؟» **۱۶**مردی که روح پلید داشت، با چنان قدرتی به
آنان حمله کرد که همه مغلوب شدند و برهنه و زخمی از آن
خانه فرار کردند. **۱۷**این موضوع به گوش همهٔ ساکنان افسس

اعم از یهودی و یونانی رسید و همه را به وحشت انداخت و نام عیسی خداوند در میان ایشـان بیشتر مورد احترام قرار گرفت. **۱۸**عدّهٔ زیادی از کسـانی‌که ایمان آورده بودند پیش آمدند و اعتراف کردند، که قبل از آن به جادوگری مشغول بودند **۱۹**و عدّهٔ کثیری از سـاحران کتب جادوگری خود را جمع کردند و پیش مردم سـوزانیدند. کتابهـا را که قیمت گذاشتند، معلوم شد که ارزش آنها برابر پنجاه‌هزار سکّهٔ نقره بود. **۲۰**به این ترتیب کلام خداوند منتشـر می‌شـد و قدرت بیشـتری می‌یافت.

شورش در افسس

۲۱پس از این وقایـع پولس تصمیم گرفت، که از مقدونیه و یونان دیدن نماید و از آنجا به اورشلیم برود. او گفت: «بعد از رفتن به آنجا شـهر روم را هم باید ببینم.» **۲۲**پس دو نفر از دستیاران خود یعنی تیموتاؤس و ارسطوس را به مقدونیه فرستاد و خود او مدّت بیشتری در استان آسیا اقامت نمود. **۲۳**در این روزها سر و صدای زیادی دربارهٔ این طریقه در افسس بلند شد. **۲۴**در آنجا شخصی بود به نام دیمیتریوس نقره ساز، که تصاویر نقره‌ای از بتکدهٔ آرتمیس (دیانا) می‌ساخت و به این وسیله برای صنعتگران شغل خوب و مفیدی فراهم ساخته بود. **۲۵**پس او انجمنی مرکب از آنان و همچنین صاحبان حرفه‌های مشـابه تشکیل داد و خطاب به ایشان گفت: «ای آقایان، می‌دانید که سعادت زندگی ما وابسته به این صنعت است **۲۶**و به طوری که می‌بینید و می‌شنوید این پولس با تبلیغات خود نه فقط در شهر ما افسس، بلکه تقریباً در سرتاسر استان آسیا عدّهٔ فراوانی را به طرف خود کشیده و منحرف سـاخته است و می‌گوید که چیزهای ساخته شده به دست انسان به هیچ وجه خدایان نیسـتند. **۲۷**پس خطر تنها در این نیست که شغل ما از اعتبار بیفتد بلکه این خطر هم هست که پرستشگاه الههٔ ما آرتمیس بی‌ارزش گردد و طولی نخواهد کشـید که عظمت خود الهه که مورد پرستش تمام مردم استان آسیا و سراسر جهان است، از بین برود.» **۲۸**وقتی آنها این را شـنیدند غضبناک گشتند و فریاد می‌زدند: «بزرگ است آرتمیس افسسیان.» **۲۹**شهر به هم ریخت و مردم غایوس و اَرِسْتَرخُس را که از اهالی مقدونیه و از همراهان پولس بودند دستگیر کردند و کشان‌کشان به تماشاخانهٔ شهر بردند. **۳۰**پولس می‌خواست که با جمعیّت روبه‌رو شود،

امّا ایمانداران نگذاشتند. **۳۱**حتّی عدّه‌ای از بزرگان استان آسیا که با پولس رفاقت داشتند، نزد او فرستاده و اصرار کردند که در تماشاخانه شهر جان خود را به خطر نیندازد. **۳۲**در این میان دسته‌ای یک چیز می‌گفتند و دسته‌ای چیز دیگر، زیرا آن جماعت بسیار آشفته بود و اغلب آنان اصلاً مقصود جمع شدن خود را نمی‌دانستند. **۳۳**امّا عدّه‌ای گمان بردند اسکندر مسئول است، چون یهودیان او را به جلوی جمعیّت فرستاده بودند. پس او با اشارهٔ دست از مردم خواست، که ساکت باشند و سعی او این بود که در نزد آن جماعت دفاع نماید. **۳۴**امّا وقتی مردم فهمیدند که اسکندر یهودی است، همه با یک صدا به مدّت دو ساعت پشت سرهم فریاد می‌زدند: «بزرگ است آرتمیس افسسیان.» **۳۵**سرانجام شهردار مردم را ساکت کرد و گفت: «ای مردان افسس، همه بدون استثناء می‌دانند که شهر ما افسس، حافظ پرستشگاه آرتمیس بزرگ و حافظ سنگ مقدّسی است که از آسمان به زمین آمده است. **۳۶**و از آنجا که این حقایق غیر قابل انکار است صلاحتان بر این است که آرام باشید و ندانسته کاری نکنید. **۳۷**این مردانی که شما به عنوان متّهم به اینجا آورده‌اید، نه به معبد ما دستبرد زده‌اند و نه نسبت به الههٔ ما سخن کفرآمیز گفته‌اند. **۳۸**پس اگر دیمیتریوس و همکارانش ادّعایی علیه کسی دارند، در دادگاهها باز است و فرمانداران رومی حاضرند، آنها می‌توانند در آنجا علیه یکدیگر شکایت نمایند. **۳۹**اگر مسائل دیگری در پیش است، باید در یک جلسه رسمی حل و فصل نمایند. **۴۰**زیرا این خطر در پیش است که به‌خاطر کار امروز متّهم به اخلالگری شویم. درحالی‌که هیچ دلیلی برای آن وجود ندارد و هیچ جوابی هم برای توجیه این شورش نداریم.» **۴۱**این را گفت و حاضران مجلس را مرخّص کرد.

مسافرت پولس به مقدونیه و یونان

۲۰ همین‌که سر و صداها خوابید، پولس به دنبال شاگردان فرستاد و پس از تشویق آنان خداحافظی کرد و عازم مقدونیه شد. **۲**او در آن نواحی می‌گشت و همه‌جا با سخنان خود به شاگردان دلگرمی می‌داد و به این ترتیب به یونان رسید. **۳**پس از سه ماه اقامت در آنجا، هنگامی‌که خواست با کشتی به سوریه برود، یهودیان علیه او توطئه چیدند. بنابراین او تصمیم گرفت از راه مقدونیه

بازگـردد. **۴**همراهان او عبارت بودند از سـوپاترس بیریه‌ای و اَرِسْـتَرخُس و سـکندس تسـالونیکی و غایوس دربه‌ای و تیموتاؤس و تیخیکاس و تروفیمس که از اهالی اسـتان آسیا بودند. **۵**اینها زودتر از ما رفتند و در شـهر تروآس در انتظار ما ماندند. **۶**خود ما پس از روزهای عید فطیر از فیلیپی سوار کشتی شدیم و پنج روز بعد در بندر تروآس به آنان رسیدیم و یـک هفتـه در آنجـا ماندیـم.

آخرین بازدید پولس از تروآس

۷در شب یکشـنبه وقتی ما برای پاره کردن و خوردن نان دور هم جمع شدیم، پولس به علّت آنکه روز بعد عازم سفر بود، بـه تفصیل برای آنـان صحبت کرد و تا نصف شـب به سـخنان خود ادامه داد. **۸**در بالا خانـه‌ای که ما در آن جمع شده بودیم، چراغهای زیادی روشـن بود. **۹**جوانی به نام افتیخس جلوی پنجره نشسـته بود و همین‌طور که پولس صحبت می‌کرد رفتـه رفته خوابش گرفـت، بالاخره خواب کاملاً بر او غالب شد و از طبقهٔ سوم به زیر افتاد و وقتی او را برداشتند مرده بود. **۱۰**پولس پایین رفت و خود را روی او انداخت و او را در آغوش گرفت و به آنان گفت: «ناراحت نباشید، او هنوز زنده اسـت.» **۱۱**پس پولس دوباره بالا رفت و نان را پـاره کرد و خورد. و پس از گفت‌وگوهای بسـیار که تا سپیدهٔ صبح به طول انجامید پولس شهر را ترک کرد. **۱۲**و آنان آن جوان را زنده به خانه بردند و خاطر همه از این بابت کاملاً راحت شـد.

سفر دریایی از تروآس به میلیتس

۱۳ما قبل از دیگران به طرف کشتی رفتیم، و به طوری که، پولس قبلاً قرار گذاشته بود به سـوی اَسس حرکت کردیم تا در آنجا پولس را سـوار کنیم. زیرا او قصد داشـت که از راه خشکی به آنجا برود. **۱۴**وقتی پولس در اَسس به ما ملحق شد، او را سوار کشتی نمودیم و به بندر میلیتس آمدیم. **۱۵**روز بعد از دریا به مقابل جزیرهٔ خیوس رسیدیم و در روز دوم از آنجا به جزیره ساموس رفتیم. فردای آن روز وارد بندر میلیتس شدیم، **۱۶**زیرا پولس تصمیم گرفته بود، که از کنار افسس عبور نماید تا از اتلاف وقت در استان آسیا جلوگیری شود زیرا او اشتیاق بسیار داشـت که در صورت امکان قبل از روز پنتیکاست در اورشلیم باشد.

خداحافظی پولس با رهبران کلیسای افسس

۱۷پولس از میلیتس پیامی به افسس فرستاد و رهبران کلیسا را
فراخواند. **۱۸**وقتی آنها رسیدند به آنان گفت: «شما می‌دانید که
از اولین روزی که من به استان آسیا پا گذاشتم، در تمام اوقاتی
که با شما بودم چگونه رفتار نمودم. **۱۹**یعنی با کمال تواضع و
با اشکها و زحماتی که به وسیلهٔ دسیسه‌های یهودیان برای من
پیش می‌آمد، مانند یک غلام خداوند را خدمت کردم. **۲۰**شما
می‌دانید که من برای خیر و صلاح شما از هیچ چیز مضایقه
نکردم. من پیام را به شما رساندم و شما را پیش مردم، در
خانه‌هایتان تعلیم دادم. **۲۱**من به یهودیان و یونانیان اخطار کردم
که آنها باید از گناهان خود توبه کنند و به خدا روی آورند و
به خداوند ما عیسی ایمان داشته باشند. **۲۲**اکنون در بندگی
روح‌القدس در راه اورشلیم هستم و از آنچه به سرم خواهد آمد
چیزی نمی‌دانم. **۲۳**جز اینکه روح‌القدس در هر شهر به طور
آشکار مرا مطّلع می‌سازد، که حبس‌ها و سختی‌ها در انتظار
من است. **۲۴**امّا ادامهٔ زندگی برای من آن‌قدر ارزش ندارد که
نگران جان خود باشم. تنها آرزوی من این است که مأموریت
خود را انجام دهم و خدمتی را که عیسی خداوند به من سپرده
بود، یعنی اعلام مژدهٔ فیض خدا به پایان برسانم.
۲۵«و اکنون خاطر جمع هستم که هیچ‌یک از شما که برای
اعلام پادشاهی خدا با شما رفت و آمد داشته‌ام، دیگر روی مرا
نخواهد دید. **۲۶**بنابراین امروز به شما می‌گویم: اگر کسی از
شما هلاک شود من مسئول نیستم، **۲۷**زیرا برای اعلام جمیع
مقاصد الهی به شما از هیچ کاری کوتاهی نکرده‌ام. **۲۸**مواظب
خود و مواظب آن گلّه‌ای باشید که روح‌القدس شما را به نظارت
آن برگزیده است و چون شبانان، کلیسایی را که خداوند* با
خون خود خریده است پرورش دهید. **۲۹**من می‌دانم که بعد
از رفتن من گرگهای درّنده به میان شما خواهند آمد، که به
گلّه ترحّمی نخواهند کرد. **۳۰**و حتّی در میان خود شما افرادی
پیدا خواهند شد که حقیقت را تغییر داده، پیروانی را به دنبال
خود خواهند کشید. **۳۱**پس آگاه باشید و فراموش نکنید که
چگونه دایماً مدّت سه سال روز و شب شما را تعلیم دادم و
برای شما اشک ریختم.

در برخی از نسخه‌های قدیمی نوشته شده خدا.

۳۲«اکنون شما را به خدا و کلام فیض بخش او می‌سپارم. کلامی که قادر است شما را بنا کند و برکاتی را که میراث مقدّسان اوست، به شما عطا فرماید. **۳۳**من به پول یا لباس کسی چشم ندوخته‌ام. **۳۴**خودتان می‌دانید که با این دستها زحمت کشیده‌ام و نیازمندیهای خود و همراهانم را تأمین کرده‌ام. **۳۵**من عملاً به شما نشان داده‌ام که ما باید زحمت بکشیم و ناتوانان را یاری نماییم. و سخنان عیسی خداوند را به‌یاد داشته باشیم که فرمود: «دادن از گرفتن فرخنده‌تر است.»

۳۶وقتی پولس سخنان خود را به پایان رسانید، با همهٔ آنان زانو زد و دعا کرد. **۳۷**همه با صدای بلند گریه می‌کردند و او را در آغوش می‌گرفتند و می‌بوسیدند. **۳۸**آنچه بیش از هر چیز آنان را غمگین می‌ساخت این بود که پولس گفته بود دیگر آنها روی او را نخواهند دید. پس او را تا کشتی بدرقه نمودند.

سفر پولس به اورشلیم

۲۱ ما از آنان خداحافظی کرده آنجا را ترک نمودیم و از راه دریا یکسره به جزیرهٔ کاس آمدیم و روز بعد به بندرگاه جزیره رودس وارد شدیم و از آنجا به پاترا رفتیم. **۲**در آنجا کشتی‌ای دیدیم که عازم فینیقیه بود، پس سوار آن شدیم و حرکت کردیم. **۳**همین‌که قبرس از دور نمایان شد، ما از طرف جنوب آن گذشتیم و به سفر خود به سوی سوریه ادامه دادیم و در بندر صور لنگر انداختیم. زیرا قرار بر این بود که بار کشتی را در آنجا خالی کنند. **۴**در آنجا ایمانداران را پیدا کردیم و هفت روز نزد آنان ماندیم. آنها با الهام روح خدا به پولس اصرار کردند، که از رفتن به اورشلیم منصرف شود. **۵**و چون وقت ما به پایان رسید، بار دیگر راه سفر را در پیش گرفتیم و جمیع آنان با زنها و بچّه‌هایشان ما را تا خارج شهر بدرقه کردند. آنگاه در ساحل دریا زانو زدیم و دعا کردیم **۶**و با یکدیگر خداحافظی نمودیم. وقتی ما سوار کشتی شدیم، آنان به خانه‌های خود بازگشتند.

۷از صور به سفر دریایی خود ادامه دادیم و به شهر بطلمیوس رسیدیم. در آنجا ایمانداران را ملاقات نمودیم و روزی را با آنان به سر آوردیم. **۸**روز بعد آنجا را ترک کرده به قیصریه آمدیم و به خانه فیلیپُس مبشر که یکی از آن هفت نفری بود که در اورشلیم انتخاب شده بودند، رفتیم و نزد او ماندیم. **۹**فیلیپُس چهار دختر باکره داشت که همگی نبوّت می‌کردند. **۱۰**پس از

چند روز یک نفر نبی به نام آگابوس از یهودیه به آنجا رسید.
۱۱او نزد ما آمد و کمربند پولس را برداشت و دست و پای
خود را با آن بست و گفت: «آنچه روح‌القدس می‌گوید: این
است که یهودیان مقیم اورشلیم، صاحب این کمربند را این‌طور
خواهند بست و او را به دست بیگانگان خواهند سپرد.»
۱۲وقتی این را شنیدیم، هم ما و هم اهالی آن شهر به پولس
التماس نمودیم که از رفتن به اورشلیم صرف‌نظر نماید. **۱۳**امّا
پولس در جواب گفت: «این چه کاری است که شما می‌کنید؟
چرا با اشکهای خود دل مرا می‌شکنید؟ من نه فقط حاضرم
زندانی شوم، بلکه حاضرم در اورشلیم به‌خاطر عیسی خداوند
بمیرم.»
۱۴چون سخنان ما در او اثری نکرد، دست برداشتیم و گفتیم:
«باشد! هرچه خداوند می‌خواهد همان بشود.»
۱۵بعد از چند روز ما بار سفر خود را بستیم و عازم اورشلیم
شدیم. **۱۶**چند نفر از شاگردان مقیم قیصریه هم ما را همراهی
کردند و ما را به خانهٔ مناسون که اهل قبرس و یکی از ایمانداران
اوّلیه بود، بردند.

دیدار پولس از یعقوب

۱۷وقتی به اورشلیم رسیدیم ایمانداران با گرمی از ما استقبال
کردند. **۱۸**روز بعد پولس به اتّفاق ما به دیدن یعقوب رفت
و تمام رهبران کلیسا آنجا حضور داشتند. **۱۹**پس از سلام و
احوالپرسی، پولس از کارهایی که خدا به وسیلهٔ او در میان
ملل غیر یهود انجام داده بود گزارش کاملی به آنها داد. **۲۰**آنان
وقتی این را شنیدند خدا را ستایش کردند و سپس به پولس
گفتند: «ای برادر، همان‌طور که می‌بینی هزاران نفر از یهودیان
ایمان آورده‌اند و همهٔ آنها نسبت به شریعت تعصّب بسیار
دارند. **۲۱**در میان آنان شایع شده است که تو به یهودیانی
که در کشورهای بیگانه سکونت دارند، تعلیم می‌دهی که از
شریعت موسی اطاعت ننموده فرزندان خود را ختنه نکنند و
دیگر رسوم خود را نگاه ندارند. **۲۲**تکلیف چیست؟ آنان حتماً
از آمدن تو باخبر خواهند شد. **۲۳**پس هرچه به تو می‌گوییم،
انجام بده. در اینجا چهار نفر هستند که نذری نموده‌اند. **۲۴**تو
همراه آنان برو و به اتّفاق آنها مراسم تطهیر را به جای بیاور
و مخارج ایشان را هم قبول کن تا آنها بتوانند سرهایشان را
بتراشند و به این ترتیب همه خواهند فهمید که در این شایعات

هیچ حقیقتی وجود ندارد بلکه برعکس، تو هم مطابق شریعت زندگی می‌کنی. **۲۵**و امّا در خصوص غیر یهودیانی که ایمان آورده‌اند، ما قبلاً حکم خود را کتباً به اطّلاع آنها رسانده‌ایم تا از خوردن غذاهایی که به بُتها تقدیم می‌گردد، خون، گوشت حیوان خفه شده و از زنا پرهیز کنند.»

۲۶پس روز بعد پولس آن چهـار نفر را همراه خود برد و به اتّفاق آنان مراسم تطهیر را بجا آورد و بعد از آن وارد معبد بزرگ شد و تعداد روزهای دوره تطهیر را، که در آخر آن باید برای هر یک از آنان قربانی گذرانیده شود، اعلام نمود.

بازداشت پولس در معبد بزرگ

۲۷هنوز دوره هفت روزه تطهیر به پایان نرسیده بود که بعضی از یهودیان مقیم استان آسـیا پولس را در معبد بزرگ دیدند. آنان مردم را تحریک کردند و پولس را گرفتند **۲۸**و فریاد زدند: «ای مردان اسـرائیلی کمک کنید، این همان کسی است که در همه‌جا برضد قوم ما و شریعت موسـی و این مکان تعلیم می‌دهد و از آن گذشته یونانیان را نیز به این معبد بزرگ آورده و این مکان مقدّس را ناپاک کرده است.» **۲۹**(آنان قبلاً تروفیمس از اهالی افسـس را همراه پولس در شـهر دیده بودند و تصوّر می‌کردند که پولس او را به معبد بزرگ آورده است.)

۳۰تمام شهر شلوغ شد، مردم هجوم آوردند و پولس را گرفته از معبد بزرگ بیرون کشیدند و فوراً درهای معبد بزرگ بسته شـد. **۳۱**وقتی مردم در صدد قتل او بودند، به فرمانده هنگ رومی خبر رسید که همهٔ سـاکنان اورشلیم شورش کرده‌اند. **۳۲**او بی‌درنگ با سـربازان و افسـران خود به سوی جمعیّت شتافت. وقتی یهودیان فرمانده و سربازان را دیدند از زدن پولس دست برداشـتند، **۳۳**در این موقع سـرهنگ به پولس نزدیک شد و او را دستگیر ساخت و دستور داد که او را با دو زنجیر ببندند. آنگاه او پرسید: «این مرد کیست و چه خطایی کرده است؟» **۳۴**بعضی از آنان با صدای بلند یک چیز می‌گفتند و بعضی‌ها چیز دیگر و چون به علّت جنجال بسـیار نتوانست از حقیقت امر مطّلع شـود، فرمان داد که او را به سربازخانه ببرند. **۳۵**وقتی به پلّه‌های پادگان رسیدند، سربازان به سبب خشم جماعت مجبور شدند پولس را روی شانه‌های خود حمل کنند **۳۶**زیرا مردم به دنبال آنان افتاده و دایماً فریاد می‌زدند: «او را بکشـید.»

دفاع پولس

۳۷هنوز وارد سربازخانه نشده بودند که پولس رو به سرهنگ کرد و
پرسید: «اجازه می‌دهی چیزی بگویم؟» سرهنگ پاسخ داد: «تو یونانی
هم می‌دانی؟! ۳۸پس تو آن مصری‌ای نیستی که چندی پیش فتنه‌ای
برپا کرد و چهارهزار آدمکش را با خود به بیابان برد.» ۳۹پولس گفت:
«من یهودی هستم، اهل شهر طرسوس قیلیقیه و تبعهٔ یک شهر بزرگ
و مهم هستم. خواهش می‌کنم اجازه بده تا با مردم صحبت کنم.»
۴۰وقتی فرمانده به او اجازه داد، او بالای پلّه ایستاد و با بلند کردن
دست خود از جمعیّت خواست ساکت باشند و همین‌که کاملاً
ساکت شدند، به زبان عبری خطاب به آنان چنین گفت:

۲۲ «ای برادران و پدران، به دفاعی که هم اکنون به
عرض شما می‌رسانم توجّه فرمایید.» ۲وقتی آنها
دیدند پولس به زبان عبری با ایشان صحبت می‌کند ساکت‌تر
شدند و گوش دادند. پولس ادامه داد و گفت:
۳«من یک نفر یهودی از اهالی طرسوس قیلیقیه هستم. ولی در
این شهر در خدمت غمالائیل پرورش یافتم و شریعت آبا و اجدادی
خود را به دقّت آموختم و همین‌طور که شما امروز نسبت به
خدا غیور و متعصّب هستید، من هم بودم. ۴و تا سرحد مرگ
پیروان این طریقه را آزار می‌رسانیدم و آنان را، چه مرد و چه زن
به زندان می‌انداختم. ۵کاهن اعظم و تمام اعضای شورای یهود
شاهد هستند، زیرا ایشان نامه‌هایی به برادران یهودی در دمشق
نوشتند و مرا به آنها معرّفی کردند. پس من به طرف دمشق رفتم
تا مسیحیان را دست بسته، برای تنبیه به اورشلیم بیاورم.

سخنان پولس دربارهٔ ایمان خود به مسیح

۶«امّا وقتی در راه بودم، در حوالی دمشق نزدیک ظهر ناگهان
نور عظیمی از آسمان به اطراف من درخشید. ۷من به زمین افتادم
و صدایی شنیدم که می‌گفت: 'ای شائول، شائول، چرا بر من
جفا می‌کنی؟' ۸پرسیدم: 'ای خداوند، تو کیستی؟' پاسخ داد:
'من عیسای ناصری هستم که از تو جفا می‌بینم.' ۹همراهان من
نور را می‌دیدند امّا صدای کسی را که با من صحبت می‌کرد،
نمی‌شنیدند. ۱۰من عرض کردم: 'خداوندا چه کنم؟' خداوند به
من گفت: 'برخیز و به سوی دمشق برو و در آنجا کارهایی که
به تو واگذار می‌شود به تو گفته خواهد شد.' ۱۱چون به علّت
درخشندگی آن نور من نابینا شده بودم، همراهانم دست مرا
گرفتند و مرا با خود به دمشق بردند. ۱۲در دمشق شخصی به

نام حنانیا زندگی می‌کرد که مردی خدا ترس، مطیع شریعت، و در بین یهودیان نیک نام بود. **۱۳**او نزد من آمد و در کنار من ایستاد و گفت: 'ای برادر شائول، بینا شو.' که فوراً بینا شدم و به او نگاه کـردم. **۱۴**او ادامه داده گفت: 'خدای نیاکان ما تو را برگزیده است تا ارادهٔ او را درک نمایی و بندهٔ عادل او را ببینی و صدای او را از دهان خودش بشنوی، **۱۵**زیرا تو در برابر همهٔ جهانیان شاهد او می‌شوی و به آنچه دیده و شنیده‌ای شهادت خواهی داد. **۱۶**حالا چرا معطل هستی؟ برخیز، تعمید بگیر و به خدا روی آور و از گناهان خود پاک شو.'

مأموریت پولس در میان غیر یهودیان

۱۷«وقتی دوباره به اورشـلیم آمدم، یک روز در معبد بزرگ دعا می‌کردم که به حالت خلسه فرو رفتم **۱۸**و در رؤیا عیسی را دیدم که می‌گفت: 'زود برخیز و اورشلیم را ترک کن. زیرا اهالی این شـهر شهادت تو را دربارهٔ من قبول نخواهند کرد.' **۱۹**گفتم: 'خداوندا اینان می‌دانند که من همان شخصی هستم که مؤمنان تـو را به زندان می‌انداختم و در کنیسـه‌ها آنان را می‌زدم **۲۰**و وقتی خون آن شاهد تو استیفان ریخته شد، من در آنجا ایستاده بودم و با آن کار موافقت کردم و مواظب لباسهای قاتلان او بودم.' **۲۱**امّا او به من فرمود: 'برو، من تو را به جاهای دور و نزد ملل غیر یهود خواهم فرستاد.'»

پولس و سرهنگ رومی

۲۲جمعیّت تا اینجا به او گوش می‌دادند، امّا وقتی این جمله را به زبان آورد، بار دیگر فریاد کردند: «او را بکشـید، چنین کسی نباید زنده بماند.» **۲۳**در همان وقت که مردم با هیاهو لباسـهای خود را در هوا تکان می‌دادند و گرد و خاک بلند می‌کردند، **۲۴**سـرهنگ دسـتور داد، پولس را وارد سربازخانه نمایند و با تازیانه از او بازجویی کنند تا معلوم شود به چه علّت این هیاهو علیه او برپا شده اسـت. **۲۵**وقتی او را برای شلاق زدن بستند، پولس از سروانی که آنجا ایستاده بود پرسید: «آیا شـما اجازه دارید یک نفر رومی را بدون آنکه محکوم شـده باشد، بزنید؟»

۲۶وقتی سروان این را شنید، نزد سرهنگ رفت و گفت: «هیچ می‌دانی چه می‌کنی؟ این مرد یکی از اتباع روم است.»

۲۷سرهنگ نزد پولس رفت و از او پرسید: «بگو ببینم، آیا تو رومی هستی؟» پولس گفت: «آری.»

۲۸سرهنگ گفت: «برای به دست آوردن این تابعیت من قیمت گزافی پرداخته‌ام.» پولس گفت: «امّا من با آن به دنیا آمدم.»

پولس در حضور شورای یهودیان

۲۹پس آنها که می‌خواستند از پولس بازجویی کنند، با عجله از آنجا دور شدند و سرهنگ هم، که به دستور او پولس را بسته بودند، وقتی فهمید او تبعه روم است، بسیار ترسید. ۳۰در روز بعد چون سرهنگ می‌خواست، علّت موضوع و حقیقت امر را بداند، بندهای پولس را باز کرد و دستور داد سران کاهنان و شورای یهود تشکیل جلسه دهند و سپس پولس را به آنجا آورد و از او خواست در برابر آنان بایستد.

۲۳ پولس با دقّت به اعضای شورا نگاه کرد و گفت: «برادران، من تا به امروز در حضور خدا با وجدانی پاک زندگی کرده‌ام.» ۲در این هنگام حنانیا کاهن اعظم به کسانی‌که در کنار پولس ایستاده بودند، دستور داد که به دهانش مشت بزنند. ۳پولس به او گفت: «ای دیوار سفید شده، خدا تو را خواهد زد. تو آنجا نشسته‌ای که مطابق قانون در مورد من قضاوت نمایی و حالا برخلاف آن دستور می‌دهی که مرا بزنند.»

۴حاضران گفتند: «به کاهن اعظم خدا اهانت می‌کنی؟»

۵پولس گفت: «ای برادران، من نمی‌دانستم که او کاهن اعظم است. می‌دانم که تورات می‌فرماید: 'به پیشوای قوم خود ناسزا نگو.'»

۶وقتی پولس فهمید که بعضی از آنان صدوقی و بعضی فریسی هستند، با صدای بلند گفت: «ای برادران، من فریسی و فریسی‌زاده‌ام و مرا به‌خاطر ایمان و امید به رستاخیز مردگان در اینجا محاکمه می‌کنند.»

۷با این سخن میان فریسیان و صدوقیان اختلاف افتاد و مردم به دو دسته تقسیم شدند. ۸(صدوقیان منکر روز قیامت و وجود فرشته یا روح هستند ولی، فریسیان به وجود اینها اعتقاد دارند.)

۹سر و صدای زیادی در مجلس بلند شد و چند نفر از علمای فرقهٔ فریسی برخاسته گفتند: «ما در این مرد هیچ تقصیری نمی‌بینم. از کجا معلوم است که روح یا فرشته‌ای با او سخن نگفته باشد»

۱۰اختلاف زیادتر شد و سرهنگ از ترس اینکه مبادا پولس را تکه‌تکه کنند، فرمان داد سربازان به مجلس وارد شوند و پولس را از میان جمعیّت خارج ساخته و به سربازخانه ببرند.

۱۱در شب همان روز خداوند به پولس ظاهر شد و فرمود:
«دل قوی‌دار، چون همان‌طور که در اورشلیم دربارهٔ من شهادت
دادی در روم نیز باید چنان کنی»

توطئه علیه پولس

۱۲وقتی روز شد، بعضی از یهودیان دور هم جمع شدند و
سوگند یاد کردند که تا پولس را نکشند به هیچ خوردنی و یا
نوشیدنی لب نزنند. ۱۳در این توطئه بیش از چهل نفر شرکت
داشتند. ۱۴آنان نزد سران کاهنان و مشایخ رفتند و گفتند: «ما
سوگند خورده‌ایم تا پولس را نکشیم لب به غذا نزنیم. ۱۵بنابراین
شما و اعضای شورا به بهانهٔ اینکه می‌خواهید در سوابق پولس
تحقیقات بیشتری نمایید، از سرهنگ تقاضا کنید او را فردا نزد
شما بیاورد. ما ترتیبی داده‌ایم که او را قبل از اینکه به اینجا
برسد، بکشیم.» ۱۶امّا خواهرزادهٔ پولس از این توطئه باخبر شد
و به سربازخانه رفت و پولس را مطّلع ساخت. ۱۷پولس یکی
از افسران را صدا زده گفت: «این جوان را نزد سرهنگ ببر،
می‌خواهد موضوعی را به عرض او برساند.» ۱۸سروان او را نزد
سرهنگ برد و به او گفت: «پولس زندانی به دنبال من فرستاد
و تقاضا کرد که این جوان را نزد شما بیاورم. او می‌خواهد
موضوعی را به عرض برساند.» ۱۹سرهنگ دست او را گرفته به
کناری کشید و محرمانه از او پرسید: «چه می‌خواهی بگویی؟»
۲۰او گفت: «یهودیان نقشه کشیده‌اند که از شما تقاضا نمایند
پولس را فردا به شورا ببرید. بهانهٔ آنان این است، که می‌خواهند
در مورد او اطّلاعات دقیقتری به دست آورند. ۲۱به حرفهای
آنان توجّه نکنید، زیرا بیش از چهل نفر از ایشان در کمین او
نشسته‌اند و قسم خورده‌اند که تا او را نکشند چیزی نخورند
و نیاشامند. آنان اکنون حاضر و آماده هستند و فقط در انتظار
موافقت شما می‌باشند.» ۲۲به این ترتیب سرهنگ آن جوان را
مرخّص کرد و به او اخطار نمود که نباید از اطّلاعاتی که در
اختیار او گذاشته است کسی باخبر شود.

انتقال پولس به قیصریه

۲۳سپس سرهنگ دو نفر سروان را صدا زد و به آنها گفت:
«دویست سرباز پیاده و هفتاد سواره نظام و دویست نیزه دار
آماده کنید تا امشب ساعت نُه به قیصریه بروند ۲۴و چند
اسب برای پولس حاضر کنید تا به این وسیله او را سالم به
فیلیکِس فرماندار تحویل دهید.» ۲۵او نامه‌ای هم به این شرح

نوشت: **۲۶**«کلودیوس لیسیاس به حضرت فرماندار فیلیکس سلام می‌رساند. **۲۷**این مرد را یهودیان گرفته‌اند و قصد داشتند او را بکشند امّا وقتی فهمیدم که او یک نفر رومی است، من با سربازان خود به آنجا رفته، او را از چنگ ایشان بیرون آوردم **۲۸**و از آنجا که مایل بودم علّت اتّهام او را بفهمم او را به شورای ایشان بردم. **۲۹**امّا متوجّه شدم که موضوع مربوط به اختلاف عقیدهٔ آنها در خصوص شریعت خودشان است و او کاری که مستوجب اعدام یا زندان باشد نکرده است. **۳۰**پس وقتی فهمیدم که آنها در صدد سوء قصد نسبت به جان او هستند، بی‌درنگ او را نزد شما فرستادم و به مدّعیان او نیز دستور داده‌ام که دعوی خود را در پیشگاه شما به عرض برسانند.» **۳۱**سربازان طبق دستوراتی که گرفته بودند، پولس را تحویل گرفته و او را شبانه به انتیپاترس رسانیدند. **۳۲**فردای آن روز همه به جز سوارانی که پولس را تا به مقصد همراهی می‌کردند به سربازخانه برگشتند. **۳۳**سواران به محض رسیدن به قیصریه نامهٔ مذکور را به فرماندار تقدیم نموده و پولس را به او تحویل دادند. **۳۴**فرماندار وقتی نامه را خواند از پولس پرسید که اهل کدام استان است و چون فهمید که اهل قیلیقیه است **۳۵**به او گفت: «وقتی مدّعیان تو برسند به دفاع تو گوش خواهم داد.» و فرمان داد او را در کاخ هیرودیس تحت نظر نگاه دارند.

محاکمه پولس در حضور فیلیکِس فرماندار

۲۴ بعد از پنج روز حنانیا کاهن اعظم به اتّفاق چند نفر از مشایخ و یک وکیل دعاوی به نام تِرتُلُس به قیصریه رسیدند و شکایت خود را علیه پولس به اطلاع فرماندار رسانیدند. **۲**وقتی پولس را احضار کردند تِرتُلُس شکایت خود را این‌طور شروع کرد:

«عالیجناب فیلیکِس، با توجّه به اینکه در روزهای زمامداری شما و در سایهٔ اقدامات ارزنده‌ای که برای بهبود وضع ملّت ما به عمل آورده‌اید، از نعمت امنیّت کامل برخوردار هستیم، **۳**وظیفهٔ خود می‌دانیم پیوسته و در هر جا سپاسگزاری عمیق خود را تقدیم آن جناب بنماییم. **۴**و امّا، برای اینکه زیاد مزاحم نشویم، تقاضا دارم با آن لطف همیشگی خودتان به عرایض مختصر ما توجّه فرمایید. **۵**به ما ثابت شده است که این شخص یک آشوبگر فاسدی است که در سراسر عالم میان همهٔ یهودیان اختلاف انداخته و سر دسته بدعت‌گذاران ناصری است **۶**و

حتّی سعی می‌کرد معبد بزرگ پاک ما را آلوده گرداند. امّا ما او را دستگیر کردیم. [و می‌خواستیم، مطابق قانون خودمان محاکمه کنیم. **۷**ولی لیسیاس فرمانده آمد و با زور او را از دست ما گرفت **۸**و به مدّعیان او دستور داد به حضور شما بیایند.] اگر خود شما از او بازجویی نمایید، حقیقت ادّعای ما برایتان روشن خواهد شد.» **۹**یهودیان تمام حرفهای تِرتُلُس را در این باره تأیید کردند.

دفاع پولس در حضور فلیکس

۱۰وقتی فرماندار به پولس اشاره کرد او به این اتّهامات جواب داده گفت:

«با اطّلاع از اینکه شما سالیان درازی است که بر این ملّت دادگستری می‌کنید، با اطمینان خاطر در حضور شما از خود دفاع می‌کنم. **۱۱**حقیقت امر بر شما معلوم خواهد شد. از روزی که من به زیارت اورشلیم رفته بودم، بیش از دوازده روز نمی‌گذرد **۱۲**و هیچ‌کس مرا ندیده است که در معبد بزرگ و یا در کنیسه‌ها و یا در داخل شهر با کسی مباحثه کنم و یا مردم را به گرد خود جمع نمایم. **۱۳**برای اثبات اتّهاماتی که علیه من می‌آورند، هیچ‌گونه مدرکی در دست ندارند. **۱۴**امّا در حضور شما اعتراف می‌کنم که در پرستش خدای پدرانمان، طریقه‌ای را که آنان بدعت می‌خوانند پیروی می‌نمایم. من به هرچه در تورات و نوشته‌های انبیا آمده است، اعتقاد دارم. **۱۵**من همان امیدی را به خدا دارم که خود اینها دارند و آن این است که هم برای نیکان و هم برای بدان قیامتی در پیش است. **۱۶**بنابراین با چنین امیدی، نهایت کوشش خود را می‌کنم که در همهٔ احوال در برابر خدا و انسان وجدان آسوده‌ای داشته باشم.

۱۷«من پس از سالیان دراز به اورشلیم رفتم تا اعاناتی برای ملّت خود ببرم و قربانی بگذرانم. **۱۸**در معبد بزرگ پس از انجام مراسم تطهیر مشغول این کارها بودم، نه جمعیّتی به دور من جمع شده بود و نه اغتشاشی در کار بود **۱۹**که چند تن از یهودیان استان آسیا مرا در آنجا دیدند و به نظر من ایشان هم باید در اینجا نزد شما حاضر شوند تا اگر از من شکایتی دارند، خودشان آن را اظهار نمایند، **۲۰**یا اینها بگویند که وقتی در حضور شورا ایستاده بودم چه خطایی از من سر زده **۲۱**جز اینکه در میان آنان با صدای بلند گفتم: 'من به‌خاطر ایمان و امید به رستاخیز مردگان در اینجا محاکمه می‌شوم.'»

زندانی شدن پولس در قیصریه

۲۲فیلیکِس که خودش از این طریقه اطّلاع کاملی داشت، محاکمه را به تعویق انداخت و گفت: «من فتوای خود را موکول به آمدن سرهنگ لیسیاس می‌کنم.» **۲۳**و به یک سروان دستور داد، که پولس را تحت نظر بگیرد و تا اندازه‌ای او را آزاد بگذارد و مانع آمد و رفت دوستان او که برای رفع احتیاجاتش می‌آمدند نشود. **۲۴**چند روز بعد فیلیکس با دروسله، همسر خود که زنی یهودی بود، به آنجا آمد و دنبال پولس فرستاد و به سخنان پولس دربارهٔ ایمان به مسیح عیسی گوش داد. **۲۵**امّا وقتی دنبالهٔ سخن به نیکویی، پرهیزکاری و داوری آینده کشیده شد، فیلیکِس هراسان شد و اظهار داشت: «عجالتاً کافی است، هرگاه فرصت مناسبی دست دهد، باز هم دنبال تو می‌فرستم.» **۲۶**در عین حال از پولس توقّع پول داشت و به همین دلیل غالباً او را احضار می‌کرد و با او گفت‌وگو می‌نمود. **۲۷**پس از دو سال پرکیوس فستوس جانشین فیلیکِس گردید. فیلیکِس چون می‌خواست رضایت یهودیان را جلب نماید، پولس را همچنان در زندان نگه داشت.

دادخواهی پولس

۲۵ فستوس سه روز بعد از آنکه زمام امور را در دست گرفت، از قیصریه به اورشلیم رفت. **۲**سران کاهنان و رهبران یهود اتّهامات و دعاوی خود را علیه پولس به اطّلاع او رسانیدند و از فستوس تقاضا کردند **۳**که به آنان لطفی نماید و پولس را به اورشلیم بفرستد. آنان در کمین بودند تا بین راه او را به قتل برسانند. **۴**فستوس پاسخ داد: «پولس در قیصریه تحت نظر است و خود من بزودی به آنجا برمی‌گردم. **۵**بنابراین کسانی از شما که برایشان مقدور است با من به آنجا بیایند و چنانچه این شخص خطایی کرده است، علیه او اقامهٔ دعوی نمایند.» **۶**فستوس در حدود هشت یا ده روز در اورشلیم به سر برد و سپس به قیصریه بازگشت. روز بعد در دادگاه حضور یافت و دستور داد پولس را آوردند. **۷**وقتی پولس وارد شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند دور او را گرفتند و اتّهامات سختی علیه او بیان کردند که قادر به اثبات آنها نبودند. **۸**پولس از خود دفاع کرده گفت: «من نه نسبت به شریعت یهود مرتکب خطایی شده‌ام و نه علیه معبد بزرگ یا قیصر اقدامی کرده‌ام.» **۹**امّا فستوس که مایل بود مورد توجّه

یهودیان قرار گیرد، رو به پولس کرد و گفت: «آیا می‌خواهی به اورشلیم بروی و در آنجا در حضور خود من محاکمه شوی؟»
۱۰پولس جواب داد: «من هم اکنون در دادگاه قیصر یعنی در آنجایی که باید محاکمه شوم ایستاده‌ام. چنانکه خود شما به خوبی آگاهید، من مرتکب هیچ جرمی علیه یهودیان نشده‌ام.
۱۱اگر مجرم هستم و چنانکه کاری کرده‌ام که مستوجب اعدام است، از مرگ نمی‌گریزم. امّا اگر مرتکب هیچ‌یک از کارهایی که این اشخاص به من نسبت می‌دهند نشده‌ام، هیچ‌کس حق ندارد مرا به دست آنان بسپارد. من تقاضا می‌کنم که قیصر شخصاً به پرونده من رسیدگی نماید.» **۱۲**فستوس پس از تبادل نظر با مشاوران خود پاسخ داد: «حال که از قیصر دادخواهی می‌کنی به پیشگاه قیصر خواهی رفت.»

پولس در حضور اغریپاس پادشاه

۱۳پس از مدّتی اغریپاس پادشاه و همسرش برنیکی به قیصریه آمدند تا به فستوس خیرمقدم بگویند **۱۴**و چون روزهای زیادی در آنجا ماندند، فستوس سوابق پولس را در اختیار پادشاه گذاشت و گفت: «یک زندانی در اینجاست، که فیلیکِس او را به من تحویل داده است. **۱۵**وقتی به اورشلیم رفتم، سران کاهنان و مشایخ یهود از او رسماً به من شکایت کردند و تقاضای محکومیّت او را داشتند. **۱۶**من به آنان جواب دادم که شیوهٔ روم این نیست که متّهمی را به مدّعیان تسلیم نماید، مگر آنکه اول او را با مدّعیان خود روبه‌رو نموده و به او فرصتی بدهد که در مورد این اتّهامات از خود دفاع کند. **۱۷**پس وقتی به اینجا آمدند، من بدون اتلاف وقت در روز بعد در دادگاه حاضر شدم و دستور دادم او را بیاورند. **۱۸**وقتی مدّعیان او برخاستند و علیه او صحبت کردند، او را به هیچ‌یک از جرم‌هایی که من انتظار داشتم، متّهم نساختند. **۱۹**فقط دربارهٔ دین خودشان و شخصی به نام عیسی که مرده و پولس ادّعا می‌کند زنده است، اختلاف عقیده داشتند. **۲۰**چون در بررسی این امور تردید داشتم، از او پرسیدم که آیا مایل است به اورشلیم برود تا در آنجا به این موضوع رسیدگی شود. **۲۱**امّا وقتی پولس تقاضا کرد که تا زمانی‌که امپراتور به کارش رسیدگی نکرده تحت نظر بماند، من دستور دادم او را تحت نظر نگاه دارند تا در وقت مناسب او را به حضور قیصر بفرستم.» **۲۲**اغریپاس به فستوس گفت: «بسیار مایلم شخصاً سخنان او را بشنوم.» فستوس پاسخ داد:

«بسیار خوب! فردا سخنان او را خواهید شنید.» **۲۳**روز بعد اغریپاس و برنیکی با تشریفات تمام به دربار وارد شدند و با گروهی از سرهنگان و بزرگان شهر در آنجا جلوس نمودند. به فرمان فستوس پولس را حاضر کردند. **۲۴**در این وقت فستوس گفت: «ای اغریپاس پادشاه و ای تمام کسانی‌که در اینجا حضور دارید، شما مردی را روبه‌روی خود می‌بینید که اکثر یهودیان، چه در اورشلیم و چه در اینجا، نزد من از او شکایت کرده‌اند و با فریاد خواسته‌اند که او نباید دیگر زنده بماند. **۲۵**نظر خود من این است که کاری نکرده که مستوجب مرگ باشد، ولی چون از امپراتور تقاضای دادخواهی کرده است، تصمیم گرفتم وی را به پیشگاه او بفرستم. **۲۶**و چون مطلب مخصوصی ندارم که به امپراتور بنویسم، او را در اینجا نزد شما و مخصوصاً به حضور شما اغریپاس پادشاه آوردم تا در نتیجهٔ این بازجویی مقدّماتی، بتوانم مطلبی تهیّه نموده برای او بنویسم، **۲۷**زیرا معقول به نظر نمی‌رسد که یک زندانی را بدون مدارک کافی به نزد امپراتور بفرستم.»

دفاع پولس در حضور اغریپاس

۲۶ اغریپاس خطاب به پولس گفت: «ما به تو اجازه می‌دهیم که از خود دفاع کنی» پولس دستهای خود را گشود و از خود چنین دفاع کرد:

۲«ای اغریپاس پادشاه، برای من کمال خوشوقتی است که امروز در پیشگاه آن حضرت در خصوص شکایاتی که یهودیان از من دارند به دفاع برمی‌خیزم. **۳**و بیشتر از این خوشوقتم که آن جناب به همهٔ آداب و رسوم یهودیان و اختلافات بین آنان آشنایی کامل دارید. تمنّا دارم لطف فرموده به عرایض بنده توجّه نمایید.

۴«همهٔ یهودیان به خوبی می‌دانند که جوانی من چگونه گذشته است و می‌دانند که از همان ابتدا چگونه در بین ملّت خودم و در اورشلیم زندگی کردم. **۵**آنان مرا از اول می‌شناختند و اگر بخواهند می‌توانند آن را تصدیق کنند. آنها می‌دانند که من عمری را در فریسی‌گری یعنی پیروی از دقیقترین فرقه‌های دین خود گذرانده‌ام. **۶**و حالا به‌خاطر امید به آن وعده‌ای که خدا به نیاکان ما داده است محاکمه می‌شوم. **۷**این همان وعده‌ای است که دوازده طایفهٔ ما امید دارند که روزی انجام آن را ببینند و از صمیم قلب

شب و روز عبادت می‌کنند. آری، به‌خاطر همین امید است که یهودیان از من شکایت کرده‌اند. ای پادشاه، **۸**چرا به نظر آن جناب محال می‌آید که خدا مردگان را زنده گرداند؟

۹«خود من روزی این را وظیفهٔ خود می‌دانستم که به هر وسیله‌ای با عیسای ناصری مخالفت نمایم. **۱۰**و در اورشلیم همین کار را کردم و با اختیاراتی که از سران کاهنان گرفتم، بسیاری از مقدّسان را به زندان انداختم و وقتی آنان را می‌کشتند برضدشان رأی می‌دادم. **۱۱**مدّت مدیدی ایشان را در کنیسه‌ها می‌زدم و سعی می‌کردم آنان را به انکار ایمانشان مجبور سازم. خشم و غضب من به جایی رسید که تا شهرهای دوردست آنها را تعقیب می‌کردم و آزار می‌رساندم.

سخنان پولس دربارهٔ ایمان خود

۱۲«در چنین حالی با داشتن اختیارات تامّ و دستوراتی از جانب سران کاهنان به دمشق می‌رفتم که **۱۳**در هنگام ظهر در بین راه، ای پادشاه، نوری از آسمان روشنتر از نور خورشید به دور من و همسفرانم تابید. **۱۴**همگی به زمین افتادیم. بعد من صدایی شنیدم که به زبان عبری به من می‌گفت 'ای شائول، ای شائول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ بر میخها لگدزدن کار آسانی نیست.' **۱۵**پرسیدم: 'خداوندا تو کیستی؟' خداوند گفت: 'من همان عیسایی هستم که تو به من جفا می‌رسانی. **۱۶**بلند شو و روی پای خود بایست. من به تو ظاهر شدم تا تو را به خدمت خود منصوب کنم. تو باید دربارهٔ آنچه امروز دیده‌ای و آنچه در آینده خواهی دید شهادت دهی. **۱۷**من تو را از دست این قوم و نیز از دست ملّتهای بیگانه که تو را نزد آنان می‌فرستم خواهم رهانید. تو را می‌فرستم **۱۸**تا چشمهای آنان را باز کنی و ایشان را از تاریکی به روشنایی و از قلمرو شیطان به سوی خدا بازگردانی تا از راه ایمان به من، گناهانشان آمرزیده شود و در بین مقدّسین خدا سهمی داشته باشند.'

سخنان پولس دربارهٔ خدمات خود

۱۹«بنابراین ای اغریپاس پادشاه، من نسبت به رؤیای آسمانی نافرمانی نکردم، **۲۰**بلکه اول به یهودیان ساکن دمشق و اورشلیم و سرتاسر یهودیه و سپس در میان ملل غیر یهود اعلام می‌کردم که باید توبه کنند و به سوی خدا برگردند و طوری زندگی کنند که شایستهٔ این توبه باشد. **۲۱**به همین دلیل یهودیان مرا

در معبد بزرگ گرفتند و می‌خواستند مرا بکشند. **۲۲**امّا به یاری پروردگار امروز در اینجا ایستاده‌ام و به همه، به کوچک و بزرگ، شهادت می‌دهم و چیزی جز آنچه انبیا و موسی از پیش خبر داده‌اند به زبان نمی‌آورم، **۲۳**یعنی مسیح باید متحمّل درد و رنج شود و نخستین کسی باشد که پس از مرگ زنده می‌شود تا طلوع نور را به این قوم و ملل دیگر اعلام فرماید.»

دعوت اغریپاس به ایمان

۲۴وقتی دفاع پولس به اینجا رسید، فستوس فریاد زد: «ای پولس، عقلت را از دست داده‌ای! زیادی علم تو را دیوانه کرده است.» **۲۵**پولس پاسخ داد: «خیر عالیجناب فستوس، دیوانه نیستم، بلکه در کمال هشیاری عین حقیقت را بیان می‌کنم. **۲۶**پادشاه از این چیزها اطّلاع دارند و من می‌توانم آزادانه پیش آن جناب صحبت کنم. فکر نمی‌کنم در این باره چیزی از نظر ایشان دور مانده باشد، زیرا هیچ‌یک از آنها در خفا صورت نگرفته است. **۲۷**ای اغریپاس پادشاه، آیا شما به انبیا عقیده دارید؟ می‌دانم که عقیده دارید.» **۲۸**اغریپاس به پولس گفت: «خیال می‌کنی به این زودی می‌توانی مرا مسیحی کنی؟» **۲۹**پولس گفت: «از خدا می‌خواهم که دیر یا زود نه تنها حضرتعالی بلکه جمیع کسانی‌که امروز سخنان مرا می‌شنوند مثل من بشوند، البتّه نه مثل من در این زنجیرها.» **۳۰**آنگاه پادشاه از جا برخاست و فرماندار و برنیکی و بقیّهٔ حاضران هم برخاستند. **۳۱**وقتی از تالار بیرون رفتند به یکدیگر گفتند: «این شخص کاری که مستوجب اعدام یا زندان باشد انجام نداده است.» **۳۲**اغریپاس به فستوس گفت: «اگر از قیصر دادخواهی نکرده بود، می‌توانست آزاد شود.»

عزیمت پولس به روم

۲۷ وقتی قرار بر این شد که ما از راه دریا به ایتالیا سفر کنیم، پولس و چند زندانی دیگر را به سروانی به نام یولیوس از هنگ اوغسطس تحویل دادند. **۲**به کشتی ادرامیتینی که عازم بندرهای استان آسیا بود سوار شدیم و حرکت کردیم و اَرِسْتَرخُس مقدونی از اهالی تسالونیکی همراه ما بود. **۳**روز بعد در بندر صیدون لنگر انداختیم و یولیوس به پولس محبّت کرد و اجازه داد که در آنجا به دیدن دوستان خود برود و مایحتاج خود را از آنان بگیرد. **۴**از آنجا بار دیگر راه دریا را در پیش گرفتیم و چون باد از جهت مخالف

می‌وزید از حاشیهٔ قبرس که باد پناه بود، عبور نمودیم **۵**و پس
از گذشتن از آبهای قیلیقیه و پمفیلیه به میرای لیکیه رسیدیم.
۶سروان در آنجا یک کشتی اسکندریه‌ای را که عازم ایتالیا بود
پیدا کرد و ما را سوار آن نمود. **۷**روزهای زیادی به آهستگی
پیش می‌رفتیم و با زحمت فراوان به بندر قنیدوس رسیدیم و
چون باد مخالف ما بود، جهت دیگر را در پیش گرفتیم و از
کنار دماغهٔ سَلْمُونی و ساحل جزیرهٔ کریت که پناهگاه بود،
راندیم. **۸**به سختی از آنجا گذشته به نزدیکی‌های شهر لسائیه
به محلی به نام «بندر نیک» رسیدیم. **۹**مدّت زیادی در آنجا
گذرانیده بودیم و دیگر ادامهٔ سفر ما با خطر روبه‌رو بود، زیرا
مدّت زیادی از روز کفّاره، که در اوایل پاییز است می‌گذشت.
پس پولس به آنها نصیحت نموده **۱۰**گفت: «آقایان، می‌بینم
که سفر ما از اینجا به بعد پرخطر خواهد بود. به کشتی و بار
آن خسارت و زیان خواهد رسید و برای خود ما هم تلفات
جانی خواهد داشت.» **۱۱**امّا سروان به حرفهای ناخدای کشتی
و صاحب آن بیشتر توجّه داشت تا به سخنان پولس **۱۲**و نظر
به اینکه آن بندر برای اقامت زمستانی نامناسب بود، اکثر آنان
صلاح دانستند که از آنجا حرکت کنند تا شاید به فینکاس
برسند و زمستان را در آنجا که بندری کریتی و رو به شمال
غربی و جنوب غربی است بگذرانند.

توفان دریا

۱۳پس وقتی نسیم جنوبی برخاست به تصوّر آنکه به مقصود
خود رسیده‌اند، لنگر کشتی را برداشتند و از نزدیک کنارهٔ
کریت گذشتیم. **۱۴**امّا طولی نکشید که باد شدیدی که به باد
شمال شرقی معروف است از خشکی به طرف ما برخاست و
۱۵به کشتی زد و ما قادر نبودیم کشتی را مستقیماً در خلاف
جهت باد هدایت کنیم، بنابراین خود را به دست باد سپردیم
تا با جریان آن پیش رویم. **۱۶**در پناه جزیرهٔ کوچکی به نام
کاودا با زحمت زیاد توانستیم قایق کشتی را به اختیار خود
درآوریم. **۱۷**آنان قایق را به کشتی سوار کردند و با طناب
اطراف کشتی را محکم بستند و از ترس اینکه مبادا کشتی
در جاهای کم‌عمق خلیج صیدرا گیر کند، بادبان کشتی را
پایین کشیدند و ما همچنان با جریان باد پیش می‌رفتیم. **۱۸**باد
شدید ادامه داشت، به طوری که روز دوم بار کشتی را به
دریا ریختند **۱۹**و در روز سوم اسباب و لوازم کشتی را با دست

خود به دریا انداختند. **۲۰**روزهای متمادی نه آفتاب به چشم
می‌خورد و نه ستارگان. باد همچنان با شدّت می‌وزید و دیگر
هیچ امیدی به نجات ما نبود. **۲۱**وقتی‌که مدّت مدیدی بدون
غذا راه پیمودند، پولس در میان ایشان ایستاد و گفت: «ای
دوستان، کاش به حرفهای من گوش می‌دادید و از کریت
سفر نمی‌کردید تا از این‌همه آسیب و زیان در امان باشید.
۲۲خوب، حالا که این‌طور شده از شما می‌خواهم که خود را
نبازید. هیچ آسیبی به جان کسی نخواهد رسید، فقط کشتی
از دست خواهد رفت، **۲۳**زیرا دیشب فرشتهٔ آن خدایی که من
از آن او هستم و او را می‌پرستم در کنار من ایستاد **۲۴**و گفت:
'ای پولس نترس. زیرا تو باید در حضور امپراتور حاضر شوی
و خدا جان همهٔ همسفرانت را به تو بخشیده است.' **۲۵**پس
آقایان باید قویدل باشید، زیرا من به خدا ایمان دارم و می‌دانم
همان‌طور که به من گفته است خواهد شد. **۲۶**ولی به کنارهٔ
یکی از این جزایر رانده خواهیم شد.»
۲۷وقتی شب چهاردهم فرا رسید و ما هنوز در دریای آدریاتیک
از این‌سو به آن‌سو رانده می‌شدیم نزدیک نصف شب ملاحان
احساس کردند که به خشکی نزدیک می‌شوند. **۲۸**پس عمق
پیمایی کردند و به عمق تقریباً سی و هشت متر رسیدند و به
فاصلهٔ کوتاهی دوباره اندازه‌گیری نمودند و به عمق بیست
و هفت متری رسیدند **۲۹**و چون می‌ترسیدند که به صخره‌ها
بخوریم، چهار لنگر از پشت کشتی به دریا انداختند و دعا
می‌کردند که زودتر روز شود. **۳۰**ملاحان می‌خواستند کشتی
را ترک کنند و برای عملی ساختن نقشهٔ خود به بهانهٔ اینکه
می‌خواهند لنگرها را از جلوی کشتی به دریا بیندازند قایق را
به آب انداختند. **۳۱**امّا پولس به سروان و سربازان گفت: «اگر
ملاحان در کشتی نمانند نجات شما ممکن نخواهد بود.»
۳۲پس سربازان طنابهای قایق را بریدند و آن را رها کردند.
۳۳کمی قبل از سپیده‌دَم پولس به همه اصرار می‌کرد که چیزی
بخورند. او گفت: «امروز چهارده روز است که در بلاتکلیفی
به سر می‌برید و چیزی نخورده‌اید. **۳۴**تمنّا دارم چیزی بخورید
زیرا نجات جان شما بسته به آن است. مویی از سر هیچ‌یک
از شما کم نخواهد شد.» **۳۵**با این سخنان نان را برداشت و
در حضور همهٔ آنان پس از آنکه خدا را شکر نمود پاره کرد
و شروع به خوردن نمود. **۳۶**پس همه قویدل گشتند و غذا

خوردند. **۳۷**(تعداد ما در کشتی جمعاً دویست و هفتاد و شش نفر بود.) **۳۸**پس از آنکه سیر شدند، بقیّهٔ غلّه را به دریا ریختند تا کشتی را سبک نمایند.

درهم شکستن کشتی

۳۹وقتی صبح شد، ملاحان خشکی را نشناختند امّا متوجّه خلیجی با ساحل شنی شدند. تصمیم گرفتند که در صورت امکان کشتی را در آنجا به گِل بنشانند. **۴۰**سپس ریسمان لنگرها را بریدند و آنها را در دریا رها کردند و همان موقع بندهای سکّان را هم شُل کردند و بادبان جلوی کشتی را بالا کشیدند و کشتی را یکراست به طرف ساحل راندند. **۴۱**کشتی به یکی از تپّه‌های زیر آب برخورد کرد و در آنجا گیر نموده دماغهٔ کشتی ثابت و بی‌حرکت ماند ولی قسمت عقب در نتیجهٔ برخورد با امواج شدید درهم شکست. **۴۲**در این موقع سربازان فکر می‌کردند بهتر است زندانیان را بکشند، مبادا کسی از ایشان به وسیلهٔ شنا فرار کند. **۴۳**امّا سروان که می‌خواست پولس را سالم به مقصد برساند، مانع انجام نقشهٔ آنان شد. او دستور داد اول کسانی‌که شنا بلد بودند، از کشتی به داخل آب بپرند و خود را به خشکی برسانند. **۴۴**و بقیّهٔ یا روی تخته پاره‌ها و یا روی قطعات کشتی به دنبال آنان بروند. به این ترتیب همهٔ ما صحیح و سالم به خشکی رسیدیم.

در جزیرهٔ مالت

۲۸ وقتی صحیح و سالم به ساحل رسیدیم، فهمیدیم که نام آن جزیره مالت است. **۲**مردم آن جزیره به ما محبّت بسیار کردند و چون هوا سرد بود و باران می‌بارید آتش بزرگی افروختند و از ما پذیرایی کردند. **۳**پولس مقداری هیزم جمع کرده بود و وقتی آن را روی آتش گذاشت به علّت حرارت آتش ماری از میان آن بیرون آمد و به دست او چسبید. **۴**همین‌که بومیان مار را به دست او آویزان دیدند، به یکدیگر گفتند: «این شخص حتماً قاتل است که با وجود اینکه از دریا نجات پیدا کرد، الههٔ عدالت اجازه نمی‌دهد که او زنده بماند.» **۵**امّا پولس مار را روی آتش انداخت و اصلاً آسیبی ندید. **۶**آنان منتظر بودند که هر لحظه بدنش ورم کند و یا ناگهان نقش زمین گردد. امّا وقتی مدّت زیادی منتظر ماندند و دیدند که هیچ آسیبی به او نرسیده است، عقیده آنها عوض شد و گفتند که او یکی از خدایان است. **۷**در نزدیکی‌های

آن محل املاکی وجود داشت که متعلّق به پوبلیوس، حاکم آن جزیره بود. این شخص ما را به خانه برد و مدّت سه روز با کمال مهربانی از ما پذیرایی کرد. **۸**از قضا پدر پوبلیوس بستری و مبتلا به تب نوبه و اسهال خونی بود. پولس به بالین او رفت و پس از دعا بر او دست گذاشت و او را شفا داد. **۹**پس از این جریان سایر بیماران آن جزیره هم آمدند و شفا یافتند. **۱۰**آنان در مقابل، هدایای فراوانی به ما دادند و وقتی خواستیم آنجا را ترک کنیم چیزهایی که در سفر مورد احتیاج ما بود برای ما به کشتی آوردند.

رسیدن پولس به روم

۱۱پس از سه ماه اقامت در آن جزیره با یک کشتی اسکندریه‌ای، که علامت دو پیکر جوزا داشت و زمستان را در آنجا توقّف کرده بود، به راه افتادیم. **۱۲**در شهر سراکیوس لنگر انداختیم و سه روز در آنجا توقّف نمودیم. **۱۳**بار دیگر با کشتی از آنجا حرکت کرده به ریغیون رفتیم. بعد از یک روز باد جنوبی برخاست و دو روز طول کشید که به بندر پوطیولی رسیدیم. **۱۴**در آنجا ایماندارن را پیدا کردیم و به دعوت آنان مدّت یک هفته در آنجا ماندیم و به این ترتیب به روم رسیدیم. **۱۵**مسیحیان آن شهر وقتی شنیدند که ما در راه هستیم تا بازار آپیاس و دهکده‌ای به نام «سه میخانه» به استقبال ما آمدند و چون پولس آنان را دید، خدا را شکر نموده و دلگرم شد. **۱۶**وقتی به روم رسیدیم، پولس اجازه یافت که با یک نگهبان رومی در خانه‌ای جداگانه زندگی کند.

بشارت پولس در روم

۱۷بعد از سه روز پولس رهبران یهودیان آنجا را دعوت کرد و وقتی آنها جمع شدند به ایشان گفت: «ای برادران، من که هرگز عملی علیه ملّت و یا آیین نیاکانمان انجام نداده‌ام، در اورشلیم دستگیر و تسلیم رومیان شدم. **۱۸**رومیان از من بازپرسی نمودند و می‌خواستند مرا آزاد سازند زیرا پی بردند که من هیچ کاری نکرده‌ام که مستوجب مرگ باشم. **۱۹**امّا یهودیان مخالفت کردند و من هیچ راهی نداشتم جز اینکه از امپراتور دادخواهی نمایم، البتّه من هیچ شکایتی هم علیه ملّت خود ندارم. **۲۰**به این سبب از شما دعوت کردم تا شما را ببینم و با شما گفت‌وگو کنم. زیرا من به‌خاطر همان امیدی که اسرائیل دارد، به طوری که می‌بینید، گرفتار زنجیرم.» **۲۱**به

او گفتند: «هیچ نامه‌ای دربارهٔ تو از یهودیه به ما نرسیده است و از برادران ما هم کسی به اینجا نیامده است که دربارهٔ تو گزارشی داده باشد و یا سخن بدی به زیان آورده باشد. **۲۲**امّا ما مایل هستیم عقاید و نظرات تو را از زبان خودت بشنویم. آنچه ما دربارهٔ این فرقهٔ جدید می‌دانیم آن است که همه از آن ایراد می‌گیرند.»

۲۳پس روزی را تعیین کردند و عدّهٔ زیادی برای دیدن او به منزلش آمدند. او به تفصیل از صبح تا شب دربارهٔ پادشاهی خدا برای آنها سخن گفت و کوشید با مراجعه به تورات موسی و نوشته‌های انبیا آنان را نسبت به عیسی متقاعد سازد. **۲۴**بعضی از آنها سخنان او را قبول کرده ایمان آوردند، ولی دیگران در بی‌ایمانی خود باقی ماندند. **۲۵**آنها بدون آنکه بین خودشان توافقی حاصل شود متفرق گشتند. امّا قبل از رفتن آنها پولس اظهار داشت: «روح‌القدس به وسیلهٔ اشعیای نبی به نیاکان شما چه خوب گفته است:

۲۶'پیش این قوم برو و به آنها بگو:
بسیار خواهید شنید ولی درک نخواهید کرد
و پیوسته خواهید نگریست ولی نخواهید دید،
۲۷زیرا دلهای این قوم سخت
و گوشهایشان سنگین
و چشمانشان بسته شده است
مبادا با چشم خود ببینند
و با گوش خود بشنوند
و با قلب خود بفهمند و برگردند
و من آنان را شفا بخشم.'

۲۸«پس بدانید که این نجات الهی در اختیار غیر یهودیان گذاشته شده است و آنها آن را خواهند پذیرفت.» [**۲۹**چون پولس این سخنان را گفت، یهودیان رفتند و با یکدیگر بشدّت مباحثه می‌کردند.]

۳۰پولس دو سال تمام در منزل اجاره‌ای خود زندگی کرد و در خانه‌اش به روی همه باز بود. **۳۱**او پادشاهی خدا را اعلام می‌کرد و دربارهٔ عیسی مسیح خداوند بسیار صریح و بدون هیچ مانعی تعلیم می‌داد.

نامهٔ پولس رسول به

کلیسای شهر روم

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶				

نامهٔ پولس رسول به

کلیسای شهر روم

معرّفی کتاب

نامهٔ به رومیان را، پولس برای تهیهٔ مقدّمات یک سفر به روم و بازدید از کلیسای آنجا نوشت. نقشهٔ او این بود که در بین مسیحیان آنجا کار کند و سپس با کمک آنها به اسپانیا برود. او در این نامه عقاید خود را دربارهٔ ایمان مسیحی و همچنین کاربرد آن را در زندگی مسیحیان شرح می‌دهد.

پس از سلام به اعضای کلیسای روم، هدف خود از نوشتن این نامه را این‌طور بیان می‌کند: انجیل آشکار می‌سازد که خدا چگونه فقط به وسیلهٔ فیض، رابطهٔ مردم را با خود اصلاح می‌کند و این آهنگ تا پایان نامه ادامه دارد (۱:۱۷)

پولس سپس این آهنگ را توسعه می‌دهد که همهٔ مردم چه یهودی چه غیر یهودی، نیاز دارند رابطهٔ خود را با خدا اصلاح کنند. چون همه به طور یکسان تحت سلطهٔ گناه می‌باشند. مردم به وسیلهٔ فیض عیسی مسیح با خدا مصالحه می‌کنند. سپس پولس زندگی تازه‌ای را با اتّحاد با مسیح شرح می‌دهد که نتیجهٔ رابطهٔ جدید با خدا می‌باشد. ایماندار با خدا مصالحه نموده و به وسیلهٔ روح خدا، از قدرت گناه و مرگ رهایی یافته است. در فصلهای ۵-۸ پولس مقصود شریعت الهی و قدرت روح خدا را در زندگی ایمانداران شرح می‌دهد و سپس به پاسخ این سؤال می‌پردازد که چگونه عیسی و یهودیان نقشهٔ خدا را برای مردم به انجام رساندند. او با این مسئله که ردکردن عیسی توسط یهودیان، قسمتی از نقشهٔ خدا بوده تا همه به فیض خدا در عیسی مسیح برسند، مطلب خود را پایان می‌دهد. او عقیده دارد که یهودیان همیشه عیسی را رد نخواهند کرد. سرانجام می‌نویسد که زندگی مسیحی چگونه باید ادامه یابد، مخصوصاً در مورد روابط محبّتانه با دیگران. او این روش را خدمت به خدا می‌نامد مانند: وظیفهٔ مسیحیان نسبت به دولت و نسبت به یکدیگر و مسئله وجدان. سپس نامه را با پیام شخصی و ستایش خدا خاتمه می‌دهد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه و موضوع ۱:۱-۱۷
احتیاج به نجات و رستگاری ۱:۱۸-۳:۲۰
راه خدا برای نجات ۳:۲۱-۴:۲۵
زندگی تازه در مسیح ۵:۱-۸:۳۹
بنی‌اسرائیل در نقشهٔ خدا ۹:۱-۱۱:۳۶
رفتار مسیحی ۱۲:۱-۱۵:۱۳
خاتمه و سلامهای شخصی ۱۵:۱۴-۱۶:۲۷

---

۱ از طرف پولس بندهٔ عیسی مسیح و رسولی که خدا برای
بشارت انجیل برگزیده و فراخوانده است.
۲خدا انجیل را مدّتها پیش به وسیلهٔ انبیای خود در کتاب‌مقدّس
وعده داد. **۳**این انجیل دربارهٔ پسر او، خداوند ما عیسی مسیح
است که از لحاظ انسانیّت یکی از فرزندان داوود بود **۴**و با
زنده شدنش پس از مرگ با قدرتی عظیم ثابت نمود که از
لحاظ قدّوسیّت خدایی، او پسر خداست. **۵**خدا به وسیلهٔ
مسیح به ما فیض عطا فرمود تا رسولان او باشیم و همهٔ ملّتها
را به ایمان و اطاعت مسیح هدایت کنیم. **۶**این همچنین شامل
حال شما رومیان است که خدا شما را دعوت فرموده تا از آن
عیسی مسیح شوید.
۷من این نامه را به همهٔ شما محبوبان خدا در روم که خوانده
شده‌اید تا مقدّس باشید، می‌نویسم. فیض و آرامش پدر ما خدا
و عیسی مسیح خداوند با شما باد.

دعای شکرگزاری

۸قبل از هر چیز خدای خود را به وساطت عیسی مسیح برای
همهٔ شما شکر می‌کنم، زیرا ایمان شما در تمام دنیا شهرت
یافته است. **۹**خدا، آن خدایی که او را با اعلام انجیل دربارهٔ
پسرش از دل و جان خدمت می‌نمایم شاهد است **۱۰**که همیشه
در وقت دعا شما را به‌یاد می‌آورم و درخواست می‌کنم که در
صورت امکان اگر خدا بخواهد بالاخره به دیدن شما موفّق
شوم **۱۱**زیرا بسیار آرزومندم که شما را ببینم تا از برکتی روحانی
شما را بهره‌مند ساخته، تقویت نمایم. **۱۲**مقصودم آن است که

به وسیلهٔ ایمان دو جانبه پشتیبان یکدیگر باشیم، شما به وسیلهٔ ایمان من و من به وسیلهٔ ایمان شما.
۱۳ای برادران* من، نمی‌خواهم بی‌خبر باشید که بارها قصد داشتم نزد شما بیایم امّا همیشه چیزی مرا از انجام آن بازداشته است. من خواسته‌ام همان طوری که در میان ملّتهای دیگر ثمری یافتم، در میان شما نیز بیابم. **۱۴**زیرا من در مقابل همه -از متمدنین گرفته تا وحشیان، از روشنفکران گرفته تا نادانان- دِینی به گردن دارم. **۱۵**بنابراین اشتیاق دارم که به قدر توانایی خود، انجیل را به شما نیز که در روم به سر می‌برید اعلام نمایم.

قدرت انجیل

۱۶زیرا من از انجیل خِجِل نیستم؛ از آن رو که انجیل، قدرت خداست برای نجات هرکس که به آن ایمان آورد، اول یهودیان و سپس غیر یهودیان. **۱۷**زیرا انجیل نشان می‌دهد که خدا چگونه آدمیان را کاملاً نیک می‌شمارد و این پایهٔ ایمان و بر ایمان بنا شده است، چنانکه کتاب‌مقدّس می‌فرماید: «شخص نیکو به وسیلهٔ ایمان زندگی خواهد کرد.»

گناه بشر

۱۸غضب خدا از آسمان بر هرگونه گناه و شرارت مردمی نازل می‌شود که زندگی شرارت‌آمیزشان مانع شناسایی حقیقت است. **۱۹**خدا آنان را مجازات می‌کند و این کار برحق است، زیرا آنچه آدمیان دربارهٔ خدا می‌توانند بدانند، بر آنها آشکار است زیرا خدا آن را در پیش چشمان آنان قرار داده است. **۲۰**از زمان آفرینش دنیا صفات نادیدنی او یعنی قدرت ازلی و الوهیّت او در چیزهایی که او آفریده است، به روشنی مشاهده می‌شود و از این رو آنها ابداً عذری ندارند. **۲۱**اگرچه آنها خدا را شناختند ولی آن‌طوری‌که شایستهٔ اوست از او تکریم و تشکّر نکردند. در عوض افکارشان کاملاً پوچ گشته و عقل ناقص آنها تیره شده است. **۲۲**درحالی‌که ادّعای حکمت می‌کنند نشان می‌دهند که نادان هستند. **۲۳**آنها جلال خدای جاودان را به بُتهایی شبیه انسان فانی و پرندگان و چارپایان و خزندگان تبدیل کردند.
۲۴به این جهت خدا ایشان را با شهوات و هوسهای خودشان در ناپاکی واگذاشت که با یکدیگر بدنهای خود را ننگین سازند.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۲۵آنـان حقیقت خدا را به دروغ تبدیـل کردند و آفریده‌های خدا را به عوض خود آفریدگار پرستیدند، آفریدگاری که تا ابد شایستهٔ ستایش است.
۲۶لذا خدا آدمیان را تسـلیم شهوات ننگین خودشان کرده اسـت. حتّی زنها روابط طبیعی جنسی را به آنچه غیر طبیعی اسـت تبدیل کردند. ۲۷به همان طریق مردان روابط جنسـی طبیعی را با زنها ترک نمودند و در آتش شهوت برای هم‌جنسان خود سوختند. مردان مرتکب کارهای زشت و ننگین با مردان دیگر شـدند و در وجود خودشـان مجازاتی که درخور چنین خلافکاری است، دیدند.
۲۸چون آنها خداشناسی را امری ناچیز شمردند، خدا آنها را تسلیم افکار فاسدشان نمود تا کارهای زشت و ناشایست بجا آورند. ۲۹آنها از انواع شـرارت و بدی و طمع و بدخواهی و همچنین از حسادت و آدمکشی و نزاع و فریبکاری و سوءنیّت پُر هستند. آنها شایعه می‌سازند ۳۰و از یکدیگر بدگویی می‌کنند، از خدا نفرت دارند، گستاخ و متکبّر و لافزن و سازندهٔ بدیها هستند و از والدین خود سرپیچی می‌کنند. ۳۱بی‌فهم و بی‌وفا و بی‌عاطفه و بی‌رحمنـد. ۳۲و با وجـود اینکه فرمان خدا را می‌دانند که مجریان چنین کارها مستوجب مرگند ولی نه فقط خودشـان این کارها را می‌کنند بلکه دیگران را نیز در انجام آنها تشویق می‌کنند.

داوری الهی

۲ و امّا ای آدمی، تو کیستی که دربارهٔ دیگران قضاوت می‌کنی؟ هرکه باشی هیچ عذری نداری زیرا وقتی تو دیگران را محکوم می‌کنی و در عین حال همان کاری را که آنها انجام می‌دهند انجام می‌دهی، خودت را محکوم می‌کنی.
۲ما می‌دانیم وقتی خدا اشخاصی را که چنین کارهایی می‌کنند محکوم می‌کند، حق دارد. ۳آیا تو گمان می‌کنی که با محکوم کردن دیگران از کیفر خواهی رست! درحالی‌که همان کارها را انجام می‌دهی؟ ۴آیـا فراوانی مهر و بردباری و صبر خدا را ناچیز می‌شـماری؟ مگر نمی‌دانی که منظور مهربانی خدا این است که تو را به توبه راهنمایی فرماید؟ ۵با سخت‌دلی و بی‌میلی خود نسبت به توبه، عقوبت خود را تا روز ظهور غضب خدا و داوری عادلانهٔ او پیوسته شدیدتر می‌سـازی. ۶زیرا خدا به هرکس بر حسب کارهایی که کرده است، پاداش یا کیفر خواهد

داد. **۷**بعضی افراد، نیکویی را دنبال می‌کنند و در جستجوی عزّت و شـرف و حیات فناناپذیر هستند، خدا به آنان حیات جاودانی خواهد داد. **۸**بعضی افراد خودخواه هستند و حقیقت را رد می‌کنند و به دنبال ناراستی می‌روند، آنها مورد خشم و غضب خدا قرار می‌گیرند. **۹**برای همهٔ آدمیانی که بدی را بجا می‌آورند، مصیبت و پریشـانی خواهد بود، اول برای یهودیان و سپس برای غیر یهودیان. **۱۰**امّا خدا به کسانی‌که نیکوکاری نمایند، عزّت و شرف و آرامش خواهد بخشید، اول به یهودیان و سپس به غیر یهودیان. **۱۱**زیرا خدا تبعیضی بین این و آن قایل نمی‌شود.

۱۲همهٔ آنانی که بدون داشتن شریعت موسی گناه می‌کنند، بدون شریعت هلاک می‌شوند و همهٔ آنانی که تحت شریعت هستند و گناه می‌کنند، به وسـیلهٔ شریعت محکوم می‌شوند. **۱۳**زیرا تنها شنیدن احکام شریعت هیچ‌کس را در حضور خدا کاملاً نیک نمی‌سازد، بلکه مجریان شریعتند که نیک شمرده می‌شـوند. **۱۴**هرگاه غیر یهودیان که دارای شـریعت موسـی نیستند، احکام شریعت را طبیعتاً انجام می‌دهند، معلوم است که شریعت آنان خودشانند. با وجود اینکه شریعت کتبی ندارند، **۱۵**رفتارشان نشـان می‌دهد که مقرّرات شریعت در قلبهایشان نوشته شده و وجدانهای ایشان نیز درستی این را تأیید می‌کند. زیرا افکارشان یا آنها را متّهم می‌کند و یا از آنها دفاع می‌نماید. **۱۶**طبق بشـارتی که من می‌دهم، در روزی که خدا به وسیلهٔ عیسی مسیح همهٔ افکار پنهانی دلهای آدمیان را داوری می‌کند، این کار انجام خواهد گرفت.

یهودیان و شریعت

۱۷امّا اگر تو خود را یهودی می‌نامی و به شریعت متّکی هستی و از اینکه خدا را می‌شناسـی، به خود می‌بالی، **۱۸**و ارادهٔ او را می‌دانی و به‌سبب اینکه در شریعت تربیت شده‌ای چیزهای عالی را ترجیح می‌دهی **۱۹**و خاطر جمع هسـتی که راهنمای کوران و نور ساکنان تاریکی **۲۰**و معلّم نادانان و آموزگار کودکان می‌باشی و صاحب شریعت هستی که مظهر معرفت و حقیقت است. **۲۱**پس تو که دیگران را تعلیم می‌دهی، چرا خود را تعلیم نمی‌دهی؟ تو که موعظه می‌کنی دزدی نباید کرد، آیا خودت دزدی نمی‌کنـی؟ **۲۲**تو که می‌گویی زنا نکن، آیا خودت زنا نمی‌کنی؟ تو که از بُتها نفرت داری، آیا پرستشگاهها را غارت

نمی‌کنی؟ **۲۳**تو که به شـریعت فخر می‌کنی، آیا با شکسـتن شریعت نسبت به خدا بی‌حرمتی نمی‌کنی **۲۴**چنانکه کتاب‌مقدّس می‌فرماید: «به‌سبب شما یهودیان، مردمان غیر یهود نام خدا را بی‌حرمت می‌سازند.»

۲۵چنانچه از شـریعت اطاعت کنی، ختنـهٔ تو ارزش دارد؛ امّا اگر از شـریعت سـرپیچی نمایی، مثل این است که اصلاً ختنه نشـده‌ای. **۲۶**اگر یک غیر یهودی که ختنه نشده است از فرمانهای شـریعت اطاعت نماید، آیا خدا او را ختنه شده به حساب نخواهد آورد؟ **۲۷**و شخصی که جسماً ختنه نشده است ولی احکام شریعت را انجام می‌دهد، تو را که با وجود داشتن کتاب و نشانهٔ ختنه، از شریعت تجاوز می‌کنی، محکوم خواهد ساخت. **۲۸**زیرا یهودی حقیقی کسی نیست که ظاهراً یهودی باشـد و ختنهٔ واقعی تنها یک عمل جسمانی نیست؛ **۲۹**بلکه یهود واقعی شخصی است که از باطن یهودی باشد، یعنی قلبش ختنه شده باشد و این نیز، کار روح خداست، نه کار شریعت مکتوب. سـتایش چنین شخص از خداست، نه از انسان.

۳ پس یهودیان چه مزیّتی بر غیر یهودیان دارند؟ یا ختنه چـه ارزشـی دارد؟ **۲**البتّه از هر لحـاظ ارزش فراوان دارد، اول آنکه خدا کلام خود را با یهودیان سپرد. **۳**امّا اگر بعضی از آنها امین نبودند آیا بی‌وفایی آنها وفاداری خدا را باطل می‌سازد؟ **۴**به هیچ وجه! حتّی اگر همهٔ انسانها دروغگو باشند خدا راستگو است، چنانکه کتاب‌مقدّس می‌فرماید:

«راستگویی تو باید در سخن گفتن معلوم،
و حقانیّت تو در محاکمه ثابت شود.»

۵امّا اگر شرارت ما نیکی مطلق خدا را بیشتر آشکار می‌سازد چه بگوییم؟ آیا می‌توانیم بگوییم که هرگاه خدا ما را مجازات می‌کند بی‌انصافی می‌کند؟ (مثل آدمیان سـخن می‌گویم) **۶**به هیچ وجه! اگر خدا عادل نباشد چطور می‌تواند دنیا را داوری کند؟

۷امّا اگر دروغ من در مقابل راسـتی خدا جلال او را بیشتر آشـکار می‌کند، چرا باز هم به عنوان یـک گناهکار محکوم می‌شوم؟ **۸**پس چرا نگوییم: «بیایید بدی کنیم تا از آن خوبی به بار آید؟» در واقع عدّه‌ای افترا زنان گزارش داده‌اند که ما چنین چیزی گفته‌ایم، محکومیّت این اشخاص بجاست.

هیچ‌کس در حضور خدا نیکو نیست

۹پس چه؟ آیا ما یهودیان از غیر یهودیان وضع بهتری داریم؟
ابداً، پیش از این نشان دادیم که یهودیان و غیر یهودیان، همه
اسیر گناه هستند. ۱۰چنانکه کتاب مقدّس می‌فرماید:
«حتّی یک نفر نیست که کاملاً نیک باشد.
۱۱ کسی نیست که بفهمد یا جویای خدا باشد.
۱۲ همهٔ آدمیان از خدا روگردانیده‌اند،
همگی از راه راست منحرف شده‌اند؛
حتّی یک نفر نیکوکار نیست.
۱۳ گلویشان مثل قبر روباز است،
زبانشان را برای فریب دادن بکار می‌برند
و از لبهایشان سخنانی کُشنده مانند زهرمار جاری
است.
۱۴ دهانشان پر از دشنامهای زننده است،
۱۵ و پاهایشان برای خونریزی شتابان است.
۱۶ به هر جا که می‌روند، ویرانی و بدبختی بجا
می‌گذارند،
۱۷ و راه صلح و سلامتی را نشناخته‌اند.
۱۸ خداترسی به نظر ایشان نمی‌رسد.»
۱۹ما می‌دانیم که روی سخن در شریعت با پیروان شریعت
است تا هر دهانی بسته شود و تمام دنیا خود را نسبت به خدا
مُلزَم و مسئول بدانند. ۲۰زیرا هیچ انسانی در نظر خدا با انجام
احکام شریعت نیک شمرده نمی‌شود. کار شریعت این است
که انسان گناه را بشناسد.

نیکی مطلق از راه ایمان

۲۱امّا اکنون نیکی مطلق خدا که تورات و انبیا بر آن شهادت
داده‌اند آشکار شده است. خدا بدون در نظر گرفتن شریعت
۲۲و فقط از راه ایمان به عیسی مسیح همهٔ ایمانداران را نیک
می‌شمارد، زیرا هیچ تفاوتی نیست، ۲۳همه گناه کرده‌اند و
از جلال خدا محرومند. ۲۴امّا با فیض خدا، همه به وساطت
عیسی مسیح که آنان را آزاد می‌سازد، به طور رایگان، نیک
محسوب می‌شوند. ۲۵زیرا خدا مسیح را به عنوان وسیله‌ای
برای آمرزش گناهان -که با ایمان به خون او به دست می‌آید-
در مقابل چشم همه قرار داده و با این کار خدا عدالت خود
را ثابت نمود زیرا در گذشته به‌سبب بردباری خود، گناهان

آدمیان را نادیده گرفت **۲۶**تا در این زمان، عدالت خدا کاملاً به ثبوت برسد، یعنی ثابت شود که خدا عادل است و کسی را که به عیسی ایمان می‌آورد، نیک می‌شمارد.

۲۷پس جای بالیدن کجاست؟ جایی برای آن نیست. به چه دلیل؟ آیا به دلیل انجام دادن شریعت؟ خیر، بلکه چون ایمان می‌آوریم. **۲۸**زیرا ما به یقین می‌دانیم که به وسیلهٔ ایمان، بدون اجرای شریعت می‌توانیم کاملاً نیک محسوب شویم. **۲۹**آیا خدا فقط خدای یهودیان است؟ مگر خدای غیر یهودیان هم نیست؟ البتّه هست. **۳۰**خدا یکی است و یهودیان را بر اساس ایمان و غیر یهودیان را نیز از راه ایمان کاملاً نیک می‌سازد. **۳۱**آیا این به آن معنی است که با ایمان، شریعت را از میان برمی‌داریم؟ خیر، هرگز! بلکه آن را استوار می‌سازیم.

ابراهیم ایماندار

۴ پس در این صورت دربارهٔ جدّ ما ابراهیم چه بگوییم؟ **۲**اگر به وسیلهٔ کارهای خود نزد خدا نیک شمرده شده بود دلیلی برای بالیدن می‌داشت، امّا او نمی‌تواند در پیشگاه خدا به خود ببالد. **۳**زیرا کتاب‌مقدّس می‌فرماید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و خدا آن ایمان را به عنوان نیکی مطلق به حساب او گذاشت.» **۴**شخصی که کار می‌کند، مزد می‌گیرد و مزد او هدیه به حساب نمی‌آید؛ بلکه حقّ اوست که باید به او پرداخت شود. **۵**و امّا مردی که کار نمی‌کند بلکه به خدایی که حتّی شخص خداناشناس را کاملاً نیک می‌گرداند ایمان می‌آورد، ایمان او نیکی مطلق به حساب می‌آید. **۶**حضرت داوود دربارهٔ شادی شخصی که خدا بدون در نظر گرفتن کارهایش او را کاملاً نیک می‌سازد، چنین می‌فرماید:

۷«خوشا به حال آنانی که خدا خطاهای ایشان را بخشیده
و گناهانشان را پوشیده است.
۸خوشا به حال کسی که گناه او را به حساب نمی‌آورد.»

۹آیا این شادی تنها متعلّق به آنانی است که ختنه شده‌اند، یا همچنین به کسانی‌که ختنه نشده‌اند نیز تعلّق دارد؟ چنانکه از کلام خدا نقل کردیم: «خدا ایمان ابراهیم را به عنوان نیکی مطلق به حساب او گذاشت.» **۱۰**در آن زمان ابراهیم در چه حالت بود؟ آیا قبل از ختنه شدن او بود یا بعد؟ البتّه قبل از ختنه شدن **۱۱**و ختنه‌اش علامتی بود برای اثبات اینکه به وسیلهٔ ایمانش، خدا او را پیش از آنکه ختنه شود، کاملاً نیک شمرده

بود. و از این رو ابراهیم پدر همهٔ کسانی است که به خدا ایمان می‌آورند و نیک شمرده می‌شوند، حتّی اگر ختنه نشده باشند. **۱۲**و همچنین پدر کسانی است که ختنه شده‌اند، نه تنها به‌خاطر اینکه ختنه شده‌اند بلکه به‌خاطر اینکه از ایمانی که ابراهیم در وقت نامختونی داشت، پیروی می‌کنند.

وعده‌های خدا و ایمان

۱۳خدا به ابراهیم و فرزندانش وعده داد که جهان از آن او خواهد بود. این وعده به علّت اطاعت ابراهیم از شریعت نیست، بلکه برای این است که او ایمان آورد و ایمان او برایش نیکی مطلق محسوب شد، **۱۴**زیرا اگر وعده‌های خدا به کسانی داده شود که از شریعت پیروی می‌کنند دیگر ایمان آدمی بی‌معنی و وعدهٔ خدا بی‌ارزش است. **۱۵**زیرا شریعت، غضب الهی را موجب می‌شود امّا جایی که شریعت نیست تجاوز از شریعت هم وجود ندارد.

۱۶پس این وعده به ایمان متّکی است، تا بر فیض خدا استوار بوده و برای تمام فرزندان ابراهیم معتبر باشد، نه تنها برای آنانی که از شریعت پیروی می‌کنند، بلکه برای کسانی هم که مانند ابراهیم ایمان می‌آورند، زیرا ابراهیم پدر همهٔ ماست. **۱۷**چنانکه کتاب مقدّس می‌فرماید: «تو را پدر ملل بسیار ساخته‌ام.» از این رو این وعده در نظر خدایی که ابراهیم به او ایمان آورد معتبر است، آن خدایی که مردگان را زنده می‌کند و نیستی‌ها را هستی می‌بخشد. **۱۸**ابراهیم ایمان آورد و در آن هنگام که هیچ امیدی نبود او امیدوار گشت و از این رو «پدر ملل بسیار» شد. همان‌طور که کتاب خدا می‌فرماید: «فرزندان تو به این اندازه کثیر خواهند شد.» **۱۹**ابراهیم تقریباً صد ساله بود، امّا توجّه به وضع بدنی خودش که تقریباً مرده بود و اینکه سارا نمی‌توانست صاحب فرزندی شود، ایمانش را سست نساخت **۲۰**و نسبت به وعدهٔ خدا شک نکرد. بلکه درحالی‌که خدا را حمد می‌گفت، ایمانش او را تقویت می‌نمود، **۲۱**زیرا اطمینان کامل داشت که خدا قادر است، مطابق آنچه وعده فرموده است، عمل کند. **۲۲**به این دلیل است که ایمان ابراهیم «به عنوان نیکی مطلق محسوب شد.» **۲۳**کلمات «محسوب شد» تنها به‌خاطر او نوشته نشد، **۲۴**بلکه همچنین برای ما نوشته شد که باید کاملاً نیک شمرده شویم. ما به خدایی ایمان داریم که خداوند ما عیسی را پس از مرگ زنده ساخت. **۲۵**او به‌خاطر گناهان ما تسلیم مرگ گردید و زنده شد تا ما در پیشگاه خدا کاملاً نیک محسوب شویم.

نتایج نجات

۵ بنابراین چون از راه ایمان در حضور خدا نیک شمرده
شده‌ایم، از صلح با خدا که به وسیلهٔ خداوند ما عیسی
مسیح برقرار گردید، بهره‌مند هستیم. **۲**به وسیلهٔ ایمان به مسیح،
ما وارد فیض الهی شده‌ایم، فیضی که در آن پایداریم و نه تنها
به امید شراکتی که در جلال خدا داریم شادی می‌کنیم، **۳**بلکه
در زحمات خود نیز شاد هستیم. زیرا می‌دانیم که زحمت،
بردباری را ایجاد می‌کند **۴**و بردباری موجب می‌شود که مورد
قبول خدا شویم و این امر امید را می‌آفریند. **۵**این امید هیچ‌وقت
ما را مأیوس نمی‌سازد، زیرا محبّت خدا به وسیلهٔ روح‌القدس
که به ما عطا شد، قلبهای ما را فراگرفته است.
۶زیرا در آن هنگام که هنوز ما درمانده بودیم، مسیح در زمانی
که خدا معیّن کرده بود در راه بی‌دینان جان سپرد. **۷**به ندرت
می‌توان کسی را یافت که حاضر باشد حتّی برای یک شخص
نیکو از جان خود بگذرد، اگرچه ممکن است گاهی کسی
به‌خاطر یک دوست خیرخواه جرأت قبول مرگ را داشته باشد.
۸امّا خدا محبّت خود را نسبت به ما کاملاً ثابت کرده است.
زیرا در آن هنگام که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح به‌خاطر ما
مرد. **۹**ما که با ریختن خون او کاملاً نیک شمرده شدیم چقدر
بیشتر به وسیلهٔ خود او از غضب خدا خواهیم رست! **۱۰**وقتی
ما با خدا دشمن بودیم، او با مرگ پسر خویش دشمنی ما را
به دوستی تبدیل کرد، پس حالا که دوست او هستیم، چقدر
بیشتر زندگانی مسیح باعث نجات ما خواهد شد! **۱۱**نه تنها
این بلکه ما به وسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح که ما را دوست
خدا گردانیده در خدا شادی می‌کنیم.

آدم و مسیح

۱۲گناه به وسیلهٔ یک انسان به جهان وارد شد و این گناه،
مرگ را به همراه آورد. در نتیجه، چون همه گناه کردند مرگ
همه را دربرگرفت. **۱۳**قبل از شریعت گناه در جهان وجود
داشت؛ امّا چون شریعتی در بین نبود، گناه به حساب آدمیان
گذاشته نمی‌شد. **۱۴**با وجود این باز هم مرگ بر انسانهایی که
از زمان «آدم» تا زمان موسی زندگی می‌کردند، حاکم بود حتّی
بر آنانی که مانند «آدم»، از فرمان خدا سرپیچی نکرده بودند. آدم
نمونهٔ آن کسی است، که قرار بود بیاید. **۱۵**امّا این دو، مثل هم
نیستند، زیرا بخشش الهی با گناهی که به وسیلهٔ آدم به جهان

وارد شد قابل مقایسه نیست. درست است که بسیاری به‌خاطر گناه یک نفر مردند. امّا چقدر بیشتر فیض خدا و بخششی که از فیض آدم دوم یعنی عیسی مسیح ناشی شده، به فراوانی در دسترس بسیاری گذاشته شده است. **۱۶**همچنین نمی‌توان آن بخشش خدا را با نتایج گناه یک نفر یعنی «آدم» مقایسه کرد، زیرا در نتیجهٔ آن نافرمانی، انسان محکوم شناخته شد، حال آنکه بخشش خدا پس از آن‌همه خطاها، موجب تبرئهٔ انسان گردید. **۱۷**به سبب نافرمانی آن یک نفر و به‌خاطر او مرگ بر سرنوشت بشر حاکم شد، امّا چقدر نتیجهٔ آنچه آن انسان دیگر یعنی عیسی مسیح انجام داد بزرگتر است! همهٔ کسانی‌که فیض فراوان خدا و بخشش رایگان نیکی مطلق او را دریافت کردند، به وسیلهٔ مسیح در زندگانی حکومت خواهند نمود.

۱۸پس همان‌طور که یک گناه موجب محکومیّت همهٔ آدمیان شد، یک کار کاملاً نیک نیز، باعث تبرئه و حیات همه می‌باشد. **۱۹**و چنانکه بسیاری در نتیجهٔ بی‌اطاعتی یک نفر، گناهکار گشتند، به همان طریق، بسیاری هم در نتیجهٔ اطاعت یک نفر، کاملاً نیک محسوب خواهند شد.

۲۰شریعت آمد تا گناهان را افزایش دهد، امّا جایی‌که گناه افزایش یافت، فیض خدا بمراتب بیشتر گردید. **۲۱**پس همان‌طور که گناه به وسیلهٔ مرگ، انسان را تحت فرمان خود درآورد، فیض خدا نیز به وسیلهٔ نیکی مطلق فرمانروایی می‌کند و ما را به وسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح به حیات جاودان هدایت می‌کند.

مرده ولی زنده

۶ پس چه بگوییم؟ آیا باید به زندگی در گناه ادامه دهیم تا فیض خدا افزون گردد؟ **۲**به هیچ وجه! ما که نسبت به گناه مرده‌ایم، چگونه می‌توانیم به زندگی در آن ادامه دهیم؟ **۳**آیا نمی‌دانید که وقتی ما در اتّحاد با مسیح عیسی تعمید یافتیم، در اتّحاد با مرگ او تعمید یافتیم؟ **۴**پس با تعمید خود با او مدفون شدیم و در مرگش شریک گشتیم تا همان طوری که مسیح به وسیلهٔ قدرت پر شکوه پدر، پس از مرگ زنده شد، ما نیز در زندگی تازه‌ای به سر بریم.

۵زیرا اگر ما در مرگی مانند مرگ او با او یکی شدیم، به همان طریق در رستاخیزی مانند رستاخیز او نیز با او یکی خواهیم بود. **۶**این را می‌دانیم که آن آدمی که در پیش بودیم با مسیح بر روی صلیب او کشته شد تا نفس گناهکار نابود گردد و

دیگر بردگان گناه نباشیم، **۷**زیرا کسی‌که مرد از گناه آزاد شده است. **۸**اگر ما با مسیح مردیم، ایمان داریم که همچنین با او زیست خواهیم کرد، **۹**زیرا می‌دانیم چون مسیح پس از مرگ زنده شده است، او دیگر هرگز نخواهد مرد. یعنی مرگ دیگر بر او تسلّط نخواهد یافت. **۱۰**مسیح مرد و با این مرگ یک‌بار برای همیشه نسبت به گناه مرده است. ولی او زنده شد و دیگر برای خدا زندگی می‌کند. **۱۱**همین‌طور شما نیز باید خود را نسبت به گناه مرده، امّا نسبت به خدا در اتّحاد با مسیح عیسی زنده بدانید.

۱۲دیگر نباید گناه بر بدنهای فانی شما حاکم باشد و شما را مطیع هوسهای خود سازد. **۱۳**هیچ‌یک از اعضای بدن خود را در اختیار گناه قرار ندهید تا برای مقاصد شریرانه بکار رود. بلکه خود را به خدا تسلیم نمایید و مانند کسانی‌که از مرگ به زندگی بازگشته‌اند، تمام وجود خود را در اختیار او بگذارید تا اعضای شما برای مقاصد نیکو بکار رود. **۱۴**زیرا گناه نباید بر وجود شما حاکم باشد. چون شما تابع شریعت نیستید بلکه زیر فیض خدا هستید.

غلامان نیکی مطلق

۱۵پس چه؟ آیا چون زیر فیض خدا هستیم و نه تابع شریعت، اجازه داریم گناه کنیم؟ نه، به هیچ وجه! **۱۶**مگر نمی‌دانید که هرگاه شما خود را به عنوان برده در اختیار کسی بگذارید و مطیع او باشید، شما در واقع بردهٔ آن کسی هستید که از او اطاعت می‌کنید، خواه بردگی از گناه باشد که نتیجهٔ آن مرگ است و خواه اطاعت از خدا که نتیجهٔ آن نیکی مطلق می‌باشد. **۱۷**امّا خدا را شکر که اگر چه یک زمانی بردگان گناه بودید، اکنون با تمام دل از اصول تعالیمی که به شما داده شده، اطاعت می‌کنید. **۱۸**و از بندگی گناه آزاد شده، بردگان نیکی مطلق گشته‌اید. **۱۹**به‌خاطر ضعف طبیعی انسانی شما به طور ساده سخن می‌گویم: همان‌طور که زمانی تمام اعضای بدن خود را برای انجام گناه به بردگی ناپاکی و شرارت سپرده بودید، اکنون تمام اعضای خود را برای مقاصد مقدّس به بردگی نیکی بسپارید.

۲۰وقتی شما بردگان گناه بودید، مجبور نبودید از نیکی مطلق اطاعت کنید. **۲۱**از انجام آن کارهایی که اکنون از آنها شرم دارید چه سودی بردید؟ زیرا عاقبت آن کارها مرگ است **۲۲**و

اکنون از گناه آزاد گشته بردگان خدا هستید و در نتیجهٔ آن زندگی شما در این دنیا پر از پاکی و عاقبتش حیات جاودان است. ۲۳زیرا مزدی که گناه می‌دهد موت است، امّا خدا به رایگان به کسانی‌که با خداوند ما، مسیح عیسی متّحد هستند، حیات جاودان می‌بخشد.

رابطهٔ ما با شریعت

۷ ای برادران* من، شما از قوانین اطّلاع دارید و می‌دانید که انسان فقط تا زمانی‌که زنده است، ملزم به اطاعت از قانون است. ۲مثلاً یک زن شوهردار، تا وقتی‌که شوهرش زنده است، قانوناً به او تعلّق دارد، امّا اگر شوهر او بمیرد، دیگر آن زن از قانونی که او را به شوهرش مقیّد می‌ساخت، آزاد است. ۳از این جهت اگر آن زن در زمان حیات شوهرش با مرد دیگری زندگی کند، زناکار خوانده خواهد شد. امّا اگر شوهرش بمیرد، دیگر این قانون شامل حال او نیست و چنانچه با مرد دیگری ازدواج کند، مرتکب زنا نمی‌شود. ۴ای برادران* من، شما نیز در همین وضع هستید. شما چون جزئی از بدن مسیح هستید، نسبت به شریعت مرده‌اید و اکنون به آن کسی‌که پس از مرگ زنده شد تعلّق دارید تا در نتیجه برای خدا ثمری بیاوریم. ۵زیرا هنگامی‌که ما گرفتار طبیعت نفسانی بودیم، شهوات گناه که به وسیلهٔ شریعت برانگیخته شده بود در وجود ما کار می‌کرد و موجب مرگ ما می‌شد. ۶امّا اکنون از قید شریعت آزاد شده‌ایم زیرا نسبت به آنچه که ما را در بردگی نگاه می‌داشت، مرده‌ایم تا به طور تازه‌ای یعنی به وسیلهٔ روح‌القدس خدا را خدمت کنیم، نه مانند گذشته که از قوانین نوشته شده اطاعت می‌کردیم.

جنگ طبیعت نفسانی با روح خدا

۷پس چه بگوییم؟ آیا شریعت گناهکار است؟ به هیچ وجه! اگر شریعت نبود من گناه را نمی‌شناختم. مثلاً اگر شریعت نگفته بود: «طمع نکن»، من هرگز نمی‌دانستم طمع‌کردن چیست. ۸گناه با استفاده از این قانون هر نوع طمع‌کاری را در زندگی من پدید آورد. زیرا گناه بدون شریعت مثل جسد بی‌جان است. ۹خود من زمانی بی‌خبر از شریعت زنده بودم،

---

*روی سخن در آیه با ایمانداران است.

امّا همین‌که این حکم شریعت آمد، گناه جان تازه‌ای گرفت
۱۰و من مُردم و شریعت که قرار بود به حیات منجر شود، در
مورد من، مرگ به بار آورد. **۱۱**زیرا گناه با استفاده از آن حکم
شریعت مرا فریب داده، کُشت.
۱۲بنابراین شریعت به خودی خود مقدّس است و تمام احکام
آن مقدّس و عادلانه و نیکوست. **۱۳**آیا مقصود این است که
چیزی نیکو موجب مرگ من شد؟ به هیچ‌وجه! گناه این کار
را کرد تا ماهیّت واقعی آن آشکار شود. گناه با استفاده از یک
چیز نیکو موجب مرگ من شد تا به وسیلهٔ این حکم شریعت،
پستی و شرارت بی‌حد گناه معلوم گردد.
۱۴ما می‌دانیم که شریعت روحانی است؛ امّا من نفسانی
هستم و مانند برده‌ای به گناه فروخته شده‌ام. **۱۵**نمی‌دانم چه‌کار
می‌کنم؛ زیرا آنچه را که دلم می‌خواهد انجام نمی‌دهم، بلکه
برخلاف، چیزی را که از آن تنفّر دارم به عمل می‌آورم. **۱۶**وقتی
کاری می‌کنم که نمی‌خواهم بکنم، این نشان می‌دهد که من
با حقانیّت شریعت موافقم. **۱۷**پس در واقع من آن کسی‌که
این کار را انجام می‌دهد نیستم؛ بلکه این گناه است که
در من به سر می‌برد. **۱۸**می‌دانم که در من یعنی در طبیعت
نفسانی من جایی برای نیکویی نیست، زیرا اگرچه میل به
نیکی کردن در من هست ولی قدرت انجام آن را ندارم.
۱۹آن نیکی‌ای را که می‌خواهم، انجام نمی‌دهم، بلکه کار
بدی را که نمی‌خواهم، به عمل می‌آورم. **۲۰**اگر کاری را که
نمی‌خواهم، انجام می‌دهم، دیگر کنندهٔ آن کار من نیستم،
بلکه گناه است که در من به سر می‌برد.
۲۱پس به این قاعدهٔ کلّی پی می‌برم که: هروقت می‌خواهم
کاری نیکو انجام دهم، فقط شرارت از من سر می‌زند. **۲۲**باطناً
از شریعت خدا لذّت می‌برم، **۲۳**ولی می‌بینم فرمان دیگری بر
بدن من حاکم است که با فرمان حاکم بر ذهن من می‌جنگد
و مرا اسیر فرمان گناه می‌سازد، یعنی اعضای بدن مرا مطیع
خود نموده است. **۲۴**من چه آدم بدبختی هستم! این بدن،
مرا به سوی مرگ می‌کشاند. چه کسی می‌تواند مرا از دست
آن آزاد سازد؟ **۲۵**خدا را شکر می‌کنم که به وسیلهٔ خداوند ما
عیسی مسیح چنین کاری را کرده است. خلاصه درحالی‌که
طبیعت نفسانی من بندهٔ گناه است، با عقل خود شریعت خدا
را بندگی می‌کنم.

زندگی پیروزمندانه به وسیلهٔ روح خدا

۸ پس دیگر برای کسانی‌که در اتّحاد با مسیح عیسی به سر
می‌برند هیچ محکومیّتی وجود ندارد، **۲**زیرا فرمان حیات‌بخش
روح‌القدس که در اتّحاد با مسیح عیسی یافت می‌شود، مرا از
فرمان گناه و مرگ آزاد کرده است. **۳**آنچه را که شریعت به
علّت ضعف طبیعت نفسانی نتوانست انجام دهد، خدا انجام
داد. او فرزند خود را به صورت انسان جسمانی و گناهکار، برای
آمرزش گناهان بشر فرستاد و به این وسیله گناه را در ذات انسانی
محکوم ساخت. **۴**خدا چنین کرد تا احکام شریعت به وسیلهٔ
ما که گرفتار طبیعت نفسانی خود نیستیم، بلکه مطیع روح خدا
می‌باشیم، بجا آورده شود. **۵**زیرا کسانی‌که بر طبق خواهش‌های
نفس زندگی می‌کنند، همیشه در فکر چیزهای نفسانی هستند
ولی کسانی که مطیع روح خدا هستند، در فکر چیزهای روحانی
می‌باشند. **۶**عاقبت دلبستگی به امور نفسانی، مرگ و عاقبت
پیروی از امور روحانی، حیات و آرامش است. **۷**زیرا دلبستگی
به امور نفسانی، دشمنی با خداست. چنین شخصی از شریعت
خدا اطاعت نمی‌کند و در واقع نمی‌تواند اطاعت نماید. **۸**بنابراین
انسانهای نفسانی نمی‌توانند خدا را خشنود سازند.

۹اگر روح خدا در وجود شما ساکن است شما اشخاصی
روحانی هستید، نه نفسانی. هرکه روح مسیح را ندارد، از آن
او نیست. **۱۰**امّا اگر مسیح در وجود شما ساکن است، حتّی
اگر بدن شما به علّت گناه محکوم به مرگ باشد، روح خدا به
شما حیات می‌بخشد، چون شما کاملاً نیک محسوب شده‌اید.
۱۱اگر روح خدا که مسیح را پس از مرگ زنده گردانید، در
وجود شما ساکن باشد، همان‌طور که او را پس از مرگ زنده
گردانید، به وسیلهٔ همان روح‌القدس که در شما ساکن است،
به جسم فانی شما هم حیات خواهد بخشید.

۱۲پس ی برادران* من، ما مدیونیم، امّا نه به طبیعت نفسانی
خود و نه به پیروی از خواهش‌های نفس. **۱۳**زیرا اگر مطابق
طبیعت نفسانی خود زندگی کنید خواهید مرد. امّا اگر به یاری
روح خدا، کارهای جسمانی را نابود سازید، خواهید زیست.
۱۴کسانی که به وسیلهٔ روح خدا هدایت می‌شوند، فرزندان
خدا هستند. **۱۵**زیرا آن روحی که خدا به شما داده است، شما

---

*روی سخن در آیه با ایمانداران است.

را برده نمی‌سازد و موجب ترس نمی‌شود، بلکه آن روح شما را فرزندان خدا می‌گرداند و ما به کمک این روح در پیشگاه خدا فریاد می‌کنیم: «ابا، ای پدر.» **۱۶**روح خدا با روح ما با هم شهادت می‌دهند که ما فرزندان خدا هستیم **۱۷**و اگر فرزندان او هستیم، در آن صورت، وارث -یعنی وارث خدا و هم ارث با مسیح- نیز هستیم و اگر ما در رنج مسیح شریک هستیم، در جلال او نیز شریک خواهیم شد.

جلال آینده

۱۸به عقیدهٔ من درد و رنج کنونی ما ابداً با جلالی که در آینده برای ما ظاهر می‌شود، قابل مقایسه نیست. **۱۹**تمامی خلقت با اشتیاق فراوان در انتظار ظهور فرزندان خدا به سر می‌برد. **۲۰**زیرا خلقت نه به ارادهٔ خود بلکه به خواست خدا دچار بیهودگی شد تا این امید باقی بماند **۲۱**که روزی خود آفرینش از قید فساد آزاد گردد و در آزادی پر شکوه فرزندان خدا سهیم شود. **۲۲**زیرا می‌دانیم که تمامی آفرینش تا زمان حاضر از دردی مانند درد زایمان نالیده است. **۲۳**نه تنها خلقت، بلکه ما نیز که روح خدا را به عنوان اولین نمونهٔ عطایای خدا دریافت کرده‌ایم، در درون خود می‌نالیم و در انتظار آن هستیم که خدا ما را فرزندان خود بگرداند و کلّ بدن ما را آزاد سازد. **۲۴**زیرا با چنین امیدی بود که ما نجات یافتیم؛ امّا امیدی که برآورده شده باشد، دیگر امید نیست. چه کسی در انتظار چیزی است که قبلاً آن را یافته است؟ **۲۵**امّا اگر در امید چیزی هستیم که هنوز نیافته‌ایم، با صبر منتظر آن می‌شویم.

۲۶به همین طریق روح خدا در عین ضعف و ناتوانی، ما را یاری می‌کند؛ زیرا ما هنوز نمی‌دانیم چگونه باید دعا کنیم. امّا خود روح خدا با ناله‌هایی که نمی‌توان بیان کرد، برای ما شفاعت می‌کند **۲۷**و آنکه قلبهای انسان را جستجو می‌کند، از نیّت روح آگاه است؛ چون روح‌القدس مطابق خواست خدا برای مقدّسین شفاعت می‌کند.

۲۸ما می‌دانیم همه‌چیز برای خیریّت آنانی که خدا را دوست دارند و به حسب ارادهٔ او خوانده شده‌اند، با هم در کارند. **۲۹**زیرا خدا آنانی را که از ابتدا می‌شناخت از پیش برگزید تا به شکل پسر او درآیند و تا پسر، نخستین برادر در میان ایمانداران

بسیار باشد. **۳۰**او کسانی را که قبلاً برگزیده بود به سوی خود خوانده است و خوانده شدگان را کاملاً نیک محسوب کرد و نیکان را نیز جاه و جلال بخشید.

محبّت خدا در عیسی مسیح

۳۱پس در برابر این چیزها چه بگوییم؟ اگر خدا پشتیبان ماست، کیست که برضد ما باشد؟ **۳۲**آیا خدایی که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه همهٔ ما تسلیم کرد، با بخشیدن او همه‌چیز را با سخاوتمندی به ما نمی‌بخشد؟ **۳۳**چه کسی برگزیدگان خدا را متّهم خواهد کرد؟ خدا آنان را تبرئه می‌نماید! **۳۴**پس کیست که بتواند آنان را محکوم سازد؟ مسیح عیسی کسی است که مُرد و حتّی دوباره زنده شد و اکنون در دست راست خدا برای ما شفاعت می‌کند! **۳۵**پس چه کسی می‌تواند ما را از محبّت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا نگرانی یا زجر یا گرسنگی یا تهیدستی یا خطر و یا شمشیر قادر است ما را از مسیح جدا سازد؟ **۳۶**چنانکه کتاب مقدّس می‌فرماید: «به‌خاطر تو در تمام روز در خطر مرگ هستیم و با ما مانند گوسفندانی که به کشتارگاه می‌روند، رفتار می‌شود.» **۳۷**با وجود همهٔ این چیزها، به وسیلهٔ او که ما را دوست داشت، پیروزی ما کامل می‌شود. **۳۸**زیرا یقین دارم که نه موت و نه حیات، نه فرشتگان و نه نیروها و قدرتهای فوق بشری، نه پیشامدهای امروز و نه وقایع فردا، نه قدرتهای آسمانی **۳۹**و نه بلندی و نه پستی و خلاصه هیچ چیز در تمام آفرینش نمی‌تواند ما را از محبّتی که خدا در خداوند ما عیسی مسیح آشکار نموده، جدا سازد.

قوم برگزیدهٔ خدا

۹ آنچه می‌گویم حقیقت است. من به مسیح تعلّق دارم و دروغ نمی‌گویم. وجدان من که از روح‌القدس منوّر شده به من اطمینان می‌دهد که دروغ نمی‌گویم **۲**که در دل خود، بار غمی سنگین و دلتنگی بی‌پایان دارم. **۳**آرزو می‌کردم اگر ممکن می‌شد به‌خاطر قوم خود یعنی قوم یهود که خویشاوندان من هستند، ملعون و از مسیح جدا شوم. **۴**آنها اسرائیلی هستند. مقام فرزند خواندگی، شراکت در جلال خدا، پیمانها، شریعت، مراسم عبادت و وعده‌ها به ایشان داده شده است. **۵**اجداد قوم به ایشان تعلّق دارند و مسیح هم از لحاظ اصل و نسب از نژاد آنهاست. او بالاتر از همه و تا ابد خدای متبارک است، آمین.

۶مقصود این نیست که کلام خدا تحقّق نیافته است، زیرا از نسل یعقوب بودن دلیل نمی‌شود که همه اسرائیلی حقیقی باشند. ۷و از نژاد ابراهیم بودن باعث نمی‌شود که همه، فرزندان او محسوب شوند؛ زیرا خدا به ابراهیم فرمود: «نسلی که من به تو وعده داده‌ام از طریق اسحاق خواهد بود.» ۸یعنی همهٔ کسانی که به طور طبیعی به دنیا می‌آیند فرزندان خدا محسوب نمی‌شوند، بلکه فقط آنانی که بر طبق وعدهٔ خدا به دنیا می‌آیند فرزندان او محسوب می‌شوند. ۹وعده‌ای که خدا داد چنین بود: «در وقت معیّن من بر می‌گردم و ساره صاحب پسری خواهد بود.»

۱۰نه تنها این بلکه «رفقه» از یک نفر، یعنی از جدّ ما اسحاق حامله شد ۱۱و قبل از تولّد بچّه‌های دوقلوی او و پیش از اینکه این دو نفر عملی نیک یا بد انجام دهند، ۱۲به رفقه گفته شد: «برادر بزرگ خادم برادر کوچک خواهد بود.» تا اینکه مقصود خدا در انتخاب یکی از این دو نفر ثابت بماند و این انتخاب مشروط به دعوت او باشد، نه به کارهای انسان. ۱۳چنانکه کتاب مقدّس می‌فرماید: «یعقوب را دوست داشتم امّا از عیسو متنفّر بودم.»

۱۴پس چه بگوییم؟ بگوییم که خدا بی‌انصاف است؟ هرگز. ۱۵زیرا خدا به موسی می‌فرماید: «به هرکه بخواهم رحم کنم، رحم خواهم کرد و به هرکه بخواهم دلسوزی نمایم، دلسوزی خواهم نمود.» ۱۶بنابراین به خواسته‌ها و کوشش‌های انسان بستگی ندارد، بلکه بسته به خدایی است که رحمت می‌نماید. ۱۷کلام خدا به فرعون می‌فرماید: «به همین منظور تو را برانگیختم تا به وسیلهٔ تو، قدرت خود را نشان دهم و نام من در سرتاسر جهان مشهور گردد.» ۱۸بنابراین به هرکه بخواهد، رحمت می‌نماید و هرکه را بخواهد، سرسخت می‌سازد.

خشم خدا و رحمت او

۱۹پس به من خواهید گفت: «پس دیگر چرا خدا از ما ایراد می‌گیرد؟ زیرا کیست که بتواند با ارادهٔ او مقاومت کند؟» ۲۰ای آدم، تو کیستی که به خدا جواب می‌دهی؟ آیا کوزه از کوزه‌گر می‌پرسد: «چرا مرا به این شکل ساختی؟» ۲۱مگر کوزه‌گر حقّ ندارد که از یک مُشت گِل، یک ظرف برای مصرف عالی و ظرفی دیگر برای مصرف معمولی بسازد؟

۲۲چه می‌شود اگر خدا بخواهد با صبر زیاد متحمّل کسانی شود که مورد خشم او بوده و سزاوار هلاکت می‌باشند و به این وسیله هم غضب خود را نمایان سازد و هم قدرت خود را مکشوف گرداند؟ **۲۳**و چه می‌شود اگر خدا بخواهد عظمت جلال خود را به کسانی‌که مورد رحمت او هستند و قبلاً آنها را برای جلال آماده کرده بود ظاهر سازد، **۲۴**حتّی به ما، یعنی کسانی را که او نه تنها از میان قوم یهود بلکه از میان ملّتهای غیر یهود نیز خوانده است؟ **۲۵**چنانکه او در کتاب هوشع نبی می‌فرماید:

«مردمانی را که متعلّق به من نبودند،
قوم خود خواهم نامید
و ملّتی را که مورد لطف من نبود،
محبوب خود خواهم خواند.»

۲۶و درست در همان جایی‌که به ایشان گفته شد: 'شما
قوم من نیستید'
آنجا آنها فرزندان خدای زنده خوانده خواهند شد.»

۲۷و اشعیا نیز دربارهٔ اسرائیل چنین می‌گوید: «حتّی اگر قوم اسرائیل به تعداد دانه‌های شن کنار دریا باشند، فقط عدّهٔ کمی از ایشان نجات خواهند یافت.» **۲۸**زیرا خداوند به طور کامل و با سرعت، به حساب تمام عالم خواهد رسید. **۲۹**و چنانکه اشعیای نبی قبلاً گفته بود: «اگر خداوند متعال فرزندانی برای ما باقی نگذاشته بود، ما مانند شهر سدوم شده و شبیه شهر غموره گشته بودیم.»

اسرائیل و انجیل

۳۰پس چه بگوییم؟ باید بگوییم که ملّتهای غیر یهود که برای به دست آوردن نیکی مطلق کوشش نکردند، از راه ایمان آن را به دست آوردند؛ **۳۱**حال آنکه قوم اسرائیل که پیوسته جویای شریعتی بودند تا به وسیلهٔ آن نیک محسوب شوند، آن را نیافتند. **۳۲**چرا؟ به علّت اینکه کوشش‌های ایشان از روی ایمان نبود، بلکه در اثر کارهای خودشان بود. به این ترتیب آنها از همان سنگی لغزش خوردند **۳۳**که کلام خدا به آن اشاره می‌کند:

«ببین در صهیون سنگی قرار می‌دهم
که موجب لغزش مردم خواهد شد،
صخره‌ای که از روی آن خواهند افتاد،
ولی هرکس به او ایمان آورد خجل نخواهد شد.»

۱۰ ای برادران* من، آرزوی قلبی و استدعای من از درگاه خدا برای اسرائیل این است که ایشان نجات یابند. **۲**من می‌توانم شهادت بدهم که آنها نسبت به خدا متعصّبند امّا تعصّب آنان از روی آگاهی نیست. **۳**زیرا راهی را که خدا به وسیلهٔ آن، انسان را در حضور خود نیک محسوب می‌کند، نشناختند و کوشیدند راه خودشان را برای به دست آوردن نیکی مطلق درست جلوه دهند و به این دلیل تسلیم نیکی خدا نشدند، **۴**زیرا مسیح هدف و تمام کنندهٔ شریعت است برای هرکه ایمان آورد و به این وسیله در حضور خدا نیک شمرده شود.

نجات برای همه

۵در مورد آن نیکی که از شریعت به دست می‌آید، موسی می‌نویسد: «هرکه شریعت را به عمل آورد به وسیلهٔ آن زیست خواهد کرد.» **۶**امّا دربارهٔ نیکی مطلق که از راه ایمان به دست می‌آید می‌گوید: «در دل خود نگویید کیست که به آسمان صعود کند؟» (تا مسیح را پایین آورد) **۷**یا: «کیست که به جهان زیرین فرو رود؟» (تا مسیح را باز از میان مردگان بیرون آورد.) **۸**او می‌گوید: «کلام خدا (یعنی همان پیام ایمانی که ما اعلام می‌کنیم) نزدیک توست، آن بر لبها و در قلب توست.» **۹**زیرا اگر با لبان خود اعتراف کنی که عیسی، خداوند است و در قلب خود ایمان آوری که خدا او را پس از مرگ زنده ساخت، نجات خواهی یافت. **۱۰**زیرا انسان با قلب ایمان می‌آورد و نیک محسوب می‌گردد و با لبهای خود به ایمانش اعتراف می‌کند و نجات می‌یابد. **۱۱**کتاب‌مقدّس می‌فرماید: «هرکه به او ایمان آورد هرگز خجل نخواهد شد.» **۱۲**پس هیچ تفاوتی میان یهودیان و غیر یهودیان نیست زیرا خدای واحد، خداوند همه است و نسبت به همهٔ کسانی‌که به او روی می‌آورند، بی‌اندازه بخشنده است؛ **۱۳**زیرا «هر کس که نام خداوند را بخواند، نجات خواهد یافت.»

۱۴امّا اگر به او ایمان نیاورده‌اند، چگونه می‌توانند به او روی آورند؟ و چگونه می‌توانند به کسی ایمان آورند که دربارهٔ او چیزی نشنیده‌اند؟ و چگونه می‌توانند بدون حضور کسی‌که آن پیام را اعلام کند، چیزی بشنوند؟ **۱۵**و آنها چگونه می‌توانند پیام

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

را اعلام کنند اگر برای این کار فرستاده نشده باشند؟ چنانکه کتاب‌مقدّس می‌فرماید: «چه خوش است قدمهای کسانی‌که بشارت می‌دهند.» **۱۶**امّا همه، آن بشارت را نپذیرفتند زیرا خود اشعیا می‌فرماید: «خداوندا چه کسی پیام ما را باور کرده است؟» **۱۷**پس ایمان از شنیدن پیام پدید می‌آید و پیام ما کلام مسیح است.

۱۸امّا می‌پرسم: «آیا ممکن است که آنها پیام را نشنیده باشند؟ البتّه شنیده‌اند،

زیرا صدای ایشان به سرتاسر جهان

و سخن آنها به دور افتاده‌ترین نقاط دنیا رسیده است.»

۱۹باز می‌پرسم: آیا قوم اسرائیل این را نمی‌دانست؟ قبل از همه، موسی می‌گوید:

«من به وسیلهٔ کسانی‌که حتّی قومی به شمار نمی‌آیند،

حسادت شما را بر می‌انگیزم

و توسط قومی نادان،

شما را به خشم خواهم آورد.»

۲۰و اشعیا با جسارت بیشتر می‌گوید:

«کسانی مرا یافتند که طالب من نبودند

و خود را به کسانی ظاهر ساختم که جویای من نبودند.»

۲۱امّا دربارهٔ قوم اسرائیل می‌گوید: «تمام روز با آغوش باز منتظر بازگشت این قوم نافرمان و سرکش هستم.»

رحمت خدا نسبت به اسرائیل

۱۱ پس می‌پرسم: آیا خدا قوم خود را رد کرده است؟ به هیچ وجه! خود من اسرائیلی و فرزند ابراهیم و از طایفهٔ بنیامین هستم. **۲**خدا قومی را که از ابتدا برگزیده بود، رد نکرده است. آیا نمی‌دانید کتاب‌مقدّس دربارهٔ الیاس چه می‌فرماید؟ وقتی الیاس علیه اسرائیل به خدا شکایت می‌کند، می‌گوید: **۳**«خداوندا، انبیای تو را کشته‌اند و قربانگاههای تو را ویران ساخته‌اند و من تنها باقیمانده‌ام و اینک آنان قصد جان مرا دارند.» **۴**امّا خدا چه پاسخی به او داد؟ او فرمود: «من هفت هزار مرد که در جلوی بت بعل زانو نزده‌اند برای خود نگاه داشته‌ام.» **۵**پس همچنین در حال حاضر تعداد کمی

که خدا بر اثر فیض خود برگزیده است، وجود دارند. **۶**اگر این از فیض خداست، دیگر بسته به کارهای انسانی نیست و امّا اگر به کارهای انسان مربوط است، دیگر فیض معنایی نخواهد داشت.

۷پس مقصود چیست؟ مقصود این است که قوم اسرائیل آنچه را که می‌طلبید نیافته است. برگزیدگان آن را یافتند و سایرین نسبت به آن بی‌اعتنا گردیدند، **۸**چنانکه کلام خدا می‌فرماید:
«خدا یک حالت بی‌حسّی به ایشان داد، یعنی چشمانی که نمی‌بیند و گوشهایی که نمی‌شنود و حتّی تا به امروز این حالت ادامه یافته است.» **۹**و داوود می‌گوید:

«سفرهٔ آنها برای ایشان تله و دام
و سنگ لغزش‌دهنده و عقوبت باد.
۱۰ چشمان آنان تار گردد تا نبیند
و پشت ایشان زیر بار تا ابد خم شود.»

۱۱از شما می‌پرسم: آیا این لغزش یهودیان برای شکست کامل آنها بود؟ به هیچ وجه، بلکه تا در اثر خطای آنها، نجات به غیر یهودیان برسد و این باعث رَشک و حسادت آنان شود. **۱۲**حال اگر خطای آنها موجب دولتمندی جهان و شکست ایشان موجب سعادتمندی ملل گردیده است، تصوّر کنید این برکات چقدر بیشتر خواهد بود، هرگاه تعداد یهودیان به کمال برسد!

نجات غیر یهودیان

۱۳اکنون ای غیر یهودیان، روی سخن من با شماست و چون خود من رسولی برای غیر یهودیان هستم به مأموریت خویش افتخار می‌کنم. **۱۴**شاید با این روش بتوانم حسادت قوم خود را برانگیزم و از این راه بعضی از آنان را نجات دهم، **۱۵**زیرا اگر رد شدن آنها سبب آشتی جهان با خدا شد، برگشت آنان چه نتیجه‌ای جز رستاخیز از مردگان خواهد داشت؟

۱۶اگر اولین مشت خمیر تقدیس شده باشد بقیّهٔ آن نیز مقدّس است و اگر ریشهٔ درخت تقدیس شده باشد شاخه‌هایش نیز مقدّس می‌باشند. **۱۷**امّا اگر بعضی از شاخه‌ها بریده شده‌اند و تو که نهال زیتون جنگلی بودی به جای آنها پیوند شدی و در ریشه و چربی زیتون شریک گردیدی، **۱۸**به برتری خود به شاخه‌های بریده شده فخر نکن و اگر فخر می‌کنی، به‌خاطر داشته باش که تو حامل ریشه نیستی، بلکه ریشه حامل توست.

۱۹امّا تو خواهی گفت: «شاخه‌ها بریده شدند تا من پیوند گردم.»
۲۰درست است، ولی آنها به علّت بی‌ایمانی بریده شدند و تو به
وسیلهٔ ایمان در آنجا می‌مانی پس مغرور نباش، بلکه بترس. **۲۱**زیرا اگر
خدا از بریدن شاخه‌های طبیعی خودداری نکرد، از تو نیز صرف‌نظر
نخواهد نمود. **۲۲**پس مهربانی و سختگیری خدا را فراموش نکن.
او نسبت به آنانی که دور افتاده‌اند سختگیر است امّا نسبت به تو
مهربان است به شرط اینکه در مهربانی او بمانی وگرنه تو نیز بریده
خواهی شد. **۲۳**اگر یهودیان نیز در بی‌ایمانی خود پافشاری نکنند
دوباره پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که آنان را دوباره
پیوند نماید. **۲۴**زیرا اگر تو که از زیتون جنگلی بریده شدی و به
طور غیر طبیعی به زیتون اهلی پیوند گردیدی، چقدر آسانتر است
که این شاخه‌ها به درخت هم‌جنس خود پیوند شوند.

رحمت خدا برای همه

۲۵ای برادران* من، برای اینکه شما گرفتار خودپسندی نشوید
می‌خواهم حقیقتی را برای شما فاش سازم و آن این است که
یک حالت بی‌حسّی روحانی موقّت قوم اسرائیل را فراگرفته
است تا آن زمانی‌که تعداد افراد ملل که قبلاً معیّن شده‌اند،
تکمیل گردد. **۲۶**و بعد تمام قوم اسرائیل، نجات خواهند یافت.
چنانکه کتاب مقدّس می‌فرماید:

«نجات‌دهنده از صهیون خواهد آمد
و بی‌دینی را از خاندان یعقوب برخواهد داشت.
۲۷و در آن هنگام که گناهانشان را بر طرف سازم،
این پیمان را با آنها خواهم بست.»

۲۸از لحاظ انجیل، یهودیان دشمنان خدا هستند و این به
نفع شماست. امّا از لحاظ انتخاب الهی، به‌خاطر اجدادشان
هنوز محبوبند. **۲۹**زیرا نعمات خدا و دعوت او برگشت ناپذیر
است. **۳۰**ای غیر یهودیان، همان‌طور که شما زمانی نسبت به
خدا نافرمان بودید ولی اکنون به‌سبب نافرمانی یهودیان رحمت
یافته‌اید، **۳۱**همچنین در حال حاضر آنها یاغی هستند تا به
وسیلهٔ آن رحمتی که به شما رسیده است، آنها نیز از این به
بعد رحمت یابند. **۳۲**زیرا خدا تمام مردم را گرفتار «نافرمانی»
کرده است تا بر همه ترحّم فرماید.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۳۳دولتمندی خدا چقدر عظیم و حکمت و معرفت او چقدر
عمیق است! هدفهای او غیرقابل درک و راههای او غیرقابل
فهمند! ۳۴زیرا
«کیست که افکار خدا را درک نموده
یا کیست که او را نصیحت کند.»
۳۵«چه کسی چیزی به خدا تقدیم کرده است
تا آن را از او پس بگیرد؟»

۳۶زیرا سرچشمه و وسیله و مقصد همه‌چیز خداست. به او تا
ابد جلال باد، آمین.

زندگی جدید در مسیح

۱۲ بنابراین ای برادران* من، با توجّه به این رحمت‌های
الهی، از شما در خواست می‌کنم بدنهای خود را به
عنوان قربانی زنده و مقدّس که پسندیدهٔ خداست، به او تقدیم
کنید. عبادت روحانی و معقول شما همین است. ۲هم‌شکل
این جهان نشوید بلکه به وسیلهٔ تجدید افکار، وجود شما تغییر
شکل یابد تا بتوانید ارادهٔ خدا را تشخیص بدهید و آنچه را که
مفید و پسندیده و کامل است، بشناسید.
۳من به عنوان کسی‌که فیض خدا نصیبش شده است، به همهٔ
شما می‌گویم دربارهٔ خود افکار اغراق‌آمیز نداشته باشید؛ بلکه به
نسبت ایمانی که خدا به هر یک از شما داده است، خود را با
اعتدال بسنجید. ۴همان‌طور که در یک بدن اعضای مختلف هست
و تمام اعضا یک وظیفه ندارند، ۵ما نیز اگرچه بسیاریم، در اتّحاد
با مسیح، همهٔ ما یک بدن را تشکیل می‌دهیم و فردًافرد نسبت به
هم اعضای یکدیگریم. ۶بنابراین ما باید عطایای مختلفی را که
خدا بر طبق فیض خود به ما داده است بکار ببریم: اگر عطیهٔ ما
اعلام کلام خداست، باید آن را به فراخور ایمانی که داریم انجام
دهیم. ۷اگر خدمت کردن است، باید خدمت کنیم. اگر تعلیم
دادن است، باید تعلیم بدهیم. ۸اگر تشویق دیگران است، باید
چنان کنیم. مرد بخشنده باید با سخاوت و مدیر، باید پرکار باشد
و شخص مهربان با خوشی خدمت خود را انجام دهد.
۹محبّت شما حقیقی و صمیمی باشد. از بدی بگریزید و
به نیکی بچسبید. ۱۰یکدیگر را با محبّت مسیحایی دوست

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

بدارید و هرکس به دیگری بیشتر از خود احترام نماید. **۱۱**با کوشش خستگی ناپذیر و با شوق و ذوق، خدا را خدمت کنید. **۱۲**امیدتان مایهٔ شادی شما باشد و در رنج و مصیبت صابر باشید و از دعا کردن خسته نشوید. **۱۳**در رفع احتیاجات مقدّسین شرکت نمایید و همیشه مهمان‌نواز باشید.

۱۴برکت خدا را برای آنانی که به شما جفا می‌رسانند بخواهید، برای آنان طلب برکت کنید، نه لعنت. **۱۵**با خوشحالان خوشحالی کنید و با ماتمیان ماتم نمایید. **۱۶**تبعیض قایل نشوید، مغرور نباشید و از معاشرت با حقیران خودداری نکنید و خود را از دیگران داناتر نشمارید.

۱۷به هیچ‌کس به عوض بدی، بدی نکنید. مواظب باشید که تمام کارهای شما در نزد مردم نیکو باشد. **۱۸**حتّی‌الامکان تا آنجا که مربوط به شماست با همهٔ مردم در صلح و صفا زندگی کنید. **۱۹**ای دوستان عزیز، به هیچ وجه انتقام خود را نگیرید، بلکه آن را به مکافات الهی واگذار کنید، زیرا کتاب‌مقدّس می‌فرماید: خداوند می‌گوید: «من مجازات می‌کنم و من جزا خواهم داد. **۲۰**بلکه اگر دشمن تو گرسنه است او را سیر کن و اگر تشنه است به او آب بده؛ زیرا این کار تو او را شرمنده می‌سازد.» **۲۱**مغلوب بدی نشوید، بلکه بدی را با خوبی مغلوب سازید.

وظیفهٔ ما نسبت به زمامداران

۱۳ همه باید از اولیای امور اطاعت نمایند، زیرا بدون اجازهٔ خدا هیچ قدرتی وجود ندارد و زمامداران فعلی را خدا منصوب کرده است. **۲**از این جهت هرکه با آنها مخالفت کند، با آنچه خدا برقرار کرده است مخالفت می‌کند و با این کار، خود را محکوم خواهد ساخت. **۳**زیرا فرمانراوایان باعث وحشت نیکوکاران نیستند، بلکه بدکاران باید از آنها بترسند. آیا می‌خواهی از زمامداران ترسی نداشته باشی؟ در این صورت نیکی کن و او تو را خواهد ستود. **۴**چونکه او خادم خداست و برای خیریّت تو کار می‌کند. امّا اگر کار نادرست انجام دهی از او هراسان باش، زیرا او بی‌سبب صاحب شمشیر نیست، بلکه خادم خداست تا غضب خدا را در مورد خطاکارن اجرا نماید. **۵**بنابراین باید از صاحبان قدرت اطاعت کنید، نه تنها به‌سبب غضب خدا، بلکه به‌خاطر آسایش وجدان خود نیز.

۶و به همین سبب است که شما مالیات می‌پردازید زیرا اولیای امور، خادمان خدا هستند و به این دلیل مشغول انجام وظایف خود می‌باشند. ۷پس دِین خود را نسبت به همه ادا کنید: مالیات را به مستحق مالیات و عوارض را به مأمور وصول عوارض بپردازید و آن کسی را که سزاوار احترام است، احترام کنید و صاحبان عزّت را عزیز بدارید.

وظیفهٔ ما نسبت به یکدیگر

۸هیچ چیز به کسی مقروض نباشید، به جز محبّت به یکدیگر. کسی‌که دیگران را محبّت کند، شریعت را بجا آورده است. ۹همهٔ احکام خدا: زنا نکن، قتل نکن، دزدی نکن، طمع مورز، و هر حکم دیگر در این حکم که «همسایه‌ات را مانند جان خود دوست بدار،» خلاصه شده است. ۱۰کسی‌که همسایهٔ خود را دوست دارد، به او بدی نمی‌کند. پس محبّت اجرای کامل تمام شریعت است.

۱۱به‌علاوه شما می‌دانید که ما در چه زمانی هستیم و می‌دانید که موقع بیدار شدن از خواب رسیده است. امروز نجات ما از آن روزی که ایمان آوردیم، نزدیکتر است. ۱۲شب تقریباً گذشته و روز نزدیک است، پس کارهای تاریکی را مانند لباس کهنه از خود دور اندازیم و زِرِه نور را بپوشیم. ۱۳چنان رفتار کنیم که شایستهٔ کسانی باشد که در روشنایی روز به سر می‌برند و از عیّاشی و مستی و فِسق و هرزگی یا نزاع و حسد بپرهیزیم. ۱۴خود را با عیسی مسیح خداوند مسلّح سازید و دیگر در فکر ارضای خواهش‌های نفسانی خود نباشید.

انتقاد و قضاوت

۱۴ شخصی را که در ایمان ضعیف است، در میان خود بپذیرید، ولی نه به منظور مباحثه دربارهٔ عقاید او. ۲ایمان یک نفر به او اجازه می‌دهد، هر غذایی را بخورد امّا کسی‌که ضعیف است، فقط سبزیجات می‌خورد. ۳کسی‌که هر غذایی را می‌خورد نباید کسی را که فقط سبزیجات می‌خورد خوار بشمارد و همچنین شخص پرهیزکار نباید کسی را که هر غذایی را می‌خورد محکوم سازد، زیرا خدا او را پذیرفته است. ۴تو کیستی که دربارهٔ خادم شخص دیگری قضاوت کنی؟ اینکه آیا آن خادم در خدمت خود موفّق می‌شود یا نه، فقط مربوط به ارباب اوست، ولی او موفّق خواهد شد، زیرا ارباب آسمانی او قادر است این کار را برای او انجام دهد.

۵یک نفر یک روز را از روزهای دیگر مهمتر می‌داند، حال آنکه شخص دیگری همه را یکسان می‌شمارد. هرکس باید در عقیدهٔ خود کاملاً خاطر جمع باشد. ۶آنکه روز معیّنی را بزرگ می‌شمارد، برای خاطر خداوند چنین می‌کند و او که هر غذایی را می‌خورد، باز برای خاطر خداوند می‌خورد، زیرا او برای خوراک خود خدا را شکر می‌کند. و از طرف دیگر، شخص پرهیزکار به‌خاطر خداوند نمی‌خورد و او نیز از خدا سپاسگزاری می‌کند. ۷هیچ‌یک از ما فقط برای خود زندگی نمی‌کند و یا فقط برای خود نمی‌میرد، اگر زیست می‌کنیم، برای خداوند زندگی می‌نماییم ۸و اگر بمیریم، برای خداوند می‌میریم. پس خواه زنده و خواه مرده، متعلّق به خداوند هستیم. ۹زیرا به همین سبب مسیح مُرد و دوباره زنده شد تا خداوند مردگان و زندگان باشد. ۱۰پس تو چرا دربارهٔ برادر یا خواهر خود قضاوت می‌کنی؟ یا چرا برادر یا خواهرت را تحقیر می‌نمایی؟ همهٔ ما پیش کرسی قضاوت خدا خواهیم ایستاد. ۱۱زیرا کلام خدا می‌فرماید:

«خداوند می‌گوید، به حیات خودم سوگند
که همه در برابر من به زانو درآمده
با زبان خود خدا را ستایش خواهند نمود.»

۱۲پس هر یک از ما باید حساب خود را به خدا پس بدهیم.

وظیفهٔ ما نسبت به اشخاص ضعیف

۱۳بنابراین از قضاوت کردن دربارهٔ یکدیگر خودداری کنیم و در عوض تصمیم بگیرید که وسیلهٔ لغزش یا رنجش در راه ایمانداران نشوید. ۱۴من می‌دانم و مخصوصاً در اثر اتّحاد با عیسی خداوند، یقین دارم که هیچ چیز به خودی خود ناپاک نیست، امّا برای کسی‌که آن را ناپاک می‌داند، ناپاک است. ۱۵و اگر دیگران به‌خاطر غذایی که تو می‌خوری آزُرده شوند، دیگر از روی محبّت رفتار نمی‌کنی. نگذار آنچه می‌خوری، موجب هلاکت شخصی که مسیح در راه او مُرد، بشود. ۱۶و نگذارید آنچه برای شما مجاز است، باعث شود که دیگران از شما بدگویی کنند، ۱۷زیرا پادشاهی خدا خوردن و نوشیدن نیست؛ بلکه شامل نیکی و آرامش و خوشی در روح‌القدس است. ۱۸هرکه مسیح را به این طریق خدمت می‌کند، مورد پسند خدا و مقبول انسان است.

۱۹پس آنچه را که موجب صلح و سازش و تقویت یکدیگر می‌شود، دنبال کنیم. **۲۰**کار خدا را به‌خاطر خوردن غذا خراب نکنید. تمام خوراکی‌ها پاک هستند، امّا گناه دارد اگر کسی به وسیلهٔ آنچه می‌خورد باعث لغزش شخص دیگری بشود. **۲۱**همچنین اگر خوردن گوشت یا شراب یا انجام کارهای دیگر تو موجب لغزش یا رنجش دیگری شود، بهتر است از آن دست بکشی. **۲۲**پس عقیدهٔ خود را دربارهٔ این مطلب بین خود و خدا نگه‌دار. خوشا به حال کسی‌که وقتی کاری انجام می‌دهد، وجدانش او را سرزنش نمی‌کند. **۲۳**امّا اگر با وجدان ناراحت چیزی را بخورد محکوم است، زیرا مطابق آنچه وجدانش به او می‌گوید عمل نکرده است و هر عملی که از روی اعتقاد نباشد، گناه است.

در فکر دیگران بودن

۱۵ ما که در ایمان قوی هستیم، وظیفه داریم که ناتوانی افراد ضعیف را تحمّل کنیم و در فکر راحتی خود نباشیم؛ **۲**بلکه به‌خاطر خیریّت و تقویت اطرافیان خود در فکر راحتی آنها باشیم. **۳**زیرا مسیح نیز در فکر راحتی خود نبود. چنانکه کتاب‌مقدّس می‌فرماید: «اهانتهای آنانی که به تو اهانت می‌کردند، به من رسید.» **۴**زیرا هرچه در گذشته در کتاب‌مقدّس نوشته شد، برای تعلیم ما بود تا به وسیلهٔ بردباری و دلگرمی‌ای که کلام خدا می‌بخشد، امیدوار باشیم. **۵**خدایی که سرچشمه بردباری و دلگرمی است عنایت فرماید تا با پیروی از مسیح عیسی همفکر باشید **۶**و همه با هم یکدل و یک زبان خدا را که پدر خداوند ما عیسی مسیح است ستایش کنید.

بشارت دادن به همه

۷پس همان‌طور که مسیح شما را پذیرفته است، شما نیز یکدیگر را برای جلال خدا بپذیرید. **۸**مقصود این است که مسیح، خادم قوم اسرائیل گردید تا آن وعده‌هایی را که خدا به نیاکان آنان داده بود، تحقّق بخشد **۹**و در نتیجه صداقت خدا ثابت شود و تا ملل جهان خدا را برای رحمت او تمجید نمایند. چنانکه کتاب‌مقدّس می‌فرماید:

«از این جهت تو را در میان ملل ستایش خواهم کرد
و نام تو را با سپاسگزاری به زبان خواهم آورد.»

۱۰و در جای دیگر می‌فرماید:
«ای ملّتها، با قوم او شادی کنید.»

۱۱و باز در جای دیگر می‌فرماید:
«ای تمامی قومها، خداوند را سپاس خوانید!
و ای تمامی مردم، او را ستایش کنید.»

۱۲و اشعیا نیز می‌گوید:
«ریشهٔ یَسی خواهد آمد
و او برای حکومت بر ملّتها می‌آید
و امید ملل بر او خواهد بود.»

۱۳خدا که سرچشمه امید است، شما را به وسیلهٔ ایمانتان چنان با شادی و آرامش کامل پر سازد که با نیروی روح‌القدس امید شما روزبه‌روز بیشتر شود.

مأموریت پولس

۱۴ای برادران* من، خود من در مورد شما خاطر جمع هستم که سرشار از نیکی و کمال معرفت بوده و قادر به تعلیم یکدیگر هستید. **۱۵**امّا در این نامه، پاره‌ای از مطالب را با کمال جسارت به شما یادآور شدم. من به‌خاطر آن فیضی که خدا به من عنایت فرمود **۱۶**تا خدمتگزار مسیح عیسی برای ملّتها باشم این‌طور به شما نوشتم. در خدمت انجیل خدا، من وظیفهٔ یک کاهن را دارم تا غیر یهودیان را به عنوان هدیه‌ای به خدا تقدیم نمایم. هدیه‌ای که به‌سبب تقدیس روح‌القدس مقبول او خواهد بود. **۱۷**پس می‌توانم از کارهایی که برای خدا در اتّحاد با مسیح عیسی انجام داده‌ام، افتخار نمایم. **۱۸**زیرا من جرأت نمی‌کنم دربارهٔ چیزی جز آنچه مسیح توسط من به عمل آورده است، سخن بگویم. سخن من فقط دربارهٔ این است که چگونه او ملل غیر یهود را به وسیلهٔ گفتار، رفتار **۱۹**و نیروی عجایب و معجزات و با قدرت روح‌القدس تحت فرمان خود درآورده است. به طوری که من سراسر اورشلیم را تا «الیریکوم» پیموده‌ام و انجیل مسیح را همه‌جا منتشر کرده‌ام. **۲۰**هدف من همیشه این بوده است که در جاهایی که نام

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

مسیح به گوش مردم نرسیده است، بشارت دهم. مبادا بر شالوده‌ای که کسی دیگر نهاده، بنا نمایم. **۲۱**چنانکه کتاب مقدّس می‌فرماید:

«کسانی‌که دربارهٔ او چیزی نشنیده‌اند، او را خواهند دید
و آنانی که از او بی‌خبر بوده‌اند، خواهند فهمید.»

نقشهٔ پولس برای دیدن مسیحیان روم

۲۲همین موضوع بارها مانع آمدن من به نزد شما شد. **۲۳**امّا حال، چون دیگر کار من در این نواحی تمام شده و همچنین سالها مشتاق ملاقات شما بوده‌ام. **۲۴**امیدوارم در وقت سفر خود به اسپانیا، از شما دیدن نمایم و پس از آنکه از شما دیدن کردم، در نظر دارم با کمک شما به سفر خود ادامه دهم. **۲۵**در حال حاضر به‌خاطر کمک به مقدّسین مقیم اورشلیم عازم آنجا هستم، **۲۶**زیرا کلیساها در مقدونیه و یونان چنین صلاح دانستند که برای بینوایان ایماندار اورشلیم مبالغی به طور اعانه بفرستند. **۲۷**ایشان صلاح دانستند این کار را انجام دهند و در حقیقت، آنها مدیونِ یهودیان هستند. زیرا غیر یهودیان که در برکات روحانی یهودیان سهیم شدند، موظّفند یهودیان را با برکات مادّی خود خدمت کنند. **۲۸**بنابراین هروقت این مأموریت را انجام دادم و مبالغی را که جمع شده است به دست آنها سپردم، عازم اسپانیا خواهم شد و در سر راه از شما نیز دیدن خواهم کرد. **۲۹**و یقین دارم که هرگاه نزد شما بیایم، آمدن من با برکات فراوانی از جانب مسیح همراه خواهد بود.

۳۰ای برادران،* به نام خداوند ما عیسی مسیح و آن محبّتی که روح‌القدس می‌بخشد، درخواست می‌کنم که با دعاهای خود در پیشگاه خدا همکاران جدّی من باشید، **۳۱**یعنی دعا کنید، که من از دست بی‌ایمانان در یهودیه در امان باشم و خدمت من مورد قبول مقدّسین اورشلیم واقع شود **۳۲**و به این وسیله به خواست خدا با خوشی به سوی شما بیایم و از حضورتان نیروی تازه‌ای بگیرم. **۳۳**خدا که سرچشمهٔ آرامش است، با همهٔ شما باد، آمین.

سلام پولس برای کلیسای روم

۱۶ خواهر ما «فیبی» را که خادمهٔ کلیسای «کنخریا» است به شما معرّفی می‌کنم **۲**تا او را در اتّحاد با

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

خداوند و آن طور که شایستهٔ مقدّسین است بپذیرید و در تمام مسائلی که احتیاج به کمک شما دارد به او کمک کنید؛ زیرا او از بسیاری، از جمله خود من، حمایت نموده است.
۳به «پرسکله» و «اکیلا» همکاران من در مسیح عیسی **۴**که جان خود را به‌خاطر من به خطر انداخته‌اند، سلام برسانید. نه من تنها بلکه تمام کلیساهای غیر یهود نیز از ایشان ممنون هستند. **۵**به کلیسایی که در خانهٔ آنان تشکیل می‌شود سلام برسانید. من به دوست عزیز «اپنطس» که اولین شخصی بود که در استان آسیا به مسیح ایمان آورد نیز سلام می‌رسانم. **۶**و همچنین به مریم که در میان شما زحمت زیاد کشیده است، سلام برسانید. **۷**و به «اندرونیکاس» و «یونیاس» هموطنان من که با من در زندان بودند، سلام برسانید. آنان در میان رسولان اشخاص برجسته‌ای هستند و قبل از من مسیحی بودند.
۸همچنین به دوست عزیزم در خداوند «امپلیاس» **۹**و به «اوربانوس» همکار من در خدمت مسیح و به «استاخیس» عزیز **۱۰**و به «اپلیس» مقبول مسیح و به خانوادهٔ «ارستبولس» سلام برسانید. **۱۱**به هموطن من «هیرودیون» و ایمانداران خانوادهٔ «نیرکسوس» **۱۲**و به «طریفینا» و «طریفوسا» که در کار خداوند فعّال هستند و به دوست عزیزم «پرسیس» که در خدمت خداوند زحمت بسیار کشیده است **۱۳**و به «روفس» آن مسیحی برجسته و همچنین مادرش که نسبت به من نیز مانند یک مادر بوده است، سلام برسانید. **۱۴**سلام مرا به «اسونکرتیس»، «فلیگان»، «هرماس»، «پطروباس»، «هرمیس» و مسیحیانی که با آنها هستند **۱۵**و «فیلولوگانس»، «جولیا»، «نیریاس»، و خواهرش و «اولیمپیاس» و همهٔ مقدّسینی که با ایشانند، برسانید.
۱۶با بوسهٔ مقدّسانه به یکدیگر خوش‌آمد بگویید. جمیع کلیساهای مسیح به شما سلام می‌رسانند.

آخرین دستورات

۱۷ای برادران* من، از شما درخواست می‌کنم از آنانی که خلاف آن تعلیمی که یافته‌اید، باعث تفرقه می‌شوند و دیگران را گمراه می‌کنند، برحذر باشید و از آنان دوری کنید. **۱۸**زیرا چنین افرادی در حقیقت بندگان خداوند ما مسیح نیستند، بلکه امیال خود را بندگی می‌کنند و مردم ساده لوح را با تعارف و

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

تملّق فریب می‌دهند. **۱۹**وفاداری شما نسبت به انجیل در نزد همه معروف است و من هم از این موضوع شادمانم، امّا آرزو دارم که در نیکوکاری، ورزیـده و در بدی کردن، بی‌تجربه باشید. **۲۰**و خدایی که سرچشمهٔ آرامش است، بزودی شیطان را زیر پاهای شـما خواهد کوبید. فیض خداوند ما عیسـی مسـیح با شـما باد.

۲۱«تیموتاؤس» همکار من به شما سلام می‌رساند و همچنین «لوسیوس» و «یاسون» و «سوسیپاطوس» هموطنان من **۲۲**و نیز خودم «طرتیوس» منشی پولس در نوشتن این نامه به شما درود مسیحی می‌فرسـتم. **۲۳**«غایوس» میزبان من، که میزبان تمام کلیسا هم هست و نیز «ارسـطوس» خزانه‌دار شهر و برادر ما «کوارطس» به شما سلام می‌رسانند. [**۲۴**فیض خداوند ما عیسی مسیح با همهٔ شما باد، آمین.]

دعای شکرگزاری

۲۵اکنون به او که قادر اسـت مطابق مژده‌ای که من اعلام می‌کنم، یعنی پیام مربوط به عیسی مسیح و بر طبق افشای آن حقیقت پنهانی که قرنهای دراز مخفی بود **۲۶**و در حال حاضر مکشـوف شده و به وسـیلهٔ نوشـته‌های انبیا به حکم خدای جاودان به تمام ملّتهای جهان آشکار گردید تا آنها ایمان آورند و اطاعت نمایند، به او که قادر اسـت شما را قوی و استوار سازد، **۲۷**به آن خدایی که دانای یکتاست، به وساطت عیسی مسیح پیوسته تا ابد جلال باد! آمین.

نامهٔ اول پولس رسول به

کلیسای شهر قرنتس

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶				

نامهٔ اول پولس رسول به

کلیسای شهر قرنتس

معرّفی کتاب

نامهٔ اول پولس به قرنتیان به‌خاطر این نوشته شد که مسائل و مشکلاتی که در زندگی و ایمان کلیسای قرنتس وجود داشت مورد بحث قرار بگیرد. کلیسای قرنتس توسط پولس بنیاد نهاده شده است. در آن زمان قرنتس یکی از شهرهای بزرگ یونان و مرکز استان اخائیه از استانهای روم بود و اهمیّت آن به‌خاطر امور اقتصادی، فرهنگ افتخارآمیز، فساد اخلاقی گسترده و گوناگونی مذاهب بود.

مسائلی که پولس در این نامه به آنها اشاره می‌کند: تفرقه و فساد اخلاقی در کلیسا، مسئله امور جنسی و ازدواج، موضوع وجدان، ترتیبات کلیسایی، عطایای روح‌القدس و رستاخیز می‌باشند. پولس عمیقاً نشان می‌دهد که چگونه انجیل به این سؤالات پاسخ می‌دهد.

فصل ۱۳ که محبّت را به عنوان بهترین عطیهٔ خدا به قومش معرّفی می‌کند، معروفترین قسمت این نامه شناخته شده است.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱–۹
تفرقه در کلیسا ۱:۱۰–۴:۲۱
امور جنسی و زندگی خانوادگی ۵:۱–۷:۴۰
مسیحیان و بت‌پرستان ۸:۱–۱۱:۱
زندگی و پرستش کلیسایی ۱۱:۲–۱۴:۴۰
رستاخیز عیسی مسیح و ایمانداران ۱۵:۱–۵۸
هدایا برای مسیحیان یهودیه ۱۶:۱–۴
مطالب شخصی و خاتمه ۱۶:۵–۲۴

---

۱ از طرف پولس که به ارادهٔ خدا دعوت شد تا رسول
مسیح عیسی باشد و از طرف برادر ما سوستانیس
۲به کلیسای خدا که در شهر قرنتس است، یعنی به همهٔ
آنانی که در اتّحاد با عیسی مسیح مقدّس خوانده شده‌اند و
به مقام مقدّس دعوت شده‌اند و به همهٔ کسانی‌که در همه‌جا
نام عیسی مسیح را که خداوند آنان و خداوند ماست به زبان
می‌آورند.
۳پدر ما خدا و عیسی خداوند فیض و آرامش به شما عطا
فرماید.

شکرگزاری

۴همیشه خدا را به‌خاطر آن فیضی که او در عیسی مسیح
به شما عطا فرموده است شکر می‌کنم، **۵**زیرا در اتّحاد با
مسیح از هر لحاظ از جمله در کمال سخنوری و معلومات
غنی شده‌اید. **۶**شهادت ما دربارهٔ مسیح در بین شما به نتیجه
رسیده است. **۷**و شما درحالی‌که انتظار ظهور خداوند ما
عیسی مسیح را می‌کشید، از هیچ‌یک از عطایای روح‌القدس
بی‌نصیب نیستید. **۸**او شما را تا به آخر استوار خواهد داشت
تا در روز خداوند ما عیسی مسیح بدون عیب و نقص حاضر
شوید. **۹**خدا شما را دعوت کرده است تا در حیات پسر او،
خداوند ما عیسی مسیح شریک و سهیم شوید و او همیشه به
قول خود وفادار است.

تفرقه در کلیسا

۱۰ای برادران* من، به نام خداوند ما عیسی مسیح از شما
درخواست می‌کنم که همهٔ شما در آنچه که می‌گویید توافق
داشته باشید و دیگر بین شما اختلاف و نفاقی نباشد بلکه با
یک فکر و یک هدف کاملاً متّحد باشید. **۱۱**زیرا ای برادران*
من، اعضای خانوادهٔ «خلوئی» به من خبر داده‌اند که در
میان شما نزاعهایی وجود دارد. **۱۲**منظورم این است که یکی
می‌گوید: «من طرفدار پولس هستم.» و دیگری می‌گوید: «من
طرفدار اپلس هستم.» آن یکی خود را پیرو پطرس می‌داند و
دیگری خود را پیرو مسیح! **۱۳**آیا مسیح به دسته‌ها تقسیم شده
است؟ آیا پولس برای شما مصلوب گردید؟ آیا به نام پولس
تعمید گرفتید؟!

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۱۴خدا را شکر که هیچ‌یک از شما را جز کرسپوس و غایوس
تعمید ندادم. **۱۵**بنابراین هیچ‌کس نمی‌تواند ادّعا کند که من او
را به نام خود تعمید داده‌ام. **۱۶**آری من همچنین خانوادهٔ استیفان
را نیز تعمید دادم، ولی جز ایشان دیگر کسی را به‌خاطر ندارم
که تعمید داده باشم. **۱۷**به هر حال مسیح مرا نفرستاد که تعمید
دهم، بلکه تا بشارت دهم و او نمی‌خواست که من با فصاحت
کلام سخن بگویم، مبادا قدرت صلیب او بی‌اثر شود.

مسیح، قدرت و حکمت خدا

۱۸پیام صلیب برای آنانی که در راه هلاکت هستند، پوچ و
بی‌معنی است ولی برای ما که در راه نجات هستیم، قدرت
خداست. **۱۹**چنانکه کتاب‌مقدّس می‌فرماید:

«حکمت حکیمان را باطل
و فهم دانشوران را زایل خواهم کرد.»

۲۰پس کجاست حکیم؟ کجاست دانشور؟ و یا کجاست
بحث‌کنندهٔ این جهان؟ خدا نشان داده است، که حکمت
این جهان پوچ و بی‌معنی است.
۲۱خدا در حکمت خویش چنین مقرّر فرمود که جهانیان
نتوانند با حکمت خود او را بشناسند بلکه صلاح دانست که
به وسیلهٔ همین پیام پوچ و بی‌معنی ما، ایمانداران را نجات
بخشد. **۲۲**یهودیان خواستار معجزات هستند و یونانیان دانش
و حکمت را دنبال می‌کنند، **۲۳**امّا ما مسیح مصلوب شده را
اعلام می‌کنیم، اگر چه این موضوع برای یهودیان سبب لغزش
و رنجش و برای یونانیان پوچ و بی‌معنی است، **۲۴**امّا برای
کسانی‌که خدا آنها را دعوت کرده است خواه یهود، خواه
یونانی مسیح قدرت خدا و حکمت اوست، **۲۵**زیرا آنچه در مورد
خدا جهالت محسوب می‌شود از حکمت آدمیان حکیمانه‌تر
و ضعف خدا از قدرت انسان قویتر است.
۲۶ای برادران* من، به‌خاطر داشته باشید، در آن هنگام که
خدا شما را دعوت کرد چه نوع اشخاصی بودید. از روی
معیارهای این جهان اکثر شما افرادی حکیم، با نفوذ، و یا
نجیب‌زاده نبودید. **۲۷**بلکه خدا عمداً آنچه را که جهانیان پوچ
و بی‌معنی می‌شمارند برگزید تا حکیمان را خجل سازد و آنچه

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

را که جهانیان ضعیف می‌پندارند انتخاب کرد تا نیرومندان را شرمنده سازد. **۲۸**خدا آنچه را که دنیا خوار و خفیف و حتّی نیستی می‌شمارد برگزید تا جهان هستی‌ها را براندازد، **۲۹**تا هیچ انسانی در حضور او دلیلی برای فخر کردن نداشته باشد. **۳۰**خدا شما را با مسیح عیسی متّحد ساخت و مسیح را برای ما حکمت، نیکی مطلق، پاکی و آزادی گردانیده است. **۳۱**بنابراین چنانکه کلام خدا می‌فرماید: «هرکه بخواهد فخر کند، باید به خداوند فخر نماید.»

پیام ما: مسیح مصلوب شده

۲ ای برادران* من، وقتی من برای اعلام اسرار الهی به نزد شما آمدم، با فصاحت و فلسفهٔ انسانی نیامدم، **۲**زیرا من تصمیم گرفته بودم تا زمانی‌که در میان شما هستم، همه‌چیز جز عیسی مسیح مصلوب شده را فراموش کنم. **۳**من با ضعف و با ترس و لرز به میان شما آمدم **۴**و سخن و پیام خود را با دلایل مجذوب کنندهٔ فلسفی بیان نکردم، بلکه آن را با روح‌القدس و قدرت او به ثبوت رسانیدم **۵**تا ایمان شما بر قدرت خدا متّکی باشد، نه بر فلسفهٔ انسانی.

حکمت الهی

۶البتّه فلسفه و حکمتی هست که آن را در میان اشخاصی که در روح بالغ هستند بیان می‌کنیم، امّا آن حکمتی نیست که متعلّق به این جهان و یا حکمرانان این جهان باشد -حکمرانانی که به سوی نابودی پیش می‌روند- **۷**بلکه حکمت مرموز خدا را که از چشم آدمیان پوشیده بود و خدا آن را از ازل برای جلال ما قرار داده بود، ابراز می‌کنیم. **۸**هیچ‌یک از حکمرانان این جهان این را نفهمیدند، زیرا اگر فهمیده بودند، خداوند جلال را مصلوب نمی‌کردند. **۹**امّا چنانکه کتاب‌مقدّس می‌گوید:

«آنچه را که هرگز چشمی ندیده و گوشی نشنیده
و به‌خاطر انسانی خطور نکرده است،
خدا برای دوستداران خود مهیّا نموده است.»

۱۰خدا این‌همه را به وسیلهٔ روح خود از راه الهام به ما آشکار ساخته است؛ زیرا روح‌القدس همه‌چیز حتّی عُمق نیّات الهی را کشف می‌کند. **۱۱**کیست که بهتر از روح شخص با باطن

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

او آشنا باشد؟ به همان طریق، هیچ‌کس جز روح خدا با خدا آشنا نیست. **۱۲**روحی را که ما به دست آورده‌ایم متعلّق به این جهان نیست، بلکه از جانب خداست تا عطایایی را که او به ما عنایت فرموده است بشناسیم.
۱۳ما دربارهٔ این حقایق با عباراتی که از حکمت انسان ناشی می‌شود سخن نمی‌گوییم، بلکه با آنچه که روح‌القدس به ما می‌آموزد. و به این وسیله تعالیم روحانی را برای اشخاص روحانی بیان می‌نماییم. **۱۴**کسی‌که روحانی نیست، نمی‌تواند تعالیم روح خدا را بپذیرد، زیرا به عقیدهٔ او این تعالیم پوچ و بی‌معنی هستند و در واقع، چون تشخیص این‌گونه تعالیم محتاج به بینش روحانی است، آنها نمی‌توانند آن را درک کنند. **۱۵**ولی شخص روحانی قادر است دربارهٔ همه‌چیز قضاوت کند ولی هیچ‌کس نمی‌تواند دربارهٔ او درست قضاوت نماید. **۱۶**زیرا به قول کتاب‌مقدّس:

«چه کسی افکار خدا را می‌داند؟
و چه کسی می‌تواند او را نصیحت کند؟»

به هر حال، ما اکنون می‌توانیم مثل مسیح فکر کنیم!

خدمتگزاران خدا

۳ و امّا ای برادران* من، من نتوانستم همان‌طور که با افراد روحانی صحبت می‌کنم، با شما سخن گویم؛ بلکه ناچار شدم، همان‌طور که با اشخاص نفسانی یا کسانی‌که در ایمان به مسیح هنوز خُردسال هستند با شما صحبت کنم. **۲**به شما شیر دادم، نه غذای بزرگسالان را، زیرا برای آن آماده نبودید و هنوز هم آماده نیستید. **۳**چون شما هنوز هم نفسانی هستید. وقتی حسادت و نزاع در میان شما هست، آیا این نشان نمی‌دهد که نفسانی هستید و مثل سایر مردم رفتار می‌کنید؟ **۴**وقتی یکی می‌گوید: «من طرفدار پولس هستم.» و دیگری می‌گوید: «من طرفدار اپلس هستم.» آیا مثل سایر مردم نیستید؟
۵آخر، اپلس کیست؟ پولس کیست؟ آنان فقط خادمانی هستند که با اجرای مأموریتی که خداوند به ایشان داده، وسیلهٔ ایمان شما گردیدند. **۶**من کاشتم، اپلس آبیاری کرد، ولی اصل کار یعنی رشد و نمو با خداست. **۷**کسی‌که می‌کارد

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

و یا کسی‌که آبیاری می‌کند، اهمیّت زیادی ندارد، در رشد و نمو گیاه کار عمده با خداست. **۸**کارنده و آبیاری کننده در یک سطح هستند و هر یک مطابق کار خود پاداش خواهد گرفت. **۹**زیرا در خدمت خدا، ما همکاران او هستیم و شما مزرعهٔ او و عمارت او هستید. **۱۰**من با استفاده از قدرت فیض بخش خدا، مانند یک بنّای ماهر بنیادی گذاشتم و اکنون کسی دیگر بر روی آن می‌سازد. هرکس باید مواظب باشد که روی آن چگونه بنا می‌کند، **۱۱**زیرا شالودهٔ دیگری، غیراز آنچه ریخته شد، نمی‌توان گذاشت و آن شالوده عیسی مسیح است. **۱۲**بعضی‌ها وقتی روی آن شالوده بنایی می‌سازند، طلا و نقره و سنگهای عالی بکار می‌برند و اشخاص دیگر از چوب و گیاه و کاه استفاده می‌کنند. **۱۳**ولی چگونگی کار هرکس آشکار خواهد شد، زیرا روز داوری آن را ظاهر خواهد ساخت. چون آن روز با آتش همراه خواهد بود و آتش کیفیّت کار همه را می‌آزماید و ماهیّتش را نشان می‌دهد. **۱۴**اگر آنچه را که آدمی بر روی آن شالوده ساخته است از آتش سالم بیرون آید، آن شخص پاداش خود را خواهد یافت. **۱۵**امّا اگر کارهای دست او سوخته شود، پاداش خود را از دست خواهد داد، ولی خود او نجات خواهد یافت. مانند کسی‌که از میان شعله‌های آتش گذشته و نجات یافته باشد.

۱۶آیا نمی‌دانید که شما معبد خدا هستید و روح خدا در شما ساکن است؟ **۱۷**اگر کسی معبد خدا را آلوده سازد، خدا او را تباه خواهد ساخت؛ زیرا معبد خدا باید پاک و مقدّس باشد و آن معبد خدا شما هستید.

۱۸هیچ‌کس خود را فریب ندهد. آیا کسی در میان شما هست که تصوّر می‌کند با معیارهای این جهان خردمند است؟ او باید ابله شود تا واقعاً خردمند گردد. **۱۹**زیرا آنچه که از نظر این جهان حکمت و خرد به حساب می‌آید، در نظر خدا پوچ و بی‌معنی است. چنانکه کلام خدا می‌فرماید: «خدا خردمندان را در نیرنگهای خودشان گرفتار می‌سازد.» **۲۰**و باز می‌فرماید: «خداوند می‌داند که نقشه‌های خردمندان بیهوده است.» **۲۱**پس هیچ‌کس نباید به آنچه که انسان می‌کند ببالد. در واقع همه‌چیز به شما تعلّق دارد. **۲۲**پولس، اپلس، پطرس، این جهان، زندگی، مرگ، زمان حال و زمان آینده، همهٔ اینها متعلّق به شما و مال شماست **۲۳**و شما مال مسیح هستید و مسیح از آن خداست.

رسولان مسیح

۴ شما باید ما را خادمان مسیح و مباشرین حقایق اسرارآمیز
الهی بدانید. **۲**مسلّماً یک مباشر باید قابل اعتماد باشد.
۳امّا اگر به وسیلهٔ شما و یا یک دادگاه انسانی داوری شوم،
برای من کوچکترین اهمیّتی ندارد، من دربارهٔ خود قضاوت
نمی‌کنم. **۴**شاید من در خود عیبی نمی‌بینم ولی این دلیل نیست
که من بی‌گناه هستم! خود خداوند است که دربارهٔ من قضاوت
خواهد کرد. **۵**پس قبل از روز داوری دربارهٔ دیگران داوری
نکنید، بلکه منتظر آمدن خداوند باشید، زیرا او آنچه را که در
تاریکی پنهان است در برابر نور آشکار خواهد ساخت و نیّات
پنهانی آدمیان را فاش خواهد کرد. در آن وقت هرکس آن‌طور
که شایستهٔ اوست از جانب خدا تحسین خواهد شد.
۶ای برادران* من، به‌خاطر شما، خودم و اپلس را نمونه قرار
دادم تا از ما یاد بگیرید که «از آنچه که نوشته شده است نباید
تجاوز کرد.» تا هیچ‌یک از شما خودپسندانه به یک نفر نبالد
و دیگری را خوار نشمارد، **۷**زیرا کیست که تو را برتر ساخته
است؟ جز آنچه که از دیگران گرفته‌ای، چه داری؟ پس اگر از
کسی دیگر گرفتی، چرا طوری به خود فخر می‌کنی که گویا
از خود داشته‌ای؟
۸اکنون دیگر تمام آرزوهای شما برآورده شده است! حال
همه‌چیز برای شما فراهم است! و اکنون بدون ما به سلطنت
رسیده‌اید! ای‌کاش واقعاً این‌طور بود تا ما نیز با شما سلطنت
می‌کردیم! **۹**چنین به نظر می‌رسد که خدا، ما رسولان را مانند
اسیران محکوم به مرگ که در آخر صف لشکریان قرار دارند،
به معرض نمایش گذارده و ما را در مقابل چشم تمام کاینات
-چه فرشته و چه انسان- به تماشا گذاشته است. **۱۰**آری، به‌خاطر
مسیح ابله محسوب می‌شویم ولی شما در مسیح مردمان با
شعوری هستید! ما ضعیفیم و شما قوی! ما را حقیر می‌شمارند و
به شما افتخار می‌کنند! **۱۱**تا به این ساعت ما گرسنه و تشنه‌ایم،
لباس کافی نداریم، کتک می‌خوریم، آواره و سرگردان هستیم؛
۱۲با وجود این با دستهای خود کار می‌کنیم و زحمت می‌کشیم.
وقتی فُحش می‌شنویم، دعای خیر می‌کنیم. وقتی آزار می‌بینیم،
تحمّل می‌کنیم. **۱۳**وقتی به ما توهین می‌شود با مهربانی پاسخ

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

می‌دهیم. ما مانند زبالهٔ جهان و پس‌ماندهٔ همه‌چیز گشته و هنوز هم همین حالت را داریم.
۱۴اینها را ننوشتم تا شما را خجل سازم، بلکه خواستم شما را مانند فرزندان عزیز خود نصیحت نمایم. **۱۵**زیرا اگرچه شما هزاران معلّم در مسیح داشته باشید، ولی بیشتر از یک پدر نخواهید داشت و من با دادن بشارت انجیل مسبّب اتّحاد شما با مسیح عیسی شده و به این وسیله پدر شما گشته‌ام. **۱۶**بنابراین از شما درخواست می‌کنم از من تقلید کنید. **۱۷**برای این منظور «تیموتاؤس» را نزد شما فرستادم. او فرزند عزیز و وفادار من در خداوند است. اصولی را که از مسیح آموختم و در همه‌جا در کلیساها تعلیم می‌دهم، او به شما یادآوری خواهد کرد.
۱۸امّا عدّه‌ای چون فکر می‌کنند که من نزد شما نخواهم آمد مغرور شده‌اند. **۱۹**ولی اگر خدا بخواهد بزودی نزد شما خواهم آمد و آن وقت دیگر ادّعاهای اشخاص مغرور را قبول نمی‌کنم، بلکه می‌خواهم ببینم که قدرت آنها تا چه حدّ است. **۲۰**زیرا پادشاهی خدا در حرف نیست، بلکه از قدرت است. **۲۱**من چگونه نزد شما بیایم؟ با شلاّق یا با مهربانی و ملایمت؟

فساد اخلاقی در کلیسا

۵ در حقیقت گفته شده است که در میان شما یک‌نوع رابطهٔ جنسی نامشروع وجود دارد و این عمل آن‌قدر زشت است که حتّی در میان کافران هم پیدا نمی‌شود، زیرا می‌شنوم که شخصی با زن پدر خود می‌خوابد. **۲**چرا به عوض اینکه خجل گشته و مقصّر را از میان خود بیرون کنید، افتخار هم می‌کنید؟ **۳**اگرچه من جسماً از شما دور هستم، ولی روحاً حاضرم و چنان شخص مجرم را در نام خداوند عیسی محکوم ساختم که گویی خودم در آنجا حضور داشتم. **۴**پس وقتی‌که شما به‌خاطر این مرد جمع شوید، من هم روحاً در میان شما هستم، با قدرت خداوند ما عیسی، **۵**این شخص را به شیطان تسلیم کنید تا طبیعت نفسانی او نابود شده و در روز خداوند یعنی روز داوری روحش نجات یابد.
۶فخر شما در این مورد بی‌جاست. مگر نمی‌دانید که با کمی خمیرمایه مقدار زیادی خمیر ور می‌آید؟ **۷**پس اگر می‌خواهید خمیر تازه (فطیر) باشید (چنانکه هستید) باید خمیرمایهٔ کهنه را تماماً از میان بردارید، زیرا مسیح که «قربانی عید فصح» ماست، ذبح شده است. **۸**بنابراین، عید فصح را نه با خمیرمایهٔ ترش

و کهنه که خمیرمایهٔ بدخواهی و شـرارت است، بلکه با نان فطیر که نان صمیمیّت و صداقت است، نگاه داریم.
۹در نامه‌ای به شما نوشتم که با اشخاص شهوتران معاشرت نکنید. **۱۰**ولی منظور من این نبود که با تمام اشخاص شهوتران این جهان یا طمعکاران و کلاهبرداران و یا بت‌پرستان کاری نداشـته باشـید، زیرا در این صورت مجبور می‌شوید این دنیا را ترک کنیـد. **۱۱**بلکه مقصود من این بود که با کسـانی‌که خود را مسیحی می‌دانند ولی مرتکب زنا، طمع، بت‌پرستی، ناسزاگویی، مستی و یا کلاهبرداری می‌گردند، معاشرت نکنید حتّی با چنین اشخاصی غذا هم نخورید.
۱۲زیرا من با افراد خارج از کلیسا چه‌کار دارم که دربارهٔ آنها قضاوت کنم؟ وظیفهٔ شما این است که نسبت به اهل کلیسا داوری کنید **۱۳**و داوری افرادی که خارج از کلیسا هستند با خدا خواهد بود. آن مرد شریر را از میان خود برانید!

دربارهٔ دادخواهی مسیحیان

۶ هرگاه یکی از شما از دیگری شکایتی داشته باشد، آیا جرأت می‌کند به عوض اینکه اجازه دهد، ایمانداران موضوع را حلّ و فصل کنند، به دادگاه نزد داوران نادرسـت رجوع نمایـد؟ **۲**مگر نمی‌دانید که ایمانداران جهان را داوری خواهند کرد؟ و اگر شما باید جهان را داوری کنید آیا لیاقت آن را ندارید که در مـورد موضوعات کوچک داوری نمایید؟ **۳**آیا نمی‌دانید که ما دربارهٔ فرشـتگان قضاوت خواهیم کرد؟ پس چقدر بیشـتر دربارهٔ امور این زندگی! **۴**بنابراین اگر چنین موضوعاتی پیش می‌آید، آیا شما می‌خواهید آنها را برای حلّ و فصل نزد اشخاصی ببرید که در کلیسا هیچ اعتباری ندارند؟ **۵**من این را می‌گویم تا شما شرمنده شوید! آیا در میان شما یک نفر عاقل که بتواند اختلاف بین دو ایماندار را رفع کند وجود ندارد؟! **۶**آیا ایمانداری علیه ایماندار دیگر به دادگاه می‌رود؟ و آیا اجازه می‌دهید که بی‌ایمانان موضوع را دادرسی نمایند؟
۷در واقع شکایت کردن از یکدیگر نشانهٔ ضعف و شکست شماست. آیا برای شما بهتر نیست که مظلوم واقع شوید؟ آیا بهتر نیست که گول کسـی را بخورید؟ **۸**ولی در عوض شما نسبت به دیگران ظلم می‌کنید و آنها را گول می‌زنید و حتّی با ایمانداران دیگر هم همین‌طور می‌کنید. **۹**مگر نمی‌دانید که مردمان نادرسـت در پادشـاهی خدا نصیبی نخواهند داشت؟

خود را فریب ندهید. افراد شـهوتران، بت‌پرستان، زناکاران، لواط‌گران، **۱۰**دزدان، طمعکاران، مست کنندگان، ناسزاگویان و کلاهبرداران در پادشاهی خدا هیچ بهره‌ای نخواهند داشت **۱۱**و بعضی از شما آن‌چنان بودید. ولی اکنون از گناهان خود پاک شده‌اید و جزء مقدّسین خدا گشته و به نام عیسی مسیح خداوند و روح خدای ما کاملاً نیک محسوب شده‌اید.

بدنهای ما و جلال خدا

۱۲ممکن است کسی بگوید: «در انجام هر کاری آزاد هستم،» امّا هرکاری مفید نیست. آری من در انجام هر کار آزادم، امّا نمی‌گذارم که چیـزی مرا بندهٔ خود سـازد. **۱۳**باز هم ممکن است کسی بگوید: «خوراک برای شکم و شکم برای خوراک است.» آری، امّا سرانجام خداوند هر دو را نابود خواهد ساخت! بدن انسان برای شهوترانی نامشروع ساخته نشده است، بلکه برای خداوند است و خداوند برای بدن است. **۱۴**چنانکه خدا، عیسی خداوند را با قدرت خود پس از مرگ زنده گردانید، ما را نیز زنده خواهد گردانید.

۱۵آیا نمی‌دانید که بدنهای شما اعضای بدن مسیح هستند؟ آیا شایسته اسـت که عضوی از بدن مسیح را بردارم و آن را عضو بدن یک فاحشه بسـازم؟ ابداً! **۱۶**مگر نمی‌دانید مردی که با فاحشه بپیوندد جسماً با او یکی می‌شود؛ زیرا کلام خدا می‌فرماید: «این دو یک تن خواهند بود.» **۱۷**امّا هرکه به خداوند بپیوندد روحاً با او یکی است.

۱۸از شهوترانی بگریزید. هر گناه دیگری که انسان مرتکب می‌شود خارج از بدن است، امّا هرکه مرتکب گناهان جنسی می‌شود، نسبت به بدن خود گناه می‌کند.

۱۹آیا نمی‌دانید بدن شما معبد روح‌القدس است که خداوند به شما بخشیده و در شما ساکن است؟ علاوه براین شما دیگر صاحب بدن خود نیستید، **۲۰**زیرا با قیمت گزافی خریده شده‌اید. پس بدنهای خود را برای جلال خدا بکار ببرید.

دربارهٔ ازدواج

۷ و امّا، دربارهٔ چیزهایی که به من نوشتید: بهتر است که مرد، مجرّد بماند **۲**ولی چون اطراف ما پر از وسوسه‌های جنسی است، بهتر است هر مرد برای خود زنی و هر زن برای خود شوهری داشته باشد. **۳**زن و شوهر باید وظایف زناشویی خود را نسبت به یکدیگر انجام دهند. **۴**زن اختیار بدن خود

را ندارد، زیرا او متعلّق به شوهر خویش است و همچنین مرد اختیار بدن خود را ندارد، زیرا به زن خود تعلّق دارد. **۵**یکدیگر را از حقوق زناشویی محروم نسازید مگر با رضایت طرفین برای مدّتی از یکدیگر دوری کنید تا وقت خود را صرف راز و نیاز با خدا نمایید. امّا پس از آن روابط شما در امور زناشویی به صورت عادی برگردد، مبادا ضعف شما در این مورد باعث شود تسلیم وسوسه‌های شیطان شوید.
۶این یک قانون نیست، این امتیازی است که به شما می‌دهم.
۷کاش همهٔ شما در این مورد مانند من باشید، امّا خداوند به هرکس استعداد خاصّی داده است، به یکی، یک جور و به دیگری به نحوی دیگر.
۸به افراد مجرّد و بیوه زنها می‌گویم: برای شما بهتر است که مانند من مجرّد بمانید. **۹**ولی اگر نمی‌توانید جلوی امیال خود را بگیرید، ازدواج کنید. زیرا ازدواج کردن از سوختن در آتش شهوت بهتر است.
۱۰برای متأهلان دستوری دارم که دستور خودم نیست، بلکه از جانب خداوند است: یک زن شوهردار نباید شوهرش را ترک کند؛ **۱۱**امّا اگر چنین کند یا باید تنها بماند و یا آنکه دوباره با شوهرش آشتی کند. شوهر نیز نباید زن خود را طلاق بدهد.
۱۲به دیگران می‌گویم: (این را من می‌گویم نه خداوند) اگر مردی مسیحی، زنی بی‌ایمان داشته باشد و آن زن راضی به زندگی با او باشد، مرد نباید او را طلاق دهد. **۱۳**و همچنین زن مسیحی که شوهر بی‌ایمان دارد و شوهرش راضی به زندگی با او باشد، آن زن نباید شوهرش را ترک کند. **۱۴**زیرا شوهر بی‌ایمان به وسیلهٔ زن ایماندار با خدا تماس دارد و زن بی‌ایمان نیز به وسیلهٔ شوهر ایماندار خود چنین تماسی با خدا خواهد داشت. در غیر این صورت فرزندان شما نجس می‌بودند، حال آنکه اکنون از مقدّسین هستند. **۱۵**امّا اگر یک نفر بی‌ایمان بخواهد همسر مسیحی خود را ترک کند، مختار است. در این‌گونه موارد همسر مسیحی چه زن و چه شوهر دیگر مقیّد نیست، زیرا خدا ما را برای زندگی آرام خوانده است. **۱۶**ای زن، از کجا معلوم که شوهرت به وسیلهٔ تو نجات نیابد؟ و ای مرد، تو از کجا می‌دانی که وسیلهٔ نجات زن خود نخواهی شد؟!
۱۷به هر حال هرکس در آن وضعی که خدا برایش معیّن نموده و او را در آن وضع خوانده است بماند. دستور من در تمام کلیساها

این است. **۱۸**آیا مرد مختونی دعوت خدا را پذیرفته است؟ چنین شخصی آرزوی نامختونی نکند! آیا کسی در نامختونی خوانده شده است؟ او نیز نباید مختون شود! **۱۹**مختون بودن یا نبودن اهمیّت ندارد! آنچه مهم است، اطاعت از فرمانهای خداست. **۲۰**پس هرکس باید در همان حالتی بماند که در آن، دعوت خدا را پذیرفت. **۲۱**آیا در بردگی خوانده شدی؟ از این ناراحت نباش امّا اگر می‌توانی آزادی خود را به دست آوری آن را از دست نده. **۲۲**زیرا غلامی که به اتّحاد با خداوند دعوت شده باشد، آزاد شدهٔ خداوند است. همچنین شخص آزادی که دعوت خداوند را پذیرفته است، غلام مسیح می‌باشد. **۲۳**شما به قیمت گزافی خریده شده‌اید؛ پس به بندگی انسان تن در ندهید. **۲۴**بنابراین ای برادران* من، هرکس در همان حالتی که در آن خوانده شده بماند، ولی با خدا زندگی کند.

دربارهٔ افراد مجرّد و بیوه زنها

۲۵در خصوص افراد مجرّد از طرف خداوند دستوری ندارم، ولی به عنوان کسی‌که به لطف خداوند قابل اعتماد است، عقیدهٔ خود را اظهار می‌دارم:

۲۶با توجّه به اوضاع وخیم فعلی، بهتر است هرکس همان‌گونه که هست بماند. **۲۷**آیا متأهل هستی؟ خواهان طلاق نباش! آیا مجرّد هستی در فکر ازدواج نباش، **۲۸**امّا اگر ازدواج کنی گناه نکرده‌ای و دختری که شوهر کند مرتکب گناه نشده است؛ ولی زن و شوهر در این زندگی دچار زحمت خواهند شد و من نمی‌خواهم شما در زحمت بیفتید.

۲۹ای برادران* من، مقصودم این است: وقت زیادی باقی نمانده است و از این پس حتّی آنانی که زن دارند، باید طوری زندگی کنند که گویا مجرّد هستند. **۳۰**عزاداران طوری رفتار نمایند که گویی غمی ندارند. خوشحالان طوری زندگی کنند که گویی خوشی را فراموش کرده‌اند و خریداران طوری رفتار کنند که گویی مالک آنچه خریده‌اند، نیستند **۳۱**و کسانی‌که به کارهای دنیوی اشتغال دارند، طوری زندگی کنند که دلبستهٔ این جهان نشوند. زیرا حالت کنونی جهان بزودی از بین خواهد رفت.

۳۲آرزوی من این است که شما از هر نوع نگرانی به دور باشید. مرد مجرّد به امور الهی علاقه‌مند است و می‌خواهد خداوند را

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

خشنود سازد. **۳۳**امّا مرد متأهل به امور دنیوی علاقه‌مند است و می‌خواهد همسر خود را خشنود سازد **۳۴**و به این سبب او به دو جهت کشیده می‌شود. همان‌طور، یک زن مجرّد یا یک دوشیزه به امور الهی علاقه دارد و مایل است در جسم و روح مقدّس باشد، امّا زن شوهردار به چیزهای دنیوی دلبستگی دارد، یعنی می‌خواهد شوهر خود را خشنود نماید.

۳۵برای خیریّت شما این را می‌گویم و مقصودم این نیست که برای شما قید و بند به وجود آورم بلکه می‌خواهم آنچه را که صحیح و درست است انجام دهید و بدون هیچ اشتغال خاطر تمام وقت و هستی خود را وقف خداوند نمایید.

۳۶با وجود این اگر کسی تصوّر کند که نسبت به دختر خود بی‌انصافی می‌کند و دخترش از حدّ بلوغ گذشته و باید ازدواج کند، و اگر او می‌خواهد دخترش ازدواج نماید، گناهی مرتکب نشده است. **۳۷**امّا اگر پدری از روی میل و ارادهٔ خود و بدون فشار دیگران تصمیم جدّی گرفته است که دختر خود را باکره نگه دارد، کاری نیکو می‌کند. **۳۸**پس شوهردادن دختر نیکوست ولی شوهر ندادن او نیکوتر است.

۳۹زن تا زمانی‌که شوهرش زنده است به او تعلّق دارد؛ ولی هرگاه شوهرش بمیرد، او آزاد است با هر کسی‌که می‌خواهد ازدواج نماید، به شرط آنکه آن مرد نیز مسیحی باشد. **۴۰**امّا به عقیدهٔ من اگر او مجرّد بماند، شادتر خواهد بود و گمان می‌کنم که من نیز روح خدا را دارم.

دربارهٔ غذاهای تقدیم شده به بُتها

۸ و امّا دربارهٔ خوراکهای تقدیم شده به بُتها: البتّه همان‌طور که شما می‌گویید «همهٔ ما اشخاص دانایی هستیم.» ولی چنین دانشی آدم را مغرور می‌سازد، امّا محبّت بنا می‌کند. **۲**اگر کسی گمان می‌کند که بر همه‌چیز واقف است، واقعاً آن‌طوری‌که باید و شاید هنوز چیزی نمی‌داند. **۳**امّا کسی‌که خدا را دوست دارد به وسیلهٔ خدا شناخته شده است.

۴پس دربارهٔ خوراکهایی که به بُتها تقدیم شده است: ما می‌دانیم که بت واقعیّت ندارد و خدای دیگری جز خدای یکتا نیست. **۵**حتّی اگر به قول آنها خدایانی در آسمان و زمین وجود داشته باشد، (همان‌طور که می‌بینیم آنها به این‌گونه خدایان و خداوندان معتقدند) **۶**برای ما فقط یک خدا هست یعنی خدای پدر که آفرینندهٔ همه‌چیز است و ما برای او زندگی می‌کنیم و

فقط یک خداوند وجود دارد، یعنی عیسی مسیح که همه‌چیز به وسیلهٔ او آفریده شد و ما در او زیست می‌کنیم.
۷امّـا همهٔ مردم این را نمی‌دانند، بعضـی چنان با بُتها خو گرفته‌اند که تا به امروز خوردن خوراکهایی را که به بُتها تقدیم شده، خوردن قربانی بُتها می‌دانند و هروقت از آن بخورند وجدان ضعیفشان آلوده می‌گردد. **۸**البتّه خوراک، ما را به خدا نزدیکتر نخواهد ساخت؛ نه از خوردن آن غذاها نفعی عاید ما می‌شود و نه از نخوردن آنها ضرری.
۹امّا مواظب باشید، مبادا این آزادی عمل شما به نحوی باعث لغزش اشـخاص ضعیف گردد. **۱۰**اگر کسی تو را که شخص دانایی هستی بر سـر سفرهٔ بتکده نشسته ببیند، آیا این کار تو کسی را که دارای وجدان ضعیفی است، به خوردن قربانی‌های بت تشویق نخواهد کرد؟ **۱۱**پس روشنفکری تو باعث می‌شود شخص ضعیفی که مسیح به‌خاطر او مرد، نابود شود. **۱۲**و به این ترتیب شما نسبت به ایمانداران دیگر گناه می‌کنید و وجدان ضعیف آنها را جریحه‌دار می‌سـازید و از این بدتر، نسبت به خود مسیح هم گناه می‌کنید! **۱۳**بنابراین، اگر خوراکی را که می‌خورم باعث لغزش ایمانداری شود، تا ابد گوشت نخواهم خورد مبادا باعث لغزش او بشوم.

اختیارات حقوق یک رسول

۹ مگر من آزاد و مختار نیستم؟ مگر من رسول نیستم؟ آیا من خداوند ما عیسی را ندیده‌ام؟ مگر شما نتیجهٔ کار من در خداوند نیستید؟ **۲**اگر دیگران رسالت مرا قبول نداشته باشند، شما باید مرا رسول بدانید زیرا وجود شما در خداوند بهترین دلیل رسالت من است.
۳این است جواب من به آنانی که از من ایراد می‌گیرند: **۴**آیا، این حق را نداریم که غذای خود را از کلیساها تأمین کنیم؟ **۵**آیا ما مانند سایر رسولان و برادران خداوند و پطرس، حق نداریم در مسافرتهای خود همسر مسیحی با خود داشته باشیم؟ **۶**آیا فقط من و برنابا باید برای امرار معاش زحمت بکشـیم؟ **۷**آیا هرگز شنیده‌اید که سربازی با خرج خود خدمت کند؟ یا کسی در تاکستان خود انگور کاشته و از میوهٔ آن نخورد؟ یا کدام شبان است که گلّه‌ای را شبانی کرده و از شیر آن استفاده نکند؟
۸آیا به مثالهای انسانی متوسّل شده‌ام؟ آیا شریعت نیز همین را نمی‌گوید؟ **۹**زیرا در تورات موسی نوشته شده است: «هنگامی‌که

گاو خرمن را می‌کوبد دهانش را نبند.» آیا خدا در فکر گاوان است؟! **۱۰**یا واقعاً به‌خاطر ما بود که این‌گونه سخن گفت؟ البتّه در مورد ما نوشته شده است. زیرا آنکه شخم می‌زند و آنکه خرمن را می‌کوبد، به امید سهیم‌شدن در محصول کار می‌کند. **۱۱**ما در میان شما بذر روحانی کاشتیم آیا جای تعجّب است، اگر از شما کمک مادّی بگیریم؟ **۱۲**هرگاه دیگران چنین توقّعی از شما دارند، آیا ما نباید توقّع بیشتری داشته باشیم؟

در هر صورت ما از حقّ خود استفاده ننموده‌ایم بلکه همه‌چیز را تحمّل کرده‌ایم تا مانعی بر سر راه پیشرفت انجیل مسیح نگذارده باشیم. **۱۳**مگر نمی‌دانید که کارکنان معبد بزرگ از آنچه به معبد بزرگ اهدا می‌شود، می‌خورند و خادمان قربانگاه معبد بزرگ از قربانی‌های آن سهمی می‌گیرند؟ **۱۴**به همان طریق، خداوند دستور داده است کسانی‌که بشارت می‌دهند، معاش خود را از آن راه تأمین کنند.

۱۵امّا من از هیچ‌یک از این حقوق استفاده نکرده‌ام و این را هم به آن منظور نمی‌نویسم که برای خود چنین حقّی کسب کنم، برای من مرگ بهتر است از اینکه کسی افتخارات مرا بیهوده سازد. **۱۶**اگر من بشارت دهم نمی‌توانم فخر کنم، زیرا که ناگزیرم! وای بر من اگر بشارت ندهم! **۱۷**اگر کار خود را از روی میل انجام دهم پاداش می‌گیرم و اگر از روی میل انجام ندهم، باز هم مأموریتی است که به من سپرده شده و باید انجام دهم. **۱۸**پس پاداش من چیست؟ پاداش من این است که وقتی بشارت می‌دهم، انجیل را مفت و مجّانی به دیگران می‌رسانم! یعنی من از حقوق خود به عنوان یک مبشر صرف‌نظر می‌کنم.

۱۹زیرا اگرچه کاملاً آزادم و بردهٔ کسی نیستم، خود را غلام همه ساخته‌ام تا به وسیلهٔ من عدّهٔ زیادی به مسیح ایمان آورند. **۲۰**برای این منظور وقتی با یهودیان هستم، مانند یک یهودی زندگی می‌کنم و وقتی بین کسانی هستم که تابع شریعت موسی هستند مانند آنها رفتار می‌کنم. (اگر چه من تابع شریعت نیستم.) **۲۱**و برای اینکه غیر یهودیان که شریعت موسی را ندارند به مسیح ایمان آورند، همرنگ آنان شدم (منظورم نافرمانی از شریعت خدا نیست، چون در واقع من تحت فرمان مسیح هستم.) **۲۲**همچنین در میان افراد ضعیف مثل آنها ضعیف شدم تا به وسیلهٔ من به مسیح ایمان آورند. در واقع با همه همرنگ شده‌ام تا به هر نحوی وسیلهٔ نجات آنها بشوم.

۲۳همهٔ این کارها را به‌خاطر انجیل انجام می‌دهم تا در برکات آن سهیم گردم. **۲۴**مگر نمی‌دانید که در مسابقهٔ دو، اگرچه همهٔ شرکت‌کنندگان می‌دوند، ولی فقط یک نفر جایزه می‌گیرد؟ شما نیز طوری بدوید که آن جایزه نصیب شما شود. **۲۵**ورزشکاری که خود را برای مسابقه آماده می‌کند، سخت می‌کوشد و از زیاده‌روی خودداری می‌کند. آنها چنین می‌کنند تا تاج گُلی را که زود پژمرده می‌شود به دست آورند، ولی ما این کار را به‌خاطر تاجی که تا ابد باقی می‌ماند انجام می‌دهیم. **۲۶**بنابراین من می‌دوم ولی نه بدون هدف، من مشت می‌زنم امّا نه مثل کسی‌که به هوا مشت می‌زند. **۲۷**بدن خود را می‌کوبم و آن را تحت فرمان خود در می‌آورم، مبادا پس از اینکه دیگران را به مسابقه دعوت کردم، خود من از شرکت در آن محروم باشم.

نتایج هولناک بت‌پرستی

۱۰ ای برادران* من، نمی‌خواهم از آنچه برای اجداد ما اتّفاق افتاد بی‌خبر باشید. درست است که همهٔ آنها در زیر سایهٔ ابر بودند و همه از دریا عبور کردند **۲**و همه به عنوان پیروان موسی در ابر و دریا تعمید گرفتند **۳**و همه از یک نان روحانی می‌خوردند **۴**و از یک آب روحانی می‌نوشیدند؛ زیرا از صخره‌ای معجزه‌آمیز که ایشان را دنبال می‌کرد، می‌نوشیدند و آن صخره مسیح بود. **۵**ولی با وجود این، خدا از اکثر آنان خشنود نبود و به این سبب اجساد آنها در سرتاسر بیابان پراکنده شد.

۶همهٔ این چیزها برای ایشان اتّفاق افتاد تا برای ما عبرتی باشد تا ما مانند آنها آرزوی چیزهای پلید نکنیم. **۷**مثلاً مانند بعضی از آنها بت‌پرست نباشید، چنانکه کتاب‌مقدّس می‌گوید: «قوم اسرائیل نشستند تا بخورند و بنوشند و برخاستند تا به لهو و لعب بپردازند.» **۸**مرتکب گناهان جنسی نشویم چنانکه بعضی از آنها مرتکب شدند و در عرض یک روز، بیست و سه هزار نفر از آنها مردند. **۹**خداوند را امتحان نکنیم! به طوری که بعضی از ایشان امتحان کردند و به وسیلهٔ مارها هلاک گردیدند. **۱۰**علیه خداوند شکایت نکنیم، چنانکه بعضی از آنها چنین کردند و به دست فرشتهٔ مرگ نابود شدند.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۱۱همهٔ این اتّفاقات به عنوان نمونه‌ای بر سر آنان آمد و برای تربیت ما به عنوان عبرت نوشته شد. زیرا ما در زمانهای آخر زندگی می‌کنیم.
۱۲بنابراین هرکس گمان می‌کند استوار است، مواظب باشد که سقوط نکند. وسوسه‌هایی که شما با آن روبه‌رو می‌شوید، ۱۳وسوسه‌هایی است که برای تمام مردم پیش می‌آید، امّا خدا به وعده‌های خود وفا می‌کند و نمی‌گذارد شما بیش از توانایی خود وسوسه شوید. خدا همراه با هر وسوسه‌ای راهی هم برای فرار از آن فراهم می‌کند تا بتوانید در مقابل آن پایداری کنید.
۱۴پس ای دوستان عزیز من، در مقابل بت‌پرستی ایستادگی کنید. ۱۵روی سخن من با شما، یعنی با روشنفکران است. دربارهٔ آنچه می‌گویم خودتان قضاوت کنید. ۱۶آیا مقصود از نوشیدن پیالهٔ پر از برکت که خدا را برای آن سپاس می‌گوییم، سهیم شدن در خون مسیح نیست؟ و آیا وقتی نان را پاره کرده می‌خوریم، آیا مقصود ما سهیم‌شدن در بدن مسیح نیست؟ ۱۷همان طوری که یک نان وجود دارد، ما نیز اگرچه بسیاریم یک بدن هستیم زیرا همهٔ ما در خوردن یک نان شریکیم.
۱۸دربارهٔ آنچه قوم اسرائیل کرد فکر کنید، آیا خورندگان قربانی‌ها در خدمت قربانگاه شریک نیستند؟ ۱۹پس مقصود من چیست؟ آیا اینکه خوراکی که به بت تقدیم می‌شود، بالاتر از خوراکی‌های معمولی است و یا خود بت چیزی غیراز یک بت است؟ ۲۰خیر، بلکه مقصود من این است که بت‌پرستان آنچه را قربانی می‌کنند به دیوها تقدیم می‌نمایند نه به خدا و من نمی‌خواهم شما با دیوها شریک باشید. ۲۱شما نمی‌توانید هم از پیالهٔ خداوند و هم از پیالهٔ دیوها بنوشید و شما نمی‌توانید هم بر سفرهٔ خداوند و هم بر سفرهٔ دیوها بنشینید. ۲۲آیا می‌خواهیم خشم خداوند را برانگیزانیم؟ آیا ما از او قویتر هستیم؟
۲۳می‌گویید: «در انجام هر کاری آزادیم.» درست است، امّا هر کاری برای ما صلاح نیست. آری، همان‌طور که می‌گویید در انجام هر کاری آزادیم، امّا هرکاری مفید نیست. ۲۴هیچ‌کس در فکر نفع خود نباشد، بلکه در فکر نفع دیگران باشد.
۲۵برای اینکه وجدان شما آسوده باشد، گوشتی را که در بازار فروخته می‌شود، بدون چون و چرا بخورید. ۲۶زیرا «زمین و هر آنچه در آن است از آن خداوند است.»

۲۷و اگر شخصی بی‌ایمان شما را به خانهٔ خود دعوت کند و می‌خواهید بروید، هر غذایی که پیش شما گذاشت بخورید و برای راحتی وجدانتان لازم نیست دربارهٔ آن چیزی بپرسید. ۲۸امّا اگر او به شما بگوید: «این گوشت، گوشت قربانی است.» به‌خاطر آن کسی‌که شما را آگاه ساخت و به‌خاطر وجدان، آن غذا را نخورید. ۲۹مقصود من وجدان شما نیست، بلکه وجدان آن شخص. ولی شما خواهید گفت: «چرا طرز قضاوت دیگران آزادی عمل مرا محدود سازد؟ ۳۰اگر من خوراک خود را با شکرگزاری می‌خورم، دیگر چرا باید برای آنچه شکرگزاری کرده‌ام مورد انتقاد قرار بگیرم؟»

۳۱هرچه می‌کنید، خواه خوردن، خواه نوشیدن و یا هر کار دیگری که می‌کنید، همه را برای جلال خدا انجام دهید. ۳۲یهودیان یا یونانیان یا کلیسای خدا را نرنجانید. ۳۳همان کاری را بکنید که من می‌کنم: من سعی می‌کنم تمام مردم را در هر امری خشنود سازم و در فکر خود نیستم بلکه در فکر منفعت عموم هستم تا ایشان نجات یابند.

۱۱ از من پیروی کنید همان‌طور که من از مسیح پیروی می‌کنم.

دستوراتی دربارهٔ عبادت زنها

۲اکنون باید شما را تحسین کنم؛ زیرا همیشه به‌یاد من هستید و از آن تعالیمی که به شما سپردم، پیروی می‌کنید. ۳امّا می‌خواهم بدانید که سر هر مرد مسیح است و سر هر زن شوهر اوست و سر مسیح خداست. ۴پس مردی که با سر پوشیده دعا کند یا پیامی از طرف خدا بیاورد، سر خود یعنی مسیح را رسوا می‌سازد. ۵همچنین زنی که با سر برهنه دعا کند یا پیامی از خدا بیاورد، سر خود یعنی شوهرش را رسوا ساخته و با زنی که سرش تراشیده شده، هیچ فرقی ندارد. ۶اگر پوشانیدن یا نپوشانیدن سر برای زنی مهم نیست، پس سر خود را هم بتراشد و اگر تراشیدن موی سر برای زن رسوایی به بار می‌آورد، بهتر است که سر او هم پوشیده باشد. ۷لازم نیست که مرد سر خود را بپوشاند، زیرا او صورت و جلال خدا را منعکس می‌سازد. امّا زن، جلال مرد را منعکس می‌سازد؛ ۸زیرا مرد از زن آفریده نشد، بلکه زن از مرد به وجود آمد ۹و مرد نیز به‌خاطر زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد خلق شد. ۱۰به این جهت و همچنین به‌خاطر فرشتگان، زن باید سر خود

را بپوشاند تا نشان دهد که تحت فرمان است. **۱۱**به هر حال در اتّحاد ما با خداوند، زن از مرد یا مرد از زن بی‌نیاز نیست. **۱۲**زیرا چنانکه زن از مرد به وجود آمد، مرد از زن متولّد می‌شود. نه تنها هردوی آنها بلکه همه‌چیز متعلّق به خداست.

۱۳خودتان قضاوت کنید آیا شایسته است زن با سر برهنه در پیشگاه خدا دعا کند؟ **۱۴**مگر خود طبیعت به شما نمی‌آموزد که گیسوی بلند برای مرد شرم‌آور است، **۱۵**امّا برعکس، گیسوی بلند زن، مایهٔ افتخار اوست و برای این به او داده شده است تا با آن سر خود را بپوشاند. **۱۶**اگر کسی بخواهد در این خصوص مجادله کند، تنها چیزی که به او می‌گویم این است که ما و کلیساهای خدا روش دیگری غیراز این نداریم.

شام خداوند

۱۷ولی در موارد زیر، شما را تحسین نمی‌کنم؛ زیرا وقتی دور هم جمع می‌شوید نتیجهٔ آن نه تنها به سود شما نیست، بلکه به زیان شماست. **۱۸**اولاً می‌شنوم هنگامی‌که به صورت کلیسا دور هم جمع می‌شوید به دسته‌های مختلف تقسیم می‌گردید و این را تا اندازه‌ای باور می‌کنم؛ **۱۹**زیرا شکی نیست که باید در میان شما دسته‌هایی به وجود آید تا اشخاص صمیمی شناخته شوند. **۲۰**وقتی دور هم جمع می‌شوید، برای خوردن شام خداوند نیست. **۲۱**زیرا در هنگام خوردن هر کسی با عجله شام خود را می‌خورد و در نتیجه عدّه‌ای گرسنه می‌مانند در حالی‌که دیگران مست می‌شوند. **۲۲**عجب! مگر خانه‌ای ندارید که در آن بخورید و بنوشید؟ آیا به این وسیله می‌خواهید کلیسای خدا را تحقیر نمایید و اعضای نیازمند را خجل سازید؟ به شما چه بگویم، آیا می‌توانم در این امر شما را تحسین کنم؟ ابداً!

۲۳تعالیمی را که به شما دادم، از خود خداوند گرفتم و آن این بود که عیسی خداوند در شبی که تسلیم دشمنان شد، نان را گرفت **۲۴**و بعد از شکرگزاری آن را پاره کرده گفت: «این است بدن من برای شما. این را به‌یاد من بجا آورید.» **۲۵**همان‌طور پس از شام پیاله را نیز برداشته گفت: «این پیاله همان پیمان تازه‌ای است که با خون من بسته می‌شود. هرگاه این را می‌نوشید، بیاد من بنوشید.»

۲۶زیرا تا وقت آمدن خداوند هرگاه این نان را بخورید و پیاله را بنوشید، مرگ او را اعلام می‌کنید. **۲۷**بنابراین اگر کسی به طور ناشایست نان را بخورد و پیاله را بنوشد، نسبت به بدن

و خون خداوند مرتکب خطا خواهد شد. **۲۸**بنابراین هرکس باید خـود را بیازماید، آن وقت خود از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد. **۲۹**زیرا کسی که معنی و مفهوم بدن مسیح را درک نکند و از آن بخورد و بنوشد با خوردن و نوشیدن آن، خود را محکوم می‌سازد. **۳۰**به همین سبب است که بسیاری از شما ضعیف و مریض هستید و عدّه‌ای نیز مرده‌اند. **۳۱**امّا اگر اول خود را می‌آزمودیم محکوم نمی‌شـدیم. **۳۲**ولی خداوند ما را داوری و تنبیه می‌کند تا با جهان محکوم نگردیم.

۳۳پس ای برادران* من، هروقت برای خوردن شام خداوند دور هم جمع می‌شوید، منتظر یکدیگر باشید. **۳۴**و اگر کسی گرسنه است، در منزل خود غذا بخورد. مبادا جمع شدن شما باعث محکومیّت شما شود. در خصوص مطالب دیگر، هروقت به آنجا بیایم آنها را حلّ و فصل خواهم کرد.

عطایای روح‌القدس

۱۲ و امّا دربارهٔ عطایای روح‌القدس: ای برادران* من، من نمی‌خواهم در این خصوص بی‌اطّلاع باشید. **۲**شما می‌دانید زمانی که هنوز خداناشناس بودید، به سوی بُتهای بی‌زبان کشیده می‌شدید و گمراه می‌گشتید. **۳**پس باید بفهمید که اگر کسی تحت تأثیر روح خدا باشد، نمی‌تواند عیسی را لعن کند و کسی هم نمی‌تواند عیسی را خداوند بداند، مگر به وسیلهٔ روح‌القدس.

۴عطایای روحانی گوناگون است امّا همهٔ آنها را یک روح می‌بخشد. **۵**خدمات ما گوناگون است امّا تمام این خدمات برای یک خداوند است. **۶**فعالیّتهای ما نیز مختلف است امّا یک خداست که در همه عمل می‌کند. **۷**در هر فرد، روح خدا به نوعی خاص برای خیریّت تمام مردم تجلّی می‌کند. **۸**مثلاً روح‌القدس بـه یکی بیان حکمت عطـا می‌کند و به دیگری بیان معرفـت. **۹**به یکی ایمان می‌بخشـد و به دیگری قدرت شفا دادن. **۱۰**به یکی قدرت معجزه و به دیگری قدرت نبوّت و به سومی عطیهٔ تشخیص ارواح عطا می‌کند. به یکی قدرت تکلّم به زبانها و به دیگری قدرت ترجمهٔ زبانها را می‌بخشد. **۱۱**امّا کلّیهٔ این عطایا کار یک روح واحد است و او آنها را بر طبق ارادهٔ خود به هرکس عطا می‌فرماید.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

یک بدن با اعضای بسیار

۱۲بدن انسان، واحدی است که از اعضای بسیار تشکیل شده و اگرچه دارای اعضای متفاوت می‌باشد، باز هم بدن واحد است و مسیح هم همین‌طور می‌باشد. **۱۳**پس همهٔ ما خواه یهود، خواه یونانی، خواه برده و خواه آزاد با یک روح در بدن تعمید یافته‌ایم و همه از همان روح پر شده‌ایم تا از او بنوشیم.
۱۴بدن از یک عضو ساخته نشده بلکه شامل اعضای بسیار است. **۱۵**اگر پا بگوید: «چون دست نیستم به بدن تعلّق ندارم.» آیا به‌خاطر این حرف، دیگر عضو بدن نیست؟ **۱۶**یا اگر گوش بگوید: «به علّت اینکه چشم نیستم به بدن متعلّق نیستم.» آیا به این دلیل دیگر عضو بدن محسوب نمی‌شود؟ **۱۷**اگر تمام بدن چشم بود، چگونه می‌توانست بشنود؟ و اگر تمام بدن گوش بود، چگونه می‌توانست ببوید؟ **۱۸**در حقیقت خدا جای مناسبی را به همهٔ اعضای بدن طبق ارادهٔ خود بخشیده است. **۱۹**اگر تنها یک عضو بود، بدنی وجود نمی‌داشت! **۲۰**امّا در واقع اعضاء بسیار است، ولی بدن یکی است.
۲۱پس چشم نمی‌تواند به دست بگوید: «محتاج تو نیستم.» یا سر نمی‌تواند به پا بگوید: «به تو نیازی ندارم.» **۲۲**برعکس، اعضایی که به ظاهر ضعیفند وجودشان بیش از همه ضروری است؛ **۲۳**و اعضایی را که پست می‌شماریم، با دقّت بیشتری می‌پوشانیم و آن قسمت از اعضای بدن خود را که زیبا نیستند، با توجّه خاصّی می‌آراییم، **۲۴**حال آنکه اعضای زیبای ما به چنین آرایشی احتیاج ندارد. آری، خدا اعضای بدن را طوری به هم مربوط ساخته که به اعضای پست‌تر بدن اهمیّت بیشتری داده می‌شود. **۲۵**تا به این ترتیب در بین اعضای بدن ناهماهنگی به وجود نیاید، بلکه تمام اعضاء نسبت به یکدیگر توجّه متقابل داشته باشند. **۲۶**اگر عضوی به درد آید، اعضای دیگر در درد آن عضو شریک هستند. همچنین اگر یکی از اعضاء مورد تحسین واقع شود، اعضای دیگر نیز خوشحال خواهند بود.
۲۷باری، شما جمعاً بدن مسیح و همه عضوی از اعضای بدن او هستید. **۲۸**مقصودم این است که خدا در کلیسا اشخاص معیّنی را به شرح زیر قرار داده است: اول رسولان، دوم انبیا، سوم معلّمین و بعد از اینها معجزه‌کنندگان و شفادهندگان و مددکاران و مدیران و آنانی که به زبانهای مختلف سخن

می‌گویند. **۲۹**آیا همه رسول یا نبی یا معلّم هستند؟ آیا همه معجزه می‌کنند **۳۰**یا قدرت شفا دادن دارند؟ آیا همه به زبانها سخن می‌گویند یا همه زبانها را ترجمه می‌کنند؟ **۳۱**پس با اشتیاق خواهان بهترین عطایا باشید و اکنون بهترین راه را به شما نشان خواهم داد.

محبّت

۱۳ اگر به زبانهای مردم و فرشتگان سخن گویم ولی محبّت نداشته باشم، فقط یک طبل میان تُهی و سنج پر سر و صدا هستم. **۲**اگر قادر به نبوّت و درک کلّیه اسرار الهی و تمام دانش‌ها باشم و دارای ایمانی باشم که بتوانم کوهها را از جایشان به جای دیگر منتقل کنم، ولی محبّت نداشته باشم هیچ هستم! **۳**اگر تمام دارایی خود را به فقرا بدهم و حتّی بدن خود را در راه خدا به سوختن دهم، امّا محبّت نداشته باشم، هیچ سودی عاید من نخواهد شد.

۴محبّت بردبار و مهربان است. در محبّت حسادت و خودبینی و تکبّر نیست. **۵**محبّت رفتار ناشایسته ندارد، خودخواه نیست، خشمگین نمی‌شود و کینه به دل نمی‌گیرد. **۶**محبّت از ناراستی خوشحال نمی‌شود ولی از راستی شادمان می‌گردد. **۷**محبّت در همه حال صبر می‌کند و در هرحال خوش‌باور و امیدوار است و هر باری را تحمّل می‌کند.

۸نبوّت از بین خواهد رفت و سخن گفتن به زبانها خاتمه یافته و بیان معرفت از میان می‌رود، امّا محبّت هرگز از میان نخواهد رفت. **۹**عطایایی مانند معرفت و نبوّت، جزئی و ناتمام است. **۱۰**امّا با آمدن کمال هر آنچه جزئی و ناتمام است از بین می‌رود.

۱۱موقعی که بچّه بودم حرفهای بچّگانه می‌زدم و بچّگانه تفکّر و استدلال می‌کردم. حال که بزرگ شده‌ام از روشهای بچّگانه دست کشیده‌ام. **۱۲**آنچه را اکنون می‌بینیم مثل تصویر تیره و تار آیینه است ولی در آن زمان همه‌چیز را روبه‌رو خواهم دید. آنچه را که اکنون می‌دانیم جزئی و ناکامل است، ولی در آن زمان معرفت ما کامل خواهد شد یعنی به اندازهٔ کمال معرفت خدا نسبت به من!

۱۳خلاصه این سه چیز باقی می‌ماند: ایمان و امید و محبّت، ولی بزرگترین اینها محبّت است.

مقایسهٔ زبانها با نبوّت

۱۴ پس همیشه در پی محبّت باشید و در عین حال
مشتاق کسب عطایای روح‌القدس و مخصوصاً عطیهٔ
نبوّت باشید. **۲**زیرا کسی‌که به زبانها سخن می‌گوید‌روی سخن
او با خداست نه با مردم، چون دیگران آنچه را که او می‌گوید
نمی‌فهمند زیرا او با قدرت روح‌القدس اسرار الهی را به زبان
می‌آورد. **۳**امّا از طرف دیگر آنکه نبوّت می‌کند برای تقویت
و تشویق و تسلّی دیگران با آنها سخن می‌گوید. **۴**کسی‌که به
زبانها سخن می‌گوید تنها خود را تقویت می‌کند، ولی کسی‌که
نبوّت می‌کند کلیسا را تقویت می‌نماید.
۵اگر همهٔ شما به زبانها سخن گویید خوشحالم، ولی ترجیح
می‌دهم که همهٔ شما نبوّت کنید؛ زیرا اهمیّت کسی‌که نبوّت
می‌کند از کسی‌که به زبانها سخن می‌گوید بیشتر است، مگر
اینکه کسی بتواند سخن او را ترجمه نماید تا کلیسا تقویت
شود. **۶**پس ای برادران* من، اگر من نزد شما بیایم و به زبانها
سخن بگویم چه سودی برای شما خواهم داشت؟ هیچ! مگر
اینکه برای شما مکاشفه‌ای، یا معرفتی، یا پیامی، یا تعلیمی از
جانب خدا بیاورم.
۷حتّی سازهای بی‌جان مثل نی یا چنگ، اگر به طور شمرده و
واضح نواخته نشوند چگونه شنوندگان درک نمایند که آهنگ
آنها چیست؟ **۸**باز هم اگر شیپور صدایی نامفهوم بدهد کیست
که خود را آمادهٔ جنگ سازد؟ **۹**همچنین اگر شما به زبانها
سخنان نامفهوم بگویید چگونه دیگران بفهمند چه می‌گویید؟
در این صورت سخنان شما باد هوا خواهد بود. **۱۰**در جهان،
زبانهای مختلف بسیار است، امّا هیچ‌یک از آنها بی‌معنی
نیست. **۱۱**امّا اگر من زبانی را که با آن صحبت می‌شود نفهمم
نسبت به گویندهٔ آن بیگانه خواهم بود و او نیز نسبت به من
بیگانه است. **۱۲**چون شما اشتیاق دارید صاحب عطایای روح
باشید، بکوشید بیشتر عطایایی را کسب کنید که باعث تقویت
و پیشرفت کلیسا می‌باشد.
۱۳بنابراین آن کسی‌که به زبانها سخن می‌گوید، باید دعا
کند که قادر به ترجمهٔ پیام خود باشد. **۱۴**زیرا اگر من به
زبانها دعا کنم روح من مشغول دعاست ولی عقل من در آن

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نقشی ندارد. **۱۵**پس چه کنم؟ من با روح خود دعا می‌کنم و در عین حال با عقل و فهم خود نیز دعا خواهم کرد و به همین طریق سرود حمد خواهم خواند، یعنی با روح خود و با فکر خود نیز. **۱۶**در غیر این صورت اگر خدا را در روح خود سپاسگزاری می‌کنید، آن کسی که دارای عطیهٔ روح نیست، چگونه به دعای سپاسگزاری شما آمین بگوید؟ زیرا او آنچه را که شما می‌گویید نمی‌فهمد. **۱۷**قبول دارم که به طرز جالبی سپاسگزاری می‌کنید ولی اگر باعث تقویت دیگران نیست چه فایده!

۱۸خدا را شکر که من بیش از همهٔ شما به زبانها سخن می‌گویم. **۱۹**امّا در عبادت کلیسایی گفتن پنج کلمهٔ با معنی را برای تعلیم دیگران از گفتن ده هزار کلمه به زبانی نامفهوم بهتر می‌دانم.

۲۰ای برادران* من، در عقل مانند کودکان نباشید؛ امّا نسبت به بدی و شرارت مثل یک نوزاد بمانید و در عقل اشخاص بالغ باشید. **۲۱**در کتاب‌مقدّس نوشته شده است:

«خداوند می‌گوید که من به زبانهای بیگانه
و از لبان بیگانگان با این قوم سخن خواهم گفت
و با وجود این آنها به من گوش نخواهند داد.»

۲۲طبق این کلام، عطیهٔ زبانها نشانه‌ای است برای بی‌ایمانان نه برای ایمانداران، حال آنکه نبوّت برای ایمانداران است نه برای بی‌ایمانان.

۲۳پس اگر تمام کلیسا جمع شوند و به زبانها سخن بگویند و در همان وقت اشخاصی که بی‌اطّلاع یا بی‌ایمان باشند به مجلس شما وارد شوند، آیا آنها نخواهند گفت که همهٔ شما دیوانه هستید؟ **۲۴**امّا اگر همهٔ شما نبوّت کنید و شخص تازه ایمان یا بی‌ایمان به مجلس شما داخل شود، آنچه را که او می‌شنود، او را به گناهانش آگاه می‌سازد و به وسیلهٔ سخنانی که می‌شنود داوری می‌شود، **۲۵**و اندیشه‌های پنهانی او فاش خواهد شد و به زانو درآمده خدا را پرستش خواهد کرد و اعتراف می‌کند که واقعاً خدا در میان شماست.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نظم و ترتیب در کلیسا

۲۶ای برادران* من، منظور من چیست؟ مقصودم این است که وقتی دور هم جمع می‌شوید، هرکس سرودی یا تعلیمی یا مکاشفه‌ای یا سخنی به زبانها یا ترجمهٔ زبان داشته باشد، همهٔ اینها باید به منظور تقویت همه انجام شود. **۲۷**و اگر می‌خواهید به زبانها سخن گویید دو یا سه نفر بیشتر نباشد و یکی بعد از دیگری سخن بگوید و آن هم با ترجمه باشد. **۲۸**اگر ترجمه کننده‌ای در آنجا حاضر نباشد، هیچ‌کس نباید در مجلس کلیسا به زبانها صحبت کند، مگر اینکه صحبت او بین او و خدا باشد. **۲۹**آن دو یا سه نفری که قرار است نبوّت کنند، صحبت نمایند و دیگران دربارهٔ گفتار ایشان قضاوت کنند. **۳۰**امّا اگر مکاشفه‌ای به یکی از حاضران مجلس برسد، آن کسی‌که مشغول سخن گفتن است ساکت شود. **۳۱**به این ترتیب شما می‌توانید یکی بعد از دیگری برای تعلیم و تقویت همه نبوّت کنید. **۳۲**زیرا عطیهٔ نبوّت باید تحت اختیار گویندهٔ آن باشد، **۳۳**چون خدا، خدای هرج و مرج نیست بلکه خدای نظم و آرامش است. چنانکه در تمام کلیساهای مقدّسین مرسوم است؛ **۳۴**زنها باید در کلیسا ساکت بمانند؛ زیرا اجازهٔ سخن گفتن ندارند، بلکه مطابق آنچه تورات نیز می‌گوید، زنها باید مطیع باشند. **۳۵**اگر مایلند دربارهٔ امری چیزی بدانند در منزل از شوهران خود بپرسند زیرا گفت‌وگوی زنها در مجالس کلیسا شرم‌آور است.

۳۶آیا گمان می‌کنید که پیام خدا از شما شروع شده است؟ و یا پیام او تنها به شما رسیده است؟ **۳۷**اگر کسی خود را نبی بخواند یا دارای عطایای روحانی دیگر بداند باید تصدیق کند که آنچه را می‌نویسم دستور خداوند است. **۳۸**امّا اگر کسی به این دستور بی‌اعتنایی کند، نسبت به او نیز بی‌اعتنایی خواهد شد.

۳۹خلاصه ای برادران* من، مشتاق عطیهٔ نبوّت باشید و در عین حال، گفت‌وگو به زبانها را منع نکنید. **۴۰**امّا همهٔ کارها باید با نظم و ترتیب انجام شود.

رستاخیز مسیح

۱۵ ای برادران* من، اکنون می‌خواهم مژده‌ای را که قبلاً به شما اعلام کرده بودم و شما قبول

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نمودید و در آن پایدار هستید، بیاد شما بیاورم. **۲**اگر به آن متوسّل باشید به وسیلهٔ آن نجات می‌یابید، مگر اینکه ایمان شما واقعی نباشد.

۳آنچه را که به من رسیده بود یعنی مهمترین حقایق انجیل را به شما سپردم و آن این است که مطابق پیشگوی‌های تورات و نوشته‌های انبیا، مسیح برای گناهان ما مرد **۴**و مدفون شد و نیز بر طبق کتاب‌مقدّس در روز سوم زنده گشت **۵**و بعد خود را به پطرس و پس از آن به دوازده رسول ظاهر ساخت و **۶**یک‌بار هم به بیش از پانصد نفر از پیروانش ظاهر شد، که اغلب آنها تا امروز زنده‌اند ولی بعضی مرده‌اند. **۷**بعد از آن یعقوب و سپس تمام رسولان او را دیدند.

۸آخر همه، خود را به من که در برابر آنها طفلی نارس بودم، ظاهر ساخت؛ **۹**زیرا من از تمام رسولان او کمتر هستم و حتّی شایستگی آن را ندارم که رسول خوانده شوم، چون بر کلیسای خدا جفا می‌رسانیدم. **۱۰**امّا به وسیلهٔ فیض خدا آنچه امروز هستم، هستم و فیضی که او نصیب من گردانید، بیهوده نبود؛ زیرا من از همهٔ ایشان بیشتر زحمت کشیدم. گرچه واقعاً من نبودم؛ بلکه فیض خدا بود که با من کار می‌کرد. **۱۱**به هرحال خواه من بیشتر زحمت کشیده باشم، خواه ایشان، تفاوتی ندارد. زیرا این است آنچه همهٔ ما اعلام می‌کنیم و شما نیز به این ایمان آورده‌اید.

رستاخیز مردگان

۱۲پس اگر مژده‌ای را که ما اعلام می‌کنیم، این باشد که مسیح پس از مرگ زنده شد، چگونه بعضی از شما می‌توانید ادّعا کنید که قیامت مردگان وجود ندارد؟ **۱۳**اگر قیامت مردگان وجود نداشته باشد، پس مسیح هم زنده نشده است! **۱۴**و اگر مسیح زنده نشده باشد، هم بشارت ما پوچ است و هم ایمان شما! **۱۵**وقتی گفتیم که خدا مسیح را زنده ساخته است، درصورتی‌که زنده شدن مردگان درست نباشد، دربارهٔ خدا شهادت دروغ داده‌ایم. **۱۶**زیرا اگر مردگان زنده نمی‌شوند، مسیح هم مسلّماً زنده نشده است. **۱۷**و اگر مسیح زنده نشده است، ایمان شما بیهوده است و شما هنوز در گناهان خود هستید. **۱۸**از آن گذشته ایماندارانی هم که مرده‌اند، باید هلاک شده باشند! **۱۹**اگر امید ما به مسیح فقط منحصر به این زندگی باشد، از تمام مردم بدبخت‌تر هستیم!

۲۰امّا در حقیقت، مسیح پس از مرگ زنده شد و اولین کسی
است که از میان مردگان برخاسته است. **۲۱**زیرا چنانکه مرگ به
وسیلهٔ یک انسان آمد، همان‌طور قیامت از مردگان نیز به وسیلهٔ
یک انسان دیگر فرا رسید. **۲۲**و همان‌طور که همهٔ آدمیان به‌خاطر
همبستگی با آدم می‌میرند، تمام کسانی‌که با مسیح متّحدند،
زنده خواهند شد. **۲۳**امّا هرکس به نوبت خود زنده می‌شود:
اول مسیح و بعد در وقت آمدن او آنانی که متعلّق به او هستند.
۲۴پس از آن پایان کار فرا خواهد رسید و مسیح تمام فرمانروایان
و قوّتها و قدرتها را برانداخته و پادشاهی را به خدای پدر خواهد
سپرد. **۲۵**زیرا تا آن زمانی‌که خدا همهٔ دشمنان را زیر پای مسیح
نگذارد او باید به سلطنت خود ادامه دهد. **۲۶**آخرین دشمنی
که بر انداخته می‌شود، مرگ است. **۲۷**کلام خدا می‌گوید که
خدا همه‌چیز را زیر پای مسیح قرار داده است. ولی البتّه معلوم
است که عبارت «همه‌چیز» شامل خدا، که همه‌چیز را تحت
فرمان مسیح می‌گذارد، نمی‌شود. **۲۸**وقتی‌که همه‌چیز تحت
فرمان مسیح قرار بگیرد، مسیح نیز که پسر خداست، خود را
در اختیار خدا که همه‌چیز را به فرمان او گذاشت، قرار خواهد
داد تا خدا بر کلّ کاینات حاکم گردد.

۲۹در غیر این صورت برای چه عدّه‌ای از طرف مردگان تعمید
می‌گیرند؟ اگر مردگان اصلاً زنده نمی‌شوند، چرا دیگران به
نام ایشان تعمید می‌گیرند؟ **۳۰**و ما چرا باید در تمام ساعات
زندگی با خطر روبه‌رو باشیم؟ **۳۱**ای برادران* من، چون به اتّحاد
شما با خداوند، عیسی مسیح افتخار می‌کنم، سوگند می‌خورم
که هر روز با مرگ روبه‌رو می‌شوم. **۳۲**اگر من فقط از روی
انگیزه‌های انسانی در افسس با جانوران می‌جنگیدم چه چیزی
عاید من می‌شد؟ اگر مردگان زنده نمی‌شوند، پس «بخوریم و
بنوشیم، زیرا فردا خواهیم مرد.»

۳۳گول نخورید، معاشران بد، اخلاق خوب را فاسد می‌سازند.
۳۴درست فکر کنید و دیگر گناه نکنید. زیرا بعضی از شما خدا
را نمی‌شناسید و این را برای شرمساری شما می‌گویم.

رستاخیز بدن

۳۵شاید کسی بپرسد: «مردگان چگونه زنده می‌شوند و با
چه نوع بدنی ظاهر می‌شوند؟» **۳۶**ای نادانان، وقتی تخمی در

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

زمین می‌کارید، آن زنده نخواهد شد، مگر اینکه اول بمیرد.
۳۷و آنچه می‌کاری فقط یک دانه است، خواه یک دانهٔ گندم
باشد یا هر دانهٔ دیگر و آن هنوز شکل نهایی خود را نگرفته
است. ۳۸خدا بر طبق ارادهٔ خود بدنی به آن می‌دهد و به هر
نوع تخم، بدنی مخصوص می‌بخشد.
۳۹گوشت همهٔ موجودات زنده یک جور نیست، گوشت
آدمیان یک جور است و هر دسته از حیوانات، پرندگان و ماهیان
گوشت مخصوص به خود دارند.
۴۰اجسام آسمانی با اجسام زمینی فرق دارند و زیبایی‌های
آنها نیز با هم متفاوت است. ۴۱زیبایی خورشید یک‌جور است
و زیبایی ماه و ستارگان نحوی دیگر و حتّی در میان ستارگان
زیبایی‌های گوناگون یافت می‌شود.
۴۲زنده‌شدن مردگان نیز چنین خواهد بود، آنچه به خاک
سپرده می‌شود فانی است و آنچه برمی‌خیزد فناناپذیر است.
۴۳آنچه به خاک می‌رود ذلیل و خار است. آنچه برمی‌خیزد
پرجلال است. در ضعف و ناتوانی کاشته می‌شود و در قدرت
سبز می‌شود. ۴۴بدن جسمانی به خاک سپرده می‌شود و
بدن روحانی برمی‌خیزد. همچنان‌که بدن جسمانی هست،
بدن روحانی نیز وجود دارد. ۴۵در این خصوص کتاب‌مقدّس
می‌فرماید: «اولین انسان یعنی آدم، نفس زنده گشت.» امّا آدم
آخر روح حیات بخش گردید. ۴۶آنچه روحانی است، اول
نمی‌آید. اول جسمانی و بعد از آن روحانی می‌آید. ۴۷آدم اول
از خاک زمین ساخته شد و آدم دوم از آسمان آمد. ۴۸خاکیان
به او که از خاک ساخته شد شبیه‌اند و آسمانی‌ها هم به او که
از آسمان آمد شباهت دارند. ۴۹همان‌گونه که شکل خاکی به
خود گرفتیم، شکل آسمانی نیز به خود خواهیم گرفت. ۵۰ای
برادران* ، مقصودم این است که آنچه از گوشت و خون ساخته
شده است، نمی‌تواند در پادشاهی خدا سهیم گردد و آنچه فانی
است، نمی‌تواند در فناناپذیری نصیبی داشته باشد.
۵۱گوش دهید تا رازی را برای شما فاش سازم. همهٔ ما نخواهیم
مرد؛ ۵۲بلکه در یک لحظه با یک چشم بهم‌زدن به محض
آنکه شیپور آخر شنیده شود، تغییر خواهیم یافت. زیرا شیپور به
صدا در می‌آید و مردگان برای حیات فناناپذیر زنده می‌شوند و

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

ما نیز تغییر خواهیم یافت. **۵۳**زیرا فنا باید با بقاء پوشیده شود و مرگ به حیات جاودان ملبّس گردد. **۵۴**زمانی‌که فنا با بقا و مرگ با حیات پوشیده شود آنچه کلام خدا می‌فرماید به حقیقت خواهد پیوست که

«مرگ نابود گشته و پیروزی، کامل گردیده است.»
۵۵«ای مرگ، پیروزی تو کجاست و ای موت نیش تو کجا؟»

۵۶نیش مرگ از گناه زهرآگین می‌شود و گناه از شریعت قدرت می‌گیرد. **۵۷**امّا خدا را شکر که او به وسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح به ما پیروزی بخشیده است.

۵۸بنابراین ای برادران* عزیز من، پابرجا و استوار بمانید. همیشه در کار و خدمت خداوند مشغول باشید؛ زیرا می‌دانید که زحمات شما در خدمت او بی‌نتیجه نخواهد بود.

جمع‌آوری پول

۱۶ اکنون در خصوص جمع‌آوری اعانه برای مقدّسین یهودیه: همان‌طور که به کلیساهای غلاطیه دستور دادم شما نیز عمل کنید. **۲**یعنی در اولین روز هر هفته (روز یکشنبه) هر یک از شما باید به نسبت درآمد خود مقداری پول کنار بگذارید و آن را پس‌انداز کنید تا موقع آمدن من احتیاجی به جمع‌آوری پول نباشد **۳**و به محض اینکه به آنجا رسیدم، کسانی را که شما انتخاب کرده‌اید با معرّفی نامه می‌فرستم تا هدایا را به اورشلیم ببرند. **۴**و اگر رفتن من صلاح باشد، همراه ایشان خواهم رفت.

نقشهٔ پولس برای سفر آینده

۵پس از گذشتن از مقدونیه نزد شما می‌آیم؛ زیرا قصد دارم از مقدونیه عبور کنم. **۶**احتمال می‌رود مدّتی نزد شما بمانم و شاید زمستان را با شما به سر برم و به این وسیله با کمک شما به سفر خود به هر کجا باشد ادامه خواهم داد. **۷**در حال حاضر مایل نیستم در هنگام عبور از شما دیدن کنم؛ زیرا امیدوارم بعداً با اجازهٔ خداوند مدّتی نزد شما بمانم.

۸من تا عید پنتیکاست در افسس خواهم ماند. **۹**زیرا فرصت بزرگی برای خدمت مؤثری به من داده شده است، اگر چه مخالفین زیادی در آنجا وجود دارند.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۱۰اگـر تیموتاؤس به آنجا آمد، مواظب باشـید که در میان شما هیچ نگرانی نداشته باشد؛ زیرا همان‌گونه که من در کار خداوند مشغولم، او نیز کار می‌کند. **۱۱**پس هیچ‌کس او را حقیر نشـمارد و او را کمک کنید تا به سـلامتی به راه خود ادامه داده، نزد من برگـردد؛ زیرا برای آمدن او و سـایر ایمانداران چشم به راه هستم.

۱۲در خصـوص برادر ما اپلس، من او را زیاد تشـویق کردم که به اتّفاق ایمانداران دیگر به دیدن شـما بیاید، ولی کاملاً نپذیرفته است که در این موقع بیاید، امّا هرگاه فرصت یافت، خواهد آمد.

آخرین دستورات

۱۳هوشـیار باشـید، در ایمان ثابت بمانید، قوی و جوانمرد باشید. **۱۴**همهٔ کارهای خود را با محبّت انجام دهید.

۱۵اکنون ای برادران* من، خانوادهٔ اسـتیفان را می‌شناسید و می‌دانید که آنها اولین ایمانداران یونان بودند که خود را وقف خدمت به مقدّسـین نمودند. **۱۶**درخواست می‌کنم مطیع این اشخاص و هر شخص دیگری که با شما همکاری می‌کند و زحمت می‌کشد، باشید.

۱۷از آمدن استیفان و فرتوناتوس و اخائیکاس شاد شدم زیرا غیبت شـما را جبران کرده‌اند **۱۸**و نیروی تازه‌ای به روح من و همچنین به روح شـما بخشـیدند. از چنین اشخاصی باید قدردانی کرد.

۱۹کلیساهای آسیا به شما سلام می‌فرستند، اکیلا و پرسکله با کلیسایی که در خانهٔ ایشان تشکیل می‌شود، در خداوند سلام گرم به شما می‌فرستند. **۲۰**جمیع ایمانداران سلام می‌فرستند. با بوسهٔ مقدّسانه به یکدیگر سلام گویید.

۲۱در خاتمه، من پولس با خط خود درود می‌فرستم.

۲۲ملعون است هرکه خداوند را دوست ندارد. ماراناتا یعنی «ای خداوند ما، بیا.»

۲۳فیض خداوند ما عیسی با همهٔ شما باد.

۲۴محبّت من همواره با همهٔ شما که با عیسی مسیح متّحد هستید باشد. آمین.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نامهٔ دوم پولس رسول به

کلیسای شهر قرنتس

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱		۱۲	۱۳	

نامهٔ دوم پولس رسول به

کلیسای شهر قرنتس

معرّفی کتاب

نامهٔ دوم پولس به قرنتیان در زمانی نوشته شد که پولس مشکلات زیادی در روابط خود با کلیسای قرنتس داشت. بعضی از اعضای کلیسا شـدیداً علیه پولس قیام کرده بودند. ولی پولس با دقّت و تحمّل زیاد برای تبدیل روابط و اصلاح آن کوشش می‌کند و سرانجام مسائل برای آنان روشن و آشکار می‌گردد.

در قسمت اول، پولس روابط خود را با کلیسای قرنتس شرح داده و توضیح می‌دهد که چرا بشدّت با ناسزاگویی و کشمکش در کلیسا مخالفت می‌کند. همچنین خوشحالی خود را از اینکه این روش باعث توبه و اصلاح شده است بیان می‌کند. سپس از کلیسا درخواست می‌نماید که هدایایی برای مسیحیان نیازمند در یهودیه بفرستند. در فصلهای آخر، او از رسالت خویش در برابر آنانی که در کلیسـا ادّعای رسـالت می‌کردند و رسالت پولس را تکذیب می‌نمودند، دفاع می‌کند.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۱۱
پولس و کلیسای قرنتس ۱:۱۲-۷:۱۶
هدایا برای مسیحیان یهودیه ۸:۱-۹:۱۵
دفاع پولس از رسالت خویش ۱۰:۱-۱۳:۱۰
خاتمه ۱۳:۱۱-۱۳

مقدّمه

۱ از طرف پولس که به ارادهٔ خدا، رسـول عیسی مسیح است و از طرف برادر ما تیموتاؤس به کلیسای خدا در شهر قرنتس و تمام مقدّسین مقیم یونان تقدیم می‌شود.
۲پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند، به شما فیض و آرامش عطا فرماید.

شکرگزاری پولس

۳سپاس بر خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدری مهربان و منبع آسایش است. **۴**او ما را در تمام سختی‌ها و زحمتهای ما آسودگی بخشید تا ما بتوانیم با استفاده از همان آسایشی که خدا به ما عطا فرمود، کسانی را که به انواع سختی‌ها گرفتار هستند، آسودگی بخشیم. **۵**همان‌گونه که ما در رنجهای بسیارِ مسیح سهیم هستیم، به وسیلهٔ مسیح در آسایش فراوان او نیز شریک هستیم. **۶**اگر زحمات و سختی‌ها نصیب ما می‌شود، به‌خاطر آسودگی و نجات شماست و اگر آسایش در انتظار ماست، این هم باید موجب آسودگی خاطر شما باشد. یعنی وقتی شما هم مثل ما متحمّل رنج و زحمت می‌شوید، صبور و با تحمّل باشید. **۷**امید ما به شما هرگز متزلزل نمی‌شود، زیرا می‌دانیم، چنانکه در رنجهای ما سهیم هستید، در آسایش ما نیز سهیم خواهید بود.

۸ما نمی‌خواهیم از زحماتی که در استان آسیا برای ما پیش آمد بی‌خبر باشید. بارهایی که بر دوش ما گذاشته شد آن‌قدر گران و سنگین بود که امید خود را به زندگی از دست دادیم. **۹**احساس می‌کردیم که حکم اعدام ما صادر شده بود. چنین اتّفاقی افتاد تا به خدایی که مردگان را زنده می‌کند متّکی باشیم نه به خودمان. **۱۰**خدا ما را از خطر مرگ بسیار وحشتناکی رهانید و امید ما باز هم به اوست که بار دیگر ما را رهایی بخشد. **۱۱**شما نیز باید با دعاهایتان ما را یاری کنید تا وقتی عدّهٔ بسیاری برکاتی را که خدا به ما داده است ببینند، آنگاه عدّهٔ بیشتری به‌خاطر ما خدا را سپاس خواهند گفت.

تغییر نقشهٔ پولس

۱۲افتخار ما این است و وجدان ما نیز گواه است که در روابط خود با مردم این جهان و مخصوصاً با شما با خلوص نیّت و بی‌ریایی خدایی رفتار کرده‌ایم. ما به فیض خدا متّکی بودیم، نه به فلسفهٔ دنیوی. **۱۳**در آنچه نوشتیم، مقصود ما همان است که شما می‌خوانید و می‌فهمید. **۱۴**و امیدواریم شما همان‌طور که ما را تا حدّی می‌شناسید این چیزها را نیز کاملاً بفهمید تا سرانجام در روز عیسی خداوند چنانکه ما به شما افتخار می‌کنیم شما نیز به ما افتخار کنید.

۱۵با چنین اطمینانی بود که تصمیم گرفتم قبل از همه از شما دیدن کنم تا برکاتی مضاعف به شما برسانم. **۱۶**یعنی

می‌خواستم هم در وقت رفتن به مقدونیه و هم در بازگشت از آنجا از شما دیدن کنم و در بازگشت با کمک شما راه یهودیه را در پیش بگیرم. **۱۷**آیا این تصمیم من نشان می‌دهد که دچار تردید شده‌ام؟ آیا من هم در نقشه‌های خود مثل افراد این جهان به اقتضای زمان، بلی یا خیر می‌گویم؟ **۱۸**همان‌گونه که سخنان خدا قابل اعتماد است، گفتار ما نیز به شما دو پهلو نمی‌باشد. **۱۹**زیرا پسر خدا عیسی مسیح، که من و سیلوانس و تیموتاؤس او را به شما اعلام کردیم، هرگز دو دل نبود بلکه بلی او همیشه «بلی» بوده است. **۲۰**زیرا هرقدر که وعده‌های خدا زیاد باشند همهٔ آنها به طور مثبت در مسیح انجام می‌شوند و به این جهت وقتی خدا را ستایش می‌کنیم به وسیلهٔ مسیح آمین می‌گوییم. **۲۱**خدا، ما و شما را در اتّحاد با مسیح استوار نموده و مأموریت مقدّسی به ما داده است. **۲۲**و خدا مُهر مالکیّت خود را بر ما گذاشت و روح‌القدس را به عنوان ضامن همهٔ برکات آینده در دلهای ما نهاد.

۲۳خدا شاهد است که من از آمدن به قرنتس به این دلیل خودداری کردم که مبادا مزاحم شما شوم. **۲۴**مقصود من این نیست که حاکم بر ایمان شما باشم! خیر، بلکه ما همکاران واقعی شما هستیم تا شما به خوشی حقیقی مایل شوید، زیرا شما در ایمان پایدار هستید.

۲ پس در این مورد تصمیم گرفتم که اگر آمدن من باعث رنجش و اندوه شما شود، دیگر نزد شما نیایم؛ **۲**زیرا اگر من شما را برنجانم، دیگر چه کسی باقی می‌ماند که به من دلخوشی دهد؟ جز همان کسانی‌که من رنجانیدم! **۳**به این جهت آن نامه را نوشتم تا در وقت آمدن من آن کسانی‌که باید مرا خوشحال کنند، مایهٔ رنجش و اندوه من نشوند. اطمینان دارم که شادمانی من همهٔ شما را نیز شادمان خواهد ساخت. **۴**من آن نامه را با قلبی بسیار اندوهگین و پریشان و با اشکهای فراوان به شما نوشتم. منظورم رنجانیدن شما نبود بلکه می‌خواستم شما را از محبّت خاصّی که به شما دارم خاطرجمع سازم.

طلب آمرزش برای یک گناهکار

۵اگر کسی در میان شما باعث رنجش و اندوه شده است، نه فقط مرا رنجانیده است، بلکه تا حدّی همهٔ شما را نیز! (در این مورد نمی‌خواهم بیش از حد سختگیری کنم.) **۶**تنبیهی که اکثر

شما نسبت به شخص مقصّر روا داشتید برای او کافی است.
۷پس اکنون شما باید او را ببخشید و دلداری دهید مبادا غم و
اندوه زیاد، او را از پای درآورد. **۸**بنابراین من از شما خواهش
می‌کنم که محبّت خـود را دوباره به او ثابت کنید. **۹**زیرا من
آن نامه را نوشتم تا شما را آزمایش کنم. من می‌خواستم ببینم
که آیا در هر مـوردی از تعالیم من اطاعـت می‌کنید یا خیر.
۱۰هرگاه شما کسـی را ببخشید من نیز او را می‌بخشم و اگر
لازم باشـد که من هم او را ببخشم، باید بگویم که من او را
در حضور مسیح و به‌خاطر شما بخشیده‌ام. **۱۱**ما نمی‌خواهیم
شـیطان از این فرصت اسـتفاده کند؛ زیرا ما از نقشه‌های او
بی‌خبر نیستیم.

نگرانی پولس و آسودگی خاطر او

۱۲وقتی به تروآس رسیدم که بشارت مسیح را بدهم فرصت
خوبی برای خدمت خداوند داشتم، **۱۳**امّا چون برادرم تیطُس
را در آنجـا نیافتم، فکرم ناراحت بود. پس از حضور ایشـان
مرخّص شده به مقدونیه رفتم.
۱۴امّا خدا را شکر می‌کنم که ما را به وسیلهٔ اتّحاد با مسیح
در صف پیروزمندان قـرار داده و هدایتمان می‌کند. مثل عطر
خوشبو در همه‌جا پخش می‌شویم تا بوی خوش معرفت الهی
را به همه برسانیم. **۱۵**زیرا ما مانند بُخور خوشبویی هستیم که
مسیح به خدا تقدیم می‌کند و بوی خوش آن هم بین آنانی که
نجات می‌یابند و هم بین آنانی کـه هلاک می‌گردند، پخش
می‌گردد. **۱۶**این بو برای کسـانی‌که در راه هلاکت هستند،
بوی کشنده‌ای است که مرگ را به دنبال دارد و برای آنهایی
که در راه نجات سـالکند، رایحه‌ای حیات بخش می‌باشد.
پس کیست که لیاقت این کار و خدمت را داشته باشد؟ **۱۷**ما
کلام خدا را دستفروشی نمی‌کنیم، چنانکه بسیاری می‌کنند،
بلکه مـا آن را با صمیمیّت، مانند کسـانی‌که از جانب خود
خدا مأمور شده‌اند و در حضور او خدمت می‌کنند و با مسیح
متّحدند، بیان می‌کنیم.

خدمتکاران پیام جدید

۳ شـاید بگویید که ما به خودستایی پرداخته‌ایم! آیا ما
مثل دیگران از طرف شما و یا برای شما به سفارشنامه
محتاجیم؟ **۲**بهترین سفارشنامهٔ ما شما هستید، که در دلهای
ما نوشـته شـده تا تمام مردم آن را بخوانند و بفهمند. **۳**شما

نامهٔ سرگشاده‌ای هستید که مسیح آن را نوشته و توسط ما به
دیگران رسانیده است. این نامه با مرکب و بر روی تخته سنگ
نوشته نشده است بلکه نامه‌ای است که روح خدای زنده بر
قلبهای انسانی نوشته است.
۴ما فقط به علّت اطمینانی که به خدا داریم، به وسیلهٔ مسیح
چنین ادّعایی می‌کنیم. ۵در خود لیاقتی نمی‌بینیم که بگوییم
ما صلاحیّت انجام چنین کاری را داشته‌ایم. خیر! بلکه لیاقت
ما از جانب خداست. ۶او ما را لایق گردانید که خدمتگزار
پیمان جدید باشیم و این پیمان یک سند کتبی نیست، بلکه
از روح خداست، زیرا شریعت نوشته شده، انسان را به مرگ
می‌کشاند امّا روح خدا حیات می‌بخشد.
۷اگر دوران شریعت که بر سنگ حک شده بود و به مرگ
می‌انجامید، با چنان شکوهی شروع شد که قوم اسرائیل به
علّت نوری که در صورت موسی می‌درخشید نتوانستند به
چهرهٔ او نگاه کنند، هرچند که آن نور به تدریج ناپدید می‌شد،
۸پس دورهٔ ظهور روح‌القدس چقدر با شکوه‌تر خواهد بود. ۹و
اگر دورانی که شریعت مردم را محکوم می‌ساخت، با چنان
شکوهی همراه بود، پس دوره‌ای که مردم تبرئه می‌شوند باید
چقدر شکوه و جلال بیشتری داشته باشد! ۱۰در واقع می‌توان
گفت که دوران پرشکوه اول، تمام جلوه و جلال خود را در
برابر شکوه و جلال بیشتر دوران دوم از دست داده است. ۱۱و
اگر آنچه که به تدریج ناپدید می‌گشت دارای چنین شکوه
و جلالی بود، پس آنچه دایمی است، باید دارای چه شکوه
بیشتری باشد؟!
۱۲چون چنین امیدی داریم با شهامت سخن می‌گوییم. ۱۳ما
مثل موسی نیستیم که نقابی بر صورت خویش گذاشت تا
قوم اسرائیل پایان آن شکوه زودگذر را نبینند. ۱۴ذهنهای آنها
کند شده و تا به امروز در موقع خواندن عهد عتیق این نقاب
باقیمانده است و برداشته نمی‌شود، زیرا فقط به وسیلهٔ مسیح
برداشته خواهد شد. ۱۵آری تا به امروز هروقت آنها تورات موسی
را می‌خوانند آن نقاب ذهنشان را می‌پوشاند. ۱۶امّا به محض
اینکه کسی به خداوند روی آورد، آن نقاب برداشته می‌شود.
۱۷و در اینجا مقصود از کلمهٔ «خداوند»، روح‌القدس است و
هرجا روح خداوند باشد، در آنجا آزادی هست. ۱۸و همهٔ ما
درحالی‌که با صورتهای بی‌نقاب مانند آیینه‌ای جلال خداوند را

منعکس می‌کنیم، به تدریج در جلالی روز افزون به شکل او مبدّل می‌شویم و این کار، کار خداوند یعنی روح‌القدس است.

گنجی در کوزه‌های سفالین

۴ چون خدا از لطف خود این مأموریت را به ما داده است مأیوس نمی‌گردیم. **۲**ما به هیچ‌یک از روشهای پنهانی و ننگین متوسّل نمی‌شویم و هرگز با فریبکاری رفتار نمی‌کنیم و پیام خدا را تحریف نمی‌نماییم، بلکه با بیان روشن حقیقت می‌کوشیم که در حضور خدا مورد پسند وجدان همهٔ مردم باشیم. **۳**زیرا اگر انجیلی که اعلام می‌کنیم پوشیده باشد، فقط برای کسانی پوشیده است که در راه هلاکت هستند. **۴**«خدای این جهان» افکار آنها را کور کرده است تا نور انجیل پرشکوه مسیح را که صورت خدای نادیده است نبینند. **۵**ما نمی‌خواهیم خودمان مورد توجّه قرار بگیریم بلکه اعلام می‌کنیم که عیسی مسیح، خداوند است و ما به‌خاطر او خادمان شما هستیم. **۶**زیرا همان خدایی که فرمود: «روشنایی از میان تاریکی بدرخشد،» در قلبهای ما نیز درخشیده است تا آن نور معرفت جلال خدا که در چهرهٔ مسیح مشاهده می‌شود بر ما بدرخشد.

۷با وجود این، ما چنین گنجی در کوزه‌های سفالین داریم تا معلوم گردد که آن قدرت بزرگ از ما نیست، بلکه از آن خداست. **۸**از هر طرف تحت فشاریم، ولی خُرد نمی‌شویم. گاهی دچار شک و تردید می‌شویم، امّا تسلیم ناامیدی نمی‌گردیم. **۹**آزار می‌بینیم، امّا هیچ‌وقت تنها نیستیم. زمین می‌خوریم ولی نابود نمی‌شویم. **۱۰**بدنهای فانی ما دایماً داغ مرگ عیسی را با خود دارند تا زندگی عیسی در بدنهای ما نیز ظاهر شود. **۱۱**آری، در تمام دورهٔ زندگی خود همیشه به‌خاطر عیسی به مرگ تسلیم می‌شویم تا زندگی عیسی در جسم فانی ما ظاهر شود. **۱۲**پس درحالی‌که اثرات مرگ در بین ما دیده می‌شود، اثرات حیات در بین شما مشهود است.

۱۳کتاب‌مقدّس می‌فرماید: «چون ایمان داشتم، سخن گفتم.» ما نیز در همان روح سخن می‌گوییم، چون ایمان داریم. **۱۴**زیرا می‌دانیم خدا که عیسی خداوند را پس از مرگ زنده گردانید، ما را نیز با عیسی زنده خواهد ساخت و با شما به حضور خود خواهد آورد. **۱۵**این‌همه به‌خاطر شماست تا به هر اندازه‌ای که فیض خدا شامل افراد بیشتری شود، شکر و سپاس برای جلال او نیز افزایش یابد.

ایمان، راهنمای ما در زندگی

۱۶بنابراین، امید خود را از دست نمی‌دهیم. اگرچه وجود ظاهری ما رفته رفته از بین می‌رود، وجود باطنی ما روزبه‌روز تازه‌تر می‌گردد. ۱۷و این رنج و زحمت ناچیز و زودگذر، جلال عظیم و بی‌پایانی را که غیرقابل مقایسه است برای ما فراهم می‌کند ۱۸و در ضمن، ما به چیزهای نادیدنی چشم دوخته‌ایم نه به چیزهای دیدنی، زیرا آنچه به چشم می‌آید موقّتی است، ولی چیزهای نادیدنی تا ابد پایدارند.

۵ زیرا ما می‌دانیم هرگاه این خیمه‌ای که در آن به سر می‌بریم، یعنی این بدن زمینی ما فرو ریزد، خدا عمارتی جاودانی که به دست انسان ساخته نشده، در آسمان برای ما فراهم می‌کند. ۲ما در اینجا برای پناه بردن به خانهٔ آسمانی خود دایماً در آه و ناله هستیم ۳تا در پناه آن پوشش آسمانی، دیگر برهنه نباشیم. ۴تا زمانی‌که در این خیمه به سر می‌بریم در زیر بارهای سنگین ناله و فغان می‌کنیم، امّا نه تنها نمی‌خواهیم خیمهٔ فعلی خود را از دست بدهیم، بلکه مایلیم پوششی آسمانی بر آن بیافزاییم تا سرانجام زندگی فانی ما در حیات غرق شود. ۵خدا ما را برای همین منظور آماده ساخته است و روح‌القدس خود را به عنوان ضامن اجرا و نمونهٔ چیزهایی که در انتظار ماست به ما عطا فرموده است.

۶پس ما هیچ‌وقت مأیوس نمی‌شویم، زیرا می‌دانیم تا زمانی که در این بدن اقامت داریم، از حضور خداوند دور هستیم. ۷(راهنمای ما در زندگی ایمان ماست، نه آنچه می‌بینیم.) ۸پس مأیوس نمی‌شویم، چون ترجیح می‌دهیم که این خانهٔ زمینی را ترک کرده و با خداوند در خانهٔ آسمانی زندگی نماییم. ۹بنابراین چه در اینجا باشیم و چه در آنجا فقط یک هدف داریم و آن هم این است که او را خشنود سازیم. ۱۰زیرا همهٔ ما همان‌طور که واقعاً هستیم، باید روزی در مقابل تخت داوری مسیح بایستیم تا مطابق آنچه که با بدن خود کرده‌ایم -چه نیک و چه بد- جزا بیابیم.

دوستی با خدا به وسیلهٔ مسیح

۱۱پس چون ما می‌دانیم که معنی ترس از خداوند چیست، سعی می‌کنیم که مردم را متقاعد سازیم. خدا ما را کاملاً می‌شناسد و من نیز امیدوارم که شما در دلهایتان ما را خوب بشناسید. ۱۲ما نمی‌خواهیم باز از خود تعریف کنیم بلکه

می‌خواهیم دلیلی به شما بدهیم که به ما افتخار کنید تا بتوانید
به کسانی‌که به ظاهر یک شخص می‌بالند و نه به باطن او،
جواب بدهید. **۱۳**اگر ما عقل خود را از دست داده‌ایم، به‌خاطر
خداست! و اگر عاقل هستیم به‌خاطر شماست! **۱۴**زیرا محبّت
مسیح حاکم بر تمام افکار و کارهای ماست چون می‌دانیم
اگر یک نفر به‌خاطر همهٔ انسانها مُرد، مسلّم است که همه در
مرگ او مُردند. **۱۵**آری، او برای همه مُرد تا آنانی که زنده‌اند
دیگر برای خود زندگی نکنند، بلکه برای او زیست نمایند که
به‌خاطر آنها مُرد و دوباره زنده شد.
۱۶دیگر ما دربارهٔ هیچ‌کس از روی معیارهای انسانی قضاوت
نمی‌کنیم، گرچه زمانی ما چنین قضاوتی دربارهٔ مسیح داشتیم،
ولی دیگر چنین قضاوتی نداریم. **۱۷**کسی‌که با مسیح متّحد
است، حیاتی تازه دارد. هر آنچه کهنه بود درگذشت و اینک
زندگی نو شروع شده است. **۱۸**اینها همه از طرف خدایی
است که به وسیلهٔ مسیح، ما را که قبلاً دشمنان او بودیم به
دوستان خود تبدیل کرده است و ما را موظّف ساخت که به
دشمنان دیگر او هم اعلام کنیم که آنها نیز می‌توانند دوستان
او بشوند. **۱۹**به عبارت دیگر خدا به جای اینکه گناهان انسان
را به حساب آورد، به وسیلهٔ مسیح با جهان مصالحه نمود و
پیام این مصالحه را به ما سپرده است.
۲۰پس ما سفیرانی از جانب مسیح هستیم و گویی خدا به وسیلهٔ
ما شما را می‌خواند. پس ما به عنوان سفیران مسیح از شما
التماس می‌کنیم: با خدا مصالحه کنید. **۲۱**به‌خاطر گناهان ما،
خدا او را که مرتکب هیچ گناهی نشده بود گناهکار شناخت تا
ما به وسیلهٔ او ما هم در پرایر خدا کاملاً نیک شمرده شویم.

۶ پس ما که در کارهای خدا سهیم هستیم، از شما که
فیض خدا را یافته‌اید درخواست می‌کنیم که نگذارید
آن فیض در زندگی شما بی‌اثر بماند، **۲**زیرا او می‌فرماید:
«در زمان مطلوب به تو گوش دادم،
و در روز نجات تو را کمک کردم.»

گوش بدهید! این زمان، زمان مطلوب است و امروز،
روز نجات!
۳ما نمی‌خواهیم به هیچ وجه باعث لغزش کسی بشویم،
مبادا نقصی در خدمت ما یافت شود، **۴**بلکه می‌خواهیم با هر

کاری که می‌کنیم نشان دهیم که خادمان حقیقی خدا هستیم، یعنی با تحمّل زحمات و سختی‌ها و دشواریها. **۵**ما در شلاّق خوردنها، حبس‌ها، شورشها، بی‌خوابی‌ها، گرسنگی‌ها و تلاش‌ها و **۶**همچنین با خلوص نیّت، معرفت، صبر، حوصله و مهربانی نشـــان می‌دهیم که خادمان خدا هستیم. تمام این کارها را با کمک روح‌القدس و با محبّت بی‌ریـــا **۷**در اعلام پیام حقیقت و با قدرت خدا انجام می‌دهیم. تنها اسلحهٔ ما، هم در دفاع و هم در حمله، داشتن زندگی پاک و بی‌آلایش است. **۸**گاه احتـــرام و گاهی بی‌احترامی می‌بینیـــم. گاه مورد لعن و گاهی مورد ستایش هستیم. ما را افرادی دروغگو می‌شمارند، حال آنکه راستگو هستیم. **۹**گمنام ولی در عین حال مشهوریم؛ به حال مرگ افتادیم ولی هنوز زنده‌ایم. ما شکنجه می‌بینیم، ولی به قتل نمی‌رســیم. **۱۰**غمگین، ولی پیوسته شادمانیم؛ ما چون گدا فقیریم، ولی در عین حال بسیاری را دولتمند می‌سازیم؛ بی‌چیزیم امّا دارای همه‌چیز هستیم.

۱۱ای مردمان قرنتس، ما چیزی از شما پنهان نکرده‌ایم؛ بلکه دلهای خود را برای شما گشوده‌ایم. **۱۲**اگر روابط شما با ما به سردی گراییده است، این از جانب ما نیست؛ بلکه باید ریشهٔ آن را در دلهای خود بجویید. **۱۳**آیا شما نباید در مقابل محبّت ما همان گرمی را نشان دهید و دلهایتان را به سوی ما بگشایید؟ (من مانند یک پدر با فرزندان خود سخن می‌گویم.)

هشدار علیه تأثیر بت‌پرستان

۱۴از وابستگی‌های نامناســـب با افراد بی‌ایمان دوری کنید. زیرا چه شـــراکتی بین نیکی و شرارت است و چه رفاقتی بین روشـــنایی و تاریکی؟ **۱۵**چه توافقی بین مسیح و ابلیس وجود دارد و چه هماهنگی بین ایماندار و بی‌ایمان؟ **۱۶**و یا چه وجه اشتراکی بین خانهٔ خدا و بُتها هست؟ زیرا ما خانهٔ خدای زنده هستیم، چنانکه خدا فرموده است:

«من در ایشان ساکن خواهم بود
و در میان آنها به سر خواهم برد.
من خدای ایشان خواهم بود و آنان قوم من.»

۱۷و خداوند می‌فرماید:

«از میان آنها خارج شوید
و خود را از آنان جدا سازید

و به چیزهای ناپاک دست نزنید
و من شما را خواهم پذیرفت.»
۱۸ و خداوند متعال می‌فرماید:
«من پدر شما خواهم بود
و شما پسران و دختران من خواهید بود.»

۷ ای عزیزان، این وعده‌ها به ما داده شده است، پس ما چقدر باید خود را از هر چیزی که جسم و جان ما را آلوده می‌سازد پاک کنیم و با خداترسی خود را کاملاً مقدّس سازیم.

شادمانی پولس

۲قلبهای خود را به سوی ما بگشایید. ما نسبت به هیچ‌کس به ناحق رفتار نکردیم. اخلاق کسی را فاسد نساختیم و کلاهبرداری نکردیم. **۳**من نمی‌خواهم با سخنان خود شما را محکوم سازم، زیرا چنانکه قبلاً گفته بودم، شما آن‌قدر در نزد ما عزیز هستید که نه مرگ می‌تواند شما را از ما جدا سازد، نه زندگی. **۴**من چقدر به شما اطمینان دارم و چقدر به شما افتخار می‌کنم! و با وجود تمام زحمات و مشکلاتی که داریم، من دلگرمی و شادی زیادی دارم.

۵مثلاً وقتی به مقدونیه رسیدیم نه تنها نتوانستیم برای رفع خستگی خود کمی استراحت کنیم بلکه از هر طرف دچار زحمت شدیم. از یک طرف با دیگران در نزاع بودیم و از طرف دیگر باطناً می‌ترسیدیم. **۶**امّا خدا که به دلشکستگان دلداری می‌دهد، با آمدن تیطُس به ما دلگرمی بخشید. **۷**تنها آمدن او نبود که ما را خوشحال ساخت، بلکه تشویق شما از او نیز در شادی ما مؤثر بود. او به من گفت که شما چقدر می‌خواهید مرا ببینید و چگونه از کاری که کرده بودید، پشیمان شده‌اید و چقدر اکنون از من دفاع می‌کنید. این چیزها شادی مرا بیشتر کرده است.

۸با اینکه نامهٔ من باعث ناراحتی شما گردیده است، من از نوشتن آن پشیمان نیستم. وقتی دیدم که آن نامه باعث رنجش شما شده بود (اگرچه موقّتی بود) تا مدّتی از نوشتن آن پشیمان شده بودم، **۹**امّا حالا خوشحالم، نه به علّت رنجی که متحمّل شدید، بلکه به سبب اینکه این غم سبب شد که شما راه خود را عوض کنید. زیرا مطابق ارادهٔ خدا شما دچار درد و رنج شدید تا به این وسیله از تنبیه ما کاملاً در امان باشید. **۱۰**وقتی متحمّل

چنین رنجی می‌شوید و آن را ارادهٔ خدا می‌دانید، این باعث توبه و در نتیجه نجات شما می‌گردد و هیچ پشیمانی به دنبال ندارد. امّا درد و رنج دنیوی باعث مرگ می‌شود. **۱۱**ببینید، درد و رنجی که مطابق ارادهٔ خدا تحمّل کرده‌اید چه صفات نیکویی در شما به وجود آورده است: جدیّت، دفاع از بی‌گناهی خویش و ناراحتی در مقابل بی‌عدالتی‌ها، ترس از شرارت، اشتیاق و غیرت و تعصّب برای به کیفر رسانیدن خطاکاران! شما خوب نشان دادید که در تمام جریان بی‌تقصیر هستید.
۱۲من آن نامه را به‌خاطر آن شخص ظالم و یا آن مظلوم ننوشتم، بلکه تا بر شما معلوم شود که میزان علاقه و اطاعت شما نسبت به ما در حضور خدا چقدر زیاد است. **۱۳**بنابراین مخصوصاً وقتی دیدیم تیطُس از اینکه همهٔ شما موجب آرامش و آسودگی خیال او شدید شاد و خوشحال است، ما بسیار دلگرم شدیم. **۱۴**من نزد او از شما زیاد تعریف کردم و شما آبروی مرا حفظ کردید! آری، همان‌طور که سخنان ما دربارهٔ شما تماماً راست بود، فخر ما نیز پیش تیطُس به حقیقت پیوست. **۱۵**و هر وقت او اطاعت شما را و آن ترس و لرزی که در زمان ملاقات با او نشان دادید، به‌یاد می‌آورد محبّتش نسبت به شما بیشتر می‌شود. **۱۶**من چقدر خوشحالم که می‌توانم از هر حیث به شما اطمینان داشته باشم.

کرم و بخشش مسیحایی

۸ ای برادران*، می‌خواهیم از آنچه فیض خدا در کلیساهای مقدونیه کرده است، آگاه شوید. **۲**آنها با زحماتی که دیده‌اند سخت آزموده شده‌اند و با وجود اینکه بسیار فقیر بودند، از خوشی فراوان پرشده‌اند و این خوشی منجر به بذل و بخشش و سخاوتمندی بی‌اندازهٔ آنها گشته است. **۳**من، خود شاهد هستم که آنها به اندازهٔ توانایی خود و حتّی بیشتر از آن با میل به دیگران کمک می‌کردند. **۴**و با اصرار زیاد از ما خواهش کردند که در افتخار رفع نیازمندیهای مقدّسین شریک شوند. **۵**این کار ایشان بیش از توقّع ما بود، زیرا اول خود را به خداوند تسلیم کردند و بعد طبق ارادهٔ خدا، خود را در اختیار ما گذاشتند. **۶**پس ما به تیطُس که این کار را در میان شما شروع کرده بود، اصرار کردیم که آن را به اتمام برساند.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۷از این گذشته، چنانکه شما در هر امر دیگری از قبیل ایمان، سخندانی، درک حقیقت، جدّیت و محبّت نسبت به ما غنی هستید، می‌خواهیم که در این امر خیر هم غنی باشید.
۸این را به عنوان یک فرمان به شما نمی‌گویم بلکه می‌خواهم با اشاره به جدیّت دیگران، محبّت شما را بیازمایم. ۹شما می‌دانید که عیسی مسیح، خداوند ما چقدر بخشنده بود. گرچه دولتمند بود، به‌خاطر شما خود را فقیر ساخت تا شما از راه فقر او دولتمند شوید.
۱۰در این مورد عقیدهٔ خود را ابراز می‌کنم: چون شما اولین کسانی بودید که در یک سال پیش نه تنها مایل و راغب به کمک دیگران بودید بلکه عملاً این کار را کردید، اکنون به صلاح شماست که به این کار ادامه دهید و تمام کنید. ۱۱آن زمان بسیار مایل بودید که این کار را انجام دهید و اکنون مطابق علاقهٔ خود، با میل این کار را به اتمام برسانید. ۱۲اگر کسی واقعاً مایل است کمک کند، خدا هدیهٔ او را نسبت به آنچه دارد می‌پذیرد، نه مطابق آنچه ندارد.
۱۳مقصودم این نیست که دیگران از زیر بار شانه خالی کنند و شما بار ایشان را به دوش بگیرید. خیر! بلکه می‌خواهم این یک عمل متقابل باشد. یعنی آنچه را که شما فعلاً به آن نیازی ندارید، برای رفع نیازمندیهای آنها بدهید ۱۴تا روزی مازاد ایشان هم نیازمندیهای شما را رفع نماید و به این وسیله مساوات برقرار می‌شود. ۱۵چنانکه کتاب‌مقدّس می‌فرماید: «او که زیاد جمع کرد زیادی نداشت، و آنکه اندک اندوخت کم نداشت.»
۱۶خدا را شکر که او اشتیاقی نظیر آنچه من نسبت به شما دارم در دل تیطُس ایجاد کرده است. ۱۷او نه تنها درخواست ما را قبول کرد؛ بلکه با شوق و ذوق و از روی میل خود می‌خواست نزد شما بیاید. ۱۸همراه او آن برادری را که در تمام کلیساها به‌خاطر بشارت دادن انجیل شهرت یافته است، می‌فرستم. ۱۹علاوه بر این، او از طرف کلیساها مأمور شده است که همراه ما باشد و این کار خیر را برای جلال خدا و به نشانهٔ حُسن نیّت ما انجام دهد.
۲۰ما با نظارت بر امر جمع‌آوری و توزیع بخشش‌های سخاوتمندانهٔ شما بسیار مواظب هستیم، مبادا کسی از ما ایراد بگیرد. ۲۱آری، می‌کوشیم نه فقط آنچه را که در نظر خداوند درست است انجام دهیم، بلکه آنچه را که مردم نیز می‌پسندند به عمل آوریم.

۲۲برادر خود را که بارها او را آزموده و همیشه او را جدّی یافته‌ام با آنان می‌فرستم. او اکنون به‌سبب اطمینان بزرگی که به شما دارد بیش از پیش مشتاق دیدار شماست. **۲۳**و امّا تیطُس، او در خدمت شما یار و همکار من است و برادران دیگر هم که با او می‌آیند نمایندگان کلیساها و مایهٔ جلال مسیح هستند. **۲۴**بنابراین محبّت خود را به ایشان و در ضمن به تمام کلیساها نشان دهید تا همه بدانند تعریفی که من از شما کرده‌ام، بی‌اساس نبوده است.

جمع‌آوری پول برای مسیحیان محتاج

۹ در واقع هیچ نیازی نیست که دربارهٔ وجوهی که به عنوان اعانه برای مقدّسین فرستاده می‌شود، برای شما بنویسم؛ **۲**زیرا می‌دانم که شما مایل هستید کمک کنید. من نزد مردم مقدونیه از شما تعریف کرده‌ام و گفته‌ام که ایمانداران ما در یونان از سال پیش تا به حال آمادهٔ کمک بوده‌اند و اشتیاق شما، عدّهٔ زیادی از آنان را برای این کار برانگیخته است. **۳**اکنون این ایمانداران را نزد شما می‌فرستم و برای اینکه تعریفی که ما از شما کرده‌ایم سخنان پوچ نباشد، همان‌طور که من به ایشان قول داده بودم، آمادهٔ کمک به آنها باشید. **۴**وگرنه، اگر اهالی مقدونیه همراه من بیایند و ببینند که پس از آن‌همه اعتمادی که به شما داشتم، شما آمادهٔ کمک نیستید، ما در مقابل آنها شرمنده خواهیم شد تا چه رسد به شما! **۵**پس لازم دانستم که این ایمانداران را وادار کنم که قبل از من نزد شما بیایند و هدایای شما را که وعده کرده بودید، قبلاً آماده سازند تا وقتی من به آنجا برسم آن اعانه آماده باشد و معلوم شود که بخشش شما از روی میل بوده است و نه به اجبار.

۶به‌یاد داشته باشید: کسی‌که بذر کم بکارد محصول کم درو خواهد کرد و آنکه دانهٔ بسیار بکارد محصول فراوان درو خواهد نمود. **۷**پس هرکس باید مطابق آنچه در دل خود تصمیم گرفته است، بدهد و نه از روی بی‌میلی و اجبار، زیرا خدا کسی را دوست دارد که با شادی می‌بخشد. **۸**و او قادر است که هر نوع برکتی را به شما عطا فرماید تا همیشه به اندازهٔ کفایت و حتّی بیش از آن داشته باشید تا بتوانید با سخاوتمندی در امور خیر و نیکو بذل و بخشش کنید. **۹**چنانکه کتاب‌مقدّس می‌فرماید:

«او با سخاوت به نیازمندان می‌بخشد
و خیرخواهی او تا به ابد باقی است.»

۱۰خدا که بذر را برای برزگر و نان را برای خوردن فراهم می‌سازد، بذر بخشندگی را برای شما مهیّا و آن را چند برابر خواهد ساخت تا محصول کارهای خیر و نیکوی شما فراوان باشد. **۱۱**خدا شما را بسیار غنی می‌سازد تا شما از هر لحاظ سخاوتمند باشید و به این وسیلهٔ عدّهٔ زیادی خدا را برای کاری که ما کرده‌ایم، سپاسگزاری خواهند کرد. **۱۲**پس این خدمت ما نه تنها نیازمندیهای مقدّسین را تأمین می‌کند، بلکه موجب سپاسگزاری عدّه‌ای بسیاری از خدا نیز می‌گردد. **۱۳**این خدمت شما دلیل بر ایمان شماست و مردم خدا را برای آن شکر خواهند کرد. زیرا شما نه تنها به ایمان خود به انجیل مسیح اعتراف می‌کنید، بلکه آنها و دیگران را در آنچه دارید سهیم می‌سازید. **۱۴**و آنان این لطف بزرگی را که خدا به شما کرده است خواهند دید و با محبّت و علاقهٔ زیاد برای شما دعا خواهند کرد. **۱۵**خدا را برای بخشش غیرقابل توصیف او سپاس بگوییم!

دفاع پولس از رسالت خود

۱۰ اکنون من پولس به‌خاطر تواضع و ملایمت مسیح، شخصاً از شما درخواست می‌کنم -آری، همان پولس که بنا به گفتهٔ بعضی از شما، پیش روی شما فروتن و ملایم ولی دور از شما گستاخ هستم- **۲**از شما التماس می‌کنم که مرا مجبور نسازید وقتی با شما هستم با گستاخی با شما رفتار کنم، چون تصمیم گرفتم در مقابل آنها که گمان می‌کنند ما با انگیزه‌های دنیوی کار می‌کنیم، گستاخ باشم! **۳**مسلّماً ما در این دنیا به سر می‌بریم امّا جنگی که می‌کنیم دنیوی و جسمانی نیست. **۴**اسلحهٔ جنگ ما سلاحهای معمولی نیست، بلکه از طرف خدا قدرت دارد تا دژها را منهدم سازد. ما هر نوع سفسطه **۵**و هر مانعی که در مقابل شناخت خدا قرار بگیرد از بین می‌بریم و تمام افکار و خیالات را تحت فرمان مسیح در می‌آوریم. **۶**وقتی اطاعت شما از ما کامل شود، آن وقت کسانی را که نافرمانی می‌کنند، مجازات خواهیم کرد.

۷به آنچه در جلوی چشمان شما قرار دارد توجّه کنید! آیا کسی در میان شما مطمئن است که به مسیح تعلّق دارد؟ آن شخص باید قبول کند که ما هم مثل او متعلّق به مسیح هستیم. **۸**شاید من دربارهٔ اختیاراتی که خدا به من داده است بیش از اندازه به خود بالیده باشم، ولی پشیمان نیستم. زیرا خدا این

قدرت و اختیار را برای بنای شما به من داده است و نه برای خرابی شما! **۹**فکر نکنید که می‌خواهم با نامه‌های خود شما را بترسانم. **۱۰**شاید کسی بگوید: «نامه‌های او سخت و مؤثرند ولی حضور او بی‌اثر و بیانش تعریفی ندارد.» **۱۱**این اشخاص خاطرجمع باشند که آنچه را از دور به وسیلهٔ نامه می‌نویسم هروقت بیایم، همان را به عمل خواهم آورد و تفاوتی در بین نخواهد بود.

۱۲البتّه ما جرأت آن را نداریم خود را با کسانی‌که خود را این‌قدر بزرگ می‌دانند، مقایسه کنیم و یا در یک سطح قرار دهیم. وقتی آنها خود را با یکدیگر می‌سنجند و با همدیگر مقایسه می‌کنند، نشان می‌دهند که چقدر احمقند! **۱۳**و امّا ما نمی‌توانیم از آن حدّی که برای ما تعیین شده، بیشتر فخر کنیم؛ یعنی به میزان خدمتی که خدا به ما سپرده است و آن شامل خدمت شما نیز می‌شود. **۱۴**وقتی ادّعا می‌کنیم که کلیسای شما هم در محدودهٔ مأموریت ما قرار دارد از حدّ خود تجاوز نمی‌کنیم، زیرا ما اولین اشخاصی بودیم که انجیل مسیح را به شما رسانیدیم. **۱۵**ما از آنچه دیگران در خارج از محدودهٔ مأموریت ما انجام داده‌اند، به خود نمی‌بالیم؛ بلکه امیدواریم که ایمان شما رشد کند و ما بتوانیم دامنهٔ خدمت خود را وسیع‌تر سازیم، **۱۶**تا سرانجام بتوانیم انجیل را در کشورهایی که در آن‌سوی سرزمین شماست، اعلام نماییم و آن وقت لازم نیست که ما به کاری که قبلاً در حوزهٔ مأموریت شخصی دیگر انجام شده است، فخر کنیم.

۱۷چنانکه کلام خدا می‌فرماید: «هرکه بخواهد فخر کند به خداوند فخر نماید.» **۱۸**زیرا خودستایی، شخص را در حضور خدا مقبول نمی‌سازد بلکه فقط وقتی خداوند از کسی تعریف نماید مورد پسند اوست.

پولس و رسولان دروغین

۱۱ امیدوارم از سخنان من، که اندکی ابلهانه است ناراحت نشوید. خواهش می‌کنم آن را تحمّل کنید! **۲**علاقهٔ من نسبت به شما، علاقه‌ای است الهی، زیرا من شما را به عنوان یک باکرهٔ پاکدامن به عقد مسیح در آورده، به او تقدیم نمودم. **۳**امّا اکنون می‌ترسم، همان‌طور که حوا به وسیلهٔ زیرکی مار فریب خورد، افکار شما نیز از ارادت و اخلاصی که به مسیح دارید، منحرف شود. **۴**زیرا اگر کسی نزد شما

بیاید و عیسای دیگری جز آن عیسایی را که ما به شما اعلام کردیم، اعلام کند، آیا با خوشحالی او را قبول نمی‌کنید؟ و آیا حاضر نیستید با خوشحالی، روحی غیراز آنچه قبلاً پذیرفته بودید، بپذیرید و یا مژده‌ای غیراز آنچه قبلاً به شما داده شده بود، قبول کنید؟

۵گمان نمی‌کنم من از آن رسولان عالی‌مقام شما کمتر باشم! **۶**شاید ناطق خوبی نباشم، ولی می‌دانم دربارهٔ چه سخن می‌گویم! ما این را در هر فرصت و هر مورد ثابت کرده‌ایم!

۷من انجیل را مفت و مجّانی به شما رسانیدم، من خود را حقیر ساختم تا شما سرافراز شوید. آیا با این‌کار، من مرتکب گناه شدم؟ **۸**من معاش خود را از کلیساهای دیگر گرفتم و یا به اصطلاح آنها را غارت کردم تا بتوانم مجّانی به شما خدمت کنم! **۹**و وقتی با شما بودم با وجود اینکه به پول احتیاج داشتم به هیچ‌یک از شما تحمیل نشدم؛ بلکه وقتی ایمانداران از مقدونیه آمدند، احتیاجات مرا رفع نمودند. من هرگز خود را به شما تحمیل نکردم و در آینده نیز نخواهم کرد! **۱۰**به حقانیّت مسیح که در زندگی من است، قول می‌دهم که هیچ‌چیز نمی‌تواند مانع فخر من در تمام سرزمین یونان باشد! **۱۱**چرا کمک شما را قبول نکردم؟ چون شما را دوست ندارم؟ نه، خدا می‌داند که شما را دوست دارم.

۱۲من به این کار ادامه خواهم داد تا ادّعای کسانی را که با غرور می‌گویند رسالت آنها و رسالت ما یکسان است خنثی سازم. **۱۳**زیرا این اشخاص رسولان دروغین و خادمان فریبکار هستند که خود را به شکل رسولان مسیح در می‌آورند. **۱۴**این چیز عجیبی نیست، شیطان هم خود را به صورت فرشتهٔ نور در می‌آورد. **۱۵**پس اگر خادمان او خود را خدمتگزاران عدالت و نیکویی جلوه دهند جای تعجّب نیست! در عاقبت مطابق کارهایشان کیفر خواهند یافت.

زحمات یک رسول مسیح

۱۶تکرار می‌کنم: هیچ‌کس مرا احمق نداند، ولی اگر دربارهٔ من این‌طور فکر می‌کنید، پس اقلاً مرا مثل یک احمق بپذیرید تا بتوانم کمی به خود ببالم. **۱۷**الآن از روی غرور و مثل یک آدم احمق از خود تعریف می‌کنم و نه مثل یک مسیحی. **۱۸**چون بسیاری به امتیازات دنیوی خویش می‌بالند، من هم می‌خواهم به امتیازات خود ببالم. **۱۹**شما باید چقدر روشنفکر

باشـید که می‌توانید این‌طور با افراد احمق مدارا کنید! **۲۰**البتّه اگر کسی شما را به بردگی درآورد، یا استثمار نماید، یا از شما بهره‌برداری کند، یا به چشم حقارت به شما نگاه کند و یا به صورتتان سیلی زند، حتماً تحمّل خواهید کرد! **۲۱**با شرمساری باید بگویم که به علّت ضعف خود ما بود که نتوانستیم این کارها را انجام دهیم!

امّا اگر کسی جرأت کند که به چیزی ببالد، من کمتر از او نیستم. (گفتم که مثل یک نادان حرف می‌زنم.) **۲۲**آیا آنها عبرانی هستند؟ من هم هستم! آیا اسرائیلی هستند؟ من هم هستم! آیا فرزندان ابراهیم هستند؟ من هم هستم! **۲۳**آیا آنها خادمان مسیح هستند؟ من بیش از آنها او را خدمت کرده‌ام! (باز مثل یک دیوانه حرف می‌زنم.) من بیش از آنها زحمت کشیده‌ام و بیش از آنها در زندان بوده‌ام. دفعات بی‌شمار شلاق خورده و چندین بار با مرگ روبه‌رو شده‌ام. **۲۴**یهودیان مرا پنج‌بار و هر بار سی و نه ضربه شلاّق زدند، **۲۵**و سه‌بار از رومیان چوب خوردم و یک‌بار هم سنگسار شدم. سه‌بار شکسته کشتی شدم و یک شب و یک روز دستخوش امواج دریا بودم. **۲۶**در مسافرتهای زیاد خود، با خطر سیل و راهزنان روبه‌رو بودم و از دست یهودیان و غیر یهودیان و دوستان دروغین در شهر و بیابان و دریا با مرگ مواجه شدم. **۲۷**من متحمّل سختی‌ها، زحمات، بی‌خوابی، گرسنگی و تشنگی فراوان شده‌ام و غالباً بدون خوراک و لباسِ کافی سرمای سخت زمستان را تحمّل کرده‌ام. **۲۸**از آن گذشته، نگرانی برای تمام کلیساها باری است که شب و روز بر دوش من است. **۲۹**وقتی یکی ضعیف است آیا من در ضعف او شریک نیستم؟ و اگر کسی لغزش بخورد، آیا من آتش نمی‌گیرم؟

۳۰اگر مجبورم فخر کنم، به آن چیزهایی خواهم بالید که ضعف مرا نشان می‌دهند. **۳۱**خدا، پدر عیسی خداوند -تا ابد سپاس به نام او باد- می‌داند که من دروغ نمی‌گویم. **۳۲**وقتی در دمشق بودم، فرماندار آنجا که از طرف «حارث» پادشاه به این مقام منصوب شده بود فرمان داد که نگهبانانی برای دستگیری من بر دروازه‌های شهر بگمارند، **۳۳**امّا من به وسیلهٔ سبدی از پنجره‌ای که در دیوار شهر بود پایین گذاشته شدم و از دست او فرار کردم.

رؤیاها و مکاشفات پولس

۱۲ حتّی اگر این‌گونه بالیدن هیچ فایده نداشته باشد، باید به آن ادامه دهم. مثلاً می‌توانم دربارهٔ رؤیاها و مکاشفاتی که خداوند به من عطا فرمود صحبت کنم. **۲**من شخصی را در مسیح می‌شناسم که چهارده سال پیش تا به آسمان سوم ربوده شد. (جسماً یا روحاً، نمی‌دانم، خدا می‌داند.) **۳**فقط می‌دانم که این مرد به بهشت برده شد. (نمی‌دانم جسماً یا روحاً، خدا می‌داند.) **۴**و چیزهایی شنید که آن‌قدر مقدّس و محرمانه است که بیان آنها جایز نیست. **۵**من حاضرم به تجربیّات این مرد ببالم ولی در خودم هیچ دلیلی برای بالیدن نمی‌بینم، مگر در ضعفهای خود. **۶**اگر بخواهم به خود ببالم، احمق نخواهم بود، زیرا هرچه بگویم عین حقیقت است. امّا چنین کاری نخواهم کرد، مبادا کسی بیش از آنچه در من می‌بیند یا از من می‌شنود برای من ارزش قایل شود.

۷و برای اینکه به‌خاطر مکاشفات فوق‌العاده‌ای که دیده‌ام مغرور نشوم، ناخوشی جسمانی دردناکی به من داده شد که مانند قاصدی از طرف شیطان مرا بکوبد تا زیاد مغرور نشوم. **۸**سه بار از خداوند درخواست کردم که آن را از من دور سازد، **۹**امّا او در جواب من گفت: «فیض من برای تو کافی است، زیرا قدرت من در ضعف تو کامل می‌گردد.» پس چقدر بیشتر با مسرّت به ضعف و ناتوانی خود فخر خواهم کرد تا قدرت مسیح مرا فرا گیرد. **۱۰**بنابراین، من به‌خاطر مسیح، ضعف‌ها، اهانتها، سختی‌ها، آزارها و دشواری‌ها را با آغوش باز می‌پذیرم زیرا در هنگام ضعف قوی هستم.

نگرانی پولس

۱۱من مثل یک احمق حرف می‌زنم، ولی تقصیر شماست. شما باید از من تعریف می‌کردید زیرا حتّی اگر من هیچ به حساب نیایم، باز هم از آن رسولان عالی‌مقام شما کمتر نیستم. **۱۲**علایمی که رسالت مرا ثابت می‌کند با صبر تمام در میان شما ظاهر شد: از جمله عجایب و نشانه‌ها بود. **۱۳**از چه لحاظ طرز رفتار من با شما بدتر از کلیساهای دیگر بود، جز اینکه برای امرار معاش خود از شما کمک نمی‌گرفتم؟ مرا برای چنین بی‌عدالتی ببخشید!

۱۴اکنون این سومین بار است که حاضرم نزد شما بیایم و قول می‌دهم که به شما تحمیل نخواهم شد، زیرا من شما

را می‌خواهم نه پولتان را! فرزندان نباید برای والدین پس‌انداز کنند، بلکه برعکس والدین باید در فکر فرزندان خود باشند.
۱۵پس من خوشحال می‌شوم که اموال و حتّی جان خود را در راه شما بدهم. اگر من شما را این‌قدر دوست دارم، آیا شایسته است که شما مرا کمتر دوست داشته باشید؟
۱۶شما قبول می‌کنید که من بر شما تحمیل نشدم! امّا در عوض می‌گویید که من خیلی زرنگ بودم و با حیله شما را فریب دادم! **۱۷**چطور؟ آیا من به وسیلهٔ کسانی‌که نزد شما فرستادم از شما بهره‌ای گرفتم؟ **۱۸**من خواهش کردم که تیطُس نزد شما بیاید و آن برادر مشهور را با او فرستادم. آیا تیطُس از شما بهره‌ای گرفت؟ مگر من و او به وسیلهٔ یک روح هدایت نشدیم؟ مگر هردوی ما در یک راه قدم نگذاشتیم؟
۱۹شاید گمان می‌کنید که ما در طول این مدّت می‌کوشیم نزد شما از خود دفاع کنیم! خیر، ما در حضور خدا و در اتّحاد با مسیح سخن می‌گوییم. آری ای دوستان عزیز، هرچه می‌کنیم برای بنای شماست. **۲۰**من از این می‌ترسم که وقتی نزد شما بیایم، شما را غیر از آنچه می‌خواهم بیابم و شما نیز مرا غیراز آنچه می‌خواهید بیابید! آری، می‌ترسم که در آنجا با نزاع، حسد، تندخویی، خودخواهی، بدگویی، سخن‌چینی، خودپسندی و هرج و مرج روبه‌رو شوم. **۲۱**و می‌ترسم این‌بار که بیایم خدای من بار دیگر آبروی مرا در حضور شما بریزد، یعنی من برای اشخاصی که گناه کرده‌اند و از ناپاکی و فساداخلاقی و کارهای شهوانی خود توبه نکرده‌اند، اشک خواهم ریخت.

آخرین اخطار و دستورها

۱۳ این بار سوم است که من به ملاقات شما می‌آیم. طبق فرمایش کتاب‌مقدّس: هر اتّهامی باید به وسیلهٔ دو یا سه شاهد تأیید شود. **۲**می‌خواهم به شما که در گذشته مرتکب گناه شده‌اید و به همهٔ اشخاص دیگر اخطار نمایم همان مطلبی را که در خلال دومین ملاقات خود به شما گفته بودم، اکنون که از شما دور هستم بار دیگر تکرار کنم: این بار که نزد شما بیایم هیچ‌یک از شما نمی‌تواند از تنبیه من فرار کند. **۳**در آن صورت شما دلیلی خواهید داشت که مسیح به وسیلهٔ من سخن می‌گوید. او در مناسبات خود با شما ضعیف نیست بلکه قدرت او در میان شما دیده می‌شود.
۴اگرچه در ضعف و ناتوانی بر روی صلیب کشته شد، اکنون

با قدرت خدا زندگی می‌کند. ما نیز مثل او جسماً ضعیف هستیم، امّا در روابط خود با شما با قدرت خدا در مسیح زیست خواهیم کرد.

۵خود را بیازمایید و خود را امتحان کنید تا بفهمید آیا ایمانی که دارید، ایمان حقیقی است یا نه. شما باید تا این موقع دانسته باشید که عیسی مسیح در شماست. (مگر اینکه در امتحان رد شده باشید!) **۶**امیدوارم که شما درک کرده باشید که ما در این امتحان مردود نشده‌ایم! **۷**دعای ما در پیشگاه خدا این است که شما از گناه دور باشید، نه برای اینکه خود را مقبول معرّفی کنیم، بلکه می‌خواهیم کارهای شما راست و درست باشد، حتّی اگر ما افراد مردود معرّفی شویم. **۸**ما نمی‌توانیم علیه حقیقت اقدامی کنیم، بلکه فقط برای پیشرفت آن می‌کوشیم. **۹**ما از اینکه خود ضعیف هستیم و شما قوی خوشحالیم. زیرا دعا می‌کنیم که شما کامل بشوید. **۱۰**علّت نوشتن این چیزها در وقتی‌که هنوز از شما دور هستم این است که وقتی به آنجا برسم، مجبور نباشم با شما با خشونت رفتار کنم؛ زیرا هر قدرت و اختیاری که خداوند به من بخشیده است، برای بنا کردن بود، نه برای خراب کردن.

۱۱در خاتمه، ای برادران* من، خداحافظ. برای رشد و تکامل خود بکوشید. به آنچه می‌گویم توجّه نمایید: با یکدیگر مدارا کنید و در صلح و صفا به سر برید و خدا که منشاء محبّت و آرامش است، با شما خواهد بود.

۱۲با بوسهٔ مقدّسانه به یکدیگر سلام گویید.

۱۳تمام مقدّسین به شما سلام می‌رسانند. فیض عیسی مسیح خداوند، محبّت خدا و رفاقت روح‌القدس، با همهٔ شما باد، آمین.

نامهٔ پولس رسول به کلیساهای استان

غلاطیه

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶				

نامهٔ پولس رسول به کلیساهای استان

غلاطیه

معرّفی کتاب

همچنان‌که انجیل عیسی مسیح در بین غیر یهودیان موعظه و پذیرفته می‌شد، این سؤال نیز به وجود آمد که آیا برای اینکه یک مسیحی واقعی بود، باید قوانین شریعت موسی را نیز اطاعت کرد یا نه؟ پولس اصرار می‌کند که این کار لزومی ندارد و تنها شرط اصلی برای زندگی حقیقی در مسیح ایمان است که به وسیلهٔ آن، همه نزد خدا عادل شمرده می‌شوند. امّا در بین کلیساهای غلاطیه -یک استان رومی در قسمت آسیای صغیر- افرادی مخالف پولس بودند و ادّعا می‌کردند که باید شریعت موسی را نیز بجا آورد.

پولس در این نامه، این مسئله را روشن می‌کند تا کسانی را که به وسیلهٔ این تعالیم غلط گمراه شده بودند به ایمان و رفتار درست برگرداند. پولس موضوع را با بیان اینکه او حقّ دارد رسول عیسی مسیح نامیده شود آغاز می‌کند. او تأکید می‌کند که او از طرف خدا رسول نامیده شده است نه از طرف قدرتهای انسانی، و رسالت او به طور خاص برای غیر یهودیان است. سپس این موضوع را توسعه می‌دهد که عادل شمرده شدن نزد خدا، فقط به وسیلهٔ ایمان ممکن است. در فصلهای آخر، پولس نشان می‌دهد که رفتار مسیحی از محبّت جاری می‌شود که آن در نتیجهٔ ایمان به مسیح است.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱–۱۰
اختیارات پولس به عنوان رسول ۱:۱۱–۲:۲۱
انجیل فیض خدا ۳:۱–۴:۳۱
آزادی و مسئولیّت مسیحی ۵:۱–۶:۱۰
خاتمه ۶:۱۱–۱۸

مقدّمه

۱ از طرف پولس رسـول که رسالت خود را نه از جانب انسان و نه به وسیلهٔ کسی بلکه از طرف عیسی مسیح و خدای پدر که مسیح را پس از مرگ زنده گردانید، به دست آورد. **۲**تمام ایماندارانی که با من هستند به کلیساهای غلاطیه درود می‌فرستند.

۳فیض و آرامش خدا، پدر ما و عیسـی مسـیح خداوند بر شما باد.

۴همان عیسـی که جان خود را برای گناهان ما داد تا طبق ارادهٔ پدر ما خدا، ما را از این زمانهٔ شریر برهاند. **۵**خدا را تا به ابد جلال باد! آمین.

یگانگی انجیل

۶من از این تعجّب می‌کنم که شما به این زودی از آن کسی‌که شما را به فیض مسیح دعوت کرده است روی‌گردان شده‌اید و اکنون از انجیل دیگری پیروی می‌کنید! **۷**(درصورتی که انجیل دیگری وجود ندارد) امّا عدّه‌ای هستند که می‌خواهند شما را مضطرب سازند و انجیل مسیح را تحریف نمایند. **۸**حتّی اگر ما یا فرشته‌ای از آسـمان، انجیلی غیراز آنچه ما اعلام کردیم بیاورد، بر او لعنت باد! **۹**چنانکه قبلاً گفته بودم باز هم تکرار می‌کنم: «هر کسـی‌که انجیلی غیراز آنچه پذیرفتید، بیاورد بر او لعنت باد!»

۱۰آیا این سخن می‌رساند که من رضایت آدمیان را می‌خواهم؟ خیر! من فقط رضایت خدا را می‌خواهم. آیا قصدم خشـنود ساختن مردم اسـت؟ اگر تاکنون قصدم این بود خادم مسیح نمی‌بودم!

پولس چگونه رسول مسیح شد؟

۱۱ای برادران* من، می‌خواهم بدانید انجیلی که من به شما دادم، ساخته و پرداختهٔ دست انسان نیسـت. **۱۲**من آن را از کسی نگرفتم و کسی هم آن را به من نیاموخت. بلکه عیسی مسیح به وسیلهٔ الهام آن را به من آشکار ساخت.

۱۳سرگذشت و کارهای سابق مرا در دین یهود شنیده‌اید که چگونه با بی‌رحمی به کلیسای خدا آزار می‌رسانیدم و در نابود ساختن آن می‌کوشـیدم. **۱۴**و در رعایت دیانت یهود از تمام

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

یهودیان هم سن خود سبقت می‌گرفتم و خیلی بیشتر از آنها در اجرای تعالیم نیاکانمان متعصّب بودم.
۱۵امّا وقتی خدا که مرا قبل از تولّد برگزیده و به وسیلهٔ فیض خود مرا دعوت کرده بود، صلاح دانست **۱۶**که پسر خود را در من ظاهر سازد تا بشارت او را به ملل غیر یهود برسانم، به عوض اینکه با کسی مشورت کنم **۱۷**یا به اورشلیم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند بروم، فوراً به عربستان رفتم و بعد به دمشق باز گشتم. **۱۸**بعد از سه سال به اورشلیم برگشتم تا با پطرس آشنا شوم و مدّت پانزده روز نزد او ماندم. **۱۹**هیچ رسول دیگری را به جز یعقوب، برادر خداوند ندیدم.
۲۰آنچه به شما می‌نویسم عین حقیقت است و خدا شاهد است که دروغ نمی‌گویم.
۲۱بعداً به نواحی سوریه و قلیقیه رفتم **۲۲**و کلیساهای مسیح در یهودیه مرا شخصاً نمی‌شناختند. **۲۳**فقط می‌شنیدند که: «آن کسی‌که به ما آزار می‌رسانید، اکنون همان ایمانی را بشارت می‌دهد که زمانی می‌کوشید آن را از بین ببرد.» **۲۴**و خدا را به‌خاطر من سپاس می‌گفتند.

پولس و رسولان دیگر مسیح

۲ بعد از چهارده سال دوباره با برنابا به اورشلیم برگشتم و تیطُس را نیز با خود بردم. **۲**من رفتم، زیرا خدا به وسیلهٔ الهام به من نشان داد که رفتن من ضروری است و آن مژده‌ای را که اکنون در میان ملل غیر یهود اعلام می‌کنم برای ایشان مطرح کردم. البتّه اول آن را محرمانه با افراد برجستهٔ کلیسا در میان گذاشتم، مبادا آنچه انجام داده بودم و یا انجام می‌دهم بیهوده باشد. **۳**و با وجود اینکه تیطُس، همسفر من، یونانی بود، او را مجبور نکردند که ختنه گردد، **۴**اگر چه عدّه‌ای که وانمود می‌کردند ایماندار هستند، می‌خواستند او را ختنه کنند. اینها مخفیانه به میان ما راه یافتند تا مانند جاسوس‌ها اطّلاعاتی دربارهٔ آزادی ما در مسیح عیسی کسب کنند و ما را دوباره به بندگی شریعت درآورند. **۵**امّا ما یک لحظه هم تسلیم ارادهٔ آنان نشدیم تا پیوسته حقیقت انجیل برای شما محفوظ بماند.
۶و آنانی که ظاهراً افراد برجسته‌ای بودند، چیزی به پیام ما اضافه نکردند. (اسم و عنوان آنها برای من اهمیّتی ندارد. خدا تحت تأثیر مقام کسی قرار نمی‌گیرد!) **۷**بلکه آنها به

این حقیقت پی بردند که خدا مـرا مأمور اعلام انجیل به غیر یهودیان ساخته است. همان طوری که وظیفهٔ اعلام انجیل به یهودیان را به پطرس محوّل کـرده بود. **۸**همان خدایی که به پطرس قدرت داد تا رسول یهودیان باشد، به من نیز قدرت داد تا رسول غیر یهودیان باشـم. **۹**وقتی یعقوب و پطرس و یوحنا که به ارکان کلیسـا معروفند آن فیضی را که خدا به من عطا فرموده بود تشخیص دادند، آنها دست من و برنابا را به علامت موافقت فشردند و قبول کردند که ما در میان غیر یهودیان کار کنیم و آنان در میان یهودیان. **۱۰**تنها پیشنهادی که داشتند این بود که در فکر فقرا باشیم، یعنی همان کاری که من مشتاق انجامش بودم.

سرزنش کردن پطرس

۱۱امّا وقتی پطرس به انطاکیه آمد، روبه‌رو با او مخالفت کردم، زیرا کاملاً مقصّر بود. **۱۲**از آن رو که پیش از رسـیدن عدّه‌ای از طرف یعقوب او با غیر یهودیان غذا می‌خورد، امّا با رسیدن آنها خود را کنار کشید و دیگر نمی‌خواست با غیر یهودیان غذا بخورد، مبادا اهل ختنه را برنجاند. **۱۳**سایر مسیحیان یهودی نژاد از ریاکاری او تقلیـد کردند، به طوری که حتّی برنابا نیز تحت تأثیر دورویی آنها قرار گرفت. **۱۴**امّا وقتی دیدم رفتار آنان با حقیقت انجیل سـازگار نیسـت، در حضور همه به پطرس خطاب کرده گفتم: «اگر تو با اینکه یهودی هستی، مانند غیر یهودیان زندگی می‌کنی و نه مانند یهودیان، چطور می‌توانی غیر یهودیان را مجبور سازی که مثل یهودیان زندگی کنند؟»

۱۵ما که یهودی مادرزاد هسـتیم و نه غیر یهودی گناهکار، **۱۶**خوب می‌دانیم که هیچ‌کس با اجرای مقرّرات شـریعت در حضور خدا کاملاً نیک محسوب نمی‌شود. بلکه فقط بر اثر ایمان به عیسی مسیح نیک محسـوب می‌گردد. ما خود نیز به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا به وسیلهٔ ایمان و نه با اجرای شریعت نیک شمرده شویم. نه فقط ما بلکه هیچ بشری از راه انجام احکام شریعت نمی‌تواند نیک محسوب شود.

نجات یهودیان و غیر یهودیان

۱۷پس اگر در ضمن تلاش خود برای رسیدن به نیکی مطلق که در مسـیح یافت می‌شـود، دریابیم که ما نیز مثل دیگران گناهکاریم، آیا باید مسیح را عامل گناه خود بدانیم؟ به هیچ وجه! **۱۸**امّا اگر آنچه را که خود خراب کرده‌ام بار دیگر بنا کنم،

البتّه نشان می‌دهم که شخصی خاطی هستم. **۱۹**زیرا تا آنجا که به شریعت مربوط است، من مرده‌ام. زیرا به وسیلهٔ شریعت کشته شدم تا برای خدا زیست نمایم. **۲۰**من با مسیح مصلوب شده‌ام به طوری که دیگر آنکه زندگی می‌کند من نیستم، بلکه مسیح است که در من زندگی می‌کند و در خصوص این زندگانی جسمانی‌ای که اکنون دارم، فقط به وسیلهٔ ایمان به پسر خدا که مرا محبّت کرد و جان خود را به‌خاطر من داد، زندگی می‌کنم. **۲۱**فیض خدا را باطل نمی‌کنم. زیرا اگر نیکی مطلق از راه شریعت حاصل می‌شد، مرگ مسیح بیهوده بود.

شریعت یا ایمان؟

۳ ای غلاطیان نادان، مرگ عیسی مسیح با چنان روشنی بیان شد که گویی او در برابر چشمان شما مصلوب شده است. پس چه کسی شما را افسون کرده است؟ **۲**من از شما فقط یک سؤال دارم: آیا شما روح‌القدس را از راه انجام شریعت به دست آوردید یا از گوش دادن به انجیل و ایمان آوردن به آن؟ **۳**چطور می‌توانید تا به این اندازه احمق باشید؟ شما که با قدرت روح‌القدس شروع کردید، آیا اکنون می‌خواهید با قدرت جسمانی خود به کمال برسید؟ **۴**آیا این‌همه تجربیات شما بیهوده بوده است؟ تصوّر نمی‌کنم. **۵**آیا خدایی که روح‌القدس را به شما می‌بخشد و در میان شما معجزه‌ها می‌کند، این کارها را به‌خاطر اینکه احکام شریعت را بجا می‌آورید انجام می‌دهد؟ و یا به‌سبب آنکه انجیل را شنیده و به آن ایمان دارید؟

۶برای ابراهیم درست همین‌طور شد. «او به خدا ایمان آورد و خدا آن ایمان را به عنوان نیکی مطلق به حسابش گذاشت.» **۷**پس باید بدانید که ایمانداران، فرزندان حقیقی ابراهیم هستند. **۸**چون کلام خدا از پیش، زمانی را می‌دید که خدا غیر یهودیان را از راه ایمان کاملاً نیک محسوب می‌کند. قبلاً به ابراهیم بشارت داده گفت: «به وسیلهٔ تو تمام ملّتها برکت خواهند یافت.» **۹**بنابراین ایمانداران در برکات ابراهیم ایماندار، شریک و سهیم هستند.

۱۰از طرف دیگر همهٔ آنانی که به اطاعت از شریعت متّکی هستند، ملعونند. زیرا کلام خدا می‌فرماید: «هرکه تمام آنچه را که در شریعت نوشته شده است، همیشه بجا نیاورد ملعون است.» **۱۱**اکنون کاملاً روشن است که هیچ‌کس در حضور خدا به وسیلهٔ

شریعت نیک شمرده نمی‌شود، زیرا «شخص نیکو به وسیلهٔ ایمان زندگی خواهد کرد.» **۱۲**امّا شریعت بستگی به ایمان ندارد. زیرا «مجری شریعت با اجرای شریعت زندگی خواهد کرد.»

۱۳وقتی مسیح به‌خاطر ما ملعون شد، ما را از لعنت شریعت آزاد کرد. زیرا کتاب‌مقدّس می‌فرماید: «هرکه به دار آویخته شود ملعون است.» **۱۴**این‌همه واقع شد تا برکتی که خدا به ابراهیم وعده داده بود، به وسیلهٔ عیسی مسیح به غیر یهودیان برسد تا ما روح‌القدس موعود را از راه ایمان به دست آوریم.

شریعت و وعده‌های خدا

۱۵ای برادران* من، می‌خواهم از یک مَثَل معمولی استفاده کنم: هیچ‌کس نمی‌تواند به پیمانی که تأیید شده است، چیزی بیافزاید یا آن را باطل سازد. **۱۶**باری، وعده‌ها به ابراهیم و فرزند او داده شد و نمی‌گوید: «فرزندان» تا شامل بسیاری گردد. بلکه به یک فرزند یعنی به مسیح اشاره می‌کند. **۱۷**مقصود من این است: شریعتی که چهارصد و سی سال بعد برقرار گردید، نمی‌تواند پیمانی را که خدا با ابراهیم بست، فسخ نماید به طوری که وعدهٔ خدا را باطل سازد. **۱۸**زیرا اگر کسب برکت بسته به شریعت باشد، دیگر آن به وعدهٔ خدا بستگی ندارد. امّا خدا بنابر وعدهٔ خود آن را به ابراهیم عنایت فرمود.

۱۹پس مقصود از شریعت چیست؟ شریعت چیزی بود که بعدها برای تشخیص گناه اضافه شد و قرار بود فقط تا زمان ظهور فرزند ابراهیم که وعده به او داده شده بود، دوام داشته باشد. همین شریعت به وسیلهٔ فرشتگان و با دست یک واسطه برقرار شد. **۲۰**هرجا واسطه‌ای باشد، وجود طرفین مسلّم است. امّا وعده، تنها یک طرف دارد؛ یعنی خدا.

مقصود از شریعت

۲۱بنابراین آیا شریعت با وعده‌های خدا سازگار نیست؟ ابداً! زیرا اگر شریعتی داده شده بود که قادر به بخشیدن حیات بود، البتّه نیکی مطلق نیز به وسیلهٔ شریعت میسّر می‌شد. **۲۲**امّا کلام خدا همه را اسیر گناه دانسته است تا برکت موعود که از راه ایمان به عیسی مسیح به دست می‌آید به ایمانداران عطا شود.

۲۳امّا قبل از رسیدن دورهٔ ایمان، همهٔ ما محبوس و تحت تسلّط شریعت بودیم و در انتظار آن ایمانی که در شُرُف ظهور

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

بود به سـر می‌بردیم. **۲۴**به این ترتیب شریعت دایهٔ ما بود که ما را به مسیح برساند تا به وسیلهٔ ایمان کاملاً نیک محسوب شویم، **۲۵**امّا چون اکنون دورهٔ ایمان رسیده است دیگر تحت مراقبت دایه نیستیم.

۲۶زیرا ایمان باعث شد که همهٔ شما در اتّحاد با مسیح عیسی فرزندان خدا باشید. **۲۷**شما که در اتّحاد با مسیح تعمید گرفتید، هم‌فکر او شده‌اید. **۲۸**پس دیگر هیچ تفاوتی میان یهودی و غیر یهـودی، برده و آزاد، مرد و زن وجود ندارد، زیرا همهٔ شـما در اتّحاد با عیسی مسیح یک هستید **۲۹**و اگر متعلّق به مسیح هستید، فرزند ابراهیم و مطابق وعدهٔ خدا، وارث او هستید.

۴ مقصود من این است: تا زمانی‌که وارث صغیر است اگرچه مالک همهٔ دارایی پدر خود باشد، با یک غلام فرقی ندارد. **۲**او تا روزی که پدرش معیّن کرده است، تحت مراقبت سرپرستان و قیّم‌ها به سر خواهد برد. **۳**ما نیز همین‌طور در دوران کودکی، غلامان عقاید بچّگانهٔ دنیوی بودیم، **۴**امّا وقتی زمان معیّن فرا رسـید، خدا فرزند خود را که از یک زن و در قید شریعت متولّد شده بود، فرستاد **۵**تا آزادی کسانی را که در قید شریعت بودند، فراهم سازد و تا ما مقام فرزندی را به دست آوریم.

۶خدا برای اثبات اینکه شما فرزندان او هستید، روح پسر خود را به قلبهای ما فرستاده است و این روح فریاد زده می‌گوید: «پدر، ای پدر.» **۷**پس تو دیگر برده نیستی؛ بلکه پسری و چون پسر هستی، خدا تو را وارث خود نیز ساخته است.

نگرانی پولس برای غلاطیان

۸در گذشته به علّت اینکه خدای حقیقی را نشناخته بودید، خدایانی را که وجود حقیقی نداشتند، بندگی می‌کردید. **۹**امّا اکنون که خدا را می‌شناسید -بهتر بگویم خدا شما را می‌شناسد- چگونه می‌توانید دوباره به سوی ارواح ناچیز و پست برگردید؟ چرا مایلید دوباره بردگان آن ارواح شـوید؟ **۱۰**روزها، ماهها، فصلها و سالهای مخصوصی را نگاه می‌دارید. **۱۱**می‌ترسم تمام زحماتی را که تاکنون برای شما کشیده‌ام به هَدَر رفته باشد!

۱۲ای دوستان من از شما تقاضا می‌کنم که مِثل من بشوید، مگر من مِثل شما نشده‌ام؟ من نمی‌گویم که شما به من بدی کرده‌اید. **۱۳**شما می‌دانید به علّت ناخوشی جسمی من بود که برای اولین بار در آنجا به شما بشـارت دادم. **۱۴**اگرچه

ناخوشی من آزمایش سختی برای شما بود، مرا خوار نشمردید
و از من روی‌گردان نشدید. برعکس، طوری از من پذیرایی
کردید که گویی فرشتهٔ خدا یا حتّی مسیح عیسی بودم.
۱۵پس آن رضامندی‌ای که نسبت به من داشتید چه شد؟ من
می‌توانم بدون تردید بگویم که اگر ممکن می‌بود چشمان خود
را درآورده و به من می‌دادید. ۱۶آیا حالا با اظهار حقیقت،
دشمن شما شده‌ام؟
۱۷بدانید، آن اشخاصی که توجّه زیادی به شما نشان می‌دهند
نیّتشان خیر نیست! آنها تنها چیزی که می‌خواهند این است
که شما را از من جدا سازند تا سرانجام شما نیز توجّه زیادی
به آنها نشان دهید. ۱۸جلب توجّه کردن درصورتی که برای
یک هدف عالی و همیشگی باشد چیز خوبی است، نه فقط
هنگامی‌که من با شما هستم. ۱۹ای فرزندان من، بار دیگر
درست مانند مادری در وقت زایمان، برای شما احساس درد
می‌کنم تا شما شکل مسیح را به خود بگیرید. ۲۰ای کاش
اکنون نزد شما بودم تا با لحن دیگری با شما سخن می‌گفتم.
فعلاً در مورد شما بسیار نگرانم!

سارا و هاجر

۲۱بگویید ببینم، شما که علاقه دارید تحت فرمان شریعت
باشید، مگر آنچه را که تورات می‌گوید، نمی‌شنوید؟ ۲۲زیرا
در تورات نوشته شده است که ابراهیم دو پسر داشت، یکی
از کنیز و دیگری از زن آزاد. ۲۳پسر کنیز به طور معمولی
تولّد یافت و پسر زن آزاد در نتیجهٔ وعدهٔ خدا متولّد شد.
۲۴این داستان را برای تشبیه می‌توان این‌طور بیان کرد. این
دو زن -دو پیمان هستند- یکی از کوه سینا ظاهر می‌شود
و فرزندانی برای بردگی می‌آورد و اسمش هاجر است.
۲۵هاجر نمایندهٔ کوه سینا در عربستان و برابر با اورشلیم
کنونی است که خود و فرزندانش در بندگی گرفتارند.
۲۶امّا اورشلیم آسمانی آزاد و مادر همهٔ ماست، ۲۷زیرا
کتاب‌مقدّس می‌فرماید:

«شادباش ای زنی که هرگز نزاییده‌ای
و ای تو که هرگز درد زایمان را نچشیده‌ای.
فریاد کن و از شادمانی به صدا درآی
از آن رو که تعداد فرزندان تو بیشتر از زنی است که
شوهرش همیشه با او بوده است.»

۲۸اکنون شما نیز ای برادران* من، بنابر وعدهٔ خدا مانند اسحاق، فرزندان خدا هستید. **۲۹**در آن زمان، فرزندی که به طور معمولی زاییده شده بود، فرزندی را که به قدرت روح خدا تولّد یافت آزار می‌داد و امروز نیز همین‌طور است. **۳۰**امّا کتاب‌مقدّس چه می‌گوید؟ می‌فرماید: «کنیز و پسرش را بیرون کن، زیرا پسر کنیز به هیچ وجه هم ارث با فرزند زن آزاد نخواهد بود.» **۳۱**بنابراین ای برادران* من، ما فرزندان کنیز نیستیم بلکه فرزندان زن آزاد می‌باشیم.

آزادی خود را حفظ کنید

۵ آری ما آزادیم، زیرا مسیح ما را آزاد کرد. پس در این آزادی استوار باشید و نگذارید که بار دیگر یوغ بندگی به گردن شما گذاشته شود.

۲ملاحظه کنید که من، پولس، با تأکید به شما می‌گویم اگر مختون شوید دیگر مسیح برای شما هیچ فایده‌ای ندارد! **۳**بار دیگر تأکید می‌کنم: اگر کسی مختون شود، مجبور است از تمام احکام شریعت اطاعت نماید! **۴**و شما که می‌کوشید به وسیلهٔ اجرای شریعت کاملاً نیک شمرده شوید، بدانید که ارتباط خود را با مسیح قطع کرده و از فیض خدا محرومید. **۵**ما به وسیلهٔ روح‌القدس در انتظار انجام امید خود یعنی نیکی مطلق که از راه ایمان حاصل می‌شود به سر می‌بریم. **۶**برای کسی‌که با مسیح عیسی متّحد است، داشتن یا نداشتن ختنه چیز مهمی نیست. آنچه اهمیّت دارد ایمان است که با محبّت عمل می‌کند.

۷شما خوب پیش می‌رفتید! چه کسی شما را منحرف ساخت تا حقیقت را دنبال نکنید؟ **۸**این نوع تحریک از جانب آن کسی‌که شما را خوانده است، نمی‌تواند باشد! **۹**«فقط خمیرمایهٔ کمی لازم است تا خمیر زیادی ور بیاید.» **۱۰**من در اتّحاد با خداوند، اطمینان دارم که شما عقیدهٔ دیگری نخواهید داشت و آنکه مزاحم شماست، هرکه باشد به کیفر کارهای خود خواهد رسید.

۱۱و امّا من، ای برادران* من، اگر -به قول بعضی‌ها- هنوز لزوم ختنه را اعلام می‌کنم، پس چرا باز هم جفا می‌بینم؟ اگر چنین کاری را می‌کردم دیگر کسی از پیام صلیب ناراحت نمی‌شد!

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۱۲ای‌کاش آنانی که شما را با تعلیم ختنه مضطرب می‌سازند،
ختنهٔ خود را کاملتر کرده، خویشتن را از مردی بیندازند.
۱۳ای برادران* من، شما به آزادی خوانده شده‌اید ولی نگذارید
که این آزادی به بی‌بند و باری برای ارضای امیال جسمانی شما
تبدیل گردد، بلکه با محبّت یکدیگر را خدمت کنید. **۱۴**زیرا
تمامی شریعت در یک حکم خلاصه می‌شود: «همسایه‌ات را
مانند جان خودت دوست بدار.» **۱۵**امّا اگر با چنگ و دندان
به جان هم بیفتید، حتماً یکدیگر را نابود خواهید ساخت.

ثمرات روح و کارهای طبیعت نفسانی

۱۶مقصود من این است: اگر تحت فرمان روح‌القدس به سر
ببرید به هیچ‌وجه خواهش‌های نفس را ارضا نخواهید کرد. **۱۷**زیرا
تمایلات نفسانی برخلاف روح‌القدس و آرزوهای روح‌القدس
برخلاف طبیعت نفسانی است و این دو مخالف یکدیگرند. به
طوری که شما نمی‌توانید آنچه را دلتان می‌خواهد انجام دهید.
۱۸امّا اگر روح خدا شما را هدایت کند، شما در قید شریعت
نیستید. **۱۹**کارهای طبیعت نفسانی آشکارند: زنا، ناپاکی،
هرزگی، **۲۰**بت‌پرستی، افسونگری، دشمنی، ستیزه‌جویی، رَشک،
خشم، خودخواهی، اختلافات، دسته‌بندی، حسادت، مستی،
عیاشی و امثال اینها. **۲۱**اکنون مانند گذشته به شما می‌گویم:
کسانی‌که این چنین کارها را بجا آورند، در پادشاهی خدا
نصیبی نخواهند داشت.
۲۲امّا ثمره‌ای که روح‌القدس به بار می‌آورد: محبّت، خوشی،
آرامش، بردباری، مهربانی، خیرخواهی، وفاداری، **۲۳**فروتنی و
خویشتنداری است که هیچ قانونی که برخلاف چنین کارها
باشد، وجود ندارد. **۲۴**و آنانی که متعلّق به مسیح عیسی هستند،
طبیعت نفسانی را با هوسها و امیال آن مصلوب کرده‌اند. **۲۵**اگر
روح خدا منشاء زندگی ماست، او هم باید هادی زندگی ما
باشد. **۲۶**خودپسند نباشیم و یکدیگر را نرنجانیم و بر یکدیگر
حسادت نورزیم.

حمل کردن بارهای یکدیگر

۶ ای برادران* من، اگر کسی در هنگام ارتکاب خطا
دیده شود، شما که روحانی هستید، او را با روح
فروتنی به راه راست آورید. امّا مواظب خود باشید مبادا شما

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نیز دستخوش وسوسه شوید. **۲**بارهای یکدیگر را حمل کنید و به این طریق قانون مسیح را بجا خواهید آورد. **۳**اگر کسی خود را شـــخص بزرگی بداند درحالی‌که چیزی نیست، خود را فریب می‌دهد. **۴**هرکس باید رفتـــار خود را بیازماید و اگر رفتارش پسندیده بود، می‌تواند به خود ببالد و لزومی ندارد که خود را با دیگران مقایسه کند، **۵**زیرا هرکس باید متحمّل بار خود باشد.

۶محصّلین کلام خدا، معلّم خود را در تمام نعمات خویش شریک سازند.

۷فریب نخورید، هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را فریب دهد، زیرا آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد. **۸**مثلاً اگر کسی بذر در کشتزار هوی و هوس خویش بکارد، از آن خرمن مرگ را درو خواهد کرد و اگر در کشتزار روح خدا بکارد، از روح، حیات جاودانی را درو خواهد کرد. **۹**از انجام نیکوکاری خسته نشویم زیرا اگر دست از کار نکشیم، در وقت مناسب محصول خود را درو خواهیم کرد. **۱۰**پس تا آنجا که فرصت داریم، به همه نیکی کنیم مخصوصاً به کسانی‌که در ایمان، با ما اعضای یک خانواده هستند.

خاتمه

۱۱ببینید من با دســـت خود با چه حروف درشتی برای شما می‌نویسم. **۱۲**مقصود آنانی که شما را به ختنه مجبور می‌کنند این است که تظاهر کنند. مخصوصاً آنها نمی‌خواهند به‌خاطر صلیب مسیح جفا ببینند. **۱۳**حتّی آنانی که ختنه دارند، شریعت را بجا نمی‌آورند! آنها می‌خواهند که شما ختنه شوید تا به اطاعت شما در یک عمل جسمانی ببالند. **۱۴**و امّا من، خدا نکند که به چیزی جز صلیب خداوند ما عیسی مسیح ببالم که به وسیلهٔ آن، دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا. **۱۵**داشتن و یا نداشتن ختنه مهم نیست، بلکه فقط خلقت تازه اهمیّت دارد. **۱۶**به همهٔ آنانی که در زندگی خود از این قاعده پیروی می‌کنند، یعنی به اسرائیل حقیقی خدا، آرامش و رحمت باد!

۱۷دیگر هیچ‌کس مزاحم من نشود، زیرا داغهایی بر بدن خود دارم که نشان می‌دهند من غلام مسیح هستم.

۱۸ای برادران* من، فیض خداوند ما عیســـی مسیح با روح شما باد، آمین.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نامهٔ پولس رسول به

کلیسای شهر افسس

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶				

نامهٔ پولس رسول به

کلیسای شهر افسس

معرّفی کتاب

مقصود نامهٔ پولس به افسسیان این است که نقشهٔ خدا را برای اتّحاد تشریح نماید و بگوید که خدا در نظر دارد تمام خلقت را در مسیح متّحد سازد. یعنی «همهٔ چیزهایی که در آسمان و زمین هستند تحت فرمان مسیح با هم جمع شوند.» (۱:۱۰) و نیز از قوم خدا درخواست می‌کند که در انجام این نقشهٔ بزرگ الهی برای اتّحاد خلقت در عیسی مسیح زندگی کند.

در قسمت اول نامهٔ افسسیان، نویسنده موضوع اتّحاد را توسعه می‌دهد و بیان می‌کند که چگونه خدا مردم را انتخاب کرده است تا به او تعلّق داشته باشند و چطور آنها به وسیلهٔ عیسی مسیح آمرزیده شده، از گناه آزاد شده‌اند و چگونه وعدهٔ بزرگ خدا به وسیلهٔ روح‌القدس تضمین گردیده است. در قسمت دوم، نویسنده از خوانندگان درخواست می‌کند طوری زندگی کنند که یگانگی آنها در مسیح، در زندگی آنها با همدیگر واقعیّت پیدا کند.

مَثَلهای متعدّدی در این رساله بکار رفته است تا نشان دهد که یگانگی قوم خدا با عیسی مسیح چگونه است. کلیسا به منزلهٔ بدن است و مسیح سر آن، کلیسا به منزلهٔ ساختمانی است که مسیح سنگ زاویهٔ آن است، یا همسری که مسیح شوهر آن می‌باشد. این نامه، بیان عالی و قاطعی است از اینکه افکار نویسنده تحت فیض خدا در مسیح، به صورت نوشته درآمده است. همه‌چیز در نور محبّت، قربانی، آمرزش و پاکی مسیح دیده می‌شود.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۲
مسیح و کلیسا ۱:۳-۳:۲۱
زندگی جدید در مسیح ۴:۱-۶:۲۰
خاتمه ۶:۲۱-۲۴

مقدّمه

۱ از طرف پولس که به ارادهٔ خدا، رسول مسیح عیسی
است به مقدّسین در شهر افسس که در اتّحاد خود با
مسیح عیسی وفادارند.
۲فیض و آرامش پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند
با شما باد.

برکات روحانی

۳خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را سپاس گوییم،
زیرا او ما را در اتّحاد با مسیح از همهٔ برکات روحانی
در قلمرو آسمانی بهره‌مند ساخته است. **۴**خدا ما را قبل
از آفرینش دنیا در مسیح برگزید تا در پیشگاه او مقدّس
و بی‌عیب باشیم. به سبب محبّت خود **۵**و بر حسب
صلاحدید ارادهٔ خویش، برای ما مقدّر فرمود که به وسیلهٔ
عیسی مسیح فرزندان او شویم. **۶**تا خدا را برای فیض پر
شکوه او که به رایگان در پسر عزیز خود به ما بخشیده
است، سپاس گوییم. **۷**از راه اتّحاد با مسیح و به وسیلهٔ
خون اوست که ما رهایی یافته، و گناهان ما بخشیده شد
و چقدر عظیم است آن فیضی که خدا **۸**به فراوانی به ما
بخشیده است. **۹**خدا آنچه را که منظور نظرش بود، به
عمل آورد و نقشهٔ نهان خود را که قبلاً در شخص مسیح
تحقّق یافته بود، با دانش و بینش بر ما آشکار ساخته است
۱۰که در وقت معیّن نقشهٔ او عملی شود و کلّیهٔ کاینات
یعنی همهٔ چیزهایی که در آسمان و زمین هستند، تحت
فرمان مسیح با هم جمع شوند.
۱۱خدایی که همه‌چیز را بر طبق اراده و نقشهٔ خود انجام
می‌دهد، ما را انتخاب کرد تا از آنِ او بشویم. زیرا ما را از ازل بر
طبق ارادهٔ خویش برگزیده بود. **۱۲**پس ما که اولین افرادی بودیم
که به مسیح امیدوار شدیم، باید بزرگی خدا را بستاییم.
۱۳شما نیز وقتی پیام حقیقت یعنی مژدهٔ نجات خود را شنیدید
و به او ایمان آوردید، با او متّحد شدید و خدا با اعطای
روح‌القدس، که قبلاً وعده داده بود مهر مالکیّت خود را بر
شما نهاده است. **۱۴**روح خدا ضامن آن است که ما آنچه را
او به قوم خود وعده داده است، خواهیم یافت و به ما اطمینان
می‌دهد که خدا به متعلّقان خود آزادی کامل خواهد بخشید،
پس جلال و شکوه خدا را بستاییم.

دعای پولس

۱۵به این سبب، اکنون که از ایمان شما به عیسی خداوند
و محبّت شما نسبت به همهٔ مقدّسین باخبر شده‌ام، ۱۶از
سپاسگزاری به درگاه خدا به‌خاطر شما باز نمی‌ایستم و شما
را در دعاهایم به‌یاد می‌آورم. ۱۷من دعا می‌کنم، آن خدایی که
عیسی مسیح خداوند، او را به ما شناسانید -آن پدر پُر جلال-
روح حکمت و الهام به شما عطا فرماید تا او را کاملاً بشناسید.
۱۸و از او می‌خواهم که چشمان دل شما را روشن سازد تا به
چگونگی امیدی که خدا شما را به آن دعوت کرده است و به
ثروتمندی و شکوه بهره‌ای که خدا به مقدّسین خود وعده داده
است ۱۹و به عظمت بی‌قیاس قدرت او، که در ما ایمانداران
در کار است، پی ببرید. ۲۰این همان قدرت عظیمی است که
خدا بکار برد، وقتی مسیح را پس از مرگ زنده گردانید و در
دست راست خود، در جایهای آسمانی قرار داد ۲۱و او را بالاتر
از هر سلطه، اقتدار، قدرت، پادشاهی و هر مقام دیگر که بتوان
ذکر کرد، نه تنها در این دنیا بلکه در دنیای آینده نیز، قرار
داد. ۲۲خدا همه‌چیز را زیر پای مسیح نهاد و به‌خاطر کلیسا،
او را بالاتر از هر چیز قرار داد. ۲۳کلیسایی که بدن اوست و
تمام وجود او را دربر می‌گیرد و در عین حال تمام کاینات را
با حضور خود پُر می‌سازد.

از موت به حیات

۲ در گذشته، شما غیر یهودیان به علّت خطاها و گناهان خود
مُرده بودید. ۲و در راههای کج این جهان قدم می‌گذاردید
و از حکمران قدرتهای هوا، یعنی همان روحی که اکنون در
اشخاص نافرمان و سرکش عمل می‌کند، پیروی می‌کردید. ۳در
آن زمان، ما همچون شما دستخوش شهوات جسمانی و اسیر
تمایلات و افکار نفسانی خود بودیم. درست مانند سایر آدمیان،
ما نیز طبیعتاً سزاوار خشم و غضب خدا بودیم.
۴امّا خدا آن‌قدر در رحمت و بخشایش ثروتمند و در محبّتش
نسبت به ما کریم است که ۵اگرچه به علّت خطاهای خود مرده
بودیم، ما را با مسیح زنده گردانید. (از راه فیض خداست که
شما نجات یافته‌اید.) ۶و به‌خاطر اتّحادی که با مسیح داریم،
ما را سرافراز فرمود و در قلمرو آسمانی با مسیح نشانید. ۷تا
ثروت عظیم و بی‌قیاس فیض خود را، با مهربانی نسبت به ما،
در عیسی مسیح در زمانهای آینده نمایان سازد. ۸زیرا به‌سبب

فیض خداست که شما از راه ایمان نجات یافته‌اید و این کار
شما نیست بلکه بخشش خداست. **۹**این نجات، نتیجهٔ کارهای
شما نیســت، پس هیچ دلیلی وجود ندارد که کسی به خود
ببالد. **۱۰**زیرا ما ساختهٔ دست او هستیم و خدا ما را در مسیح
عیسی از نو آفریده اســت تا آن کارهای نیکویی را که او قبلاً
برای ما مقدّر فرمود که انجام دهیم، بجا آوریم.

اتّحاد در مسیح

۱۱بنابراین به‌خاطر داشته باشید که شما در گذشته جسماً جزء
کافران بودید و به وسیلهٔ اهل ختنه (یعنی یک عمل جسمانی که
به دست انسان صورت می‌گیرد.) «نامختون» نامیده می‌شدید.
۱۲در آن زمان، از مســیح دور بودید و از مزایای قوم اســرائیل
محروم و از پیمانهایی که بر وعده‌های خدا متّکی بود، بی‌بهره
بودید. شــما در این جهــان، بدون امید و بدون خدا به ســر
می‌بردید. **۱۳**امّا اکنون شــما که دور بودید به وسیلهٔ اتّحاد با
مسیح عیسی و ریختن خون او نزدیک شده‌اید. **۱۴**زیرا مسیح
صلح و صفا را بین یهود و غیر یهود به وجود آورده و این دو را
با هم متّحد ساخته است. او با بدن جسمانی خود، دیواری که
آنان را از هم جدا می‌کرد و دشمنان یکدیگر می‌ساخت، درهم
شکست. **۱۵**زیرا شریعت را با مقرّرات و احکامش منسوخ کرد
تا از این دو دسته، در خود یک انسانیّت تازه‌ای به وجود آورد
و صلح و صفا را میسّر سازد. **۱۶**مسیح با مرگ خود بر روی
صلیب، این دو را در یک بدن واحد، دوستان خدا گردانید تا
دشمنی دو جانبه یهود و غیر یهود را نیز از میان بردارد. **۱۷**به
این سبب بود که مســیح آمد و مژدهٔ صلح را به شما که دور
بودید و به آنانی که نزدیک بودند، اعلام کرد. **۱۸**اکنون هر دو
به وسیلهٔ مسیح اجازه داریم که در یک روح یعنی روح‌القدس
به حضور پدر بیاییم.

۱۹پس شما غیر یهودیان، دیگر غریب و بیگانه نیستید بلکه
با مقدّسین خدا هموطن و اعضاء خانوادهٔ خدا هستید. **۲۰**شما
بر شالوده‌ای که به دست رسولان و انبیا نهاده شده است، بنا
شده‌اید و عیسی مسیح سنگ اصلی آن است. **۲۱**در اتّحاد با
اوســت که تمام عمارت به هم متّصل می‌گردد و رفته‌رفته در
خداوند به صورت یک معبد مقدّس در می‌آید. **۲۲**شما نیز در
اتّحاد با او و همراه دیگران به صورت مکانی بنا خواهید شد
که خدا به وسیلهٔ روح خود در آن زندگی می‌کند.

رسالت پولس برای غیر یهودیان

۳ به این سبب است که من پولس، زندانی مسیح عیسی
به‌خاطر شما غیر یهودیان، به درگاه خدا برایتان دعا
می‌کنم. **۲**حتماً خبر دارید که خدا فیض خود را به من عنایت
کرده و از من خواسته است که آن را برای شما بکار برم. **۳**از
راه الهام بود که این نقشهٔ اسرارآمیز خدا بر من آشکار گردید.
(من قبلاً به طـور مختصر دربارهٔ آن نوشـته‌ام **۴**و اگر آنچه را
که نوشـته‌ام بخوانید، خواهید فهمید که من تا چه اندازه به
راز مسـیح پی‌برده‌ام.) **۵**این راز به طوری که اکنون به وسیلهٔ
روح‌القدس برای رسولان و انبیای مقدّس خدا آشکار شده است،
در قرنهای گذشته برای بشر روشن نبود **۶**و آن حقیقت پوشیده
این است که غیر یهودیان از راه انجیل با یهودیان هم‌ارث و با
هم اعضای یک بدن و در وعده‌ای که خدا در مسیح عیسی
به ما داده است، شریک و سهیم هستند.

۷من طبـق عطیـهٔ فیض خـدا و در اثر فعالیّـت قدرت او،
خدمتگزار انجیل شدم. **۸**آری، من اگرچه در بین مقدّسین از
همه کمترم، امّا این فیض به من عطا شد تا بتوانم بشارتِ ثروتِ
بی‌قیاسِ مسیح را به ملل غیر یهود برسانم **۹**و به همه نشان دهم
که چگونه نقشهٔ خدا به مورد اجرا گذارده می‌شود. خدا که
آفرینندهٔ همه‌چیز اسـت، این راز خود را طی زمانهای گذشته
پوشیده نگاه داشت، **۱۰**تا اینکه در حال حاضر، خدا جنبه‌های
گوناگون حکمت خود را به وسیلهٔ کلیسا به قدرتها و حکمرانان
عالم آسمانی بشناساند. **۱۱**این نقشه طبق آن هدف ازلی بود که
خدا آن را در شخص خداوند ما، مسیح عیسی، عملی ساخته
است. **۱۲**ما به وسیلهٔ اتّحاد خود با او و همچنین از راه ایمان
می‌توانیم با اطمینان کامل به حضور خدا بیاییـم. **۱۳**پس من
از شما تقاضا می‌کنم از رنجهایی که به‌خاطر شما می‌کشم،
مأیوس نباشید، زیرا اینها باید مایهٔ افتخار شما باشد.

محبّت مسیح

۱۴بنابراین، من در برابر پدری زانو می‌زنم که **۱۵**هر خانواده
در آسمان و زمین نام خود را از او گرفته است **۱۶**و دعا می‌کنم
که از گنجهای جلال خود به شما ببخشد تا به وسیلهٔ روح او
در درون خود قوی و نیرومند شوید، **۱۷**و خدا عطا فرماید که
مسیح از راه ایمان شما در قلبهایتان ساکن شود و دعا می‌کنم
که شما در محبّت ریشه دوانیده و برپایهٔ محبّت بنا شوید **۱۸**تا با

همهٔ مقدّسین قدرت داشته باشید به پهنا و درازا و بلندی و عمق
محبّت مسیح پی ببرید **۱۹**و آن محبّت را دریابید (اگرچه بالاتر
از فهم بشر است) تا از پُری کامل خدا کاملاً پر شوید.
۲۰جلال بر خدایی باد که قادر است به وسیلهٔ آن قدرتی که
در ما کار می‌کند، خیلی بیشتر از آنچه ما بخواهیم و حتّی تصوّر
کنیم عمل کند. **۲۱**بر او نسلاً بعد نسل تا به ابد در کلیسا و
در مسیح عیسی جلال باد، آمین.

اتّحاد در بدن مسیح

۴ بنابراین، من که به‌خاطر خداوند زندانی هستم از شما
تقاضا می‌کنم، زندگی شما شایستهٔ مقامی باشد که
به آن خوانده شده‌اید. **۲**همیشه فروتن، ملایم و بردبار باشید
و با محبّت یکدیگر را تحمّل کنید. **۳**برای حفظ آن وحدتی
که روح‌القدس به وجود می‌آورد و با رشته‌های صلح و صفا به
هم پیوسته می‌شود، نهایت کوشش خود را بکنید. **۴**همان‌طور
که یک بدن و یک روح‌القدس است، خدا نیز در وقتی‌که
شما را خواند، یک امید به شما داده است. **۵**و همچنین یک
خداوند و یک ایمان و یک تعمید؛ **۶**و یک خدا وجود دارد
که پدر همه و بالاتر از همه بوده و در همه کار می‌کند و در
همه ساکن است.
۷امّا به هر یک از ما بر حسب سخاوت و بخشایش مسیح عطیهٔ
خاصّی داده شده است. **۸**به این جهت کلام خدا می‌فرماید:

«وقتی او به آسمان بالا رفت
اسیران را به اسارت برد؛
و عطایایی به آدمیان بخشید.»

۹آیا مقصود از بالا رفتن جز این است که اول به جهان زیرین
پایین آمده بود؟ **۱۰**پس آن کسی‌که پایین آمد، همان است که
بالا رفت. او بالاتر از تمام آسمانها رفته است تا کلّیهٔ کاینات را
با حضور خود پر سازد. **۱۱**او عطایای مختلفی به مردم بخشید
یعنی: بعضی را برای رسالت، بعضی را برای نبوّت، بعضی
را برای بشارت و بعضی را برای شبانی و تعلیم برگزید، **۱۲**تا
مقدّسین را در کاری که برای او انجام می‌دهند، مجهّز سازد
تا به این وسیله بدن مسیح را تقویت نمایند. **۱۳**تا ما همه به
آن وحدتی که در ایمان و شناسایی فرزند خداست، دست
یابیم و مطابق آن میزان کاملی که در مسیح یافت می‌شود،

به انسانیّت کامل برسیم. **۱۴**در آن صورت دیگر مثل بچّه‌ها نخواهیم بود که با امواج رانده می‌شوند و از بادهای متغیّر تعالیم بشری متلاطم می‌گردند و فریب حیله‌ها و نیرنگهای مردمی را می‌خورند که می‌خواهند آنها را از حقیقت دور سازند، **۱۵**بلکه در همان حالی‌که حقیقت را با روح محبّت بیان می‌کنیم ما باید در هر مورد، در مسیح که سر است، رشد کنیم. **۱۶**به ارادهٔ او همهٔ اعضای مختلف بدن به وسیلهٔ مفاصلی که برای آنها فراهم شده مربوط و پیوند می‌شوند. پس وقتی هر یک از اعضای بدن به طور جداگانه مرتّب کار کند، تمام بدن رشد می‌کند و خود را در محبّت بنا می‌نماید.

زندگی جدید در مسیح

۱۷پس به نام خداوند این را می‌گویم و بر آن تأکید می‌کنم که شما دیگر نباید مانند کافران که در پیروی از خیالات بیهودهٔ خود به سر می‌برند، زندگی کنید. **۱۸**افکار آنها تیره شده است. جهالتی که در میان آنهاست و سخت‌دلی آنان، ایشان را از حیاتی که خدا می‌بخشد، محروم کرده است. **۱۹**عواطف خود را از دست داده و خود را تسلیم هوی و هوس کرده‌اند و برای ارضاء امیال پست خود، از هیچ کاری فروگذار نمی‌کنند.

۲۰اینها چیزهایی نیست که شما از مسیح یاد گرفتید. **۲۱**البتّه اگر واقعاً از مسیح باخبر شده‌اید و در اتّحاد با او، حقیقت را آن‌چنان‌که در عیسی یافت می‌شود، آموخته‌اید. **۲۲**شما باید از آن زندگی‌ای که در گذشته داشتید، دست بکشید و آن سرشتی را که قبلاً داشتید، از خود دور سازید. زیرا آن سرشت فریب شهوات خود را خورده و در راه هلاکت است. **۲۳**دل و ذهن شما باید کاملاً نو شود **۲۴**و سرشت تازه‌ای را که در نیکی و پاکی حقیقی و به صورت خدا آفریده شده است، به خود بپوشانید.

۲۵پس دیگر به هیچ وجه دروغ نگویید، بلکه همیشه به دیگران راست بگویید، زیرا همهٔ ما اعضای یکدیگریم. **۲۶**اگر عصبانی شُدید، نگذارید خشمتان شما را به گناه بکشاند و یا تا غروب آفتاب باقی بماند. **۲۷**به ابلیس فرصت ندهید. **۲۸**دزد از دزدی دست بردارد و به عوض آن با دستهای خود، با آبرومندی کار کند تا چیزی داشته باشد که به نیازمندان بدهد. **۲۹**یک کلمهٔ زشت از دهانتان خارج نشود بلکه گفتار شما به موقع، خوب و سودمند باشد تا در نتیجهٔ آن به

شنوندگان فیضی برسد. **۳۰**روح‌القدسِ خدا را نرنجانید. زیرا او مهر مالکیّت خدا بر شماست و ضامن آمدن روزی است که در آن کاملاً آزاد می‌شوید. **۳۱**از این پس دیگر هیچ نوع بغض، غیظ، خشم، داد و فریاد، دشنام و نفرت را در میان خود راه ندهید. **۳۲**نسبت به یکدیگر مهربان و دلسوز باشید و چنانکه خدا در شخص مسیح شما را بخشیده است، شما نیز یکدیگر را ببخشید.

زندگی در نور

۵ چنانکه شایستهٔ فرزندان عزیز خداست، بکوشید که مانند او باشید. **۲**از روی محبّت زندگی کنید و از محبّتی که عیسی مسیح با قربانی خویش در راه ما نشان داد، پیروی کنید. او جان خود را مانند هدیه‌ای خوشبو به خدا تقدیم نمود.

۳و چنانکه شایستهٔ مقدّسین خداست، در میان شما چیزی دربارهٔ زنا و بی‌عفّتی‌های دیگر و طمع‌کاری بر زبان نیاید. **۴**پسندیده نیست که سخنان رکیک و یا حرفهای بی‌معنی یا زشت بکار ببرید، بلکه در عوض باید خدا را شکر کنید. **۵**خاطرجمع باشید که تمام اشخاص زناکار و بی‌عفّت یا طمع‌کار (زیرا طمع‌کاری یک نوع بت‌پرستی است.) هرگز در پادشاهی مسیح و خدا سهمی نخواهند داشت.

۶اجازه ندهید کسی با دلایل پوچ خود شما را فریب دهد؛ زیرا به علّت این چیزهاست که غضب خدا بر افرادی که مطیع او نیستند وارد خواهد آمد. **۷**پس با چنین اشخاص کاری نداشته باشید. **۸**شما زمانی در تاریکی بودید امّا اکنون در اتّحاد خود با خداوند، در نور هستید. پس مانند فرزندان نور زندگی کنید. **۹**زیرا هر کجا نور باشد، همه‌نوع خوبی، نیکی و حقیقت نیز به وجود می‌آید. **۱۰**بکوشید تا آنچه خداوند را خشنود می‌سازد، دریابید. **۱۱**در انجام کارهای بیهودهٔ ظلمت شریک نباشید، بلکه ماهیّت آنها را در برابر نور آشکار سازید. **۱۲**حتّی ذکر کارهایی که آنها در پنهانی انجام می‌دهند، مایهٔ رسوایی است. **۱۳**امّا هرگاه چیزی در جلوی نور قرار گیرد، کاملاً روشن می‌شود **۱۴**و هرچه کاملاً روشن شود مانند نور آشکار است. به آن سبب است که می‌گویند:

«ای که در خوابی، بیدار شو،
از میان مردگان برخیز
و مسیح بر تو خواهد تابید.»

۱۵پس شما باید دقّت کنید که چگونه زندگی می‌کنید، مثل اشخاص عاقل زندگی کنید، نه مانند نادانان. ۱۶از هر فرصتی که به دست می‌آورید به بهترین نحو استفاده کنید زیرا این روزگار، روزگار بدی است. ۱۷پس نادان نباشید، بلکه بکوشید تا بفهمید که ارادهٔ خداوند چیست.
۱۸مست شراب نشوید، زیرا شراب شما را به سوی کارهای زشت می‌کشاند، بلکه از روح‌القدس پر شوید. ۱۹با استفاده از زبور، تسبیحات و سرودهای روحانی با یکدیگر گفت‌وگو کنید و با تمام دل برای خداوند بسرایید و بخوانید. ۲۰به نام خداوند ما عیسی مسیح هر روز برای همه‌چیز سپاسگزار خدای پدر باشید.

روابط زنها و شوهرها

۲۱به‌خاطر احترامی که به مسیح دارید، مطیع یکدیگر باشید.
۲۲ای زنها، طوری از شوهران خود اطاعت کنید که از خداوند اطاعت می‌کنید، ۲۳زیرا همان‌طور که مسیح سر کلیسا یعنی بدن خود می‌باشد و شخصاً نجات‌دهندهٔ آن است، شوهر نیز سر زن خود می‌باشد. ۲۴و چنانکه کلیسا مطیع مسیح است، زنها نیز در هر مورد باید از شوهرهای خود اطاعت کنند.
۲۵ای شوهرها، چنانکه مسیح کلیسا را دوست داشت و جان خود را برای آن داد، شما نیز زنهای خود را دوست بدارید.
۲۶مسیح چنین کرد تا کلیسا را با آب و کلام خدا شسته و آن را پاک و مقدّس گرداند ۲۷و کلیسا را با تمام زیبایی‌اش پاک و بدون عیب و لکّه و چین و چروک یا هر نقص دیگری به خودش تقدیم نماید. ۲۸مردان باید همان‌طورکه بدن خود را دوست دارند، زنانشان را دوست بدارند زیرا مردی که زنش را دوست می‌دارد، خود را دوست دارد. ۲۹هیچ‌کس هرگز از بدن خود متنفّر نبوده است. بلکه به آن غذا می‌دهد و از آن توجّه می‌کند -یعنی همان کاری که مسیح برای کلیسا می‌کند- ۳۰زیرا ما اعضای بدن او هستیم. ۳۱به این جهت کلام خدا می‌فرماید: «مرد، پدر و مادر خود را ترک می‌کند و به زن خود می‌پیوندد و آن دو، یک تن خواهند شد.» ۳۲یک حقیقت بزرگ در این امر نهفته است که به نظر من به مسیح و به کلیسای او اشاره می‌کند. ۳۳به هر حال هر شوهری باید زنش را مانند خودش دوست بدارد و هر زنی نیز باید شوهرش را محترم بشمارد.

روابط فرزندان و والدین

۶ ای فرزندان، وظیفهٔ هر مسیحی این است که از والدین خود اطاعت کند. **۲**اولین حکمی که با وعده همراه بود این است: «پدر و مادر خود را احترام کن.» و وعدهٔ آن این بود: **۳**«تا کامیاب گردی و عمرت در زمین طولانی شود.»
۴و شما ای پدران، فرزندان خود را خشمگین نسازید بلکه آنان را با آموزش و پرورش مسیحی تربیت کنید.

روابط غلامان و اربابان

۵ای غلامان، طوری با احترام و اشتیاق و یکدلی مطیع اربابان انسانی خود باشید که گویی از مسیح اطاعت می‌کنید. **۶**اطاعت شما فقط به‌خاطر این نباشد که تحت مراقبت هستید و یا می‌خواهید دیگران را خشنود سازید، بلکه به عنوان غلامان مسیح، ارادهٔ خدا را از دل و جان بجا آورید **۷**و خدمات خود را با میل و رغبت انجام دهید. مثل کسی‌که خداوند را خدمت می‌کند نه انسان را، **۸**زیرا می‌دانید که خداوند به هرکس خواه غلام، خواه آزاد، موافق کارهای نیکی که کرده است، پاداش خواهد داد.
۹ای اربابان، شما نیز نسبت به غلامان خود همین‌طور رفتار کنید و از تهدید آنان دست بردارید و به‌یاد داشته باشید که در آسمان غلامان شما و خود شما، یک ارباب دارید و او تبعیضی بین آدمیان قایل نمی‌شود.

آمادگی برای جنگ با شیطان

۱۰دیگر اینکه در رابطهٔ خود با خداوند از قدرت عظیم او نیرو بگیرید. **۱۱**زِرِه کاملی را که خدا برای شما تهیّه کرده است، بپوشید تا بتوانید در مقابل نیرنگهای ابلیس ایستادگی نمایید. **۱۲**زیرا جنگ ما با انسان نیست بلکه ما علیه فرمانروایان و اولیای امور و نیروهای حاکم بر این جهان تاریک و نیروهای شیطانی در آسمان، در جنگ هستیم. **۱۳**از این جهت شما باید زره کاملی را که خدا مهیّا کرده است، بپوشید تا در آن روز شریر در برابر حمله‌های دشمن، تابِ مقاومت داشته باشید و تا پایان جنگ هم پایدار بمانید.
۱۴پس پایداری کنید و کمربند حقیقت را به کمر ببندید و جوشن نیکی را به تن کنید **۱۵**و نعلین آمادگی برای انتشار انجیل صلح و سلامتی را به پا کنید. **۱۶**علاوه بر اینها، سپر ایمان را بردارید تا به وسیلهٔ آن بتوانید تمام تیرهای آتشین شیطان را

فرو نشانید. **۱۷**و کلاهخود نجات را بر سر بگذارید و شمشیر روح‌القدس یعنی کلام خدا را بردارید. **۱۸**همهٔ اینها را با دعا و مناجات انجام دهید. همیشه با هدایت روح‌القدس دعا کنید و پیوسته برای این منظور بیدار باشید و با پشتکار برای همهٔ مقدّسین دعا کنید. **۱۹**برای من نیز دعا کنید تا وقتی سخن می‌گویم، قدرت بیان به من عطا گردد و بتوانم رازِ انجیل را با شهامت آشکار سازم. **۲۰**زیرا به‌خاطر همان انجیل است که من سفیر هستم، هرچند سفیری در زنجیر! دعا کنید که من آن را، چنانکه باید و شاید، با شهامت بیان کنم.

خاتمه

۲۱«تخیکاس» برادر عزیز ما و خادم وفادار در خدمت خداوند، همه‌چیز را به شما خواهد گفت تا شما هم بدانید که احوال من چطور است و چه می‌کنم. **۲۲**او را به همین منظور نزد شما فرستادم تا از احوال ما باخبر شوید و دلهای شما را شاد گرداند.

۲۳خدای پدر و عیسی مسیح خداوند، به همهٔ ایمانداران آرامش و محبّت توأم با ایمان عطا فرماید. **۲۴**فیض خدا با همهٔ آنانی باد که خداوند ما عیسی مسیح را با محبّتی بی‌پایان دوست دارند، آمین!

نامهٔ پولس رسول به

کلیسای شهر فیلپی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴

نامهٔ پولس رسول به

کلیسای شهر فیلپی

معرّفی کتاب

نامهٔ پولس به فیلیپیان خطاب به اولین کلیسایی است که پولس در قسمت‌های اروپایی در استان رومی مکادونیه، تأسیس نمود. این نامه در زمانی نوشته شد که پولس در زندان بود و تعالیم غلطی در کلیسای فیلیپی داده می‌شد. با این وجود، این نامه حاوی رایحهٔ خوشی از لذّت و شادی است که نشانهٔ ایمان راسخ و استوار پولس به عیسی مسیح می‌باشد.

اولین علّت نوشتن این نامه، تشکّر از مسیحیان فیلیپی است که در زمان تنگی و احتیاج، به او کمک کرده بودند. او از این فرصت استفاده می‌کند تا دوباره آنها را مطمئن سازد که با وجود همهٔ مشکلاتی که برای او و آنها وجود دارد، رغبت و اعتماد خود را حفظ کنند. او از آنها می‌خواهد به جای آنکه از خود راضی، مغرور و متکبّر باشند، روش فروتنانهٔ عیسی را در پیش گیرند. او به آنها خاطرنشان می‌سازد که زندگی آنها با مسیح متّحد گشته و این هدیه‌ای است از فیض خدا که از طریق ایمان به آنها رسیده است، نه به وسیلهٔ انجام شریعت موسی. او دربارهٔ شادی و آرامشی می‌نویسد که خدا به آنهایی که در اتّحاد با مسیح زندگی می‌کنند، عطا می‌کند.

این نامه به عنوان نامهٔ شادی، اعتماد، اتّحاد، حفظ ایمان و زندگی مسیحی شناخته شده است. همچنین علاقهٔ عمیق پولس را به کلیسای فیلیپی نشان می‌دهد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۱۱
شرح وقایع شخصی پولس ۱:۱۲-۲۶
زندگی مسیح ۱:۲۷-۲:۱۸
نقشه برای تیموتاؤس و اپفرادیتس ۲:۱۹-۳۰
هشدار در مورد دشمنان و خطرات ۳:۱-۴:۹
پولس و دوستان فیلیپی او ۴:۱۰-۲۰
خاتمه ۴:۲۱-۲۳

مقدّمه

۱ از طرف پولس و تیموتاؤس -غلامان مسیح عیسی- به
همهٔ مقدّسین شهر فیلیپی که با عیسی مسیح متّحدند و
سرپرستان و خادمان آنها.
۲فیض و آرامش خدای پدر و عیسی مسیح خداوند با شما
باد.

دعای پولس برای آنها

۳هروقت که شما را به‌یاد می‌آورم خدا را شکر می‌کنم؛ **۴**و
در تمام دعاهایم نام شما را با شادمانی ذکر می‌کنم **۵**و به‌خاطر
همکاری شما در انتشار انجیل که از اولین روز شنیدن آن تا
به حال ادامه دارد، خدا را سپاس می‌گویم. **۶**من اطمینان دارم
آن خدایی که در شما کار نیکویی را شروع کرد تا روز مسیح
عیسی، آن را به کمال خواهد رسانید. **۷**من حقّ دارم که دربارهٔ
شما چنین احساسی داشته باشم، زیرا همیشه در دل من هستید
و من چه در زندان و چه به دفاع و پشتیبانی از انجیل مشغول
باشم، شما را در فیض خدا با خود شریک می‌دانم. **۸**خدا شاهد
است که تا چه اندازه با احساسات گرمی که مسیح عیسی در
من ایجاد کرده است، مشتاق دیدار شما هستم.
۹و دعایم این است که محبّت شما همراه با آگاهی و کمال
دانایی همچنان رشد کند **۱۰**تا همه‌چیز را بیازمایید و عالیترین
آنها را انتخاب کنید. آن وقت در روز عظیم مسیح بی‌عیب و
بی‌تقصیر خواهید بود. **۱۱**همچنین دعا می‌کنم که زندگی شما
از ثمرات نیکی مطلق که به وسیلهٔ عیسی مسیح برای جلال
و ستایش خدا به دست می‌آید، سرشار گردد.

مقصود زندگی، مسیح

۱۲ای برادران*، می‌خواهم بدانید که آنچه به سر من آمده است
در واقع به پیشرفت انجیل کمک کرده است، **۱۳**تا آنجا که تمام
اعضای گارد امپراتوری و سایرین نیز می‌دانند که من در خدمت
مسیح؛ و به‌خاطر او زندانی شده‌ام. **۱۴**و از طرف دیگر، اغلب
ایمانداران مسیحی به سبب زندانی شدن من به قدری قویدل
شده‌اند که جرأت می‌کنند پیام خدا را بدون ترس اعلام کنند.
۱۵البتّه بعضی‌ها، از روی حسادت و رقابت، به مسیح بشارت
می‌دهند، ولی دیگران این کار را با حُسن نیّت انجام می‌دهند.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۱۶اینها از روی محبّت چنین می‌کنند، زیرا می‌دانند که من به
جهت دفـاع از انجیل در اینجا افتـاده‌ام. **۱۷**ولی آنها از روی
هم چشمی به مسیح بشارت می‌دهند، نه از روی صمیمیّت،
زیرا تصوّر می‌کنند از این راه می‌توانند بار زحمت مرا در زندان
سنگین‌تر سازند.
۱۸چه اهمیّت دارد؟ از هر راهی باشد، خواه از روی نیّت
درست یا نادرسـت، مسیح به مردم اعلام می‌شود و این امر
برای من مایهٔ خوشـوقتی است. آری من شـادم و همچنان
شادی خواهم کرد. **۱۹**زیرا می‌دانم که به وسیلهٔ دعاهای شما
و به یاری روح عیسـی مسـیح، این امر به نجات من تمام
خواهد شـد. **۲۰**زیرا انتظار شـدید و امید من این است که
هرگز موجبات رسوایی خود را فراهم نسازم، بلکه اکنون با
دلیری کامل، مانند همیشه مسـیح را در وجود خود جلال
دهم، خواه با مرگ من باشـد، خواه با زندگی من. **۲۱**زیرا
مقصود من از زندگی، مسـیح است و مردن نیز به سود من
تمام می‌شـود. **۲۲**امّا اگر با زنده ماندن بتوانم کار ارزنده‌ای
انجام دهم، من نمی‌دانم کدام را انتخـاب کنم. **۲۳**بین دو
راهی گیر کرده‌ام. اشتیاق دارم که این زندگی را ترک کنم و
با مسیح باشم که خیلی بهتر است، **۲۴**امّا به‌خاطر شما زنده
ماندن من واجب‌تر است. **۲۵**با چنین اعتمادی یقین دارم که
زنده خواهم ماند و برای پیشرفت و شادمانی شما در ایمان با
شما خواهم بود؛ **۲۶**تا بار دیگر با آمدن من موجبات افتخار
شـما به من در مسـیح عیسـی بیشـتر گردد.
۲۷به هر حال، طوری زندگی کنید که رفتار شـما شایستهٔ
انجیل مسیح باشد و من چه بیایم و شما را ببینم و چه نیایم،
مایلم دربارهٔ شما بشـنوم که در یگانگی روح پابرجا هستید
و با هماهنگی پیوسته دست به دست یکدیگر داده، به‌خاطر
ایمان انجیـل تلاش می‌کنیـد. **۲۸**به هیچ وجـه از مخالفین
نترسـید، زیرا این شهامت شـما به آنها ثابت می‌کند که به
سوی هلاکت می‌روند و شما نجات خواهید یافت و آن هم
از طرف خداست. **۲۹**چون این امتیاز به شما عطا شده است
که نه تنها به مسـیح ایمان آورید، بلکـه به‌خاطر او نیز رنج
و زحمت ببینید، **۳۰**زیرا شـما نیز بـه همان مبارزه‌ای داخل
شده‌اید که من داشـتم و شما ناظر آن بودید و اطّلاع دارید
که هنوز هم گرفتار آن هسـتم.

فروتنی و بزرگی مسیح

۲ آیا در اتّحاد با مسیح دلگرم هستید؟ آیا محبّت، محرّک اصلی زندگی شماست؟ آیا با روح‌القدس مصاحبت دارید؟ و آیا احساس مهر و شفقت در بین شما وجود دارد؟
۲پس تقاضا می‌کنم خوشی مرا به کمال رسانید و با هم توافقِ فکری، محبّت دوجانبه و هدف مشترک داشته باشید. **۳**هیچ عملی را از روی هم چشمی و خودخواهی انجام ندهید، بلکه با فروتنی، دیگران را از خود بهتر بدانید. **۴**به نفع دیگران فکر کنید و تنها در فکر خود نباشید. **۵**طرز تفکّر شما دربارهٔ زندگی باید مانند طرز تفکّر عیسی مسیح باشد:
۶اگرچه او از ازل دارای الوهیّت بود،
ولی راضی نشد که برابری با خدا را به هر قیمتی
حفظ کند،
۷بلکه خود را از تمام مزایای آن محروم نموده،
به صورت یک غلام درآمد و شبیه انسان شد.
۸چون او به شکل انسان در میان ما ظاهر گشت، خود را
فروتن ساخت و از روی اطاعت حاضر شد
مرگ -حتّی مرگ بر روی صلیب- را بپذیرد.
۹از این جهت خدا او را بسیار سرافراز نمود
و نامی را که بالاتر از جمیع نامهاست به او عطا
فرمود.
۱۰تا اینکه همهٔ موجودات
در آسمان و روی زمین و زیر زمین،
با شنیدن نام عیسی به زانو درآیند.
۱۱و همه برای جلال خدای پدر، با زبان خود اعتراف
کنند
که عیسی مسیح، خداوند است.

مانند ستارگان بدرخشید

۱۲بنابراین ای عزیزان من، همان‌طور که وقتی با شما بودم همیشه از من اطاعت می‌کردید، اکنون هم که از شما دور هستم، مهمتر است که از من اطاعت کنید و نجات خود را با ترس و لرز به کمال برسانید، **۱۳**زیرا خداست که از لطف خود، هم اراده و هم قدرت هرکاری را در شما ایجاد می‌کند.
۱۴هر کاری را بدون شکایت و همهمه انجام دهید **۱۵**تا در زمانی‌که همه منحرف و سرکش هستند، شما بدون تقصیر و

گناه، فرزندان بی‌عیب خدا باشید و مانند ستارگان در جهان تاریک بدرخشید. **۱۶**پیام حیات را همیشه در اختیار مردم بگذارید. اگر چنین کنید، من دلیلی خواهم داشت که در روز عظیم مسیح به شما افتخار کنم، زیرا این نشان خواهد داد که کار و زحمت من بیهوده نبوده است.
۱۷و حتّی اگر لازم باشد که خون من مانند شراب وقف شده روی هدیهٔ قربانی ایمان شما ریخته شود، در انجام این کار خوشحالم و به شما شادباش می‌گویم. **۱۸**شما هم خوشحال باشید و به من شادباش بگویید.

تیموتاؤس و اپفرودیتس

۱۹امیدوارم که با خواست عیسی خداوند، بزودی تیموتاؤس را نزد شما بفرستم تا با آگاهی از احوال شما آسوده خاطر شوم. **۲۰**او تنها کسی است که احساسات مرا درک می‌کند و واقعاً در فکر شماست. **۲۱**دیگران همه به فکر خود هستند نه در فکر پیشرفت کار عیسی مسیح! **۲۲**شما تیموتاؤس را خوب می‌شناسید و می‌دانید که او چگونه مانند یک پسر نسبت به پدر خود در انتشار انجیل به من خدمت کرده است. **۲۳**پس امیدوارم به مجرّد اینکه وضع من معلوم شود، او را نزد شما بفرستم. **۲۴**و اطمینان دارم که با کمک خداوند، خود من نیز بزودی نزد شما خواهم آمد.
۲۵لازم دانستم «اپفرودیتس» را که برادر، همکار و همقطار من بوده است و شما او را برای خدمت من و رفع احتیاجاتم فرستاده بودید، نزد شما برگردانم. **۲۶**زیرا او برای همهٔ شما دلتنگ شده و از اینکه از بیماری او باخبر گشته‌اید، ناراحت شده است. **۲۷**راستش این است که او مریض و حتّی مشرف به موت بود. امّا خدا بر او رحم کرد و نه تنها بر او، بلکه بر من نیز رحم فرمود، مبادا این غم بر غمهای دیگر من افزوده شود. **۲۸**پس مایل هستم هرچه زودتر او را نزد شما بفرستم تا شما با دیدن او بار دیگر خوشحال شوید و به این وسیله غم من هم کمتر خواهد شد. **۲۹**پس با شادی او را به عنوان برادری در خداوند بپذیرید. به افرادی مثل او احترام بگذارید، **۳۰**زیرا او نزدیک بود در راه خدمت مسیح جان بسپارد و برای اینکه نقص خدمت شما به من را جبران کند، جان خود را به خطر انداخت.

نیکی واقعی

۳ دیگر اینکه ای بـرادران* من، در اتّحاد خود با خداوند شادمان باشید. از نوشتن و تکرار آنچه قبلاً نوشته بودم، خسته نمی‌شوم؛ زیرا می‌دانم که این برای امنیّت شماست. **۲**از آن سگها و کارهای پست ایشان و آنانی که برای ختنه یعنی بریدن عضوی از بدن اصرار دارند، برحذر باشید. **۳**زیرا ما دارای ختنهٔ واقعی هستیم نه آنها. زیرا ما به وسیلهٔ روح، خدا را می‌پرستیم و به مسیح افتخار می‌کنیم و به امتیازات ظاهری اتّکایی نداریم. **۴**اگرچه من حقّ دارم که به این مزایا متّکی باشم. اگر دیگران تصوّر می‌کنند که حقّ دارند به امتیازات ظاهری متّکی باشند، من حقّ بیشتری دارم. **۵**من در هشتمین روز تولّد خود ختنه شدم و به طور مادرزاد، اسرائیلی از طایفهٔ بنیامین و یک عبرانی اصیل هستم. از لحاظ رعایت شریعت، فریسـی بودم، **۶**و از لحاظ تعصّب، به کلیسا آزار می‌رسانیدم و مطابق معیارهای شریعت، من یک مرد بی‌عیب محسوب می‌شدم. **۷**امّا هرچه به نفع من بود آن را به‌خاطر مسیح ضرر محسوب می‌کنم. **۸**آری، علاوه بر این، همه‌چیز را به‌خاطر امتیازی بسیار ارزنده‌تر، یعنی شناختن عیسی مسیح، خداوند خود زیان می‌دانم. در واقع، من به‌خاطر او همه‌چیز را از دست داده‌ام و همه‌چیز را هیچ شمردم تا به این وسیله مسیح را به دسـت آورم **۹**و کاملاً با او متّحد شوم. من دیگر به نیکی خود که از انجام مقرّرات شریعت بدست می‌آید، متّکی نیستم، بلکه به وسیلهٔ ایمان به مسیح دارای نیکی مطلق شـده‌ام. این نیکی، بر ایمان استوار است و از خدا سرچشمه می‌گیرد. **۱۰**یگانه آرزوی من این است که مسیح را کاملاً بشناسم و قـدرت قیامت او را در وجود خود درک کنم و در رنجهای او شریک گشته و در مرگ او همشکل او شوم، **۱۱**به این امید که من نیز به رستاخیز از مردگان نایل گردم.

دویدن به سوی هدف

۱۲من نمی‌گویم که قبلاً این را به دست آورده‌ام و یا به کمال رسیده‌ام، بلکه آن را دنبال می‌کنم تا به چنگ آورم، همان‌طور که مسیح نیز مرا به‌خاطر آن به چنگ آورده است. **۱۳**ای برادران*، من ادّعا نمی‌کنم که تا به حال آن را به چنگ آورده‌ام، ولی تنها کار من این است که آنچه را در پشت سر من قرار دارد فراموش

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

کنم و برای رسیدن به آنچه در پیش است، بکوشم. **۱۴**مستقیماً به طرف هدف می‌دوم تا جایزه‌ای را که شامل دعوت خدا به یک زندگی آسمانی به وسیلهٔ عیسی مسیح است، به دست آورم.
۱۵پس همهٔ ما که روحاً بالغ هستیم باید چنین طرز تفکّری داشته باشیم و اگر شما فکر دیگری دارید، خدا این را هم به شما آشکار خواهد ساخت. **۱۶**در هر حال ما باید مطابق حقایقی که کسب کرده‌ایم، زندگی کنیم.
۱۷ای برادران* من، همهٔ شما از من سرمشق بگیرید و به کسانی که از نمونهٔ ما پیروی می‌کنند، نگاه کنید. **۱۸**بارها این را به شما گفته‌ام و بار دیگر آن را با اشک خود تکرار می‌کنم که عدّهٔ زیادی طوری زندگی می‌کنند که گویی دشمنان صلیب مسیح هستند. **۱۹**آخر و عاقبت آنها هلاکت و خدای ایشان، امیال جسمانی آنهاست و افتخاراتشان در رسوایی و شرمساری است. افکار خود را به چیزهای دنیوی مشغول می‌سازند، **۲۰**امّا ما تابع کشور آسمانی و منتظر آمدن عیسی مسیح خداوند هستیم که به عنوان نجات‌دهنده از آسمان می‌آید. **۲۱**او طوری بدنهای ضعیف و فانی ما را تغییر خواهد داد تا به بدن پر شکوه او شباهت یابد و این کار را با قدرتی که همه‌چیز را تحت فرمان او در می‌آورد، انجام خواهد داد.

دستورهای گوناگون

۴ بنابراین ای برادران* عزیز، مشتاق دیدار شما هستم. شما مایهٔ شادی و افتخار من هستید. ای عزیزان، همچنان در اتّحاد خود با خداوند استوار باشید.
۲از «افودیه» و «سینتیخی» خواهران خود در خداوند استدعا دارم که با یکدیگر صلح و سازش کنند. **۳**و از تو ای همکار صمیمی، تقاضا می‌کنم که این دو زن را کمک کنی، زیرا نام آنها، با «کلیمانتوس» و سایر همکاران من که در انتشار انجیل تلاش کرده‌اند، در دفتر حیات ثبت شده است.
۴پیوسته در خداوند شاد باشید، باز هم می‌گویم شاد باشید! **۵**مهربانی و ملایمت شما در رفتارتان با دیگران آشکار باشد. آمدن خداوند نزدیک است! **۶**نگران هیچ چیز نباشید، بلکه همیشه در هر مورد با دعا و مناجات و سپاسگزاری تقاضاهای خود را در پیشگاه خدا ابراز نمایید. **۷**و آرامش الهی که بالاتر از فهم بشر است، دلها و افکار شما را در مسیح عیسی حفظ خواهد کرد.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۸در خاتمه ای برادران*، دربارهٔ هر آنچه راست، شریف، درست، پاک، دوست داشتنی، نیکنام و هرچه عالی و قابل ستایش است، بیندیشید. **۹**تمام چیزهایی را که از من آموختید و به دست آوردید، یعنی آنچه را از من شنیدید، سرمشق خود ساخته، به عمل آورید که در این صورت خدایی که منبع آرامش است، با شما خواهد بود.

تشکّر برای هدایای آنها

۱۰حال که پس از مدّتی دوباره مورد توجّه قرار گرفته‌ام، شادی عظیمی در خداوند یافته‌ام. البتّه شما همیشه نسبت به من علاقه و توجّه داشته‌اید، امّا فرصت ابراز آن را نیافتید. **۱۱**من به احتیاجات شخصی خود اشاره نمی‌کنم، زیرا یاد گرفته‌ام در هر وضعی که باشم، قناعت کنم. **۱۲**من می‌دانم چگونه در فقر و بیچارگی و یا در سعادتمندی زندگی کنم. به رمز زیستن در سیری و گرسنگی، در فراوانی و نیازمندی پی برده‌ام. **۱۳**من به وسیلهٔ مسیح که مرا تقویت می‌کند، به انجام هر کاری قادر هستم. **۱۴**امّا شما لطف کرده شریک زحمات من شدید. **۱۵**خود شما ای فیلیپیان، خوب می‌دانید که در ابتدای انتشار انجیل وقتی من مقدونیه را ترک کردم، شما تنها کلیسایی بودید که در قبول مسئولیّت دخل و خرج من با من همکاری کردید. **۱۶**حتّی زمانی‌که در «تسالونیکی» بودم، یکی دو مرتبه مبلغی برای رفع احتیاجات من فرستادید. **۱۷**من طالب پول شما نیستم؛ بلکه می‌خواهم به پاداش نیکوکاری شما افزوده شود. **۱۸**اعانهٔ شما به دستم رسید و نه تنها کافی بلکه بیشتر از احتیاجاتم بود. هدیه‌ای را که توسط «اپفرودیتس» فرستادید، احتیاج مرا رفع کرده است. عطایای شما هدیه‌ای خوشبو یعنی قربانی مقبول و پسندیدهٔ خداست **۱۹**و خدای من همهٔ احتیاجات شما را با ثروت عظیم خود در مسیح عیسی رفع خواهد کرد. **۲۰**پدر ما خدا را تا به ابد جلال باد، آمین.

خاتمه

۲۱به همهٔ مقدّسینی که به مسیح عیسی تعلّق دارند، سلام برسانید. ایماندارانی که با من هستند به شما سلام می‌رسانند. **۲۲**همهٔ مقدّسین در اینجا و مخصوصاً ایماندارانی که در دربار قیصر هستند، به شما سلام می‌رسانند.

۲۳فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما باد.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نامهٔ پولس رسول به

کلیسای شهر کولسیه

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴

نامهٔ پولس رسول به

کلیسای شهر کولسیه

معرّفی کتاب

این نامه را پولس به کلیسای کولسیه نوشته شده است. این شهر در شرق افسس و در آسیای صغیر واقع شده است. این کلیسا توسط پولس بنا نشده بود، امّا در منطقه‌ای بود که پولس نسبت به آن احساس مسئولیّت می‌کرد. بنابراین او خادمینی را از افسس مرکز استان آسیایی روم به آنجا فرستاد. پولس متوجّه شده بود که معلّمینی با تعالیم غلط در کلیسای کولسیه وجود دارند. آنها تعلیم می‌دادند برای شناخت خدا و نجات کامل، باید ارواح و قدرتهای روحانی را پرستش کنند. همچنین این معلّمان می‌گفتند که باید قوانین مخصوص مانند ختنه و مقرّرات خوراکی‌ها و غیره را انجام دهند.

پولس، این نامه را می‌نویسد تا با استفاده از حقایق پیام مسیحی، به تعالیم غلط پاسخ دهد. مرکز اصلی این پاسخ، این است که عیسی مسیح قادر است نجات کامل عطا کند و سایر تعالیم و کارها، در واقع انسان را از مسیح دور می‌سازد. خدا جهان را به وسیلهٔ عیسی مسیح آفرید و به وسیلهٔ او جهان را به سوی خود باز می‌گرداند. مسیح به همهٔ مردم موعظه می‌شود تا به وسیلهٔ اتّحاد با او در جلال خدا سهیم شوند. سپس پولس معنی این تعلیم مهم را برای زندگی ایمانداران شرح می‌دهد.

قابل توجّه است که تیخیکاس به همراه اونیسیموس -برده‌ای که پولس به‌خاطر او نامه‌ای به فِلیمُون نوشت - این نامه را به کولسیه برد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱–۸
ماهیّت و کار مسیح ۱:۹–۲:۱۹
زندگی جدید در مسیح ۲:۲۰–۴:۶
خاتمه ۴:۷–۱۸

۱ از طرف پولس که به خواست خدا، رسول مسیح عیسی
است و از طرف برادر ما تیموتاؤس،
۲به برادران* مقدّس و وفادار در شهر کولسیه، که با مسیح
متّحد می‌باشند. پدر ما خدا، فیض و آرامش به شما عطا
فرماید.

دعای سپاسگزاری

۳هروقت که برای شما دعا می‌کنیم پدر خداوند ما عیسی
مسیح را سپاس می‌گوییم. **۴**زیرا ما از ایمان شما به مسیح
عیسی و محبّت شما به همهٔ مقدّسین آگاه هستیم. **۵**امید شما
به آنچه در عالم بالا در انتظار شماست، باعث این ایمان و
محبّت است. وقتی پیام حقیقی یعنی انجیل برای اولین بار به
شما رسید، از این امید باخبر شدید. **۶**و این انجیل همان طوری
که به شما رسید، به تمام جهان نیز رسیده است و به همان‌نحو
که در جهان ثمر آورده، رشد و نمو می‌کند در میان شما نیز از
همان روزی که از فیض خدا باخبر شدید و در حقیقت آن را
درک کردید، عمل کرده است. **۷**شما انجیل را از «اپفراس»
عزیز که همچون ما غلام و از طرف ما خادم وفادار مسیح
است، آموختید **۸**و او نیز ما را از محبّتی که روح‌القدس به شما
بخشیده، مطّلع ساخته است.
۹به این جهت از همان روزی که این را شنیدیم، همیشه
برای شما دعا می‌کنیم و از خدا می‌خواهیم که شما به وسیلهٔ
بینش و فهم روحانی، ارادهٔ او را کاملاً درک کنید. **۱۰**سپس
شما قادر خواهید بود طوری که شایستهٔ خداوند است زندگی
کنید، کاملاً او را خشنود سازید، در تمام کارهای نیک، زندگی
پرثمری داشته باشید و در معرفت خدا رشد و نمو کنید. **۱۱**و
همچنین دعا می‌کنم که خدا برحسب قدرت پرشکوهش و با
تمام نیروی خود شما را تقویت کند تا با شادی و صبر هر چیز
را تحمّل کنید. **۱۲**پیوسته خدای پدر را شکر کنید که شما
را لایق آن گردانیده است تا در سرنوشتی که در عالم نورانی
در انتظار مقدّسین است، سهمی داشته باشید. **۱۳**او ما را از
چنگ نیرومند ظلمت رهانید و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل
ساخته است. **۱۴**خدا به وسیلهٔ او ما را آزاد ساخته و گناهانمان
را آمرزیده است.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

شخصیّت و کار مسیح

۱۵مسیح، صورت و مظهر خدای نادیده است و نخستزاده و
بالاتر از همهٔ مخلوقات. **۱۶**زیرا به وسیلهٔ او هر آنچه در آسمان
و زمین است، دیدنی‌ها و نادیدنی‌ها، پادشاهان، حکمرانان و
اولیای امور آفریده شدند، آری تمام موجودات به وسیلهٔ او و برای
او آفریده شدند. **۱۷**او قبل از همه‌چیز وجود داشت و همه‌چیز
به وسیلهٔ او با هم ارتباط پیدا می‌کند. **۱۸**او سر و منشاء بدن
یعنی کلیساست و نخستین کسی است که پس از مرگ زنده
گردید تا تنها او در همه‌چیز مقام اول را داشته باشد. **۱۹**زیرا
ارادهٔ خدا بر این تعلّق گرفت که او دارای الوهیّت کامل باشد.
۲۰و به وسیلهٔ مسیح، همه‌چیز را با خود آشتی داد و به وسیلهٔ
ریختن خون مسیح بر روی صلیب، صلح و دوستی بین خدا
و هر آنچه در آسمان و زمین است، برقرار گردید.
۲۱شما زمانی از خدا دور بودید و با کارها و افکار شریرانهٔ خود
با او دشمنی داشتید، **۲۲**امّا اکنون او به وسیلهٔ مرگ جسمانی
مسیح شما را با خود متّحد ساخته تا شما را پاک، بی‌عیب و
بی‌آلایش به حضور خود بیاورد، **۲۳**البتّه به شرط اینکه ایمان
خود را از دست ندهید، محکم و استوار بمانید و آن امیدی را
که در وقت شنیدن انجیل به دست آوردید، ترک نکنید. این
همان انجیلی است که در سرتاسر جهان اعلام گردیده و من
«پولس» خادم آن هستم.

خدمت پولس برای کلیسا

۲۴اکنون از آن رنج و زحمتی که به‌خاطر شما می‌بینم،
خوشحالم. زیرا به وسیلهٔ رنجهای جسمانی خود، آنچه را که
از رنجهای مسیح برای بدن او، یعنی کلیسایش باقیمانده است،
تکمیل می‌کنم. **۲۵**من طبق مأموریتی که خدا برای خیریّت شما
به من عطا فرمود، خادم کلیسا هستم تا پیام خدا را کاملاً اعلام
نمایم، **۲۶**یعنی آن حقیقت اسرارآمیز که طی اعصار و قرون
مخفی مانده بود، امّا اکنون برای مقدّسین آشکار شده است.
۲۷خدا صلاح دانست که راز پر جلال و بی‌قیاس خود را در
میان ملل غیر یهود آشکار سازد و آن سرّ این است که مسیح
در شما ساکن می‌باشد و این حقیقت، مایهٔ امید شما به سهیم
شدن در جلال خداست. **۲۸**ما مسیح را به همه می‌شناسانیم و
با تمام دانشی که داریم همه را آگاه ساخته، تعلیم می‌دهیم تا
آنها را به صورت افرادی بالغ در مسیح به خدا تقدیم نماییم.

۲۹برای انجام این کار، من زحمت می‌کشم و کوشش می‌کنم
و از قدرت عظیمی که مسیح به من می‌دهد و در من کار
می‌کند، استفاده می‌نمایم.
۲ می‌خواهم بدانید که چقدر برای شما و ایمانداران
«لائودیکیه» و برای همهٔ آنانی که تا به حال روی مرا
ندیده‌اند زحمت می‌کشم، **۲**تا آنان دلگرم شوند و در محبّت
متّحد گردند و از برکاتِ سرشارِ اطمینانِ کامل که از راه درک
حقیقت به دست می‌آید، بهره‌مند شوند و از این راه به راز
خدا که خود مسیح است، پی خواهند برد. **۳**تمام گنجینه‌های
حکمت و معرفت الهی، در مسیح نهفته است.
۴این را می‌گویم تا مبادا کسی شما را با دلایل مجذوب
کننده گمراه سازد، **۵**زیرا اگرچه جسماً غایب هستم ولی در
روح حضور دارم و از دیدن نظم و ترتیبی که در میان شما
وجود دارد و از ثبات ایمانتان به مسیح خوشحالم.

زندگی کامل در مسیح

۶پس همان طوری که روزی مسیح عیسی را به عنوان خداوند
خود پذیرفتید، اکنون همیشه در اتّحاد با او زندگی کنید. **۷**در او
ریشه بگیرید و رشد کنید. همان‌گونه که تعلیم یافتید در ایمان
استوار باشید و در ستایش خدا برای دیگران نمونه باشید.
۸مواظب باشید مبادا کسی با دلایل پوچ و فلسفه‌ای که متّکی
به سنّتهای انسانی و عقاید بچّگانهٔ این جهان است، شما را
اسیر خود سازد. این تعالیم از مسیح نیست. **۹**زیرا الوهیّت به
طور کامل در مسیح مجسم شد **۱۰**و شما نیز به وسیلهٔ اتّحاد با
او که بالاتر از همهٔ قدرتها و ریاستهاست، کامل شده‌اید.
۱۱شما نیز در اتّحاد با او ختنه شده‌اید، ختنه‌ای که به دست
انسان صورت نگرفته است بلکه به وسیلهٔ ختنهٔ مسیح که قطع
طبیعت نفسانی است. **۱۲**وقتی شما تعمید گرفتید با مسیح مدفون
شدید و نیز در تعمید خود به وسیلهٔ ایمان با قدرت خدا که مسیح
را پس از مرگ زنده گردانید، با او قیام کردید. **۱۳**خدا شما را که
به علّت خطاهای خود مُرده و در جسم خود نامختون بودید، با
مسیح زنده کرد و همهٔ گناهان ما را بخشیده است. **۱۴**او سند
محکومیّت ما را همراه با تمام مقرّراتی که علیه ما بود، لغو کرد
و آن را به صلیب خود میخکوب نموده، از بین برد. **۱۵**مسیح بر
روی صلیب، تمام قدرتهای آسمانی و فرمانروایان را خلع سلاح
کرد و بر آنها پیروز شد و آنها را نزد همه رسوا ساخت.

۱۶بنابراین در مورد خوراکی یا آشامیدنی یا رعایت عید یا ماه نو یا روز سبت، به هیچ وجه تحت تأثیر انتقاد دیگران قرار نگیرید. **۱۷**این چیزها فقط سایهٔ آن واقعیّتی است که قرار است بیاید و آن واقعیّت، خود مسیح است. **۱۸**نگذارید کسی با تظاهر به فروتنی و پرستش فرشتگان، شما را از ربودن تاج پیروزی باز دارد. زیرا چنین شخصی با اتّکاء به رؤیاهایی که دیده است و به‌خاطر افکار دنیوی خود، بی‌جهت مغرور می‌شود. **۱۹**این قبیل اشخاص رابطهٔ خود را با سر یعنی با مسیح قطع کرده‌اند. تحت فرمان مسیح تمام بدن نیرو می‌گیرد و به توسط مفاصل و رشته‌ها به هم متّصل می‌شود و همان‌طور که خدا می‌خواهد، نمو می‌کند.

زندگی جدید در مسیح

۲۰وقتی شما با مسیح مُردید، با عقاید بچّگانهٔ این جهان قطع رابطه کرده‌اید. پس چرا طوری زندگی می‌کنید که گویا هنوز به دنیا بستگی دارید؟ چرا مطیع مقرّراتی از قبیل: **۲۱**«این را لمس نکن، به آن لب نزن و به این دست نزن» می‌شوید؟! **۲۲**اینها همه در اثر مصرف از بین می‌روند و این دستورات فقط قوانین و تعالیم انسان هستند! **۲۳**البتّه این کارها در عبادتهایی که آنها بر خود تحمیل کرده‌اند و فروتنی و ریاضت‌کشی، ظاهراً معقول به نظر می‌رسد، ولی در واقع نمی‌توانند مانع ارضای شهوات نفسانی شوند!

۳ مگر شما با مسیح زنده نشده‌اید؟ پس در این صورت شما باید به چیزهای آسمانی، جایی‌که مسیح در آنجا در دست راست خدا نشسته است، دل ببندید. **۲**دربارهٔ آنچه در عالم بالا است بیندیشید، نه به آنچه بر روی زمین است. **۳**زیرا شما مرده‌اید و زندگی شما اکنون با مسیح در خدا پنهان است. **۴**وقتی مسیح که زندگی ماست ظهور کند، شما نیز با او در شکوه و جلال ظهور خواهید کرد.

۵بنابراین، تمایلات دنیوی یعنی زنا، ناپاکی، هوی و هوس، شهوت و طمع را (که یک نوع بت‌پرستی است) در خود نابود سازید. **۶**به سبب این کارهاست که افراد سرکش گرفتار غضب خدا می‌شوند. **۷**زمانی‌که شما در آن وضع زندگی می‌کردید، کارهای شما نیز مانند دیگران بود.

۸همچنین اکنون شما باید خشم، غیظ و بدخواهی را از دلهایتان و اهانت و حرفهای زشت را از لبهای خود به کلّی

دور سازید. **۹**دیگر دروغ نگویید، زیرا با آن آدمی که در سابق بودید و عادتهای او قطع رابطه کرده‌اید. **۱۰**و زندگی را به صورت انسان تازه‌ای شروع نموده‌اید -انسانی که پیوسته در شباهت خالق خود به شکل تازه‌ای در می‌آید- تا رفته رفته به شناخت کامل خدا برسد. **۱۱**پس بین یونانی و یهودی، مختون و نامختون، بربری و وحشی، غلام و آزاد فرقی وجود ندارد، بلکه مسیح همه‌چیز است و در همه می‌باشد.

۱۲پس شما که برگزیدگان مقدّس و محبوب خدا هستید، خود را به دلسوزی، مهربانی، فروتنی، ملایمت و بردباری ملبّس سازید. **۱۳**متحمّل یکدیگر شوید. اگر از دیگران شِکوِه و شکایتی دارید، یکدیگر را عفو کنید و چنانکه خداوند شما را بخشیده است، شما نیز یکدیگر را ببخشید. **۱۴**به همهٔ اینها محبّت را اضافه کنید، زیرا محبّت همه‌چیز را به هم می‌پیوندد و تکمیل می‌کند. **۱۵**آرامشی که مسیح به شما می‌بخشد، قاضی وجدان شما باشد؛ چون خدا شما را به عنوان اعضای یک بدن به این آرامش خوانده است و شما باید سپاسگزار باشید. **۱۶**اجازه بدهید که پیام مسیح با تمام پُری آن سرتاسر وجود شما را فرا گیرد. یکدیگر را با نهایت خردمندی تعلیم و پند دهید و با سپاسگزاری در دلهای خود زبور، تسبیحات و سرودهای روحانی برای خدا بخوانید. **۱۷**هرچه می‌کنید، چه گفتار، چه کردار، همه را به نام عیسی خداوند انجام دهید و در عین حال خدای پدر را دایماً سپاس گویید.

وظایف اجتماعی یک مسیحی

۱۸ای زنها، مطیع شوهرهای خود باشید، زیرا این کار وظیفهٔ مسیحی شماست. **۱۹**ای شوهرها، زنهایتان را دوست بدارید و با آنان تندی نکنید. **۲۰**ای فرزندان، از والدین خود در هر امری اطاعت کنید، زیرا این کار خداوند را خشنود می‌سازد. **۲۱**ای پدران، بر فرزندان خود زیاد سخت نگیرید مبادا دلسرد شوند.

۲۲ای غلامان، در کلّیهٔ امور مطیع اربابان خود که مانند شما بشرند باشید و اطاعت شما فقط به‌خاطر این نباشد که تحت مراقبت هستید یا می‌خواهید دیگران را خشنود سازید، بلکه با خلوص نیّت و خداترسی اطاعت کنید. **۲۳**هرکاری که می‌کنید با دل و جان انجام دهید چنانکه گویی برای خداوند کار می‌کنید، نه برای بشر. **۲۴**زیرا می‌دانید خداوند میراثی به عنوان پاداش به شما عطا خواهد کرد. چون مسیح ارباب

شماست و شما غلامان او هستید. **۲۵**شخص بدکار کیفر بد
خود را خواهد دید و خدا تبعیض قایل نمی‌شود.
۴ ای اربابان، با غلامان خود عادلانه و منصفانه رفتار کنید،
زیرا می‌دانید که شما هم در آسمان اربابی دارید.

دستورها

۲همیشه با حواس جمع و شکرگزاری دعا کنید. **۳**برای ما
نیز دعا کنید که خدا برای اعلام پیام خود، فرصت مناسبی به
ما بدهد تا آن حقایقی را که دربارهٔ مسیح پوشیده بود، اعلام
کنیم که به‌خاطر آن من اکنون در زندان هستم. **۴**و دعا کنید
تا آن طوری که وظیفهٔ من است این راز را آشکار سازم.
۵در مناسبات خود با افراد غیر مسیحی، رفتاری عاقلانه داشته
باشید. از فرصت‌هایی که اکنون در دسترس شماست حداکثر
استفاده را بکنید. **۶**گفتار شما پیوسته جالب و خوشایند باشد
و یاد بگیرید که چگونه به هرکس پاسخ مناسبی بدهید.

خاتمه

۷«تیخیکاس» شما را از وضع من مطّلع خواهد ساخت.
او برادر عزیز و خادمی وفادار است و با من در کار خداوند
مثل یک غلام خدمت می‌کند. **۸**او را به این منظور نزد شما
می‌فرستم تا از احوال ما باخبر شوید و تا خاطر شما را آسوده
کند. **۹**«اونیسیموس» که برادر محبوب وفادار و یکی از خودتان
می‌باشد، همراه اوست. این دو، شما را از همهٔ اموری که
اینجا در جریان است، آگاه خواهند ساخت.
۱۰«اَرِسْتَرخُس» که با من در زندان است و همچنین «مرقس» پسر
عموی برنابا به شما سلام می‌رسانند. (دربارهٔ مرقس قبلاً دستوراتی
داده بودم که چنانچه نزد شما بیاید او را با گرمی بپذیرید.) **۱۱**و
«یسوع» ملقّب به «یستوس» سلام می‌رساند. از مسیحیان یهودی
نژاد فقط این چند نفر هستند که برای پیشرفت پادشاهی خدا با
من همکاری می‌کنند و باعث دلگرمی من شده‌اند.
۱۲«اپفراس» که یکی از افراد شما و غلام مسیح عیسی است
سلام می‌رساند. او همیشه با جدیّت برای شما دعا می‌کند و
از خدا می‌خواهد که استوار و بالغ و کاملاً خاطرجمع باشید
تا بتوانید ارادهٔ خدا را کاملاً اطاعت کنید. **۱۳**زیرا من شاهد
هستم که او به‌خاطر شما و ایمانداران «لائودیکیه» و «هیراپولیس»
زحمت زیادی کشیده است. **۱۴**«لوقا» پزشک محبوب و «دیماس»
به شما سلام می‌رسانند.

۱۵به ایمانداران در «لائودیکیه» و به «بانو نیمفاس» و کلیسایی
که در خانه او تشکیل می‌شود، سلام مرا برسانید. **۱۶**پس از
اینکه نامه را خواندید، طوری ترتیب بدهید که این نامه برای
کلیسای لائودیکیه نیز خوانده شود و شما هم نامه‌ای را که به
کلیسای لائودیکیه نوشتم، بخوانید. **۱۷**به «ارخیپس» بگویید:
«مواظب باش که آن مأموریتی را که در خدمت خداوند به
عهدهٔ تو گذاشته شده است، انجام دهی.»
۱۸من پولس، با خط خودم درود می‌فرستم. فراموش نکنید که
من هنوز در زندان هستم! فیض خدا با شما باد، آمین.

نامهٔ اول پولس رسول به

کلیسای شهر تسالونیکی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴
۵			

نامهٔ اول پولس رسول به

کلیسای شهر تسالونیکی

معرّفی کتاب

تسالونیکی پایتخت استان رومی مکادونیه بود. پولس بعد از ترک فیلیپیه، کلیسایی در این شهر تأسیس نمود. پس از مدّتی با مخالفت یهودیان حسود و خودخواه مواجه شد که نمی‌توانستند موفقیّتهای پولس را بویژه در بین غیر یهودیانی که به یهودیّت علاقه‌مند بودند، ملاحظه کنند. پولس مجبور شد که تسالونیکی را ترک کرده به بیریه برود. پس از مدّتی که او به قرنتس رسید، پیامی خصوصی از طرف تیموتاؤس، همکار خود دربارهٔ کلیسای تسالونیکی دریافت نمود.

اولین نامهٔ پولس به تسالونیکی برای تشویق کردن و اطمینان آنها نوشته شد. او خدا را برای خبرهایی که دربارهٔ ایمان و محبّت آنها شنیده بود، شکر می‌کند و چگونگی زندگی خود را در زمانی‌که در بین ایشان بود به آنها خاطرنشان می‌سازد. سپس به سؤالاتی که دربارهٔ زمان بازگشت مسیح مطرح شده بود، پاسخ می‌دهد. به عنوان مثال، آیا ایمانداری که قبل از بازگشت مسیح فوت می‌کند، حیات جاودانی مسیح را دریافت خواهد نمود یا نه؟ مسیح چه موقع باز می‌گردد؟ پولس از این فرصت استفاده کرده، به آنها می‌گوید که در آرامش کار کنند و با امید در انتظار بازگشت مسیح باشند.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱
سپاسگزاری و ستایش و تمجید ۱:۲-۱۳:۳
نصیحت دربارهٔ رفتار مسیحی ۴:۱-۱۲
تعالیم دربارهٔ بازگشت مسیح ۴:۱۳-۵:۱۱
آخرین تشویق‌ها ۵:۱۲-۲۲
خاتمه ۵:۲۳-۲۸

درود

۱ از طـرف پولس و سـیلوانس و تیموتاؤس به کلیسـای تسالونیکیان که به خدای پدر و عیسی مسیح خداوند تعلّق دارد، فیض و آرامش از آن شما باد.

زندگی و ایمان تسالونیکیان

۲ما همیشه خدا را به‌خاطر همهٔ شما شکر می‌کنیم و همواره شما را در دعاهای خود ذکر می‌نماییم. **۳**زیرا در حضور خدا که پدر ماست به‌یاد می‌آوریم که چگونه ایمانتان در فعالیّت‌ها و محبّتتان در کارها و امیدتان به خداوند ما عیسی مسیح پایدار است. **۴**ای برادران*، ما می‌دانیم که خدا شما را دوست دارد و شما را برگزیده است. **۵**زیرا ما انجیل را تنها در قالب کلمات نزد شما نیاوردیم، بلکه با قدرت روح‌القدس و اطمینان کامل به حقانیّت آن، و شـما می‌دانید وقتی با شـما بودیم چگونه رفتار کردیم و آن برای خیریّت شما بود. **۶**شما از سرمشق ما و خداوند پیروی کردید و اگرچه به‌خاطر پیام خدا رنج بسیار دیدید، آن را با خوشی‌ای که روح‌القدس می‌دهد، پذیرفتید. **۷**تا آنجا که شما برای همهٔ ایمانداران در مقدونیه و یونان نمونه شـدید. **۸**زیرا پیام خداوند نه تنها از جانب شما تا مقدونیه و یونان انتشـار یافت، بلکه خبر ایمانتان به خدا به همه‌جا رفته است. پس دیگر احتیاجی نیست که ما آن را بازگو کنیم. **۹**زیرا خود آنها حُسن استقبالی را که شما از ما به عمل آوردید، بیان می‌کنند و تعریف می‌کنند که چگونه شما بُتها را ترک کرده به سوی خداوند بازگشت نمودید تا خدای زنده و حقیقی را خدمت کنید **۱۰**و چگونه در انتظار ظهور پسـر او عیسـی که از آسمان می‌آید به سـر می‌برید. آری، همان عیسی که خدا او را پس از مرگ زنده سـاخت، ما را از غضب آینده رهایی می‌بخشد.

کار پولس در تسالونیکی

۲ خود شما ای برادران* می‌دانید که آمدن ما به نزد شما بی‌نتیجه نبـود. **۲**برعکس، پس از آن‌همه بدرفتاری و اهانت که در شـهر فیلیپی دیدیم (چنانکه اطّلاع دارید) و با وجود مخالفت‌های شدید، با کمک خدا، دل و جرأت یافتیم که انجیل خدا را به شما برسانیم. **۳**اصرار ما به شما از روی

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

ایمان غلط و یا ناپاک نبود و ما سعی نداشتیم کسی را فریب
دهیم، **۴**امّا چون خدا ما را لایق دانست و انتشار انجیل را به
عهدهٔ ما گذاشت، سخن می‌گوییم. منظور ما جلب رضایت
انسان نیست، بلکه ما می‌خواهیم خدایی را خشنود کنیم که
دلهای ما را می‌آزماید. **۵**شما خوب می‌دانید و خدا شاهد
است که ما چاپلوسی نکردیم و سخنان ما از روی طمع نبود.
۶و به هیچ وجه ما جویای احترام و ستایش مردم -خواه شما و
خواه دیگران- نبودیم، **۷**اگرچه ما به عنوان رسولان مسیح حقّی
به گردن شما داشتیم، ولی مانند مادری که فرزندان خود را
پرورش می‌دهد با شما به ملایمت رفتار کردیم **۸**و با احساسات
و به‌خاطر علاقه‌ای که نسبت به شما داشتیم، حاضر بودیم نه
فقط انجیل خدا را به شما برسانیم بلکه جان خود را نیز در
راه شما فدا سازیم، چون شما برای ما بسیار عزیز بودید! **۹**ای
برادران*، به‌خاطر دارید که ما چگونه کار می‌کردیم و زحمت
می‌کشیدیم و شب و روز مشغول کار بودیم تا در موقع اعلام
انجیل خدا در میان شما بر هیچ‌کس تحمیل نشویم.
۱۰هم شما شاهد هستید و هم خدا که رفتار ما نسبت به شما
ایمانداران تا چه اندازه پاک، درست و بی‌عیب بود. **۱۱**شما
خوب می‌دانید که رفتار ما با فرد فرد شما درست مانند رفتار
یک پدر با فرزندان خود بود. **۱۲**ما شما را تشویق می‌کردیم،
دلداری می‌دادیم و موظّف می‌ساختیم که زندگی و رفتار شما
پسندیدهٔ خدا باشد، آن خدایی که شما را به پادشاهی و جلال
خود دعوت می‌کند.
۱۳پیوسته خدا را برای این نیز شکر می‌کنم که وقتی پیام خدا
را از ما شنیدید، آن را به عنوان پیامی از جانب بشر نپذیرفتید،
بلکه آن را از طرف خدا دانستید و در حقیقت همین‌طور هم
هست و اکنون در میان شما ایمانداران عمل می‌کند. **۱۴**ای
برادران*، شما درست به همان راهی می‌روید که کلیساهای
یهودیه در اتّحاد با مسیح عیسی خداوند رفته‌اند، زیرا شما از
هموطنان خود همان زحماتی را دیده‌اید که آنان از یهودیان
دیدند **۱۵**-یهودیانی که هم عیسی خداوند و هم انبیا را کشتند
و ما را بیرون راندند- آنها خدا را خشنود نمی‌سازند و با همهٔ
مردم دشمنی می‌کنند. **۱۶**آنها حتّی می‌کوشند که ما را از

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

موعظه به غیــر یهودیان باز دارند، درصورتی‌که این گفت‌وگو ســبب نجات غیر یهودیان می‌شــود. آنها دایماً پیمانهٔ گناهان خود را پر می‌سازند، ولی غضب خدا سرانجام آنان را گرفتار کرده است.

علاقهٔ پولس برای دیدن آنها

۱۷امّا ای برادران*، چون برای مدّت کوتاهی (البتّه جسماً، نه قلباً) از شما جدا شدیم، چقدر برای شما دلتنگ گشتیم و اکنون بسیار کوشش می‌کنیم که دوباره شما را ببینیم. **۱۸**آری، مایل بودیم نزد شما بیاییم و من پولس، یکی دو بار خواستم بیایم، امّا شیطان مانع ما می‌شد. **۱۹**برای ما چه امیدی یا شادمانی‌ای یا تاج افتخاری در حضور خداوند ما عیسی مسیح به هنگام آمدن او وجود دارد؟ مگر شما نیســتید؟ **۲۰**البتّه مایهٔ افتخار و شادمانی ما شما هستید!

۳ پس چون دیگر نمی‌توانستیم بی‌خبری را تحمّل کنیم، تصمیم گرفتیم که در شهر آتن تنها بمانیم **۲**و تیموتاؤس برادر ما و خادم خدا در انتشــار انجیل مســیح را فرستادیم تا شما را در ایمانتان تقویت نماید و دلداری دهد، **۳**تا هیچ‌کس در اثر این زجر و آزارها دلسرد نشود. خودتان می‌دانید که این آزارها نصیب و قسمت ماســت. **۴**وقتی ما با شما بودیم، از پیش به شما گفتیم که زجر و آزار در انتظار ماست و چنانکه آگاه هستید همان‌طور هم شده است. **۵**از این جهت چون این بی‌خبری، دیگر برای من غیر قابل تحمّــل بود، تیموتاؤس را نزد شما فرستادم تا از ایمان شما آگاه شوم، زیرا می‌ترسیدم آن اغواکننده یعنی شیطان شما را به نوعی وسوسه کرده و زحمات ما بی‌نتیجه مانده باشد.

۶امّا اکنون که تیموتاؤس از نزد شما بازگشته است، خبر خوشی دربارهٔ ایمان و محبّت شما به ما داده است و گزارش می‌دهد که شما با چه لطفی همواره ما را به‌یاد می‌آورید و همان‌گونه که ما برای دیدن شما اشتیاق داریم، شما هم مشتاق دیدار ما هستید. **۷**ای برادران*، با وجود همهٔ نگرانی‌ها و زحماتی که داریم، این خبر ما را دلداری داده است. بلی، ایمان شما سبب دلداری ما گشته است. **۸**اگر شما در اتّحاد با خداوند استوار بمانید، ما زندگی تازه‌ای خواهیم داشت. **۹**ما چطور می‌توانیم

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

به قدر کفایت، خدا را برای شما و برای تمام شادی‌ای که به‌خاطر شما در پیشگاه خدا احساس می‌کنیم، سپاسگزاری کنیم؟ **۱۰**شب و روز با التماس دعا می‌کنیم که روی شما را ببینیم و نواقص ایمان شما را برطرف سازیم.

۱۱خدای پدر و عیسی مسیح خداوند ما، راه ما را به سوی شما بگشاید! **۱۲**و خداوند عطا فرماید که به اندازهٔ محبّتی که ما برای شما داریم، محبّت شما برای یکدیگر و همهٔ مردم افزایش و گسترش یابد؛ **۱۳**و خدا دلهای شما را قوی گرداند تا در آن هنگام که خداوند ما عیسی با همهٔ مقدّسین خود می‌آید، شما در حضور خدای پدر پاک و بی‌عیب باشید.

زندگی‌ای که خداوند را خشنود می‌سازد

۴ دیگر اینکه ای برادران*، شما از ما آموختید که چگونه باید زندگی کنید تا خدا را خشنود سازید و شما هم البتّه از آن پیروی می‌کنید. اکنون به نام عیسی خداوند از شما استدعا و التماس می‌کنم که بیش از پیش مطابق آن زندگی کنید. **۲**زیرا می‌دانید به حکم عیسی خداوند چه دستورهایی به شما دادم. **۳**خواست خدا این است که شما پاک باشید و از روابط جنسی نامشروع بپرهیزید. **۴**همهٔ شما باید بدانید چگونه بدن خود را همیشه تحت کنترل داشته باشید و آن را پاک و محترم نگاه دارید **۵**و مانند ملّتهای خداناشناس، دستخوش امیال و شهوات جسمانی نگردید. **۶**در این خصوص هیچ‌کس نباید از ایمانداران سوء استفاده کند، زیرا همان طوری که من قبلاً با تأکید زیاد به شما گفته بودم: خداوند به کسانی‌که این کارها را می‌کنند، کیفر خواهد داد. **۷**خدا ما را به یک زندگی پاک خوانده است، نه به فساد اخلاقی! **۸**پس هرکه این تعلیم را قبول نکند، انسان را رد نمی‌کند بلکه خدایی را که روح‌القدس خود را به شما عطا می‌فرماید، رد کرده است.

۹و امّا دربارهٔ محبّت به یکدیگر، هیچ نیازی نیست که در خصوص آن چیزی بنویسم، زیرا خود شما از خدا تعلیم یافته‌اید که چگونه یکدیگر را دوست بدارید **۱۰**و شکّی نیست که در تمام مقدونیه شما با همهٔ ایمانداران همین‌طور رفتار می‌کنید، امّا ای برادران*، از شما درخواست می‌کنم که محبّت شما روز به روز بیشتر گردد. **۱۱**آرزویتان این باشد که زندگی آرامی

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

داشته باشید و به کار خود مشغول باشید و همان‌طور که قبلاً به شما دستور دادیم برای تأمین معاش خود کار کنید **۱۲**تا زندگی شما تأثیری نیکو در بی‌ایمانان بگذارد و برای تأمین خود محتاج دیگران نباشید.

بازگشت مسیح

۱۳ای برادران*، نمی‌خواهم در مورد آنانی که فوت نموده‌اند، بی‌اطّلاع باشید. مبادا مانند سایر مردم که هیچ امیدی به آینده ندارند، غمگین باشید. **۱۴**زیرا اگر ما معتقدیم که عیسی مرد و دوباره زنده شد، همچنین ایمان داریم که خدا آنانی را که در ایمان به عیسی مرده‌اند نیز همراه عیسی باز خواهد آورد.
۱۵ما این را از تعالیم خداوند به شما می‌گوییم: آن کسانی از ما که تا روز آمدن خداوند زنده می‌مانند، زودتر از مردگان صعود نخواهند کرد. **۱۶**در همان موقع که فریاد فرمان الهی و صدای رئیس فرشتگان و بانگ شیپور خداوند شنیده می‌شود، خود خداوند از آسمان به زیر خواهد آمد و اول کسانی‌که در ایمان به مسیح مرده‌اند، خواهند برخاست **۱۷**و سپس آن کسانی‌که از میان ما زنده می‌مانند همراه با آنها در ابرها بالا برده خواهند شد تا در فضا با خداوند ملاقات نمایند و به این ترتیب ما همیشه با خداوند خواهیم بود. **۱۸**پس شما باید یکدیگر را با این کلمات تشویق کنید.

آمادگی برای بازگشت مسیح

۵ امّا ای برادران، لازم نیست که من دربارهٔ زمان و تاریخ وقوع این امور چیزی برای شما بنویسم. **۲**زیرا شما خوب می‌دانید که روز خداوند مانند دزدی که در شب می‌آید، فرا خواهد رسید. **۳**در آن هنگام که مردم از صلح و امنیّت خود تعریف می‌کنند، هلاکت ناگهانی مثل درد زایمان به ایشان وارد خواهد شد و به هیچ‌وجه، جان سالم به در نخواهند برد. **۴**امّا ای برادران، شما در تاریکی نیستید که آن روز شما را مانند دزد غافلگیر کند، **۵**زیرا همهٔ شما فرزندان روشنایی و روز هستید. ما به شب و تاریکی تعلّق نداریم. **۶**پس ما نباید مانند دیگران در خواب باشیم، بلکه باید بیدار و هوشیار باشیم. **۷**کسانی‌که می‌خوابند، در شب می‌خوابند و آنانی که مست می‌شوند، در شب مست می‌شوند. **۸**امّا ما که به روز تعلّق داریم باید هوشیار باشیم و ایمان و محبّت را مانند زِرِه به سینه

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

ببندیم و امید نجات را مانند کلاهخود بر سر بگذاریم. **۹**زیرا خدا ما
را برای آن برنگزید که به غضب او گرفتار شویم، بلکه ما را برگزید
تا به وسیلهٔ خداوند ما عیسی مسیح نجات یابیم. **۱۰**او در راه ما مرد
تا خواه زنده باشیم خواه مرده، با او زیست کنیم. **۱۱**پس همان‌گونه
که اکنون انجام می‌دهید، یکدیگر را تشویق و تقویت کنید.

آخرین دستورها

۱۲ای برادران من، از شما تقاضا دارم برای آنانی که در
میان شما زحمت می‌کشند و در خداوند، رهبران و مشاوران
شما هستند، احترام قایل شوید؛ **۱۳**و از آنان به‌خاطر کاری که
می‌کنند با نهایت محبّت و احترام قدردانی نمایید. با یکدیگر
در صلح و صفا زیست کنید.
۱۴ای برادران من، از شما استدعا می‌کنم افراد تنبل و بیکار را
توبیخ کنید، اشخاص ترسو را دلداری دهید، از ضعیفان پشتیبانی
کنید و نسبت به همهٔ مردم بردبار باشید. **۱۵**مواظب باشید که
هیچ‌کس بدی را با بدی تلافی نکند، بلکه هدف شما این باشد
که پیوسته به یکدیگر و به همهٔ مردم نیکویی کنید.
۱۶همیشه شادمان باشید **۱۷**و پیوسته دعا کنید. **۱۸**برای هرچه
که پیش می‌آید، خدا را شکر کنید. زیرا خدا در مسیح عیسی
از شما همین انتظار را دارد.
۱۹روح‌القدس را محدود نسازید. **۲۰**نبوّتها را ناچیز نشمارید.
۲۱همه‌چیز را بیازمایید و آنچه را که نیکوست برای خود نگاه
دارید. **۲۲**از هر نوع بدی دوری کنید.
۲۳خدایی که سرچشمهٔ آرامش است، شما را کاملاً پاک
گرداند و عطا فرماید که روح و جان و بدن شما سالم بماند
تا در وقت آمدن خداوند ما عیسی مسیح، از هر نوع عیب و
نقصی به دور باشید. **۲۴**او که شما را به سوی خود دعوت
کرده است، قابل اعتماد است و این کار را خواهد کرد.

خاتمه

۲۵ای برادران، برای ما دعا کنید. **۲۶**همهٔ ایمانداران را
با بوسهٔ مقدّسانه سلام گویید. **۲۷**شما را به نام خداوند
موظّف می‌سازم که این نامه را برای تمام ایمانداران بخوانید.
۲۸فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نامهٔ دوم پولس رسول به

کلیسای شهر تسالونیکی

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳

نامهٔ دوم پولس رسول به

کلیسای شهر تسالونیکی

معرّفی کتاب

مسئله بازگشت مسیح برای اهالی کلیسای تسالونیکی موجب بروز اضطراب و نگرانی شده بود. نامهٔ دوم پولس به تسالونیکیان با تعلیمی برخورد می‌کند که براساس آن، روز خداوند خواهد آمد بلکه الآن فرا رسیده است. پولس این نظر را این‌گونه اصلاح می‌کند که پیش از بازگشت مسیح، شریر و شرارت تحت رهبری کسی‌که «شریر» خوانده می‌شود، به بالاترین درجهٔ خود خواهد رسید. خواهد رسید که آن شریر بر ضد مسیح خواهد بود.

پولس رسول به‌خاطر احتیاج خوانندگان خود تأکید می‌کند که آنها هم مانند خود او و سایر همکارانش، با وجود سختی‌ها و مشکلات در ایمان خویش استوار بمانند.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۲
تعریف و تمجید ۱:۳-۱۲
تعلیمات دربارهٔ بازگشت مسیح ۲:۱-۱۷
نصیحت دربارهٔ رفتار مسیحی ۳:۱-۱۵
خاتمه ۳:۱۶-۱۸

مقدّمه

۱ از طرف پولس و سیلوانس و تیموتاؤس به کلیسای تسالونیکیان که به پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند تعلّق دارد. **۲**خدای پدر و عیسی مسیح خداوند، فیض و آرامش به شما عنایت فرمایند.

عقوبت در وقت آمدن مسیح

۳ای برادران*، ما موظّفیم همواره خدا را به‌خاطر شما سپاس گوییم. آری، شایسته است چنین کنیم؛ زیرا ایمان شما به

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

طور عجیبی رشد می‌کند و محبّت شما به یکدیگر روز افزون است. **۴**ما در کلیساهای خدا به‌خاطر بردباری و ایمانتان در تحمّل آزارها و رنجها به وجود شما افتخار می‌کنیم.
۵این آزارها ثابت می‌کند که خدا از روی انصاف داوری می‌کند و می‌خواهد که شما شایستهٔ پادشاهی خدا که به‌خاطر آن رنج می‌برید، بشوید. **۶**خدا عادل است و به کسانی‌که به شما آزار می‌رسانند، جزا خواهد داد **۷**و به شما که رنج و آزار می‌بینید و همچنین به ما آسودگی خواهد بخشید. این کار در روزی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان توانای خود **۸**در آتشی فروزان ظهور کند، انجام خواهد گرفت و به آنانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی را رد می‌کنند، کیفر خواهد داد. **۹**آنان کیفر هلاکت جاودانی و دوری از حضور خداوند و محرومیّت از جلال قدرت او را خواهند دید. **۱۰**در آن روزی که او می‌آید، از مقدّسین خود جلال خواهد یافت و تمام ایمانداران از دیدن او متعجّب خواهند شد و شما نیز جزء آنها خواهید بود، زیرا به شهادت ما ایمان آوردید.
۱۱به این سبب است که ما همیشه برای شما دعا می‌کنیم که خدای ما، شما را شایستهٔ دعوت خود گرداند و همهٔ آرزوهای نیکوی شما را برآورد و فعالیّتهای شما را که از ایمان سرچشمه می‌گیرد، با قدرت خود به کمال رساند، **۱۲**تا نام خداوند ما عیسی مسیح در شما جلال یابد و شما نیز بر طبق فیض خدای ما و عیسی مسیح خداوند در او جلال یابید.

مظهر شرارت

۲ ای برادران*، دربارهٔ آمدن خداوند ما عیسی مسیح و جمع شدن ما با او، از شما خواهش می‌کنم **۲**نگذارید سخنان کسی‌که به استنادِ نامه و گفته‌های ما یا با موعظه و نبوّتهای خود ادّعا می‌کند که روز خداوند فرا رسیده است، شما را مشوّش و نگران سازد. **۳**نگذارید هیچ‌کس به هیچ عنوانی شما را فریب دهد، زیرا آن روز نخواهد آمد، مگر اینکه اول شورش عظیمی علیه خدا روی دهد و مظهر شرارت -یعنی آن مردی که از ابتدا مقرّر بود به جهنم برود- ظهور کند. **۴**او با هر آنچه خدا خوانده می‌شود و هر آنچه مورد پرستش است، مخالفت می‌کند و خود را بالاتر از همهٔ آنها قرار خواهد داد به حدّی که در معبد بزرگ خدا می‌نشیند و ادّعای خدایی می‌کند.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۵آیا فراموش کرده‌اید که وقتی با شما بودم این چیزها را به شما
گفتم؟ **۶**خود شما می‌دانید که چه چیزی فعلاً از ظهور او جلوگیری
می‌کند. او در زمان معیّن شده ظهور خواهد کرد. **۷**اکنون شرارت
مخفیانه کار می‌کند، ولی هرگاه قدرتی که مانع آن است از میان
برداشته شود به طور آشکار کار خواهد کرد. **۸**آنگاه مظهر شرارت
ظهور خواهد کرد و عیسی خداوند با نَفَس دهانِ خود او را خواهد
کُشت و با ظهور پر شکوه خود او را نابود خواهد کرد. **۹**ظهور
آن مظهر شرارت در اثر فعالیّتهای شیطان خواهد بود و با انواع
نشانه‌ها و معجزات فریبنده **۱۰**و هر نوع شرارتی که برای محکومین
به هلاکت فریبنده است، همراه خواهد بود. چون آنها عشق به
حقیقت را که می‌تواند آنان را نجات بخشد، قبول نکردند. **۱۱**از
این جهت خدا آنها را گرفتار نیرویی گمراه‌کننده خواهد کرد و
این نیرو طوری در آنها عمل می‌کند که آنچه دروغ است، باور
کنند. **۱۲**در نتیجه همهٔ آنانی که به حقیقت ایمان نیاورده‌اند و از
گناه لذّت برده‌اند، محکوم خواهند شد.

برگزیدگان خدا

۱۳امّا، ای برادران* محبوب در خداوند، ما موظّفیم همیشه
خدا را به‌خاطر شما شکر کنیم، زیرا خدا شما را به عنوان
اولین ایمانداران برگزید تا به وسیلهٔ روح‌القدس، شما را پاک
گرداند و از راه ایمان به حقیقت نجات یابید. **۱۴**شما را به
وسیلهٔ مژده‌ای که ما برایتان آوردیم، دعوت کرد تا در جلال
خداوند ما عیسی مسیح سهمی داشته باشید. **۱۵**پس ای
برادران*، استوار بمانید و آن تعالیمی را که شفاهاً یا کتباً از
ما آموختید، محکم نگاه دارید.

۱۶خود خداوند ما عیسی مسیح و خدای پدر که ما را دوست
داشته است و از راه فیض ما را دایماً تشویق کرده و امید
نیکویی به ما بخشیده است، **۱۷**شما را نیز تشویق و تقویت
کند تا آنچه را که نیکوست بگویید و به عمل آورید.

برای ما دعا کنید

۳ دیگر اینکه، ای برادران*، برای ما دعا کنید تا پیام
خداوند نیز به سرعت منتشر و با احترام پذیرفته گردد،
همان‌طور که در میان شما شد. **۲**و دعا کنید که خدا ما را از

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

دست افراد بداخلاق و بدکار نجات بخشد؛ زیرا همهٔ مردم به آن پیام ایمان ندارند.
۳امّا خداوند قابل اعتماد است. او شما را تقویت خواهد فرمود و از آن شریر حفظ خواهد کرد. **۴**ما، در خداوند به شما اطمینان کامل داریم که دستورهای ما را به عمل می‌آورید و همچنان به عمل خواهید آورد. **۵**خداوند دلهای شما را به سوی محبّت خدا و بردباری مسیح هدایت فرماید.

همه باید کار کنند

۶ای برادران*، ما به نام عیسی مسیح خداوند به شما فرمان می‌دهیم که از هر ایمانداری که تنبلی می‌کند و مطابق تعالیمی که ما داده‌ایم رفتار نمی‌کند، دوری جویید. **۷**زیرا شما خوب می‌دانید برای اینکه از ما سرمشق بگیرید چه باید بکنید. ما در میان شما بیکار نبودیم، **۸**نان هیچ‌کس را مفت نخوردیم، بلکه شب و روز برای امرار معاش خود کار کردیم و زحمت کشیدیم تا به هیچ‌کس از شما تحمیل نشویم. **۹**علّتش این نبود که استحقاق آن را نداشتیم؛ بلکه می‌خواستیم سرمشقی به شما بدهیم که از آن پیروی کنید. **۱۰**حتّی هنگامی‌که نزد شما بودیم دستور دادیم هرکس که نمی‌خواهد کار کند، حقّ غذا خوردن هم ندارد.
۱۱ما می‌شنویم که افرادی در میان شما هستند که تنبلی پیشه کرده‌اند و به عوض اینکه خود کار کنند، در کار دیگران فضولی می‌کنند. **۱۲**به نام عیسی مسیح خداوند چنین اشخاص را نصیحت می‌کنم و به آنها فرمان می‌دهم که در سکوت به کار بپردازند تا نانی به دست آورند.
۱۳امّا شما ای برادران*، از نیکی کردن خسته نشوید. **۱۴**اگر کسی در آنجا باشد که از آنچه در این نامه نوشتیم اطاعت نمی‌کند، مراقب او باشید و مطلقاً با او رفت و آمد نکنید تا شرمنده شود. **۱۵**او را دشمن نشمارید، بلکه مانند یک ایماندار به او اخطار کنید.

خاتمه

۱۶خود خداوند که سرچشمهٔ آرامش است، همواره و در هر مورد به شما آرامش عطا فرماید و با همهٔ شما باشد. **۱۷**من، پولس، با خط خود درود می‌فرستم. این امضاء، هر نامه‌ای را که از طرف من باشد تصدیق می‌کند و این است دست خط من. **۱۸**فیض خداوند ما عیسی مسیح با همهٔ شما باد.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نامهٔ اول پولس رسول به

تیموتاؤس

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳
۴	۵	۶

نامهٔ اول پولس رسول به

تیموتاؤس

معرّفی کتاب

تیموتاؤس یک مسیحی جوان از اهالی آسیای صغیر بود. او مادری یهودی و پدری یونانی داشت. وی همکار و معاون پولس در خدمت رسالت وی گردید. اولین نامهٔ پولس به تیموتاؤس دارای سه مطلب عمده می‌باشد:

این نامه در مرحله اول هشداری است در مورد عقاید غلط در کلیسا. این عقاید غلط عبارتند از مخلوط شدن عقاید یهودی و غیر یهودی در کلیسا بر مبنای اینکه دنیای فیزیکی (مادّی) شریر است و نجات فقط به وسیلهٔ دانش سرّی مخصوص و با انجام کارهایی همچون خودداری از خوردن بعضی خوراکی‌ها و عدم ازدواج به دست می‌آید. این نامه همچنین شامل تعالیمی است دربارهٔ امور اداری و عبادتی کلیسا و شرح مشخصّاتی که رهبران و خادمان کلیسا باید داشته باشند و سرانجام راهنمایی‌هایی برای گروههای مختلف ایمانداران دارد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۲

دستورات دربارهٔ کلیسا و مسئولان آن ۱:۳-۱۶:۳

دستورات به تیموتاؤس دربارهٔ خدمت وی ۱:۴-۲۱:۶

مقدّمه

۱ از طرف پولس که بـه فرمان نجات‌دهندهٔ ما خدا و به دستور مسیح عیسی -امید ما- رسول مسیح عیسی است،
۲به تیموتاؤس، فرزند حقیقی خودم در ایمان تقدیم می‌گردد.
خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی، فیض و رحمت و آرامش
به تو عطا فرمایند.

دربارهٔ تعلیم نادرست

۳همچنان‌که در سر راه خود به مقدونیه به تو اصرار کردم، باز هم از تو می‌خواهم که در افسس بمانی. در آنجا بعضی اشخاص تعالیم نادرست می‌دهند و تو باید به آنها دستور دهی که از این کار دست بردارند. **۴**به آنها بگو که خود را با افسانه‌ها و شجره‌نامه‌های بی‌پایانی که انسان را به مجادله می‌کشند، سرگرم نسازند. اینها به پیشرفت نقشهٔ خدا که از راه ایمان شناخته می‌شود، کمکی نمی‌کنند. **۵**هدف تعلیم ما، برانگیختن محبّتی است که از دل پاک و وجدان روشن و ایمان خالص پدید می‌آید. **۶**بعضی افراد از این چیزها روی گردانیده و در مباحثات احمقانه راهشان را گُم کرده‌اند. **۷**آنها مایلند معلّمان شریعت باشند، بدون آنکه بفهمند چه می‌گویند و یا دربارهٔ چه چیز این‌طور با اطمینان سخن می‌گویند.

۸ما می‌دانیم شریعت وقتی نیکوست که به طرز صحیحی از آن استفاده شود. **۹**البتّه باید دانست که قوانین برای نیکان وضع نشده، بلکه برای افراد متمرّد و سرکش، برای خدا ناشناسان، گناهکاران، کافران، بی‌دینان، قاتلان پدر و مادر، آدمکشان، **۱۰**زشتکاران، لواط‌گران، آدم دزدان، دروغگویان و اشخاصی که شهادت دروغ می‌دهند و هر کار دیگری که برخلاف تعلیم درست باشد را انجام می‌دهند. **۱۱**آن تعلیمی که در انجیل یافت می‌شود، یعنی مژده‌ای از جانب خدای پرجلال و متبارک که به من سپرده شده است تا آن را اعلام کنم.

حمد و سپاس برای رحمت خدا

۱۲از مسیح عیسی، خداوند ما که نیروی این کار را به من داده است، تشکّر می‌کنم. زیرا او مرا قابل اعتماد دانست و برای خدمت خود برگزید. **۱۳**اگرچه در گذشته به او دشنام می‌دادم، جفا می‌رسانیدم و اهانت می‌کردم، امّا خدا به من رحم کرد زیرا من بی‌ایمان بودم و نمی‌دانستم چه می‌کردم. **۱۴**و خداوند فیض سرشار خود را بر من جاری ساخت و آن ایمان و محبّتی را به من عطا نمود که در اتّحاد با مسیح نصیب ما می‌گردد. **۱۵**این سخن درست است و کاملاً قابل قبول که مسیح عیسی به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد. گناهکاری بزرگتر از من هم نیست! **۱۶**امّا به این دلیل رحمت یافتم تا عیسی مسیح در رفتار خود با من که بزرگترین گناهکارانم، کمال بردباری خود را نشان دهد و من نمونه‌ای باشم برای همهٔ کسانی‌که

بعدها به او ایمان آورده، حیات جاودانی خواهند یافت. **۱۷**به پادشـــاه جاودانی و فناناپذیر و نادیدنی، خدای یکتا تا به ابد عزّت و جلال باد، آمین.

۱۸ای تیموتاؤس، فرزند من، همان‌طور که مدّتها پیش دربارهٔ تو نبوّت شد، این فرمان را به تو می‌سپارم و امیدوارم آن سخنان، مانند سلاحی در این جنگ نیکو تو را یاری دهد، **۱۹**و ایمان و وجدان پاک خود را نگه‌دار. کشتی ایمان بعضی‌ها به علّت گوش ندادن به ندای وجدان درهم شکســته اســت. **۲۰**از آن جمله «هیمینائوس» و «اسکندر» می‌باشند که آنها را به شیطان سپردم تا یاد بگیرند که دیگر کفر نگویند.

تعالیم دربارهٔ دعا

۲ پس قبل از هر چیز تأکید می‌کنم که درخواست‌ها، دعاها، شفاعتها و ســپاس‌ها برای همهٔ مردم، **۲**برای پادشاهان و همهٔ اولیای امور به پیشگاه خداوند تقدیم گردد تا ما بتوانیم با آرامش و صلح و در کمال خداترســی و سرافرازی به سر بریم **۳**زیرا، انجام ایــن کار در حضور خدا، نجات‌دهندهٔ ما، نیکو و پسندیده است. **۴**او مایل اســت همهٔ آدمیان نجات یابند و حقیقت را بشناسند. **۵**زیرا یک خدا وجود دارد و یک واسطه بین خدا و انسان، یعنی شخص عیسی مسیح **۶**که جان خود را به عنوان کفّاره در راه همه داد و به این ترتیب در زمان مناسب این حقیقت به ثبوت رسید **۷**و به‌خاطر این است که من که به سِــمَت گوینده و رسول و معلّم ملل در تعلیم ایمان و حقیقت منصوب شدم، حقیقت را بیان می‌کنم و دروغ نمی‌گویم.

دربارهٔ زنها

۸آرزو دارم که مردها در همه‌جا بدون خشم و نزاع دستهای مقدّس خود را بلند کرده، دعا نمایند. **۹**من همچنین می‌خواهم زنها، خود را به طور آبرومند و معقول و با لباســهای مناسب بیارایند، نه با آرایش گیسوان و یا زیورهای طلا و جواهرات و لباسهای گران‌قیمت. **۱۰**بلکه آنها باید خود را با کارهای نیکو بیارایند آن‌چنان‌که زیبندهٔ زنانی است که ادّعای خداپرستی دارند. **۱۱**زنها باید در سکوت و کمال فروتنی تعلیم بگیرند. **۱۲**من به زنی اجازه نمی‌دهم که تعلیم دهد و یا بر مرد* حکومت کند. زنها باید ســاکت باشــند. **۱۳**زیرا اول «آدم» آفریده شد و بعد

---

* واژهٔ استفاده شده در اینجا، در زبان یونانی به معنی مرد و هم به معنی شوهر می‌باشد.

«حـوا». **۱۴**و آدم نبود که فریب خورد بلکه زن فریب خورد و قانون الهی را شکست. **۱۵**امّا، اگر زنها با فروتنی در ایمان و محبّت و پاکی جِدّ و جهد کنند، با آوردن فرزندان به این دنیا نجات خواهند یافت.

مشخصات سرپرست کلیسا

۳ این گفته درست است که اگر کسی مایل به سرپرستی در کلیسا باشـد، در آرزوی کار بسیار خوبی است. **۲**سرپرسـت کلیسـا باید مردی بی‌عیـب، صاحب یک زن، خویشتندار، هوشیار، منظّم، مهمان‌نواز و معلّمی توانا باشد. **۳**او باید ملایم و صلح جو باشـد، نه میگسـار و جنگجو و پول‌پرست. **۴**بلکه باید خانوادهٔ خود را به خوبی اداره کند و فرزندانش را طوری تربیت نماید که از او با احترام کامل اطاعت کنند، **۵**زیرا اگر مردی نتواند خانوادهٔ خود را اداره کند، پس چگونه می‌تواند از کلیسای خدا توجّه نماید؟ **۶**او نباید تازه ایمان باشد، مبادا مغرور گشته، مثل ابلیس محکوم شود. **۷**علاوه بر این، او باید در میان افراد خارج از کلیسا نیکنام باشد تا مورد سرزنش واقع نگردد و به دام ابلیس نیفتد.

مشخصات خادم کلیسا

۸همچنین خادمان کلیسا باید موقّر باشند و از دورویی مبّرا و از افراط در شرابخواری و یا پول‌پرستی بپرهیزند. **۹**ایشان باید حقایق مکشوف شـدهٔ ایمان را با وجدان پاک نگاه دارند. **۱۰**اول مورد آزمایش قرار بگیرند و درصورتی‌که بی‌عیب بودند، آن وقت به خدمت بپردازند. **۱۱**زنانشـان نیز باید سـنگین و موقّر بوده و شایعه‌ساز نباشند و در هر امر خویشتن‌دار و باوفا باشند. **۱۲**خادمان کلیسا فقط دارای یک زن باشند و فرزندان و خانوادهٔ خود را به خوبی اداره کنند. **۱۳**کسانی‌که به عنوان خادم به خوبـی خدمت می‌کنند، برای خود مقامی خوب و در ایمانی که در مسـیح عیسی بنا شـده، اعتماد زیادی به دسـت می‌آورند.

راز بزرگ

۱۴امیدوارم بـزودی نزد تو بیایم، امّا این را می‌نویسـم **۱۵**تا درصورتـی که در آمدن تأخیـر کردم، بدانی کـه رفتار ما در خانوادهٔ خدا، که کلیسای خدای زنده و ستون و پایه حقیقت است، چگونه باید باشد. **۱۶**هیچ‌کس نمی‌تواند انکار کند که راز آیین ما بزرگ است:

«او به صورت انسان ظاهر شد،
روح‌القدس حقانیّتش را ثابت نمود،
فرشتگان او را دیدند.
مژدهٔ او در میان ملّتها اعلام شد
در جهان، مردم به او ایمان آوردند،
و با جلال به عالم بالا ربوده شد.»

پیشگویی دربارهٔ دور شدن از خدا

۴ روح‌القدس صریحاً می‌فرماید که در زمانهای آخر، بعضی‌ها از ایمان دست خواهند کشید و از ارواح گمراه کننده و تعالیم شیاطین پیروی خواهند کرد. **۲**از تعالیم ریاکارانهٔ دروغ‌گویان استفاده کرده و وجدانشان طوری بی‌حس خواهد گردید که گویی با آهنی داغ سوخته شده است. **۳**ازدواج را ممنوع نموده و خوردن بعضی از غذاهایی را قدغن می‌کنند که خدا آفریده است، تا ایماندارانی که حقیقت را می‌دانند با شکرگزاری از آن غذاها استفاده کنند. **۴**درصورتی که همهٔ چیزهایی که خدا آفریده است نیکوست و نباید چیزی را که با شکرگزاری پذیرفته می‌شود، ناپاک شمرد. **۵**زیرا به وسیلهٔ کلام خدا و دعا پاک می‌گردد.

خادم خوب مسیح

۶اگر این دستورها را به ایمانداران یادآور شوی، خادم نیکوی مسیح عیسی خواهی بود که در حقایق ایمان و تعالیم نیکویی که دنبال کرده‌ای، پرورش خواهی یافت. **۷**امّا با افسانه‌های کفرآمیز که ارزش بازگو کردن ندارد، کاری نداشته باش. اگر می‌خواهید ورزش کنید، خود را در خداپرستی تقویت کنید. **۸**زیرا اگرچه ورزش در بعضی موارد برای بدن مفید است، خداپرستی از هر حیث فایده دارد، چون هم برای حال و هم برای آینده وعدهٔ حیات دارد. **۹**این سخن درست و کاملاً قابل قبول است. **۱۰**بنابراین ما تقلّا و کوشش می‌کنیم زیرا به خدای زنده که نجات‌دهندهٔ همهٔ آدمیان و مخصوصاً ایمانداران است توکّل داریم.

۱۱این است آنچه تو باید به آنها دستور و تعلیم دهی: **۱۲**هیچ‌کس جوانی تو را حقیر نشمارد، بلکه در گفتار و کردار، در محبّت و ایمان و پاکی برای ایمانداران نمونه باش **۱۳**و تا موقع آمدن من، وقت خود را صرف موعظه و تعلیم و قرائت کلام خدا برای عموم بنما. **۱۴**نسبت به عطیهٔ روحانی خود بی‌توجّه نباش،

عطیه‌ای که در وقت دستگذاری تو به وسیلهٔ رهبران کلیسا همراه با نبوّت آنها به تو داده شد. **۱۵**این چیزها را به عمل‌آور و خود را وقف آنها بساز تا پیشرفت تو برای همه معلوم گردد. **۱۶**مراقب خود و تعالیمت باش و در انجام این کارها همیشه کوشش کن چون به این وسیله هم خود و هم آنانی را که به تو گوش می‌دهند، نجات خواهی داد.

وظایف ما نسبت به ایمانداران

۵ مردی را که از تو مسن‌تر است سرزنش نکن بلکه او را طوری نصیحت کن که گویی پدر توست. با جوانان مثل برادران **۲**و با زنهای پیر مانند مادران و با زنهای جوان مثل خواهران خود با کمال پاکدامنی رفتار کن.

بیوه زنها

۳بیوه‌زنانی را که واقعاً بیوه هستند مورد توجّه قرار بده. **۴**امّا اگر آنها دارای فرزندان و یا نوادگان هستند، باید این فرزندان و نوادگان وظیفهٔ دینی خود را اول نسبت به خانوادهٔ خود بیاموزند و تعّهدی را که به والدین خود دارند بجا آورند، زیرا این کار خدا را خشنود می‌سازد. **۵**کسی‌که واقعاً بیوه و تنهاست، به خدا توکّل دارد و شب و روز به مناجات و دعا مشغول است. **۶**ولی آن بیوه زنی که تسلیم عیّاشی می‌شود حتّی اگر زنده باشد، در واقع مرده است. **۷**این را به ایشان دستور بده تا از سرزنش به دور باشند. **۸**اگر کسی وسایل زندگی خویشاوندان و مخصوصاً خانوادهٔ خود را فراهم نکند، ایمان را انکار کرده و بدتر از کافران شده است.

۹نام بیوه زنی که بیش از شصت سال داشته و بیش از یک شوهر نکرده باشد، باید ثبت شود. **۱۰**علاوه بر این، او باید در امور خیریه، از قبیل پرورش اطفال، مهمان‌نوازی، شستن پاهای مقدّسین، دستگیری ستمدیدگان و انجام هر نوع نیکوکاری شهرت داشته باشد.

۱۱نام بیوه‌زنهای جوان‌تر ثبت نگردد؛ زیرا به محض اینکه هوی و هوس آنها را از مسیح دور سازد، علاقه‌مند به ازدواج می‌شوند **۱۲**و از اینکه پیمان قبلی خود را با مسیح می‌شکنند، محکوم خواهند شد. **۱۳**گذشته از این یاد می‌گیرند که خانه به خانه بگردند و بیکار باشند. نه فقط بیکار بلکه سخن‌چین و فضول و چیزهایی می‌گویند که گفتن آنها شایسته نیست. **۱۴**پس عقیدهٔ من این است، که بیوه‌زنهای جوان ازدواج کنند

و صاحب فرزندان شوند و خانه‌داری نمایند تا به دشمنان ما فرصت بدگویی ندهند. **۱۵**زیرا بعضی از بیوه‌زنها قبل از این هم منحرف شده و به دنبال شیطان رفته‌اند. **۱۶**اگر زن ایمانداری، خویشاوند بیوه داشته باشد باید ایشان را یاری دهد که بر کلیسا تحمیل نگردند تا کلیسا به بیوه‌زنهای حقیقی کمک نماید.

۱۷رهبرانی را که بـه خوبی رهبری می‌کنند مخصوصاً آنانی که در وعظ و تعلیم زحمت می‌کشند، باید مستحقّ دریافت مزد دو برابر دانسـت. **۱۸**زیرا کتاب‌مقدّس می‌فرماید: «دهان گاوی را که خرمـن می‌کوبد، نبند» و «کارگر مسـتحق مزد خود می‌باشد.» **۱۹**هیچ ادّعایی علیه یکی از رهبران نپذیر، مگر آنکه به وسـیلهٔ دو یا سه شاهد تأیید شـود. **۲۰**آنانی را که در گناه پافشـاری می‌کنند، در حضور همه توبیخ کن تا دیگران عبرت گیرند.

۲۱در حضور خدا و عیسی و فرشتگان برگزیده تو را موظّف می‌سازم که دستورهای فوق را بدون غَرَض نگاه داشته و هیچ کاری را از روی تبعیض انجام ندهی. **۲۲**در دستگذاری کسی برای خدمت خداوند عجله نکن و در گناهان دیگران شریک نباش، خود را پاک نگـه‌دار، **۲۳**و از این پس فقط آب ننوش بلکه کمی هم شراب بخور تا شـکم تو را تقویت کند، زیرا اغلب مریض هستی.

۲۴گناهان بعضی‌ها اکنون آشـکار اسـت و آنها را به سوی کیفر می‌کشاند، امّا گناهان دیگران بعدها معلوم خواهد شد. **۲۵**همچنین کارهای نیک نیز آشکار می‌باشند و حتّی اگر اکنون آشکار نباشند نمی‌توان آنها را تا به آخر پنهان نگاه داشت.

غلامان

۶ همهٔ آنانی که زیر یوغ بردگی هستند، اربابان خود را شایسـتهٔ احترام کامل بدانند تا هیچ‌کس از نام خدا و تعلیم ما بدگویی نکنـد. **۲**غلامانی که اربابان ایماندار دارند، نباید به دلیل اینکه برادر دینی هستند، به آنها بی‌احترامی کنند بلکه باید بهتر خدمت کنند. چون آنانی که از خدمت ایشان بهره‌مند می‌گردند، مؤمن و عزیز هستند.

تعالیم غلط و ثروت حقیقی

باید این چیزها را تعلیم دهی و اصـرار کنی که مطابق آنها عمل کنند. **۳**اگر کسی تعلیمی به غیراز این بدهد و تعلیمش با سخنان خداوند ما عیسی مسیح و تعالیم آیین ما سازگار نباشد،

۴خودپسند و بی‌فهم است و تمایل ناسالمی به مجادله و منازعه
بر سر کلمات دارد. این باعث حسادت، دسته‌بندی، توهین،
بدگمانی و ۵مباحثات دایمی در بین اشخاصی می‌شود که در
افکار خود فاسد و از حقیقت دور هستند. آنها گمان می‌کنند
که خداپرستی وسیله‌ای است برای کسب منفعت.
۶البتّه خداپرستی همراه با قناعت، منفعت بسیار دارد. ۷زیرا
ما چیزی به ایـن جهان نیاورده‌ایـم و نمی‌توانیم از این جهان
چیزی ببریم. ۸پس اگر خوراک و پوشاک داشته باشیم، به آنها
قناعت می‌کنیم. ۹امّا آنانـی که در آرزوی جمع کردن ثروت
هستند، به وسوسه و دام آرزوهای پوچ و زیان‌بخشی که آدمی
را به تباهی و نیسـتی می‌کشاند گرفتار می‌شوند. ۱۰زیرا عشق
به پول، سرچشمهٔ همه‌نوع بدیهاست و به علّت همین عشق
است که، بعضی‌ها از ایمان منحرف گشته، قلبهای خود را با
رنجهای بسیار جریحه‌دار ساخته‌اند.

وظایف تیموتاؤس

۱۱امّا تو، ای مرد خدا، از همهٔ اینها بگریز و نیکویی مطلق و
خداپرستی و ایمان و محبّت و بردباری و ملایمت را پیشهٔ خود
سـاز. ۱۲در مسابقهٔ بزرگ ایمان تلاش کن و حیات جاودانی
را بـه چنگ آور؛ زیرا خدا تو را برای آن خوانده اسـت و در
حضور شاهدان بسیار، به خوبی به ایمان خود اعتراف کردی.
۱۳در برابر خدایی که به همه‌چیز هستی می‌بخشد. و در حضور
مسیح عیسـی که نزد «پنطیوس پیلاطس» اعترافی نیکو کرد،
تو را موظّف می‌سـازم ۱۴که این فرمان را دور از سرزنش، تا
روزی که خداوند ما عیسی مسـیح ظهور کند، نگاه داری.
۱۵و در زمانی‌که او معیّن کرده، آن یکتا حکمران متبارک که
پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان است این را ظاهر خواهد
سـاخت. ۱۶به آن یکتا وجودی که فناناپذیر است و در نوری
ساکن می‌باشد که محال است کسـی به آن نزدیک گردد و
هیچ‌کس هرگز او را ندیـده و نمی‌تواند ببیند، عزّت و قدرت
جاودان باد، آمین.
۱۷به ثروتمندان این جهان دسـتور بده که خودبین نباشـند
و به چیزهای بی‌ثبات مانند مال دنیا متّکی نباشـند. بلکه به
خدایی توکّل کنند که همه‌چیز را به فراوانی تهیّه می‌کند تا ما
از آنها لذّت ببریم. ۱۸همچنین به آنها فرمان بده که خیرخواه
و در کارهای نیک غنی بوده، با سخاوت و بخشنده باشند.

۱۹به این طریق گنجی برای خود ذخیره خواهند کرد که اساس
محکمی برای آیندهٔ آنها بوده و آن حیاتی را که حیات واقعی
است به دست خواهند آورد.
۲۰ای تیموتاؤس آنچه را به تو سپرده شده است، حفظ کن.
از سخنان بی‌معنی و کفرآمیز و مباحثاتی که به غلط «دانش»
نامیده می‌شود، دوری کن. **۲۱**زیرا بعضی‌ها که خود را در این
چیزها متخصص می‌دانند، از ایمان منحرف گشته‌اند. فیض
خدا با همهٔ شما باد.

نامهٔ دوم پولس رسول به

تیموتاؤس

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴

نامهٔ دوم پولس رسول به

تیموتاؤس

معرّفی کتاب

دومین نامهٔ پولس به تیموتاؤس به طور عمده شـامل نصایح شـخصی به تیموتاؤس به عنوان همکار و معاون جوان پولس می‌باشد. موضوع اصلی آن شکیبایی و بردباری است. در این نامه به تیموتاؤس توصیه شده است که به عنوان شاهد وفادار عیسـی مسـیح، خبرخوش او و تعلیم حقیقی کتاب‌مقدّس را حفظ نماید و با وجود سختی‌ها و مشکلات، وظایف خود را به عنوان معلّم و مبشر انجام دهد.

در این نامه به طور جدّی به تیموتاؤس هشدار داده شده است که در مباحثات غیرمعقول شرکت نکند، چونکه هیچ سودی ندارد جز اینکه شنوندگان را به هلاکت می‌کشاند.

با وجود همهٔ اینها، زندگی و هدف خود نویسنده به عنوان نمونه در ایمان، صبر، محبّت، بردباری و زحمات در جفاها، به تیموتاؤس یادآوری شده است.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۲
تمجید و نصیحت ۱:۳-۲:۱۳
مشورت و هشدار ۲:۱۴-۴:۵
وضعیت خود پولس ۴:۶-۱۸
خاتمه ۴:۱۹-۲۲

مقدّمه

۱ از طرف پولس که به خواست خدا رسول مسیح عیسی
است و فرستاده شـد تا حیاتی را که در مسیح عیسی
یافت می‌شود، اعلام نماید **۲**به تیموتاؤس، فرزند عزیزم تقدیم
می‌گردد. خدای پدر و مسیح عیسی، خداوند ما فیض و رحمت
و آرامش به تو عطا فرمایند.

تیموتاؤس و مأموریت او

۳خدایی را که من، مانند اجدادم با وجدانی پاک خدمت می‌کنم، سپاس می‌گویم. همیشه وقتی در شب و روز تو را در دعاهای خود به‌یاد می‌آورم، خدا را شکر می‌کنم. **۴**وقتی اشکهای تو را به‌یاد می‌آورم، آرزو می‌کنم تو را ببینم تا با دیدار تو شادی من کامل گردد. **۵**ایمان بی‌ریای تو را به‌خاطر می‌آورم، یعنی همان ایمانی که نخست مادر بزرگ تو «لوییس» و مادرت «افنیکی» داشت و اکنون مطمئن هستم که در تو هم هست. **۶**به این سبب در وقتی‌که تو را دستگذاری کردم، عطیّهٔ خدا به تو داده شد. می‌خواهم این عطیه را به‌یاد تو بیاورم تا آن را همیشه شعله‌ور نگاه داری، **۷**زیرا روحی که خدا به ما بخشیده است ما را ترسان نمی‌سازد، بلکه روح او ما را از قدرت و محبّت و خویشتنداری پُر می‌کند.

۸پس، از شهادت دادن به خداوند یا به رابطهٔ خودت با من، که به‌خاطر او زندانی هستم خجل نباش، بلکه در رنج و زحمتی که به‌خاطر انجیل پیش می‌آید با آن قدرتی که خدا می‌بخشد سهیم باش. **۹**خدا ما را نجات داد و به یک زندگی مقدّس دعوت کرد و این در اثر کارهای ما نبود، بلکه بر طبق نقشهٔ خود خدا و فیضی است که او از ازل در شخص مسیح عیسی به ما عطا فرمود. **۱۰**در حال حاضر این فیض به وسیلهٔ ظهور نجات‌دهندهٔ ما مسیح عیسی آشکار شده است. او موت را از میان برداشت و حیاتی فناناپذیر به وسیلهٔ انجیل برای همه آشکار ساخته است.

۱۱خدا مرا برگزید تا در انتشار انجیل واعظ، رسول و معلّم باشم. **۱۲**به این دلیل تمام رنجها را متحمّل می‌شوم، امّا از آن خجل نیستم زیرا می‌دانم به چه کسی ایمان آورده‌ام و یقین دارم که او قادر است تا روز آخر آنچه را به من سپرده شد، حفظ کند. **۱۳**تعلیم صحیحی را که از من شنیده‌ای، با ایمان و محبتّی که در مسیح عیسی است، سرمشق خود قرار بده **۱۴**و به وسیلهٔ قدرت روح‌القدس که در ما به سر می‌برد، آن چیزهای نیکویی را که به تو سپرده شده است، حفظ کن.

۱۵خبرداری که در استان آسیا همه از جمله «فیجلس» و «هرموجنس» مرا ترک کرده‌اند. **۱۶**خداوند رحمت خود را به خانواده «انی‌سی‌فورس» عطا فرماید زیرا او نیروی تازه‌ای به من بخشیده است. او از اینکه من زندانی هستم، خجل نبود.

۱۷بلکه به محض اینکه به «روم» رسید، در جستجوی من زحمت
زیادی کشید تا مرا پیدا کرد. ۱۸خداوند عطا فرماید که در روز
عظیم، او از دست خداوند رحمت یابد و تو به خوبی می‌دانی
که او در «افسس» چه خدمتهایی برای من کرد.

سرباز نیکوی عیسی مسیح

۲ و امّا تو، ای پسر من، با فیضی که در مسیح عیسی
است قوی باش ۲و سخنانی را که در حضور شاهدان
بسیاری از من شنیده‌ای به کسانی بسپار که مورد اعتماد و
قادر به تعلیم دیگران باشند.
۳به عنوان سرباز خوب مسیح عیسی متحمّل سختی‌ها باش.
۴هیچ سربازی خود را گرفتار امور غیرنظامی نمی‌کند، زیرا
هدف او جلب رضایت فرمانده‌اش می‌باشد. ۵ورزشکاری که
در مسابقه‌ای شرکت می‌کند، نمی‌تواند جایزه را ببرد مگر
اینکه قوانین آن را پیروی کند. ۶کشاورزی که زحمت کشیده
است، باید اولین کسی باشد که از ثمرهٔ محصول خود بهره
ببرد. ۷در آنچه می‌گویم تأمّل کن و خداوند تو را قادر می‌سازد
که همه‌چیز را بفهمی.
۸عیسی مسیح را که پس از مرگ زنده گشت و از نسل
داوود بود، به‌خاطر داشته باش، انجیلی که من اعلام می‌کنم
همین است ۹و به‌خاطر آن است که رنج و زحمت می‌بینم و
حتّی مانند یک جنایتکار در زنجیرم. امّا کلام خدا در زنجیر
بسته نمی‌شود. ۱۰بنابراین همه‌چیز را به‌خاطر برگزیدگان خدا
تحمّل می‌کنم تا آنها نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است
همراه با جلال جاودانهٔ آن به دست آورند. ۱۱این سخن درست
است:

«اگر با او مردیم، همچنین با او خواهیم زیست.
۱۲اگر تحمّل کنیم، با او فرمانروایی خواهیم کرد.
اگر او را انکار کنیم، او هم ما را انکار خواهد کرد،
۱۳ولی اگر بی‌وفایی کنیم، او وفادار خواهد ماند
زیرا او نمی‌تواند خود را انکار کند.»

مشخّصات خادم مقبول خدا

۱۴این مطالب را به مردم گوشزد کن و در حضور خدا به آنها
دستور بده که از مجادله بر سر کلمات دست بردارند. چون این
کار عاقبت خوشی ندارد، بلکه فقط باعث گمراهی شنوندگان
خواهد شد. ۱۵منتهای کوشش خود را بکن تا مانند کارگری

که از کار خود خجل نیست و پیام حقیقت را به درستی تعلیم می‌دهد، در نظر خدا کاملاً مورد پسند باشی. **۱۶**از مباحثات زشت و بی‌معنی که فقط مردم را به بی‌دینی روزافزون می‌کشاند، دوری کن. **۱۷**حرف ایشان مثل بیماری خوره، به تمام بدن سرایت می‌کند. از آن جمله‌اند «هیمینائوس» و «فیلیطس» **۱۸**که از حقیقت منحرف شده‌اند و می‌گویند که رستاخیز ما هم اکنون به وقوع پیوسته است و به این وسیلهٔ ایمان عدّه‌ای را از بین می‌برند. **۱۹**امّا، شالودهٔ مستحکمی که خدا نهاده، متزلزل نخواهد شد و این کلمات بر آن نقش شده است:
«خداوند متعلّقان خود را می‌شناسد» و «هرکه نام خداوند را به زبان آورد، شرارت را ترک کند.»
۲۰در یک خانهٔ بزرگ علاوه بر ظروف طلایی و نقره‌ای، ظروف چوبی و سفالی هم وجود دارد. بعضی از آنها مخصوص موارد مهم است و بعضی در موارد معمولی استفاده می‌شود. **۲۱**اگر کسی خود را از این آلودگیها پاک سازد، ظرفی می‌شود که برای مقاصد خاص بکار خواهد رفت و برای اربابش مقدّس و مفید و برای هر کار نیکو آماده خواهد بود. **۲۲**از شهواتی که مربوط به دوران جوانی است بگریز و به اتّفاق همهٔ کسانی‌که با قلبی پاک به پیشگاه خداوند دعا می‌کنند، نیکویی مطلق، ایمان، محبّت و صلح و صفا را دنبال کن. **۲۳**به مباحثات احمقانه و جاهلانه کاری نداشته باش، زیرا می‌دانی که به نزاع می‌انجامد. **۲۴**خادم خداوند نباید نزاع کند، بلکه باید نسبت به همه مهربان و معلّمی توانا و در سختی‌ها صبور باشد **۲۵**و مخالفان خود را با ملایمت اصلاح کند، شاید خدا اجازه دهد که آنها توبه کنند و حقیقت را بشناسند. **۲۶**به این وسیله به خود خواهند آمد و از دام ابلیس، که آنان را گرفتار ساخته و به اطاعت ارادهٔ خویش وادار کرده است، خواهند گریخت.

زمان آخر

۳ این را یقین بدان که در زمان آخر، روزگار سختی خواهد بود **۲**زیرا آدمیان، خودخواه و پول‌پرست و لافزن و مغرور و توهین‌کننده و نسبت به والدین نافرمان، ناسپاس، ناپاک، **۳**بی‌عاطفه، بی‌رحم، افترازن، ناپرهیزکار، درّنده‌خو، متنفّر از نیکی، **۴**خیانتکار، لاقید و خودپسند خواهند بود و عیّاشی را بیش از خدا دوست خواهند داشت. **۵**ظاهراً خداپرستند، ولی قدرت آن را انکار می‌نمایند. از این اشخاص دوری کن. **۶**زیرا

بعضی از آنها به خانه‌ها راه می‌یابند و زنهای سبک‌مغز را که زیر بار گناه شانه خم کرده‌اند و دستخوش تمایلات گوناگون هستند، به چنگ می‌آورند. **۷**این زنها دایماً در پی اطّلاعات تازه هستند، ولی هیچ‌وقت نمی‌توانند حقیقت را درک کنند. **۸**همان‌طور که «ینیس» و «یمبریس» با موسی مخالفت کردند، این اشخاص نیز با حقیقت مخالفند. افکارشان فاسد شده و در ایمان مردود هستند. **۹**امّا پیشرفت آنان بیش از این نخواهد بود، زیرا حماقت آنها بر همه آشکار خواهد شد، درست همان طوری که حماقت «ینیس» و «یمبریس» معلوم گردید.

آخرین دستورها

۱۰امّا تو، از تعلیم و رفتار و هدف من در زندگی آگاه هستی و ایمان، بردباری، محبّت و پایداری مرا دیده **۱۱**و همچنین رنج و آزاری را که در «انطاکیه» و «قونیه» و «لستره» دیدم مشاهده کردی و می‌دانی چه آزارهایی به من رسید و چگونه خداوند مرا از همهٔ اینها رهایی بخشید. **۱۲**آری، همهٔ کسانی‌که مایلند در اتّحاد با مسیح عیسی زندگانی خداپسندانه‌ای داشته باشند، رنج و آزار خواهند دید. **۱۳**امّا مردمان شریر و شیّاد از بد، بدتر خواهند شد. آنها دیگران را فریب می‌دهند و خود نیز فریب می‌خورند. **۱۴**و امّا تو، به آنچه آموخته‌ای و به آن اطمینان داری وفادار باش زیرا می‌دانی از چه کسانی آن را آموختی **۱۵**و از کودکی با کتاب‌مقدّس، که قادر است به تو حکمت ببخشد تا به وسیلهٔ ایمان به مسیح عیسی نجات یابی، آشنا بوده‌ای. **۱۶**تمام کتاب‌مقدّس از الهام خداست و برای تعلیم حقیقت، سرزنش خطا، اصلاح معایب و پرورش ما در نیکی مطلق مفید است **۱۷**تا مرد خدا برای هر کار نیکو کاملاً آماده و مجهّز باشد.

۴ در پیشگاه خدا و در حضور مسیح عیسی که بر زندگان و مردگان داوری خواهد کرد و به‌خاطر ظهور و پادشاهی او تو را موظّف می‌سازم **۲**که پیام را اعلام کنی. در وقت و بی‌وقت آمادهٔ کار باش و دیگران را متقاعد و توبیخ و تشویق کن و با صبر و شکیبایی تمام تعلیم بده. **۳**زیرا زمانی خواهد آمد که آدمیان به تعلیم درست گوش نخواهند داد، بلکه از امیال خودشان پیروی خواهند کرد و برای خود معلّمین بیشتری جمع خواهند کرد تا نصایحی را که خود دوست دارند از زبان آنها بشنوند. **۴**آنها از شنیدن حقیقت خودداری می‌کنند و توجّه خود را به افسانه‌ها معطوف می‌دارند. **۵**امّا تو باید در تمام شرایط هوشیار بوده و

برای تحمّل رنج آماده باشی. در انتشار انجیل کوشش کن و وظیفهٔ خود را به عنوان خادم خدا انجام بده.
۶امّا من، وقت آن رسیده است که قربانی شوم و زمان رحلتم رسیده است. ۷من در مسابقه نهایت کوشش خود را نموده‌ام و دورهٔ خود را تمام نموده، ایمانم را حفظ کرده‌ام. ۸اکنون تاج پیروزی در انتظار من است، همان تاج نیکی مطلق که خداوند، یعنی آن داور عادل در روز بازپسین به من خواهد داد و آن را نه تنها به من، بلکه به همهٔ آنانی که مشتاق ظهور او بوده‌اند، عنایت خواهد فرمود.

سفارش‌های شخصی پولس به تیموتاؤس

۹سعی کن که هرچه زودتر نزد من بیایی، ۱۰زیرا «دیماس» به‌خاطر عشقی که به این دنیا دارد، مرا ترک کرده و به تسالونیکی رفته و «کریسکیس» به غلاطیه و «تیطُس» به دلماطیه رفته است. ۱۱تنها «لوقا» با من است. «مرقس» را بردار و با خود بیاور، چون برای کارم مفید است. ۱۲«تیخیکاس» را به افسس فرستادم. ۱۳در موقع آمدن، عبای مرا که در شهر تروآس نزد «کرپس» جا گذاشتم و همچنین کتابها و از همه مهمتر نسخه‌های پوستی را بیاور.
۱۴«اسکندر مسگر» لطمهٔ بزرگی به من زد. خداوند مطابق کارهایش به او سزا خواهد داد. ۱۵تو نیز از او برحذر باش، زیرا شدیداً با پیام ما مخالف بود.
۱۶در اولین محاکمه من هیچ‌کس جانب مرا نگرفت، همه مرا ترک کردند. خدا این کار را به حسابشان نگذارد. ۱۷امّا خداوند با من بود و قدرتی به من عطا کرد که توانستم تمام پیام را اعلام کنم و آن را به گوش تمام ملل برسانم و به این وسیله از دهان شیر رهایی یافتم. ۱۸خداوند مرا از همهٔ بدیها خواهد رهانید و مرا به سلامت به پادشاهی سماوی خود خواهد رسانید. بر او تا به ابد جلال باد! آمین.

خاتمه

۱۹به «پرسکله» و «اکیلا» و خانواده «انی‌سی‌فورس» سلام برسان. ۲۰«ارسطوس» در قرنتس ماند و «تروفیمس» را در میلیتس جا گذاشتم، زیرا مریض بود. ۲۱سعی کن که قبل از زمستان بیایی. «یوبولس»، «پودس»، «لینوس»، «کلادیه» و تمام ایمانداران سلام می‌رسانند. ۲۲خداوند با روح تو باشد. فیض خدا با همهٔ شما باد.

نامهٔ پولس رسول به

تیطُس

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳

نامهٔ پولس رسول به

تیطُس

معرّفی کتاب

تیطُس یک مسیحی غیر یهودی بود که معاون و همکار پولس نیز به شمار می‌آمد. نامهٔ پولس برای تیطُس به کریت فرستاده شد. او در آن زمان مسئول کلیسای کریت بود. پولس در این نامه، سه منظور عمده دارد:

۱- صفات و مشخصات رهبران کلیسا، بویژه در مقابل شخصیّت و رفتار نامعقول بعضی از اهالی کریت.

۲- به تیطُس نصیحت شده است که چگونه به گروههای مختلف تعلیم دهد. مانند مردها، زنهای مسنّ، (که بتوانند زنهای جوان را تعلیم دهند) جوانان و غلامان.

۳- نویسنده به تیطُس دربارهٔ رفتار مسیحی، مخصوصاً ضرورت صلح‌جویی، دوستی، خودداری از رنجاندن دیگران، مجادله و عدم جدایی در کلیسا نصیحت می‌کند.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۴
مسئولان کلیسا ۱:۵-۱۶
وظایف گروههای مختلف در کلیسا ۲:۱-۱۵
نصیحت و هشدار ۳:۱-۱۱
خاتمه ۳:۱۲-۱۵

درود

۱ این نامه از طرف پولس، بندهٔ خدا و رسول عیسی مسیح است. من مأموریت یافتم که ایمان برگزیدگان خدا را تقویت کنم و حقیقتی را که با خداشناسی سازگار است، بیان نمایم. **۲**این حقیقت بر اساس امید به حیات جاودانی است. خدا که هرگز دروغ نمی‌گوید، در ازل وعدهٔ آن حیات را به ما داد **۳**و در زمان معیّن، آن وعده در پیامی که اعلام

آن به دستور نجات‌دهندهٔ ما خدا، به من سپرده شد، آشکار گردید. **۴**به تیطُس فرزند حقیقی‌ام که هردوی ما در یک ایمان مشترکیم، خدای پدر و مسیح عیسی نجات‌دهندهٔ ما، به تو فیض و آرامش عطا فرماید.

کار تیطُس در کریت

۵تو را برای این در جزیره کریت گذاشتم تا کارهای عقب افتاده را سر و سامان دهی و چنانکه شخصاً به تو دستور دادم، رهبرانی برای کلیساها در هر شهر بگماری. **۶**رهبران باید اشخاصی بی‌عیب و بی‌آلایش و صاحب یک زن و دارای فرزندان با ایمانی باشند که نتوان آنها را به هرزگی و سرکشی متّهم ساخت. **۷**زیرا سرپرست کلیسا چون مسئول کار خداست باید بی‌عیب باشد، نه خودخواه، نه تندخو، نه مست باده، نه جنگجو و نه پول‌پرست. **۸**بلکه باید مهمان‌نواز، نیکخواه، روشن‌بین، عادل، پاک و خویشتن‌دار باشد. **۹**باید به پیامی که قابل اعتماد و با تعالیم صحیح سازگار است، محکم بچسبد تا بتواند اطرافیان را با تعلیمی درست تشویق کرده و مخالفان را مُجاب سازد.

معلّمین گمراه کننده

۱۰زیرا افراد سرکش، یاوه‌سرا و گمراه‌کننده بسیارند. این افراد مخصوصاً در بین تازه ایمانان یهودی نژاد پیدا می‌شوند. **۱۱**لازم است که جلوی دهان آنها را گرفت، زیرا به‌خاطر تحصیل سودهای ننگ‌آور، با تعلیم چیزهایی که نباید آنها را تعلیم داد، خانواده‌ها را تماماً برمی‌اندازند. **۱۲**یکی از انبیای کریتی که یک نفر از خود آنهاست گفت: «اهالی کریت همیشه دروغگو و حیوانهای پلید، پرخور و تنبلی هستند.» **۱۳**این درست است. به این دلیل آنها را سخت سرزنش کن تا در ایمان سالم باشند **۱۴**و به افسانه‌های یهود و احکام مردمانی که حقیقت را رد کرده‌اند، گوش ندهند. **۱۵**برای پاکان همه‌چیز پاک است، امّا برای کسانی‌که آلوده و بی‌ایمان هستند، هیچ چیز پاک نیست. زیرا هم افکارشان و هم وجدانشان آلوده است. **۱۶**ادّعا دارند که خدا را می‌شناسند، امّا کارهایشان این ادّعا را تکذیب می‌کند. آنها نفرت‌انگیز و نافرمانند و برای انجام کار نیک کاملاً بی‌فایده هستند.

تعالیم صحیح

۲ امّا تو، مطالبی را که مطابق تعالیم صحیح است به آنها بگو. **۲**به پیرمردان دستور بده که باوقار، سنگین، روشن‌بین و در ایمان، محبّت و پایداری سالم و قوی باشند.

۳همچنین به پیرزنها دستور بده که رفتاری خداپسندانه داشته باشند و تهمت نزنند و اسیر شراب نباشند؛ بلکه آنچه را که نیکوست تعلیم دهند. ۴تا زنهای جوان را تربیت کنند که شوهر و فرزندانشان را دوست بدارند. ۵و خویشتندار، پاکدامن، خانه‌دار، مهربان و مطیع شوهرانشان باشند تا هیچ‌کس از پیام خدا بدگویی نکند.

۶همچنین به مردان جوان اصرار کن که روشن‌بین باشند. ۷زندگی تو در هر مورد باید نمونه‌ای از کارهای نیک باشد و در تعلیم خود صمیمی و باوفا باش. ۸طوری سخن بگو که مورد ایراد واقع نشوی تا دشمنان ما از اینکه دلیلی برای بدگویی از ما نمی‌یابند، شرمسار گردند.

۹به غلامان بگو که در هر امر مطیع اربابان خود باشند و بدون جرّ و بحث، ایشان را راضی سازند ۱۰و دزدی نکنند بلکه کاملاً امین باشند تا با کارهای نیکوی خود بتوانند به شهرت و جلال کلام نجات‌دهندهٔ ما خدا، بیافزایند.

۱۱زیرا فیض خدا ظاهر شده و نجات را در برابر همه قرار داده است ۱۲و به ما می‌آموزد که راههای شرارت‌آمیز و شهوات دنیوی را ترک کرده و با روشن‌بینی، عدالت و خداترسی در این جهان زندگی کنیم. ۱۳و در عین حال، در انتظار امید متبارک خود، یعنی ظهور پرشکوه خدای بزرگ و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح باشیم. ۱۴او جان خود را در راه ما داد تا ما را از هرگونه شرارت آزاد سازد و ما را قومی پاک بگرداند که فقط به خودش تعلّق داشته و مشتاق نیکوکاری باشیم.

۱۵دربارهٔ این مطالب سخن بگو و وقتی شنوندگانت را دلگرم می‌سازی و یا سرزنش می‌کنی، از تمام اختیارات خود استفاده کن. اجازه نده کسی تو را حقیر شمارد.

رفتار مسیحایی

۳ به آنها خاطرنشان ساز که مطیع حکمرانان و اولیای امور بوده و از آنها اطاعت کنند و برای انجام هرگونه نیکوکاری آماده باشند. ۲به آنها بگو که از هیچ‌کس بدگویی نکنند و از مجادله دوری جسته، ملایم و آرام باشند. با تمام مردم کاملاً مؤدّب باشند، ۳زیرا خود ما هم زمانی نادان و نافرمان و گمراه و بردگان انواع شهوات و عیّاشی بودیم و روزهای خود را به کینه‌جویی و حسادت می‌گذرانیدیم. دیگران از ما نفرت داشتند و ما از آنها متنفّر بودیم. ۴امّا هنگامی‌که مهر و محبّت

نجات‌دهندهٔ ما خدا، آشکار شد، **۵**او ما را نجات داد. امّا این نجات به‌خاطر کارهای نیکویی که ما کردیم نبود، بلکه به سبب رحمت او و از راه شستشویی بود که به وسیلهٔ آن، روح‌القدس به ما تولّد تازه و حیات تازه بخشید. **۶**زیرا خدا روح‌القدس را به وسیلهٔ عیسی مسیح نجات‌دهندهٔ ما، به فراوانی به ما عطا فرمود **۷**تا به وسیلهٔ فیض او کاملاً نیک محسوب شده و مطابق امید خود، وارث حیات جاودانی گردیم. **۸**این سخن درست است و می‌خواهم به این مطلب اهمیّت مخصوصی بدهی تا آنانی که به خدا ایمان دارند فراموش نکنند که خود را وقف نیکوکاری نمایند، زیرا این چیزها برای آدمیان خوب و مفیدند. **۹**امّا از مباحثات احمقانه دربارهٔ شجره‌نامه‌ها و اختلافات و نزاعها بر سر شریعت دوری کن، زیرا اینها بیهوده و بی‌ارزش هستند. **۱۰**اگر شخصی ستیزه‌جو باشد، یکی دو بار به او گوشزد کن و بعد از آن، دیگر کاری با او نداشته باش. **۱۱**چون می‌دانی که چنین شخصی منحرف شده و گناهانش نشان می‌دهند که او خود را محکوم کرده است.

آخرین دستورها

۱۲هروقت که «ارتیماس» یا «تخیکاس» را نزد تو فرستادم، عجله کن که به شهر «نیکوپولیس» نزد من بیایی، زیرا تصمیم گرفته‌ام زمستان را در آنجا بگذرانم. **۱۳**و تا می‌توانی به «زیناس وکیل» و «اپلس» کمک کن تا به سفر خود ادامه دهند و مواظب باش که به چیزی محتاج نشوند. **۱۴**اعضای کلیساهای ما باید یاد بگیرند که چگونه خود را وقف نیکوکاری نمایند تا بتوانند نیازمندیهای واقعی مردم را رفع کنند و زندگی آنها بی‌ثمر نباشد. **۱۵**تمام کسانی‌که با من هستند به تو سلام می‌رسانند. به دوستانی که با ما در ایمان متّحد هستند، سلام برسان. فیض خدا با همه شما باد.

نامهٔ پولس رسول به

فِلیمُون

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱

نامهٔ پولس رسول به

فِلیمُون

معرّفی کتاب

فِلیمُون یک مسیحی مشهور و احتمالاً عضو کلیسای کولسیه بوده است. او صاحب غلامی به نام اونیسیموس بود. این غلام از نزد ارباب خود فرار کرده بود و به نحوی با پولس که در آن موقع در زندان بود ملاقات کرده و مسیحی شده بود. نامهٔ پولس به فِلیمُون یک درخواست از اوست که این غلام را که اکنون پولس به نزد او برگردانیده است، نزد خود بپذیرد امّا نه مانند یک غلام بخشیده شده، بلکه مانند یک برادر مسیحی.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱-۳
تعریف از فِلیمُون ۴-۷
درخواست برای اونیسیموس ۸-۲۲
خاتمه ۲۳-۲۵

درود

۱ از طرف پولس که به‌خاطر عیسی مسیح زندانی است
و تیموتاؤس، برادر ما به دوست و همکار ما فِلیمُون
۲و به کلیسایی که در خانهٔ تو تشکیل می‌شود و به خواهر ما
«بانو اپفیه» و «ارخیپس» همکار ما، این نامه تقدیم می‌گردد.
۳پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند، فیض و آرامش به شما
عطا فرمایند.

محبّت و ایمان فِلیمُون

۴هروقت که دعا می‌کنم، نام تو را به زبان می‌آورم و پیوسته
خدای خود را شکر می‌کنم **۵**چون از محبّت تو و ایمانی که
به عیسی خداوند و جمیع مقدّسین داری آگاه هستم. **۶**و
دعای من این است که اتّحاد ما با هم در ایمان باعث شود
که دانش ما به همهٔ برکاتی که در مسیح داریم، افزوده شود.
۷ای برادر، محبّت تو برای من شادی عظیم و دلگرمی بسیار
پدید آورده است، زیرا دلهای مقدّسین به وسیلهٔ تو، نیرویی
تازه گرفته است.

تقاضای پولس برای اونیسیموس

۸بنابراین اگرچه من در اتّحاد خود با مسیح حقّ دارم که جسارت
کرده دستور بدهم که وظایف خود را انجام دهی، **۹**امّا به‌خاطر
محبّت، صلاح می‌دانم از تو درخواست کنم: من، پولس که
سفیر مسیح عیسی و در حال حاضر به‌خاطر او زندانی هستم،
۱۰از جانب فرزند خود «اونیسیموس» که در زمان زندان خود پدر
روحانی او شدم، از تو تقاضایی دارم. **۱۱**او زمانی برای تو مفید
نبود، ولی اکنون هم برای تو و هم برای من مفید است.
۱۲اکنون که او را نزد تو روانه می‌کنم، مثل این است که قلب خود
را برای تو می‌فرستم. **۱۳**خوشحال می‌شدم که او را نزد خود نگاه
دارم تا در این مدّتی که به‌خاطر انجیل زندانی هستم، او به جای
تو مرا خدمت کند. **۱۴**امّا بهتر دانستم که بدون موافقت تو کاری
نکنم تا نیکویی تو نه از روی اجبار، بلکه داوطلبانه باشد.
۱۵شاید علّت جدایی موقّت او از تو، این بود که او را برای
همیشه بازیابی! **۱۶**و البتّه نه مثل یک غلام، بلکه بالاتر از آن
یعنی به عنوان یک برادر عزیز. او مخصوصاً برای من عزیز
است و چقدر بیشتر باید برای تو به عنوان یک انسان و یک
برادر مسیحی عزیز باشد.
۱۷پس اگر مرا دوست واقعی خود می‌دانی، همان‌طور که
مرا می‌پذیرفتی او را بپذیر. **۱۸**و اگر به تو بدی کرده است یا
چیزی به تو بدهکار است آن را به حساب من بگذار. **۱۹**من
این را با دست خودم می‌نویسم: «من، پولس، آن را به تو پس
خواهم داد.» نمی‌گویم که تو حتّی جان خود را هم به من
مدیونی. **۲۰**آری، ای برادر، چون در خداوند متّحد هستیم و
می‌خواهم از تو بهره‌ای ببینم، به عنوان یک برادر مسیحی به
قلب من نیروی تازه‌ای ببخش.
۲۱من با اعتماد به اطاعت تو و با دانستن اینکه آنچه من
می‌گویم و حتّی بیشتر از آن را هم انجام خواهی داد، این را به تو
می‌نویسم. **۲۲**در ضمن اتاقی برای من آماده کن، زیرا امیدوارم که
خدا دعاهای شما را مستجاب کرده، مرا به شما برگرداند.

خاتمه

۲۳«اپفراس» که به‌خاطر مسیح عیسی با من در زندان است،
به تو سلام می‌رساند **۲۴**و همچنین همکاران من «مرقس»،
«اَرِسْتَرخُس»، «دیماس» و «لوقا» به تو سلام می‌رسانند. **۲۵**فیض
عیسی مسیح خداوند با روح شما باد.

نامه‌ای به مسیحیان یهودی‌نژاد

(عبرانیان)

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱		۱۲	۱۳	

نامه‌ای به مسیحیان یهودی‌نژاد

(عبرانیان)

معرّفی کتاب

نامه به عبرانیان، به گروهی از مسیحیان نوشته شده است که با مخالفت‌های روزافزونی روبه‌رو شده بودند و در خطر ترک ایمان مسیحی خود بودند. نویسنده با بیان اینکه عیسی مسیح مکاشفهٔ حقیقی و نهایی خدا می‌باشد، آنها را به پایداری در ایمان اوّلیه‌شان تشویق می‌نماید و در این راستا سه مطلب عمده را تأکید می‌کند:

۱- عیسی پسر جاودانی خداست که با تحمّل رنج و عذاب، اطاعت حقیقی از پدر را آموخت. عیسی به عنوان پسر خدا از سایر انبیا و فرشتگان و موسی نیز برتر می‌باشد.

۲- عیسی به وسیلهٔ خدا به عنوان کاهن جاودانی تعیین شده و برتر از کاهنان بنی‌اسرائیل می‌باشد.

۳- ایمانداران به وسیلهٔ عیسی از گناه، ترس و مرگ نجات می‌یابند و عیسی به عنوان کاهن اعظم نجات حقیقی را آماده کرده است که قربانی حیوانات در شریعت موسی نشانه‌ای از آن می‌باشد.

نویسنده در فصل ۱۱ با بیان نمونه‌هایی از ایمان اشخاص مشهور در تاریخ بنی‌اسرائیل، از خوانندگان خود درخواست می‌کند که در ایمان به عیسی مسیح، امین باقی بمانند. در فصل ۱۲ به خوانندگان اصرار می‌کند که هرچند ممکن است سختی و عذاب سراغ آنها بیاید، امّا آنها تا به آخر وفادار بمانند و چشمان خود را به عیسی بدوزند. این نامه با کلماتی نصیحت‌آمیز و هشداردهنده پایان می‌یابد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه: عیسی مسیح مکاشفه کامل خدا ۱:۱-۳
برتری مسیح از فرشتگان ۱:۴-۲:۱۸
برتری مسیح از موسی و یوشع ۳:۱-۴:۱۳
برتری کهانت مسیح ۴:۱۴-۷:۲۸
برتری پیمان مسیح ۸:۱-۹:۲۲
برتری قربانی مسیح ۹:۲۳-۱۰:۳۹
اهمیّت ایمان ۱۱:۱-۱۲:۲۹
خشنود ساختن خدا ۱۳:۱-۱۹
دعای خاتمه ۱۳:۲۰-۲۱
سخنان پایانی ۱۳:۲۲-۲۵

برتری مسیح بر انبیا

۱ خدا در زمان قدیم، در اوقات بسیار و به راههای مختلف
به وسیلهٔ انبیا با نیاکان ما تکلّم فرمود، **۲**ولی در این
روزهای آخر به وسیلهٔ پسر خود با ما سخن گفته است. خدا
این پسر را وارث کلّ کاینات گردانیده و به وسیلهٔ او همهٔ عالم
هستی را آفریده است. **۳**آن پسر، فروغ جلال خدا و مظهر
کامل وجود اوست و کاینات را با کلام پرقدرت خود نگاه
می‌دارد و پس از آنکه آدمیان را از گناهانشان پاک گردانید،
در عالم بالا در دست راست حضرت اعلی نشست.

برتری مسیح بر فرشتگان

۴همان‌طور که مقام او از مقام فرشتگان بالاتر بود، نامی که
به او داده شد از نام آنها برتر می‌باشد، **۵**زیرا خدا هرگز به
هیچ‌یک از فرشتگان نگفته است که:

«تو پسر من هستی،
امروز پدر تو شده‌ام.»

و یا:

«من برای او پدر خواهم بود
و او پسر من خواهد بود.»

۶و باز وقتی نخستزاده را به جهان می‌فرستد می‌فرماید:

«همهٔ فرشتگان خدا باید او را بپرستند.»

۷امّا دربارهٔ فرشتگان می‌فرماید:

«خدا فرشتگانش را به صورت باد،
و خادمانش را مثل شعله‌های آتش می‌گرداند.»

۸امّا دربارهٔ پسر فرمود:

«ای خدا، تخت سلطنت تو ابدی است،
و با عدالت بر ملّت خود حکومت می‌کنی.
۹تو راستی را دوست داشته و از ناراستی نفرت داری.
از این جهت خدا، یعنی خدای تو،
تو را با روغن شادمانی بیشتر از رفقایت تدهین کرده
است.»

۱۰و نیز:

«تو ای خداوند، در ابتدا زمین را آفریدی
و آسمانها کار دستهای توست.

۱۱آنها از میان خواهند رفت، امّا تو باقی خواهی ماند.
همهٔ آنها مثل لباس کهنه خواهند شد.
۱۲تو آنها را مانند ردایی به هم خواهی پیچید.
آری، چون آنها مثل هر لباسی تغییر خواهند کرد.
امّا تو همانی و سالهای تو پایانی نخواهند داشت.»

۱۳خدا به کدام‌یک از فرشتگان خود هرگز گفته است:
«به دست راست من بنشین،
تا دشمنانت را زیر پای تو اندازم؟»
۱۴پس فرشتگان چه هستند؟ همهٔ آنها ارواحی هستند که خدا را خدمت می‌کنند و فرستاده می‌شوند تا وارثان نجات را یاری نمایند.

نجات عظیم

۲ به این سبب ما باید هرچه بیشتر به آنچه شنیده‌ایم توجّه کنیم تا مبادا از راه منحرف شویم. ۲صحّت کلامی که به وسیلهٔ فرشتگان بیان شد چنان ثابت شد که هر خطا و نافرمانی نسبت به آن با مجازات لازم روبه‌رو می‌شد. ۳پس اگر ما نجاتی به این عظمت را نادیده بگیریم، چگونه می‌توانیم از مجازات آن بگریزیم؟ زیرا در ابتدا خود خداوند این نجات را اعلام نمود و آنانی که سخن او را شنیده بودند، حقیقت آن را برای ما تصدیق و تأیید کردند. ۴در ضمن، خدا با نشانه‌ها و عجایب و انواع معجزات و عطایای روح‌القدس طبق ارادهٔ خود، گواهی آنان را تصدیق فرمود.

پیشوای ایمان ما

۵خدا فرشتگان را فرمانروایان جهان آینده -جهانی که موضوع سخن ماست- قرار نداد، ۶بلکه در جایی از کتاب‌مقدّس گفته شده است:
«انسان چیست که او را به‌یاد آوری؟
یا بنی‌آدم که به او توجّه نمایی؟
۷اندک زمانی او را از فرشتگان پست‌تر گردانیدی.
تاج جلال و افتخار را بر سر او گذاشتی،
۸و همه‌چیز را تحت فرمان او درآوردی.»

پس اگر خدا همه‌چیز را تحت فرمان انسان درآورده، معلوم است که دیگر چیزی باقی نمانده که در اختیار او نباشد، امّا

در حال حاضر ما هنوز نمی‌بینیم که همه‌چیز در اختیار انسان باشد. **۹**امّا عیسی را می‌بینیم که اندک زمانی از فرشتگان پست‌تر گردیده و اکنون تاج جلال و افتخار را بر سر دارد، زیرا او متحمّل مرگ شد تا به وسیلهٔ فیض خدا، به‌خاطر تمام آدمیان طعم مرگ را بچشد. **۱۰**شایسته بود که خدا -آفریدگار و نگه‌دار همه‌چیز- برای اینکه فرزندان بسیاری را به جلال برساند عیسی را نیز که پدید آورندهٔ نجات آنان است، از راه درد و رنج به کمال رساند.

۱۱آن‌کس که مردم را از گناهانشان پاک می‌گرداند و آنانی که پاک می‌شوند، همگی یک پدر دارند و به این جهت عیسی عار ندارد که آدمیان را قوم خود بخواند، **۱۲**چنانکه می‌فرماید:

«نام تو را به قوم خودم اعلام خواهم کرد،
و در میان جماعت تو را حمد خواهم خواند.»

۱۳و نیز گفته است:

«به او توکّل خواهم نمود.» باز هم می‌فرماید: «من با فرزندانی که خدا به من داده است در اینجا هستم.»

۱۴بنابراین چون این فرزندان، انسانهایی دارای جسم و خون هستند، او نیز جسم و خون به خود گرفت و انسان گردید تا به وسیلهٔ مرگ خود ابلیس را که بر مرگ قدرت دارد، نابود سازد **۱۵**و آن کسانی را که به سبب ترس از مرگ تمام عمر در بردگی به سر برده‌اند، آزاد سازد. **۱۶**البتّه او برای یاری فرشتگان نیامد، بلکه به‌خاطر فرزندان ابراهیم آمده است. **۱۷**پس کاملاً لازم بود که او از هر لحاظ مانند قوم خود بشود تا به عنوان کاهن اعظم آنان در امور الهی، رحیم و وفادار باشد تا گناهان مردم را کفّاره نماید. **۱۸**چون خود او وسوسه شده و رنج دیده است، قادر است آنانی را که با وسوسه‌ها روبه‌رو هستند، یاری فرماید.

برتری عیسی بر موسی

۳ بنابراین ای برادران* من، ای مقدّسینی که در دعوتی آسمانی شریک هستید، به عیسی که رسول و کاهن اعظم ایمان ماست چشم بدوزید، **۲**تا بدانید چقدر به خدایی که او را برای انجام این کار برگزید، وفادار بود، همان‌طور که

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

موسی نیز در تمام خانهٔ خدا وفادار بود. **۳**کسی‌که خانه‌ای بنا می‌کند، بیش از خود خانه سزاوار احترام است، به همین نحو عیسی نیز بیش از موسی شایسته احترام است. **۴**هر خانه البتّه سازنده‌ای دارد، امّا خدا سازندهٔ همهٔ چیزهاست. **۵**موسی در تمام خانهٔ خدا مانند یک خادم باوفا خدمت می‌کرد تا دربارهٔ پیامی که بعدها می‌باید اعلام شود، شهادت دهد. **۶**امّا مسیح به عنوان فرزند و صاحب خانه‌ای وفادار است. ما آن خانه هستیم، به شرطی که آن اعتماد و اطمینانی را که به ما امید می‌بخشد تا به آخر محکم نگاه داریم.

آرامی قوم خدا

۷زیرا چنانکه روح‌القدس می‌فرماید:
«امروز اگر صدای خدا را بشنوید،
۸ مانند زمانی‌که در بیابان سرکشی می‌کردید، تمرّد نکنید.
در آن زمان نیاکان شما در بیابان مرا آزمودند.
۹آری، نیاکان شما با وجود آنکه آنچه در چهل سال کرده بودم دیدند،
باز مرا امتحان کردند و آزمودند.
۱۰ به این سبب به آن قوم خشمگین شدم و گفتم:
افکار آنها منحرف است و هرگز راههای مرا نیاموختند
۱۱ و در خشم خود سوگند یاد کردم که
آنها به آرامی من نخواهند رسید.»

۱۲ای برادران* من، مواظب باشید در میان شما کسی نباشد که قلبی آن‌قدر شریر و بی‌ایمان داشته باشد که از خدای زنده روی‌گردان شود. **۱۳**در عوض، برای آنکه هیچ‌یک از شما فریب گناه را نخورد و متمرّد نشود، باید همیشه تا زمانی‌که کلمهٔ «امروز» را بکار می‌بریم، یکدیگر را تشویق نمایید. **۱۴**زیرا اگر ما اعتماد اولیهٔ خود را تا به آخر نگاه داریم با مسیح شریک هستیم،
۱۵یا چنانکه کتاب‌مقدّس می‌فرماید:
«امروز اگر صدای او را بشنوید،
مانند زمانی‌که سرکشی کردید، تمرّد نکنید.»
۱۶چه کسانی صدای خدا را شنیدند و سرکشی کردند؟ آیا همان کسانی نبودند که با هدایت موسی از مصر بیرون آمدند؟

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۱۷و خدا نسبت به چه کسانی مدّت چهل سال خشمگین بود؟ آیا نسبت به همان کسانی نبود که گناه ورزیدند و در نتیجه اجسادشان در بیابانها افتاد؟ ۱۸و خدا برای چه کسانی سوگند یاد کرد که به آرامی او نخواهند رسید؟ مگر برای کسانی نبود که به هیچ‌وجه حاضر نشدند به او توکّل نمایند؟ ۱۹پس می‌بینیم که بی‌ایمانی، مانع ورود آنها به آرامی موعود گردید.

۴ پس چون این وعدهٔ ورود به آرامی هنوز باقی است، ما باید بسیار مواظب باشیم، مبادا کسی در میان شما پیدا شود که این فرصت را از دست داده باشد. ۲زیرا در واقع ما نیز مثل آنان مژده را شنیده‌ایم، امّا این پیام برای آنان فایده‌ای نداشت، زیرا وقتی آن را شنیدند با ایمان به آن گوش ندادند. ۳ما چون ایمان داریم به آرامی او دست می‌یابیم. گرچه کار خدا در موقع آفرینش جهان پایان یافت، او فرموده است:

«در خشم خود سوگند یاد کردم که،
آنها هرگز به آرامی من داخل نخواهند شد.»

۴زیرا کتاب‌مقدّس در جایی دربارهٔ روز هفتم چنین می‌گوید:
«خدا در روز هفتم از کار خود آرامش گرفت.»
۵با وجود این، خدا در آیهٔ فوق می‌فرماید:
«هرگز به آرامی من نخواهند رسید.»
۶پس چون هنوز عدّه‌ای فرصت دارند به آن وارد شوند و همچنین چون آنانی که اول بشارت را شنیدند از روی نافرمانی و بی‌ایمانی به آن وارد نشدند، ۷خدا روز دیگری یعنی «امروز» را تعیین می‌کند، زیرا پس از سالیان دراز به وسیلهٔ داوود سخن گفته و با کلماتی که پیش از این نقل شد می‌فرماید:
«امروز اگر صدای او را بشنوید، تمرّد نکنید.»
۸اگر یوشع به آنان آرامی می‌بخشید، بعدها خدا دربارهٔ روز دیگری چنین سخن نمی‌گفت. ۹بنابراین استراحت دیگری مثل استراحت روز سبت در انتظار قوم خداست. ۱۰زیرا هرکس به آرامی الهی وارد شود، مثل خود خدا از کار خویش دست می‌کشد. ۱۱پس سخت بکوشیم تا به آرامی او برسیم. مبادا کسی از ما گرفتار همان نافرمانی و بی‌ایمانی که قبلاً نمونه‌ای از آن را ذکر کردیم، بشود.
۱۲زیرا کلام خدا، زنده و فعّال و از هر شمشیر دو دَم تیزتر است و تا اعماق روح و نفس و مفاصل و مغز استخوان نفوذ

می‌کند و نیّات و اغراض دل انسان را آشکار می‌سازد. **۱۳**در آفرینش چیزی نیست که از خدا پوشیده بماند. همه‌چیز در برابر چشمان او برهنه و رو باز است و همهٔ ما باید حساب خود را به او پس بدهیم.

برتری عیسی بر کاهنان اعظم

۱۴پس چون ما کاهنی به این بزرگی و عظمت داریم که به عرش برین رفته است، یعنی عیسی پسر خدا، اعتراف ایمان خود را محکم نگاه داریم؛ **۱۵**زیرا کاهن اعظم ما کسی نیست که از همدردی با ضعفهای ما بی‌خبر باشد، بلکه کسی است که درست مانند ما از هر لحاظ وسوسه شد، ولی مرتکب گناه نگردید. **۱۶**پس بیایید تا با دلیری به تخت فیض بخش خدا نزدیک شویم تا رحمت یافته و در وقت احتیاج از او فیض یابیم.

۵ هر کاهن اعظم از میان مردم برگزیده می‌شود تا نمایندهٔ مردم در حضور خدا باشد. او به‌خاطر گناهان انسان، هدایایی تقدیم خدا نموده و مراسم قربانی را انجام می‌دهد. **۲**چون خود او دچار ضعف‌های انسانی است، می‌تواند با جاهلان و خطاکاران همدردی کند. **۳**ولی به علّت ضعف خود مجبور است نه تنها برای گناهان مردم بلکه به‌خاطر گناهان خویش نیز قربانی بنماید. **۴**هیچ‌کس اختیار ندارد این افتخار را نصیب خود بسازد بلکه فقط با دعوت خدا به این مقام می‌رسد، همان‌طور که هارون رسید.

۵مسیح هم همین‌طور، او افتخار کاهن اعظم شدن را برای خود اختیار نکرد، بلکه خدا به او فرمود:

«تو پسر من هستی،
امروز پدر تو شده‌ام.»

۶و نیز در جای دیگر می‌فرماید:

«تو تا ابد کاهن هستی،
کاهنی در رتبهٔ 'ملکی‌صدق'»

۷عیسی در زمان حیات خود بر روی زمین با اشک و ناله از درگاه خدایی که به رهایی او از مرگ قادر بود دعا کرد و حاجت خویش را خواست و چون کاملاً تسلیم بود، دعایش مستجاب شد. **۸**اگر چه پسر خدا بود، اطاعت را از راه تحمّل درد و رنج آموخت **۹**و وقتی به کمال رسید، سرچشمهٔ نجات

ابدی برای همهٔ ایمانداران خود گردید، **۱۰**و خدا لقب کاهن اعظم، کاهنی به رتبهٔ ملکی‌صدق را به او داد.

خطر دوری از خدا

۱۱دربارهٔ او مطالب زیادی برای گفتن داریم، ولی شرح آن برای شما که در فهم این چیزها کودن شده‌اید دشوار است. **۱۲**شما که تا این موقع می‌بایست معلّم دیگران می‌شدید، هنوز احتیاج دارید که پیام خدا را از الفبا به شما تعلیم دهند. شما به جای غذای قوی به شیر احتیاج دارید. **۱۳**کسی که فقط شیر می‌خورد، طفل است و در تشخیص حقّ از باطل تجربه ندارد. **۱۴**امّا غذای قوی برای بزرگسالان و برای کسانی است، که قوای ذهنی آنها با تمرینهای طولانی پرورش یافته است تا بتوانند نیک و بد را از هم تشخیص بدهند.

۶ پس دروس ابتدایی مسیحیّت را پشت سر بگذاریم و به سوی بلوغ پیش برویم. ما نباید همان مقدّمات اوّلیه مانند توبه از کارهای بیهوده، ایمان به خدا، **۲**تعلیم دربارهٔ تعمیدهای مختلف و دستگذاری و قیامت مردگان و کیفر ابدی را تکرار کنیم. **۳**آری به امید خدا جلو خواهیم رفت.

۴زیرا آنانی که از نور الهی منوّر شده‌اند و طعم عطیهٔ آسمانی را چشیده‌اند و در روح‌القدس نصیبی دارند **۵**و نیکویی کلام خدا را در وجود خود درک کرده‌اند و نیروهای جهان آینده را احساس نموده‌اند، **۶**اگر بعد از این‌همه برکات، باز از ایمان دور شوند، محال است که بار دیگر آنان را به توبه کشانید، زیرا با دستهای خود، پسر خدا را بار دیگر به صلیب میخکوب می‌کنند و او را در برابر همه رسوا می‌سازند.

۷اگر زمین، بارانی را که بر آن می‌بارد، جذب کند و محصول مفیدی برای کارندگان خود به بار آورد، از طرف خدا برکت می‌یابد. **۸**امّا اگر آن زمین خار و خس و علفهای هرزه به بار آورد، زمینی بی‌فایده است و احتمال دارد مورد لعنت خدا قرار گیرد و در آخر محکوم به سوختن خواهد شد.

۹امّا ای عزیزان، در مورد شما اطمینان داریم که حال و وضع بهتری دارید و این نشانهٔ نجات شماست. **۱۰**خدا با انصاف است و همهٔ کارهایی را که شما کرده‌اید و محبّتی را که به نام او نشان داده‌اید فراموش نخواهد کرد. مقصود من آن کمکی است که به دوستان مسیحی خود کرده‌اید و هنوز هم می‌کنید. **۱۱**امّا آرزو می‌کنیم که همهٔ شما همان اشتیاق شدید را نشان دهید تا

سرانجام امید شما از قوّه به فعل در آید. **۱۲**ما نمی‌خواهیم که شما تنبل باشید، بلکه می‌خواهیم از آنانی که به وسیلهٔ ایمان و صبر، وارث وعده‌ها می‌شوند، پیروی کنید.

وعدهٔ الهی

۱۳وقتی خدا به ابراهیم وعده داد، به نام خود سوگند یاد کرد، زیرا کسی بزرگتر نبود که به نام او سوگند یاد کند. **۱۴**وعدهٔ خدا این بود:

«سوگند می‌خورم که تو را به فراوانی برکت دهم و فرزندان تو را کثیر گردانم.» **۱۵**پس از آنکه ابراهیم با صبر زیاد انتظار کشید، وعدهٔ خدا برای او به انجام رسید. **۱۶**در میان آدمیان مرسوم است که به چیزی بزرگتر از خود سوگند بخورند و آنچه مباحثات را خاتمه می‌دهد معمولاً یک سوگند است. **۱۷**همچنین خدا وقتی می‌خواست صریح‌تر و واضح‌تر به وارثان وعده نشان دهد که مقاصد او غیرقابل تغییر است، آن را با سوگند تأیید فرمود. **۱۸**پس در اینجا دو امر غیرقابل تغییر (یعنی وعده و سوگند خدا) وجود دارد که محال است خدا در آنها دروغ بگوید. پس ما که به او پناه برده‌ایم، با دلگرمی بسیار به امیدی که او در برابر ما قرار داده است متوسّل می‌شویم. **۱۹**آن امیدی که ما داریم مثل لنگری برای جانهای ماست. آن امید، قوی و مطمئن است که از پردهٔ معبد گذشته و به مقدّس‌ترین مکان وارد می‌شود؛ **۲۰**جایی‌که عیسی از جانب ما و قبل از ما وارد شده و در رتبهٔ کهانت ملکی‌صدق تا به ابد کاهن اعظم شده است.

ملکی‌صدق – نمونه‌ای از مسیح

۷ این ملکی‌صدق، پادشاه «سالیم» و کاهن خدای متعال بود. وقتی ابراهیم بعد از شکست دادن پادشاهان باز می‌گشت، ملکی‌صدق با او ملاقات کرده، برکت داد **۲**و ابراهیم ده‌یک هر چیزی را که داشت به او داد. (نام او در مقام اول به معنای «پادشاه نیکویی» و بعد پادشاه سالیم یعنی «پادشاه صلح و سلامتی» است.) **۳**از پدر و مادر و دودمان و نسب یا تولّد و مرگ او نوشته‌ای در دست نیست. او نمونه‌ای از پسر خدا و کاهنی برای تمام اعصار است.

۴ملکی‌صدق چه شخص مهمی بود که حتّی پدر ما ابراهیم، ده‌یک غنایم خود را به او داد. **۵**درست است که شریعت، به فرزندان لاوی که به مقام کاهنی می‌رسند، فرمان می‌دهد که از

مردم یعنی از قوم خود ده‌یک بگیرند، اگرچه همه آنان فرزندان ابراهیم هستند. **۶**امّا ملکی‌صدق با وجود اینکه از نسل آنها نیست، از ابراهیم ده‌یک گرفته است و برکات خود را به کسی داد که خدا به او وعده‌های زیادی داده بود **۷**و هیچ شکّی نیست که برکت دهنده از برکت گیرنده مهمتر است. **۸**از یک طرف کاهنان که انسانهای فانی هستند ده‌یک می‌گیرند و از طرف دیگر، ملکی‌صدق، آن کسی‌که کتاب‌مقدّس زنده بودنش را تأیید می‌کند، ده‌یک می‌گرفت. **۹**بنابراین ما می‌توانیم بگوییم که وقتی ابراهیم ده‌یک می‌داد، لاوی نیز که گیرندهٔ ده‌یک بود به وسیلهٔ شخص ابراهیم به ملکی‌صدق ده‌یک داده است. **۱۰**وقتی ملکی‌صدق با ابراهیم ملاقات کرد، لاوی در صلب او بود.

۱۱حال اگر کمال به وسیلهٔ کاهنان رتبهٔ لاوی میسّر می‌شد، (فراموش نشود که در دوران این کاهنان، شریعت به مردم داده شد.) چه نیازی بود به ظهور کاهن دیگری به رتبهٔ ملکی‌صدق و نه به رتبهٔ هارون؟ **۱۲**هر تغییری در رشتهٔ کاهنان، مستلزم تغییر شریعت است. **۱۳**کسی‌که این چیزها درباره‌اش گفته شده است، از فرزندان لاوی نبود بلکه عضو طایفه‌ای بود که هیچ‌کس هرگز از آن طایفه پیش قربانگاه خدمت نکرده بود. **۱۴**مسلّم است که خداوند ما از طایفهٔ یهوداست. طایفه‌ای که موسی وقتی دربارهٔ کاهنان صحبت می‌کرد، هیچ اشاره‌ای به آن نکرده است.

کاهن دیگری همانند ملکی‌صدق

۱۵این موضوع باز هم روشنتر می‌شود؛ آن کاهن دیگری که ظهور می‌کند، کسی مانند ملکی‌صدق است. **۱۶**او به وسیلهٔ قدرت یک حیات بی‌زوال، به کهانت رسید و نه بر اساس تورات، **۱۷**زیرا کلام خدا دربارهٔ او چنین شهادت می‌دهد:

«تو تا به ابد کاهن هستی، کاهنی به رتبهٔ ملکی‌صدق.»

۱۸پس قانون اوّلیه به این علّت که بی‌اثر و بی‌فایده بود لغو گردید، **۱۹**زیرا شریعت موسی هیچ‌کسی یا هیچ چیزی را به کمال نمی‌رسانید، ولی امید بهتری جای آن را گرفته است و این همان امیدی است که ما را به حضور خدا می‌آورد.

۲۰به‌علاوه ملکی‌صدق با یاد کردن سوگند، کاهن گردید. درصورتی که لاویان بدون هیچ سوگندی کاهن شدند. **۲۱**ولی مأموریت عیسی با سوگند تأیید شد، وقتی خدا به او فرمود:

«تو تا به ابد کاهن هستی.»
خداوند این را با سوگند یاد کرده
و به هیچ وجه قول او عوض نخواهد شد.

۲۲پس پیمانی که عیسی ضامن آن است، چقدر باید بهتر باشد!
۲۳تفاوت دیگر آن این است: که کاهنان طایفهٔ لاوی بسیار زیاد بودند، زیرا مرگ، آنان را از ادامهٔ خدمت باز می‌داشت.
۲۴امّا عیسی همیشه کاهن است و جانشینی ندارد، زیرا او تا به ابد زنده است **۲۵**و به این سبب او قادر است همهٔ کسانی را که به وسیلهٔ او به حضور خدا می‌آیند، کاملاً و برای همیشه نجات بخشد، زیرا او تا به ابد زنده است و برای آنان شفاعت می‌کند.
۲۶در حقیقت این همان کاهنی است که ما به او نیاز داریم. کاهنی پاک، بی‌غرض، بی‌آلایش، دور از گناهکاران که به مقامی بالاتر از تمام آسمانها سرافراز گردید. **۲۷**او هیچ نیازی ندارد که مثل کاهنان اعظم دیگر، همه‌روزه، اول برای گناهان خود و سپس برای گناهان مردم، قربانی کند، زیرا او خود را تنها یک‌بار و آن هم برای همیشه به عنوان قربانی تقدیم نمود.
۲۸شریعت، کاهنان اعظم را از میان آدمهای ضعیف و ناقص بر می‌گزیند، امّا خدا بعد از شریعت با بیان سوگند خویش، پسری را برگزید که برای همیشه کامل است.

عیسی – کاهن اعظم ما

۸ خلاصه آنچه تا به حال گفته‌ایم این است که ما چنین کاهنی داریم که در عالم بالا در دست راست تخت خدای قادر مطلق نشسته است **۲**و به عنوان کاهن اعظم در عبادتگاه و در آن خیمهٔ حقیقی که به دست خداوند، نه به دست انسان، برپا شده است خدمت می‌کند.
۳همچنین هر کاهن اعظم مأمور است هدایایی تقدیم نموده مراسم قربانی را انجام دهد. بنابراین، کاهن ما نیز باید چیزی برای تقدیم کردن داشته باشد. **۴**اگر عیسی هنوز بر روی زمین می‌بود، به عنوان یک کاهن خدمت نمی‌کرد، زیرا کاهنان دیگری هستند که هدایایی را که شریعت مقرّر کرده است، تقدیم کنند. **۵**امّا خدمتی که این کاهنان می‌کنند، فقط نمونه و سایه‌ای از آن خدمت آسمانی و واقعی است. وقتی موسی

می‌خواست خیمهٔ مقدّس را بسازد، خدا با تأکید به او دستور داده گفت:
«دقّت کن که هر چیزی را بر طبق نمونه‌ای که بر فراز کوه به تو نشان داده شد، بسازی.» **۶**امّا در حقیقت خدمتی که به عیسی عطا شد از خدمت لاویان به مراتب بهتر است؛ زیرا این پیمانی که او میان خدا و انسان ایجاد کرده بهتر است، چون این پیمان بر وعده‌های بهتری استوار است.
۷اگر آن پیمان اوّلیه بدون نقص می‌بود، هیچ نیازی نبود که پیمان دیگری جای آن را بگیرد، **۸**امّا خداوند از قوم خود ایراد گرفته و می‌فرماید:
«زمانی خواهد آمد
که من پیمان تازه‌ای با قوم اسرائیل و با خاندان یهودا
می‌بندم.»
خداوند می‌گوید،
۹«این پیمان تازه مانند آن پیمانی نخواهد بود که با اجداد
ایشان بستم،
در روزی که دست آنها را گرفته و به بیرون از مصر
هدایتشان نمودم،
زیرا آنها طبق آن پیمان عمل نکردند،»
و خداوند می‌فرماید:
«پس من هم از آنان روی گردان شدم.»
۱۰و خداوند می‌فرماید:
«این است پیمانی که پس از آن زمان با قوم اسرائیل
خواهم بست:
قوانین خود را در افکار آنان خواهم گذاشت
و آن را بر دلهایشان خواهم نوشت.
من خدای آنان و آنان قوم من خواهند بود.
۱۱دیگر احتیاجی نیست که آنان به همشهریان خود تعلیم
دهند
یا به یکدیگر بگویند:
خدا را بشناس،
زیرا همه از بزرگ تا کوچک مرا خواهند شناخت.
۱۲در مقابل خطاهای آنها بخشنده خواهم بود
و دیگر گناهان آنان را هرگز به‌یاد نخواهم آورد.»

۱۳خدا وقتی دربارهٔ پیمان تازه سخن می‌گوید، پیمان اولی را منسوخ می‌شمارد و هرچه کهنه و فرسوده شود بزودی از بین خواهد رفت.

عبادت زمینی و آسمانی

۹ پیمان اول شامل آداب و رسوم مذهبی و عبادتگاه زمینی بود، ۲خیمه‌ای که از دو قسمت تشکیل شده بود: در قسمت بیرونی آن یعنی در مکان مقدّس، چراغ پایه و میز نان مقدّسی که به خدا تقدیم شده بود، قرار داشت. ۳در پشت پرده دوم، اتاقی بود که مقدّس‌ترین مکان نام داشت. ۴آتشدان زرّین که برای سوزانیدن بخور بکار می‌رفت و صندوقچهٔ پیمان که تماماً از طلا پوشیده شده بود در آنجا بود. آن صندوقچه محتوی ظرف زرّینی بـا نان مَنّا بود و عصای شـکوفه کردهٔ هارون و دو لوح پیمان که بر آن ده احکام نوشـته شده بود، قرار داشت. ۵در بالای این صندوقچه فرشتگان نگهبان پرجلال خدا، بر تخت رحمت سایه گسترده بودند. اکنون فرصت آن نیست که هر چیزی را به تفصیل شرح دهیم.

۶پس از اینکه همهٔ این چیزها آماده شد، کاهنان هر روز به قسمت بیرونی آن داخل می‌شوند تا وظایف خود را انجام دهند، ۷امّا فقط کاهن اعظم می‌تواند به مقدّس‌ترین مکان برود و آن هم سـالی یک‌بار! و با خودش خون می‌برد تا به‌خاطر خود و به‌خاطر گناهانی که مردم از روی نادانی کرده‌اند، آن را تقدیم نماید. ۸روح‌القدس به این وسـیله به ما می‌آموزد که تا وقتی خیمهٔ بیرونی هنوز برپاست، راه مقدّس‌ترین مکان به سوی ما باز نشده است. ۹این امر به زمان حاضر اشاره می‌کند و نشان می‌دهد که هدایا و قربانی‌هایی که به پیشـگاه خداوند تقدیم می‌شد، نمی‌توانست به عبادت‌کننده آسودگی خاطر ببخشد. ۱۰اینها فقط خوردنی‌ها و نوشیدنی‌ها و راههای گوناگون تطهیر و قوانین مربوط به بدن انسـان می‌باشـند و تـا زمانی‌که خدا همه‌چیز را اصلاح کند، دارای اعتبار هستند.

۱۱امّا وقتی مسـیح به عنوان کاهن اعظـم و آورندهٔ برکات سـماوی آینده ظهور کرد، به خیمه‌ای بزرگتر و کاملتر که به دستهای انسان ساخته نشده و به این جهان مخلوق تعلّق ندارد، وارد شد. ۱۲وقتی عیسی یک‌بار و برای همیشه وارد مقدّس‌ترین مکان شد، خون بُزها و گوساله‌ها را با خود نبرد، بلکه با خون خود به آنجا رفت و نجات جاودان را برای ما فراهم ساخت.

۱۳زیرا اگر خون بُزها و گاوان نر و پاشیدن خاکستر گوسالهٔ ماده
می‌تواند آنانی را که جسماً ناپاک بوده‌اند پاک سازد، ۱۴چقدر
بیشتر خون مسیح انسان را پاک می‌گرداند! او خود را به عنوان
قربانی کامل و بدون نقص به وسیلهٔ روح جاودانی به خدا تقدیم
کرد. خون او وجدان ما را از کارهای بیهوده پاک خواهد کرد
تا ما بتوانیم خدای زنده را عبادت و خدمت کنیم.
۱۵به این جهت او واسطهٔ یک پیمان تازه است تا کسانی‌که
از طرف خدا خوانده شده‌اند، برکات جاودانی را که خدا
وعده فرموده است، دریافت کنند. این کار عملی است، زیرا
مرگ او وسیلهٔ آزادی و آمرزش از خطاهایی است که مردم در
زمان پیمان اول مرتکب شده بودند.
۱۶برای اینکه یک وصیّت‌نامه اعتبار داشته باشد، باید ثابت
شود که وصیّت کننده مرده است. ۱۷زیرا وصیّت‌نامه بعد از
مرگ معتبر است و تا زمانی‌که وصیّت‌کننده زنده است، اعتباری
ندارد. ۱۸و به این علّت است که پیمان اول بدون ریختن خون
نتوانست اعتبار داشته باشد. ۱۹زیرا وقتی موسی همهٔ فرمان‌های
شریعت را به مردم رسانید، خون بُز و گوساله را گرفته با آب و
پشم قرمز و زوفا بر خود کتاب و بر همهٔ مردم پاشید ۲۰و گفت:
«این خون، پیمانی را که خدا برای شما مقرّر فرموده است،
تأیید می‌کند.» ۲۱به همان طریق او همچنین بر خیمهٔ مقدّس
و بر تمام ظروفی که برای خدمت خدا به کار می‌رفت، خون
پاشید ۲۲و در واقع بر طبق شریعت تقریباً همه‌چیز با خون پاک
می‌شود و بدون ریختن خون، آمرزش گناهان وجود ندارد.

عیسی، قربانی گناه

۲۳پس اگر این چیزها که نمونه‌هایی از حقایق آسمانی هستند،
باید به این طرز پاک شوند، مسلّم است که واقعیّات آسمانی
احتیاج به قربانی‌های بهتری دارند. ۲۴زیرا مسیح به آن عبادتگاهی
که ساختهٔ دستهای انسان و فقط نشانه‌ای از آن عبادتگاه واقعی
باشد وارد نشده است، بلکه او به خودِ آسمان وارد شد تا در
حال حاضر از جانب ما در پیشگاه خدا حضور داشته باشد.
۲۵کاهن اعظم هر سال به مقدّس‌ترین مکان وارد می‌شود و
خون تقدیم می‌کند، ولی نه خون خودش را، امّا عیسی برای
تقدیم خود به عنوان قربانی، فقط یک‌بار به آنجا وارد شد.
۲۶اگر چنان می‌شد، او می‌بایست از زمان خلقت عالم تا به
امروز بارها متحمّل مرگ شده باشد، ولی چنین نشد؛ زیرا او

فقط یک‌بار و آن هم برای همیشه در زمان آخر ظاهر شد تا با مرگ خود به عنوان قربانی، گناه را از بین ببرد. **۲۷**همان‌طور که همه باید یک‌بار بمیرند و بعد از آن برای داوری در حضور خدا قرار گیرند، **۲۸**مسیح نیز یک‌بار به عنوان قربانی تقدیم شد تا بار گناهان آدمیان را به دوش گیرد و بار دوم که ظاهر شود برای کفّارهٔ گناهان نخواهد آمد، بلکه برای نجات آنانی که چشم به راه او هستند، می‌آید.

۱۰ شریعت موسی تصویر کاملی از حقایق آسمانی نبود، بلکه فقط از پیش دربارهٔ چیزهای نیکوی آینده خبر می‌داد. مثلاً سال به سال طبق شریعت همان قربانی‌ها را تقدیم می‌کردند ولی با این وجود، عبادت‌کنندگان نتوانستند به کمال برسند. **۲**اگر این عبادت‌کنندگان فقط یک‌بار از گناهان خود پاک می‌شدند، دیگر خود را گناهکار نمی‌دانستند و تمام این قربانی‌ها موقوف می‌شد. **۳**امّا در عوض این قربانی‌ها همه‌ساله گناهان آنها را به‌یادشان می‌آورد، **۴**زیرا خون گاوها و بُزها هرگز نمی‌تواند گناهان را برطرف نماید.

۵به این جهت وقتی مسیح می‌خواست به جهان بیاید فرمود:

«تو خواهان قربانی و هدیه نبودی.
امّا برای من بدنی فراهم کردی.
۶از قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه خشنود نبودی.
۷آنگاه گفتم ای خدا، من حاضرم
و چنانکه در کتاب تورات آمده است،
من آمده‌ام تا ارادهٔ تو را بجا آورم.»

۸او اول می‌گوید: «خواهان قربانی و هدیه و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه نبودی و از آنها خشنود نمی‌شدی.» (با وجود این که اینها بر طبق شریعت تقدیم می‌شوند.) **۹**آنگاه می‌گوید: «من آمده‌ام تا ارادهٔ تو را بجا آورم.» به این ترتیب خدا قربانی‌های پیشین را منسوخ نموده و قربانی مسیح را به جای آنها برقرار کرده است. **۱۰**پس وقتی عیسی مسیح ارادهٔ خدا را بجا آورد و بدن خود را یک‌بار و آن هم برای همیشه به عنوان قربانی تقدیم کرد، ما از گناهان خود پاک شدیم.

۱۱هر کاهنی همه‌روزه پیش قربانگاه می‌ایستد و خدمت خود را انجام می‌دهد و یک نوع قربانی را مکرراً تقدیم می‌کند،

قربانی‌ای که هرگز قادر به بر طرف ساختن گناه نیست. **۱۲**امّا مسیح برای همیشــه یک قربانی به جهت گناهان تقدیم نمود و بعد از آن در دست راست خدا نشست. **۱۳**و در آنجا منتظر است تا دشمنانش پای‌انداز او گردند. **۱۴**پس او با یک قربانی، افرادی را که خدا تقدیس می‌کند، برای همیشه کامل ساخته است.

۱۵در اینجا ما گواهی روح‌القدس را نیز داریم. او قبل از همه می‌گوید:

۱۶«این است پیمانی که پس از آن زمان با آنان خواهم
بست.»

خداوند می‌فرماید:

«احکام خویش را در دلهای آنان می‌گذارم
و آنها را بر افکارشان خواهم نوشت.»

۱۷و بعد از آن می‌فرماید: «من هرگز گناهان و خطاهای آنان را به‌یاد نخواهم آورد.» **۱۸**پس وقتی این گناهان آمرزیده شده‌اند دیگر نیازی به قربانی گناه نیست.

آمادگی برای رسیدن به حضور خدا

۱۹پس ای برادران*، ما به وسیلهٔ خون عیسی مسیح اجازه یافته‌ایم که با شهامت **۲۰**از راه تازه و زنده‌ای که مسیح از میان پرده به روی ما باز کرده است، یعنی به وسیلهٔ بدن خود، به مقدّس‌ترین مکان وارد شویم. **۲۱**چون ما کاهن بزرگی داریم که بر خاندان خدا گمارده شده است، **۲۲**از صمیم قلب و از روی ایمان کامل دلهای خود را از اندیشه‌های گناه‌آلود پاک ساخته و بدنهایمان را با آب خالص بشــوییم و به حضور خدا بیاییم. **۲۳**امیدی را که به آن معترفیم محکم نگاه داریم، زیرا او که به ما وعده داده است، به وعده‌های خود وفا می‌کند. **۲۴**برای پیشی جستن در محبّت و کارهای نیکو یکدیگر را تشویق کنیم. **۲۵**از جمع‌شدن با یکدیگر در مجالس کلیسایی غفلت نکنیم چنانکه بعضی‌ها به این عادت کرده‌اند؛ بلکه باید یکدیگر را بیشتر تشویق نماییم، مخصوصاً در این زمان که روز خداوند نزدیک می‌شود.

۲۶زیرا اگر ما پس از شناخت کامل حقیقت، عمداً به گناه خود ادامــه دهیم، دیگر هیچ قربانی‌ای بــرای گناهان ما باقی

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نمی‌ماند! **۲۷**بلکه فقط دورنمای وحشتناک روز داوری و خشم مهلک الهی که دشمنان خدا را می‌سوزاند، در انتظار ماست.
۲۸اگر کسی به شریعت موسی بی‌اعتنایی می‌کرد، بدون ترحّم به گواهی دو یا سه شاهد کشته می‌شد. **۲۹**پس اگر کسی پسر خدا را تحقیر نموده و خونی را که پیمان بین خدا و انسان را اعتبار بخشیده و او را از گناهانش پاک ساخته است، ناچیز شمارد و به روح پرفیض خدا اهانت نماید، با چه کیفر شدیدتری روبه‌رو خواهد شد! **۳۰**زیرا ما می‌دانیم چه کسی گفت: «انتقام از آن من است، من تلافی خواهم کرد.» و «خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود.» **۳۱**چه هولناک و مخوف است افتادن در دستهای خدای زنده!
۳۲شما باید زمان گذشته را به‌یاد آورید: وقتی که تازه به نور الهی منوّر شدید و متحمّل رنجهای عظیم گشتید و استوار ماندید. **۳۳**شما بارها در معرض اهانت و بدرفتاری قرار گرفتید و گاهی با کسانی‌که چنین بدیها را می‌دیدند شریک و سهیم بودید. **۳۴**شما با زندانیان هم درد بودید و وقتی اموال شما را بزور می‌گرفتند، با خوشرویی آن را قبول می‌کردید چون می‌دانستید که صاحب چیزی هستید که بمراتب بهتر بوده و تا به ابد باقی می‌ماند. **۳۵**بنابراین اعتماد خود را از دست ندهید، زیرا پاداش بزرگی به همراه خواهد داشت. **۳۶**شما به صبر بیشتری احتیاج دارید تا ارادهٔ خدا را انجام داده، برکات موعود را به دست آورید. **۳۷**چنانچه کتاب‌مقدّس می‌گوید:

«دیگر طولی نخواهد کشید
و آنکه قرار است بیاید،
خواهد آمد و درنگ نخواهد کرد.»
۳۸«شخص نیکو به وسیلهٔ ایمان زندگی خواهد کرد،
امّا اگر کسی از من روی‌گردان شود،
از او خشنود نخواهم بود.»

۳۹ولی ما جزء آنان نیستیم که روی‌گردان شده و هلاک می‌شوند. ما ایمان داریم و این ایمان منجر به نجات جانهای ما خواهد شد.

شاهکارهای ایمان

۱۱ ایمان، اطمینانی است به چیزهایی که به آن امیدواریم و اعتقادی است به چیزهایی که نمی‌بینیم. **۲**از راه ایمان بود که مردم در زمان گذشته مقبول خدا شدند.

۳از راه ایمان، ما پی می‌بریم که کاینات چگونه با کلام خدا خلقت یافت به طوری که آنچه دیدنی است از آنچه نادیدنی است به وجود آمد.
۴و ایمان باعث شد که قربانی هابیل بیشتر از قربانی قائن مقبول خدا گردد و او با آن ایمان در حضور خدا کاملاً نیک محسوب شد، زیرا خدا هدایای او را قبول فرمود و اگرچه او مرده است، ولی هنوز به وسیلهٔ ایمان خود با ما سخن می‌گوید.
۵از راه ایمان، «خنوخ» بدون چشیدن طعم مرگ به حیات دیگر انتقال یافت. اثری از او یافت نشد، زیرا خدا او را بُرده بود چون پیش از آنکه به حیات دیگر انتقال یابد، کلام خدا دربارهٔ او شهادت داده گفته بود که او خدا را خشنود کرده است **۶**و بدون ایمان محال است که انسان خدا را خشنود سازد، زیرا هرکس به سوی خدا می‌آید، باید ایمان داشته باشد که او هست و به جویندگان خود پاداش می‌دهد.
۷وقتی نوح اخطارهای خدا را دربارهٔ امور آینده که او هنوز نتوانسته بود ببیند، شنید، از روی ایمان از خدا اطاعت کرد و برای نجات خانوادهٔ خویش کشتی‌ای ساخت. به این وسیله جهان را محکوم کرد و نیکی مطلق را که از راه ایمان حاصل می‌شود به دست آورد.
۸ایمان، باعث شد که وقتی ابراهیم دستور خدا را دایر بر اینکه او باید به سرزمینی برود که قرار بود بعدها مالک آن بشود، شنید، اطاعت کرد و بدون آنکه بداند کجا می‌رود، حرکت کرد. **۹**او از روی ایمان مثل یک بیگانه در سرزمینی که خدا به او وعده داده بود، سرگردان شد و با اسحاق و یعقوب که در آن وعده با او شریک بودند، در چادر زندگی کرد. **۱۰**ابراهیم چنین کرد، چون در انتظار شهری بود با بنیاد استوار که معمار و سازنده‌اش خداست.
۱۱از روی ایمان، ساره با وجود این که از سن باروری گذشته بود، قدرت تولید نسل یافت، زیرا مطمئن بود که خدا به قول خود وفا می‌کند **۱۲**و به این سبب از یک مرد، آن هم مردی تقریباً مرده، نسلهای بی‌شماری مثل ستارگان آسمان و یا شنهای ساحل دریا پدید آمدند.
۱۳تمامی این اشخاص در ایمان مردند، بدون اینکه صاحب برکات موعود شوند، امّا انجام وعده‌ها را از دور دیده و با شادی در انتظار آنها بودند و به این حقیقت شهادت دادند که

در این جهان، غریب و بیگانه‌اند. **۱۴**آنها که خود را غریب و بیگانه می‌دانند صریحاً نشان می‌دهند که هنوز به دنبال وطنی برای خود می‌گردند. **۱۵**اگر آنها هنوز برای زمینی که ترک کرده بودند، دلتنگ می‌بودند، فرصت کافی داشتند که به آنجا بازگردند. **۱۶**امّا در عوض می‌بینیم که آنها مشتاق مملکتی بهتر -یعنی مملکتی آسمانی- هستند. به این جهت خدا عار ندارد که خدای آنان خوانده شود، زیرا شهری برای آنان آماده کرده است.

۱۷از روی ایمان، ابراهیم در وقت آزمایش اسحاق را به عنوان قربانی به خدا تقدیم نمود. آری، این مرد که وعده‌های خدا را پذیرفته بود، حاضر شد یگانه فرزند خود را به خدا تقدیم نماید، **۱۸**با اینکه خدا به او گفته بود نسل او از اسحاق خواهد بود. **۱۹**ابراهیم خاطرجمع بود که خدا قادر است اسحاق را حتّی پس از مرگ زنده گرداند. به عبارت دیگر او را به صورت نمونه‌ای از مردگان باز یافت.

۲۰ایمان باعث شد که اسحاق یعقوب و عیسو را برکت دهد و از امور آینده سخن گوید.

۲۱ایمان باعث شد که یعقوب وقتی مشرف به موت بود، هر دو فرزند یوسف را برکت دهد و درحالی‌که بر عصای خود تکیه زده بود، خدا را عبادت نماید.

۲۲از راه ایمان، یوسف در پایان عمر خویش دربارهٔ رفتن اسرائیل از مصر سخن گفت و به آنان دستور داد با استخوانهای او چه کنند.

۲۳وقتی موسی متولّد شد و والدینش دیدند که او کودک زیبایی بود، آنها از روی ایمان او را مدّت سه ماه در منزل پنهان کردند و از نافرمانی از دستور پادشاه نترسیدند.

۲۴ایمان باعث شد که وقتی موسی به سن بلوغ رسید، از مقام و لقب «پسر دختر فرعون» بودن صرف‌نظر نموده آن را رد کند **۲۵**و تحمّل سختی‌ها با اقوام خدا را به لذّتهای زودگذر گناه ترجیح دهد.

۲۶ننگ و خاری به‌خاطر مسیح را ثروتی عظیم‌تر از گنجهای مصر دانست، زیرا او به پاداش عالم آینده چشم دوخته بود.

۲۷ایمان باعث شد که موسی مصر را ترک کند و از خشم پادشاه نهراسد، زیرا او مانند کسی‌که خدای نادیده را همیشه در جلوی چشمان خود می‌بیند ثابت قدم بود. **۲۸**به وسیلهٔ

ایمان، موسی فصح را برقرار نمود و خون را پاشید تا فرشتهٔ مرگ، نخستزادگان اسرائیل را نکشد.
۲۹از راه ایمان بود که قوم اسرائیل از دریای سرخ عبور کرد، چنانکه گویی از زمین خشک می‌گذرد، امّا وقتی مصریان سعی کردند از آن بگذرند، غرق شدند.
۳۰ایمان باعث شد که دیوارهای شهر اریحا پس از آنکه قوم اسرائیل هفت روز دور آن رژه رفتند، فرو ریزد. **۳۱**ایمان باعث شد که راحاب فاحشه برخلاف افراد سرکشی که کشته شدند جان سالم بدر برد، زیرا از جاسوس‌ها با صلح و سلامتی استقبال نمود.
۳۲دیگر چه بگویم؟ وقت کافی ندارم که داستانهای زندگی جدعون، باراق، سامسون، یفتاح، داوود، سموئیل و انبیا را نقل کنم. **۳۳**از راه ایمان، آنها سلطنت‌ها را برانداختند و عدل و داد را برقرار ساختند و آنچه را که خدا به آنها وعده داده بود، به دست آورند. آنها دهان شیران را بستند. **۳۴**آتش سوزان را خاموش کردند. از دَمِ شمشیر رهایی یافتند. در عین ضعف و ناتوانی قدرت یافتند. در جنگ شجاع گشتند و لشکریان دشمن را تارومار نمودند. **۳۵**زنها، مردگان خود را زنده یافتند. دیگران تا سرحدّ مرگ، شکنجه دیدند و آزادی را نپذیرفتند تا سرانجام به حیاتی بهتر نایل شوند. **۳۶**دیگران با سختی‌های بسیار مانند استهزاها، تازیانه‌ها و حتّی زنجیر و زندان آزموده شدند. **۳۷**سنگسار گردیدند و با ارّه دو پاره گشتند و با شمشیر کشته شدند. آنها ملبّس به پوست گوسفند و بُز، آواره و سرگردان بودند و متحمّل فقر و تنگدستی و ظلم و جور می‌شدند. **۳۸**جهان لیاقت آنها را نداشت. آنها در بیابانها و کوهستان‌ها آواره بودند و در غارها و سوراخهای زمین پنهان می‌شدند.
۳۹با اینکه آنها همه به‌خاطر ایمانشان مشهور شدند ولی وعده‌های خدا برای هیچ‌یک از آنها کاملاً انجام نیافته بود، **۴۰**زیرا خدا برای ما نقشهٔ بهتری داشت و آن اینکه آنها بدون ما به کمال نرسند.

خدا ما را تنبیه می‌کند

۱۲ پس اکنون که گرداگرد ما چنین شاهدان امین بی‌شماری قرار گرفته‌اند، ما باید از هر قید و بندی و هر گناهی که دست و پای ما را بسته است، آزاد شویم و با پشتکار در میدانی که در برابر ما قرار گرفته است، بدویم. **۲**به

عیسی که ایمان ما را به وجود آورده و آن را کامل می‌گرداند، چشم بدوزیم. چون او به‌خاطر شادی‌ای که در انتظارش بود، متحمّل صلیب شد و به رسوایی مردن بر روی صلیب اهمیّت نداد و بر دست راست تخت الهی نشسته است.
۳به آنچه او متحمّل شد و به ضدیّت و مخالفتی که او از طرف گناهکاران دید، بیندیشید و مأیوس و دلسرد نشوید.
۴هنوز لازم نشده است که شما در تلاش خود برضد گناه، خون خود را بریزید. **۵**آیا این قسمت امیدبخش از کتاب خدا، که شما را فرزندان خطاب می‌کند، از یاد برده‌اید؟

«ای فرزند من، تأدیب خداوند را ناچیز نشمار
و وقتی او تو را سرزنش می‌کند ناامید نشو،
۶زیرا خداوند هرکه را دوست دارد تأدیب می‌کند،
و هرکه را به فرزندی می‌پذیرد تنبیه می‌نماید.»

۷شما باید متحمّل این سختی‌ها بشوید، زیرا این نشان می‌دهد که خدا با شما مانند فرزندان خود رفتار می‌کند. آیا هرگز فرزندی بوده است، که به دست پدر خویش تأدیب نشده باشد؟ **۸**پس اگر شما مانند سایر پسران او تأدیب نشوید، معلوم است که حرامزاده هستید و نه پسران حقیقی! **۹**ما نسبت به پدران جسمانی‌مان که ما را تأدیب نمودند، احترام لازم را نشان داده‌ایم، پس چقدر بیشتر باید مطیع پدر روحانی خود باشیم و زنده بمانیم. **۱۰**پدران جسمانی برای زمانی کوتاه بر طبق صلاحدید خویش، ما را تأدیب کردند، امّا خدا به‌خاطر خیریّت ما این‌کار را می‌کند تا مثل او پاک شویم. **۱۱**زمانی‌که تنبیه می‌شویم نه تنها برای ما خوشایند نیست، بلکه دردناک است، امّا بعدها کسانی‌که با چنین تنبیهی تأدیب شده‌اند، از ثمرات آرامش یک زندگی نیکو بهره‌مند می‌شوند.

دستورها و اخطارها

۱۲به دستها و پاهای سست و لرزان خود نیرو بخشید. **۱۳**در راه راست گام بردارید تا نه تنها اعضای بیمار و معیوب شما، از مفاصل خود جدا نشوند، بلکه نیروی اولیهٔ خود را باز یابند.
۱۴بکوشید تا با همهٔ مردم با صلح و سازش رفتار کنید و زندگی شما پاک و منزّه باشد، زیرا بدون آن هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید. **۱۵**از یکدیگر توجّه کنید. مبادا کسی در میان شما از فیض خدا دور شود. مواظب باشید که کسی در میان

شما مثل گیاهی تلخ و زهرآگین رشد نکند و موجب ناراحتی بسیاری نگردد **۱۶**و مانند عیسو، فاسدالاخلاق و کافر نباشد. او حق نخستزادگی خود را به یک وعده غذا فروخت، **۱۷**و شما می‌دانید که اگرچه او بعداً می‌خواست آن برکت را باز به دست آورد، ولی پذیرفته نشد، زیرا راهی برای بازگشت نداشت، اگرچه او با ریختن اشک در پی آن بود.

۱۸شما پیش آتش محسوس و مشتعل کوه سینا نیامده‌اید و در برابر تاریکی و تیرگی و گردباد **۱۹**و صدای شیپور و صداهایی که شنوندگان آرزو داشتند دیگر آنها را نشنوند، قرار نگرفته‌اید. **۲۰**زیرا آنها نتوانستند فرمان خدا را که می‌فرماید:

«حتّی اگر حیوانی به کوه نزدیک شود، باید سنگسار گردد.»

بپذیرند. **۲۱**آن منظره چنان ترسناک بود که خود موسی گفت: «می‌ترسم و می‌لرزم.»

۲۲امّا شما در مقابل کوه صهیون و شهر خدای زنده یعنی اورشلیم آسمانی ایستاده‌اید و در برابر فرشتگان بی‌شمار **۲۳**و مجلس جشن و اجتماع نخستزادگانی که اسامی آنان در عالم بالا ثبت شده است و در برابر خدا -داور همه- و ارواح نیکان قرار گرفته‌اید **۲۴**و نزد عیسی، واسطهٔ پیمان تازه که خون ریختهٔ او حاکی از پیامی بهتر از خون هابیل است آمده‌اید.

۲۵مراقب باشید که از شنیدن صدای او که سخن می‌گوید روی نگردانید. آنها که از شنیدن سخنان کسی‌که بر روی زمین سخن می‌گفت سر باز زدند، به کیفر خود رسیدند. پس ما اگر از گوش دادن به آن کسی‌که از آسمان سخن می‌گوید روی گردانیم، دچار چه کیفر شدیدتری خواهیم شد! **۲۶**در آن زمان صدای او زمین را لرزانید، امّا اکنون قول داده است که یک‌بار دیگر نه تنها زمین، بلکه آسمانها را نیز خواهد لرزانید. **۲۷**این کلمات «یک‌بار دیگر» نشان می‌دهد مخلوقاتی که تزلزل پذیرند، از بین خواهند رفت و آنچه ثابت است، باقی خواهد ماند.

۲۸خدا را برای آن پادشاهی تزلزل ناپذیری که او به ما می‌دهد، سپاس گوییم و او را آن‌طور که مقبول اوست، عبادت نماییم؛ یعنی با خوف و احترام. **۲۹**زیرا خدای ما در واقع آتشی است که می‌سوزاند.

طرز خشنود ساختن خدا

۱۳ چنانکه شایستهٔ ایمانداران در مسیح است، یکدیگر را دوست بدارید. **۲**همیشه مهمان‌نواز باشید،

زیرا بعضی‌ها با چنین کاری، بی‌آنکه خود بدانند، از فرشتگان پذیرایی کردند. **۳**زندانیان را چنانکه گویی با ایشان هم‌زندان هستید، به‌خاطر داشته باشید و ستمدیدگان را فراموش نکنید، چون شما هم مانند آنها ستم دیده‌اید.

۴همه باید ازدواج را محترم بشمارند و پیوند زناشویی را از آلودگی دور نگاه دارند، زیرا خدا زناکاران را خواه مجرّد، خواه متأهّل به کیفر خواهد رسانید.

۵نگذارید عشق به پول، حاکم زندگی شما باشد بلکه به آنچه دارید قانع باشید؛ زیرا خدا فرموده است:

«من هرگز شما را تنها نخواهم گذاشت و ترک نخواهم کرد.»

۶پس ما می‌توانیم با اطمینان بگوییم:

«خدا مددکار من است،
من نخواهم ترسید.
انسان به من چه می‌تواند بکند؟»

۷رهبران خود را که پیام خدا را به شما رسانیدند، فراموش نکنید. دربارهٔ عاقبت کار و زندگی آنها بیندیشید و از ایمان آنها پیروی کنید. **۸**عیسی مسیح، امروز همان است که دیروز بوده و تا ابد هم خواهد بود. **۹**نگذارید تعالیم عجیب و گوناگون، شما را از راه راست منحرف سازد. روح انسان با فیض خدا تقویت می‌شود نه با قواعد مربوط به غذاها، زیرا کسانی‌که از این قواعد پیروی کرده‌اند، سودی نبرده‌اند.

۱۰ما مسیحیان قربانگاهی داریم که کاهنان خیمهٔ مقدّس حق خوردن از قربانی آن را ندارند. **۱۱**کاهن اعظم خون حیوانات را به عنوان قربانی گناه به مقدّسترین مکان می‌برد، ولی اجساد این حیوانات در خارج از اردوگاه سوخته می‌شد. **۱۲**به این جهت عیسی نیز در خارج از دروازهٔ شهر رنج دید تا مردم را با خون خود از گناهانشان پاک سازد. **۱۳**پس بیایید تا به خارج از اردوگاه نزد او برویم و در ننگ و خواری او شریک شویم، **۱۴**زیرا برای ما در این جهان هیچ شهری ابدی نیست و به این جهت ما جویای شهری هستیم که بزودی ظاهر می‌شود. **۱۵**پیوسته خدا را به وسیلهٔ عیسی حمد گوییم و با صداهای خود نام او را تمجید نماییم، این است قربانی ما به درگاه خدا. **۱۶**هرگز مهربانی و سخاوتمندی نسبت به یکدیگر را از یاد نبرید، زیرا این‌گونه قربانی‌هاست که خدا را خشنود می‌سازد.

۱۷از رهبران خود اطاعت و پیروی کنید، زیرا آنان پاسداران جانهای شما هستند و در برابر خدا مسئولند. طوری رفتار کنید که آنها از خدمات خود راضی و خشنود باشند و نه ناراحت، چون در آن صورت نفعی عاید شما نخواهد شد.
۱۸بـرای ما دعا کنید. ما یقین داریـم که برخلاف وجدان خود عمل نکرده‌ایم، بلکه همیشـه آنچه را درست است بجا می‌آوریم. **۱۹**من مخصوصاً از شما تقاضا می‌نمایم که دعا کنید تا خدا مرا هرچه زودتر نزد شما برگرداند.

دعای خاتمه

۲۰خدا که منبع آرامش اسـت، خداوند ما عیسی مسیح را که شبان بزرگ گوسفندان اسـت، پس از مرگ زنده کرد و خون او پیمان ابدی را تأیید کرد. **۲۱**همان خدا، شـما را در همهٔ کارهای نیک کاملاً مجهّز گرداند تا ارادهٔ او را به عمل آورید و آنچه که او را خشنود می‌سازد به وسیلهٔ عیسی مسیح در ما به انجام برساند. شـکوه و جلال تا به ابد از آن مسیح است! آمین.

سخنان پایانی

۲۲ای برادران*، تقاضا می‌کنم به این پیام دلگرم کننده با صبر و حوصله گوش دهید، زیرا این را به طور مختصر برای شـما نوشـته‌ام. **۲۳**می‌خواهم بدانید که برادر ما تیموتاؤس از زندان آزاد شده است. اگر بزودی به اینجا بیاید، ما با هم به دیدن شما خواهیم آمد.
۲۴سـلام ما را به تمام رهبران و به تمام مقدّسـین برسانید. ایمانداران از ایتالیا به شما سلام می‌فرسـتند. **۲۵**فیض خدا با همه شما باشد.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نامهٔ یعقوب

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۵	۴	۳	۲	۱

نامهٔ یعقوب

معرّفی کتاب

نامهٔ یعقوب مجموعه قوانین عملی است که به تمام پیروان خدا در سراسر جهان نوشته شده است. نویسنده، بسیاری از توضیحات روشن در مورد حکمت عملی و راهنمایی برای مقصود و رفتار مسیحی را بکار می‌برد. او در مورد موضوعات مختلفی از قبیل ثروت، فقر، وسوسه، رفتار نیك، تعصّب، ایمان و عمل، بکار بردن زبان، حکمت، اختلافات، تکبّر، فروتنی، داوری دیگران، فخرفروشی، صبر و دعا بحث می‌کند.

این نامه، بر اهمیّت اعمال توأم با ایمان در مسیحیت تأکید می‌کند.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱
ایمان و حکمت ۱:۲-۸
فقر و ثروت ۱:۹-۱۱
وسوسه و آزمایش ۱:۱۲-۱۸
شنیدن و عمل‌کردن ۱:۱۹-۲۷
هشدار در مورد تبعیض ۲:۱-۱۳
ایمان و عمل ۲:۱۴-۲۶
مسیحی و زبانش ۳:۱-۱۸
مسیحیان و جهان ۴:۱-۵:۶
دستورات گوناگون ۵:۷-۲۰

---

۱ یعقوب بندهٔ خدا و بندهٔ عیسی مسیح خداوند به دوازده طایفهٔ اسرائیل که در سراسر عالم پراکنده‌اند، سلام و درود می‌فرستد.

ایمان و حکمت

۲ای برادران* من، هرگاه دچار آزمایشهای گوناگون می‌شوید، بی‌نهایت شاد باشید، **۳**چون می‌دانید اگر خلوص ایمان شما در آزمایش ثابت شود، بردباری شما بیشتر می‌شود؛ **۴**و وقتی بردباری شما کامل شود، شما انسانهای کامل و بی‌نقصی شده و به چیزی محتاج نخواهید بود. **۵**اگر کسی از شما فاقد حکمت باشد، آن را از خدا بخواهد و خدایی که همه‌چیز را با سخاوت می‌بخشد و انسان را سرزنش نمی‌کند، آن را به او خواهد داد. **۶**امّا او باید با ایمان بخواهد و در فکر خود شک نداشته باشد، چون آدم شکّاک مانند موج دریاست که در برابر باد رانده و متلاطم می‌شود. **۷**چنین شخصی نباید گمان کند که از خداوند چیزی خواهد یافت، **۸**چون شخص دودل در تمام کارهای خود ناپایدار است.

فقر و ثروت

۹مسیحیِ مسکین باید به سرافرازی خود در برابر خدا فخر کند **۱۰**و مسیحیِ ثروتمند نیز از ناچیزی خود، زیرا او مانند گُلِ علف زودگذر است. **۱۱**همین‌که آفتاب با گرمای سوزان خود بر آن می‌تابد علف را می‌خشکاند، گُلِ آن می‌ریزد و زیبایی آن از بین می‌رود. شخص دولتمند نیز همین‌طور در میان فعالیّتهای خود از بین می‌رود.

آزمایش و وسوسه

۱۲خوشا به حال کسی‌که در برابر وسوسه از پای در نیاید، زیرا وقتی آزموده شود تاج حیاتی را که خداوند به دوستداران خود وعده داده است، خواهد گرفت. **۱۳**کسی‌که گرفتار وسوسه می‌شود، نباید بگوید: «خداوند مرا به وسوسه انداخته است.» چون خداوند از بدی مبرّاست و کسی را به وسوسه نمی‌اندازد. **۱۴**انسان وقتی دچار وسوسه می‌شود که مجذوب و فریفتهٔ شهوات خود باشد. **۱۵**در نتیجه، شهوت آبستن می‌شود و گناه را تولید می‌کند و وقتی گناه کاملاً رشد کرد، باعث مرگ می‌شود.

۱۶ای برادران* عزیز من، فریب نخورید. **۱۷**تمام بخشش‌های نیکو و هدایای کامل از آسمان و از جانب خدایی می‌آید که آفرینندهٔ نور است و در او تغییر و تیرگی وجود ندارد. **۱۸**او بنا به ارادهٔ خود و به وسیلهٔ کلمهٔ حقیقت ما را آفرید تا ما نمونه‌ای از خلقت تازهٔ او باشیم.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

شنیدن و انجام دادن

۱۹بنابرایـــن ای برادران* عزیز من، ایـــن را بدانید که هرکس باید زود بشنود، دیر جواب دهد و دیر عصبانی شود. **۲۰**چون عصبانیّت انسان به هدفهای نیکوی الهی کمک نمی‌کند. **۲۱**پس هر نوع عادت ناشایست و رفتار شرارت‌آمیز را از خود دور کنید. خود را به خدا بسپارید و کلامی را که او در دلهای شما کاشته و می‌تواند شما را نجات بخشد، با فروتنی بپذیرید.

۲۲شما باید بر طبق کلام او عمل کنید و فقط با شنیدن خود را فریب ندهید. **۲۳**چون کسی‌که به کلام گوش می‌دهد ولی بر طبق آن عمل نمی‌کند، مانند مردی اســت که به آینه نگاه می‌کند و قیافهٔ طبیعی خود را در آن می‌بیند. **۲۴**او خود را می‌بیند ولی همین‌که از جلوی آینه دور می‌شــود، فراموش می‌کند که قیافه‌اش چگونه بود. **۲۵**امّا کسی‌که با دقّت به شریعت کامل و آزادی‌بخش نگاه کند و همیشــه متوجّه آن باشد و شنوندهٔ فراموشکاری نباشد، بلکه مطابق آن رفتار کند، خداوند تمام کارهای او را برکت خواهد داد.

۲۶اگر کســی گمان می‌کند که آدم متدیّنی است ولی زبان خود را مهار نمی‌کند، خود را فریب می‌دهد و ایمان او بیهوده است. **۲۷**دیانت پاک و بی‌آلایش در برابر خدای پدر این است که وقتی یتیمان و بیوه زنها دچار مصیبت می‌شوند، از آنها توجّه کنیم و خود را از فساد جهان دور نگاه داریم.

۲ ای برادران*، ایمان شما به عیسی مسیح، خداوند جلال، با ظاهربینی و تبعیض همراه نباشــد. **۲**اگر شخصی با انگشتر طلا و لباس فاخر به عبادتگاه شما بیاید و فقیری با لباس پاره نیز وارد شود **۳**و شما به کسی‌که لباس فاخر دارد احترام بگذارید و بگویید: «بفرمایید بالا بنشینید» و به آن شخص فقیر بگویید: «در آنجا بایست یا در اینجا روی زمین پیش پای من بنشین.» **۴**آیا با این کار در بین خود تبعیض قایل نمی‌شوید و آیا قضاوت شما از روی فکرهای پلید نیست؟

۵ای برادران* عزیز گوش دهید، مگر خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا در ایمان، دولتمند و وارث آن ملکوتی باشند که او به دوســتداران خود وعده داده است؟ **۶**امّا شما به فقرا بی‌احترامی می‌کنید. آیا دولتمندان به شما ظلم نمی‌کنند و شما

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

را به پای میز محاکمه نمی‌کشند؟ **۷**و آیا آنها به نام نیکویی که خدا بر شما نهاده است، بی‌حرمتی نمی‌کنند؟

۸اگر شما قانون شاهانه‌ای را که در کلام خداست و می‌فرماید: «همسایه‌ات را مثل جان خود دوست بدار.» بجا آورید، کاری نیکو کرده‌اید. **۹**امّا اگر بین اشخاص از روی ظاهر آنها تبعیض قایل شوید، مرتکب گناه شده‌اید و شریعت، شما را به عنوان خطاکار محکوم می‌نماید. **۱۰**چون اگر کسی تمام شریعت را رعایت کند و فقط یکی از قوانین آن را بشکند، باز هم در مقابل تمام شریعت مقصّر است. **۱۱**زیرا همان کسی که گفت: «زنا نکن.» همچنین گفته است: «قتل نکن.» پس اگر تو زنا نکنی ولی مرتکب قتل شوی، باز هم شریعت را شکسته‌ای. **۱۲**مانند کسانی سخن گویید و عمل نمایید که خداوند بر اساس این قانون آزادی‌بخش، دربارهٔ آنها قضاوت می‌کند. **۱۳**چون خدا بر کسی که رحم نکرده، رحیم نخواهد بود، ولی همیشه رحمت بر داوری چیره خواهد شد.

ایمان و عمل

۱۴ای برادران*، چه فایده دارد اگر کسی بگوید: «من ایمان دارم.» ولی عمل او این را ثابت نکند؟ آیا ایمانش می‌تواند او را نجات بخشد؟ **۱۵**پس اگر برادری یا خواهری که برهنه و محتاج غذای روزانهٔ خود باشد، نزد شما بیاید **۱۶**و یکی از شما به ایشان بگوید: «بسلامت بروید، و گرم و سیر شوید.» چه چیزی عاید شما می‌شود؟ هیچ، مگر آنکه احتیاجات مادّی آنها را برآورید. **۱۷**همین‌طور ایمانی که با عمل همراه نباشد، مرده است.

۱۸ممکن است کسی بگوید: «تو ایمان داری و من کارهای نیکو. تو به من ثابت کن چگونه می‌توانی بدون کارهای نیک ایمان داشته باشی و من ایمان خود را به وسیلهٔ کارهای خویش به تو ثابت می‌کنم.» **۱۹**تو ایمان داری که خدا واحد است، بسیار خوب! دیوها هم ایمان دارند و از ترس می‌لرزند. **۲۰**ای مرد نادان، آیا نمی‌دانی که ایمان بدون کار نیک بی‌ثمر است؟ **۲۱**پدر ما ابراهیم به‌خاطر کارهای خود در وقتی‌که فرزند خویش اسحاق را در قربانگاه تقدیم خدا کرد، نیک و عادل محسوب شد. **۲۲**می‌بینی که چگونه ایمان او محرّک کارهای او بود

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

و کارهای او نیز ایمانش را کامـل گردانید. **۲۳**کلام خدا که
می‌فرماید: «ابراهیم به خدا ایمان آورد و این برایش نیکی مطلق
محسوب شـد.» تحقّق یافت و او دوست خدا خوانده شد.
۲۴پس می‌بیند که چگونه انسان نه فقط از راه ایمان، بلکه به
وسیلهٔ کارهای خود نیک و عادل شمرده می‌شود.
۲۵همین‌طور راحاب فاحشـه نیز با کارهای نیک خود یعنی
پناه دادن به قاصدان اسرائیلی و روانه کردن آنها از راه دیگر،
نیک و عادل شمرده شد.
۲۶ایمان بی‌عمل مانند بدن بی‌روح، مرده است.

زبان

۳ ای برادران* من، درست نیست که بسیاری از شما در
کلیسا معلّم دیگران باشید، چون می‌دانید که روز داوری
برای ما معلّمین سخت‌تر خواهد بود. **۲**همهٔ ما اغلب مرتکب
خطاهایی می‌شویم و کسی‌که در سخن گفتن خطا نکند، مرد
کاملی است و می‌تواند تمام وجود خود را مهار کند. **۳**ما به
دهان اسبان دهنه می‌زنیم تا مطیع ما شوند و به این وسیله تمام
بدن آنها را به هر طرف که بخواهیم برمی‌گردانیم. **۴**همچنین
می‌توان کشتی‌های بسیار بزرگ را که از بادهای سخت رانده
می‌شوند، با اسـتفاده از سکّان بسیار کوچکی مهار کرد و به
هر جا که ناخدا بخواهد، هدایت نمود. **۵**زبان هم همین‌طور
است، گرچه عضو کوچکی است ولی ادّعاهای بسیار بزرگی
می‌نماید. چه جنگلهای بزرگ که با جرقّه‌ای، آتش می‌گیرند.
۶زبان هم آتش است! در میان تمام اعضای بدن ما زبان دنیایی
از شرارت است که همهٔ وجودمان را می‌آلاید و دوران زندگی
را به جهنّم سوزانی مبدّل می‌کند. **۷**انسان توانسته است و باز
هم می‌تواند تمام حیوانات وحشـی و پرندگان و خزندگان و
ماهیان را رام کند. **۸**ولی هیچ‌کس هرگز نتوانسـته است زبان
را تحت فرمان خود نگاه دارد. زبان، شرور و رام نشدنی و پر
از زهر کشنده اسـت. **۹**ما با آن هم خداوند و پدر را حمد و
سپاس می‌گویم و هم انسان را که به صورت خدا آفریده شده
است، دشنام می‌دهیم. **۱۰**از یک دهان هم شکر و سپاس شنیده
می‌شود و هم دشـنام! ای برادران*، این کار درست نیست.
۱۱آیا یک چشمه می‌تواند از یک شکاف هم آب شیرین و هم

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

آب شور جاری سازد؟ **۱۲**ای برادران*، آیا درخت انجیر می‌تواند زیتون و یا درخت انگور، انجیر به بار آورد، همین‌طور چشمهٔ آب شور هم نمی‌تواند از خود آب شیرین جاری سازد.

حکمت آسمانی

۱۳در میان شما چه کسی عاقل و فهیم است؟ او باید با زندگی و کارهای نیک خود که با تواضع حکمت همراه باشد، آن را نشان دهد. **۱۴**امّا اگر شما حسود و تندخو و خودخواه هستید، از آن فخر نکنید و برخلاف حقیقت دروغ نگویید. **۱۵**این حکمت از عالم بالا نیست. این حکمتی است دنیوی، نفسانی و شیطانی. **۱۶**چون هرجا حسد و خودخواهی هست، در آنجا بی‌نظمی و شرارت است. **۱۷**امّا حکمتی که از عالم بالاست اول پاک، بعد صلح‌جو، باگذشت، مهربان، پر از شفقت و ثمرات نیکو، بی‌غرض و بی‌ریاست. **۱۸**نیکی و عدالت، میوهٔ بذرهایی است که به دست صالحان در صلح و صفا کاشته می‌شود.

علاقه به مادیات

۴ علّت نزاعها و دعواهایی که در میان شما وجود دارد چیست؟ آیا علّت آنها خواهش‌های نفسانی شما نیست، خواهش‌هایی که در تمام اعضای بدن شما در جنگ و ستیز هستند؟ **۲**شما در حسرت چیزهایی هستید که ندارید، برای آن حاضرید دیگران را بکشید. حسد می‌ورزید، ولی نمی‌توانید آنچه را که می‌خواهید به دست آورید، پس با یکدیگر به جنگ و نزاع می‌پردازید. شما آنچه را که می‌خواهید ندارید چون آن را از خدا نخواسته‌اید. **۳**اگر از خدا هم بخواهید، دیگر حاجت شما برآورده نمی‌شود، چون با نیّت بد و به منظور ارضای هوس‌های خود آن را می‌طلبید. **۴**ای مردمان خاطی و بی‌وفا، آیا نمی‌دانید که دلبستگی به این دنیا، دشمنی با خداست؟ هرکه بخواهد دنیا را دوست داشته باشد، خود را دشمن خدا می‌گرداند. **۵**آیا تصوّر می‌کنید کلام خدا بی‌معنی است، وقتی می‌فرماید: «خدا به آن روحی که خود در دل انسان قرار داده، بشدّت علاقه دارد و نمی‌تواند تمایل انسان را به چیزی جز خود تحمّل نماید؟» **۶**امّا فیضی که خدا می‌بخشد، از این هم بیشتر است، چون کلام او می‌فرماید: «خدا با متکبّران مخالفت می‌کند و به فروتنان فیض می‌بخشد.»

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۷پس از خدا اطاعت کنید و در مقابل ابلیس مقاومت نمایید
تا از شما بگریزد. **۸**به خدا تقرّب جویید که او نیز به شما
نزدیک خواهد شد. ای گناهکاران، دستهای خود را بشویید.
ای ریاکاران، دلهای خود را پاک سازید، **۹**ماتم بگیرید، گریه
و ناله کنید. خندهٔ شما به گریه و شادی شما به غم مبدّل
شود. **۱۰**در پیشگاه خدا فروتن شوید و او شما را سرافراز خواهد
ساخت.

نسبت به دیگران داوری نکنید

۱۱ای برادران*، از یکدیگر بد نگویید. کسی‌که به دیگری بد
بگوید و یا نسبت به او داوری کند از شریعت بد گفته و آن را
محکوم ساخته است. اگر نسبت به شریعت داوری کنی، تو
داور شریعت شده‌ای و نه بجا آورندهٔ آن. **۱۲**قانونگذار و داور
یکی است، یعنی همان کسی‌که قادر است انسان را نجات
بخشد یا نابود سازد. پس تو کیستی که دربارهٔ همسایهٔ خود
داروی می‌کنی؟

لاف زدن

۱۳ای کسانی‌که می‌گویید: «امروز یا فردا به فلان شهر می‌رویم
و در آنجا تجارت می‌کنیم و سود فراوان می‌بریم.» **۱۴**ولی
نمی‌دانید فردا چه خواهد شد، حیات شما مثل بخاری است
که لحظه‌ای دیده می‌شود و بعد از بین می‌رود. **۱۵**در عوض
آن، شما باید بگویید: «اگر خدا بخواهد ما زنده می‌مانیم تا
چنین و چنان کنیم.» **۱۶**شما از خودستایی لذّت می‌برید و این
صحیح نیست.
۱۷بنابراین کسی‌که بداند نیکی چیست و نیکی نکند، گناه
کرده است.

اخطار به ثروتمندان

۵ و شما ای ثروتمندان، برای بلاهایی که بر سر شما
می‌آید، گریه و زاری کنید. **۲**ثروت شما تباه گشته و
لباسهای زیبایتان را بید خورده است. **۳**سیم و زر شما زنگ
زده و زنگ آنها مدرکی علیه شماست و مانند آتش بدن
شما را خواهد سوزانید. شما حتّی تا این روزهای آخر هم به
اندوختن ثروت مشغولید. **۴**مزد کارگرانی که مزارع شما را
درو کرده‌اند و شما آنها را نپرداخته‌اید، علیه شما فریاد می‌کنند

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

و نالهٔ دروگران به گوش خداوند متعال رسیده است. **۵**شما در روی زمین به عیش و نوش پرداخته‌اید و خود را برای روز ذبح پروار کرده‌اید. **۶**شخص عادل و نیک را محکوم کرده‌اید و در حالی‌که هیچ مقاومتی نمی‌کرد، او را کشتید.

صبر و دعا

۷ای برادران* من تا روز ظهور خداوند صبر کنید. زارع برای برداشت محصول پرارزش زمین با صبر و شکیبایی منتظر بارانهای پاییزی و بهاری می‌ماند. **۸**شما نیز باید با امید صبر کنید و قویدل باشید زیرا آمدن خداوند نزدیک است.

۹ای برادران* من، پشت سر دیگران از آنها شکایت نکنید، مبادا خود شما محکوم شوید، چون داور عادل آمادهٔ داوری است. **۱۰**ای برادران* من صبر و تحمّل انبیایی که به نام خداوند سخن می‌گفتند، باید برای شما نمونه باشد. **۱۱**ما اشخاص صبور و پر تحمّل را خوشبخت می‌دانیم. شما دربارهٔ صبر و تحمّل ایّوب شنیده‌اید و می‌دانید خداوند سرانجام با او چه کرد. زیرا خداوند بی‌نهایت رحیم و مهربان است.

۱۲ای برادران* من، از همه مهمتر این است که سوگند نخورید، نه به آسمان، نه به زمین و نه به هیچ چیز دیگر، بلکه بلی شما واقعاً بلی باشد و نه شما نه، مبادا محکوم شوید.

۱۳پس اگر برای کسی از شما مصیبتی روی دهد او باید دعا کند و اگر خوشحال است، باید سرود بخواند. **۱۴**اگر کسی از شما بیمار است، باید از مشایخ کلیسا بخواهد تا برای او دعا کنند و به نام خداوند بدن او را با روغن تدهین نمایند. **۱۵**دعایی که از روی ایمان باشد بیمار را نجات خواهد بخشید. خداوند او را از بستر بیماری بلند خواهد کرد و اگر مرتکب گناهی شده باشد بخشیده خواهد شد. **۱۶**نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف نمایید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید. دعای صمیمانهٔ شخص عادل و نیک بسیار مؤثّر است. **۱۷**الیاس دارای عواطفی مانند خود ما بود، ولی وقتی از صمیم قلب دعا کرد که باران نبارد، سه سال و شش ماه در آن سرزمین باران نبارید. **۱۸**دوباره دعا کرد و باران بارید و زمین بار دیگر محصول به بار آورد.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

۱۹ای برادران* من، اگر کسی از شما از حقیقت منحرف
گردد و شخص دیگری او را برگرداند، **۲۰**یقین بدانید که هرکس
گناهکاری را از راه نادرست بازگرداند، جانی را از مرگ خواهد
رهانید و گناهان بی‌شماری را خواهد پوشانید.

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نامهٔ اول پطرس رسول

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۵	۴	۳	۲	۱

نامهٔ اول پطرس رسول

معرّفی کتاب

نامهٔ اول پطرس به مسیحیان پراکنده در شمال آسیای صغیر نوشته شده است. هدف اصلی نویسنده، تشویق خوانندگان است که در آن زمان، به‌خاطر ایمان خود دچار عذاب و شکنجه شده بودند. برای این کار، نویسنده خبر خوش عیسی مسیح را که با مرگ و قیام و وعده‌های خود به آنها امید بخشیده است، به آنان یادآوری می‌کند. بنابراین آنها باید جفاها را بپذیرند و تحمّل کنند و مطمئن باشند که این آزمایشها برای صداقت ایمان آنهاست و اینکه در روزی که عیسی مسیح آشکار می‌شود، به آنها پاداش داده خواهد شد.

ضمن تشویق آنها در زمان سختی‌ها، نویسنده به خوانندگان خود توصیه می‌کند که مانند کسانی‌که به مسیح تعلّق دارند، زندگی کنند.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۲
یادآوری نجات الهی ۱:۳-۱۲
نصیحت برای زندگی پاک ۱:۱۳-۲:۱۰
مسئولیّت‌های مسیحیان در زمان جفا ۲:۱۱-۴:۱۹
خدمت و فروتنی مسیحی ۵:۱-۱۱
خاتمه ۵:۱۲-۱۴

مقدّمه

۱ از طرف پطرس، رسول عیسی مسیح به قوم برگزیدهٔ خدا
که در سرتاسر استانهای پنطس، غلاطیه، کپدوکیه، آسیا
و بطینیه پراکنده شده‌اند. **۲**خدای پدر مطابق ارادهٔ خود، شما را
از ازل برگزیده است و شما به وسیلهٔ روح خدا تقدیس شده‌اید
تا از عیسی مسیح اطاعت کنید و خون او ریخته شد تا شما
پاک شوید. فیض و آرامش برای شما روز افزون باد.

امید زنده

۳سپاس بر خدا، پدر خداوند ما عیسی مسیح، که به لطف
بزرگ خود به وسیلهٔ رستاخیز عیسی مسیح از مردگان، تولّد
تازه و امید زنده به ما بخشیده است. **۴**تا روزی تمام برکات
موعود را به دست آوریم. این برکات در عالم بالا، در جایی‌که
خراب و ضایع نمی‌شود و از آب و رنگ نمی‌افتد برای شما
نگاه داشته می‌شوند. **۵**و درحالی‌که شما در انتظار نجاتی هستید
که در زمان آخر به ظهور می‌رسد، خدا با قدرت خود، شما
را به وسیلهٔ ایمانتان حفظ خواهد نمود.
۶این امر باید شما را خوشحال کند، اگرچه برای زمان
کوتاهی، شاید لازم باشد که گرفتار درد آزمایشهای سخت
شوید. **۷**چنانکه طلای فانی در آتش آزمایش می‌شود، ایمان
شما نیز باید در زحمات امتحان گردد، (اگرچه ایمان از طلا
خیلی گرانبهاتر است.) تا در آن روزی که عیسی مسیح ظهور
می‌کند، ایمان خالص شما موجب ستایش و جلال و افتخار
شما بشود. **۸**با وجود اینکه تا به حال مسیح را ندیده‌اید، او را
دوست دارید و با اینکه اکنون هم او را نمی‌بینید، به او ایمان
دارید و با شادی عظیم و پرشکوه که غیرقابل توصیف است،
شادمان هستید **۹**و نتیجهٔ نهایی ایمان شما این خواهد بود که
جانهای خود را نجات می‌دهید. **۱۰**در خصوص این نجات،
انبیاء نه فقط پیشگویی کردند که از راه فیض خدا به شما
خواهد رسید، بلکه مطالعه و تحقیقی عمیق دربارهٔ آن نموده‌اند
۱۱و وقتی روح مسیح که در آنها بود، دربارهٔ زحماتی که مسیح
می‌بایست متحمّل شود، جلالی که به دنبال آنها خواهد آمد
پیشگویی کرد، آنها سعی می‌کردند بدانند که زمان وقوع آن
چه موقع خواهد بود و چگونه خواهد آمد. **۱۲**امّا آنها فقط
به این حقیقت پی بردند که مأموریت آنان به‌خاطر خودشان
نبود، بلکه برای شما بوده است. کسانی که بشارت انجیل
را به شما دادند با کمک روح‌القدس که از عالم بالا فرستاده
شده است، این حقایق را به شما گفته‌اند؛ حقایقی که حتّی
فرشتگان آرزوی درک آنها را دارند.

دعوت برای زندگی پاک

۱۳پس حواس خود را جمع کرده و هوشیار باشید. در انتظار
آن فیضی که در وقت ظهور عیسی مسیح نصیب شما خواهد
شد، با امید به سر برید. **۱۴**مثل فرزندانی که مطیع خدا هستند،

نگذارید آن تمایلات نفسانی که به دوران جهالت گذشتهٔ شما مربوط است، زندگی شما را تحت تأثیر خود قرار دهند. **۱۵**بلکه چنانکه خدایی که شما را خوانده است، پاک است شما نیز در تمام رفتارتان پاک باشید. **۱۶**زیرا کتاب‌مقدّس می‌فرماید:
«شما باید مقدّس باشید، زیرا که من قدّوسم.»
۱۷شما در دعاهای خود، کسی را پدر خطاب می‌کنید که بدون هیچ‌گونه تبعیضی همه را مطابق کارهایشان داوری خواهد کرد بنابراین شما بقیّهٔ عمر خود را بر روی زمین با خداترسی بگذرانید. **۱۸**فراموش نکنید که شما از قید روشهای بیهودهٔ زندگی که از نیاکان خود آموخته بودید، آزاد شدید و این آزادی با پرداخت چیزهای فانی مثل طلا و نقره نبود؛ **۱۹**بلکه با خون گرانبهایی مانند خون برّه‌ای بی‌نقص و عیب، یعنی با خون مسیح آزاد شدید. **۲۰**خدا قبل از آفرینش جهان او را برای همین کار معیّن فرمود، ولی او در زمان آخر به‌خاطر شما ظاهر شده است. **۲۱**شما به وسیلهٔ مسیح به خدا ایمان دارید، خدایی که مسیح را پس از مرگ زنده گردانید و به او جاه و جلال بخشید تا ایمان و امید شما به خدا متّکی باشد. **۲۲**اکنون چون از حقیقت اطاعت می‌کنید، جانهای خود را پاک و منزّه ساخته‌اید، می‌توانید یکدیگر را صمیمانه دوست داشته باشید. پس یکدیگر را از دل و جان دوست بدارید. **۲۳**این بار تولّد شما در اثر تخم فانی نبود بلکه به وسیلهٔ تخم غیرفانی، یعنی کلام خدای زنده و جاودان تولّد تازه یافتید. **۲۴**زیرا

«تمام آدمیان مثل علف هستند،
و تمام جلال آنان مانند گل علف است.
علف خشک می‌شود و گلش می‌ریزد،
۲۵ امّا کلام خدا تا ابد باقی است.»

و این کلام همان مژده‌ای است که به شما داده شده است.

سنگ زنده و ملّت مقدّس خدا

۲ بنابراین شما باید همه‌نوع بغض، کینه، فریب، ریاکاری، حسادت و بدگویی را از خود دور سازید. **۲**مانند نوزادان، مشتاق شیر روحانی خالص باشید تا با نوشیدن آن بتوانید رشد و نمو کرده، نجات یابید. **۳**زیرا شما در تجربهٔ خود مِهر و محبّت خدا را دیده‌اید. **۴**پس به سوی او، یعنی آن سنگ زنده که مردم رد کردند، امّا درنظر خدا برگزیده و گرانبهاست بیایید. **۵**و شما نیز مانند سنگهای زنده‌ای هستید که خانه‌ای روحانی

از شما بنا می‌شود و در آن خانه، شما به عنوان کاهنان مقدّس، قربانی‌های روحانی را که درنظر خدا پسندیده است، به وسیلهٔ عیسی مسیح بگذرانید. **۶**زیرا کتاب‌مقدّس می‌فرماید:
«در صهیون سنگ زاویهٔ ممتاز و گرانبهایی قرار می‌دهم
و هرکه به آن ایمان آورد هرگز شرمسار نخواهد شد.»

۷برای شما ایمانداران، این سنگ ارزش بسیار دارد. امّا برای بی‌ایمانان،
«آن سنگی که بنّایان رد کرده‌اند،
اکنون مهمترین سنگ بنا شده است.»

۸و همچنین
«سنگی است که آنها را می‌لغزاند
و صخره‌ای است که روی آن خواهند افتاد.»

آری، آنها بر روی کلام خدا می‌افتند، زیرا به آن ایمان نمی‌آوردند. پس سرنوشت آنها همین بود!
۹و امّا شما، نژادی برگزیده و کاهنانی هستید که به پادشاهی رسیده‌اید. شما ملّتی مقدّس و قوم خاص خدا هستید تا کارها و صفات عالی خدایی که شما را از تاریکی به نور عجیب خود دعوت کرده است، به همه اعلام نمایید. **۱۰**در گذشته شما قومی نبودید، امّا اکنون قوم خدا هستید. زمانی شما از رحمت الهی کاملاً بی‌خبر بودید، امّا اکنون رحمت او از آن شماست!

بندگان خدا

۱۱ای عزیزان، از شما که در این دنیا غریب و بیگانه هستید، تقاضا می‌کنم، تسلیم شهوات نفسانی که همیشه با روح ما در جنگ است، نشوید؛ **۱۲**بلکه چنان در میان مردم خداناشناس با راستی و درستی زندگی کنید که اگرچه در حال حاضر شما را متّهم به بدکاری می‌کنند، با دیدن کارهای نیک شما، خدا را در روز باز پسین تمجید نمایند.
۱۳به‌خاطر خداوند، مطیع همهٔ قدرتهای انسانی باشید، خواه پادشاه که بالاتر از همه است، **۱۴**خواه فرمانداران که از طرف او مأمور شده‌اند تا بدکاران را تنبیه و نیکوکاران را تشویق نمایند. **۱۵**ارادهٔ خدا این است که شما با کارهای نیک خود جلوی

سخنان جاهلانهٔ مردمان احمق را بگیرید. **۱۶**مثل افرادی که کاملاً آزاد هستند زندگی کنید، امّا نگذارید این آزادی شما بهانه‌ای برای رفتار ناشایست باشد، بلکه به عنوان بندگان خدا زندگی کنید. **۱۷**همه را محترم بشمارید، ایمانداران را دوست بدارید، از خدا بترسید و پادشاه را محترم بدانید.

پیروی از مسیح

۱۸ای نوکران، مطیع اربابان خود بوده و آنها را احترام کنید، نه تنها نسبت به آنانی که مهربان و با ملاحظه هستند، بلکه همچنین به کسانی‌که سخت‌گیر و خشن هستند. **۱۹**زیرا کسی‌که خدا را در زندگی خود شاهد و ناظر می‌داند اگر به ناحق عذاب ببیند و تحمّل کند، خدا را خشنود ساخته است. **۲۰**زیرا اگر مرتکب کار خلافی شدید و تنبیه آن را تحمّل کردید، چه افتخاری برای شماست؟ امّا اگر شما کارهای نیک انجام دهید و در عوض بدی دیده و آن را تحمّل کنید، در آن صورت است که خدا را خشنود ساخته‌اید. **۲۱**مگر خدا شما را برای همین برنگزیده است؟ خود مسیح با رنجهایی که به‌خاطر شما کشید، برای شما نمونه شد تا به همان راهی که او رفت، شما نیز بروید. **۲۲**شما می‌دانید که او هیچ گناهی نکرد و هرگز دروغی از دهان او شنیده نشد. **۲۳**وقتی به او دشنام می‌دادند، با دشنام پاسخ نداد. وقتی عذاب می‌کشید، تهدید نمی‌کرد بلکه خود را به دست آن کسی سپرد که همیشه با عدالت و انصاف داوری می‌کند. **۲۴**مسیح شخصاً بار گناهان ما را بر دوش گرفته و آنها را بر صلیب برد تا ما هم نسبت به گناه بمیریم و برای نیکی مطلق زیست کنیم، زیرا به سبب زخمهای اوست که شما شفا یافته‌اید. **۲۵**شما مثل گوسفندانی بودید که راه خود را گُم کرده‌اند، امّا اکنون نزد شبان و نگهبان جانهای خود برگشته‌اید.

زنها و شوهرها

۳ به همین طریق شما ای زنها، مطیع شوهرهای خود باشید تا چنانچه بعضی از آنها به کلام خدا ایمان ندارند، به وسیلهٔ رفتار شما ایمان آورند. بدون آنکه شما به آنها چیزی بگویید، **۲**زیرا آنها رفتار نیک و خداترسی شما را خواهند دید. **۳**زیبایی شما نباید در آرایش ظاهری باشد که به آرایش مو و پوشیدن جواهرات و لباس زیبا بستگی دارد؛ **۴**بلکه زیبایی شما باید در باطن باشد. درون خود را با گوهر فنا ناپذیر

یک روح آرام و ملایم بیارایید، زیرا این نوع زیبایی در نظر خدا ارزش بسیار دارد. **۵**به این طریق بود که زنهای مقدّسی که در قدیم به خدا توکّل داشتند، خود را زیبا می‌ساختند. آنها مطیع شوهران خود بودند، **۶**مثل سارا که از ابراهیم اطاعت کرده و او را «ارباب» خطاب می‌نمود. پس اگر شما هم نیکوکاری کنید و از چیزی نترسید دختران او خواهید بود. **۷**و شما نیز ای شوهران، باید رفتارتان با همسرتان همیشه با ملاحظه باشد و چون آنها جنس لطیف هستند و در فیض حیات با شما سهیم و شریک می‌باشند، با عزّت و احترام با آنها رفتار کنید، مبادا دعاهای شما مستجاب نشود.

رنج و زحمت به‌خاطر نیکوکاری

۸خلاصه ای دوستان، یک‌فکر و یک‌دل باشید. یکدیگر را دوست بدارید و مهربان و فروتن باشید. **۹**بدی را با بدی و لعنت را با لعنت تلافی نکنید، بلکه به جای لعنت برکت بطلبید، زیرا خدا شما را دعوت کرده است تا برکت نصیبتان گردد. **۱۰**زیرا کلام خدا می‌فرماید:

«هرکه بخواهد زندگی خوب و روزهای خوشی داشته باشد،
باید دهانش را از حرفهای زشت
و لبانش را از دروغ نگه دارد.
۱۱ بدی را ترک کرده نیکی کند
و صلح و صفا را جسته و آن را دنبال نماید.»
۱۲«زیرا چشمان خداوند بر نیکان است،
و گوشهای او آماده شنیدن دعاهای آنها،
امّا از بدکاران روی‌گردان است.»

۱۳پس اگر شما به انجام آنچه نیکوست اشتیاق دارید، چه کسی به شما آسیبی خواهد رسانید؟ **۱۴**امّا اگر به‌خاطر نیکوکاری رنج می‌بینید، خوشا به حال شما! از تهدیدات مردم نترسید و نگران نباشید. **۱۵**امّا احترام مسیح در دلهای شما باشد و او را خداوند خود بدانید و اگر کسی علّت امید شما را می‌پرسد، همیشه آماده جواب باشید، **۱۶**البتّه با ملایمت و احترام. وجدان شما همیشه پاک باشد تا حتّی اگر به شما توهین شود، کسانی‌که از رفتار نیک مسیحایی شما بد می‌گویند، از گفتهٔ خود شرمنده گردند. **۱۷**زیرا اگر خواست خدا بر این است که شما زحمت ببینید، بهتر است که به‌خاطر نیکوکاری باشد، نه

برای بدکاری. **۱۸**مثلاً خود مسیح، یک‌بار برای همیشه به‌خاطر گناه بشر مرد، یعنی یک شخص بی‌گناه در راه گناهکاران مرد تا ما را به حضور خدا بیاورد. او از لحاظ جسم کشته شد امّا از لحاظ روح به زندگی خود ادامه داد **۱۹**و در روح به نزد ارواح محبوس رفت و به آنها موعظه کرد. **۲۰**اینها همان کسانی بودند که در آن وقت که نوح به ساختن کشتی مشغول بود و خدا با صبر و حوصله انتظار می‌کشید، اطاعت نکردند. عدّه‌ای کم، یعنی هشت نفر از آب گذشته، جان سالم بدر بردند. **۲۱**این آب، نمونهٔ تعمیدی است که اکنون شما را نجات می‌بخشد. منظور شست‌وشوی کثافات بدنی نیست، بلکه بیان کنندهٔ آرزوی وجدان پاکی است که مشتاق دیدن خداست و به وسیلهٔ رستاخیز مسیح نجات می‌یابد. **۲۲**او به عالم بالا رفت و در دست راست خداست و تمام فرشتگان و قوّتها و قدرتهای آسمانی تحت فرمان او هستند.

زندگی ما باید عوض بشود

۴ پس چون مسیح متحمّل درد و رنجهای جسمانی شد، شما نیز باید خود را برای همین کار آماده سازید. زیرا کسی‌که درد و رنج کشیده است، دیگر گرفتار گناه نمی‌شود **۲**و تا آخر عمر خود بر طبق ارادهٔ خدا زندگی خواهد کرد، نه به هدایت شهوات نفسانی، **۳**زیرا شما در گذشته به قدر کافی وقت خود را صرف کارهایی که خدا ناشناسان، میل به انجام آن دارند، کرده‌اید. در آن وقت زندگی شما در هرزگی، شهوترانی، مستی، عیاشی، مجالس میگساری و بت‌پرستی شرم‌آور سپری می‌شد **۴**و اکنون آنها از اینکه شما دیگر در چنین زندگی بی‌بند و بار آنها شرکت نمی‌کنید، تعجّب می‌کنند و از شما بد می‌گویند. **۵**امّا روزی آنها باید حساب خود را به خدایی که برای داوری زندگان و مردگان آماده است، پس بدهند. **۶**چرا به مردگان بشارت داده شد؟ برای اینکه آنها اگرچه مثل همهٔ آدمیان در جسم مورد داوری قرار گرفتند، امّا در روح مانند خدا زندگی کنند.

عطایای خدا به ایمانداران

۷پایان همه‌چیز نزدیک است. باید حواس شما جمع باشد و با هوشیاری و وقار دعا کنید. **۸**مهمتر از همه، محبّت‌تان نسبت به یکدیگر جدّی و قوی باشد زیرا محبّت، گناهان زیادی را می‌پوشاند. **۹**با خوشحالی و سخاوتمندی نسبت به

یکدیگر مهمان‌نوازی کنید. **۱۰**به عنوان کسی که برکات گوناگون خدا را یافته است، استعدادها و عطایای خود را برای خیریّت دیگران به کار ببرید. **۱۱**مثلاً کسی که وعظ می‌کند، طوری سخن بگوید که گویی از طرف خدا پیامی دارد و آنکه خدمت می‌کند با قدرتی که خدا به او عطا می‌فرماید، خدمت کند تا از این راه خدا در همه‌چیز به وسیلهٔ عیسی مسیح جلال یابد. آری، جلال و قدرت تا به ابد از آن او باد، آمین.

رنج و زحمت به عنوان یک مسیحی

۱۲ای عزیزان، از آزمایش‌های سختی که برای امتحان شما پیش می‌آید، تعجّب نکنید و طوری رفتار ننمایید که گویی امری غیر عادی برای شما پیش آمده است. **۱۳**در عوض، از اینکه در رنجهای مسیح شریک شده‌اید، شادمان باشید تا در وقتی‌که جلال او ظاهر می‌شود، شادی و خوشی شما کامل گردد. **۱۴**خوشا به حال شما اگر به‌خاطر نام مسیح به شما دشنام دهند، زیرا در آن صورت، روح پر جلال الهی در شما ساکن است. **۱۵**امّا هیچ‌یک از شما نباید به‌خاطر قتل یا دزدی یا بدکاری یا فضولی دچار زحمت گردد. **۱۶**امّا اگر به عنوان یک مسیحی، رنج می‌بینید ناراحت نشوید، بلکه برای اینکه نام مسیح را برخود دارید، خدا را شکر کنید.

۱۷وقت آن رسیده است که داوری فرزندان خدا شروع شود و اگر ما اولین کسانی هستیم که داوری می‌شویم، نصیب و عاقبت کسانی‌که انجیل خدا رد کردند، چه خواهد بود؟ **۱۸**و اگر نجات نیکان این‌قدر دشوار است، عاقبت گناهکاران و اشخاص دور از خدا چه خواهد بود؟ **۱۹**بنابراین، اگر کسی مطابق ارادهٔ خدا، دچار رنج و زحمت شده است، باید با نیکوکاری جان خود را به دست آفریدگاری که همیشه به وعده‌های خود وفا می‌کند، بسپارد.

توجّه رهبران کلیسا به اعضای آن

۵ من که یک رهبر کلیسا هستم و شاهد زحمات مسیح بودم و در آن جلالی که قرار است بزودی ظاهر شود، شریک و سهیم خواهم بود، از شما رهبران کلیسا تقاضا می‌کنم: **۲**از گلّه‌ای که خدا به شما سپرده است شبانی و مراقبت کنید و کاری که انجام می‌دهید از روی اجبار نباشد، بلکه چنانکه خدا می‌خواهد آن را از روی میل و رغبت انجام دهید، نه به منظور منفعت شخصی بلکه با حُسن نیّت و علاقه. **۳**سعی

نکنید بر آنانی که به دست شما سپرده شده‌اند خداوندی نمایید، بلکه برای آن گلّه نمونه باشید. **۴**و شما در وقتی‌که شبان اعظم ظاهر می‌شود تاج پُرجلالی را خواهید ربود که هرگز پژمرده نمی‌شود. **۵**به همین طریق شما که جوانتر هستید، باید مطیع رهبران کلیسا باشید و همهٔ شما حولهٔ فروتنی را به کمر بسته، یکدیگر را خدمت کنید زیرا خدا مخالف متکبّران است، امّا به فروتنان فیض می‌بخشد. **۶**پس در مقابل قدرت خدا فروتن باشید تا او شما را در وقت مناسب سرفراز نماید. **۷**بار تمام نگرانی‌های خود را به دوش او بگذارید، زیرا او همیشه در فکر شماست.

۸هوشیار و مواظب باشید؛ زیرا دشمن شما ابلیس، چون شیری غُرّان به هرسو می‌گردد و در جستجوی کسی است که او را ببلعد. **۹**با قدرت ایمان در مقابل او بایستید، زیرا می‌دانید که ایمانداران در تمام دنیا به همین زحمات دچار شده‌اند. **۱۰**امّا، پس از اینکه اندک زمانی رنج و زحمت دیدید، خدا که بخشندهٔ تمام برکات روحانی است و شما را در مسیح دعوت کرده است که در جلال جاودانی او شریک شوید، شما را کامل و ثابت قدم و قوی و استوار خواهد ساخت. **۱۱**قدرت تا به ابد از آن اوست، آمین.

خاتمه

۱۲این نامهٔ مختصر را با کمک «سیلوانس» که او را یک برادر وفادار می‌دانم، نوشته‌ام تا شما را تشویق کنم و به آن فیض راستین خدا که در آن استوار هستید، شهادت بدهم.

۱۳کلیسای شهر بابل که برگزیدهٔ خداست، به شما سلام می‌رساند و همچنین پسر من «مرقس» سلام می‌رساند. **۱۴**یکدیگر را با بوسهٔ محبّت‌آمیز سلام گویید. صلح و آرامش با همهٔ شما که با مسیح متّحد هستید باد.

نامهٔ دوم پطرس رسول

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۳	۲	۱

نامهٔ دوم پطرس رسول

معرّفی کتاب

دومین نامهٔ پطرس به گروه زیادی از مسیحیان اوّلیه نوشته شده است. هدف اصلی این نامه، مبارزه با تعالیم غلط و فساد اخلاقی حاصله از آن می‌باشد. راه رهایی از این‌گونه تعالیم غلط، دانش صحیح دربارهٔ خدا و عیسی مسیح خداوند است. دانشی که به وسیلهٔ اشخاصی که او یعنی عیسی مسیح را دیده‌اند و تعالیم او را شنیده‌اند، به دست آمده است. نکته‌ای که زیاد تأکید شده است این است که عدّه‌ای معتقد بودند و تعلیم می‌دادند که مسیح بازگشت نخواهد کرد. ولی نویسنده می‌گوید: علّت تأخیر مسیح در بازگشت، این است که خدا نمی‌خواهد حتّی یک نفر هلاک شود، بلکه مایل است تا همهٔ مردم از گناهان خود توبه کنند.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۲
دعوت مسیحی ۱:۳-۲۱
معلّمان دروغین ۲:۱-۲۲
بازگشت نهایی مسیح ۳:۱-۱۸

مقدّمه

۱ از طرف شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح به آنانی که از راه نیکی مطلق خدا و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح، ایمانی مانند ایمان ما یافته‌اند. **۲**درحالی‌که شناخت شما از خدا و عیسی مسیح خداوند زیادتر می‌شود، فیض و آرامش شما نیز افزون گردد.

برگزیدگان خدا

۳قدرت الهی آنچه را که ما برای زندگی و خداپرستی نیاز داریم، به ما بخشیده است تا ما بتوانیم کسی‌که ما را خوانده است تا در جلال و عظمتش سهیم شویم، بهتر بشناسیم.

۴بنابرایـن از وعده‌های بزرگ و گرانبها، بهره‌مند شـده و در
نتیجه از فسادی که زاییدهٔ تمایلات جسمانی است، بگریزید و
در الوهیّت خدا شریک و سهیم شوید. ۵به این سبب شما باید
سخت بکوشید که ایمان خود را با جوانمردی، جوانمردی را
با معرفت، ۶معرفت را با پرهیزکاری، پرهیزکاری را با بردباری،
بردباری را با خداشناسی، ۷خداشناسی را با دوستی مسیحایی
و دوستی مسـیحایی را با محبّت خالص تکمیل کنید. ۸اگر
این صفات در شـما باشد و زندگی شـما را بیشتر فراگیرد،
همیشه در شناسـایی خداوند ما عیسی مسـیح فعّال و پرثمر
خواهید بود. ۹ولی کسی‌که فاقد این صفات باشد، چنان کور
و نزدیک‌بین می‌شـود که فراموش می‌کنـد چگونه از گناهان
گذشته‌اش پاک شـده اسـت. ۱۰پس ای برادران* من، هرچه
بیشتر بکوشید تا زندگی شما ثابت کند که شما جزء دعوت
شدگان و برگزیدگان خدا هستید، زیرا اگر چنین کنید، هرگز
لغزش نخواهید خورد. ۱۱و به این ترتیب به شـما اجازه داده
می‌شود با پیروزی به پادشاهی جاودان خداوند و نجات‌دهندهٔ
ما عیسی مسیح وارد شوید.
۱۲به این جهت من تصمیم گرفتم که همیشـه این چیزها را
به‌یاد شما بیاورم. اگرچه شـما اینها را می‌دانید و در حقیقتی
که یافته‌اید، ثابت هسـتید، ۱۳ولی من تا زنده هستم صلاح
می‌دانم که با یادآوری و تذکّر، شما را برانگیزانم. ۱۴من می‌دانم
که بزودی، چنانکه خداوند عیسـی مسیح به من نشان داد،
این خیمه را ترک خواهم نمود. ۱۵پس نهایت کوشـش خود
را خواهم کرد تا پس از مرگ من، شما بتوانید در همهٔ اوقات
این مطالب را به‌یاد آورید.

شاهدان جلال مسیح

۱۶زیرا وقتی ما دربارهٔ قدرت خداوند ما عیسی مسیح و آمدن او
سخن گفتیم به افسانه‌هایی که با مهارت ساخته شده‌اند متوسّل
نشدیم، زیرا ما با چشمان خود بزرگی ملکوتی او را دیده‌ایم.
۱۷وقتی خدای پدر به او افتخار و جلال داد، ما در آنجا حاضر
بودیم و آن زمان که از جلال خداوندی، صدایی به او رسید
که می‌گفت: «این است پسـر عزیز من، از او خشنودم.» ما
آنجا بودیـم. ۱۸آری، ما وقتی با او بر روی کوه مقدّس بودیم

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

این صدای آسمانی را شنیدیم. **۱۹**این‌همه، کلام انبیا را برای ما بیشتر تصدیق و تأیید می‌کند، پس شما باید با دقّت بیشتر به آن توجّه نمایید، زیرا کلام انبیا مانند چراغی است که در جایی تاریک می‌درخشد تا سپیده بدمد و ستارهٔ صبح طلوع کرده، دلهای شما را روشن گرداند. **۲۰**امّا بیش از همه‌چیز، این را به‌یاد داشته باشید که هیچ‌کس نمی‌تواند به تنهایی پیشگویی‌های کتاب‌مقدّس را تفسیر کند. **۲۱**زیرا هیچ پیشگویی از روی نقشه و خواستهٔ انسان به وجود نیامده است؛ بلکه مردم تحت تأثیر روح‌القدس، کلام خدا را بیان نمودند.

انبیا و معلّمان دروغین

۲ امّا قوم اسرائیل علاوه بر انبیای راستین، انبیای دروغین هم داشتند و شما هم در میان خود، معلّمین دروغین خواهید داشت. آنها مخفیانه تعالیم غلط و زیان‌بخش به میان شما خواهند آورد و همان مولایی را که آنها را خرید، انکار خواهند نمود و بلای ناگهانی بر سر خود خواهند آورد. **۲**عدّهٔ زیادی، آنها و راههای هرزهٔ آنها را دنبال خواهند کرد و به‌خاطر ایشان راه حقیقت مورد اهانت قرار خواهد گرفت. **۳**از روی طمع و با داستانهای جعلی خود، شما را استثمار خواهند کرد، امّا کیفری که از مدّتها پیش برای آنان مقرّر شده بود در انتظار آنها و هلاکت در کمین آنان است.

۴شما می‌دانید، که خدا فرشتگانی را که گناه کردند بدون تنبیه رها نکرد، بلکه آنان را به گودالهای تاریک دوزخ فرستاد تا در آنجا برای داوری نگهداری شوند. **۵**خدا همچنین دنیای قدیم را بدون کیفر نگذاشت، بلکه بر دنیای بدکاران سیل جاری ساخت. تنها کسانی‌که نجات یافتند نوح، آن رسول راستی و درستی با هفت نفر دیگر بود. **۶**خدا شهرهای سدوم و غموره را محکوم و ویران ساخته و به خاکستر تبدیل کرد تا برای آدمیان دیگر که می‌خواهند در گناه زندگی کنند، عبرتی باشد. **۷**خدا لوط را که مردی نیک بود و از رفتار هرزهٔ شریران رنج می‌برد، رها ساخت. **۸**زیرا آن مرد نیکو که در میان آنان به سر می‌بُرد، همه‌روزه کارهای زشتی را می‌دید و می‌شنید که قلب پاکش را عذاب می‌داد. **۹**پس به این نتیجه می‌رسیم که خدا می‌داند چطور نیک‌مردان را از وسوسه‌ها و آزمایشها برهاند و چگونه شریران را تا روز بازپسین تحت عقوبت نگه‌دارد،

۱۰مخصوصاً آنانی که خود را به همه‌نوع شهوات زشت و ناپاک سپرده‌اند و هر قدرتی را خوار می‌شمارند.

این معلّمین دروغین، بی‌باک و خودبین هستند و هیچ حرمتی به موجودات آسمانی نشان نمی‌دهند و برعکس به آنان اهانت می‌نمایند. **۱۱**حتّی فرشتگان که از این معلّمین دروغین بسیار قویتر و تواناترند این موجودات آسمانی را در پیشگاه خداوند با بد زبانی متّهم نمی‌سازند. **۱۲**امّا این اشخاص مانند جانوران وحشی و بی‌شعور، فقط به این منظور به این دنیا آمدند که اسیر گردند و کشته شوند. به چیزهایی توهین می‌کنند که نمی‌فهمند، پس مثل حیوانات وحشی نابود خواهند شد. **۱۳**و در عوض بدی که کرده‌اند، بدی خواهند دید. خوشی آنان در این است که در روز روشن شهوات نفسانی خود را ارضاء نمایند. آنها لکه‌ها و زخمهای گندیدهٔ بدن شما هستند و وقتی بر سر سفره شما می‌آیند، از اینکه فکر می‌کنند شما را فریب داده‌اند، لذّت می‌برند. **۱۴**آنها نمی‌خواهند به هیچ چیز به جز روسپیان نظر کنند و اشتهای آنها برای گناه سیری ناپذیر است. و آنها افرادی را که هنوز در ایمان قوی نشده‌اند، با اغوا به دام خود می‌اندازند. دلهایشان با طمع و حسادت خو گرفته است و زیر لعنت خدا هستند. **۱۵**راه راست را ترک گفته و منحرف شده‌اند، از راهی رفته‌اند که «بلعام» پسر بصور در پیش گرفت؛ کسی‌که پولی را که مزد خلافکاری‌اش بود، دوست می‌داشت. **۱۶**امّا او به‌خاطر خلافکاری خود سرزنش شد زیرا الاغ زبان بسته‌ای به صدای انسان تکلّم کرد و کارهای دیوانه‌وار آن نبی را متوقّف ساخت.

۱۷این اشخاص مانند چشمه‌های خشکیده و یا ابرهایی هستند که جلوی بادهای توفانی رانده می‌شوند و تاریکی غلیظ دوزخ در انتظار آنهاست. **۱۸**سخنان کبرآمیز و احمقانه به زبان می‌آورند و با استفاده از طعمهٔ شهوات جسمانی و هرزگی، کسانی را که تازه از یک زندگی غلط و گناه‌آلود فرار کرده‌اند، به دام می‌اندازند. **۱۹**به آنان وعدهٔ آزادی می‌دهند درحالی‌که خودشان بردگان فساد هستند؛ زیرا آدمی بردهٔ هر چیزی است که او را مغلوب خود ساخته است. **۲۰**آنان یک‌بار از راه معرفت خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح از ناپاکی‌های این دنیا دست شستند ولی اگر بار دیگر آنها گرفتار و مغلوب ناپاکی‌ها شوند، حالت آخر آنها از اولشان بدتر خواهد بود. **۲۱**برای آنان بهتر

می‌بود که هرگز راه نیکی مطلق را نمی‌شناختند تا اینکه آن را بشناسند و از آن فرمان مقدّس که به آنان داده شد، روی بگردانند. **۲۲**آنچه برای آنان اتّفاق افتاد نشان می‌دهد که این مثل راست است: «سگ به طرف آنچه استفراغ کرده است، بر می‌گردد.» و «خوکی که شسته شده است، برای غلتیدن در گِل باز می‌گردد.»

وعدهٔ بازگشت مسیح

۳ ای عزیزان، این دومین نامه‌ای است که به شما می‌نویسم. در هر دو نامه سعی کردم که با یادآوری این مطالب، افکار پاک شما را برانگیزانم. **۲**می‌خواهم سخنانی را که انبیای مقدّس در گذشته گفته‌اند و فرمانی را که خداوند و نجات‌دهندهٔ ما به وسیلهٔ رسولان خود به شما داد به‌خاطر شما بیاورم. **۳**قبل از هر چیز باید بدانید که در زمان آخر اشخاصی پیدا خواهند شد که ایمان شما را مسخره خواهند نمود، چون تحت فرمان شهوات پلید خود زندگی می‌کنند و **۴**خواهند گفت: «آن کسی‌که وعده داد که می‌آید، کجاست؟ از زمانی‌که نیاکان ما مردند، همه‌چیز هنوز همان‌طور است که از زمان خلقت دنیا بوده است!» **۵**عمداً این حقیقت را فراموش می‌کنند که خدا در قدیم تکلّم فرمود و آسمانها و زمین آفریده شد و زمین از آب ساخته شد و وجودش به آب بسته است **۶**و همچنین با آب بود، یعنی آب سیل که دنیای کهن ویران شد. **۷**امّا این آسمان و زمینی که اکنون می‌بینید به وسیلهٔ همان کلام خدا نگاه داشته می‌شود تا در روزی که بدکاران داوری خواهند شد و به کیفر خود یعنی هلاکت خواهند رسید، با آتش نابود شود.

۸امّا ای عزیزان، این حقیقت از شما پنهان نماند که در نظر خداوند یک روز مثل هزار سال و هزار سال مثل یک روز می‌باشد. **۹**خداوند در انجام آنچه وعده داده است آن‌چنان‌که بعضی‌ها گمان می‌کنند تأمّل نمی‌کند، بلکه با صبر شما را تحمّل می‌نماید، زیرا نمی‌خواهد کسی نابود شود بلکه مایل است همه از گناهانشان توبه کنند.

۱۰روز خداوند مانند یک دزد خواهد آمد. در آن روز آسمانها با صدای باد شدید ناپدید خواهند شد، عناصر سوخته شده، از بین خواهند رفت و زمین با هرچه در آن است، ذوب خواهد گشت. **۱۱**حال که همهٔ این چیزها به این صورت نابود خواهند

شد، زندگی شما باید چقدر پاک و خداپسندانه باشد! **۱۲**و شما باید در انتظار روز خدا باشید و طوری کار کنید که آن روز زودتر برسد، آن روزی که آسمانها خواهند سوخت و نابود خواهند شد و عناصر از حرارت آن ذوب خواهند گردید. **۱۳**امّا خدا آسمانهای تازه و زمینی تازه وعده داده است که در آنها نیکی مطلق مستقر خواهد بود و ما در انتظار اینها هستیم.

۱۴پس ای برادران* من، چون در انتظار آن روز هستید نهایت کوشش خود را بنمایید که خدا شما را در آن روز با رفتاری صلح‌جویانه و پاک و بی‌عیب بیابد. **۱۵**خاطرجمع باشید که صبر و حوصلهٔ خداوند ما برای نجات شماست. همچنان‌که برادر عزیز ما پولس نیز با استفاده از حکمتی که خدا به او عنایت کرد به شما نوشته است. **۱۶**او در تمام نامه‌های خود دربارهٔ این چیزها می‌نویسد. در این نامه‌ها گاهی مطالب دشواری هست که مردمان جاهل و ناپایدار از آنها تفسیر غلط می‌کنند، همان‌طور که با قسمت‌های دیگر کتاب‌مقدّس هم رفتار می‌کنند و از این راه هلاکت را نصیب خود می‌سازند.

۱۷امّا ای عزیزان، چون شما این را می‌دانید، پس مواظب خود باشید که مبادا به وسیلهٔ تعالیم غلط مردمان شریر، منحرف شوید و از جایگاه امن خود سقوط نمایید. **۱۸**بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات‌دهندهٔ ما عیسی مسیح، دایماً رشد و نمو کنید. جلال بر او باد، از حال تا ابد، آمین.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

نامهٔ اول یوحنای رسول

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵

نامهٔ اول یوحنای رسول

معرّفی کتاب

نامهٔ اول یوحنا دارای دو مطلب مهم است: تشویق خوانندگان به اینکه در مشـارکت با خدا و پسرش عیسی مسیح زندگی کنند و دیگر اینکه آنها را برضد پیروان تعالیم غلط هشدار دهد، زیرا که این‌گونه تعالیم مشـارکت را از بین می‌برد. این تعالیم بر مبنای عقیده‌ای است که می‌گوید: «شرارت نتیجهٔ ارتباط با دنیای مادّی است. بنابراین عیسی، پسر خدا، نمی‌تواند واقعاً یک انسان باشد.» آن معلّمان ادّعا می‌کردند که نتیجهٔ نجات این است که شخص دیگر نسبت به وظایف خود در دنیا هیچ مسئولیّتی ندارد.

برای مبارزه با این تعلیم، نویسـنده آشکارا بیان می‌کند که عیسی مسـیح یک انسـان واقعی بود. او تأکید می‌کند تمام کسانی‌که به عیسـی ایمان دارند، خدا را دوست می‌دارند و باید به همین‌طور دیگران را هم دوست بدارند.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱-۴
نور و تاریکی ۱:۵-۲:۲۹
فرزندان خدا و فرزندان شیطان ۳:۱-۲۴
حقیقت و ناراستی ۴:۱-۶
وظیفهٔ محبّت ۴:۷-۲۱
ایمان پیروزمند ۵:۱-۲۱

کلمهٔ حیات

۱ ما دربارهٔ کلمهٔ حیات به شما می‌نویسیم -کلامی که از ازل بود و ما آن را شـنیده و با چشمان خود دیده‌ایم - آری، ما آن را دیده‌ایم و دستهایمان آن را لمس کرده است. **۲**آن حیات ظاهر شد و ما آن را دیدیم. پس ما دربارهٔ آن شهادت می‌دهیم و از حیات جاودانی که با پدر بود و به ما شناسانیده

شد، شما را آگاه می‌سازیم. **۳**آری، آنچه را که ما دیده و
شنیده‌ایم به شما اعلام می‌کنیم تا در اتّحادی که ما با پدر و
پسر او عیسی مسیح داریم، شما هم با ما شریک شوید. **۴**این
را می‌نویسیم تا شادی ما کامل گردد.

زندگی در نور خدا

۵این است پیامی که ما از او شنیدیم و به شما اعلام می‌کنیم:
خدا نور است و هیچ ظلمت در او نیست. **۶**پس اگر بگوییم با
او متّحد هستیم و درعین‌حال در ظلمت زندگی می‌کنیم، معلوم
می‌شود که گفتار ما دروغ و کردار ما نادرست است. **۷**امّا
اگر در نور به سر می‌بریم -همان‌طور که خدا در نور است- در
آن صورت با یکدیگر اتّحاد داریم و خون عیسی، پسر او، ما
را از همهٔ گناهانمان پاک می‌سازد. **۸**اگر بگوییم که بی‌گناه
هستیم، خود را فریب می‌دهیم و از حقیقت دور هستیم. **۹**امّا
اگر ما به گناهان خود اعتراف نماییم، می‌توانیم به او اعتماد
کنیم؛ زیرا او به حق عمل می‌کند. او گناهان ما را می‌آمرزد
و ما را از همهٔ خطاهایمان پاک می‌سازد. **۱۰**اگر بگوییم که
هرگز مرتکب گناهی نشده‌ایم، خدا را دروغگو شمرده‌ایم و از
کلام او کاملاً بی‌خبر هستیم.

شفیع ما

۲ ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید.
امّا اگر کسی مرتکب گناهی شود، در پیشگاه خدای
پدر کسی را داریم که برای ما شفاعت می‌کند -همان عیسی
مسیح که کاملاً نیکوست- **۲**زیرا خود مسیح کفّارهٔ گناهان
ماست، نه تنها گناهان ما، بلکه گناهان همهٔ مردم دنیا. **۳**فقط
وقتی ما از احکام خدا اطاعت می‌کنیم، می‌توانیم مطمئن باشیم
که او را می‌شناسیم **۴**و اگر کسی بگوید که او را می‌شناسد
ولی طبق دستورات او عمل نمی‌کند، دروغگو و از حقیقت
دور است. **۵**امّا وقتی کسی مطابق کلام خدا زندگی می‌کند،
محبّت خدا در او به طور واقعی به کمال رسیده است. از این
راه می‌توانیم مطمئن باشیم که در خدا زندگی می‌کنیم: **۶**هرکه
بگوید که در خدا زندگی می‌کند، زندگی او باید درست مانند
زندگی عیسی مسیح باشد.

فرمان تازه

۷ای عزیزان، دستوری که به شما می‌نویسم فرمان تازه‌ای
نیست، بلکه دستوری است قدیمی؛ یعنی همان است که شما

از ابتدا داشته‌اید. این همان پیامی است که از اول شنیده‌اید.
۸در هر حال دستور تازه‌ای به شما می‌نویسم و حقیقت آن، هم
در مسیح و هم در شما دیده می‌شود، زیرا پایان ظلمت نزدیک
و نور حقیقی در حال درخشیدن است. **۹**اگر کسی ادّعا کند
که در نور است و درعین‌حال از برادر یا خواهر خود نفرت
دارد، او هنوز در ظلمت است. **۱۰**هرکه برادر یا خواهر خود را
دوست بدارد، در نور زندگی می‌کند و باعث لغزش خود و یا
دیگران نخواهد شد. **۱۱**امّا هرکه از برادر یا خواهر خود متنفّر
باشد، در ظلمت است، در ظلمت راه می‌رود و نمی‌داند به
کجا می‌رود، زیرا تاریکی چشمانش را کور کرده است. **۱۲**ای
فرزندان کوچک، به شما می‌نویسم زیرا گناهانتان به‌خاطر نام
مسیح آمرزیده شده‌اند. **۱۳**ای پدران، به شما می‌نویسم، زیرا
او را که از ازل بوده است، می‌شناسید.
ای جوانان، به شما می‌نویسم، زیرا که بر شیطان پیروز
شده‌اید. **۱۴**ای کودکان، به شما نوشته‌ام، زیرا شما پدر را
می‌شناسید.
ای پدران، به شما نوشته‌ام، زیرا او را که از ازل بوده است،
می‌شناسید.
ای جوانان، به شما نوشته‌ام، زیرا نیرومند هستید و کلام
خدا در شماست و شما بر شیطان پیروز شده‌اید. **۱۵**به دنیا و
آنچه به آن تعلّق دارد دل نبندید، کسی‌که دنیا را دوست دارد
محبّت خدای پدر در او نیست. **۱۶**هر آنچه به جهان تعلّق
دارد -یعنی آنچه نفس اَمّاره آرزو می‌کند و آنچه چشم می‌بیند
و طلب می‌کند و آنچه مایهٔ فخر و غرور است- از پدر نیست.
اینها همه به دنیا تعلّق دارند. **۱۷**جهان و تمایلات دنیوی از
بین خواهند رفت؛ امّا هرکه ارادهٔ خدا را بجا آورد، تا به ابد
خواهد زیست.

دشمن مسیح

۱۸ای فرزندان من، ساعت آخر فرا رسیده است و چنانکه
شما شنیدید «دشمن مسیح» در زمان آخر ظاهر خواهد شد؛ و
حالا می‌بینیم که دشمنان مسیح که ظاهر شده‌اند زیادند و از
این رو می‌فهمیم که ساعت آخر نزدیک است. **۱۹**این دشمنان
مسیح از میان ما بیرون رفتند. آنها در واقع هیچ‌وقت به ما تعلّق
نداشتند. اگر متعلّق به ما می‌بودند، می‌ماندند. امّا رفتند تا
معلوم گردد که هیچ‌یک از آنها در حقیقت از ما نبودند. **۲۰**امّا

مسیح، شما را با روح‌القدس خود مسح کرده است و از این رو همهٔ شما حقیقت را می‌دانید. **۲۱**من این را به آن منظور ننوشتم که شما از حقیقت بی‌خبرید، بلکه چون آن را می‌دانید و آگاه هستید که هیچ ناراستی از راستی سرچشمه نمی‌گیرد. **۲۲**پس آن دروغگوی واقعی کیست؟ کسی است که بگوید عیسی، «مسیح» نیست. این شخص «دشمن مسیح» است چون او هم پدر و هم پسر را رد می‌کند. **۲۳**هرکه پسر را رد کند پدر را نیز رد کرده است و هرکه پسر را بپذیرد، پدر را نیز پذیرفته است. **۲۴**بگذارید تأثیر پیامی که از اول شنیدید، در دلهای شما باقی بماند. اگر تأثیر آنچه که از اول به شما گفته شده است، در دلهای شما بماند، شما همیشه در پدر و پسر خواهید ماند. **۲۵**و وعدهٔ عیسی مسیح این است که او، حیات جاودان به شما خواهد بخشید.

۲۶من این چیزها را دربارهٔ اشخاصی که می‌خواهند شما را گمراه سازند، نوشته‌ام. **۲۷**امّا شما نیازی ندارید که کسی شما را تعلیم دهد، زیرا روح‌القدس که مسیح آن را به شما داده است، در شما زندگی می‌کند. روح خدا در هر مورد به شما تعلیم می‌دهد و تعالیم او بر حقّ است و در آن ناراستی نیست. پس همان‌طور که روح خدا به شما تعلیم می‌دهد در مسیح بمانید. **۲۸**آری ای فرزندان من، در او بمانید تا در وقت ظهور او، نه تنها احساس شرمندگی نکنیم، بلکه با اطمینان در حضورش حاضر شویم. **۲۹**اگر درک کرده‌اید که مسیح کاملاً نیک است، باید این حقیقت را نیز بدانید که هرکه نیکی کند، فرزند خداست.

فرزندان خدا

۳ ببینید محبّت خدای پدر چقدر عظیم است که ما را فرزندان خود خوانده است و در واقع فرزندان خدا هستیم. اگر دنیا ما را آن طوری که در واقع هستیم نمی‌شناسد، علّتش این است که او را نشناخته است. **۲**ای دوستان عزیز، اکنون ما فرزندان خدا هستیم، امّا معلوم نیست که در آینده چه خواهیم شد. ولی همین‌قدر می‌دانیم که وقتی مسیح ظهور کند، ما مثل او خواهیم بود، زیرا او را آن‌چنان که هست خواهیم دید. **۳**هرکه در مسیح چنین امیدی دارد خود را پاک می‌سازد، همان‌طور که مسیح پاک است.

۴هرکه گناه کند، قانون خدا را می‌شکند، زیرا گناه چیزی
جز شکستن قانون نیست. **۵**شما می‌دانید که مسیح ظاهر شد
تا گناهان را از میان بردارد و نیز می‌دانید که او کاملاً بی‌گناه
است. **۶**بنابراین محال است کسی‌که در اتّحاد با مسیح زندگی
می‌کند، در گناه به سر ببرد! امّا هرکه در گناه زندگی می‌کند،
او را هرگز ندیده و نشناخته است. **۷**ای فرزندان من، کسی
شما را گمراه نسازد. هرکه نیکی کند، شخصی نیکوست،
همان‌طور که عیسی مسیح کاملاً نیک است. **۸**و هرکه در گناه
به سر می‌برد، فرزند شیطان است، زیرا شیطان از ابتدا گناهکار
بوده است و پسر خدا به همین سبب ظاهر شد تا کار شیطان
را نابود سازد. **۹**هرکه فرزند خداست نمی‌تواند در گناه زندگی
کند، زیرا ذات الهی در اوست و نمی‌تواند در گناه به سر برد،
زیرا خدا پدر اوست. **۱۰**فرق بین فرزندان خدا و فرزندان ابلیس
در این است: هرکه نیکی نمی‌کند و یا برادر و خواهر خود را
دوست نمی‌دارد، فرزند خدا نیست.

یکدیگر را دوست بدارید

۱۱زیرا آن پیامی که شما از اول شنیدید این است که: «باید
یکدیگر را دوست بداریم.» **۱۲**ما نباید مثل قائن باشیم. او فرزند
شیطان بود و برادر خود را کُشت. برای چه او را کُشت؟
به‌خاطر اینکه کارهای خودش نادرست و کارهای برادرش
درست بود.
۱۳ای برادران* من، اگر مردم این دنیا از شما متنفّر باشند،
تعجّب نکنید. **۱۴**ما می‌دانیم که از مرگ گذشته و به حیات
رسیده‌ایم، چون یکدیگر را دوست می‌داریم. هر که دیگران
را دوست ندارد، هنوز در قلمرو مرگ زندگی می‌کند. **۱۵**هرکه
از برادر خود متنفّر باشد قاتل است و شما می‌دانید که هیچ
قاتلی دارای حیات جاودانی نیست. **۱۶**ما معنی محبّت را درک
کرده‌ایم زیرا مسیح جان خود را در راه ما فدا کرد. پس ما نیز
باید جان خود را در راه یکدیگر فدا سازیم. **۱۷**آیا ممکن است
محبّت خدا در کسی باشد که از ثروت دنیا بهره‌مند است ولی
وقتی برادر خود را می‌بیند، محبّت خود را از او دریغ نماید؟
۱۸ای فرزندان من، محبّت ما نباید فقط در قالب حرف و تعارف
باشد، بلکه باید حقیقی باشد و در عمل دیده شود.

---

* روی سخن در آیه با ایمانداران است.

اطمینان در حضور خدا

۱۹پس ما می‌دانیم که تابعین حقیقت هستیم زیرا وجدان ما
در پیشگاه خدا به ما اطمینان می‌دهد. ۲۰و اگر هم وجدان
ما، ما را محکوم سازد، خدا از وجدان ما بزرگتر است و
از همه‌چیز آگاه می‌باشد. ۲۱ای عزیزان، اگر وجدان ما، ما
را محکوم نمی‌سازد، ما می‌توانیم با اطمینان به حضور خدا
بیاییم ۲۲و او تمام خواهش‌های ما را برآورده می‌کند زیرا ما بر
طبق احکام او عمل می‌کنیم و آنچه را که پسند اوست بجا
می‌آوریم. ۲۳و فرمان او این است که ما باید به نام پسر او
عیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را دوست بداریم چنانکه
مسیح هم همین دستور را به ما داده است. ۲۴هرکه احکام
او را رعایت می‌کند، در خدا زندگی می‌کند و خدا در او. او
روح‌القدس را به ما بخشیده است تا ما مطمئن باشیم که او
در ما زندگی می‌کند.

شناختن روح خدا و روح شیطان

۴ ای عزیزان، به هر نبوّتی (الهامی) اعتماد نکنید، بلکه
آنها را بیازمایید تا ببینید که آیا در واقع از جانب
خداست یا نه، زیرا عدّهٔ زیادی هستند که به سرتاسر دنیا رفته،
به دروغ نبوّت می‌کنند. ۲چگونه می‌توان نبوّتی را که از طرف
روح خداست تشخیص داد؟ هرکه با هدایت روح اقرار کند
که عیسی مسیح در جسم ظاهر شد، از جانب خداست ۳و
هرکه مُنکر این حقیقت شود نه تنها از جانب خدا نیست، بلکه
او دارای روح «دشمن مسیح» می‌باشد. شما شنیده‌اید که او
می‌آید، درحالی‌که هم اکنون در این جهان است.
۴ای فرزندان من، شما به خدا تعلّق دارید و بر کسانی‌که
به دروغ نبوّت می‌کنند غلبه یافته‌اید، زیرا روحی که در
شماست از روحی که در این دنیا کار می‌کند، قویتر است.
۵آنها متعلّق به این دنیا هستند و دربارهٔ امور دنیوی سخن
می‌گویند و به این سبب دنیا به آنها گوش می‌دهد. ۶امّا،
ما فرزندان خدا هستیم و هر کسی که خدا را می‌شناسد
به ما گوش می‌دهد. درحالی‌که کسی‌که به خدا تعلّق
ندارد، سخنان ما را قبول نمی‌کند. پس به این ترتیب،
ما می‌توانیم پیام حقیقت را که از جانب روح خداست،
از پیامهای نادرستی که از جانب ارواح دیگر هستند،
تشخیص دهیم.

خدا محبّت است

۷ای عزیزان، ما باید یکدیگر را دوست بداریم، زیرا دوستی
و محبّت از جانب خداست. هرکه محبّت دارد، فرزند
خداست و خدا را می‌شناسد. **۸**امّا، آنکه محبّت ندارد از
خدا کاملاً بی‌خبر است، زیرا خدا محبّت است. **۹**و محبّت
خدا از این طریق به ما آشکار گردید که خدا پسر یگانهٔ خود
را به جهان فرستاد تا ما به وسیلهٔ او حیات داشته باشیم.
۱۰محبّتی که من از آن سخن می‌گویم، محبّت ما نسبت به
خدا نیست، بلکه محبّت خدا نسبت به ماست. محبّتی
که باعث شد او پسر خود را به عنوان کفّارهٔ گناهان ما به
جهان بفرستد. **۱۱**ای عزیزان، اگر محبّت خدا به ما چنین
است، ما نیز باید یکدیگر را دوست بداریم. **۱۲**هیچ‌کس
هرگز خدا را ندیده است، امّا اگر ما یکدیگر را دوست
بداریم، خدا در ما زندگی می‌کند و محبّت او در ما به
کمال می‌رسد.
۱۳چگونه می‌توانیم بدانیم که خدا در ماست و ما در خدا؟ از
اینکه او روح خود را به ما بخشیده است! **۱۴**ما خود دیده‌ایم
و شهادت می‌دهیم که خدای پدر، پسر خود را فرستاد تا
نجات‌دهندهٔ عالم باشد **۱۵**و هرکه اقرار کند که عیسی پسر
خداست، خدا در اوست و او در خدا. **۱۶**ما از محبّت خدا
نسبت به خود آگاهیم و به آن اطمینان داریم. خدا محبّت
است و هرکه با محبّت زندگی می‌کند، در خدا ساکن است
و خدا در او. **۱۷**به این وسیله محبّت در ما به کمال رسیده
است تا در روز داوری اعتماد داشته باشیم، زیرا زندگی ما
مانند زندگی او در این جهان است. **۱۸**کسی‌که محبّت دارد،
نمی‌ترسد و هرکه بترسد هنوز به محبّت کامل نرسیده است؛
زیرا محبّت کامل ترس را دور می‌سازد، ولی شخصی می‌ترسد
که در انتظار مجازات است.
۱۹ما به دیگران محبّت می‌کنیم چون اول خدا به ما محبّت
کرد. **۲۰**اگر بگوییم: «من خدا را دوست دارم.» درحالی‌که از
دیگری خود نفرت داریم، دروغگو هستیم، زیرا اگر کسانی
را که می‌بینیم محبّت نمی‌کنیم، محال است خدایی را که
ندیده‌ایم محبّت نماییم. **۲۱**فرمانی که او به ما داده است
چنین است: «هرکه خدا را دوست دارد، باید دیگران را نیز
دوست بدارد.»

پیروزی برجهان

۵ هرکه ایمان دارد که عیسی، مسیح است فرزند خداست و هرکه پدر را دوست دارد فرزند او را نیز دوست خواهد داشت. **۲**ما چگونه می‌دانیم که فرزندان خدا را دوست داریم؟ از اینکه خدا را دوست داریم و مطابق احکام او عمل می‌کنیم. **۳**زیرا محبّت به خدا چیزی جز اطاعت از احکام او نیست و این احکام بار سنگینی نیست، **۴**زیرا همهٔ فرزندان خدا بر این جهان غلبه یافته‌اند و ما این پیروزی را به وسیلهٔ ایمان به دست آورده‌ایم. **۵**و کسی بر جهان پیروز نمی‌شود مگر آن کسی ایمان دارد که عیسی، پسر خداست!

سه شاهد عیسی مسیح

۶آمدن مسیح با تعمید و ریختن خون خودش همراه بود. آمدن او نه تنها با آب تعمید، بلکه هم با آب تعمید و هم با خون خودش ثابت گردید. روح خدا که حقیقت محض است نیز این را تصدیق می‌کند. **۷**پس سه شاهد وجود دارد: **۸**روح خدا، آب و خون؛ و شهادت این سه شاهد با هم سازگار است. **۹**ما که شهادت انسان را می‌پذیریم، با شهادت خدا که قویتر است چه خواهیم کرد؟ و این شهادتی است که او برای پسر خود داده است. **۱۰**هرکه به پسر خدا ایمان آورد، این شهادت را در دل خود دارد، امّا هرکه شهادت خدا را قبول نکند و گواهی او را در مورد پسرش نپذیرد، خدا را دروغگو شمرده است. **۱۱**شهادت این است که خدا به ما حیات جاودانی داده است و این حیات در پسر او یافت می‌شود. **۱۲**هرکه پسر را دارد، حیات دارد و هرکه پسر خدا را ندارد، صاحب حیات نیست.

حیات جاودان

۱۳این نامه را نوشتم تا شما که به نام پسر خدا ایمان دارید، یقین بدانید که حیات جاودانی دارید. **۱۴**اطمینان ما در حضور خدا این است که اگر از او چیزی بخواهیم که مطابق ارادهٔ او باشد، به ما گوش خواهد داد. **۱۵**ما می‌دانیم که هرچه بخواهیم او به ما گوش می‌دهد. پس این را هم باید بدانیم که آنچه از او بطلبیم به ما عطا خواهد فرمود. **۱۶**اگر کسی می‌بیند که ایمانداری مرتکب گناهی شده است که منجر به مرگ نیست، باید برای او به درگاه خداوند دعا کند و اگر آن شخص مرتکب چنین گناهی نشده باشد، خدا به او زندگی خواهد بخشید.

امّا گناهی هم هست که به مرگ منجر می‌شود و من نمی‌گویم
که در مورد آن دعا کنید. **۱۷**البتّه هر خطایی گناه است، امّا هر
گناهی منجر به مرگ نمی‌شود. **۱۸**ما می‌دانیم که فرزندان خدا
در گناه زندگی نمی‌کنند، زیرا پسر خدا آنها را حفظ خواهد
کرد و شیطان به آنان دسترسی ندارد. **۱۹**می‌دانیم که ما فرزندان
خدا هستیم درحالی‌که تمام دنیا تحت تسلّط شیطان است.
۲۰ما می‌دانیم که پسر خدا آمده و به ما فهم آن را داده است
که خدای حقیقی را بشناسیم، ما با خدای حقیقی و با پسر او
عیسی مسیح متّحد هستیم. این است خدای حقیقی و این است
حیات جاودانی. **۲۱**ای فرزندان من، از بُتها دوری جویید.

برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

نامهٔ دوم یوحنای رسول

معرّفی کتاب

نامهٔ دوم یوحنا، نامه‌ای است از طرف یک رهبر -پیر- کلیسا به بانویی گرامی و فرزندانش که احتمالاً به معنی یک کلیسای محلی و اعضای آن می‌باشد. این پیام به طور خلاصه درخواستی است برای محبّت به دیگران و هشداری علیه معلّمان دروغین و تعالیم آنها.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱-۳
برتری محبّت ۴-۶
هشدار در مورد عقاید غلط ۷-۱۱
خاتمه ۱۲-۱۳

مقدّمه

۱ از طرف یکی از رهبران کلیسا به آن بانوی برگزیدهٔ خدا و فرزندان او، که نه تنها من واقعاً آنها را دوست دارم، بلکه همهٔ آنانی که حقیقت را می‌شناسند. **۲**زیرا حقیقت در میان ما بوده و هست و تا ابد با ما خواهد بود. **۳**خدای پدر و عیسی مسیح پسر او، فیض، رحمت و آرامش به ما عنایت فرماید تا این برکات همیشه در حقیقت و محبّت از آن ما باشد.

حقیقت و محبّت

۴وقتی شنیدم که بعضی از فرزندان تو همان‌طور که پدر ما فرمان داده است بر طبق حقیقت زندگی می‌کنند، خیلی خوشحال شدم. **۵**و اکنون ای بانو، خواهشی از تو دارم و آن این است که به یکدیگر محبّت کنیم. من فرمان تازه‌ای به تو نمی‌دهم، بلکه همان فرمانی است که از اول شنیدیم. **۶**منظور من از محبّت این است که مطابق احکام خدا زندگی کنیم. آری، آن فرمان که شما از اول شنیدید این است که باید در محبّت زندگی کنید.

۷فریبکاران بسیاری به سرتاسر جهان رفته‌اند، یعنی اشخاصی
که قبول نمی‌کنند، عیسی مسیح در جسم ظاهر شد. اینها
فریبکار هستند! اینها «دشمن مسیح» هستند! **۸**مواظب باشید
مبادا تمام کارهایی را که ما برای شما کرده‌ایم، باطل سازید.
برعکس، ما می‌خواهیم که شما پاداش خود را کاملاً دریافت
کنید.
۹هرکه تعالیمش مطابق تعالیم مسیح نیست بلکه چیزهای
دیگری را تعلیم می‌دهد، خدا با او نیست. امّا کسانی‌که به
تعلیم مسیح وفادار هستند، هم خدای پدر را دارند و هم پسر
را. **۱۰**اگر کسی نزد شما بیاید و این تعلیم درست را نیاورد،
او را در خانهٔ خود نپذیرید و حتّی به او خوش‌آمد هم نگویید،
۱۱زیرا هرکه به او خوش‌آمد گوید در کارهای شریرانهٔ او همدست
شناخته می‌شود.

خاتمه

۱۲اگر چه مطالب بسیاری هست که باید به شما بنویسم،
امّا فکر می‌کنم بهتر است آنها را با قلم و مرکب روی کاغذ
نیاورم و به جای آن، امیدوارم شما را شخصاً ببینم و روبه‌رو
با شما صحبت کنم تا همهٔ ما کاملاً شاد شویم. **۱۳**فرزندان
خواهر برگزیدهٔ تو سلام می‌رسانند.

برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

نامهٔ سوم یوحنای رسول

معرّفی کتاب

این نامه از طرف یک رهبر -پیر- کلیسا، به یک رهبر کلیسا به نام غایوس نوشته شده است. نویسنده از غایوس به‌خاطر کمک به سایر مسیحیان تشکّر و قدردانی نموده و در مورد شخصی به نام دیوترفس به او هشدار داده است.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱-۴
قدردانی از غایوس ۵-۸
محکوم کردن دیوترفس ۹-۱۰
تعریف از دیمیتریوس ۱۱-۱۲
خاتمه ۱۳-۱۵

مقدّمه

۱ از طرف یکی از رهبران کلیسا به «غایوس» عزیز که واقعاً دوستش دارم.

۲ای عزیز، دعا می‌کنم که روزگار بر وفق مراد تو باشد و همان‌طور که در روح سالم هستی، از سلامتی بدن نیز برخوردار باشی. **۳**وقتی بعضی از ایمانداران به اینجا آمدند و به من خبر دادند که تو چقدر به حقیقت الهی وفادار هستی، یعنی چگونه مطابق حقیقت رفتار می‌کنی، خیلی خوشحال شدم. **۴**هیچ چیز بیش از این مرا خوشحال نمی‌سازد که بشنوم فرزندان من بر طبق حقیقت رفتار می‌کنند.

همکاری و مخالفت

۵ای عزیز، از تمام کارهایی که برای این ایمانداران انجام می‌دهی، هرچند آنها را نمی‌شناسی، معلوم می‌شود که با وفاداری کار می‌کنی. **۶**آنها برای کلیسای اینجا از مهربانی تو تعریف کرده‌اند. اگر به طور خداپسندانه به آنها کمک کنی تا سفر خود را ادامه دهند، کاری نیکو کرده‌ای. **۷**زیرا آنها این سفر

را به عنوان خدمتی به مسیح شروع کرده‌اند و از غیر مسیحیان کمک قبول نمی‌کنند. **۸**پس ما مسیحیان موظّفیم، با پذیرایی از چنین اشخاص در انتشار حقیقت همکاری کنیم.

۹من نامه‌ای مختصر به کلیسا نوشتم، امّا «دیوترفس» که همیشه دوست دارد خود را جلو بیندازد، سخنان ما را قبول نمی‌کند. **۱۰**وقتی بیایم کلیسا را از تمام کارهایی که او کرده و تمام اتّهامات بی‌اساس و نادرستی که به ما زده است، مطّلع خواهم ساخت. او به این کارها اکتفا نکرده بلکه ایمانداران را نیز به خانهٔ خود راه نمی‌دهد و مانع می‌شود که دیگران نیز از آنها پذیرایی کنند و اگر بعضی‌ها چنین کنند، او آنان را از کلیسا بیرون می‌کند.

۱۱ای دوست عزیز، نیکویی را دنبال کن نه بدی را. شخص نیکوکار فرزند خداست، بدکار هرگز خدا را ندیده است.

۱۲همه از «دیمیتریوس» به نیکی سخن می‌گویند -حقیقت هم همین است- و ما نیز گفتار آنها را تأیید می‌کنیم و تو می‌دانی که شهادت ما قابل اعتماد است.

خاتمه

۱۳مطالب زیادی هست که باید برای تو بنویسم، امّا نمی‌خواهم آن را با قلم و مرکب روی کاغذ بیاورم. **۱۴**امیدوارم تو را خیلی زود ببینم و روبه‌رو با هم صحبت کنیم. **۱۵**صلح و آرامش از آن تو باد. دوستانت سلام می‌رسانند، به یکایک دوستان ما سلام برسان.

برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

نامهٔ یهودا

معرّفی کتاب

نامهٔ یهودا به‌خاطر هشدار در مورد معلّمان دروغین که ادّعا می‌کردند ایماندار هستند، نوشته شده است. در این نامهٔ کوتاه که شباهت به نامهٔ دوم پطرس دارد، نویسنده، خوانندگان را به استقامت و پایداری در ایمانی که یک‌بار به مقدّسین سپرده شده است، تشویق می‌نماید.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱-۲
شخصیّت، تعالیم و محکومیّت معلّمان دروغین ۳-۱۶
توصیه به حفظ ایمان ۱۷-۲۳
دعای فیض ۲۴-۲۵

مقدّمه

۱ از طرف یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب به برگزیدگانی که محبوب خدای پدر هستند و در عیسی مسیح محفوظ می‌باشند. **۲**رحمت و آرامش و محبّت در میان شما روز افزون باد.

معلّمان دروغین

۳ای دوستان عزیز، بسیار مشتاق بودم دربارهٔ نجاتی که همهٔ ما با هم در آن شریک می‌باشیم به شما بنویسم، امّا ناگهان احساس کردم که باید شما را تشویق کنم تا از ایمانی که خدا یک‌بار برای همیشه به مقدّسین خود عطا کرده است، دفاع نمایید. **۴**زیرا عدّه‌ای مخفیانه به میان ما راه یافته‌اند. این اشخاص خداناشناس، فیض خدای ما را بهانه‌ای برای فساد اخلاقی خود قرار می‌دهند و یگانه مولا و خداوند ما، مسیح را منکر می‌شوند. کتاب‌مقدّس مدّتها پیش محکومیّت آنها را پیش‌بینی کرده بود و آن امروز واقع شده است. **۵**اگرچه شما این حقیقت را خوب می‌دانید، باز هم می‌خواهم یادآور شوم که خداوند با وجود آنکه

قوم اسرائیل را به سلامتی از مصر بیرون آورد، بعدها آن کسانی
را که ایمان نداشتند، نابود ساخت. **۶**همچنین خدا فرشتگانی
را که مقام والای خود را حفظ نکردند و مکان اصلی خود را
ترک نمودند، تحت ظلمت و در زنجیرهای ابدی نگاه داشته
است تا در روز داوری محکوم شـوند. **۷**همین‌طور شهرهای
سدوم و غموره و شهرهای مجاور آنها که خود را به زناکاری
و انحرافات جنسی تسلیم کردند و اکنون به عنوان عبرت در
آتش جاودانی مجازات می‌شوند. **۸**وضع این اشخاص هم امروز
همین‌طور است. رؤیاها و خوابهایی می‌بینند که آنها را به آلوده
ساختن بدنهایشان وادار می‌کند. هیچ‌یک از مراجع قدرت را
قبول ندارند و به موجودات سماوی اهانت می‌کنند. **۹**در حالتی
که حتّی میکائیل، رئیس فرشتگان، وقتی بر سر نعش موسی با
ابلیس مجادله می‌کرد، جرأت نداشت او را با اهانت محکوم
سازد، بلکه فقط گفت: «خداوند تو را سرزنش کند.» **۱۰**ولی
این اشخاص امروز به آنچه که نمی‌فهمند اهانت می‌کنند و آن
چیزهایی که آنها مثل حیوانـات از روی غریزه درک می‌کنند،
چیزهایی است که باعث هلاکت آنها می‌شود. **۱۱**وای به حال
آنها، زیرا همان راهی را در پیش گرفته‌اند که «قائن» پیمود و مانند
«بلعام» برای سود خود راه غلط را دنبال کرده و مانند «قورح»
که علیه موسی طغیان کرد، یاغی شده و از بین رفته‌اند. **۱۲**اینها
مجالس اُنس شما را آلوده می‌سازند، زیرا با بی‌شرمی می‌خورند
و می‌نوشند و فقط در فکر خود هستند. آنها ابرهای بی‌بارانی
هستند که از برابر باد رانده می‌شوند. درختهایی هستند که در
هیچ فصلی میوه نمی‌دهند و از ریشه کنده شده و کاملاً مرده‌اند.
۱۳آنها مانند امواج متلاطم دریا هستند و کارهای شرم‌آورشان
مانند کفهای کثیفی ظاهر می‌شود و مانند ستارگان سرگردانی
هستند که تاریکی دوزخ تا به ابد در انتظار آنهاست. **۱۴**«خنوخ»
که نسل هفتم بعد از آدم بود، پیشگویی کرده گفت: «ببینید،
خداوند با دهها هزار نفر از مقدّسـین خود می‌آید **۱۵**تا بر همهٔ
آدمیان داوری کند و انسانهای شریری را که از روی شرارت،
دست به کارهای شریرانه زده‌اند و همهٔ سخنان سختی را که
گناهکاران خداناشناس به ضد خدا گفته‌اند، محکوم سازد.»
۱۶این اشخاص همیشه غرغر و شکایت کرده و از شهوات خویش
پیروی می‌نمایند. کلمات زیبا و گزاف از دهانشان جاری است
و برای سود و منفعت خود از دیگران تعریف می‌کنند.

اخطارها و دستورات

۱۷و امّا شما ای عزیزان، باید سخنانی را که رسولان خداوند
ما عیسی مسیح گفته‌اند به‌یاد داشته باشید، **۱۸**زیرا آنها به شما
گفته بودند که در زمان آخر افرادی می‌آیند که شما و ایمانتان
را مسخره خواهند کرد و فقط از شهوات شریرانهٔ خود پیروی
خواهند نمود. **۱۹**ایشان مردمانی نفسانی هستند که تفرقه
می‌اندازند و از روح خدا محرومند. **۲۰**ای عزیزان، شما باید در
ایمان بسیار مقدّستان، ثابت باشید و در آن پیشرفت کنید. با
هدایت روح‌القدس دعا نمایید، **۲۱**و شما که منتظر خداوند ما
عیسی مسیح هستید تا او در رحمت خود، حیات جاودان به
شما عنایت فرماید، خود را در محبّت خدا نگاه دارید. **۲۲**نسبت
به آنها که شک و تردید دارند، دلسوز باشید. **۲۳**کسانی را که
به آتش افتاده‌اند بیرون آورید و نجات بخشید، نسبت به دیگران
هم دلسوز باشید و هم از آنان بترسید، امّا حتّی از لباسهایشان
که با شهوات گناه آلوده شده است نیز متنفّر باشید.

دعای شکرگزاری

۲۴اکنون بر آن کسی‌که قادر است شما را از لغزش نگاه
دارد و شما را بی‌عیب و شادمان در پیشگاه جلالش قرار دهد،
۲۵یعنی بر خدای یکتا که به وسیلهٔ عیسی مسیح خداوند ما،
ما را نجات داده است، جلال و عظمت، قوّت و قدرت باد،
از ازل تا به امروز و از امروز تا به ابد، آمین.

مکاشفهٔ یوحنای رسول

شماره فصل‌های این کتاب

برای سهولت انتخاب و مطالعه، شماره فصل‌های این کتاب در این صفحه گنجانده شده است. برای مطالعهٔ هر فصل یا روی آن شماره کلیک کنید و یا به صفحهٔ بعدی بروید. برای بازگشت به ابتدای کتاب مقدّس لطفاً اینجا را کلیک کنید.

باشد که نور کلام خدا دلهای شما را منوّر و زندگی‌تان را از برکت سرشار نماید.

۱	۲	۳	۴	۵
۶	۷	۸	۹	۱۰
۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵
۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰
۲۱			۲۲	

مکاشفهٔ یوحنای رسول

معرّفی کتاب

مکاشـفهٔ یوحنا در زمانی نوشته شد که مسـیحیان به‌خاطر ایمانشان به عیسی مسیح به عنوان خداوند، تحت آزار و شکنجه بودند. مقصود اصلی نویسنده این است که به خوانندگان خود امید ببخشد و آنها را تشویق کند که در زمان سختی و شکنجه در ایمان خود وفادار باشند.

بیشتر قسـمت‌های این کتاب، مکاشفات و رؤیاهایی است که به طور استعاره و با زبان اشـاره بیان شده و مسیحیان آن زمان، آن را خوب می‌فهمیدنـد ولی برای دیگران به صورت رمز بود.

صحنه‌های مکاشـفات و رؤیاهای این کتاب همچون یک سـمفونی به دفعات مختلف و به صورتهـای گوناگون تکرار و تکرار می‌شـوند. هرچند نظریات مختلفی در مورد شرح و تفسیر این کتاب وجود دارد، ولی آهنگ اصلی کتاب آشکار است و آن این است که خدا سرانجام از طریق عیسی مسیح بر تمام دشمنان و شیطان پیروز خواهد شد و کسانی را که به او وفادار بوده‌اند، در آسـمانی جدید و زمینی جدید برکت و پاداش خواهد داد.

تقسیم‌بندی کتاب

مقدّمه ۱:۱–۸
رؤیای اوّلیه و نامه‌هایی به هفت کلیسا ۱:۹–۳:۲۲
طومار با هفت مهر ۴:۱–۸:۱
هفت شیپور ۸:۲–۱۱:۱۹
اژدها و دو حیوان وحشی ۱۲:۱–۱۳:۱۸
رؤیاهای گوناگون ۱۴:۱–۱۵:۸
هفت جام غضب خدا ۱۶:۱–۲۱
سقوط بابل، شکست حیوان وحشی، نبی دروغین و شیطان ۱۷:۱–۲۰:۱۰
داوری نهایی ۲۰:۱۱–۱۵
آسمان جدید، زمین جدید و اورشلیم جدید ۲۱:۱–۲۲:۵
خاتمه ۲۲:۶–۲۱

۱ این مکاشفه‌ای است که خدا به عیسی مسیح داده است تا آنچه را که باید بزودی رخ دهد، به بندگانش نشان دهد. او فرشتهٔ خود را به نزد بندهٔ خویش یوحنا فرستاد، **۲**تا این چیزها را به او نشان دهد. یوحنا با بیان آنچه شنیده و دیده است به حقانیّت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح گواهی می‌دهد. **۳**و خوشا به حال کسی‌که این را می‌خواند و کسانی‌که به کلمات این نبوّت گوش می‌دهند و طبق آنچه در آن نوشته شده است، عمل می‌کنند. زیرا بزودی همهٔ این چیزها به وقوع خواهد پیوست.

درود به کلیساهای هفت‌گانه

۴از طرف یوحنا تقدیم به هفت کلیسای استان آسیا:
فیض و سلامتی از جانب خدا، او که هست، بود و خواهد آمد و از جانب هفت روح که در پیشگاه تخت پادشاهی او هستند. **۵**و از جانب عیسی مسیح، آن شاهد امین، آن نخستزاده از مردگان و فرمانده پادشاهان زمین به شما فیض و آرامش باد.
او ما را دوست دارد و با خون خود ما را از گناهانمان آزاد گردانید. **۶**و ما را به سلطنت رسانید تا به عنوان کاهنان، خدا یعنی پدر او را خدمت کنیم. او را تا به ابد جلال و قدرت باد، آمین. **۷**ببین او با ابرها می‌آید! همه و از جمله آن کسانی‌که به او نیزه زدند، او را خواهند دید و همهٔ اقوام جهان به‌خاطر او سوگواری خواهند کرد. آری، چنین خواهد شد! آمین.
۸خداوند خدا می‌گوید: «من الف و یاء هستم، خداوند متعال که بود و هست و خواهد آمد.»

ظهور مسیح

۹من یوحنا، برادر شما، که در اتّحاد با عیسی در رنج و در پادشاهی و در بردباری شریک شما هستم، به‌خاطر موعظهٔ کلام خدا و شهادت به عیسی در جزیره‌ای به نام پاتموس مقیم بودم.
۱۰آن روز، روز خداوند بود و روح‌القدس مرا فراگرفت، در آن حال، از پشت سر خود صدای بلندی مثل صدای شیپور شنیدم **۱۱**که به من گفت: «آنچه را که می‌بینی در کتابی بنویس و به این هفت کلیسا، یعنی کلیساهای: افسس، اسمیرنا، پرغامس، طیاتیرا، سارد، فیلادلفیا، و لائودیکیه بفرست.»
۱۲برگشتم تا ببینم کیست که با من سخن می‌گوید و وقتی برگشتم، هفت چراغپایهٔ زرّین دیدم. **۱۳**در میان چراغپایه‌ها کسی شبیه انسان بود که ردای بلندی بر تن داشت و زِرِه زرّینی

به دور سینه‌اش بود. **۱۴**موهای او مثل پشم یا برف سفید بود و چشمانش مثل آتش می‌درخشید. **۱۵**پاهایش مثل برنزی که در کوره گداخته و سپس شفّاف شده باشد، درخشان بود و صدایش مانند صدای آبشار. **۱۶**او در دست راست خود، هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری تیز و دو دَم بیرون می‌آمد و چهره‌اش مانند خورشید نیمروز می‌درخشید. **۱۷**وقتی او را دیدم مثل مرده پیش پای او افتادم، امّا او دست راست خود را بر من گذاشت و گفت: «نترس، من اول و آخر هستم. **۱۸**من زنده بودم و مردم و اکنون تا به ابد زنده هستم و کلیدهای مرگ و جهان مردگان را در دست دارم. **۱۹**آنچه را می‌بینی بنویس، آنچه که اکنون هست و بعد از این اتّفاق می‌افتد. **۲۰**مفهوم و مقصود آن هفت ستاره‌ای که در دست راست من دیدی و آن هفت چراغپایه زرّین این است. آن هفت ستاره فرشتگان هفت کلیسا و آن هفت چراغپایه، هفت کلیسا می‌باشند.

پیام به کلیسای افسس

۲ «به فرشته کلیسای افسس بنویس:

«این است سخنان آن کسی که هفت ستاره را به دست راست خود دارد و در میان هفت چراغپایهٔ زرّین گردش می‌کند. **۲**من کارها، رنجها، و بردباری تو را می‌دانم. می‌دانم که نمی‌توانی افراد شریر را تحمّل کنی. تو آنانی را که ادّعا می‌کنند رسول هستند ولی نیستند، امتحان کرده‌ای و دریافته‌ای که دورغگو هستند. **۳**تو بردبار هستی. به‌خاطر من در مقابل شرارت ایستادگی کرده‌ای و از پا در نیامده‌ای. **۴**امّا این شکایت را از تو دارم: عشق و علاقهٔ نخستین خود را از دست داده‌ای. **۵**به‌یاد داشته باش که از چه مقام بلندی سقوط کرده‌ای، توبه کن و مثل گذشته عمل نما و اگر توبه نکنی نزد تو می‌آیم و چراغپایه‌ات را از جایش بر می‌دارم. **۶**البتّه باید بگویم: تو این حُسن را هم داری که مثل من از کارهای نقولاویان متنفّر هستی. **۷**ای کسانی‌که گوش دارید، به آنچه که روح به کلیساها می‌گوید گوش دهید! به کسی‌که پیروز شود اجازه می‌دهم از درخت زندگانی که در باغ خدا می‌روید، بخورد.

پیام به کلیسای اسمیرنا

۸«به فرشتهٔ کلیسای اسمیرنا بنویس:

«این است سخنان آن اول و آخر، آن‌کس که مُرد و زنده شد: **۹**من از عذاب و فقر تو آگاه هستم ولی با وجود این، توانگر

هستی! می‌دانم آن کسانی‌که ادّعا می‌کنند یهودی هستند ولی نیستند، چطور به تو افترا می‌زنند. آنان جماعت شیطانند! **۱۰**از رنجی که به شما روی می‌آورد، نترسید. البتّه ابلیس بعضی از شما را به زندان خواهد افکند تا شما را بیازماید و به مدّت ده روز رنج خواهید کشید ولی تا دَم مرگ وفادار بمانید و من به شما تاج حیات را خواهم بخشید.

۱۱«ای کسانی‌که گوش دارید به آنچه که روح به کلیساها می‌گوید گوش دهید! کسی‌که پیروز شود، عذاب مرگ دوم را نخواهد چشید.

پیام به کلیسای پرغامس

۱۲«به فرشتهٔ کلیسای پرغامس بنویس:

«این است سخنان آن کسی‌که صاحب آن شمشیر تیز دو دَم است. **۱۳**می‌دانم تو در کجا به سر می‌بری، تخت شیطان در آنجا قرار دارد و من می‌دانم ایمانی که به من داری کم نشده است. تو حتّی در آن زمان که آنتیپاس، شاهد امین من در شهر تو یعنی در خانهٔ شیطان شهید شد، ایمانت را از دست ندادی. **۱۴**امّا از تو چند شکایت دارم: در پرغامس عدّه‌ای با تو هستند که به تعالیم بلعام چسبیده‌اند. بلعام به بالاق تعلیم داد که چگونه قوم اسرائیل را از راه راست منحرف سازد و آنان را تشویق کرد که خوراکی را بخورند که به بُتها تقدیم شده بود و مرتکب زنا بشوند. **۱۵**و همچنین عدّه‌ای هستند که از تعلیم نقولاویان پیروی می‌کنند. **۱۶**پس توبه کن! اگر توبه نکنی بزودی نزد تو خواهم آمد و با شمشیری که از دهانم بیرون می‌آید، با آنان جنگ خواهم کرد.

۱۷«ای کسانی‌که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می‌گوید بشنوید!

«به کسی‌که پیروز شود، نان مرموز الهی خواهم داد و نیز به او سنگ سفیدی می‌دهم و بر آن سنگ، نام تازه‌ای نوشته خواهد بود که هیچ‌کس معنی آن را نخواهد فهمید مگر آن کسی‌که آن را می‌گیرد.

پیام به کلیسای طیاتیرا

۱۸«به فرشتهٔ کلیسای طیاتیرا بنویس:

«این است سخنان پسر خدا که چشمانش مانند آتش می‌درخشد و پاهایش مثل برنز شفّاف درخشان است. **۱۹**از کارها، محبّت و وفاداری، خدمت نیکو و بردباری تو آگاه هستم و می‌دانم که

اکنون کارهای تو از گذشته بهتر است. **۲۰**و امّا از تو شکایتی دارم: تو ایزابل را آزاد گذاشته‌ای. ایزابل، زنی که ادّعا می‌کند نبیّه است و با تعلیم خود، بندگان مرا گمراه می‌کند تا آنها مرتکب زنا و خوردن خوراکهایی شوند که به بُتها تقدیم شده است. **۲۱**به او مُهلت داده‌ام که توبه کند ولی او نمی‌خواهد دست از زناکاری‌های خود بردارد. **۲۲**بدان که من او را گرفتار بسترش خواهم ساخت و عاشقانش را که با او زنا کرده‌اند، همراه خودش گرفتار مصیبت شدیدی خواهم کرد، مگر اینکه از آن کارهایی که با او کرده بودند، توبه کنند **۲۳**و فرزندانش را به قتل خواهم رسانید. با این کارها، همهٔ کلیساها خواهند فهمید که من افکار و نیّت‌های انسان را می‌آزمایم و به هر یک از شما بر طبق کارهایش جزا خواهم داد.

۲۴«اکنون روی سخن من با بقیّهٔ شما در طیاتیراست که این تعالیم را نپذیرفته‌اید؛ آنچه را که آنان اسرار مخصوص شیطان می‌خوانند، نیاموخته‌اید. من نمی‌خواهم بار بیشتری بر شما تحمیل کنم. **۲۵**فقط می‌خواهم آنچه را دارید تا زمانی‌که من می‌آیم، محکم نگاه دارید. **۲۶**به کسی‌که پیروز شود و در انجام ارادهٔ من تا به آخر استقامت نشان دهد قدرت خواهم داد تا بر تمام ملل حکمرانی کند. **۲۷**او با عصای آهنین بر آنان فرمان خواهد راند و آنان را مثل ظروف سفالین خُرد خواهد کرد. او تمام این کارها را با قدرتی که من از پدر دریافت کرده‌ام، انجام خواهد داد. **۲۸**و همچنین ستارهٔ صبح را به او خواهم بخشید.

۲۹«ای کسانی‌که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می‌گوید، بشنوید!

پیام به کلیسای سارد

۳ «به فرشتهٔ کلیسای سارد بنویس:

«این است سخنان آن کسی‌که دارای هفت روح خدا و هفت ستاره است. کارهای تو را می‌دانم و اگرچه همه می‌گویند تو زنده هستی ولی مرده‌ای. **۲**بیدار شو و آن چیزهایی را که باقی مانده و نزدیک است از بین برود، تقویت کن، زیرا من هیچ‌یک از کارهایی که پسندیدهٔ خداست، در تو نیافته‌ام. **۳**پس آنچه را که آموخته و شنیده‌ای به‌یاد آور و آن را محکم نگاه دار و توبه کن. اگر بیدار نشوی، من مانند دزد بر سر تو خواهم آمد و تو لحظهٔ آمدن مرا نخواهی دانست. **۴**امّا چند

نفر در سارد داری که لباسهای خود را نیالوده‌اند. آنان در لباس سفید با من راه خواهند رفت زیرا مستحق آن هستند. **۵**کسی که پیروز شود، به لباس سفید ملبّس خواهد شد و نامش را هرگز از کتاب حیات حذف نخواهم کرد و در پیشگاه پدر خود و فرشتگان، او را از آن خود خواهم دانست.

۶«ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می‌گوید بشنوید!

پیام به کلیسای فیلادلفیا

۷«به فرشتهٔ کلیسای فیلادلفیا بنویس:

«این است سخنان آن قدّوس و صادق که کلید داوود را به دست دارد. دری را که او بگشاید نمی‌توان بست و هر دری را که او ببندد نمی‌توان گشود. **۸**من کارهای تو را می‌دانم و دری گشوده پیش روی تو قرار داده‌ام که هیچ‌کس نمی‌تواند آن را ببندد؛ زیرا با اینکه قدرت تو کم است، تعلیم مرا نگاه‌داشته‌ای و نام مرا انکار نکرده‌ای. **۹**توجّه کن! این است کاری که من خواهم کرد: آنانی را که از جماعت شیطان هستند و ادّعای یهودیّت می‌کنند، ولی نیستند و دروغ می‌گویند، خواهم آورد و پیش پای تو خواهم افکند و آنان خواهند دانست که تو محبوب من هستی، **۱۰**زیرا مطابق تعالیم من رفتار کردی و نسبت به من وفادار ماندی. من نیز تو را از آزمایش سختی که قرار است بر تمامی جهان واقع شود و ساکنانش را بیازماید، حفظ خواهم کرد. **۱۱**بزودی می‌آیم، آنچه را داری محکم نگه‌دار و نگذار کسی تاج تو را برباید. **۱۲**من کسی را که پیروز گردد، مثل ستونی در معبد خدای خود ثابت خواهم ساخت، او هرگز از آنجا نخواهد رفت و من نام خدای خود را بر او خواهم نوشت. من نام شهر خدا، یعنی آن اورشلیم تازه‌ای را که از آسمان و از جانب خدای من نزول می‌کند و همچنین نام تازه خود را بر او خواهم نوشت.

۱۳«ای کسانی که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می‌گوید، بشنوید!

پیام به کلیسای لائودیکیه

۱۴«به فرشتهٔ کلیسای لائودیکیه بنویس:

«این است سخنان «آمین»، آن شاهد امین و راستین و نخستین منشاء تمام خلقت خدا. **۱۵**من از همهٔ کارهای تو آگاه هستم و می‌دانم که تو نه گرم هستی و نه سرد. ای کاش گرم بودی و

یا سرد. **۱۶**امّا چون بین این دو، یعنی نه گرم هستی و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد **۱۷**زیرا می‌گویی: 'دولتمند هستم و ثروت جمع کرده‌ام و محتاج به چیزی نیستم.' اگرچه این را نمی‌دانی، با این وجود، تو بیچاره و بدبخت و بینوا و کور و عریان هستی. **۱۸**به تو نصیحت می‌کنم، طلایی را که در آتش تصفیه شده از من بخر تا تو را به راستی دولتمند گرداند و لباس سفیدی بخر تا بپوشی و خجلت عریانی خود را بپوشانی و مرحمی بخر و به چشمان خویش بمال تا ببینی. **۱۹**همهٔ کسانی را که دوست می‌دارم، سرزنش می‌کنم و تأدیب می‌نمایم پس غیور باش و توبه کن. **۲۰**من پشت در ایستاده در را می‌کوبم اگر کسی صدای مرا بشنود و در را باز کند، وارد می‌شوم و با او شام خواهم خورد و او نیز با من. **۲۱**به آن کسی‌که پیروز گردد، جایی در روی تخت خود خواهم بخشید، همان‌طور که من پیروز شدم و با پدر بر تخت او نشستم.

۲۲«ای کسانی‌که گوش دارید، آنچه را که روح به کلیساها می‌گوید، بشنوید!»

پرستش در عالم بالا

۴ پس از آن نگاه کردم و در آسمان دری گشاده دیدم و همان صدایی که من در آغاز شنیده بودم، مانند شیپوری به من گفت: «بالا بیا، من آنچه را که باید بعد از این رُخ دهد به تو نشان خواهم داد.» **۲**روح خدا مرا فراگرفت و دیدم که در آسمان تختی قرار داشت و بر روی آن تخت کسی نشسته بود **۳**که مانند یشم و عقیق می‌درخشید و در گرداگرد تخت رنگین‌کمانی بود، به درخشندگی زُمرّد. **۴**در پیرامون این تخت بیست و چهار تخت دیگر بود و روی آنها بیست و چهار پیر نشسته بودند. آنها لباس سفید به تن و تاج زرّین بر سر داشتند. **۵**از آن تخت برق ساطع می‌شد و غرّش و رعد شنیده می‌شد. در جلوی تخت، هفت مشعل سوزان می‌سوخت. اینها هفت روح خدا هستند. **۶**و همچنین در برابر تخت چیزی که مانند دریای شیشه یا بلور بود دیده می‌شد. در اطراف و در چهار گوشهٔ تخت، چهار حیوان قرار داشت که بدن آنها از هر طرف پر از چشم بود. **۷**حیوان اول مانند شیر بود، دومی مانند گوساله، سومی صورتی مانند صورت انسان داشت و چهارمی مانند عقابی پر گشوده بود. **۸**هر یک از این چهار

حیوان شش بال داشت و بدن آنها از هر طرف پر از چشم بود و شب و روز دایماً می‌گفتند:

«قدّوس، قدّوس، قدّوس، خداوند، خدای قادر مطلق
که بود و هست و خواهد آمد.»

۹هر وقت این حیوانات آن تخت‌نشین را که تا ابد زنده است، تجلیل و تکریم و تمجید می‌کنند، ۱۰آن بیست و چهار پیر در برابر تخت‌نشین که تا ابد زنده است سجده می‌کنند و او را می‌پرستند و تاجهای خود را در جلوی تخت او می‌اندازند و فریاد می‌زنند:

۱۱«ای خداوند و خدای ما، تو تنها شایسته‌ای
که صاحب جلال و حرمت و قدرت باشی،
زیرا تو همه‌چیز را آفریدی
و به ارادهٔ تو، آنها هستی و حیات یافتند.»

برّه و طومار

۵ آنگاه دیدم که تخت‌نشین، طوماری در دست راست دارد که هر دو طرف آن نوشته شده و با هفت مُهر، مُهر و موم شده بود. ۲و فرشتهٔ نیرومندی را دیدم که با صدای بلند می‌گفت: «چه کسی شایسته است که طومار را بگشاید و مُهرهایش را بردارد؟» ۳امّا هیچ‌کس در آسمان یا روی زمین و یا زیر زمین قادر نبود که طومار را بگشاید و یا به داخل آن نگاه کند. ۴من زارزار می‌گریستم، زیرا کسی یافت نشد که شایستهٔ آن باشد که طومار را بگشاید و یا به داخل آن نگاه کند. ۵آنگاه یکی از پیران به من گفت: «گریه مکن زیرا آن شیر، شیری که از طایفهٔ یهودا و نهالی از نسل داوود است، پیروز شده و او حق گشودن طومار و برداشتن هفت مُهر آن را دارد.»

۶آنگاه دیدم که در وسط همان تخت و در میان آن حیوانات و پیران، برّه‌ای ایستاده بود که علامت برّهٔ قربانی شده را داشت. آن برّه دارای هفت شاخ و هفت چشم بود. هفت چشمی که هفت روح خدا هستند و به همهٔ جهان فرستاده شده‌اند. ۷برّه جلو آمد و طومار را از دست راست تخت‌نشین گرفت. ۸همین‌که او آن را گرفت آن چهار حیوان و بیست و چهار پیر، پیش برّه سجده کردند. پیران به یک دست چنگ داشتند و به دست دیگر جامهای زرّین پر از بُخور که نشانهٔ دعاهای مقدّسین است. ۹آنها سرود تازه‌ای می‌سراییدند:

«تو شایسته‌ای که، طومار را بگیری،
و مُهرهایش را بگشایی،
زیرا تو کشته شدی و با خون خود مردمان را از هر
طایفه و زبان،
از هر ملّت و امّت، برای خدا خریدی.
۱۰ تو آنان را به سلطنت رسانیدی تا به عنوان کاهنان،
خدای ما را خدمت کنند و آنها بر زمین فرمانروایی
خواهند کرد.»

۱۱آنگاه نگاه کردم و صدای فرشتگان بی‌شماری را که صدها هزار و هزاران هزار بودند، شنیدم. آنها در اطراف آن تخت و حیوانات و پیران ایستاده بودند **۱۲**و با صدای بلند فریاد می‌زدند:

«برّهٔ قربانی شده شایسته است
تا قدرت و ثروت، حکمت و توانایی،
حرمت و جلال و تمجید بیاید.»

۱۳آنگاه شنیدم که همهٔ موجودات آسمان و زمین و زیر زمین و دریا و هرچه در آنهاست فریاد می‌کردند:

«ستایش و عزّت، جلال و قدرت،
از آن کسی باد که بر تخت می‌نشیند
و تا به ابد از آن برّه باد!»

۱۴و آن چهار حیوان گفتند «آمین!» و پیران سجده نموده، او را پرستش کردند.

شکستن مُهرها

۶ در آن هنگام که برّه، نخستین مُهر از آن هفت مُهر را شکست، من ناظر بودم و شنیدم که یکی از آن حیوانات با صدایش مانند رعد می‌گوید: «بیا!» **۲**و ناگهان اسب سفیدی دیدم که سوار آن کمانی به دست داشت و تاجی به او داده شد و او پیروزمندانه عازم فتح و ظفر شد.

۳وقتی برّه، دومین مُهر را گشود، شنیدم که حیوان دوم گفت: «بیا!» **۴**و اسب دیگری که سرخ رنگ بود، بیرون آمد و به سوار آن قدرت داده شد تا صلح را از روی زمین بردارد تا انسانها همدیگر را بکشند و همچنین به او شمشیر بزرگی داده شد.

۵وقتی برّه، سومین مُهر را گشود، شنیدم که حیوان سوم گفت: «بیا!» آنگاه نگاه کردم و اسب سیاهی را دیدم، که سوارش ترازویی به دست داشت **۶**و صدایی از میان آن حیوانات به گوشم رسید که می‌گفت: «قیمت یک پیمانه گندم و یا سه پیمانه جو، مزد یک روز کار خواهد بود. به روغن زیتون و شراب آسیبی مرسان.»

۷زمانی‌که او چهارمین مُهر را گشود، صدای حیوان چهارم را شنیدم که گفت: «بیا!» **۸**وقتی به آنجا نگاه کردم، اسب رنگ پریده‌ای را دیدم که نام سوارش مرگ بود و دنیای مردگان به دنبالش می‌آمد. به او قدرتی داده شد تا یک چهارم زمین را با شمشیر و گرسنگی و امراض مُهلک و حیوانات وحشی از بین ببرد.

۹وقتی پنجمین مُهر را گشود، در زیر قربانگاه ارواح کسانی را دیدم که به‌خاطر کلام خدا و اعتراف ایمان خود شهید شده بودند. **۱۰**آنها با صدای بلند فریاد زدند: «ای خداوند قدّوس و راستین، تا به کی بر ساکنین زمین داوری نمی‌کنی و انتقام خون ما را از آنها نمی‌گیری؟» **۱۱**به هر یک از آنها ردای سفیدی دادند و به آنها گفته شد که اندکی دیگر بیارامند تا تعداد همقطاران و ایمانداران که می‌باید مثل آنان کشته شوند، کامل گردد.

۱۲آنگاه وقتی برّه، ششمین مُهر را گشود، دیدم که زمین لرزهٔ شدیدی رخ داد. خورشید مانند پلاسی سیاه گشت، ماه کاملاً مثل خون، سرخ شد. **۱۳**ستارگان آسمان مانند انجیرهایی که از تندباد به زمین می‌ریزند، فرو ریختند. **۱۴**آسمان مانند طومار درهم پیچیده‌ای ناپدید شد و همهٔ کوهها و جزیره‌ها از جای خود منتقل شدند **۱۵**و پادشاهان و فرمانروایان زمین، سرلشکران و توانگران، زورمندان و همهٔ انسانها چه برده و چه آزاد، خود را در غارها و در میان صخره‌های کوهها پنهان ساختند. **۱۶**و به کوه و صخره‌ها گفتند: «به روی ما بیفتید و ما را از چهرهٔ تخت‌نشین و از خشم و غضب برّه پنهان کنید، **۱۷**زیرا روز عظیم خشم آنها رسیده است، چه کسی می‌تواند آن روز را تحمّل کند؟»

۱۴۴۰۰۰ اسرائیلی

۷ بعد از این چهار فرشته را دیدم که در چهار گوشهٔ زمین مستقر شدند و جلوی چهار باد زمین را می‌گرفتند تا

دیگر بادی بر دریا و خشکی و یا هیچ درختی نوزد. **۲**و فرشتهٔ دیگری را دیدم که از مشرق برمی‌خاست و مُهر خدای زنده را در دست داشت و با صدای بلند به آن چهار فرشته که قدرت یافته بودند به خشکی و دریا آسیب رسانند، گفت: **۳**«تا آن زمان که ما مُهر خدایمان را بر پیشانی بندگانش نگذاریم، به دریا و خشکی و یا درختان آسیبی نرسانید.» **۴**و شنیدم که تعداد کسانی‌که از همهٔ طایفه‌های بنی‌اسرائیل نشانهٔ مُهر را دریافت داشته بودند یکصد و چهل و چهار هزار بود. **۵**دوازده هزار از طایفهٔ یهودا، دوازده هزار از طایفهٔ رئوبین، دوازده هزار از طایفهٔ جاد، **۶**دوازده هزار از طایفهٔ اشیر، دوازده هزار از طایفهٔ نفتالی، دوازده هزار از طایفهٔ منسی، **۷**دوازده هزار از طایفهٔ شمعون، دوازده هزار از طایفهٔ لاوی، دوازده هزار از طایفهٔ یساکار، **۸**دوازده هزار از طایفهٔ زبولون، دوازده هزار از طایفهٔ یوسف و دوازده هزار از طایفهٔ بنیامین.

جمعیّت بزرگ از تمام ملّتها

۹بعد از این نگاه کردم و گروه کثیری را دیدم که کسی قادر به شمارش آنها نبود. از همهٔ ملل و همهٔ قبایل و امّتها و زبانها در جلوی تخت و در مقابل برّه ایستاده بودند. آنها لباس سفیدی به تن داشتند و شاخهٔ نخل در دستشان بود **۱۰**و با هم فریاد می‌زدند: «نجات ما از جانب خدایی است که بر تخت می‌نشیند و از جانب برّه است.» **۱۱**و همهٔ فرشتگانی که در پیرامون تخت بودند، همراه با پیران و آن چهار حیوان در جلوی تخت، چهره بر زمین نهاده و خدا را عبادت کردند. **۱۲**آنها می‌گفتند: «آمین! حمد و جلال و حکمت، سپاس و حرمت، قدرت و قوّت از آن خدای ما باد تا به ابد! آمین.»

۱۳آنگاه یکی از آن پیران به من خطاب کرده گفت: «این مردان سفیدپوش چه کسانی هستند و اهل کجایند؟»

۱۴من پاسخ دادم: «ای آقای من، تو باید بدانی.»

سپس به من گفت: «اینها کسانی هستند که از آن عذاب سخت گذشته‌اند، رداهای خود را شسته و در خون برّه سفید کرده‌اند. **۱۵**به این سبب آنها در برابر تخت خدا هستند و او را شب و روز در معبدش خدمت می‌کنند و آنان در سایهٔ آن تخت‌نشین خواهند بود. **۱۶**آنان دیگر احساس گرسنگی یا تشنگی نخواهند کرد. خورشید و یا هیچ گرمای سوزانی به آنها آسیبی نخواهد رسانید. **۱۷**زیرا آن برّه که در مرکز تخت

است، شبان آنان خواهد بود و آنان را به چشمه‌های آب حیات هدایت خواهد کرد و خدا همهٔ اشکها را از چشمان آنان پاک خواهد کرد.»

مُهر هفتم

۸ هنگامی‌که برّه، هفتمین مُهر را گشود نزدیک نیم ساعت در آسمان سکوت برقرار بود **۲**و من دیدم که هفت شیپور به هفت فرشته‌ای که در پیشگاه خدا ایستاده بودند، داده شد.

۳در این وقت فرشته‌ای دیگر آمد و پیش قربانگاه ایستاد. او عودسوز زرّینی به دست داشت و مقدار زیادی بُخور به او داده شد تا به همراه دعاهای همهٔ مقدّسین، بر قربانگاه زرّین جلوی تخت تقدیم نماید. **۴**دود بُخور از دست آن فرشته همراه با دعاهای مقدّسین به پیشگاه خدا بالا رفت. **۵**فرشته، عودسوز را برداشته، آن را از آتش قربانگاه پُر ساخت و آن را به روی زمین افکند. آنگاه رعد و برق و صدای مهیبی برخاست و زمین لرزید.

نواختن شیپورها

۶هفت فرشته‌ای که هفت شیپور به دست داشتند، آماده شدند تا در آنها بدمند.

۷اولین فرشته در شیپور خود دمید و تگرگ و آتش آمیخته با خون بارید و بر روی زمین فرو ریخت، یک سوم زمین و یک سوم درختان و همهٔ سبزه‌ها سوختند.

۸دومین فرشته در شیپور خود دمید. چیزی مانند کوهی مشتعل به دریا افکنده شد و یک سوم دریا به خون مبدل گردید **۹**و یک سوم موجودات زنده دریا مُردند و یک سوم کشتیهای آن غرق گشتند.

۱۰سومین فرشته در شیپور خود دمید و ستارهٔ بزرگی که مانند مشعل بزرگ و سوزانی بود، از آسمان بر روی یک سوم رودخانه‌ها و چشمه‌سارها افتاد. **۱۱**(نام آن ستاره خاراگوش بود.) یک سوم آب به زهر مبدّل گردید و بسیاری از مردم به علّت آن مردند زیرا آب سَمّی شده بود.

۱۲سپس چهارمین فرشته در شیپور خود دمید. چنان ضربه‌ای به یک سوم خورشید و یک سوم ماه و یک سوم ستارگان وارد شد که یک سوم آنها تاریک شدند و یک سوم نور روز و یک سوم نور شب از بین رفت.

۱۳آنگاه من عقابی را دیدم که در آسمان پرواز می‌کرد و با صدای بلند می‌گفت: «وای، وای، وای بر ساکنان زمین، زیرا که هم‌اکنون سه فرشتهٔ دیگر شیپورهای خود را خواهند دمید.»

۹ در این وقت، پنجمین فرشته در شیپور خود دمید و من ستاره‌ای را دیدم که به زمین افتاد و کلید «چاه بی‌انتها» به آن ستاره داده شد **۲**و با آن کلید، چاه بی‌انتها را گشود و از چاه دودی مانند دود یک کورهٔ بزرگ برخاست و نور خورشید و هوا از دود چاه، تیره و تار گشت. **۳**آنگاه از آن دود ملخهایی بیرون آمده، زمین را پُر ساختند و به آنان قدرتی مثل قدرت کژدُم داده شد **۴**و به آنها گفته شد که به علف زمین و گیاهان و درختان کاری نداشته باشند، بلکه فقط به آدمیانی که مُهر خدا را بر خود ندارند، آسیب برسانند. **۵**به آنها اجازه داده شد این آدمیان را به مدّت پنج ماه معذّب سازند و مانند کسانی‌که از نیش عقرب رنج می‌برند، آنها را عذاب دهند، ولی اجازهٔ کشتن آنها را نداشتند. **۶**در آن زمان این مردمان آرزوی مرگ خواهند کرد، امّا به آرزوی خود نخواهند رسید. مشتاق مردن خواهند بود، ولی مرگ به سراغ آنها نخواهد آمد.

۷این ملخها مثل اسبان آمادهٔ نبرد بودند. بر روی سر آنها چیزهایی شبیه به تاجهای زرّین قرار داشت. صورت آنها مانند صورت انسان بود. **۸**موهایشان مانند موهای زنها، دندانهایی مثل دندانهای شیر داشتند **۹**و سینه‌های آنها را سینه‌پوش‌هایی مانند زره‌های آهنین پوشانیده بود و صدای بالهایشان مانند صدای اسبان و ارّابه‌هایی بود که به میدان جنگ هجوم می‌آورند. **۱۰**آنها مانند عقرب، صاحب دمُهای نیشداری هستند و قدرت دارند با دُم خود، مردم را به مدّت پنج ماه معذّب سازند. **۱۱**پادشاه آنها فرشتهٔ چاه بی‌انتهاست که نامش به عبرانی «ابدون» و در یونانی «آپولیون» (نابود کننده) می‌باشد.

۱۲بلای اول به پایان رسید، امّا دو بلای دیگر هنوز هست که باید بیاید. **۱۳**آنگاه ششمین فرشته در شیپور خود دمید و من از چهار گوشهٔ قربانگاه زرّین که در حضور خدا قرار دارد، صدایی شنیدم **۱۴**که به فرشتهٔ ششم که شیپور را به دست داشت می‌گفت: «چهار فرشته‌ای را که در رود بزرگ فرات بسته شده‌اند، آزاد سازد.» **۱۵**پس آن چهار فرشته آزاد شدند تا یک سوم آدمیان را بکشند. آنان برای همین سال و ماه و روز و ساعت آماده شده بودند. **۱۶**من شنیدم که تعداد سواران آنها

دویســت میلیون نفر بود. **۱۷**در رؤیایی که من دیدم، اسبان و سواران آنها چنین بودند: سواران سینه‌پوش‌هایی به رنگهای سرخ آتشین و آبی و زرد گوگردی بر تن داشتند. اسبان سرهایی مانند سر شیر داشتند و از دهانشان آتش و دود و گوگرد بیرون می‌آمد. **۱۸**این سه بلا یعنی آتش و دود و گوگرد که از دهانشان بیرون می‌آمد، یک سوم آدمیان را کشت. **۱۹**قدرت اسبان در دهان و دُمهای آنها بود. زیرا دُمهایشان به مارهایی شباهت داشت که با سر خود می‌گزیدند و به مردم آزار می‌رسانیدند.

۲۰بقیّهٔ آدمیان که از این بلاها جان سالم به در بردند، از بُتهایی که خود ساخته بودند، دست نکشیدند و از پرستش دیوها و بُتهایی که از طلا و نقره و برنز و سنگ و چوب ساخته شده بودند و قادر به دیدن و شنیدن و راه رفتن نیستند، باز نایستادند **۲۱**و از آدمکشی و جادوگری و زنا و یا دزدی توبه نکردند.

فرشته و طومار کوچک

۱۰ آنگاه فرشــتهٔ پــر قدرت دیگری را که از آســمان پایین می‌آمد، دیدم. او با ابری پوشــیده شــده بود و رنگین‌کمانی به دور ســرش بود. چهره‌اش مانند خورشــید می‌درخشید و ساق پاهایش مثل ستونهای آتش بود. **۲**در دستش طومار کوچک باز شــده‌ای بود و پای راســتش بر دریا و پای چپ او بر خشکی قرار داشت. **۳**آنگاه فریاد بلندی مانند غرّش شیر برآورد و همین‌که او سخن گفت، رعدهای هفتگانه فریاد برآوردند. **۴**من آماده شــدم که آنچه را که رعدهای هفتگانه می‌گفتند بنویسم، امّا صدایی را از آسمان شنیدم که می‌گفت: «آنچه را که رعدهــای هفتگانه گفتند، در دل خود نگه‌دار و آن را ننویس.»

۵آنگاه دیدم فرشته‌ای که به روی دریا و خشکی ایستاده بود، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرد **۶**و به آن‌کس که تا به ابد زنده است و آسمان و زمین و دریا و هرچه در آنهاست را آفرید، سوگند یاد کرده گفت: «دیگر تأخیری نخواهد شد! **۷**بلکه در آن روزهایی که فرشــتهٔ هفتم شیپور خود را به صدا درمی‌آورد، نقشهٔ مخفی خدا انجام خواهد شد، همان‌طور که به بندگان خود یعنی انبیا وعده داده بود.»

۸بعد همان صدایی که من از آسمان شنیده بودم، باز با من صحبت کرده گفت: «برو طومار باز شده را از دست فرشته‌ای که بر دریا و خشکی ایستاده است، بگیر.»

۹پس به سوی آن فرشته رفتم و به او گفتم که طومار کوچک را به من بدهد. او به من گفت: «آن را بردار و بخور. اندرونت را تلخ خواهد ساخت ولی در دهان تو مثل عسل شیرین خواهد بود.»
۱۰پس طومار کوچک را از دست فرشته گرفته، خوردم و آن در دهان من مثل عسل شیرین بود، امّا وقتی آن را خوردم، اندرونم تلخ شد. ۱۱به من گفتند: «باید یک‌بار دیگر این پیشگویی‌ها را دربارهٔ امّتها، ملل و زبانها و پادشاهان بسیار بازگو کنی.»

دو شاهد

۱۱ به من چوب بلندی که مانند چوب اندازه‌گیری بود، دادند و گفتند: «برو معبد خدا و قربانگاه را اندازه بگیر و تعداد عبادت کنندگان را بشمار ۲ولی با محوطهٔ خارج معبد کاری نداشته باش، آن را اندازه نگیر. زیرا به ملل غیر یهودی واگذار شده است و آنان به مدّت چهل و دو ماه شهر مقدّس را پایمال خواهند کرد. ۳من دو شاهد خود را مأمور خواهم ساخت، دو پلاس‌پوش که در تمام آن یک‌هزار و دویست و شصت روز نبوّت خواهند کرد.»
۴این دو نفر همان دو درخت زیتون و دو چراغی هستند که در پیشگاه خداوند زمین می‌ایستند. ۵اگر کسی بخواهد به آنها آزاری برساند، از دهان آنان آتش بیرون می‌ریزد و دشمنانشان را می‌سوزاند، به این ترتیب هرکه در پی آزار آنها باشد، کشته می‌شود. ۶این دو نفر قدرت بستن آسمان را دارند، به طوری که در مدّت نبوّت آنان باران نبارد و قدرت دارند که چشمه‌های آب را به خون مبدّل سازند و زمین را هر زمان که بخواهند به بلایی دچار سازند.
۷و آن زمان که شهادت خود را به پایان رسانند، آن حیوان وحشی که از چاه بی‌انتها می‌آید با آنان جنگ خواهد کرد، آنان را شکست خواهد داد و به قتل خواهد رسانید. ۸نعش‌های آنان در خیابان آن شهر بزرگ که به کنایه سدوم یا مصر نامیده شده است، خواهند افتاد. همان جایی‌که خداوند آنها نیز مصلوب شد. ۹به مدّت سه روز و نیم مردمان از هر امّت و قبیله، از هر زبان و ملّت بر اجساد آنان خواهند نگریست و نخواهند گذاشت آنان دفن شوند. ۱۰به‌خاطر مرگ این دو نفر، تمام مردم روی زمین خوشحال خواهند شد. جشن

خواهند گرفت و به یکدیگر هدیه خواهند داد، زیرا این دو
نبی، تمام مردم روی زمین را معذّب می‌ساختند. **۱۱**در پایان
این سه روز و نیم، روح حیات از جانب خدا بر آنان وارد
آمد و آنها به روی پای خود ایستادند و تمام کسانی‌که این
واقعه را دیدند، سخت وحشت کردند. **۱۲**آنگاه آن دو،
صدای بلندی از آسمان شنیدند که به آنان می‌گفت: «به
اینجا بیایید.» و آنان پیش چشم دشمنان خود در ابری به
آسمان رفتند. **۱۳**در همان لحظه زمین لرزهٔ شدیدی رخ داد و
یک دهم شهر فرو ریخت و هفت هزار نفر در آن زمین لرزه
کشته شدند و آنها که زنده ماندند، وحشت کردند و خدای
آسمان را تمجید نمودند.
۱۴بلای دوم به پایان رسید و بلای سوم بزودی می‌رسد.

هفتمین شیپور

۱۵آنگاه فرشتهٔ هفتم در شیپور خود دمید و صداهای بلندی
از آسمان به گوش رسید که می‌گفتند: «فرمانروایی جهان به
خداوند ما و مسیح او رسیده و او تا به ابد سلطنت خواهد کرد.»
۱۶و آن بیست و چهار پیر که در برابر خدا روی تختهایشان
نشسته بودند، روی بر زمین نهادند و خدا را عبادت کردند
و می‌گفتند:
۱۷«تو را سپاس می‌گوییم ای خداوند خدا، توبی قادر مطلق
که هستی و بودی.
زیرا تو قدرت بسیار عظیم خود را به دست گرفته
و سلطنت را آغاز کرده‌ای.
۱۸ ملّتها خشمگین شدند.
روز خشم تو رسیده است.
اکنون زمان داوری مردگان است.
اکنون زمان پاداش گرفتن خادمان تو یعنی انبیا و مقدّسین
تو می‌باشد،
کسانی‌که به تو حرمت می‌گذارند،
چه کوچک و چه بزرگ.
زمان آن رسیده است تا کسانی‌که زمین را تباه می‌سازند،
از بین ببری.»
۱۹آنگاه معبد خدا در آسمان گشوده شد و در داخل معبد
صندوقچهٔ پیمان خدا دیده شد، رعد و برق و زلزله پدید آمد.
صداهای مهیب شنیده شد و تگرگ شدید بارید.

زن و اژدها

۱۲ در این وقت، علامت بزرگی در آسمان ظاهر شد. زنی را دیدم که ملبّس به آفتاب بود، او تاجی از دوازده ستاره بر سر داشت و ماه در زیر پاهایش بود. **۲**او باردار بود و از درد زایمان و پریشانی فریاد می‌زد.

۳آنگاه علامتی دیگر در آسمان ظاهر شد، اژدهای بزرگِ سرخ رنگی را دیدم که هفت سر و ده شاخ داشت و بر هر یکی از سرهایش نیم‌تاجی قرار داشت **۴**و با دُم خود یک سوم ستارگان آسمان را جمع کرد و آنان را بر زمین ریخت. اژدها در برابر آن زنی که نزدیک بود بزاید، ایستاد تا همین‌که بچّه‌اش به دنیا بیاید، آن را ببلعد. **۵**آن زن پسری به دنیا آورد که قرار بود با عصایی آهنین بر همهٔ ملل حکومت کند. امّا کودک او به سوی خدا و تخت او ربوده شد **۶**و آن زن به بیابان، به جایی‌که خدا برایش آماده کرده بود، گریخت تا در آنجا به مدّت یک‌هزار و دویست و شصت روز نگهداری شود.

۷در آسمان جنگی برپا شد. میکائیل و فرشتگانش با اژدها و فرشتگان او جنگیدند. **۸**اژدها شکست خورد و دیگر در آسمان جایی برای او و فرشتگانش نبود. **۹**پس آن اژدهای بزرگ از آسمان به زیر انداخته شد؛ آن مار قدیمی که تمام جهان را گمراه می‌کند و نامش ابلیس و شیطان است، با فرشتگانش به زمین افکنده شدند.

۱۰آنگاه صدایی بلند در آسمان شنیدم که می‌گفت: «اکنون نجات و قدرت و سلطنت خدای ما رسیده است و مسیح او قدرت را به دست گرفته است و کسی‌که مدّعی ایمانداران بود و شب و روز آنان را در برابر خدای ما متّهم می‌ساخت، از آسمان بیرون رانده شده است. **۱۱**این ایمانداران با خون برّه و با شهادتی که به زبان می‌آورند بر او چیره شده‌اند؛ زیرا آنها حاضرند جانهای خود را فدا کرده، بمیرند. **۱۲**پس ای آسمانها و همهٔ ساکنان آنها شادی کنید. امّا وای بر شما، ای زمین و ای دریا، زیرا ابلیس به سوی شما آمده است و از اینکه می‌داند مهلت زیادی ندارد، بسیار خشمگین است.»

۱۳همین‌که اژدها فهمید که به زمین انداخته شده است، به دنبال زنی که پسری به دنیا آورد، رفت. **۱۴**امّا به آن زن دو بال عقاب بزرگ داده شد تا به سوی مکانی که در بیابان برایش آماده شده بود، پرواز کند و مدّت سه سال و نیم در

آنجا دور از دسترس مار نگهداری شود. **۱۵**مار به دنبال آن زن سیلابی از دهان خود جاری ساخت تا با جریان آن او را بشوید و ببرد. **۱۶**امّا زمین به کمک او آمده دهان خود را گشود و سیلابی را که اژدها از دهان خود جاری ساخته بود فرو برد. **۱۷**از این رو اژدها نسبت به آن زن خشمگین شد و رفت تا با بقیّهٔ فرزندان او که فرمانهای خدا را نگاه می‌دارند و به عیسی شهادت می‌دهند، بجنگد **۱۸**و اژدها در ساحل دریا به انتظار ایستاد.

دو حیوان وحشی

۱۳ آنگاه دیدم که یک حیوان وحشی از میان دریا بیرون می‌آید که ده شاخ و هفت سر داشت. بر هر یک از شاخهایش نیم‌تاجی قرار داشت و بر هریک از سرهایش، نامی کفرآمیز نوشته شده بود. **۲**این حیوان وحشی مثل پلنگی بود که پاهایش مانند پاهای خرس و دهانش چون دهان شیر بود. اژدها قدرت و تاج و تخت و اختیارات وسیع خود را به او واگذار نمود. **۳**به نظرم آمد که یکی از سرهای حیوان وحشی که ضربتی مرگبار دیده بود، از زخم کشنده‌اش التیام یافت. همهٔ دنیا با حیرت به دنبال آن حیوان می‌رفتند. **۴**مردم اژدها را پرستش کردند، زیرا او اختیارات خود را به آن حیوان واگذار کرده بود. آنها حیوان وحشی را نیز پرستش نمودند و می‌گفتند: «کیست همتای این حیوان؟ کیست که بتواند با او بجنگد؟»

۵به آن حیوان اجازه داده شد، سخنان گزاف و کفرآمیز بگوید و به مدّت چهل و دو ماه سلطنت نماید. **۶**او زبان خود را به کفرگویی علیه خدا گشود. به او و مأوای آسمانی او و با تمام ساکنان آن ناسزا می‌گفت. **۷**او همچنین اجازه یافت تا با مقدّسین خدا بجنگد و آنها را شکست دهد و بر همهٔ امّتها و ملل و زبانها و قبایل جهان اقتدار یابد. **۸**همهٔ جهانیان او را پرستش خواهند کرد، یعنی کسانی‌که قبل از پیدایش عالم نامشان در دفتر حیات که متعلّق به برّه مقتول می‌باشد، ثبت نشده است.

۹«ای کسانی‌که گوش دارید، بشنوید! **۱۰**اگر قرار باشد کسی به اسارت برود، به اسارت خواهد رفت و اگر قرار باشد، کسی با شمشیر کشته شود، با شمشیر کشته خواهد شد. بردباری و ایمان مقدّسین به این حقیقت بستگی دارد.»

۱۱آنگاه حیوان وحشی دیگری را دیدم، که از زمین بیرون آمد. او دارای دو شاخ مانند شاخهای برّه بود، امّا مثل اژدها سخن می‌گفت. **۱۲**و وقتی در حضور حیوان اول قرار داشت، از قدرت و اختیار او استفاده می‌کرد و همهٔ زمین و ساکنان آن را به پرستش حیوان نخستین، که زخم کشنده‌اش التیام یافته بود، مجبور می‌ساخت. **۱۳**او معجزات بزرگی انجام می‌داد، حتّی در مقابل چشم همه از آسمان آتش بر زمین بارانید **۱۴**و با معجزاتی که اجازه داشت در حضور حیوان اول انجام دهد، ساکنان زمین را اغفال نمود و به آنها گفت که پیکره‌ای به افتخار آن حیوان که با شمشیر زخمی شده و هنوز زنده بود بسازند. **۱۵**او اجازه یافت به پیکرهٔ آن حیوان بدمد تا بتواند سخن بگوید و تا آنانی را که پیکره را پرستش نمی‌کردند، بکشد. **۱۶**از آن گذشته همه را از کوچک و بزرگ، توانگر و بینوا، آزاد و برده، مجبور می‌ساخت که روی دست راست یا پیشانی خود علامت مخصوصی داشته باشند.
۱۷و هیچ‌کس اجازهٔ خرید و فروش نداشت، مگر آنکه علامت حیوان را خواه اسم و خواه عدد بر خود داشته باشد. **۱۸**این محتاج حکمت است و هر صاحب خردی می‌تواند عدد نام آن حیوان را که ششصد و شصت و شش است حساب کند. چون این عدد به نام مردی دلالت دارد.

سرود مقدّسین

۱۴ آنگاه نگاه کردم و برّه را بر فراز کوه صهیون ایستاده دیدم. همراه او یکصد و چهل و چهار هزار نفر بودند که نام او و نام پدرش بر پیشانی آنها نوشته بود. **۲**از آسمان صدایی شنیدم که مانند صدای آبشار و غرّش شدید رعد و صدای سرودِ چنگ‌نوازانی بود که چنگهای خود را می‌نواختند. **۳**آنها در برابر تخت و در حضور چهار حیوان و پیران سرودی تازه می‌سرایدند. آن سرود را هیچ‌کس نمی‌توانست بیاموزد، مگر آن یکصد و چهل و چهار هزار نفر که از تمام دنیا خریده و آزاد شده بودند. **۴**اینان مردمانی هستند که خود را با زنها نیالوده‌اند و از روابط زناشویی امتناع کرده‌اند و هرجا که برّه می‌رود، به دنبال او می‌روند. آنها برای خدا و برّه به عنوان اولین نمونه از میان انسانها خریداری و آزاد گشته‌اند. **۵**هیچ دروغی در لبهای ایشان یافت نشد و بی‌نقص و بی‌عیب هستند.

سه فرشته

۶آنگاه در وسط آسمان، فرشتهٔ دیگری را در حال پرواز دیدم
که یک مژدهٔ جاودانی به زمینیان و به همهٔ ملل و قبایل و زبانها و
امّتها می‌رسانید. ۷او با صدایی بلند فریاد می‌زد: «از خدا بترسید
و او را حمد گویید، زیرا که ساعت داوری او آمده است. او را
که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌ها را آفرید، پرستش نمایید.»
۸آنگاه فرشتهٔ دیگر یعنی فرشتهٔ دوم ظاهر گشت و فریاد برآورد:
«بابل بزرگ -آن زنی که تمام ملّتها را مجبور کرده است از
شراب شهوت و زناکاری او بنوشند- منهدم شد.» ۹فرشتهٔ سوم
آمد و با صدای بلندی فریاد زده گفت: «هر آن‌کس که حیوان
وحشی و پیکرهٔ او را پرستش نماید و نشانهٔ او را بر پیشانی و
یا دست خود بگیرد، ۱۰شراب غضب خدا را خواهد نوشید.
یعنی شرابی که رقیق نگشته، در جام خشم او ریخته می‌شود.
آنها در برابر فرشتگان مقدّس و در برابر برّه در شعله‌های آتش
و گوگرد عذاب خواهند دید. ۱۱دود آتشی که آنها را عذاب
می‌دهد تا به ابد بلند خواهد بود و برای آنانی که حیوان وحشی
و پیکره‌اش را پرستش می‌کنند و یا نشان او را دریافت می‌دارند،
نه در روز آرامشی است و نه در شب.
۱۲بردباری مقدّسینی که فرمانهای خدا را حفظ می‌کنند و به
عیسی وفادار هستند، به این حقیقت بستگی دارد.»
۱۳صدایی از آسمان شنیدم که می‌گفت: «این را بنویس:
خوشا به حال کسانی‌که از این پس در خداوند می‌میرند و روح
خدا می‌گوید آری، آنان از زحمات خویش راحت خواهند شد،
زیرا کارهای نیکشان با آنها خواهد بود.»

دروی محصول زمین

۱۴آنگاه همچنان که من می‌نگریستم، ابر سفیدی ظاهر شد
و بر آن ابر کسی مانند پسر انسان نشسته بود که تاجی زرّین
بر سر و داسی تیز در دست داشت. ۱۵و فرشتهٔ دیگری از معبد
بیرون آمد و با صدایی بلند خطاب به آن‌کس که روی ابر
نشسته بود گفت: «داس خود را بردار و درو کن؛ زیرا موسم
درو رسیده و محصول زمین کاملاً آماده است.» ۱۶پس آن‌کس
که روی ابر نشسته بود، داس خویش را بکار برد و محصول
زمین درو شد.
۱۷بعد فرشتهٔ دیگری از معبد آسمان بیرون آمد. او نیز داس
تیزی در دست داشت.

۱۸سپس از قربانگاه نیز فرشتهٔ دیگری که حافظ آتش قربانگاه بود
آمد، و به صاحب داس تیز فریاد زده گفت: «داس تیز خود را بکار
ببر و انگورهای تاکستان این جهان را بچین. زیرا خوشه‌های آن
رسیده است.» ۱۹پس آن فرشته داس خود را بکار برد و انگورهای
تاکستان این جهان را چید و آنها را در چَرخُشتِ بزرگ غضب
خدا ریخت. ۲۰انگورها را در آن چَرخُشت که در خارج شهر
بود، زیر پاها کوبیدند؛ سیلابی از خون جاری شد که به اندازهٔ
سیصد کیلومتر و به بلندی افسار اسبان بود.

فرشتگان و بلایای آخر

۱۵ در آسمان علامت بزرگ و شگفت‌انگیزی دیدم؛
هفت فرشته با هفت بلا، آنها آخرین بلایا هستند،
زیرا با آنها غضب خدا به پایان می‌رسد.
۲چیزی دیدم که شبیه دریای بلور، آمیخته به آتش بود و در
کنار دریای بلور، آن‌کسانی‌که بر حیوان وحشی و پیکرهٔ او و
عدد اسمش پیروز شده بودند، قرار داشتند و چنگهایی که خدا
به آنها داده بود، در دستهایشـــان دیده می‌شد. ۳سرود موسی
بندهٔ خدا و سرود برّه را می‌سراییدند و می‌گفتند:
«چقدر بزرگ و شگفت‌انگیز است کارهای تو،
ای خداوند، خدای قادر مطلق!
چقدر عادلانه و درست است روشهای تو،
ای پادشاه ملل!
۴کیست ای خداوند که از هیبت تو نترسد
و کیست که تو را جلال ندهد؟
زیرا تنها تو مقدّسی،
همهٔ ملل خواهند آمد
و در پیشگاه تو پرستش خواهند نمود
زیرا کارهای عادلانهٔ تو بر هیچ‌کس پوشیده نیست.»
۵بعد از این دیدم اندرون مقدّس خیمهٔ شـــهادت در آسمان
گشوده شد ۶و از آن، هفت فرشته با هفت بلا بیرون آمدند.
آنها کتان ظریف و پاکیزه و نورانی بر تن و سینه‌بندهای زرّین
به سینه داشتند. ۷آنگاه یکی از آن چهار حیوان زنده، هفت
جام زرّینی را که از خشـــم خدایی که تا به ابد زنده است پر
بود، به هفت فرشته داد ۸و معبد از دود جلال و قدرت خدا
پر گشـــت، به طوری که هیچ‌کس نتوانست تا وقتی‌که هفت
بلای آن هفت فرشته تمام نشده بود، به آنجا وارد شود.

جامهای خشم خدا

۱۶ آنگاه از معبد صدای بلندی شنیدم و آن صدا به هفت فرشته گفت: «بروید و هفت جام خشم خدا را به زمین بریزید.»

۲پس فرشتهٔ نخست رفت و جام خود را بر زمین ریخت و زخمهای دردناک و بد نمایی بر بدن مردمانی که نشان حیوان وحشی را به خود داشتند و پیکره‌اش را می‌پرستیدند، پدیدار گشت.

۳فرشتهٔ دوم جام خود را به دریا ریخت و دریا به خونی مثل خون نعش مبدّل شد و همهٔ جانداران دریا مردند. **۴**فرشتهٔ سوم جام خود را بر رودها و چشمه‌ها ریخت و آنها به خون مبدّل گشتند. **۵**آنگاه شنیدم که فرشتهٔ حافظ آبها می‌گفت: «تو در داوری‌های خویش عادل هستی، تویی آن قدّوس که هستی و بوده‌ای، **۶**زیرا آنان خون مقدّسین و خون انبیا را ریختند و تو به آنان خون داده‌ای تا بنوشند، زیرا مستحقّ آنند.» **۷**و شنیدم از قربانگاه ندایی آمد که می‌گفت: «آری ای خداوند! خدای قادر مطلق، چقدر راست و عادلانه است داوری‌های تو!»

۸فرشتهٔ چهارم جام خود را بر خورشید ریخت و آن اجازه یافت با گرمای خود آدمیان را بسوزاند. **۹**مردم چنان از شدّت حرارت خورشید سوختند که به خدایی که چنین بلایایی را در اختیار دارد، کفر می‌گفتند و حاضر نبودند از کارهای خود توبه نموده، خدا را تمجید نمایند.

۱۰فرشتهٔ پنجم جام خود را بر روی تخت حیوان وحشی ریخت و سلطنت او به تاریکی فرو رفت. آدمیان از درد و رنج، زبانهایشان را می‌گزیدند **۱۱**و به خدای آسمان به‌خاطر دردها و زخمهای خویش کفر می‌گفتند و از کارهای خود توبه نمی‌کردند.

۱۲فرشتهٔ ششم جام خود را بر رود بزرگ فرات ریخت و آبش خشک شد تا راه برای آمدن شاهان مشرق زمین باز باشد. **۱۳**آنگاه دیدم که از دهان اژدها و از دهان حیوان وحشی و از دهان آن نبی دروغین سه روح پلید مانند سه قورباغه بیرون آمد. **۱۴**این ارواح، دیوهایی هستند که قدرت انجام معجزات نیز دارند. آنها به سرتاسر جهان می‌روند تا پادشاهان تمام جهان را برای نبرد روز بزرگ خدای قادر مطلق جمع کنند.

۱۵«توجّه کنید! من مثل یک دزد می‌آیم! خوشا به حال کسی‌که آماده باشد و لباس خود را نگاه دارد تا مجبور نشود

عریان و شرمنده در جلوی چشم همه راه برود!» **۱۶**پس شیاطین، پادشاهان را در جایی‌که به عبرانی حار مجدون خوانده می‌شود، جمع کردند. **۱۷**آنگاه فرشتهٔ هفتم جام خود را بر هوا ریخت و از معبد و از تخت، صدای بلندی شنیده شد که می‌گفت: «همه‌چیز تمام شد.» **۱۸**و رعد و برق و صداهای مهیب شنیده شد و زمین‌لرزهٔ شدیدی رخ داد که مانند آن در تاریخ بشر هرگز دیده نشـــده بود. **۱۹**شهر بزرگ سه پاره شد. شهرهای جهان ویران شدند و خدا کارهای بابل بزرگ را نادیده نگرفت، بلکه او را مجبور کرد جامی را که از شراب آتشین خشم و غضب او پر بود، بنوشد. **۲۰**جزیره‌ها همه ناپدید و کوهها محو شدند. **۲۱**دانه‌های تگرگ بسیار بزرگ به وزن چهل و پنج کیلوگرم از آسمان بر ســر آدمیان بارید و مردم به‌خاطر این تگرگ خدا را کفر می‌گفتند، زیرا این بلایی بسیار وحشتناک بود.

فاحشهٔ بزرگ

۱۷ آنگاه یکی از آن هفت فرشته‌ای که جام به دست داشت، آمد و با من صحبت کرد. او گفت: «بیا، تا مجازات آن فاحشهٔ بزرگ را که در کنار رودخانه‌های بسیار قرار دارد به تو نشان دهم. **۲**پادشاهان زمین با او زنا کرده‌اند و مردم سراسر جهان از نوشیدنِ شــرابِ زناکاریِ او، خود را مست ساخته‌اند.»

۳آن فرشته، مرا در روح به بیابان برد و در آنجا زنی را دیدم که بر حیوان وحشی سرخ رنگی سوار بود. بدن این حیوان، از نامهای کفرآمیز پوشیده و دارای هفت سر و ده شاخ بود. **۴**آن زن لباس ارغوانی و سرخ دربر داشت و با طلا و جواهرات و مروارید آراسته شده بود. او در دست خود جام زرّینی داشت که از فجور و کثافات زنای او پر بود. **۵**بر پیشانیش این اسمِ مرموز نوشته شده بود: «بابل بزرگ، مادر فواحش و تمام کثافات روی زمین.» **۶**من دیدم که آن زن از خون مقدّســین و خون شاهدان عیسی سرمست بود.

همین‌که به او نگاه کردم، سخت در شگفت شدم. **۷**امّا آن فرشته به من گفت: «چرا این‌قدر تعجّب کردی؟ من راز آن زن و راز آن حیوان وحشی را که دارای هفت سر و ده شاخ است و او بر آن سوار است به تو می‌گویم. **۸**آن حیوان که زمانی زنده بود و دیگر زنده نیست، بزودی از چاه بی‌انتها بیرون می‌آید و به سوی هلاکت خواهد رفت. از میان مردمان روی زمین آنانی

که نامهایشان پیش از پیدایش جهان در دفتر حیات نوشته نشده بود، از دیدن این حیوان تعجّب خواهند کرد، زیرا او زنده بود ولی دیگر زنده نیست امّا باز هم خواهد آمد.
۹این به حکمت و فهم نیاز دارد. آن هفت سر، هفت تپّه‌ای است که زن بر آن می‌نشیند و همچنین هفت پادشاه است **۱۰**که پنج نفر از آنها از سلطنت بر کنار شده‌اند و یکی هم اکنون فرمانروایی می‌کند و آن هفتمی هنوز نیامده است و هر وقت بیاید، فقط مدّت کوتاهی دوام خواهد آورد. **۱۱**امّا آن حیوان وحشی که زمانی زنده بود و دیگر زنده نیست، هشتمی است و با وجود آن، یکی از آن هفت نفر می‌باشد و به سوی هلاکت می‌رود.
۱۲ده شاخی که دیدی، ده پادشاه هستند که هنوز به سلطنت نرسیده‌اند امّا به آنان اختیار داده می‌شود که به مدّت یک ساعت در سلطنت آن حیوان وحشی سهیم باشند. **۱۳**زیرا هدف همهٔ آنها یکی است و قدرت و اختیارات خود را به حیوان وحشی می‌بخشند. **۱۴**آنها با برّه جنگ خواهند کرد، امّا برّه پیروز خواهد شد، زیرا اوست خداوند خداوندان و شاه شاهان و همراهان او که 'برگزیده و وفادار' خوانده شده‌اند، در پیروزی او شریک خواهند بود.»
۱۵آنگاه آن فرشته به من گفت: «در جایی‌که فاحشه ساکن است، آن آبهایی که دیدی نشانهٔ قومها و جمعیّت‌ها و ملّتها و زبانها می‌باشند. **۱۶**آن ده شاخی که دیدی، با آن حیوان وحشی دشمن فاحشه خواهند شد و او را عریان و ویران خواهند ساخت. گوشت تنش را خواهند خورد و او را در آتش خواهند سوزانید. **۱۷**زیرا خدا در دلهای آنها نهاده که مقصود او را اجرا نمایند. پس هم رأی شدند و سلطنت خود را در اختیار حیوان وحشی قرار دادند تا آنچه را که خدا فرموده است، به کمال رسانند.
۱۸آن زنی که دیدی، شهر بزرگ است که بر پادشاهان جهان تسلّط دارد.»

سقوط بابل

۱۸ سپس فرشته‌ای را دیدم که از آسمان به زیر می‌آمد. او با اقتدار و اختیار عظیم آمد و زمین از شکوه و جلال او روشن شد. **۲**آنگاه با صدایی بلند گفت: «بابل سقوط کرده است! بابل بزرگ سقوط کرده است! بابل،

مسکن دیوها، و مکان ارواح خبیث و قفس پرندگان نجس و
نفرت‌انگیز شده است، ۳زیرا همهٔ ملل از شراب آتشین زنای
او نوشیده‌اند. شاهان زمین با او زنا کرده‌اند و بازرگانان جهان
از زیادی عیّاشی او توانگر شده‌اند.»
۴آنگاه صدای دیگری از آسمان شنیدم که می‌گفت:
«از او بیرون آیید. ای قوم من،
مبادا در گناهان او سهیم شوید
و در بلاهایش شریک گردید!
۵زیرا گناهان او تا به فلک انباشته شده
و خدا تبهکاری‌هایش را از یاد نبرده است.
۶آن‌چنان با او رفتار کنید که او با دیگران کرده است.
برای کارهایش دوچندان به او بازگردانید.
پیاله‌اش را دو برابر غلیظ‌تر از پیاله‌ای بگردانید
که او برای شما تهیّه کرده است.
۷او را به همان اندازه که به جلال و تجمّل خویش فخر
می‌کرد،
غم و عذاب دهید.
چون او در دل خود می‌گوید:
'من مثل ملکه بر تخت خود نشسته‌ام!
من دیگر بیوه نیستم
و غم را هرگز نخواهم دید.'
۸به این جهت تمام بلایا یعنی مرگ و غم و قحطی در
یک روز به او روی می‌آورند
و او در آتش خواهد سوخت،
زیرا خداوند، خدایی که این چنین او را کیفر می‌دهد،
قادر است.»
۹هرگاه پادشاهان زمین که با او زنا کرده‌اند و از تجمّل
زیاد او بهره‌مند شده‌اند، دود سوختن او را ببینند، به
حال او گریه و زاری خواهند کرد. ۱۰آنها از ترس عذابی
که او متحمّل می‌شود، دور ایستاده خواهند گفت: «آه،
آه، ای شهر بزرگ، ای بابل، شهر پرقدرت که در یک
ساعت به کیفر خود رسیدی!»
۱۱بازرگانان جهان نیز اشک خواهند ریخت و برای
او سوگواری خواهند نمود؛ زیرا دیگر کسی کالاهای
آنان را نمی‌خرد. ۱۲دیگر کسی کالاهای طلا و نقره،

جواهـرات و مروارید، لباسـهای ارغوانـی و قرمـز، یا ابریشـم و کتان ظریف، انواع چوبهـای قیمتی و معطّر، انواع ظروف عاجی، چوبی، برنزی، آهنین و یا مرمری، **۱۳**دارچین و ادویه، عطریّات و بُخور و کُندُر، شـراب و روغن، آرد و گندم، گاو و گوسـفند، اسب و ارّابه‌های جنگی و حتّی غلامان و نفوس انسـانی آنها را نمی‌خرد. **۱۴**آن میوه‌ای را که سـخت در آرزوی تصاحبش بودی، از دسـت دادی و تجمّل و شکوه تو از بین رفته است و دیگـر هیچ‌وقت آنها را نخواهـی یافت. **۱۵**بازرگانان این کالاها که ثروت خود را از آن شـهر به دسـت آوردند، از ترس عذاب او دور خواهند ایسـتاد و بـا گریه و غم خواهند گفت: **۱۶**«آه، آه، ای شهر بزرگ که به لباسهای کتان ظریف ارغوانی و قرمـز ملبّس و با طلا و جواهر و مروارید آراسـته بودی! **۱۷**در یک سـاعت همهٔ ثروت تو تباه گردیده اسـت!»

تمام ناخدایان و ملّاحان و مسـافران دریا و آنانی که از راه دریا تجارت می‌کنند، دور ایستادند. **۱۸**همین‌که دود سوختن او را دیدند، فریاد زده گفتند: «آیا هرگز شهری مثل این شهر بزرگ بوده اسـت؟» **۱۹**آنها بر سرهای خود خاک ریخته و با گریـه و زاری فریاد زده می‌گفتند: «آه، آه، ای شـهر بزرگ، شهری که تمام کشتی‌داران دریا از ثروت او توانگر شدند، در یک ساعت ویران شده است!»

۲۰ای آسمان از نابودی او شادی کن، ای مقدّسین و رسولان، و ای انبیا شادی کنید، چون خداوند انتقام شما را از او گرفته است.

۲۱آنگاه فرشته‌ای نیرومند، سنگی را که به بزرگی سنگ آسیاب بود برداشـت و به دریا پرت کرد و گفت: «همین‌طور بابل، آن شهر بزرگ، به سـختی پرت خواهد گردید و دیگر یافت نخواهد شـد. **۲۲**دیگر صدای چنگ‌نوازان، مطربان، نی‌زنان و شیپورزنان در تو شـنیده نخواهد شد! دیگر صنعتگران هیچ حرفه‌ای در تو نخواهند یافت! دیگر صدای آسـیاب در تو به گوش نخواهد رسید! **۲۳**و نور چراغ در تو دیده نخواهد شد! و دیگر صدای عروس و داماد در تو به گوش نخواهد رسید. روزگاری تمام بزرگان جهان بازرگانان تو بودند و تو با جادوی خود همهٔ ملل را فریفته بودی.»

۲۴زیرا بابل به‌خاطر خون انبیا و خون مقدّسان و خون همهٔ
مقتولان روی زمین که در آن یافت شد، به کیفر خود رسید.
۱۹ پس از این وقایع صدایی شنیدم که مانند فریاد گروهی
کثیر در آسمان طنین افکند و می‌گفت: «خدا را
شکر! رستگاری و جلال و قدرت از آن خدای ماست. ۲زیرا
داوری‌های او راست و عادلانه است! او فاحشهٔ بزرگ را که
با زنای خود زمین را آلوده ساخت، محکوم کرده و انتقام خون
بندگان خود را از او گرفته است.» ۳آنها بار دیگر گفتند: «خدا
را شکر! دود آن در تمام اعصار و قرون بلند خواهد بود.»

جشن عروسی برّه

۴آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان زنده در برابر خدایی
که بر تخت نشسته بود، به خاک افتادند و او را عبادت نموده
گفتند: «آمین. خدا را شکر!»
۵آنگاه از تخت صدایی آمد که می‌گفت: «ای تمام بندگان او،
و ای کسانی‌که از او می‌ترسید، از کوچک و بزرگ، خدای ما
را سپاس گویید.» ۶آنگاه صدایی شنیدم که مانند صدای گروهی
عظیم و صدای آبهای بسیار و غرّش شدید رعد بود و می‌گفت:
«خدا را سپاس! خداوند، خدای ما که قادر مطلق است سلطنت
می‌کند! ۷شادی و وجد کنیم و جلال او را بستاییم، زیرا زمان
جشن عروسی برّه رسیده است، عروس او خود را آماده ساخته است
۸و با لباسی از کتان ظریف پاک و درخشان ملبّس شده است.»
(مقصود از کتان ظریف، کارهای نیک مقدّسین است.)
۹سپس فرشته به من گفت: «این را بنویس: خوشا به حال
کسانی‌که به ضیافت عروسی برّه خوانده می‌شوند.» او همچنین
به من گفت: «اینها کلام حقیقی خداست.»
۱۰در پیش پای او به خاک افتادم تا او را عبادت کنم، امّا
او به من گفت: «نه، چنین نکن! من خادمی هستم مانند تو
و ایمانداران دیگر که به عیسی مسیح شهادت می‌دهند، خدا
را پرستش کن!»
زیرا شهادتی که دربارهٔ عیسی داده شده، الهام بخش تمام
نبوّتهاست.

ظهور پادشاه پادشاهان

۱۱آنگاه آسمان را گشوده دیدم. اسب سفیدی در آنجا بود
که نام سوارش امین و راست بود. او با عدالت داوری و جنگ
می‌کند. ۱۲چشمانش مانند شعلهٔ آتش بود، نیم‌تاجهای بسیار

بر سر داشت و نامی بر او نوشته بود که هیچ‌کس جز خودش نمی‌توانست آن را بفهمد. **۱۳**او ردایی آغشته به خون بر تن داشت و به کلمهٔ خدا مسمّی بود. **۱۴**لشکریان آسمان که سوار بر اسبهای سفید و ملبّس به لباسهای کتان پاک و درخشان بودند به دنبال او می‌رفتند. **۱۵**از دهانش شمشیر تیزی بیرون آمد تا با آن ملّتها را بزند. او با عصای آهنین بر آنها حکومت خواهد کرد و شراب خشم و غضب خدای قادر مطلق را در چَرخُشتِ خواهد فشرد. **۱۶**بر ردا و ران او عنوان «شاه شاهان و خداوند خداوندان» مرقوم شده بود.

۱۷آنگاه فرشته‌ای را در آفتاب ایستاده دیدم که با صدای بلند به همهٔ پرندگانی که در میان آسمان به حال پرواز بودند می‌گفت: «بیایید و برای ضیافت بزرگ خدا جمع شوید **۱۸**و گوشت پادشاهان و فرماندهان و جنگ‌آوران، گوشت اسبان و سواران آنها، گوشت همهٔ آدمیان از برده تا آزاد، و از بزرگ تا کوچک را بخورید.» **۱۹**آنگاه آن حیوان وحشی و پادشاهان زمین و لشکریان آنها را دیدم که جمع شده‌اند تا با اسب‌سوار و لشکریانش جنگ کنند. **۲۰**حیوان وحشی و نبی دروغین که در حضور او معجزات بسیار کرده بود، هر دو گرفتار شدند. نبی دروغین با معجزات خود کسانی را که علامت حیوان وحشی را بر خود داشتند و پیکرهٔ او را عبادت کرده بودند، فریفته بود. هردوی آنها زنده به داخل دریاچهٔ آتش و شعله‌های گوگردی آن پرتاب شدند. **۲۱**لشکریان آنها با شمشیری که از دهان اسب سوار بیرون آمد، به قتل رسیدند و همهٔ پرندگان از گوشت آنان سیر شدند.

سلطنت هزار ساله

۲۰ سپس فرشته‌ای را دیدم که از آسمان به زیر می‌آمد و کلید چاه بی‌انتها و زنجیر بزرگی در دست داشت. **۲**او اژدها و آن مار قدیمی را که همان ابلیس و یا شیطان است گرفت و او را برای مدّت هزار سال در بند نهاده، **۳**به چاه بی‌انتها انداخت و درِ آن را به رویش بسته، مُهر و موم کرد تا او دیگر نتواند ملّتها را تا پایان آن هزار سال گمراه سازد. بعد از آن برای زمانی کوتاه آزاد گذاشته خواهد شد.

۴آنگاه تختهایی را دیدم که بر روی آنها کسانی نشسته بودند که امر داوری به آنها واگذار گردیده بود. همچنین کسانی را دیدم که به‌خاطر شهادت عیسی و کلام خدا سرهایشان

از تن جدا شده بود -کسانی‌که آن حیوان وحشی و پیکره‌اش را پرستش نکرده و نشان آن را بر پیشانی و دستهای خود نداشتند- آنها دوباره زنده شده و هزار سال با مسیح حکمرانی کردند. ۵امّا بقیّهٔ مردگان تا پایان آن هزار سال زنده نشدند. این اولین رستاخیز است. ۶متبارک و مقدّس است کسی‌که در رستاخیز اول سهمی دارد. مرگ دوم بر آنان قدرت ندارد، بلکه آنان کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و تا هزار سال با او حکومت خواهند کرد.

شکست خوردن شیطان

۷همین‌که این هزار سال به پایان برسد، شیطان از زندان خود آزاد خواهد شد ۸و برای فریب‌دادن مللی که در چهار گوشهٔ زمین هستند، بیرون خواهد رفت. او، جوج و ماجوج را که مانند شنهای دریا بی‌شمارند، برای جنگ جمع می‌کند. ۹آنها در پهنهٔ زمین پخش شدند و اردوی مقدّسین و شهر محبوب او را محاصره کردند. امّا از آسمان آتش بارید و آنان را نابود ساخت. ۱۰ابلیس که آنان را فریب می‌داد، خود به داخل دریاچهٔ آتش و گوگرد، جایی‌که حیوان و نبی دروغین بودند، افکنده شد. آنها شب و روز و تا ابد عذاب و شکنجه خواهند دید.

داوری آخر

۱۱آنگاه تخت سفید بزرگی را دیدم که شخصی بر آن نشسته بود. آسمان و زمین از حضور او گریخت و دیگر اثری از آنها نبود. ۱۲و مردگان را دیدم که همه از بزرگ و کوچک در مقابل تخت ایستاده بودند و کتابها باز می‌شد. در این وقت کتاب دیگری که همان دفتر حیات است گشوده شد. مردگان بر طبق آنچه در کتابها نوشته شده بود یعنی مطابق کارهای خود، داوری شدند. ۱۳دریا، مردگان خود را تحویل داد و مرگ و دنیای مردگان نیز مردگانی را که در خود نگاه داشته بودند، پس دادند. آنها از روی کارهایشان داوری شدند. ۱۴آنگاه مرگ و دنیای مردگان به دریاچهٔ آتش افکنده شد. (این دریاچهٔ آتش، مرگ دوم است.) ۱۵و هرکس که نامش در دفتر حیات نوشته نشده بود، به درون آن افکنده شد.

آسمان و زمین جدید

۲۱ آنگاه آسمانی تازه و زمینی تازه دیدم. زیرا آن آسمان و زمین نخستین ناپدید شدند و دیگر دریایی وجود نداشت. ۲شهر مقدّس یعنی اورشلیم تازه را دیدم که از آسمان

از جانب خدا، مانند عروسی که برای شوهرش آراسته و آماده شده باشد، به زیر می‌آمد. **۳**از تخت صدای بلندی شنیدم که می‌گفت: «اکنون خانهٔ خدا در میان آدمیان است و او در بین آنان ساکن خواهد شد و آنان قوم او، و او خدای آنان خواهد بود. **۴**او هر اشکی را از چشمان آنها پاک خواهد کرد. دیگر از مرگ و غم و گریه و درد و رنـج خبری نخواهد بود، زیرا چیزهای کهنه درگذشته است.»

۵سپس آن تخت‌نشـین گفت: «اکنون من همه‌چیز را از نو می‌سازم.» و به من گفت: «این را بنویس زیرا این سخنان، راست است و می‌توان به آنها اعتماد کرد.» **۶**او به من گفت: «تمام شد! من الف و یاء، اول و آخر هستم. این است امتیاز کسی‌که پیروز شود؛ من به تشنگان از آب چشمهٔ حیات، رایگان خواهم بخشید. **۷**من خدای او خواهم بود و او فرزند من. **۸**امّا سزای ترسویان، بی‌ایمانان، فاسدان، آدم‌کُشان، زناکاران، جادوگران، بت‌پرستان و انواع دروغگویان، دریاچه‌ای از شعله‌های آتش و گوگرد خواهد بود. این است مرگ دوم.»

اورشلیم جدید

۹آنگاه یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله پر از هفت بلای آخر را به دست داشت آمد و به من گفت: «بیا، من عروس یعنی همسر برّه را به تو نشان خواهم داد.» **۱۰**او مرا در روح به کوه بسیار بلندی برد و شهر مقدّس اورشلیم را به من نشان داد که از آسمان، از نزد خدا به زیر می‌آمد. **۱۱**این شهر، با شکوه خدایی و مانند جواهری گرانبها می‌درخشید؛ آن مانند یشم بود و به روشـنی بلور. **۱۲**دیوار بسیار بلندی با دوازده دروازه داشـت که بر آنها دوازده فرشته بود و بر دروازه‌ها، نامهای دوازده طایفهٔ بنی‌اسرائیل نقش بسته بود. **۱۳**سـه دروازه به جانب مشرق بود، سـه دروازه به جانب شمال، سه دروازه به جانب جنوب و سه دروازه به جانب مغرب. **۱۴**دیوار شـهر بر دوازده سنگ بنا شده بود و بر آن سنگها، نامهای دوازده رسول برّه منقوش بود. **۱۵**فرشته‌ای که با من سـخن می‌گفت، متری زرّین در دست داشت تا شهر و دیوارش و دروازه‌هایش را با آن اندازه بگیرد. **۱۶**شهر به شـکل مربّع و پهنا و درازایش یکسان بود؛ اندازهٔ آن با متری که در دسـت داشـت، دو هزار و چهارصد کیلومتر بود. درازا و پهنا و بلندیش برابر بود. **۱۷**دیوارش به بلندی

یکصد و شصت و پنج متر بود، یعنی با مقیاس‌های انسانی که آن فرشته به کار می‌برد. **۱۸**دیوارش از یشم ساخته شده بود. خود شـهر از زرِ ناب و مانند شیشه، پاک و شفّاف بود. **۱۹**سنگهایی که دیوارهای شهر بر آنها بنا شده بود، به انواع گوهرها آراسته شـده بود. نخستین سنگ بنا از یشم بود، دومی لاجورد، سـومی عقیق سـفید، چهارمی زمرّد، **۲۰**پنجمی عقیق سرخ، ششمی عقیق جگری، هفتمی زبرجد سبز، هشتمی یاقوت کبود، نهمی یاقوت زرد، دهمی عقیق سبز، یازدهمی فیروزه و دوازدهمی لعل بنفش بود. **۲۱**دوازده دروازهٔ آن شـهر عبارت از دوازده مروارید بود و هر دروازه از یک مروارید ساخته شده بود. خیابانهای شهر از زرِ ناب و مانند شیشـه، پاک و شـفّاف بود.

۲۲در شهر معبدی ندیدم، زیرا معبدش خود خداوند، خدای قادر مطلق و برّه بود. **۲۳**شهر نیازی به خورشید و ماه نداشت که بر آن بتابد؛ زیرا شـکوه خدا بر آن نور می‌داد و چراغ آن برّه است. **۲۴**در نور او ملّتها راه خواهند رفت و پادشاهان زمین همهٔ جلال خود را به آنجا خواهند آورد. **۲۵**دروازه‌های شهر، در روز بسته نمی‌شوند و شب نیز در آنجا نخواهد بود. **۲۶**ثروت و جلال ملل به آنجا خواهد آمـد، **۲۷**امّا هیچ ناپاکی وارد آن نخواهد شد و نه کسی‌که گفتارش ناراست و کارهایش زشت و پلید اسـت، بلکه تنها آن کسانی‌که نامشان در دفتر حیات برّه نوشته شده است به آن وارد می‌شوند.

۲۲ آنگاه آن فرشـته، رودخانهٔ آب حیات را که مثل بلور برق می‌زد به من نشان داد. آن رودخانه از تخت خدا و برّه سرچشـمه گرفته **۲**و از وسط خیابان شهر می‌گذشـت. در هر طرف رودخانه یک درخت حیات بود که سـالی دوازده بار میوه می‌آورد، هر ماه یک‌بار از برگ این درختان برای درمان درد ملل اسـتفاده می‌شد. **۳**دیگر چیزی که ملعون شده باشد در آن یافت نخواهد شد. تخت خدا و برّه در آنجـا خواهد بود و بندگانـش او را عبادت خواهند نمـود. **۴**همه او را روبه‌رو خواهند دید و نام او را بر پیشانی‌های خود خواهند داشـت. **۵**دیگر شبی نخواهد بود و آنان به نور چراغ و خورشـید نیاز نخواهند داشـت، زیرا خداوند خدا، نور ایشـان خواهد بـود و آنها تا به ابد فرمانروایـی خواهنـد کـرد.

ظهور عیسی مسیح

۶سپس آن فرشته به من گفت: «این سخنان راست و قابل
اعتماد است. خداوند خدا که به انبیا روح نبوّت را می‌بخشد،
فرشتهٔ خود را فرستاد تا به بندگانش آنچه را که بزودی اتّفاق
خواهد افتاد، نشان دهد.»
۷عیسی می‌گوید: «بدانید! من بزودی می‌آیم. خوشا به حال
کسی‌که به پیشگویی‌های این کتاب توجّه کند.»
۸من یوحنا، این چیزها را دیدم و شنیدم و همین‌که
اینها را دیدم و شنیدم در مقابل آن فرشته‌ای که این
چیزها را به من نشان داده بود به خاک افتاده، سجده
کردم. ۹امّا او به من گفت: «نه، چنین نکن! من خادمی
هستم مانند تو و برادرانت یعنی انبیا و کسانی‌که به
سخنان این کتاب توجّه دارند. فقط خدا را پرستش
کن.» ۱۰سپس به من گفت: «پیشگویی‌های این کتاب
را پنهان مکن، زیرا ساعت وقوع این چیزها نزدیک
است. ۱۱بگذار آن خطاکار به خطاهای خود و آن مرد
فاسد به کارهای شریر خود ادامه دهد و آن مرد نیکو
نیز، کارهای نیکوی خود و آن مرد پاک، زندگی پاک
خود را ادامه دهد.»
۱۲عیسی می‌گوید: «آری، من بزودی می‌آیم و برای هرکس
طبق کارهایش پاداشی با خود خواهم آورد. ۱۳من الف و یاء،
اولین و آخرین، آغاز و انجام هستم.»
۱۴خوشا به حال کسانی‌که رداهایشان را پاک بشویند.
آنان حقّ خوردن از درخت حیات را خواهند داشت و
به دروازه‌های شهر وارد خواهند شد، ۱۵امّا سگان و
جادوگران و زناکاران و آدمکشان و بت‌پرستان و همهٔ
کسانی‌که در قول و فعل دروغگو هستند، در خارج از
شهرهستند.
۱۶«من عیسی فرشتهٔ خود را نزد شما که در کلیساها هستید،
فرستادم تا این امور را به شما اعلام کند. من ریشه و نهال
داوود و ستارهٔ درخشان صبحگاهان هستم.»
۱۷روح و عروس می‌گویند: «بیا!»
هر شنونده‌ای باید بگوید: «بیا!»
ای تشنگان بیایید، آب حیات را بپذیرید این بخششی
است رایگان برای هرکس که طالب آن است.

خاتمه

۱۸من به تمام کسانی‌که پیشگویی‌های این کتاب را می‌شنوند
اعلام می‌کنم که: اگر کسی چیزی بر آنها بیافزاید، خدا بلایایی
را که در این کتاب آمده است، نصیب او خواهد کرد. **۱۹**و
اگر کسی از این پیشگویی‌ها چیزی کم کند، خدا او را از
درخت حیات و شهر مقدّس که در این کتاب آمده است،
بی‌بهره خواهد ساخت.
۲۰کسی‌که همهٔ این چیزها را تصدیق می‌کند، می‌گوید:
«آری! من بزودی می‌آیم!»
آمین. بیا ای عیسی، ای خداوند! **۲۱**فیض عیسی خداوند با
همهٔ شما باد، آمین!